



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما السلام

www.Ghaemiyeh.com  
www.Ghaemiyeh.org  
www.Ghaemiyeh.net  
www.Ghaemiyeh.ir

شرح و حواشی الکافی (۱۱)

# تخت الأولیاء

(ترجمہ اصول کافی)

محمد علی بن محمد حسن اردکانی  
ابتداء و سال ۱۳۲۶ ق

جلد ۱-۴

تصحیح

عسکری

موسسہ دارالکتاب، بن علی، بنگلہ دیش، نفاذ سہ ماہی سن ۱۳۶۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تحفه الاولیاء

نویسنده:

شیخ کلینی، محمد بن یعقوب

ناشر چاپی:

نشر بی زمان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان



## فهرست

۵	فهرست
۲۸	تحفه الاولیاء
۲۸	مشخصات کتاب
۲۸	جلد اول
۲۸	یادداشت دبیر علمی کنگره
۳۱	آغاز سخن
۳۲	پیشگفتار
۳۲	اشاره
۳۲	ترجمه‌های کافی
۳۹	شیخ محمد علی فاضل اردکانی
۳۹	اشاره
۴۱	آثار و تألیفات مترجم
۴۸	نسخه‌های تحفه الأولیاء
۵۱	شیوه ترجمه اردکانی
۵۵	انگیزه تحقیق
۵۶	نکته‌ها و گفته‌ها در باره تحقیق
۵۷	و در پایان
۵۸	مقدمه مترجم
۶۱	خطبه کافی
۶۷	[۱] کتاب عقل و جهل
۸۴	[۲] کتاب فضیلت علم
۸۴	اشاره
۸۴	۱. باب در بیان فرض علم و وجوب طلب نمودن آن و ترغیب کردن بر آن «۱»

۲. باب در بیان صفت علم و فضیلت آن و فضیلت علما ..... ۸۶
۳. باب در بیان اقسام مردمان ..... ۸۷
۴. باب در بیان ثواب عالم و متعلم ..... ۸۸
۵. باب در بیان صفت علما ..... ۸۹
۶. باب در بیان حق عالم ..... ۹۰
۷. باب در بیان ضرر مردن علما ..... ۹۱
۸. باب در بیان هم‌نشینی با علما و صحبت ایشان ..... ۹۲
۹. باب در بیان سؤال کردن از عالم و مذاکره نمودن با او ..... ۹۲
۱۰. باب در بیان بذل و بخشش علم ..... ۹۳
۱۱. باب در بیان نهی از گفتار بی علم ..... ۹۴
۱۲. باب در بیان آن‌که عمل می‌کند بی علم ..... ۹۶
۱۳. باب در بیان عمل کردن به علم ..... ۹۶
۱۴. باب در بیان آن‌که علم خویش را آلت خوردن مال مردم ساخته و آن‌که به آن فخر و مباحث می‌نماید ..... ۹۸
۱۵. باب در بیان لزوم حجّت بر عالم و سخت گرفتن امر بر او ..... ۹۹
۱۶. باب نوادر «۳» ..... ۹۹
۱۷. باب در بیان روایت کردن کتاب‌ها و حدیث و فضیلت نوشتن به توشیحات ..... ۱۰۳
۱۸. باب در بیان تقلید ..... ۱۰۵
۱۹. باب در بیان حرمت بدعت‌ها و رأی و قیاس‌ها ..... ۱۰۵
۲۰. باب در بیان وجوب رد به سوی کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بیان این‌که چیزی نیست از حلال و حرام و همه آنچه مردم با ..... ۱۱۳
۲۱. باب در بیان وجه اختلاف که در حدیث است ..... ۱۱۳
۲۲. باب در بیان فراگفتن سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و گواهان کتاب خدا ..... ۱۱۹
- [۳] کتاب توحید ..... ۱۲۱
- اشاره ..... ۱۲۱
۱. باب در بیان حدوث (و از سرنو پیدا شدن عالم و اثبات آن‌که آن را احداث فرموده) ..... ۱۲۱

۲. باب در بیان اطلاق و بی قیدی گفتار به آن که خدا چیزی است ..... ۱۲۹
۳. باب در بیان آن که خدا شناخته نمی‌شود، مگر به خود آن جناب بر خویش ..... ۱۳۲
۴. باب در بیان کم‌تر چیزی از شناختن خدا که کافی باشد ..... ۱۳۳
۵. باب در بیان معبود و آن که او را پرستش می‌نمایند ..... ۱۳۴
۶. باب در بیان کون و مکان (که بودن و جای بودن است) ..... ۱۳۵
۷. باب در بیان نسبت و وصف پروردگار ..... ۱۳۸
۸. باب در بیان نهی از سخن گفتن در کیفیت و چگونگی خدا ..... ۱۴۰
۹. باب در بیان باطل کردن دیدن خدا به چشم سر (در دنیا و در آخرت) ..... ۱۴۲
۱۰. باب در بیان نهی از وصف کردن خدا به غیر آنچه خویش را به آن وصف فرموده- / جلّ و تعالی- / ..... ۱۴۷
۱۱. باب در بیان نهی از جسم و صورت ..... ۱۵۰
۱۲. باب در بیان صفات ذات مقدس خدا ..... ۱۵۲
۱۳. باب دیگر و آن، از قبیل باب اول است (که در آن است آنچه در آن است با زیادتی نفی تشبیه و ترکیب و امثال آن چنانچه مذکور خواهد شد) ..... ۱۵۵
۱۴. باب در بیان اراده خدا و این که آن از صفات فعل اوست «۱» ..... ۱۵۵
- اشاره ..... ۱۵۵
- مجمع قول در صفات ذات و صفات فعل ..... ۱۵۷
۱۵. باب در بیان حادث شدن نام‌های خدای تعالی ..... ۱۵۷
۱۶. در باب بیان معانی نام‌های خدا و اشتقاق آنها ..... ۱۶۰
۱۷. باب دیگر و آن، از قبیل باب اول است که در اوست آنچه در آن است؛ مگر آن که در این باب زیادتی است که در باب سابق نیست و آن فرق م ..... ۱۶۹
۱۸. باب در بیان تفسیر صمد ..... ۱۶۹
۱۹. باب در بیان امتناع حرکت و انتقال خدا ..... ۱۷۰
۲۰. باب در بیان عرش و کرسی ..... ۱۷۴
۲۱. باب در بیان روح خدا و معنی آن ..... ۱۷۹
۲۲. باب در بیان جوامع توحید و کلماتی که جامع انواع صفات سلبی و ثبوتی خدا است ..... ۱۸۰
۲۳. باب نوادر ..... ۱۹۰

۲۴. باب در بیان جواز بدهاء بر خدا «۲» ..... ۱۹۴
۲۵. باب در بیان آن‌که در آسمان و زمین چیزی نمی‌باشد، مگر به هفت چیز ..... ۱۹۸
۲۶. باب در بیان مشیت و اراده خدا «۱» ..... ۱۹۸
۲۷. باب در بیان ابتلا و اختیار (که به معنی آزمودن است) ..... ۲۰۰
۲۸. باب در بیان سعادت و شقاوت (که به معنی نیک بختی و بد بختی است) ..... ۲۰۰
۲۹. باب در بیان خیر و شر (که به معنی خوبی و بدی است) ..... ۲۰۱
۳۰. باب در بیان ابطال جبر و قدر و اثبات امر بین الامرین «۱» ..... ۲۰۲
۳۱. باب در بیان استطاعت «۱» ..... ۲۰۷
۳۲. باب در بیان لزوم و تعریف حجت بر خدا (تا حجت بر بندگان تمام شود) ..... ۲۰۹
۳۳. باب در بیان حجت‌های خدا در خلق خود ..... ۲۱۱
۳۴. باب در بیان حجت‌های خدا بر خلق خود ..... ۲۱۱
۳۵. باب در بیان آن‌که هدایت از جانب خدای عزوجل است «۲» ..... ۲۱۲
- [۴] کتاب حجت ..... ۲۱۴
- اشاره ..... ۲۱۴
۱. باب در بیان اضطرار (و ناچار بودن خلائق به سوی حجت) ..... ۲۱۴
۲. باب در بیان طبقات و مراتب انبیا و رسل و ائمه علیهم السلام (که به معنی پیغمبران و فرستادگان و پیشوایانند و بیان تفاوت مراتب ایشان در ؛
۳. باب در بیان فرق میان رسول و نبی و محدث «۱» ..... ۲۲۳
۴. باب در بیان این‌که حجت برپا نمی‌شود از برای خدا بر خلائق، مگر به واسطه امام ..... ۲۲۵
۵. باب در بیان این‌که زمین از حجت خدا خالی نمی‌باشد ..... ۲۲۶
۶. باب در بیان این‌که اگر در زمین باقی نمانند مگر دو مرد، البته یکی از این دو حجت خواهد بود ..... ۲۲۷
۷. باب در بیان معرفت و شناخت امام و وجوب رد کردن امر به سوی او ..... ۲۲۸
۸. باب در بیان وجوب فرمان‌برداری ائمه علیهم السلام ..... ۲۳۴
۹. باب در بیان آن‌که ائمه علیهم السلام گواهان خدای عزوجل‌اند بر خلق ..... ۲۳۹
۱۰. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام راهنمایان همه خلق‌اند به راه راست ..... ۲۴۱

۱۱. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام والیان امر خدا و خزانه‌داران علم اویند ..... ۲۴۲
۱۲. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام، خلیفه‌های خدای عزوجلّ اند در زمین و درهای اویند که از آنها آمده می‌شود «۱» ..... ۲۴۳
۱۳. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام نور خدای عزوجلّ اند ..... ۲۴۴
۱۴. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام رکن‌های زمین‌اند «۳» ..... ۲۴۹
۱۵. باب نادر جامعی که در بیان فضل امام علیه السلام و صفات اوست ..... ۲۵۳
۱۶. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام والیان امر خدایند و ایشان مردمانی هستند که مردم بر ایشان حسد برده‌اند که خدای عزوجلّ ایشان را ..... ۲۶۶
۱۷. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام علامات و نشانه‌هایی‌اند که خدای عزوجلّ آنها را در کتاب خویش ذکر فرموده است ..... ۲۶۶
۱۸. باب در بیان این‌که آیات و معجزاتی که خدای عزوجلّ آنها را در کتاب خویش ذکر فرموده، ائمه علیهم السلام اند ..... ۲۶۶
۱۹. باب در بیان آنچه خدای عزوجلّ و رسول او واجب گردانیده‌اند از بودن با ائمه علیهم السلام ..... ۲۶۷
۲۰. باب در بیان این‌که اهل ذکر «۱» که خدا خلایق را امر فرموده به سؤال کردن از ایشان، ائمه علیهم السلام اند (نه غیر ایشان) ..... ۲۶۹
۲۱. باب در بیان این‌که کسانی که خدا ایشان را به علم وصف فرموده در کتاب خویش، ائمه علیهم السلام اند ..... ۲۷۲
۲۲. باب در بیان این‌که راسخین در علم، ائمه علیهم السلام اند «۲» ..... ۲۷۲
۲۳. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام علم را عطا شده‌اند و خدا آن را در سینه‌های ایشان ثابت فرمود ..... ۲۷۳
۲۴. باب در بیان این‌که کسانی که خدا ایشان را برگزیده و کتاب خویش را به ایشان میراث داده، ائمه علیهم السلام اند (نه غیر ایشان) ..... ۲۷۴
۲۵. باب در بیان این‌که امامان در کتاب خدا بر دو قسم‌اند: امامی است که مردم را به سوی خدا می‌خواند، و امامی است که ایشان را به سوی آتش ..... ۲۷۵
۲۶. باب [در بیان این‌که قرآن به امامان هدایت می‌کند] ..... ۲۷۵
۲۷. باب در بیان این‌که نعمتی که خدای عزوجلّ آن را در کتاب خویش ذکر فرموده، ائمه علیهم السلام اند ..... ۲۷۶
۲۸. باب در بیان این‌که متوسّمین (و به فراست دریابندگانی) که خدای عزوجلّ ایشان را در کتاب خویش ذکر فرموده، ائمه علیهم السلام اند و سبب ..... ۲۷۸
۲۹. باب در بیان عرض اعمال بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام (و نمودن آنها به ایشان) ..... ۲۷۸
۳۰. باب در بیان این‌که راهی که تشویق به استقامت در آن شده، ولایت علی علیه السلام است ..... ۲۷۹
۳۱. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام معدن علم و درخت پیغمبری و محلّ تردد و آمد و شد فرشتگانند «۳» ..... ۲۸۰
۳۲. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام، وارثان علم‌اند که بعضی از ایشان علم را به بعضی میراث می‌دهند ..... ۲۸۰
۳۳. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام میراث بردند علم پیغمبر صلی الله علیه و آله را و علم همه پیغمبران و اوصیای ایشان علیهم السلام که ..... ۲۸۰
۳۴. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام در نزد ایشان است همه آن کتاب‌ها که از نزد خدای عزوجلّ فرود آمده و بیان این‌که آنها را با اختلاف ل ..... ۲۸۰

۳۵. باب در بیان این‌که هیچ‌کس همه قرآن و علم آن را جمع نکرده، مگر ائمه علیهم السلام که ایشان همه علوم آن را می‌دانند ----- ۲۸۷
۳۶. باب در بیان آنچه ائمه علیهم السلام عطا شده‌اند از اسم اعظم خدا ----- ۲۸۸
۳۷. باب در بیان آنچه در نزد ائمه علیهم السلام است از آیات و اسباب معجزات پیغمبران علیهم السلام ----- ۲۸۸
۳۸. باب در بیان آنچه در نزد ائمه علیهم السلام است از سلاح و آلت کارزار رسول خدا صلی الله علیه و آله و متاع آن حضرت (از رخت و غیر آن) ----- ۲۹۴
۳۹. باب در بیان آن‌که داستان سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله چون داستان تابوت و صندوق است در میانه بنی‌اسرائیل ----- ۲۹۴
۴۰. این باب بابتی است که ذکر جفر و جامعه و مصحف فاطمه علیها السلام در آن است ----- ۲۹۴
۴۱. باب در شأن سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» و تفسیر و بیان آن ----- ۲۹۸
۴۲. باب در بیان این‌که علم ائمه علیهم السلام در شب جمعه زیاد می‌شود ----- ۳۱۱
۴۳. باب در بیان این‌که اگر علم ائمه علیهم السلام زیاد نمی‌شد آنچه در نزد ایشان بود تمام می‌شد ----- ۳۱۲
۴۴. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام می‌دانند همه علوم را که بیرون آید به سوی فرشتگان و پیغمبران و رسولان علیهم السلام ----- ۳۱۲
۴۵. باب نادری که ذکر غیب در آن است ----- ۳۱۳
۴۶. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام هرگاه خواسته باشند بدانند (می‌دانند، یا) به ایشان تعلیم (یا اعلام) می‌شود (بنابر اختلاف نسخ کافی و ا) ----- ۳۱۵
۴۷. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام می‌دانند که کی می‌میرند، و بیان این‌که ایشان نمی‌میرند مگر به این‌که خود آن را اختیار کنند -- ۳۱۵
۴۸. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام آنچه را که بوده و آنچه خواهد بود می‌دانند، و بیان این‌که چیزی بر ایشان پوشیده و پنهان نمی‌باشد- ص ----- ۳۱۵
۴۹. باب در بیان این‌که خدای عزوجل هیچ علمی را به پیغمبر صلی الله علیه و آله خود تعلیم نفرمود، مگر آن‌که او را امر فرمود که آن را به امیر اا ----- ۳۲۰
۵۰. باب در بیان جهات و وجوه علوم ائمه علیهم السلام ----- ۳۲۰
۵۱. باب در بیان این‌که اگر مردم بر ائمه علیهم السلام می‌پوشیدند و سخن ایشان را فاش نمی‌کردند، هر آینه هر فردی را به آنچه برای او و بر او ب ----- ۳۲۲
۵۲. باب در بیان تفویض به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و به سوی ائمه علیهم السلام در امر دین «۱» ----- ۳۲۲
۵۳. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام به کدام یک از اوصیای گذشتگان شباهت دارند، و حرمت قول به پیغمبری در باب ایشان ----- ۳۲۶
۵۴. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام محدث و مفهم‌اند (که فرشته ایشان را تحدیث می‌نماید و خبر می‌دهد و ایشان را تفهیم می‌نماید و می‌ف ----- ۳۲۹
۵۵. بابتی است که در آن ذکر ارواحی است که در ائمه علیهم السلام است ----- ۳۲۹
۵۶. باب در ذکر روحی که خدا ائمه علیهم السلام را به آن تسدید می‌فرماید «۱» ----- ۳۳۱
۵۷. باب در بیان وقت دانستن امام تمام علم امامی که پیش از اوست- علیهم جمیعاً السلام- ----- ۳۳۲
۵۸. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام در علم و شجاعت و وجوب طاعت برابرند ----- ۳۳۳

۵۹. باب در بیان این‌که امام علیه السلام، امامی را که بعد از اوست می‌شناسد، و بیان این‌که قول خدای عزوجل: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِ
۶۰. باب در بیان این‌که امامت عهد و پیمانی است از جانب خدای عزوجل که معهود و معروف است از امامی به سوی امامی دیگر علیهم السلام ۳۵
۶۱. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام چیزی را به جا نیاورده و نمی‌آورند، مگر به عهد و وصیتی از جانب خدای عزوجل و امری از جانب آن جا
۶۲. باب در بیان اموری که حجت امام علیه السلام را ثابت می‌گرداند ..... ۳۴۱
۶۳. باب در بیان ثبوت امامت در فرزندان، و بیان این‌که امامت بر نمی‌گردد در برادر و نه در عمو و نه غیر ایشان از خویشان، ولیکن در غیر امام >
- فهرست ..... ۳۴۴
- جلد دوم ..... ۳۴۹
- اشاره ..... ۳۴۹
- تتمه کتاب حجت ..... ۳۴۹
- اشاره ..... ۳۴۹
۶۴. باب در بیان نص و تصریح خدا و رسول او بر ائمه علیهم السلام یک به یک به ترتیب ..... ۳۴۹
۶۵. باب در بیان اشاره و نص بر امیر المؤمنین علیه السلام «۲» ..... ۳۵۵
۶۶. باب در بیان اشاره و نص بر حضرت حسن بن علی علیهما السلام ..... ۳۶۴
۶۷. باب در بیان اشاره به سوی حضرت حسین بن علی علیهما السلام ..... ۳۶۷
۶۸. باب در بیان اشاره و نص بر حضرت علی بن الحسین- / صلوات الله علیهما- ..... ۳۷۱
۶۹. باب در بیان اشاره و نص بر ابوجعفر حضرت امام محمد باقر علیه السلام ..... ۳۷۲
۷۰. باب در بیان اشاره و نص بر ابی عبدالله حضرت جعفر بن محمد صادق- / صلوات الله علیهما- ..... ۳۷۳
۷۱. باب در بیان اشاره و نص بر ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام ..... ۳۷۵
۷۲. باب در بیان اشاره و نص بر حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام ..... ۳۷۸
۷۳. باب در بیان اشاره و نص بر ابوجعفر ثانی حضرت امام محمد تقی علیه السلام ..... ۳۸۸
۷۴. باب در بیان اشاره و نص بر ابوالحسن ثالث حضرت امام علی نقی علیه السلام ..... ۳۹۲
۷۵. باب در بیان اشاره و نص بر ابو محمد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ..... ۳۹۴
۷۶. باب در بیان اشاره به سوی صاحب خانه که مراد از آن، صاحب الزمان است- صلوات الله علیه- ..... ۳۹۷
۷۷. باب در بیان نام کسانی که آن حضرت علیه السلام را دیده‌اند ..... ۳۹۸

۷۸. باب در بیان نهی از اسم و نام بردن آن حضرت علیه السلام «۱» ..... ۴۰۱
۷۹. باب نادری در بیان حال غیبت قائم- صلوات الله علیه- ..... ۴۰۱
۸۰. باب در بیان غیبت قائم- صلوات الله علیه- ..... ۴۰۴
۸۱. باب در بیان آنچه به واسطه آن در میان دعوی آن که بر حق و آن که بر باطل است در امر امامت، جدایی به هم می‌رساند ..... ۴۱۱
۸۲. باب در بیان حرمت وقت قرار دادن و معین کردن ظهور قائم- صلوات الله و سلامه علیه- ..... ۴۴۰
۸۳. باب در بیان تحمیس و امتحان «۱» ..... ۴۴۱
۸۴. باب در بیان این که هر کس امام خود را بشناسد، تقدم این امر (یعنی: ظهور صاحب الامر) و تأخر آن، او را زبانی نرساند ..... ۴۴۳
۸۵. باب در بیان کسی که ادعای امامت می‌کند، و اهلیت آن را ندارد، و کسی که همه امامان، یا بعضی از ایشان را انکار کند، و کسی که امامت را ..... ۴۴۷
۸۶. باب در بیان حال کسی که خدای عزوجل را عبادت کند بی‌امامی که از جانب خدای جل جلاله باشد ..... ۴۴۷
۸۷. باب در بیان حال کسی که بمیرد، و او را امامی از ائمه هدی علیهم السلام نباشد. و این باب تتمه باب اول است ..... ۴۴۹
۸۸. باب در بیان حال کسی که حق را شناخته باشد از اهل بیت و فرزندان پیغمبر و کسی که انکار کند از ایشان ..... ۴۵۰
۸۹. باب در بیان آنچه بر مردم واجب است در نزد وفات امام علیه السلام ..... ۴۵۰
۹۰. باب در بیان آن که امام در چه زمان می‌داند که امر امامت به سوی او منتقل گردیده ..... ۴۵۳
۹۱. باب در بیان حالت‌های ائمه علیهم السلام در سال ..... ۴۵۶
۹۲. باب در بیان این که امام را غسل نمی‌دهد مگر امامی از ائمه هدی علیهم السلام ..... ۴۵۸
۹۳. باب در بیان موالید ائمه علیهم السلام «۱» ..... ۴۵۹
۹۴. باب در بیان کیفیت آفریدن بدن‌های ائمه علیهم السلام و ارواح و دل‌های ایشان ..... ۴۶۳
۹۵. باب در بیان تسلیم و گردن گذاشتن و فضیلت آنها که در مقام تسلیم‌اند ..... ۴۶۵
۹۶. باب در بیان این که آنچه واجب است بر مردم، بعد از آن که افعال و اعمال حج خود را به جا آورند، آن است که به خدمت امام آیند و او را از مس ..... ۴۶۵
۹۷. باب در بیان این که فرشتگان داخل خانه‌های ائمه می‌شوند و پا بر روی فرش‌های ایشان می‌گذارند و خبرها برای ایشان می‌آورند علیهم السلام ..... ۴۶۵
۹۸. باب در بیان این که جنیان به خدمت ائمه علیهم السلام می‌آیند و ایشان را از معالم دین خویش، سؤال می‌کنند و متوجه کارهای ایشان می‌شو ..... ۴۶۵
۹۹. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام چون امر ایشان ظاهر شود، به حکم آل داود حکم می‌کنند و شاهد طلب نمی‌کنند علیهم السلام و الرض ..... ۴۶۵
۱۰۰. باب در بیان این که منبع و آبشخوار علم، از خانه آل محمد علیهم السلام است ..... ۴۷۴
۱۰۱. باب در بیان این که چیزی از حق در دست مردمان نیست، مگر آنچه از نزد ائمه علیهم السلام بیرون آمده و بروز کرده باشد و بیان این که چیه ..... ۴۷۴



۱۰۲. باب در بیان آنچه وارد شده که حدیث ایشان دشوار و در غایت دشواری است (یا مردم آن را دشوار می‌شمارند) ----- ۴۷۶
۱۰۳. باب در بیان امر فرمودن پیغمبر صلی الله علیه و آله به نصیحت و خیرخواهی از برای امامان و مسلمانان، و لزوم جماعت ایشان و بیان آن که ----- ۴۸۰
۱۰۴. باب در بیان آنچه واجب است از حق امام بر رعیت و حق رعیت بر امام علیه السلام ----- ۴۸۳
۱۰۵. باب در بیان این که همه زمین مال امام علیه السلام است ----- ۴۸۵
۱۰۶. باب در بیان طریقه و روش امام در نفس خویش در خوردنی و پوشیدنی، چون متوجه امر امامت شود ----- ۴۸۷
۱۰۷. باب نوادر ----- ۴۸۸
۱۰۸. بابی که در آن نکته‌ها و نتفه‌ها است از قرآن که از نزد خدا فرود آمده در باب ولایت «۱» ----- ۵۲۳
۱۰۹. باب که در آن چیزی چند از روایت جامعه در باب ولایت مذکور است ----- ۵۲۵
۱۱۰. باب در بیان شناختن ائمه علیهم السلام دوستان خویش را و بیان تفویض امور دین به سوی ایشان ----- ۵۲۶
- باب در بیان تاریخ ----- ۵۲۶
- اشاره ----- ۵۲۶
۱۱۱. باب در بیان مولد پیغمبر صلی الله علیه و آله و وفات آن حضرت «۲» ----- ۵۴۲
۱۱۲. باب در بیان نهی از مُشرف شدن بر قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله ----- ۵۴۲
۱۱۳. باب در بیان مولد امیرالمؤمنین علیه السلام ----- ۵۴۷
۱۱۴. باب در بیان مولد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ----- ۵۵۱
۱۱۵. باب در بیان مولد حسن بن علی - صلوات الله علیهما - ----- ۵۵۲
۱۱۶. باب در بیان مولد حضرت حسین بن علی علیهما السلام ----- ۵۵۶
۱۱۷. باب در بیان مولد حضرت علی بن الحسین علیهما السلام ----- ۵۵۸
۱۱۸. باب در بیان مولد حضرت ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام ----- ۵۶۲
۱۱۹. باب در بیان مولد حضرت ابو عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام ----- ۵۶۶
۱۲۰. باب در بیان مولد ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام ----- ۵۷۸
۱۲۱. باب در بیان مولد ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام ----- ۵۸۴
۱۲۲. باب در بیان مولد ابوجعفر ثانی حضرت محمد بن علی التقی علیه السلام ----- ۵۸۹
۱۲۳. باب در بیان مولد ابوالحسن حضرت علی بن محمد النقی علیه السلام -----

۱۲۴. باب در بیان مولد ابو محمد حضرت حسن بن علی علیه السلام ..... ۵۹۵
۱۲۵. باب در بیان مولد حضرت صاحب الزمان علیه السلام ..... ۶۰۷
۱۲۶. باب در بیان آنچه وارد شده است در دوازده امام و نصّ بر ایشان علیهم السلام ..... ۶۱۸
۱۲۷. باب در بیان این که هرگاه چیزی در شأن مردی گفته شود و آن چیز در او نباشد و در فرزند یا فرزند فرزند او باشد، همان است که آن چ ..... ۶۲۷
۱۲۸. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام همه ایشان به امر خدا قیام می‌نمایند و مردم را به سوی آن جناب راهنمایی می‌کنند ..... ۶۲۷
۱۲۹. باب در بیان صلّه امام «۲» ..... ۶۲۸
۱۳۰. باب در بیان فیء و انفال و تفسیر خمس و حدود آن و آنچه خمس در آن واجب است ..... ۶۲۹
- فهرست ..... ۶۳۹
- جلد سوم ..... ۶۴۱
- اشاره ..... ۶۴۲
- [۵] کتاب ایمان و کفر ..... ۶۴۲
- اشاره ..... ۶۴۲
۱. باب در بیان طینت مؤمن و کافر «۲» ..... ۶۴۲
۲. باب دیگر از قبیل باب اوّل و در این باب زیادتی وقوع تکلیف اوّل «۳» ..... ۶۴۵
۳. باب دیگر از این قبیل ..... ۶۴۷
۴. باب در بیان اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله اوّل کسی است که اجابت نمود، و از برای خدای عز و جل به پروردگاری اقرار فرمود ..... ۶۵۰
۵. باب در بیان اینکه خلائق چگونه اجابت نمودند و جواب دادند، و ایشان چون مورچگان بودند ..... ۶۵۱
۶. باب در بیان فطرت خلائق بر توحید «۲» ..... ۶۵۱
۷. باب در بیان بودن مؤمن در صلب کافر «۲» ..... ۶۵۳
۸. باب در بیان اینکه چون خدا اراده فرماید که مؤمن را بیافریند ..... ۶۵۳
۹. باب در بیان اینکه صبغة الله، اسلام است «۲» ..... ۶۵۴
۱۰. باب در بیان اینکه سکینه، ایمان است «۱» ..... ۶۵۴
۱۱. باب در بیان اخلاص «۲» ..... ۶۵۵
۱۲. باب در بیان شریعت‌ها «۱» ..... ۶۵۷

۱۳. باب در بیان ستون‌های دین اسلام ..... ۶۵۹
۱۴. باب در بیان اینکه به اسلام، خون از ریختن باز داشته می‌شود، و بیان اینکه ثواب بر ایمان است ..... ۶۶۴
۱۵. باب در بیان اینکه ایمان با اسلام شرکت دارد، و اسلام با ایمان شرکت ندارد «۲» ..... ۶۶۵
۱۶. باب دیگر از این باب، و در این باب است که اسلام پیش از ایمان است ..... ۶۶۸
۱۷. باب «۱» ..... ۶۶۹
۱۸. باب در بیان اینکه ایمان پراکنده و متفرق شده است از برای همه اندام بدن ..... ۶۷۹
۱۹. باب در بیان پیشی گرفتن به سوی ایمان ..... ۶۸۷
۲۰. باب در بیان درجه‌ها و پایه‌های ایمان ..... ۶۸۹
۲۱. باب دیگر از قبیل باب سابق ..... ۶۹۱
۲۲. باب در بیان نسبت اسلام ..... ۶۹۲
۲۳. باب ..... ۶۹۳
۲۴. باب ..... ۶۹۴
۲۵. باب در بیان صفت ایمان ..... ۶۹۵
۲۶. باب در بیان فضیلت و افزونی ایمان بر اسلام و افزونی یقین بر ایمان ..... ۶۹۶
۲۷. باب در بیان حقیقت ایمان و یقین ..... ۶۹۷
۲۸. باب در بیان تفکر و اندیشه کردن ..... ۶۹۹
۲۹. باب در بیان مکارم اخلاق «۱» ..... ۶۹۹
۳۰. باب در بیان فضل یقین ..... ۷۰۱
۳۱. باب در بیان رضا و خشنودی به قضای خدا ..... ۷۰۳
۳۲. باب در بیان تفویض و وا گذاشتن امر به سوی خدا و توکل بر او «۱» ..... ۷۰۶
۳۳. باب در بیان خوف و رجا «۱» ..... ۷۰۸
۳۴. باب در بیان حسن خلق و گمان نیک به خدای عز و جل داشتن ..... ۷۱۲
۳۵. باب در بیان اعتراف به تقصیر و کوتاهی کردن خویش، در عبادت خدا ..... ۷۱۲
۳۶. باب در بیان طاعت و فرمانبرداری و تقوی و پرهیزگاری ..... ۷۱۳

۳۷. باب در بیان ورع و پارسایی ..... ۷۱۵
۳۸. باب در بیان عفت «۲» ..... ۷۱۷
۳۹. باب در بیان اجتناب و دوری کردن از محرمات الهی ..... ۷۱۸
۴۰. باب در بیان ادای واجبات خدا ..... ۷۱۹
۴۱. باب در بیان یکسان شدن عمل و مداومت بر آن ..... ۷۲۰
۴۲. باب در بیان عبادت و بندگی و پرستش خدا ..... ۷۲۱
۴۳. باب در بیان نیت ..... ۷۲۲
۴۴. باب ..... ۷۲۳
۴۵. باب در بیان میانه‌روی در عبادت ..... ۷۲۳
۴۶. باب در بیان کسی که ثوابی از جانب خدای عز و جل، بر عملی به او می‌رسد ..... ۷۲۴
۴۷. باب در بیان صبر و شکیبایی ..... ۷۲۵
۴۸. باب در بیان شکر «۱» ..... ۷۳۰
۴۹. باب در بیان خوش‌خلقی ..... ۷۳۵
۵۰. باب در بیان حسن ظاهر و گشاده‌رویی ..... ۷۳۸
۵۱. باب در بیان راستگویی و ادای امانت ..... ۷۳۹
۵۲. باب در بیان حیا «۱» ..... ۷۴۰
۵۳. باب در بیان عفو «۱» ..... ۷۴۱
۵۴. باب در بیان فرو خوردن خشم ..... ۷۴۲
۵۵. باب در بیان حلم و بردباری ..... ۷۴۴
۵۶. باب در بیان خاموشی و نگاه داشتن زبان ..... ۷۴۵
۵۷. باب در بیان مدارات «۱» ..... ۷۴۸
۵۸. باب در بیان رفق «۱» ..... ۷۴۹
۵۹. باب در بیان تواضع و فروتنی کردن ..... ۷۵۱
۶۰. باب در بیان حب فی الله و بغض فی الله «۱» ..... ۷۵۴

۶۱. باب در بیان مذمت دنیا و بی‌رغبتی در آن ..... ۷۵۶
۶۲. باب ..... ۷۶۴
۶۳. باب در بیان قناعت «۱» ..... ۷۶۴
۶۴. باب در بیان کفاف «۱» ..... ۷۶۶
۶۵. باب در بیان تعجیل و شتافتن در فعل خیر و کردار نیک، یا کردن آن‌چه نیکو باشد ..... ۷۶۸
۶۶. باب در بیان انصاف و عدل «۱» ..... ۷۶۹
۶۷. باب در بیان بی‌نیازی جستن از مردمان ..... ۷۷۲
۶۸. باب در بیان صله رحم «۲» ..... ۷۷۳
۶۹. باب در بیان نیکی کردن با پدر و مادر ..... ۷۷۹
۷۰. باب در بیان اهتمام کردن به امور مسلمانان و خیرخواهی نمودن از برای ایشان و نفع ایشان «۱» ..... ۷۸۵
۷۱. باب در بیان برتر داشتن و بزرگ‌قدر گردانیدن پیر ..... ۷۸۶
۷۲. باب در بیان برادری مؤمنان با یکدیگر ..... ۷۸۶
۷۳. باب در بیان آن‌چه حق را ثابت می‌گرداند از برای آنکه ایمان را بر خود می‌بندد، و آن‌چه آن حق را نقض می‌کند «۱» ..... ۷۸۸
۷۴. باب در بیان اینکه با یکدیگر برادری کردن بر دین واقع نشده، و آن نیست، مگر به طور تعارف و آشنایی با یکدیگر دادن و یکدیگر را شناختن ..... ۷۸۹
۷۵. باب در بیان حق مؤمن بر برادرش، و بیان ادا و رسانیدن حق او ..... ۷۸۹
۷۶. باب در بیان رحم کردن بر یکدیگر و مهربانی کردن با همدیگر ..... ۷۹۴
۷۷. باب در بیان زیارت برادران دینی «۱» ..... ۷۹۴
۷۸. باب در بیان مصافحه و دست یکدیگر گرفتن ..... ۷۹۷
۷۹. باب در بیان معانقت و دست در گردن همدیگر کردن ..... ۸۰۱
۸۰. باب در بیان بوسه دادن ..... ۸۰۲
۸۲. باب در بیان داخل کردن شادی بر مؤمن ..... ۸۰۵
۸۳. باب در بیان قضای حاجت مؤمن «۱» ..... ۸۰۹
۸۴. باب در بیان سعی در حاجت مؤمن «۱» ..... ۸۱۲
۸۵. باب در بیان بردن اندوه مؤمن ..... ۸۱۴

- ۸۱۵ ..... ۸۶. باب در بیان اطعام مؤمن «۱»
- ۸۱۸ ..... ۸۷. باب در بیان ثواب کسی که مؤمنی را بپوشاند
- ۸۱۹ ..... ۸۸. باب در بیان الطاف و اکرام مؤمن «۱»
- ۸۲۱ ..... ۸۹. باب در بیان خدمت مؤمن «۳»
- ۸۲۱ ..... ۹۰. باب در بیان نصیحت مؤمن «۱»
- ۸۲۲ ..... ۹۱. باب در بیان اصلاح میان مردمان «۱»
- ۸۲۳ ..... ۹۲. باب در بیان زنده گردانیدن مؤمن «۶»
- ۸۲۵ ..... ۹۳. باب در بیان خواندن خاندان خویش به سوی ایمان
- ۸۲۵ ..... ۹۴. باب در بیان وا گذاشتن خواندن مردمان
- ۸۲۶ ..... ۹۵. باب در بیان اینکه خدا دین خویش را عطا نمی‌فرماید، مگر به کسی که او را دوست دارد
- ۸۲۷ ..... ۹۶. باب در بیان سلامت و رستگاری دین
- ۸۲۸ ..... ۹۷. باب در بیان تقیه «۱»
- ۸۳۲ ..... ۹۸. باب در بیان کتمان و پوشیدن راز
- ۸۳۵ ..... ۹۹. باب در بیان مؤمن و علامات و صفات او
- ۸۴۶ ..... ۱۰۰. باب در بیان کمی شماره مؤمنان
- ۸۴۸ ..... ۱۰۱. باب در بیان راضی بودن به موهبت و بخشش ایمان، و صبر کردن بر هر چیزی که بعد از آن باشد
- ۸۵۰ ..... ۱۰۲. باب در بیان آرام گرفتن مؤمن به سوی مؤمن
- ۸۵۰ ..... ۱۰۳. باب در بیان آنچه خدا دفع می‌کند به واسطه مؤمن
- ۸۵۰ ..... ۱۰۴. باب در بیان اینکه مؤمنان بر دو قسم‌اند
- ۸۵۱ ..... ۱۰۵. باب در بیان آنچه خدا فرا گرفته بر مؤمن از صبر کردن یا یاری نمودن بر آنچه به او می‌رسد، در آنچه به آن مبتلی شده است
- ۸۵۳ ..... ۱۰۶. باب در بیان سختی و شدت بلا و زحمت مؤمن
- ۸۵۸ ..... ۱۰۷. باب در بیان فضل و افزونی نفرات مسلمانان
- ۸۶۲ ..... ۱۰۸. باب
- ۸۶۳ ..... ۱۰۹. باب در بیان اینکه دل را دو گوش است که فرشته و شیطان در آنها می‌دمند

۸۶۴	۱۱۰. باب در بیان روحی که خدا مؤمن را به آن تقویت داده
۸۶۴	۱۱۱. باب در بیان گناهان
۸۷۱	۱۱۲. باب در بیان گناهان کبیره
۸۸۰	۱۱۳. باب در بیان کوچک شمردن گناهان
۸۸۰	۱۱۴. باب در بیان اصرار بر گناه «۲»
۸۸۱	۱۱۵. باب در بیان اصول کفر و ارکان آنها
۸۸۴	۱۱۶. باب در بیان ریا «۲»
۸۸۷	۱۱۷. باب در بیان طلب ریاست و مهتری
۸۸۸	۱۱۸. باب در بیان طلب دنیا به عمل آخرت (به طور فریب و روباه‌بازی)
۸۸۸	۱۱۹. باب در بیان آنکه عدل، یعنی کار حق و درستی را وصف می‌کند و خود به غیر آن عمل می‌نماید
۸۸۹	۱۲۰. باب در بیان ستیزه و گفتگو و جدال و دشمنی کردن با مردم
۸۹۰	۱۲۱. باب در بیان خشم گرفتن
۸۹۳	۱۲۲. باب در بیان حسد و بدخواهی مردمان
۸۹۴	۱۲۳. باب در بیان عصبیت «۱»
۸۹۵	۱۲۴. باب در بیان بزرگی و تکبر کردن
۸۹۸	۱۲۵. باب در بیان عجب و از خود خوش آمدن
۸۹۹	۱۲۶. باب در بیان دوستی دنیا و حرص داشتن بر آن
۹۰۲	۱۲۷. باب در بیان طمع «۱»
۹۰۳	۱۲۸. باب در بیان درشتی نمودن
۹۰۳	۱۲۹. باب در بیان بدخویی
۹۰۴	۱۳۰. باب در بیان سبکی و تنگی
۹۰۴	فهرست
۹۰۸	جلد چهارم
۹۰۸	اشاره

- تتمه کتاب ایمان و کفر ..... ۹۰۹
- اشاره ..... ۹۰۹
۱۳۱. باب در بیان زشتگویی و بی‌شرمی ..... ۹۰۹
۱۳۲. باب در بیان حال کسی که از بدی او پرهیز می‌شود ..... ۹۱۱
۱۳۳. باب در بیان بغی «۱» ..... ۹۱۱
۱۳۴. باب در بیان افتخار و بزرگی ..... ۹۱۲
۱۳۵. باب در بیان قساوت و دل سختی ..... ۹۱۳
۱۳۶. باب در بیان ظلم و ستمکاری ..... ۹۱۳
۱۳۷. باب در بیان پیروی کردن هوا و خواهش نفس ..... ۹۱۷
۱۳۸. باب در بیان مکر و بی‌وفایی و فریب ..... ۹۱۸
۱۳۹. باب در بیان دروغ ..... ۹۱۹
۱۴۰. باب در بیان شخص دو زبان ..... ۹۲۳
۱۴۱. باب در بیان هجرت «۱» ..... ۹۲۳
۱۴۲. باب در بیان قطع رحم ..... ۹۲۵
۱۴۳. باب در بیان عقوق «۱» ..... ۹۲۶
۱۴۴. باب در بیان انتفا «۱» ..... ۹۲۷
۱۴۵. باب در بیان آنکه مسلمانان را می‌رنجانند، و ایشان را خوار و بی‌مقدار نماید ..... ۹۲۸
۱۴۶. باب در بیان جستجوی لغزش‌های مؤمنان و عورت‌های ایشان «۱» ..... ۹۳۰
۱۴۷. باب در بیان سرزنش کردن ..... ۹۳۱
۱۴۸. باب در بیان غیبت و بهتان «۱» ..... ۹۳۲
۱۴۹. باب در بیان روایت کردن سخنی به جهت ضرر بر مؤمن ..... ۹۳۳
۱۵۰. باب در بیان شماتت «۱» ..... ۹۳۳
۱۵۱. باب در بیان دشنام به یکدیگر دادن ..... ۹۳۴
۱۵۲. باب در بیان تهمت و بدگمانی «۱» ..... ۹۳۵



۱۵۳. باب در بیان حال کسی که برادر مؤمن خویش را خیرخواهی نکند ..... ۹۳۵
۱۵۴. باب در بیان خلف وعده «۱» ..... ۹۳۶
۱۵۵. باب در بیان حال کسی که برادر مؤمن خود را باز دارد از داخل شدن بر او ..... ۹۳۷
۱۵۶. باب در بیان حال کسی که برادرش از او یاری جوید، و او را یاری نکند ..... ۹۳۸
۱۵۷. باب در بیان حال کسی که مؤمنی را منع کند، از خیری از نزد خود، یا از نزد غیر خود ..... ۹۳۹
۱۵۸. باب در بیان حال کسی که مؤمنی را بترساند ..... ۹۴۰
۱۵۹. باب در بیان سخن چینی کردن ..... ۹۴۰
۱۶۰. باب در بیان فاش کردن اسرار ..... ۹۴۱
۱۶۱. باب در بیان حال کسی که مخلوق را اطاعت می‌کند در معصیت خالق ..... ۹۴۲
۱۶۲. باب در بیان عقوبت‌های عاجله گناهان ..... ۹۴۳
۱۶۳. باب در بیان همنشینی کردن با گناهکاران ..... ۹۴۴
۱۶۴. باب در بیان اقسام مردمان ..... ۹۴۸
۱۶۵. باب در بیان کفر ..... ۹۵۰
۱۶۶. باب در بیان وجوه و طورهای کفر ..... ۹۵۴
۱۶۷. باب در بیان ستون‌های کفر و شعبه‌های آن ..... ۹۵۷
۱۶۸. باب در بیان صفت نفاق و منافق «۳» ..... ۹۵۸
۱۶۹. باب در بیان شرک «۱» ..... ۹۶۱
۱۷۰. باب در بیان شک «۱» ..... ۹۶۲
۱۷۱. باب در بیان گمراهان ..... ۹۶۴
۱۷۲. باب در بیان مستضعف «۳» ..... ۹۶۷
۱۷۳. باب در بیان طائفه مرجون لامرالله، که ترجمه آن بیاید ..... ۹۶۹
۱۷۴. باب در بیان اصحاب اعراف «۱»، و در باب معرفت امام ..... ۹۷۰
۱۷۵. باب در بیان اقسام اهل خلاف «۲» ..... ۹۷۰
۱۷۶. باب در بیان مؤلفه قلبیهم «۱» ..... ۹۷۲

۱۷۷. باب در ذکر منافقان و گمراهان و شیطان، و دخول ایشان در دعوت ..... ۹۷۴
۱۷۸. باب در شرح قول خدای تعالی: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَغْتَبِ اللّٰهَ عَلٰی حَزْفٍ» «۲» ..... ۹۷۴
۱۷۹. باب نادر «۳» ..... ۹۷۵
۱۸۰. باب ..... ۹۷۶
۱۸۱. باب در بیان ثبوت ایمان، و آنکه آیا جائز است که خدا آن را نقل کند؟ ..... ۹۷۷
۱۸۲. باب در بیان مُعَارِن «۲» ..... ۹۷۷
۱۸۳. باب در بیان نشانه آنکه ایمان به عاریه به او داده شده است ..... ۹۷۹
۱۸۴. باب در بیان غفلت و فراموشی دل ..... ۹۷۹
۱۸۵. باب در بیان تیرگی دل منافق، اگرچه زبان به او داده شده باشد و بیان روشنی دل مؤمن، و هر چند که زبانش از بیان طلب نارسا باشد ۹۸۱
۱۸۶. باب در بیان تنقل احوال دل «۱» ..... ۹۸۲
۱۸۷. باب در بیان وسوسه و حدیث نفس ..... ۹۸۲
۱۸۸. باب در بیان اعتراف و اقرار به گناهان و پشیمان شدن بر آنها ..... ۹۸۴
۱۸۹. باب در بیان پوشیدن گناهان ..... ۹۸۵
۱۹۰. باب در بیان کسی که قصد ثواب یا گناه می‌کند ..... ۹۸۵
۱۹۱. باب در بیان توبه «۱» ..... ۹۸۶
۱۹۲. باب در بیان آموزش طلبیدن از گناهان ..... ۹۹۰
۱۹۳. باب در بیان عطا کردن خدای عز و جل وقت توبه را به آدم علیه السلام ..... ۹۹۲
۱۹۴. باب لمم «۱» ..... ۹۹۳
۱۹۵. باب در بیان اینکه گناهان بر سه قسم است ..... ۹۹۴
۱۹۶. باب در بیان تعجیل عقوبت گناه ..... ۹۹۵
۱۹۷. باب در بیان اقسام عقوبت گناهان ..... ۹۹۷
۱۹۸. باب نادر ..... ۹۹۸
۱۹۹. باب نادر ..... ۹۹۸
۲۰۰. باب در بیان اینکه خدا به واسطه عامل، عذاب را از غیر عامل دفع می‌کند «۲» ..... ۹۹۹

۲۰۱. باب در بیان اینکه ترک گناه، از طلب کردن توبه آسان‌تر است «۲» ..... ۱۰۰۰
۲۰۲. باب در بیان استدراج «۳» ..... ۱۰۰۰
۲۰۳. باب محاسبه و حساب عمل ..... ۱۰۰۱
۲۰۴. باب در بیان حال کسی که مردم را عیب می‌کند «۱» ..... ۱۰۰۶
۲۰۵. باب در بیان اینکه مسلمان مؤاخذه نمی‌شود به آنچه در جاهلیت کرده است ..... ۱۰۰۶
۲۰۶. باب در بیان اینکه کفر، با توبه، عمل را باطل نمی‌گرداند «۱» ..... ۱۰۰۷
۲۰۷. باب در بیان کسانی که از بلاء معافی و سالم‌اند «۲» ..... ۱۰۰۷
۲۰۸. باب در بیان آنچه از این اّمت برداشته شده است «۱» ..... ۱۰۰۸
۲۰۹. باب در بیان اینکه هیچ گناهی با وجود ایمان زیان نرساند، و هیچ ثوابی با وجود کفر نفع ندهد ..... ۱۰۰۸
- [۶] کتاب دعا ..... ۱۰۱۳
- اشاره ..... ۱۰۱۳
۱. باب فضیلت دعا و ترغیب و برانگیختن مردم بر آن ..... ۱۰۱۳
۲. باب در بیان اینکه دعا سلاح مؤمن است «۱» ..... ۱۰۱۵
۳. باب در بیان اینکه دعا، بلا و قضا را ردّ می‌کند ..... ۱۰۱۶
۴. باب در بیان اینکه دعا شفا است از هر دردی ..... ۱۰۱۷
۵. باب در بیان اینکه هر که دعا کند، از برایش مستجاب شود ..... ۱۰۱۷
۶. باب الهمام دعا «۱» ..... ۱۰۱۷
۷. باب تقدّم و پیشی گرفتن در دعا ..... ۱۰۱۸
۸. باب یقین در دعا ..... ۱۰۱۸
۹. باب رو آوردن به دعا ..... ۱۰۱۹
۱۰. باب مبالغه کردن در دعا و ایستادگی و درنگ کردن ..... ۱۰۱۹
۱۱. باب در بیان پناه بردن به دعا در حاجت ..... ۱۰۲۰
۱۲. باب در بیان پنهان کردن دعا ..... ۱۰۲۱
۱۳. باب در بیان اوقات و حالاتی که اجابت دعا در آنها امید داشته می‌شود ..... ۱۰۲۱

۱۴. باب در بیان رغبت و رهبت و تضرع و تبّتل و ابتهال و استعاذه و مسئلت «۲» ..... ۱۰۲۲
۱۵. باب در بیان ثمره گریستن ..... ۱۰۲۴
۱۶. باب ثنا پیش از دعا ..... ۱۰۲۶
۱۷. باب در بیان ثمره اجتماع در دعا ..... ۱۰۲۸
۱۸. باب عموم در دعا «۱» ..... ۱۰۲۹
۱۹. باب کسی که اجابت بر او دیر شده و به طول انجامیده ..... ۱۰۲۹
۲۰. باب در بیان ثمره صلوات بر پیغمبر خدا، محمد و خاندانش علیهم السلام ..... ۱۰۳۱
۲۱. باب در بیان آنچه واجب است از ذکر خدا در هر مجلسی «۱» ..... ۱۰۳۵
۲۲. باب ذکر خدای عز و جل بسیار ..... ۱۰۳۷
۲۳. باب در بیان آنکه صاعقه «۲» به ذاکر نمی‌رسد ..... ۱۰۳۸
۲۴. باب در بیان خاصیت اشتغال به ذکر خدای تعالی ..... ۱۰۳۹
۲۵. باب در بیان ثواب ذکر خدای تعالی در نهانی ..... ۱۰۳۹
۲۶. باب در بیان ذکر خدا در غافلان ..... ۱۰۴۰
۲۷. باب در بیان ثواب تحمید و تمجید «۱» ..... ۱۰۴۰
۲۸. باب در بیان ثواب استغفار «۱» ..... ۱۰۴۱
۲۹. باب در بیان ثواب تسبیح و تکبیر و تهلیل «۱» ..... ۱۰۴۲
۳۰. باب در مدح دعا از برای برادران دینی، غائبانه ..... ۱۰۴۳
۳۱. باب در ذکر کسانی که مستجاب‌الدّعوه‌اند ..... ۱۰۴۵
۳۲. باب در ذکر کسانی که دعای ایشان مستجاب نیست ..... ۱۰۴۶
۳۳. باب در بیان نفرین کردن بر دشمن ..... ۱۰۴۷
۳۴. باب در بیان مباحله «۲» ..... ۱۰۴۸
۳۵. باب در بیان تعظیم کردن پروردگار- تبارک و تعالی- خود را ..... ۱۰۵۰
۳۶. باب در ثواب کسی که لا اله الا الله بگوید ..... ۱۰۵۱
۳۷. باب در ثواب کسی که لا اله الا الله و الله اکبر بگوید ..... ۱۰۵۲

۳۸. باب در ثواب کسی که «لا اله الا الله وحده وحده» بگوید ..... ۱۰۵۲
۳۹. باب در ثواب کسی که دعای مذکور در این باب بخواند ..... ۱۰۵۲
۴۰. باب در ذکر ثواب کسی که دعای مذکور در این باب را بخواند ..... ۱۰۵۳
۴۱. باب در ثواب کسی که دعای مذکور در این باب را بخواند ..... ۱۰۵۳
۴۲. باب در ثواب کسی که ده مرتبه یا الله یا الله بگوید ..... ۱۰۵۳
۴۳. باب در ثواب کسی که لا اله الا الله تا آخر بگوید ..... ۱۰۵۳
۴۴. باب در ثواب کسی که ده مرتبه یا رب یا رب بگوید ..... ۱۰۵۴
۴۵. باب در ثواب کسی که با اخلاص بگوید: لا اله الا الله ..... ۱۰۵۴
۴۶. باب در بیان ثواب کسی که بگوید: ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله ..... ۱۰۵۴
۴۷. باب در ذکر ثواب کسی که دعای مذکور در این باب را بخواند ..... ۱۰۵۵
۴۸. باب در بیان گفتار، در نزد بامداد و شام ..... ۱۰۵۵
۴۹. باب دعا در نزد خوابیدن و بیدار شدن ..... ۱۰۶۶
۵۰. باب در ذکر دعا، چون آدمی از منزلش بیرون رود ..... ۱۰۷۰
۵۱. باب در بیان دعا پیش از نماز ..... ۱۰۷۳
۵۲. باب در بیان دعا در عقبه‌های نماز ..... ۱۰۷۴
۵۳. باب دعا از برای روزی ..... ۱۰۷۸
۵۴. باب در بیان دعا از برای قرض ..... ۱۰۸۱
۵۵. باب دعا از برای کرب و هم و خوف «۱» ..... ۱۰۸۲
۵۶. باب دعا از برای علّت‌ها و مرض‌ها «۱» ..... ۱۰۸۹
۵۷. باب حرز و عود «۱» ..... ۱۰۹۳
۵۸. باب دعا در نزد خواندن قرآن ..... ۱۰۹۷
۵۹. باب در بیان دعا در حفظ قرآن ..... ۱۰۹۹
۶۰. باب دعاهای مختصی از برای همه حاجت‌های دنیا و آخرت ..... ۱۱۰۰
- [۷] کتاب فضل قرآن «۱» ..... ۱۱۱۴

- ۱۱۱۴ ..... اشاره
- ۱۱۲۱ ..... ۱. باب در بیان فضل حامل قرآن «۱»
- ۱۱۲۴ ..... ۲. باب ثواب کسی که قرآن را به زحمت آموخته باشد
- ۱۱۲۴ ..... ۳. باب عذاب کسی که قرآن را حفظ کرده و بعد از آن فراموش نموده
- ۱۱۲۶ ..... ۴. باب خواندن قرآن
- ۱۱۲۶ ..... ۵. باب در باب خانه‌هایی که قرآن در آنها خوانده می‌شود
- ۱۱۲۷ ..... ۶. باب در بیان ثواب خواندن قرآن
- ۱۱۲۸ ..... ۷. باب ثواب خواندن قرآن در مصحف «۱»
- ۱۱۲۹ ..... ۸. باب در ترتیل قرآن به آواز خوش «۳»
- ۱۱۳۱ ..... ۹. باب در مذمت کسی که در نزد قرآن خواندن، بیهوشی اظهار می‌کند
- ۱۱۳۲ ..... ۱۰. باب در بیان اینکه قرآن در چند وقت خوانده می‌شود و ختم می‌شود
- ۱۱۳۳ ..... ۱۱. باب در بیان اینکه قرآن بلند می‌شود، چنان که فرود آورده شده
- ۱۱۳۴ ..... ۱۲. باب در بیان فضیلت قرآن
- ۱۱۴۱ ..... ۱۳. باب نوادر
- ۱۱۴۷ ..... [۸] کتاب عشرت «۱»
- ۱۱۴۷ ..... اشاره
- ۱۱۴۷ ..... ۱. باب در بیان آنچه واجب است از معاشرت «۲»
- ۱۱۴۸ ..... ۲. باب در بیان حسن معاشرت
- ۱۱۴۹ ..... ۳. باب در ذکر کسی که مصادقت و مصاحبت با او واجب است «۳»
- ۱۱۵۱ ..... ۴. باب در ذکر کسی که همنشینی و رفاقت با او مکروه است
- ۱۱۵۴ ..... ۵. باب در بیان تحبب و تودد در نزد مردمان «۱»
- ۱۱۵۵ ..... ۶. باب در خیر دادن مرد، برادرش را به دوستی او
- ۱۱۵۵ ..... ۷. باب در بیان سلام کردن
- ۱۱۵۷ ..... ۸. باب در ذکر کسی که مستحب است او را که به سلام آغاز کند

۹. باب در بیان اینکه چون یکی از گروهی سلام کند، او را مُجْزِی «۱» است، و چون یکی از جماعت جواب گوید، از ایشان مُجْزِی است -- ۱۱۵۸
۱۰. باب در بیان سلام کردن بر زنان ----- ۱۱۵۸
۱۱. باب سلام کردن بر اهل مَلت‌ها «۲» ----- ۱۱۵۸
۱۲. باب در بیان نامه نوشتن به اهل ذمه ----- ۱۱۶۱
۱۳. باب در بیان اغضا «۱» ----- ۱۱۶۲
۱۴. باب «۲» ----- ۱۱۶۲
۱۵. باب در عطاس و تسمیت «۱» ----- ۱۱۶۳
۱۶. باب وجوب تعظیم صاحب موی سفید مسلمانان ----- ۱۱۶۷
۱۷. باب گرامی داشتن کریم ----- ۱۱۶۸
۱۸. باب حقّ داخل‌شونده ----- ۱۱۶۸
۱۹. باب در بیان اینکه مجلس‌ها به امانت است «۱» ----- ۱۱۶۹
۲۰. باب راز گفتن با یکدیگر ----- ۱۱۶۹
۲۱. باب در بیان نشستن ----- ۱۱۶۹
۲۲. باب اتکاء و احتباء «۱» ----- ۱۱۷۱
۲۳. باب در جواز بازی و مزاح و خنده ----- ۱۱۷۱
۲۴. باب حقّ جوار «۲» ----- ۱۱۷۳
۲۵. باب حدّ و اندازه همسایگی ----- ۱۱۷۶
۲۶. باب در بیان خوش‌صحبتی و حقّ رفیق در سفر ----- ۱۱۷۶
۲۷. باب نامه به همدیگر نوشتن ----- ۱۱۷۷
۲۸. باب نوادر ----- ۱۱۷۷
۲۹. باب ----- ۱۱۷۹
۳۰. باب «۳» ----- ۱۱۸۰
- فهرست ----- ۱۱۸۱
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ----- ۱۱۸۷

## تحفة الاولياء

## مشخصات کتاب

سرشناسه: کلینی، محمد بن یعقوب - ، ۳۲۹ق.  
 عنوان قراردادی: الکافی. اصول. فارسی  
 عنوان و نام پدیدآور: تحفة الاولياء / [مؤلف ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی؛ مترجم] محمد علی بن محمد حسن اردکانی (ره).  
 مشخصات نشر: تهران: نشر بی‌زمان، ۱۳۹۱.  
 مشخصات ظاهری: ۴ ج.  
 شابک: ۲۱۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۱-۷۸-۶۷۲۵-۶۰۰-۹۷۸؛ ۲۰۰۰۰۰ ریال: ج. ۶۲-۷۹-۶۷۲۵-۶۰۰-۹۷۸؛ ۱۷۵۰۰۰ ریال: ج. ۳-۹۷۸-۲-۸۰-۶۷۲۵-۶۰۰-۹۷۸؛ ۱۸۵۰۰۰ ریال: ج. ۹۴-۸۱-۶۷۲۵-۶۰۰-۹۷۸  
 وضعیت فهرست نویسی: فاپا  
 یادداشت: ج. ۲ و ۴ (چاپ اول: ۱۳۹۲).  
 یادداشت: ج. ۳ (چاپ اول: ۱۳۹۲).  
 یادداشت: کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.  
 یادداشت: بالای عنوان: ترجمه‌ای بر اصول کافی شیخ کلینی (ره).  
 عنوان دیگر: ترجمه‌ای بر اصول کافی شیخ کلینی (ره).  
 موضوع: احادیث شیعه - قرن ۴ق.  
 شناسه افزوده: اردکانی، محمد علی، مترجم  
 رده بندی کنگره: BP۱۲۹/ک۸ک۸۰۴۱ ۲۲۰۴۱ ۱۳۹۱ اب  
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲  
 شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۵۹۵۸۹

## جلد اول

## یادداشت دبیر علمی کنگره

کتاب شریف الکافی، تألیف ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله، مهم‌ترین و برترین اثر مکتوب شیعه به‌شمار می‌رود. این کتاب که حاوی احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام در عرصه‌های مختلف دینی است، به جهت ویژگی‌های منحصر به فرد، محور شکل‌گیری و تولید بخش وسیعی از ادبیات مکتوب شیعه بوده و در طول تاریخ، مورد اهتمام عالمان شیعه قرار گرفته و شرح‌ها و تعلیقه‌ها و ترجمه‌های فراوان از آن و برای آن، عرضه شده است.  
 آستان حضرت عبدالعظیم و مؤسسه علمی-فرهنگی دار الحدیث، سومین همایش از طرح «گرامیداشت بزرگان و عالمان ری» را به بزرگداشت ثقة الاسلام کلینی اختصاص داد.  
 اهداف مورد نظر در این بزرگداشت، عبارت‌اند از:



۱. معرفی شخصیت علمی و معنوی ثقة الاسلام کلینی

۲. ترویج معارف حدیثی اهل بیت علیهم السلام

۳. تحقیق و پژوهش در میراث کلینی

۴. شناخت جایگاه و تأثیر گذاری کتاب الکافی.

کمیته علمی کنگره، پس از برگزاری کنگره بزرگداشت ابوالفتح رازی در پاییز ۱۳۸۴، کار برنامه‌ریزی علمی این کنگره را آغاز کرد و این برنامه‌ها را در دستور کار قرار داد:

۱. تصحیح و تحقیق آثار مخطوط مربوط به الکافی (اعم از ترجمه، شرح، تعلیقه و ...)

۲. گشودن افق‌های تازه پژوهشی در زمینه الکافی

۳. تجزیه و تحلیل نقدها و پرسش‌های مربوط به الکافی

تحفه الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲

۴. به دست دادن نسخه تحقیق شده از کتاب الکافی

۵. ساماندهی اطلاعات و آثار مکتوب مرتبط با کلینی و الکافی و ارائه آنها در قالب DVD (لوح چند منظوره دیجیتال).

آنچه کمیته علمی در مدت دو سال و اندی تلاش بدان دست یافت و هم‌زمان با برگزاری کنگره ارائه می‌گردد، از این قرار است:

یک. نسخه تحقیق شده الکافی

دو. شروح و تعلیقه‌های الکافی

سه. مجموعه آثار تولیدی کنگره

چهار. ویژه‌نامه‌های مجلات

پنج. خبرنامه کنگره

شش. DVD (لوح چند منظوره دیجیتال).

اینک نگاهی مختصر به این عناوین ششگانه می‌افکنیم:

یک. الکافی

کتاب الکافی، پس از مقابله با نسخ کهن و مورد وثوق و نیز اعراب گذاری، به همراه تعلیقه‌هایی در رفع مشکلات برخی از اسناد و برخی توضیحات فقه الحدیثی، در قالب نوینی به زیور طبع، آراسته می‌گردد.

دو. شروح و تعلیقه‌های الکافی

بر کتاب الکافی، شروح و تعلیقه‌های بسیاری نوشته شده که تاکنون اندکی از آن به چاپ رسیده است. کمیته علمی تلاش کرد که این شروح و تعلیقه‌ها را شناسایی کرده، و تصحیح و عرضه آنها را در دستور کار خود قرار دهد که برای برپایی کنگره، این موارد، تصحیح شده، به چاپ خواهد رسید:

۱. الشافی فی شرح الکافی، ملا خلیل بن غازی قزوینی (م ۱۰۸۹ ق) ۲ جلد

۲. صافی [در شرح کافی]، ملا خلیل بن غازی قزوینی (م ۱۰۸۹ ق) ۲ جلد

۳. الحاشیه علی اصول الکافی، ملا محمد امین استرآبادی (م ۱۰۳۶ ق) ۱ جلد

۴. الحاشیه علی اصول الکافی، سید احمد علوی عاملی (زنده در ۱۰۵۰ ق) ۱ جلد

تحفه الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳

۵. الحاشیه علی اصول الکافی، سید بدرالدین حسینی عاملی (زنده در ۱۰۶۰ ق) ۱ جلد

۶. الكشف الوافي في شرح اصول الكافي، محمد هادي بن محمد معين الدين آصف شيرازي (م ۱۰۸۱ ق) ۱ جلد
  ۷. الحاشية على اصول الكافي، ميرزا رفيعا (م ۱۰۸۲ ق) ۱ جلد
  ۸. الهدايا لشيعة ائمة الهدى (شرح اصول الكافي)، شرف الدين محمد بن محمدرضا مجذوب تبريزي (قرن ۱۱ ق) ۲ جلد
  ۹. الدرعية إلى حافظ الشريعة (شرح اصول الكافي)، رفيع الدين محمد بن محمد مؤمن گيلاني (قرن ۱۱ ق) ۲ جلد
  - ۱۰ و ۱۱. الدر المنظوم، شيخ على كبير (م ۱۱۰۴ ق) و الحاشية على اصول الكافي، شيخ على صغير (قرن ۱۲) ۱ جلد
  ۱۲. تحفة الأولياء (ترجمه اصول الكافي)، محمد على بن محمد حسن فاضل نحوي اردكاني (زنده در ۱۲۳۷ ق) ۴ جلد
  ۱۳. شرح فروع الكافي، محمد هادي بن محمد صالح مازندراني (م ۱۱۲۰ ق) ۵ جلد
  ۱۴. البضاعة المزجاة (شرح روضة الكافي)، محمد حسين بن قارياغدي (م ۱۰۸۹ ق) ۲ جلد
  ۱۵. شرح روضة الكافي، محمد حسين بن يحيى نوري (زنده در ۱۱۲۷ ق) ۱ جلد
  ۱۶. منهج اليقين (شرح وصيت امام صادق عليه السلام به شيعيان)، سيد علاء الدين محمد گلستانه (م ۱۱۱۰ ق) ۱ جلد
  ۱۷. الرسائل في شرح أحاديث الكافي ۲ جلد
- سه. مجموعه آثار توليدي كنگره

منظور از اين عنوان، آثار توليدي كميته علمي است. در اين حوزه، اين آثار عرضه مي گردد:

۱. حياة الشيخ الكليني / ثامر العميدي ۱ جلد
  ۲. توضيح الاسناد / سيد محمدجواد شبيري ۱ جلد
  ۳. العنعة من صيغ الأداء للحديث الشريف في الكافي / سيد محمدرضا حسيني جلالی ۱ جلد
  ۴. كافي پژوهی بر اساس نسخه‌های خطی / علی صدرایی خویی - سيد صادق اشكوري ۱ جلد
  ۵. كتابشناسی كلینی و كتاب الكافي / محمد قنبری ۱ جلد
  ۶. شناخت‌نامه كلینی و الكافي / محمد قنبری ۴ جلد
  - تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۱، ص: ۴
  ۷. كافي پژوهی (گزارش پایان‌نامه‌های مرتبط با كلینی و الكافي) / سيد محمدعلی ایازی ۱ جلد
  ۸. مجموعه مقالات همایش / گروهی از پژوهشگران ۶ جلد
  ۹. مصاحبه‌ها و میزگردها ۱ جلد
- چهار. ویژه‌نامه‌های مجلات
- مجله‌های آینه پژوهش، سفینه، علوم حدیث و برخی دیگر از نشریات، هم‌زمان با برپایی كنگره، ویژه‌نامه‌هایی منتشر می‌کنند.
- پنج. خبرنامه
- خبرنامه كنگره که به اطلاع‌رسانی پیش از برپایی كنگره می‌پردازد، تا زمان برگزاری، چهار شماره از آن منتشر خواهد شد.
- شش. DVD

نرم‌افزار مجموعه آثار كنگره، همراه با برخی از نسخه‌های خطی الكافي، و نیز دیگر شروح، تعلیقه‌ها و ترجمه‌های چاپ شده الكافي در قالب DVD ارائه خواهد شد.

در پایان، از همه فرهیختگان و اندیشه‌مندان، سازمان‌ها و نهادهای علمی - پژوهشی که در به ثمر رسیدن این همایش سهم داشته‌اند، سپاس‌گزاری می‌شود، بویژه از: تولیت محترم آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام و ریاست محترم مؤسسه علمی - فرهنگی دارالحدیث، حضرت آیه الله محمدی ری‌شهری، شورای عالی سیاست‌گذاری، شورای علمی كنگره، كميته بین الملل، كميته

اجرایی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، مدیران عالی آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام، مدیران و محققان پژوهشکده علوم و معارف حدیث، مسئولان، اساتید و دانشجویان دانشکده علوم حدیث، مسئولان و کارکنان سازمان چاپ و نشر دارالحدیث.

مهدی مهریزی

دبیر کمیته علمی

بهار ۱۳۸۷

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵

## آغاز سخن

کتاب کافی از زمان تدوین و تألیف از حدود یازده قرن پیش تا کنون در کانون توجه همه حدیث پژوهان و دانشمندان شیعه بوده است و تبدیل به مرجعی شده که هیچ فقیه و محدثی و هیچ عالم و دانشوری از مراجعه به آن بی‌نیاز نیست.

کافی نخستین کتابی است که احادیث را در این گستردگی و با سامانی خاص گردآوری نموده، بگونه‌ای که بعد از آن، مراجعه به اصول چهارصدگانه حدیثی از رونق افتاد و خود مصدر اولیه حدیث شیعه شد، و از این جهت است که بزرگان علمای شیعه این کتاب را در حد بسیار عالی ستوده‌اند و شیخ مفید آن را با عبارت «أجل کتب الشیعه و أكثرها فائده» معرفی کرده است.

وجود بیش از بیست شرح و سی حاشیه و هزار و ششصد نسخه خطی و بیست بار چاپ، نشان اهمیت این میراث ارزشمند است. سوگمندان بیشتر آثار مربوط به کافی یا به صورت دست نوشته باقی مانده و یا به شکل مطلوبی به چاپ نرسیده است. واحد احیاء آثار بر آن است که همراه با تصحیح کافی، تمام شروح، حواشی، ترجمه‌ها و تک‌نگاری‌های مربوط به کافی را تحت عنوان «شروح و حواشی الکافی» تصحیح کرده و منتشر سازد که تصحیح تحفه الاولیاء در همین راستا است.

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی) اثر میرزا محمد علی بن محمد حسن نحوی اردکانی یزدی از علمای قرن سیزدهم هجری است. وی عالمی ادیب و لغت‌شناس بوده و از همین جهت است که به «فاضل نحوی» لقب یافته است.

او از خود آثار متعدد و متنوعی به یادگار گذاشته و تنوع آثار وی در حدیث، شرح

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶

حدیث، فقه، تجوید، تعبیر خواب و ترجمه کتاب‌های حدیثی، فقهی و ... از وی شخصیتی جامع به نمایش گذاشته است.

تحفه الاولیاء از ترجمه‌های نسبتاً کهن اصول کافی است که هم به لحاظ فرهنگی از میراث فرهنگی ایران به شمار می‌رود و هم بخشی از تاریخ فعالیت‌های علمی عالمان دینی است و هم به لحاظ علمی تجربه‌ای است سودمند برای تمام کسانی که به ترجمه علاقه‌مند هستند.

بدون تردید، این گونه آثار، خود بخش بزرگی از راه ترجمه متون دینی را هموار می‌کند و تجربه گران‌قیمتی را به نسل‌های بعد منتقل می‌نماید. برجستگی‌ها، کاستی‌ها و ویژگی‌ها و حتی نوع نگارش متون دینی و ترجمه آنها، خود اندوخته‌هایی ارزشمند محسوب می‌شوند، و تحفه الاولیاء که عالمی لغت‌شناس آن را به رشته تحریر در آورده و اطلاعات جانبی فراوانی در زمینه‌های تفسیر، حدیث، عقائد، فلسفه، تاریخ و لغت در آن ارائه شده به مثابه سرمایه‌ای است ارزشمند که نباید در عرصه پژوهش‌های حدیثی و ترجمه متون دینی نادیده گرفته شود.

اردکانی در این ترجمه، سعی کرده به قلمی روان، اصول کافی را به گونه‌ای ترجمه کند که برای همگان، خواندن و فهم آن آسان شود و به این جهت در بسیاری از موارد به جهت ساختار محتوایی کتاب و ناتوانی قلم از نگارش کوتاه همه مطالبی که در متن

آمده، مجبور شده به شرح متن نیز اقدام کند و این امر، جذابیت ترجمه او را دو چندان ساخته است. به سامان رسیدن این اثر مرهون همت و تلاش فاضل ارجمند حجة الاسلام جناب آقای مرادی و عالم فرزانه حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای عبد الهادی مسعودی و جمعی از همکارانشان می‌باشد که بدین وسیله ضمن تشکر و قدر دانی از آن عزیزان، مزید توفیق همه را از خداوند متعال خواستاریم.

گروه احیاء آثار

پژوهشکده علوم و معارف حدیث

محمدحسین درایتی

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷

## پیشگفتار

### اشاره

الکافی، نوشته محمد بن یعقوب نام بردار به کلینی (م ۳۲۸ / ۳۲۹ هـ)، نامی است که بعدها بر اساس گزارش مؤلف در مقدمه خود، از کسی که از وی کتابی جامع و کافی در فنون علم دین را درخواست کرده بود، بر این کتاب گذاشته شد، «۱» و از جمله چهار کتاب اصلی شیعه و مهم‌ترین آنهاست. این کتاب، نقشی بی‌بدیل در تشکیل باورها و فرهنگ شیعی دارد. و می‌توان با قاطعیت گفت که سه دانش اصلی دینی، کلام و اخلاق و فقه شیعی، بر آن استوار شده است؛ به گونه‌ای که هیچ متکلم و فقیه شیعی برای درس و پژوهش دینی خود، و نیز هیچ شیعه پژوهی، هرگز از این کتاب بی‌نیاز نیست.

عبارت‌های «کتاب کافی»، «کافی کلینی»، «کتاب الکافی» و «الکافی»، پرسامدترین کتاب به عنوان مصدر حدیثی در فرهنگ نوشتاری و گفتاری شیعه است که گاه در آثار و فرهنگ غیر شیعی نیز خودنمایی می‌کند.

جایگاه برجسته این کتاب و نیاز رجوع به آن در طول زمان، باعث شد که کسانی در اندیشه حاشیه نگاری، تعلیقه نویسی و بررسی‌های رجالی و شرح احادیث آن بر آیند و کسانی دیگر به ترجمه آن اقدام نمایند، که این اخیراً، و مترجمان، موضوع این نوشته است.

(۱). احتمال هم دارد بر اساس نوشته‌ای در پایان کتاب طهارت فروع الکافی، و از سوی مؤلف -/ رحمه الله -/ باشد (ج ۳، ص ۲۶۳).

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸

## ترجمه‌های کافی

در آغاز، باید گفت که به دلیل ساختار آموزشی و نیز جایگاه ویژه مباحث دینی، عالمان و دانشمندان دینی، چندان روا ندیده‌اند و یا شرایط را مساعد نیافته‌اند که همه علوم و آموزه‌های اسلامی را در حوزه مکتوب، همگانی کنند، به گونه‌ای که توده‌های مردم، خود به صورت مستقیم، از آنها بهره ببرند. از این رو، آن گونه که امر تبلیغ شفاهی و وعظ و خطابه، رونق و رواج داشته، ترجمه متون دینی به زبان فارسی و یا هر زبانی که مسلمانان به آن زبان سخن می‌گویند، از دوران‌های کهن، چندان جایگاهی در فعالیت‌های تبلیغی و آموزشی مراکز علمی و آموزشی دینی نداشته و از این رو، دانش آموخته متخصص در امر ترجمه دین هم

پروریده نشده، و ترجمه‌های دینی، غالباً بنیاد علمی و اساس درستی ندارند. و از این جهت است که به رغم اهمیت بی‌نظیر کتاب کافی، و با وجود نیاز مسلمانان غیر عرب به آن، تا کنون ترجمه‌های خوشایند و یا به سخن بهتر، ترجمه‌های متناسبی از آن به عمل نیامده، و آنچه در قرن‌های اخیر و بلکه در قرن اخیر انجام شده، با آنچه باید می‌شده، چندان نسبتی ندارد.

دیرینه‌ترین ترجمه کافی به دوران صفویه، بیش از سه قرن پیش باز می‌گردد که یکی از عالمان قزوین در اول قرن یازدهم هجری به درخواست پادشاه وقت، به آن اقدام کرده است. البته، سعید نفیسی (۱۲۷۴-۱۳۴۵)، فهرست نگار کتابخانه مجلس شورای ملی ایران، نسخه‌ای از شرحی فارسی بر کافی یا ترجمه یکی از شروح الکافی را به صورت احتمال از سده ششم هجری دانسته است، که بنا براین، اولین ترجمه الکافی بشمار می‌آید.

تا کنون عالمان رسالت شناسی، بر اساس نیاز زمانه، به ترجمه بخش‌هایی از کتاب اصول الکافی و پاره‌ای همه آن، و کسانی هم روضه و یا به ترجمه فروع آن و گاهی احادیثی برگزیده از آن، مبادرت کرده‌اند- که سعیشان مشکور باد-/. برخی از این ترجمه‌ها خطی است، و برخی دیگر به چاپ رسیده است. ترجمه‌های خطی گزارش شده در فهرس نسخ خطی، از این قرار است:

۱. شرح کافی یا ترجمه‌ای از یکی از شروح کافی از شخصی به نام میر حسین که

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۹

احتمال داده شده که میر حسین هروی است، و نسخه‌ای که گویا مربوط به قرن ششم است. این اثر، شامل کتاب الحجّه یعنی باب چهارم اصول کافی، در ۷۸ باب است و ۱۰۴۱ حدیث و تا مبحث غیبت را در بر می‌گیرد. این اثر، ۲۹۵ برگ ۱۸ سطری دارد و در کتاب خانه مجلس به شماره ۲۰۳۷ نگه‌داری می‌شود.

سعید نفیسی، فهرست نگار کتابخانه مجلس شورای ملی، پس از نام بردن از چند حسین و حسینی به عنوان مترجمان احتمالی کتاب، و رد آنها، میر حسین هروی را ترجیح می‌دهد و دلیل خود را بر این ترجیح، نزدیکی سبک نگارش کتاب به سبک قرن ششم هجری می‌داند. (۱)

۲. توضیح الکافی، شرح و ترجمه‌ای است از کتاب الایمان و الکفر الکافی در ۷۷ برگ از محمد قاسم بن محمد رضا شریف، زنده در قرن دوازدهم که در جمادی الاولی ۱۱۱۸ نگاشته شده است. یک نسخه از این کتاب به شماره ۵۲۹ در گنجینه نسخ خطی کتاب خانه آیت الله مرعشی- طاب ثراه- نگه‌داری می‌شود. (۲)

این ترجمه، به درخواست شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵-۱۱۳۵ ه) به انجام رسیده است.

سلطان حسین صفوی ... این مجرم ضعیف، ابن محمد رضا را شرح احادیث ایمان و کفر کتاب کافی به لغت فارسی، مأمور و انعکاس پرتو مهر الطاف خویش را بر مزرع امید این ذره بی‌مقدار منظور داشت. (۳)

مترجم، ابتدا حدیث را نقل، سپس ترجمه و آن‌گاه آن را شرح کرده و در شرح، بیشتر به جنبه‌های عقیدتی و فلسفی توجه داشته است. این ترجمه و شرح، کتاب الایمان و الکفر تا باب اذا أراد الله بخلق المؤمن را در بر می‌گیرد.

نسخه دیگری از این اثر در کتابخانه ملی فارس در شیراز نگه‌داری می‌شود. (۴)

۳. ترجمه اصول کافی، از عباس بن احمد خوانساری (زنده به ۱۲۹۶ ه) در ۲۱۱

(۱). فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۶، ص ۳۴، سعید نفیسی، ۱۳۴۴.

(۲). فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی آیت الله نجفی مرعشی، ج ۲، ص ۱۳۵ و ۱۳۶، سید احمد حسینی، چاپ دوم، بی تا.

(۳). همان ص ۴، مقدمه.

(۴). فهرست ملی فارس، ج ۱، ص ۲۰۲، ش ۲۲۸.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۰

برگ. این ترجمه به صورت تحت اللفظی است و اسناد احادیث در ترجمه حذف شده، و به تشخیص مترجم، برخی از ابواب غیر قابل استفاده برای عموم مردم، ترجمه نشده است. کتابت جزء نخست این ترجمه، در روز شنبه ۲۳ صفر ۱۲۹۶ هـ به اتمام رسیده است.

نسخه این اثر، در کتاب خانه آیت الله مرعشی - / رحمه الله علیه - / به شماره ۵۴۴۶ نگه‌داری می‌شود. «۱»

۴. ترجمه کتاب العقل و الجهل کافی، از محمد بن محمد علی خاوری است که به شماره ۱۲۶۹ کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه مشهد نگه‌داری می‌شود. این ترجمه در ضمن یک مجموعه حاوی چند رساله است. «۲»

۵. شرح فروع کافی، که در کتاب خانه سید محمد مشکات بوده، و بنا به گزارش حسین محفوظ، این نسخه، شامل ترجمه فروع کافی هم می‌شود و از این رو، وی آن را از جمله ترجمه‌های الکافی بر شمرده است. «۳»

۶. تحفة الاولياء، از محمد علی بن محمد حسن فاضل نحوی اردکانی، از عالمان قرن سیزدهم هـ، است. درباره این کتاب به تفصیل در چند صفحه بعد سخن گفته شده است. «۴»

اما ترجمه‌های چاپ شده الکافی، که بیشتر آنها از بخش‌هایی از این کتاب است که جهت اطلاع، سیاهه ترجمه‌های گزیده تقدیم، و سپس ترجمه‌های اصول و روضه به تفصیل گزارش می‌شود.

۷. گزیده‌ای از اصول کافی در مبنای دین اسلام با ترجمه حاج علی اصغر خسروی شبستری، که کتابفروشی امیری در تهران به سال ۱۳۵۱ شمسی در یک جلد و در

(۱). فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی، ج ۱۴، ص ۲۳۰، سید احمد حسینی، ۱۳۶۶.

(۲). فهرست نسخه‌های خطی دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد، ج ۲، ص ۴۱۳، محمود فاضل، ۱۳۶۱.

(۳). الکافی، ج ۱، مقدمه حسین علی محفوظ، ص ۳۴.

(۴). در فهرست کتابخانه ملک شرحی فارسی بر روضه کافی به محمّد مهدی بن علی اصغر قزوینی (د ۱۱۲۹ هـ) نسبت داده شده است. این کتاب نسخه‌ای از الصافی ملا خلیل قزوینی، از بخش روضه کافی است. نسخه دارای مقدمه‌ای در فهرست مطالب و ابواب از قزوینی است که باعث شده فهرست نگار آن را شرح مستقلاً بر روضه کافی از قزوینی بپندارد. ن. ک: فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه ملک، ج ۳، ص ۵۱۵-۵۱۶.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۱

+۲۷۰ سی و یک صفحه و چاپ سوم آن، به سال ۱۳۶۱ و هر دو در تهران منتشر شده است. بر این کتاب، حسین عمادزاده اصفهانی (۱۲۸۵- / ۱۳۶۹) مقدمه نوشته است.

۸. آداب معاشرت، کتابی است غیرچاپی و با دست خط نوشته شده، و به سال ۱۳۵۴ در طهران افست و چاپ شده است. این اثر با سرمایه حاج مهدی سلامت شریف، جمع‌آوری و چاپ شده و ترجمه آن بر گرفته از ترجمه مصطفوی است.

۹. کتاب دیگری با نام انتخابی از کتاب اصول کافی با ترجمه مرحوم مصطفوی و با سرمایه حاج مهدی سلامت شریف، در تهران به سال ۱۳۹۴ قمری برابر با ۱۳۵۱ شمسی در یک جلد و در ۸۴۰ صفحه به چاپ رسیده است.

۱۰. برگزیده‌ای از اصول کافی، از سید جواد رضوی (۱۳۱۳- /)، شامل ۱۲۰۰ حدیث اخلاقی، فرهنگی، عقیدتی، اقتصادی، سیاسی، و سایر رشته‌های علوم اسلامی است «۱» که در ۱۳۸۰ چاپ و منتشر شده است.

۱۱. گلچینی از اصول کافی از رضا فیروزی که انتشارات آذر سبلان، در زمستان ۱۳۸۰ آن را منتشر کرده است. مؤلف احادیث

سرفصل‌های اصول کافی را در ۹۲ صفحه گلچین کرده و با استفاده از ترجمه مصطفوی آن را بسامان و چاپ کرده است.

۱۲. واژه‌های اخلاقی منتخب از اصول کافی، گزیده‌ای است از اصول کافی، که به همت ابراهیم پیشوایی ملایری (۱۳۱۱- /) به سال ۱۳۵۷ و با استفاده از ترجمه مصطفوی تدوین شده، و با مقدمه آیت الله علی مشکینی (۱۲۹۹- / ۱۳۸۶) در یک جلد، در ۱۷۷ صفحه از سوی انتشارات یاسر قم در ۱۳۶۱ منتشر شده است.

۱۳. مختصر اصول کافی، از عبدالصمد اسلامی (۱۳۱۳- /). این گزیده با ترجمه سید جواد مصطفوی فراهم شده «۲» و آن را انتشارات نصایح قم در تابستان ۱۳۸۱ در ۲۸۸ صفحه به چاپ رسانده است.

۱۴. شرح و ترجمه اصول کافی، از مرحوم شیخ عباس حایری تهرانی (م ۱۳۶۰ ه) که بر کتاب اصول کافی، شرح نوشته و همزمان آن را ترجمه نیز نموده که در یک جلد و در ۳۰۸ صفحه یک بار بی جا و بی نام، در ۱۳۵۸ و بار دیگر در همان سال از سوی

(۱). گزیده‌ای از اصول کافی، ص ۲۶ مقدمه.

(۲). ص ۳۶ مقدمه.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۲

حاجی عبدالرحیم صابری و دیگران چاپ و منتشر شده است. این ترجمه به نام کتاب عقل و جهل هم چاپ شده است.

۱۵. احادیث منتخبه از روضه کافی، ترجمه تعدادی از احادیث روضه کافی است که از سوی حاج شیخ محمد امین رضوی شلدوزی (م ۱۳۸۰ ش) در ۱۴ ربیع الثانی ۱۳۹۲ قمری برابر ۷ خرداد ۱۳۵۱ به انجام رسیده و از سوی هیئت مکتب النبوی تهران در ۲۱۹ صفحه و در ۱۳۵۰ چاپ شده است. همین کتاب در ۱۳۶۱ از سوی انتشارات فرخی در ۲۰۹ صفحه به زینت طبع آراسته شده است.

۱۶. صافی، در شرح و ترجمه اصول و فروع و روضه کافی از شیخ خلیل بن غازی قزوینی (م ۱۰۸۹ ه) است که بخش اصول آن، از سوی سید تصدیق حسین صاحب رضوی تصحیح و در (۱۳۲۲- / ۱۳۲۴ ه / ۱۹۰۵- / ۱۹۰۶ م) در هفت جزء بر حسب اجزای کافی (۱۵۳+ / ۲۸۰+ / ۳۷۶+ / ۳۷۲+ / ۳۵۸+ / ۳۶۳+ / ۲۶۳+ / ۶۸+ صفحه) و در دو مجلد رحلی با چاپ سنگی در چاپخانه نول کشور لکهنو در هندوستان به چاپ رسیده است.

ملا- خلیل قزوینی دو شرح برای کافی نوشته است: یکی به زبان عربی به نام الشافی و دیگری فارسی به همراه ترجمه به نام صافی است. وی که مؤلف کتاب‌های حاشیه عدّه الاصول «۱»، رساله فی صلاة الجمعة «۲» و حاشیه بر مجمع البیان «۳» بوده «۴»، این هر دو شرح را به دستور شاه عباس دوم صفوی (م ۱۰۷۷ ق) به نگارش در آمده است. «۵»

ویژگی این ترجمه فارسی، بنا به نوشته مترجم، چنین نوشته است:

مخفی نماند که اگر ترجمه، همه موافق لفظ عربی باشد، فارسی ابان نمی‌شود و اگر اکتفا به مضمون شود، [خوانندگان] نمی‌توانند دانست که هر لفظی از عربی چه معنا دارد. پس ما میانه بر می‌گزینیم. «۶»

وی شرح و ترجمه را در سال ۱۰۶۴ ه شروع کرده و در مدت ۲۰ سال، یعنی به مدت سال‌های تألیف الکافی، در ۳۴ جلد به پایان رسانده است. تاریخ اتمام جلد

(۱). الذریعة، ج ۶، ص ۱۴۸.

(۲). الذریعة، ج ۱۵، ص ۷۱.

(۳). الذریعة، ح ۶، ص ۱۹۱.



(۴). الصافی، جزء پنجم، ص ۲۶۳.

(۵). الصافی، جزء ۱، ص ۳.

(۶). همان، ص ۴.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۳

نخست، محرم ۱۰۶۶ ق و جلد پایانی آن، یعنی شرح روضه، ۱۰۸۴ ق است.

ترجمه قزوینی، نه پس از متن عربی احادیث، و نه پس از شرح، بلکه در لا به لای شرح گنجانده شده، و البته به صورتی مشخص و مجزا و بدون عنوان ترجمه، و تنها اهل تشخیص می‌توانند آن را تشخیص دهند. این ترجمه، همان طور که مترجم اذعان کرده، لفظی است. «ترجمه لفظی آن مرسوم گردید». (۱)

این ترجمه، هر چند از دقت خوبی برخوردار است، اما چندان گیرا و جذاب نیست.

مؤلف متن را زیر عنوان اصل، و شرح را با همین عنوان نوشته و از آوردن ترجمه به صورت مجزا پرهیز کرده است. بیش از ۳۰۰ نسخه از این کتاب در کتابخانه‌های ایران گزارش شده است. (۲) و از جمله، در کتاب خانه آیت الله مرعشی نجفی به شماره‌های ۱۶ / ۶۰ / ۱۳۵ و ۱۷ / ۶۰ / ۱۳۵ نگه داری می‌شود.

۱۷. الاصول من الکافی با ترجمه فارسی از آیه الله محمد باقر کمره‌ای (۱۲۸۳-۱۳۷۴).

این ترجمه، در چهار جلد (۵۰۰ / +۶۵۴ / +۴۸۹ / +۵۰۸ صفحه) از سوی کتابفروشی اسلامیة تهران، بدون ذکر تاریخ، چاپ و منتشر شده است. این اثر، بر اساس مقدمه مترجم در جلد چهارم، در ۴ ذی‌قعدة ۱۳۸۱ ه برابر با ۱۴ اردی‌بهشت ۱۳۴۱ ش به پایان رسیده است. چاپ دیگر این ترجمه، در شش مجلد (۶۵۶ / +۸۹۳ / +۷۸۳ / +۸۶۴ / +۷۸۹ / +۶۶۴) به سال ۱۳۷۲ ش از سوی انتشارات اسوه بدون هیچ مقدمه و توضیحی از سوی ناشر و با حذف مقدمه مترجم، در قم تجدید چاپ شده است.

مترجم، برای سه جلد از چهار جلد اثرش مقدمه نوشته و در مقدمه جلد اول، از کلینی، حضور وی در بغداد و تألیف کافی، و دوران او و فرمانروایان و تحولات سیاسی عصر او، و کتابش کافی و نقش آن، و جایگاه اهل بیت در تبلیغ دین، سخن گفته و امتیازات کتاب را بر شمرده و از شرح‌ها و تعلیقه‌ها و حواشی و ترجمه‌ها و غرائب الحدیث یاد کرده، و از کافی نبودن شرح‌ها و ترجمه‌های گذشته برای عصر

(۱). الصافی، جزء ۱، ص ۲.

(۲). ن. ک: فهرستگان نسخه‌های خطی حدیث و علوم حدیث شیعه، ج ۴، ص ۲۸۱- / ۵۱۴.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۴

حاضر، داد سخن داده و یادآوری کرده که ترجمه‌های کافی، برای جوانان مناسب نیست.

مقدمه جلد دوم وی حاوی مباحثی در باره کلینی، دوران او و تحولات زمانش و نقش او در تجدید حیات مذهب است. وی این مقدمه را در جمادی الاولی ۱۳۸۱ ه برابر با ۲۲ آذر ۱۳۴۰ ش نگاشته است. مقدمه دیگر مترجم بر جلد چهارم کتاب است که در آن، باز هم از کافی و کلینی و از علامه مجلسی و کتاب‌هایش بخصوص بحارالانوار و شرح وی بر کافی مرآة العقول سخن گفته است. کمره‌ای، از دوران کلینی و آشفتگی اوضاع عقیدتی و بر آمدن فرقه‌های مذهبی و سردرگمی مردم به ویژه در زمینه امام غایب نیز گزارش داده است. وی همچنین از این که کتاب کافی تا چند قرن قبل کتاب درسی شیعه بوده، و بر اثر مسامحه و غفلت، مدت‌ها است که از رونق افتاده، اظهار تأسف کرده است. (۱)

کمره‌ای در مقدمه جلد نخست از چند ترجمه از جمله تحفة الأولياء و صافی، و شرح فروع الکافی از ملا خلیل قزوینی هم یاد کرده



است. «۲» یادکرد وی از ترجمه‌ای خطی و یا چاپ سنگی یاد شده، این گمان را تقویت می‌کند که او از آنها در ترجمه‌اش استفاده کرده است. بر این باید بیفزاییم سبک ترجمه وی را که با ترجمه‌های پیشین بسی نزدیک است و همه آنها در ترجمه خود، به شرح نیز پرداخته‌اند.

ترجمه کمره‌ای را می‌توان اولین ترجمه کامل اصول کافی دانست، که به صورت عمومی منتشر شده است. این ترجمه، بی‌تردید در ترجمه‌های بعدی نقش اساسی ایفا کرده است. این ترجمه، اگر چه چندان روان نیست و با قلمی و عباراتی سنگین به نگارش در آمده، و برای عموم مردم قابل استفاده نیست، اما در میان ترجمه‌های دیگر، با توجه به شرح آن، از جایگاهی برتر برخوردار است. مترجم کوشیده تا با «عبارتی فارسی و شیرین و توضیحات مختصر و رسا، به ترجمه و شرح» (۳) کافی بپردازد.

(۱). الاصول من الکافی با ترجمه فارسی، ج ۴، ص ۱۱ مقدمه مترجم.

(۲). همان، ج ۱، ص ۲۰.

(۳). ج ۴، صص ۱۱ و ۱۲.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۵

ترجمه کمره‌ای را می‌توان چنین توصیف کرد:

۱. ترجمه‌ای است متقن و عالمانه.

۲. مترجم برای رعایت اختصار و احتمالاً به کار خواننده نیامدن سلسله اسناد، آنها را در ترجمه نیاورده و تنها به ترجمه متن حدیث از گوینده آن پرداخته است. هر چند، گاهی آخرین راوی در پاره‌ای از روایات در ترجمه آمده است.

۳. مترجم کوشیده در آن دسته از احادیث که ترجمه به خوبی گویایی لازم را نداشته، از توضیح و شرح استفاده کند. وی توضیح‌ها و شرح‌ها را کاملاً از ترجمه مجزا کرده، و پس از ترجمه حدیث با استفاده از کلمه شرح و یا توضیح که با قلم درشت و سیاه حروف نگاری شده، نوشته است. این شرح‌ها، به عنوان پیش در آمد ورود به حدیث، و گاه در جمع احادیث متعارض و یا احادیثی که در بدو نظر شبهه آفرین می‌نماید را شامل می‌شود.

۴. ترجمه در نیمه دوم هر صفحه و متن احادیث در بخش فرازین صفحه آمده است و بدین ترتیب، متن عربی و ترجمه فارسی در کنار هم آمده‌اند که کتاب را برای مطالعه کننده سودمندتر کرده است.

۵. گاه برای برطرف کردن اجمال و ابهام، مترجم از جمله‌هایی در ترجمه استفاده کرده و برای مخلوط نشدن ترجمه و توضیح، نوشته‌هایی را بین دو هلال آورده است.

گاه مترجم به نسخه بدل‌های متن عربی هم توجه کرده و ترجمه‌ای هم بر اساس آن نوشته است.

۱۸. اصول کافی با ترجمه و شرح، از سید جواد مصطفوی خراسانی (۱۳۰۱- / ۱۳۶۸).

ترجمه‌ای کامل از اصول کافی است که در دهه ۱۳۴۰ شمسی به نگارش در آمده و از سوی دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام بدون ذکر تاریخ منتشر شده است.

سه جلد از این ترجمه، از سوی سید جواد مصطفوی و جلد چهارم و پایانی آن، از باب حبّ الدنيا و الحرص علیها از کتاب الایمان و الکفر از سوی آقای سید هاشم رسولی محلاتی (۱۳۱۱-) به فارسی برگردانده شده است. مترجم نخست، جلد دوم ترجمه را در تاریخ ۱۴ بهمن ۱۳۴۴ ش برابر با ۱۵ شوال ۱۳۸۵ ه، و جلد اول آن را چهار سال بعد در ۱۳۴۸ ش برابر با ۹ جمادی الاولی ۱۳۸۹ ه به پایان برده و برای جلد سوم هیچ

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۶

تاريخي ثبت نكرده است. مترجم دوم، ترجمه‌اش را به تاريخ ۱۳۸۶ ه و در قريه امامزاده قاسم شميران به پايان برده است. هر دو مترجم از كتاب‌هاي مرآة العقول مجلسي «۱»، الوافي فيض كاشاني «۲» و ساير كتاب‌هاي مربوط، براي ترجمه و شرح استفاده کرده‌اند. با توجه به مقدم بودن ترجمه كمراه‌اي بر اين ترجمه، مصطفوي از آن ترجمه اثر پذيرفته و حتي صفحه‌پردازي كتاب مصطفوي هم همانند كتاب كمراه‌اي است. شرح‌هاي مصطفوي، مختصرتر از كمراه‌اي است و ترجمه وي روان‌تر و گوياتر. برابري اين دو ترجمه، چنان است كه گويي مترجم دوم، ترجمه پيشين را اصل قرار داده و آن را اصلاح و روان‌تر کرده و شرح‌هايي را كه طولاني و زايد ديده، حذف و يا مختصرتر کرده است. البته شرح‌هاي ترجمه دوم از فيض كاشاني نقل شده و گاه عين عبارات مجلسي است كه مترجم پيشين در ترجمه‌اش آورده است. «۳»

۱۹. ترجمه شرح اصول كافي، از محمد خواجهي (۱۳۱۳-). محمد بن ابراهيم شيرازي نام بردار به ملا صدرا و صدر المتألهين (م ۱۰۵۰ ه)، شرحي ژرف بر اصول كافي نوشته كه شرح وي از سوي خواجهي به فارسي ترجمه شده است. مترجم در ترجمه اين اثر در احاديث از ترجمه سيد جواد مصطفوي استفاده کرده است. اين اثر را مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي در ۱۳۶۶ و باز در ۱۳۸۳ به چاپ رسانده است.

۲۰. گزيده كافي، از محمد باقر بهودي (۱۳۰۸-). است كه آن دسته از روايات كافي را كه صحيح تشخيص داده بر گزيده و با نام الصحيح من الكافي، و يا زبده الكافي به چاپ رسانده است. وي اين گزيده و يا صحيح را ترجمه نيز نموده و با نام گزيده كافي، در شش جلد (۳۷۵/ +۳۸۸ /+۴۱۴ /+۴۸۲ /+۴۳۱ /+۴۰۷ صفحه) به بازار كتاب عرضه کرده است. اين كتاب از سوي دفتر نشر فرهنگ اسلامي و به سال ۱۳۶۳ از سوي شركت انتشارات علمي و فرهنگي چاپ و منتشر شده است. اين گزيده، شامل همه بخش‌هاي كافي، از اصول و فروع و روضه است. مؤلف

(۱). نگاه كنيد به: ج ۳، ص ۴۳۰.

(۲). نگاه كنيد به: ج ۴، صفحه استدراك پايان كتاب.

(۳). براي نمونه، ن. ك: ج ۴، ص ۱۴۷ و ج ۴، ۱۵۹.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول كافي)، ج ۱، ص: ۱۷

ابتدا احاديث برگزيده را با سلسله سند آورده و ذيل هر صفحه عربي، به ترجمه آنها مبادرت ورزيده است. عنوان‌هاي كتاب و ابواب كافي به عربي همان است كه در اصل كتاب آمده ولي در فارسي بر اساس سليقه مترجم «۱»، تغيير يافته و وي بر اساس مفاد احاديث، آنها را عنوان گذاري کرده است. مترجم كوشيده تا ترجمه‌اي روان و قابل فهم ارائه كند و از اين رو، خود را چندان در بند واژه‌ها ننگه نداشته و گاه از تعابيري بر ساخته هم سود جسته كه چندان رايج نيستند و خود اين، گاه باعث نقض غرض شده است.

۲۱. ترجمه اصول كافي، از صادق حسن زاده (۱۳۴۲-). كه در پاييز سال ۱۳۸۳ و از سوي نشر صلوات در ۶۸۷/ +۶۸۴ /+۷۶۸ /+۷۵۱ صفحه منتشر شده و حاوي نمايه‌هاي آيات، احاديث، و اشعار است. در اين ترجمه، احاديث علاوه بر شماره ابواب، شماره گذاري مسلسل شده است.

اين اثر، همانند دو ترجمه كامل پيشين، همراه با متن عربي اعراب گذاري شده و با اين تفاوت است كه شرح و توضيح‌هاي آن دو را ندارد.

در اين ترجمه هم اسناد روايات آورده نشده و عنوان‌ها را هم در ترجمه لحاظ شده است.

در اين كتاب، متن حديث در يك صفحه و ترجمه آن در صفحه مقابل قرار گرفته است. اين ترجمه با استفاده از ترجمه‌هاي كمراه‌اي، مصطفوي و رسولي محلاتي فراهم شده است. مؤلف، احاديث كتابش را نيز به كتاب‌هاي ياد شده، ارجاع داده است.

۲۲. الروضة من الكافي. الروضة، جلد هشتم و پایانی کافی است و در آن احادیثی با محتوای گوناگون آورده شده و از همین رو، به نام الروضة نامیده شده است. این بخش از کافی هم به دلیل یاد شده، کارکردی فراتر از بخش‌های فقهی دارد که تخصصی‌اند. از این رو، آن هم مانند بخش نخست کافی، یعنی اصول، ترجمه شده و در دسترس فارسی خوانان قرار گرفته است. این کتاب، از سوی محمد باقر کمره‌ای ترجمه شده

(۱). محمد باقر بهبودی، در ترجمه قرآن نیز که به نام معانی القرآن چاپ شده، اسامی تمامی سوره‌های قرآن را بانظرداشت محتوا، و بر حسب برداشتش از آیات، به فارسی نام گذاری کرده است.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۸

و در دو مجلد و از سوی مکتبه الاسلامیه به سال ۱۳۸۲ ه به چاپ رسیده است.

روضه کافی از سوی مترجم دیگر اصول کافی، سید هاشم رسولی محلاتی انجام گرفته و در دو جلد در سال ۱۳۵۰ ش از سوی انتشارات علمیه تهران چاپ و منتشر شده است.

۲۳. بهشت کافی ترجمه روضه کافی، حمید رضا آژیر (۱۳۳۷- /)، قم: انتشارات سرور، ۱۳۸۱، ۴۴۸ صفحه. مترجم، بر اساس شماره گذاری روضه تصحیح محمد جعفر شمس الدین، و با حذف سلسله اسناد روایات، اقدام به ترجمه روضه کرده و عنوان‌هایی را هم فارغ از متن عربی برگزیده است.

مترجم از آوردن متن عربی احادیث خودداری کرده و تنها به آوردن متن عربی آیات در متن ترجمه اکتفا نموده و آنها را در پاروقی ترجمه کرده و در تاریخ ۲۱ محرم ۱۴۱۹ قمری برابر ۲۸ اردیبهشت ۱۳۷۷ خورشیدی به انجام رسیده است.

این کتاب، حاوی احادیثی پراکنده و به تعبیر مترجم آن، کشکولی از سخنان منسوب به ائمه است. «۱» و دلیل انتخاب آنها، تنوع مطالب و ملال آور نبودن، عنوان شده است. داستان، پند، نکات اعتقادی، معجزه، کرامت، رفتارهای اخلاقی، بیان پاره‌ای از واقعیات، نامه‌هایی از ائمه، ظهور امام زمان و نشانه‌های آن، سخنانی از انبیا و گاه مباحثی فقهی، محورهای احادیث برگزیده را تشکیل می‌دهند.

از جمله ترجمه‌های کتاب کافی که در قرن دوازدهم هجری نگاشته شده، تحفة الأولياء ترجمه دانشمندی از دیار اردکان یزد، به نام محمد علی فاضل نحوی است.

### شیخ محمد علی فاضل اردکانی

#### اشاره

نام مترجم تحفة الأولياء بنا بر نوشته خود وی در مقدمه همین کتاب، محمد علی بن محمد حسن اردکانی است. از شرح حال وی چندان اطلاعاتی در دست نیست. تاریخ نگاران و شرح حال نویسان، از او، ذیل عنوان ملا محمد علی بن محمد حسن یزدی

(۱). ص ۶ مقدمه.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۹

نحوی، «۱» فاضل نحوی «۲»، ملا محمد علی نحوی، «۳» فاضل اردکانی، «۴» به اختصار یاد کرده‌اند.

در تراجم الرجال از وی چنین یاد شده است:

محمد علی بن محمد حسن الأردکانی الیزدی من العلماء المقیمین بکربلاء فی القرن الثالث عشر و هو أديب جلیل، عارف بعلوم اللغه، له كشف النقاب. «۵»

یاد کردن از فاضل اردکانی، به عنوان ادیب و لغت شناس در آثار دیگر نویسندگان هم آمده است. و چنان است که از وی به فاضل نحوی یاد کرده اند.

حسین محفوظ مقدمه نگار الکافی، تنها از شاگردی وی نزد سید بحر العلوم (م ۱۲۱۲ ه) یاد کرده «۶» و بس و هیچ توضیح دیگری در باره او نداده است.

مؤلف دانشنامه مشاهیر یزد هم در باره زندگی وی، به افزودن میرزا به نام او، چنین نوشته:

میرزا محمد علی اردکانی، ... مشهور به فاضل نحوی، در یزد سکونت داشت و از شاگردان علامه بحر العلوم بوده «۷».

در مقدمه کتاب الفوائد الرجالیه سید مهدی بحر العلوم «۸» در زمره شاگردان وی، از اردکانی به محمد علی اردکانی نحوی یاد شده است. «۹»

سپهری نگارنده تاریخ اردکان، احتمال داده که فاضل نحوی از شاگردان خواجه شرف الدین عقدایی، از نوادگان خواجه نصیر الدین طوسی باشد، «۱۰» و همین نظر را مؤلف آئینه دانشوران نیز گفته است. «۱۱» و نیز او را از شاگردان شیخ جعفر کاشف الغطاء

(۱). آئینه دانشوران، ص ۶۸۱، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۲.

(۲). دانشنامه مشاهیر یزد، ج ۲، ص ۱۰۷۷.

(۳). گنجینه دانشمندان، ج ۷، ص ۴۳۵ و ۴۳۶.

(۴). همان.

(۵). تراجم الرجال، ج ۳، ص ۳۲۸ و ۳۲۹، سید احمد اشکوری.

(۶). الکافی، ج ۱، مقدمه، ص ۳۴.

(۷). دانشنامه مشاهیر یزد، ج ۲، ص ۱۰۷۷، به اهتمام میرزا محمد کاظمینی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی استان یزد، بنیاد فرهنگی پژوهشی ریحانه الرسول، ۱۳۸۲.

(۸). سید محمد مهدی بحر العلوم، که به دلیل فراوانی فضلش، از سوی استاد خود، به بحر العلوم ملقب شد، از شاگردان اصولی وحید بهبهانی (م ۱۲۰۶ ه)، و فقهی شیخ یوسف بحرانی (م ۱۱۸۶ ه) و فلسفی میرزا مهدی خراسانی (شهید ۱۲۱۸ ه) است.

(۹). الفوائد الرجالیه، ص ۶۹.

(۱۰). تاریخ اردکان، ص ۲۸۳.

(۱۱). آئینه دانشوران، ص ۶۸۲.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۰

(۱۲۶۲ ه) یاد کرده اند و بیش از این در باره او نگفته اند. و البته از پاره ای نوشته ها استفاده می شود که او در یزد موقعیت ممتازی داشته و مورد توجه والی آن دیار بوده است. در دانشنامه یزد آمده که:

او، با شاهزاده محمد ولی میرزا، والی یزد به سال های ۱۲۳۶-۱۲۴۳، ارتباط داشته است. «۱»

در این که وی با شاهزاده والی ارتباط داشته، علاوه بر مقدمه هایی که در ترجمه آثار او آمده، و او شاهزاده را ستوده و سفارش او را به ترجمه برخی از آثار یادآوری کرده، ذکر این ماجرا از سوی نائینی است که در کتابش آورده است. نائینی در باره تعبیر خواب مترجم برای شاهزاده چنین آورده است:

و نیز حین توجه شاهزاده به طهران در اردکان، شبی بعد از آن که فراش نوم می‌گسترانند، و شاهزاده شرایط استنامت به عمل می‌آورد، در عالم رؤیا می‌بیند که دست‌های وی را گرفته، گوشش را تیغ زدند. چون به زلال تباشیر صبح دیده از خواب فرو می‌شوید، استفسار تعبیر خواب دوشینه از فاضل اردکانی، آخوند ملا محمد علی نحوی که اطراف علوم تعبیر را مستطرف است، می‌نماید، آن جناب به استماع خبر خوش آن رؤیا را معبر می‌دارد. «۲»

از تاریخ مرگ اردکانی هم اطلاع دقیقی در دست نیست، مؤلف گنجینه دانشمندان، مرگ وی را به سال ۱۲۳۵ دانسته «۳»، ولی در دانشنامه مشاهیر یزد، بی آن که در باره تاریخ درگذشت وی، سخنی به میان آورده شود، به این تاریخ اعتراض شده است «۴». و البته این نظر مؤلف یاد شده، با تاریخ کتابت آثار وی نیز تطبیق نمی‌کند؛ چه این که بر اساس آنچه در تاریخ کتابت تألیفات وی آمده، برخی از آنها پس از این تاریخ به نگارش در آمده‌اند. «۵» آنچه مسلم است، این است که اردکانی در گورستان قدیم

(۱). دانشنامه مشاهیر یزد، ج ۲، ص ۱۰۷۷.

(۲). تاریخ جعفری، ص ۶۲۷ و ۶۲۸.

(۳). گنجینه دانشمندان، ج ۷، ص ۴۳۶.

(۴). ج ۲، ص ۱۰۷۷.

(۵). برای نمونه، در تاریخ کتابت کتاب مصائب الاسلام ۱۲۳۹ ه و در هدایة الاعلام ۱۲۴۰ ه و در المطالب السنیة ۱۲۴۶ ه آمده است.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۱

اردکان، باغ ملی فعلی، مدفون است. «۱» خدایش رحمت کند و جایگاهش را بهشت رضوان گرداند. آمین.

به هر روی، تنوع نوشته‌های فاضل نحوی اردکانی، از فقه و شرح فقه، و لغت و تعبیر خواب و تجوید و ترجمه کتاب‌های حدیثی که غالب آنها احادیث اعتقادی و کلامی است، و حاوی نکات بسیار دقیق و سخت، نشان می‌دهد که او به حقیقت شخصیتی فاضل بوده است. همین ترجمه پیش رو، نیز با کثرت اطلاعات موجود در آن، و اظهار نظر مترجم در باره بسیاری از مسایل عقیدتی صعب و دشوار، و احاطه وی بر آیات قرآن و تفسیر آن، و پرداختن به مباحث فلسفی ریز و دقیق، توجه به رخدادهای تاریخی، قرینه و شاهد بسیار گویایی است بر دانش گسترده مترجم و علم او. روانش شاد و خدای بنده نواز، او را در جایگاه برین جای دهد.

### آثار و تألیفات مترجم

ملا- محمد علی فاضل نحوی اردکانی، غالب نوشته‌هایش ترجمه است و گویی از آثار وی تا کنون یک کتاب ترجمه بیشتر منتشر نشده است. وی علاوه بر ترجمه، فهرست نگاری کرده و نیز برخی آثار تألیفی هم از خود بر جای گذاشته است. آثار وی بنا بر گزارش فهرست نگاران، و یادداشت‌های وی در آثارش، و نیز آثار بر جای مانده در برخی کتابخانه‌ها، به این شرح است:

۱. کشف النقاب، این کتاب، فهرست کتاب شرح العدة در لغت است. این کتاب که نام کامل آن، شرح العدة فی أقرب مدّة از نویسنده‌ای ناشناس است، حاوی لغات مترادف بوده و مؤلف آن، آن را با نظم و نسق درستی تألیف نکرده، و از این رو، یافتن لغات مورد نظر در صفحات آن، بسی دشوار است. اردکانی برای آن فهرستی تنظیم کرده و در آغاز همان کتاب، سیاهه لغت‌ها را به ترتیب الفبا آورده است. او که در یادداشت خود در مقدمه، از این کتاب به حدائق (/ باغ‌ها) یاد کرده، و از نابسامانی آن هم سخن گفته، علاوه بر تنظیم فهرست، در حاشیه هر یک از صفحات کتاب، لغت بحث شده در آن صفحات را با خط قرمز نوشته است. وی در مقدمه‌اش بر آن می‌نویسد:

أقل عبيده و مقبل وصيده، المستقوى بالتأييد الرباني محمد علي بن محمد

(۱). آيينه دانشوران، ص ۶۸۲. مؤلف اين كتاب، ياد آوري کرده که شرح حال مرحوم اردکاني را از مرحوم ملا عبدالصمد عقدائي در قم شنیده است.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۲

حسن اليزدي الأردكاني غفر الله له و لوالديه، مقيلاً لعثرته و عثرتهما، بحبه و حبهما محمداً و علياً- / صلى الله عليهما و آلهما- / رأيت حدائق كتاب شرح العدة في اللغة المترادفة و المتناسبة غلباً و اجتنائه آثارها لمريدها كالممتنع، لكونها كقلعة غير ميوبة مع كون جدرها حجراً صلباً، وضعت هذا الفهرس ليكون لها كالسدة ... و سمّيته كشف النقاب. «۱»

اين كتاب، از نسخه‌های خطی و ظاهراً منحصر به فرد كتاب‌خانه آيت الله مرعشی نجفی- / رحمه الله عليه- است، و به شماره ۷۳۲۳ در گنجينه آن نگه‌داری می‌شود.

گویی اين اثر، از سوی فهرست نگار، از آغاز تا پايان با خطی بسيار زيبا در دو رنگ سیاه و قرمز، بازنویسی شده و متأسفانه هيچ اطلاعاتی هم از مؤلف آن در دست نیست. مؤلف فهرست نسخه‌های خطی كتاب‌خانه آيت الله مرعشی، هم از آن به همين نام ياد کرده است. «۲»

در فهرست كتاب‌خانه حوزه علميه امام صادق عليه السلام اردکان، به شماره ۱۴۲، از اين اثر به عنوان تأليف مترجم، به جای كشف النقاب، شرح العدة في أقرب مدة ياد شده و يادآوری گردیده که آغاز آن افتادگی دارد. «۳»

۲. رساله در ممنوعیت نام بردن از حضرت صاحب در زمان تقيه و خوف، که از اين رساله خود در كتاب تحفة الاولياء در ذيل باب النهي عن الاسم، نام برده است. او هنگامی که دیدگاهش را در باره روایاتی که در آنها، ذکر نام امام زمان منع شده، بيان کرده، ياد آوري نموده که اين دسته روایات، به دوران خوف و تقيه مربوط است، و با صراحت از اين نوشته خود ياد کرده است. از اين نوشته، هيچ اثری در جایی يافت نشد.

۳. تعبير مرآة الرائي، نام ديگر اثری است که مترجم از آن ياد کرده و گفته که:

تفسير اين حديث را في الجملة در تعبير مرات الرائي ذکر کرده‌ام که هر خواهد به آن كتاب رجوع کند. «۴»  
آقا بزرگ تهرانی تعبير الرؤيا برای اردکاني نام می‌برد که نزد سيد محمد رضا بن سيد

(۱). كشف النقاب، ورق ۱، مقدمه كتاب.

(۲). فهرست نسخه‌های خطی كتاب‌خانه آيت الله مرعشی، جلد ۱۹، صص ۱۱۵ و ۱۱۶، ش ۷۳۲۳.

(۳). ج ۱، ص ۱۲۶.

(۴). ترجمه حديث ۲۷۴.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۳

اسماعيل واعظ اردكاني موجود بوده است. «۱»

مؤلف تاريخ اردکان هم در معرفي آثار فاضل، از اين اثر ياد کرده و نوشته که اين كتاب، در مدرسه علميه اردکان که كتاب‌خانه آن به نام فاضل اردکاني است موجود است. «۲»

مؤلف آيينه دانشوران، درباره اين كتاب نوشته که پيش وی بوده، و از آن استفاده می‌کند و نسخه آن به خط سيد محمد اسماعيل بن سيد ابوالحسن العريضي يزدي است و با نسخه اصل مقابله شده و آن را نساخ در سال ۱۲۳۳ هـ برای دايش سيد محمد نوشته

است. و گویی کتاب به سال ۱۲۳۲ ه نوشته شده است. «۳»

همین مؤلف درباره کتاب دیگر مترجم، به همین نام، نوشته که کتاب کوچکی در تعبیر خواب، غیر از کتاب کبیر مرآة الرائی سابق الذکر آمیخته ترجمه شیخ ابوطاهر ابراهیم بن یحیی بن غنام حنبلی (م ۶۹۳ ه) است. وی از کشف الظنون حاجی خلیفه نقل کرده که او از این کتاب به تعبیر ناجح یاد کرده است. «۴»

در کتاب معجم مؤلفی الشیعۀ در ترجمه الاردکانی، محمد بن حسن النحوی، مؤلف، این کتاب به اضافه چند اثر دیگر را از آثار اردکانی یاد کرده است. «۵»

۴. تحفه حسینیة، مترجم از این اثر خود نیز در همین ترجمه یاد کرده است. اردکانی در باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولاية در توضیح ولایت، نوشته: «چنانچه در تحفه حسینیة شرح و بیان کرده‌ام». «۶»

۵. مصائب الاسلام این اثر، ترجمه مجلداتی از عوالم العلوم است. شایان گفتن است که کتاب عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآیات و الاخبار و الأقوال تألیف شیخ عبدالله بن نورالله/ نور الدین بحرانی اصفهانی (م ۱۱۳۰ ه)، از شاگردان مرحوم علامه مجلسی است. این اثر، کتابی است حجیم بمانند بحار الانوار و مؤلف، آن را بر اساس

(۱). الذریعة، ج ۴، ص ۲۰۸.

(۲). تاریخ اردکان، ج ۱، ص ۲۸۳، علی سپهری اردکانی، نشر کانون کتاب ولی عصر اردکان، ۱۳۶۴.

(۳). آیینة دانشوران، سید ریحان الله یزدی، ص ۶۸۱.

(۴). همان، ص ۶۸۱ و ۶۸۲.

(۵). معجم مؤلفی الشیعۀ، ص ۲۰، علی فاضل قائینی نجفی، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۰۵.

(۶). تحفه الاولیاء، باب فیه نکت و نتف ...

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۴

کتاب بحار با تنقیح و تبویب جدید نوشته که تا کنون مجلدات زیادی از آن از سوی مدرسه الامام المهدی تصحیح و چاپ شده است.

نویسنده گنجینه دانشمندان در یادکرد آثار فاضل نحوی، از این اثر او هم یاد کرده است «۱». نویسنده جامع جعفری، در فصلی از کتابش درباره این کتاب چنین نوشته است:

ذکر کتب و رسائلی که در ایام والیگری و صاحب اختیاری خراسان و یزد به موجب مطاع، علمای اعلام به نام نامی شاهزاده تألیف نموده‌اند.

وی از آثار محمد علی بن فاضل نحوی اینها را یاد کرده است:

چهاردهم. ترجمه یکی دیگر از مجلدات کتاب عوالم العلوم که در بیان غصب خلافت است که مترجم آن، علامی آخوند ملا محمد فاضل نحوی اردکانی است.

پانزدهم. ترجمه دیگر از مجلدات کتاب مزبور است که نیز در غصب خلافت است و مترجم آن ... «۲»

مؤلف آیینة دانشوران، در باره این اثر نویسنده، آن را به درخواست شاهزاده محمد ولی میرزا دانسته و تاریخ ترجمه را به سال ۱۲۳۹ ه در ۲۸۴ صفحه معرفی کرده و نوشته که در کتابخانه ملک تهران به شماره ۲۱۹۰ نگه‌داری می‌شود. «۳»

اشکوری در یادکرد از کتاب‌های خطی اردکان، در شماره‌های ۱۳۴ و ۱۳۵ کتاب نسخه‌های خطی کتابخانه حوزه علمیه امام صادق علیه السلام اردکان، از دو جلد این کتاب یاد کرده و تعداد صفحه‌های یکی را ۱۹۵، و دیگری را ۲۱۰ صفحه و آن را ترجمه



کتاب عوالم العلوم و المعارف ملا عبدالله شوشتری بحرانی معرفی کرده است. «۴»  
 ۶. مدارک الآیات، اثری است که بنا به نوشته آئینه دانشوران، مؤلف در کتابش مرآت

- (۱). گنجینه دانشمندان، ج ۷، ص ۴۳۵ و ۴۳۶.
- (۲). جامع جعفری (تاریخ یزد در دوران نادری و زندگی و عصر سلطنت فتحعلی شاه قاجار) ص ۶۰۲ و ۶۰۳، تألیف محمد جعفر بن محمد حسین نائینی، به کوشش ایرج افشار، ۱۳۵۳.
- (۳). آئینه دانشوران، ص ۶۸۲.
- (۴). فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه حوزه علمیه امام صادق علیه السلام اردکان، ج ۱، ص ۱۲۱ و ۱۲۲.  
 تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۵  
 الرائی زیر عنوان مار از آن یاد کرده است. «۱»
۷. هدیة الاعلام فی ترجمه کفایة الاحکام، کتاب کفایه، از محقق عالیقدر محمد باقر سبزواری (م ۱۰۹۰ ه) است. این کتاب از ابتدای باب تجارت تا آخر کتاب ارث است و به درخواست، شاهزاده ولی میرزا انجام شده است. «۲» در تاریخ جعفری درباره این کتاب چنین آمده است:
- دویم از کتب فقه، ترجمه معاملات کتاب کفایة الاحکام است که مترجم آن، علامی آخوند ملا محمد علی فاضل نحوی اردکانی است. «۳»
- در فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه حوزه علمیه امام صادق علیه السلام اردکان، به شماره ۲۸۷ و ۲۸۹، به معرفی این اثر پرداخته شده، و یادآوری گردیده که افتادگی دارد و تاریخ پایان ترجمه جلد نخست ۱۲۴۰ ه است. «۴» گفتنی است که نویسنده، این اثر را با عنوان کفایة المقتصد یاد کرده، که کفایة الاحکام درست است.
- دو نسخه نیز از این کتاب به خط مؤلف با شماره‌های ۵۲ و ۳۲ در کتاب‌خانه مجلس نگه‌داری می‌شود. «۵»
۸. لوامع التنزیل، که کتابی است در علم تجوید.
- شیخ آقا بزرگ تهرانی در باره این کتاب نوشته است:
- لوامع التنزیل فی التجوید، شرح للشاطیبه لمؤلفه، اصله العربی، الموجود کما یأتی، و هو المولی محمد علی بن حاج حسن الاردکانی، المعروف بالنحوی، من تلامیذ آیة الله بحر العلوم السید محمد مهدی الطباطبائی، توجد نسخه الترجمة عند السید محمد رضا المعاصر ابن الحاج السید اسماعیل الاردکانی الذی توفی سنه ۱۳۱۷ ه «۶»
- از این عبارت الذریعة بر می‌آید، که مترجم، کتاب لوامع شاطبی را ترجمه کرده و

- (۱). آئینه دانشوران، ص ۶۸۲.
- (۲). الذریعة، ج ۲۵، ص ۱۷۰.
- (۳). تاریخ جعفری، ص ۶۰۳.
- (۴). فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه حوزه علمیه امام صادق علیه السلام، ج ۲، صص ۳۵ و ۳۶.
- (۵). فهرست مجلس، ج ۲، ص ۲۳.
- (۶). الذریعة، ج ۴، ص ۱۳۲.
- تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۶



تألیف مستقلى نیست.

نسخه‌ای از این کتاب در مدرسه علمیه اردکان وجود دارد که فهرست‌نگار درباره آن نوشته که مؤلف، کتابی در شرح قصیده شاطیبه در تجوید به عربی نگاشته، که در کتاب حاضر آن را به فارسی برگردانده و در آن به شرح قصیده و اضافه آنچه که در کتب مفسرین از وجوه و قرائات یافته، پرداخته و در دو شنبه ۱۵ ربیع الثانی ۱۲۳۸ هـ از آن فارغ شده است. این اثر در ۲۲۵ برگ است. (۱)

۹. المطالب السنیة فی شرح الدرّة الالفیة، اثری است چهار جلدی در فقه، که شرح کتاب الالفیه ابو عبدالله شمس الدین محمد بن جمال الدین مکی عاملی نباطی نام‌بردار به شهید اول (۷۳۴- / ۷۸۶ هـ) است. این اثر، در کتاب معجم مؤلفی الشیعة، در ذیل الاردکانی، محمد علی بن حسن النحوی، از نوشته‌های مترجم معرفی شده، (۲) اما همین نویسنده که الالفیة و النفلیة شهید را تحقیق و به چاپ رسانده و برای الالفیة ۲۸ و برای النفلیة ۲۷ شرح و تعلیقه بر شمرده، در شمار شرح نویسان و حاشیه‌نگاران این دو اثر، از اردکانی نام نبرده است. (۳)

مؤلف آینه دانشوران به نقل از مرحوم آیت الله سید روح الله خاتمی (م ۱۳۷۶ ش) یادآوری کرده که این کتاب، شرحی مفید و پر ارزش است. و جلدی از آن به تاریخ ۱۲۴۳ هـ نبشته آمده و تمام مجلدات آن فعلاً در اردکان در کتابخانه آقای خاتمی موجود است. (۴)

آقا بزرگ تهرانی وجود نسخه‌ای از این کتاب را به خط مؤلف نزد سید محمد رضا بن حاج سید اسماعیل اردکانی گزارش کرده است. (۵)

در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه حوزه علمیه امام صادق علیه السلام، از این اثر به شماره‌های ۱۴۱، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۳، ۴۱۲، یاد شده است. شماره ۴۱۲، بر اساس این

(۱). فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه حوزه علمیه امام صادق علیه السلام اردکان، ج ۱، ص ۲۲۵.

(۲). معجم مؤلفی الشیعة، ص ۲۰.

(۳). ر. ک: الالفیة و النفلیة، تحقیق علی قائینی نجفی، صص ۲۹- / ۳۲.

(۴). آینه دانشوران، ص ۲۲. گفتنی است که بنا به گفته جناب آقای تابش، از نوادگان مرحوم آیت الله سید روح الله خاتمی، کتابخانه یاد شده، به حوزه علمیه اردکان واگذار شده و اکنون این کتاب‌ها، در کتابخانه فاضل نحوی اردکان نگه‌داری می‌شوند.

(۵). الذریعة، ج ۲۱، ص ۱۳۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۷

نوشته، مشتمل بر فصل اول در مقدمات است که در شب جمعه هفتم جمادی الاولى ۱۲۴۶ هـ، و در ۳۱۹ برگ به نگارش در آمده است. شماره ۳۷۵، مشتمل بر سفر اول و به سال ۱۲۴۲ هـ و در ۹۷ برگ نوشته شده، و شماره ۳۷۶، مشتمل بر سفر چهارم و به روز پنجشنبه ۱۹ شعبان ۱۲۴۶ هـ و شماره ۳۸۳، مشتمل بر سفر سوم و در رمضان ۱۲۴۳ هـ در ۲۰۰ برگ نوشته شده است. (۱) نگارنده، در توصیف شماره ۱۴۱ آن، شرح مفصلی بر رساله الالفیه نوشته و آن را مشتمل بر چهار سفر دانسته و این شماره را مشتمل بر سفر اول و تاریخ تألیف آن را ۱۲۳۵ هـ و در ۹۰ صفحه معرفی کرده است. (۲)

۱۰. اسرار توحید یا ترجمه کتاب التوحید، ترجمه کتاب التوحید شیخ صدوق است در ۵۰۷ صفحه و تنها کتابی است که از مترجم چاپ شده است. مترجم پس از ایراد خطبه عربی، در باره انگیزه ترجمه این اثر می‌نویسد:

اما بعد، چنین گوید: مستمند فیوض ازلی، ابن محمد حسن الاردکانی، محمد علی غفر الله تعالی جمیع ذنوبهما که امر اشرف شاهزاده محمد ولی میرزا عز صدور یافت که این ذره بی مقدار و خادم اخبار ائمه اخیار- / صلوات الله عليهم ما طلعت شمس النهار و أهله الشهور و اورقت الاشجار- / کتاب مستطاب توحید ابن بابویه- / رحمه الله و رضوانه عليه- / را به حلیه ترجمه در آورد، تا هر کسی بتواند که از آن بهره ببرد ...

و بعد شرح حال صدوق را می‌نگارد و آن‌گاه شروع به ترجمه کتاب می‌کند.

انتشارات علمیه تهران، انتشارات نور و انتشارات توس سه ناشر هستند که این کتاب را به چاپ رسانده‌اند.

مؤلف آئینه دانشوران در باره کتاب نوشته است:

کتاب ابن بابویه را ... ترجمه کرده و الحق نیکو ترجمه کرده است. (۳)

۱۱. الرائق فی توصیف لغات الفائق، تألیف شده در سال ۱۲۳۳ هـ، و شرحی است بر الفائق فی غریب الحدیث اثر ماندگار مفسر مشهور معتزلی، جار الله محمود بن عمر زمخشری (م ۵۸۳ هـ). این اثر اردکانی، شامل نصف اول کتاب، از حرف الف تا پایان

(۱). فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه حوزه علمیه امام صادق علیه السلام اردکان، ج ۲، صص ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۲ و ۱۳۴.

(۲). همان، ج ۱، ص ۱۲۶.

(۳). آئینه دانشوران، ص ۶۸۱.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۸

صاد است و در سه شنبه ۸ شوال ۱۲۳۳ هـ، تألیف آن به پایان رسیده است. (۱)

سید ریحان الله یزدی در معرفی این اثر، این نوشته مؤلف را آورده است:

تمّ النصف الاول من کتاب الرائق فی توصیف لغات الفائق بعون الله و تأییده بید مؤلفه الخاطی الجانی محمد علی بن محمد حسن الیزیدی الاردکانی يوم الثلاثاء الثامن شهر شوال المکرم سنه ثلث و ثلاثین و مأتین بعدالالف من هجرة الرسول اشرف بنی آدم و يتلوه فی النصف الاخر حرف الصاد الى الیاء.

و در ادامه می‌افزاید: آگاهی من به این تألیفات، به ویژه لغت نحوی، از اطلاعات بسیار ذی قیمت نگارنده است. (۲)

۱۲. رساله العوافی فی شرح لغات العروض و القوافی، این اثر بعلاوه کتاب پیشین، بر اساس نوشته سید ریحان الله یزدی، به تاریخ ۱۲۲۸ هـ نوشته شده و به تاریخ ۱۲۳۰ هـ به خط مؤلف تجدید کتابت گردیده است. (۳) در دانشنامه مشاهیر یزد هم از این اثر یاد شده است (۴).

۱۳. القرّة فی شرح الدرّة، کتابی است در شرح منظومه الدرّة البهیة تألیف سید بحر العلوم، استاد نویسنده. (۵)

۱۴. کھف الوری، ترجمه بخش دعا و قرآن اصول الکافی است که خود مترجم این نام را برای آن برگزیده و در معرفی نسخه‌های کتاب حاضر از آن یاد می‌شود.

۱۵. وی بنا بر نوشته سپهری، کتاب‌های زیادی را هم استنساخ کرده، ولی این نویسنده، از آنها یادی نکرده است (۶).

۱۶. تحفة الأولياء (کتاب حاضر) مترجم، این کتاب را که ترجمه بخش اصول الکافی است، بنا به دستور شاهزاده محمد ولی میرزا، والی وقت یزد، (۷) نگاشته و تلاش کرده

(۱). الذریعه، ج ۱۳، ص ۳۷۸؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه حوزه علمیه امام صادق علیه السلام اردکان، ج ۲، ص ۲۲۴.

(۲). آئینه دانشوران، ص ۲۳.

(۳). آيينه دانشوران، ص ۲۳.

(۴). دانشنامه مشاهير يزد، ج ۲، ص ۱۰۷۷.

(۵). فهرست كتابخانه نسخه‌هاى خطى حوزه علميه امام صادق عليه السلام اردكان، ج ۱، ص ۵۴، شماره ۶۳.

(۶). تاريخ اردكان، ج ۱، ص ۲۸۳.

(۷). محمد ولى ميرزا (۱۲۰۳-؟) پسر چهارم فتحعلی شاه است که در سال‌هاى ۱۲۲۸ و ۱۲۲۹ حکمران خراسان بوده، و پس از اعتراض بزرگان و خوانين آن ديار به حکمرانى وى، پادشاه او را والى يزد کرد. به نوشته شيخ آقا بزرگ تهرانى، محمد ولى ميرزا، علما را دوست داشت و با آنها زياد نشست و برخاست مى کرد (الذريعة الى تصانيف الشيعة، ج ۱۳، ص ۱۰۱).

و شايد به همين دليل، از چند تن از عالمان خطه يزد درخواست کرده که کتاب‌هاى را به رشته تحرير در آورند و يا آثاری از تألیفات بزرگان شيعه را ترجمه نمایند. از جمله کتاب تحفة الولى شرح و ترجمه عهد نامه مالک الاشرى، از مولی محمد حسين بن احمد بن محمد سمیع يزدی است که در سال ۱۲۲۷ هـ به دستور شاهزاده، آن را در مشهد رضوی نگاشته است (الذريعة الى تصانيف الشيعة، ج ۳، ص ۴۸۰). سرور المؤمنین فى أحوال أمير المؤمنین و فضائله، تألیف سيد أحمد بن محمد حسين اردكاني يزدی (زنده به سال ۱۲۳۸ هـ) است که در سال ۱۲۳۸ هـ به درخواست شاهزاده مذکور نوشته شده است (همان، ج ۱۲، ص ۱۷۶). و از همين مؤلف و به درخواست محمد ولى ميرزا، ترجمه اكمال الدين و اتمام النعمة شيخ صدوق (نسخه‌هاى خطى فارسى آثار شيخ صدوق از صدرایى خويى، ص ۱۶۶). و شرح أربع مقالات بطليموس از ابوالحسن على بن رضوان بن جعفر و به درخواست و نام اوست (الذريعة الى تصانيف الشيعة، ج ۱۲، ص ۶۸). شرح اعتقادات صدوق از سيد محمد على بن مرتضى اخبارى اردكاني يزدی و به درخواست شاهزاده (همان، ج ۱۳، ص ۱۰۱). مرآة الالوان در حکمت الهی و طبيعى از سيد احمد بن محمد اردكاني يزدی و به درخواست وى تألیف شده است. محمد ولى ميرزا خود سفرنامه حجبى نوشته که از سوى مورخ معاصر، فاضل ارجمند جناب آقاى رسول جعفریان تحقيق و از سوى انتشارات مشعر منتشر شده است. وى علاوه بر علاقه‌مندی به کتاب و ترجمه و سفارش به تألیف آنها، بانی آثاری در منطقه يزد است که هنوز پا برجاست. از جمله کاروان‌سرایى در اردكان است که به نام کاروان‌سرای شاهزاده مشهور است و مدرسه علميه شاهزاده محمد ولى ميرزا در يزد، که اکنون نام «مدرسه امام خمينی» را بر خود دارد.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافی)، ج ۱، ص: ۲۹

تا ترجمه‌ای روان پديد آورد و تا جایی که می‌تواند مشکلات پاره‌ای از اصطلاحات را که فهم آنها برای خوانندگان مشکل است، حل نماید.

وى در مقدمه و آغاز کتاب، صفحاتی را به توضیح پاره‌ای از اصطلاحات حدیثی و رجالی اختصاص داده و در آن در سه فایده سخن گفته است: «فایده نخست، انواع حدیث و اصطلاحات مربوط به آن را بر شمرده و آنها را تعريف کرده، و در فایده دوم، اصطلاحات موجود در کتاب الكافی را در نقل خبر با اسناد خاص، مانند روی اصحابنا را مشخص کرده و در فایده سوم هم برخی اصطلاحات مؤلف را در سند و گویندگان مانند العالم، ابوالحسن و ... تعريف نموده است.

مقدمه مترجم، با بسم الله و «مفتاح فلاحی که ابواب جنان بلاد الامین دین مبین را به واسطه آن توان گشود» آغاز می‌شود، و با این جمله‌ها خاتمه می‌یابد:

تمام شد کتاب عشرت و به تمام شدن آن، جزء اول از اجزاء کتاب كافی تمام شد.

و الحمد لله و الصلاة و السلام على سيدنا محمد و آله و صحبه الأكرمين و سلم

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافی)، ج ۱، ص: ۳۰

تسليما و الحمد لله رب العالمين و لعنة الله على أعدائهم الى يوم الدين. استدعا از برادران ایمانی که از این مائده نعمت روحانی

بهره‌مند شوند در حال حیات یا بعد از وفات این سالک بادیه سرگردانی، آن که او را از دعای خیر و طلب مغفرت از حضرت رب العزّة یاد فرمایند.

مترجم در مقدمه این بخش پس از ذکر القاب فراوان برای محمد ولی میرزا نوشته:

داعی را به نوشتن کتابی دیگر امر فرمودند و به امر اشرف والا زمام اختیار در این باب در کف این داعی قرار و استقرار یافت که آنچه صلاح داند و به نظر قاصر رسید از احادیث جمع نموده و کتابی سازد و به ترتیب دادن مجلدی دیگر پردازد، و بیش از این، به امر اشرف والا- از اول کتاب مستطاب اصول کافی تا آخر کتاب ایمان و کفر را ترجمه کرده، کتاب دیگر که عبارت است از کتاب دعا و کتاب قرآن و کتاب عشرت باقی مانده بود، به نظر قاصر چنین رسید که تتمه را تمام کند؛ چرا که ناتمام بودن آن موافق همت بلند و مناعت عزیمت ارجمند نواب اشرف والا- نبود، و چون تمام خلق در امور معاش و معاد به دعا و قرآن و عترت احتیاج دارند، و باید که در همه احوال به آنها پناه برند، آن را به کشف الوری مسمی ساختم و به ترجمه نمودن آن به سیاق سابق پرداختم، مگر آن که ترجمه دعاها را که در این کتاب در زیر آنها نوشتم و به آخر نینداختم. «۱»

در برگ ۳ در باره اتمام و سفارش آن از سوی محمد ولی میرزا و ورود کتاب به کتابخانه، آمده:

ترجمه کتاب دعا و قرآن و عشرت اصول کافی که آن را ملا محمد علی فاضل اردکانی از جهت سرکار شوکت مدار نواب محمد ولی میرزا-/ ادام الله شوکته- ترجمه کرد و در روز چهارشنبه بیست و دوم شهر ذوالقعدة سنه ۱۲۳۹ داخل کتابخانه مبارکه شد. نسخه‌های این اثر، تقریباً مشابهت تام به یکدیگر دارند، و کپی پاره‌ای از صفحات نسخه منسوب به مترجم، سیاهی دارد که قابل خوانش نیست، و طبعاً در این صفحات

(۱). ص ۵.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۱

مصدر اصلی، نسخه پسر است و گرنه، در تحقیق، از هر دو به یکسان استفاده شد، و در بخش کتاب الدعا تا پایان اصول کافی، و کتاب قرآن موسوم به کشف الوری، از تک نسخه سوم استفاده گردید.

### نسخه‌های تحفة الأولياء

از این کتاب، سه نسخه موجود است به این شرح:

۱. نسخه پسر مترجم، شیخ زین العابدین اردکانی که در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۶۳۴ از مجموعه کتب اهدایی مرحوم سید محمد مشکوة، نگه داری می‌شود. «۱» در برگ نخست این نسخه نوشته شده است:

نسخه نفیس و بی نظیر تحفة الأولياء در شرح و ترجمه اصول کافی تألیف محمد علی بن محمد حسن اردکانی؛ نسخه مخصوص خود مؤلف در آخر ص ۳۵۱ و آخر ص ۵۶۱ خط و مهر خود مؤلف جلیل القدر آن دیده می‌شود. زمان تألیف و تحریر نسخه، ۱۲۳۷ قمری است.

و در ادامه افزوده:

در فهرست‌ها و منابع معموله مانند الذریعة الی تصانیف الشیعة نام این کتاب ذکر نشده، و در فهرست کتابخانه‌های معتبر و مهم مثل مسجد سپهسالار و مجلس شورای ملی و کتابخانه موزه ایران هم مراجعه شد و نسخه دیگر آن دیده نشد.

شایان ذکر است که این نوشته فهرست نگار محترم، مربوط به زمانی است که مؤلف عالیقدر الذریعة کتاب را تا بخش «تا» نگاهشته بوده، و به دلیل بی اطلاعی از نسخه، از آن نام نبرده، اما مرحوم شیخ آغا بزرگ تهرانی- / رضوان خدا بر او- / در مستدرک

کتابش، آن را جبران کرده، و تنها از نسخه پسر مترجم، چنین گزارش داده است:

تحفة الأولياء، ترجمه اصول الکافی للمولی محمد علی بن محمد حسن الأردکانی، ترجمه بأمر محمد علی میرزا ابن فتح علی شاه و النسخة موجودة

(۱). فهرست دانشگاه تهران، ج ۵، ص ۱۱۹۷.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۲

منه فی مکتبته السيد محمد المشکاة من کتاب العقل و الجهل الی آخر کتاب الايمان و الکفر و فرغ منه فی رجب سنة ۱۲۳۸ و قد کتبه ولد المؤلف المسمی بزین العابدین فی تلك السنة فی حياة المؤلف «۱»

گفتنی است که مؤلف گرانقدر الذریعه، در این جا محمد ولی میرزا را به اشتباه، محمد علی میرزا پسر دیگر فتحعلی شاه، که در آن زمان، والی استان‌های کرمانشاه، لرستان، ایلام و خوزستان بوده، ذکر کرده است.

این نسخه حاوی یک فهرست در آغاز است که در عنوان آن آمده است:

فهرس جلد اول کتاب تحفة الأولياء مشتمل بر سه فائده و سه کتاب.

فهرست، در جدولی تنظیم شده در پنج خانه افقی و هشت خانه عمودی و در خانه‌های ردیف اول، فائده اول تا سوم و از خانه چهار به بعد، ابواب الکافی به ترتیب کتاب الکافی فهرست شده، و شماره ورق‌های کتاب هم قید شده است. این فهرست، در چهار برگ و بر اساس خانه‌های جدول، حاوی ۱۹۶ عنوان فهرست برای مجلد نخست و حاوی ۲۴۴ عنوان برای مجلد دوم است. در پایان این فهرست‌ها آمده است:

حرره العبد الذلیل، ابن السيد أبوالحسن الموسوی العریضی اسماعیل فی غزّه شهر رمضان المبارک ۱۲۳۷.

بر اساس این نوشته، تهیه کننده این فهرست، شخصی به نام سید ابوالحسن موسوی عریضی است که بر اساس همین نسخه، آن را به دستور دیگری، فراهم کرده و آن را پرداخته است.

حسب الامر نواب مستطاب مالک رقاب أرفع والا، به ترقیم و تسطیر این فهرست پرداخت.

این نسخه، با خط نسخ خوب و خوانا نوشته شده و در برگ ۲۳۴ است که پایان مجلد اول اصول الکافی است، چنین آمده:

تمام شد جزء دوم از کتاب حجت از کتاب ... و نگارش آن در ۱۲۳۸ در ماه رجب، به پایان رسید.

(۱). الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۶۲.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۳

و نوشته است:

و كان الفراغ من كتابه ترجمه هذه النسخة علی يد الاقل الخاطی الجانی ابن محمد علی الأردکانی، زین العابدین فی يوم السبت الثاني من شهر رجب المرجب سنة ثمان و ثلاثين و مأتين بعد الألف من هجرة من اوتى القرآن و سبعا من المثاني -/ صلى الله عليه و آله الطاهرين المبرئين من الكسل و التواني -/ و لعنة الله على أعدائهم المستغرقين في بحار الآمال و الاماني.

به رسم رایج در میان پیشینیان که برای صرفه‌جویی در قلم و کاغذ و چاپ و شاید دلیل و یا انگیزه‌های دیگر، همه مطالب در این نسخه، پشت سر هم و بدون پاراگراف بندی، قلمی شده و تمام یک صفحه کتاب در ۳۱ سطر کتابت شده است. برای تفکیک آغاز و پایان احادیث، غالباً علامت دایره شکلی در پایان احادیث گذاشته شده، و در برخی از احادیث هم چنین علامتی گذاشته نشده است، و نیز خطی افقی بر بالای سند و رجال احادیث کشیده شده و بس. البته برای برجسته شدن آیات قرآن کریم، و اشعار عربی و

یا دیگر عبارات‌های عربی و گاهی پاره‌ای از توضیحات افزوده، در ترجمه هم این روش انجام شده است.

تعداد اواق جزء نخست این نسخه، ۲۳۴ صفحه است.

نوع نگارش این نسخه، حسب معمول نوشته پیشینیان، بدون آوا و سجاوند و به هم چسبیدن نوع حروف ربط به کلمات و نیز آن دسته از کلماتی است که قابل الصاقتند است.

نسخه شیخ زین العابدین که ۳۷۷ صفحه دارد، و در ۱۲۳۸ ه کتابت آن تمام شده، چنین پایان یافته:

و كان الفراغ من كتابة ترجمة هذه النسخة، على يد الأفل الخاطي الجاني ابن محمد علي الاردكاني، زين العابدین، يوم السبت الثالث والعشرين من شهر جمادى الثانية ثمان و ثلاثين و مأتين بعد الالف من هجرة.

وی نوشته خود را با این اشعار خاتمه داده:

غریق رحمت ایزد کسی باد که کاتب را به حمدی کند یاد

گر بر هم زده بینی خط من، عیب مکن که مرا محنت ایام به هم بر زده است

۲. نسخه دوم تحفة الأولياء که به شماره ۲۶۳۹ نسخ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگه داری می‌شود «۱»، مرحوم استاد دانش‌پژوه این نسخه را نسخه اصل مؤلف دانسته است و گویا چنین نسبتی، بر اساس نوشته‌ای در پایان نسخه است. و كان الفراغ من ترجمة هذه النسخة علی ید ... و این عبارت، البته حاکی از ترجمه اصول الکافی از سوی اردکانی است، و دلالت روشن بر کتابت آن از سوی وی ندارد.

هر برگ این نسخه، بیست و یک سطر نوشته دارد، و با نسخه پسر، چندان از جهت نگارش و قلم تفاوتی ندارد. و همان علائم و اختصارات که در نسخه پیش گفته شد، در این نسخه هم دیده می‌شود. با این تفاوت که در این نسخه، عنوان باب‌ها، بر بالای برگ‌ها نوشته شده، و در پایان هر چند برگ، مهر مترجم را هم بر خود دارد. البته که گویی حاشیه و افزوده دارد. چه این که در متن فعلی چنین است:

در پایان جزء نخست این نسخه آمده است:

تمام شد جزء دوم از کتاب حجت از کتاب مستطاب کافی که این کتاب، ترجمه آن است و در عقب این کتاب، در می‌آید کتاب ایمان و کفر ان شاء الله.

و در دو سوی این کلمات، نوشته شده: صورت خط المترجم ادام الله آیامه.

این عبارت هم کتابت نسخه را مؤلف با تردید مواجه می‌کند؛ چه این که در پایان نسخه، همان گونه که آمد، نشانی از خط مترجم داده شده، و مهری بر پایان آن دارد که بر بالایش نوشته شده: صح. که مترجم بر آن صحه گذاشته است. و در پایان همین جزء یاد شده چنین آمده است:

و كان الفراغ من ترجمة هذه النسخة علی ید مترجمه الخاطي الجاني ابن محمد حسن، محمد علی الأردكاني فی ليلة الأربعاء الحادی والعشرين من شهر ربيع الثاني، سنة سبع و ثلثین و مأتین بعد الألف من هجرة من اوتی القرآن العظيم و سبعا من المثانی -/ صلی الله علیه و آله الطاهرین المبرئین من الکسل و التوانی -/ و لعنة الله علی أعدائهم المستغرقین فی بحار الآمال و الأمانی.

(۱). فهرست دانشگاه تهران، ج ۱۰، ص ۱۵۱۷.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۵

دو طرف این عبارت به خط مغایر نوشته: «صورة خط المترجم ادام الله آیامه». که صریح است در این که صورت خط مؤلف نقل شده و اصل خط مؤلف نیست. و این عبارت در نسخه‌های خطی زیاد به کار رفته است. و در نسخه‌ای که بعد از این معرفی می‌شود

نيز همين عبارت «صورت خط مترجم» وجود دارد، كه استاد دانش پژوه در معرفي آن نسخه، گفته‌اند كه از روي خط مؤلف كتابت شده است.

بر اساس اين، ترجمه اين اثر در فلان تاريخ و از سوي مترجم اعلام شده، اما اين كه وي، خود اقدام به نگارش آن كرده باشد، مشخص نيست و عبارت، گوياي آن نيست. بعلاوه، در حاشيه همين متن، چنين نوشته و در پايان آن هم مهرى زده است: *أجلت في هذا الكتاب من أوله الى آخره نظري، فرأيت ما آتاه لسان القلم ما زاغ عنه بصرى و أنا عبدالله العلي المذنب محمد علي.* و در آغاز نسخه جلد دوم مترجم- رحمه الله- / پس از بسم الله الرحمن الرحيم چنين آمده: *كتاب ايمان و كفر، و ايمان به كسر همزه، در لغت به معنى گرويدن، ... «۱».*

ترجمه اين بخش از نسخه در روز جمعه دوم رجب ۱۲۳۷ به پايان رسيده است. و در پايان آن، چنين آمده است: *صورت خط المترجم دام ظلّه العالی و مهرى از وي در آن مشاهده مى‌شود و بر بالای مهر نوشته شده: *أجلت في هذا الكتاب من أوله الى آخره نظري، فرأيت ما أتته يد الغفلة الا ما زاغ بصرى و أنا أضعف العباد و أقوى عباد الله جرماً و جرماً.** اين نسخه، ۵۷۱ صفحه دارد.

۳. نسخه سوم، از كاتبي بي نام است كه شامل بخش دعا و قرآن و عشرت است، و داراي مقدمه‌اي جداگانه از سوي مترجم- / رحمه الله- است. اين نسخه، به شماره ۶۴۰۶ از نسخ خطي دانشگاه تهران است. «۲»  
اين بخش از ترجمه كه ۱۴۰ صفحه دارد، به مهر مترجم مهور شده و بالای آن

(۱). ص ۳۵۱.

(۲). فهرست دانشگاه تهران، ج ۱۶، ص ۲۵۹- / ۲۶۰.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۱، ص: ۳۶

نوشته شده:

رأيت ما أتت الغفلات و أنا الراجي عفو غافر الخطيئات

و در انتهاي متن آن نيز صورت خط مترجم نقل شده كه چنين است:

و كان الفراغ من ترجمه هذا الكتاب على يد مترجمه المفخم محمد علي بن محمد حسن الأردكاني يوم السبت من شهر شوال المكرم سنة تسع و ثلاثين و مأتين بعد الالف من هجرة سيد العالم المبعوث الى المشرق و المغرب على أهلها من العرب و العجم صلى الله عليه و على عترته و سلم.

بالاي اين عبارت نوشته‌اند: «صورت خط مترجم». كه نشان از اين دارد كه از روي خط مترجم كتابت شده است.

اين نسخه هم با خطي زيبا و در هر صفحه ۲۰ سطر نوشته شده است.

در اين بخش، كه شامل ادعيه الكافي است، متن عربي دعاها در ترجمه آورده و در ذيل آنها ترجمه آنها نوشته شده است. و ترجمه اين بخش‌ها به خط شكسته نستعليق است.

### شيوه ترجمه اردكاني

۱. مترجم، چنان كه در مقدمه تصريح كرده، قصد داشته، اصول الكافي را ترجمه نمايد آن سان كه براي همگان خواندن و فهم آن آسان شود، اما ساختار زباني كتاب، و ناتواني قلم از نگارش ساده و کوتاه همه مطالبی كه در متن آمده، او را وادار كرده كه در



موارد فراوان، به شرح متن اقدام کند. بنا بر این، تحفة الأولیاء را می‌توان ترجمه‌ای شرح گونه به شمار آورد.

۲. ترجمه این کتاب، اگر چه شرح گونه است و بنا بر این باید فراتر از ترجمه تحت اللفظی باشد، اما او چنان پابند کلمات بوده که کتاب را به روش لفظی و کلمه به کلمه ترجمه کرده و حتی همه واوها و فاها و ثمها و امثال اینها را در هر جای کلام که بوده، به فارسی برگردانده است. برای نمونه «عمّن ذکره» ترجمه شده به «از آن که او را ذکر کرده است.» و «رفعه» ترجمه شده به: «آن را مرفوع ساخته به سوی او»،

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۷

و «تقلبوا علی أعقابکم» را ترجمه کرده به: «بر می‌گردید به پاشنه‌های خویش». «۱» و گاهی برای رعایت ترجمه همه الفاظ و حروف، جملات چنان کش دار است که تا پایان احادیث، گویی تمامی ندارد.

این ترجمه، در عین صفت یاد شده، گاهی هم ترجمه آزاد است و از لفظی بودن فاصله گرفته و حاصل معنا قلمی شده است.

۳. شرح و تفسیر احادیث، شامل همه آنها نمی‌شود، و بیشتر احادیث مشکل و پیچیده را در بر می‌گیرد. گاهی این شرح‌ها با ترجمه آمیخته، و گاهی هم تفکیک شده هستند. شرح حدیث‌ها هم یک نواخت انجام نگرفته، گاهی در توضیح یک روایت، به ذیل روایت دیگری ارجاع شده، و گاهی هم حتی به کتابی که در شرح حدیث است ارجاع گردیده است. برای نمونه، در شرح حدیث ۲۷۵، از کتاب خود تعبیر مرآت الرائی یاد کرده که تفسیر حدیث را در آن آورده است.

شرح حدیث‌ها مربوط به ذکر بسیاری از جای‌ها، مکان‌ها، اشخاص گم نام، مفاهیم غیر رایج و ناشناخته، اصطلاحات حدیثی، باورهای اعتقادی که چندان وضوح و روشنی ندارد، رخدادهای تاریخی، وقایع پر اهمیت ناظر به باورهای عقیدتی، و ... هستند. در این شرح‌ها، مترجم، غالباً شرح خود را نوشته و گاهی هم از دیگران استفاده کرده است. او در شرح لغات، گاهی وجوه معنایی آنها را نوشته و گاهی آنها را ریشه‌یابی کرده و احتمال ریشه‌های لغت‌ها را بازگو کرده است.

۴. همه افزوده‌های مترجم بر ترجمه کتاب، شامل شرح و توضیح‌های مربوط به بحث‌های یاد شده نیستند، و گاهی، این توضیح‌ها در آغاز ابواب و به مناسبت ورود به بحثی مناقشه برانگیز و یا اصطلاحی غریب است، و گاهی در پایان آنها و برای جمع‌بندی است، و گاهی هم در میانه احادیث و کشف حقیقت معنا و هویدا ساختن منظور، قلمی شده‌اند.

۵. مترجم، برای رعایت ترجمه الفاظ و به جهت وفاداری به متن حدیث، گاهی در ترجمه، نوشته را چنان پیچانده که روشنی لازم را از دست داده، و ساختار جمله

(۱). حدیث ۶۴۸

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۸

عربی را گرت‌برداری کرده و همان را در فارسی آورده، به گونه‌ای که ترجمه، تنها با مراجعه به متن عربی قابل فهم است. از این رو، خود وی پس از ترجمه متن، و به ناگزیر، با عنوان: «حاصل این که» اقدام به نتیجه‌گیری نموده تا ابهام نوشته را برطرف سازد.

۶. مترجم، متن عربی بیشتر آیات را در ترجمه آورده و آنها را بر همان روش ترجمه احادیث، ترجمه کرده و گاهی هم برای آنها تفسیر نوشته، و گاهی چندین قول تفسیری را ذکر کرده، و یا از تفاسیر دیگر نقل قول کرده، و گاهی هم برای پرهیز از تکرار، ترجمه آنها را به گذشته و یا آینده حواله داده است. گاهی هم تنها به ترجمه بسنده کرده، و گاهی تمامی بخشی از یک آیه‌ای را که در روایتی مورد استشهاد بوده، برای تکمیل مطالب آیه، با قید «بقیه آیه» آورده و آن را ترجمه کرده است.

۷. نسخه الکافی که در اختیار مترجم بوده، برخی از آیات ذکر شده در روایات آن، با آیات موجود در قرآن، متفاوت بوده، و از این رو، گاهی وی به آن تصریح می‌کند، و گاهی به دلیل متفاوت بودن آیه ذکر شده در روایت با قرآن، پس از ذکر آیه روایت،



آن را از قرآن نقل، و به ترجمه آن مبادرت کرده، و گاهی از آوردن آیات در ترجمه به دلیل تفاوت داشتن با قرآن، خودداری کرده است. برای نمونه در روایت ۵۲۷ که بصراحت گفته است:

و تا از اینجا ترجمه آیاتی است که حضرت علیه السلام آنها را ذکر فرموده به طریق اقتباس و تضمین در کلام خویش، و چون فی الجملة تصرفی در آیات شده بود، که با ذکر آن، موهم این بود که آیه چنین باشد، و بدون آن درست نبود، لهذا حقیر به ترجمه آن اکتفا نمود.

۸. نکته قابل توجه در این ترجمه، این است که در تعدادی از روایات الکافی، متن گفتار معصوم با آیه‌ای از قرآن، به صورت اقتباسی، تأویلی و یا تفسیری آورده شده، و از این رو با متن قرآن تفاوت دارد. در چنین موارد، مترجم به صراحت در ترجمه، از این که کلام، اقتباس از آیه قرآن و یا خطای راوی است، و یا تصریح به این که فلان فراز ذکر شده، در قرآن نیست، متن آیه را ذکر و به ترجمه آن اقدام کرده است. و در چندین جا هم مترجم، به رغم حساسیتش بر موضوع و تصریح به ناسازگاری آیه تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۹

مذکور در روایت با قرآن، بدون توجه به لوازم کلامش، آن را نسبت به قرآن دیگری غیر از قرآن موجود می‌دهد که به گفته وی، در نزد اهل بیت بوده است.

این انتساب و نظریه دلیل و مبتنی بر حدس و گمان، پایه‌های بسیار و یا همه باورهای مذهب را به هم می‌ریزد، و همه چیز و از جمله ختم نبوت را زیر سؤال می‌برد. گویی آخرین کتاب آسمانی که خداوند متعال آن را آخرین حجت خود بر تمامی مردمان عالم قرار داده، همانند کتاب‌های پیشین، یا تحریف شده و یا بدتر از تحریف، از دسترس خارج شده و امت، بی جهت به کتابی دل خوش کرده‌اند که آن را کتاب آسمانی تلقی می‌کنند. و تعالی الله اگر چنین باشد که خداوند وعده‌اش را در باره کتابش عملی نکرده، و آن را برای امت حفظ نکرده باشد. و یا اصل آن را در جایی قرار داده باشد و نسخه دومی را که احیاناً با نسخه اصلی تفاوت دارد، در دسترس بندگانش قرار داده باشد.

۹. بر اساس آنچه در نوشته مترجم آمده، او چندین نسخه از الکافی در اختیار داشته که از آنها «در بعضی از نسخ کافی چنین است» یاد کرده، و در ترجمه، برای انتخاب بهترین ترجمه، و هم اصلاح برخی از عبارت‌ها، به آنها مراجعه کرده است. برای نمونه حدیث شماره ۲۱۹ است که می‌نویسد:

ظاهر این است که از نسخه‌های کافی در میانه سؤال و جواب، آخر سؤال و جوابی افتاده باشد؛ زیرا ...

بعلاوه، مترجم با تعبیر «در نسخ دیگر کافی»، دو و گاهی چند بار یک متن را ترجمه کرده است. و گاهی هم نسخه بدلی برای حدیث یافته و آن را ذکر و ترجمه کرده است و نظر خود را در باره مناسب‌تر بودن متن و ظاهرتر بودن برخی از معانی برخی از نسخه‌ها را نوشته است. برای نمونه، در حدیث ۳۵۵، از نهج البلاغه نسخه بدل حدیث را آورده و گفته که این، انسب است.

۱۰. مترجم گاهی متن یک حدیث را ناتمام تشخیص داده و از مصادر دیگر برای تکمیل آن استفاده کرده، و به صورت جداگانه در ادامه نوشته خود آن را افزوده است.

این منابع، کتاب‌هایی چون نهج البلاغه، التوحید، علل الشرایع، هستند.

۱۱. ادبیات و کلمه‌های به کار رفته در این ترجمه، یکسان نیست، گاهی فاخر،

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۰

گاهی عامیانه، گاهی غریب، گاهی محلی و گاهی با استفاده از ادبیات رایج درباری و تعابیری ملوکانه است. برای نمونه برای دست نوشت و توقیعات صادر شده از ناحیه امام معصوم -/ علیه صلوات الله -/ تعبیرهایی همچون فرمان همایونی به خط مبارک آن حضرت «۱» به کار برده شده است.

همچنین، مترجم از عبارت‌ها و کلمات مترادف و هم معنا، از عربی و فارسی، بسیار استفاده کرده که باعث حجم زیاد ترجمه گردیده است.

۱۲. قالب زبان و غالب واژه‌های به کار گرفته شده در این ترجمه، فارسی است، در عین این که از واژه‌های عربی هم در ترجمه به فراوانی بهره گرفته شده است. کاربرد واژه‌های فارسی در این ترجمه، نشان از آن دارد که مترجم، کاملاً به ادبیات و کاربرد واژه‌های فارسی تسلط داشته است.

۱۳. از روش موجود در این ترجمه، تعیین موارد و مصادیق خارجی و عینی اشخاص و اشیا و اماکن و رخدادها و به سخنی، از اجمال در آوردن کلام است.

بعلاوه، مترجم گاهی برای نشان دادن معنای دوم عبارت، از «یا» استفاده کرده است.

۱۴. مترجم، در جاهایی که حدیث و یا آیه‌ای تکراری بوده، از ترجمه مجدد آن خوداری کرده، و تنها اشاره کرده که در فلان جای کتاب، چه پیش‌تر و چه پس‌تر، ترجمه شده است.

۱۵. مترجم، گاهی در مباحث مناقشه برانگیز، برخی دیدگاه‌ها را ذکر کرده و خود نیز به اظهار نظر پرداخته است. و این نشان از درایت وی از یک سو و توانایی او از سوی دیگر دارد. برای نمونه در تفسیر آیه «وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَّاتُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً» (۲) گفته است: گمان من، این است که لام در «لَّاتُصِيبَنَّ» از سوی ناسخان قرآن، به اشتباه کتابت شده، و درست آن «لَتُصِيبَنَّ» است، و دلیل آورده که در رسم الخط عثمانی، «لا» و «ل» هر دو یک گونه نوشته می‌شده، و از این رو ناسخان، به اشتباه افتاده‌اند.

و در ادامه از مجمع البیان هم قرائت بی الف را که به امام امیر المؤمنین و امام باقر علیهما السلام

(۱). حدیث ۲۸۲.

(۲). انفال، ۲۴.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۱

منسوب است، نقل کرده است.

و در جای دیگر، در بحث تفویض امر دین به پیامبر، پس از ذکر دیدگاه‌ها و دیدگاه کلینی، می‌نویسد:

آنچه گمان فقیر است، این است که مراد آنان که به تفویض قائل نیستند، آن است که نمی‌شود که امر دین به رسول مَفْوض باشد از جانب خدا، غلط است؛ زیرا چه فرق است در میان آن که خدا به رسول خویش در هر واقعه وحی فرماید که: حکم این واقعه این است، یا بر طریقه عموم و اجمال به او وحی کند که: آنچه بگویی در هر واقعه‌ای، همان حکم من است و در نزد من است به واسطه کمال عقل و عصمتی که داشت، و مانع آن حضرت بود از جهل و حیف و میل. (۱)

و نیز در روایتی که در آن، به اعیس و ذریه‌اش لعن روا داشته شده، و یکی از منظوره‌های احتمالی اعیس، عباس است، مترجم، پس از ذکر احتمال چنین منظوری، نوشته است:

ولیکن اعتقاد به ملعونیت ایشان جرأت می‌خواهد، خصوص با ضعف حدیث و اختلاف نسخه. (۲)

۱۶. مترجم علاوه بر ترجمه و شرح متن، گاهی به نقد و بررسی مطالب ذکر شده هم پرداخته، و از هر آنچه نوشته، به آسانی عبور نکرده است. برای نمونه، وی در باب ارواح ائمه، که در آن حدیثی آورده شده که پس از آن که پیامبر قبض روح شد، روح القدس به ائمه حلول می‌کند، چنین نوشته است:

مراد حضرت از روح القدس، اگر غیر فرشته باشد، مراد از انتقال آن به امام، انتقال مثلی آن است؛ زیرا که تناسخ باطل است. (۳)

و نیز گاهی به دلیل حساسیت برانگیز بودن یک موضوع، به دقت و درنگ فراخوانده و توصیه کرده که در این موارد، به اهلش

رجوع شود. مثلاً در «باب فيه نکت و نتف من التزیل...» یاد آوری کرده که:

(۱). توضیحات باب ۵۲، باب التفویض.

(۲). ر. ک به: ترجمه آخرین حدیث از باب اشاره و نص مربوط به امام محمد تقی علیه السلام.

(۳). حدیث ۷۱۸.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۲

آنچه در این باب ذکر می‌شود، نشانه‌ای است از امر ولایت، که محتاج است به فکر و دقت؛ زیرا که آنها از بطون و معانی قرآن است که احتیاج به بیان معصوم دارد.

۱۷. مترجم در ترجمه، اسناد احادیث را حذف نکرده و همه آنها را در ترجمه آورده، با این تفاوت که گاهی به جای اسم راوی و یا معصوم، از کنیه و یا لقب و گاهی هم اسم آنها را استفاده کرده است.

### انگیزه تحقیق

این اثر، به دلیل قدمتی نزدیک به دویست سال، از موارث فرهنگی دینی کشور است.

از این رو، هم می‌تواند بازگوکننده فعالیت‌های عالمان دینی در گستره نشر باورها و آموزه‌های دینی و توسعه فرهنگ و تعالیم اهل بیت علیهم السلام باشد، و هم اثری است که می‌تواند زمینه ساز گسترش فعالیت ترجمه متون دینی به شمار آید. بر اساس توجه به تجربیات عالمان دینی در فهم و شرح و تفسیر و ترجمه متون دینی، این دسته از آثار، خود، بخش بزرگی از راه ترجمه متون دینی را هموار می‌کنند و تجربه گران قیمتی را به نسل‌های بعد منتقل می‌نمایند. برجستگی‌ها، کاستی‌ها، ویژگی‌ها و حتی نوع نگارش متون دینی و ترجمه آنها، خود اندوخته‌هایی گران بها هستند.

راه‌های نا همواره نارفته، باید با دقت و وسواس ویژه طی و هموار شوند و هر چه پیشینه تجربه‌های علمی بیشتر و بیشتر کشف و پیموده شده باشد، آیندگان، بخشی از راه پژوهشی و تجربه علمی آن راه را در پیش رو دارند.

اگر ترجمه متون دینی، از همین امروز آغاز می‌شد، حجم بسیار بالایی از فرصت و نیروی انسانی مترجمان، باید هزینه آن می‌شد، تا به مقطعی که اکنون در آن هستیم، برسیم، و سوگمندانه باید گفت که در حوزه ترجمه متون دینی، دیر شروع کرده‌ایم و کم کاری داشته‌ایم و از این رو، به هر میزان تجربه از محققان و نویسندگان دینی در پیش رو داشته باشیم، غنیمتی است مغتنم.

با این توصیف، اثری همچون تحفة الاولياء که عالمی ادیب و لغت شناس، با فراغت و دقت آن را به رشته تحریر در آورده و اطلاعات فراوانی در زمینه‌های گوناگون عقیدتی، تاریخی، تفسیری، حدیثی و لغوی در آن نگاشته، به مثابه سرمایه‌ای است که

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۳

نباید در عرصه پژوهش‌های حدیثی و ترجمه متون دینی نادیده گرفته شود.

این ترجمه شاید در یک نگاه ابتدایی، چندان به حساب نیاید و برای خوانندگانی قابل فهم و روان نباشد، و یا امروزین نباشد اما این، همه واقعیت نیست. آثار بسیاری در عرصه اندیشه دینی نوشته شده‌اند که نه چند خوانا و روان هستند و نه امروزین، و نیاز به شرح و تفسیر و بازخوانی دارند، اما از واجبات علمی اندیشه دینی‌اند که باید به آنها پرداخته شود، و پرداخته هم می‌شود. این اثر، هر چند از شمار آنها نیست، اما می‌تواند دو نقش مهم ایفا کند: انتقال تجربه ترجمه حدیث، و بسط عمومی سازی فرهنگ دینی و حدیثی.

## نکته‌ها و گفته‌ها در باره تحقیق

۱. در تحقیق و احیای این اثر، از هر دو نسخه موجود ترجمه استفاده کرده‌ایم، و پس از حروف نگاری، و مقابله دقیق با نسخه‌ها، و بر طرف کردن پاره‌ای مشکلات نگارشی و ویرایشی، یک بار نیز همه ترجمه با متن کتاب الکافی مقابله شد تا افتادگی‌ها، افزوده‌ها، ترجمه، شرح و خطاهای ترجمه شناخته شود، و پاراگراف بندی به درستی انجام گیرد.
۲. رسم الخط مترجم در تعدادی از کلمات، با رسم الخط رایج متفاوت بوده که این دسته از کلمات به دلیل تصرف به حساب نیامدن در نوشتار مترجم، و نیز خوانا کردن متن، تبدیل به رسم الخط رایج شد. از این قبیل است: تاي گرد عربی که به جای آن تاي کشیده نوشته شده و نیز کلمات عربی که در آنها به جای الف از واو استفاده می‌شود؛ مانند حیوة و زکوة. مترجم به جای «ای» اضافه در کلماتی مانند خانه‌ای، غالباً از همزه استفاده کرده که به جای همزه آخر روی یک کلمه، از «ای» استفاده شد.
- مترجم در ترجمه هذا و یا کلماتی از این دست، که به شخص و یا شیء اشاره دارد، به جای «این که» و «او» از کلمه «اینک» استفاده کرده، که به همین صورت «اینک» باقی ماند.
۳. مترجم از حرف ربط «که» بسیار استفاده کرده، به گونه‌ای که از آغاز تا پایان، تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۴ یک متن مرتبط، با حرف که ربط داده شده است. برای امانتداری، و به رغم سخت تر شدن قرائت متن، همچنان این حرف در متن مترجم باقی گذاشته شد.
۴. کلماتی که با رسم الخط غلط نوشته شده و غلط آن محرز بود، بدون پا نوشت، درست آن ثبت شد. و در مواردی هم به دلیل وجود تردید، در پانوشت یاد آوری گردید.
۵. آیات قرآن، که گاهی غلط نوشته شده بود، اصلاح شد. در همین رابطه گفتنی است که مترجم از نسخه‌ای استفاده کرده که آیه‌هایی از قرآن در آن نسخه، با آنچه در قرآن فعلی موجود است، متفاوت بوده و در این موارد، مترجم، در ترجمه به آن توجه داده و ترجمه قرائت رایج و موجود را نوشته، و گاهی احتمال دیگری را هم مطرح کرده است. در تحقیق جدید الکافی از سوی دارالحدیث، به دلیل مورد توجه قرار دادن نسخه‌های زیاد، و موافق بودن پاره‌ای از نسخه‌ها با رسم الخط قرآن موجود، غالب این آیات، همانی است که در قرآن هست. و بنا براین، گاهی آنچه در ترجمه تحفه الاولیاء آمده، با تحقیق دارالحدیث ناسازگار است، و ما نسخه دارالحدیث را اصل قرا داده‌ایم و در صورت نیاز، به آن اشاره کرده‌ایم.
- گفتنی است که آیات قرآن با قلم سیاه و در میان دو هلال آورده شده، و دیگر متن‌های عربی موجود در ترجمه نیز با قلم سیاه حروف نگاری شده است.
۶. در آن دسته از روایات، که آیات به صورت تلفیقی از آیه و تفسیر و تأویل آن است، افزوده‌های تفسیری و تأویلی در میان دو گروه گذاشته شد.
۷. آن دسته از آیات و احادیث و اقوالی که در نوشته مترجم به آنها استناد شده، مصدربیایی و مصادر آنها مشخص گردید.
۸. در جایی که ترجمه افتادگی داشت، اصلاح شد. و گاهی هم مترجم برای پرهیز از تکرار، آن را ارجاع داده که در تحقیق، این دسته از ارجاع‌ها در پاورقی آورده شد.
۹. مترجم در آن جاهایی که حدیثی را شرح کرده، و آنها را با ترجمه به صورت آمیخته و ممزوج آورده، تلاش شد که شرح‌ها، تا جایی که امکان دارد و به مطلب آسیبی وارد نمی‌کند، از ترجمه تفکیک شود. این کار، با قرار دادن شرح و توضیح‌ها در میان دو

هلال انجام شد. این روش در عنوان مطالب و ابواب نیز، عمل گردید. در

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۵

چنین مواردی، گاهی ترجمه، شرح گونه است و امکان تفکیک آنها وجود نداشت، که به همان شکل باقی گذاشته شد.

۱۰. افزوده‌هایی زاید بر شرح و ترجمه، در نوشته مترجم وجود دارد که به توضیح پاره‌ای از اصطلاحات به کار رفته در الکافی، مانند نوادر، و یا واقعه‌ای تاریخی، و یا شخصیت و یا نام مکان و جایی است و یا معنا کردن واژه و لغتی است. در چنین جاهایی، به دلیل خارج از شرح و ترجمه بودن این نوشته‌ها، به پاورقی برده شد، و در پایان آنها کلمه «مترجم» قید گردید. گفتنی است که توضیح‌های اضافی پاورقی‌ها که بدون قید مترجم است، از سوی محققان می‌باشد.

نیز از جمله مباحث خارج از موضوع ترجمه و شرح، که به پاورقی انتقال داده شد، توضیحاتی است در آغاز ابواب است که مترجم در باره آنها اظهار نظر کرده و توضیح داده است.

۱۱. در صورتی که نوشته‌ای نیاز به توضیح داشته، و یا متنی کامل نبوده و نیاز به تکمیل داشته، در میان دو گروه در متن افزوده شد، و گاهی نیاز به توضیح بیشتر داشت و یا خارج از موضوع متن بود، مانند لغات مشکل فارسی که مترجم به کار برده، در پاورقی نوشته شد.

۱۲. برای مشخص شدن دقیق ترجمه کلام معصومان علیهم السلام، آنها در میان دو گیومه قرار داده شدند.

۱۳. در تعدادی از روایات، به اختلاف دیدگاه‌های شیعه و دیگر مسلمانان اشاره شده، و یا به برخی از شخصیت‌های صدر اول اشارات رفته که مترجم آنها را از اشاره به صراحت تبدیل و گاهی تعبیرهایی تند در باره آنها به کار برده، که در تحقیق، به همان متن اشاره حدیث بسنده شد. و جایی که تنش‌زا و فتنه‌انگیز است، حذف شد و نقطه چین گردید.

۱۴. برخی از کلمات دیگر عربی فارسی که دارای رسم الخط متفاوتی هستند، بر اساس رسم الخط فارسی نوشته شد. و کلماتی که خوانش آنها بدون اعراب مشکل است، آوا نگاری شد.

۱۵. مترجم در باره عبارت‌های تکریم و تعظیم، دو گونه عمل کرده است: گاهی

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۶

آنها را در برابر اسامی مقدس به کار برده و گاهی به کار نبرده، ما هم به همان شکل عمل کردیم.

## و در پایان

گفتنی است که این اثر، به مناسبت کنگره جهانی دانشمندان بی نظیر قرن چهارم، محدث عالی مقام، ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی -/رحمة الله علیه و جعل الجنة مثواه-/ به انجام رسید.

بخش نخست این تحقیق، که شامل جلد نخست الکافی است، از سوی این جانب، و بخش دوم، شامل ترجمه جلد دوم آن از سوی دوست فاضل دانشورم، حجت الاسلام و المسلمین عبدالهادی مسعودی، انجام شد. پیش از شروع کار نشست‌هایی با ایشان و مسئول گروه احیای دارالحدیث، فاضل گرامی حجت الاسلام و المسلمین محمد حسین درایتی، برگزار شد تا هماهنگی‌هایی لازم در امر تحقیق صورت بگیرد، و شیوه نامکی تدوین شد، و بر اساس آن کار تحقیق به انجام رسید. با این حال، ممکن است اختلاف‌هایی جزئی و گاهی سلیقه‌ای در این دو بخش، وجود داشته باشد.

نیز گفتنی است پس از اتمام کار هر دو بخش، برادر دانشور ارجمندم، حجت الاسلام و المسلمین محمد رضا جدیدی نژاد، از آغاز تا پایان، هر دو بخش را ملاحظه و اصلاحاتی را انجام داد که از ایشان سپاسگزارم و توفیق وی را از خدای منان آرزومندم.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

قم بهار ۱۳۸۷

بنده خدا

محمد مرادی

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۷

جای نسخه شماره ۰۰۱

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۸

جای نسخه شماره ۰۰۲

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۹

جای نسخه شماره ۰۰۳

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۰

جای نسخه شماره ۰۰۴

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۱

جای نسخه شماره ۰۰۵

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۲

جای نسخه شماره ۰۰۶

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۳

جای نسخه شماره ۰۰۷

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۴

جای نسخه شماره ۰۰۸

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۵

جای نسخه شماره ۰۰۹

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۶

صفحه سفید

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۷

هذا کتاب تحفة الأولیاء

]

**مقدمه مترجم**

[ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ ]

جواهر کلامی که غواصان بحار معرفت را تلفظ به آن در اصل اصول دین کافی و در اکمال تهذیب قلوب و استبصار عیون اهل توحید و یقین، وافی باشد، حمد واجب الوجود و شکر خالق معبودی است که عقل را نور وجود بخشید و به استعدادی که در وی قرار داد، او را مقرب ساحت عزت خود گردانید و صلوات و سلام بسیار نثار مرقد میمون و مضجع همایون، مبعوث مقام محمود، که آسمان و زمین و آنچه در زیر و زبر آن و این است، به طفیل وجودش موجود گردید. و بر آل پاکش که ایشان را به کرامتی که در

خور قابلیتشان بود، نواخت و به جهت اتمام حجت بر تمام آنان ایشان را در بوته محنت و بلا گذاخت. و لعنت خدا بر منافقان جاهل که ذلت کفر را بر عزت ایمان بر گزیدند و به اظهار اسلام و ایمان حجاب عفت و پرده عصمت این و آن را دریدند. اما بعد، بامداد مداد ترجمان، خامه سر شکسته دو زبان، بنده فقیر خاکسار، و ذره حقیر بی مقدار، سالک بادیه سرگردانی، محمد علی بن محمد حسن اردکانی، - سترت عیوبهما و غفرت ذنوبهما- بر لوح عرض اساطین سلطنت عظمی و حجاب بارگاه رفعت و اعتلا، می نگارد که چون از جانب سعادت جوانب، بندگان جلالت توأمان، نواب کامیاب، فلک جناب، سپهر رکاب، مظاهر الطاف ربانی و مهبط فیوض سبحانی، فرخ طالع بلند اختر، و فرخنده رأی خجسته منظر، جهان گیر عالم آرای و عدو بند کشور گشای، دوحه «۱» اقبال بوستان پادشاهی و گل همیشه بهار گلستان ظلّ اللّهی، انجمن افروز محفل عدل و داد، و شعله جان سوز نهال جور و بیداد، فروزان اختر اوج سلطنت و تاجداری، درخشان کوكب برج اُبّهت و شهریاری، مفهوم مرفوع درجه رفیعه «نَزْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ» «۲» و مصداق مخصوص

(۱). درخت تناور و بزرگ.

(۲). انعام، ۸۳.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۸

آیه کریمه «يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ» «۱» ملک زاده‌ای که باز بلند پرواز و همت والانهمتیش «۲» را با عقاب چرخ دعوای همسری، و شاهزاده‌ای که شاهین سعادت قرین اقبال همایون فالش را با همای سپهر، و طایر زرّین جناح مهر هوای برتری، اطواق عبودیتش، زینت اعناق گردنکشانش جهان و آرزوی ادراک سعادت خدمتش، مکنون خاطر سروران دوران، مزارع آمال پژمردگان، از اُمطار سحاب عطایش خرم و سیراب، و از صغیر عندلیب «۳» خوش الحان خامه عدالت نگارش، اندوه در زوایای خاطرها نایاب، مستمسک عروة الوثقای عقل کامل، و مستعصم جبل المتین عدل شامل، ممهد «۴» اساس اعلاى دین مبین، و مشید بنای والای شرع متین، خجسته رأی نیک بخت، و زیننده تاج و تخت، فرمان فرمای فرمان روا، شاهزاده محمد ولی میرزا، مدّ اللّهُ ظلال جلاله علی مفارق العالمین و شدّ اطناب دولته باوتاد ظهور خاتم الوصیین - صلوات اللّهُ علیه و علی آبائه الأبرار ما طلعت شمس النهار و أهله الشهور و أورقت الأشجار- أمر أشرف والا، عزّ صدور یافت که این داعی از اول کتاب عقل و جهل تا آخر کتاب ایمان و کفر از کتاب مستطاب کافی را که تألیف ثقة الاسلام و المسلمین رئیس العلماء و المحدثین شیخ الفقهاء الکاملین، آیه اللّهُ فی العالمین أبو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی- رضوان اللّهُ علیه- است، به لغت فارسی مأنوس به طوری که قریب به فهم باشد، ترجمه نماید و در بند حسن عبارت و نیکی کنایت و استعارت نباشد، و در حلّ اشکال و رفع اعضاء «۵» که در خلال عبارات فصاحت و بلاغت علامات احادیث آن است، چیزی مذکور نشود، مگر آنچه تعلق به صحت و سقم نسخه و عبارت داشته باشد، و آنچه عرض آن موجب طول و ملال و باعث زوال و اخلال مقصود اصلی و مطلوب کلی، که فهمیدن اصل ترجمه است، نباشد تا نفعش اعم و فایده‌اش در این باب اتم بوده باشد؛ زیرا که

(۱). بقره، ۱۰۵.

(۲). غایت آرزو و کمال مقصود.

(۳). هزارستان، بلبل هزار آواز که به آوازهای گوناگون بانگ کند.

(۴). زمینه ساز.

(۵). پیچیده.



تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۹

عامه شیعیان و کافه مؤمنان از فهمیدن بیانی که از برای حل احادیث مشکله و اخبار معضله می‌شود، عاجزاند. چه کم است که خالی باشد از مطالب و اصطلاحاتی که غیر علما را فهمیدن آن ممکن باشد و سند تمام احادیث را به طریقی که مؤلف - رحمه الله علیه - ذکر کرده، نماید و متوجه صحت و ضعف آن نشود.

مخلص مطلب، آن که ترجمه کتاب کافی فارسی باشد، این فقیر بی بضاعت با وجود عدم قابلیت، امتثالاً لامره المطاع و حکمه الهاتف بالاتباع، سر انگشت اطاعت را بر دیده اجابت گذاشته، به ترجمه نمودن آن، به طوری که مأمور بود، پرداخت و این ترجمه را به تحفة الأولیاء موسوم ساخت. امید که چون به نظر الهام منظر رسد، مقبول طبع اشرف شود، و ثوبات آن به روزگار فرخنده آثار، عائد گردد. بمحمد و آله الطاهرین و الله هو الموفق و المعین.

پیش از شروع در مقصود، به موقف عرض اقدس می‌رساند که چون معرفت صحت سند احادیث و ضعف آن، امری است عمده و در بعضی از احادیث کتاب نیر لفظی چند ذکر می‌شود که فهمیدن آنها بدون بیان مراد از آنها، ممکن نیست، لهذا معانی آنها را در ضمن سه فائده ایراد می‌نماید:

فائده اول. متقدمین علمای ما - رضوان الله علیهم - هر حدیثی که مقترن بوده به چیزی که مقتضی اعتماد ایشان بر آن بوده، آن را صحیح می‌شمرده‌اند و عمل به آن می‌نموده‌اند، و غیر آن را اعتبار نمی‌کرده‌اند و متأخرین ایشان خبر غیر متواتر که آن را خبر واحد می‌گویند، به اعتبار اختلاف احوال راویان آن در اتصال به عدالت و ایمان و ضبط و غیر آن، به چهار قسم تقسیم نموده‌اند و تفصیل آن بر وجه اجمال این است که:

راویانی که در سند حدیث مذکوراند، یا همه عادل ضابط امامی مذهب‌اند یا نه؟ و اول صحیح است و دویم، یا عدالت معلوم نیست و لکن امامی بودن ثابت است و آن حسن است؛ به شرط آن که ایشان را مدح کرده باشند و مذمتی که مقبول باشد در باب ایشان، نباشد. یا امامی بودن منتفی است و عدالت ثابت است و آن موثق است و آن را قوی نیز گویند. یا عدالت منتفی است و خلاف آن ثابت، و آن ضعیف است؛ خواه آن غیر عادل، امامی باشد و خواه غیر امامی و در سه قسم اخیر، ضرور [ی] نیست که همه شرایط صحت در جمیع راویان مفقود باشد. بلکه اگر یک نفر از ایشان متصف به شرایط صحت نباشد، در عدم صحت کفایت می‌کند؛ چه حدیث و سند آن در توصیف، تابع پست‌ترین راویان است. پس اگر یک نفر امامی ممدوح است بدون ثبوت عدالت، آن حدیث و سند حسن است، و اگر عادل است و امامی نیست، موثق و غیر این دو، ضعیف است؛ اگر چه باقی راویان همه چون ابوذر و سلمان باشند.

و از برای خبر اقسام دیگر ذکر کرده‌اند به اعتبارات مختلفه که تمام آنها برگشتش به این چهار قسم است؛ اگر چه بعضی از آنها اختصاص دارد به ضعیف و بعضی در میان همه فی تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)؛ ج ۱؛ ص ۶۰

اگر آنچه از سند افتاده، بیش از یکی است، آن را مُعْضَل می‌گویند. یعنی: مشکل و اگر نه، آن را منقطع گویند. و معلق آن است که از اول اسناد آن یکی یا بیشتر افتاده باشد.

فائده دویم. علامه حلی - رحمه الله - در خاتمه کتاب خلاصه در فائده سیم می‌فرماید که:

شیخ صدوق محمد بن یعقوب کلینی، در کتاب کافی خود در بسیاری از اخبار فرموده است که: چند نفر از اصحاب ما از احمد بن محمد بن عیسی و از او نقل کرده که فرموده است که:

مراد گفته من که گفته‌ام چند نفر از اصحاب ما، محمد بن یحیی و علی بن موسی کمیدانی و داود بن کوره و احمد بن ادریس و علی بن ابراهیم بن هاشم است. و فرموده است که: در هر جایی از کتاب مشار الیه خویش ذکر کرده‌ام که چند نفر از اصحاب ما از احمد بن محمد بن خالد برقی، آنها علی بن ابراهیم و علی بن محمد بن عبدالله بن اذینه و احمد بن عبدالله بن ابیه و علی بن



حسن‌اند و فرموده است که: در هر جایی از کتاب مشار الیه خود ذکر کرده‌ام که چند نفر از اصحاب ما از سهل بن زیاد، آنها علی بن محمد بن علان و محمد بن ابی عبدالله و محمد بن حسن و محمد بن عقیل کلینی‌اند.

فایده سیم. کلینی و غیر او در بسیاری از اخبار حضرات ائمه معصومین را- صلوات الله علیهم اجمعین- به لقب و کنیت یاد کرده‌اند و بعضی از آنها مختص است و بعضی از آنها اشتراک دارد، و گفته‌اند که ابوجعفر بدون قید، مراد از آن، امام محمد باقر و ابوجعفر ثانی، امام محمد تقی است و ابوالحسن اول، علی بن ابی طالب است و بعضی گفته‌اند که امام موسی بن

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۱

جعفر است و این، اظهر است. و آن حضرت را ابوالحسن می‌گویند بدون قید اول یا با قید ماضی؛ چنانچه آن حضرت را عالم و عبد صالح و فقیه و غیر آن، چون رجل و شیخ نیز می‌گویند. و به هر تقدیر، ابوالحسن ثانی، امام رضا است و ابوالحسن ثالث، امام علی نقی و ابوالحسن، امام جعفر صادق است و هر گاه شهید به آن ضم شود، حضرت امام حسین است- صلوات الله و سلامه علیه- و ابوالقاسم، صاحب الزمان است و ابو محمد، امام حسن مجتبی است و بعضی گفته‌اند که امام حسن عسکری است و ظاهر، دویم است، و چون مراد حضرت عسکری باشد، حسن بن علی نیز به آن ضم می‌شود. و أحدهما که به معنی یکی از این دو است، امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام است و چون این قاعده فی الجمله تخلفی داشت، لهذا در ترجمه تصریح به اسم یا لقب یا کنیت مختص هر یک می‌شود تا اشتباه لازم نیاید.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۲

جای خطبة الكتاب عربی

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۳

]

### خطبه کافی

[ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ستایش خدای راست که برای نعمتش ستوده، و برای قدرتش پرستیده شده، و در سلطنتش فرمان‌بری گردیده، و به جهت شوکتش، از او بیم دارند. به آنچه در نزد اوست، رغبت دارند، و فرمانش بر همگان جاری است. والاست، پس برتری یافته است، و نزدیک است، در عین بلند مرتبگی، و فراتر از هر دیدی است، کسی است که آغازی ندارد و پایانی برایش نیست. پیش از همه چیز بر جا بوده، و ماندگاری است که نگهدار آنهاست. و زبردستی که نگهداری همه چیز او را خسته نمی‌کند، و توانمندی است که با بزرگی‌اش یگانه ملکوت است، و با قدرتش در بزرگ‌منشی یکه و با حکمتش، حجت‌هایش را برای بندگانش آشکار کرده است. همه چیز را به صورت انشا پدید آورد، و با توان و حکمتش آنها را آغاز نمود؛ اما نه از چیزی، پس اختراع باطل شد، و نه برای علتی؛ پس آغاز و ابتکار هم درست نبود. هر چه خواست و هر گونه که خواست، آفرید، تنهای تنها، برای آشکار نمودن حکمت و حقیقت و ربوبیتش.

عقل‌ها او را فرانگیرند، و وهم‌ها به کنهش نرسند، و دیدگان او را نبینند، و اندازه او را فرانگیرد. بیان از توصیفش ناتوان است، و دیدگان از مشاهده‌اش نابینا، و هر گونه تعریفی از او نارسا. بی آن که حجابی وجود داشته باشد، محجوب و پوشیده است، و بدون وجود هر گونه پوششی، در پرده. بدون دیدن شناخته شده و بدون آن که صورتی داشته باشد، تعریف شده، و بدون این که ماده‌ای داشته باشد، تعریف گردیده است.

هیچ معبودی نیست به جز خدای بزرگ و والا. وهم‌ها از رسیدن به کنهش در حیرتند، و خردها از این که بتوانند به نهایتش برسند،

سر در گم. هیچ تعریفی او را در بر نگیرد، و هیچ

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۵

دید نافذ و تیزی درک او نتواند کرد. و او شنوای داناست. با بندگانش، به وسیله فرستادگانش احتجاج می‌کند و کارها را با دلائل خودش روشن می‌سازد. فرستادگان را فرستاد، تا بشارت و هشدار دهنده باشند. تا هر کس که هلاک می‌شود، با بینه هلاک شده باشد و هر کس که زنده و ماندگار می‌شود، بر اساس بینه زنده و ماندگار شود. و تا بندگان نسبت به آنچه از خدا نمی‌دانند، بشناسند، و به ربوبیت او عالم شوند؛ پس از آن که انکار کرده‌اند. و او را به یگانگی در الوهیت بشناسند، پس از آن که برایش شریک می‌پنداشتند.

او را می‌ستایم، ستایشی که جان‌ها را درمان می‌کند، و به رضایتش منجر می‌شود، و شکر آنچه به ما رسیده از نعمت‌های فراوان، و فراوانی عطاها و نیکی آزمایش.

گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست، تنهای بی شریک، معبود یگانه و بی نیاز، که نه همسری دارد و نه فرزندی. و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده‌ای است که او را بر گزیده، و برانگیخته‌ای است که او را فرستاده در طول زمانی که پیامبرانی مبعوث نشدند، و در آن مدتی که ملت‌ها در خواب، و در نادانی گسترده بودند، و در سرکشی قتنه، و اساس از هم گسیخته، و دیده‌ها کور از دریافت حق، و ستم، سرکشی کرده، و دین نابود شده.

و خداوند قرآن را به سوی او فرو فرستاد که در آن بیان و روشنگری بود، قرآنی عربی و بدون کجی، تا شاید که راه تقوا پیش گیرند. آن را برای مردم بیان کرد و توضیح داد، با دانشی که تشریحش کرد، و دینی که توضیحش داد، و واجباتی که آنها را الزامی ساخت، و کارهایی که برای مردم آشکار نمود و بر ملا کرد، در آنها راهنمایی به رهایی، و نشان‌هایی به سوی هدایت بود. پیامبر صلی الله علیه و آله آنچه را که به او فرستاده شده بود، برای مردم ابلاغ کرد، و مأموریتش را آشکار نمود، و تکلیفش را که بار نبوت بود، به منزل رسانید، و برای رضای پروردگار، صبر پیشه کرد، و در راه او تلاش نمود، و برای امتش خیرخواهی کرد، و آنان را به نجات فراخواند، و تشویق به ذکر کرد، و به راه‌های هدایت پس از خود رهنمون ساخت، به وسیله راه‌های روشن، و انگیزه‌هایی که برای بندگان پایه‌گذاری نمود، و نشان‌هایی که آنها را بالا برد، تا پس از او گمراه نشوند، و او به آنان دلسوز و مهربان بود.

وقتی زمانش سپری شد، و دوران سر آمد، خداوند او را گرفت و به سوی خود برد، و عمل او مورد رضایت خدا است، و بهره‌اش فراوان، و جایگاهش با عظمت. او صلی الله علیه و آله

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۷

در گذشت و در میان امتش کتاب خدا و وصیش امیر المؤمنین و پیشوای متقین را- که صلوات خدا بر او- بر جا گذاشت، دو همراه جداناپذیر، که هر یک گواه دیگری است در درستی. امام از جانب خدا، بیان می‌کند آنچه را که در کتابش واجب کرده بر بندگان، طاعت خودش را و طاعت امام و ولایت او را و حق واجبش را، که از تکمیل دین خود اراده کرده، و آشکار نمودن دستورش را، و احتجاج به حجت‌هایش را، و پرتو گرفتن به نورش را، در معدن‌های بندگان بر گزیده‌اش، و انتخاب شدگان از بندگان نیکش.

خداوند با امامان هدایت، از خاندان پیامبر ما صلی الله علیه و آله، دینش را روشن ساخت، و راه‌های روشنش را به وسیله آنها آشکار نمود، و باطن چشمه‌های علمش را با آنان گشود، و آنها را راه‌های شناخت خود قرار داد، و نشان‌های دینش ساخت، و پرده داران میان خود و خلقتش کرد، و دری که منجر به شناخت حق او می‌شود. و آنان را بر رازهای پوشیده و غیبش مطلع کرد.

هر گاه امامی از آنان در می‌گذشت، امام دیگری در پی او منصوب می‌شد، که پیشوایی آشکار، و هدایت‌گری روشن، و رهبری

نگهدار، که به حق رهنمون می‌شدند، و به وسیله آن به حق حکم می‌نمودند. حجت‌های خدا و دعوت کنندگان او، و سرپرستان خلقتش. بندگان به وسیله آنان متدین می‌شوند، و با نور آنها شهر نور می‌گیرد. خداوند آنان را مایه حیات مردم و چراغ‌های تاریکی و کلیدهای سخنوری، و پایه‌های اسلام قرار داده، و نظام طاعت و تمامیت واجبش را تسلیم شدن در برابر آنان قرار داد، در آنجایی که معلوم است، و ارجاع کردن به آنان در جایی که نامعلوم است. و ممنوع ساختن پیش‌دستی کردن دیگران را در اعتقاد به آنچه نمی‌دانند، و انکار آنچه می‌دانند، چون خدای تبارک و تعالی خواست دست کسانی از مخلوقاتش را در پیش‌آمدهای تاریک و مجهولات پوشیده، بگیرد. و درود خدا بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندان نیکش که پلیدی را از آنان برده، و بکلی پاک پاکشان کرده است. (۱)

کلینی - رحمه الله - بعد از حمد قادر متعال و نعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و آل، فرموده است: اما بعد، به حقیقت که فهمیدم ای برادر من، آنچه را که شکایت کردی از اصطلاح اهل این زمان بر جهالت و یاری کردن یکدیگر و سعی ایشان در آبادانی راه‌های آن و جدایی ایشان

(۱). از آغاز مقدمه مرحوم کلینی تا اینجا، همان گونه که در نوشته مترجم - رحمه الله - مشاهده می‌شود، از سوی ایشان، ترجمه نشده است.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۹

از علم و اهل آن، تا آن که نزدیک است که همه علم با ایشان باطل و ضائع شود و ماده آن منقطع گردد، به جهت رضای ایشان که به سوی جهالت پناه برند و پشت به آن باز دهند و علم و اهل آن را تلف کنند، و سؤال نمودی که آیا مردم را می‌رسد که بر سر جهالت و دینداری بدون علم بایستند؛ زیرا که ایشان در این دین داخل شدند در حالی که اقرار کنندگان بودند به همه امور آن، به طور استحسان و نشو و نما کردن بر آن، و پیروی کردن پدران و پیشینیان و بزرگان، و اعتماد نمودن بر عقل‌های ایشان در چیزهای دقیق و بزرگ آن.

پس بدان ای برادر من، خدا تو را رحمت کند که خدای - تبارک و تعالی - بندگان خویش را به نوعی از آفرینش آفریده که از چارپایان جدا شده‌اند در فطانت و عقل‌ها که در ایشان ترکیب کرده، که متحمل امر و نهی او می‌شوند و خدای - علا ذکره - ایشان را دو قسم قرار داده، که یک قسم از ایشان اهل صحت و سلامت‌اند، و قسم دیگر از ایشان، اهل ضرر و آفت. پس اهل صحت و سلامت را مخصوص گردانیده به امر و نهی، بعد از آن که آلت تکلیف را از برای ایشان کامل ساخته و تکلیف را از اهل ضرر و آفت بر داشته است؛ زیرا که ایشان را به نوعی از آفرینش آفریده که تاب تحمل و برداشتن ادب، و تعلیم گرفتن ندارند، و خدای - عزوجل - اهل صحت و سلامت را سبب ماندن ایشان قرار داده، و ماندن اهل صحت و سلامت را به ادب و تعلیم گرفتن گردانیده، پس اگر جهالت روا می‌بود از برای اهل صحت و سلامت، هر آینه روا بود که تکلیف از ایشان برداشته شود، و در جواز این بطلان، کتاب‌های خدا و پیغمبران و آداب است و در برداشتن کتاب‌ها و پیغمبران و آداب از میان فساد تدبیر و بازگشت به سوی گفتار اهل دهر لازم می‌آید.

پس در عدالت و حکمت خدا واجب است که مخصوص گرداند از خلق خویش به امر و نهی، کسانی را که ایشان را خلق کرده به نوعی از خلقت که تاب تحمل امر و نهی داشته باشند، تا آن که مهمل و ضایع و معطل نباشد و او را تعظیم کنند، و به یگانگی او قائل گردند و اقرار کنند از برای او به پروردگاری، و بدانند که آن جناب خالق و رازق ایشان است؛ زیرا که گواهان پروردگاری او رهبران هویدا و حجت‌های آن نورانی و روشن و نشان‌های آن پیداست که ایشان را به سوی توحید خدای - عزوجل - می‌خواند، و بر خویشتن از برای صانعشان به پروردگاری و خدایی گواهی می‌دهند، به جهت آنچه در آنهاست از آثار صنعت و عجائب تدبیر

آن حضرت. پس ایشان را به سوی معرفت خویش خوانده تا از برای ایشان مباح

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۱

نگرداند که به او و به دین و احکامش جاهل باشند؛ زیرا که حکیم، جاهل مردم به خویش و انکار دین خویش را روا نمی‌دارد. پس فرمود- جل ثناؤه- که: «أَلَمْ يُوَخِّدْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقَ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ» (۱) و فرموده: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ» (۲). پس اهل صحت و سلامت، محصور شدند به امر و نهی و مأمور شدند به گفتار حق، و ایشان را رخصت نداد در ایستادن بر جاهل، و ایشان را امر فرمود به سؤال کردن و طلب دانش در دین نمودن، و فرمود:

«فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (۳). و فرموده است: «فَسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۴). پس اگر اهل صحت و سلامت را می‌رسید که ایستادگی بر سر جاهل داشته باشند، هر آینه ایشان را امر به سؤال نمی‌فرمود، و احتیاجی به سوی فرستادن پیغمبران با کتاب‌ها و آداب نبود. و در این هنگام به منزله چهارپایان بودند و با اهل ضرر و آفت فرقی نداشتند، و اگر چنین می‌بودند، یک چشم بر هم زدن باقی نمی‌ماندند، و چون بقای ایشان جائز نبود مگر به ادب و تعلیم گرفتن، ثابت شد آن‌که چاره نیست از برای هر که خلقتش درست و آلت تکلیفش تمام باشد، از کسی که مؤدب و دلیل و مشیر و آمر و ناهی از او باشد، و ناچار است از ادب و تعلیم و سؤال و مسئلت.

پس سزاوارتر چیزی که عاقل، آن را اقتباس کند و شخص دیندار صاحب فکر زیرک، آن را طلبد و صاحب توفیق به صواب رسیده به جهت آن کوشش نماید، علم به دین و معرفت آن چیری است که خدا خلق خویش را به آن طلب عبادت و بندگی نموده، از: توحید و شرائع احکام و امر و نهی و زواجر و آداب او؛ زیرا که حجت ثابت است و تکلیف لازم و عمر اندک و تأخیر کردن مقبول نیست، و خدای- جل ذکروه- شرط فرموده در آنچه خلق خود را به آن خواهش پرستش نموده آن‌که: همه واجبات او را با علم و یقین و بصیرت به جا آورند تا آن‌که آنها را به جا می‌آورد در نزد پروردگارش ستوده و محمود باشد، و مستوجب ثواب و جزای بزرگ گردد؛ زیرا آن‌که چیزی را به جا می‌آورد بدون علم و بصیرت، نمی‌داند که چه به جا می‌آورد و آن را از برای که به جا می‌آورد. و هر گاه جاهل باشد اعتمادی بر آنچه آن را به جا آورده، ندارد و صاحب تصدیق نیست؛ زیرا که مصدق، مصدق نمی‌باشد تا عارف باشد به آنچه به آن تصدیق نموده است؛ چه صاحب شک را رغبت و خوف و رهبت و

(۱). اعراف، ۱۶۹.

(۲). یونس، ۳۹.

(۳). توبه، ۱۲۲.

(۴). نحل، ۴۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۳

خضوع و خشوع و تقربی که عالم صاحب یقین دارد، نمی‌باشد. و خدای- عزوجل- فرموده است: «إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ» (۱)، یعنی: مگر آنان که شهادت داده‌اند به حق، و ایشان می‌دانند آن را که به زبان شهادت داده‌اند (به این که شهادت ایشان از روی علم و یقین بوده باشد، نه به محض قول).

پس شهادت مقبول گردیده است به جهت علم به شهادت، و اگر علم به شهادت نبود، شهادت، مقبول نبود، و امر در شخص شک دار که فعل را به جا می‌آورد بدون علم و بصیرت، واگذاشته است به صلاح خدای- جل ذکروه- اگر خواهد بر او تفصل می‌کند و عمل او را قبول می‌فرماید، و اگر خواهد آن را بر او رد می‌کند؛ زیرا که بر وی شرط شده است از جانب خدا که واجب را با علم و بصیرت و یقین به جا آورد تا نباشد از آنان که خدا ایشان را وصف نموده و فرموده- تبارک و تعالی:- «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ

عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» (۲)؛ زیرا که او در این دین داخل شده بود بدون علم و یقین، و به همین راه بیرون رفتنش از آن بدون علم و یقین گردید. و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که: «هر که در ایمان داخل شود با علم به آن، و در آن ثابت بماند، ایمانش او را نفع بخشد، و هر که در آن داخل شود بدون علم، از آن بیرون رود چنانچه در آن داخل شده است». و آن حضرت علیه السلام فرمود: «هر که دین خویش را از کتاب خدا و سنت پیغمبرش فراگیرد، کوه‌ها زائل می‌شوند پیش از آن که او زایل گردد. و هر که دین خود را از دهان مردان بگیرد، آن مردها او را از دین برگردانند». و فرمود: «هر که امر ما را از قرآن نشناسد، از فتنه‌ها دور نباشد و ایمن نگردد».

و به همین علت، جاری شده بر مردم این زمان، شکاف‌های سیل این دین‌های فاسد و مذهب‌های شیخ که همه شرایط کفر و شرک را فرا گرفته است و این به واسطه توفیق و خذلان و وا گذاشتن خدا است. پس آن که خدا توفیق او را خواهد و خواهد که ایمانش ثابت و مستقر باشد، آماده گرداند از برای او اسبابی چند که او را برسانند به سوی این که دین خود را از کتاب خدا و سنت پیغمبرش - صلوات الله علیه و آله - فرا گیرد با علم و یقین و بصیرت. و چنین کسی در دین خویش ثابت‌تر است از کوه‌های استوار. و هر که خدا خواهد که او را

(۱). زخرف، ۸۴.

(۲). حج، ۱۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۵

واگذارد و دینش عاریه و امانت باشد (که چند روزی به رسم امانت به او داده باشند). - پناه می‌بریم به خدا از آن - آماده گرداند از برای او اسباب استحسان که به عقل سخیف خود عمل کند، و آنچه را که خود خوب و بد داند، پیروی نماید و اسباب تقلید کردن و تأویل نمودن بدون علم و بصیرت از برایش مهیا سازد، و امر چنین کسی در مشیت و خواست خدا است، اگر خدای تبارک و تعالی خواهد ایمان او را کامل و تمام می‌گرداند (به این که او را توفیق رفتن در راه نجات عطا می‌فرماید). و اگر خواهد آن را از او می‌رباید. و بر او ایمن نمی‌توان بود از آن که صبح کند و مؤمن باشد و شام کند و کافر باشد، یا شام کند و مؤمن باشد و صبح کند و کافر باشد؛ زیرا که در هر زمان که بزرگی از بزرگان را می‌بیند با او میل می‌کند و او را پیروی و فرمان‌برداری می‌نماید، و هر وقت که چیزی را می‌بیند که ظاهرش را نیکو می‌شمارد، آن را قبول می‌کند، یا آن که آن چیز او را می‌گرداند.

حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: «به درستی که خدای عزوجل پیغمبران را بر صفت پیغمبری خلق کرده، پس نمی‌باشند مگر پیغمبران و اوصیای ایشان را بر صفت وصیت آفریده، پس نمی‌باشند مگر اوصیای ایشان. و ایمان را به گروهی به عاریت داده است. پس اگر خواهد آن را از برای ایشان تمام می‌گرداند، و اگر خواهد آن را از ایشان می‌رباید». بعد از آن فرمود: «و در ایشان جاری است فرموده خدای تعالی «فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ» (۱)».

و مذکور ساختی که اموری چند بر تو مشکل شده است که حقیقت آنها را نمی‌شناسی، به جهت اختلاف روایت در آنها، و این که تو می‌دانی که اختلاف روایت در آنها به جهت اختلاف علت‌ها و اسباب آنهاست، و این که در نزد خویش کسی را نمی‌یابی که با او مذاکره و مباحثه نمایی از آنان که وثوق و اعتماد بر ایشان داری. و گفتمی که دوست می‌داری که در نزد تو کتابی باشد کافی، که جمع کند از همه انواع علم و دین، آنچه را که متعلم، به آن اکتفا نماید، و هر که طالب ارشاد است، به سوی آن رجوع کند، و هر که اراده دانستن دین و عمل به آن داشته باشد، از آن فراگیرد به آثار صحیحه از صادقین که ائمه هدایتند علیهم السلام و سنت‌ها که بر پابند و دوام دارند تا روز قیامت، و واجب است که عمل بر مضمون آنها باشد و به آنها وجوب خدای عزوجل و آنچه از طریقه پیغمبرش صلی الله علیه و آله معلوم گردیده به جا آورده می‌شود.

(۱). انعام، ۹۸.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۷

و گفתי: اگر چنین کتابی موجود باشد، امیدواری که سببی باشد که خدا به یاری و توفیق خویش آنچه را که از برادران و اهل ملت ما فوت شده، تدارک نماید و تلافی فرماید، و ایشان را بر این بدارد که رو به راه راست آورند.

پس بدان ای برادر من، خدا تو را به حق رهنمایی کند که کسی را ممکن نیست تمییز چیزی از آنچه روایت از علما، که ائمه‌اند علیهم السلام در آن مختلف باشد و نمی‌تواند که برای خود حق و باطل آن را از هم جدا کند، مگر بنا بر آنچه حضرت امام موسی کاظم علیه السلام آن را اطلاق فرموده در فرموده خویش که: «آنها را بر کتاب خدا عرض کنید، پس آنچه با کتاب خدای عزوجل موافقت دارد، آن را بگیرید و آنچه با کتاب خدا مخالفت داشته باشد، آن را رد کنید».

و در فرموده آن حضرت که: «آنچه را که با مخالفان موافقت دارد، واگذارید که راه راست در مخالفت ایشان است». و در فرموده آن جناب که: «آنچه اجماع و اتفاق بر آن شده، آن را بگیرید؛ زیرا که آنچه اجماع بر آن شده، شکی در آن نیست». و ما نمی‌شناسیم از همه اینها، مگر کم‌تری از آن را و نمی‌یابیم چیزی را که احتیاطش بیشتر و وسیع‌تر باشد از رد علم همه اینها به سوی آن حضرت، و قبول امری که در این باب وسعت داده در فرموده خویش که: «هر یک را که بگیرید از باب تسلیم و انقیاد، شما را می‌رسد و جائز است».

و خدا میسر گردانید تألیف آنچه را که خواستی و او راست حمد و ستایش. و امید دارم که این مؤلف، چنان باشد که قصد نمودی. پس هر تقصیر و کوتاهی که در آن رفته باشد، ما را معذور دار؛ زیرا که قصد ما در هدیه دادن خیرخواهی، کوتاهی نکرد؛ چه خیرخواهی از برای برادران و اهل ملت ما، واجب است با آن که امیدواریم که شریک باشیم با هر که از این کتاب نور علم را فراگیرد، و از آن فائده به او رسد و به آنچه در آن است عمل کند، در این روزگار و روزگار آینده تا دنیا تمام شود؛ زیرا که پروردگار عزوجل یکی است، و رسول او که محمد خاتم پیغمبران است صلی الله علیه و آله یکی، و شریعت یکی، و حلال محمد، حلال و حرام او، حرام است تا روز قیامت. و کتاب حجت را اندکی بسط و وسعت دادیم، اگر چه آن را بر اندازه استحقاقی که دارد، تمام نکردیم؛ زیرا که ناخوش داشتیم که همه بهره آن را کم و ناقص گردانیم، و امید دارم که خدای عزوجل امضا و اجرای نیت آنچه را که مقدم داشتیم، آسان گرداند، که اگر أجل به تأخیر افتد، کتابی را که از آن واسع‌تر و کامل‌تر باشد، تصنیف خواهیم کرد که در آن به همه حقوق آن نیک وفا نماییم؛ اگر خدای تعالی خواهد. و به استعانت اوست گردیدن از

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۹

معصیت و توانایی بر طاعت، و به سوی اوست رغبت در زیادتی یاری کردن و توفیق دادن و رحمت خدا بر آقای ما محمد که پیغمبر اوست و آل او که پاکیزگان و پاکان و نیکوکارانند.

اول چیزی که با آن آغاز می‌کنم و این کتاب خویش را با آن می‌گشایم، کتاب عقل است و فضائل علم و بلندی درجه اهل آن و بزرگواری قدر ایشان، و نقصان جهل و ناکس بودن اهل آن، و سقوط منزله ایشان؛ زیرا که عقل، چون قطب است که مدار تکلیف بر آن است. «۱» و به عقل استدلال می‌توان کرد، و به آن حجت بر خصم می‌توان آورد، و ثواب از برای او و عقاب و بازخواست بر او خواهد بود.

(۱). و قطب میخی است که آسیا بر دور آن می‌گردد و مهتر و سپهسالار را نیز قطب گویند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۰



صفحه سفید

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۱  
کتاب عقل و جهل

### [۱] کتاب عقل و جهل

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۲  
جای متن عربی

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۳  
(۱)

کتاب عقل و جهل

۱ / ۱. خبر داد ما را ابوجعفر محمد بن یعقوب و گفت: حدیث کردند مرا چند نفر از اصحاب ما که از ایشان است محمد بن یحیی عطار، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود که: «چون خدا عقل را آفرید، با او سخن نمود (یا از او خواست که سخن گوید)، بعد از آن فرمود که: رو بیاور (یعنی: متوجه شو به سوی آنچه رو به آن توان آورد؛ چون طاعت‌ها و مقامات عالیه و درجات رفیعه.

بنابر قولی). عقل قبول کرد و رو آورد. بعد از آن فرمود که: پشت کن (یعنی: رو بگردان از آنچه رو به آن نباید آورد؛ چون معصیت‌ها و مقامات پست و درجات خسیسه. چنانکه بعضی گفته‌اند). آن را نیز قبول نمود و پشت گردانید. پس خدای تعالی فرمود: به عزت (یا غلبه خویش بر همه ممکنات)، و بزرگواری که دارم، سوگند یاد می‌نمایم که هیچ آفریده را نیافریدم که دوست‌تر باشد به سوی من از تو، و تو را تمام نگردانیدم مگر در آن کس که او را دوست می‌دارم. بدان و آگاه باش، که من تو را امر می‌کنم به نیکی‌ها و تو را نهی می‌نمایم از بدی‌ها، و تو را عقاب می‌کنم از نافرمانی‌ها و تو را ثواب می‌دهم بر فرمان‌برداری‌ها» (یعنی با غیر تو چنین نخواهم کرد. و غرض، مبالغه است در اشتراط تکلیف به آن).

۲ / ۲. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از عمرو بن عثمان، از مفضل بن صالح، از سعد بن طریف، از اصبع بن نُبَاته، از علی علیه السلام روایت نموده است که آن حضرت فرمود: «جبرئیل علیه السلام بر آدم فرود آمد و فرمود که: ای آدم، به درستی که من مأمور شده‌ام که تو را بر این بدارم که یکی از سه چیز را برگزینی، پس آن را برگزین و دو تا را واگذار. حضرت آدم علیه السلام فرمود: ای جبرئیل، آن سه چیز کدام است؟ گفت که: عقل و حیا و دین. آدم علیه السلام فرمود که: من عقل را برگزیدم. جبرئیل به حیا و دین فرمود که: باز گردید و او را واگذارید. گفتند که: ای جبرئیل،

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۵

به درستی که ما مأمور شده‌ایم که با عقل باشیم؛ در هر جا که باشد. جبرئیل گفت که: پس به کار خویش مشغول باشید و به آسمان بالا رفت».

۳ / ۳. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار روایت کرده است، از بعضی از اصحاب ما که آن را مرفوع ساخته به سوی امام جعفر صادق علیه السلام و گفته است که: به آن جناب عرض کردم که: عقل چیست؟ فرمود: «چیزی است که خداوند مهربان به آن بندگی و پرستیده شود، و بهشت‌ها به آن کسب شود». راوی می‌گوید: گفتم: چه بود آنچه در معاویه بود؟ حضرت فرمود که: «آن، زیرکی بود و دریافت و شیطنت و این شباهت دارد به عقل، و عقل نیست».

۴ / ۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از حسن بن جهم روایت کرده است که گفت: شنیدم از حضرت

امام رضا علیه السلام که می‌فرمود: «دوست هر مردی، عقل اوست و دشمن وی جهل اوست».

۵/۵. از احمد بن محمد، از ابن فضال، از حسن بن جهم روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم: در نزد ما گروهی هستند که ایشان را دوستی با شما هست، ولیکن این رأی و اعتقاد و عزیمت نیست و این قول را می‌گویند. آن حضرت فرمود که: «این گروه نیستند از آنها که خدا ایشان را عقاب فرموده است. خدا می‌فرماید که: «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ» (۱)، یعنی: پس پند و عبرت گیرید ای صاحبان بینایی‌ها و دیده‌ها».

۶/۶. احمد بن ادریس، از محمد بن حسان، از ابو محمد رازی، از سیف بن عمیره، از اسحاق بن عمار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هر که عاقل باشد، او را دینی و کیشی خواهد بود، و هر که را دینی باشد، داخل بهشت می‌شود».

۷/۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن علی بن یقظین، از محمد بن سنان، از ابی الجارود، از امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «خدا با بندگان خویش در حساب در روز قیامت دقت می‌کند بر اندازه عقل‌ها که ایشان را عطا فرموده است در دنیا».

۸/۸. علی بن محمد بن عبدالله، از ابراهیم بن اسحاق احمر، از محمد بن سلیمان

(۱). حشر، ۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۷

دیلمی، از پدرش روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که فلان شخص از بندگی و فضیلت و دینی که دارد، به مرتبه بلندی رسیده، آن حضرت فرمود که: «عقلش چگونه است؟» عرض کردم که: نمی‌دانم. فرمود: «به درستی که ثواب بر اندازه عقل است». و حضرت فرمود که: «مردی بود از بنی اسرائیل که خدا را عبادت می‌نمود در جزیره‌ای از جزیره‌های دریا که سبز و خرم و نیکو بود. درختان بسیاری داشت و آب آن بر روی زمین روان (یا پاک و پاکیزه و صاف) بود. و فرشته‌ای از فرشتگان خدا به او گذشت، پس گفت که: ای پروردگار من، ثواب این بنده خود را به من بنما. خدا آن را به وی نمود. آن فرشته آن را کم شمرد. خدای تعالی به سوی او وحی فرمود که: با او مصاحبت کن. آن فرشته به نزدیک عابد آمد در صورت آدمی. عابد گفت که: تو کیستی؟ گفت: من مرد عابدی هستم، خبر خوبی مکان تو و عبادتی که در این مکان می‌کنی به من رسید، به نزد تو آمده‌ام که با تو خدا را عبادت کنم. پس آن فرشته در آن روز و شب با وی به سر برد. چون صبح شد، به عابد گفت:

این مکانی که تو داری، هر آینه خرم و نیکو است و صلاحیت ندارد مگر از برای عبادت. عابد گفت که: این مکان ما یک عیب دارد. گفت که: آن عیب چیست؟ گفت که: پروردگار ما را چارپایی نیست، پس اگر او را خری می‌بود، آن را در این مکان می‌چرانیدیم؛ زیرا که این علف تلف می‌شود. فرشته گفت که: پروردگار تو را خری نمی‌باشد. عابد گفت که: اگر او را خری می‌بود مثل این علف تلف نمی‌شد. پس خدا به سوی آن فرشته وحی فرمود: او را بر اندازه عقلش ثواب دادم».

۹/۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده است که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر گاه حال خوشی از مردی به شما برسد، در نیکی عقل او نظر کنید که او را به عقلش جزا می‌دهند».

۱۰/۱۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان، روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام ذکر کردم مردی را که مبتلا شده بود به وسواس در وضو و نماز، و عرض کردم که: آن مرد، مرد عاقلی است.



امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «او را چه عقل است؟ با آن که شیطان را اطاعت می‌کند». به آن حضرت عرض کردم که: چگونه شیطان را اطاعت می‌کند؟ فرمود که: «او را بپرس از این که به او می‌رسد، که از چه چیز است؟ او به تو خواهد گفت: از کارهای شیطان است».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۹

۱۱/۱۱. چند نفر از اصحاب ما روایت نموده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از بعضی از اصحابش که آن را مرفوع ساخته که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «خدا قسمت نکرده است از برای بندگان چیزی را که بهتر باشد از عقل. پس خواب عاقل از شب بیداری‌های جاهل بهتر است، و ماندن عاقل به جای خویش، بهتر است از بیرون رفتن جاهل از مکان خود به سوی حج و جهاد و مانند آن. و خدا هیچ پیغمبر و رسولی را نفرستاده، مگر بعد از آن که عقل خویش کامل و تمام گردانیده باشد و عقل او از عقل‌های همه امتانش افزون‌تر باشد. و آنچه پیغمبر در دل می‌گیرد، بهتر است از کوشش آنان که کوشش می‌نمایند در جستن رأی صواب.

و هیچ بنده واجبات خدا را به جا نیاورده و نمی‌آورد تا آن که از او بگیرد به واسطه پیغمبر و بفهمد، و همه عبادت کنندگان با فضل عبادتی که دارند، به آنچه عاقل به آن رسیده، نرسیده‌اند، و عاقلانند که اصحاب اُلباب‌اند و آنان که خدای تعالی در باب ایشان فرموده است که: «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» (۱)، یعنی: و حتماً به یاد می‌آورند صاحبان عقل‌های خالص». (۲) (و مراد آن حضرت این است که هر کس که متذکر نمی‌شود، عاقل نیست).

۱۲/۱۲. ابو عبد الله اشعری روایت کرده است از بعضی از اصحاب ما که مرفوع ساخته آن را از هشام بن حکم که گفت: ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمود که: «ای هشام، به درستی که خدای تبارک و تعالی در کتاب خویش صاحبان عقل و فهم را مژده داده و فرموده است که: «فَبَشِّرْ عِبَادِ\* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ» (۳)، یعنی: «پس مژده ده بندگان مرا، آنان که گوش می‌دهند که گفتار حق را بشنوند، پس پیروی می‌کنند نیکوتر آن را. این گروه، آنانند که خدا ایشان را راه راست نموده و این گروه، ایشانند که صاحبان عقل‌های صافی‌اند».

ای هشام، به درستی که خدای تبارک و تعالی حجت‌های خویش را از برای مردم تمام ساخت به عقل‌ها، و پیغمبران خود را یاری نمود به فصاحت و معجزات و توانایی بر آنچه احتیاج به آن اتفاق افتد، و ایشان را رهنمایی نمود بر پروردگار خویش به دلیل‌ها و فرمود که:

«وَاللَّهُمَّ إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ\* إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ

(۱). زمر، ۹.

(۲). چه لبّ به ضمّ لام و تشدید با، به معنای مغز و خالص هر چیزی است و شاید که مطلق عقل رای لبّ گویند، به واسطه خلوصی که نسبت به غیر خویش دارد. (مترجم)

(۳). زمر، ۱۷ و ۱۸.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۹۱

و النَّهَارِ وَالْفَلَکِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَع النَّاسَ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (۱)، یعنی: «و خدای شما خدایی است یکتا. نیست خدایی مگر او که بسیار بخشاینده و مهربان است. به درستی که در آفریدن آسمان‌ها و زمین، و در آمد و شد شب و روز بر پی یکدیگر (یا اختلاف این دو در درازی و کوتاهی)، و در کشتی‌ها که روان می‌شوند در دریا به آنچه نفع می‌بخشد مردمان را، و در

آنچه فرو فرستاد خدا از آسمان (یا از جانب آن) از آب باران، پس زنده گردانید به آن آب، زمین را از پس مردن و پژمردگی آن، و در آنچه پراکنده ساخت در آن از هر جنبه، و در گردانیدن بادهای از هر جهتی، و در ابر رام گردانیده شده که بفرموده او کار می‌کنند در میان آسمان و زمین، هر آینه که نشانه است از برای گروهی که عقل دارند و می‌فهمند».

ای هشام، به حقیقت که خدا این را دلیلی بر شناختن خویش قرار داده با آن که ایشان را مدبر و صلاح اندیشنده هست. پس فرمود که: «وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالتُّجُومَ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (۲)، یعنی: «مسخر و رام گردانیده خدا از برای شما شب و روز و آفتاب و ماه و ستارگان را، در حالی که رام شدگانند (یا ستارگان مسخراند بفرموده او). به درستی که در این، هر آینه نشانه است از برای گروهی که عقل دارند و می‌فهمند».

و فرموده است که: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تَرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِيَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِيَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُوَفِّي مِنْ قَبْلِ وَ لِيَبْلُغُوا أَجَلًا مُسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (۳)، یعنی: «خدا، آن است که آفرید شما را از خاک، بعد از آن از آب منی، پس از پاره خون بسته، بعد از آن، بیرون می‌آورد شما را (یعنی از شکم مادران) در حالی که کودکانی هستید تازه از مادر متولد شده، بعد از آن، از برای آن که برسید سخت‌ترین قوت خویش را (که نهایت سن جوانی است. و آن از سی سالگی است تا چهل سالگی. و بعضی گفته‌اند که هجده سالگی یا بیست سالگی است؛ بنابر اختلاف تفاسیر). پس، از برای آن که بگردید شما پیران، و از شما کسانی هستند که تمام داده می‌شوند مدت عمرشان (و لازم این، آن است که می‌میرند پیش از

(۱). بقره، ۱۶۳ و ۱۶۴.

(۲). نحل، ۱۲.

(۳). غافر، ۶۷.

تحفة الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۹۳

آن که به پیری رسند). و از برای آن که برسید مدت و نهایت عمری را که نام برده شده است، و شاید که شما عاقل شوید» (خدا این چنین نمود).

و فرموده است که: «إِنَّ فِي وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (۱)، یعنی: «به درستی که در آمد و شد شب و روز و در آنچه فرو فرستاده خدا از آسمان از آبی که سبب روزی است، پس زنده گردانید به آن آب، زمین را از پس مردن آن، و در سخت گردانیدن بادهای از هر جهت. هر آینه نشانه است از برای گروهی که عقل دارند و می‌فهمند».

و فرموده است که: «يُخِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (۲)، یعنی: «خدا زنده می‌گرداند زمین را از پس مردن آن، به حقیقت که آشکارا نمودیم از برای شما نشانه‌های خویش را، شاید که شما عاقل شوید و بفهمید».

و فرموده است که: «وَ جَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرْعٍ وَ نَخِيلٍ صِنَوَانٍ وَ عَيْرٍ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نُفَّضَلُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (۳)، یعنی: «و در زمین، باغ‌ها و بوستان‌ها از انگور و کشت‌ها و درختان خرما، که از یک اصل بر آمده‌اند، و درختان دیگر که از یک اصل بر نیامده‌اند، بلکه هر یک را اصلی است علی حده که آب داده می‌شود هر یک از اینها به یک آب، و زیادتی می‌دهیم بعضی از اینها را بر بعضی دیگر در خوردنی و میوه. به درستی که در این، هر آینه نشان‌ها است از برای گروهی که عقل دارند و می‌فهمند».

و فرموده است که: «وَ مِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُخِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (۴)، یعنی: «و از جمله نشانه‌های خدا، آن است که می‌نماید به شما برق را به جهت ترسیدن و امید داشتن شما (بنا بر اظهر

در ترجمه آیه) و فرو می‌فرستد از آسمان آبی پر منفعت را، پس زنده می‌گرداند به واسطه آن زمین را از پس مردن آن. به درستی که در این، هر آینه نشانه است از برای گروهی که عقل دارند.»  
و فرموده است که: «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَزَرْنَاكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ لَا تَقْتُلُوا

(۱). جائیه، ۵.

(۲). حدید، ۱۷.

(۳). رعد، ۴.

(۴). روم، ۲۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۹۵  
النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَ صَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (۱)، یعنی: «بگو که: بیاید تا بخوانم آنچه را که حرام گردانیده است پروردگار شما بر شما، و آن این است که: شریک نگردانید با او چیزی را (یا معنی آن است که بر شما است که شریک نگردانید با او چیزی را از بتان و غیر آن).

و نیکی کنید با پدر و مادر خویش، نیکی کردن به غایت، و مکشید فرزندان خویش را به جهت درویشی و احتیاج، که ما روزی می‌دهیم شما و ایشان را، و نزدیکی مکنید کارهای زشت و ناپسندیده را، آنچه هویدا باشد از آنها، و آنچه نهان باشد. و مکشید آن تنی را که خدا حرام گردانیده است کشتن آن را؛ مگر به حق که سزاوار کشتن باشد (چون قصاص و مانند آن).

این که مذکور شد، خدا وصیت کرد شما را به آن و امر فرمود شاید که شما عاقل شوید و دریابید.»

و فرموده است که: «هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (۲)، یعنی: «آیا از برای شما ای آزادگان، از آنان که مالک شده است ایشان را دست‌های راست شما (یعنی غلامان و کنیزان شما)، شریک‌ها هستند در آنچه روزی کرده‌ایم شما را. پس شما و ایشان در آن برابر باشید که برسید از ایشان چون ترسیدن شما از یکدیگر. همچنین آشکارا و جدا می‌کنیم نشانه‌های خویش را از برای گروهی که عقل دارند.»

ای هشام، بعد از این، صاحبان عقل را پند داده و ایشان را در آخرت راغب ساخته و فرموده است: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارِ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (۳)، یعنی: «و نیست زندگانی این جهان، مگر بازی و بازیچه کودکان و مشغولی بی‌خبران که صاحب خود را از عمل خیر باز دارد. و هر آینه خانه آن جهان بهتر است، از برای آنان که می‌ترسند از خداوند عالمیان. آیا پس عقل ندارید و نمی‌فهمید؟».

ای هشام، بعد از آن، آنان را که عقل ندارند، از عقاب و بازخواست خویش ترسانیده و فرموده است که: «ثُمَّ دَرَرْنَا الْآخِرِينَ\* وَ إِنْكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ\* وَ بِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (۴)، یعنی: «پس از رهانیدن لوط و خاندان او غیر از زنش، هلاک گردانیدیم و دیگران را. و به درستی که شما هر آینه می‌گذرید بر ایشان، در حالی که در صبح در آیند، این دو در شب.

(۱). انعام، ۱۵۱.

(۲). روم، ۲۸.

(۳). انعام، ۳۲.

(۴). صافات، ۱۳۶-۱۳۸.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۹۷

آیا پس عقل ندارید؟».

و فرموده است که: «إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ\* وَ لَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (۱)، یعنی: «به درستی که ما فرود آورندگانیم بر مردم این ده، عذابی را از آسمان، به سبب فسق ایشان (یا به واسطه آنچه بودند که فسق می نمودند، و از دایره فرمان بیرون می رفتند). و هر آینه به حقیقت که واگذاشتیم از آن [ده] نشانه روشنی را از برای گروهی که عقل دارند».

ای هشام، به درستی که عقل با علم و دانش است، و خدای تعالی فرموده است که: «وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاصِرٍ لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (۲)، یعنی: «و این داستان‌ها که گذشت، بیان می کنیم آنها را از برای مردمان و در نمی یابند آنها را مگر علما و دانایان». ای هشام، بعد از این، آنان را که عقل ندارند، مذمت فرموده و فرموده است که: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ» (۳)، یعنی: «و چون گفته شود به ایشان که پیروی کنید آنچه را که خدا فرو فرستاده، می گویند: بلکه پیروی می کنیم آنچه را که یافتیم پدران خویش را بر آن. آیا (ایشان را پیروی می نمایید) هر چند که بوده باشند پدران ایشان که در نیابند چیزی را و راه راست نیابند».

و فرموده است که: «وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (۴)، یعنی: «و داستان آنان که کافر شدند، چون داستان کسی است که بانگ می زند به آنچه نمی شنود، مگر خواندن و آوا؛ زیرا ایشان کرانند از شنیدن سخن حق، گنگانند از گفتن آن، کورانند از دیدن راه راست. پس ایشان عقل ندارند».

و فرموده است که: «وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَ لَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ» (۵)، یعنی:

«و از ایشان کیست که گوش می دهد به سوی تو؟ آیا پس تو می شنوانی کران را؛ هر چند بوده باشند که در نیابند و تعقل نکنند».

و فرموده است که: «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (۶)، یعنی: «بلکه آیا می پنداری آن که بیشتر ایشان می شنوند یا عقل دارند و می یابند؟»

(۱). عنکبوت، ۳۴ و ۳۵.

(۲). عنکبوت، ۴۳.

(۳). بقره، ۱۷۰.

(۴). بقره، ۱۷۱.

(۵). یونس، ۴۲.

(۶). فرقان، ۴۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۹۹

نیستند ایشان مگر چون چهارپایان، بلکه ایشان گمراه ترند از روی راه».

و فرموده است که: «لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ» (۱)، یعنی: «جنگ نمی کنند با شما در حالتی که مجتمع و متفق باشند، مگر در ده‌های حصاردار یا استوار شده (و بمانند خندق و برج و حصار) یا از پس دیوارها. کارزار ایشان در میان خودشان سخت است. می پنداری ایشان را مجتمع و متفق و دل‌های ایشان پراکنده و پریشان است. این که مذکور شد به سبب آن است که ایشان گروهی اند که عقل ندارند».

و فرموده است که: «وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (۲)، یعنی: «و فراموش می کنید خودتان را و شما می خوانید

کتاب خدا را (که تورات است) آیا پس عقل ندارید؟».

ای هشام، بعد از آن، خدا بسیاری را مذمت نموده و فرموده که: «وَإِنْ تُطِيعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» «۳»، یعنی: «و اگر فرمان برداری کنی بیشتر آنان را که در زمینند، گمراه می گردانند تو را از راه خدا».

و فرموده که: «وَلَكِنَّ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» «۴»، یعنی: «و هر آینه اگر بپرسی ایشان را (یعنی کافران) که چه کسی آفریده آسمان‌ها و زمین را؟ هر آینه می گویند: خدا. بگو: سپاس و ستایش از برای خدا است، بلکه بیشتر ایشان عقل ندارند».

و فرموده که: «وَلَكِنَّ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» «۵»، یعنی: «و هر آینه اگر بپرسی ایشان را که، که فرو فرستاده از آسمان آب باران را، پس زنده ساخته به آن زمین را از پس مردن آن؟ هر آینه می گویند: خدا».

بگو که سپاس و ستایش از برای خدا است».

ای هشام، بعد از آن، [عده] کمی را مدح نموده و فرموده که: «وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ» «۶»، یعنی: «و اندکی از بندگان من بسیار شاکرند». و فرموده که: «وَقَلِيلٌ مَا هُمْ» «۷»، یعنی: «و بسیار

(۱). حشر، ۱۴.

(۲). بقره، ۴۴.

(۳). انعام، ۱۱۶.

(۴). لقمان، ۲۵.

(۵). عنکبوت، ۶۳.

(۶). سبأ، ۱۳.

(۷). ص، ۲۴.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۰۱

کم اند ایشان» (یعنی: شریکانی که بر شریکان ستم نکنند). و فرموده که: «وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ» «۱»، یعنی: «گفت مردی که ایمان آورده بود به موسی از خویشان فرعون- که ایمان خویش را می پوشید- آیا می کشید مردی را برای آن که می گوید: پروردگار من خدا است؟».

و فرموده که: «وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ» «۲»، یعنی: [و نیز بر دار ای نوح، در کشتی] «هر که را ایمان آورده (از غیر اهل خویش)، و ایمان نیاورده بود با او، مگر اندکی از مردمان».

و فرموده که: «وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» «۳»، یعنی: «ولیکن بیشتر [ایشان] نمی دانند». و فرموده که: «وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» «۴»، یعنی: «بیشتر ایشان عقل ندارند». و فرموده که: «وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»، یعنی: «بیشتر ایشان شعور ندارند».

ای هشام، بعد از آن صاحبان عقل‌ها را به نیکوتر ذکر فرموده و ایشان را به خوشتر دانشی آرایش داده و وصف نموده، پس فرموده که: «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَدْرِكُهُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»، یعنی: «می دهد خدای تعالی حکمت را به هر که می خواهد» «۵» و هر که داده شود، حکمت را، پس به حقیقت که داده شده است نیکی بسیار، و پند پذیر نمی شوند، مگر صاحبان عقل‌های خالص» (از پیروی هوا و هوس).

و فرموده که: «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» «۶»، یعنی: «و نمی داند تأویل متشابه

از قرآن را کسی، مگر خدا و آنان که ثابت قدم‌اند در دانش و متمکن‌اند در بینش (یا معنی آن است که راسخان در علم می‌گویند که: «گرویدیم به متشابه» همه محکمت و متشابهات از نزد پروردگار ما است، و پندپذیر نمی‌شوند مگر صاحبان عقل‌های صافیه» (از قدرات «۷» کجی و اختلال).

و فرمود که: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ» «۸»، یعنی: «به درستی که در آفریدن آسمان‌ها و زمین‌ها و در آمد و شد شب و روز، هر آینه نشانه

(۱). غافر، ۲۷.

(۲). هود، ۴۰.

(۳). انعام، ۳۷.

(۴). مائده، ۱۰۳.

(۵). و حکمت در لغت به معنای دانش و دانستن حقیقت هر چیزی است. از ابن سینا منقول است که در بعضی از رسائل خویش، گفته که حکمت، درست کرداری و راست گفتاری است (مترجم).

(۶). آل عمران، ۷.

(۷). پلیدی.

(۸). آل عمران، ۱۹۰.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۰۳

است از برای صاحبان عقل‌های خالص».

و فرموده که: «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ»، یعنی: «آیا پس کسی که می‌داند آن که آنچه فرو فرستاده شده به سوی تو از جانب پروردگار تو، راست و درست است، مانند کسی است که او کور و نابیناست؟ جز این نیست که پندپذیر می‌شوند صاحبان عقل‌های صافی» (از معارضه و وهم و شبهه).

و فرموده که: «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ»، یعنی: «آیا کسی که او را فرمان برنده و یا دعا خواننده باشد در نماز در ساعت‌های شب، در حالتی که سجده کننده و ایستاده است، که می‌ترسد از آن جهان و عذاب آن و امید داشته باشد بخشش پروردگار خویش را، چون کسی است که چنین نباشد (بنابر بعضی از تقادیر در آیه، بگو: آیا برابر می‌باشند آنان که می‌دانند و آنان که نمی‌دانند؟) جز این نیست که پندپذیر می‌شوند صاحبان عقل‌های خالص».

و فرموده که: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ»، یعنی: «این قرآن، کتابی است که فرو فرستادیم آن را به سوی تو که برکت داده شده است (یعنی: پر خیر و منفعت است). و فرو فرستادن آن از برای آن است که تدبر و اندیشه نمایند آیت‌های آن را (که تأمل در حقیقت معانی آن نمایند)، تا پندپذیر شوند صاحبان عقل‌های صافی».

و فرموده که: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْهُدَىٰ وَأَوْزَنَّا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ \* هُدًىٰ وَ ذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ»، یعنی: «هر آینه به حقیقت که دادیم موسی را راه راست (یا راه راست نمودن به واسطه معجزات و احکام شرایع) و تورات و به میراث دادیم پسران یعقوب را کتابی که آن تورات است، به جهت راه حق نمودن و پند دادن (یا در حالتی که راه حق، نمایند). و یادگار است از برای صاحبان عقول خالصه».

و فرموده که: «وَذَكَرْنَا لِلَّذِينَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ»، یعنی: «پند بده. پس به درستی که پند دادن صاحبان ایمان را نفع می‌بخشد».

ای هشام، به درستی که خدای تعالی در کتاب خویش می‌فرماید که: «إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ»، یعنی: «به درستی که در این که مذکور شد، هر آینه پند و یاد کردنی است از برای آن که او را دلی باشد» یعنی عقلی داشته باشد.

و فرموده که: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ»، یعنی: «هر آینه به حقیقت دادیم لقمان را

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۰۵

حکمت». حضرت فرمود که: «یعنی فهم و عقل را به او دادیم».

«ای هشام، به درستی که لقمان به پسرش فرمود: فروتنی کن از برای حق تا از همه مردم عاقل‌تر باشی و زیرک در نزد حق، کم است. ای فرزند من، به درستی که دنیا، دریایی است گود که غرق شده‌اند در آن، جهان بسیار. پس باید که کشتی تو در آن پرهیزگاری و آنچه در آن می‌گذاری ایمان، و بادبان آن توکل بر خدا، و چرخ‌های آب آن عقل، و ناخدای آن علم، و دنباله آن صبر و شکیبایی باشد.

ای هشام، به درستی که هر چیزی را نشانه‌ای است و نشانه عقل، اندیشه کردن و نشانه اندیشه کردن، خاموشی است، و هر چیزی را حیوان سواری است، و حیوان سواری عقل، فروتنی است. همین جهالت تو را بس است که مرتکب شوی آنچه را که تو را از آن نهی کرده‌اند.

ای هشام، خدا، پیغمبران و رسولان خویش را به سوی بندگانش نفرستاده، مگر از برای این که دریابند از جانب خدا، پس آن که معرفتش به آنچه پیغمبران آورده‌اند نیکوتر باشد، استجابت او نیکوتر خواهد بود، و آن که عقلش نیکوتر، بفرموده خدا، داناتر باشد، و آن که عقلش تمام‌تر، پله و پایه او در دنیا و آخرت، بلندتر است.

ای هشام، به درستی که خدا را بر مردمان دو حجت است: یکی حجتی است هویدا و دیگری حجتی است نهان. اما حجت هویدا، رسولان و پیغمبران و امامانند. و اما حجت نهان، عقل است.

ای هشام، به درستی که عاقل، آن است که حلال، مانع شکرگزاری او نشود، و حرام، بر صبر و شکیبایی او، غالب نگردد.

ای هشام، هر که سه چیز را بر سه چیز مسلط گرداند، گویا که بر خرابی عقل خویش یاری نموده: یکی آن که نور اندیشه خویش را با آروزی دور و دراز تاریک سازد. دویم آن که حکمت‌های تازه خویش را به سخن‌های لغو بی‌مصرف محو کند. سیم آن که نور پندگیری خود را به خواهش‌هایی که نفس او را دارد، فرو نشانند. پس گویا که خواهش خویش را بر خرابی عقلش یاری نموده، و هر که عقلش را ویران کند، دین و دنیای او بر وی تباه شود.

ای هشام، چگونه عمل تو در نزد خدا بیفزاید و تو دل خویش را مشغول ساخته از فرموده پروردگار خود، و خواهش خود را در غالب شدن بر عقلت فرمان‌برداری کرده‌ای؟!

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۰۷

ای هشام، صبر بر تنهایی، نشانه قوت عقل است. پس هر که چیزها را از جانب خدا بفهمد، از اهل دنیا و آنان که در آن رغبت دارند، دوری گزیند و راغب شود در آنچه در نزد خدا است، و خدا انیس و مونس او باشد در وحشت و اندوه، و یار او باشد در تنهایی، و بی‌نیازی او باشد در وقت درویشی، و او را عزیز گرداند بی‌آن که او را خویشاوندی باشد.

ای هشام، حق بر پا شده است از برای فرمان‌برداری خدا، و نجاتی نیست مگر به فرمان‌برداری، و فرمان‌برداری، به علم و دانش است. و دانش، با آموختن و آموختن، به عقل در دل قرار می‌گیرد و محکم می‌شود، و بدون آن، صورت نمی‌پذیرد. و هیچ علمی موجود نیست مگر آن علمی که از عالم خداشناس باشد و شناختن علم، به عقل است.

ای هشام، عمل اندک از عالم، مقبول می‌شود و دو چندان می‌گردد و عمل بسیار، از صاحب خواهش و جهل رد می‌شود.

ای هشام، به درستی که عاقل، خشنود می‌باشد به چیز پستی از دنیا با حکمت، و خشنود نمی‌باشد به چیز کمی از حکمت با دنیای



فراوان، و به این جهت تجارت و بازرگانی ایشان سودمند شده.

ای هشام، به درستی که عاقلان، آنچه را که زیادتی باشد از دنیا وا گذاشتند. پس چگونه مرتکب گناهان می‌گردند و حال آن که ترک دنیا از مستحبات و ترک گناهان از جمله واجبات است.

ای هشام، به درستی که عاقل، به سوی دنیا و اهل آن نگریست، پس دانست که به آن نمی‌توان رسید مگر به مشقت و دشواری، و به سوی آخرت نظر کرد، پس دانست که به آن نمی‌توان رسید، مگر به دشواری. پس باقی‌تر از این دو را به دشواری جستجو نمود. ای هشام، به درستی که عاقلان، در دنیا رغبت نمودند و در آخرت، رغبت نمودند؛ زیرا که ایشان دانستند که دنیا جوینده‌ای است که جستجوی آن می‌شود و آخرت، جوینده و جستجو شده است که باید جستجوی آن بشود.

(خلاصه معنی آن که، طالبیت و مطلوبیت دنیا، عین یکدیگر است. پس در تحصیل آن نباید کوشش نماید؛ زیرا طالبیت آن، از مطلوبیت کفایت می‌کند، به خلاف طالبیت و مطلوبیت آخرت که غیر یکدیگرند. پس در تحصیل آن باید کوشید؛ زیرا که طالبیت آن از مطلوبیت کفایت نمی‌کند). پس هر که آخرت را طلب کند، دنیا او را طلب می‌نماید تا آن که

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۰۹

روزی خود را از آن تمام فراگیرد، و هر که دنیا را طلب کند، آخرت او را طلب نماید بعد از آن، او را مرگ در رسد و دنیا و آخرت او را بر وی تباه گرداند.

ای هشام، هر که بی‌نیازی را خواسته باشد بی آن که مالی داشته باشد، و آسایش دل را از حسد و سلامتی در دین را طالب باشد، به سوی خدای عزوجلّ تضرع و زاری کند در سؤال خویش، به این که عقل او را کامل گرداند؛ زیرا که هر که عاقل باشد، قانع شود به آنچه او را کفایت کند، و هر که قانع گردد به آنچه او را کفایت کند، بی‌نیاز گردد. و آن که قناعت نکند به آنچه او را کفایت کند، هرگز به بی‌نیازی نرسد.

ای هشام، به درستی که خدا حکایت فرموده از گروهی نیکوکار که ایشان گفته‌اند که: «رَبَّنَا لَا تُرْغِ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» (۱)، یعنی: «ای پروردگار ما، دل‌های ما را می‌چنان از حق به سوی غیر آن، از پس آن که ما را راه راست نمودی، و ببخش ما را از نزد خویش، بخششی. به درستی که تویی بسیار بخشنده». این را گفتند در هنگامی که دانستند که دل‌ها می‌پیچد و بر می‌گردد به سوی کوری جهالت و هلاکتی که دارد. به درستی که از خدا نترسد آن که از جانب خدا نیابد و هر که از خدا نفهمد، دل خویش را نبندد بر شناختی که پا بر جا باشد و آن را ببیند و حقیقت آن را در دل خویش بیابد و کسی چنین نخواهد بود، مگر آن کس که گفتار او، مصدق کردار و نهان او، موافق آشکار او باشد؛ زیرا که خدای تعالی کسی را رهنمایی نفرموده بر عقلی که پنهان و پوشیده است، مگر به آنچه ظاهر باشد از آن و به آن که از جانب آن سخن کند.

ای هشام، امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود که: خدا پرستیده نشده به چیزی که از عقل بهتر باشد، و عقل هیچ مردی کامل نگردید تا آن که چندین خصلت در او باشد: یکی آن که کفر و بدی، از او ایمن باشد (که از او سر نزنند)، و دیگر آن که، مردم خوبی و راستی را از او امید داشته باشند، و زیادتی مال خویش را به مردم دهد، و خود را از گفتار بیهوده نگاه دارد، و بهره او از دنیا، قوتی باشد که به آن زنده بماند، و در مدت زندگی خویش، از علم سیر نشود، و خواری به سوی او که با خدا باشد، دوست‌تر باشد از عزت با غیر خدا، و فروتنی دوست‌تر باشد به سوی او از بزرگواری، اندکی از نیکی که از غیر به او رسد آن را پر شمارد، و بسیاری

(۱). آل عمران، ۸.



از نیکی که از او به غیر رسد آن را کم شمارد، و همه مردمان را از خود بهتر داند، و در پیش خود چنین داند که او از همه ایشان بدتر است و این، کمال عقل است.

ای هشام، به درستی که عاقل، دروغ نمی‌گوید و هر چند که خواهش او در آن باشد.

ای هشام، هر که را مروت و جوان‌مردی نیست، دین ندارد و هر که را عقل نیست، مروت ندارد. و به درستی که بزرگ‌ترین مردم، از روی قدر و مرتبه و منزلت، آن است که در دنیا از برای خویش مرتبه و جاه و منزلتی نبیند. بدانید و آگاه باشید که تنهای شما را بهایی نیست، مگر بهشت، پس آنها را به جز بهشت مفروشید.

ای هشام، به درستی که امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود که: از نشانه عاقل این است که سه خصلت در او باشد: جواب دهد هر گاه از او سؤال شود، و حرف زند هر گاه گروه مردم از سخنی که به گفتن آن احتیاج افتاده باشد، درمانده باشند، و اشاره کند به آن رأی که صلاح اهل او در آن باشد. پس هر که چیزی از این خصلت‌های سه‌گانه در او نباشد، احمق است. و امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود که: در صدر مجلس ننشیند، مگر مردی که این سه خصلت یا یکی از اینها در او باشد. پس هر که چیزی از اینها در او نباشد و در صدر نشیند، احمق است.

و حضرت حسن بن علی علیه السلام فرمود: چون حاجت‌های خویش را طلب نمایید، آنها را از اهل آن طلب کنید. به آن حضرت عرض شد: ای فرزند رسول خدا، اهل آنها کیانند؟ فرمود:

آنانند که خدا قصه فرموده در کتاب خویش و ایشان را یاد نموده و فرموده: «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِكَ الْأَلْبَابِ» (۱). حضرت فرمود که: «ایشان، صاحبان عقل‌هایند».

«حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود که: هم‌نشینی با نیکوکاران، به سوی صلاح می‌خواند، و ادب علما و دانایان را به جا آوردن، باعث زیادتی عقل است. فرمان برداری والیان که عادل باشند، کمال عزت است. و زیاد کردن مال به تجارت یا زکات دادن، کمال جوان‌مردی است. و راه حق نمودن به آن که مشورت کند، ادای حق نعمت پروردگار است. و بازداشتن آزار خویش از مردم، از کمال و آسایش تن در آن است در دنیا و آخرت.

ای هشام، به درستی که عاقل، حدیث نمی‌کند با آن کس که می‌ترسد که او را به دروغ نسبت دهد، و سؤال نمی‌کند از کسی که می‌ترسد که او را منع کند، و آنچه را که قدرت بر آن

(۱). رعد، ۱۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۱۳

نداشته باشد وعده ندهد، و آنچه او را به امیدواری آن ملامت و سرزنش کنند امیدوار نباشد، و پیشی نگیرد بر آنچه از فوت آن ترسد به واسطه درماندن از آن».

۱۳/۱۳. علی بن محمد روایت کرده است از سهل بن زیاد که آن را مرفوع ساخته که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «عقل، پوششی است پوشنده و فضل و نیکویی جمال، و زیبایی است هویدا. پس خوی‌های بد خویش را به فضل خود بپوشان و با خواهش نفس خود به عقلی که داری، کارزار نما، تا دوستی تو با خلائق سالم بماند و دوستی خلائق با تو ظاهر گردد».

۱۴/۱۴. چند نفر از اصحاب ما از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از سماعه بن مهران روایت کرده‌اند که گفت: در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم و در نزد آن حضرت گروهی از دوستان او بودند که ذکر عقل و جهل در میان آمد. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «عقل و لشکر او، و جهل و سپاه او را بشناسید تا راه راست یابید».

سماعه گفت که: عرض کردم که: فدای تو گردم، ما چیزی را شناسیم، مگر آنچه تو ما را بشناسانی. آن حضرت فرمود که: «خدا

عقل را آفرید، و آن اول آفریده‌ای است از روحانیان (و آنها جسم‌های لطیف‌اند که به چشم در نیایند). از طرف راست عرش از نور خویش. پس فرمود که: پشت کن، عقل پشت کرد، و بعد از آن فرمود که: رو کن، رو کرد. خدای تبارک و تعالی فرمود که: تو را آفریدم آفریده بزرگ و تو را بر همه آفریدگان خود تکریم دادم و نواختم».

حضرت فرمود که: «بعد از آن، جهل را آفرید از دریای تلخ که تاریک بود. پس فرمود که:

پشت کن (یعنی از عالم ملکوت و نور)، جهل قبول کرد و پشت نمود. بعد از آن فرمود که: رو کن، قبول ننموده و رو نیاورد. خدای تعالی فرمود که: سربلندی کردی و او را لعنت فرمود.

بعد از آن، از برای عقل هفتاد و پنج لشکر قرار داد. چون جهل آنچه را که خدا عقل را به آن گرامی داشت، دید با آنچه او را عطا فرمود دشمنی او را، در دل گرفت، و گفت که: ای پروردگار من، اینک آفریده‌ای است مانند من که او را آفریدی و نوازش فرمودی و تقویت کردی، و من ضدّ اویم که کمال دشمنی و مخالفت با او دارم، و مرا هیچ قوت و توانایی نیست که با او برابری نمایم. پس عطا کن به من از سپاه، مانند آنچه به او عطا فرمودی. خدای تعالی فرمود که: چنین می‌کنم. پس اگر بعد از این نافرمانی از تو صادر شود، تو را و سپاه تو را از

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۱۵

رحمت خویش بیرون می‌کنم. جهل گفت که: خشنود شدم و به این راضیم. خدای تعالی، هفتاد و پنج سپاه به او نیز عطا فرمود و از جمله هفتاد و پنج لشکر که خدا به عقل عطا فرمود، خیر و خوبی بود و آن، وزیر عقل است و ضدّ آن را شرّ و بدی قرار داد و آن، وزیر جهل است؛ و لشکر دیگر ایمان است و ضدّ آن کفر؛ و تصدیق و باور داشتن، و ضدّ آن انکار؛ و امیدواری، و ضدّ آن ناامیدی؛ و عدل و داد، و ضدّ آن ستم کردن؛ و خشنودی، و ضدّ آن ناخشنودی و خشم گرفتن؛ و شکرگزاری، و ضدّ آن کفران و ناسپاسی؛ و امید، و ضدّ آن ناامیدی است.

(ظاهر این است که این دو لشکر، تکرار دو لشکر سوم باشد که در بعضی از نسخ کافی بدل آن بوده و بعد از آن به واسطه اشتباه کاتب در اصل داخل شده است و مؤید این، آن است که جمیع آنچه در کتاب مسطور است، هفتاد و هشت لشکر است، از برای هر یک از عقل و جهل، با آن که هر یک را بیش از هفتاد و پنج لشکر نیست؛ چنانچه در سه موضع این حدیث شریف مذکور است و شاید که دو فقره دیگر که زیاد است، یکی بدلی باشد که تعلق به فهم و دیگری تعلق به بلاء داشته که در یک جا فرموده: و الفهم و ضدّه الحمق و در جای دیگر فرموده: و الفهم و ضدّه الغباوة و در یک جا فرموده: و السلامه و ضدّها البلاء و در جای دیگر فرموده: و العافیة و ضدّها البلاء. بنابر این، حمق، بدل غباوة بوده یا به عکس، و عافیت، بدل سلامت بوده باشد یا به عکس و هر دو نوشته شده است، و می‌تواند که یکی از این دو، بدلی باشد که تعلق به دوستی و دشمنی داشته باشد؛ چه در یک موضع فرموده: و المودة و ضدّها العداوة و در موضع دیگر فرموده: و الحبّ و ضدّه البغض. اگر چه در میان عداوت و حب، چون عداوت و بغض فی الجملة فرقی هست).

و دیگر توکل و اعتماد بر خدا است و اعتراف به عجز خویش، و ضدّ آن حریص شدن؛ و رأفت و مهربانی، و ضدّ آن سخت دل شدن؛ و رحمت و دل نرمی، و ضدّ آن غضب و خشم گرفتن؛ و علم و دانش، و ضدّ آن جهل و نادانی (و این جهل غیر از جهل صاحب لشکر است؛ چه این که مقابل علم است و آن مقابل عقل و چنانچه علم و عقل غیر یکدیگراند. این جهل و آن جهل نیز غیر یکدیگراند) و دریافتن، و ضدّ آن حماقت؛ و عفت و پرهیزکاری، و ضدّ آن رسوایی و پرده‌داری؛ و زهد و بی‌رغبتی در دنیا، و ضدّ آن رغبت در آن؛ و رفق و نرمی، و ضدّ آن درشتی نمودن؛ و سخت ترسیدن، و ضدّ آن جرأت و دلیری کردن؛ و فروتنی، و ضدّ آن، بزرگی و تکبر؛ و درنگ و آهستگی، و ضدّ آن، شتابیدن؛ و حلم و بردباری، و ضدّ آن سبکی؛ و

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۱۷

خاموشی، و ضد آن بیهوده گفتن؛ و گردن نهادن، و ضد آن سربلندی؛ و تسلیم شدن، و ضد آن شک و به گمان افتادن؛ و صبر و شکیبایی، و ضد آن ناشکیبایی کردن؛ و فرو گذاشتن و گذرانیدن، و ضد آن کینه کشیدن؛ و بی‌نیازی و ضد آن، فقر و درویشی؛ و یاد کردن و یاد آوردن و ضد آن، غفلت و فراموشی؛ و حفظ و نگاه داشتن، و ضد آن فراموشی و واگذاشتن؛ و عطوفت و مهربانی کردن با میل، و ضد آن، جدایی کردن و بریدن؛ و قناعت و رضا شدن به هر چیز باشد و ضد آن، حرص و شدت احتیاج؛ و یاری نمودن و کسی را با خود برابر کردن، و ضد آن بازداشتن و بخل ورزیدن؛ و مودت و دوستی کردن و ضد آن عداوت و دشمنی نمودن؛ و وفا و پیمان نگاه‌داری، و ضد آن بی‌وفایی و پیمان شکستن؛ و فرمان‌برداری، و ضد آن نافرمانی کردن؛ و خضوع و شکستگی، و ضد آن گردن‌کشی؛ و سلامت و رستگاری، و ضد آن زحمت و بلا؛ و محبت و دوستی، و ضد آن بغض و دشمنی؛ و راستگویی، و ضد آن دروغ گفتن؛ و حق، و ضد آن باطل؛ و امانت‌داری، و ضد آن خیانت؛ و اخلاص و بی‌ریایی است و قطع نظر از غیر خدا، و ضد آن آمیختن با غیر؛ و زیرکی، و ضد آن کند ذهنی؛ و فهم، و ضد آن کند فهم شدن؛ و معرفت و شناختن، و ضد آن انکار و باور نداشتن؛ و مدارایی کردن، و ضد آن با یکدیگر جنگ و دشمنی آشکار کردن؛ و سلامتی در نهانی، و ضد آن با یکدیگر مکر و حيله کردن؛ و پوشیدن آنچه پوشیدنی باشد، و ضد آن آشکار کردن؛ و نماز کردن، و ضد آن ضایع کردن آن؛ و روزه داشتن، و ضد آن روزه نگرفتن؛ و جهاد و کارزار با کفار کردن، و ضد آن باز رمیدن و ترسیدن از ایشان؛ و حیح به جا آوردن، و ضد آن انداختن پیمان؛ و نگاه داشتن حدیث و سخن مردمان، و ضد آن سخن چینی کردن؛ و نیکی با پدر و مادر، و ضد آن، نافرمانی کردن ایشان؛ و حقیقت، و ضد آن ریا (یعنی کاری که برای روی مردم کنند)؛ و معروف و عمل شایسته، و ضد آن منکر و ناشایسته؛ و پوشیدن آنچه اظهارش حرام باشد، و ضد آن اظهار کردن آن؛ و تقیه و پرهیز کردن، و ضد آن آشکار نمودن؛ و انصاف و مسلم داشتن چیزی را که حق باشد، و ضد آن ننگ و عار داشتن از آن؛ و ساختن و فرمان‌برداری حق نمودن، و ضد آن ستم کردن و از حد درگذشتن؛ و پاکی و پاکیزگی، و ضد آن پلیدی؛ و حیا و شرم داشتن، و ضد آن بی‌شرمی و فحش گفتن؛ و میانه‌روی، و ضد آن از حدود گذشتن؛ و راحت و آسایش، و ضد آن رنج و مشقت کشیدن؛ و آسانی، و ضد آن دشواری؛ و برکت و افزونی، و ضد آن کاهیدن و بردن آن؛ و عافیت و دوری از بدی، و ضد آن بلا و زحمت؛ و اعتدال و برابری، و

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۱۹

ضد آن معارضه کردن با کسی و غلبه کردن بر او به بسیاری؛ و حکمت و راست گفتاری و درست‌کرداری، و ضد آن آنچه نفس خواهش داشته باشد؛ و وقار و آرامی و ضد آن سبکی؛ و سعادت و نیک‌بختی، و ضد آن شقاوت و بدبختی؛ و توبه و بازگشت از گناهان؛ و ضد آن بر معصیت ایستادن و پیوسته بر گناه بودن؛ و طلب آموزش نمودن، و ضد آن فریفته شدن؛ و محافظت و نگهبانی، و ضد آن خوار داشتن و سستی ورزیدن؛ و دعا کردن و خدا را خواندن، و ضد آن ننگ و عار داشتن؛ و نشاط و خرمی و شادمانی، و ضد آن کاهلی و کسالت؛ و شادی، و ضد آن اندوه؛ و الفت و آمیزش، و ضد آن جدایی؛ و سخاوت، و ضد آن بخل است.

و همه این خصلت‌ها، از لشکران عقل به هم جمع نمی‌شوند، مگر در پیغمبر یا وصی پیغمبر، یا مؤمنی که خدا دل او را امتحان کرده و نیک آزموده، یا آن را شناخته باشد از برای ایمان، و اما باقی مردمان از دوستان ما که یکی از ایشان خالی نمی‌باشد از این که بعضی از این لشکران در او باشد، تا آن که کامل گردد و از لشکران جهل پاک و پاکیزه شود، پس در این هنگام در درجه بلندتر، با پیغمبران و اوصیای ایشان خواهد بود. و به این نمی‌توان رسید، مگر به شناختن عقل و لشکران او و دوری کردن از جهل و لشکران او. خدا ما و شما را از برای فرمان‌برداری و خشنودی خویش توفیق دهد».

۱۵/۱۵. گروهی از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از بعضی از اصحاب ما، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا، هرگز با بندگان خدا به کُنه و پایان عقل خویش

سخن نگفت». و فرمود که:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که ما گروه پیغمبران، مأمور شده‌ایم که با مردمان سخن کنیم بر اندازه عقل ایشان».

۱۶/۱۶. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از نوفلی، از سَکُونی، از امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: امیدها، دل‌های جاهلان را از جا به در می‌آورد و آرزوها آن را به گرو می‌ستاند و فریب‌ها آن را به ریسمان‌ها می‌بندد» (بنابر بعضی از نسخه‌های کافی، معنی این است که آن را مضطرب می‌سازد).  
۱۷/۱۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از جعفر بن محمد اشعری، از عییدالله دهقان، از دُرست، از ابراهیم بن عبدالحمید روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۲۱

«کامل‌ترین مردمان از روی عقل خویش، خوش خلق‌تر ایشان است».

۱۸/۱۸. علی، از ابی هاشم جعفری روایت کرده است که گفت: در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام بودیم و عقل و ادب را ذکر نمودیم، حضرت فرمود که: «ای ابوهاشم، عقل، عطیه‌ای است از جانب خدا و ادب (که خوش رفتاری و خوش گفتاری است در گفتن و نوشتن و زیستن)، کسی است که به رنج و زحمت، حاصل می‌توان کرد. پس هر که ادب را به خود بندد، بر آن قادر گردد، و هر که عقل را به خود بندد، چیزی را زیاد نمی‌کند به سبب این، مگر جهل».

۱۹/۱۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جبلة، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق روایت کرده است که گفت: به خدمت آن حضرت عرض کردم که:

فدای تو کردم، به درستی که مرا همسایه‌ای است که بسیار نماز می‌کند و صدقه بسیار می‌دهد و حج بسیار به جا می‌آورد و هیچ ناخوشی در او نیست. حضرت فرمود که: «ای اسحاق، عقلش چگونه است؟» اسحاق گفت که: گفتم: فدای تو کردم او را عقل درستی نیست.

حضرت فرمود که: «عملش بالا نمی‌رود و مقبول نمی‌شود، به واسطه بی‌عقلی که دارد».

۲۰/۲۰. حسین بن محمد، از احمد بن محمد ستیاری، از ابو یعقوب بغدادی روایت کرده است که گفت: ابن سکیت به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کرد که: چرا خدا موسی بن عمران را با عصا و ید بیضا (که سفیدی آن به طوری بود که شعاع آن بر شعاع آفتاب غلبه می‌نمود) و با آلت سحر و جادو (چیزی چند که به جادوگری می‌مانست)، فرستاد و حضرت عیسی را با آلت طبابت مبعوث گردانید و جناب محمد را- صلی الله علیه و آله و علی جمیع الانبیاء- به معجزه سخن و خطبه‌های فصیح بلیغه فرستاد؟ حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که:

«خدا چون موسی علیه السلام را مبعوث گردانید، سحر بر اهل عصرش غالب بود (چه ساحران در آن زمان بسیار بودند). پس از نزد خدا به سوی ایشان چیزی را آورد که مثل آن در قوه ایشان نبود، و آورد آنچه را که سحر ایشان به آن را باطل گردانید، و به واسطه آن حجت را بر ایشان تمام کرد. و خدا عیسی علیه السلام را فرستاد در هنگامی که ناخوشی‌های مزمن که به شدن آن دشوار بود در آن زمان ظاهر شده بود، و مردم به طبابت محتاج بودند، پس از نزد خدا ایشان را چیزی چند آورد که مثل آن در قوه ایشان نبود؛ چون مردگان را از برای ایشان زنده گردانیدن و کور مادرزاد و پیس را چاق نمودن به فرمان خدا، و به این علت، حجت خدا را بر ایشان تمام

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۲۳

ساخت. خدا محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد در وقتی که غالب بر مردم آن روزگار، خطبه‌ها و سخنان بلیغ و فصیح بود- ابو

یعقوب راوی گفت که: گمان می‌کنم که آن جناب، به جای «سخن» لفظ «شعر» را فرمود (یعنی: غالب بر ایشان شعر گفتن بود) - پس آن جناب از نزد خدا آن قدر از مواعظ و احکام را از برای ایشان آورد که گفتار ایشان را به آن باطل ساخت و به سبب آن حجت خدا را بر ایشان تمام گردانید».

ابن سکیت گفت: به خدا سوگند که هرگز مثل تو را ندیدم، پس بفرما که امروز حجت خدا بر خلق چه چیز است؟ آن حضرت فرمود که: «امروز حجت خدا بر خلق، عقل است که به واسطه آن می‌شناسد آن که را بر خدا راست می‌گوید و او را تصدیق می‌کند و آن که را بر خدا دروغ می‌گوید، می‌شناسد و او را تکذیب می‌کند».

ابن سکیت گفت: به خدا سوگند که جواب حق و درست همین است.

۲۱/۲۱. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از وِشاء، از مُثنیٰ حنّاط، از قُتیبه اعشی، از ابن ابی یعفور، از مولای بنی شیبان، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «چون قائم ما بر پا شود و ظاهر گردد، خدا دست قدرت و رحمت خویش را بر سرهای بندگان گذارد و عقل‌های ایشان را در آن جمع گرداند (یا به واسطه آن اختلاف از میانه ایشان برخیزد). و عقل هر یک به سر حد کمال رسد».

۲۲/۲۲. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان، از علی بن ابراهیم، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «حجت خدا بر بندگان، پیغمبر است، و عقل حجت است در آنچه میانه بندگان و خدا است».

۲۳/۲۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد به طور مرسل که گفت:

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ستون انسان و آنچه به آن برپا می‌شود، عقل است، و از عقل، فطانت و زیرکی و فهم و محافظت و علم به هم می‌رسد. و هر یک از اینها به واسطه عقل کامل می‌شود، و عقل، رهبر و محل دیدن و کلید امر اوست (که تمام امر او به وی روشن شود). پس هر گاه تقویت عقل او از نور باشد، عالم و حافظ و ذاکر و صاحب فطانت و فهم گردد، و به این، سبب چگونگی و جهت و حیثیت هر چیزی را بداند، و هر که او را خیرخواهی کند و هر که به او خیانت کند، همه را بشناسد. و چون این را شناخت، مجرای کار خویش و آنچه باعث پیوند و جدایی آن باشد، بشناسد (به این که هر چه از او سرزند و به آنچه موجب امداد و اخلال

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۲۵

آن باشد، دانا گرداند). و یگانگی را از برای خدا و اقرار به فرمان‌برداری را خالص گرداند. و چون این را به عمل آورد، آنچه را که از او فوت شده، دریابد و بر آنچه آمدنی است فرود آید (که بر آن مسلط گردد). و آنچه را که در آن است بشناسد و بداند که آن، از برای چه چیز در اینجاست و از کجا به او می‌رسد، و به سوی چه بازخواهد گشت، و همه اینها از تأیید و تقویت عقل است».

۲۴/۲۴. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از اسماعیل بن مهران، از بعضی از مردان خویش که راوی حدیث‌اند، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «عقل رهنمای مؤمن است».

۲۵/۲۵. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از وِشاء، از حمّاد بن عثمان، از سَری بن خالد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن جناب فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود که: یا علی، هیچ درویشی، سخت‌تر از جهل و هیچ مالی، پر نفع‌تر از عقل نیست».

۲۶/۲۶. محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از ابن ابی نجران، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «چون خدا عقل را آفرید، فرمود که: رو کن، عقل رو کرد، و بعد از آن فرمود که: پشت کن، پشت کرد. فرمود: به عزت و جلال خویش سوگند یاد می‌کنم که: هیچ خلقی را نیافریدم که از تو نیکوتر باشد. تو را امر

می‌کنم و تو را نهی می‌نمایم و تو را ثواب می‌دهم و تو را عقاب می‌کنم».

۲۷/۲۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از هیشم بن ابی مسروق نهدی، از حسین بن خالد، از اسحاق بن عمار که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: مردی هست که به نزد او می‌آیم و با او سخن می‌گویم به پاره‌ای از سخنان خویش، و او همه آن را می‌فهمد. و از جمله مردمان کسی هست که به نزد او می‌آیم و سخن می‌گویم که با او سخن کرده‌ام. و از جمله مردمان کسی هست که به نزد او می‌آیم و با او سخن می‌گویم، بعد از آن، آن را بر من رد می‌کند؛ چنانچه با او سخن کرده‌ام. و از جمله مردمان کسی هست که به این از چه راه است؟» عرض کردم که: نه. حضرت فرمود که: «آن که با او سخن می‌کنی به بعضی از سخنان خویش، و او همه آن را می‌شناسد، اینک کسی است که نطفه‌ای

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۲۷

که او از آن به وجود آمده، با عقلش سرشته شده، و اما آن که با او سخن می‌گویی و او همه سخنان تو را فرا می‌گیرد، و بعد از آن، تو را بر آنچه گفته‌ای جواب می‌گوید، اینک آن است که عقلش در شکم مادرش در او ترکیب شده. اما آن که سخن که داری با او می‌گویی و می‌گوید که دو مرتبه بگو، اینک آن است که عقلش در او ترکیب شده بعد از آن که بزرگ شده است، و به این جهت به تو می‌گوید که دو مرتبه بگو».

۲۸/۲۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از بعضی از آنان که آن را مرفوع ساخته‌اند، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: چون مردی را دیدید که بسیار نماز می‌کند و روزه بسیار می‌گیرد، به او تفاخر و مباهات مکنید، تا نظر نمایید و ببینید که عقلش چگونه است».

۲۹/۲۹. بعضی از اصحاب ما روایت کرده‌اند و آن را مرفوع ساخته‌اند، از مفضل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «ای مفضل، رستگاری نمی‌یابد آن که عقل ندارد و آن که علم ندارد، عاقل نمی‌شود و فکر نمی‌کند. و زود باشد آن که می‌فهمد برگزیده و بزرگوار گردد، و آن که حلم ورزد و بردباری نماید فیروزی یابد. و علم و دانش، سپر است از برای آنچه ناشایسته باشد، و راست گویی عزت است، و جهل خواری است، و فهم بزرگواری است، و بخشش موجب فیروزی یافتن و آسان شدن کار و روا شدن حاجت است، و خوش خلقی باعث جلب دوستی مردمان است، و آن که بر روزگار خویش عالم و داناست، آشفستگی‌ها ناگهان بر او وارد نشود».

هوشیاری و دوراندیشی، موجب بدگمانی می‌شود و واسطه در میان مرد و حکمت، نعمت عالم است (و آن، لذتی است که در حل مشکلات می‌یابد). و جاهل، در میان این دو، محروم است (حاصل معنی، آن که عالم، به نعمت خود لذت می‌برد و جاهل، بهره از آن ندارد). خدا، دوست آن است که او را بشناسد، و دشمن آن است که معرفت او را بر خود ببندد، و عاقل، آمرزگار است (که از بدی‌ها می‌گذرد). و جاهل، غدار و مکار و خیانت کار. و اگر خواهی که مردم تو را گرامی دارند، نرمی پیشه خویش گردان و اگر خواسته باشی که تو را خواری رسانند، درشتی کن. و آن که اصلش گران مایه باشد، دلش نرم خواهد بود، و آن که سرشت و بنیادش درشت باشد، جگرش سخت می‌باشد، و آن که پیش دستی کند، در ورطه هلاکت گرفتار شود (که بیرون آمدنش از آن دشوار باشد). و آن که از عاقبت و آخر چیزی

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۲۹

ترسد، از فرورفتن در آنچه نمی‌داند درنگ کند و از جا به در نرود، و آن که ناگاه بر امری وارد شود، بی‌آن که علم و دانشی داشته باشد، بینی خویش را ببزد (که بسیار خوار و بی‌مقدار شود)، و آن که دانا نباشد، در نیابد، و آن که در نیابد، سالم نماند، و آن که سالم نماند، او را گرامی ندارند، و آن که او را گرامی ندارند، بر او ستم کنند، و شکست بر او وارد آید و آن که او را شکست



دهند، ملامتش بیش از آن است که مذکور شد، و آن که چنین باشد، سزاوارتر است از همه کس به آن که پشیمان شود».

۳۰ / ۳۰. محمد بن یحیی روایت کرده و آن را مرفوع ساخته، گفت که: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «هر که خصلتی از خصلت‌های خوب در او از برای من استوار گردد، او را بر آن بار می‌کنم و از نبودن آنچه غیر آن باشد، می‌گذرم و نمی‌گذرم از نبودن عقل و نه از نبودن دین؛ زیرا که جدا شدن از دین، جدایی از ایمنی است و گوارایی نمی‌باشد و بازندگی که با ترس باشد و نیستی عقل، نیستی زندگی است و چنین کسی را قیاس نمی‌توان کرد مگر به مردگان».

۳۱ / ۳۱. علی بن ابراهیم بن هاشم، از موسی بن ابراهیم مُحاربی، از حسن بن موسی، از موسی بن عبدالله، از میمون بن علی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: خوش آمدن مرد از خودش، دلیل است بر آن که عقلش ضعیف است».

۳۲ / ۳۲. ابو عبدالله عاصمی، از علی بن حسن، از علی بن اسباط، از حسن بن جهم، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت: اصحاب ما گروه امامیه، در نزد آن حضرت مذکور شدند و ذکر عقل در میان آمد، آن حضرت فرمود که: «اعتنایی نمی‌شود به شأن صاحبان این دین، از آنان که ایشان را عقلی نیست». گفتم که: فدای تو گردم، به درستی که از جمله آنان که امر امامت را وصف می‌کنند و به آن قائل‌اند، گروهی هستند که با ایشان ناخوشی در گفتار و کردار نیست، و ایشان را این عقل‌ها نمی‌باشد. آن حضرت فرمود که: «این گروه، نیستند از آنها که خدا با ایشان خطاب فرموده است: به درستی که خدا، چون عقل را آفرید به او فرمود: رو کن، رو کرد. و فرمود: پشت کن، پشت کرد. و پس فرمود که: به عزت خویش سوگند یاد می‌کنم که چیزی را نیافریدم که از تو نیکوتر باشد، -/ یا دوست‌تر باشد -/ به سوی من از تو، پس به تو می‌گیرم و به واسطه تو عطا می‌کنم».

۳۳ / ۳۳. علی بن محمد، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از بعضی از اصحاب ما،

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۳۱

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن جناب فرمود که: «در میانه ایمان و کفر، واسطه‌ای نیست مگر کمی عقل». به آن حضرت عرض شد که: ای پسر رسول خدا، معنی این، چه چیز است؟

فرمود که: «بنده خدا، حاجت خویش را به سوی مخلوق می‌برد. پس اگر نیت خویش را از برای خدا خالص گرداند، هر آینه می‌آید او را آنچه خواسته باشد در زمانی که از این شتابان‌تر باشند».

۳۴ / ۳۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از سهل بن زیاد، از عبیدالله دهقان، از احمد بن عمر حلبی، از یحیی بن عمران، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که:

«امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود که: به عقل، قعر حکمت بیرون آورده شد و به حکمت، قعر عقل بیرون آورده شد، و به نیکی سیاست و قهر کردن بر بدکار، ادب شایسته به هم می‌رسد».

و فرمود که: «می‌فرمود که: اندیشه کردن، باعث زندگی دل‌بینا است؛ چنانچه دهنده می‌رود در تاریکی‌ها به روشنی، به واسطه نیکی رهایی و رستن و کمی چشم داشت».

۳۵ / ۳۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از عبدالله بزّاز، از محمد بن عبدالرحمان بن حمّاد، از حسن بن عمّار، از امام جعفر صادق علیه السلام که در ضمن حدیث طولانی فرمود که:

«اول امور و آغازش، و قوت و آبادانی‌اش که هیچ چیزی جز به آن سودمند نیست، عقلی است که خداوند زینت آفریده‌هایش و نور آنها قرار داده است. پس با عقل، بندگان، آفریدگارشان را می‌شناسند و می‌فهمند که آنها آفریده شده‌اند. و این که خدا، مدبر آنهاست و آنها تدبیر می‌شوند. و نیز می‌فهمند که خدا، ماندگار و آنها رفتنی‌اند. مردم با عقلشان استدلال می‌کنند بر آنچه از آفریده خدا دیده‌اند، از آسمان و زمین و خورشید و ماه و شب و روز خدا و مردم و این که خدا، آفریدگار مردم و اینهاست، و تدبیر

کننده‌شان همیشه بوده و خواهد بود. و با او، خوب و بد را می‌شناسند، و ظلمت را در نادانی می‌دانند، و نور را در علم این آن چیزی است که عقل به آن راهنمایی می‌کند».

به ایشان گفته شد که: آیا برای بندگان عقل کافی است و نه غیر عقل؟

فرمود که: «عاقل، به خاطر دلالت عقلش که خدا آن را مایه قوام و زینت و هدایت او قرار داده، می‌فهمد که خدا حق است. و خدا، پروردگار اوست و می‌داند که پروردگارش خوشی و ناخوشی دارد، و طاعت و معصیت دارد. و در می‌یابد که عقلش به خوشی و ناخوشی خدا، راه

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۳۳

نمی‌برد، و می‌فهمد که به او دست نمی‌یابد جز با طلب علم و ادب که قوامی جز به او ندارد».

۳۶/۳۶. علی بن محمد، از برخی از اصحاب، از ابن ابی عمیر، از نضر بن سُوید، از حران و صفوان بن مهران جمال که گفتند: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدیم که می‌فرمود:

«ثروتی برتر از عقل، و درویشی بدتر از حماقت نیست و پشتیبانی در چیزی، بالاتر از مشورت نمی‌باشد.» (۱)

و این، آخر کتاب عقل [و جهل] است. و سپاس و ستایش از برای خدا است که پرورنده همه جانیان است به تنهایی. و خدا رحمت فرستد بر محمد و خاندان او و سلام گوید بر ایشان.

(۱). ترجمه دو حدیث ۳۵ و ۳۶ در نوشته مترجم -/ رحمه الله -/ نبود.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۳۴

صفحه سفید

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۳۵

## [۲] کتاب فضیلت علم

### اشاره

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۳۶

جای متن عربی

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۳۷

(۲) کتاب فضیلت علم

باب در بیان فرض علم و وجوب طلب نمودن آن و ...

(۲)

کتاب فضیلت علم

بسم الله الرحمن الرحيم

### ۱. باب در بیان فرض علم و وجوب طلب نمودن آن و ترغیب کردن بر آن «۱»

۱/۳۷. خبر داد ما را محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از حسن بن ابی الحسین فارسی، از عبدالله «۲» بن



زید، از پدرش، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: طلب کردن علم، واجب است بر هر مسلمانی. بدان و آگاه باش که خدا، طلب کنندگان علم را دوست می‌دارد».

۲/۳۸. محمد بن یحیی عطار، از محمد بن حسین، از محمد بن عبدالله، از عیسی بن عبدالله عمّری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «طلب کردن علم، واجب است».

۳/۳۹. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از بعضی از اصحاب خویش روایت کرده است که گفت: از امام موسی کاظم علیه السلام سؤال شد که: آیا مردم را می‌رسد که ترک کنند سؤال از آنچه به آن محتاج‌اند؟ فرمود که: «نه».

(۱). در بیشتر نسخه‌ها پیش از این، مذکور است: کتاب «فضل علم» و مؤید اول است به آنچه از شیخ طوسی منقول است که کتاب «عقل و فضل علم» را یک باب از کتاب‌های کافی شمرده [است] و آنچه از نجاشی - رحمه الله علیه - مروی است که کتاب «فضل علم» را از کتاب‌های کافی شمرده، بعد از آن که کتاب عقل را یاد نموده، مؤید دوم است و کلام کلینی - رضوان الله علیه - در این باب اضطراب تمام دارد؛ زیرا که پیش از این باب، تصریح به این که آخر کتاب عقل است فرموده، و در آخر این باب نیز، فرموده که: تمام شد کتاب عقل؛ و اگر چه در بعضی از نسخه‌ها به جای عقل، فضل علم واقع بوده، و در آخر کتاب توحید می‌فرماید: تمام شد کتاب «عقل و توحید» از کتاب کافی. و از دیباچه نیز چنین ظاهر می‌شود که علم را کتاب علیحه نباشد، بلکه آن، جزو کتاب عقل است و این، اظهر و اصح است. (مترجم)

(۲). در نسخه مترجم - رحمه الله - عبدالرحمان است.

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۳۹

۴/۴۰. علی بن محمد و غیر او، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، همه روایت کرده‌اند از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از ابو حمزه، از ابواسحاق سیعی، از آن که او را حدیث کرده که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «ای مردمان، بدانید که کمال دین، طلب کردن علم و عمل کردن به آن است. آگاه باشید که طلب کردن علم، واجب‌تر است بر شما از طلب کردن مال؛ زیرا که مال قسمت شده و مضمون است از برای شما، که خداوند عادل آن را در میان شما قسمت نموده و آن را ضامن شده، و زود باشد که وفا کند از برای شما و علم در نزد اهلش، مخزون است و شما مأمورید به طلب کردن آن از اهلش. پس آن را طلب کنید».

۵/۴۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد برقی، از یعقوب بن یزید، از ابو عبدالله - که مردی است از اصحاب ما - و آن را مرفوع ساخته که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: طلب کردن علم، واجب است».

۶/۴۲. و در حدیث دیگر گفت که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: طلب کردن علم، واجب است بر هر مسلمانی. بدان و آگاه باش که خدا طلب کنندگان علم را دوست می‌دارد».

۷/۴۳. علی بن محمد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از علی بن ابو حمزه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود که:

«طلب دانش کنید در دین اسلام و فقه بیاموزید؛ زیرا هر که از شما طلب دانش نکند در دین خویش و فقه نیاموزد، اعرابی و بیابانی است. به درستی که خدا در کتاب خود می‌فرماید:

«لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (۱)، یعنی: طلب دانش کنند در دین و فقه آموزند و تا بترسانند آنان که تفقه نموده‌اند و علم فقه آموخته‌اند گروه خویش را چون باز گردند به سوی ایشان، تا باشد که قوم ایشان بترسند از آنچه

ترسانیده می‌شوند».

۸/۴۴. حسین بن محمد، از جعفر بن محمد، از قاسم بن ربیع، از مُفَضَّل بن عمر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود که: «بر شما است که در دین خدا طلب دانش نمایید و فقه بیاموزید و چون بادیه نشینان نباشید؛ زیرا هر که در دین خدا

(۱). توبه، ۱۲۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۴۱

تفقه نکند، خدا در روز قیامت نظر رحمت به سوی او نکند و هیچ عملی را از برای او پاک نگرداند» (یعنی قبول نفرماید).  
 ۹/۴۵. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج، از ابان بن تغلب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «هر آینه دوست می‌دارم که اصحاب و یاران من، تازیانه‌ها بر سرهای ایشان زنند، تا طلب دانش کنند و فقه بیاموزند». باب در بیان صفت علم و فضیلت آن و فضیلت علما  
 ۱۰/۴۶. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از آن که آن را از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: مردی به خدمت آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، مردی که امر امامت را شناخته و اعتقاد درست دارد، ملازم خانه خویش شده، از آن بیرون نمی‌آید و به واسطه بیرون رفتن، در نزد هیچ یک از برادرانش معروف نشده. آن حضرت فرمود که: «این مرد، چگونه در دین خویش طلب دانش می‌کند و فقه می‌آموزد؟».

## ۲. باب در بیان صفت علم و فضیلت آن و فضیلت علما

۱/۴۷. محمد بن حسن و علی بن محمد روایت کرده‌اند از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از عبیدالله بن عبدالله دهقان، از دُرست واسطی، از ابراهیم بن عبدالحمید، از امام موسی کاظم علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل مسجد شد، دید که گروهی بر گرد مردی برآمده‌اند. فرمود که: این مرد، چه کاره است؟ به آن حضرت عرض شد که: مردی است بسیار دانا. فرمود که: بسیار دانا چیست؟ (یعنی: چه علمی را خوب می‌دانند؟) به آن حضرت عرض کردند که: داناترین مردمان است به نسب‌های عرب و جنگ‌هایی که در میان ایشان وقوع یافته و روزهایی که در جاهلیت معروف بوده و شعرهای ایشان و عربیت را خوب می‌دانند». حضرت گفت که: «جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: این علمی است که ضرر نمی‌رساند به آن که آن را نداند، و نفع نمی‌بخشد به آن که آن را بداند. بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: جز این نیست که علم، سه علم است: آیه محکمه که مبین و مفصل است (و در لفظ و معنی، هیچ اشکالی نیست) یا واجبی راست و درست (که کجی و عیبی در آن نباشد). یا سنتی که بر پا است و آنچه غیر از اینها است، زیاده است» (که به کار کسی نمی‌آید).

۲/۴۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد، از ابوالبختری،

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۴۳

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «به درستی که علما وارث‌های پیغمبرانند و وجه این، آن است که پیغمبران درم و دیناری را وانگذاشته‌اند که از ایشان ارث برند، و جز این نیست که میراث داده‌اند احادیثی چند از احادیث خویش را. پس هر که چیزی از آنها را فراگیرد و به آن چنگ در زند، به حقیقت که بهره تمامی را فرا گرفته است. پس نظر کنید به این علم خویش که آن را از که فرامی‌گیرید؛ زیرا که در میانه ما اهل بیت، در هر عصری عدولی چند هستند که تحریف گردانیدن غالیان و به خود بستن تباهاکاران و کجروان و تأویل کردن جاهلان را از آن دور می‌کنند».

۳/۴۹. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از حماد بن عثمان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «چون خدا خواسته باشد که خیری به بنده برساند، او را در دین خویش فقیه و دانشمند گرداند».

۴/۵۰. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از ربیع بن عبدالله، از مردی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود که: «کمالی که به سر حد کمال رسیده باشد، طلب دانش کردن است در دین، و صبر کردن بر مصیبت (و سختی که به کسی رسد) و اندازه کردن آنچه به آن زندگانی کنند بی زیاده و نقصان».

۵/۵۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «علما، امین‌هایند که بر ایشان اعتماد باشد و پرهیزگاران، حصارهایند و اوصیای پیغمبران، سرداران و آقایان».

۶/۵۲. و در روایت دیگر، چنین واقع شده که: «علما، نشانه‌های راه هدایتند و پرهیزگاران، حصارها و اوصیای، سردارانند».

۷/۵۳. احمد بن ادريس، از محمد بن حسان، از ادريس بن حسن، از ابواسحاق کندی، از بشیر دهان روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هیچ خیر و خوبی نیست در آن که طلب دانش نمی‌کند از اصحاب ما ای بشیر. به درستی که مردی از ایشان، چون به فقه و دانش خویش بی‌نیاز نگردد، به مخالفان محتاج شود. و چون به ایشان محتاج شود، او را در گمراهی خویش داخل گردانند و او نمی‌داند».

۸/۵۴. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرانش روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هیچ خوبی

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۴۵

در زندگی و زیستن دنیا نیست مگر از برای دو مرد: یکی عالمی که فرمان او برند و دیگری، گوش دهنده که آنچه می‌شنود نگاه دارد و به آن نفع یابد».

۹/۵۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر؛ و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی عمیر، از سیف بن عمیره، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود که: «عالمی که مردم به علم او منتفع شوند، یا خود به علم خویش منتفع شود، بهتر است از هفتاد هزار عابد».

۱۰/۵۶. حسین بن محمد، از احمد بن اسحاق، از سعدان بن مسلم، از معاویه بن عمّار روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: مردی هست که بسیار حدیث شما را روایت می‌کند و آن را در میان مردمان منتشر می‌سازد، و در دل‌های ایشان و دل‌های شیعیان شما سخت و محکم می‌گرداند، و شاید عابدی از شیعیان شما او را این روایت نیست. کدام یک از این دو بهتراند؟ فرمود که: «آن که بسیار روایت کننده حدیث ما است که به سبب آن، در دل‌های شیعیان ما سختی و استحکام به هم می‌رسد، از هزار عابد بهتر است». باب در بیان اقسام مردمان

### ۳. باب در بیان اقسام مردمان

۱/۵۷. علی بن محمد، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، همه از ابن محبوب، از ابی اسامه، از هشام بن سالم، از ابو حمزه، از ابو اسحاق سبئی، از آن که او را حدیث کرده، از کسانی که اعتماد بر ایشان می‌باشد، روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که می‌فرمود: «مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله باز گشتند به سوی سه کس: یکی عالمی که بر هدایت است از جانب خدا، که خدا او را غنی و بی‌نیاز گردانیده به آنچه دانسته از علم غیر خویش، و دیگر، جاهلی که ادعای علم می‌کند و او را هیچ علمی نیست و به آنچه در نزد اوست او را خوش می‌آید. به حقیقت که دنیا او را فریفته و

او غیر خویش را فریفته است، و دیگری، متعلمی که تعلیم گرفته از عالمی که بر راه راست است، از جانب خدا و بر نجات از عذاب آخرت بعد از آن که ادعای باطل نمود به هلاکت رسید و آن که دروغ به هم بافت، نا امید گردید».

۲/۵۸. حسین بن محمد اشعری، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از احمد بن

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۴۷

عائذ، از ابی خدیجه سالم بن مکرم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «مردمان سه قسم اند: عالم و متعلم که طالب علم است و فرومایگان» (که قدر و منزلتی ندارند).

۳/۵۹. محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد، از علی بن حکم، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «عالم باش یا متعلم (که علم را طلب کنی) یا اهل علم را دوست دار و قسم چهارم مباش که به دشمنی ایشان هلاک می شوی».

۴/۶۰. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از جمیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت شنیدم که می فرمود: «مردم، صبح می کنند بر سه قسم: عالم و متعلم و فرومایه. پس ماییم علما و شیعیان مایند که متعلمانند و باقی مردمان فرومایگان و اراذل اند». باب در بیان ثواب عالم و متعلم

#### ۴. باب در بیان ثواب عالم و متعلم

۱/۶۱. محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، همه، از جعفر بن محمد اشعری، از عبدالله بن میمون قدّاح و علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از قدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که در راهی رود که در رفتن آن، علمی را طلب کند، خدا او را در راهی به سوی بهشت در آورد. و به درستی که فرشتگان بال‌های خویش را بر زمین می گذارند از برای طالب علم از روی رضا و خشنودی به آن. و هر که در آسمان و هر که و هر چه در زمین است، طلب آموزش می نمایند از برای طالب علم؛ حتی ماهی در دریا. و فضیلت عالم بر عابد، چون فضیلت ماه است بر سایر ستارگان در شب چهارده.

و به درستی که علما، وارث‌های پیغمبرانند و پیغمبران، دینار و درمی را به میراث نداده اند، ولیکن علم را به میراث داده اند. پس هر که از آن فراگیرد، بهره تمامی را فرا گرفته است».

۲/۶۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از جمیل بن صالح، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «به درستی که

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۴۹

آن که علم را تعلیم مردم کند از شما، او را مزدی است، چون مزد آن که از او تعلیم گرفته و او را فضل و زیادتی است بر متعلم. پس علم را از حاملان علم که ائمه هدایتند، بیاموزید و آن را به برادران خویش تعلیم دهید؛ چنانچه علما آن را به شما تعلیم داده اند».

۳/۶۳. علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد برقی، از علی بن ابو حمزه، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود که: «هر که خیری را به کسی تعلیم کند، او را چون مزد کسی است که به آن عمل نماید». به خدمت آن حضرت عرض کردم که: پس اگر متعلم آن علم را به غیر خویش تعلیم دهد، این مزد از برای معلم اول جاری خواهد بود. حضرت فرمود که: «اگر آن را به همه مردمان تعلیم دهد، این مزد از برای او جاری گردد». عرض کردم که: پس اگر بمیرد نیز چنین خواهد بود؟ حضرت فرمود که: «و هر چند بمیرد».

۴/۶۴. به همین اسناد، از محمد بن عبدالحمید، از علاء بن رزین، از ابو عبیده حدّاء، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که

آن حضرت فرمود که: «هر که باب هدایتی را تعلیم کسی دهد، او را چون مزد کسی است که به آن عمل کند و این گروه عاملان، چیزی از مزدهای ایشان کم نمی‌شود. و هر که باب ضلالتی را تعلیم کسی دهد، بر او چون گناهان آنان است که به آن عمل کرده‌اند و این گروه عاملان، چیزی از گناهان ایشان کم نمی‌شود».

۵/۶۵. حسین بن محمد، از علی بن محمد بن سعد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته، از ابو حمزه، از علی بن الحسین علیه السلام که فرمود آن حضرت: «اگر مردم بدانند که چه منفعت‌ها در طلب کردن علم است، هر آینه آن را طلب کنند؛ هر چند که به ریختن خون‌ها و فرورفتن در دریاها باشد.

به درستی که خدای تبارک و تعالی وحی فرمود به سوی دانیال، که دشمن‌ترین بندگان من به سوی من، آن جاهلی است که حق اهل علم را سبک شمارد و اقتدای به ایشان را ترک نماید.

و به درستی که دوست‌ترین بندگان من به سوی من، آن پرهیزگاری است که طالب ثواب بزرگ باشد و همیشه با علما باشد و حلیمان را پیرو و از حکیمان قبول کند» (مراد از علما- / چنانچه بعضی گفته‌اند- / علمای شیعه است و از حکیمان، اوصیا و از حکیمان، پیغمبران).

۶/۶۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داوود منقری، از حفص بن غیاث روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «هر که

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۵۰

باب در بیان صفت علما

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۵۱

علم را بیاموزد و به آن عمل نماید و به جهت رضای خدا به مردم تعلیم دهد، او را در ملکوت آسمان‌ها که موضع ربوبیت و پادشاهی و عجایب و بدائع خدا است، بزرگ نامند، و گویند که: از برای خدا آموخت و از برای خدا عمل نمود و از برای خدا تعلیم داد».

## ۵. باب در بیان صفت علما

۱/۶۷. محمد بن یحیی عطار، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از معاویه بن وهب روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «علم را طلب کنید و با آن، به حلم و بردباری و آرام آراسته شوید و فروتنی نمایید از برای آن که آن را به وی تعلیم می‌دهید، و فروتنی کنید از برای آن که علم را از وی طلب نموده‌اید. و علمای ستم‌کار مباحثید که باطل شما حق شما را می‌برد و آن را ضایع می‌کند».

۲/۶۸. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حماد بن عثمان، از حارث بن مغیره نصری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در فرموده خدای عزوجل «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»<sup>۱</sup>، یعنی: «جز این نیست که می‌ترسند خدا را بعضی از بندگان او که علما و دانایانند». آن حضرت فرمود: «مقصود خدا از علما، کسی است که کردار او، مصدق گفتارش باشد. و هر که کردارش گفتارش را تصدیق نکند (که قول و فعلش مخالف یکدیگر باشد) عالم نیست».

۳/۶۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد برقی، از اسماعیل بن مهران، از ابوسعید قنطاط، از حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که:

«امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود که: آیا شما را خبر ندهم با آن کس که فقاقت و دانشمندی او به مرتبه کمال رسیده، و چنین کسی آن است که مردم را از رحمت خدا ناامید نسازد و ایشان را از عذاب خدا ایمن نگرداند در نافرمانی‌های خدا

و ایشان را رخصت ندهد، و قرآن را از روی بی رغبتی ترک نکند که به سوی غیر آن رغبت کند. بدانید و آگاه باشید که خیری نیست در علمی که دریافتی در آن نباشد. آگاه باشید که خیری نیست در خواندنی که تأمل و عاقبت اندیشی در آن نباشد. آگاه باشید که خیری نیست در عبادتی که تفکری در آن نباشد».

(۱). فاطر، ۲۸.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۵۳

در روایت دیگر چنین است که: «آگاه باشید که خیری نیست در علمی که دریافتی در آن نباشد. آگاه باشید که خیری نیست در خواندنی که تدبری در آن نباشد. آگاه باشید که خیری نیست در عبادتی که دانشی در آن نباشد. آگاه باشید که خیری نیست در قربانی کردن، یا خدا را پرستیدنی، که پرهیزکاری در آن نباشد».

۴/۷۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان نیشابوری، همه از صفوان بن یحیی، از حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود که: «از نشانه‌های فقه و دانش، بردباری و خاموشی است».

۵/۷۱. احمد بن عبدالله، از احمد بن محمد برقی، از بعضی از اصحاب خویش روایت کرده است و آن را مرفوع ساخته که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «سبکی و غفلت، در دل عالم نمی‌باشد».

۶/۷۲. به همین اسناد از محمد بن خالد، از محمد بن سنان مروی است و آن را مرفوع ساخته که گفت: «عیسی بن مریم علیه السلام به حواریان فرمود که: ای گروه حواریان، مرا به سوی شما، حاجتی است، آن را از برای من روا کنید. گفتند که: یا روح الله، حاجت تو برآورده است».

پس عیسی برخاست و پای‌های ایشان را شست (در بعضی از نسخه‌ها مذکور است که آن را بوسید). گفتند که: یا روح الله، ما به این، از تو سزاوارتر بودیم. حضرت عیسی فرمود که:

سزاوارترین مردمان به خدمت، که کاری کردن است برای رضای خدا با فروتنی، آن است که عالم باشد. جز این نیست که من، این چنین فروتنی نمودم از برای آن که شما بعد از من در میان مردمان فروتنی کنید؛ چون فروتنی کردن من از برای شما بعد از آن بود. سپس حضرت عیسی علیه السلام فرمود که: به فروتنی، حکمت، درست کرداری و راست گفتاری، آبادان می‌شود، نه به تکبر و سربلندی. همچنین در زمین نرم و دشت، کشت می‌روید، نه در کوه».

۷/۷۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از آن که او را ذکر کرده، از معاویه بن وهب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود که: ای طلب کننده علم، به درستی که عالم را سه نشانه است: علم و حلم و خاموشی».

و از برای آن که علم را به خود می‌بندد، سه نشانه است: با آن که از او بالاتر است، منازعه می‌کند، به نافرمانی و بی ادبی ستم می‌کند بر آن که از او پست تر است، به غالب شدن بر او،

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۵۴

باب در بیان حق عالم

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۵۵

و ظالمان و ستم کاران را یاری می‌نماید و پشت به پشت ایشان می‌گذارد».



۱/۷۴. علی بن محمد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از سلیمان بن جعفر جعفری، از آن که او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود: از جمله حق عالم آن است که بر اصرار نکنی بر او در سؤال کردن و جامه آن را نگیری، چون بر او داخل شوی و در نزد او گروهی باشی، بر همه ایشان سلام کن و او را به تحیت و سلام تخصیص ده (بر ایشان عموماً سلام کن و بر او خصوصاً) و در پیش روی او بنشین و در پشت سر او منشین، و به چشم و دست خویش اشاره مکن، و بسیار مگو که فلان کس چنین گفته، و فلان کس چنین گفته، به جهت مخالفت گفتار او. به طول صحبت او، دل تنگ مشو؛ زیرا که داستان علم، چون داستان درخت خرما است که آن را انتظار می‌بری تا چیزی از آن بر تو فرود آید. اجر عالم بزرگ‌تر است از اجر آن که روزها روزه بدارد و شب‌ها به عبادت ایستاده باشد و در راه خدا با کافران جهاد کند». باب در بیان ضرر مردن علما

## ۷. باب در بیان ضرر مردن علما

۱/۷۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از ابو ایوب خزّاز، از سلیمان بن خالد، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: «هیچ کس از مؤمنان نمی‌میرد که مردنش دوست‌تر باشد به سوی شیطان از مردن فقیه دانشمند».

۲/۷۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «چون مؤمن فقیه بمیرد، در دین اسلام چنان شکافی به هم رسد که هیچ چیز آن را مسدود نکند».

۳/۷۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علی بن ابی حمزه روایت کرده است که گفت: شنیدم از ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام که می‌فرمود: «چون مؤمن بمیرد، فرشتگان خدا، بقعه‌های زمینی که خدا را بر روی آن عبادت می‌کرده و درهای آسمان که عمل‌های او در آن بالا می‌رفته، همه بر او بگریند، و در دین اسلام چنان شکافی به هم رسد

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۵۶

باب در بیان هم‌نشینی با علما و صحبت ایشان

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۵۷

که چیزی آن را نبندد؛ زیرا که مؤمنان فقیه، حصارهای اسلام‌اند (که آن را محافظت می‌نمایند)؛ چنانچه حصار شهر آن را از دشمن محافظت می‌کند».

۴/۷۸. از او، از احمد، از ابن محبوب، از ابو ایوب خزّاز، از سلیمان بن خالد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «کسی از مؤمنان نمی‌میرد، که مردن او دوست‌تر باشد به سوی شیطان، از مردن فقیه دانشمند».

۵/۷۹. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از عمویش یعقوب بن سالم، از داود بن فرقد روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «پدرم فرمود: به درستی که خدای عزوجل علم را نمی‌گیرد، بعد از آن که آن را فرو فرستاده است، و لکن عالم می‌میرد و آنچه را که می‌داند، با خود می‌برد. پس جفاکاران جاهل که از حق دوراند، متوجه امور مردم می‌شوند و گمراه می‌گردند، و مردم را گمراه می‌گردانند، و هیچ خیری نیست در چیزی که آن را اصلی نباشد» (و مراد از آن، علم است؛ چه آن اصل همه خوبی‌ها است).

۶/۸۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از محمد بن علی، از آن که او را ذکر کرده از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «حضرت علی بن الحسین علیه السلام [فرموده] که: «فرموده خدای تعالی: «أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ

تَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» (۱)، «مرا سخی می گرداند در باب شتاب مرگ و کشتن در میانه ما». «آیا ندیدند و ندانستند آن که ما می آییم (یعنی فرمان ما می آید) زمین را در حالتی که کم می کنیم آن را از کنارهای آن». حضرت فرمود که: «آن رفتن علما است».

### ۸. باب در بیان هم نشینی با علما و صحبت ایشان

۱/ ۸۱. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی روایت کرده، از یونس و آن را مرفوع ساخته که گفت: «لقمان به پسر خود فرمود که: ای فرزند من، مجلس ها را برگزین با بینایی و معرفت به حال آنها. پس اگر دیدی گروهی را که خدای عزوجل را یاد می کنند، با ایشان بنشین؛ زیرا که اگر تو عالم باشی، علم تو، تو را نفع می بخشد و اگر جاهل باشی، تو را تعلیم می نمایند. و شاید که خدا سایه رحمت خویش را بر ایشان افکند، پس تو را با ایشان فراگیرد. و هر گاه گروهی را دیدی که خدا را یاد نمی کنند، با ایشان منشین؛ زیرا که اگر عالم باشی، علم تو، تو

(۱). رعد، ۴۱.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۵۹

را نفع نمی بخشد و اگر جاهل باشی، جهل تو را زیاد می کنند، و شاید که خدا عقوبتی را برایشان فرود آورد، پس تو را با ایشان فراگیرد».

۲/ ۸۲. علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی همه روایت کرده اند، از ابن محبوب، از درست بن ابی منصور، از ابراهیم بن عبد الحمید، از ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام که آن حضرت فرمود: «حدیث کردن و صحبت داشتن با عالم که بر سر مزبل ها نشسته باشی، بهتر است از صحبت داشتن با جاهل که بر روی فرش های فاخر پر پهنا نشسته باشی».

۳/ ۸۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد برقی، از شریف بن سابق، از فضل بن ابی قُره، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: حواریان به عیسی علیه السلام عرض کردند که: یا روح الله، با که هم نشینی کنیم؟ فرمود: با آن که دیدن او، خدا را به یاد شما آورد و سخن او، باعث زیادتى در علم شما باشد و عمل او، شما را در آخرت راغب گرداند».

۴/ ۸۴. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از ابن ابی عمیر، از منصور بن حازم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هم نشینی با اهل دین، باعث شرف و بزرگواری دنیا و آخرت است».

۵/ ۸۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد اصبهانی، از سلیمان بن داود منقری، از سفیان بن عَینه، از مسعر بن کِدام، روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود: «هر آینه مجلسی که در آن بنشینم با آن که بر او اعتماد داشته باشم، در نزد من وثوقش از عمل یک سال بیشتر است». باب در بیان سؤال کردن از عالم و مذاکره نمودن با او

### ۹. باب در بیان سؤال کردن از عالم و مذاکره نمودن با او

۱/ ۸۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از بعضی اصحاب ما، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت پرسیدم از آبله داری که جنب شده بود و او را غسل دادند، بعد از آن مرد. حضرت فرمود که: «او را کشتند، و چرا نپرسیدند که چه باید کرد؟ زیرا که چاره دشواری و درماندگی پرسیدن است».



۸۷/۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حماد بن عیسی، از حریز، از

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۶۱

زراره و محمد بن مسلم و بُرید عَجَلی، روایت کرده است که گفتند: امام جعفر صادق علیه السلام به حران بن اعین فرمود در باب چیزی که از آن حضرت سؤال کرده بود که: «جز این نیست که مردم هلاک می‌شوند به جهت آن که سؤال نمی‌کنند، و آنچه را نمی‌دانند نمی‌پرسند».

۸۸/۳. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از عبدالله بن میمون قدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود که: «به درستی که این علم، بر آن قفلی هست و کلید آن، پرسیدن است».

علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام مثل این را روایت کرده است.

۸۹/۴. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبدالرحمان، از ابو جعفر اَحوّل از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «مردم را نمی‌رسد (و رخصت ندارند) تا سؤال کنند (و طلب دانش نمایند) و امام خویش را بشناسند، و ایشان را می‌رسد که عمل کنند به آنچه امام می‌فرماید و هر چند که آن فرموده تقیه باشد».

۹۰/۵. علی، از محمد بن عیسی، از یونس، از آن که او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تف بر آن مردی که در هر روز جمعه خویش را فارغ نسازد از برای کار دین خود، تا آن را واری و بازجویی کند و از دین و آنچه در آن در کار است، سؤال نماید».

در روایت دیگری به جای «تف بر آن مردی»، «تف بر هر مسلمانی» واقع شده.

۹۱/۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبدالله بن سَنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که خدای عزّوجلّ می‌فرماید که: با یکدیگر علم را یاد کردن در میان بندگان من، از آنهاست که دل‌های مرده بر آن زنده می‌شود، هر گاه ایشان در آن، به سوی فرمان من منتهی شوند، که از آن که من امر کرده‌ام گرفته باشند».

۹۲/۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سَنان، از ابوالجارود، روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «خدا رحمت کند بنده را که علم را زنده دارد». ابوالجارود گفت که: عرض کردم که: زنده داشتن آن چیست؟ فرمود:

«آن است که با اهل دین و صاحبان پرهیزگاری، آن را یاد نماید».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۶۳

۹۳/۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عبدالله بن محمد حَجّال، از بعضی از اصحاب خویش روایت کرده و آن را مرفوع ساخته که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «با یکدیگر ذکر و ملاقات کنید، و در میانه خویش تکلم کنید به حدیث؛ زیرا که حدیث، باعث جلای دل‌ها است. به درستی که دل‌ها، زنگ می‌گیرد؛ چنان که شمشیر زنگ می‌گیرد و جلای آن، به حدیث است». باب در بیان بذل و بخشش علم

۹۴/۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از فضاله بن ایوب، از عمر بن ابان، از منصور صیقل که گفت: شنیدم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «تذاکر علم (و آن را با یکدیگر یاد کردن)، به منزله خواندن و بازجویی (و حفظ و تازگی عهد با) آن است و چنین خواندنی چون نمازی است که مقبول باشد».

۱/۹۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل بن بَرِیع، از منصور بن حازم «۱»، از طلحة بن زید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «در کتاب علی علیه السلام خواندم که: خدا بر جاهلان عهد و پیمان در طلب کردن علم نگرفت تا [این که] بر علما، عهد و پیمان گرفت به بذل و بخشش علم از برای جاهلان؛ زیرا که علم، پیش از جهل بوده است».

۲/۹۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد برقی، از پدرش، از عبدالله بن مغیره و محمد بن سنان، از طلحة بن زید، از امام جعفر صادق علیه السلام درباره آیه «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ» «۲»، که ترجمه آن این است که: «و مگردان رخ خویش را به جهت مردمان» (یعنی روی خویش را به یک سو مبر و میل مده). که آن حضرت فرمود: «باید که مردمان در نزد تو در علم برابر باشند» (چنان نباشی که به بعضی عطا کنی و به بعضی نه. یکی را بر دیگری بدون مرجحی ترجیح دهی کما و کیفاً).

۳/۹۷. به همین اسناد از پدرش، از احمد بن نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود: «زکات علم، به این است که آن را به بندگان خدا تعلیم دهید».

(۱). در نسخه مترجم - رحمه الله - منصور بن حازم است.

(۲). لقمان، ۱۸.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۶۴

باب در بیان نهی از گفتار بی علم

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۶۵

۴/۹۸. محمد بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبدالرحمان، از آن که او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: «عیسی بن مریم، بر پا ایستاد، خطبه خواند در میانه بنی اسرائیل، پس فرمود که: ای بنی اسرائیل، حکمت را بر جاهلان مگویید، که بر آن ستم کرده باشید، و آن را از اهلیش که طالب آن باشند و قابلیت آن را داشته باشند، منع مکنید که بر ایشان ستم نموده باشید».

### ۱۱. باب در بیان نهی از گفتار بی علم

۱/۹۹. محمد بن یحیی، از احمد و عبدالله - پسران محمد بن عیسی - / از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از مُفضَّل بن یزید روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «تو را نهی می‌کنم از دو خصلت که در این دو خصلت، مردان هلاک شده‌اند: یکی آن که تو را نهی می‌کنم از آن که خدا را عبادت کنی به باطل که خدا آن را نفرموده باشد، و دیگر، آن که مردم را فتوا دهی به آنچه نمی‌دانی».

۲/۱۰۰. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس، از عبدالرحمان بن حجاج روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «پرهیز کنید از دو خصلت که در این دو خصلت، هلاک شده هر که هلاک شده: پرهیز از آن که مردم را فتوا دهی برای خویش یا عبادت کنی به آنچه نمی‌دانی».

۳/۱۰۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ابو عبیده حذاء، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «هر که مردم را فتوا دهد، بی آن که علمی داشته باشد، و هدایتی یافته باشد، فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب، او را لعنت کنند و به او ملحق شود گناه هر که به فتوای او عمل کند».

۴/۱۰۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن علی و شاء، از ابان احمر از زیاد بن ابی

رجاء، از امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرمود:

«آنچه را دانستید بگوئید، و آنچه را ندانستید، بگوئید که: خدا، بهتر می‌داند. به درستی که مردی هست که آیه را از قرآن بیرون می‌آورد (به این که آن را بر معنی حمل می‌کند برای خویش) و در باب آن آیه، از بلندی به پستی می‌افتد به آنچه دورتر است از مسافتی که در میانه آسمان و زمین است».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۶۷

(بنا بر آنچه در بعضی نسخه‌ها واقع شده، معنی آن می‌شود که در آن آیه، در غیر راهی که دارد می‌رود و آن را می‌دزدد. بنا بر بعضی نسخه‌ها، معنی آن است که آن آیه را تحریف می‌کند. ظاهر این است که هر دو، تحریف باشد و اول صحیح است. و خطاب حضرت در این حدیث، با علما اصحاب خویش بوده).

۵/۱۰۳. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از ربیع بن عبدالله، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود که: «عالم را می‌رسد آن که بگوید که: خدا بهتر می‌داند، چون او را سؤال کنند از چیزی و حال آن که او را نمی‌داند، و غیر عالم را روا نیست که این را بگوید».

۶/۱۰۴. علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد بن خالد، از حماد بن عیسی، از حریر بن عبدالله، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود که:

«چون یکی از شما را سؤال کنند از آنچه نمی‌داند، بگوید که: نمی‌دانم و نگوید که: خدا بهتر می‌داند؛ زیرا آن شکی در دل صاحبش می‌اندازد که او نیز می‌داند. و چون آن که از وی سؤال شده بگوید که: نمی‌دانم، سائل او را متهم نمی‌سازد».

۷/۱۰۵. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از علی بن اسباط، از جعفر بن سماعه، از چند نفر، از ابان، از زرارة بن اعین روایت کرده که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم که حق خدا بر بندگان چیست؟ فرمود: «آن که بگویند آنچه را که می‌دانند، و بایستند در نزد آنچه نمی‌دانند» (که چیزی نگویند).

۸/۱۰۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از یونس، از ابو یعقوب - که اسحاق بن عبدالله است - از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «به درستی که خدا بندگان خویش را ترغیب کرده به دو آیه از کتاب خود: یکی آن که نگویند تا بدانند، و دیگر آن که رد نکنند آنچه را که نمی‌دانند. خدای عز و جل فرموده است: «أَلَمْ لَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ» (۱)، یعنی: «آیا گرفته نشد برایشان پیمانی که در کتاب است (یعنی تورات) تا آن که نگویند بر خدا مگر سخن راست و آنچه را که حق باشد».

و فرموده است: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ» (۲)، یعنی: بلکه تکذیب

(۱). اعراف، ۱۶۹.

(۲). یونس، ۳۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۶۹

کردند به آنچه احاطت نکرده‌اند به دانش آن که گرداگرد آن را فرو گرفته باشند و هنوز نیامده ایشان را تأویل حقیقت معنی آن». ۹/۱۰۷. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از داود بن فرقد، از آن که او را حدیث کرده، از ابن شبرمه روایت کرده است که گفت: به خاطر نیاوردم آن حدیثی را که از جعفر بن محمد علیه السلام شنیدم، مگر آن که نزدیک بود که دلم شکافته شود. حضرت فرمود که:

«حدیث کرد مرا پدرم، از جدّم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله». ابن شبرمه گفت: و به خدا سوگند یاد می‌کنم که نه پدرش بر

جدش دروغ گفت و نه جدش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله. فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که به قیاس‌ها عمل کند، به حقیقت که خود هلاک شده و دیگران را هلاک گردانیده، و هر که مردم را فتوا دهد بدون علم و حال آن که ناسخ را از منسوخ و محکم را از متشابه نداند، و اینها را از یکدیگر تمیز ندهد، به حقیقت که خود هلاک شده و دیگران را هلاک گردانیده». باب در بیان آن که عمل می‌کند بی علم

## ۱۲. باب در بیان آن که عمل می‌کند بی علم

۱/۱۰۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن سنان، از طلحه بن زید که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «آن که عمل می‌کند بی آن که بصیرت و بینایی داشته باشد، چون رونده‌ای است که در بی‌راهه می‌رود که شتاب در رفتن، او را به جز دوری از راه چیزی نمی‌افزاید».

۲/۱۰۹. محمد بن یحیی، از احمد محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از ابن مُسکان، از حسین بن صیقل «۱» روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:

«خدا عملی را قبول نمی‌کند، مگر با معرفت، و نه معرفتی را مگر با عمل. پس هر که عارف شد، معرفت او را دلالت می‌کند بر عمل، و هر که عمل نکند، او را معرفتی نباشد. به درستی که ایمان، بعضی از آن، از بعضی دیگر حاصل می‌شود» (چه اجزای آن به یکدیگر پیوسته است).

۳/۱۱۰. از او، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از آن که او را روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که عمل کند بدون علم، آنچه را که فاسد و تباه می‌سازد، بیشتر است از آنچه را که اصلاح می‌کند».

(۱). در نسخه مترجم - رحمه الله - حسین بن صیقل است.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۷۰

باب در بیان عمل کردن به علم

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۷۱

## ۱۳. باب در بیان عمل کردن به علم

۱/۱۱۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حماد بن عیسی، از عمر بن اذینه، از ابان بن ابی عیاش، از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که از پیغمبر صلی الله علیه و آله حدیث می‌کرد که آن جناب در بعضی از سخنان خویش فرمود که: «علما دو قسمند: یکی عالمی است که به علم خود عمل می‌کند. چنین عالمی نجات خواهد یافت، و دیگر، عالمی است که به علم خود عمل نمی‌کند و چنین کسی هلاک خواهد شد.

به درستی که اهل جهنم، متأذی می‌شوند از بوی عالمی که به علم خود عمل نکرده باشد.

به درستی که سخت‌ترین اهل جهنم از روی پشیمانی و اندوه بردن بر چیزی که فوت شده، مردی است که بنده را به سوی خدا خوانده، و آن بنده او را استجابت نموده و از وی قبول فرموده و خدا را اطاعت کرده، بعد از آن که خدا او را داخل بهشت گردانیده و دعوت کننده را داخل جهنم کرده باشد به واسطه آن که به علم خود عمل نکرده و پیروی خواهش نفس و آرزوی دراز نموده، اما پیروی خواهش نفس این کس را از حق باز می‌دارد و آرزوی دراز آخرت را از یاد این کس می‌برد».

۱۱۲/۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «علم، به عمل پیوسته است.

پس هر که عالم باشد، عمل کند و هر که عمل کند، عالم باشد. و علم، عمل را آواز می‌دهد، پس اگر او را جواب داد، می‌ماند و اگر نه، از او مفارقت می‌کند».

۱۱۳/۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن محمد قاشانی، از آن که او را ذکر کرده، از عبدالله بن قاسم جعفری، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: «به درستی که عالم، هر گاه به علم خود عمل نکند، موعظه او از دل‌ها می‌لغزد؛ چنانچه باران از سنگی که در نهایت نرمی و همواری باشد، می‌لغزد».

۱۱۴/۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از منقری، از علی بن هاشم بن برید، از پدرش روایت کرده است که گفت: مردی به خدمت علی بن الحسین علیه السلام آمد و از آن حضرت مسایلی چند سؤال نمود و آن جناب جواب او را فرمود. بعد از آن بر گشت تا از مثل آن مسایل سؤال کند، حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود که: «در انجیل نوشته شده است که: تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۷۳

آنچه را که نمی‌دانید طلب دانستن آن مکنید، با وجودی که به آنچه دانا شده‌اید، عمل نکرده باشید؛ زیرا که علم، هر گاه به آن عمل نشود، ثمره ندارد، مگر آن که صاحبش بر کفر خویش می‌افزاید و از خدا دورتر می‌شود».

۱۱۵/۵. محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: ناجی، به چه چیزی شناخته می‌شود؟ فرمود که: «هر که کردارش موافق گفتارش باشد، شهادت خدا به نجات از برای او ثابت است. و هر که کردار او موافق گفتارش نباشد، موضع ودیعه و امانت است» (یا امانت را به او سپرده‌اند. یعنی: ایمان و اعتقادش به طور عاریه است که از او خواهند گرفت).

۱۱۶/۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، و آن را مرفوع ساخته که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود در بعضی از سخنان خود که به آن خطبه خواند، بر سر منبر که: «ای گروه مردمان، چون بدانید، عمل کنید به آنچه دانستید تا باشد که شما راه راست یابید. به درستی که عالمی که به غیر علم خود عمل نماید، چون جاهل سرگردانی است که از بی‌خودی جهل خود به هوش باز نیاید. بلکه به حقیقت چنین دانستم که حجت بر او بزرگ‌تر است و حسرت و اندوه بر این عالم که از علم خویش بیرون آمده (چنانچه مار از پوست بیرون آید). یعنی: از آن اعراض نموده، بیشتر است از حسرت بر این جاهل که در جهل خویش سرگردان است؛ هر چند که هر دو سرگرداند و هلاک خواهند گردید.

و خویش را در اضطراب می‌فکنید که شک می‌کنید و شک می‌کنید که کافر می‌شوید و خویش را رخصت و دستوری مدهید که سهل انگاری می‌کنید و در حق، سهل انگاری مکنید که نقصان می‌کنید. به درستی که از جمله حق خدا بر شما آن است که در دین دانا شوید و از جمله دانش آن است که فریفته نشوید. به درستی که خیرخواه‌ترین شما از برای خویش، آن است که اطاعت پروردگار خویش را بیشتر نماید و از همه شما فرمان برنده‌تر باشد.

خیانت‌کارترین شما با خویش، معصیت‌کارترین شما است که پروردگار خویش را بیش از همه نافرمانی کند. هر که خدا را اطاعت کند، ایمن و شاد گردد و هر که خدا را معصیت نماید، نومید و پشیمان شود».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۷۴

باب در بیان آن که علم خویش را آلت خوردن مال مردم ساخته

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۷۵

۱۱۷/۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از آن که او را ذکر کرده، از محمد بن

عبدالرحمان بن ابی لیلی، از پدرش، که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «چون علم را شنیدید و دانستید، به آن عمل نمایید. و باید که دل‌های شما، گشاده باشد؛ زیرا که علم، چون بسیار شود در دل آن کسی که تاب تحمل آن نداشته باشد، شیطان بر او دست یابد. پس چون شیطان با شما خصومت و جدال کند، رو به او آورید به آنچه می‌شناسید؛ زیرا که مکر و حيله شیطان، سست و ضعیف است». عرض کردم که: آنچه را که می‌شناسیم چیست (تا با آن با وی مخاصمه نمایم)؟ فرمود که: «با او مخاصمه کنید به آنچه از برای شما ظاهر شده از قدرت خدای عزوجل».

#### ۱۴. باب در بیان آن که علم خویش را آلت خوردن مال مردم ساخته و آن که به آن فخر و مباهات می‌نماید

۱/۱۱۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن ابراهیم، از پدرش، همه روایت کرده‌اند از حماد بن عیسی، از عمر بن اذینه، از ابان بن ابی عیاش، از سلیم بن قیس که گفت: شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که می‌فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: دو پر اشتهای پر خورند که سیر نمی‌شوند: یکی طلب کننده دنیا، و دیگری طلب کننده علم. پس هر که اقتضار کند از دنیا بر آنچه خدا از برای او حلال گردانیده، سالم می‌ماند. و هر که آن را بگیرد از جایی که حلال نباشد، هلاک می‌شود؛ مگر آن که توبه کند و آن حرام را به صاحبش برگرداند.

و هر که علم را از اهل آن فرا گیرد، و به علم خود عمل نماید، نجات یابد و هر که دنیا را به علم اراده کند، همان دنیا بهره اوست». ۲/۱۱۹. حسین بن محمد بن عامر، از مَعْلَى بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از احمد بن عائد، از ابی خدیجه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «هر که حدیث را خواهد به جهت منفعت دنیا، او را در آخرت نصیبی نخواهد بود. و هر که خیر آخرت را به آن اراده کند، خدا خیر دنیا و آخرت را به او عطا فرماید».

۳/۱۲۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد اصبهانی، از منقری، از حفص بن غیاث، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «هر که حدیث را به جهت منفعت دنیا اراده کند، او را در آخرت نصیبی نباشد».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۷۶

باب در بیان لزوم حجت بر عالم و سخت گرفتن امر بر او

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۷۷

۴/۱۲۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم، از منقری، از حفص بن غیاث، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود که: «چون عالم را ببینید که با دنیای خویش محبت داشته باشد، او را بر دین خود متهم کنید؛ زیرا که هر که دوست چیزی باشد، آنچه را که دوست می‌دارد، رعایت می‌نماید». و فرمود که: «خدا به سوی داود علیه السلام وحی فرمود که: در میانه من و خود، عالمی قرار مده که فریفته دنیا باشد، که تو را از راه دوستی من باز می‌دارد؛ زیرا که این گروه، راه‌زنان بندگان منند که مرا می‌خواهند. به درستی که پست‌تر چیزی که من با ایشان می‌کنم، آن است که شیرینی لذت مناجات با خود را از دل‌های ایشان بر می‌کنم».

۵/۱۲۲. علی، از پدرش، از نوفلی، از سَکُونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: فقها، امین‌های پیغمبرانند؛ مادام که در دنیا داخل نشوند. به آن حضرت عرض شد که: یا رسول الله، مراد از دخول ایشان در دنیا چیست؟

فرمود که: پیروی کردن از سلطان و چون چنین کنند، از ایشان حذر کنید بر دین خویش».

۶/۱۲۳. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از ربیع بن عبدالله، از آن که او را حدیث کرده، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود که: «هر که طلب علم کند از برای آن که فخر و مباهات کند با علما، یا با

سفیهان کم عقل به آن جدال و ستیزه نماید، یا به آن روی مردم را به سوی خویش گردانند، جای خویش را در جهنم آماده داند؛ زیرا که ریاست و مهتری صلاحیت ندارد، مگر از برای اهل آن».

### ۱۵. باب در بیان لزوم حجت بر عالم و سخت گرفتن امر بر او

۱/۱۲۴. علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از منقری، از حفص بن غیاث، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود: «ای حفص، از برای جاهل هفتاد گناه آمرزیده می‌شود، پیش از آن که یک گناه از برای عالم آمرزیده شود».

۲/۱۲۵. به همین اسناد از او روایت شده که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «عیسی بن مریم فرمود: وای بر علمای بد! کسی نمی‌داند که آتش بر ایشان چگونه زبانه می‌کشد».

۳/۱۲۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، همه روایت کرده‌اند از ابن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج، که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «چون روح به این جا رسید- و با دست خود اشاره به حلقوم خویش فرمود- عالم

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۷۹

را توبه نمی‌باشد». پس این آیه را خواند: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشُّوَاءَ بِجَهَالَةٍ» (۱)، یعنی: «جز این نیست که قبول توبه بر خدا واجب است به مقتضای وعده و لطف از برای آنان که بدی را به جا می‌آورند به نادانی و سفاقت نه از روی علم و دانش».

۴/۱۲۷. محمد بن یحیی، از احمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نصر بن سُوید، از یحیی حلبی، از ابو سعید مُکاری، از ابوبصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که در فرموده خدای عزوجل: «فَكُتِبَ لَكُمُ الْإِسْلَامُ فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ» (۲)، که ترجمه ظاهر آن این است: «پس در افکنده شوند به روی در جهنم ایشان و گمراهان» (یعنی: بتان و پرستندگان ایشان). آن حضرت فرمود: «ایشان گروهی هستند که عدالت یا هر امر حقی را وصف نمودند به زبان‌های خویش، بعد از آن، آن را مخالفت کردند. و به سوی غیر آن رفتند و آن را به عمل آوردند». باب نوادر

### ۱۶. باب نوادر «۳»

۱/۱۲۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر روایت کرده از حفص بن بختری و آن را مرفوع ساخته که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود که: «راحت دهید روح‌های خویش را به حکمت‌های تازه و علم‌های نافع؛ زیرا که ارواح مانده می‌شوند، چنانچه بدن‌ها مانده می‌شوند».

۲/۱۲۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از نوح بن شعیب نیشابوری، از عبیدالله بن عبدالله دهقان، از دُرست بن ابی منصور، از عروه پسر برادر شعیب عَقْرَقُوفِي، از شعیب، از ابوبصیر که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:

«امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود: ای طلب‌کننده علم، به درستی که علم، صاحب فضیلت‌های

(۱). نساء، ۱۷.

(۲). شعراء، ۹۴.

(۳). بابی است که آنچه در آن است با ابواب سابق مناسب داشته باشد، بلکه در اصل مطلب، با آنها یکی باشد، ولیکن به واسطه



کمی و قلت آنچه در باب نوادر ذکر می‌شود، یا به جهت اشتغال آن بر مطالب بسیار، محدثین را ممکن نبود که عنوانی از برای آن قرار دهند؛ چنانچه از برای آنچه در غیر باب نوادر مذکور است، عناوین متعدده علی حده قرار داده و می‌دهند؛ زیرا که عنوان قرار دادن از برای همه احادیث یا همه مطالب آن، باعث طول و از برای بعضی دین بعضی، موجب اختلال یا ترجیح بلا مرجح است و آن معقول نیست. لهذا آن را به باب نوادر معنون گردانیدند. ذکر باب نوادر، در هر کتاب، که باب نوادر دارد، معنی و علتش این است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۸۱

بسیار است. پس سر آن فروتنی است، و چشمش بیزاری از حسد، و گوشش فهمیدن، و زبانش راست گویی، و حافظه‌اش تفحص و جستجو، و دلش نیکی نیت، و عقلش شناختن چیزها و کارها، و دستش رحمت و دل نرمی، و پایش دیدن علما، و همتش سلامتی مردم از صاحبش، و حکمتش پرهیزگاری، و قرار گاهش نجات، و لشکرکشش دوری از بدی‌ها، و حیوان سواریش نگاه داشتن عهد، و حربه‌اش نرمی سخن، و شمشیرش رضا و خشنودی، و کمانش مدارا با دشمنان، و لشکرش گفت‌وگویی با علما (که با ایشان بگویند و بشنود)، و مالش ادب، و ذخیره‌اش دوری و پرهیز کردن از گناهان، و توشه‌اش نیکی، و آرامگاهش مصالحه و ترک دشمنی، و رهبرش هدایت، و یارش دوستی نیکان است».

۳/۱۳۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حماد بن عثمان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: علم، خوب وزیری است از برای ایمان، و حلم، خوب وزیری است از برای علم، و مدارا، خوب وزیری است از برای حلم، و صبر، خوب وزیری است از برای مدارا» (در بعضی از نسخه‌ها، به جای صبر، عبرت است. و معنی آن، پند گرفتن است).

۴/۱۳۱. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از عبدالله بن میمون قدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام، از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:

«مردی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: یا رسول الله، چیست که باعث حصول علم می‌شود؟ فرمود: خاموشی. عرض کرد که: بعد از آن چیست؟ فرمود که: گوش دادن و شنیدن. عرض کرد که: بعد از آن چیست؟ فرمود که: حفظ و ضبط کردن. عرض کرد که: بعد از آن چیست؟ فرمود که: عمل کردن به آن. عرض کرد که: بعد از آن چیست یا رسول الله؟ فرمود که: آشکار کردن و پراکنده نمودن آن میان مردمان».

۵/۱۳۲. علی بن ابراهیم، روایت کرده و آن را مرفوع ساخته به سوی امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: «طلب کنندگان علم، سه قسم‌اند. پس ایشان را به ذات و صفات ایشان بشناسیم: یک قسم آن را طلب می‌کند از برای استخفاف و استهزا که لازم جهل است، تا آن‌که با غیر خود جدال کند. و قسم دیگر، آن‌که آن را می‌طلبد از برای گردن‌کشی کردن و زیادتی جستن و فریب دادن. و قسم دیگر، آن را می‌طلبد از برای دانش و عمل کردن (در بعضی نسخه‌ها به جای عمل، عقل، واقع شده و بنا بر این نسخه، مراد آن است که طلب کردن از

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۸۳

برای تحصیل بصیرت کامل است در دین، و اطلاع بر احوال آخرت و حقارت دنیا و بی‌اعتباری آن).

پس صاحب جهل و جدال، مردم را اذیت می‌رساند و مجادله می‌کند و در مجالس مردمان به گفت‌وگو می‌پردازد و علم و صفت حلم را بسیار یاد می‌کند و در ظاهر، فروتنی را شعار خود ساخته و در باطن، از پرهیزگاری عاری است. پس خدا، به جهت این عمل، از صاحب آن، استخوان بینی او را بکوبد (یعنی روی او را قیح گرداند. چه، صورت، به بینی است؛ چنانچه می‌بینی). و گرداگرد سینه او را برد. و صاحب گردن‌کشی و فریب، و صاحب فریب و گریز و خیانت و چاپلوسی است که به زبان دوستی



اظهار می‌کند و در دل، خلاف آن را دارد، و بر مثل خود از علما تفوق می‌جوید و طریق گردن‌کشی می‌پوید، و از برای مالداران که از او پست‌ترند، فروتنی می‌نماید و به جهت شیرینی یا بخشش ایشان، شکسته نفسی می‌کند و دین خویش را در هم می‌شکند. خدا بر چنین طالبی، خیرش را کور گرداند که از خود هم خبر نداشته باشد، و اثرش را از میان آثار علما بر طرف کند. و صاحب دانش و عمل و یا عقل، صاحب بدحالی و اندوهی است که او را در هم شکسته و پیوسته محزون است و شب‌ها بیدار خوابی می‌کشد از برای عبادت و تحت الحنک می‌بندد بر کلاهی که بر سر اوست و در تاریکی شب، به عبادت می‌ایستد و عمل می‌کند و پیوسته می‌ترسد که مبدا عملش قبول درگاه خدا نشود و مشغول دعا و زاری می‌باشد و رو به کار خویش کرده، متوجه اصلاح حال خود است و مردم زمانه خویش را می‌شناسد و از معتمدین برادران خویش وحشت دارد، و به کسی انس نمی‌گیرد. پس خدا ارکان این چنین کسی را سخت و محکم گرداند و ایمنی خویش را در روز قیامت به [او] عطا فرماید.

حدیث کرد مرا به این حدیث، محمد بن محمود - که ابو عبدالله قزوینی است - از چند نفر از اصحاب ما، که از ایشان است جعفر بن محمد صیقل در قزوین، از احمد بن عیسی علوی، از عباد بن صهیب بصری، از امام جعفر صادق علیه السلام. ۶/۱۳۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن یحیی، از طلحة بن زید، روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «راویان کتاب خدا (که قرآن است یا کتابی که مشتمل باشد بر علوم) که در دین به کار آید، و حافظان آن از غلط و تحریف و لحن و تصحیف) بسیارند. به درستی که رعایت کنندگان آن (که عالم باشند به مراد آن و عامل تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۸۵

باشند به مقصود آن) کم‌اند و چه بسیار است آن که حدیث را تصدیق می‌کند و عمل می‌کند به آنچه در آن است و کتاب خدا را تصدیق نمی‌کند و عمل نمی‌کند به آنچه در آن است. پس رعایت نکردن، علما را اندوهناک می‌گرداند. حفظ کردن روایت جاهلان را رسوا و خوار می‌سازد (در بعضی از نسخه‌ها، رعایت، به جای روایت واقع شده. در این نسخه‌ها یخزنهم به جای حطی و نون کلمن است؛ چون فقره اولی. و ترجمه آن این می‌شود: جاهلان حفظ رعایت ایشان، اندوهناک می‌گردند و نسخه اولی، أصح است. و تتمه حدیث: پس رعایت کننده‌ای است که حیات خود را رعایت می‌کند و رعایت کننده‌ای است که هلاکت خویش را رعایت می‌کند و در این هنگام، این دو رعایت کننده، با هم اختلاف کردند و این دو گروه، غیر یکدیگر شدند».

۷/۱۳۴. حسین بن محمد اشعری، از مُعلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از عبدالرحمان بن ابی نجران، از آن که او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «هر که چهل حدیث از احادیث ما را حفظ نماید، خدا او را در روز قیامت، عالم محشور گرداند و فقیه».

۸/۱۳۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از آن که او را ذکر کرده، از زید شحام، از امام محمد باقر علیه السلام در فرموده خدای عزوجل: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» «۱». ترجمه ظاهر آن این است: «پس باید آدمی نظر کند به دیده بصیرت و عبرت به سوی خوردنی خویش». گفت: عرض کردم که: طعام او چیست؟ حضرت فرمود: «علم او که آن را فرا می‌گیرد، بنگرد که آن را از که فرا می‌گیرد».

۹/۱۳۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از عبدالله بن مُسکان، از داود بن فرقد، از ابی سعید زُهری، از امام محمد باقر روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «توقف کردن در نزد چیزی که مشتبه و پوشیده باشد، بهتر است از آن که بی‌باکانه خویش را در هلاکت افکند. و ترک کردن تو حدیثی را که کسی تو را به آن خبر نداده باشد، یا آن را درست روایت نتوانی کرد، بهتر است از آن که حدیثی را روایت کنی که آن را درست ندانسته باشی».

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۸۷

۱۰ / ۱۳۷. محمد، از احمد، از ابن فضال، از ابن ابی بکیر، از حمزة بن طیار روایت کرده است که بر امام جعفر صادق علیه السلام بعضی از خطبه‌های پدرش را عرض کرد تا چون به جایی از آن رسید، حضرت فرمود که: «باز ایست و ساکت شو»، بعد از آن حضرت فرمود که: «شما را نمی‌رسد در باب آنچه به شما فرود آید، از آنچه نمی‌دانید، مگر باز ایستادن از آن و درنگ نمودن و رد کردن آن به سوی ائمه هدی، تا شما را در آن به راه راست بدارند و زنگ کوری و جهالت را در آن از شما بزینند، و جلا دهند، و در آن حق را به شما بشناسانند. خدای تعالی فرموده است: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۱)، یعنی: پس پرسید اهل ذکر را- که خاندان پیغمبراند، چنانچه بعد از این خواهد آمد- اگر هستید که نمی‌دانید».

۱۱ / ۱۳۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از منقری، از سفیان عینه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «همه علم مردم را که نفعی داشته باشد در آخرت، در چهار چیز یافتیم: اول آنها آن است که پروردگار خویش را بشناسی، و دوم آن که بدانی که با تو چه کرده است، و سوم آن که بدانی که از تو چه خواسته است، و چهارم آن که آنچه تو را از دینی که داری بیرون می‌برد، بشناسی».

۱۲ / ۱۳۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: حق خدا بر خلقش چه چیز است؟ فرمود که:

«آن است که آنچه را که می‌دانند، بگویند و آنچه را نمی‌دانند، باز ایستند، و چون این را به جا آورند، حق خدا را ادا نموده‌اند».

۱۳ / ۱۴۰. محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از ابن سنان، از محمد بن مروان عجلی، از علی بن حنظله روایت کرده است که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «منزلت‌ها و مرتبه‌های مردم را بشناسید بر اندازه روایت کردن ایشان از ما» (که هر که روایتش از ما بیشتر، جاه و منزلتش عظیم تر است).

۱۴ / ۱۴۱. حسین بن حسن، از محمد بن زکریا غلابی، روایت کرده است از ابن عائشه بصری و آن را مرفوع ساخته که امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی از خطبه‌های خویش فرموده که:

«ای گروه مردمان، بدانید که عاقل نیست آن که گفتار دروغ و بهتان در باب او، مضطرب

(۱). نحل، ۴۳.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۸۹

می‌شود و از جا به در می‌رود. و حکیم نیست آن که به مدح و ثنای جاهل بر او، خشنود می‌گردد. مردمان، پسرانند از برای آنچه آن را (بدانند یا) نیکوکار شمارند (یعنی منسوب‌اند به سوی آن) پس اگر علم و عمل را نیکو بدانند، یا نیکو شمارند ابنای آخرت را، اهل آنند. و اگر در دنیا و زینت آن را بدانند یا نیکو شمارند ابنای دنیا را، اهل آنند. و اندازه بزرگی هر مردی به اندازه آن است که آن را می‌داند (پس اگر هیچ عمل ندارد، هیچ قدر و اندازه ندارد. و اگر علم دارد، قدرش به قدر آن است. هر که علمش بیشتر، جاه و مرتبه‌اش بیشتر است). پس در علم سخن گویند تا قدر و اندازه‌های شما ظاهر شود».

۱۵ / ۱۴۲. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از ابان بن عثمان، از عبدالله بن سلیمان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که تکلم می‌فرمود و در خدمت آن حضرت مردی از اهل بصره بود که او را عثمان اعمی می‌گفتند و آن مرد می‌گفت:

حسن بصری گمان می‌کند که کسانی که علم را می‌پوشند، بوی بد شکم‌های ایشان اهل جهنم را آزار می‌رساند. امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «پس، از این لازم می‌آید که مؤمن آل فرعون، هلاک شده باشد و علم خویش را به خدایی خدا و پیغمبری

موسی می پوشید و کتمان می کرد». بعد از آن فرمود که: «همیشه علم پوشیده بوده است از آن روزی که خدای تعالی نوح را به پیغمبری فرستاد تا امروز. پس حسن به هر طرف که می خواهد از راست و چپ برود و آنچه می خواهد بگوید. به خدا سوگند که علم یافت نمی شود، مگر در اینجا» (یعنی خانه نبوت و معدن خلافت، یا مکان شریف آن حضرت. و ممکن است که آن جناب اشاره به سینه خود فرموده باشد). باب در بیان روایت کردن کتابها و حدیث و ...

### ۱۷. باب در بیان روایت کردن کتابها و حدیث و فضیلت نوشتن به توشیحات

۱/۱۴۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: چیست معنی فرموده خدای جل ثناؤه: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (۱)؟ (که ترجمه آن گذشت).

حضرت فرمود که: «مقصود، آن مردی است که حدیث را می شنود، بعد از آن، کسی را به آن، حدیث می کند؛ چنانچه آن را شنیده. چیزی را در آن نمی افزاید و از آن چیزی را کم نمی کند».

(۱). زمر، ۱۸.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۹۱

۲/۱۴۴. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: حدیث را از تو می شنوم، پس آن را زیاد و کم می کنم. فرمود که: «اگر اراده داری که معانی و آنچه را که مقصود از آن است، بگویی، باکی بر تو نیست».

۳/۱۴۵. و از او روایت است، از محمد بن حسین، از ابن سنان، از داود بن فرقد که گفت:

به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که: سخن را از تو می شنوم، پس اراده می کنم که آن را چنانچه از تو شنیده‌ام روایت کنم، میسر نمی شود. حضرت فرمود که: «آیا آن را چنانچه خود می خواهی می گویی؛ خواه زیاد باشد و خواه کم و خواه آن مضمون باشد و خواه غیر آن؟». عرض کردم که: نه، چنین نمی کنم. فرمود که: «می خواهی معانی آن را روایت کنی با الفاظی که شنیده باشی، بی زیاده و نقصان؟» عرض کردم: بلی. فرمود که: «باکی بر تو نیست».

۴/۱۴۶. و از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: حدیث را از تو می شنوم و آن را از پدرت روایت می کنم، یا آن را از پدرت می شنوم و از تو روایت می کنم. حضرت فرمود که: «هر دو برابرند و تفاوتی ندارند، مگر آن که تو آن را از پدرم روایت کنی دوست تر است به سوی من».

امام جعفر صادق علیه السلام به جمیل فرمود که: «آنچه را که از من شنیده‌ای، از پدرم روایت کن».

۵/۱۴۷. از او، از احمد بن محمد و محمد بن حسین، از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: گروهی در نزد من حدیث می خوانند و به نزد من می آیند و حدیث شما را از من می شنوند و من دل تنگ می شوم و نمی توانم که همه آن حدیث را بر ایشان بخوانم. حضرت فرمود که: «پس، از اول کتاب یک حدیث و از میان آن یک حدیث و از آخر آن یک حدیث را برایشان بخوان».

۶/۱۴۸. از او روایت شده که به اسناد خویش، از احمد بن عمر حلال روایت کرده است که گفت: به خدمت ابوالحسن امام رضا علیه السلام عرض کردم که: مردی از اصحاب ما کتاب حدیث را به من می دهد و نمی گوید که این را از من روایت کن. آیا مرا

جایز است که آن را از وی روایت کنم؟ احمد گفت که: حضرت فرمود: «هرگاه بدانی که آن کتاب، تألیف اوست، آن را تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۹۳ روایت کن».

۷/۱۴۹. علی بن ابراهیم، از پدرش و از احمد بن محمد بن خالد، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر گاه حدیثی را به کسی نقل کنید، آن را نسبت دهید به سوی کسی که شما را حدیث کرده. پس اگر آن حدیث راست و درست باشد، نفع آن به شما عائد شود و اگر دروغ باشد، وبالش بر آن است که دروغ گفته».

۸/۱۵۰. علی بن محمد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از ابو ایوب مدنی، از ابن ابی عمیر، از حسین احمدی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «دل، اعتماد می کند بر نوشتن، یا نوشته».

۹/۱۵۱. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از عاصم بن حمید، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «بنویسید (یعنی حدیث ما را) به درستی که شما حفظ نمی کنید تا بنویسید».

۱۰/۱۵۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از ابن بُکیر، از عبید بن زراره روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «کتاب‌های خویش را نیکو محافظت نمایید. پس به درستی که زود باشد که شما به سوی آنها محتاج شوید».

۱۱/۱۵۳. چند نفر از اصحاب ما، روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد برقی، از بعضی از اصحابش، از ابوسعید خبیری، از مفضل بن عمر که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «بنویس و علم خود را در میان برادرانت منتشر ساز. پس اگر بمیری، کتاب‌های خویش را به میراث بده به پسرانت؛ زیرا که بر مردم زمانی خواهد آمد که فتنه و قتل و گفت‌وگو در آن بسیار باشد و اهل حق و باطل، با هم ممزوج باشند و در آن زمان انس نگیرند، مگر به کتاب‌های خویش».

۱۲/۱۵۴. به همین اسناد، از محمد بن علی مروی است و آن را مرفوع ساخته که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «پرهیزید از دروغی که مانع باشد میان راوی و قبول روایتش» (یا دروغی که در آن، دست به بالا زده شده باشد). به آن حضرت عرض شد که: مراد از این دروغ چیست؟ فرمود: «آن است که مردی تو را حدیث کند به حدیثی که از کسی روایت کرده تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۹۵

است، پس تو او را واگذاری و آن را روایت کنی از آن که محدث تو را حدیث کرده» (مثلاً زید تو را حدیث می کند به حدیثی که از عمرو شنیده و تو در وقت روایت، زید را ترک می کنی و از عمرو روایت می نمایی).

۱۳/۱۵۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از جمیل بن دراج روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «حدیث ما را اعراب دهید (یعنی حرکات و سکانات و حروف و کلمات آن را چنانچه مقتضای لغت عرب است، به جا آورید و در آن غلط نکنید)؛ زیرا که ما گروه فصاحیم».

۱۴/۱۵۶. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز، از هشام بن سالم و حماد بن عثمان و غیر او، روایت کرده است که گفت: شنیدیم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «حدیث من، حدیث پدر من است و حدیث پدر من، حدیث پدر پدر من، و حدیث پدر پدر من، حدیث حضرت امام حسین علیه السلام، و حدیث حضرت امام حسین علیه السلام، حدیث حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، و حدیث حضرت امام حسن علیه السلام، و حدیث حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، و حدیث حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرموده خدای عزوجل است».

۱۵ / ۱۵۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از محمد بن حسن بن ابی خالد شینوله که گفت: به خدمت امام محمد تقی علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، به درستی که مشایخ و استادان ما از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده‌اند و تقیه سخت و شدید بوده و ایشان به این علت کتاب‌های خود را پنهان کرده‌اند و لهذا آنها از ایشان روایت نشده، و چون مردند، آن کتاب‌ها به ما رسید. حضرت فرمود که: «مردم را به آنها حدیث کنید که آنها را راست و درست است». باب در بیان تقلید

### ۱۸. باب در بیان تقلید

۱ / ۱۵۸. چند نفر، از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از عبدالله بن یحیی، از ابن مُسکان، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: به آن حضرت عرض

(۱). و فصیح، آن است که در کلامش چیزی نباشد که بر آن عیب شود. (مترجم)

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۹۷

کردم که: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (۱)، یعنی: «فرا گرفتند جهودان و ترسایان (اما جهودان، علما و دانشمندان خویش را، و اما ترسایان، زاهدان خود را که دیرانیان و صومعه داران ایشانند)، پروردگار و خدایان به جز خداوند عالمیان». حضرت فرمود که: «بدان و آگاه باش، به خدا سوگند که ایشان را به سوی بندگی و پرستیدن خود، نخواندند و اگر ایشان را می‌خواندند، ایشان را اجابت نمی‌نمودند، و لکن حرامی را از برای ایشان حلال گردانیدند و حلالی را از برای ایشان حرام کردند. پس ایشان را پرستیدند از آنجا که نمی‌دانند».

۲ / ۱۵۹. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از ابراهیم بن محمد همدانی، از محمد بن عبیده روایت کرده است که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام به من فرمود که: «ای محمد، آیا شما سخت‌ترید از روی تقلید و پیروی کردن یا مرجئه؟» (و مراد از ایشان، یا مطلق سنیان است، یا فرقه‌ای از ایشان که مقابل توعیدیه‌اند. و ایشانند که می‌گویند که هیچ معصیتی، با ایمان ضرر نمی‌رساند؛ چنانچه بیاید). محمد گفت که: گفتیم: ما تقلید کردیم و ایشان تقلید کردند.

حضرت فرمود که: «تو را از این سؤال نکرده‌ام». پس در نزد من جوابی بیشتر از جواب اول نبود. حضرت امام موسی علیه السلام فرمود: «به درستی که مرجئه، مردی را نصب کردند که طاعتش واجب نبود و او را تقلید کردند، و شما مردی را نصب کردید و طاعتش را واجب دانستید. بعد از آن، او را تقلید نکردید. پس ایشان سخت‌ترند از شما از روی تقلید کردن».

۳ / ۱۶۰. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از ربیع بن عبدالله، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام در فرموده خدای عزوجل: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «به خدا سوگند که روزه نگرفتند و نماز نکردند از برای ایشان، و لکن حرامی را از برای ایشان حلال کردند و حلالی را از برای ایشان حرام کردند، پس ایشان را پیروی نمودند». باب در بیان حرمت بدعت‌ها و رأی و قیاس‌ها

### ۱۹. باب در بیان حرمت بدعت‌ها و رأی و قیاس‌ها

۱ / ۱۶۱. حسین بن محمد اشعری، از مُعلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء؛

و چند نفر از اصحاب ما، روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از ابن فضال، همگی از

(۱). توبه، ۳۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۱۹۹

عاصم بن حمید، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرمود که:

«امیر المؤمنین علیه السلام از برای مردم خطبه خواند و پس فرمود که: ای گروه مردمان، جز این نیست که منشأ وقوع فتنه‌ها و ضلالت‌ها (که موجب امتحان خلافت است)، خواهش‌های نفس است که پیروی آنها می‌شود، و احکامی چند که از سر نو پیدا می‌گردد که در آنها با کتاب خدا مخالفت می‌شود، و در آن مردانی چند، مردانی را دوست خود می‌گردانند و یکدیگر را اعانت و یاری می‌نمایند.

پس اگر باطل، خالص و ساده می‌بود (که چیزی از حق در آن نبود)، بر هیچ صاحب عقل و فطانت پوشیده نبود، و اگر حق خالص می‌بود (که چیزی از باطل با آن نبود)، اختلافی به هم نمی‌رسید. ولیکن از آن، مشتبی و از آن، مشتبی فرا گرفته می‌شود، پس با هم آمیخته می‌شوند و با هم می‌آیند و در این هنگام، شیطان بر دوستان خویش مستولی می‌شود و بر ایشان دست می‌یابد و نجات می‌یابد آنان که پیشی گرفته از برای ایشان از جانب خدا سابقه نیکوتر که سعادت دنیا و آخرت است».

۱۶۲/۲. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد روایت کرده است، از محمد بن جمهور عَمّی، و آن را مرفوع می‌سازد که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «هر گاه بدعت‌ها در میان امت من ظاهر گردد، باید که عالم علم خود را ظاهر کند (و بیان کند که آن بدعت است). پس هر که آن را اظهار نکند، لعنت خدا بر او باد».

۱۶۳/۳. و به همین اسناد، از محمد بن جمهور روایت است و آن را مرفوع ساخته که آن جناب صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که بیاید به نزد صاحب بدعتی و او را تعظیم نماید و بزرگ دارد، جز این نیست که در خرابی دین اسلام کوشش می‌نماید».

۱۶۴/۴. و به همین اسناد، از محمد بن جمهور روایت است و آن را مرفوع ساخته که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «خدا ابا فرموده از برای صاحب بدعت که توبه کند، یا توبه او را قبول فرماید». به آن حضرت عرض شد که: یا رسول الله، چرا صاحب بدعت توبه نمی‌کند، یا چگونه می‌شود که توبه او مقبول نباشد؟ فرمود: «زیرا که دلش، دوستی آن بدعت، نوشانیده شده» (و آن بر وجهی در دل او در آمده که در آن رسوخ به هم رسانیده و جا گرفته که از آن بیرون نمی‌رود. از کلام آن جناب چنین ظاهر می‌شود که معنی اول، که صاحب بدعت توفیق توبه نمی‌یابد، مراد باشد، اگر چه، در معنی دوم نیز احتمال دارد).

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۰۱

۱۶۵/۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از معاویه بن وهب، روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که در نزد هر بدعتی که بعد از من می‌باشد و اراده می‌شود که به آن، با ایمان مکر و حيله شود، یاوری است از اهل بیت من، که گماشته است بر ایمان و از این دفع می‌نماید آنچه را که بد باشد و به الهام و افهام خدا، سخن می‌گوید و حق را آشکار می‌کند و آن را روشن می‌سازد و مکر و حيله مکاران را رد می‌کند و از جانب ضعیفان بیان می‌کند. پس پند گیرید ای صاحبان دیده‌ها، و بر خدا توکل کنید».

۱۶۶/۶. محمد بن یحیی، از بعضی از اصحاب خویش و علی بن ابراهیم، از پدرش، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند و علی بن ابراهیم، از پدرش روایت کرده از ابن محبوب که آن را مرفوع ساخته از امیر المؤمنین علیه السلام که آن حضرت فرمود: «از جمله دشمن‌ترین خلق به سوی خدای عزوجل دو مردند: یکی مردی که خدا او را به خود وا گذاشته (و امور او را به اصلاح نمی‌آورد)، و آن مرد، از راه راست میل کرده (و سرگردان است) و سخنی که بدعت باشد، پرده دلش را شکافته و به درون آن، جا گرفته (یا به واسطه دوستی آن، دل سوخته و شیفته و بیمار شده است. و این، کنایه است از شدت محبت است). و حریص شده به روزه داشتن و نماز کردن و چنین کسی، فتنه و آزمایشی است از برای آن که به واسطه او در



فتنه افتاده و گمراه است از طریقه هدایت آن که پیش از او بوده، و گمراه کننده کسی است که به او اقتدا کند، و در این بدعت، او را پیروی نماید؛ خواه در وقت زندگی او باشد و خواه بعد از مرگ او. و گناهان غیر خود که او را در این بدعت تبعیت کرده‌اند، بر خواهد داشت. و خود، به گناه خود در گرو است که نمی‌تواند خود را باز رهاند.

و دیگر مردی است که جهل را از مواضع مختلف فراهم آورده است در میان مردمان جاهل و اهتمام دارد به تاریکی‌های فتنه و آنها که در صورت به آدمیان شباهت دارند، و در حقیقت انسان نیستند، او را عالم می‌نامند و در این شغل، روزی درنگ نکرده که سالم باشد، و در هر روز، هر کسی را پیشی می‌گیرد به سوی جهالات و بسیار تحصیل می‌کند آنچه را که هر چه کم باشد، از آن، بهتر است از آنچه بسیار باشد تا چون سیراب شود از آب گندیده بد بو (یعنی جهالات را جمع کند آن قدر که به اعتقاد خود آن را کافی داند و شکمش چنان پر شود

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۰۳

که بر آید از آنچه نفع و فایده نداشته باشد). در میان مردمان بنشیند و قاضی باشد (که در میان ایشان حکم کند) و در موضع اشتباه آنچه بر غیر او مشتبه است، خلاصه آن را بگیرد (و چیزی بگوید که مورد بحث نگردد) و اگر با قاضی که بر او پیشی گرفته، مخالفت ورزد، ایمن نباشد از آن که کسی که بعد از آن می‌آید حکم او را زند، چنان که او با کسی پیش از او بوده، چنین نموده، و اگر یکی از مسایل مشکله (که فهمیدن آن دشوار باشد) بر او فرود آید، رأی در میان افتاده بی مصرف خویش را از برای آن آماده باشد، و درهم بافد، بعد از آن، به آن قطع کند و جزم به هم رساند.

پس چنین کسی، از شک و آشفتگی و آمیزش شبهه‌ها، در مثل تار عنکبوت است (که به اندک چیزی نیست و نابود می‌شود)، نمی‌داند درست گفته یا خطا کرده است. و علم را در غیر آنچه می‌داند نمی‌پندارد (و یا آن را علم نمی‌شمارد و اعتقاد نمی‌کند که از پس آنچه در آن رسیده راهی باشد)، و چنان می‌داند که به اعلا درجه علم رسیده، و اگر چیزی را به چیزی قیاس کند، نظر و فکر خویش را تکذیب نکند و آن را باور دارد. و اگر امر بر او مشکل باشد، آن را بپوشاند و پنهان کند به جهت جهل خود که خود می‌داند و می‌داند که نمی‌داند تا آن که در باره او نگویند که نمی‌داند. بعد از آن جرأت می‌نماید و حکم می‌کند در میان مردمان. پس او کلید پوشیده‌ها و تاریکی‌ها و مشکلات است (که بسیار مشکلات به واسطه او به ظهور رسد) و بر شبهه‌ها بسیار سوار شود (به آن که آنها را مرتکب گردد)، و خود را در جهالت‌ها افکند و هیچ پروا نکند و دست و پا ببازالاند، «۱» و عذر نخواهد از آنچه نمی‌داند تا سالم باشد، و دندان نزنند به دندان برنده تا غنیمت یابد (و این، مثل است از برای آن که علم را درست ندانسته و آن را محکم نساخته است). روایت‌ها را پراکنده می‌کند؛ چون پراکندن کردن باد گیاه خشک را (که آن از زمین بر می‌کند و به هر سو می‌برد. یا روایت‌ها را به هم می‌بافد؛ چنان که باد گیاه را به هم می‌پیچد. و اول اظهر است). و میراث‌ها از تقسیم او می‌گیرند، و خون‌ها از دست او فریاد و فغان می‌کنند، و فرج حرام را به حکم خویش حلال می‌گرداند، و فرج حلال را به حکم خویش حرام می‌کند. نه مردی است استوار که تواند آنچه که بر او وارد می‌شود، باز گرداند (به این که آنچه از او می‌پرسند جواب گوید). نه سزاوار چیزی که به سبب آن، پیش دستی نموده،

(۱). باز کند و بگشاید.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۰۵

یا به واسطه آن مردم او را مدح کرده‌اند از آنچه ادعا نموده که علم حق را نمی‌داند.

۷/۱۶۷. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از ابان بن عثمان، از ابو شیبہ خراسانی، روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که صاحبان قیاس‌ها، علم را به قیاس‌ها طلب کردند. پس آن

قیاس‌ها ایشان را نیفزود، مگر دوری از حق. به درستی که به قیاس‌ها، به دین خدا نمی‌توان رسید».

۸/۱۶۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و آن را مرفوع ساخته، از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام که فرمودند: «هر بدعتی ضلالت و گمراهی، و هر ضلالتی راهش به سوی آتش جهنم است».

۹/۱۶۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن حکیم روایت کرده است که گفت: به خدمت ابوالحسن حضرت امام موسی علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، در دین فقیه و دانا شدیم و خدا ما را به واسطه شما از مردمان بی‌نیاز گردانید، تا آن‌که گروهی از ما در مجلسی می‌باشند و آنچه مردم از صاحب خویش می‌پرسند از مسأله و جواب آن، در نزد او حاضر است، ولیکن در هر چیزی وارد می‌شود که در باب آن از تو و پدران تو چیزی به ما نرسیده، پس نظر می‌کنیم به سوی نیکوتر از آنچه در نزد ما حاضر باشد، و موافقش به آنچه از جانب شما به ما رسیده، بیشتر باشد، آن را می‌گیریم و به آن عمل می‌نماییم. حضرت فرمود که: «دور است، دور، آنچه می‌کنید از قیاس کردن. ای پسر حکیم، به خدا سوگند، در این باب هلاک شد هر که هلاک شد». حضرت بعد از آن فرمود که: «خدا ابو حنیفه [را] لعنت کند که می‌گفت که: علی گفت و من گفتم».

محمد بن حکیم راوی به هشام گفت: به خدا سوگند، اراده نداشتم مگر آن‌که آن حضرت مرا رخصت دهد در قیاس کردن. ۱۰/۱۷۰. محمد بن ابی عبدالله روایت کرده و آن را مرفوع ساخته از یونس بن عبدالرحمان که گفت: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که: [به چه] خدا را به یگانگی پرستم؟ فرمود که: «ای یونس، البته صاحب بدعت مباش، که هر که برای خود در دین نظر کند، هلاک گردد، و هر که اهل بیت پیغمبر خود را واگذارد، گمراه می‌شود. و هر که کتاب خدا و فرموده پیغمبر او را ترک کند، کافر شود».

۱۱/۱۷۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد از وشاء، از مثنی حنّاط، از ابوبصیر روایت

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۰۷

کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: چیزی بر ما وارد می‌شود که حکم آنها را در قرآن و حدیث نمی‌بینیم و نمی‌شناسیم. پس در آنها نظر می‌کنیم (یعنی به قیاس). حضرت فرمود که: «چنین مکن؛ زیرا که اگر به صواب بررسی، و درست بگویی، مزدی نیابی و اگر خطا کنی، بر خدای عزوجل دروغ گفته باشی» (احتمال دارد که مراد ابوبصیر از نظر، نظر در کتاب و خبر و استنباط باشد، و بی‌مزدی، به جهت تقصیر یا کوتاهی در تتبع باشد. و اول اظهر است).

۱۲/۱۷۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از عمر بن ابان کلبی، از عبدالرحیم قصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام. آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر بدعتی، گمراهی است و هر گمراهی در آتش است».

۱۳/۱۷۳. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبدالرحمان، از سماعه بن مهران، از ابوالحسن حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که گفت: گفتم که:

خدا تو را به اصلاح آورد. به درستی که ما جمع می‌شویم و آنچه را که در نزد ما است، با یکدیگر یاد می‌نماییم. پس چیزی بر ما وارد نمی‌شود، مگر آن‌که در نزد ما در باب آن چیزی هست که نوشته شده است، و این از جمله آنها است که خدا بر ما به آن، انعام فرموده به واسطه شما. بعد از آن مسأله جزئی بر ما وارد می‌شود که در باب آن، چیزی در نزد ما نیست. پس بعضی از ما در بعضی می‌نگرد و در نزد ما چیزی هست که به آن، شباهت دارد. آیا جایز است که بر نیکوتر آن قیاس کنیم؟ حضرت فرمود که: «شما را به قیاس چه کار؟ جز این نیست که هلاک شد هر که پیش از شما هلاک شد به واسطه قیاس».

بعد از آن فرمود که: «هر گاه بیاید شما را آنچه می‌دانید، آن را بگویید و اگر وارد شود بر شما آنچه را که نمی‌دانید، پس بگیریید. و دست خویش را برداشت به سوی دهان مبارکش (یعنی آن را از دهان ما بگیریید و از ما بشنوید، یا ساکت باشید). بعد از آن



فرمود که: به اندازه یک سطر افتادگی دارد. اگر در نسخه نیست با آورد کروش اضافه شود. «خدا لعنت کند ابو حنیفه را که می‌گفت: علی چنین گفته و من چنین می‌گویم. صاحب چنین گفته‌اند و من هم چنین می‌گویم». آن گاه می‌فرمود: «آیا با او می‌نشینی؟» عرض کردم که: نه، ولیکن این سخن اوست. بعد از آن عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد، آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله از برای مردم آورد آنچه را که به آن اکتفا کنند در زمان؟ آن حضرت فرمود: «بلی، نیز آورد آنچه را که تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۰۹

مردم به سوی آن محتاجند تا روز قیامت». عرض کردم که: پس چیزی از آن تلف شد؟ فرمود:

«چیزی از آن تلف نشد، ولیکن در نزد اهل آن است» (که حضرات معصومین‌اند - سلام الله علیهم اجمعین -).

۱۴/۱۷۴. از او، از محمد، از یونس، از ابان، از ابو شیبیه روایت است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «قیاس ابن شُبْرُمَه، در نزد جامعه ضایع و نابود است. و آن، کتابی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از بر فرموده و علی علیه السلام، به دست خویش نوشته است. به درستی که جامعه، سخنی را از برای کسی نگذاشته است و علم حلال و حرام خدا همه در آن است.

صاحبان قیاس به واسطه قیاس، علم را طلب کردند، پس از حق، بیشتر دور شدند و به واسطه قیاس، به دین خدا نمی‌توان رسید».

۱۵/۱۷۵. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از صفوان بن یحیی، از عبدالرحمان بن حجاج، از ابان بن تغلب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که سنت را قیاس نمی‌توان کرد. آیا نمی‌بینی که زن هر گاه روزه خود را خورد، قضا می‌کند و نمازی را که به جا نیاورده (یعنی در ایام حیض) قضا نمی‌کند. ای ابان، به درستی که سنت، هر گاه قیاس شود، محو و باطل گردد».

۱۶/۱۷۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی که گفت: از ابوالحسن امام موسی علیه السلام از قیاس سؤال نمودم. فرمود: «شما را با قیاس چه کار؟ به درستی که خدا را نمی‌توان پرسید که چگونه حلال کرده و چگونه حرام کرده است؟».

۱۷/۱۷۷. علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقة روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام که علی علیه السلام فرمود: «هر که خود را از برای قیاس و عمل به آن نصب نماید، همیشه در دنیا در اشتباه و آشتفتگی خواهد بود. و هر که خدا را عبادت کند از برای خود، همیشه در مدت عمر، خود در باطل غوطه خواهد خورد». و فرمود که: «حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: هر که مردم را فتوا دهد برای خود، خدا را پرستش نموده به چیزی که نمی‌داند، با خدا دشمنی و مخالفت ورزیده، از آنجا که حلال و حرام قرار داده، در چیزی که نمی‌داند».

۱۸/۱۷۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن علی بن یقظین، از حسین بن میاح، از پدرش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «به درستی

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۱۱

که شیطان، خود را به آدم قیاس کرد. پس گفت: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (۱)، یعنی:

«آفریدی مرا از آتش و آفریدی او را از گل». پس اگر جوهری که خدا آدم را از آن آفرید (و آن نور عقلانی است که در آدم بود)، به آتش قیاس می‌نمود، نور و روشنی آن، از آتش بیشتر بود» (چه، به آن ظاهر می‌شود آنچه به آتش ظاهر نمی‌شود، چون معقولات. و در محسوسات، هر دو شریکند که آنچه به آن ظاهر شده از این نیز هویدا می‌گردد).

۱۹/۱۷۹. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس، از حریر، از زراره روایت است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام از حلال و حرام سؤال کردم، فرمود که: «حلال محمد، همیشه حلال است تا روز قیامت و حرام او، حرام است تا روز قیامت

که غیر آن نمی‌باشد. و شریعتی غیر آن نمی‌آورد».

و فرمود که: «علی علیه السلام فرمود که: هیچ کس بدعتی را اختراع نکرد، مگر آن که سنتی را ترک کرد».

۱۸۰ / ۲۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن عبدالله عقیلی، از عیسی بن عبدالله قرشی، روایت کرده است که گفت: ابوحنیفه بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام داخل شد، پس آن حضرت فرمود که: «خبر به من رسیده که تو قیاس می‌کنی». عرض کرد که: بلی. فرمود که:

«قیاس مکن؛ زیرا که اول کسی که قیاس نمود، شیطان بود. در هنگامی که گفت: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»، پس قیاس نمود آنچه را که در میانه آتش و گل بود. و اگر نورانی بودن آدم را به نور آتش قیاس می‌کرد، زیادتی آنچه در میانه این دو نور است، صفا و پاکی و بی‌غشی یکی از این دو را برابر دیگری می‌شناخت».

۱۸۱ / ۲۱. علی، از محمد بن عیسی، از یونس، از قتیبه روایت کرده است که گفت: مردی از امام جعفر صادق علیه السلام از مسأله‌ای سؤال نمود، پس آن حضرت او را در آن مسأله جواب فرمود.

آن مرد عرض کرد که: مرا خبر ده که اگر چنین و چنین باشد، رأی تو در این مسأله چه خواهد بود؟ حضرت فرمود که: «بس کن، آنچه تو را به آن جواب دهم در باب آنچه می‌پرسی و هر چه بگویم همان جواب از رسول خدا است صلی الله علیه و آله. و دأب ما این نیست که به رأی عمل کنیم، تا کسی از ما پیرسد که رأی شما در این مسأله چیست».

(۱). اعراف، ۱۲.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۱۳

۱۸۲ / ۲۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، به طور مرسل که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «فرا مگیرید به غیر از خدا دوست نهانی را که با وی افشای رازها کنید، تا با این سبب مؤمن باشید؛ زیرا که پیوند و نسب (یعنی نژاد و باز خواندن کسی به کسی چون فلان پسر فلان) و هر خویشی و دوستی و بدعت و شبهه بریده شده است، مگر آنچه قرآن آن را ثابت گرداند». باب در بیان وجوب رد به سوی کتاب خدا و سنت پیغمبر

## ۲۰. باب در بیان وجوب رد به سوی کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بیان این که چیزی نیست از حلال و حرام و همه آنچه مردم به سوی آن محتاجند، مگر آن که کتاب و یا سنتی در باب آن وارد شده است

۱۸۳ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حدید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «به درستی که خدا تبارک و تعالی در قرآن، بیان هر چیزی را فرو فرستاد، تا آن که به خدا سوگند که خدا وانگذاشت چیزی را که بندگان به سوی آن احتیاج دارند، مگر آن که آن را در قرآن فرو فرستاد تا آن که بنده نتواند که بگوید که: اگر این بود، در قرآن فرو فرستاده می‌شد».

۱۸۴ / ۲. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حسین بن مُنذر، از عمر بن قیس، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی، وانگذاشت چیزی را که امت پیغمبر به سوی آن محتاج باشند، مگر این که آن را در کتاب خویش فرو فرستاد و آن را از برای رسولش بیان فرمود. و از برای هر چیزی حد و اندازه قرار داد و بر آن دلیلی قرار داد که بر آن دلالت کند. و بر هر کس که از آن اندازه، به در رود، عقوبتی قرار داد».

۱۸۵ / ۳. علی، از محمد، از یونس، از ابان، از سلیمان بن هارون روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «خدا، حلال و حرامی را نیافرید، مگر این که آن را حدی است چون حد خانه. پس آنچه از راه باشد، از راه است که

به خانه مدخلیتی ندارد و آنچه از خانه است، که به راه مدخلیتی ندارد. «۱» و هر چیزی را حدی است، حتی دیه خراش. و آنچه غیر آن باشد؛ یک تازیانه زدن و نصف تازیانه زدن».

(۱). حد، چیزی است که فاصل باشد میان دو چیز و مانع آنها باشد از رسیدن به یکدیگر. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۱۵

۴/۱۸۶. علی، از محمد بن عیسی، از یونس، از حمّاد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود: «هیچ چیز نیست مگر این که در باب آن، حکمی است در کتاب خدا، یا سنت پیغمبر».

۵/۱۸۷. علی بن ابراهیم، از یونس، از حمّاد، از عبدالله بن سنان، از ابی الجارود روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «هر گاه شما را به چیزی خبر دهم، مرا سؤال کنید از کتاب خدا» (یعنی پرسید که کدام آیه به این دلالت دارد). بعد از آن، در بعضی از حدیث خویش فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرمود از قیل و قال و گفتار بسیار با کثرت جواب و سؤال (یا سخنان بیهوده که به کار نیاید)، و از فاسد نمودن مال به ترک اصلاح آن (یا صرف کردن آن در غیر مصرف)، و از بسیاری سؤال». به آن حضرت عرض شد که: یا ابن رسول الله، این در چه موضع از کتاب خدا مذکور است؟ فرمود: «به درستی که که خدای عزوجل می فرماید: «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ» «۱»، یعنی: «هیچ خوبی نیست در بسیاری از راز ایشان، مگر راز آن که امر کند به صدقه دادن و یا هر چه در شرع حسن و مستحسن باشد، یا به اصلاح کردن در میان مردم به رفع کدورت از دل‌های ایشان و الفت دادن ایشان به یکدیگر» (بنا بر بعضی احتمالات که در آیه می‌رود).

و فرموده است: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» «۲»، یعنی: «مدهید به سفیهان و کم‌خردان مال‌های خویش را و مال‌های ایشان را که در تحت تصرف شما است و بر آن تسلط دارید. ای اولیای ایشان، آن مال‌ها که خدا آنها را از برای شما سبب قیام معیشت و رابطه مقام امور دین قرار داده» (یا مال‌ها که از جنس چیزی است که خدا آن را چنین قرار داده؛ چه ایشان به جهت سفاقت، ضبط آن نکنند و آن را تلف گردانند و شما، یا خود را بی چیز گردانند. بنا بر هر دو تفسیر که در آیه ذکر شده است).

و فرموده است: «لَا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ» «۳»، یعنی: «پرسید از چیزی چند که اگر آشکار شود از برای شما (یعنی جواب آنها) شما را ناخوش دارد و اندوهناک سازد» (چه کثرت سؤال، لازم دارد جوابی را که موجب اندوه این کس باشد، یا به حسب دنیا یا

(۱). نساء، ۱۱۴.

(۲). نساء، ۵.

(۳). مائده، ۱۰۱.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۱۷

به حسب آخرت).

۶/۱۸۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ثعلبیه بن میمون، از آن که او را حدیث کرده، از مُعلی بن خنیس روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:

«هیچ امری نیست که دو نفر در آن با هم مخالفت کنند، مگر آن که آن را اصلی است در کتاب خدای عزوجل، ولیکن عقل‌های مردان به آن نمی‌رسد».

۷/۱۸۹. محمد بن یحیی، از بعضی از اصحاب خویش، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: ای گروه مردمان، به درستی که خدای تبارک و تعالی رسول خویش را به سوی شما فرستاد و کتاب خود را به سوی فرود آورده و از آن رسول و کسی که او را فرستاده در هنگامی رسولان و پیغمبران فتور و انقطاعی به هم رسانیده و امت‌ها در طول خفتن و غفلت بودند و جهل انبساطی داشت و فتنه پیش آمده بود، و آنچه محکم در هم بافته بود، از هم باز شده و همه از دیدن حق کور و نابینا بودند، و ستم‌کاران از راه به در رفته بودند، و دین باطل شده و اثر آن بر طرف گردیده بود، و آتش جنگ‌ها زیانه می‌کشید، و در هنگامی که مرغزار و بوستان و باغ‌های دنیا زرد گردیده و شاخ‌های درختان آن خشکیده و برگ‌های آن پراکنده شده بود، از میوه‌های آنها نومید بودند، و آب آنها به زمین فرو رفته و نشان‌های هدایت مندرس و کهنه گردیده، و نشان‌های هلاکت ظاهر گشته بود، در دنیا در آمده بود با ناخوشی تمام و در روی اهل خویش ترش و ابرو درهم کشیده و پشت نموده بود و به کسی رو نمی‌آورد.

ثمره آن، فتنه و طعم آن، مردار بود و جامه‌ای که در زیر می‌پوشید، ترس بود و جامه‌ای که در بالا پوشیده بود، شمشیر بود. شما پراکنده شده بودید به پراکندگی و دنیا چشم‌های اهل خویش را کور گردانیده و روزهای آن پریشان و تیره و تار کرده بود. رحم‌های خویش را قطع کرده بودند و خون‌های یکدیگر را ریخته بودند و در خاک پنهان کرده بودند. از فرزندان خود دختران را که ایشان را زنده در گور کردند (این فعل در میان ایشان متعارف بود) و خوشی زندگانی و رفاهیت که راحت و فراغت‌های دنیاست، در نزد ایشان بر گزیده و مختار بود (به این جهت، این فعل قبیح را به عمل می‌آوردند، چون چنین دانستند که مطلوب ایشان از این، به عمل می‌آید)، و از خدا امید ثوابی نداشتند. به خدا سوگند، که از او، ترس عقابی نه.

زنده ایشان کوری بود نا تمام و پژمرده و مرده ایشان در آتش جهنم غمناک و در هم

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۱۹

شکسته، که پیغمبر، ایشان را کتابی آورد که آنچه در نامه‌ها و کتاب‌های پیشین بود، همه در آن است. مصدق آن چیزی است که پیش از این بوده؛ از کتاب‌های خدا و موافق آنهاست در راستی و درستی، و بیان کننده حلال است از گمان حرام. و آن کتاب، همین قرآن است. پس از آن، در خواهید که سخن گوید و هرگز برای شما سخن نخواهد گفت. من شما را از جانب آن خبر می‌دهم. در آن است علم آنچه گذشته و علم به آنچه می‌آید، تا روز قیامت و حکم آنچه در میان شما است و بیان آنچه شما صبح کردید و در آن اختلاف دارید. پس اگر مرا از آن سؤال کنید، هر آینه شما را تعلیم می‌دهم».

۸/۱۹۰. محمد بن یحیی، از محمد بن عبدالجبار، از ابن فضال، از حماد بن عثمان، از عبدالاعلی بن اعین روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:

«من از رسول خدا متولد شده‌ام. من کتاب خدا را می‌دانم. در آن است ابتدای خلق و آفرینش موجودات، و کیفیت آن و آنچه خواهد بود، تا روز قیامت. در آن است خبر آسمان و زمین، و خبر بهشت و دوزخ و خبر آنچه خواهد بود. من همه این را می‌دانم؛ چنانچه به سوی کف دست خود نظر می‌کنم. به درستی که خدا می‌فرماید: وَفِيهِ تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ، یعنی: در قرآن، بیان هر چیزی هست» (مخفی نماند که در قرآن چنین کلامی نیست، لیکن در سوره نحل است که «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» (۱)). پس مراد، حاصل است. و احتمال دارد که در قرآنی که در نزد اهل بیت علیهم السلام است، چنین لفظی بوده باشد. (۲).

۹/۱۹۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از اسماعیل بن جابر، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: «در کتاب خدا خبر آنچه پیش از شما بوده، موجود است و همچنین آنچه بعد از شما است و سخنی که جدا کننده میان حق و باطل باشد در آنچه در میانه شما است و ما همه آنها می‌دانیم».

۱۰/۱۹۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از سیف بن عمیره، از

ابوالمغراء، از سماعه، از ابوالحسن حضرت امام

(۱). نحل، ۸۹.

(۲). این احتمال بعید و دور از حقیقت و واقعیت است. خداوند متعال دو کتاب نفرستاده، که یکی در نزد گروهی از مردم، و دیگری به صورت پنهانی در دست گروهی دیگر باشد. و فرض پنهان ماندن قرآن واقعی، خلاف منظور و هدف ارسال آخرین کتاب آسمانی است و با ختم نبوت سازگار نیست.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۲۱

موسی علیه السلام که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: آیا هر چیزی در کتاب خدا و سنت پیغمبرش صلی الله علیه و آله موجود است، یا شما در آن برای خود سخن می‌گویید؟ فرمود که: «هر چیزی در کتاب خدا و پیغمبرش صلی الله علیه و آله موجود است». باب در بیان وجه اختلاف که در حدیث است

## ۲۱. باب در بیان وجه اختلاف که در حدیث است

۱/۱۹۳. علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از ابان بن ابی عیاش، از سلیمان بن قیس هلالی روایت کرده که گفت: به امیر المؤمنین علیه السلام عرض کردم که: من شنیدم از سلمان و مقداد و ابوذر چیزی از تفسیر قرآن و احادیثی چند را که از پیغمبر روایت کردند غیر از آنچه در دست مردم است، بعد از آن، از تو شنیدم که تصدیق فرمودی آنچه را که من از ایشان شنیده بودم و از تفسیر قرآن و احادیثی که از پیغمبر مروی است بسیار چیزها در دست مردم دیدم که شما با ایشان در آنها مخالفت دارید. و چنان می‌دانید که همه آنها باطل است. آیا مردم را چنین می‌دانی که از روی عمد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ می‌گویند و قرآن را به رأی خود تفسیر می‌کنند؟

سلیم می‌گوید که: آن حضرت رو به من کرد و فرمود: «سؤال کردی، پس جواب آن را بفهم. به درستی که حق و باطل و راست و دروغ، و ناسخ و منسوخ، و عام و خاص، و محکم و متشابه، و آنچه درست حفظ شده و آنچه غلط واقع شده، همه در دست مردم هست. و در زمان رسول خدا، آن قدر بر آن حضرت دروغ گفتند که خود بر خاست و خطبه خواند و فرمود که: ای گروه مردم، دروغ‌گویان که بر من دروغ می‌گویند، بسیار شده‌اند، پس هر که بر من دروغ گوید از روی عمد، جای خویش را در جهنم آماده داند.

بعد از وفات آن حضرت نیز بر او دروغ بستند، و جز این نیست که از چهار کس حدیث به شما رسیده که پنجم ندارند: یکی منافقی که اظهار ایمان می‌کند و اسلام را به خود می‌بندد و پروا نمی‌کند از این که عمداً دروغ بر رسول خدا صلی الله علیه و آله بگوید و بر خویش تنگ نمی‌گیرد. پس اگر مردم، می‌دانستند که او منافق و دروغ‌گوست از او قبول نمی‌کردند، و او را تصدیق نمی‌نمودند، ولیکن مردم، گفتند که این مرد با رسول خدا صلی الله علیه و آله مصاحبت نموده و آن حضرت را دیده و از او شنیده و ایشان از حال او خبر نداشتند. و خدا پیغمبران را از حال منافقان خبر داده به آنچه او را خبر داده و ایشان را وصف فرموده به آنچه وصف فرموده (که: زبان از بیان

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۲۳

آن عاجز است و گوش تاب شنیدن آن را ندارد). و بعد از آن خدای عزوجل فرموده: «وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ» (۱)، یعنی: «هر گاه بینی منافقان را بشگفت می‌آورد تو را تن‌های ایشان (و تو را از جسم‌های ایشان به جهت جسامت و صباحت خوش آید). و اگر سخن گویند، گوش فرا می‌دهی از برای گفتار ایشان (به جهت طلاقت زبان و حلاوت و فصاحت

سخنان ایشان). و به این سبب، آنچه می‌گویند (از سوگندهای دروغ و ادعای ایمان بی فروغ)، قبول می‌کنی و قبول می‌فرمایی» (مراد این است که هر گاه پیغمبر با آن حال او در باب منافقان چنین باشد، حال مردمان با آن حالی که دارند در باب ایشان، چه عجب که چنین باشد؟) و آنها بعد از آن حضرت باقی ماندند و به واسطه باطل و ناحق و دروغ و بهتان به سوی پیشوایان ضلالت و خوانندگان مردم به سوی آتش دوزخ تقرب جستند. پس پیشوایان گمراه ایشان را عاملان خویش گردانیدند و ایشان را بر گردن مردمان سوار کردند و به واسطه ایشان دنیا را خوردند.

جز این نیست که مردم با پادشاهان و دنیایند و میل به ایشان دارند، مگر کسی که خدا او را نگه دارد (این که مذکور شد، از چهار راوی است).

دویم، مردی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی را شنیده، ولیکن آن را به وضعی که داشته، بر نداشته و در آن غلط و اشتباه کرده، و عمداً دروغ نگفته، پس آن حدیث در دست اوست که به آن اعتقاد دارد و عملش به آن است و آن را روایت می‌کند و می‌گوید: من این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام. پس اگر مسلمانان می‌دانستند که غلط و اشتباه کرده است، آن را قبول نمی‌کردند و اگر خود نیز می‌دانست که اشتباه کرده، آن را ترک می‌نمود.

سیم، مردی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی را که آن حضرت به آن امر فرمود، بعد از آن نهی فرمود و او نمی‌دانست، یا از آن حضرت شنید که از چیز نهی فرمود، بعد از آن، به آن امر فرمود، در حالی که او نمی‌دانست و منسوخ را حفظ کرد و ناسخ را حفظ نکرد، و اگر می‌دانست که آن منسوخ است، آن را ترک می‌کرد و اگر مسلمانان در آن هنگام که آن حدیث را از وی شنیدند، می‌دانستند که آن حدیث منسوخ است، آن را ترک می‌کردند.

چهارم، کسی است که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ نگفته و دروغ را دشمن می‌دارد، به جهت

(۱). منافقون، ۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۲۵

ترس خدا و تعظیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سهو و فراموشی او را دست نداده، بلکه آنچه را که شنیده، به وضعی که بوده، حفظ نموده و آن را چنانچه آورده، شنیده که در آن چیزی نیفزوده و از آن چیزی کم نموده و ناسخ را از منسوخ دانسته و در میانه این دو تمیز داده، پس به ناسخ عمل کرده و منسوخ را واگذاشته؛ زیرا که حدیث پیغمبر، چون قرآن ناسخ است و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه.

و گاه بود که از رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنی سر می‌زد که آن را دو وجه بود و سخنی بود که عام بود و همه را فرا می‌گرفت و سخنی بود که خاص بود و اختصاص به بعضی داشت و از آن بعض، به سوی غیر آن در نمی‌گذشت؛ چون قرآن که عام و خاص دارد و خدای عزوجل در کتاب خود فرموده است: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (۱)، یعنی: «آنچه بیاورد رسول شما را فرستاده ما که محمد است، پس آن را فرا گیرید و آنچه شما را از آن نهی فرماید، پس باز ایستید». و آنچه خدا و رسولش صلی الله علیه و آله به آن قصد فرموده بودند، مشتبه می‌شد بر کسی که نمی‌شناخت و نمی‌دانست که مقصود چیست و هر یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که از آن حضرت در باب چیزی سؤال می‌کردند، جواب را نمی‌فهمیدند و از جمله ایشان کسی بود که آن حضرت را از چیزی سؤال می‌نمود، و در بند فهمیدن آن نبود، حتی آن که دوست می‌داشتند که یکی از بادیه‌نشینان، یا کسی که تازه به خدمت پیغمبر رسیده باشد، بیاید و از آن حضرت سؤال نماید تا ایشان بشنوند که چه می‌فرماید.

من هر روز یک مرتبه و هر شب یک مرتبه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل می‌شدم و در وقتی به خدمت آن حضرت می‌رسیدم، با من خلوت می‌فرمود. با آن حضرت هر جا که می‌گشت می‌گشتم. همه اصحاب رسول خدا دانستند که آن حضرت، با



هیچ یک از مردمان غیر از من، چنین نکرد. بسا بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه من تشریف ارزانی می فرمود، بیش از آن که من به خانه خود می رفتم. و چون بر آن حضرت داخل می شدم، در بعضی از منزل‌ها که داشت، با من خلوت می کرد و زنان خویش را به جهت من امر می فرمود که بر خیزند و در نزد ما نباشند و در نزد آن حضرت کسی غیر از من نمی ماند.

(۱). حشر، ۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۲۷

و چون به جهت خلوت با من به منزل من تشریف می آورد، فاطمه و هیچ یک از پسران من بر نمی خواستند و از من دور نمی شدند. و چون از آن حضرت سؤال می کردم، مرا جواب می فرمود و چون ساکت می شدم و از سؤال نمی کردم و مسائلی را که داشتم تمام می شد، ابتدا می نمود.

و آیه‌ای از قرآن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل نشد، مگر این که آن را بر من خواند و آن را از بر فرمود و من به خط خویش نوشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آن را به من تعلیم نمود. و خدا را خواند که فهم و حفظ آن را به من عطا فرماید و آن زمان که از برای من دعا کرد و به آنچه دعا کرد، تا امروز آیه‌ای از کتاب خدا و علمی که فرموده بود و من آن را نوشته بودم، فراموش نکردم.

روا نگذاشت چیزی را که خدا به او تعلیم داده بود؛ از حلال و حرام و امر و نهی که بوده، یا خواهد بود و نه کتابی که نازل شده است بر یکی از پیغمبران که پیش از آن حضرت بوده‌اند، از اطاعت یا معصیتی، مگر آن را به من تعلیم نمود و من آن را حفظ کردم. و یک حرف آن را فراموش نکردم بعد از آن که دست خویش را بر سینه من گذاشت و دعا کرد که خدا دل مرا پر از علم و فهم و نور گرداند.

من عرض کردم که: ای پیغمبر خدا، پدر و مادرم فدای تو باد، از آن زمان که دعا کردی برای من به آنچه دعا کردی، تا امروز چیزی را فراموش نکردم و آنچه را که نوشته بودم، از من فوت نشد. آیا ترس آن داری که من بعد از آن فراموش کنم؟ فرمود که: چنین نیست. بر تو از فراموشی و جهل نمی ترسم.

۱۹۴/۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از ابو ایوب خزّاز، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: چیست حال گروهی چند که از فلان و فلان از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کنند و متهم به دروغ نمی شوند، و خلاف آن از شما وارد می شود؟ آن حضرت فرمود که: «حدیث منسوخ می شود؛ چنانچه قرآن منسوخ می شود».

۱۹۵/۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی نجران، از عاصم بن حمید، از منصور بن

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۲۹

حازم روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: مرا چه می شود که تو را از مسأله‌ای سؤال می کنم و تو در آن مسأله مرا جوابی می فرمایی آن گاه کس دیگری نزد تو می آید و همان سؤال را می پرسد و تو جواب دیگری می دهی؟ آن حضرت فرمود که: «ما مردم را جواب می دهیم به زیاده و نقصان در جواب» (یا به حسب فهم ایشان و یا به حسب حکم به واسطه تقیه).

عرض کردم که: مرا خیر ده از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که آیا بر محمد صلی الله علیه و آله راست گفتند، یا دروغ گفتند، یا دروغ بستند؟ فرمود که: «بلکه راست گفتند». عرض کردم که: پس چرا اختلاف به هم رسانیدند؟ فرمود که: «آیا نمی دانی که مردی به خدمت پیغمبر می آید و او را از مسأله‌ای سؤال می کرد، و آن حضرت او را در آن جواب می فرمود و بعد از

این، او را جواب می‌فرمود به چیزی که جواب اول را نسخ می‌نمود؛ زیرا که احادیث آن حضرت بعضی از آنها بعضی دیگر را نسخ می‌کند. (۱)

۴/۱۹۶. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از علی بن رثاب، از ابو عبیده، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت به من فرمود که: «ای زیاد، چه می‌گویی اگر ما یکی از کسانی که ما را دوست می‌دارند، فتوا دهیم به چیزی که موافق تقیه باشد؟» ابو عبیده می‌گوید که: به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو کردم، تو بهتر می‌دانی. آن حضرت فرمود که: «اگر به آن عمل کند، از برایش بهتر و مزدش بزرگ‌تر است». در روایت دیگر چنین است که: «اگر به آن عمل کند، مزدش به او می‌رسد و اگر آن را ترک کند، به خدا سوگند که گناه کرده است».

۵/۱۹۷. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از حسن بن علی، از ثعلبه بن میمون، از زراره بن اعین، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را از مسأله‌ای سؤال کردم و مرا جواب فرمود و بعد از آن، مردی به خدمت آن حضرت آمد و او را از همان مسأله سؤال نمود. حضرت او را جواب فرمود به غیر آنچه مرا جواب فرموده بود. بعد از آن

(۱). مراد از نسخ قرآن و حدیث، آن است که حکم آن زایل شود و تکلیف الهی به عمل کردن به مضمون آن ساقط گردد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۳۱

دیگری آمد و او را همان مسأله سؤال کرد و او را جواب داد، به غیر آنچه به من و صاحب من فرموده بود. چون این دو مرد بیرون رفتند، عرض کردم که: یا ابن رسول الله، دو نفر از مردم عراق که از شیعیان شما بودند، آمدند و سؤال کردند و تو هر یک از ایشان را جواب دادی به خلاف آنچه دیگری را به آن جواب فرمودی.

فرمود که: «ای زراره، به درستی که آنچه من کردم، از برای ما بهتر است، و ما و شما را بیشتر باقی می‌دارد. اگر شما بر یک امر اجتماع کنید و اختلافی در میانه شما نباشد، عامه شما را تصدیق می‌کنند و می‌دانند که آن را از ما روایت کرده‌اید و راست می‌گویید و از دوستان مایید. و این باعث قلت بقای ما و بقای شما است و ما و شما را به کشتن می‌دهد». زراره می‌گوید که: بعد از آن به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: اگر شما شیعیان خویش را رو به سنان و نیزه و آتش بفرستید، هر آینه می‌روند و سر باز نمی‌زنند، سهل است که ایشان از نزد شما بیرون می‌روند و در میانه ایشان اختلافی باشد. آن حضرت، مرا جواب داد به مثل جوابی که پدرش فرموده بود.

۶/۱۹۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از نصر خثعمی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر که می‌داند که ما نمی‌گوییم مگر آنچه حق باشد، باید که به آنچه می‌داند که از ما است، اکتفا نماید».

پس اگر خلاف آنچه می‌داند که از ما است، بشنود، بداند که آن، باز داشتنی از جانب ما است. مقصود ما آن است که دفع ضرر مخالفان از او کرده باشیم».

۷/۱۹۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عثمان بن عیسی، و حسن بن محبوب، همه، از سماعه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم از مردی که دو نفر از اهل دین او، در امری بر او مختلف شدند و هر دو او را روایت می‌کنند از ایشان، امر به اخذ آن می‌کند و دیگری او را نهی می‌کند. آیا آن مرد چه کند؟ فرمود که: «آن را به تأخیر می‌افکنند تا ملاقات کند کسی را که او را خبر دهد و او در وسعت و فراخی است تا آن کس را ملاقات کند».



در روایت دیگر، چنین است: «به هر یک از این دو روایت که عمل کنی، از باب تسلیم

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۳۳

و انقیاد امام و رضای به آن، تو را می‌رسد و جائز است».

۸/۲۰۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عثمان بن عیسی، از حسین بن مختار، از بعضی از اصحاب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «مرا خبر ده که اگر تو را به حدیثی حدیث کنم در این سال، بعد از آن در سال آینده به نزد من آیی و تو را به خلاف آن حدیث کنم، به کدام یک از اینها عمل می‌نمایی؟» روای می‌گوید که: عرض کردم که: آخری را می‌گیرم و به آن عمل می‌کنم. حضرت فرمود که: «خدا تو را رحمت کند».

۹/۲۰۱. از او از پدرش، روایت است، از اسماعیل بن مزار، از یونس، از داود بن فرقد، از مُعلی بن حُنَیس که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: هر گاه حدیثی از اول شما و حدیثی از آخر شما وارد شود، به کدام یک از آنها عمل کنیم؟ فرمود که: «به آن عمل کنید تا از امام که زنده است، حدیثی به شما برسد. پس اگر از زنده حدیثی به شما رسید، فرموده او را بگیرید و به آن عمل کنید».

مُعلی می‌گوید که: بعد از آن، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «به خدا سوگند، ما شما را داخل نمی‌کنیم، مگر در آن چیزی که در وسع و طاقت شما باشد».

در روایت دیگر است که: «تازه‌تر را بگیرید و به آن عمل نمایید».

۱۰/۲۰۲. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی، از داود بن حُصین، از عمر بن حنظله روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کرد از دو نفر از اصحاب ما که در میان ایشان نزاع واقع شده بود در باب قرض یا میراثی.

پس مرافعه را بردند به سوی پادشاه یا قاضیان اهل سنت، آیا حلال است آنچه کردند؟ آن حضرت فرمود که: «هر که مرافعه را به سوی ایشان ببرد، در حق باشد، یا باطل، جز این نیست که مرافعه را به سوی طاغوت برده «۱» و آنچه طاغوت از برای او حکم کند، و به حکم وی آن را بگیرد، حرامی گرفته که خیر و برکت ندارد؛ هر چند که آن حقی باشد که از برایش ثابت باشد؛ زیرا که آن را به حکم طاغوت گرفته و خدا امر فرموده که به آن کافر باشند، و نگروند».

(۱). طاغوت سردار و مقتدای گمراهان است و بت و هر که را جز خدای پرستند، طاغوت گویند. و آن از طغیان است به معنی از حد گذشتن. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۳۵

خدای تعالی فرموده است: «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ» «۱»، یعنی:

می‌خواهند که مرافعه کنند به سوی کسی که طاغی و باغی است. به تحقیق که مأمور شده‌اند به این که نگروند به طاغوت و حکم او».

عرض کردم که: پس چه کنند؟ فرمود که: «نظر می‌کنند به سوی کسی که از شما گروه شیعیان باشد، از آن که حدیث ما را روایت کرده باشد و در حلال و حرام ما نظر کرده و احکام ما را شناخته و دانسته باشد. پس به او راضی باشند که حکم باشد و او را حاکم سازند؛ زیرا که من او را بر شما حاکم گردانیده‌ام. پس هر گاه به حکم ما، حکم کند، و او قبول نشود، آن که آن را قبول نکرده، به حکم خدا استخفاف و خواری رسانیده (و آن را سبک شمرده) و بر ما اهل بیت رده کرده. و آن که ما رد کرده، بر خدا رد کرده، و آن، در مرتبه شرک به خدا است».

عرض کردم که: پس اگر هر یک از ایشان مردی از اصحاب ما را اختیار کند، و هر دو راضی شوند که این برگزیدگان در حق ایشان نظر کنند و در میانه ایشان حکم نمایند و این دو، حاکم در آنچه حکم می‌کنند با هم مختلف شوند و هر دو در حدیث شما مختلف باشند؟

فرمود که: «حکم، همان است که آن که در عدالت و فقاہت و راست‌گویی او در حدیث و پرهیزگاریش بیشتر است، به آن حکم نموده و التفات نمی‌شود به سوی آنچه دیگری به آن حکم کرده».

عرض کردم که: هر دو در نزد اصحاب ما عادل و پسندیده‌اند و هیچ‌یک بر دیگری تفضیل و زیادتی ندارند. عمر می‌گوید که: آن حضرت فرمود که: «نظر می‌شود به سوی آن چیزی که از ما روایت کرده‌اند در باب آنچه این دو حاکم به آن حکم کرده‌اند، و اجماع بر آن شده باشد از اصحاب تو. پس گرفته می‌شود از حکمی که ما او را حکم ساخته‌ایم، به آن عمل می‌شود و آن از حکم ما است که از جانب خدا و رسول گفته‌ایم. و شاذی که در نزد اصحاب تو شهرتی ندارد، ترک می‌شود. (۲)» به درستی که آنچه اجماع بر آن باشد، شکی و شبهه‌ای در آن نیست.

(۱). نساء، ۶۰.

(۲). و شاذ، تنها مانده و نادر و مخالف قیاس را گویند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۳۷

و جز این نیست که همه امرها سه قسم است: امری است که راستی از آن ظاهر و هویداست، پس تبعیت آن می‌شود. و امری است که ضلالت و گمراهی آن پیداست و باید که از آن اجتناب شود. و امری است مشکل که بطلان و صحت و موافقت و مخالفت آن با کتب و سنت معلوم نیست و علم آن، به سوی خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله رد می‌شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: حلالی است آشکارا و حرامی است آشکارا و شبهه‌ها و پوشیده‌هایی چند در میان حلال و حرام است. پس هر که شبهه‌ها را ترک کند، از محرمات نجات یابد، و هر که شبهه‌ها را عمل نماید، مرتکب محرمات شود و هلاک گردد، از آنجا که نمی‌داند».

عرض کردم که: اگر هر دو خبر که از شما روایت شده، مشهور باشد که ثقات و معتمدان آنها را از شما روایت کرده باشند، چه کنند؟ فرمود که: «در آن نظر می‌شود، پس آنچه حکم آن با حکم کتاب و سنت موافقت داشته باشد، و با سنیان مخالف باشد، آن را می‌گیرند و به آن عمل می‌نمایند، و آنچه را که حکم کتاب و سنت مخالفت دارد و با سنیان موافق است، وامی‌گذارند».

عرض کردم که: فدایت گردم، مرا خبر ده که اگر آن دو فقیه حکم آن را از کتاب و سنت دانسته باشند و ما یکی از آن دو خبر را با سنیان و دیگری را مخالف ایشان یابیم، به کدام یک از این دو خبر باید که عمل شود؟ آن حضرت فرمود که: «آنچه با سنیان مخالفت دارد، راه راست در آن است».

عرض کردم که: فدای تو گردم، پس اگر هر دو خبر با سنیان موافقت داشته باشد، چه باید کرد؟ فرمود که: «نظر می‌شود به سوی آن چیزی که حکام و قاضیان ایشان به آن بیشتر میل دارند، پس آن را وامی‌گذارند و دیگری را می‌گیرند و به آن عمل می‌نمایند».

عرض کردم که: اگر حاکمان ایشان با هر دو خبر موافقت داشته باشند و به یکی از آنها مایل تر نباشند، چه کنم؟ فرمود که: «آن را به تأخیر انداز تا امام خویش را ملاقات کنی؛ زیرا که توقف و ایستادن در نزد شبهه‌ها بهتر است از آن که خود را در آوری در چیزی چند که باعث هلاکت تو باشد».

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۳۸

باب در بیان فراگفتن سنت پیغمبر و گواهان کتاب خدا

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۳۹

## ۲۲. باب در بیان فراگفتن سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و گواهان کتاب خدا

۱/۲۰۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که بر هر حقی حقیقتی مؤکل است (و آن رعایت کردن چیزی است که در تمیز آن از باطل واجب باشد)، و بر هر صوابی نور برهان گماشته که آن را از خطا جدا می‌سازد. پس آنچه با کتاب خدا موافقت دارد، آن را بگیرد و آنچه با کتاب خدا مخالفت دارد، آن را واگذارد».

۲/۲۰۴. محمد بن یحیی روایت کرده است، از عبدالله بن محمد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از عبدالله بن ابی یعفر. و ابان گفت: حدیث کرد مرا حسین بن ابی العلاء که حاضر بود در نزد ابن ابی یعفر در آن مجلس، که ابن ابی یعفر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کرد. ابن ابی یعفر گفت که: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال نمودم از اختلاف حدیثی که به ما رسیده و می‌رسد و آن را کسی روایت می‌کند که بر او اعتماد داریم و از جمله ایشان کسی است که بر او اعتماد نداریم. فرمود که: «چون حدیثی بر شما وارد شود، و از برای آن شاهد و گواهی از کتاب خدای عزوجل یا از فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله بیابید که در حقیقت آن دلالت کند، آن را قبول کنید. و گر نه، آن که آن را به نزد شما آورده به آن سزاوارتر است» (یعنی از وی قبول نکنید).

۳/۲۰۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از نصر بن سَوید، از یحیی حلبی، از ایوب بن حرّ که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر چیزی که برگردانیده می‌شود به سوی کتاب خدا و سنت پیغمبر و هر حدیثی که که با کتاب خدا موافقت نداشته باشد، زُخْرَف است» (۱).

۴/۲۰۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از علی بن عقبه، از ایوب بن راشد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «حدیثی که

(۱). زُخْرَف است، یعنی: دروغی است آبدار و آراسته و در ظاهر نیک و درست که در آن تدلیس شده باشد؛ چون زر ناسره که آن را روکشی داده‌اند و ته آن معیوب است. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۴۱

با قرآن موافقت ندارد، زُخْرَف است» (۱)

۵/۲۰۷. محمد بن اسماعیل روایت کرده است، از فضل بن شاذان، از ابن ابی عمیر، از هشام بن حکم و غیر او، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «پیغمبر در منا خطبه خواند و فرمود که: ای گروه مردمان، آنچه از من به شما رسیده و با کتاب خدا موافقت دارد، من آن را گفته‌ام و آنچه به شما رسیده و با کتاب خدا مخالفت دارد، من آن را نگفته‌ام».

۶/۲۰۸. به همین اسناد روایت کرده است، از ابن ابی عمیر، از بعضی از اصحاب خویش که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر که با کتاب خدا و سنت محمد صلی الله علیه و آله مخالفت کند، به حقیقت که کافر شده است».

۷/۲۰۹. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس، و آن را مرفوع ساخته که گفت: حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «بهترین اعمال ما در نزد خدای عزوجل، عمل کردن است به سنت پیغمبر؛ هر چند که کم باشد».

۲۱۰ / ۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از ابوسعید قَمَاط، و صالح بن سعید، از ابان بن تغلب، از امام محمد باقر علیه السلام که مردی مسأله از آن حضرت پرسید و آن حضرت او را جواب فرمود. آن مرد عرض کرد که: فقها چنین نمی‌گویند. حضرت فرمود که: «وای بر تو، هر گز فقیهی را ندیده‌ای. به درستی که فقیه کامل که او را فقیه می‌توان گفت، آن است که در دنیا بی رغبت باشد و در آخرت رغبت داشته باشد و چنگ در زند به سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله».

۲۱۱ / ۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از ابی اسماعیل، - که ابراهیم بن اسحاق ازدی است - از ابوعثمان عبدی، از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرانش، از امیر المؤمنین علیه السلام که آن حضرت فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: قول بی عمل، به کار نیاید و قول بی نیت، اعتبار ندارد، و قول و عمل و نیت، در وقتی نفع می‌بخشد که موافق سنت و طریقه پیغمبر باشد و بدعتی در آن نباشد».

(۱). یعنی: دروغی است راست نما. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۴۳

۲۱۲ / ۱۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «کسی نیست مگر این که او را تیزی و نشاط و حرص و کندی و شکستگی و مستی می‌باشد. پس هر که سستی او به سوی سنت منتهی شود (به این که در تحصیل آن سعی و کوشش کند و زحمت و مشقت بکشد، تا به آن برسد، هدایت یافته است. و هر که سستی و آرامش [او] به سوی بدعت منتهی گردد، گمراه شده است».

۲۱۳ / ۱۱. علی بن محمد، از احمد بن محمد برقی، از علی بن حسان، و محمد بن یحیی، از سَیْلَمَةُ بن خطاب، از علی بن حسان، از موسی بن بکر، از زرارة بن اعین، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود: «هر که از سنت در گذرد، او را به سوی سنت رد می‌کنند» (و غیر از طریقه پیغمبر، از کسی مقبول نیست).

۲۱۴ / ۱۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام، از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «سنت پیغمبر دو قسم است: سنتی است که در بیان واجب است و عمل کردن به آن هدایت و ترک آن، گمراهی و ضلالت است. و سنتی است که در بیان واجب نیست و عمل کردن به آن، فضیلت و ترک آن، و عمل کردن به غیر آن، گناه است»». (۱)

تمام شد کتاب عقل. (۲) حمد و ستایش از برای خدا است که پروردگار عالمیان است و خدای رحمت فرستد بر آقای ما محمد و آل او که پاکان و پاکیزگانند از هر چه بد باشد.

(۱). ظاهراً این عبارت، معنایی جز این دارد. مترجم - رحمه الله - گویی خطیئه را خبر گرفته است که در این صورت، همان معنا می‌شود. در حالی که خطیئه، مضاف الیه غیر است و بنا بر این، ترجمه صحیح آن، چنین است: عمل کردن به غیر آن، به خطا منجر نمی‌شود.

(۲). در ترجمه، چنین آمده است. ولی بر اساس این نسخه، باید چنین باشد: تمام شد کتاب علم.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۴۴

صفحه سفید

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۴۵

## [۳] کتاب توحید

## اشاره

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۴۶

جای متن عربی

باب در بیان حدوث

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۴۷

(۳) کتاب توحید

بسم الله الرحمن الرحيم

(۳)

کتاب توحید «۱»

### ۱. باب در بیان حدوث (و از سر نو پیدا شدن عالم و اثبات آن که آن را احداث فرموده)

۱/۲۱۵. خبر داد ما را ابو جعفر محمد بن یعقوب - رضی الله عنه - گفت که: حدیث کرد مرا علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از حسن بن ابراهیم، از یونس بن عبدالرحمان، از علی بن منصور، که گفت: هشام بن حکم، به من گفت: در مصر زندیقی بود که اسمش عبد الملک و کنیتش ابو عبدالله بود، و از امام جعفر صادق علیه السلام به او چیزی چند به او می‌رسید (یا در باب توحید و یا در باب فضل و کمال آن حضرت یا مذمتی که زندیقان را می‌فرمود). آن زندیق «۲»، از مصر بیرون آمد به قصد این که به مدینه آید، تا با آن حضرت مباحثه نماید. چون به مدینه رسید، آن حضرت را در آنجا ندید. احوال پرسید، او را گفتند که به مکه تشریف برده است.

پس از آنجا بیرون آمده، روانه مکه گردید. و ما در آن سفر، در خدمت آن حضرت بودیم.

آن زندیق به ما رسید و ما با آن حضرت در طواف بودیم. پس شانه خویش را به شانه آن حضرت زد. حضرت فرمود که: «اسم تو چیست؟» گفت: اسم من عبدالملک. فرمود که:

«کنیت تو چیست؟» گفت: کنیت من ابو عبدالله. حضرت فرمود که: «آیا این پادشاهی که

(۱). توحید در اصل لغت، یکی گفتن و یکی کردن است. مراد از آن در امثال این مقام، خدا را به یگانگی پرستیدن و در اینجا شامل است هر چه را که بر خدا روا باشد و یا نباشد. مترجم.

(۲). زندیق، معرب زن دین است. و مراد از آن، کسی است که به خدا قائل نیست، یا آنها که به دو خدا قائلند و نور و ظلمت را هر دو خدا می‌دانند. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۴۹

تو بنده اویی، کیست؟ آیا از پادشاهان زمین است، یا از پادشاهان آسمان؟ مرا خبر ده از پسر خویش که بنده خدای آسمان، یا بنده خدای زمین است؟ هر چه می‌خواهی بگو تا با تو خصومت کنم».

هشام بن حکم می‌گوید که: من به آن زندیق گفتم که: آیا جواب او را نمی‌گویی؟ گفتار مرا قبیح شمرد، بعد از آن، حضرت فرمود که: «چون از طواف فارغ شوم، بیا به نزد ما». چون آن حضرت از طواف فارغ شد، آمد و در پیش روی آن حضرت نشست،

و ما در نزد آن حضرت جمع بودیم. حضرت به آن زندیق فرمود که: «آیا می‌دانی که زمین را زیر و بالایی هست؟» عرض کرد: بلی. فرمود که: «در زیر آن داخل شده‌ای؟» عرض کرد: نه. فرمود: «پس چه می‌دانی که در زیر آن چه چیز است؟» عرض کرد که: نمی‌دانم مگر این که مظنه دارم که در زیر آن چیزی نیست. حضرت فرمود که: «مظنه، عجز و درماندگی است از برای آن که یقین نمی‌داند».

بعد از آن حضرت فرمود که: «آیا به آسمان رفته‌ای؟» عرض کرد که: نه. فرمود که:

«می‌دانی که در آن، چه چیز است؟» عرض کرد: نه. فرمود: «از تو تعجب می‌کنم که به مشرق نرسیدی و مغرب را ندیدی، و در زمین فرو نرفتی و به آسمان بالا نرفتی، و از آنجا نگذشتی که آنچه در پس آنهاست بدانی و حال آن که تو آنچه را که در اینهاست انکار می‌کنی. آیا عاقل انکار می‌کند آنچه را که نمی‌داند؟» زندیق گفت که: هیچ کس غیر از تو با من به این طریق سخن نگفت. حضرت فرمود: «پس تو از آنچه شنیدی در شک و شبهه‌ای، و می‌گویی که شاید چنین باشد و شاید که نباشد». زندیق عرض کرد که: شاید این باشد. حضرت فرمود که:

«ای مرد، آن که نمی‌داند، حجتی ندارد بر آن که می‌داند و از برای جاهل، حجتی نیست. ای مرد مصری، از من بفهم و یاد گیر؛ زیرا که ما در خدا هر گز شک نمی‌کنیم. آیا آفتاب و ماه را نمی‌بینی؟ و شب و روز را نمی‌نگری که در یکدیگر داخل می‌شوند و به یکدیگر مشته نمی‌شوند با این که بر یک نسقاند و بر می‌گردند تا به مرتبه‌ای که داشته‌اند، می‌رسند و از این چاره‌ای ندارند و ایشان را مکانی نیست، مگر همان مکانی که دارند در وقت رفتن و برگشتن.

پس اگر قدرت بر رفتن دارند، چرا بر می‌گردند و اگر ناچار نباشند، چرا شب، روز نمی‌گردد و روز، شب نمی‌شود؟ ای مرد مصری، به خدا سوگند که اینها چاره‌ای ندارند و اینها را می‌کشند به سوی دوامی که دارند. پس آن که اینها را مضطر و ناچار گردانیده، محکم کارتر است از اینها

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۵۱

و بزرگ‌تر است از آن که به صفت ناچار متصف شود». زندیق عرض کرد که: راست گفتی.

پس آن حضرت فرمود که: «ای مرد مصری، به درستی که آنچه شما گروه دهریان، به سوی آن رفته‌اید و آن را مذهب ساخته‌اید و گمان می‌کنید که آن که این افعال از او سر می‌زند، دهر و روزگار است، باطل است؛ زیرا که اگر دهر ایشان را می‌برد، چرا ایشان را بر نمی‌گرداند؟ و اگر ایشان را بر می‌گرداند، چرا ایشان را نمی‌برد؟ این گروه ناچارند و اختیار ندارند. ای مرد مصری، چرا آسمان بلند شده و چرا زمین پست شده؟ چرا آسمان بر زمین نمی‌افتد؟ چرا زمین سرازیر نمی‌شود و در بالای طبقات خود قرار و اقرار دارد؟ چون چنین شود، هیچ‌یک نتوانند که خود را نگاه دارند و آن که بر روی زمین است، قادر نباشد بر نگاه‌داری خود». زندیق گفت که: خدا پروردگار و آقای اینهاست. اینها را نگاه داشته است.

هشام می‌گوید که: آن زندیق، بر دست آن حضرت ایمان آورد. حمران به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، اگر زندیقان بر دست تو ایمان آورند، عجب نیست؛ زیرا که کافران بر دست پدرت ایمان آورده‌اند.

پس آن مؤمنی که بر دست آن حضرت ایمان آورده بود، عرض کرد که: مرا از شاگردان خویش گردان. حضرت فرمود که: «ای هشام بن حکم، او را با خود بگیر که در نزد باشد و او را تعلیم ده». هشام او را تعلیم داد و آن شخص معلم اهل شام و اهل مصر شد که ایمان را به ایشان تعلیم می‌داد، و طهارت و پاکی و پاکیزگی او به مرتبه‌ای رسد که آن حضرت به آن راضی و خشنود بود.

۲/۲۱۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن علی، از عبد الرحمان بن محمد بن ابی هاشم، از احمد بن محسن میثمی که گفت: در نزد ابو منصور متطبب بودم که گفت: مردی از اصحاب من خبر داد و گفت که: من و ابن ابی العوجاء و عبدالله بن مقفع در مسجد الحرام بودیم. پس ابن مقفع گفت که: این خلق را می‌بینید؟- و به دست خویش به

سوی موضع طواف اشاره نمود- از ایشان یک نفر نیست که من اسم انسانیت را از برای او ثابت گردانم، مگر آن شیخ که نشسته است. یعنی ابو عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام اما باقی ماندگان، فرومایگان ارادل و چهارپایانند.

ابن ابی العوجاء گفت که: چگونه این اسم را از برای این شیخ ثابت می گردانی و از برای این گروه ثابت نمی دانی؟ گفت: زیرا که من در نزد او چیزی چند دیده‌ام که آن را در نزد ایشان

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۵۳

ندیده‌ام. ابن ابی العوجاء گفت که: ناچار باید که آنچه در شأن او گفتم، از او امتحان کنیم تا معلوم شود.

راوی می گوید که: ابن مقفّع گفت که: این را به فعل میاور؛ زیرا که من می ترسم که آنچه را که در دست داری، بر تو فاسد کرده‌اند و طریقه‌ای که داری به دلیل و برهان باطل سازند. ابن ابی العوجاء گفت که: اعتقاد تو این نیست، ولیکن می ترسی که اعتقاد تو در خصوص مدح آن حضرت و فرود آوردن تو او را در محلی که وصف کردی در نزد من، سست و ضعیف گردد.

ابن مقفّع گفت که: چون در مآده من این توهم نمودی، و در باب من این دروغ را گمان کردی، برخیز و به خدمتش برو و آنچه می توانی خود را از لغزش محافظت کن و دقیقه‌ای غافل مشو و عنان خویش را به سوی مدارایی و سهل انگاری میل مده، بلکه آن را محکم نگاه دار که به محض اندک سهل انگاری، تو را به بندی مبتلا می کند که از آن خلاصی نداشته باشی، و با او آنچه به تو نفع می بخشد و تو را ضرر می رساند، از بحث و جواب، نهایت جد و جهد را به عمل آور و هر چه می توانی بحث و گفت و گو بکن؛ چنانچه در بیع و شرا ماکست «۱» و مبصری «۲» می نمایند و قیمت مبیع را کم و زیاد می کنند.

راوی می گوید که: ابن ابی العوجاء بر خواست و من و ابن مقفّع ماندیم و در آنجا با هم نشستیم. چون ابن ابی العوجاء به سوی ما باز گشت، گفت: وای بر تو ای پسر مقفّع، این شیخ انسان و آدمی زاده نیست؛ چه آنچه در اوست، معهود آدمی نمی باشد، و این کمال، نه در خور بشر است. اگر در دنیا روحانی باشد، که چون او خواهد ظاهر گردد، صاحب جسم و جسد شود، و چون خواهد که از نظرها پنهان گردد، روح صرف شود، که از علایق بدنیه فارغ باشد، منحصر است در همین شخص.

ابن مقفّع به او گفت که: چه وضع اتفاق افتاد که چنین می گویی؟ گفت: با وی نشستیم، چون در نزد او کسی غیر از من باقی نماند، مرا ابتدا فرمود. و فرمود که: «اگر امر به وضعی باشد که این گروه- یعنی اهل طواف که مسلمانند- می گویند- و حال آن که چنان است که ایشان می گویند- ایشان سالم‌اند و شما هلاک شده‌اید. و اگر امر به وضعی باشد که شما می گویند- و حال آن که چنان نیست که شما می گویند- پس شما و ایشان باهم برابرید».

(۱). چانه زدن.

(۲). تلاش برای کشف حقیقت قیمت جنس.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۵۵

به آن حضرت عرض کردم که: خدا تو را رحمت کند، ما چه می گوئیم و ایشان چه می گویند؟ گفتار ما و ایشان یکی است و فرقی ندارد. حضرت فرمود که: «چگونه گفتار تو و ایشان یکی باشد، با آن که ایشان می گویند که ایشان را معادی هست و ثواب و عقابی دارند و اعتقاد دارند به این که آسمان را خدایی است که او را در آن عبادت می کنند و آن که آسمان آبادان است. و شما گمان می کنید که آسمان خراب و ویران است که هیچ کس در آن نیست».

ابن ابی العوجاء گفت که: من این را از آن حضرت غنیمت شمردم و عرض کردم که: اگر امر به وضعی باشد که مسلمانان می گویند، چه چیز خدا را باز داشته است از آن که از برای خلق خویش ظاهر شود و ایشان را به سوی عبادت خود بخواند تا دو نفر از ایشان با هم اختلاف نکنند، و چرا از ایشان محتجب شده و در پرده رفته است که کسی او را نمی بیند؟ و چرا رسولان خویش را



به سوی ایشان فرستاده؟ اگر خود متوجه ایشان می‌شد، نزدیک‌تر بود به سوی آن که به او ایمان آورند.

حضرت فرمود که: «ای وای بر تو، چگونه از تو محتجب شده است آن که قدرت خویش را در نفس تو به تو نموده است. تو را موجود ساخته و هیچ نبودی و وجود نداشتی، و بزرگ کرده بعد از آن که خرد بودی، و قوت داده بعد از آن که ضعف داشتی، و ضعف داده بعد از آن که قوت داشتی، و بیمار کرده، بعد از آن که تندرست بودی، و تندرستی داده بعد از آن که بیمار بودی، و خشنودی داده، بعد از آن که خشم داشتی، و خشم داده، بعد از آن که خشنود بودی، و اندوه داده بعد از آن که شادی داشتی، و شادی داده بعد از آن که اندوه داشتی، و دوستی داده بعد از آن که دشمنی داشتی، و دشمنی داده بعد از آن که دوستی داشتی، و عزم و آهنک داده که دل بر کاری گذاری، بعد از آن که سستی داشتی، و سستی داده بعد از آن که عزم و آهنک داشتی، و خواهش داده بعد از آن که ناخوش داشتی، و کراهت داده بعد از آن که خواهش داشتی، و رغبت داده بعد از آن که ترس داشتی، و ترس داده بعد از آن که رغبت داشتی، و امیدواری داده بعد از آن که نومید بودی، و نومیدی داده بعد از آن که امید داشتی، و آنچه در خیال تو نبود، به خاطر تو آورده که در دلت خطور کند، و آنچه در دلت قرار و استقرار گرفته، و محکم گردیده از ذهن تو بیرون برده است». و متصل، قدرت‌های خدا را که در نفس من بود، می‌شمرد و هر آن چیزی که بود که من آنها را دفع نمی‌توانستم نمود، تا آن که گمان کردم که نزدیک است که بر من غالب شود در آنچه میان من و او بود.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۵۷

۲۱۷/۳. از او از بعضی از اصحاب ما که مرفوع ساخته آن را و در حدیث ابن ابی العوجاء افزوده، آن گاه که از او پرسید امام صادق علیه السلام. گفت که: ابن ابی العوجاء، در روز دوم، به مجلس امام صادق علیه السلام بازگشت در هر حالی ساکت بود و حرفی نمی‌زد. امام صادق علیه السلام به او فرمود که: «گویی تو آمده‌ای تا آنچه را که بر آن بودیم، اعاده کنی؟» ابن ابی العوجاء گفت که: یا ابن رسول الله، من چنین می‌خواهم. امام صادق علیه السلام به او فرمود که: «این، خیلی عجیب است! تو خدا را انکار می‌کنی و آن وقت گواهی می‌دهی که من پسر رسول خدایم!».

ابن ابی العوجاء گفت که: عادت مرا به چنین چیزی وامی‌دارد. امام صادق علیه السلام به او فرمود که: «چه چیز باعث خودداری تو از سخن گفتن می‌شود؟» او جواب داد که: بزرگی و هیبت تو، باعث می‌شود که زبان من در پیش تو سخن نگوید. من عالمان زیادی را دیده‌ام، و با متکلمان زیادی مناظره کرده‌ام، هرگز ترس و هیبتی که از سوی تو بر من وارد شد، از کسی وارد نشد. امام صادق علیه السلام فرمود که: «این هست، ولیکن من سؤال را از تو آغاز می‌کنم». و آن حضرت علیه السلام رو کرد به ابن ابی العوجاء و به او فرمود که: «آیا تو ساخته شده هستی، یا ساخته نشده‌ای؟»

عبدالکریم بن ابی العوجاء عرض کرد که: بلکه من ساخته شده نیستم. امام صادق علیه السلام فرمود که: «برای من تعریف کن که اگر ساخته بودی، چه وضعی داشتی؟» ابن ابی العوجاء مقداری تأمل کرد و در جواب حیران ماند. و شروع کرد با چوبی که در برابرش بود، با شدت تمام ور رفتن و می‌گفت که: بلند پهن، گود کوتاه، با حرکت ساکن، و همه اینها صفت خلق اویند. آن حضرت فرمود که: «اگر صفت ساخته شده‌ای غیر از آنها را ندانستی، پس خودت را مصنوع و ساخته شده فرض کن، در خودت از چیزهایی که از این دست از امور حادث می‌شوند، نمی‌یابی».

عبدالکریم، به امام صادق علیه السلام عرض کرد که: از مسأله‌ای سؤال کردی که پیش از تو هیچ کس از آن سؤال نکرده بود. و هیچ کس از من بعد از تو هم آن مسأله را سؤال نمی‌کند. امام صادق علیه السلام فرمود که: «این گونه فرض کن که فهمیدی که در گذشته کسی از تو سؤال نکرده، پس چه چیزی به تو فهماند که در آینده هم از تو سؤال نخواهد شد؟ ای عبدالکریم، حرف خود را نقض کردی؛ زیرا گمان بردی که همه چیز از روز نخست، یکسان بوده، پس چگونه پیش انداختی و چگونه به تأخیر انداختی؟».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۵۹

آن گاه فرمود که: «ای عبدالکریم، بیشتر روشنت کنم، آیا اگر با تو تعدادی کیسه جواهر باشد، و کسی به تو بگوید که: آیا در کیسه دینار هست؟ و تو بودن دینار را در کیسه انکار کنی، و آن شخص به تو بگوید که دینار را برای من توصیف کن، و تو آن را شناسی، آیا می‌توانی بودن دینار را در کیسه انکار کنی و حال آن که نمی‌دانی؟». ابن ابی العوجاء گفت که: نه. امام صادق علیه السلام فرمود که: «پس عالم، بزرگ‌تر و طولانی‌تر و پهن‌تر از کیسه است، پس چه بسا که در عالم، ساخته شده‌ای باشد؛ از آنجایی که تو صفت ساخته شده را از غیر ساخته شده، نمی‌شناسی».

عبدالکریم، ماند و بعضی از دوستانش به دعوت به اسلام جواب دادند و بعضی دیگر با او باقی ماندند.

ابن ابی العوجاء در روز سیم آمد، و عرض کرد که: من سؤال را بر می‌گردانم. پس امام صادق علیه السلام به او گفت که: «هر چه می‌خواهی بپرس». ابن ابی العوجاء گفت: دلیل حدوث اجسام چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود که: «من چیزی را از کوچک و بزرگ، نیافتم، مگر این که وقتی مانند آن را به آن ضمیمه می‌کنند، بزرگ‌تر می‌شود، و در آن از میان رفتنی و انتقالی از حالت اول آن هست. و اگر آن چیز قدیم بود، نه از بین می‌رفت و نه متحول می‌شد؛ زیرا آن چیزی که از میان می‌رود و متحول می‌شود، جایز است که به وجود آید و باطل شود و از میان برود. پس با به وجود آمدن آن بعد از عدم، داخل در حدث می‌شود و از این که در ازل بوده، داخل در قدیم می‌شود و صفت ازل و عدم، و حدوث و قدم هرگز در یک چیز با هم جمع نمی‌شوند».

عبدالکریم گفت که: این گونه فرض کن که -/ همان گونه گفتی -/ دانستی که در دو حالت و دو زمان، بنا بر آنچه استدلال کردی به حدوثش، پس اگر اشیا به همان حالت کوچکی بمانند، از کجا حدوث آنها را به دست می‌آوری؟ امام صادق علیه السلام فرمود که: «هر آینه ما در باره عالم وضع شده حرف می‌زنیم، اگر آن را برداریم و عالم دیگری را به جای آن قرار دهیم، هیچ چیزی دلالتش بر حدوث آن از برداشتن ما آن را و قرار دادن چیز دیگری را به جای آن، بیشتر نیست. ولیکن من جواب می‌دهم تو را از همام جهتی که تو فرض کردی و ملزم کردی ما را، و می‌گوییم که: اگر اشیا به همان حالت کوچکی باقی بمانند، در وهم چنین است که هر گاه به آن همانند آن را ضمیمه کنیم، بزرگ‌تر خواهد شد، و در جواز تغییر آن، خارج شدن آن است از

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۶۱

قدم، همان گونه که در تغییر آن، داخل شدن آن است در حدوث، و ورای این چیزی نیست، ای عبدالکریم». پس عبدالکریم سخنش تمام شد و ناتوان گردید.

پس در سال آینده، بعضی از یاران ابن ابی العوجاء امام صادق علیه السلام را در حرم دیدند و به ایشان عرض کردند که: ابن ابی العوجاء اسلام آورد، امام صادق علیه السلام فرمود که: «او کوردل‌تر از آن است که اسلام بیاورد، او اسلام نمی‌آورد».

پس وقتی ابن ابی العوجاء، امام صادق علیه السلام را دید، به ایشان عرض کرد: ای آقا و مولای من.

آن حضرت علیه السلام به ایشان فرمود که: «تو را چه چیزی واداشت که به این مکان بیایی؟» او عرض کرد که: عادت تن و سنت شهر و تا این که ببینم آنچه را که مردم در آنند؛ از دیوانگی و سرتراشی و سنگ پرانی. امام صادق علیه السلام به او فرمود که: «ای عبدالکریم، تو هنوز در همان یک‌دندگی و گمراهی هستی؟» و او تا رفت که حرف بزند، آن حضرت فرمود که: «جدال در حج نیست». و ردای خود را گذاشت و به ابن ابی العوجاء فرمود که: «اگر کار چنان است که تو می‌گویی -/ و چنان نیست که تو می‌گویی -/ ما و تو نجات یافته‌ایم، اما اگر کار چنان است که ما می‌گوییم -/ و چنان است که ما می‌گوییم -/ ما نجات یافته‌ایم و تو بیچاره شده‌ای».

پس عبدالکریم رو کرد به کسانی که همراهش بودن و به آنها گفت: در دلم دردی احساس می‌کنم، پس مرا برگردانید، و او را برگرداندند و مرد. خدا نیامرزدش. «۱»

۴/۲۱۸. حدیث کرد مرا محمد بن جعفر اسدی - رحمه الله علیه - از محمد بن اسماعیل برمکی، از حسین بن حسن بن بُرد دینوری،

از محمد بن علی، از محمد بن عبدالله خراسانی - خادم حضرت امام رضا علیه السلام - که گفت: یکی از زندیقان بر حضرت امام رضا علیه السلام داخل شد و در نزد آن حضرت، جماعتی بودند. امام رضا علیه السلام فرمود: «ای مرد، مرا خبر ده که اگر گفتار درست، گفتار شما باشد - و آن چنان نیست که شما می‌گویید - آیا ما و شما چون یکدیگر و با هم برابر نیستیم که آنچه نماز کرده‌ایم و روزه داشته‌ایم و زکات داده‌ایم و اقرار نموده‌ایم، به ما ضرر نرساند؟» آن مرد ساکت شد. بعد از آن، حضرت فرمود: «اگر قول درست، قول ما باشد - و حال آن که قول ما است - آیا چنان نیست که شما هلاک شده باشید و ما نجات یافته باشیم؟».

(۱). از عبارت عنه عن بعض اصحابنا ... تا اینجا، در ترجمه مترجم -/ رحمه الله -/ نبود و ترجمه شد.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۶۳

آن مرد گفت که: خدا تو را رحمت کند، مرا به جواب خویش بی‌نیاز ساز که دیگر احتیاج به سؤال نداشته باشم. بفرما که خدا چگونه و چون است و در کجا می‌باشد؟ حضرت فرمود که: «وای بر تو، به درستی که آنچه تو به سوی آن رفتی و مذهب خود ساختی، غلط و اشتباهی است که کردی. خدا، حقیقت کو و کجا را موجود فرموده بی آن که کو و کجایی باشد؛ چه آن سؤال است که مکان و مکانی نبوده که از آن سؤال شود و او حقیقت و چگونه را به عرصه وجود آورده، بی آن که چون و چگونه وجود داشته باشد (چه آن سؤال از حال است و حال، فرع صاحب حال است. و صاحب حالی نبوده که حالی داشته باشد که از او سؤال شود و آن که چیزی را خلق می‌کند، خود متصف به آن نمی‌شود؛ زیرا که اتصاف بیرون رفتن است از قابلیت به سوی فعلیت و قابلی که خالی باشد از وصف پیش از اتصاف، آن را ندارد. و آن که چیزی ندارد آن را عطا نمی‌تواند کرد و خدایی که آفریننده است، به خود چیزی نمی‌دهد که به آن کامل گردد و چون معلوم شد که کجا و چون مخلوق اوست، و آن جناب بر آنها مقدم است، پس نمی‌توان که او را به چگونه بودن و در کجا بودن بشناسد). و به هیچ حاسه که چیزها را دریابد، او را نمی‌توان دریافت نمود. و او را به چیزی نمی‌توان قیاس کرد».

آن مرد عرض کرد که: در [این] هنگام خدا چیزی نخواهد بود، هر گاه به هیچ حاسه از حواس ادراک او ممکن نباشد. حضرت رضا علیه السلام فرمود که: «وای بر تو، چون حواس تو از دریافتن او عاجز شدند، پروردگاری او را انکار کردی، ما حواسی که داریم، چون از ادراک او عاجز شدند، و از دریافتن در ماندند، یقین کردیم که آن جناب پروردگار ما است. به خلاف چیزی از چیزهاست که محسوس می‌شود که او چنین نیست».

آن مرد عرض کرد که: پس مرا خبر ده که در چه زمان بوده و کی موجود شده؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: به من بگو کی نبوده تا بگویم در چه زمانی بوده؟ آن مرد عرض کرد: دلیل بر او چیست؟ آن حضرت فرمود که: «من چون نظر کردم به سوی بدن خود و مرا ممکن نشد که در پهنا و درازای آن زیادتی و نقصانی به عمل آورم، و ناخوشی‌ها را از او دفع نمایم، و منفعت را به سوی او بکشانم، دانستم که این بنا را بنا گذارنده‌ای هست، پس به سوی او اقرار و اعتراف نمودم، با آن که می‌بینم از گردش چرخ به قدرت او و به دید آوردن ابرها و گردانیدن بادها و روان شدن آفتاب و ماه و ستارگان و غیر این، از آیت‌های عجیبه که هویدا و ظاهر کننده‌اند، دانستم که هر یک از اینها را تقدیر کننده‌ای است (که این تقدیرات نموده) و پدیدار

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۶۵

آورنده‌ای است که اینها را پدید آورده».

(ظاهر این است که از نسخه‌های کافی، در میانه سؤال و جواب آخر، جواب و سؤال افتاده باشد؛ زیرا که رابطه‌ای در میان اینها نیست و با هم مناسبتی ندارند. امین الاسلام محمد بن علی بن حسین بن بابویه - رحمه الله علیه - این حدیث شریف را در کتاب توحید و عیون ایراد نموده و بعد از سؤال آن زندیق، چنین است که: ابوالحسن، یعنی حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: «مرا

خبر ده که در چه زمانی نبوده تا تو را خبر کنم که بوده؟» آن مرد عرض کرد که: پس دلیل بر او چیست؟ آن حضرت فرمود که: «چون نظر کردم...» تا آخر آنچه که گذشت. و به جای آیات مبینات که ترجمه آن گذشت، متقنات که به معنی محکمت است، ذکر کرده و بعد از آنچه مذکور گردید، چند سؤال و جواب دیگر را نیز ایراد فرموده که تتمه حدیث است).

۲۱۹/۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن اسحاق خفاف، یا از پدرش ابراهیم، از محمد بن اسحاق روایت کرده است که گفت: عبدالله دیصانی، از هشام بن حکم سؤال کرد و گفت که:

آیا تو را پروردگاری هست که تو را پرورش دهد؟ گفت: بلی. دیصانی گفت که: آیا پروردگار قدرت دارد؟ گفت: بلی، قدرت دارد و بر همه کس و بر همه چیز قهر و غلبه دارد. دیصانی گفت: می‌تواند که همه دنیا را در یک تخم مرغ داخل کند که تخم بزرگ نشود و دنیا کوچک نگردد.

هشام گفت که: مرا مهلت ده تا تو را در این باب جواب گویم. گفت که: یک سال تو را مهلت دادم و بعد از آن از نزد هشام بیرون آمد و هشام سوار شد و به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام روانه گردید. چون بر در خانه آن حضرت رسید، و اذن دخول طلبید، او را اذن دادند و داخل خانه گردید. به حضرت عرض کرد: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله، عبدالله دیصانی مسأله‌ای از من پرسیده که بسیار مشکل است و در جواب آن اعتماد بر کسی ندارم، مگر بر خدا و تو.

آن حضرت فرمود: «تو را از چه چیز سؤال نمود؟» عرض کرد که: چنین و چنان به من گفت و قصه را در نزد آن حضرت شرح کرد. حضرت فرمود که: «ای هشام، چند حواس داری؟» عرض کرد: پنج حواس. فرمود: «کدام یک از اینها کوچک‌تر است؟» عرض کرد که:

ناظر و آن مردمک دیده است. فرمود که: «قدر ناظر چقدر است؟» عرض کرد که: مانند یک دانه عدس، یا از آن کوچک‌تر. فرمود که: «ای هشام، در پیش روی خود و در بالای سر نظر کن

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۶۷

و مرا به آنچه می‌بینی خبر ده». عرض کرد که: آسمان و زمین و خان‌ها و قصرها و بیابان‌ها و کوه‌ها و نهرها را می‌بینم. حضرت فرمود که: «آن کسی که قدرت دارد که آنچه تو آن را می‌بینی در چیزی که به قدر دانه عدس، یا کوچک‌تر از آن باشد، داخل گرداند، قادر است که همه دنیا را در تخم مرغی داخل کند، و دنیا کوچک نشود و آن تخم بزرگ نگردد».

هشام نگون گردید و دست و پای‌های آن جناب را بوسید و عرض کرد که: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله، آنچه فرمودی مرا بس است. و به منزل خود بازگشت. بامداد که شد، دیصانی به نزد وی آمد و گفت که: ای هشام، به نزد تو آمده‌ام که بر تو سلام کنم و نیامده‌ام که جواب خواسته باشم. هشام گفت که: اگر آمده‌ای که جواب را بستانی، این جواب را بگیر. دیصانی از پیش هشام بیرون رفت و آمد تا به در خانه امام جعفر صادق علیه السلام رسید و اذن خواست که بر آن حضرت داخل گردد، او را اذن دادند. چون داخل شد، و نشست، به خدمت آن حضرت عرض کرد: یا جعفر بن محمد، مرا بر معبودی که دارم، رهنمایی کن. حضرت فرمود که: «اسم تو چیست؟» برخواست و از نزد آن حضرت بیرون آمد و او را به اسم خود خبر نداد.

یاران دیصانی با وی گفتند که: چرا اسم خویش را به آن حضرت نگفتی؟ گفت که: اگر می‌گفتم که اسم من عبدالله است، می‌فرمود: کیست آن کسی که تو بنده‌ای؟ گفتند که: به سوی او برگرد و بگو که: تو را بر معبودت دلالت کند و تو را از نامی که داری سؤال نکند.

برگشت و به خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد که: یا جعفر بن محمد، مرا به آن که باید او را عبادت کنم، دلالت کن و مرا از اسم سؤال مکن. حضرت فرمود: «بنشین».

ناگاه پسر کوچکی از آن جناب پیدا شد که تخمی در دست داشت و با آن بازی می‌کرد.

حضرت فرمود که: «ای پسر، این تخم را به من ده» آن را به خدمت آن حضرت داد. حضرت فرمود که: «ای دیصانی، این حصاری است محکم و سرپوشیده که آن را پوستی است ستبر و در زیر آن پوست ستبر، پوست نازکی است و در زیر آن پوست نازک، زرده‌ای است چون پارچه‌ای از طلا گداخته و سفیده‌ای است مانند پارچه‌ای از نقره گداخته، نه آن زرده‌ای که چون طلای روان است، با سفیده‌ای که مانند نقره گداخته است، بیامیزد و نه سفیده‌ای که مانند نقره گداخته است با زرده‌ای که چون طلای روان است، مخلوط می‌گردد. و این تخم بر حال خود گذاشته، هیچ صاحب اصلاحی از آن بیرون نیامده که از صلاح و نیکی آن خبر دهد و هیچ مفسدی در آن داخل نشده که از فساد و تباهی آن خبر آورد. و معلوم نیست که از برای نر

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۶۹

خلق شده یا از برای ماده، که می‌شکافد و از آن رنگ‌ها بیرون می‌آید؛ چون رنگ‌های طاووسان. آیا از برای این تخم مدبری را می‌بینی که تدبیر و صلاح اندیشی آن نموده باشد؟».

راوی می‌گوید که: دیصانی مدتی طولانی سر خویش را به زیر انداخت، بعد از آن گفت که: شهادت می‌دهم که نیست خدایی مگر خدا که جامع جمیع صفات کمال است، در حالتی که یگانه است و او را شریکی نه. و آن که محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول او است و تو امام و پیشوا و حجتی از جانب خدا بر خلقش و من توبه‌کارم از آنچه بودم.

۶/۲۲۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عباس بن عمرو فقیمی، از هشام بن حکم روایت کرده است در حدیث زندیقی که به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمد و از جمله آنچه آن حضرت با او فرمود که: «آنچه تو می‌گویی که خدا دو تاست، خالی از این نیست که یا هر دو قدیم‌اند و قوت دارند و بر هر فعلی که اراده آن دارند و خواسته باشند که در آن منفرد باشند که هر یک دیگری را مدخلیت ندهد، یا هر دو ضعیف‌اند که هیچ‌یک از ایشان به تنهایی قدرت بر آن ندارد و یا دارد و اراده آن ندارد و هر یک قوه و قدرت بر پاره‌ای از کارها دارد و یا یکی از این دو قوی است و دیگری ضعیف است. پس اگر هر دو قوی باشند، چرا هر یک از دو خدا دیگری را دفع نمی‌کند که منفرد و تنها باشد در تدبیر عالم؟ چه خواهش غلبه و استعلا در هر صاحب قوتی مرکوز است. و به قدر قوت و قدرت خویش به عمل می‌آورد. و این مستلزم نفی هر دو است؛ چه ممکن است که اراده هر یک به نفی دیگری تعلق گیرد. و اگر گمان کنی که یکی از این دو قوی و دیگری ضعیف است، ثابت می‌شود که خدا یکی است؛ چنانچه ما می‌گوییم؛ به جهت عجزی که ظاهر و هویداست در دویم (چه آن محتاج است به سوی قوی؛ زیرا که قوی وجودش اقوی است و از او ضعف وجود تصور نمی‌شود، مگر به جواز خالی بودن ماهیت از وجود).

پس اگر بگویی که ایشان دواند، خالی از این نیست که یا هر دو از هر جهت با هم اتفاق دارند (و در حقیقت که ما به الامتیازی در میانه ایشان نیست و این، مستلزم نفی تعدد است،- چنانچه بیاید-) و یا هر دو از هر وجهی با هم اختلاف دارند و چون دیدیم که خلایق انتظام دارند و چرخ را دیدیم که می‌گردد و تدبیر را یکی دیدیم که اختلافی در آن نیست و شب و روز و آفتاب و ماه را دیدیم که در ایشان نیز کمال انتظام است، صحت این امر و تدبیر عالم و تناسب امر دلالت نمود بر این که مدبر عالم، یکی است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۷۱

بعد از آن بر تو لازم می‌آید دو خدا را ادعا کنی که در میانه ایشان فرجه «۱» نباشد تا به واسطه آن دو تا شوند (در این، إشعاری است به این که مخاطب فهم درستی نداشته باشد و تا چیزی محسوس او نمی‌شد، آن را نمی‌فهمید و حضرت فرمود که: این فرجه در میان ایشان سیم می‌شود که قدم دارد با اینها و او نیز باید که خدا باشد. پس بر تو لازم می‌آید که به سه خدا قائل شوی با آن که دو خدا را ادعا می‌کنی و اگر سه خدا را ادعا کنی، آنچه در دو خدا گفتم، بر تو لازم می‌آید و آن، صورت نبندد تا در میانه هر یک از ایشان با دیگری فرجه باشد، و به واسطه دو فرجه، سه خدا را که ادعا می‌کنی، پنج خدا می‌شوند. پس کلام متناهی می‌شود در عدد به سوی آنچه آن را در بسیاری، نهایتی نباشد».

هشام گفت که: از جمله سؤال آن زندیق این بود که عرض کرد: دلیل بر خدا چیست؟

حضرت فرمود که: «وجود کارهای غریبه که در غایت استحکام و متانت است، دلالت می‌کند بر این که صانعی اینها را ساخته است. آیا نمی‌بینی که هر گاه نظر کنی به سوی عمارت بلند افراشته یا گنج کاری کرده‌ای که آن را ساخته‌اند، می‌دانی که آن را بنا کننده‌ای هست، هر چند که آن بانی را ندیده باشی و او را مشاهده نکرده باشی که آن را می‌سازد».

زندیق عرض کرد که: پس آن جناب چه چیز است؟ فرمود که: «به خلاف چیزها که به هیچ‌یک از آنها نمی‌ماند. برگشت قول من به سوی ثابت کردن مقصود از لفظ است و آن که چیزی است که موصوف است به حقیقت چیزی بودن و به این اعتبار چیزی بر او اطلاق می‌شود و او را چیز می‌گویند، غیر از آن که نه جسم است و نه صورت، و محسوس نمی‌شود و به حس در نمی‌آید (در بعضی نسخ این زیادتى نیز هست که و ملموس نمی‌گردد که به دست یا غیر آن، او را لمس کنند و دست بر او مالند). و به حواس پنجگانه (که سمع و بصر و ذوق و شَم و لمس است)، او را نتوان یافت. و وهم‌ها و خیال‌ها او را در نیابد، و مرور ایام او را ناقص نکرده‌اند، و زمان‌ها او را تغییر ندهند (که پیر و شل و کور و کر و بیمار نشود، و همچنین سایر ناخوشی‌ها که بر مُعمرین وارد می‌شود، در او راه نیابد).» (۲)

۲۲۱/۷. چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد برقی، از پدرش، از علی بن نعمان، از

(۱). فرجه، به معنی رخنه و شکاف است و مراد از آن در اینجا، چیزی است که موجب امتیاز یکی از این، از دیگری گردد که این دو را از هم جدا کند؛ چه از فاصله میان دو جسم به فرجه و شکاف و رخنه تعبیر می‌کنند. (مترجم)

(۲). این سؤال و جواب اخیر را در باب، بعد از این ذکر نموده با تتمه حدیث که بعد از این، مذکور خواهد شد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۷۳

ابن مُسکان، از داود بن فرقد، از ابو سعید زهری، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «کافی است از برای صاحبان عقل‌ها دلیلی که دلالت کند بر پروردگار عالمیان، آفریدن آن حضرت که همه کس و همه چیز را مسخر گردانیده، یا آفریدگان او که مسخرند، و پادشاهی آن حضرت که بر همه قهر و غلبه دارد، و جلال و بزرگواری وی که ظاهر و هویداست، و نور او که غالب است بر هر نوری و درخشان است، و حجت و برهانش که راست و نیکوست و راستگوست، و آنچه زبان بندگان را به آن گویا نموده و آنچه رسولان را به آن ارسال فرموده، و آنچه فرو فرستاده». باب در بیان اطلاق و بی‌قیدی گفتار به آن که ...

## ۲. باب در بیان اطلاق و بی‌قیدی گفتار به آن که خدا چیزی است

۲۲۲/۱. محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از عبدالرحمان بن ابی نجران روایت کرده است که گفت: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم از توحید و عرض کردم که: چیزی را توهم می‌کنم و تصور می‌کنم. حضرت فرمود: «بلی، او را چیزی توهم و تصور می‌کنی، در حالتی که درک کنه دانش به ادراک کلی، به عقل نیست و به حدود عقلی، یا حسی محدود و معین نمی‌شود؛ زیرا که هر چیزی که وهم تو بر آن واقع شود، و آن را به قوه وهمیه ادراک نمایی، با ادراک کلی خدای تعالی، خلاف آن است و چیزی با او شباهت ندارد. و وهم‌ها او را در نیابد. و چگونه او را دریابد و حال آن که آن جناب خلاف آن چیزی است که آن را تعقل می‌نماید و غیر آن چیزی است که آن در وهم‌ها تصور می‌کنند. جز این نیست که او را توهم می‌نمایند، در حالی که چیزی است معقول و محدود نیست».

۲۲۳/۲. محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از حسین بن حسن، از بکر بن صالح، از حسین بن سعید روایت کرده است که گفت: از امام جواد علیه السلام سؤال شد که آیا جایز است که در شأن خدا بگویند که چیزی است؟ فرمود: «بلی، او را بیرون



می‌بری از دو حد: یکی حد تعطیل «۱» (و مراد از آن در این مکان، آن است که آن حضرت را بیرون برند از وجود و هستی و از صفات کمالیه ذاتیه و فعلیه و اضافیه) و دیگری، حد تشبیه (و مراد از آن، اتصاف آن جناب است به صفات ممکنات و اشتراک با ایشان در حقیقت صفات).

(۱). تعطیل در لغت، به معنی بیکار کردن و فرو گذاشتن و بی زیور کردن و چیزی را تعهد نکردن و خرابه ساختن زمین است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۷۵

۲۲۴/۳. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس روایت کرده است از ابوالمغراء و آن را مرفوع ساخته، از امام محمد باقر علیه السلام که گفت: آن حضرت فرمود که: «خدا خالی است از خلق خود و خلق خدا از او خالی‌اند (یعنی آن جناب، متصف نمی‌شود به چیزی که با او مغایرت داشته باشد و به آن متقوم نمی‌گردد و جزء یا صفت چیزی نمی‌باشد؛ زیرا که هر چه با مغایرت دارد، آفریده اوست و محال است که به آفریده خویش متصف شود. چنان که پیش از این معلوم شد. و حکم عکس از اینجا معلوم می‌شود). و هر چیز که نام چیز بر آن واقع شود، مخلوق و آفریده است غیر از خدا».

۲۲۵/۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از نصر بن سوید، از یحیی حلبی، از ابن مُسکان، از زرارة بن اعین، از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «خدا از خلق خود خالی است و خلق خدا از خدا خالی‌اند. و هر چه اسم چیز بر آن واقع شود، او را چیز توان گفت، غیر از خدا، مخلوق است و خدا، خالق و آفریننده هر چیزی است در ابتدا و بزرگوار و کثیر الخیر و برتر است؛ آن خدایی که همچو او چیزی نیست، و مانند صفت او صفتی، نه. و اوست شنوا و بینا که آنچه شنیدنی باشد، بشنود و آنچه دیدنی باشد، ببیند».

۲۲۶/۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از علی بن عطیه، از خیمه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «خدا از خلق خویش خالی است و خلق خدا از خدا خالی‌اند. و هر چه اسم چیز بر آن واقع شود، مخلوق است و خدا، آفریننده هر چیزی است».

۲۲۷/۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عباس بن عمرو فقیمی، از هشام بن حکم، از امام جعفر علیه السلام روایت کرده است که در وقتی که زندیق، از آن حضرت سؤال نمود که خدا چیست؟

فرمود که: «آن جناب چیزی است به خلاف چیزها. بازگشت گفتار من به سوی ثابت نمودن مقصود از لفظ است «۱» و آن که او چیزی است که موصوف است به حقیقت چیزی بودن (چنان که مذکور شد)، مگر آن که آن جناب، نه جسم است و نه صورت و محسوس نمی‌شود، و به حواس پنج‌گانه او را نتوان یافت، و خیال‌ها او را در نیابد، و مرور دهور و گردش روزگار،

(۱). کلمه ارجع، بنا بر نسخه فعلی، امر است و بنا بر این، باید این گونه معنا شود: با این گفته من، به سراغ اثبات معنایی برو و این که او ...

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۷۷

او را ناقص نمی‌گرداند، و زمان‌ها او را تغییر نمی‌دهد» (چنان که معلوم شد).

سائل عرض کرد که: پس می‌گویی که خدا شنوا و بیناست؟ حضرت فرمود که: «آن جناب شنوا و بیناست، ولیکن شنواست بی آن که گوشه داشته باشد، و بیناست بی آن که چشمی داشته باشد، بلکه به نفس خویش می‌شنود و به نفس خویش می‌بیند. این که می‌گویم که به نفس خویش می‌شنود و به نفس خویش می‌بیند، مقصود من، این نیست که خدا، چیزی است و نفس چیز دیگر،



ولیکن خواستم که از پیش خود تعبیر کنم؛ زیرا که از من سؤال شده بود و بایست که از آن جواب گویم. و خواستم که تو را بفهمانم؛ زیرا که سؤال کرده‌ای و جواب می‌خواهی. پس می‌گویم که: همه خدا شنواست، نه به این معنی که همه از او، آن را بعضی است، ولیکن خواستم که تو را بفهمانم و به جانب خویش از این مطلب تعبیر کنم. و بازگشت من، در این تعبیر و جواب نیست، مگر به سوی آن که خدا شنوا و بینا و دانا و آگاه است، بی آن که ذات مقدس اختلافی به هم رساند، یا معنی مختلف شود. (حاصل معنی آن که غیر خدا شنواست به گوش و بیناست به چشم و آلت دیدن و شنیدنش، غیر یکدیگر است. و با آنچه می‌شنود، نمی‌بیند و با آنچه می‌بیند، نمی‌شنود. و بدون اینها، نمی‌شنود و نمی‌بیند. و خدا را آلت دیدن و شنیدن نیست، بلکه ذات مقدس، هم شنوا و هم بیناست).

آن سائل عرض کرد که: هر گاه امر بر این منوال باشد، پس خدا چیست؟ حضرت فرمود که: «آن جناب، رب و پروردگاری است که پرورش می‌دهد و معبود است که خلائق او را بندگی می‌کنند و الله است که جمیع صفات کمال را جمع فرموده، و این که می‌گویم که آن جناب الله است، مراد من ثابت کردن این حروف -/ که الف و لام و ها است -/ نیست. و نه آن که مراد از رب، را و با باشد، لیکن بازگشت من به سوی مقصود از این لفظ است «۱» و این که آن جناب چیزی است که چیزها را آفریده و می‌آفریند. و صانع آنهاست و بیان صفت این الفاظ، بیش از آن نیست که اینها حروفند، و آنچه مقصود اثبات آن است، معنی است که به لفظ الله و رحمن و رحیم و عزیز و امثال این، از نام‌های آن جناب مسمی شده است. و همان، معنی است که بندگان آن را عبادت می‌کنند. جلّ و عزّ».

(۱). برگرد و دقت کن در منظور و معنای لفظ.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۷۹

سائل عرض کرد: ما موهومی را نیافتیم، مگر آن که آن را مخلوق یافتیم. حضرت فرمود که: «اگر این امر، چنان باشد که تو می‌گویی، توحید خدا از ما برداشته خواهد بود؛ زیرا که ما به غیر موهوم، مکلف نیستیم، ولیکن می‌گوییم: هر موهومی که در وهم و خیال در آید، به واسطه حواس درک آن شود، به یکی از دو راه: یکی آن که حواس آن را تحدید و تعیین کند و به حقیقت آن احاطه نماید و دیگر، آن که ممثل و مصور گرداند به صورت و کالبدی که دارد، و آن مخلوق است؛ زیرا که نفی آن در وهم یا رفتن آن از آن، موجب باطل ساختن و نیستی حقیقت است؛ چه، هر چه معدوم باشد، یا عدم و نیستی او را عارض گردد، ممکن است، نه واجب.

جهت دوم، که حصول صورت است، متضمن تشبیه است و آن بر خدا روا نیست؛ زیرا که تشبیه مماثلت است و در هیئت و صفت مخلوق است که ترکیب و تألیف او ظاهر و هویدا است، یا از اجزا و یا از ذات و صفت، و لازم نیست که آنچه به وهم درک شود، حقیقت آن در وهم در آید. پس چاره‌ای نیست از اثبات صانع، به جهت وجود آنها که مصنوع‌اند و ثبوت اضطرار و احتیاجی که دارند؛ زیرا ایشان، مصنوع‌اند و مصنوع بدون صانع ممتنع است و آن که صانع ایشان غیر ایشان است و مانند ایشان نیست؛ زیرا که مثل ایشان در ترکیب و تألیف ظاهری، به ایشان شباهت دارد و چنانچه در آنچه مذکور گردید، دلالت است بر وجود صانع، نیز دلالت است در آنچه بر ایشان جاری می‌شود از آن که حادث می‌شوند و از سر نو پیدا می‌گردند، بعد از آن که وجود نداشتند و از کوچکی به سوی بزرگی منتقل می‌شوند و از سیاهی به سوی سفیدی و از قوت و توانایی به سوی ضعف و ناتوانی می‌روند و احوالی چند که موجودند و ما را احتیاجی به تفسیر و بیان آنها نیست، به جهت بیان وجود آنها».

سائل عرض کرد که: هر گاه چنین باشد، تو او را تحدید کردی؛ زیرا که وجود هستی او را ثابت نمودی.

حضرت فرمود که: «او را تحدید نکردم و حدی از برایش نگفتم، ولیکن او را ثابت کردم؛ زیرا که در میانه نفی و اثبات، منزله و

واسطه نیست که کسی به آن قائل شود، و چون نفی و نیستی بر طرف و منتفی شد، ثبوت، ثابت گردید، و وجود، از صفاتی نیست که تحدیدی با آن باشد».

سائل عرض کرد که: پس او را وجود انتزاعی و حقیقی است، که وجود از آن انتزاع

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۸۱

می شود.

حضرت فرمود که: «بلی، چیزی موجود نمی باشد، مگر با حقیقت و وجود که وجود از آن انتزاع می شود».

سائل عرض کرد که: پس او را کیفیت و چگونگی خواهد بود؟

حضرت فرمود که: «نه، زیرا که کیفیت و چگونگی، جهت صفت را احاطه است، ولیکن چاره‌ای نیست از بیرون رفتن از جهت تعطیل و تشبیه به آن معنی که مذکور شد؛ زیرا که هر که او را نفی کند، به آن طریقی که مذکور شد، او را انکار کرده و ربوبیت و پروردگاری او را دفع نموده، و آن جناب را بیکار قرار داده، و هر که او را به غیر او تشبیه کرده، او را ثابت گردانیده به صفت آفریدگان که مصنوع‌اند و سزاوار ربوبیت نیستند، ولیکن چاره‌ای نیست از اثبات این که او را کیفیت و چگونگی است که غیر او، مستحق و سزاوار آن نیست، و ممکن نیست که آن کیفیت، از برای غیر آن جناب متحقق شود و در آن، با او مشارکت نمی شود و احاطه به آن واقع نمی گردد و غیر از او، کسی آن را نمی داند؛ چه آن کیفیتی است خلاف آنچه ما می دانیم».

سائل عرض کرد که: هر گاه چنین باشد، پس رنج و زحمت خلق چیزها را خود می کشد؟

آن حضرت فرمود که: «جلالت و بزرگواری آن جناب بیشتر از این است که رنج و زحمت آفریدن چیزها را بکشد، به واسطه متوجه شدن و چاره و درمان آن نمودن؛ زیرا که این تعب و مشقت، صفت مخلوق است که حصول چیزها از برایش میسر نمی شود، مگر به متوجه شدن و چاره آن کردن و آن جناب برتر از همه، و یا بلند مرتبه است از وضع خلق و متعالی است از آن، و اراده و مشیت آن حضرت در آن است که آنچه را که اراده کند، موجود می شود و هر چه خواهد، می کند».

۷/۲۲۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن عیسی، از آن که او را ذکر کرده است که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال شد که: آیا جائز است که گفته شود: خدا چیزی است؟ فرمود: «بلی، بیرون می بری او را از دو حد: حد تعطیل و حد تشبیه».

(و همین حدیث بسند دیگر در اول همین باب گذشت).

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۸۲

باب در بیان آن که خدا شناخته نمی شود، مگر ...

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۸۳

### ۳. باب در بیان آن که خدا شناخته نمی شود، مگر به خود آن جناب بر خویش

۱/۲۲۹. علی بن محمد روایت کرده است از آن که او را ذکر کرده، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن حمران، از فضل بن سکن، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود:

«امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: خدا را به خدا بشناسید (یعنی خود آن جناب بر خویش دلالت دارد و در معرفتش احتیاج به سوی غیر نیست). و رسول او را به رسالت و پیغمبری بشناسید و بشناسید صاحبان امر را و فرمان را (یعنی کسانی را که خدا اطاعتشان را مقرون به اطاعت خود و رسول خود فرموده) به معروف و نیک، که موافق شرع باشد و راستی در همه چیز؛ خواه در اعتقاد و خواه در اعمال که مرادف عصمت است و نیکویی کردن در طاعات کماً و کیفاً یا در آنچه اعم از آن باشد».

کلینی فرموده است: معنی قول آن حضرت که «خدا را به خدا بشناسید» آن است که خدا شخص‌ها و نورها و جوهرها و ذات‌ها و بدن‌ها و جوهر روح‌ها را آفریده و آن جناب - جلّ و عزّ - شباهت به جسم و روحی ندارد، و کسی در آفریدن روح که نهایت حسّ و دریافت را دارد، امری و سببی نیست و در آفریدن ارواح و اجسام یگانه است، که شریکی ندارد. پس هر گاه کسی در شباهت به ابدان است، و دیگری شباهت به ارواح، خدا را به خدا شناخته و هر گاه او را به روح یا بدن یا نور تشبیه کند، خدا را به خدا نشناخته است.

۲/۲۳۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از بعضی از اصحاب ما، از علی بن عقیبه بن قیس بن سیمان از ابی ریحانه - غلام آزاد شده رسول خدا صلی الله علیه و آله - گفت: از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال شد که پروردگار خویش را به چه شناختی؟ فرمود که: «به آنچه خویش را به من شناسانیده». به آن حضرت عرض شد که: چگونه خویش را به تو شناسانیده؟ فرمود که: «هیچ صورت به او شباهت ندارد و به حواس، او را در نتوان یافت و او را با مردمان قیاس نمی‌توان نمود، و با وجود دوری که از همه دارد، نزدیک است و با وجود نزدیکی که به همه دارد، دور است. در بالای هر چیز است به واسطه قدرت و غلبه بر آن.

نمی‌توان گفت که: چیزی در بالای اوست، در پیش روی هر چیزی است، بر همه پیشی دارد و نمی‌توان گفت که: چیزی بر او پیشی گرفته. در همه داخل است، اما نه چون چیزی است که در چیزی دیگر داخل باشد. از همه چیز خارج است نه مانند چیز که از چیزی دیگر خارج

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۸۵

باشد. پاک و منزّه است، آن که همین اوست که چنین است و غیر او، چنین نیست. هر چیزی را ابتدا و آغازی است». ۳/۲۳۱. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از صفوان بن یحیی، از منصور بن حازم روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: من با گروهی گفت‌وگو نمودم و به ایشان گفتم که: خدای جلّ جلاله، از آن بزرگوارتر و گرامی‌تر است که به خلق خود شناخته می‌شود، بلکه بندگان به خدا شناخته می‌شوند. حضرت فرمود که: «خداوند تو را رحمت کند». باب در بیان کم‌تر چیزی از شناختن خدا که کافی باشد

#### ۴. باب در بیان کم‌تر چیزی از شناختن خدا که کافی باشد

۱/۲۳۲. محمد بن حسن، از عبدالله بن حسن علوی و علی بن ابراهیم، از مختار بن محمد بن مختار همدانی، همه روایت کرده‌اند، از فتح بن یزید، از امام موسی کاظم علیه السلام که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از پست‌ترین و کم‌ترین معرفت الله، که کم‌تر از آن، شناختن آن جناب به عمل نمی‌آید. فرمود که: «اقرار کردن به وجود آفریدگاری است که سزاوار پرستش باشد و غیر از او، خدایی نیست. او را مانند و نظیری نه، و آن که محتاج نیست به علت که او را از عدم به سوی وجود آورده باشد، بلکه همیشه ثبوت داشته و به خودی خود، موجود بوده و مفقود نخواهد شد. و آن که چیزی مانند او نیست» (نه در ذات و نه در صفات و نه در غیر اینها).

۲/۲۳۳. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از طاهر بن حاتم، در حال استقامت و راستی وی (که هنوز غالی نشده بود) روایت کرده است که به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام نوشت که:

چیست آنچه در معرفت آفریدگار به غیر آن اکتفا نمی‌شود؟ حضرت به سوی او نوشت که:

«اعتقاد به این که خدا همیشه دانا و شنوا و بینا بوده و می‌باشد. اوست که هر چیزی را اراده کند، به فعل می‌آورد».

و از امام محمد باقر علیه السلام سؤال شد از آنچه در خداشناسی بدون آن اکتفا نمی‌شود. حضرت فرمود که: «هیچ چیز، در چیزی

مانند او نیست و چیزی به او شباهت ندارد. همیشه دانا و شنوا و بینا بوده و خواهد بود».

۳/۲۳۴. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین از حسن بن علی بن یوسف بن بَقَّاح، از

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۸۶

باب در بیان معبود و آن که او را پرستش می نمایند

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۸۷

سیف بن عمیره، از ابراهیم بن عمر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «همه کارهای خدا عجیب و غریب است. به درستی که بر شما حجت آورده به آنچه معرفت آن را از خود به شما عطا فرموده است» (یعنی شما او را به آنچه خود عطا فرموده، بشناسید و آنچه به شما عطا فرموده، شما را به آن تکلیف ننموده).

### ۵. باب در بیان معبود و آن که او را پرستش می نمایند

۱/۲۳۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از حسن بن محبوب، از ابن رثاب و از چند نفر دیگر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «هر که خدا را عبادت کند به توهم و گمان، بی آن که یقین به وجود آن جناب داشته باشد، کافر است. و آن که اسم خدا را عبادت کند، به واسطه حروف یا مفهوم وضعی، نه آن که معنی آن را که از آن به این اسم تعبیر می شود، عبادت کند، کافر است. و آن که اسم و معنی هر دو را عبادت کند، مشرک است و آن که معنی را عبادت کند، و اسم های آن جناب را بر او واقع سازد، با آن صفاتی که خدا خویش را به آنها وصف فرموده، و دل خود را بر آن محکم گرداند، که به آن اعتقاد به هم رساند، و زبانش به آن گویا گردد، و در نهان و آشکار خویش، این گروه اصحاب امیر المؤمنین اند علیه السلام از روی حق و راستی».

در حدیث دیگر چنین است: «این گروه، ایشانند گرویدگان به گرویدنی درست و راست و خالص از شک و ریب و کاملان در ایمانند».

۲/۲۳۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نصر بن سُوید، از هشام بن حکم، روایت کرده است که امام جعفر صادق علیه السلام را از اسم های خدا و اشتقاق آن سؤال نمود. «۱» عرض کرد که: الله، از چه چیز مشتق شده است؟ حضرت فرمود که: «ای هشام، الله، مشتق است از إله، و إله، مألوه و معبودی می خواهد (چه آن فعال است از الالهت والوهیت که به معنی عبادت و عبودیت است و آن به معنی پرستیدن و پرستش است). و اسم، غیر مسمی است (چه اسم همان مرکب از حروف است، چون زید که مرکب است از زا و یا و دال و مسمی، آن شحص معین و مشخصی است که این اسم بر او دلالت می کند). پس هر که اسم خدا را عبادت کند، نه معنی [را]، کافر است، و چیزی را عبادت نکرده، و هر که اسم و معنی را هر دو عبادت کند، کافر

(۱). و اشتقاق، شکافتن سخن است از سخن، که سخنی را از سخنی دیگر بیرون آورند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۸۹

است و دو چیز را عبادت کرده و این مستلزم شرک است و هر که معنی را عبادت کند و نه اسم، این عبادت، توحید است و خدا را به یگانگی پرستیدن. ای هشام، آیا آنچه گفتم، فهمیدی؟».

هشام گفت: عرض کردم که: به من بیشتر بفرما. فرمود: «به درستی که خدا را نود و نه اسم است. پس اگر اسم همان مسمی باشد، هر آینه هر اسمی از آنها خدایی خواهد بود، ولیکن خدا معنی است که دلالت می شود بر او، به واسطه این اسم ها و همه این اسم ها غیر اویند. ای هشام، نان، اسم است از برای آنچه آن را می خورند و آب، اسم است از برای آنچه آن را می نوشند و جامه، اسم است

از برای آنچه آن را می‌پوشند و آتش، اسم است از برای آنچه می‌سوزاند. ای هشام، آیا فهمیدی چنان فهمیدنی که به آن دفع کنی و مخاصمه نمایی با دشمنان ما و آنان که غیر خدای جلّ و عزّ را با او قرار می‌دهند؟»

عرض کردم: بلی. حضرت فرمود که: «ای هشام، خدا تو را نفع بخشد، و تو را ثابت و پا بر جای دارد». هشام گفت: به خدا سوگند، بعد از آن که از این مجلس برخاستم، کسی در باب توحید خدا، بر من غالب نشد.

۳/۲۳۷. علی بن ابراهیم، از عباس بن معروف، از عبد الرحمان بن ابی نجران روایت کرده است که گفت: به خدمات امام محمد باقر علیه السلام نوشتم، یا به آن حضرت عرض کردم که:

خدا مرا فدای تو گرداند، ما رحمان و رحیم را که احد و صمد است، عبادت می‌کنیم؟ حضرت فرمود که: «هر که اسم را عبادت کند، نه آن را که مسمی است به این اسم‌ها، مشرک و کافر است و جاحد و منکر، و چیزی را عبادت نکرده. بلکه عبادت کن خدای یکتای یگانه را که پناه محتاجان است و به این اسم‌ها مسمی شده است، نه آن که اسم‌های او را عبادت کنی؛ زیرا اسم‌ها صفاتی چنداند که خدا خویش را به آنها وصف فرموده است». باب در بیان کون و مکان

### ۶. باب در بیان کون و مکان (که بودن و جای بودن است)

۱/۲۳۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از ابو حمزه، روایت کرده است که نافع بن ازرق از امام محمد باقر علیه السلام سؤال نمود و عرض کرد که: مرا خبر ده از خدا که در چه زمان بود؟ آن حضرت فرمود که: «کی نبود تا تو را خبر دهم که کی بود؟ پاک و منزّه است آن که همیشه بوده و خواهد بود. تنها و پناه نیازمندان که زن و فرزندی را فرا نگرفته».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۹۱

۲/۲۳۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابی نصر که گفت: مردی از پس نهر بلخ- که آن را جیحون می‌گویند- به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام آمد و عرض کرد که: من تو را از مسأله‌ای سؤال می‌کنم، اگر آن مسأله را جواب دادی، به آنچه در نزد من است، یعنی از حق، که آن را به دلیل و برهان یافته‌ام، یا از معصومین به من رسیده، به امامت تو قائل می‌شوم.

حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: «از هر چه می‌خواهی سؤال کن». عرض کرد که: مرا خبر ده از پروردگار خویش که در چه زمان بوده و چگونه بوده و اعتمادش (یعنی در آفریدن آنچه آفریده)، بر چه چیز بوده؟ (و چون سؤال از زمان صحت ندارد، مگر در باب آنچه در زمان باشد و زمان نیست، مگر از برای صاحب ماده جسمانی که مکان لازم اوست، لهذا) حضرت در رد سائل فرمود که: «خدای تبارک و تعالی، حقیقت مکان که کو و کجا را سؤال از وقت موجود فرموده، بی آن که کو و کجایی باشد. (چه از نفی آن، نفی زمان لازم می‌آید؛ زیرا که این دو، لازم و ملزومند و نبود یکی، نبود دیگری را لازم دارد.

ابن بابویه رحمه الله، در عیون اخبار الرضا علیه السلام سؤال سائل را به این روش وارد آورده است: در کجا بود؟ و این، أظهر است. حضرت فرمود که: حقیقت حال را که چگونه و چون، سؤال از آن است، به عرصه وجود آورده، بی آن که چگونگی و چونی باشد و اعتماد آن جناب بر قدرت خویش بوده» (که مراد از آن، ذات مقدس است). آن مرد برخاست و به خدمت آن حضرت آمد و سر مبارکش را بوسید و گفت که: شهادت می‌دهم به آن که خدایی نیست، مگر خدا و آن که محمد رسول خدا و علی وصی رسول خدا است و بعد از آن حضرت قیم بود به آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر پا کرده بود که حافظ و نگه‌دار آن بود، و حق آن را به جا می‌آورد؛ چنان که آن حضرت به جا می‌آورد و آن که شما امامان راستگویید و آن که جانشین ایشان بعد از ایشان.

۳/۲۴۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، روایت کرده است که گفت: مردی به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام آمد و به آن حضرت عرض کرد که: مرا خبر ده از

پروردگار خویش که در چه زمان بود؟

حضرت فرمود که: «وای بر تو، در باب چیزی که نبوده، می‌گویند که در چه زمان بوده. به درستی که پروردگار من تبارک و تعالی بود و همیشه زنده بود، بدون چون و چگونگی و تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۹۳

او را بودی که دلالت بر تجدد و حدوث کند، نبود (یا آن که ثابت بود و بودنش را بودنی که متصف به کیفیتی باشد، نبود). و او را کو و کجایی نبود و در چیزی و بر چیزی نبود، و از برای بودن (یا جای بودن) خویش مکانی را اختراع نفرمود و بعد از آن که چیزها را به عرصه وجود آورد، قوی نشد و پیش از آن که چیزی را به وجود آورد، ضعف نداشت و پیش از آن که چیزی را از نو پدید آورد، وحشت و اندوه نداشت. و شباهت ندارد به چیزی که ذکر آن شده باشد و از پادشاهی خالی نبود، پیش از آن که ممکنات را به وجود آورد و بعد از رفتن آنها نیز از آن خالی نیست و همیشه زنده بوده است، بی زندگی که زائد بر ذات مقدس باشد، و پادشاه صاحب قدرت بوده پیش از آن که چیزی را ایجاد کند، و پادشاه بزرگوار و عظیم الشان بوده، بعد از آن که بودن را ایجاد فرموده.

پس بودن او را چون و چگونگی و آن را کو و کجا و او را حد و تعریفی نیست، و به چیزی که شباهت داشته باشد، او را نمی‌توان شناخت؛ چه او را شبیهی نیست و به جهت طول بقا و ماندن، پیر نمی‌شود و از برای چیزی بی‌هوش نمی‌گردد، بلکه به جهت ترس او، همه چیزها از هوش می‌روند.

زنده بود بی زندگی که حادث باشد و بی بودن که به وصف در آید، و چگونگی که محدود و معلوم باشد و مکانی که بر او احاطه داشته باشد، یا آن جناب بر آن قرار و استقرار داشته باشد و جایی که از چیزی در گذشته باشد، بلکه زنده‌ای است که همه چیز را می‌شناسد، یا صاحبان عقل‌ها او را می‌شناسند، و پادشاهی است که همیشه قدرت و پادشاهی داشته و خواسته آنچه را که خواسته، به خواست خویش در آن هنگام که خواسته و او را اندازه نمی‌توان کرد و پاره پاره نمی‌شود و فانی نمی‌گردد. اولی بود، بی چگونگی و آخری خواهد بود، بی آن که مکانی داشته باشد، که از آن سؤال شود که در کجاست. هر چیزی فانی است و نیست شونده، مگر ذات او. و از برای اوست آفریدن همه مخلوقات و مکونات و امر نافذ که مقرون به مصلحت است «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (۱)؛ «بزرگ است خدا که پروردگار همه عالمیان است».

وای بر تو ای سائل، به درستی که پروردگار من، خیال‌ها او را احاطه نمی‌کند، و شبهه‌ها بر

(۱). اعراف، ۵۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۹۵

او فرود نمی‌آید، و از چیزی حیران نمی‌شود، و چیزی با او مجاورت نمی‌کند، و تازه‌ها بر او فرود نمی‌آید، و از چیزی سؤال نمی‌کند، و بر چیزی پشیمان نمی‌باشد «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» (۱)؛ «و فرا نمی‌گیرد او را پینکی و نه خواب». «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ مَا تَحْتَ الثَّرَى» (۲)؛ او راست آنچه در آسمان‌ها و در زمین و آنچه در میان هر دو و آنچه در زیر طبقات خاک است».

۴/۲۴۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش و آن را مرفوع ساخته که گفت: جهودان به نزد رأس الجالوت جمع شدند و گفتند که: این مرد، عالم و داناست- / و مقصود ایشان از آن، امیر المؤمنین علیه السلام بود- / با ما بیا تا به نزد او برویم و او را سؤال کنیم. پس خدمت آن حضرت آمدند، و به ایشان گفتند که آن حضرت به شستن جامه مشغول است. انتظار او را کشیدند تا بیرون آمد. رأس الجالوت به خدمت آن حضرت عرض کرد که: به نزد تو آمده‌ایم که از تو سؤال



کنیم.

حضرت فرمود که: «ای یهودی، سؤال کن از آنچه برای تو ظاهر شده است». عرض کرد که: تو را سؤال می‌کنم از پروردگارت که در چه زمان بوده؟ فرمود که: «آن جناب بود، بی‌بودنی که حادث باشد و بی‌چگونگی که از نو پیدا شده باشد، و همیشه بی‌چند و چون بوده، و او را پیشی نیست، و او پیش از پیش است بی‌پیشی و بی‌آخر و پایان، و آخر از او بریده شده و او آخر هر آخر است». رأس الجالوت، با یهودان گفت که: بیایید تا برویم که او داناتر است از آنچه در شأن او می‌گویند.

۵/۲۴۲. به همین اسناد روایت است از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابوالحسن موصلی، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که: «عالمی از علمای یهود، به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، پروردگار تو، در چه در زمان بوده؟

حضرت فرمود که: مادرت به مرگت نشیند، و در چه زمان نبوده تا آن که گفته شود که در چه زمان بوده؟ پروردگار من، پیش از پیش بوده بی‌آن که پیشی باشد و بعد از بعد خواهد بود بی‌آن که بعدی باشد و آخر و پایانی از برای آخر او نیست. آخرها در نزد او بریده شده است.

پس آن جناب پایان هر آخری است. آن عالم یهودی عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، آیا تو

(۱). بقره، ۲۵۴.

(۲). طه، ۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۹۷

پیغمبری؟ حضرت فرمود که: «وای بر تو، جز این نیست که من بنده‌ای از بندگان محمد صلی الله علیه و آله».

و روایت شده است که از آن حضرت علیه السلام سؤال شد که پروردگار ما در کجا بود پیش از آن که آسمان و زمین را بیافریند؟ آن حضرت فرمود که: «کجا، سؤال است از مکان، و خدا بود و هیچ مکانی نبود».

۶/۲۴۳. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از عمرو بن عثمان، از محمد بن یحیی، از محمد بن سیماعه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «رأس الجالوت به جهودان گفت که: مسلمانان گمان می‌کنند که علی علیه السلام جدال و علمش از همه مردمان بیشتر است. بیایید تا با هم به نزد او رویم تا باشد که من او را از مسأله‌ای سؤال کنم و در آن، او را به خطا منسوب سازم. بعد از آن رأس الجالوت به خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، می‌خواهم که تو را از مسأله‌ای سؤال کنم».

فرمود که: از هر چه می‌خواهی بپرس. عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، پروردگار ما، در چه زمان بود؟ حضرت فرمود که: ای یهودی، جز این نیست که این سخن، گفته می‌شود در باب آن که نبود و بعد از آن، بود. آن جناب، بوده و می‌باشد؛ بی‌بودنی که حادث باشد و بی‌چگونگی که تحقق یابد. بلی ای یهودی، بعد از آن چگونه او را پیشی باشد با آن که آن جناب پیش از پیش است، بی‌آن که آخری داشته باشد از طرف ازل و بی‌پایان آخر و بی‌آخری که به آخر رسد از طرف ابد. همه آخرها در نزد او بریده شده و آن جناب آخر هر آخری است.

یهودی گفت که: شهادت می‌دهم به این که خدایی نیست مگر خدا و این که دین تو حق است آنچه به آن مخالفت داشته باشد، باطل است».

۷/۲۴۴. علی بن محمد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته از زُرارَه که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: آیا چنین بود که خدا باشد و چیزی نباشد؟ فرمود که: «بلی، خدا بود و هیچ چیز نبود». عرض کردم که: پس خدا در کجا



می‌بود؟ زراره می‌گوید که: آن حضرت تکیه فرموده بود، پس راست نشست و فرمود که: «ای زراره، چیزی را گفتمی که محال است، از آنجا که از مکان سؤال نمودی؛ زیرا که مکانی نبود».

۸/۲۴۵. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید، از ابن ابی نصر، از ابی ابراهیم موصلی (و در بعضی از نسخه‌ها از ابوالحسن موصلی، از ابو ابراهیم، از پدرش) از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «عالمی از علمای یهود به

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۲۹۹

خدمت امیر المؤمنین آمد و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، پروردگار تو در چه زمان بود؟ حضرت فرمود که: وای بر تو، جز این نیست که این سخن را در باب کسی می‌گویند که نبوده باشد، اما آنچه بوده است، نمی‌گویند که در چه زمان بود. آن جناب پیش از پیش بوده است، بی آن که پیشی وجود داشته باشد و بعد از بعد خواهد بود، بی آن که بعدی موجود باشد و به پایان رسیدن، آخری نیست تا آن که آخر او را به پایان رسد. آن یهودی به خدمت حضرت عرض کرد که: آیا تو پیغمبری؟ حضرت فرمود که: مادرت به مرگت نشیند، جز این نیست که من بنده‌ای از بندگان رسول خدایم». باب در بیان نسبت و وصف پروردگار

## ۷. باب در بیان نسبت و وصف پروردگار

۱/۲۴۶. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:

«جهودان از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال نمودند و عرض کردند که: پروردگار خویش را از برای ما وصف کن و نسبت او را بیان فرما. آن حضرت سه روز درنگ فرمود که ایشان را هیچ جواب نمی‌فرمود، بعد از آن، سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» (۱) تا آخر آن فرود آمد». و ترجمه ظاهر آن این است که: «بگو: اوست خدای جامع جمیع صفات کمال معبودی که پناه محتاجان است. نژاد (یعنی چیزی از آن بیرون نیامد؛ خواه آن چیز کثیف باشد، چون فرزند و خواه لطیف باشد، چون نفس) و زاده نشد (که از چیزی بیرون نیامد، چنانچه جزء کثیف از عنصر خود بیرون می‌آید، چون حصول حیوان از حیوان دیگر؛ چنانچه چیز لطیف از مرکز خود بیرون می‌آید، چون دیدن از چشم). نبود و نیست او را هیچ کس مماثل و همتا» (یعنی او را ماندی در ذات و صفات نیست).

و روایت کرده است این را محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابو ایوب

۲/۲۴۷. و از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن حسین، از ابن محبوب، از حماد بن عمرو نصیبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت: آن حضرت را از «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» سؤال کردم، فرمود که: «آن نسبت و وصف خدا است که به سوی

(۱). توحید، ۱.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۰۱

خلق فرو فرستاده، در حالتی که یگانه است و او را دویمی نیست و پناه نیازمندان است (که همه کس در همه امور رو به او می‌آورند) و همیشه بودنش را ابتدایی نبوده، بی آن که او را به طعام و شراب احتیاجی باشد، و او را مثال و حافظی از روح و غیر آن نبود که او را از عروض زوال و حدوث تغیر نگاه دارد، و آن جناب همه چیز را با حافظ آنها از روح و غیر آن نگاه می‌دارد، و عارف است به هر چه خلایق به آن جهل دارند، و در نزد هر جاهلی معروف است (که همه او را می‌شناسند)، و تنهاست، نه خلق او

در او قرار دارند و نه او در خلق خود استقراری دارد، و به حسّ در نیاید و ملموس نگردد (که دست یا غیر آن، بر او بمالند)، و دیده‌ها او را در نیابد.

برتری جست بر همه چیز و به این سبب نزدیک گردید همه چیز و به این جهت از آنها دور شد، و او را نافرمانی کردند و آمرزید، و فرمان او را بردند و جزای آن را عطا فرمود، و زمین گرداگرد او را فرو نمی‌تواند گرفت و آسمان‌ها او را بر نمی‌تواند داشت، و همه چیز را به قدرت خویش بر می‌دارد، و همیشه بوده که هیچ‌کس با وی نبوده، و او را اولی نیست که ابتدا وجود باشد، و فراموشی ندارد، و از خوبی بر نمی‌گردد، یا زن و فرزندی ندارد که او را از خوبی باز دارند، و غلط از او سر نمی‌زند و بازی نمی‌کند، و اراده او را قطع کننده نیست (که مانع تعلق آن باشد، به مراد) و فصل و جدایی او در میان افعال بندگان، جزای ایشان است بر آنچه کرده‌اند (که مطیع را ثواب می‌دهد و عاصی را عقاب می‌کند). و آنچه بفرماید البته واقع خواهد شد. نژاد که کسی از او ارث ببرد و زاده نشد که کسی شریک او باشد. و هیچ‌کس او را مماثل و همتا نیست».

۳/۲۴۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نصر بن سُوید، از عاصم بن حُمید روایت کرده است که گفت: از حضرت علی بن الحسین علیه السلام سؤال شد از توحید و خداشناسی، فرمود: «به درستی که خدای عزّوجلّ دانست که در آخرالزمان گروهی به هم خواهند رسید که متعمق باشند و در باب توحید خدا پر دقت نمایند، به این سبب سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و آیاتی چند از اول سوره حدید را تا فرموده آن جناب: «عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (۱)، فرو فرستاد که خدا را به این نحو بشناسند. پس هر که بالاتر از آن را قصد کند،

(۱). حدید، ۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۰۳

هلا-ک می‌گردد» (و در اول سوره حدید مذکور است که: «سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ\* لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ\* هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ\* هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ\* لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ\* يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (۱)، یعنی: «تسبیح و تنزیه کرد خدا را آنچه در آسمان‌ها است از: فرشتگان و آفتاب و ماه و ستارگان و غیر آن، و آنچه در زمین است، از: حیوانات و نباتات و غیر آن. اوست غالب در هر چه خواهد، و دانا به هر چه فرماید.

از برای اوست پادشاهی در آسمان‌ها و زمین. زنده می‌گرداند مردگان را و می‌میراند زندگان را و بر همه چیز نهایت قدرت و توانایی دارد. اوست اول و پیش از همه موجودات که پیش از او چیزی نبوده و آخر بعد از فنای ممکنات، که بعد از او چیزی نخواهد بود؛ چه او را نهایی نیست و ظاهر و هویدا که وجودش در هر چه بنگری پیدا است، و باطن و پنهان که حقیقت ذات مقدس او را تعقل نتوان کرد. و او را به همه چیز همیشه عالم و دانا است و ظاهر و باطن در پیش او یکسان است.

اوست آن که آفرید آسمان‌ها و زمین را در مدت شش روز (یا آن که یوم، عبارت است از یک دوره فلک اطلس و آن، آسمان نیست بلکه آسمان منحصر است در افلاک کواکب سبعة سیاره و روز که مقابل شب است، و تازی آن، نهار است و آن از حرکت آسمان آفتاب- که آسمان چهارم است- به هم می‌رسد. پس مراد آن است که آسمان‌های هفت گانه و زمین را در شش دوره فلک اطلس آفرید و زمان دوره آن یک شبانه روز است) پس مستولی شد بر عرش (یا قصد تدبیر آن فرمود). می‌داند آنچه را که در آید در زمین، چون تخم‌ها و مردگان و غیر آن و آنچه را که بیرون آید از آن، چون نباتات و معادن و مانند آن و آنچه را که

فرود آید از آسمان، چون احکام و فرشتگان و تگرگ و برف و باران و آنچه را که بالا رود و در آید در آن چون ارواح و اعمال بندگان و دعوت ایشان و فرشتگان، نویسندگان کردار ایشان و امثال آن و او با

(۱). حدید، ۱ تا ۶.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۰۵

شما است به علم و قدرت عموماً، و به فضل و رحمت خصوصاً؛ در هر جا که باشید و خدا به آنچه می‌کنید- از خیر و شر- بینایی تمام دارد و اوست پادشاهی آسمان‌ها و زمین که حکم‌گذاری و فرمان‌روایی او در آنها است، و به سوی خدا بازگردانیده می‌شود عاقبت همه کارها.

در می‌آورد شب را در روز (یعنی در آن افزایش چون ایام بهار و زمستان) و در می‌آورد روز را در شب؛ چون فصل پاییز و تابستان و او دانا است به آنچه در دل‌ها است» (از امور مکنونه از عزائم و اعتقادات و ارادات، و چیزی از آنها پوشیده و پنهان نیست).

۴/۲۴۹. محمد بن ابی‌الله روایت کرده و آن را مرفوع ساخته از عبدالعزیز بن مهتدی که گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم از توحید، آن حضرت فرمود که: «هر که سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند و به آن ایمان آورد، توحید را شناخته». عرض کردم که: آن را چگونه بخواند، یا تو آن را به چه وضع می‌خوانی؟ فرمود که: «چنانچه مردم آن را می‌خوانند» و دو مرتبه کذلک الله ربی را در آخر آن زیاد فرمود. یعنی: «چنین است خدا که پروردگار من است». باب در بیان نهی از سخن گفتن در کیفیت و چگونگی خدا

#### ۸. باب در بیان نهی از سخن گفتن در کیفیت و چگونگی خدا

۱/۲۵۰. محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از حسن بن محبوب، از علی بن رثاب، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «در خلق خدا و عجایب صنع او، سخن گویند و در خدا سخن مگویند؛ زیرا که سخن گفتن در خدا، ثمره‌ای ندارد، مگر آن که سرگردانی صاحب خویش را بیش می‌کند».

۲/۲۵۱. در روایت دیگر از حریر چنین است که: «در هر چیز سخن گویند و در ذات خدا سخن مگویند».

۳/۲۵۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی عمیر، از عبدالرحمان بن حجاج، از سلیمان بن خالد روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «خدا می‌فرماید که: «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ» (۱)، یعنی: «و نیز در صحف موسی و ابراهیم مذکور است، این که: به سوی پروردگار تو است پایان کار» (و رجوع همه خلایق بعد از انقطاع

(۱). نجم، ۴۲.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۰۷

عمل، تا هر یک را بر وفق آنچه کرده از خیر و شر جزا دهد. و بعضی گفته‌اند که معنی آیه، آن است که: نهایت فکرت به سوی اوست؛ یعنی: قوه فکریه قدرت دارد بر تفکر در جمیع مکونات، اما چون به او سبحانه رسد، متحیر شود و بایستد. و این حدیث، مؤید این معنی است. و لهذا حضرت بعد از ذکر آیه فرمود که: پس هرگاه سخن به خدا منتهی شود، و از آن باز ایستید و خویشتن را نگاه دارید».

۴/۲۵۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «ای محمد، مردم هر سخن که بگویند، ایشان را جایز است تا آن که در خدا سخن گویند. پس چون

این را بشنوید بگویید که: نیست خدایی مگر خدای یکتا و یگانه که چیزی مانند او نیست».

۵/۲۵۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن حمران، از ابو عبیده حدّاء، که گفت حضرت امام محمد باقر علیه السلام که: «پرهیز از مجادلات و گفت‌وگوها که به جهت اظهار حق نباشد؛ زیرا که آنها موجب شک می‌شوند و عمل را فرو می‌ریزند، و صاحب خویش را هلاک می‌گردانند. و شاید که به چیزی تکلم می‌کند که آرمزیده نمی‌شود. به درستی که در زمان گذشته، گروهی بودند که ترک نمودند دانستن چیزی را که به آن موکل و مکلف بودند و طلب کردند دانستن چیزی را که از ایشان کفایت شده بود (یا از آن ممنوع بودند) تا آن که سخن ایشان به خدا منتهی شد، پس حیران و سرگشته شدند، به مرتبه‌ای که چنین شده بود که مردی بود، که او را از پیش رویش می‌خواندند، و او از پشت سر جواب می‌داد، و او را از پشت سر می‌خواندند، او از پیش رو جواب می‌داد» (که پیش رو و پس سر را از یکدیگر تمیز نمی‌داد).

و در روایت دیگر، چنین است که: «تا آن که در زمین سرگشته شدند».

۶/۲۵۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از بعضی از اصحاب خویش، از حسین بن میّاح، از پدرش که گفت: شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر که در خدا نظر کند که آن جناب چگونه است، هلاک می‌گردد».

۷/۲۵۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از ابن بُکیر، از زُرارة بن اعین، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «پادشاه عظیم الشّانی در مجلس خویش نشسته بود و در کیفیت ذات پروردگار و کبریایی او -/ تبارک

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۰۹

و تعالی -/ تکلم نمود، پس مفقود شد که کسی نمی‌داند که در کجا رفت».

۸/۲۵۷. و چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن عبدالحمید، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرمود: «پرهیزید از فکر کردن در خدا، ولیکن چون خواسته باشید که به سوی عظمت و بزرگی او نظر کنید، به سوی بزرگی آفریدگان او [نظر کنید]».

۹/۲۵۸. محمد بن ابی عبدالله روایت کرده و آن را مرفوع ساخته که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ای فرزند آدم، اگر مرغی دل تو را بخورد، او را سیر نکنند، و اگر سوراخ سوزنی بر دیده تو گذارند، هر آینه آن را ببوشاند. می‌خواهی که با اینها ملکوت آسمان‌ها و زمین را بشناسی و کیفیت آنها را بدانی؟ اگر راست گویی، اینک آفتاب، آفریده‌ای از آفریدگان خدا است، اگر می‌توانی که چشم‌های خویش را از نور آن پر کنی (که جرم آن را چنانچه هست بینی)، امر چنان است که تو می‌گویی».

۱۰/۲۵۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن علی، از بعقوبی، از بعضی از اصحاب ما، از عبدالاعلی - مولای آل سام - از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «یهودیی بود که او را شیخ می‌گفتند، به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که:

یا رسول الله، آمده‌ام تو را از پروردگارت سؤال کنم که، اگر مرا جواب دادی از آنچه تو را سؤال می‌کنم، ایمان می‌آوردم و به پیغمبری تو قائل می‌شوم، و اگر نه، بر می‌گردم.

حضرت فرمود که: از هر چه خواهی سؤال کن. عرض کرد که: پروردگار تو در کجاست؟

فرمود که: در هر مکانی هست و در مکان معینی نیست. عرض کرد که: آن جناب چگونه است؟ فرمود که: چگونه وصف کنم پروردگار خود را به چون و چگونگی و حال آن که چون و چگونه مخلوق است که خدا آن را آفرید و خدا به آفریده خود

موصوف نمی‌شود. و یهودی عرض کرد: پس تو از کجا می‌دانی، یا از کجا دانسته می‌شود که تو پیغمبر خدایی؟». حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «گرداگرد آن حضرت سنگ و غیر سنگی نماند، مگر آن که به زبان عربی روشن و فصیح سخن گفت- و گفت: ای شُبْحَت- به درستی که او رسول خدا است. شُبْحَت گفت که: من در هیچ زمان چون امروز امری را از این روشن تر ندیدم. بعد از آن، گفت: شهادت می‌دهم که نیست خدایی مگر خدا و آن که تو رسول خدایی».

۱۱/۲۶۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن یحیی خثعمی، از

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۱۰

باب در بیان باطل کردن دیدن خدا به چشم سر

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۱۱

عبدالرحمان بن عتیک القصیر روایت کرده است که گفت: حضرت امام محمد باقر علیه السلام را از چیزی از صفت خدا سؤال نمودم، آن حضرت دست خویش را به سوی آسمان بلند کرد، بعد از آن دو مرتبه فرمود که: «خداوند بزرگوار عظیم الشان برتر است». و فرمود: «کسی که بگیرد آنچه را که در اینجا است و متعرض تحقیق آن شود، هلاک می‌شود».

### ۹. باب در بیان باطل کردن دیدن خدا به چشم سر (در دنیا و در آخرت)

۱/۲۶۱. محمد بن ابی عبدالله، از علی بن ابی القاسم، از یعقوب بن اسحاق روایت کرده است که گفت: به سوی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم و از آن حضرت سؤال کردم که بنده خدا چگونه پروردگار خویش را عبادت می‌کند و حال آن که او را نمی‌بیند؟ فرمان همایون رسید که: «ای ابو یوسف، سید و آقای من و آن که بر من و پدران من انعام فرموده است، از این بزرگوارتر است که دیده شود» و گفت که: از آن حضرت سؤال کردم که: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله پروردگار خویش را دید؟ در جواب نوشت که: «خدای تبارک و تعالی به رسول خود، نمود از نور عظمت خویش آنچه دوست می‌داشت و می‌خواست که به او بنماید و آن را در دل او افکند که به دل خویش آن را دید».

۲/۲۶۲. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی روایت کرده است که گفت: ابو قُرّه محدث از من خواهش نمود که او را به خدمت امام رضا علیه السلام برسانم. در این باب، از آن حضرت اذن خواستم و مرا اذن داد و بعد از آن ابو قُرّه به خدمت آن حضرت رسید و او را از حلال و حرام و احکام خدا سؤال نمود، تا آن که سؤال او به توحید و خداشناسی رسید. ابو قُرّه عرض کرد که: روایت به ما رسیده که خدا دیدن و سخن گفتن را در میانه دو پیغمبر قسمت فرموده. پس قسمت موسی را سخن گفتن و قسمت محمد را دیدن قرار داده.

حضرت فرمود که: «پس کیست آن که تبلیغ رسالت نموده از جانب خدا به سوی ثقلین؛ از جن و انس که: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» و «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» و «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ». آیا این رساننده محمد نیست؟» ابو قُرّه عرض کرد که: بلی. حضرت فرمود که: «چگونه مردی می‌آید به سوی همه خلائق و ایشان را خبر می‌دهد که از جانب خدا آمده است، و این که ایشان را به سوی خدا دعوت می‌کند به فرموده خدا و می‌گوید که: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» و «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ»

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۱۳

عِلْمًا» و «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ». بعد از آن می‌گوید که: من او را به چشم خود دیدم و احاطه کردم به ذات او از روی دانش و او بر صورت آدمی است؟ آیا شرم نمی‌کنید که این نوع نسبت‌ها به پیغمبر و خدا می‌دهید؟ آیا زندیقان توانستند که آن حضرت را متهم کنند به این که چنین باشد که از نزد خدا چیزی را بیاورد و بعد از آن خلاف آن را بیاورد از راه دیگر» (یعنی: وجوه اتهام بسیار است، چرا این وجه را که بطلان این ظاهر و هویدا است برگزیدند. و می‌تواند که کلام استفهام نباشد، بلکه خبر باشد و معنی آن

این باشد که: زنادقه بر چنین چیزی قدرت ندارند، چه از احوال آن حضرت بر هر که او را شناخته، معلوم است که ساحت معرفتش به غبار این نوع اتهام آلوده نمی‌گردد. و بنا بر بعضی از نسخه‌ها، احتمال دیگر می‌رود و لیکن اول ظاهرتر است).  
 ابو قُرّه عرض کرد که: آن جناب می‌فرماید که: «وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزَلَةً أُخْرَى» (۱)، یعنی: «و هر آینه که به حقیقت که دید پیغمبر بر او یکبار دیگر». حضرت فرمود که: «بعد از این آیه، چیزی هست که دلالت کند بر آن که، چه دیده در آنجا که فرموده: «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى»، یعنی:

دروغ نگفت دل آنچه را که دید». حضرت فرمود که: «خدا می‌فرماید که دروغ نگفت دل محمد، آن چیزی را که چشم‌های آن حضرت دید». (۲) و حضرت فرمود که: «خدا بعد از آن، به آنچه پیغمبر دیده، خبر داده و فرموده که: «لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى» (۳)، یعنی: هر آینه به حقیقت که دید محمد صلی الله علیه و آله از نشانه‌های پروردگار خویش، نشانه بزرگ‌تر» (یا از نشانه‌های بزرگ‌ترین او را از حیثیت دلالت بر کمال قدرت حضرت عزت مانند دیدن جبرئیل به صورت اصلی و غیر آن که در تفاسیر مذکور است).

و حضرت فرمود که: «پس آیات و نشانه‌های خدا، غیر خدا است (چه مضاف و مضاف الیه غیر یکدیگراند)، و حال آن که خدا فرموده که: «وَلَا يُحِيطُونَ بِهٖ عِلْمًا» (۴)، یعنی: «و احاطه نمی‌توانند نمود به ذات خدا از روی علم و دانش». پس هر گاه چشم‌ها او را ببینند، و به او احاطه نموده از روی علم و معرفت خدا واقع شود».

(۱). نجم، ۱۳.

(۲). و این آیه در قرآن مجید، پیش از آیه اول است نه به عکس؛ چنانچه در این حدیث است و وجه آن، این است که یاراوی اشتباه کرده یا کاتب غلط کرده یا در قرآن اهل بیت علیهم السلام چنین است. (مترجم)

(۳). نجم، ۱۸.

(۴). طه، ۱۱۰.

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۱۵

ابو قُرّه عرض کرد که: پس روایت‌ها را تکذیب می‌کنی و آنها را به دروغ نسبت می‌دهی؟

حضرت فرمود که: «هر گاه روایات، با قرآن مخالفت داشته باشد، آنها را تکذیب می‌کنم به آنچه مسلمانان بر آن اجماع کرده‌اند که: احاطه نمی‌شود به او از روی علم و چشم‌ها او را در نیابد و هیچ چیز مانند او نیست».

۳/۲۶۳. احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن سیف، از محمد بن عبید روایت کرده است که گفت: به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام نوشتم و آن حضرت را سؤال کردم از دیدن خدا (یعنی در آخرت) و آنچه سنّی و شیعه آن را روایت می‌کنند از جواز و عدم آن و از آن حضرت سؤال نمودم که این مطلب را برای من شرح و بیان فرماید.

به خط شریف خویش در جواب نوشت که: «همه امت اتفاق کرده‌اند- به وضعی که در میان ایشان تمنعی نیست، که یکی از ایشان دیگری را منع کند- که معرفتی که از راه دیدن باشد، بدیهی است. پس هر گاه جائز باشد که خدا به چشم دیده شود، بالبدیهه معرفت واقع می‌شود بعد از آن. این معرفت خالی نیست از آن که با ایمان خواهد بود و یا ایمان نیست.

پس اگر این معرفت که از روی دیدن است، ایمان باشد، آن معرفتی که در دار دنیا از روی اکتساب و استدلال به هم رسیده، ایمان نخواهد بود؛ زیرا که این معرفت، ضد آن است. پس در دنیا مؤمنی نمی‌باشد؛ زیرا که ایشان خدای عزّ ذکره را ندیده‌اند. و اگر این معرفت که از راه دیدن به هم رسیده، ایمان نباشد، معرفتی که از راه استدلال به هم رسیده، ناچار باید که برطرف شود؛ چه محال است که معرفت بدیهی و معرفتی که حصولش به فکر و استدلال باشد، با هم جمع شوند و حال آن که معرفتی که با استدلال حاصل



شد، در معاد زائل نمی‌گردد؛ چه حشر مؤمن بدون ایمان به اتفاق کسانی که به معاد قائل‌اند، باطل است. پس آنچه مذکور شد، دلیل است بر آن که خدای عزّ ذکرة به چشم دیده نمی‌شود؛ زیرا که چشم و دیدن، به آن می‌کشاند به سوی آنچه ما آن را وصف کردیم».

۴/۲۶۴. و از او، از احمد بن اسحاق روایت است که گفت: به خدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام نوشتم و از آن حضرت سؤال کردم از دیدن خدا و آنچه خدا و آنچه مردم در آن اختلاف کردند، حضرت در جواب نوشت که: «دیدن ممکن نیست مادامی که میانه بیننده و آنچه می‌بیند، هوایی نباشد که بینایی در آن نفوذ تواند کرد (به این که شفاف باشد).

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۱۷

پس هرگاه هوا از بیننده و آنچه دیده، می‌تواند شد، بریده شود دیدن و میسر نشود و در توسط روشنی و هوا، میانه این دو تشابه هر یک از اینها است به دیگری که باید مانند یکدیگر باشند در احتیاج به متوسط بودن در سمت و جهت؛ زیرا که بیننده در هر زمان که با دیده شده، مساوی و برابر باشد در سببی که موجب دیدن می‌شود در میانه ایشان و لازم می‌آید که مانند یکدیگر باشند. و اعتبار مشابَهت و مماثلت، مستلزم تشبیه است؛ زیرا که چاره‌ای نیست از این که اسباب به مسببات خویش متصل باشند و تخلف آنها از یکدیگر ممکن نیست».

۵/۲۶۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از عبدالله بن سنان، از پدرش روایت کرده است که در نزد حضرت امام محمد باقر علیه السلام حضور داشتم که مردی از خوارج بر آن حضرت داخل شد و عرض کرد که: یا ابا جعفر، چه چیز را عبادت می‌کنی؟ فرمود که: «خدا را عبادت می‌کنم». عرض کرد که: او را دیده‌ای؟ فرمود که: «بلکه چشم‌ها او را ندیده به وضعی که دیده‌ها او را مشاهده نماید، یا مشاهده‌ای که دیدن باشد، ولیکن دل‌ها او را به حقایق و ارکان ایمان دیده، و خدا، به قیاس، شناخته نمی‌شود و به حواس، درک او نمی‌توان نمود، و به مردم شباهت ندارد، بلکه وصف او را با آیات می‌کنند، و او را به علامات می‌شناسند، و در حکم خویش ستم نمی‌کنند. این است خدا، که خدایی نیست مگر او».

سنان گفت که: آن مرد خارجی بیرون رفت و می‌گفت که: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» «۱»، یعنی: «خدا داناتر است به موضعی که پیغام‌ها یا پیغام خویش را در آن قرار می‌دهد» (یعنی آن جناب از همه کس بهتر می‌داند که کی قابلیت و صلاحیت دارد که محل رسالت و شاهد نبوت باشد. پس او را بر می‌گزینند، و مخصوص به آن می‌سازد).

۶/۲۶۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابوالحسن موصلی، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که:

«یکی از علمای یهود به خدمت امیر المؤمنین آمد و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، آیا پروردگار خویش را دیدی، در هنگامی که او را عبادت کردی؟ حضرت فرمود که: وای بر تو، عادت من این نیست که عبادت پروردگاری کنم که او را ندیده باشم. سائل عرض کرد که: او را چون دیدی؟ و به چه کیفیت بود؟ حضرت فرمود که: وای بر تو، چشم‌ها او را نمی‌توانند دید

(۱). انعام، ۱۲۴.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۱۹

در مشاهده دیدن یا دیده‌ها، ولیکن دل‌ها او را به حقایق ایمان دیده است».

۷/۲۶۷. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از عاصم بن حمید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: با آن حضرت در باب آنچه سنیان از دیدن خدا روایت می‌کنند، مذاکره نمودیم و آن را یاد کردیم. حضرت فرمود که: «نور آفتاب یک جزو است از هفتاد جزو از نور کرسی، که روشنی کرسی هفتاد برابر آفتاب است، و نور کرسی، یک



جزو از هفتاد جزو نور عرش است، و نور عرش یک جزو از هفتاد جزو نور حجاب است، و نور حجاب، جزوی است از هفتاد جزو از نور ستر» (و حجاب و ستر، هر دو به معنی پرده است و مراد به آنها، معنی حقیقی که آنها معروف است نیست، بلکه مقصود دو مقام، از مقامات تجلیات نور عظمت پروردگار است).

بعد از آن حضرت فرمود: «پس اگر از این گروه، راست گویانند در باب دیدن آن جناب، چشم‌های خویش را از نور آفتاب پر کنند، در حالی که ابری در نزد آن نباشد که حایل باشد».

۸/۲۶۸. محمد بن یحیی و غیر او روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی نصر، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام که آن حضرت فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

چون مرا به آسمان بردند، جبرئیل علیه السلام مرا به جایی رسانید که هرگز پا در آنجا نگذاشته بود و به آنجا نرسیده بود، بعد از آن، پرده از پیش روی او برداشته شد و خدا از نور عظمت خویش آن قدر که دوست داشت و خواست به او نمود».

در بیان فرموده خدا: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» (۱). که ترجمه آن این است که:

«درک نمی‌کنند خدا را دیده‌ها و خدا، دیده‌ها را درک می‌کند و در می‌یابد». (۲)

۹/۲۶۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی نجران، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در فرموده خدای تعالی «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» که آن حضرت فرمود که: «وهم و خیال او را احاطه نمی‌کند».

فرمود: «آیا نظر نمی‌کنی به سوی فرموده آن جناب «فَدَّ جَاءَ كُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ» (۳)، یعنی: «به حقیقت که آمد

(۱). انعام، ۱۰۳.

(۲). و بعضی این را عنوان مستقل دانسته‌اند که ربطی به سابق ندارد. و نیز احتمال داده‌اند که عطف بر سابق باشد و عاطف، محذوف باشد. یعنی این بابی است در بیان آیه مذکوره. (مترجم)

(۳). انعام، ۱۰۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۲۱

و شما را بینایی‌ها و آنچه موجب بینایی و دانش شما است از نشانه‌های روشن و دلایل ظاهره از جانب پروردگار شما» که مقصود خدا، دیدن به چشم‌ها نیست (چه در بصیرت و بینایی از برای نفس ناطقه، چون بصر و چشم است از برای بدن. پس آن که گفته که وضوح دلایل بر وجهی است که گویا قوه باصره آن را می‌تواند دید، درست ندیده) «فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ»، یعنی:

پس هر که بینا شود پس از برای نفس اوست» (یعنی: منفعت بینایی به خودش عائد گردد).

و حضرت فرمود که: «مقصود خدا، دیدن به چشم خویش نیست «وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا»، یعنی: و هر که نابینا شود، پس بر آن است یعنی ضرر و وبال نابینایی است که از برای نفس اوست». و نیز حضرت فرمود که: «مقصود خدا، کوری چشم‌ها نیست، بلکه نابینایی

در مقابل بینایی است که از برای نفس است». و فرمود: «جز این نیست که مقصود خدا از آیه، این است که وهم و خیال به او احاطه نمی‌کند، چنان که می‌گویند که فلانی بیناست به شعر، و فلانی بیناست به فقه، و فلانی بیناست به درم‌ها، و فلانی بیناست به جاها؛

چه معلوم است که مراد این نیست که ایشان، شعر و فقه و درم و جامه را می‌بیند (بلکه مقصود این است که در اینها مهارت دارند، و احوال اینها را خوب می‌دانند، و در آن، صاحبان سررشته‌اند) و خدا، از این بزرگ‌تر است که به چشم سر دیده شود» (و مقصود

حضرت، این است که مرئی نشدن خدا، امری است بدیهی که احتیاج به بیان و رد آن کس که خلاف آن را گمان کرده، نیست. و اما ادراک آن جناب به وهم و خیال، گناه است که از برای عوام محلّ شبهه شود و احتمال دارد که مراد، این باشد که هر گاه

ادراک آن جناب، به عقل میسر نشود، و به چشم سر به طریق اولی میسر نخواهد شد).

۲۷۰ / ۱۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابو هاشم جعفری، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از خدا که آیا جائز است که او را وصف کنند و نشان دهند؟ حضرت فرمود: «آیا قرآن را نمی‌توانی بخوانی، یا نمی‌خوانی؟» عرض کردم که: می‌توانم، یا می‌خوانم. فرمود که: «آیا فرموده خدا را که «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» (۱) نمی‌خوانی؟» عرض کردم که: می‌خوانم. فرمود که:

(۱). انعام، ۱۰۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۲۳

«ابصار را می‌شناسید و می‌دانید که معنی آن چیست؟» عرض کردم که: می‌دانم. فرمود که:

«ابصار چه چیز است؟» عرض کردم که: ابصار، عبارت از چشم‌ها است. فرمود: «به درستی که وهم‌ها و خیال‌ها که در دل‌ها سر می‌زند، از دیدن چشم‌ها بزرگ‌تر و بیشتر است و خیال‌ها او را در نمی‌یابد و او خیال‌ها را در می‌یابد و همه را می‌داند».

۲۷۱ / ۱۱. محمد بن ابی عبدالله از آن که او را ذکر کرده، از محمد بن عیسی، از داود بن قاسم - که ابو هاشم جعفری است - روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ». حضرت فرمود که: «ای ابو هاشم، خیال‌ها که در دل سر می‌زند، از دیدن چشم‌ها باریک‌تر و وسیع‌تر است. و تو گاه هست که به خیال خود، سیند و هند و شهرهایی را که در آن داخل نشدی، درک می‌نمایی و به چشم خویش نمی‌توانی که آنها را دریابی، و خیالات که در دل سر می‌زند، نمی‌تواند که خدا را دریابد. پس حال چشم‌ها چه خواهد بود؟».

۲۷۲ / ۱۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از بعضی از اصحاب خویش، از هشام بن حکم روایت کرده است که گفت: چیزها را در نمی‌توان یافت، مگر به دو چیز: یکی حواس و دیگری دل. اما حواس، ادراک و دریافت آنها بر سه وجه است: یکی ادراکی است که به دخول چیزی در چیزی حاصل می‌شود، و دیگری ادراکی است که به مالیدن چیزی به چیزی دیگر به هم می‌رسد، و سوم ادراکی است که بدون این دو، دست به هم می‌دهد.

اما آن ادراک که به واسطه دخول حاصل می‌شود، آوازه‌ها و بوها و مزه‌ها است (چه هوای متکیف به صوت تا در گوش داخل نشود و به قوه سامعه نخورد، صاحب آن چیزی را نمی‌شنود. تا هوای متکیف به بوی در دماغ نیاید و به قوه شامه نرسد، بوی چیزی را نمی‌توان فهمید. و تا تری که در دهان می‌باشد، بعد از تکلیف به مزه به قوه ذائقه نرسد، مزه چیزی معلوم نمی‌شود).

و آن ادراک که به جهت مالش به هم می‌رسد، شناختن چیزی است که سه گوش و چهار گوش و غیر آن از شکل‌ها باشد، و شناختن نرمی و درشتی و گرمی و سردی. و آن ادراک که به جهت غیر اینها به هم می‌رسد، دیدن دیده است که چیزها را بدون مس و دخول در یکدیگر

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۲۵

در مکان غیر خویش که موضع چیزی است که دیده می‌شود، درک می‌کند و در مکان خویش درک نمی‌کند (چنانچه اهل انطباع می‌گویند و این کلام از هشام صریح است در این که دیدن، به خروج شعاع است، نه انطباع که به معنی انتقال است. به این معنی که آنچه دیده می‌شود، در حیز بصر داخل شود که صورت آن در آن منتقش گردد و دیده، دیدنی را در مکان خود درک نماید). و از برای دریافتن چشم، راهی و سببی هست، پس راه آن، هواست و ظاهر از آن، همان است که در میانه آسمان و زمین است و سببش روشنی است.

پس هرگاه آن راه در میانه آن و آنچه دیده می‌شود، متصل و به هم پیوند باشد و سبب آن بر پا و موجود باشد، آنچه را که ملاقی آن، یعنی شعاع آن، می‌شود از رنگ‌ها و شخص‌ها، درک می‌کند. پس هرگاه کسی دیده را حمل می‌کند بر آنچه او را در آن

راهی نیست، بر می‌گردد در حالتی که برگردنده است (یعنی به نوعی از برگشت، چه برگشتنی‌های آن تفاوت دارد به حسب تفاوت آنچه دیده می‌شود در صفا و جلا) و آنچه را که در پس آن، یعنی شعاع آن است (که عبارت است از آنچه در حال رجوع خویش با آن ملاقات می‌نماید، حکایت می‌کند، و می‌نماید)، مانند کسی که در آینه نظر می‌کند و دیده آن، یعنی شعاعی که از آن بیرون می‌آید، در آن نفوذ نمی‌تواند نمود.

پس هرگاه آن راهی نباشد، بر می‌گردد به نوعی از برگشت- چنانچه گذشت- و آنچه را که در پس آن است، می‌نماید، و همچنین کسی که در آب صافی نظر می‌کند، نظرش بر می‌گردد و ماورای آن را می‌نماید؛ زیرا که او را راهی در گذراندن نظر خویش نیست.

اما قدرت دل، که مراد از آن، نفس ناطقه است و تسلط آن، یعنی در ادراک بر وجه جزئی، یا آنچه جاری مجرای آن باشد، بر هواست (همه آنچه را که در آن است، درک می‌تواند نمود)، و آن را توهم می‌نماید و در خیال در می‌آورد (و بر غیر آن قدرت و تسلطی ندارد). پس هرگاه دل را حمل کند بر آنچه در هوای عالم امکان موجود نیست، بر می‌گردد به سوی هوا و آنچه را که در هواست، می‌نماید.

و چون چنین است، عاقل را سزاوار نیست که دل خویش را متوجه سازد و بار کند بر آنچه در هوا موجود نیست و آن، امر توحید است- / جل الله و عز-؛ زیرا که اگر چنین کند، توهم نمی‌کند، مگر آنچه را که در هوا موجود باشد؛ چنانکه در امر چشم گفتیم و خدا است برتر از این که آفریدگانش به او شباهت داشته باشند، یا او را به چیزی تشبیه کنند.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۲۶

باب در بیان نهی از وصف کردن خدا به غیر آنچه خویش را ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۲۷

### ۱۰. باب در بیان نهی از وصف کردن خدا به غیر آنچه خویش را به آن وصف فرموده- / جل و تعالی- /

۲۷۳ / ۱. علی بن ابراهیم، از عباس بن معروف، از ابن ابی نجران، از حماد بن عثمان، از عبدالرحیم بن عتیک قصیر روایت کرده است که گفت: عریضه به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام نوشتم و به دست عبدالملک بن اعین دادم که به آن حضرت برساند، به این مضمون که: گروهی در عراق، خدای تعالی را به صورت و شکل وصف می‌کنند و می‌گویند که در صورت انسان است، و بعضی می‌گویند که جوانی است نو خط که خطش تازه دمیده. پس اگر صلاح دانی- خدا مرا فدای تو گرداند- که مذهب درست از توحید را به سوی من بنویسی، بنویس که بسیار به جا است.

پس حضرت به سوی من نوشت که: «سؤال نمودی- خدا تو را رحمت کند- از توحید و آنچه به سوی آن رفته‌اند کسانی که در نزد تو، برتر است آن کسی که مانند او چیزی نیست، و او شنواست و بینا، و برتر است از آنچه وصف کنندگانی که خدا را به خلق تشبیه می‌کنند، آن را وصف می‌نمایند، و بر خدا افترا می‌بندند.

پس بدان- خدا تو را رحمت کند- که مذهب صحیح در توحید، آن چیزی است که قرآن با آن فرود آمده از صفات خدا. پس از خدا بطلان و تشبیه را دور کن که نفی و تشبیه، روا نیست.

اوست خدا که ثابت و موجود است و برتر است از آنچه وصف کنندگان آن را وصف می‌کنند.

و از قرآن در مگذرید که بعد از بیان، گمراه می‌شوید».

۲۷۴ / ۲. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید، از ابو حمزه روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین علیه السلام به من فرمود که: «ای ابو حمزه، خدا را به محدودیت وصف نمی‌توان نمود که او را تعریف

نمایند و اندازه‌ای از برای او قرار دهند. پروردگار ما از آن که خلاق او را وصف کنند بزرگ‌تر است و چگونه به محدودیت وصف شود، آن که حد و اندازه‌ای ندارد: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (۱)، یعنی: خیال‌ها او را در نیابد و او خیال‌ها را دریابد، و اوست رسنده به دقایق اشیا، که به اسرار همه خلاق آگاه است، و داناست به تدابیر و مصالح ایشان، و همه افعال

(۱). انعام، ۱۰۳.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۲۹

ایشان را می‌داند.

۳/۲۷۵. محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از حسین بن حسن، از بکر بن صالح، از حسن بن سعید، از ابراهیم بن محمد خزاز و محمد بن حسین روایت کرده است که گفتند: به خدمت ابوالحسن حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام رفتیم و از برای آن حضرت حکایت نمودیم آنچه را که مشبه می‌گویند که محمد، پروردگار خویش را دید در هیئت و صورت جوان مستوی الخلقه خوش اندام (یا کم سال که به حد کمال رسیده باشد)، یا لایق به هر چیز در سن پسران سی ساله و عرض کردیم که: هشام بن سالم و صاحب طاق و میثمی می‌گویند که آن جناب، از پایین تا ناف، میان خالی است، و بقیه بدنش توپر است که میان ندارد. حضرت بر رو در افتاد و از برای خدا سجده نمود و گفت که: «تسیح می‌کنم تو را و تو را پاک و منزه می‌شمارم از نقص و عیب تشبیه. تو را شناختند و تو را به یگانگی پرستش نکردند. پس از این جهت، تو را وصف کردند و تو را پاک و منزه می‌شمارم، اگر تو را می‌شناختند، هر آینه تو را وصف می‌نمودند به آنچه تو خویش را با آن وصف فرموده‌ای و تو را تسیح می‌کنم. آیا چگونه نفس‌های ایشان، ایشان را فرمان‌برداری نمود که تو را به غیر تو تشبیه کنند؟ بار خدایا، تو را وصف نمی‌کنم، مگر به آنچه تو خود را با آن وصف فرموده‌ای، و تو را با آفریدگان تو تشبیه نمی‌کنم، و تویی سزاوار هر خوبی. پس مرا از گروه ستم‌کاران مگردان.» بعد از آن، به جانب ما التفات نمود و فرمود که: «آنچه را که توهم کنید و به خیال شما در آید، خدا را غیر از آن توهم کنید». بعد از آن فرمود که: «ما آل محمد، گروهی هستیم به یک روش و میانه‌رو، که آن کس که از حق در گذشته (یا دست بالا گرفته)، ما را در نیابد، و آن که در پهلو در آمده، ما را سبقت نگیرد، یا به سوی ما نشتابد» (حاصل معنی، آن که آنها که از حد در گذشته‌اند، به سوی ایشان باز نمی‌گردند و آنان که تقصیر کرده‌اند، به ایشان ملحق نمی‌شوند).

بعد از آن حضرت فرمود که: «ای محمد، به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن هنگام که به سوی عظمت و بزرگی پروردگار خویش نظر نمود در هیئت جوان مذکور و در سن پسران سی ساله بود. ای محمد، پروردگار من، از آن عظیم‌تر است و جلالش از این بیشتر که در صفت آفریدگان باشد.»

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۳۱

محمد گفت که: به خدمت آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، که بود آن که پایهای او در سبزی بود؟ (چه تمه حدیث این است که: پای‌های او در سبزی بود). حضرت فرمود که: «آن، محمد است که عادتش این بود که چون به دل خویش به سوی پروردگار می‌نگریست، او را در نوری چون نور حجاب‌ها قرار می‌داد، تا آن که ظاهر کرد از برای او آنچه در آن حجاب‌ها است. به درستی که نور خدا، پاره‌ای از آن، سبز و پاره‌ای از آن، سرخ و پاره‌ای از آن، سفید و پاره‌ای از آن، غیر از اینها است. ای محمد، آنچه کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله از برای آن شهادت دهد، ما به آن قائلیم» (و تفسیر این حدیث را فی الجمله در تعبیر مرات الرائی ذکر کرده‌ام؛ هر که خواهد به آن کتاب رجوع کند).

۴/۲۷۶. علی بن محمد و محمد بن حسن روایت کرده‌اند از سهل بن زیاد، از احمد بن بشیر برقی که گفت: عباس بن عامر قصبانی

مرا حدیث کرد و گفت که: خبر داد مرا هارون بن جهیم از ابو حمزه، از حضرت علی بن الحسین علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «اگر اهل آسمان و زمین جمع شوند که خدا را به عظمت و بزرگی که دارد وصف کنند، نتوانند».

۲۷۷ / ۵. سهل، از ابراهیم بن محمد همدانی روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام نوشتم که: کسانی که در نزد ما هستند از موالیان شما، در باب توحید اختلاف به هم رسانیده‌اند. بعضی از ایشان می‌گویند که: خدا جسم است و بعضی از ایشان می‌گویند که: صورت است. حضرت به خط مبارک خویش در جواب نوشت که: «پاک و منزه است آن که به اندازه در نیاید، و او را وصف نتوان نمود، و چیزی مانند او نیست، و اوست شنوای دانا». یا به جای دانا، بینا فرمود.

۲۷۸ / ۶. سهل از محمد بن عیسی، از ابراهیم، از محمد بن حکیم روایت کرده است که گفت: ابوالحسن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به پدرم نوشت که: «خدا از آن بلندتر و بزرگوارتر و بزرگ‌تر است که کسی به کُنه و پایان صفت او تواند رسید. پس، او را وصف کنید به آنچه خویش را با آن وصف فرموده و از آنچه غیر آن باشد، باز ایستید».

۲۷۹ / ۷. سهل، از سندی بن ربیع، از ابن ابی عمیر، از حفص - برادر مُرازم - از مفضل روایت کرده است که حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام را سؤال کردم از چیزی از صفت حق تعالی. آن حضرت فرمود که: «در مگذر از آنچه در قرآن است».

۲۸۰ / ۸. سهل، از محمد بن علی قاسانی روایت کرده است که گفت: به سوی آن حضرت

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۳۳

نوشتم که: کسانی که در نزد ما هستند، در باب توحید خدا مختلف شده‌اند. حضرت در جواب نوشت که: «پاک و منزه است آن که او را اندازه نمی‌توان کرد و وصف نتوان نمود «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (۱)» (و ترجمه آن گذشت).

۲۸۱ / ۹. سهل، از بشر بن بشر نیشابوری روایت کرده است که گفت: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام نوشتم که: کسانی که در نزد ما هستند، در باب توحید اختلاف نموده‌اند. پس بعضی از ایشان، کسی است که می‌گویند: خدا جسم است و بعضی از ایشان، کسی است که می‌گویند: صورت است. حضرت به من نوشت که: «پاک و منزه است آن که محدود و موصوف نمی‌شود، و چیزی به او شباهت ندارد، و چیزی مانند او نیست، و اوست شنوای بینا».

۲۸۲ / ۱۰. سهل گفت که: در سال دویست و پنجاه و پنج از هجرت، به خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم که: ای آقای من، اصحاب ما در باب توحید اختلاف کرده‌اند. بعضی از ایشان کسی است که می‌گویند: آن جناب جسم است و بعضی از ایشان کسی است که می‌گویند: صورت است. پس ای آقای من، اگر صلاح دانی که به من تعلیم کنی از این باب، آنچه را که بر آن واقف شوم و از آن در نگذرم، به فعل خواهی آورد که بر بنده خود تفضل و انعام کرده‌ای. فرمان همایونی که به خط مبارک آن حضرت علیه السلام بود رسید که: «از توحید سؤال کردی و این را از شما باز داشته‌اند. خدا یکتاست و یگانه «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» \* وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» (۲) (به آن معنی که گذشت)، آفریننده‌ای است که آفریده نشد و آن جناب - / تبارک و تعالی - / می‌آفریند آنچه را که خواسته باشد؛ از اجسام و غیر آن، و خود جسم نیست و تصویر می‌کند و می‌نگارد، هر چه را که می‌خواهد و خود صورت نیست. ثنای او از آن بزرگوارتر و نام‌های او از این پاک‌تر است که او را همتایی باشد. اوست نه غیر او «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»».

۲۸۳ / ۱۱. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از ربیع بن عبدالله، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:

«خدا را وصف نمی‌توان نمود. و چگونه او را وصف توان نمود و حال آن که در کتاب خویش فرموده که: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» (۳)، یعنی: «و اندازه نکردند خدا را حق اندازه» (که او را

(۱). شوری، ۱۱.

(۲). اخلاص، ۳ و ۴.

(۳). انعام، ۹۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۳۵

تعظیم نکردند؛ چنانچه سزای تعظیم اوست و او را نشناختند؛ چنانچه حق شناخت او باشد).

پس وصف نمی‌شود به قدر و اندازه، مگر آن که از آن بزرگ‌تر است.

۱۲/۲۸۴. علی بن محمد، از سهل بن زیاد- یا از غیر او- از محمد بن سلیمان، از علی بن ابراهیم، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود که: «خدا بزرگ و بلند مرتبه است و بندگان نمی‌توانند که او را وصف نمایند و به کُنه عظمت و بزرگی او نمی‌رسند «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (۱). و به چون و کجا و اینجا، یا آنجا، پاکی او را وصف نمی‌توان کرد؛ که کسی بگوید که آن جناب چون است؟ یا در کجا می‌باشد؟ یا در مکان مخصوصی است؟ یا در چه زمان بوده؟ و چگونه او را به چون، وصف کنم و حال آن که او همان است که حقیقت چون را موجود فرموده، تا آن که چون، چون شده. پس چون را، با آن چون که از برای ما چون نموده، شناختم. یا چگونه او را به کجا وصف نمایم و حال آن که او همان است که حقیقت کجا را وجود داده، تا آن که کجا، کجا شده. پس کجا را با آن کجا که از برای ما کجا نموده، شناختم. یا چگونه او را به حیثیت وصف کنم، حال آن که او همان است که حقیقت حیثیت را به وجود آورده تا آن که حیثیت، حیثیت شده. پس حیثیت را با آن که از حیثیت برای ما حیثیت نموده، شناختم. پس خدای تبارک و تعالی، در هر مکانی داخل و از هر چیزی بیرون است؛ «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ».

و نیست خدایی مگر او که برتر است از حد و هم، یا متعالی از امثال و اشباه. و اوست رسنده به دقایق اشیا که به اسرار همه خلایق آگاه است. و داناست به تدبیر و مصلحت ایشان و همه کردار و گفتار ایشان را می‌داند». باب در بیان نهی از جسم و صورت

### ۱۱. باب در بیان نهی از جسم و صورت

۱/۲۸۵. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از علی بن ابی حمزه روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که از هشام بن حکم شنیدم که از شما روایت می‌کرد که: خدا جسمی است توپر (که میان ندارد)، و نورانی است، و معرفتش بدیهی است (که احتیاج به نظر و استدلال ندارد). و خدا به آن منت می‌گذارد بر هر که می‌خواهد از خلق خویش. حضرت فرمود که: «پاک و منزّه است آن که

(۱). انعام، ۱۰۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۳۷

هیچ کس نمی‌داند که او چگونه است، مگر خودش و چیزی مانند او نیست. و اوست شنوا و بینا. و به اندازه در نمی‌آید، و محسوس نمی‌شود، و حواس او را در نمی‌یابد. و چیزی به او احاطه نمی‌کند، و جسم و صورت نیست و خط (یا سطحی که خطها بر آن فرض شود) نیست (یا جوان نو خط نمی‌باشد)، و او را محدود نمی‌توان ساخت» (با این که جسم توپر یا غیر آن است).

۲/۲۸۶. محمد حسن، از سهل بن زیاد، از حمزه بن محمد روایت کرده است که گفت:

عریضه‌ای به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام نوشتم و او را از جسم و صورت که مشبهه می‌گویند، سؤال نمودم. حضرت در جواب نوشت که: «پاک و منزّه است آن که چیزی مانند او نیست. و آن جناب، نه جسم است و نه صورت».



و محمد بن ابی عبدالله همین را روایت کرده است، مگر آن که گفته: به سوی آن مرد نوشتم (و آن مرد را نام نبرده، ولیکن مراد آن حضرت است).

۳/۲۸۷. محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن اسماعیل بن بزیر، از محمد بن زید روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام رسیدم که او را از توحید خدا سؤال کنم. آن حضرت از بر فرمود و من نوشتم که: «هر ستایش و سپاسی که بود و هست و خواهد بود، ثابت است از برای خدا که چیزها را شکافته و به دید آورده، از کتم عدم به صحرای وجود؛ به دید آوردنی بدون ماده و مثال و نمونه، و آنها را اختراع فرموده و از سر نو پیدا نموده؛ اختراعی بدون علت و صورت، به قدرت و حکمت خویش، نه آنها را از چیزی آفریده که اختراع باطل شود و نه به جهت علتی خلق فرموده که ابتداع صحیح نباشد (چه اختراع از نو چیزی پیدا کردن، و ابتداع چیز نو آوردن است). آفریده آنچه را که خواسته، به آن کیفیتی که خواسته، در حالتی که متوحد و تنها است در این آفرینش، به جهت اظهار درست کرداری و حقیقت پروردگاری خویش.

عقل‌ها او را ضبط نمی‌توانند نمود، و خیال‌ها به او نمی‌رسد، و دیده‌ها او را درنیابند، و اندازه به او احاطه نمی‌کند. عبارت و سخن، در نزد بیان وصف او عاجز و درمانده، و دیده‌ها در نزد او کند و وامانده، و گردش صفات در او گمراه شده و راهی نجسته است. در پرده رفته بی پرده‌ای که از نظرها دور باشد، و پنهان شده بی پوششی که مستور باشد؛ چه در عین خفا، کمال ظهور دارد، و معروف است بدون دیدن، و موصوف است به غیر صورت، و منعوت است به

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۳۹

غیر جسم، که نه جسم است و نه صورت. نیست خدایی مگر خدای بزرگوار عظیم الشان که برتر از همه یا بلند مرتبه است».

۴/۲۸۸. محمد بن ابی عبدالله، از آن که او را ذکر کرده، از علی بن عباس، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از محمد بن حکیم روایت کرده است که گفت: قول هشام بن سالم جوالیقی را از برای امام موسی کاظم علیه السلام شرح کردم و گفتار هشام بن حکم را که خدا جسم است از برایش حکایت نمودم. آن حضرت فرمود که: «چیزی که به خدای تبارک و تعالی نمی‌ماند. کدام سخن زشت و ناسزا یا بیهوده‌ای بزرگ‌تر است از گفتار کسی که وصف می‌کند آفریننده همه چیز را به جسم، یا صورت، یا به یکی از آفریدگان، یا به تحدید و اندازه نمودن، یا به اعضا که از برای او عضوها قرار دهد. برتر است خدا از این عیب که ایشان می‌گویند؛ برتری بزرگ».

۵/۲۸۹. علی بن محمد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته، از محمد بن فرج رُحجی که گفت: عریضه‌ای به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام نوشتم و آن حضرت سؤال کردم از آنچه هشام بن حکم در باب جسم و هشام بن سالم در باب صورت گفتند. در جواب نوشت که:

«سرگشتگی سرگردان را واگذار و آن را از خود دور کن. از شرّ شیطان به خدا پناه بر، که آنچه دو هشام گفته‌اند، گفتار حق و درست نیست» (و می‌تواند که معنی این باشد که، هشام‌ها این قول را نگفته‌اند و این بهتانی است که بر ایشان بسته‌اند؛ چه هشام‌ها از عدول و رؤسای اصحاب آن حضرت‌اند).

۶/۲۹۰. محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از حسین بن حسن، از بکر بن صالح، از حسن بن سعید، از عبدالله بن مغیره، از محمد بن زیاد روایت کرده است که گفت:

شنیدم از یونس بن ظبیان که می‌گفت: بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم و عرض کردم که: هشام بن حکم، گفتار بزرگی می‌گوید، مگر آن که من چند کلمه‌ای از آن را از برای تو مختصر می‌کنم. گمان کرده است که خدا جسم است؛ زیرا که همه چیزها بر دو قسم‌اند: یکی جسم و دیگری، فعل جسم. و جائز نیست که صانع عالم، به معنی فعل باشد و جائز است که به معنی فاعل باشد، و فاعل فعل، جسم است؛ نظر به انحصاری که مذکور شد. حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «وای بر او، آیا



ندانسته است که جسم و صورت، محدود و متناهی‌اند که به اندازه در می‌آیند و به پایان می‌رسند، و هرگاه اندازه احتمال داشته باشد، زیاده و نقصان

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۴۱

احتمال می‌دارد، و هرگاه احتمال زیاده و نقصان متحقق شود، آفریده خواهد بود، نه آفریدگار.

یونس گفت که: عرض کردم که: پس من، چه بگویم و چه اعتقاد داشته باشم؟ حضرت فرمود که: «بگو: نه جسم است و نه صورت. و اوست که جسم‌ها را جسم گردانیده، و صورت‌ها را تصویر کرده و نگاشته است. پاره پاره نمی‌شود، و به پایان نمی‌رسد، و زیاد نمی‌شود، و نقصان به هم نمی‌رساند، و اگر امر چنان باشد که می‌گویند، در میانه خالق و مخلوق فرقی نخواهد بود، و در میانه سازنده چیزها و آن که صانع او را ساخته، چیزی که موجب جدایی باشد، به هم نرسد، ولیکن اوست پدیدآورنده‌ای که در میان آنها که ایشان را مجسم و مصور گردانیده، تمیز داده (یعنی: در میانه چیزها و آنچه باعث امتیاز آنها باشد، در ایجاد، فرق قرار داده، به این که بعضی را جسم، و بعضی را صورت گردانیده، و آن را بر وفق حکمت ایجاد فرموده)؛ زیرا که بود یا در آن هنگام که بود و چیزی با او نبود که با او شباهت داشته باشد، یا آن جناب به چیزی شباهت داشته باشد در ذات یا صفات».

۷/۲۹۱. محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از حسن بن عبدالرحمان حِیّانی روایت کرده است که گفت: به حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم که: هشام بن حکم گمان کرده است که خدا، جسمی است که چیزی مانند او نیست و دانا و شنوا و بینا و توانا و سخن‌گو و ناطق است و سخن‌گویی و توانایی و دانش او، به یک روش جاری می‌گردد، و چیزی از اینها آفریده نیست.

حضرت فرمود که: «خدا او را بکشد. آیا ندانسته است که جسم به اندازه در می‌آید و سخن غیر از سخن گو است. پناه می‌برم به خدا و بیزاری می‌جویم به سوی آن جناب، از این گفتار ناصواب. خدا، نه جسم است و نه صورت و نه او را اندازه می‌توان نمود، و هر چه غیر از اوست آفریده شده. جز این نیست که همه چیز به اراده و خواست او موجود می‌شود، بی آن که سخن گوید و بدون تردد و تفکر در نفس یا تکرار نفس و حرف زدن به زبان».

۸/۲۹۲. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از محمد بن حکیم روایت کرده است که گفت: وصف کردم از برای حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام گفتار هشام جوالیقی را و آنچه در جوان مستوی الخلقه می‌گوید (چنانچه مذکور شد). و گفته هشام بن حکم را نیز از برای آن حضرت وصف نمودم، فرمود که: «چیزی به آن جناب شباهت ندارد».

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۴۲

باب در بیان صفات ذات مقدس خدا

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۴۳

## ۱۲. باب در بیان صفات ذات مقدس خدا

۱/۲۹۳. علی بن ابراهیم، از محمد بن خالد طیالسی، از صفوان بن یحیی، از ابن مُسکان، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «خدای عزوجلّ که پروردگار ما است، همیشه بود و علم، ذات او بود. و هیچ معلومی نبود که در حیطه علم و دانش در آید، و همچنین شنوایی و بینایی و قدرت و توانایی، ذات مقدس او بود، و چیزی که در حیطه شنیدن یا دیدن یا توانایی در آید، نبود. بعد از آن، چون چیزها را احداث فرمود و آنها را از سر نو به دید آورد و معلوم و مسموع و مبصر و مقدر و موجود شد، و علم از آن جناب بر آنچه در حیطه علم در آید، واقع گردید، و همچنین شنوایی و آنچه شنیده شود و دیدن بر آنچه دیده شود و قدرت بر آنچه مقدر باشد».

ابو بصیر گفت که: عرض کردم: پس خدا همیشه متحرک بوده؟ حضرت فرمود که: «خدا برتر است از این که حرکت کند؛ زیرا که حرکت، صفتی است که به فعل حادث می‌شود».

گفت که: عرض کردم: پس خدا همیشه سخن گو بوده است؟ فرمود که: «سخن گفتن، صفتی است که حادث می‌گردد و ازلی و همیشه نیست، و خدای عزوجل بود و هیچ سخن گویی نبود».

۲/۲۹۴. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «خدای عزوجل بود و چیزی غیر او نبود، و همیشه عالم و دانا بود و به آنچه خواهد بود. پس علم آن جناب، به آن چیز پیش از بودنش، چون علم او به آن است بعد از بودنش» (که علمش به چیزی پیش از وجود و بعد از وجود تفاوتی ندارد).

۳/۲۹۵. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از کاهلی روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نوشتم در دعایی که حمد از برای خدا است به اندازه منتهی و پایان علم آن حضرت. به من نوشت که: «البته مگو که منتهای علم خدا، که علم او را منتهی و پایانی نیست، ولیکن بگو که: منتهای خشنودی خدا» (چه منتهای رضای آن جناب از بندگان خویش، این است که آنچه را که به آن امر فرموده، به جا آورند و آنچه را که از آن نهی کرده، ترک نمایند و این، چیزی است که نهایت دارد).

۴/۲۹۶. محمد بن یحیی، از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی، از ایوب بن نوح

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۴۵

روایت کرده است که به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام نوشت و از آن حضرت سؤال نمود از خدای عزوجل که آیا آن جناب چیزها را می‌دانست پیش از آن که آنها را بیافریند و در وجود آورد، یا آن که آن را ندانست تا آن که آنها را آفرید، اراده آفریدن و در وجود آوردن آنها نمود، و بعد از آن، دانست آنچه را که آفرید و در نزد آفریدن آن و آنچه را که در وجود آوردن آن؟

فرمان همایون به خط آن حضرت رسید که: «خدا، همیشه عالم بود به چیزها پیش از آن که آنها را بیافریند، چون علم او به آنها بعد از آن که آنها را آفرید».

۵/۲۹۷. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد بن حمزه روایت کرده است که گفت: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام نوشتم و از آن حضرت سؤال کردم که موالیان تو در علم خدا اختلاف کردند. بعضی از ایشان گفت که: خدا همیشه عالم بود، پیش از آن که چیزها را به فعل آورد. و بعضی از ایشان گفت: مگو که خدا همیشه عالم بود؛ زیرا که معنی می‌داند آن است که می‌کند و دانش را به وجود می‌آورد (بنابر این که علم ادراک است و آن فعل خدا است. و گویا که این قائل، توهم کرده است که علم، از صفات فعلیه است، چون خالق و رازق و امثال آن، و تحقق صفات فعلیه، اقتضا می‌کند که غیر او، با او باشد و لهذا گفت آنچه را که راوی از او نقل کرده که: پس اگر علم را ثابت دانیم و بگوییم که خدا همیشه عالم بوده، لازم می‌آید که در ازل چیزی را با او ثابت کرده باشیم (و آن علمی است که مصنوع آن جناب و زائد بر اصل ذات است، و ازل همیشگی و زمانی است که آن را ابتدا نباشد). پس اگر صلاح دانی، - خدا مرا فدای تو گرداند- که به من تعلیم کنی از این باب آنچه را که بر آن مطلع شوم و از آن در نگذرم، بسیار انعام فرموده‌ای بر من.

آن حضرت علیه السلام به خط خویش نوشت که: «خدای -تبارک و تعالی ذکره- همیشه عالم بوده و خواهد بود» (و حضرت متعرض رد توهم قائل که راوی روایت نموده، نگردید؛ چه بطلان آن کمال ظهور دارد).

۶/۲۹۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از عبدالصمد بن بشیر، از فضیل بن سکره

روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، اگر صلاح دانی که مرا تعلیم کنی، تعلیم کن که: آیا خدای - جلّ وجهه - پیش از آن که خلایق را بیافریند، می دانست که تنهاست و شریکی در وجود ذاتی ندارد؟ یا آن که موجود است تنها، بی آن که دیگری وجود داشته باشد؟ زیرا که

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۴۶

باب دیگر و آن، از قبیل باب اول است

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۴۷

موالیان تو اختلاف به هم رسانیدند، پس بعضی از ایشان گفت که: می دانست پیش از آن که چیزی از آفریدگان خویش را بیافریند. و بعضی از ایشان گفت که: معنی می داند، آن است که می کند (چنانچه در حدیث سابق مذکور شد).

پس آن جناب امروز که چیزها را آفرید، می داند که او بوده نه غیر او، پیش از آن که چیزها را به فعل آورد. و گفت: اگر ثابت کنیم که خدا همیشه عالم بوده به این که اوست که وجود دارد نه غیر او، غیر او را با او در ازلت و دوامی که دارد، ثابت نموده ایم. پس اگر صلاح دانی ای آقای من، که به من تعلیم نمایی آنچه را که از آن به سوی غیر در نگذرم، تعلیم فرما. حضرت در جواب نوشت که: «همیشه خدای - تبارک و تعالی ذکره -، عالم بوده».

### ۱۳. باب دیگر و آن، از قبیل باب اول است (که در آن است آنچه در آن است با زیادتی نفی تشبیه و ترکیب و امثال آن چنانچه مذکور خواهد شد)

۱/ ۲۹۹. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از حماد، از حریر، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در وصف خداوند قدیم فرمود که: «آن جناب، یگانه و پناه محتاجان است. احدى المعنی است. که معانی کثیره مختلفه نیست» (که سر به هم آورده باشد از جهت تعدد در ذات و صفات؛ نه در خارج و نه در ذهن). محمد گفت: عرض کردم: فدای تو گردم، گروهی از اهل عراق گمان می کنند که خدا، می شنود به غیر آنچه می بیند، و می بیند به غیر آنچه می شنود. حضرت فرمود که: «دروغ گفتند و ملحد شدند (که از راه حق میل نموده اند)، و خدا را به خلق تشبیه کردند. خدا از این برتر است. به درستی که آن جناب شنوا و بیناست، که می شنود به آنچه می بیند، و می بیند به آنچه می شنود». عرض کردم که: گمان می کنند که بیناست، به طوری که آن را تعقل می نمایند و می فهمند (و بنا بر بعضی از نسخ کافی، معنی آن است که به وضعی که ایشان می کنند).

حضرت فرمود که: «خدا برتر است از این. جز این نیست که آنچه به صفت مخلوق باشد، معقول می شود (و عقل آن را تعقل می کند) و خدا چنین نیست».

۲/ ۳۰۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عباس بن عمرو، از هشام بن حکم روایت کرده است که گفت: در حدیث زندیقی که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال نمود که: زندیق

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۴۹

به آن حضرت عرض کرد که: آیا گمان می کنی که خدا شنوا و بیناست؟ حضرت فرمود که: «آن جناب، شنوا و بیناست؛ شنواست، بی عضو و جارحه، و بیناست بی آلت، بلکه به نفس خود می شنود و به نفس خود می بیند و این که می گویم که شنواست به نفس خود، مراد من این نیست که خدا چیزی است و نفس چیزی دیگر، ولیکن خواستم که از پیش خود عبارتی بگویم؛ زیرا که از من سؤال شده بود و خواستم که تو را بفهمانم؛ زیرا که سؤال کرده و جواب می خواهی، پس می گویم که: همه خدا می شنود، نه به این معنی که همه او، آن را بعضی هست، ولیکن خواستم که تو را بفهمانم و از جانب خویش از این مطلب تعبیر کنم، و بازگشت من

در همه این تعبیر و جواب نیست، مگر به سوی آن که خدا شنوا و بینا و آگاه است، بی آن که ذات مقدس اختلافی به هم رساند، یا آن که معنی مختلف شود».

(حاصل معنی آن که همه اینها به ذات است و عضو و جارحه و آلتی ندارد، چنانچه پیش از این نیز مذکور شد). باب در بیان اراده خدا و این که آن از صفات فعل اوست

#### ۱۴. باب در بیان اراده خدا و این که آن از صفات فعل اوست «۱»

##### اشاره

۱/۳۰۱. محمد بن یحیی عطار، از احمد بن محمد بن عیسی اشعری، از حسین بن سعید اهوازی، از نصر بن سُوید، از عاصم بن حُمید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به خدمت آن حضرت عرض کردم که خدای تعالی، همیشه مرید و صاحب اراده بود؟ و حضرت فرمود که: «مرید نمی‌باشد، مگر آن که مراد با او می‌باشد، و همیشه خدا عالم و قادر بوده و بعد از آن اراده فرموده».

۲/۳۰۲. محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از حسین بن حسن، از بکیر بن صالح، از علی بن اسباط، از حسن بن جهم، از بکر بن أعین روایت کرده است که به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: علم و مشیت (که خواست خدا است) مختلف‌اند، یا با هم اتفاق دارند؟ فرمود که: «علم، مشیت نیست. آیا نمی‌بینی که تو می‌گویی که زود باشد که چنین کنم، اگر خدا خواسته باشد و نمی‌گویی که زود باشد که چنین کنم، اگر خدا داند. پس گفتار تو که می‌گویی: اگر خدا خواهد، دلیل بر آن که آن جناب نخواست است؛ چه احتمال دارد که نخواست باشد. پس هر گاه خواهد آنچه را که خواهد چنانچه خواسته،

(۱). بیان باقی صفات فعل و ضابطه فرقی که کلینی رحمه الله در میان صفات فعل و صفات ذات قرار داده. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۵۱

متحقق می‌شود و علم خدا بر مشیت پیشی گرفته است».

۳/۳۰۳. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که: مرا خبر ده از اراده نسبت به خدا و نسبت به خلق. حضرت فرمود که: «اراده نسبت به خلق، اندیشه خاطر است که در دل می‌گیرند و کاری را تصور می‌کنند و ذهن به سوی آن متوجه می‌شود و آنچه ظاهر می‌شود از برای ایشان از فعل، و اما نسبت به خدا، اراده او، احداث و ایجاد است و غیر آن، چیزی نیست؛ زیرا که آن جناب، اندیشه نمی‌کند و قصد و تفکر نمی‌نماید که خوبی و بدی چیزی را بداند و این صفات از او دور است و اینها صفات خلق است (چه اینها از لوازم جهل و نقصان است).

پس اراده خدا، فعل است نه غیر آن. می‌فرماید به آنچه اراده آن دارد که باش، پس می‌باشد، بدون صورت و سخنی که به زبان گفته شود و بی قصد و اندیشه‌ای که در او به هم رسد، و چون و چگونگی از برای آن نمی‌باشد؛ چنانچه او را چون و چگونگی نیست».

۴/۳۰۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «خدا مشیت خویش را آفرید به خود آن، بی آن که چیزی در خلقت آن، واسطه باشد، بعد از آن چیزها را به وساطت مشیت آفرید».

(نسبت داده‌اند به امیر محمد باقر حسینی داماد رحمه الله که گمان کرده است که مراد از مشیت، مشیت بندگان و از چیزها، کردار ایشان است. و این معنی دور است، چنانچه بر ناقد خبیر مستور نیست، اگر چه خالی از حسنی نیست).

۵/۳۰۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد برقی، از محمد بن عیسی، از مشرفی- / به فاء سعفص نه قاف قرشت- «۱» از حمزة بن مرتفع (و در توحید صدوق، به جای مرتفع، ربیع است و بعضی آن را صحیح شمرده‌اند و آنچه را که در کافی است تحریف ناسخین گفته‌اند)، از بعضی از اصحاب ما که گفت: در مجلس حضرت امام محمد باقر علیه السلام بودم در هنگامی که عمرو بن عبید بر آن حضرت داخل شد و عرض کرد که: فدای تو گردم، قول خدای تبارک و تعالی «وَمَنْ يَخْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوِيَ» «۲»، که ترجمه آن این است که: «و هر که فرود آید بر او خشم من، پس به حقیقت که هلاک شده و از اوج سعادت (به

(۱). بر خلاف نوشته مترجم- / رحمه الله- / بر اساس نسخه موجود، مشرفی است و نه مشرفی.  
(۲). طه، ۸۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۵۳

حیض شقاوت، یا) در هاویه افتاده». مراد از خشم خدا که در آن ذکر شده، چه چیز است؟

حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «خشم خدا، عقاب است. ای عمرو! به درستی که هر که گمان کرده که خدا از چیزی زایل می‌شود و به سوی چیزی دیگر می‌رود (که از صفتی به صفتی می‌گردد، و متغیر و متبدل می‌شود) او را به صفت مخلوق وصف کرده، و خدای عزوجل چیزی او را از جا به در نمی‌آورد که او را تغییر دهد از حالی به حالی و از وصفی به وصفی».

۶/۳۰۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عباس بن عمرو، از هشام بن حکم روایت کرده است در حدیث زندیقی که از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال نمود و از جمله سؤال او این بود که به حضرت عرض نمود که: خدا را خشنودی و خشمی هست؟

حضرت علیه السلام فرمود: «بلی، ولیکن آن به روشی که از آفریدگان یافت می‌شود، نیست. و بیان این، آن است که خشنودی، حالتی است که بر مخلوق داخل می‌شود، و او را از حالتی به حالت دیگر می‌برد؛ زیرا که مخلوق میان خالی است و مضطرب می‌شود و مرکب است از اجزای متناهی (یا از ذات و صفت)، و چیزها را در او مدخلیتی هست (چه آنها که در صورت و کیفیت، مغایرت دارند و هر یک از آنها را خواهش تغییر دیگر و شکستن صورت آن است، مدخلیتی در تحقق حقیقت او دارند که با حقیقت تغییر منافات ندارد. و می‌تواند که معنی این باشد که ادراکات و کیفیات نفسی، چون خشنودی و خشم، در او داخل می‌شود و او را از حالی به حالی می‌گرداند). و آفریدگار ما چیزها را در او مدخلیتی نیست؛ زیرا که آن جناب، یکتا و یگانه است که ترکیبی در او نیست؛ نه در خارج و نه در ذهن و احدی الذات است (که وجودش زائد نیست بر ذات مقدسش) و احدی المعنی (که او را صفات متکثره متغایره نمی‌باشد). پس خشنودی آن جناب، ثوابی است که عطا می‌کند، و خشم او، عقابی است که می‌فرماید؛ بی آن که چیزی در او داخل شود که او را به هیجان آورد و از حالتی او را به حالت دیگر نقل کند؛ زیرا که این، صفت آفریدگان است که عاجز و محتاج‌اند».

(و چه خوش گفته آن که گفته: خذ الغایات و اترک المبادی، یعنی: «آخرها و آنچه را که مقصود باشد، بگیر و ابتداها و آنچه را که مقدمات مقصود است واگذار». آیا نمی‌بینی که مخلوق در حین اراده انتقام از خصم اول مقدمات آن در او متحقق می‌شود و بعد از آن بازخواست می‌کند؟ و خدای تعالی آنچه مقصود از خشم است، اول آن را به عمل می‌آورد، بی حصول مقدمات و همچنین است سایر صفات).

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۵۵

۷/۳۰۷. چند نفر از اصحاب ما روايت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از ابن ابى عمير، از ابن اذينة، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق عليه السلام که فرمود: «مشيت خدا تازه به هم رسیده است».

### مجمع قول در صفات ذات و صفات فعل

کلینی -/ رحمه الله -/ فرموده است که: مجمل قول در صفات ذات و صفات فعل این است که: هر دو چیز، که خدا را به آن وصف نمایی، که هر يك از نفی و اثبات را استعمال کنی، و هر دو در وجود، تحقق داشته باشند، آن صفت صفت فعل است. و بیان این مجمل، آن است که تو ثابت می کنی در وجود، آنچه را که خدا اراده دارد و آنچه را که اراده ندارد، و آنچه را که از او راضی و خشنود است و آنچه را که خشم می گیرد، و آنچه را که دوست می دارد، و آنچه را که دشمن می دارد. پس اگر اراده، از صفات ذات می بود، چون علم و قدرت، اراده نداشتن آنچه را که اراده آن ندارد، ناقض این صفت بود و جمع آن ممکن نبود؛ چه اجتماع نقیضین محال و ممتنع است. و اگر دوستی آنچه دوست می دارد، از صفات ذات می بود و دشمنی آنچه دشمن می دارد، نقیض این صفت می بود. آیا نمی بینی که ما در وجود نمی یابیم چیزی را که خدا نداند، و چیزی را که بر آن قدرت نداشته باشد. و همچنین است سایر صفات ذات ازلی آن جناب، و ما او را به قدرت و عجز و ذلت وصف نمی کنیم. و جایز است که کسی بگوید که: خدا دوست می دارد هر که او را اطاعت کند و دشمن می دارد هر که او را معصیت کند، و با آن که او را فرمان برداری نمود، موالات می ورزد و با هر که او را نافرمانی نمود، معادات می نماید. و نیز جایز است که بگوید: آن جناب خشنود می شود و خشم می گیرد. و در دعا می گویند که بار خدایا، از من راضی باش و بر من غضب مکن و مرا دوست دار و دشمن مدار.

و جایز نیست که کسی بگوید که: خدا می تواند که بداند و می تواند که نداند و می تواند که مالک، یا پادشاه باشد، و می تواند مالک یا پادشاه نباشد، و می تواند

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۵۷

که صاحب عزت و حکمت باشد، و می تواند عزیز و حکیم نباشد، و می تواند که وجود داشته باشد، و می تواند که وجود نداشته باشد، و می تواند که آمرزگار باشد، و می تواند که آمرزگار نباشد (و بودن نحو مغفرت، چون علم و قدرت - چنانچه کلینی گمان فرموده - علی الظاهر مورد بحث است). و نیز جایز نیست که کسی بگوید که: خدا اراده فرموده که پروردگار و قدیم و عزیز و حکیم و مالک و عالم و قادر باشد؛ زیرا که این صفات، از صفات ذات است و اراده، از صفات فعل است.

آیا نمی بینی که می گویند که: خدا این را اراده نمود و این را اراده نفرمود، و صفات ذات، آن است که به هر صفتی از آن، ضد آن را از خدا دور گردانی.

گفته می شود که: خدا زنده و دانا و شنوا و بینا و عزیز و حکیم و بی نیاز و بردبار و عادل و کریم است. پس ضد دانش نادانی، و ضد قدرت عجز، و ضد زندگی مرگ، و ضد عزت خواری، و ضد حکمت خطا، و ضد بردباری سبکی و تندى و نادانی، و ضد عدالت جور و ستم است (و در بیان ضد ضد، بعضی از صفات را که ذکر فرموده، ذکر نفرموده و ضد بعضی از صفات را که ذکر نفرموده، ذکر فرموده و این ظاهر و هویدا است). باب در بیان حادث شدن نامهای خدای تعالی

### ۱۵. باب در بیان حادث شدن نامهای خدای تعالی

۱/۳۰۸. علی بن محمد، از صالح بن ابی حماد، از حسین بن یزید، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از ابراهیم بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام روايت کرده است که آن حضرت فرمود که: «خدای تبارک و تعالی، نامی را آفرید بی آن که صوتی از او



سرزند و به حروف آن آواز دهد، و بدون آن، به لفظی تلفظ کند، یا جسدی داشته باشد کامل در مرتبه جسمیت، که سیاهی آن از دور نمایان باشد، و موصوف نبود به تشبیه (که کسی او را به چیزی تشبیه کند)، و به رنگی رنگ نشده بود، گوشه و کنارها از او برده شده، و اندازه‌ها از او دور شده بود.

حس و شعور هر صاحب توهمی، از او پوشیده پنهانی بود که پوشیده نبود (چه کُنه ذات و حقیقتش، از خلق پنهان و آثارش هویدا و ظاهر است. یا آن که در کمال پنهانی، نهایت ظهور دارد و می‌تواند همه اینها، بیان احوال آن نام مخلوق باشد. و در بعضی از نسخه‌ها در صدر حدیث، نام‌ها به جای نام است و مؤید اول است آنچه بعد از این می‌فرماید). که بعد از آن،

تَحْفَةُ الْأَوْلِيَاءِ (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۵۹

آن نام را کلمه تمام و کاملی گردانید که مشتمل بود بر چهار جزء، که هر یک از آن اجزاء، نامی هستند با هم که یکی از آنها پیش از دیگری نبود. پس سه نام از آن نام‌ها را ظاهر گردانید، به جهت احتیاج خلاق به سوی آنها، و یک نام از آن نام‌ها را محجوب و مستور ساخت، و آن نامی است پوشیده از نظر جمیع خلاق که در خزانه علم خدا است، که غیر از او کسی آن را نمی‌داند و این نام‌های سه گانه، که ظاهر شدند، آنچه در میانه آنها کمال ظهور دارد، لفظ الله است تبارک و تعالی.

و حق سبحانه از برای هر نامی از این نام‌ها چهار رکن را رام و مسخر گردانید، پس آنچه مذکور شد دوازده رکن می‌شود (که از ضرب سه در چهار، یا چهار در سه به هم می‌رسد). بعد از آن، از برای هر رکنی از این رکن‌های دوازده گانه، سی نام را آفرید (که هر یک از آنها دلالت می‌کند بر فعلی از افعال او) که به آن رکن‌ها منسوب‌اند (و مجموع سیصد و شصت نام می‌شود چه حاصل از ضرب دوازده در سی، سیصد و شصت است). و آن: رحمان و رحیم و مالک و قدّوس و خالق و باریء و مصوّر و حیّ و قیوم و لا تأخذه سنه و لا نوم و علیم و خبیر و سمیع و بصیر و حکیم و عزیز و جبار و متکبر و علیّ و عظیم و مقتدر و قادر و سلام و مؤمن و مهیمن و باری و منشیء و بدیع و رفیع و جلیل و کریم و رزاق و محیی و ممیت و باعث و وارث است.

(و ترجمه این نام‌ها به طریق اجمال، این است که: الله، خدا است که بر وجوب وجود و جامعیت صفات کمال، مستحق پرستش است. و رحمن، بسیار بخشاینده است بر خلق دنیا از مؤمن و کافر و نیکوکار و بدکار. و رحیم، نیک بخشاینده است بر مؤمنان که در عاقبت، ایشان را بر رحمت خویش تخصیص می‌دهد. و ملک، پادشاه است و خداوند ملک و جمیع ممالک ملکوت اوست، و همه چیز در تحت تصرف و فرمان اویند.

و قدّوس، پاک است از هر عیبی و وصفی که لایق نباشد به او و منزّه است از همه قبایح. و بعضی گفته‌اند که: قدّوس، به معنی مبارک است و بعضی گفته‌اند که: به معنی مُمّجد است و اشتقاق آن، از قدس است و آن، طهارت و پاکی و پاکیزگی است. و خالق، آفریدگار است و در وجود آورنده معدومات، مقدر به تقدیر و حکمت. و باریء- با همزه- آفریننده است و بی‌مثال. سابق و مصوّر، نگارنده صورت‌هاست به هر وجه که خواسته باشد. و بعضی گفته‌اند که معنی آن، ممیز میان صورت‌ها است به اختلاف تألیف و ترکیب.

تَحْفَةُ الْأَوْلِيَاءِ (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۶۱

و حیّ، زنده است به حیات ابدی که هرگز نمی‌میرد و فنا و نیستی بر او روا نیست. و قیوم، پاینده است بر وجه دوام و یا قائم به حفظ و اصلاح امر مخلوقات. و «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ»، یعنی: «فرا نمی‌گیرد او را بینگی و نه خواب». و شمردن این جمله فعلیه از اسماء الهی، سببش آن است که مراد به اسم در اینجا، هر چیزی است که دلالت بر ذات، یا صفات آن جناب کند؛ خواه اسم باشد و خواه فعل و خواه مفرد باشد و خواه جمله. و علیم، دانای نمان و آشکار است. و چیزی نیست که نداند؛ خواه جزئی باشد و خواه کلی. و خبیر، آگاه است به اسرار بندگان و دانا به تدابیر و مصالح و افعال ایشان، و سمیع، شنواست به ذات خویش که همه چیز را می‌شنود. و بصیر، بیناست به ذات خویش که هر چیزی را می‌بیند؛ حتی نشانه پای مورچه بر سنگ خارا در شب تاریک و آنچه از آن پنهان‌تر



باشد. و حکیم، راست گفتار و درست کردار است که شائبه عیب و نقص نیست در آنچه می‌گوید و می‌کند. و عزیز، ارجمند است یا غالب در حکم و هیچ‌کس به وجهی چاره او نتواند کرد. و جبار، شکننده گام‌هاست و آن‌که شکسته را درست کند. و بعضی گفته‌اند که جبر کند بندگان خود را اگر خواهد، و کسی او را عاجز نمی‌تواند کرد. و بعضی گفته‌اند که معنی آن است که دست‌ها به او نرسد. و عرب می‌گوید: که نخله جبار، یعنی درخت خرماي بلندى که دست‌ها به آن نرسد.

و متکبر، بزرگوار است و متعالی از همه قبایح، و اصل کبریا، امتناع از انقیاد است. و علی، بلند مرتبه و عظیم، بزرگ است. و در حدیث بعد از این نیز هر دو مذکورند. و مقتدر، قادر و تواناست و در اقتدار، شدتی است که در قدرت نیست و چیزی از نفوذ قدرت آن جناب در آن سر باز نمی‌زند و طاقت و امتناع ندارد. و سلام، مسلم و مبراست از همه ناشایست و نابایست. و مؤمن، تصدیق کننده انبیا و رسولان خویش است یا آن‌که بندگان خود را ایمن داشته از ظلم خود که بر کسی ستم نمی‌کند، یا تصدیق مؤمنان می‌کند در توحید، یا همه راست‌گویان در آنچه راست گویند. و مهیمن، امین است یا شاهد و گواه بر خلاف، یا مصدق، یا مأمون الجنایه که خلق از ظلم او ایمن باشند، یا رقیب و نگهبان، یا قاضی و حاکم، یا مهربان، یا رهنما. و از ابن کيسان منقول است که تأویل این نام را غیر از خدا کسی نمی‌داند.

و باری با یاء، آفریننده است از خاک چه غیر از آدم خلق بسیاری را نیز از خاک آفریده و می‌آفریند. و بعضی، این نام را مکرر دانسته‌اند و به اشتباه کاتب. و منشیء، پدیدآورنده

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۶۳

چیزها است که آنها را از کتم عدم به عرصه وجود آورده. و بدیع، به معنی مبدع است و مُبدع آن است که از سر نو چیزی را پدید می‌آورد. و رفیع، بلند مرتبه و بزرگوار است. و جلیل، بزرگ و بزرگوار و صاحب جلال است، و جلال ضد جمال است و صفات حق تعالی بر دو نوع است: یکی جمال و دیگری جلال. پس آنچه در آن رفق و لطف باشد، آن را جمال گویند و آنچه در آن، قهر و غلبه باشد، آن را جلال گویند. و نیز صفات باطن را جلال نامند و صفات ظاهر را جمال. و کریم، بخشنده بزرگوار و گرانمایه است. و رازق، روزی دهنده است که جمیع خلائق را روزی می‌دهد؛ اگر چه آن روزی خورنده در شکم سنگ خارا باشد. و آنجا که عیان است چه حاجت است به بیان. و محیی، زنده کننده است که تمام مردگان را زنده می‌سازد.

و ممیت، میراننده است که همه زندگان را می‌میراند. و باعث، برانگیزنده است که جمیع آنها را که در قبرهایند بیرون می‌آورد و در قیامت ایشان را محشور می‌نماید. و وارث، میراث برنده است و به هر که داده بعد از مردن، به خود آن جناب بر می‌گردد. و اصل وارث، به معنی باقی است و در اینجا است که وارث را وارث می‌گویند؛ چون که بعد از میت مانده).

«پس این نام‌ها و آنچه از نام‌ها نیکوتر آن جناب باشد غیر از اینها تا آن‌که سیصد و شصت نام تمام شود، همه به این نام‌های سه‌گانه منسوب‌اند و این نام‌های سه‌گانه، ارکانند و آن یک نام، مکنون و مخزون به واسطه این نام‌های سه‌گانه و ظهور و کفایت اینها، محجوب و مستور شده و این است معنی فرموده خدای تعالی «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» «۱»، یعنی: بگو: بخوانید خدا را الله بخوانید او را یا رحمن (یعنی ذات مقدس را می‌خواهید الله بنامید و می‌خواهید رحمن نام کنید)، به هر یک از این دو نام که او را بخوانید و او را به آن مسمی گردانید، روا است؛ زیرا که او را نام‌های نیکوتر است» (و معنی همه، یک چیز است و آن، ذات مقدس است).

۲/۳۰۹. احمد بن ادریس، از حسین بن عبدالله، از محمد بن عبدالله و موسی بن عمر و حسن بن علی بن عثمان، از ابن سنان روایت کرده است که گفت: از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم که: آیا خدای عزوجل عارف بود به خود پیش از آن که خلائق را

(۱). اسراء، ۱۱۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۶۵

بیافریند؟ فرمود: «بلی». عرض کردم که خویش را می‌دید و به آن سخنی را می‌شنواید (یعنی چنانچه یکی از ما نفس خویش را می‌بیند و گاهی با آن صحبت می‌دارد و او را وعده می‌دهد که فردا چنین می‌کنم، و آن را فرمان می‌دهد که چنین کن، آن جناب نیز چنین بود؟).

حضرت فرمود که: «به این محتاج نبود؛ زیرا که از نفس خود سؤال نمی‌کرد و از آن طلب نمی‌فرمود. آن جناب، نفس خویش و نفس او، آن جناب بود. قدرتش نافذ بود و محتاج به سوی این نبود که خود را به نامی مسمی گرداند، ولیکن از برای خود به جهت غیر خویش نامی چند را برگزید که آن غیر او را به آن نام‌ها بخواند؛ زیرا که هرگاه آن جناب را به نامش بخوانند، کسی او را نشناسد.

پس اول نامی که از برای خود برگزید، علیّ عظیم بود (یعنی برتر از حد و هم و بزرگ‌تر از اندیشه فهم)؛ زیرا که آن جناب از همه چیز برتر و بر همه برتری دارد. پس معنی آن الله و ذات مقدس است، و نامش علیّ عظیم و آن، اول نام‌های اوست که بر هر چیز برتری گرفته است».

۳/۳۱۰. به همین اسناد، از محمد بن سنان روایت است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم از نام خدا که آن چیست؟ فرمود که: «صفتی است از برای موصوف» (یعنی نشانه‌ای است از برای مسمی).

۴/۳۱۱. محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از بعضی از اصحاب خویش، از بکر صالح، از علی بن صالح، از حسن بن محمد بن خالد بن یزید، از عبدالاعلی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «اسم خدا غیر اوست، و هر چیزی که نام چیزی بر آن واقع شود، مخلوق است، مگر خدای تعالی.

اما آنچه زبان‌ها آن را تعبیر کند، یا دست‌ها آن را بسازد چون نوشته، مخلوق است. و لفظ الله (که فارسی آن خدا است) غایتی از غایات و نامی از نام‌های اوست که نظر خلائق به آن می‌رسد و غایت نظر ایشان واقع می‌شود، و معنی که ذات مقدس است، غایت نیست (و در بعضی از نسخه‌ها مغیبی با غین مفتوحه نقطه‌دار و ضمّ میم و یای مشدده واقع شده و مراد از آن، نیز ذات مقدس است که غایت از برای آن قرار داده‌اند، و در شرح این عبارت، غیر از این نیز گفته‌اند). و غایت که نظر خلق به آن منتهی شود و موصوف است به وصف معلوم و هر چه به وصف در آید، مصنوع است، و صانع چیزها، موصوف نمی‌شود به اندازه معین و کسی او را در وجود نیآورده که هستی او را به صنعت غیر او بشناسد، و متناهی نشده تا غایتی، مگر آن که

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۶۷

آن غایت، غیر اوست و هر که این حکم را که بیان کردیم، بفهمد هرگز خوار نگردد و این توحیدی است خالص. پس آن را رعایت کنید و به آن تصدیق نمایید و بفهمید به اذن خدا.

و هر که گمان کند که خدا را می‌شناسد به حجاب و واسطه میان او و خلائق یا به صورت عقلی، یا به مثال خیالی، مشرک است؛ زیرا که حجاب و صورت مثالی که قرار داده، غیر خدا است و جز این نیست که آن جناب، یگانه‌ای است که او را به یگانگی پرستیده‌اند، و چگونه او را به یگانگی یاد نموده آن که گمان می‌کند که او را به غیر او شناخته، و هر که خدا را شناخته، خدا را به خدا شناخته، پس هر که آن جناب را به خودش شناخته، او را نمی‌شناسد، بلکه غیر او را می‌شناسد و در میانه خالق و مخلوق چیزی واسطه نیست، و خدا آفریننده همه چیز است؛ نه از ماده و مثالی که تحقق داشته باشد. و خدا را به نام‌هایی که دارد باید نامید و آن جناب، غیر از نام‌های خود و نام‌ها غیر اویند». در باب بیان معانی نام‌های خدا و اشتقاق آنها

۳۱۲/۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از عبدالله بن سنان که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از تفسیر و شرح «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» «۱» آن حضرت فرمود که: «بای آن، بها و روشنی و حسن خدا است. و سین، سنا و رفعت و شرف خدا است. و میم، مجد و کرم و کثرت عطای خدا است».

و بعضی از ایشان، روایت کرده است که: «میم، مالک و مالکیت (یا پادشاهی) خدا است و الله، إله و معبود هر چیزی است و رحمن و بخشاینده است به همه آفریدگان خویش (یعنی در دنیا) و رحیم و مهربان است به مؤمنان بخصوص» (یعنی در آخرت).

۳۱۳/۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نصر بن سُوید، از هشام بن حکم روایت کرده است که امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از نام‌های خدا و اشتقاق آنها و این که الله از چه چیزی مشتق شده است؟

فرمود: «ای هشام، الله، مشتق است از إله و إله، مألوه و معبودی می‌خواهد (چه آن فعال است از الاهت والوهیت که به معنی عبادت و عبودیت است و آن به معنی پرستیدن و

(۱). فاتحه، ۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۶۹

پرستش است). و اسم، غیر مسمی است (چه اسم همان مرکب از حروف است، چون زید که مرکب است از زا و یا و دال و مسمی، آن شخص معین و مشخصی است که این اسم بر او دلالت می‌کند). پس هر که اسم خدا را عبادت کند، نه معنی [را]، کافر است، و چیزی را عبادت نکرده، و هر که اسم و معنی را هر دو عبادت کند، کافر است و دو چیز را عبادت کرده و این مستلزم شرک است و هر که معنی را عبادت کند و نه اسم، این عبادت، توحید است و خدا را به یگانگی پرستیدن. ای هشام، آیا آنچه گفتم، فهمیدی؟ هشام گفت: عرض کردم که: به من بیشتر بفرما. فرمود: «به درستی که خدا را نود و نه اسم است. پس اگر اسم همان مسمی باشد، هر آینه هر اسمی از آنها خدایی خواهد بود، ولیکن خدا معنی است که دلالت می‌شود بر او، به واسطه این اسم‌ها و همه این اسم‌ها غیر اویند. ای هشام، نان، اسم است از برای آنچه آن را می‌خورند و آب، اسم است از برای آنچه آن را می‌نوشند و جامه، اسم است از برای آنچه آن را می‌پوشند و آتش، اسم است از برای آنچه می‌سوزاند.

ای هشام، آیا فهمیدی چنان فهمیدنی که به آن دفع کنی و مخاصمه نمایی با دشمنان ما و آنان که غیر خدای جلّ و عزّ را با او قرار می‌دهند؟». عرض کردم: بلی. حضرت فرمود که: «ای هشام، خدا تو را نفع بخشد، و تو را ثابت و پا بر جای دارد». هشام گفت: به خدا سوگند، بعد از آن که از این مجلس برخاستم، کسی در باب توحید خدا، بر من غالب نشد. «۱»

۳۱۴/۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد برقی، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از ابوالحسن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که گفت: از آن حضرت از معنی الله سؤال شد، فرمود که: «یعنی مستولی شده بر آنچه دقیق و جلیل باشد» (حاصل معنی آن که بر همه چیز غلبه دارد).

۳۱۵/۴. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از یعقوب بن یزید، از عباس بن هلال روایت کرده است که امام رضا علیه السلام را پرسیدم از معنی فرموده خدای عزّوجلّ «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» «۲» که ترجمه ظاهر آن این است که: «خدا روشنی آسمان‌ها و زمین است». حضرت

(۱). مترجم با عبارت «تا آخر آنچه در باب معبود گذشت، و چون محض تکرار بود لهذا ذکر نشد». این حدیث را ترجمه نکرده،

که عین ترجمه وی در اینجا آورده شد.

(۲). نور، ۳۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۷۱

فرمود که: «رهنمای اهل آسمان‌ها و رهنمای اهل زمین است».

و در روایت برقی چنین است که: «خدا، هدایت کسانی است که در آسمان‌ها یابند و هدایت کسانی است که در زمین‌اند» (چه، آن جناب به طریقی اهل اینها را به راه راست رهبری نموده که گویا نفس هدایت و حقیقت، راه راست نمودن است و از اینجا است که نور را به منور و ذوالنور و روشنی را به روشن سازنده و خداوند روشنی تفسیر و تقدیر می‌کند).

۵/۳۱۶. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از فضیل بن عثمان، از ابن ابی یعفور روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم از فرموده خدای عزوجل «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ» (۱) و عرض کردم که اول را شناختیم و معنی آن را دانستیم، تفسیر آخر و معنی آن را برای ما بیان فرما.

حضرت فرمود که: «هیچ چیز نیست، مگر این که هلاک می‌شود یا متغیر می‌گردد، و یا یک نحو تغیر و زوال در آن راه می‌یابد، یا از رنگی به رنگی، یا از هیأتی به هیأتی، یا از صفتی به صفتی می‌گردد. و از زیادتى به سوى نقصان، و از نقصان به سوى زیادتى، انتقال می‌یابد، مگر پروردگار عالمیان که آن جناب، همیشه به یک حال بوده و خواهد بود. اوست اول پیش از هر چیزی، و اوست آخر بر آن نحوی که در اول بوده، بدون تغیر، و صفات و نام‌ها بر او مختلف نمی‌شود؛ چنانچه بر غیر او مختلف می‌شود، مثل انسانی که یک مرتبه خاک می‌باشد و یک مرتبه گوشت و خون و یک مرتبه خرد و مُرد شده و در هم شکسته و پوسیده و از هم پاشیده است و مانند خرماى نیم‌رس که یک مرتبه غوره می‌باشد و یک مرتبه خرماى نیم‌رس و یک مرتبه خرماى تر و یک مرتبه خرماى خشک. پس نام‌ها و صفات بر هر یک از اینها متبدل می‌شود و خدای عزوجل بر خلاف این است».

۶/۳۱۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از محمد بن حکیم، از میمون البان روایت کرده است که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم در حالی که از او سؤال شد از معنی اول و آخر که حضرت فرمود: «اول است بی آن که اولی پیش از او باشد، یا پدیدآورنده‌ای که بر او پیشی گرفته باشد. و آخر است بی آن که انتهای داشته باشد؛ چنانچه از صفت آفریدگان تعقل می‌شود، ولیکن قدیم است و اول و آخر که همیشه بوده و همیشه

(۱). حدید، ۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۷۳

خواهد بود، بی ابتدا و نهایت و حدوث بر او واقع نمی‌شود، و از حالی به حالی نمی‌گردد و آفریننده هر چیزی است».

۷/۳۱۸. محمد بن ابی عبدالله روایت کرده و آن را مرفوع ساخته به سوی ابو هاشم جعفری که گفت: در نزد حضرت امام محمد تقی علیه السلام بودم مردی از آن حضرت سؤال نمود و عرض کرد که: مرا خبر ده از پروردگار عالم - تبارک و تعالی - که او را نام‌ها و صفاتی چند است در کتابش که قرآن است، آیا نام‌ها و صفات آن جناب، خود آن جناب است؟

حضرت فرمود که: «این سخن، دو وجه دارد: اگر می‌گویی که اینها آن جناب‌اند، به این معنی که خدا صاحب عدد و کثرت است، خدا از این برتر است. و اگر می‌گویی که این صفات و نام‌ها همیشه بوده‌اند، این لفظ همیشه دو معنی را احتمال دارد. پس اگر می‌گویی که همیشه اینها در نزد خدا در علم او بوده‌اند و آن جناب سزاوار اینها بوده، بلی، و اگر می‌گویی که همیشه تصویر و تعداد حروف و تقطیع حروف اینها بوده، معاذ الله، پناه می‌بریم به خدا از آن که با او چیزی غیر از او باشد. بلکه خدای تعالی بود و هیچ آفریده‌ای نبود، بعد از آن، نام‌ها و صفات را آفرید تا دست‌آویزی باشد در میانه او و خلقتش که با اینها به سوی آن جناب

تضرع و زارى نمايند، و او را عبادت كنند، و اينها ياد و يادگار آن جناب اند كه مردم او را فراموش نكنند.

و خدا بود و يادى نبود و آن كه به ذكر مذكور مى شود، خدائى است قديم كه هميشه بوده و نامها و صفات با معانى لغوى و مفهومات عرفى آنها كه به نفوس و عقول برپايند، آفريدگانند (و بنا بر بعضى از نسخ كافى، معانى نامها و صفات مخلوق است) و مقصود از اينها، خدا است كه اختلاف و ائتلاف، لائق به شأن او نيست. و جز اين نيست كه آنچه پاره پاره باشد، جمع و پراكنده مى شود. پس نمى توان گفت كه: خدا چيزى است به هم آميخته و نه آن كه آن جناب اندك است و نه بسيار، وليكن فى حد ذاته قديم است؛ زيرا كه آنچه غير از او يكي باشد، صاحب اجزاست و خدا، يكي است و يگانه، كه جزئى ندارد و او را به كمى و بسيارى توهم نمى توان كرد، و هر چه جزء داشته باشد، يا به كمى و بسيارى توهم شود، مخلوق است كه دلالت مى كند بر آن كه او را خالقى هست.

پس گفتار تو كه خدا تواناست، خبر داده اى كه چيزى او را عاجز نمى كند، و به همين كلمه، عجز را از او دور نموده اى و عجز را غير از او قرار داده اى، و همچنين گفتار تو كه مى گويى

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافى)، ج ۱، ص: ۳۷۵

كه: خدا دانا است، به همين كلمه، جهل را از او نفى كرده اى و آن را غير او قرار داده اى، و چون خدائى تعالى چيزها را نيست و نابود گرداند، صورت لفظى و معنوى و حروف هجا و تقطيع آن را نيست و نابود كند، و آن كه هميشه عالم و دانا بوده، برطرف نمى شود».

آن مرد عرض كرد كه: پس ما چگونه پروردگار خويش را شنوا نايميديم؟ حضرت فرمود:

«زيرا كه آنچه به گوشها درك مى شود، بر او پوشيده و پنهان نيست و او را وصف نكرديم به گوشى كه در سر تعقل مى شود و همچنين او را بينا نايميديم؛ زيرا كه آنچه به چشمها درك مى شود، از رنگ يا شخص يا غير اينها، بر او پوشيده نمى باشد، و او را به چشمى كه آن را بر هم مى زنند، وصف نكرديم و همچنين او را لطيف نايميديم، به جهت علم آن جناب به چيز كوچك و ريزه، چون پشه بسيار خرد و آنچه از آن خردتر است، و موضع نشو و نما و عقل و خواهش مجامعت نر با ماده و محبت آنها با فرزندان خويش، و حفظ و نگاهدارى بعضى از آنها كه بر بعضى گماشته اند، و آب و دانه كه به جانب فرزندان خويش مى برند در كوهها و بيابانها و رودخانهها و صحراهاى خشك بى آب و علف، همه را مى داند. پس دانستيم كه خالق اينها، لطيف است كه علم به اين امور لطيفه دارد. خالق اين امور لطيفه است بدون چون و چگونگى. و جز اين نيست كه كيفيت و چگونگى از براى مخلوق است كه به چون و چگونه متصف مى گردد.

و همچنين پروردگار خويش را توانا نايميديم، نه به آن توانائى كه سخت گرفتن و حمله بردن باشد كه از مخلوق معروف است و اگر چنانچه توانائى او، اين نوع توانائى بود كه از خلق معلوم است، هر آينه تشبيه او به خلائق لازم مى آيد و احتمال زيادتى داشت و آنچه احتمال زيادتى داشته باشد، احتمال نقصان نيز دارد و آنچه ناقص و ناتمام باشد، قديم نخواهد بود و آنچه قديم نباشد، عاجز و در مانده است. پس پروردگار ما - تبارك و تعالى - شبيه و ضد و همتا ندارد. و او را چون و نهايتى نيست و به چشم سر نه مى بيند. و حرام است بر دلها كه او را مثل و مصور سازند و بر وهمها كه او را اندازه نمايند، و بر اندیشههاى خاطر كه هويت و مائت او را تصور كنند. بزرگوارتر از اين است كه هويات و صفات آفريدگان يا آلت ديدن و شنيدن كه در ايشان است، در او باشد. و عزيزتر از اين است كه علامات و نشانهها كه در خاكىانى كه ايشان را از خاك آفريده، داشته باشد. برتر است از اين برترى به غايت بزرگ».

۸ / ۳۱۹. على بن محمد، از سهل بن زياد، از ابن محبوب، از آن كه او را ذكر کرده، از

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافى)، ج ۱، ص: ۳۷۷

امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: مردی در خدمت آن حضرت علیه السلام الله اکبر گفت (یعنی خدا بزرگ تر است). حضرت فرمود که: «خدا از چه چیز بزرگ تر است؟» عرض کرد که: از هر چیزی؟ حضرت فرمود که: «خدا را به اندازه در آوردی». آن مرد عرض کرد که: به چه وضع بگویم؟ فرمود که: «بگو: خدا بزرگ تر است از آن که به وصف در آید».

۹/۳۲۰. و همین مضمون را محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از مروک بن عبید، از جمیع بن عمیر روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:

«خدا بزرگ تر است یعنی چه؟ و تقدیر آن چون می شود؟» عرض کردم که: خدا از هر چیزی بزرگ تر است. حضرت فرمود که: «آیا در ازل چیزی بود که خدا از آن بزرگ تر باشد؟» عرض کردم که: پس بفرما که معنی آن چیست و تقدیر آن چون است؟ فرمود: «خدا بزرگ تر است از آن که به وصف در آید».

۱۰/۳۲۱. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس، از هشام بن حکم روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از «سُبْحَانَ اللَّهِ» که معنی آن این است که: «پاک می دانم خدا را از همه عیوب و نقائص؛ پاک دانستی». حضرت فرمود که:

«کلمه ای است که می فهماند ننگ و عار خدا را از آنچه لایق او نباشد».

۱۱/۳۲۲. احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از علی بن اسباط، از سلیمان - مولای طربال -، از هشام جوالبقی روایت کرده است که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از فرموده خدا «سُبْحَانَ اللَّهِ» (۱) از آن، چه قصد می شود؟ حضرت فرمود که: «دور کردن آن جناب را از صفات زشت، یا دور بودن از آن».

۱۲/۳۲۳. علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، همه از ابو هاشم جعفری روایت کرده اند که گفت: از امام محمد تقی علیه السلام سؤال کردم که معنی واحد در نام های خدا چیست؟ حضرت فرمود که: «اجماع و اتفاق زبان ها بر او به یگانگی؛ چنانچه می فرماید: «وَلَيْسَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ» (۲)، یعنی: هر آینه اگر از کافران سؤال کنی که کی ایشان را آفریده؟ البته خواهند گفت که: خدا».

(۱). یوسف، ۱۰۸؛ مؤمنون، ۹۱.

(۲). زخرف، ۸۷.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۷۸

باب دیگر و آن، از قبیل باب اول است که ...

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۷۹

## ۱۷. باب دیگر و آن، از قبیل باب اول است که در اوست آنچه در آن است؛ مگر آن که در این باب زیادتى است که در باب سابق نیست و آن فرق میانه معانی است که در تحت نام های خدا و نام های آفریدگان است

۱/۳۲۴. علی بن ابراهیم، از مختار بن محمد همدانی و محمد بن حسن، از عبدالله بن حسن علوی همه روایت کرده اند، از فتح بن یزید جرجانی، از حضرت ابوالحسن (که مراد از آن، امام رضا علیه السلام است. چنانچه از توحید صدوق ظاهر می شود و بعضی گفته اند که از کشف الغمه اربلی بر می آید، که مراد از آن، حضرت امام علی نقی علیه السلام باشد با آن که مقتضای قاعده اطلاق، بایست که مراد، حضرت امام موسی کاظم علیه السلام باشد. و علی ای تقدیر) فتح راوی گفت که: از آن حضرت شنیدم که می فرمود: «خدا، لطیف و آگاه و شنوا و بینا و یکتا و یگانه است و پناه محتاجان است. کسی را نژاد و کسی او را نژاد، و هیچ کس او



را همتا نبوده و نخواهد بود. خالق از مخلوق، و سازنده از ساخته شده، شناخته نشده و نمی‌شود، ولیکن اوست پدید آورنده‌ای که معروف است، و در میانه آنها که مجسم و مصور گردانیده، فرق قرار داده (به این که در میانه چیزها و آنچه باعث امتیاز از آنها باشد، در ایجاد، ما به الامتیازی قرار داد نموده)، که بعضی را جسم و بعضی را صورت گردانیده و آن را بر وفق حکمت ایجاد فرموده؛ زیرا که بود یا در هنگامی که بود و چیزی با او نبود که به او شباهت داشته باشد، یا آن جناب به چیزی شباهت داشته باشد» (در ذات، یا صفات؟)

عرض کردم: بلی، چنین است ولیکن تو فرمودی که: خدا یکی است و پناه نیازمندان و فرمودی که: چیزی با آن جناب شباهت ندارد و خدا یکی است، و انسان نیز یکی است. آیا یگانگی به هم شباهت ندارد؟

و حضرت فرمود که: «ای فتح، قول محالی گفتمی (یا معنی آن است که آیا از اعتقاد خود دست برداشتی؟) خدا تو را ثبات داد که از اعتقاد حق دست بر نداری. جز این نیست که آن تشبیه که جایز نیست، در معانی است. اما در نام‌ها، پس آنها یکی است و خاصیت آنها دلالت بر مسمی است. و بیان آنچه مذکور شد، به این وجه است که آدمی و هر چند کسی بگوید که یکی است، خبر می‌دهد که جثه و تن او یکی است و دوتا نیست، ولیکن خود آدمی یکی نیست؛ زیرا که اعضا و رنگ‌های او با هم اختلاف دارند، و آن که رنگ‌های او مختلف

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۸۱

باشند، یکی نمی‌باشد، بلکه آن اجزایی است پاره پاره، که به هم وصل شده‌اند و با هم برابر نیستند؛ خون او، غیر گوشت و گوشت او، غیر خون او و پی او، غیر رگ‌های او و موی او، غیر پوست او و سیاهی او، غیر سفیدی اوست. و همچنین باقی مانده اعضا و رنگ‌های او و سایر خلائق. پس آدمی در اسم یکی است، ولیکن در معنی یکی نیست. و خدای -جل جلاله- یکی و یگانه‌ای است که غیر او یکی و یگانه نیست. و در آن جناب اختلاف و خلل و اعوجاج و عدم تناسبی نیست، و زیاد نمی‌شود و کم نمی‌گردد. و اما آدمی که مخلوق و مصنوع اوست، مرکب است از اجزای مختلفه و جوهرهای پراکنده که سر به هم آورده و به واسطه اجتماع با هم، یک چیز شده».

عرض کردم که: فدای تو کردم، اندوه مرا بردی، خدا اندوه تو را زائل گرداند! پس تفسیر لطیف و خبیر را برای من بیان فرما، چنانچه تفسیر یکی را بیان فرمودی؛ به درستی که من اجمالاً می‌دانم که لطف خدا، بر خلاف لطف خلق اوست، به جهت فرق ظاهری که در میانه او و ایشان است، مگر آن که دوست می‌دارم که تو آن را برای من شرح و بیان فرمایی.

حضرت فرمود که: «ای فتح، ما خدا را لطیف نامیدیم به جهت خلق امور لطیفه و علمی که به چیز لطیف دارد. «۱» ای فتح، خدای تعالی توفیق دهد تو را و تو را ثابت بدارد. آیا نظر نمی‌کنی به سوی نشانه صنعت آن جناب در گیاه لطیف و غیر لطیف و غیر آن، از خلق لطیف و از حیوان‌های ریزه و از بعوض و جرجس (که دو نوع از پشه‌های ریزه‌اند) و آنچه از اینها خُردتر است که از غایت ریزکی، نزدیک است که چشم‌ها آن را درنیابد، بلکه نزدیک است که به جهت خُردی که دارد، نر آن از ماده و آنچه تازه متولد شده از آنچه پیش بوده، معلوم نگردد، و ما چون کوچکی و ریزکی آن را دیدیم، با آن لطافتی که دارد و دیدیم که را به سوی مجامعت برده و کیفیت آن را دانسته، و دیدیم که از مرگ و آنچه موجب تلف و اذیت اوست، می‌گریزد و آنچه را که صلاح او در آن است جمع می‌کند، و دیدیم آنچه را که در قعر دریاها و آنچه در پوست درختان و بیابان‌ها و صحراهای خشک و بی آب و علف آفریده، و دیدیم که سخن یکدیگر را می‌فهمند، یا به رموز و اشارات آنچه در نظر دارند حالی یکدیگر می‌نمایند، و آنچه فرزندان آنها به واسطه آن از ایشان می‌فهمند و آنها مطالب خویش را چگونه به ایشان

(۱). و لطیف به معنی نازک و ریزه و کوچک است. (مترجم)



تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۸۳

می‌فهمانند، و دیدیم که روزی را به سوی ایشان می‌برند، بعد از آن دیدیم که رنگ‌های ایشان را با مناسبت تمام با هم ترکیب کرده، که سرخی را با زردی و سفیدی را با سرخی به هم ضمّ فرمود، و دیدیم آنچه را که نزدیک است که به چشم‌های ما در نیاید، به جهت ریزکی خلقتی که دارد، بلکه چشم‌های ما آن را در نیابد، و دست‌های ما نتواند که آن را لمس نماید، دانستیم که خالق این خلق و صانعی که دارد، لطیف است و در آفریدن آنچه نام آن بردیم، بسیار لطف به کار برده بی‌مباشرت عضو و جارحه و بی‌ارادت و اسباب و بدون ماده و مدّه، با آن که می‌دانیم که صانع هر چیزی آن را از چیزی ساخته و خدای آفریدگار و صاحب لطف و بزرگواری را از چیزی نیافریده و نساخته» (بلکه به قلم و صنع پرگار قدرت بر لوح عدم چنین نسخه‌ها نوشته و این نقوش و صورت‌ها را نگاشته و به آب زندگی گلستان وجود را با این گل‌های صنعت آراسته).

۲/۳۲۵. علی بن محمد به طریق مرسل، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «خدا خیر و خوبی را به تو تعلیم فرماید. بدان که خدای تبارک و تعالی، قدیم است و قدیم بودن، صفت اوست که عاقل را دلالت می‌کند بر این که چیزی پیش از او نبوده، و نیز هیچ چیز در وجود ازلی همیشه با او نبوده، پس ظاهر شد از برای ما به اقرار و اعتراف عامه مردمان (یا همه آفریدگان به زبان حال یا مقال)، به واسطه صفتی که ایشان را عاجز نموده که به آن متصف شوند، که چیزی پیش از خدا نبوده و چیزی در ماندن دائمی با او نخواهد بود. و باطل شد گفته کسی که گمان نمود که پیش از او، یا با او همیشه چیزی بوده است. و بیانش این است که اگر همیشه چیزی در ماندن با او می‌بود، جائر نبود که خدا خالق آن چیز باشد؛ زیرا که همیشه با او بوده.

پس چگونه می‌شود که خالق کسی باشد که همیشه با او بوده و اگر چیزی پیش از او می‌بود، آن چیز اول می‌بود، نه این که تو او را خدا می‌دانی و آن اول، اولی و احقّ بود به این که خالق باشد از برای دوم که تو او را اول فرض کردی، بعد از آن که خدای تبارک و تعالی خویش را وصف نمود به نامی چند به جهت دعا و خواندن آن جناب خلائق را به سوی این که او را با این نام‌ها بخوانند؛ زیرا که ایشان را آفرید و ایشان را فرمود که: در بندگی او مشغول باشند و ایشان را امتحان فرمود و مبتلی گردانید؛ چه اگر نامی نداشت، خواندن و بندگی ممکن نبود. و خود را نامید به سمیع و بصیر و قادر و قائم و ناطق و ظاهر و باطن و لطیف و خبیر و

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۸۵

قوی و عزیز و حکیم و علیم و آنچه به این نام‌ها شباهت داشته باشد.

پس چون غالیان- که از حد در گذشته‌اند- یا دشمنان و تکذیب‌کنندگان ما، از نام‌های خدا این را دیدند و حال آن که از ما شنیده بودند که از جانب خدا حدیث می‌کردیم که چیزی مانند او نیست، و هیچ خلقی در حال و صفت، با او موافقت ندارد، بر ما اعتراض کردند و گفتند که:

چون شما گمان می‌کنید که خدا را مثل و شبیهی نیست، ما را خبر دهید که چگونه با او مشارکت نموده‌اید در نام‌های نیک آن جناب، و به همه این نام‌ها خود را نامیده‌اید؟ پس همین دلیل است بر این که شما مثل او بید در همه حالاتی که دارد، یا در بعضی از آنها و هر چند که در بعضی دیگر مانند او نباشید؛ زیرا که شما نام‌های پاکیزه او را جمع کرده‌اید و به این صفات متصف و در آن با خدا شریکید؟

به ایشان گفتیم که: خدای تبارک و تعالی، نامی از نام‌های خود را بر سبیل الزام به بندگان خویش شناسانیده و تعلیم فرموده، با اختلاف معانی این نام‌ها که بر او و بر ایشان اطلاق می‌شود، و این اختلاف، چنان است که یک نام دو معنی مختلف را جمع می‌کند، و دلیل بر این، گفته مردمان است که در نزد ایشان جائز و شایع است و این طریقه، همان است که خدا خلق خود را با آن خطاب فرموده، و با ایشان به آنچه می‌فهمند، تکلم نموده تا آن که حجتی باشد بر ایشان در باب ضایع کردن آنچه را که ضایع

کردند، و گاه است که مردی را کلب و حمار و ثور و سِکْرَه و علقمه و اسد می‌گویند. چه، این اعلام، در میانه عرب شایع بوده و هست و هر یک از اینها بر خلاف معنی آن و خلاف حالات و اوصاف آن است و این نام‌ها واقع نشده‌اند بر معانی که بر آنها بنا شده‌اند و واضح لغت عرب، این الفاظ را از برای آنها وضع نموده و استعمال فرموده (زیرا که کلب در اصل لغت، به معنی سگ است و حمار، به معنی خر و ثور، به معنی گاو و یا گاو نر و سِکْرَه، به معنی پارچه شکر، و علقمه به معنی پارچه چیز تلخ، یا درخت حنظل، یا درخت تلخ، و اسد، به معنی شیر است). و آدمی، شیر و سگ نیست و همچنین سایر آنچه مذکور گردیده. پس این را به فهم، خدا تو را رحمت کند.

و جز این نیست که خدای تعالی، به علم و عالم نامیده شده، به جهت غیر علمی که حادث باشد و عارض او گردیده که به واسطه آن چیزها را دانسته باشد و به سبب آن بر حفظ و نگاه‌داری آنچه از امرش که به او رو آورده و بر نظر و تفکر در خلق کردن خلافتی که آفریده، و در فاسد کردن آنچه فانی گردانیده از خلافتی که در گذشته‌اند، یاری جسته باشد، که اگر آن

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۸۷

علم در نزد او حاضر نباشد و از او غایب و نهان باشد، جاهل و ضعیف باشد، چنانچه ما اگر علمای خلق را ببینیم که به عالم نامیده شده‌اند، می‌دانیم که به جهت علمی است که حادث شده؛ زیرا که در باب آن جاهل بودند و به علم حادثی عالم شده‌اند و بسا است که علم به چیزها از ایشان مفارقت می‌نماید و باز جاهل می‌شوند و خدا را عالم نامیدند؛ زیرا که همه چیز را می‌داند و به چیزی جاهل نیست. پس خالق و مخلوق، نام عالم را جمع نموده در آن اشتراک دارند و معنی مختلف است به وضعی که دیدی.

و پروردگار ما را سمیع نامیدند، نه به اعتبار سوراخ گوش که در او باشد که به واسطه آن آواز را بشنود و به آن نتواند دید، چنانچه سوراخ گوش که ما با آن می‌شنویم نمی‌توانیم با آن ببینیم، ولیکن خدا، با این نام خبر داده است به این که هیچ آوازی بر او پوشیده و پنهان نیست، نه به طوری که ما را سمیع می‌نامند؛ چه ما در شنیدن محتاج به این عضویم و ما را شنیدن بدون آن میسر نمی‌شود. و پس ما و خدا، اسم شنوایی را جمع نموده، شرکت لفظی داریم و معنی مختلف است.

و همچنین چشم و دیدن به آن، که خدا را بصیر و بینا می‌نامند، نه به اعتبار سوراخ چشمی است که داشته باشد و از آن دیده باشد، چنانچه ما به سوراخ چشمی که داریم می‌بینیم و به آن، در غیر دیدن، منتفع نمی‌شویم، ولیکن خدا بیناست که شخصی را که به او نگریسته می‌شود بر نمی‌دارد. یعنی: صورتش در آن جناب نقش نمی‌بندد (و این کلام ظاهر است در آن که دیدن به انطباع است نه به خروج شعاع) پس ما و خدا اسم را جمع نموده‌ایم و معنی مختلف است.

و آن جناب، قائم است، نه به این معنی که راست ایستاده باشد و بر ساق پا بر پا باشد با سختی و رنج و انواع مشقت، چنانچه چیزها چنین بر پا شده‌اند، ولیکن این لفظ قائم، خبر می‌دهد که خدا حفظ کننده و مطلع است بر احوال خلق، چنانچه مردی می‌گوید که: قائم به امر ما و آن که متوجه اصلاح امور ما است، فلانی است. و خدا است که نگهبان است بر هر نفسی به آنچه می‌کند؛ از نیکی و بدی. و قائم در کلام عرب، به معنی باقی نیز آمده؛ چه آن جناب را زوالی نیست، و قائم نیز خبر می‌دهد از کفایت، چنانچه به مردی می‌گویی که: به امر پسران فلانی قائم باش. یعنی: مهمات ایشان را کفایت کن. و قائم از ما گروه خلافت بر ساق پا ایستاده باشد. پس اسم را جمع نمودیم و معنی آن را جمع نکردیم و در آن با خدا اشتراکی نداریم.

و اما لطیف در باب خدا، به معنی کمی و لاغری و کوچکی نیست؛ چنانچه در خلافت

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۸۹

است، ولیکن معنی لطف آن جناب، آن است که علم و قدرت و حکم او در همه چیز نفوذ کرده؛ در کوچک و بزرگ آن جاری است، و ممتنع است که او را ادراک نمایند، چنانچه به مردی می‌گویی: «لَطْفَ عَنِّي هَذَا الامر»، یعنی: «به فلان امر پی نبردم». و «لَطْفَ فلان فی مذهبه و قوله»، یعنی: «کسی به مذهب و اعتقاد و طریقه فلانی پی نمی‌تواند برد». و همین قول تو را خبر می‌دهد که

عقل، در آن، به جهت دوری از فهم، چشم فرو خوابانیده و آن را نمی‌بیند و به آنچه مطلوب است نمی‌رسد، و نهایت عمق و لطافت به هم رسانیده که وهم و خیال، درک آن نمی‌تواند نمود. پس همچنین خدای تبارک و تعالی لطافت دارد از آن که او را به حد و اندازه درک نمایند، یا او را به وصفی تعریف کنند، و لطافتی که ما داریم، کوچکی و کمی است. پس اسم را جمع نمودیم و معنی مختلف است.

اما خبیر در باب خدا، به معنی آن است که چیزی از او پوشیده نباشد، و از او فوت نشود، نه به جهت تجربه و اعتبار که به اندیشه و فکر در پی آن رفته باشد؛ زیرا که در نزد تجربه و اعتبار دو علم است (یکی تجربه که ضروری و بدیهی است و دیگری، اعتباری که به فکر احتیاج دارد). و اگر چنانچه تجربه و اعتبار نمی‌بودند، چیزی را نمی‌دانست؛ زیرا که هر که چنین باشد، جاهل خواهد بود و خدای تبارک و تعالی همیشه به آنچه آفریده، خبیر و آگاه بوده و می‌باشد. و خبیر از مردمان، آن است که بعد از جهل خبیر و آگاه شده و متعلم است که از تعلیم و تجربه و امتحان، چیزی می‌آموزد. و اسم را جمع نمودیم و معنی، مختلف است.

و اما ظاهر در باب خدا، نه از این راه است که بر بالای چیزها بر آمده باشد، به آن که در بالای آن سوار شده باشد، یا بر آن نشسته باشد، یا به اعلا مرتبه آن بالا رفته باشد، ولیکن ظهورش به جهت قهر و غلبه اوست بر همه چیز و قدرتی که بر آنها دارد؛ چه همگی مقهور قدرت اویند، چنانچه مردی می‌گوید که: «ظهرت علی اعدائی»، «یعنی: بر دشمنان خویش غالب شدم». و «أظهرنی الله علی خصمی»، یعنی: «خدا مرا بر دشمنم غالب گردانید» (و لهذا حضرت در بیان معنی این دو عبارت فرمود که: این قائل خبر می‌دهد از پیروزی و غلبه خویش). پس همچنین است ظهور خدا بر جمیع اشیا. و ظهور خدا را وجهی دیگر است، و آن این است که خدا، ظاهر و آشکار است برای آن که او را اراده نماید و چیزی بر او پوشیده و پنهان نیست و تدبیر می‌فرماید هر چه را که آفریده. پس کدام ظاهری از خدای تبارک و تعالی ظاهرتر و روشن‌تر است؛ زیرا که تو در هر جا که رو آوری، غیر از صنعت او چیزی را

تحفة الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۹۱

مشاهده نمایی و از آثار قدرتش آن قدر در تو هست که تو را بس باشد و احتیاج به غیر آن نداشته باشی. و ظاهر از ما، آن است که به خود آشکارا باشد و آن که او را به حدش بشناسد.

پس اسم را جمع کردیم و معنی مختلف است.

و اما باطن در باب خدا، نه به معنی زیر چیزی پنهان شدن است؛ به طوری که در آن فرورفته باشد، ولیکن این وصف نسبت به آن جناب، به این معنی است که علم و حفظ و تدبیرش در باطن همه چیز سرایت می‌کرده، چنانچه قائل می‌گوید که «ابطنته»، یعنی: به آن آگاهی به هم رسانیدم و راز پوشیده او را دانستم. و باطن نسبت به ما، آن است که در چیزی نا پیدا شده و در پرده رفته باشد. و ما و خدا اسم را جمع کردیم و معنی مختلف است.

و اما قاهر در باب خدا، نه به این معنی است که به چاره و زحمت و حيله و آمیزش و خلطت و مکر، بر کسی غالب شود؛ چنانچه بعضی از بندگان بر بعضی به این اسباب و آلت غالب می‌شوند، و مغلوب از ایشان، غالب می‌شود و غالب، مغلوب می‌گردد، ولیکن این وصف نسبت به خدای تبارک و تعالی، به این معنی است که فاعل و خالق همه چیز است و تمام آنچه آفریده جامه خواری و فروتنی از برای او بر خود پوشیده، همه مقهور و مغلوب قدرت اویند و نمی‌توانند که امتناع کنند و قبول نمایند آنچه را که نسبت به ایشان اراده فرمود و یک چشم بر هم زدن از آن بیرون نمی‌رود، آن سلطنتی که دارد به وضعی که به هر چیز می‌گوید که باش، می‌باشد. و قاهر نسبت به ما، به آن معنی است که ذکر کردم و وصف نمودم.

پس اسم را جمع نمودیم و معنی مختلف است.

همه نام‌های خدا چنین است و هر چند که ما تمام آنها را جمع ننموده و نام نبرده باشیم؛ زیرا که گاهی اعتبار اکتفا می‌کند به چیزی که به سوی تو افکندیم و تو را تعلیم نمودیم و خدا یاور تو و یاور ما است در ارشاد و توفیق ما». باب در بیان تفسیر صمد

## ۱۸. باب در بیان تفسیر صمد

۱/۳۲۶. علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید- و لقب او شهاب صیرفی است- از داود بن قاسم جعفری روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد تقی علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، معنی صمد چه چیز است؟ حضرت فرمود که:

«سید و بزرگی که تمام خلق به سوی او قصد کنند در اندک و بسیار».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۹۳

۲/۳۲۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن ابو عبدالله، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از حسن بن سری، از جابر بن یزید جعفی که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم از چیزی از توحید خدا. حضرت فرمود: «به درستی که خدا مبارک و مطهر است، نام‌های او، که مردم او را به آنها می‌خوانند و برتر است از آن که کسی غیر از آن جناب به بلندی‌کنه و حقیقت او برسد و آن را دریابد. یکی است که در وجود ذاتی، دوم ندارد و ذات و صفات او را کثرتی نیست. و به توحید خود در حال توحید و تفرد، متفرد و تنها بود (چه در ازل پیش از ایجاد و خلق، خویش را به یگانگی یاد می‌فرمود، بی آن که شریکی داشته باشد در وجود). بعد از آن، توحید را بر خلائق جاری نمود که او را به وحدانیت بشناسند.

پس اوست که یگانه است و پناه نیازمندان و در نهایت نزاهت از شوب نقص و عیب. و هر چیزی او را می‌پرستد، و همه چیز به سوی او قصد می‌کنند، و علمش به همه چیز رسیده و به آن احاطه فرموده».

و کلینی رضی الله عنه فرموده: و این که همان معنی درست است در تفسیر و بیان صمد، نه آنچه فرقه مشبهه به سوی آن رفته و گفته‌اند که تفسیر صمد، توپر است که اندرون ندارد؛ زیرا که این تفسیر که ایشان می‌گویند نمی‌باشد، مگر از صفت و حالت جسم. و خدای- جلّ ذکره- برتر است از این عیب و نقص، و آن جناب بزرگ‌تر و بزرگوارتر است از این که خیال‌ها بر صفتش واقع شوند که آن را بفهمند، یا این که کسی به کُنه عظمت و بزرگی او تواند رسید. و اگر تفسیر صمد در صفت خدای عزّوجلّ، توپر باشد یا فرموده خدای عزّوجلّ «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (۱)، که ترجمه آن این است که: «هیچ چیز در ذات و صفات مانند او نیست». مخالفت دارد؛ زیرا که این، از صفت اجسام توپر است که جوف ندارند، چون سنگ و آهن و سایر چیزهای توپر که آنها را جوفی نیست.

و خدا برتر است از این نقص؛ برتری بزرگ (و اما آنچه در اخبار وارد شده از آن که معنی صمد، توپر است، عالم که مراد از آن، یکی از حضرات ائمه معصومین- علیه و علیهم السلام- است به آنچه فرموده داناتر است و آن حضرت معنی آن را بهتر

(۱). شورا، ۱۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۹۵

می‌داند) و این که حضرت امام محمد تقی علیه السلام فرمود که: صمد، سید مصمود الیه است (و ترجمه آن در اول باب مذکور گردید)، معنی درستی است که به فرموده خدای عزّوجلّ «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» موافقت دارد. و مصمود الیه، در لغت عرب، به معنی مقصود است و ابوطالب پدر امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی از اشعار خویش که پیغمبر صلی الله علیه و آله را به آن مدح فرموده، می‌فرماید:

و بالجمرة القصوی اذا صمدوا لها یؤمنون قذفا رأسها بالجنادل

یعنی «و به جمره دورتر از همه جمرات ثلاث که در منی است- / یعنی جمره عقبه- / چون قصد آن نمایند، سر آن را می‌شکنند، یا

قصد سر آن می‌کنند و به سنگ‌ها که به سوی آن می‌افکنند» (و در بعضی از نسخ کافی، به جای قذفا، و رَضَخًا واقع شده و رَضَخُ به فتح اول و سکون دوم، سنگ بر چیزی انداختن و کوفتن و شکستن است).

و کلینی در بیان شرح این بیت، فرموده که: یعنی جانب آن را قصد کردند و آن را به سنگ‌ها می‌زدند، یعنی: سنگ ریزه‌های کوچک که آنها را جمار می‌نامند. «۱» و بعضی از شعرای جاهلیت، گفته است که:

ما كنت أحسب ان بيتاً ظاهراً لله في أكناف مكة يصمد

یعنی «نبودم که بپندارم که خدا را خانه‌ای است هویدا در نواحی مکه، که مضمود- یعنی مقصود- باشد که مردم، قصد آن کنند و به زیارت آن روند. و مراد از آن، خانه کعبه است- رزقنا الله و ایاکم زیارتها-).

وزبرقان گفته که:

و لا- رهیبه الا- سید صمد. یعنی: «و نیست رهیبه که اسم ممدوح اوست، مگر بزرگی که مردم قصد او می‌کنند، در حوائجی که دارند».

و شداد بن معاویه در باب حدیفة بن بدر گفته که:

عَلَوْتُهُ بِحُسامٍ ثُمَّ قَلْتُ لَهَا حَذِيفَةَ فَأَنْتَ السَّيِّدُ الصَّمْدُ.

باب در بیان امتناع حرکت و انتقال خدا

(۱). و جمار به کسر میم، جمع جمره به فتح جیم و سکون میم است و آن در اصل لغت، به معنی سنگ‌ریزه است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۹۷

یعنی: «بلند نمودم او را شمشیری جان‌ستان، پس به او گفتم که: این ضربت را بگیر ای حدیفة که تویی بزرگی که مردم در حاجات خویش قصد تو می‌کنند» (و شداد این را از روی استهزا و ریشخند به حدیفة گفت؛ چنانچه فرشتگان به فرموده خدا به گناه کار بعد از آن که به قهر و عنف، او را گرفته و در میان جهنم کشیده و آب جوش بر سر او ریخته‌اند که بدنش به آن گداخته شود، از روی ریشخند می‌فرمایند که «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» «۱»)، یعنی: «بچش و این عذاب را بکش. به درستی که تویی عزیز و بزرگوار»).

بعد از آن کلینی فرموده که: و مثل این- یعنی اشعاری که در باب صمد مذکور شد- بسیار است و خدای عزوجل، سید صمد است که تمام خلق از جن و انس به سوی او قصد می‌کنند، در جمیع حوائج و به او در سختی‌ها و پناه می‌برند (که آنها را از ایشان دفع و رفع نماید)، و فراخی خوشحالی و دوام نعمت‌ها را از او امید دارند.

## ۱۹. باب در بیان امتناع حرکت و انتقال خدا

۳۲۸/۱. محمد بن ابی عبداللّه، از محمد بن اسماعیل برمکی، از علی بن عباس جرادینی، از حسن بن راشد، از یعقوب بن جعفر جعفری، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: در نزد آن حضرت مذکور شد که گروهی گمان می‌کنند که خدای تبارک و تعالی فرود می‌آید به سوی آسمان دنیا. آن حضرت فرمود که: «خدا، فرود نمی‌آید و احتیاجی به سوی فرود آمدن ندارد؛ زیرا که اطلاع آن جناب بر هر چیز در نزدیک و دور، برابر است؛ به وضعی که هیچ نزدیکی، از او دور و هیچ دوری، از او نزدیک نیست. و به چیزی احتیاج نداشته و ندارد، بلکه همه چیز به سوی او محتاج است و اوست صاحب نعمت و واسع ممتده (بر بندگان از روی فضل و احسان). و نیست خدایی که مستحق عبادت باشد، مگر او که بر همه غالب است و استوار (در گفتار و کردار).

اما گفته آنها که خدای تبارک و تعالی را وصف می‌کنند به این که فرود می‌آید، صورت ندارد و کفر است؛ زیرا که این سخن را کسی می‌گوید که او را نسبت می‌دهد به سوی نقصان و زیادتی، و هر متحرکی محتاج است به سوی آن که آن را به حرکت در آورد (اگر حرکت،

(۱). دخان، ۴۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۳۹۹

حرکت قسری و جبری باشد)، یا چیزی که به واسطه آن متحرک شود (اگر حرکت، حرکت ارادی و طبعی باشد). پس هر که این گمان‌ها به خدای تعالی می‌برد، هلاک می‌شود.

پس پرهیزید در باب صفات خدا از این که بایستید بر حد و اندازه‌ای که از برای او قرار می‌دهید. آیا او را به اندازه در می‌آورید به نقصان، یا زیادتی، یا تحریک غیر که او را حرکت دهد، یا خود حرکت کند، یا به زوال و نیستی، یا فرود آمدن، یا برپا شدن، یا نشستن؟ و خدای تعالی جلیل و عزیزتر است از وصف آنها که او را وصف می‌کنند، و از نعت آنها که نعت او می‌گویند، و از توهم آنها که در باب او توهم می‌نمایند «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ \* الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ \* وَتَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ» (۱)، یعنی: و توکل نما بر خداوند غالب مهربانی که تو را می‌بیند در هنگامی که بر می‌خیزی، و می‌بیند که گردیدن تو را در میان نماز گزارندگان» (یا در صلب خدا پرستان).

۲/۳۲۹. از او روایت است و آن را مرفوع ساخته، از حسن بن راشد، از یعقوب بن جعفر، از امام موسی کاظم علیه السلام که آن حضرت فرمود: «نمی‌گویم که خدا قائم است (به معنی متعارف که ایستادن بر ساق پا باشد، تا لازم آید) که او را از مکانی که دارد، زائل کرده باشم (یا آن جناب را از مرتبه و درجه الوهیت انداخته باشم)، و او را وصف و اندازه نمی‌کنم به مکانی که در آن قرار و استقرار داشته باشد، و نه به این که متحرک می‌شود در چیزی از ارکان و جوارح (چون ذات و چشم و دست و امثال آن، یا اعضای باطن و ظاهر)، و نه به لفظی که از شکاف دهان بیرون آمده باشد، ولیکن می‌گویم چنانچه خدای تبارک و تعالی فرموده است که: «كُنْ فَيَكُونُ» (۲)، یعنی: «باش! پس می‌باشد»، به مشیت و خواست او، بی آن که در نفس ترددی به هم رسد، در حالتی که پناه نیازمندان و تنها است، و احتیاج ندارد به شریکی که ملک و مملکت او را به خاطرش آورد، و نه آن که درهای علم خود را از برایش بگشاید».

۳/۳۳۰. و از او (یعنی کلینی، رضی الله). اگر این سخن از شاگردهای او باشد و اگر نه، باید ما بعد آن، بدل یا بیان باشد، یعنی: از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از داود بن عبدالله، از عمرو بن محمد، از عیسی بن یونس که روایت است گفت: ابن ابی العوجاء به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد در بعضی از آنچه به آن حضرت در آن گفت شنود

(۱). شعرا، ۲۱۷-۲۱۹.

(۲). بقره، ۱۱۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۰۱

می‌نمود، که: خدا را مذکور ساختی و حواله نمودی بر غایب و آنچه پیدا نیست.

حضرت فرمود: «وای بر تو! چگونه غایب می‌باشد کسی که با خلق خویش در همه جا حاضر است و از رنگ گردن به ایشان نزدیک‌تر است، و سخن ایشان را می‌شنود، و شخص‌های ایشان را می‌بیند، و رازهای ایشان را می‌داند؟»

ابن ابی العوجاء عرض کرد که: آیا می‌گویی که آن جناب در هر مکانی هست؟ آیا چنین نیست که هرگاه در آسمان باشد، چگونه



می‌تواند که در زمین باشد، و هر گاه در زمین باشد چگونه در آسمان می‌تواند بود؟ حضرت فرمود: «جز این نیست که تو وصف کردی مخلوق را که چون از مکانی منتقل شود، مکانی دیگر به آن اشتغال به هم رساند و مکانی دیگر از آن خالی گردد و در مکانی که به سوی آن منتقل شده، نمی‌داند که در مکانی که پیش از این در آن بوده، چه روی داده و چه حادث شده، اما خدای عظیم الشان که پادشاه جزا دهنده است، هیچ مکان از او خالی نمی‌باشد و هیچ مکان به واسطه او مشغول نمی‌شود و به مکانی از خویش نزدیک تر نمی‌باشد به مکانی دیگر».

۴/۳۳۱. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی روایت کرده است که گفت:

به خدمت امام علی نقی علیه السلام نوشتم که: خدا مرا فدای تو گرداند ای آقای من، از برای ما روایت شده که خدا در بعضی از مواضع عرش قرار گرفته، و نیز روایت شده که در هر شب در نصف آخر آن، به سوی آسمان دنیا فرود می‌آید.

و نیز روایت شده که در شبانگاه عرفه فرود می‌آید، بعد از آن، به جای خویش بر می‌گردد.

و بعضی از موالیان تو در این باب گفته‌اند که: هر گاه خدا در بعضی از مواضع باشد و در بعضی نباشد، هوا به او بر می‌خورد و بر او می‌تند و احاطه می‌کند و هوا، جسمی است رقیق و نرم که بر هر چیزی احاطه می‌کند، به اندازه آن در کوچکی و بزرگی. پس هوا چگونه بر او - جلّ ثناؤه - احاطه می‌کند؟

بر این مثال حضرت علیه السلام فرمان همایون نوشت که: «علم این در نزد خدا است (چه این، از جمله تشابهات است که تفسیر آن را خدا و راسخون در علم می‌دانند). و اوست که این را مقدر فرموده و اندازه نموده، به آنچه نیکوتر است از روی اندازه نمودن» (ولیکن در ضمن آنچه فرموده، اشاره است به این که مراد به نزول خدا، نزول رحمت و تقدیر آن است). بعد از آن، حضرت فرمود که: «بدان که چون خدا در آسمان دنیا باشد، چنان است که بر بالای عرش

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۰۳

باشد و همه چیزها از برای او برابر است از روی علم و قدرت و پادشاهی و احاطت» (و در این، تنبیه است که خدا را مکانی نیست؛ چه اگر مکانی می‌بود، همه مکان‌ها در بر او برابر نبود).

و از او -/ یعنی از علی بن محمد -/ از محمد بن جعفر کوفی، از محمد بن عیسی مثل این روایت است.

در بیان فرموده خدای تعالی: «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ» (۱).

۵/۳۳۲. از او - یعنی از کلینی رضی الله عنه - [از] چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است در فرموده خدای تعالی: «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ» (۲)، یعنی: «نمی‌باشد و واقع نمی‌شود از راز گفتن سه کس، مگر این که خدا چهارم ایشان است، و نه راز گفتن پنج کس، مگر آن که او ششم ایشان است»، (و نه پست تر و کم تر از این که دو باشد، یا چهار، و نه بیشتر از این که شش است تا آنچه نهایت ندارد، مگر آن که او با ایشان است، در هر جا که باشند؛ از اقطار آسمان‌ها و نواحی زمین).

که حضرت فرمود: «خدا یکی است و یگانه (که شریک و نظیر ندارد) واحدی الذات است (که جزء مادی و صوری ندارد؛ نه در ذهن و نه در خارج) و از خلق خود جدا است (که در میانه او و ایشان مباینت است) و به همین، خویش را وصف نموده (چه در بسیاری از مواضع قرآن فرموده که: چیزی مانند او نیست)، و خدا به هر چیز احاطه دارد، و به طور اطلاع بر وجه استعلا و احاطه و قدرت: «لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصِيغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ» (۳)، یعنی: «دور شود و پوشیده نگردد از او هم سنگ مورچه خُرد، یا به وزن ذره‌ای از ذرات هوا در آسمان‌ها، و نه در زمین، و نه خُردتر از آن، و نه بزرگ تر از این»، ولیکن به طور احاطه و علم (یعنی: علم آن جناب رفیق آنها است و محیط و مطلع بر ایشان)، نه به اعتبار و ذات مقدس؛ زیرا که مکان‌ها به اندازه در می‌آیند، و حدود چهارگانه گرداگرد آن را فرا می‌گیرد».



(و مراد از حدود چهارگانه، جهات شش گانه است که عبارت است از بالا و زیر و راست

(۱). مجادله، ۷.

(۲). مجادله، ۷.

(۳). سبأ، ۳.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۰۵

و چپ و پیش و پس، ولیکن چون غیر از بالا و زیر، فی حد ذاته متمیز نبود، بلکه تمیز و تحقق آن به امر اعتباری بود، لهذا حضرت راست و چپ را یک حد قرار داد، چنانچه پیش و پس را یک حد حساب نمود). بعد از آن فرمود که: «پس اگر احاطه خدا بر چیزها به اعتبار ذات باشد، و بر ذات لازم می آید که این حدود، گرداگرد آن را فرو گرفته باشند».

در بیان فرموده خدای تعالی: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (۱). ۶/۳۳۳. علی بن محمد و محمد بن حسن روایت کرده اند، از سهل بن زیاد، از حسن بن موسی خشاب، از بعضی از مردان خویش که راوی حدیث اند، از امام جعفر صادق علیه السلام که از آن حضرت سؤال شد از فرموده خدای عزوجل: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»، یعنی:

«خداوند رحمن بر عرش استوا دارد». حضرت فرمود که: «هر چیزی نسبت به او برابر است و بر همه استیلا دارد. پس چیزی نسبت به او از چیز دیگر نزدیک تر نیست».

۷/۳۳۴. و به همین اسناد، از سهل، از حسن بن محبوب، از محمد بن مارد روایت شده است که از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال شد از قول خدای عزوجل: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى». حضرت فرمود که: «نسبت به هر چیز برابر است، پس چیزی به سوی او نزدیک تر از چیز دیگر نیست».

۸/۳۳۵. و از او، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از عبدالرحمان بن حجاج روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى». حضرت فرمود که: «در هر چیزی برابر است، پس چیزی به سوی او نزدیک تر از چیز دیگر نیست؛ به این معنی که هیچ دوری از او دور نباشد، و هیچ نزدیکی به او نزدیک نباشد. و در هر چیزی برابر است».

۹/۳۳۶. و از او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نصر بن سُوید، از عاصم بن حمید، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود که: «هر که گمان کند که خدا از چیزی، یا در چیزی، یا بر چیزی است، کافر است». عرض کردم که: آنچه فرمودی، از برای من تفسیر فرما. فرمود که: «مقصود من، آن است که گمان آن کس چنین باشد که چیزی گرداگرد او را فرا گرفته، یا او را نگاه داشته، یا از

(۱). طه، ۵.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۰۷

چیزی به هم رسیده که بر او پیشی گرفته باشد» (و تفسیر آن حضرت، به طریق لف و نشر مشوش است؛ چه اول به دوم، و دوم به سوم، و سوم به اول، تعلق دارد).

۱۰/۳۳۷. و در روایت دیگر چنین است که: «هر که گمان کند که خدای عزوجل از چیزی به هم رسیده، او را حادث قرار داده و اعتقاد نموده که کسی او را از سر نو پدید آورده، و هر که گمان کند که خدا در چیزی می باشد، او را محصور گردانیده به آن مکانی که حاضر اوست و گرداگرد او را فرا گرفته، و هر که گمان کند که خدا بر بالای چیزی قرار دارد، او را محمول ساخته» (که

چیزی او را برداشته است).

در بیان فرموده خدای تعالی: «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ» (۱) / ۳۳۸. ۱۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن حکم روایت کرده است که گفت: ابو شاکر دیصانی گفت: در قرآن آیه‌ای هست که موافق اعتقادات ما است، که خدا را دو تا می‌دانیم. گفتیم: آن آیه کدام است؟ گفت: «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ»، یعنی: «او آن خدایی است که در آسمان خدا و معبود فرشتگان، و در زمین خدا و معبود جن و انس است» (و مراد، آن است که آن جناب، مستحق آن است که جمیع خلایق او را عبادت کنند و روی ارادت به سوی او آورند).

هشام می‌گوید: پس ندانستم که او را چه جوابی گویم، بعد از آن به حج رفتم و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را به این خبر دادم، فرمود که: «این سخن، سخن زندیق خبیث پلید است، چون به سوی او برگردی، به او بگو که: نام تو در کوفه چیست؟ که او خواهد گفت: فلانی. بعد از آن، به او بگو که: نام تو در بصره چیست؟ خواهد گفت که: فلانی. و چون همان نام را بگوید، بگو که: همچنین است خدا که پروردگار ما است. در آسمان، خدا است و در زمین، خدا است و در دریاها، خدا است و در بیابان‌ها و صحراهای خشک و بی‌آب و علف، خدا است و در هر جا و هر مکانی، خدا است».

هشام می‌گوید که: از سفر باز آمدم و به نزد ابو شاکر رفتم و او را خبر دادم به آنچه حضرت به من تعلیم داده بود، گفت که: این جواب از حجاز به این جا نقل شده (و از مدینه، یا مکه آمده است).

(۱). زخرف، ۸۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۰۸

باب در بیان عرش و کرسی

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۰۹

## ۲۰. باب در بیان عرش و کرسی

۳۳۹ / ۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد برقی و آن را مرفوع ساخته که گفت: جاثلیق (که سردار نصاری است) از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کرد و به آن حضرت عرض نمود که: مرا خبر ده از خدای عزوجل که آیا آن جناب، عرش را بر می‌دارد یا عرش، او را بر می‌دارد؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «خدای عزوجل، حامل عرش و آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آنهاست. و همین معنی، فرموده خدا است که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَرَ كَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» (۱)، یعنی: به درستی که خدا نگاه می‌دارد آسمان‌ها و زمین را از آن که زایل شوند، یا به جهت کراهت و نخواستن آن که از مکان خود بروند، و هر آینه اگر زایل شوند، هیچ کس آنها را نگاه ندارد و به جای خود نیاورد، بعد از خدا (یا پس از خرابی و زوال آن). به درستی که خدا، بردبار و آمرزگار بوده و خواهد بود».

جاثلیق عرض کرد: پس مرا خبر ده از فرموده آن جناب: «وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً» (۲)، یعنی: «و بر می‌دارند عرش پروردگار تو را در بالای فرشتگان، که بر کنارهای آسمان می‌باشند، و در آن روز که روز قیامت است، هشت فرشته» (یا هشت کس). که خدا چگونه این را فرموده و تو می‌گویی که خدا عرش و آسمان‌ها و زمین را بر می‌دارد؟

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «به درستی که خدا عرش را آفرید از چهار نور: نور سرخی که سرخی، از آن سرخ شد و نور سبزی که سبزی، از آن سبز شد و نور زردی که زردی، از آن زرد شد و نور سفیدی که سفیدی، از آن به هم رسیده است، و آن، علمی است که خدا آن را بر حاملان آن حمل نموده و آن، نوری است از عظمت و بزرگی خدا. پس به عظمت و نور او، دل‌های مؤمنان

بینا شد، و به عظمت و نوری که دارد، جاهلان با او دشمنی ورزیدند، و به عظمت و نور وی هر که در آسمان و زمین است، از همه خلایق به سوی آن جناب وسیله و دست‌آویز طلبیدند، با اعمال مختلف و دین‌های مشتبه. پس هر که معمولی از موجودات که خدا آن را به نور و عظمت و قدرت خویش بر می‌دارد، توانایی ندارد، از برای نفس خویش بازداشتن ضرری و نه جذب منفعتی و نه

(۱). فاطر، ۸۴.

(۲). حاقه، ۱۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۱۱

مردن و نه زنده کردن، یا بقای زندگی، و نه بعث و زنده شدن در روز قیامت. پس هر چیزی محمول است و خدای تبارک و تعالی آسمان و زمین را از زوال نگاه می‌دارد و به آنها و آنچه احاطه نموده‌اند، از هر چه باشد، احاطه فرموده و آن جناب، باعث حیات هر چیزی و نور همه چیز است. همه چیز به واسطه او از ممکن عدم به عرصه ظهور رسیده‌اند. و خدا پاک و منزّه و برتر است از آنچه می‌گویند؛ برتری و بزرگی».

جائلیق به آن حضرت عرض کرد که: پس مرا خبر ده از خدای عزوجلّ که آن جناب در کجا است؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «خدا در اینجا و در آنجا و در بالا و زیر است، و به ما احاطه فرموده و با ما است. و این است معنی فرموده آن جناب که می‌فرماید: «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا» (۱) (که ترجمه آن در باب سابق گذشت). پس کرسی، احاطه دارد به آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آسمان‌ها و زمین و آنچه در زیر خاک است «وَإِنْ تَجَهَّزْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى» (۲)، یعنی: «و اگر آشکار نمایی گفتار خویش را و آواز را بلند سازی، پس به درستی که او می‌داند آن پوشیده و پوشیده‌تر از پوشیده را» (مانند آنچه در دل پنهان می‌دارند). و همین معنی فرموده خدای تعالی است که فرموده: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» (۳)، یعنی: «وسیع است کرسی خدا (که مراد از آن، علم است، یعنی: فراگرفته است علم او) همه آسمان‌ها و زمین را. در رنج نیفکند او را و بر او گران نیاید نگاه داشتن آسمان‌ها و زمین و اوست برتر (از حدّ و هم، و یا متعالی از امثال و اشباه) و بزرگ‌تر از اندیشه فهم و در نهایت بزرگواری».

پس کسانی که عرش را بر می‌دارند، علمایی هستند که خدا علم خویش را بر ایشان بار فرموده و ایشان را حاملان آن نموده، و بیرون نیست از این چهار چیز: (که عرش و کرسی و آسمان‌ها و زمین است، یا چهار نور) چیزی که خدا آن را در ملکوت خویش آفریده، و همین ملکوتی است که خدا آن را به برگزیدگان خویش نموده، و به خلیل خود ابراهیم همین را نمود، پس فرمود که: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» (۴)، یعنی: «و همچنان که ابراهیم علیه السلام را بینا کردیم بر گمراهی قوم او، همچنین نمودیم ابراهیم را

(۱). مجادله، ۷.

(۲). طه، ۷.

(۳). بقره، ۲۵۵.

(۴). انعام، ۷۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۱۳

ربوبیت و پادشاهی و عجائب و بدائع آسمان‌ها و زمین از ذروه (۱) عرش تا تحت الثری. (۲) (یعنی همه را بر او منکشف ساختیم، تا

به واسطه آنها استدلال کند بر قدرت کامله ما) و تا از صاحبات یقین باشد» (در وحدانیت ما. و یا تقدیر آن است که: تا آن که از صاحبان یقین باشد، چنین کردیم). و چگونه حاملان عرش، خدا را بر می‌دارند و حال آن که به حیاتی که به ایشان عطا فرموده، دل‌های ایشان زنده شده و به واسطه نور او به سوی معرفت آن جناب راه راست یافته‌اند.

۲/۳۴۰. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی روایت کرده است که گفت: ابو قَرّه محدث از من خواهش کرد که او را به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام برم. پس، از آن حضرت اذن خواستم و مرا اذن داد، بعد از آن، ابو قَرّه به خدمت آن حضرت رسید و از آن حضرت از حلال و حرام خدا پرسید. بعد از آن، به آن حضرت عرض کرد که: آیا اقرار و اعتراف داری به این که خدا محمول است؟ (که او را برداشته‌اند).

امام رضا علیه السلام فرمود که: «هر محمولی، مفعول به است (که با او کاری شده) و منسوب است به سوی غیر خود (که عبارت است از حامل که فاعل این فعل است) و به این غیر محتاج است (چه فعل، بدون فاعل محال و ممتنع است) و محمول - چون اسم مفعول است - اسمی است که دلالت می‌کند بر نقصان، به حسب ظاهر مفهوم لفظ و صریح منطوق آن و حامل، فاعل است و آن، در لفظ مدح و ثنا است، و همچنین است گفتار قائل که می‌گوید: بالا و زیر و بالاتر و پایین‌تر (چه اول و سوم، دلالت می‌کند بر مدح و دوم و چهارم بر مذمت) و خدای تعالی فرموده است که: خدا را نام‌های نیکوتر است، پس او را با آن نام‌ها بخوانید «۳» و در کتاب‌های خود نفرموده که خدا محمول است، بلکه فرموده که: آن جناب حامل و بردارنده است در بیابان و دریا (چنانچه در سوره بنی اسرائیل تصریح به آن فرموده). و آسمان‌ها و زمین را از زوال و نیستی نگاه می‌دارد «۴» و آنچه غیر خدا باشد، محمول است، و هرگز نشنیده از کسی که به خدا و عظمت او ایمان آورده باشد، که در دعای خویش در ندای خدا، گفته باشد

(۱). بلند او و قله.

(۲). نقطه زیرین خاک و زمین.

(۳). در متن حدیث به آیه ۱۸۰ سوره اعراف استشهد شده که می‌فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا...».

(۴). مقصود مترجم، آیه ۴۱ سوره فاطر است «إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ» و در سوره بنی اسرائیل (اسرا) چنین آیه‌ای نیست.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۱۵

که: ای محمول.

ابو قَرّه عرض کرد که: خدا فرموده است که: «وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً» «۱» و فرموده که: «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ» «۲»، یعنی: «آنان که عرش را بر می‌دارند». حضرت فرمود که:

«عرش، خدا نیست که برداشتن آن، برداشتن خدا باشد؛ بلکه عرش، علم و اسم و قدرت است، و هر چیزی در عرش است. بعد از آن حمل را به غیر خویش نسبت داده و آن خلقی است از خلایق که آنها را خلق فرموده؛ زیرا که آن جناب از خلق خویش طلب بندگی فرموده به برداشتن عرش خود، و ایشان، حاملان علم خدایند و عبادت خلقی دیگر را از این قرار داده که تنزیه خدا کنند، و او را به پاکیزگی یاد نمایند در گرداگرد عرش آن جناب. و ایشان، به مقتضای علم او عمل می‌کنند و از آن در نمی‌گذرند. و عبادت بعضی از فرشتگان را نوشتن کردار بندگان خویش قرار داده (که آنها را می‌نویسند) و از اهل زمین طلب بندگی فرموده، به این که در گرداگرد خانه او (که خانه کعبه است)، طواف کنند و خدا بر عرش استوا دارد (که همه چیز نسبت به او برابر است) چنانچه فرموده (و آیه و شرح آن گذشت) و عرش و هر که آن را بر می‌دارد، و هر که گرداگرد عرش است، همه نسبت به خدا برابرند و تفاوتی ندارند، و خدا حامل ایشان است و ایشان را محافظت می‌نماید و نگاه می‌دارد، و بر هر نفسی نگهبان است و در بالای هر چیزی و بر هر چیزی بلندی دارد، و کسی نمی‌گوید که خدا، محمول و پایین‌تر است؛ گفتنی تنها که به چیزی وصل و

پیوند نشود، و به آن سبب لفظ و معنی فاسد گردد».

(و بنا بر این معنی، باید که با پیوند به قرینه صارفه از ظاهر لفظ یا غیر آن، آنچه به آن وصل شود، اطلاق محمول و اسفل بر خدا روا باشد، و تأملی در جواز آن است و می‌تواند که معنی این باشد که: اطلاق این دو لفظ بر او نمی‌شود، و همه کس به این قائل‌اند، و در این مسأله یک قول بیش نیست و نباید که این قول را وصل کنند به چیزی که إشعار به خلاف داشته باشد؛ مثل آن که کسی بگوید که خدا در نزد مجسمه، محمول است).

ابوقرّه عرض کرد که: پس تکذیب می‌کنی و دروغ می‌دانی آن روایتی را که وارد شده است که چون خدا به غضب آید، غضبش معلوم می‌شود، و نشانه‌اش آن است که فرشتگانی که

(۱). حاقه، ۱۷.

(۲). غافر، ۷.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۱۷

عرش را بر می‌دارند، سنگینی آن را بر دوش‌های خویش می‌یابند، پس بر رو در می‌افتند، در حالتی که سجده کنندگان، و چون غضب خدا بر طرف شود، عرش سبک گردد، و فرشتگان برگردند به جای خود که در آن می‌ایستند.

حضرت علی علیه السلام فرمود که: «مرا خبر ده از خدای تعالی که از آن زمان که شیطان را لعنت فرمود تا امروز که تو در آنی، بر او غضبناک است. پس در چه زمان از او راضی و خشنود گردید و حال آن که آن جناب، بنا بر آنچه تو را وصف می‌کنی، همیشه غضبناک بوده بر آن ملعون و بر دوستان و پیروان او، چگونه جرأت می‌نمایی که وصف کنی پروردگار خویش را به تغیر از حالتی به حالتی دیگر، و آن که بر او جاری شود آنچه بر آفریدگان جاری می‌شود؟ آن جناب پاک و منزّه است و برتر از آنچه تو می‌گویی.

خدا با زایل شوندگان، زایل نمی‌شود و نیست و نابود نمی‌گردد، و به آنها که متغیر می‌شوند، متغیر نخواهد شد، و با آنان که تبدیل در ایشان به هم می‌رسد، متبدل نمی‌شود، و هر که غیر از اوست و در دست او و در تدبیر اوست که آنچه خواهد و باید، با ایشان می‌کند و همه ایشان به سوی او محتاج‌اند و آن جناب از هر که غیر او باشد، بی‌نیاز است».

۳/۳۴۱. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از ربیع بن عبدالله، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» (۱). فرمود که: «ای فضیل، هر چیزی که در کرسی است: آسمان‌ها و زمین. و هر چیزی، در کرسی است» (و فقره اولی در توحید صدوق موجود نیست و این، اظهر است).

۴/۳۴۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حجاج، از ثعلبه، از زراره بن اعین روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزوجل:

«وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»، که آیا آسمان‌ها و زمین کرسی را فرو گرفته‌اند یا کرسی آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته؟ حضرت فرمود: «بلی، کرسی آسمان‌ها و زمین و عرش را فرا گرفته و کرسی، هر چیزی را فرا گرفته است».

۵/۳۴۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از

(۱). بقره، ۲۵۵.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۱۹

عبدالله بن بكير، از زرارة بن اعين روايت کرده است كه گفت: از امام جعفر صادق عليه السلام پرسيدم از قول خداى عزوجل: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»، كه آيا آسمانها و زمين، كرسى را فرا گرفته‌اند، يا كرسى آسمانها و زمين را فرا گرفته؟ حضرت فرمود كه: «هر چيزى در كرسى است، و كرسى همه را فرا گرفته».

۶/۳۴۴. محمد، از احمد بن محمد بن عيسى، از احمد بن محمد بن ابى نصر، از محمد بن فضيل، از ابو حمزه، از امام جعفر صادق عليه السلام روايت کرده است كه آن حضرت فرمود: «حاملان عرش (و عرش، علم خدا است) هشت نفراند: چهار نفر از ما و چهار نفر از كسانى كه خدا خواسته» (و از احاديث ظاهر مى‌شود كه چهار نفر اول، محمد و على و حسن و حسين - صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين - باشند. و بعضى به جاي محمد، فاطمه - صلوات الله و سلامه عليها - را ذكر کرده‌اند. و اما چهار نفر ديگر، بعضى گفته‌اند كه نوح و ابراهيم و موسى و عيسى‌اند - كه پيغمبران اولوالعزم‌اند - و بعضى گمان کرده‌اند كه سلمان و ابوذر و مقداد و عمار بن ياسراند).

۷/۳۴۵. محمد بن حسن، از سهل بن زياد، از ابن محبوب، از عبدالرحمان بن كثير، از داود بن كثير رقى روايت کرده است كه گفت: از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام سؤال كردم از تفسير قول خداى عزوجل: «وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» (۱)، يعنى: «و بود عرش خداى - سبحانه و تعالى - بر روى آب». حضرت فرمود كه: «سنين در تفسير اين آيه، چه مى‌گويند؟» عرض كردم كه: مى‌گويند: عرش بر روى آب بود و پروردگار عالميان در بالاي آن.

فرمود: «دروغ مى‌گويند. هر كه اين را گمان كند، كه خدا را محمول گرداننده و او را به صفت مخلوقات وصف کرده، و بر او لازم مى‌آيد كه آن چيز كه او را برداشته، از او قوى تر باشد».

عرض كردم: فدای تو كردم، تفسير آيه را از براى من بيان فرما. حضرت فرمود: «به درستی كه خدا دين و علم خویش را بر آب بار كرد و آن را حامل اين دو گردانيد، پيش از آن كه زمين، يا آسمان، يا جن، يا انسان، يا آفتاب، يا ماه وجود داشته باشد. بعد از آن، چون اراده نمود كه خلائق را بيافريند، ايشان را پراكنده و پريشان نمود در ميان دو دست خویش (كه از آن به

(۱). هود، ۷.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۱، ص: ۴۲۰

باب در بيان روح خدا و معنى آن

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۱، ص: ۴۲۱

پيش رو تعبير مى‌شود. و مراد اين است كه آنها را در نزد علم خویش پهن نمود). پس به ايشان فرمود كه: پروردگار شما كيست؟ اول كسى كه سخن نمود، رسول خدا صلى الله عليه و آله و امير المؤمنين عليه السلام و ائمه هدى - صلوات الله عليهم - بودند و عرض نمودند كه: تویی پروردگار ما. پس خدا ايشان را حامل دين و علم خویش نمود، بعد از آن، به فرشتگان فرمود كه: اين گروه حاملان دين و علم من و امينان من هستند در باب خلق من، و ايشانند كه در روز قيامت از ايشان سؤال خواهد شد در باب اداى امانت و حفظ آن و طاعت خلائق و معصيت ايشان و آنچه مى‌دانند، به خدا عرض خواهند كرد.

بعد از آن به فرزندان آدم فرمود كه: اقرار كنيد براى خدا به پروردگارى و ربوبيت و براى اين چند نفر به فرمان بردارى و ولايت. فرزندان آدم عرض كردند كه: آرى اى پروردگار ما، ما اقرار كرديم. پس خدا به فرشتگان خویش فرمود كه: گواه باشيد. فرشتگان عرض كردند كه: ما گواه شديم بر اقرار ايشان، تا در فرداى قيامت نگويند: به درستی كه ما از اين اقرار بي‌خبران بوديم، يا نگويند كه: جز اين نيست كه پدران ما شرك آوردند، پيش از زمان ما و ما فرزندانى چند بوديم بعد از ايشان. آيا پس تو ما را هلاك مى‌گردانى و معذب مى‌سازى به آنچه آن كجروان گمراه كردند؟ (۱) اى داود، ولايت و صاحب اختيارى ما بر ايشان در وقت

پیمان گرفتن خدا استوار شده».

## ۲۱. باب در بیان روح خدا و معنی آن

۱/۳۴۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه از احوال که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از آن روحی که در حضرت آدم بود و فرموده خدای تعالی: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» «۲»، یعنی: «پس راست کنم او را (یعنی صورت آدم) بر وجهی که مستعد دمیدن روح باشد، و بدمم در او روح خویش را، پس بیفتید برای او سجده کنندگان». حضرت فرمود که: «آن، روحی است آفریده شده، که خدا آن را آفریده، و روحی که در عیسی بود، آفریده شده بود» (و خدا که روح آدم و عیسی را به خویش نسبت داده، معنی آن می‌آید).

۲/۳۴۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن عیسی، از حَجَّال،

(۱). اعراف، ۱۷۲ و ۱۷۳.

(۲). حجر، ۲۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۲۳

از ثعلبه، از حُمران که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از تفسیر قول خدای تعالی:

«وَرُوحٌ مِنْهُ» «۱»، یعنی: «جز این نیست که عیسی، پسر مریم فرستاده خدا و کلمه اوست که خداوند آن را به سوی مریم افکند» (یعنی که او را به کلمه کن موجود فرمود بی پدر و دیگر، عیسی روحی است از حق تعالی) حضرت فرمود که: «آن روحی است مخلوق که خدا آن را آفرید و در آدم و عیسی علیهما السلام قرار داد».

۳/۳۴۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از قاسم بن عروه، از عبدالحمید طائی، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» «۲» که این دمیدن به چه وضع بود؟

حضرت فرمود که: «روح متحرک است؛ چون باد و آن را روح نامیده‌اند؛ زیرا که نام آن از ریح که به معنی باد است، مشتق شده و از این ماده بیرون آمده (چه وسط ریح نیز واو بوده و به جهت اعلال صرفی به یا مبدل شده) و این روح را موافق لفظ ریح، یا از آن بیرون آورده؛ زیرا که روح‌ها با ریح مجانست دارند و هر دو، از یک جنس‌اند (چه روح آدم در سرعت حرکت در جمیع بدن و جریان آثار آن در اندرون همه اعضا و اضلاع آن، چون جریان باد است در اجزای عالم). و خدا روح آدم را به خویش نسبت داده؛ زیرا که آن را بر سائر روح‌ها برگزیده، چنانچه در باب خانه‌ای از خانه‌ها که خانه کعبه است، فرموده که: خانه من «۳» و در باب رسولی از رسولان خود که ابراهیم علیه السلام است فرموده که: خلیل من «۴» (و خلیل کسی است که او را به دوستی مخصوص ساخته باشی). و امثال اینها از آنچه خدا به خویش نسبت داده از مخلوقات، و همه اینها مخلوق‌اند که خدا ایشان را آفریده و ساخته، و از سر نو پدید آورده، و ایشان را تربیت فرموده و می‌فرماید: و تدبیر ایشان و امور ایشان را چنانچه باید و شاید، به عمل آورده و می‌آورد».

۴/۳۴۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از عبدالله بن بحر، از ابو ایوب خزازی، از محمد بن مسلم که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم از آنچه سنیان روایت می‌کنند که خدا، آدم را بر صورت خویش آفرید. حضرت فرمود



(۱). نساء، ۱۷۱.

(۲). حجر، ۲۹.

(۳). بقره، ۱۲۵؛ حج، ۲۶.

(۴). اشاره به آیه ۱۲۵ سوره نساء است «وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا».

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۲۴

باب در بیان جوامع توحید و کلماتی که ...

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۲۵

که: «آن صورت، صورتی بود که خدا آن را احداث و خلق فرمود، و آن را برگزید و بر سایر صورت‌های مختلفه که خلق نموده بود، اختیار کرد. بعد از آن، آن صورت را به خویش نسبت داد؛ چنانچه خانه کعبه و روح را به خویش نسبت داد و فرمود که: خانه من «۱» و: بدمم در آن، از روح خویش».

## ۲۲. باب در بیان جوامع توحید و کلماتی که جامع انواع صفات سلبی و ثبوتی خدا است

۱/۳۵۰. محمد بن ابی عبدالله و محمد بن یحیی هر دو روایت کرده‌اند و آن را مرفوع ساخته‌اند به سوی امام جعفر صادق علیه السلام که: «امیر المؤمنین علیه السلام مردم را امر فرمود که مهبای جنگ معاویه شوند در نوبت دوم، و ایشان را در این باب ترغیب و تحریص نمود. پس چون فراهم آمدند، برخاست و خطبه‌ای ادا فرمود و فرمود که:

سپاس و ستایش خدایی را سزد که یکی است و یگانه و پناه نیازمندان و متفرد و تنها است.

نه از چیزی بوده و نه از چیزی آفریده و به عرصه وجود آورده. و آنچه را موجود و ثابت فرموده، به قدرت کامله‌ای که به واسطه آن از همه چیز جدا شده و همه چیز از او جدا شده‌اند (که در میانه آن جناب و ایشان به هیچ وجه مناسبتی نیست)، پس او را صفتی نیست که به آن توان رسید و اندازه‌ای ندارد که داستان‌ها از برایش در باب آن بیان توان نمود. سخنان ساخته پرداخته از هر لغت که در باب صفات او گفته می‌شود، به آن نرسیده، کلال «۲» به هم رسانیده‌اند، و گردانیدن صفات به تبدل و تغیر، یا به انواعی که تصور می‌شوند، در اینجا گمراه و سرگردانند، و در ملکوت مصنوعات او، راه‌های افکار و اندیشه‌های عمیقه و خیال‌های دقیق، سر گشته‌اند، و جوامع تفسیر و بیان که مجمع و جامع آند، بدون آن که در علم او (که عین ذات است)، رسوخ به هم رسانند، و در آن فرو روند، منقطع گردیده‌اند، و پرده‌های غیب نورانی در نزد غیبی که اسرار ربوبیت است، و از همه پوشیده و حایل و مانع شده‌اند، و عقل‌های بلند (که بلندی‌ها را می‌نگرند) و در امور لطیفه و چیزهای دقیق تسلط دارند، در کم‌تر از کم‌ترین و پست‌تر از پست‌ترین آن حجاب‌ها حیرانند.

پس بزرگوار است آن که همت‌های دور که به هر چیز دوری رسیده، به او نمی‌رسند و

(۱). بقره، ۱۲۵.

(۲). مانده و رنجور و ناتوان.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۲۷

فطانت‌های فرو رونده در دریای مشکلات، او را نمی‌یابند. و برتر است آن که او را هنگامی نیست که به شماره در آید، و مدتی ندارد که به سر آید، و او را نعت و صفتی نباشد که به اندازه معین شود. پاک و منزّه است آن که اولی ندارد که به آن ابتدا شود، و پایانی ندارد که به پایان رسد، و اخیری ندارد که فانی گردد.

او را پاک و منزه می‌شمارم از آنچه لایق به او نباشد. و آن جناب چنان است که خویش را وصف نموده و وصف کنندگان به صفت او نمی‌رسند. همه چیز را در آن هنگام که آفرید، جدا جدا آفرید، تا برایشان ظاهر سازد که به او شباهتی ندارند، و آن جناب به ایشان شباهتی ندارد.

پس در آنها حلول نکرده تا توان گفت که: آن جناب در آنهاست، و از آنها دور نشده تا توان گفت که: از آنها جداست، و از آنها خالی نیست تا توان گفت که: در کجاست. لیکن خدای سبحانه، علمش به همه اینها احاطه فرموده، و ساختنش آنها را استوار کرده، و منتظم ساخته بر وجهی که سزد و شاید، بر وفق مصلحت و حکمت، و محافظتش آنها را شمرده و ضبط نموده، و غیب‌ها که در هوا پوشیده و پنهان است و آنچه غایت پوشیدگی دارد، و در تاریکی‌های بسیار تاریک می‌باشد، از او دور و پوشیده نیست. و همچنین بر او پوشیده نیست آنچه در آسمان‌های برتر است تا زمین‌های پست‌تر. و از برای هر چیزی از اینها نگاه‌دارنده و نگهبانی قرار داده، و هر چیزی از اینها به چیزی دیگر احاطه دارد، و آن کس که احاطه دارد به آنچه احاطه نموده از اینها، خدایی است که یکی و یگانه و پناه محتاجان است، که گردش روزگار او را متغیر نسازد، و ساختن چیزی که از کتم عدم به عرصه وجود آمده و می‌آید، او را به دشواری و زحمت نیفکند.

جز این نیست که به آنچه خواسته، فرموده که: باش، پس بوده و موجود شده و آنچه را آفریده، اختراع فرموده، بدون مثال و صورتی که پیشی گرفته باشد، و بی‌رنج و مشقتی که به او رسیده باشد. و هر سازنده چیزی آن را از چیزی ساخته و خدا آنچه را آفریده از چیزی نساخته. و هر عالمی بعد از جهل، عالم شده و تعلیم گرفته و خدا هرگز جاهل نبوده و از کسی تعلیم نگرفته، و به همه چیز احاطه فرموده از روی علم و دانش پیش از وجود آنها، پس به واسطه آنها بر علمش نیفزوده.

(حاصل مراد، آن که علم آن جناب، به همه چیز پیش از آن که آنها را در وجود آورد، چون علم اوست بعد از آن که آنها را موجود ساخته بدون زیاده و نقصان).

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۲۹

و این خلایق را که موجود کرده، نه به جهت آن است که پادشاهی و سلطنت خویش را سخت و محکم سازد، یا ترسیده باشد که سلطنتش تمام شود، یا نقصان پذیرد، یا خواسته که به سبب ایشان بر دشمنی که جنگجو باشد، یا همتایی که در باب غلبه معارضه کند، یا شریکی که در بزرگی نزاع داشته باشد، یاری جوید. ولیکن اینها آفریدگانند، پرورش داده‌شدگان و بندگانی‌اند ذلیل و خوار شدگان.

پس پاک و منزه است آن که بر آن گران نیاید آفریدن آنچه آغاز کرده و نه تدبیر آنچه آفریده. و به آنچه آفریده، اکتفا فرموده (نه از روی عجز و رهگذر سستی؛ چه قادر است که در هر دقیقه، بلکه کم‌تر از صد هزار برابر آنچه آفریده، بلکه بیشتر، بیافریند، ولیکن مصلحت اقتضا نمود که به همین قدر از خلایق اکتفا نماید، چنانچه می‌تواند که از برای هر کسی سه چشم یا بیشتر خلق کند. ولیکن مصلحت مقتضی آن است که عادتاً دو چشم بیشتر نباشد. و آن حضرت به سوی این اشاره فرمود که فرموده). دانست آنچه را آفرید، و آفرید آنچه را دانست، نه به اندیشه در علم حادث. درست دانست آنچه را آفرید، نه به واسطه آن به اینها رسید و نه شبهه‌ای بر او داخل شد در آنچه نیافرید. ولیکن حکمی است درهم بافته و علمی است محکم و استوار، و کاری است در نهایت متانت.

متوحد است به پروردگاری که در آن شریک ندارد، و خویش را به یگانگی مخصوص ساخته، و بزرگی و ستایش را از برای خود خالص گردانیده، و متفرد است به یگانگی و بزرگواری و ثنا و مدح. و متوحد است به حمد خلایق، و اظهار بزرگی نموده به آنچه خلایق او را به بزرگواری یاد کنند. و برتر است از فرا گرفتن پسران و پاک و پاکیزه است از ملامت و مجامعت با زنان و عزیزتر و بزرگوارتر است از همسایگی شریکان.

پس او را در آنچه آفریده، ضد و دشمنی نیست که با او مخالفت کند و نه در آنچه مالک آن گردیده، همتایی هست که با او برابری کند. و هیچ کس در پادشاهی که دارد، شریک آن جناب نیست. یکی است و یگانه و پناه نیازمندان. که همیشه را نیست و نابود می‌گرداند و هلاک می‌کند و آخر را میراث می‌برد. آن که همیشه بوده و خواهد بود، در حالتی که یگانه است (که شایبه کثرت و ترکیب در او نیست)، و ازلی است (که آغاز و انجام ندارد). پیش از اول همه روزگار، و بعد از گردش‌های هر کار، چنین بوده و می‌باشد. آن که هلاک نمی‌شود و به نهایت نمی‌رسد.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۳۱

به این طریق پروردگار خویش را وصف می‌کنم. پس خدایی نیست مگر خدا، که بزرگی است در غایت بزرگی! و بزرگواری است در نهایت بزرگواری! و عزیزی است در منتهای عزت! و برتر است از آنچه ستم کاران می‌گویند؛ برتری بزرگ!.

و کلینی رضی الله عنه خود فرموده که: این خطبه از خطبه‌های مشهوره آن حضرت علیه السلام است. حتی آن که سنیان آن را مبتذل و کم‌قدر ساخته‌اند از بس آن را در کتب خویش ذکر نموده‌اند. همین خطبه کفایت می‌کند از برای هر که علم توحید و خداشناسی را طلب کند، هر گاه در آن تدبر و تأمل نماید و آنچه را که در آن است بفهمد. پس اگر زبان‌های جن و انس که زبان پیغمبری در میان آنها نباشد، بر این جمع شوند که توحید خدا را بیان کنند، به طوری که آن حضرت آورده، و در کلام خویش بیان کرده، بر آن قدرت ندارند و نمی‌توانند.

پدر و مادرم فدای او باد. و اگر، نه این بود که آن حضرت توحید را چنین ظاهر ساخته بود، مردم نمی‌دانستند که چگونه راه توحید را سلوک کنند و در آن در آیند.

و آیا نظر نمی‌کنید به فرموده آن حضرت که می‌فرماید: «نه از چیزی موجود شده و نه از چیزی آفریده آنچه را که موجود شده». پس به فرموده خویش علیه السلام که نه از چیزی موجود شده، معنی حدوث و تازگی را نفی فرموده. و نمی‌بینید که چگونه واقع ساخته صفت آفرینش و اختراع بدون ماده و صورت را بر آنچه خدا آن را احداث فرموده و از سر نو پدید آورده به جهت رد گفته آن که گفته که: همه چیزهای جزئی غیر متناهی، حادث شده‌اند، و بعضی از آنها از بعضی به هم رسیده‌اند. و می‌گویند که نوع آن، قدیم است و به جهت باطل کردن گفته ثنویّه که به دو خدا قائل‌اند و آنها از آنند که گمان کرده‌اند که خدا چیزی را احداث نمی‌فرماید، مگر از اصل و ماده، و تدبیر نمی‌کند مگر به اندازه صورت، و برابر کردن با آن.

(و بعضی گفته‌اند که: ظاهر این است که مراد از ثنویّه، حکمای فلاسفه است، نه ثنویّه مشهور؛ زیرا که آنچه را که ذکر نموده، مذهب حکما است از آن که هر حادثی مسبوق است به ماده و مدت، و وجه نامیدن ایشان به ثنویّه، برای آن است که ایشان به مؤثریت عقول قائل‌اند، و آنها را صاحب اثر می‌دانند).

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۳۳

پس آن حضرت علیه السلام به فرموده خویش که: «نه از چیزی آفرید آنچه را که موجود شده»، همه حجت‌ها و شبهه‌های جماعت ثنویّه را دفع نموده؛ زیرا که بیشتر آنچه ثنویّه در باب رد حدوث عالم، اعتماد بر آن دارند، آن است که می‌گویند: خالی از این نیست که آفریدگار، یا چیزها را از چیزی آفریده، یا از لا شئی (که به معنی هیچ است) آفریده. پس گفته ایشان که خدا چیزها را از چیزی آفریده، خطا است؛ چه آن، تسلسل را لازم دارد، و گفته ایشان که از لا شئی و هیچ آفریده، مناقضه است، که بعضی از این، سخن بعضی را باطل می‌کند، و منع می‌نماید، و قولی است محال و ممتنع؛ زیرا که لفظ چیزی را اثبات می‌کند و لفظ هیچ آن را نفی می‌کند.

پس امیر المؤمنین علیه السلام این سخن را به وضعی ادا فرموده که از همه لفظها بلیغ‌تر و صحیح‌تر است؛ زیرا که آن حضرت علیه السلام فرمود که: «نه از چیزی آفریده آنچه را که موجود شده»، پس او را نفی نموده به جهت آن که چیزی را اثبات می‌کرد، و

همان چیز را نفی می‌نمود؛ زیرا که هر چیزی آفریده شده و حادث گردیده، نه از اصل و ماده که آفریدگار آن را احداث فرموده باشد، چنانچه ثنویه گفته‌اند که خدا از ماده قدیم که پیش بوده، خلق فرموده. پس تدبیری متحقق نمی‌شود، مگر به اندازه مثال و برابری با آن.

بعد از آن نظر کنید به فرموده آن حضرت که «او را صفتی نیست که به آن توان رسید، و اندازه‌ای ندارد که داستان‌ها از برایش در آن بیان توان نمود، سخنان ساخته پرداخته از هر لغت که در باب صفات او گفته می‌شود، به آن نرسیده، کلال به هم رسانیده‌اند» که آن حضرت علیه السلام نفی فرموده سخنان ناصواب فرقه مشبهه را که تشبیه می‌کنند خدا را به شمش طلا و نقره و بلور و غیر آن، از سخنان نادرست ایشان از درازی قامت و راستی و اعتدال، یا نشستن بر عرش، و گفته ایشان را که در هر زمان که دل‌ها نسبت به او بر کیفیتی بسته نشود، و به سوی اثبات هیتی برنگردد، که نفس او را به کیفیت خاصه تصور کند، چیزی را نمی‌فهمد و صناعی را اثبات نمی‌کند.

پس امیر المؤمنین علیه السلام بیان فرمود که: «آن جناب یکی است، بی آن که کیفیتی داشته باشد؛ زیرا که دل‌ها او را می‌شناسند، بدون تصویر و احاطه».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۳۵

بعد از آن فرموده: بنگرید بفرموده آن حضرت علیه السلام که «او کسی است که همت‌های دور که به هر چیز دوری رسیده، به او نمی‌رسند و فطانت‌های فرو رونده او را نمی‌یابند، و برتر است آن که او را هنگامی نیست که به شماره در آید و مدتی ندارد که به سر آید و نعت و صفتی نه، که به اندازه‌ای معین شود».

بعد از آن، به فرموده آن حضرت صلی الله علیه و آله که «در چیزها حلول نکرده، تا توان گفت که آن جناب در آنهاست، و از آنها دور نشده، تا توان گفت که از آنها جداست»، که به این دو سخن و دو فقره، صفت اعراض و اجسام را از آن جناب نفی فرموده؛ زیرا که از جمله صفات اجسام، دوری و جدایی از یکدیگر است، و از جمله صفات اعراض، بودن در اجسام است به واسطه حلول به طریقه‌ای که هیچ‌یک از آنها به هم نمی‌رسند، و با اجسام از یکدیگر جدا نمی‌باشند، با تراخی و دوری مسافت که در میانه فاصله باشد.

بعد از آن فرموده است که: «لیکن علم آن جناب به چیزها احاطه فرموده و صنعتش آنها را استوار کرده»، یعنی: آن جناب در هر چیز است به طریقه احاطه و تدبیر، بدون آن که یکدیگر را لمس نموده باشند.

۲/۳۵۱. علی بن محمد، از صالح بن ابی حماد، از حسین بن یزید، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از ابراهیم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

«خدای تعالی نامش بزرگوار و کثیر البرکات و از عیوب و نقایص مبرا است، و آوازه‌اش برتر از بیان مدح، و ثنایش بزرگ است و پاک و منزّه و پاکیزه است، و متفرد است در الوهیت و متوحد است به ربوبیت. و همیشه بوده و خواهد بود «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» (۱)؛ «و اوست اول (که پیش از او چیزی نبوده)، و آخر (که بعد از او چیزی نمی‌باشد)، و ظاهر و هویدا است (به حسب آثار و آیات)، و باطن و نهان است» (به حسب ذات). پس اولیت او را اولی نیست، در حالی که در اعلا علو خود، بلندی و بزرگواری دارد، و ارکان آن جناب (که مراد از آن، علم و قدرت و امثال آن است)، در غایت علو و ارتفاع است (چون کوه‌های بلند که انظار عقول عالیه به آن نمی‌رسند، و بنیاد دیوار ربوبیتش در نهایت رفعت است، که دیده‌های او هام آن را

(۱). حدید، ۳.

نمی‌بینند) و تسلط و قهرش عظیم (یا حجت و برهانش بزرگ)، و نعمت‌هایش افزون (و از حد حصر بیرون) است. و مکان بلند و مرتبه ارجمندش در نهایت بلندی است (که بر همه چیز مشرف است). آن که همه وصف کنندگان از وصف کُنه صفتش عاجز و درمانده‌اند و نمی‌توانند که بار معرفت‌خدایی او را بردارند، و حدودش را بیان نمی‌توانند کرد؛ زیرا که به سبب کیفیت و چگونگی به او نمی‌توان رسید» (که گنہش ادراک شود).

۳/۳۵۲. علی بن ابراهیم، از مختار بن محمد بن مختار و محمد بن حسن، از عبدالله بن حسن علوی هر دو روایت کرده‌اند از فتح بن یزید جرجانی که گفت: در راه با حضرت امام رضا علیه السلام به هم رسیدیم، در آن هنگام که از مکه معظمه بر می‌گشتیم و به جانب خراسان می‌رفتیم و آن حضرت به سوی عراق تشریف می‌برد، پس شنیدیم از او که می‌فرمود: «هر که از خدا بترسد، همه چیز از او می‌ترسند. و هر کس خدا را اطاعت کند، همه مخلوقات او را اطاعت کنند». پس دقت نمودم و راه ادب و آداب پیمودم که به خدمت آن حضرت مشرف شوم، چون رسیدم و بر آن حضرت سلام کردم، جواب سلام مرا باز داد و فرمود:

«ای فتح، هر که خدا را راضی و خشنود گرداند، از ناخشنودی خلق پروا نمی‌کند، و هر که خدا را به خشم آورد، سزاوار آن است که خدا غضب مخلوق را بر او مسلط گرداند. و به درستی که خدا را وصف نمی‌توان نمود، مگر به آنچه خود خویش را به آن وصف فرموده، و کجا میسر می‌شود که به وصف در آید آن که حواس از دریافتش عاجز و درمانده‌اند و خیال‌ها نمی‌توانند که به او رسند و اندیشه‌ها که از دل سر می‌زنند، قدرت ندارند که حدی از برایش قرار دهند، و چشم‌ها کنند که به جنابش احاطه نمایند؟ بزرگوارتر است از آنچه وصف کنندگان او را به آن وصف نمودند. و برتر است از آنچه نعت کنندگان در نعت او گفتند. با نزدیکی که دارد، دور شده، و با دوری که دارد نزدیک شده.

پس آن جناب با دوری خویش نزدیک است، و با نزدیکی خویش دور است. حقیقت کیفیت و چگونگی را به وجود آورده و کیفیت کرده، پس نمی‌توان گفت که چگونه است و اینست و کجا بودن را ثبوت داده و اینست نموده، پس نمی‌توان گفت که در کجا است؛ زیرا که کیفی و اینست - که از کیف و این است - از او بریده و منقطع گردیده».

۴/۳۵۳. محمد بن ابی عبدالله روایت کرده و آن را مرفوع ساخته از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: «در بین خطبه خواندن امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر مسجد کوفه، مردی به تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۳۹

سوی او برخاست که او را ذُعلب می‌گفتند (و ذُعلب مردی بود زبان‌آور و صاحب بلاغت در خطبه‌ها و دلیر و قوی دل) عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، آیا پروردگار خود را دیده‌ای؟

حضرت فرمود: وای بر تو ای ذُعلب، من هرگز چنان نبوده‌ام که پروردگاری را عبادت کنم که او را ندیده باشم. عرض کرد: یا امیر المؤمنین، او را وصف کن که چگونه دیدی؟ فرمود: وای بر تو ای ذُعلب، چشم‌ها او را ندیده و نمی‌تواند دید به مشاهده دیدن با دیده‌ها، ولیکن دل‌ها او را به حقایق ایمان، که ارکان آن است، دیده. وای بر تو ای ذُعلب، به درستی که پروردگار من، در غایت لطافت است، ولیکن او را به لطافت معروفه وصف نمی‌توان کرد. و در نهایت عظمت و بزرگی است، ولیکن او را به عظمت معهوده شرح نمی‌توان کرد. و کبریایی و بزرگواری و فرمان‌روایی او به منتهی رسیده، ولیکن به بزرگی و پیری متصف نمی‌شود. و جلالتش به اعلا مرتبه رسیده، ولیکن به غلظت و گندکی وصف نمی‌شود. پیش از هر چیزی بوده است، به وضعی که نمی‌توان گفت که چیزی پیش از اوست، و بعد از هر چیزی خواهد بود، به طوری که نمی‌توان گفت که او را بعدی می‌باشد. چیزها را (که موجودات‌اند) خواسته، نه به قصد تازه و آهنگی که دیگران دارند، و همه را درک می‌کند و می‌یابد، نه به تدبیر و کار کردن در آن، چنانچه غیر او چنین می‌کند. در همه چیز است، اما با آنها ممازجت و آمیزش ندارد، و از آنها جدایی نیز ندارد. و ظاهر و هویدا است، نه به تأویل مباشرت که با کسی روبه‌رو شود. و آشکار است، نه به آشکارایی رؤیت که کسی او را ببیند. و

دور است، نه به مسافت مکانی و نزدیک است، نه به مدانات (که به واسطه قَلت مسافت به چیزی نزدیک شده باشد، بلکه قرب و بُعد آن جناب از مکونات، به اعتبار صفات و ذات است)، و لطیف است، نه به اعتبار تجسم (که جسمی داشته باشد، کوچک و لاغر و نازک، بلکه لطافتش به اعتبار آفریدن اینها است).

و موجود است، نه بعد از عدم (که در زمانی نبوده و به هم رسیده باشد، بلکه همیشه بوده)، و کارها می‌کند، نه به اضطرار و ناچاری (بلکه آنچه می‌کند از روی اختیار است، که اگر نخواهد، نمی‌کند) و تقدیر می‌کند، و هر چیزی را اندازه می‌دهد، نه به وساطت حرکت (چنانچه صانعان به حرکت ذهن و بدن محتاج‌اند)، شنوا است، نه به توسط آلت (که گوش داشته باشد)، و بیناست، نه به اعتبار ادات (که چشم داشته باشد) مکان‌ها او را فرا نمی‌تواند گرفت، و زمان‌ها او را در بر نمی‌تواند کشید، و صفات او را محدود نمی‌تواند ساخت، و

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۴۱

پینکی‌ها او را فرا نمی‌گیرند.

هستی آن جناب بر زمان‌ها پیشی گرفته و در وجودش بر نیستی سبقت یافته، و همیشگی او، از ابتدا و اول، گوی سبقت ربوده. به واسطه قرار داد مشاعر و حواس از برای خلائق، معلوم شد که او را مشعر و حاسه‌ای نیست، و با ایجاد ماهیات جواهر، شناخته شد که او را جوهری نیست. و به واسطه آن که در میان چیزها ضدیت و مخالفت افکنده، مردم دانستند که ضدی ندارد، و به اعتبار مقارنت و مصاحبت و وابستگی که در میانه چیزها قرار داده، فهمیدند که قرین و یآوری ندارد.

روشنی را با تاریکی دشمنی داده، و همچنین خشکی را باتری، و درشتی را با نرمی، و سردی را با گرمی، در حالتی که در میانه چیزی چند که با هم دشمنی دارند (چون عناصر اربعه) تألیف داده که به هم ضم شده‌اند، و در میانه چیزی چند که به هم نزدیکند، تفریق و جدایی افکنده، (چون تفریق اجزای عناصر و کلیات آنها به جهت ترکیب)، و هر یک از اینها به سبب تفریق و جدایی که دارند، بر آن که اینها را از هم جدا ساخته، و به علت تألیف و انضمامی که دارند، بر آن که اینها را به هم ضم نموده، دلالت دارند، و این است معنی فرموده خدای تعالی: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» «۱»، یعنی: و از هر چیزی از اصناف و موجودات آفریدیم دو فرد، که هر یکی جفت دیگری است» (از حیثیت شکل؛ مانند مرد و زن و نر و ماده هر چیز، یا به جهت تعارف، چون شب و روز و ماه و آفتاب و پاییز و بهار و زمستان و تابستان، و یا به جهت مخالفت ذاتی، چون روشنی و تاریکی و تر و خشک و زمین نرم و دشت و کوه. و بر این قیاس، آسمان و زمین و بیابان و دریا و جن و انسان و غیر آن، و یا به طریق مخالفت صفاتی، چون پرخاش و بردباری و تندرستی و بیماری و بی نیازی و درویشی و خنده و گریه و شادی و غم، و زندگی و مردگی. حاصل معنی، آن که آنچه را آفریدیم، جفت آفریدیم، تا باشد که شما پندپذیر شوید و بدانید که تعدد، از خواص ممکنات است و واجب بالذات، قابل تعدد و کثرت و انقسام نیست و به جهت آن، به خالق راه برید و او را پرستش کنید).

و حضرت فرمود که: «پس در میانه پیش و بعد، جدایی انداخته، تا معلوم شود که او را

(۱). ذاریات، ۴۹

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۴۳

پیش و بعدی نیست، و همه اینها به طبائع خویش و سرشت‌ها و مزاجی که دارند، گواهی می‌دهند که آن که این طبیعت‌ها را به ایشان عطا فرموده، خود طبیعت و مزاجی ندارد، و به واسطه وقتی که دارند، خبر می‌دهد که آن که وقت را از برای اینها پیدا کرده، خود وقتی ندارد، و پاره‌ای از اینها را بر پاره‌ای پوشانیده و مستور ساخته، تا معلوم شود که در میانه او و آفریدگانش، حجاب و پرده‌ای نیست (چه ندیدنش، به واسطه نقص امکان است که عین ایشان است). و آن جناب، پروردگاری داشت در هنگامی که هیچ



مربوبی نبود که قابل تربیت باشد، و معبودیت داشت، در زمانی که هیچ عبادت کننده‌ای نبود که عبادت کند، و عالم بود در حینی که هیچ معلومی نبود که علم به آن تعلق گیرد، و شنوایی داشت در وقتی که هیچ مسموعی نبود که قابلیت شنیدن داشته باشد».

۵/۳۵۴. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از شَبَاب صیرفی -/ و نامش محمد بن ولید است -/ از علی بن سیف بن عمیره روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا اسماعیل بن قُتیبه و گفت که: من و عیسی شَلْقان بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدیم، پس آن حضرت در ابتدا به ما فرمود که: «تعجب دارم از گروهی چند که بر امیر المؤمنین علیه السلام چیزی را ادعا می‌کنند که آن حضرت هرگز به آن تکلم نفرموده. آن حضرت علیه السلام در مسجد کوفه از برای مردم خطبه خواند و فرمود که: سپاس و ستایش از برای خدا است که ستایش خود را به بندگان خویش الهام فرموده، و در دل ایشان انداخته تا بفهمند، و ایشان را بر فطرت معرفت ربوبیت و شناخت پروردگاری خویش آفریده، که اگر ایشان را گمراه نکنند، و بر آنچه مخلوق شده‌اند واگذارند، هر آینه او را بشناسند، و التزام معرفتش نمایند؛ خدایی که به آفریدن خلاق (یا با آفریدگان خویش)، بر وجود خود رهنمایی نموده، و به حدود ایشان بر همیشگی و ازلیت خویش دلالت فرموده، و به واسطه شباهت ایشان به یکدیگر، بر آن که او را مانند و نظیری نیست، رهبری کرده، و به آیات و علامات که قرار داده، ایشان را بر قدرت و توانایی خود گواه گرفته، آن که ذات مقدسش از صفات زائده بر آن، امتناع دارد، و دیدنش از چشم‌ها ابا دارد، و احاطه به او، از خیال‌ها سر باز می‌زند؛ چه چشم‌ها او را نمی‌تواند دید، و خیال‌ها به او نمی‌توانند رسید.

هستی او را مدتی نیست که تمام شود، و بقای او را غایتی نه که به انجام رسد. مشاعر و حواس او را فرا نگیرد، و پرده‌های جسمانی او را نپوشانند، و پرده میان او و آفریدگانش که

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۴۵

مانع دیدن است، آن است که ایشان را آفریده؛ زیرا که آن جناب از آنچه در ذات ایشان ممکن است، امتناع فرموده، و ایشان از آنچه ذات واجب از اتصاف به آن ابا دارد، سر باز نمی‌زنند؛ زیرا که ممکن است در ذات ایشان، صفاتی چند از رنگ و روشنی و چند و چون که در واجب نیست، و نیز به جهت آن که صانع و مصنوع و حاد و محدود و رب و مربوب از یکدیگر جدا شوند، آن که یکی است بی تأویل عدد و شماره (به این که بگویی که خدا واحد است، یعنی یکمین است؛ چه این، دلالت بر این دارد که دومی هست که او یکمین آن است، یا بگویی که:

یکی از جنسی است؛ چنانچه می‌گویند که زید، یکی از افراد انسان است، بلکه معنی وحدت آن جناب، این است که: یگانه است در کمالات که عدیل و نظیر ندارد، چنانچه می‌گویند که فلانی، یگانه دوران است، یا واحد المعنی است که انقسام‌پذیر نیست؛ نه در ذهن و نه در خارج و نه در عقل و نه در وهم).

و آفریننده است، نه به معنی حرکت (چنانچه خلاق در صنعت اشیا می‌کنند). و بیناست، ولیکن نه به واسطه ادات (که چشم باشد) و شنوا است اما نه به تفریق آلت (که گوش باشد). و مراد از تفریق آن، تفریق هوای متکیف است در سوراخ گوش و دخول آن در مسامات حُلل و فُرَجی که دارد. یا مراد، تقسیم قوه سامعه است بر مسموعات که یک مرتبه آن را متوجه شنیدن این و یک بار مهیای شنیدن آن گرداند).

و در همه جا حاضر است، نه به طوری که با خلاق یکدیگر را مس کنند، که عضوی را به عضوی رسانند. و از هر چیزی پنهان است، نه به طریق پنهان شدن و دفن کردن چیزها، و ظاهر و هویدا است، که از هر چیزی جدا است، اما نه به وضع دوری مسافتی که در میان، فاصله‌ای باشد. ازل و همیشگی‌اش، افکار جولان کار را که در هر جا می‌گردند و سیر می‌کنند، نهی نموده و دوام و همیشه بودنش، عقولی را که به اعلا مدارج کمال می‌نگرند، منع فرموده.

کنه حقیقتش بینایی‌هایی را که در هر چیزی فرو می‌روند و در آن روان و جاری می‌شوند، خسته کرده، و وجودش خیالاتی را که



جولان می‌زنند، از ریشه برآورده. پس هر که خدا را وصف کند به کنه، حقیقت او را به اندازه در آورده، و حدی از برایش قرار داده، و هر که او را به اندازه در آورده، او را به شماره در آورده (چه حد و اندازه، کثرت را لازم دارد؛ زیرا که آن مرکب است از جنس و فصل)، و هر که او را به شماره در آورد و جزء از برایش قرار دهد،

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۴۷

ازلیت او را باطل گردانیده (چه جزء داشتن با آن منافات دارد). و هر که بگوید که: خدا، در کجا است؟ از برایش غایتی قرار داده (چه هر چه در مکانی باشد، آن را اطراف و غایات و نهایت لازم است) و هر که بگوید که: بر روی چیست؟ بعضی از مکان‌ها را از او خالی ساخته، و او را اختصاص به مکانی داده. و هر که بگوید که: در چه چیز است؟ او را در ضمن چیزی قرار داده و محیط را محاط ساخته».

۶/۳۵۵. و محمد بن حسین، از صالح بن حمزه، از فتح بن عبدالله - مولای بنی هاشم - همین را روایت کرده و گفته است که: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام نوشتم و آن حضرت را از چیزی از توحید خدا سؤال کردم. پس به خط مبارک خود به من نوشت که: «حمد از برای خدا است، که حمد خود را به بندگان خویش الهام فرموده». و محمد، یا فتح، مثل آنچه را که سهل بن زیاد روایت کرده است، ذکر نموده، تا فرموده آن حضرت که «وجودش، خیالات جولان زننده را از ریشه برآورده». بعد از آن، در آن زیاد نموده که: «اول دین‌داری و انقیاد و فرمان‌برداری خدا، معرفت و شناخت اوست، و کمال معرفتش، توحید و اقرار به یگانگی اوست، و کمال توحیدش، نفی و دوری صفات زائده بر اصل ذات، از اوست، به سبب آن که هر صفتی گواهی می‌دهد که غیر موصوفش است، و موصوف که آن را به صفتی وصف نمودی، شهادت می‌دهد که غیر صفت است، و هر دو شهادت می‌دهند به دوئیت و دو تا بودن که ازلیت به علت آن محال و ممتنع است (چه، هر گاه کثرت و تعدد در او باشد، اجزا بر او پیشی دارند و این، مستلزم حدوث است).

پس هر که خدا را (به ما به الاشتراک و ما به الامتیاز) وصف کند، حدی از برایش قرار داده، و هر که حدی از برای او قرار دهد، او را به عدد و شماره در آورده، و هر که او را به شماره در آورد، ازلیت او را باطل گردانیده، و هر که بگوید که: چگونه است و چه کیفیت دارد؟ او را در معرض صفات زائده و صفات ممکنات در آورده، و هر که بگوید که: در چه چیز است؟ او را در ضمن چیزی قرار داده (که او را در بر گرفته، مانند ظرف و مطروف) و هر که بگوید که: بر روی چیست؟ او را محمول قرار داده (که چیزی حامل اوست و او را برداشته)، و هر که بگوید: در کجا است؟ بعضی از مکان‌ها را از او خالی فرض نموده، و هر که بگوید که: آن جناب چیست و حقیقتش چون است؟ او را به حد و اندازه وصف کرده، و هر که بگوید که: تا چه زمان می‌باشد؟ غایت و نهایتی از برایش توهم کرده.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۴۹

عالم بود در هنگامی که هیچ معلومی نبود، و خالق بود در وقتی که هیچ مخلوقی نبود، و پروردگار بود در زمانی که هیچ پرورده‌ای نبود که توانایی آن را داشت. و پروردگار ما را چنین وصف می‌باید کرد و آن جناب بالاتر از آن است که وصف کنندگان او را به آن وصف می‌نمایند».

۷/۳۵۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از احمد بن نصر، و غیر او از آن که او را ذکر کرده، از عمرو بن ثابت، از مردی که او را نام برده، از ابو اسحاق سبعی، از حارث اعور که گفت: روزی امیر المؤمنین علیه السلام بعد از نماز عصر خطبه‌ای ادا فرمود و مردم از حُسن و وصف کردن آن حضرت و آنچه را که ذکر فرمود از تعظیم خدای - جلّ جلاله - تعجب کردند. ابو اسحاق می‌گوید که: به حارث گفتم: آیا تو آن خطبه را حفظ نکردی؟ گفت: حفظ نکردم، ولیکن آن را نوشته‌ام.

پس آن را از روی کتاب و نوشته خویش بر ما خواند و ما نوشتیم که: «حمد از برای خدایی است که نمی‌میرد، و عجایب و غرائبش تمام نمی‌شود و به آخر نمی‌رسد؛ زیرا که آن جناب هر روز و هر زمان، در کاری است؛ از پدید آوردن تازه‌ای که پیش از آن نبوده. آن که نژاد کسی را تا آن که در عزت شریکی به هم رساند (چه فرزند عزیز عادتاً عزیز است). و کسی او را نژاد تا آن که از او میراث برند بعد از مردن او (چه در عادت، آن که متولد می‌شود، عاقبت می‌میرد. تا آن که شعرا در اشعار خویش این مضمون را بسته‌اند که: بزایید برای مردن. در دیوان منسوب به امیر المؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - شعری مذکور است که ترجمه آن این است که:

خدا را فرشته‌ای است که در هر روز آواز می‌دهد که: بزایید از برای مردن و بسازید از برای ویران شدن. و در نهج البلاغه عکس آنچه در اینجا است، مسطور است. به این روش که کسی خدای سبحانه را نژاد تا آن که در عزت شریکی داشته باشد، و کسی را نژاد تا آن که از او، ارث برده شود و هلاک گردد و این انسب است). و خیال‌ها بر او واقع نمی‌توانند شد، تا آن که او را شبیحی ایستاده فرض کنند. «۱» و دیده‌ها خدا را در نیابد، تا آن که بعد از انتقال آنها از وی، متغیر گردد و منقلب شود از حالتی که در نزد دیدن داشت (و آن محاذات و مقابله است). آن که در اولیتش نهایی نیست (چه عدم، وجود ازلی را پیشی نگرفته) و آخریتش را اندازه و غایتی

(۱). و شبیح، کالبد و تن را گویند. و نیز سیاهی که از دور زند. (مترجم)

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۵۱

نیست (چه نیستی به هستی ازلی راهی ندارد). و آن که وقتی بر او سبقت نگرفته، و زمانی بر او تقدم نجسته است. و زیاده و نقصان او را بر سیل تناوب و تبادل فرا نگرفته‌اند (که گاهی این بر او وارد شود و گاهی آن). و او را وصف نمی‌توان کرد که در کجا است؟ و نه به آن که چه چیز است؟ و نه به مکانی که جای معینی از برایش قرار دهند.

آن که باطن امور پوشیده را ادراک نموده، و علمش در آن نفوذ فرموده، تا به امور ظاهره چه رسد (و بعضی گفته‌اند که: احتمال دارد که مراد از آنها، مجردات باشد. به این معنی که آن جناب از مجردات پوشیده و پنهان است تا به مادیات چه رسد). و در عقول، کمال ظهور دارد، به واسطه آنچه در خلقتش دیده می‌شود از علامات تدبیر. آن که پیغمبران را از او سؤال کردند، پس او را به حد و بعض وصف نکردند، بلکه او را به کردار نیکی که دارد، وصف فرمودند و به آیات و علامات آن جناب بر او دلالت نمودند. عقل‌های صاحبان اندیشه نمی‌توانند که او را انکار نمایند؛ زیرا که هر که در آسمان‌ها و زمین و آنچه در اینها و آنچه در میانه اینهاست، همه آفرینش اوست، و اوست صانع اینها که همه اینها را آفریده. پس چیزی نیست که دفع نماید قدرت او را. آن که از خلق، به وساطت عدم مشابهت دور شده، پس هیچ چیز مانند او نیست، و آن که خلق را برای عبادت و بندگی خویش آفریده و ایشان را بر طاعت خود توانایی داده، به سبب آنچه در ایشان قرار داده از شرایط تکلیف، مانند عقل و علم و غیر آن و به جهت‌ها عذر و بهانه ایشان را قطع فرموده، پس از روی حجتی ظاهر هلاک شد، هر که هلاک شد، و به عطای او نجات یافت، آن که نجات یافت. و از برای خدا است فضل و احسان در حال ایجاد و اعاده ایشان (بعد از فنا در دنیا و آخرت و بعد از اینها).

به درستی که خدا و او راست سپاس و ستایش، کتاب خویش را به حمد خود گشوده (یا به آن مطلقاً آغاز نموده)، و امر دنیا و آبله آخرت را (که مراد از آن شدت و مصیبت است) به حمد ذات مقدس خود ختم فرموده و فرموده: «وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» «۱»، یعنی: و حکم کرده شود که خدای تعالی حکم کند میان بندگان خود. به راستی که هر کس را به مقام منزلی که در خور حال او باشد، از بهشت و دوزخ، فرود آورد و گفته شود (یعنی:

مؤمنان می‌گویند که): سپاس از برای خدا است که پروردگار عالمیان است» (بر حکم کردن

(۱). زمر، ۷۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۵۳

او میان ما به حق و فرود آوردن هر یک از ما به منزلی که فراخور حال و درخور اعمال اوست بنا بر بعضی از تفاسیر). بعد از آن حضرت فرمود که: «حمد از برای خدا است که بزرگواری و پادشاهی را در پوشیده، بی آن که صاحب تن باشد، و جلال و بزرگی را ردای خویش ساخته، بدون آن که مانند چیزی از جسمانیات باشد، و بر عرش مملکت خویش مستولی است، بدون زوالی که به او رو آورد و بر خلائی برتری دارد، اما بی آن که ایشان از آن جناب دور باشند، یا آن جناب ایشان را سوده و لمس نموده باشد. و آن جناب را حدی نیست که به آن حدّ و اندازه منتهی شود و به پایان رسد، و او را مانند و نظیری نه، تا به مانند خویش شناخته شود.

هر که غیر از خدا جبروت را به خود بست، خوار و بی مقدار گردید، و هر که غیر از آن جناب اظهار بزرگی نمود، کوچک شد. همه چیز به جهت عظمت آن جناب فروتنی نمودند، و از برای سلطنتش و عزتش، طریقه انقیاد پیمودند. چشم‌هایی که به کرانه می‌نگرند، از دریافتش کلال «۱» به هم رسانیده، و خیالات خلایق به صفتش نرسیده، ایستاده‌اند. آن که اول و پیش از هر چیزی است و او را پیشی نیست، و آخر است بعد از هر چیزی، و او را بعدی نیست (که قبل و بعد عارض ذات مقدسش نمی‌شود). و بر همه چیز غالب است، به واسطه غلبه و قهری که بر وجود و فنای آنها دارد. و همه مکان‌ها را مشاهده می‌کند، و در آنها حضور دارد، بی آن که به سوی آنها منتقل شود. هیچ صاحب لمسی او را لمس نکند، و هیچ حاسه‌ای او را در نیابد «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ» «۲»؛ «اوست آن که در آسمان خدا است و در زمین خدا است، و اوست راست کار و درست کردار در تدبیر امر خلایق، و دانا به مصالح ایشان» محکم ساخته آنچه را که خواسته نسبت به خلق خویش از همه اشخاص و صور که غیر یکدیگرند، ولیکن نه به واسطه مثالی که پیشی گرفته شده باشد به سوی آن (و بعضی گفته‌اند که مراد از مثال، صورت علمیه است، یعنی: خلق فرمود آنچه را که اراده نموده)، نه به صورت علمیه زائده که به سوی مراد، پیشی گرفته باشد (چه علم آن جناب انفعالی نیست و ماندگی و ملالی بر او داخل نشد. و در آفریدن آنچه آفریده در نزد خویش، و مراد، مانند عرش و کرسی است، تا به غیر اینها چه رسد. و احتمال دارد که مراد،

(۱). ناتوانی و رنجوری.

(۲). زخرف، ۸۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۵۵

جميع آفریدگان باشد و آخر کلام به جهت سجع زیاد شده باشد).

ابتدا فرمود به آنچه ابتدای به آن را اراده نمود، و موجود ساخت آنچه ایجاد آن را خواست. آنچه خواست بر وفق اراده کامله و حکمت بالغه از دو گروه سنگین عظیم القدر که جن و انس‌اند، تا آن که به سبب این آفرینش پروردگاری او را بشناسند، و فرمان‌برداری او در ایشان جای گیرد. ستایش می‌کنیم آن جناب را به همه ستایش‌ها که یکی از آن بیرون نباشد بر تمام نعمت‌های او (به وضعی که فردی از آن یاد نرود)، و از او طلب و خواهش می‌نماییم که ما را به راه‌های راست که به امور مطلوبه ما (که مراد از آن، مصادف با احکام و اخلاق است)، می‌رساند، هدایت فرماید، و از بدی‌های اعمال خود به او پناه می‌بریم، و به جهت گناهیانی که از ما پیش از این سر زده، آرزوی طلب آمرزش می‌نماییم، و توبه می‌کنیم.

و گواهی می‌دهیم که خدایی نیست، مگر خدای تعالی که تنهاست، و آن که محمد، بنده و رسول اوست، که او را به حق و راستی

پیغمبری فرستاده تا بر او دلالت نماید، و همه را به سوی او هدایت فرماید. پس به وساطت آن حضرت ما را از ضلالت هدایت فرموده، از گمراهی به راه رسانید، و به سبب او ما را از جهالت و نادانی خلاصی داد و رهانید. و هر که خدا و رسول او را فرمان برداری کند، رستگاری یافته؛ رستگاری بزرگ و به ثواب عظیمی رسیده. و هر که خدا و رسول او را نافرمانی نماید، زیان کرده؛ زبانی هویدا و سزاوار عذابی دردناک، یا درد آورنده شده.

پس مبالغه نمایید در جا آوردن آنچه بر شما واجب و لازم است، از شنیدن و قبول کردن و فرمان بردن، و خیرخواهی را پاک و پاکیزه نمودن، به وضعی که شائبه غش و خیانت در آن نباشد، و بار سنگین از دوش یکدیگر برداشتن و به دوش خود گرفتن، به طور خوشی که هیچ دلتنگی و منت در آن نباشد، و در اینها بر نفس خویش غالب شوید و آن را بکشید، و خویش را بر نفس‌های خود یاری دهید، به ملازمت راه راست (که از آن دست بر ندارید)، و به دوری کردن از امور ناخوش (که پیرامون آن نگردید)، و حق را در میان خویش جاری سازید، و در آن یکدیگر را یاری کنید، پیش از آن که به من رسد (یا آن که در باب حق، یاری شما به من نرسد که من به آن احتیاج ندارم)، و دست‌های ظالم بی عقل را بگریید و آن را از سر مظلوم کوتاه کنید. و امر به معروف و نهی از منکر را به عمل آورید، و فضل صاحبان را بشناسید. خدا ما و شما را به سبب هدایت، از بدی‌ها نگاه دارد، و ما و شما را پرهیزگاری ثابت بدارد، و از برای

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۵۶

باب نوادر

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۵۷

خود و شما طلب آمرزش می‌کنم از خدا».

## ۲۳. باب نوادر

۳۵۷ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از سیف بن عمیره، از آن که او را ذکر کرده، از حارث بن مُغیره نصری روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال شد از تفسیر قول خدای عزوجل «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (۱) (که مفسرین آن را ترجمه نموده‌اند به چند وجه: اولی آن که هر چیز فانی است و نیست شونده، مگر ذات او سبحانه. دوم آن که هر چیز به اعتبار امکان ذاتی فی حد ذاته هالک و معدوم است.

سوم آن که هر عمل باطل است، مگر آن عمل که به جهت رضای خدا قربة الی الله باشد. چهارم آن که هر صاحب عملی باطل و ضائع است، مگر آن کس که غرضش در عمل وجه الله باشد. و گفته‌اند که تعبیر کردن از ذات، به وجه (که عبارت است از رو) در کلام عرب بسیار است. و نیز تفسیر شده است به این که هر چیزی نابود می‌شود، مگر اصل و حقیقت آن چیز که عبارت از هویت آن است. بنابر آن که ضمیر در وجه به شیء که به معنی چیزی است برگردد، و نه آن که به سوی خدا راجع باشد، چنانچه اکثر علما چنین فهمیده‌اند، و ظاهر آیه نیز آن است).

راوی می‌گوید که: حضرت فرمود که: «سنیان در آن، چه می‌گویند؟» عرض کردم که می‌گویند: هر چیزی هلاک می‌شود، مگر روی خدا. حضرت فرمود: «سبحان الله! پاک و منزّه است خدا از امثال این نقایص. هر آینه گفته بزرگی را گفته‌اند جز این نیست که مقصود از این وجه، وجه خدا است که مردم از آن رو به خدا می‌روند.» (۲) (و مراد حضرت از وجه مذکور، حضرات معصومین اند که ابواب ایمانند، و مردم را به خدا می‌رسانند. و از جمله لطایف آن که، عدد وجه به حساب جمل، چهارده است چون عدد معصومین - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین -).

۳۵۸ / ۲. چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از صفوان جمال، از امام جعفر صادق

## علیه السلام در تفسیر قول خدای عزوجل «كُلَّ شَيْءٍ

(۱). قصص، ۸۸.

(۲). و وجه در لغت، به معنی رو است، و طور و طریقه و برابر و اول روز و آنچه مدد معاش از سلاطین و ملوک متعین می‌شود. (مترجم)

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۵۹

هَالِكُ إِلَّا وَجْهَهُ» که آن حضرت فرمود: «هر که بیاید خدا را به آنچه به آن امر فرموده از فرمان برداری محمد صلی الله علیه و آله، آن وجهی است که هلاک نمی‌شود. و همچنین فرمود که: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (۱)، یعنی: هر که فرمان برد رسول خدا را- که محمد است صلی الله علیه و آله- پس به حقیقت که خدا را فرمان برده».

(و ابن بابویه رحمه الله در کتاب توحید همین حدیث را ذکر کرده و بعد از ذکر محمد، ائمه بعد از آن حضرت علیهم السلام را نیز ذکر کرده و آخر حدیث در آن به این طریق است که پس حضرت خواند:

«مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ». و این ظاهرتر است).

۳/۳۵۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از ابو سلام نخاس، از بعضی از اصحاب ما، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

«ماییم دوتا دوتاهایی که خدا به پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله عطا فرموده».

(و مراد آن حضرت، تفسیر قول خدای تعالی است که: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» (۲)، یعنی: «و هر آینه به حقیقت که دادیم تو را هفت از دو تا دو تاها که مکرر شده‌اند، و قرآن بزرگ و بزرگوار را». و اکثر مفسرین این هفت را به هفت آیه تفسیر کرده‌اند، و گفته‌اند که: مراد از آن، سوره حمد است؛ چه آن، هفت آیه است و لهذا آن سوره را سبع المثنی نیز می‌گویند. و در وجه دوئیت آن گفته‌اند که، از آن راه است که در نماز لا اقل دو بار خوانده می‌شود، و خروج نماز وتر بر فرضی که از شفع جدا باشد، ضرری ندارد، یا به جهت آن است که اکثر الفاظ آن مکرر واقع شده، یا به جهت تکرار نزول آن است که یک بار در مکه نازل شده و یک بار در مدینه. و بنا بر آنچه آن حضرت فرموده می‌تواند که وجه هفت بودن ایشان، این باشد که نام‌های ایشان هفت است: علی و فاطمه و حسن و حسین و محمد و جعفر و موسی - سلام الله علیهم - و تتمه، مکرر است و وجه تکرار و دوئیت از اینجا معلوم می‌شود، یا دوئیت ایشان به اعتبار انضمام ایشان با قرآن باشد و احتمال دارد که مثنی از ثناء باشد؛ زیرا که ایشان ثنای خدا را به جا آوردند؛ چنانچه حق ثنای اوست به حسب طاقت بشری. تتمه حدیث آن که: حضرت فرمود: «و ماییم روی خدا و راه او (چه، خلاق به وساطت ما به خدا می‌رسند، و متوجه معارف الهی می‌شوند). و با این حال در میان شما

(۱). نساء، ۸۰.

(۲). حجر، ۸۷.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۶۱

می‌گردیم. و ماییم چشم خدا در میان آفریدگانش (که به واسطه ما به سوی ایشان می‌نگرند، نه چنانچه کند چشمان به وساطت عینک به خطوط نظر می‌کنند). و ماییم دست خدا که بر بندگان خویش به رحمت گشوده. می‌شناسیم هر که ما را شناسد، و نمی‌شناسیم هر که ما را نمی‌شناسد (و احتمال دارد که معنی این باشد که: هر که پیش از این در عالم ذر، ما را شناخت امروز نیز ما را می‌شناسد و هر که در آنجا ما را نشناخت، در اینجا نیز ما را نمی‌شناسد. و می‌تواند که مراد این باشد که: این اوصاف از برای ما

ثابت است؛ خواه مردم ما را به این اوصاف بشناسند و خواه نشناسند).

و پیشوایی پرهیزگاران از برای ما است» (که اهل تقوی به ما اقتدا می‌کنند در امور دین. و ظاهر این است که این فقره، تصحیف باشد که امامه‌الیقین به امامه‌المتقین بدل شده باشد.

علی بن ابراهیم در تفسیر خود، همین حدیث را به سندی دیگر از آن حضرت روایت کرده از اول حدیث تا آن که ذکر فرموده که: «هر که ما را شناسد، ما او را شناسیم. پس هر که ما را شناخت، یقین در پیش روی اوست و هر که ما را نشناسد، ما او را نشناسیم. پس هر که ما را نشناخت، آتش افروخته در پیش روی اوست». و مراد از یقین، مرگ است؛ چه آن، تحفه مؤمن است که از رنج دنیا خلاص می‌شود و به این شناخت منتفع می‌گردد و در بهشت جاودانی قرار می‌گیرد. و بعضی احتمال داده‌اند که مراد، این باشد که این معرفت که به دلیل حاصل شده به مشاهده و عین‌الیقین، از برای او حاصل خواهد شد. و به قرینه مقابله، اول ظاهرتر است.

و در توحید صدوق همین حدیث به سندی دیگر مذکور است، و در آخر آن چنین است که:

«هر که ما را شناسد، ما او را شناسیم و هر که ما را نشناسد، یقین در پیش روی اوست». و معنی احتمالی بنا بر آنچه در توحید است، مناسبت تمام دارد).

۴/۳۶۰. حسین بن محمد اشعری و محمد بن یحیی هر دو روایت کرده‌اند از احمد بن اسحاق، از سعید بن اسلم، از معاویه بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عزوجل: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» (۱)، یعنی: «خدا راست نام‌های نیکوتر، پس بخوانید او را به آنها»، که حضرت فرمود: «به خدا سوگند، ما این نام‌های نیکوتر خدا که خدا

(۱). اعراف، ۱۸۰.

تحفه‌الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۶۳

از بندگان عملی را قبول نمی‌فرماید، مگر به معرفت ما» (چه هر نامی، نشانه صاحب نام است و ذوات قدسیه ایشان نشانه‌های هویداست برای وجود ذات و صفات آن جناب).

۵/۳۶۱. محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از حسین بن حسن، از بکر بن صالح، از حسن بن سعید، از هبیب بن عبدالله، از مروان بن صبح روایت کرده است که گفت:

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «خدای تعالی ما را آفرید، پس آفرینش ما را نیکو گردانید، و ما را تصویر نمود و نگاشت. پس صورت‌های ما را نیکو ساخت و ما را در میان بندگان خود چشم خویش گردانید، و زبان گویای خویش در میانه خلایق (چه، ایشان چون زبان اوامر و نواهی او را به مردمان می‌رسانند) و دست خود که بر بندگان به رأفت و رحمت گشوده، و وجه خود که مردم از آن رو به او می‌روند، و به جنابش می‌رسند، و درهای معرفت خویش که بر او دلالت می‌کنند، و خزینه‌داران خویش در آسمان و زمین، و به واسطه ما درختان میوه آوردند و میوه‌ها رسیدند، و جوی‌ها روان شدند، و به ما باران از آسمان (یا از جانب آن)، فرود می‌آید، و گیاه از زمین می‌روید، و به عبادت ما خدا معبود شد. و اگر ما نمی‌بودیم، کسی خدا را عبادت نمی‌نمود» (چه، اساس بندگی را ایشان به مردم تعلیم دادند).

۶/۳۶۲. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل بن بزیر، از عمویش حمزه بن بزیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در فرموده خدای عزوجل: «فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ» (۱)، یعنی: «پس آن هنگام که ما را سخت خشمناک و اندوهگین ساختند، از ایشان کینه کشیدیم»، که آن حضرت فرمود: «خدای عزوجل اندوه نمی‌خورد و خشم نمی‌گیرد چون اندوه و خشم ما، ولیکن آن جناب دوستانی چند را از برای خود آفریده که اندوه می‌خورند و خشم می‌گیرند و خشنود می‌گردند، و ایشان آفریدگانی چنداند که خدا ایشان را پرورش داده و می‌دهد. پس خدا خشنودی ایشان را خشنودی خویش و خشم ایشان را



خشم خویش گردانیده؛ زیرا که آن جناب ایشان را خوانندگان مردمان به سوی خویش و رهنمایان بر خویش قرار داده، و از برای همین، چنین بلند مرتبه شده‌اند که به مرتبه اتحاد و یگانگی رسیده‌اند.  
و مقصود خدا این نیست که این اندوه و خشم، به خدا می‌رسد چنانچه به آفریدگانش

(۱). زخرف، ۵۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۶۵

می‌رسد، ولیکن همین که مذکور شد، معنی آن چیزی است که فرموده. و در حدیث قدسی فرموده که: هر که دوستی از دوستان مرا اهانت رساند و خوار گرداند، پس به حقیقت که با من مبارزه نموده است، «۱» به جنگ با من، و مرا به سوی آن خوانده (حاصل آن که مَهین (مُهین)، به میدان من آمده و مرا مبارز می‌طلبد) و فرموده است که: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (۲). و فرموده که: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (۳)، یعنی: «به درستی که آنان که با تو بیعت می‌کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند. دست خدا در بالای دست‌های ایشان است» (و مراد، دست پیغمبر است که در حکم دست خدا است. چه، آن جناب منزله است از اعضا و جوارح که از صفات اجسام است).

پس این و هر چه مانند این باشد، بر وجهی است که برای تو ذکر کردم. و همچنین است خشنودی و خشم خدا و غیر اینها، از هر چه باشد که به این شباهت داشته باشد در این که اتصاف خدا به آن روا نباشد، و اگر چنین باشد که خشم و اندوه و دلتنگی به خدا رسد، با آن که آن جناب همان است که اینها را آفریده و ایجاد فرموده، هر آینه جایز است از برای آن که این سخن را می‌گوید که بگوید که: حضرت آفریدگار در روزگاری هلاک می‌گردد، و نیست و نابود می‌شود؛ زیرا که چون خشم و دلتنگی بر او داخل گردد، تغییر مزاجی در او راه یابد، و چون تغییر در او راه یابد، بر او ایمن نمی‌توان بود از هلاکت. بعد از اینها ناخوشی دیگر لازم می‌آید که هستی دهنده از آن که او را هستی داده، و قادر و توانا از آن که بر او توانایی می‌توان داشت، و آفریدگار از آفریده شده شناخته نشود، و کسی نتواند که او و ایشان را از یکدیگر تمیز دهد. خدا برتر است از این گفتار و اعتقاد؛ برتری بزرگ. بلکه اوست که چیزها را آفریده، بی آن که حاجتی به آنها داشته باشد. پس هرگاه آفرینش برای احتیاج نباشد، باید که اندازه و چون و چگونگی را در باب آن جناب ممتنع و محال شمرد. پس بفهم اگر خدای تعالی خواسته باشد.

۷/۳۶۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر، از محمد بن حمران، از اسود بن سعید که گفت در خدمت امام محمد باقر علیه السلام بودم پس آن حضرت شروع فرمود که- / می‌فرمود از روی ابتدا که خود آغاز نمود بی آن که من او را سؤال

(۱). و مبارزه از میان صف بیرون شدن است از برای جنگ. (مترجم)

(۲). نساء، ۸۸.

(۳). فتح، ۱۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۶۷

کنم که- /: «ماییم حجت خدا، و ماییم در علم و توحید خدا، و ماییم زبان خدا، و ماییم روی خدا، و ماییم چشم خدا در میانه آفریدگانش، و ماییم والیان امر خدا در میان بندگانش».

۸/۳۶۴. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از احمد بن محمد بن محمد بن ابی نصر، از حسن جمال روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا هاشم بن ابی عمار جنبی و گفت: شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که می‌فرمود: «منم چشم خدا، و منم دست خدا، و منم



جنب و پهلوی خدا، و منم در علم و توحید خدا».

۹/۳۶۵. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از عمویش حمزه بن بزیع، از علی بن شویید، از ابوالحسن حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده است در قول خدای عزوجل: «یا حَشْرَتِی عَلِی مَا فَرَطْتُ فِی جَنْبِ اللّٰهِ» (۱)، یعنی: «به جهت کراهت و نخواستن آن که در نزد دیدن عذاب نفسی، بگوید که: ای افسوس و پشیمانی بر تقصیر و کوتاهی کردن من در باب جنب خدا» (یعنی: در جانب و حق او، یا در امر یا در طلب قرب جوار او، یا طریقه‌ای که موصل به رضای او باشد)، که آن حضرت فرمود: «جنب خدا، امیر المؤمنین علیه السلام است و همچنین آنچه بعد از او بوده، از اوصیای پیغمبر در این مکان بلند و مرتبه ارجمندند تا آن که امر به آخر ایشان منتهی شود» (و چه مرتبه از این بلندتر که کسی، جنب الله باشد که تفریط در شأن او موجب حسرت باشد در روز قیامت. و جنب، در لغت، به معنی امیر نیز آمده؛ چه ایشان از جانب ملک الملوک امراءند بر مملو کین او).

۱۰/۳۶۶. حسین بن محمد، از مَعْلَى بن محمد، از محمد بن جمهور، از علی بن صلت، از حکم و اسماعیل - پسران حبیب - از بُرید عَجَلِی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «خدا به وساطت ما پرستیده شد، و به سبب ما شناخته شد، و به جهت ما به یگانگی او - تبارک و تعالی - اقرار شد، و محمد، حجاب و پرده خدای تبارک و تعالی است که واسطه میان او و خلایق است».

۱۱/۳۶۷. بعضی از اصحاب ما، از محمد بن عبدالله، از عبدالوهاب بن بشر، از موسی بن قادم، از سلیمان، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که گفت: آن حضرت را از قول خدای عزوجل سؤال کردم که: «وَمَا ظَلَمْنَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (۲)، یعنی: «و بر ما

(۱). زمر، ۵۶.

(۲). بقره، ۵۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۶۸

باب در بیان جواز بداء بر خدا

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۶۹

ستم نکردند در ستمی که کردند، ولیکن عادت ایشان این بود که بر نفس‌های خویش ستم کنند». حضرت فرمود: «خدا از آن بزرگ‌تر و بزرگوارتر و استوارتر است که مظلوم شود؛ که کسی بر او ظلم و ستم تواند نمود، ولیکن آن جناب ما را به نفس خود آمیخته و مخلوط گردانیده. پس ستمی را که بر ما واقع شود، ستم بر خود و ولایت و دوستی با ما را دوستی با خود قرار داده، از آنجا که می‌فرماید: «إِنَّمَا وَئِيكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ الَّذِيْنَ آمَنُوا» (۱)، یعنی: جز این نیست که صاحب اختیار و اولی به تصرف و حاکم بر امور دینی و دنیوی شما، خدا است و رسول او - که محمد است - و آن کسانی که ایمان آوردند»، حضرت فرمود: «یعنی ائمه از ما بعد از آن». در موضع دیگر فرمود: «وَمَا ظَلَمْنَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» پس مثل آن را ذکر فرمود.

## ۲۴. باب در بیان جواز بداء بر خدا «۲»

۱/۳۶۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حِجَال، از ابو اسحاق (یعنی ثعلبه) از زراره، از امام محمد باقر، یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «خدا پرستیده نشد به چیزی مانند بداء و تصدیق به جواز و وقوع آن».

۲/۳۶۹. و در روایت ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام چنین است که آن حضرت فرمود: «تعظیم خدا نشد به چیزی که مانند بداء باشد».

۳/۳۷۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم و حفص بن بختری و غیر ایشان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در این آیه «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» «۳»، یعنی: «پاک می‌کند خدا نقش آنچه را خواسته باشد و صلاح بداند، از لوح محو و اثبات می‌نماید در آن، صورت آنچه را که خواسته و مصلحت بیند».

(۱). مائده، ۵۵.

(۲). و بداء بر وزن سلام، به معنی ظاهر شدن چیزی است که پیش از آن، پوشیده و پنهان باشد و آن، بر خدا روا نیست، ولیکن چون در لوح محو و اثبات، تغییر و تبدیل در امور به هم می‌رسد، این تغییر را بداء می‌گویند و بر خدا روا است، چون این تغییر، در حقیقت بداء نیست، بلکه بداء نما است و آنچه در احادیث در باب جواز بداء بر خدا وارد شده، مراد از آن، قسم دوم است. و اما قسم اول در امتناع آن در باب خدا، اشکالی نیست؛ زیرا که مستلزم جهل است و جهل بر خدا محال است. (مترجم)

(۳). رعد، ۳۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۷۱

فرمود که: «آیا محو می‌شود مگر آنچه ثابت باشد، و آیا اثبات می‌توان نمود، مگر آنچه نباشد».

۴/۳۷۱. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «خدا هیچ پیغمبری را به پیغمبری مبعوث نمی‌گردانید، مگر آن که در باب سه خصلت از او عهد و پیمان می‌گرفت:

یکی آن که اقرار داشته باشد از برای او به بندگی و پرستش، و دیگر آن که (به یگانگی آن جناب قائل باشد و) شریک‌ها از برای او قرار ندهد (و از آنها دست بردارد، به وضعی که هرگز رو به ایشان نرود)، و آن که اعتراف کند که خدا هر چه را که خواهد پیش اندازد، می‌اندازد، و هر چه را که خدا به تأخیر افکند، می‌افکند».

۵/۳۷۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن بکیر، از زراره، از حرمان، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که از آن حضرت سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ» «۱»، یعنی: «خدا حکم فرموده مدتی را و مدتی نام برده شده در نزد اوست». حضرت فرمود که: «اجل، بر دو قسم است: یکی اجل محتوم (که خدا آن را واجب ساخته و محکم گردانیده و حکم فرموده)، و دیگری، اجل موقوف است» (که توقف دارد بر هستی و نیستی چیزی).

۶/۳۷۳. احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از علی بن اسباط، از خلف بن حماد، از ابن مسکان، از مالک جهنی روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا» «۲» (و در قرآن به جای «أولم ير الانسان: «أو لا يذكر» واقع است و این اشتباه باید که از غیر راوی اصل، که مالک است، ناشی شده باشد؛ چه تقریر قولی معصوم در حکم قول معصوم است و حمل آن بر اشاره‌ای به سوی مضمون آیه به بعید است). و ترجمه آن بنا بر آنچه در قرآن است، این است که: «آیا نمی‌اندیشد و یاد نمی‌کند آدمی آن که ما آفریدیم او را پیش از این و حال آن که چیزی نبود».

راوی می‌گوید که: حضرت فرمود که: «نه مقدر بود، و نه مکون» (یعنی خدا او را تقدیر

(۱). انعام، ۲.

(۲). نص قرآن سوره مریم، آیه ۶۷ چنین است: «أَوْ لَوْلَا ذِكْرُ الْإِنْسَانِ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا» و در سوره یس، آیه ۷۷ چنین است: «أَوْ لَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ».

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۷۳

و اندازه نفرموده بود و هستی و وجود نداده بود).

و مالک گفت که: از آن حضرت سؤال کردم از تفسیر قول خدای تعالی: «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكَورًا» (۱)، یعنی: «آیا آمد (و مراد، این است که به تحقیق آمد) بر آدمی هنگامی از روزگار که نبود چیزی یاد شده؟» (که کسی او را یاد نمی نمود)، پس حضرت فرمود که: «مقدّر الوجود بود (که در لوح محفوظ تقدیر وجود او شده بود)، ولیکن مذکور نبود» (و کسی او را یاد نمی نمود).

۷/۳۷۴. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از ربیع بن عبدالله، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود: «علم، بر دو قسم است: یکی علمی است که در نزد خدا مخزون است، که هیچ کس را بر آن مطلع نساخته و دیگر، علمی است که به فرشتگان و رسولان خویش تعلیم فرموده. پس آنچه به فرشتگان و رسل خویش آموخته، البته در خارج موجود می شود و خدا خود و فرشته‌ها و رسول‌های خود را به دروغ نمی اندازد (و چنان نمی کند که در نزد غیر، دروغ گو در آیند). و علمی که در نزد خودش مخزون است، آنچه خواهد از آن مقدم می دارد، و آنچه خواهد از آن به تأخیر می اندازد، و آنچه خواهد ثابت می گرداند».

۸/۳۷۵. و به همین اسناد، از حماد، از ربیع، از فضیل روایت است که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «از جمله امور، اموری چند است که موقوف است در نزد خدا که مقدم می دارد از آنها و مؤخر می اندازد از آنها، آنچه را که خواسته باشد».

۹/۳۷۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از جعفر بن عثمان، از سماعه، از ابو بصیر و وهیب بن حفص، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «خدا را دو علم است: یکی علم مکنون و مخزون (که از غیر خویش پوشیده)، و کسی آن را نمی داند، مگر آن جناب و بداء از این علم تحقق می یابد. و دیگر، علمی است که به فرشتگان و رسولان و پیغمبران خویش تعلیم داده، و ما آن را می دانیم».

۱۰/۳۷۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حسن بن محبوب،

(۱). انسان، ۱.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۷۵

از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «خدا را در چیزی بداء به هم نرسید، مگر آن که در علم آن جناب بود که بداء به هم می رسد و آن را تغییر می دهد، پیش از آن که بداء از برای او به هم رسد».

۱۱/۳۷۸. از او، از حسن بن علی بن فضال، از داود بن فرقد، از عمرو بن عثمان جُهَنی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود: «به درستی که از برای خدا، بداء نمی شود از جهل» (یعنی: در آنچه تغییر می دهد، جهالتی نداشته که بعد از آن دانسته باشد، بلکه تغییر از روی مصلحت است).

۱۲/۳۷۹. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از منصور بن حازم روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم که: آیا می شود که امروز چیزی موجود شود که دیروز در علم خدا نبوده باشد؟ حضرت فرمود: «نه، هر که این سخن را بگوید، خدا او را خوار و رسوا گرداند».

عرض کردم که: مرا خبر ده که آیا چنین نیست که آنچه بوده و آنچه خواهد بود تا روز قیامت، همه در علم خدا باشد؟ فرمود: «بلی، چنین است و چنین بود پیش از آن که خلائق را بیافریند».

۱۳/۳۸۰. علی، از محمد، از یونس، از مالکک جهنی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «اگر مردم می‌دانستند که در قول به بداء و اعتقاد داشتن به جواز آن، چه قدر ثواب است، از سخن گفتن در آن سستی نمی‌ورزیدند».

۱۴/۳۸۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از بعضی از اصحاب ما، از محمد بن عمرو کوفی - برادر یحیی - از مُرَازِم بن حکیم که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هرگز هیچ پیغمبری به منصب پیغمبری نمی‌رسید (یا آن که خدا او را به پیغمبری نمی‌فرستاد)، تا آن که از برای خدا پنج خصلت اقرار می‌کرد و آن: اقرار به بداء است و مشیت و سجود و عبودیت و طاعت».

۱۵/۳۸۲. و به همین اسناد، از احمد بن محمد، از جعفر بن محمد، از یونس، از جهم بن ابی جهمه، از آن که او را حدیث کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «به درستی که خدای عزوجل محمد صلی الله علیه و آله را خبر داد به آنچه بوده، از آن زمان که دنیا بر پا شده، و به آنچه خواهد بود تا آن که دنیا تمام شود. و خبر داد او را به محتوم از آنها تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۷۷

که تغییر و تبدیل در آن راه ندارد، و در آنچه غیر آن بوده بر آن، استثنا فرمود» (یعنی: فرمود که: اگر خواسته باشم چنین خواهد بود، و اگر نخواهم تغییر می‌دهم).

۱۶/۳۸۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ریان بن صیلت روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السلام که می‌فرمود: «خدا هرگز پیغمبری را مبعوث نگردانید، مگر با تحریم شراب (که آن را حرام داند) و با اقرار به بداء از برای خدا».

۱۷/۳۸۴. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد روایت کرده است که از امام علی نقی علیه السلام سؤال شد که علم خدا چگونه است؟ حضرت فرمود که: «دانست و خواست و اراده نمود، و تقدیر کرد و اندازه فرمود (که طول و عرض و عمق و باقی مشخصات آن مقدر را معین گردانید)، و حکم فرمود به وجود، و امضای حکم خویش نمود (که آن را نافذ و جاری ساخت)، پس امضا فرمود آنچه را حکم فرموده بود، و حکم کرد به آنچه تقدیر کرده بود، و تقدیر نمود آنچه را که اراده نموده بود، و همچنین اراده نمود آنچه را که خواسته بود. پس به سبب علم آن جناب، مشیت و خواست تحقق یافت، و به مشیت او، اراده به هم رسید و به اراده‌اش تقدیر موجود شد، و به تقدیر وی، قضا حادث گردید، و به قضایی که فرمود، امضا به عمل آمد، و علم بر مشیت پیشی دارد، و مشیت در مرتبه دوم و اراده در مرتبه سوم است، و تقدیر واقع می‌شود بر آن قضا که با امضا باشد».

پس از برای خدا - تبارک و تعالی - بداء جایز است و آنچه دانسته در هر زمان که خواسته باشد، و در آنچه اراده فرموده به جهت تقدیر فرمودن چیزها. پس چون قضایی که با امضاست واقع شود، بدائی بعد از آن نباشد. پس علم تعلق به معلوم می‌گیرد، پیش از بودن آن، و مشیت تعلق دارد به آنچه ایجاد آن را خواسته، پیش از وجود آن در خارج، و اراده متعلق است به مراد، پیش از قیام و بر پاشدنش در آن و تقدیر این معلومات پیش از آن است که بعضی از آنها از بعضی جدا شود، یا پاره‌ای از آنها به پاره‌ای پیوند شود و بچسبد در خارج و در وقتی از اوقات».

(مثال آنچه حضرت فرموده، چون بلندی آسمان، و پستی زمین، و قرار دادن بعضی چیزها در زمانی و بعضی از آن در زمان دیگر، و اتصال بعضی از اجسام به بعضی، و ایجاد چیزهای بسیار در یک زمان) و حضرت فرمود: «قضایی که با امضا باشد، محکم و در هم بافته است (که تغییر و تبدیل در آن نمی‌شود، از هر چه باشد) از مفعولات و معمولات محکمه که

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۷۸

باب در بیان آن که در آسمان و زمین چیزی ...

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۷۹

به عمل آمده، و صاحبان اجسام‌اند که به حواس درک می‌شوند از صاحبان رنگ و بو و وزن و کیل و پیمانه و آنچه بجنبند بر روی زمین و آنچه آن را در نوردد؛ از آدمیان و جنیان و مرغان و درندگان و غیر آن، از آنچه به حواس، درک آن ممکن باشد که از برای خدای تبارک و تعالی در هر یک از آن بدها جائز است، مادام که در خارج موجود نباشد.

پس هرگاه آن مفهوم که ادراک می‌شود، در خارج واقع شود، بدائی نمی‌باشد و خدا می‌کند آنچه را که خواسته باشد؛ از بدها و امضا. پس خدا به علم، همه چیز را دانسته، پیش از بودن آنها و به مشیت، صفات و حدود و کیفیت ایجاد آنها را پیش از بروز دادن آنها شناخته که به آن وضعی که خواسته، قرار داد فرموده و به اراده آنها را در رنگ‌ها و صفاتی که دارند، تمیز داده، و به حسب این، بعضی را از بعضی ممتاز و جدا ساخته و به تقدیر، روزی‌های آنها را معین و مقدر ساخته، و اول و آخر آنها را به حسب زمان شناخته، و به قضا، مکان‌های ایشان را برای مردمان ظاهر گردانیده، و ایشان را بر آن دلالت فرموده، و به امضا علت‌های آن را (از علت مادی و فاعلی و صوری) شرح و بیان نموده، و امر آنها را ظاهر و هویدا کرده و این ایجاد (به ترتیب امور شش‌گانه) تقدیر و اندازه‌ای است که خداوند غالب بر همه چیز و دانا به همه آنها مقرر فرموده.

## ۲۵. باب در بیان آن که در آسمان و زمین چیزی نمی‌باشد، مگر به هفت چیز

۱/۳۸۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید و محمد بن خالد، همه، از فضالة بن ایوب، از محمد بن عماره، از حریر بن عبدالله و عبدالله بن مسکان، هر دو از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «چیزی موجود نمی‌شود در زمین و نه در آسمان، خواه از افعال خدا باشد و خواه از افعال بندگان، مگر به این خصلت‌های هفت‌گانه که عبارت است از: مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن (یعنی منع و زجر نرفرمودن) و نوشته (که ثبوت در لوح محفوظ است) و اجل (که مراد از آن وقت معین است). پس هر که گمان کند که قدرت دارد بر آن که یکی از اینها را به هم زند، یا کم کند، کافر است.»

و علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن حفص، از محمد بن عماره، از حریر بن عبدالله و ابن مسکان مثل این را روایت کرده است.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۸۰

باب در بیان مشیت و اراده خدا

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۸۱

۲/۳۸۶. و نیز روایت کرده از پدرش، از محمد بن خالد، از زکریا بن عمران، از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام که فرمود: «چیزی موجود نمی‌شود در آسمان‌ها و نه در زمین، مگر به هفت چیز: به قضا و قدر و اراده و مشیت و کتاب و اجل و اذن (به آن معانی که مذکور شد). پس هر که غیر از این را گمان کند، بر خدا دروغ گفته»، یا فرموده که: «بر خدای عزوجل رد کرده است.»

## ۲۶. باب در بیان مشیت و اراده خدا «۱»

۱/۳۸۷. علی بن محمد بن عبدالله، از احمد بن عبدالله، از پدرش، از محمد بن سلیمان دیلمی، از علی بن ابراهیم هاشمی روایت کرده است که گفت: از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام شنیدم که می‌فرمود: «چیزی نمی‌باشد، مگر آنچه خدا

خواست و اراده نمود و اندازه فرمود و حکم کرد». عرض کردم که: معنی خواست چیست؟ فرمود: «ابتدا فرمودن به فعل». عرض کردم که معنی اندازه و قدر چه چیز است؟ فرمود: «اندازه نمودن چیزی از درازی و پهنای آن». عرض کردم که معنی حکم کرد چیست؟ فرمود که: «چون حکم کند، امضا و اجرای آن می‌فرماید. پس این قضا و حکم، چیزی است که آن را رد نمی‌توان نمود» (چه قضا عبارت است از عزمی که فعل از آن جدا نمی‌باشد).

۲/۳۸۸. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از ابان، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که آنچه واقع می‌شود، خدا آن را خواسته و اراده نموده و تقدیر فرموده و حکم کرده؟ فرمود: «بلی». عرض کردم که با همه اینها آن را دوست داشته؟ فرمود: «نه». عرض کردم: و چگونه خواسته و اراده نموده و تقدیر فرموده و حکم کرده و دوست نداشته؟ فرمود که: «همچنین به سوی ما بیرون آورده و به ما رسیده است».

۳/۳۸۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از واصل بن سلیمان، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود:

(۱). هر دو به معنی خواستن است، ولیکن در میانه این دو فرقی هست؛ چه ممکن است که مشیت باشد و اراده نباشد، چنانچه در باب روزه‌دار پرهیزگاری که گرسنه و تشنه باشد در روز ماه مبارک رمضان ظاهر است؛ زیرا که طعام و شراب می‌خواهد و اراده ندارد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۸۳

«خدا، به چیزی امر فرموده و آن را نخواسته، و چیزی را خواسته و به آن امر نفرموده (یعنی:

نهی فرموده). شیطان را امر فرمود که به جهت آدم سجده به جا آورد، و خواست که سجده نکند، و اگر می‌خواست که سجده کند (یعنی به خواست حتمی و جبری)، هر آینه شیطان سجده می‌کرد. و آدم را نهی نمود از خوردن آن درخت معهود، و خواست که از آن بخورد (یعنی: به خواست تخیری)، و اگر می‌خواست به خواست حتمی آدم آن را نمی‌خورد».

۴/۳۹۰. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از مختار بن محمد همدانی و محمد بن حسن، از عبدالله بن حسن علوی، هر دو، از فتح بن یزید جرجانی، از امام رضا علیه السلام که آن حضرت فرمود: «خدا را دو اراده و دو مشیت است: یکی اراده حتمی (و حتم به معنی محتوم است، یعنی: محکم ساخته و واجب گردانیده و به آن حکم فرموده)، و دیگری اراده عزمی (و مراد از آن، این است که اراده فرموده که مکلف افعال خویش را به اختیار خود به جا آورد، نه به جبر). و به این اراده، گاهی نهی از چیزی می‌فرماید و حال آن که می‌خواهد که به عمل آید، و به چیزی امر می‌کند و نمی‌خواهد که به عمل آید. آیا ندیدی و ندانستی که آن جناب آدم و زن او را نهی فرمود که از آن درخت معهود بخورند، و آن را می‌خواست، و اگر نمی‌خواست که بخورند، مشیت و خواست ایشان بر خواست خدای تعالی غالب نمی‌شد. و ابراهیم را امر فرمود که اسحاق را سر بُرد و نمی‌خواست که او را سر بُرد و اگر می‌خواست، خواست ابراهیم بر خواست خدای تعالی غالب نمی‌گردید».

(آنچه در این حدیث مذکور است از امر به سر بردن اسحاق، خلاف مشهور است و شاید که وجه آن، تقیه باشد و احتمال غیر از این در آن می‌رود. و حق آن است که امر به سر بردن اسماعیل بود).

۵/۳۹۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از دُرست بن ابی منصور، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «گاه است که خدا خواسته و اراده فرموده، ولیکن دوست نداشته و نپسندیده. و بیان این آن است که: خواسته که چیزی نباشد مگر به علم او (به این که آنچه نمی‌داند نباشد، و آنچه نمی‌داند آن است که نباشد، چون شریک و فرزند و زن از برای آن جناب)، و مثل این را اراده فرموده و دوست نداشته که گفته شود که خدا یکی از سه خدا

است (چنانچه طائفه نسطوریه از نصاری می گویند و عیسی و مریم مادرش را نیز خدا می دانند). و کفر را از برای بندگان خویش

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۸۴

باب در بیان ابتلا و اختیار

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۸۵

نپسندیده است».

۶/۳۹۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده است که گفت: ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: «خدا (در حدیث قدسی) فرموده که: ای فرزند آدم، به خواست من، تو چنان شدی که می خواهی از برای خویش آنچه می خواهی (یعنی: خواست تو، از خواست من است) و به قوت و توانایی که به تو دادم، فریضه‌ها و واجبات مرا به جا آوردی و به نعمت من بر نافرمانی من توانایی به هم رسانیدی؛ چرا که من تو را شنوا و بینوا و توانا گردانیدم «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» (۱)»، یعنی: «آنچه به تو رسد از نیکی، پس از جانب خدا است و آنچه به تو رسد از بدی پس از نفس تو است». و این که مذکور شد، از برای آن است که من سزاوارترم به حسنات و نیکی‌های تو از تو، و تو سزاوارتری به بدی‌ها و گناهان خویش از من، و آن، به این سبب است که من سؤال کرده نمی‌شوم، از آنچه می‌کنم (یعنی: بندگان نمی‌توانند که از من بپرسند که چرا چنین کردی؟ چه، هر چه کنم عین حکمت و مصلحت است). و ایشان پرسیده شوند از آنچه می‌کنند».

## ۲۷. باب در بیان ابتلا و اختیار (که به معنی آزمودن است)

۱/۳۹۳. علی بن ابراهیم بن هاشم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از حمزه بن محمد طیار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:

«هیچ هم و غم و تنگ گیری و تنگی و هیچ شادی و خرمی و گشایشی نیست، مگر آن که خدا را در آن مشیت و قضا و آزمایشی است که با بندگان به طریق اهل امتحان رفتار می‌کند».

۲/۳۹۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از فضالة بن ایوب، از حمزه بن محمد بن طیار، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «چیزی نیست از آنچه خدا به آن امر فرموده، یا از آن نهی نموده، که در آن گرفتگی یا گشایشی باشد، مگر آن که خدای عزوجل را در آن آزمایش و قضایی هست».

(۱). نساء، ۷۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۸۶

باب در بیان سعادت و شقاوت

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۸۷

## ۲۸. باب در بیان سعادت و شقاوت (که به معنی نیک بختی و بد بختی است)

۱/۳۹۵. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از صفوان بن یحیی، از منصور بن حازم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «به درستی که خدا نیک بختی و بد بختی را آفرید، پیش از آن که خلق خود را بیافریند. پس هر که خدا او را نیک بخت آفرید، هرگز او را دشمن ندارد، و اگر بدی را به عمل آورد، عمل او را دشمن دارد و او را دشمن ندارد،



و اگر آن آفریده بدبخت باشد، هرگز او را دوست ندارد، و اگر کردار شایسته از او سرزند، آن کردار را دوست دارد، و او را دشمن دارد، به جهت آنچه به سوی آن باز می‌گردد. پس هرگاه خدا چیزی را دوست دارد، هرگز آن را دشمن ندارد و هرگاه چیزی را دشمن دارد، هرگز آن را دوست ندارد».

۲/۳۹۶. و علی بن محمد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته، از شعیب عرقوفی، از ابوبصیر که گفت: در پیش روی امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم که کسی آن حضرت را سؤال نمود و عرض کرد که: یا ابن رسول الله، فدای تو گردم، از کجا شقاوت و بدبختی اهل معصیت را دریافته، یا خدا آن را با ایشان ملحق ساخته، تا آن که حکم فرموده از برای ایشان در علم خویش، به آن که ایشان را بر کارشان عذاب فرماید؟ حضرت علیه السلام فرمود که: «ای سائل، حکم خدای عزوجل چنان است که کسی از خلائق برای آن، به حقی که دارد قیام نمی‌تواند نمود. پس چون به این حکم فرمود (یعنی در تکلیف اول در روز میثاق)، توانایی بر معرفت خویش را به اهل محبت و دوستان خود بخشید، و سنگینی عمل را از ایشان برداشت، به حقیقت آنچه ایشان اهل و سزاوار آن بودند، و بخشید به اهل معصیت توانایی معصیتی که از ایشان سر می‌زند، به جهت سبقت علم آن جناب در باب ایشان و منع فرمود از ایشان توانستن و سهولت قبول را که از او پذیرند. پس موافقت نمودند با آنچه از برای ایشان در علم خدا پیشی گرفته بود و نتوانستند که حالتی را بیاورند که ایشان را از عذاب خدا برهاند (به این که حقیقت و ماهیت خویش را بگردانند و ارواح خود را از جنس ارواح نیک بختان قرار دهند) زیرا که علم آن جناب به حقیقت تصدیق (که تغییر در آن به هم نرسد)، سزاوارتر است و همین بخشش مذکور به هر دو گروه، معنی آن است که «خدا خواست آنچه خواست». و این سر خدا است» (که هر کسی آن را نمی‌فهمد).

۳/۳۹۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش،

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۸۸

باب در بیان خیر و شر

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۸۹

از نصر بن سُوید، از یحیی بن عمران حلبی، از مُعلی بن ابی عثمان، از علی بن حنظله، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: «گاه است که نیک بخت در آورده می‌شود در راه بدبختان؛ به مرتبه‌ای که مردمان می‌گویند که: چه بسیار شباهت به بدبختان دارد، بلکه او از جمله ایشان است. بعد از آن، نیک بختی او را در می‌یابد. و گاه است که بدبخت در آورده می‌شود در راه نیک‌بختان، به مرتبه‌ای که مردمان می‌گویند که: چه بسیار شباهت دارد به نیک‌بختان، بلکه او از جمله ایشان است. بعد از آن، بدبختی او را دریابد. به درستی که هر که خدا او را نیک بخت نوشته باشد، ختم می‌شود از برای او به نیک بختی و آخر کارش به سعادت منتهی می‌گردد؛ و هر چند که از دنیا باقی نماند از برای او، مگر زمانی اندک که عبارت است از زمان مابین دو بار دوشیدن شتر در یک ساعت. (و در طرف بدبختی نیز چنین است و به جهت وضوح، به قرینه مقابله، حضرت آن را بیان فرموده است).

## ۲۹. باب در بیان خیر و شر (که به معنی خوبی و بدی است)

۱/۳۹۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده از احمد بن محمد بن خالد، از ابن محبوب و علی بن حکم، از معاویه بن وهب که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که از جمله آنچه خدا به سوی موسی علیه السلام وحی فرمود و بر او در تورات فرو فرستاد، این بود که: منم خدا که هیچ خدایی نیست، مگر من. خلائق را آفریدم، و خیر را خلق کردم، و آن را جاری ساختم بر دست‌های آن که او را دوست داشتم، و اجرای آن بر دست او خواستم.

پس خوشا حال کسی که من آن را بر دست‌های او جاری ساختم. و منم خدا که هیچ خدایی نیست، مگر من. خلافت را آفریدم، و شر را خلق کردم و آن را جاری ساختم بر دست‌های آن که او را اراده کردم. پس وای بر کسی که من آن را بر دست‌های او جاری ساختم».

۲/۳۹۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن حکیم، از محمد بن مسلم که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که در بعضی از آنچه خدا فرو فرستاده از کتاب‌های خویش، مذکور است که: منم خدا، که خدایی نیست غیر از من. خیر و شر را آفریدم. پس خوشا حال کسی که خیر را بر دست او جاری کنم، و وای بر آن کس که شر را بر دست او روان گردانم. و وای بر آن که بگوید که: این چگونه می‌شود و این چگونه می‌شود؟» (یعنی از روی انکار

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۹۰

باب در بیان ابطال جبر و قدر و اثبات امر بین الامرین

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۹۱

چنانچه بیاید).

۳/۴۰۰. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از بکار بن کزدم، از مفضل بن عمر و عبدالمؤمن انصاری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «خدای عزوجل فرموده که: منم خدا، که نیست خدایی مگر من، که خالق خیر و شرم. پس خوشا حال کسی که خیر بر دست‌های او جاری سازم، و وای بر کسی که شر بر دست‌های او جاری کنم. و وای بر کسی که می‌گوید: این چگونه می‌شود؟».

یونس که از جمله راویان این حدیث است گفته که: یعنی آن که این را انکار می‌کند؛ نه آن که در آن تفقه و طلب دانش می‌نماید.

### ۳۰. باب در بیان ابطال جبر و قدر و اثبات امر بین الامرین «۱»

۱/۴۰۱. علی بن محمد روایت کرده است، از سهل بن زیاد و اسحاق بن محمد و غیر ایشان و آن را مرفوع ساخته‌اند، که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام بعد از مراجعت از جنگ صفین، در مسجد کوفه نشسته بود که ناگاه مرد پیری رو آورد و به خدمت آن حضرت آمد و در پیش رویش به زانو در آمده، بر هیئت نشستن خصوم «۲» در نزد قاضیان، بر سر پا نشست. پس به آن حضرت عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، ما را خبر ده از رفتن ما به سوی مردم شام و جنگ با ایشان که آیا به قضا و قدر خدا بود یا نه؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «بلی ای شیخ، بر تلی بالا- نرفتید و در درون رودخانه‌ای فرود نیامدید، مگر به قضا و قدر خدای عزوجل».

آن شیخ عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، رنج و مشقت من در این باب در نزد خدا محسوب نخواهد شد و مزدی ندارم؛ چه این فعل به اختیار من نبوده، بلکه به قضا و قدر خدا بوده. حضرت فرمود که: «بس کن ای شیخ، پس به خدا سوگند که خدا، مزد شما را بزرگ گردانید در باب رفتن شما و شما خود می‌رفتید، و در باب ایستادن شما در جنگ، گاه خود

(۱). جبر، معروف است و قدر به فتح دال، گاهی به معنی تقدیر کردن حق تعالی چیزی را و آفریدن و نوشتن و واجب گردانیدن است، و این مرادف جبر است. و گاهی به معنی توانایی است، و این مرادف اختیار و تفویض است. و مراد از عنوان، معنی دوم است و هر چند که در تضاعیف باب به هر دو معنی مذکور است. و امر میانه این دو امر، آن است که نه صرف جبر باشد و نه محض قدر و تفویض؛ بلکه امر ثالثی است که به شکستن سورت هر یک مزاجی یافته، غیر از مزاج هر یک، نظیر سکنجبین نسبت به سرکه و

انگین، نه آن که قدری از آن است و قدری از این. (مترجم)

(۲). مدعی و منازع.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۹۳

در آن ایستادگی داشتید، و در باب بازگشتن شما از جنگ، و خود باز می‌گشتید. چه، کسی شما را بر این افعال جبر نکرد و در هیچ حالت از حالات خویش چنان نبودید که خدا به جبر شما را بر آن داشته باشد، یا شما را به سوی آن ناچار نموده باشد. آن شیخ عرض کرد که: چگونه ما در حالتی از حالات مجبور و به سوی آن مضطر و ناچار نبودیم، با آن که رفتن و گشتن و بازگشتن ما، همه به قضا و قدر خدا بود؟ حضرت فرمود که:

«آیا چنان گمان می‌کنی که آن قضا و قدر که گفتم، قضای حتمی و قدر لازمی است که خواهی نخواهی باید به عمل آید؟ اگر امر چنین باشد، هر آینه ثواب و عقاب و امر و نهی و زجر، که از جانب خدا به ما رسیده، باطل خواهد بود، و معنی وعده نیک و بدی که فرموده، ساقط می‌شود و گناه کار را سرزنشی و نیکوکار را ستایشی نباشد. و هر آینه گناه کار به احسان، از نیکوکار سزاوارتر و نیکوکار به عقوبت، از گناه کار سزاوارتر بود. آنچه گفتم سخن بت پرستان و دشمنان خداوند رحمان و لشکران شیطان و جماعت قدریه این امت و گمراهان است. به درستی که خدای تبارک و تعالی، تکلیف نموده از روی تخیر (که مکلفان را مختار گردانیده) و نهی فرموده از روی تحذیر (که ایشان را ترسانیده) و بر عمل اندک ثواب بسیار عطا فرموده، و کسی که او را نافرمانی کرده، او را مغلوب و منکوب نساخته و کسی که او را فرمان برداری نموده، خدا او را بر آن جبر و اکراه نفرموده؛ چه، مطیع بر نکردن طاعت، توانا، چنانچه آن جناب بر منع عاصی از معصیت، قادر است. و کسی را که مالک چیزی ساخته، امر را به او وانگذاشته که آنچه خواهد کند، و آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان آنها است، نیافریده آفریدنی باطل و بیهوده (که غرضی بر آن مترتب نباشد و حکمت و مصلحتی در آن نباشد، بلکه برای آن است که استدلال کنند بر وجود واجب الوجود و قدرت کامله و حکمت شامله آن جناب و هر یک از اینها را خاصیتی، بلکه خاصیت‌ها است). و نفرستاده پیغمبران را مژده دهندگان و بیم‌کنندگان، به عبث و بی‌فایده (یعنی آن آفریدن چیزها بر وجه باطل که حکمت و مصلحتی در آن نباشد و همچنین فرستادن پیغمبران که عبث و بی‌فایده باشد) «ذَلِكُمْ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ» (۱)، یعنی: آن آفریدن چیزها بر وجه باطل (که حکمت و مصلحتی در آن نباشد، و همچنین فرستادن پیغمبران که عبث و بی‌فایده باشد)، گمان آنان

(۱). ص، ۲۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۹۵

است که کافر شدند و به حکمت آن نگرویدند. پس وای بر آنها که نگرویدند و گمان باطل بردند از آتش دوزخ. پس آن شیخ شروع کرد که می‌گفت.

أنت الامام الذي نرجوا به طاعته يوم النجاة من الرحمن غفراناً

أوضحت من أمرنا ما كان ملتبساً جزاك ربك بالإحسان احساناً

یعنی: تویی پیشوایی که ما امید داریم به واسطه فرمان برداری او در روز رهایی یافتن از سختی‌ها که روز قیامت است، آمرزش را از خداوند بخشاینده. روشن ساختی از امر ما آنچه را که مشتبه و پوشیده بود. پروردگارت تو را جزای نیکو عطا فرماید به این نیکی که با ما کردی.

۲/۴۰۲. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از حماد بن عثمان، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «هر که گمان کند که خدا امر می‌فرماید به زشتی و ناپسندی در گفتار، یا کردار، بر

خدا دروغ گفته، و هر که گمان کند که خوبی و بدی به سوی خدا منسوب است، بر خدا دروغ گفته است».

۳/۴۰۳. حسین، از مُعلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم و عرض کردم که: آیا خدا امر را به سوی بندگان تفویض فرموده و آن را به ایشان وا گذاشته که آنچه خواهند می‌کنند؟ و فرمود که: «خدا از آن عزیزتر و غلبه‌اش بر بندگان بیشتر است که امر را به ایشان مفوض فرماید».

عرض کردم که: پس ایشان را بر معصیت‌ها جبر فرموده؟ فرمود که: «خدا از این عادل‌تر و محکم‌کارتر است که ایشان را بر گناهان جبر نماید، وانگهی ایشان را بر آن عقاب فرماید».

حسن می‌گوید که: پس آن حضرت فرمود که: «خدای عزوجل فرموده است که: ای فرزند آدم، من به حسنات تو از تو سزاوارترم و تو از من به بدی‌ها و گناهان خویش سزاوارتری».

معصیت‌ها را به عمل آوردی به توانایی من، که آن را در تو قرار دادم».

۴/۴۰۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مزار، از یونس بن عبدالرحمان روایت کرده است که گفت: ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام به من فرمود که: «ای یونس، قائل مشو به گفتار طائفه قدریه (که همه چیز را به قضا و قدر می‌دانند و بندگان را در فعل و ترک آن مجبور)؛ زیرا که قدریه، نه به گفتار اهل بهشت قائل‌اند، نه به گفتار اهل جهنم و نه به گفتار

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۹۷

شیطان؛ زیرا که اهل بهشت (چون منازل خویش را ببینند) می‌گویند که: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ» (۱)، یعنی: «حمد و ثنا خدای راست که راه راست نمود ما را به این مقام و نبودیم ما که راه راست یابیم (به قوت خود، بی توفیق و لطف او به این منازل) اگر نه این بود که خدا ما را هدایت فرموده بود». و اهل جهنم در جهنم می‌گویند که:

«رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ» (۲)، یعنی: «ای پروردگار ما، غالب شد بر ما بدبختی ما و بودیم گروهی گمراهان از راه حق». و شیطان (در هنگامی که ملعون شد به نافرمانی)، به خدا عرض کرد که: «رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي...» (۳)، یعنی: پروردگارا، به سبب آن که مرا اغوا کردی و گمراه ساختی» (هر آینه بیاریم گناهان را از برای فرزندان آدم و همه ایشان را گمراه گردانم).

راوی می‌گوید: پس به آن حضرت عرض کردم: به خدا سوگند که من به گفته قدریه قائل نیستم، ولیکن می‌گویم که چیزی موجود نمی‌شود، مگر به سبب مشیت و اراده و قدر و قضای خدا. فرمود که: «ای یونس، امر چنان نیست که تو می‌گویی که چیزی نمی‌باشد، مگر آنچه خدا خواسته و اراده نموده و تقدیر فرموده و حکم کرده (یا معنی آن است که البته هیچ چیز موجود نمی‌شود، مگر آنچه متعلق خواست و اراده و تقدیر و حکم او باشد). ولیکن ای یونس، می‌دانی که مشیت و خواست خدا چیست؟» عرض کردم: نه. فرمود که: «مشیت، همان یاد کردن اول است. پس می‌دانی که اراده چه چیز است؟» عرض کردم: نه. فرمود: «اراده، همان عزیمت است بر آنچه خواسته باشد. پس می‌دانی که قدر چه چیز است؟» عرض کردم: نه.

فرمود که: «قدر، همان اندازه کردن و قرار داد حدود و اندازه‌ها است از باقی ماندن و فانی شدن و مقدار آنها».

(و صاحب شرح عده لغت در شرح و بیان الفاظی که دلالت بر ظن و تخمین دارند، می‌گوید که: تقدیر بر معروف است، یعنی: همه کس آن را می‌شناسند و آن تقدیر کردن چیزی و اندازه نمودن آن بعد از آن عمل کردن آن است).

راوی می‌گوید که: حضرت بعد از آن فرمود که: «قضا، همان استوار کردن و بر پا کردن هستی آن است که در خارج، آن را ثابت گرداند». یونس گفت که: از آن حضرت سؤال کردم و دستوری خواستم که مرا مرخص فرماید و در این که سر او را بیوسم و عرض کردم که:

(۲). مؤمنون، ۱۰۶.

(۳). حجر، ۳۹.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۴۹۹

گشادی از برای من، چیزی را که من در بی‌خبری از آن بودم. و مشیت و اراده و قضا و قدر را اسباب فعل می‌دانستم.

۴۰۵/۵. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «خدا، خلائق را آفرید، پس دانست آنچه را به سوی آن باز خواهند گشت از خوبی و بدی، و ایشان را امر و نهی فرمود. پس هر چیزی که خدا ایشان را به آن امر فرموده، از برای ایشان راهی به سوی ترک آن قرار داده که توانند آن را ترک نمایند و چیزی را عمل نمی‌کنند و وانمی‌گذارند، مگر به اذن خدا و توفیق و خذلان او».

۴۰۶/۶. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از حفص بن قزط، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که گمان کند که خدا امر می‌فرماید به چیز بد و زشت و ناپسند، بر خدا دروغ گفته، و هر که گمان کند که خیر و شر بی‌خواست خدا است، خدا را از سلطنت و پادشاهی که دارد بیرون کرده، و هر که گمان کند که معصیت‌ها به غیر توانایی است که خدا داده، بر خدا دروغ گفته، و هر که بر خدا دروغ گوید، خدا او را داخل جهنم گرداند».

۴۰۷/۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن ابی عبدالله، از عثمان بن عیسی، از اسماعیل بن جابر که گفت: در مسجد مدینه مردی بود که در باب مسأله قدر تکلم می‌نمود و مردم در نزد او جمع شده بودند. من گفتم که: ای مرد، می‌خواهم از تو چیزی بپرسم. گفت: بپرسم. گفتم: در مملکت خدای تبارک و تعالی چیزی به هم می‌رسد که خدا آن را اراده نداشته باشد؟ اسماعیل می‌گوید که: آن قدری مذهب، زمانی طولانی سر به زیر افکنند، بعد از آن سر خود را به سوی من بالا کرد و گفت: ای مرد، اگر بگویم که در ملک خدا می‌باشد آنچه خدا نمی‌خواهد، لازم می‌آید که خدا مقهور و مغلوب باشد، و اگر بگویم که در ملک او نمی‌باشد، مگر آنچه می‌خواهد، از برای تو به گناهان بندگان اقرار کرده‌ام. اسماعیل می‌گوید که: بعد از این، به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: از این قدری مذهب سؤال کردم و چنین و چنین جواب داد. حضرت فرمود که: «از برای خویش فکر کرده و خود را از هلاکت محافظت نموده. بدان و آگاه باش که اگر غیر آنچه گفت، می‌گفت، هلاک می‌شد».

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۰۱

۴۰۸/۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن حسن زعلان، از ابوطالب قمی، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: آیا خدا بندگان خویش را بر گناهان جبر فرموده؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: پس امر را به ایشان تفویض کرده؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: پس چه وضع است و کیفیت امر چیست؟ فرمود: «امر دقیق و باریکی است از جانب پروردگار تو در میان این و آن».

۴۰۹/۹. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از چندین نفر از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمودند: «خدا به خلق خود از آن مهربان‌تر است که ایشان را جبر کند بر گناهان، بعد از آن ایشان را بر آنها عذاب کند. و خدا از این عزیزتر و غالب‌تر است که چیزی را اراده فرماید و آن چیز موجود نشود». بعد از آن، از ایشان سؤال شد که آیا میان جبر و قدر منزله‌ای هست که سوم باشد؟ فرمودند: «بلی، مرتبه‌ای است وسیع‌تر از مسافتی که در میان آسمان و زمین است».

۴۱۰/۱۰. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از صالح بن سهل، از بعضی از اصحاب خویش، از امام

جعفر صادق عليه السلام روايت کرده است که گفت: سؤال شد از آن حضرت از جبر و قدر، فرمود: «نه جبر است، و نه قدر، وليکن در ميان اين دو، منزله‌اي است که حق در آن است و آن منزله را نمی‌داند مگر عالم، يا آن که عالم آن منزله را به او تعليم فرموده باشد» (و مراد از عالم در اینجا، معصوم است؛ چه هر عالمی آن را نمی‌داند مگر آن کس که آن را از اخبار ايشان استفاده نموده باشد).

۴۱۱/۱۱. علی بن ابراهيم، از محمد، از یونس، از چند نفر، از امام جعفر صادق عليه السلام روايت کرده است و گفته است که: مردی به خدمت آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، آیا خدا بندگان خود را بر گناهان جبر فرموده؟ فرمود که: «خدا از آن عادل تر است که ايشان را بر گناهان جبر فرماید، بعد از آن، ايشان را بر آنها عذاب کند». عرض کرد که: فدای تو گردم، پس خدا امر را به ايشان وا گذاشته؟ فرمود که: «اگر امر را به ايشان وا گذاشته بود، ايشان را به امر و نهی محصور و ممنوع نمی‌نمود و تکلیف نمی‌فرمود». عرض کرد که: فدای تو گردم، پس در ميان اين دو منزله‌اي هست که سوم باشد؟ حضرت فرمود: «بلی، وسیع تر از آنچه در ميان آسمان تا زمین است».

۴۱۲/۱۲. محمد بن ابی عبدالله و غیر او، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۰۳

روایت کرده‌اند که گفت: به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا عليه السلام عرض کردم که: بعضی از اصحاب ما به جبر قائل‌اند و بعضی قائل‌اند به استطاعت (و توانایی بر فعل و ترک به طور استقلال که مرادف تفویض است). محمد می‌گوید که: حضرت به من فرمود که: «بنویس:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود که: خدای عزوجل فرموده است که: ای فرزند آدم، به خواست من چنان شدی که می‌خواهی، و به قوت من فرایض و واجبات مرا به سوی من رسانیدی، و آنها را به جا آوردی، و به نعمت من بر نافرمانی من قوت به هم رسانیدی. من تو را شنوا و بینا گردانیدم. آنچه به تو رسد از نیکی، پس از جانب خدا است و آنچه به تو رسد از بدی، پس از نفس تو است. و این، به جهت آن است که من به حسنات تو از تو سزاوارترم و تو به گناهان و بدی‌های خود از من سزاوارتری. و آن، برای این است که من پرسیده نمی‌شوم از آنچه می‌کنم و بندگان پرسیده می‌شوند. به حقیقت که هر خوبی را که خواسته باشی برای تو در رشته کشیدم و به هم پیوند نمودم».

(و این فقره از کلام امام رضا عليه السلام است که به محمد بن ابی نصر فرمود و از تتمه حدیث قدسی نیست، چنانچه همین حدیث در باب مشیت و ارادت گذشت و در آخر آن، این فقره نبود).

۴۱۳/۱۳. محمد بن ابی عبدالله، از حسین بن محمد، از محمد بن عیسی یا یحیی، از آن که او را حدیث کرده، از امام جعفر صادق عليه السلام روايت کرده است که آن حضرت فرمود که: «نه جبر است و نه تفویض؛ که امر به بندگان وا گذاشته باشد، یا هیچ اختیار نداشته باشند، وليکن امری است میان دو امر». عرض کردم که: امر ميان دو امر چیست؟ فرمود که: «مثل این، آن است که مردی را دیدی که مشغول گناهی است، یا اراده آن را داشته و بر کردن آن گناه مصمم شده بود، پس او را نهی نمودی و کیفیتی که این را به عمل می‌آورد و آن گناه کار از گفته تو از آن باز نایستاد. و پس او را وا گذاشتی و آن گناه را کرد. پس چنان نیست که تو چنان باشی که او را امر کرده باشی به آن گناه، از آنجا که از تو قبول نکرده باشد و تو او را وا گذاشته باشی».

۴۱۴/۱۴. چند نفر از اصحاب ما روايت کرده‌اند، از احمد بن محمد برقی، از علی بن حکم، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق عليه السلام که آن حضرت فرمود: «خدا از آن کریم تر است که مردم را تکلیف کند به آنچه طاقت آن را ندارند و نتوانند که آن را به جا آورند. و خدا از این عزیز تر است که در سلطنت او آنچه نمی‌خواهد، تحقق یابد و موجود شود».

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۰۴



باب در بیان استطاعت

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۰۵

### ۳۱. باب در بیان استطاعت «۱»

۴۱۵/۱. علی بن ابراهیم، از حسن بن محمد، از علی بن محمد قاسانی، از علی بن اسباط روایت کرده است که گفت: از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم از استطاعت و توانایی بندگان. فرمود که: «بند خدا، استطاعت به هم می‌رساند، بعد از چهار خصلت: یکی آن که گشاده راه باشد که از آنچه او را منع کند، خالی باشد. دوم آن که تندرست باشد که بیمار نباشد. سوم آن که اعضا و جوارح او سالم باشد که موقوف نباشد. چهارم آن که او را سببی باشد که بر او وارد شود و استطاعت موقوف بر آن باشد.»

علی می‌گوید که: عرض کردم: فدای تو کردم، این سبب را برای من تفسیر و بیان فرما، حضرت فرمود که: «بند خدا، گشاده راه و تندرست و سلیم الاعضا می‌باشد و می‌خواهد که زنا کند، لیکن زنی را نمی‌یابد که با او زنا کند، بعد از آن، آن را می‌یابد. پس یا این است که خدا او را نگاه می‌دارد و از زنا امتناع می‌کند؛ چنانچه یوسف علیه السلام از آن امتناع فرمود، یا او را می‌گذارد، میان او و اراده‌اش، پس زنا می‌کند و نامیده می‌شود به زانی (که او را زناکار می‌گویند)، و خدا را با اکراه و جبر اطاعت نکرده؛ چه او نفس خود را با همه اسباب نگاه داشته و آن جناب را به غلبه بر او نافرمانی نکرده» (چه غلبه در صورت اراده نداشتن، گناه است به اراده حتمی).

۴۱۶/۲. محمد بن یحیی و علی بن ابراهیم هر دو روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم و عبدالله بن یزید و هر دو، از مردی از اهل بصره که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از استطاعت و توانایی. حضرت علیه السلام فرمود که: «آیا می‌توانی که به عمل آوری آنچه را که خدا آن را هستی نداده» (و در لوح محفوظ نوشته نشده و مقدر نفرموده، یا مراد آن است که می‌توانی بکنی آنچه را که اسباب وجودش تمام نشده باشد؟) عرض کرد: نه. حضرت فرمود: «پس می‌توانی که باز ایستی از آنچه خدا آن را هستی داده؟» (و در لوح محفوظ ثبت فرموده و مقدر نموده، یا اسباب وجودش به حصول پیوسته) عرض کرد: نه.

حضرت علیه السلام فرمود که: «پس تو در چه زمان توانایی داری؟» عرض کرد: نمی‌دانم.

(۱). که به معنی توانایی است و بیان بطلان آن در حق بندگان و اثبات آن در باره ایشان به اعتبار اختلاف معنی و مراد از آن (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۰۷

حضرت علیه السلام فرمود: «به درستی که خدا آفریدگانی چند را آفرید، پس آلت استطاعت را در ایشان قرار داد و کار را به ایشان وانگذاشت، پس ایشان صاحب استطاعت‌اند و می‌توانند که فعل را به جا آورند، و در وقت فعل با فعل. (یعنی: هرگاه آن فعل را به جا آورند). پس هرگاه آن را به جا نیاورند، در پادشاهی و ولایت خدا چنان نیستند که توانایی داشته باشند که کاری را که نکرده‌اند بکنند؛ زیرا که خدای عزوجل از این عزیزتر است که کسی در مملکت و پادشاهی او، با او دشمنی و برابری تواند نمود». بصری عرض کرد که: پس مردم مجبورند؟ حضرت فرمود که: «اگر مجبور بودند، معذور می‌بودند، که خدا بهانه ایشان را می‌پذیرفت و بدی ایشان را محو می‌نمود و عقوبت و عذاب از ایشان بر می‌داشت؛ چه عذاب کردن بر فعلی که اختیاری نباشد زشت است و خدا از آن منزّه است». عرض کرد که: پس امر را به ایشان واگذاشته؟ حضرت فرمود: «نه». بصری عرض کرد که: هر



گاه مردم مجبور نباشند و امر به ایشان مَفْوُض نباشد، پس حال ایشان چه خواهد بود و بر چه صفت هستند؟ حضرت فرمود که: «خدا دانست کاری را که از ایشان سر می‌زند، پس آلت و اسباب آن کار را در ایشان قرار داد. پس هرگاه آن را بکنند، استطاعت دارند با آن فعل که به جا می‌آورند».

بصری گفت که: گواهی می‌دهم که این که فرمودی، حق و درست است و آن که شما خاندان پیغمبری و رسالت خدایید. ۳/۴۱۷. محمد بن ابی عبدالله روایت کرده است، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، همه، از علی بن حکم، از صالح نیلی که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم که: آیا بندگان را چیزی از استطاعت هست که توانایی بر کاری داشته باشند؟ حضرت فرمود که: «هرگاه فعل را به جا آورند، صاحبان استطاعت‌اند؛ به آن استطاعتی که خدا آن را در ایشان قرار داده». صالح می‌گوید که: عرض کردم که: آن استطاعت چه چیز است؟ حضرت فرمود که: «آلت و اسبابی که فعل از آن حاصل می‌شود؛ مانند زناکار هرگاه زنا کند، می‌تواند که زنا را به عمل آورد، در هنگامی که زنا می‌کند و اگر آن زانی زنا را ترک می‌کند و زنا نمی‌کند، می‌توانست که آن را ترک کند، هرگاه ترک می‌کرد».

بعد از آن حضرت فرمود که: «او را پیش از فعل، هیچ استطاعتی و توانایی نیست؛ نه کم

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۰۹

و نه بسیار، ولیکن با فعل و ترک تواناست». عرض کرد که: هرگاه چنین باشد، پس خدا او را بر چه چیز عذاب می‌فرماید؟ فرمود: «به حجت رسا (که به نهایت صحت و متانت و قوت بر اثبات حق و ابطال رسیده؛ از ارسال رسل و انزال کتب و اوامر و نواهی جناب اقدس الهی و حضرت رسالت پناهی که به ماه تا به ماهی رسیده همه مکلفین به آن آگهی به هم رسانیده‌اند)، و به آلت و اسبابی که خدا در ایشان ترکیب کرده (و در ایشان موجود است؛ چون قوا و جوارح و استعدادی که به ایشان داده).

به درستی که خدا هیچ کس را بر گناه جبر نفرموده و از کسی کفر را اراده ننموده به اراده حتمی، ولیکن در هنگامی که کافر شده، در اراده خدا بود که کافر شود، و حال آن که ایشان در اراده خدا و در علم او چنانند که به سوی هیچ خیر و خوبی باز نمی‌گردند و به آن میل نمی‌کنند». عرض کردم که: از ایشان خواسته و اراده فرموده که: کافر شوند؟

حضرت فرمود که: «من چنین نمی‌گویم، ولیکن می‌گویم که: خدا دانست که زود باشد که ایشان کافر شوند، پس کفر را اراده فرمود، به جهت علم خویش در باب ایشان؛ چه علم آن جناب تابع معلومات است، نه علت آنها. و این اراده اراده حتمی نیست که خدا البته کفر را از ایشان خواسته باشد، بلکه اراده اختیاری است که بعد از علم به کفر ایشان، ایشان را به خود وا گذاشته و بر ترک آن ایشان را جبر نفرموده».

۴/۴۱۸. محمد بن یحیی روایت کرده است از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از بعضی از اصحاب ما، از عبید بن زراره که گفت: حدیث کرد مرا حمزه بن حرمان و گفت که: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از استطاعت و توانایی بندگان و آن حضرت مرا جواب نفرمود، بعد از آن در نوبت دیگر که بر آن حضرت داخل شدم، عرض کردم که: خدا امور تو را به اصلاح آورد، در دل من از استطاعت چیزی واقع شده که آن را از دل من بیرون نمی‌کند، مگر چیزی که آن را از تو بشنوم. حضرت فرمود که: «آنچه در دل تو است، تو را ضرر نمی‌رساند».

عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد، من می‌گویم که: خدای تبارک و تعالی بندگان را تکلیف نفرموده به چیزی که نتوانند آن را به جا آورند، و ایشان را تکلیف نفرموده مگر آنچه را که طاقت و توانایی دارند. و می‌گویم که ایشان چیزی از آن را نمی‌کنند، مگر به اراده و مشیت و قضا و قدر خدا. حمزه می‌گوید که: بعد از آن که من اعتقاد خویش را عرض کردم،

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۱۰

باب در بیان لزوم و تعریف حجت بر خدا

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۱۱

حضرت فرمود که: «این، دین خدا است که من و پدران من بر آنیم» یا مثل این را فرمود.

### ۳۲. باب در بیان لزوم و تعریف حجت بر خدا (نا حجت بر بندگان تمام شود)

۴۱۹/۱. محمد بن یحیی و غیر او روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن دراج، از ابن طیار، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: «به درستی که خدا حجت را بر مردم تمام فرموده، به آنچه ایشان را عطا نموده و آن را به ایشان شناسانیده».

محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن دراج مثل این را روایت کرده است.

۴۲۰/۲. محمد بن یحیی و غیر او روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر، از محمد بن حکیم که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که:

شناخت، از صنع و کاریگری کیست؟ حضرت فرمود که: «از کاریگری خدا است که بندگان را در آن هیچ کاریگری نیست» (چه خدا مسائل را به بنده خویش می‌شناساند به سخن خویش، یا زبان پیغمبر، یا به حمل کردن او را بر فکر، با آن که اعطای قدرت و تمکین و قوا و آلات همه از خدا است؛ خصوصاً بنا بر مذهب حق که نتیجه از جانب خدا بر بندگان فائض می‌شود، و ترتیب دادن مقدمات، فیضان نتیجه را آماده و مهیا می‌سازد و حمل حدیث بر این که عقول مفید کمال معرفت نیستند، بلکه آن به تعریف خدا است نه اصل معرفت، دور است).

۴۲۱/۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضال، از ثعلبه بن میمون، از حمزه بن محمد طیار، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عزوجل:

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ» «۱»، یعنی: «و نیست خدا که اضلال فرماید (مراد آن است که در حکمت آن جناب روا نیست که گروهی را باطل و هلاک و ضایع گرداند که نام ضلالت و گمراهی را بر ایشان گذارد) و بعد از آن که ایشان را راه راست نموده باشد (و به اسلام هدایت فرموده باشد)، تا روشن سازد از برای ایشان آنچه را که واجب است که از آن پرهیز کنند»، که آن حضرت فرمود: «معنی آن است که تا شناساند به ایشان آنچه او را خشنود می‌گرداند، و آنچه او را به خشم می‌آورد» (یعنی آنچه پرهیز از آن باید نمود؛ خواه

(۱). توبه، ۱۱۵.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۱۳

پرهیز از فعل آن باشد؛ چون شرب خمر و لواط و زنا و غیر آن، از محرّمات و خواه پرهیز از ترک آن باشد؛ چون نماز و روزه و خمس و زکات و حج و غیر آن، از واجبات). و فرموده است که: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» «۱»؛ «پس الهام داد خدا نفس را نابکاری و بی باکی آن و پرهیزگاری و نیکوکاری و فرمان‌برداری آن را».

حضرت فرمود: «یعنی بیان فرمود از برای نفس، آنچه را که می‌آورد و آنچه را که او می‌گذارد» (یعنی آنچه باید که بیاورد و واگذارد، او را اعلام فرموده، و راه خیر و شر و طریق طاعت و معصیت را به او شناسانیده و او را در میان این دو راه مخیر ساخته تا اگر خواهد اختیار خیر کند، مستحق ثواب شود، یا اختیار شر کند، مستوجب عذاب و عقاب گردد). و فرموده که: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» «۲»، یعنی: «به درستی که ما راه راست به آدمی نمودیم (به بیان و ارشاد و انواع الطاف تا راه حق را از راه باطل بدانند و صواب را از خطا و خیر را از شر تمیز دهد، به اعطای سمع و بصر که آلت ادراک آنها است. و اشاره است به هر دو

قسم دلیل از نقلی و عقلی)، در حالتی که این آدمی یا شکر کننده یا کافر است».

و حضرت فرمود که: «آدمی را تعریف کردیم و خیر و شر را به او شناسانیدیم و آدمی، یا فراگیرنده و یا واگذارنده است». و حمزه می گوید که: آن حضرت را سؤال کردم از قول آن جناب «وَأَمَّا تُمُودٌ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى» «۳»، یعنی: «و اما قبیله ثمود- که قوم صالح‌اند- پس راه راست را به ایشان نمودیم و ایشان را هدایت فرمودیم، پس ایشان نابینایی ضلالت کفر را بر هدایت و راه راست ایمان برگزیدند».

و حضرت فرمود که: «یعنی ایشان را شناسا گردانیدیم، پس کوری را بر هدایت برگزیدند و حال آن که می شناختند و می دانستند». در روایتی، به جای عَرَفْنَاهُمْ (که ترجمه آن گذشت)، بَيَّنَّا لَهُمْ، که ترجمه آن این است که: «بیان و روشن کردیم از برای ایشان»، واقع شده (و به حسب اصل معنی، تفاوتی ندارند).

۴/۴۲۲. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از ابن بُکیر، از حمزه بن محمد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» «۴»، یعنی: «و هدایت نمودیم آدمی را به دو

(۱). شمس، ۸.

(۲). دهر، ۲.

(۳). فضلت، ۱۷.

(۴). بلد، ۱۰.

تحفة الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۱۵

راه». حضرت فرمود که: «یعنی نجد خیر و شر» (و نجد در لغت به معنی راه بلند و زمین بلند است و اکثر مفسرین نیز نجدین را به دو طریق- که طریق خیر و راه شر است- تفسیر کرده‌اند و اگر چه در شر، بلندی و علوی نیست، لیکن به جهت تغلیب، آن را بلند نامیده، چنانچه عرب بامداد و شبانگاه را جدیدین و عصرین و بردین می گوید. و نظیر این کلام ایشان بسیار است و در تفسیر حضرت نیز اشعاری است به این؛ چه، در شر، ذکر نجد ننموده و به آوردن آن در خیر اکتفا فرموده و در آن غیر وجهی که ذکر شد نیز گفته‌اند).

۵/۴۲۳. و به همین اسناد، از یونس، از حماد، از عبدالاعلی روایت است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: خدا کارهای تو را به اصلاح آورد، آیا خدا در مردم ادات و آلت حصولی قرار داده که به سبب آن، معرفت و شناخت را بیابند؟ حضرت فرمود: «نه». عرض کردم که: پس مکلف‌اند که تمام اسباب معرفت را تحصیل کنند؟ (تا معرفت به هم رسانند بدون تعریف خدا؟) فرمود: «نه، بر خدا لازم است که بیان فرماید.

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» «۱»، یعنی: «تکلیف نمی فرماید خدای تعالی و در رنج نمی افکند هیچ تنی را، مگر آن مقدار که طاقت و توانایی و قدرت و گنجایش آن باشد» (بلکه آن را کم تر از قدر طاقت تکلیف فرموده، چه طاقت فوق وسع است). «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا» «۲»، یعنی: و تکلیف نکند خدای تعالی هیچ نفسی را، مگر آنچه او را عطا فرموده و شناختن آن را به نفس داده». و حمزه گفت که: آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای تعالی: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ» «۳». حضرت فرمود: «تا بشناساند و آگاه گرداند ایشان را آنچه او را خشنود می سازد، و آنچه او را به خشم می آورد». (و همین حدیث بسند دیگر در این باب گذشت).

۶/۴۲۴. و به همین اسناد، از یونس، از سعدان روایت است و آن را مرفوع ساخته، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت

فرمود که: «خدا هیچ نعمتی را بر بنده‌ای از بندگان انعام نفرموده، مگر آن که در باب آن، حجتی از جانب خود بر او لازم آورده، و از آن سؤال خواهد فرمود. پس هر که خدا بر او منت گذاشت، و او را توانا ساخت، حجتش بر او قیام به آنچه

(۱). بقره، ۲۸۶.

(۲). طلاق، ۷.

(۳). توبه، ۱۱۵.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۱۷

او را تکلیف فرموده و محافظت آن است، و قیام به تحمل مشقت آن که از او پست تر است به حسب مرتبه؛ از آنان که از او ضعیف تراند. و هر که خدا بر او منت گذاشت و او را توانگر ساخت، حجتش بر او (آنچه از برای خدا است از حقوق واجبه، چون زکات و خمس، یا حجت خدا بر این بنده) اموال اوست (و این معنی ظاهرتر است).

بعد از آن تعهد و بازجویی فقرا و احوال ایشان، بعد از ادای واجبات به مستحبات و نوافلی که دارد. و هر که خدا بر او منت گذاشت، و او را بزرگوار گردانید در خانه خویش (که مراد از آن، قبیله و عشیره است) و او را صاحب جمال گردانید (در صورتی که دارد، یعنی در نزد مردم معروف و روشناس شد) حجت خدا بر او، آن است که خدا را حمد و ثنا کند بر این نعمت و بر غیر خویش ترفع نورزد، و گردن نکشد، و حقوق ضعفا و ناتوانان را منع نکند، به جهت شرف و بزرگواری و جمال و شهرتی که دارد». باب در بیان حجت‌های خدا در خلق خود

### ۳۳. باب در بیان حجت‌های خدا در خلق خود

۱/۴۲۵. محمد بن ابی عبدالله، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از حسین بن زید، از دُرست بن ابی منصور، از آن که او را حدیث کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «شش چیز است که بندگان را در آنها هیچ صنعت و کاریگری نیست (یعنی از صنعت خدا است، نه آن که صناعی ندارد): یکی معرفت و شناخت (چنانچه مذکور شد) دوم جهل و نادانی (که مقابل عقل یا علم است و اولی اصل است، و صاحب جند و دوم از جمله جنود اوست و بعضی گمان کرده‌اند که مراد از آن، فراموشی است به گمان آن که آن، امری است عدمی و احتیاج به صانع ندارد). سوم و چهارم رضا و غضب (یعنی عروض صفت خشنودی و خشم، و اما مقتضای آنها، به اختیار بندگان). و پنجم و ششم خواب و بیداری». باب در بیان حجت‌های خدا بر خلق خود

### ۳۴. باب در بیان حجت‌های خدا بر خلق خود

۱/۴۲۶. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابو شعیب محاملی، از دُرست بن ابی منصور، از بُرید بن معاویه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «خدا را بر آفریدگان خویش، حق شناختن نیست که خود معرفت به هم رسانند و

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۱۹

خلق را بر خدا حق تعریف است که آن جناب ایشان را شناسا گردانند، ولیکن خدا را بر خلق، آن حق است که چون به ایشان شناساند، و ایشان را آگاه گردانند، قبول کنند و مطیع و منقاد شوند».

۲/۴۲۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن عیسی، از حجاج، از ثعلبه بن میمون، از عبدالاعلی بن اعین که

گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم که: هر که خود چیزی را نشناسد، یا خدا او را نشناسد و تعریف نفرماید، به هر وضع که باشد، به واسطه یا بی واسطه، آیا بر او چیزی هست از وجوب و مؤاخذه بر آن، یا سؤال از آن و عقاب به سبب ترک آن؟ حضرت فرمود: «نه».

۳/۴۲۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از داود بن فرقد، از ابوالحسن زکریا بن یحیی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «آن چیزی که خدا از بندگان پوشیده، از ایشان بر داشته شده و در آن تکلیفی ندارند».

۴/۴۲۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن حکم، از ابان احمر، از حمزه بن طیار، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: آن حضرت به من فرمود که: «بنویس». پس به قلم من داد (یعنی فرمود و من نوشتم) که: «از قول و اعتقاد ما، آن است که خدا بر بندگان حجت می‌آورد به آنچه ایشان را آورده و عطا فرموده و به ایشان شناسانیده. پس رسولی را به سوی ایشان فرستاد و کتاب خویش را بر ایشان فرود آورد و در آن، امر و نهی فرمود، امر فرمود در آن به نماز و روزه.

بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله از خواب بر نخاست و نمازش قضا شد، پس خدا فرمود که: من تو را به خواب می‌کنم و من تو را بیدار می‌کنم. پس چون از خواب برنخاستی، نماز کن تا مردم بدانند که هرگاه چنین امری به ایشان برسد، ایشان را چه باید کرد و امر چنان نیست که می‌گویند: هرگاه بخوابد و نمازش قضا شود، هلاک شده. و همچنین است امر در باب روزه که من تو را بیمار می‌کنم و من تو را تندرست می‌گردانم. پس چون تو را از بیماری شفا دادم، آن را بعد از آن قضا کن».

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «و همچنین هرگاه نظر کنی در همه چیزها، هیچ کس را در تنگی نیابی و نیابی هیچ کس را مگر آن که خدا را بر او حجتی است تمام و خدا را در باب او مشیت و خواستی است. و نمی‌گوییم که ایشان آنچه می‌خواهند، می‌کنند». بعد از آن فرمود:

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۲۱

«به درستی که خدا راه راست می‌نماید و گمراه می‌گرداند» (یعنی به خود وا می‌گذارد) و فرمود که: «مردم مأمور نشده‌اند، مگر به چیزی که پست‌تر و کم‌تر از طاقت ایشان است. و هر چیزی که مردم به آن مأمور شده‌اند، می‌توانند که آن را به جا آورند، و هر چیزی که طاقت آن را ندارند، از ایشان برداشته شده، ولیکن مردم هیچ خوبی در ایشان نیست».

پس آن حضرت علیه السلام این آیه را خواند: «لَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ»، یعنی: «نیست بر ناتوانان و عاجزان، و نه بیماران، و نه بر آنان که نیابد چیزی را که خرج کنند، حرجی و گناهی». حضرت فرمود: «پس خدا تکلیف را از ایشان برداشته». «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ\* وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ» «۱»، یعنی: نیست بر نیکوکاران هیچ راه ملامتی و عتابی و خدا آمرزنده و مهربان است. و نیز حرجی و گناهی نیست بر آنها که از درماندگی چون آمدند به سوی تو تا ایشان را سوار کنی».

حضرت فرمود: «پس تکلیف را از ایشان برداشته؛ زیرا که ایشان حیوانی را نمی‌یافتند» (که بر آن سوار شوند و وسعت نداشتند که آن را بخرند، یا پیاده به جهاد روند. و حضرت علیه السلام قدری از میان آیه اول و قدری از آخر آیه دوم را ذکر فرموده، بلکه آنچه محل استشهاد بوده بر همان اقتصار نموده). باب در بیان آن که هدایت از جانب خدای عزوجل است

### ۳۵. باب در بیان آن که هدایت از جانب خدای عزوجل است «۲»

۱/۴۳۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل، از اسماعیل سراج، از ابن مُسکان، از ثابت بن ابی سعید که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ای ثابت، شما را با مردمان چه کار است؟ دست از

دلالت ایشان بردارید و کسی را به سوی امر خویش مخوانید. پس به خدا سوگند که اگر همه اهل آسمان‌ها و اهل زمین‌ها اجتماع کنند بر آن که هدایت کنند بنده‌ای را که خدا ضلالت او را خواسته باشد، نتوانند که او را هدایت کنند. و اگر اهل آسمان‌ها و اهل زمین‌ها اجتماع کنند بر آن که گمراه گردانند بنده‌ای را که خدا

(۱). توبه، ۹۱ و ۹۲.

(۲). هدایت در لغت، به معنی ارشاد و دلالت است بر جاده راست که کجی و اعوجاجی در آن نباشد و تواند که این کس را به مقصد برساند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۲۳

هدایت او را خواسته باشد، نتوانند که او را گمراه کنند. دست از مردم بردارید و هیچ کس نگوید که این عموی من است، یا برادر من، یا پسر عموی من، یا همسایه من، پس باید که در باب هدایت او سعی خویش را به عمل آورم؛ زیرا که خدا هرگاه خوبی را به بنده‌ای اراده کند، روح او را پاکیزه گرداند. پس هیچ نیکی و معروفی را نشنود، مگر آن که آن را بشناسد و فراگیرد، و هیچ منکری و ناشایسته‌ای را نشنود مگر آن که آن را انکار کند و واگذارد. پس خدا سخنی را در دل او اندازد که به سبب آن، امر او را جمع گرداند و همان باعث توفیق او گردد».

۴۳۱/۲. علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن حرمان، از سلیمان بن خالد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود: «به درستی که خدا، هرگاه خوبی را به بنده‌ای اراده کند، در دلش نشانه‌ای را از نور پدید آورد، و گوش‌های دل او را بگشاید و فرشته‌ای را بر او بگمارد که او را به راستی و صواب بدارد. و هرگاه بدی را به بنده‌ای اراده فرماید، در دلش نشانه سیاهی را پدید آورد، و گوش‌های دل او را ببندد، و شیطانی را بر او بگمارد که او را گمراه گرداند». پس این آیه را تلاوت فرمود: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعْدُ فِي السَّمَاءِ» (۱)، یعنی: «پس هر که خدا خواهد او را راه راست نماید، می‌گشاید برای او سینه او را از برای قبول اسلام. و هر که خدا خواهد که او [را] گمراه کند (یعنی او را فروگذارد)، می‌گرداند سینه او را تنگ، بسیار تنگ که گویا بالا می‌رود در آسمان».

۴۳۲/۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از ابن فضال، از علی بن عقبه، از پدرش، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود:

«کار خویش را از برای خدا و رضای او قرار دهید، و آن را از برای مردم و نمودن به ایشان قرار دهید؛ زیرا که آنچه از برای خدا باشد، از برای خدا است (یعنی خدا آن را قبول می‌فرماید و به او نفع می‌رساند). و آنچه از برای مردم باشد، به سوی خدا بالا نمی‌رود. و با مردم به جهت دین خویش مخاصمه و گفت‌وگو مکنید؛ زیرا که مخاصمه، دل را بیمار می‌گرداند.

به درستی که خدای تبارک و تعالی به پیغمبرش صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» (۲)، یعنی: «به درستی که تو هدایت نمی‌کنی هر که را که دوست داری،

(۱). انعام، ۱۲۵.

(۲). قصص، ۵۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۲۵

ولیکن خدا هدایت می‌کند هر که را می‌خواهد». و فرموده که: «أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» (۱)، یعنی: آیا پس تو اکراه

می‌کنی مردمان را تا مؤمن شوند و ایمان آورند». و حضرت فرمود که: «مردم را واگذارید؛ زیرا که مردم، دین خویش را از مردم گرفتند و شما آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفتید.

و به درستی که از پدرم علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: هرگاه خدای عزوجل بنویسد و واجب کند بر بنده‌ای که در این امر (که تشیع است) داخل شود، به سوی آن شتابان تر باشد از مرغ به سوی آشیانه خویش».

۴/۴۳۳. ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از محمد بن مروان، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که:

مردم را به سوی تشیع بخوانیم؟ حضرت فرمود: «نه ای فضیل. به درستی که هرگاه خدای عزوجل خیری را خواست به بنده اراده داشته باشد، فرشته‌ای را امر فرماید که گردن او را بگیرد و او را در این امر داخل گرداند؛ خواه رغبت داشته باشد و خواه کراهت».

تمام شد کتاب عقل و توحید از کتاب کافی، و در پهلوی آن در می‌آید کتاب حجت در جزء دوم از کتاب کافی که تألیف شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی است. رحمت خدا بر او باد.

(۱). یونس، ۹۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۲۶

صفحه سفید

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۲۷

#### [۴] کتاب حجت

#### اشاره

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۲۸

باب در بیان اضطرار

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۲۹

(۴) کتاب حجت

(۴)

کتاب حجت «۱»

بسم الله الرحمن الرحيم

#### ۱. باب در بیان اضطرار (و ناچار بودن خلائق به سوی حجت)

۱/۴۳۴. ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه مصنف این کتاب (یعنی کتاب کافی که این کتاب ترجمه آن است) فرمود که: حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم، از پدرش، از عباس بن عمرو فقیمی، از هشام بن حکم، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت علیه السلام به زندیقی که او را سؤال نمود که از کجا و به چه دلیل پیغمبران و رسولان خدا را اثبات کردی؟ فرمود که: «ما چون ثابت کردیم که ما را آفریننده‌ای هست که ما را ساخته و برتری دارد از ما و صفات ما و از همه آنچه آفریده، و این صانع، حکیمی است برتر از حکیمان، که بنای تمام امورش بر وفق حکمت و مصلحت است، و جایز نبود که خلائق او را



مشاهده نمایند و او را لمس کنند (که دست یا غیر آن از اعضای خویش را به او بمانند)، تا توانند که با یکدیگر روبه‌رو شوند و با هم مکالمه و محاجه و گفت‌وگو کنند، ثابت شد که آن جناب را ایل چینی «۲» هستند در میان خلایق، که امور ایشان را به اصلاح می‌آورند، و از جانب آن جناب، تعبیر می‌کنند و فرمان او را به سوی خلایق و بندگانش می‌رسانند، و ایشان را راهنمایی می‌نمایند بر آنچه مصلحت ایشان در آن و آنچه باعث نفع ایشان است، و دلالت می‌فرمایند بر چیزی که بقای ایشان به واسطه آن و در ترک آن، فناء ایشان است.

پس ثابت شد که باید جماعتی باشند که از جانب خداوند حکیم علیم در میانه خلایق، مردم را امر و نهی فرمایند. پس آنان که از جانب خدای جلّ و عزّ تعبیر می‌کنند و آنچه

(۱). و حجت، گواه بر دعوی است و سخن درست و طریقه‌ای که به واسطه آن در خصومت بر خصم ظفر یابند. و مراد از آن در اینجا، چیزی است که خدا حجت را بر خلق خود تمام فرموده؛ خواه پیغمبر باشد و خواه امام و خواه سخن ایشان باشد و خواه غیر آن. (مترجم)

(۲). سفیر و فرستادگان.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۳۱

می‌فرماید به مردم می‌فرمایند، پیغمبران و برگزیدگان خداوند، از خلایق که حکیمان و تأدیب دهندگان مردمانند به حکمت، و با آن مبعوث شده‌اند و با وجودی که در آفرینش و صورت و ترکیب، با عامه مردمان شرکت دارند در چیزی از احوال، از اخلاق و صفات با ایشان مشارکت ندارند، و از نزد خداوند حکیم علیم مؤیدند به حکمت، که ایشان را (به معجزات و دلایل و براهین و شواهد، که بر حقیقت ایشان شهادت می‌دهند) یاری نموده و تقویت فرموده.

بعد از آن (همین که مذکور شد) در هر روزگار و زمانی از زمان‌ها، ثابت گردید به آنچه رسولان و پیغمبران آورده‌اند از دلایل و براهین (که حجت‌های خدا و ایشان را بر خلایق روشن ساخته و می‌سازد)، تا آن که زمین خدا خالی نباشد از حجتی که با او علمی باشد، که بر راستی گفتارش در دعوت و روایی عدالتش دلالت داشته باشد.

۴۳۵/۲. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از صفوان بن یحیی، از منصور بن حازم روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: خدا از آن بزرگوارتر و کرامتش از این بیشتر است که به واسطه خلق خود و مشابهت به ایشان، شناخته شود، بلکه خلق به آن جناب شناخته می‌شوند. و حضرت فرمود که: «راست گفتم».

عرض کردم که: هر که بشناسد و بداند که او را پروردگاری هست، سزاوار است از برای او که بداند که این پروردگار را خشنودی و غضبی می‌باشد، و بداند که او نمی‌تواند که خشنودی و غضب آن جناب را بشناسد، مگر به وحی یا به وساطت رسول. هر که وحی بر او نازل نشود و پیغمبر نباشد، او را سزاوار است که رسولان را طلب کند و جستجو و تفحص نماید، پس چون ایشان را ملاقات نمود، می‌فهمد که ایشان حجت خدا بر خلایقند و از برای ایشان است فرمان‌برداری خلایق که خدا آن را واجب گردانیده. و به مردم گفتم که: آیا می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله حجت بود از جانب خدا بر تمام خلایق؟ گفتند: بلی.

گفتم: پس در آن هنگام که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود، حجت بر خلق از جانب خدا که بود؟ گفتند: قرآن. پس من در قرآن نظر کردم دیدم که مرثیه و قدّری و زندیقی که به آن ایمان نیاورده و اعتقاد ندارد، به آن، مخاصمه و گفت‌وگو می‌کنند و آن را دلیل می‌آورند بر صحت مذهب خویش، به مرتبه‌ای که چنین زندیق بی‌ایمان به خصومت خویش یا به وساطت خصومت کردن به قرآن، بر مردان غالب می‌شود، پس دانستم که قرآن حجت نمی‌تواند بود

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۳۳

مگر با قییم و نگهبانی که بر اسرار آن مطلع باشد (که آنچه در آن بفرماید حق و درست باشد).

به ایشان گفتم که: قییم قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود آن را می‌دانست، و عمر می‌دانست، و حذیفه می‌دانست. گفتم: همه آن را می‌دانستند؟ گفتند: نه. پس کسی را نیافتم که در باب او گفته شود که همه آن را می‌داند، مگر علی بن ابی طالب - صلوات الله علیه - و هرگاه چیزی باشد که در میانه گروهی دعوی و نزاع باشد و این بگوید که: من نمی‌دانم و آن بگوید که: من نمی‌دانم، و یکی بگوید که: من می‌دانم، معلوم می‌شود که حق با اوست (چه، مفروض این است که باید یک نفر در میان ایشان باشد که آن را بداند و همه به جهل خویش معترف‌اند، مگر یک نفر که می‌گوید من آن را می‌دانم. و لهذا راوی قیومیت علی علیه السلام را جزای شرط اختلاف قرار داد و به حضرت عرض کرد - در آنچه عرض می‌نمود - که: هرگاه چنین باشد، پس من گواهی می‌دهم که علی علیه السلام قییم قرآن بوده، و اطاعتش بر همه کس واجب و حجت خدا بوده بر مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، و هر چه در [مورد] قرآن فرموده راست و درست است. حضرت فرمود که: «خدا تو را رحمت کند».

۴۳۶/۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن ابراهیم، از یونس بن یعقوب روایت کرده است که گفت: گروهی از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام در خدمت آن حضرت بودند - که از جمله ایشان حرمان بن اعین و محمد بن نعمان و هشام بن سالم و طیار و جماعتی بودند - و هشام بن حکم در میان ایشان بود و او در سن شباب بود. حضرت علیه السلام فرمود که: «ای هشام، آیا مرا خیر نمی‌دهی که با عمرو بن عبید چه کردی و چگونه از او سؤال نمودی؟» هشام عرض کرد که: یا ابن رسول الله، من تو را اجلال و تعظیم می‌نمایم، و از تو شرم می‌کنم و زبانم یارای آن ندارد که در حضور تو چیزی بگویم و به سخن در آید. حضرت علیه السلام فرمود که: «چون شما را به چیزی امر کنم، به عمل آورید» (چه اطاعت من بر شما واجب است).

هشام عرض کرد که: آوازه عمرو بن عبید و آنچه در آن اشتغال داشت از ترویج مذهب معتزله، به من رسید و شنیدم که در مسجد بصره می‌نشیند و کتب معتزله را درس می‌گوید.

این امر بر من بزرگ و گران آمد، بیرون رفتم که به نزد او روم و در روز جمعه داخل بصره شدم و به مسجد بصره رفتم، ناگاه دیدم که مردم بسیاری حلقه دور نشسته‌اند و عمرو بن عبید در میان آن حلقه نشسته و بر او دو جامه سیاه بود از پشم: یکی را لنگ کرده و دیگری را ردا، و مردم از او سؤال می‌کردند. خواستم که مردم را از یکدیگر دور کنم تا شکافی به هم رسد که

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۳۵

به نزد او روم. به ایشان گفتم که: راه دهید مرا. راه دادند و داخل آن مجلس شدم، و در آخر آن گروه بر سر زانوی خویش نشستم و به عمرو گفتم:

ای عالم، من مرد غریبم، مرا رخصت می‌دهی در باب مسأله‌ای که می‌خواهم از تو سؤال کنم؟ گفت: بلی. با وی گفتم که: چشم داری؟ گفت: ای فرزند من، این چه دخلی به سؤال دارد و این چه سؤال است که می‌کنی و چیزی را که می‌بینی چگونه از آن می‌پرسی؟ گفتم که: سؤال من همچنین است. گفت: ای فرزند من، بپرس و هر چند که سؤال تو سؤال احمقانه باشد.

گفتم: مرا جواب کو در آن مسأله‌ای که از تو پرسیدم؟ گفت: بار دیگر بپرس. گفتم: چشم داری؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می‌کنی؟ گفت: رنگ‌ها و شخص‌ها را با آن می‌بینم. گفتم:

بینی داری؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می‌کنی؟ گفت: بوی چیزها را با آن می‌بویم. گفتم: دهان داری؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می‌کنی؟ گفت: مزه چیزها را با آن می‌چشم. گفتم: گوش داری؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می‌کنی؟ گفت: با آن آواز می‌شنوم. گفتم: آیا دل داری؟

گفت: آری. گفتم: با آن چه می‌کنی؟ گفت: با آن تمیزی می‌کنم میان هر چه وارد شود بر این اعضا و جوارح و حواس و مشاعر. گفتم: آیا این جوارح از دل بی‌نیاز نیستند؟ گفت: نه. گفتم:

چگونه می‌شود که این اعضا و جوارح به دل احتیاج داشته باشد با آن که اینها صحیح و سالم‌اند و در کار خود تمام‌اند و نقصی ندارند؟ گفت: ای فرزند من، به درستی که این جوارح، چون شک کنند در چیزی که آن را بوییده باشند، یا دیده باشند، یا چشیده باشند، یا شنیده باشند، آن را به سوی دل بر می‌گردانند، و از استفساره می‌نمایند. پس دل یقین را متیقن و بی‌شک می‌سازد و شک را باطل می‌گرداند.

هشام می‌گوید که: گفتم: هرگاه امر بر این منوال باشد، پس خدا دل را در بدن به پا داشته و آن را مقرر ساخته برای رفع شک اعضا و جوارح؟ گفت: بلی. گفتم: پس ناچار باید که دل در کالبد باشد و اگر نباشد، جوارح را چیزی محقق و معلوم نمی‌شود و امور آنها منسّق و منتظم نمی‌گردد؟ گفت: بلی. گفتم: ای ابو مروان، پس بنا بر این، خدای تبارک و تعالی اعضا و جوارح تو را وانگذاشته تا آن که از برای آنها امامی قرار داده که آنچه را که درست یافته‌اند، تصدیق آنها می‌کند و حکم می‌نماید به صحت آن و آنچه را که در آن شک داشته باشند به واسطه آن، متیقن می‌شود و شکی که دارند، بر طرف می‌گردد، و همه این خلق را در حیرت و سرگردانی و شک و اختلافی که دارند، وامی‌گذارد و امامی از برای ایشان اقامه نمی‌کند که شک

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۳۷

و حیرت خود را به سوی او بازگردانند که آنها را از ایشان رفع کند و از برای تو جوارحی که داری، امامی بر پا می‌کند که حیرت و شک خویش را به سوی آن برگردانی؟

هشام می‌گوید: پس عمرو بن عبید ساکت شد و هیچ نگفت. بعد از آن، به جانب من ملتفت شد و گفت: تو هشام بن حکمی؟ گفتم: نه. گفت: آیا تو از هم‌نشینان اوئی؟ گفتم: نه.

گفت: پس تو از اهل کجایی و مردم کدام شهری؟ گفتم: از اهل کوفه‌ام. گفت: هر گاه چنین باشد، البته تو هشامی، پس مرا در بر گرفت و به جای خویش نشانید، و از جای خود بیرون رفت و سخن نگفت تا من برخاستم.

حضرت صادق علیه السلام خندید و فرمود که: «ای هشام، که این را به تو تعلیم کرد؟» عرض کردم که: این چیزی است که از تو فرا گرفتم و خود آن را تألیف کردم و به هم ضم نمودم. حضرت فرمود: «به خدا سوگند، که همین استدلال در صحف ابراهیم و موسی علیهما السلام نوشته است.»

۴/۴۳۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از آن که او را ذکر کرده، از یونس بن یعقوب روایت کرده است که گفت: در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل شام بر آن حضرت وارد شد و عرض کرد که: من مردی هستم، صاحب کلام و فقه و فرائض (که علم کلام و فقه و واجبات یا موارد را می‌دانم)، و آمده‌ام که با اصحاب تو مباحثه و گفت‌وگو نمایم.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «سخن تو از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله است، یا از پیش خود می‌گویی؟» عرض کرد که: از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و از پیش خود؛ هر دو می‌گویم.

حضرت علیه السلام فرمود: «پس تو در این هنگام شریک رسول خدایی صلی الله علیه و آله؟» عرض کرد: نه.

حضرت فرمود: «پس وحی را از جانب خدا شنیده‌ای که تو را خبر دهد؟» عرض کرد: نه.

فرمود: «پس فرمان‌برداری تو واجب است؛ چنانچه فرمان‌برداری رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب است؟» عرض کرد: نه.

حضرت علیه السلام به جانب من التفات فرمود و فرمود که: «ای یونس بن یعقوب، این مرد با خود خصومت نمود و سخن خویش را باطل ساخت، پیش از آن که سخن گوید». بعد از آن فرمود که: «ای یونس، اگر علم کلام را نیکو می‌دانستی، با او تکلم می‌کردی.»

یونس عرض کرد: زهی حسرت و ندامت بر جهالت من به آن. یونس می‌گوید که: بعد از آن به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، من از تو شنیدم که از علم کلام نهی می‌فرمودی و می‌فرمودی که: «وای بر اصحاب کلام! می‌گویند که: این منقاد و رام

می‌شود و این منقاد نمی‌شود و این منساق و روان می‌گردد و این منساق نمی‌گردد، و این را تعقل

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۳۹

می‌کنیم و می‌فهمم و این را تعقل نمی‌کنیم» (یعنی: پس بسیار بحث و جدال می‌کنند و از پیش خود سخنان می‌گویند و اثبات و نفی می‌کنند. و بعضی گفته‌اند که: معنی آن، این است که اصحاب کلام می‌گویند که چاره‌ای نیست از قبول و اذعان به این که همه افعال از خدای تعالی است، و واجب نیست اذعان به این که بنده را فعل اختیاری می‌باشد. و می‌گویند که: قیاس در این موضع جاری می‌شود، و در این موضع جاری نمی‌شود. و این در نزد عقل مستحسن است (که عقل آن را نیکو می‌شمارد)، و این، در نزد عقل مستحسن نیست. مجملا آن که، ایشان به جبر و قیاس و استحسان قائل‌اند).

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «جز این نیست که من گفتم. وای بر ایشان، اگر ترک کنند آنچه را که من می‌گویم و بروند به سوی آنچه خود می‌خواهند». بعد از آن به من فرمود که: «بیرون رو تا در خانه و نظر کن هر که را از متکلمان که دیدی، بیاور». یونس گفت که: حمران بن اعین و ابو جعفر احوال و هشام بن سالم و قیس ماصر را داخل کردم و همه علم کلام را خوب می‌دانستند و در آن صاحب تسلط بودند، و قیس ماصر به اعتقاد من، از همه ایشان متکلم‌تر بود و علم کلام را بهتر می‌دانست و آن را از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام تعلیم گرفته بود. و ما چون در مجلس نشستیم، در آن مکانی بود در منا و عادت آن حضرت چنین بود که پیش از وقت حج چند روزی در کوهی که در طرف حرم است، در خیمه کوچکی که از برای آن حضرت برپا می‌کردند، می‌نشست. حضرت علیه السلام سر خود را از خیمه بیرون کرد، دید که شتری به شتاب می‌آید، فرمود که: «به پروردگار خانه کعبه سوگند می‌خورم که هشام است که می‌آید». ما گمان کردیم که هشام، یکی از فرزندان عقیل است که بسیار او را دوست می‌دارد.

راوی می‌گوید که: بعد از آن، هشام بن حکم وارد شد و او جوانی بود که خطش تازه دمیده بود، و در میانه ما کسی نبود که سنش از او بیشتر نباشد. حضرت جای او را نمود، و فرمود که:

«هشام، بیاور ما است به دل و زبان و دست خویش». بعد از آن فرمود که: «ای حمران، با این مرد شامی گفت و گو کن». حمران با شامی گفت و گو کرد و بر او غالب آمد. و بعد از آن، فرمود که:

«ای طاقی (که مراد از آن ابو جعفر احوال است)، با او گفت و گو کن». احوال با وی گفت و گو نمود و بر او نیز بر او غالب شد. بعد از آن، فرمود که: «ای هشام بن سالم، با این مرد تکلم نما».

پس هشام بن سالم و شامی در بحث قرین یکدیگر بودند، و هیچ‌یک بر دیگری غالب نشدند (و بنابر بعضی از نسخ کافی، معنی این است که یکدیگر را شناختند و قدر علم هر یک بر

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۴۱

دیگری معلوم شد). بعد از آن به قیس ماصر فرمود که: «با این شامی مباحثه کن». قیس با وی تکلم نمود و حضرت علیه السلام شروع فرمود به خندیدن (که از سخنان ایشان می‌خندید) چه، در آن غلط و اشتباه بسیاری بود و از خجالتی که به شامی رسید، یا بر قیس غالب گردید.

بعد از آن به شامی فرمود که: «با این غلام - یعنی هشام بن حکم - سخن بگو». عرض کرد.

آری، با او سخن می‌گویم. پس شامی به هشام گفت که: ای پسر، در باب امامت این، از من سؤال کن. هشام به خشم آمد، به مرتبه‌ای که بر خود لرزید، بعد از آن، به شامی گفت: ای مرد، آیا پروردگار تو مصلحت خلق خود را بهتر می‌داند یا خلق آن را بهتر می‌دانند؟ شامی گفت:

بلکه پروردگار من آن را بهتر می‌داند از ایشان. هشام گفت: پس با اعلیت به صلاح حال ایشان، با ایشان چه کرده؟ گفت: حجت و دلیلی از برای ایشان بر پا کرده، تا آن که آن را پراکنده نشوند، و اختلاف در میانه ایشان به هم نرسد، و ایشان را با یکدیگر الفت

و آمیزش دهد، و کجی ایشان را راست کند، و ایشان را خیر دهد به واجبات خدای تعالی.

هشام گفت که: کیست آن که می‌گویی؟ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله است. هشام گفت که: بعد از رسول خدا کیست؟ گفت: کتاب و سنت پیغمبر. هشام گفت: پس آیا کتاب و سنت امروز به ما نفع می‌رسانند در رفع اختلاف از ما؟ شامی گفت: بلی. گفت: پس چرا من و تو با هم اختلاف داریم؟ و تو از شام به نزد ما آمده‌ای در باب مخالفت ما با تو. شامی ساکت شد و هیچ نگفت.

حضرت صادق علیه السلام به شامی فرمود که: «تو را چه شد که سخن نمی‌گویی؟» عرض کرد که:

اگر بگویم که اختلاف نداریم، دروغ گفته‌ام و اگر بگویم کتاب و سنت اختلاف را از میانه ما بر می‌دارند، سخن باطلی گفته‌ام؛ زیرا که کتاب و سنت، احتمال وجوه و معانی بسیار دارند. و اگر بگویم که با هم اختلاف داریم و هر یک از ما حق را ادعا می‌کند، و در این هنگام کتاب و سنت به ما نفع نمی‌بخشد، مگر آن که مرا بر او همان حجتی است که به آن اشاره شد، بی‌زیاده و نقصان.

حضرت علیه السلام فرمود که: «از او سؤال کن که او را استوار و عالم می‌یابی، و هر چه می‌خواهی در نزد او هست و می‌تواند که از عهده برآید». شامی به هشام گفت که: ای پسر، که مصلحت خلق را بهتر می‌داند، پروردگار ایشان یا خود ایشان؟ هشام گفت: پروردگار ایشان مصلحت ایشان را از خود ایشان بهتر می‌داند. شامی گفت که: آیا کسی را برای ایشان بر پا کرده که ایشان را بر

یک قول بدارد که با هم اختلاف نکنند و کجی ایشان را راست و درست نماید و ایشان

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۴۳

را به حق و باطل که در دست دارند، خبر دهد؟

هشام گفت: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله یا در این زمان؟ شامی گفت: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله که رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و در این زمان کیست؟ هشام گفت که: همین که نشسته است و همه کس، از همه جا، بارها می‌بنند و به خدمتش می‌آیند، و ما را به خبرهای آسمان خبر می‌دهد، و این را ابا عن جد میراث دارد. شامی گفت: مرا چگونه میسر می‌شود که این را بدانم؟

هشام گفت: او را سؤال کن از آنچه خواسته باشی و در ذهن تو در آید. شامی گفت: عذر مرا قطع کردی (که دیگر بهانه‌ای ندارم). پس بر من واجب است که از او سؤال کنم. حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «ای شامی، تو را خبر دهم که سفرت چگونه بود و راهی که آمدی به چه کیفیت بود، یا در آنچه اتفاقی افتاد؟» و حضرت فرمود که: «چنین و چنین بود» و تفصیل این اجمال را بیان فرمود. شامی شروع کرد به تصدیق کردن آن حضرت و می‌گفت: راست گفتی.

و من مسلمان شدم و گردن نهادم از برای خدا در این زمان.

حضرت علیه السلام فرمود: «بلکه در آن زمان به خدا ایمان آوردی؛ چه پیش از این مسلمان بودی؛ زیرا که اسلام، پیش از ایمان است و مردم بر آن از یکدیگر میراث می‌برند، و دختر و زن را از یکدیگر می‌گیرند، و مناکحه در میان ایشان واقع می‌شود، ولیکن بر ایمان ثواب داده می‌شوند، که خدا بدون آن ثواب عطا نمی‌فرماید».

شامی گفت: راست گفتی و من در این ساعت شهادت می‌دهم که نیست خدایی مگر خدا و آن که محمد رسول خداست و آن که تو وصی و جانشین اوصیای پیغمبری. پس حضرت علیه السلام به جانب حمران التفت نمود و فرمود که: «سخن را مطابق حدیث رسول جاری می‌سازی و درست می‌گویی و خطا نمی‌کنی». و به جانب هشام بن سالم ملتفت شد و فرمود که: «تو می‌خواهی که موافق حدیث رسول صلی الله علیه و آله سخن کنی، ولیکن آن را نمی‌شناسی و نمی‌دانی». بعد از آن به سوی احوال متوجه شد و فرمود که: «تو بسیار قیاس می‌کنی و به آن عمل می‌نمایی و روباه بازی در می‌آوری (و به مکر و حيله سخن می‌گویی)، و سخن باطل را به باطلی دیگر می‌شکنی و باطل می‌سازی، مگر این که باطل تو را از باطل خصم ظاهرتر و قوی‌تر است».

پس به سوی قیس ماصر الثفات فرمود و فرمود که: «تو تکلم می کنی و خبری که به اعتقاد تو از همه خبرها که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده، نزدیک تر باشد، از هر چیزی به آن دورتر است (یعنی: آنچه در بحث و جدل ذکر می نمایی، به اعتقاد خود به قول رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۴۵

می دانی، ولیکن در واقع از همه چیز نسبت به آن دورتر است). و حق را با باطل ممزوج می سازی، و کمی از حق، از بسیاری از باطل کفایت می کند (که به آن حاجتی نباشد)، و تو و احوال بسیار بر می جهید (و از جای خود به در می روید و از شاخ به شاخی می دوید و بر چیزی قرار نمی گیری)، ولیکن در جدل استاد و صاحب وقوفید».

یونس می گوید: به خدا سوگند که گمان کردم که آن حضرت به هشام بن حکم می فرماید نزدیک است به آنچه به هشام بن سالم و ابوجعفر احوال فرموده بود. پس فرمود: «ای هشام، نزدیک نمی شوی به فرود آمدن بر زمین و پای های خویش را می پیچی و به هم ضم می کنی و چون قصد می نمایی که به مکانی روی، پرواز می کنی (و این کنایه است از کمال ثبات او در مقام جدال و سرعت در بحث و جواب که خصم را مغلوب و منکوب می سازد). و باید که مردم، چون تو گفت و گو کنند، یا چون تو باید که با مردم گفت و گو نماید. پس، از لغزش پرهیز و شفاعت ما بعد از وقوع آن خواهد بود اگر خدای تعالی خواسته باشد».

۴۳۸/۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم از ابان که گفت: ابوجعفر احوال مرا خیر داد که: زید بن علی الحسین علیهما السلام به سوی او فرستاد، و زید خویش را از دشمنان پنهان ساخته بود. احوال گفت: به نزد او آمدم، به من گفت:

ای ابو جعفر، چه می گویی اگر در کوبنده ای از ما، در خانه تو را بکوبد، یا شب در آینده ای از ما، در شب به نزد تو آید؟ (حاصل معنی، آن که اگر یکی از ما، یا فرستادگان ما به نزد تو آید و خواسته باشد که با او بیرون آیی، آیا با او بیرون می آیی و بر دشمن ما خروج می کنی یا نه؟).

احوال می گوید: به زید گفتم که: اگر آن کس پدر، یا برادر تو باشد، با او بیرون می آیم و خروج می کنم. زید گفت: من می خواهم که خروج نمایم و با این گروه، مجاهده و کارزار کنم.

پس تو با من بیرون آی. گفتم: نه، این را نخواهم کرد، فدای تو گردم. زید گفت: آیا خودداری و تن پروری می کنی و جان خویش را از من مضایقه می نمایی؟ گفتم: جز این نیست که این نفس، یک نفس است (یعنی من یک نفرم و از این تن تنها، چه آید در این امر عظیمی که تو در نظر داری؟ یا مراد این است که نفس، یکی است و او را چاره ای نیست از فرمان برداری خدا و متعدد نیست که اگر به یکی از نافرمانی به عمل آید، به دیگری تدارک آن شود. و این معنی انطباق است به آنچه بعد از این می گوید که: پس اگر برای خدا در زمین، حجتی باشد، آن که از تو تخلف ورزیده و بازمانده، رستگار، و آن که با تو خروج نموده، هلاک گردیده است. و اگر

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۴۷

خدا را در زمین حجتی نباشد، آن که از تو تخلف ورزیده و آن که همراه تو آمده، با هم برابرند.

زید گفت که: ای ابو جعفر، من با پدرم بر سر سفره می نشستم و پدرم پارچه گوشت فربه و پاکیزه را به من لقمه می داد و لقمه ای که گرم بود، برای من سرد می نمود، و بعد از آن که سرد می شد، به من عطا می فرمود از روی شفقت (و مهربانی که نسبت به من داشت و می ترسید که طعام گرم مرا اذیت رساند). آیا با این مهربانی که با من داشت، شفقت نداشت و بر من نترسید از آتش جهنم که مرا اذیت کند در هنگامی که تو را به امر دین خبر داد، و مرا به آن خبر نداد؟

گفتم که: فدای تو گردم، از شفقت آن جناب با تو و از ترس گرمی آتش جهنم، تو را خبر نداده؛ زیرا که بر تو ترسیده که آن را



قبول نکنی، و به این سبب داخل جهنم شوی و مرا خبر داد؛ زیرا که با من چنان نبود که با تو بود. پس اگر قبول کنم، نجات یابم و اگر قبول نکنم، پروایی ندارد که من داخل جهنم شوم.

بعد از آن، به زید گفتم که: فدای تو گردم، آیا شما بهترید یا پیغمبران؟ گفت: بلکه پیغمبران بهترند. گفتم که: یعقوب به یوسف می‌فرماید که: «یا بُنَّیْ لَا تَقْضِیْ صُ رُؤْیاکَ عَلَی اِخْوَتِکَ فِیکَیْدُوا لَکَ کَیْدًا» (۱)، یعنی: «ای فرزندی من، قصه مکن خواب خویش را بر برادران خود (و آن را به ایشان نقل مکن)، پس حيله کنند از برای تو؛ حيله کردنی به غایت». آیا می‌دانی که چرا ایشان را خبر نداد به پیغمبری و مرتبه یوسف، تا آن که برادران او با حيله و مکرى نمایند (یا معنی، آن است که چرا ایشان را خبر نداد تا باشد که با وی مکر نکنند)، ولیکن این امر را از ایشان پوشید (نه از راه عداوت با یوسف و رضا به آنچه با او کردند، و محبت با پسران دیگر و رضا به فعل ایشان، بلکه چون می‌دانست که اگر ایشان را خبر دهد، هر آینه با یوسف می‌کنند با علم پیغمبری او، آنچه با او کردند با جهل به آن، که اگر می‌دانستند موجب کفر ایشان بود). پس همچنین پدرت از تو کتمان کرده و پوشید؛ زیرا که آن حضرت بر تو ترسیده که اگر بگوید، قبول نکنی.

احول می‌گوید که: زید گفت: به خدا سوگند که هر آینه اگر این سخن را می‌گویی و در ماده من این گمان می‌نمایی، بدان که صاحب تو (حضرت باقر، یا صادق علیهما السلام) در مدینه مرا خبر داد که: من کشته می‌شوم و در کُناسه کوفه، مرا به دار می‌کشند. و مرا خبر داد که صحیفه‌ای در نزد اوست که خبر کشته شدن و بر دار زدن من، در آن است (یعنی: اگر تو آنچه را گفتمی برای این

(۱). یوسف، ۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۴۸

باب در بیان طبقات و مراتب انبیا و ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۴۹

می‌گویی که من طالب ریاست نباشم، یا از خروج ممنوع شوم و قتال نکنم، فایده ندارد؛ زیرا که من بالاتر از این را دانسته و شنیده‌ام و ممنوع نشدم، و آن همان است که از باقر، یا صادق علیهما السلام شنیدم که کشته می‌شوم و بر دار می‌روم، و با آن که صدق گفتار ایشان را می‌دانم و به امامت ایشان اقرار و اعتراف دارم؛ چه مجاهده من به جهت طلب ریاست نیست، بلکه به جهت رفع و دفع دشمنان دین است و لهذا از کشته شدن و بر دار رفتن پروا ندارم).

احول می‌گوید که: بعد از آن، به حج رفتم و امام جعفر صادق علیه السلام خیر دادم و به گفتار زید و آنچه من با او گفته بودم، و حضرت فرمود که: «او را گرفته‌ای از همه اطرافش از پیش رو و از پشت سر و از جانب راست و از جانب چپ و از بالای سر و از زیر پای‌ها و از برای او، راهی را وانگذاشته‌ای که در آن تواند رفت» (و آنچه حضرت صادق علیه السلام به احول فرمود، از قبیل آن است که در حدیث سابق فرمود، نه تصویب و اظهار رضامندی به آنچه با زید رضی الله عنه کرده است؛ چنانچه مطلع بر حال زید، پوشیده نیست).

## ۲. باب در بیان طبقات و مراتب انبیا و رسل و ائمه علیهم السلام (که به معنی پیغمبران و فرستادگان و پیشوایانند و بیان تفاوت مراتب ایشان در پستی و بلندی نسبت به یکدیگر)

۱/۴۳۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابو یحیی واسطی، از هشام بن سالم و درست بن ابی منصور، از او روایت کرده‌اند که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «انبیا و رسولان، بر چهار طبقه‌اند: اول، پیغمبری است که خبر داده می‌شود در



باب احکام و بر نفس خویش، بر سبیل الهام و پیغمبر خود است (که در او انحصار دارد)، و از خود به غیر تجاوز نمی‌کند. دوم، پیغمبری است که اوامر و نواهی، در عالم خواب به او می‌رسد (یا فرشته را در خواب می‌بیند)، و او از او در بیداری می‌شنود، ولیکن او را معاینه نمی‌بیند (که با یکدیگر روبه‌رو شوند و هر یک به چشم خود دیگری را ببیند)، و به سوی کسی مبعوث نشده و بر او امامی گماشته که پیشوای اوست که در تمام امور، به او اقتدا می‌کند، «۱» چون امامت ابراهیم علیه السلام بر لوط. و سوم، پیغمبری است که در خواب می‌بیند آنچه را که مذکور شد، و در بیداری آواز

(۱). چه امام، در اصل، رشته، یا چوبکی است که بنایان با آن بنا را راست دارند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۵۱

را می‌شنود، و فرشته را معاینه می‌بیند، و خدا او را به سوی گروهی فرستاده؛ خواه آن گروه کم باشند و خواه بسیار، چون یونس و خدا در باب یونس فرموده: «وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ» «۱»، یعنی: فرستادیم او را - یعنی یونس را - دیگر باره، بعد از بیرون آمدن از شکم ماهی به سوی صد هزار کس، یا زیاده از آن بودند.

و حضرت علیه السلام فرمود که: «سی هزار از صد هزار زیاده بودند (و آن که گفته که، یعنی گفتیم به یونس که: مخیری در رفتن به سوی گروهی که صد هزار نفرند، یا به سوی جمعی که از آن بیشترند، خلاف ظاهری را مرتکب شده، و در باب تردیدی که مفاد لفظ اوست، که در آیه وقوع یافته، وجوه بسیار گفته‌اند، و اقوی و اظهر آنها، این است که از برای ابهام باشد. و این کلام، اشاره است به کثرت عدد ایشان در رأی العین)، و بر آن حضرت امامی گماشته بود که به او اقتدا می‌نمود. و چهارم، آن است که در خواب می‌بیند، و در بیداری آواز را می‌شنود، و فرشته را معاینه می‌بیند، و حال آن که او امام است، چون پیغمبران اولوالعزم (که به معنی صاحبان صبر و ثبات و جدّ و جهد است و ایشان، اصحاب شریعت‌های تازه‌اند که در تأسیس و تقریر آنها سعی تمام نموده‌اند، و بر تحمل مشقت‌ها و جهاد و مقاتله و آزار کشیدن از سفیهان امت، مراسم صبر و شکیبایی به تقدیم رسانیده‌اند. و آنها پنج‌اند: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد - صلوات الله علیه و علیهم - چنانچه بیاید). و حضرت ابراهیم علیه السلام پیغمبر بود و امام نبود، تا آن که خدا به او فرمود که: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»، یعنی: «به درستی که من گرداننده‌ام تو را از برای مردمان پیشوایی در دین» (که همه به تو اقتدا نمایند). «قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي»، یعنی: «ابراهیم به خدا عرض کرد که: و بعضی از فرزندان و نبرگان مرا نیز امام گردان». «قَالَ لَا يَتَأَلَّ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» «۲»، یعنی: حق تعالی در جواب ابراهیم فرمود که: نمی‌رسد عهد من (که امامت است) به ستم‌کاران». و حضرت صادق علیه السلام فرمود: «یعنی هر که صنم و وثنی را پرستش نمود، امام نمی‌باشد». «۳»

(۱). صافات، ۱۴۷.

(۲). بقره، ۱۲۴.

(۳). و صنم و وثن - به تحریک - هر دو، بت است و فرق میان آن دو، آن است که صنم، آن است که صورتی داشته باشد و وثن، آن است که او را جثه‌ای باشد؛ خواه آن جثه از چوب باشد و خواه از سنگ و خواه از مس باشد و خواه از طلا - و نقره یا جوهر. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۵۳

۴۴۰ / ۲. محمد بن حسن، از آن که او را ذکر کرده، از محمد بن خالد، از محمد بن سبتان، از زید شحام روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود که:

«خدای تبارک و تعالی ابراهیم را بنده خود گردانید، پیش از آن که او را پیغمبر گرداند، و او را پیغمبر گردانید، پیش از آن که او را

رسول گرداند، و او را رسول گردانید، پیش از آن که او را خلیل گرداند، «۱» و او را خلیل خود گردانید، پیش از آن که او را امام گرداند. پس چون خدا همه چیز را از برای او جمع فرمود، فرمود که: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛ به درستی من تو را از برای مردمان پیشوا می گردانم، که همه به تو اقتدا کنند».

حضرت فرمود که: «پس به جهت بزرگی امامت و بلندی مرتبه آن در چشم حضرت ابراهیم گفت: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛ و بعضی از ذریه مرا نیز امام و پیشوای مردم گردان. خدا فرمود که: عهد من (که امامت است) به ستم کاران نمی رسد». حضرت فرمود که: «سفیه نادان و ضعیف زبون، امام و پیشوای پرهیزگاران نمی باشد».

۳/۴۴۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از محمد بن یحیی خثعمی، از هشام، از ابن ابی یعفر که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:

«سادات و رؤسای پیغمبران و رسولان، پنج اند (و ایشان، صاحبان صبر و ثبات و جد و جهد از رسولان خدایند، که شریعت های تازه داشته اند، و در تأسیس و تقریر آنها سعی تمام نموده اند، و بر تحمل سختی ها و جهاد و آزار کشیدن از سفیهان امت، مراسم صبر و شکیبایی به تقدیم رسانیده اند)، و آسیای شریعت خدا بر سر ایشان گردیده، و ایشان: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمداند- صلی الله علیه و آله و علی جمیع الأنبیاء-».

۴/۴۴۲. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسین، از اسحاق بن عبدالعزیز- که ابوالسفاج است-، از جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت شنیدم که می فرمود: «به درستی که خدا، ابراهیم را بنده خود گردانید، پیش از آن که او را پیغمبر گرداند، و او را پیغمبر گردانید، پیش از آن که او را رسول گرداند، و او را رسول گردانید، پیش از آن که او را خلیل گرداند، و او را خلیل گردانید، پیش از آن که او را امام

(۱). و خَلَّتْ، خالی ساختن دل باشد از غیر خدا، یا مخصوص کردن کسی را به دوستی، و این مرتبه، از رسالت بلندتر است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۵۴

باب در بیان فرق میان رسول و نبی و محدث

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۵۵

گرداند. پس چون این مراتب را از برای او جمع نمود، دست او را گرفت (که او را بلند مرتبه ساخت، یا خدا دست خود را نگاه داشت؛ به این که صنعت خویش را در باب او کامل گردانید)، به ابراهیم فرمود که: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛ «ای ابراهیم، به درستی که من تو را پیشوای مردمان می گردانم». پس به جهت بزرگی امامت در چشم ابراهیم، عرض کرد که: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي»؛ «ای پروردگار من، و بعضی از ذریه مرا نیز امام گردان». خدا فرمود که: «قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛ عهد من به ستم کاران نمی رسد».

### ۳. باب در بیان فرق میان رسول و نبی و محدث «۱»

۴۴۳/۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ثعلبه بن میمون، از زراره که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» (۲)، یعنی: «و بود موسی فرستاده ای از نزد حضرت عزت» (که خبر دهنده خلق بود از جانب جناب احدیت با بلندی قدر و علو منزلت). که رسول چیست و نبی چه معنی دارد؟ و حضرت فرمود که: «نبی، آن است که فرشته را در خواب می بیند، و در بیداری آواز را می شنود، و فرشته را معاینه نمی بیند، و رسول، آن است که آواز را می شنود، و فرشته را در خواب می بیند، و در بیداری معاینه او را می بیند».

عرض کردم که: منزلت امام چیست که در بیداری آواز را می‌شنود، و فرشته را در خواب نمی‌بیند، و در بیداری او را معاینه نمی‌نماید؟ پس این آیه را تلاوت فرمود: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ» (۳) «ولا محدث، یعنی: «و نفرستادیم پیش از فرستادن تو، هیچ رسولی و

(۱). محدث، بر وزن محمد، در لغت آن است که ظن صائبی داشته باشد که هر چه گمان کند، درست باشد؛ که گویا کسی او را به آن خبر داده، ولیکن مراد از محدث، در اینجا آن است که ملک او را حدیث کند از جانب خدا، چون فاطمه زهرا و ائمه معصومین -/ سلام الله عليهم اجمعین -/ (مترجم)

(۲). مریم، ۵۱.

(۳). حج، ۵۲. در این روایت و برخی روایات دیگر باب، لفظ «محدث» در ادامه آیه آمده، در حالی که جزء آیه نیست، و توضیح و تفسیر است. به این معنا که در ادامه در یافت وحی و الهامات الاهی، کسانی هستند نیز که از نوعی الهام و علم ویژه برخوردار می‌شوند که از خطا مصون است.

و چنین ذکر شدن آن، برای توضیح تفاوت سه مقام نبوت و رسالت و محدث بودن، از سوی امام علیه السلام است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۵۷

هیچ پیغمبری و هیچ محدثی را، مگر آن که چون تلاوت می‌کرد، یا آرزو می‌نمود، می‌افکند شیطان در تلاوت، یا آرزوی او، آنچه را که می‌خواست».

۲/۴۴۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مزار روایت کرده است که گفت:

حسن بن عباس معروفی، به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام نوشت که: فدای تو گردم، مرا خبر ده که فرق میان رسول و نبی و امام چه چیز است؟ گفت که: پس آن حضرت نوشت که- یا زبانی فرمود که- «فرق میان رسول و نبی و امام، آن است که رسول، آن است که جبرئیل بر او فرود آید، و او جبرئیل را ببیند، و سخن او را بشنود، و وحی بر او نازل شود، و بساست که در خواب دیده، مانند خواب دیدن ابراهیم علیه السلام که فرزند خود را سر بُرد. و نبی، بسا است که سخن فرشته را می‌شنود، و بساست که شخص و جثه او را دیده و چیزی نشنیده. و امام، آن است که سخن را می‌شنود و شخص را نمی‌بیند».

۳/۴۴۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از احوال روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام را سؤال کردم از رسول و نبی و محدث. حضرت فرمود که: «رسول، آن است که جبرئیل به نزد او می‌آید روبه رو، پس او را می‌بیند، و با او تکلم می‌کند. پس چنین کسی رسول است. و اما نبی، آن است که در خواب ببیند، چون خواب دیدن ابراهیم و مثل آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب می‌دید از اسباب پیغمبری پیش از وحی تا جبرئیل از جانب خدا به نزد او آمد و رسالت را از برایش آورد، و محمد در هنگامی که اسباب نبوت از برایش جمع شد و رسالت از جانب خدا به او رسید، جبرئیل به وساطت آن، به خدمت آن حضرت می‌آمد و به سبب آن، با او روبه‌رو سخن می‌گفت و از جمله پیغمبران، پیغمبری بود که اسباب پیغمبری از برایش جمع شده بود و در خواب می‌دید و روح (که فرشته بزرگی است) به نزد او می‌آمد و با او سخن می‌گفت و او را حدیث می‌کرد، و خبر می‌داد در بیداری، بی آن که او را ببیند. و اما محدث، کسی است که فرشته او را خبر می‌دهد و به او حدیث می‌کند و صحبت می‌دارد. پس آواز را می‌شنود، ولیکن او را معاینه نمی‌بیند و در خواب نمی‌بیند».

۴/۴۴۶. احمد بن محمد (یا علی بن محمد) و محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن حسین، از ابن فضال، از علی بن یعقوب هاشمی، از مروان بن مسلم، از بُرید، از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده‌اند که در قول خدای عزوجل، همچنین

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۵۸

باب در بیان این که حجت برپا نمی‌شود از ...

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۵۹

فرمودند که: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ» (۱) «وَلَا مَحْدَثٌ». برید می‌گوید که: عرض کردم که فدای تو گردم، این قرائت، قرائت ما نیست (و ما با این وضع نمی‌خوانیم؛ چه در قرآن لفظ و لا محدث وجود ندارد، و شاید که در قرآن اهل بیت چنین بوده). برید، عرض کرد که: پس رسول و نبی و محدث کیانند و صفت ایشان چیست؟ حضرت فرمود که: «رسول، آن است که فرشته از برایش ظاهر می‌شود، و با او سخن می‌گوید. و نبی، آن است که در خواب می‌بیند و بسا است که نبوت و رسالت از برای یکی جمع می‌شود. و محدث آن است که آواز فرشته را می‌شنود و صورت او را نمی‌بیند».

برید می‌گوید که: عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد، چگونه می‌داند که آنچه در خواب دیده، حق و درست است و این که آن سخن از فرشته است؟ حضرت فرمود که: «خدا او را توفیق می‌دهد از برای آن تا آن را بشناسد و بداند که از جانب خداست. و هر آینه خدا، کتاب‌های آسمانی را به کتاب شما- که قرآن است- ختم نمود (که قرآن، آخر کتاب‌ها است که بعد از آن، کتابی از آسمان فرود نیاید)، و پیغمبر شما- که محمد است- پیغمبران را ختم فرموده» (که آخرین ایشان است که بعد از او پیغمبری مبعوث نشود).

#### ۴. باب در بیان این که حجت برپا نمی‌شود از برای خدا بر خلائق، مگر به واسطه امام

۴۴۷/۱. محمد بن یحیی عطار، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از حسن بن محبوب، از داود رقی، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «حجت برپا نمی‌شود از برای خدا بر آفریدگانش (که در روز قیامت ایشان را بازخواست کند، که چرا چنین کردید و چرا چنان نکردید؟) مگر به واسطه امام، تا خدا با امام شناخته شود، یا شناسانیده شود» (که امام علیه السلام او را به مردم بشناساند، یا او امام را به مردم بشناساند تا بشناساند به ایشان آنچه را که در دین ضرور است. و کلام احتمال غیر این را نیز دارد و اظهر احتمالات، احتمال دوم است؛ زیرا که در بعضی از نسخه‌های کافی، به جای حتی يعرف، حیّ يعرف است و ترجمه آن، این است که مگر با امام زنده‌ای که معروف باشد و مردم او را بشناسند).

۴۴۸/۲. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء روایت کرده

(۱). حج، ۵۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۶۰

باب در بیان این که زمین از حجت خدا خالی نمی‌باشد

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۶۱

است که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السلام که می‌فرمود: «امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: حجت برپا نمی‌شود از برای خدای عزوجل بر خلقش، مگر با امام، تا شناخته شود» (یا با امام زنده‌ای که معروف باشد؛ چنانچه گذشت).

۴۴۹/۳. احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از عبّاد بن سلیمان، از سعد بن سعد، از محمد بن عماره، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «حجت برپا نمی‌شود از برای خدا بر خلقش، مگر با امامی تا بشناسند» (یا امام زنده‌ای که معروف باشد؛ چنانچه معلوم شد).

۴۵۰/۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از برقی، از خلف بن حمّاد، از ابان بن تغلب روایت کرده است که گفت: امام جعفر

صادق علیه السلام فرمود که: «حجت پیش از خلق و با خلق و بعد از خلق بوده و هست و خواهد بود».

### ۵. باب در بیان این که زمین از حجت خدا خالی نمی‌باشد

۴۵۱/۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر، از حسین بن ابی العلاء که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: آیا می‌شود که زمین باشد و امامی در آن نباشد؟ حضرت فرمود: «نه». عرض کردم که دو امام، در آن می‌باشند؟ فرمود: «نه، مگر آن که یکی از این دو امام، ساکت باشد» (یعنی از دعوت و تعریف از پیش خود).

۴۵۲/۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از منصور بن یونس و سعدان بن مسلم، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت:

شیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «به درستی که زمین از خلایق خالی نمی‌گردد، مگر آن که در آن امامی هست، تا آن که اگر مؤمنان چیزی را در دین زیاد کنند، ایشان را بر گردانند، و اگر چیزی را کم کنند، آن را از برای ایشان تمام گردانند».

۴۵۳/۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ربیع بن محمد مُسَلَمی، از عبدالله بن سلیمان عامری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «زمین از حالی به حالی نمی‌گردد، مگر آن که خدا را در آن حجتی است که حلال و حرام را به مردم می‌شناساند، و ایشان را به سوی راه خدا می‌خواند».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۶۳

۴۵۴/۴. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از حسین بن ابی العلاء، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: زمین بی امام باقی می‌ماند؟ حضرت فرمود: «نه».

۴۵۵/۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مُسکان، از ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود که:

«خدای عزوجل، زمین را بی عالم - که مراد از آن، امام و حجت خداست - وانگذاشته و اگر این عالم نمی‌بود، حق از باطل شناخته نمی‌شد».

۴۵۶/۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «خدا از آن جلیل‌تر و عظیم‌تر است که زمین را بی عالم واگذارد».

۴۵۷/۷. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از حسن بن محبوب، از ابو اسامه و علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از ابو اسامه و هشام بن سالم، از ابو حمزه، از ابو اسحاق، از آن که بر او وثوق و اعتمادی داشته، از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده‌اند که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «بار خدایا، به درستی که تو زمین خویش را خالی نمی‌گذاری از حجتی که از برای تو باشد بر آفریدگانت».

۴۵۸/۸. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود: «به خدا سوگند که خدا زمین را وانگذاشته از وقتی که قبض روح آدم فرموده تا امروز، مگر آن که در آن، امام و پیشوا بوده که به سبب او راه یافتن به سوی خدا به عمل آید. و امام، و حجت خداست بر بندگان او و زمین باقی نمی‌ماند بدون امامی که حجت است از برای خدا بر بندگانش».

۴۵۹/۹. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از ابو علی بن راشد روایت کرده است که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: «به درستی که زمین از حجتی خالی نمی‌باشد. و من، به خدا سوگند که همان حجتم».

۱۰/۴۶۰. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: آیا زمین بی امام باقی می ماند؟ فرمود که: «اگر زمین بی امام باقی می ماند، فرو می رفت و پنهان می شد» (و شاید که

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۶۴

باب در بیان این که اگر در زمین باقی نمانند مگر دو مرد

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۶۵

این کنایه باشد از هلاکت اهل زمین).

۱۱/۴۶۱. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از محمد بن فضیل، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: آیا زمین بی امام باقی می ماند؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: روایت به ما رسیده از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرموده است که: «زمین، بی امام باقی نمی ماند، مگر این که خدا غضب کند بر اهل زمین یا بر بندگان». حضرت فرمود: «نه، چنان باقی نخواهد ماند، و در آن هنگام که امام علیه السلام در آن نباشد، هر آینه فرو می رود».

۱۲/۴۶۲. علی از محمد بن عیسی، از ابو عبدالله مؤمن، از ابو هرّاسه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «اگر امام یک ساعت از زمین برداشته شود (که در آن نباشد)، هر آینه زمین به موج در آید و اهلش در آن فرو روند؛ چنانچه دریا به موج می آید و اهل خویش را غرق می کند».

۱۳/۴۶۳. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از وُشاء روایت کرده است که گفت: از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم که: آیا زمین بی امام می ماند؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: روایت به ما می رسد که زمین، باقی نمی ماند (یعنی بی امام)، مگر آن که خدای عزوجل بر بندگان خشم گیرد. حضرت فرمود که: «باقی نمی ماند و در هنگامی که امام در آن نباشد، هر آینه فرو خواهد رفت».

### ۶. باب در بیان این که اگر در زمین باقی نمانند مگر دو مرد، البته یکی از این دو حجت خواهد بود

۱/۴۶۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابن طیار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «اگر در زمین باقی نمانند مگر دو نفر، هر آینه یکی از این دو حجت است».

۲/۴۶۵. احمد بن ادریس و محمد بن یحیی، هر دو روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از محمد بن عیسی بن عبید، از محمد بن سنان، از حمزه بن طیار، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: «اگر دو نفر در دنیا باقی بمانند، هر آینه یکی از این دو، حجت است بر صاحب و رفیق خود».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۶۶

باب در بیان معرفت و شناخت امام و ...

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۶۷

محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، مثل این را روایت کرده است.

۳/۴۶۶. محمد بن یحیی، از آن که او را ذکر کرده، از حسن بن موسی خَشَّاب، از جعفر بن محمد، از کرام روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «اگر مردم همه دو نفر باشند، که یکی از این دو نفر البته امام خواهد بود». و فرمود که: «به تحقیق که آخر کسی که می میرد، امام است تا آن که کسی بر خدای عزوجل حجت نتواند آورد، که او را وا گذاشته بی آن که حجت خدا بر او تمام باشد».



۴/۴۶۷. چند نفر از اصحاب ما روايت کرده‌اند، از احمد بن محمد برقى، از على بن اسماعيل، از ابن سنان، از حمزة بن طيار كه گفت: شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام كه مى فرمود:

«اگر در زمين باقى نماند مگر دو نفر، يكي از اين دو، حجت خواهد بود». يا فرمود كه: «دوم، حجت است». و شك از احمد بن محمد ناشى شده است.

۵/۴۶۸. احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از نهدى، از پدرش، از يونس بن يعقوب، از امام جعفر صادق عليه السلام روايت کرده است كه گفت: شنيدم از آن حضرت كه مى فرمود: «اگر در زمين هيچ كس نباشد مگر دو نفر، البته امام يكي از اين دو خواهد بود».

## ۷. باب در بيان معرفت و شناخت امام و وجوب رد كردن امر به سوي او

۱/۴۶۹. حسين بن محمد، از مَعْلَى بن محمد، از حسن بن على و شاء روايت کرده است كه گفت: حديث كرد ما را محمد بن فضيل، از ابو حمزه كه گفت: امام محمد باقر عليه السلام به من فرمود كه: «خدا را عبادت و بندگى نمى كند، مگر آن كس كه خدا را بشناسد. اما آن كس كه خدا را نمى شناسد، جز اين نيست كه عبادت مى كند همچنين كه مى بيند از مردم از روى ضلالت و گمراهى، يا در حالى كه گمراه است». عرض كردم كه: فدائى تو كردم، پس شناخت خدا چه چيز است؟ حضرت فرمود كه: «تصديق كردن خداى عزوجل و تصديق رسول او در آنچه آن جناب فرموده. و آن حضرت آورده، و موالات و دوستى با على، و اقتداى به آن حضرت در اعتقاد و گفتار و كردار، و به ائمه هدى عليهم السلام، و برائت و بيزارى به سوي خداى عزوجل از دشمنان ايشان. و خداى عزوجل همچنين شناخته مى شود».

۲/۴۷۰. حسين، از مَعْلَى، از حسن بن على، از احمد بن عائذ، از پدرش، از ابن اذينة روايت کرده است كه گفت: حديث كردند ما را چندين نفر، از امام محمد باقر يا امام جعفر

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۱، ص: ۵۶۹

صادق عليهما السلام كه آن حضرت فرمود كه: «بنده خدا مؤمن نمى باشد تا آن كه خدا و رسول خدا و همه ائمه هدى را بشناسد، و امام زمان خويش را بشناسد، و مشكلاتى كه دارد به سوي او برگرداند، و در معضلات به او رجوع نمايد، و او را تصديق نمايد در آنچه مى فرمايد». بعد از آن فرمود كه: «چگونه آخر را مى شناسد و حال آن كه او اول را نمى داند، و معرفتى به حالش ندارد؟» (و شايد كه مراد از اول، خدا و رسول باشد. پس مراد از آخر، ائمه باشد. و مى تواند كه مراد از آخر، امام زمان باشد، و بنا بر اين، مراد از اول، امامان پيش از او باشد. و معنى دوم در نزد حقير ظاهرتر است).

۳/۴۷۱. محمد بن يحيى، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از زراره روايت کرده است كه گفت: به خدمت امام محمد باقر عليه السلام عرض كردم كه: مرا خبر ده كه آيا شناختن امامى كه از شما اهل بيت باشد، بر همه خلائق واجب است؟ حضرت فرمود كه:

«خداى عزوجل محمد صلى الله عليه و آله را به سوي همه مردمان مبعوث فرمود، تا آن كه رسول و حجتى باشد از براى خدا بر تمام خلق در زمين، كه سكنى دارند. پس هر كه به خدا ايمان آورد و به محمد (كه رسول خداست صلى الله عليه و آله) ايمان آورد، و او را پيروي كند و تصديق نمايد، معرفت امامى كه از ما باشد، بر او واجب است. و هر كه به خدا ايمان نياورده، و بر رسول خدا نگروده، و او را پيروي ننموده و تصديق نكرده، و حق خدا و رسول را نشناخته، چگونه معرفت امام بر او واجب است؟ با آن كه به خدا و رسول خدا ايمان ندارد، و حق ايشان را نمى شناسد» (چه معرفت امام، فرع معرفت ايشان است و آنچه اولاً و بالذات واجب است، معرفت خدا و رسول و ايمان به ايشان است، و بعد از آن، معرفت امام عليه السلام واجب مى شود).

زراره مى گويد كه عرض كردم: پس چه مى فرمايى در باب كسى كه به خدا و رسول خدا ايمان مى آورد، و رسول خدا را تصديق



می‌کند در تمام آنچه خدا بر او فرو فرستاده، آیا بر این گروه واجب است که شما را چنانچه باید بشناسد؟ (یعنی با این حال به سوی امام چه حاجت است؟ و گویا زراره قول امام علیه السلام را که پیغمبر را تصدیق کند، حمل نموده بر تصدیق اجمالی به آنچه آن حضرت آورده، و لهذا تصدیق تفصیلی را مورد سؤال کرده از احتیاج به امام، با این حال سؤال کرد). و حضرت اشاره به جهت احتیاج فرمود و فرمود که: «آری. آیا چنین نیست که این گروه مخالفان فلاّن و فلاّن را بشناسد و اعتقاد به خلافت و امامت اینها داشته باشند؟» عرض کردم: بلی. فرمود که: «آیا گمان داری که خدا کسی است که معرفت این خلفای جور

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۷۱

را در دل‌های ایشان افکنده باشد؟ به خدا سوگند، که این را در دل‌های ایشان نینداخته، مگر شیطان؛ چه این عارفان تصدیق را داشتند و شیطان ایشان را گمراه گردانید تا آن که کردند آنچه کردند (پس صاحب تصدیق از اضلال شیطان، ایمن نیست و باید که امامی باشد که در مقابل ضلالت آن ملعون، مردم را هدایت فرماید. و می‌تواند که سؤال زراره در مرتبه دوم از وجود امام و وجوب معرفت او باشد، بر هر که ایمان به خدا و رسول آورد تا روز قیامت. و سؤال اول از حال گذشتگان باشد و جواب حضرت محمول باشد بر این که همه امت اتفاق دارند بر وجوب وجود امام، مگر آن که مخالفان در تعیین آن خطا و غلط کرده‌اند به علت اغوای شیطان. و مؤید این وجه است آنچه حضرت در آخر حدیث فرمود که: به خدا سوگند که به مؤمنین حق ما را کسی الهام نکرده، مگر خدای عزوجل».

۴/۴۷۲. از او، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عمرو بن ابی المقدام، از جابر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «جز این نیست که خدا را می‌شناسد و او را عبادت می‌کند، هر که خدا و امام او را از ما اهل بیت شناخته باشد. و هر که خدای عزوجل را نشناسد و امامی را که از ما اهل بیت باشد، نداند، همچنین به خدا سوگند، غیر خدا را می‌شناسد و می‌پرستد از روی گمراهی».

۵/۴۷۳. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از فضاله بن ایوب، از معاویه بن وهب، از ذریح روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را از امامان بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال کردم. حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین علیه السلام امام بود، پس امام حسن، بعد از آن امام حسین، بعد از آن حضرت علی الحسین، بعد از آن حضرت محمد بن علی امام بودند. و هر که این را انکار کند، چون کسی است که معرفت خدای تبارک و تعالی و معرفت رسول صلی الله علیه و آله را انکار کرده باشد».

ذریح می‌گوید که: من عرض کردم که: بعد از آن، امام تویی- پس سه مرتبه این مقاله را مکرر کردم- حضرت فرمود که: «تو را حدیث نکردم مگر به جهت آن که تو از جمله گواهان خدای تبارک و تعالی، یا شهیدان راه او باشی در زمین» (چه مؤمنان در نزد خدا شهیدان و به منزله ایشانند).

۶/۴۷۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از آن که او را ذکر کرده، از محمد بن عبدالرحمان بن ابی لیلی، از پدرش، از امام جعفر

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۷۳

صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «صالح و نیکو نمی‌باشید تا عارف شوید و خدا را بشناسید، و عارف نمی‌باشید تا تصدیق کنید، و تصدیق نمی‌کنید تا تسلیم کنید و گردن گذارید درهای چهارگانه را (که عبارت است از: توبه کردن از شرک، و ایمان به وحدانیت، و عمل صالح، و هدایت یافتن به حجت‌های خدا که در آیه بعد مذکور است. و بعضی گمان کرده‌اند که درهای چهارگانه: محمد و علی و حسن و حسین‌اند- صلوات الله علیهم-) و اول این درها، صلاحیت ندارد مگر به آخر آن، و تسلیم آن، بدون تسلیم باقی نفع نمی‌بخشد، و اصحاب سه در از این چهار در- که مخالفانند که در حجت را ندارند- گمراه شده‌اند

و حیران گردیده‌اند؛ حیرانی دوری (تا به آنان که صاحب هیچ دژ یا یک دژ و یا دو درند چه رسد). و به درستی که خدای تبارک و تعالی قبول نمی‌فرماید، مگر عملی را که شایسته باشد، و نمی‌پذیرد از بندگان، مگر وفای به شرطها و عهدهای آن جناب (که کنایه است از امور چهارگانه که شروط آمرزش‌اند).

پس هر که با خدای عزوجل به آن شروطی که مقرر فرموده، وفا کند، و کار کند آنچه را که در عهد و کتاب خویش وصف نموده، می‌رسد به آنچه در نزد خداست از درجات بلند و آنچه را که به او وعده داده، تمام آن را می‌گیرد. به درستی که خدای تبارک و تعالی بندگان خویش را به راه‌های هدایت خیر کرده، و در آن راه‌ها نشانه را از برای ایشان قرار داده، که راستی آنها را با آن نشانه‌ها بفهمد، و ایشان را خبر داده که چگونه سلوک کنند، و به چه وضع در آن راه روند.

پس فرمود: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» (۱)، یعنی: «به درستی که من هر آینه به غایت آمرزنده‌ام کسی را که توبه نمود از شرک، و از آن بازگشت و ایمان آورد به وحدانیت من و به آنچه پیغمبران من از نزد من آورده‌اند، و عمل شایسته‌ای را به‌جا آورد. پس راه راست یافت». و فرموده که: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (۲)، یعنی: «جز این نیست که خدای تعالی عمل را قبول می‌فرماید از پرهیزگاران». پس هر که از خدا پرهیز کند و بترسد از مخالفت او، در باب آنچه او را به آن امر فرموده، خدا را ملاقات کند و حال آن که مؤمن باشد به آنچه محمد صلی الله علیه و آله آورده، ولیکن این پرهیزگاری و ملاقات بسیار دور است. و گروهی مردند و مردند پیش از آن که راه راست یابند، و گمان کردند که ایمان آورده‌اند و شرک آورده بودند،

(۱). طه، ۸۲.

(۲). مائده، ۲۷.

تحفة الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۷۵

از آنجا که نمی‌دانستند که آن شرک است. به درستی که هر که در آید به خانه‌ها از درهای آن، راه راست یافته و هر که در غیر آن رفته، در راه هلاکت سلوک نموده. خدا طاعت و فرمان‌برداری ولی و صاحب امر خود را به طاعت رسول خویش پیوند نموده، و طاعت رسول خویش را به طاعت خود وصل فرموده. پس هر که طاعت والیان امر خدا را ترک کند، خدا و رسول او را اطاعت نکرده، و آن طاعت اقرار و اعتراف است به آنچه از نزد خدای عزوجل فرود آمده: «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ» (۱)، یعنی: «فراگیرید آرایش خویش را در نزد هر مسجدی» (و مراد امام علیه السلام، این است که در نزد هر عبادتی، معرفت امام را داشته باشید، و خود را به آن زینت دهید). و بجوید خانه‌هایی را که خدا اذن داده و امر فرموده به آن که برداشته شود و بلند گردد که به تعظیم، آن را بلند قدر و بزرگ دانند و در آنها نام خدا یاد شود و احکام و آیات او را در آن خانه‌ها مذکور سازند.

پس به درستی که خدا شما را خبر داده: «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ» (۲)، یعنی: «در سوره نور که ایشان- یعنی صاحبان آن خانه‌ها- مردانی چنداند که از غایت استغراق در عبادت و انقیاد امر او سبحانه، مشغول نمی‌سازد و باز نمی‌دارد ایشان را تجارت و بازرگانی، از یاد کردن خدا و به پا داشتن نماز و از دادن زکات، و با وجود مبادرت به طاعت و استغراق در بندگی و عبادت، می‌ترسند از روزی که دل‌ها بگردند در آن از دریافتن، و دیده‌ها از دیدن» (یا از هر طرف گردند تا بلکه بدانند که چاره چیست، و ببینند که نامه ایشان از کجا به دید می‌آید، و این ترجمه آیه‌ای است که حضرت به طریق اقتباس در کلام خویش تضمین فرموده و نظم آیه چنین است).

به درستی که خدا رسولان را برای امر خویش خالص گردانیده (که از غیر او فارغند). بعد از آن، ایشان را خالص گردانیده؛ در حالتی که تصدیق شدگان بودند به سبب خلوص و اخلاص در باب انذارات خدا و ترسی که به مردم می‌دادند (از عقوبت‌های دنیوی و اخروی به معجزات یا این که هر یک از این رسولان، تصدیق همه را می‌نمودند در میانه پیغمبران منذر که خدا ایشان را

برای ترسانیدن خلائق فرستاد). پس فرمود: «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا

(۱). اعراف، ۳۱.

(۲). نور، ۳۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۷۷

نَدِيرٌ» (۱)، یعنی: «و نیست هیچ امتی از امم سابقه، مگر آن که گذشت در میان ایشان به پیغمبری بیم کننده که مردم را می ترساند». و هر که جاهل باشد و امام خود را نشناسد، سرگردان و متحیر است، و هر که بینا و عاقل باشد، و امام خویش را بشناسد، راه راست یافته است.

به درستی که خدای عزوجل می فرماید: «فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (۲)، یعنی: «پس به درستی که قصه این است که: کور و نابینا نیست ظاهر ایشان؛ چه همه چیز را می بینند، ولیکن نابینا است از مشاهده اعتبار دل‌هایی که در سینه‌های ایشان است». چگونه راه راست یابد آن که بینایی ندارد؟ و چگونه بینایی به هم رساند آن که تدبیر و عاقبت اندیشی نمی کند؟ پیروی کنید رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت او را و اقرار کنید به آنچه از نزد خدا فرود آمده و آثار هدایت را (که آثار ائمه هدی است) پیروی نمایید؛ زیرا که ایشان نشانه‌های امانت و پرهیزگاری‌اند.

و بدانید که اگر مردی عیسی، پسر مریم را انکار کند و به هر که غیر او باشد از پیغمبران، اقرار داشته باشد، ایمان ندارد. و راه الهی را پیروی کنید، به جستن نشانه آن (که ائمه‌اند) و آثار ایشان را بجوئید از پس پرده‌های ظلمانی (که عنکبوت، زبان مخالفان آن را تنیده)، تا امر دین خود را کامل گردانید و به خدا که - پروردگار شما است - ایمان آورید».

۷/۴۷۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن حسین بن صغیر، از آن که او را حدیث کرده، از ربیع بن عبدالله، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: «خدا ابا و امتناع فرموده از آن که چیزها جاری و موجود شوند، مگر به اسباب. پس از برای هر چیزی از ممکنات، سببی قرار داده و برای هر سببی شرحی قرار داده (که عبارت است از حد و رسم، و مسمی است به قول شارح)، و هر شرحی را علم و دانشی قرار داده، و هر علمی را دری و حجتی ناطق قرار داده (که سخن گوید)، و هر که آن در را شناخته، شرح و علم را شناخته، و هر که آن را شناخته، این را نیز شناخته و این علم و در، رسول خدا صلی الله علیه و آله و ما ییم» (که منم شهر علم و علی در آن شهر است).

۸/۴۷۶. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود: «هر

(۱). فاطر، ۲۴.

(۲). حج، ۴۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۷۹

که خدای عزوجل را اطاعت و عبادت کند، به عبادتی که نفس خود را در آن به زحمت و مشقت اندازد، و او را امامی از جانب خدا نباشد، سعی و کوشش که کرده، مقبول نمی گردد، و حال آن که او گمراه و سرگردان و حیران است و خدا اعمال او را دشمن می دارد و داستان این کس، چون داستان گوسفندی است که راه غلط کرد، و از شبان و گله خود دور افتاد، پس ناگاه می رفت و می آمد و آرام نمی گرفت، و در همه آن روز در حرکت بود. پس چون پرده شب او را پوشید و جهان تیره و تاریک گردید، گله گوسفندی را دید که با شبان خود می روند، پس به سوی آن گله میل نمود و بی جستجو با آن همراه شد، به گمان آن که این گله و

شبان اوست، و به واسطه آن فریفته شد و گول خورد. پس با آنها شب به روز آورد در آرامگاه و آغلی که داشتند. پس چون هوا روشن شد و آن شبان گله خویش را بیرون کرد و راند که آنها را به چراگاه برد، این گوسفند دید که این شبان و گله را نمی‌شناسد، رم برداشت و ناگاه به این طرف و آن طرف می‌دوید حیران و سرگردان و شبان و گله خود را می‌طلبید. پس گله دیگری را دید که با شبان خود می‌رفتند، به سوی آن میل کرد و به آن نیز فریفته شد، آن شبان بر او بانگ زد و گفت: به شبان و گله خود ملحق شو که تو عبث در زمین می‌گردی و حیران و سرگردانی؛ زیرا که از شبان و گله خود دور افتاده‌ای، باز رم برداشت و ترسان و حیران بود و در زمین می‌گشت و او را شبانی نبود که او را راهنمایی کند به سوی چراگاهی که در آن چراکند، یا او را به سوی گله خود برگرداند. پس در بین این که آن گوسفند همچنین سرگشته و حیران بود، ناگاه گرگ تلف و هلاکت آن را غنیمت شمرد و آن را خورد.

و همچنین به خدا سوگند ای محمد، هر که از این امت چنان شود که او را امامی نباشد از جانب خدای عزوجل که پاک باشد از گناهان، یا ظاهر باشد (یعنی وجودش هویدا باشد، و هر چند که به حسب شخص پیدا نباشد، یا شخصش ظاهر باشد و اگر چه در بعضی از اوقات از برای پاره‌ای از اشخاص باشد، یا غالب باشد بر تمام خلق در علم و عمل و غیر آن) و عادل باشد، صبح می‌کند با گمراهی و سرگردانی. و اگر بر این حال بمیرد، بر کفر و نفاق مرده.

و بدان ای محمد، که ائمه جور و پیشوایان ستم و پیروان ایشان، هر آینه دور شدگانند از دین خدا و خود گمراه شدند و دیگران را گمراه کردند. پس کردارهای ایشان که آنها را به جا می‌آورند، چون خاکستری است که باد آن را سخت بگیرد، و به او برخورد در روز صاحب باد تند و آن را به نوعی پراکنده سازد که اثری از آن باقی نماند، در حالی که توانایی ندارد از آنچه

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۸۱

کار کرده‌اند بر چیزی (یعنی مطلقاً و اصلاً بر آن ثوابی نیابد). این که مذکور شد، همان گمراهی دور است» (و این، ترجمه آیه‌ای است که حضرت به طور اقتباس در کلام خود تضمین فرموده، و نظم آیه در سوره ابراهیم، چنین است که: «مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ» (۱)).

۹ / ۴۷۷. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از عبدالله بن عبدالرحمان، از هیشم بن واقد، از مؤقرن روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «ابن کواء به خدمت امیر المؤمنین آمد و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، «وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ» (۲)، یعنی: «و بر اعراف و اعالی، مردانی چند باشد که بشناسند هر یک از اهل بهشت و دوزخ را به نشانی که در روی ایشان باشد» (چه، بهشتیان سفید رو باشند و دوزخیان سیاه رو، و چون مقصود این کواء سؤال از هر یک از رجال و اعراف بود، که در آیه مذکور است حضرت او را جواب فرمود به بیان کردن مقصود از رجال و اشاره نمودن به معانی اعراف» (۳)).

پس فرمود که: ما بر اعراف و باروی میان بهشت و دوزخیم، و یاوران خویش را به نشانه‌ای که در روی ایشان است می‌شناسیم. و ماییم اعراف و کارگزاران مردم که خدای عزوجل را نشناسد، مگر به راه معرفت و شناخت ما (بنا بر آن که اعراف، جمع عریف بر وزن شریف باشد و آن به معنی کارگزار قوم و نقیب مردم است و به معنی دوم رئیس و دانا و شناسنده نیز می‌باشد، و ایشان حامل معرفت خدا و در آن اصیل‌اند و غیر به وساطت ایشان خدا را می‌شناسند). و ماییم اعراف و معرفتی که آنچه مقصود است به معرفت آن به عمل می‌آید، و خدای عزوجل در روز قیامت بر روی جسر «۴» جهنم ما را شناسا می‌گرداند. پس داخل بهشت نمی‌شود مگر آن که ما را شناسد، و ما او را شناسیم، و داخل جهنم نشود مگر آن کس که ما را شناسد، و ما او را شناسیم. به درستی که خدای تبارک و تعالی اگر می‌خواست خویش را به بندگان می‌شناسانید، ولیکن ما را درها و راه‌های خویش قرار داده، و وجهی که آمدن به سوی او از آن است. پس آنان که از ولایت و دوستی ما میل کنند، یا غیر ما را بر ما

(۱). ابراهیم، ۱۸.

(۲). اعراف، ۴۶.

(۳). و اعراف، بارویی است در میان بهشت و دوزخ، و در غیر آن نیز، استعمال می‌شود؛ چنانچه بیاید. (مترجم)

(۴). پل.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۸۳

تفضیل و زیادتیی دهند، از راه برگشتگانند.

و پس برابر نیستند آنان که مردم به ایشان چنگ در زدند و مساوات ندارند؛ زیرا که اکثر مردم رفته‌اند به سوی چشمه‌های تیره و ناصاف، که به جهت کثرت امتلا، پاره‌ای از آنها از پاره‌ای می‌ریزد، و هر که به سوی ما آمده، به سوی چشمه‌های صاف آمده که به فرمان پروردگار خود روان می‌شوند، و آنها را نیستی و بریدگی نمی‌باشد.

۱۰ / ۴۷۸. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از علی بن محمد، از بکر بن صالح از ریّان بن شیب، از یونس، از ابو ایوب خزّاز، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «ای ابو حمزه، یکی از شما بیرون می‌رود و چند فرسنگی در نظر دارد، پس برای خود بلدی طلب می‌کند. و تو به راه‌های آسمان از خود نادان‌تری بر راه‌های زمین، پس برای خود بلدی طلب کن».

۱۱ / ۴۷۹. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ایوب بن حرّ، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ «وَمَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» (۱)، که آن حضرت فرمود که: «حکمت، فرمان بردن خدا و شناختن امام است» (و آیه در باب عقل گذشت).

۱۲ / ۴۸۰. محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد، از علی بن حکم، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود که: «آیا امام خود را شناخته‌ای؟» عرض کردم:

بلی، به خدا سوگند پیش از آن که از کوفه بیرون روم. حضرت فرمود: «در این هنگام تو را بس است».

۱۳ / ۴۸۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از منصور بن یونس، از بُرید روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که تکلم می‌فرمود در تفسیر قول خدای تبارک و تعالی «أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» (۲)، یعنی: «آیا آن کس که مرده بود، پس زنده کردیم او را و قرار دادیم او را نور و روشنی که می‌رود به آن نور در میان مردمان» [چون کسی است که داستانش یا خودش در تاریکی‌ها مانده چنان نباشد که بیرون آید از آن].

(۱). بقره، ۲۶۹.

(۲). انعام، ۱۲۲.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۸۵

پس حضرت فرمود که: «مرده در این آیه، کسی است که چیزی را نمی‌شناسد». و نوری که به آن در میان مردمان می‌رود، «امامی است که به او اقتدا می‌شود» «كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا» (۱) (که ترجمه شد با صدر آیه). حضرت فرمود که: «کسی است که امام را نمی‌شناسد».

۱۴ / ۴۸۲. حسین بن محمد روایت کرده است، از مُعلی بن محمد، از محمد بن اورمه و محمد بن عبدالله، از علی بن حسیان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: ابو عبدالله

جدلی بر امیر المؤمنین علیه السلام داخل شد، حضرت فرمود که: ای ابو عبدالله، می‌خواهی تو را خبر دهم به تفسیر قول خدای عزوجل «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَرْعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ» \* وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (۲). ابو عبدالله عرض کرد: [بله] یا امیر المؤمنین، فدای تو گردم. امیر المؤمنین فرمود که: حسنه در آیه، شناختن ولایت و دوستی ما اهل بیت و سیئه، انکار ولایت و دشمنی ما اهل بیت است. بعد از آن، حضرت این آیه را بر او خواند. و ترجمه آیه، این است که: «هر که بیاورد حسنه و خصلت نیکی را، پس او را جزایی است بهتر از آن و از فضل آن، و ایشان که حسنه از ایشان صادر شده از ترس و هول عظیم، در روز قیامت ایمنند، و هر که بیاورد سیئه و خصلت بدی را، پس ننگون‌سار شود روی‌های ایشان در آتش (که ایشان را سرنگون به آتش دوزخ اندازند)، پس خازنان دوزخ به ایشان گویند که: آیا جزا داده می‌شوید؟ (یعنی: خدا جزا نداد شما را) مگر جزای آنچه بودید در دنیا که می‌کردید» (و آن را به جا می‌آوردید). باب در بیان وجوب فرمان‌برداری ائمه

#### ۸. باب در بیان وجوب فرمان‌برداری ائمه علیهم السلام

۴۸۳/۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریر، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «بالاترین موضع امر و کوهان و میان و کلید آن، و در و باب چیزها، و خشنودی خداوند رحمن - تبارک و تعالی - طاعت امام است، بعد از معرفت خدا». بعد از آن فرمود که: «خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ

(۱). انعام، ۱۲۲.

(۲). نمل، ۸۹ و ۹۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۸۷

فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهُ وَ مَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» (۱)، یعنی: هر که فرمان برد رسول خدا را، پس به حقیقت که فرمان برده خدا را، و هر که اعراض کند از فرمان، پس نفرستادیم تو را بر ایشان نگاهبانی که به جبر و اکراه ایشان را از گناهان باز داری».

۴۸۴/۲. حسین بن محمد اشعری، از مُعلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از ابان بن عثمان، از ابوالصباح روایت کرده است که گفت: گواهی می‌دهم که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «شهادت می‌دهم که علی، امامی است که خدا طاعت و فرمان‌برداری او را واجب گردانیده، و آن که امام حسن، امامی است که خدا طاعت او را واجب گردانیده، و آن که امام حسین، امامی است که خدا طاعت او را واجب گردانیده، و آن که حضرت محمد بن علی، امامی است که خدا طاعت او را واجب گردانیده است».

۴۸۵/۳. و به همین اسناد، از مُعلی بن محمد، از حسن بن علی روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را حماد بن عثمان، از بشیر عطار که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «ما گروهی هستیم که خدا، طاعت ما را واجب گردانیده، و شما اقتدا می‌کنید به کسی که مردم به جهالت و نادانی در باب او، معذور نیستند، و خدا بهانه ایشان را از ایشان نمی‌پذیرد».

۴۸۶/۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از بعضی از اصحاب ما، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در فرموده خدای عزوجل: «وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» (۲)، یعنی: «و دادیم اولاد ابراهیم را پادشاهی بزرگی». که آن حضرت فرمود که: «آن، طاعت مفروضه است» (که خدا فرمان‌برداری ما را بر مردم واجب گردانیده).

۴۸۷/۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابو خالد قماط، از ابوالحسن عطار که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:

«شركت قرار ده در میانه اوصیا و پیغمبران در وجوب فرمان‌برداری» (و احتمال دارد که معنی این باشد که: «خدا شرکت قرار داده،



یا من قرار می‌دهم». و بنا بر جمیع احتمالات، قرار داد

(۱). نساء، ۸۰.

(۲). نساء، ۵۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۸۹

شرکت بر تمام رعیت آن حضرت، واجب است).

۶/۴۸۸. از احمد بن محمد (و در بعضی از نسخ کافی، چنین است که از ایشان، از احمد بن محمد) از محمد بن ابی عمیر، از سیف بن عمیره، از ابوالصباح کِنانی روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ما گروهی هستیم که خدای عزوجل فرمان برداری ما را واجب گردانیده و از برای ما است انفال (و انفال غنیمت‌هاست که از کافران حربی دچار می‌شود و غیر آن از آنچه فقها- رضوان الله علیهم- در کتاب خمس ذکر کرده‌اند). و از برای ما است، مال‌های پاکیزه و نفیس (که قطعه باشد و پادشاه کافران حربی آنها را برگزیده باشد). و ماییم راسخون در علم (که خدا در قرآن ذکر فرموده و در دانستن تأویل متشابهات با خود قرین نموده و آیه آن مذکور گردید). و ماییم حسد برده شدگان (که مردم به ما حسد ورزیدند). و آنان که خدا در باب ایشان فرموده: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» (۱)، یعنی: بلکه آیا حسد می‌برند مردم را بر آنچه خدا داده ایشان را از فضل خود».

۷/۴۸۹. احمد بن محمد، از علی بن حکم، از حسین بن ابی العلاء روایت کرده است که گفت: اعتقاد خویش را در باب اوصیا برای امام جعفر صادق علیه السلام ذکر کردم و عرض کردم که:

اعتقاد ما این است که: طاعت ایشان، واجب است. حضرت فرمود: «آری، ایشان آنانند که خدای عزوجل فرموده است که: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۲)، یعنی:

«فرمان برید خدا را و فرمان برید رسول او را (که محمد است) و خداوندان امر امامت را از خودتان» (که ائمه هدایند- صلوات الله علیهم اجمعین- بنابر مذهب شیعیان، و سنیان اولی الامر را پادشاهان می‌دانند). و حضرت علیه السلام فرمود: «و ایشان، آنانند که خدای عزوجل فرموده است که: «إِنَّمَا وَدَّعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» (۳)» (که ترجمه آن گذشت).

۸/۴۹۰. و به همین اسناد از احمد بن محمد، از معمر بن خلاد روایت است که گفت: مرد فارسی زبانی از امام موسی کاظم علیه السلام سؤال نمود و عرض کرد که: فرمان برداری تو واجب است؟ فرمود: «آری». عرض کرد که: مثل طاعت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «آری».

۹/۴۹۱. احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم از امامان که: آیا در

(۱). نساء، ۵۴.

(۲). نساء، ۵۹.

(۳). مائده، ۵۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۹۱

فرمان و طاعت، به یک روش جاری می‌شوند؟ فرمود: «آری».

۱۰/۴۹۲. و به همین اسناد، از مروک بن عبید، از محمد بن زید طبری روایت است که گفت: در خراسان بر بالای سر امام رضا علیه



السلام ایستاده بودم و نزد آن حضرت چند نفر از بنی هاشم بودند و اسحاق بن موسی بن عیسی عباسی در میان ایشان بود. پس حضرت فرمود که: «ای اسحاق، به من خبر رسیده که مردم می‌گویند که: ما گمان داریم که همه مردمان بندگان ما نیستند، نه، به حق خویشی که من با رسول خدا دارم، سوگند می‌خورم که من، هرگز این را نگفته‌ام، و این را از یکی از پدران خود نشنیده‌ام که بگوید، و به من نیز نرسیده از یکی از پدران خود که این را گفته باشد، ولیکن می‌گویم که: مردمان، بندگان ما نیستند در فرمان برداری و موالیان ما نیستند در باب دین. پس باید که آن که حاضر است به غائب برساند».

۴۹۳/۱۱. علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از ابو سلمه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:

«ما یم آنان که خدا اطاعت ما را واجب گردانیده، و مردم را نمی‌رسد و جائز نیست مگر معرفت ما، و مردم به جهالتی که در باب ما داشته باشند، معذور نباشند. هر که ما را شناسد، مؤمن است و هر که ما را نشناسد و انکار کند، کافر است. و هر که ما را نشناسد و انکار نکند، گمراه است تا برگردد به سوی راه راستی که خدا بر او واجب گردانیده، از فرمان برداری ما که واجب است. پس اگر بمیرد با این گمراهی که دارد، خدا به او آنچه خواهد، می‌کند».

۴۹۴/۱۲. علی، از محمد بن عیسی، از یونس، از محمد بن فضیل روایت کرده است که گفت: سؤال کردم او را از بهتر چیزی که بندگان به وساطت آن به سوی خدای عزوجل تقرب می‌جویند فرمود که: «بهتر چیزی که بندگان به آن تقرب می‌جویند به سوی خدای عزوجل، اطاعت خدا و اطاعت رسول خدا و اطاعت صاحبان امر از شما است. - امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: دوستی ما، ایمان و دشمنی ما، کفر است».

۴۹۵/۱۳. محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از فضاله بن ایوب، از ابان، از عبدالله بن سنان، از اسماعیل بن جابر روایت کرده است که به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: می‌خواهم بر تو عرض کنم دین خود را که خدای عزوجل را به آن دین اطاعت و دین داری می‌نمایم. حضرت فرمود: «بیار آنچه داری». اسماعیل می‌گوید که: پس عرض کردم که: شهادت می‌دهم که نیست خدایی مگر خدا، در حالی که تنهاست و او را

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۹۳

شریکی نیست، و آن که محمد، بنده و رسول اوست، با آن که اقرار دارم به آنچه آن را از نزد خدا آورده است، و آن که علی علیه السلام، امامی بوده که خدا اطاعت او را واجب فرموده، و بعد از آن حضرت امام حسن علیه السلام، امامی بوده که خدا اطاعت او را واجب فرموده، و بعد از آن امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام، امامی بوده که خدا اطاعت او را واجب فرموده، و بعد از امام حسین علیه السلام، حضرت علی بن الحسین علیه السلام، امامی بوده که خدا اطاعت او را واجب فرموده، تا آن که امر امامت و خلافت به سوی آن حضرت منتهی شد. بعد از آن، عرض کردم که: تو امامی به طریق مزبور - خدا تو را رحمت کند - حضرت فرمود که: «این دین خدا و دین فرشتگان اوست».

۴۹۶/۱۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از ابو حمزه، از ابو اسحاق، از بعضی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «بدانید که صحبت با عالم - یعنی امام - و پیروی کردن او، دینی است که خدا به آن اطاعت می‌شود و اطاعت امام، محل و آلت است از برای کسب حسنات و نیکی‌ها و مکان و آلت محو سیئات است (که گناهان را از نامه عمل پاک می‌کند)، و ذخیره‌ای است از برای مؤمنان (که در روز قیامت ایشان را نفع می‌بخشد)، و رفعت است در مقام ایشان (که با آن، به مقامات بلند می‌رسند در زمان حیات ایشان)، و زینت تمامی است بعد از مردن ایشان».

۴۹۷/۱۵. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از صفوان یحیی، از منصور بن حازم روایت کرده است که گفت: به خدمت امام

جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: خدا، از آن بزرگوارتر و کرامتش از این بیشتر است که به واسطه خلق خود و مشابهت به ایشان، شناخته شود، بلکه خلق به آن جناب شناخته می‌شوند. و حضرت فرمود که: «راست گفتی».

عرض کردم که هر که بشناسد و بداند که او را پروردگاری هست، سزاوار است از برای او که بداند که این پروردگار را خشنودی و غضبی می‌باشد، و بداند که او نمی‌تواند که خشنودی و غضب آن جناب را بشناسد، مگر به وحی یا به وساطت رسول. هر که وحی بر او نازل نشود و پیغمبر نباشد، او را سزاوار است که رسولان را طلب کند و جستجو و تفحص نماید، پس چون ایشان را ملاقات نمود، می‌فهمد که ایشان حجت خدا بر خلائق اند و از برای ایشان است فرمان‌برداری خلائق که خدا آن را واجب گردانیده. و به مردم گفتم که: آیا می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله حجت بود از جانب خدا بر تمام خلائق؟ گفتند: بلی.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۹۵

گفتم: پس در آن هنگام که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود، حجت بر خلق از جانب خدا که بود؟ گفتند: قرآن. پس من در قرآن نظر کردم دیدم که مرجئه و قدّری و زندیقی که به آن ایمان نیاورده و اعتقاد ندارد، به آن، مخاصمه و گفت‌وگو می‌کنند و آن را دلیل می‌آورند بر صحت مذهب خویش، به مرتبه‌ای که چنین زندیق بی‌ایمان به خصومت خویش یا به وساطت خصومت کردن به قرآن، بر مردان غالب می‌شود، پس دانستم که قرآن حجت نمی‌تواند بود مگر با قیّم و نگهبانی که بر اسرار آن مطلع باشد (که آنچه در آن بفرماید حق و درست باشد).

به ایشان گفتم که: قیّم قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود آن را می‌دانست، و عمر می‌دانست، و حدیفة می‌دانست. گفتم: همه آن را می‌دانستند؟ گفتند: نه. پس کسی را نیافتم که در باب او گفته شود که همه آن را می‌داند، مگر علی بن ابی طالب - صلوات الله علیه - و هرگاه چیزی باشد که در میانه گروهی دعوی و نزاع باشد و این بگوید که: من نمی‌دانم و آن بگوید که: من نمی‌دانم، و یکی بگوید که: من می‌دانم، معلوم می‌شود که حق با اوست (چه، مفروض این است که باید یک نفر در میان ایشان باشد که آن را بداند و همه به جهل خویش معترف‌اند، مگر یک نفر که می‌گوید من آن را می‌دانم. و لهذا راوی قیّمیت علی علیه السلام را جزای شرط اختلاف قرار داد و به حضرت عرض کرد- در آنچه عرض می‌نمود- که: هرگاه چنین باشد، پس من گواهی می‌دهم که علی علیه السلام قیّم قرآن بوده، و اطاعتش بر همه کس واجب و حجت خدا بوده بر مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، و هر چه در قرآن فرموده راست و درست است. حضرت فرمود که: «خدا تو را رحمت کند». (۱)

(و کلینی رضی الله عنه در اینجا ذکر کرده آنچه را که در باب اضطرار خلق به سوی حجت ذکر کرده، و ترجمه آن مذکور شد؛ بدون زیاده و نقصان و لهذا حقیر در آنجا آن را ترجمه نموده به آنجا حواله نمود، اما حدیث را تتمه هست که در آنجا ذکر فرموده و در اینجا مذکور است و آن، این است که منصور می‌گوید).

پس به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که: علی علیه السلام از دنیا نرفت تا آن که حجتی را بعد از خویش وا گذاشت، چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله وا گذاشت و گواهی می‌دهم که: حجت خدا بر خلائق بعد از علی علیه السلام، حسن بن علی است و شهادت می‌دهم بر امام حسن که آن

(۱). همان گونه که مترجم -/ رحمه الله -/ یادآوری کرده، از آغاز حدیث تا این بخش را به دلیل تکراری بودن، ترجمه نکرده، که از ترجمه همان حدیث به اینجا منتقل شد.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۹۷

حضرت از دنیا نرفت تا آن که حجتی را بعد از خود وا گذاشت، چنانچه پدر و جدش وا گذاشتند، و گواهی می‌دهم که حجت خدا بعد از امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام است و اطاعت آن حضرت واجب بود. حضرت فرمود که: «تو را خدا رحمت

کند». پس سر آن حضرت را بوسیدم و عرض کردم که: نیز گواهی می‌دهم بر حضرت امام حسین علیه السلام، که آن حضرت از دنیا نرفت تا آن که بعد از خود حجتی را وا گذاشت، و آن حجت حضرت علی بن حسین علیه السلام است و اطاعت آن حضرت واجب بود. حضرت فرمود که: «خدا تو را رحمت کند».

پس سر آن حضرت را بوسیدم و گفتم که: نیز شهادت می‌دهم بر حضرت علی بن الحسین علیهما السلام، که آن حضرت از دنیا نرفت تا آن که بعد از خود، حجتی را وا گذاشت و آن حجت، حضرت ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام است و اطاعت آن حضرت، واجب بود. فرمود:

«خدا تو را رحمت کند». عرض کردم که: سر خویش را به من عطا فرما تا آن را ببوسم.

حضرت خندید. عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد، به حقیقت دانستم که پدر تو از دنیا نرفت، تا وا گذاشت حجتی را بعد از خود، چنانچه پدرش وا گذاشت. و گواهی می‌دهم به خدا، که تویی حجت خدا و این که اطاعت تو واجب است. حضرت فرمود که: «باز ایست و ساکت شو، خدا تو را رحمت کند». عرض کردم که: سر خود را به من ده تا آن را ببوسم. پس سر آن حضرت را بوسیدم. حضرت خندید و فرمود که: «مرا از هر چه خواهی بپرس که بعد از امروز، هرگز تو را انکار نخواهم کرد» (که حق تو را شناسم و استحقاق تو را ندانم که قابلیت جواب حق و صریح بدون تقیه داری و چیزی را از تو پنهان نمی‌دارم).

۱۶/۴۹۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد برقی، از قاسم بن محمد جوهری، از حسین بن ابی العلاء روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: اوصیا، اطاعت ایشان بر مردم از جانب خدا واجب است؟

فرمود: «آری، ایشان، آنانند که خدای عزوجل فرموده است که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۱) و ایشان، آنانند که خدای عزوجل فرموده: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (۲) (و ترجمه صدر آیه

(۱). نساء، ۵۹.

(۲). مائده، ۵۵.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۵۹۹

در باب نوادر باب جوامع توحید گذشت و ترجمه تتمه آن این است که: همانا ولی شما، خدا و رسول اوست و کسانی [که] ایمان آورده‌اند؛ آنان که متصف‌اند به این که به پا می‌دارند نماز را (با شرایط و ارکان)، و می‌دهند زکات را و حال آن که ایشان رکوع کنند گانند».

(و عطا فرمودن امیر المؤمنین انگشتر خویش را به سائل در حال رکوع، و نزول این آیه در شأن او در میان عامه و خاصه، مشهور و در کتب حدیث و تفاسیر فریقین مدون و مسطور است، و نسبت آن به سائر ائمه، یا بر سبیل مجاز است؛ چه، هر گاه فعلی از بعضی از قومی سرزند، جایز است که آن را نسبت به همه آن قوم دهند، و مدار کلام خدا، بلکه لغت عرب، اکثر اوقات بر این است. یا این نسبت به طریق حقیقت است، به اعتبار وقوع این فعل از هر یک از ایشان. و در روایتی دیدم که هر یک از حضرات، در رکوع انگشتر خویش را به سائل دادند و آن سائل، فرشته بود که خدا او را فرستاده بود. و حدیث حله، می‌آید).

۱۷/۴۹۹. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از حماد، از عبدالاعلی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «شنیدن و فرمان بردن، درهای خیر و خوبی است. آن که بشنود و فرمان برد، بر او حجتی نیست، و آن که بشنود و فرمان نبرد، او را حجتی نیست. و امام و پیشوای مسلمانان، حجت و حجت آوردن او تمام است در

روزی که خدای عزوجل را ملاقات نماید».

بعد از آن فرمود که: «خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ» (۱)، یعنی: یاد کن روزی را که می‌خوانیم هر گروهی از مردمان را به پیشوای ایشان که در مذهب پیروی او نموده باشند» (چنانکه می‌گویند: ای شیعیان علی علیه السلام، بیاید. ای سنیان، ای حنیفان، ای شافعیان، بیاید و امثال اینها. یا ظاهر گروهی را با امام ایشان می‌خوانیم و همه را در موقف حساب در می‌آوریم). باب در بیان آن که ائمه گواهان خدای عزوجل اند بر خلق

## ۹. باب در بیان آن که ائمه علیهم السلام گواهان خدای عزوجل اند بر خلق

۱/۵۰۰. از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از یعقوب بن یزید، از زیاد قندی (یعنی قندهاری)، از سیماعه روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام در شرح قول خدای عزوجل: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا» (۲)، فرمود که: «این

(۱). اسراء، ۷۱.

(۲). نساء، ۴۱.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۰۱

آیه در شأن امت محمد صلی الله علیه و آله نازل شده، در حالتی که اختصاص به ایشان دارد (و عام نیست در ایشان و سایر امم سابقه که همه را فرا گیرد، و هر امت که در آیه مذکور است، محمول است بر هر جماعت موجوده از امت آن حضرت، در هر قرن و زمان معینی از برای ریاست امامی از ائمه. و به سوی این اشاره فرموده می‌فرماید که: در هر قرنی از ایشان (یعنی امت محمد صلی الله علیه و آله) امامی از ما هست که گواه است بر ایشان، و محمد صلی الله علیه و آله گواه است بر ما).

پس ترجمه آیه این می‌شود: «پس چگونه باشد و چه نوع بود حال کافران و ظالمان، وقتی که بیاوریم از هر گروهی از امت‌های تو یا محمد، گواهی را (و آن امام ایشان خواهد بود که بر افعال و اعمال قبیحه و حسنه و عقاید فاسده و حقه ایشان گواهی می‌دهد) و بیاوریم تو را بر این گواهان (که امامان امت تواند) گواه، تا گواهی دهی بر ایشان» (در باب رسانیدن آنچه باید به مردم برسانند).

۲/۵۰۱. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از احمد بن عائد، از عمر بن اذینه، از برید عجلی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از تفسیر قول خدای عزوجل: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» (۱)، پس حضرت فرمود که: «ما یم امت و گروهی که افضل امت‌ها و اشرف ایشانیم. و ما یم گواهان خدا بر خلقش و حجت‌های او در زمینش». و ترجمه آیه بنابر این، آن است که: «و هم‌چنان که شما را از راه یافتگان گردانیدیم، گردانیدیم شما را گروهی برگزیده و بزرگوار و میانه و راست (که اعوجاجی در اعتقاد و فعل و قول شما نیست. و این، مرادف عصمت است). تا باشید گواهان بر مردمان» (که امت محمداند).

برید می‌گوید که: عرض کردم که قول خدای عزوجل که می‌فرماید: «مَلَّةً اَبِيكُمْ اِبْرَاهِيمَ» (۲)، که ترجمه آن این است که: «مانند واسع گردانیدن کیش پدر شما که ابراهیم است» و تنگ‌گیری نکردن در آن (یعنی در دین اسلام، تنگ‌گیری نیست، چنانکه در ملت ابراهیم نیست. و یا در تقدیر، آن است که پیروی کنید و لازم خود گردانید ملت پدر خویش، ابراهیم را. مقصود خدا از مخاطبین که به ایشان فرموده که: پدر شما کیانند). حضرت فرمود که: «ما را قصد فرموده بخصوص» (یعنی: نه جمیع امت، به اعتبار آن که آن حضرت پدر حضرت پیغمبر است و

(۱). بقره، ۱۴۳.

(۲). حج، ۷۸.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۰۳

پیغمبر، پدر امت و پدر پدر، در حکم پدر است. یا به اعتبار تخصیص خطاب به عرب که اکثر ایشان از ذریه اویند، و در آن تغلیب باشد، چنانچه اکثر مفسرین گفته‌اند).

«هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ» (۱)، یعنی: «خدا، نامیده شما را مسلمانان پیش از این».

حضرت فرمود: «در کتاب‌هایی که گذشته است». «وَفِي هَذَا». و در این قرآن (و این آیه، در سوره حج است، و لفظ «عَلَيْكُمْ» در آن، بعد از «شَهِيداً» واقع شده، ولیکن در آنچه از نسخ کافی که به نظر رسید، لفظ پیش است و این اشتباه، از راوی یا ناسخ است. و بعضی گفته‌اند که این آیه نیست، بلکه اشاره به مضمون آیه است، و از این جهت همه آیه را ذکر نفرموده، و به فهم مخاطب حواله نموده، و نظیر این در این کتاب بسیار است). و ترجمه آن، بنابر نظم قرآن، این است که: «تا باشد رسول (که محمد صلی الله علیه و آله است) گواه بر شما».

حضرت فرمود: «پس رسول خدا صلی الله علیه و آله گواه است بر ما (به آنچه به ما رسیده از جانب خدای عزوجل، یا) به آنچه ما به امت رسانیدیم از جانب آن جناب، به وساطت آن حضرت. و ما مییم گواهان خدا بر مردمان به طاعت، و هر که تکذیب کند (و ما را به دروغ نسبت دهد)، او را در روز قیامت تکذیب می‌کنیم. پس هر که ما را تصدیق کند، او را در روز قیامت تصدیق می‌کنیم».

۳/۵۰۲. به همین اسناد، از مُعَلَّى بن محمد، از حسن بن علی، از احمد بن عمر حلال روایت است که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام را سؤال کردم از معنی قول خدای عزوجل: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدًا مِنْهُ» (۲). حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین علیه السلام، شاهد و گواه بر رسول خداست، و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر برهانی روشن از جانب پروردگار خویش قرار و استقرار دارد». و ترجمه آیه این است که: «آیا پس آن کسی که بر برهانی روشن باشد از جانب پروردگار خویش (که معجزه است) و در پهلو در آید او را گواهی از خدا (که به صحتش گواهی دهد)، برابر است با آن کس که چنین نیست».

۴/۵۰۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از ابن اذینه، از بُرید عَجَلِي روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که قول خدای تبارک و تعالی: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (۳)،

(۱). حج، ۷۸.

(۲). هود، ۱۷.

(۳). بقره، ۱۴۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۰۵

(که ترجمه آن گذشت). مراد از امت و گواهان که در آن مذکور است، کیانند؟ حضرت فرمود که: «ما مییم امت و گروهی که افضل امت‌ها و اشرف ایشانیم. و ما مییم گواهان خدا بر خلق او و حجّت‌های او در زمین او» (و همین جزو حدیث به سندی دیگر گذشت).

بُرید می‌گوید که: عرض کردم که: کیست مقصود از قول خدای تعالی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ازْكَعُوا وَاسْتَجِدُوا وَاعْتَدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» \* وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ» (۱)، یعنی: «ای کسانی که گرویده‌اید و ایمان آورده‌اید، رکوع کنید و سجود کنید و پرستید پروردگار خویش را در تمام آنچه به آن متعبدید؛ از نماز و روزه و حج و غیر آن».

بکنید نیکویی را (یعنی کاری را که در شرع پسندیده باشد؛ چون نوافل و طاعات و صلّه ارحام و مکارم اخلاق و امثال آن)، شاید که شما رستگار شوید. و جهاد و کارزار کنید با کافران، در راه خدا (و محض فرمان برداری)؛ چنانچه سزاوار جهاد او باشد (و قابلیت ساحت میدان عزّت و جلالت او را داشته باشد که کمال جدّ و جهد در آن باشد، و خالص باشد از برای رضای خدا، و غبار غیر بر آن دیده نشود). او سبحانه، برگزید شما را برای دین خود و نصرت آن.

آن حضرت فرمود که: «ما را قصد فرموده. و ما یم برگزیدگان خدا» و حضرت اشاره به شرح مضمون «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» که بعد از آنچه گذشت واقع شده، فرموده، می فرماید که: «و قرار نداده خدای تبارک و تعالی در دین هیچ ضیق و تنگی را (پس حرج از ضیق سخت تر و شدتیش بیشتر است). «مِلَّةً أَيْكُمْ إِبْرَاهِيمَ»». حضرت فرمود که: «ما را بخصوص قصد فرموده». و همچنین و «هُوَ سَيَمَّاكُمْ الْمُشْرِكِينَ»، (اشاره به مضمون آیه است، والا آیه، و او ندارد، بلکه هو به جای او است) و فرمود که: «خدای عزوجل ما را مسلمانان نامیده». «مِنْ قَبْلُ»، یعنی: «پیش از قرآن». حضرت فرمود: «در کتاب‌هایی که گذشته». «وَفِي هَذَا». «یعنی در این قرآن» و همچنین «لِيَكُونَ الرَّسُولَ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» «۲» (که ترجمه آن گذشت. و وجه تقدیم و تأخیر که در آن است، مذکور شد. و حضرت

(۱). حج، ۷۷ و ۷۸.

(۲). حج، ۷۸.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۰۷

در این حدیث، فرموده آنچه در حدیث سابق گذشت که «پس رسول خدا صلی الله علیه و آله گواه است بر ما، به آنچه به ما رسیده از جانب خدای تبارک و تعالی (یا به آنچه ما به امت رسانیدیم از جانب آن جناب، به وساطت آن حضرت). و ما یم گواهان بر مردمان در روز قیامت. پس هر که تصدیق نموده او را تصدیق نمایم، و هر که تکذیب کرده او را تکذیب فرمایم».

۵/۵۰۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از سلیم بن قیس هلالی، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی ما را پاک و پاکیزه گردانیده از آنچه نباید کرد، و نگاه داشته از آن که نشاید به جا آورد، و ما را گواهان خود بر خلق خود و حجت خود در زمین خود ساخته، و ما را با قرآن قرار داده و قرآن را با ما قرار داده» (که ما از آن جدا نمی شویم و آن از ما جدا نمی شود). باب در بیان این که ائمه راهنمایان همه خلقاند به راه راست

### ۱۰. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام راهنمایان همه خلقاند به راه راست

۱/۵۰۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید از نصر بن سُوید و فضالّه بن ایوب، از موسی بن بکر، از فضیل که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از تفسیر قول خدای عزوجل «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» «۱» (که ترجمه آن در حدیث بعدی می آید)، پس حضرت فرمود که: «هر امامی، راهنمایانده است قری را که آن امام، در میان ایشان است».

«۲»

۲/۵۰۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از ابن اذینه، از برید عجلی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در شرح قول خدای عزوجل «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» «۳» که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله منذر و ترساننده‌ای است که خدا فرموده، و مردم هر زمانی را هادی و راه نماینده‌ای از ما هست که ایشان را راهنمایی می کند به سوی آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را آورده. پس رهنمایان بعد از آن حضرت، علی علیه السلام است و اوصیای بعد از او



یک به یک».

(۱). رعد، ۷.

(۲). و قرن، اهل و مردم هر روزگاری است، و نیز مقدار عمر اهل آن است به طور متوسط، و غیر از این در معنی قرن گفته‌اند.  
(مترجم)

(۳). رعد، ۷.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۰۹

و ترجمه آیه این است که: «جز این نیست که تو بیم کننده و ترساننده‌ای (که مردم را از عذاب خدا می ترسانی. یعنی فرستاده شده برای ترسانیدن و بر تو همین بلاغ و رسانیدن است و بس؛ به اظهار معجزات داله بر صدق تو، و تو را به آیات مقترحه که کفّار خواهش دارند، و به اظهار آن بدون اراده ما چه کار؟) و هر گروهی را ره نماینده‌ای است که ایشان را راهنمایی می کند».

۳/۵۰۷. حسین بن محمد اشعری، از مُعلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از محمد بن اسماعیل، از سیدان، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» یعنی چه؟ فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله ترساننده‌ای است که خدا فرموده، و علی- / صلوات الله علیه- همان رهنا است که در آیه مذکور است. ای ابو محمد! آیا امروز هیچ رهنمایی هست؟» عرض کردم: بلی! فدای تو کردم، همیشه از شما رهنمایی بعد از رهنمایی بوده، تا آن که هدایت به تو داده شد، و خلافت به تو رسید.

حضرت فرمود: «خدا تو را رحمت کند ای ابو محمد! اگر قصه چنان باشد که هر گاه آیه‌ای بر مردی فرود آید، پس آن مرد بمیرد، آن آیه بمیرد (و مصداق خارجی نداشته باشد)، کتاب خدا می میرد و معطل و بیکار می ماند و بیانش فوت می شود (چه بنا بر این فرض، رهنمایی نیست که مردم را به سوی احکام و اسرار آن راهنمایی کند). ولیکن این کتاب خدا زنده است که جاری می شود در کسانی که باقی مانده‌اند؛ چنانچه در آنان که در گذشته‌اند جاری شده و امر و نهی آن به همه رسیده و می رسد».

۴/۵۰۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از صفوان، از منصور، از عبدالرحیم قصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر قول خدای تبارک و تعالی: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»، که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا، ترساننده است و علی علیه السلام، رهنماینده که در این آیه مذکوراند. بدان و آگاه باش! که این هدایت و رهنمایی، با آیه مذکوره از ما نرفته، و حکم آن، نسبت به ما برطرف نشده و همیشه در شأن ما جاری بوده تا این ساعت که در آنیم» (یا جاری است تا قیامت).

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۱۰

باب در بیان این که ائمه والیان امر خدا و ...

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۱۱

### ۱۱. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام والیان امر خدا و خزانه‌داران علم اویند

۱/۵۰۹. محمد بن یحیی عطار، از احمد بن ابی زاهر، از حسن بن موسی، از علی بن حسان، از عبد الرحمان بن کثیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «ما یم والیان امر خدا و خزانه‌داران علم خدا و صندوق وحی خدا».

۲/۵۱۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از علی بن اسباط، از پدرش اسباط، از سوره



بن کلب که گفت: امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود که: «به خدا سوگند، هر آینه ما خزانه‌داران خداییم در آسمان و زمین او، اما نه بر طلا و نه بر نقره، لیکن بر علم آن جناب».

۳/۵۱۱. علی بن موسی روایت کرده است از احمد بن محمد، از حسین بن سعید و محمد بن خالد برقی، از نصر بن سُوید که آن را مرفوع ساخته از سیدیر، از امام محمد باقر علیه السلام که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، شما چه صفت دارید؟ فرمود: «ماییم خزانه‌داران علم خدا و ماییم ترجمه‌های وحی خدا و ترجمان‌های آن.» (۱) و ماییم حجت بالغه خدا و رسا بر هر که در زیر آسمان و هر که در بالای زمین است».

۴/۵۱۲. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از نصر بن شعیب، از محمد بن فضیل، از ابوحمزه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدای تبارک و تعالی فرموده است که: تمام کردن حجت من به غایت بر بدبختان از امت تو است. و ایشان، آنانند که ولایت علی و اوصیای بعد از تو را ترک کنند؛ زیرا که در ایشان است سنت و طریقه تو و راه و روش پیغمبران پیش از تو، و ایشان خازنان علم منند بعد از تو. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: جبرئیل علیه السلام مرا خبر داد به نام‌های ایشان و نام‌های پدران ایشان علیهم السلام».

۵/۵۱۳. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از محمد بن خالد، از فضاله بن ایوب، از عبدالله بن ابی یعفور روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

(۱). و ترجمه به فتح تا و جیم، بیان کردن لغتی است به لغتی دیگر و لغتی که بیان لغتی دیگر باشد. و ترجمان به ضم تا و جیم، و به فتح هر دو و به ضم یکی و فتح دیگری، معنی است که معنی لغت دیگر باشد؛ چون ترجمه و بیان کننده زبانی به زبانی دیگر چون مترجم. و ابن اثیر در نهاییه می‌گوید که: ترجمان، به ضم و فتح، کسی است که سخن را ترجمه می‌کند و آن را نقل می‌کند از لغتی به لغتی دیگر و جمع آن تراجم است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۱۲

باب در بیان این که ائمه، خلیفه‌های خدای ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۱۳

فرمود که: «ای پسر ابی یعفور، به درستی که خدا یکی است و یگانه و متفرد به یگانگی، و تنهاست به امر خویش (که امر شریعت است، یا امر خلافت) که در تعیین و تقدیر و نصب آن شریکی ندارد. پس خلقی را آفرید و ایشان را برای این امر و توضیح و بیان آن، معین فرمود.»

پس ما همان خلق معین و مقدریم که خدا تقدیر و تعیین نموده. ای پسر ابی یعفور، پس ما حجت‌های خداییم در میان بندگانش و خزانه‌داران بر علمش و نگهبانیم به این حجت».

۶/۵۱۴. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از موسی بن قاسم بن معاویه و محمد بن یحیی، از عَمَرُکی بن علی هر دو، روایت کرده‌اند، از علی بن جعفر، از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود که: «امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: خدای عزوجل ما را آفرید، پس آفرینش ما را نیکو گردانید، و ما را تصویر نمود و نگاشت، پس صورت‌های ما را نیکو ساخت، و ما را در آسمان و زمین، خزانه‌داران خود گردانید و درخت از برای ما سخن گفت و به عبادت و بندگی کردن ما، خدا معبود و پرستیده شد. و اگر ما نمی‌بودیم، خدای عزوجل معبود نمی‌شد» (چه مردم نمی‌دانستند که چه باید کرد).

**۱۲. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام، خلیفه‌های خدای عزوجل اند در زمین و درهای اویند که از آنها آمده می‌شود «۱»**

۱/۵۱۵. حسین بن محمد اشعری، از مُعلی بن محمد، از احمد بن محمد، از ابی مسعود، از جعفری روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که می‌فرمود: «ائمه هدی، جانشینان خدایند در زمین».

۲/۵۱۶. از او، از مُعلی، از محمد بن جمهور، از سلیمان بن سماعه، از عبدالله بن قاسم، از ابوبصیر روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «اوصیای پیغمبر، درهای خدای عزوجلّ اند که از آنها آمده می‌شود (که باید مردم از آن در به سوی خدا روند و از آن راه به معرفتش رسند و احکام آن را بدانند و راه بهشت پیمایند). و اگر ایشان نمی‌بودند، خدای عزوجلّ شناخته نمی‌شد، و به ایشان خدای تبارک و تعالی حجت را بر خلق خود تمام کرده است».

(۱). خلیفه، به معنی پادشاه و قائم مقام است؛ چه خلافت به کسر خا، به جای کسی بودن است در کاری، و مراد از در، راه به سوی شناختن خداست و دانستن احکام او و به سوی بهشت. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۱۴

باب در بیان این که ائمه نور خدای عزوجلّ اند

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۱۵

۳/۵۱۷. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از وِشّا، از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از معنی قول خدای جلّ جلاله: «وَعِدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ تَخْلُفَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» (۱)، که حضرت فرمود که: «ایشان ائمه‌اند». و ترجمه آیه این است که: «وعده داد خدا آنان را که ایمان آورده‌اند از شما و کردند کارهای شایسته را، که هر آینه خلیفه گرداند البته ایشان را در زمین، چنانکه خلیفه گردانید آنان را که پیش از ایشان بوده‌اند» (یا چنانچه خلیفه گردانیده شدند).

### ۱۳. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام نور خدای عزوجلّ اند

۱/۵۱۸. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از علی بن مرداس روایت کرده است که گفت: حدیث کردند ما را صفوان بن یحیی و حسن بن محبوب، از ابو ایوب، از ابو خالد کابلی که گفت: سؤال کردم از امام محمد باقر علیه السلام از قول خدای عزوجلّ: «فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» (۲)، یعنی: «پس ایمان آورید و بگروید به خدا و فرستاده او (که محمد است) و آن، نور و روشنی که فرو فرستادیم».

حضرت فرمود که: «ای ابو خالد، به خدا سوگند که این، نور امامان از اولاد محمدان صلی الله علیه و آله تا روز قیامت. و به خدا سوگند، که ایشان، نور خدایند که آن را فرو فرستاده. و به خدا سوگند، که ایشان نور خدایند در آسمان‌ها و زمین. ای ابو خالد، به خدا سوگند، هر آینه نور امام در دل‌های مؤمنان روشن تر است از آفتاب روشنی‌بخش درخشان در روز. و به خدا سوگند، که ایشان دل‌های مؤمنان را روشن می‌سازند و خدای عزوجلّ نور ایشان را می‌پوشد از هر که می‌خواهد، پس دل‌های ایشان تاریک می‌شود. ای ابو خالد، به خدا سوگند که هیچ بنده‌ای ما را دوست ندارد و با ما موالات نورزد، تا خدا دل او را پاک و پاکیزه گرداند از عقاید فاسده و خدا دل بنده را پاک نمی‌گرداند تا تسلیم کند از برای ما و منقاد ما باشد در همه حال و در همه چیز و با ما در مقام آشتی باشد. پس چون با ما در مقام آشتی باشد و در مقام جنگ و نزاع نباشد، خدا او را از حساب سخت سالم بدارد و ایمن گرداند او را از ترس بزرگ تر روز قیامت تا به بزرگ و کوچک آنچه رسد».

۲/۵۱۹. علی بن ابراهیم، به اسناد خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در

(۱). نور، ۵۵.

(۲). تغابن، ۸.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۱۷

قول خدای عزوجل: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ» تا قول آن جناب «وَاتَّبَعُوا التَّوْرَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ أَوْلِيكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»، که آن حضرت فرمود که: «نور در این موضع، امیر المؤمنین علی و امامانند علیهم السلام». (و آنچه از آیه ذکر نشده، این است که: «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ» (۱)). و ترجمه آن به ترتیب آیه این است که: «پرهیزکاران و مؤمنان که رحمت برای ایشان می فرستیم، آنانند که پیروی می کنند فرستاده خدا را که محمد است. و صفتش این است که پیغمبری است نانویسنده و ناخواننده (یا منسوب است به مکه که امّ القری است که در مکه متولد گردیده).

آن که می یابند او را (یعنی نام و وصف او را) نوشته نزد ایشان در تورات موسی و در انجیل عیسی. امر می فرماید ایشان را به نیکی (که توحید است و توابع آن) و باز می دارد ایشان را از کار ناشایست (که شرک است و لوازم آن)، و حلال می کند از برای ایشان چیزهای پاکیزه را، و حرام می گرداند بر ایشان چیزهای پلید را، و وضع می کند از ایشان، بار گران ایشان را (که تکالیف شاقه را از ایشان برمی دارد و نیز بر می دارد از ایشان غلها و بندهایی که بود بر ایشان، چون تعیین قصاص در قتل، بدون جواز عفو و دیه و غیر آن از آنچه در زمان موسی علیه السلام بود که آنها را مانند غلها در گردن داشتند). پس آنان که ایمان آوردند به این پیغمبر، و تعظیم کردند او را، و یاری دادند او را بر دشمنان، و پیروی نمودند آن نوری را که فرو فرستاده شد با او، این گروه مذکورین، ایشانند رستگاران از عذاب و رسندگان به رحمت و ثواب».

۳/۵۲۰. احمد بن ادریس، از محمد بن عبد الجبار، از ابن فضال، از ثعلبه بن میمون، از ابوالجارود روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که هر آینه به حقیقت که خدا اهل کتاب را خیر و نیکی بسیاری عطا فرموده است. حضرت فرمود که: «آن چه چیز است؟» عرض کردم که: قول خدای عزوجل: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ» تا قول آن جناب «أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا» (۲) (و آنچه در میانه دو آیه است که ذکر نشده، این است که: «وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنََّّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ» (۳))، یعنی: «آنان که دادیم ایشان را تورات، یا انجیل پیش از قرآن، ایشان به قرآن

(۱). اعراف، ۱۵۷.

(۲). قصص، ۵۲-۵۴.

(۳). قصص، ۵۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۱۹

می گروند و چون خوانده شود قرآن بر ایشان، گویند که ایمان آوردیم به آن و دانستیم که آن، کلام خداست. به درستی که آن راست و درست است که فرود آمده از جانب پروردگار ما. به درستی که ما بودیم پیش از نزول آن، یا پیش از تلاوت آن بر ما، گردن نهادگان. این گروه از اهل تورات، یا انجیل داده می شوند (یعنی خدا می دهد به ایشان، مزد ایشان را دو بار، به سبب صبر و شکیبایی ایشان بر ایمان) (به تورات یا انجیل و قرآن، یا بر ایمان به قرآن، پیش از نزول، یا تلاوت آن یا بر دین خود یا اذیت کافران).

ابوالجارود می گوید که پس حضرت فرمود که: «خدا شما را عطا فرموده، چنانچه ایشان را عطا نموده». پس این آیه را خواند: «یا

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ» (۱)، یعنی: «ای آنان که گرویده‌اید به رسولان گذشته، بترسید از خدا و ایمان آورید به رسول او (که محمد صلی الله علیه و آله است) تا بدهد شما را دو نصیب بزرگ از بخشایش خویش (یکی برای ایمان به پیغمبران گذشته، و یکی برای ایمان به محمد صلی الله علیه و آله)، و تا قرار دهد از برای شما نور و روشنی را که بروید به آن».

و حضرت فرمود که: «یعنی امامی که به او اقتدا کنید».

۴/۵۲۱. احمد بن مهران روایت کرده است که از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از علی بن اسباط و حسن بن محبوب، از ابو ایوب، از ابو خالد کابلی که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» (۲).

حضرت فرمود که: «ای ابو خالد، به خدا سوگند که این نور، ائمه علیهم السلام اند. ای ابو خالد، هر آینه نور امام در دل‌های مؤمنان روشن تر است از آفتاب و روشنی بخش درخشان در روز. ایشان کسانی هستند که دل‌های مؤمنان را روشن می‌سازند و خدا نور ایشان را می‌پوشد از هر که می‌خواهد. پس دل‌های ایشان تیره و تار می‌گردد و ایشان را به آن تاریکی فرو گرفته، ایشان را می‌پوشد و آن ظلمت به ایشان احاطه می‌کند».

۵/۵۲۲. علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شمون، از عبدالله بن عبدالرحمان أصم، از عبدالله بن قاسم، از صالح بن سهل همدانی روایت کرده‌اند که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «در قول خدای عزوجل «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ»

(۱). حدید، ۲۸.

(۲). تغابن، ۸.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۲۱

وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ، که مراد از مشکات، فاطمه علیها السلام است. «۱» و ترجمه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» این است که: «خداوند نور آسمان‌ها و زمین است. داستان نور خدا (وقصه غریبه و صفت عجیبه آن)، مانند روزنه یا قندیلی است که «فیها مصباح»، یعنی: در آن مشکات چراغی است افروخته و به غایت روشن».

و حضرت فرمود که: «مراد از مصباح، حضرت امام حسن است». «الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ»، یعنی که: «آن چراغ در قندیلی است از آبگینه که چراغ در آن نورانی تر و صاف تر است» (و باد مانع آن نمی‌شود). و حضرت فرمود که: «مراد از المصباح، حضرت امام حسین است».

(پس باید که الف و لام در آن، از برای عهد نباشد، تا با مصباح اول یکی نشود. و ممکن است که از برای عهد باشد، و وجه اتحاد، این باشد که هر دو فی الحقیقه، یک نورند، و مؤید این آن است که در زیارتی از زیارات علی بن الحسین علیه السلام مذکور است که: سلام بر تو ای پسر حضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام). «الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ»، یعنی: «آن آبگینه از غایت لطافت و صفا گویا ستاره‌ای است درخشنده» (که دفع تاریکی از خود می‌کند، یا منسوب است به سوی دو در صفا و تلالؤ و آبداری).

و حضرت فرمود که: «فاطمه، ستاره‌ای است درخشان در میان زنان و مردمان جهان».

«يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ»، یعنی: «افروخته می‌شود آن زجاجه و قندیل و چراغی که در آن است، از درخت پر نفع و با برکت» (که ابتدای افروختگی و روشنی آن از آن درخت است. و فتیله آن در روغن آن درخت سرشته است).

و حضرت فرمود که: «مراد از این درخت، ابراهیم علیه السلام است» (یعنی که فاطمه علیها السلام، از نسل آن حضرت است).  
 «زَيْتُونَةٌ لَا شَرْقِيَّةٌ وَلَا غَرْبِيَّةٌ»، «۲» یعنی: «آن درخت، درخت زیتونی است که نه در جانب شرقی معموره است (چون دریای چین و خطا «۳») و نه در طرف غربی معموره»

(۱). و مشکات، لفظی است عربی. و بعضی گفته‌اند که هندی است، و در معنی آن نیز خلاف است. بعضی گفته‌اند که روزنه‌ای است در دیوار، که نهایت آن به بیرون راه نداشته باشد، مانند طاقچه بُن بسته. و بعضی گفته‌اند که چراغ‌دان است، چون فانوس و قندیل. و بعضی گفته‌اند که انبونه و بندی از آهن است که در وسط قندیل باشد. و بنا بر دو معنی اول، مراد از مصباح که بعد از این مذکور است، چراغ است و بنا بر معنی اخیر، فتیله آن است که روشن باشد. (مترجم)  
 (۲). نور، ۳۵.

(۳). نام شهری است در ترکستان و مشک‌خیز. همه مرز چین با خطا و ختن / گرفتش به بازوی شمشیر زن.  
 تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۲۳

است» (چون طرطوس «۱» و قیروان «۲»، بلکه در وسط معموره است، که آن اراضی و جبال ولایت شام است که زیتون آن، اجود زیتون است. و یا آن که معنی آن است که: نه در شرق است و نه در غرب، که آفتاب در آن در بعضی از اوقات روز باشد که آن وقت شروق و غروب است، بلکه در همه طول نهار آفتاب بر آن می‌تابد، مانند زیتونی که در سر کوه یا در صحرای واسع و هامون «۳» است و به جهت آن، میوه آن پخته‌تر است و روغن آن صافی‌تر. و یا نه دائم در آفتاب است تا بسوزد و نه همیشه در سایه است تا میوه آن، خام بماند، بلکه هم از شعاع آفتاب بهره‌مند و هم از حمایت سایه محفوظ است).

و حضرت فرمود که: «آن درخت (یعنی ابراهیم علیه السلام)، نه یهودی است و نه نصرانی» (و این اشاره است به آنچه خدای تعالی در شأن آن حضرت فرموده که: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» «۴»). پس مراد، آن است که آن حضرت علیه السلام، چکیده اهل توحید است). «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضْتَىٰ»، یعنی: «نزدیک است که زیت و روغن آن درخت، خود روشن شود و روشنی دهد». و حضرت فرمود که: «نزدیک است که علم جاری و روان شود از آن حضرت و به سبب او». «وَأَلْوَلَمَ تَمَسَّ سُهُ نَارٌ نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ»، یعنی: «و اگر چه نرسیده باشد به آن زیت، آتشی (یعنی از غایت صفا و درخشندگی به مرتبه‌ای است که نزدیک است که بی‌آتش، روشن شود و روشنایی بخشد) و این نور و روشنی است افزوده بر روشنی و بر بالای آن».

و حضرت فرمود که: «مراد، امامی است که از آن حضرت علیه السلام به هم می‌رسد بعد از امامی دیگر». «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ»، یعنی: «راه می‌نماید خدا به نور خویش هر که را که می‌خواهد». و حضرت فرمود که: «خدا راه می‌نماید به ائمه علیهم السلام، هر که را می‌خواهد». «وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ» «۵»، یعنی: «و بیان می‌کند خدا این مثل‌ها را از برای مردمان» (و معقولات را در صورت محسوسات در می‌آورد، تا همه مردمان بفهمند).

صالح راوی می‌گوید که: به آن حضرت عرض کردم که: «أَوْ كَطَّلَمَاتٍ» (یعنی چه اراده

(۱). شهری است در شام و مشرف بر دریا، نزدیک مرقب و عکا.

(۲). اطراف مجموعه عالم. و یا شهری که در زمان معاویه به صورت شهر در آمده و در اقلیم سوم عالم قرار دارد و طول آن ۳۱ درجه و عرض آن ۳۰ درجه و ۴۰ دقیقه است.

(۳). دشت و صحرا و بیابان هموار و خالی از بلندی و پستی.

(۴). آل عمران، ۶۷.

(۵). نور، ۳۵.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۲۵

شده از قول خدای تعالی: «أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ؟» که ترجمه آن این است که: یا کردارهای کافران مانند تاریکی‌های متراکم است و در دریای عمیق بسیار آب). حضرت فرمود که:

«مراد از ظلمات، اولی، و رفیق اوست» «يَغْشَاهُ مَوْجٌ»، یعنی: «آن دریایی که دَمِدَم می‌پوشد آن را موجی».

حضرت فرمود که: «موج، سیم است». «مَنْ فَوْقَهُ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ»، یعنی:

«از زیر موج دویم، ابری است که روشنی ستاره‌ها را می‌پوشد تاریکی‌ها که پاره‌ای از آن، در بالای پاره‌ای است». حضرت فرمود

که: «ظلمات، دویم که در مرتبه دویم ذکر شده، و بعضی از آن، در بالای بعضی است، معاویه و فتنه‌های بنی امیه است».

«إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ». حضرت فرمود که: «چون مؤمن دست خویش را در تاریکی فتنه ایشان بیرون آورد». «لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا»، یعنی:

«نزدیک نباشد که آن را ببیند» (و هرگاه دست خود را که اقرب اعضایی است که دیده می‌شوند، نبیند، به طریق اولی غیر آن را

نبیند. و حضرت در این حدیث، تفسیر سحاب را فرمودند و می‌تواند که ظلمات دویم، بدل آن باشد. و می‌تواند ... که جنگ جمل

را بر پا کردند).

«وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا»، یعنی: «و هر که قرار نداد خدا از برای او روشنی را». حضرت فرمود: «یعنی امامی را از فرزندان فاطمه

علیها السلام». «فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» «۱»؛ «پس نیست از برای او هیچ نوری». فرمود: «یعنی امامی در روز قیامت».

و در تفسیر قول آن جناب که: «يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ» «۲»، یعنی: «نور آنان که ایمان آورده‌اند، با پیغمبر می‌شتابد و

می‌رود در پیش روی و به جانب راست ایشان». فرمود که: «نور امامان فرقه مؤمنانند، که در روز قیامت می‌شتابند در پیش روی

مؤمنان و به جانب راست ایشان، تا آن که ایشان را در منازل و درجاتی که اهل بهشت دارند، فرود آورند».

علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از موسی بن قاسم بجلی؛

و محمد بن یحیی، از عمَرَکی بن علی، همه از علی بن جعفر، از برادرش حضرت امام موسی کاظم علیه السلام مثل این را روایت

کرده‌اند.

۶/۵۲۳. احمد بن ادریس روایت کرده است، از حسین بن عبیدالله، از محمد بن حسین

(۱). نور، ۴۰.

(۲). حدید، ۱۲.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۲۶

باب در بیان این که ائمه رکن‌های زمین‌اند

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۲۷

و موسی بن عمر، از حسن بن محبوب، از محمد بن فضیل، از امام موسی کاظم علیه السلام که گفت:

سؤال کردم آن حضرت را از قول خدای تبارک و تعالی: «بُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ»، یعنی: «البته می‌خواهند آن که فرو

نشانند نور خدا را به دهان‌های خویش». حضرت فرمود که:

«می‌خواهند آن که فرو نشانند ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را به دهان‌های خویش».

عرض کردم که: قول آن جناب «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» «۱» یعنی چه؟ فرمود که: «می‌فرماید: و خدا تمام گرداننده امامت است، که آن را

پرورش می‌دهد و آن را به نهایت می‌رساند تا روز قیامت.

و امامت است که نور خداست» و دلیل بر این، فرموده اوست که: «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» (۲). و آن حضرت فرمود که: «نور، امام است» (و همین آیه در صدر باب گذشت با ذکر فاء در فَأْمِنُوا و در قرآن نیز چنین است).

#### ۱۴. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام رکن‌های زمین‌اند «۳»

۵۲۴/۱. احمد بن مهران، از محمد بن علی و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد هر دو روایت کرده‌اند، از محمد بن سبتان، از مُفَضَّل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:

«آنچه علی علیه السلام آن را آورده، به آن عمل می‌کنم و آن را فرا می‌گیرم، و از آنچه نهی فرموده، باز می‌ایستم از آن. و جاری است از برای او فضل و افزونی، مانند آنچه از برای محمد صلی الله علیه و آله جاری بوده، و محمد را زیادتی است بر تمام آنها که خدای عزوجل ایشان را آفریده. آن که پایی آن حضرت شود، در حکمی از احکام که می‌فرماید به این که طالب وجه آن باشد، بی آن که در حقیقت آن، یقین داشته باشد، چون کسی است که پایی خدا و رسول شود در آنچه فرموده‌اند.

و آن که بر او رد کند در چیزی، خواه آن چیز کوچک باشد و خواه بزرگ، بر حدّ شرک به خداست (چه اسلام واسطه میان ایمان و شرک است و متاخم «۴») است با هر یک از اینها. و آن که ردّ امام علیه السلام می‌کند، از درجه ایمان تنزل کرده به درجه اسلام می‌رسد و به واسطه متاخمه آن با شرک، به اغوای شیاطین، بساست که در شرک می‌افتد).

و امیر المؤمنین علی علیه السلام، دری از درهای خدا بود که نمی‌توان به نزد خدا رفت، مگر از

(۱). صف، ۸.

(۲). تغابن، ۸.

(۳). رکن به ضمّ را و سکون کاف، جزء و جانب قوی‌تر از هر چیز است که بقای آن، چیز بدون آن ممکن نباشد. و زمین، به ایشان بر پاست و اگر ایشان نمی‌بودند زمین و اهل آن هلاک و ویران می‌شدند. (مترجم)

(۴). آنچه که حدّش به حدّ دیگر متصل است.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۲۹

آن در، و راهی که هر که در غیر آن در آید، هلاک می‌گردد. و همچنین این حکم از برای ائمه هدی، یک به یک، به ترتیب جاری و روان است. و خدا ایشان را رکن‌های زمین گردانیده، تا اهل خویش را نجنباند، و یا به جهت کراهت آن که حرکت کند و ساکنان خود را متحرک سازد.

و حجّت رسای خداست بر هر که در بالای زمین و هر که در زیر خاک است.

و امیر المؤمنین علیه السلام در بسیاری از اوقات می‌فرمود که: منم قسمت کننده از جانب خدا در میانه بهشت و دوزخ. و منم فاروق بزرگ‌تر که در میانه حق و باطل، به غایت فرق می‌کنم و جدایی می‌افکنم. و منم صاحب عصای موسی و داعی و آلت نشان (یا انگشتر سلیمان که در زمان رجعت، آن را میان دو چشم کافر یا بینی او، می‌زند که نقش می‌بندد که: این کافر است. یا رویش سیاه می‌شود؛ چنانکه در احادیث مذکور است). و هر آینه اقرار کردند از برای من، همه فرشتگان و روح القدس (یا روح الامین، یا روح مؤمنان) و تمام رسولان خدا، به مثل آنچه از برای محمد صلی الله علیه و آله به آن اقرار نمودند (یعنی چنانچه از برای محمد صلی الله علیه و آله به رسالت و تقدّم و شرافت آن حضرت بر همه ایشان اقرار نمودند، از برای من نیز اقرار به ولایت و امامت و تقدّم و شرافت من بر همه ایشان کردند).



و هر آینه بار شدم بر حموله‌ای که مثل حموله آن حضرت است. «۱» (و بنابراین، معنی عبارت آن است که بار شده است بر من، بارها که مانند بارهایی است که بر آن حضرت بار شده بود). در این حموله، حموله‌ای است که به سوی پروردگار منسوب است (و مراد از آن، معارف الهیه، یا خلافت و تکالیف و علوم است و اینها از راه که صاحب خویش را به مقام انس و منزل قرب می‌رسانند، حامل و بار کشند و از آن راه که حالتی هستند در مکلف و صفتی از صفات او، محمول‌اند که مکلف آنها را بر می‌دارد).

و به درستی که خدا، رسول صلی الله علیه و آله خود را می‌طلبد و او را خلعت کرامت می‌پوشاند، و مرا نیز می‌طلبد و خلعت می‌پوشاند و او را امر می‌فرماید که سخن گوید و مرا نیز می‌فرماید که سخن گویم. پس من سخن می‌گویم به وضع سخن گفتن آن حضرت. و هر آینه خدا خصلت‌های چند را به من عطا فرموده که کسی که پیش از من، مرا به سوی آنها پیشی نگرفته، و آنها این است که: علم مرگ‌ها و بلاها و نسب‌های مردمان و فصل خطاب را به من تعلیم داده (که

(۱). و حموله، به فتح حا و ضم میم، شتر است و غیر آن، از هر چه بر آن بار کنند. و به ضم حا، بارها را گویند. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۳۱

می‌دانم که: هر کسی در چه وقت می‌میرد و هر کسی را چه بلا و ناخوشی می‌رسد، و حلال‌زاده و حرام‌زاده را می‌شناسم. و می‌دانم که هر کسی پسر کیست و به که منسوب است و فصل الخطاب را می‌دانم. «۱» و حاصل مراد، آن که علم احکام قضایا و حکومت و تدبیرات ملکی و سیاست را می‌دانم و حکم می‌کنم در میان خلائق و حق را از باطل جدا می‌کنم).

پس آنچه از من پیشی گرفته، از من فوت نشده و آنچه از من غائب و پنهان است، از من پوشیده و دور نیست. مژده می‌دهم به اذن خدا، آن را که اهل مژده باشد، و از جانب او به هر که باید می‌رسانم، و به جا می‌آورم. و همه اینها از خداست که مرا از آن تمکین و دست‌رس داده به علم خویش».

حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور عمی، از محمد بن سنان روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را مفضل و گفت که: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود، و حدیث اول را ذکر کرده است.

۲/۵۲۵. علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید- که شهاب صیرفی است- روایت کرده‌اند که گفت: سعید اعرج ما را حدیث کرد و گفت که: من و سلیمان بن خالد بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدیم، پس ما را ابتدا فرمود به سخن کردن بی آن که ما از آن حضرت سؤال کنیم، و فرمود که: «ای سلیمان، آنچه از امیر المؤمنین آمده و روایت شده، باید که مردم آن را بگیرند و به آن عمل کنند. و آنچه از آن نهی و منع فرموده، باید که از آن باز ایستند. جاری است از برای آن حضرت از فضل و افزونی، مانند آنچه از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری است، و رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیادتی است بر تمام آنها که خدا ایشان را آفریده.

آن که بر امیر المؤمنین علیه السلام عیب کند در حکمی از احکام آن حضرت، و چیزی از آن را

(۱). و فصل الخطاب، کلامی است که فصیح و روشن و خالص و پاکیزه باشد از التباس و شبهه، که مخاطب بر وجه سهولت، مقصود را از آن بفهمد، و یا سخنی که جداکننده خصمان باشد؛ به سبب تمیز صواب از خطا و حق از باطل و صحیح از فاسد؛ چه فصل، به معنی بریدن و جدا کردن و جدا شدن است، و لهذا یک بخش از سخن و غیر آن و سخن راست و ظاهر و حکم درست و فاصل میان حق و باطل و موسمی از چهار موسم سال را فصل گویند. و خطاب به معنی گفتن و گفت‌وگو است. و این که اما بعد را فصل الخطاب می‌گویند، به جهت آن است که آن، کلمه‌ای است که فاصله است میان حمد جناب الهی و نعت حضرت رسالت پناهی و میان غرضی که مقصود است از کتاب. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۳۳

زشت شمارد، مانند کسی است که بر خدای عزوجل و بر رسول او صلی الله علیه و آله عیب کرده (و بنا بر بعضی از نسخ کافی، معنی آن، چنان است که در حدیث سابق گذشت). و آن که بر او در چیزی؛ خواه آن چیز کوچک باشد و خواه بزرگ، بر حد شرک به خداست. و امیر المؤمنین علیه السلام، دری از درهای خدا بود که نمی‌توان به نزد او رفت، مگر از آن در. و نیز راه خدا بود که هر که در غیر آن در آمد، هلاک گردید. و به این روش احوال ائمه علیهم السلام جاری شده یک به یک، به ترتیب. و خدا ایشان را رکن‌های زمین گردانیده تا اهل خویش را به حرکت نیاورد. و نیز آن حضرت حجت رسای خداست (یا خدا حضرات ائمه را حجت رسای خود گردانیده)، بر هر که در بالای زمین و هر که در زیر خاک است.

و حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: منم قسمت کننده از جانب خدا در میان بهشت و دوزخ، و منم فاروق اکبر، و منم صاحب عصا و میسم. و هر آینه همه فرشتگان و روح اقرار کردند برای من، مثل آنچه برای محمد صلی الله علیه و آله اقرار کردند. هر آینه بار شدم بر مرکوب بار بردارنده که مانند مرکوب محمد است (یا بار شده است بر من بارها که مثل بارهاست که بر آن حضرت بار شده بود)، و این بارها است (یا باربرداری است) که منسوب است به سوی پروردگار.

و به درستی که خدا محمد را صلی الله علیه و آله می‌خواند و خلعت می‌پوشاند و می‌فرماید که سخن گوید و مرا نیز می‌خواند و خلعت می‌پوشاند و می‌فرماید که سخن گویم. پس من سخن می‌گویم بر اندازه گفتار آن حضرت و هر آینه خدا خصلت‌های چند را به من عطا فرموده که آنها را به کسی که پیش از من بوده، عطا نفرموده و آنها این است که، علم مرگ‌ها و بلاها و نسب‌های مردم و فصل خطاب را به من تعلیم داده. پس آنچه مرا پیشی گرفته، از من در نگذشته، و آنچه از من پنهان است در ظاهر، در حقیقت از من دور نیست. مژده می‌دهم به اذن خدا و از جانب خدای عزوجل می‌رسانم و خدا، مرا در همه اینها به اذن خویش تمکین و دست‌رس داده است.»

۳/۵۲۶. محمد بن یحیی و احمد بن محمد هر دو روایت کرده‌اند، از محمد بن حسن، از علی بن حسان که گفت: ابو عبدالله ریاحی مرا حدیث کرد، از ابوصامت حُلوانی، از امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین علیه السلام بر سایر خلق زیادتی دارد (یا او را بر ایشان زیادتی ده) در همه چیز آنچه را که آورده، آن را فرا می‌گیرم، و به آن عمل می‌نمایم،

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۳۵

و از آنچه نهی فرموده، از آن باز می‌ایستم، و جاری است از برای او، از وجوب فرمان‌برداری بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، آنچه از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت و جاری بود، و محمد را صلی الله علیه و آله بر او زیادتی است و غیر از محمد کسی بر او زیادتی ندارد (و یا همان فضیلت که از برای آن حضرت ثابت است، فضیلتی است که از برای محمد است؛ چه ایشان به منزله یک نفس‌اند). و آن که در پیش روی او تقدّم جوید در رفتار و گفتار و کردار و مرتبه، چون کسی است که در پیش روی خدا و رسول او تقدّم جسته. و هر که خود را بر او زیادتی دهد و آن را بر خود ببندد، مانند کسی است که اظهار زیادتی خویش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده، و آن که بر او ردّ می‌کند در چیزی؛ که کوچک یا بزرگ باشد، بر حد شرک به خداست؛ زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله در معرفت خداست، که نمی‌توان به نزد خدا رفت و او را شناخت، مگر از آن در و راه آن جناب است که هر که در آن، در آید، به خدای عزوجل می‌رسد.

و امیر المؤمنین علیه السلام نیز همچنین بود بعد از آن حضرت. و همین حکم جاری است از برای ائمه، هر یک بعد از دیگری. و خدای عزوجل ایشان را رکن‌های زمین گردانیده، تا اهل خویش را به حرکت در نیاورد، و نیز ایشان را ستون‌های دین اسلام و رابطه (یا رابط خویش) بر راه هدایت قرار داده. «۱» (حاصل آن که خدا، ایشان را گروهی قرار داده که لازم راه هدایت‌اند و از آن، دست بر نمی‌دارند. یا جماعتی که بر سر راه هدایت نشسته، نمی‌گذارند که شیطان و اتباع او در آن در آیند و فساد و خرابی در آن

به هم رسانند؛ چنانچه مستحفظین سر حدّ دم دهنه را گرفته، مملکت را از داخل شدن غیر، محافظت می‌نمایند با نهایت دلیری و آرمیدگی).

هیچ راه راست گیرنده، به راه راست نمی‌رسد، مگر به رهنمای ایشان و هیچ بیرون رونده از راه راست، گمراه نمی‌شود، مگر به سبب کوتاهی کردن در حق ایشان. و امینان خدایند بر آنچه فرو فرستاده (که زیاد و کم نمی‌کنند)، خواه علم باشد (چون معارف الهی و اسرار پروردگاری و غیر آن، از آنچه تعلق به مصالح دنیا و آخرت داشته باشد) و خواه محو بدی محققان درست کردار، یا بیم کردن مبطلان تبه‌روزگار باشد. و حجت بالغه اویند بر هر که در

(۱). و رابطه و رابط، هر دو به معنی، چیزی است که به واسطه آن چیزی را به چیزی باز بندند. و رابط، به معنی سخت دل و آرمیده دل نیز می‌باشد و رابطه جماعتی‌اند که چنین باشند. و ممکن است که از رباط و مرابطه باشد، و آن مقیم بودن است در سر حد و جای ترس و گذرگاه دشمن که تعبیر می‌شود از آن، به دهنه و دندان. (مترجم)

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۳۷

زمین ساکن‌اند. و از جانب خدا جاری می‌شود از برای آخر ایشان، مثل آنچه از برای اول ایشان جاری شده (که هر حکمی از برای اول ایشان است، از برای آخر نیز می‌باشد. و در آن، همه با هم برابرند). و هیچ کس به این مرتبه نمی‌رسد، مگر به یاری خدای تعالی.

و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: منم قسمت کننده از جانب خدا میان بهشت و دوزخ (که کسی داخل آنها نمی‌شود، مگر بر اندازه قسمت من). و منم فاروق اکبر. و منم امام هر که بعد از من است (که امامت من منسوخ نمی‌شود و تا قیامت باقی است). و به امت می‌رسانم از جانب آن که پیش از من بوده است (و ظاهر این است که مراد، رسول صلی الله علیه و آله باشد). و هیچ کس بر من پیشی ندارد، مگر احمد صلی الله علیه و آله. و به درستی که من و آن حضرت بر یک راهیم (مگر این که احمد را به نام مختص آن حضرت می‌خوانند، چون رسول و نبی و مراد این است که فرق میان من و محمد صلی الله علیه و آله، دو صفت پیغمبری است که آن حضرت به این وصف متّصف می‌شود و من آن را ندارم، و اما در سایر صفات کمالیه فرقی نداریم).

و هر آینه شش چیز به من عطا شده است: یکی دانستن مرگ‌ها و بلاها و وصیت‌ها (که تمام وصیت‌ها که پیغمبران به اوصیای خویش کردند، می‌دانم. و این، می‌تواند که وصایای دویم، شش چیز باشد که تمام وصیت‌های ایشان به آن حضرت عطا شده باشد. یا مراد، وصیت‌های رسول صلی الله علیه و آله باشد و جمع آن، به اعتبار و تعدّد و کثرت متعلقات آن باشد) و فصل خطاب. و دیگر آن که، منم صاحب برگشتن‌ها (که چند نوبت به دنیا برواهم گشت. یا صاحب حمله‌ها در جنگ، یا فیروزی‌ها و غلبه‌ها که بر دشمنان مکرر غالب شده‌ام، و نیز غالب خواهم شد. و در شرح این کلام، غیر از این نیز گفته‌اند ولیکن اظهر معنی اول است). و دولت دول «۱». یعنی و منم صاحب دولت دولت‌ها (و آن دولتی است که از همه دولت‌ها بالاتر است «۲»).

و به درستی که منم صاحب عصا و میسم، و منم آن دابّه و جنبنده که با مردم سخن

(۱). بر وزن زُحل عطف است بر کرات. (مترجم)

(۲). و دولت به فتح دال و به ضمّ آن، در نزد بعضی به یک معنی است. و دیگران گفته‌اند که به فتح دال، گردش زمانه است به یکی و اقبال و ظفر و غالب شدن یکی از دو گروه بر دیگری در جنگ و اقبال. و به ضمّ آن، به بی‌نیازی و مالداری است، و آنچه در میان مردمان گردش دارد، چون عاریه که هر روز نوبت کسی است. و بعضی گفته‌اند که اول، در ملک و پادشاهی استعمال می‌شود و دویم، در مال. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۳۸

باب نادر جامعی که در بیان فضل امام و ...

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۳۹

می گوید» (و این، اشاره است به قول خدای تعالی که: «وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ» «۱»)، یعنی: «و چون واقع شود گفتار، که آن وعده عذاب است، بر ایشان بیرون آوریم از برای ایشان جنبنده را از زمین که سخن گوید با ایشان، آن که مردمان چنان بودند که به آیات و دلایل ما متیقن نمی شدند، و از روی یقین تصدیق آنها نمی کردند».

و در حدیثی مذکور است که حضرت علیه السلام فرمود: «أنا دابة الارض (۲)»، یعنی: «منم جنبنده در زمین». و نامیدن آن حضرت علیه السلام به این نام، به جهت آن است که چون حکم خدا به خروج او صادر شود، فی الفور از مکن غیب خود بیرون آید، و در رفتن شتاب فرماید، و در اندک زمانی، روی زمین را احاطه نماید، و احادیث در باب این که دابة آن حضرت است، بسیار است. پس آن که گمان کرده که دابۀ در حدیث، عطف بر عصاست، معنی این می شود که «منم صاحب آن دابة که با مردم سخن می گوید»، اشتباه کرده است).

#### ۱۵. باب نادر جامعی که در بیان فضل امام علیه السلام و صفات اوست

۱/ ۵۲۷. ابو محمد که قاسم بن علاء- / رحمه الله- / است، روایت کرده و آن را مرفوع ساخته از عبدالعزیز بن مسلم که گفت: با حضرت امام رضا علیه السلام در مرو بودیم و در روز جمعه در مسجد جامع مرو در ابتدای ورود خویش، جمع شدیم، پس مردم امر امامت را در میان آوردند، و آن را دست به دست گردانیدند، که هر یک در آن سخنی گفتند، و کثرت اختلاف مردمان را در آن ذکر کردند، بعد از آن، من بر آقای خود حضرت امام رضا علیه السلام داخل شدم و آن حضرت را فرو رفتن مردم و گفت و گوی ایشان را در امر امامت اعلام نمودم. پس تبسم فرمود و فرمود که: «ای عبدالعزیز، این گروه ندانستند و گول خوردند که به رأی‌های خویش عمل کردند».

به درستی که خدای عزوجل پیغمبر خویش صلی الله علیه و آله را از دنیا نبرد، تا آن که دین خود را از برای آن حضرت کامل و تمام گردانید، و قرآن را بر او فرو فرستاد که بیان هر چیزی در آن است. و در آن حلال و حرام و حدود و احکام و هر چه مردم به سوی آن احتیاج دارند، تمام و کمال

(۱). نمل، ۸۲.

(۲). بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۴۳، ج ۵۳، ص ۴۸، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۷؛ المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۹۷.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۴۱

بیان فرمود، پس فرمود: «ما فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» «۱»، یعنی: «فرو نگذاشتیم در این کتاب (که قرآن است) هیچ چیز را». و در حجة الوداع- / و آن، آخر عمر آن حضرت صلی الله علیه و آله بود که بعد از آن، از دنیا رحلت فرمود- / این آیه فرو فرستاده شد که: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» «۲»، یعنی: «امروز کامل گردانیدم از برای شما، دین شما را و تمام کردم بر شما، نعمت خویش را و پسندیدم از برای شما، اسلام و مسلمانی را» (دینی پاکیزه از همه دین‌ها که نزد من، همین دین باشد تا قیام قیامت، نه دین دیگر)، و امر امامت، از تمامی دین است.

و آن حضرت صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت تا بیان فرمود از برای امت خویش معالم و نشان‌های دین ایشان را و راه ایشان را برای

ایشان روشن ساخت، و ایشان را بر راه میانه (که به سبیل حق و راه درست است)، واگذاشت و علی علیه السلام را از برای ایشان نصب فرمود که نشانه هدایت و امام و پیشوای ایشان باشد. و چیزی را وانگذاشت که امت آن حضرت به آن احتیاج داشته باشند، مگر آن که آن را بیان فرمود و آشکار نمود.

پس هر که گمان کند که خدای عزوجل دین خود، یا او را کامل نگردانیده، کتاب خدا را رد کرده است. و هر که کتاب خدا را رد نمود، کافر است. آیا مردم قدر امامت را می‌شناسند و جای قابلیت آن را از امت می‌دانند تا اختیار ایشان در آن مجوز باشد و آن کس را که از برای امامت اختیار می‌کنند، خدا قبول فرماید؟ (یعنی: البته چنین نیست که ایشان توانند که آن را بشناسند؛ زیرا که) امامت، قدرش جلیل‌تر و شأنش عظیم‌تر و مکانش عالی‌تر و جنبش منیع‌تر و کُنْهش دورتر از این است که مردم به عقل‌های خویش به آن توانند رسید، و با رأی‌های خود آن را توانند یافت، یا به اختیار خویش امامی را نصب توانند کرد.

به درستی که امامت، مرتبه‌ای است که خدای عزوجل ابراهیم خلیل علیه السلام را به آن مخصوص گردانید، بعد از مرتبه پیغمبری و حُلَّت (که دوستی و آشنایی است) و آن مرتبه سیم است که از پیغمبری و دوستی بالاتر است، و فضیلتی است که خدا او را به سبب آن مشرف گردانید، و آوازه او را به آن بلند ساخت، پس فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛ «من تو را امام مردم می‌کنم». ابراهیم خلیل علیه السلام از روی سرور و شادی به این مرتبه امامت عرض

(۱). انعام، ۳۸.

(۲). مائده، ۳.

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۴۳

کرد: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي»؛ «و بعضی از فرزندان مرا نیز امام گردان». خدای تبارک و تعالی فرمود: «لَا يَتَّخِذُ الظَّالِمِينَ» (۱)؛ «امامت به ستم‌کاران نمی‌رسد». پس این آیه، امامت هر ستم‌کاری را تا روز قیامت باطل گردانید (چه در صدق مشتق مطلقاً، یا در امثال این مقامات بقای مبدأ شرط نیست). و امامت در برگزیدگان، که از گناهان پاک و پاکیزه‌اند، قرار گرفت.

بعد از آن خدای تعالی ابراهیم علیه السلام را گرامی داشت به این که امامت را در نسل او، که اهل صفوت و طهارت بودند، قرار داد و فرمود: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ \* وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» (۲)، یعنی: «و بخشیدیم ابراهیم را پسری اسحاق نام و نبیره‌ای که یعقوب، نام داشت؛ در حالتی که هر دو محض عطیه بودند از جانب ما (یا در حالتی که یعقوب نبیره آن حضرت بود). و همه ایشان را گردانیدیم نیکان و شایستگان، و گردانیدیم ایشان را امامان و پیشوایانی چند، که مردمان در گفتار و کردار به ایشان اقتدا کنند. و کار ایشان، این بود که مردم را راه راست می‌نمودند به فرمان ما و وحی کردیم به سوی ایشان، کردن نیکویی‌ها و به پا داشتن نماز و دادن زکات را و بودند ما را پرستندگان» (نه غیر ما را).

پس همیشه امامت در ذریه آن حضرت بود که بعضی از ایشان از بعضی میراث می‌برد در قرن و زمانی تا آن که خدای عزوجل آن را به پیغمبر میراث داد و فرمود جل و تعالی: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» (۳)، یعنی: «به درستی که سزاوارترین مردمان به ابراهیم و دین او، هر آینه آنانند که پیروی نمودند او را و دیگر، این پیغمبر است و آنان که ایمان آورده‌اند به او و خدا دوست مؤمنان و سازنده کار ایشان و یاری‌دهنده و صاحب اختیار ایشان است». و این امامت، از برای آن حضرت بخصوص ثابت بود. پس آن را به گردن علی علیه السلام انداخت به امر خدای عزوجل، بنابر نشانه‌ای که عبارت است از آنچه خدا واجب گردانیده در امام و امامت، در آن حضرت.

پس امامت در ذریه آن حضرت - که پاکیزگانند - قرار گرفت و ایشان کسانی‌اند که خدا علم و ایمان را به ایشان عطا فرموده به

فرموده خویش جل و علا: «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبُعْثِ» (۴)، یعنی: «و گویند آنان که داده شدند علم و ایمان را که:

(۱). بقره، ۱۲۴.

(۲). انبیا، ۷۲ و ۷۳.

(۳). آل عمران، ۶۸.

(۴). روم، ۵۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۴۵

هر آینه به حقیقت درنگ نمودید در کتاب خدا (که قبر است)، روز بر انگیختن» (که روز قیامت است، یا درنگ کردید در دنیا در لوح محفوظ، یا در قرآن، یا در علم خدا، یا قضای او که در اینها مکث شما در دنیا ثبت شده است. و علی بن ابراهیم در تفسیر خود در این آیه به تقدیم و تأخیری قایل شده است. و بنابر آن، ترجمه این می‌شود که: می‌گویند کسانی که داده شدند علم و ایمان را در کتاب خدا که درنگ نمودید تا روز بعث).

پس امامت در میان فرزندان علی علیه السلام و مخصوص ایشان است تا روز قیامت؛ زیرا که بعد از محمد صلی الله علیه و آله، هیچ پیغمبری نمی‌باشد. پس این گروه جاهلان از کجا اختیار امامت می‌کنند؟

(یا به چه دلیل از برای امامت برگزیده می‌شوند؟. یعنی البته ایشان را میسر نشود؛ زیرا که) امامت مرتبه پیغمبران و میراث اوصیای ایشان است.

به درستی که امامت، خلافت و جانشینی خدا و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و مقام امیر المؤمنین و میراث امام حسن و امام حسین علیهم السلام است.

و به درستی که امامت، مهار و افسار دین است؛ چه ضبط و حفظ آن به امامت می‌شود و نظام مسلمانان است. «۱» و امامت صلاح دنیا و عزت مؤمنان است (چه اگر امام نباشد، هرج و مرج و قتل و غارت دنیا را تباہ می‌کند. و خدا بی‌خبران مؤمنان را که از خدا می‌ترسند، ذلیل می‌گرداند). و به درستی که امامت، اصل و بنیان اسلامی است که می‌بالد و شاخه آن است که بلند می‌شود. و به امام، نماز و زکات روزه و حج و جهاد تمام می‌شود، و غنیمت و صدقات، بر وفق قانون شرع تقسیم می‌شود (که حیف و میلی در آن نباشد)، و اجرای حدود خدا و احکام او به عمل می‌آید، و سدّ ثغور و اطراف می‌شود که رخنه‌ها بسته گردد (تا دشمنان دین در ولایت اسلام دست‌برد نمی‌کنند).

و امام حلال خدا را حلال، و حرام خدا را حرام می‌گرداند، و حدود خدا را بر پای می‌دارد، و از دین خدا دفع می‌کند آنچه را که موجب تزییع آن باشد (یا لایق آن نباشد). و مردم را می‌خواند به راه پروردگار خویش (که دین حق، اسلام است) به دلیلی که حق را ثابت کند، و شبهه‌ها را زایل گرداند، و به پند نیکو و سخنان نافع و حجت کامل (که در آن کوتاهی نباشد).

و امام، چون آفتابی است براینده که جهان را به نور خود پوشانیده (یا روشن ساخته)، و

(۱). و نظام به کسر نون، رشته‌ای است که مهره در آن کشند و صلاح کار و راستی آن و آن که کار به او منتظم و راست شود.

(مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۴۷

حال آن که آن آفتاب در کران آسمان است و به وضعی است که دست‌های بندگان به آن نتواند رسید، و چشم‌های ایشان آن را



نتواند دید (چه امام در کران آسمان عقلی، چون آفتاب بر آمده، جهان عقل را به نور خویش روشن ساخته، دست‌های وهم و خیال به او نمی‌رسد و چشم‌های عقول او را نمی‌تواند دید).

و امام، مانند ماه شب چهاردهی است تابنده، و چراغی است درخشان، و نوری است بالا رونده، و ستاره‌ای است راه‌نماینده در تاریکی‌های شب و میان‌های شهرهای خراب و گرداب‌های دریاها.

و امام، چون آب شیرین خوش‌گوار است بعد از تشنگی که لب‌ها به آن خشکیده باشد، و امام دلالت می‌کند به راه راست و از هلاکت نجات می‌بخشد.

و امام چون آتشی است که بر بالای بلندی باشد، که همه کس آن را ببینند، و گرم کند هر کس را که اراده داشته باشد که به او گرم شود (چه امام خنکی عقلی را که از باد سرد نفس دشمنان دین به هم رسیده، دفع می‌فرماید). و امام ره‌نما است در مواضع هلاکت. هر که از امام جدا شود، البته هلاک می‌شود.

و امام چون ابری است صاحب باران، و بارانی است ریزان، و آفتابی است درخشان، و آسمانی است همیشه سایه‌کننده، و زمینی است گسترده، و چشمه‌ای است پر آب، و سنگ آبی است که همیشه آب خوشگوار در آن ایستاده، و در حصول فرح و شادی به دیدنش چون بوستان و مرغزار است.

و امام، انیسی است چون یار موافق و پدر مشفق و مادر بسیار مهربان به فرزند خود، و پناه بندگان در سختی زمانه، و امر عظیمی که بسیار سخت باشد.

و امام، امین خداست در میانه خلافت، و حجت اوست در میان بندگان، و خلیفه اوست در تمام شهرها، و مردم را به سوی خدا می‌خواند، و دفع می‌کند از حرم خدا (که خانه کعبه است).

یا هر چه صاحب حرمت باشد از جانب خدا آنچه را که به آن لایق نباشد).

و امام، از همه گناهان پاک و پاکیزه است (خواه آن گناه کوچک باشد و خواه بزرگ، و خواه علمی باشد و خواه عملی) و میرا است از جمیع عیب‌ها، و مخصوص است به علم، و موسوم است به حلم، و نظام دین و عزت مسلمین، و موجب خشم منافقین و هلاک کافرین است.

و امام، یگانه عصر خود است، که هیچ کس به او نزدیک نشود، و هیچ عالمی با او برابری

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۴۹

نکند (چه از همه کس اعلم باشد و در زمان حیاتش، بدلی از او یافت نشود که استحقاق امامت و خلافت داشته باشد). با وجود او، او را مانندی در شرف ذاتی و نسبی و نظیری در فضل و کمال نباشد، و مخصوص باشد به همه فضیلت‌ها، بی آن که آن را طلب نموده باشد (به این که به درس خواندن و شنیدن از علما و امثال آن حاصل نموده باشد). و بدون آن که به اجتهاد و استنباط آن را کسب نموده باشد، بلکه آن اختصاصی است از جانب خداوند صاحب تفضل بسیار بخشاینده که او را به آن مخصوص ساخته و برگزیده.

پس، که می‌تواند به معرفت امام برسد؟ یا اختیار امام او را ممکن و میسر باشد؟ این معرفت و اختیار بسیار دور است، و عقل‌های بسیار متین و خالص، همه گمراه و سرگردان و حیران شده‌اند از وصف کردن حالی از احوال امام، یا فضیلتی از فضایل او، و همچنین همه چشم‌ها از آن خیرگی کرده‌اند، و بزرگان کوچک شده‌اند، و حکیمان متحیر گردیده‌اند، و حلیمان باز مانده‌اند و سخنوران اظهار عجز نموده‌اند، و عاقلان جاهل گشته‌اند، و شاعران کلال به هم رسانیده‌اند، و هنرمندان که به قوانین عقل و نقل عارف‌اند درمانده‌اند، و صاحبان بلاغت به تنگ آمده‌اند، و همگی اقرار به عجز و تقصیر خویش از وصف کردن حالی از احوال، یا فضیلتی از فضایل امام نموده‌اند. و چگونه به همه فضائل خویش به وصف در آید، یا به کُنه و پایانش منوعت گردد، یا چیزی از امر



وی مفهوم شود، یا کسی یافت شود که به جای او بایستد، و فائده‌ای که چون فائده او باشد به مردم برساند، که ایشان را کفایت کند و در امری از امور معطل نباشند؟ چنین نیست. و چگونه و از کجا به این طریق موصوف و منعوت و مفهوم و مبدل می‌تواند شد؟ و حال آن که امام، در علو قدر و منزلت در مکان ستاره آسمان است نسبت به دست آنها که می‌خواهند او را فرا گیرند، و نسبت به وصف کسانی که اراده دارند که او را وصف نمایند و چنانچه دست کسی به آن نمی‌رسد، به امام نیز نخواهد رسید. پس اختیار مردم به امامت، چه نسبت دارد؟ و عقول را در باب آن، چه دخل و تصرف باشد؟ و در کجا مثل امام یافت می‌تواند شد؟

آیا گمان می‌کنند که امام و امامت در غیر اولاد رسول خدا (محمد صلی الله علیه و آله) یافت می‌شود؟ به خدا سوگند که نفس‌های ایشان، ایشان را تکذیب می‌کند؛ چه خود می‌دانند که آن که را که امام کرده‌اند از غیر اولاد رسول صلی الله علیه و آله، امام نیست و سخنانی که هیچ اصل نداشت ایشان را از برگشت به حق، سُست گردانید، یا ایشان را در آرزوهای فاسد افکند. پس به جای بلند تحفه الاولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۵۱

دشواری بالا رفتند که پای‌های ایشان در آن به جایی بند نمی‌شود، و از آن به جانب نشیب می‌لغزد. و قصد کردند که امام را نصب کنند به واسطه عقل‌های حیران ناپود تباه که هیچ منفعت در آنها نبود و در مرتبه خود نیز ناتمام بودند، و بر رأی‌هایی که ایشان را گمراه نمود.

پس نیفزودند چیزی را مگر دوری از امام. «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنْى يُؤْفَكُونَ» (۱)، یعنی: «خدا ایشان را بکشد (و هلاک گرداند ایشان را و ایشان را لعنت کند و رسوای دنیا و آخرت گرداند) چگونه برگردانیده می‌شوند از راه حق» (با وجود کثرت دلائل هادیه).

و هر آینه به تحقیق که کار دشواری را قصد کردند و دروغ بزرگی گفتند، و گمراه شدند؛ گمراهی دوری که به راه رسیدن ایشان مشکل باشد. و در سرگردانی افتادند؛ زیرا که امام را از روی بینایی وا گذاشتند. «وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ» (۲)، یعنی: «و شیطان بیاراست از برای ایشان کردارهای ایشان را، پس باز داشت ایشان را از راه حق و حال آن که بینایان بودند». و از اختیار و مختار خدا و اختیار رسول صلی الله علیه و آله گردانیدند، و به سوی اختیار خویش رو آوردند، و قرآن ایشان را آواز می‌کند که: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (۳)، یعنی: «و پروردگار تو می‌آفریند هر چه را که می‌خواهد و بر می‌گزیند (یعنی از برای امامت)، هر که را که می‌خواهد. نیست و نباشد ایشان را اختیار آن». «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ «منزه و پاک می‌شمارم خدا را از آن که او را شریک و منازعی در خلق به هم رسد» (و از آن که در بالای اختیاری او اختیاری باشد. یا کسی بر او جرأت نماید اختیار کردن آنچه آن جناب اختیار آن فرموده، و بلندمرتبه و برتر است از مشارکت آنچه با او شریک می‌سازند، یا از اشراک مشرکان).

و خدای عزوجل فرموده است که: «وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (۴) (تا آخر آیه). «که نیست و نباشد (یعنی: نسزد و نرسد) هیچ مرد مؤمن و نه هیچ زن مؤمنه را چون حکم کنند خدا و رسول او (که محمد است صلی الله علیه و آله) کاری را آن که اختیار از برای ایشان بوده باشد از کار خویش (بلکه باید که خود را تابع خدا و رسول صلی الله علیه و آله سازند). و هر که نافرمانی کند خدا و رسول او را، پس به حقیقت که گمراه شده؛ گمراهی هویدا».

(۱). توبه، ۳۰.

(۲). عنکبوت، ۳۸.

(۳). قصص، ۶۸.

(۴). احزاب، ۳۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۵۳

و فرموده است که: «ما لکم کتف تحکمون\* أم لکم کتاب فیہ تدرسون\* إن لکم فیہ لما تحیرون\* أم لکم ایمان علینا بالغة إلى یوم الیامه إن لکم لما تحکمون\* سلهم ائهم بذلک زعیم\* أم لهم شرکاء فلیأتوا بشرکائهم إن كانوا صادقین» (۱)، یعنی: «چست شما را و شما را چه می‌شود و چگونه حکم می‌کنید؟ آیا شما راست کتاب و نوشته‌ای که از آسمان آمده باشد که در آن این را بخوانید که: به درستی که شما راست در آن، هر آینه آنچه را که اختیار کنید و برگزینید و تمنا نمایید (یعنی کتابی که این مضمون در آن نوشته باشد). یا شما را است عمود و موثیق مؤکده به سوگندها بر ما، که خداوند شما را که رسنده باشد به نهایت تأکید تا روز قیامت که: به درستی که شما راست آنچه حکم کنید. پیرس ایشان را که کدام یک از ایشان به این حکم کفیل و ضامن است (که در آخرت از عهده آن بیرون آید که قیام نماید بر امضای آن، و احتجاج بر صحت آن، چون کسی که از جانب جماعتی سخن گوید و متکفل امور ایشان باشد)، یا ایشان را است شریکانی چند. پس باید که بیاورند شریکان خویش را (تا با ایشان موافقت نمایند، یا تصدیق ایشان کنند)، اگر هستند راست گویان» (و مراد حق تعالی نفی هر چیزی است که به آن تمسک توان جست از دلیل عقلی و نقلی، تا بر ایشان ظاهر شود که در دعوی خویش، غیر از تقلید که از توهم و تخیل نفسانی و تسویل شیطانی برخاسته، چیزی ندارند).

و حضرت فرمود که: «خدای تعالی فرموده است: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (۲)، یعنی: «آیا پس تفکر نمی‌کنند در قرآن (و مواعظ و زواجر آن را به سمع قبول اصغا» (۳) نمی‌نمایند، و به دیده اعتبار نمی‌نگرند؟ تا به راه راست، شناختی پیدا کرده، از بادیه گمراهی رهایی یابند)، بلکه بر دل‌های پاره‌ای از ایشان، قفل‌های آنهاست» (که با قفل‌های متعارف مناسبتی ندارد؛ چه قفل‌های متعارف، به کلیدی که دارند، گشوده می‌شوند، و قفل‌های ایشان به هیچ چیز گشوده نشود و آن عبارت از ختم و طبعی که مانع است از دخول حق در آنهاست). «فَطَبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ» (۴)؛ «یا بلکه مهر زده است خدا بر دل‌های ایشان (یعنی نشانی در آنها پدید آورده است تا فرشتگان به آن نشان، علم به کفر و نفاق ایشان پیدا کنند و بر ایشان لعنت کنند. و یا آن که چون با وجود ظهور آیات داله بر حقیقت حق، قبول حق نمی‌کنند، به جهت فرط عناد و جحود، پس گویا خدای تعالی بر دل‌های ایشان مهر زده»

(۱). قلم، ۳۶ تا ۴۲.

(۲). محمد، ۲۴.

(۳). گوش فرا دادن.

(۴). منافقون، ۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۵۵

پس ایشان هیچ چیز را نمی‌فهمند.

[أم] «قالوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ\* إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ\* وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ»؛ «یا بلکه گفتند: شنیدیم، و حال آن که ایشان نمی‌شنوند؛ شنیدنی که به آن، نفع یابند. پس گویا نمی‌شنوند. به درستی که بدترین جنیندگان روی زمین و حیوانات در نزد خدای تعالی، کر از شنیدن حق، که گنگانند در گفتن آن؛ آنان که در نمی‌یابند (یعنی خود را بر این می‌دارند که حق را نفهمند). و اگر خدای تعالی دانستی در ایشان خوبی را که آن نفع یافتن است، هر آینه ایشان را شنوا می‌کرد، و لطف و توفیق به ایشان ارزانی می‌فرمود. و اگر ایشان را به واسطه لطف، شنوا می‌گردانید، هر آینه بر می‌گشتند از آن و ایشان، اعراض کنندگان بودند» (یا گروهی اند که عادت ایشان رو گردانیدن از حق و قبول

آن است. یعنی چون لطف، فائده به ایشان نمی‌رسانید، ما ایشان را واگذاشتیم)، یا «قَالُوا سَجَعْنَا وَ عَصَيْنَا» بلکه گفتند که: شنیدیم و نافرمانی نمودیم». بلکه هر یک از امامت و معرفت آن و شنیدن آن به سمع قبول «فَضَّلَ اللَّهُ يَوْمَئِذٍ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» «مزیت نعمت و افزونی کرم خدای تعالی است که می‌دهد آن را بر سبیل تفضّل، هر که را که می‌خواهد از بندگان (که به آن، از غیر، ممتاز و سرافراز می‌گردد) و خدای تعالی، خداوند فضل بزرگ است» (که نعم دنیا و آخرت در جنب آن، مُحَقَّر و مختصر می‌نماید. و تا از اینجا ترجمه آیاتی است که حضرت علیه السلام آنها را ذکر فرموده به طریق اقتباس و تضمین در کلام خویش، و چون فی الجملة تصرّفی در آیات شده بود، که با ذکر آن، موهم این بود که آیه چنین باشد و بدون آن درست نبود، لهذا حقیر به ترجمه آن اکتفا نمود). «۱»

بعد از آن، حضرت فرمود که: «پس چگونه ایشان را دخلی به اختیار امام و نصب کردن او باشد؟ و حال آن که امام، عالمی است که جهل ندارد (و همه چیز را می‌داند از آنچه ائمت به آن محتاج باشند، یا نباشند مگر آنچه علمش مخصوص خدا باشد). و ائمت را می‌خوانند به سوی حقّ، یا حافظ ایشان است، چون شبان (که گله را محافظت می‌کنند). و جُبْن و بیدلی نوزد، و ناتوانی و ضعف ندارد (که از اجرای امور عاجز شود)، و معدن پاکیزگی و پاکی است (که

(۱). مترجم - / رحمه الله - آیات را که در متن فعلی هست، و احتمالاً با نسخه‌ای که در نزدش بوده، متفاوت بوده و منطبق با آیات قرآن نبوده، ذکر نکرده، و به ترجمه آنها بسنده کرده که با توجه به نسخه فعلی، در داخل پراگماتر آورده شد.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۵۷

تقدّس و طهارت از عیب‌ها و گناهان، از او جدا نمی‌شود)، و محلّ خداپرستی و بی‌رغبتی در دنیا، و معدن علم و عبادت است، و مخصوص است به آن که رسول صلی الله علیه و آله، او را به سوی امامت خوانده باشد (نه آن که خلق او را به سوی آن خوانده باشند. و می‌تواند که معنی این باشد که:

مخصوص باشد به دعای پیغمبر؛ مثل آنچه در غدیر خم در باب علی علیه السلام فرمود که: بار خدایا، دوست‌دار هر که او را دوست دارد، و غیر از این، از آنچه فرمود. یا معنی آن است که، به سوی رسول صلی الله علیه و آله منسوب باشد). و باید که از نسل فاطمه طاهره بتول باشد (که خدا او را از جمیع گناهان پاک نموده، و از زنان منقطع گردیده) از روی فضل و دین و حسب، و از دنیا بریده شده، همیشه روی نیاز به درگاه خدا داشت، و چیزی در نسب او نباشد که محلّ طعن در او باشد (یعنی حرام‌زاده یا از اولاد حرام‌زاده نباشد، و ولد شبهه نیز نباشد). و هیچ صاحب حسبی با او نزدیک نمی‌تواند شد. «۱»

و حضرت فرمود که: «امام باید در خانه آباد قریش و بلندترین از همه نسل هاشم باشد (که بر جمیع قریش، و از همه ایشان بلندترند) و از عترت رسول صلی الله علیه و آله باشد. «۲» و از نزد خدای عزّوجلّ مرضی و پسندیده باشد، و از هر شریفی شریف‌تر، و از فرزندان عبد مناف باشد، و علمش بیفزاید (به واسطه آن که محدّث است که فرشته او را از جانب خدا حدیث می‌کند، یا آن را به ائمت برساند از هر چه باید رسانید). و حلمش کامل باشد، و قوّت داشته باشد (که بار سنگین امامت را بر دارد). و عالم باشد به سیاست (و قهر کردن بر بدکار، که به واسطه آن امور ائمت منسّق و منتظم گردد). و فرمان‌برداری او از جانب خدا، واجب و لازم باشد، و قائم باشد به فرمان خدای عزّوجلّ (که در آن، نهایت سعی و اهتمام داشته باشد). و بندگان خدا را خیر خواه باشد، و دین خدا را حفظ کند.

به درستی که خدا، پیغمبران و امامان علیهم السلام توفیق می‌دهد و به ایشان عطا می‌فرماید از مخزون علم و حکمت‌های خویش، آنچه را که به غیر ایشان نمی‌دهد. پس علم ایشان بالای علم اهل زمان ایشان، و بیشتر از آن می‌باشد در فرموده آن جناب جلّ و تعالی است که: «أَفَمَنُ

(۱). و حسب، شمردن افعال و مآثر جمیله است، و حسب هر مردی مآثر پدران اوست. و خلیل بن احمد گفته است که: شرف و بزرگواری است که در پدران ثابت باشد، و اصل از آن، حساب است، به معنی شمار؛ چه هرگاه مردم تفاخر کنند هر یک مناقب خویش، مفاخر پدران رای می‌شمارند. (مترجم)

(۲). و عترت در لغت، فرزندان و خویشان نزدیکند؛ چون پسران عم. (مترجم)

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۵۹

يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (۱)، یعنی: «آیا پس آن که رهنمایی می‌کند به سوی حق و راستی، سزاوارتر است به آن که پیروی شود، یا آن که راه راست نباید مگر آن که رهنموده شود؟ (که کسی او را راه راست نماید). پس چیست از برای شما؟ (و شما را چه می‌شود؟) چگونه حکم و داوری می‌کنید در تسویه میان این دو؟» در فرموده آن جناب تبارک و تعالی است که: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» (۲). و در قول اوست در شأن طالوت که: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسِيطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكُهُ مِنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (۳)، یعنی: «به درستی که خدا برگزید طالوت را بر شما و افزونی داد او را به گشادگی و بسیاری در دانش و در تن (چه طالوت، مرد نمایان و با جمال بود، و به یک سر و گردن از اهل زمان خود بلندتر، و در سیاست و تدبیر مملکت‌داری و در حفظ عدالت میان رعیت، عدیل و نظیر نداشت). و خدا که مالک است، ملک و مملکت خویش را می‌دهد به هر که می‌خواهد (ومی‌داند که او را صلاحیت ملک‌داری هست). و خدا بسیار فضل و داناست».

و به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله فرموده که: «أَنْزَلَ [اللَّهُ] عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» (۴). (و در قرآن چنین است که: «وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ»)، یعنی: «و فرو فرستاد خدا بر تو قرآن و حکمت را که بیان احکام آن است، و آموخت تو را آنچه نبودی که به خودی خود بدانی، و فضل خدا بر تو بزرگ است» (که علوم غیر متناهی را به تو تعلیم داده). و در شأن ائمه از اهل بیت پیغمبر خویش و عترت و ذریه او فرموده است که: «أُمُّ يَحْسِبُ دُونَ النَّاسِ عَلَيَّ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مَلَكًا عَظِيمًا» فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا» (۵).

و به درستی که چون خدای عزوجل بنده را برگزیند برای امور بندگان خویش، سینه او را از برای آن بگشاید، و چشمه‌های حکمت را در دل او بسپارد، و علم را به او الهام فرماید؛ چنان الهامی که بعد از آن، از جواب چیزی در نماند و در آن جوابی نگوید که از طریقه صواب مائل باشد. پس او معصوم است که خدا او را از همه گناهان نگاه داشته، و مؤید است (که او را تقویت داده و یاری نموده) و موفق است (که توفیق هر خوبی به او عطا فرموده) و مسدد

(۱). یونس، ۳۵.

(۲). بقره، ۲۶۹.

(۳). بقره، ۲۴۷.

(۴). نساء، ۱۱۳.

(۵). نساء، ۵۴ و ۵۵.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۶۱

است (که او را راست و درست نموده، که هیچ کجی در او و در کار او نیست)، و از خطا و لغزش و به سر در آمدن، ایمن است، و

خدا او را به این مخصوص می‌سازد تا آن که حجت او باشد بر بندگانش، و گواه او باشد بر آفریدگانش. و «ذَلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ» (۱).

پس آیا مردم قدرت دارند بر شناختن مثل این امام که مذکور شد، تا او را اختیار نمایند؟ یا برگزیده ایشان به این صفت باشد، تا او را بر همه کس مقدم دارند؟ به خانه خدا سوگند، که از حق در گذشتند، و کتاب خدا را (که قرآن است) در پس پشت‌های خویش افکندند، که گویا نمی‌دانند که آن کتاب خداست.

و در کتاب خداست، راه راست و شفا از هر ناخوشی. پس آن را انداختند و خواهش‌های خود را پیروی کردند. بعد از آن، خدا ایشان را مذمت فرمود و ایشان را به غایت دشمن داشت و هلاک گردانید، پس فرمود جلّ و تعالی: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَیْرِ هُدًی مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ» (۲)، یعنی: «و کیست گمراه‌تر از آن کس که پیروی نمود خواهش خویش را بی‌راهنمایی، و بیان و بصیرتی از جانب خدا؟ (یعنی: هیچ کس گمراه‌تر از چنین کسی نیست). به درستی که خدا راه را نمی‌نماید و به سر منزل نجات نمی‌رساند گروه ستمکاران را».

و فرموده است که: «فَتَعَسَّ لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ» (۳)، یعنی: «پس خدا ایشان را هلاک گردانید؛ هلاکتی سخت، و کردارهای ایشان را نابود ساخت» (یا خدا ایشان را هلاک سازد. و کردارهای ایشان را نابود گرداند). و فرموده است که: «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِکَ یَطِغُ اللَّهُ عَلَی كُلِّ قَلْبٍ مُّكْبِرٍ جَبَّارٍ» (۴)، یعنی: «بسیار بزرگ است از روی دشمنی، مجادله ایشان در آیات خدا، بی‌حجت و برهانی که آمده باشد به ایشان در نزد خدا و نزد آنان که ایمان آورده‌اند، همچنان که مهر گذاشت بر دل‌های این گروه، مهر می‌گذارد خدا بر همه دل هر متکبری که از فرمان‌برداری سر کشیده باشد و گردن‌کشی نماید» (که خود را برتر داند). و خدا رحمت فرستد بر محمد و آل او و درود فرستد بر ایشان؛ درود فرستدنی فراوان».

۲/۵۲۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از

(۱). حدید، ۲۱.

(۲). قصص، ۵۰.

(۳). محمد، ۸.

(۴). غافر، ۳۵.

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۶۳

اسحاق بن غالب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت - در خطبه‌ای از خطبه‌های خویش که در آن، حال ائمه علیهم السلام و صفات ایشان را یاد می‌فرماید - فرمود که: «خدای عزوجلّ به واسطه ائمه هدی از اهل بیت پیغمبر ما، دین خویش را روشن ساخت، و پرده را از روی آن برداشت. و به سبب ایشان شارع، راه راست خود را ظاهر و هویدا گردانید. و به ایشان چشم‌های علم نهانی خویش را گشود، و از پوشیدگی بیرون آورد (و بنابر بعضی از نسخ کافی، آن را به ایشان عطا فرمود، یا به مردم به سبب ایشان بخشید).

پس هر که از ائمت محمد صلی الله علیه و آله که حق واجب امام خویش را شناسد، مزه شیرینی ایمان خود را بیابد، و افزونی صفا و مقبولی اسلام خویش را بداند؛ زیرا که خدای تبارک و تعالی، امام را نصب فرموده که نشانه‌ای باشد از برای خلق او. یعنی از برای شناختن راه خدا و او را حجت بر اهل موادّ و جهان خویش گردانیده (بعضی گفته‌اند که: مراد از موادّ خدا، فیض‌های اوست که از او به اهل آن می‌رسد و اهل موادّ، آناند که ایشان را زیادتى اختصاص به فیض‌های آن جناب باشد، از صاحبان عقول خالصه. و عالم، مجموع خلایق‌اند؛ خواه آسمانی باشند و خواه زمینی و خواه از علویات «۱» باشند و خواه از سفلیات، «۲» یا آنچه در تحت

افلاکند، و مراد از عالم خدا، کسی است که او را زیادتى ارتباط و اختصاص به خدای سبحانه باشد، و ایشان صاحبان عقول اند. یا مراد، عالمی است که صدور و وجود آن، مستند به سوی خدای سبحانه است. و بعضی گفته‌اند که مراد از اهل مواد، عقول است که ماده‌های معرفت اویند. و مراد از جهان یا اهل آن، غیر عقول است؛ زیرا که امام، بر جمیع مخلوقات حجّت است. و احتمال داده‌اند که مراد از اول عالم، زمانیات و جسمانیات و از دویم، عالم مجرّادات و روحانیات باشد. و بعضی مواد را جمع موده گرفته‌اند که به معنی دوستی است و عالم را بر غیر ایشان حمل کرده‌اند. و بعضی دویم را عین اول و تفسیر آن دانسته‌اند).

و خدای تعالی امام را تاج تعظیم و توقیر در پوشانیده، و او را از نور و علم خداوند جبار پوشانیده؛ در حالتی که کشیده می‌شود به ریسمانی به سوی آسمان (یا خدا او را به آن ریسمان یا راهی از راه‌ها به سوی آسمان می‌کشد). و مواد آن نور، از امام- یا از نور او- بریده نشود (حاصل معنی، آن که خدای تعالی راهی به عالم علوی از برای امام علیه السلام قرار می‌دهد که افاضه

(۱). موجودات عالم بالا.

(۲). موجودات مادی که در عالم ماده قرار دارند.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۶۵

علوم از آنجا به او می‌شود؛ آنّا فآنا). و کسی نتواند که برسد به آنچه در نزد خداست، از فضل و کرامت و ثواب، مگر به جهت اسباب و طرق و ابواب مقّرره آن جناب (که از جمله آنها، امام است) و خدا اعمال بندگان را قبول نمی‌فرماید، مگر به معرفت امام، و امام داناست به آنچه بر او وارد می‌شود، از امور مشتبهه (که در هم آمیخته باشد و تاریکی اشکال آن را فرا گرفته باشد، که فرق میان آنها بسیار دشوار باشد). و داناست به سنت‌های پیغمبر که بسیار خفا داشته باشد (و اسراری باشد که کسی آن را نداند، مگر به تعلیم پیغمبر یا به الهام خدا) و به فتنه‌هایی که امور باطله آن، شباهت به حقّ دارد.

پس همیشه خدای تبارک و تعالی ایشان را از برای خلق خود بر می‌گزیند از فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام از نسل هر امامی، و ایشان را از برای این امر بر می‌گزیند، و همه خوبی‌ها را در ایشان جمع می‌کند، و به ایشان از برای بندگان خویش راضی می‌گردد، و ایشان را می‌پسندد، و در هر زمان که امامی از ایشان در گذرد، از برای خلق خود امامی دیگر را از نسل آن حضرت نصب کند تا نشانه باشد آشکارا و رهنمایی روشن‌بخش، چون خورشید عالم آرا و پیشوایی مستقیم در عقاید و کردار و گفتار، یا قائم به امر امامت و امت، و تا حجّتی باشد دانا. و ایشان امامانی چنداند که خلائق را رهنمایی می‌کنند به حقّ (که دین اسلام است) و حدود آن- و به حق- عدالت می‌کنند در احکام آن، و حجّت‌های خدایند بر خلق او و داعیان اویند بر ایشان، و حافظان اویند که مردم را از مکاره و قبیح محافظت می‌کنند و ایشان را به سوی معرفت و محاسن و مصالح می‌خوانند و خدا، به همین حجّت، خویش را بر خلائق تمام می‌کند، و بندگان خدا به هدایت ایشان، دین‌داری می‌کنند، و جمیع شهرها به نور ایشان روشن می‌شود، و مال‌های قدیمی به برکت ایشان افزون می‌شود، و خدا ایشان را حیات خلائقی که بر روی زمین‌اند و چراغ‌ها از برای رفع تاریکی جهالت و ضلالت و کلیدها از برای سخن گفتن و ستون‌های دین اسلام گردانیده، و تقدیرات خدا به این نصب در ایشان، جاری شده، در حالتی که بر محتوم و واجب آنها- که مستلزم حصول امضاست- قرار و استقرار دارد که تغییر و تبدیل در آن راه نیابد.

پس امام، بر گزیده خداست، و پسندیده او و رهنمایی است که مخصوص است به هم‌رازی آن جناب، و به امر خلائق قیام دارد، و ایشان، در جلب منفعت و دفع مضرت، از او امیدواری دارند، و خدا او را به این برگزیده و او را بر چشم خود ساخته و آفریده (یعنی

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۶۷

منظور نظر، تربیت آن جناب بوده و بر نگهداشتی و محافظت او، پروریده شده، در عالم ذر- که خدا خلائق را تفریق نمود و ایشان را از صلب آدم چون مورچگان کوچک بیرون آورد-) در هنگامی که او را آفرید، و در میان مخلوقات، در وقتی که او را ساخت،



و حال آن که روحی بود پیش از آن که جسم او را خلق کند، از طرف راست عرش خویش و حکمت به او عطا شده بود در علم غیب در نزد خدا، و خدا، او را اختیار فرمود به سبب علمی که داشت، و او را برگزید به جهت اتّصاف او به پاکی و پاکیزگی از جمیع رذائل و صفات ناپسندیده.

و امام، باقی مانده‌ای است از آدم علیه السلام و برگزیده، یا ذخیره‌ای است از نسل نوح، و مختاری است از اولاد ابراهیم، و سلاله‌ای است از اسماعیل «۱»، و صفوه‌ای است از عترت محمد صلی الله علیه و آله «۲» و همیشه به عین عنایت خدا مراعات او، منظور است (که او را حفظ و حراست می‌فرماید) به پرده خویش (که عبارت است از قوه نفساتیه که میانه آن حضرت و معصیت مانع است و تعبیر می‌شود از آن، به عصمت).

و دام‌های شیطان و لشکران او، از امام دور شده، و در آمدن موزیات که ناگاه ضرر می‌رسانند، از او دفع شده، و همچنین دمیدن هر فاسقی که بر سبیل سحر بر چیزی می‌دمد (و محتمل است که مراد از این فقره، محفوظ بودن امام باشد از شرّ شیاطین انس؛ چنانچه فقره سابقه در باب محفوظیتش از شیاطین جنّ است، و کسب‌های بد و آنچه او را به سوی آنها کشد از او گردانیده). و از جمیع عاهات و آفات مبرا و محجوب است. «۳» و از لغزش‌ها معصوم و از همه بدی‌ها و زشتی‌ها و آنچه ناشایست باشد، مصون و محفوظ باشد، و معروف باشد به بردباری و نیکوکاری در اوایل بلوغ (که به حدّ مردی رسد یا قریب به آن) و منسوب باشد به سوی عفت و علم و فضل در نزد انتهای عمرش (یا مراد از فقره اول، این است که با علوّ و شرف و غلبه‌ای که دارد، حلیم و بردبار باشد. و از فقره دویم، این که این صفات جمیله در او بر وجه کمال باشد). و امر پدرش که عبارت از امامت است، مسند به سوی او باشد و در ایام

(۱). و سلاله به ضم سین، در لغت، به معنی نطفه است و آنچه بیرون کشیده شود از چیزی و مراد از آن، فرزند است در اینجا. (مترجم)

(۲). و صفوه، به هر سه حرکت، به معنی برگزیده است و آنچه از تیرگی غشّ، صافی باشد. (مترجم)

(۳). و عاهت و آفت، به یک معنی است، و آن، عبارت است از بیرون رفتن عضو از مزاج طبیعی خود. و ممکن است که از یکی، تمام امراض نفسانی مقصود باشد و از دیگری، بعضی از امراض بدنی؛ چون خوره و پیسی و لنگی و امثال آن. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۶۸

باب در بیان این که ائمه والیان امر خدایند و ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۶۹

حیات پدر خویش، از سخن گفتن بر وجه استقلال از جانب خود، ساکت باشد.

پس هرگاه مدّت امامت پدر بزرگوارش به سر آید، تا آن که تقدیرات خدا، او را منتهی سازد به سوی مشیت و خواست او و اراده خدا به حجّیت فرزند تعلق گیرد، و منتهای مدّت پدرش صلی الله علیه و آله برسد، پس در گذرد و از دنیا رحلت نماید، و امر خدا بعد از وفات پدرش به سوی او منتقل شود، و خدا دین خود را به گردن او اندازد، و او را حجّت بر بندگان خود و قیّم خویش در جمیع شهرها گرداند، و او را به روح خود تأیید فرماید-/ چنانچه شرح آن بیاید- و علم خویش را به او عطا نماید، و او را خبر دهد به فضل بیان خویش که در میانه حقّ و باطل چگونه تفریق باید نمود، و اسرار و رازهای نهان خویش را به او بسپارد، و او را چنان قرار دهد که به سوی امر عظیم خدا که ریاست عامّه خلق و تحمل تعب و مشقّت آن است، شتابد، و آن جناب را اجابت کند و به زیادتى بیان علم خویش، او را خبر دهد، و او را نصب کند که نشانه باشد از برای آفریدگانش، و او را حجّت گرداند بر مردم جهان و روشنی از برای اهل دین، و قیّم بر بندگان خویش، و به او راضی شود که امامی باشد از برای ایشان که راز خویش را به او سپرده، و او را حافظ علم خود ساخته، و حکمت خود را به او عطا فرموده، و او را نگاه به آن دین خود گردانیده، و او را شتابان به سوی



کار بزرگ خود کرده، و راه‌های راست و واجبات و حدود خویش را به او زنده گردانیده و روشن ساخته.

پس آن امام بر پا شود با عدل در نزد سرگردانی اهل جهل، و تحیر اهل جدل، به سبب و دستیاری نور ساطع (علم لامع که به آسمان بالا می‌رود)، و شفای نافع (برهان قاطع که سود می‌دهد)، با حق روشنی که بر کسی مشتبه نشود، و با بیان هر موضع که حق از آن بیرون می‌رود از برای قاصرین، و قیامش بر راه حقی باشد که راست‌گویان از پدران‌ش علیهم السلام بر آن رفته‌اند. پس هیچ‌کس حق این عالم را جاهل نباشد، مگر بدبخت و او را انکار نکند، مگر گمراه و از او باز ندارد، مگر آن‌که بر خدای جل و علا جرات کند و از او نترسد.

## ۱۶. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام والیان امر خدایند و ایشان مردمانی هستند که مردم بر ایشان حسد برده‌اند که خدای عزوجل ایشان را ذکر فرموده است

۱/ ۵۲۹. حسین بن محمد بن عامر اشعری، از مُعلی بن محمد روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا حسن بن علی و شاء، از احمد بن عائد، از ابن اذینه، از بُرید عجللی

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۷۱

که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم از تفسیر قول خدای عزوجل: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۱). پس جواب آن حضرت از سؤال من، این آیه بود که: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا»، یعنی: «آیا نمی‌نگری به سوی کسانی که داده شده‌اند بهره‌ای از کتاب (یعنی قرآن، چنانچه بیاید) ایمان می‌آورند به دو بت قریش، که جبت و طاغوت‌اند، و می‌گویند برای آنان که کافر شدند (یعنی در باب ایشان می‌گویند در حال غیبت، چنانچه گویا در نزد ایشان حاضرند) که این گروه کفار، راه ایشان راست‌تر است از راه آنان که ایمان آورده‌اند».

و حضرت فرمود که: «می‌گویند برای پیشوایان گمراهی و خوانندگان مردم به سوی آتش جهنم، که این گروه، راه یافته‌تراند از آل محمد و راه ایشان راست‌تر است از راه ایشان. «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا» \* أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ»، یعنی: این گروه معاندین، آنانند که خدا ایشان را لعنت فرموده و از رحمت خود دور ساخته، و هر که را خدا لعنت کند و براند، پس نمی‌یابی او را یاری دهنده‌ای که او را یاری دهد، بلکه آیا ایشان راست بهره‌ای از پادشاهی». و حضرت فرمود: «یعنی امامت و خلافت».

«فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَصِيرًا»، یعنی: «پس آن هنگام که بهره‌ای از آن داشته باشد، نمی‌دهند مردمان را آن مقدار کوی» (۲) (که بر پشت دانه خرما است، به شکل ناوه) (۳). و حضرت فرمود که:

«ماییم مردمان، که خدا قصد فرموده». «أَمْ يَحْسَدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» حضرت فرمود: «ماییم ناس و مردمان، که مردم بر ما حسد برده‌اند بر آنچه خدا به ما عطا فرموده از امامت؛ نه همه خلق خدا». «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» حضرت فرمود که: «می‌فرماید از ایشان رسولان و پیغمبران و امامان قرار دادیم. پس چگونه به آن اقرار می‌کنند در اولاد ابراهیم و آن را در آل محمد انکار می‌کنند؟ «فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا» \* إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمَا نَضِجَتْ

(۱). نساء، ۵۹.

(۲). غلاف نازک روی هسته خرما.

(۳). و نقیر، نقطه‌ای است در میان استخوان خرما. و بعضی احتمال داده‌اند که مراد از نقطه، همان کو باشد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۷۳

جُلُودُهُمْ يَدُلُّنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزاً حَكِيمًا» (۱)، یعنی: پس از جمله ایشان کسی هست که به آن ایمان آورده و از ایشان کسی هست که از آن اعراض کرده و ایمان نیاورده و کافی است جهنم، آتشی افروخته، برای اعراض کنندگان. به درستی که آنان که کافر شدند به آیات ما، زود باشد که در آوریم ایشان را در آتشی بزرگ (که آتش دوزخ است) در هر زمان که پخته شود پوست‌های ایشان، یا بسوزد، بدل کنیم ایشان را پوست‌هایی غیر از آنها (یعنی پوستی چند را غیر از پوست‌هایی که پخته و سوخته‌اند به ایشان دهیم بر صورت دیگر) تا بچشند عذاب را پی در پی. به درستی که خدا غالب و داناست به عقوبت اهل جهنم، بر وجه حکمت» (و کسی او را بر تعذیب ایشان منع نمی‌تواند نمود).

۵۳۰/۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن فضیل از امام موسی کاظم علیه السلام در قول خدای تبارک و تعالی: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» که آن حضرت فرمود: «ماییم که بر ما حسد برده‌اند».

۵۳۱/۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نصر بن سَوید، از یحیی حلی، از محمد احول، از حمران بن اعین روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: چیست معنی قول خدای عزوجل: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ»؟

حضرت فرمود که: «کتاب، پیغمبری است». عرض کردم که: حکمت چیست؟ فرمود: «فهم و حکم کردن». عرض کردم که: «وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»؟ حضرت فرمود که: «ملک عظیم، فرمان برداری مردم است از برای ایشان» (و بعضی از مفسرین، این آیه را به این روش ترجمه نموده که: پس به درستی که ما عطا کردیم اولاد ابراهیم را- که موسی و داود و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله است- تورات و زبور و انجیل و فرقان و علم حلال و حرام، و دادیم ایشان را پادشاهی بزرگ که نبوت است یا مملکت داری).  
۵۳۲/۴. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از وِشاء، از حَمَاد بن عثمان، از ابوالصباح روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ». فرمود که: «ای ابوالصباح، به خدا سوگند که ماییم آن مردمان که مردم بر ایشان حسد برده‌اند».

(۱). نساء، ۵۱-۵۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۷۴

باب در بیان این که ائمه علامات و ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۷۵

۵۳۳/۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از بُرید عَجلی از امام محمد باقر در قول خدای عزوجل: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا». روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «از ایشان، رسولان و پیغمبران و امامان قرار داد. پس چگونه اقرار می‌کنند در اولاد ابراهیم علیه السلام و در آل محمد صلی الله علیه و آله آن را انکار می‌کنند؟».

برید می‌گوید که: عرض کردم: «وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»؟ حضرت فرمود که: «ملک عظیم و پادشاهی بزرگ، آن است که در ایشان، امامانی چند قرار داده که هر که ایشان را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده، و هر که ایشان را نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده. پس این است آن پادشاهی بزرگ که خدا فرموده است».

## ۱۷. باب در بيان اين كه ائمه عليهم السلام علامات و نشانه‌هایی‌اند كه خدای عزوجل آنها را در كتاب خویش ذكر فرموده است

۱ / ۵۳۴. حسين بن محمد اشعري، از مُعلی بن محمد، از ابو داود مُستَرَقِ روایت کرده است كه گفت: حدیث كرد ما را داود جصاص و گفت كه: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام كه می فرمود: «وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» (۱)، یعنی: «و خدا پیدا نمود نشانه‌های راه برای روندگان (تا در بیابان‌ها هلاک نشوند و به سر منزل مراد برسند) و به ستاره ایشان راه یابند». و حضرت فرمود كه: «این ستاره، رسول خداست صلی الله علیه و آله و این نشانه‌ها، ائمه عليهم السلام اند».

۲ / ۵۳۵. حسين بن محمد، از مُعلی بن محمد، از وشاء، از اسباط بن سالم روایت کرده است كه گفت: هیثم از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال كرد- و من در خدمت آن حضرت بودم- از قول خدای عزوجل: «وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ»، فرمود كه: «رسول خدا، نجم است و علامات، ائمه عليهم السلام اند».

۳ / ۵۳۶. حسين بن محمد، از مُعلی بن محمد، از وشاء روایت کرده است كه گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال كردم از قول خدای عزوجل: «وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ»، فرمود كه: «ماييم علامات، و نجم، رسول خداست».

(۱). نحل، ۱۶.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۷۶

باب در بيان اين كه آیات و ...

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۷۷

## ۱۸. باب در بيان اين كه آیات و معجزاتی كه خدای عزوجل آنها را در كتاب خویش ذكر فرموده، ائمه عليهم السلام اند

۱ / ۵۳۷. حسين بن محمد، از مُعلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از احمد بن هلال، از امیه بن علی، از داود رقی روایت کرده است كه گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال كردم از قول خدای عزوجل: «وَمَا تُعْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ» (۱)، یعنی: «و دفع نمی کنند آیه‌ها و نشانه‌های خدا و ترس‌ها (یا ترسانندگان او كه مردم را از عذاب حق تعالی می ترسانند)، از گروهی كه ایمان نمی آورند» (و بر كفر خواهند مرد). حضرت فرمود كه: «آیات، ائمه‌اند و نُذُر، پیغمبرانند. -/ صلوات الله عليهم اجمعين -/».

۲ / ۵۳۸. احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از موسی بن محمد عجلی، از یونس بن یعقوب روایت کرده كه آن را مرفوع ساخته از امام محمد باقر علیه السلام كه در قول خدای عزوجل: «كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُفَّاهًا» (۲)، یعنی: «تكذیب نمودند به همه آیت‌های ما و آنها را قبول نکردند». فرمود كه: «مقصود از آیات، همه اوصیایند».

۳ / ۵۳۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی عمیر، یا از غیر او، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است كه گفت: به آن حضرت عرض كردم كه: فدای تو كردم، به درستی كه شیعیان، تو را از تفسیر این آیه سؤال می کنند كه: «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ» عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ (۳)، یعنی: «از چه چیز يكديگر را سؤال می کنند؟ از چیزی بزرگ».

حضرت فرمود كه: «تفسیر كردن این آیه به من وا گذاشته است، اگر خواهم ایشان را خبر می دهم، و اگر خواهم ایشان را خبر نمی دهم». بعد از آن، فرمود: «لیکن تو را به تفسیر آن خبر می دهم».

عرض كردم معنی «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ» چیست؟ ابو حمزه می گوید كه: حضرت فرمود كه: «این آیه، در شأن امیر المؤمنین است. و امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود كه: خدای عزوجل را هیچ آیه‌ای نیست كه از من بزرگ‌تر باشد و نیز خدا را خبری نیست كه از من

عظیم تر باشد».

(۱). یونس، ۱۰۱.

(۲). نبأ، ۲۸.

(۳). نبأ، ۱ و ۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۷۸

باب در بیان آنچه خدای عزوجل و ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۷۹

### ۱۹. باب در بیان آنچه خدای عزوجل و رسول او واجب گردانیده‌اند از بودن با ائمه علیهم السلام

۱/۵۴۰. حسین بن محمد، از معلی ابن محمد، از وشاء، از احمد بن عائد، از ابن اذینه، از بُرید بن معاویه عجلای روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» «۱»، حضرت فرمود که: «از صادقین، ما را قصد فرمود».

۲/۵۴۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر، از حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»، یعنی: «ای گروه مؤمنان، پرهیزید از عذاب خداوند عالمیان و باشید با راست گویان».

حضرت فرمود که: «راست گویان، امامانند و صدیقان، به فرمان برداری ایشان» (و صدیق، به کسر صاد و دال مشدد آن که بسیار راست گو باشد و آن که گفتار خویش را به کردار، راست گرداند و آن که به غایت کسی را تصدیق کند. پس اگر مراد از آن، ائمه علیهم السلام باشد، معنی حدیث این می شود که صادقان - که خدا امر به بودن با ایشان فرموده - صدیقانند؛ به هر سه معنی به سبب فرمان برداری ایشان خدا و رسول را و در این، اشعاری است به دلیل انحصار صادقین در ایشان؛ چه اگر صدق فی الجملة کفایت کند، باید که مؤمنین، یا همه کس باشند؛ زیرا که کم کسی است که فی الجملة راست نگوید، بلکه وجود ندارد و غیر از ائمه معصومین، کسی نیست که در همه چیز و در همه حال و در هر زمان، صادق باشد. و اگر مراد از صدیق، غیر امام باشد، از آنها که به غایت تصدیق ائمه می نموده‌اند، چون سلمان و ابوذر و مانند ایشان، پس امر به بودن با ایشان، به اعتبار آن است که ایشان با ائمه‌اند. و بعضی گفته‌اند که معنی حدیث، این است که صدیقان، به سبب طاعت ائمه صدیق شده‌اند).

۳/۵۴۲. احمد بن محمد و محمد بن یحیی روایت کرده‌اند، از محمد بن حسن، از محمد بن عبدالحمید، از منصور بن یونس، از سعد بن طریف، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که دوست دارد که زندگانی کند، آن زندگانی که شباهت به زندگانی پیغمبران داشته باشد، و بمیرد آن مردنی که به مردن شهیدان ماند، و ساکن شود

(۱). توبه، ۱۱۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۸۱

در بهشت‌هایی که خداوند رحمان درخت‌های آن را نشانیده، پس باید که علی علیه السلام را دوست دارد و با دوست او دوست باشد، و به امامان بعد از او، اقتدا کند، و در همه چیز پیرو ایشان باشد. پس به درستی که ایشان عترت من‌اند که از طینت و سرشت

من خلق شده‌اند. بار خدایا، فهم و علم مرا به ایشان روزی کن. و وای بر آنها که ایشان را مخالفت کنند از امت من. بار خدایا، شفاعت مرا به ایشان مرسان».

۴/۵۴۳. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از نصر بن شعیب، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید که: تمام کردن حجّت من به غایت بر بدبختان از امت تو است. و ایشان کسانی هستند که ولایت علی بن ابی طالب را ترک کنند، و دشمنان او را دوست دارند، و فضل او و فضل اوصیای بعد از او را انکار کنند (که ایشان را بهترین خلق خدا ندانند). زیرا که فضل تو، فضل ایشان، و فرمان‌برداری تو، و فرمان‌برداری ایشان، و حقّ تو، حقّ ایشان، و نافرمانی تو، نافرمانی ایشان است. و ایشانند پیشوایانی که راه راست نمایند، که آنانند بعد از تو، و روح تو در ایشان جاری شده و روح تو آن است که در تو روان شده از جانب پروردگار تو، و ایشان عترت تواند که از سرشت و طینت تو خلق شده‌اند و از گوشت و خون تو، به هم رسیده‌اند. و به حقیقت که خدای عزّوجلّ سنّت و طریقه تو و طریقه پیغمبران پیش از تو را در ایشان جاری ساخته، که جمیع کمالات تو و ایشان غیر از پیغمبری هم در ایشان است و ایشان، خزانه‌داران منند بر علم من بعد از تو. به حقّ خود سوگند یاد می‌کنم که هر آینه به حقیقت که ایشان را برگزیدم به انواع برگزیدگی و ایشان را خالص گردانیدم (از غیر خویش، در باب توحید که آمیزشی در ایشان نیست). و ایشان را پسندیدم، و هر که ایشان را دوست داشت و با ایشان دوستی ورزید، و فضل ایشان را تسلیم نمود، نجات یافت.

و پیغمبر صلی الله علیه و آله خود فرمود که: هر آینه جبرئیل به نزد من آمد و نام‌های ایشان را با نام‌های پدران ایشان و دوستان ایشان و آنان که افزونی ایشان را بر خلائق مسلمّ دارند، به نزد من آورد».

۵/۵۴۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از فضالّه بن ایوب، از ابو المغراء، از محمد بن سالم، از ابان بن تغلب که

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۸۳

گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که خواسته باشد که به روش زندگانی من زندگانی کند، و به روش مردن من بمیرد، و داخل شود در جنّت عدن (که بهشتی است که محلّ اقامه پرهیزکاران است و خدا درختان آن را به دست قدرت خویش نشانیده)، پس باید که علی بن ابی طالب را علیه السلام دوست دارد و با دوست او، دوستی کند، و با دشمن او، دشمنی ورزد، و به امامت اوصیای بعد از او، قائل باشد.

پس به درستی که ایشان عترت منند که از گوشت و خون من به هم رسیده‌اند. خدا فهم و علم مرا به ایشان عطا کند (یا آن را به ایشان عطا فرموده). و به سوی خدا شکایت می‌کنم از امت خویش که فضل ایشان را انکار می‌کنند، و جایزه مرا (که خلافت است)، در باب ایشان قطع می‌کنند، و نمی‌گذارند که به ایشان برسد (یا صلّه و پیوند مرا در حقّ ایشان قطع می‌کنند و آن را رعایت نمی‌کنند). و به خدا سوگند، که پسر مرا خواهند کشت، خدا شفاعت مرا به ایشان نرساند».

۶/۵۴۵. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم، از عبد القهار، از جابر جعفی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که او را شاد گرداند که به روش زندگی من زندگی کند، و به روش مردن من بمیرد، و داخل شود در آن بهشتی که پروردگار من مرا وعده فرموده، و چنگ زند به شاخ درختی که پروردگار من آن را به دست قدرت خود غرس فرموده، پس باید که علی بن ابی طالب علیه السلام و اوصیای بعد از او را دوست دارد.

پس به درستی که ایشان شما را در راه گمراهی داخل نمی‌کنند، و شما را از در راه راست، بیرون نمی‌برند. پس ایشان را تعلیم

مدهید؛ زیرا که ایشان، از شما داناترند. و به درستی که من، از پروردگار خویش درخواستم که در میانه ایشان و کتاب خود (که قرآن است) جدایی نیندازد، تا در نزد حوض کوثر بر من وارد شوند همچنین - و حضرت دو انگشت سبابه خویش را به هم ضم فرمود - و فرمود که: پهنای آن حوض به قدر مسافت میان صنعاء و ایله است. «۱» (و به هر تقدیر، مراد حضرت علیه السلام بیان وسعت آن حوض است، نه تقدیر اندازه آن؛ زیرا که اندازه آن بسیار بیش از این است). و در کنار آن حوض، قدح های نقره و طلا است، به

(۱). و صنعاء شهری است در یمن. و ایله به فتح همزه، کوهی است در میانه مکه و مدینه، و شهری است در میانه یثع و مصر و به کسر همزه، دهی است در باخرز. (مترجم)  
تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۸۴  
باب در بیان این که اهل ذکر ...  
تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۸۵  
شماره ستارگان.

۷/۵۴۶. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از فضالة بن ایوب، از حسن بن زیاد، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که:  
«روح و راحت و رستگاری و اعانت، و بر آمدن حاجت، و زیادی و برکت، و کرامت و عزت و حرمت و مغفرت، و عافیت و آسانی، و بشارت و خشنودی، و قرب و نصرت و تمکن و اقتدار و امیدواری، و محبت از جانب خدای عزوجل، از برای کسی است که علی علیه السلام را دوست دارد، و به آن حضرت اقتدا کند، و از دشمنان او بیزار باشد، و فضل او را مسلم دارد، و اوصیای بعد از او را تصدیق کند، و با ایشان در مقام تسلیم باشد.  
واجب است بر من که ایشان را در شفاعت خود داخل گردانم، و بر پروردگار من - تبارک و تعالی - واجب و سزاوار است که مرا در باب شفاعت، اجابت فرماید؛ زیرا که ایشان پیروان منند و هر که مرا پیروی کند، از من است».

## ۲۰. باب در بیان این که اهل ذکر «۱» که خدا خلایق را امر فرموده به سؤال کردن از ایشان، ائمه علیهم السلام اند (نه غیر ایشان)

۱/۵۴۷. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از و شاء، از عبدالله بن عجلان، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در شرح قول خدای عزوجل: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» «۲»، یعنی: «پس بپرسید از اهل ذکر اگر هستید که نمی دانید»، که آن حضرت فرمود که:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: ذکر، منم و ائمه علیهم السلام، اهل ذکرند». و در قول آن جناب عزوجل: «وَإِنَّهُ لَئِذٍ لَّكَرُ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ» «۳»، یعنی: «و به درستی که آن وحی (یعنی قرآن) هر آینه شرف و عزتی است تو را و قوم تو را که گروه مخصوصی هستند و زود باشد که پرسیده شوید». از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم. فرمود که: «ما قوم آن حضرتیم و ماییم سؤال شدگان» (که پرسیده خواهیم شد).

۲/۵۴۸. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن اورمه، از علی بن حسان،

(۱). و ذکر، به کسر ذال و سکون کاف، ثنا است و شرف و آوازه، و یاد گرفتن و یاد آوردن. و محمد صلی الله علیه و آله و قرآن را نیز ذکر گویند و ائمه هدی علیهم السلام، اهلیت همه را دارند. (مترجم)

(۲). نحل، ۴۳.

(۳). زخرف، ۴۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۸۷

از عمویش عبدالرحمان بن کثیر روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: «فَسَيُتْلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۱). حضرت فرمود که: «ذکر، محمد است صلی الله علیه و آله، و ما، اهل اویم که سؤال می شویم» (یعنی باید که از ما سؤال شود). راوی می گوید که: عرض کردم که: مقصود از قول آن جناب: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ» (۲)، کیست؟ حضرت فرمود که: «ما را قصد فرموده و ما اهل ذکریم، و ماییم سؤال شدگان».

۳/۵۴۹. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از وِشاء روایت کرده است که گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم و عرض کردم که: فدای تو گردم «فَسَيُتْلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، حضرت فرمود: «ما اهل ذکریم، و ماییم سؤال شدگان». عرض کردم: پس شماید سؤال شدگان و ماییم سؤال کنندگان؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: بر ما واجب است که از شما سؤال کنیم؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: واجب است بر شما که ما را جواب فرمایید؟

فرمود: «نه، اختیار این، با ما است؛ اگر خواهیم می کنیم، و اگر خواهیم نمی کنیم. آیا قول خدای عزوجل را نمی شنوی که می فرماید: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (۳)، یعنی:

این پادشاهی، به این عظمت و شوکت، بخشش ما است به تو. پس عطا کن از آن به هر که خواهی، یا منع بخشش کن و باز دار آن را از هر که خواهی» (یعنی تصرف در آن، بسته به خواست تو است. در حالتی که این عطا، از شمار بیرون است، یا منت و امساک تو در روز حساب، بر آن حسابی نیست. و هر چند که نزول این آیه در شأن سلیمان است، لیکن در باب پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه جاری است).

۴/۵۵۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نصر بن سُوید، از عاصم بن حُمید، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که در قول خدای عزوجل: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ»، فرمود که: «پس رسول خدا صلی الله علیه و آله، ذکر است و اهل بیت او علیهم السلام، سؤال شوندگانند و ایشان، اهل ذکرند» (و در تفریع ذکر بودن پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آیه، اشکالی هست تا آن که بعضی گمان کرده اند که از حدیث چیزی افتاده یا این آیه به جای آیه «فَسَيُتْلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ»، واقع شده؛ به اشتباه راوی، یا کاتب. و بعضی توجیه آن

(۱). نحل، ۴۳.

(۲). زخرف، ۴۴.

(۳). ص، ۳۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۸۹

را به این وضع نموده اند که معنی این که قرآن ذکر است، آن است که مذکر است بر وزن محمد، یعنی به یاد آورده شده. پس معنی ذکر بودن محمد این است که مذکر است بر وزن محدث، یعنی به یاد آورنده. و نیز گفته اند که هرگاه قرآن، ذکر شده باشد، لازم می آید که رسول نیز ذکر باشد، به جهت شدت ارتباط و اختصاصی که به یکدیگر دارند).

۵/۵۵۱. احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد، از ربیع، از فضیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزوجل: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ»، که فرمود: «ذکر، قرآن است، و ما قوم پیغمبریم، و ماییم سؤال شوندگان».



۵۵۲/۶. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از منصور بن یونس، از ابوبکر حضرمی روایت کرده است که گفت: در نزد امام محمد باقر علیه السلام بود که ورد- برادر گمیت- بر آن حضرت داخل شد و عرض کرد که: خدا مرا فدای تو گرداند، هفتاد مسأله را اختیار کردم برای تو که آنها را از تو پرسم. یک مسأله از آنها در خاطر من نیست، و همه را فراموش کرده‌ام. حضرت فرمود که: «ای ورد، یک مسأله را نیز در خاطر نداری؟» عرض کرد:

بلی، یکی از آنها به خاطر آمد. فرمود که: «آن یکی کدام است؟» عرض کرد که: قول خدای تبارک و تعالی «فَسَيَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» ایشان کیستند؟ حضرت فرمود که:

«مایم». ابوبکر می‌گوید که: من عرض کردم که: بر ما است که از شما سؤال کنیم؟ فرمود:

«آری». عرض کردم که: بر شما واجب است که ما را جواب بفرمایید؟ فرمود که: «این با ما است».

۵۵۳/۷. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که به آن حضرت عرض کردم که:

کسانی که نزد ما هستند، گمان می‌کنند که قول خدای عزوجل: «فَسَيَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، اهل ذکری که در آن مذکورند، یهود و نصاریند (یعنی علمای ایشان- چنانچه جمهور مفسرین به این وضع تفسیر نموده‌اند). حضرت فرمود: «در این هنگام که مراد ایشان باشند، شما را به سوی دین خویش می‌خوانند» (چه، معلوم است که ایشان طالب زوال دین اسلام بوده و می‌باشند، و در هنگامی که مقبول القول و مسئول مسلمانان باشند، اسباب

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۹۱

اضلال در اعلا- مرتبه مهیایی خواهد بود). راوی می‌گوید که: پس حضرت به دست خویش اشاره به سینه مبارک خود فرمود، و فرمود که: «مایم اهل ذکر و مایم سؤال شدگان».

۵۵۴/۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از وشاء، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «حضرت علی بن الحسین علیهم السلام فرمود که: از جمله واجبات بر ائمه، چیزی است که بر شیعیان ایشان واجب نیست. و بر شیعیان ما گروه ائمه، چیزی واجب است که بر ما واجب نیست. خدای عزوجل ایشان را امر فرموده که از ما سؤال کنند، و فرموده که: «فَسَيَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، پس ایشان را امر فرموده که از ما بپرسند و جواب ایشان بر ما واجب نیست. اگر خواهیم جواب می‌دهیم و اگر خواهیم باز می‌ایستیم».

۵۵۵/۹. احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده است که گفت:

عریضه‌ای به خدمت امام رضا علیه السلام نوشتم و در بعضی از آنچه نوشتم، این بود که: خدای عزوجل فرموده است که: «فَسَيَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، و باز خدای عزوجل فرموده است که: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (۱)، یعنی: «و روا نیست و نشاید مؤمنان را که بیرون روند همه ایشان» (۲). (تا آخر آنچه در باب فرض علم گذشت). پس سؤال کردن بر ایشان واجب شده، و حال آن که جواب ایشان بر شما واجب نیست؟ حضرت فرمود که: «خدای تبارک و تعالی فرموده است که: «فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ» (۳)، یعنی: پس اگر اجابت نکنند تو را، پس بدان که جز این نیست که ایشان پیروی می‌کنند خواهش‌های خویش را. چه کسی گمراه‌تر است از آن که پیروی کند خواهش خویش را» (و مقصود حضرت از ذکر آیه، این است که از این آیه معلوم می‌شود که کسانی هستند که اجابت نمی‌کنند، و پیروی حق نمی‌نمایند، و آن را قبول نخواهند کرد، پس جواب عبث

(۲). اما چرا تعدادی از آنها بیرون نروند، و کوچ نکنند تا در دین تفقه کنند، و قوم خودشان را پس از آن که به سوی قومشان بازگشتند، انداز نمایند، تا شاید که قومشان حذر کنند.

(۳). قصص، ۵۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۹۲

باب در بیان این که کسانی که خدا ایشان را ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۹۳

است و حکیم، فعل عبث از او سر نمی‌زند. و از مفهوم آیه و منطوق غیر آن، محقق می‌شود که جواب آنان را که اجابت می‌نموده‌اند، می‌فرموده‌اند، مگر آن که در ضمن آن، مفسده بوده.

## ۲۱. باب در بیان این که کسانی که خدا ایشان را به علم وصف فرموده در کتاب خویش، ائمه علیهم السلام اند

۱/۵۵۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از عبدالمؤمن بن قاسم انصاری، از سعد، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در فرموده خدای عزوجل:

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (۱)، که آن حضرت علیه السلام فرمود که: «جز این نیست که ما بیم آنان که می‌دانند، و آنان که نمی‌دانند، دشمنان مایند. و شیعیان ما، صاحبان عقل‌های خالص‌اند». باب در بیان این که راسخین در علم، ائمه‌اند

۲/۵۵۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نصر بن سُوید، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام در قول خدای عزوجل: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ»، آن حضرت فرمود که: «ما بیم آنان که می‌دانند، و دشمنان ما، آنانند که نمی‌دانند. و شیعیان ما، صاحبان عقول خالص‌اند».

## ۲۲. باب در بیان این که راسخین در علم، ائمه علیهم السلام اند «۲»

۱/۵۵۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نصر بن سُوید، از ایوب بن حَزْر و عمران بن علی، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «ما بیم راسخون در علم که خدا فرموده، و ما تأویل آن را می‌دانیم» (و تأویل، تفسیر و بیان باشد. و اگر مراد از آن، احتمال مرجوح از لفظ باشد، معنی این می‌شود که: تأویل متشابه را می‌دانیم).

۲/۵۵۹. علی بن محمد، از عبدالله بن علی، از ابراهیم بن اسحاق، از عبدالله بن حماد، از بُرید بن معاویه، از امام محمد باقر، یا امام جعفر صادق علیهما السلام در قول خدای عزوجل: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (۳)، روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «پس

(۱). زمر، ۹.

(۲). و راسخ، استوار و ثابت و پا بر جای را گویند. (مترجم)

(۳). آل عمران، ۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۹۵

رسول خدا صلی الله علیه و آله، افضل راسخین در علم است که خدای عزوجل همه آنچه را که به سوی او فرو فرستاده، از تنزیل و تأویل، به او تعلیم فرمود، و خدا چنین نبود که بر او فرو فرستد چیزی را که تأویل و معنی آن را به او تعلیم نفرماید، و اوصیای پیغمبر

صلی الله علیه و آله بعد از آن حضرت (که بهترین راسخین در علم‌اند، یا ایشان بعد از آن حضرت)، همه آن را می‌دانند. و کسانی که تأویل آن را نمی‌دانند، هرگاه عالم راسخ در علم (که مراد از آن، امام علیه السلام است)، در باب ایشان (یا تأویل از روی علم) سخنی بفرماید، خدا ایشان را از جانب نادانان به تأویل، جواب فرموده (یا این نادان را قبول نموده و مدح فرموده به فرموده خویش)، که «يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» (۱) (و حاصل مراد آن‌که: شیعیان که تأویل متشابه را نمی‌دانند، در مقام تصدیق و قبول‌اند در باب تأویل که از پیغمبر یا ائمه علیهم السلام می‌شنوند).

و حضرت فرمود که: «قرآن خاص و عام و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ است (که بر جمیع اینها مشتمل است). و راسخین در علم، همه آنها را می‌دانند».

۳/۵۶۰. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از محمد بن اورمه، از علی بن حسان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «راسخین در علم، امیر المؤمنین و امامان بعد از او اند علیهم السلام». باب در بیان این‌که ائمه علم را ...

### ۲۳. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام علم را عطا شده‌اند و خدا آن را در سینه‌های ایشان ثابت فرمود

۴/۵۶۱. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که تکلم می‌فرمود در این آیه شریفه «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» (۲)، یعنی: «بلکه قرآن آیت‌های روشن است در سینه‌های آنان که داده شدند علم را». پس حضرت به دست خود اشاره به سینه خویش فرمود.

۵/۵۶۲. از او، از محمد بن علی، از ابن محبوب، از عبدالعزیز عبدی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است در قول خدای عزوجل: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»، که آن حضرت فرمود که: «ایشان، ائمه علیهم السلام اند».

(۱). آل عمران، ۷.

(۲). عنکبوت، ۴۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۹۷

۶/۵۶۳. و از او، از محمد بن علی، از عثمان بن عیسی، از سیماعه، از ابوبصیر روایت است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «این آیه «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»، دلیل علم ما است و آن که ما، حافظ قرآنیم». یا این آیه را خواند و بعد از آن فرمود که:

«ای ابا محمد، به خدا سوگند که خدا نفرموده که این قرآن، آیت‌های روشن است در میان دو پهلوی مصحف؛ چه، در آیه است که در سینه‌های اهل علم است».

ابوبصیر می‌گوید که: عرض کردم که: فدای تو گردم، ایشان کیانند؟ حضرت فرمود که:

«کیست که احتمال دهد که ایشان غیر ما باشند؟».

۷/۵۶۴. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از یزید شاعر، از هارون بن حمزه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»، و فرمود که: «ایشان، ائمه علیهم السلام بخصوص‌اند و غیر ایشان را شامل نیست». باب در بیان این‌که کسانی که خدا ایشان را ...

۸/۵۶۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن فضیل که گفت: از او سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»، فرمود که: «ایشان، ائمه علیهم السلام اند بخصوص و

غیر ایشان مراد نیست».

## ۲۴. باب در بیان این که کسانی که خدا ایشان را برگزیده و کتاب خویش را به ایشان میراث داده، ائمه علیهم السلام اند (نه غیر ایشان)

۱/۵۶۶. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از حماد بن عیسی، از عبدالمؤمن، از سالم روایت کرده است که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُؤْتِنُ اللَّهُ» (۱)، یعنی: «بعد از آن که ما به سوی تو وحی فرمودیم، میراث دادیم و عطا نمودیم این کتاب کامل را (که قرآن است) به آنان که برگزیدیم ایشان را بندگان از خویش، پس پاره‌ای از ایشان، ستم کار است بر نفس خویش، و برخی از ایشان، متوسط الحال و میانه‌رو است، و بعضی از ایشان، پیشی گیرنده است به جمیع خوبی‌ها» (که پیوسته عمل به احکام این کتاب می‌نماید). حضرت فرمود که: «آن که به خوبی‌ها پیشی گرفته، امام است و

(۱). فاطر، ۳۲.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۶۹۹

آن که میانه‌رو است، کسی است که امام را بشناسد، و ستم کار بر نفس خویش، آن است که امام را نمی‌شناسد».

۲/۵۶۷. حسین، از مُعلی، از وشاء، از عبدالکریم، از سلیمان بن خالد، از امام جعفر صادق روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای تعالی: «ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»، فرمود: «شما در تفسیر آن، چه چیز می‌گویید؟» عرض کردم که: می‌گوییم که این آیه، در شأن همه فرزندان فاطمه علیها السلام است. حضرت فرمود که: «امر، چنان نیست که تو به سوی آن رفته‌ای (که در همه فرزندان آن حضرت باشد). و آن کس که به شمشیر خود اشاره نموده و به آن خروج کرده و مردم را به سوی مخالفت یا ضلالت خوانده، در برگزیدگان داخل نمی‌باشد».

عرض کردم که: پس معنی ستم کار بر نفس خویش، چه چیز است و مراد از آن کیست؟ فرمود که: «آن که در خانه خود نشست، حق امام را نمی‌شناسد. و میانه‌رو، آن است که عارف است به حق امام، و پیشی گیرنده به خوبی‌ها، امام است».

۳/۵۶۸. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از حسن، از احمد بن عمر روایت کرده است که گفت: از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» تا آخر آیه. راوی می‌گوید که: پس حضرت فرمود که:

«ایشان، فرزندان فاطمه علیها السلام اند و پیشی گیرنده به خوبی‌ها، امام است. و میانه‌رو، عارف به امام است. و ستم کار بر نفس خود، کسی است که امام را نمی‌شناسد».

۴/۵۶۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابو ولاد روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ» (۱)، یعنی: «آنان که عطا کردیم به ایشان این کتاب را (که قرآن است) آن را می‌خوانند و پیروی آن می‌نمایند؛ چنان که حق خواندن و پیروی کردن آن است (بدون تقصیر و تغییر)، این گروه ایمان می‌آورند به آن» (و پیوسته در این فضل‌اند).

حضرت فرمود که: «ایشان، ائمه علیهم السلام اند».

(۱). بقره، ۱۲۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۰۰

باب در بیان این که امامان در کتاب خدا بر ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۰۱

## ۲۵. باب در بیان این که امامان در کتاب خدا بر دو قسم‌اند: امامی است که مردم را به سوی خدا می‌خواند، و امامی است که ایشان را به سوی آتش جهنم می‌خواند

۱/ ۵۷۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن غالب، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود که: «چون این آیه نازل شد: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ» (۱)، مسلمانان گفته‌اند که: یا رسول الله، آیا تو امام و پیشوای همه مردمان نیستی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: منم رسول خدا به سوی همه مردمان، ولیکن زود باشد که بعد از من، امامانی چند از اهل بیت من باشند، که از جانب خدا بر مردم گماشته باشند. پس ایشان را تکذیب کنند و پیشوایان کفر و ضلالت و پیروان ایشان بر ایشان ستم کنند. پس هر که ایشان را دوست دارد، و پیروی و تصدیق نماید، ایشان را از من و با من است، و زود باشد که مرا ملاقات کند. و بدانید که هر که بر ایشان ستم کند، و تکذیب کند ایشان را، از من نیست و با من نخواهد بود و من از او بیزارم».

۲/ ۵۷۱. محمد بن یحیی روایت کرده است، از احمد بن محمد و محمد بن حسین، از محمد بن یحیی، از طلحة بن زید، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: آن حضرت فرمود که:

«امامان در کتاب خدای عزوجل دو قسم‌اند: خدای تبارک و تعالی فرموده است که: «وَجَعَلْنَاهُمْ اٰیْمَةً يَهْتَدُونَ بِاَمْرِنَا» (۲) که هدایت کردن ایشان به امر ما است، نه به امر مردمان، و امر خدا را مقدم می‌دارند پیش از امر ایشان، و حکم خدا را پیش از حکم ایشان، و فرموده است که: «وَجَعَلْنَاهُمْ اٰیْمَةً يَدْعُونَ اِلَى النَّارِ» (۳)، یعنی: «و گردانیدیم ایشان را امامانی که می‌خوانند مردم را به سوی آتش دوزخ». و ایشان امر خویش را مقدم می‌دارند پیش از امر خدا، و حکم خویش را پیش از حکم خدا، و به خواهش‌های خویش، خلاف آنچه را که در کتاب خدای عزوجل است، می‌گیرند و به آن عمل می‌کنند». باب در بیان این که قرآن به امامان هدایت می‌کند

## ۲۶. باب [در بیان این که قرآن به امامان هدایت می‌کند]

۱/ ۵۷۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب روایت کرده است که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «وَلِكُلِّ جَعَلْنَا

(۱). اسراء، ۷۱.

(۲). انبیا، ۷۳.

(۳). قصص، ۴۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۰۳

مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْاَقْرَبُونَ وَ الَّذِيْنَ عَقَدْتُمْ اٰیْمَانَكُمْ» (۱). حضرت فرمود که: «جز این نیست که خدای عزوجل قصد فرموده به این آیه، ائمه علیهم السلام را که به ایشان، عهدها و قسم‌های شما را بسته». و بنابراین، ظاهر در ترجمه، این است که: و برای هر شخصی معین گردانیدیم میراث برندگان و اولی به تصرفی چند را (که به جهت خویشی و ولایت، تصرف در نصیب خود کنند از

آنچه واگذاشته بعد از مردن خویش) و ایشان، پدر و مادرند و خویشان نزدیک‌تر و کسانی که دست‌های راست شما با ایشان عقد بیعت بر امامت ایشان بسته (و تأخیر ائمه از وارثان دیگر در ذکر، به جهت تأخیر ایشان است در حکم؛ زیرا که امام وارث کسی است که او را وارثی غیر از امام علیه السلام نباشد).

۵۷۳/۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبدالحمید، از موسی بن اکیل نمیری، از علاء بن سیابه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (۲)، یعنی: «به درستی که این قرآن، رهنمایی می‌کند مردم را به سوی فرقه‌ای که از ایشان، راست‌تری نیست و پاینده‌ترند از همه کس». حضرت فرمود که: «رهنمایی می‌کند به سوی امام». باب در بیان این که نعمتی که خدای عزوجل آن را ...

## ۲۷. باب در بیان این که نعمتی که خدای عزوجل آن را در کتاب خویش ذکر فرموده، ائمه علیهم السلام اند

۵۷۴/۱. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از بسطام بن مُزه، از اسحاق بن حسان، از هیثم بن واقد، از علی بن حسین عبدی، از سعد اسکاف، از اصبع روایت کرده است که گفت:

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «چيست حال گروهی چند که طریقه رسول خدا صلی الله علیه و آله را تغییر داده‌اند، و از وصیت او تجاوز نموده‌اند، و نمی‌ترسند که عذاب خدا بر ایشان فرود آید؟» بعد از آن، این آیه را تلاوت فرمود: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ \* جَهَنَّمَ» (۳)، یعنی: «آیا نظر نکردی به سوی کسانی که تبدیل کردند نعمت خدا را به کفر و ناسپاسی و فرود آوردند قوم خویش را (یعنی پیروان خود را) در خانه هلاکت که دوزخ است؟»، پس حضرت فرمود که: «مایم آن نعمتی که خدا به آن، بر بندگان خود انعام فرموده،

(۱). نساء، ۳۳.

(۲). اسراء، ۹.

(۳). ابراهیم، ۲۸ و ۲۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۰۴

باب در بیان این که متوسمین که ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۰۵

و به ما رستگار می‌شود هر که رستگار شده در روز قیامت».

۵۷۵/۲. حسین بن محمد روایت کرده است از مُعلی بن محمد که آن را مرفوع ساخته در قول خدای عزوجل: «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» (۱)، یعنی: «پس به کدام نعمت از نعمت‌های پروردگار خود تکذیب و انکار می‌کنید؟»، که گفت: «آیا به پیغمبر تکذیب می‌کنید، یا به وصی پیغمبر؟» و این آیه در سوره الرحمن فرود آمد.

۵۷۶/۳. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از عبدالله بن عبدالرحمان، از هیثم بن واقد، از ابو یوسف بزاز روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ» (۲)، یعنی: «و به یاد آورید نعمت‌های خدا را». حضرت فرمود که: «آیا می‌دانی که نعمت‌های خدا چیست؟» عرض کردم: نه. فرمود که:

«آن بزرگ‌ترین نعمت‌های خداست بر خلق خویش و آن، ولایت و دوستی ما است».

۵۷۷/۴. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از محمد بن اوزمه، از علی بن حسان، از عبدالرحمان بن کثیر روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَدَّبُلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ

دَارَ الْبَوَارِ» (۳). حضرت فرمود که: «مقصود از آن، همه قریش‌اند؛ آنان که با رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمنی نمودند، و برای او جنگ بر پا کردند، و وصیت وصی او را انکار کردند».

## ۲۸. باب در بیان این که متوسمین (و به فراست دریابندگانی) که خدای عزوجل ایشان را در کتاب خویش ذکر فرموده، ائمه علیهم السلام اند و سیل امامت در ایشان ثابت و لازم است

۱/۵۷۸. احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از ابن ابی عمیر روایت کرده است که گفت: خبر داد مرا اسباط زطی فروش (۴) و اسباط گفت که: در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم، پس سائلی آن حضرت را سؤال کرد از قول خدای عزوجل: «فِي ذَلِكِ لآيَاتٍ

(۱). الرحمن، ۱۳.

(۲). اعراف، ۶۹.

(۳). ابراهیم، ۲۸.

(۴). و زطی، جامه‌ای است منسوب به سوی زط، به ضم زای معجمه و تشدید طای مهمله، که طائفه‌ای از اهل هندند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۰۷

لِلْمُتَوَسِّمِينَ\* وَإِنَّهَا لِبَسْبِيلٍ مُّقِيمٍ» (۱)، یعنی: «به درستی که در این (یعنی هلا-ک کردن ما قوم لوط را) هر آینه نشان‌هاست از برای عبرت و پند صاحبان فراست را (که به فطانت در چیزها نگرند و حقیقت و علامت آن را بشناسند). و به درستی که شهرهای مؤتفکه هر آینه در سر راهی است دائم السلوک و ممر قافله». اسباط می‌گوید که: حضرت فرمود که: «مایم متوسمین (که در چیزها می‌نگریم و هر چه در آنهاست می‌بینیم) و این راه (که امامت یا فراست است) در ما ثابت و دایم است».

۲/۵۷۹. محمد بن یحیی، از سلیمه بن خطاب، از یحیی بن ابراهیم روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا اسباط ابن سالم و گفت که: در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل هیت (۲) بر آن حضرت داخل شد، و به حضرت عرض کرد که: خدا تو را به اصلاح آورد، چه می‌فرمایی در قول خدای عزوجل: «إِنَّ فِي ذَلِكِ لآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ»؟ حضرت فرمود که: «مایم متوسمین و این راه در ما مقیم و ثابت است».

۳/۵۸۰. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از ربیع بن عبدالله، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزوجل: «إِنَّ فِي ذَلِكِ لآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ»، که آن حضرت فرمود که: «ایشان، ائمه علیهم السلام اند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: پرهیزید از فراست مؤمن و نیک‌نگریستن او برای دریافت چیزی؛ زیرا که مؤمن در چیزها نظر می‌کند به نور خدای عزوجل در فرموده خدای عزوجل است که: «إِنَّ فِي ذَلِكِ لآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ»».

۴/۵۸۱. محمد بن یحیی، از حسن بن علی کوفی، از عبید بن هشام، از عبدالله بن سلیمان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزوجل: «إِنَّ فِي ذَلِكِ لآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ»، که فرمود: «ایشان، ائمه‌اند». و در «إِنَّهَا لِبَسْبِيلٍ مُّقِيمٍ»، فرمود که: «این سبیل، هرگز از ما بیرون نمی‌رود».

۵/۵۸۲. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسلم، از ابراهیم بن ایوب، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:

(۱). حجر، ۷۵ و ۷۶.



(۲). هیت، شهری در حوالی بغداد، بالاتر از انبار و در کنار رود فرات.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۰۸

باب در بیان عرض اعمال بر پیغمبر و ...

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۰۹

«امیر المؤمنین علیه السلام در قول خدای عزوجل: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ»، فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله متوسّم و دانا به نشانه و علامت هر چیزی بود، و من بعد از آن حضرت و امامان از فرزندان من، همه متوسّمیم». و کلینی - رضی الله عنه - فرمود که: و در نسخه دیگر و یکی، یعنی از اصول چهار صد گانه، از احمد بن مهران، از محمد بن علی، از محمد بن اسلم، از ابراهیم بن ایوب به اسناد خویش مثل این روایت شده است.

## ۲۹. باب در بیان عرض اعمال بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام (و نمودن آنها به ایشان)

۵۸۳ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «جمع اعمال بر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض می‌شود و در هر بامداد، اعمال بندگان به آن حضرت عرض می‌شود؛ خواه آن اعمال نیکویی‌ها و طاعات باشد، و خواه بدی‌ها و معاصی (و می‌تواند که معنی این باشد که: خواه آن بندگان نیکوکار باشند و خواه نابکار). پس، از اعمال زشت حذر کنید. و همین معنی فرموده خدای عزوجل است که: «اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ» (۱)، یعنی: عمل کنید ای تائبان، یا هر کار که خواهید بکنید ای بندگان، پس زود باشد که خدا و رسول او، کار شما را ببینند». و حضرت ساکت شد (و مؤمنان را که مراد از آن، ائمه علیهم السلام است، ذکر نفرمود؛ به جهت مصلحتی، که ظاهر این است که تقیّه باشد).

۵۸۴ / ۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نصر بن سُوید، از یحیی حلبی، از عبدالحمید طائی، از یعقوب بن شعیب که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را از قول خدای عزوجل: «اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، سؤال کردم. حضرت فرمود که: «ایشان (یعنی مؤمنان که در آیه مذکورند)، ائمه علیهم السلام اند».

۵۸۵ / ۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عثمان بن عیسی، از سیماعه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «چيست شما را و شما را چه می‌شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله را غمناک می‌کنید؟» کسی به آن حضرت عرض کرد که:

چگونه او را غمگین می‌کنیم؟ فرمود که: «آیا نمی‌دانید که اعمال شما بر آن حضرت عرض

(۱). توبه، ۱۰۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۱۰

باب در بیان این که راهی که تشویق به ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۱۱

می‌شود. پس چون گناهی را در میان آنها ببیند، همین او را غمگین کند، و از دیدن آن او را بد آید. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله را غمگین مکنید و او را شاد و خوشحال گردانید».

۵۸۶ / ۴. علی روایت کرده از پدرش، از قاسم بن محمد زیات، از عبدالله بن ابان زیات و او در نزد امام رضا علیه السلام صاحب قدر و جاه بود که گفت: به خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم که دعا کن برای من و برای اهل خانه من. حضرت فرمود که:

«آیا من چنانم که این را نکنم؟ به خدا سوگند که اعمال شما در هر روز و هر شب بر من عرض می‌شود». راوی می‌گوید که: من این را بسیار بزرگ شمردم. حضرت به من فرمود که: «آیا کتاب خدای عزوجل را نمی‌خوانی: «وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ؟» فرمود: «به خدا سوگند که مؤمن، علی بن ابی‌طالب علیه السلام است» (و باقی امامان نیز مؤمنانند که در آیه مذکورند و چون امیر المؤمنین علیه السلام رأس و رئیس ایشان است، و علاوه بر این، آنچه از برای آن حضرت ثابت است، از راه امامت از برای ایشان نیز ثابت است، لهذا حضرت به ذکر آن حضرت اکتفا نمود. و قطع نظر از این کرده، اختصاص با مطلوب و صدر حدیث، منافات دارد).

۵/۵۸۷. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابو عبدالله صامت، از یحیی بن مساور، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت این آیه را ذکر فرمود که: «فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، و فرمود: «به خدا سوگند که مؤمن، علی بن ابی‌طالب علیه السلام است».

۶/۵۸۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از وشاء که گفت:

شنیدم که امام رضا علیه السلام می‌فرمود: «اعمال شما بر رسول خدا عرضه می‌شود؛ خواه آن اعمال نیکویی‌ها و طاعات باشد و خواه بدی‌ها و معاصی».

### ۳۰. باب در بیان این که راهی که تشویق به استقامت در آن شده، ولایت علی علیه السلام است

(و در بعضی از نسخ کافی، چنین است که: باب در بیان تفسیر بعضی از آیات که در شأن ائمه فرود آمده است).

۱/۵۸۹. احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از موسی بن محمد، از یونس بن یعقوب، از آن که او را ذکر کرده، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۱۲ باب در بیان این که ائمه معدن علم و ...

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۱۳

خدای عزوجل: «وَأَنْ لَوْ اِسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا» «۱»، یعنی: «و دیگر وحی شده است به سوی من، آن که، اگر مستقیم می‌بودند و راست می‌ایستادند بر راه حق، هر آینه ایشان را آب می‌دادیم؛ آبی بسیار» (و مراد آن است که بر ایشان در روزی وسعت می‌دادیم). و حضرت فرمود که: «یعنی اگر بر ولایت امیر المؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام و اوصیای از فرزندان آن حضرت علیهم السلام، استقامت می‌داشتند، و فرمان‌برداری ایشان را در امر و نهی که می‌فرمودند، قبول می‌کردند، هر آینه ایشان را آب بسیاری می‌دادیم». فرمود که: «هر آینه ایمان را به دل‌های ایشان می‌نوشانیدیم، بر وجهی که از آن بیرون نرود و این طریقه، همان ایمان است به ولایت علی و اوصیای آن حضرت».

۲/۵۹۰. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از فضالة بن ایوب، از حسین بن عثمان، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا»، یعنی: «به درستی که آنان که گفتند که: پروردگار ما، خدای به حق است، پس استقامت به هم رسانیدند» (که بر این اعتقاد راست ایستادند. و اصلاً منحرف نگشتند). و حضرت صادق علیه السلام فرمود:

«یعنی مستقیم شدند بر ائمه علیهم السلام و اقرار به ایشان و متابعت ایشان یک به یک به ترتیب «تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» «۲»، یعنی: فرود می‌آیند بر ایشان فرشتگان (در نزد مردن یا برزخ، یا در هنگام بیرون آمدن از قبر، یا در قیامت) و می‌گویند که: مترسید و اندوهناک مباشید، و مزده باد شما را به آن بهشتی که بودید که وعده داده

می‌شدید پیش از این».

### ۳۱. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام معدن علم و درخت پیغمبری و محل تردد و آمد و شد فرشتگانند «۳»

۱/۵۹۱. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از چندین نفر، از حماد بن عیسی، از ربیع بن عبدالله بن جارود روایت کرده است که گفت: حضرت علی بن الحسین علیهم السلام فرمود

(۱). جن، ۱۶.

(۲). فضلت، ۳۰.

(۳). معدن، به کسر دال، جای عدن است و عدن، به معنی دوام اقامه و همیشه بر جای بودن است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۱۵

که: «مردم (یعنی سنیان)، چه چیز از ما را می‌توانند که انکار و بر ما عیب کنند؟ پس به خدا سوگند، که ما میم درخت پیغمبری و خانه رحمت و مهربانی (که عطوفت و احسان خداست).

و آنچه ایشان را روزی فرموده، یا مراد، رحمت ایشان نسبت به دیگران است). و ما میم معدن و جای علم تردد و آمد و شد فرشتگان».

۲/۵۹۲. محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد بن عیسی، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از اسماعیل بن ابی زیاد، از جعفر بن محمد علیهما السلام، از پدرش، روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: ما اهل بیت، درخت نبوت و موضع رسالت و آمد و شد فرشتگان و خانه رحمت و معدن علمیم».

۳/۵۹۳. احمد بن محمد، از محمد بن حسین، از عبدالله بن محمد، از خشاب روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را بعضی از اصحاب ما، از خیمه که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «ای خیمه، ما میم درخت نبوت و خانه رحمت، و کلیدهای حکمت، و معدن علم، و موضع رسالت، و محل تردد فرشتگان، و موضع سر خدا (که رازهای خویش را به ما سپرده). و ما میم امانت خدا در میانه بندگان آن جناب (که ما را به ایشان سپرده).

و ما میم حرم بزرگتر خدا (که ما را پیش از همه خلائق تعظیم نموده، و حمایت فرموده و هتک حرمت ما را روا نداشته). و ما میم امان و زنده‌ای خدا، و ما میم عهد خدا (که با مردمان بسته). پس هر که به عهد ما وفا کند، به عهد خدا وفا نموده، و هر که آن را بشکنند، امان خدا و عهد او را شکسته است». باب در بیان این که ائمه، وارثان علم‌اند که ...

### ۳۲. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام، وارثان علم‌اند که بعضی از ایشان علم را به بعضی میراث می‌دهند

۱/۵۹۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نصر بن سُوید، از یحیی حلبی، از بُرید بن معاویه، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «علی علیه السلام عالم بود. و علم، از یکدیگر میراث برده می‌شود، و هرگز عالمی نمیرد، مگر آن که بعد از او، کسی باقی می‌ماند که آنچه را که او می‌دانسته، می‌داند، یا آنچه خدا خواسته باشد» (که بر علم سابق زیاد باشد).

۲/۵۹۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن یحیی، از حریر، از زراره و فضیل، از

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۱۷

امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «آن علم که با آدم علیه السلام فرود آمد (خدا آن را بر نداشت، یا به

آسمان بالا نرفت. و علم از یکدیگر میراث برده می‌شود، و علی علیه السلام، عالم این ائمت بود. و به درستی که هرگز عالمی از ما از دنیا نرفت، مگر آن که خدا خلیفه او گردانید از اهلش کسی را که مثل علم او را می‌دانست، یا به آنچه خدا می‌خواست» که بر علم او زیاد می‌نمود).

۳/۵۹۶. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از موسی بن بکر، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که علی علیه السلام، کمالات هزار پیغمبر از پیغمبران گذشته بود. و آن علم که با آدم علیه السلام فرود آمد، برداشته نشد، یا به آسمان بالا نرفت، و هیچ عالمی از ما از دنیا نرفت که علمش ضایع شود. و علم از یکدیگر میراث برده می‌شود».

۴/۵۹۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضال بن ایوب، از عمر بن ابان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «آن علم که با آدم علیه السلام فرود آمد، مرفوع نشد و هیچ عالمی نبرد که علمش ضایع شود».

۵/۵۹۸. محمد، از احمد، از علی بن نعمان روایت کرده که آن را مرفوع ساخته از امام محمد باقر علیه السلام که گفت: آن حضرت علیه السلام فرمود که: «مردم، آب کمی را که هیچ ماده‌ای ندارد می‌کنند، و جوی بزرگ را وا می‌گذارند». به آن حضرت عرض شد که جوی بزرگ چیست؟

فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و آن علم که خدا به او عطا فرموده.

به درستی که خدای عزوجل جمع فرمود از برای محمد صلی الله علیه و آله، همه سنت‌های پیغمبران را از آدم، و بکش بیا تا محمد صلی الله علیه و آله». به آن حضرت عرض شد که: این سنت‌ها چیست؟ فرمود که:

«جمیع علوم پیغمبران. و به درستی که رسول صلی الله علیه و آله، همه آنها را به امیر المؤمنین علیه السلام منتقل ساخت، و او را تعلیم نمود».

مردی به آن حضرت عرض کرد که: یا ابن رسول الله، پس امیر المؤمنین علیه السلام، اعلم و افضل بوده، یا بعضی از پیغمبران؟ حضرت باقر علیه السلام فرمود: «بشنوید آنچه می‌گویند. به درستی که خدا، گوش‌های هر که خواهد می‌گشاید، من او را خبر می‌دهم که خدا، علم همه پیغمبران را از برای محمد صلی الله علیه و آله جمع فرموده، و آن حضرت، همه آنها را نزد امیر المؤمنین جمع نموده، و این مرد، از من می‌پرسد که آیا آن حضرت داناتر است یا بعضی از پیغمبران؟».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۱۸

باب در بیان این که ائمه میراث بردند علم پیغمبر را و ...

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۱۹

۶/۵۹۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از برقی، از نصر بن سُوید، از یحیی حلی، از عبدالحمید طائی، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «علم، از یکدیگر میراث برده می‌شود. پس عالمی نمی‌میرد، مگر آن که کسی را وا می‌گذارد که مثل علم او را می‌داند، یا آنچه خدا خواهد که زیاد باشد».

۷/۶۰۰. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حارث بن مُغیره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که آن علم که با آدم علیه السلام فرود آمد، بالا نرفت، و هیچ عالمی نبرد، مگر آن که علمش میراث برده شد. به درستی که زمین باقی نمی‌ماند بی‌عالمی که در آن باشد».

**۳۳. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام میراث بردند علم پیغمبر صلی الله علیه و آله را و علم همه پیغمبران و اوصیای ایشان علیهم السلام که پیش از ایشان بوده‌اند**

۱/۶۰۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالعزیز بن مهتدی، از عبدالله بن جندب روایت کرده است که حضرت امام رضا علیه السلام به سوی او نوشت که: «اما بعد، به درستی که محمد صلی الله علیه و آله، امین خدا بود در خلق او. پس چون قبض روح آن حضرت علیه السلام شد، ما- گروه اهل بیت- میراث برندگان او بودیم. پس ما ایمان خدا در زمین او، و در نزد ما است علم بلاها و مرگ‌ها و نسب‌های عرب (که صحیح و فاسد آن را می‌دانیم)، و موضع تولد اسلام و محل ظهور آن را آگاهیم (چه ایشان می‌دانند که اسلام از که ظاهر می‌شود، و همچنین کفر).

و به درستی که ما، هر مردی را می‌شناسیم، چون آن را ببینیم به حقیقت ایمان و حقیقت نفاق (که بدانیم که او مؤمن است، یا منافق)، زیرا که نام‌های شیعیان ما نوشته شده است (یعنی در نامه مخصوصی) و نام‌های پدران ایشان. و خدا بر ما و بر ایشان پیمان گرفته که ما تبلیغ احکام او نماییم، و ایشان از ما قبول کنند و ایشان وارد می‌شوند در جایی که ما وارد می‌شویم، و داخل می‌شوند در آنچه ما داخل می‌شویم، و غیر از ما و ایشان، کسی بر ملت و کیش اسلام نیست.

و ما میم برگزیدگان و بزرگواران و پرمایگان و رستگاران، و ما میم پیشروان پیغمبران به سوی کرامت خدای تعالی، و ما میم پسران اوصیای پیغمبران، و ما میم مخصوص (به مدح، یا امامت) در کتاب خدای عزوجل. و ما میم سزاوارترین مردمان به کتاب خدا، و ما تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۲۱

سزاوارترین مردمانیم به رسول خدا صلی الله علیه و آله. و ما میم آنان که خدا دین خویش را از برای ما بیان فرموده، و واضح و روشن نموده، پس در کتاب خویش فرموده که: «شَرَّحَ لَكُمْ»؛ یعنی: «بیان و روشن کرد خدای تعالی از برای شما» (و حضرت، مخاطبین را بیان فرمود و فرمود: ای فرزندان محمد، «مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا»؛ از دینی که به آن متمسک شدید، آنچه امر فرمود به آن نوح را).

و حضرت فرمود: «به تحقیق که ما را امر فرمود، به آنچه نوح را به آن امر فرمود. «وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ»؛ و آنچه را که وحی کردیم به سوی تو». و حضرت فرمود: «یا محمد، «وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى»؛ و آنچه را که امر فرمودیم به آن، ابراهیم و موسی و عیسی را».

و حضرت فرمود: «پس به تحقیق که مردم را تعلیم دادیم و به ایشان رسانیدیم علم آنچه به ما تعلیم داد، و علم ایشان را به ودیعت به ما سپرد. و ما میم وارثان پیغمبران اولوالعزم (یعنی آنان که در آیه مذکورند). «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ»، یعنی: (و مضمون آن وصیت و امر، این است که: «به پای دارید دین اسلام را»). و حضرت فرمود: «ای اولاد محمد، «وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ»؛ و پراکنده مشوید در آن». حضرت فرمود: «بر یک امر جمع و متفق باشید. «كَبَّرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ»؛ بزرگ و دشوار و گران است بر مشرکین». و حضرت فرمود که: «آنان که شرک آورده‌اند به ولایت علی علیه السلام «مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ»؛ آنچه می‌خوانید ایشان را به سوی آن». فرمود: «از ولایت علی علیه السلام. یا محمد، به درستی که خدا راه می‌نماید به سوی خویش هر که را که باز کرد، و رو به سوی حق آورد که تو را اجابت کند به سوی ولایت علی علیه السلام» (و حضرت بعضی از آیه را ذکر نفرموده و آن این است که: «اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ» (۱). به این سبب، تغییر سیاق داده مضمون آن را ذکر فرموده تا بدانند که آن حضرت به جهت غرضی انداخته، آنچه را که از آیه انداخته؛ زیرا که غرض به شرح آن تعلق نگرفته. و ترجمه آن این است که: «خدا بر می‌گزیند برای خود به جهت رسالت از رسولان خویش، هر که را که خواسته باشد»، بنا بر احد التفسیرین).

۲/۶۰۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبدالرحمان بن کثیر،

(۱). شورا، ۱۳.

از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: اول وصیایی که بر روی زمین بود، هبة الله پسر آدم بود» (که مستی است به شیت). و فرمود که: «هیچ پیغمبری از دنیا نرفته، مگر آن که او را وصی بوده، و همه پیغمبران صد و بیست هزار پیغمبر بودند، و پنج تن از ایشان، اولوالعزم اند (که معنی آن گذشت): نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام. و به درستی که علی بن ابی طالب، بخشش خدا بود برای محمد صلی الله علیه و آله (یا از برای محمد صلی الله علیه و آله به منزله هبة الله بود از برای آدم)، و علم همه اوصیا را میراث برد، و همچنین علم کسانی را که پیش از او بوده‌اند. و آگاه باشید که: محمد صلی الله علیه و آله میراث برده علم آنها را که پیش از او بوده‌اند از پیغمبران و رسولان.

و بر ساق عرش نوشته که: حمزه، شیر خدا و شیر رسول خدا و سید شهیدان است، و در پیشانی یا بالای عرش نوشته که: علی، پادشاه مؤمنان است. پس این حجت ما است بر هر که حق ما را انکار کرد، و میراث ما را دانسته اقرار نکرده. چه چیز ما را منع کرده از سخن گفتن و اظهار حق خود کردن؟ و حال آن که ما، مرگ را در پیش داریم. پس چه حجت از این رساتر می‌تواند بود؟».

۳/۶۰۳. محمد بن یحیی، از سلمة بن خطاب، از عبدالله بن محمد، از عبدالله بن قاسم، از زُرعه بن محمد، از مفضل بن عمر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «سلیمان از داود ارث برد، و محمد صلی الله علیه و آله از سلیمان ارث برد، و ما از محمد ارث بردیم. و به درستی که در نزد ما است علم تورات و انجیل و زبور و قرآن و بیان آنچه در الواح موسی است.»

مفضل می‌گوید که: عرض کردم که: علم کامل همین است، و منحصر است در این.

حضرت فرمود که: «این علم، آن علم که تو گمان کرده‌ای نیست؛ زیرا که آن علم، علمی است که تازه به هم می‌رسد، روز به روز و ساعت به ساعت.»

۴/۶۰۴. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از شعیب حداد، از ضریس کُناسی روایت کرده است که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم و ابوبصیر در خدمت آن حضرت بود. حضرت علیه السلام فرمود که: «داود وارث علم پیغمبران بود، و سلیمان وارث علم داود، و محمد وارث سلیمان، و ما از محمد صلی الله علیه و آله میراث بردیم. و به درستی که در نزد ما است صحف ابراهیم و لوح‌های موسی.»

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۲۵

ابوبصیر عرض کرد به آن حضرت که: علم کامل همین است و منحصر است در این؟

حضرت فرمود که: «ای ابا محمد، این علم، آن علم که تو گمان نموده‌ای نیست. جز این نیست که آن علم، علمی است که در شب و روز حادث می‌شود؛ روز به روز و ساعت به ساعت.»

۵/۶۰۵. محمد بن یحیی، از محمد بن عبدالجبار از محمد بن اسماعیل، از علی بن نعمان، از ابن مسکان از ابوبصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت به من فرمود که: «ای ابا محمد، به درستی که خدای عزوجل به پیغمبران چیزی را عطا نکرد، مگر آن که همان را به محمد عطا فرموده» و فرمود که: «خدا به محمد عطا فرمود تمام آنچه به همه پیغمبران عطا فرمود، و در نزد ما است آن صحیفه‌ها که خدای عزوجل فرموده که: «صُحُفِ اِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى» «۱»، یعنی: صحیفه‌های ابراهیم خلیل علیه السلام (که ده است). و صحیفه‌های موسی.»

ابوبصیر می‌گوید که: عرض کردم که فدای تو گردم، صحیفه‌های موسی، همان الواح است که در قرآن مذکور است؟ حضرت فرمود: «آری.»

۶/۶۰۶. محمد، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نصر بن سُوید، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که عبدالله آن حضرت را سؤال کرد از قول خدای عزوجل: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ» «۲»، یعنی: «و هر آینه



به حقیقت که نوشتیم در زبور بعد از ذکر» (که زبور کدام است و ذکر چیست). فرمود که: «ذکر، نزد خداست و زبور، آن چیزی است که بر داود فرود آمد، و هر کتابی که از آسمان فرود آمده در نزد اهل علم است، و ما یم اهل همان علم».

۷/۶۰۷. محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر یا غیر او، از محمد بن حماد، از برادرش احمد بن حماد، از ابراهیم، از پدرش، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو کردم، مرا خبر ده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که از همه پیغمبران میراث برد؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: از نزد آدم تا آن که به خودش منتهی شد؟ فرمود که: «خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نگردانید، مگر آن که محمد صلی الله علیه و آله از او داناتر است».

راوی می گوید که: عرض کردم که: عیسی بن مریم، مردگان را به اذن خدا زنده می گردانید.

فرمود: «راست گفتم». و عرض کردم که: سلیمان بن داود گفتار مرغان را می فهمید. و آیا

(۱). اعلی، ۱۹.

(۲). انبیاء، ۱۰۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۲۷

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این مراتب قدرت داشت؟ حضرت فرمود که: «سلیمان بن داود در باب هدهد تکلم نمود در هنگامی که او را نیافت و در کار آن شک داشت. «فَقَالَ مَا لِي لَا أَرَى الْهُدُودَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ» (۱)، یعنی: «پس سلیمان گفت: چیست مرا و مرا چه می شود که در میان مرغان هدهد را نمی بینم؟ (آیا به جهت ساتری چشم من به وی نمی افتد؟) یا هست از غایب شدگان؟» (که از نظر پنهان شده)، و در آن هنگام که او را نیافت و غیبت آن بر او متحقق شد، و بر او خشم گرفت، پس فرمود: «لَأُعَذِّبَنَّ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِيَنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ» (۲)، یعنی: «به خدا سوگند، هر آینه عذاب کنم او را عذابی سخت، یا او را سر برم، یا بیاورد مرا حجّتی روشن (که سبب غیبت او چه بوده)، تا باعث عذر او شود در غیبت».

و جز این نیست که سلیمان، خشم گرفت برای آن که هدهد او را بر آب دلالت می نمود.

پس این هدهد مرغی است که خدا به او عطا فرموده بود آنچه را که به سلیمان عطا فرموده بود، و حال آن که باد و مورچه و آدمیان و جنیان و شیاطین و همه سرکشان، او را فرمان می بردند، و آب را در زیر زمین نمی شناخت (و نمی دانست که آن در کجاست) و آن مرغ این را می شناخت. و به درستی که خدا در کتاب خویش می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ السَّمَاوَاتُ أَوْ كُفِّرَتْ بِهِ الْمَوْتَى» (۳)، یعنی: «و اگر در عالم پاره‌ای از قرآن باشد که کوه‌ها به آن و خواندن آن بر آن، روان گردانیده شوند، بعد از کنده شدن از جای خویش، بر روی زمین، یا در هوا، یا شکافته شود زمین به واسطه آن و پاره پاره گردد، یا مردگان به تلاوت آن به سخن در آورده شوند، هر آینه این قرآن، خواهد بود» (به جهت عظمت محلّ و علو امر و جلالت قدری که دارد).

و به تحقیق که ما میراث بردیم این قرآن را که در آن است آنچه کوه‌ها به سبب آن روان گردد، و شهرها به وساطت آن ویران شود، و مردگان به آن زنده شوند، و ما آب را در زیر زمین می شناسیم. و به درستی که در کتاب خدا آیاتی چند هست که هیچ کار مشکلی به استعانت به آن، اراده نمی شود مگر آن که خدا به آن دستوری می دهد و آن را سهل و آسان می گرداند با آنچه که هست، که خدا به واسطه آن در حصول مشکلات اذن می دهد و آسان می سازد، از آنچه گذشتگان آن را نوشته‌اند. که خدا آن را از برای ما قرار داده در اصل کتاب (که عبارت

(۱). نمل، ۲۰.

(۲). نمل، ۲۱.



(۳). رعد، ۳۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۲۸

باب در بیان این که ائمه در نزد ایشان ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۲۹

است از: لوح محفوظ، یا قرآن، یا سوره حمد). به درستی که خدا می فرماید: «وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (۱)، یعنی: «و نیست هیچ پوشیده‌ای که پوشیدگی و خفای آن بسیار و سخت باشد از حوادث و نوازل و غیر آن در آسمان و زمین، مگر آن که در کتاب مبین است (که عبارت است از قرآن) و نوشته‌ای است روشن یا روشن کننده». بعد از آن فرمود که: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» (۲)؛ پس ما مییم آنان که خدای عزوجل ما را برگزیده و به ما میراث داده، این کتابی را که در اوست بیان هر چیزی».

### ۳۴. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام در نزد ایشان است همه آن کتابها که از نزد خدای عزوجل فرود آمده و بیان این که آنها را با اختلاف لغات آنها می‌دانند

۱/۶۰۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن ابراهیم، از یونس، از هشام بن حکم در حدیث بریه (۳) روایت کرده است که چون بریه با هشام به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام آمد، بعد از آن با ابوالحسن حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام ملاقات نمود و هشام این حکایت را به آن حضرت عرض نمود (و کلینی ذکر نفرموده که آن حکایت چیست. و بعضی گفته‌اند که شاید مراد از آن، حکایت علم و نصرانیت او باشد، و تمام آن در توحید صدوق است (۴)). هشام چون فارغ شد، حضرت علیه السلام به بریه فرمود که: «ای بریه، دانش تو به کتاب خویش (که انجیل است) چگونه است؟ آیا آن را می‌دانی؟» گفت که: من دانایم به آن. بعد از آن، حضرت فرمود که:

«اعتماد تو بر تأویل و تفسیر آنچه قدر است؟» عرض کرد: بسیار بر خود اعتماد دارم به دانشی که در آن دارم.

هشام می‌گوید که پس حضرت کاظم علیه السلام شروع فرمود که: انجیل را می‌خواند. بریه عرض کرد که: مدت پنجاه سال است که تو یا مثل تو را طلب می‌کردم، پس بریه ایمان آورد و مؤمن بسیار خوبی شد، و آن زنی که با او بود نیز ایمان آورد. بعد از آن، هشام و بریه و آن زن، به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام آمدند و هشام آن سخنی را که در میان ابوالحسن حضرت امام موسی علیه السلام و بریه جاری شده بود، از برای آن حضرت حکایت نمود، حضرت فرمود: «ذُرِّيَّةٌ

(۱). نمل، ۷۵.

(۲). فاطر، ۳۲.

(۳). بر وزن قریه، یا بُرِیه بر وزن حسین که تصغیر ابراهیم است. و در بعضی از نسخ کافی، بُرِیه بر وزن غفیله، مردی بود نصرانی که عالم بود به انجیل و مسلمان شد؛ چنانچه مذکور خواهد شد. (مترجم)

(۴). التوحید، ص ۲۷۵، باب الرد (۳۷) ح ۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۳۱

بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۱)، یعنی: ایشان فرزندانانی‌اند که بعضی از ایشان از بعضی دیگر زاده شده‌اند (یعنی اولاد پسندیده از پدران برگزیده)، و خدا شنواست به اقوال مردمان، داناست به اعمال ایشان».

بریه عرض کرد که: از کجا شما را تورات و انجیل و کتاب‌های پیغمبران و علم به آنها دست به هم داده؟ حضرت فرمود که: «اینها

در نزد ما است به طریقه میراث از نزد ایشان و اینها را می‌خوانیم؛ چنانچه ایشان خوانده‌اند و اینها را می‌گوییم و تفسیر می‌نماییم؛ چنانچه ایشان گفته‌اند. به درستی که خدا در زمین خویش حیّتی را قرار نمی‌دهد که از چیزی سؤال شود، پس بگوید که نمی‌دانم».

۲/۶۰۹. علی بن محمد و محمد بن حسن روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از بکر بن صالح، از محمد بن سنان، از مُفَضَّل بن عُمَر که گفت: بر در خانه امام جعفر صادق علیه السلام آمدیم و ما می‌خواستیم که اذن بگیریم که به خدمت آن حضرت برسیم، پس آواز آن حضرت را شنیدیم که تکلم می‌فرمود به کلامی که لغت عرب نبود، و ما توهم کردیم که آن لغت سیرانی است. پس آن حضرت گریست و ما نیز به جهت گریه او، گریستیم. بعد از آن، غلام آن حضرت به سوی ما بیرون آمد و ما را اذن داد، پس بر آن حضرت داخل شدیم، من عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد، بر در خانه تو آمدیم و می‌خواستیم که اذن حاصل کنیم تا بر تو داخل شویم، پس آواز تو را شنیدیم که تکلم می‌فرمودی به کلامی که لغت عرب نبود، و ما توهم کردیم که آن لغت سیرانی است، بعد از آن گریستی و ما نیز به جهت گریه تو گریستیم.

حضرت فرمود: «بلی، الیاس پیغمبر را به خاطر آوردم، و آن حضرت از جمله عبّاد پیغمبران بنی اسرائیل بود، و چنانچه در سجده خویش تکلم می‌کرد و دعا می‌کرد، من تکلم نمودم». بعد از آن، حضرت از عربی رفت به سیرانی و شروع نمود به زبان سیرانی حرف زدن در این باب، پس به خدا سوگند، که هیچ قسّ و جاثلیقی را ندیدم که لهجه و زبانش از آن حضرت فصیح‌تر باشد (و قسّ به فتح قاف و تشدید سین و جاثلیق، دو رئیس‌اند از رؤسای نصاری در علم، و جاثلیق از همه بالاتر است، و بعد از او مطران است، و بعد از او اسقف، و بعد از او قسّ که او را قسّیس نیز گویند، و بعد از او شیماس که از همه پست‌تر است).

(۱). آل عمران، ۳۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۳۲

باب در بیان این که هیچ کس همه قرآن و ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۳۳

بعد از آن، حضرت کلام الیاس را به زبان عربی از برای ما تفسیر فرمود و فرمود که: «در سجده می‌گفت که: «أُتْرَاكَ مُعَذَّبِي وَقَدْ أَظْمَأْتُ لَكَ هَوَاجِرِي؟ أُتْرَاكَ مُعَذَّبِي وَقَدْ عَفَرْتُ لَكَ فِي التَّرَابِ وَجْهِي؟ أُتْرَاكَ مُعَذَّبِي وَقَدْ اجْتَنَبْتُ لَكَ الْمَعَاصِي؟ أُتْرَاكَ مُعَذَّبِي وَقَدْ أَسْهَرْتُ لَكَ لَيْلِي»، یعنی: آیا خود را چنان می‌بینی که مرا عذاب کنی و حال آن که ساعت‌های بسیار گرم (که ساعت پنجم از روز است) مرا برای رضای تو تشنه گردانیده؟ (و بعضی گفته‌اند که هاجره که جمع آن هواجر است، نصف النهار است در نزد سخت شدن گرما در نزد زوال آفتاب، یا از آن وقت تا عصر. و می‌تواند که معنی این باشد که به جهت تو تشنگی کشیدم در ساعت‌های گرم که هوا در غایت گرمی بوده. و به هر تقدیر، کنایه است از روزه شدن آن حضرت در تابستان). آیا خود را چنان می‌بینی که مرا عذاب کنی با آن که روی خویش را به جهت تو در خاک مالیدم؟ آیا خود را چنان می‌بینی که مرا عذاب کنی و من به جهت تو از جمیع گناهان دوری گزیدم؟ آیا خود را چنان می‌بینی که مرا عذاب کنی و من به جهت تو شب خویش را بیدار کردم؟ یا در آن بیدار خوابی کشیدم».

حضرت فرمود که: «پس خدا به سوی او وحی فرمود که: سر خویش را بردار که من تو را عذاب نخواهم کرد». حضرت فرمود که: «الیاس عرض کرد که اگر بفرمایی که تو را عذاب نمی‌کنم و بعد از آن مرا عذاب کنی، چه شود و من چه کنم؟ آیا من بنده تو نیستم و تو پروردگار من نیستی؟» (یعنی: که تو پروردگار منی و من بنده توام و بنده را بر آقا چه اعتراض می‌تواند بود اگر آقا به آنچه فرموده عمل نکند؟ و این را در مقام عجز و اظهار عبودیت می‌گفت، یا احتمال می‌داد که وعده خدا در حقیقت و نفس الامر،

مشروط به شرطی باشد؛ نه آن که به وعده خدا اعتماد نداشت). حضرت فرمود که: «خدا به سوی او وحی فرمود که: سر خود را بر دار که من تو را عذاب نمی‌کنم؛ زیرا که من چون چیزی را وعده دهم، به آن وفا می‌کنم».

### ۳۵. باب در بیان این که هیچ کس همه قرآن و علم آن را جمع نکرده، مگر ائمه علیهم السلام که ایشان همه علوم آن را می‌دانند

۱/۶۱۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عمرو بن ابی المقدم، از جابر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود که: «از مردمان

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۳۵

هیچ کس ادعا نکرده که همه قرآن را جمع نموده، چنانچه فرو فرستاده شده، مگر آن که به غایت دروغ گو باشد و آن را چنانچه خدا فرو فرستاده، جمع و حفظ نکرده، مگر علی بن ابی طالب و امامان بعد از آن حضرت علیهم السلام».

۲/۶۱۱. محمد بن حسین، از محمد بن حسین، از محمد بن سنان، از عمّار بن مروان، از مُنخَل، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «هیچ کس نمی‌تواند که ادعا نماید که تمام قرآن و همه ظاهر و باطن آن، نزد اوست، و آنها را می‌داند غیر از اوصیای پیغمبر».

۳/۶۱۲. علی بن محمد، و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از قاسم بن ربیع، از عبید بن عبدالله بن ابی‌هاشم صیرفی، از عمرو بن مُصعب، از سلمه بن مُحرز روایت کرده است که گفت: شنیدم: از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «از جمله علم آنچه به ما عطا شده، تفسیر قرآن و احکام آن، و علم تغییر زمان و انتقال و انقلاب آن از حالی به حالی و از وصفی به وصفی، و واقعه تازه یا نوبی و تازگی آن است. و چون خدا به گروهی خوبی را اراده فرماید، ایشان را شنوا گرداند، و اگر شنوا گرداند، به گوش‌های ظاهری آن که را که نمی‌شنود، به گوش باطن هر آینه پشت بگرداند و اعراض کند، به مرتبه‌ای که گویا نشنیده است».

پس حضرت اندکی ساکت شد بعد از آن فرمود: «و اگر می‌یافتیم ظرف‌ها و جای استراحت و آسایش را (که مراد از آن، دل‌های گشاده که حافظ معارف حقیقیه است و دلی که خالی باشد، از مشاغلی که مانع از ادراک حقّ و قبول آن باشد)، هر آینه می‌گفتیم آنچه می‌گفتیم (که زبان تاب گفتن و گوش طاقت شنیدن آن را ندارد)، و خدا یاری خواسته شده است (که در همه امور از او یاری می‌جوییم).

۴/۶۱۳. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن عیسی، از ابو عبدالله مؤمن، از عبدالاعلی - مولای آل سام - روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به خدا سوگند، که من کتاب خدا را از اول تا آخر آن می‌دانم، که گویا همه آن در کف دست من نوشته است، و در آن است خبر آسمان و زمین و خبر آنچه بوده و آنچه خواهد بود. خدای عزوجل فرموده است: «فیه تَبیاناً لِکُلِّ شَیْءٍ».

(در باب وجوب ردّ به سوی کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله نظیر این حدیث مذکور شد، و مذکور شد که این آیه در قرآن نیست، و با توجیه آن).

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۳۷

۵/۶۱۴. محمد بن یحیی، از احمد بن ابی‌زاهر، از خَشَّاب، از علی بن حسیان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «قالَ الَّذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکتابِ اَنَا اَتیکَ بِه قَبْلَ اَنْ یَرْتَدَّ اِلَیکَ طَرْفُکَ» «۱»، یعنی: گفت آن کسی که در نزد او دانش کمی از کتاب بود (و آن آصف بن برخیا است و زیر سلیمان و خواهرزاده و ولی عهد و خلیفه او که کتب الهی را خوانده بود، و بعضی از اسم اعظم را می‌دانست) که گفت: من می‌آورم تخت بلقیس را در نزد تو، پیش از آن که چشم تو به سوی تو باز گردد».

راوی می‌گوید که: حضرت صادق علیه السلام انگشتان خویش را گشود و در میانه آنها فرجه قرار داد، بعد از آن، آنها را بر سینه خود گذاشت و فرمود: «به خدا سوگند، که در نزد ما است علم همه کتاب». باب در بیان آنچه ائمه عطا شده‌اند از ...

۶/۶۱۵. علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از آن که او را ذکر کرده، هر دو، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از بُرید بن معاویه، روایت کرده‌اند که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (۲)، یعنی: «بگو که خدای تعالی کافی است در حالتی که گواه میان من و شما باشد (در این که من رسول اویم)، و دیگر کسی که در نزد اوست علم کتاب» (که همه آن را می‌داند).

حضرت فرمود که: «ما را قصد فرموده، و علی اول و افضل و بهتر ما است بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله».

### ۳۶. باب در بیان آنچه ائمه علیهم السلام عطا شده‌اند از اسم اعظم خدا

۱/۶۱۶. محمد بن یحیی و غیر او، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از محمد بن فضیل روایت کرده‌اند که گفت: خبر داد مرا شُرَیس وابشی، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «اسم اعظم خدا، هفتاد و سه اسم است و جز این نیست که یک اسم از آنها در نزد آصف بود و به آن تکلم نمود، پس زمینی که در مسافت میان او و تخت بلقیس بود، پیچیده شد و ناقص گردید، تا آن که آصف، آن تخت را به دست خویش گرفت. بعد از آن، زمین چنانچه بود، گردید در زمانی که از یک چشم بر هم زدن سریع تر بود. و ما هفتاد و دو اسم از اسم اعظم را می‌دانیم، و یک اسم در نزد خدای سبحان است که خویش را به آن تخصیص داده در علم غیبی که نزد اوست، و هیچ کس بر آن مطلع نیست، و حول و قوتی

(۱). نمل، ۴۰.

(۲). رعد، ۴۳.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۳۹

نیست، مگر به خدایی که علی و عظیم است».

۲/۶۱۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید و محمد بن خالد، از زکریا بن عمران قمی، از هارون بن جهم، از مردی از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام که- که نام او در نظر نیست- روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به عیسی بن مریم دو اسم اعظم عطا شده بود و به آن دو اسم، عمل می‌نمود و به موسی چهار اسم، و به ابراهیم هشت اسم، و به نوح پانزده اسم، و به آدم بیست و پنج اسم، عطا شده بود. و به درستی که خدای تبارک و تعالی همه آنها را برای محمد جمع فرموده که همه آن پنجاه و چهار اسم را به او عطا فرمود. و اسم اعظم، هفتاد و سه اسم است، و خدا هفتاد و دو اسم را به محمد صلی الله علیه و آله عطا کرد و یک اسم از او پوشیده شد» (که آن را نمی‌دانست).

۳/۶۱۸. حسین بن محمد اشعری، از مُعلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از علی بن محمد نوفلی، از امام علی نقی علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «اسم اعظم خدا، هفتاد و سه اسم است، و در نزد آصف، یک اسم بود و به آن تکلم نمود، پس زمینی که در ما بین او و شهر سبا بود برای او شکافت و آصف تخت بلقیس را برداشت تا آن را به نزد سلیمان آورد. بعد از آن، زمین گسترده شد در زمانی که از یک چشم بر هم زدن کم تر بود، و در نزد ما هفتاد و دو اسم از اسم اعظم است، و یک اسم در نزد خداست که در علم غیب به آن مخصوص شده». باب در بیان آنچه در نزد ائمه است از آیات و

...

### ۳۷. باب در بیان آنچه در نزد ائمه علیهم السلام است از آیات و اسباب معجزات پیغمبران علیهم السلام

۱/۶۱۹. محمد بن یحیی، از سلمه بن خطاب، از عبدالله بن محمد، از منیع بن حجاج بصری، از مجاشع، از معلی، از محمد بن فیض، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «عصای موسی علیه السلام در نزد آدم علیه السلام بود، بعد از آن به شعیب منتقل شد، پس به موسی بن عمران رسید. و به درستی که آن عصا نزد ما است، و من در این نزدیکی آن را دیدم، به مرتبه‌ای سبز و تازه بود که گویا الحال از درخت خود جدا شده بود. و به درستی که این عصا، سخن می‌گوید چون مأمور شود به سخن گفتن، و برای قائم ما مهیا و آماده شده، و قائم ما به آن عصا می‌کند آنچه موسی به آن می‌کرد. و به درستی که این عصا، به ترس می‌افکند هر که آن را ببیند و فرو می‌برد آنچه دشمنان ما تزویر می‌کنند و به دروغ آن را به خلق می‌نمایند،

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۴۱

و می‌کند آنچه را که به آن مأمور شود. به درستی که این عصا، که در آنجا که شروع کرد که فرو برد آنچه را که به دروغ به مردم می‌نمودند، و همان را باز می‌کرد و آن را دو شعبه (یعنی:

دو طرف) بود: بالا و پایین. و یکی از دو شعبه، در زمین و دیگری در سقف بود، و میانه لب بالا و پایین آن چهل ذراع بود. «۱» و به زبان خویش، آنچه را که به تزویر و حيله ساخته بودند، فرو می‌برد».

۲/۶۲۰. احمد بن ادریس، از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر بغدادی، از علی بن اسباط، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «الواح موسی علیه السلام، در نزد ما است، و عصای موسی در نزد ما است، و ماییم وارث‌های پیغمبران».

۳/۶۲۱. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم، از ابوسعید خراسانی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:

«امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: قائم ما چون در مکه قیام کند، و اراده نماید که متوجه کوفه گردد، جارچی آن حضرت جار کند که: هیچ از شما طعام و شراب و آب و نان را بر ندارد، و سنگ موسی بن عمران را بردارد، و آن یک بار شتر است. پس در هیچ منزلی فرود نیاید، مگر آن که از آن سنگ چشمه جاری شود. پس هر که از آن بخورد و گرسنه باشد، سیر شود و هر که تشنه باشد سیراب گردد، و همان توشه ایشان است تا در نجف اشرف فرود آید از پشت کوفه».

۴/۶۲۲. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از ابوالحسن اسدی، از ابوبصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین علیه السلام در ساعتی از شب از خانه بیرون آمد، بعد از عتمه (۲)، و آن حضرت می‌فرمود که: این که می‌گویم: هممه‌ای است که در عالم، هممه کمال آهستگی دارد (۳)، و امشب شبی است تاریک، امام شما بیرون آمده به سوی شما با علوی که نسبت به شما

(۱). و ذراع به کسر ذال، به معنی گز و ساق دست است، و به فتح ذال، به معنی مسافت دو دست چون باز کنند نیز می‌باشد. (مترجم)

(۲). که ساعت سیم از شب است یا بعد از نماز خفتن. (مترجم)

(۳). و هممه، آواز گرداندن است در حلق. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۴۲

باب در بیان آنچه در نزد ائمه است از سلاح و ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۴۳

دارد، و پیراهن آدم علیه السلام را پوشیده و انگشتر سلیمان و عصای موسی در دست اوست».

۵/۶۲۳. محمد، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از ابو اسماعیل سراج، از بشر بن جعفر، از مُفَضَّل بن عُمر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «آیا می‌دانی که پیراهن یوسف علیه السلام چه بود؟» عرض کردم: نه.

حضرت فرمود که: «چون آتش را از برای ابراهیم علیه السلام افروختند، جبرئیل علیه السلام جامه‌ای از جامه‌های بهشت را به نزد آن حضرت آورد و آن را بر او پوشانید. بعد از آن، تا آن جامه با آن حضرت بود، گرما و سرما او را ضرر نرسانید، و چون ابراهیم را مرگ در رسید، آن را در بازوبندی قرار داد و بر اسحاق آویخت، و اسحاق آن را بر یعقوب آویخت. پس چون یوسف متولد شد، یعقوب آن را بر یوسف آویخت، و آن پیراهن در بازوی او بسته بود، تا واقع شد از امر او، آنچه واقع شد، و بود آنچه بود از پادشاهی و سلطنت، و آنچه خدا به او عطا فرمود. پس چون یوسف در شهر مصر آن را از بازوبند بیرون آورد، یعقوب در کنعان به وی آن را یافت. و این است معنی قول خدای تعالی که از یعقوب حکایت می‌فرماید که: «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ» (۱)، یعنی: «به درستی که من، هر آینه بوی یوسف را می‌یابم، اگر مرا به نقصان عقل نسبت نکنید» (و نگویید که من پیر شده‌ام و مرا خرافت رسیده). و این پیراهن یوسف، همان پیراهنی است که خدا آن را از بهشت فرو فرستاده».

راوی می‌گوید که: عرض کردم: فدای تو کردم، آن پیراهن به که منتقل شد؟ فرمود: «به سوی آن که اهل آن بود». بعد از آن فرمود که: «هر پیغمبری که علم یا غیر آن را میراث گذاشت، همه آنها به سوی آل محمد صلی الله علیه و آله منتهی شد و به ایشان رسید».

### ۳۸. باب در بیان آنچه در نزد ائمه علیهم السلام است از سلاح و آلت کارزار رسول خدا صلی الله علیه و آله و متاع آن حضرت (از رخت و غیر آن)

۱/۶۲۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از معاویه بن وهب، از سعید سمان که گفت: نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم که ناگاه دو نفر از طایفه زیدیه بر آن حضرت داخل شدند، و به آن حضرت گفتند که: آیا در میان شما امامی هست که طاعت او واجب باشد؟ حضرت فرمود: «نه». گفتند که: چند نفر از معتمدین

(۱). یوسف، ۹۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۴۵

ما را از جانب تو خبر دادند که تو به آن فتوا می‌دهی، و به آن اقرار و اعتقاد داری، و ما نام‌های ایشان را برای تو ذکر می‌کنیم فلانی و فلانی، و ایشان اصحاب ورع و پارسایی‌اند، و در عبادت، دامن‌های خویش را بر زده، کمال جدّ و جهد دارند، و از کسانی هستند که دروغ نمی‌گویند.

پس حضرت غضبناک شد و فرمود که: «من ایشان را به این امر نکرده‌ام». چون آثار غضب در روی مبارک آن حضرت دیدند، بیرون رفتند. حضرت به من فرمود که: «این دو مرد را می‌شناسی؟» عرض کردم: آری، اینها از اهل بازار و هم چراغ‌های ما می‌باشند. و ایشان از طایفه زیدیه‌اند و گمان دارند که شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد عبدالله پسر حسن است (یعنی حسن مثنی).

حضرت فرمود: «دروغ گفتند. خدا ایشان را لعنت کند، به خدا سوگند که عبدالله پسر حسن، آن شمشیر را به دو چشم خود و به یک چشم از دو چشم خود ندیده. و پدرش (یعنی حسن مثنی) نیز آن را ندیده. بار خدایا، مگر آن که آن را در نزد علی بن الحسین دیده باشد».



پس اگر این دو مرد راست گویند، بگویند که نشانه دسته آن چیست و اثری که در موضع دم آن است چیست؟ و به درستی که در نزد من است شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و در نزد من است، رایت و علم رسول صلی الله علیه و آله، و زره و چهار آینه و کلاه خود آن حضرت. پس اگر راست گویند، بگویند که چیست آن نشانه که در زره رسول خدا صلی الله علیه و آله است؟ و به درستی که در نزد من است آن علم رسول خدا که خدا آن را منشأ غلبه و بر خصم قرار داده، و در نزد من است الواح موسی و عصای او، و در نزد من است انگشتر سلیمان پسر داود، و در نزد من است آن طشتی که موسی در آن گوسفند قربانی را قربانی می‌کرد، و در نزد من است آن نامی که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در میان مسلمانان و مشرکان می‌گذاشت، تیر مشرکان به مسلمانان نمی‌رسید و در نزد من است مانند آنچه فرشتگان آن را آوردند و بر می‌داشتند (یعنی تابوت).

و داستان سلاح رسول خدا در میان ما چون داستان تابوت است در میان بنی اسرائیل، که در هر خاندانی که آن تابوت بر در خانه‌های ایشان یافت می‌شد، پیغمبری به ایشان عطا می‌شد، و هر که از ما که این سلاح به او منتقل شد، امامت به او رسید. و هر آینه پدرم زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشید و چون از اندام آن حضرت زیاد بود، آن را بر زمین می‌کشید و به واسطه زیادتی، آن زره، بر روی زمین خطی را هویدا نمود و من نیز آن را پوشیدم پس به

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۴۷

همان وضعی که نسبت به پدرم بود، با من نیز چنان بود. و قائم ما کسی است که چون آن را بپوشد، بر کند آن را و بر قامتش راست آید. ان شاء الله تعالی.

۲/۶۲۵. حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از حماد بن عثمان، از عبدالاعلی بن اعین روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «در نزد من است سلاح رسول خدا، و کسی نمی‌تواند که با من در باب آن منازعه کند». بعد از آن فرمود که: «از این سلاح دفع شده (هر معصیت کاری که مالک آن نمی‌تواند شد)، و اگر در نزد بدترین خلق خدا گذاشته بود، بهترین ایشان بود». پس فرمود که:

«این امر (یعنی امامت) منتقل می‌شود به سوی کسی که زیر زنج‌ها به جهت او پیچیده شود (و مراد آن است که مردمان در نزد او گردن‌ها را کج کنند؛ زیرا که در کج کردن گردن، پیچی در خنک به هم می‌رسد). پس چون از جانب خدای عزوجل در باب او مشیت واقع شود، بیرون آید، و مردم از روی تعجب می‌گویند که: این کس که تازه به هم رسیده، کیست و چه کاره است؟ (یا این، آن که بود، نیست، یعنی: پیش از این چنین نبود). و خدا به جهت او دست حمایت بر سر رعیتش گذارد».

۳/۶۲۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نصر بن سُوید، از یحیی حلبی، از ابن مُسکان، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان متاع (یا از جمله متاع خویش)، شمشیری وا گذاشت، و همچنین زرهی، و نیز عصا و پالان و استر شهبای خود (که سفیدی آن بر سیاهی غالب بود). پس همه آنها را به علی بن ابی‌طالب علیه السلام میراث داد».

۴/۶۲۷. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از و شاء، از ابان بن عثمان، از فضیل بن یسار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پدرم، زره گشاد رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشید (یا معنی آن است که آن زرهی را پوشید که مُسمی بود به ذات الفضول، پس آن زره به واسطه بلندی که داشت)، خطی را در زمین احداث نمود، و من آن را پوشیدم پس زیاد آمد» (یا در درازی و یا در پهنی و احتمال دارد که معنی این باشد که خطی که در هنگام پوشیدن من احداث نمود، زیاد بود از آن خطی که در وقت پوشیدن پدرم به هم رسید. و اظهر این است که معنی این باشد که: زیادتی به مرتبه‌ای نبود که موجب احداث خط باشد، و هر چند که موافق نبود).

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۴۹



۵/۶۲۸. احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از محمد بن عیسی، از احمد بن ابی عبدالله، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده‌اند که گفت: از آن حضرت سؤال کردم از ذوالفقار شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله که از کجا آمد؟ حضرت فرمود که:

«جبرئیل آن را از آسمان فرود آورد، و زیور آن نقره بود، و آن شمشیر در نزد من است».

۶/۶۲۹. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از محمد بن حکیم، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «سلاح رسول خدا، در نزد ما گذاشته، و هر بدکاری از آن دفع شده، که اگر در نزد بدترین خلق خدا گذاشته شود، بهترین ایشان باشد».

و پدرم حضرت صادق علیه السلام مرا خبر داد که: در زمانی که زنی از قبیله ثقیف را که تزویج کرده بود به خانه آورد و پیش از آن، دیوار خانه را شکافته بود و آن شمیر را در میان آن شکاف گذارده، روی آن را پوشیده بود، و زنان به جهت عروسی خانه را از آرایش کردند، چون صبح دامادی آن حضرت شد، چشم آن حضرت بر آن موضع افتاد، دید که در مُحاذی آن موضع، پانزده میخ آهنین کوبیده‌اند از برای آن که پرده‌ها را بیاویزند. حضرت به جهت آن بسیار مشوش شد که مبادا آن میخ به شمشیر ضرری رسانیده باشد، به زن خویش فرمود که: از اینجا بیرون رو که من اراده دارم که بعضی از خدمت‌کاران خود را طلب کنم و ایشان را کار دارم.

چون آن زن بیرون رفت، حضرت آن موضع را شکافت، هیچ میخی از آن میخ‌ها را ندید، مگر آن که دید که سر آن از شمشیر میل کرده و برگردیده و هیچ‌یک از آنها به شمشیر نرسیده بود».

۷/۶۳۰. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از ابن مُسکان، از حُجْر، از حُمران، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم از بیان آنچه در میان مردم مشهور است و همه می‌گویند که نامه سر به مهری به امّ سلمه دفع شده است. حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله چون از دنیا رفت، علی علیه السلام، علم آن حضرت و سلاح او و آنچه را که در اینجا بود، به میراث برد. پس آنها به امام حسن علیه السلام منتقل شد، بعد از آن به امام حسین علیه السلام رسید، و چون آن حضرت بر ما ترسید که هلاک و مغلوب شویم و آنها را از ما بگیرند، آنها را به امّ سلمه سپرد (یعنی: پیش از بیرون آمدن از مدینه مشرفه؛ زیرا که آن حضرت علیه السلام از شهادت خویش و اسیر شدن امام زین العابدین علیه السلام و سایر منسوبان که همراه آن حضرت بودند و به غارت رفتن آنچه را که با خود داشت، خبر داشت). و بعد از آن،

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۵۱

حضرت علی بن الحسین علیهما السلام آنها را قبض فرمود و در حیطة تصرف خود در آورد». حمران می‌گوید که: عرض کردم: آری، چنین است. بعد از آن، به پدر تو منتقل شد، بعد از آن، امر به تو منتهی شد و آنها به تو رسید؟ فرمود: «آری».

۸/۶۳۱. محمد، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضاله، از عمر بن ابان روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از آنچه در میان مردم مشهور است که نامه سر به مهری به امّ سلمه دفع شده است. حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله چون رحلت نمود، علی علیه السلام، علم و سلاح آن حضرت و آنچه را که در آنجا بود، میراث برد. بعد از آن، به امام حسن علیه السلام منتقل شد، بعد از آن به امام حسین علیه السلام». عمر می‌گوید که: عرض کردم که: بعد از آن، به حضرت علی بن الحسین علیهما السلام منتقل شد، بعد از آن به پسرش امام محمد باقر علیه السلام رسید، بعد از آن به تو منتهی شد؟ فرمود: «آری».

۹/۶۳۲. محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید- که شهاب صیرفی است- از ابان بن عثمان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود: «چون رسول خدا صلی الله علیه و آله را هنگام وفات رسید، عباس

بن عبدالمطلب و امیر المؤمنین علیه السلام را طلبید. پس به عباس فرمود که: ای عموی محمد، میراث محمد را می‌گیری، و قرض او را ادا می‌نمایی، و وعده‌های او به زودی وفا می‌کنی. عباس بر آن حضرت رد نمود و وصیتش را قبول نکرد، و عرض کرد: یا رسول الله، پدر و مادرم فدای تو باد، من پیرم و عیال بسیاری دارم، و مالی ندارم یا مال کمی دارم، و که را طاق آن است که حقوق تو را ادا کند و حال آن که تو با باد (که به کثرت سخاوت مشهور است)، معارضه داری؟ (و آنچه او می‌کند نیز تو می‌کنی. و مراد آن است که تو باد دستی و سخاوت بسیار داری، و چیز من وفا به وعده‌ها و بخشش‌ها و قرض تو نمی‌کند).

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «پیغمبر صلی الله علیه و آله اندک زمانی سر خویش را به زیر افکند، بعد از آن فرمود که: ای عیّاس، آیا میراث محمد را می‌گیری و وعده‌های او را به زودی به عمل می‌آوری و قرض او را ادا می‌کنی؟ عباس عرض کرد که: پدرم و مادرم فدای تو باد، پیرم و عیال بسیاری دارم و مالی ندارم و تو سخی و باد دستی. پیغمبر فرمود که: بدان و آگاه باش که من اینها (یا وصیت) را به کسی دهم که آن را بگیرد و قبول کند؛ چنانچه حقّ قبول و سزاوار آن باشد. بعد از آن فرمود که: یا علی، ای برادر محمد، آیا به وعده‌های محمد به زودی وفا تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۵۳

می‌نمایی و قرض او را ادا می‌کنی و میراث او را می‌گیری؟ عرض کرد: آری، پدر و مادرم فدای تو باد. حقوق تو بر من و میراث تو برای من. امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید که: پس به سوی آن حضرت نظر کردم تا آنکه انگشت خویش از انگشت مبارکش بیرون کرد و فرمود:

همین انگشت را در زمان من بیوش. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: نظر کردم به سوی آن انگشت در هنگامی که آن را در انگشت خویش کردم، پس از همه متروکات آن حضرت آن انگشت را آرزو داشتم، و در دل خویش می‌گفتم که: اگر متروکات آن حضرت، غیر از این انگشت نبود، مرا کفایت می‌نمود و همان شرف و عزّت و فخر مرا بس بود.

(حاصل آن که با عطای انگشت، بسیار شاد و خوشحال گردیدم؛ چنانچه آن که آرزوی چیزی دارد بعد از حصول آن از برایش شاد و خوشحال می‌گردد). بعد از آن، پیغمبر آواز داد که: ای بلال، خود و زره و علم و پیراهن و ذوالفقار و عمامه سحاب نام، و ردا و کمر بند سیاه و سفید و چوب دست مرا بیاور. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که من، آن کمر بند را پیش از آن ساعت ندیده بودم. پس بلال پارچه‌ای را آورد که نزدیک بود که چشم‌ها را برباید، چون نیک نظر کردم دیدم که آن کمر بند، از پارچه‌های بهشت بود. پیغمبر فرمود که: یا علی، جبرئیل این را به نزد من آورد و گفت: یا محمد، این را در حلقه زره خود قرار ده و به جای کمر بند بر کمر بند. بعد از آن، هر دو جفت کفش عربی را طلبید که یکی از آنها پینه خورده بود و دیگری پینه نخورده، و دو پیراهن یکی پیراهنی که در بر داشت و او را به آسمان بردند در شب معراج و دیگر پیراهنی که در روز جنگ احد پوشیده بود، و سه کلاه، یکی کلاهی که در سفر می‌پوشید، و یکی کلاهی که در دو عید (که عید فطر است و عید اضحی) و در روز جمعه‌ها می‌پوشید، و یکی کلاهی که آن را می‌پوشید و با اصحاب خود می‌نشست.

بعد از آن فرمود که: ای بلال، به نزد من آور دو استر مرا یکی شهباء و دیگری دلدل، و دو شتر مرا یکی عضبا و دیگری قصوا، و دو اسب مرا یکی جناح و آن اسبی بود که همیشه بر در مسجد ایستاده بود برای حوائج رسول خدا صلی الله علیه و آله، که چون کسی را در پی کار خویش می‌فرستاد بر آن سوار می‌شد، و آن را می‌دوانید در باب فیصل دادن شغل رسول خدا صلی الله علیه و آله، و دیگری حیزوم و آن اسبی بود که پیغمبر می‌فرمود دلیر شو و پیش رو ای حیزوم، و دراز گوش مرا عُنْفیر.

بعد از آن، به امیر المؤمنین فرمود که: بگیر اینها را در زمان حیات من و امیر المؤمنین علیه السلام

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۵۵

ذکر فرمود که: اوّل حیوانی که از حیوانات آن حضرت وفات کرد، عُنْفیر بود در همان ساعت که قبض رسول خدا شد، عُنْفیر

افسار خویش را پاره کرد و بیرون آمد و می‌دوید تا بر سر چاه بنی خطمه که در قباست، رسید پس خود را در آن چاه انداخت و همان چاه قبر او گردید».

و روایت شده است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «این دراز گوش، با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن گفت و عرض کرد که: پدرم و مادرم فدای تو باد، به درستی که پدرم حدیث کرد مرا از پدرش، از جدش، از پدرش که با حضرت نوح در کشتی بود، پس نوح برخواست و به نزد او آمد و دست بر کفکش مالید و فرمود که: از صلب این دراز گوش، دراز گوش بیرون آید که سید رسولان و پیغمبران و خاتم ایشان بر آن سوار شود. پس سپاس و ستایش خدای را که مرا آن دراز گوش گردانید». باب در بیان آن که داستان سلاح رسول خدا چون داستان ...

### ۳۹. باب در بیان آن که داستان سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله چون داستان تابوت و صندوق است در میانه بنی اسرائیل

۶۳۳/۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از معاویه بن وهب، از سعید سمان که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «جز این نیست که داستان سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما، چون داستان تابوت است در میان بنی اسرائیل، و هر خاندانی که از بنی اسرائیل که چنان بودند که آن تابوت بر در خانه ایشان یافت شد، پیغمبری به ایشان عطا شد. پس هر که از ما سلاح به او منتقل شد، امامت به او رسید».

۶۳۴/۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن سیکین، از نوح بن ذرّاج، از عبدالله بن ابی یغفور روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود که: «جز این نیست که داستان سلاح در میان ما، چون داستان تابوت است در میان بنی اسرائیل، در هر جا که آن تابوت می‌گردید، پادشاهی دور می‌زد. پس در هر جا که سلاح در میان ما دور زند، علم و امامت دور زند».

۶۳۵/۳. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «امام محمد باقر علیه السلام می‌فرمود که: جز این نیست که داستان سلاح در میان ما چون داستان تابوت است در میان بنی اسرائیل، در هر جا

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۵۷

که تابوت دور می‌زد، به پیغمبری می‌رسیدند، و در هر جا که سلاح دور زند، امر امامت در آنجاست». عرض کردم که می‌شود که سلاح از علم جدا شود که هر یک از نزد کسی باشند؟  
فرمود: «نه».

۶۳۶/۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: جز این نیست که داستان سلاح در میان ما، چون داستان تابوت است در میان بنی اسرائیل. در هر جا که آن تابوت دور می‌زد، پادشاهی دور می‌زد. و در هر جا که سلاح دور زند، علم دور می‌زند». این باب بابی است که ذکر جفر و ...

### ۴۰. این باب بابی است که ذکر جفر و جامعه و مصحف فاطمه علیها السلام در آن است

۶۳۷/۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از عبدالله حجاج، از احمد بن عمر حلبی، از ابوبصیر که گفت: بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم و عرض کردم که: فدای تو کردم، می‌خواهم که تو را از مسأله‌ای سؤال کنم. آیا در اینجا کسی هست که سخن مرا بشنود؟ ابوبصیر می‌گوید که: پس حضرت علیه السلام پرده‌ای را که در میان او و اطای دیگر بود،

بالا گرفت و در آن نگریست، بعد از آن فرمود که: «ای ابا محمد، پیرس از هر چه به خاطرت رسیده».

ابوبصیر می‌گوید که: عرض کردم که: فدای تو کردم، به درستی که شیعیان تو حدیث می‌کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله دری از علم را به علی علیه السلام تعلیم داد که هزار در از برای او گشوده می‌شد. حضرت فرمود که: «ای ابا محمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام هزار در را تعلیم داد که از هر دری هزار در از برایش گشوده می‌شد». ابوبصیر می‌گوید: گفتم: به خدا سوگند که علم، همین است و منحصر است در این. حضرت ساعتی سرانگشت یا طرف عصا را بر زمین زد و متفکرانه بود، پس فرمود که: «این، علم کاملی است، ولیکن این علم، آنچه ما می‌دانیم نیست».

بعد از آن فرمود که: «ای ابا محمد، به درستی که جامعه در نزد ما است، و ایشان چه می‌دانند که جامعه چیست؟»

عرض کردم که: فدای تو کردم، جامعه چه چیز است؟ فرمود که: «صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع است، به ذراع رسول خدا صلی الله علیه و آله، و رسول آن را بالا داده از شکاف دهان

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۵۹

خویش، و علی علیه السلام به دست راست خود نوشته (یا به املائی رسول و خط علی است)، و در آن است هر حلال و حرامی، و هر چیزی که مردمان به آن احتیاج دارند، حتی دیه‌ای که در خراش است». و دست خویش را به سوی من آورد و بر بعضی از اعضای من گذاشت، بعد از آن به من فرمود که: «ای ابا محمد، اذن می‌دهی که به دست خویش تو را فشاری دهم؟» ابوبصیر می‌گوید: که عرض کردم که: فدای تو کردم، جز این نیست که من بنده توام، پس بکن آنچه خواهی. پس به دست خویش مرا فشاری داد و فرمود که: «حتی دیه این در آن است». در حالتی که گویا کسی آن حضرت را به خشم آورده بود (یعنی: حضرت در وقت گفتن این قول، به کسی می‌مانست که غضب داشته باشد؛ زیرا که در نزد تذکر اینها و ملاحظه انکار خلق و احوال ایشان اسباب تغیر و غیظ در سر حد کمال است).

ابوبصیر می‌گوید که: عرض کردم: به خدا سوگند که علم، همین است و منحصر است در این. فرمود که: «این، علم کاملی است، ولیکن این علم آنچه ما می‌دانیم نیست». پس ساعتی ساکت شد، بعد از آن فرمود که: «جفر، در نزد ما است، و ایشان چه می‌دانند که جفر چه چیز است؟» ابوبصیر می‌گوید که: عرض کردم که جفر چیست؟ فرمود: «ظرفی است از پوست، که علم همه پیغمبران و اوصیای ایشان و علم علمای از بنی اسرائیل که در گذشته‌اند، همه در آن است». عرض کردم که: این علم، همان علمی است که شما دارید؟ حضرت فرمود که: «این، علم تمامی است، ولیکن این علم آن نیست». پس ساعتی ساکت شد، بعد از آن فرمود:

«مصحف فاطمه علیها السلام، در نزد ما است، و ایشان چه می‌دانند که مصحف فاطمه چه چیز است؟» ابوبصیر می‌گوید که: عرض کردم که: مصحف فاطمه چیست؟ حضرت فرمود که: «مصحفی است که در آن است سه برابر همین قرآنی که شما دارید. و به خدا سوگند، که یک حرف از قرآن شما در آن نیست» (یعنی: به طور آیه و طریق قرآنی).

ابوبصیر می‌گوید که: گفتم: به خدا سوگند، که علم منحصر است در این. حضرت فرمود که: «این، علم کاملی است، ولیکن این علم آن نیست که ما می‌دانیم». پس ساعتی ساکت شد، بعد از آن فرمود که: «نزد ما است علم آنچه بوده، و علم آنچه خواهد بود تا قیامت برپا شود».

ابوبصیر می‌گوید که: عرض کردم: فدای تو کردم، به خدا سوگند که این، آن علمی است که شما را باشد. فرمود که: «این، علم بسیار کاملی است، ولیکن این علم آن نیست که ما می‌دانیم».

ابوبصیر می‌گوید که: عرض کردم: فدای تو کردم، پس از علم که شما دارید چه چیز است؟

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۶۱

فرمود: «آنچه در شب و روز به هم می‌رسد، امری بعد از امر دیگر، و چیزی بعد از چیزی دیگر تا روز قیامت».

۶۳۸/۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز، از حماد بن عثمان که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «زنادقه، در سال صد و بیست و هشت از هجرت، ظاهر خواهند شد و این که می‌گویم، به سبب آن است که من در مصحف فاطمه علیها السلام نظر کردم، و این را در آن دیدم». حمّاد می‌گوید که: عرض کردم که مصحف فاطمه چیست؟ فرمود: «چون خدا روح پیغمبر خویش را قبض فرمود، بر حضرت فاطمه علیها السلام از وفات آن حضرت آن قدر از اندوه داخل شد که هیچ کس اندازه آن را نمی‌دانست، مگر خدای عزّوجلّ. پس خدا فرشته‌ای را به سوی او فرستاد که او را دلخوشی دهد و اندوه را از دل او بیرون برد و او را خبر دهد (یعنی: به مصائب و محن و آنچه بر اعدای ایشان واقع خواهد شد از عذاب‌ها، و هر که در این امت دولت و سلطنتی به حق یا باطل خواهد یافت تا روز قیامت). پس فاطمه علیها السلام این مطلب را به امیر المؤمنین علیه السلام شکایت کرد (چه آن حضرت بر محافظت تمام این امور قدرت نداشت؛ چنانچه که گفته‌اند، و ظاهر این است که شکایت، به جهت احتیاط از خوف فوات آن بود). آن حضرت به فاطمه فرمود که:

چون این را احساس کنی و آمدن فرشته را دریابی و بدانی و آواز را بشنوی، به من بگو. بعد از آن فاطمه آن حضرت را به آمدن فرشته اعلام کرد. پس امیر المؤمنین علیه السلام شروع فرمود که می‌نوشت، هر چه را که از آن فرشته می‌شنید، تا آن که مصحفی را از آن نوشت.»

حمّاد می‌گوید که: بعد از آن، حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «امّا بدانید که چیزی از حلال و حرام خدا در آن نیست، ولیکن در آن است علم آنچه خواهد بود.»

۶۳۹/۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از حسین بن ابی العلاء که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که در نزد من است جفر سفید». راوی می‌گوید که عرض کردم که: چه چیز در آن است؟ حضرت فرمود که: «زبور داود، و تورات موسی، و انجیل عیسی، و صحیفه‌های ابراهیم، و حلال و حرام خدا، و مصحف فاطمه، و گمان ندارم (یعنی: چنان می‌دانم) که قرآن در جفر سفید نیست، و در آن است آنچه مردم به سوی ما احتیاج دارند، و ما به کسی محتاج نیستیم، حتی آن که حکم یک تازیانه زدن و نصف یک تازیانه و چهار یک تازیانه و دیه خراش در آن تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۶۳ است، و در نزد من است جفر سرخ.»

راوی می‌گوید: عرض کردم که: در جفر سرخ چه چیز است؟ فرمود که: «سلاح رسول خدا. و جز این نیست که این جفر سرخ گشوده می‌شود برای خود و در هنگام ریختن آن و صاحب شمشیر (که صاحب الامر علیه السلام است) آن را خواهد گشود برای کشتن». پس عبدالله بن ابی یعفور به آن حضرت عرض کرد که: خدا تو را به اصلاح آورد، آیا پسران امام حسن علیه السلام این را می‌شناسند؟ (یعنی: می‌دانند که این در نزد شما است و با وجود این، ادعای امامت می‌کنند؟) حضرت فرمود: «بلی، به خدا سوگند که می‌دانند؛ چنانچه شب را می‌شناسند که شب است، و روز را می‌شناسند که روز است، ولیکن حسد و طلب دنیا ایشان را بر عدم اقرار و بر انکار حق می‌دارد، و اگر حق را به حق و راستی طلب می‌کردند، از برای ایشان بهتر بود.»

۶۴۰/۴. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از آن که او را ذکر کرده، از سلیمان بن خالد روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «در جفری که پسران امام حسن علیه السلام آن را ذکر می‌کنند و ادعا دارند که در نزد ایشان است، هر آینه چیزی است که ایشان را مکدر و غمگین می‌سازد؛ زیرا که ایشان حق نمی‌گویند و حال آن که حق در جفر است. پس ایشان قضایا و احکام علی علیه السلام و فریضه‌های او را در باب میراث بیرون آورند، اگر در این ادعا راست گویانند (چه تمام احکام و فرایض آن حضرت در آن موجود است). و ایشان را سؤال کنید از عمّه‌ها و خاله‌ها» (چه حکم ایشان در باب عمّه و خاله با حکم آن حضرت مخالفت دارد؛ زیرا که ایشان عمّه و همچنین خالو و خاله را از خویشان قرار می‌دهند که مرتبه عصبه است

و عمو را از عصبه می‌دانند و می‌گویند که: بودن عمو از عصبه، باعث این نمی‌شود که خواهرش نیز از عصبه باشد). و حضرت فرمود که: «باید مصحف فاطمه علیها السلام را نیز بیرون آورند؛ زیرا که وصیت فاطمه علیها السلام در آن است (و مراد آن وصیتی است که به علی علیه السلام کرد که او را در شب دفن کند). و سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله با مصحف فاطمه است، و از یکدیگر جدا نمی‌شود. به درستی که خدای عزوجل می‌فرماید: «[أَتُونِي] بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَهُ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۱)» (و در قرآن چنین نیست، بلکه در آن «أَتُونِي بِكِتَابٍ» است. پس یا از قبیل نقل به معنی است، یا اشتباه از راوی یا کاتب است). و ترجمه آیه

(۱). احقاف، ۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۶۵

چنانچه در قرآن است: «بیارید مرا کتابی که فرود آمده باشد، پیش از آمدن این کتاب (که قرآن است) یا بیارید بقیه‌ای از اثر علم (یعنی: خطی که باقی مانده باشد) از علوم پیشینیان (یا روایتی از انبیای سابقه) اگر شما راست گویان هستید در دعوی خود» (و نزول این آیه برای الزام مشرکین بود که به تعدد خدا قایل بودند، و خدا بعد از الزام به دلیل عقلی ایشان را به دلیل نقلی نیز الزام نمود، و حضرت علیه السلام در الزام پسران حضرت امام حسن علیه السلام همین طریقه را سلوک نمود).

۵/۶۴۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از ابو عبیده روایت کرده است که گفت: بعضی از اصحاب ما امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کرد از جفر.

حضرت فرمود که: «جفر، پوست گاوی است که پر است از علم». سائل عرض کرد که: جامعه را نیز بیان فرما که چیست؟ فرمود که: «جامعه صحیفه‌ای است که طول آن، هفتاد ذراع است و عرضش به قدر عرض پوست گاو است، و مانند ران شتر تنومند دو کوهانی است (یعنی):

چون پیچیده شود ضخامت آن به قدر ضخامت این می‌شود). و در آن است هر چه مردمان به آن احتیاج داشته باشند. و هیچ حکمی نیست مگر آن که در آن مذکور است؛ حتی دیه خراش».

سائل عرض کرد که: مصحف فاطمه را نیز تفسیر فرما. حضرت مدتی طولانی سکوت نمود، بعد از آن فرمود که: «شما تفحص و کاوش می‌کنید از آنچه می‌خواهید و از آنچه نمی‌خواهید (یعنی: بحث می‌کنید از آنچه دانستن آن ضرور باشد و به کار شما آید، و از آنچه دانستن آن ضرور نیست و به کار شما نیاید). به درستی که فاطمه علیها السلام، بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، هفتاد و پنج روز در دنیا ماند، و آن حضرت را اندوه سختی بر وفات پدر بزرگوارش رخ نموده بود، و جبرئیل علیه السلام به نزد او می‌آمد و او را بر مصیبت پدرش تسلی می‌داد، به وضع خوبی و دل او را خوش می‌داشت، و او را خبر می‌داد از پدرش و از قرب و منزلت و جاه و مرتبت آن حضرت در نزد حضرت عزت، و خبر می‌داد او را به آنچه بعد از او و ذریه آن حضرت خواهد بود، و علی علیه السلام آن را می‌نوشت و مصحف فاطمه علیها السلام این است».

۶/۶۴۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از صالح بن سعید، از احمد بن ابی بَشر، از بکر بن کرب صیرفی که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «در نزد ما است آنچه ما به آن، به سوی مردمان احتیاجی نداریم، و همه مردم به ما احتیاج دارند. و به درستی که در نزد ما است کتابی که رسول خدا صلی الله علیه و آله املاء فرموده و بالا

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۶۷

داده و علی علیه السلام آن را نوشته، و صحیفه‌ای که هر حلال و حرامی در آن است. و به درستی که شما امری را به جا می‌آورید، پس ما می‌شناسیم هر گاه شما آن را فرا گیرید، و می‌شناسیم هر گاه آن را ترک نمایید» (و مراد این است که جزئیات و کلیات امور



شما در آن صحیفه مکتوب است و ما همه را می‌دانیم).

۷/۶۴۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از فضیل بن یسار و بُرید بن معاویه و زراره روایت کرده است که عبدالملک بن اعین به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که: طایفه زیدیه و معتزله، دور محمد بن عبدالله را گرفته‌اند، آیا او را هیچ سلطنت و پادشاهی هست؟ حضرت فرمود: «به خدا سوگند که در نزد من، دو کتاب است که در آنها نام هر پیغمبری و هر پادشاهی که زمین را مالک می‌شود، مذکور است. به خدا سوگند، که محمد بن عبدالله در هیچ یک از آنها مذکور نیست» (و همین محمد، محمد بن عبدالله بن حسن است که ملقب است به نفس زکیه، که بر منصور دوانیقی که دویم خلفای بنی عباس است، خروج نمود).

۸/۶۴۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از عبدالصمد بن بشیر، از فضیل بن سُکَرة روایت کرده است که گفت: بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم، فرمود که: «ای فضیل، آیا می‌دانی که در اندک زمانی پیش از این، در چه چیز نظر می‌کردم؟» فضیل می‌گوید که: عرض کردم: نه. حضرت فرمود: «نظر می‌کردم در کتاب فاطمه علیها السلام و هیچ پادشاهی نیست که پادشاه شود، مگر آن که نام او و نام پدرش در آن نوشته، و در آن، از برای فرزندان امام حسن علیه السلام چیزی را نیافتم». باب در شأن سوره (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) و ...

#### ۴۱. باب در شأن سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» و تفسیر و بیان آن

۱/۶۴۵. محمد بن ابی عبدالله و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، همه روایت کرده‌اند، از حسن بن عباس بن خریش، از امام محمد تقی علیه السلام که فرمود: «امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: در بین آن که پدرم امام محمد باقر در دور خانه کعبه طواف می‌نمود، ناگاه مردی نقاب بسته پیدا شد، که او را مقدر شده بود (یعنی: خدا آن نقاب بسته را به نزد پدرم آورده بود و از برای آن حضرت چنین مقدر فرموده بود. و مراد این است که آن ملاقات، از اتفاقات خدایی بود که کسی آن را گمان نداشت). پس هفت شوط طواف

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۶۹

را بر پدرم قطع نمود (و نگذاشت که آن را تمام کند)، تا آن که او را در خانه‌ای که در پهلوی صفا بود، داخل گردانید. بعد از آن به سوی من فرستاد و من که رفتم، همه سه نفر بودیم: من و آن مرد و پدرم. پس گفت: مرحبا خوش آمدی یا ابن رسول الله، بعد از آن دست خویش را بر سر من گذاشت و گفت: خدا در تو برکت دهد و خیر تو را زیاد گرداند ای امین خدا، بعد از پدران خویش. و بعد از آن که از این فارغ شد، به حضرت پدرم عرض کرد که: ای ابو جعفر، اگر خواهی تو مرا خبر ده، و اگر خواهی من تو را خبر دهم، و اگر خواهی تو از من سؤال کن، و اگر خواهی من از تو سؤال می‌کنم، و اگر خواهی تو به من راست بگو، و اگر خواهی من به تو راست گویم.

پدرم فرمود که: هر یک از این را می‌خواهم. آن مرد گفت که: پس بپرهیز از آن که زبانت سخن کند در نزد سؤال من، به امری که غیر آن را برای من در دل پنهان می‌داری (یعنی: به جهت تقیه به خلاف اعتقاد خویش با من سخن مگو). پدرم فرمود که: جز این نیست که این را کسی می‌کند که در دل او دو علم باشد که یکی از آنها با صاحب خود مخالفت داشته باشد؛ زیرا که خدای عزوجل ابا فرموده است از آن که او را علمی باشد که در آن اختلاف باشد.

آن مرد گفت که: سؤال من همین است و تو قدری از آن را بیان نمودی (یعنی: سؤال من مرگب است از دو چیزی که آن که در علم خدا اختلاف جائز است یا نه و بر تقدیر عدم جواز این، علم در نزد کیست)، و خبر ده مرا از این علم که در او اختلافی نیست، کیست که آن را می‌داند؟



پدرم علیه السلام فرمود که: اما مجموع علم در نزد خداست - جلّ ذکره - و اما آنچه بندگان را از آن چاره‌ای نیست که امر ایشان بی آن منسّق و منتظم نمی‌شود، در نزد اوصیاست. حضرت صادق علیه السلام فرمود که: پس آن مرد، نقاب خود را گشود و روی خویش را باز نمود و درست نشست، و آثار بشاشت و سرور در روی او ظاهر گردید، و گفت: همین را می‌خواستم و برای همین آمده‌ام. تو گمان کردی که دانش آنچه در آن اختلافی نیست از علم، در نزد اوصیاست، پس بگو که اوصیا چگونه آن علم را می‌دانند و طریق آموختن و حُصول آن، چه وضع می‌باشد؟

پدرم فرمود که: چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را می‌دانست که از فرشتگان می‌شنید، مگر آن که ایشان نمی‌بینند آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دید (چه، آن حضرت جبرئیل و سایر تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۷۱

فرشتگان را می‌دید و اوصیا ایشان را نمی‌دیدند، بلکه آواز ایشان را می‌شنیدند؛ زیرا که آن حضرت پیغمبر بود و ایشان محدّث بودند. و مگر آن که پیغمبر به سوی خدای جلّ جلاله می‌خرامید و بر او وارد می‌شد، پس وحی را می‌شنید (یعنی: بلاواسطه) و ایشان نمی‌شنوند.

آن مرد گفت: راست گفتمی یا ابن رسول الله، لیکن زود باشد که مسأله دشواری را به نزد تو آورم. مرا خبر ده از این علم که با اوصیاست، آن را چه می‌شود که ظاهر نمی‌شود، چنانچه با رسول خدا صلی الله علیه و آله ظاهر می‌شد؟

حضرت فرمود که: پس پدرم علیه السلام خندید و فرمود که: خدا ابا فرموده که مطلع سازد بر علم خویش، مگر آن کس را که برای ایمان به او آزموده باشد، چنانچه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب گردانید و حکم فرمود که: بر اذیت و آزار قوم خویش صبر کن، و با ایشان جهاد نکند، مگر به امر آن جناب. پس چه بسیار از امور مکتومه بود که پیغمبر آن را پوشید تا آن که به آن حضرت گفته شد که: «فَأَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» «۱»، یعنی: «پس آشکارا کن آنچه را که به آن امر می‌شوی (و امر را چنان آشکارا کن که معفو نشود (چنانچه شکاف آبگینه سر به هم نمی‌آورد. چه، صدع در اصل لغت، به معنی شکستن شیشه است) و رویگردان از شرک آورندگان» (و به سخن ایشان التفات مکن). و به خدا سوگند، که اگر پیش از آن، حق را آشکارا می‌نمود، هر آینه ایمن بود، ولیکن آن حضرت در طاعت خدا نظر می‌نمود، و از مخالفت آن جناب می‌ترسید. پس برای همین باز ایستاد و من بسیار دوست می‌دارم که چشم‌های تو با مهدی این امت باشد، و بر آن حضرت افتد، و ببینی که فرشتگان با شمشیرهای آل داود در میان آسمان و زمین ارواح کافرانی را که مرده باشند، عذاب کنند و ارواح امثال ایشان را از زندگان، به ایشان ملحق سازند.

بعد از آن، مرد شمشیری را بیرون آورد و عرض کرد که بگیر (یا بیا). به درستی که این شمشیر، از آنهاست. حضرت فرمود که: پدرم فرمود، یا فرمود در حالتی که متوجه به سوی من بود: بلی، چنین است، قسم به آن کسی که محمد صلی الله علیه و آله را بر تمام آدمیان برگزید.

حضرت فرمود که: پس آن مرد نقاب بسته، نقاب خویش را برگردانید و گفت: منم الیاس و تو را از امر تو سؤال نکردم، و حال آن که با من در باب آن، جهالتی باشد، غیر از آن که من

(۱). حجر، ۹۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۷۳

دوست داشتم که این حدیث قوّتی باشد برای اصحاب تو در مناظره با خصم، و زود باشد که تو را خبر دهم به آیه‌ای که تو آن را می‌شناسی و می‌دانی که اگر اصحاب تو به آن آیه، با خصم گفت‌وگو کنند، بر ایشان ظفر یابند و غالب شوند.

حضرت فرمود که: پدرم به الیاس فرمود که: اگر می‌خواهی تو را به آن آیه‌ای که اراده داری خبر دهم و بگویم که چه آیه است؟ الیاس گفت: خواهان آن هستم. پدرم گفت: به درستی که شیعیان ما، اگر به مخالفان ما بگویند که خدای عزوجل به رسول خویش می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»، تا آخر سوره «۱». «به درستی که ما فرو فرستادیم این قرآن مشهور و معروف را (از لوح محفوظ به آسمان دنیا) در شب قدر (که شب نوزدهم یا بیست و یکم یا بیست و سیم ماه مبارک رمضان است، و در بیت المعمور، سپرده روح الامین در مدت بیست و سه سال، که زمان رسالت پیغمبر بود، که در آن زنده بود آیه آیه و سوره سوره به حسب مصالح، بر آن حضرت فرود آورد، یا ابتدای نزول آن از لوح به دنیا در این شب بود، و این قول با بودن مبعث روز بیست و هفتم رجب و نزول قرآن در آن درست نمی‌آید) و چه چیز دانا گردانید تو را تا بدانی که چیست شب قدر؟ شب قدر بهتر است از هزار ماه (که عبارت است از هشتاد و سه سال و چهار ماه که ایام سلطنت بنی‌امیه لعنهم الله است)، فرود آیند (بر سیل استمرار در هر سال) فرشتگان و روح (که فرشته‌ای است بزرگ‌تر از روح الامین چنان که گفته‌اند، یا روح الامین) در آن شب به زمین به فرمان پروردگار خویش از برای هر کاری که حق تعالی قضا فرموده، نیست این شب، مگر سلامتی» (یا سلام، به جهت کثرت سلام فرشتگان در آن تا دمیدن سفیده صبح).

پس آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی می‌دانست که آن را در این شب نداند، یا جبرئیل علیه السلام آن را در غیر این شب به نزد او آورد؟ (حاصل مراد، آن که علم رسول خدا صلی الله علیه و آله همه از نزد خدای تعالی بود که به او می‌رسید یا در شب قدر یا در غیر آن و غیر از آن حضرت را علمی نبود که از غیر خدا باشد). پس به درستی که مخالفان زود باشد که بگویند: نه (چه، ایشان اعتراف دارند که آن حضرت آنچه می‌دانست، یا در شب قدر به او تعلیم می‌شد، یا در غیر آن از سایر اوقات در سال، به وساطت جبرئیل علیه السلام. پس اگر بگویند: نه) به ایشان بگو که: آیا آنچه را دانست چاره‌ای

(۱). قدر، ۱-۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۷۵

از اظهار آن بود (و می‌توانست که آن را اظهار نکند؟) پس خواهند گفت: نه، و چون این را گفتند، به ایشان بگو که: اختلافی بود در آنچه رسول خدا از علم خدای عز ذکره اظهار نمود؟

پس اگر بگویند: نه، پس به ایشان بگو که: هر که به حکم خدا حکم کند که در آن حکمی که کرده، اختلافی باشد، آیا با رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت کرده؟ خواهند گفت: آری، پس اگر بگویند: نه، سخن اول خویش را باطل کرده‌اند (چه در اول گفتند که در کلام رسول خدا اختلافی نبود). پس به ایشان بگو که: «ما یَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» «۱»، یعنی: «تأویل و تفسیر متشابهه را (که منشأ اختلاف است)، کسی نمی‌داند، مگر خدا و مگر راسخین در علم». پس اگر بگویند که راسخین در علم کیانند؟ بگو که: آن که در علمش مختلف نباشند (به این که در امری در زمانی حکمی از او صادر نشود، و بعد از آن، در همان امر و همان زمان، حکمی دیگر که مخالف حکم اول باشد از او سرزند).

پس اگر بگویند که: آن که در علم او اصلاً اختلافی نیست، کیست؟ بگو که: رسول خدا صلی الله علیه و آله صاحب چنین علمی بود. پس آیا رسول صلی الله علیه و آله این علم را به مردم رسانید یا نرسانید؟ پس اگر بگویند که: رسانید، بگو که: آیا که پیغمبر صلی الله علیه و آله که رحلت نمود، خلیفه بعد از او می‌دانست علمی را که در آن اختلاف نباشد، پس اگر بگویند: نه، بگو که: خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله باید که من عندالله مؤید باشد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله خلیفه خود نمی‌گرداند مگر آن کس را که به حکم او حکم کند، و مگر آن که را که مثل او باشد در جمیع صفات، مگر پیغمبری. و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بوده که در علم خویش کسی را خلیفه نفرموده، کسانی را که در اصلاّب مردان بوده‌اند از آنان که بعد از او

موجود شده و می‌شوند، ضایع نموده.

پس اگر به تو بگویند که: علم رسول خدا صلی الله علیه و آله از قرآن بوده، بگو: «حم\* و الْكِتَابِ الْمُبِينِ\* إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ\* فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ\* أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ» (و آنچه از قرآن که طی ذکر آن در اینجا شده، این است که: «إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ\* فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ\* أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا» (۲))، یعنی: «سوگند به حکمت و حلم و حمایت و ملک و مجد و منت ما (بنابر بعضی از تفاسیر)، و به این کتاب روشن یا روشنی‌بخش (یعنی: قرآن) که به درستی و حقیقت که ما فرو فرستادیم آن را در شبی با برکت و عظمت (که شب قدر است). به درستی

(۱). آل عمران، ۶.

(۲). دخان، ۱-۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۷۷

که ما هستیم بیم‌کنندگان. در آن شب جدا کرده شود و فیصل داده شود هر کاری که حکم کرده شده (و محکم گردیده شده در همه سال، در هر سال بر سیل استمرار و اتصال؛ زیرا که فعل مضارع (یعنی: یفرق) دلالت بر تجدد و حدوث دارد، و آن مستلزم استمرار است) در حالتی که این امر، حکیم (یا مقصود از آن) امری است که حاصل است از نزد ما. به درستی که ما هستیم فرستندگان».

پس اگر به تو بگویند که: خدای عزوجل فرشتگان را نمی‌فرستد مگر به سوی آن که پیغمبر باشد، بگو که: این امر حکیم، که در آن شب جدا می‌شود از فرشتگان و روح که فرود می‌آیند به حکم آیه کریمه سوره قدر، آیا از آسمان به سوی آسمانی دیگر، یا از آسمان به سوی زمین است؟ پس اگر بگویند که: از آسمان به سوی آسمانی دیگر فرود می‌آید، فاسد است؛ زیرا که در آسمان، کسی نیست که از طاعت به سوی معصیت رجوع کند؛ چه اهل آن فرشتگانند و مرتکب معصیت نمی‌شوند که محتاج به منع و زجر باشند. پس اگر بگویند که: از آسمان به سوی زمین فرود می‌آید، و حال آن که اهل زمین، محتاج‌ترین خلایق‌اند به سوی این، بگو که: آیا ایشان را چاره‌ای می‌باشد از سید و بزرگی که به سوی او محاکمه کنند.

پس اگر بگویند که: خلیفه (یعنی: سلطان عصر و خلفای جور حاکم ایشان است)، بگو که:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» تا «خَالِدُونَ» (۱)، یعنی: «خدا دوست و یار کسانی است که ایمان آورده‌اند و متولی امر ایشان است، بیرون می‌آورد ایشان را به توفیق و هدایت، از تاریکی‌های کفر و ضلالت به سوی نور ایمان (که هدایت به آن است)، و آنان که کافر شده‌اند (و حق را پوشیده‌اند)، دوستان ایشان شیاطین‌اند، و سایر اهل ضلالت و غوایت (که طاغوت بر ایشان اطلاق می‌شود)، بیرون می‌آورند این طاوغیت، کافران را از نور ایمان به سوی تاریکی‌های کفر و ضلالت (این گروه طاغوت، با کافران ملازمان آتش دوزخ‌اند) و ایشان در آن آتش جاوید مانند گانند» (که از آن بیرون نخواهند آمد).

و حضرت فرمود که: به جان خودم سوگند که در زمین و در آسمان، هیچ ولی و دوستی از برای خدای عزّ ذکره نیست، مگر آن که مؤید است (که خدا او را تأیید و تقویت فرموده)، و هر که مؤید شد، خطا نمی‌کند، و هیچ دشمنی از برای خدای عزّ ذکره در زمین نیست، مگر آن که

(۱). بقره، ۲۵۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۷۹

مخذول است (که خدا او را به خود وا گذاشته)، و هر که مخذول شد، درست نمی‌رود و صواب نمی‌گوید. و چنانچه ناچار است که

امر از آسمان فرود آید تا اهل زمین به آن حکم کنند، همچنین چاره‌ای نیست از این که باید والی و حافظی باشد.

پس اگر بگویند که ما، این والی را نمی‌شناسیم (یا این مطلب را نمی‌فهمیدیم)، به ایشان بگو که: هر چه دوست دارید و خواهید، بگویید که: خدا، ابا فرموده بعد از محمد که بندگان را واگذارد، و حال آن که حجّتی بر ایشان نباشد.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: پس الیاس ایستاد (به جهت تعظیم و رعایت ادب)، یا توقّفی کرد، بعد از آن گفت: یا ابن رسول الله، در اینجا بابی است که خفایی دارد، مرا خبر ده، که اگر بگویند که: قرآن، حجت خداست، چه جواب می‌گویی؟ پدرم فرمود که: در این هنگام به ایشان می‌گویم که: قرآن، سخن گو نیست که امر و نهی کند، ولیکن قرآن را اهلی است که امر و نهی می‌کنند، و نیز می‌گویم که: بعضی از اهل زمین را مصیبتی رسیده (یعنی: قضیه مشکله و مسأله معطله روی داده) که حکم آن در سنت پیغمبر و در حکم اتّفاقی که در آن اختلاف نباشد، نیست و در قرآن نیز مذکور نیست، و خدا به جهت علمی که به این فتنه و آزمایش دارد، ابا فرموده که چنین چیزی در زمین ظاهر شود، و در حکم خدا چیزی که آن را ردّ کند و اندوه را از اهل آن برطرف نماید، نباشد.

الیاس گفت: در اینجا بر خصم غالب می‌شوید. یا ابن رسول الله، گواهی می‌دهم که خدای عزّ ذکره به یقین دانسته و علم دارد به آنچه به خلق می‌رسد از هر مصیبتی در زمین که خارج از نفس ایشان است، چون مال یا در نفس‌های ایشان از دین یا غیر آن، پس قرآن را وضع نموده تا دلیل بر آن و حکم آن باشد. بعد از آن، الیاس گفت که: یا ابن رسول الله، آیا می‌دانی که قرآن دلیل چیست؟ حضرت باقر علیه السلام فرمود: آری، مجمل همه حدود خدا در آن است، و تفسیر و بیان آنها نزد حاکم و امام است. بعد از آن فرمود که: خدا ابا فرموده از این که بنده‌ای را مبتلا گرداند به مصیبتی در دین، یا در نفس، یا در مال آن بنده و در زمین خدا، حاکمی از جانب او نباشد که در این مصیبت به صواب حکم کند.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: الیاس به پدرم گفت که: اما در این باب که اثبات امام است به سوره قدر و غیر آن، از آنچه مذکور شد، بر دشمن غالبید به حجّتی که دارید، مگر آن که دشمن شما بر خدا افترا بزند، و بگوید که: خدای جلّ ذکره را حجّتی نیست، ولیکن مرا خبر ده از

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۸۱

تفسیر «لِکَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ» (۱)، یعنی: [نرسیده و نخواهد رسید هیچ بلیه در زمین و نه در نفس‌های شما، مگر آن که در لوح محفوظ ثبت شده، پیش از آن که نفسها یا آن مصیبت را بیافرینیم] تا اندوهگین نشوید و غم نخورید بر آنچه از شما فوت شده». حضرت باقر علیه السلام فرمود که: این آیه، از جمله آن چیزهاست که علی علیه السلام به آن مخصوص گردیده (و مراد، این است که علی علیه السلام مخاطب است به این خطاب که در باب فوت امامت ظاهری و اظهار حق باطنی اندوه نخورد). «وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» (۲)، یعنی: «شادمان مگردید به آنچه داد شما را».

حضرت باقر علیه السلام فرمود که: این آیه نازل شد در شأن ابی فلان (یعنی ... و یاران او ...) یکی مقدّم است و یکی مؤخّر (اما مقدّم، خلافت علی است که پیش از فوت رسول تصریح به آن شد، و اما مؤخّر، فتنه خلافت ... است که بعد از وفات رسول برپا کردند و حضرت هر دو را بیان فرموده و می‌فرماید: غم نخورید بر آنچه شما را فوت شده از آنچه علی علیه السلام به آن مخصوص بود، و شاد مشوید به آنچه به شما داده از آن فتنه‌ای که بعد از رسول خدا شما را عارض شد.

پس الیاس گفت که: شهادت می‌دهم به این که شما صاحبان حکمی هستید که اختلافی در آن نیست. بعد از آن، بر خاست و رفت و او را ندیدم» (یعنی: از نظر غایب شد).

۲/۶۴۶. از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «در بین این که پدرم حضرت باقر علیه السلام نشسته بود و در نزد آن حضرت جماعتی بودند، ناگاه به خنده افتاد و چنان خندید که چشم‌های آن حضرت پر از اشک شد، بعد از آن فرمود

که: آیا می‌دانید که چه چیز مرا به خنده آورده؟». امام صادق فرمود که: «آن جماعت عرض کردند: نه، پدرم فرمود که: ابن عباس گمان کرده بود که از جمله کسانی است که گفتند: پروردگار ما خداست، بعد از آن استقامت به هم رسانیدند. «۳» به او گفتم که: ای پسر عباس، آیا فرشتگان را دیده‌ای که تو را خبر دهند به دوستی خویش با تو در دنیا و آخرت با ایمنی از ترس و اندوه؟ حضرت فرمود که: ابن عباس گفت: به درستی که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید که: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» «۴»، یعنی: «جز این نیست که مؤمنان برادرانند». و همه امت در این حکم داخل‌اند. پس من خندیدم. چه، آیه بر مطلب دلالت نمی‌کند. بعد از آن، گفتم: راست گفتمی که مؤمنان برادرانند، یا در آنچه

(۱). حدید، ۲۳.

(۲). همان.

(۳). الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا (فصلت، ۳۰).

(۴). حجرات، ۱۰.

تحفه الاولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۸۳

گمان کرده‌ای بر سیل تسلیم. ای پسر عباس، خدا را به خاطر تو می‌آورم و تو را به او سوگند می‌دهم که آیا در حکم خدای جلّ ذکره اختلافی هست؟

ابن عباس گفت: نه. گفتم: چه می‌بینی در باب مردی که شمشیر به انگشتان مردی بزند تا آن که آنها بیفتند بعد از آن برود و مردی دیگر بیاید و کف دست او را بپرانند و جدا کند، و این مرافعه را به نزد تو آورند، و تو قاضی و حاکم باشی، چه خواهی کرد؟ ابن عباس گفت که: به این قطع کننده کف می‌گویم که: دیه کف دست او را بده و به این مقطوع که کف او جدا شده، می‌گویم که: با او مصالحه کن بر آنچه خواهی، و او را می‌فرستم به سوی دو خداوند عدل. من گفتم که: اختلاف در حکم خدای عزّ ذکره لازم آمد، و قول اوّل را بر هم زدی (چه، در اوّل به مطالبه امر کرد و دویم حواله به دو عادل نمود، و در رجوع به سوی دو خداوندان عدل، اختلاف لازم می‌آید، به جهت اختلاف تقویم مقومین.

و اگر مراد ابن عباس حکومت باشد که آزاده را در این باب تابع بنده قرار دهد، وجه اختلاف، ظاهر است؛ زیرا که حکومت و حکم به اعطای دیه هر یک، مستلزم قدر معین‌اند و مصالحه بر خلاف آن است). و خدا ابا فرموده از این که در خلق خود چیزی از حدود را احداث فرماید که تفسیر و بیان آن در زمین نباشد. آن که اصل کف را قطع کرده، کف او را قطع کن، بعد از آن دیه انگشتان را به او بده. و این حکم خداست در شبی که امر او در آن فرود می‌آید (که عبارت است از شب قدر) که اگر آن را انکار کنی بعد از آن که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ای، خدا تو را داخل جهنم گرداند، چنان که چشم تو را کور گردانید در روزی که آن شب را انکار کردی در نزد علی بن ابی طالب علیه السلام.

ابن عباس از روی انکار و تعجب یا تصدیق آن حضرت، گفت که: به جهت همین انکار (یعنی: انکار شب قدر) چشم من کور شد؟ و حضرت فرمود که: تو علم به این نداری، پس به خدا سوگند، که کوری چشم ابن عباس نبود، مگر از زدن بال فرشته. و حضرت فرمود که:

پس خندیدم و او را وا گذاشتم آن روز، به جهت آن که عقل پا بر جایی نداشت. بعد از آن، او را ملاقات کردم و گفتم: ای پسر عباس، هرگز تکلم به سخن راستی نکردی، چون دیروز که اقرار نمودی که کوری چشمت برای انکار شب قدر است، علی بن ابی طالب علیه السلام به تو فرمود که: شب قدر در هر سالی هست، و در آن شب، همه امری که در سال اتفاق می‌افتد، فرود می‌آید و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، این امر را والیان چنداند. تو به آن حضرت عرض کردی که:

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۸۵

ایشان کیانند؟

فرمود که: من و یازده تن از صلب من که امامان محدث‌اند. تو عرض کردی که: شب قدر را اعتقاد ندارم که بوده باشد، مگر با رسول خدا صلی الله علیه و آله (که چون آن حضرت از دنیا رفت، شب قدر تمام شد). پس آن فرشته که علی علیه السلام را حدیث می‌کرد، از برای تو ظاهر شد و گفت: ای عبدالله، دروغ گفتی، چشم‌های من دید آنچه را که علی علیه السلام تو را به آن خبر داد و چشم‌های آن حضرت آن را ندید (یعنی: من آن فرشته که علی را حدیث می‌کرد، دیدم و علی علیه السلام او را ندید ولیکن آنچه آن فرشته گفت در دل آن حضرت جا کرد و در گوش او قرار گرفت). بعد از آن، آن فرشته بال خویش را به تو زد و به این سبب کور شدی.

حضرت فرمود که: پس ابن عباس گفت که: آنچه ما در آن اختلاف کردیم، حکم آن مفوض است به خدا. من به او گفتم که: آیا خدا در حکمی از احکام خود به دو امر حکم فرموده؟ گفت: نه. گفتم: در اینجا خود هلاک شدی و دیگران را هلاک گردانیدی. ۳/۶۴۷. و به همین اسناد از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «خدای عزوجل در باب شب قدر فرموده است که: «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» (۱)». حضرت فرمود که: «خدا می‌فرماید که: هر امر محکمی در شب قدر فرود می‌آید. و محکم، دو چیز نیست، بلکه آن یک چیز است. پس هر که حکم کند به چیزی که در آن اختلافی نباشد، به حکم خدای عزوجل حکم کرده است. پس هر که حکم کند به چیزی که در آن اختلافی باشد و چنان بیند که صواب کار است، به حکم طاغوت حکم کرده است. به درستی که در شب قدر، تفسیر همه امور، سال به سال، بر ولی این امر (که امام است) فرود می‌آید، و در آن مأمور می‌شود در امر خویش به اموری چند که چنین و چنین (کنایه است از آن) و در امر مردم، به اموری چند همچنین.

و به درستی که حادث می‌شود از برای ولی این امر، علم خاص خدای عزوجل و آنچه مکنون و عجیب و مخزون است در هر روز غیر از این، به قدر آنچه در این شب فرود می‌آید از امر». بعد از آن، این آیه را خواند که: «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرِ يَمْدَةٌ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (۲)، یعنی: «و اگر بودی آنچه در زمین است از درختان، قلم‌ها و دریای محیط (با وسعتی که دارد) مداد دهد آن را از پس آن، و بعد از

(۱). دخان، ۴.

(۲). لقمان، ۲۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۸۷

فنای آب مداد شده آن، هفت دریای دیگر مانند آن، و به آن قلم‌ها و این مدادها کتابت کنند، علوم خدا به پایان نرسد و تمام نشود. به درستی که خدا، غالب است بر هر چیز و داناست به همه چیز» (که چیزی از فرمان و علم و حکمت او بیرون نیست).

۴/۶۴۸. و به همین اسناد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

«حضرت علی بن الحسین علیه السلام می‌فرمود: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»، راست گفته است خدای عزوجل که قرآن را در شب قدر فرو فرستاده است. «وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ» (۱)، رسول خدا فرمود: نمی‌دانم که شب قدر چیست و چه حکم دارد؟ خدای عزوجل فرمود که: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (۲)، یعنی: «شب قدر بهتر است از هزار ماهی که شب قدر در آن نباشد». خدا به رسول خود فرمود که: آیا می‌دانی که چرا این شب از هزار ماه بهتر است؟ رسول عرض کرد: نه، خدا فرمود که: از برای این که این شب چنان است که فرشتگان و روح در آن فرود می‌آیند به اذن پروردگار خویش، از هر کاری. و هر گاه خدا در چیزی اذن دهد، البته آن را پسندیده و به آن راضی است. «سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» خدا می‌فرماید که: فرشتگان و روح من سلام می‌کنند بر تو یا



محمد، به سلام من (يعنى: سلام مرا به تو مى‌رسانند)، از اول فرود آمدن ايشان تا طلوع صبح بعد از آن.

در بعضى از كتاب خويش (كه قرآن است) يا در بعضى از مواضع آن، فرموده است كه:

«وَأَتَقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً» (۳)، يعنى: «و پرهيزيد فتنه را كه البته نمى‌رسد به كسانى كه ستم کرده‌اند از شما در حالتى كه اختصاص داشته باشد به ايشان» (بلکه عام باشد و به ظالم و غير ظالم اثر آن برسد، و شامت آن به همه سرايت کند. و گمان فقير چنان است كه ناسخين اين آيه را غلط نوشته‌اند و در روايت لتصيين بوده، چنانچه آخر روايت صريح است در اين. و در مجمع البيان اين قرائت را نسبت به امير المؤمنين و امام محمد باقر عليه السلام و ربيع بن انس و زيد بن ثابت و ابوالعاليه داده، و اين روايت دلالت مى‌کند بر اين كه حضرت سيد الساجدين زين العابدين عليه السلام نيز چنين قرائت مى‌فرموده و ناسخين كه لا تُصِيبَنَّ نوشته‌اند، منشأ اشتباه ايشان آن است كه در قرآن، لا تُصِيبَنَّ مکتوب است و قرائت مشهوره نيز آن است، و در رسم الخط قرآنى، بنابر طريقه عثمانى كه در نوشتن قرآن معمول بوده،

(۱). قدر، ۱ و ۲.

(۲). قدر، ۳.

(۳). انفال، ۲۵.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول كافى)، ج ۱، ص: ۷۸۹

امثال اين الف نوشته نمى‌شده و لا تُصِيبَنَّ و لتصيين در صورت كتابت، با هم فرقى نداشته‌اند، بلکه فرق در تلفظ و اعراب آن بوده، كه در اول، بر سر لام، خنجري مى‌گذاشتند و در دويم، فتنه. و بنابر اين معنى آيه اين مى‌شود كه: آن فتنه عموم ندارد بلكه مخصوص ظالمان است).

و حضرت فرمود كه: «اين آيه و فتنه‌اى كه در آن مذکور است، در باب «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» است و خدا در بعضى از مواضع كتاب خويش فرموده: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (۱)، يعنى: و نيست محمد (كه بنده ستوده خداست)، مگر فرستاده‌اى از نزد خدا كه فرستادگان بسيار پيش از او گذشته‌اند. پس مردن بر او محال نيست، و او نيز در گذرد. آيا پس اگر محمد بميرد يا كشته شود، باز مى‌گرديد بر پاشنه‌هاى خويش؟ (يعنى: مرتد مى‌شويد؟) و هر كه باز گردد بر پاشنه‌هاى خويش، پس هرگز خدا را ضرر نرساند به چيزى از ضرر و زود باشد كه خدا شكر كنندگان را جزا دهد».

و حضرت فرمود كه: «خدا در آيه اول مى‌فرمايد كه: در هنگامى كه محمد صلى الله عليه و آله مى‌ميرد، آنها كه مخالفت امر خداى عزوجل مى‌كنند، مى‌گويند كه شب قدر با رسول خدا گذشت و به مردن آن حضرت برطرف شد. پس همين فتنه و آزمائشى است كه به ايشان رسيد؛ در حالتى كه اختصاص به ايشان داشت و به همين فتنه بر پاشنه‌هاى خويش بر گشتند و مرتد شدند؛ زيرا كه ايشان اگر بگويند كه شب قدر نرفته، بلكه در هر سال هست، پس چاره‌اى نيست از اين كه خداى عزوجل را در آن امرى مى‌باشد و چون به امر اقرار كنند، آن را چاره‌اى نيست از صاحبى و بايد كه امر به صاحب امر برسد».

۵/۶۴۹. و از امام جعفر صادق عليه السلام روايت است كه آن حضرت فرمود كه: «على عليه السلام، در بسيارى از اوقات مى‌فرمود كه: تيمى و عدوى (كه ابوبكر و عمراند)، در نزد رسول خدا جمع مى‌شدند، و آن حضرت سوره انا انزلناه را مى‌خواند، با خشوع و نهايت فروتنى و گريه، پس به آن حضرت گفتند كه: چه چيز رقت تو را سخت گرداننده يا چه سخت است رقت و گريه تو براى اين سوره؟ رسول صلى الله عليه و آله فرمود كه: گريه من براى آن چيزى است كه چشم من ديده، و در دل من جا گرفته، و به جهت آن چيزى است كه دل اين (يعنى: على عليه السلام)، مى‌بيند كه بعد از



(۱). آل عمران، ۱۴۴.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۹۱  
من، چه خواهد شد.

ایشان گفتند که آنچه تو دیده‌ای و آنچه او می‌بیند چه چیز است؟ حضرت فرمود که:

پیغمبر این آیه را که «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» است، از برای آن ابوبکر و عمر در خاک با انگشت نوشت، بعد از آن فرمود که: آیا چیزی باقی مانده که فرود نیامده باشد بعد از قول خدای عزوجل که می‌فرماید: «كُلُّ أَمْرٍ» یعنی: «هر امری و هر چیزی». آن دو گفتند: نه. پیغمبر فرمود: آیا می‌دانید که کیست آن که این امر به سوی او فرود آورده می‌شود؟ گفتند که: تویی ای رسول خدا. پیغمبر فرمود: آری، بعد از آن، فرمود که: آیا شب قدر بعد از من می‌باشد؟ گفتند: آری. پیغمبر فرمود که: آیا این امر، در آن فرود می‌آید؟ گفتند: آری.

فرمود که: به سوی کی فرود می‌آید؟ گفتند: نمی‌دانیم. پس پیغمبر سر مرا گرفت و فرمود؟ اگر نمی‌دانید، بدانید که آن که این امر بر او فرود می‌آید بعد از من، همین است.

حضرت فرمود که: ابوبکر و عمر به یقین این شب قدر را می‌شناختند و می‌دانستند از سختی آنچه در دل ایشان داخل می‌شد از کمال خوف» (یعنی: در شب قدر).

۶/۶۵۰. و از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود که: «ای گروه شیعیان، با مخالفان گفت‌وگو کنید به سوره انا انزلناه تا برایشان غالب شوید. پس به خدا سوگند که این سوره حجت خدای تبارک و تعالی است بر جمیع خلائق بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله. و به درستی که این سوره، سید و بزرگ دین شما است و این سوره، غایت و منتهای علم ما است (چه در شب قدر، تفصیل امور محتومه که در عرض سال حادث می‌شود به ایشان تعلیم می‌شود).

ای گروه شیعیان، گفت‌وگو کنید با دشمنان ما به «حم» و «الکتاب المبین» \* «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ» \* «۱»؛ زیرا که این شب، از برای والیان امر امامت است؛ بخصوص بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله.

ای گروه شیعیان، خدای تبارک و تعالی می‌فرماید که: «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» \* «۲». به حضرت عرض شد که: یا ابا جعفر، نذیر و ترساننده این امت، محمد صلی الله علیه و آله است. حضرت فرمود که: «راست گفتمی، پس آیا نذیری بود در حال حیات آن حضرت از جهت فرستادن یا از فرستادگان او در اطراف زمین؟» سائل عرض کرد: نه. حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «مرا خبر ده

(۱). دخان، ۱-۳.

(۲). فاطر، ۲۴.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۹۳

که آیا فرستاده آن حضرت نذیر نبود از جانب او، چنانچه رسول صلی الله علیه و آله در بعثت خویش از جانب خدای عزوجل نذیر بود؟» سائل عرض کرد: بلی، نذیر بود. حضرت فرمود: «پس همچنین محمد صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت، مگر آن که او را فرستاده‌ای است که نذیر است.»

و فرمود که: «اگر بگویی: نه، لازم می‌آید که رسول خدا صلی الله علیه و آله ضایع گذاشته باشد کسانی را که در صلب‌های مردانند از امت خود». سائل عرض کرد که: قرآن ایشان را کفایت نمی‌کند؟

حضرت فرمود: «بلی، کفایت می‌کند، ولیکن اگر از برای آن مفسّری را بیابند که آن را تفسیر کند». سائل عرض کرد که: رسول خدا آن را تفسیر نفرمود؟ فرمود: «بلی، تفسیر فرمود، اما آن را از برای یک کس تفسیر فرمود و برای امت حال و فضایل آن کس را بیان فرمود و آن، علی بن ابی طالب است». سائل عرض کرد که: یا ابا جعفر، گویا این امری است که سنّیان آن را قبول ندارند. حضرت فرمود که: «خدا ابا فرموده از آن که پرستیده شود مگر از روی پنهانی، تا آن که بیابد زمان حلول مدّتی که خدا قرار داده که دین آن جناب در آن هویدا گردد، چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله با خدیجه علیها السلام را از مشرکان پنهان می‌نمود، تا به آشکار کردن آن مأمور شد».

سائل عرض کرد که: صاحب این دین را سزاوار است که کتمان کند؟ حضرت فرمود که:

«آیا علی بن ابی طالب علیه السلام کتمان نفرمود در روزی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام آورد تا امر آن حضرت ظاهر گردید؟» سائل عرض کرد: بلی، حضرت فرمود که: «پس همچنین است کار ما (یا ما چنین مأمور شده‌ایم و امر می‌فرماییم) «حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ» (۱)، یعنی: تا برسد کتاب (یعنی: آنچه خدا آن را نوشته و واجب گردانیده)، به غایت مدّت خود» (و مدّت آن منقضی گردد).

۷/۶۵۱. و از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود که: «هر آینه خدای جلّ ذکرها شب قدر را آفرید در اوّل آفریدن دنیا، و آفرید در آن شب، اول پیغمبری را که موجود می‌شد، و اوّل جانشین پیغمبری را که به هم می‌رسید. و به تحقیق که خدا حکم فرموده که در هر سال، شبی باشد که فرشتگان در آن فرود آیند با بیان تمام امور که اتفاق می‌افتد تا مثل آن شب از سال آینده. و هر که این را انکار کند، علم خدای عزّوجلّ را بر او

(۱). بقره، ۲۳۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۹۵

ردّ کرده است؛ زیرا که پیغمبران و رسولان و محدّثان برپا نمی‌باشند، مگر این که بر ایشان حجّتی باشد به وساطت آنچه به ایشان می‌رسد در این شب، یا حجّتی که جبرئیل علیه السلام در اوقات دیگر به نزد ایشان می‌آورد».

راوی می‌گوید که: گفتیم: محدّثان نیز جبرئیل علیه السلام، یا غیر او از فرشتگان به نزد ایشان می‌آیند؟ حضرت فرمود که: «اما پیغمبران و رسولان، پس شکی در نزول جبرئیل و فرشتگان بر ایشان نیست، و چاره‌ای نیست کسی را که غیر ایشان باشد از روز اوّل که زمین در آن خلق شده تا آخر تمام شدن دنیا از این که بر اهل زمین حجّتی باشد، و این حجّت در آن شب فرود می‌آید به سوی کسی که محبوب‌تر است از بندگان خدا (که خدا او را از جمیع بندگان خویش دوست‌تر می‌دارد). و هر آینه به خدا سوگند، که روح و فرشتگان در شب قدر فرود آمدند با امر بر حضرت آدم. و به خدا سوگند، که آدم از دنیا نرفت مگر آن که او را وصی بود، و هر که بعد از آدم بود از پیغمبران، او را در این شب امر آمده، و آن را از برای وصی خویش، وضع فرموده و قرار داد نموده، و به خدا سوگند، که هر پیغمبری از آدم تا محمد صلی الله علیه و آله، مأمور می‌گردید و در آنچه از امر در این شب بر او وارد می‌شد، که وصیت کن به سوی فلان و او را جانشین خود گردان.

و هر آینه به حقیقت که خدای عزّوجلّ در کتاب خویش، به والیان امر بعد از محمد صلی الله علیه و آله، بخصوص فرموده که: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ يَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ» تا فرموده آن جناب: «فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (و آنچه از وسط آیه شریفه ذکر نشده این است که: «الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ حَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ» (۱)؛ «خداوند به کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، وعده داده است که هر آینه حتماً آنها را در زمین خلیفه گرداند، همان‌طور که قبل‌تر از آنها را خلیفه قرار داد. هر آینه

متمکن و ثابت و پا بر جای گرداند از برای ایشان دین ایشان را، آن دینی که خدا پسندیده برای ایشان، و هر آینه بدل دهد ایشان را از پس ترس ایشان ایمنی، در حالتی که بترسند مرا (که شریک نسازند به من چیزی را). و هر که کافر شود بعد از این، پس آن گروه که کافر شده‌اند، ایشان کاملان در فسق‌اند. و حضرت

(۱). نور، ۵۵.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۹۷

فرمود که: «خدا می‌فرماید که: شما را خلیفه می‌گردانم برای علم و دین و عبادت خویش، بعد از پیغمبر شما؛ چنانچه خلیفه گردانیده شدند اوصیای آدم بعد از آدم تا برانگیخته می‌شد آن پیغمبری که او را در پهلو در می‌آمد و بعد از او بود».

حضرت در بیان «يَعْبُدُونِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»، فرمود که: «می‌فرماید: مرا عبادت می‌کنند، با ایمان به این که هیچ پیغمبری بعد از محمد صلی الله علیه و آله نیست. پس هر که غیر این را بگوید، پس آن گروه کاملان در فسق‌اند».

پس به حقیقت که خدا والیان امر را بعد از محمد صلی الله علیه و آله، تمکن و دسترس داده است به علم. و ماییم آن والیان که به علم آراسته‌ایم. پس از ما سؤال کنید اگر ما را راست گو یافتید، به ولایت ما اقرار کنید، و حال آن که شما کننده این کار نیستید، و اقرار نخواهید کرد، امّا علم ما ظاهر و هویداست، و امّا زمان حلول مدّت ما که دین خدا در آن زمان از ما ظاهر می‌گردد، به مرتبه‌ای که در میان مردمان اختلافی نباشد، و آن را وقتی است و نهایی که از گذشتن شب‌ها و روزها به هم خواهد رسید، و چون آن زمان بیاید، دین خدا ظاهر شود و امر، یکی گردد.

و به خدا سوگند که کاری که حکم خدا به آن تعلق گرفته، گذارده شده و آن امر، این است که در میان مؤمنان، اختلافی نباشد. و برای همین، خدا ایشان را گواهان بر مردمان گردانیده تا آن که محمد صلی الله علیه و آله بر ما گواهی دهد، و ما بر شیعیان خویش گواهی دهیم، و شیعیان ما بر سایر مردم گواهی دهند، و خدای عزوجلّ ابا و امتناع فرموده از این که در حکمش اختلافی باشد، یا در میانه اهل علمش، تناقص باشد» (که با یکدیگر ضدّیت داشته باشند).

بعد از آن حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «افزونی ایمان مؤمن به تمام سوره انا انزلناه (یا بر وجه کلی که بر جزئیات آن منطبق شود، یا به مجمل آن) و تفسیر آن بر کسی که در ایمان به آن، مثل او نباشد، چون افزونی انسان بر چهارپایان است. (و در بعضی از نسخ کافی به جای بجملة انا انزلناه. بجملة انا انزلناه به حای حطی و اضافه به ضمیر غایب، که راجع به مؤمن است، واقع شده و معنی آن این است که: این فضیلت، به سبب حمل انا انزلناه و اعتقاد به آن است).

و به درستی که خدای عزوجلّ به وساطت آنها که به این سوره ایمان دارند، در دنیا عذاب را دفع می‌کنند از کسانی که این سوره را انکار دارند، تا عذاب آخرت کامل باشد برای آن کسی که خدا می‌داند که توبه نخواهد کرد از این جماعت منکرین، به اندازه آنچه به سبب آنان که

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۷۹۹

در راه خدا جهاد می‌کنند، از آنان که تخلف ورزیده به جهاد نمی‌روند، دفع می‌نماید و عذاب نمی‌فرماید. و چنان نمی‌دانم که در این زمان جهادی بوده باشد، مگر حج کردن و عمره به جا آوردن و کسی را زنهار و امان دادن» (یا در مسجد معتکف شدن، یا درست همسایگی کردن، که به همسایگان ضرر نرساند و اول از این سه معنی ظاهرتر است).

۸/۶۵۲. راوی گفت که: مردی به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کرد که: یا ابن رسول الله، بر من غضب مکن. حضرت فرمود که: «برای چه غضب کنم؟» عرض کرد که: به جهت آنچه می‌خواهم که تو را از آن سؤال کنم. فرمود که: «آنچه می‌خواهی سؤال کنی، بگو». عرض کرد که: غضب نمی‌فرمایی؟ فرمود که: «سؤال کن که غضب نمی‌کنم». آن مرد عرض کرد که:

مرا خبر ده از فرموده خویش در باب شب قدر و فرود آمدن فرشتگان و روح به سوی اوصیای پیغمبر، که آیا آن امری را که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نمی دانسته، به نزد ایشان می آورند، یا امری را که رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانسته، به نزد ایشان می آورند و حال آن که من می دانم یا تو می دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و چیزی از علم آن حضرت نبود که علی علیه السلام آن را حفظ نکرده باشد و در دل خویش جا نداده باشد.

حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «ای مرد، من و تو را چه فایده از این سؤال و جواب آن حاصل می شود که باعث شده که تو بر من داخل شوی؟» (یعنی: کی تو را به اینجا فرستاده که از این مقوله سؤال کنی؟).

سائل عرض کرد که: قضای خدا مرا بر تو داخل کرده برای طلب کردن دین. حضرت فرمود: «چون چنین است، پس بفهم آنچه را که به تو می گویم. به درستی که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله را به آسمان بردند، فرود نیامد تا آن که خدای جل ذکره، علم آنچه را که بود و آنچه خواهد بود، او را اعلام فرمود، و بسیاری از این علوم که به آن حضرت تعلیم داده، مجملات بود که تفسیر و بیان آنها در شب قدر می آمد. و علی بن ابی طالب نیز همچنین بود که مجملات علم را دانسته بود و تفسیر آنها در شب های قدر می آمد؛ چنانچه آن علم با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و به همین طریق که از خدا تعلیم گرفته بود، به علی علیه السلام تعلیم داد.»

سائل عرض کرد که: آیا در مجملات تفسیری نبود؟ حضرت فرمود: «بلی، تفسیر بود، ولیکن جز این نیست که این تفسیر با امری بود که از جانب خدای تبارک و تعالی می آمد در شب های قدر به سوی پیغمبر و اوصیای او که چنین و چنین بکن، ایشان آن امر را دانسته

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۰۱

بودند ولیکن مأمور شدند که در آن، به چه کیفیت عمل کنند.»

سائل می گوید که: عرض کردم که: این را از برای من بیان فرما. حضرت فرمود که: «رسول خدا از دنیا نرفت، مگر در حالتی که حافظ مجمل علم و تفسیر آن بود.» عرض کردم که: پس آنچه در شب های قدر به او می رسید، علم چه چیز بود؟ حضرت فرمود که: «امر و آسانی در آنچه دانسته بود» (ملخص بیان تفسیر آن حضرت، آن که حضرت رسول، علم کلی داشت و در شب قدر تشخیص و تعیین آن می شد، و وضع می گردید که او را میسر می گردید که به مردم بفهماند. و داستان این، چون داستان متعلم است که علم را تعلیم می کند و می فهمد، ولیکن او را میسر نیست که آن را به غیر تعلیم دهد، امّا چون در ذهن او متعین شود به طور جزئیّت و به اطراف آن احاطه نماید، او را تعلیم غیر ممکن می شود).

سائل عرض کرد که: پس آنچه ایشان را در شب های قدر حادث می شود، علمی است غیر از آنچه پیش دانسته اند؟ حضرت فرمود که: «این از جمله آنهاست که پیغمبر و ائمه مأمورند به کتمان آن، و باید که به کسی نگویند و تفسیر آنچه را که از آن سؤال کردی، غیر از خدای عزوجل کسی نمی داند.» سائل عرض کرد که: آیا اوصیا می دانند آنچه را که پیغمبران ایشان نمی دانند؟ حضرت فرمود: «نه، زیرا که چگونه می شود که وصی غیر علم آنچه را که به سوی او وصیت شده، بداند.»

سائل عرض کرد که: آیا ما را می رسد که بگویم که: یکی از اوصیا می داند آنچه را که دیگری از ایشان نمی داند؟ حضرت فرمود: «نه، هیچ پیغمبری از دنیا نرفت، مگر آن که علمی که داشت، در جوف وصی او (که مراد از آن نفس ناطقه است) قرار گرفت. و جز این نیست که فرشتگان و روح، در شب قدر فرود می آیند، با آن حکمی که در میان بندگان، به آن حکم می شود.» سائل عرض کرد که: آیا این حکم را دانسته بودند؟ حضرت فرمود: «بلی، آن را دانسته بودند، ولیکن بر امضا و اجرای چیزی از آن استطاعت آن نداشتند تا آن که در شب های قدر، مأمور شوند که به چه کیفیت کار کنند تا سال آینده.»

سائل عرض کرد که: یا ابا جعفر، نمی توانم که این را انکار کنم. حضرت باقر علیه السلام فرمود که:

«هر که این را انکار کند، از ما نیست». سائل عرض کرد که: یا اباجعفر، مرا خبر ده که آیا پیغمبر را در شب‌های قدر چیزی می‌آمد که آن را ندانسته باشد؟ حضرت فرمود که: «حلال نیست تو را که از این سؤال کنی، اما علم آنچه بوده و آنچه خواهد بود. هیچ پیغمبری و وصیی

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۰۳

نمی‌میرد، مگر آن که وصیی که بعد از اوست، آن را می‌داند و اما این علم که تو از آن سؤال می‌کنی (که عبارت است از علم به خصوصیات شب قدر، از محتومیت آنچه محتوم نبوده و بدا) به درستی که خدای عزوجل ابا و امتناع فرموده از آن که، غیر از پیغمبران و اوصیا را بر آن مطلع گرداند».

سائل عرض کرد که: یا ابن رسول الله، چگونه بشناسم که شب قدر در هر سال می‌باشد؟

حضرت فرمود که: «چون ماه رمضان بیاید، سوره دخان را در هر شب، صد مرتبه بخوان. پس چون شب بیست و سیم بیاید، البته تو نظر خواهی کرد به سوی آنچه موجب تصدیق این باشد، که از آن سؤال کردی».

۹/۶۵۳. و راوی گفت که: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «هر آینه می‌بینید کسانی را که خدای عزوجل ایشان را مبعوث گردانیده برای بدبختی بر اهل ضلالت از لشکرهای شیاطین و ارواح ایشان، که بیشترند از آنچه می‌بینید، با خلیفه خدا که خدا او را مبعوث گردانیده از برای عدل و داد و صواب، که ظلم و خطا از او سر نزنند از فرشتگان».

به آن حضرت عرض شد که: یا اباجعفر، چگونه چیزی بیشتر از فرشتگان می‌باشد؟

فرمود: «چنانچه خدای عزوجل خواسته». سائل عرض کرد که: یا اباجعفر، اگر من، بعضی از شیعیان را به این حدیث، حدیث کنم، هر آینه آن را انکار می‌نمایند. حضرت فرمود که:

«چگونه این را انکار می‌کنند؟» عرض کرد که: می‌گویند که: فرشتگان، از شیاطین بیشترند.

حضرت فرمود: «راست گفתי. بفهم از من آنچه را که می‌گویم. به درستی که هیچ روز و شبی نیست، مگر آن که همه جنیان و شیاطین، پیشوایان ضلالت را زیارت و دیدن می‌کنند و به شماره ایشان از فرشتگان پیشوای هدایت را زیارت می‌کنند، تا آن که چون شب قدر بیاید، پس فرشتگان یا بعضی از ایشان در آن شب به سوی ولی امر (که امام است)، فرود آیند، خدا خلق کند، یا آن که آن حضرت فرمود که: خدای عزوجل مقدر گرداند از شیاطین، به شماره فرشتگان، بعد از آن ولی ضلالت را زیارت کنند و انواع دروغ به نزد او آورند، و او را به آنها رهنمایی کنند تا آن که شاید که این صاحب ضلالت، صبح می‌کند و می‌گوید که: چنین و چنین دیدم».

پس اگر از ولی امر از آنچه شیاطین به نزد او آورده‌اند، سؤال کند، هر آینه به او می‌گوید که:

تو شیطانی را دیده‌ای که تو را به چنین و چنین خبر داده، تا آن که بیان کند برای او بیانی که کافی

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۰۴

باب در بیان این که علم ائمه در شب ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۰۵

باشد و او را اعلام کند به آن گمراهی که ولی ضلالت به آن قرار و استقرار دارد. و به خدا سوگند، که هر که به شب قدر، تصدیق کند، باید که بداند، یا می‌داند که آن شب، از برای ما و مخصوص ما است؛ به جهت فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام در هنگامی که وفاتش نزدیک شد. که: این ولی و صاحب اختیار شما است بعد از من. پس اگر او را اطاعت کنید، راه راست یابید، ولیکن هر که به آنچه در شب قدر است ایمان نیاورد، انکار خواهد کرد، و هر که ایمان آورد به شب قدر، از کسانی که بر غیر اعتقاد ما هستند، جایز نیست که در ایمان تصدیق او کنند، مگر آن که اعتقاد کند که آن شب از برای ما است و هر که به

آن قائل نباشد، دروغ گوست.

به درستی که خدای عزوجل از این بزرگ‌تر است که امر را به ارواح و فرشتگان، به سوی کافر فاسقی فرود آورد. پس اگر بگویند به سوی خلیفه فرود می‌آید، آنچه خلیفه بر آن استقرار دارد از امور ریاست، همین گفته ایشان چیزی نیست که جواب داشته باشد (و لهذا حضرت نفی شیئت از آن فرموده، جواب از آن نفرمود). پس اگر بگویند که: چنان نیست که به سوی کسی فرود آید، پس ممکن نیست که چیزی فرود آید به سوی هیچ، که چیزی نباشد. و اگر از رهگذر بی‌فکری این را بگویند، زود باشد که قائل و معترف شوند که: این که گفته‌اند هیچ نیست، پس به حقیقت که گمراه شده‌اند؛ گمراهی دوری».

#### ۴۲. باب در بیان این که علم ائمه علیهم السلام در شب جمعه زیاد می‌شود

۱/۶۵۴. حدیث کردند مرا احمد بن ادریس قمی و محمد بن یحیی، از حسن بن علی کوفی، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن ایوب، از ابو یحیی صنعانی، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: آن حضرت به من فرمود که: «ای ابو یحیی، به درستی که ما را در شب‌های جمعه حالتی است از حالات، و شأن و عظمتی داریم که در سایر اوقات هفته نداریم». راوی می‌گوید که: عرض کردم که فدای تو گردم، آن شأنی که می‌فرمایی، چیست؟ حضرت فرمود که: «خدا اذن می‌دهد ارواح پیغمبران مردگان و ارواح اوصیای ایشان را که مرده‌اند، و روح وصیایی که در میانه شما است، با ارواح اوصیا و انبیا به سوی آسمان عروج می‌کنند و بالا می‌روند، تا آن که به عرش پروردگار خویش می‌رسند، پس هفت مرتبه به دور عرش می‌گردند، و در نزد هر پایه‌ای از پایه‌های عرش، دو رکعت نماز می‌کنند، بعد از آن خدا آن ارواح را به سوی بدن‌های اصلی (یا مثالی که در آنها بوده‌اند)، بر می‌گرداند. پس انبیا و

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۰۶

باب در بیان این که اگر علم ائمه زیاد ...

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۰۷

اوصیا صبح می‌کنند، و حال آن که مملوند از سرور و شادی، و وصیایی که در میان شما است صبح می‌کند و در علم او زیاد شده، مانند این جمع کثیر» (از انبیا و اوصیا).

۲/۶۵۵. محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر، از جعفر بن محمد کوفی، از یوسف ابزاری، از مفضل روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام روزی به من فرمود که: «ای ابو عبدالله»- / و پیش از آن مرا به کنیت نمی‌خواند- مفضل می‌گوید که: عرض کردم: لیبک، به خدمت تو ایستاده‌ام. فرمود که: «ما را در هر شب جمعه، سرور و شادی است». عرض کردم که: خدا سرور تو را زیاد کند و آن سروری که می‌فرمایی، چیست؟ فرمود که: «چون شب جمعه می‌شود، رسول خدا صلی الله علیه و آله به عرش می‌آید، و ائمه علیهم السلام با آن حضرت می‌آیند، و ما با ایشان می‌آییم، پس ارواح ما رد نمی‌شود به سوی بدن‌های ما، مگر با علمی که استفاده شده و اگر این نبود، ما بی‌علم می‌شدیم».

۳/۶۵۶. محمد بن یحیی، از سلمه بن خطاب، از عبدالله بن محمد، از حسین بن احمد منقری، از یونس، یا از مفضل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «هیچ شب جمعه نیست، مگر آن که دوستان خدا را در آن سروری است عظیم».

عرض کردم که: این سرور، چگونه است؟ فدای تو گردم، فرمود که: «چون شب جمعه می‌شود، رسول خدا صلی الله علیه و آله به عرش می‌رود، و ائمه نیز می‌روند، و من با ایشان می‌روم، پس بر نمی‌گردم، مگر با علمی که استفاده نموده‌ام و اگر این نبود، آنچه نزد من بود تمام می‌شد».



#### ۴۳. باب در بیان این که اگر علم ائمه علیهم السلام زیاد نمی‌شد آنچه در نزد ایشان بود تمام می‌شد

۱/۶۵۷. علی بن محمد و محمد بن حسن روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از صفوان بن یحیی که گفت: شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که می‌فرمود:

«جعفر بن محمد علیه السلام می‌فرمود که: اگر نه این بود که علم ما زیاد می‌شود، هر آینه بی‌علم می‌شدیم».

محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از صفوان، از امام موسی کاظم علیه السلام مثل این را روایت کرده است.

۲/۶۵۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد از ابن، از حسین بن سعید، از نصر بن

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۰۹

شَوید، از یحیی حلی، از ذریح مُحاریبی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ای ذریح، اگر نه این بود که علم ما زیاد می‌شود، هر آینه بی‌علم می‌شدیم».

۳/۶۵۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ثعلبه، از زراره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «اگر نه این بود که علم ما زیاد می‌شود، هر آینه بی‌علم می‌شدیم». زراره می‌گوید که: عرض کردم که: شما زیاد می‌شوید چیزی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را نداند؟ حضرت فرمود که: «آگاه باش که چون این علم به هم رسد، اول به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض می‌شود، بعد از آن بر ائمه، پس امر به سوی ما منتهی می‌شود». باب در بیان این که ائمه می‌دانند همه علوم را ...

۴/۶۶۰. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «نیست چیزی که از نزد خدای عزوجل بیرون آید، مگر آن که ابتدا می‌شود به رسول خدا صلی الله علیه و آله، بعد از آن به امیر المؤمنین علیه السلام، پس یک به یک از ائمه به ترتیب تا آن که آخر ما دانایان را اول ما نباشد».

#### ۴۴. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام می‌دانند همه علوم را که بیرون آید به سوی فرشتگان و پیغمبران و رسولان علیهم السلام

۱/۶۶۱. علی بن محمد و محمد بن حسن روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شَمون، از عبدالله بن عبدالرحمان، از عبدالله بن قاسم، از سَماعه، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی را دو علم است: یکی علمی است که فرشتگان و پیغمبران و رسولان خویش را بر آن مطلع گردانیده، پس آنچه فرشتگان و رسولان و پیغمبران خویش را بر آن مطلع ساخته، ما آن را دانستیم (یا خدا آن را به ما تعلیم داد)، و دیگر علمی است که مخصوص خود ساخته، پس چون خدا را در چیزی از آن بداند واقع شود، آن را به ما اعلام می‌فرماید، و اول عرض می‌شود بر امامانی که پیش از ما بوده‌اند».

علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از موسی بن قاسم و محمد بن یحیی، از عمرکی بن علی، همه از علی بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام مثل این را روایت کرده‌اند.

۲/۶۶۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید،

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۱۱

از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: «به درستی که خدای عزوجل را دو علم است: علمی است در نزد او که کسی از خلق خود را بر آن مطلع نساخته، و علمی است که آن را به سوی



فرشتگان و رسولان خویش افکنده. پس آنچه را که به سوی فرشتگان و رسولان خویش افکنده، به ما منتهی شده است». ۳/۶۶۳. علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از ضریس روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که خدای عزوجل را دو علم است: علمی است که آن را بذل و بخشش فرموده، و علمی است که آن را از خلائق پوشیده. اما آنچه بذل فرموده، چیزی نیست که فرشتگان و رسولان آن را بدانند، مگر آن که ما آن را می‌دانیم. و امّا آنچه از خلائق مستور است، آن علمی است که در نزد خدای عزوجل است در لوح محفوظ که چون بیرون آید نافذ و جاری است».

۴/۶۶۴. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از محمد بن اسماعیل، از علی بن نعمان، از سَیْدِ قَلَاء، از ابو ایوب، از ابوبصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدای عزوجل را دو علم است: علمی که غیر از او کسی آن را نمی‌داند، و علمی که آن را به فرشتگان و رسولان خویش تعلیم فرموده. پس آنچه را که به فرشتگان و رسولان خویش تعلیم فرموده، ما آن را می‌دانیم». باب نادری که ذکر غیب در آن است

#### ۴۵. باب نادری که ذکر غیب در آن است

۱/۶۶۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از مُعَمَّر بن خَلَّاد که گفت: مردی از اهل فارس، از امام موسی کاظم علیه السلام سؤال نمود و به آن حضرت عرض کرد که: شما غیب را می‌دانید؟ حضرت فرمود که: «امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: علم از برای ما گشایش به هم می‌رساند، پس می‌دانیم و از ما قبض و گرفته می‌شود، پس نمی‌دانیم. و فرمود که: غیب، راز خدای عزوجل است که خدا آن را پنهان به جبرئیل علیه السلام رسانید، و جبرئیل آن را پنهان به محمد صلی الله علیه و آله رسانید، و محمد آن را پنهان به هر که خدا می‌خواست رسانید».

۲/۶۶۶. محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رثاب، از سَدِیر صَیْرِفِی روایت کرده است که گفت: شنیدم از حُمران بن اَعِیْن که از

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۱۳

امام محمد باقر علیه السلام سؤال می‌کرد از قول خدای عزوجل: «بَدِیْعَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» (۱)، یعنی: «اوست که از نو پدید آورنده آسمان‌ها و زمین است» (یا پدید آورنده آسمان‌ها و زمین است).

حضرت باقر علیه السلام فرمود: «به درستی که خدای عزوجل، همه چیزها را اختراع فرمود به علم خویش، بر غیر مثال و صورتی که پیش از آن بوده باشد. پس آسمان‌ها و زمین‌ها را اختراع فرمود و آسمان‌ها و زمین‌هایی پیش از اینها نبود. آیا گوش نمی‌دهی به قول خدای تعالی که می‌فرماید: «وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» (۲)». حُمران به آن حضرت عرض کرد که: مرا خبر ده از خدای جلّ ذکرة: «عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا» (۳)، یعنی: «خداست دانای غیب و پوشیده‌ها، پس مطلع نگرداند بر غیب خویش یکی را». حضرت باقر علیه السلام به حُمران فرمود که: «إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ» (۴)، یعنی: مگر آن که را که پسندیده و برگزیده باشد از رسول و فرستاده خویش» (که مراد از آن، محمد است یا همه رسولان).

و حضرت فرمود: «به خدا سوگند، که محمد، از کسانی بود که خدا ایشان را برگزیده و پسندیده بود. و اما فرموده خدا که خدا، دانای غیب است، پس به درستی که خدای عزوجل داناست به آنچه از خلق او پنهان باشد، در حال تقدیر و قضای چیزی در علم خویش، پیش از آن که آن را خلق کند و پیش از آن که آن را به فرشتگان برساند. ای حُمران، این که مذکور شد، علمی است که موقوف است در نزد خدا، که مشیت در آن به سوی او مَفْوُض است، پس آن را حکم می‌فرماید و به جا می‌آورد، هرگاه خواسته باشد. و از برای آن جناب در آن، بدا می‌شود، پس آن را مُمَضَى نمی‌دارد. و اما آن علمی که به آن تقدیر می‌فرماید و آن را به جا

می آورد و مُمضی می دارد، آن علمی است که به سوی رسول صلی الله علیه و آله منتهی شده، بعد از آن به سوی ما». ۳/۶۶۷. احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از عبّاد بن سلیمان، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از سدید روایت کرده است که گفت: من و ابوبصیر و یحیی بزّاز و داود بن کثیر، در مجلس امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودیم که ناگاه آن حضرت به سوی ما بیرون آمد و کسی آن حضرت را به خشم آورده بود، چون در جای خود نشست، فرمود: «زهی تعجّب از گروهی چند که گمان می کنند که ما غیب را می دانیم، و غیب را نمی داند مگر خدای عزّوجلّ».

(۱). بقره ۱۱۷.

(۲). هود، ۷.

(۳). جن، ۲۶.

(۴). جن، ۲۷.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۱۵

هر آینه قصد کردم که کنیز خود فلانه را بزنم، از من گریخت، پس من ندانستم که آن کنیز در کدام یک از اطاق‌های خانه پنهان است».

سدیر می گوید که: چون حضرت از جای خویش برخاست و در منزل خود تشریف برد، من و ابوبصیر و میسر بر آن حضرت داخل شدیم و عرض کردیم که: فدای تو گردیم، از تو شنیدیم که در باب کنیز خویش چنین و چنین می فرمودی، ما می دانیم که علم بسیاری را می دانی، و تو را به علم غیب نسبت نمی دهیم. سدیر می گوید که: حضرت فرمود که: «ای سدیر آیا قرآن را نخوانده‌ای؟» عرض کردم که: خوانده‌ام. فرمود که: «آیا در آنچه از کتاب خدای عزّوجلّ خواندی، این را یافتی که: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» (۱)». سدیر می گوید که: عرض کردم که فدای تو گردم، این را خوانده‌ام. فرمود که:

«آیا آن کسی که چیزی از علم کتاب در نزد او بوده، شناختی که کیست و آیا دانستی که چقدر از علم کتاب در نزد او بوده است؟»

سدیر می گوید که: عرض کردم که: مرا به آن خبر ده. حضرت فرمود که: «آنچه دانسته بود، به قدر قطره‌ای از آب بود نسبت به بحر اخضر (آن دریای سیاه است و نامیدن آن دریا به این اسم، به جهت سیاهی آب آن و دوری تک آن است و مراد از آن-چنان که گفته‌اند- دریای محیط است و اهل هیئات، آن را خلیج و شعبه‌ای از خلیج‌های بحر اعظم می دانند و بعضی از اهل لغت گفته که بحر اخضر، نام دریای عظیم است). پس این علم، (یعنی: علم آصف) چقدر می باشد، نسبت به علم همه کتاب؟» سدیر می گوید که: عرض کردم که: فدای تو گردم، این علم چه بسیار کم است؟ حضرت فرمود که: «ای سدیر، این علم چه بسیار است؛ زیرا که خدای عزّوجلّ آن را نسبت داده به سوی علمی که من تو را به آن خبر می دهم (یا آصف را نسبت داده به آن علم که تو را در کتاب خویش به اثر آن خبر داده که به واسطه آن، تخت بلقیس را در زمان کمی با دوری مسافت به نزد حضرت سلیمان حاضر ساخت). ای سدیر، آیا در آنچه از کتاب خدای عزّوجلّ خوانده‌ای، این را نیز یافته‌ای که: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (۲)».

سدیر می گوید که: عرض کردم که: فدای تو گردم، این را خوانده‌ام. فرمود که: «پس

(۱). نمل، ۴۰.

(۲). رعد، ۴۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۱۷

کسی که علم همه کتاب در نزد او باشد، فهمش بیشتر است، یا آنکه در نزد او علم بعضی از کتاب باشد؟» عرض کردم: نه، بلکه آن کس که علم همه کتاب در نزد او باشد، فهمش بیشتر است. پس حضرت به دست خود به سینه خویش اشاره فرمود و دو مرتبه فرمود: «به خدا سوگند، که علم همه کتاب در نزد ما است».

۴/۶۶۸. احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از احمد بن حسن بن علی، از عمرو بن سعید، از مصدق بن صدقه، از عمار ساباطی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از امام که آیا غیب را می‌داند؟ فرمود: «نه، ولیکن هرگاه خواسته باشد که چیزی را بداند، خدا آن را به او اعلام فرماید». باب در بیان این که ائمه هرگاه خواسته ...

#### ۴۶. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام هرگاه خواسته باشند بدانند (می‌دانند، یا) به ایشان تعلیم (یا اعلام) می‌شود (بنابر اختلاف نسخ کافی و احتمالی که در لفظ عنوان می‌رود)

۱/۶۶۹. علی بن محمد و غیر او، از سهل بن زیاد، از ایوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از ابن مُسکان، از بدر بن ولید، از ابوالربیع شامی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «به درستی که امام، چون خواهد که بداند (می‌داند، یا) تعلیم او می‌شود».

۲/۶۷۰. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از ابن مُسکان، از بدر بن ولید، از ابوالربیع، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که امام، چون خواهد که بداند، به او اعلام می‌شود». باب در بیان این که ائمه می‌دانند که کی می‌میرند، و ...

۳/۶۷۱. محمد بن یحیی، از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر، از عمرو بن سعید مدائنی، از ابوعبیده مدائنی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «چون امام اراده کند که چیزی را بداند، خدا آن را به او اعلام کند».

#### ۴۷. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام می‌دانند که کی می‌میرند، و بیان این که ایشان نمی‌میرند مگر به این که خود آن را اختیار کنند

۱/۶۷۲. محمد بن یحیی، از سلمه بن خطاب، از سلیمان بن سَماعه و عبدالله بن محمد، از عبدالله بن قاسم بطل، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۱۹

که: «هر امامی که نمی‌داند او را چه می‌رسد، و بازگشت و مآل امر او به سوی چه خواهد بود، چنین امامی حجت نیست از برای خدا بر خلائق».

۲/۶۷۳. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از حسن بن محمد بن بشار روایت کرده است که گفت: شیخی از سَنّیان، که از اهل قطیعه الزّبیع بود «۱» در بغداد، مرا خبر داد و از کسانی بود که از ایشان نقل می‌شد (یعنی: از معتبرین و عدول بود که مردم بر او اعتماد داشتند و از او روایت می‌کردند) و محمد می‌گوید که: آن شیخ، به من گفت که: دیدم بعضی از آنان را که شیعیان به فضل ایشان قائل‌اند از اهل بیت پیغمبر، پس هرگز مثل او را در فضل و عبادتی که داشته ندیدم. به آن شیخ گفتم که: که را دیدی؟ و او را چگونه دیدی؟ گفت که: ایام سندی بن شاهک ما را جمع نمود (یا در ایام او ما را جمع کردند) و ما هشتاد مرد بودیم از مشاهیر و اعیان که به سوی خیر و خوبی منسوب بودیم (که همه کس ما را به خوبی یاد می‌کردند)، بعد از آن ما را بر موسی بن جعفر علیه السلام داخل کردند، پس سندی به ما گفت که: ای جماعت معتبرین، به سوی این مرد نظر کنید و ببینید که آیا آسیبی به او رسیده؟

زیرا که مردم گمان می‌کنند که نسبت به او بدی و ناخوشی شده که موجب هلاک و تلف اوست، و در این باب بسیار سخن می‌گویند، و این منزل و فرش اوست که می‌بینید، و بر او توسعه داده‌ایم و تنگ‌گیری نمی‌کنیم، و امیر المؤمنین (یعنی: هارون الرشید) نسبت به او بدی و ناخوشی را اراده ندارد، و او را برای همین نگاه داشته که بیاید و با امیر المؤمنین گفت‌وگو کند و صحبت بدارد، و اینک همان است که می‌بینید، صحیح و سالم نشسته و هیچ ناخوشی ندارد، و در تمام امور خویش، توسعه دارد (که در هیچ باب، بر او تنگ‌گیری نشده)، پس از او بپرسید.

آن شیخ گفت که: در تمام مجلس قصد و همت ما مصروف بود در نظر کردن به سوی آن مرد و به سوی فضل و آثار خیر و خوبی و نجات که در او ظاهر بود و ما را قصدی و همتی غیر از این نبود. پس موسی بن جعفر علیه السلام فرمود که: «اما آنچه ذکر کرد از توسعه و آنچه مانند آن باشد، بر آن وضعی است که ذکر کرد، مگر این که من شما را خبر می‌دهم. ای گروه، که مرا زهر خورانیده‌اند در هفت دانه خرما، و من فردا (محتضر می‌شوم یا) رنگم سبز می‌شود، و پس فردا می‌میرم».

(۱). محلی است در بغداد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۲۱

آن شیخ گفت: پس نظر کردم به سوی سندی بن شاهک، دیدم که مضطرب است و مانند شاخه درخت خرما می‌لرزد.

۳/۶۷۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابی جمیل، از عبدالله بن امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا برادرم، از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام که: «در شبی که حضرت علی بن الحسین علیه السلام از دنیا رحلت نمود، و روح مطهرش در آن قبض شد، شربتی به نزد آن حضرت آوردند، امام محمد باقر علیه السلام عرض کرد که:

ای پدر بزگوار، این شربت را بنوش. حضرت فرمود که: ای فرزند عزیز من، به درستی که امشب، شبی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن از دنیا رفته است».

۴/۶۷۵. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن عبدالحمید، از حسن بن جهم روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: امیر المؤمنین علیه السلام کشنده خویش را می‌شناخت، و شبی را که در آن کشته می‌شد و موضعی را که در آن شهید می‌گردید، می‌دانست؟ با آن که چون بانگ و فریاد مرغابیانی را که در خانه بودند، شنید، فرمود که: «اینها فریاد کنندگان چنداند که نوحه کنندگان از پی ایشان خواهند بود». و قول ام کلثوم که به آن حضرت عرض نمود که: کاش امشب نماز را در اندرون خانه به جا می‌آورد و غیر از خود کسی را امر می‌فرمودی که با مردم نماز کند. پس آن حضرت ابا و امتناع فرمود که تمنای ام کلثوم را به عمل آورد، و در آن شب، بسیار از خانه بیرون می‌رفت و داخل می‌شد بی سلاح و حربه، و حال آن که آن حضرت علیه السلام می‌دانست که ابن ملجم - لعنه الله - کشنده اوست با شمشیر. گویا آنچه کرد از جمله چیزهاست که تعرض و توجه آن جائز نبود (و در بعضی از نسخ کافی، چنین است که خوش نبود و در بعضی، این است که حلال نبود، یا وقت آن نیامده بود و همه در اصل مقصود راوی شریکند که آنچه از حضرت سر زد، خلاف تقیّه و حفظ نفس بود).

پس حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: «اینها اتفاق افتاد، ولیکن آن حضرت در آن شب مخیر شده بود (یعنی در ماندن میان دنیا و رفتن به سوی رفیق اعلی)، تا امضای تقدیرات خدای عزوجلّ به عمل آید» (چه، آن حضرت از دنیا به تنگ آمده بود و به محض تخییر به اسقاط وجوب حفظ نفس، یقین است که اختیار شهادت می‌فرمود؛ چنانچه در روایت وارد شده که در شبی که در صبح آن ضربت خورد، در صحرای نجف اشرف با خدای تعالی

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۲۳

مناجات می نمود، و از جمله آنچه می گفت این بود که: «مرا نمانده است، مگر یک چیز که انتظار می برم که این ملجم مرادی بیاید و آن را به عمل آورد. خداوندا، شقاوت او را نزدیک گردان و مرا به سعادت شهادت برسان. خداوندا، پیغمبر تو مرا وعده داده بود که هر گاه من از تو لقای تو را سؤال کنم، تو مرا به لقای خود برسانی. خداوندا، از دنیا به تنگ آمده ام و سعادت لقای تو را می خواهم».

و در بعضی از نسخ کافی، به جای خیر که ترجمه و شرح آن مذکور شد، خیر به حای حطی واقع شده و معنی آن، این است که در آن شب، متخیر و سرگشته بود، امّا نه حیرتی که اهل دنیا در امور خویش دارند، بلکه حیران جمال خدا که در نظر انورش جلوه نموده بود که دیده آن حضرت را از جا به در آورده بود با دیدن امور آخرت و ارواح مقریین ملاء-اعلی که به استقبال روح آن حضرت و غیر او و از اوصیا می آیند، که وصی را بالکلّیه متوجّه عالم بالا می نمایند، که به هیچ وجه، متلفت دنیا و امور آن نباشد. و در بعضی از نسخ حین با حاء حطی و نون کلمن واقع شده، و آن، مشتق است از حین به کسر حا، که به معنی زمان است. و ممکن است که از حین به فتح حا باشد که به معنی هلاکت و مردن است، و معنی آن این می شود که: وفات آن حضرت در آن شب مقدر شده بود، و تقدیر خدا البته جاری می گردید.

و در بعضی از نسخ جبن، و جیم و بای ابجد واقع شده که از جبن بر وزن قفل باشد، و آن به معنی ترس و بی دلی است، یعنی: که آن حضرت در آن شب بی دل شده بود و می ترسید و اگرچه در حدیث وارد شده که چون امّ کلثوم دختر آن حضرت رضی الله عنه احوال آن حضرت را مشاهده نمود و بی آرامی او را دید، و عرض کرد که: ای پدر، چرا امشب خواب بر تو حرام گردیده و استراحت نمی فرمایی؟ فرمود که: «ای دختر، با شجاعان بسیار جنگ کرده ام و خود را به احوال عظیم افکنده ام و هرگز رعبی و ترسی در دلم به هم نرسیده و امشب بسیار ترسانم». ولیکن با علّت امضای تقدیر و آنچه پیش از آن است، در ظاهر نمی سازد، مگر به اعانتی که به آن منضمّ شود.

و در بعضی از نسخ غیر این چهار وجه نیز واقع شده، ولیکن علی الظاهر آنچه در نسخه اول است، صحیح تر است به قرینه عنوان باب و احادیثی که بعد از این می آید).

۶۷۶/۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از بعضی از اصحاب ما، از امام موسی

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۲۵

کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدای عزّوجلّ بر شیعیان غضب کرد بعد از آن مرا مخیر گردانید در میان هلاک نفس خودم، یا ایشان. پس- به خدا سوگند که- من ایشان را به جان خویش نگاهداری نمودم» (که اختیار هلاک خویش کردم تا آسیبی به ایشان نرسد).

۶۷۷/۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از وشاء، از مسافر روایت کرده است که گفت: حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام به او گفت که: «ای مسافر، ماهیان در این چشمه بسیارند؟» عرض کرد: آری، فدای تو کردم. حضرت فرمود که: «دیشب رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم، و آن حضرت می فرمود که: یا علی، آنچه در نزد ما است، از برای تو بهتر است».

۶۷۸/۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از وشاء، از احمد بن عائذ، از ابو خدیجه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در نزد پدرم امام محمد باقر علیه السلام بودم در روزی که در آن وفات فرمود و مرا وصیت نمود به چیزی چند در باب غسل و در خصوص کفن و در امر دخول آن حضرت در قبر. عرض کردم که: ای پدر بزرگوار، به خدا سوگند که از آن زمان که بیمار شدی، هیچ روز تو را از امروز بهتر ندیدم، و اثر مردن را در تو نمی بینم».

فرمود که: ای فرزند عزیز من، آیا نشنیدی که علی بن الحسین علیه السلام از پس دیوار آواز می داد که:

یا محمد بیا و تعجیل کن». باب در بیان این که ائمه آنچه را که بوده و ...

۸/۶۷۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از عبدالملک بن اعین، از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «خدای عزوجل اسباب یاری را بر امام حسین علیه السلام فرو فرستاد، به مرتبه‌ای که ما بین آسمان و زمین از فرشتگان پر شد. بعد از آن حضرت مخیر شد در میان این که هر یک از نصرت، یا لقای خدا را که می‌خواهد، اختیار کند. پس آن حضرت، لقای خدای عزوجل را اختیار کرد».

#### ۴۸. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام آنچه را که بوده و آنچه خواهد بود می‌دانند، و بیان این که چیزی بر ایشان پوشیده و پنهان نمی‌باشد - صلوات الله علیهم -

۱/۶۸۰. احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابراهیم بن اسحاق احمر، از عبدالله بن حماد، از سیف تمار روایت کرده‌اند که گفت: با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودیم در حجر اسماعیل و ما گروهی بودیم از شیعیان، حضرت فرمود که:

«جاسوسی متوجه ما است». به طرف راست و چپ نظر کردیم و کسی را ندیدیم. عرض

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۲۷

کردیم که: جاسوسی را نمی‌بینیم که متوجه ما باشد. حضرت سه مرتبه فرمود که: «سوگند به پروردگار کعبه و پروردگار بئیه (یعنی: کعبه) که اگر در میان خضر و موسی می‌بودم، هر آینه ایشان را خبر می‌دادم به این که من از ایشان دانانترم، و هر آینه ایشان را خبر می‌دادم به آنچه در دست ایشان نبود و آن را نمی‌دانستند؛ زیرا که به موسی و خضر، عطا شده بود علم آنچه پیش از ایشان بود و به ایشان علم آنچه هست و آنچه خواهد بود تا قیامت بر پا شود، عطا نشده بود و ما آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله میراث برده‌ایم، و همه آن به طریق وراثت به ما رسیده».

۲/۶۸۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از یونس بن یعقوب، از حارث بن مغیره و چند نفر از اصحاب ما که از جمله ایشانند:

عبدالاعلی و ابو عبیده و عبدالله بن بشر خثعمی که شنیدند از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «من آنچه را که در آسمان‌ها و آنچه را که در زمین است می‌دانم، و آنچه در بهشت است می‌دانم، و آنچه در جهنم است می‌دانم، و آنچه بوده و آنچه خواهد بود می‌دانم». راوی می‌گوید که: پس حضرت اندک زمانی درنگ فرمود و دید که آن سخن بر کسانی که این را از او شنیدند، گران آمد، پس فرمود که: «این را از کتاب خدای عزوجل دانستم. به درستی که خدای عزوجل می‌فرماید که: «تَبَيَّنَّا لِكُلِّ شَيْءٍ» «۱»؛ در آن بیان هر چیزی هست».

۳/۶۸۲. علی بن محمد، از سهل، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از عبدالکریم، از جماعه بن سعد خثعمی (چنان که در نسخ کافی است، و جعفری، چنانچه در کتب رجال است) روایت کرده است که گفت: مفضل در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بود، پس به آن حضرت عرض نمود که: فدای تو گردم، آیا خدا اطاعت بنده‌ای را بر تمام بندگان خود واجب می‌گرداند با آن که خبر آسمان را از او پوشیده و پنهان دارد؟ حضرت فرمود: «نه، خدا از این کریم‌تر و رحیم‌تر و مهربان‌تر است که اطاعت بنده‌ای را بر بندگان واجب گرداند، بعد از آن که خبر آسمان را از او در هر صبح و شام پوشیده دارد».

۴/۶۸۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابن رثاب، از ضریس کُنَاسی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود- و در نزد آن حضرت گروهی از اصحابش بودند- که: «تعجب دارم از گروهی که ما را دوست می‌دارند،



(۱). نحل، ۸۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۲۹

و ما را ائمه قرامی دهند، و اعتقاد به امامت ما دارند، و وصف می کنند که اطاعت ما بر ایشان واجب است، مانند وجوب اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله، بعد از آن، حجت خویش را می شکنند و باطل می کنند و با خویش خصومت می کنند، به واسطه ضعف دل‌ها و عقول ایشان. پس حق ما را کم می کنند و عیب می کنند بر آن که خدای تعالی او را برهان و دلیل قاطع از برای شناخت ما چنانچه باید و مسلم داشتن امر ما عطا فرموده، و بر او طعن می زنند که اعتقاد کرده به دانش ما به آنچه بوده و خواهد بود. آیا اعتقاد می کنید که خدای تبارک و تعالی اطاعت دوستان خود را بر بندگان خود واجب گرداند، بعد از آن، خبرهای آسمان‌ها و زمین را از ایشان پوشیده و پنهان دارد، و ماده علم را از ایشان قطع کند در آنچه بر ایشان وارد می شود از آنچه قوام دین ایشان در آن است که دین بی آن بر پا نشود و منسّق و منتظم نگردد؟».

حُمران به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، مرا خبر ده از آنچه اتفاق افتاد از امر قیام علی بن ابی طالب و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و خروج و قیام ایشان به دین خدای عزّ ذکره و آنچه به ایشان رسید از این که رؤسای اهل کفر و شیاطین انس، ایشان را کشتند، و بر ایشان ظفر یافتند، به مرتبه‌ای که مقتول و مغلوب شدند. امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «ای حُمران، به درستی که خدای تبارک و تعالی چنان بود که این را بر ایشان مقدر کرده بود، و قضا و امضای آن به عمل آمده بود، و آن را بر سبیل امتحان واجب گردانیده بود، بعد از آن، آن را جاری ساخت. پس علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام به سبب پیشی گرفتن علمی از جانب رسول خدا به امر دین و جهاد قیام نمودند، و هر که از ما ساکت شد، به سبب همین علم ساکت شد (حاصل آن که قیام و قعود و نطق و سکوت ما ائمه، به امر خدا و رسول است و در جمیع امور خویش تابع ایشانیم، و از پیش خود امری از ما سر نمی‌زند).

ای حُمران، اگر ایشان در آن زمان که فرود آمد بر ایشان، آنچه فرود آمد از امر خدای عزّوجلّ و غالب گردانیدن جماعت طاغوت که در عصیان خدا کوتاهی نمی‌کردند بر ایشان، از خدای عزّوجلّ سؤال می‌کردند که این بلا را از ایشان دفع کند و در بر طرف کردن این جماعت طاغوت بر آن جناب مبالغه می‌کردند، و در این باب ایستادگی می‌نمودند، و رفتن پادشاهی ایشان را خواهش می‌نمودند، البته ایشان را اجابت می‌فرمود، و آن بلا را از ایشان دفع می‌نمود، و نمی‌گذاشت که به ایشان برسد، و به سر آمدن مدّت این جماعت طاغوت و تمام شدن پادشاهی ایشان، سریع‌تر بود از زمانی که رشته مروارید و غیر آن از هر چه در

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۳۰

باب در بیان این که خدای عزّوجلّ هیچ علمی را ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۳۱

رشته کشیده باشد پاره شود، و آن رشته کشیده پراکنده شود.

ای حُمران، آنچه به ایشان رسید، به جهت گناهی نبود که به جا آورده باشند، و نه به جهت معصیتی که در آن با خدا مخالفت کرده باشند، ولیکن اینها به جهت درجات و کرامتی از جانب خدای عزّوجلّ بود که خواست به آنها برسند، پس باید که مذهب‌های فاسد و گمان‌های بد در حق ایشان تو را به راهی که کج باشد، نبرد».

۵/۶۸۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از هشام بن حکم روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را در منا از پانصد مسأله از علم کلام سؤال کردم، پس شروع می‌کردم که بگویم که متکلمین چنین و چنین می‌گویند که حضرت می‌فرمود: «که چنین و چنین بگو». عرض کردم: که فدای تو گردم، این حلال و حرامی که هست، می‌دانم که تو صاحب آنی، و می‌دانم که به آن، از همه مردمان داناتری، و این مسائل که من عرض کردم، علم کلام است. حضرت به من فرمود که: «ای هشام،



آیا خدای تبارک و تعالی بر خلق خود حجت را تمام می‌کند به حجتی که هر چه خلق به آن محتاج باشند در نزد او نباشد؟».

۶/۶۸۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عمر بن عبد العزیز، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «نه، به خدا سوگند عالمی (یعنی: امامی) هرگز جاهل نمی‌باشد که به چیزی عالم و به چیزی جاهل باشد». بعد از آن فرمود که: «خدا از این جلیل‌تر و عزیزتر و کریم‌تر است که واجب گرداند اطاعت بنده‌ای را، که خبر آسمان و زمین خویش را از او می‌پوشد»، پس فرمود که: «این خبر از او پوشیده نمی‌شود» (یا خدا این را از او نمی‌پوشاند).

#### ۴۹. باب در بیان این که خدای عزوجل هیچ علمی را به پیغمبر صلی الله علیه و آله خود تعلیم نفرمود، مگر آن که او را امر فرمود که آن را به امیر المؤمنین علیه السلام تعلیم نماید، و بیان این که شریک آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در علم بود

۱/۶۸۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از عبدالله بن سلیمان، از حرمان بن اعین، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «جبرئیل علیه السلام دو انار به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از آنها را شکافت و تناول فرمود و دیگری را دو نصف کرد و نصفی را خود تناول فرمود، نصف دیگر را به علی علیه السلام داد تا تناول فرمود.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۳۳

بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود که: ای برادر من، آیا می‌دانی که این دو انار چه بود؟ علی علیه السلام عرض کرد: نه، پیغمبر فرمود: اما انار اول، پیغمبری بود که تو را در آن بهره‌ای نیست و اما انار دیگر، علم بود که تو در آن شریک منی».

حرمان می‌گوید که: به حضرت عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد، چگونه می‌شود که علی علیه السلام شریک آن حضرت باشد در علم؟ حضرت فرمود که: «خدا هیچ علمی را به محمد صلی الله علیه و آله تعلیم نفرمود، مگر آن که او را امر فرمود که: آن را به علی علیه السلام تعلیم کند».

۲/۶۸۷. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد با دو انار بهشت، و هر دو را به پیغمبر داد. پیغمبر یکی از آنها را تناول فرمود، و دیگری را نصف نمود و نصف آن را به علی علیه السلام عطا فرمود، و آن حضرت آن را تناول نمود. پیغمبر فرمود که: یا علی، اما انار اول که من آن را خوردم، پیغمبری است که تو را در آن بهره‌ای نیست، و اما انار دیگر، علم است که تو در آن شریک منی».

۳/۶۸۸. محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از محمد بن عبد الحمید، از منصور بن یونس، از ابن اذینه، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «جبرئیل علیه السلام بر محمد صلی الله علیه و آله فرود آمد با دو انار بهشت، علی علیه السلام آن حضرت را ملاقات کرد و عرض کرد که: این دو انار چیست که در دست تو است؟ فرمود که: اما این انار، پیغمبری است که تو را در آن بهره‌ای نیست و اما این انار، علم است. بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله، آن انار را شکافت و دو نصف کرد و یک نصف آن را به علی علیه السلام عطا فرمود و نصف دیگر را رسول خدا صلی الله علیه و آله خود برداشت. پس فرمود که: تو شریک منی در علم و من در آن شریک توام. و به خدا سوگند، که رسول خدا صلی الله علیه و آله ندانست یک حرف را از آنچه خدای عزوجل به او تعلیم کرد، مگر آن که آن را به علی علیه السلام تعلیم کرد، بعد، از آن، علم به سوی ما منتهی شد». پس دست خود را بر سینه خویش گذاشت. باب در بیان جهات و وجوه علوم ائمه

۱/۶۸۹. محمد بن يحيى، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعيل، از عمويش حمزة بن بريع، از علي سائي، از ابوالحسن اول حضرت امام موسي كاظم عليه السلام روايت کرده تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۱، ص: ۸۳۵ است كه گفت: آن حضرت فرمود كه: «نهایت و غایت رسیدن علم ما بر سه وجه است: گذشته و آینده و آنچه حادث و متجدد می شود آناً فآناً.»

اما آنچه گذشته، از برای ما تفسیر و بیان شده، و اما آینده و آنچه آمدنش بر سیل حتم و وجوب باشد كه در مستقبل واقع شود، نوشته شده (یعنی: در جفر و جامعه و غیر آن) و امّا آنچه در حال حادث می شود، انداختنی است در دل ها و دمیدنی است در گوش ها» (یعنی: در هر زمان در دل ما می افتد و فرشته در گوش ما می گوید كه چنین و چنین اتفاق افتاد كه تمام حوادث به طریق الهام و تحدیث می دانیم). و حضرت فرمود كه: «این علم، از همه علوم ما افضل است و هیچ پیغمبری بعد از پیغمبر ما نیست.»

۲/۶۹۰. محمد بن يحيى، از احمد بن ابی زاهر، از علي بن موسي، از صفوان بن يحيى، از حارث بن مغیره از امام جعفر صادق عليه السلام روايت کرده است كه گفت: به آن حضرت عرض كردم كه: مرا خبر ده از علم عالم شما. فرمود كه: «از راه وراثت است از رسول خدا صلی الله عليه و آله، و از علي عليه السلام». حارث می گوید كه: عرض كردم كه: ما يكديگر را حدیث می كنیم كه علم در دل های شما افكنده می شود و در گوش های شما دمیده می شود (و در بعضی از نسخ كافی به جای شما، ایشان است و هر دو، به يك معنی است و اختلاف در خطاب و غیبت به اعتبار خطاب و حكایت است). حضرت فرمود كه: «یا این» (یعنی: علم ما بر دو قسم است: یکی به طریق وراثت از رسول و علی؛ و دیگری، به طریق الهام و تحدیث).

۳/۶۹۱. علي بن ابراهيم، از پدرش، از آن كه او را حدیث کرده، از مفضل بن عمر روايت کرده است كه گفت: به امام موسي كاظم عليه السلام عرض كردم كه: از امام جعفر صادق عليه السلام روايت به ما رسیده كه آن حضرت فرمود كه: «علم ما گذشته و نوشته و زدنی است در دل ها و دمیدنی است در گوش ها». حضرت فرمود: «امّا گذشته، آن چیزی است كه تقدّم یافته از علم ما، و اما نوشته، آن چیزی است كه ما را می آید، و اما زدن در دل ها، الهام است كه خدا آن را در دل ما می اندازد، و اما دمیدن در گوش ها، كار فرشته است كه در گوش ما می گوید.»

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۱، ص: ۸۳۶

باب در بیان این كه اگر مردم بر ائمه می پوشیدند و ...

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۱، ص: ۸۳۷

## ۵۱. باب در بیان این كه اگر مردم بر ائمه عليهم السلام می پوشیدند و سخن ایشان را فاش نمی كردند، هر آینه هر فردی را به آنچه برای او و بر او بود، خبر می دادند

۱/۶۹۲. چند نفر از اصحاب ما روايت کرده اند، از احمد بن محمد، از حسين بن سعيد، از فضالة بن ايوب، از ابان بن عثمان، از عبدالواحد بن مختار كه گفت: امام محمد باقر عليه السلام فرمود كه: «اگر زبان های شما را بندها می بود، هر آینه حدیث می كردم هر مردی را به آنچه باعث نفع و موجب ضرر او باشد» (و بند زبان داشتن، كنایه است از آن كه آنچه می شنود، به کسی نگوید).

۲/۶۹۳. و به همین اسناد، از احمد بن محمد، از ابن سنان، از عبدالله بن مسكان روايت است كه گفت: شنیدم از ابوبصیر كه می گفت: به امام جعفر صادق عليه السلام عرض كردم كه: از كجا به اصحاب علي عليه السلام رسید آنچه به ایشان رسید با دانش ایشان به مرگ ها و بلاهای خویش (و مراد از آن، امور غریبه ای است كه حضرت ایشان را به آن خبر داده بود، در حالی كه زائد بر آن، علم به مرگ و بلاي خویش داشتند. و بعضی گمان کرده اند كه مراد، استبعاد سائل است كه با وجود علم به مرگ و بلا

چگونه رسيد به ايشان آنچه رسيد. حضرت فرمود كه: «از بدى خود ايشان بود». و عنوان و آخر حديث، هر دو، دلالت بر ردّ اين توهّم مى‌كنند. و مراد از اصحاب آن حضرت، خواصّ اصحاب‌اند كه قابل اين علوم بودند). ابوبصير مى‌گويد كه: پس آن حضرت مرا جواب فرمود مانند كسى كه به خشم آمده باشد و فرمود كه: «اين امر از كه بود؟» و خود جواب خويش را فرمود و فرمود كه: «از خود ايشان بود» (و بنا بر بعضى از نُسَخ از كه بود اين امر، مگر از خودشان، يعنى: چيزى چند در ايشان بود كه باعث قابليت تعليم ايشان بود). ابوبصير مى‌گويد كه عرض كردم كه: چه چيز تو را منع مى‌كند از اظهار آنچه على عليه السلام بر اصحاب خود اظهار فرمود، فدائى تو كردم؟ حضرت فرمود كه: «اين درى است كه بسته شده بود، مگر آن كه حسين بن على عليه السلام چيز كمى را از آن گشود». بعد از آن فرمود كه: «اى ابا محمد، به درستي كه آن گروه، بندها بر دهان‌هاى ايشان بود».

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۱، ص: ۸۳۸

باب در بيان تفويض به سوى رسول خدا و ...

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۱، ص: ۸۳۹

## ۵۲. باب در بيان تفويض به سوى رسول خدا صلى الله عليه وآله و به سوى ائمه عليهم السلام در امر دين «۱»

۱/۶۹۴. محمد بن يحيى، از احمد بن ابى زاهر، از على بن اسماعيل، از صفوان بن يحيى، از عاصم بن حميد، از ابواسحاق نحوى روايت کرده است كه گفت: بر امام جعفر صادق عليه السلام داخل شدم، پس شنيدم از آن حضرت كه مى‌فرمود: «به درستي كه خداى عزوجلّ پيغمبر خويش را ادب كرد، و آنچه را كه داعى بود به محامد از اعمال صالحه و اخلاق فاضله، به آن حضرت تعليم فرمود؛ در حالى كه بر دوستى آن حضرت صلى الله عليه وآله قائم بود (يا آن حضرت بر دوستى آن جناب - تقدّس و تعالى - قرار و استقرار داشت). پس فرمود: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقِي عَظِيمٍ» (۲)، يعنى: «و به درستي كه تو هر آينه بر خو و عادت بزرگى استقرار دارى» (كه كسى غير تو بر آن نيست). بعد از آن، به وى تفويض نمود، پس آن جناب - عزوجلّ - فرمود: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (۳) (و آيه در باب اختلاف حديث مذكور شد) و نيز خداى عزوجلّ فرموده: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (۴) بعد از آن، حضرت صادق عليه السلام

(۱). تفويض در لغت، به معنى كار را به كسى وا گذاشتن است، و ظاهر عنوان اين است كه كلينى به تفويض قائل باشد، كه خدا امر دين را به پيغمبر و ائمه عليهم السلام وا گذاشته باشد، كه به هر چه خواهند حكم كنند، و جليل علما از اين ابا دارند. و آنچه گمان فقير است، اين است كه اگر مراد آنان كه به تفويض قائل نيستند، آن است كه نمى‌شود كه امر دين به رسول مفوض باشد از جانب خدا، غلط است؛ زيرا كه چه فرق است در ميان آن كه خدا به رسول خويش در هر واقعه‌اى وحى فرمايد كه حكم اين واقعه، اين است، يا بر طريقه عموم و اجمال به او وحى كند كه آنچه بگويى در هر واقعه، همان حكم من است و در نزد من ممضى است، به واسطه كمال عقل و عصمتى كه داشت و مانع آن حضرت بود از جهل و حيف و ميل.

و اگر مراد ايشان، اين است كه در خارج چنين نيست، نفى آن بالمّره صورت ندارد؛ زيرا كه در خارج، خلاف اين است، و كسانى كه اثبات تفويض مى‌كنند، اگر مقصود ايشان اين است كه پيغمبر، از پيش خود حكم مى‌كرد به هر چه مى‌خواست، بدون اذن خدا، و اگر چه به اذن عام و اخبار به امضاي آن باشد، كفر است. و اگر مراد، تفويض با اذن كلّى باشد - چنان كه ظاهر اين است - در اثبات كلّيه آن اشكال است، بلكه دور نيست كه نفى چنين تفويضى معلوم و محقق باشد. و ائمه عليهم السلام در اين باب، با رسول فرقى دارند، از اين راه كه بعد از استقرار شريعت، تفويض صورت ندارد؛ زيرا كه مخالفت رسول، غلط است و موافقت با آن

حضرت، تفویض نمی‌باشد. بلی، آنچه به رسول مَفْوُض بود که در آن، آنچه می‌خواست می‌فرمود به ابقای اختیار از برای ائمه اطهار علیهم السلام نیز ثابت است.

در این باب، با رسول فرقی دارند، از این راه که بعد از استقرار شریعت، تفویض صورت ندارد؛ زیرا که مخالفت رسول، غلط است و موافقت با آن حضرت، تفویض نمی‌باشد. بلی، آنچه به رسول مَفْوُض بود که در آن، آنچه می‌خواست می‌فرمود، به ابقای اختیار از برای ائمه اطهار علیهم السلام نیز ثابت است. (مترجم)

(۲). قلم، ۴.

(۳). حشر، ۷.

(۴). نساء، ۸۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۴۱

فرمود: «و به درستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله، به علی علیه السلام تفویض نمود، و او را امین داشت. پس شما را تسلیم کردید و قبول نمودید و مردم دانسته انکار کردند. پس به خدا سوگند که شما را دوست می‌داریم که بگویید، چون ما بگوییم، و این که ساکت شوید، چون ما ساکت شویم (و ممکن است که معنی این باشد که: ما شما را دوست می‌داریم، اگر چنین باشید که در سخن گفتن و نگفتن پیرو ما باشید). و ما واسطه‌ایم در ما بین شما و خدای عزوجل و خدا از برای هیچ کس خوبی را در مخالفت امر ما قرار نداده».

چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن ابی نجران، از عاصم بن حمید، از ابو اسحاق که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود. بعد از آن مثل حدیث سابق را ذکر کرده است.

۲/۶۹۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از یحیی بن ابی عمران، از یونس، از بکار بن ابی بکر، از موسی بن اشیم روایت کرده است که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم، پس مردی از آن حضرت سؤال کرد از معنی آیه‌ای از کتاب خدای عزوجل و آن حضرت او را به آن، خبر و جواب داد. و بعد از آن، دیگری بر آن حضرت داخل شد و او را از همان آیه سؤال نمود، پس حضرت او را خبر داد به خلاف آنچه اوّل را خبر داده بود. پس در من از دیدن این مخالفت، داخل شد آنچه خدا خواست، یعنی: اندوه بسیار در دلم به هم رسید، به مرتبه‌ای که گویا دل من به کاردها بریده و پاره پاره می‌شد. در دل خود گفتم که ابو قتاده را در شام وا گذاشتم که در واو و مانند آن خطا نمی‌کند، و آمدم به سوی این مرد که این نوع خطا از او سر می‌زند که همه مطلب را خطا می‌کند. پس در بین این که من همچنین محزون و متفکر بودم، ناگاه دیگری بر او داخل شد، و او را از همان آیه سؤال کرد، پس او را خبر داد به خلاف آنچه مرا خبر داده بود (یعنی: اعلام فرموده بود؛ زیرا که حضرت او را جواب و خبری نداده بود و به خلاف آنچه رفیق مرا خبر داده بود). پس دل من آرام گرفت و دانستم که این نوع رفتار و گفتار که از آن حضرت سر می‌زند، تقیه است. موسی می‌گوید که: بعد از آن، حضرت به جانب من التفات نمود و فرمود که: «ای پسر اشیم، به درستی که خدای عزوجل به سلیمان بن داود علیه السلام تفویض نمود، پس فرمود که:

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۴۳

«هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْنٌ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (۱) (که در باب اهل ذکر گذشت) و خدا به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله تفویض نمود، بعد از آن فرمود: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (۲).

پس آنچه به رسول خدا تفویض شد، آن را به ما تفویض فرمود».

۳/۶۹۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حجاج، از ثعلبه، از زراره که گفت: شنیدم از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام که می‌فرمودند: «خدای عزوجل به سوی پیغمبر خویش، امر خلق خود را تفویض فرمود تا نظر کند

که فرمان برداری ایشان، چگونه است» پس این آیه را تلاوت نمود: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا».

۴/۶۹۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که به بعضی از اصحاب قیس ماصر می فرمود که: «خدای عزوجل پیغمبر خویش را ادب آموخت و ادب او را نیکو ساخت. پس چون ادب را از برای او کامل گردانید، فرمود: «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقِي عَظِيمٍ» (۳)، بعد از آن، امر دین و امت را به او تفویض فرمود تا بندگان او را سیاست کند، و متوجه امور ایشان باشد، و خدای عزوجل فرمود که: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا». و به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله، بر راه راست بود که خدا او را تسدید فرموده بود، و موفق و مؤید بود به روح القدس، که لغزش نمی نمود و خطا نمی کرد در چیزی، از آنچه خلائق را به آن سیاست و ادب می فرمود، و به آداب خدا ادب مند گردید.

پس به درستی که خدای عزوجل نماز را دو رکعت دو رکعت واجب گردانید که همه آن ده رکعت بود. بعد از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی آن دو رکعت، دو رکعت دیگر و به سوی نماز شام، یک رکعت دیگر را اضافه فرمود، و اضافه آن حضرت، همتای فریضه شد در وجوب که ترک آنها جائز نیست، مگر در سفر و یک رکعت را در نماز شام زیاد کرد، و آن را ثابت و برپا قرار داد در سفر و حضر که ترک آن، در هیچ یک تجویز نکرد. پس خدا همه اینها را از برای او اجازه فرمود و ممضی داشت و به این سبب، نماز فریضه هفده رکعت شد.

بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله نمازهای نافله و مستحبه را سی و چهار رکعت قرار داد، و برابر

(۱). ص، ۳۹.

(۲). حشر، ۷.

(۳). قلم، ۴.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۴۵

فریضه، و خدای عزوجل این را از برای او اجازه فرمود و همه فریضه و نافله پنجاه و یک رکعت است که از جمله آنهاست دو رکعت بعد از نماز خفتن که مصلی آن را نشسته به جا می آورد که به یک رکعت حساب می شود و به جای وتر است، و خدا در سال، روزه ماه رمضان را واجب گردانید و رسول خدا صلی الله علیه و آله روزه شعبان را و سه روز در هر ماهی قرار داد به طریق استحباب که دو چند فریضه باشد، و خدای عزوجل این را از برای او اجازه فرمود.

و خدای عزوجل شراب انگور را به خصوص حرام گردانید، و رسول خدا صلی الله علیه و آله مست کننده ای از هر شرابی را حرام گراندید و خدا این را از برای او اجازه فرمود. و رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی چند را مرتکب نشد و آنها را ناخوش داشت و از آنها نهی نفرمود به نهی که مستلزم حرمت آن باشد، بلکه نهی کرد از آنها به نهی که موجب دوری و کراهت است. بعد از آن، در آنها رخصت داد. پس عمل کردن به رخصت، واجب شد بر بندگان، مانند وجوب عمل کردن به نهی و عزیمت های او (که مراد محرمات و واجبات است)، و رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را رخصت نداد در آنچه ایشان را از آن نهی فرمود به نهی که مفید حرمت است و نه در آنچه امر فرمود به امری که دلالت بر وجوب کند، و لزوم داشته باشد. پس بسیار از مست کننده از همه شراب ها که ایشان را از آن نهی فرمود به نهی تحریمی، و هیچ کس را در آن رخصت نداد، و همچنین در اندک آن، اگرچه به قدر سر سوزنی باشد (و ظاهر عبارت حدیث، که دلالت می کند بر رخصت در خوردن کمی از مست کننده، متروک است بالنص و الأجماع).

و رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ کس را رخصت نداد در تقصیر کردن دو رکعتی که آنها را ضم فرمود به سوی آنچه خدای

عزوجل واجب گردانیده، بلکه آن را بر ایشان الزام فرمود؛ الزامی واجب که هیچ کس را در چیزی از آن، رخصت نداد، مگر از برای مسافر و کسی را نمی‌رسد که رخصت دهد آنچه را که رسول صلی الله علیه و آله آن را رخصت نداد. پس امر و نهی رسول خدا صلی الله علیه و آله با امر و نهی خدای عزوجل موافق آمد، و بر بندگان واجب است که پیغمبر امر او را تسلیم کنند، مانند تسلیم کردن ایشان خدای تبارک و تعالی و امر او را».

۵/۶۹۸. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از ابن فضال، از ثعلبه بن میمون، از زراره روایت کرده است که شنید از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمودند که: «خدای تبارک و تعالی امر خلق خود را به سوی پیغمبر خویش صلی الله علیه و آله تفویض فرمود، تا نظر کند که فرمان‌برداری ایشان چگونه است». پس این آیه را تلاوت فرمود: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ

تَحْفَةَ الْأَوْلِيَاءِ (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۴۶ تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۴۷ فَخْذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَأْتُّهُوا».

محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حجاج، از ثعلبه بن میمون، از زراره مثل این را روایت کرده است.

۶/۶۹۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود که: «خدای تبارک و تعالی، پیغمبر خود صلی الله علیه و آله را تأدیب فرمود و چون او را به منتهای آنچه می‌خواست رسانید، به او فرمود که: «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (۱). پس دین خود را به او مَفْوُض فرمود و فرمود که: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخْذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَأْتُّهُوا». به درستی که خدای عزوجل در باب میراث، فرائض و سهامی چند را واجب گردانید و از برای جد (که پدر پدر، یا پدر مادر میت است)، چیزی را قسمت نفرمود.

به تحقیق که رسول خدا صلی الله علیه و آله شش یک اصل مال را به او طعمه داد و خدای جل ذکره آن را از برای او اجازه فرمود. و این است معنی قول خدای عزوجل: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (۲)».

۷/۷۰۰. حسین بن محمد، از مُعَلِّی بن محمد، از وشاء، از حماد بن عثمان، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله، دیه چشم و دیه نفس و تن را وضع نمود، و قرار داد فرمود و شراب خرما و هر مست کننده‌ای را حرام گردانید». کسی به آن حضرت عرض نمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله وضع فرمود بی آن که چیزی در باب آن آمده باشد (یعنی: از جانب خدا در قرآن یا غیر آن خصوصاً). حضرت فرمود: «آری، تا خدا بداند آن که را که رسول را فرمان می‌برد، از آن که او را فرمان نمی‌برد» (یعنی: تا هر یک را جزای عالم به حال ایشان بدهد، یا این دو فرقه را تمیز دهد و از هم جدا کند تا مردم بدانند و ایشان را از هم جدا کنند. و بنابر بعضی از نسخ کافی، معنی این است که: تا بداند که کی رسول را اطاعت می‌کند و کی او را معصیت می‌نماید).

۸/۷۰۱. محمد بن یحیی، از محمد بن حسن روایت کرده است که گفت: در نوادر محمد بن سنان یافتیم که روایت کرده بود از عبدالله بن سنان که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «نه، به خدا سوگند که خدا به سوی هیچ‌یک از خلق خود تفویض نفرمود، مگر به

(۱). قلم، ۴.

(۲). ص، ۳۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۴۹

سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و به سوی ائمه علیهم السلام. خدای عزوجل فرموده است که: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ



لِتَحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» (۱)، یعنی: به درستی که ما فرو فرستادیم به سوی تو این کتاب کامل را که (قرآن است) به درستی و راستی تا حکم کنی در میان مردمان به آنچه خدا آن را برای تو رأی گردانیده».

و حضرت فرمود که: «این آیه، در اوصیای پیغمبر صلی الله علیه و آله جاری است» (و بعضی از سنّیان، این آیه را دلیل بر این گرفته که پیغمبر صلی الله علیه و آله متعبد بود به اجتهاد کردن به آن وضعی که به آن استدلال کرده‌اند، و با وجود ضعف دلالت آیه بر مطلب ایشان، ظهورش از دلالت آن بر تفویض بیشتر است؛ چه معلّل کردن انزال قرآن به حکم کردن به قرار داد خویش، با هم نمی‌سازند. پس باید که این حدیث فی الحقیقه از معصوم نباشد، یا اگر از معصوم باشد، در آن خلاف ظاهری را مرتکب شده باشد، به طریقه تأویل که خود آن را می‌داند. و معنی آیه بنا بر ظاهر لفظ آن، این است که: تا حکم کنی به آنچه خدا آن را به تو نموده و وحی فرموده، یا به نمودن و اعلام خدا تو را که چگونه حکم کنی در میان مردمان).

۹/۷۰۲. محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از یعقوب بن یزید، از حسن بن زیاد، از محمد بن حسن میثمی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «به درستی که خدای عزّوجلّ پیغمبر خود را تأدیب کرد تا آن که او را راست گردانید بر آن وضعی که اراده داشت. بعد از آن، به سوی او تفویض کرد و آن جناب - عزّ ذکره - فرمود که: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا». پس آنچه خدا به سوی پیغمبر خود تفویض فرمود، همان را به سوی ما تفویض فرمود».

۱۰/۷۰۳. علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از حسین بن عبدالرحمان، از صیدل خیاط، از زید شحام روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم در باب قول خدای تعالی: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْتُنُّ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ». حضرت فرمود که: «پادشاهی بزرگی به سلیمان عطا شده بود، بعد از آن، این آیه در باب رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری گردید. پس آن حضرت را می‌رسید که عطا کند به هر که خواهد، آنچه را که خواهد، و منع کند هر که را که خواهد، و خدا به او عطا فرمود، بهتر از آنچه سلیمان را عطا فرموده بود، به جهت فرموده

(۱). نساء، ۱۰۵.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۵۰

باب در بیان این که ائمه به کدام یک از ...

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۵۱

آن جناب: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا».

### ۵۳. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام به کدام یک از اوصیای گذشتگان شهادت دارند، و حرمت قول به پیغمبری در باب ایشان

۱/۷۰۴. ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از حمران بن اعین، روایت کرده است که گفت: به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: مرتبه علما (یعنی:

ائمه) چیست؟ فرمود که: «ایشان مانند ذوالقرنین و صاحب سلیمان و صاحب موسی علیهم السلام اند» (یعنی: اسکندر و آصف بن برخیا و یوشع بن نون. و بعضی گمان کرده‌اند که مراد از اخیر، خضر یا هرون است و اول اصحّ است؛ زیرا که مقصود اثبات وصایت است و نفی نبوت و خضر و هرون هر دو پیغمبر بودند).

۲/۷۰۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حسین بن ابی العلاء، روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «جز این نیست که وقوف بر ما (یعنی: مقیم شدن در درگاه ما) و رجوع به سوی ما در باب حلال و حرام



است (و این حصر، نسبی است، نسبت به پیغمبری و لهذا بعد از این می‌فرماید که): اما پیغمبری را ما نداریم».

۳/۷۰۶. محمد بن یحیی اشعری، از احمد بن محمد، از برقی، از نصر بن شوبد، از یحیی بن عمران حلبی، از ایوب بن حرّ روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که خدای عزّ ذکره پیغمبران را به پیغمبر شما ختم نمود. که هیچ پیغمبری هرگز بعد از آن حضرت نخواهد بود، و به کتاب شما (که قرآن است) همه کتاب‌ها را ختم فرمود، که هرگز کتابی بعد از آن نخواهد بود. و فرو فرستاد در آن بیان هر چیزی و کیفیت آفریدن شما و آفریدن آسمان‌ها و زمین و خبر آنچه پیش از شما بوده، و جدا ساختن حقّ از باطن، در آنچه در میانه شما است و خبر آنچه بعد از شما خواهد بود، و امر بهشت و دوزخ و آنچه شما به سوی آن باز خواهید گشت».

۴/۷۰۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از حارث بن مغیره که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «علی علیه السلام، محدّث بود». پس من عرض کردم که: بگویم که پیغمبر بود؟ حارث می‌گوید که: حضرت دست خویش را همچین حرکت داد (یعنی: به آن اشاره فرمود که:

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۵۳

نه)، بعد از آن، فرمود که: «یا آن حضرت مانند صاحب سلیمان، یا چون صاحب موسی، یا مثل ذوالقرنین بود. آیا به شما نرسیده که آن حضرت در قصّه ذوالقرنین فرمود که: در میان شما مثل او هست».

۵/۷۰۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذنیه، از برید بن معاویه، از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که به آن حضرت عرض کردم که:

مرتبه شما چه قدر است و به که شباهت دارید از آنان که در گذشته‌اند؟ فرمود که: «صاحب موسی و ذوالقرنین که هر دو عالم بودند و پیغمبر نبودند».

۶/۷۰۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از برقی، از ابوطالب، از سدید روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: گروهی گمان می‌کنند که شما خدایانید، و در این باب آیه‌ای از قرآن را بر ما می‌خوانند که: «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ» (۱).

فرمود که: «ای سدید، گوش و چشم و گوشت و بشره و خون و موی من، از این گروه بیزار است، و خدا از ایشان بیزار باشد (یا بیزار است). این گروه بر دین من و بر دین پدران من نیستند، و خدا مرا با ایشان جمع نمی‌فرماید در روز قیامت، مگر در حالی که بر ایشان خشمناک باشد».

سدیر می‌گوید که: عرض کردم: و در نزد ما گروهی دیگر هستند که گمان می‌کنند که شما رسولان و فرستادگان خداید، و در این باب بر ما آیه‌ای را از قرآن می‌خوانند که: «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» (۲)، یعنی: «ای گروه رسولان و فرستادگان خدا، بخورید از طعام‌های پاکیزه و حلال و کار نیکو و شایسته را بکنید. به درستی که من به آنچه شما می‌کنید دانایم».

حضرت فرمود که: «ای سدید، گوش و چشم و مو و بشره و گوشت و خون من، از این گروه بیزار است، خدا و رسول او از ایشان بیزار باشند. این گروه، بر دین من و بر دین پدران من نیستند. و خدا مرا با ایشان در روز قیامت جمع نخواهد فرمود، مگر در حالی که بر ایشان خشمناک باشد».

سدیر می‌گوید که: عرض کردم پس شما چه چیزید؟ (یعنی: چه صفت دارید و به چه

(۲). مؤمنون، ۵۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۵۴

باب در بیان این که ائمه محدث و ...

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۵۵

منصب آراسته‌اید؟) فرمود: «ما خزانه‌داران علم خداییم، و ماییم ترجمان‌های امر خدا (که آن را برای مردم بیان می‌کنیم). و ماییم گروه معصومین که خدا ما را از گناهان نگاه داشته، و خدای تبارک و تعالی امر فرموده به فرمان‌برداری ما و از نافرمانی ما نهی فرموده. و ماییم حجت بالغه خدا بر هر که در زیر آسمان و در بالای زمین است.»

۷/۷۱۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از عبدالله بن بحر، از ابن مسکان، از عبدالرحمان بن ابی عبدالله، از محمد بن مسلم که گفت:

شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «ائمه، به منزله رسول خدا صلی الله علیه و آله اند، مگر آن که ایشان پیغمبر نیستند و ایشان را حلال نیست از زنان آنچه پیغمبر را حلال می‌بود» (یعنی: بیش از چهار زن به نکاح دوام بر سیل اجتماع، و نیز زنی که خویش را به پیغمبر می‌بخشید، و به محض این، بر آن حضرت حلال می‌شد بدون اجرای صیغه نکاح. و این مخصوص آن حضرت بود؛ چنانچه حق تعالی در قرآن تصریح به آن فرموده). و حضرت فرمود که: «اما آنچه غیر از این باشد، ایشان در آن به منزله رسول خدایند.»

#### ۵۴. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام محدث و مفهم‌اند (که فرشته ایشان را تحدیث می‌نماید و خبر می‌دهد و ایشان را تفهیم می‌نماید و می‌فهماند)

۱/۷۱۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حجاج، از قاسم بن محمد، از عبید بن زراره روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام به سوی زراره فرستاد که حکم بن عتیبه را اعلام کند که: «اوصیای محمد- / علیه و علیهم السلام- / محدث‌اند.»

۲/۷۱۲. محمد، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از زیاد بن سوقة، از حکم بن عتیبه روایت کرده است که گفت: روزی بر حضرت علی بن الحسین علیه السلام داخل شدم، پس فرمود که: «ای حکم، آیا می‌دانی آن آیه را که علی بن ابی‌طالب علیه السلام کشنده خود را به آن می‌شناخت، و می‌شناخت به آن امور عظیمه‌ای را که مردمان را به آن حدیث می‌کرد؟» حکم می‌گوید که: من با خود گفتم که بر علمی از علوم علی بن الحسین مطلع شدم که به واسطه آن همه این امور عظیمه را خواهم دانست (یعنی: از کلام آن حضرت چنین مستفاد می‌شود که او نیز این آیه را می‌داند، از او استدعا می‌کنم که آن را به من تعلیم کند).

حکم می‌گوید که: پس عرض کردم: نه، به خدا سوگند، که من آن آیه را نمی‌دانم. و گفت

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۵۷

که: بعد از آن، عرض کردم که: یا ابن رسول الله، آیه‌ای که فرمودی، مرا به آن خبر می‌دهی که چه آیه بود؟ حضرت فرمود: «به خدا سوگند که آن آیه، فرموده خدای عزوجل است که: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ» (۱) [و لا محدث]. و علی بن ابی‌طالب علیه السلام محدث بود.»

مردی که او را عبدالله بن زید می‌گفتند و برادر مادری علی بن الحسین بود (یعنی: مادرش مادرخوانده آن حضرت بود. و بعضی گفته‌اند که مادر رضاعی آن حضرت بود و به هر تقدیر). عبدالله به حضرت عرض کرد از روی تعجب که: سبحان الله، علی علیه

السلام، محدّث بود؟

گویا که این را انکار داشت. حضرت امام محمد باقر علیه السلام رو به او آورد و فرمود که: «بدان که به خدا سوگند که پسر مادرت بعد از آن حضرت این را می‌شناسد». حکم می‌گوید که چون حضرت این سخن را فرمود، عبدالله ساکت شد. پس فرمود که: «همین آیه است که ابوالخطاب (که محمد بن مقلاص است) در آن هلاک گردید؛ زیرا که ندانست که تفسیر محدّث و نبی چیست» (و هر دو را یکی دانست).

۳/۷۱۳. احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از یعقوب بن یزید، از محمد بن اسماعیل روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که می‌فرمود:  
«ائمه، علمای راست گویان و تفهیم شدگان محدّث‌اند».

۴/۷۱۴. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از مردی، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: محدّث در نزد امام جعفر صادق علیه السلام مذکور شد، فرمود که:

«محدّث، آواز فرشته را می‌شنود و شخص را نمی‌بیند». به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو کردم، چگونه می‌داند که آن سخن فرشته است؟ فرمود که: «خدا او را آسایش و آرامی عطا می‌فرماید که هیچ تشکیک و تزلزل با او نمی‌باشد تا آن که می‌داند که آن سخن فرشته است».

۵/۷۱۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از حسین بن مختار، از حارث بن مغیره، از حمران بن اعین، روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «علی علیه السلام، محدّث بود». پس من بیرون آمدم و به یاران خویش گفتم که قصه عجیبی را برای شما آورده‌ام. گفتند که: آن قصه چه چیز است؟ گفتم که: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «علی علیه السلام، محدّث بود». گفتند که: کار خوبی نکردی. چرا از

(۱). حج، ۵۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۵۸

بابی که در آن ذکر ارواحی است که در ائمه است

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۵۹

آن حضرت سؤال نکردی که کی او را حدیث می‌کند؟ پس من به سوی آن حضرت برگشتم و عرض کردم که: من یاران خویش را خبر دادم به آنچه مرا به آن خبر داده بودی، گفتند که کار خوبی نکردی، چرا از او سؤال نکردی که کی آن حضرت را حدیث می‌کند و به او خبر می‌دهد؟ حضرت به من فرمود که: «فرشته‌ای او را حدیث می‌کند». عرض کردم که:

می‌فرمایی که آن حضرت، پیغمبر است؟ حضرت دست خویش را همچنین حرکت داد و فرمود که: «یا آن حضرت مانند صاحب سلیمان، یا چون صاحب موسی، یا مثل ذوالقرنین بود. آیا به شما نرسیده که آن حضرت در قصه ذوالقرنین فرموده: در میان شما است مثل او».

### ۵۵. بابی که در آن ذکر ارواحی است که در ائمه علیهم السلام است

۱/۷۱۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از جابر جعفری روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ای جابر، به درستی که خدای تبارک و تعالی خلق را سه قسم آفرید و این است معنی قول خدای عزوجل: «و کُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً\* فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ\* مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ\* وَ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ\* مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ\*»

المُشْتَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ\* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (۱)، یعنی: و بودید، یا خواهید بود اصناف سه گانه، هر صنفی بر مرتبه‌ای: پس اصحاب دست راست، چه‌اند اصحاب دست راست؟ و اصحاب دست چپ، چه‌اند اصحاب دست چپ؟ و پیشی گیرندگان، پیشی گیرندگان این گروه پیشی گیرندگان. نزدیک گردانیده شده‌اند از روی درجه و مرتبه».

حضرت فرمود که: «پس پیشی گیرندگان، رسولان خدا علیهم السلام اند و خاصه‌های خدا از خلق او که به آن جناب اختصاص دارند، و دیگری را در ایشان هیچ مدخلیتی نیست، و خدا پنج روح را در ایشان قرار داده است، و ایشان را تقویت فرموده به روح القدس که به آن، همه چیز را شناختند، و ایشان را تقویت فرموده و به روح ایمان که به آن، از خدای عزوجل ترسیدند، و ایشان را تقویت فرموده به روح قوت و قدرت که به آن، بر طاعت خدای عزوجل توانایی به هم رسانیدند، و ایشان را تقویت فرموده به روح و شهوت و خواهش که به آن، خواهش طاعت و فرمان‌برداری خدای عزوجل به هم رسانیدند، و نافرمانی او را ناخوش داشتند،

(۱). واقعه، ۷-۱۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۶۱

و روح حرکت کردن و در نور دیدن و رفتن را در ایشان قرار داده و آن، روحی است که مردمان به آن می‌روند و می‌آیند. و در مؤمنان که اصحاب دست راست‌اند، روح ایمان را قرار داد که به آن، از خدا ترسیدند، و روح قوت را در ایشان قرار داد که به آن، بر طاعت خدا قوت و قدرت به هم رسانیدند و روح شهوت را در ایشان قرار داد که به آن، خواهشمند طاعت خدا شدند، و روح حرکت کردن و در نور دیدن و رفتن را در ایشان قرار داد که مردمان به آن، می‌روند و می‌آیند».

۲/۷۱۷. محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از موسی بن عمر، از محمد بن ستان، از عمار بن مروان، از منخل، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را از علم عالم (یعنی: امام علیه السلام) سؤال کردم. به من فرمود که: «ای جابر، به درستی که در پیغمبران و اوصیای ایشان، پنج روح است: روح القدس، و روح ایمان، و روح حیات، و روح قوت، و روح شهوت. ای جابر، پس ایشان به روح القدس شناختند آنچه را که در زیر عرش است، تا آنچه در زیر خاک می‌باشد». بعد از آن، فرمود که: «ای جابر، به درستی که این ارواح چهار گانه، ارواحی چنداند که حوادث به ایشان می‌رسد، مگر روح القدس؛ زیرا که روح القدس مشغول لهُو و لعب نمی‌گردد».

۳/۷۱۸. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از عبدالله بن ادریس، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از وجه دانستن امام به آنچه در اطراف زمین واقع می‌شود، و حال آن حضرت در خانه خود نشسته و پرده بر او آویخته است.

حضرت فرمود که: «ای مفضل، به درستی که خدای تبارک و تعالی در پیغمبر صلی الله علیه و آله پنج روح را قرار داد: روح حیات که به آن حرکت نمود و راه پیمود، و روح قوت که به آن برخاست و جهاد فرمود، و روح شهوت که به آن خورد و آشامید و با زنان از حلال مجامعت نمود، و روح ایمان که به آن ایمان آورد و عدالت کرد، و روح القدس که به آن بار نبوت را برداشت، و چون قبض روح مظهر پیغمبر شد، روح القدس از آن حضرت منتقل شد و به سوی امام آمد، و روح القدس خواب نمی‌کند و غافل نمی‌شود، و مشغول لهُو و لعب نمی‌گردد، و فخر و تکبر ندارد. و چهار روح دیگر، خواب می‌کنند و غافل می‌شوند، و مشغول لهُو و لعب می‌گردند، و فخر و تکبر دارند. و امام به روح القدس می‌بیند و می‌داند».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۶۲

باب در ذکر روحی که خدا ائمه را ...

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۶۳

(و مراد حضرت علیه السلام از روح القدس، اگر غیر فرشته باشد، مراد از انتقال آن، به امام علیه السلام، انتقال مثل آن است؛ زیرا که تناسخ باطل است و اگر مراد از آن، فرشته باشد، انتقال خود آن است).

### ۵۶. باب در ذکر روحی که خدا ائمه علیهم السلام را به آن تسدید می‌فرماید «۱»

۱/ ۷۱۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین سعید، از نصر بن سُوید، از یحیی حلبی، از ابوالصباح کنانی، از ابوبصیر که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از قول خدای تبارک و تعالی: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ» «۲»، یعنی: «و همچنان که وحی کردیم به سوی پیغمبران پیش از تو، وحی کردیم به سوی تو روحی را از فرمان خدا، نبودی که بدانی پیش از وحی که کتاب، چه چیز است و نمی‌دانستی که ایمان چیست» (و به دعوت کردن به آن یا به شرایع و احکام آن عالم نبودی).

حضرت فرمود که: «روح، آفریده‌ای است از آفریدگان خدای عزوجل که از جبرئیل و میکائیل و بزرگ‌تر است، و با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، که او را خبر می‌داد و تسدید آن حضرت می‌نمود (که هیچ کجی در امر او نباشد) و آن روح بعد از پیغمبر با ائمه علیهم السلام است».

۲/ ۷۲۰. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن اسباط، از اسباط بن سالم روایت کرده است که گفت: مردی از اهل هیت از آن حضرت سؤال کرد از قول خدای عزوجل: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا»، و من حاضر بودم، حضرت فرمود که: «از آن زمان که خدای عزوجل این روح را بر محمد فرو فرستاده، به سوی آسمان بالا نرفته و به درستی که آن روح، در ما قرار دارد».

۳/ ۷۲۱. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مُسکان، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزوجل:

«يَسْتَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» «۳»، یعنی: «می‌پرسند تو را از روح، بگو که: روح، از امر پروردگار من است».

(۱). و تسدید در لغت، راست گردانیدن و توفیق دادن است برای راستی و صواب. (مترجم)

(۲). شورا، ۵۲.

(۳). اسراء، ۸۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۶۵

حضرت فرمود که: «روح، آفریده‌ای است بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و آن روح، با ائمه است و آن روح، از ملکوت است» (یعنی: عالم ارواح و غیب).

۴/ ۷۲۲. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو ایوب خزّاز، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که این آیه را می‌خواند: «يَسْتَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» و فرمود که: «روح، خلقی است بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل، و با هیچ‌یک از کسانی که در گذشته‌اند، نبوده غیر از محمد صلی الله علیه و آله و آن روح، با ائمه است که ایشان را تسدید می‌کند و راست و درست می‌دارد، و هر چه طلب می‌شود، چنان نیست که یافت شود» (و مراد حضرت این است که: این روح که با محمد بوده و با ما هست، چنان نیست که نبودنش با غیر ما، به جهت طلب نکردن آن باشد، بلکه غیر از ما کسی قابلیت آن را ندارد).

۵/ ۷۲۳. محمد بن یحیی، از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر، از علی بن اسباط، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه روایت کرده

است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از علم امام که آیا آن علم چیزی است که عالم (یعنی: امام) آن را از دهان‌های مردان تعلیم می‌گیرد، و از استادان می‌شنود، یا آن را می‌خوانید در کتابی که در نزد شما است؟ (یعنی: مطالعه می‌کنید و از آن علم به هم می‌رسانید؟).

حضرت فرمود که: «امر علم ما، از این بزرگ‌تر و سزاوارتر است که به درس خواندن و مطالعه کردن حاصل شود. آیا قول خدای عزوجل را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ». بعد از آن فرمود که: «اصحاب شما در این آیه، چه چیز می‌گویند، آیا اقرار می‌کنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله در حالی چنان بود که نمی‌دانست که کتاب و ایمان چیست؟». من عرض کردم که: فدای تو کردم، نمی‌دانم که ایشان چه می‌گویند؟ حضرت فرمود: «بلی، پیغمبر در حالی چنان بود که نمی‌دانست که کتاب و ایمان چیست، تا آن که خدای عزوجل مبعوث گردانید آن روح را که در کتاب خود ذکر فرموده، و چون آن روح را به سوی آن حضرت وحی فرمود، به واسطه آن، علم و فهم را دانست و آن، روحی است که خدای عزوجل به هر که خواهد، آن را عطا می‌فرماید. پس چون آن را به بنده‌ای عطا کند، فهم را به او تعلیم دهد».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۶۶

باب در بیان وقت دانستن امام تمام علم امامی که ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۶۷

۶/۷۲۴. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن اسباط، از حسین بن ابی العلاء، از سعد اسکاف روایت کرده است که گفت: مردی به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و آن حضرت را از روح سؤال می‌کرد که: آیا روح، جبرئیل نیست؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «جبرئیل علیه السلام، از فرشتگان است و روح، غیر جبرئیل است». و این را بر آن مرد تکرار فرمود. آن مرد به حضرت عرض کرد که: قول بزرگی را گفتم، و کسی نیست که گمان داشته باشد که روح، غیر جبرئیل است. امیر المؤمنین علیه السلام به آن مرد فرمود: «به درستی که تو گمراهی و از اهل ضلالت روایت می‌کنی. خدای عزوجل به پیغمبر خویش صلی الله علیه و آله می‌فرماید که: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» \* يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ «۱»، یعنی: «آمد (و مراد، این است که نزدیک است که بیاید) فرمان خدا، پس شتافتن آن را نخواهید. پاک و منزّه است آن جناب و برتری دارد از آنچه ایشان شریک او می‌گردانند (یا از شریک ساختن ایشان)، فرو می‌فرستد فرشتگان را با روح». پس روح غیر فرشتگان است -/ صلوات الله علیهم اجمعین -» (چه، اگر از فرشتگان باشد، بالروح زیاد و بی مصرف بلکه بی معنی است؛ زیرا که فرود آمدن چیزی با خود آن چیز، غلط است و بودن آن، از قبیل ذکر خاص بعد از عام، در صورتی صورت دارد که اتحاد جنس معلوم و محقق باشد).

#### ۵۷. باب در بیان وقت دانستن امام تمام علم امامی که پیش از اوست - علیهم جمیعاً السلام -

۱/۷۲۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از علی بن اسباط، از حکم بن مسکین، از بعضی از اصحاب ما روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: در چه زمان امام آخر آنچه را که در نزد امام اول است، می‌داند فرمود که: «در دقیقه آخر که از جان اول باقی مانده باشد».

۲/۷۲۶. محمد، از محمد بن حسین، از علی بن اسباط، از حکم بن مسکین، از عبید بن زراره و جماعتی که با او بودند روایت کرده است که گفتند: شنیدیم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «آن امامی که بعد از امام اول است، علم آن کسی را که پیش از اوست، می‌داند در دقیقه آخر که از جان امام پیش باقی مانده باشد».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۶۹

۳/۷۲۷. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از یعقوب بن یزید، از علی بن اسباط، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: امام کی امامت خود را می‌داند و امر امامت به سوی او منتهی می‌شود؟ فرمود که: «در دقیقه آخر از زندگی امام اول».

### ۵۸. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام در علم و شجاعت و وجوب طاعت برابرند

۱/۷۲۸. محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر، از خشاب، از علی بن حسیان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت این آیه را خواند که: «الَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ» (۱) و فرمود که: «مراد از الَّذِينَ آمَنُوا پیغمبر و امیر المؤمنین علیهما السلام است و مراد از ذُرِّيَّةِ آن حضرت ائمه و اوصیایند علیهم السلام» (و ضمیر در أَلْحَقْنَا بِهِمْ اگر چه حضرت در آن چیزی نفرموده، ولیکن معلوم است که راجع است به الَّذِينَ آمَنُوا که مراد از آن، رسول و امیر المؤمنین علیهما السلام است و آنچه گمان کرده که ظاهر ضمیر تشبیه بود که بهما باشد، اشتباه کرده است، و ضمیر در أَلْتَنَاهُمْ را راجع به سوی ذُرِّيَّةِ فرموده)، می‌فرماید که: «و کم نکردیم از فرزندان ایشان آن حجتی را که محمد صلی الله علیه و آله با آن آمد در باب علی علیه السلام و حجت ایشان (یعنی: رسول و ائمه یا ائمه) یکی و فرمان برداری ایشان یکی است».

(و بنابراین، ترجمه آیه این می‌شود که: آن کسانی که ایمان آوردند و فرزندان ایشان، ایشان را پیروی نمودند به ایمان، در رسانیدیم فرزندان ایشان را به ایشان و کم نکردیم از کردار و حجت و طاعت فرزندان چیزی را).

۲/۷۲۹. علی بن محمد بن عبدالله، از پدرش، از محمد بن عیسی، از داود نهدی، از علی بن جعفر، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که به من فرمود که: «ما در علم و شجاعت برابریم، و در بخشش‌ها که به مردم عطا می‌کنیم، بر اندازه آن چیزی است که به آن مأمور شویم» (و مراد، این است که جواب‌های ما از سؤال مردم به وضعی است که خدا ما را امر می‌فرماید و اختلاف آنها به اعتبار تفاوت مراتب قابلیت و استعداد اشخاص است. و می‌تواند که بخشش مال مراد باشد).

(۱). طور، ۲۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۷۰

باب در بیان این که ائمه در علم و شجاعت و ...

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۷۱

۳/۷۳۰. احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از علی بن اسماعیل، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از حارث بن مغیره از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: ما در امر آنچه امت به آن محتاج باشند، و در فهم و حلال و حرام، جاری مجرای یک نفریم. و اما رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام، ایشان را آن فضیلت و زیادتى است که دارند».

### ۵۹. باب در بیان این که امام علیه السلام، امامی را که بعد از اوست می‌شناسد، و بیان این که قول خدای عزوجل: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» در شأن ایشان نازل شد

۱/۷۳۱. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از احمد بن عائذ، از ابن اذینه، از بُرید عَجَلی روایت کرده



است که گفت: سؤال کردم از امام محمد باقر علیه السلام از قول خدای عزوجل: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (۱)، یعنی: «به درستی که خدا امر می‌فرماید شما را به آن که ادا کنید امانت‌ها را به سوی اهل آنها (که آنها را به صاحبان آنها برسانید) و چون خواهید که حکم کنید در میان مردمان به آن که حکم کنید، به راستی و انصاف» (که بر طریقه شریعت مقدسه باشد و خالی باشد از شائبه حیف و میل).

حضرت فرمود که: «خدا ما را قصد فرموده و امر نموده که امام اول برساند به امامی که بعد از اوست، کتاب‌ها و علم و سلاح پیغمبر را و چون حکم کنید در میان مردمان به آن که حکم کنید به آن عدل و راستی که در دست شما است. بعد از آن به مردمان فرموده که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (که ترجمه آن گذشت) و حضرت فرمود که: «خدا ما را به خصوص قصد نموده و همه مؤمنان را تا روز قیامت به طاعت و فرمان‌برداری ما امر فرموده، و بعد از آنچه مذکور شد در قرآن چنین است که: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»، یعنی: «پس اگر با هم نزاع و خلافتی داشته باشید در چیزی - از امور دنییه - پس باز گردانید آن را به سوی خدا و فرستاده او که محمد است» (یعنی: به حکم خدا و محمد رجوع کنید. و چون ستیان مخاطبین تنازعتم و ما بعد آن را والیان امر و

(۱). نساء، ۵۸.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۷۳

سایر امت گرفته‌اند، حضرت اشاره به رد ایشان و دلیل آن فرموده، می‌فرماید آنچه را که در روایت ذکر شده که: فان خفتم تنازعا في امر فردوه الى الله و الى الرسول و الى اولي الامر منكم، یعنی: «پس اگر از تنازع و دشمنی در امری ترسید، پس آن را باز گردانید به سوی خدا و به سوی رسول او و به سوی صاحبان امر از خود».

و فرمود که: «آیه همچنین نازل شد، و چگونه خدای عزوجل ایشان را امر می‌فرماید به فرمان‌برداری والیان امر و ایشان را در منازعه با ایشان رخصت می‌دهد؟ جز این نیست که خدا این را به مأمورینی فرموده که به ایشان فرموده که: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۱)».

۲/۷۳۲. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از احمد بن عمر روایت کرده است که گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» (۲)، فرمود که: «ایشان ائمه از آل محمدند صلی الله علیه و آله که خدا امر فرموده که امام، امامت را برساند به آن که بعد از اوست، و غیر او را به آن مخصوص نسازد، و امامت را از اهل آن باز نگیرد، و پنهان ننماید».

۳/۷۳۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن فضیل، از حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزوجل: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»، که آن حضرت فرمود که: «ایشان، ائمه‌اند و امام می‌رساند به سوی امامی که بعد از اوست، و غیر او را به آن امانت مخصوص نمی‌گرداند، و آن را از امام بعد از خود نمی‌پوشاند».

۴/۷۳۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از اسحاق بن عمار، از ابن ابی یعفور، از معلی بن خنیس روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»، حضرت فرمود که:

«خدا امام اول را امر فرموده که دفع کند به سوی امامی که بعد از اوست، هر چیزی را که در نزد او باشد».

۵/۷۳۵. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابن محبوب، از علاء بن رزین، از

(۱). نساء، ۵۹.

(۲). نساء، ۵۸.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۷۴

باب در بیان این که امامت عهد و پیمانی است از ...

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۷۵

عبدالله بن ابی یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امام نمی‌میرد تا بداند کسی را که بعد از او امام می‌باشد، پس او را وصی خود می‌گرداند».

۶/۷۳۶. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از معلی بن عثمان، از معلی بن خنیس، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که امام می‌شناسد امامی را که بعد از اوست، پس به سوی او وصیت می‌کند».

۷/۷۳۷. احمد، از محمد بن عبدالجبار، از ابو عبدالله برقی، از فضال بن ایوب، از سلیمان بن خالد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «هیچ امامی نمی‌میرد تا آن که خدای عزوجل او را اعلام فرماید که به سوی کی وصیت کند و که را جانشین خود گرداند».

#### ۶۰. باب در بیان این که امامت عهد و پیمانی است از جانب خدای عزوجل که معهود و معروف است از امامی به سوی امامی دیگر علیهم السلام

۱/۷۳۸. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا عمر بن ابان، از ابوبصیر که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم، پس اوصیا را ذکر کردند و من اسماعیل را ذکر کردم (یعنی: گفتم که اسماعیل پسر آن حضرت، امام خواهد بود)، حضرت فرمود: «نه، به خدا سوگند ای ابا محمد، تعیین امام به سوی ما تفویض نشده، و نیست این امر، مگر مفضول به سوی خدای عزوجل که یک به یک را به ترتیب در جای خویش فرود می‌آورد».

۲/۷۳۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از عمرو بن اشعث روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «آیا چنان می‌دانید که وصیت کننده از ما امامان، به سوی هر که اراده داشته باشد وصیت می‌کند، نه، به خدا سوگند که چنین نیست، ولیکن عهد و پیمانی است از جانب خدا و رسول او صلی الله علیه و آله، برای مردانی چند به ترتیب تا آن که منتهی شود به صاحب آن» (یعنی: صاحب الأمر - عجل الله ظهوره-).

حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از حماد بن عیسی، از منهل، از عمرو بن اشعث، از امام جعفر صادق علیه السلام مثل این را روایت کرده است.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۷۷

۳/۷۴۰. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از علی بن محمد، از بکر بن صالح، از محمد بن سلیمان، از عیثم بن اسلم، از معاویة بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «امامت، وصیت و پیمانی است از جانب خدای عزوجل که معروف است، و همیشه رعایت آن شده و می‌شود از برای مردانی چند که نام برده شده‌اند و معهود و معین‌اند. و امام پیش را نمی‌رسد که آن را دور گرداند و منع کند از آن امامی که بعد از او می‌باشد. به درستی که خدای تبارک و تعالی به سوی داود علیه السلام وحی فرمود که: وصیتی را از اهل خود فراگیر؛ زیرا که در علم من، سبقت گرفته که هیچ پیغمبری را مبعوث نگردانم، مگر آن که او را وصیتی باشد از اهلش. و داود را چندین اولاد بود و در میان ایشان پسری بود که مادرش در نزد داود علیه السلام بود، و داود آن زن را دوست می‌داشت، بعد از آن داود علیه السلام بر آن زن داخل شد در هنگامی که او را وحی آمده بود و به آن زن فرمود که: خدای عزوجل به سوی من وحی فرموده که وصی را از اهل خود فراگیرم. زن داود به آن حضرت عرض

نمود که: باید آن وصی پسر من باشد. داود فرمود که: من نیز همین را اراده دارم، و آنچه در علم خدا پیشی گرفته بود و در نزد او محتوم بود که تغییر و تبدیل آن ممکن نبود، این بود که وصی داود، سلیمان باشد.

پس خدای تبارک و تعالی وحی فرمود به سوی داود که: شتاب مکن پیش از آن که امر من به تو آید. بعد از آن، داود مکشی نفرمود، که دو مرد بر او وارد شدند که با هم گفت‌وگو و دعوی داشتند در باب گوسفندان و تاک انگور که گوسفندان آن را خورده بودند.

خدای عزوجل به سوی داود وحی فرمود که: پسران خود را جمع کن، پس هر که در این قضیه حکم کند و درست بگوید، وصی تو است بعد از تو. بعد از آن، داود علیه السلام پسران خود را جمع نمود، چون مدعی و مدعی علیه، ماجرا را حکایت کردند، سلیمان علیه السلام فرمود که: ای صاحب تاک انگور، گوسفندان این مرد در چه وقت داخل تاک تو شده‌اند؟ عرض کرد که: در شب داخل آن شده‌اند. سلیمان فرمود که: ای صاحب گوسفندان، حکم کردم بر تو، که فرزندان و پشم‌های گوسفندان خود را که در این سال حاصل شود، به صاحب تاک دهی.

پس داود به سلیمان فرمود که: چگونه حکم نکردی که اصل گوسفندان را به صاحب تاک دهد و حال آن که همه علمای بنی اسرائیل این را قیمت کردند، و بهای تاک، قیمت گوسفندان بود. سلیمان عرض کرد که: تاک، از ریشه برآورده نشده و جز این نیست که بار و میوه آن

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۷۸

باب در بیان این که ائمه چیزی را به جا نیاورده و ...

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۷۹

خورده شده و این بار، در سال آینده عود خواهد کرد.

بعد از آن، خدای عزوجل به سوی داود وحی فرمود که: حکم در این واقعه، همان است که سلیمان به آن حکم نمود. ای داود، تو امری را اراده نمودی و ما امری غیر از آن را اراده کردیم.

پس داود علیه السلام، بر زن خود داخل شد و فرمود که: ما امری را اراده کردیم، و خدا امری غیر از آن را اراده نمود. و نبود مگر آنچه خدای عزوجل اراده فرمود و ما به امر خدای عزوجل راضی شدیم و تسلیم گشتیم.

و همچنین اوصیای علیهم السلام ایشان را جایز نیست که در این امر خلافت، تعدی کنند و از صاحب آن در گذرند به سوی غیر او» (که آن را از برای غیر قرار دهند).

و کلینی رضی الله عنه بعد از ذکر حدیث، می‌فرماید که:

کلینی گفته است که: معنی حدیث اول (یعنی جزء اول آن، که حضرت سلیمان علیه السلام سؤال کرد که گوسفندان در چه زمان داخل تاک شده‌اند) این است که گوسفندان، اگر در روز داخل تاک شده بودند، بر صاحب گوسفندان چیزی نبود؛ زیرا که صاحب گوسفندان را جایز است که گوسفندان خویش را در روز رها کند که بچرند و بر صاحب تاک واجب است که تاک را محافظت کند، و بر صاحب گوسفندان واجب است که در شب، گوسفندان خویش را ببندد و صاحب تاک را جایز است که در خانه خود بخوابد.

۴/۷۴۱. محمد بن یحیی روایت کرده است، از احمد بن محمد، از ابن ابی عمیر، از ابن بکیر و جمیل، از عمرو بن مصعب که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «آیا چنان می‌دانید که وصیت کننده‌ای از ما وصیت می‌کند به سوی آن که اراده دارد؟ نه، به خدا سوگند که چنین نیست، ولیکن آن عهد و پیمانی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی مردانی چند- و شمرد تا به خود آن حضرت منتهی شد.»

## ۶۱. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام چیزی را به جا نیاورده و نمی‌آورند، مگر به عهد و وصیتی از جانب خدای عزوجل و امری از جانب آن جناب که از آن تجاوز نمی‌کردند

۱/۷۴۲. محمد بن یحیی، و حسین بن محمد، از جعفر بن محمد، از علی بن حسین بن علی، از اسماعیل بن مهران، از ابو جمیل، از معاذ بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۸۱

کرده‌اند که آن حضرت فرمود که: «وصیت، از آسمان فرود آمد بر محمد صلی الله علیه و آله، در حالی که نوشته‌ای بود سر به مهر. و هیچ نوشته‌ای سر به مهری بر محمد صلی الله علیه و آله فرود نیامد، مگر وصیت نامه. پس جبرئیل علیه السلام عرض کرد که: یا محمد، این وصیت نامه تو است در باب ائمت تو که به ودیعه در نزد بهترین اهل بیت تو باید باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: ای جبرئیل، کدام یک از اهل بیت من؟ جبرئیل عرض کرد: نجیب خدا (و آن که از جانب خدا نجات دارد) از ایشان و فرزندان او، تا آن که علم پیغمبری را از تو میراث برد؛ چنانچه ابراهیم علیه السلام علم را به میراث گذاشت، و میراث ابراهیم (یا علم پیغمبری) از برای علی و فرزندان تو است از صلب او».

حضرت فرمود که: «بر آن وصیت نامه چندین مهر زده بود»، و فرمود که: «بعد از آن، علی علیه السلام مهر اول را گشود و به آنچه در آن وصیت نامه بود، عمل فرمود. بعد از آن، حضرت امام حسن مهر دوم را گشود و به آنچه در آن به آن مأمور شده بود، عمل نمود. و چون ایام حیاتش تمام شد و از دنیا در گذشت، حضرت امام حسین علیه السلام مهر سیم را گشود و یافت که در آن، چه نوشته بود که مقاتله و محاربه کن و بکش و تو کشته خواهی شد، و بیرون رو با گروهی چند از برای شهادت که ایشان را شهادتی نیست مگر با تو، و البته باید که با تو شهید شوند».

و حضرت فرمود که: «حضرت امام حسین آن را به جا آورد و چون در گذشت، و آن وصیت نامه را پیش از آن به حضرت علی بن الحسین علیه السلام دفع نموده بود، حضرت مهر چهارم را گشود و یافت که در آن نوشته بود که: خاموش باش و سر در پیش افکن در هنگامی که علم محبوب باشد (و بنا بر بعضی از نسخ کافی، به جهت محبوب شدن علم و این ظاهرتر است). و چون مدت زندگانی‌اش تمام شد و از دنیا در گذشت، آن را به حضرت محمد بن علی علیه السلام داد و حضرت مهر پنجم را گشود، یافت که در آن نوشته بود که کتاب خدا را تفسیر و بیان کن، و پدران خویش را تصدیق نما، و پسر خود را میراث بده، و با ائمت نیکویی کن، و ایشان را تربیت ده، و به حق خدای عزوجل قیام نما، و در حال ترس و ایمنی آنچه را که حق باشد، بگو، و از غیر خدا مترس. پس آن حضرت، همه اینها را به جا آورد، بعد از آن، وصیت نامه را دفع کرد به کسی که بعد از او بود».

معاذ می‌گوید که: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، تو همانی که

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۸۳

وصیت نامه به او رسیده؟ حضرت فرمود که: «با من هیچ مانعی نیست که مرا از اظهار حق منع کند، مگر این که می‌ترسم ای معاذ که، بروی و روایت کنی به وضعی که از برای من ضرری داشته باشد».

معاذ می‌گوید که: عرض کردم که سؤال می‌کنم از خدا که تو را این مرتبه از پدران تو روزی نموده آن که مثل این مرتبه را از فرزندت به تو روزی کند پیش از آن که از دنیا رحلت کنی.

حضرت فرمود که: «ای معاذ، خدا این را به عمل آورده است». معاذ می‌گوید که: عرض کردم که: کیست آن که می‌فرمایی فدای تو گردم؟ حضرت فرمود که: «همین خفته» و به دست خود، به سوی امام موسی کاظم علیه السلام اشاره فرمود و آن حضرت خفته بود.

۲/۷۴۳. احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از احمد بن محمد، از ابوالحسن کنانی، از جعفر بن نجیح کندی، از محمد بن احمد بن عبیدالله عمّری، از پدرش، از جدش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود که:

«خدای عزوجل بر پیغمبر خود نامه‌ای را فرو فرستاد پیش از وفات آن حضرت و فرمود که: یا محمد، این وصیت تو است به نَجَبه (بر وزن هَمْزَه، یعنی: برگزیده و بزرگوار) از اهلت. پیغمبر فرمود که:

ای جبرئیل، نَجَبه کیست؟ جبرئیل عرض کرد که: علی بن ابی‌طالب و فرزندان آن حضرت علیهم السلام (و در بعضی از نسخ کافی نجبا به جای نَجَبه واقع شده، و معنی آن برگزیدگان و بزرگواران است) و بر آن نامه مهرها بود از طلا.

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله آن نامه را به امیر المؤمنین علیه السلام داد و او را امر فرمود که: یک مهر از آن را بگیرد و به آنچه در آن است عمل نماید. پس امیر المؤمنین علیه السلام یک مهر را برگرفت و به آنچه در آن بود، عمل نمود. بعد از آن، آن را به پسرش حضرت امام حسن علیه السلام تسلیم نمود، و آن حضرت یک مهر را برگرفت و به آنچه در آن بود، عمل نمود. بعد از آن، آن را به سوی حضرت امام حسین علیه السلام دفع کرد، پس آن حضرت مهری را برگرفت و یافت که در آن نوشته بود که بیرون رو با گروهی به سوی شهادت، که ایشان را شهادتی نیست مگر با تو، و البته باید که با تو شهید شوند و جان خویش را به جهت رضای خدای عزوجل بفروش، و آن را در راه او در باز، و آن حضرت چنین کرد.

بعد از آن، نامه را به حضرت علی بن الحسین علیه السلام داد و آن حضرت مهری را برگرفت و یافت که در آن نوشته بود که: سر در پیش افکن و خاموش باش، و ملازم منزل خود باش، و

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۸۵

پروردگار خود را عبادت کن تا تو را مرگ در رسد، پس آن حضرت چنین کرد. بعد از آن، نامه را به حضرت محمد بن علی علیه السلام داد و آن حضرت مهری را برگرفت و یافت که در آن نوشته بود که مردمان را حدیث کن، و ایشان را فتوا بده، و البته از غیر خدای عزوجل مترس، که کسی را بر تو راهی و تسلطی نیست. بعد از آن، نامه را به پسرش حضرت امام جعفر علیه السلام سپرد و آن حضرت مهری را برگرفت و یافت که در آن نوشته بود که: مردمان را حدیث کن، و ایشان را فتوا بده، و علوم اهل بیت خود را پهن کن، و پدران شایسته خویش را تصدیق کن، و البته از غیر خدای عزوجل مترس، و تو در حرز و امانی (که هیچ کس تو را ضرری نمی‌تواند رساند)، پس آن حضرت، چنین کرد و آن نامه را به سوی پسرش حضرت امام موسی علیه السلام دفع نمود، و همچنین حضرت امام موسی آن را می‌دهد به آن کسی که بعد از اوست. بعد از آن، همیشه همچنین است که هر یک، آن را به دیگری تسلیم نماید، تا قیام حضرت مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله.

۳/۷۴۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از ضَرِیس کُنَاسی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: حُمران به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، مرا خبر ده از آنچه اتفاق افتاد از امر علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و خروج و قیام که ایشان به دین خدای عزوجل و آنچه به ایشان رسید، از آن که جماعت طاغوت ایشان را کشتند، و بر ایشان ظفر یافتند، به مرتبه‌ای که مقتول و مغلوب شدند.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «ای حُمران، به درستی که خدای تبارک و تعالی چنان بود که این را بر ایشان مقدر کرده بود، و قضا و امضای آن به عمل آمده بود، و آن را واجب گردانیده بود، بعد از آن، جاری ساخت، پس به واسطه پیشی گرفتن علم، این امر به سوی ایشان از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام قیام نمودند، و به سبب علم، ساکت شد هر که ساکت شد از ما» (و همین حدیث با سند مذکور، و پیش و بعد آن مذکور شد).

۴/۷۴۵. حسین بن محمد اشعری، از مُعلی بن محمد، از احمد بن محمد از حارث بن جعفر، از علی بن اسماعیل بن یقظین، از عیسی بن مستفاد- / که ابوموسی ضریر است- / روایت کرده که گفت: حدیث کرد مرا حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام و فرمود که: «به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: آیا چنین نبود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، نویسنده وصیت نامه خود بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله، بر آن حضرت املاء می‌فرمود، که او فرمود، و او

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۸۷

نوشت، و جبرئیل و فرشتگان مقرب علیهم السلام، گواه بودند.

حضرت امام موسی می‌فرماید که: «حضرت صادق علیه السلام مدتی طولانی سر به زیر افکند، بعد از آن، فرمود که: ای ابوالحسن، آنچه گفتمی، واقع شد، ولیکن در هنگامی که امر خدا- که عبارت است از مردن- بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد، و هنگام وفات آن حضرت رسید، وصیت نامه از نزد خدا فرود آمد، در حالتی که نوشته بود محکم، و جبرئیل آن را فرود آورد، و با امینان خدای تبارک و تعالی از فرشتگان. پس جبرئیل علیه السلام عرض کرد که: یا محمد صلی الله علیه و آله، بفرما که هر که را نزد تو است، بیرون کنند، مگر وصی تو تا وصیت نامه را از ما بگیرد، و تو ما را شاهد بگیری به این که آن نامه را به سوی او دفع نمودی و او ضامن شد که عمل کند به آنچه در آن است و مقصود جبرئیل علیه السلام از وصی، علی علیه السلام بود.

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله امر فرمود که: هر که را که در آن اطاق یا خانه بود، بیرون کردند، غیر از علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام در میانه پرده و در بود. پس جبرئیل علیه السلام عرض نمود که: یا محمد، پروردگارت تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید که: این نوشته آن چیزی است که پیش از این با تو عهد کرده بودم و خبر داده بودم، و بر تو شرط کرده بودم و به این نوشته بر تو شاهد شدم، و فرشتگان خود را در باب آن بر تو شاهد گرفتم، و من یا محمد، کافیم که شاهد باشم.

حضرت فرمود که: پس جمیع مفاصل و بندهای پیغمبر صلی الله علیه و آله به لرزه در آمد و رعشه در اندامش افتاد و فرمود که: ای جبرئیل، پروردگار من است که سلام است (یعنی: سالم از عیب‌ها و نقائص) و سلامتی‌ها تمام از اوست، و همه سلام‌ها و تحیت‌ها به سوی او بر می‌گردد. راست فرموده پروردگار من عزوجل، و نیک وفا به وعده نموده، نامه را بیاور. پس جبرئیل نامه را تسلیم آن حضرت نمود، و او را از جانب خدا امر فرمود که: به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تسلیم نماید. چون پیغمبر نامه را تسلیم امیر المؤمنین علیه السلام نمود، فرمود که:

این را بخوان. پس امیر المؤمنین آن را حرف به حرف خواند. پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: یا علی، این عهد و وصیت پروردگار من تبارک و تعالی است که با من کرده بود، و پیمان شرطی است که بر من گرفته، و امانت اوست که در نزد من بود، و من تبلیغ رسالت کردم و خیرخواهی نمودم، و ادای امانت کردم.

پس علی علیه السلام عرض کرد که: و من شهادت می‌دهم از برای تو، پدر و مادرم فدای تو باد، به آن که تو تبلیغ رسالت خدا کردی، و خیرخواهی نمودی، و تصدیق کردی بر آنچه فرمودی،

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۸۹

و شهادت می‌دهد به این، از برای تو گوش و چشم و گوشت و خون من. جبرئیل عرض کرد که: و من از برای شما هر دو بر این مطلب و راستی آن، از جمله گواهانم. بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: یا علی، وصیت مرا گرفتی و شناختی آن را و ضامن شدی برای خدا و برای من که وفا کنی به آنچه در آن است.

علی علیه السلام عرض کرد: آری، پدر و مادرم فدای تو باد، بر من است ضمان آن و بر خداست که مرا یاری کند و توفیق دهد، که آنها را به جا آورم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: یا علی، من اراده دارم که بر تو شاهد بگیرم تا در روز قیامت برای من شهادت دهند که من آن را به تو تسلیم کردم، و از تو پیمان گرفتم.

علی علیه السلام عرض کرد: آری، شاهد بگیر. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: جبرئیل و میکائیل اکنون در این کارند که میان من و تو است، و مشغول تنسیق و انتظام آنند و هر دو حضور دارند، و فرشتگان مقرب با ایشانند، و هر آینه ایشان را بر تو شاهد می‌گیرم. علی علیه السلام عرض کرد: آری، باید که ایشان شاهد باشند و من نیز ایشان را شاهد می‌گیرم، پدر و مادرم فدای تو باد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را شاهد گرفت و در آنچه پیغمبر بر علی شرط نمود به امر جبرئیل در آنچه خدای



عزوجلّ او را امر فرموده بود، این بود که به آن حضرت فرمود که: یا علی، وفا می کنی به آنچه در این وصیت نامه نوشته شده است از: دوستی هر که خدا و رسول او را دوست دارد، و بیزاری و دشمنی با هر که خدا و رسول او را دشمن دارد، و تبری نمودن از ایشان، در حالتی که قرار داشته باشی بر صبری که از تو ناشی شود، بر فرو خوردن خشم، و بر رفتن حقت، و غضب کردن خمست، و دریدن پرده حرمت (که آن را رعایت نکنند).

عرض کرد: آری، یا رسول الله، قبول کردم. پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: سوگند یاد می کنم به آن کسی که دانه را شکافته و گیاه را بیرون آورده و بندگان را آفریده، که هر آینه شنیدم که جبرئیل علیه السلام به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله می گفت که: یا محمد، به علی بشناسان و او را اعلام کن که هتک حرمت او خواهد شد و حرمت او حرمت خدا و حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله است و او را مطلع کن بر این که ریشش به خون تازه که از سرش می آید، رنگ خواهد شد. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: در هنگامی که این سخن را از امین خدا جبرئیل علیه السلام فهمیدم، مدهوش گردیدم، به مرتبه‌ای که بر رو در افتادم و گفتم: آری، قبول کردم و راضی شدم، و هر چند که هتک حرمت من شود و سنت‌های پیغمبر معطل و بیکاره گردد، و کتاب خدا دریده

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۹۱

و پاره پاره شود، و خانه کعبه خراب شود، و ریشم به خون تازه که از سرم آید، رنگ شود. و صبر خواهم کرد، و رضای خدا را طلب خواهم نمود تا بر تو وارد شوم.

بعد از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را طلبید، و بر ایشان اعلام فرمود مثل آنچه را که به امیر المؤمنین اعلام فرموده بود، و ایشان، مثل آنچه آن حضرت عرض کرده بود، عرض کردند. پس وصیت نامه مهر شده به مهرهایی از طلا که آتش به آن نرسیده بود، تسلیم امیر المؤمنین علیه السلام شد.

عیسی می گوید که: به خدمت حضرت امام موسی علیه السلام عرض کردم که: پدر و مادرم فدای تو باد، آیا ذکر نمی فرمایی که در آن وصیت نامه چه بود؟ حضرت فرمود که: «سنت‌های خدا و سنت‌های رسول او». عرض کردم که: آیا در وصیت نامه بود که بر امیر المؤمنین علیه السلام مستولی خواهند شد، و با آن حضرت علیه السلام مخالفت خواهند کرد؟ حضرت فرمود: «آری، به خدا سوگند که چیز به چیز و حرف به حرف در آن بود (یعنی: تمام گفتار و کردار ایشان، یا تمام وقایع کلی و جزئی در آن درج بود). آیا قول خدای عزوجلّ را نشنیده‌ای که می فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (۱)، یعنی: و به درستی که ما زنده می گردانیم مردگان را و می نویسیم آنچه را که پیش فرستاده‌اند و نشانه‌های قدم‌های ایشان را (یا آنچه را که بعد از ایشان بماند از اثر افعال ایشان)، و هر چیزی را شمرده‌ایم، و آن را بیان کرده‌ایم» (یعنی: نوشته‌ایم در دفتری که پیشوای روشن است که سر دفتر تمام دفترهاست. و در امام مبین خلاف است و بعضی آن را لوح محفوظ می دانند، و بعضی نامه اعمال و به امیر المؤمنین علیه السلام نیز تفسیر شده، ولیکن ظاهر این حدیث، وصیت نامه است). و حضرت فرمود: «به خدا سوگند، که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه علیها السلام فرمود که:

آیا چنین نیست که فهمیده باشید آنچه را که پیش داشتم به سوی شما و آن را قبول کرده باشید؟ عرض کردند: بلی، فهمیدیم و قبول نمودیم و صبر کردیم بر آنچه ما را اندوهناک گردانید و به خشم آورد ما را».

۵/۷۴۶. کلینی رضی الله عنه فرموده است: و در نسخه صفوان زیادتی هست (و مراد از صفوانی، محمد بن احمد بن عبدالله بن قضاة بن صفوان بن مهران جمال است):



تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۱، ص: ۸۹۳

علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن عبدالرحمان اصم، از ابو عبدالله بزّاز، از حریز روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: فدای تو کردم، چه کم است بقای شما اهل بیت و چه نزدیک است بعضی از اجل های ما به بعضی دیگر، با آن که مردم به شما احتیاج دارند؟

حضرت فرمود: «به درستی که هر یک از ما را صحیفه ای است که آنچه به آن محتاج است که در مدت حیات خویش به آن عمل کند، در آن صحیفه هست و چون آنچه در آن نوشته از آنچه به آن مأمور گردیده تمام می شود، می فهمد که اجلش در رسیده، و وقت آن شده که به سرای باقی ارتحال فرماید. پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به نزد او می آید و وی را خبر می دهد که هنگام وفاتش رسیده و به آنچه از برای اوست در نزد خدا از ثوابات و رفعت درجه، او را خبر می دهد.

و به درستی که حضرت امام حسین علیه السلام خواند آن صحیفه را که به آن حضرت عطا شده بود و در آن، آنچه به آن حضرت می رسید و بایست که به آن عمل کند، بیان شده بود با خبر دادن وفات آن حضرت و حال آن که در آن صحیفه، چیزی باقی مانده بود که هنوز از قوه به فعل نیامده بود. پس آن حضرت به سوی قتال و برای جنگ بیرون رفت و آن امور که باقی مانده بود، این بود که فرشتگان در باب یاری کردن آن حضرت از خدا مسئلت نمودند، و خدا ایشان را رخصت داد.

پس فرشتگان درنگ نمودند که مستعد قتال گردند، و خویشان را بسازند، و اسباب آن را آماده نموده مهیای جنگ شوند، تا آن که حضرت شهید شد. پس فرشتگان فرود آمدند و حال آن که مدت جنگ منقطع گردیده (یا زمان حیات آن حضرت بریده گشته) و آن حضرت علیه السلام شهید شده بود. فرشتگان به درگاه خدا عرض کردند که: ای پروردگار، ما را رخصت دادی در فرود آمدن به سوی زمین، و اذن دادی ما را در یاری نمودن آن حضرت، پس ما فرود آمدیم و تو روح مقدّس او را قبض فرموده ای؟ خدای تعالی به سوی ایشان وحی فرمود که: ملازم قبر او باشید تا او را ببینید که از قبر بیرون آمده، و در آن هنگام او را یاری کنید، و بگریید بر او و بر آنچه شما را فوت شد از نصرت او؛ زیرا که شما مخصوص گردیده اید به نصرت آن حضرت و گریستن بر او. پس فرشتگان گریستند به جهت تعزیه و اندوه بر آنچه ایشان را فوت شد از نصرت آن حضرت و چون از قبر بیرون آید (یعنی: در وقت رجعت) آن فرشتگان یاوران

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۱، ص: ۸۹۴

باب در بیان اموری که حجت امام را ...

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۱، ص: ۸۹۵

او خواهند بود».

## ۶۲. باب در بیان اموری که حجت امام علیه السلام را ثابت می گرداند

۱/۷۴۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر روایت کرده است که گفت:

به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: چون امام از دنیا برود، امامی که بعد از اوست، به چه چیز شناخته می شود؟ فرمود که: «امام را علاماتی چند است: از جمله آنها، آن است که از همه فرزندان پدرش بزرگ تر باشد، و در او فضل (که مراد از آن، صلاح و کمال نفس و علم به شرایع است) باشد، و وصیت ظاهره به او تعلق گرفته باشد، و سواران که وارد شهر می گردند و می گویند که فلان کس به سوی کی وصیت کرده، همه کس بگویند که:

به سوی فلان. و سلاح پیغمبر در میان ما، به منزله تابوت است در میان بنی اسرائیل، و امامت با سلاح می باشد، در هر جا که باشد».

۲/۷۴۸. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از یزید شمر، از هارون بن حمزه، از عبدالاعلی روایت کرده است که گفت: به

خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: آن که بر این امر مستولی می‌شود و آن را ادعا می‌نماید، چه حجت بر او می‌توان آورد که امامتش معلوم شود؟ فرمود که: «از او سؤال می‌شود از حلال و حرام خدا». راوی می‌گوید که: بعد از آن، حضرت رو به من آورد و فرمود که: «سه حجت است که در کسی جمع نمی‌شود، مگر این که آن کس صاحب امر امامت باشد: یکی آن که سزاوارترین مردمان باشد نسبت به آن که پیش از او بوده (یعنی: از همه کس به او نزدیک‌تر باشد). دویم آن که سلاح رسول صلی الله علیه و آله در نزد او باشد. سیم آن که صاحب وصیت ظاهره باشد، که چون در مدینه رسول صلی الله علیه و آله یا در شهر او، وارد شوی، سؤال کنی، عاقله مردمان و کودکان را از امامت، که فلان کس به سوی کی وصیت کرده، بگویند که: به سوی فلان پسر فلان».

۳/۷۴۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم و حفص بن بختری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض شد که: امام به چه چیز شناخته می‌شود؟ فرمود: «به وصیت ظاهره، و به فضل (به آن معنی که مذکور شد).

به درستی که امام، باید که چنان باشد که کسی نتواند که بر او طعنه زند در باب دهان و شکم و فرج، که گفته شود که: دروغ گو است، و مال‌های مردم را می‌خورد، و آنچه شباهت به این

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۹۷

داشته باشد» (و به جهت شدت عفت و طیب ازار، متعلق به فرج را که زنا و لواط است ذکر نفرموده، و به مجمل شباهت اکتفا فرموده).

۴/۷۵۰. محمد بن یحیی، از محمد بن اسماعیل، از علی بن حکم، از معاویه بن وهب روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: چیست علامت امامی که بعد از امام است؟ فرمود که: «حلال‌زادگی، و حسن منشأ (که نشو و نمای او در تقوا و صلاح باشد. و می‌تواند که معنی این باشد که، از سلسله‌ای عظیم الشان باشد)، و از یاد خدا غافل نشود، و کاری که نفعی بر آن مترتب نشود، از او سر نزنند».

۵/۷۵۱. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از احمد بن عمر، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از آن حضرت از آنچه دلالت بر صاحب این امر می‌کند. فرمود که: «دلیل بر او، بزرگی است به اعتبار سال و فضل و وصیت، که چون سواران وارد مدینه شوند و بگویند که: فلان کس به سوی کی وصیت نمود، گفته شود که: به سوی فلان پسر فلان، و بگردید با سلاح پیغمبر صلی الله علیه و آله در هر جا که بگردد (یعنی: در هر جا که سلاح باشد صاحب آن را امام دانید) و امّا مسائل حجتی در آن نیست» (یعنی: از برای عوام؛ زیرا که عقول و افهام ایشان، درک حق و باطل جوابی که می‌شنوند، نمی‌تواند کرد).

۶/۷۵۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابو یحیی واسطی، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: «امر امامت در پسر بزرگ‌تر است، مادام که آفتی با او نباشد» (و آفت، شامل آفت ظاهری و باطنی هر دو می‌باشد).

۷/۷۵۳. احمد بن مهرا، از محمد بن علی، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که: فدای تو کردم، امام به چه چیز شناخته می‌شود؟ فرمود: «به چند خصلت: امّا اول آنها به سبب چیزی است که از پدرش در باب او پیشی گرفته، و به سوی آن اشاره فرموده (یعنی: وصیت) تا آن که حجت بر مردم ثابت شود، و از او سؤال که می‌شود جواب گوید و عاجز نشود. و اگر از پرسیدن از او سکوت شود، خود ابتدا فرماید و مطلب ایشان را بیان کند، و خبر دهد به آنچه در فردا (یعنی: آینده) واقع خواهد شد و با مردم به هر زبانی سخن گوید».

بعد از آن، به من فرمود که: «ای ابا محمد، تو را علامتی از اینها عطا کنم، پیش از آن که برخیزی». پس درنگ نکردم که مردی از

اهل خراسان بر ما داخل شد، پس آن خراسانی

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۹۸

باب در بیان ثبوت امامت در فرزندان، و ...

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۸۹۹

به زبان عربی با آن حضرت سخن گفت و آن حضرت علیه السلام او را به زبان فارسی جواب داد. آن خراسانی عرض کرد که: فدای تو کردم، به خدا سوگند که چیزی مرا مانع نشد از این که با تو به زبان خراسانی سخن کنم، مگر آن که من گمان کردم که تو آن را نیک نمی‌دانی. حضرت فرمود:

«سبحان الله، هرگاه من چنان باشم که نتوانم تو را درست جواب دهم به زبان تو، پس زیادتی من بر تو چه چیز است؟» بعد از آن، به من فرمود که: «ای ابا محمد، به درستی که امام، سخن هیچ یک از مردمان و مرغان و چهارپایان و چیزی که روح در آن باشد، بر او پوشیده نباشد.

پس هر که این خصلت‌ها در او نباشد، البته آن کس امام نیست».

### ۶۳. باب در بیان ثبوت امامت در فرزندان، و بیان این که امامت بر نمی‌گردد در برادر و نه در عمو و نه غیر ایشان از خویشان، ولیکن در غیر امام حسن و امام حسین علیهما السلام چنانچه بیاید

۱/ ۷۵۴. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حسین بن ثویر بن ابی فاخته، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امامت، هرگز در دو برادر بر نمی‌گردد (که یک مرتبه، آن برادر امام باشد و یک مرتبه دیگر، برادر دیگر) بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام. جز این نیست که امامت فرزند بعد از پدر به طریق استمرار جاری شده است از حضرت علی بن الحسین علیه السلام، چنانچه خدای تبارک و تعالی فرموده است که: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» (۱)، یعنی: و صاحبان خویشی‌ها بعضی از ایشان سزاوارترند به بعضی دیگر از غیر ایشان در میراث بردن در کتاب خدا» (که لوح محفوظ است، یا قرآن، یا در حکم خدا) و حضرت فرمود که: «امامت بعد از علی بن الحسین نمی‌باشد مگر در فرزندان و فرزندان آن فرزندان».

۲/ ۷۵۵. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید، از یونس بن یعقوب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که یونس از آن حضرت شنید که می‌فرمود: «خدا ابا فرموده است که امامت را از برای دو برادر قرار دهد، بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام».

۳/ ۷۵۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که از آن حضرت سؤال شد که: آیا

(۱). انفال، ۸۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۹۰۱

امامت در عمو یا خالو می‌باشد؟ فرمود: «نه». راوی می‌گوید که: من عرض کردم که در برادر می‌باشد؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: پس در که می‌باشد؟ فرمود که: «در فرزند من». و آن حضرت در آن روز که این سخن را فرمود، هنوز او را فرزندی نبود.

۴/ ۷۵۷. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از عبدالرحمان بن ابی نجران، از سلیمان بن جعفر جعفری، از حماد بن عیسی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «امامت در دو برادر جمع نمی‌شود، بعد از امام حسن و امام

حسین علیهما السلام، جز این نیست که امامت در فرزندان و فرزندان آن فرزندان است».

۵/۷۵۸. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابن ابی نجران، از عیسی بن عبدالله بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به خدمت آن حضرت عرض کردم که: اگر حادثه روی دهد و خدا آن را به من ننماید، به که اقتدا کنم؟

پس حضرت اشاره فرمود به سوی پسرش حضرت امام موسی علیه السلام. راوی می گوید که: عرض کردم که: اگر حادثه‌ای به حضرت موسی علیه السلام رخ نماید، به که اقتدا نمایم؟ فرمود: «به فرزندش». عرض کردم که: اگر به فرزندش حادثه‌ای رو آورد و برادر بزرگی و پسر کوچکی را واگذارد، به که اقتدا کنم؟ فرمود: «به فرزندش، بعد از آن یک به یک به ترتیب».

کلینی رضی الله عنه فرموده که در نسخه صفوانی است که: «بعد از آن، همیشه همچنین است».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۹۰۲

صفحه سفید

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۹۰۳

## فهرست

پیشگفتار ۷

ترجمه‌های کافی ۸

شیخ محمد علی فاضل اردکانی ۱۸

آثار و تألیفات مترجم ۲۱

نسخه‌های تحفة الأولیاء ۳۱

شیوه ترجمه اردکانی ۳۶

انگیزه تحقیق ۴۲

نکته‌ها و گفته‌ها در باره تحقیق ۴۳

و در پایان ۴۶

تحفة الأولیاء

مقدمه مترجم ۵۷

خطبه کافی ۶۳

[۱] کتاب عقل و جهل ۸۱

[۲] کتاب فضیلت علم ۱۳۵

۱. باب در بیان فرض علم و وجوب طلب نمودن آن و ترغیب کردن بر آن ۱۳۷

۲. باب در بیان صفت علم و فضیلت آن و فضیلت علما ۱۴۱

۳. باب در بیان اقسام مردمان ۱۴۵

۴. باب در بیان ثواب عالم و متعلم ۱۴۷

۵. باب در بیان صفت علما ۱۵۱

۶. باب در بیان حق عالم ۱۵۵

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۹۰۴

۷. باب در بیان ضرر مردن علما ۱۵۵

۸. باب در بیان هم‌نشینی با علما و صحبت ایشان ۱۵۷

۹. باب در بیان سؤال کردن از عالم و مذاکره نمودن با او ۱۵۹

۱۰. باب در بیان بذل و بخشش علم ۱۶۳

۱۱. باب در بیان نهی از گفتار بی علم ۱۶۵

۱۲. باب در بیان آن‌که عمل می‌کند بی علم ۱۶۹

۱۳. باب در بیان عمل کردن به علم ۱۷۱

۱۴. باب در بیان آن‌که علم خویش را آلت خوردن مال مردم ساخته و آن‌که به آن فخر و مباهات می‌نماید ۱۷۵

۱۵. باب در بیان لزوم حجت بر عالم و سخت گرفتن امر بر او ۱۷۷

۱۶. باب نوادر ۱۷۹

۱۷. باب در بیان روایت کردن کتاب‌ها و حدیث و فضیلت نوشتن به توشیحات ۱۸۹

۱۸. باب در بیان تقلید ۱۹۵

۱۹. باب در بیان حرمت بدعت‌ها و رأی و قیاس‌ها ۱۹۷

۲۰. باب در بیان وجوب رد به سوی کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بیان این‌که چیزی نیست از حلال و حرام و همه

آنچه مردم به سوی آن محتاجند، مگر آن‌که کتاب و یا سنتی در باب آن وارد شده است ۲۱۳

۲۱. باب در بیان وجه اختلاف که در حدیث است ۲۲۱

۲۲. باب در بیان فراگفتن سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و گواهان کتاب خدا ۲۳۹

[۳] کتاب توحید ۲۴۵

۱. باب در بیان حدوث (و از سرنو پیدا شدن عالم و اثبات آن‌که آن را احداث فرموده) ۲۴۷

۲. باب در بیان اطلاق و بی‌قیدی گفتار به آن‌که خدا چیزی است ۲۷۳

۳. باب در بیان آن‌که خدا شناخته نمی‌شود، مگر به خود آن جناب بر خویش ۲۸۳

۴. باب در بیان کم‌تر چیزی از شناختن خدا که کافی باشد ۲۸۵

۵. باب در بیان معبود و آن‌که او را پرستش می‌نمایند ۲۸۷

۶. باب در بیان کون و مکان (که بودن و جای بودن است) ۲۸۹

۷. باب در بیان نسبت و وصف پروردگار ۲۹۹

۸. باب در بیان نهی از سخن گفتن در کیفیت و چگونگی خدا ۳۰۵

۹. باب در بیان باطل کردن دیدن خدا به چشم سر (در دنیا و در آخرت) ۳۱۱

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۹۰۵

۱۰. باب در بیان نهی از وصف کردن خدا به غیر آنچه خویش را به آن وصف فرموده ۳۲۷

۱۱. باب در بیان نهی از جسم و صورت ۳۳۵

۱۲. باب در بیان صفات ذات مقدس خدا ۳۴۳

۱۳. باب دیگر و آن، از قبیل باب اول است (که در آن است آنچه در آن است با زیادتى نفی تشبیه و ترکیب و امثال آن چنانچه

مذکور خواهد شد) ۳۴۷

۱۴. باب در بیان اراده خدا و این که آن از صفات فعل اوست ۳۴۹
- مجمع قول در صفات ذات و صفات فعل ۳۵۵
۱۵. باب در بیان حادث شدن نام‌های خدای تعالی ۳۵۷
۱۶. در باب بیان معانی نام‌های خدا و اشتقاق آنها ۳۶۷
۱۷. باب دیگر و آن، از قبیل باب اول است که در اوست آنچه در آن است؛ مگر ۳۷۹
۱۸. باب در بیان تفسیر صمد ۳۹۱
۱۹. باب در بیان امتناع حرکت و انتقال خدا ۳۹۷
۲۰. باب در بیان عرش و کرسی ۴۰۹
۲۱. باب در بیان روح خدا و معنی آن ۴۲۱
۲۲. باب در بیان جوامع توحید و کلماتی که جامع انواع صفات سلبی و ثبوتی خدا است ۴۲۵
۲۳. باب نوادر ۴۵۷
۲۴. باب در بیان جواز بداء بر خدا ۴۶۹
۲۵. باب در بیان آن که در آسمان و زمین چیزی نمی‌باشد، مگر به هفت چیز ۴۷۹
۲۶. باب در بیان مشیت و اراده خدا ۴۸۱
۲۷. باب در بیان ابتلا و اختیار (که به معنی آزمودن است) ۴۸۵
۲۸. باب در بیان سعادت و شقاوت (که به معنی نیک بختی و بد بختی است) ۴۸۷
۲۹. باب در بیان خیر و شر (که به معنی خوبی و بدی است) ۴۸۹
۳۰. باب در بیان ابطال جبر و قدر و اثبات امر بین الامرین ۴۹۱
۳۱. باب در بیان استطاعت ۵۰۵
۳۲. باب در بیان لزوم و تعریف حجت بر خدا (تا حجت بر بندگان تمام شود) ۵۱۱
۳۳. باب در بیان حجت‌های خدا در خلق خود ۵۱۷
۳۴. باب در بیان حجت‌های خدا بر خلق خود ۵۱۷
۳۵. باب در بیان آن که هدایت از جانب خدای عزوجل است ۵۲۱
- تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۹۰۶
- [۴] کتاب حجت ۵۲۷
۱. باب در بیان اضطرار (و ناچار بودن خلائق به سوی حجت) ۵۲۹
۲. باب در بیان طبقات و مراتب انبیا و رسل و ائمه علیهم السلام (که به معنی پیغمبران و فرستادگان و پیشوایانند و بیان تفاوت مراتب ایشان در پستی و بلندی نسبت به یکدیگر) ۵۴۹
۳. باب در بیان فرق میان رسول و نبی و محدث ۵۵۵
۴. باب در بیان این که حجت برپا نمی‌شود از برای خدا بر خلائق، مگر به واسطه امام ۵۵۹
۵. باب در بیان این که زمین از حجت خدا خالی نمی‌باشد ۵۶۱
۶. باب در بیان این که اگر در زمین باقی نمانند مگر دو مرد، البته یکی از این دو حجت خواهد بود ۵۶۵

۷. باب در بیان معرفت و شناخت امام و وجوب رد کردن امر به سوی او ۵۶۷
۸. باب در بیان وجوب فرمان برداری ائمه علیهم السلام ۵۸۵
۹. باب در بیان آن که ائمه علیهم السلام گواهان خدای عزوجلّ اند بر خلق ۵۹۹
۱۰. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام راهنمایان همه خلق اند به راه راست ۶۰۷
۱۱. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام والیان امر خدا و خزانه داران علم اویند ۶۱۱
۱۲. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام، خلیفه‌های خدای عزوجلّ اند در زمین و درهای اویند که از آنها آمده می‌شود ۶۱۳
۱۳. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام نور خدای عزوجلّ اند ۶۱۵
۱۴. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام رکن‌های زمین اند ۶۲۷
۱۵. باب نادر جامعی که در بیان فضل امام علیه السلام و صفات اوست ۶۳۹
۱۶. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام والیان امر خدایند و ایشان مردمانی هستند که مردم بر ایشان حسد برده‌اند که خدای عزوجلّ ایشان را ذکر فرموده است ۶۶۹
۱۷. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام علامات و نشانه‌هایی اند که خدای عزوجلّ آنها را در کتاب خویش ذکر فرموده است ۶۷۵
۱۸. باب در بیان این که آیات و معجزاتی که خدای عزوجلّ آنها را در کتاب خویش ذکر فرموده، ائمه علیهم السلام اند ۶۷۷
۱۹. باب در بیان آنچه خدای عزوجلّ و رسول او واجب گردانیده‌اند از بودن با ائمه علیهم السلام ۶۷۹
۲۰. باب در بیان این که اهل ذکر که خدا خلائق را امر فرموده به سؤال کردن از ایشان، ائمه علیهم السلام اند (نه غیر ایشان) ۶۸۵
۲۱. باب در بیان این که کسانی که خدا ایشان را به علم وصف فرموده در کتاب خویش، ائمه علیهم السلام اند ۶۹۳
۲۲. باب در بیان این که راسخین در علم، ائمه علیهم السلام اند ۶۹۳
۲۳. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام علم را عطا شده‌اند و خدا آن را در سینه‌های ایشان ثابت فرمود ۶۹۵
۲۴. باب در بیان این که کسانی که خدا ایشان را برگزیده و کتاب خویش را به ایشان میراث داده، ائمه علیهم السلام اند (نه غیر ایشان) ۶۹۷
۲۵. باب در بیان این که امامان در کتاب خدا بر دو قسم‌اند: امامی است که مردم را به سوی خدا می‌خواند، و امامی است که ایشان را به سوی آتش جهنم می‌خواند ۷۰۱
- تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۱، ص: ۹۰۷
۲۶. باب [در بیان این که قرآن به امامان هدایت می‌کند] ۷۰۱
۲۷. باب در بیان این که نعمتی که خدای عزوجلّ آن را در کتاب خویش ذکر فرموده، ائمه علیهم السلام اند ۷۰۳
۲۸. باب در بیان این که متوسّسین (و به فراست دریابندگانی) که خدای عزوجلّ ایشان را در کتاب خویش ذکر فرموده، ائمه علیهم السلام اند و سبیل امامت در ایشان ثابت و لازم است ۷۰۵
۲۹. باب در بیان عرض اعمال بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام (و نمودن آنها به ایشان) ۷۰۹
۳۰. باب در بیان این که راهی که تشویق به استقامت در آن شده، ولایت علی علیه السلام است ۷۱۱
۳۱. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام معدن علم و درخت پیغمبری و محلّ تردد و آمد و شد فرشتگانند ۷۱۳
۳۲. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام، وارثان علم اند که بعضی از ایشان علم را به بعضی میراث می‌دهند ۷۱۵
۳۳. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام میراث بردند علم پیغمبر صلی الله علیه و آله را و علم همه پیغمبران و اوصیای ایشان علیهم



- السلام که پیش از ایشان بوده‌اند ۷۱۹
۳۴. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام در نزد ایشان است همه آن کتاب‌ها که از نزد خدای عزوجل فرود آمده و بیان این که آنها را با اختلاف لغات آنها می‌دانند ۷۲۹
۳۵. باب در بیان این که هیچ کس همه قرآن و علم آن را جمع نکرده، مگر ائمه علیهم السلام که ایشان همه علوم آن را می‌دانند ۷۳۳
۳۶. باب در بیان آنچه ائمه علیهم السلام عطا شده‌اند از اسم اعظم خدا ۷۳۷
۳۷. باب در بیان آنچه در نزد ائمه علیهم السلام است از آیات و اسباب معجزات پیغمبران علیهم السلام ۷۳۹
۳۸. باب در بیان آنچه در نزد ائمه علیهم السلام است از سلاح و آلت کارزار رسول خدا صلی الله علیه و آله و متاع آن حضرت (از رخت و غیر آن) ۷۴۳
۳۹. باب در بیان آن که داستان سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله چون داستان تابوت و صندوق است در میانه بنی اسرائیل ۷۵۵
۴۰. این باب بابی است که ذکر جفر و جامعه و مصحف فاطمه علیها السلام در آن است ۷۵۷
۴۱. باب در شأن سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» و تفسیر و بیان آن ۷۶۷
۴۲. باب در بیان این که علم ائمه علیهم السلام در شب جمعه زیاد می‌شود ۸۰۵
۴۳. باب در بیان این که اگر علم ائمه علیهم السلام زیاد نمی‌شد آنچه در نزد ایشان بود تمام می‌شد ۸۰۷
۴۴. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام می‌دانند همه علوم را که بیرون آید به سوی فرشتگان و پیغمبران و رسولان علیهم السلام ۸۰۹
۴۵. باب نادری که ذکر غیب در آن است ۸۱۱
۴۶. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام هر گاه خواسته باشند بدانند (می‌دانند، یا) به ایشان تعلیم (یا اعلام) می‌شود (بنابر اختلاف نسخ کافی و احتمالی که در لفظ عنوان می‌رود) ۸۱۷
۴۷. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام می‌دانند که کی می‌میرند، و بیان این که ایشان نمی‌میرند مگر به این که خود آن را اختیار کنند ۸۱۷
۴۸. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام آنچه را که بوده و آنچه خواهد بود می‌دانند، و بیان این که چیزی بر ایشان پوشیده و پنهان نمی‌باشد- صلوات الله علیهم- ۸۲۵
۴۹. باب در بیان این که خدای عزوجل هیچ علمی را به پیغمبر صلی الله علیه و آله خود تعلیم نفرمود، مگر آن که او را امر فرمود که آن را به امیر المؤمنین علیه السلام تعلیم نماید، و بیان این که شریک آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در علم بود ۸۳۱
۵۰. باب در بیان جهات و وجوه علوم ائمه علیهم السلام ۸۳۳
۵۱. باب در بیان این که اگر مردم بر ائمه علیهم السلام می‌پوشیدند و سخن ایشان را فاش نمی‌کردند، هر آینه هر فردی را به آنچه برای او و بر او بود، خبر می‌دادند ۸۳۷
- تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۱، ص: ۹۰۸
۵۲. باب در بیان تفویض به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و به سوی ائمه علیهم السلام در امر دین ۸۳۹
۵۳. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام به کدام یک از اوصیای گذشتگان شباقت دارند، و حرمت قول به پیغمبری در باب ایشان ۸۵۱
۵۴. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام محدث و مفهم‌اند (که فرشته ایشان را تحدیث می‌نماید و خبر می‌دهد و ایشان را تفهیم

می‌نماید و می‌فهماند) ۸۵۵

۵۵. بابی که در آن ذکر ارواحی است که در ائمه علیهم السلام است ۸۵۹

۵۶. باب در ذکر روحی که خدا ائمه علیهم السلام را به آن تسدید می‌فرماید ۸۶۳

۵۷. باب در بیان وقت دانستن امام تمام علم امامی که پیش از اوست - علیهم جمیعاً السلام - ۸۶۷

۵۸. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام در علم و شجاعت و وجوب طاعت برابرند ۸۶۹

۵۹. باب در بیان این که امام علیه السلام، امامی را که بعد از اوست می‌شناسد ۸۷۱

۶۰. باب در بیان این که امامت عهد و پیمانی است از جانب خدای عزوجل که معهود و معروف است از امامی به سوی امامی دیگر

علیهم السلام ۸۷۵

۶۱. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام چیزی را به جا نیاورده و نمی‌آورند، مگر به عهد و وصیتی از جانب خدای عزوجل و

امری از جانب آن جناب که از آن تجاوز نمی‌کردند ۸۷۹

۶۲. باب در بیان اموری که حجت امام علیه السلام را ثابت می‌گرداند ۸۹۵

۶۳. باب در بیان ثبوت امامت در فرزندان، و بیان این که امامت بر نمی‌گردد در برادر و نه در عمو و نه غیر ایشان از خویشان، ولیکن

در غیر امام حسن و امام حسین علیهما السلام چنانچه بیاید ۸۹۹

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۱

## جلد دوم

### اشاره

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۵

### تمه کتاب حجت

### اشاره

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۷

باب در بیان نص و تصریح خدا و رسول او بر ائمه ...

### ۶۴. باب در بیان نص و تصریح خدا و رسول او بر ائمه علیهم السلام یک به یک به ترتیب

۷۵۹ / ۱. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس و علی بن محمد، از سهل بن زیاد - که مکنی است به ابو سعید - از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مسکان، از ابوبصیر روایت کرده‌اند که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از فرموده خدای عزوجل:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» «۱»، حضرت فرمود که: «این آیه، در شأن حضرت علی بن ابی‌طالب و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نازل شد».

به آن حضرت عرض کردم که: سنیان می‌گویند که: خدا را چه مانع شده که علی و اهل بیت او را در کتاب خود نام نبرده؟ ابوبصیر می‌گوید که: حضرت فرمود: «به ایشان بگویید که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز بر او نازل شد، و خدا از برای ایشان نام سه رکعت و چهار رکعت را نبرد، که تا آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را از برای ایشان بیان فرمود. و زکات بر او نازل شد، و از برای ایشان نام نبرد که از هر چهل درم شرعی یک درم باید داد «۲» تا آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را از برای ایشان بیان فرمود. و حج فرود آمد، و به ایشان نفرمود که هفت شوط طواف کنید تا آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را از برای ایشان بیان فرمود، و این آیه فرود آمد که: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، و در شأن علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نازل شد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن علی علیه السلام فرمود که: هر که من آقا و صاحب اختیار اویم، علی آقا و صاحب اختیار اوست. و آن حضرت علیه السلام نیز فرمود که: وصیت می‌کنم شما را به کتاب

(۱). نساء، ۵۹.

(۲). و درم شرعی، نیم مثقال صیرفی و شش عشر یک نخود نقره مسکوک است. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۹

خدا و اهل بیت من. به درستی که من از خدای عزوجل درخواستم که در میانه قرآن و ایشان جدایی نیندازد، تا ایشان را در نزد حوض کوثر بر من وارد سازد، و خدا این را به من عطا فرمود. و باز فرمود که: ایشان را تعلیم مدهید؛ زیرا که ایشان از شما دانانترند. و فرمود: به درستی که ایشان، هرگز شما را از در هدایت بیرون نمی‌برند و هرگز شما را در ضلالت در نمی‌آورند. پس اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله ساکت می‌شد و بیان نمی‌فرمود که: اهل بیت او کیست، هر آینه آل فلان و آل فلان (یعنی: آل تیم و آل عدی که) ولایت و امامت را ادعا می‌کردند (و می‌توانستند که این را ادعا کنند)، ولیکن خدای عزوجل بیان اهل بیت را در کتاب خود فرو فرستاد به جهت تصدیق پیغمبر خویش و فرمود که: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» «۱»، یعنی: جز این نیست که می‌خواهد خدا که ببرد از شما پلیدی گناه را ای اهل بیت و خاندان پیغمبر، و پاک و پاکیزه گرداند شما را از گناهان، پاک گردانیدنی» (به غایت بر سیل دوام و استمرار. حاصل معنی آن که: ای خاندان محمد صلی الله علیه و آله، اراده جناب اقدس الهی تعلق گرفته به این که جنس گناه را از شما دور دارد، به وضعی که یک فرد از افراد آن، خواه صغیره باشد و خواه کبیره و خواه از روی سهو و فراموشی باشد و خواه از روی عمد، از شما به وجود نیاید، تا دامن عصمت شما را به گرد گناه آلوده نگردد و در باب شما غیر از این را اراده نخواهد فرمود).

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «پس علی و حسن و حسین و فاطمه پیدا علیهم السلام شدند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را در زیر عباي خود داخل گردانید در حجره ام سلمه، بعد از آن، گفت:

بار خدایا، به درستی که هر پیغمبری را اهلی و چیز بزرگی بوده که اهتمام به شأن آن داشته، و این گروه، اهل من و آن چیز بزرگ منند که به شأن ایشان اهتمام دارم. پس ام سلمه عرض کرد که: آیا من از جمله اهل تو نیستم؟ پیغمبر در جواب فرمود که: باز گشت تو به خیر و خوبی خواهد بود، ولیکن این گروه اهل منند، و آنچه من به آن اهتمام دارم.

و چون قبض روح رسول خدا صلی الله علیه و آله شد، علی علیه السلام سزاوارترین مردمان بود به مردمان در تصرف نمودن در امور ایشان، به جهت بسیاری آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن او به مردم رسانید از مداخل، و به پا داشتن او برای مردم و گرفتن آن حضرت دست او را (یعنی: در

(۱). احزاب، ۳۳.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۱

غدیر غم) و چون علی علیه السلام مُشرف بر موت شد و هنگام رحلتش رسید، قادر نبود بر این که محمد بن علی یا عباس بن علی یا یکی از فرزندان خود را که غیر ایشان بودند در این امر داخل گرداند، و علی علیه السلام چنان نبود که این نعل از او سرزند و اگر بر فرض محال، چنین امری از او سر می‌زد، هر آینه حضرت امام حسن و امام حسین علیه السلام در آن هنگام می‌گفتند که: خدای تبارک و تعالی در شأن ما آیه‌ای فرو فرستاده، چنانچه در شأن تو فرو فرستاده و به فرمان‌برداری ما امر فرموده، چنانچه به فرمان‌برداری تو امر فرموده، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در باب ما تبلیغ رسالت فرموده، چنان که در باب تو تبلیغ رسالت فرموده، و خدا از ما گناه را برده، چنانچه آن را از تو برده است.

و چون علی علیه السلام از دنیا رحلت نمود، حضرت امام حسن علیه السلام به امامت سزاوارتر بود، به جهت آن که از حضرت امام حسین علیه السلام بزرگ‌تر بود، و چون ایام حیاتش به سر آمد، نمی‌توانست که فرزندان خویش را در این امر داخل گرداند، و آن حضرت چنان نبود که این را به فعل آورد، و خدای عزوجل می‌فرماید که: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» (۱). پس آن را در فرزندان خود قرار دهد، و در هنگامی که چنین می‌کرد، حضرت امام حسین علیه السلام می‌گفت که: خدا به طاعت من امر فرموده، چنانچه امر فرموده به طاعت تو و طاعت پدر تو، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در باب من تبلیغ رسالت فرموده، چنانچه در باب تو در باب پدر تو تبلیغ رسالت فرموده، و خدا رجس را از من برده، چنانچه از تو و از پدر تو برده است.

(حاصل آن که اولاد امام حسن و تابعان ایشان نمی‌توانند که در باب اولویت خویش به امامت به آیه «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ» متمسک شوند؛ زیرا که در اثبات امامت از برای خویش به این آیه، نفی آن است، به جهت آن که امام حسین چون امام حسن، امامت را از امیر المؤمنین علیه السلام میراث برد و تأخر آن حضرت به جهت آن است که کوچک‌تر بود و اجتماع ممکن نبود).

و چون امامت به امام حسین علیه السلام منتقل شد، یکی از اهل بیت آن حضرت نمی‌توانست که بر او ادعا کند، چنانچه او بر برادر و پدرش ادعا می‌نمود، و اگر می‌خواستند که این امر را از او بگردانند، و حال آن که چنان نبودند که چنین کنند، پس در هنگامی که امامت به امام حسین علیه السلام رسید، چنان شد که تأویل این آیه «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» در آن

(۱). انفال، ۸۵.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۳

جاری گردید، و بعد از آن حضرت، به حضرت علی بن الحسین منتقل گردید، و بعد از علی بن الحسین به حضرت محمد بن علی علیهم السلام رسید.

پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «مراد از رجس که در آیه مذکور است، شک است. و به خدا سوگند، که ما هرگز در پروردگار خویش شک نمی‌کنیم».

محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد و حسین بن سعید، از نصر بن شوید، از یحیی بن عمران حلبی از ایوب بن حرّ و عمران بن علی حلبی، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام مثل این را روایت کرده‌اند.

۲/۷۶۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از ابن مسکان، از عبدالرحیم بن روح قصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزوجل: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» (۱)، یعنی: «این پیغمبر صلی الله علیه و آله (که محمد است)، سزاوارتر است به همه مؤمنان از نفس‌های ایشان در کار دین و دنیا، و زنان او، مادران ایشانند (در تحریم و احترام نه در باقی احکام) و صاحبان خویشی‌ها بعضی از ایشان، سزاوارترند به بعضی دیگر از غیر ایشان، در میراث بردن در کتاب خدا».

راوی گفت که: از آن حضرت سؤال کردم که این آیه، در شأن کی نازل شد؟ فرمود که:

«نازل شد در باب امارت و ولایت. به درستی که این آیه (یعنی: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ» تا آخر) جاری شده است در فرزندان امام حسین علیه السلام بعد از آن حضرت. پس ما سزاوارتریم به امر امامت و به رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه مؤمنان و مهاجران و انصار».

عرض کردم که: از برای فرزندان جعفر در آن بهره‌ای هست؟ فرمود: «نه». عرض کردم که:

فرزندان عباس را در آن، نصیبی هست؟ فرمود: «نه». پس من همه قبایل پسران عبدالمطلب را بر آن حضرت شمردم و هر یک از آنها را که مذکور می‌ساختم، می‌فرمود: نه.

راوی می‌گوید که: فرزندان امام حسن علیه السلام را فراموش کردم. بعد از آن، بر آن حضرت داخل شدم و عرض کردم که: آیا فرزندان امام حسن را در امامت بهره‌ای هست؟ فرمود: «نه، ای عبد الرحیم، به خدا سوگند که از برای کسی که منسوب به سوی محمد صلی الله علیه و آله باشد، در آن

(۱). احزاب، ۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۵

بهره‌ای نیست غیر از ما».

۳/۷۶۱. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از احمد بن محمد، از حسن بن محمد هاشمی، از پدرش، از احمد بن عیسی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزوجل: «إِنَّمَا وَئِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» (۱)، که آن حضرت فرمود: «جز این نیست که مقصود از وَئِيكُم، اولی بکم است، یعنی: احق و سزاوارتر به شما و به امور شما از نفس‌های شما و مال‌های شما، خداست و رسول او و آنان که ایمان آورند، یعنی: علی و اولاد او که ائمه‌اند علیهم السلام تا روز قیامت.

بعد از آن، خدای عزوجل ایشان را وصف نموده و فرموده که: «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (۲). و امیر المؤمنین علیه السلام در نماز ظهر بود و دو رکعت را گذارده بود، و آن حضرت در رکوع بود، و بر او حله بود که قیمت آن هزار دینار شرعی بود (که به حساب این زمان، از قرار طلا مثقالی یک تومان و یک هزار و دویست دینار فلوس، هفتصد و چهل تومان می‌شود؛ زیرا که دینار شرعی، یک مثقال شرعی طلای مسکوک است و آن، سه چهار یک مثقال صیرفی باشد). و پیغمبر صلی الله علیه و آله آن حله را به علی علیه السلام پوشانیده بود، و نجاشی آن را به رسم هدیه از برای آن حضرت فرستاده بود. پس سائلی آمد و عرض کرد که: سلام بر تو باد ای ولی خدا، و سزاوارتر به مؤمنان از نفس‌های ایشان، بر گدا تصدق فرما. حضرت آن حله را به جانب سائل افکند، و به دست خویش اشاره به سوی او فرمود که: این را بردار.

بعد از آن، خدای عزوجل این آیه را در شأن او فرو فرستاد و نعمت اولاد او را به نعمت او جفت و قرین گردانید.

پس هر که از اولاد آن حضرت، به مبلغ امامت رسیدند، به این نعمت و این صفت متصف می‌باشند، پس تصدق می‌کنند و حال آن‌که ایشان رکوع کنند گانند. و آن سائلی که از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال نمود، از فرشتگان بود، و کسانی که از امامان از فرزندان آن حضرت سؤال می‌کنند، از فرشتگان می‌باشند».

۴/۷۶۲. علی بن ابراهیم روایت کرده است از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از زراره و فضیل بن یسار و بکیر بن اعین و محمد بن مسلم و بُرید بن معاویه و ابوالجارود

(۱). مائده، ۵۵.

(۲). مائده، ۵۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۷

و همه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «خدای عزوجل رسول خود را امر فرمود به ولایت علی علیه السلام (و این که آن حضرت را بر مردم والی و امیر گرداند)، و این آیه را بر او فرو فرستاد که: «إِنَّمَا وَرِثُكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»، و ولایت صاحبان امر را واجب گردانید. پس مردم ندانستند که ولایت چیست. خدای تعالی محمد صلی الله علیه و آله را امر فرمود که: ولایت را از برای ایشان بیان فرماید، چنانچه نماز و زکات و روزه و حج را از برای ایشان بیان فرمود. چون این تکلیف از جانب خدای عزوجل بر او وارد شد، به سبب آن سینه رسول خدا صلی الله علیه و آله تنگ شد، و ترسید که مردم از دین خویش بر گردند، و او را به دروغ نسبت دهند، و به آن جهت سینه‌اش تنگ شد، و با پروردگار خود عزوجل بازگشت نمود، و استدعا کرد که این تکلیف را از آن حضرت بردارد.

پس خدای عزوجل به سوی او وحی فرمود که: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِي مَمْرُكَ مِنَ النَّاسِ» (۱)، یعنی: «ای فرستاده به حق، برسان به همه مردمان آنچه را که فرو فرستاده شد به سوی تو از جانب پروردگارت، و اگر نرسانی، پس نرسانیده‌ای پیغام یا پیغام‌های او را (چه کتمان، بعضی موجب تضييع بعضی دیگر می‌شود؛ زیرا که اجزای رسالت، به هم پیوسته است، چون نماز. یا معنی آن است که گویا هیچ چیز را نرسانیده‌ای؛ به جهت آن که کتمان بعضی و کل، یکسان است در قباح و استیجاب عقوبت).

و خدا نگاه می‌دارد تو را از شرّ مردمان. به درستی که خدا راه نمی‌نماید گروه کافران را». پس آن حضرت امر خدای عز ذکره را آشکار نمود و در باب آن، علانیه تکلم فرمود و بر ولایت علی علیه السلام در روز غدیر خم قیام فرمود، و ندا فرمود که: به نماز جماعت حاضر شوید، و مردم را امر فرمود که: آن که حاضر است به غایب برساند.

و عمر بن اذینه گفت که: همه راویان که مذکور شدند غیر از ابوالجارود، گفتند که: امام محمد باقر علیه السلام این را نیز فرمود که: «فریضه خدا چنان بود که به ترتیب می‌آید که هر فریضه‌ای بعد از فریضه دیگر فرود می‌آید، و ولایت، آخر فریضه‌های خدا بود. پس خدای عزوجل این آیه را فرو فرستاد که: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» (۲)».

(۱). مانده، ۶۷.

(۲). مانده، ۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۹

حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آن فرمود که: «خدای عزوجل می‌فرماید که: بعد از این فریضه، فریضه‌ای دیگر را بر شما فرو نخواهم فرستاد، و جمیع فریضه‌ها را برای شما کامل گردانیدم».

۵/۷۶۳. علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از هارون بن خارجه، از ابوبصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: در نزد آن حضرت نشسته بودم، مردی به آن حضرت عرض کرد که: مرا خبر ده از ولایت علی بن ابی‌طالب علیه السلام که آیا از جانب خدا بود، یا از جانب رسول او؟ حضرت غضبناک شد و فرمود که: «وای بر تو، رسول خدا، از خدا بیش از آن می‌ترسید که آنچه را که خدا او را به آن امر نفرموده بود بگوید، بلکه خدا آن را واجب گردانید؛ چنانچه نماز و زکات و روزه و حج را واجب گردانید».

۶/۷۶۴. محمد بن یحیی روایت کرده است، از احمد بن محمد و محمد بن حسین و هر دو، از محمد بن اسماعیل بن بزیر، از منصور بن یونس، از ابوالجارود، از امام محمد باقر علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت علیه السلام که می‌فرمود: «خدای عزوجل، پنج چیز را بر بندگان واجب گردانید، و ستیان چهار چیز را گرفتند و یکی را وا گذاشتند».

عرض کردم که: فدای تو گردم، آیا آنها را برای من نام می‌بری؟ فرمود که: «نماز؛ و مردم نمی‌دانستند که چگونه نماز کنند، بعد از آن، جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت: یا محمد صلی الله علیه و آله، ایشان را به وقت‌های نمازی که باید به جا آورند، خبر ده. بعد از آن وجوب زکات فرود آمد و گفت: یا محمد، ایشان را از امر زکات ایشان خبر ده به وضعی که ایشان را از امر نماز ایشان خبر دادی.

بعد از آن، وجوب روزه فرود آمد، پس چون روز عاشورا می‌شد (که عبارت است از روز دهم محرم)، رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرستاد به سوی اهل ده‌ها که گرداگرد آن حضرت و در حوالی مدینه بودند، پس آن روز را روزه می‌گرفتند. بعد از آن، وجوب روزه ماه مبارک رمضان که در میانه ماه شعبان و شوال است، نازل شد.

بعد از آن، وجوب حج بیت الله فرود آمد. پس جبرئیل نازل شد و گفت که: ایشان را خبر ده از کیفیت حج ایشان، به طوری که از چگونگی نماز و زکات و روزه ایشان، ایشان را خبر دادی.

بعد از آن، ولایت و وجوب اظهار آن نازل شد. و این امر به رسول آمد در روز جمعه در

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۱

عرفه و مراد از آن، امری است که خدای عزوجل در باب آن فرو فرستاد که: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» (۱) و کمال دین به ولایت علی بن ابی‌طالب علیه السلام بود. و رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد نزول ولایت، فرمود که: امت من تازه عهدند به جاهلیت و در این تازگی، از کفر بیرون آمده، در اسلام در آمده‌اند. و در آن زمان که ایشان را به این امر خبر دهم، در باب پسر عموی خویش هر کسی سخنی خواهد گفت و پیغمبر فرمود که: من این را در دل خویش گفتم و به خاطر خطور نمود، بی آن که زبانه به آن گویا شود. پس مرا عزیمت قطعیه‌ای از جانب خدای عزوجل آمد که دلالت می‌کرد که این اظهار، بر سبیل رخصت نیست، بلکه بر سبیل عزم و حتم است، و خدا مرا ترسانید که اگر در این باب، تبلیغ رسالت نکنم، مرا عذاب کند. پس این آیه فرود آمد که: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِي مَمْرًا مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (۲). پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت، و فرمود: ای گروه مردمان، به درستی که هیچ پیغمبری نبوده از آن پیغمبرانی که پیش از من بوده‌اند، مگر آن که خدا او را در دنیا عمری داده، بعد از آن، او را طلب فرموده و آن پیغمبر خدا را اجابت کرده، از دنیا رحلت نموده و عن قریب مرا می‌طلبد و من اجابت می‌کنم و از من سؤال خواهد و از شما نیز سؤال می‌شود. پس شما در جواب چه خواهید؟ گفت همه گفتند که: شهادت می‌دهیم که تو تبلیغ رسالت خدا کردی و خیرخواهی نمودی، و آنچه بر تو بود، به جا آوردی. پس خدا تو را جزا دهد؛ بهترین جزای پیغمبران مرسل.

پیغمبر سه مرتبه گفت: بار خدایا، شاهد باش. بعد از آن، فرمود: ای گروه مسلمانان، این ولی و صاحب اختیار شما است بعد از من، پس باید که آن که حاضر است از شما، به غایب برساند.

و امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، که پیغمبر، امین خدا بود بر خلائق و احکام و دین خدا، که آن را برای خویش پسندیده. بعد از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله را هنگام وفات رسید، علی علیه السلام را طلبید و فرمود: یا علی، می‌خواهم که تو را امین دارم بر آنچه خدا مرا بر آن امین داشته از احکام و علم و خلق و دین خویش که آن را برای خود پسندیده‌ای زیاد. پس به خدا

(۱). مائده، ۲.

(۲). مائده، ۶۷.



سوگند، که پیغمبر کسی را از خلائق در خلافت و امامت شریک آن حضرت نگردانید.

بعد از آن، علی علیه السلام را هنگام وفات رسید، پس فرزندان خویش را طلبید و ایشان دوازده پسر بودند، و به پسران خود فرمود که: ای پسران من، به درستی که خدای عزوجلّ ابا فرموده، مگر آنچه در من سنت و طریقه‌ای از یعقوب قرار دهد و به درستی که یعقوب، فرزندان خویش را طلبید و ایشان دوازده پسر بودند. پس ایشان را به صاحب ایشان خبر داد. و آگاه باشید که من به صاحبان خبر می‌دهم. بدانید که این دو پسر من، حسن و حسین علیهما السلام، پسران رسول خدایند صلی الله علیه و آله. پس بشنوید از ایشان و ایشان را اجابت کنید، و امر ایشان را اطاعت نمایید، و یاری کنید ایشان را؛ زیرا که من ایشان را امین داشتم بر آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا بر آن امین داشته از خلق و احکام و دین خود که آن را برای خویش پسندیده.

پس خدا واجب گردانید از برای حسنین علیهما السلام از جانب علی علیه السلام، آنچه را که از برای علی علیه السلام واجب گردانید از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله. پس یکی از این دو را فضیلتی و زیادتى بر صاحب خویش نبود، مگر به کبر سنّ و بزرگ‌تری که امام حسن علیه السلام داشت. و به درستی که امام حسین علیه السلام، چون در نزد امام حسن حاضر می‌شد، در آن مجلس سخن نمی‌گفت تا بر می‌خواست.

بعد از آن، امام حسن علیه السلام را هنگام رحلت رسید، این امر را به امام حسین علیه السلام تسلیم نمود.

بعد از آن، امام حسین علیه السلام را هنگام شهادت رسید، دختر بزرگ خود فاطمه دختر امام حسین علیه السلام را طلبید و نامه پیچیده و وصیت نامه ظاهری را به او تسلیم فرمود، و حضرت علی بن الحسین علیه السلام ناخوشی اسهال داشت، و مردم چنان اعتقاد داشتند که آن حضرت از آن آزار، جان نخواهد برد، و بعد از آن، فاطمه نامه را به علی بن الحسین علیه السلام داد. و به خدا سوگند که آن نامه، به ما منتقل شد.

حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از منصور بن یونس، از ابوالجارود، از امام محمد باقر علیه السلام مثل این را روایت کرده است.

۷/۷۶۵. محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی، از صباح ازرق، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: مردی از طایفه مختاریه (که ایشان را کیسایه نیز می‌گویند)، مرا ملاقات کرد، و گمان داشت که محمد بن حنفیه امام است. حضرت باقر علیه السلام غضبناک شد و فرمود که: «آیا به او تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۵

هیچ نکفتی؟» ابوبصیر می‌گوید که: عرض کردم: نه، به خدا سوگند که نمی‌دانستم چه بگویم.

حضرت فرمود که: «آیا به او نکفتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و حسن و حسین علیهم السلام را وصی خود گردانید و چون علی علیه السلام در گذشت، حسن و حسین را وصی خود نمود، و اگر می‌رفت که امامت را از ایشان بگرداند به آن حضرت، می‌گفتند که ما هر دو وصی پیغمبریم مانند تو، و علی علیه السلام چنان نبود که این امر از او سرزند، و امام حسن و امام حسین را وصی خود کرد، و اگر می‌رفت که وصیت را از او بگرداند، هر آینه به او می‌گفت که: من وصیم، مانند تو از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از جانب پدرم، و امام حسن چنان نبود که این کار را به جا آورد، و خدای عزوجلّ فرموده است که: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» (۱). و این آیه، در شأن ما و در شأن پسران ما است». باب در بیان اشاره و نصّ بر امیر المؤمنین

## ۶۵. باب در بیان اشاره و نصّ بر امیر المؤمنین علیه السلام «۲»

۱/۷۶۶. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از منصور بن یونس، از زید بن جهم هلالی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «چون ولایت علی بن ابی‌طالب علیه السلام نازل

شد، و از جمله آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردم فرمود، این بود که: بر علی علیه السلام کنید به امیر المؤمنین بودن (یعنی):

به این روش بر او سلام کنید که: السَّلَامُ عَلَیْکَ یا امیر المؤمنین). از جمله آنچه خدا در آن روز بر آن دو (ابوبکر و عمر)، استوار فرمود ای زید، آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایشان فرمود که: ای ابوبکر و عمر، برخیزید و بر علی علیه السلام سلام کنید به امیر المؤمنین بودن. ابوبکر و عمر گفتند که: یا رسول الله، آیا این که می‌گویی از جانب خداست، یا از جانب رسول او؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: از جانب خدا و از جانب رسول اوست. بعد از آن، خدای عزوجل این آیات را فرو فرستاد که: «وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ» (۳)، یعنی: و مشکندید سوگندها را (یعنی: پیمان‌ها را که در باب بیعت نمودید)، بعد از استوار گردانیدن آنها به سوگند به خدا، و حال آن که گردانیده‌اید خدا را

(۱). انفال، ۷۵.

(۲). در بعضی از نسخ کافی، این عنوان موجود نیست. (مترجم)

(۳). نحل، ۹۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۷

بر پیمان‌های خود گواه و نگهبان. به درستی که خدا می‌داند آنچه را که شما می‌کنید».

و حضرت فرمود که: «مقصود خدا از این، فرموده رسول خداست صلی الله علیه و آله به ابوبکر و عمر و گفته ابوبکر و عمر که آیا از جانب خداست یا از جانب رسول او؟ «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَفَضَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ [أُمَّةٌ هِيَ أَرْكَبُ مِنْ أُمَّتِكُمْ]، یعنی: و مباشید مانند زنی که رشته خویش را تاب باز دارد بعد از قوت و استحکام، در حالتی که رشته‌ها تاب باز داده شده باشند. فرا می‌گیرید سوگندهای خویش را دغلی و اسباب مکر و خدیعه در میان خویش، به سبب آن که امامانی چند پاک‌تر و بهتر از امامان شما باشند» (یا به جهت کراهت آن که امامانی چند پاک‌تر از امامان شما باشند. و بنابر اول، مراد از امامان اول، ائمه جورند و ائمه دویم، ائمه هدی. و بنابر ثانی، به عکس است).

راوی می‌گوید که: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، در قرآن به جای امه، ائمه است؟ حضرت فرمود: «بلی، به خدا سوگند ائمه است». عرض کردم که: ما به جای اُرُبی، اُرُبی می‌خوانیم. حضرت فرمود که: «اُرُبی چیست؟» و به دست خویش اشاره فرمود (یعنی: به سوی سینه خویش به این معنی که مراد از ائمه، ما ایم). بعد از آن، دست خویش را انداخت (یعنی: آن را از سینه برداشت. و می‌تواند که مراد این باشد که آن حضرت، به دست خویش اشاره به طرح قرائت مشهوره فرموده باشد. بلکه این اظهر است. و در تفسیر علی بن ابراهیم است که به دست خویش اشاره فرمود به طرح آن. و آنچه در قرآن موجود است چنین است که آن «تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبُی مِنْ أُمَّةٍ». و ترجمه آن این است که: «به سبب آن که هستند گروهی (یعنی: کفار) که ایشان زیاده‌اند از گروهی دیگر که مسلمانانند» (یا باشند گروهی زیاده از گروهی دیگر در عدد و مال، یعنی: حیل‌بازی آغاز کرده می‌خواهند که باز به کفر خود رجوع کنند و طریقه اهل جاهلیت پیش گیرند).

«إِنَّمَا يَبْلُغُكُمُ اللَّهُ بِهِ»، یعنی: «جز این نیست که خدا شما را می‌آزماید به امر به وفای به عهد» (یا به بودن زیادتی گروهی بر گروهی دیگر؛ چنانچه مفسرین گفته‌اند). و حضرت فرمود:

(یعنی: به علی علیه السلام).

«وَلَيَبْلُغَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ \* وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۹

مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَكُنْتُمْ تَعْمَلُونَ\* وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَرِلَّ قَدَمُ بَعْدَ ثُبُوتِهَا، یعنی: «و هر آینه خدا آشکار کند از برای شما در روز قیامت، آنچه را که بودید که در آن اختلاف می کردید، و اگر خدا می خواست هر آینه شما را یک گروه می گردانید (یعنی: به اجبار و اکراه شما را بر دین اسلام متفق می ساخت)، ولیکن فرو می گذارد در خذلان، هر که را که خواهد، و راه می نماید به توفیق و لطف هر که را خواهد، و هر آینه پرسیده می شوید در قیامت، از آنچه بودید که کار می کردید و فرا مگیرید سوگندهای خویش را اسباب مکر و خدیعه و دغلی در میان خویش. پس بلغزد قدمی و پایی از شارع اسلام بعد از ثبوت آن».

و حضرت فرمود: «یعنی: بعد از گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن علی علیه السلام». «و تَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»، یعنی: «و بچشید عذاب را به سبب باز ایستادن (یا باز داشتن شما مردم را) از راه خدا». و حضرت فرمود که: «مقصود از آن (یعنی: راه خدا)، علی علیه السلام است». «و لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (۱)، یعنی: «و برای شما است عذابی بزرگ در آخرت».

۲/۷۶۷. محمد بن یحیی روایت کرده است، از محمد بن حسین و احمد بن محمد، از ابن محبوب، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود: «چون محمد صلی الله علیه و آله، پیغمبری خود را محکم و تمام کرد، و ایام حیات خویش را کامل ساخت، خدای عزوجل به سوی او وحی فرمود که: یا محمد، پیغمبری خویش را تمام ساختی و ایام خود را کامل گردانیدی. پس قرار ده آن علمی را که در نزد تو است، با عهد و موثیق ولایت، با آنچه ایمان به آن، واجب است از آنچه از نزد من به تو رسیده، و اسم اکبر (که اسم اعظم است، یا کتابی جامع که از آسمان فرود آمده باشد)، و میراث علم (که عبارت است از ولایت عظمی و خلافت کبری یعنی: ریاست دارین و خلافت کونین)، و آثار علم پیغمبری (که ارشاد خلائق و هدایت ایشان است و غیر آن از معجزات و کرامات)، در میان اهل بیت خویش، در نزد علی بن ابی طالب علیه السلام؛ زیرا که من، علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم پیغمبری را از فرزندان ذریه تو هرگز قطع نخواهم کرد، چنانچه آنها را از ذریه‌های پیغمبران علیهم السلام قطع نکردم».

۳/۷۶۸. محمد بن حسن «۲» و غیر او، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی؛

(۱). نحل، ۹۲-۹۴.

(۲). در نوشته مترجم -/ رحمه الله -/ محمد بن حسین است.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۱

و محمد بن یحیی از محمد بن حسین همه، از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبدالکریم بن عمرو، از عبدالحمید بن ابی دیلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «موسی علیه السلام، یوشع بن نون را وصی خود گردانید و یوشع بن نون، فرزندان هارون را وصی خود نمود، و فرزندان خویش و فرزندان موسی را وصی نفرمود. به درستی که خدای عزوجل راست اختیار کردن و برگزیدن. بر می‌گزیند هر که را می‌خواهد از هر که می‌خواهد».

و موسی و یوشع به مسیح علیه السلام و آمدن او مژده دادند، و چون خدای عزوجل مسیح را به پیغمبری مبعوث گردانید، مسیح علیه السلام به بنی اسرائیل فرمود که: زود باشد که پیغمبری بعد از من بیاید که نامش احمد و از فرزندان اسماعیل است، و می‌آید با تصدیق من (یعنی: در رسالت و طیب ولادت و رد تعدد) و تصدیق شما در ایمان و متابعت، و عذر من و عذر شما (و مراد از عذر، حجت است یا محو اسائت). و وصیت، بعد از او جاری شد در حواریان و در مستحفظان که مأمور به محافظت بودند.

و خدای عزوجل ایشان را مستحفظان ننماید، مگر به جهت آن که ایشان مأمور بودند به محافظت اسم اکبر و آن، کتابی است که هر

چیزی که با پیغمبران علیهم السلام بوده، به آن معلوم می‌شود. خدای عزوجل می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا [رُسُلًا] بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ» (و چنین آیه‌ای در قرآن نیست. بلی در سوره حدید واقع است که: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا» (۱) تا آخر آنچه مذکور شد. و ترجمه آن، چنانچه در قرآن است، این است که:

«هر آینه به حقیقت که ما فرستادیم فرستادگان خویش را با حجت‌های روشن، و فرو فرستادیم با ایشان، کتاب و ترازو را» که مراد از آن، چنانچه بعضی گفته‌اند، عدل است که سبب انتظام امور است).

و حضرت فرمود که: «کتاب، اسم اکبر است و جز این نیست که معروف در میان مردم از آنچه به کتاب آسمانی نامیده می‌شود، تورات موسی و انجیل عیسی و فرقان محمد صلی الله علیه و آله است، و در میان کتاب‌های آسمانی، کتاب نوح علیه السلام است. و نیز در میان آنها کتاب صالح و شعیب و ابراهیم علیهم السلام است. و خدای عزوجل خبر داده است که: «إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى \* صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى»، یعنی: به درستی که این سخن (یعنی: مضمون «فَدَأْفَلَحَ مَنْ تَرَكَى \* وَ ذَكَرَ

(۱). حدید، ۲۵.

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۳

اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى \* بَلْ تُؤْتَوْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا \* وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى \* إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى \* صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى» (۱)، یا آنچه محمد صلی الله علیه و آله آن را از جانب خدا آورده است) هر آینه در صحیفه‌های پیشین است، یعنی: کتاب‌های نخستین صحیفه‌های ابراهیم و موسی. و حضرت فرمود: «پس کجاست صحیفه‌های ابراهیم؟ جز این نیست که صحیفه‌های ابراهیم، اسم اکبر و صحیفه‌های موسی نیز اسم اکبر است.

پس همیشه وصیت در باب عالمی بعد از عالمی بوده، تا آن که آن را به محمد صلی الله علیه و آله تسلیم کردند، و چون خدای عزوجل محمد را به پیغمبری مبعوث گردانید، فرزندان مستحفظان مطیع و منقاد آن حضرت گردیدند، و بنی اسرائیل (که جهودانند)، او را به دروغ نسبت دادند، و آن حضرت مردم را خواند به سوی خدای عزوجل و در راه آن جناب با کافران، جهاد فرمود. بعد از آن، خدای جلّ ذکره، بر او فرو فرستاد که فضل وصی خود را آشکار کن. پیغمبر عرض کرد که: پروردگار، به درستی که عرب، گروهی ستم کارانند که کتابی در میانه ایشان نبوده، و پیغمبری به سوی ایشان مبعوث نشده، و فضیلت پیغمبری را که پیغمبران داشته‌اند، نمی‌شناسند، و شرف و بزرگواری ایشان را نمی‌دانند، و به من ایمان نخواهند آورد، اگر ایشان را به فضل اهل بیت خویش خبر دهم.

پس خدای جلّ ذکره فرمود: «وَلَا تَخْزَنَ عَلَيْهِمْ» (۲) و «وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» (۳)، یعنی: «و اندوهناک مباش بر ایشان و بر ایمان نیاوردن ایشان». «و بگو که: بر شما است سلام (هجران و مجانبت، نه سلام تحیت و کرامت). پس زود باشد که بدانند در آخرت وبال امر و بدی عاقبت خود را» (و این آیه در آخر سوره زخرف است و به جای و لَا تَخْزَنَ عَلَيْهِمْ فَاصْفَحْ عَنْهُمْ است، و ترجمه آن این است که: «پس رو به گردان از ایشان و اغماض کن از مکافات ایشان». مگر آن که دو موضع از قرآن، با هم نقل شده باشد؛ چه در آخر سوره حجر است که: «وَلَا تَخْزَنَ عَلَيْهِمْ»).

بعد از آن پیغمبر چیزی از فضل وصی خود را مذکور ساخت، و نفاق در دل‌های ایشان واقع شد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله این نفاق را دانست و دانست آنچه را که می‌گفتند. پس خدای جلّ ذکره فرمود که: یا محمد، «وَلَقَدْ نَعَلْمُ أَنْكَ كَيْضَةً يَتَّقِي صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ» (۴) «فَإِنَّهُمْ لَا يُكْذِبُونَكَ وَ لَكِنَّ

(۲). نحل، ۱۲۷.

(۳). زخرف، ۸۹.

(۴). حجر، ۹۷.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۵

الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ» (۱) (و ظاهر کتاب این است که نظم آیه در قرآن چنین باشد، و چنین نیست؛ زیرا که از اول آیه تا يَقُولُونَ در سوره حجر است، و تَمَّه در سوره انعام و پیش از آن، این است که: «قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ» (۲). و ترجمه آنچه در سوره حجر است، این است که: «و هر آینه به حقیقت که ما می‌دانیم آن که تو تنگ می‌شود سینه‌ات به آنچه می‌گویند.» و ترجمه آنچه در سوره انعام است این است که: «به تحقیق که ما می‌دانیم به درستی که اندوهناک می‌گرداند تو را آنچه می‌گویند. پس به درستی که ایشان تکذیب نمی‌کنند تو را فی الحقیقه و به راستی تو اعتقاد دارند، هر چند که در ظاهر تو را تکذیب کنند (یا آن که تو را دروغ گو نمی‌یابند، بنابر قرائت سکون کاف و تخفیف ذال. چنانچه در قرائت اهل بیت علیهم السلام واقع شده) ولیکن ستم کاران آیات و نشانه‌های توحید خدا را انکار می‌کنند».

و حضرت فرمود: «لیکن ایشان انکار می‌کنند بی‌حجت و دلیلی که ایشان را باشد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را به هم پیوند و آمیزش می‌داد، و به واسطه بعضی از ایشان بر بعضی یاری می‌جست، و همیشه بر سیل تدریج چیز کمی را در باب فضل وصی خویش برای ایشان اظهار می‌فرمود، تا آن که این سوره (با این آیه، که بعد از این مذکور می‌شود، نازل شد).

پس حجت را برایشان تمام کرد در هنگامی که به مردن خویش اعلام شد و خبر وفاتش به او رسید، و خدای جلّ ذکره فرمود که: «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ\* وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ» (۳)، یعنی: پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت، پس رنج کش در مراسم عبادت و به سوی پروردگار خود، پس رغبت کن» (چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند).

و حضرت فرمود که: «خدا می‌فرماید که: چون فارغ شوی، علم و نشانه خویش را بر پای دار، و وصی خود را آشکار کن» (و این تفسیر، بنابر کسر صاد فأنصب است که از نصب ینصب به فتح عین در ماضی و کسر آن در مستقبل باشد که مشتق است از نصب به سکون صاد که به معنی برپا داشتن است. و اما قرائت مشهوره از نصب ینصب به کسر عین در ماضی و فتح آن در مستقبل است که از نصب به فتح صاد است، به معنی تعب کشیدن. پس یا قرائت اهل بیت علیهم السلام به کسر صاد است، یا فتح صاد فأنصب. بنابر مزاجت و مناسبت، فارغب، یا بنا بر تفسیر ظاهر که نوعی از تأویل و قسمی از تفسیر است، یا بیان حاصل معنی است و در

(۱). انعام، ۳۳.

(۲). انعام، ۳۳.

(۳). شرح، ۷ و ۸.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۷

تفسیر آیه از اهل بیت علیهم السلام مروی است که چون از حجّه الوداع فارغ شوی، و ادای تبلیغ رسالت کنی، علی علیه السلام را نصب کن برای امامت و وصایت و خلافت خود و رغبت به جانب او احداث کن، و از این سرای فانی خود را به دار الخلود رسان، و به فراغت تمام در دارالسلام قرار گیر).

و حضرت فرمود: «پس پیغمبر، فضل وصی خود را به ایشان اعلام فرمود، در آشکار و سه مرتبه فرمود که: هر که من مولای او بودم، پس علی مولای اوست. بار خدایا، دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد. و نیز در روز فتح خیبر فرمود که: هر آینه خواهم فرستاد مردی را که خدا و رسول او را دوست دارد، و خدا و رسولش او را دوست دارند، و به غایت

گریزان نباشد، در حالتی که پیغمبر کنایه می‌گفت به آن‌که برگشته و از جنگ گریخته بود و اصحاب خویش را بی‌دل می‌گردانید و ایشان او را بی‌دل می‌گردانیدند (که یکدیگر را می‌ترسانیدند از دشمن، یا نسبت بی‌دلی به هم می‌دادند، و مراد ابوبکر و عمرند که از جنگ خیبر گریختند) و آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که: علی علیه السلام، آقا و بزرگ مؤمنان است.

و فرمود که: علی علیه السلام، ستون دین است (و بنابر بعضی از نسخ، ستون ایمان است).

و فرمود که: اینک همان است که مردمان را به شمشیر می‌زند بر حق بعد از من.

و فرمود که: حق، با علی است؛ در هر جا که میل کند.

و فرمود که: من دو امر را در میان شما و می‌گذارم که اگر آنها را بگیرید، هرگز گمراه نشوید، و آنها: کتاب خدای عزوجل است و اهل بیت من (که عترت من‌اند). ای گروه مردمان، بشنوید و من تبلیغ رسالت نمودم، که زود باشد که شما در کنار حوض کوثر بر من وارد شوید. پس شما را سؤال خواهم کرد از آنچه شما در حق دو چیز بزرگ کرده‌اید، و آن دو چیز بزرگ: کتاب خداست جل ذکره و اهل بیت من. پس بر ایشان پیشی مگیرید که هلاک می‌شوید، و ایشان را تعلیم مدهید؛ زیرا که ایشان از شما داناترند.

پس حجت لازم شد به فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله و به کتاب خدا که مردمان آن را می‌خوانند، و پیغمبر صلی الله علیه و آله، همیشه فضل اهل بیت خود را بر امت القا می‌فرمود به کلام معجز نظام، و برای ایشان به قرآن بیان می‌نمود که: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (۱).

(۱). احزاب، ۳۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۹

و خدای عز ذکره فرموده که: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِإِتْدَى الْقُرْبَى» (۱)، یعنی: «و بدانید که آنچه غنیمت گرفته‌اید از کافران (یا کسب کرده‌اید از هر چه، و نام چیز بر آن اطلاق شود)، پس خدا را پنج یک آن و رسول خدا را و صاحب خویشی آن حضرت را ثابت است» (یا واجب بر شما، بودن پنج یک آن است برای ایشان). بعد از آن خدای جل ذکره فرموده: «وَآتَ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» (۲)، یعنی: و بده خداوند خویشی را آنچه حق اوست».

و حضرت فرمود: «پس علی، ذوالقربی و صاحب خویشی بود و حق آن حضرت وصیتی بود که از برایش قرار داده شد با اسم اکبر و میراث علم و آثار علم پیغمبری، پس خدا فرمود که: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (۳)، یعنی: «بگو: یا محمد، که نمی‌خواهم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی را و از برای امر به معروف و نهی از منکر توقع اجری ندارم، ولیکن طلب می‌کنم از شما دوستی ثابت و متمکن در خویشی من که خویشان مرا دوست دارید».

و فرمود که: «وَإِذَا [المودة] سئِلْتُ \* بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلْتُ» (۴). حضرت فرمود که: «خدا فرماید که:

سؤال می‌کنم شما را از دوستی (یعنی: دوستی صاحب خویشی پیغمبر)، که فضل آن را بر شما فرو فرستادم که به کدام گناه ایشان را کشتید» (و این تفسیر، بنابر ظاهر، یا بنابر قرائت مودت به فتح میم و واو و تشدید دال بر وزن محبت است، چنانچه از اهل بیت علیهم السلام مروی است. اما بنا بر قرائت مشهوره که موده است بر وزن محبوبه، ترجمه آن این است که: و چون دختر زنده در گور شده پرسیده شود که به کدام گناهی کشته شده).

و خدای جل ذکره فرموده که: «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۵) حضرت فرمود که:

«کتاب خدا، ذکر است و اهل آن، آل محمد علیهم السلام اند، و خدای عزوجل مردم را امر فرموده به سؤال کردن از ایشان، و مأمور نشده‌اند به سؤال کردن از جاهلان، و خدای عزوجل قرآن را ذکر نامیده، پس آن جناب تبارک و تعالی فرموده است که: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِيُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (۶)، یعنی: «و فرو فرستادیم به سوی تو ذکر را (که عبارت است از



قرآن، تا بيان كنى از براى مردمان آنچه را كه فرو فرستاده شد به سوى ايشان، و شايد كه

(۱). انفال، ۴۱.

(۲). اسراء، ۲۶ و روم، ۳۸.

(۳). شورا، ۲۳.

(۴). تكوير، ۸ و ۹.

(۵). نحل، ۴۳.

(۶). نحل، ۴۴.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۲، ص: ۴۱

ايشان تفكر نمايند. و فرموده كه: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ» (۱)، و فرموده كه:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۲)، و فرموده كه: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (۳)، يعنى: و اگر بر مى گردانيدند امر را به سوى خدا، و به سوى رسول، و به سوى صاحبان امر از ايشان، هر آينه مى دانستند آن را آنان كه استخراج مى كنند امر را از پيغمبر و اولوالامر. (و در قرآن الى الله مذكور نيست، بلكه چنين است كه «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ» تا آخر آنچه گذشت). و حضرت فرمود كه: «پس خدا رد فرموده امر را (يعنى: امر مردمان) به سوى صاحبان امر از ايشان، كه امر فرموده به طاعت ايشان و به رد نمودن به سوى ايشان.

و چون رسول خدا صلى الله عليه و آله از حجة الوداع مراجعت فرمود، جبرئيل بر او فرود آمد و گفت كه:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (۴). پس پيغمبر مردمان را آواز داد و همگى جمع شدند، و چون خار مغيلان در آنجا بسيار بود، امر فرمود كه آن خارها را قطع كردند، و خار و خاشاك آن را رويدند. بعد از آن، رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود كه: اى گروه مردمان، كيست صاحب اختيار شما و سزاوارتر به شما از خودتان؟ گفتند: خدا و رسول او. پس آن حضرت صلى الله عليه و آله سه مرتبه فرمود كه: هر كه من، صاحب اختيار او بودم و هستم، على صاحب اختيار اوست. بار خدايا دوستى كن با هر كه با او دوستى كند و دشمنى كن با هر كه با او دشمنى كند. پس خار سه پهلوئى نفاق در دلهاى آن قوم خليلد و گفتند كه: هرگز خداى جل ذكره اين را بر محمد صلى الله عليه و آله فرو نفرستاده و اراده ندارد، مگر آن كه مى خواهد كه بازوى پسر عموى خويش را بلند كند و او را عالى قدر و بلندمرتبه گرداند.

و چون به مدينه رسيد، انصار به خدمت آن حضرت آمدند و عرض كردند كه: يا رسول الله، به درستي كه خداى جل ذكره، با ما احسان نمود و ما را به تو و به فرود آمدن تو در ميان

(۱). زخرف، ۴۴.

(۲). نساء، ۵۹.

(۳). نساء، ۸۳.

(۴). مائده، ۶۳.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۲، ص: ۴۳

ما مشرف فرمود، و خدا دوستان ما را شاد گردانيد، و دشمنان ما را خوار و غمناك ساخت، و گاهى مى شود كه ميهمانى چند بر تو



وارد می‌شوند، و تو چیزی را نمی‌یابی که به ایشان عطا فرمایی، و به این سبب دشمنان، تو را شماتت می‌کنند، و ما دوست می‌داریم و بسیار خواهان این مطلبیم که تو سه یک جمع اموال ما را بگیری که چون واردین مکه به نزد تو آیند، چیزی داشته باشی که به ایشان عطا کنی. و رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باب، هیچ جواب نمی‌فرمود (که نه رد می‌کرد و نه قبول می‌نمود)، و انتظار می‌کشید که از جانب پروردگارش او را چه فرمان رسد. بعد از آن، جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت که: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (۱) و مال‌های ایشان را قبول نکرد.

پس منافقان گفتند که: خدا این را بر محمد فرو نفرستاده و اراده ندارد، مگر آن که می‌خواهد که بازوی پسر عموی خویش را بلند سازد و اهل بیت خود را بر ما بار کند (که ایشان را بر ما مسلط گرداند و ما را مسخر ایشان سازد که محکوم حکم ایشان باشیم). دیروز می‌گوید که: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. و امروز می‌گوید که: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». بعد از آن، آیه خمس بر آن حضرت نازل شد، گفتند: می‌خواهد که مال‌ها و غنیمت ما را به ایشان عطا کند.

پس جبرئیل علیه السلام به نزد آن حضرت آمد و گفت: یا محمد، به درستی که تو پیغمبری خود را تمام و محکم ساختی (و ایام خویش را کامل گردانیدی)، پس قرار ده اسم اکبر و میراث علم و آثار علم پیغمبری را در نزد علی علیه السلام؛ زیرا که من زمین را و انمی‌گذارم مگر آن که مرا در آن عالمی باشد که طاعت من به سبب او شناخته شود، و ولایت من به وساطت او معروف گردد، و حجتی باشد از برای هر که متولد می‌شود، و در زمان میانه رحلت پیغمبر تا وقت بیرون آمدن پیغمبر دیگر». و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «پس پیغمبر وصیت نمود به سوی علی به اسم اکبر، و میراث علم، و آثار علم پیغمبری، و وصیت کرد به سوی او به هزار سخن و هزار باب از علم، که هر سخنی، هزار سخن و هر بابی، هزار باب را می‌گشاید».

۴/۷۶۹. علی بن ابراهیم روایت کرده است از پدرش و صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از یحیی بن معمر عطار، از بشیر دهان از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیماری خویش، که در آن وفات فرمود، فرمود که: دوست مرا برای من بخوانید. پس عائشه و حفصه به سوی پدران خود فرستادند، چون حاضر شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی ایشان نظر کرد، روی مبارک از ایشان گردانید.

(۱). شورا، ۲۳.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۵

بعد از آن فرمود که: دوست مرا برای من بخوانید. پس به سوی علی علیه السلام فرستادند، چون حاضر شد و رسول خدا به سوی او نظر کرد، سر خود را فرود آورد و با آن حضرت حدیث می‌کرد. چون علی علیه السلام بیرون آمد، ابوبکر و عمر او را ملاقات کردند، و به آن حضرت عرض کردند که: دوست تو، تو را چه خبر داد؟ فرمود که: هزار باب مرا خبر داد که هر بابی، هزار باب را می‌گشاید».

۵/۷۷۰. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از محمد بن اسماعیل، از منصور بن یونس، از ابوبکر حضرمی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار حرف را به علی علیه السلام تعلیم داد که هر حرفی، هزار حرف را می‌گشاید».

۶/۷۷۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود که: «در سر قبضه شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله نامه کوچکی بود». به خدمت حضرت علیه السلام عرض کردم که: چه چیز در آن نامه بود؟ فرمود که: «همان حرف‌هایی که هر حرفی از آن، هزار حرف را می‌گشاید».

ابوبصیر می‌گوید که: حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «از آن حرف‌ها تا این ساعت دو حرف بیرون نیامده است». ۷/۷۷۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر، از فضیل بن شیکره که گفت: به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، آیا از برای آبی که مرده را به آن غسل می‌دهند، قدر معینی هست؟ حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: چون من بمیرم، شش مشک از آب چاه غرس بکش. «۱» حضرت فرمود: پس مرا غسل ده و کفن و حنوط کن و چون از غسل و کفن من فارغ شدی، جوامع کفن مرا (که گریبان آن است) بگیر و مرا بنشان، پس سؤال کن مرا از هر چه خواهی، پس به خدا سوگند که مرا از چیزی سؤال نمی‌کنی، مگر آن که تو را در آن جواب می‌گویم».

۸/۷۷۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابن ابی سعید، از ابان بن تغلب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «چون هنگام وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، علی علیه السلام، بر آن

(۱). و غرس، به فتح غین نقطه‌دار و سکون را بی نقطه و سین سعفص، چاهی است در مدینه نزدیک مسجد قبا. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۷

حضرت داخل گردید و سر خویش را در زیر لحاف آن حضرت داخل کرد (یا آن حضرت سر علی علیه السلام را در زیر آن در آورد). بعد از آن فرمود: یا علی، چون من بمیرم، مرا غسل ده و کفن کن، بعد از آن، مرا بنشان و از من سؤال کن و آنچه می‌گویم، بنویس».

۹/۷۷۴. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید- که شهاب صیرفی است- از یونس بن رباط روایت کرده است که گفت: من و کامل تمار بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدیم، کامل به خدمت آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، حدیثی را فلان کس روایت کرد. فرمود که: «آن حدیث را ذکر کن». عرض کرد که: مرا حدیث کرد که: پیغمبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را حدیث فرمود به هزار باب، در روزی که وفات نمود، که هر بابی از آن، هزار باب را می‌گشاید، پس این هزار هزار باب می‌شود. حضرت فرمود که: «چنین بود».

کامل می‌گوید که: عرض کردم که: فدای تو گردم، این هزار هزار باب از برای شیعیان و موالیان شما ظاهر شد؟ فرمود که: «ای کامل، یک باب یا دو باب ظاهر شد». عرض کردم که:

فدای تو گردم، پس از فضل شما از هزار هزار باب روایت نمی‌شود، مگر یک باب یا دو باب؟

حضرت فرمود: «و نشاید از شما آن که روایت کند از فضل ما آنچه را که هست، و از فضل ما روایت نمی‌کنید مگر الفی را که عطف نداشته باشد» (و الف بی عطف، چنانچه بعضی گفته‌اند، احتراز است از همزه، و کنایه است از وحدت و تنهایی، یا اشاره است به الف منقوشه که پیش از آن صفری نباشد، یا پیش و بعد آن حرفی دیگر نباشد. و بعضی گفته‌اند که: مراد از آن، یک باب ناتمام است؛ زیرا که الف، بنا بر رسم الخط کوفی صورت آن همچنین است.

و بی عطفی آن، که عبارت است از نداشتن میلی که در طرف آن است، کنایه است از ناتمامی آن. و دو باب سابق را که دلالت بر ظهور باب تمام و باب ناتمام دارد، بر ابواب فروع حمل نموده و این باب ناتمام را که از آن به الف بی عطف، تعبیر شده، بر بابی از ابواب اصول.

و بعضی احتمال داده‌اند که الف به کسر لام، نباشد، بلکه به سکون لام باشد، که به معنی هزار است، و مراد از آن، یک باب باشد از هزار باب، و تعبیر از آن یک باب به هزار، برای آن است که هر بابی از آن، منحل به هزار باب می‌شود با اظهار کثرت. و مراد از

غیر معطوفه، آن است که معطوف با آن نباشد و آن معطوف قول سائل است که گفت: یا دو باب. و معنی این می‌شود که: یک باب، نه دو باب. و این معنی، بسیار بعید است، بلکه به حسب عربیت درست نیست؛ زیرا که الف به معنی هزار مذکر است، و غیر معطوفه مؤنث، و مؤنث، صفت مذکر

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۹

نمی‌شود؛ زیرا که صفت و موصوف باید که در تذکیر و تأنیث موافق باشند؛ چنانچه در محلّ خود بیان شده). باب در بیان اشاره و نصّ بر حضرت حسن بن علی

### ۶۶. باب در بیان اشاره و نصّ بر حضرت حسن بن علی علیهما السلام

۱/۷۷۵. علی بن ابراهیم روایت کرده است از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی و عمر بن اذینه، از سلیم بن قیس که گفت: وصیت امیر المؤمنین علیه السلام را مشاهده نمودم و حاضر بودم در هنگامی که پسر خود حضرت امام حسن علیه السلام را وصی خود گردانید، و حضرت امام حسین علیه السلام و محمد بن حنفیه و جمیع فرزندان و سرکرده‌های شیعه و اهل بیت خود را بر وصیتش شاهد گرفت، و کتاب الهی و سلاح حضرت رسالت پناهی را به آن حضرت تسلیم فرمود، و به پسر خویش امام حسن علیه السلام فرمود که: «ای فرزند عزیز من، رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر فرموده که تو را وصی خود گردانم، و کتاب‌ها و سلاحی را که نزد من است به تو تسلیم کنم؛ چنانچه رسول خدا مرا وصی خود گردانید، و کتاب‌ها و سلاحی که نزد او بود، به من تسلیم فرمود، و مرا امر فرمود که تو را امر کنم، که چون تو را مرگ در رسد، این را به برادرت حسین علیه السلام تسلیم کنی».

پس رو به پسرش امام حسین علیه السلام آورد و فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را امر فرموده که این‌ها را به پسر، همین که در اینجاست، تسلیم نمایی». بعد از آن، دست حضرت علی بن الحسین را گرفت و به علی بن الحسین فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را امر فرموده که اینها را به پسر محمد بن علی تسلیم نمایی و او را از جانب رسول خدا و از جانب من او را سلام برسان».

۲/۷۷۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبدالصمد بن بشیر، از ابوالجارود، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون امیر المؤمنین علیه السلام را هنگام وفات رسید، به پسرش حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که: نزدیک من آی تا پنهان به تو بگویم آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من پنهان فرمود، و تو را امین گردانم بر آنچه مرا بر آن امین گردانید». پس حضرت چنان کرد.

۳/۷۷۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از ابوبکر حضرمی که گفت: حدیث کردند مرا اجلح و سلمه بن کهیل و تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۱

داود بن ابی یزید و زید یمامی و گفتند که: حدیث کرد ما را شهر بن حوشب که: علی علیه السلام در هنگامی که اراده فرمود که به سوی کوفه رود، کتاب‌هایی که نزد آن حضرت بود، و وصیت نامه را به امّ سلمه سپرد، و چون امام حسن علیه السلام از کوفه برگشت امّ سلمه آنها را به حضرت تسلیم نمود.

۴/۷۷۸. کلینی - رضی الله عنه - فرموده که: در نسخه صفوانی چنین است که: احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف، از ابوبکر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که:

«علی علیه السلام در هنگامی که اراده فرمود که به سوی کوفه رود، کتاب‌هایی که در نزد آن حضرت بود، و وصیت نامه را به امّ سلمه سپرد. و چون امام حسن علیه السلام از کوفه برگشت، امّ سلمه آنها را به وی تسلیم نمود».

۷۷۹/۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود:

«امیر المؤمنین علیه السلام امام حسن را وصی خود گردانید، و امام حسین و محمد بن حنفیه و جمیع فرزندان و سرکرده‌های شیعه و اهل بیت خود را بر وصیتش شاهد گرفت، و کتاب [و] سلاح را تسلیم او نمود. پس به پسر خود امام حسن علیه السلام فرمود که: ای فرزند دل‌بند من، رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر فرمود که تو را وصی خود گردانم، و کتاب‌ها و سلاحی را که نزد من است به تو تسلیم نمایم؛ چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا وصی خود گردانید، و کتاب‌ها و سلاحی را که نزد او بود به من تسلیم فرمود، و مرا امر فرمود که تو را امر کنم که چون تو را مرگ در رسد، این را به برادرت حسین علیه السلام تسلیم نمایی. پس رو به پسرش امام حسین علیه السلام آورد و فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را امر فرموده که این را به پسر، همین که در اینجا است، تسلیم نمایی.

بعد از آن، دست فرزند فرزند خویش، حضرت علی بن الحسین را گرفت و به علی بن الحسین علیه السلام فرمود که: ای فرزند عزیز من، رسول خدا تو را امر فرموده که این را به پسر محمد بن علی تسلیم نمایی، و او را از جانب رسول خدا و از من سلام برسان. پس رو کرد به پسرش حضرت امام حسن و فرمود که: ای فرزند گرامی من، تویی صاحب امر امامت و خلافت و صاحب اختیار خون من، اگر عفو کنی اختیار با تو است، و اگر بکشی او را، یک ضربه به یک ضربه که به من زده (یا یک ضربه به جای یک ضربه است) و گناه کار مشو».

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۳

(یعنی: در این باب، کاری مکن که گناه باشد؛ مانند آن که ملعون را مثله کنی (که دست و پا و گوش و بینی و اعضای او را ببری، و جدا سازی) و به آتش بسوزانی، یا غیر کشنده مرا بکشی، چنانچه دأب عرب بود که قبیله‌ای را به جای یک نفر می‌کشتند. و نهی به جهت تعلیم امت است؛ زیرا که امام حسن علیه السلام فعل خلاف اولی را را به عمل نمی‌آورد، تا به مکروه چه رسد. پس چگونه مرتکب حرام می‌گردد؟ و هر که از این کلام، غیر از این معنی که مذکور شد، بفهمد، درست نفهمیده).

۷۸۰/۶. حسین بن حسن حسینی روایت کرده و آن را مرفوع ساخته؛

و نیز محمد بن حسن، از ابراهیم بن اسحاق احمری روایت کرده که آن را مرفوع ساخته که چون امیر المؤمنین ضربه خورد، اصحاب بر دور آن حضرت بر آمدند به جهت عیادت، و به آن حضرت عرض کردند که: یا امیر المؤمنین، ما را وصیت فرما. حضرت فرمود که: «بالشی برای من دوته (۱) کنید تا بر آن تکیه دهم». پس فرمود که: «حمد می‌کنم خدا را به حمدی که در خور بزرگواری و سزاواری و به قدر اندازه عظمت و برتری آن جناب باشد، در حالتی که فرمان او را پیروی می‌نمایم. و او را حمد می‌کنم چنانچه خواسته و دوست داشته، و نیست خدایی مگر خدای یکتا و یگانه که پناه نیازمندان است، چنانچه خود را به آن وصف فرموده و نسبت خویش را در سوره توحید (که مسمی است به نسبت الرب)، بیان نموده.

ای گروه مردمان، هر مردی ملاقات خواهد کرد در گریختن خویش، مرگی را که از آن می‌گریزد، و مدت عمر، موضع راندن نفس است به سوی آن (یا اجل مقدر، راندن نفس به سوی آن است که هر جانی را می‌کشند به سوی آن)، و گریختن از آن، عین رسیدن به آن است.

چه بسیار روزگار، متفرقه را به هم پیوند کردم، در حالتی که در آنها تفحص می‌نمودم از مکنون این امر» (که عبارت است از سرّ خفای حق و مظلومیت اهل آن، و ظهور باطل و تسلط اهل آن. و بعضی احتمال داده‌اند که مراد از این امر، قتل و ضربه خوردن آن حضرت باشد، و مراد از مکنون، وقت و مکان و کیفیت آن باشد به تفصیل، و هر چند که همه را بر سیل اجمال می‌دانست. و حقیر این معنی را درست نمی‌داند، و محتمل است که معنی این باشد که: بسیار

(۱). دوته، به معنای دولا و منحنی و خمیده کردن است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۵

تفکر کردم در امر روزگار و مکنون قضا و قدر پروردگار).

حضرت می‌فرماید که: «پس خدای عزوجلّ ابا فرموده، مگر پوشیدن آن را و این علم از ما دور است، و آن، علمی است مکنون که خدا آن را از غیر خود پوشیده (و نخواسته که ظاهر گردد).

اما وصیت من به شما، آن است که چیزی را با خدای جلّ ثناؤه، شریک نگردانید، و محمد را تعظیم و توقیر نمایید، و سنت و طریقه آن حضرت را ضایع نکنید، و این دو ستون را (که توحید و نبوت یا کتاب و سنت است)، بر پای دارید و این دو چراغ را بی‌فروزی و روشن دارید. و مذمت و ملامت از شما دور است، مادام که متفرق نشوید، و از طریق مستقیم بیرون نروید. و هر مردی از شما، به قدر طاقتش بر او بار شده و از جاهلان، بار تکلیف سبک شده، پروردگار شما، پروردگاری است مهربان و پیشوای شما، پیشوایی است دانا و دین شما، دینی است درست.

و من دیروز (امام یا) مصاحب شما بودم، و امروز عبرت و پندم از برای شما، و فردا از شما مفارقت می‌نمایم. اگر قدم در این ناخوشی که موضع لغزش است، ثابت بماند و شفا یابم، همین مراد من است (که کشف می‌کند از مراد حق تعالی). و اگر قدم بلغزد و از دنیا مفارقت کنم، تشویشی ندارم؛ زیرا که ما در دنیا چنان بودیم که گویا در سایه‌های شاخه‌های درختان نشسته بودیم (که سایه آنها از سر ما گردید)، یا در میانه خاشاکی چند بودیم که بادهای آن را پراکنده و متفرق گردانید، یا آن که در زیر سایه پاره ابری بودیم که اجتماع آن در هوا مضمحل و نابود گردید، و جای نزول و وقوع سایه آن در زمین خراب و ناپدید شد (و بعضی گفته‌اند که مراد از شاخه‌ها، عناصر چهارگانه، و از سایه‌ها، ترکیب آن است که در معرض زوال است. و مراد از بادهای، ارواح و از خاشاک پراکنده آن، بدن‌ها است. و مراد از ابر، اسباب غریزیه از حرکات آسمانی، و روزی‌ها که افاضه می‌شود بر آدمی در این عالم، که سبب بقای او است، و مضمحل شدن اجتماع آن در هوا، عبارت است از تفرق این اسباب و زوال آنها و خرابی و ناپیدی جای وقوع سایه آن، کنایه است از فانی شدن آثار آن در بدن‌ها).

و جز این نیست که من، شریک و همسایه‌ای بودم از برای شما که تنم در چند روزی (که عبارت است از مدّت حیات)، با شما شراکت نمود (و اما نفس قدسی آن حضرت، متعلق به عالم بالا و ملاً اعلی بود) و به زودی در پی در آورده شوید به دل من، تنی را که خالی باشد

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۷

از روح و ساکن باشد بعد از حرکت (یا آن حرکت‌های عجیبه که از آن می‌دیدید، و شجاعت‌ها که از آن مشاهده می‌کردید)، و خاموش باشد بعد از سخن گفتن (یا آن سخنانی که از آن می‌شنیدید و علوم الهی و معارف نامتناهی که از آن فرا می‌گرفتید)، باید که شما را پند دهد سکون من، و فرو افتادن آواز ضربت‌های من (یا آرمیدن قوای من) و بیکار شدن اعضای من؛ زیرا که آن پند دهنده تر است شما را از سخن گوی بلیغ.

وداع می‌کنم شما را مانند وداع کسی که منتظر ملاقات باشد و در فردا (رجعت یا قیامت) روزهای مرا خواهید دید و بزرگی‌های مرا مشاهده خواهید کرد و خدای عزوجلّ امور نهانی مرا آشکار می‌نماید، و پرده از روی آن بر خواهد داشت (که آنچه کردم به جهت رضای خدا و بر پا داشتن ملت و ترویج شریعت بوده، نه برای طلب دنیا و ریاست). و مرا می‌شناسید بعد از آن که جای من خالی شود (که من از میان شما بروم و غیر من به جای من بشیند).

اگر باقی بمانم، خود ولی خون خود خواهم بود، و اگر باقی نمانم، فنا و نیستی وعده گاه ما است. پس عفو کردن و گذشتن از گناه

بدکار از برای من قربت و عبادتی است عظیم، و از برای شما ثوابی است بزرگ. پس عفو کنید گناهی را که از گناه کاران صادر شده، و روی بگردانید از انتقام و از آن در گذرید. «أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» (۱)، یعنی: «آیا دوست نمی‌دارید که خدا شما را بیامرزد؟».

(و مراد این است که چنانچه شما دوست می‌دارید که خدا شما را بیامرزد و مورد عتاب و مؤاخذه نشوید، همچنین از برای برادران خویش دوست دارید که مورد عتاب و مؤاخذه نباشند، با آن که عفو شما موجب آمرزش شما است).

پس زهی حسرت و ندامت بر صاحب غفلتی که عمرش بر او حجت باشد، یا ایام زندگانش او را به سوی بدبختی بکشاند. خدای تعالی ما و شما را بگرداند از آنها که رغبت دنیا دست ایشان را از طاعت خدا کوتاه نمی‌گرداند، و مانع ایشان نمی‌باشد، و بعد از مردن، شدتی بر ایشان فرود نمی‌آید (که باعث زشتی کار ایشان باشد). و جز این نیست که ما از آن خداوندیم (و به کمند بندگی او در بند)، و به واسطه او موجودیم» (و بعضی گفته‌اند که ما از برای مرگ آفریده شده‌ایم و بازگشت ما به سوی مرگ است).

(۱). نور، ۲۲.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۹

پس رو به سوی امام حسن علیه السلام آورد و فرمود که: «ای فرزند دل‌بند من، او را یک ضربه بزن به جای یک ضربه که بر من زده، و گناه کار مشو» (یعنی: کاری مکن در این باب که موجب گناه باشد؛ چنانچه گذشت). باب در بیان اشاره به سوی حضرت حسین بن علی

۷/۷۸۱. محمد بن یحیی، از علی بن حسن، از علی بن ابراهیم عقیلی روایت کرده که آن را مرفوع می‌ساخت و گفت که: عقیلی گفت: چون ابن ملجم - علیه اللعنة - امیر المؤمنین علیه السلام را ضربه زد، امیر المؤمنین به امام حسن علیه السلام فرمود که: «ای فرزند عزیز من، چون من بمیرم، ابن ملجم را بکش و در کُناسه کوفه از برای او گودالی بکن» - و عقیلی آن موضع را وصف نمود که جایی بود بر در طاق المحامل که موضع کبابی و کله‌فروشی و کله‌پزی بود - و حضرت فرمود: «بعد از آن، آن ملعون را در آن گودال انداز؛ که آن وادی است از وادی‌های جهنم».

## ۶۷. باب در بیان اشاره به سوی حضرت حسین بن علی علیهما السلام

۱/۷۸۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح روایت کرده؛

و کلینی رضی الله عنه می‌گوید: و چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از ابن زیاد، از محمد بن سلیمان دیلمی، از هارون بن جهم، از محمد بن مسلم که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «چون حضرت حسن بن علی علیه السلام را هنگام وفات رسید، به حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که: ای برادر من، تو را یک وصیت می‌کنم، پس آن را حفظ کن. چون من بمیرم، مرا مهیا ساز (یعنی: غسل ده و کفن و حنوط کن) بعد از آن مرا ببر به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آن که با آن حضرت عهد را تازه کنم. پس مرا برگردان به سوی مادرم، بعد از آن، مرا برگردان و در قبرستان بقیع دفن کن. و بدان که زود باشد که از عائشه به من رسد آنچه خدا و خلق زشتی کردار او (و بنا بر بعضی از نسخ، دشمنی او) را بدانند، و بدانند که با خدا و رسول او، عداوت دارد و با ما اهل بیت دشمنی دارد.

و چون قبض روح مطهر آن حضرت شد، او را بر روی تختی گذاشتند و بردند به مصلائی رسول خدا صلی الله علیه و آله، که آن حضرت در آنجا بر مردگان نماز می‌کرد، پس حضرت امام حسین علیه السلام بر او نماز کرد، و جنازه را برداشتند، و داخل مسجد رسول صلی الله علیه و آله کردند، و چون آن حضرت را محاذی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله باز داشتند، جاسوسی به نزد



عائشه رفت (و بعضی گفته‌اند که مروان بن حکم - علیهما اللعنة - بود) پس به او گفت که: اینها حسن را آورده‌اند برای آن که تحفة الاولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۱

او را با رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنند. عائشه بیرون آمد در حالی که بر یاوران خود پیشی گرفته بود، و بر استر زین داری سوار بود. و اول زنی که در اسلام بر زین سوار شد او بود. پس گفت که: پسر خویش را از خانه من دور کنید؛ زیرا که جائز نیست که در خانه من دفن شود، و پرده حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله دریده شود.

حضرت امام حسین علیه السلام به عائشه فرمود که: در چندین سال پیش از این، تو و پدرت پرده رسول خدا صلی الله علیه و آله را دریدید و هتک حرمت او کردید. و تو ای عائشه، داخل گردانیدی در خانه رسول، کسی را که آن حضرت نزدیکی او را دوست نمی‌داشت. به درستی که خدای تعالی تو را ای عائشه از این سؤال خواهد کرد.

۷۸۳/۲. محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان دیلمی، از بعضی از اصحاب ما، از مفضل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «چون حضرت حسن بن علی علیه السلام را هنگام وفات رسید، فرمود که: ای قنبر، بنگر که آیا از پس در خویش، مؤمنی را از غیر آل محمد علیهم السلام می‌بینی؟ (و بعضی گفته‌اند که: مراد از این نظر، نظر باطنی است، نه به چشم سر؛ زیرا که قنبر از اصحاب اسرار بود). پس قنبر عرض کرد که: خدا و رسول و پسر رسول او به این امر از من داناترند. حضرت فرمود که: محمد بن علی (یعنی: ابن حنفیه را) برای من بطلب.

قنبر می‌گوید که به نزد محمد بن علی رفتم، چون بر او داخل شدم، گفت: آیا حادثه‌ای رو داده؟ و ان شاء الله چیزی واقع نشده باشد، مگر خیر و خوبی. عرض کردم که: ابا محمد، حضرت امام حسن علیه السلام را اجابت کن که تو را طلبیده. محمد به تعجیل برخاست و با آن که بند نعلینش گسسته بود، آن را نبست و با من بیرون آمد و همه جا می‌دوید تا به خدمت آن حضرت رسید. چون در پیش روی آن حضرت ایستاد، سلام کرد. حضرت حسن بن علی علیه السلام به محمد فرمود: بنشین که مثل تو نباید که غایب باشد از شنیدن سخنی که مردگان به آن زنده می‌شوند، و زندگان به آن می‌میرند. شما ظرف‌های علم و چراغ‌های راه هدایت باشید. پس به درستی که روشنی روز بعضی از آن، از بعضی روشن‌تر است (چه ساعات آن تفاوت دارد).

آیا نمی‌دانی که خدای تبارک و تعالی فرزندان ابراهیم را ائمه قرار داده، و بعضی از ایشان را بر بعضی زیادتى داده؟ و داود علیه السلام را زبور عطا فرموده و می‌دانی آنچه را که محمد صلی الله علیه و آله را به آن برگزیده و مخصوص گردانیده. تحفة الاولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۳

ای محمد بن علی، به درستی که من بر تو می‌ترسم از حسد، و جز این نیست که خدای عزوجل کافران را به آن وصف نموده، پس فرموده که: «كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ» «۱»، یعنی: «دوست داشتند بسیاری از اهل کتاب آن که بگردانند شما را بعد از ایمان آوردن شما، کافران (یعنی: آرزو دارند که شما را کافر گردانند به جهت حسد بردن بر شما که صادر شده از نزد نفس‌های ایشان) بعد از روشن شدن حق و راستی از برای ایشان». و خدای عزوجل، شیطان را بر تو تسلطی قرار نداده.

ای محمد بن علی، آیا نمی‌خواهی تو را خبر دهم به آنچه از پدرت شنیدم و در شأن تو؟

محمد عرض کرد که: مرا خبر ده. فرمود که: شنیدم از پدرت علیه السلام در روز جنگ بصره که می‌فرمود: هر که دوست دارد که با من نیکی کند در دنیا و آخرت، باید که نیکی کند با محمد فرزند من. ای محمد بن علی، اگر خواهم که تو را خبر دهم و تو نطفه بودی در پشت پدرت، هر آینه تو را خبر می‌دهم. ای محمد بن علی، آیا ندانستی که حسین بن علی علیه السلام بعد از وفات من و مفارقت روح من از بدنم، امام کسی است که بعد از من است؟ و این در نزد خدای جل اسمه در لوح محفوظ میراثی است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که خدای عزوجل آن را در میراث پدر و مادر او صلی الله علیه و آله زیاد فرموده، و خدا دانست که شما بهترین خلق اوید. پس محمد صلی الله علیه و آله را از میانه شما برگزید و محمد صلی الله علیه و آله، علی را برگزید، و علی علیه



السلام، مرا به امامت برگزید، و من، حسین علیه السلام را اختیار کردم.

پس محمد بن علی، به آن حضرت عرض کرد که: تو امامی و تویی وسیله و دست‌آویز من به سوی محمد صلی الله علیه و آله. و به خدا سوگند، که هر آینه دوست می‌داشتم که جانم برود پیش از آن که این سخن را از تو بشنوم. و به درستی که در سر من، سخنی چند هست (یعنی: در نعت تو) چون آب شیرین که دل‌های بیان، تمام آن را بر نتواند کشید، و وزیدن بادهای خطرات نفسانی و همزات شیطانی، آن را تغییر نمی‌تواند داد، و در جلا- و ثبوت، چون نوشته‌ای است که به نقطه و اعراب عجمیت و گنگی آن رفته در مقصود، کمال ظهور داشته باشد و نوشته باشد و در پوست آهوی منقش و مکرر قصد می‌کنم که آن را ظاهر کنم. پس خویش را در این باب مسبوق می‌یابم که کتاب منزل (یعنی: قرآن) و آنچه رسولان و پیغمبران آن را آورده‌اند،

(۱). بقره، ۱۰۹.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۵

مرا به سوی آن پیشی گرفته‌اند.

و به درستی که آنچه در سر من است، سخنی است که زبان گویا به واسطه آن کلال به هم رساند (و در بعضی از نسخ کافی، این زیادتی نیز هست که تا به مرتبه‌ای رسد که بالمزه از گفتن عاجز شود) و در ماند و دست‌نویسنده مانده گردد، به جهت بسیاری حرکت و نوشتن، که تمام قلم‌ها را به مصرف برساند تا آن که دیگر قلمی را نیابد که بنویسد و مردم کاغذها را از جانب این نویسنده بیاورند، در حالتی که سیاه باشد و بر همه آن، نوشته باشد، بی‌آن که حاشیه و ما بین السیطوری داشته باشد، و نویسنده یا کاغذ به فضل تو نرسد.

(حاصل معنی آن که آنچه در قوه حافظه من قرار دارد در فضایل تو، نه به طوری است که چیزی تواند آن را محو کند، و هیچ زبانی یارای گفتن و هیچ دستی طاقت نوشتن آن را ندارد، و در هیچ کتابی نمی‌گنجد). و خدا نیکوکاران را چنین جزا می‌دهد و هیچ توانایی نیست مگر به خدا.

و حسین علیه السلام از همه ما داناتر و حلمش از همه ما گران‌تر و به رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه ما نزدیک‌تر است، از روی خویشی. فقیه و دانا بود، پیش از آن که خلق شود (یعنی: خدا جسم مبارکش را بیافریند)، و وحی خدا را خوانده بود، پیش از آن که به سخن در آید، و اگر خدا در کسی خوبی را می‌دانست، محمد صلی الله علیه و آله را بر نمی‌گزید، پس چون خدا محمد صلی الله علیه و آله را اختیار فرمود، و محمد صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را اختیار نمود، و علی تو را اختیار کرد، و تو حسین علیه السلام را اختیار کردی، ما تسلیم نمودیم و راضی شدیم. کیست که به غیر آن حضرت راضی شود؟ (و بنا بر بعضی از نسخ کافی کیست که به غیر از آن حضرت که ما به او راضی شویم). و کیست که به وساطت او از مشکلات کار خویش سالم باشیم؟ (یعنی: ما به امامت آن حضرت خوشنودیم و در مشکلات به او پناه خواهیم برد و در مشتبهات، از او هدایت خواهیم یافت).

۳/ ۷۸۴. به همین اسناد، از سهل، از محمد بن سلیمان، از هارون بن جهم، از محمد بن مسلم روایت است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «چون حضرت حسن بن علی علیه السلام، محضر شد، به حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که: ای برادر من، تو را به چیزی وصیت می‌کنم، پس آن را حفظ کن. چون من بمیرم، مرا آماده ساز به غسل دادن و غیر آن، بعد از آن مرا ببر به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله تا به آن حضرت عهد را تازه کنم، پس برگردان مرا به سوی مادرم فاطمه علیها السلام، بعد از آن مرا برگردان و در قبرستان بقیع دفن کن. و بدان که زود

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۷

باشد که از عائشه به من رسد، آنچه مردم بدانند از زشتی کردار و عداوت او با خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و دشمنی او با

ما اهل بیت علیهم السلام.

و چون قبض روح مظهر امام حسن علیه السلام شد آن حضرت را بر روی سریر گذاشتند و بردند به مصلائی رسول خدا صلی الله علیه و آله، که آن حضرت در آنجا بر مردگان نماز می‌کرد، و بر آن حضرت نماز کردند، و چون از نماز بر او فارغ شدند، جنازه را برداشتند و در مسجد رسول صلی الله علیه و آله در آوردند، و چون آن حضرت را محاذی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله باز داشتند، این خبر به عائشه رسید و به او گفتند که: اینها حسن بن علی علیه السلام را آورده‌اند تا آن که او را با رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنند.

پس عائشه بیرون آمد، در حالتی که پیش از همه بود و بر استر زین‌داری سوار بود- و اول زنی که در اسلام بر زین سوار شد او بود- بعد از آن، ایستاد و گفت که: پسر خویش را از خانه من دور کنید؛ زیرا که جایز نیست که چیزی در آن دفن شود، و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله پرده او را نمی‌توان درید، و هتک حرمت آن حضرت روا نیست.

حضرت حسین بن علی علیهما السلام به عائشه فرمود که: در چندین سال پیش از این، تو و پدرت، پرده رسول خدا را دریدید و هتک حرمت آن حضرت نمودید. و تو ای عائشه، در خانه آن حضرت کسی را داخل کردی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیکی او را دوست نمی‌داشت. و به درستی که خدا تو را از این سؤال خواهد فرمود.

ای عائشه، برادر من، مرا امر فرمود که او را به پدرش رسول خدا نزدیک گردانم، تا آن که عهد را با او تازه کند. و بدان که برادر من، داناترین مردم بود به خدا و رسول او و داناتر بود به تأویل کتاب خدا از این که پرده رسول خدا را بر او بدرد؛ زیرا که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ» (۱)، یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید و به خدا و رسول گرویده‌اید، در میایید به خانه و اطاق‌های پیغمبر، مگر این که دستور و اذن از برای شما حاصل شود» (که آن حضرت شما را رخصت دهد).

و تو در خانه رسول خدا مردان را داخل کردی بی‌رخصت آن حضرت، و خدای عزوجل فرموده که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ» (۲)، یعنی: «ای آنان که ایمان آورده‌اید، بلند مکنید آوازهای خود را بالای آوازهای پیغمبر» (که در حضور آن حضرت،

(۱). احزاب، ۵۳.

(۲). حجرات، ۲.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۹

بلندتر از آن حضرت حرف مزید). و به جان خودم سوگند که تو برای پدرت و فاروق او (یعنی: عمر) نزد گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله کلنگ‌ها زدی و خدای عزوجل فرموده که: «إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى» (۱)، یعنی: «به درستی که آنان که فرو می‌خوابانند و نرم می‌سازند آوازهای خود را (که آهسته سخن می‌گویند) در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله (که محمد است) آن گروه آنانند که خدا امتحان فرموده و نیک آزموده دل‌های ایشان را برای پرهیزکاری». و به جان خودم سوگند، که هر آینه پدرت و فاروق او، به رسول خدا آزار رسانیدند، به سبب نزدیکی خویش به آن حضرت، و رعایت نکردند از حقیقتش، آنچه خدا ایشان را به آن امر فرموده بود بر زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله.

و به درستی که خدا حرام گردانیده از مؤمنان و نسبت به ایشان، در حالی که مرده باشند، آنچه را که حرام گردانیده نسبت به ایشان در هنگامی که زنده باشند. و به خدا سوگند ای عائشه که، اگر آنچه تو آن را ناخوش داری از دفن حسن در نزد پدرش صلی الله علیه و آله، در میان ما و خدا روا می‌بود، هر آینه می‌دانستی که به زودی دفن می‌شد؛ و هر چند که بینی تو بر خاک مالیده می‌شد.

و حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «پس محمد بن حنفیه به سخن در آمد و گفت: ای عائشه، یک روز بر استر سوار می شوی، و روزی بر شتر، پس ضبط خود نمی کنی و در زمین قرار نداری، و به یک جا آرام نمی گیری به جهت دشمنی که با بنی هاشم داری». حضرت فرمود که: «پس عائشه، رو به محمد آورد و گفت: ای پسر حنفیه، اینها منسوب اند به فاطمه که سخن می گویند، پس سخن تو چیست؟ امام حسین علیه السلام به او فرمود که: چرا محمد را از فاطمی ها دور می کنی؟ پس به خدا سوگند، که از سه فاطمه متولد شده:

فاطمه بنت عمران بن عائذ بن عمرو بن مخزوم، و فاطمه بنت اسد بن هاشم، و فاطمه بنت زائده بن اصم بن رواحه بن حجر بن عبد معیص بن عامر.

عائشه، به حضرت امام حسین علیه السلام گفت که: پسر خود را دور کنید و او را ببرید، که شما گروهی هستید شدید الخصومت و حریص بر لجاجت».

و حضرت فرمود که: «بعد از آن، امام حسین علیه السلام رفت به جانب قبر مادر بزرگوار خویش،

(۱). حجرات، ۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۱

پس حضرت امام حسن علیه السلام را بیرون آورد، و او را در قبرستان بقیع دفن کرد».

### ۶۸. باب در بیان اشاره و نصّ بر حضرت علی بن الحسین - / صلوات الله علیهما - /

۱/ ۷۸۵. روایت کرده است محمد بن یحیی، از محمد بن حسین و احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از منصور بن یونس، از ابوالجارود، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود:

«چون حضرت حسین بن علی علیهما السلام را هنگام شهادت رسید، دختر بزرگ خود، فاطمه بنت الحسین علیه السلام را طلیید و نامه‌ای پیچیده و وصیت نامه ظاهری را به او تسلیم فرمود، و حضرت علی بن الحسین علیه السلام با ایشان بود و ناخوشی اسهال داشت، و مردم چنان اعتقاد داشتند که آن حضرت از آن آزار، جان نخواهد برد. بعد از آن، فاطمه نامه را به علی بن الحسین علیه السلام داد».

و حضرت به ابوالجارود فرمود که: «ای زیاده، به خدا سوگند که آن نامه به ما منتقل شد».

ابوالجارود می گوید که: عرض کردم: خدا مرا فدای تو گرداند، در آن نامه چیست؟ فرمود که:

«به خدا سوگند که در آن است آنچه فرزندان آدم به آن محتاج اند؛ از آن زمان که خدا آدم را آفرید تا آن که دنیا تمام شود. به خدا سوگند، که تمام حدود، در آن موجود است تا آن که دیه خراش نیز در آن است».

۲/ ۷۸۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابن سبتان، از ابوالجارود، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «چون هنگام شهادت حضرت امام حسین علیه السلام رسید، وصیت نامه‌ای ظاهری را با نامه در هم پیچیده‌ای به دختر خود فاطمه تسلیم فرمود، و چون از امر امام حسین علیه السلام واقع شد آنچه شد، فاطمه آن را به حضرت علی بن الحسین داد».

راوی می گوید که: به آن حضرت عرض کردم که: خدا تو را رحمت کند، در آنچه بود؟

فرمود که: «آنچه فرزندان آدم به آن محتاج اند؛ از آن وقتی که دنیا به وجود شده تا هنگامی که فانی شود».

۳/ ۷۸۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از ابوبکر حضرمی از امام

جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «چون حضرت حسین بن علی علیه السلام اراده فرمود که از مدینه به جانب عراق رود، کتابها و وصیت نامه به ام سلمه سپرد، و چون علی بن الحسین از سفر مراجعت فرمود، ام سلمه آنها را به حضرت تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۳ تسلیم نمود».

۴/۷۸۸ و در نسخه صفوانی است که علی بن ابراهیم، از پدرش، از حنان بن سدیر، از فلیح بن ابی بکر شیانی روایت کرده است که گفت: به خدا سوگند، که من در خدمت حضرت علی بن الحسین نشسته بودم و پسرش حضرت باقر علیه السلام در نزد آن حضرت بود، در هنگامی که جابر بن عبدالله انصاری به خدمت آن حضرت آمد و بر او سلام کرد، پس دست امام محمد باقر علیه السلام را گرفت، و با آن حضرت خلوت نمود و عرض کرد که: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داد که زود باشد که مردی را از اهل بیت آن حضرت دریابم که او را محمد بن علی می گویند و کُنیتش ابوجعفر می باشد. و آن حضرت علیه السلام فرمود که چون او را دریابی، سلام مرا به او برسان. باب در بیان اشاره و نص بر ابوجعفر حضرت امام محمد باقر راوی می گوید که: جابر رفت و حضرت باقر علیه السلام برگشت و با پدرش علی بن الحسین علیه السلام و برادران خود، نشست و چون نماز شام به جا آورده شد، علی بن الحسین علیه السلام به حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «جابر بن عبدالله انصاری چه چیز به تو گفت؟». حضرت باقر علیه السلام عرض کرد که: «جابر گفت که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: زود باشد که مردی را از اهل بیت من دریابی که نامش محمد بن علی و کُنیتش ابوجعفر باشد، چون او را دریابی، سلام مرا به او برسان». پدرش به او فرمود که: «ای فرزند دلبند من، گوارا باد تو را آنچه خدا تو را به آن مخصوص ساخته از رسول خویش در میان اهل بیت. ای فرزند، برادران خود را بر این مطلع مکن که از برای تو مکاری می کنند؛ چنانچه برادران یوسف با یوسف علیه السلام مکر کردند».

#### ۶۹. باب در بیان اشاره و نص بر ابوجعفر حضرت امام محمد باقر علیه السلام

۱/۷۸۹. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از ابوالقاسم کوفی، از محمد بن سهل، از ابراهیم بن ابی البلاد، از اسماعیل بن محمد بن عبدالله بن علی بن الحسین، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: «چون هنگام وفات حضرت علی بن الحسین رسید، پیش از آن، سبیدی یا صندوقی را که در نزد او بود، بیرون آورد و فرمود که: ای محمد، این صندوق را بردار». حضرت فرمود که: «پس چهار نفر آن صندوق را در میان گرفتند و برداشتند، و چون آن حضرت رحلت فرمود، برادران باقر علیه السلام آمدند و در باب آن صندوق ادعا داشتند و گفتند که: حصه ما را از آن صندوق بده. حضرت فرموده: به خدا سوگند، که از تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۵ برای شما در آن چیزی نیست و اگر از برای شما در آن چیزی می بود، پدرم آن را به من تسلیم نمی فرمود، و در آن صندوق، سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و کتابهای آن حضرت بود».

۲/۷۹۰. محمد بن یحیی، از عمران بن موسی، از محمد بن حسین، از محمد بن عبدالله، از عیسی بن عبدالله، از پدرش، از جدش روایت کرده است که گفت: حضرت علی بن الحسین علیه السلام به سوی فرزندان خود التفات فرمود و آن حضرت در کار مردن بود، و همه ایشان در نزد آن حضرت جمع بودند. بعد از آن، به جانب محمد بن علی التفات نمود و فرمود که:

«ای محمد، این صندوق را ببر به حجره خود». راوی می گوید که: دینار و درمی در آن نبود، ولیکن پر بود از علم.

۳/۷۹۱. محمد بن حسن، از سهل، از محمد بن عیسی، از فضالة بن ایوب، از حسین بن ابی العلاء از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود: «عمر بن عبدالعزیز به ابن حزم نوشت که: دفتر صدقات و موقوفات

علی و عمر و عثمان را به سوی او فرستد، و ابن حزم فرستاد به نزد زید بن حسن -/ که به حسب سنّ از همه بنی هاشم بزرگ‌تر بود -/ و او را از دفتر صدقه سؤال نمود. زید در جواب گفت که: والی بعد از علی، حسن بود و بعد از حسن، حسین و بعد از حسین، علی بن الحسین، و بعد از علی بن الحسین، محمد بن علی است. پس به سوی او بفرست و ابن حزم به سوی پدرم فرستاد، و پدرم مرا با آن کتاب به سوی او فرستاد تا آن که آن را به ابن حزم تسلیم نمودم».

بعد از آن، بعضی از کسان ما به آن حضرت عرض کرد که: فرزندان امام حسن علیه السلام، این را می‌شناسند؟ (و می‌دانند که امامت با اولاد امام حسین است و اولاد امام حسن را در آن بهره‌ای نیست). فرمود: «آری، چنانچه شما می‌شناسید که این زمان شب است، ولیکن حسد ایشان را بر این می‌دارد و اگر حق را طلب می‌کردند، هر آینه از برای ایشان بهتر بود، ولیکن ایشان دنیا را می‌طلبند».

۷۹۲/۴. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از عبدالکریم بن عمرو، از ابن ابی یعفور روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «عمر بن عبدالعزیز به ابن حزم نوشت» پس مثل آنچه را که گذشت ذکر کرده، مگر آن که گفته که: «ابن حزم به نزد زید بن حسن فرستاد و زید از پدرم بزرگ‌تر بود».

چند نفر که از اصحاب ما روایت کرده، از احمد بن محمد، از و شاء مثل این را

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۷

روایت کرده‌اند. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابی عبدالله حضرت جعفر بن محمد صادق

#### ۷۰. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابی عبدالله حضرت جعفر بن محمد صادق -/ صلوات الله علیهما -/

۷۹۳/۱. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از و شاء، از ابان بن عثمان، از ابوالصّباح کنانی روایت کرده است که گفت: حضرت امام محمد باقر علیه السلام نظر فرمود به امام جعفر صادق علیه السلام که می‌رفت، فرمود که: «این را می‌بینی؟ این از جمله کسانی است که خدای عزّوجلّ فرموده که: «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (۱)، یعنی: و می‌خواهیم که منت گذاریم بر آنان که ضعیف و ناتوان شمرده شدند در زمین، و بگردانیم ایشان را پیشوایان در امر دین (و داعیان مردم به خیر و صلاح تا در خیرات و مَیرات به ایشان اقتدا کنند) و بگردانیم ایشان را وارثان» (که از پیغمبران و رسولان میراث برند).

۷۹۴/۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون پدرم را هنگام وفات رسید، فرمود که: ای جعفر، تو را وصیت می‌کنم در باب اصحاب خود به خیر و خوبی. من عرض کردم که: فدای تو گردم به خدا سوگند که ایشان را و او می‌گذارم در حالی که مردی از جمله ایشان در شهر باشد، پس نباید که از کسی سؤال کند» (یعنی: همه را چنان کنم که دانا باشند به امر دین که نباید از کسی مسئله دین خود را بپرسند).

۷۹۵/۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن مثنی، از سدید صیرفی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که از نیک بختی مرد، آن است که او را فرزندی باشد که مانند خُلق و خوی و خُلق و شمایل و شکل او در آن فرزند، معروف و معلوم گردد (یعنی: در سیرت و صورت مانند او باشد). و به درستی که من خُلق خوی و شکل و شمایل خود را می‌شناسم از همین پسر».

۷۹۶/۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ظاهر که گفت: در نزد امام محمد باقر علیه السلام بودم که حضرت صادق علیه السلام می‌آمد، امام

(۱). قصص، ۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۹

محمد باقر علیه السلام فرمود که: «این، خیر خلاق است». یا فرمود که: «آخر خلاق است» (و هر دو به معنی بهتر است، مگر آن که استعمال اخیر کم است و اصلی است متروک، مگر بر سبیل ندرت؛ زیرا که خیر اخیر بود).

۵/۷۹۷. احمد بن محمد از محمد بن خالد، از بعضی از اصحاب ما، از یونس بن یعقوب، از طاهر روایت کرده است که گفت: در نزد امام محمد باقر علیه السلام بودم که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می‌آمد، حضرت فرمود که: «این، بهترین خلاق است».

۶/۷۹۸. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از فضیل بن عثمان از طاهر روایت کرده است که گفت: در نزد امام محمد باقر علیه السلام نشسته بودم که امام جعفر صادق علیه السلام می‌آمد، امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «این، بهترین خلاق است».

۷/۷۹۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از جابر بن یزید جُغفی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال شد از قائم علیه السلام، پس دست خود را بر امام جعفر صادق علیه السلام زد و فرمود: «به خدا سوگند، که اینک قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است». عتبسه می‌گوید که: چون امام محمد باقر علیه السلام وفات فرمود، بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم و آن حضرت را به این خبر، خبر دادم، فرمود که: «جابر راست گفته است». بعد از آن، فرمود: «باشد که شما چنان مپندارید که هر امامی، قائم نباشد بعد از امامی که پیش از او بوده است».

۸/۸۰۰. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از عبدالاعلی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پدرم علیه السلام آنچه در اینجاست (یعنی: آنچه مختص به امام علیه السلام است)، به من سپرد. پس چون هنگام وفاتش رسید، فرمود که: چند شاهد برای من طلب کن. من چهار کس را از قریش برای آن حضرت طلب نمودم و نافع مولای عبدالله پسر عمر در میان ایشان بود. پس پدرم فرمود که: بنویس: این، آن چیزی است که یعقوب پسران خویش را به آن وصیت نمود: «یا یَبْنَیْ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی لَکُمُ الدِّیْنَ فَلَا تَمُوْتُنَّ اِلَّا وَاَنْتُمْ مُسْلِمُوْنَ» (۱)، یعنی: «ای پسران من، به درستی که خدا برگزیده برای شما دین اسلام را. پس البتّه باید که نمیرید مگر در حالی که شما همه مسلمان باشید» (یعنی: بر دین اسلام مداومت

(۱). بقره، ۱۳۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۰

باب در بیان اشاره و نصّ بر ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۱

نماید تا هنگامی که مرگ بر شما ظاهر شود).

و محمد بن علی، جعفر بن محمد را وصی خود گردانید، و او را امر کرد که کفن کند او را در بُرد یمانی خودش که در آن نماز جمعه را به جا می‌آورد، و او را به عمامه‌اش مُعَمَّم گرداند، و قبر او را چهار گوش نماید، و آن را مقدار چهار انگشت بر نشانند، و در نزد دفنش بندها و گره‌های آن را که در نزد سر و پا می‌باشد، از او بگشاید (و بعضی گفته‌اند که معنی عبارت آن است که: آن حضرت را در جامه‌های دوخته دفن نکنند. و این، به گمان حقیر ظاهرتر است؛ زیرا که اطمار بر وزن انبار که در این عبارت است، جمع طمر به کسر ط و سکون میم است، و آن به معنی جامه کهنه است و به معنی بند و گره در کتب لغت به نظر نرسیده). بعد از آن، حضرت به شهود فرمود که: بر گردید، خدا شما را رحمت کند». حضرت صادق علیه السلام فرمود که:

«بعد از آن، که برگشتند، من به پدرم عرض کردم که: ای پدر، در امثال این امور، احتیاج نبود که بر آن شاهد گرفته شود؟ پدرم



فرمود که: ای فرزند عزیز من، خوش نداشتیم که تو مغلوب شوی، و نمی‌خواستیم که کسی بگوید که پدر او را وصی خود نگردانیده، و خواستیم که حجت از برای تو ثابت باشد» (چه وصیت ظاهره چنانچه مذکور شد دلیل بر امامت است).

## ۷۱. باب در بیان اشاره و نص بر ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

۸۰۱ / ۱. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از عبدالله قلاء، از فیض بن مختار روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: مرا دستگیری کن از آتش دوزخ و بفرما که کی امام است از برای ما بعد از تو؟ پس حضرت امام موسی علیه السلام بر آن حضرت داخل شد و آن حضرت در آن روز کودک، یا پسر امردی «۱» بود. حضرت فرمود که: «همین، صاحب و امام شما است، پس چنگ در زن به او».

۸۰۲ / ۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم از ابو ایوب خزّاز، از ثبیت، از معاذ بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: سؤال می‌کنم از خدایی - / که پدرت را به جهت تو این مرتبه را روزی کرده - / آن که تو را به جهت فرزندت مثل آن را پیش از مردن روزی کند. حضرت فرمود که: «خدا این را به فعل آورده».

(۱). بی‌ریش و جوان.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۳

معاذ می‌گوید که: عرض کردم که: آن که می‌فرمایی کیست؟ فدای تو گردم، پس اشاره فرمود به سوی امام موسی علیه السلام و آن حضرت خفته بود، پس فرمود که: «همین که خفته است».

و آن حضرت کودک بود.

۸۰۳ / ۳. به همین اسناد، از احمد بن محمد روایت است که گفت: حدیث کرد مرا ابوعلی ازجانی فارسی، از عبدالرحمان بن حجاج که گفت: در سالی که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را گرفتند و محبوس ساختند، از عبدالرحمان سؤال کردم و به او گفتم که: حضرت امام موسی علیه السلام در دست هارون ملعون گرفتار شده و ما نمی‌دانیم که بازگشت او به سوی چه خواهد بود؟ آیا از آن حضرت چیزی به تو رسیده در باب یکی از فرزندانش؟ عبدالرحمان مرا جواب داد که: من گمان نداشتیم که کسی مرا از این مسأله سؤال کند، داخل شدم بر جعفر بن محمد علیه السلام در منزل آن حضرت و دیدم که آن حضرت در فلان اطاق، در خانه خویش که آن را مسجد خویش ساخته بود، تشریف داشت، و آن حضرت دعا می‌کرد و بر طرف راست آن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بود، و بر دعای آن حضرت، آمین می‌گفت. به آن حضرت عرض کردم که: خدا مرا فدای تو گرداند، تو خود شناخته‌ای که من از غیر تو بریده شده‌ام، و رو به سوی تو دارم، و تو را خدمت می‌کنم، پس بفرما که ولی و امام مردم بعد از تو، کیست؟

حضرت فرمود که: «موسی زره رسول را پوشید، و بر اندام او راست آمد» (که بلندتر و کوتاه‌تر نبود). پس من به آن حضرت عرض کردم که: بعد از این به چیزی احتیاج ندارم.

۸۰۴ / ۴. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از موسی صیقل، از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم که امام موسی علیه السلام داخل شد و آن حضرت کودک بود. «۱» صادق علیه السلام فرمود: «او را گرمی دار و بگذار امر او را در نزد کسی که بر او اعتماد داشته باشی از اصحاب خود».

۸۰۵ / ۵. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از یعقوب بن جعفر جعفری روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا اسحاق بن



جعفر و گفت که: روزی در نزد پدرم بودم که علی بن عمر بن علی از آن حضرت سؤال نمود، و عرض کرد که: فدای تو گردم، به سوی که

(۱). در روایت غلام آمده، که به معنای نوجوان است.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۵

پناه بریم و مردم به که پناه برند بعد از تو؟ پدرم فرمود: «به سوی صاحب دو جامه زرد و صاحب دو گیسو، یا کاکل و او در این ساعت بر تو طالع می‌شود، و بر می‌آید از این در و در را به هر دو دست می‌گشاید». پس درنگ نکردیم که کف‌های دستی از برای ما پیدا شد و درها را گرفت و آنها را گشود. بعد از آن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بر ما داخل شد.

۶/۸۰۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی نجران، از صفوان جَمَال، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: منصور بن حازم به آن حضرت عرض کرد که: پدر و مادرم فدای تو باد، نفوس در معرض زوال است و اجل آنها در صبح و شام می‌رسد و به مرگ بسیار نزدیک است. پس هرگاه این امر (که عبارت است از رحلت) واقع شود، کی امام خواهد بود؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «چون این امر واقع شود، همین امام شما است» و حضرت، دست خویش را بر دوش راست امام موسی کاظم زد. در آنچه من می‌دانم، آن حضرت در آن روز، کودک پنج ساله (یا قامت مبارکش، پنج شیر بود) و عبدالله پسر امام جعفر با ما نشسته بود.

۷/۸۰۷. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از عبدالرحمان بن ابی نجران، از عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: هرگاه حادثه‌ای واقع شود- و خدا آن را به من ننماید- به که اقتدا کنم؟ راوی می‌گوید که: حضرت اشاره فرمود به سوی پسرش حضرت موسی. عرض کردم که: اگر حادثه به امام موسی رخ نماید به که اقتدا کنم؟ فرمود: «به فرزند او».

عرض کردم که: اگر به فرزند آن حضرت، امری روی دهد و برادری بزرگ و پسر کوچکی را وا گذارد، به که اقتدا کنم؟ فرمود: «به فرزند او». پس فرمود که: «همیشه چنین است». عرض کردم که: اگر امام را نشناسم و مکان او را ندانم؟ فرمود که: «می‌گویی: خداوند، به درستی که من دوست می‌دارم آن که را که باقی مانده از حجت‌های تو از فرزند امامی که در گذشته؛ زیرا که همین تو را کفایت می‌کند. ان شاء الله».

۸/۸۰۸. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از عبدالله قلّاء، از مفضل بن عمر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام، امام موسی کاظم علیه السلام را یاد فرمود و آن حضرت در آن روز کودکی بود. پس فرمود که: «این، مولودی است که در میان ما فرزندی زاده نشد که

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۷

برکتش بر شیعیان ما از او عظیم‌تر باشد».

بعد از آن به من فرمود که: «با اسماعیل جفا مکنید و رعایت جانب او منظور دارید» (و بعضی گفته‌اند که لا تجفوا به تشدید فاست و مراد، این است که خبر مردن را به او مدهید، یعنی: او را به آنچه گفتم خبر مدهید؛ زیرا که می‌داند که امامت با پسر بزرگ‌تر است، و اگر او زنده باشد، نباید که امامت به غیر او برسد و از این می‌داند که زنده نمی‌باشد).

۹/۸۰۹. محمد بن یحیی و احمد بن ادریس روایت کرده‌اند از محمد بن عبدالجبار، از حسن بن حسین، از احمد بن حسن میثمی، از فیض بن مختار در حدیث طولانی در امر امام موسی کاظم علیه السلام تا آن که امام جعفر صادق علیه السلام به فیض فرمود که: «او امام تو است که مرا از او سؤال نمودی. پس برخیز و به سوی او برو و برای او به حقی که دارد، اقرار کن».

فیض می‌گوید که: برخواستم تا آن‌که به خدمتش رفتم و سر و دست او را بوسیدم و او را دعا کردم. پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «ما را رخصت نبود که این امر را اعلام کنیم به کسی که از تو نزدیک‌تر بود».

راوی می‌گوید که: عرض کردم فدای تو گردم، هرگاه امر چنین است، کسی را به این امر خبر دهم، یا نه، فرمود: «آری، اهل و عیال و فرزندان خود را خبر ده». و عیال و فرزندانم با من همراه بودند. رفیقی چند داشتم و یونس بن ظبیان از جمله رفقای من بود. چون ایشان را خبر دادم، خدا را حمد کردند، و یونس گفت: به خدا سوگند که من، این را قبول نمی‌کنم تا آن‌که خود این را از آن حضرت بشنوم، و او را در امور شتابی بود و بی‌صبری می‌نمود. پس بیرون رفت و من در پی او رفتم. چون بر در خانه حضرت رسیدم، آواز حضرت صادق علیه السلام را شنیدم که به یونس می‌فرمود و حال آن‌که بر من پیشی گرفته بود و به خدمت حضرت رسیده بود که:

«ای یونس، امر چنان است که فیض به تو گفت».

فیض می‌گوید که: یونس گفت که: شنیدم و اطاعت کردم، بعد از آن حضرت به من فرمود که: «ای فیض، او را با خود بگیر و متوجه باش که این امر را بروز ندهد» (و در این عبارت غیر از این نیز گفته‌اند، و لیکن ظهوری ندارد).

۱۰ / ۸۱۰. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از جعفر بن بشیر، از فضیل، از طاهر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت، پسرش عبدالله را سرزنش و عتاب می‌نمود و او را موعظه و نصیحت می‌کرد و می‌فرمود که: «چه تو را منع کرده مثل برادرت

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۹

موسی باشی؟ به خدا سوگند که من، نور را به صورت او می‌بینم».

عبدالله عرض کرد که: چرا من مثل او نیستم؟ آیا پدر من و پدر او و مادر من و مادر او یکی نیست؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «او از جان و روح من است و تو پسر منی».

۱۱ / ۸۱۱. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از محمد بن سبتان، از یعقوب سراج روایت کرده است که گفت: بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم و آن حضرت بر بالای سر ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام ایستاده بود، و آن حضرت در گهواره بود، پس صادق علیه السلام شروع کرد که با او راز و سرگوشی می‌گفت در زمانی طولانی، من نشستم تا آن‌که فارغ شد. پس برخاستم و به خدمتش رفتم. به من فرمود که: «به آقای خود نزدیک شو و بر او سلام کن». پیش رفتم و بر آن حضرت سلام کردم. جواب سلام مرا به زبانی فصیح داد. بعد از آن، به من فرمود که: «برو و تغییر ده اسم دختر خود را که دیروز او را اسم گذاشتی؛ زیرا که آن اسمی است که خدا آن را دشمن می‌دارد».

یعقوب می‌گوید که: مرا دختری متولد شده بود که او را حمیرا نام کرده بودم (و حمیرا، لقب عائشه است). پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «امر او را قبول کن تا خدا تو را ارشاد کند». بعد از آن، من اسم دخترم را تغییر دادم.

۱۲ / ۸۱۲. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از ابن مُسَکَانَ، از سلیمان بن خالد روایت کرده است که گفت: روزی امام جعفر صادق علیه السلام حضرت امام موسی علیه السلام را طلبید و ما در خدمت آن حضرت بودیم، پس به ما فرمود که: «ملازم این باشید و از او دست بردارید. به خدا سوگند که او امام شما است بعد از من».

۱۳ / ۸۱۳. علی بن محمد، از سهل یا غیر او، از محمد بن ولید، از یونس، از داود بن زُرْبی، از ابو ایوب نحوی روایت کرده است که گفت: ابوجعفر منصور (یعنی: دوانیقی) در دل شب به طلب من فرستاد، بعد از آن‌که رفتم و بر او داخل شدم، دیدم او را که بر کرسی نشسته و در پیش روی او شمعی گذاشته و نامه‌ای در دست گرفته است. ابو ایوب می‌گوید که: چون بر او سلام کردم، نامه را به جانب من انداخت و می‌گریست، پس به من گفت که: این نامه محمد بن سلیمان است که ما را خبر می‌دهد که جعفر بن

محمد علیه السلام مرده است. پس سه مرتبه گفت که:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۱)، یعنی: «به درستی که ما از آن خداوند (و به کمند بندگی او

(۱). بقره، ۱۵۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۹۱

در بندیم. پس هر چه از مولی به بنده رسد، جز رضا و تسلیم چه چاره توان نمود)، و به درستی که ما به سوی او و جزا و پاداش او باز گردند گانیم و بازگشت ما جز به حضرت آن جناب نخواهد بود». و گفت که: در کجا مثل جعفر به هم می‌رسد؟

بعد از آن به من گفت که: بنویس. ابو ایوب می‌گوید که: چون عنوان نامه را نوشتم، گفت:

بنویس که: اگر یک مرد بخصوصی را وصی خود کرده، او را بطلب و گردنش را بزن.

ابو ایوب می‌گوید که: بعد از آن، جواب نامه به او رسید که پنج کس را وصی خود کرده که یکی از ایشان، ابو جعفر منصور است، و سایر محمد بن سلیمان که والی مدینه بود و عبدالله و موسی و حمیده.

۱۴/۸۱۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نصر بن سُوید به این نحو روایت کرده است، مگر آن که ذکر کرده که آن حضرت، ابو جعفر منصور و عبدالله و موسی و محمد بن جعفر و یکی از آزاد کرده‌های خویش را وصی گردانیده بود. راوی می‌گوید که: ابو جعفر گفت که: راهی به سوی کشتن این گروه نیست.

۱۵/۸۱۵. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از علی بن حسن، از صفوان جَمّال روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از صاحب امر امامت، فرمود که: «صاحب این امر، مرتکب لهُو و لعب نمی‌شود». و ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام می‌آمد و آن حضرت طفل کوچکی بود و با آن حضرت بزغاله مکی بود و به آن بزغاله می‌فرمود که: «سجده کن از برای پروردگار خویش و او را تعظیم نما». پس حضرت صادق علیه السلام آن حضرت را گرفت و به سینه خود چسبانید و فرمود: «پدر و مادرم فدای آن کسی که مرتکب لهُو و لعب نمی‌شود».

۱۶/۸۱۶. علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از عُبَیْس بن هشام روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا عمر رُمّانی، از فیض بن مختار که گفت: در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم، در هنگامی که ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام تشریف آورد- و آن حضرت کودکی بود- پس او را در بغل گرفتم و بوسیدم. حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «شما چون کشتی هستید و این، کشتی بان آن است».

فیض می‌گوید که: در سال آینده، به حج رفتم و با من دو هزار دینار شرعی بود. هزار دینار را به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام فرستادم و هزار دینار دیگر به خدمت امام موسی علیه السلام. پس

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۹۲

باب در بیان اشاره و نصّ بر حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۹۳

چون به خدمت حضرت صادق رسیدم فرمود که: «ای فیض، او را با من برابر کردی؟» عرض کردم که: جز این نیست که من این کار را به جهت فرموده تو کردم. حضرت فرمود: «به خدا سوگند که من این را نکردم بلکه خدای عزّوجلّ با او چنین کرده است».

## ۷۲. باب در بیان اشاره و نصّ بر حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام

۱/۸۱۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از حسین بن نعیم صحّاف روایت کرده است که گفت: من و هشام بن

حکم و علی بن یقظین در بغداد بودیم، پس علی بن یقظین گفت که: در خدمت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نشسته بودم که پسرش علی علیه السلام، بر آن حضرت داخل شد. بعد از آن، حضرت کاظم علیه السلام به من فرمود که: «ای علی بن یقظین، اینک علی، سید فرزندان من است. و بدان که من کُنیت خود را که ابوالحسن است، به او بخشیدم».

هشام بن حکم کف دست خود را بر پیشانی خود زد و گفت: وای بر تو! چه گفتی؟

علی بن یقظین گفت: به خدا سوگند که! از آن حضرت شنیدم، چنانچه گفتم. هشام گفت که:

آن حضرت تو را خیر داده است که امر امامت بعد از او، در حضرت امام رضا علیه السلام قرار دارد.

احمد بن مهران، از محمد بن علی، از حسین بن نعیم صحاف روایت کرده است که گفت: در نزد حضرت امام موسی علیه السلام بودم. و کلینی رضی الله عنه فرموده که در نسخه صفوانی است که گفت: بودم من، و مثل آنچه را که گذشت، ذکر نمود.

۲/۸۱۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از معاویة بن حکیم، از نُعیم قابوسی، از امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود: «پسرم، علی بزرگ‌ترین فرزندان من و نیکوکارترین ایشان در نزد من و محبوب‌ترین ایشان است به سوی من (که او را از همه ایشان دوست‌تر می‌دارم) و او با من در جفر نظر می‌کند، و در آن نظر نکرده، مگر پیغمبر، یا وصی پیغمبری».

۳/۸۱۹. احمد بن مهران روایت کرده است از محمد بن علی، از محمد بن سنان و اسماعیل بن عبّاد قسری و هر دو از داود رقی که گفت: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم! پیر شده‌ام و سالم بسیار شده، پس مرا دستگیری فرما از آتش دوزخ.

داود می‌گوید که: حضرت به جانب پسرش امام رضا علیه السلام اشاره نمود و فرمود: «اینک

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۹۵

صاحب و امام شما است بعد از من».

۴/۸۲۰. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از حسن، از ابن ابی عمیر، از محمد بن اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت: به خدمت امام موسی کاظم عرض کردم که: آیا مرا رهنمایی نمی‌فرمایی به سوی کسی که دین خویش را از او فرا گیرم؟ فرمود که: «همین پسر من علی. به درستی که پدرم دست مرا گرفت و مرا برد تا در روضه رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل کرد، پس فرمود که: ای فرزند عزیز من! به درستی که خدای عزوجل فرموده که: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (۱) یعنی: «به درستی که من قرار دهنده‌ام در زمین کسی را که نایب من باشد» (در رواج دادن حق و ذلیل گردانیدن باطل). و خدای عزوجل هر گاه سخنی را بفرماید به آن وفا می‌فرماید».

۵/۸۲۱. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از حسن بن حسین لؤلؤی، از یحیی بن عمرو، از داود رقی روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که: سالم بسیار شده و استخوانم باریک گردیده و از پدرت سؤال کردم از امام بعد از آن حضرت، پس مرا خبر داد که: تویی و تو نیز مرا خبر ده که امام بعد از تو کیست؟ حضرت فرمود که: «همین ابوالحسن (که مسّی است به) رضا علیه السلام».

۶/۸۲۲. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از زیاد بن مروان قندی- که از طایفه واقفیه بود- روایت کرده است که گفت: داخل شدم بر امام موسی کاظم علیه السلام، و پسرش ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام، در نزد آن حضرت بود. حضرت کاظم علیه السلام، به من فرمود که: «ای زیاد، این پسرم فلانی، نامه او نامه من و سخن او سخن من و فرستاده او فرستاده من است، و آنچه بگوید، گفته گفته اوست».

۷/۸۲۳. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا مخزومی و مادر او، از فرزندان جعفر بن ابی‌طالب علیه السلام بود و گفت که:

امام موسی کاظم علیه السلام به طلب ما فرستاد و ما را جمع فرمود، بعد از آن به ما فرمود که: «آیا می‌دانید که شما را برای چه طلب کردم؟» عرض کردیم: نه. فرمود که: «شاهد باشید که همین پسر، وصی من است، و به امر من قیام خواهد نمود، و خلیفه من است بعد از من. هر که

(۱). بقره، ۳۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۹۷

او را نزد من طلبی باشد، آن را از همین پسر بگیرد و هر که را نزد من وعده‌ای باشد، وفای به آن را از او طلب کند، و هر که را دسترس ملاقات من نباشد و خود نتواند که به نزد من آید، مرا ملاقات نکند، مگر به نامه خویش که نامه به نزد من فرستد» (و می‌تواند که معنی این باشد که:

نامه‌ای به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام فرستد، و دور نیست که این معنی ظاهرتر باشد).

۸ / ۸۲۴. احمد بن مهران روایت کرده است از محمد بن علی، از محمد بن سنان و علی بن حکم، و هر دو از حسین بن مختار که گفت: تخت‌هایی «۱» چند از امام موسی کاظم علیه السلام به سوی ما بیرون آمد، و آن حضرت در حبس هارون بود و بر آنها نوشته بود که: «وصیت من به سوی بزرگ‌ترین فرزندانم، این است که چنین کند و چنین کند، و فلان کس را چیزی مده تا تو را ملاقات کنم، یا خدا مرگ را بر من قضا کند» (و حکم فرماید که بمیرم).

۹ / ۸۲۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبدالله بن مغیره، از حسین بن مختار که گفت: بیرون آمد به سوی ما از جانب امام موسی کاظم علیه السلام در بصره الواحی (تخت‌هایی) چند، که در آنها نوشته بود به سمت عرض: «وصیت من به سوی بزرگ‌ترین فرزندانم آن است که: به فلان کس، فلان قدر و به فلان کس، فلان قدر و به فلان کس، فلان قدر عطا شود، و به فلان کس چیزی عطا نشود تا خود بیایم، یا خدا مردن را بر من حکم فرماید. به درستی که خدا هر چه خواهد می‌کند».

۱۰ / ۸۲۶. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابن محرز، از علی بن یقطین، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: حضرت در حبس به من نوشت که: «پسر، فلان کس سید و بزرگ فرزندان من است، و من کنیت خویش را به او بخشیدم».

۱۱ / ۸۲۷. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابوعلی خزّاز، از داود بن سلیمان روایت کرده است که گفت: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که: می‌ترسم که حادثه‌ای روی دهد و تو را ملاقات نکنم. پس مرا خبر ده که امام بعد از تو کیست؟ فرمود: «پسر، فلانی» و مقصود آن حضرت علیه السلام، امام رضا علیه السلام بود.

۱۲ / ۸۲۸. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از سعید بن ابی جهّم، از نصر بن قابوس روایت کرده است که گفت: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که: از پدرت علیه السلام

(۱). الواح.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۹۹

سؤال نمودم که کیست آن که بعد از تو امام می‌باشد؟ مرا خبر داد که تو امامی بعد از او. و چون حضرت صادق علیه السلام وفات فرمود، مردم به طرف راست و چپ رفتند و حیران بودند، و من و یارانم قایل بودیم به امامت در شأن تو. پس تو نیز مرا خبر ده که کیست آن که بعد از تو امام می‌باشد از فرزندان؟ فرمود که: «پسر فلانی».

۱۳ / ۸۲۹. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ضحاک بن اشعث، از داود بن زُربی روایت کرده است که گفت: مالی را به

خدمت امام موسی کاظم علیه السلام آوردم، پس بعضی از آن را گرفت، و برخی از آن را وا گذاشت. عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد، برای چه آن را در نزد من گذاشتی؟ فرمود: «به درستی که صاحب امر امامت، این را از تو طلب خواهد نمود». پس چون خبر وفات آن حضرت به ما رسید، پسرش، حضرت امام رضا علیه السلام، مرا طلبید و آن مال را از من خواست و من آن را تسلیم آن حضرت کردم.

۱۴/۸۳۰. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابوالحکم ارمنی روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا عبدالله بن ابراهیم بن علی بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، از یزید بن سلیط زیدی و ابوالحکم گفت: و نیز مرا خبر داد عبدالله بن محمد بن عماره جرمی، از یزید بن سلیط که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام را ملاقات کردم در بین راه مکه و ما اراده عمره داشتیم. عرض کردم که: فدای تو گردم، آیا این موضعی را که ما در آن هستیم، خوب می‌شناسی؟ حضرت فرمود: «آری، پس آیا تو این را خوب می‌شناسی؟» عرض کردم: آری، من با پدرم در اینجا تو را ملاقات کردیم، و تو با حضرت صادق علیه السلام بودی و برادران تو با آن حضرت بودند.

پس پدرم به آن حضرت عرض کرد که: پدر و مادرم فدای تو باد! همه شما امامان مطهر و معصومید و کسی از مرگ، عاری نمی‌باشد (و هر کسی لباس مرگ را خواهد پوشید)، پس نشانه‌ای را برای من بیان فرما که حدیث کنم به آن، کسی را که بعد از من، مرا جانشین می‌شود، تا گمراه نگردد.

فرمود: «آری ای ابو عبدالله، این جماعت فرزندان منند و این سید و بزرگ ایشان است» و اشاره فرمود به سوی تو و فرمود که: «به او تعلیم شده که حکمت‌ها (یا حکم)، در میان مردمان و فهم و سخاوت و معرفت به آنچه مردم به آن محتاج‌اند و آنچه در آن اختلاف دارند از امر دین و دنیای خویش، و در اوست خوش خلقی و حسن جواب و او دری است از درهای

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۰۱

خدای عزوجل و در او صفتی دیگر است که از همه آنچه مذکور شد، بهتر است».

پدرم به آن حضرت عرض کرد که: پدر و مادرم فدای تو باد، آن صفت چیست؟

حضرت علیه السلام فرمود که: «خدای عزوجل بیرون می‌آورد از صلب او، پناه این امت و پناه دهنده ایشان را (یا فریادرس و فریاد رسنده ایشان) و نشانه و نور و فضل و حکمت ایشان، که از هر طفلی که متولد شده بهتر است، و از هر نوجوانی خوش تر. خدا به سبب او، خون‌ها را محافظت می‌فرماید و به وساطت او، حالتی را که در میان مردم است از خصومت و منازعت، به اصلاح می‌آورد. و امور متفرقه و پراکنده را به او جمع می‌کند، و رخنه‌ها را می‌بندد، و به او برهنه را می‌پوشاند، و گرسنه را سیر می‌گرداند، و ترسان را ایمن می‌سازد، و به او باران از آسمان فرو می‌آورد، و بر بندگان خود رحم می‌فرماید، و از هر مرد رو مویی (۱) بهتر، و از هر صاحب نموی خوش تر است. گفته او محکم و استوار و سکوت و خاموشی او، علم است. از برای مردمان بیان می‌کند آنچه را که در آن اختلاف دارند، و بزرگ قبیله خود می‌گردد، پیش از وقتی که به حد بلوغ برسد».

پس پدرم به آن حضرت عرض کرد که: پدر و مادرم فدای تو باد، آیا آن که می‌فرمایی، متولد شده؟ حضرت فرمود: «آری، و سال‌ها بر او گذشته است». یزید می‌گوید که: پس کسی پیش ما آمد که با وجود او، هیچ سخن نتوانستیم گفت. یزید می‌گوید که: بعد از آن، به امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که: پس تو نیز مرا خبر ده به مثل آنچه پدرت مرا خبر داد.

حضرت در جواب فرمود: «آری، به درستی که پدرم علیه السلام در روزگاری بود که این زمان چون روزگار او نیست» (چه تقیه در این وقت شدیدتر است).

من به آن حضرت عرض کردم که: هر که به همین سکوت و هیچ نگفتن به جهت تقیه، از تو راضی شود (که به این اکتفا کند)، لعنت خدا بر او باد!



یزید می‌گوید که: حضرت امام موسی علیه السلام خندید و خنده‌ای سختی کرد، بعد از آن فرمود که: «تو را خبر می‌دهم ای ابو عماره، که من از منزل خود بیرون آمدم و پسر من فلانی را وصی خود گردانیدم، و پسران خود را در ظاهر با او شریک ساختم، و در باطن او را وصی خود کردم، و او را تنها و منفرد ساختم. و اگر امر امامت به من مفوض بود، آن را در قاسم پسر من

(۱). میان سال.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۰۳

قرار می‌دادم، به جهت آن که من او را دوست می‌دارم، و بر او رأفت و مهربانی دارم، ولیکن این امر مفوض به خدای عزوجل است و اختیار با اوست که آن را قرار می‌دهد در هر جا که خواهد. و هر آینه به حقیقت که رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر وصی مرا به نزد من آورد، بعد از آن او را به من نمود و به من فرمود: هر که با او و از شیعیان او خواهد بود. و همچنین هیچ یک از ما وصی نمی‌شود تا آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر او را بیاورد.

با جدّم امیر المؤمنین علی -/ صلوات الله علیه -/ و من با رسول خدا صلی الله علیه و آله انگشتر و شمشیر و عصا و کتاب و دستاری را دیدم، عرض کردم که: یا رسول الله صلی الله علیه و آله، اینها چیست؟ در جواب من فرمود که: اما دستار، نشانه سلطنت خدای عزوجل است، و اما شمشیر، علامت عزت خدای تبارک و تعالی، و اما کتاب، نور و علوم خدای تبارک و تعالی، و اما عصا، قوت خدا، و اما انگشتر، جامع جمیع این امور است که هر کس آن را دارد، همه را دارد.

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله به من فرمود که: امر امامت، از تو بیرون رفت و به غیر تو منتقل شد. عرض کردم که: یا رسول الله، او را به من بنما تا بینم که کدام یک از فرزندان من، امام است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: ندیدم هیچ یک را از امامان که جزعش بر جدایی این امر، از تو بیشتر باشد.

و اگر امامت به دوستی می‌بود، هر آینه اسماعیل به سوی پدرت از تو محبوب تر بود، ولیکن این امر از جانب خدای عزوجل است». بعد از آن، امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که: «همه فرزندان خود را دیدم (آنچه از ایشان که زنده‌اند و آنچه مرده‌اند)، پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: این سید ایشان است، و اشاره فرمود به جانب پسر من علی. پس علی از من است و من از اویم، و خدا با نیکو کاران است».

یزید می‌گوید که: بعد از آن، امام موسی علیه السلام فرمود که: «ای یزید، این امانتی است در نزد تو، پس خبر مده به این، مگر کسی را که عاقل باشد، یا بنده‌ای که او را راستگو شناسی. و اگر سؤال شوی از شهادت، به این، شهادت بده و این است معنی قول خدای عزوجل: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» (۱). و به ما نیز فرموده: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ» (۲)، یعنی:

و کی ستم کارتر است (و مراد این است که کسی ستم کارتر نیست) از آن که بپوشد شهادتی را که در نزد اوست از خدا» (یا شهادتی که از جانب خدا باشد).

(۱). نساء، ۵۸.

(۲). بقره، ۱۴۰.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۰۵

یزید می‌گوید که: پس امام موسی علیه السلام فرمود که: «بعد از آن، رو کردم به رسول خدا، و عرض کردم که: پدر و مادرم فدای تو باد، همه فرزندان مرا برای من جمع فرمودی، پس کدام یک از ایشان، امام است؟ فرمود که: آن کسی است که به نور خدا نظر



می‌کند، و به فهم او، می‌شنود و به حکمت او، سخن می‌کند، درست می‌گوید و خطا نمی‌کند، و می‌داند و جاهل نمی‌باشد، در حالتی که حکم و علم به او تعلیم شده (یا آن را به دیگران تعلیم می‌دهد)، و آن، همین است. -/ و دست پسر علی را گرفت- / و فرمود که: چه بسیار کم است ماندن تو با او.

پس چون از سفر خویش برگردی، وصیت کن و امر خود را اصلاح کن، و فارغ گردان خود را از آنچه اراده داری؛ زیرا که تو از ایشان بیرون می‌روی و با غیر ایشان مجاورت می‌نمایی، و چون اراده نمایی که از مدینه بیرون روی، علی را طلب کن تا تو را غسل دهد و کفن کند؛ که همان موجب طهارت و پاکی تو است. و استقامت ندارد، مگر همین که علی تو را غسل دهد، و این طریقه‌ای است که پیش از این، گذشته؛ پس در پیش روی او بخواب و برادران علی و عموهای او در پشت سرش صف ببندند، و او را امر کن که بر تو، نه تکبیر بگوید.

پس به درستی که وصی بودن او، استقامت به هم رسانید و راست ایستاد و او ولی تو است و حال آن که تو زنده‌ای. بعد از آن، جمع گردان از برای او فرزندان خویش را از آنها که ایشان را به حساب می‌آوری، و اعتنا به شأن ایشان داری. پس بر ایشان شاهد بگیر و خدای عزوجل را شاهد گردان و خدا کافی است که شاهد باشد».

یزید می‌گوید که: بعد از آن، حضرت امام موسی علیه السلام فرمود که: «من، در همین سال محبوس می‌شوم و امر امامت مفوض است به پسر علی که همانم دو علی است: اما علی اول، علی بن ابی طالب علیه السلام، و اما علی آخر، علی بن الحسین علیه السلام است. و خدا به او عطا فرموده فهم علی اول و حلم و یاری و دوستی در دل‌های مردمان و دین و محنت او را و محنت علی آخر و صبر او را بر آنچه ناخوش دارد. و او را جایز نیست که در باب امامت، سخن گوید، مگر چهار سال بعد از مردن هارون».

بعد از آن، به من فرمود که: «ای یزید، چون بعد از این، به این موضع بگذری و امام رضا علیه السلام را ملاقات کنی - و زود باشد که او را ملاقات کنی - بشارت ده او را که زود باشد که او را پسری متولد شود که امین و مأمون و مبارک باشد. و زود باشد که حضرت امام رضا علیه السلام تو را اعلام کند که مرا در این موضع، ملاقات کرده، پس در آن هنگام او را خبر ده که آن کنیزی که این

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۰۷

پسر از او به هم می‌رسد، کنیزی است از خاندان ماریه، کنیز رسول خدا صلی الله علیه و آله که مادر ابراهیم بود، پس اگر بتوانی که از جانب من، آن کنیز را سلام برسانی، برسان».

یزید می‌گوید که: بعد از رحلت امام موسی علیه السلام، علی بن موسی الرضا علیه السلام را ملاقات کردم، پس مرا ابتدا به سخن فرمود و فرمود که: «ای یزید، چه می‌گویی در باب عمره؟» (یعنی:

نمی‌خواهی که آن را به جا آوریم؟) یزید می‌گوید که: عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو باد، این امر با تو است (و اختیار تو داری)، ولیکن من خرجی ندارم. حضرت فرمود: «سبحان الله! عادت ما چنان نیست که تو را تکلیف کنیم و امور تو را کفایت نکنیم و متکفل احوالت نشویم».

پس بیرون رفتیم تا به آن موضع رسیدیم، مرا ابتدا به سخن فرمود و فرمود که: «این موضعی است که در آن بسیار همسایگان و عموهای خود را ملاقات کرده‌ای». عرض کردم:

آری، پس آن خیر را از اول تا آخر بر او خواندم، و قصه را باز گفتم. حضرت فرمود که: «اما آن کنیز، هنوز نیامده است، چون بیاید سلام پدرم را به او می‌رسانم» (یا می‌رسانی). پس رفتیم تا مکه معظمه و حضرت در آن سال، آن کنیز را خرید و زمانی نگذشت تا آن که حامله شد و آن پسر را زاید.

یزید می‌گوید که: برادران علی بن موسی الرضا علیه السلام امیدواری داشتند که از او ارث برند، چون چنین شد، با من دشمنی

ورزیدند، و حال آن‌که من گناه و تقصیری نداشتم. پس اسحاق بن جعفر به ایشان گفت: به خدا سوگند، که یزید را دیدم که در مجلس امام موسی علیه السلام در جایی می‌نشست که من در آنجا نمی‌نشستم.

۱۵/۸۳۱. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابوالحکم روایت کرده است که گفت:

حدیث کردند مرا عبدالله بن ابراهیم جعفری و عبدالله بن محمد بن عماره، از یزید بن سلیط که گفت: چون امام موسی کاظم علیه السلام وصیت فرمود، ابراهیم بن محمد جعفری و اسحاق بن محمد جعفری و اسحاق بن جعفر بن محمد و جعفر بن صالح و معاویه جعفری و یحیی بن حسین بن زید بن علی و سعد بن عمران انصاری و محمد بن حارث انصاری و یزید بن سلیط انصاری و محمد بن جعفر بن سعد اسلمی را شاهد گردانید. و محمد بن جعفر، نویسنده وصیت نامه اول بود. و حضرت ایشان را شاهد گرفت بر این‌که آن حضرت شهادت می‌دهد به این‌که:

تحفه الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۰۹

«نیست خدایی مگر خدا (که مستجمع جمیع صفات کمال است)، در حالتی که تنهاست و او را شریکی نیست، و آن‌که محمد صلی الله علیه و آله، بنده و رسول اوست و آن‌که، قیامت آمدنی است و در آن، هیچ شکی نیست، و آن‌که خدا برخواهد انگیخت کسانی را که در قبرهایند، و آن‌که زنده شدن بعد از مردن، راست است، و آن‌که وعده خدا راست است، و آن‌که حساب روز قیامت راست است، و قضا و قدر خدا و حکم بر وفق حکمت راست است (یا مراد، حکم به خلود بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ است، و این معنی انبساط است به مقام)، و آن‌که ایستادن در نزد خدا راست است، و آن‌که آنچه محمد صلی الله علیه و آله آورده راست است، و آن‌که آنچه روح الامین (که جبرئیل است) به آن فرود آمده راست است. بر این اعتقاد زندگی می‌کنم و بر آن می‌میرم و بر آن مبعوث می‌گردم، اگر خدا خواسته باشد».

و ایشان را شاهد گرفت که: «این وصیت نامه من است به خط من، و وصیت نامه جدّم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و وصیت نامه محمد بن علی علیه السلام را پیش از این نوشته‌ام، و این نسخه را از روی آن، حرف به حرف نوشته‌ام (که یک حرف از این زیاده و کم‌تر از آن نیست)، و وصیت نامه جعفر بن محمد مثل این است.

و به درستی که من، علی را وصی خود گردانیدم، و پسران خویش را بعد از آن، با او شریک ساختم، اگر علی خواسته باشد و سلوک راه راست را از ایشان مشاهده نماید، و دوست دارد که ایشان را بر وصایت وا گذارد و ثابت دارد، اختیار با اوست، و اگر ایشان را ناخوش دارد و دوست دارد که ایشان را از وصایت بیرون کند، اختیار دارد، و ایشان را با وجود او، هیچ امری نیست و رجوعی ندارند.

و علی را وصی خود گردانیدم، در باب صدقات و موقوفات و اموال و موالیان و کودکان خویش، که ایشان را وا گذارده‌ام بعد از خود، و فرزندان من با انضمام ابراهیم و عباس و قاسم و اسماعیل و احمد و مادر احمد، و امر زنان من، با علی است، نه ایشان. و نیز با اوست ثلث موقوفات پدرم، و ثلث مال خودم، که آن را در هر جا که صلاح داند، قرار دهد. و بکند در آن آنچه صاحب مال در باب مال خود می‌کند. پس اگر دوست دارد که بفروشد، یا ببخشد، یا عطا کند، یا به آن تصدق کند بر آن‌که من از برای او معین کرده‌ام و نام برده‌ام، و بر غیر کسی که نام برده‌ام، اختیار با اوست.

و علی، به منزله من است (که هر دو یکی هستیم)، در باب وصیت من در خصوص مال، و

تحفه الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۱۱

در باب اهل و عیال و فرزندان من. و اگر رأی او باشد که ثابت دارد برادران خود را که من ایشان را در این وصیت نامه خویش نام برده‌ام، ثابت بدارد، و اگر ناخوش دارد، او را می‌رسد که ایشان را بیرون کند، در حالتی که کسی نمی‌تواند که بر او سرزنش نماید، یا او را رد کند.

پس اگر از ایشان، غیر آنچه را که من ایشان را بر آن مفارقت کردم، مشاهده نماید، و دوست دارد که ایشان را باز گرداند در باب ولایت و اختیار در امری، اختیار با اوست. و اگر مردی از ایشان خواسته باشد که خواهر خود را به شوهر دهد، او را روا نیست که خواهرش را به شوهر دهد، مگر به رخصت و فرمان آن حضرت؛ زیرا که او کسانی را که موضع نکاح‌اند از قوم خود و قابلیت دارند، بهتر می‌شناسد.

و هر پادشاهی، یا یکی از مردمان که او را باز دارد از چیزی، یا مانع شود در میانه او و میان چیزی از آنچه در این وصیت نامه خود ذکر کردم، یا یکی از آنها که ایشان را یاد نمودم، از خدا و از رسول او بیزار است، و خدا و رسولش از او بیزارند، و بر او باد لعنت خدا و غضب او، و لعنت همه لعنت کنندگان و جمیع فرشتگان مقرب خدا و پیغمبران و رسولان و گروه مؤمنان. و یکی از پادشاهان را نمی‌رسد که او را از چیزی باز دارند (و مراد در نزد او، مظلومه و وبال مالی و حقی نیست؛ خواه مالی باشد و خواه غیر آن) و یکی از فرزندان مرا پیش من مالی نیست و از من طلبی ندارد. و علی در آنچه ذکر کند، مصدق است (که باید او را تصدیق نمود).

پس اگر کم قرار دهد، خود بهتر می‌داند، و اگر بسیار قرار دهد، خود راست گو است و بهتر می‌داند.

و جز این نیست که اراده کردم به داخل کردن خود، آنان را که با او داخل کردم از فرزندان خویش که نام‌های ایشان را بلند گردانم تا معروف و صاحب اسم شوند و ایشان را تشریف دهم. و مادران فرزندان من، هر یک از ایشان که در منزل خود قرار داشته باشد و در پرده خود مستوره باشد، از برای اوست آنچه در ایام حیات من بر او جاری بوده؛ از نفقه و غیر آن، اگر علی این را صلاح بداند. و هر کدام از ایشان، که بیرون رفت و شوهری دیگر گرفت، او را نمی‌رسد که به سوی منزل من برگردد، مگر آن که علی، غیر این را صلاح بداند. و دختران من، به همین طریق با ایشان سلوک شود، و دختران مرا به شوهر ندهد، یکی از برادران ایشان که از مادران ایشان است، یا پادشاه یا عمو، مگر به رأی و مشورت او. پس اگر غیر از این کنند، با خدا و رسول او مخالفت کرده‌اند، و با آن جناب در پادشاهی و مملکت او جنگ کرده‌اند، و

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۱۳

او کسانی را که موضع نکاح‌اند از قوم خود و قابلیت آن را دارند، بهتر می‌شناسد.

پس اگر اراده کند که تزویج نماید، تزویج نماید و اگر خواسته باشد که ترک کند، ترک کند.

و زنان، یا زنان و دختران خویش را به همین نحو که در این وصیت نامه، مذکور است، وصیت کرده‌ام و خدای عزوجل را بر ایشان شاهد گردانیدم، و علی و مادر احمد نیز شاهدند، و کسی را جایز نیست که وصیت نامه مرا بروز دهد، یا آن را منتشر سازد، یا از هم باز کند، و حال آن که نسبت به این وصیت نامه، بر طریقه باشد غیر از آنچه ذکر کردم (و می‌تواند که معنی این باشد که: علی، به این وصیت نامه بر غیر آنچه ذکر کردم و نوشتم، قرار و استقرار دارد؛ چه زبانی به او آنچه باید بگویم، گفته‌ام).

پس هر که بد کند، وبال آن بر خودش خواهد بود، و هر که نیکی کند، منفعت آن، به خودش برگردد. «وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» «۱»، یعنی: «او نیست پروردگار تو ستم کننده بر بندگان خود». و خدا رحمت فرستد بر محمد و آل او.

و کسی را روا نیست، از پادشاه و غیر او، که بشکند مهر این وصیت نامه مرا که مهر زده‌ام بر آن در آخر (و مهر آن را باز کند). پس هر که مهر آن را بر هم زند، لعنت خدا و غضب او و لعنت همه لعنت کنندگان و تمام فرشتگان مقرب خدا و گروه رسولان و مؤمنان و مسلمانان بر او باد، و بر هر که مهر اصل این وصیت نامه مرا بشکند و از هم باز کند!

و ابو ابراهیم حضرت امام موسی علیه السلام و گواهان نوشتند و مهر کردند و خدا رحمت فرستد بر محمد و آل او.

ابوالحکم می‌گوید که: عبدالله بن ابراهیم «۲» جعفری مرا حدیث کرد، از یزید بن سلیط که گفت: ابو عمران طلحی، قاضی مدینه بود، و چون حضرت امام موسی علیه السلام از دنیا درگذشت، برادران امام رضا علیه السلام آن حضرت را به نزد طلحی قاضی

بردند. پس عباس بن موسی به قاضی گفت که: خدا تو را به اصلاح آورد، و ما را به وجود تو بهرمنند گرداند. به درستی که در پایین این وصیت نامه، گنج و گوهری هست و علی می‌خواهد که آن را بپوشاند، و خود آن را فرا گیرد، و به ما نهد و پدر ما- خدا او را رحمت کند- چیزی را وا نگذاشته، مگر آن که علی آن را به خود نسبت داده (یا آن که پدر ما آن را به علی نسبت داده)، و ما را درویش

(۱). فصلت، ۴۶.

(۲). در نسخه مترجم- رحمه الله- عبدالله بن آدم است.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۱۵

و محتاج گردانیده. و اگر نه این بود که من خویش را نگهداری می‌کنم، هر آینه تو را خبر می‌دادم به چیزی در حضور این گروه بزرگواران.

پس ابراهیم بن محمد به سوی او راست شد و گفت: در آن هنگام، به خدا سوگند، خبر می‌دهی به چیزی که ما آن را از تو قبول نخواهیم کرد، و تو را بر آن تصدیق نمی‌کنیم. بعد از آن، در نزد ما چنان باشی که تو را ملامت کنیم و از خود دور گردانیم و برانیم. ما تو را به دروغ می‌شناسیم، در حال کوچکی و بزرگی. پدرت تو را بهتر می‌شناخت. اگر در تو خوبی بود، و به درستی که پدرت تو را در آشکار و نهان می‌شناخت، و هرگز تو را بر دو دانه خرما امین نمی‌گردانید.

بعد از آن، اسحاق بن جعفر، عموی عباس برجست و به سوی او رفت و گریبان او را گرفت و کشید، و گفت: به درستی که تو سفیه و ضعیف و احمقی، این را جمع کن با آنچه در دیروز از تو واقع شد از سفاهت و منازعت. و همه آن گروه، اسحاق را یاری نمودند.

پس ابو عمران قاضی، به حضرت علی (بن موسی الرضا) علیه السلام عرض کرد که: یا اباالحسن، برخیز که امروز مرا بس است آن لعنتی که پدرت بر من کرد، و پدرت از برای تو وسعت داده (که اختیار به دست تو داده). و به خدا سوگند، که هیچ کس فرزند را بهتر از پدرش نمی‌شناسد. و به خدا سوگند، که پدر تو در نزد ما کم عقل و ضعیف رأی نبود.

پس عباس به قاضی گفت که: خدا تو را به اصلاح آورد، مهر را بشکن و آنچه در زیر آن است، بخوان. ابو عمران گفت: من آن را نمی‌شکنم و بس است مرا امروز آن لعنتی که پدرت بر من کرد. عباس گفت: من آن را می‌شکنم. قاضی گفت که: اختیار داری. پس عباس آن مهر را شکست، ناگاه دیدند که در آن، ایشان را از وصایت بیرون کرده، و علی را تنها ثابت داشته و ایشان را در ولایت و حکم علی داخل گردانیده؛ خواه دوست دارند و خواه کراهت داشته باشند. و ایشان را از حد صدقه و غیر آن بیرون نموده. و گشودن آن وصیت نامه بر ایشان بلا و رسوایی و خواری، و از برای حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام خیر و خوبی بود.

و در آن وصیت نامه که عباس مهر آن را شکست، در زیر مهر، نام‌های این شهود نوشته بود: ابراهیم بن محمد و اسحاق بن جعفر و جعفر بن صالح و سعید بن عمران. و در مجلس قاضی، روی مادر احمد را باز کردند؛ زیرا که چون شهادت داد، ادعا نمودند که این مادر احمد نیست، تا این که روی او را باز کردند و او را شناختند. پس مادر احمد، در آن هنگام گفت: به

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۱۷

خدا سوگند که سید و آقای من، همین که در اینجاست (یعنی: حضرت امام رضا علیه السلام) فرمود که: «زود باشد که تو را از روی جبر و ستم بگیرند و از خانه خود بیرون آورده و به مجلس‌ها برند».

اسحاق بن جعفر (به جهت تقیه او را منع کرد و) گفت: ساکت شو. به درستی که زنان منسوب‌اند به ضعف عقل (یا ناتوانی). و من گمان ندارم او را که از اینها که تو می‌گویی، چیزی گفته باشد.

بعد از آن، علی بن موسی الرضا علیه السلام به جانب عباس الثقات فرمود و فرمود که: «ای برادر من، من می‌دانم که چیزی شما را بر این دعوی باطل نداشته، مگر غرامت‌ها و قرض‌هایی که بر شما بار است». و حضرت به غلام خود فرمود که: «برو ای سعید، و آنچه بر ایشان است، برای من معلوم کن و قدر آن را سیاه کن (یا آن را در ذمه من قرار ده) بعد از آن، قرض ایشان را بده». و فرمود: «نه به خدا سوگند که مواسات با شما و احسان به شما را ترک نخواهم کرد، مادامی که بر روی زمین راه روم».

عباس گفت که: به ما نمی‌دهی، مگر از زیادت‌های اموال ما، و مال ما (یا آنچه از برای ما است) در نزد تو، از این بیشتر است. حضرت فرمود که: «هر چه خواهید بگویید؛ زیرا که عرض من، عرض شما است. و چنان نپندارید که عرض مرا بر باد می‌دهید و خود سالم می‌مانید، بلکه آنچه با من می‌کنید، با خود کرده‌اید. پس اگر نیکی کنید، نفع آن از برای شما است در نزد خدا و اگر بدی کنید، خدا آمرزنده و مهربان است. به خدا سوگند که شما می‌دانید و خبر دارید که امروز که در آنم، مرا فرزندی نیست، و وارثی غیر از شما ندارم، و اگر چیزی را نگاه دارم از آنچه شما گمان می‌کنید، یا آن را ذخیره کنم، از برای شما است و بازگشت آن به سوی شما خواهد بود. به خدا سوگند، که از آن روزی که پدر شما رضی الله عنه در گذشته تا امروز، چیزی را مالک نشدم، مگر آن که آن را متفرق ساختم و به مستحق دادم، از آنجا که دیدید».

پس عباس برجست و گفت: به خدا سوگند که چنین نیست، و خدا تو را بر ما زیادت‌ی نداده از روی رأی و اندیشه که پدر نموده باشد، ولیکن به جهت حسدی ظاهر که با ما داشت، و اراده آنچه می‌خواست، از آنچه خدا آن را برای او و برای هیچ‌یک روا نمی‌دارد، کرد آنچه کرد. و به درستی که تو می‌دانی که من، صفوان بن یحیی و کیل تو را که در کوفه پارچه سابری فروش است، می‌شناسم و اگر سالم بمانم، هر آینه چنان گلوی او را بگیرم که آب دهان خود

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۱۹

را فرو نتواند برد؛ و حال آن که تو با او باشی.

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: «لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم. اما من ای برادران من، خدا می‌داند که بر آنچه باعث شادی شما باشد، حرص دارم. بار خدایا، اگر چنین می‌دانی که من صلاح ایشان را دوست می‌دارم، و به ایشان نیکوکارم، و با ایشان صله‌پروری می‌کنم، و بر ایشان مهربانم، و در امور ایشان تعب می‌کشم، و سعی و اهتمام خود را به عمل می‌آورم در شب و روز، مرا به سبب آن جزای خیری عطا کن، و اگر بر غیر این حال باشم، تویی دانای غیب‌ها به غایت، پس مرا جزا ده به واسطه آنچه من سزاوار آن باشم؛ اگر بد باشد، جزای بد و اگر خوب باشد جزای خوب. بار خدایا، ایشان را به اصلاح آور، و امور ایشان را به اصلاح آور، و شیطان را از ما و از ایشان دور کن، و ایشان را بر طاعت خود یاری کن، و از برای راه راست خویش ایشان را توفیق ده».

امّا ای برادر من، حرص دارم بر آنچه باعث شادی شما باشد، و سعی تمام در صلاح شما می‌کنم و خدا وکیل است بر آنچه ما می‌گوییم».

عباس گفت: من زبان تو را چه خوب می‌شناسم، و بیل تو پیش من گلی بر نمی‌دارد. بعد از آن، آن قوم بر این حال از یکدیگر جدا شدند. و خدا رحمت فرستد بر محمد و آل محمد.

۱۶/۸۳۲. محمد بن حسن روایت کرده است از سهل بن زیاد، از محمد بن علی و عبیدالله بن مرزبان، از ابن سنان که گفت: داخل شدم بر ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام، یک سال پیش از آن که به جانب عراق رود و پسرش علی بن موسی الرضا علیه السلام در پیش روی آن حضرت نشسته بود. پس به من نظر کرد و فرمود که: «ای محمد، زود باشد که در این سال حرکتی واقع شود، پس برای آن جزع مکن».

محمد می‌گوید که: عرض کردم که: چه واقع شد؟ فدای تو گردم، که آنچه ذکر فرمودی، مرا مضطرب گردانید. فرمود که:

«می‌روم به سوی این جبار متکبر (یعنی: مهدی عباّسی) اما بدان که بدی از او نسبت به من به ظهور نمی‌رسد، و نه از کسی که بعد از او خواهد بود» (یعنی: هادی، پسر آن ملعون).

محمد می‌گوید که: عرض کردم: فدای تو کردم، بعد از آن، چه خواهد بود؟ فرمود که: «خدا ستم‌کاران را گمراه می‌گرداند و به خود وا می‌گذارد، و خدا آنچه خواهد، به فعل می‌آورد».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۲۰

باب در بیان اشاره و نصّ بر ابوجعفر ثانی حضرت امام محمد تقی

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۲۱

محمد می‌گوید که: عرض کردم: مراد از این، چیست؟ فدای تو کردم، فرمود که: «هر که بر این پسر، ستم کند و حقّ او را ناقص گرداند، و امامت او را بعد از من انکار کند، چون کسی خواهد بود که بر علی بن ابی‌طالب علیه السلام ستم کرده، و حقّ او را ناقص گردانیده، و امامت او را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله انکار کرده».

محمد می‌گوید که: عرض کردم: به خدا سوگند، که اگر خدا طول عمری به من کرامت کند، حقّ او را برایش تسلیم می‌نمایم، و برای او به امامتش اقرار می‌کنم. حضرت فرمود که:

«راست می‌گویی ای محمد، خدا عمر تو را دراز خواهد کرد، و حقّ او را از برایش تسلیم می‌نمایی، و برای او به امامتش اقرار می‌کنی، و اقرار می‌کنی به امامت آن که بعد از او خواهد بود».

محمد می‌گوید که: عرض کردم که: کیست آن که بعد از او خواهد بود؟ فرمود: «پسرش محمد» عرض کردم که: به او راضی و در مقام تسلیم.

### ۷۳. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابوجعفر ثانی حضرت امام محمد تقی علیه السلام

۱/ ۸۳۳. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید، از یحیی بن حبیب زبّات روایت کرده است که گفت: خبر داد مرا کسی که در نزد ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام نشسته بود که چون برخاستند، حضرت به ایشان فرمود که: «ابوجعفر را ملاقات کنید، و بر او سلام کنید، و عهد را با او تازه نمایید». پس چون آن گروه برخاستند، به جانب من التفات نمود و فرمود که: «خدا مفضل را رحمت کند؛ زیرا که او به کم‌تر از این قناعت می‌کرد».

۲/ ۸۳۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از معمر بن خلاد روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السلام که چیزی را مذکور ساخت و فرمود که: «به این چه حاجت دارید؟ اینک ابوجعفر علیه السلام است که من او را در مجلس خود نشانیده‌ام، و او را به جای خویش قرار داده‌ام». و فرمود که: «ما اهل بیتی هستیم که کوچکان ما از بزرگان ما ارث می‌برند؛ مانند پر تیر با پر تیر که با یکدیگر برابرند».

۳/ ۸۳۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از پدرش محمد بن عیسی روایت کرده است که گفت: بر امام محمد تقی علیه السلام داخل شدم، پس در چیزی چند که با من مناظره و گفت‌وگو فرمود. بعد از آن فرمود که: «ای ابوعلی، شک در باب امامت من، برداشته

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۲۳

شده است؛ زیرا که پدر مرا غیر از من فرزندی نیست».

۴/ ۸۳۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از جعفر بن یحیی، از مالک بن اشیم، از حسین بن بشّار که



گفت: ابن قیاما عریضه‌ای به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام نوشت و سخنش در آن عریضه این بود که چگونه تو امام باشی، با آن که تو را فرزندی نیست؟ پس حضرت امام رضا علیه السلام او را جواب فرمود مانند کسی که به خشم آمده باشد که: «تو چه می‌دانی که مرا فرزندی نخواهد بود، و چند روز و چند شب بیش نگذرد تا آن که خدا مرا پسری روزی کند که به واسطه او، میان حق و باطل جدا شود».

۵/۸۳۷. بعضی از اصحاب ما، از محمد بن علی، از معاویه بن حکیم، از ابن ابی نصر روایت کرده است که گفت: ابن نجاشی به من گفت که: کیست امام بعد از صاحب تو؟ (یعنی:

امام رضا علیه السلام) و خواهش دارم که تو او را سؤال کنی تا بدانم؟ ابن ابی نصر می‌گوید که: بعد از آن، بر امام رضا علیه السلام داخل شدم و آن حضرت را به ماجرا خبر دادم. فرمود که: «امام بعد از من، پسر من است». بعد از آن فرمود که: «آیا هیچ کس جرأت می‌کند که بگوید: پسر من و او را فرزندی نباشد».

(و مخفی نماند که این کلام، اگر صریح نباشد در این که امام محمد تقی علیه السلام در آن وقت متولّد نشده بود، لااقل در آن ظهور دارد، و آن که گمان کرده که آن حضرت در حین جواب موجود بوده، اشتباه کرده است. و مؤید این، آن است که در ارشاد شیخ مفید، این تتمه نیز هست که: و حال آن که ابو جعفر علیه السلام متولّد نشده بود. پس چند روز بیش نگذشت تا آن که آن حضرت علیه السلام متولّد شد).

۶/۸۳۸. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از معمر بن خلاد روایت کرده است که گفت: در نزد حضرت امام رضا علیه السلام چیزی را مذکور ساختیم، بعد از آن که امام محمد تقی علیه السلام از برای او متولّد شده بود، فرمود که: «شما را به این سؤال چه حاجت؟ اینک ابو جعفر است که من او را در مجلس خود نشانیده‌ام، و او را به جای خویش قرار داده‌ام».

۷/۸۳۹. احمد، از محمد بن علی، از ابن قیامای واسطی روایت کرده است که گفت: بر علی بن موسی الرضا علیه السلام داخل شدم و به آن حضرت عرض کردم که: آیا دو امام در یک وقت می‌باشند؟ فرمود: «نه، مگر آن که یکی از این دو، ساکت باشد». به آن حضرت عرض کردم که:

امام ناطق توتی و تو را فرزندی نیست که امام ساکت باشد. و هنور ابو جعفر از برایش متولّد تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۲۵

نشده بود. فرمود: «به خدا سوگند که خدا از نسل من، کسی را قرار می‌دهد که حق و اهل آن را به سبب او ثابت گرداند، و به واسطه او، باطل و اهل آن را هلاک و نابود سازد». پس بعد از یک سال، ابو جعفر از برایش متولّد شد، و ابن قیاما واقفی بود (و واقفیه، طائفه‌ای از شیعه‌اند که بعد از امام موسی علیه السلام به امامی قائل نیستند).

۸/۸۴۰. احمد، از محمد بن علی، از حسن بن جهم روایت کرده است که گفت: با امام رضا علیه السلام نشسته بودم که پسر خویش را طلبید و آن حضرت طفل خُردی بود، پس او را در دامن نشانید و فرمود که: «او را برهنه کن و پیراهنش را بکن». چون پیراهن او را کندم، فرمود:

«در میانه دو شانهِ او نظر کن». پس نظر کردم، ناگاه دیدم که: در یکی از شانهِ‌های او چیزی بود مانند مهر که در گوشت فرو رفته بود. بعد از آن فرمود که: «آیا این را می‌بینی؟ مثل این علامت در همین موضع، از شانهِ پدرم علیه السلام بود».

۹/۸۴۱. از او، از محمد بن علی، از ابویحیی صنعانی روایت است که گفت: در خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام بودم که پسرش ابو جعفر علیه السلام را آوردند و آن حضرت طفل خُردی بود. حضرت فرمود که: «این مولودی است که فرزندی متولّد نشده که برکتش بر شیعیان ما از او عظیم‌تر باشد».

۱۰/۸۴۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از صفوان بن یحیی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام رضا علیه السلام



عرض کردم که: از تو سؤال می‌کردیم پیش از آن که خدا ابوجعفر را به تو ببخشد، و تو می‌فرمودی که خدا تو را پسری خواهد بخشید، پس خدا آن را به تو بخشید، و چشم‌های ما را روشن گردانید. و خدا به ما ننماید آن روزی را که تو نباشی، پس اگر واقعه‌ای اتفاق افتد، به سوی کی پناه بریم؟ حضرت به دست خود به جانب ابوجعفر اشاره فرمود و ابوجعفر در پیش روی آن حضرت ایستاده بود. عرض کردم که: فدای تو گردم، اینک پسر سه ساله است. فرمود که: «از این خُرد سالی به او چه زیان می‌رسد؛ زیرا که عیسی به حجت بر پا شد و حال آن که او پسر سه ساله بود».

۱۱/۸۴۳. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از معمر بن خلّاد روایت کرده است که گفت شنیدم: از اسماعیل بن ابراهیم که به حضرت امام رضا علیه السلام عرض می‌کرد که: در زبان پسر سه ساله هست، و من فردا او را به خدمت تو می‌فرستم که دست بر سر او بمالی و برایش دعا کنی؛ زیرا که او غلام تو است. حضرت فرمود که: «او غلام تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۲۷  
ابوجعفر است، و من فردا ابوجعفر را به سوی او می‌فرستم».

۱۲/۸۴۴. حسین بن محمد، از محمد بن احمد نهدی، از محمد بن خلّاد صیقل، از محمد بن حسن بن عمار روایت کرده است که گفت: در مدینه در نزد علی بن جعفر بن محمد نشسته بودم، و دو سال و (بنابر بعضی از نسخ کافی سال‌ها) در نزد او مانده بودم که می‌نوشتم از او آنچه که از برادرش -/ یعنی: امام موسی علیه السلام -/ شنیده بود، که ناگاه ابوجعفر محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام بر او داخل شد، در مسجدی که مشهور است به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله. پس علی بن جعفر از جای خود بر جست و پای برهنه و بی ردا پیش رفت، و دست او را بوسید و او را تعظیم نمود. ابوجعفر علیه السلام به او فرمود که: «ای عمو بنشین - خدا تو را رحمت کند-» علی گفت: ای آقای من، چگونه بنشینم و تو ایستاده باشی؟ چون علی بن جعفر به جای خویش برگشت و یاران او شروع کردند که او را سرزنش می‌نمودند و می‌گفتند که: تو عموی پدر اوئی، با او، این نوع رفتار می‌کنی؟ علی گفت که: ساکت شوید و ریش خود را گرفت، و گفت که: هرگاه خدای عزوجلّ این ریش سفید را سزاواری و قابلیت امامت ندهد، و این جوان را اهلیت آن بدهد، و آن را قرار دهد در جایی که قرار داده، فضل او را انکار کنم؟ پناه می‌برم به خدا از آنچه می‌گویید، بلکه من بنده اویم.

۱۳/۸۴۵. حسین بن محمد، از خیرانی، از پدرش روایت کرده است که گفت: در خراسان در پیش روی امام رضا علیه السلام ایستاده بودم که کسی به آن حضرت عرض کرد: ای آقای من، اگر حادثه واقع شود، به کی پناه بریم؟ فرمود: «به سوی پسر ابوجعفر». پس گویا آن سائل ابوجعفر را کم شمرد. حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی عیسی بن مریم را به پیغمبری فرستاد، و از جانب خدا خبر می‌داد، و صاحب شریعت تازه‌ای بود، در سنی که کم‌تر بود از سنی که ابوجعفر علیه السلام در آن است».

۱۴/۸۴۶. علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمد قاسانی هر دو، از زکریا بن یحیی بن نعمان (مصری یا صیرفی) بنابر اختلاف نسخ کافی) روایت کرده است که گفت:

شنیدم از علی بن جعفر که حسن بن حسین بن علی بن الحسین را حدیث می‌کرد و پس گفت: به خدا سوگند که خدا حضرت امام رضا علیه السلام را یاری نمود. حسن گفت: بلی به خدا سوگند، چنین است فدای تو گردم، برادرانش بر او ستم کردند. علی بن جعفر گفت: بلی به خدا سوگند که ما عموهای او نیز بر او ستم کردیم. حسن گفت: فدای تو گردم، چه کردید و به

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۲۹

چه کیفیت با او سلوک نمودید؟ زیرا که من در نزد شما حاضر نبودم تا بدانم. علی گفت که:

برادران آن حضرت با وی گفتند و ما نیز گفتیم که هرگز در میان ما امامی نبود که رنگش متغیر باشد (چه رنگ امام محمد تقی

علیه السلام به سیاهی می زد).

پس امام رضا علیه السلام به ایشان فرمود که: «او پسر من است». گفتند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم فرمود به سخن اهل قیافه، «۱» پس آنان که علم قیافه را دارند، در میانه ما و تو حکم باشند.

حضرت فرمود که: «شما کسی به طلب ایشان فرستید، اما من این کار را نخواهم کرد، و شما که می فرستید، ایشان را اعلام مکنید که از برای چه مطلب ایشان را طلب نموده اید، و باید که این امر در خانه های شما باشد».

پس چون اهل قیافه آمدند، برادران امام رضا علیه السلام ما را در باغ نشانیدند، و عموها و برادران و خواهران آن حضرت، صف کشیدند و امام رضا علیه السلام را گرفتند و او را جبه پشمینه و کلاهی از جنس آن جبه پوشانیدند، و بیلی بر سر دوش او گذاردند و به آن حضرت گفتند که: در این باغ، داخل شو که گویا در آن کار می کنی. بعد از آن، امام محمدتقی علیه السلام را آوردند و با اهل قیافه گفتند که: این پسر را به پدرش ملحق کنید.

گفتند که: او را در این جا پدری نیست (و هیچ یک از اینها پدر او نیستند)، ولیکن اینک عموی پدر او، و اینک عموی او و اینک عمه اویند. و اگر او را در این جا پدری باشد، همان صاحب باغ است که در باغ کار می کند؛ زیرا که پای های او با پای های آن صاحب باغ یکی است. و چون امام رضا علیه السلام برگشت و در آنجا آمد، گفتند که: همین پدر اوست.

علی بن جعفر می گوید که: پس من برخوایم و زبان امام محمدتقی علیه السلام را در دهان خود گذاشتم، و آب دهان او را مکیدم، بعد از آن گفتم که: شهادت می دهم که تو امام منی در نزد خدا. پس حضرت امام رضا علیه السلام گریست و فرمود که: «ای عمو، آیا از پدرم نشنیدی که می فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پدرم فدای پسر بهترین کنیزان باد، پسر کنیزی که از اهل نوبیه است. «۲» و از صفات آن کنیز، این است که دهانش خوشبو، و رحمش فرزند نجیب را می پروراند. وای بر ایشان! خدا لعنت کند اعیس و فرزندان او را که

(۱). قیافه شناسان.

(۲). و نوبه، به ضمّ نون، شهر بزرگی است که سیاهان در آنجا سکنی دارند، و نیز طایفه ای است از سیاهان. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۳۰

باب در بیان اشاره و نصّ بر ابوالحسن ثالث حضرت امام علی نقی

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۳۱

صاحب فتنه اند. «۱»

(و در بعضی از نسخ، اعبس «۲» و اعیس با عین بی نقطه است، و در تفسیر آن، چند قول است: یکی آل عباس، و دیگر خلیفه از اولاد او، و دیگر خود عباس یا عبدالله پسرش. و هر چند که علمای رجال در باب عباس و عبدالله پسرش، اختلاف بسیار دارند، ولیکن اعتقاد به ملعونیت ایشان جرأت می خواهد؛ خصوص با ضعف حدیث، و اختلاف نسخ که مراد از آن معلوم نمی شود. و تتمه حدیث آن که آن حضرت فرمود که:)

خدا ایشان را در هر سال و هر ماه و هر روز بکشد، و ایشان را به زمین فرو برد، و جامی که آلت دهان تلخی باشد (یا صبر که از هر چیزی تلخ تر است در آن ریخته) به ایشان بنوشاند (و آنچه مذکور شد، بنابر این است که مراد از پسر، بهترین کنیزان، امام محمدتقی علیه السلام باشد، نه صاحب الامر علیه السلام، و الا ممکن است که فاعل این افعال، حضرت صاحب- صلوات الله علیه- باشد. و مؤید این، آن است که).

حضرت می فرماید که: «و اوست رانده و رمیده که پدر و جد او را کشتند، و انتقام خون ایشان را نکشیده، و صاحب غیبت طولانی

است که مردم می‌گویند: مرد، یا هلاک گردید، و نمی‌دانیم که در کدام وادی سلوک نمود» (ولیکن در ارشاد و کشف الغمّه، چنین است که: از فرزندان اوست، آن رانده و رمیده، و این، مؤید وجه اول است، با آن که مادر صاحب علیه السلام، نوبته نبود، مگر آن که مادر به واسطه مراد باشد).

علی بن جعفر می‌گوید که: پس امام رضا علیه السلام فرمود که: «ای عمو، آیا این فرزند موجود می‌شود مگر از من؟» من عرض کردم که: راست گفتی فدای تو گردم.

#### ۷۴. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابوالحسن ثالث حضرت امام علی نقی علیه السلام

۸۴۷/۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مهران روایت کرده است که گفت:

چون امام محمد تقی علیه السلام از مدینه به سوی بغداد بیرون می‌رفت، و در نوبت اول از دو سفر خویش که به جانب بغداد تشریف برد، در هنگامی که بیرون می‌رفت، به خدمت آن حضرت

(۱). و اعبس، به فتح اول و سیم، و سکون دویم، نوعی از گرگ است. و مراد از آن، در اینجا، خلیفه‌ای از خلفای بنی‌عباس است. و در بعضی از نسخ کافی، اعبس بر وزن مهبمن واقع شده، و آن تصغیر اعبس است، یعنی: بچه گرگ. (مترجم)  
(۲). در نوشته مترجم -/ رحمه الله -/ اعبس و اغیس آمده، که بر اساس نسخه موجود تصحیح شد.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۳۳

عرض کردم که: فدای تو گردم، من در این سفر بر تو می‌ترسم، پس بفرما که امر امامت بعد از تو با کیست؟ حضرت رو به من کرد، در حالی که خندان بود و فرمود که: «این سفر، چنان نیست که تو گمان کرده‌ای، و در این سال، آسیبی به من نمی‌رسد». و چون در دفعه دویم آن حضرت را بیرون بردند که به نزد معتصم برسد، به خدمتش رفتم و عرض کردم: فدای تو گردم، تو بیرون می‌روی، بفرما که این امر بعد از تو با که خواهد بود؟

حضرت آن قدر گریست که ریش مبارکش تر شد، بعد از آن، به جانب من التفات نمود، و فرمود که: «در این دفعه، بر من ترس کشتن هست، و امر امامت بعد از من، با پسر من علی نقی است».

۸۴۸/۲. حسین بن محمد، از خیرانی، از پدرش روایت کرده است که خیرانی گفت که:

پدرم همیشه بر در خانه امام محمد تقی علیه السلام بود به جهت خدمتی که به آن موکل بود، و احمد بن محمد بن عیسی در اوقات ناخوشی آن حضرت، در هر شب، در وقت سحر می‌آمد که احوال آن حضرت را بگیرد تا بداند که ناخوشی تخفیف یافته یا نه؟ و فرستاده‌ای که در میانه امام محمد تقی علیه السلام و پدرم تردد می‌کرد و پیغام حضرت را به پدرم می‌رسانید، چون به نزد پدرم می‌آمد، احمد بر می‌خاست و پدرم با فرستاده حضرت خلوت می‌کردند.

پس شبی بیرون آمدم «۱» و احمد از آن مجلس برخاست، و پدرم با فرستاده خلوت کردند، و احمد دور می‌زد، پس ایستاد در جایی که سخن می‌شنید، رسول به پدرم گفت که: آقایت تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید که: «من از دنیا می‌روم، و امر امامت به پسر من علی منتقل می‌شود، و او را بر شما بعد از من، آن چیزی است که مرا بر شما بود، بعد از پدرم». پس رسول حضرت رفت و احمد به جای خود برگشت، و به پدرم گفت که: قاصد به تو چه گفت؟ پدرم گفت که:

چیز خوبی گفت. احمد گفت که: من شنیدم آنچه به تو گفت. پس برای چه آن را پنهان می‌کنی؟ و آنچه شنیده بود، دوباره بیان نمود. پدرم به احمد گفت که: خدا بر تو حرام گردانیده آنچه را که کردی؛ زیرا که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید که: «وَلَا

تَجَسَّسُوا» (۲)، یعنی:

«جستجو مکنید چیزی را که بر شما مخفی باشد». و الحال که چنین کردی، این شهادت را حفظ کن، باشد که ما روزی به آن محتاج شویم. و بپرهیز از آن که این را ظاهر کنی تا وقت

(۱). در نوشته مترجم -/ رحمه الله -/ چنین آمده است: پس شبی یکی از کنیزان، یا غلامان یا غیر ایشان، بیرون آمد و احمد از ....  
(۲). حجرات، ۱۲.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۳۵

آن برسد. و چون صبح شد، پدرم نسخه پیغام را در ده پاره کاغذ نوشت و سر آنها را مهر کرد و آنها را به ده کس از سر کردگان و معتبران گروه شیعه تسلیم نمود و گفت که: اگر مرا حادثه مرگ روی دهد و بمیرم، پیش از آن که رقعها را از شما مطالبه نمایم، اینها را بگشایید و به آنچه در اینها است، عمل نمایید.

پس چون امام محمد تقی علیه السلام رحلت نمود، پدرم ذکر کرد که از منزل خود بیرون نیامد، تا آن که از جماعتی که قریب به چهارصد کس بودند، بیعت گرفت از برای امام علی نقی علیه السلام که هم به دست او قطع و جزم به هم رسانیدند، و سر کردگان فرقه شیعه، در نزد محمد بن فرج جمع شدند، و در امر امامت گفت و گو می کردند.

پس محمد بن فرج، به پدرم نوشت و در آن نوشته او را اعلام نموده بود که آن جماعت در نزد او جمع شده‌اند، و آن که اگر ترس شهرت این امر نبود، خود با آن گروه به نزد پدرم می آمدند و از پدرم خواهش نموده بود که به نزد او رود. پس پدرم سوار شد و به نزد او رفت، و آن گروه را در نزد او مجتمع یافت. بعد از آن، به پدرم گفتند که: در این امر چه می گویی؟

پدرم به کسانی که رقعها در نزد ایشان بود، گفت که: رقعها را حاضر کنید. چون آنها را حاضر کردند، به ایشان گفت که: اینک آن چیزی است که من به آن مأمور شده‌ام.

بعضی از ایشان گفتند که: ما دوست می داشتیم که با تو در این امر شاهی دیگر باشد.

پدرم به ایشان گفت که: خدای عزوجل همین خواهش را به شما عطا فرموده. اینک ابوجعفر اشعری است (یعنی: احمد بن محمد بن عیسی) که برای من شهادت می دهد به شنیدن این پیغام، اگر به آنچه در نزد اوست، شهادت دهد. پس احمد انکار کرد که چیزی از این را شنیده باشد. پدرم او را به سوی مباحله خواند. «۱» پس چون امر مباحله بر احمد محقق شد، و دانست که مباحله به عمل می آید، گفت: به تحقیق که این را شنیدم و این خبر باعث بزرگواری و چیز بسیار خوبی است. خواستم که از برای مردی از عرب باشد و برای مردی از عجم نباشد (چه خیرانی و پدرش، از عجم بودند). پس آن گروه از جای خود نرفتند تا آن که همه به حق قائل شدند.

۸۴۹/۳. و در نسخه صفوانی است که: محمد بن جعفر کوفی «۲»، از محمد بن عیسی بن

(۱). و مباحله به ضمّ میم و فتح ها، یکدیگر را نفرین کردن است. (مترجم)

(۲). در نسخه مترجم - رحمه الله - چنین است: در نسخه صفوانی است که پدرم از محمد بن ....

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۳۶

باب در بیان اشاره و نصّ بر ابو محمد حضرت امام حسن عسکری

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۳۷

عُبید، از محمد بن حسین واسطی روایت کرده است که شنید از احمد بن ابی خالد - مولای امام محمد تقی علیه السلام - که حکایت می نمود که آن حضرت او را شاهد گرفت بر این وصیت نوشته شده به این مضمون - که: شهادت داد احمد بن ابی خالد -

مولای امام محمد تقی - که ابوجعفر محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام او را شاهد گرفت که آن حضرت، پسر خویش امام علی نقی را وصی نمود در امور خود و خواهرانش (و در نسخه‌ای از کافی برادرانش) و امر موسی را چون به حد بلوغ رسد، به خودش مفوض نمود، و عبدالله بن مساور را قیام نمود بر ترکه خویش از زمین‌های ملکی و مال‌ها و نفقه‌ها و بنده و غیر آن، تا آن‌که علی بن محمد علیه السلام به حد بلوغ رسد، و چون به حد بلوغ رسید، عبدالله بن مساور امری را که به او مفوض شده بود، به او تفویض نماید، تا علی به امر خود و (برادران یا) خواهران خود قیام نماید، و امر موسی را به خودش مفوض نماید، تا آنکه خود برای امور خود قیام نماید.

بعد از عبدالله بن مساور و برادرش علی، بر آن شرطی که پدر ایشان قرار داده در صدقات و اوقاف خود که به آنها تصدق فرموده. و این وصیت نامه، نوشته شد در روز یکشنبه در وقتی که سه شب از ماه ذی الحجه گذشته بود، و در سال دویست و بیست از هجرت، و احمد بن ابی خالد، شهادت خود را به خط خویش نوشت و حسن بن محمد بن عبیدالله بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که ملقب است به جوانی، شاهد شد بر مثل شهادت احمد بن ابی خالد در صدر این نامه، و شهادت خویش را به دست خود نوشت. و نصر خادم شاهد شد و شهادت خود را به دست خویش نوشت.

## ۷۵. باب در بیان اشاره و نص بر ابو محمد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

۱/ ۸۵۰. علی بن محمد، از محمد بن احمد نهدی، از یحیی بن یسار قنبری روایت کرده است که گفت: امام علی نقی علیه السلام پسر خود امام حسن عسکری را وصی گردانید چهار ماه پیش از وفات خویش، و من و جماعتی را از موالیان بر این مطلب شاهد گرفت.

۲/ ۸۵۱. علی بن محمد، از جعفر بن محمد کوفی، از بشار بن احمد بصری، از علی بن عمر نوفلی روایت کرده است که گفت: با امام علی نقی علیه السلام در صحن خانه آن حضرت بودیم که پسرش محمد، به ما گذشت. من به آن حضرت کردم که: فدای تو کردم، اینک صاحب ما

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۳۹

است بعد از تو؟ فرمود: «نه، صاحب شما بعد از من، حسن علیه السلام است».

۳/ ۸۵۲. از او، از بشار بن احمد، از عبدالله بن محمد اصفهانی روایت است که گفت: امام علی نقی علیه السلام فرمود که: «صاحب شما بعد از من، آن کسی است که بر من نماز خواهد کرد».

راوی می گوید که: ما امام حسن را پیش از آن نمی شناختیم، و گفت که: چون آن حضرت فوت شد، امام حسن بیرون آمد و بر او نماز کرد.

۴/ ۸۵۳. از او، موسی بن جعفر بن وهب، از علی بن جعفر روایت است که گفت: در نزد امام علی نقی علیه السلام حاضر بودم در هنگامی که پسرش محمد وفات یافت، پس به امام حسن علیه السلام فرمود که: «ای فرزند عزیز من، از برای خدا شکر تازه به جا آور که امر بزرگی را در باب تو به پدید آورده».

۵/ ۸۵۴. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله بن مروان انباری روایت کرده است که گفت: در نزد وفات ابوجعفر محمد بن علی حاضر بودم، پس امام علی نقی علیه السلام آمد و کرسی برای آن حضرت گذاشتند و حضرت بر روی آن نشست و اهل بیت آن حضرت گرداگرد او بودند و امام حسن علیه السلام در گوشه‌ای ایستاد بود و چون از امر ابوجعفر فارغ شد، به جانب امام حسن علیه السلام التفات فرمود و فرمود که: «ای فرزند دل‌بند من، از برای خدای تبارک و تعالی شکر تازه را

به جا آور که امر بزرگی را در تو احداث فرمود».

۶/۸۵۵. علی بن محمد، از محمد بن احمد قَلَانِسی، از علی بن حسین بن عمرو، از علی بن مهزیار روایت کرده است که گفت: به خدمت امام علی نقی علیه السلام عرض کردم که: اگر واقعه‌ای روی دهد- و پناه می‌برم به خدا- بفرما که امامت با کیست و به سوی که پناه بریم؟

فرمود که: «وصیت من به سوی بزرگترین فرزندان من است».

۷/۸۵۶. علی بن محمد، از ابو محمد إسبَارِقینی، از علی بن عمرو عَطَّار روایت کرده است که گفت: بر حضرت امام علی نقی علیه السلام داخل شدم و پرسش ابوجعفر در زمره زندگان داخل و از جمله ایشان بود و من گمان می‌کردم که ابوجعفر، امام خواهد بود، پس عرض کردم که: فدای تو گردم، از فرزندان تو که را مخصوص سازم به امامت؟ فرمود که: «کسی را مخصوص مسازید تا امر و فرمان من به سوی شما بیرون آید».

راوی می‌گوید که: بعد از آن، به آن حضرت نوشتم که امر امامت در که خواهد بود؟ در جواب من نوشت که: «این امر، در بزرگی از فرزندان من است». و علی می‌گوید که: امام

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۴۱

حسن علیه السلام از ابوجعفر بزرگ‌تر بود.

۸/۸۵۷. محمد بن یحیی و غیر او، از سعد بن عبدالله، از گروهی از بنی‌هاشم- که از ایشان است حسن بن حسن افضس- روایت کرده‌اند که ایشان، در روزی که محمد بن علی بن محمد علیه السلام وفات کرد، در خانه امام علی نقی علیه السلام حاضر شدند که آن حضرت را تعزیت بگویند، و در صحن خانه فرشی از برایش گسترده بودند و مردم گرداگرد آن حضرت نشسته بودند، گفتند که: ما تخمین کردیم در حوالی آن حضرت از اولاد ابوطالب و بنی‌هاشم و قریش، صد و پنجاه مرد بودند. غیر از ملازمان آن حضرت و سائر مردمان، که ناگاه نظر کردیم به سوی حسن بن علی علیه السلام، در حالی که آمد با گریبان چاک تا در جانب آن حضرت ایستاد و ما او را نمی‌شناختیم. و امام علی نقی علیه السلام بعد از ساعتی به سوی او نظر نمود، و فرمود که: «ای فرزند عزیز من، از برای خدای عزوجل شکر تازه‌ای را به جا آور، که امر بزرگی را در تو احداث فرمود».

پس آن جوان گریست و خدا را حمد کرد و استرجاع را به جا آورد و گفت: «الحمد لله رب العالمین؛ «همه ستایش‌ها خدای راست که پروردگار همه جهانیان است». و من از خدا سؤال می‌کنم که نعمت‌های خود را در بقای تو برای ما تمام کند. و «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»». و ما از احوال او سؤال کردیم، گفتند که: اینک حسن، پسر آن حضرت است. و در آن وقت، بیست سال یا زیاده از آن، برای او تخمین کردیم. پس در آن روز، او را شناختیم و دانستیم که آن حضرت، اشاره فرمود به سوی او به امامت و پای داشتن او به جای خویش.

۹/۸۵۸. علی بن محمد، از اسحاق بن محمد از محمد بن یحیی بن دریاب روایت کرده است که گفت: داخل شدم بر امام علی نقی علیه السلام، بعد از وفات ابوجعفر، پس آن حضرت را از وفات او، تعزیه دادم و امام حسن علیه السلام نشسته بود، پس امام حسن گریست. امام علی نقی علیه السلام رو به او کرد و فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی در تو خَلَفی از او قرار داد، پس خدای عزوجل را حمد کن».

۱۰/۸۵۹. علی بن محمد، از اسحاق بن محمد، از ابوهاشم جعفری روایت کرده است که گفت: در نزد امام علی نقی علیه السلام بودم بعد از وفات پسرش، ابوجعفر و من با خود فکر می‌کردم و اراده داشتم که بگویم: گویا این دو- و مقصودم ابوجعفر و ابومحمد بود- در این وقت مثل ابوالحسن موسی و اسماعیل پسران جعفر بن محمد علیهم السلام اند و قصه و حکایت ایشان، چون

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۴۳



قصه ایشان است؛ زیرا که ابو محمد، حسن بن علی به تأخیر افتاده، بعد از ابو جعفر.

حضرت امام علی نقی علیه السلام روی به من آورد، پیش از آن که سخن گویم، و فرمود که: «آری ای ابوهاشم، خدا حکم فرمود (یا از برای او بدا حاصل شد)، در باب ابو محمد، بعد از ابو جعفر، آنچه از برای او معروف نبود (که مردم آن را نمی‌شناختند)، چنانچه از برای او بدا شد در باب امام موسی بعد از وفات اسماعیل آنچه به سبب آن، حال او را ظاهر ساخت. و این امر، چنان است که نفس تو با تو حدیث می‌کرد؛ و هر چند که کجروان تبه روزگار ناخوش داشته باشد. و ابو محمد، پسر من خَلْف و جانشین من است بعد از من، و در نزد اوست علم آنچه مردم به آن احتیاج دارند، و با اوست آلت و اسباب امامت».

۱۱/۸۶۰. علی بن محمد، از اسحاق بن محمد، از محمد بن یحیی بن درباب، از ابوبکر فَهْفَکِی روایت کرده است که امام علی نقی علیه السلام به من نوشت که: «ابو محمد، پسر من از همه آل محمد خیرخواه‌تر است از روی طبیعت، و استوارترین ایشان است از روی حجت، و او بزرگ‌ترین فرزندان من است و اوست که جانشین من است، و دست‌های امامت (که مراد از آن، آلات و اسباب آن است)، و احکام آن به سوی او منتهی می‌شود. پس آنچه پیش از این، از من سؤال می‌کردی، بعد از این از او سؤال کن؛ که در نزد اوست آنچه به آن محتاج باشی» (یا مردم به آن احتیاج داشته باشند).

۱۲/۸۶۱. علی بن محمد، از اسحاق بن محمد، از شاهویه بن عبدالله جَلَّاب روایت کرده است که گفت: امام علی نقی علیه السلام به من نوشت در نامه که: «اراده کردی که سؤال کنی از خَلْف بعد از ابو جعفر، و برای این مضطرب شدی، پس غمناک مباش؛ زیرا که خدای عزوجل نام گمراهی را بر گروهی نمی‌گذارد، بعد از آن که ایشان را راه راست نموده باشد، تا روشن سازد از برای ایشان، آنچه را که واجب است که از آن پرهیز کنند (و آنچه او را خشنود گرداند، و آنچه او را به خشم آورد) «۱»، و صاحب تو (یا صاحب شما) بعد از من، ابو محمد، پسر من است.

و در نزد اوست آنچه مردم به آن محتاج باشند. و خدا پیش می‌اندازد آنچه را که خواهد، و به تأخیر می‌افکند آنچه را که خواهد. «مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا» «۲»، یعنی:

«آنچه را که منسوخ و برطرف می‌کنیم از آیه‌ای از آیات خود (بر وفق مصلحت مردمان و

(۱). توبه، ۱۱۵.

(۲). بقره، ۱۰۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۴۴

باب در بیان اشاره به سوی صاحب خانه ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۴۵

مقتضای زمان)، یا فراموش می‌گردانیم آن را و از دل‌ها می‌بریم، می‌آوریم بهتر از آن آیه منسوخه در نفع بندگان، یا مانند آن در منفعت با وجود رعایت مصلحت».

و نوشتیم در این نامه و اشاره نمودم به آنچه در آن، بیان و قناعت است برای صاحب عقلی که بیدار و هوشیار باشد و زیاده از این را نخواهد».

۱۳/۸۶۲. علی بن محمد، از آن که او را ذکر کرده، از محمد بن احمد علوی، از داود بن قاسم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام علی نقی علیه السلام که می‌فرمود: «خَلْف بعد از من، حسن است. پس چگونه از برای شما خواهد بود علم و معرفت به خَلْفی که بعد از این خلف است؟». عرض کردم که: چرا معرفت خلف دویم بر ما مشکل است، خدا مرا فدای تو گرداند؟ فرمود که: «زیرا که شما شخص و جثه او را نمی‌بینید، و شما را حلال نیست که او را به نامش یاد کنید». عرض کردم: پس چگونه



او را یاد کنیم؟ فرمود که: «بگوئید که حجت از آل محمد علیهم السلام».

## ۷۶. باب در بیان اشاره به سوی صاحب خانه که مراد از آن، صاحب الزمان است - صلوات الله علیه -

۱/ ۸۶۳. علی بن محمد، از محمد بن علی بن بلال روایت کرده است که گفت: نامه امام حسن عسکری علیه السلام به سوی من بیرون آمد، دو سال پیش از وفات آن حضرت، که مرا خبر می داد به خلف بعد از او. بعد از آن، نامه دیگر به سوی من بیرون آمد، سه روز پیش از وفاتش که مرا به خلف بعد از خود خبر می داد.

۲/ ۸۶۴. محمد بن یحیی، از احمد بن اسحاق، از ابوهاشم جعفری روایت کرده است که گفت: به خدمت امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردم که: بزرگواری تو، مرا منع می کند از این که تو را سؤال کنم. پس مرا رخصت ده تا از تو سؤال کنم. فرمود: «سؤال کن از آنچه اراده داری». عرض کردم که: ای آقای من، آیا تو را فرزندی هست؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: اگر حادثه به تو رسد، در کجا از حال او سؤال کنم؟ فرمود: «در مدینه».

۳/ ۸۶۵. علی بن محمد، از جعفر بن محمد کوفی، از جعفر بن محمد مکفوف، از عمرو اهوازی روایت کرده است که گفت: امام حسن علیه السلام پسر خود را به من نمود و فرمود که: «اینک صاحب شما است بعد از من».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۴۷

۴/ ۸۶۶. علی بن محمد، از حمدان قلانسی روایت کرده است که گفت: به عثمان بن سعید عمروی گفتم که: امام حسن علیه السلام وفات فرمود؟ ولیکن کسی را بعد از خود، در میان شما گذاشت که گردن او، مثل این است و به دست خویش اشاره نمود (و مراد این است که گردنش، به قدر یک ذراع است و ممکن است که درازی کردن، کنایه از جاه و علو آن حضرت باشد. و بعضی گفته اند که مراد از گردن، شخص آن حضرت است و اشاره به دست، به جهت بیان طول قامت).

۵/ ۸۶۷. حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله روایت کرده است که: فرمانی از امام حسن عسکری علیه السلام بیرون آمد در هنگامی که زبیری - لعنه الله - کشته شد که: «این است جزای هر که بر خدا جرأت کند در حق دوستان آن جناب. زبیری گمان می کرد که او مرا خواهد کشت، و مرا فرزندی نباشد. پس قدرت خدا را در باب خود چگونه دید؟». و برای آن حضرت فرزندی متولد شد که او را «م ح م د» نام کرد در سال دویست و پنجاه و شش.

۶/ ۸۶۸. علی بن محمد، از حسین و محمد، پسران علی بن ابراهیم، از محمد بن علی بن عبدالرحمان عبدی از عبد قیس، از ضوء بن علی عجلی، از مردی از اهل فارس که او را نام برد، روایت کرده است که گفت: به سامره آمدم و بر در خانه امام حسن عسکری علیه السلام ماندم، پس مرا طلبید و بر آن حضرت داخل شدم و سلام کردم. فرمود: «چه باعث شد که تو را به این جا آورد؟» عرض کردم که: رغبت در خدمت و شوق ملازمت تو. فرمود: «پس بر در خانه باش».

راوی می گوید که: من با خدمت کاران در خانه بودم، بعد از آن، چنان شدم که آنچه را می خواستند برای ایشان از بازار می خریدم، و بر ایشان داخل می شدم بی آن که رخصت طلب کنم، هر گاه مردان در خانه بودند. راوی می گوید که: بعد از آن، روزی به آن حضرت داخل شدم، و آن حضرت در دیوان خانه تشریف داشت در آن خانه آواز حرکتی را شنیدم. پس مرا آواز داد که: «به جای خویش باش و به جایی مرو». پس من جرأت نکردم که داخل شوم، یا بیرون روم و در همان جا ایستاده بودم که کنیزی بیرون آمد و رو به من می آمد، و با آن کنیز چیزی بود که آن را پوشانیده بودند. پس حضرت مرا را آواز داد که: «داخل شو»، چون داخل شدم، کنیز را آواز داد که برگرد، و پس آن کنیز برگشت و به خدمت آن حضرت آمد.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۴۸

باب در بیان نام کسانی که آن حضرت را دیده اند

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۴۹

حضرت فرمود که: «آنچه با تو است، ظاهر کن و پرده را از روی آن بردار». آن کنیز، پسری را ظاهر ساخت سفید و خوش رو و جامه را از شکمش دور کرد. پس دیدم که مویی روییده از ابتدای سینه مبارک آن کودک تا نافش، و آن موی، سبز بود نه سیاه. بعد از آن، حضرت فرمود که: «این، صاحب شما است». پس آن کنیز را امر فرمود که او را برداشت، و من بعد از آن او را ندیدم تا آن که امام حسن علیه السلام وفات فرمود.

## ۷۷. باب در بیان نام کسانی که آن حضرت علیه السلام را دیده‌اند

۱/ ۸۶۹. محمد بن عبدالله و محمد بن یحیی هر دو روایت کرده‌اند، از عبدالله بن جعفر حمیری که گفت: من و شیخ ابوعمرو- رحمه الله- در نزد احمد بن اسحاق جمع شدیم. پس احمد بن اسحاق به من اشاره کرد که ابوعمرو را از خلف سؤال کنم. من گفتم: ای ابوعمرو، می‌خواهم که تو را از چیزی سؤال کنم و من شک ندارم در آنچه می‌خواهم که تو را از آن سؤال کنم؛ زیرا که اعتقاد و دین من این است که زمین، از حجت خدای خالی نمی‌باشد، مگر آن هنگام که چهل روز پیش از قیامت باشد که چون آن زمان بیاید، حجت برداشته شود و در توبه بسته گردد. و پس چنان نباشد که ایمان نفسی که پیش از آن نبوده که ایمان آورده باشد، یا کسب کرده باشد نیکویی را (که عمل پسندیده است) و در ایمان خویش که آن نفس را نفع رساند (و این، اقتباسی است که عبدالله از آیه سوره انعام نموده) «۱». عبدالله می‌گوید که: پس آن گروه، بدترین کسانی هستند که خدای عزوجل ایشان را آفریده و ایشان، آناند که قیامت بر ایشان بر پا می‌شود، ولیکن دوست داشتم که یقینم زیاد شود.

و به درستی که ابراهیم علیه السلام از پروردگار خویش سؤال کرد که به او بنماید که چگونه مردگان را زنده می‌گرداند. «قال أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِنَّ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي» «۲»، یعنی: «خدا فرمود که: آیا ایمان نیاورده و تصدیق نکرده به این که من، مرده را زنده می‌توانم کرد؟ ابراهیم گفت:

بلی، ایمان آورده‌ام و تصدیق نموده‌ام، ولیکن این سؤال و استدعا که کردم، از برای آن است که بیارامد دل من و ساکن گردد» (چه یقینی که در عین یقین است، از یقینی که در علم یقین است، قوی تر است).

و به تحقیق که احمد بن اسحاق مرا خبر داد از حضرت امام علی نقی علیه السلام و گفت که: او را

(۱). انعام، ۱۵۸.

(۲). بقره، ۲۶۰.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۵۱

سؤال کردم و گفتم که: با که معامله کنم، یا از که فراگیرم و گفته که را قبول کنم؟ و حضرت، به احمد فرموده که: «عمروی معتمد من است (که بر او اعتماد و وثوق دارم). پس آنچه از جانب من به تو رساند، از من می‌رساند و آنچه از جانب من به تو گوید از جانب من می‌گوید. پس از او بشنو، و سخن او را قبول کن که او، ثقه و مأمون است» (که ما او را امین خود داشته‌ایم).

و ابوعلی مرا خبر داد که: از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از مثل این سؤال نمود و حضرت به او فرمود که: «عمروی و پسرش، دو ثقه‌اند (که محل وثوق و اعتمادند)، پس آنچه از من به تو رساند، از من می‌رساند، و آنچه به تو گویند، از من می‌گویند. پس از ایشان بشنوید و سخن ایشان را قبول کنید و ایشان را اطاعت کنید که ایشان هر دو ثقه و مأمونند».

پس اینک گفته دو امام است در باب تو که هر دو از دار دنیا رحلت نموده‌اند. راوی می‌گوید که: پس ابوعمرو بر رو در افتاد سجده کنان و گریست، بعد از آن گفت: سؤال کن. من گفتم که: تو خلف بعد از امام حسن علیه السلام را دیده‌ای؟ گفت: بلی به

خدا سوگند که او را دیدم، و گردن آن حضرت مثل این بود. و به دست خود اشاره نمود.

پس به ابوعمر و گفتم که: یک مسأله باقی ماند. گفت که: باقی مانده را بیاور. گفتم که: نامش چیست؟ گفت: حرام است بر شما که از این سؤال کنید. و این را از پیش خود نمی‌گویم؛ زیرا که برای من جائز نیست که چیزی را حلال یا حرام کنم، ولیکن از جانب آن حضرت علیه السلام می‌گویم. به درستی که امر در نزد سلطان- که مراد از آن معتمد عباسی است- چنان است که امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا در گذشت و فرزندى را بعد از خود نگذاشت، و میراث آن حضرت تقسیم شد، و کسی آن را گرفت که او را در آن هیچ حقی نبود (یعنی: جعفر کذاب) و اینک عیال آن حضرت اند از تبعه و لحقه و کنیزان که می‌گردند و حیران و سرگردانند و کسی نمی‌تواند که جرأت نماید که خود را به ایشان بشناساند که ایشان را دوست می‌دارد، یا چیزی به ایشان عطا کند. پس هر گاه نام آن حضرت برده شود، طلب واقع شود و در جستجوی آن حضرت، سعی کنند. پس از خدا بپرهیزید و از این سؤال باز ایستید.

کلینی- رحمه الله- گفته است که: و حدیث کرد مرا شیخی از اصحاب ما که نامش از خاطر من رفته، که ابوعمر و، از احمد بن اسحاق، از مثل این سؤال کرد. پس او به همین نحو جواب داد (و در بعضی از نسخ کافی، چنین است که: در نزد احمد بن اسحاق، از ابوعمر و سؤال شد. و ظاهر این است که نسخه اخیر، صحیح‌تر باشد).

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۵۳

۲/ ۸۷۰. علی بن محمد، از محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر که از همه پیران فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله که در عراق بودند سالش بیشتر بود، روایت کرده است که گفت: آن حضرت را دیدم در میانه مسجد کوفه و مسجد سهله و آن حضرت علیه السلام پسری بود که ریش بیرون نیاورده بود.

۳/ ۸۷۱. محمد بن یحیی، از حسین بن رزق الله، که مکنی است به ابوعبدالله، روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا موسی بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام و گفت که: حدیث کرد مرا حکیمه دختر محمد بن علی علیه السلام و او، عمه پدر حضرت صاحب الامر است- صلوات الله و سلامه علیه- که آن حضرت را دید در شبی که متولد شد و بعد از آن.

۴/ ۸۷۲. علی بن محمد، از حمدان قلانی روایت کرده است ... تا آخر آنچه در باب پیش از این گذشت. «۱»

۵/ ۸۷۳. علی بن محمد، از فتح- مولای زُراری- روایت کرده است که گفت: شنیدم از ابو علی بن مطهر، که ذکر می‌کرد که آن حضرت علیه السلام را دید و قامت او را از برایش وصف نمود.

۶/ ۸۷۴. علی بن محمد، از محمد بن شاذان بن نعیم، از خادم ابراهیم بن عبده نیشابوری روایت کرده است که گفت: با ابراهیم بر کوه صفا ایستاده بودم که آن حضرت علیه السلام آمد، تا آن که بر سر ابراهیم ایستاد و کتاب مناسک و اعمال حجی که در دست ابراهیم بود، گرفت و او را به چیزی چند، حدیث فرمود.

۷/ ۸۷۵. علی بن محمد، از محمد بن علی بن ابراهیم، از ابو عبدالله بن صالح روایت کرده است که آن حضرت را نزد حجرالاسود دید و مردم بر سر آن، دعوی و مخاصمه می‌کردند (و بنا بر بعضی از نسخ، یکدیگر را می‌کشیدند). و آن حضرت می‌فرمود که: «به این مأمور نشده‌اند».

۸/ ۸۷۶. علی، از ابو علی (یعنی: احمد بن ابراهیم بن ادریس)، از پدرش روایت کرده است که گفت: آن حضرت علیه السلام را دیدم بعد از وفات امام حسن علیه السلام در هنگامی که به حدّ مردی رسیده بود و دست‌ها و سر او را بوسیدم.

(۱). به عمری گفتم: ابومحمد از دنیا رفته است؟ پس گفت: قطعاً از دنیا رفته است، ولیکن در میان شما باقی گذاشته رقبه‌اش را بمانند این. و اشاره کرد به دستش.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۵۵

۸۷۷ / ۹. علی، از ابو عبدالله بن صالح و احمد بن نصر، از قنبری (که مردی است از فرزندان قنبر بزرگ) مولای ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام، روایت کرده است که گفت:

قصه جعفر بن علی (که مشهور است به جعفر کذاب) در میان آمد، پس قنبری او را مذمت کرد. و احمد می گوید که: به قنبری گفتم که غیر جعفر، کسی است که وارث حضرت امام حسن عسکری علیه السلام باشد؟ گفت که وارث آن حضرت، پسر اوست. گفتم: آیا او را دیده‌ای؟

گفت: من او را ندیده‌ام، ولیکن غیر من او را دیده. گفتم که: کی او را دیده؟ گفت که: جعفر او را دو مرتبه دیده و او را در باب آن حضرت حدیث و سخنی است (و ظاهر این است که در میان قول احمد و قنبری، چیزی افتاده باشد و آن، همان است که مذکور شد، یا چون ظهوری داشته، ذکر نشده. و اما آنچه در کافی مذکور است، خفایی دارد).

۸۷۸ / ۱۰. علی بن محمد، از ابومحمد و جنائی روایت کرده است که خبر داد از آن که آن حضرت را دید که از خانه بیرون آمد، ده روز پیش از آنچه حادث شد (که عبارت است از وفات امام حسن عسکری علیه السلام، یا تفحص و جست‌وجوی آن حضرت و وقوع غیبت صغری، یا بیرون آمدن از خانه) و حال آن که می گفت: «خداوندا، به درستی که تو می دانی که این خانه، یا بقعه‌ای که دشمن مرا از آن بیرون می کند، از جمله دوست‌ترین خانه‌ها و بقعه‌ها است در نزد من. و اگر نه این بود که دشمن مرا بیرون می کند، بیرون نمی رفتم». یا سخنی فرمود که این مانند آن است.

۸۷۹ / ۱۱. علی بن محمد، از علی بن قیس، از بعضی از شحنة «۱» شهر (یا کارکنان دیوان و لشکریان) روایت کرده است که گفت: در این نزدیکی، سیما (ی غلام جعفر کذاب، یا خلیفه) را مشاهده کردم در سُرّ من رأی، که خانه امام حسن عسکری علیه السلام را شکست. پس صاحب الامر بیرون آمد و طبرزینی در دستش بود، و به سیما فرمود که: «چه می کنی در خانه من؟» سیما گفت که: جعفر کذاب گمان کرده که پدر تو از دنیا رفت و او را فرزندی نیست. اگر این خانه خانه تو است، من از آن بیرون می روم و از آن خانه بیرون رفت.

علی بن قیس می گوید که: بعد از آن، خادمی از خادمان که در آن خانه بودند، بیرون آمد، و من او را از این خبر سؤال کردم. گفت که: کی تو را به این خبر داد؟ گفتم که: بعضی از لشکریان

(۱). شحنة، به کسی گفته می شود که حاکم و پادشاه او را برای ضبط امور و سیاست مردم در شهر نصب نماید. نگهبان و عسس و نایب، و حاکم نیز معنا می دهد.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۵۷

خلیفه یا شحنة شهر مرا خبر داد. گفت: نزدیک نیست که چیزی بر مردم پوشیده شود.

۸۸۰ / ۱۲. علی بن محمد، از جعفر بن محمد کوفی، از جعفر بن محمد مکفوف، از عمرو اهوازی روایت کرده است که تا آخر آنچه در باب پیش از این باب گذشت، ولیکن در آنجا در آخر حدیث، بعد از من بود، و در اینجا نیست. «۱»

۸۸۱ / ۱۳. محمد بن یحیی، از حسن بن علی نیشابوری، از ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن موسی بن جعفر، از ابونصر (یعنی: خادم) روایت کرده است که آن حضرت علیه السلام را دیده.

۸۸۲ / ۱۴. علی بن محمد، از محمد و حسن -/ پسران علی بن ابراهیم -/ روایت کرده است که در سال دویست و هفتاد و نه، او را حدیث کردند از محمد بن عبدالرحمان عبدی، از ضوء بن علی عجلی، از مردی از اهل فارس، او را نام برد که امام حسن عسکری علیه السلام حضرت صاحب علیه السلام را به او نمود (چنانچه در باب پیش از این گذشت).

۱۵ / ۸۸۳. علی بن محمد، از ابو احمد بن راشد، از بعضی از اهل مدائن روایت کرده است که به حج رفتم با رفیقی که داشتم، پس آمدیم تا به موقف عرفات، ناگاه دیدیم که جوانی نشسته، و زیر جامه‌ای پوشیده و ردائی به دوش افکنده، و کفش زردی در پای‌های او بود. و من آن زیر جامه و رداء را به صد و پنجاه دینار شرعی قیمت کردم و نشانه سفر بر او ظاهر نبود. سائلی به ما نزدیک شد و ما او را رد کردیم، به آن جوان نزدیک شد و از او سؤال کرد. آن جوان چیزی را از زمین برداشت و به سائل داد. سائل او را دعا کرد و در دعا، نهایت جدّ و جهد به عمل آورد و طول داد. پس آن جوان برخاست و از ما پنهان شد. ما به نزدیک آن سائل رفتیم و به او گفتیم که: وای بر تو، چه چیز به تو عطا کرد؟ سائل پارچه طلای دندانه‌دار ناهموار را که مانند سنگریزه بود، به ما نمود، و ما آن را بیست مثقال تخمین کردیم.

بعد از آن، من به رفیق خود گفتم که: آقای ما در نزد ما است و ما نمی‌دانیم. پس ما در طلب آن حضرت رفتیم و همه موقف را گشتیم، و بر او قدرت نیافتیم و او را ندیدیم و از آنها که در حوالی آن حضرت بودند، از اهل مکه و مدینه سؤال کردیم، گفتند: جوانی است علوی که در هر سال پیاده حج می‌کند.

(۱). ابو محمد را به من نشان داد و فرمود: این صاحب شما است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۵۸

باب در بیان نهی از اسم و نام بردن آن حضرت

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۵۹

## ۷۸. باب در بیان نهی از اسم و نام بردن آن حضرت علیه السلام «۱»

۱ / ۸۸۴. علی بن محمد، از آن که او را ذکر کرده، از محمد بن احمد علوی، از داود بن قاسم جعفری روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام علی نقی علیه السلام که می‌فرمود: تا آخر آنچه در باب اشاره و نصّ بر امام حسن عسکری علیه السلام گذشت. (حدیث چنین است: از ابوالحسن امام عسکری علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «خلف پس از من، حسن است. پس چگونه است برایتان خلف پس از خلف؟» پس عرض کردم: چرا، خداوند مرا فدایت گرداند. فرمود: «شما شخص او را نمی‌بینید، و برایتان جایز نیست یاد کردن اسم او». عرض کردم: پس چگونه یاد کنیم او را؟ پس فرمود: «بگوئید: حجت از آل محمد - صلوات الله علیه و سلامه -». (۲)

۲ / ۸۸۵. علی بن محمد، از ابو عبدالله صالحی روایت کرده است که گفت: اصحاب ما بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام از من سؤال کردند که سؤال کنم از اسم و مکان حضرت صاحب الزمان - صلوات الله و سلامه علیه - پس جواب بیرون آمد که: «اگر ایشان را دلالت کنی بر اسم، آن را فاش می‌کنند، و اگر مکان را بشناسند بر او دلالت می‌نمایند».

۳ / ۸۸۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از جعفر بن محمد، از ابن فضال، از ریان بن صلت که گفت: شنیدم از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام که می‌فرمود، در حالی که از قائم علیه السلام سؤال شده بود که: «تن آن حضرت دیده نمی‌شود، و نامش را نباید برد».

۴ / ۸۸۷. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از حسن بن محبوب، از ابن رئاب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: «صاحب این امر را به نامش مذکور نمی‌کند مگر کافر».

## ۷۹. باب نادری در بیان حال غیبت قائم - صلوات الله علیه -

۱/۸۸۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن خالد، از آن که او را حدیث کرد، از مفضل؛ باب نادری در بیان حال غیبت قائم

(۱). ظاهر عنوان این است که کلینی - رضی الله - چون صدوق - رحمه الله - به حرمت تصریح به اسم آن حضرت - صلوات الله علیه - قائل باشد و از حدیث دوم این باب و از حدیث اول و دوم باب سابق، ظاهر می شود که منع از نام بردن آن حضرت علیه السلام و حرمت آن، مخصوص زمان غیبت صغری است، یا هر جا که خوف و تقیه باشد، و بدون آن، ضرری ندارد و فقیر، این مطلب را در رساله علی حده تحقیق نمود. (مترجم)

(۲). از حدیث «چنین است» تا پایان حدیث، در ترجمه مترجم نیست.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۶۱

و محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد بن عیسی، از پدرش، از بعضی از اصحابش، از مفضل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: «وقتی که بندگان به خدا نزدیکترند و آن جناب از ایشان خشنودتر است، وقتی است که حجت خدای عزوجل را نیابند (و از برای ایشان ظاهر نباشد) و مکان او را ندانند، و با این حال می دانند که حجت خدای جل ذکره و پیمان او باطل نشده. پس در نزد آن منتظر فرج باشید در صبح و شام؛ زیرا که سخت ترین اوقاتی که خشم خدا بر دشمنان خویش تحقق دارد، آن وقتی است که حجت او را نیابند، و از برای ایشان ظاهر نشود.

و به تحقیق که خدا می دانست که دوستان او با این حال، شک به هم نمی رسانند، و اگر می دانست که ایشان شک به هم می رسانند، در یک چشم بر هم زدن، حجت خود را از ایشان غائب نمی گردانید، و این ظهور (یا غیبت) نمی باشد مگر بر سر بدترین مردمان».

۲/۸۸۹. حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد، از علی بن مرداس، از صفوان بن یحیی و حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از عمّار ساباطی روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که کدام یک بهتر است: عبادت در نهان با امامی از شما که پنهان باشد در دولت باطل، یا عبادت در حال ظهور حق و دولت آن با امامی از شما که ظاهر باشد؟

حضرت فرمود که: «ای عمّار، صدقه ای که در نهان باشد، به خدا سوگند بهتر است از صدقه ای که در آشکار باشد. و همچنین به خدا سوگند که عبادت شما در نهان، با امام خویش که پنهان است در زمان دولت باطل و ترسیدن شما از دشمنان خویش در دولت باطل، و در حال صلح و متارکه، بهتر است از عبادت آن که خدای عزذکره را عبادت می کند در زمان ظهور حق با امام حقی که ظاهر باشد در زمان دولت حق. و عبادتی که با خوف باشد در دولت باطل، چون عبادتی نیست که با امن باشد در دولت حق.

و بدانید که هر که از شما امروز یک نماز واجبی را به جای آورد در جماعت در وقت آن، و آن را از دشمن خویش پنهان کند، و آن را تمام گرداند با کمال امور معتبره در آن، خدای عزوجل ثواب پنجاه نماز واجبی را که در جماعت به جا آورده باشد، بنویسد. و هر که از شما یک نماز واجبی را تنها به جا آورد در وقت آن، در حالی که آن را از دشمن خود پنهان دارد، و با کمال امور معتبره آن را تمام گرداند، خدای عزوجل به آن یک نماز بیست و پنج نماز واجبی

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۶۳

که تنها به جا آورده باشد، از برای او بنویسد. و هر که از شما یک نماز سنتی را در وقت خود به جا آورد، خدا از برایش به آن یک نماز، ده نماز سنتی را بنویسد. و هر که از شما یک حسنه را به عمل آورد، خدا به آن یک حسنه، بیست حسنه از برایش بنویسد. و خدای عزوجل حسنات مؤمن از شما را افزون می کند، در حالتی که افزوده شده باشد مکرر و پیاپی، هر گاه عمل های خود را نیکو گرداند، و عبادت و دینداری کند به تقیه و پرهیز بر دین و امام و جان خویش و زبان خود را نگاه دارد از آنچه نباید گفت. به درستی که خدای عزوجل کریم است».

عرض کردم که: فدای تو گردم، به خدا سوگند که مرا در عمل کردن راغب گردانیدی (و برانگیختی مرا بر آن)، ولیکن دوست



می‌دارم که بدانم چگونه ما در این روزگار، بهتر شده‌ایم از روی اعمال از اصحاب امامی که ظاهر باشد از شما در زمان دولت حقّ، با آن که ما بر یک دینیم؟ فرمود: «زیرا که شما بر ایشان پیشی گرفته‌اید به سوی داخل شدن در دین خدای عزّوجلّ و به سوی نماز و روزه و حجّ و به سوی هر خوبی و دانشی و به سوی عبادت خدای عزّذکره در حال پنهانی از دشمنان خود، با امام خویش که پنهان است، و شما او را اطاعت می‌کنید، و با او صبر می‌نمایید، و دولت حق را انتظار می‌کشید، و بر امام و جان‌های خود ترسانید از پادشاهان ستم‌کار، و نظر می‌کنید به حقّ امام و حقّ‌های خود و می‌بینید که در دست‌های ستم‌کاران است که شما را از آن منع کرده‌اند، و شما را ناچار ساخته‌اند به سوی کشت دنیا و تحصیل متاع دنیوی و طلب معاش و اسباب زندگانی با صبر بر دین و عبادت و اطاعت امام، و ترس از دشمنان خویش. پس به این سبب خدای عزّوجلّ عمل‌ها را برای شما مضاعف گردانیده، پس گوارا باد شما را».

عرض کردم که: فدای تو گردم، هر گاه چنین باشد، رأی ما نیست (و بنابر بعضی از نسخ، آرزو نمی‌کنیم) در این هنگام، که از جمله اصحاب حضرت قائم علیه السلام باشیم و حقّ ظاهر شود، با آن که ما امروز در حال امامت و اطاعت تو افضلیم از روی عمل‌ها از اصحاب دولت حق و عدالت.

حضرت فرمود که: «سبحان الله! آیا دوست نمی‌دارید که خدای تبارک و تعالی حق و عدالت را در جمیع بلاد ظاهر گرداند، و سخن را جمع کند (و اختلافی در آن نباشد، که همه دین‌ها یک دین شود) و در میانه دل‌هایی که با هم اختلاف دارند، الفت و آمیزش دهد، و مردم خدای عزّوجلّ را نافرمانی نکنند، و در زمین حدود خدا در میان خلایق بر پا شود، و خدا تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۶۵

حقّ را به اهل آن برگرداند، و ظاهر گردد تا آن که چیزی از حقّ، به جهت ترس یکی از خلایق پنهان نباشد.

بدان ای عمّار، به خدا سوگند که کسی از شما نمی‌میرد بر این حالی که شما بر آن هستید، مگر آن که در نزد خدا از بسیاری از شهیدان بدر و احد، افضل باشد، پس مژده باد شما را».

۳/۸۹۰. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از ابی اسامه، از هشام؛

و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از ابو حمزه، از ابواسحاق روایت کرده‌اند که گفت: حدیث کردند مرا معتمدین از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام که شنیدند از امیر المؤمنین علیه السلام که در خطبه‌ای از خطبه‌های خود می‌گفت:

«بار خدایا، من می‌دانم که همه علم به هم ضمّ نمی‌شود (که در نزد اهل آن جمع گردد و بروز نکند) و ماده‌های آن منقطع نمی‌گردد، و تو زمین خود را خالی نمی‌کنی از حجّت خویش بر خلایق، که یا ظاهر است و مردم او را اطاعت نمی‌کنند، یا ترسان و پنهان است (چون شمشیر، که در غلاف باشد)، تا آن که حجّت تو باطل نشود. و دوستان خود را گمراه نمی‌گردانی، بعد از آن که ایشان را هدایت کرده باشی، بلکه ایشان در کجایند؟ و چقدرند؟ و این گروهند که شماره ایشان کم‌تر و قدر ایشان در نزد خدای جلّ ذکره عظیم‌تر است. پیروی می‌کنند پیشروان دین را که ائمه راه نمایند گانند، و از صفت ایشان، آن است که به آداب ایشان ادب‌مند می‌شوند، و طریقه ایشان را که راهی است راست، سلوک می‌نمایند.

پس در این هنگام، علم، ایشان را در می‌آورد بر سر حقیقت ایمان، با نهایت تسلط تا آن را چنانچه هست، بشناسند (یا ارکان آن را که عقائد و اعمال صالحه است، به دست آورند). بعد از آن، ارواح ایشان پیشروان علم را اجابت کنند، با کمال جد و جهد و از حدیث ایشان، بیابند آنچه را که بر غیر ایشان دشوار باشد، و انس گیرند به آنچه تکذیب کنندگان از آن وحشت داشته باشند، و اسراف کنندگان آن را ابا داشته باشند. این گروه، پیروان علمایند که با اهل دنیا مصاحبت می‌نمایند به طاعت خدای تبارک و تعالی و طاعت دوستان آن جناب، و دینداری می‌کنند به تقیه و پرهیز کردن از دین خود، و ترسیدن از دشمنان خود، و ارواح ایشان،



متعلق است به محلّ اعلیٰ (که عالم قدس و ملکوت است).

پس علمای ایشان و پیروان ایشان، گنگان و خاموشانند در زمان دولت باطل به جهت تقیّه، و دولت حقّ را انتظار می‌کشند. و زود باشد که خدا حقّ را ثابت گرداند به آیات و تحفه‌الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۶۷ سخنان خود، و باطل را نیست و نابود سازد.

های، های، خوشا حال ایشان بر صبری که بر دین خویش دارند در حال صلح و متارکه ایشان با دشمنان، و زهی شوق و اشتیاقی که به دیدن ایشان دارم در حال ظهور دولت ایشان. و زود باشد که خدا ما و ایشان را جمع کند در بهشت‌های با اقامت (که همیشه در آن باشیم)، با هر که شایسته باشد و به طاعت و ایمان از پدران ایشان، و زنان ایشان و فرزندان ایشان» (و این، اقتباسی است که حضرت از آیه سوره رعد فرموده) «۱». باب در بیان غیبت قائم

#### ۸۰. باب در بیان غیبت قائم - صلوات الله علیه -

۱/۸۹۱. محمد بن یحیی و حسن بن محمد هر دو، از جعفر بن محمد کوفی، از حسن بن محمد صیرفی، از صالح بن خالد، از یمان تمّار روایت کرده‌اند که گفت: در نزد حضرت صادق علیه السلام نشسته بودیم، پس به ما فرمود: «به درستی که صاحب این امر را غیبتی است طولانی، و کسی که در آن غیبت به دین خود چنگ زند، چون کسی است که برگ درخت خاردار را فرو ریزد». بعد از آن، فرمود که: «همچنین به دست خویش» (این مثلی است که در مقام اشکال و سختی چیزی می‌زنند). بعد از آن فرمود که: «پس کدام یک از شما، خار درخت قتاد «۲» را به دست خویش نگاه می‌دارد؟» پس مدّتی طولانی سر خویش را به زیر انداخت، و بعد از آن سر برداشت و فرمود که: «صاحب این امر را غیبتی است طولانی، پس باید که بنده از خدا بپرهیزد و به دین خود چنگ در زند».

۲/۸۹۲. علی بن محمد، از حسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر، از پدرش، از جدّش، از علی بن جعفر، از برادرش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون پنجم از فرزند هفتم مفقود و ناپدید شود، پس از خدا بترسید در باب دین‌های خویش، که کسی شما را از آنها دور نگرداند. ای پسران من، به درستی که صاحب این امر را چاره نیست از غیبتی طولانی به مرتبه‌ای که از این امر بر گردد آن که به آن قایل بوده و اعتقاد داشته. و جز این نیست که این غیبت، امتحانی است از خدای عزّوجلّ که خلق خویش را به آن امتحان نموده. اگر پدران شما و اجداد شما دینی را از این دین دوست تر می‌دانستند، هر آینه

(۱). رعد، ۲۳.

(۲). درختی است خارناک که خارش همانند سوزن است.

تحفه‌الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۶۹

آن را پیروی می‌کردند».

علی می‌گوید که: عرض کردم: ای آقای من، پنجم از فرزند هفتم کیست؟ فرمود که: «ای فرزندان من، عقل‌های شما از درک این، قاصر و احلام شما طاقت تحمّل آن ندارد، ولیکن اگر زنده بمانید زود باشد که او را دریابید».

۳/۸۹۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی نجران، از محمد بن مساور، از مُفَضَّل بن عمر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:

«بهریزید از بلند کردن آوازه آن حضرت (یعنی: در نزد مخالفان). و به خدا سوگند که امام شما غائب خواهد شد سال‌های بسیار از این روزگار شما، و خدا شما را امتحان خواهد کرد تا آن که گفته شود که: مرد، یا کشته شد، یا هلاک گردید و در کدام وادی سلوک کرد و در آمد. و هر آینه چشم‌های مؤمنان بر او اشک خواهد ریخت و شما سرنگون خواهید شد؛ چنان که کشتی‌ها در هنگام موج‌های دریا سرنگون می‌شوند. پس نجات نخواهد یافت، مگر آن کس که خدا پیمان او را فرا گرفته باشد و ایمان را در دل او نوشته و ثابت گردانیده باشد (که به شبهه برطرف نشود) و او را تقویت نموده باشد، به چیزی که به آن دلش زنده شود از نزد خود. و هر آینه دوازده علم بلند خواهد شد که مشتبه باشند، و دانسته نشود که هر یک از کیست».

مفضل می‌گوید که: پس من گریستم و گفتم که: هر گاه چنین باشد، ما چه کنیم؟ حضرت نظر فرمود به آفتابی که در صُفّه داخل شده بود، و فرمود که: «ای ابو عبدالله، این آفتاب را می‌بینی؟» عرض کردم: آری. فرمود که: «به خدا سوگند که امر ما از این آفتاب ظاهرتر است».

۴/۸۹۴. علی بن ابراهیم، از محمد بن حسین، از ابن ابی نجران، از فضالّه بن ایوب، از سدید صیرفی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که در صاحب این امر، شباهتی است به حضرت یوسف علیه السلام». راوی می‌گوید که: به آن حضرت عرض کردم که: گویا حیات یا غیبت او را ذکر می‌فرمایی؟ (و مراد این است که از کلام تو چنین مفهوم می‌شود که صاحب الامر، در بعضی از زمان حیات خود غائب خواهد بود). حضرت فرمود که: «این امت که به خوک‌ها شباهت دارند، چه چیز از این را انکار می‌توانند کرد؟ به درستی که برادران یوسف، نیره‌ها و فرزندان پیغمبران بودند و با یوسف سودا کردند، و خرید و فروخت در میان او و ایشان اتفاق افتاد، و با یکدیگر سخن گفتند و ایشان برادران او بودند و او برادر ایشان بود، و با وجود اینها او را نشناختند تا آن که گفت که:

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۷۱

«قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي» (۱)، یعنی: «منم یوسف و اینک (یعنی: ابن یامین) برادر یک مادری و یک پدری من است». پس این امت ملعونه چه انکار می‌کنند؟ که خدای عزوجل در وقتی از اوقات با حجت خویش بکند، مثل آنچه را که با یوسف کرد. و به درستی که پادشاهی مصر به یوسف علیه السلام مَفْوُض بود و در میان او و پدرش، هجده روز راه بود. پس اگر می‌خواست که یعقوب را اعلام کند بر این، قدرت داشت، و یعقوب و فرزندان او وقتی که مژده را شنیدند، از بادیه خویش تا مصر نه روزه رفتند (و آن بادیه، زمینی بود در فلسطین، ولایت شام که یعقوب علیه السلام در آنجا می‌نشست و آن قریب به کنعان بود). پس این امت چه انکار می‌کنند که خدای عزوجل با حجت خود بکند، مثل آنچه را که با یوسف کرد که در بازارهای ایشان راه رود و پا بر روی فرش‌های ایشان گذارد، تا آن که خدا او را در این باب رخصت دهد؛ چنانچه یوسف را رخصت داد: «قَالُوا أَيْنَكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ» (۲)، یعنی: برادران یوسف به یوسف گفتند که: آیا تویی یوسف؟ (و وجه جمع استفهام با این تأکیدات پی در پی، آن است که این استفهام از برای تقریر است، یعنی: البته باید که تو یوسف باشی که این کمال و جمال دیگری را نشاید) یوسف گفت که: منم یوسف».

۵/۸۹۵. علی بن ابراهیم، از حسن بن موسی خشاب، از عبدالله بن موسی، از عبدالله بن بکیر، از زراره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که آن پسر را غیبتی باشد، پیش از آن که به امر امامت قیام نماید». زراره می‌گوید که:

عرض کردم: چرا غایب می‌شود؟ فرمود که: «می‌ترسد» و به دست خود اشاره به شکمش فرمود (یعنی: می‌ترسد که شکم او را بشکافند).

بعد از آن، فرمود که: «ای زراره، و اوست که انتظار برده شود، و او همان است که در ولادتش شک خواهد شد. بعضی از ایشان

کسانی هستند که می‌گویند: پدرش مُرد، بی آن‌که فرزندی از او مانده باشد. و بعضی از ایشان کسانی هستند که می‌گویند که: حمل است (یعنی):

در وقت وفات پدر و در شکم مادر است). و از جمله ایشان کسانی هستند که می‌گویند: دو سال پیش از وفات پدرش، متولد شده. و اوست که انتظارش می‌برند، مگر این‌که خدای عزوجل دوست می‌دارد که شیعیان را بیازماید. پس در آن هنگام تباه‌کاران و کج‌روان، در

(۱). یوسف، ۹۰.

(۲). یوسف، ۹۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۷۳

شک افتند. ای زراره، هر گاه آن زمان را دریابی، این دعا را بخوان: اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ، لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، ضَلَلْتُ عَنِ دِينِي، يَعْنِي: بار خدایا، خویش را به من بشناسان. پس به درستی که تو اگر خویش را به من نشناسانی، پیغمبر تو را نشناسم. خداوندا، رسول خود را به من بشناسان، پس به درستی که تو اگر رسول خود را به من نشناسانی، حجت تو را نشناسم. خداوندا، حجت خود را به من بشناسان، پس به درستی که تو اگر حجت خود را به من نشناسانی، از دین خویش گمراه می‌شوم». بعد از آن فرمود که: «ای زراره، چاره‌ای نیست از کشته شدن پسری در مدینه». عرض کردم که: فدای تو گردم، آیا چنان نیست که لشکر سفیانی او را بکشند؟ فرمود: «نه، ولیکن لشکر اولاد بنی فلان او را خواهند کشت. می‌آیند تا داخل مدینه می‌شوند، پس آن پسر را می‌گیرند و به قتل می‌رسانند، و چون او را از روی بغی و عدوان و ظلم بکشند، خدا ایشان را مهلت ندهد. پس در آن هنگام بُردن اندوه را توقع داشته باش. ان شاء الله».

۶/۸۹۶. محمد بن یحیی، از جعفر بن محمد، از اسحاق بن محمد، از یحیی بن مثنی، از عبدالله بن بُکیر، از عبید بن زراره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «مردم امام خویش را نیابند، و در موسم و هنگام حج، حضور به هم رسانند، و ایشان را به بیند و ایشان او را نبینند».

۷/۸۹۷. علی بن محمد، از عبدالله بن محمد بن خالد روایت کرده است که گفت:

حدیث کرد مرا منذر بن محمد بن قابوس، از منصور بن سندی، از ابو داود مسترق، از ثعلبه بن میمون، از مالک جُهنی، از حارث بن مغیره، از اصیغ بن نباته که گفت: به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمدم و آن حضرت را متفکر یافتم که کناره عصا، یا انگشت خویش را بر زمین می‌زد. عرض کردم که: یا امیر المؤمنین علیه السلام، مرا چه می‌شود که تو را متفکر می‌بینم که زمین را رخنه می‌کنی؟ آیا به جهت رغبتی است که در آن به هم رسانیده‌ای؟

فرمود: «نه، به خدا سوگند که هرگز در روزی در آن، و در دنیا رغبت نکرده‌ام، ولیکن فکر کردم در باب مولودی که از پشت امام یازدهم از فرزندان من به وجود می‌آید (و بنابر بعضی از نسخ کافی، معنی آن این است که موجود می‌شود از پشت من، یازدهم از فرزندان من). و اوست آن مهدی که زمین را پر خواهد نمود از عدل و داد و حق و راستی، چنانچه پر شده

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۷۵

باشد از جور و ستم. و او را غیبت و حیرتی خواهد بود که گروهی چند در آن گمراه شوند و دیگران در آن هدایت یابند».

عرض کردم که: یا امیر المؤمنین، آن حیرت و غیبت، چه قدر خواهد بود؟ فرمود: «شش روز یا شش ماه یا شش سال».

عرض کردم که: این غیبت، البته واقع خواهد شد؟ فرمود: «آری، چنانچه خلقت او محقق و یقینی است، غیبتش نیز یقینی است و

كجا تو را مي‌سّر شود كه اين امر را دريابي. و آن گروه كه با او باشند، بهترين اين امت‌اند، يا بهترين نيكوكاران از اين عترت». عرض كردم كه: بعد از آن، چه واقع خواهد شد؟ فرمود كه: «بعد از آن، آنچه خدا خواهد به عمل مي‌آورد؛ زيرا كه او را تقديراتي است تازه و ارادتي است نو و آن تقديرات و ارادات را غايات و نهاياتي چند است».

۸/۸۹۸. علي بن ابراهيم، از پدرش، از حنان بن سيدير، از معروف بن خربوذ، از امام محمد باقر عليه السلام روايت کرده است كه فرمود: «جز اين نيست كه ما چون ستارگان آسمانيم، در هر زمان كه ستاره‌اي فرو رود، ستاره ديگر برآيد، تا آن وقت كه به انگلستان خود اشاره نمايد و گردن‌هاي خويش را كج كنيد (كه كنايه است از شهرت و زيادت)، خدا ستاره شما را از شما غايب گرداند. پس پسران عبدالمطلب با هم برابر شوند، كه شناخته نشوند كه كدام كدام‌اند، و امام، از غير امام معلوم نشود، و چون ستاره شما برآيد، پروردگار خود را ستايش كنيد».

۹/۸۹۹. محمد بن يحيى، از جعفر بن محمد، از حسن بن معاويه، از عبدالله بن جبلة، از عبدالله بن بكير، از زراره روايت کرده است كه گفت: شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام كه مي‌فرمود: «قائم عليه السلام را غيبتي خواهد بود، پيش از آن كه قائم شود». عرض كردم: چرا غائب مي‌شود؟ فرمود: «زيرا كه مي‌ترسد» و به دست خود به شكمش اشاره فرمود (و مقصود آن حضرت كشته شدن بود، يعنى: مي‌ترسد كه او را بكشند).

۱۰/۹۰۰. علي بن ابراهيم، از پدرش، از ابن ابى عمير، از ابو ايوب خزّاز، از محمد بن مسلم روايت کرده است كه گفت: شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام كه مي‌فرمود: «اگر شما را از صاحب اين امر، غيبتي برسد، آن را انكار مكنيد».

۱۱/۹۰۱. حسين بن محمد و محمد بن يحيى، از جعفر بن محمد، از حسن بن معاويه، از عبدالله بن جبلة، از ابراهيم بن خلف بن عباد أنماطي، از مفضل بن عمر روايت کرده است تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۲، ص: ۱۷۷

كه گفت: در خدمت امام جعفر صادق عليه السلام بودم و در خدمت آن حضرت، در آن حجره، گروهى بودند، و من گمان كردم كه حضرت به آن خطايي كه بعد از اين مي‌آيد، غير مرا اراده فرمود، پس فرمود: «بدانيد! به خدا سوگند كه صاحب اين امر، البته از شما غائب مي‌شود، و خمول و گوشه‌گيري مي‌كند، تا آن كه گفته مي‌شود كه: مرد، يا هلاك گرديد، يا در كدام وادي سلوك نمود. و هر آينه سرنگون مي‌شويد، چنان كه كشتي در هنگام موج‌هاي دريا سرنگون مي‌شود، و نجات نخواهد يافت، مگر آن كس كه خدا پيمان او را فرا گرفته باشد، و ايمان را در دل او نوشته و ثابت گرداننده باشد (كه به شبهه بر طرف نشود)، و او را تقويت نموده باشد به چيزي از نزد خويش كه دلش به آن زنده شود. و هر آينه دوازده علم بر پا خواهد شد كه مشتبه باشد، و دانسته نشود كه هر يك از كيست».

مفضل مي‌گويد كه: پس من گريستم. حضرت فرمود كه: «اي ابو عبدالله، چه چيز تو را مي‌گرياند؟» عرض كردم كه: فدای تو كردم، چگونه نگریم و حال آن كه تو می‌فرمایی كه:

«دوازده علم می‌باشد كه معلوم نمی‌شود كه هر يك از كيست؟» مفضل مي‌گويد كه: در مجلس آن حضرت روزنه بود كه آفتاب در آن داخل می‌شد، پس فرمود كه: «آيا اين آفتاب ظاهر است؟» عرض كردم: آری. فرمود كه: «امر ما از اين آفتاب روشن تر است».

۱۲/۹۰۲. حسين بن محمد، از جعفر بن محمد، از قاسم بن اسماعيل انباري، از يحيى بن مثنى، از عبدالله بن بكير، از عبید بن زراره، از امام جعفر صادق عليه السلام روايت کرده است كه فرمود: «قائم عليه السلام را دو غيبت است، و در يكي از اين دو غيبت (كه مراد از آن غيبت كبرى است)، در مواسم حج حاضر می‌شود و مردم را می‌بيند و ايشان او را نمی‌بينند» (يعنى: بر وجهي كه آن حضرت عليه السلام را بشناسند).

۱۳/۹۰۳. علی بن محمد، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی و غیر او، از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم، از پدرش، همه از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از ابو حمزه، از ابواسحاق سبیعی، از بعضی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام، از آنها که وثوق و اعتماد بر آنها بود، روایت کرده‌اند که: امیر المؤمنین علیه السلام به این کلام تکلم فرمود و مردم آن را از آن حضرت حفظ کردند و به آن، خطبه خواند بر منبر مسجد کوفه که:

«خداوندا، به درستی که تو را چاره‌ای نیست از حجّت‌ها در زمینت که هر حجّتی بعد از حجّت دیگر حجّت است بر خلق تو، که ایشان را هدایت می‌کنند به سوی دین تو، و علم تو تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۷۹

را به ایشان تعلیم می‌دهند، تا آن که پیروان دوستان تو پراکنده نشوند. و آن حجّت، یا ظاهر است و او را اطاعت نمی‌کنند، یا پنهان است که انتظار او را می‌کشند. اگر تن ایشان از مردمان پنهان شود در حال صلح و متارکه دشمنان، علم قدیمی ایشان که منتشر شده از ایشان، پنهان نمی‌شود. و آداب ایشان در دل‌های مؤمنان ثابت شده، پس ایشان به آن آداب عمل کنند گانند». و آن حضرت در همین خطبه، در جای دیگر می‌فرماید: «پس از این راه و برای این (یعنی):

رفتن مردم به سوی مثل این، و سخن باطل گفتن ایشان)، علم پاره از آن، به پاره‌ای ضمّ می‌شود و در نزد اهل آن، جمع می‌گردد و بروز نمی‌کند؛ هر گاه از برای آن یافت نشوند حاملانی که آن را حفظ و روایت کنند، چنانچه آن را از علما شنیده‌اند، و بر ایشان در باب آن، راست گویند، و بر ایشان افترا نبندند. بار خدایا، به درستی که من می‌دانم که همه علم به هم گرفته نمی‌شود (که هیچ بروز نکند) و ماده‌ای آن منقطع نمی‌گردد، و تو زمین خود را خالی نمی‌کنی از حجّت خویش بر خلائق که، یا ظاهر است و مردم او را اطاعت نمی‌کنند، یا ترسان و پنهان است (چون شمشیر که در غلاف باشد)، تا آن که حجّت تو باطل نشود. و دوستان خود را گمراه نمی‌گردانی بعد از آن که ایشان را هدایت کرده باشی، بلکه ایشان در کجایند؟ و چه قدراند؟ و این گروهند که شماره ایشان کم‌تر و قدر ایشان در نزد خدا عظیم‌تر است».

۱۴/۹۰۴. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از موسی بن قاسم بن معاویه بَجَلِی، از علی بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزوجل «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْرِحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» (۱)، یعنی: «بگو که: آیا دیدید و دانستید که اگر بگردد آب شما فرو رونده به زمین، پس که می‌آورد شما را آبی ظاهر یا روان بر روی زمین؟»، که آن حضرت فرمود: «هر گاه امام شما از شما پنهان شود، کی شما را امام تازه‌ای می‌آورد؟».

۱۵/۹۰۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابو ایوب خزّاز، از محمد بن مسلم که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «اگر شما را از صاحبان غیبتی برسد، آن را انکار مکنید».

۱۶/۹۰۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «صاحب این امر

(۱). ملک، ۳۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۸۱

را چاره‌ای نیست از غیبت، و باید که غایب شود و او را در حال غیبت خویش چاره نیست از آن که از خلق دوری گیرند. و خوب منزلی است طیبه (که مدینه پیغمبر است صلی الله علیه و آله. و بعضی گفته‌اند که نام محلّی است که منزل آن حضرت است). و با سی کس وحشتی نمی‌باشد» (و بعضی احتمال داده‌اند که سی سال مراد باشد؛ چه آن حضرت همیشه در صورت سی ساله است و اول، ظاهرتر است. و بعضی گمان کرده‌اند که مراد از سی کس، اصحاب آن حضرت‌اند در غیبت صغری و اختصاص به صغری

صورتی ندارد؛ چه معلوم است که آن حضرت در غیبت کبری نیز تنها نیست).

۱۷/۹۰۷. و به همین اسناد، از وشاء، از علی بن حسن، از ابان بن تغلب روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «تو چگونه خواهی بود چون گرفتن سخت و جنگ در میان دو مسجد واقع شود؟ (که مسجد مکه و مسجد مدینه است و می‌تواند که مسجد کوفه و مسجد سهله مراد باشد). بعد از آن علم منقبض شود؛ چنانچه مار در سوارخ خود به هم جمع می‌شود و حلقه می‌زند. و شیعیان اختلاف به هم رسانند، و بعضی از ایشان بعضی را دروغ‌گویان نامند، و پاره‌ای از ایشان در روی‌های پاره‌ای دیگر آب دهان اندازند؟» من عرض کردم که: فدای تو کردم، در آن هنگام هیچ خوبی نباشد. سه مرتبه فرمود که: «همه خوبی‌ها در آن هنگام است» (چه اینها دلالت می‌کنند بر ظهور حضرت قائم).

۱۸/۹۰۸. و به همین اسناد، از احمد بن محمد، از پدرش محمد بن عیسی، از ابن بُکیر، از زراره روایت است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که قائم را غیبتی می‌باشد، پیش از آن که قیام کند به امر امامت؛ زیرا که می‌ترسد». و به دست خود اشاره به سوی شکمش فرمود. /- و مقصود آن حضرت قتل بود- /.

۱۹/۹۰۹. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابن محبوب، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «قائم علیه السلام را دو غیبت است: یکی از این دو غیبت، کوتاه و دیگری، دراز است. و در غیبت اول مکان او را نمی‌دانند مگر شیعیان خاص آن حضرت، و در غیبت آخر، کسی مکان او را نداند، مگر موالیان خاص آن حضرت».

۲۰/۹۱۰. محمد بن یحیی و احمد بن ادریس، از حسن بن علی کوفی، از علی بن حسان، از عمویش عبدالرحمان بن کثیر، از مفضل بن عمر روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «صاحب این امر را دو غیبت است: یکی از این دو غیبت، چنان

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۸۳

است که به سوی اهل خود بر می‌گردد، و دیگری، چنان است که گفته می‌شود که: هلاک شد و در کدام وادی سلوک نمود». عرض کردم که: هر گاه چنین باشد، ما چه کنیم؟ فرمود که: «هر گاه مدعی ادعای امامت کند، او را از چیزی چند سؤال کنید، که مثل صاحب در آنها جواب می‌دهد».

۲۱/۹۱۱. احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از جعفر بن قاسم، از محمد بن ولید خزّاز، از ولید بن عُقبه، از حارث بن زیاد، از شعب، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت:

بر حضرت صادق علیه السلام داخل شدم و به آن حضرت عرض کردم که: تویی صاحب این امر؟

فرمود: «نه». عرض کردم که: پسر تو است؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: پسرِ پسر تو صاحب است؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: پسرِ پسرِ پسر تو است؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: آن صاحب کیست؟ فرمود: «آن کسی است که زمین را پر کند از عدل؛ چنانچه از ظلم و جور پر شده باشد، در هنگامی که امامان در ظاهر فتور و انقطاعی به هم رسانیده باشند، چنانچه رسول خدا علیه السلام مبعوث شد در وقتی که پیغمبران فتور و انقطاعی به هم رسانیده بودند».

۲۲/۹۱۲. علی بن محمد، از جعفر بن محمد، از موسی بن جعفر بغدادی، از وهب بن شاذان، از حسن بن ابی الریبع، از محمد بن اسحاق، از امّ هانی روایت کرده است که گفت: از ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام سؤال کرد از قول خدای تعالی «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ \* الْجَوَارِ الْكُنَّسِ» «۱»، یعنی: «پس البته سوگند یاد می‌کنم (بنابر وجهی) به ستارگان رجوع کننده، بعد از رفتن، که روان و پنهان شوند گانند».

امّ هانی می‌گوید که: حضرت فرمود: «آن، امامی است که پنهان می‌شود در سال دویست و شصت، بعد از آن ظاهر می‌شود، چون شعله آتش زبانه‌دار که در شب تار افروخته شود. پس اگر زمان او را دریابی، چشم تو روشن شود».



۲۳/۹۱۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سعد بن عبدالله، از احمد بن حسین بن عمر بن یزید، از حسن بن ربیع همدانی که گفت: حدیث کرد ما را محمد بن اسحاق، از اسید بن ثعلبه، از امّ هانی که گفت: ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام را ملاقات نمودم و او را از این آیه سؤال کردم: «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ \* الْجَوَارِ الْكُنَّسِ». فرمود که: «خُنَّس، امامی

(۱). تکویر، ۱۵ و ۱۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۸۵

است که غائب می‌شود در زمان خویش. نزد انقطاع معلومیت او در نزد مردمان در سال دویست و شصت، بعد از آن ظاهر می‌شود، چون شعله آتش زبانه‌دار که فروزان باشد در تاریکی شب. پس اگر او را دریابی، چشمش روشن شود».

۲۴/۹۱۴. علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از ایوب بن نوح، از امام علی نقی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون رایت شما بلند شود، در میان شما بردن اندوه را از زیر پای‌های خود، توقع داشته باشید».

۲۵/۹۱۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، که از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح که گفت: به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: من امیدوارم که تو صاحب این امر باشی و خدا آن را بدون شمشیر به سوی تو براند (که بی‌جنگ، آن را به تو عطا فرماید) زیرا که با تو بیعت شده و درهم‌ها به نام تو سکه زده‌اند. حضرت فرمود که: «هیچ‌یک از ما نیست که نامه‌ها به سوی او بیاید و برود و اشاره شود به سوی او به انگشتان (که معروف و مشهور گردد) و او را از مسائل سؤال کنند و مال‌ها به سوی او برند، مگر آن که ناگاه کشته شود از روی مکر و فریب، یا در رخت‌خواب خود بمیرد، تا آن که خدا بر انگیزد از برای این امر، پسری را که از ما ولادت و موضع نشو و نمای او پنهان باشد، ولیکن در نسب خویش پنهان نباشد».

۲۶/۹۱۶. حسین بن محمد و غیر او، از جعفر بن محمد، از علی بن عباس بن عامر، از موسی بن هلال کندی، از عبدالله بن عطا، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: شیعیان تو در عراق بسیارند و به خدا سوگند، که در میانه اهل بیت تو، مثل تو نیست، پس چرا خروج نمی‌کنی؟ راوی می‌گوید که: حضرت فرمود که: «ای عبدالله پسر عطا، شروع کرده‌ای که گوش‌های خویش را فرش کنی از برای احمقان (که سخن ایشان را بشنوی). آری، به خدا سوگند که من، صاحب شما نیستم».

عبدالله می‌گوید که: به آن حضرت عرض کردم که: پس صاحب ما کیست؟ فرمود که: «نظر کنید آن که ولادتش بر مردم مشتبه است، همان صاحب شما است. به درستی که هیچ‌یک از ما نیست که به سوی او به انگشتان اشاره شود، و به زبان‌ها خوانده شود (که انگشت نما باشد و به سر زبان مردمان افتاده باشد) و به خوبی، یا بدی در باب او سخن گویند، مگر آن که می‌میرد از روی غیظ یا بینی‌اش بر خاک مالیده می‌شود» (و این، کنایه است از ذلت و خواری).

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۸۷

۲۷/۹۱۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «قائم علیه السلام قیام خواهد نمود در حالی که از برای کسی در گردن او پیمان و متارکه و صلح و بیعتی نخواهد بود».

۲۸/۹۱۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از حسن بن علی عطار، از جعفر بن محمد، از منصور، از آن که او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: چون صبح و شام کنم؟ و امامی را که به او اقتدا کنم نبینم، چه کنم؟ فرمود که: «چون چنین باشد، دوست دار آن کسی را که دوست می‌داشتی، و دشمن دار آن کسی را که دشمن می‌داشتی، تا آن که خدای عزوجل امام را آشکار کند».



۲۹/۹۱۹. حسین بن احمد، از احمد بن هلال روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را عثمان بن عیسی، از خالد بن نجیح، از زرارة بن اعین که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «آن پسر را از غیبت چاره نیست». عرض کردم: چرا باید که غائب شود؟ فرمود که:

«می ترسد». و به دست خویش اشاره به شکمش فرمود. «و اوست که انتظارش می‌برند، و او همان است که مردم در ولادتش شک می‌کنند. پس از جمله ایشان کسانی هستند که می‌گویند:

در شکم مادر است. و (بنا بر بعضی از نسخ کافی، بی‌نام شده است، و اول ظاهرتر است). و بعضی از ایشان، کسانی هستند که می‌گویند: پدرش مُرد و فرزندی نگذاشت، و برخی از ایشان کسانی هستند که می‌گویند: دو سال پیش از وفات پدرش، متولد شد». زراره می‌گوید که: عرض کردم: مرا به چه چیز امر می‌فرمایی اگر آن زمان را دریابم؟

فرمود که: «خدا را به این دعا بخوان: اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرَّفَنِي نَفْسَكَ، لَمْ أَعْرِفَكَ؛ اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي نَبِيَّكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرَّفَنِي نَبِيَّكَ، لَمْ أَعْرِفَهُ قَطُّ؛ اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرَّفَنِي حُجَّتَكَ، ضَلَلْتُ عَن دِينِي.» و احمد بن هلال گفت که: این حدیث و دعا را مدّت پنجاه و شش سال است که شنیده‌ام (و همین حدیث با سند دیگر با ترجمه دعا در همین باب مذکور شد با اختلافی کمی در الفاظ حدیث و دعا).

۳۰/۹۲۰. ابو علی اشعری، از محمد بن حسان، از محمد بن علی، از عبدالله بن قاسم، از مفضل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: «فَإِذَا نُقِرَ

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۸۸

باب در بیان آنچه به واسطه آن در میان دعوی آن که بر حق و ...

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۸۹

فی النَّاقُورِ» (۱)، یعنی: «پس چون دمیده شود در صور و کرنای»، که حضرت فرمود: «به درستی که از ما امامی است که فیروزی خواهد یافت و پنهان خواهد بود، و چون خدای عزّه ذکره اراده نماید که امر او را ظاهر سازد، در دلش اثری را پدید آورد، بعد از آن، ظاهر شود و به امر خدای تبارک و تعالی قیام نماید».

۳۱/۹۲۱. محمد بن یحیی، از جعفر بن محمد، از احمد بن حسین، از محمد بن عبدالله، از محمد بن فرج روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام به من نوشت که: «چون خدای تبارک و تعالی بر خلق خود خشم کند، ما را از همسایگی ایشان دور گرداند».

## ۸۱. باب در بیان آنچه به واسطه آن در میان دعوی آن که بر حق و آن که بر باطل است در امر امامت، جدایی به هم می‌رساند

۱/۹۲۲. علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابن محبوب، از سلام بن عبدالله و محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل بن زیاد و ابو علی اشعری، از محمد بن حسان، همه از محمد بن علی، از علی بن اسباط، از سلام بن عبدالله هاشمی روایت کرده‌اند و محمد بن علی گفت که: این حدیث را بلاواسطه از سلام بن عبدالله شنیدم، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «طلحه و زبیر، مردی را از قبیله عبدالقیس که او را خدش می‌گفتند، به خدمت امیر المؤمنین -/صلوات الله علیه- فرستادند، و به او گفتند که: ما تو را می‌فرستیم به جانب مردی که مدّت مدیدی است که او و اهل بیت او را به سحر و کهنات و افسون و تسخیر جنّ می‌شناسیم، و تو استوارترین کسانی هستی که در نزد ما هستند از خویشان و خواصّ ما (یا در دل‌های ما) از آن که باز ایستی از قبول سحر و کهنات او، و از آن، سرباز زنی و برای ما با او مخاصمه و معارضه کنی، تا آن که او را مطلع گردانی بر امر معلومی که عبارت است از:

غلطی که نسبت به ما کرده (و در بعضی از نُسخ کافیه، چنان است که تا آن که بر آن امر معلوم، مطلع شوی و بفهمی که چه کرده است، و اول، ظاهرتر است) و بدان که آن مرد، ادعایش از همه مردمان بزرگتر است. پس مبادا که این ادعا تو را شکست دهد که از او بترسی و مضطرب شوی.

و از جمله درها که از آن در می‌آید و مردم را به آنها فریب می‌دهد، آن است که نان

(۱). مدثر، ۸.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافیه)، ج ۲، ص: ۱۹۱

و آب و غسل و روغن می‌دهد و با آن کس خلوت می‌کند (و در بعضی از نسخ، به جای غسل، غُسل به کسر غین معجمه است و از چیزی است که سر را به آن می‌شویند؛ چون خطمی و غیر آن. و مراد، این است که اسباب نظافت می‌دهد و به حمام می‌فرستد). پس نان او را مخور، و آب او را میاشام، و دست به غسل و روغن او مگذار، و با او خلوت مکن، و از همه اینها نسبت به او پرهیز کن، و برو با برکت خدای تعالی. و چون او را دیدی، آیه سخره را بخوان (یعنی:

«إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ تَارَبُّ الْعَالَمِينَ» «۱» که در سوره اعراف است) و به خدا پناه بر از مکر و حيله او، و مکر شیطان، و چون با او نشست، همه چشم خویش را به او دست مده (که بسیار به سوی او نظر کنی) و به او انس مگیر.

بعد از آن، به او بگو: به درستی که دو برادر تو در دین، و دو پسر عموی تو در خویشی، تو را سوگند می‌دهند به قطع رحم، و به تو می‌گویند که: آیا نمی‌دانی که ما مردم را برای تو واگذاشتیم، و با تمام قبیله خود در باب تو مخالفت ورزیدیم، از آن روز که خدای عزوجل روح محمد صلی الله علیه و آله را قبض فرمود، و چون اذنی منفعت و جاه و قدرت یافتی، حرمت ما را ضایع کردی، و امید ما را قطع نمودی.

بعد از آن، کردارهای ما را در حق خود دیدی، و دیدی که ما قدرت داریم بر این که از تو دور شویم، و بلاد وسعتی دارد و نباید که در نزد تو باشیم، و دیدی که آن کسی که تو را از ما و از عطای ما روگردان می‌نمود، منفعتش از برای تو کم تر و دفع دشمن کردنش از تو، ضعیف تر از ما بود. و به حقیقت که صبح روشن شد از برای آن که دو چشم داشته باشد (و این مثلی است که در مقام ظهور و وضوح امری می‌زنند). و از جانب تو خبر به ما رسید که ما را دشنام می‌دهی، و پرده حرمت ما را می‌دری، و بر ما نفرین می‌کنی. پس چه تو را بر این داشته؟ و ما چنان می‌دانستیم که تو از همه سواران و شجاعان عرب شجاع تری. آیا لعنت کردن بر ما را دین خود فرا می‌گیری و می‌پنداری که این امر ما را شکست می‌دهد (که از تو بترسیم و مضطرب شویم)؟

بعد از آن، چون خدای به خدمت امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - آمد، آنچه را که به او امر کرده بودند، به جا آورد، و چون امیر المؤمنین علی علیه السلام به جانب او نظر فرمود، و دید که

(۱). اعراف، ۵۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافیه)، ج ۲، ص: ۱۹۳

با خود راز می‌گوید (یعنی: آهسته آهسته چیزی می‌خواند)، خندید، و فرمود که: ای برادر عبدالقیس، این جا بیا - و اشاره فرمود به جایی که به آن حضرت نزدیک بود - خدای عرض کرد که: این مکان، بسیار گشاده است در این جا می‌نشینم و جا بر کسی تنگ نمی‌کنم، و می‌خواهم که پیغامی را به تو رسانم.

حضرت فرمود که: بلکه طعام می‌خوری و آب می‌آشامی و بند جام‌های خویش را باز می‌کنی و استراحت می‌نمایی (بنابر بعضی از نسخ، جام‌های خود را پاکیزه می‌گردانی و به حمام می‌روی و روغن می‌مالی. بعد از آن، پیغام خود را به جا می‌رسانی). و به قنبر

فرمود که:

برخیز ای قنبر و او را در منزل فرود آور.

خداش عرض کرد که: مرا به چیزی از آنچه ذکر کردی، احتیاجی نیست. حضرت فرمود:

پس با تو خلوت می‌کنم. خداش عرض کرد که: هر رازی از برای من آشکار است و سخن پوشیده ندارم (که احتیاج به خلوت داشته باشد). حضرت فرمود که: تو را سوگند می‌دهم به آن خدایی که نزدیک تر است به سوی تو از نفست و میان تو و دلت حائل و مانع می‌شود (و این، کنایه است از غایت قرب و نهایت نزدیکی آن جناب). آن خدایی که می‌داند خیانت چشم‌ها را (که عبارت است از آن که دزدیده به چیزی نگاه کند، که نگاه کردن به آن، حلال نباشد) و می‌داند آن چیزی را که سینه‌ها پنهان می‌دارند (یعنی: علم او محیط است به ضمائر و سرائر مخلوقات).

آیا زبیر به تو گفت آنچه را که به تو نمودم؟ خداش گفت: بار خدایا آری. حضرت فرمود که: اگر کتمان می‌کردی، بعد از آن که از تو پرسیدم، نظرت به سوی تو بر نمی‌گشت و بی فاصله هلاک می‌شدی. بعد از آن، تو را به خدا سوگند می‌دهم که: آیا سخنی را به تو تعلیم نمود که چون به نزد من آمدی، آن را بخوانی؟ خداش گفت: آری بار خدایا. علی علیه السلام فرمود که: آن کلام، آیه سخره بود؟ عرض کرد: آری. حضرت فرمود: پس آن را بخوان.

خداش آن را خواند و علی علیه السلام شروع فرمود که آن را بر خداش تکرار می‌نمود و آن را بر می‌گردانید، و چون خطا می‌کرد بر او می‌گشود و تعلیم می‌فرمود، تا آن هنگام که هفتاد مرتبه آن را خواند. خداش در دل خویش گفت که: امیر المؤمنین علیه السلام چه صلاح می‌داند که او را هفتاد مرتبه به برگردانیدن آن امر فرمود. حضرت علیه السلام فرمود که: آیا دل خویش را چنان می‌یابی که آرام به هم رسانیده باشد؟ خداش عرض کرد: آری، سوگند به آن که جانم

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۹۵

به دست قدرت اوست. حضرت فرمود که: پس بگو که: به تو چه گفتند؟ خداش آن حضرت را خبر داد و به آنچه گفته بودند. حضرت فرمود: به ایشان بگو که: همین سخن شما کافی است که حجت بر شما باشد، ولیکن خدا گروه ستم‌کاران را هدایت نمی‌فرماید. گمان کرده‌اید که شما برادران منید در دین و پسران عموی منید در نسب، اما نسب را انکار نمی‌کنم؛ و هر چند که نسب بریده باشد، مگر آنچه خدا آن را به سبب اسلام پیوند نموده باشد، و اما گفته شما که شما در دین، برادران منید، جوابش این است که: اگر راستگو باشید، به حقیقت که کتاب خدای عزوجل را مفارقت کردید، و امر او را نافرمانی نمودید به واسطه کردارهای شما که در حق برادر دینی خود کردید. و اگر نه، به حقیقت که دروغ گفتید و افترا بستید به ادعای خویش که شما برادران دینی منید.

و اما مفارقت شما با مردم از آن زمان که خدا روح محمد صلی الله علیه و آله را قبض فرمود، جوابش این است که: اگر شما چنان بودید که به حق از ایشان مفارقت نمودید، این حق را به جدایی شما از من در آخر شکستید و باطل ساختید. و اگر به باطل از ایشان مفارقت نمودید، گناه این باطل بر شما واقع شده، با آن تازه‌ای که احداث گردید (و بعضی گمان کرده‌اند که مراد از آن، بیرون بردن زن رسول خداست، یعنی: عائشه و احداث فتنه در میانه مسلمانان و خروج کردن بر امام عادل و این، به گمان فقیر درست نیست؛ بلکه مراد، آن است که با آن فعلی که به عمل آوردید، یعنی: مرا یاری نمودید با آن که من به اعتقاد شما بر حق نبودم و بایست مرا واگذارید) و مع ذلک، بیعت شما با من (و بنا بر بعضی از نسخ) با آن که وصف کردن شما خویش را به مفارقت شما از مردم نبود، مگر برای طمع دنیایی که گمان کردید که به این مفارقت، به آن می‌رسید، و دلیل بر این، گفته شما است که امید ما را قطع کردی، و به حمدالله که نمی‌توانید از دین من، چیزی را عیب کنید.

و اما آنچه یا آن که مرا از عطای شما رو گردان نمود، همان است که شما را از حق رو گردان ساخت، و شما را بر این داشت که آن

را از گردن‌های خود بیرون کنید، چنانچه اسب کاه‌گیر نافرمان، لجام خویش را بیرون می‌کند. و اوست خدا که پروردگار من است و چیزی را با او شریک نمی‌گردانیم. پس مگوئید که آن جناب، نفعش کم‌تر و دفعش ضعیف‌تر است، که سزاوار نام شرک شوید، با آن نفاق که دارید.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۹۷

و اما گفته شما که من از همه سواران عرب شجاع‌ترم و گریختن شما از لعن و نفرین من، جوابش این است که: هر موقف و مکانی را کاری است که باید در آنجا به عمل آید، و چون سرهای نیزه‌ها به هم در رود، که در معرکه قتال بلند شود، و نمدهای زین اسبان به جنبش آید، که سواران بر آن حرکت کنند، و شش‌های شما اندران شما را پر کند و بترسید (چه شش در وقت ترس، ورم به هم می‌رساند)، و در آنجا خدا مرا به کمال دل و دلداری کفایت می‌فرماید، و شجاعت مرا ظاهر می‌نماید. و اما شما هر گاه ابا می‌کنید به واسطه این که من خدا را می‌خوانم و شما را نفرین می‌کنم، نباید که جزع به هم رسانید، از آن که مرد ساحری از گروه ساحران که شما گمان کرده‌اید، شما را نفرین کند: بار خدایا در این زودی زبیر را بکش؛ چنان کشتنی که از همه انواع آن بدتر باشد، و خون او را بریز با استقرار بر گمراهی که توفیق توبه نیابد، و به طلحه خواری را بشناسان و او را خوار و بی‌مقدار گردان، و برای ایشان بدتر از این را در آخرت، ذخیره فرما، اگر مرا ستم کرده باشند و بر من افترا بسته باشند، و شهادت خود را کتمان نموده باشند، و تو را و رسول تو را در باب من نافرمانی کرده باشند. و به خدایا فرمود که: آمین بگو. خدایا گفت: آمین (یعنی: بار خدایا مستجاب گردان)

بعد از آن، خدایا، با خویش گفت که: هرگز صاحب ریشی را ندیدم که خطایش از تو ظاهرتر باشد. حامل حجّتی شدی که پاره‌ای از آن، پاره‌ای را باطل می‌کند، و خدا آن را چیزی که به آن، تمسک توان جست، قرار نداده و اجزای آن، ربطی به یکدیگر ندارند، و من بیزاری می‌جویم به سوی خدا از ایشان. علی فرمود که: به سوی ایشان برگرد و آنچه را که گفتم، به ایشان اعلام کن. عرض کرد: به خدا سوگند، که نمی‌روم تا آن که از خدا سؤال کنی که مرا به سوی تو برگرداند در این زودی، و مرا برای رضای خویش توفیق دهد در حقّ تو. پس حضرت چنان کرد و خدایا رفت و زمانی نشد که باز گشت و با آن حضرت در روز جنگ جمل شهید شد.

خدا او را رحمت کند».

۲/۹۲۳. علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد و ابو علی اشعری، از محمد بن حسان، همه از محمد بن علی، از نصر بن مزاحم، از عمر بن سعید، از جراح بن عبدالله، از رافع بن سلمه روایت کرده‌اند که گفت: در روز جنگ نهروان، با علی بن ابی طالب - صلوات الله علیه - بودم، و در بین آن که علی علیه السلام نشسته بود، ناگاه سواری آمد و گفت:

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۱۹۹

السلام علیک یا علی، علی علیه السلام در جوابش فرمود که: «وعلیک السلام. تو را چه می‌شود مادرت به عزایت نشیند که بر من سلام نکردی به امیر المؤمنین بودن؟» (که بگویی السلام علیک یا امیر المؤمنین). آن سوار عرض کرد: بلی، زود باشد که تو را از وجه این خبر دهم. تو امیر المؤمنین بودی در هنگامی که بر حق بودی در جنگ صفین (و بعضی گفته‌اند که: معنی این است که در زمانی که بر حق بودی در صفین، من نیز در صفین بودم، و این معنی بسیار سست است). و چون حکمین را (که مراد از آنها، ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص است)، قراردادی، از تو بیزار شدم، و تو را مشرک نامیدم. پس صبح کرده‌ام که نمی‌دانم ولایت و دوستی خود را به کجا صرف کنم، و که را امام خود دانم؟ به خدا سوگند که شناختن من هدایت تو را از ضلالت تو که بدانم بر راه راستی یا گمراهی، دوست‌تر است به سوی من از دنیا و آنچه در آن است.

علی علیه السلام به آن سوار فرمود که: «مادرت به عزایت نشیند، نزدیک به من بایست تا نشان‌های هدایت را به تو بنمایم که از

نشان‌های ضلالت جدا شود». پس آن مرد نزدیک به آن حضرت ایستاد، و در بین آن که آن سوار همچین به نزدیک امیر المؤمنین علیه السلام ایستاده بود، ناگاه سواری روی آورد و می‌تاخت تا به خدمت علی علیه السلام آمد، و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، مژده باد تو را به فتح (که لشکر تو دشمن را شکست دادند). خدا چشم تو را روشن گرداند. و به خدا سوگند که همه آن قوم کشته شدند.

حضرت فرمود که: «بعد از آن که از نهر عبور کردند، یا از پشت آن پیش از عبور؟» عرض کرد که: بعد از آن که عبور کردند. فرمود: «دروغ گفتی. به حق آن کسی که دانه را شکافته و گیاه را بیرون آورده و بندگان را آفریده، که ایشان از نهر هرگز عبور نخواهند کرد، تا کشته شوند».

آن مرد می‌گوید: که بینایی من در امر آن حضرت، زیاد شد. و پس سواری دیگر آمد و اسب خویش را می‌تاخت و مثل آنچه سوار اول به حضرت، عرض کرده بود عرض کرد، و امیر المؤمنین علیه السلام بر او ردّ فرمود، مثل آنچه بر صاحبش رد فرموده بود. آن مرد صاحب شک می‌گوید که قصد کردم که بر علی حمله کنم و سرش را با شمشیر بشکافم. بعد از آن دو سوار آمدند و می‌تاختند، چنانچه اسب‌های خود را به عرق آورده بودند، و عرض کردند که: خدا چشم تو را روشن گرداند، یا امیر المؤمنین، بشارت باد تو را به فتح. و به خدا سوگند که همه آن قوم کشته شدند. علی علیه السلام فرمود که: «آیا از پشت نهر پیش از عبور، یا بعد از آن که عبور

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۰۱

کردند؟» عرض کردند: نه، بلکه از پشت آن. و ایشان چون اسبان خویش را به زور داخل نهر نهران کردند و آب به سینه‌های اسب ایشان زد، برگشتند و کشته شدند. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «راست گفتید». آن مرد از اسب خویش فرود آمد و دست و پای امیر المؤمنین علیه السلام را گرفت و آنها را بوسید. علی علیه السلام فرمود که: «اینک از برای تو آیه و نشانه‌ای است» (یعنی: بر آن که من بر هدایتم).

۳/۹۲۴. علی بن محمد، از ابو علی - که محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر است - از احمد بن قاسم عجللی، از احمد بن یحیی - که معروف است به کُرد - از محمد بن خُدهای، از عبدالله بن ایوب، از عبدالله بن هاشم، از عبدالکریم بن عمرو خثعمی، از حبابه والبیّه روایت کرده است که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام را دیدم در شرطه الخمیس (که نام موضعی است در کوفه) «۱» و با آن، حضرت درّه بود که آن را دو سر بود، مانند دو انگشت شهادت و جری فروشان و مار ماهی و زمار فروشان را با آن درّه می‌زد، «۲» و به ایشان می‌فرمود که: «ای فروشندگان آنها که مسخ شده‌اند از یهود و لشکر پسر مروان».

و حبابه می‌گوید که: فرات بن احنف برخاست و به خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، لشکر پسران مروان کیست و کردار ایشان چیست؟ حضرت فرمود که:

«گروهی‌اند که ریش‌ها را تراشیدند و سیل‌ها را تاییدند، و به این سبب مسخ شدند، و از صورت خود گشتند». حبابه می‌گوید که: هیچ سخن گویی را ندیدم که سخنش از آن حضرت خوش‌تر باشد. بعد از آن، در پی او رفتم و متصل در قفای آن حضرت می‌رفتم، تا آن که در میدانی که بر در مسجد بود نشست (و ممکن است که مراد از رجه که در این حدیث است، تخت‌گاه مسجد باشد و دور نیست که این ظاهرتر باشد).

پس به خدمت آن حضرت عرض کردم که: یا امیر المؤمنین، دلیل بر امامت چیست - خدا تو را رحمت کند - حبابه می‌گوید که: حضرت فرمود که: «آن سنگ‌ریزه را به نزد من آور» و به دست خود به سنگ‌ریزه اشاره فرمود. من آن سنگ‌ریزه را به خدمتش آوردم، مهر خود را بر آن سنگ‌ریزه زد که نقش گرفت و فرمود که: «ای حبابه، هر گاه کسی ادعای امامت کند، و

(۱). شرطه الخمیس، نیروی یگان ویژه و انتظامات امیر المؤمنین بود. بنا بر این، تعریف مترجم - رحمه الله - از آن، به جایگاهی در کوفه، خطا است.

(۲). و جزئی به کسر جیم و رای مشدد، نوعی است از ماهی که فلس ندارد. و همچنین مارماهی و زمار. (مترجم)  
تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۰۳

قدرت داشته باشد که مهر بر سنگ زند که نقش بندد -/ چنانچه دیدی -/ بدان که او امامی است که اطاعتش واجب است، و از امام دور نمی‌باشد چیزی که آن را اراده می‌کند.

حبابه می‌گوید که: برگشتم و بودم تا امیر المؤمنین علیه السلام شهید شد، پس به خدمت امام حسن علیه السلام آمدم و آن حضرت در مجلس امیر المؤمنین علیه السلام بود، و مردم از آن حضرت سؤال می‌کردند، فرمود که: «ای حبابه والیه»، عرض کردم: بلی ای آقای من. فرمود: «بیاور آنچه را که با تو است». حبابه می‌گوید که: آن سنگ‌ریزه را به آن حضرت دادم، مهر خود را به آن زد که نقش گرفت؛ چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام مهر کرده بود. حبابه می‌گوید که: بعد از آن، به خدمت امام حسین علیه السلام آمدم و آن حضرت در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و مرا نزدیک خود طلبید، و فرمود: «مرحبا خوش آمدی» و به من فرمود: «به درستی که در دلالت کردن من تو را دلیلی است، بر آنچه اراده داری. آیا دلالت امامت را می‌خواهی؟»

عرض کردم: بلی ای آقای من، فرمود که: «بیاور آنچه را که با توست». من آن سنگ‌ریزه را به حضرت دادم و آن حضرت مهر خود را بر آن زد؛ چنانچه در آن تأثیر نمود و نقش بست.

بعد از آن به خدمت علی بن الحسین آمدم علیه السلام و بزرگ‌سالی و پیری به من رسیده بود، تا آن که به جهت پیری، رعشه به هم رسانیده بودم (و اعضا می‌لرزید) و من در آن روز، صد و سیزده سال داشتم. پس آن حضرت را دیدم که رکوع می‌کند و سجده به جا می‌آورد، و به عبادت خدا مشغول است. چون چنین دیدم، از دلالت امامت نومید شدم. آن حضرت به انگشت شهادت به جانب من اشاره فرمود، جوانی من برگشت و برنا شدم، و عرض کردم که:

ای آقای من، چه قدر از دنیا گذشته و چه قدر باقی مانده؟ حضرت فرمود که: «اما آنچه گذشته، معلوم است و اما آنچه مانده، معلوم نیست» (و احتمال دارد که معنی این باشد که سؤال از گذشته صورتی دارد، و اما از باقی مانده، صورت ندارد؛ زیرا که علم آن مختص جناب اقدس الهی است). حبابه می‌گوید که: بعد از آن، به من فرمود که: «بیاور آنچه را که با تو است». من آن سنگ‌ریزه را به او دادم در آن مهر زد.

بعد از آن، به خدمت امام محمد باقر علیه السلام آمدم و برای من در آن مهر زد. پس به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام آمدم و برای من در آن مهر زد، بعد از آن به خدمت حضرت ابوالحسن امام موسی کاظم علیه السلام آمدم و برای من در آن مهر زد، پس به خدمت امام رضا علیه السلام آمدم و برای من در آن مهر زد. و حبابه بعد از آن، نه ماه دیگر زنده بود، بنا بر آنچه محمد بن هشام ذکر کرده است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۰۵

۴/۹۲۵. محمد بن ابی عبدالله و علی بن محمد، از اسحاق بن محمد نخعی، از ابو هاشم (یعنی: داود بن قاسم جعفری) روایت کرده است که گفت: در نزد امام حسن عسکری علیه السلام بودم که از آن حضرت طلب رخصت شد برای مردی از اهل یمن، چون رخصت داد، مرد ستبر بلند تنومندی درآمد و بر آن حضرت سلام کرد و به ولایت که گفت: السلام علیک یا ولی الله (یا گفت: السلام علیک یا مولای)، یعنی: درود خدا (یا درود من یا همه درودها) بر تو ای صاحب اختیاری که خدا تو را در امور خود (که تعلق به خلافت دارد) صاحب اختیار نموده، یا درود بر تو ای آقای من. حضرت جواب سلام او را باز داد به قبول کردن از وی، و او را امر فرمود که بنشیند.



داود می‌گوید که: آن مرد در کنار من نشست، به وضعی که به من چسبیده بود. من با خود گفتم که: کاش می‌دانستم که اینک کیست؟

حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که: «این، از فرزند آن زن اعرابیه صاحب سنگ‌ریزه است که پدران من علیهم السلام در آن مهر زدند به مهرهای خود و نقش گرفت، و آن را با خود آورده، می‌خواهد که من در آن مهر زنم». پس فرمود که: «آن سنگ‌ریزه را بیاور». آن مرد سنگ‌ریزه را بیرون آورد و در یک جانب آن، موضع نرم همواری بود. امام حسن علیه السلام آن را گرفت و مهر خود را بیرون آورد و در آن مهر زد که نقش گرفت. و گویا من در این ساعت نقش مهر آن حضرت را می‌بینم، و آن نقش این بود که: حسن بن علی.

من به آن یمنی گفتم که: پیش از آن، هرگز امام حسن علیه السلام را دیده بودی؟ گفت: نه، به خدا سوگند، و من مدتی است که بر دیدن آن حضرت حریص بودم، تا آن که در این ساعت، جوانی به نزد من آمد، که او را ندیده بودم، و به من گفت که: بر خیز و داخل شو، پس من داخل شدم.

بعد از آن، یمنی برخاست و می‌گفت: رحمت خدا و برکت‌های او بر شما اهل بیت پیغمبر، «ذریه‌ای که بعضی از آن، از بعضی به هم رسیده» (۱). گواهی می‌دهم به خدا که تو، حقی، و حق تو واجب است، مانند وجوب حق امیر المؤمنین و امامان بعد از او - صلوات الله علیهم اجمعین - پس آن، یمنی رفت و بعد از آن، او را ندیدم.

اسحاق می‌گوید که: ابوهاشم جعفری گفت که: او را از نامش سؤال کردم، گفت: نامم

(۱). آل عمران، ۳۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۰۷

مهجع بن صلت بن عقبه بن سَمْعان بن غانم بن امّ غانم است. و امّ غانم، همان زن اعرابیه یمنیه است که صاحب سنگ‌ریزه بود که امیر المؤمنین علیه السلام و فرزندزاده‌های آن حضرت، در آن مهر زدند، تا زمان امام رضا علیه السلام (و بعضی گفته‌اند که احتمال بعیدی دارد که مراد، تا زمان امام علی نقی علیه السلام باشد).

۵/۹۲۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علی بن رثاب، از ابو عبیده و زراره هر دو، روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «چون امام حسین علیه السلام شهید شد، محمد بن حنفیه به نزد علی بن الحسین علیهما السلام فرستاد و چون آن حضرت تشریف آورد، محمد با او خلوت کرد، و به آن حضرت عرض کرد که: ای پسر برادر من، تو می‌دانی (یا من می‌دانم)، که رسول خدا صلی الله علیه و آله، وصیت و امامت را بعد از خود، به امیر المؤمنین علیه السلام تسلیم فرمود. بعد از آن، به امام حسن، پس به امام حسین علیهما السلام تسلیم شد، و پدر تو - که خدا از او راضی باشد، و بر روح او صلوات فرستد - شهید شد و وصیت نکرد، و تو می‌دانی که من، عموی توام و اصل من، با اصل پدر تو یکی است؛ چنانچه دو درخت خرما از یک ریشه بر آیند، و من به سبب آن که از علی علیه السلام بلاواسطه متولد شده‌ام، با سنی که دارم و پیش از تو بوده‌ام، به امامت از تو سزاوارترم، با وجود آن که تو تازه سن و جوانی. پس در باب وصیت و امامت، با من منازعه و گفت‌وگو مکن.

حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود که: ای عمو، از خدا بترس و ادعا مکن آنچه را که برای تو درست نیست. «به درستی که من، تو را پند می‌دهم تا آن که از جمله جاهلان نباشی». (۱) ای عمو، به درستی که پدرم - صلوات الله علیه - مرا وصی گردانید، پیش از آن که به جانب کربلا توجه فرماید، و در این امر، با من عهد کرد و وصیت فرمود، یک ساعت پیش از آن که شهید شود. و اینک سلاح رسول خداست صلی الله علیه و آله که در نزد من است، پس متعرض این امر مشو که من بر تو می‌ترسم از نقصان عمر و پراکندگی حال.



به درستی که خدای عزوجل وصیت و امامت را در فرزند امام حسین علیه السلام قرار داده. پس اگر خواهی که این را بدانی، بیا با ما به نزد حجر الاسود تا به سوی آن محاکمه کنیم، و این مرافعه را به نزد آن بریم، و آن را ازین امر سؤال کنیم».

(۱). هود، ۴۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۰۹

حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «این سخن در میانه ایشان در مکه اتفاق افتاد، پس رفتند تا به نزد حجر الاسود آمدند. علی بن الحسین علیه السلام به محمد بن حنفیه فرمود که: تو ابتدا کن و به سوی خدای عزوجل زاری نما و از او سؤال کن که این سنگ برای تو سخن گوید.

پس محمد دست به دعا برداشت و تضرع و زاری نمود و از خدا سؤال کرد، بعد از آن، حجر الاسود را خواند و حجر او را جواب نداد. علی بن الحسین علیه السلام فرمود که: ای عمو، اگر وصی و امام می‌بودی، هر آینه تو را جواب می‌داد.

محمد به علی علیه السلام عرض کرد که: ای پسر برادر من، تو خدا را بخوان و از او سؤال کن.

علی بن الحسین علیه السلام خدا را خواند به آنچه خواست. بعد از آن، به حجر الاسود فرمود که:

سؤال می‌کنم تو را به حق آن خدایی که پیمان پیغمبران و پیمان اوصیای ایشان و پیمان همه مردمان را در تو قرار داده، مگر آن که ما را خبر دهی که وصی و امام بعد از حسین بن علی علیهما السلام کیست؟»

حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «حجر الاسود به جنبش آمد تا آن که نزدیک بود که از جای خود برود، و خدای عزوجل آن را به سخن در آورد، به زبان عربی روشن و فصیح و گفت: بار خدایا، به درستی که وصیت و امامت بعد از حسین بن علی علیهما السلام، با علی بن حسین، پسر فاطمه دختر رسول خدا است». حضرت فرمود که: «پس محمد بن حنفیه برگردید، و با علی بن الحسین علیهما السلام دوستی می‌ورزید».

علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریر، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام مثل این را روایت کرده است. ۶/۹۲۷ حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن علی روایت کرده است که گفت: خبر داد مرا سیماعه بن مهران و گفت: خبر داد مرا (حسین بن علوان که معروف است به) کلبی نسابه (که به غایت معرفت به نسب مردم داشت). و گفت که: داخل مدینه شدم و از امر امامت چیزی را نمی‌دانستم. پس به مسجد رسول آمدم، دیدم که جماعتی از قریش در مسجداند. گفتم: مرا از عالم و امام اهل بیت پیغمبر خبر دهید. گفتند: عبدالله بن حسن. به منزل عبدالله آمدم و رخصت طلبیدم، مردی به سوی من بیرون آمد و من گمان کردم که غلام عبدالله است. به او گفتم که: برای من رخصت طلب کن تا بر آقای تو داخل شوم. آن مرد داخل شد و بیرون آمد و به من گفت که: داخل شو. چون داخل شدم، دیدم که پیری بر روی جانماز

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۱۱

نشسته، متوجه عبادت است و آثار عبادت و مشقت آن، در او پیدا است. بر او سلام کردم، بعد از جواب سلام، به من گفت که: تو کیستی؟ گفتم: منم کلبی نسابه. گفت: چه حاجت داری؟

گفتم: آمده‌ام که از تو سؤال کنم. گفت: به پسر محمد گذشتی و او را دیدی؟ گفتم: به تو ابتدا نمودم، و غیر تو کسی را ندیدم. گفت: سؤال کن از آنچه می‌خواهی. گفتم: مرا خبر ده از مردی که به زن خود گفته باشد که تو طالق و رهایی به شماره ستارگان آسمان. گفت بائن و جدا می‌شود از شوهر به سر جوزاء (یعنی: به سه طلاق، که شماره سر جوزاء است، چه سر آن جیم است و جیم به حساب ابجد، سه است، یا مراد از آن، سه ستاره است که آن را رأس الجوزاء و سر آن می‌گویند؛ زیرا که جوزاء، در وسط آسمان نمودار می‌شود، به صورت دو کودکی که دست در گردن یکدیگر کرده باشند، یا به صورت مردی که او را کمر بند و

شمشیری باشد و سر آن به جانب شمال و مشرق و پای آن، به جانب مغرب و جنوب است و سر آن سه ستاره است، یعنی: آن زن سه طلاقه شود). و باقی وزر و وبال و عقوبت است بر شوهر.

کلبی می گوید که: با خود گفتم که: این یک نشانه است برای آن که عبدالله، عالم و امام نیست. بعد از آن، گفتم که: شیخ چه می گوید در باب مسح کردن بر موزه‌ها؟ گفت که: گروه نیکان و شایستگان بر آن مسح کرده‌اند، و ما اهل بیت بر آن مسح نمی کنیم. با خود گفتم که: این دو نشان. پس گفتم: چه می گویی در خوردن جرّی، آیا حلال است یا حرام؟ گفت: حلال است، مگر این که ما اهل بیت آن را کراهت داریم. با خود گفتم که: این، سه نشان. گفتم: چه می گویی در نوشیدن شراب خرما؟ گفت: حلال است، مگر این که ما اهل بیت آن را نمی آشامیم. پس برخاستم و از پیش او بیرون رفتم و می گفتم که: این گروه قریش دروغ می گویند بر اهل بیت پیغمبر.

بعد از آن، داخل مسجد شدم و نظر کردم به جماعتی از قریش و غیر ایشان از مردمان، و بر ایشان سلام کردم و گفتم که: داناترین اهل بیت پیغمبر کیست؟ گفتند عبدالله بن حسن. گفتم:

به نزد او رفتم و چیزی در پیش او نیافتم (و او هیچ نمی داند). یکی از آن گروه، سر خود را برداشت و گفت: آیا به نزد جعفر بن محمد علیهما السلام رفته‌ای (و بنا بر بعضی از نسخ برو به نزد او) که او عالم اهل بیت پیغمبر است، و از همه داناتر، و بعضی از آنها که در آنجا حاضر بودند، او را ملامت نمودند. (من دانستم، یا) با خود گفتم که: جز این نیست که در اول بار، حسد آن قوم

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۱۳

را مانع شد از رهنمایی من به سوی آن حضرت، و به آن رهنما گفتم که: رحمت بر تو، من غیر از جعفر بن محمد کسی را اراده نداشتم.

بعد از آن رفتم تا به منزل آن حضرت رسیدم و در خانه را کوبیدم، غلامی از آن حضرت بیرون آمد و گفت: ای مرد کلبی، داخل شو. پس به خدا سوگند که این سخن مرا به دهشت افکند، و داخل شدم و مضطرب بودم، و نظر کردم و دیدم که پیری بر بالای جانمازی نشسته، نه بالشی در پیش اوست و نه فرشی در زیر او. بعد از آن که سلام کردم و جواب داد، مرا، ابتدا به سخن فرمود و فرمود که: «تو کیستی؟» من از روی تعجب با خود گفتم که: یا سبحان الله! غلامش بر در خانه به من می گوید که: ای کلبی داخل شو، و آقایش از من می پرسد که: «تو کیستی». به آن حضرت عرض کردم که: منم کلبی نسابه. چون این را شنید، دست خود را بر پیشانی خویش زد و فرمود که: «دروغ گفتند آنها که خود را با خدا برابر ساختند، و گمراه شدند؛ گمراهی دور، و زیان کردند؛ زبانی آشکارا. ای کلبی، به درستی که خدای عزوجل می فرماید که: «وَعَادًا وَ ثَمُودَ وَ أَصْحَابَ الرَّسِّ وَ قُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا» (۱)، یعنی: و گردانیدیم قصه عاد و هلاک کردن ایشان را به جهت تکذیب هود نشانه‌ای، تا مردمان از آن پند گیرند، و همچنین گروه ثمود را که تکذیب صالح کردند و اصحاب چاه رس (که درخت صنوبر را می پرسیدند و پیغمبر خود را در آن چاه حبس کردند و او را به زجر تمام کشتند) و اهل قرن‌های بسیار» (که در میان این قبایل عاد و ثمود و اصحاب رس یا میان نوح و اصحاب رس بودند).

پس حضرت فرمود که: «تو نسب اینها را می دانی؟» عرض کردم: نه فدای تو کردم. فرمود که: «نسب خود را می دانی؟» عرض کردم: آری، منم فلان پسر فلان تا آن که چند پُشته خود را بالا دادم. فرمود: «بایست که امر چنان نیست که تو گمان کرده‌ای. وای بر تو، آیا می دانی که فلان پسر فلان کیست؟» عرض کردم: آری، فلان پسر فلان است. فرمود: «به درستی که فلان پسر فلان، فلان شبان گردی است. و جز این نیست که فلان شبان گردی بر بالای کوه فرزندان فلان بود، پس فرود آمد به سوی فلان، زن فلان، از آن کوهی که گوسفندان خود را بر سر آن کوه می چرانید، و به آن زن چیزی خورانید، و با او مجامعت کرد،

بعد از

(۱). فرقان، ۳۸.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۱۵

آن، فلان را زایید و فلان پسر فلان، از فلانه است و فلان پسر فلان، از فلان است.»

بعد از آن فرمود که: «آیا این نام‌ها را می‌شناسی؟» عرض کردم: نه، به خدا سوگند، فدای تو گردم، پس اگر صلاح دانی که از این مرحله، باز ایستی و افشای آن نکنی، چنین کن.

حضرت فرمود که: «تو گفستی من نسب خود را می‌دانم. من گفتم که نمی‌دانی.» عرض کردم که: من عود نمی‌کنم و دیگر ادعای علم به نسب خود نمی‌کنم. حضرت فرمود که: «در این هنگام، من نیز عود نخواهم کرد. و سؤال کن از آنچه برای آن آمده‌ای.» به آن حضرت عرض کردم که: مرا خبر ده از مردی که به زن خود گفته باشد که تو طالق و رهایی به شماره ستارگان آسمان. فرمود که: «وای بر تو، آیا سوره طلاق را نمی‌خوانی؟» عرض کردم: بلی، می‌خوانم.

فرمود: «بخوان.» خواندم که «فَطَلَّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ» «۱»، یعنی: «پس طلاق دهید زنان را در وقت عده ایشان (که طهری است که به ایشان نزدیکی نکرده باشید، در آن؛ چه آن طهری است که از ایام عده ایشان است) و شمار و ضبط کنید عده زنان را» (زیرا که ایشان از ضبط آن عاجز یا پُر در بند آن نیستند).

حضرت فرمود که: «آیا در این جا ستاره‌های آسمان را می‌بینی؟» عرض کردم: نه، و عرض کردم که: مردی به زن خود گفته باشد که تو طالق و رهایی به سه طلاق. فرمود که: «بر گردانیده می‌شود به سوی کتاب خدا و سنت پیغمبرش محمد»، و فرمود که: «طلاق، درستی دست به هم نمی‌دهد، مگر آن طلاقی که در حال پاکی زن واقع شود، بی آن که در آن پاکی، با او مجامعت کرده باشد، در حضور دو شاهد مقبول الشهاده» (که عادل باشند). من با خود گفتم که: این، یک نشانه است از برای آن که حضرت، عالم و امام است.

پس فرمود که: «سؤال کن.» عرض کردم که: چه می‌فرمایی در باب مسح کردن بر موزه‌ها؟

تبسم فرمود و فرمود که: «چون روز قیامت شود، و خدا هر چیزی را به اصل خودش برگرداند، و پوست را به گوسفند برگرداند، آنها که بر موزه مسح می‌کنند، خواهند دید که وضوی ایشان به کجا می‌رود؟» من با خود گفتم که: این دو نشان. بعد از آن، به جانب من التفات نمود و فرمود که: «سؤال کن.» عرض کردم که: مرا خبر ده از خوردن جزی. فرمود: «به درستی که خدای عزوجل طائفه‌ای از بنی اسرائیل را مسخ نمود،

(۱). طلاق، ۱.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۱۷

پس آنچه از ایشان، راه دریا گرفت و به دریا رفت، جزی است و زمیاری و مارماهی و آنچه غیر از اینها باشد، و آنچه از ایشان راه بیابان را گرفت، میمون‌ها و خوک‌ها و وبر و ورل شدند، و آنچه غیر از اینها باشد.» «۱»

کلبی می‌گوید که: من با خود گفتم که: این سه نشان. پس به جانب من التفات نمود و فرمود که: «سؤال کن و برخیز.» عرض کردم که: چه می‌فرمایی در نیبذ؟ فرمود: «حلال است.» عرض کردم که: ما نیبذ می‌سازیم و دُردی را در آن می‌افکنیم، یا چیزی که غیر از آن باشد و آن را می‌آشامیم. فرمود که: «بسیار بد است و اینک همان شراب گندیده است.»

عرض کردم که: فدای تو گردم، کدام نیبذ را قصد می‌فرمایی؟ فرمود که: «اهل مدینه به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از تغییر آب و تعفن آن و فساد طبیعت‌های خویش، شکایت کردند. پس ایشان را امر فرمود که: نیبذ بسازند و مردی خادم خود را امر

می‌کرد که نیبذ از برای او بسازد. پس دست می‌کرد و یک کف از خرما را بر می‌داشت و آن را در مشک آب می‌انداخت، و خوراک و وضوی او از آن آب بود». عرض کردم که: شماره خرمایی که در کف بود، چه قدر بود؟ فرمود که: «آنچه کف آن را بر می‌داشت».

عرض کردم که: یک کف یا دو کف؟ فرمود که: «بسا بود که یک کف بود، و بسا بود که دو کف بود». عرض کردم: آن مشک آب، چقدر آب می‌گرفت؟ فرمود که: «میان چهل تا هشتاد و آنچه زیاده از این بود». عرض کردم که: به حساب رطل‌ها می‌فرمایی؟ فرمود: «آری، رطل‌ها که به پیمان و سنگ عراق باشد». (۲)

سماعه می‌گوید که: کلبی گفت: پس حضرت علیه السلام برخاست و من برخاستم و بیرون آمدم، و دست خود را بر دست دیگر می‌زدم و می‌گفتم که: اگر امامی باشد، این مرد خواهد بود. بعد

(۱). و بر به فتح واو و سکون با، جانوری است به قدر گربه و خاکستری رنگ، یا سفید است و چشم‌های مقبولی دارد. و وِرک به فتح اول و دویم، جانوری است مانند سوسمار یا کوچک‌تر، به شکل چلباسه که دم دراز و سر کوچکی دارد. و در بعضی از لغات معتبره، مسطور است که جانوری است مانند ماهی سَقَنقور و به زبان بعضی از عجم، آن را خره کلاش گویند. (مترجم)

(۲). و رطل، به کسر را و فتح آن، با سکون طا در هر دو، بنا بر مشهور، صد و سی درهم است، و هر ده درهم، هفت مثقال شرعی و مثقال شرعی، سه ربع مثقال صیرفی است. پس هر رطلی از ارطال عراقی، شصت و هشت مثقال و چهار یک مثقال صیرفی است. پس مشک آبی که چهل رطل آب در آن بوده، از قرار سنگ شاهی شانزده عباسی، دو من و پنجاه درم و ده مثقال صیرفی می‌شود، و مشک آب هشتاد رطلی، چهار من و یک صد درم و بیست مثقال. و بر این قیاس آنچه کم‌تر و بیشتر بوده، معلوم می‌شود. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۱۹

از آن، همیشه کلبی خدا را با دوستی اهل بیت پیغمبر می‌پرستید تا وفات کرد.

۷/۹۲۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابو یحیی واسطی، از هشام بن سالم روایت کرده است که گفت: من و ابو جعفر احوال صاحب الطاق در مدینه بودیم، بعد از وفات امام جعفر صادق علیه السلام و مردم اتفاق کرده بودند بر عبدالله بن جعفر (که او را أفتح می‌گفتند، و اعتقاد داشتند که او صاحب امر امامت است بعد از پدرش. پس من و صاحب الطاق بر او داخل شدیم، و مردم در نزد او بودند، و این اجتماع برای آن بود که ایشان از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کردند که آن حضرت فرمود که: «امر امامت در پسر بزرگ است؛ مادامی که با او آفتی نباشد».

پس بر او داخل شدیم که او را سؤال کنیم از آنچه پدرش را از آن سؤال می‌کردیم، و او را سؤال کردیم از زکات که در چه قدر واجب می‌شود؟ گفت: در دوست درم، پنج درم واجب است. گفتیم: در صد درم چقدر واجب است؟ گفت: دو درم و نصف درم. گفتیم: به خدا سوگند، که طائفه مُرجئه یا سنیان این را نمی‌گویند. هشام می‌گوید که: پس عبدالله دست خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: به خدا سوگند که نمی‌دانم طائفه مرجئه چه می‌گویند.

بعد از آن، ما از نزد او گمراهانه بیرون آمدیم و نمی‌دانستیم که من و ابو جعفر احوال به کجا رو آوریم؟ پس در بعضی از کوچه‌های مدینه نشستیم گریان و سرگردان، نمی‌دانستیم که به کجا رو کنیم و به سوی کی قصد نماییم؟ و با یکدیگر می‌گفتیم که: برویم به سوی طائفه مرجئه یا به جانب جماعت قَدَرِیّه یا فرقه زیدیه، یا گروه معتزله یا خوارج. پس ما همچنین حیران بودیم که ناگاه مرد پیری را دیدم که او را نمی‌شناختم و به دست خود به جانب من اشاره می‌کرد، ترسیدم که جاسوسی از جاسوسان ابو جعفر منصور دوانیقی باشد. و این توهم، برای آن بود که او را در مدینه جاسوس‌ها بود که نظر کنند به آن که شیعیان امام جعفر صادق

علیه السلام بر او اتفاق کردند، تا گردن او را بزنند و به این جهت ترسیدم که از آنها باشد.

به احوال گفتم که: دور شو؛ زیرا که من بر خود و بر تو ترسانم، و او مرا می‌خواهد و تو را نمی‌خواهد. پس از من دور شو تا هلاک نشوی و خود اعانت بر هلاکت خود ننموده باشی.

پس احوال از من دور شد، ولیکن پُر دور نرفت و من در پی آن پیر رفتم و این ترس و سفارش برای آن بود که چنان گمان داشتم که نمی‌توانم از دست او خلاص شوم، و متصل در پی او می‌رفتم و دل بر مردن گذاشته بودم، تا آن که مرا بُرد بر در خانه امام موسی کاظم علیه السلام. بعد از آن

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۲۱

مرا وا گذاشت و خود رفت. پس دیدم که خادمی به در خانه آمد و به من گفت که: داخل شو - خدا تو را رحمت کند - چون داخل شدم، ابوالحسن امام موسی کاظم علیه السلام را دیدم، و در اول مرتبه، خود آغاز فرمود و فرمود که: «نه به سوی مرجئه باید رفت، و نه قدریه و نه زیدیه و نه معتزله و نه خوارج»، و دو مرتبه فرمود: «به نزد من بیا».

عرض کردم: فدای تو گردم، پدرت در گذشت؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: در گذشت از روی مردن که وفات فرمود. فرمود: «آری». عرض کردم که: بعد از او، کی امام است؟ فرمود: «اگر خدا خواهد که تو را هدایت فرماید، هدایت خواهد فرمود». و عرض کردم: فدای تو گردم، به درستی که عبدالله گمان کرده که او بعد از پدرش، امام است. فرمود که:

«عبدالله می‌خواهد که خدا پرستیده نشود» (و یا خدا را عبادت نکند). عرض کردم که: فدای تو گردم، کی امام ما است بعد از پدرت؟ فرمود: «اگر خدا خواهد که تو را هدایت کند تو را هدایت می‌کند». عرض کردم که: فدای تو گردم، تو امامی؟ فرمود: «من، این را نمی‌گویم».

هشام می‌گوید که: با خود گفتم که: طریق سؤال را درست نیافتم؛ چه، زمان، زمان تقيه است. پس به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، آیا بر تو امامی گماشته که تو رعیت او باشی؟ فرمود: «نه». از این سخن در دل من چیزی داخل شد که کسی غیر از خدای عزوجل، اندازه آن را نمی‌داند، به جهت اعظام و هیبت آن حضرت، بیش از آنچه به من فرود می‌آمد نسبت به پدرش، چون بر او داخل می‌شدم.

پس به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، از تو سؤال می‌کنم، چنانچه از پدرت سؤال می‌کردم. فرمود: «سؤال کن تا خبر داده شوی، ولیکن فاش مکن، که چون فاش کنی، همان باعث سر بریدن من خواهد شد». هشام می‌گوید که: از آن حضرت سؤال کردم، دیدم دریایی است که تمام شدن ندارد.

عرض کردم که: فدای تو گردم، شیعیان تو و شیعیان پدرت گمراهند، اگر صلاح دانی به ایشان القا کنم، و ایشان را به سوی تو دعوت نمایم؛ زیرا که بر من پیمان گرفتی که کتمان کنم.

فرمود که: «هر که از ایشان را دیدی که رشدی دارد به او القا کن، و بر او پیمان بگیر که کتمان کند؛ زیرا که اگر که فاش کنند، همان موجب سر بریدن خواهد بود». و به دست مبارک اشاره به گلوی خویش فرمود.

هشام می‌گوید که: از نزد آن حضرت بیرون آمدم، و ابو جعفر احوال را ملاقات کردم، به

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۲۳

من گفت که: بعد از آن که از یکدیگر جدا شدیم، چه خبر داری؟ گفتم: هدایت؛ و او را به آن قصه خیر دادم، بعد از آن فُضیل و ابو بصیر را ملاقات کردیم و بر آن حضرت داخل شدند، و سخنش را شنیدند و قطع به امامت او به هم رسانیدند. بعد از آن، فوج فوج مردم را ملاقات می‌کردیم، پس هر که بر آن حضرت داخل شد، قطع به هم رسانید، مگر طائفه عمّار بن موسی ساباطی و اصحابش، و عبدالله باقی ماند که کسی بر او داخل نمی‌شد، مگر کمی از مردمان.

چون چنان دید، پرسید که: مردم را چه حال روی داده که به نزد من نمی‌آیند؟ او را خبر دادند که هشام مردم را از تو باز داشته. هشام می‌گوید که: پس عبدالله جمعی را در مدینه بر سر راه من نشانید که مرا بزنند.

۸/۹۲۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن فلان واقفی (۱) روایت کرده است که گفت: مرا پسر عمویی بود که او را حسن بن عبدالله می‌گفتند، و زاهد و تارک دنیا بود، و از همه اهل زمان خود عبادت بیشتر می‌کرد، و پادشاه از او می‌ترسید، به جهت کوشش و جهد و اهتمامی که در امر دین داشت. و بسا بود که رو به روی پادشاه سخن سختی با وی می‌گفت، و او را موعظه می‌کرد، و او را امر به معروف و نهی از منکر می‌نمود. و پادشاه به جهت صلاح پسر عمویم، آن را متحمل می‌شد و همیشه حالتش این بود تا آن که روزی از روزها، ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بر او داخل شد و او در مسجد بود.

حضرت او را دید و به سوی او اشاره کرد، چون به خدمت آن حضرت آمد، به او فرمود که: «ای ابو علی، چه، دوست می‌دارم آنچه را که تو در آنی، و بسیار مرا شاد و خوشحال می‌گرداند، مگر این که تو را معرفتی نیست، پس معرفت را طلب کن». گفت: فدای تو گردم، معرفت چیست؟ فرمود: «برو و در دین تفقه کن و حدیث را طلب نما». عرض کرد که: از که طلب کنم؟ فرمود: «از فقهای اهل مدینه، بعد از آن، آن حدیث را بر من عرضه دار».

راوی می‌گوید که: حسن رفت و حدیث را نوشت، پس به خدمت آن حضرت آمد و حدیث را بر او خواند و حضرت همه آن را باطل ساخت، و امر به انداختن آن فرمود، و به او فرمود که: «برو و معرفت را طلب کن». و چون آن مرد اهتمام بدین خویش داشت، و همیشه انتظار امام موسی علیه السلام را می‌کشید تا آن که حضرت بیرون رفت به سوی مزرعه که داشت، در

(۱). عبارت ترجمه مترجم - رحمه الله - چنین است: «رافقی یا وافقی بنا بر اختلاف نسخ» که هر دو خطا است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۲۵

راه آن حضرت را ملاقات نمود و عرض کرد که: فدای تو گردم، من در نزد خدا بر تو حجت می‌آورم، مرا بر معرفت دلالت کن. حضرت او را به امیر المؤمنین و آنچه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده بود خبر داد، و خبر داد او را به امر آن دو (ابوبکر و عمر). پس آن را از حضرت قبول کرد و عرض کرد که: بعد از امیر المؤمنین علیه السلام که بود؟ فرمود: «امام حسن، بعد از آن، امام حسین» تا آن که به خودش رسید، پس ساکت شد. و عرض کرد که: فدای تو گردم، امروز کی امام است؟ فرمود که: «اگر تو را خبر دهم، قبول می‌کنی؟» عرض کرد: بلی فدای تو گردم. فرمود که: «من امامم». عرض کرد که: چیزی با تو هست که به آن بر امامت تو استدلال کنم؟ فرمود که: «برو به سوی این درخت - و به درخت خار مغیلانی اشاره فرمود - و به آن بگو که: موسی بن جعفر به تو می‌گوید که: بیا به نزد ما».

حسن می‌گوید که: به نزد آن درخت آمدم، و پیغام حضرت را رسانیدم. به خدا سوگند، دیدم آن درخت را که زمین را می‌شکافت شکافتنی به غایت، تا آن که آمد و در پیش روی آن حضرت ایستاد. بعد از آن، به سوی آن درخت اشاره فرمود که: برگردد، پس به جای خود برگشت. راوی می‌گوید که: حسن به امامت حضرت امام موسی علیه السلام اقرار کرد. بعد از آن، ملازم خاموشی و عبادت شد و چنان شد که بعد از آن، هرگز کسی او را نمی‌دید که سخن گوید.

محمد بن یحیی و احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از ابراهیم بن هاشم مثل این را روایت کرده‌اند.

۹/۹۳۰. محمد بن یحیی و احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از احمد بن حسین، از (احمد یا) محمد بن طیب، از عبدالوهاب بن منصور، از محمد بن ابی العلاء روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم از یحیی بن اکثم قاضی سامرا - بعد از آن که در باب او جد و جهد به عمل آوردم، و با او مباحثه و گفت شنود نمودم و با هم خلطه و آشنایی به هم رسانیدیم و او را از علوم آل محمد سؤال کردم - که گفت: من روزی داخل روضه پیغمبر شدم و بر دور قبر رسول خدا طواف می‌کردم، پس محمد بن علی بن موسی الرضا



علیه السلام را دیدم که بر دور قبر طواف می کرد. من با آن حضرت در باب مسائلی چند که می دانستم، گفت و گو کردم، و آنها را به من تعلیم کرد، و جواب همه را بیان فرمود. بعد از آن، به حضرت عرض کردم: به خدا سوگند که: می خواهم تو را از مسأله‌ای سؤال کنم و از آن، شرم دارم. فرمود که: «من تو را تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۲۷

خبر می دهم پیش از آن که تو سؤال کنی. می خواهی که مرا از امام سؤال کنی». عرض کردم: به خدا سوگند که سؤال من همین است. فرمود که: «من امامم». عرض کردم که: نشانه می خواهم.

عصایی در دست آن حضرت بود، به سخن در آمد و گفت که: آقای من، امام این زمان است، و او است حجت خدا بر خلق. ۱۰/۹۳۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد یا غیر او، از علی بن حکم، از حسین بن عمر بن یزید روایت کرده است که گفت: بر حضرت امام رضا علیه السلام داخل شدم و من در آن روز، واقفی مذهب بودم، و پدرم پدر او را از هفت مسأله سؤال کرد. پس امام موسی علیه السلام پدرم را در شش مسأله جواب فرمود و از مسأله هفتم جواب نفرمود. من با خود گفتم: به خدا سوگند، که او را سؤال می کنم از آنچه پدرم از پدرش سؤال نمود. پس اگر به مثل جواب پدرش جواب دهد، همین دلیل بر امامت او باشد. پس او را سؤال کردم و جواب فرمود به مثل جوابی که پدرش به پدرم فرمود در همان شش مسأله، و در جواب، یک واو و یایی را زیاد نکرد و از مسأله هفتم جواب نداد، و پدرم به پدر آن حضرت عرض کرد که: من در روز قیامت، نزد خدا بر تو حجت می آورم که تو چنان پنداشتی که عبدالله امام نبود. حضرت امام موسی علیه السلام دست مبارک خود را بر گردن خویش گذاشت و به پدرم فرمود که: «آری، در نزد خدای عزوجل بر من حجت آور، به این؛ پس هر گناهی که در آن باشد، در گردن من».

راوی می گوید که: چون حضرت امام رضا علیه السلام را وداع کردم، فرمود که: «هیچ یک از شیعیان ما نیست که بلیه‌ای مبتلی شود یا در وی داشته باشد، که باعث شکایت و نالیدن او باشد، و بر آن صبر کند، مگر آن که خدا، ثواب هزار شهید از برای او بنویسد».

من با خود گفتم که: بلیه و مصیبتی مذکور نشد که این سخن بر جا باشد، چون رفتم، در بین راه بودم که عرق مدینی از پایم بیرون آمد. «۱» راوی می گوید که: از آن ناخوشی شدتی به من رسید و بسیار سختی کشیدم. و چون سال آینده شد، به حج رفتم و بر آن حضرت داخل شدم و بقیه از آزار آن رشته که داشتم، مانده بود. و به آن حضرت شکایت کردم و عرض کردم که: فدای تو گردم، افسونی بر پای من بخوان و پای خویش را در پیش روی آن حضرت دراز کردم، به من فرمود که: «بر این پای تو باکی نیست و ناخوشی ندارد، ولیکن پای صحیح خود

(۱). و آن، رشته‌ای است که از پا بیرون می آید، و مانند مو بزرگ می شود، و چون آن را بریندند، سرش را گره می زنند که در پا داخل نشود، و اگر از اندران پا ببرند، به شدنش اشکالی دارد، و به فارسی آن را پی گویند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۲۹

را به من بنما». من آن پا را در پیش روی آن حضرت دراز کردم، پس افسونی بر آن خواند.

چون بیرون آمدم زمانی نگذشت که عرق مدینی از پای صحیحم بیرون آمد، ولیکن درد آن کم بود.

۱۱/۹۳۲. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابن قیامای واسطی - که از طائفه واقفیه بود - روایت کرده است که گفت: بر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام داخل شدم، و به آن حضرت عرض کردم که: دو امام در یک زمان می باشد؟ فرمود: «نه، مگر آن که یکی از آن دو امام، ساکت باشد».

عرض کردم که: امر چنین است، و تو را امام ساکتی نیست، و هنوز امام محمدتقی علیه السلام از برایش متولد نشده بود. به من



فرمود: «به خدا سوگند که خدا از من قرار خواهد داد فرزندی را که حق و اهل آن را به واسطه او ثابت گرداند، و باطل و اهل آن را به سبب او، نیست و نابود سازد». پس بعد از یک سال، امام محمد تقی علیه السلام از برایش متولد شد. به ابن قیاما گفته شد که: آیا این معجزه تو را قانع نمی‌گرداند که آن حضرت را امام دانی؟ گفت: به خدا سوگند که این، نشانه بزرگی است، ولیکن چه کنم با آنچه امام جعفر صادق علیه السلام در باب پسر خویش فرموده (و آن، دروغی است که واقفه بر حضرت صادق علیه السلام بسته‌اند و امام موسی علیه السلام را مهدی صاحب الزمان و قائم آل محمد می‌دانند).

۱۲/۹۳۳. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء روایت کرده است که گفت: به خراسان آمدم و من واقفی مذهب بودم، پس با خود متاعی را برداشتم و با من جامه‌ای چیتی بود که در بعضی از بسته‌های قماش بود، و من ملتفت این مطلب نبودم (که جامه چیتی دارم) و جای آن را نمی‌دانستم (که در میان کدام بسته است). چون به مرو رسیدم، و در بعضی از منزل‌های آن فرود آمدم، کسی بر آمدن بر من مطلع نبود (یا آن‌که، کسی را نمی‌شناختم)، مگر در حالتی که مردی مدنی از جماعتی که در مدینه متولد شده بودند از اولاد عجم. به من گفت که: ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام به تو می‌فرماید که: «جامه چیتی که نزد تو است، به سوی من فرست».

و شاء می‌گوید که: گفتم: کی ابوالحسن را به آمدن من خبر داد، و من در این نزدیکی آمدم و جامه چیتی در نزد من نیست. به سوی آن حضرت برگشت و باز به نزد من آمد و گفت: به تو می‌فرماید که: «بلکه آن جامه در فلان جا است و بسته آن، چنین است». پس آن را

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۳۱

جستجو کردم در آنجا که فرموده بود، و در زیر بسته آن را یافتم و به خدمت آن حضرت فرستادم.

۱۳/۹۳۴. ابن فضال، از عبدالله بن مغیره روایت کرده است که گفت: من واقفی مذهب بودم، و بر این حال حج رفتم، چون به مکه رسیدم، در سینه من چیزی خلید، به ملتزم چسبیدم، «۱» پس گفتم: بار خدایا مطلوب و اراده مرا می‌دانی، پس مرا به بهترین دین‌ها، رهنمایی کن. در دل من افتاد که به نزد امام رضا علیه السلام روم، بعد از آن به مدینه آمدم، و به در خانه آن حضرت ایستادم، و به غلام آن حضرت گفتم که به آقای خود بگو که: مردی از اهل عراق به در خانه است، و می‌خواهد که به خدمت تو رسد. عبدالله می‌گوید که: آواز آن حضرت را شنیدم که می‌فرمود: «ای عبدالله پسر مغیره، داخل شو. ای عبدالله پسر مغیره، داخل شو». پس داخل شدم، چون به سوی من نظر کرد، فرمود که:

«خدای تعالی دعای تو را مستجاب گردانید، و تو را به دین خود هدایت فرمود». عرض کردم که: شهادت می‌دهم که تو حجت خدایی و امین او بر خلقش.

۱۴/۹۳۵. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله روایت کرده است که گفت: عبدالله بن هلیل به امامت عبدالله افطح اعتقاد داشت، بعد از آن، به سامره رفت، و از این اعتقاد برگشت. من او را از سبب برگشتنش سؤال کردم، گفت که: من متعرض امام علی نقی علیه السلام شدم، که آن حضرت را از این امر سؤال کنم، پس اتفاق افتاد که در راه تنگی به من برخورد، و به جانب من میل فرمود، تا آن‌که چون با من برابر شد، چیزی از دهن خود بیرون آورد، و به جانب من انداخت. پس آن چیز بر سینه من واقع شد، آن را گرفتم، دیدم که پوستی است که در آن نوشته که: «در آنجا نبود و همچنین نبود».

(و شاید که مراد حضرت، این باشد که در ساحت عبدالله و مرتبه او، چیزی از امر امامت نبود، و عبدالله سزاوار آن نبود که چیزی از شروط آن در او باشد).

۱۵/۹۳۶. علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما- که نام او را ذکر کرده- روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم و گفت: خبر داد ما را موسی بن محمد بن اسماعیل بن عبدالله بن عبيدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب و گفت:

## حدیث کرد مرا

(۱). و ملتزم، یک در است از دو در کعبه معظمه، که پیش از این باز بوده، و الحال گرفته. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۳۳

جعفر بن زید بن موسی، از پدرش، از پدرانش علیهم السلام که گفتند:

«روزی ام اسلم به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، و آن حضرت در آن روز در منزل ام سلمه تشریف داشت، و از ام سلمه احوال رسول خدا را پرسید. گفت: در پی بعضی از حاجت‌های خود تشریف برده، و در این ساعت می‌آید. ام اسلم در نزد ام سلمه انتظار آن حضرت برد تا تشریف آورد. پس به حضرت عرض کرد که: یا رسول الله، پدر و مادرم فدای تو باد، به درستی که من کتاب‌های آسمانی را خوانده‌ام و هر پیغمبر و وصی را دانسته‌ام، و موسی را وصی بود در حیات او، و وصی بود بعد از وفات او، و همچنین عیسی؛ پس وصی تو کیست یا رسول الله صلی الله علیه و آله؟ پیغمبر به ام اسلم فرمود که: ای ام اسلم، وصی من در حال حیات و بعد از وفات من، یکی است.

بعد از آن، فرمود که: ای ام اسلم، هر که مثل آنچه من کردم بکند، وصی من است.

پس دست خود را به سوی سنگ‌ریزه‌ای برد و از زمین برداشت و با انگشت خویش آن را مالش داد و آن را مانند آرد گردانید، پس آن را خمیر کرد و به مهر خود آن را مهر کرد، و فرمود که: هر که مثل این کار بکند که من کردم، وصی من است در حیات و بعد از وفات من.

ام اسلم می‌گوید که: از نزد آن حضرت بیرون رفتم و به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمدم و عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو باد، تو وصی رسول خدایی صلی الله علیه و آله؟ فرمود: آری ای ام اسلم، پس دست خویش را به سوی سنگ‌ریزه برد و آن را برداشت و مالش داد تا آن را چون صورت آرد گردانید، پس آن را خمیر کرد و به مهر خود آن را مهر کرد، و فرمود که: ای ام اسلم، هر که مثل این کار که من کردم بکند، وصی من است.

پس به خدمت امام حسن علیه السلام آمدم و آن حضرت پسری بود که ریش بیرون نیاورده بود و به آن حضرت عرض کردم که: ای آقای من، تویی وصی پدر خود؟ فرمود: آری ای ام اسلم، پس دست خود را به جانب سنگ‌ریزه برد و آن را برداشت و با آن، کرد مانند آنچه پیغمبر و امیر المؤمنین کرده بودند، بعد از آن، از نزد او بیرون رفتم و به خدمت امام حسین علیه السلام آمدم، و من سن آن حضرت را بسیار کم می‌شمردم، پس به آن حضرت عرض کردم که: پدر و مادرم فدای تو باد، تویی وصی برادر خود؟ فرمود: آری ای ام اسلم، سنگ‌ریزه به نزد من آور. بعد از آن که آوردم، مانند آنچه جد و پدر و برادرش کرده بودند، کرد.

ام اسلم زنده بود تا به خدمت علی بن الحسین علیه السلام رسید، در وقتی که آن حضرت از

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۳۵

سفر کربلا یا شام بر می‌گشت، و از آن حضرت سؤال کرد که تویی وصی پدر خود؟ فرمود:

آری، و کرد مانند آنچه ایشان کرده بودند- صلوات الله علیهم اجمعین-».

۱۶/۹۳۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حسین بن جارود، از موسی بن بکر بن داب، از آن که او را حدیث کرده، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: زید بن علی بن الحسین علیه السلام بر برادرش، ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام، داخل شد و با او نامه‌ای چند بود از اهل کوفه که به زید نوشته بودند و در آن نامه‌ها او را به سوی دیار خویش خوانده بودند، و به جمعیت خویش خبر داده و از او خواسته بودند که خروج کند.

امام محمدباقر علیه السلام فرمود که: «این نامه‌ها از جانب ایشان آغاز شده، بی آن که تو نامه به ایشان نوشته باشی، یا جواب نامه‌ای

است که به ایشان نوشته‌ای و ایشان را به سوی خروج خوانده‌ای؟». زید عرض کرد که: بلکه آغاز از جانب این قوم شده، و بی آن که من نامه بنویسم، نامه‌ها به من نوشته‌اند؛ به جهت معرفت ایشان به حق ما، و به خویشی ما نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله، و به جهت آنچه در کتاب خدای عزوجل می‌یابند از وجوب دوستی ما، و فرض اطاعت ما، و به جهت آنچه ما در آنیم از دلنگی و دست تنگی و بلا و مکاره دشمنان که به ما می‌رسد.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «به درستی که اطاعت واجب گردید از جانب خدای عزوجل و طریقه‌ای است که آن را از پیشینیان امضا فرموده، و همچنین در پسینان آن را جاری خواهد گردانید. و طاعت برای یکی از ما (یعنی: امام) و دوستی برای همه است. و امر خدا برای دوستانش جاری می‌شود، به حکم پیوسته و قضای محتوم، و جزم و قطعی (که ناگزیر است از آن، و حکم شده) که البته واقع خواهد شد، و قدری تقدیر شده، و نافذ یا جاری بر مقداری که موافق حکمت باشد، و تفاوت و خللی در آن راه نداشته باشد، و مدتی نام برده شده و محدود در وقتی که معلوم است. پس باید که آنان که یقین ندارند، تو را بر سبکی ندارند (و وضعی نکنی که تو را سبک شمارند).

به درستی که ایشان، هرگز از تو دفع نخواهد کرد از تقدیر خدا چیزی را» (این، اقتباسی است که حضرت علیه السلام از آیه سوره روم «۱» و جایه «۲» فرموده). و فرمود که: «پس شتاب مکن؛ زیرا

(۱). روم، ۶۰.

(۲). جایه، ۱۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۳۷

که خدا به جهت شتاب بندگان شتاب نمی‌کند، و اراده مکن که بر اراده خدا پیشی بگیری که بلیه تو را عاجز می‌کند، و می‌اندازد و هلاک می‌سازد».

راوی می‌گوید که: زید در نزد این سخن، به خشم آمد و گفت که: امام از ما، آن نیست که در خانه خود نشیند و پرده بر خویش بیاویزد، و مردم را از جهاد باز دارد، ولیکن امام از ما، کسی است که اطراف و جوانب خود را از دشمن منع کند (که دست بردی نکنند) و در راه خدا جهاد کند، چنانچه حق جهاد اوست. و دفع کند از رعیت خود، و منع نماید از حریم خود (و حریم هر کسی، آن چیزی است که محافظتش بر او واجب باشد و نگذارد که هتک حرمت آن شود).

امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «ای برادر من، آیا از نفس خود می‌شناسی چیزی را از آنچه نفس خویش را به آن نسبت دادی، و می‌توانی که بر آن شهادی بیاوری از کتاب خدا، یا حجتی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله، یا به آن مثلی را بیان کنی؟ زیرا که خدای عزوجل چیزی چند را حلال نموده، و چیزی چند را حرام فرموده، و چیزی چند را واجب گردانیده، و مثلها را بیان کرده، و طریقه‌ای چند را قرار داده، و امامی را که به امر او قیام می‌نماید، در شبهه قرار نداده در آنچه برای او واجب ساخته؛ از طاعت تا سبقت گیرد او را در امری پیش از محل آن، یا در آن مجاهده نماید پیش از حلول آن، و حال آن که خدای عزوجل در باب شکاری فرموده:

[و] «لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ» (۱) (و در قرآن او پیش از «لَا تَقْتُلُوا» نیست؛ بلکه چنین است که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ» (۲))، یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید مکشید شکاری را و حال آن که شما احرام برندگان باشید به حج یا عمره».

حضرت فرمود که: «آیا کشتن شکاری بزرگتر است، یا کشتن تنی که خدا حرام گردانیده؟ و برای هر چیزی محلی قرار داده و خدای عزوجل فرموده: «وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا»، یعنی:

«و چون از احرام بیرون آید، و حلائل شوید، پس شکار کنید». و باز خدای عزوجل فرموده: «لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ» (۳)، یعنی: «حلال مدارید و حرمت مشکیند نشانه‌های خدا را، و حلال مکنید ماه حرام را» (به قتال و غارت در آن. و خدا ماه‌ها را شماره معلومی قرار داده، پس چهار ماه از آن را حرام گردانیده، و فرموده: «فَبَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ

(۱). مائده، ۹۵.

(۲). در نسخه موجود در نزد مترجم - رحمه الله - چنین بوده و از این رو، وی متعرض آن شده است.

(۳). مائده، ۲.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۳۹

وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ» (۱)، یعنی: «پس بگردید ای مشرکان، در زمین (و بیاید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان) در ظرف مدت چهار ماه (که تفسیر شده به یازدهم ذی الحجه تا دهم ربیع الاخر). و بدانید ای عهد شکنان، آن که شما نمی‌توانید که خدا را عاجز کنید». بعد از آن، خدای تبارک و تعالی فرموده که: «فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» (۲)، یعنی: «پس چون بگذرد ماه‌های حرام (که بیست روز از ذی الحجه و محرم و صفر و ربیع الاول و ده روز ربیع الاخر است، یا ذی‌القعده و ذی‌الحجه و محرم و رجب) پس بکشید مشرکان را در هر جا که بیاید ایشان را» (خواه در حرم و خواه در غیر آن). و فرموده است که: «وَلَا تَعْرِضُوا عُقْدَةَ الْنِكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ» (۳)، یعنی: «و قصد مکنید عقد نکاح زنانی را که در عده‌اند، تا برسد کتاب (یعنی: آنچه خدا نوشته و واجب گردنیده از عده) به غایت مدت خود» (و مدت آن منقضی گردد). و خدای تعالی برای هر چیزی، محلی قرار داده و برای هر مدتی، نوشته‌ای را.

پس اگر تو گواهی هستی از جانب پروردگار خود، و با یقین و قطعی که از این امر داری، و بیان شغلی که می‌خواهی متوجه آن شوی، به کار خود مشغول باش، و اگر نه، کاری را قصد مکن که تو نسبت به آن، در شک و شبهه باشی، و منازعه مکن در باب زوال پادشاهی (بنی امیه) که بر و میوه آن، تمام نشده و مدت آن، منقطع نگردیده، و نوشته به غایت مدت خود نرسیده. پس اگر نهایت آن برسد، و میوه آن منقطع شود، و نوشته به غایت مدت خود رسد، فاصله‌ای که میان دو دولت حق است (یعنی: دولت باطل) بریده شود، و انتظام امر پیاپی گردد.

و هر آینه خدا در تابع و متبوع، خواری و ذلت را در پی در آورد.

پناه می‌برم به خدا، از امامی که وقت آن را نداند. پس تابع در آن، از متبوع دانایتر باشد. ای برادر من، آیا می‌خواهی که زنده گردانی ملت قومی را که به آیات خدا کافر شدند، و رسول او را نافرمانی کردند و خواهش‌های خویش را پیروی نمودند، بی‌هدایتی از جانب خدا و خلافت را ادعا کردند، بدون آن که دلیل و حجتی روشن از جانب خدای تعالی، یا وصیتی از جانب رسول آن جناب داشته باشند؟ پناه می‌دهم تو را به خدا ای برادر من، از آن که فردا در کُناسه کوفه بردار رفته باشی».

(۱). توبه، ۲.

(۲). توبه، ۵.

(۳). بقره، ۲۳۵.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۴۱

بعد از آن، آب در چشم‌های آن حضرت گردید، و قطرات اشک بر رویش روان شد، و فرمود که: «خدا حکم کند میان ما و آنها

که پرده ما را دریدند، و حق ما را دانسته، انکار کردند، و راز ما را فاش نمودند، و ما را به سوی غیر جدّ ما نسبت دادند (که ما را پسر پیغمبر ندانستند) و در حق ما گفتند آنچه را که ما آن را در شأن خود نگفتیم».

۱۷/۹۳۸. بعضی از اصحاب ما، از محمد بن حسان، از موسی بن رنجویه، از عبدالله بن حکم ارمنی، از عبدالله بن ابراهیم بن محمد جعفری روایت کرده است که گفت: رفتیم به نزد خدیجه، دختر عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که او را تعزیت دهیم در باب پسر دخترش، پس موسی بن عبدالله بن حسن مثنی را در منزل او یافتیم و دیدیم که خدیجه در گوشه‌ای نشسته نزدیک به زنان. پس ایشات را تعزیت دادیم، و رو به موسی آوردیم و دیدیم که به دختر ابویشگر نوحه گر می‌گوید که: بگو: دختر ابویشگر گفت:

اعدد رسول الله و اعدد بعده أسد الاله و ثالثا عباسا

و اعدد علی الخیر و اعدد جعفر و اعدد عقیلا بعده الرواسا

یعنی: «بشمار رسول خدا را و بشمار بعد از او، شیر خدا را (که مراد از آن، حمزه است). و بشمار عباس را در مرتبه سیم، و بشمار علی را که منسوب است به سوی خیر و خوبی (و مراد از آن، علی بن ابی طالب است و احتمال اراده علی بن الحسین علیهما السلام دور است). و بشمار جعفر را (که مراد از آن، جعفر طیار است؛ برادر امیر المؤمنین علیه السلام). و بشمار عقیل را بعد از جعفر (یا بعد از عقیل) بشمار این سرداران را».

موسی گفت که: خوب گفتمی و مرا شاد گردانیدی، برای من زیاد کن. دختر ابویشگر شروع کرد که می‌گفت:

و منّا امام المتقین محمد و حمزه منّا و المهذب جعفر

و منّا علی صهره و ابن عمّه فارسه ذاک الامام المطهر

یعنی: «از ما است پیشوای پرهیزکاران محمد صلی الله علیه و آله، و از ما است حمزه و جعفری که خدا او را پاکیزه گردانیده. و از ما است علی که داماد پیغمبر و پسر عموی آن حضرت و سوار اوست، و اینک پیشوایی است که خدا او را از جمیع گناهان پاک و پاکیزه کرده است».

عبدالله می‌گوید که: نزد خدیجه ماندیم، تا آن که نزدیک شد که شب در آید.

خدیجه گفت که: شنیدم از عمویم حضرت محمد بن علی - صلوات الله علیه - که آن

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۴۳

حضرت می‌فرمود که: «جز این نیست که زن، در مصیبت محتاج است به نوحه و زاری کردن (یا زنان نوحه کننده) تا اشک چشمش روان شود، و او را سزاوار نیست که سخن زشتی بگوید. پس چون شب در آید، فرشتگان را به سبب نوحه و زاری، آزار نکنند».

بعد از آن، ما بیرون آمدیم و صبح زود به نزد او رفتیم، و در نزد او انقطاع و دوری منزلش را از خانه حضرت ابو عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام مذکور ساختیم (و مراد این است که به خدیجه گفتیم که: چرا در این خانه که از خانه امام جعفر صادق علیه السلام دور است، سکنی کرده. و آن که گمان کرده که مراد، این است که چون منزل تو دور است، مکرر نمی‌توانیم آمدن، اشتباه کرده است). پس موسی گفت (و بعضی گفته‌اند که جعفری گفت که: این خانه، یعنی: خانه خدیجه، یا خانه حضرت صادق علیه السلام): خانه‌ای است که نامیده می‌شود به خانه دزدی (چه محمد، برادر موسی، چون آن حضرت را حبس کرد، آنچه حال آن حضرت و خویش آن حضرت بود از آنها که با او بیعت نکرده بودند، همه را ضبط کرد. پس آن خانه مسمی شد به خانه دزدی؛ زیرا که دزدی و غارت در آن واقع شد) پس خدیجه گفت که: اینک آن چیزی است که مهدی ما برگزیده (و مقصودش از مهدی، محمد بن عبدالله بن حسن مثنی بود، و به این مهدی گفتن، با او مزاح می‌کرد). و موسی بن عبدالله گفت: به خدا سوگند که شما را به چیز عجیبی خبر می‌دهم.

پدرم- رحمه الله- را دیدم در هنگامی که شروع کرده بود در تدارک و تهیه اسباب خروج برادرم، محمد بن عبدالله، و عزم کرد که اصحاب خویش را ملاقات کند، پس گفت که:

نمی‌یابم این امر بیعت را که استقامت به هم رساند، مگر آن که ابو عبدالله جعفر بن محمد را ملاقات کنم. بعد از آن، پدرم روانه شد در حالی که تکیه کننده بود بر من، و با او رفتم تا به نزد امام جعفر صادق علیه السلام آمدم، آن حضرت را ملاقات کردیم، در حالی که از خانه بیرون آمده بود و اراده مسجد داشت.

پدرم او را باز داشت و با او در این باب سخن گفت. حضرت صادق علیه السلام به پدرم گفت که: «اینجا، جای این نوع سخنان نیست. ان شاء الله تعالی یکدیگر را ملاقات خواهیم کرد».

و پدرم شاد و خوشحال برگشت، و مانند تا چون صبح شد، یا یک روز بعد از آن رفتیم، تا به نزد آن حضرت آمدم. پدرم بر او داخل شد و من با او بودم و آغاز سخن گفتن نمود، و در بین آنچه به آن حضرت می‌گفت، این بود که گفت: تو می‌دانی فدای تو کردم، که مرا بر تو

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۴۵

زیادتی سن هست، و به حسب سال از تو بزرگترم، و در میان خویشان تو، کسی هست که سالش از تو بیشتر است، ولیکن خدای عزوجل برای تو فضیلتی را پیش داشته که هیچ‌یک از قوم تو را آن فضیلت نیست، و به نزد تو آمده‌ام و اعتماد بر تو دارم، به جهت آنچه می‌دانم از نیکی تو و می‌دانم فدای تو کردم، که تو چون مرا اجابت کنی و بیعت نمایی، کسی از اصحاب تو از من تخلف نمی‌کند، و دو کس از قریش و غیر ایشان بر من اختلاف نمی‌نمایند.

حضرت صادق علیه السلام به پدرم فرمود که: «تو غیر مرا از برای خود من فرمان بردارتر می‌یابی، و تو را در من حاجتی نیست. پس به خدا سوگند که تو خود می‌دانی که من اراده بادیه می‌کنم، یا فرمود که: قصد آن می‌کنم، و از آن سنگینی می‌کنم، و بر من دشوار است. و اراده می‌کنم که به حج روم و آن را در نمی‌یابم، مگر بعد از کوشش و رنج و مشقت بسیار بر نفس خویش. پس غیر مرا طلب کن و این را از او خواهش نما و ایشان را اعلام مکن که تو به نزد من آمده‌ای».

پدرم به حضرت گفت که: مردم گردن‌های خویش را به سوی تو کشیده‌اند و اگر تو مرا اجابت کنی، کسی از من تخلف نمی‌کند، و برای تو این را قرار می‌دهیم که تو را مکلف به جنگ و جهاد و کار ناخوشی نسازیم. موسی می‌گوید که: ناگاه گروهی بر سر ما هجوم آوردند و داخل شدند و سخن ما را قطع کردند. بعد از آن، پدرم گفت: فدای تو کردم، چه می‌گویی؟

فرمود که: «ان شاء الله تعالی با هم ملاقات خواهیم کرد». پدرم گفت که: آیا چنین نیست که این ملاقات به وضعی باشد که من دوست می‌دارم؟ حضرت فرمود: «به وضعی است که تو دوست می‌داری، ان شاء الله تعالی از اصلاح تو».

بعد از آن، پدرم برگشت تا به خانه آمد، و قاصدی را به سوی برادرم، محمد، فرستاد در کوهی که در جُهنه بود- و آن را اشقر می‌گفتند- و آن کوه دو شب راه بود تا مدینه، و بشارت داد او را و او را اعلام نمود که ظفر یافت برای او به طریقه‌ای که می‌خواست و به آنچه طالب آن بود، و پدرم بعد از سه روز برگشت به نزد حضرت صادق علیه السلام، پس بر در خانه ایستادیم، و پیش از این، چون می‌آمدیم کسی ما را منع نمی‌کرد، و قاصدی که به اندران فرستاده بودیم، دیر کرد، بعد از آن ما را رخصت دادند و بر آن حضرت داخل شدیم. و من در گوشه حجره نشستم و پدرم با آن حضرت نزدیک شد، و سر او را بوسید و گفت: فدای تو کردم، به سوی تو باز گشته‌ام امیدوار و آرزومند، و امید و آرزویم گشایشی به هم رسانیده، و امید دارم که حاجت خود را دریابم.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۴۷

حضرت صادق علیه السلام به پدرم فرمود که: «ای پسر عمو، به درستی که تو را پناه می‌دهم به خدا از متعرض شدن این امری که



شب را به روز آورده‌ای و در فکر آن بودی، و من بر تو ترسانم که این امر، موجب حصول ناخوشی و بدی باشد برای تو». و در میان حضرت و پدرم سخنان مذکور شد، تا آن که به جایی کشید که پدرم نمی‌خواست که به آنجا برسد، و از جمله سخنان پدرم این بود که: به چه چیز امام حسین از امام حسن به امامت سزاوارتر بود که باید اولاد او امام باشند، و اولاد امام حسن امام نباشند؟

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «خدا امام حسن و امام حسین را رحمت کند و چگونه این را ذکر کردی؟» پدرم گفت: زیرا که امام حسین علیه السلام را سزاوار بود- / هرگاه عدالت می‌کرد- / که امامت را قرار دهد در آن که سالش بیشتر باشد از فرزندان امام حسن. حضرت صادق علیه السلام فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی به سوی محمد صلی الله علیه و آله وحی فرمود آنچه را که خواست به سوی او وحی فرمود، و با هیچ‌یک از خلق خود مشورت نفرمود، و محمد صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را امر کرد به آنچه خواست و علی آنچه را که به آن، بود، به جا آورد، و ما در حق آن حضرت نمی‌گوییم، مگر آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود؛ از تعظیم و تصدیق آن حضرت. و اگر حضرت امام حسین علیه السلام مأمور می‌بود به این که وصیت و امامت را در سال، یا سالدار قرار دهد، یا آن را در فرزندان محمد و علی نقل کند، یا از فرزندان خود و امام حسن نقل کند، و به دیگری برساند، البته آن را به عمل می‌آورد، و آن حضرت در نزد ما متهم نیست در باب ذخیره کردن امامت از برای خود، و حال آن که از دنیا رفت و این را وا گذاشت، ولیکن آن حضرت در گذشت با آنچه به آن مأمور بود. و آن حضرت، جد مادری و عموی تو است (چه مادر عبدالله، فاطمه صغری بود).

پس اگر سخن خوبی در حق امام حسین علیه السلام بگویی، بسیار به آن سزاواری، و اگر سخن رکیک و بیهوده زشتی بگویی، خدا تو را می‌آمرزد. ای پسر عمو، مرا اطاعت کن و سخن مرا بشنو، پس سوگند یاد می‌کنم به آن خدایی که خدایی نیست مگر او، که من در باب خیرخواهی و حرص بر اصلاح امر تو، کوتاهی نمی‌کنم. پس چگونه کوتاهی کنم و حال آن که تو را چنان نمی‌بینم که به جا آوری (و در معنی عبارت، غیر از این نیز گفته‌اند، ولیکن به حسب لفظ ظهوری ندارد). و امر خدا را هیچ ردی نیست، و آنچه مقدر فرموده، کسی نمی‌تواند که آن را برگرداند.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۴۹

پس پدرم در نزد این سخن شاد شد، بعد از آن، حضرت صادق علیه السلام به پدرم فرمود: «به خدا سوگند که تو می‌دانی که پسر محمد، همان احوالی است که دو طرف سرش موی ندارد، و سبز چهره است و در پیشگاه و جلو خان قبیله اشجع، در میان رودخانه‌ای که در آن پیشگاه است، کشته خواهد شد».

پدرم گفت که: محمد پسر من، آن که تو می‌فرمایی نیست. و به خدا سوگند، که مکافات هر کسی را خواهد داد، و به یک روز، روزی و به یک ساعت، ساعتی و به یک سال، سالی مکافات می‌دهد (یعنی: آنچه دشمنان کرده‌اند، نعل- بنعل با ایشان رفتار می‌کند). و به خون‌خواهی همه فرزندان ابوطالب قیام می‌نماید.

حضرت صادق علیه السلام به پدرم فرمود: «خدا تو را بیامرزد. بسیار می‌ترسم که به صاحب ما، که محمد است، یا پدرش عبدالله، مضمون این قول ملحق شود و مصداق آن گردد:

[.....] و متنتک نفسک فی الخلاء ضالاً

(و این مصرع عجز بیتی است که فرزدق در هجو جریر گفته، و صدر آن این است که:

أنعق بضأنک یا جریر فأنما

و ترجمه آن، این است که: بانک زن بر گوسفندان خود ای جریر).

[یعنی]: پس جز این نیست که نفس تو، تو را گمراهی عطا نموده (در خلوت و تنهایی به تخیلات فاسده که خیال آن می‌کند، یا تو



را در آرزو افکنده)، به جهت ضلالت» (و مراد فرزددق «۱»، آن است که به جریر می‌گوید که: تو از جمله شبانان و گوسفند چرانانی؛ پس شغل خود مشغول باش و تو را با معارضه کردن با کریمان چه کار و اینها که نفس تو در خلوت به تو عطا می‌کند، خیالات فاسده و ضلالت است).

و حضرت فرمود: «به خدا سوگند که بیش از دیوار بست مدینه را مالک نخواهد شد، و عملش به طائف نمی‌رسد. هرگاه إحفال به عمل آورد (یعنی: هرگاه خویش را در تعب و مشقت اندازد. و اهل لغت، إحفال را به شتاب و رفتن در زمین تفسیر کرده‌اند)، و این امر را چاره نیست از آن که واقع شود. پس از خدا بترس و بر خود و پسران پدرت، رحم کن. به خدا سوگند که من، او را چنان می‌بینم که از هر نطفه خبیثی که صلب‌های مردان آنها را بیرون آورده و به رحم‌های زنان رسانیده، نحس تر است. و گویا این پسر تو، از نطفه موجود نشده،

(۱). در نسخه پسر مترجم -/ رحمه الله -/ به جای فرزددق، اخطل است.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۵۱

بلکه از فضله متخلق شده. و به خدا سوگند که اوست که کشته خواهد شد در پیشگاه اشجع در میان خانه‌های آن قبیله. و به خدا سوگند، که گویا من او را می‌بینم که کشته شده و بر زمین افتاده و جامه‌اش به تاراج رفته و در میان پای‌هایش خشت خامی گذاشته که عورتش پیدا نباشد» (و بعضی در این عبارت، غیر از این گفته‌اند، ولیکن ظهوری ندارد).

و حضرت فرمود: «این پسر را سود نمی‌دهد آنچه می‌شنود». موسی بن عبدالله می‌گوید که: حضرت، مرا قصد می‌فرمود و فرمود که: «این پسر، با او، بیرون می‌رود و صاحب او شکست می‌خورد و کشته می‌شود. پس این پسر می‌رود و خود خروج می‌کند، و با او علم می‌دیگر خواهد بود، و سردار آن علم، کشته می‌شود و لشکرش پراکنده می‌گردند. پس اگر این پسر، مرا اطاعت می‌کند و از من می‌شنود، در آن هنگام از بنی عباس امان طلبد تا خدا فرجی به او برساند.

و من می‌دانم که این امر به اتمام نمی‌رسد، و تو نیز می‌دانی و می‌دانی که محمد، پسرت، همان أحوّل سبز چهره‌ای است که دو طرف سرش موی ندارد، و کشته خواهد شد در پیشگاه اشجع، در میان خانه‌های شان در میان رودخانه‌ای که در آن پیشگاه است». پس پدرم برخاست و می‌گفت: بلکه خدا ما را از تو بی‌نیاز می‌گرداند، و البته به سوی ما بازگشت خواهی کرد (یا آن که خدا تو و غیر تو را به سوی ما بر خواهد گردانید). و به این بیعت نکردن اراده نداری، مگر آن که می‌خواهی که غیر تو امتناع ورزد و بیعت نکند. و آن که تو، وسیله و دست آویز ایشان باشی، به سوی این ابا و امتناع.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «خدا می‌داند که من اراده‌ای ندارم، مگر خیرخواهی و رشد تو را و بر من سوای سعی و جد و جهد چیزی نیست».

پس پدرم برخاست و جامه خود را بر زمین می‌کشید، و خشم‌آلود بود. حضرت صادق علیه السلام از پی او رفت تا به او رسید، و فرمود که: «تو را خبر می‌دهم که: شنیدم از عمویت و او خالوی تو است (یعنی: علی بن الحسین علیهما السلام) که ذکر می‌فرمود که: تو و فرزندان پدرت، البته کشته خواهید شد. پس اگر مرا اطاعت کنی و صلاح دانی که دفع دشمن نمایی به طریقه‌ای که نیکوتر است، به عمل آور. و سوگند یاد می‌کنم به آن خدایی که نیست خدایی مگر او، و نهان و حاضر را می‌داند، و بسیار بخشاینده و مهربان است، آن بزرگی که بر تمام آفریدگان خویش برتری دارد، که من دوست می‌دارم که فرزندان خویش، و دوست‌ترین

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۵۳

ایشان به سوی من و محبوب‌ترین اهل بیتم در نزد من، همه را فدای تو گردانم، و هیچ چیز نزد من با تو برابری نمی‌کند. پس چنان

نه پنداری که من با تو خیانت کردم». پس پدرم از پیش آن حضرت بیرون رفت، خشمناک و اندوهگین.

موسی می گوید که: بعد از آن، نمادیم مگر اندک زمانی که بیست شب بود یا قریب به آن، تا آن که فرستادگان ابو جعفر منصور دوانیقی آمدند، و پدر مرا گرفتند با عموهای من، سلیمان بن حسن، و حسن بن حسن، و ابراهیم بن حسن، و داود بن حسن، و علی بن حسن، و سلیمان بن داود بن حسن، و علی بن ابراهیم بن حسن، و حسن بن جعفر بن حسن، و طباطبا ابراهیم بن اسماعیل بن حسن، و عبدالله بن داود.

موسی گفت که: همه را در غل و زنجیر بند کردند، بعد از آن، ایشان را در کجاوه‌ای بی پوش نشانیدند، و در مصلی ایشان را باز داشتند تا مردم ایشان را دشنام دهند.

موسی می گوید که: مردم از اذیت ایشان باز ایستادند، و ایشان را اذیتی نرسانیدند، و برای ایشان و حالتی که ایشان در آن بودند، دل ایشان سوخت و گریستند. پس ایشان را بردند تا نزدیک در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله.

عبدالله بن ابراهیم جعفری می گوید که: خدیجه، دختر عمر بن علی، ما را حدیث کرد که چون ایشان را نزدیک در مسجد باز داشتند- یعنی: آن دری که آن را باب جبرئیل می گویند- حضرت صادق علیه السلام بر ایشان مشرف شد و بیشتری از ردای آن حضرت بر زمین افتاده بود، که از شدت خشم آن را جمع نمی فرمود، بعد از آن، از در مسجد بیرون آمد و سه مرتبه فرمود که:

«ای گروه انصار، خدا شما را لعنت کند بر این وضع، با رسول خدا صلی الله علیه و آله عهد و پیمان نکردید، و با آن حضرت چنین بیعت نمودید. و به خدا سوگند که من، حریص بودم بر خیرخواهی، ولیکن مغلوب شدم (که قضای خدا بر من غالب آمد) و قضا را دفع نمی توان کرد». بعد از آن، برخاست و یکتای نعلین خود را گرفت و آن را در پای خود داخل کرد و تای دیگر در دستش بود، و بیشتر ردای خود را بر زمین می کشید و رفت تا داخل خانه خویش شد و تب کرد و تا بیست شب، تب داشت، و در این مدت، متصل شب و روز می گریست، تا این که بر آن حضرت ترسیدیم که خدا نکرده تلف شود. و حدیث خدیجه این بود.

جعفری می گوید که: و حدیث کرد ما را موسی بن عبدالله بن حسن که چون آن گروه را آوردند در حالی که در کجاوه‌ها بودند، حضرت صادق علیه السلام از مسجد برخاست و بیرون آمد

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۵۵

و میل کرد به جانب محملی که عبدالله بن حسن در آن بود و می خواست که با او سخن گوید، آن حضرت را به سخت تر منعی، منع کردند و نگذاشتند، و پاسبان به جانب آن حضرت میل کرد، حضرت او را دفع نمود و فرمود که: از این دور شو و زود باشد که خدای تعالی شرّ تو و شرّ غیر او را کفایت کند. بعد از آن، ایشان را داخل کوجه‌ها کردند و حضرت صادق علیه السلام به منزل خود برگشت. هنوز ایشان به بقیع نرسیده بودند که آن پاسبان به بلای سختی گرفتار شد، و شتری داشت، او را لگد زد، و نشستگاهش خرد شد، و در آن ناخوشی مرد. و آن قوم را به سوی دوانیقی برد.

بعد از آن، اندک زمانی ماندیم. پس کسی به نزد محمد بن عبدالله بن حسن آمد و او را خبر داد که پدر و عموهای او همه کشته شدند- که ابو جعفر منصور ایشان را کشت-، مگر حسن بن جعفر، و طباطبا، و علی بن ابراهیم، و سلیمان بن داود، و داود بن حسن، و عبدالله بن داود.

موسی می گوید: پس محمد بن عبدالله ظاهر شد در هنگامی که این خبر را شنید و مردم را به بیعت خود دعوت کرد، و من یکی از سه کس بودم که با او بیعت کردند (یا دو کس که بیعت کردند، سیم من بودم)، و مردم برای بیعت کردن با او جمع شدند (و بنا بر بعضی از نسخ کافی، برای بیعت خویش از مردم عهد و پیمان گرفت)، و هیچ یک از قریش و انصار و عرب بر او اختلاف نکردند.

و محمد با عیسی بن زید، بنای مشورت گذاشت و عیسی از جمله معتمدین او بود و او را سردار لشکر کرده بود. پس با عیسی مشورت کرد در باب فرستادن به نزد معتبرین قوم خویش و آنها که روشناس بودند. عیسی بن زید گفت که: اگر ایشان را دعوت

کنی، دعوتی که کم و آسان باشد و شدتی در آن نباشد، تو را اجابت نمی‌کنند، مگر آن که بر ایشان غلظت و درشتی و بدخویی کنی. پس مرا با ایشان واگذار. محمد گفت: به سوی هر که از ایشان که می‌خواهی، برو. عیسی گفت: بفرست به سوی سردار و بزرگ ایشان - یعنی: ابو عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام - زیرا که چون تو با او درشتی کنی، همه می‌دانند که البته ایشان را می‌داری بر آن راهی که صادق علیه السلام را بر آن داشتی، و با ایشان، به همان طریق سلوک خواهی نمود.

موسی می‌گوید که: به خدا سوگند، که زمانی نگذشت که امام جعفر صادق علیه السلام را آوردند

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۵۷

تا آن حضرت را در پیش روی محمد باز داشتند. عیسی بن زید به حضرت گفت که: و مسلم و فرمان‌بردار شو تا از آفت و اذیت سالم بمانی.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «آیا بعد از محمد صلی الله علیه و آله، نبوت و پیغمبری تازه به هم رسیده؟» محمد گفت: نه، ولیکن بیعت کن تا بر جان و مال و فرزندان خود ایمن شوی و ما تو را تکلیف جنگ نمی‌کنیم.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «در من قوت جنگ و قتال نیست (یا آن که جنگ و قتالی در نظر ندارم تا خاطر تو مشوش باشد و خواسته باشی که به جهت اطمینان خاطر از من بیعت بگیری و اول، ظاهرتر است). و پیش از این به پدرت گفتم و او را ترسانیدم از آنچه به او رسید، ولیکن حذر از آنچه تقدیر شده، نفع نمی‌دهد. ای پسر برادر من، بر تو باد که نوجوانان را طلب کنی و پیران را واگذار و از خود دور کن.»

محمد گفت که: بسیار نزدیک است ما بین من و تو به حسب سال.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «من با تو جنگ و گفت‌وگو نمی‌کنم (یا نمی‌خواهم که بر تو غالب شوم، یا مشقت و زحمتی به تو دهم بنابر اختلاف نسخ کافی) و برای این نیامده‌ام که بر تو تقدّم جویم در باب آنچه تو در آن اشتغال داری.» محمد گفت: نه، به خدا سوگند که چاره‌ای نیست از آن که بیعت کنی.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «ای پسر برادر من، در باب من طلب و گریزی نیست (و مراد، این است که من حاضریم و نمی‌گریزم که باید به طلب من فرستی که در باب بیعت گرفتن از من این قدر اصرار داری). و به درستی که من اراده می‌کنم که به سوی بادیه بیرون روم، و همین رفتن مرا باز می‌دارد و بر من گرانی می‌کند تا آن که اهل خانه مکرر با من در این باب حرف می‌زنند، و دعوی می‌کنند و مرا از آن، منع نمی‌کنند، مگر ناتوانی. و خدا و حق خویشی را به خاطر تو می‌آورم و تو را به آنها می‌ترسانم از آن که رو بگردانی از ما (یا هلاک شوی) و ما به واسطه تو در زحمت و مشقت افتیم» (حاصل مراد، آن که از خدا بترس و قطع رحم مکن به واسطه تکلیف بیعت؛ زیرا که چنانچه مقدر شده، تو کشته خواهی شد و خلفای بنی‌عباس ما را به سبب بیعت با تو، اذیت می‌رسانند).

محمد گفت که: یا اباعبدالله، به خدا سوگند که صاحب دوانیق - یعنی: ابو جعفر منصور - مرد. حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «با من چه می‌کنی و حال آن که ابو جعفر مرده است؟»

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۵۹

محمد گفت که: اراده زینت و جمال دارم به سبب تو.

حضرت فرمود که: «راهی نیست به سوی آنچه اراده داری. نه، به خدا سوگند که صاحب دوانیق نمرده، مگر این که مرده باشد به مردنی که خواب است» (یعنی: بخواب رفته باشد).

محمد گفت: به خدا سوگند که البته باید که بیعت کنی؛ خواه رغبت داشته باشی و خواه به اکراه و جبر باشد (و می‌تواند که معنی این باشد که: خواه ناخوش داشته باشی و مکروه طبع تو باشد). و در این هنگام که با اکراه بیعت کنی، در بیعت کردن خویش

ستوده نشوی. و حضرت بر بیعت، امتناع شدید نمود، و محمد امر کرد که آن حضرت را به سوی زندان برند. عیسی بن زید به محمد گفت که: اگر او را در زندان افکنیم، با وجودی که زندان خراب و ویران شده، و امروز بر آن در و دالانی نیست و در بندی ندارد، می‌ترسیم که از زندان بگریزد.

حضرت صادق علیه السلام خندید و فرمود: «لا حول ولا قوة الا بالله العلیّ العظیم. آیا تو خود را چنان می‌بینی که مرا در زندان کنی؟» گفت: آری، سوگند به آن که محمد صلی الله علیه و آله را به پیغمبری گرامی داشته، که تو را در زندان می‌کنم و بر تو سخت می‌گیرم. عیسی بن زید گفت که: او را حبس کنید در پنهان‌گاه. و آن امروز، جایی است که اسب‌ها را در آن می‌بندند. حضرت صادق علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند که من سخنی می‌گویم و بعد از این مرا تصدیق خواهید کرد». عیسی بن زید به حضرت گفت که: اگر سخن گویی دهان تو را می‌شکنم.

حضرت صادق علیه السلام به عیسی فرمود که: «ای آن که دو طرف سرت موی ندارد، و ای کبود چشم، به خدا سوگند که گویا تو را می‌بینم که به جهت شدت خوف، از برای خویش سوراخ حیوانی را جستجو می‌کنی که در آن داخل شوی و تو از آنها که در نزد جنگ یاد می‌شوند، محسوب نمی‌شوی. و به درستی که من تو را چنان گمان می‌کنم که چون کسی در پشت سرت، دست بر دست زند، پرواز می‌کنی مانند شتر مرغ نری که رمیده باشد».

پس محمد، عیسی را بر حضرت افزونی داد به زجر و منع حضرت و درشتی با وی. و به عیسی گفت که: او را حبس کن و بر او سخت بگیر و با وی درشتی نما.

حضرت صادق علیه السلام به محمد فرمود: «به خدا سوگند، که گویا تو را می‌بینم که بیرون آمده از پیشگاه اشجع و رسیده به میان رودخانه و سواری که صاحب نشانه و شجاعت است، بر تو حمله کرده، و در دست آن سوار، نیزه کوتاهی است که نصف آن سفید و نیمه آن سیاه است،

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۶۱

و بر اسب یال و دنباله سیاهی که در پیشانی آن سفیدی کمی است، سوار است (و می‌تواند که معنی این باشد که: آن اسب پیر یا پنج ساله است) و تو را نیزه زده و در تو هیچ تأثیری نکرده، و تو بر بینی اسب او زده و او را انداخته‌ای، و بر تو سواری دیگر حمله کرده که بیرون آمده از کوچه آل ابی عمار دؤلیها و بر او دو گیسوی بافته است، که از زیر کلاه خود او بیرون آمده، و موی سیل‌های او بسیار است. پس به خدا سوگند، که او صاحب تو است که تو را خواهد کشت. خدا استخوان پوسیده او را رحم نکند». محمد به حضرت عرض کرد که: یا اباعبدالله، حساب کرده‌ای یا چنین پنداشته‌ای و خطا نموده. و سراقی پسر سلخ الحوت برخاست به سوی صادق علیه السلام و دست بر پشت آن حضرت زد تا او را داخل زندان کرد، و برگزید آنچه را که حضرت داشت از مال، و آنچه را که خویشان آن حضرت داشتند، از آنها که با محمد خروج نکرده بودند.

پس اسماعیل بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب را آوردند و او پیری بود کهن سال و ناتوان، و یکی از چشم‌هایش نابینا شده، و هر دو پایش از کار رفته بود، و او را بر می‌داشتند، و از جایی به جایی می‌بردند (چه خود قادر بر حرکت کردن نبود). محمد او را به سوی بیعت خواند. اسماعیل در جواب گفت که: ای پسر برادر من، به درستی که من پیر و سالدار و ناتوانم، و من به سوی نیکی و اعانت تو محتاج‌ترم.

محمد گفت که: چاره نیست از آن که بیعت کنی.

اسماعیل گفت که: از بیعت من چه نفع به تو می‌رسد؟ به خدا سوگند، که من جای اسم یک مرد بر تو تنگ می‌گردانم، اگر آن را بنویسی (یعنی: ثمره‌ای که بر بیعت من مترتب می‌شود، و منحصر است در این که در آن سیاهه که نام‌های آنها که با تو بیعت کرده‌اند، نوشته شده، اگر نام مرا بنویسی، جای نام مردی را پر می‌کند).

محمد گفت: تو را چاره نیست از آن که بیعت کنی، و با اسماعیل در گفتار درشتی نمود.

اسماعیل گفت که: جعفر بن محمد را برای من بطلب، شاید که ما همه یک بار بیعت کنیم.

موسی می گوید که: محمد، حضرت امام جعفر علیه السلام را طلبید و اسماعیل به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، اگر مصلحت دانی که عاقبت امر را برای او بیان کنی، بکن، شاید که خدا او را از ما باز دارد.

حضرت فرمود که: «من عزم کرده‌ام که با او سخن نگویم. پس رأی خود را در باب من

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۶۳

بیند و آنچه می خواهد با من بکند».

اسماعیل به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که: تو را به خدا سوگند می‌دهم که آیا به خاطر داری روزی را که به خدمت پدرت محمد بن علی علیه السلام آمدم و دو خله زرد پوشیده بودم، پس نگاه بسیاری به سوی من کرد و گریست. به آن حضرت عرض کردم که: چه چیز تو را می‌گریاند؟ فرمود که: «مرا می‌گریاند آن که تو کشته می‌شوی، در حال پیری، بی آن که در باب کشتن تو پروایی داشته باشند، و خون تو پامال می‌شود و در باب خون تو دو بز شاخ به یکدیگر نمی‌زنند» (و این مثلی است که در امر سهل و آسان که یاور و منکری در آن به هم نرسد می‌زنند).

اسماعیل می‌گوید که: عرض کردم که: این امر، در چه زمان خواهد بود؟ فرمود: «در وقتی که تو را به سوی باطل بخوانند، و تو آن را قبول نکنی. پس چون نظر کنی به سوی احوال که خویشانش او را شوم دانند، و از اولاد امام حسن علیه السلام باشد و بالا رود بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و مردم را به سوی خویش دعوت کند، و غیر نام خود را به خود ببندد که خود را مهدی و نفس زکیه نام نهد، عهد خود را تازه کن، و وصیت نامه خویش را بنویس که تو در همان روز یا در فردای آن کشته می‌شوی».

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «آری، و سوگند به پروردگار کعبه، که محمد بن عبدالله روزه نمی‌گیرد از ماه مبارک رمضان، مگر کم‌تری از آن را. پس تو را به خدا می‌سپارم ای ابوالحسن، و خدا مزد ما را در مصیبت تو بزرگ گرداند، و بر آنها که بعد از خود می‌گذاری، نیکو خلافت و جانشینی نماید. و انا لله و انا الیه راجعون».

موسی می‌گوید: پس اسماعیل را برداشتند و حضرت امام جعفر علیه السلام را به سوی زندان برگردانیدند، و گفت: به خدا سوگند، که روز را شب نکردیم که پسران برادر اسماعیل - که پسران معاویه بن عبدالله بن جعفرند - بر او داخل شدند، و لگد بر شکمش مالیدند تا او را کشتند، و محمد بن عبدالله فرستاد به سوی حضرت امام جعفر علیه السلام و آن حضرت را رها کرد.

موسی می‌گوید که: ما بعد از آن ماندیم تا هلال ماه رمضان را دیدیم. پس خبر خروج عیسی بن موسی (که از سرداران ابو جعفر منصور بود) به ما رسید و شنیدیم که اراده مدینه دارد، و محمد بن عبدالله پیشی گرفت و یزید بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بر مقدمه لشکر عیسی بن موسی، پسران حسن بن زید بن حسن بن حسن، و قاسم بن محمد بن زید،

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۶۵

و علی و ابراهیم، پسران حسن بن زید بودند. پس یزید بن معاویه شکست خورد، و عیسی بن موسی، به مدینه آمد و جنگ در مدینه واقع شد. بعد از آن، عیسی در ذباب (که کوهی است در مدینه) فرود آمد و لشکر دوایتی که عیسی سر کرده ایشان را به جهت سیاه پوشی، مسوده نام کرده بود، بر ما داخل شدند، و محمد با لشکر خود بیرون رفت تا رسید در بازاری که در نزدیکی ذباب بود، و اصحاب خویش را به آنجا رسانید، و ایشان را گذاشت و خود در پی کاری رفت. بعد از آن، برگشت و در پی اصحاب خود رفت که به ایشان ملحق شود تا به مسجد پوست فروشان رسید و نظر کرد به میدان گاهی که در آنجا بود، و دید که یک نفر از لشکر عیسی و اصحاب مقنع (که به خلاف بنی عباس سفید می‌پوشیدند) در آنجا نیستند.

محمد پیش آمد تا به محله فزاره رسید، بعد از آن داخل محله قبیله هذیل شد و رفت تا به محله قبیله اشجع رسید. پس سواری که

امام جعفر صادق علیه السلام فرموده بود، به سوی او بیرون آمد از طرف پشت سرش، از کوچه هُذیل و نیزه‌ای را حواله او کرد و در او هیچ تأثیری نکرد، و محمد بر آن سوار حمله کرد، و ضربتی بر بینی اسبش زد، باز آن سوار سَنان نیزه بر او زد که آن را در زره او فرو برد، و محمد برگشت و بر او حمله کرد، و او را ضربتی زد که او را سست و بی حال گردانید (که دیگر قادر بر جنگ کردن نبود). و حمید بن قحطبه از کوچه عَمّاری‌ها بر او بیرون آمد، در حالتی که محمد پشتش به سوی حمید و رویش به جانب آن سوار بود، و او را ضربت می‌زد که حمید نیزه‌ای بر او زد؛ چنانچه سنان نیزه در او جا گرفت، و نیزه شکست و محمد بر حمید حمله کرد. پس حمید آهن بُن نیزه را بر او زد و او را انداخت، و از اسب فرود آمد و به نزد او رفت و او را ضربت بسیاری زد تا آن که او را سست و بی حال کرد، به مرتبه‌ای که قادر بر حرکت نبود، و او را کشت و سرش را جدا کرد. و لشکر از هر طرف داخل شدند و مدینه را گرفتند و ما جلای وطن نمودیم و گریزان در شهرها داخل شدیم.

موسی بن عبدالله می‌گوید که: پس من رفتم تا به ابراهیم بن عبدالله ملحق شدم و عیسی بن زید را یافتم که در نزد او پنهان بود، پس او را به بدی تدبیری که کرده بود، خبر دادم و با او بیرون آمدم، و با هم بودیم تا آن که کشته شد، یا مرد- خدا او را رحمت کند- بعد از آن، با پسر برادر اشتر- یعنی: عبدالله بن محمد بن عبدالله بن حسن- رفتیم تا در سِنَد وفات یافت. بعد از آن، برگشتم رمیده و رانده، که شهرها بر من تنگ شده بود.

و در هیچ شهری جای من نبود، به جهت خوفی که از بنی‌عباس داشتم. چون زمین بر من

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۶۷

تنگ گردید و خوف بر من شدید شد، آنچه را که امام جعفر صادق علیه السلام فرموده بود، به خاطر آوردم. پس به نزد مهدی پسر منصور آمدم، در حالی که حج کرده بود و در سایه کعبه مردم را خطبه می‌کرد، و مهدی مطلع نشد، مگر در حالی که من از زیر منبر برخاستم و گفتم که: یا امیر المؤمنین، مرا امان می‌دهی؟ تا تو را دلالت کنم بر خیرخواهی برای تو که در نزد من است؟ گفت: آری، آن خیرخواهی چیست؟ گفتم: تو را دلالت می‌کنم بر موسی بن عبدالله بن حسن. گفت: آری، تو را امان دادم. گفتم: به من عطا کن آنچه را که به آن وثوق و اعتمادی داشته باشم، و از او عهدها و پیمان‌ها گرفتم و خاطر خود را جمع کردم. بعد از آن، گفتم: منم موسی بن عبدالله. گفت که: در این هنگام تو را گرامی می‌داریم و به تو عطا می‌نمایم.

پس به مهدی گفتم که: مرا به بعضی از اهل بیت خود بده که به کار من قیام نماید، و میهمان‌دار من باشد، و در نزد تو باشم. به من گفت که: نگاه کن هر که را اراده داری بگو، تا او را میهمان‌دار تو گردانم. گفتم که: عموی تو عباس بن محمد. عباس گفت: مرا در تو حاجتی نیست. گفتم لیکن مرا در تو حاجت است (و به تو احتیاج دارم) و تو را سؤال می‌کنم به حق امیر المؤمنین و دست بر نمی‌دارم، مگر آن که مرا قبول کنی.

پس مرا خواهی نخواهی قبول کرد و مهدی به من گفت که: کی تو را می‌شناسد؟ و در حوالی و گرداگرد او، اصحاب ما، یا بیشتر ایشان بودند. گفتم که: اینک حسن بن زید است که مرا می‌شناسد، و اینک موسی بن جعفر است که مرا می‌شناسد، و اینک حسن بن عبدالله بن عباس است که مرا می‌شناسد. همه گفتند: بلی یا امیر المؤمنین، گویا که او از پیش ما نرفته و از نظر ما پنهان نشده و به همان صورت است که از اینجا رفت.

بعد از آن، به مهدی گفتم: یا امیر المؤمنین، خبر داد مرا به این مقام (که عبارت است از آنچه در این جا اتفاق بود)، پدر این مرد- و اشاره کردم به سوی- موسی بن جعفر علیه السلام.

موسی بن عبدالله می‌گوید که: با اینها دروغی بر امام جعفر صادق علیه السلام گفتم و به مهدی گفتم که: جعفر مرا امر فرمود که: تو را سلام برسانم، و فرمود که: مهدی، امامی است که بسیار عدالت و سخاوت دارد. موسی می‌گوید که: پس مهدی امر کرد که پنج هزار دینار شرعی به موسی بن جعفر علیه السلام دادند. بعد از آن، حضرت امام موسی علیه السلام، امر فرمودی که از آن پنج



هزار دینار، دو هزار دینار به من دادند. و همه اصحاب خود را بخشش فرمود و بخشش مرا بهتر داد. پس در هر جا که فرزندان محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام مذکور شوند، بگویند که خدا

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۶۹

و فرشتگان و حاملان عرش او و بزرگان از ایشان که اعمال را می‌نویسند، بر ایشان صلوات فرستند. و امام جعفر صادق علیه السلام را به خوش‌ترین آن مخصوص سازید. و خدا از جانب من، موسی بن جعفر را جزای خیر دهد. و به خدا سوگند، که من بعد از خدا غلام و دوست‌دار ایشانم.

۱۸ / ۹۳۹. و به همین اسناد، از عبدالله بن جعفر بن ابراهیم جعفری روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را عبدالله بن مفصل - مولای عبدالله بن جعفر بن ابی طالب - و گفت:

چون حسین بن علی کشته شد در فح (و آن، رودخانه‌ای است در مکه معظمه) خروج کرد و بر مدینه مستولی شد، و آن را در حیطه تصرف خود در آورد. موسی بن جعفر را به سوی بیعت دعوت نمود. پس آن حضرت به نزد او آمد و فرمود که: «ای پسر عمو، مرا تکلیف مکن آنچه را که پسر عموی تو - یعنی: محمد بن عبدالله بن حسن - عمویت امام جعفر صادق علیه السلام را تکلیف کرد، تا باعث این شود که از من بروز کند آنچه بروز آن را نمی‌خواهم؛ چنانچه از حضرت صادق علیه السلام آنچه بروز آن را نمی‌خواست، بروز کرد» (یعنی: او را خبر داد به آن که کشته خواهد شد و به چه محو کشته می‌شود، و کی او را می‌کشد و اگر مرا تکلیف کنی و اصرار نمایی، من نیز آنچه می‌دانم خواهم گفت).

حسین به خدمت آن حضرت عرض کرد که: جز این نیست که من امری را بر تو عرض کردم، پس اگر آن را خواسته باشی در آن داخل می‌شوی، و اگر آن را ناخوش داشته باشی، تو را بر آن نمی‌دارم، و خداست که از او یاری می‌جویم. بعد از آن، آن حضرت را وداع نمود و در هنگامی که حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام را وداع نمود، حضرت به او فرمود که: «ای پسر عمو، به درستی که تو کشته خواهی شد. پس نیکو جنگ کن که این گروه فاسقی چندانند که اظهار ایمان می‌کنند و شرک را پنهان می‌دارند. و انا لله و انا الیه راجعون. من مزد مصیبت شما گروه خویشان را از خدا می‌طلبم».

پس حسین بیرون رفت و از امر او اتفاق افتاد، آنچه اتفاق افتاد که همه کشته شدند چنانچه آن حضرت فرموده بود.

۱۹ / ۹۴۰. و به همین اسناد، از عبدالله بن ابراهیم جعفری روایت است که گفت: یحیی بن عبدالله بن حسن به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نوشت که: اما بعد، به درستی که من نفس خود را وصیت می‌کنم به پرهیز کردن از خدا، و ترسیدن از عذاب او، و تو را به آن وصیت

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۷۱

می‌کنم؛ زیرا که آن وصیت خدا است در باره پیشینیان و وصیت اوست در پسینیان. خبر داد مرا آن که وارد شد بر من، از یاوران خدا بر اظهار دین، و نشر طاعت آن جناب به آنچه ثابت است از مهربانی و میل تو به من، با آن که مرا وا گذاشتی و با من بیعت نکردی، و من با مردم مشورت کردم در باب دعوت از برای آن که پسندیده آل محمد صلی الله علیه و آله بود، و تو آن مشورت را منع کردی و در وقت آن، حاضر نشدی و پیش از تو، پدرت آن را منع کرد، و سال‌هاست که شما ادعا کرده‌اید، آنچه را که برای شما نیست و آرزوهای خود را پنهان کرده‌اید به سوی آنچه خدا به شما عطا نفرموده.

پس مردم را سرگشته و گمراه گردانیدید، و من می‌ترسانم تو را از آنچه خدا تو را ترسانیده از ذات خویش و عذابی که از محض قهاریت او صادر شده باشد، بی‌واسطه گیری.

پس ابوالحسن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به سوی او نوشت که:

«این نامه‌ای است از موسی، پسر بنده خدا جعفر و برادرش علی، در حالی که هر دو شریکند در فروتنی کردن از برای خدا و طاعت



او به سوی یحیی بن عبدالله بن حسن. اما بعد، به درستی که من تو را و خود را از خدا می‌ترسانم، و تو را به عذاب دردناک خدا و عقاب سخت و ناخوشی‌های تمام و سختی‌های آن جناب اعلام می‌نمایم، و تو را و خود را وصیت می‌کنم به پرهیز کردن و ترسیدن از خدا؛ زیرا که آن، زینت سخن و سبب ثابت داشتن نعمت‌های اوست. و نامه تو به نزد من آمد و در آن ذکر کرده بودی که من ادعا دارم، و پدرم پیش از این چنین بوده، و حال آن که تو، این را از من نشنیده‌ای، و زود باشد که شهادت ایشان نوشته شود و پرسیده شود (و این اقتباسی است که از آیه سوره زخرف فرموده) «۱»، و حرص دنیا و مطالب آن مطلبی را برای اهل آن وا نگذاشته تا آن که مطلب آخرت ایشان در دنیای ایشان بر ایشان تباه گردد. و ذکر کرده بودی که من مردم را از تو باز داشته‌ام، به جهت رغبت نمودن من در آنچه در دست تو است، و ناتوانی از سنت و کمی بینایی حجت، مرا نکرده از آن درگاهی که تو در آن داخل شدی، اگر خواهان آن می‌بودم، ولیکن خدای تبارک و تعالی مردمان را آفریده از آب‌های آمیخته (چه، آب مرد با آب زن و رحم به هم آمیخته می‌شود)، و از چیزهای دور و بیگانه و طبیعت‌ها.

(۱). زخرف، ۱۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۷۳

پس مرا خبر ده از دو اسم که تو را از آنها سؤال می‌کنم و بگو که: چیست عترف که در بدن تو است و چیست صیهلج که در انسان است؟ بعد از آن، خبر این را به سوی من بنویس (و در بعضی از نسخ کافی، به جای عترف، تعرف مذکور است و هیچ‌یک از این دو لفظ در کتابی از کتب معتبره لغت، چون صحاح و قاموس و فائق و غیر اینها، مذکور نیست و در قاموس، عتریف و عتروف و صملج مذکور است با معانی که مناسبتی ندارد).

و وصیت می‌کنم تو را و تو را از نافرمانی خلیفه (یعنی: هارون) می‌ترسانم و ترغیب می‌کنم تو را بر نیکی و فرمان‌برداری او، و بر آن که از برای خود امان طلب کنی، پیش از آن که چنگال مرگ تو را بگیرد، و کمند آن به حلققت افتد از هر طرف، و محتاج باشی به نفس کشیدن و از هر جا که خواسته باشی که نفس کشی، و به راحت افتی، تو را میسر نشود، و آن را نیابی تا آن که خدا بر تو منت گذارد به عطا و فضل خویش و ترحم کردن خلیفه- که خدا او را باقی بدارد-.

پس تو را ایمن گرداند و بر تو رحم کند و خویشی‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حق تو حفظ نماید «وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی» \* اِنَّا قَدْ اَوْحٰی اِلَیْنَا اَنَّ الْعَذَابَ عَلٰی مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلٰی «۱»، یعنی: و سلامتی هر دو سرا بر کسی که پیروی نمود راه راست را. به درستی که وحی شده به سوی ما که عذاب دنیا و آخرت، بر کسی است که تکذیب کرد پیغمبران و حجت‌های خدا را و پشت کرد و اعراض نمود».

جعفری می‌گوید که: خبر به من رسید که نامه موسی بن جعفر به دست هارون افتاد، و چون آن نامه را خواند، گفت که: مردم مرا بر این می‌دارند که موسی بن جعفر را اذیت می‌کنم، و حال آن که او بیزار است از آنچه به او نسبت می‌دهند و هیچ تقصیر ندارد. تمام شد جزوه دوم از کتاب کافی و در پهلو در می‌آید آن را به مشیت و خواست خدای تعالی و یاری او، جزو سیم، و آن، باب حرمت وقت قرار دادن است از برای ظهور قائم- صلوات الله و سلامه علیه- و ستایش مخصوص خداوند پروردگار عالمیان است. و درود و سلام بر محمد و همه خاندانش. «۲»

(۱). طه، ۴۷ و ۴۸.

(۲). فراز «و ستایش مخصوص» تا آخر در ترجمه مترجم- / رحمه الله- / نیست.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۷۴

باب در بيان حرمت وقت قرار دادن و معين کردن ظهور قائم

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۲، ص: ۲۷۵

## ۸۲. باب در بيان حرمت وقت قرار دادن و معين کردن ظهور قائم - صلوات الله و سلامه عليه -

۱/۹۴۱. علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد؛

و محمد بن يحيى، از احمد بن محمد بن عيسى، همه از حسن بن محبوب، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «ای ثابت، به درستی که خدای تبارک و تعالی این امر را در هفتاد سال معين فرموده بود، و چون امام حسین - صلوات الله عليه - شهید شد، غضب خدای عزوجل بر اهل زمین شدید گردیده، پس، آن را به تأخیر انداخت تا سال صد و چهلم از هجرت، و ما شما را خبر دادیم و شما حدیث ما را فاش کردید و پرده‌ای را که چون معجر بر سران کشیده بود برداشدید، و خدا برای آن، بعد از این، وقتی در نزد ما قرار نداده که آن را بدانیم. «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (۱)».

ابو حمزه می‌گوید که: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را به این حدیث خبر دادم فرمود که:

«چنین بود».

۲/۹۴۲. محمد بن يحيى، از سَلَمَةُ بن خطاب، از علی بن حسان، از عبدالرحمان بن كثير روایت کرده است که گفت: در نزد حضرت صادق علیه السلام بودم در وقتی که مهزم بر آن حضرت داخل شد و به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو کردم، مرا خبر ده از این امری که ما آن را انتظار می‌بریم که در چه زمان خواهد بود؟ فرمود که: «ای مهزم، وقت گویان دروغ گفتند، و آنها که طالب شتابند، هلاک گردیدند، و آنان که در مقام تسلیم‌اند و قول ما را قبول کردند، نجات یافتند».

۳/۹۴۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: آن حضرت علیه السلام را سؤال کردم از قائم علیه السلام فرمود که: «وقت گویان دروغ گفتند. به درستی که ما اهل بیت، وقت قرار نمی‌دهیم».

۴/۹۴۴. احمد به اسناد خویش روایت کرده و گفت که: حضرت فرمود: «خدا ابا و امتناع فرموده، مگر آن که وقت قرار دهندگان را مخالفت فرماید».

(۱). رعد، ۳۹.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۲، ص: ۲۷۷

۵/۹۴۵. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی خزاز، از عبدالکریم بن عمرو خثعمی، از فضیل بن یسار، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: آیا این امر را وقت معینی هست؟ سه مرتبه فرمود که: «وقت گویان، دروغ گفتند. به درستی که موسی بن عمران علیه السلام چون بیرون رفت که بر پروردگار خویش وارد شود، بنی اسرائیل را سی روز وعده داد و چون خدا او را بر سی روز، ده روز زیاد کرد، قومش گفتند که: موسی با ما خُلف وعده نمود. پس، کردند آنچه کردند. و چون ما شما را حدیثی بگوییم و آن امر بر طریقه‌ای که شما را حدیث کرده‌ایم واقع شود، بگویید که خدا راست فرمود، و چون شما را خبری دهیم، و بر خلاف آنچه شما را به آن حدیث نموده‌ایم واقع شود، بگویید که خدا راست فرمود تا دو مرتبه شما را مزد دهد».

۶/۹۴۶. محمد بن يحيى و احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از سیاری، از حسن بن علی بن یقطين، از برادرش حسین، از پدرش

علی بن یقطين روايت کرده است که گفت: امام موسی کاظم عليه السلام به من فرمود که: «مدت دويست سال، شيعيان ما به آرزوها پرورش می‌یابند».

راوی می‌گوید که: یقطين به پسر خود علی بن یقطين گفت که: چیست حال ما که گفته شد برای ما، و تحقق به هم رسانید، و برای شما گفته شد و تحقق نیافت (حاصل مراد، آن که یقطين که از پیروان بنی‌عباس بود، به پسرش علی که از خواص اصحاب حضرت امام موسی کاظم عليه السلام بود، بحث کرد که چرا آنچه در باب دولت ما مذکور شد، به ظهور پیوست و بدا در آن اتفاق نیفتاد، و آنچه در باب دولت شما مذکور شد، به ظهور نپیوست و در آن بدا اتفاق افتاد؟).

راوی می‌گوید که: علی به پدر خویش گفت: به درستی که آنچه برای ما و شما گفته شد، از یک جا بیرون آمد؛ غیر از آن که امر شما هنگامش رسیده بود. پس خالص آن به شما عطا شد؛ چنانچه برای شما گفته شده بود. و هنگام امر ما نرسیده بود، پس ما را به آرزوها مشغول ساختند. و اگر به ما می‌گفتند که این امر نمی‌باشد تا دويست سال یا سیصد سال، دل‌ها قساوت به هم می‌رسانید، و هر آینه همه یا بیشتر مردمان از دین اسلام بر می‌گشتند، ولیکن گفتند که:

این امر چه سریع و چه نزدیک است، به جهت جمع شدن دل‌های مردم و نزدیک ساختن فرج و رفتن غم و اندوه.

۷/۹۴۷. حسین بن محمد، از جعفر بن محمد، از قاسم بن اسماعیل انباری، از حسن بن علی، از ابراهیم بن مهزم، از پدرش، از امام جعفر صادق عليه السلام روايت کرده است که گفت: در

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۷۸

باب در بیان تحميص و امتحان

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۷۹

نزد آن حضرت پادشاهان آل فلاان (یعنی بنی‌عباس) را ذکر نمودیم، فرمود: «جز این نیست که مردم به جهت شتابیدن خویش، هلاک شدند. به درستی که خدا به جهت شتاب بندگان، شتاب نمی‌فرماید؛ زیرا که این امر را نهایی است که به آن نهایت باید برسد. پس اگر به آن نهایت برسند، پیشی‌نگیرند بر آن، ساعتی، و از پس نیابند از آن، ساعتی» (که آن اجل، به هیچ وجه متقدم و متأخر نشود).

## ۸۳. باب در بیان تحميص و امتحان «۱»

۱/۹۴۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از یعقوب سراج و علی بن رثاب، از امام جعفر صادق عليه السلام روايت کرده است که: «چون مردم بعد از کشتن عثمان، با امیر المؤمنین - صلوات الله عليه - بیعت کردند، آن حضرت بر منبر بر آمد، و خطبه خواند - که آن حضرت، آن را ذکر فرموده - و در آن خطبه می‌فرماید: به درستی که بلایه و رنج و سختی شما برگشت به همان صورتی که داشت، در روزی که خدا پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را مبعوث گردانید (یعنی که چون اهل جاهلیت صاحب حیرت گردیدید). و سوگند یاد می‌کنم به آن خدایی که پیغمبر صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث گردانیده، که هر آینه در گفتار مختلف شوید، و در رأی‌های شما اختلاف بسیار به هم رسد، و شما را در غربال کنند و ببینند (چنانچه چیزی را در غربال می‌کنند و خوب و بد آن را از هم جدا می‌نمایند) تا به مرتبه‌ای که زیر شما بالا گردد، و بالای شما زیر شود (یعنی معلق و سرنگون شوید. و بعضی گفته‌اند که: کوچکان و ذیلان شما، بزرگ و عزیز شوند، و بزرگان و عزیزان شما، کوچک و ذلیل گردند). و پیشی‌گیرندگانی که در اول امر کوتاهی کردند و بیعت نمودند، پیشی‌گیرند و به غایت پیشی‌گیرندگانی که در اول امر کوتاهی نکردند و به سوی بیعت پیشی‌گرفتند، کوتاهی کنند. به خدا سوگند که یک سخن را نپوشیدم و یک دروغ نگفتم و رسول خدا مرا خیرداد به این مقام (که عبارت است از: بیعت و اتفاق بر آن حضرت) و این روز».

۲/۹۴۹. محمد بن یحیی و حسین بن محمد، از جعفر بن محمد، از قاسم بن اسماعیل انباری، از حسن بن علی، از ابوالمغراء، از ابن ابی یعفور روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم

(۱). و این دو لفظ، در معنی به یکدیگر نزدیکند؛ چه تمحیص آزموده گردانیدن و بی گناه کردن، و امتحان، آزمودن و در محنت و نکبت انداختن است. (مترجم)

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۸۱

از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «وای بر ارادل عرب! از امری که نزدیک رسیده». عرض کردم که فدای تو گردم، از عرب چه قدر با حضرت قائم خواهند بود؟ فرمود که: «جماعتی اندک و بسیار کم» (که نظر به مقتضای لفظ نفر، که از ده بیشتر نباشند). عرض کردم: به خدا سوگند، که آنها که به این امر قائل‌اند از ایشان، بسیاراند. فرمود که: «مردم را چاره‌ای نیست از آن که آزموده شوند، و از هم جدا گردند، و با غربال بیخته شوند، و خلق بسیاری در چشمه غربال بیرون روند».

۳/۹۵۰. محمد بن یحیی و حسین بن محمد، از جعفر بن محمد، از حسن بن محمد صیرفی، از جعفر بن محمد صیقل، از منصور روایت کرده‌اند که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: ای منصور، به درستی که این امر نمی‌آید شما را مگر بعد از نومی‌دی. و به خدا سوگند که، نمی‌آید شما را تا از هم جدا شوید. و به خدا سوگند که، نمی‌آید شما را تا آزموده شوید. و به خدا سوگند که، نمی‌آید شما را تا ظاهر شود بدبختی آن که بدبخت باشد و ظاهر شود نیک‌بختی آن که نیک‌بخت است».

۴/۹۵۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از مُعَمَّر بن خَلَاد که گفت: شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که می‌فرمود: «الْم \* أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» (۱)، یعنی: منم آن خدا که همه چیز را می‌دانم، و چیزی بر من پوشیده و پنهان نیست. آیا مردمان پنداشتند که وا گذاشته می‌شوند به آن که بگویند که ایمان آوردیم (یعنی: می‌پندارند که به مجرد این قول، دست از ایشان بر می‌داریم) و حال آن که ایشان آزموده نشوند و مبتلا نگردند». بعد از آن، به من فرمود که: «فتنه چیست؟» عرض کردم که: فدای تو گردم، آنچه در نزد ما است، آن است که فتنه در دین، مراد است. (۲) پس حضرت فرمود که:

«آزموده می‌شوند؛ چنانچه طلا آزموده می‌شود». بعد از آن فرمود که: «صاف و خالص می‌شوند؛ چنانچه طلا خالص می‌شود».

۵/۹۵۲. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از سلیمان بن صالح روایت کرده و آن را مرفوع ساخته، از امام محمد باقر علیه السلام و گفت که: آن حضرت فرمود که: «این حدیث شما، دل‌های مردان از آن درهم گرفته شود، و نفرت به هم رساند. پس هر که به آن اقرار کند،

(۱). عنکبوت، ۱ و ۲.

(۲). و فتنه، به کسر فاء و سکون تاء، آزمایش و در شر و بلا افکندن است. (مترجم)

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۸۲

باب در بیان این که هر کس امام خود را بشناسد ...

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۸۳

بیشتر به او بگویند، و هر که آن را انکار کند، او را واگذارید. به درستی که چاره‌ای نیست از این که فتنه حادث شود، که هر دوست باطنی و صاحب سرّ در آن بلغزد تا به مرتبه‌ای که آن که مو را می‌شکافد و به دو حصه می‌کند، در آن بلغزد، تا کسی باقی نماند مگر ما و شیعیان ما».

۶/۹۵۳. محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن سنان، از محمد بن منصور صیقل، از پدرش روایت کرده است که گفت: من و حارث بن مغیره و جماعتی از اصحاب خویش، نشسته بودیم، و حضرت صادق علیه السلام سخنان ما را که با یکدیگر می‌گفتیم، می‌شنید، به ما فرمود که: «شما در چه چیز با هم حرف می‌زنید؟ بسیار دور است آنچه می‌گویید. نه، به خدا سوگند که واقع نمی‌شود آنچه شما چشم‌های خویش را به سوی آن که کشیده‌اید، تا آن که در غربال بیخته شوید. نه، به خدا سوگند که آنچه شما چشم‌های خویش را به سوی آن کشیده‌اید، نمی‌باشد تا آن که از هم جدا شوید. نه، به خدا سوگند که آنچه شما چشم‌های خویش را به سوی آن کشیده‌اید، نمی‌باشد مگر بعد از نومیدی. نه، به خدا سوگند که آنچه شما چشم‌های خویش را به سوی آن کشیده‌اید، نمی‌باشد تا آن که بدبخت شود آن که بدبخت باشد، و نیک بخت شود آن که نیک بخت باشد».

#### ۸۴. باب در بیان این که هر کس امام خود را بشناسد، تقدم این امر (یعنی: ظهور صاحب الامر) و تأخر آن، او را زیانی نرساند

۱/۹۵۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریر، از زراره روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «امام خود را بشناس؛ زیرا که چون او را شناختی، چیزی تو را زیانی نرساند؛ خواه این امر پیش افتد و خواه به تأخیر افتد».

۲/۹۵۵. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از صفوان بن یحیی، از محمد بن مروان، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای تبارک و تعالی: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ» «۱»، فرمود که: «ای فضیل، امام خود را بشناس؛ زیرا که چون تو امام خود را شناختی، چیزی تو را زیان نرساند؛ خواه این امر پیش افتد؛ و خواه به تأخیر افتد. و هر که امام خود را بشناسد، و بعد از آن بمیرد،

(۱). اسرا، ۷۱.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۸۵

پیش از آن که صاحب این امر بر پا شود، به منزله کسی است که در لشکر آن حضرت نشسته باشد. نه، بلکه به منزله کسی است که در زیر علم او نشسته باشد».

راوی می‌گوید: و فرمود که: «بعضی از اصحاب آن حضرت به منزله کسانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید شده‌اند».

۳/۹۵۶. علی بن محمد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، در چه زمان غم و اندوه برطرف می‌شود؟ فرمود که: «ای ابوبصیر، تو نیز از جمله آنهایی که دنیا را می‌خواهند.

هر که این امر را شناخت، خدا غم و اندوه را از او برده، به جهت چشم‌داشتی که دارد».

۴/۹۵۷. علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از اسماعیل بن محمد خزاعی روایت کرده است که گفت: ابوبصیر از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کرد، و من می‌شنیدم، گفت: مرا چنان می‌بینی که قائم را دریابم؟ فرمود که: «ای ابوبصیر، آیا چنان نیستی که امام خود را بشناسی؟» عرض کرد: بلی، به خدا سوگند، که امام خود را می‌شناسم و آن تویی، و دست حضرت را گرفتم. حضرت فرمود: «به خدا سوگند ای ابوبصیر، که باکی نیست بر تو که شمشیر خویش را حمایل نکرده باشی در سایه رواق حضرت قائم - صلوات الله و سلامه علیه -» «۱».

۵/۹۵۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از علی بن نعمان، از محمد بن مروان، از فضیل بن یسار که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «هر که بمیرد و او را امامی نباشد، مردنش به روش مردن جاهلیت است. و

هر که بمیرد و به امام خویش عارف باشد، چیزی او را زیان نرساند؛ خواه این امر پیش افتد و خواه به تأخیر افتد. و هر که بمیرد و به امام خویش عارف باشد، مانند کسی است که با حضرت قائم علیه السلام باشد، در خیمه آن حضرت». ۶/۹۵۹. حسین بن علی علوی، از سهل بن جمهور، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از حسن بن حسین عُرَنی، از علی بن هاشم، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چه زیان می‌رساند کسی را که بمیرد، در حالی که امر ما را انتظار برد؟ آن که

(۱). و رواق به کسر را، سقف پیش خانه را گویند، و پرده‌ای که در زیر سقف خانه می‌بندند، و خانه‌ای که بریک ستون ساخته باشند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۸۶

باب در بیان کسی که ادعای امامت می‌کند، و اهلیت آن را ندارد ...

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۸۷

در میان خیمه مهدی علیه السلام یا لشکر او نمیرد». (۱)

۷/۹۶۰. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از حسین بن سعید، از فضالة بن ایوب، از عمر بن ابان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «نشانه را بشناس (و بنابر بعضی از نسخ، امامت، و بنابر بعضی از نسخ، آن پسر را بشناس. و این به حسب لفظ، ظاهرتر است). پس چون او را شناختی، چیزی تو را زیان نرساند؛ خواه این امر پیش افتد و خواه به تأخیر افتد. به درستی که خدای عزوجل می‌فرماید که: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ» (۲). پس هر که امام خود را بشناسد، مانند کسی است که در خیمه حضرت قائم باشد، که مردم انتظار او می‌برند».

## ۸۵. باب در بیان کسی که ادعای امامت می‌کند، و اهلیت آن را ندارد، و کسی که همه امامان، یا بعضی از ایشان را انکار کند، و کسی که امامت را اثبات کند از برای آن که اهلیت آن را ندارد

۱/۹۶۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن ستان، از ابو سلام، از سوره بن کلب، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: چیست معنی قول خدای عزوجل: «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَيَّ اللَّهُ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ» (۳)؟ یعنی: «در روز قیامت، خواهی دید آنان را که دروغ بستند بر خدا، در حالی که روی‌های ایشان سیاه و تیره باشد».

حضرت فرمود که: «مراد، کسی است که بگوید: من امامم و حال آن که امام نباشد». سوره می‌گوید که: عرض کردم که: و اگر چه منسوب به علی علیه السلام باشد؟ فرمود: «و هر چند که منسوب به علی علیه السلام باشد». عرض کردم: و هر چند که از فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام باشد فرمود: «و هر چند که از فرزندان آن حضرت باشد».

۲/۹۶۲. محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابان، از فضیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که امامت را ادعا کند و از

(۱). ظاهر ترجمه، عبارت چنین است که ما در متن، استفهامی معنا شده، در حالی که نافی است. معنا چنین است: به کسی که در انتظار امر ما بمیرد، برایش ضرری ندارد که در خیمه و یا اردوگاه قائم علیه السلام نمیرد.

(۲). اسراء، ۷۱.

(۳). زمر، ۶۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۸۹

اهل آن نباشد، کافر است».

۳/۹۶۳. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از عبدالله بن عبدالرحمان، از حسین بن مختار روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم [مراد این آیه چیست؟] «و یَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَيَّ اللَّهُ». حضرت فرمود که: «مراد، هر کسی است که گمان کند که امام است، و حال آن که امام نباشد». عرض کردم: و هر چند که منسوب به فاطمه و علی و از فرزندان ایشان باشد؟ فرمود: «و هر چند که منسوب به فاطمه و علی باشد».

۴/۹۶۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از وشاء، از داود حمّار، از ابن ابی یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود:

«سه کسند که خدا در روز قیامت با ایشان سخن نمی‌گوید (و این کنایه است از بی التفاتی نسبت به ایشان) و ایشان را پاک نمی‌سازد از پلیدی گناه به آب عفو و غفران (یا ایشان را مدح و ثنا نمی‌کند) و برای ایشان است عذابی دردناک (یا درد آورنده): کسی که ادعا کند امامت را از جانب خدا و امامت از برای او نباشد، و کسی که امامی را که از جانب خداست انکار کند، و کسی که گمان کند که این دو کس را در اسلام بهره‌ای هست».

۵/۹۶۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن سنان، از یحیی برادر ادیم، از ولید بن صبیح روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «این امر را - که امامت است - غیر صاحب آن ادعا نمی‌کند، مگر آن که خدا عمر او را کوتاه گرداند».

۶/۹۶۶. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن سنان، از طلحة بن زید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که شریک سازد با امامی که امامتش از جانب خدا باشد کسی را که امامتش از جانب خدا نیست، به خدا شرک آورده است».

۷/۹۶۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از منصور بن یونس، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: مردی به من گفت که: آخر از امامان را بشناس، و تو را زیان نمی‌رساند آن که امام اول را نشناسی.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۹۱

راوی می‌گوید که: حضرت فرمود: «خدا این مرد را لعنت کند، و من او را دشمن می‌دارم، و حال آن که او را نمی‌شناسم. و آیا ممکن است که امام آخر شناخته شود، مگر به امام اول؟».

۸/۹۶۸. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از صفوان، از ابن مسکان روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام از ائمه - صلوات الله علیهم - فرمود که: «هر که یکی از امامان زنده را انکار کند، همه امامان مرده را انکار کرده است».

۹/۹۶۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابو وهب، از محمد بن منصور که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَ حَيِّدْنَا عَلَیْهَا آبَاءَنَا وَ اللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَيَّ اللَّهُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» «۱»، یعنی: «چون فاحشه (و خصلتی را که در زشتی در سر حد کمال است)، به جا آورند، گویند که: یافته‌ایم بر این عمل زشت پدران خود را، و خدا ما را به آن امر فرموده. بگو:



به درستی که خدا امر نمی‌فرماید به زشتی و ناپسند. آیا می‌گویید و افترا می‌بندید به خدا آنچه را که نمی‌دانید؟».

راوی می‌گوید که: حضرت فرمود که: «آیا کسی را دیده‌ای که گمان کرده باشد که خدا امر فرموده به زنا و آشامیدن شراب، یا چیزی از این محرمات؟» عرض کردم: نه، فرمود که: «این فاحشه که ادعا می‌کنند که خدا ایشان را به آن امر فرموده، چیست؟» عرض کردم که: خدا و ولی او بهتر می‌دانند.

فرمود که: «این سخن در شأن ائمه جور است. مخالفان ادعا کردند که خدا ایشان را امر فرموده به اقتدا کردن به گروهی که خدا ایشان را به اقتدا کردن به ایشان، امر نفرموده. پس خدا این را بر ایشان رد فرمود و خبر داد که ایشان بر او دروغ گفتند، و این اقتدا را که از ایشان سر زد، فاحشه نامید.».

۱۰/۹۷۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابو وهب، از محمد بن منصور که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ» (۲)، یعنی: «بگو: جز این نیست که حرام گردانیده است پروردگار من آن چیزهایی که متصف‌اند به زشتی؛ آنچه پیداست و آشکار

(۱). اعراف، ۲۸.

(۲). اعراف، ۳۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۹۳

است از آن و آنچه پنهان است».

راوی می‌گوید که: حضرت فرمود: «به درستی که قرآن را ظاهر و بطن (یعنی: ظاهر و باطنی) است. پس، همه آنچه خدا در قرآن، حرام گردانیده از این قبیل، ائمه جوراند، و تمام آنچه خدای تعالی در کتاب خود، حلال گردانیده، ظاهر آن ظاهر و هویداست، و باطن از آن، ائمه حق‌اند.».

۱۱/۹۷۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از عمرو بن ثابت، از جابر روایت کرده است که گفت: امام محمدباقر علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ» (۱)، یعنی: «و از جمله مردمان کسانی هستند که فرا می‌گیرند از غیر خدا هم‌تایان و شریکانی را که دوست می‌دارند ایشان را چون دوست داشتن خدا.».

و حضرت فرمود: «به خدا سوگند که ایشان دوستان فلان و فلان‌اند ... که ایشان را امامان فرا گرفتند، غیر از امامی که خدا او را برای مردم امام قرار داده. پس، به این جهت فرموده که:

«وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يُرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ\* إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ\* وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأْنَا مِنْكَ كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسِيرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ» (۲)، یعنی: و اگر به بینند و بدانند آنها که ستم کرده‌اند در هنگامی که می‌بینند معاینه عذاب جهنم را آن‌که همه قوت و توانایی، خدای راست، و این را نیز بدانند که خدا، سخت عذاب است (هر آینه بدانند مضرت ستم کردن را و حسرت و ندامت ایشان، بر وجهی باشد که به وصف در نیاید)، وقتی که بیزاری جویند و دوری کنند آنان که پیروی شده‌اند از آنان که پیروی کرده‌اند. و در حالتی که ببینند این پیشوایان و پیروان، عذاب خدا را و حال آن‌که بریده شده است به ایشان سبب‌ها و رابطه‌ها (که در دنیا با یکدیگر داشتند، چون خویشی و دوستی) و گویند آنها که پیروی نموده‌اند: کاشکی ما و ایشان را بازگشتی می‌بود به سوی دنیا، پس بیزاری می‌جستیم از ایشان؛ چنانچه بیزاری جستند از ما. همچنین که خدا می‌نماید به ایشان در آن روز، این امر فظیع را، می‌نماید خدا به ایشان کردارهای ایشان را پشیمانی‌ها (که بر ایشان رد کند و قبول

(۱). بقره، ۱۶۵.

(۲). بقره، ۱۶۵-۱۶۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۹۴

باب در بیان حال کسی که خدای عزوجل را عبادت کند بی امامی که ...

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۹۵

نفرماید) و نیستند ایشان بیرون آیندگان از آتش جهنم و همیشه در آن باشند».

بعد از آن، حضرت باقر- صلوات الله علیه- فرمود: «ای جابر، به خدا سوگند، که ایشان امامان گروه ظالمان و شیعیان ایشانند».

۱۲/۹۷۲. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از ابو داود مسترق، از علی بن میمون، از ابن ابی یعفور روایت کرده است که گفت:

شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «سه کس که خدا در روز قیامت به سوی ایشان نظر نمی فرماید (و این کنایه از

بی التفاتی است؛ چون سخن نگفتن که در نظیر این حدیث گذشت) و ایشان را پاک نمی سازد از پلیدی گناه (یا ایشان را مدح

نمی کند) و از برای ایشان است عذابی دردناک (یا درد آورنده): کسی که امامت را از جانب خدا ادعا کند و امامت از برای او

نباشد، و کسی که امامی را که از جانب خدا باشد انکار کند، و کسی که گمان کند که این دو کس را در اسلام بهره ای هست».

#### ۸۶. باب در بیان حال کسی که خدای عزوجل را عبادت کند بی امامی که از جانب خدای جل جلاله باشد

۱/۹۷۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند از احمد بن محمد از ابن ابی نصر، از امام موسی کاظم علیه السلام در قول خدای

عزوجل: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ» (۱)، که آن حضرت فرمود: «مقصود خدا، کسی است که فرا گیرد دین

خویش را رأی خویش (که در امر دین برای خویش عمل کند)، بی پیروی امامی از ائمه هدی علیه السلام».

۲/۹۷۴. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم روایت کرده است که

گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود: (تا آخر آنچه در باب معرفت امام علیه السلام مذکور شد، و چون محض

تکرار بود لهذا در ترجمه به حواله اکتفا نموده) (۲).

(۱). قصص، ۵۰.

(۲). «هر که خدای عزوجل را اطاعت و عبادت کند، به عبادتی که نفس خود را در آن به زحمت و مشقت اندازد، و او را امامی از

جانب خدا نباشد، سعی و کوشش که کرده، مقبول نمی گردد، و حال آن که او گمراه و سرگردان و حیران است و خدا اعمال او را

دشمن می دارد و داستان این کس، چون داستان گوسفندی است که راه غلط کرد، و از شبان و گله خود دور افتاد، پس ناگاه

می رفت و می آمد و آرام نمی گرفت، و در همه آن روز در حرکت بود. پس چون پرده شب او را پوشید و جهان تیره و تاریک گردید،

گله گوسفندی را دید که با شبان خود می روند، پس به سوی آن گله میل نمود و بی جستجو با آن همراه شد، به گمان آن که این

گله و شبان اوست، و به واسطه آن فریفته شد و گول خورد. پس با آنها شب به روز آورد در آرامگاه و آغلی که داشتند. پس چون

هوا روشن شد و آن شبان گله خویش را بیرون کرد و

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۹۶

راند که آنها را به چراگاه برد، این گوسفند دید که این شبان و گله را نمی شناسد، رم برداشت و ناگاه به این طرف و آن طرف

می‌دوید حیران و سرگردان و شبان و گله خود را می‌طلبید. پس گله دیگری را دید که با شبان خود می‌رفتند، به سوی آن میل کرد و به آن نیز فریفته شد، آن شبان بر او بانگ زد و گفت: به شبان و گله خود ملحق شو که تو عبث در زمین می‌گردی و حیران و سرگردانی؛ زیرا که از شبان و گله خود دور افتاده‌ای، باز رم برداشت و ترسان و حیران بود و در زمین می‌گشت و او را شبانی نبود که او را راهنمایی کند به سوی چراگاهی که در آن چراکند، یا او را به سوی گله خود برگرداند. پس در بین این که آن گوسفند همچنین سرگشته و حیران بود، ناگاه گرگ تلف و هلاکت آن را غنیمت شمرد و آن را خورد.

و همچنین به خدا سوگند ای محمد، هر که از این امت چنان شود که او را امامی نباشد از جانب خدای عزوجل که پاک باشد از گناهان، یا ظاهر باشد (یعنی وجودش هویدا باشد، و هر چند که به حسب شخص پیدا نباشد، یا شخصش ظاهر باشد و اگر چه در بعضی از اوقات از برای پاره‌ای از اشخاص باشد، یا غالب باشد بر تمام خلق در علم و عمل و غیر آن) و عادل باشد، صبح می‌کند با گمراهی و سرگردانی. و اگر بر این حال بمیرد، بر کفر و نفاق مرده.

و بدان ای محمد، که ائمه جور و پیشوایان ستم و پیروان ایشان، هر آینه دور شدگانند از دین خدا و خود

گمراه شدند و دیگران را گمراه کردند. پس کردارهای ایشان که آنها را به جا می‌آورند، چون خاکستری است که باد آن

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۹۷

۳/۹۷۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از عبدالعزیز عبدی، از عبدالله بن ابی یعفر که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: من با مردم آمیزش و معاشرت می‌کنم، و تعجب من بسیار می‌شود از گروهی چند که شما را دوست نمی‌دارند، و فلانی و فلانی را دوست می‌دارند، و ایشان را امانت و راستگویی و وفاست، و گروهی چند که شما را دوست می‌دارند، ایشان را این امانت و وفا و راستگویی نیست. راوی می‌گوید که: حضرت صادق علیه السلام درست نشست و رو به من آورد مانند کسی که خشمناک باشد، و فرمود که: «هر که خدا را عبادت کند با دوستی امام جوری که از جانب خدا نیست، دین ندارد. و هر که دینداری کند با دوستی امام عادل که از جانب خدا باشد، عتابی بر او نیست». عرض کردم که: گروهی که دوستی امام جور دارند دین ندارند و جماعتی که دوستی امام عادل دارند، عتاب ندارند؟

فرمود: «آری، آن گروه دین ندارند، و این گروه عتاب ندارند». بعد از آن فرمود که: «آیا گوش نمی‌دهی به فرموده خدای عزوجل: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» و حضرت فرمود: «یعنی: خدا مؤمنان را بیرون می‌برد از تاریکی‌های گناهان به سوی نور توبه و آمرزش، به جهت دوستی ایشان با هر امام عادل که از جانب خدای عزوجل باشد.

و فرموده است که: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» و فرمود که: «جز این نیست که به این، قصد فرموده که ایشان بر نور اسلام بودند، و چون دوستی کردند با هر امام جوری که از جانب خدا نیست، به سبب دوستی ایشان، با او بیرون رفتند از نور اسلام به سوی تاریکی‌های کفر، و به این علت، خدا آتش جهنم را از برای ایشان واجب گردانید با کافران، «[ف] أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (۱)». (این اقتباس است از آیه و آیه، نیست؛ زیرا که آیه، فا ندارد).

۴/۹۷۶. و از او، از هشام بن سالم، از حبيب سجستانی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «خدای تبارک و تعالی فرموده که: هر آینه عذاب می‌کنم هر رعیتی را در اسلام که دینداری کرده باشد به دوستی هر امام جوری که از جانب خدا نباشد؛ هر چند که

را سخت بگیرد، و به او برخورد در روز صاحب باد تند و آن را به نوعی پراکنده سازد که اثری از آن باقی نماند، در حالی که توانایی ندارد از آنچه کار کرده‌اند بر چیزی (یعنی مطلقاً و اصلاً بر آن ثوابی نیابد). این که مذکور شد، همان گمراهی دور است» (و این، ترجمه آیه‌ای است که حضرت به طور اقتباس در کلام خود تضمین فرموده، و نظم آیه در سوره ابراهیم چنین است که:

«مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ البَعِيدُ» (ابراهیم، ۱۸).

(۱). بقره، ۲۵۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۹۸

باب در بیان حال کسی که بمیرد، و او را امامی از ائمه هدی نباشد ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۲۹۹

آن رعیت در اعمال خویش نیکوکار و پاکیزه باشد، و هر آینه عفو می‌کنم از هر رعیتی در اسلام که دینداری نموده باشد، به دوستی هر امام عادل که از جانب خدا باشد؛ هر چند که آن رعیت فی نفسه ستم‌کار و بدکردار باشد.

۵/۹۷۷. علی بن محمد، از ابن جمهور، از پدرش، از صفوان، از ابن مسکان، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: حضرت فرمود: «به درستی که خدای عزوجل شرم نمی‌کند که عذاب کند گروهی را که دینداری و اعتقاد می‌کنند به امامی که از جانب خدا نیست؛ هر چند که در اعمال خویش نیکوکار و پاکیزه باشند. و به درستی که خدا شرم می‌کند که عذاب کند گروهی را که دینداری و اعتقاد می‌کنند به امامی که از جانب خدا باشد؛ هر چند که در اعمال خویش ستم‌کار و بدکردار باشند».

#### ۸۷. باب در بیان حال کسی که بمیرد، و او را امامی از ائمه هدی علیهم السلام نباشد. و این باب تتمه باب اول است

۱/۹۷۸. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از احمد بن عائد، از ابن اذینه، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام روزی ما را در سخن ابتدا فرمود، و فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که بمیرد، و او را امامی نباشد، مردنش به روش مردن جاهلیت است».

عرض کردم که: رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخن را فرمود؟ فرمود: «بلی، به خدا سوگند که فرمود». عرض کردم: پس هر که بمیرد، و او را امامی نباشد، مردنش به روش مردن جاهلیت است؟ فرمود: «آری».

۲/۹۷۹. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از و شاء که گفت: حدیث کرد مرا عبدالکریم بن عمرو، از ابن ابی یعفر که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره این فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلی مرده»، عرض کردم: به مرگ جاهلی؟ فرمود: «مرگ در گمراهی ... عرض کردم: هر کس امروز بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلی مرده؟ فرمود: «آری».

۳/۹۸۰. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از فضیل، از حارث بن مغیره روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: رسول خدا صلی الله علیه و آله

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۰۰

باب در بیان حال کسی که حق را شناخته باشد ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۰۱

فرمود که: «هر که بمیرد، و امام خویش را نشناسد، می‌میرد به روش مردن جاهلیت؟» فرمود:

«آری». عرض کردم: جاهلیتی که حقیقت جاهلیت باشد (که عبارت است از کفر و نفاق)، یا جاهلیتی که از جهل و نادانی باشد. به این معنی که این کس امام خود را نشناسد؟ فرمود که:

«جاهلیتی که عین کفر و نفاق و ضلالت است».

۴/۹۸۱. بعضی از اصحاب ما، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از مالک بن عامر، از مفضل بن زائده، از مفضل بن عمر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هر که خدا را عبادت کند، بی آن که از راستگویی (که مراد از آن امام است) شنیده باشد، البته خدا او را الزام فرماید (و بر گردن او گذارد) که به سوی رنج و تعب رود. و هر که ادعا کند شنیدن چیزی را از غیر دری که خدا آن را گشوده، صاحب شرک است و آن در، دری است که خدا آن را امین داشته بر راز پوشیده خود».

### ۸۸. باب در بیان حال کسی که حق را شناخته باشد از اهل بیت و فرزندان پیغمبر و کسی که انکار کند از ایشان

۱/۹۸۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از سلیمان بن جعفر که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السلام که می‌فرمود: «علی بن عبدالله بن حسین بن علی بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و زن و پسران او، از اهل بهشتند». بعد از آن، فرمود که: «هر که امر امامت را بشناسد از فرزندان علی وفاطمه علیهما السلام، مانند سائر مردم نیست».

۲/۹۸۳. حسین بن محمد، از معلی بن محمد روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا و شاء و گفت که: حدیث کرد ما را احمد بن عمر حلال و گفت که: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که: مرا خبر ده از آن که با تو عناد ورزد و حق تو را شناسد از فرزندان فاطمه علیها السلام، آیا او با سائر مردم در عقاب برابرنند؟ فرمود که: «علی بن الحسین علیهما السلام می‌فرمود که: بر فرزندان فاطمه دو برابر عقاب سائر مردمان است».

۳/۹۸۴. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن راشد روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را علی بن اسماعیل میثمی و گفت که: حدیث کرد مرا ربیع بن عبدالله و گفت که: عبدالرحمان بن ابی عبدالله به من گفت که: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: منکر امامت از بنی هاشم با غیر ایشان برابرنند؟ به من فرمود که: «مگو منکر، ولیکن

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۰۲

باب در بیان آنچه بر مردم واجب است در نزد وفات امام

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۰۳

بگو: جاحد از بنی هاشم و غیر ایشان». عبدالرحمان - که مکنی است به ابوالحسن - می‌گوید که: پس من در فرق میان منکر و جاحد فکر کردم، بعد از آن به خاطر آوردم قول خدای عزوجل را که در باب برادران یوسف می‌فرماید: «فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ» (۱)، یعنی: «پس یوسف برادران خود را شناخت و ایشان او را ناشناسندگان بودند و نمی‌شناختند» (چه، از آیه استنباط می‌شود که برادران یوسف، یوسف را نشناختند؛ چنانچه یوسف ایشان را شناخت، نه آن که آن حضرت را شناختند و با وجود آن، انکار کردند تا جاحد بر ایشان صدق کند.

حاصل فرق، آن که: منکر آن است که نمی‌شناسد، و جاحد آن است که می‌شناسد، و با وجود شناختن، قبول نمی‌کند. و مراد حضرت صادق علیه السلام، یا این است که امر امامت در ظهور به مرتبه‌ای رسیده که بر کسی پوشیده نیست، پس در انکار خویش، جاحد است؛ زیرا که امر دانسته را انکار نموده، و یا مراد این است که: منکر از بنی هاشم و غیر ایشان، فرقی ندارند، بلکه فرق در جاحد ایشان و غیر ایشان است. و ذکر این حدیث در این باب خالی از ناخوشی و بحثی نیست).

۴/۹۸۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر که گفت: سؤال کردم از حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: جاحد از شما بنی هاشم و از غیر شما، با هم برابرنند؟ فرمود که: «جاحد از ما را دو گناه است، و نیکوکار ما را دو ثواب».

### ۸۹. باب در بیان آنچه بر مردم واجب است در نزد وفات امام علیه السلام

۱/۹۸۶. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان، از یعقوب بن شعیب روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: هرگاه حادثه به امام روی دهد، مردم چه می‌کنند؟ فرمود که: «قول خدای عزوجل کجا رفت که: «فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (۲)» و فرمود که: «جماعتی که به خدمت امام می‌روند، معذوراند؛ مادامی که مشغول طلب باشند. و این گروه که در مکان خود مانده، انتظار می‌برند که فرستادگان، خبر بیاورند، معذورند، تا اصحاب ایشان به سوی ایشان برگردند».

۲/۹۸۷. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان روایت کرده

(۱). یوسف، ۵۸.

(۲). توبه، ۱۲۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۰۵

است که گفت: حدیث کرد ما را حدیثی از عبدالاعلی که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از گفته سنیان که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «هر که بمیرد و او را امامی نباشد، می‌میرد به روش مردن جاهلیت». فرمود که: «راست و درست است، به خدا سوگند، و پیغمبر این را فرمود». عرض کردم که: امامی از دنیا می‌رود و مردی در خراسان است، و نمی‌داند که وصی او کیست، آیا او را نمی‌رسد که از شناختن امام تقاعد ورزد و در پس آن نرود؟

فرمود که: «او را نمی‌رسد؛ زیرا که امام چون از دنیا می‌رود، حجت وصی او، واقع می‌شود بر آن که با وصی یا امام سابق در شهر امام بوده و می‌باشد، و بر کسانی که در نزد امام حاضر نیستند، واجب است که کوچ کنند و به جستجوی امام بیرون روند، چون خبر وفات امام به ایشان رسد؛ زیرا که خدای عزوجل می‌فرماید که: «فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (۱)».

عرض کردم که: گروهی از منزل خود بیرون آمدند، و بعضی از ایشان وفات کرد، پیش از آن که به خدمت امام رسد و بدانند. حضرت فرمود که: «خدای عزوجل می‌فرماید: «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» (۲)»، یعنی: و هر که بیرون آید از خانه خود در حالتی که هجرت کننده باشد به سوی خدا و رسول او صلی الله علیه و آله (که خاصه از برای ایشان باشد، نه به جهت غرضی از اغراض دیگر)، پس مرگ او را دریابد (در بین راه و به هجرتگاه نرسد)، پس به تحقیق که ثابت باشد مزد او بر خدا مانند ثواب چیزی که واجب باشد».

عرض کردم که: بعضی از ایشان به شهر امام رسیدند، پس تو را یافتند که در راه بر روی خویش بسته و پرده بر خود آویخته، و ایشان را به جانب خویش نمی‌خوانی، و کسی یافت نمی‌شود که ایشان را بر تو دلالت کند. پس امامت را به چه چیز بشناسند؟ فرمود: «به کتاب خدا که از آسمان فرو فرستاده». عرض کردم که: خدای عزوجل چه می‌فرماید؟ حضرت فرمود که: «تو را چنان می‌بینم که در این باب، پیش از امروز سخن گفتمی، و این مسأله را از من پرسیدی؟» عرض کردم: بلی. فرمود: «به یاد آور آنچه را که خدا در

(۱). مترجم -/ رحمه الله -/ به اشتباه، به جای این آیه، آیه «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ ...» را که دو سطر بعد آمده، آورده و از بعد آن مطلب را ادامه داده است.

(۲). نساء، ۱۰۰.



تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۰۷

شأن علی علیه السلام فرو فرستاده، و آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرموده، و آنچه را که خدا علی علیه السلام را به آن مخصوص ساخته، و آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن او فرمود، از آن که او را وصی خود گردانید و او را نصب فرمود، و آنچه به ایشان می‌رسید، و اقرار کردن امام حسن و امام حسین به این، و وصی کردن امیر المؤمنین امام حسن را، و تسلیم کردن امام حسین از برای او. و خدای عزوجل می‌فرماید: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» (۱)».

عرض کردم که: مردم در ماده امام محمد باقر علیه السلام حرف می‌زنند و می‌گویند که: چگونه منصب امامت در گذشته از فرزندان پدرش، کسی را که برای او، مانند خویشی آن حضرت است، و کسی را که سالش از او بیشتر است، و نرسیده به کسی که از او کوچک‌تر است؟

(حاصل بحث آن که: منصب امامت، یا به واسطه خویشی است، یا به حسب سن؛ خواه به بسیاری آن باشد و خواه به کمی. پس اگر به خویشی باشد، چرا به زید بن علی مثلاً نرسید؟ و اگر به سن باشد و بزرگ‌تری سبب باشد، چرا به زید بن حسن و امثال او نرسید؟ و اگر کوچکی مدخلیت داشته باشد، کوچک‌تر از آن حضرت بسیار بودند از فرزندان آن حضرت.

پس تخصیص آن حضرت به امامت، از چه راه است؟)

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «صاحب امر، امامت شناخته می‌شود به سه خصلت که در غیر او یافت نمی‌شود و این خصلت‌ها آن است که: امام نزدیک‌ترین مردمان است به امامی که پیش از او بوده و وصی او است (که به او وصیت فرموده) و در نزد اوست سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصیت آن حضرت و همه آنچه مذکور شد، در نزد من است، و کسی نمی‌تواند که در آن، با من منازعه کند».

عرض کردم که: آن علامات مذکوره به جهت ترس پادشاه پوشیده و پنهان است؟

فرمود که: «پوشیده نمی‌باشد، مگر آن که امام را حجتی است هویدا. به درستی که پدرم به من سپرد آنچه در این جاست (یعنی: آلات و اسباب امامت) و چون هنگام وفاتش رسید، فرمود که: چند شاهد برای من طلب کن. من چهار کس از قریش را برای آن حضرت طلب نمودم، و نافع مولای عبدالله پسر عمر در میان ایشان بود. پدرم فرمود که: بنویس: این، آن

(۱). احزاب، ۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۰۹

چیزی است که یعقوب پسران خویش را به آن وصیت نمود: [یا] «بَيْنِي إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (۱)». و محمد بن علی، جعفر بن محمد را وصی خود گردانید و او را امر کرد که کفن کند او را در بُرد یمانی خودش که در آن در جمعه‌ها نماز می‌کرد، و او را به عمامه‌اش، معمم گرداند، و قبر او را چهار گوش نماید، و آن را مقدار چهار انگشت از زمین بر نشاند، پس او را واگذارد. و بعد از آن فرمود که: این نامه را بیچد و به شهود فرمود که: برگردید- خدا شما را رحمت کند-.

بعد از آن که برگشتند، من به پدرم عرض کردم که: ای پدر، در امثال این امور، احتیاج نبود که بر آن شاهد گرفته شود. پدرم فرمود که: من خوش نداشتم که تو مغلوب شوی، و نمی‌خواستم که کسی بگوید که: پدر او را وصی خود نگردانیده، و خواستم که حجت از برای تو ثابت باشد. پس وصی، آن است که چون مردی در شهر وارد شود، بگوید که: وصی فلان کس کیست؟ به او بگویند که: فلان کس». عرض کردم که: اگر در وصیت چند کس را شریک گرداند؟ فرمود که: «او را سؤال می‌کنید که البته از



برای شما آشکار خواهد شد» (و مخفی نماند که بعضی از این حدیث شریف، در باب اشاره و نصّ بر حضرت صادق علیه السلام مذکور شد با اختلاف در سند و متن).

۳/۹۸۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد، از نصر بن سُوید، از یحیی حلبی، از بُرید بن معاویه، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد، خبر ناخوشی تو به ما رسید، و ترسیدیم. پس کاش ما را اعلام می کردی، یا گفت: کاش ما را تعلیم می نمودی که کی بعد از تو امام است؟ فرمود که: «علی علیه السلام عالم و امام بود، و علم از یکدیگر میراث برده می شود. پس هیچ عالمی از دنیا نمی رود، مگر آن که بعد از او، کسی باقی می ماند که مثل علم او را بداند، یا آنچه خدا خواهد که زیاد باشد».

عرض کردم: آیا مردم را می رسد که چون امام وفات کند، امامی را که بعد از اوست، شناسند؟ فرمود: «اما اهل این شهر (یعنی: مدینه) ایشان را نمی رسد، و اما غیر آن از سایر شهرها، به قدر رفتن خویش به خدمت امام معذورند. به درستی که خدای عزوجل می فرماید

(۱). بقره، ۱۳۲.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۱۰

باب در بیان آن که امام در چه زمان می داند که ...

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۱۱

که: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيُنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (۱)».

راوی می گوید که: عرض کردم: مرا خبر ده از حال کسی که در عرض راه بمیرد. فرمود که:

«به منزله کسی است که از خانه خود بیرون آمده، درحالی که هجرت کننده است به سوی خدا و رسول او، پس مرگ او را دریابد. پس به تحقیق که ثابت باشد مزد او بر خدا» (۲)».

عرض کردم که: چون به شهر آیند، به چه چیز امام خود را می شناسند؟ فرمود که: «خدا آرام دل و آرام تن و هیبتی به او عطا فرماید که به آن شناخته شود».

## ۹۰. باب در بیان آن که امام در چه زمان می داند که امر امامت به سوی او منتقل گردیده

۱/۹۸۹. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان یحیی، از ابی جریر قمی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، تو خود دانسته‌ای که من از غیر پدرت بریده شده بودم، و رو به سوی او داشتم، بعد از آن به سوی تو منقطع شده‌ام، و با تو چنانم که با او بودم. و از برای آن حضرت، سوگند یاد نمودم به حق رسول خدا و حق هر یک از ائمه، تا به خود آن حضرت رسیدم، به این که آنچه مرا به آن خبر می دهی، از من به سوی یکی از مردمان بیرون نمی رود (و بروز نخواهد کرد)، و او را از حال پدرش سؤال کردم که: آیا آن حضرت زنده است یا مرده؟ فرمود: «به خدا سوگند، که مُرد». عرض کردم که: فدای تو گردم، شیعیان تو روایت می کنند که در او، خصلت چهار پیغمبر است. فرمود: «سوگند به آن خدایی که هیچ خدایی نیست مگر او، که هلاک شد».

عرض کردم که: هلاکت، غیبت یا هلاکت مردن؟ فرمود: «هلاکت مردن». عرض کردم که:

شاید تو از من تقیه کنی؟ فرمود: «سبحان الله!». عرض کردم که: به تو وصیت فرمود؟ فرمود:

«آری». عرض کردم که: در آن، کسی را با تو شریک ساخت؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: از برادرانت کسی هست که بر تو امام باشد؟ فرمود: «نه». عرض کردم: پس تو امامی (که امامت مخصوص تو است)؟ فرمود: «آری».

۲/۹۹۰. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از علی بن اسباط روایت کرده است که

(۱). توبه، ۱۲۲.

(۲). نساء، ۱۰۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۱۳

گفت: به خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: مردی برادرت ابراهیم را گول زده، و برای او ذکر کرده که پدرت در حیات است، و ذکر کرده که تو می‌دانی از این، آنچه را که او نمی‌داند.

حضرت فرمود: «سبحان الله! رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌میرد و موسی علیه السلام نمی‌میرد. به خدا سوگند، که موسی از دنیا در گذشت، چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت، ولیکن خدای تبارک و تعالی، همیشه از آن روزی که روح پیغمبر خود صلی الله علیه و آله را قبض فرموده، و بیا بکش به پایین، تا امروز، بر فرزند از عجم‌ها به این دین، منت گذاشته و می‌گذارد، و آن را از خویشان پیغمبر صلی الله علیه و آله و غیر ایشان، منع فرموده و می‌فرماید. پس به این فرزندان عجم‌ها عطا می‌شود، و از این جماعت خویشان پیغمبر منع می‌شود». و فرمود که: «در اول ماه ذی الحجه هزار اشرفی قرض او را ادا کرده‌ام، بعد از آن که نزدیک شده بود که زنان خود را طلاق گوید و بندگان خویش را آزاد کند، ولیکن شنیده‌ای که یوسف از برادران خود چه کشید».

۳/۹۹۱. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از وِشاء روایت کرده است که گفت: به خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: مردم از تو روایت کرده‌اند در باب وفات امام موسی کاظم علیه السلام، که مردی به تو عرض نمود که: این را به گفته سعید- که خادم امام موسی است- دانسته‌ای؟

حضرت فرمود که: «سعید آمد بعد از آن که من به آن علم به هم رسانیده بودم، پیش از آن که او بیاید».

وِشاء گفت: و از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: «امّ فروه- دختر اسحاق- را که یکی از زن‌های امام موسی است، در ماه رجب طلاق گفتم، یک روز بعد از وفات امام موسی علیه السلام».

عرض کردم که: او را طلاق گفتمی با آن که به وفات امام موسی علیه السلام عالم بودی. فرمود: «آری».

عرض کردم که: پیش از آن که سعید بر تو وارد شود؟ فرمود: «آری».

(و بعضی این طلاق را بر معنی لغوی حمل کرده‌اند و گفته‌اند که: کنایه است از بیرون کردن امّ فروه از خانه آن حضرت. و بعضی گفته‌اند که: این طلاق، به جهت انداختن اوست از زوجیت معصوم، چنانچه رسول، امیر المؤمنین- صلوات الله علیهما- را وکیل فرموده بود در باب طلاق زنان خود؛ که هر یک از ایشان که آن حضرت را نافرمانی کند، او را طلاق گوید و از شرافت مادر مؤمنان بودن بیندازد).

۴/۹۹۲. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان روایت کرده است که گفت: به

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۱۵

خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: مرا خبر ده از امام، که در چه در زمان می‌داند که او امام است؟ آیا در هنگامی که خبر به او می‌رسد که امام پیش، از دنیا در گذشته، یا در آن هنگام که در می‌گذرد، و پیش از آن که خبر وفاتش برسد؟ مثل امام موسی که در بغداد وفات نمود، و تو در این جا بودی.

فرمود که: «این را می‌داند در هنگامی که امام پیش، از دنیا در می‌گذرد». عرض کردم: به چه چیز این را می‌داند؟ فرمود که: «خدا

او را الهام می‌فرماید».

۹۹۳/۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از ابوالفضل شهبانی، از هارون بن فضل روایت کرده است که گفت: ابوالحسن حضرت امام علی نقی علیه السلام را دیدم در روزی که امام محمد تقی علیه السلام در آن وفات فرموده بود. پس آن حضرت فرمود: «انا لله وانا الیه راجعون؛ امام محمد تقی علیه السلام از دنیا در گذشت». به آن حضرت عرض شد که: چگونه دانستی؟ فرمود که:

«زیرا که ذلت و خشوعی برای خدا در دل من داخل شد، که پیش از این، آن را در خود نمی‌شناختم، و حالتی در خود مشاهده کردم که هرگز آن را در خود مشاهده نکرده بودم».

۹۹۴/۶. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از مسافر روایت کرده است که گفت: در هنگامی که امام موسی کاظم علیه السلام را از مدینه بیرون بردند، حضرت امام رضا علیه السلام را امر فرمود که در هر شب بخوابد در دهلیز خانه آن حضرت، همیشه در مدت حیات آن حضرت، تا آن که خبر وفاتش به او برسد.

مسافر می‌گوید که: عادت ما این بود که در هر شب، برای حضرت امام رضا علیه السلام در دهلیز خانه، فرش و رختخواب می‌انداختیم، و حضرت بعد از [نماز] خفتن، تشریف می‌آورد و در آنجا می‌خوابید. و چون صبح می‌شد، به منزل خویش بر می‌گشت. مسافر می‌گوید که: چهار سال بر این حال ماند، بعد از آن شبی از شب‌ها بود که حضرت از آمدن در نزد ما دیر کرد و ما برای او فرش کرده بودیم، پس نیامد، چنانچه پیش از آن می‌آمد. اهل و عیال امام موسی علیه السلام وحشتی کردند و ترسیدند و از دیر کردن آن حضرت امر عظیمی بر ما داخل شد.

چون صبح شد، به خانه آمد و بر اهل و عیال پدرش داخل شد، و به نزد مادر احمد رفت و فرمود که: «آنچه را که پدرم به تو سپرده، بیاور». مادر احمد چون این را شنید، فریاد و فغان برآورد و طپانچه بر روی خویش زد و گریبان جامه را درید، و گفت: به خدا سوگند که: شوهر و آقا و امام من وفات فرموده. حضرت امام رضا علیه السلام او را منع فرمود و فرمود که: «در این

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۱۶

باب در بیان حالت‌های ائمه در سال

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۱۷

باب، سخنی مگو و این را اظهار مکن تا خبر به والی مدینه برسد».

پس مادر احمد صندوقی را بیرون آورد و به نزد آن حضرت گذاشت با دو هزار دینار، یا چهار هزار دینار، و همه آنها را تسلیم آن حضرت نمود و به غیر او نداد. و مادر احمد در نزد امام موسی علیه السلام مکرمه و محترمه بود و حضرت او را دوست می‌داشت، گفت که: امام موسی علیه السلام در خلوتی که در میانه من و او بود و کسی دیگر نبود، به من فرمود که: «این امانت را محافظت کن در نزد خود، و کسی را بر آن مطلع مگردان، تا من وفات کنم. و چون از دنیا در گذشتم، هر یک از فرزندان من که به نزد تو آید و این امانت را از تو طلب نماید، آن را به وی تسلیم کن، و بدان که من فوت شده‌ام». و به خدا سوگند که نشانه‌ای که سید من قرار داده بود، به من رسید.

پس حضرت امام رضا علیه السلام آن را از مادر احمد گرفت، و همه ایشان را امر فرمود که خود را نگه دارند، و چیزی را بروز ندهند تا خبر وفات آن حضرت برسد، و برگشت و دیگر نیامد که در دهلیز شب به سر برد، چنانچه بیشتر چنین می‌کرد. و درنگ نکردیم، مگر چند روز کمی تا آن که کیسه سر بسته وارد شد که خبر وفات آن حضرت را در کاغذی که در آن بود، نوشته بودند. ما آن روزها را شمردیم و ملاحظه آن وقت نمودیم، دیدیم که آن حضرت وفات فرموده بود در همان وقتی که امام رضا علیه السلام، کرد آنچه کرد؛ از آن که تخلف فرمود از شب خوابیدن در دهلیز و گرفت از مادر احمد آنچه را که گرفت.

## ۹۱. باب در بیان حالت‌های ائمه علیهم السلام در سال

۱/۹۹۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از یزید گنّاسی که گفت: سؤال کردم از امام محمد باقر علیه السلام که: آیا عیسی بن مریم در هنگامی که سخن گفت در گهواره (یا در دامن مادرش که به منزله گهواره است) حجت خدا بود بر اهل زمان خویش؟

فرمود که: «عیسی در آن روز پیغمبر و حجتی بود از برای خدا، ولیکن مُرسل نبود (که خدا او را به سوی کسی فرستاده باشد). آیا گوش نمی‌دهی به قول عیسی در هنگامی که گفت:

«إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا\* وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۱۹

وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» (۱)».

راوی می‌گوید که: عرض کردم: پس عیسی در آن روز، حجتی بود از برای خدا بر زکریا در این حال، و آن حضرت در گهواره بود؟ حضرت فرمود که: «عیسی در آن حال، علامتی بود برای مردمان که به تدبیر در آن، کمال قدرت خدا را در می‌یافتند و رحمتی از جانب خدا برای مریم، در آن زمان که سخن گفت و از جانب او، عبارت سازی و بیان نمود، و او را از ننگ تهمت بیرون آورد، و پیغمبر و حجت بود در آن حال بر هر که سخن او را شنید. بعد از آن خاموش شد و سخن نگفت تا دو سال از عمرش گذشت. و بعد از آن که عیسی در دو سال خاموش شد، زکریا حجت خدای عزوجل بود بر مردم. پس زکریا وفات کرد و پسرش یحیی کتاب خدا را که عبارت است از تورات و حکمت (که نبوت است و دانستن احکام تورات)، از او میراث بُرد، و آن حضرت کودکی خُرد بود.

آیا گوش نمی‌دهی به قول خدای عزوجل که می‌فرماید: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (۲)، و چون عیسی به هفت سالگی رسید، به پیغمبری و رسالت تکلم نمود، در آن هنگام که خدای تعالی به سوی او وحی فرمود. و عیسی حجت شد بر یحیی و بر همه مردمان.

و چنین نیست ای ابو خالد، که زمین یک روز بی حجتی از برای خدا بر مردمان باقی مانده باشد، از آن روزی که خدا آدم علیه السلام را آفرید و او را در زمین ساکن گردانید».

عرض کردم که: فدای تو گردم، آیا علی علیه السلام از جانب خدا و رسولش، حجت بود بر این امت، در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ فرمود: «آری، در روی زمین که او را برای مردمان به پای داشت و او را نصب فرمود که عَلَم و نشانه باشد از برای راه خدا، و مردم را به سوی ولایت او خواند، و ایشان را به فرمان برداری او امر فرمود».

عرض کردم که: اطاعت علی علیه السلام در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از وفات او بر مردم، واجب بود؟ فرمود: «آری، ولیکن آن حضرت با وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله، سخن نگفت و اطاعت

(۱). مریم، ۳۰-۳۱. یعنی: به درستی که من بنده خدایم. عطا فرموده به من کتاب خویش (را که عبارت است از انجیل، یعنی: در ازل حکم فرموده که انجیل را به من عطا فرماید. و اکثر مفسران گفته‌اند در همان ساعت که متولد شد، انجیل را تلاوت نمود) و مرا پیغمبر گردانیده و مرا پر نفع و با برکت ساخته در هر جا که باشم و مرا وصیت و امر فرموده به نماز کردن و زکات دادن در مدتی که زنده باشم. (مترجم)

(۲). مریم، ۱۲. یعنی: ای یحیی، فراگیر کتاب تورات را به توانایی که تو را بر فرا گرفتن آن دادیم و دادیم او را پیغمبری در حالتی

که کودکی بود. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۲۱

از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ائمتش و بر علی علیه السلام واجب بود، در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و اطاعت از برای علی علیه السلام بر همه مردمان واجب بود از جانب خدا و از جانب رسول آن جناب، بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، و علی علیه السلام صاحب حکم و حکمت و عالم بود.

۲/۹۹۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم: ... تا آخر آنچه در باب اشاره و نص بر امام محمد تقی علیه السلام روایت کرده است مذکور شد. «۱»

۳/۹۹۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن سیف، از بعضی از اصحاب ما، از امام محمد تقی علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: مردم در تازه سالی و کم سنی تو حرف می‌زنند. فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی به سوی داود علیه السلام وحی فرمود که: سلیمان را خلیفه خود گردانند، و آن حضرت کودکی بود که گوسفند می‌چرانید. پس عیاد بنی اسرائیل و علمای ایشان این مطلب را انکار کردند. خدا به سوی داود علیه السلام وحی فرمود که: چوب دست آنان که در باب خلافت حرف دارند و چوب دست سلیمان را بگیر و آنها را در حجره قرار ده، و بر آن مهر بزن به مهرهای آن گروه. چون فردا شود، هر که چوب دستی او، برگ بیرون کرده و میوه آورده، همان خلیفه تو است. پس داود علیه السلام ایشان را به این امر خبر داد. گفتند که: راضی شدیم و تسلیم کردیم».

۴/۹۹۸. علی بن محمد و غیر او، از سهل بن زیاد، از یعقوب بن یزید، از مُصعب، از مسعده، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: ابو بصیر گفت: داخل شدم بر آن حضرت و با من کودکی بود که عصای مرا می‌کشید و آن پسر، پنج ساله بود (یا قاتمش پنج شبر بود) و بالغ نشده بود. حضرت به من فرمود که: «شما چگونه خواهید بود چون بر شما حجت آورده شود به مثل سن این کودک؟» (که خدا کسی را امام و حجت شما کند که در این سن باشد).

(۱). به خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: از تو سؤال می‌کردیم پیش از آن که خدا ابوجعفر را به تو ببخشد، و تو می‌فرمودی که خدا تو را پسری خواهد بخشید، پس خدا آن را به تو بخشید، و چشم‌های ما را روشن گردانید. و خدا به ما نماید آن روزی را که تو نباشی، پس اگر واقعه‌ای اتفاق افتد، به سوی کی پناه بریم؟ حضرت به دست خود به جانب ابوجعفر اشاره فرمود و ابوجعفر در پیش روی آن حضرت ایستاده بود. عرض کردم که: فدای تو گردم، اینک پسر سه ساله است. فرمود که: «از این خرد سالی به او چه زیان می‌رسد؛ زیرا که عیسی به حجت بر پا شد و حال آن که او پسر سه ساله بود».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۲۳

۵/۹۹۹. سهل بن زیاد، از علی بن مهزیار، از محمد بن اسماعیل بن بزیع روایت کرده است که گفت: سؤال کردم او را (یعنی: امام محمد تقی علیه السلام) از چیزی از امر امام و عرض کردم:

می‌شود که امام، پسری باشد کم‌تر از هفت ساله؟ فرمود: «آری و کم‌تر از پنج ساله نیز می‌باشد». و سهل گفت که: علی بن مهزیار مرا به این حدیث، حدیث کرد در سال دویست و بیست و یک.

۶/۱۰۰۰. حسین بن محمد، از خیرانی، از پدرش روایت کرده است که گفت: در خراسان در پیش روی حضرت امام رضا علیه السلام ایستاده بودم ... تا آخر آنچه در باب اشاره و نص بر امام محمد تقی علیه السلام گذشت. «۱»

۷/۱۰۰۱. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از علی بن اسباط روایت کرده است که گفت: امام محمد تقی علیه السلام را دیدم در حالی که بیرون آمده بود و رو به من می‌آمد. پس من به سوی او نیک نظر کردم و شروع کردم که به سر و پای‌های او نظر

می‌کردم تا قامت او را برای اصحاب خویش در مصر وصف کنم. و در بین آن که من هم چنین نگران بودم، نشست و فرمود که: «ای علی، به درستی که خدا در باب امامت، حجت آورده، به مثل آنچه در باب نبوت به آن حجت آورده، و فرموده که: «وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (۲). و فرموده که: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سِنِيَهُ» (چنین آیه‌ای در قرآن نیست. بلی، در سوره قصص است که: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا» (۳). و در سوره احقاف است که: «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سِنِيَهُ» (۴). و این اشتباه از کلینی است یا نویسندگان؛ زیرا که از محمد بن مسعود عیاشی صاحب تفسیر، همین حدیث را نقل کرده‌اند که در تفسیر به اسناد خود از علی بن اسباط روایت کرده با ذکر آیه، به طریقه‌ای که در سوره قصص است. و ترجمه آیه احقاف در احوال حضرت امام حسین - صلوات الله و سلامه علیه - می‌آید. و ترجمه آیه قصص این است که: «چون حضرت موسی به غایت قوت و کمال خویش که چهل سالگی است رسید (چنانچه از ابن عباس و

(۱). ای آقای من، اگر حادثه واقع شود، به کی پناه بریم؟ فرمود: «به سوی پسر ابوجعفر». پس گویا آن سائل ابوجعفر را کم شمرد. حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی عیسی بن مریم را به پیغمبری فرستاد، و از جانب خدا خبر می‌داد، و صاحب شریعت تازه‌ای بود، در سنی که کم‌تر بود از سنی که ابوجعفر علیه السلام در آن است».

(۲). مریم، ۱۲.

(۳). قصص، ۱۴.

(۴). احقاف، ۱۵.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۲۴

باب در بیان این که امام را غسل نمی‌دهد مگر امامی از ائمه هدی

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۲۵

مجاهد و قتاده نیز مروی است)، و راست شد قد او (یا عقلش به نهایت نشو و نما رسید)، دادیم او را پیغمبری و دانش در دین». آن که گاهی جائز است که به پیغمبر، پیغمبری عطا شود و او کودک باشد، و جائز است که به او عطا شود و او در سن چهل سالگی باشد.

۸ / ۱۰۰۲. علی بن ابراهیم، از پدرش روایت کرده است که گفت: علی بن حسان به خدمت امام محمدتقی علیه السلام عرض کرد که: ای سید من، مردم کم سالی تو را بر تو انکار دارند و می‌گویند که: طفل است و قابل امامت نیست. فرمود که: «چگونه قول خدا را از این باب انکار می‌کنند؟ خدا به پیغمبر خود فرموده: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» (۱). پس، به خدا سوگند، که در اول پیغمبری کسی او را پیروی نکرد، مگر علی علیه السلام و آن حضرت را نه سال بود و من نیز پسر نه ساله‌ام».

## ۹۲. باب در بیان این که امام را غسل نمی‌دهد مگر امامی از ائمه هدی عليهم السلام

۱ / ۱۰۰۳. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از احمد بن عمر حلال، یا غیر او، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که:

واقفیه با ما جدال و گفت‌وگو می‌کنند و می‌گویند که: امام را غسل نمی‌دهد، مگر امام (و مراد ایشان، نفی امامت امام رضا علیه السلام است؛ زیرا که امام موسی علیه السلام در بغداد رحلت فرمود، و امام رضا علیه السلام در مدینه بود، و بر آن ملاعین وارد می‌آید که به امامت امام موسی علیه السلام نیز قائل نباشند؛ چه، اگر امام بود، بایست امامی او را غسل دهد و حال آن که ایشان بعد از آن حضرت به امامی قائل نیستند. و پیش از این مذکور شد که امام موسی علیه السلام مأمور بود که در وقت بیرون رفتن امام

رضا علیه السلام، امر کند که او را غسل دهد و بر او نماز کند در حال حیات. و چه امتناع دارد که امام رضا علیه السلام از راه اعجاز امامت در پنهان به بغداد آمده باشد و او را غسل داده باشد؟ چنانچه در حقیقت و نفس الامر چنین بود. و تتمه حدیث آن که: (راوی می گوید که: حضرت فرمود:

«ایشان چه می دانند که کی آن حضرت علیه السلام را غسل داد؟» و فرمود که: «به ایشان چه گفتی؟» راوی می گوید که: عرض کردم که: فدای تو گردم، به ایشان گفتم که: اگر آقای من بفرماید

(۱). یوسف، ۱۰۸. یعنی: بگو: ای محمد که: این دعوت به توحید و آماده شدن برای معاد، راه من است و بر این امر ثابتم و می خوانم مردمان را به راه خدا در حالتی که بر بینایی و مطلعم بر بیان هویدا و حجت روشن بر وجه یقین، من و آن که مرا پیروی کرده است. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۲۶  
باب در بیان موالید ائمه

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۲۷

که خود آن حضرت را در زیر عرش پروردگار من غسل داده، راست فرموده و اگر بفرماید که او را در زیر زمین، در جایی که منتهای آن باشد، و بعد از آن زمینی نباشد، غسل داده، راست فرموده. حضرت فرمود که: «هم چنین مگو».

عرض کردم: پس، به ایشان چه بگویم؟ فرمود به ایشان بگو که: «من او را غسل داده‌ام».

عرض کردم که: به ایشان خواهم گفت که: تو او را غسل داده‌ای (و بنابر بعضی از نسخ کافی، آیا به ایشان بگویم که تو او را غسل داده‌ای؟) فرمود: «آری».

۲/۱۰۰۴. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را ابو معمر و گفت که: امام رضا علیه السلام را سؤال کردم از امام، که [آیا امام دیگر] باید او را غسل دهد؟ فرمود: «سنت موسی بن عمران علیه السلام است» (چه، آن حضرت، هارون را در تیه غسل داد).

۳/۱۰۰۵. و از او، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از یونس، از طلحه روایت است که گفت: به خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: امام را غسل نمی دهد، مگر امام؟ فرمود که: «آیا نمی دانید که کی حاضر شد؟ (یعنی: در نزد غسل دادن امام موسی علیه السلام) شاید که در نزد او حاضر شده باشد بهترین کسانی که از او غائب بودند (یعنی: امام علیه السلام) مانند آنان که در نزد یوسف حاضر شدند در چاه، در هنگامی که پدر و اهل بیتش از او غائب شدند».

### ۹۳. باب در بیان موالید ائمه علیهم السلام «۱»

۱/۱۰۰۶. علی بن محمد، از عبدالله بن اسحاق علوی، از محمد بن زید رزازی، از محمد بن سلیمان دیلمی، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: با امام جعفر صادق علیه السلام حج کردیم در سالی که پسرش امام موسی علیه السلام متولد شد، و چون به منزل ابواء فرود آمدیم، چاشت را برای ما ترتیب داد «۲» و عادت آن حضرت این بود که چون طعام از برای اصحاب خود می ساخت، پر و پاکیزه می ساخت. ابو بصیر می گوید: در بین آن که ما چیزی می خوردیم، ناگاه فرستاده حمیده- مادر امام موسی علیه السلام- به خدمت حضرت صادق علیه السلام

(۱). موالید جمع میلاد است، و میلاد به کسر میم، وقت زاییده شدن کسی است و مولود، زاییده شده و تاریخ وقت زاییدن کسی



باشد. (مترجم)

(۲). و ابواء به فتح همزه و سکون بای ابجد و همزه ممدوده در آخر، کوهی است در میانه مکه و مدینه. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۲۹

آمد و به آن حضرت عرض کرد که: حمیده می گوید که: در خود حال غیر متعارفی را مشاهده می کنم (که هرگز چنین حالی را در خود مشاهده نکرده‌ام؛ نه در وقت زاییدن و نه در وقت دیگر) و می یابم آنچه را که پیش از این می یافتم چون هنگام زاییدن می رسید. (حاصل آن که آثار وضع حمل در خود می بینم) و تو مرا امر فرموده‌ای که من تو را در باب این پسر، پیشی نگیرم (و در امر او دخل و تصرفی نکنم).

پس امام جعفر صادق علیه السلام برخاست و با فرستاده حمیده تشریف برد، و چون برگشت، اصحاب به آن حضرت عرض کردند که: خدا تو را شاد گرداند و ما را فدای تو گرداند، از امر حمیده چه کردی و چه اتفاق افتاد؟ فرمود که: «خدا او را به سلامت داشت و مرا پسری بخشید، و آن پسر بهترین کسانی است که خدا ایشان را آفریده در میان خلائق. و حمیده مرا خبر داد در باب آن پسر به امری که گمان داشت که من آن را نمی دانم، و حال آن که من به آن امر از حمیده دانایتر بودم».

عرض کردم که: فدای تو کردم، آن امری که حمیده تو را در باب پسر تو به آن خبر داد، چه بود؟ فرمود که: «مذکور ساخت که آن فرزند، در هنگامی که متولد شد، فرود آمد و دست خویش را بر زمین گذاشت و سرش را به جانب آسمان بلند کرد. پس، من حمیده را خبر دادم که این نشانه، نشانه رسول خداست صلی الله علیه و آله در وقت تولد، و نشانه آن که وصی باشد بعد از او».

عرض کردم که: فدای تو کردم این نشانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و نشانه وصی بعد از او چیست؟ و اشاره به چه امر است؟ فرمود که: «چون شبی شد که نطفه جدم امام زین العابدین علیه السلام در آن بسته شد، فرشته به نزد جد پدرم حضرت باقر (یعنی: حضرت امام حسین علیه السلام) آمد و جامی را آورده که یک خوراک آبی در آن بود، از هر آب صافی تر و رقیق تر و از مسکه نرم تر و از عسل شیرین تر و از برف سردتر و از شیر سفیدتر، پس آن آب را به جد پدرم، حضرت امام حسین علیه السلام، نوشانید و او را امر کرد که مجامعت کند. پس مجامعت نمود و نطفه جدم (علی بن الحسین علیه السلام) منعقد شد.

و چون شبی آمد که نطفه پدرم در آن منعقد گردید، فرشته به نزد جدم (علی بن الحسین) آمد و به او نوشانید، چنانچه به جد و پدرم نوشانیده بود، و او را امر کرد به مثل آنچه جد پدرم رابه آن امر کرده بود. پس برخاست و مجامعت نمود و نطفه پدرم منعقد شد.

و چون شبی بود که نطفه من در آن بسته شد، فرشته به نزد پدرم آمد و او را نوشانید

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۳۱

آنچه را که به پدر و جد و جدم نوشانیده بود، و او را امر کرد به آنچه ایشان را به آن امر کرده بود، پس برخاست و مجامعت کرد و نطفه من منعقد شد.

و چون شبی رسید که نطفه پسر من در آن منعقد شد، فرشته‌ای به نزد من آمد، چنانچه به نزد پدر و جد و پدر جدم آمده بود و با من چنان کرد که با ایشان کرده بود. پس من خاستم به علم خدا و شاد بودم به آنچه خدا به من خواهد بخشید، و مجامعت کردم و نطفه همین پسر من که متولد شده، منعقد شد. پس، از او دست بردارید.

به خدا سوگند، که او صاحب و امام شماس است بعد از من. و به درستی که نطفه امام، از آن چیزی است که تو را خبر دادم، و چون نطفه امام، چهار ماه در رحم قرار گیرد و روح در آن ایجاد شود، خدای تبارک و تعالی فرشته را بفرستد که او را حیوان می گویند، پس بازوی راست او بنویسد که: «و تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» «۱»، یعنی:

«و تمام شد سخن پروردگار تو (یعنی: به نهایت کمال رسید و به غایت انجامید) از روی راستی در اخبار و بر وجه عدالت در

احکام. هیچ کس نیست که سخنان او را تبدیل دهنده باشد، و اوست شنوای همه گفتار و دانا به تمام اسرار». و چون از شکم مادر فرود آید، فرود می‌آید در حالتی که دست‌های خویش را بر زمین گذاشته، و سرش را به جانب آسمان بلند کرده باشد. اما دست‌های خود را که بر زمین می‌گذارد، هر علمی که از آن خداست که آن را از آسمان به سوی زمین فرو فرستاده، می‌گیرد و اما سر خود را که به سوی آسمان بلند می‌کند، ندا کننده‌ای او را ندا می‌کند که از میان عرش از جانب جناب ربّ العزّة از افق اعلی، به نام خودش و نام پدرش و می‌گوید که:

ای فلان پسر فلان، ثابت باش (یا ثابت کن اموری را که بر تو واجب است در باب امامت) تا خدا او را ثابت بدارد؛ زیرا که تو را برای امر عظیمی آفریده‌ام. تویی برگزیده من از خلق من و موضع و سترّ و محل راز من و صندوق علم و امین من بر وحی من، خلیفه من در زمین. من برای تو و برای هر که تو را دوست دارد، رحمت خود را واجب گردانم، و بهشت‌های خود را ببخشم و در همسایگی خویش فرود آورم. و به عزّت و جلال خود سوگند یاد می‌کنم که در سخت‌ترین عذاب خویش در آورم هر که را با تو دشمنی کرده است؛ هر چند که در دنیا

(۱). انعام، ۱۱۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۳۳

از روزی گشاده خویش بر او وسعت دهم.

و چون آواز منادی تمام شود، امام او را جواب دهد، در حالی که دست‌های خود را بر زمین گذاشته و سرش را به جانب آسمان بلند ساخته، می‌گوید: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (۱). و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «چون امام مولود، این را بگوید، خدا علم اوّل و علم آخر را به او عطا فرماید. و سزاوار آن شود که روح او را در شب قدر زیارت کند». عرض کردم که:

فدای تو گردم، آیا روح، جبرئیل نیست؟ فرمود که: «روح از جبرئیل بزرگ‌تر است. به درستی که جبرئیل، از فرشتگان است و روح، آفریده‌ای است بزرگ‌تر از همه فرشتگان علیهم السلام. آیا خدای تبارک و تعالی نمی‌فرماید: «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ» (۲)» (و ترجمه آیه و وجه دلالت آن بر مقصود مذکور شد).

محمد بن یحیی و احمد بن محمد، از محمد بن حسین، از احمد بن حسن، از مختار بن زیاد، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از ابو بصیر مثل این را روایت کرده‌اند.

۲/۱۰۰۷. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم، از حسن بن راشد روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که چون خدای تبارک و تعالی خواهد که امام را خلق کند، فرشته‌ای را امر کند که شربتی از آب زیر عرش را فرا گیرد و آن را به پدر امام بنوشاند، پس امام از این آب خلق شود، و چهل شبانه روز در شکم مادرش بماند که آواز را نشنود. بعد از آن، سخن را بشنود و بفهمد، و چون متولّد شود، خدا آن فرشته را بفرستد که در میان دو چشم او را بنویسد که: «وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (۳). و چون امامی که پیش از او بوده از دنیا در گذرد، منادی از نور برای این امام بلند شود که به واسطه آن کردارهای همه خلائق را ببیند، و خدا به همین، حجّت را بر خلق خود تمام می‌کند».

۳/۱۰۰۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از منصور از یونس بن

(۱). آل عمران، ۱۸. یعنی: گواهی داد خدا به نصب دلایل واضحی به این که هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست، مگر آن جناب و

همه فرشتگان و صاحب علم نیز شهادت دادند در حالی که او سبحانه، بر پا است به عدل در همه گفتار و کردار. نیست خدایی مگر او که خدایی است غالب بر جمیع ممکنات و محکم کار در هر چه کند و فرماید (مترجم)

(۲). قدر، ۴.

(۳). انعام، ۱۱۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۳۵

یونس، بن ظبیان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «به درستی که خدای عزوجل چون اراده فرماید که امام را از امام خلق کند، فرشته‌ای را بفرستد که شربتی از آب زیر عرش را فرا گیرد، پس آن را نگاه دارد تا امام آن را بنوشد (یا فرمود که: آن را به امام تسلیم نماید و امام آن را بیاشامد). و بعد از انعقاد نطفه، چهل روز در رحم بماند که سخن را نشنود، و بعد از آن، سخن را بشنود و بفهمد، و چون مادرش او را بر زمین گذارد، خدا همان فرشته را که شربت آب زیر عرش را فرا گرفته بود، به سوی او فرستد و بر بازوی راستش بنویسد که: «وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» و چون به امر امامت قیام کند، خدای تعالی برای او در هر شهری، مشعلی از نور را بلند سازد که به وساطت آن به سوی اعمال بندگان نظر کند».

۴/۱۰۰۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ربیع بن محمد مُسلی، از محمد بن مروان که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «به درستی که امام، در شکم مادرش می شنود و چون متولد شود، در میانه شانه‌های او نوشته می شود که: «وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»، و چون امر امامت به او منتقل شود، خدا از برای او عمودی از نور قرار دهد که به آن ببیند، هر چه را که اهل هر شهری می کنند».

۵/۱۰۱۰. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از ابن مسعود، از عبدالله بن ابراهیم جعفری روایت کرده است که گفت: شنیدم از اسحاق بن جعفر که می گفت: شنیدم از پدرم، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، که می فرمود: «اوصیا چون مادران ایشان به ایشان حامله شوند، سستی مانند غش به ایشان رسد، و در تمام آن روز اگر روز باشد، و در همه آن شب اگر شب باشد، بر این حال بماند (که گویا در غش است). پس مردی را در خواب ببیند که او را مژده دهد به پسری بردبار دانا، و به این بشارت شاد شود.

بعد از آن، از خواب بیدار شود و از جانب راست خود، از کنار خانه آوازی بشنود که کسی بگوید که: حامله شدی به خوبی، و بازگشت تو به خوبی خواهد بود، و چیز خوبی را آوردی.

بشارت باد تو را به پسری بردبار دانا. و در بدن خود سبکی بیابد و بعد از آن، از پهلوها

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۳۷

و شکم خویش ناخوشی نیابد، و چون نه ماه از حملش بگذرد، آواز سختی را در خانه بشنود، و صاحب آن را نبیند، و چون شبی که در آن می‌زاید، بیاید از برای او نوری در آن خانه ظاهر شود، آن را ببیند و غیر از او، کسی آن را نبیند، مگر پدر امام و چون او را بزاید، بزاید او را نشسته، و به جهت امام چنان از هم باز شود که امام چهار زانو بیرون آید، و بعد از آن که به زمین رسید، گرد بنشیند و از قبله تجاوز نکند تا آن که در برابر روی او باشد (یعنی: به هر طرف که روی او باشد، به جانب قبله بگرداند).

پس، سه مرتبه عطسه کند و به انگشت خویش، اشاره به حمد خدا نماید، و به زمین آید ناف بریده و ختنه کرده، و دو دندان پیش او از بالا و پایین و همچنین دو دندان بیشتر و دندان‌های خنده او روئیده باشد (حاصل آن که امام را در هنگام تولد، دوازده دندان باشد:

رباعیات و انیاب و ضواحک، و اما طواحن که آن را دندان آسیا می گویند و آن دوازده است، و چهار دندان نواجذ که آن را دندان

عقل می‌گویند، بعد از آن بیرون می‌آید). و در پیش روی او نور زردی است مانند شمش طلا و در آن روز و در آن شب، چنان می‌ماند که نوری مانند طلا از دست‌های او روان می‌شود و پیغمبران همچنین‌اند، چون متولد شوند، و جز این نیست که اوصیا چیزهای نفیس‌اند از پیغمبران علیهم السلام».

۶/۱۰۱۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از جمیل بن درّاج که گفت: جماعتی از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از آن حضرت که فرمود: «در باب امام سخن مگوئید؛ زیرا که امام سخن را می‌شنود و حال آن که او در شکم مادر است، و چون مادر او را بر زمین گذارد، فرشته در میان دو چشمش بنویسد که: «و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»، و چون به امر امامت قیام نماید، از برای او در هر شهری مناری بلند شود که از آن به اعمال بندگان نظر کند».

۷/۱۰۱۲. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید روایت کرده است که گفت: من و ابن فضال نشسته بودیم در وقتی که یونس آمد و گفت: بر ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام داخل شدم و بر آن حضرت عرض کردم که: فدای تو کردم، مردم در باب عمود نوری که از برای امام نصب می‌شود، بسیار حرف‌ها می‌زنند و هر کسی سخنی می‌گوید. حضرت فرمود

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۳۸

باب در بیان کیفیت آفریدن بدن‌های ائمه و ...

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۳۹

که: «ای یونس، تو آن را چه چیز می‌پنداری و در باب آن اعتقاد داری؟ آیا آن را چنان می‌دانی که عمودی باشد از آهن که برای امام تو برپا شود؟» عرض کردم که: نمی‌دانم. فرمود: «لیکن آن عمود فرشته‌ای است که بر هر شهری گماشته و خدا به واسطه او اعمال اهل آن شهر را بلند می‌گرداند، و به امام می‌نماید».

راوی می‌گوید که: ابن فضال برخاست و سر یونس را بوسید و گفت: ای ابا محمد، خدا تو را رحمت کند، همیشه حدیث حقی را می‌آوری که خدا به سبب آن، اندوه ما را برطرف می‌کند.

۸/۱۰۱۳. علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از ابن ابی عمیر، از حریر، از زراره از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امام را ده نشانه است: متولد می‌شود پاکیزه از آلائش خون و غیر آن؛ و ختنه کرده؛ و چون از شکم مادر بر زمین فرود آید، کف‌های دست خویش را بر زمین گذارد؛ و آواز خود را به شهادتین بلند کند (و بگوید: اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمداً رسول الله)؛ و محتلم نمی‌شود؛ و چشمش به خواب می‌رود و دلش به خواب نمی‌رود (یعنی: غفلت از برایش دست به هم نمی‌دهد و آنچه در آن حال واقع می‌شود، می‌داند)؛ و خمیازه نمی‌کند؛ و کمانه نمی‌کشد (که دست‌ها را کشد و سینه را پیش کند یا در رفتار ناز نمی‌کند و نمی‌خرامد)؛ و از پشت خویش می‌بیند، چنانچه از پیش رو می‌بیند؛ و بوی آنچه از شکمش بیرون آید، چون بوی مشک است، و زمین موکل است به این که آن را بپوشاند و فرو برد؛ و چون زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را بپوشد، بر قامتش راست آید (و موافق اندام او باشد)، و هر گاه غیر او از مردمان آن را بپوشد، خواه دراز باشد و خواه کوتاه، یک و جب از قامتش زیاد باشد؛ و فرشته با او سخن گوید تا ایام حیاتش به سر آید».

#### ۹۴. باب در بیان کیفیت آفریدن بدن‌های ائمه علیهم السلام و ارواح و دل‌های ایشان

۱/۱۰۱۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابو یحیی واسطی، از بعضی از اصحاب ما، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «خدای تعالی ما را از علین آفرید «۱»، و ارواح ما را از بالای آن آفرید، و ارواح شیعیان ما را از علین آفرید، و تن‌های ایشان را

(۱). و علیین بقعه‌ای است در آسمان، یا سدره المنتهی است و بیان آن در کتاب ایمان و کفر می‌آید. انشاء الله تعالی. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۴۱

از پایین آن آفرید. پس به جهت این خویشی و نزدیکی در میان ما و ایشان، به سوی ما میل دارند».

۲/۱۰۱۵. احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از محمد بن عیسی بن عبید، از محمد بن شعیب، از عمران بن اسحاق زعفرانی، از محمد بن مروان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «خدا ما را از نور عظمت خویش آفرید. بعد از آن، خلق ما را نگاشت از طینت و سرشت مخزون مکنون از زیر عرش، و آن نور را در آن ساکن گردانید. پس ما مخلوق و بشری بودیم نورانی (بنا بر بعضی از نسخ کافی، ما چنین بودیم در حالی که مخلوق و بشر، یا روح و جسدی نورانی بودیم)، و خدا برای هیچ کس در مثل آنچه ما از آن خلق شدیم، بهره قرار نداد و ارواح شیعیان ما را از سرشت ما خلق فرمود، و تن‌های ایشان را از سرشت مخزون مکنون که از این سرشت پایین‌تر بود. و خدا برای کسی در مثل آنچه ایشان را از آن خلق فرمود، بهره‌ای قرار نداد، مگر از برای پیغمبران، و برای این، ما و ایشان مردمان شدیم، و سائر مردمان (که به صورت ناس‌اند و در حقیقت، نسناس خر مگسی چندند) که برای آتش جهنم خلق شده‌اند و به سوی آتش جهنم باز خواهند گردید».

۳/۱۰۱۶. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از علی بن حسان و محمد بن یحیی، از سلیمه بن خطاب و غیر او، از علی بن حسان، از علی بن عطیه، از علی بن رثاب که آن را مرفوع ساخته به سوی امیر المؤمنین علیه السلام و گفت که: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «به درستی که خدا را نه‌ری است در زیر عرش او، و در زیر نه‌ری که در زیر عرش اوست، نوری است که آن نه‌ر را منور و روشن گردانیده، و در دو کنار آن نه‌ر، دو روح است که آنها را آفریده: یکی روح القدس و یکی روحی که از امر و فرمان خداست. و خدای عزوجل را ده سرشت است:

پنج سرشت از بهشت و پنج سرشت از زمین» و حضرت بهشت‌ها و زمین را هر دو بیان فرمود که کدام‌اند.

بعد از آن فرمود که: «هیچ پیغمبر و فرشته‌ای نیست که خدا او را بعد از پیغمبر جبرئیل فرمود، مگر آن که از این دو روح را در او دمیده و پیغمبر را از یکی از این دو سرشت قرار داده».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۴۳

علی بن رثاب می‌گوید که: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که جبرئیل «۱» چیست؟

فرمود که: «خلق و آفریدن» «۲» غیر از ما اهل بیت؛ زیرا که خدای عزوجل ما را از ده سرشت آفرید، و از هر دو روح در ما دمید، پس سرشت‌های ما چه بسیار سرشت‌های خوشی هستند؛ از روی خوشی».

غیر او از ابوصامت روایت کرده است که گفت: گل بهشت‌ها، گل جنت عدن و جنت المأوی و جنت النعیم و فردوس و خلد است، و گل زمین، گل مکه و مدینه و کوفه و بیت المقدس و حایر حضرت امام حسین است - صلوات الله و سلامه علیه -.

۴/۱۰۱۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از ابی نَهشل که گفت: حدیث کرد مرا محمد بن اسماعیل، از ابو حمزه ثمالی که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که خدا ما را از اعلای علیین آفرید، و دل‌های شیعیان ما را آفرید از آنچه ما را آفرید. و تن‌های ایشان را از پست‌تر از آن آفرید، پس دل‌های ایشان به سوی ما میل می‌کند و می‌شتابد از غایت شوق؛ زیرا که آن دل‌ها آفریده شده است از آنچه ما آفریده شدیم». پس این آیه را تلاوت فرمود: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيِّنَ \* وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عَلَيُّونَ \* كِتَابٌ مَرْقُومٌ \* يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» «۳» و دشمنان ما را از سَجین آفرید (و در اکثر نسخ کافی، سَجیل به لام است، به جای نون و این، به معنی سَجین است که مذکور خواهد شد، ولیکن نظر به آیه بعد، باید که سَجیل اشتباه باشد از کاتب، یا کلینی رحمه الله. و تتمه حدیث) «۴» و دل‌های شیعیان ایشان را آفرید از آنچه

ایشان را از آن آفرید، و تن‌های ایشان را از پست‌تر از آن آفرید. پس دل‌های شیعیان ایشان به سوی ایشان میل می‌کند، و می‌شتابد از غایت شوق؛ زیرا که آن دل‌ها آفریده شده‌اند از آنچه ایشان از آن آفریده شده‌اند. پس این آیه را تلاوت فرمود: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ \* وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ \* كِتَابٌ مَّرْقُومٌ» (۵)».

(۱). به فتح جیم و سکون بای ابجد. مترجم.

(۲). و این جمله‌ای است معترضه که راوی در میان کلام امیرالمؤمنین بیرون آورده، و تتمه کلام از حضرت. (مترجم)

(۳). مطففین، ۱۸-۲۱.

(۴). چنان که مشهود است، بر اساس این نسخه، همان سَجِّین است، و نسخه مترجم -/رحمه الله- سجیل بوده است.

(۵). مطففین، ۷-۸. و ترجمه هر دو آیه در کتاب ایمان و کفر خواهد آمد. ان شاء الله تعالی. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۴۴

باب در بیان تسلیم و گردن گذاشتن و ...

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۴۵

#### ۹۵. باب در بیان تسلیم و گردن گذاشتن و فضیلت آنها که در مقام تسلیم‌اند

۱/۱۰۱۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن سنان، از ابن مُشِکَانَ، از سَدِیر که گفت: به خدمت امام محمدباقر علیه السلام عرض کردم که: من موالیان تو را مختلف یافتم، به طوری که بعضی از ایشان، از بعضی بیزاری می‌جوید. سَدِیر می‌گوید که: حضرت فرمود: «تو را چه کار است به این اختلاف؟ جز این نیست که مردم مکلف‌اند به سه چیز و آنها: شناختن ائمه است، و تسلیم کردن برای ایشان در آنچه بر ایشان وارد شده، و برگرداندن به سوی ایشان، در چیزی که در آن اختلاف کنند».

۲/۱۰۱۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد برقی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حَمَاد بن عثمان، از عبدالله کاهلی که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «اگر گروهی عبادت کنند خدا را که تنهاست و او را شریکی نیست، و نماز را به پای دارند و زکات را بدهند و حج خانه کعبه را به جا آورند و ماه مبارک رمضان را روزه بگیرند، پس بگویند برای چیزی که خدا یا رسول او صلی الله علیه و آله آن را کرده باشند، که چرا هر یک از خدا و رسول خلاف آنچه را که کردند، نکردند، یا این را در دل‌های خویش بیابند (که این مطلب در خاطر ایشان باشد)، اگر چه به زبان نگویند، به همین سخن و اعتقاد، مشرک باشند».

پس این آیه را تلاوت فرمود: «فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۱)، یعنی: «پس، نه چنان است که ایشان گمان کرده‌اند که با وجود مخالف حکم تو و راضی نبودن به آن، ایمان داشته باشند. سوگند یاد می‌کنم به پروردگار تو، که ایمان نمی‌آورند بر وجه حقیقت و راستی، تا تو را حکم سازند در آنچه مختلف شده است در میان ایشان، و تو حکم می‌کنی، پس تنگی و گرانی را در نفس‌های خود نیابند از آنچه حکم کرده‌ای به آن (و هر چند که مخالف طباع ایشان باشد) و گردن نهند فرمان تو را گردن نهادنی به غایت» (که ظاهر و باطن آن تفاوتی نداشته باشد).

(۱). نساء، ۶۵. یعنی: پس، نه چنان است که ایشان گمان کرده‌اند که با وجود مخالفت حکم تو و راضی نبودن به آن، ایمان داشته



باشند. سوگند یاد می‌کنم به پروردگار تو که ایمان نمی‌آورند بر وجه حقیقت و راستی، تا تو را حکم سازند در آنچه مختلف شده است در میان ایشان، و تو حکم کنی، پس تنگی و گرانی را در نفس‌های خود نیابند از آنچه حکم کرده‌ای به آن و هر چند که مخالف طبع ایشان باشد و گردن نهند فرمان تو را گردن نهادنی به غایت که ظاهر و باطن آن تفاوتی نداشته باشد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۴۷

بعد از آن، حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «بر شما است که گردن نهید و در مقام تسلیم باشید».

۳/۱۰۲۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از زید شحام، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به خدمت آن حضرت عرض کردم که: در نزد ما مردی است که او را کَلِیب می‌گویند و چیزی از شما وارد نمی‌شود، مگر آن که می‌گوید که: من این را مُسَلَّم و قبول دارم. پس ما او را نسبت به تسلیم دادیم و او را کَلِیب تسلیم نام کرده‌ایم. زید می‌گوید که: حضرت فرمود: «خدا او را رحمت کند». بعد از آن فرمود که: «آیا می‌دانید که تسلیم چیست؟» ما همه ساکت شدیم.

فرمود: «به خدا سوگند، که تسلیم، خشوع و فروتنی کردن است. خدای عزوجل فرموده یا فرموده او است که: «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ اخْتَبُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ» (۱)».

۴/۱۰۲۱. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از ابان، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزوجل: «وَمَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا» (۲)، که آن حضرت فرمود که: «اقتراف حسنه و اکتساب آن، آن است که از برای ما گردن نهد و بر ما راست گوید و آن که بر ما دروغ نگوید». و ترجمه آیه این است که: و هر که کسب کند، نیکی را، زیاده کنیم از برای او در آن نیکی نیکویی را یعنی: ثواب آن را مضاعف گردانیم.

۵/۱۰۲۲. علی بن محمد بن عبدالله، از احمد بن محمد برقی، از پدرش، از محمد بن عبدالحمید، از منصور بن یونس، از بشیر دَهان، از کامل تمار روایت کرده است که گفت:

امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» (۳) حضرت فرمود که: «ای کامل، آیا می‌دانی که ایشان کیانند؟» عرض کردم که: تو بهتر می‌دانی. فرمود: «به حقیقت که رستگار شدند مؤمنانی که تسلیم کننده‌اند. به درستی که مسلمانند که نجیبان و بزرگوارانند. پس مؤمن

(۱). هود، ۲۳. و در صدر آیه، لفظ اَنْ موجود است، یعنی: به درستی که آنان ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و آرام گرفتند به ذکر پروردگار خویش و خشوع و خضوع نمودند برای خدا، آن گروه ملازمان بهشت‌اند که ایشان همیشه در آن خواهند بود. (مترجم)

(۲). شورا، ۲۳.

(۳). مؤمنون، ۱. یعنی: به حقیقت که رستگار شدند مؤمنان و به مقاصد دنیوی و اخروی خود رسیدند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۴۹

غریب است و خوشا حال غریبان». (۱)

۶/۱۰۲۳. علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از خَشَّاب، از عبَّاس بن عامر، از ربیع مُسلی، از یحیی بن زکریای انصاری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت:

شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «هر که او را شاد می‌کند که همه ایمان را کامل گرداند، قول مرا در جمیع اشیا قبول کند؛ زیرا که قول من، قول آل محمد است در آنچه پنهان می‌کنند و آنچه آشکار می‌سازند و در آنچه از جانب ایشان به من رسیده و در



آنچه به من نرسیده است».

۷/۱۰۲۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از زرارہ یا برید، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود که: «خدا در کتاب خود امیر المؤمنین علیه السلام را خطاب فرموده و با او گفت و گو نموده». راوی می گوید که: عرض کردم: در کدام موضع؟ فرمود: در قول خویش: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا\* فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ» (۲)، یعنی: و اگر آن که این منافقان در هنگامی که ستم کردند بر نفس های خود به نفاق و انکار حکم پیغمبر، می آمدند به حضرت تو و به تو رجوع می کردند، پس طلب آمرزش می کردند از خدا (به توبه و اخلاص)، و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ایشان استغفار می کرد، هر آینه می یافتند و می دانستند خدا را به غایت قبول کننده توبه گناه کاران و مهربان بر آمرزش طلبان» (تا آخر آنچه در آن باب مذکور شد. و شاید که وجه دلالت آیه بر آن که مخاطب به آن، رسول صلی الله علیه و آله نیست، این باشد که اگر آن حضرت، مخاطب بود، بایست که به جای «وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ» باشد. و التفات از خطاب به سوی غیبت، بعد از آن از غیبت به سوی خطاب، بعد و خفایی دارد و حسن آن به واسطه وقوعش در قرآن، فرع ثبوت اتحاد مخاطب با رسول است. و ثبوت اتحاد، فرع حسن این نوع التفات است و این، مستلزم دور است.

و حضرت در شرح «فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ» فرموده که: «در آنچه بر آن با یکدیگر عهد و پیمان کردند و قسم خوردند که اگر خدا محمد را بمیراند، امر امامت را در بنی هاشم رد نکنند» ثُمَّ

(۱). و غریب در اصل لغت، دور و بیگانه است، و آن که از ولایت دیگر آمده باشد. و مراد از آن در این حدیث شریف و امثال آن، کسی است که به سبب زیادتی صفت تسلیم در فرقه مؤمنان، چون یکی از غریبان باشد که شریک و هم شهری نداشته باشد. (مترجم)

(۲). نساء، ۶۴-۶۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۵۰

باب در بیان این که آنچه واجب است بر مردم ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۵۱

لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ» حضرت فرمود: «از آنچه حکم کرده با ایشان آن کشتن و عفو کردن و «يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» و گردن نهند گردن نهادنی».

۸/۱۰۲۵. احمد بن مهران- رحمه الله- از عبدالعظیم حسنی، از علی بن اسباط، از علی بن عقیبه، از حکم بن ایمن، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (۱) تا آخر آیه (که با ترجمه در اول کتاب گذشت). حضرت فرمود که: «ایشان، آنانند که برای آل محمد، تسلیم می کنند آنان که چون حدیث را بشنوند، در آن زیاد نکنند و از آن کم نکنند و آن را بیاورند چنانچه شنیده اند».

**۹۶. باب در بیان این که آنچه واجب است بر مردم، بعد از آن که افعال و اعمال حج خود را به جا آورند، آن است که به خدمت امام آیند و او را از مسائل دین خویش سؤال کنند، و ولایت و دوستی خویش را به ایشان یا به هر یک از ائمه اعلام کنند**

۱/۱۰۲۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از فضیل، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: حضرت به جانب مردم نظر کرد که در دور خانه کعبه طواف می کردند، فرمود که: «در زمان جاهلیت هم چنین طواف

می‌کردند. جز این نیست که مأمور شده‌اند به این که به دور آن طواف کنند، پس کوچ کنند و بیایند به سوی ما و ولایت و دوستی خود را به ما اعلام کنند و بر ما عرض یاری و هواداری نمایند». پس این آیه را خواند که: «فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» (۲) (و در قرآن فاجعل بافاست)، یعنی: «پس بگردان دل‌های چند از مردمان را که به کشش محبت بشتابند و میل کنند به سوی ایشان (یعنی: ائمه که ذریه ابراهیم علیه السلام اند) از غایت شوق».

۲/۱۰۲۷. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از علی بن اسباط، از داود بن نعمان، از ابو عبیده روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام در حالی که مردم را در مکه دید، و دید آنچه را که می‌کردند که فرمود: «این کردار، چون کردار جاهلیت است. به خدا سوگند، که به این مأمور نشده‌اند، و مأمور نشده‌اند، مگر این که مناسک حج بگذارند (از سر تراشیدن و ناخن گرفتن و غیر آن از اعمال حج)، و باید که به نذرهای خود وفا کنند (یعنی:

(۱). زمر، ۱۸.

(۲). ابراهیم، ۳۷.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۵۲

باب در بیان این که فرشتگان داخل خانه‌های ائمه می‌شوند و ...

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۵۳

به آنچه نذر کرده باشند، از حج و غیر آن از طاعت که در این ایام در مکه به جا می‌آورند)، بعد از آن، به ما بگذرند و ما را به ولایت خویش خبر دهند و بر ما یاری و هواداری کنند».

۳/۱۰۲۸. علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر؛

و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، همه از ابی جمیله، از خالد بن عمار، از سیدیر روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام - در حالی که آن حضرت داخل مسجد مکه می‌شد و من بیرون می‌آمدم - پس دست مرا گرفت و رو به خانه کعبه کرد و فرمود که: «ای سدیدر، مردم مأمور نشده‌اند، مگر به این که بیایند به نزد این سنگ‌ها و بر دور آن بگردند، بعد از آن، به نزد ما آیند و ولایت و دوستی خود را که به ما دارند، اعلام کنند به نزد این سنگ‌ها، و این است معنی قول خدا: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» (۱)» (که ترجمه‌اش مذکور شد).

پس حضرت به دست خویش اشاره به سینه خود فرمود و فرمود: «یعنی: هدایت یافت به ولایت و امامت ما». پس فرمود که: «ای سدیدر، آیا می‌خواهی که راهزنان و منع کنندگان مردم را از دین خدا در این زمان به تو بنمایم» و نظر فرمود به سوی ابو حنیفه و سفیان ثوری - و ایشان در مسجد حلقه زده بودند - پس فرمود که: «این گروهند که مردمان را از دین خدا باز می‌دارند، بی آن که هدایتی از جانب خدا یافته باشند، و بی آن که کتابی داشته باشند هویدا که به آن عمل نمایند. به درستی که این گروه که از هر کسی خبیث‌ترند، اگر در خانه‌های خود می‌نشستند، البته مردمان جولان می‌زدند و کسی را نمی‌یافتند که ایشان را خبر دهد از خدای تبارک و تعالی و از رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آن که به نزد ما می‌آمدند، پس ما ایشان را از جانب خدای تبارک و تعالی و از جانب رسول او صلی الله علیه و آله خبر می‌دادیم».

**۹۷. باب در بیان این که فرشتگان داخل خانه‌های ائمه می‌شوند و پا بر روی فرش‌های ایشان می‌گذارند و خبرها برای ایشان می‌آورند علیهم السلام**

۱/۱۰۲۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن سنان، از مسمع کردین بصری که گفت: عادت من این بود

که در شبانه روز زياده از يك مرتبه، چيزى نمى خوردم و با وجود اين، بسا بود که رخصت مى طلبيدم و به خدمت امام جعفر صادق عليه السلام مى رسيدم و

(۱). طه، ۸۲.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۲، ص: ۳۵۵

مى ديدم که خوان و سفره را بر چيده اند و شايد که من آن را در پيش روى آن حضرت نمى ديدم، و چون داخل مى شدم مى فرمود که: خوان را حاضر سازند و من با آن حضرت رفاقت مى کردم و از آن مى خوردم، و به اين تکرار و ادخال، اذيتى به من نمى رسيد، و چون بعد از خوردن طعام، در نزد غير او طعامى مى خوردم، نمى توانستم که به جهت باد آرام گيرم و به خواب نمى رفتم. پس اين حالت را به آن حضرت شکايت کردم و او را خبر دادم به اين که چون در نزد او چيزى مى خوردم، به جهت آن متأذى نمى شوم و آزار نمى کشم.

فرمود: «اى ابو سيار، به درستي که تو طعام گروه شايستگان را مى خورى که فرشتگان با ايشان مصافحه مى کنند بر روى فرش هاى ايشان». مسمع مى گويد که: عرض کردم: فرشتگان براى شما ظاهر مى شوند؟ پس حضرت دست خود را بر بعضى از کودکانش ماليد و فرمود که: «فرشتگان به کودکان ما مهربان ترند از ما نسبت به ايشان».

۲/۱۰۳۰. محمد بن يحيى، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از محمد بن قاسم، از حسين بن ابى العلاء، از امام جعفر صادق عليه السلام روايت کرده است که گفت: حضرت فرمود که:

«اى حسين!» و دست خود را زد بر پشتى هاى چند که در آن حجره بود و فرمود که: «اين پشتى هاست که مدتى است مديد که فرشتگان بر اينها تكيه مى کنند، و بسا است که ما از پرهاى نازک ايشان بر مى چينيم».

۳/۱۰۳۱. محمد، از احمد بن محمد، از على بن حکم روايت کرده است که گفت: حديث کرد مرا مالک بن عطيه احمسى، از ابو حمزه ثمالى که گفت: داخل شدم بر على بن الحسين عليهما السلام و ساعتى در خانه آن حضرت ممنوع بودم (که کسى مرا اذن دخول نداد)، بعد از آن که رخصت يافتم، داخل حجره شدم و آن حضرت چيزى را از زمين بر مى چيد و دست خويش را در پس پرده داخل کرد و آن را داد به کسى که در خانه بود. عرض کردم که: فدای تو گردم، اين که من تو را ديدم که از زمين بر مى چيدى، چه چيز بود؟ فرمود که: «زيادتى است از پرهاى ريزه فرشتگان که آن را جمع مى کنيم، چون خلوت کنيم (يا چون فرشتگان از پيش ما بروند. و بنا بر بعضى از نسخ، چون به نزد ما آيند)، آن را تعويد از براى فرزندان خود مى سازيم».

عرض کردم که: فدای تو گردم، فرشتگان به نزد شما مى آيند؟ فرمود: «اى ابو حمزه، ايشان پيوسته مزاحم ما مى شوند بر تكيه گاه ما، و بر آن در کنار ما مى نشينند».

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۲، ص: ۳۵۶

باب در بيان اين که جنيان به خدمت ائمه مى آيند و ...

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۲، ص: ۳۵۷

۴/۱۰۳۲. محمد، از محمد بن حسين، از محمد بن اسلم، از على بن ابى حمزه، از امام موسى كاظم عليه السلام روايت کرده است که گفت: شنيدم از آن حضرت که مى فرمود: «هيچ فرشته اى نيست که خدا او را فرو فرستد در امر آنچه او را فرو مى فرستد، مگر آن که به امام ابتدا مى کند و آن امر را بر او عرضه مى دارد. و به درستي که آمد و شد فرشتگان از نزد خداى تبارک و تعالى به سوى صاحب امر امامت است».

**۹۸. باب در بيان اين که جنيان به خدمت ائمه عليهم السلام مى آيند و ايشان را از معالم دين خويش، سؤال مى کنند و متوجه کارهاى ايشان**

## می‌شوند

۱/۱۰۳۳. بعضی از اصحاب ما، از محمد بن علی، از یحیی بن مساور، از سعد اسکاف روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام آمدم در بعضی از اوقات که به خدمتش رسیدم، و چون رخصت طلبیدم، شروع فرمود که می‌فرمود: «شتاب مکن»، و آن قدر ماندم که آفتاب گرم شد و گرمی آن در من تأثیر کرد، و شروع کردم به این طرف و آن طرف می‌دویدم و پی سایه می‌گردیدم. پس زمانی نشد که گروهی از خانه حضرت بیرون آمدند رو به من، با رنگ‌های شکسته که گویا ایشان ملخ‌های زرد بودند، و طیلسان‌ها پوشیده، عبادت، ایشان را بسیار ضعیف و لاغر کرده بود.

سعد می‌گوید: به خدا سوگند که هیأت نیک آن قوم، آنچه را که در آن بودم از مشقت حرارت آفتاب، از یاد من برد. پس چون بر آن حضرت داخل شدم، فرمود که: «خود را چنان می‌بینم که تو را در زحمت و مشقت انداختم». عرض کردم: آری، ولیکن به خدا سوگند، که از یاد من بردند آنچه را که در آن بودم، گروهی که به من گذشتند و من گروهی را خوش وضع تر از ایشان ندیده بودم. همه در لباس یک مرد که در وضع مساوی بودند، و گویا که رنگ‌های ایشان چون ملخ‌های زرد بود و عبادت، ایشان را بسیار لاغر کرده بود. فرمود که: «ای سعد، ایشان را دیدی؟» عرض کردم: آری. فرمود که: «آن گروه، برادران شما نیستند از جن». سعد می‌گوید: عرض کردم که: ایشان به نزد شما می‌آیند؟ فرمود: «آری، به نزد ما می‌آیند، و ما را سؤال می‌کنند از معالم دین و حلال و حرام خویش».

۲/۱۰۳۴. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از علی بن حسان، از ابراهیم بن اسماعیل، از ابن جبَل از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: بر در خانه آن حضرت بودیم

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۵۹

که گروهی مانند طائفه هندی به سوی ما بیرون آمدند، و لنگ‌ها و رداها پوشیده بودند. پس، از امام جعفر صادق علیه السلام از حال ایشان سؤال کردیم و عرض کردیم که: اینها کی بودند؟ فرمود که: «این گروه، برادران شما بودند از جن».

۳/۱۰۳۵. احمد بن ادریس و محمد بن یحیی، از حسن بن علی کوفی، از ابن فضال، از بعضی از اصحاب ما، از سعد اسکاف روایت کرده‌اند که گفت: بر در خانه امام محمد باقر علیه السلام آمدم و می‌خواستم که رخصت بگیرم تا بر آن حضرت داخل شوم، دیدم که پالان‌های شتر بر در خانه در پهلوی یکدیگر گذاشته، ناگاه بسیار آوازا بلند شد. بعد از آن، گروهی بیرون آمدند که عمامه‌ها بر سر بسته بودند، و شباهت به طائفه هندی داشتند.

راوی می‌گوید که: بر حضرت باقر علیه السلام داخل شدم و عرض کردم که: فدای تو گردم، امروز رخصت تو در باب دخول من، طول کشید و جماعتی را دیدم که به سوی من بیرون آمدند و عمامه‌ها بر سر بسته بودند، و من ایشان را نمی‌شناختم و ندیده بودم. فرمود که: «ای سعد، آیا می‌دانی که آن گروه چه طائفه بودند؟» عرض کردم: نه. فرمود که: «ایشان برادران شما نیستند از جن که به نزد ما می‌آیند و ما را از حلال و حرام و مسائل دین خویش سؤال می‌نمایند».

۴/۱۰۳۶. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابراهیم بن ابی البلاد، از سَدیر صیرفی روایت کرده است که گفت: حضرت امام محمد باقر علیه السلام در مدینه خدمتی چند که داشت، به من رجوع فرمود و مرا در باب آنها امر و سفارش نمود. بعد از آن، از مدینه بیرون آمدم و در هنگامی که در میان شاهراه روجاء «۱» بر ناقه خود سوار بودم، ناگاه دیدم که انسانی جامه خود را حرکت می‌دهد.

سَدیر می‌گوید که: پس به جانب او میل نمودم و گمان کردم که او تشنه است. مَطهره «۲» خود را به او دادم. گفت: مرا احتیاجی به آن نیست، و نامه‌ای به من داد که گلی که به آن نامه مهر شده بود، هنوز تر بود. چون به مُهر آن نظر کردم، دیدم که مُهر امام

محمد باقر علیه السلام بود. گفتم: در چه وقت از صاحب این نامه جدا شدی (یا در خدمت او بودی)؟ گفت: در همین ساعت؛ و دیدم که در نامه چیزی چند بود که مرا به آنها امر فرموده بود. پس نگاه کردم، دیدم که کسی در نزد من نیست. بعد از آن که حضرت تشریف آورد و به خدمتش رسیدم، عرض کردم که: فدای

(۱). که موضعی است بین الحرمین که سی میل یا چهل میل به مدینه دارد. (مترجم)

(۲). ظرف آب و آبریز.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۶۱

تو کردم، مردی نامه تو را به نزد من آورد و گل آن هنوز تر بود. فرمود که: «ای سدیر، به درستی که ما را خدمت کاری چندند از جن، و چون خواهیم که امری به زودی صورت یابد، ایشان را می‌فرستیم».

و در روایت دیگر، چنین است که: «ما را پیروانی چند از جن هست؛ چنانچه ما را پیروانی چند از انس می‌باشند و چون امری را اراده کنیم، ایشان را می‌فرستیم».

۵/۱۰۳۷. علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از آن که او را ذکر کرده، از محمد بن جَحْرَش روایت کرده‌اند که گفت: حدیث کرد مرا حکیمه، دختر امام موسی علیه السلام و گفت: حضرت امام رضا علیه السلام را دیدم که بر در هیزم‌دان ایستاده بود و با کسی راز می‌گفت، و من کسی را نمی‌دیدم. عرض کردم که: ای آقای من، با که راز می‌گویی؟ فرمود که: «اینک عامر زهرائی است که به نزد من آمده، و از من سؤال می‌کند و به سوی من شکایت می‌نماید».

عرض کردم که: ای سید من، دوست می‌دارم که سخن او را بشنوم. فرمود که: «اگر تو آن را بشنوی، یک سال تب می‌کنی». عرض کردم که: ای سید من، می‌خواهم که آن را بشنوم. فرمود که: «بشنو» من گوش دادم و آوازی شنیدم مانند آواز مرغان و تب بر من مستولی شد و یک سال تب کردم.

۶/۱۰۳۸. محمد بن یحیی و احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از ابراهیم بن هاشم، از عمرو بن عثمان، از ابراهیم بن ایوب، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که گفت: «در بین آن که امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر نشسته بود که ناگاه ازدهایی از گوشه دری از درهای مسجد کوفه رو آورد، مردم قصد کردند که آن را بکشند، امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد که دست از آن بردارید (و متعزّض آن مشوید). مردم دست برداشتند و آن ازدها آمد و خود را بر زمین می‌کشید تا نزد منبر رسید و بلند شد و بر امیر المؤمنین سلام کرد. پس امیر المؤمنین علیه السلام به جانب آن اشاره فرمود که صبر کند تا حضرت از خطبه خویش فارغ شود. و چون از خطبه که می‌خواند، فارغ شد، رو به آن ازدها آورد و فرمود: تو کیستی؟ گفت: منم عمرو بن عثمان که تو او را بر جنّ خلیفه کرده بودی، و پدرم مرد و مرا وصیت کرد که به خدمت تو آیم و بر رأی تو مطلع شوم تا به مقتضای آن عمل کنم، و من به نزد تو آمده‌ام. یا امیر المؤمنین، پس مرا به چه امر می‌فرمایی و چه صلاح می‌دانی؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که:

تو را وصیت می‌کنم به تقوا و پرهیزکاری، و آن که از خدا بترسی، و امر می‌کنم تو را که

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۶۳

برگردی و در جن قائم مقام و نائب مناب پدرت باشی که تو خلیفه منی بر ایشان.

حضرت فرمود که: «عمرو، امیر المؤمنین علیه السلام را وداع کرد و برگشت، پس او خلیفه آن حضرت است بر جن». راوی می‌گوید که: به خدمت آن حضرت عرض کردم که: فدای تو کردم، اکنون عمرو به خدمت تو می‌آید و این امر بر او واجب است؟ فرمود: «آری».

۷/۱۰۳۹. علی بن محمد، از صالح بن ابی حمّاد، از محمد بن اورمه، از احمد بن نصر، از نعمان بن بشیر روایت کرده است که گفت: من با جابر بن یزید جعفی هم کجاوه بودیم (و بعضی گفته‌اند که ردیف بودیم). و چون به مدینه وارد شد، بر امام محمد باقر علیه السلام داخل شد، پس آن حضرت را وداع کرد و از نزد آن حضرت شاد و خوشحال بیرون آمد، و از مدینه که بیرون آمدیم، آمدیم تا وارد اخیرجه شدیم، و آن، منزل اول است که برابری می‌کند از فید تا به مدینه «۱» و روز جمعه بود که وارد آن منزل شدیم، پس نماز ظهر را به جا آوردیم، و چون بر شتر سوار شدیم و شتر برخاست، ناگاه دیدم که مرد بلند گندم‌گونی پیدا شد و با او نامه بود، پس آن را به جابر داد و جابر آن را گرفت و بوسید و بر چشم‌های خویش گذاشت. و دیدم که آن نامه بود او حضرت محمد بن علی علیهما السلام که به جابر بن یزید نوشته بود (یا دیدم که در آن نوشته بود که: این نامه‌ای است از محمد بن علی به سوی جابر بن یزید) و بر آن نامه، گل سیاه تری بود که سرش را به آن مَهر کرده بود.

جابر به آن شخص گفت که: در چه وقت از خدمت سید و آقای من مرخص شدی (یا در خدمت او بودی که الحال در این جایی)؟ گفت: در همین ساعت. گفت: پیش از نماز یا بعد از نماز؟ گفت: بعد از نماز.

راوی می‌گوید که: پس، جابر مَهر نامه را برداشت و شروع کرد که آن را می‌خواند و رویش گرفته می‌شد و عبوس می‌کرد تا آن که همه آن را خواند، و آن نامه را نگاه داشت و بعد از آن، او را خندان و شاد و خوشحال ندیدم تا به کوفه رسید و چون در شب به کوفه رسیدیم، شب را به روز آوردم و چون صبح کردم آمدم بر در خانه جابر، به جهت تعظیم و توقیر او (که او را دیدن کنم)، یافتم او را که از خانه بیرون آمده رو به من می‌آید و بُجولی «۲» چند در گردن اوست که آنها را سوراخ کرده به ریسمانی کشیده، در گردن آویخته و بر نی سوار شده و

(۱). یعنی: مسافت میان مدینه و اخیرجه به قدر مسافت میانه فید و مدینه است. و فید به فتح فا، قلعه‌ای است در راه مکه. (مترجم)

(۲). استخوان شتالنگ و قاب که کودکان با آن بازی کنند.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۶۴

باب در بیان این که ائمه چون امر ایشان ظاهر شود ...

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۶۵

می‌گوید: اجد منصور بن جمهور امیر غیر مأمور، یعنی: می‌یابم منصور پسر جمهور را که بر سر خود امیر و حاکم خواهد شد، بی آن که کسی او را امیر کرده باشد. و بیتی چند از این قبیل می‌خواند. پس در روی من نظر کرد و من در روی او نظر کردم، و او هیچ به من نگفت و من هیچ به او نگفتم، و شروع کردم به گریستن برای حالی که در او دیدم و کودکان و مردمان بر سر من و او جمع شدند و آمد تا داخل شد در رُحبه «۱» شروع کرد که با کودکان می‌گردید، و مردم می‌گفتند که: جابر بن یزید دیوانه شده است. پس به خدا سوگند، که چند روزی بیش نگذشت که نامه هشام بن عبدالملک رسید به والی او (که در کوفه بود). مضمون نامه، آن که: نظر کن به مردی که او را جابر بن یزید جعفی می‌گویند، و گردن او را بزَن و سرش را به سوی من فرست. والی به جانب هم‌نشینان خود التفات نمود، و گفت: جابر بن یزید جعفی کیست؟ گفتند که: خدا تو را به اصلاح آورد، جابر، مردی بود که او را فضل و علم بود، و راوی حدیث بود و حج بسیار کرده بود، و او در این اوقات، دیوانه شده و همین است که در رحبه با کودکان بر نی سوار است و با ایشان بازی می‌کند.

راوی می‌گوید که: والی بر بلندی بر آمد و بر جابر مشرف شد، دید که با کودکان بازی می‌کند و بر نی سوار است. گفت: حمد از برای خدایی که مرا از کشتن او عافیت و نجات بخشید. راوی می‌گوید که: زمانی نگذشت تا آن که منصور پسر جمهور داخل کوفه شد و آنچه جابر می‌گفت به عمل آورد.



## ۹۹. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام چون امر ایشان ظاهر شود، به حکم آل داود حکم می‌کنند و شاهد طلب نمی‌کنند علیهم الرحمة و الرضوان

۱۰۴۰/۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور، از فضل اعور، از ابو عبیده حدّاء روایت کرده است که گفت: ما در زمان امام محمد باقر علیه السلام در هنگامی که قبض روح مطهر آن حضرت شده بود، می‌گشتیم چون گوسفندان که شبانی نداشته باشند. پس سالم بن ابی حفصه را ملاقات کردیم، به من گفت که: ای ابو عبیده، امام تو کیست؟ گفتم: امامان من آل محمدند. گفت که: خود هلاک شدی و دیگران را به هلاکت انداختی. آیا من و

(۱). محله‌ای بود از کوفه. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۶۷

تو از امام محمد باقر علیه السلام نشنیدیم که می‌فرمود: «هر که بمیرد و بر او امامی نباشد، به روش مردن جاهلیت می‌میرد». گفتم: بلی، به جان خودم سوگند، و امر چنان بود که سه روز پیش از آن، یا قریب به آن، بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدیم. (و ظاهر این است که در پیش اشتباهی باشد و روایت، سه روز بعد از آن باشد). پس، خدا معرفت امام را به ما روزی کرد و به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که: سالم به من چنین و چنین گفت. حضرت فرمود که: «ای ابو عبیده، هیچ امامی از ما نمی‌میرد تا آن‌که خلیفه گرداند بعد از خود کسی را که عمل کند به آنچه او عمل می‌کرده، و به طریقه او رفتار کند و مردم را بخواند به سوی آنچه او به سوی آن خوانده. ای ابو عبیده، به درستی که کسی منع نکرده از آن‌که به سلیمان عطا شده باشد آنچه به او عطا شده بود».

بعد از آن، فرمود که: «ای ابو عبیده، چون قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام نماید، به طریقه حکم داود و سلیمان حکم فرماید، و شاهد از کسی نخواهد».

۱۰۴۱/۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «دنیا تمام نمی‌شود تا مردی از نسل من بیرون آید که به حکومت آل داود حکم کند، و شاهد نخواهد و هر تنی را حق آن عطا کند».

۱۰۴۲/۳. محمد، از احمد، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از عمّار ساباطی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: به چه چیز حکم می‌کنید، چون حکم کنید؟ فرمود: «به حکم خدا و حکم داود؛ پس چون بر ما وارد شود چیزی که حکم آن در نزد ما نباشد و ما آن را ندانیم، روح القدس آن را به ما القا کند و برساند و ما آن را فرا گیریم».

۱۰۴۳/۴. محمد [بن یحیی]، از احمد، از محمد بن خالد، از نصر بن سُوید، از یحیی حلبی، از حمران بن اعین، از جَعید هَمْدانی از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم که به چه حکم می‌کنید؟ فرمود که: «به حکم آل داود؛ پس اگر چیزی ما را عاجز کند و درمانیم، روح القدس آن را به ما القا می‌کند و تعلیم می‌دهد».

۱۰۴۴/۵. احمد بن مهران - رحمه الله - از محمد بن علی، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از عمّار ساباطی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: مرتبه ائمه چیست؟ فرمود که: «چون مرتبه ذوالقرنین، و مانند مرتبه یوشع، و مثل

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۶۸

باب در بیان این‌که چیزی از حق در دست مردمان نیست مگر ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۶۹



مرتبه آصف، وزیر سلیمان».

عَمّار گفت که: پس چه حکم می‌کنید؟ فرمود: «به حکم خدا و حکم آل داود و حکم محمد. و روح القدس آن به ما القا می‌کند و تعلیم می‌دهد».

### ۱۰۰. باب در بیان این که منبع و آبشخوار علم، از خانه آل محمد علیهم السلام است

۱/۱۰۴۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن محبوب که گفت: حدیث کرد ما را یحیی بن عبدالله (یعنی: ابوالحسن حاکم دیلم) که گفت: شنیدم از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام که می‌فرمود- و حال آن که گروهی از اهل کوفه در نزد آن حضرت بودند- که: «تعجب دارم از مردم که ایشان همه علم خود را از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرا گرفتند و به آن عمل نمودند و هدایت یافتند، و گمان می‌کنند که اهل بیت آن حضرت، علم او را فرا نگرفتند. و ما اهل بیت و ذریه آن حضرتیم که در منزل‌های ما وحی فرود آمده، و از نزد ما علم به سوی ایشان بیرون آمده و بروز کرده. آیا چنان می‌دانند که ایشان دانستند و راه راست یافتند و ما ندانستیم و گمراه شدیم؟ به درستی که این امری است محال».

۲/۱۰۴۶. علی بن محمد بن عبدالله، از ابراهیم بن اسحاق احمر، از عبدالله بن حمّاد، از صباح مُزنی، از حارث بن حصیره، از حکم بن عتّیه روایت کرده است که گفت: مردی در منزل ثعلبیه، حضرت حسین بن علی علیهما السلام را ملاقات کرد و آن حضرت اراده کربلای معلّی داشت، به خدمت آن حضرت آمد و بر او سلام کرد. حضرت امام حسین به آن مرد فرمود که: «تو از کدام دیاری؟» عرض کرد: کوفی هستم. فرمود: «ای مرد کوفی، به خدا سوگند، که اگر در مدینه تو را ملاقات می‌کردم، هر آینه نشانه پای جبرئیل علیه السلام را در خانه خود و فرود آوردن او وحی را بر جدم به تو می‌نمودم. ای مرد کوفی، آیا نوشیدن مردم آب حیوان علم را از نزد ما است، پس ایشان دانستند و ما ندانستیم؟ و این چیزی است که هرگز نخواهد بود».

### ۱۰۱. باب در بیان این که چیزی از حق در دست مردمان نیست، مگر آنچه از نزد ائمه علیهم السلام بیرون آمده و بروز کرده باشد و بیان این که چیزی که از نزد ایشان بیرون نیامده باطل است

۱/۱۰۴۷. علی بن ابراهیم بن هاشم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مُسکان، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود:

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۷۱

«هیچ حق و صوابی در نزد یکی از مردمان نیست و هیچ کس از مردمان حکم نمی‌کند به حکم حقّی، مگر آنچه از ما اهل بیت پیغمبر بیرون آمده باشد. و هرگاه امور ایشان را پراکنده سازد و اقوال مختلفه از ایشان سرزند، خطا از ایشان و صواب از علی باشد».

۲/۱۰۴۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر، از مُثَنّی، از زراره که گفت: در خدمت امام محمد باقر علیه السلام بودم که مردی از اهل کوفه به آن حضرت عرض کرد و او را سؤال نمود از گفته امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود: «مرا سؤال کنید از هر چه خواهید، پس مرا از چیزی سؤال نمی‌کنید، مگر آن که شما را به آن خبر می‌دهم».

حضرت فرمود که: «کسی نیست که در نزد او علمی باشد مگر چیزی که از نزد امیر المؤمنین علیه السلام بیرون آمده و از او به ظهور رسیده باشد. پس مردمان در هر جا که خواهند، بروند. پس به خدا سوگند، که امر علم نیست مگر از اینجا» و به دست خویش اشاره به خانه خود فرمود.

۳/۱۰۴۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از وُشاء، از ثعلبیه بن میمون، از ابو مریم که گفت: امام محمد باقر علیه السلام به سَلْمَه بن کُهیل و حَکَم بن عتّیه فرمود که:

«به جانب مشرق و مغرب روید (و در شرق و غرب عالم بگردید و تفحص کنید) که علم درستی را نخواهید یافت، مگر چیزی که از نزد ما اهل بیت بیرون آمده باشد».

۴/۱۰۵۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نصر بن سُوید، از یحیی حلبی، از معلی بن عثمان، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود که: «حکَم بن عَیْبَه از جمله کسانی است که خدا در باب ایشان فرموده که: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ» (۱)، پس حکم، به طرف مشرق و مغرب رود، به خدا سوگند، که به علم نمی‌رسد، مگر از اهل بیتی که جبرئیل علیه السلام بر ایشان فرود آمده است».

۵/۱۰۵۱. علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از ابان بن عثمان، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام را سؤال کردم از شهادت فرزند زنا که آیا جایز و مقبول است؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: حکم بن عَیْبَه گمان می‌کند که مقبول

(۱). بقره، ۸. یعنی و از جمله مردمان، کسانی هستند که می‌گویند: ایمان آوردیم به خدا و به روز آخر که روز قیامت است و حال آن که ایشان مؤمن نیستند (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۷۳

است. فرمود: «بار خدایا، گناه او را نیامرزا»، و فرمود که: «خدا به حکم نفرموده که: «إِنَّهُ لَمَذْكُرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ» (۱)، بلکه خطاب به پیغمبر است و قوم او ماییم که اهل ذکریم. پس، حکم به طرف راست و چپ برود، به خدا سوگند، که علم، فرا گرفته نمی‌شود، مگر از اهل بیتی که جبرئیل علیه السلام بر ایشان فرود آمده».

۶/۱۰۵۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از حسین بن حسن بن یزید، از بدر، از پدرش که گفت: حدیث کرد مرا سلّام - که ابو علی خراسانی است - از سلّام بن سعید مخزومی که گفت: در بین این که من در نزد امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم، ناگاه عَباد بن کثیر - عابد اهل بصره - و ابن شریح - فقیه اهل مکه - بر آن حضرت داخل شدند، و میمون قدّاح - مولای امام محمد باقر علیه السلام - در خدمت حضرت صادق علیه السلام بود. پس عَباد بن کثیر از آن حضرت سؤال نمود و عرض کرد که: یا ابا عبدالله، رسول خدا صلی الله علیه و آله در چند جامه کفن شد؟

فرمود که: «در سه جامه: دو جامه صُیحاری و یک جامه بُرد یمانی». (۲) پس گویا عَباد بن کثیر از این که حضرت فرمود، در خود پیچید و آثار عدم قبول در او ظاهر بود. حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «درخت خرما می‌ریم درخت عَجوه بود (۳) و آن عَجوه از آسمان فرود آمده بود. پس آنچه از اصل آن روید، عَجوه شد و آنچه از هسته بر چیده بود، بدترین انواع خرما است». و چون از نزد آن حضرت، بیرون رفتند، عَباد بن کثیر، به ابن شریح گفت: به خدا سوگند، که نمی‌دانم این مثلی که حضرت صادق علیه السلام برای من زد چه بود؟ ابن شریح گفت که: این پسر (یعنی: میمون قدّاح) تو را خبر می‌دهد؛ زیرا که او از جمله تابعان و کسان ایشان است. پس عَباد از میمون سؤال کرد، میمون گفت: آیا نمی‌دانی که حضرت به تو چه فرمود و مقصود چه بود؟ گفت: نه به خدا سوگند. میمون گفت که: حضرت مثل خویش را برای تو بیان کرد و تو را خبر داد که او فرزندی است از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و علم رسول خدا، در نزد ایشان است.

پس آنچه از نزد ایشان آمده باشد، حق و صواب، و آنچه از نزد غیر ایشان آمده باشد، بوج

(۱). زخرف، ۴۴. و مراد، این است که این خطاب، خطاب به حکم نیست که اهل ذکر و قرآن باشد تا احکام خدا را بداند (مترجم)

(۲). و بُرد در آن روز کم بود، و صُیحار به ضمّ صاد دهی است در یمن، و در صحاح است که قصبه عمان است و در فائق زمخشری

است که جامه صیحاری به فتح صاد، مشتق است از صیحره به ضم صاد، و آن سرخی است نهان چون رنگ غبار گون. و بعضی گفته‌اند که منسوب است به سوی صیحار به ضم صاد. و در نهاییه گفته است که صیحار، دهی است در یمن که جامه به آن منسوب است. و بعضی گفته‌اند که: صیحاری از صحره است. (مترجم)

(۳). و عجوه به فتح عین و سکون جیم، نوعی است از خرما که در مدینه می‌باشد و از همه انواع آن بهتر است. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۷۴

باب در بیان آنچه وارد شده که حدیث ایشان دشوار و ...

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۷۵

است (که هیچ قیمتی ندارد).

### ۱۰۲. باب در بیان آنچه وارد شده که حدیث ایشان دشوار و در غایت دشواری است (یا مردم آن را دشوار می‌شمارند)

۱۰۵۳ / ۱. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن سنان، از عمّار بن مروان، از جابر روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

حدیث آل محمد، دشوار و در غایت دشواری است که به آن ایمان نمی‌آورد، مگر فرشته مقرب، یا پیغمبری که مرسل باشد (که خدا او را به سوی خلافت فرستاده باشد)، یا بنده‌ای که خدا دل او را از برای ایمان آزموده باشد. پس آنچه بر شما وارد شود از حدیث آل محمد صلی الله علیه و آله و دل‌های شما برای آن نرم شود و آن را بشناسید، قبول کنید آن را و آنچه دل‌های شما از آن گرفته شود و نفرتی به هم رساند و آن را نشناسید، رد کنید آن را به سوی خدا و به سوی رسول و به سوی عالم و امام از آل محمد. و جز این نیست که سبب هلاکت آن که هلاکت می‌شود، آن است که یکی از شما حدیث شود به چیزی از آن که تاب تحمل و برداشتن آن را ندارد، پس بگوید: به خدا سوگند، که این، نبود. به خدا سوگند، که این نبود. و انکار، کفر است.»

۱۰۵۴ / ۲. احمد بن ادریس، از عمران بن موسی، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: «روزی در نزد حضرت علی بن الحسین علیه السلام تقیه مذکور شد، فرمود: به خدا سوگند، که اگر ابوذر می‌دانست آنچه را که در دل سلمان بود، هر آینه او را می‌کشت و حال آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله میانه ایشان، برادری داده بود.»

پس گمان شما به سایر خلافت چیست؟ به درستی که علم علما، دشوار و در نهایت دشواری است (که تاب تحمل آن را ندارد)، مگر پیغمبری مرسل، یا فرشته مقرب، یا بنده مؤمن که خدا دل او را از برای ایمان آزموده باشد.»

بعد از آن فرمود: «و جز این نیست که سلمان، از زمره علما گردید؛ زیرا که او مردی است از ما اهل بیت، و برای همین او را به سوی علما نسبت دادم.»

۱۰۵۵ / ۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از برقی، از ابن سنان، یا غیر او روایت کرده و آن را مرفوع ساخته به سوی امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «حدیث ما دشوار و بسیار دشوار است که تاب برداشتن آن را ندارد، مگر سینه‌های نورانی، یا دل‌های خالی از کفر و معصیت،

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۷۷

یا خلق‌ها و خواهی نیکو. به درستی که خدا از شیعیان ما پیمان گرفته، چنانچه بر فرزندان آدم گرفته در روز آلت، که (از روی تقریر به ایشان فرمود که): «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» (۱) (و مراد، این است که البته من پروردگار شمایم). پس هر که برای ما به پیمان خویش وفا کند، خدا برای او به بهشت وفا خواهد کرد، و هر که ما را دشمن دارد و حق ما را به ما نرساند، در آتش جهنم همیشه مُخَلَّد

خواهد بود».

۴/۱۰۵۶. محمد بن یحیی و غیر او، از محمد بن احمد، از بعضی از اصحاب ما روایت کرده‌اند که گفت: عریضه‌ای به خدمت امام علی نقی علیه السلام صاحب شهر عسکر (یعنی: سرّ من رأی) نوشتم به این مضمون که فدای تو کردم، چیست معنی قول امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «حدیث شما را بر نمی‌دارد هیچ فرشته مقرب، و نه پیغمبر مرسل، و نه مؤمنی که خدا دل او را از برای ایمان آزموده باشد؟» جواب آن حضرت آمد که: «جز این نیست که معنی قول حضرت صادق علیه السلام (یعنی: آنچه فرموده که هیچ فرشته و پیغمبر و مؤمنی آن را بر نمی‌دارد) آن است که فرشته، آن را بر نمی‌دارد تا بیرون آورد آن را به سوی فرشته‌ای غیر از خود، و پیغمبر آن را بر نمی‌دارد، تا بیرون آورد آن را به سوی پیغمبری غیر از خود، و مؤمن آن را بر نمی‌دارد، تا بیرون آورد به سوی مؤمنی غیر از خود. و اینک معنی قول جدّ من است» (و حاصل سؤال و جواب این است که سائل سؤال نمود که: این حدیث، با احادیث پیش نمی‌سازد، و حضرت جواب فرمود که: برداشتن در این حدیث، به معنی تصدیق و فهمیدن آن نیست؛ چنانچه در احادیث پیش چنین است، بلکه به معنی نگاه داشتن و ظاهر نکردن است).

۵/۱۰۵۷. احمد بن محمد، از محمد بن حسین، از منصور بن عباس، از صفوان بن یحیی، از عبدالله بن مُسکان، از محمد بن عبد الخالق و ابو بصیر روایت کرده است که ابو بصیر گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ای ابا محمد، به خدا سوگند، که در نزد ما است سِری از اسرار خدا و علمی از علوم خدا، که هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسل، و مؤمنی که خدا دل او را از برای ایمان آزموده، نمی‌تواند که آن را بردارد. و به خدا سوگند، که خدا غیر از ما کسی را به آن تکلیف ننموده، و غیر از ما کسی را به آن طلب بندگی نفرموده، و به درستی که

(۱). اعراف، ۱۷۲. یعنی: آیا من پروردگار شما نیستم (مترجم)

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۷۹

در نزد ما است سِری از اسرار خدا و علمی از علوم خدا که خدا ما را رسانیدن آن، امر فرموده.

پس خواستیم که از جانب خدای عزوجلّ برسانیم آنچه را که به رسانیدن آن مأمور بودیم و برای آن، موضع و اهلی را نیافتیم، و نیافتیم بردارندگانی که آن را بردارند تا آن که خدا از برای این امر، گروهی چند را آفرید که آفریده شدند از سرشتی که محمد و آل و ذریّه او علیهم السلام از آن آفریده شدند، و از نوری که خدا محمد و ذریّه او را از آن آفرید، و ایشان را ساخت به زیادتى صنعت رحمت خویش، که محمد و ذریّه او علیهم السلام را از آن ساخت. پس ما از جانب خدا رسانیدیم آنچه را که مأمور به رسانیدن آن بودیم، و ایشان آن را قبول کردند، و این بار گران را برداشتند. بعد از آن، همین امر از جانب ما به ایشان رسید و آن را قبول کردند و برداشتند و آوازه ما به ایشان رسید و دل‌های ایشان به سوی معرفت ما و حدیث ما مائل شد. پس، اگر نه آن بود که ایشان از آن آفریده شده‌اند، همچین نمی‌بودند. نه، به خدا سوگند که آن را بر نمی‌داشتند».

بعد از آن، فرمود که: «خدا گروهی چند را از برای جهنم و آتش آفرید که عاقبت باید به جهنم روند و به آتش آن بسوزند، و ما را امر فرمود که به ایشان برسانیم، چنانچه به ایشان رسانیدیم. و از آن، گرفتگی به هم رسانیدند و دل‌های ایشان رمید و آن را بر ما رد کردند و برداشتند و به آن تکذیب نمودند، و گفتند که: گوینده آن ساحری است به غایت دروغ‌گو، پس خدا بر دل‌های ایشان مهر گذاشت، و آن را از یاد ایشان برد.

بعد از آن، خدا زبان ایشان را به بعضی از سخنان حق جاری و گویا گردانید، پس ایشان به آن نطق می‌کنند، و دل‌های ایشان آن را نمی‌شناسد و انکار دارد، تا آن که همین باعث دفع ضرر از دوستان خدا و اهل طاعت او باشد. و اگر این تدبیر نبود، خدا در زمین

خود معبود نمی‌شد (و کسی او را نمی‌پرستید). پس ما را امر فرمود که دست از ایشان برداریم و ببوشیم و کتمان کنیم. پس کتمان کنید از آن که خدا امر فرموده به دست برداشتن از او، و ببوشید از آن که خدا به پوشیدن و کتمان از او امر فرموده».

راوی می‌گوید که: پس حضرت دست به دعا برداشت و گریست و عرض کرد که: «بار خدایا، به درستی که این گروه شیعیان، گروهی‌اند به غایت اندک؛ پس زندگانی ایشان را چون زندگانی ما و مردن ایشان را چون مردن ما گردان. و یکی از دشمنان خود را بر ایشان مسلط مگردان که به سبب ایشان، ما را اندوهناک گردانی، و در مصیبت ایشان ما را به درد آوری؛ زیرا که تو اگر به سبب ایشان ما را به درد آوری، هرگز در زمین خود پرستیده نخواهی شد. و خدا

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۸۰

باب در بیان امر فرمودن پیغمبر به نصیحت و ...

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۸۱

رحمت فرستد بر آقای ما محمد و آل او، و درود فرستد، درود فرستدانی به غایت».

### ۱۰۳. باب در بیان امر فرمودن پیغمبر صلی الله علیه و آله به نصیحت و خیرخواهی از برای امامان و مسلمانان، و لزوم جماعت ایشان و بیان آن که ایشان کیانند

۱/۱۰۵۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از ابن ابی یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را خطبه کرد در مسجد خیف و فرمود که: خدا تازه روی گرداند و به ناز و نعمت پیروانند بنده‌ای را که گفتار مرا بشنود و آن را یاد گیرد و نگاهداری کند، و برساند به کسی آن را نشنیده باشد. پس بسا کسی هست که فقه در بار دارد، و خود فقیه نیست، و بسا کسی است که حامل فقه است و می‌رساند به کسی که از او فقیه‌تر است. سه چیز است که با وجود آنها دل مرد مسلمان کینه به هم نمی‌رساند (یا خیانت در آن راه نمی‌یابد): عمل را برای خدا خالص گردانیدن، و خیرخواهی برای امامان مسلمانان کردن، و ملازم جماعت ایشان بودن؛ زیرا که دعوت ایشان فرا می‌گیرد کسانی را که در عقب ایشانند. و مسلمانان برادرانند، که خون‌های ایشان برابری می‌کند (و در باب قتل و قصاص همتای یکدیگرند و بر یکدیگر زیادتیی ندارند). و پست‌ترین ایشان به زنهار ایشان سعی می‌کند» (یعنی:

ضعیف‌ترین ایشان در ظل حمایت ایشان می‌رود و زندگانی می‌کند. و می‌تواند که معنی این باشد که: پست‌ترین ایشان زنهار می‌دهد به بعضی از مشرکان، و چون بعضی از ایشان را امان داد، سایر مسلمانان را نمی‌رسد که امان او را بر هم زنند و عهد او را بشکنند، بلکه بر ایشان واجب است که آن را ممضی دارند، و دور نیست که این معنی ظاهرتر باشد از معنی اول، و آن که گمان کرده که این معنی به آن وفا نمی‌کند، سهو کرده).

و نیز حماد بن عثمان، از ابن ابی یعفور مثل این را روایت کرده و در آن، این را زیاد نموده که: «و ایشان یک دست‌اند بر کسی که غیر ایشان باشد» (یعنی: باید که مسلمانان مجتمع باشند بر دفع دشمنان خویش، و ایشان را نمی‌رسد که یکدیگر را واگذارند، و باید که یکدیگر را بر اهل جمیع ملت‌ها و دین‌ها یاری کنند. و لهذا دست‌های ایشان را یک دست و کردار ایشان را یکی قرار داده). و در حدیث خویش ذکر کرده که آن حضرت در حجة الوداع در منی در مسجد حنیف خطبه خواند.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۸۳

۲/۱۰۵۹. محمد بن حسن، از بعضی از اصحاب ما، از علی بن حکم، از حکم بن مسکین، از مردی از قبیله قریش که از اهل مکه بود، روایت کرده است که گفت: سفیان ثوری به من گفت که: بیا برویم به نزد جعفر بن محمد، راوی می‌گوید که: من با سفیان به نزد آن حضرت رفتم و آن حضرت را یافتیم که بر اسب خویش سوار شده بود. سفیان به آن حضرت عرض نمود که: یا ابا عبدالله،

خبر ده ما را به خبر خطبه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد خیف خواند.

حضرت فرمود که: «مرا بگذار تا در پی کار خویش روم که الحال سوار شده‌ام و چون بیایم تو را خبر خواهم داد». سفیان عرض کرد که: تو را سؤال می‌کنم به حق آن خویشی که نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله داری و دست بر نمی‌دارم، مگر آن که مرا خبر دهی.

راوی می‌گوید که حضرت فرود آمد و سفیان به حضرت عرض کرد که: بفرما قلمدان و کاغذی برای من بیاورند تا آن را بنویسم. حضرت آن را طلبید و چون آوردند، فرمود که:

«بنویس: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، خطبه رسول خدا در مسجد خیف این است که:

خدا تازه روی گرداند و به ناز و نعمت پیوراند آن بنده‌ای را که گفتار مرا بشنود و آن را یاد گیرد و محافظت نماید و برساند آن را به کسی که به او نرسیده باشد. ای گروه مردمان، باید که حاضران به غایبان برسانند. پس بسا کسی هست که فقه در بار دارد و خود فقیه نیست، و بسا کسی است که حامل فقه است و می‌رساند به کسی که از او فقیه‌تر است. سه چیز است که با وجود آنها دل مرد مسلمان کینه به هم نمی‌رساند (یا خیانت در آن راه نمی‌یابد): عمل را برای خدا خالص گردانیدن، و خیرخواهی برای امامان مسلمانان کردن، و ملازم جماعت ایشان بودن؛ زیرا که دعوت ایشان فرا می‌گیرد کسانی را که در عقب ایشانند، و مؤمنان برادرانند که خون‌های ایشان برابری می‌کند (و درباب قتل و قصاص همتای یکدیگر و بر یکدیگر زیادتی ندارند)، و ایشان، به منزله یک دست‌اند بر هر که غیر ایشان باشد. و پست‌ترین ایشان به زناهار ایشان، سعی می‌کند» (به آن معنی که در حدیث سابق مذکور شد). و سفیان آن را نوشت و بعد از نوشتن، آن را به حضرت عرض نمود؛ به خواندن یا نمودن، که صحت و سقم آن معلوم شود و حضرت صادق علیه السلام سوار شد، و من و سفیان آمدم و در هنگامی که در بین راه بودیم، به من گفت: چنانچه هستی باش، و از جای خود حرکت مکن، تا من در این حدیث نظر کنم. پس، من به سفیان گفتم: به خدا سوگند، که حضرت صادق علیه السلام چیزی در گردن تو لازم آورده که هرگز از گردن تو نمی‌رود، که گفت: آن، چه چیز است؟

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۸۵

گفتم: سه چیز که دل مرد مسلمان با وجود آنها کینه به هم نمی‌رساند (یا خیانت در آن راه نمی‌یابد)؛ چنانچه پیغمبر فرموده، یکی عمل را برای خدا خالص گردانیدن، و آن را شناختیم و معنی آن را فهمیدیم و دیگری، خیرخواهی کردن برای امامان مسلمانان. این امامان که خیرخواهی ایشان بر ما واجب است کیانند؟ آیا معاویه پسر ابو سفیان و یزید پسر معاویه و مروان پسر حکم و امثال ایشانند از هر که شهادتش در نزد ما مقبول نیست و نماز در پشت سر ایشان نمی‌توان کرد؟ و آن حضرت که فرموده ملازم جماعت ایشان بودن، این جماعت کدام گروهند؟

آیا مراد طائفه مرجئه است که می‌گویند هر که نماز نکند و روزه نگیرد و غسل جنابت نکند و کعبه را خراب کند و با مادر خود جماع کند، ایمانش مانند ایمان جبرئیل و میکائیل است، یا قدریه که می‌گویند: خدای عزوجل هر چه خواهد، متحقق نمی‌شود و شیطان، هر چه خواهد موجود می‌شود. یا حروریّه‌اند که از علی بن ابی طالب علیه السلام بیزاری می‌جویند و شهادت می‌دهند بر آن حضرت به کفر او و او را کافر می‌دانند. «۱» یا جهمیّه‌اند که می‌گویند: جز این نیست که ایمان، همان شناختن خدا است، به تنهایی و ایمان، چیزی غیر از آن نیست.

سفیان گفت: وای بر تو، شیعیان، یا امامان ایشان، چه می‌گویند؟ گفتم که: می‌گویند: به خدا سوگند، که علی بن ابی طالب علیه السلام، امامی است که خیرخواهی از او، و ملازمت جماعت ایشان که اهل بیت و خانه آباچه اویند، بر ما واجب است. راوی می‌گوید که: پس سفیان نوشته را گرفت و پاره کرد و گفت: کسی را به این قصه خبر مده.

۳/۱۰۶۰. علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد هر دو روایت کرده‌اند، از حماد بن عیسی، از حریز، از



بُرید بن معاویه، از امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدای عزوجل نظر نمی‌کند به سوی دوستی از دوستان خویش که خود را به مشقت می‌اندازد به طاعت از رأی امام خود و خیرخواهی او، مگر آن که با ما باشد در رفیق اعلی» (که درجه بلندی است در بهشت. بنابر قولی).

۴/۱۰۶۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از

(۱). و حرورا دهی بوده، در بغداد که ملاعین خوارج در آن بوده‌اند. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۸۶

باب در بیان آنچه واجب است از حق امام بر رعیت و ...

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۸۷

ابو جمیله، از محمد حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هر که مفارقت کند از جماعت مسلمانان به مقدار یک وجب، رشته اسلام را از گردن خود رها کرده است».

۵/۱۰۶۲. و به همین اسناد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر که مفارقت کند از جماعت مسلمانان، و بیعتی را که به انگشت مهین تحقق می‌یابد، بشکند، به سوی خدای عزوجل می‌آید در روز قیامت، دست بریده یا خوره‌دار».

#### ۱۰۴. باب در بیان آنچه واجب است از حق امام بر رعیت و حق رعیت بر امام علیه السلام

۱/۱۰۶۳. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از حماد بن عثمان، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام محمد باقر علیه السلام که حق امام بر مردم چیست؟ فرمود که: «حق او بر ایشان، آن است که سخن او را بشنوند و اطاعت کنند».

عرض کردم که حق مردم بر امام چیست؟ فرمود که: «باید غنیمت و غیر آن را در میان ایشان مساوی قسمت نماید، و در باب رعیت خود عدالت کند. پس هرگاه چنین امامی در میانه مردم باشد، پروایی ندارد از آن کس که اینجا و آنجا بگیرد» (و مذاهب مختلفی به هم رسد).

۲/۱۰۶۴. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از منصور بن یونس، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام مثل این را روایت کرده است، مگر این که گفته است که: «همچنین و همچنین و همچنین». یعنی از پیش رو و از پشت سر و از جانب راست و از جانب چپ او.

۳/۱۰۶۵. محمد بن یحیی عطار، از بعضی از اصحاب ما، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: با والیان خود خیانت مکنید، و رهنمایان خود را عیب مکنید، و به امامان خود جاهل مباشید، و از عهد و بیعت خود روگردان و پراکنده مشوید، که سست و بی دل می‌شوید و دولت و قوت و غلبه و نصرت شما می‌رود؛ چون باد (نامیدن دولت به باد، برای آن است که دولت در تمشی و نفاذ، مانند باد است در وزیدن و نفوذ کردن. و امیر المؤمنین علیه السلام این را از آیه سوره انفال اقتباس فرموده و در آن سوره، مذکور است که:

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۸۹

«وَلَا تَنَارَؤُا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» (۱). و در نزد بعضی از مفسرین، مراد از ریح، حقیقت است که عبارت است از باد، چه، نصرت نمی‌باشد، مگر به بادی که حق تعالی از مهبّ فتح فرستد و آن ریح النصره گویند. یعنی: باد یاری). و باید که اساس امور شما بر این مبتنی باشد و ملازم این روش باشید و دست از آن بردارید؛ زیرا که شما اگر به چشم خویش ببینید آنچه را که کسانی



که مرده‌اند از شما به چشم خود از مخالفان دیده‌اند، در آنچه شما به سوی آن خوانده می‌شوید، هر آینه بشتابید به سوی مذهب حق و بیرون روید از مخالفت، و بشنوید و اطاعت کنید، ولیکن آنچه ایشان معاینه دیده‌اند، از شما پوشیده است و در این نزدیکی پرده برداشته خواهد شد».

۴/۱۰۶۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از عبدالرحمان بن حماد و غیر او، از حنان بن صدیر صیرفی که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «خبر مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله به خود آن حضرت رسید، با آن که آن حضرت تندرست بود و او را هیچ ناخوشی و دردی نبود» و حضرت فرمود که: «جبرئیل امین این خبر را فرود آورد» و فرمود که: «پس پیغمبر صلی الله علیه و آله ندا در داد که: به نماز جماعت حاضر شوید، و مهاجرین و انصار را امر فرمود که: حربه بردارند و مردم جمع شدند. پس، پیغمبر صلی الله علیه و آله بر بالا رفت و خبر مرگ خود را به ایشان داد و فرمود که:

خدا را به یاد کسی می‌آورم که والی است بعد از من بر امت من. و خلیفه را به خدا سوگند می‌دهم که کاری نکند (یا دست از این یادآوری و سوگند دادن بر نمی‌دارم)، مگر آن که رحم کند بر گروه مسلمانان، پس بزرگ ایشان را بزرگ دارد و بزرگ قدر گرداند، و بر ناتوان ایشان رحم کند، و عالم ایشان را تعظیم و توقیر نماید و با ایشان ضرر نرساند (که ایشان را خوار و بی مقدار گرداند) و ایشان را فقیر و درویش نگرداند (به گرفتن مال از ایشان) که ایشان را کافر می‌کند، و در خود را بر روی ایشان نبندد، و مانع ایشان نشود از داخل شدن بر او و عرض مطالب در نزد او، که قوی از ایشان، ضعیف ایشان را می‌خورد، و ایشان را در لشکرهایی که ایشان به سوی جهاد می‌فرستد، سخت‌ترند؛ چنانچه شتر را سخت می‌رانند و می‌زنند (و مراد این است که در فرستادن ایشان به سوی جهاد، از حد تجاوز نکند که همه ایشان، یا عمده

(۱). انفال، ۴۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۹۱

ایشان، کشته شوند که نسل امت من منقطع می‌گردد). بعد از آن فرمود که: آنچه بر من بود رسانیدم و خیرخواهی نمودم، پس شما شاهد باشید».

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «این آخر سخنی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر خود به آن تکلم نمود».

۵/۱۰۶۷. محمد بن یحیی و غیر او، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از مردی، از حبیب بن ابی ثابت روایت کرده‌اند که گفت: عسل و انجیری از جانب قبیله همدان و حُلوان به نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و آن حضرت کدخدایان و سرشناسان قبیله و محله را امر فرمود که یتیمان را بیاورند، و چون آن اطفال را آوردند، ایشان را بر سر خیک‌ها نشانید و ایشان از آن خیک‌ها با انگشت عسل می‌خوردند، و حضرت مشغول تقسیم آنها بود و قدح قدح به مردم می‌داد. به آن حضرت عرض شد که: یا امیر المؤمنین چرا این اطفال در اینجا نشسته با انگشت از این خیک‌ها عسل می‌خورند و انگشت خود را می‌لیسند؟ فرمود: «زیرا که امام پدر یتیمان است، و جز این نیست که من ایشان را در این لپ لیس انداختم، به جهت مراعات پدری (یا پدران) ایشان».

۶/۱۰۶۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد برقی و علی بن ابراهیم، از پدرش، و هر دو، از قاسم بن محمد اصبهانی، از سلیمان بن داود منقری، از سفیان بن عیینه، از امام جعفر صادق علیه السلام که: «پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: من به هر مؤمنی از نفس خودش سزاوارترم، و علی علیه السلام به هر مؤمنی بعد از من سزاوارتر است». پس به حضرت صادق علیه السلام عرض شد که: معنی این کلام چیست؟ فرمود که: «گفته پیغمبر صلی الله علیه و آله است که هر که قرضی، یا عیالی را واگذارد، بر من است که آن قرض را ادا کنم و آن عیال را نفقه دهم، و هر که مالی را واگذارد، از برای وارث‌های اوست. پس مرد

چون او را مالی نباشد، او را بر خود ولایت و اختیاری نیست، و او را بر عیالش امر و نهی نیست، هرگاه نفقه را بر ایشان جاری نسازد و پیغمبر و امیر المؤمنین و هر که بعد از ایشان است از ائمه، خدا این امر را به گردن ایشان گذاشته، و از اینجا به همه مؤمنان از خود ایشان سزاوارتر شدند. و سبب اسلام آوردن بیشتر جهودان نبود، مگر بعد از صدور این قول از رسول خدا صلی الله علیه و آله آن که ایشان بر نفس خود و بر عیال خود ایمن شدند».

۷/۱۰۶۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم،

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۹۳

از ابان بن عثمان، از صَبَّاح بن سَبَّابه، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر مؤمن یا مسلمانی که بمیرد و قرضی را واگذارد که در معصیت خدا و اسراف نباشد (که به جهت یکی از این دو به هم رسیده باشد)، بر امام واجب است که آن را ادا کند. پس، اگر آن را ادا نکند، گناه آن بر او خواهد بود؛ زیرا که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید که: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ» (تا آخر آیه، که در سوره توبه مذکور است، و آنچه از تتمه آیه ذکر نشده، این است که: «وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَفَةَ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» «۱»، یعنی: «جز این نیست که صدقات، یعنی: زکات مفروضه، از برای درویشان است و بیچارگان و جمعی که کار کنندگانند بر آن (و در تحصیل و جمع آن سعی می‌کنند) و طائفه‌ای که الفت داده شده است دل‌های ایشان، و دیگر زکات از برای صرف کردن است در گشادن گردن‌های بندگان از قید بندگی، و در ادا نمودن قرض داران (یا از برای قرض داران) و صرف کردن در راه خدا (از جهاد و غیر آن از وجوه برود) و رهگذری که از مال خود دور مانده باشد» (و چیزی نداشته باشد که با آن به شهر خود برگردد. اگر چه در وطن خویش غنی باشد، یا از برای ابن سبیل. و حاصل آن که: زکات فرض شده برای این جماعت، فرض شدنی ثابت از جانب خدا و خدا داناست به مستحقان و حکم کننده به قسمت بر وجهی که شاید و باید).

و حضرت فرمود که: «آن که مُرده و قرض دارد، از جمله قرض دارانی است که در آیه مذکور است، و یک قسم از اقسام هشت گانه مستحقان زکات است، و او را بهره‌ای است در نزد امام، پس اگر امام آن را حبس کند و ندهد، گناهش بر اوست».

۸/۱۰۷۰. و علی ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از حنان، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: امامت، صلاحیت ندارد، مگر از برای مردی که سه خصلت در او باشد: پارسایی که او را از معصیت‌های خدا منع کند، و بردباری که به آن، بر خشم خود غالب شود (و عنان اختیار از دست او نرود)، و نیکی ولایت و حکومت بر کسی که امام بر او والی می‌شود، تا آن که برای ایشان چون پدر و مهربان باشد».

(۱). توبه، ۶۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۹۴

باب در بیان این که همه زمین مال امام است

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۹۵

و در روایت دیگر، چنین است که: «تا آن که برای رعیت چون پدر مهربان باشد».

۹/۱۰۷۱. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از معاویه بن حکیم، از محمد بن اسلم، از مردی از طبرستان که او را محمد می‌گفتند، روایت کرده است و گفت که: معاویه گفت که: بعد از این، خود همان طبری محمد نام را ملاقات کردم، پس مرا خبر داد و گفت که: شنیدم از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام که می‌فرمود: «گرفتار قرض، هرگاه قرض دار شده باشد، یا از کسی به قرض گرفته باشد- و شک و تردید از معاویه راوی است- یک سال مهلت داده می‌شود، پس اگر وسعتی به هم رسانید که قادر شد بر

ادای آن، خود می‌دهد، و اگر نه، امام قرض او را از بیت المال ادا می‌کند».

### ۱۰۵. باب در بیان این که همه زمین مال امام علیه السلام است

۱/۱۰۷۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از ابو خالد کابلی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در کتاب علی علیه السلام این را یافتیم که: «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (۱)»، و حضرت در آن کتاب فرموده که: من و اهل بیت من، آنانیم که خدا زمین را به ما میراث داد، و مایم پرهیزکاران و همه زمین مال ماست. پس، هر که از مسلمانان، زمینی را احیا کند، باید که آن را معمور و آباد نماید و خراج آن را به امامی که از اهل بیت من باشد، برساند، و از برای اوست آنچه از خورده باشد. پس، اگر آن را واگذارد، یا ویران کند و مردی از مسلمانان آن را بگیرد بعد از او، و آن را آباد کند و احیا نماید، پس او سزاوارتر است به آن زمین از آن که آن را وا گذاشته، و خراج آن را به امامی که از اهل بیت من باشد، می‌رساند، و از برای اوست آنچه از آن خورده باشد، تا حضرت قائم از اهل بیت علیه السلام من ظهور کند با شمشیر و آن را جمع آوری نماید و منع کند آن را از مخالفان و ایشان را از آن بیرون کند؛ چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را جمع آوری نمود و منع کرد آن را از مخالفان، مگر آنچه در دست شیعیان ما باشد، که آن حضرت با ایشان مقاطعه می‌کند و قراردادی بنا می‌گذارد بر آنچه در دست ایشان است و زمین را در دست ایشان وا می‌گذارد».

(۱). اعراف، ۱۲۸. یعنی به درستی که زمین از برای خدا و ملک اوست، میراث می‌دهد یعنی آن را می‌بخشد بدون عوض به هر که می‌خواهد از بندگان خود و سرانجام نیکو و عاقبت کار از برای پرهیزکاران است (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۹۷

۲/۱۰۷۳. حسین بن محمد، از معلی بن محمد روایت کرده است که گفت: خبر داد مرا احمد بن محمد بن عبدالله، از آن که او را روایت کرده که فرمود: «دنیا و آنچه در آن است، مال خدای تبارک و تعالی و برای رسول او، و برای ما است. پس هر که بر چیزی از آن دست یابد، باید که از خدا بترسد و حق خدای تبارک و تعالی را ادا کند و با برادران خود نیکویی کند، و اگر این را به جا نیاورد، خدا و رسول او و ما از او بیزاریم».

۳/۱۰۷۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عمر بن یزید روایت کرده است که گفت: مسمع را در مدینه دیدم و آن سال مالی را به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام آورده بود و حضرت صادق علیه السلام آن را ردّ فرمود به مسمع. گفتم که: چرا حضرت صادق علیه السلام مالی را که به خدمتش آورده بودی، بر تو رد کرد و قبول ننمود؟

راوی می‌گوید که: مسمع گفت که: من به حضرت عرض کردم در هنگامی که آن مال را به خدمتش بردم، که مرا متوجه دو دریا کردند، یا خود متوجه شدم که در آن فرو روم، و مروارید بیرون آورم (۱) و چهارصد هزار درم عاید من شد، و خمس آن را که عبارت است از هشتاد هزار درم به خدمت تو آورده‌ام، و ناخوش داشتم که آن را از تو حبس کنم و به تو نرسانم، و با آن معامله کنم، با آن که آن، حق تو است که خدای تبارک و تعالی آن را در باب مال‌های ما قرار داده.

حضرت فرمود که: «آیا از برای ما نیست از زمین و آنچه خدا از آن بیرون آورده، مگر خمس؟ ای ابو سیار، به درستی که همه زمین مال ما است. پس، آنچه خدا از آن بیرون آورده، از هر چه باشد، مال ما است». پس، به آن حضرت عرض کردم که: من همه این مال را به خدمت تو می‌آورم. فرمود که: «ای ابو سیار، ما آن را برای تو حلال گردانیدیم، و تو را از خمس آن نیز حلال کردیم، پس مال خود را با خود بگیر و هر چه در دست شیعیان ماست از زمین ما، ایشان را در باب آن حلال کرده‌ایم تا قائم ما علیه السلام قیام کند، پس، خراج و طسق (۲) آنچه در دست ایشان است، از ایشان بگیرد و زمین را در دست ایشان واگذارد. و اما آنچه در

دست غیر ایشان است، حاصلی که از آن زمین بردارند، حرام است بر ایشان، تا قائم ما علیه السلام قیام کند، پس زمین را از دست ایشان بگیرد و ایشان را بیرون کند؛ در حالتی که

(۱). این عین ترجمه مترجم رحمه الله است، و ظاهراً ترجمه عبارت چنین است: غواصی و استخراج مروارید بحرین بر عهده من گذاشته شد و ....

(۲). طسق، مقدار خراج که به حساب زمین و زراعت گیرند.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۳۹۹

خوار و بی مقدار باشند».

عمر بن یزید می گوید که: ابو سیار با من گفت که: از صاحبان زمین و ده‌ها و از آنان که متوجه عمل‌ها و کسب‌ها می‌شوند، کسی را نمی‌بینم که حلال بخورد غیر از من، مگر آن کس که ائمه آن را برای او حلال کرده باشند.

۴/۱۰۷۵. محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از ابو عبدالله رازی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: آیا زکات بر امام واجب نیست؟ فرمود که: «ای ابا محمد، سخن محالی گفتمی. آیا ندانسته‌ای که دنیا و آخرت، مال امام است؛ که آن را در هر جا که خواهد، می‌گذارد و به هر که خواهد، آن را تسلیم می‌نماید، و آنچه بکند از این امور، او را رواست از جانب خدا. ای ابا محمد، به درستی که امام، هرگز در شبی بیتوته نمی‌کند که خدا را در گردن او حقی باشد که او را از آن سؤال کند».

۵/۱۰۷۶. محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن عبدالله بن احمد، از علی بن نعمان، از صالح بن حمزه، از ابان بن مُصعب، از یونس بن ظبیان، یا معلی بن خنیس روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: چه قدر از این زمین، یا چه چیز از آن برای شما است؟ حضرت تبسم فرمود و فرمود که: «خدای تبارک و تعالی جبرئیل علیه السلام را به سوی زمین فرستاد و او را امر فرمود که: با انگشت بزرگ پای خود، زمین را بشکافد و هشت نهر در آن جاری نماید؛ از جمله آنها سیحان است. «۱» و جیحان، «۲» و از جمله آن نهرها، حَشُوع است، و آن نهر شاش است، «۳» و مهران، و آن نهر هند است، «۴» و نیل مصر و دجله بغداد و فرات. پس آنچه را که این نهرها آب دهد که جدولی از اینها جاری شود، یا به دلو و چرخ و امثال آن آب خورده باشد، مال ما است، و آنچه مال ما باشد، مال شیعیان ما است، و برای دشمن ما چیزی از آن نیست، مگر آنچه را که غصب کند و بر آن مستولی شود.

(۱). و در قاموس مذکور است که سیحان، نهری است در شام، و دیگری در بصره، و گفته که سیحون، نهری است در ماوراء النهر، و نهری در هند. (مترجم)

(۲). و آن نهر بلخ است. و در قاموس گمان کرده که جیحان، نهری است در میانه شام و روم و معرب جهان است، و جیحون، نهر خوارزم است. (مترجم)

(۳). و شاش شهری است در ماوراء النهر. (مترجم)

(۴). و صاحب قاموس گفته که نهر مهران، به کسر میم، در سند است. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۰۱

و به درستی که دوست ما قرار دارد در آنچه گشادگی آن بیشتر است از آنچه در میان این تا این» (یعنی: آسمان تا زمین است). پس این آیه را تلاوت فرمود: «قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»، یعنی: «بگو که: این زینت و طیبات از برای آنان است که ایمان

آورده‌اند در زندگانی دنیا». و حضرت فرمود که: «آنان که اینها از ایشان غضب شده و بر آن استیلا به هم رسیده «خالصیه»، در حالتی که خالص و بی مُخَلّ است برای ایشان «یَوْمَ الْقِيَامَةِ» (۱)، یعنی: در روز قیامت بی غضب».

۶/۱۰۷۷. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از محمد بن ریان روایت کرده است که گفت: نوشتم به سوی امام حسن عسکری علیه السلام که: فدای تو گردم، روایت به ما رسیده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله را از دنیا غیر از خمس، چیزی نیست. جواب آن حضرت به ما رسید که: «دنیا و آنچه بر آن است، مال رسول خدا است صلی الله علیه و آله».

۷/۱۰۷۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدا آدم را آفرید، و همه دنیا را یک پارچه برای او اقطاع فرمود و او برید (و اقطاع به اول مکسور، چیزی تمام از خود و بریدن و به کسی دادن است و به بریدن چیزی کسی را رخصت دادن). پس، آنچه برای آدم علیه السلام بود، همان از برای رسول خداست صلی الله علیه و آله و آنچه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، برای ائمه از آل محمد علیهم السلام است».

۸/۱۰۷۹. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و علی بن ابراهیم، از پدرش هر دو روایت کرده‌اند، از ابن ابی عمیر، از حفص بن بختری از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:

«جبرئیل به پای خویش پنج نهر کند، و زبانه آب در پی او می‌آمد و آنها: فرات و دجله و نیل مصر و مهران و نهر بلخ است. پس، آنچه را که این نهرها آب دهند، یا از اینها آب داده شود، مال امام است و همچنین است دریایی که دور دنیا را فرا گرفته است» (یعنی دریای محیط).

علی بن ابراهیم، از سندی بن ربیع روایت کرده است که گفت: ابن ابی عمیر هیچ چیز را با هشام بن حکم برابر نمی‌کرد و چنان بود که روزی، نه، روزی، به دیدن او راضی نمی‌شد، بلکه هر روزه به نزد او می‌آمد. پس از او بریده شد و به دیدن او نمی‌رفت و با او مخالفت

(۱). اعراف، ۳۲.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۰۲

باب در بیان طریقه و روش امام در نفس خویش در خوردنی و ...

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۰۳

ورزید، و سبیش این بود که ابو مالک حضرمی که یکی از رجال هشام بود و از او روایت می‌نمود، در میانه او و ابن ابی عمیر در باب چیزی از امر امامت، منازعه واقع شد. ابن ابی عمیر می‌گفت که: همه دنیا از برای امام علیه السلام است به طریقه ملکیت، و امام به آن سزاوارتر است از آنها که این، در دنیا در دست ایشان است. و ابو مالک چنین می‌گفت که: ملک‌های مردم از برای ایشان است، مگر آنچه خدا از برای امام به آن حکم فرموده باشد؛ از غنیمت و خمس که از برای اوست. و این که خدا از برای امام قرار داده نیز از برایش بیان فرموده که آن را در کجا بگذارد، و به آن به چه کیفیت رفتار نماید. پس، ابن ابی عمیر و ابو مالک، به هشام بن حکم راضی شدند که در میانه ایشان حکم باشد. و به نزد هشام رفتند و هشام برای ابو مالک بر ابن ابی عمیر حکم کرد و گفت: حق با ابو مالک است. پس، ابن ابی عمیر، غضب کرد و بعد از آن، از هشام دوری نمود.

**۱۰۶. باب در بیان طریقه و روش امام در نفس خویش در خوردنی و پوشیدنی، چون متوجه امر امامت شود**

۱/۱۰۸۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از حمّاد، از حمید و جابر عبدی روایت کرده است که

گفت: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «خدا مرا امام گردانیده از برای خلق خود. پس تنگ گیری را بر من واجب ساخته در حق خودم و در آنچه می خورم و آنچه می نوشم و آنچه می پوشم؛ چون ضعیفان و فقیران مردمان، تا آن که فقیر به فقر من اقتدا کند و به آن راضی باشد و غنی به غنای خویش از سر به در نرود».

۲/۱۰۸۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از معلی بن خنیس روایت کرده است که گفت: روزی به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که:

فدای تو گردم، بنی عباس و آنچه را که ایشان در آنند از ناز و نعمت، به خاطر آوردم و با خود گفتم که: اگر این امر با شما می بود، ما با شما به رفاهیت می گذرانیدیم. فرمود که: «ای معلی، بسیار دور است آنچه تو گمان کرده‌ای. به خدا سوگند که، اگر این امر با ما می بود، چیزی نبود، مگر سیاست و تدبیر و محافظت مردمان در شب و گشتن در روز (از برای جهاد یا غیر آن) و پوشیدن جامه‌های درشت و خوردن طعام‌های غیر لذیذ (یا نان بی نان خورش) و به واسطه غضب خلافت، همه اینها از ما دفع و رفع شد. پس آیا هرگز مظلومه و ستمی را دیده‌ای که

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۰۵

خدا آن را نعمت گرداند، مگر این مظلومه» (یعنی غضب خلافت. حاصل مراد، آن که خلافت را ظاهری را از ما غضب کردند، و گمان ایشان این است که بر ما ستم کرده‌اند، و حال آن که ما را به رفاهیت انداخته‌اند).

۳/۱۰۸۲. علی بن محمد، از صالح بن ابی حماد و چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد و غیر ایشان به سندهای مختلف روایت کرده‌اند در باب حجت آوردن امیر المؤمنین علیه السلام بر عاصم بن زیاد در هنگامی که عبا پوشیده بود و جامه‌های نرم و نازک را ترک کرده بود، و برادرش ربیع بن زیاد شکایت او را به امیر المؤمنین علیه السلام نمود، و عرض کرد که: به این سبب اهل خود را غمناک و فرزندانش را اندوهناک ساخته.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «عاصم بن زیاد را به نزد من آورید». پس او را آوردند، چون حضرت او را دید، در روی او رو ترش فرمود و فرمود که: «آیا از اهل خود شرم نکردی؟ آیا بر فرزندان خود رحم نکردی؟ آیا خدا را چنان پنداشته‌ای که چیزهای پاکیزه را برای تو حلال کرده و ناخوش دارد که تو از آنها فراگیری؟ تو در نزد خدا از آن خوارتری که از این قبیل تکلیف نسبت به تو بکند. آیا خدا نمی فرماید که: «وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ\* فِيهَا فَكِيهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ» (۱)، یعنی: «و زمین را خلق فرمود، یا بنهاد بر روی آب، و بگسترانید از برای انتفاع هر صاحب روحی که بر روی آن است. در آن انواع چیزها است که به آنها متلذذ می شوند از انواع میوه‌ها و درختان خرما که صاحبان غلاف‌ها اند» (چه شکوفه آنها در میان غلاف‌ها می باشد). آیا خدا نمی فرماید که: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ\* بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ»، تا فرموده آن جناب که: «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ» (۲)، یعنی: رها کرد و روان گردانید دو دریا را: یکی خوش و شیرین، و دیگری شور و تلخ؛ در حالتی که به یکدیگر می رسند و سطوح آنها به یکدیگر مماس می شوند (و گفته‌اند که آن دریای فارس و روم است که در محیط به یکدیگر می رسند). در میان این دو دریا، پرده‌ای است از قدرت خدا که افزونی نمی جویند (بر یکدیگر می رسند و هیچ یک بر دیگری غالب نمی شود به ممانجه و ابطال خاصیت یکدیگر). بیرون می آید از این دو دریا، مروارید بزرگ و مروارید خرد» (و آنچه در میانه آیات ذکر نشده این است که: «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذَّبَانِ». و ترجمه آن مذکور شد).

(۱). الرحمن، ۱۰ و ۱۱.

(۲). الرحمن، ۱۹ و ۲۰ و ۲۲.



پس حضرت فرمود که: «ای خدا، به فریادم برس از دست این جاهل، هر آینه صرف کردن نعمت‌های خدا و اظهار کردن آنها به کردار، به سوی خدا محبوب‌تر است از اظهار کردن آنها به گفتار؛ و حال آن که خدای عزوجل فرموده است که: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» (۱) حدیث کن به نعمت پروردگارت و آن را یاد کن».

عاصم عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، پس، تو برای چه در طعام خویش اقتصار فرموده‌ای بر طعام ناگوار و نان بی نان خورش، و در لباس خویش، اکتفا نموده‌ای به جامه درشت و کنده؟ باب نوادر حضرت فرمود: «وای بر تو، به درستی که خدای عزوجل، واجب گردانیده است بر امامان حق که خود را با ضعیفان مردم بسنجند و برابر کنند، تا آن که فقر فقیر بر او زور نیاورد و او را تلف نکند». پس عاصم بن زیاد عبا را انداخت و جامه‌های نرم و پاکیزه پوشیده.

۴/۱۰۸۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد برقی، از پدرش، از محمد بن یحیی خزاز، از حماد بن عثمان که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام حاضر بودم که مردی به آن حضرت عرض کرد که: خدا تو را به اصلاح آورد، مذکور کردی که علی بن ابی طالب علیه السلام جامه درشت می‌پوشید و پیراهن می‌خرید به چهار درم و آن را می‌پوشید و آنچه مانند این بود، و ما بر تو جامه نو و نفیس می‌بینیم؟ حضرت به آن مرد فرمود که: «علی بن ابی طالب، آن جامه را در زمانی می‌پوشید که کسی آن را بر او انکار نمی‌کرد، و اگر در مثل این روزگار می‌پوشید به سبب آن، شهرت می‌کرد، و مردم او را مذمت می‌کردند، و بهترین پوشش‌ها در هر زمان، پوشش اهل آن زمان است، مگر آن که قائم ما اهل بیت علیهم السلام چون ظهور کند، مانند جامه‌های علی علیه السلام می‌پوشد، و به روش و طریقه علی علیه السلام رفتار می‌کند».

#### ۱۰۷. باب نوادر

۱/۱۰۸۴. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از ایوب بن نوح روایت کرده است که گفت: امام علیه السلام عطسه کرد و من در خدمت او بودم. عرض کردم که: فدای تو گردم، به امام چه می‌گویند، چون عطسه کند؟ فرمود که: «می‌گویند: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ، یعنی: خدا بر تو صلوات و رحمت فرستد».

(۱). ضحی، ۱۱.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۰۹

۲/۱۰۸۵. محمد بن یحیی، از جعفر بن محمد روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا اسحاق بن ابراهیم دینوری، از عمر بن زاهر، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: مردی آن حضرت را از قائم علیه السلام سؤال کرد که آیا بر او سلام می‌شود به امیر المؤمنین بودن (که بر آن حضرت چنین سلام کنند که: السلام علیک یا امیر المؤمنین)؟ فرمود: «نه، این نام، نامی است که خدا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را به آن نامیده و کسی پیش از او، به این نام نامیده نشده و بعد از او کسی به این نام خود را نمی‌نامد، مگر کافر».

عرض کردم که: فدای تو گردم، بر قائم چگونه سلام می‌شود؟ فرمود که: «می‌گویند:

السلام علیک یا بقیة الله». بعد از آن، این را خواند که: «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (۱)، یعنی:

«آنچه خدا باقی گذارد، بهتر است از برای شما؛ اگر هستید باور دارندگان گفتار من».

۳/۱۰۸۶. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از احمد بن عمر روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام موسی کاظم علیه السلام که چرا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، به امیر المؤمنین نامیده شد؟ فرمود: «زیرا که آن حضرت، علم را برای



مؤمنان می‌آورد از جانب خدای عزوجل (چنانچه جَلَّابان و آذوقه‌کشان را مِیَار می‌گویند). «۲» آیا نشنیده‌ای در کتاب خدا: «وَنَمِیْرُ أَهْلُنَا» «۳»، یعنی: و طعام می‌آوریم برای کسان خود».

و در روایت دیگر است که فرمود: «زیرا که جَلَّابی مؤمنان از نزد اوست که علم را به ایشان می‌دهد» (چون انباردار که اجناس خوردنی که باعث بقای جان است، به مردم می‌دهد).

۴/۱۰۸۷. علی بن ابراهیم، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از ابو الریبع قرّاز، از جابر، از امام محمدباقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: چرا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به امیر المؤمنین مسمی شد؟ فرمود که: «خدا او را امیر المؤمنین نام کرد، و در کتاب خود همچنین فرو فرستاد: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» «۴». وَ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولِي وَ أَنْ عَلِيًّا

(۱). هود، ۸۶.

(۲). و آن مشتق است از میره به کسر میم و سکون یا، و آن کشیدن طعام است از جایی به جایی و طعامی که به جهت عیال یا برای فروختن از جایی آورند. (مترجم)

(۳). یوسف، ۶۵.

(۴). اعراف، ۱۷۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۱۰

بابی که در آن نکته‌ها و نته‌ها است از قرآن که ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۱۱

أمیر المؤمنین».

(و این تتمه، در قرآن معهود موجود نیست، و ترجمه و بیان این آیه، در کتاب ایمان و کفر می‌آید. ان شاء الله).

### ۱۰۸. بابی که در آن نکته‌ها و نته‌ها است از قرآن که از نزد خدا فرود آمده در باب ولایت «۱»

۱/۱۰۸۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از بعضی از اصحاب ما، از حنان بن سَدیر، از سالم حنّاط که گفت: به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: مرا خبر ده از قول خدای تبارک و تعالی: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ\* عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» «۲». حضرت فرمود که: «آن، ولایت است از برای امیر المؤمنین علیه السلام». و ترجمه ظاهر آیه این است که: «فرود آورد جبرئیل این فرو فرستاده را یا فرو فرستاده خدای تعالی به مصاحبت آن جبرئیل علیه السلام را بر دل تو (یعنی: جبرئیل تو را تلقین آن کرد، بر وجهی که به آن مأمور بود، بدون تبدیل و تغییر و تو آن را از وی فرا گرفتی و در دل خود نگاه داشتی) تا آن که باشی از بیم کنندگان بندگان (از آنچه بکشاند به سوی عذاب از فعل و ترک؛ همچنان که بر امم سابقه واقع شد) به زبان عربی هویدا و واضح المعنی».

۲/۱۰۸۹. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از حکم بن مسکین، از اسحاق بن عمار، از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزوجل: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» «۳» که آن حضرت فرمود که: «این، امانت و ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است». و ترجمه آیه این است: «به درستی که ما عرضه دادیم امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها، پس سرباز

(۱). و نُکته به ضمّ نون و سکون کاف، نشانه سرانگشت است، یا سر چوب که بر زمین زنند. و نُتفه بر وزن نُکته، آنچه آن را با انگشت خویش بر کنند؛ خواه گیاه باشد و خواه غیر آن، یا چیز کمی که از چیز دیگر جدا می‌شود. و مراد، این است که آنچه در این باب ذکر می‌شود، نشانه‌ای است از امر ولایت که محتاج است به فکر و دقت؛ زیرا که آنها از بطون و معانی قرآن است که احتیاج به بیان معصوم دارد.

و ولایت، به کسر واو، والی شدن، یعنی: حاکم شدن و ولی و صاحب اختیار کسی شدن، و یار و دوست شدن و یاری و پادشاهی، و به فتح واو، یاری کردن است و مراد از ولایت در اینجا، مرتبه امامت است و امام، ولیّ خدا است و صاحب اختیاری که او را در امور خلائق صاحب اختیار نموده؛ چنانچه در تحفه حسینی شرح و بیان آن نموده‌ام.

(۲). شعرا، ۱۹۳-۱۹۵.

(۳). احزاب، ۷۲.

تحفه الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۱۳

زدند از آن که آن را بردارند از روی مخافت (نه از راه مخالفت و به وجود اجرام عظام آنها) از حمل آن ترسیدند و آدمی با وجود ضعف بُنیه، آن را برداشت. به درستی که آدمی، بسیار ستم‌کار و بسیار نادان بود» (به کنه این امانت و عقوبت حمل و خیانت که از او سر زد).

۳/۱۰۹۰. محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر، از حسن بن موسی خَشَّاب، از علی بن حَسَّان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزوجل: «[وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا- إِيْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ]» (۱) (و در قرآن واو در صدر آیه نیست). و ترجمه آیه این است که: «آن کسانی که ایمان آوردند. حضرت فرمود که: «به آنچه محمد صلی الله علیه و آله آن را آورد از ولایت»، و نیامیختند ایمان خود را به ستمی، و حضرت فرمود که: «آن ولایت را مخلوط به ولایت فلان و فلان ... نگردانیدند؛ زیرا که آن، ایمانی است با ظلم به هم آمیخته» (و از حدیث چنین ظاهر می‌شود که حضرت صادق علیه السلام «وَلَمْ يَلْبِسُوا» را به ضمّ یا خوانده باشد که از کبس باشد و آن تَغْطِیْهِ و پوشانیدن است، ولیکن کسی را ندیدم که این قرائت را از حضرت، یا غیر او نقل کرده باشد).

۴/۱۰۹۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از حسین بن نُعیم صحّاف، روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از قول خدا: «فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ» (۲) (کافر در قرآن، پیش از مؤمن است. «۳» پس، یا اشتباه از راوی است، و مؤید این حدیث است که بعد از این می‌آید، یا مضمون آیه مراد است، نه لفظ آن. و بعضی گفته‌اند که اصل، آن است که مؤمن بر کافر مقدم باشد؛ چنانچه در این حدیث واقع شده، لیکن مانع از وقوع آن در قرآن بر این نظم، آن است که اگر مؤمن را مقدّم می‌داشت، لازم می‌آمد که لفظ، کافر مقارن لفظ جلاله واقع شود؛ زیرا که در قرآن بعد از آنچه مذکور شد، مذکور است که:

«وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ». و چون این مانع در حدیث برطرف شد، لفظ مؤمن را مقدم داشت؛ چنانچه اصل است. و من می‌گویم که: اگر مقصود این قائل، بیان وجه تقدیم و تأخیر است به ابقای این لفظ بر قرآنیّت، غلط است و اگر مراد، بیان وجه آن است بعد از ادا کردن مضمون آیه و اختیار این نظم و ترتیب، وجه وجیهی است؛ اگر تقدیم کافر، به جهت کثرت و غلبه ایشان

(۱). انعام، ۸۲.

(۲). تغابن، ۲.

(۳). این نظر مترجم -/رحمه الله- بر اساس نسخه موجود پیش وی بوده و بر اساس این نسخه، آیه، مطابق با قرآن است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۱۵

نباشد). و ترجمه آیه این است که: «اوست آن خدایی که شما را آفریده، پس بعضی از شما کافرند و بعضی مؤمن». و حضرت فرمود که: «خدا ایمان ایشان را به ولایت ما و کفر ایشان را به آن شناسانید (یعنی: قبول کردن و قبول نکردن آن را نشانه ایمان و کفر ایشان قرار داد. و می‌تواند که معنی این باشد که خدا ایمان و کفر خلق را به ولایت ما شناخت) در روزی که بر ایشان عهد و پیمان گرفت در صلب آدم و ایشان چون مورچگان ریزه» (یا ذرات هوا بودند).

۵/۱۰۹۲. احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از یعقوب بن یزید، از ابن محبوب، از محمد بن فضیل، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزوجل: «يُوفُونَ بِالَّذَرِّ» (۱)، یعنی: «وفا می‌کنند به نذر»، که حضرت فرمود: «یعنی: آن چنان نذری که بر ایشان گرفته شد در باب ولایت ما».

۶/۱۰۹۳. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از ربیع بن عبدالله، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ» (۲)، یعنی: «و اگر آن که ایشان به پا می‌داشتند تورات و انجیل را و آنچه فرو فرستاده شد به سوی ایشان»، که حضرت فرمود که: «آن، ولایت است».

۷/۱۰۹۴. حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد، از وشاء، از مثنی، از زراره، از عبدالله بن عجلان، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (۳)، حضرت فرمود که: «قربی، ائمه علیهم السلام اند».

۸/۱۰۹۵. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از علی بن اسباط، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزوجل: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ وَالْاِئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا» (۴)، که حضرت فرمود که: «آیه، همچنین نازل شد». و ترجمه آن، چنانچه در روایت است این است که: «و هر که فرمان برد خدا و رسول او را (که محمد است) در باب ولایت علی و امامان بعد از او، پس به حقیقت که رستگار شده؛ رستگاری بزرگ».

۹/۱۰۹۶. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن نصر، از محمد بن مروان

(۱). انسان، ۷.

(۲). مائده، ۶۶.

(۳). شورا، ۲۲.

(۴). احزاب، ۷۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۱۷

روایت کرده و آن را مرفوع ساخته به سوی ایشان در قول خدای عزوجل: «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ» (۱) فی علی و الائمه «كَالَّذِينَ آدَوْا مُوسَى فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا» (۲).

(و ممکن که فی علی و الائمه بیان تقدیر و مراد باشد یا جزو آیه. و بر هر تقدیر، ما قبل و ما بعد آن در قرآن متصل به یکدیگر نیست، بلکه در موضعی از سوره احزاب چنین است که:

«وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبْدًا» (۳) تا آخر آیه، و بعد از چندین آیه، این است که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آدَوْا مُوسَى» (۴)، تا آخر) و ترجمه آنچه در حدیث است این است که: «و نرسد و نسزد شما را آن که برنجانید فرستاده خدا را در حق علی و امامان؛ مانند آنان که رنجانیدند موسی را. پس خدا او را پاک گردانید از آنچه گفتند».

۱۰/۱۰۹۷. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از سیاری، از علی بن عبدالله روایت کرده است که گفت: مردی او را سؤال کرد از

قول خدای تعالی: «فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلَّ وَلَا يَشْقَى» (۵)، یعنی: «پس، هر که پیروی کند راهنمایی مرا، پس گمراه نشود و در شقاوت و رنج نیفتد». در جواب فرمود که: «مراد، آن کسی است که به امامان قائل باشد، و امر ایشان را پیروی کند، و از اطاعت ایشان در نگذرد».

۱۱/۱۰۹۸. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله روایت کرده و آن را مرفوع ساخته در قول خدای تعالی: «لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ\* وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ\* وَالِدٍ وَمَا وَلَدٌ» (۶)، یعنی: «سوگند می‌خورم به این شهر (یعنی: مکه معظمه) و حال آن که تو فرود آمده‌ای در این شهر (یا حلالی در آن، که احکام مُحَرِّم بر تو جاری نیست، چنانچه در روز فتح مکه کشتن و اسیر کردن بر او حلال بود. یا سوگند نمی‌خورم به آن و حال آن که خون تو را در آن حلال می‌دانند، و اذیت تو را روا می‌دارند، و هیچ رعایت حرمت تو نمی‌کنند) و سوگند به پدر و آنچه زاد». و حضرت فرمود که: «مراد، امیر المؤمنین علیه السلام است و آنچه از او متولد شدند از امامان».

۱۲/۱۰۹۹. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن اورمه، و محمد بن عبدالله،

(۱). احزاب، ۵۳ و ۶۹.

(۲). احزاب، ۵۹.

(۳). احزاب، ۵۳.

(۴). احزاب، ۵۹.

(۵). طه، ۱۲۳.

(۶). بلد، ۱-۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۱۸

از علی بن حسان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۱۹

خدای تعالی: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِإِتْدَى الْقُرْبَى» (۱). حضرت فرمود که: «ذی القربی، امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام اند».

۱۳/۱۱۰۰. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از قول خدای عزوجل: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» (۲)، که فرمود که: «ایشان، ائمه علیهم السلام اند». و ترجمه آیه این است که: «و از جمله آنان که آفریده‌ایم، گروهی هستند که راه می‌نمایند خلائق را به دین اسلام و حدود آن، و به حق عدل می‌کنند در احکام آن».

۱۴/۱۱۰۱. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن اورمه، از علی بن حسان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزوجل: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ»، یعنی: «اوست آن که فرو فرستاد بر تو قرآن را؛ بعضی از آن، آیت‌های محکمه است (که مفصل و مبین است که در لفظ و معنی آن، هیچ اشکالی نیست) و آنها اصل و ریشه آن قرآنند»، که حضرت فرمود: «آیات محکمات، امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام». «وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ»، یعنی: «و آیت‌های دیگر که غیر محکم‌اند» (مانند یکدیگراند، به جهت اجمال)، و حضرت فرمود که: «مراد، فلان و فلان ... است». «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ»، یعنی: «اما آن کسانی که از روی تقلید و تعصب نفسانی، در دل‌های ایشان میل و کجی و تباهی یا شک در سخن الهی است». و حضرت فرمود: «یعنی: اصحاب و اهل ولایت ایشان». «فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ

اِتِّبَاعًا تَأْوِيلًا»، یعنی: «پس پیروی می‌کنند آن چیزی را که لفظ او متشابه، و معنی او مشکل باشد از آن کتاب؛ به جهت طلب کردن فتنه (که شرک است) و به جهت طلب کردن تأویل» (آن که موافق هوا و مدعای پا در هوای ایشان باشد). «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (که ترجمه آن گذشت) و حضرت فرمود که: «مراد، امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام اند».

۱۵/۱۱۰۲. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از مثنی، از عبدالله بن عجلان، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهِدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَهَّةٍ» (۳)، یعنی: «آیا

(۱). انفال، ۴۱.

(۲). انفال، ۱۸۱.

(۳). توبه، ۱۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۲۱

می‌پندارید که وا گذاشته می‌شوید بر این وجه که هستید، و حال آن که خدا هنوز ندانسته آنان را که جهاد کرده باشند از شما (یعنی: هنوز جهاد نکرده‌اید تا خدا مجاهد شما را بداند؛ زیرا که تا مجاهده به فعل نیاید، علم تعلق به وجود آن نگیرد؛ و اگر چه خدا در ازل به همه معلومات عالم بود، اما علم به وجود چیزی، فرع وجود آن است) و فرا نگرفته باشند از غیر خدا و رسول او و مؤمنان دوست نهانی و محرم راز را که افشای اسرار با وی کنند».

حضرت فرمود که: «مقصود خدا از مؤمنان، ائمه علیهم السلام اند که شیعیان دوستانی نهانی که محرمان اسرار باشند غیر از ایشان فرا نگرفتند».

۱۶/۱۱۰۳. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از صیفوان، از ابن مسکان، از حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزوجل: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا» (۱)، یعنی: «و اگر میل کنند مشرکان به سوی سلیم، پس، تو هم میل کن به سوی آن». و راوی می‌گوید که: به حضرت عرض کردم که: سِلْم چیست؟ فرمود که: «داخل شدن در امر ما». (۲).

۱۷/۱۱۰۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: «لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ» (۳)، که آن حضرت فرمود: «ای زراره، آیا این امت بر نشستند و مرتکب نگردیدند بعد از پیغمبر خود، طبقی را بعد از طبقی در امر فلاان و فلاان و فلاان». و ترجمه آیه این است که «هر آینه برنشینید و مرتکب شوید (یعنی: اقدام کنید) و ملاقات نمایید حالی را از پس حالی» (که مطابق یکدیگر باشند در شدت یا مخالفت. و طَبَقُ در این حدیث، به مذهب و شرک نیز تفسیر شده).

۱۸/۱۱۰۵. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از حماد بن عیسی، از عبدالله بن جندب روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام موسی کاظم علیه السلام از قول خدای عزوجل: «وَلَقَدْ وَصَلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (۴)، یعنی: «و هر آینه به حقیقت که

(۱). انفال، ۶۱.

(۲). و سلیم به کسر سین و فتح آن، با سکون لام، در هر دو، آشتی و آشتی کردن و گردن نهادن و مسلمان شدن است، و در آیه، به هر دو وجه قرائت شده است. (مترجم)

(۳). انشاق، ۱۹.

(۴). قصص، ۵۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۲۳

پیوند دادیم و متصل گردانیدیم برای ایشان، سخن را (یعنی: پیوسته آن را فرستادیم) تا شاید که ایشان پندپذیر شوند». و حضرت فرمود که: «مراد از آن، امامی است تا امامی دیگر» (یعنی:

ائمه را متصل به یکدیگر ساختیم که در هر زمان که امامی فوت شد امام دیگر را نصب کردیم).

۱۹ / ۱۱۰۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از محمد بن نعمان، از سلّام، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: «أَمَّنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا» «۱»، یعنی: «گرویده‌ایم به خدا و آنچه فرو فرستاده شد به سوی ما». که آن حضرت فرمود:

«مقصود خدا از آن، علی و فاطمه و حسن و حسین است علیهم السلام. و بعد از ایشان این آیه در باب ائمه علیهم السلام جاری است. بعد از آن، سخن خدا برگشت نمود در باب سنیان و در باب ایشان تکلم کرد و فرمود: «فَإِنْ آمَنُوا»، یعنی: پس اگر ایمان بیاورند سنیان، «بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ»، یعنی:

«بمانند آنچه شما ایمان آورده‌اید به آن» یعنی: علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه علیهم السلام، «فَقَدِ اهْتَدَوْا»، «پس هر آینه راه راست یافته‌اند». «وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ» «۲»، «و اگر برگردند از ایمان به آن، پس، جز این نیست که ایشان با حق در خلاف و نزاع‌اند».

۲۰ / ۱۱۰۷. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از مثنی، از عبدالله بن عجلان، از امام محمد باقر علیه السلام در قول خدای تعالی: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلدِّينِ أَتَّبِعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا» «۳»، روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «ایشان، ائمه، و آنانند که ایشان را پیروی نموده‌اند» (و ترجمه آیه مذکور شد).

۲۱ / ۱۱۰۸. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از احمد بن عائذ، از ابن اذینه، از مالک جُهَنی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: چیست معنی قول خدای عزوجل: «وَ أَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ» «۴»، یعنی: «و وحی شد به سوی من این قرآن، تا بترسانم شما را به آن و آن که رسیده باشد». و حضرت فرمود که: «آن که رسیده باشد و قابلیت داشته باشد، که امام باشد از آل محمد، پس آن امام، به قرآن مردم را می‌ترساند؛ چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را به آن ترسانید».

۲۲ / ۱۱۰۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم،

(۱). بقره، ۱۳۶.

(۲). بقره، ۱۳۷.

(۳). آل عمران، ۶۸.

(۴). انعام، ۱۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۲۵

از مفصل بن صالح، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام در قول خدای عزوجل «وَ لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» «۱»، یعنی: «و هر آینه که ما عهد کردیم به سوی آدم، پس از این زمان (یعنی: او را امر فرمودیم) پس فراموش کرد (یعنی: آن امر را ترک کرد) و نیافتیم از برای او عزیمت و دل بستگی را». و گفت که: حضرت فرمود: «عهد کردیم به سوی او در باب محمد

و ائمه علیهم السلام بعد از او، پس ترک نمود و او را عزمی نبود که ایشان همچین اند. و جز این نیست که اولوالعزم از پیغمبران را اولوالعزم نامیدند، زیرا که خدا به سوی ایشان عهد فرمود در باب محمد و اوصیای بعد از او، و حضرت مهدی و طریقه و روش او، و عزم ایشان جمع شد بر این که این امر، همچین است و بر اقرار و اعتراف به آن».

۱۱۱۰/۲۳. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از جعفر بن محمد بن عبیدالله، از محمد بن عیسی قمی، از محمد بن سلیمان، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام چنین روایت کرده است در قول خدای تعالی: «وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ» کلمات فی محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و الاثمه علیهم السلام من ذریتهم «فَنَسِيَ»، یعنی: «و هر آینه به حقیقت که عهد کردیم به سوی آدم پیش از، این [سخنانی چند را در باب محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان علیهم السلام که از فرزندان ایشانند]، پس فراموش کرد و ترک نمود». و حضرت فرمود: «به خدا سوگند، که این آیه، همچین بر محمد صلی الله علیه و آله فرو فرستاده شد».

۱۱۱۱/۲۴. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از نصر بن شعیب، از خالد بن ماذ، از محمد بن فضیل، از ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدا به سوی پیغمبرش صلی الله علیه و آله وحی کرد که: «فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۲)، یعنی: پس چنگ در زن به آنچه وحی شده به سوی تو. به درستی که تو بر راه راستی» (که هیچ کجی در آن نیست). و حضرت فرمود: «یعنی: به درستی که تو بر ولایت علی علیه السلام ثابتی و علی علیه السلام همان راه راست است».

۱۱۱۲/۲۵. علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد برقی، از پدرش، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخل، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«جبرئیل علیه السلام این آیه را بر محمد صلی الله علیه و آله چنین فرود آورد: «بِسْمَا اسْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا

(۱). طه، ۱۱۵.

(۲). زخرف، ۴۳.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۲۷

أَنْزَلَ اللَّهُ» (۱) فی علی علیه السلام بَعِيًا، یعنی: بد است آنچه فروختند و بدل کردند به آن، حظ نفس های خود را و آن، این است که: کافر می شوند به آنچه خدا [در شأن علی علیه السلام] فرو فرستاده از روی ستم» (یا از جهت طلب کردن آن چیزی که شایسته آن نیستند و آن، حسد است، یعنی: کافر شدند به آن، به جهت حسد بردن).

۱۱۱۳/۲۶. و به همین اسناد، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخل، از جابر روایت است که گفت: جبرئیل علیه السلام این آیه را بر محمد صلی الله علیه و آله همچین فرود آورد: «وَأِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فِي عَلِيٍّ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» (۲)، یعنی: و اگر هستید شما در شک و شبهه از آنچه فرو فرستادیم بر بنده خود (که محمد است صلی الله علیه و آله) [در شأن علی علیه السلام]، پس بیاورید یک سوره را از مانند بنده ما» (یعنی: شخص ناخواننده و نانویسنده که درس نخوانده باشد و به نزد عالمی تردد و آمد و شدی نموده باشد و از کسی تعلیم نگرفته باشد، یا مانند قرآن در فصاحت و بلاغت، یا در آن که کلام خدا باشد؛ چون تورات و زبور و انجیل و سائر کتاب های آسمانی).

۱۱۱۴/۲۷. و به همین اسناد، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «جبرئیل علیه السلام، این آیه را بر محمد همچین فرود آورد که:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابَ آمَنُوا بِمَا نَزَّلْنَا» (۳) فی علی نوراً مبیناً، یعنی: ای کسانی که داده شده اید کتاب را که خدا آن را به شما



ارزانی داشته، ایمان بیاورید به آنچه فرو فرستادیم [در شان علی علیه السلام، در حالتی که نوری است آشکارا]].  
 ۲۸ / ۱۱۱۵. علی بن محمد، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از ابو طالب، از یونس بن بکار، از پدرش، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام چنین روایت کرده است که: «وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ» فی علی «لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ» «۴»، یعنی: و اگر آن که می کردند آنچه پند داده می شوند به آن [در باب علی علیه السلام]، هر آینه بهتر بود از برای ایشان».  
 ۲۹ / ۱۱۱۶. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از مثنی حنّاط، از عبدالله بن عجلان، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزوجل: «يَا أَيُّهَا

(۱). بقره، ۲۳.

(۲). بقره، ۲۳.

(۳). نساء، ۴۸.

(۴). نساء، ۶۶.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۲۹

الَّذِينَ آمَنُوا اذْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ «۱»، یعنی: ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید، در ظاهر در آید در دین اسلام، یا سلامتی، همه به یک بار و پیروی مکنید گام‌های شیطان را (یعنی: وسوسه‌های او) به درستی که شیطان شما را دشمنی است هویدا و آشکارا. و حضرت فرمود: «یعنی: داخل شوید در ولایت ما».

۳۰ / ۱۱۱۷. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از عبدالله بن ادریس، از محمد بن ستان، از مفصل بن عمر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که:

قول خدا: «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» «۲»، یعنی: چه؟ فرمود: «مراد، ولایت منسوب به شَبَوَه است». «۳» (یعنی: دوستی خلفای جور که چون عقرب‌اند. و اگر شَبَویه به فتح با نیز باشد، منسوب به سوی شَبَاة است که به معنی بچه عقرب است. و می‌تواند که منسوب به سوی شَبو، بدون ها باشد، و آن به معنی چراغ پا شدن چاروا «۴» است. و در بعضی از نسخ کافی، چنین است که: «مراد، ولایت به ایشان (یعنی: خلفای جور) است»). و ترجمه آیه این است که: «بلکه بر می‌گزینید زندگی دنیا، یا نزدیک‌تر را».

«وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى» «۵»، یعنی: «و آخرت بهتر و پاینده‌تر است». و حضرت فرمود که:

«مراد از آن، ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است. «إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى» «۶» (و ترجمه آن مذکور شد).

۳۱ / ۱۱۱۸. احمد بن ادریس، از محمد بن حسیان، از محمد بن علی، از عمّار بن مروان، از مُنَخَل، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «أَفْكَلَمَا جَاءَكُمْ» محمّد «بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسِكُمْ» بمولاه علی «اشْتَكَبْتُمْ فَرِيقًا» من آل محمّد «كَدَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ» «۷» (و در قرآن أَفْكَلَمَا در صدر آیه موجود است «۸»، و به جای محمد، رسول و اشْتَكَبْتُمْ بدون فا و بمولاه علی و من آل محمد ندارد). و ترجمه آنچه در کافی مذکور است، این است که: «آورد شما را محمد آنچه نفس‌های شما آن را خواهش ندارد؛ یعنی: دوستی ورزیدن با علی. پس سرکشی کردید و امر و فرمان او را نبردید. پس گروهی را از آل محمد صلی الله علیه و آله به دروغ نسبت دادید،

(۱). بقره، ۲۰۸.

(۲). اعلی، ۱۶.

(۳). و شَبَّوه به فتح شین و سکون بای ابجد، عقرب است. (مترجم)

(۴). چارپا و مرکب سواری.

(۵). اعلیٰ، ۱۷.

(۶). اعلیٰ، ۱۸ و ۱۹.

(۷). بقره، ۲۰۸.

(۸). در این نسخه موجود می‌باشد.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۳۱

و گروهی را کشته و می‌کشید.

۳۲/۱۱۱۹. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از عبدالله بن ادریس، از محمد بن سنان، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزوجل: «كَبُرَ عَلَيَّ الْمُشْرِكِينَ» بولایه علی «ما تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ» «۱» [یا محمد من ولایه علی]، که آن حضرت فرمود: «در کتاب (یعنی: کتاب خدا که قرآن است، یا کتاب علی علیه السلام) همچنین نوشته شده است» و ترجمه آیه، این است که: بزرگ و گران است بر شرک آورندگان [به ولایت علی علیه السلام] آنچه تو ایشان را به سوی آن می‌خوانی [ای محمد، از ولایت علی علیه السلام].

۳۳/۱۱۲۰. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد، از ابن هلال، از پدرش، از ابو السفاتج، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزوجل: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ» «۲»، که آن حضرت فرمود:

«چون روز قیامت شود، پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و امامان از فرزندان او علیهم السلام را می‌طلبند، و ایشان را برای مردم نصب می‌کنند. پس، چون شیعیان ایشان، ایشان را ببینند، می‌گویند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ»، یعنی: خدا ما را هدایت فرمود در باب ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و امامان از فرزندان او علیهم السلام.»

۳۴/۱۱۲۱. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن اورمه و محمد بن عبدالله، از علی بن حسان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدا: «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ» عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ «۳»، که آن حضرت فرمود: «نبأ عظیم، یعنی: خبر بزرگ ولایت است». و سؤال کردم او را از قول آن جناب «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ» «۴» فرمود که: «ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است». و ترجمه آیه این است که: «در آنجا تصرف کردن و یاری کردن از برای خدای راستگو و راست کردار است». (یعنی: در آن وقت هیچ کس بر تصرف قادر نبود، مگر او).

۳۵/۱۱۲۲. علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ

(۱). شورا، ۱۳.

(۲). اعراف، ۴۳.

(۳). نبأ، ۱ و ۲.

(۴). کهف، ۴۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۳۳

حَنِيفًا» (۱) که آن حضرت فرمود که: «دین، همان ولایت است». و ترجمه آیه این است که: «پس راست گردان روی خود را برای دین حق» (در حالتی که میل کننده باشی از همه ادیان باطله به دین حق اسلام).

۳۶/۱۱۲۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابراهیم همدانی و آن را مرفوع ساخته به سوی امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای تعالی: «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقَشِيطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» (۲) که آن حضرت فرمود: «موازن، پیغمبران و اوصیای ایشان علیهم السلام اند». و ترجمه آیه این است که: «و وضع می کنیم ترازوهای عدل و راستی را برای روز قیامت» (و احتمال داده‌اند که معنی این باشد که: برای اهل آن روز، صحائف اعمال، به طریق عدل و راستی از آن سنجیده شود).

۳۷/۱۱۲۴. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از احمد بن (حسن یا) حسین بن عمر بن یزید، (۳) از محمد بن جمهور، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از قول خدای تبارک و تعالی: «اِنَّتَ بَقْرَانٍ غَيْرِ هَذَا اَوْ بَدَلُهُ» (۴)، که ترجمه آن با آنچه پیش از آن است، این است که: «گفتند آنان که به رسیدن عقاب و ثواب ما در روز حساب امید ندارند که: بیاور قرآنی را غیر از این قرآن، که بر ما می خوانی، یا آن که تبدیل کن آن را». که آن حضرت فرمود: «گفتند: یا تبدیل کن علی علیه السلام را» (و مراد، این است که به جای علی علیه السلام، کسی دیگر را خلیفه گردان. و مفسرین که ضمیر بدله را به قرآن برگردانیده‌اند، در تفسیر آن گفته‌اند که: یعنی: در موضع آیتی که مشتمل است بر ذکر بعث و نشر و عقاب و معائب لات و منات و سائر اصنام، آیه‌ای دیگر را وضع کن که در آن ذکر اینها نباشد).

۳۸/۱۱۲۵. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از اسماعیل بن مهران، از حسن قمی، از ادريس بن عبدالله، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از آن حضرت از تفسیر این آیه که: «مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ\* قَالُوا لَمْ نَكُ مِنْ الْمُصَلِّينَ» (۵)، و ترجمه آن چنانچه مفسران گفته‌اند، این است که: «چه چیز در آورد شما را در دوزخ؟» (یعنی: چه باعث

(۱). روم، ۳۰.

(۲). انبیا، ۴۷.

(۳). در ترجمه مترجم -/رحمه الله- / «یا حسین از عمر بن یزید» آمده است.

(۴). یونس، ۱۵.

(۵). مدثر، ۴۲-۴۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۳۵

شد که شما دوزخیان شدید؟) گفتند که: نبودیم از جمله نماز گزارندگان».

و حضرت فرمود که: «مقصود از این آیه، آن است که نبودیم از جمله پیروان امامانی که خدای تبارک و تعالی در شأن ایشان فرموده که: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ\* اُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (۱). آیا مردمان را نمی بینی که آن اسبی را که در پهلو و عقب اسب پیش در می آید در میان اسبان جمع شده برای دوانیدن، مصلی می نامند؟» (چنانچه اول را مجلی و سیم را مسلی به سین و چهارم را تالی می گویند تا آخر نام های ده گانه که در کتب لغت مسطور است).

و حضرت فرمود: «پس این است آنچه خدا قصد فرموده، از آنجا که فرموده: «لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ» (۲)، یعنی: نبودیم از پیروان پیشی گیرندگان».

۳۹/۱۱۲۶. احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از موسی بن محمد، از یونس بن یعقوب، از آن که او را ذکر کرده، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدا: «وَأَنْ لَوْ اَشْتَقَمُوا عَلَي الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا» (۳)، که آن حضرت فرمود: «یعنی: هر آینه می نوشانیدیم ایمان را به دل های ایشان، و طریقه، همان ولایت علی بن ابی طالب و اوصیا علیهم السلام

است».

۱۱۲۷ / ۴۰. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از فضالہ بن ایوب، از (حسن یا) حسین بن عثمان، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت:

امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا»، حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «مستقیم شدند بر امامان، یک به یک به ترتیب. «تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ» (۴)» (و ترجمه آیه در باب عرض اعمال گذشت).

۱۱۲۸ / ۴۱. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای تعالی: «قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ» (۵)، یعنی: «بگو که: پند می‌دهم شما را و ارشاد می‌نمایم به خصلت واحده» (یعنی: یک چیز شما را می‌نمایم). و حضرت فرمود که: «جز این نیست که شما را پند می‌دهم

(۱). واقعه، ۱۰-۱۱.

(۲). مدثر، ۴۳؛ جن، ۱۶.

(۳). جن، ۱۶.

(۴). فصلت، ۳۰.

(۵). سبأ، ۴۶.

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۳۷

به ولایت علی علیه السلام و این ولایت همان یک خصلت است که خدای تبارک و تعالی فرموده است که: «قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ».

۱۱۲۹ / ۴۲. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن اورمه و علی بن عبدالله، از علی بن حسان، از عبد الرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزوجل: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أزدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ» (و چنین آیه در قرآن نیست بلی در سوره آل عمران است که: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أزدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ» (۱) و در سوره نساء است که «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أزدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ» (۲). و بعضی گفته‌اند که: آنچه در حدیث است، اشاره به مضمون هر دو آیه است) و ترجمه آن، این است: «به درستی که آنان که ایمان آوردند، پس کافر شدند، پس باز به توبه کردن ایمان آوردند، پس کافر شدند، پس بیفزودند و زاید نمودند کفر را، هرگز توبه ایشان پذیرفته نخواهد شد». که و حضرت فرمود که: «این آیه نازل شد در شأن فلان و فلان و فلان یعنی ... که در اول امر پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند، و کافر شدند در وقتی که ولایت بر ایشان عرض شد در هنگامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که من مولای اویم علی مولای اوست، پس به سبب بیعت با امیر المؤمنین علیه السلام، ایمان آوردند، بعد از آن، کافر شدند در هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا در گذشت. پس به بیعت اقرار نکردند، بعد از آن، کفر را زیاد نمودند به واسطه گرفتن ایشان کسی را که با آن حضرت بیعت کرده بود به بیعت از برای خویش. پس این گروه چیزی از ایمان در ایشان باقی نماند».

۱۱۳۰ / ۴۳. و به همین اسناد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است در قول خدای تعالی: «إِنَّ الَّذِينَ أزدَادُوا عَلَىٰ أذْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لَهُمُ الْهُدَىٰ» (۳)، یعنی: «به درستی که آنان که برگشتند بر پشت‌های خویش و کافر شدند، بعد از آن که راه راست از برای ایشان روشن شده بود». که حضرت فرمود: «فلاّن و فلاّن و فلاّن یعنی ... از ایمان برگشتند به سوی کفر، در ترک کردن

ولایت امیر المؤمنین علیه السلام».

(۱). آل عمران، ۹۰.

(۲). نساء، ۱۳۷.

(۳). محمد، ۲۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۳۹

راوی می گوید که عرض کردم: قول خدای تعالی: «ذَلِكِ بَأْتُهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ» (۱)، در شأن کی نازل شد؟ فرمود: «به خدا سوگند، که در شأن این دو و در شأن پیروان ایشان نازل شد. و این معنی قول خدای عزوجل است که جبرئیل علیه السلام آن را بر محمد صلی الله علیه و آله فرود آورد: «ذَلِكِ بَأْتُهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ» فی علی «سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ»، یعنی: «آن آراستن شیطان و دراز گردانیدن آرزوی ایشان» که در: «الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ» (۲)، که در میانه آنچه در اول و دویم مذکور شد، واقع است، به سبب آن است که ایشان گفتند از برای آنان که ناخوش داشتند آنچه را که خدا فرو فرستاد در شأن علی علیه السلام، که زود باشد که فرمان بریم شما را در پاره‌ای از کارها. و حضرت فرمود که: «ایشان بنی امیه را به سوی پیمان خویش دعوت کردند که نگذارند امر خلافت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله به ما منتقل شود و از خمس چیزی را به ما ندهند. و گفتند که: اگر خمس به ایشان دهیم، به چیزی محتاج نباشند و پروا نداشته باشند که امر خلافت در ایشان نباشد. پس گفتند: زود باشد که شما را اطاعت کنیم در بعضی از اموری که ما را به سوی آن دعوت نمودید، و آن خمس است که چیزی از آن به ایشان ندهیم.

و معنی فرموده آن جناب که می فرماید: «كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ» (۳)، این است: آنچه خدا فرو فرستاده، چیزی است که بر خلق خود واجب گردانیده از ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و ابو عبیده با ایشان و نویسنده ایشان بود که عهد نامه ایشان را نوشت، پس خدا فرو فرستاد: «أَمْ أَيْرُمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ\* أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ» (۴) تا آخر آیه، که ترجمه آن این است که: «بلکه محکم ساختند کاری را که آن نوشتن صحیفه است. پس به درستی که ما نیز محکم سازند گانیم، بلکه می پندارند آن که ما نمی شنویم سخن نهانی ایشان را که در دل خود می دارند و سخن آشکار ایشان که به آن با یکدیگر مشورت می کنند و در گوشی می گویند. بلی آن را می شنویم و فرستادگان ما (یعنی: حافظان اعمال) که در نزد ایشانند می نویسند آنچه می گویند».

۴۴/۱۱۳۱. و به همین اسناد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است در قول خدای تعالی:

«وَمَنْ يَرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ» (۵)، یعنی: «و هر که اراده کند در مسجد الحرام کاری را که مقارن

(۱). محمد، ۲۶.

(۲). محمد، ۲۵.

(۳). محمد، ۹.

(۴). زخرف، ۷۹-۸۰.

(۵). حج، ۲۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۴۱

باشد به میل کردن از راه حق، و پیوسته باشد به ستم کاری که آن شرک است و کسب معصیت».

که آن حضرت فرمود: «این آیه، در باب ایشان نازل گردید در وقتی که داخل کعبه شدند و با یکدیگر عهد کردند بر کفر و جحود

خود، به آنچه در شأن امیر المؤمنین علیه السلام فرو فرستاده شد، سوگند یاد نمودند و با هم عقد بیعت بستند. پس در خانه خدا الحاد کردند به ستمی که ایشان بر رسول خدا و ولی او کردند. پس دوری و هلاکت باد از برای گروه ستم کاران».

۴۵/۱۱۳۲. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از علی بن اسباط، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: «فَسَيَتَعَلَّمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (۱) که آن حضرت فرمود که: «این آیه، همچنین نازل شد که: «فَسَيَتَعَلَّمُونَ [یا معشر المکذبین حیث أنبأکم رسالهُ ربی فی ولایة علی بن أبی طالب والأئمة من بعده] مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»، یعنی: پس زود باشد که بدانید [ای گروه تکذیب کنندگان، از آنجا که شما را به پیغام پروردگار خود خبر دادم در باب ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و امامان بعد از او]، معلوم خواهد شد که در حقیقت، کیست از ما و شما آن که در گمراهی هویدا است».

و روایت کرده است در قول خدا: «إِنْ تُلُؤُوا أَوْ تُعْرِضُوا» (۲)، که آن حضرت فرمود: «وَإِنْ تُلُؤُوا» الأمر و تعرضوا عما امرتُم به «فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا». و ترجمه آنچه در قرآن موجود است این است، که: «اگر بیچنانید زبان‌های خود را از شهادت راست، یا اعراض کنید از ادای آن و کتمان آن نمایید». و ترجمه آنچه در حدیث است این است که: «اگر متوجه امر امامت شوید و در آن، دخل و تصرف نمایید و اعراض کنید و رو بگردانید از آنچه به آن مأمور شده‌اید، پس به درستی که خدا به آنچه می‌کنید آگاه است» (و در رسم الخط قرآنی، بنا بر نوشته عثمانی در میانه تُلُؤُوا و تلوا فرقی نیست، و فرق در حین تلفظ و اعراب است که لام در اول ساکن، و بعد از آن، دو واو است، اول مضموم و دویم، ساکن و لام در دویم، مضموم و بعد از آن، یک واو ساکن بیش نیست و اول از لئ به فتح لام و تشدید یا است، و دویم از ولایت است).

و نیز از آن حضرت روایت است در قول خدا: «فَلَنَذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا»، تا آخر آیه که آن حضرت فرمود: «فَلَنَذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» بترکهم ولایة امیر المؤمنین «عَذَابًا شَدِيدًا» فی الدنيا»

(۱). ملک، ۳۰.

(۲). نساء، ۱۳۵.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۴۳

وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَشْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۱)، یعنی: پس هر آینه می‌چشانیم آنان را که کافر شدند [به سبب واگذاشتن ایشان ولایت امیر المؤمنین] عذابی سخت [در دنیا]، و هر آینه جزا می‌دهیم ایشان را بدترین جزای آنچه بودند که می‌کردند» (یعنی: عذاب دهیم ایشان را با قبح و جوه بر قبح معصیت که آن، ترک ولایت است از روی جهالت و عناد و عصیت).

۴۶/۱۱۳۳. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از علی بن اسباط، از علی بن منصور، از ابراهیم بن عبدالحمید، از ولید بن صبیح، از امام جعفر صادق علیه السلام این آیه را چنین روایت کرده است که: «ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَخِدَهُ [و أهل الولاية] كَفَرْتُمْ» (۲)\*\*\*، یعنی: این عذاب و نکال، به سبب آن است که چون خدا خوانده شود در حالت یگانگی [و آنها که ولایت امیر المؤمنین و ائمه دارند]، کافر می‌شوید» (و در قرآن و أهل الولاية مذکور نیست و به جای ذلک، ذلکم است، و در امثال این مقام، به حسب عربیت هر دو جائز است).

۴۷/۱۱۳۴. علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای تعالی چنین روایت کرده است که:

«سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ \* لِلْكَافِرِينَ [بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ] لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ» (۳)، بعد از آن فرمود: «به خدا سوگند، که جبرئیل علیه السلام، این آیه را بر محمد صلی الله علیه و آله همچنین فرود آورد». و ترجمه آن این است که: «درخواست درخواهنده عذابی فرود آورده که

ثابت است از برای کافران [به ولایت علی علیه السلام]، نیست آن را هیچ باز دارنده» (که آن را منع کند).

۴۸ / ۱۱۳۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن سیف، از برادرش، از پدرش، از ابو حمزه، از امام محمدباقر علیه السلام در قول خدا چنین روایت کرده است: «إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ فِي أَمْرِ الْوَلَايَةِ يُؤْفِكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ» «۴»، یعنی: به درستی که شما هر آینه در گفتار، مختلف و در هم رفته و پریشانید [در امر ولایت] که گردانیده می‌شود از آن کسی که گردانیده شده است». و حضرت فرمود که: «هر که گردانیده شد از ولایت، از بهشت گردانیده شده است» (و بعضی از مفسرین، مرجع ضمیر عنه را حق گرفته‌اند که اختلاف، بر آن دلالت می‌کند، و غیر از این نیز گفته‌اند).

۴۹ / ۱۱۳۶. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از یونس روایت

(۱). فصلت، ۲۷.

(۲). مؤمن، ۱۲.

(۳). معارج، ۱ و ۲.

(۴). ذاریات، ۸-۹.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۴۵

کرده است که گفت: خبر داد مرا کسی که آن را مرفوع ساخت به سوی امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای تعالی: «فَلَا أَفْتَحَمَ الْعُقَبَةَ» \* وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعُقَبَةُ فَكُ رَقَبَةٌ «۱»، یعنی: «پس، به تکلف در نیامد در امر سخت. و چه دانا گردانید تو را که چیست آن امر سخت؟ و آن، گشودن گردنی است از بند بندگی و رهانیدن تنی از قید بردگی». که حضرت فرمود که: «مقصود خدا از گفتار خویش که می‌فرماید: گشودن گردن و رهانیدن تن از بند بندگی به آزادی، ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است؛ زیرا که آن باعث گشودن گردن و رهانیدن تن است از آتش دوزخ».

۵۰ / ۱۱۳۷. و به همین اسناد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است در قول خدای عزوجل:

«وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ» «۲»، که آن حضرت فرمود: «مراد از قدم صدق، ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است» و ترجمه آیه این است که: «و مژده ده آنان را که ایمان آورده‌اند به آن که از برای ایشان است بیشتر و نیک و راست در نزد پروردگار ایشان».

۵۱ / ۱۱۳۸. علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد برقی، از پدرش، از محمد بن فضیل، از ابی حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام در قول خدای تعالی چنین روایت کرده است که: «هَذَا خِصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا» بولایة علی «قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ» «۳»، یعنی: این دو گروه دشمن یکدیگرند که جنگ و جدال نمودند در راه پروردگار خود، پس آنان که کافر شدند به ولایت علی علیه السلام، بریده شده از برای ایشان به اندازه تن ایشان، جامه‌ها از آتش که تن ایشان را فرا گیرد».

۵۲ / ۱۱۳۹. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن اورمه، از علی بن حسان، از عبدالرحمان بن کثیر روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از قول خدای تعالی: «هَذَاكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقُّ» «۴»، حضرت فرمود که: «مراد از آن، ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است» (و این حدیث، در همین باب مذکور شد با اختلاف کمی در سند، و در سابق جزء حدیث بود و در این جا حدیث مستقل است).

۵۳ / ۱۱۴۰. محمد بن یحیی، از سلیمه بن خطاب، از علی بن حسان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ



(۱). بلد، ۱۱-۱۲.

(۲). یونس، ۲.

(۳). حج، ۱۹.

(۴). کهف، ۴۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۴۷

أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً» (۱)، یعنی: «خدا رنگ کرد ما را رنگ کردنی از نزد خود و کی نیکوتر از خداست از روی رنگ کردن»، که آن حضرت فرمود: «خدا مؤمنان را در وقت پیمان گرفتن، به ولایت ما رنگ فرمود» (و مراد از رنگ در آیه، هدایت است و ادا کردن آن به این لفظ به جهت مشاکلت و اقتران آن با صنعت و گفتار ترسایان است؛ چنانچه در تفاسیر شرح آن شده).

۵۴/۱۱۴۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از مفضل بن صالح، از محمد بن علی حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای تعالی: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا» (۲)، یعنی: «پروردگارا، پیامر مرا و پدر و مادر مرا و هر که را که در خانه من داخل شود در حالتی که مؤمن باشد»، که آن حضرت فرمود:

«مقصود از خانه، ولایت است و هر که در ولایت، داخل شود، در خانه پیغمبران علیهم السلام، داخل شده و قول خدای تعالی: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (۳)، مقصود از آن، ائمه علیهم السلام و ولایت ایشان است، و هر که در آن داخل شود، در خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل شده است».

۵۵/۱۱۴۲. و به همین اسناد، از احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز، از محمد بن فضیل، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: چیست معنی:

«قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ» (۴)، یعنی: «بگو: فضل خدا و به رحمت او، پس به این فضل و رحمت نامتناهی باید که مؤمنان شاد شوند که آن، بهتر است از آنچه جمع می‌کنند». و حضرت فرمود: «یعنی: به ولایت محمد و آل محمد علیهم السلام شاد باشند که آن، بهتر است از آنچه این گروه جمع می‌کنند از دنیای خویش».

۵۶/۱۱۴۳. احمد بن مهران رحمه الله، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از علی بن اسباط، از ابراهیم بن عبدالحمید، از زید شحام روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام در بین راه سفر در شب جمعه‌ای به من فرمود که: «قدری قرآن بخوان که امشب، شب جمعه است».

من این را خواندم که: «إِنَّ يَوْمَ الْفَيْضِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ \* يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ \* إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ» (۵)، یعنی: «به درستی که روز جدا شدن حق از باطل، یا محق از

(۱). بقره، ۱۳۸.

(۲). نوح، ۲۸.

(۳). احزاب، ۳۳.

(۴). یونس، ۵۸.

(۵). دخان، ۴۰-۴۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۴۹

مبطل، به سبب اختلاف احوال، هنگام جمع شدن ایشان است در حالتی که همه مجتمع باشند، روزی که دفع نکند هیچ دوست و خویشی از دوست و خویش خود چیزی از عذاب و احوال آن روز را و نه آن دوستان و خویشان یاری کرده شوند از جانب دوستان

و خویشان خود، مگر آن کس که خدا او را رحم کرده باشد»، پس حضرت صادق علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، که ماییم آن کسانی که خدا ایشان را رحم فرموده. و به خدا سوگند، که ماییم آن کسان که خدا ایشان را استثنا نموده، ولیکن ما از ایشان، یعنی: موالیان خویش عذاب را دفع خواهیم کرد».

۱۱۴۴/۵۷. احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبدالله، از یحیی بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون این آیه نازل شد که: «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعْيُنٌ» (۱)، یعنی:

«و تا نگاه دارد این پند را گوش نگاه دارنده» (که نفع گیرد به آنچه می شنود)، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: یا علی، آن گوش، گوش تو است».

۱۱۴۵/۵۸. احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبدالله، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «جبرئیل علیه السلام، این آیه را بر محمد صلی الله علیه و آله، همچنین فرود آورد که: «فَيَذَلِّ الَّذِينَ ظَلَمُوا» آل محمد حَقَّهُمْ «قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا» آل محمد حَقَّهُمْ «رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» (۲)، یعنی: پس تبدیل کردند و بدل نمودند آنان که ستم کردند [بر آل محمد علیهم السلام و حق ایشان را غصب کردند]، آنچه را که به آن مأمور بودند، به گفتاری غیر آنچه گفته شده بود از برای ایشان. پس فرو فرستادیم بر آنان که ستم کردند [بر آل محمد و حق ایشان را غصب کردند]، به تغییر گفتار و کردار، عذاب و عقوبت مقدری را از آسمان به سبب بودن ایشان که از دایره فرمان ما بیرون می رفتند».

۱۱۴۶/۵۹. و به همین اسناد، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «جبرئیل علیه السلام این آیه را همچنین فرود آورد: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا» آل محمد حَقَّهُمْ «لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُعْزِرْ لَهُمْ وَلَا لِيُهَيِّدِيَهُمْ» طریق «طَرِيقًا إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا» (۳) (و این آیه در سوره نسا است و نظم آن چنین است که: ان الذين ظلموا لم يكن تا آخر) و ترجمه آن چنانچه در قرآن و حدیث است، این است که: «به درستی که آنان که کافر شدند و حق را پوشیدند و ستم کردند بر آل محمد علیهم السلام

(۱). حاقه، ۱۲.

(۲). بقره، ۵۹.

(۳). نساء، ۱۶۸-۱۶۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۵۱

و حق ایشان را که غصب کردند، نیست خدا که بیامرزد ایشان را و نه آن که راه نماید ایشان را به هیچ راهی، مگر راه دوزخ، در حالتی که جاوید باشند در آن و همیشه ساکن آن باشند و این حکم دخول و خلود ایشان در دوزخ، بر خدا آسان است». و حضرت فرمود که: «بعد از آن، فرموده است که: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ» فی ولایه علی «فَأَمُّنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا» بولایه علی «فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۱) (و در قرآن، وَالْأَرْضِ بدون ما و فی است) (۲)، یعنی: ای گروه مردمان، به درستی که آمد شما را فرستاده‌ای به راستی و درستی از جانب پروردگار شما در باب ولایت علی علیه السلام. پس بگروید، گرویدنی که بهتر است از برای شما. و اگر کافر شوید به ولایت علی، پس به درستی که از برای خداست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است».

۱۱۴۷/۶۰. احمد بن مهران رحمه الله، از عبدالعظیم، از بکار، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «این آیه، همچنین نازل شد: «وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ» فی علی «لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ» (۳) (و همین حدیث با حدیث بعد بسند دیگر

پیش از این گذشت).

۱۱۴۸ / ۶۱. احمد، از عبدالعظیم، از ابن اذینه، از مالک جُهَنی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: «وَأُوْحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنْذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ» (۴)، فرمود: «هر کسی که برسد به مرتبه‌ای که امام باشد از آل محمد علیهم السلام، مردم را به قرآن می‌ترساند؛ چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن می‌ترسانید».

۱۱۴۹ / ۶۲. احمد، از عبدالعظیم، از حسین بن میّاح، از آن که او را خبر داده روایت کرده است که گفت: مردی در نزد امام جعفر صادق علیه السلام این آیه را خواند: «وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (۵) حضرت فرمود که: «آیه همچنین نیست. جز این نیست که آیه وَالْمَأْمُونُونَ است (به جای وَالْمُؤْمِنُونَ)»، و فرمود که: «مایم».

(یعنی: آنان که خدا ایشان را امینان خود ساخته).

۱۱۵۰ / ۶۳. احمد، از عبدالعظیم، از هشام بن حکم، از امام جعفر صادق علیه السلام این آیه را چنین روایت کرده است که: قال: «هذا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ» (یعنی: بدون تنوین صراط و کسر لام

(۱). نساء، ۱۷۰.

(۲). نسخه فعلی، ما فی الارض است.

(۳). نساء، ۶۶.

(۴). انعام، ۱۹.

(۵). توبه، ۱۰۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۵۳

علی و جزّیای آن، چنانچه ظاهر این است، یا به تنوین هر دو و رفع علی چنانچه بعضی به این طریق خوانده‌اند). و ترجمه آن این است که خدا فرمود که: «اینک معنی اخلاص در ایمان، راه و روش علی علیه السلام است که راست است» (و کجی در آن نیست و صاحب خود را زود به منزل می‌رساند. و بنا بر قرائت متداوله، که تنوین صراط و فتح لام عَلَيَّ و یای آن باشد، معنی این می‌شود که: اینک راهی است راست که رعایت آن بر من است).

۱۱۵۱ / ۶۴. احمد، از عبدالعظیم، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «جبرئیل علیه السلام این آیه را همچنین فرود آورد که: «فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ» بولایه علی «إِلَّا كُفُورًا» (۱)، یعنی: پس سرباز زدند بیشتر مردمان [به ولایت علی] و نخواستند، مگر ناسپاسی کردن را که آن انکار حق است». و فرمود که: «جبرئیل این آیه را همچنین فرود آورد که: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ» فی ولایه علی «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ» آل محمد «نارًا» (۲)، یعنی: و بگو که: قول درست و سخن راست از جانب پروردگار شماست [در باب ولایت علی علیه السلام]. پس هر که خواهد گرویدن به وی، پس باید که بگردد، و هر که خواهد نگرودیدن را، پس باید که نگرود (این امر بر سبیل تهدید است). به درستی که ما آماده کرده‌ایم از برای ستم کاران [بر آل محمد]، آتشی» (را که سرا پرده آن، دور ایشان را گرفته است).

۱۱۵۲ / ۶۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از محمد بن فضیل، از امام موسی کاظم علیه السلام در قول خدای تعالی: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» (۳)، که آن حضرت فرمود که: «ایشان اوصیای پیغمبرند». و ترجمه آیه این است که: «و دیگر وحی شده به سوی من، یا و به جهت آن که مسجدها برای خدا و خاصّ اوست، پس بخوانید در آنها با خدا یکی را» (یعنی: غیر او را در آنها پرستش مکنید).

۱۱۵۳ / ۶۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از احوّل، از سلّام بن مستنیر، از امام محمد باقر علیه السلام

روایت کرده است در قول خدا: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» (۴)، که فرمود: «مراد از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و اوصیای بعد از ایشانند علیهم السلام».

(۱). اسراء، ۸۹.

(۲). جن، ۱۸.

(۳). جن، ۱۸.

(۴). یوسف، ۱۰۸.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۵۵

۶۷/۱۱۵۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از حنان، از سالم حنّاط روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام محمد باقر علیه السلام از قول خدای تعالی:

«فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ \* فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (۱)، یعنی: «پس بیرون کردیم (و مراد، آن است که اراده نمودیم که بیرون کنیم) هر که را که در آن ده بود از مؤمنان، پس نیافتیم در آن، غیر از اهل یک خانه از مسلمانان»، و حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «آل محمدند که غیر از ایشان مؤمنی در مدینه باقی نماند».

۶۸/۱۱۵۵. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از اسماعیل بن سهل، از قاسم بن عروه، از ابو السیف فاتح، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: «فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ» (۲)، که آن حضرت فرمود که: «این آیه، در شأن امیر المؤمنین علیه السلام و اصحاب آن حضرت- که کردند آنچه کردند- نازل شد. امیر المؤمنین علیه السلام را می‌بینند در جایی که ایشان را از همه جای‌ها بیشتر در غبطه اندازد (و آن را از هر جایی بیشتر خواسته باشند، یعنی: در بهترین مکان‌ها)، پس روهای ایشان ناخوش شود و با ایشان گفته شود که: اینک آن کسی است که بودید پیوسته که به او خویش را می‌خواندید و آن که نام او را به خود بستید، و خود را امیر المؤمنین نام کردید».

و ترجمه آیه این است که: «پس آن هنگام که ببینند او را در حالتی که نزدیک باشد زشت گردانیده شود و تیره و تار گردد روی‌های آنان که کافر شدند، و گفته شود که: این است آن که بودید که به آن خود را می‌خواندید و دعوی می‌کردید».

۶۹/۱۱۵۶. محمد بن یحیی، از سلمه بن خطاب، از علی بن حسان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدا: «و شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ» (۳)، که ترجمه آن این است که: «سوگند به گواهی دهنده و گواهی داده شده». که آن حضرت فرمود که: «مراد از این دو، پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام است».

۷۰/۱۱۵۷. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از احمد بن عمر حلال روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام از قول خدای تعالی: «فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (۴)، یعنی: «پس آواز دهد آواز دهنده‌ای در میان بهشتیان

(۱). ذاریات، ۳۵-۳۶.

(۲). ملک، ۲۸.

(۳). بروج، ۳.

(۴). اعراف، ۴۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۵۷

و دوزخیان، این که: لعنت خدا بر ستم کاران». و حضرت فرمود که: «آن آواز دهنده، امیر المؤمنین علیه السلام است».

۷۱ / ۱۱۵۸. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از محمد بن اورمه، از علی بن حسان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدا: «وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ» (۱)، یعنی: «و راه نموده شدند به چیزی پاکیزه از گفتار، و راه نموده شدند به راه خداوند ستوده که مستحق حمد است»، که آن حضرت فرمود: «مراد از این ره نموده شدگان، حمزه و جعفر و عبیده و سلمان و ابوذر و مقداد بن اسود و عمارند که راه نموده شدند به امیر المؤمنین علیه السلام».

و در قول آن جناب: «حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ» (۲)، که ترجمه آن این است که:

«خدا دوست گردانید به سوی شما ایمان را و آن را راست در دل‌های شما» فرمود که:

«مقصود، امیر المؤمنین علیه السلام است». «وَكَزَّهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ» (۳)، یعنی: «و مکروه گردانید و دشمن ساخت به سوی شما کفر و پوشیدن حق و فسوق و بیرون رفتن از فرمان خدا و عصیان و نافرمانی از روی عناد و طغیان را». و حضرت فرمود که: «مقصود، اول و دویم و سیم‌اند» (یعنی: ...).

۷۲ / ۱۱۵۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از ابو عبیده روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای تعالی:

«أَتَوْنِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۴)، فرمود که: «از کتاب، تورات و انجیل را قصد فرموده و به بقیه از علم، علم اوصیای پیغمبران را علیهم السلام اراده نموده».

۷۳ / ۱۱۶۰. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از آن که او را خبر داده، از علی بن جعفر روایت کرده است که گفت: شنیدم از حضرت امام موسی علیه السلام که می‌فرمود: «چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب دید که تیم و عدی (... و بنی امیه بر منبر او بالا می‌روند، آن را قبیح و شنیع شمرد، پس خدای تبارک و تعالی قرآنی را فرو فرستاد که اندوهناک به آن تسلی می‌یابد و آن این است که: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ» (۵)، یعنی: «و یاد کن وقتی را که

(۱). حج، ۲۴.

(۲). حجرات، ۷.

(۳). حجرات، ۷.

(۴). احقاف، ۴.

(۵). طه، ۱۱۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۵۹

گفتیم به فرشتگان که سجده کنید برای آدم، پس سجده کردند مگر شیطان که سرباز زد». بعد از آن به سوی آن حضرت وحی فرمود که: یا محمد، من امر کردم و اطاعت نشدم، پس تو جزع مکن، چون امر کنی و اطاعت نشوی در باب وصی خود».

۷۴ / ۱۱۶۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از حسین بن نعییم صحاف روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از قول خدا: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ» (۱)، فرمود که: «خدای عزوجل ایمان ایشان را به موالات و دوستی کردن با ما، و کفر ایشان را، به آن، شناخت، در روزی که بر ایشان عهد و پیمان گرفت و ایشان چون مورچگان ریزه (یا ذرات هوا) بودند در صلب آدم علیه السلام» (و همین حدیث در اول باب گذشت، ولیکن آنچه در اینجاست، اصح و احسن است به واسطه دو تقدیم و تأخیر: یکی در آیه و یکی در آخر حدیث).

و حسین راوی می‌گوید: و نیز از آن حضرت سؤال کردم از قول خدا: «وَاطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا

الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (۲). (و در صدر آیه و او نیز مذکور است، و ترجمه آن این است که: «و فرمان‌برداری کنید خدا را و فرمان برید رسول را (که محمد است)، پس اگر روی بگردانید از اطاعت رسول، پس جز این نیست که بر فرستاده ما رسانیدنی است هویدا و آشکارا». و حضرت فرمود: «به خدا سوگند، که هلاک نشد هر که پیش از شما بوده و هلاک نمی‌شود هر که هلاک می‌شود، تا قائم ما علیه السلام قیام کند، مگر در باب ترک ولایت ما، و به سبب آن و انکار حق. و رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا بیرون رفت، تا آن که حق ما را بر گردن‌های این امت گذاشت و لازم ساخت. «وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۳)، یعنی: «و خدا راه می‌نماید هر که را خواهد به سوی راه راست».

۷۵ / ۱۱۶۲. محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از موسی بن قاسم بَجَلِي، از علی بن جعفر، از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده‌اند در قول خدای تعالی: «وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ» (۴)، که فرمود: «بِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ، امام خاموش و ساکت است، و قَصْرٍ مَشِيدٍ، امام سخن‌گو». و ترجمه آیه این است که: «و بسا از چاه معمور پر آب که باز گذاشته، و دست از آن باز داشته شده (که کسی از آن آب نمی‌کشد) و بسا کوشک بلند افراشته» (یا گچ کاری کرده

(۱). تغابن، ۲.

(۲). تغابن، ۱۲.

(۳). بقره، ۲۱۳.

(۴). حج، ۴۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۶۱

شد و مستحکم گشته).

و محمد بن یحیی، از عمر کی، از علی بن جعفر از امام موسی کاظم علیه السلام مثل این را روایت کرده است. ۷۶ / ۱۱۶۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حکم بن بهلول، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: «وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِن أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ» (۱)، یعنی: «و هر آینه به حقیقت که وحی شده است به سوی تو و به سوی کسانی که پیش از تو بوده‌اند از پیغمبران، که هر آینه اگر شرک بیاوری (بر سبیل فرض و تقدیر) فرو ریزد کردار تو و باطل گردد». که حضرت فرمود: «یعنی: اگر هر یک از پیغمبران، شریک گرداند غیر علی علیه السلام را با او در ولایت». «بَلِ اللّٰهُ فَاعْبُدْ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ» (۲)، یعنی: «بلکه خدا را پرستش نما و باش از جمله شکرکنندگان». و حضرت فرمود: «یعنی: بلکه خدا را عبادت کن به فرمان‌برداری و باش از جمله شکرگزاران برای آن که بازوی تو را سخت کردم به برادر و پسر عمویت».

۷۷ / ۱۱۶۴. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد، از حسن بن محمد هاشمی روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا پدرم، از احمد بن عیسی و گفت که:

حدیث کرد مرا جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش علیهم السلام، در قول خدای عزوجل:

«يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا» (۳)، که فرمود: «چون این آیه نازل شد که: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (۴)، جماعتی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد مدینه جمع شدند و بعضی از ایشان به بعضی گفتند که در این آیه چه می‌گویید؟ بعضی از ایشان گفت که: اگر به این آیه کافر شویم و قبول نکنیم، لازم می‌آید که به سایر آیات کافر شویم، و اگر ایمان آوریم و آن را قبول کنیم، همین خواری بزرگی است در هنگامی که پسر ابوطالب بر ما مسلط شود، و ما در تحت فرمان او باشیم.

بعد از آن گفتند که: ما می‌دانیم که محمد، راست‌گو است در هر چه می‌گوید، ولیکن او را دوست می‌داریم و علی را اطاعت نمی‌کنیم، در آنچه ما را امر کند». حضرت فرمود: «پس، این آیه نازل شد که: «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا»، و فرمود که: «مقصود از نعمت خدا، ولایت

(۱). زمر، ۶۵.

(۲). زمر، ۶۶.

(۳). نحل، ۸۳.

(۴). مائده، ۵۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۶۳

علی است. «وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ» «۱»، یعنی: و بیشتر ایشان کافرند؛ یعنی: به ولایت».

۷۸/۱۱۶۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از محمد بن نعمان، از سلام روایت کرده است که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم از قول خدا:

«الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هُونَ» «۲»، یعنی: «و بندگان مخصوص خداوند مهربان، آنانند که می‌روند بر روی زمین از روی خواری و شکستگی»، و حضرت فرمود که: «ایشان اوصیایند که چنین می‌روند از ترس دشمنان خویش».

۷۹/۱۱۶۶. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از بسطام بن مژه، از اسحاق بن حسان، از هشتم بن واقد، از علی بن حسین عبدی، از سعد اسکاف، از اصبح بن ثباته روایت کرده است که: اصبح، از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کرد از قول خدای تعالی: «أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ» «۳»، یعنی: «وصیت فرمودیم آدمی را به این که شکر کن مرا و دو پدر خود را، به سوی حکم من است بازگشت همه».

پس حضرت فرمود که: «دو پدر که خدا شکر ایشان را واجب گردانیده، همان دو کس‌اند که علم را متولد ساخته‌اند، و حکمت‌ها را به میراث واگذارده‌اند و مردم به فرمان‌برداری ایشان مأمور شده‌اند. بعد از آن خدای تعالی فرمود که: «إِلَيَّ الْمَصِيرُ»، پس، بازگشت همه بندگان به سوی خداست. و دلیل بر آن، یعنی: هادی به سوی خدا، همین دو پدرند (که محمد و علی - صلوات الله علیهما-) باشند.

پس گفتار را از ایشان گردانیده به سوی پسر حنتمه (یعنی ...) و رفیق او (... چه حنتمه، نام ... دختر هشام بن مغیره مخزومی، خواهر ابو جهل است و صاحب قاموس گمان برده که این قول، غلط است و گمان کرده که حنتمه دختر عبدالرحمان بن حرث ذی الرّمحین است، دختر عموی ابو جهل و غلط کرده است. تتمه حدیث آن که: پس در باب خاص و عام (که پسر حنتمه و آشنای او، و جمیع گمراه کنندگانند)، فرموده که: «وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا» (و احتمال دارد که مراد از خاص، رسول باشد که در ظاهر مخاطب است، و از عام، غیر آن حضرت باشد که اشاره باشد به عموم خطاب). و ترجمه آن، این است که: «و اگر پسر حنتمه و آشنای او، و هر که بر طریقه ایشان باشد، با تو مجاهده و

(۱). نحل، ۸۳.

(۲). فرقان، ۶۳.

(۳). لقمان، ۱۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۶۵



كوشش نمايند بر آن كه شرك آوري به من، و انبازگيري آنچه را كه نيست تو را به استحقاق شريك گردانيدن آن دانشي (بر وجه تقليد محض، بدون دليلي كه دلالت كند بر استحقاق آن، بلكه دليل قائم است بر عدم استحقاق)، پس فرمان مبر ايشان را». (و حضرت بعضي از آيه را ذكر فرموده با مراد از آن) كه ترجمه آن، اين است: «و اگر با تو مجاهده نمايند بر آن كه شرك آوري به من، (مي فرمايد كه: يعني: انبازگيري) در باب وصيت و عدول كني و بيرون روي از آن كه به فرمان برداري او، مأمور شده‌اي، پس ايشان را فرمان مبر و سخن ايشان را مشنو».

[تمه حديث] «بعد از آن، گفتار را گرداننده و رو آورده به بيان حال دو پدري كه اول ذكر شدند و فرموده: «وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا»، يعني: و مصاحبت كن با ايشان در زندگاني دنيا؛ مصاحبتي كه پسنديده شرع و مقتضاي كرم باشد».

و حضرت فرمود كه: «خدا مي فرمايد كه: فضل ايشان را به مردم بشناسان و مردم را به راه ايشان دعوت كن، و اين است معني قول آن جناب كه مي فرمايد: «وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ» (۱)، يعني: و پيروي كن راه كسي را كه باز گشته است به سوي من، به توحيد و اخلاص در طاعت كه محمد و آل اويند كه متصف‌اند به صفت ايمان و اخلاص. پس به سوي من است بازگشت شما» (از تو و پدران تو بر وجه مجازات).

و حضرت فرمود كه: «به سوي خدا، بعد از آن به سوي ما است. پس، از عذاب خدا بترسيد و پرهيز كنيد، و اين دو پدر را نافرمانی مكنيد؛ زيرا كه خشنودي ايشان، خشنودي خداست و خشم ايشان، خشم خدا است».

۸۰ / ۱۱۶۷. چند نفر از اصحاب ما روايت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علي بن سيف، از پدرش، از عمرو بن حُرَيْث كه گفت: امام جعفر صادق عليه السلام را سؤال كردم از قول خدای تعالی كه: «كَسَجْرَةَ طَيْبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» (۲)، يعني: «مانند درخت پاك و پاكيژه كه ريشه آن استوار و محكم و پا برجا است در زمين و شاخ آن در جانب آسمان كشيده». و حضرت فرمود كه: «رسول خدا صلی الله عليه و آله فرمود كه: من، ريشه آن درختم (و بنا بر بعضي از نسخ كافي، حضرت عليه السلام فرمود كه: «رسول خدا صلی الله عليه و آله ريشه آن است») و امير المؤمنين عليه السلام تنه آن و

(۱). لقمان، ۱۵.

(۲). ابراهيم، ۲۴.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۲، ص: ۴۶۷

امامان عليه السلام از ذريه ايشان عليه السلام، شاخه‌هاي آن و علم ائمه، ميوه آن، و شيعيان مؤمنان ايشان، برگ‌هاي آنند». و فرمود كه: «آيا در اين درخت، زيادتي هست؟» (و بنا بر بعضي از نسخ، شائبه غش و بدی در آن هست).

راوي مي گوید كه: عرض كردم: نه به خدا سوگند. حضرت فرمود: «به خدا سوگند، كه مؤمني متولد مي شود، پس، يك برگ در آن به هم مي رسد، و مؤمني مي ميرد، پس يك برگ از آن مي افتد».

۸۱ / ۱۱۶۸. محمد بن يحيى، از حميدان بن سليمان، از عبدالله بن محمد يمانی، از منيع بن حجاج، از يونس، از هشام بن حكيم، از امام جعفر صادق عليه السلام روايت کرده است در قول خدای تعالی: «لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ»، كه آن حضرت فرمود: «يعني: در ميثاق و وقت پيمان گرفتن. «أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا» (۱)». حضرت فرمود كه: «اقرار كردن به پيغمبران و اوصيای ايشان و امير المؤمنين عليه السلام بخصوص» و فرمود كه: «ايمان آن تن، نفع نمی دهد؛ زيرا كه ايمان از آن ربوده شده است».

۸۲ / ۱۱۶۹. و به همين اسناد، از يونس، از صِيَّاح مُزْنِي، از ابو حمزه، از امام جعفر صادق عليه السلام روايت است در قول خدای عزوجل: «بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ»، يعني: «نه چنان است كه ايشان مي گویند كه آتش به ايشان نرسد، مگر در اندك زمان، بلكه هر كه خصلت بدی را كسب كند، و فرا گیرد او را گناه او»، و حضرت فرمود كه: «آن در هنگامي است كه

امامت امیر المؤمنین علیه السلام را انکار کند، «فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (۲)، پس آن گروه، اهل دوزخ‌اند که ایشان در آن آتش، همیشه خواهند بود.

۸۳/۱۱۷۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر، از حماد بن عثمان، از ابو عبیده حداء که گفت: سؤال کردم از امام محمد باقر علیه السلام از توانایی بنده و گفته مردم که می‌گویند: بنده، مجبور است. پس این آیه را تلاوت فرمود که: «وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ» (۳)، یعنی: «و همیشه مردم با هم اختلاف دارند، مگر آن کسانی که پروردگار تو ایشان را رحم فرمود، و از برای همین، ایشان را آفریده». و حضرت فرمود که: «ای ابو عبیده، مردم در برخوردن سخن و فهمیدن آن، مختلف‌اند و همه ایشان،

(۱). انعام، ۱۵۸.

(۲). بقره، ۸۱.

(۳). هود، ۱۱۸.

تحفه الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۶۹

هلاک خواهند شد.

راوی می‌گوید که عرض کردم: کی مقصود است از قول آن جناب: «إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ»، فرمود که: «ایشان، شیعیان مایند، و خدا از برای رحمت خود ایشان را آفریده و همین معنی قول آن جناب است که: «وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ»، می‌فرماید که: «ایشان را آفرید از برای فرمان‌برداری امام، که رحمتی است» که در باب آن می‌فرماید: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»، یعنی: «و رحمت من به هر چیزی رسیده است». و حضرت فرمود که: «خدا می‌فرماید که: امام، مردم را تعلیم داده و علم او که از علم خدا است، فرا گرفته هر چیزی را که مراد از آن، شیعیان ما است.

بعد از آن فرموده که: «فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ» (۱)، یعنی: «پس زود باشد که بنویسم و ثابت گردانم آن رحمت را از برای آنان که پرهیز می‌کنند»، و حضرت فرمود: «یعنی: از ولایت غیر امام و طاعت او. پس فرموده: «يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ» (و در باب این که ائمه، نور خدای تعالی‌اند، مذکور شد تا آخر آنچه در اینجا است. و اگر چه ظاهر این است که ضمیر يَجِدُونَهُ به رسول نبی امی که در پیش مذکور است، برگردد، لیکن امام علیه السلام فرموده که) یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و آله و وصی و قائم را «يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ» (و ظاهر این است که قائم، عطف بر نبی و وصی نباشد، بلکه مبتدا باشد و ما بعد آن خبر و معنی این باشد که: قائم ایشان را امر به معروف می‌کند، چون قائم و ظاهر شود، «وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ» (و در قرآن، منکر به فتح کاف است و ظاهر این حدیث، کسر آن است؛ زیرا که می‌فرماید: و منکر کسی است که فضل امام را انکار کند، و جاحد آن باشد) (و بعضی گفته‌اند: که چون منکر به فتح کاف، مستلزم منکر به کسر کاف بود، لهذا منکر را به منکر تفسیر فرمود)

«وَيَجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ»، و حضرت فرمود که: «طیبات، فرا گرفتن علم است از اهل آن، «وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ»، و خبائث، گفتار کسانی است که مخالف حق باشند.... «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ» (و ظاهر این است که قرائت حضرت، چون بعضی از قراء، «إِصْرَهُمْ» باشد؛ زیرا که می‌فرماید: و آنها گناهی است که در آنها و مشغول آنها بودند، پیش از معرفت ایشان به فضل امام، و «وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»، و اغلال، آن چیزی است که پیوسته می‌گفتند از آنچه به آن مأمور نشده بودند؛ از ترک کردن فضل امام، و چون فضل امام را شناختند، خدا

(۱). اعراف، ۱۵۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۷۱

اضیر ایشان را از ایشان وضع فرمود. و إصر، یعنی: گناه است، و این گناه همه گناهان است (چه، منشأ همه، همین است و چون آمرزیده شود، همه آمرزیده شوند).

پس نسب ایشان را بیان فرموده و فرموده که: «الَّذِينَ آمَنُوا» (و در قرآن «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ» است و ضمیر، به، راجع به امام است)، یعنی: ایمان آوردند به امام «و عَزَّوَهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا التُّورَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «۱»، یعنی: آنان که دوری گزیدند ز جبت و طاغوت (که آنها را عبادت کنند). و جبت و طاغوت، فلان و فلان و فلان (...). اند. و عبادت آنها، فرمان برداری مردم است از برای ایشان.

بعد از آن فرموده که: «أَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ» «۲». (و این آیه در سوره زمر است و در صدر آن، واو نیز هست)، و ترجمه آن این است که: «و رجوع نمایید (از شرک و سائر معاصی و به جد و جهد تمام، متوجه شوید) به سوی پروردگار خویش، و گردن نهید و انقیاد نمایید او را» (در هر چه امر فرماید به شما). پس جزای ایشان را بیان فرموده و فرموده که: «لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ» «۳». (و این آیه، در سوره یونس است، و در قرآن وَ فِي الْآخِرَةِ بِاللَّفْظِ فِي است) و معنی آن این است که: «از برای ایشان (یعنی: مؤمنان پرهیزگار) بشارت و مژدگانی است در زندگانی دنیا و در آخرت».

و حضرت فرمود که: «امام، ایشان را بشارت می دهد به قیام قائم و به ظهور آن حضرت، و به کشتن دشمنان ایشان، و به نجات در آخرت، و وارد شدن بر محمد و آل او که راست گویانند بر لب آب حوض کوثر».

۸۴ / ۱۱۷۱. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از عمار سابطی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمَ وَ بئْسَ الْمَصِيرُ\* هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ» «۴»، یعنی: «آیا پس، هر که پیروی نمود خشنودی خدا را، چون کسی است که بازگشت با خشمی از خدا، آرامگاه او دوزخ است، و بد جای بازگشتی است دوزخ. ایشان که پیرو خشنودی خدایند، صاحبان درجه‌ها و پایه‌های بلندند در نزد خدا». و حضرت فرمود که:

«آنان که خشنودی خدا را پیروی نمودند، ائمه‌اند، و ایشان، ای عمار، به خدا سوگند، که

(۱). اعراف، ۱۵۷.

(۲). زمر، ۵۴.

(۳). یونس، ۶۴.

(۴). آل عمران، ۱۶۲-۱۶۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۷۳

درجه‌ها و پایه‌های بلندند از برای مؤمنان، و به دوستی ایشان با ما و شناختن ایشان ما را، خدا اعمال ایشان و ثواب آن را از برای ایشان، دو برابر می کند، و پایه‌های بلند را از برای ایشان بلند می سازد».

۸۵ / ۱۱۷۲. علی بن محمد و غیر او، از سهل بن زیاد، از یعقوب بن یزید، از زیاد قندی، از عمار اسدی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند در قول خدای عزوجل: «إِلَيْهِ يَصِيءُ عَدُوُّ الْكَلِيمِ الطَّيِّبِ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» «۱»، که آن حضرت فرمود: «مراد، ولایت ما اهل بیت است»- و به دست خویش اشاره به سینه خود فرمود- و فرمود: «پس هر که ما را دوست ندارد، خدا عملی را از برای او بلند نسازد». و ترجمه آیه این است که: «به سوی خدا بالا می رود سخن پاک و پاکیزه (و به معرض قبول الهی می رسد)، و کردار شایسته، خدا، آن را بلند می گرداند، و به حیث قبول می رساند».

۱۱۷۳ / ۸۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نصر بن سُوید، از قاسم بن سلیمان، از سَمَاعَةُ بن مهران، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عزوجل: «يُؤْتِكُمْ كِفَالَيْنِ مِنْ رَحْمَتِي»، که آن حضرت فرمود که: «امام حسن و امام حسین‌اند»، «وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ» (۲)، فرمود که: «نور، امامی است که به او اقتدا می‌کنید».

۱۱۷۴ / ۸۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد جوهری، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای تعالی: «وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ»، یعنی: «و خبر می‌گیرند تو را و از تو می‌پرسند که آیا راست است آن امر معهود؟» که حضرت فرمود: «یعنی: آنچه تو در شأن علی می‌گویی: «قُلْ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ» (۳)، یعنی: بگو: ای محمد، آری به حق پروردگار من. به درستی که آن، راست و درست است و نیستید شما عاجز کنندگان خدا».

۱۱۷۵ / ۸۸. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان دیلمی، از پدرش، از ابان بن تغلب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، چیست معنی قول خدا: «فَلَا أَفْتَحَمَ الْعَقَبَةَ» (۴)؟ فرمود که: «هر که خدا او را به ولایت ما گرامی دارد، از این عقبه و گذار، گذشته است. و ماییم آن عقبه که هر که به مشقت

(۱). فاطر، ۱۰.

(۲). حدید، ۲۸.

(۳). یونس، ۵۳.

(۴). بلد، ۱۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۷۵

و زحمت در آن داخل شود، نجات یابد».

راوی می‌گوید که: پس من ساکت شدم. حضرت فرمود که: «نمی‌خواهی که حرفی را به تو بفهمانم که از برای تو، از دنیا و آنچه در آن است، بهتر باشد؟» عرض کردم: بلی، می‌خواهم، فدای تو گردم. فرمود: «قول خدا «فَكُ رَقِيَّةٌ» (۱) بعد از آن فرمود که: «همه مردمان، بندگان و ملازم آتشند، غیر از تو و اصحاب تو؛ زیرا که خدا گردن‌ها و تن‌های شما را از قید آتش آزاد و خلاص فرموده، به دوستی ما اهل بیت».

۱۱۷۶ / ۸۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از سماعه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزوجل: «وَأَوْفُوا بِعَهْدِي»، که آن حضرت فرمود: «یعنی: به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام»، «أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ» (۲)، «یعنی: تا وفا کنم برای شما به بهشت». و بنابر این، ترجمه این می‌شود که: «وفا کنید به عهده‌ی که من با شما بسته‌ام، در شأن امیر المؤمنین علیه السلام و تصدیق کنید به ولایت آن حضرت تا وفا کنم به عهد شما که شما را داخل بهشت گردانم».

۱۱۷۷ / ۹۰. محمد بن یحیی، از سَلَمَةُ بن خَطَّاب، از حسن بن عبدالرحمان، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزوجل:

«وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا» (۳)، که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله قریش را به سوی ولایت ما دعوت فرمود، پس ایشان رمیدند و دوری گزیدند و انکار کردند و آنان که کافر بودند از قریش به مؤمنان، یعنی:

آنان که برای امیر المؤمنین علیه السلام و برای ما اهل بیت اقرار کرده بودند، گفتند که: کدام یک از این دو گروه، بهترند از روی مکان و مسکن و نیکوترند از روی محفل و مجلس به جهت سرزنش کردن ایشان؟ پس خدا به جهت ردّ بر ایشان فرمود: «كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَوْمٍ» (۴)، یعنی: از امت‌های پیشینان؛ «هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَ رِيًّا» (۵)».

عرض کردم که: چه مراد است از قول آن جناب: «مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا؟» فرمود که: «همه ایشان در ضلالت و گمراهی بودند، و به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و به ولایت ما ایمان نمی آوردند، و به این سبب، گمراهان و گمراه کنندگان بودند، و لهذا خدا

(۱). بلد، ۱۳.

(۲). بقره، ۴۰.

(۳). مریم، ۷۳.

(۴). انعام، ۶.

(۵). مریم، ۷۴.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۷۷

ایشان را می کشد در گمراهی و طغیانی که دارند، تا بمیرند. پس خدا ایشان را بدتر گرداند از روی مکان و ضعیف تر سازد از روی سپاه». عرض کردم که: چه مراد است از قول آن جناب:

«حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا» (۱)؟

فرمود: «اما قول آن جناب، «حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ»، مراد از آن، خروج قائم علیه السلام است و آن، ساعتی است که خدا فرموده: پس زود باشد که بدانند آن روز را و آنچه بر ایشان فرود آید از جانب خدا بر دست‌های حضرت قائم علیه السلام که به امر او قیام می نماید. و این معنی قول آن جناب است که: «مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا»، یعنی: در نزد قیام قائم «وَأَضْعَفُ جُنْدًا».

عرض کردم: معنی قول آن جناب را بیان فرما که: «وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى»؟ فرمود که: «خدا در آن روز از برای ایشان، هدایت را بر هدایت بیفزاید؛ به واسطه پیروی کردن ایشان حضرت قائم علیه السلام را از آنجا که او را جحد و انکار نمی کنند» (که دانسته و ندانسته به وجود و غیبت آن حضرت اقرار نکنند).

(و این آیات در سوره مریم است به ترتیب و بدون زیاده و نقصان، مگر آن که لفظ قل را که پیش از «من کان» واقع است، ذکر نکرده). و ترجمه آنها این است که: «و چون خوانده شود بر ایشان، آیت‌های ما در حالتی که هویدا و روشن اند، گویند آنان که کافر شدند به آنان که ایمان آوردند که: کدام یک از این دو گروه کافر و مؤمن بهتراند؛ از روی مکان و مسکن و نیکوترند از روی مجلس و محفل؟ و بسا که هلاک کردیم پیش از ایشان گروهی را که مجتمع بودند در زمان واحد که ایشان نیکوتر بودند از روی متاع خانه و از روی هیئت و منظر. بگو که: هر که در گمراهی باشد، پس باید که باز کشد (یعنی: می کشد) از برای او، خداوند مهربان باز کشیدنی (یعنی: او را به طول عمر مهلت می دهد) تا وقتی که ببینند آنچه را که ترسانیده می شوند به آن (یا عذاب در دنیا و یا روز قیامت، یا در زمان پیش از این رجعت و بعد از آن).

پس به زودی بدانند که کیست بدتر از آن دو گروه از روی مکان، و کیست ضعیف تر از روی سپاه. و می افزاید خدا آنان را که راه راست یافتند راهنمایی را».

راوی می گوید که عرض کردم: چیست معنی قول آن جناب: «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» (۲)؟ یعنی: «مالک نباشند و نتوانند که درخواست کنند، مگر کسی که

(۱). مریم، ۷۵.

(۲). مریم، ۸۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۷۹

فرا گرفته باشد در نزد خداوند مهربان عهد و پیمانی را». و حضرت فرمود: «مگر کسی که خدا را پرستیده و دین داری نموده باشد به دوستی امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام بعد از آن حضرت، که همان عهد و پیمان در نزد خداست».

عرض کردم که چیست معنی قول آن جناب: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» (۱)؟ یعنی: «به دوستی که آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای نیکو و شایسته کرده‌اند، زود باشد که قرار دهد برای ایشان خداوند مهربان، دوستی را در دل‌های مردمان» (یعنی: محبت و مودت ایشان را در دل‌ها افکند بی اسباب و وسائط ظاهری؛ از خویشی و آشنایی، بلکه محض اختراع از جناب احدیت باشد). و حضرت فرمود که: «دوستی امیر المؤمنین علیه السلام، همان دوستی که خدا فرموده».

راوی می‌گوید که: عرض کردم: «فَإِنَّمَا يَسَّرْنَا بِهِ لِسَانَكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا» (۲)؟ یعنی: «پس، جز این نیست که آن را آسان گردانیدیم به زبان تو تا مژده‌دهی پرهیزکاران را و بترسانی به آن گروه، ستیزه کنندگان را». حضرت فرمود: «جز این نیست که آن را بر زبان آن حضرت، آسان گردانید در هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام را به پا داشت که نشانه هدایت باشد. پس مؤمنان را به او مژده داد و کافران را به او ترسانید، و آن کافران، آنانند که خدا ایشان را در کتاب خویش ذکر فرموده، و فرموده که: «لُدًّا» (۳) (یعنی: گروهی که سخت باشند در دشمن، و حضرت آن را به کافران تفسیر فرموده می‌فرماید): یعنی: گروه کافران».

راوی می‌گوید: و آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای تعالی: «لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ» (۴)، یعنی: «قرآن، فرو فرستاده شد تا بترسانی گروهی را که ترسانیده نشده بودند پدران ایشان (یا به آنچه ترسانیده شدند، یعنی: مثل آنچه پدران ایشان به آن ترسانیده شدند، و این صحیح‌تر است؛ چنانچه بیاید)، پس ایشان بی خبراند از راه راست» (و بنابر اول، این جمله متفرع بر نفی انذار و نترسانیدن است، و بنابر وجه دوم، به منزله علت است از برای انذار و ترسانیدن قوم).

و حضرت فرمود: «تا بترسانی آن گروهی را که تو در میان ایشان؛ چنانچه ترسانیده

(۱). مریم، ۹۶.

(۲). مریم، ۹۷.

(۳). و لُدٌّ، به ضمّ لام و تشدید دال، جمع اللدّ به تشدید دال است، و آن، مشتق از لُدَدٌ، به فتح لام و دال است به معنی سخت دشمن شد. (مترجم)

(۴). یس، ۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۸۱

شدند، یا به مثل آنچه ترسانیده شدند به آن، پدران ایشان. پس ایشان بی خبراند از خدا و از رسول و وعده عقاب آن جناب: «لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ»، یعنی: هر آینه به حقیقت که واجب و ثابت شد گفتار ما به عذاب بر بیشتر ایشان». و حضرت فرمود: «از آن کسان که اقرار نمی‌کنند به ولایت امیر المؤمنین و امامان بعد از او علیهم السلام «فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»، یعنی: پس ایشان ایمان نخواهند آورد». حضرت فرمود: «یعنی: به ولایت امیر المؤمنین و اوصیای بعد از او، و چون اقرار نکردند، عقوبت ایشان، آن شد که خدا ذکر فرموده که: «إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ» (۱)، یعنی: به دوستی که ما قرار دادیم در گردن‌های ایشان، غل‌ها و بندها را پس آن غل‌ها پیوسته شده به زنخدان‌های ایشان به مرتبه‌ای که نمی‌توانند سرهای خویش را بجنبانند، پس ایشان سر در هوا ماندگانند و چشم بر هوا ماندگان». و حضرت فرمود: «یعنی: در آتش جهنم». بعد از آن، فرموده است که: «وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» (۲)، یعنی: و قرار دادیم از پیش روی ایشان، بند و پرده‌ای را و از پس سر ایشان، بند و پرده‌ای را، پس پوشانیدیم چشم‌های ایشان را، پس ایشان نمی‌بینند چیزی را و قادر نیستند که بر راست و چپ



خود نگاه کنند، و در پیش و پس خویش نظر اندازند».

و حضرت فرمود: «به جهت عقوبتی از جانب خدا برای ایشان از آنجا که ولایت امیر المؤمنین و امامان بعد از او را انکار کردند. و این که مذکور شد، در دنیا است و در آخرت، در آتش دوزخ سر در هوا ماندگان خواهند بود. بعد از آن، فرموده است که: یا محمد، «وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (۳)، یعنی: و یکسان است بر ایشان، آن که بترسانی ایشان را یا نترسانی ایشان را، پس ایشان ایمان نمی‌آورند». و حضرت فرمود: «ایمان نمی‌آورند به خدا و به ولایت علی علیه السلام و کسان بعد از او. و بعد از آن، فرموده که: «إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذُّكْرَ» (۴)، یعنی: جز این نیست که می‌ترسانی کسی را که پیروی کند ذکر را». و حضرت فرمود: «یعنی:

امیر المؤمنین علیه السلام را. «وَحَيْتَى الرَّحْمَنُ بِالْغَيْبِ فَبَشَّرَهُ»، یعنی: و بترسد از خداوند مهربان به آنچه از او پوشیده است (از امور آخرت، یا در حال غیبت و پنهان از مردمان) پس مژده ده او

(۱). یس، ۸.

(۲). یس، ۹.

(۳). یس، ۱۰.

(۴). یس، ۱۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۸۳

را یا محمد «بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ» (۱)، یعنی: به آمرزش و مزد بزرگ و نیکو».

۹۱ / ۱۱۷۸. علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از ابن محبوب، از محمد بن فضیل، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عزوجل: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ»، فرمود که: «اراده دارند که ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را به دهان خویش فرو نشانند». عرض کردم: «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» (۲)، فرمود: «و خدا تمام کننده امامت است، به جهت فرموده خدای عزوجل: «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» (۳)، پس نور، امام است». (و همین حدیث، با اختلاف کمی در متن، به سند دیگر مذکور شد در باب این که ائمه علیهم السلام، نور خدای عزوجل اند و آیه، به همان وضعی است که در آنجا مذکور شد و آنچه در اینجا ذکر شده، اشتباه است. تتمه حدیث: آن که)

راوی می‌گوید که عرض کردم: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ؟» یعنی:

«اوست آن خدایی که فرستاد پیغمبر خود را با هدایت و مذهب درست - که ملت اسلام است -» و حضرت فرمود که: «اوست آن که رسول خویش را امر فرمود به ولایت از برای وصی خویش و ولایت، همان دین حق است». عرض کردم: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» (۴)، یعنی: «تا غالب گرداند رسول خویش، یا آن دین را بر هر کیش و ملت». و حضرت فرمود که: «او را غالب می‌گرداند بر همه دین‌ها در نزد قیام حضرت قائم» و فرمود که: «خدا می‌فرماید: «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ»، یعنی: ولایت قائم علیه السلام «وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (۵)، و اگر چه کراهت دارند، کافران، یعنی:

به ولایت علی علیه السلام».

عرض کردم که این، تنزیل است؟ فرمود: «آری، این معنی تنزیل است و اما غیر آن، تأویل است» (و مراد از تنزیل، چیزی است که آیه در باب آن فرود آمده باشد و تأویل چیزی است که حکم آیه در آن، جاری شود).

راوی می‌گوید که عرض کردم: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا» (۶)؟ یعنی: «این قول ایشان که شاهد است (بر بدی اعمال ایشان، یا این حال مذکور، از کذب و نفاق)، به سبب آن است که ایشان ایمان آورده‌اند به زبان (یعنی: به کلمه شهادتین گویا شدند و خود



را مسلمان نمودند)،

(۱). یس، ۸-۱۱.

(۲). صف، ۸.

(۳). تغابن، ۸.

(۴). توبه، ۳۳؛ فتح، ۲۸؛ صف، ۹.

(۵). صف، ۸.

(۶). منافقون، ۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۸۵

بعد از آن کافر شدند و اظهار آن نمودند. و حضرت فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی کسی را که پیروی نمود، و رسول، او را در باب ولایت وصی آن حضرت، منافقان نامید، و کسی را که امامت وصی او را انکار نمود، مانند کسی که محمد را انکار کرد، گردانید، و در این باب، قرآن را فرو فرستاد و فرمود: [یا محمد] «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ» بولایه وصیک «قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ» بولایه وصیک «لَكَاذِبُونَ» اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (۱)، یعنی: ای محمد، چون بیایند به نزد تو منافقان [به ولایت علی]، هر آینه دروغگو یابند؛ به جهت آن که اعتقاد ایشان با گفتار ایشان در این گواهی، موافق نبود (با آن که اظهار موافقت آن می نمودند)، فرا گرفتند سوگندهای خویش را (که به دروغ یاد می کنند)، سپری (که خود را به آن، از کشتن نگاه می دارند؛ مانند اهل حرب). پس مردم را باز داشتند از راه خدا. و حضرت فرمود که: «مراد از این، راه وصی است» (و در قرآن، یا محمد و بولایه وصیک و بولایه علی موجود نیست و نوشتن آن، با آیه، به جهت ظهور حدیث است در این که نزول به این طریق بوده با سهولت ترجمه). «إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۲)، یعنی: «به درستی که ایشان، بد است آنچه پیوسته می کنند از اظهار ایمان و پنهان کردن خلاف آن» (و بعد از این، در قرآن چنین است که: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا» (که ترجمه آن مذکور شد و در این حدیث، چنین است که: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا» برسالتک «ثُمَّ كَفَرُوا» [بولایه وصیک]، یعنی: «این، به سبب آن است که ایشان به پیغمبری تو ایمان آوردند و به ولایت وصی، تو کافر شدند. «فَطَعَّ» (و در این حدیث است که) «فَطَعَّ اللَّهُ» [عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ» (۳)، یعنی: «پس مهر زده شد (یا پس خدا مهر گذاشت) بر دل‌های ایشان، پس ایشان نمی فهمند و نمی دانند».

و راوی می گوید که عرض کردم: معنی «لَا يَفْقَهُونَ» چیست؟ فرمود که: «می فرماید که:

ایشان، پیغمبری تو را تعقل نمی کنند».

عرض کردم: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَتَّبِعُوا رَسُولَ اللَّهِ؟» یعنی: «و چون گفته شود به ایشان که بیاید تا فرستاده خدا از برای شما آمرزش طلبد». و حضرت فرمود: «و چون گفته شود به ایشان که باز گردید به سوی ولایت علی علیه السلام، تا پیغمبر از برای شما طلب آمرزش کند

(۱). منافقون، ۱ و ۲.

(۲). منافقون، ۲.

(۳). منافقون، ۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۸۷

از گناهان شما، «لَوْوَا رُؤْسَهُمْ» بیچند سرهای خویش را و روی بگردانند» (با سر خویش را بجنبانند). و حضرت فرمود که: «خدا فرموده: «وَرَأَيْتَهُمْ يَصُودُونَ» عن ولایة علی «وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ» علیه «۱»، یعنی: «و می بینی ایشان را که اعراض می کنند و روی می گردانند [از ولایت علی] و ایشان گردن کشانند [بر او]».

بعد از آن، سخن از جانب خدا گردیده به سوی معرفت آن جناب به حال ایشان و فرموده:

«سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسَدٌ تَغْفَرَتْ لَهُمْ أَمْ لَمْ تُسَدِّ تَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» «۲»، یعنی: یکسان است بر ایشان که آمرزش خواهی از برای ایشان، یا آمرزش نخواهی از برای ایشان، که خدا هرگز ایشان را نیامرزد. به درستی که خدا راه نمی نماید گروه فاسقان را». و حضرت فرمود که: «خدا می فرماید که ستم کاران بر وصی تو را».

عرض کردم: «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» «۳»؟

یعنی: «آیا پس کسی که می رود در افتاده بر روی خود، و نگون سار می رود، راه یافته تر است و به مطلوب رسیده تر، یا آن کسی که می رود راست ایستاده بر راه راست» (که به مقصود و مطلوب می رساند). و حضرت فرمود: «به درستی که خدا داستان کسی را که از ولایت علی میل نموده، بیان فرموده و او را مانند کسی قرار داده که بر روی خویش و نگون سار می رود، و به امر خود راه نمی یابد. و آن که آن حضرت را پیروی نموده، راست و بر راه راست گردانیده و راه راست، امیر المؤمنین علیه السلام است».

راوی می گوید که: عرض کردم چیست معنی قول آن جناب: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» «۴»؟ که ترجمه ظاهر آن این است که: «به درستی که قرآن، هر آینه گفتار رسولی است بزرگوار».

حضرت فرمود: «یعنی: جبرئیل که فرود آمد از جانب خدا در باب ولایت علی علیه السلام».

عرض کردم: «وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ» «۵»؟ یعنی: «و نیست قرآن، گفتار شاعر (و آن که سخنان بی حقیقت گوید)، بسیار کم ایمان می آورید». و حضرت فرمود که: «گفتند:

محمد، به غایت دروغگو است بر پروردگار خویش و خدا او را در باب علی، به این امر نفرموده. پس خدا در این باب، قرآن را فرو فرستاد و فرمود: [إِنَّ وَلايَةَ عَلِيٍّ] «تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ»

(۱). منافقون، ۵.

(۲). منافقون، ۶.

(۳). ملک، ۲۳.

(۴). تکویر، ۱۹.

(۵). حاقه، ۴۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۸۹

العالمین\* و لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا مُحَمَّدٌ بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ\* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ\* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ» «۱»، یعنی: «به درستی که [ولایت علی علیه السلام]، فرستاده شده است بر محمد صلی الله علیه و آله، از جانب پروردگار عالمیان به وساطت جبرئیل علیه السلام و اگر محمد صلی الله علیه و آله، بر ما به افترا و دورغ، می بست پاره‌ای از سخنان را چنانچه شما گمان می کنید، هر آینه می گرفتیم از وی دست راست او را (یا او را می گرفتیم به قوت و قدرتی که داریم) پس هر آینه می بریدیم از او، بند دل او را» (و آن رگی است در دل که چون بریده شود، صاحب آن بمیرد).

بعد از آن، گفتار را برگردانیده و فرموده: [إِنَّ وَلايَةَ عَلِيٍّ] «لَتَيْذِكْرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ»؛ به درستی که ولایت علی علیه السلام، هر آینه پندی است از برای پرهیزکاران» و حضرت فرمود: «از برای دانایان (و در قرآن «و إِنَّهُ لَتَيْذِكْرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ» واقع است). «وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ

مُكَذِّبِينَ \* وَإِنَّهُ عَلِيمٌ لِّالسَّارِئَاتِ عَلَى الْكَافِرِينَ \* وَإِنَّهُ لَآتِيهِ السَّمْعُ وَأَبْصَارُهُ أَشَدَّ بَصِيرَةً \* وَهُوَ الْعَلِيمُ الْغَنِيُّ \* وَهُوَ يُعْطِي الْيَتِيمَ الْحَقْنَ \* فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ \* (۲). (و در قرآن، به جای علی و ولایت، ضمیر غائب واقع است و یا محمد، مذکور نیست). و ترجمه آن، چنانچه در حدیث است، این است: «و به درستی که ما هر آینه می‌دانیم که بعضی از شما تکذیب کنندگانند. و به درستی که علی، سبب حسرت و اندوه است بر کافران. و به درستی که ولایت آن حضرت، درست و راست است بی گمان (یعنی: محض یقین است که هیچ شکي در آن نیست). پس تسبیح گوی ای محمد، به نام پروردگار خود که بزرگ است» (یعنی: تنزیه نمای او را از صفات نالایق و ناسزا). و حضرت فرمود که: «خدا می‌فرماید که: شکر کن پروردگار بزرگ خویش را که این افزونی و فضیلت را به تو عطا فرمود».

و عرض کردم که: قول آن جناب: «لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ؟» (و این آیه در سوره جن است و در صدر آن، وَ أَنَا وَقَعَ اسْت، و بعد از آنچه مذکور شد، چنین است که: «فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا» (۳)، یعنی: «و به درستی که ما، یا وحی شده که ما در هنگامی که شنیدیم قرآن را که سبب هدایت است». و حضرت فرمود که: «هدی، ولایت است، ایمان آوردیم به آن» و حضرت فرمود که: «ایمان آوردیم به مولی و صاحب اختیار خویش. پس هر که ایمان آورد به پروردگار خویش، نترسد از نقصان و نرسیدن امر ناخوشی».

راوی می‌گوید که: عرض کردم که: این تنزیل است؟ فرمود: «نه، بلکه تأویل است».

(۱). حاقه، ۴۳-۴۶.

(۲). حاقه، ۴۸-۵۲.

(۳). جن، ۱۳.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۹۱

عرض کردم که قول آن جناب: «لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا» (۱)؟ حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را خواند به سوی ولایت علی علیه السلام، پس قریش به نزد آن حضرت جمع شدند و گفتند: یا محمد، ما را از این امر معاف دار. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: این امر به سوی خدا مَفْوُض است، و اختیار آن، با من نیست. پس آن حضرت را مَتَّهَم ساختند و از نزد او بیرون رفتند، و خدا این آیه را فرو فرستاد که: «قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَنْ عَصَيْتُهُ أَجِدُ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا \* إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ» (۲) فی علی. (و در قرآن: «إِنْ عَصَيْتُهُ مَذْكَورٌ لَيْسَ»، یعنی: بگو: به درستی که من مالک نیستم از برای شما دفع ضرری و نه رسانیدن خیر و صلاحی. بگو: به درستی که هرگز زینهار ندهد مرا هیچ کس و در پناه خود نگیرد از عذاب خدا اگر او را نافرمانی کنم، و نیابم هرگز به غیر از آن جناب پناهی را که روی به آن آورم، و به واسطه آن از آن بلیه نجات یابم، مگر رسانیدنی که از جانب خدا باشد، و مگر پیغام‌های او و ادای آنچه به من ارسال فرموده». و حضرت فرمود: «یعنی: در باب علی».

عرض کردم که این تنزیل است؟ فرمود: «آری». بعد از آن، به جهت استوار ساختن این مطلب فرمود که: «وَمَنْ يَعَصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فِي وَايَةِ عَلِيٍّ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا» (۳)، یعنی: و آنان که نافرمانی کنند خدا و فرستاده او را [در باب ولایت علی]، پس به درستی که از برای ایشان است آتش دوزخ، در حالتی که جاوید باشند» (که آن در آن اند همیشه).

عرض کردم: «حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا» (۴)؟ یعنی: «تا وقتی که ببینند آنچه را که وعده داده می‌شوند (که آن واقعه بدر است و مغلوب شدن ایشان) و حضرت فرمود که: «مقصود از این، حضرت قائم علیه السلام است و یاوران او». پس، به زودی خواهند دانست که کی ضعیف‌تر است از روی یار و مددکار و کم‌تر است از روی شما».

و عرض کردم: «وَأَصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ» (۵)؟ (و در قرآن: «وَأَصْبِرْ بِهِ وَوَأَسْت»، یعنی: «و صبر و شکیبایی نما بر آنچه می‌گویند». و

حضرت فرمود: «بر آنچه می‌گویند در حق تو.

«وَ أَهْجُرُهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا» (۶)، یعنی: «و دوری بجو از ایشان؛ دوری جستنی نیکو». «وَ ذَرْنِي»، یعنی: «وا بگذار مرا ای محمد»، «وَ الْمُكَذِّبِينَ»، یعنی: «با جماعت تکذیب کنندگان». و

(۱). جن، ۲۱.

(۲). جن، ۲۱-۲۳.

(۳). جن، ۲۳.

(۴). جن، ۲۴.

(۵). مزمل، ۱۰.

(۶). مزمل، ۱۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۹۳

حضرت فرمود: «به وصی تو «أُولَى النَّعْمَةِ وَ مَهْلُهُمْ قَلِيلًا» (۱)، یعنی: مکذبانان که صاحب تنعم‌اند و مهلت ده ایشان را مهلت دادنی اندک».

عرض کردم که: این که می‌فرمایی تنزیل است؟ فرمود: «آری».

عرض کردم: «لَيْسَتِيقِينَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» (۲)؟ یعنی: «تا کسب یقین کنند آنان که داده شده‌اند کتاب را». و حضرت فرمود که: «کسب یقین می‌کنند که خدا و رسول او و وصی رسول، حق‌اند».

عرض کردم: «وَ يَزِدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا» (۳)؟ یعنی: «و تا زیاد کنند آنان که ایمان آورده‌اند ایمان را». و حضرت فرمود که: «ببفزایند به ولایت وصی، ایمان را».

عرض کردم: «وَ لَا- يَزْتَابُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ» (۴)؟ یعنی: «و تا شک نیاورند آنان که عطا شدند کتاب را و آنان که ایمان آورنده‌اند». و حضرت فرمود: «یعنی: به ولایت علی».

عرض کردم که: این شک آوردن چیست؟ فرمود که: «مقصود از این، اهل کتاب و مؤمنان‌اند که خدا ایشان را ذکر فرموده و فرموده که: در ولایت شک نمی‌آورند».

عرض کردم: «وَ مَا هِيَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْبَشَرِ» (۵)؟ یعنی: «و نیست این سوره (یا خزنه جهنم، یا دوزخ چنانچه مفسرین گفته‌اند)، مگر پند و یادداشتی از برای مردمان». و حضرت فرمود:

«آری، مراد، ولایت علی علیه السلام است».

عرض کردم: «إِنَّهَا لِأَخَذِي الْكُبْرَى» (۶)؟ فرمود: «یعنی: ولایت». و ترجمه آیه، این است که: «به درستی که آن، هر آینه یکی از امور بزرگ است».

عرض کردم: «لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ» (۷)؟ یعنی: «در حالی که ترساننده است هر که را که خواهد که پیش افتد یا پس افتد». و حضرت فرمود که: «هر که به سوی ولایت ما تقدم جوید از دوزخ، پس افتاده شود، و هر که از ما تأخر جوید، به سوی دوزخ پیشی گیرد».

عرض کردم: «إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ» (۸)؟ یعنی: «هر تنی به آنچه کرده، در گرو است، مگر یاران دست راست». حضرت فرمود: «به خدا سوگند که ایشان شیعیان مایند».

(۱). مَزْمَل، ۱۱.

(۲). مَدَّثَر، ۶.

(۳). مَدَّثَر، ۳۱.

(۴). مَدَّثَر، ۳۱.

(۵). مَدَّثَر، ۶.

(۶). مَدَّثَر، ۳۵.

(۷). مَدَّثَر، ۳۷.

(۸). مَدَّثَر، ۳۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۹۵

عرض کردم: «لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ» (۱)؟ حضرت فرمود: «یعنی: ما با وصی محمد و اوصیای بعد از او دوستی نورزیدیم». و فرمود که: «ایشان بر اوصیا صلوات نمی‌فرستند».

عرض کردم: «فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ» (۲)؟ یعنی: «پس چیست ایشان را که از پند، رو گردانند». و حضرت فرمود که: «از ولایت رو گردانند».

عرض کردم: «كَلَّا إِنَّهُ تَذَكُّرٌ» (۳)؟ یعنی: «نه چنان است که می‌گویند. به درستی که آن پندی است بزرگ». حضرت فرمود: «یعنی: ولایت» (و در قرآن کَلَّا إِنَّهُ بِالْضَمِّ مَذْكَرٌ است، و اگر چه در سوره عبس «كَلَّا إِنَّهَا تَذَكُّرٌ» (۴) واقع شده، لیکن به قرینه آیات پیش و بعد، باید که مراد از آن، آیه سوره مَدَّثَر باشد که در آن، آن مذکور است و شاید که در قرآن اهل بیت، چنین بوده، با آن که اگر ضمیر راجع به قرآن باشد، که نیز إِنَّهَا به تأنیث ضمیر جائر است، به جهت تأنیث خبر که تذکره است).

عرض کردم: چیست معنی قول خدا «يُوفُونَ بِاللَّذْرِ» (۵)؟ فرمود: «وفا می‌کنند از برای خدا به نذری که بر ایشان گرفت در وقت پیمان گرفتن که از ولایت ما است».

عرض کردم: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا» (۶)؟ یعنی: «به درستی که ما فرو فرستادیم بر تو قرآن را فرو فرستادنی بتدریج» (سوره سوره، و آیه آیه). حضرت فرمود: «فرو فرستادیم به ولایت علی؛ فرو فرستادنی».

عرض کردم که: این تنزیل است؟ فرمود: «آری، این تأویل است».

عرض کردم: «إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرٌ» (۷)؟ فرمود: «ولایت، تذکره است».

عرض کردم: «يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ» (۸)؟ یعنی: «خدا در آورد هر که را خواهد در رحمت خویش». حضرت فرمود: «یعنی: در ولایت ما». و فرمود: «وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (۹)، یعنی: «و ستم‌کاران را خوار داشته و آماده کرده از برای ایشان عذابی دردناک» (یا درد آورنده). آیا نمی‌بینی که خدا می‌فرماید: «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (۱۰)؟

(۱). مَدَّثَر، ۴۳.

(۲). مَدَّثَر، ۴۹.

(۳). مَدَّثَر، ۵۴.

(۴). عبس، ۱۱.

(۵). انسان، ۷.

(۶). انسان، ۲۳.

(۷). مَزْمَل، ۱۸.

(۸). انسان، ۲۹.

(۹). انسان، ۳۱.

(۱۰). بقره، ۵۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۹۷

و حضرت فرمود که: «خدای تعالی از آن عزیزتر و استوارتر است که مظلوم شود و کسی بر او ستم تواند کرد، و خویش را به سوی ستم کشیدن نسبت دهد، ولیکن خدا ما را به نفس خود آمیخته و مخلوط ساخته، پس ستمی را که بر ما واقع شود، ستم بر خود و دوستی با ما را، دوستی با خود قرار داده. پس در این باب، قرآن را بر پیغمبر خود فرو فرستاده و فرموده که:

«وَمَا ظَلَمْنَا وَلَا لَكِن كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ».

عرض کردم که: این تنزیل است؟ فرمود: «آری».

عرض کردم: «فَوَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ؟» یعنی: «وای در آن روز بر تکذیب کنندگان». فرمود که: «می‌فرماید: یا محمد، وای بر تکذیب کنندگان، که تکذیب می‌کنند به آنچه وحی کردم به سوی تو از ولایت علی». «أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ ثُمَّ نُنَبِّئُهُمُ الْآخِرِينَ» «۱»، یعنی: «آیا هلاک نکردیم پیشینیان را، پس از پی ایشان در آوریم به هلاکت، پسینیان را». و حضرت فرمود که: «مراد از پیشینیان، آنانند که رسولان خدا را در طاعت اوصیا تکذیب کردند». «كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ» «۲»، یعنی: «مانند این فعل که عبارت است از هلاک کردنی که با گناهکاران خواهیم کرد». و حضرت فرمود که: «مراد از آن، کسی است که گناه عظیم از او سر زد، نسبت به آل محمد و در ماده وصی آن حضرت، مرتکب گردید آنچه مرتکب گردید» (که هیچ زبانی طاقت گفتن و هیچ گوشی تاب شنیدن آن را ندارد).

عرض کردم: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ» «۳»\*\*؟ یعنی: «به درستی که پرهیزکاران» (در سایه‌های درختان بهشت و در کنار چشم‌های آب و در میان میوه‌ها از آنچه خواهش آن داشته باشند، مرفه‌الحال و فارغ‌البال‌اند تا آخر آنچه در سوره مرسلات مذکور است) حضرت فرمود: «به خدا سوگند که ما و شیعیان ماییم و کسی غیر از ما و شیعیان ما، بر ملت حضرت ابراهیم نیست و سایر مردمان از آن بیزارند».

عرض کردم: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ» «۴»؟ (تا آخر آیه که) ترجمه آن این است که: «روزی که بایستند روح و فرشتگان در حالی که صف‌زدگان باشند، سخن نگویند در باب شفاعت و غیر آن، مگر کسی که دستوری داده باشد او را خداوند مهربان و گفته باشد گفتاری را که صواب و درست باشد». حضرت فرمود: «آری، به خدا سوگند که ماییم آنان که

(۱). مرسلات، ۱۶-۱۷.

(۲). مرسلات، ۱۸.

(۳). مرسلات، ۴۱.

(۴). نبأ، ۳۸.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۴۹۹

خدا ایشان را دستوری داده و آنان که گفتار درست می‌گویند».

عرض کردم که: چه می‌گویید چون سخن گویند؟ فرمود که: «پروردگار خود را به بزرگی یاد می‌نماییم، و بر پیغمبر خود صلوات می‌فرستیم، و شیعیان خود را شفاعت می‌کنیم، و پروردگار ما را رد نمی‌کند، و شفاعت و درخواست ما را در حق ایشان قبول

می‌فرماید.

عرض کردم: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سِجِّينٍ» (۱)؟ فرمود که: «ایشان آنانند که در حق ائمه نابکار شدند و بر ایشان ستم کردند و از حد در گذشتند».

عرض کردم: «ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ» (۲)؟ یعنی: «پس گفته می‌شود که این است آن که بودید در دنیا که به او تکذیب می‌کردید». فرمود که: «مقصود از آن، امیر المؤمنین علیه السلام است».

عرض کردم که: این تنزیل است؟ فرمود: «آری».

۹۲ / ۱۱۷۹. محمد بن یحیی، از سلیمه بن خطاب، از حسین بن عبدالرحمان، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزوجل:

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» (۳)، آن حضرت فرمود: «مقصود از ذکر، ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است».

عرض کردم: «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» (۴)؟ فرمود: «یعنی: چشمش کور است در آخرت و دلش نابینا است در دنیا از ولایت امیر المؤمنین علیه السلام». و فرمود که: «آن کس در روز قیامت سرگردان است، می‌گوید: «لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا» (۵)» (و پیش از «حَشَرْتَنِي» در قرآن قال رب نیز مذکور است که در حدیث نیست).

«قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا؟» فرمود که: «آیات، ائمه علیهم السلام اند». «فَنَسِيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» (۶). «یعنی: و واگذاشتی آن آیات را، و همچنین امروز وا گذاشته می‌شوی در آتش دوزخ؛ چنانچه ائمه علیهم السلام را وا گذاشتی، پس فرمان ایشان را اطاعت نکردی و سخن ایشان را نشنیدی».

(۱). مطفین، ۷.

(۲). مطفین، ۱۷.

(۳). طه، ۱۲۴.

(۴). طه، ۱۲۴.

(۵). طه، ۱۲۵.

(۶). طه، ۱۲۶.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۰۱

عرض کردم: «وَكَذَلِكَ نَعْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى» (۱)؟

فرمود: «یعنی: کسی که شریک گرداند به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام غیر او را و ایمان نیارود به آیات پروردگار خویش و ائمه را از روی عناد ترک کند، و آثار ایشان را پیروی ننماید، و ایشان را دوست ندارد».

و ترجمه آیات این است که: «و هر که روی برتابد از یاد من، پس به درستی که از برای اوست زیستنی تنگ و زندگانی سخت، و او را محشور می‌کنیم در روز قیامت، در حالی که نابینا باشد، می‌گوید: پروردگارا، چرا مرا نابینا محشور کردی و به تحقیق که من در دنیا بینا بودم؟. حق تعالی در جواب فرماید که: همچنین بود فعل تو. (یعنی: همچنان که تو در دنیا چشم از طریق خیر پوشیدی، ما خیر امروز را از چشم تو پوشیدیم). آیت‌های ما به نزد تو آمدند، پس آنها را فراموش نمودی، و ترک کردی و همچنان که آیت‌های ما را ترک کردی، امروز ترک کرده می‌شوی، و مانند این جزا که به بر تابندگان می‌دهیم، جزا می‌دهیم هر که را که از حد در گذشته و ایمان نیاروده به آیت‌های پروردگار خود، و هر آینه، عذاب آن سرای که کوری و عذاب دائمی است، سخت‌تر و پاینده‌تر است».



(تمه حدیث آن که) راوی می‌گوید که: عرض کردم: «اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ» (۲)؟

یعنی: «خدا بسیار نیکوکار است با بندگان خود. روزی می‌دهد هر که را می‌خواهد». حضرت فرمود: «یعنی: ولایت امیر المؤمنین را به او روزی می‌کند». عرض کردم: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ؟» فرمود که: «مراد، معرفت امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام است». «نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ» (۳)؟

فرمود: «یعنی: زیاد می‌کنیم او را از آن معرفت». و فرمود که: «بهره خویش را از دولت ایشان تمام فرا می‌گیرد». «وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ» (۴)؟ فرمود که: «او را در دولت حق با حضرت قائم علیه السلام بهره‌ای نباشد». و ترجمه آیه، این است که: «هر که خواسته باشد کشت آن سرای را، بیفزاییم او را در کشت او، و هر که خواسته باشد کشت دنیا را، عطا کنیم او را بهره‌ای از دنیا (به حسب مقتضای حکمت)، و نیست او را در آن سرای هیچ بهره‌ای».

(۱). طه، ۱۲۷.

(۲). شورا، ۱۹.

(۳). شورا، ۲۰.

(۴). شورا، ۲۰.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۰۲

باب که در آن چیزی چند از روایت جامعه در باب ولایت مذکور است

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۰۳

### ۱۰۹. باب که در آن چیزی چند از روایت جامعه در باب ولایت مذکور است

۱/۱۱۸۰. محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله، از محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از بُکیر بن اعین، روایت کرده است که امام محمد باقر علیه السلام می‌فرمود که: «خدا پیمان شیعیان ما را به ولایت ما گرفت، و حال آن که چون مورچگان ریزه (یا ذرات هوا) بودند در روز فرا گرفتن پیمان از خلائق در عالم ذر، و اقرار کردن از برای آن جناب به پروردگاری و از برای محمد صلی الله علیه و آله، به پیغمبری».

۲/۱۱۸۱. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل بن بَرِیع، از صالح بن عُقبه، از عبدالله بن محمد جُعفی، از امام محمد باقر علیه السلام؛

و از عُقبه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «خدا، خلائق را آفرید، پس آنچه را که دوست می‌داشت آفرید، از آنچه دوست داشت، و آنچه دوست می‌داشت، آن است که او را از طینت و سرشت بهشت آفرید، و آن که را که دشمن داشت، آفرید از آنچه دشمن داشت، و آنچه دشمن می‌داشت، آن است که آن را از سرشت آتش و دوزخ آفرید. پس ایشان را برانگیخت در صورت سایه‌ها».

عرض کردم که: سایه‌ها چیست؟ فرمود که: «آیا نظر به سایه خود نمی‌کنی در آفتاب (که آن چیزی است که به حرکت و سکون صاحب خود متحرک و ساکن می‌شود) و چیزی نیست (یعنی: فی حد ذاته تحقق و وجودی ندارد). و بعد از آن، خدا در میان ایشان پیغمبران مبعوث گردانید، در حالی که ایشان را به سوی اقرار کردن به خدا دعوت می‌فرمود. و این است معنی قول آن جناب: «وَلَسْنَا سَاءَ أَلْتُهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ» (۱)، پس ایشان را به سوی اقرار کردن پیغمبران دعوت فرمود. و بعضی از ایشان، اقرار کردند و بعضی، انکار نمودند. پس ایشان را به سوی ولایت ما دعوت فرمود. به خدا سوگند که هر که خدا او را دوست می‌داشت، به آن

اقرار کرد و هر که خدا او را دشمن می‌داشت، آن را انکار نمود. و این است معنی فرموده آن جناب که: «وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ» (۲). (و در قرآن فَمَا كَانُوا بِمَا فَاسْت)، یعنی: پس نبودند که ایمان آورند به آن چیزی که تکذیب کرده بودند به آن، پیش از این» (یا به سبب تکذیب ایشان به آن، و این ظاهرتر است، به قرینه آیه سوره اعراف که لفظ به را ندارد).

(۱). زخرف، ۸۷.

(۲). یونس، ۷۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۰۵

بعد از آن، حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «این تکذیب، در آنجا (یعنی: در عالم ذر) تحقق یافت».

۱۱۸۲ / ۳. محمد بن یحیی، از سَلِمَةُ بن خَطَّاب، از علی بن سیف، از عِیَّاس بن عامر، از احمد بن رِزْق عُمَشَانی، از محمد بن عبدالرحمان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «دوستی ما، دوستی خداست که هیچ پیغمبری هرگز مبعوث نشده، مگر با آن».

۱۱۸۳ / ۴. محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد بن عیسی، از محمد بن عبدالحمید، از یونس بن یعقوب، از عبدالاعلی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هیچ پیغمبری هرگز نیامده، مگر با معرفت به حق ما و افزونی دادن ما بر هر که غیر ما باشد».

۱۱۸۴ / ۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از محمد بن فضیل، از ابوالصباح کِنَانی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت:

شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «به خدا سوگند که در آسمان، هفتاد صف از فرشتگان هستند که اگر همه اهل زمین جمع شوند و خواسته باشند که شماره هر صفی از ایشان را احصا کنند، نتوانند که ایشان را بشمارند، و همه ایشان به دوستی ما دینداری می‌کنند، و به آن، خدا را می‌پرستند».

۱۱۸۵ / ۶. محمد، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از محمد بن فضیل، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «ولایت علی نوشته شده است در همه صحیفه‌های پیغمبران، و هرگز خدا پیغمبری را نمی‌فرستاد، مگر با اعتقاد به پیغمبری محمد صلی الله علیه و آله و وصیت علی علیه السلام».

۱۱۸۶ / ۷. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را یونس، از حماد بن عثمان، از فضیل بن یسار، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «خدای عزوجل علی علیه السلام را نصب کرد که نشانه‌ای باشد در میانه آن جناب و آفرید گانش. پس، هر که او را بشناسد، مؤمن است و هر که او را انکار کند، کافر است، و هر که او را نشناسد بی آن که اقرار و انکاری داشته باشد، گمراه است، و هر که با او چیزی را نصب کند در باب ولایت، مشرک است، و هر که بیاید در روز قیامت با ولایت آن حضرت، داخل بهشت می‌شود».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۰۶

باب در بیان شناختن ائمه دوستان خویش را و ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۰۷

۱۱۸۷ / ۸. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وِشَاء، از عبدالله بن سنان، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «علی علیه السلام، دری است که خدا آن را گشوده، پس هر که در آن داخل شود، مؤمن است، و هر که از آن بیرون رود، کافر است. و هر که در آن داخل نشود و از آن بیرون نرود، داخل در طبقه‌ای است که خدای

تبارک و تعالی فرموده که: مرا در باب ایشان مشیت و خواست است، که آنچه خواهم با ایشان می‌کنم، اگر خواهم که ایشان را داخل بهشت گردانم، می‌گردانم و اگر خواهم داخل جهنم کنم، می‌کنم».

۹ / ۱۱۸۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از بُکیر بن اعین روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام می‌فرمود که: «خدا پیمان شیعیان ما را به ولایت از برای ما گرفت، و حال آن که ایشان چون مورچگان ریزه (یا ذرات هوا) بودند، در روز قرار گرفتن پیمان بر مورچگان با اقرار کردن از برای آن جناب به پروردگاری، و از برای محمد صلی الله علیه و آله به پیغمبری، و خدای عزوجل امت محمد را به آن حضرت نمود، در میانه گل که سرشت ایشان بود، و ایشان سایه‌ها و ارواح بودند، و ایشان را آفرید از آن سرشتی که آدم علیه السلام را از آن آفرید، و خدا ارواح شیعیان ما را آفرید پیش از تن‌های ایشان به دو هزار سال، و ایشان را به آن حضرت نمود، و هر یک از رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را به ایشان شناسانید و ما ایشان را در نزد فحوای سخن ایشان می‌شناسیم».

### ۱۱۰. باب در بیان شناختن ائمه علیهم السلام دوستان خویش را و بیان تفویض امور دین به سوی ایشان

۱ / ۱۱۸۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از صالح بن سهل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: «مردی به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و آن حضرت با اصحاب خویش نشسته بود، پس بر آن حضرت سلام کرد (و بنابر بعضی از نسخ کافی، بر ایشان سلام کرد، و اول ظاهرتر است). و بعد از سلام، عرض کرد: به خدا سوگند که من تو را دوست می‌دارم و با تو موالات می‌ورزم. امیر المؤمنین علیه السلام به آن مرد فرمود: دروغ گفتی.

عرض کرد: بلی، به خدا سوگند، که من تو را دوست می‌دارم و با تو موالات می‌ورزم.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: دروغ گفتی، تو چنان که گفتی، نیستی؛ زیرا که خدا ارواح را آفرید

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۰۹

و هزار سال پیش از آن که بدن‌ها را بیافریند، بعد از آن دوست‌دار ما را به ما نمود. و به خدا سوگند، که من، روح تو را در میانه آنان که به من نموده شدند، ندیدم. پس تو در کجا بودی؟

آن مرد در نزد این سخن ساکت و خاموش شد و با آن حضرت در این باب، مراجعه و بازگشتی نکرد.

و در روایت دیگر است که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «در آتش دوزخ بود».

۲ / ۱۱۹۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از عمرو بن میمون، از عمار بن مروان، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: «ما هر مردی را می‌شناسیم، چون او را ببینیم به حقیقت ایمان و حقیقت نفاق و بدانیم که در حقیقت، مؤمن است یا منافق».

۳ / ۱۱۹۱. احمد بن ادریس و محمد بن یحیی، از حسن بن علی کوفی، از عیسی بن هشام، از عبدالله بن سلیمان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از امام که آیا خدا به او تفویض فرموده، چنانچه به سلیمان بن داود تفویض فرموده بود؟ حضرت فرمود: «آری». و دلیل این آن است که سائلی، آن حضرت را از مسئله‌ای سؤال نمود و حضرت او را در آن مسأله، جواب فرمود. و دیگری او را از همان مسئله سؤال کرد، و حضرت او را به غیر جوابی که به اول فرموده بود، جواب داد. بعد از آن، دیگری او را سؤال کرد، و او را به غیر جواب سائل اول و دویم جواب داد. بعد از آن، فرمود: «هذا عَطَاؤُنَا فَأَمْنُنْ أَوْ أَعْطَ بَغَيْرِ حِسَابٍ»، و این کلمه، در قرائت علی علیه السلام همچنین است» (و در قرآن، به جای او اعط «أَوْ أَمْسِكْ» است) «۱» است، چنانچه پیش از این مذکور شد با ترجمه. بلی، باید که بنابر این قرائت، «فَأَمْنُنْ» از مَنْ به معنی قطع باشد که مرادف امساک است، نه از مَنْت که مرادف عطا است. پس این قرائت، با قرائت مشهوره در اصل معنی، تفاوتی ندارند، مگر در تقدیم و

تأخیر).

راوی می‌گوید که: عرض کردم: خدا تو را به اصلاح آورد، پس در آن هنگام که امام ایشان را به این جواب، جواب داد، ایشان را می‌شناخت؟ فرمود: «سبحان الله! آیا نمی‌شنوی از خدا که می‌فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» و ایشان ائمه‌اند (چنانچه مذکور شد) و «وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ» (۲)؛ که هرگز از آن بیرون نمی‌رود». بعد از آن به من فرمود: «آری، به درستی که

(۱). ص، ۳۹.

(۲). حجر، ۷۵-۷۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۱۱

امام، چون نگاه به مردی کند، او را شناسد، و رنگ او (یعنی: صفاتی که در اوست) همه را بداند و اگر سخن او را از پشت دیواری بشنود، او را بشناسد و حقیقت او را بداند که چیست (یعنی: بداند که مؤمن است، یا منافق).

به درستی که خدا می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ» (۱)، یعنی: «و از نشانه‌های خدا و قدرت او آفریدن آسمان‌ها و زمین و مختلف بودن زبان‌ها و لغات شما (به عربی و فارسی و ترکی و هندی و مانند اینها)، مختلف بودن رنگ‌های شما است (به سرخی و سفیدی و زردی و سیاهی و امثال اینها) به درستی که در این که مذکور شد، هر آینه نشانه‌ها است از برای عالمیان» (و آن که به کسر لام عالمین خوانده، بنا بر قرائت او، معنی این می‌شود که: نشانه‌ها است از برای اهل علم که در آن نظر می‌کنند و به غور و کنه حقیقت آن می‌رسند. و استشهاد به این آیه، بنا بر قرائت اخیر است؛ زیرا که آن حضرت بعد از ذکر آیه، فرموده که) و ایشان علمایند؛ یعنی: ائمه علیه السلام. پس، امام چیزی را نمی‌شنود از هر امری که باشد (یا از فرمایندگی که به آن سخن گوید)، مگر این که او را بشناسد که نجات می‌یابد، یا هلاک می‌شود. پس برای همین ایشان را جواب می‌دهد به چیزی که ایشان را جواب می‌دهد».

(۱). روم، ۲۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۱۲

صفحه سفید

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۱۳

## باب در بیان تاریخ

### اشاره

باب در بیان تاریخ

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۱۴

جای متن عربی

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۱۵

باب در بیان مولد پیغمبر و وفات آن حضرت

## باب در بیان تاریخ «۱»

## ۱۱۱. باب در بیان مولد پیغمبر صلی الله علیه و آله و وفات آن حضرت «۲»

پیغمبر صلی الله علیه و آله متولد شد در وقتی که دوازده شب از ماه ربیع الاول گذشته بود؛ یعنی: در روز دوازدهم و مشهور روز هفدهم است، در سالی که مشهور است به عام الفیل و آن، سالی است که فیل را آورده بودند که خانه کعبه را خراب کنند؛ چنانچه مذکور خواهد شد، و در روز جمعه در وقت زوال آفتاب. و نیز روایت شده که این ولادت کثیر السعادت در نزد طلوع صبح بود، چهل سال پیش از آن که به پیغمبری مبعوث شود. و مادر آن حضرت، به او حامله شد در ایام تشریق «۳» در نزد جمره وسطی، و در منزل عبدالله بن عبدالمطلب بود، و آن حضرت را زاید در شعب ابی طالب در خانه پدرش، که محمد بن یوسف، برادر حجاج از عقیل خرید. و در زاویه و کنج، در نزد آن از جانب چپ، در حالی که تو

(۱). و تاریخ، به معنی وقت چیزی ظاهر کردن است. و مراد از آن در اینجا، بیان وقت ولادت چهارده معصوم علیهم السلام و وفات ایشان و سایر احوال ایشان است، که در این باب، مذکور می شود. (مترجم)

(۲). و مؤلّد به فتح میم و کسر لام، وقت زادن و جای آن است، و هر یک از دو معنی، در اینجا، احتمال دارد؛ اگر اضافه مولد به سوی پیغمبر، از قبیل اضافه به سوی مفعول باشد، و الا معنی وقت زاییده شدن و جای آن است. (مترجم)

(۳). و ایام تشریق، یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی الحجّه را گویند که در آن ایام گوشت‌ها قربانی را به آفتاب خشک می کردند؛ چه تشریق خشک کردن گوشت است به آفتاب، ولیکن این ایام تشریق، ایام تشریق مشهوره نبود؛ چنانچه اکثر علما فهمیده‌اند و اشکال کرده‌اند که مبدأ حمل در ایام تشریق با بودن ولادت در ماه ربیع الاول به حسب ظاهر، جمع نمی شود؛ زیرا که لازم می آید که مدّت حمل، از اقل آن، که شش ماه است، کم تر باشد، اگر تولّد در ماه ربیع الاول همان سال باشد، و اگر در ربیع سال دیگر باشد، لازم می آید که مدّت حمل، از اکثر آن، که ده ماه یا یک سال است، بیشتر باشد؛ زیرا که در اول، سه ماه و هفت روز نمی شود و در دویم، از پانزده ماه بیشتر می شود و این را از خصائص آن حضرت نشمرده‌اند، بلکه مراد، ایام تشریق، ماه حجّ اهل جاهلیت است که بنای آن بر نسیئی و تأخیر بوده که حجّ را برای مصلحتی از موسم مقرّر، مؤخّر می داشتند تا آن که به آیه نسیئی ممنوع شدند. حاصل آن که مادر آن حضرت حامله شد به آن حضرت در ایام تشریق در منی. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۱۷

داخل آن خانه می شوی، و خیزران، مادر هارون، آن حجره را از خانه محمد بن یوسف بیرون انداخت. پس، آن را مسجد کردند که مردم در آن نماز می کنند، و بعد از آن که آن حضرت به پیغمبری مبعوث شد، سیزده سال در مکه ماند، پس به سوی مدینه مهاجرت فرمود، و ده سال در مدینه مکث کرد.

بعد از آن، قبض روح مطهر آن حضرت علیه السلام شد، در وقتی که دوازده شب از ماه ربیع الاول گذشته بود، و مشهور، بیست و هشتم ماه صفر است (و آنچه کلینی رضی الله عنه در تاریخ ولادت و وفات آن حضرت ذکر فرموده، موافق مذهب اکثر اهل سنت است). و رحلت در روز دوشنبه بود، و آن حضرت در آن وقت، شصت و سه ساله بود، و پدرش عبدالله بن عبدالمطلب در مدینه وفات کرد در نزد خالوهای خویش و آن حضرت، پسر دو ماهه بود و مادرش آمنه- بنت وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مرّه بن کعب بن لوی بن غالب- وفات کرد و آن حضرت علیه السلام، پسر چهار ساله بود. و جدّش عبدالمطلب وفات کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله را قریب به هشت سال بود، و خدیجه را تزویج کرد و آن حضرت از بیست و سه سال تجاوز فرموده، به سی سال

نرسیده بود.

بعد از آن، از برای آن حضرت علیه السلام پیش از آن که به پیغمبری مبعوث شود، از خدیجه، قاسم و رقیه و زینب و امّ کلثوم متولد شدند، و بعد از مبعث طیب و طاهر و فاطمه علیه السلام از برایش به وجود آمدند.

و نیز روایت شده که از برای آن حضرت بعد از مبعث، فرزندی غیر از فاطمه علیها السلام متولد نشد، و این که طیب و طاهر پیش از مبعث آن حضرت متولد شدند (و من می گویم که بر کلینی رضی الله عنه و این، قائل وارد می آید که ابراهیم نیز از اولاد آن حضرت بود، و بعد از مبعث به وجود آمد).

و در هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از شعب ابی طالب بیرون آمد، خدیجه وفات فرمود و آن، یک سال پیش از هجرت به مدینه بود. و یک سال بعد از وفات خدیجه، ابوطالب وفات فرمود، و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوطالب و خدیجه را نیافت، ماندن در مکه را دشمن داشت، و اندوه سختی بر او داخل شد، و این مطلب را به جبرئیل علیه السلام شکایت کرد، پس خدای تعالی به سوی او وحی فرمود که:

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۱۹

«بیرون رو از این دهی که اهل آن ستم کارند که تو را در مکه بعد از ابوطالب یار و یآوری نیست»، و آن حضرت علیه السلام [را]، به هجرت به سوی مدینه امر فرمود.

۱/۱۱۹۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از عبدالله بن محمد - پسر برادر حماد کاتب - از حسین بن عبدالله روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: رسول خدا، سید و مهتر فرزندان آدم بود؟ فرمود: «به خدا سوگند، که آن حضرت، مهتر هر کسی بود که خدا او را آفرید، و خدا، خلقی را نیافرید که از محمد بهتر باشد».

۲/۱۱۹۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حجاج، از حماد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ذکر رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان آمد، آن حضرت فرمود که:

«امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: خدا، بنده‌ای را نیافرید که از محمد صلی الله علیه و آله بهتر باشد».

۳/۱۱۹۴. احمد بن ادریس، از حسین بن عبیدالله، از محمد بن عیسی و محمد بن عبدالله، از علی بن حدید، از مُرازم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

«خدای تبارک و تعالی فرمود که: یا محمد، من تو را و علی را آفریدم، در حالی که نور و روحی بودید بی تن، پیش از آن که آسمان‌ها و زمین و عرش و دریای خود را بیافرینم. پس همیشه مرا تهلیل و تمجید می نمودی (یعنی: به یگانگی و بزرگی یاد می کردی. و احتمال دارد که معنی این باشد که: آن روح - یعنی: روح تو و علی - مرا تهلیل و تمجید می نمود).

بعد از آن، روح‌های شما را جمع کردم و آن دو روح را یک روح گردانیدم. پس آن روح، مرا به بزرگی و پاکی و یگانگی یاد می نمود، بعد از آن، آن را دو بخش کردم و دو روح گردانیدم و هر یک از آن دو روح را دو بخش کردم و هر روحی را دو روح کردم پس چهار روح به هم رسید: یکی محمد، و یکی علی، و حسن و حسین دو تا، بعد از آن فاطمه را آفرید از نوری که او را ابتدا از آن فرمود، و روحی بود بی بدن، پس دست راست خود را به ما مالید و نور آن جناب در ما روشن شد».

۴/۱۱۹۵. احمد، از حسین، از محمد بن عبدالله، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود: «خدا به سوی محمد صلی الله علیه و آله وحی فرمود که: یا محمد صلی الله علیه و آله من تو را آفریدم و تو هیچ نبودی و در تو از روح خویش دمیدم، به جهت کرامتی از جانب من که تو را به آن گرمی داشتم، در هنگامی که برای تو فرمان برداری

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۲۱

را بر همه خلق خود واجب گردانیدم. پس هر که تو را اطاعت کند، مرا اطاعت کرده، و هر که تو را معصیت کند، مرا معصیت کرده. و همین را واجب گردانیدم در باب علی و در حق فرزندان او، آنان که ایشان را برای خود مخصوص ساختم از جمله آن فرزندان» (و مراد ائمه هدی علیهم السلام اند).

۵/۱۱۹۶. حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد، از ابوالفضل، یعنی: عبدالله بن ادریس، از محمد بن سنان روایت کرده است که گفت: در نزد امام محمد تقی علیه السلام بودم، پس ذکر اختلاف شیعیان را جاری کردم. حضرت فرمود که: «ای محمد، به درستی که خدای تبارک و تعالی همیشه به وحدانیت و یگانگی خویش متفرد و تنها بود، بعد از آن، محمد و علی و فاطمه را آفرید، و ایشان هزار روزگار مکث کردند. پس همه چیزها را آفرید و ایشان را در هنگام آفریدن آنها، حاضر گردانید، و اطاعت ایشان را بر آنها جاری ساخت، و امور آنها را به ایشان وا گذاشت، پس ایشان حلال می‌گردانند آنچه را که می‌خواهند، و حرام می‌سازند آنچه را که می‌خواهند. و هرگز چیزی را نخواهند، مگر به خواست خدای تبارک و تعالی».

بعد از آن فرمود که: «ای محمد، این دین‌داری کردنی است که هر که آن را پیشی گیرد از دین، به در رود؛ چنانچه تیر از نشانه بیرون می‌رود، و هر که از آن باز ایستد، هلاک شود، و هر که ملازم آن باشد و از آن دست بردارد، به حق می‌رسد. ای محمد، این را با خود بگیر و از آن دست بردار».

۶/۱۱۹۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از صالح بن سهل، از امام جعفر صادق علیه السلام که: «بعضی از قریش به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد که: به چه چیز بر همه پیغمبران پیشی گرفتی و حال آن که تو در آخر ایشان مبعوث شدی، و خاتم ایشانی (که پیغمبری به تو ختم شد)؟

فرمود که: من، اول کسی بودم که به پروردگار خویش ایمان آوردم، و اول کسی که اجابت کرد، من بودم، در هنگامی که خدا پیمان از پیغمبران گرفت و ایشان را بر نفس‌های ایشان شاهد گردانید که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی، تو پروردگار مایی. پس اول پیغمبری که قبول کرد و بلی گفت، من بودم. پس همه ایشان را پیشی گرفتم به اقرار کردن به خدا».

۷/۱۱۹۸. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن علی بن ابراهیم، از علی بن حماد،

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۲۳

از مفصل روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: چگونه بودید در وقتی که در صورت سایه‌ها و روح‌های بی‌بدن بودید؟ فرمود که: «ای مفصل، ما در نزد پروردگار خویش بودیم و کسی غیر از ما در نزد آن جناب نبود، و در سایه‌بان سبزی، او را تسبیح و تقدیس و تهلیل و تمجید می‌کردیم، و غیر از ما، هیچ فرشته مقرب و هیچ صاحب روحی نبود تا آن که اراده خدا به آفریدن چیزها تعلق گرفت. پس آنچه را که خواست آفرید، به آن کیفیتی که خواست؛ از فرشتگان و غیر ایشان. بعد از آن، علم اینها را به ما رسانید و خبر اینها را به ما داد».

۸/۱۱۹۹. سهل بن زیاد، از محمد بن ولید روایت کرده است که گفت: شنیدم از یونس بن یعقوب، از سنان بن طریف، از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌گفت: آن حضرت فرمود که: «ما اول اهل بیتی هستیم که خدا نام‌های ما را مشهور ساخت با تعظیم و تکریم. به درستی که آن جناب چون آسمان‌ها و زمین را آفرید، منادی را امر فرمود که: ندا کند. پس سه مرتبه این ندا در داد که: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، یعنی: «گواهی می‌دهم که نیست خدایی، مگر خدا که جامع جمیع صفات کمال است». و سه مرتبه: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ، یعنی: «گواهی می‌دهم که محمد فرستاده خدا است». و سه مرتبه: أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا امِيرًا مُؤْمِنِينَ حَقًّا، یعنی: «گواهی می‌دهم که علی پادشاه مؤمنان است از روی راستی و درستی».

۹/۱۲۰۰. احمد بن ادریس، از حسین بن عبیدالله صغیر، از محمد بن ابراهیم جعفری، از احمد بن علی از محمد بن عبدالله بن عمر بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدای تعالی بود در وقتی که هیچ



بودی نبود. پس بوذ و جای بوذ را خلق فرمود، و نور همه نورها را که همه نورها از آن منور و نورانی شدند، آفرید و در آن نور، روان ساخت از نور خویش که نورها از آن منور شدند، و آن نوری است که محمد و علی را از آن آفرید. پس همیشه محمد و علی، دو نوری بودند که اول بودند؛ زیرا که هیچ چیز پیش از ایشان، به هستی نرسیده بود. پس ایشان متصل با هم روان بودند؛ پاک و پاکیزه در صلب‌های پاک تا عبدالمطلب و از آنجا از هم جدا شدند و در پشت دو کس پاک قرار گرفتند: یکی در صلب عبدالله و یکی در صلب ابوطالب علیهما السلام.

۱۰/۱۲۰۱. حسین از محمد بن عبدالله، از محمد بن سنان، از مفضل، از جابر بن یزید روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «ای جابر، به درستی که خدا، اول تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۲۵

چیزی را که آفرید، محمد و عترت او را که راه‌نمایندگان و راه‌یافتگانند، آفرید. پس ایشان اشباح نور بودند در نزد خدا». عرض کردم که: اشباح چیست؟ فرمود: «سایه نور، یعنی: بدن‌های نورانی بی‌روح. و آن حضرت به یک روح مؤید بود که خدا او را به آن روح تقویت فرموده بود و آن، روح القدس بود که آن حضرت و عترتش به آن، خدا را می‌پرستیدند و از برای همین، ایشان را بردباران و دانایان و نیکوکاران و برگزیدگان آفرید که خدا را پرستش می‌کنند به نماز و روزه و سجود و تسبیح و تهلیل و نمازهای واجبی، و سنتی را می‌گذارند و حج می‌کنند و روزه می‌گیرند».

۱۱/۱۲۰۲. علی بن محمد و غیر او، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید- یعنی: شباب صیرفی- از مالک بن اسماعیل نهیدی، از عبدالسلام بن حارث، از سالم بن ابی حفصه عجلی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «سه چیز در رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که در کسی غیر از آن حضرت نبود: یکی آن که آن حضرت را سایه نبود، و دیگر آن که در راهی نمی‌گذشت که کسی بعد از دو روز یا سه روز در آن بگذرد، مگر آن که معلوم می‌شد که آن حضرت در آن راه گذشته به جهت بوی خوشی که داشت، و سیم آن که به هیچ سنگ و درختی نمی‌گذشت، مگر آن که برای او سجده می‌کردند و تعظیم می‌نمودند». ۱۲/۱۲۰۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حماد بن عثمان، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون رسول خدا را به معراج بردند، جبرئیل آن حضرت را به جایی رسانید و او را وا گذاشت. پیغمبر فرمود که: ای جبرئیل، مرا بر این حال وا می‌گذاری؟ جبرئیل عرض کرد که: برو، پس به خدا سوگند، که به جایی پا گذاشتی که هیچ انسانی در آن پا نگذاشته و هیچ بشری پیش از تو در آن راه نرفته».

۱۳/۱۲۰۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد جوهری، از علی بن ابی حمزه که گفت: ابوبصیر از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کرد و من حاضر بودم و عرض کرد که: فدای تو گردم، چند مرتبه رسول خدا صلی الله علیه و آله را به معراج بردند؟ فرمود: «دو مرتبه. و جبرئیل علیه السلام آن حضرت را در جایی باز داشت و به او عرض کرد که: یا محمد، به جای خود باش که در جایی ایستاده‌ای که هرگز هیچ فرشته‌ای و هیچ پیغمبری در آن نایستاده. به درستی که پروردگار تو در کار رحمت فرستادن است (و احتمال این که نماز می‌کند، یا دعا می‌خواند، اگر چه بر سبیل مجاز باشد، با وجود قرینه بیان

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۲۷

مراد از آن، صورتی ندارد).

و پیغمبر فرمود که: ای جبرئیل، چگونه رحمت می‌فرستد؟ عرض کرد که: می‌فرماید:

سُبُوحٌ قُدُّوسٌ أَنَا رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي، یعنی: «منم که پاکم از هر بدی و به غایت پاک و پاکیزه‌ام. منم پروردگار همه فرشتگان و روح، پیشی گرفته رحمت من بر غضب من». پس پیغمبر عرض کرد که: اللَّهُمَّ عَفْوُكَ عَفْوُكَ، یعنی: بار

خدایا، بسیار طالب عفو توام که از جرم من (یعنی: امتان من) در گذری، و با من نیکویی کنی». و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «رسول خدا چنان بود که خدای تعالی فرموده که: «قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ» (۱)». ابو بصیر به آن حضرت عرض کرد که: «قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ» چیست؟

فرمود: «آنچه در میانه چم و گوشه کمان است تا سر آن». و ترجمه آیه این است که: «پس بود مقدار و اندازه قرب مسافت میان او و پیغمبر، مثل مقدار دو کمان یا نزدیک‌تر از آن» (یعنی: بر وجهی به او نزدیک شد که اگر کسی مشاهده قرب مسافت می‌کرد میان ایشان، متردد می‌شد در آن که آن را مقدار دو کمان تقدیر کند، یا کم‌تر و مراد، مقدار دو جانب یک کمان است و مقصود، آن است که مسافت میانه ایشان، مقدار کمانی بود که کنایه است از نهایت قرب و نزدیکی و آن تمثیل است از برای شدت اتصال و ارتباط و تشبیه اندازه معنوی روحانی به اندازه صوری جسمانی و نزدیکی جایی به نزدیکی جایی و مکانت و منزلت به منزل و مکان.

و شاعر چه خوش گفته که:

مکان قرب چنان تنگ شد محمد را که خواست حک کند از صفحه میم احمد را.

تثمه حدیث آن که:)

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «در میان خدا و پیغمبر، حجابی بود که می‌درخشید و می‌جنید- راوی می‌گوید که: نمی‌دانم آن حضرت را که چیزی فرموده باشد، مگر آن که فرمود آن حجاب از زبرجد بود- (یعنی: آنچه در نظر من است، این است که آن حضرت فرمود که: «حجاب میانه ایشان، از زبرجد بود») و در آن حجاب رخنه بود، مانند چشمه‌ای سوزن. پس پیغمبر نظر کرد در آن رخنه مانند چشمه سوزن به سوی آنچه خدا می‌خواست

(۱). نجم، ۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۲۹

از نور عظمت خدا، بعد از آن، خدای تبارک و تعالی فرمود که: یا محمد، عرض کرد که: لَبَّيْكَ رَبِّي؛ «ای پروردگار من به خدمت تو ایستاده، منتظر فرمان توام که آنچه بفرمایی به جا آورم».

فرمود که: کی خلیفه و امام است از برای امت تو بعد از تو؟ عرض کرد که: خدا بهتر می‌داند.

فرمود که: علی بن ابی‌طالب، پادشاه مؤمنان و آقای مسلمانان و پیش‌رو و جلودار پیشانی و دست و پا سفیدان است» (یعنی: شیعیان و این کنایه است از نجابت ایشان، چنانچه اسبی که به این صفت باشد از همه اسب‌ها بهتر و نجیب‌تر است).

راوی می‌گوید که: پس حضرت صادق علیه السلام به ابوبصیر فرمود که: «ای ابا محمد، به خدا سوگند، که ولایت علی علیه السلام از زمین نیامده که پیغمبر از پیش خود آن را گفته باشد، ولیکن از آسمان آمده، از روی مشافهت» (که خدا با پیغمبر در این باب روبه‌رو سخن گفته؛ یعنی:

بی‌واسطه).

۱۴/۱۲۰۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن سیف، از عمرو بن شمر، از جابر که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: شمایل پیغمبر خدا علیه السلام را برای من شرح و بیان فرما.

فرمود که: «پیغمبر خدا، سفیدی بود به سرخی آمیخته و چشم‌هایش گشاد و سیاهی آنها در نهایت سیاهی، و ابروهایش پیوسته و دست‌ها و پاهایش گنده و درشت، و گویا که از کف‌ها و انگشتان آن حضرت طلا می‌ریخت، و سر دوش‌هایش بزرگ و ستبر، و چون ملتفت می‌شد، به همه بدن التفات می‌فرمود (یعنی: می‌گشت و متوجه می‌شد) و به روش متکبران، به گوشه چشم نظر

نمی‌کرد؛ به جهت شدت انس و افتادگی که داشت. و مویی در میان سینه‌اش روییده بود که پیوسته بود از سینه، یا کو «۱» گردن تا ناف آن حضرت، و گویا آن موی در میان نقره صاف شده بود؛ چه بدن آن حضرت به نقره می‌مانست. و گویا گردن آن حضرت، تا میان دو شانه او نقره‌ای بود درخشان، و بینی آن حضرت کشیده و بلند بود؛ به مرتبه‌ای که چون آب می‌نوشتید، نزدیک بود که به آب رسد، و چون راه می‌رفت سر مبارک را به زیر می‌افکند که گویا از بلندی به زیر می‌آمد، و مانند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دیده نشد؛ پیش از آن حضرت و بعد از او نیز دیده نشد و نخواهد شد».

(۱). در هر دو نسخه «کو» آمده و گویی که «گو» درست باشد که به معنای گودی است.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۳۱

۱۵/۱۲۰۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابو جمیله، از محمد حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدا اَمّت مرا از برای من مصوّر ساخت در گل (یعنی: مثال ایشان را به من نمود در حالی که مخلوق نشده بودند)، و نام‌های ایشان را به من تعلیم نمود؛ چنانچه همه نام‌ها را به آدم تعلیم فرمود.

پس اصحاب علم‌ها و صاحبان شوکت، به من گذشتند و من برای علی و شیعیان آن حضرت استغفار کردم، و پروردگار من، مرا در باب شیعیان علی خصلتی وعده فرمود. به آن حضرت عرض شد که: یا رسول الله، آن خصلت چیست؟ فرمود: آموزش گناهان از برای آن که ایمان آورده از ایشان، و آن که گناه کوچک و بزرگی را وا نگذارد از ایشان (که همه را بیامزد. و می‌تواند که معنی این باشد که ثواب کوچک و بزرگی را از ایشان وا نگذارد که همه را ثبت و ضبط فرماید). و از برای ایشان بخصوص سیئات به حسنات مبدّل شود» (که بدی‌های ایشان خوبی شود).

۱۶/۱۲۰۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسین بن سیف، از پدرش، از آن که او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را خطبه فرمود، بعد از آن، دست راست خود را بلند کرد و مشت خود را بر هم گذاشته بود و فرمود که:

ای گروه مردمان، آیا می‌دانید که در مشت من، چه چیز است؟ گفتند که: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. فرمود که: در آن است نام‌های اهل بهشت و نام‌های پدران ایشان و قبیله‌های ایشان تا روز قیامت. بعد از آن، دست چپ خود را بلند کرد و فرمود که: ای گروه مردمان، آیا می‌دانید که در دست من چیست؟ گفتند که: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. فرمود که: نام‌های اهل دوزخ و نام‌های پدران ایشان و قبیله‌های ایشان است تا روز قیامت. بعد از آن دو مرتبه فرمود که: خدا حکم فرموده و عدالت نموده: «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» «۱»، یعنی: گروهی در بهشتند و گروهی در آتش افروخته».

۱۷/۱۲۰۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از اسحاق بن غالب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در خطبه‌ای مخصوصه آن حضرت که در آن حال پیغمبر و ائمه علیهم السلام و صفات ایشان را ذکر فرموده، می‌فرماید که: «پس

(۱). شورا، ۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۳۳

منع نکرد پروردگار، ما را به جهت بردباری و تأنی و آرام و مهربانی که دارد، آنچه واقع شد از گناهان بزرگ و کردارهای زشت بندگان، از آن که برگزید از برای ایشان، دوست‌ترین پیغمبران خود را به سوی خود و پیغمبری را که از همه پیغمبران دوست‌تر

می‌داشت، و در نزد او از همه ایشان گرامی‌تر بود؛ یعنی: محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله که مولدش در معظم عزّت، و اصل و ریشه او در درخت کرم و بزرگواری است (و مراد این است که از سلسله نجیب عظیم الشان به وجود آمده). و حسبش به صفت بدی، مخلوط و نسبش به عیبی آمیخته و ممزوج نیست. و صفتش در نزد اهل علم، معلوم است (و چنان نیست که آن را ندانند). همه پیغمبران در کتاب‌های خویش به آن حضرت و وجود ذی‌جودش، مژده دادند. و جمیع علما به نعت خویش به او گویا شدند، و تمام حکما به وصف خود در او تأمل نمودند.

پاکیزه شده‌ای است که هیچ کس از خلایق در صفات به او نزدیک نمی‌تواند شد. و هاشمی است که کسی با او برابری نمی‌تواند کرد. و مکی است که کسی بر او بلندی نمی‌تواند جست.

خوی او حیا، و سرشتش سخا است. آفریده شده بر بادهای نبوت، و اخلاق آن، و سرشته شده بر وصف‌های رسالت و خردمندی‌ها و نرمی‌های آن، تا آن که اسباب تقدیرات خدا او را به اوقات حصول آن اسباب رسانید، و قضا در او به امر خدا جاری گردید، تا به نهایت و غایت آن اسباب رسید. قضای حتمی خدا او را به غایت‌های آن رسانید.

هر گروهی به آن حضرت مژده می‌دادند. کسانی را که بعد از ایشان بودند و هر پدری نور او را به پدری دیگر دفع می‌نمود؛ از پستی به پستی دیگر، به وضعی که آن حضرت را در عنصر لطیف و اصل ماده شریف، زنایی نمی‌آمیخت، و او را در ولادت با سعادتش، نکاحی که مخالف شرع انور باشد، نجس نگردانید.

از نزد آدم تا پدرش عبدالله (یعنی: جمیع پدران آن حضرت تا حضرت آدم) همه حلال‌زاده بودند (که از عقد صحیح موافق شریعت به هم رسیده بودند، و هیچ‌یک از ایشان، فرزند زنا و شبهه نبودند). و در فرقه‌ای که از هر فرقه‌ای بهتر و در قبیله‌ای که از همه کریم‌تر و در گروهی که از همه کس منبع‌تر بودند، و حمل را بیشتر از همه کس محافظت می‌نمودند، و در دامن و کنار کسی تربیت یافت که امانتش از همه کس بیشتر بود.

خدا او را برگزید و پسندید، و هر خوبی را در او جمع فرمود، و کلیدهای علم و چشمه‌های حکمت را به او عطا فرمود. و او را برانگیخت که رحمت باشد از برای بندگان،

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۳۵

و چون فصل بهار باشد از برای شهرها و زمین‌ها. و خدا فرو فرستاد به سوی او کتابی را که در آن بیان و تبیان هر چیزی هست «قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (۱)، یعنی: در حالتی است که آن قرآنی است به لغت عرب، غیر صاحب کجی و آن را فرو فرستاد تا باشد که ایشان بپرهیزند از کفر و انواع عصیان» (و در بعضی از نسخ کافی، به جای يَتَّقُونَ، يعقلون است و آن، درست نیست، مگر آن که بر سبیل اقتباس باشد).

حضرت فرمود که: «آن را از برای مردم بیان فرمود، و آشکار نمود به علمی که آن را تفصیل داد، و دینی که آن را روشن ساخت، و واجباتی که آن را واجب گردانید، و حدودی چند که آنها را قرار داد از برای مردم و آنها را بیان فرمود، و اموری چند که آنها را از برای آفریدگان خویش روشن و هویدا نمود، و دلالت به سوی نجات و نشان‌ها که مردم را به سوی رهنمایان می‌خواند، در آنها آشکار کرد.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه را که به آن فرستاده شده بود، به مردم رسانید، و آنچه را که به آن مأمور بود ظاهر گردانید، و آنچه را که بر او بار شده بود، از بارهای سنگین پیغمبری، به منزل رسانید، و به جهت رضای پروردگار خویش، صبر و شکیبایی ورزید، و در راه آن جناب، با دشمنان دین جهاد فرمود، و امت خود را نصیحت و خیرخواهی کرد، و ایشان را به سوی نجات خواند، و بر یاد خدا برانگیخت، و ایشان را بر راه هدایت دلالت کرد، به راه‌های راست و داعیان چند (یعنی: ائمه) که اساس و اصل آن را از برای بندگان محکم ساخت، و منادی چند که نشانه‌های آن را از برای ایشان برافراشت، تا آن که بعد از آن

حضرت، گمراه نشوند و به ایشان رؤف و رحیم بود» (که نهایت مهربانی نسبت به ایشان داشت).  
 ۱۸/۱۲۰۹. محمد بن یحیی، از سعد بن عبدالله، از جماعتی از اصحاب ما، از احمد بن هلال، از امیة بن علی قیسی، روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا درست بن ابی منصور، که از امام موسی کاظم علیه السلام سؤال کرد که: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله محجوج به ابی طالب و مغلوب حجّت او بود (که ابوطالب حجّت باشد بر آن حضرت)؟  
 حضرت فرمود: «نه، ولیکن ابوطالب چنان بود که وصایای عیسی در نزد او به امانت سپرده شده بود، پس آنها را به محمد صلی الله علیه و آله تسلیم نمود». درست می‌گوید که: عرض کردم:

(۱). زمر، ۲۸.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۳۷

وصایا را به آن حضرت تسلیم نمود، بنابر این که به ابوطالب محجوج بود؟ حضرت فرمود که:  
 «اگر به او محجوج می‌بود (که ابوطالب حجّت بر او باشد)، ابوطالب وصیت را به او تسلیم نمی‌نمود» (چه وصیت باید که در نزد وصی باشد).

راوی می‌گوید که: عرض کردم: پس حال ابوطالب چه بود؟ (یعنی: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او حجّت بود یا نه؟) حضرت فرمود که: «اقرار نمود به پیغمبر و به آنچه پیغمبر آن را از جانب خدا آورده بود، و وصایا را به آن حضرت تسلیم کرد، و در همان روز وفات نمود».

۱۹/۱۲۱۰. حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد، از منصور بن عباس، از علی بن اسباط، از یعقوب بن سالم، از مردی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«چون قبض روح مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله شد، آل محمد شب را به روز آوردند با درازترین شب‌ها (یعنی: آن شب درازترین شب‌ها بر ایشان گذشت به جهت شدت غم و اندوه) تا آن که گمان کردند که هیچ آسمانی برایشان سایه نخواهد افکند، و هیچ زمینی ایشان را بر نخواهد داشت (حاصل مراد، آن که چنان می‌پنداشتند که بعد از آن، زنده نخواهند بود)؛ زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله با خویشان و بیگانگان در راه خدا دشمنی کرده بود (و همه را چیزی که مکروه طبع ایشان بود رسانیده؛ چون کشتن و زخم زدن و غیر آن).

پس در بین این که ایشان همچین غمناک و اندوهناک و متفکر و متحیر بودند، ناگاه کسی به نزد ایشان آمد که او را نمی‌دیدند و سخن او را می‌شنیدند، و گفت که: السّلام علیکم أهل البیت و رحمۃ اللّٰه و برکاته، یعنی: «سلام خدا (یا سلام من، یا همه سلام‌ها) بر شما باد ای خاندان محمد و رحمت خدا و برکت‌های او». به درستی که در رحمت و ثواب خدا تسلی است از هر مصیبت و امر ناخوشی که به این کس رسیده، و نجات است از هر چه باعث هلاکت شود، و دریافت است آنچه را که فوت شده باشد: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» «۱»، یعنی: «هر تنی چشنده مرگ است و جز این نیست که شما تمام داده می‌شوید مردهای خود را در روز قیامت.

پس، هر که دور گردانیده شود از آتش دوزخ، و در آورده شود در بهشت، پس به حقیقت که رستگار گردیده، و به مراد و مقصود خویش رسیده، و نیست زندگانی دنیا، مگر برخورداری

(۱). آل عمران، ۱۸۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۳۹

از چیزهایی که همه آن فریب و گول است، و به غایت بی‌مقدار و ناپایدار».

(تّمه حدیث: به درستی که خدا شما را برگزیده و بر دیگران زیادتى داده و از گناهان و عیب‌ها پاک و پاکیزه گردانیده، و شما را اهل بیت پیغمبر خویش گردانیده، و علم خود را به شما سپرده، و کتاب خود را (که قرآن است، یا همه کتاب‌های آسمانی را) به شما میراث داده، و شما را صندوق علم خود و عصای عزّت خود ساخته، و برای شما مثل و داستانی از نور خود زده و بیان فرموده، و شما را از لغزش نگاه داشته، و از فتنه‌ها ایمن گردانیده «۱»). پس تسلّی یابید به صبر و تسلّی که خدا به شما عطا فرموده؛ زیرا که خدا رحمت خود را از شما بر طرف نمی‌کند، و نعمت خویش را از شما زائل نمی‌گرداند.

پس، شما باید اهل خدای عزّوجلّ و مخصوصان او، که به ایشان نعمت خدا و عطا و آسایش او بر مردم کامل و تمام شده، و جدایی به هم جمع گردیده، و سخن خدا و دین وی سر به هم آورده، و شما باید دوستان خدا و صاحب اختیاران خلائق از جانب او. پس، هر که ولایت شما را اختیار کند، و شما را دوست دارد، رستگاری یافته، و هر که بر شما ستم کند، و حقّ شما را از شما بگیرد، نیست و نابود خواهد شد. دوستی شما از جانب خدا در کتابش (که قرآن است) واجب است بر بندگان مؤمن خدا. پس خدا قادر است بر یاری کردن شما؛ هر وقت که خواهد و مصلحت داند.

پس، صبر کنید به جهت عواقب امور و آخر کارها؛ زیرا که بازگشت آنها به سوی خدا خواهد بود، و منتظر عاقبت خیر باشید. و به تحقیق که پیغمبر صلی الله علیه و آله شما را به رسم امانت به خدا سپرد، و خدا شما را که امانت پیغمبرید، قبول فرمود و شما را به رسم امانت سپرد به دوستان مؤمن خود که در زمینند.

پس هر که امانت خدا را ادا کند (به این که در حفظ شما کوتاهی نکند، و آنچه شرط امانت‌داری است به جا آورد)، خدا جزای راستی و راست‌گویی او را به او عطا فرماید. و شما باید امانت سپرده شده (که پیغمبر صلی الله علیه و آله شما را به خدا سپرده، و خدا شما را به مؤمنان سپرده)، و از برای شماست دوستی واجب و فرمان‌برداری مفروض (که خدا آن را بر مردم واجب گردانیده).

(۱). و فتنه، به معنی آزمایش و حیرت و گمراهی و کفر و عذاب و رسوایی است. و به معنی مختلف شدن در رأی‌ها نیز می‌باشد. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۴۱

و روح مطهّر رسول خدا صلی الله علیه و آله قبض شد، و حال آن که دین خدا را از برای شما کامل و تمام ساخته، و راه نجات را از برای شما بیان فرموده. پس، از برای هیچ جاهلی، حجّتی را وا نگذاشت. پس، هر که نداند، یا اظهار نادانی نماید، یا انکار کند، یا فراموش نماید، یا تن به فراموشی دهد، حساب او بر خدا است، و خدا از پس حاجت‌های شما است (یعنی: آنها را بر خواهد آورد) و شما را به خدا می‌سپارم. و السّلام علیکم، یعنی: سلام مذکور بر شما اهل بیت باد».

راوی می‌گوید که: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم که: این تعزیه و پرسه دادن «۱» از جانب کی به اهل بیت آمد؟ فرمود: «از جانب خدای تبارک و تعالی».

۲۰ / ۱۲۱۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابن مسکان، از اسماعیل بن عمّار، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان بود که چون در شب تار دیده می‌شد، از برای او نوری دیده می‌شد، به مرتبه‌ای که گویا ماه پاره بود».

۲۱ / ۱۲۱۲. احمد بن ادریس، از حسین بن عبیدالله، از ابو عبدالله - یعنی: حسین صغیر - از محمد بن ابراهیم جعفری، از احمد بن علی محمد بن عبدالله بن عمر بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام، از امام جعفر صادق علیه السلام؛



و محمد بن یحیی، از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از ابن فضال، از بعضی از مردان خویش که راوی حدیث‌اند، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود:

«جبرئیل علیه السلام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و عرض کرد: یا محمد، پروردگارت تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید که: من آتش دوزخ را حرام گردانیدم بر پستی که تو را فرود آورده (و از آن به وجود آمده‌ای) و بر شکمی که تو را بر داشته، و بر دامنی که تو را پرورش داده. پس، مراد از آن پشت، پشت پدرش (و بنابر بعضی از نسخ کافی، آن پشت پدرش، عبدالله بن عبدالمطلب است، و عبارت حدیث در اینجا تشویش دارد، و ظاهر این است که در اصل چنین بوده که مراد از پشت پدرت، عبدالله بن عبدالمطلب است، به قرینه تَمَّة حدیث و آن این است که:) و شکمی که تو را برداشته، آمنه دختر وهب است. و اما دامنی که تو را پرورش داده،

(۱). اصطلاحی محلی (یزدی) به معنای تعزیت و تسلیت دادن است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۴۳

دامن ابوطالب است.

و در روایت ابن فضال، این زیادتیی نیز هست که: «و فاطمه دختر اسد» (یعنی: مادر امیر المؤمنین علیه السلام).

۲۲ / ۱۲۱۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن دراج، از زراره بن اعین، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «عبدالمطلب، محشور می‌شود تنها در روز قیامت، در حالی که نشانه و علامت پیغمبران و هیبت و مهابت پادشاهان در او ظاهر و هویدا است».

۲۳ / ۱۲۱۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن عبدالرحمان اصم، از هیشم بن واقد، از مَقْرَن، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که عبدالمطلب، اوّل کسی بود که به بداء قائل و معتقد شد، و در روز قیامت مبعوث می‌شود یک گروه (یعنی: جامع کمالات و فضاییلی چند که یافت نشود مگر در اشخاص بسیار که هر خصلت نیکی که در گروهی باشد به طریق تَفَرُّق و انتشار در او جمع باشد. آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری).

و بر اوست زیبایی و زینت پادشاهان و نشانه پیغمبران».

۲۴ / ۱۲۱۵. بعضی از اصحاب ما روایت کرده است، از ابن جمهور، از پدرش، از ابن محبوب، از ابن رثاب، از عبدالرحمان بن حجاج؛

و از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر هر دو از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:

«عبدالمطلب در روز قیامت برانگیخته می‌شود یک گروه، که بر اوست زینت پادشاهان و علامت پیغمبران» (و این مرتبه و جاه به جهت آن است که او، اوّل کسی است که به بداء قائل شد).

و فرمود که: «عبدالمطلب رسول خدا را با ساربانان خویش فرستاده بود در طلب و جمع آوری شتران خویش که پراکنده شده بودند و در صحرا گریخته بودند، پس آنها را جمع آوری فرمود و به این سبب طول کشید، و وقت آمدنش در نزد عبدالمطلب گذشت.

عبدالمطلب آمد و حلقه در خانه کعبه را گرفت و شروع کرد که می‌گفت: ای پروردگار من، آیا آل و خاصه خود را هلاک می‌گردانی؟ اگر چنین کنی امری از برای تو ظاهر شده و در رأیت بداء به هم رسیده. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و شتران را آورد و عبدالمطلب در هر کوچه و در هر محله، یا در هر راه و درّه‌ای کسی را در جستجوی آن حضرت فرستاده بود، و شروع کرد به

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۴۵



آواز کردن و فریاد می‌کرد و می‌گفت: ای پروردگار من، آیا آل و خاصه خود را هلاک می‌گردانی؟ اگر چنین کنی، امری از برای تو ظاهر شده و در رأیت بدا به هم رسیده.

و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید، او را گرفت و بوسید و گفت: ای فرزند عزیز من، بعد از این تو را در پی هیچ کار نمی‌فرستم؛ زیرا که می‌ترسم با تو مکر و حيله شود و کشته گردی».

۲۵/۱۲۱۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از محمد بن حرمان، از ابان بن تغلب که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:

«چون پادشاه حبشه با لشکر خویش متوجه مکه معظمه شد، و با ایشان فیلی بود که آن را آورده بودند که خانه خدا را خراب کنند، در بین راه به شتران عبدالمطلب گذشتند و آنها را گردانیدند و به غارت بردند. و این خبر به عبدالمطلب رسید بعد از آن به نزد پادشاه حبشه آمد و از دربان خواهش نمود که اذن دخول حاصل کند.

پس آن دربان طالب رخصت بر پادشاه، داخل شد و عرض کرد که: اینک عبدالمطلب پسر هاشم است که آمده طالب ملاقات است. بعد از آن که عبدالمطلب داخل شد، پادشاه گفت: چه می‌خواهد؟ مترجم گفت که: به نزد تو آمده در باب شترانی چند که داشته، و لشکر آنها را به غارت برده‌اند و از تو می‌خواهد که آنها را رد کنی. پادشاه حبشه به یاران خویش گفت که:

اینک سردار قوم و حامی و مهتر ایشان است، من آمده‌ام به سوی خانه او که آن را می‌پرستد از برای آن که آن را خراب کنم، و او از من خواهش می‌کند که شتران او را رها کنم.

بدانید و آگاه باشید که اگر از من می‌خواست که دست از خراب کردن آن خانه بدارم، هر آینه چنان می‌کردم و آن خانه را خراب نمی‌کردم، شتران او را بر او رد کنید.

پس عبدالمطلب به دیلماج پادشاه گفت که: پادشاه چه گفت؟ دیلماج او را به آنچه پادشاه گفته بود، خبر داد. عبدالمطلب گفت: من صاحب شترم و آن خانه را صاحب و پروردگاری است که آن را از خرابی منع خواهد فرمود. بعد از آن، شترانش به او رد شد و عبدالمطلب به جانب منزل خود برگشت و در وقت برگشتن، به آن فیل گذشت. پس به آن فیل فرمود که: ای محمود، فیل سر خود را جنبانید. فرمود: آیا می‌دانی که تو را از برای چه امر آورده‌اند؟ فیل به سر خویش اشاره کرد که: نه، عبدالمطلب فرمود که: تو را آورده‌اند از برای آن که خانه پروردگار خود را خراب کنی. آیا خود را چنان می‌بینی که این کار را بکنی؟ فیل به سر خود اشاره کرد که: نه، پس عبدالمطلب به منزل خود برگشت و چون اصحاب فیل صبح کردند، با

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۴۷

فیل رفتند که داخل حرم شوند، فیل بر ایشان ابا و امتناع نمود و داخل نشد، در آن هنگام عبدالمطلب به بعضی از غلامان یا دوستان خویش فرمود که: بر کوه ابو قیس بالا-رو و بنگر که چیزی را می‌بینی. چون بالای کوه رفت، گفت: سیاهی می‌بینم که از جانب دریا می‌آید.

عبدالمطلب فرمود که: چشمت به همه آن می‌رسد که ببینی چه چیز است؟ عرض کرد: نه، ولیکن نزدیک است که برسد. چون آن سیاهی نزدیک شد، گفت که: آن سیاهی، مرغ بسیاری است و آنها را نمی‌شناسم و نمی‌دانم که چه مرغند و هر مرغی سنگ‌ریزه‌ای در منقار خود گرفته، مانند سنگ جمره، یا کوچک‌تر از سنگ جمره.

عبدالمطلب فرمود: به پروردگار عبدالمطلب سوگند، که این مرغان، کسی را نمی‌خواهند، مگر این گروه را. و آن مرغان آمدند تا چون بر بالای سر همه اصحاب فیل رسیدند، سنگ‌ریزه‌ها را انداختند. پس هر سنگ‌ریزه‌ای بر فرق سر مردی از ایشان فرود آمد، و از مقعدش بیرون رفت و او را کشت، و از ایشان کسی خلاصی نیافت، مگر یک مرد که مردم را خبر دهد، و چون ایشان را خبر داد، مرغ سنگ‌ریزه را انداخت و او را کشت».

۲۶/۱۲۱۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از رفاعه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «عبدالمطلب چنان بود که در حریم خانه کعبه و سایه دیوار آن از برایش فرش می‌گسترانیدند، و از برای کسی غیر از او در آنجا فرش گسترده نمی‌شد، و او را پسرانی چند بودند که بر بالای سرش می‌ایستادند و منع می‌کردند هر که را که به او نزدیک می‌شد، و نمی‌گذاشتند که به نزد او رود. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و آن حضرت کودکی بود که خود را بر زمین می‌کشید و آمد تا بر بالای ران‌های عبدالمطلب نشست. بعضی از پسرانش به جانب آن حضرت میل نمود که او را از عبدالمطلب دور گرداند، عبدالمطلب با وی گفت که: بگذار فرزند مرا، که فرشته او را به اینجا آورده است».

۲۷/۱۲۱۸. محمد بن یحیی، از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از علی بن معلی، از برادرش محمد، از درست بن ابی منصور، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون پیغمبر صلی الله علیه و آله متولد شد، چند روزی مکث نمود که از برایش شیر نبود که آن را تناول فرماید. پس ابوطالب او را بر بالای پستان خویش افکند (یعنی: آن را در دهان مبارک آن حضرت گذاشت) و خدا شیر را در پستان ابوطالب فرود آورد، و پیغمبر، چند روزی از پستان او شیر خورد تا آن که ابوطالب بر حلیمه (که زنی

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۴۹

بود از قبیله بنی سعد) مطلع شد، و پیغمبر را به او تسلیم فرمود که دایه آن حضرت باشد».

۲۸/۱۲۱۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «داستان ابوطالب، چون داستان اصحاب کهف است که ایمان را پنهان نمودند و شرک را ظاهر کردند، و به این سبب خدا ایشان را دو مرتبه مزد داد».

۲۹/۱۲۲۰. حسین بن محمد و محمد بن یحیی، از احمد بن اسحاق، از بکر بن محمد ازدی، از اسحاق بن جعفر، از پدرش علیه السلام روایت کرده‌اند که به آن حضرت عرض شد که:

سنیان گمان می‌کنند که ابوطالب کافر بوده است. فرمود: «دروغ گفتند؛ چگونه می‌شود که کافر باشد، با آن که می‌گوید:

الم تعلموا انا وجدنا محمداً نبياً كموسى خطّ فى أوّل الكتاب»

یعنی: «آیا ندانستید که ما یاقیم محمد را پیغمبر مانند موسی که نوشته شده است در ابتدای کتاب‌های آسمانی». (یعنی: اوصاف آن حضرت در کتاب‌های آسمانی مدون و مسطور است).

و در حدیث دیگر چنین است که: «چگونه می‌شود که کافر باشد، با آن که می‌گوید:

لقد علموا انّ ابنا لا مکذب لدینا ولا یعبأ بقیل الأباطل

و أبيضُ یُستستی العمام بوجهه ثمال الیتامی عصمةً للامل؟»

یعنی: «هر آینه به حقیقت دانستند که پسر ما (یعنی: محمد صلی الله علیه و آله) در نزد ما چنان نیست که او را به دروغ نسبت داده باشیم، و باید که باک نشود به گفتار بیهوده یا بیهوده‌گویان و در آن فکر نشود. و نیز دانستند که پسر ما سفید و سفیدروبی است که به آبروی او از ابر آب خواسته می‌شود. و اوست که فریادرس یتیمان است (که ایشان را به نیکی‌های خود کفایت می‌کند) و کسی است که بیچارگان، از مردان و زنان را نگاهداری می‌نماید» (و از چیز ناپسند باز می‌دارد. و ممکن است که معنی این باشد که آن حضرت پناه بیوه زنان است).

۳۰/۱۲۲۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن حکم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در بین این که پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد الحرام تشریف داشت، و بر آن حضرت جامه‌های نو بود (که تازه آن را پوشیده بود)، ناگاه مشرکان مکه بچه‌دان شتر را بر آن حضرت انداختند، و جامه‌های آن حضرت را به آن بسیار آلوده و کثیف

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۵۱

کردند. پیغمبر صلی الله علیه و آله را از این کردار اندوه سختی داخل شد که اندازه آن را خدا می دانست.

پس، به نزد ابوطالب رفت و گفت که: ای عمو، حسب و شأن مرا در میانه خویش چگونه می بینی؟ ابوطالب به آن حضرت عرض کرد که: ای پسر برادر من، مطلوب از این سؤال چیست؟ پیغمبر این خبر را به او گفت، و ماجرا را بیان فرمود. پس ابوطالب حمزه را طلبید و شمشیر بر گرفت، و به حمزه گفت که: بچه‌دان شتر را بگیر، و به جانب آن قوم روان گردید و پیغمبر صلی الله علیه و آله با او بود، و به نزد قریش آمد و ایشان در گرداگرد خانه کعبه بودند، و چون او را دیدند، آثار بدی و خشم و کج خلقی را در روی او دانستند، بعد از آن به حمزه فرمود که:

بچه‌دان شتر را بر سیبل‌های ایشان بمال، و حمزه چنان کرد تا به آخر ایشان رسید.

پس، ابوطالب رو به جانب پیغمبر آورد و عرض کرد که: ای پسر برادر من، حسب و شأن تو در میان ما این است.

۳۱ / ۱۲۲۲. علی، از پدرش، از ابن ابی نصر، از ابراهیم بن محمد اشعری، از عبید بن زراره، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون ابوطالب وفات فرمود، جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد و عرض کرد که: یا محمد، از مکه بیرون رو که تو را در آن یار و یابوری نیست، و قریش بر پیغمبر صلی الله علیه و آله شوریدند و آن حضرت گریزان از مکه بیرون رفت تا آمد به جانب کوهی در مکه که آن را حجون می گویند، پس به سوی آن کوه منتقل گردید».

۳۲ / ۱۲۲۳. علی بن محمد بن عبدالله و محمد بن یحیی، از محمد بن عبدالله روایت کرده‌اند و آن را مرفوع ساخت از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «ابوطالب مسلمان شد به حساب جمل (یعنی: به حساب ابجد) و به هر زبانی که گویا گردید (و مراد آن است که به تمام شصت و سه لغت، اظهار ایمان و اسلام نمود.

و در مناقب ابن شهر آشوب از ابی وزانه نقل شده که گفت: سوگند یاد می کنم به آن خدایی که غیر از او خدایی نیست، که ابوطالب فوت نشد، تا آن که ایمان آورد به زبان اهل حبشه، و به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد که: یا محمد، آیا لغت حبشی را می فهمی؟ حضرت فرمود که: «ای عمو، خدا همه سخنان را به من تعلیم داده». ابوطالب گفت: یا محمد استبدن ملصاقا فاطلاه، یعنی: گواهی می دهم از روی اخلاص که خدایی نیست، مگر خدایی که جامع جمیع صفات کمال است. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله گریست و فرمود که: «خدا چشم مرا به ابوطالب

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۵۳

روشن گردانید». پس معنی آنچه در روایت است این است که: به همه زبان‌ها اسلام آورد، حتی به زبان اهل حبشه، یا معنی آن است که مختص به زبان اهل حبشه نبود، چنانچه روایت ابووزانه مشعر است به آن، بلکه به زبان عرب و غیر آن نیز اسلام آورد.

۳۳ / ۱۲۲۴. محمد بن یحیی، از احمد و عبدالله پسران محمد بن عیسی، از پدرانشان، از عبدالله بن مغیره، از اسماعیل بن ابی زیاد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «ابوطالب به حساب جمل ایمان آورد، و به دست خود شصت و سه را عقد نمود» (یعنی: با انگشت شهادت خویش اشاره نمود و انگشت کوچک و انگشت بعد از آن را گرفت، و انگشت بزرگ را بر بالای انگشت میان گذاشت و این به حساب انگشتان، نشانه شصت و سه است. و مقصود از آن، چنانچه ابوالقاسم حسین بن روح که از سفرا و نواب حضرت صاحب الزمان و خلیفه الرحمان است، گفته اله احدٌ جوادٌ است؛ زیرا که سه الف، سه است، و لام سی، و ها پنج، و حا هشت، و دو دال هر یک چهار، و جیم سه، و واو شش، و مجموع این، شصت و سه می شود. و بعضی گمان کرده‌اند که این، اشاره است به شماره لا که اشاره است به نفی خدایان، و شماره الا که اشاره است به اثبات خدایی از برای جناب اقدس الهی در قول لا اله الا الله؛ چه مقصود از این کلمه طیبه، نفی و اثبات است و آن، مفاد لا و الا است و لا و الا، شصت و سه است).

۳۴ / ۱۲۲۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از حسین بن علوان کلبی، از علی بن خزّور غنوی، از اصبع بن نباته

حظلی روایت کرده است که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام را دیدم در روزی که فتح بصره فرمود و بر استر رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار بود، بعد از آن، فرمود که: «ای گروه مردمان، آیا نمی‌خواهید که شما را خبر دهم به بهترین خلائق در روزی که خدا ایشان را جمع می‌فرماید؟» پس ابو ایوب انصاری برخاست به سوی آن حضرت و عرض کرد: بلی یا امیر المؤمنین، ما را حدیث کن؛ زیرا که تو گاهی حاضری و گاهی غائب، و همیشه در خدمت تو نیستیم که آنچه خواهیم از تو پرسیم (و می‌تواند که معنی این باشد که: تو حاضر و غائب بودی و احوال هر کسی را بهتر می‌دانی).

حضرت فرمود که: «بهترین خلائق در روزی که خدا ایشان را جمع می‌کند، هفت کس از فرزندان عبدالمطلب‌اند که کسی فضل ایشان را انکار نمی‌کند، مگر کافر و دانسته به آن جحد نمی‌ورزد، مگر آن که دانسته حق را انکار نماید».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۵۵

پس عمار بن یاسر - رحمه الله - برخاست و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، ایشان را برای ما نام ببر تا ایشان را بشناسیم. فرمود که: «بهترین خلائق در روزی که خدا ایشان را جمع می‌فرماید، رسولانند و بهترین رسولان، محمد صلی الله علیه و آله است، و بهترین هر امتی بعد از پیغمبر ایشان، وصی پیغمبر ایشان است تا پیغمبر دیگر او را دریابد، و بهترین اوصیا، وصی محمد صلی الله علیه و آله است، و بهترین خلائق بعد از اوصیا، شهیدانند، و بهترین شهیدان، حمزه بن عبدالمطلب است و جعفر بن ابی طالب که او را دو بال است به خون رنگ شده، و به آن بال‌ها در بهشت پرواز می‌کند و کسی از این امت غیر از او دو بال به او عطا نشده، و اینک چیزی است که خدا محمد را به آن گرامی داشته و او را تشریف داده و دو سبط و فرزندزاده پیغمبر، حسن و حسین‌اند و مهدی علیهم السلام که خدا او را هر که خواهد از ما اهل بیت قرار خواهد داد».

پس، این آیه را تلاوت فرمود: «وَمِنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا\* ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا» (۱) (و در قرآن به جای و رسوله، و الرَّسُولَ است. و نسخ کافی مختلف است، ولیکن بیشتر چنان است که نوشته شد). و ترجمه آیه این است: «و هر که فرمان برد خدا و رسول او را، پس آن گروه فرمان‌برداران در روز قیامت با آنانند که خدا بر ایشان انعام فرموده از پیغمبران و به غایت راست‌گویان در گفتار و کردار و شهیدان و نیکوکاران و آن گروه نیکو باشند از روی یاران و همراهان آنچه مذکور شد محض فضل و کرامت است از جانب خدا و خدا کافی است که دانا باشد».

۳۵ / ۱۲۲۶. محمد بن حسین (یا حسن) «۲»، از سهل بن زیاد، از ابن فضال، از علی بن نعمان، از ابو مریم انصاری، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: نماز بر پیغمبر صلی الله علیه و آله چگونه بود؟ حضرت فرمود که: «چون امیر المؤمنین علیه السلام آن حضرت را غسل داد و کفن کرد، پرده‌ای بر روی پیغمبر انداخت و او را پوشانید. پس ده نفر را بر او داخل گردانید و دور آن حضرت را گرفتند و امیر المؤمنین علیه السلام در میان ایشان ایستاد و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۳)، یعنی:

«به درستی که خدا و همه فرشتگانش رحمت و صلوات می‌فرستند بر پیغمبر (که محمد)

(۱). نساء، ۶۹ - ۷۰.

(۲). در سند کتاب، محمد بن حسن است.

(۳). احزاب، ۵۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۵۷

است. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صلوات فرستید بر او و سلام گوید؛ سلام گفتنی» (یا تسلیم نمایید خود را و انقیاد او را مرعی

دارید). و آن گروه چنانچه حضرت امیر المؤمنین می گفت، می گفتند و این را که می خواند می خواندند تا آن که اهل مدینه و اهل عوالی «۱» و اطراف آن بر آن حضرت نماز کردند».

۱۲۲۷/۳۶. محمد بن یحیی، از سَلَمَةُ بن خَطَّاب، از علی بن سیف، از ابو المَعْرَاء، از عُقْبَةُ بن بشیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود که: یا علی، مرا در این مکان دفن کن، و قبر مرا چهار انگشت از زمین بلند کن، و قدری آب بر آن پاش».

۱۲۲۸/۳۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حَمَاد، از حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «عباس به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد که: یا علی، مردمان جمع شده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در بقیع مصلی دفن کنند، و مردی از ایشان، ایشان را امامت کند. پس امیر المؤمنین علیه السلام به سوی مردمان بیرون آمد و فرمود که: ای گروه مردمان، رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشوای هر کسی است؛ در حالی که زنده و مرده باشد. و آن حضرت فرمود که: من دفن می شوم در همان بقعه‌ای که قبض روح من در آن می شود.

پس امیر المؤمنین علیه السلام بر در آن بقعه ایستاد و بر آن حضرت نماز کرد و مردم را امر فرمود که: ده نفر ده نفر می آمدند و بر آن حضرت نماز می کردند و بیرون می رفتند».

۱۲۲۹/۳۸. محمد بن یحیی، از سَلَمَةُ بن خَطَّاب، از علی بن سیف، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون قبض روح مطهر پیغمبر شد، فرشتگان و مهاجران و انصار، فوج فوج بر آن حضرت نماز کردند». و فرمود که:

«امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود- در حال صحت و سلامت خویش:- که جز این نیست که این آیه بر من نازل شد در باب نماز بر من، بعد از آن که خدا روح مرا قبض فرماید. و آیه این است که: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۲)».

۱۲۳۰/۳۹. بعضی از اصحاب ما روایت کرده و آن را مرفوع ساخته از محمد بن سنان، از

(۱). که دهی چند است در پشت مدینه. (مترجم)

(۲). احزاب، ۵۶.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۵۹

داود بن کثیر رقی که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: چیست معنی سلام بر رسول خدا؟ حضرت فرمود که: «چون خدای تبارک و تعالی پیغمبر خود و وصی و دختر و دو پسر آن حضرت و جمیع ائمه را آفرید و شیعیان ایشان را خلق فرمود، بر ایشان پیمان گرفت و آن که صبر کنند، و یکدیگر را بر صبر بدارند، و ساخته و آماده باشند برای مقاتله با دشمنان دین (و یا اسبان و اسلحه را مهیا کنند از برای حفظ سر حد اسلام تا اذیت کفار را از همه مسلمانان باز دارند و بیضه اسلام را محافظت نمایند) و از خدا پرهیزند و با ایشان وعده فرمود که زمین مبارک و حرم صاحب ایمنی را از برای ایشان وا گذارد، و بیت المعمور را از برای ایشان فرود آورد، و سقف برافراشته را از برای ایشان ظاهر گرداند، و ایشان را از دشمنان ایشان در آسایش اندازد، زمینی که خدا آن را بدل می کند از زمین دار السیلام است، و آنچه را که در آن است به ایشان وا گذارد «لا شَیْءَ فِیْهَا» (۱)، یعنی: هیچ رنگ دیگر در آن نباشد».

و حضرت فرمود که: «هیچ خصومتی از برای دشمنان ایشان در آن نباشد، و آن که از برای ایشان در آن، آنچه دوست می دارند، موجود باشد. و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر جمیع ائمه و شیعیان ما (و در بعضی از نسخ کافی، و شیعیان ایشان یعنی: شیعیان

ائمه) پیمان به این امر گرفت، و جز این نیست که آن حضرت علیه السلام یادداشت خود این پیمان و تازه نمودن آن است بر خدای تعالی، شاید که آن جناب جل و عز آن را تعجیل فرماید، و وا گذاشتن و تسلیم نمودن همه آنچه را که در آن است به شما تعجیل فرماید». باب در بیان نهی از مُشرف شدن بر قبر پیغمبر

۱۲۳۱ / ۴۰. ابن محبوب، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم آن حضرت را که می‌فرمود: «بار خدایا صلوات فرست بر محمد که برگزیده و هم‌راز تو است؛ آن که امر تو را تدبیر می‌کند».

### ۱۱۲. باب در بیان نهی از مُشرف شدن بر قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله

۱۲۳۲ / ۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد برقی، از جعفر بن مُثنیٰ خطیب که گفت: در مدینه بودم و قدری از سقف مسجد پیغمبر که مُشرف بر قبر آن حضرت بود، فرود آمد، و کارکنان و بنایان به جهت تعمیر بالا می‌رفتند و فرود می‌آمدند،

(۱). بقره، ۷۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۶۱

و ما گروهی بودیم. پس، من به یاران خود گفتم که: کیست از شما که امشب او را وعده باشد که بر حضرت صادق علیه السلام داخل شود؟ باب در بیان مولد امیرالمؤمنین

مهران بن ابی نصر گفت که: من. و اسماعیل بن عمار صیرفی نیز گفت که: من.

به ایشان گفتم که برای ما آن حضرت را سؤال کنید از بالا رفتن بام مسجد، یا غیر آن، از برای آن که بر قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله مشرف شویم. پس چون فردا شد، ایشان را ملاقات کردیم و همه به هم جمع شدیم، اسماعیل گفت که: آن حضرت را برای شما سؤال نمودیم از آنچه ذکر کردید، در جواب فرمود که: «دوست نمی‌دارم از برای هیچ‌یک از ایشان که در بالای قبر بر آید، و از او ایمن نیستم که چیزی را ببیند که به جهت آن چشمش کور شود، یا آن حضرت را ایستاده ببیند که نماز می‌کند، یا او را ببیند با بعضی از زنان خود صلی الله علیه و آله».

### ۱۱۳. باب در بیان مولد امیرالمؤمنین علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام سی سال بعد از عام الفیل متولد شد، و آن حضرت علیه السلام در ماه مبارک رمضان شهید شد، در وقتی که نه روز از آن ماه مانده بود، در شب یکشنبه سال چهارم از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از مکه به سوی مدینه، در حالی که آن حضرت شصت و سه ساله بود، و بعد از قبض روح مطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله، سی سال باقی ماند. و مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است و آن حضرت اول هاشمی بود که دو مرتبه از هاشم متولد شد (و مراد این است که هاشمی الطرفین بود از طرف پدر و مادر).

(و من می‌گویم که: این سخن درست نیست؛ زیرا که امیرالمؤمنین علیه السلام به حسب سنّ از همه برادران خویش که طالب و جعفر و عقیل‌اند، کوچک‌تر بود و همه از فاطمه بودند. و شیخ مفید- رحمه الله- فرموده که: علی و برادرانش، اول کسانی بودند که دو بار از هاشم متولد شدند، و ابن ابی الحدید از علمای اهل سنت در شأن فاطمه بنت اسد گفته که: اول زن هاشمی بود که به شوهر و مرد هاشمی زایید، و هر دو صحیح و متین است).



۱/۱۲۳۳. حسین بن محمد، از محمد بن یحیی فارسی، از ابو حنیفه - یعنی: محمد بن یحیی - از ولید بن ابان، از محمد بن عبدالله بن مُسکان، از پدرش روایت کرده است که

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۶۳

گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «فاطمه بنت اسد به نزد ابوطالب آمد که او را به ولادت پیغمبر صلی الله علیه و آله بشارت دهد (یا او را شاد گرداند، بنا بر اختلاف نسخ کافی). ابوطالب گفت: یک سبت صبر کن که تو را بشارت می‌دهم به فرزندی که مثل او باشد در همه چیز، مگر پیغمبری». «۱» و حضرت فرمود که: «سبت، سی سال است و در میانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام سی سال فاصله بود».

۲/۱۲۳۴. علی بن محمد بن عبدالله، از سیاری، از محمد بن جمهور، از بعضی از اصحاب ما، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «فاطمه بنت اسد، مادر امیر المؤمنین علیه السلام، اول زنی بود که به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله هجرت نمود از مکه به سوی مدینه پای پیاده، و از همه مردمان نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله مهربان تر بود. بعد از آن، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید که می‌فرمود: مردم در روز قیامت برهنه محشور می‌شوند؛ چنانچه از مادر متولد شده‌اند. فاطمه گفت: واسواته؛ ای داد از رسوایی و بد حالی، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

من از خدا می‌خواهم که تو را پوشیده محشور گرداند. و از آن حضرت شنید که: فشار قبر را ذکر می‌فرمود، گفت: وا ضعفاه؛ ای داد از ضعف و ناتوانی، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: من از خدا سؤال می‌کنم که این فشار را از تو دفع کند. و فاطمه روزی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد که: من اراده دارم که همین کنیزک خود را آزاد کنم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: اگر چنین کنی، خدا به هر عضوی از او، عضوی از تو را از آتش دوزخ آزاد گرداند.

و چون فاطمه بیمار شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله را وصی خود گردانید و امر کرد که آن حضرت کنیزک او را آزاد گرداند. و زبانش در بند شد که نمی‌توانست سخن گوید، پس شروع کرد به اشاره کردن و به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره می‌کرد (به اشاره که مطلب از آن فهمیده می‌شد) و رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت او را قبول فرمود.

بعد از آن در بین آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی نشسته بود، ناگاه امیر المؤمنین به خدمت آن حضرت آمد و آن حضرت گریه می‌کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه چیز تو را می‌گریاند؟ عرض کرد که: مادرم فاطمه وفات کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به خدا سوگند که فاطمه، مادر من بود. و آن حضرت برخاست و می‌شتافت تا داخل شد در خانه‌ای که فاطمه بود. پس به

(۱). و سبت به فتح سین و سکون با، در اصل لغت، به معنی شنبه یا یک روز تمام از ایام هفته غیر از جمعه و به معنی روزگار است. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۶۵

سوی فاطمه نگریست و گریست و زنان را امر فرمود که: او را غسل دهند. و فرمود که: چون از غسل او فارغ شوید، از پیش خود کاری مکنید تا آن که مرا اعلام کنید.

چون فارغ شدند، آن حضرت را به این امر اعلام کردند، پس یکی از پیراهن‌های خویش (و بنا بر بعضی از نسخ کافی، بهترین پیراهن‌های خویش) را که تالی تن مبارکش بود (و آن را می‌پوشید بی آن که چیزی در میانه آن و جسد شریفش حائل و مانع باشد)، به ایشان داد و ایشان را امر فرمود که: فاطمه را در آن کفن کنند. و به مسلمانان فرمود که: چون مرا ببینید که چیزی را به عمل آورم که پیش از آن، آن را به عمل نیاورده باشم، مرا سؤال کنید که چرا آن را کردم و چون از غسل و کفن فاطمه فارغ



گردیدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شد و جنازه او را بر دوش خویش گذاشت و متصل در زیر جنازه او بود تا او را بر سر قبرش رسانید. بعد از آن، جنازه را بر زمین گذاشت و در قبر داخل شد و در آن خوابید، پس برخاست و فاطمه را بر روی دست‌های خویش گرفت تا او را در قبر گذاشت و زمانی طولانی بر او نگون گردیده، سر خویش را به پایین کرده با او راز می‌گفت و به او می‌فرمود که: پسرت، پسرت، پس بیرون آمد و قبر او را هموار کرد.

بعد از آن، بر قبر او نگون گردید و از آن حضرت شنیدند که می‌گفت: لا اله الا الله اللهم انی استودعها ایتاک (و بنابر بعضی از نسخ، استودعک ایها)، یعنی: «نیست خدایی مگر خدا.

خداوندا، به درستی که من فاطمه را به تو می‌سپارم». پس برگشت و مسلمانان به آن حضرت عرض کردند که: ما تو را دیدیم که چیزی چند را به فعل آوردی که پیش از این روز، آنها را نکرده بودی. حضرت فرمود که: امروز نیکی ابوطالب را گم کردم و احسانش از من بریده شد.

به درستی که فاطمه چنان بود که چیزی که در نزد او بود، مرا بر خود و فرزندان خود به آن بر می‌گزید (که خود نمی‌خورد و به فرزندان خود نمی‌داد و به من می‌خورانید)، و من در حال حیات او قیامت را ذکر کردم و گفتم که: مردم برهنه محشور می‌شوند، گفت: واسواتاه، پس من از برای او ضامن شدم که خدا او را پوشیده محشور گرداند. و فشار قبر را ذکر کردم، گفت:

واضعفاه، پس من از برای او ضامن شدم که خدا آن را از او دفع کند، و برای همین او را به پیراهن خود کفن کردم و در قبرش خوابیدم و بر او نگون شدم و آنچه را که از آن سؤال می‌شد، به او فهمانیدم و به زبانش دادم.

پس به درستی که او را از پروردگارش سؤال کردند و آنچه بایست بگویند، گفت و از

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۶۷

رسولش او را سؤال کردند، او را جواب داد، و از ولی و امام خود سؤال شد، اضطراب و تشویشی بر او مستولی شد و نتوانست جواب دهد، گفتم: امام، پسر تو است، امام، پسر تو است» (و من می‌گویم که جواب نگفتن فاطمه، یا به جهت شرم بوده، یا حکمت در آن، اظهار امامت فرزندش امیر المؤمنین علیه السلام).

۳/۱۲۳۵. بعضی از اصحاب ما، از آن که او را ذکر کرده، از ابن محبوب، از عمر بن ابان کلبی، از مفصل بن عمر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «چون رسول خدا صلی الله علیه و آله متولد شد، سواد بلاد فارس و قصرهای شام، از برای آمنه، مادر آن حضرت ظاهر گردید (چه حجاب از پیش رویش برخاست). پس فاطمه بنت اسد، مادر امیر المؤمنین علیه السلام، به نزد ابوطالب آمد خندان و شادان و آنچه آمنه گفته بود، به ابوطالب اعلام نمود. ابوطالب به فاطمه فرمود که: از این تعجب می‌کنی، به درستی که تو آبتن می‌شوی و وصی و وزیر او را می‌زایی».

۴/۱۲۳۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از برقی، از احمد بن زید نیشابوری که گفت: حدیث کرد مرا عمر بن ابراهیم هاشمی، از عبدالملک بن عمر، از اسید بن صفوان - صاحب و مصاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله - که گفت: چون روزی شد که روح امیر المؤمنین علیه السلام در آن قبض شد، کوفه از صدای گریه به لرزه در آمد، و مردم مدهوش شدند؛ مانند روزی که روح رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن قبض شد و مردی آمد و می‌گریست و شتاب می‌کرد و می‌گفت: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. و می‌گفت: امروز جانشینی به منصب پیغمبری بریده شد، و آمد تا ایستاد بر در خانه‌ای که امیر المؤمنین علیه السلام در آن تشریف داشت، پس گفت: ای ابوالحسن، خدا تو را رحمت کند، اسلام تو از همه این قوم پیش‌تر بود، و ایمانت از ایشان صافی‌تر، و یقینت از ایشان سخت‌تر، و ترسیدنت از خدا از ایشان بیشتر، و رنجت از ایشان بزرگ‌تر، و محافظتت در باب رسول خدا صلی الله علیه و آله از ایشان زیادتر، و بر اصحاب آن حضرت از همه کس امین‌تر، و منقبت‌های تو از ایشان افزون‌تر، و سابقه‌هایت از ایشان گرامی‌تر، و پله و پایه‌ات از ایشان بلندتر، و به رسول خدا صلی الله علیه و آله از ایشان نزدیک‌تر، و

شبهت به آن حضرت در سیرت و خوی و طرز و کردار از ایشان بیشتر، و منزله و جاهت از ایشان شریف‌تر، و بر او از ایشان عزیزتر بودی.

پس خدا تو را جزای خیر دهد از جانب اسلام و از رسول خویش، و از همه مسلمانان.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۶۹

توانا بودی در هنگامی که اصحاب آن حضرت ناتوان شدند، و به میدان جهاد رفتی در وقتی که تضرع و زاری نمودند، و بر پا شدی در وقتی که سستی ورزیدند، و دست از راه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر نداشتی در وقتی که اصحاب آن حضرت قصد باطل کردند (یا مانند زنان که کودکان را به آواز خوش به خواب کنند مردم را به نغمه و ترانه به خواب غفلت کردند)، جانشین حق آن حضرت بودی بی آن که با تو منازعه توان کرد، و فروتنی نکردی در باب خاک مالیدن بینی منافقان و خشم کافران و کراهت حاسدان و کینه فاسقان.

پس به امر حق قیام نمودی در وقتی که سست و بی‌دل شدند، و سخن گفتی در وقتی که لکنت به هم رسانیدند (و کند سخن شدند و مانند خر در گل ماندند) و به نور خدا رفتی در هنگامی که ایستادند بعد از آن تو را پیروی کردند و راه راست یافتند، و آواز تو از همه ایشان پست‌تر بود، و طاعت (یا پیشی گرفتنت) در خیرات از ایشان بلندتر، و سخنت از ایشان کم‌تر، و گفتارت از ایشان راست‌تر و درست‌تر، و رأیت از ایشان بزرگ‌تر، و دلت از ایشان شجاع‌تر و دلیرتر، و یقینت از ایشان سخت‌تر، و کارت از ایشان نیکوتر، و به همه امور از ایشان شناساتر بودی.

به خدا سوگند، که پادشاهی بودی از برای دین مانند یعسوب (که پادشاه مگس عسل است و همه مگسان تابع اویند و از او دست بر نمی‌دارند و در هر جا که می‌رود می‌روند). حاصل آن که در باب دین، چون پادشاه مگسان عسل بودی نسبت به مگسان در اول و آخر، اما اول در هنگامی که مردمان پراکنده شدند و اما آخر در وقتی که سست و بی‌دل گشتند. از برای مؤمنان، پدر مهربانی بودی در آن هنگام که عیال تو گردیدند. پس بارهای گرانی را که از بر داشتن آنها ضعف داشتند، برداشتی و آنچه را که ضایع کردند محافظت کردی، و آنچه را که فرو گذاشتند رعایت فرمودی، و دامن همت را بر زدی چون جمع شدند، و بلند شدی در وقتی که به غایت حریص شدند، و صبر کردی در وقتی که شتاب کردند (و بنا بر بعضی از نسخ کافی، در وقتی که جزع کردند یا بر زمین افتادند). و دریافتی حاجت‌های آنچه را که طلب کردند (و بنا بر بعضی از نسخ، دریافتی کینه‌های آنچه را که از ایشان طلب می‌کردند). و به یاری تو، یافتند آنچه را که نمی‌پنداشتند. بودی بر کافران عذابی ریزان و سبب غارت و تاراج اموال ایشان، و از برای مؤمنان ستون اعتبار و حصار (یا فراوانی نعمت).

پس به خدا سوگند که پرواز نمودی (به سوی ریاض جنت) به آزارهای ولایت یا امت،

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۷۱

و رستگاری یافتی به عطای آن، و سابقه‌های آن را ضبط کردی و فضایل آن را با خود بردی، حجّت تیز تو به کندی مبدل نشد، و دل تو مایل به سوی باطل نگردید، و بینایی تو ضعف به هم نرسانید، و بی‌دلی در نفس تو راه نیافت و بر رو نیفتادی، و مانند کوه بودی که بادهای تند آن را به جنبش در نتواند آورد.

و بودی چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق تو فرمود. که مردم در صحبت تو و آنچه از دست تو می‌آید ایمن بودند، و بودی چنانچه فرمود. که ضعیف بودی در بدن خود و قوی در امر خدا، و متواضع در نفس خویش و صاحب عظمت در نزد خدا، و بزرگ در زمین و صاحب جلالت در نزد مؤمنین. کسی را در تو راه عیبی نبود، و گوینده را در تو طعنی نه، و کسی را در تو امیدواری نبود، و کسی را نزد تو میل و جانب‌داری نه.

ضعیف و ذلیل در نزد تو قوی و عزیز بود، تا آن که حق او را از برایش می‌گرفتی و قوی عزیز در نزد تو ضعیف و ذلیل بود، تا آن که

حقّ را از او می‌گرفتی. و در این باب خویش و بیگانه در نزد تو برابر بودند، شغل تو حقّ و راستی و مدارایی بود و گفتار تو لازم و استوار. و کار تو بردباری و هوشیاری و دید تو دانش و عزیمت. در آنچه کردی و به یاری تو راه راست ظاهر شد و مردم در آن سلوک نمودند و کار دشوار آسان گردید و به واسطه تو آتش‌های فتنه فرو نشانیده شد و به همت تو دین اسلام راست ایستاد و اسلام و مؤمنان به سبب تو قوی شدند. و هر کسی را که در هر خوبی پیشی گرفتی، پیشی گرفتنی دور و در رنج انداختی آنان را که بعد از تو، رنجی سخت پس تو از آن بزرگ‌تری که گریه تو را تدارک تواند نمود. و بزرگ شد مصیبت تو در آسمان و مصیبت تو مردم را در هم شکست و **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**.

راضی شدیم از خدا و پسندیدیم قضای او را و تسلیم کردیم از برای خدا امر او را.

پس به خدا سوگند که هرگز مصیبتی مانند مصیبت تو به مسلمانان نخواهد رسید. بودی از برای مؤمنان پناه و حصار و سر کوه استوار و بر کافران درشتی و خشم. پس خدا تو را به پیغمبر خود ملحق گرداند و ما را از مزد مصیبت تو محروم نسازد، و بعد از تو ما را گمراه نگرداند. و آن قوم همه خاموش بودند تا آن که سخنش تمام شد و خود گریست و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله گریستند. پس او را طلب کردند و نیافتند.

۵/۱۲۳۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از صفوان جمّال که گفت: من و عامر و عبدالله بن جُداعة ازدی در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۷۳

بودیم. صفوان می‌گوید که: عامر به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، مردم گمان می‌کنند که امیر المؤمنین علیه السلام در رجه کوفه مدفون است. حضرت فرمود: «نه، چنین نیست».

عرض کرد: پس در کجا دفن شده؟ فرمود که: «امیر المؤمنین چون رحلت فرمود، حضرت امام حسن علیه السلام او را برداشت و آورد در پشت کوفه نزدیک به نجف که دریایی است خشک شده که در این زمان، در پشت حصار شهر نجف واقع است در طرف دست چپ غری و راست حیره (و غزی، بر وزن غنی بنایی است نیکو و از آن است غریبان که دو بنای مشهور بوده‌اند در کوفه. و حیره به کسر حاء شهری بوده نزدیک کوفه) پس آن حضرت را دفن کرد در میان سنگ‌های چقماق سفید» (یعنی: روشن و درخشان).

راوی می‌گوید که: چون بعد از آن اتفاق افتاد که به آنجا رفتم، قبر آن حضرت را در موضعی از آن خیال کردم، پس به خدمت آن حضرت که آمدم او را خبر دادم سه مرتبه به من فرمود که: «درست یافته‌ای - خدا تو را رحمت کند».

۶/۱۲۳۸. احمد بن محمد، از ابن ابی عمیر، از قاسم بن محمد، از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت: عمر بن یزید به نزد من آمد و به من گفت که: سوار شو، پس با او سوار شدم، و رفتم تا آمدم به منزل حفص کُناسی و او را از منزلش بیرون آوردم و با ما سوار شد و رفتیم تا به غری رسیدیم و به قبری منتهی شدیم. حفص گفت: فرود آید که اینک قبر امیر المؤمنین است. ما گفتیم که: از کجا دانستی؟ گفت که: با امام جعفر صادق علیه السلام در اینجا آمدم، در وقتی که در حیره تشریف داشت؛ نه یک مرتبه، بلکه چندین مرتبه و مرا خبر داد که این، قبر آن حضرت است.

۷/۱۲۳۹. محمد بن یحیی، از سلیمه بن خطاب، از عبدالله بن محمد، از عبدالله بن قاسم، از عیسی شَلْقَان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:

«امیر المؤمنین علیه السلام در قبیله بنی مخزوم خالوها (یا نسب خالوئیت) بود، و جوانی از ایشان به نزد آن حضرت آمد و عرض کرد که: ای خالوی من، برادرم مُرد و بر او اندوه دارم؛ اندوهی سخت».

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید که: «امیر المؤمنین علیه السلام به آن جوان مخزومی فرمود که خواهش داری که او را ببینی؟

عرض کرد: بلی، فرمود که: قبر او را به من بنما». حضرت می‌فرماید که: «امیر المؤمنین علیه السلام بیرون رفت و بُرد یمانی رسول خدا صلی الله علیه و آله با او بود که آن را

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۷۵

لنگ فرموده بود و چون به آن قبر رسید، لب‌های مبارکش مکڑر به هم خورد (که آهسته چیزی خواند). پس پای خود را به آن قبر زد، بعد از آن، صاحب قبر، از قبر خویش بیرون آمد و به زبان فُرس سخن می‌گفت. امیر المؤمنین فرمود که: آیا نمردی در حالی که تو مردی از عرب بودی؟! عرض کرد: بلی چنین بود، ولیکن ما بر طریقه فلان و فلان (یعنی: ...) مُردیم پس زبان‌های ما گشت». ۸/۱۲۴۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و علی بن محمد، از سهل بن زیاد هر دو روایت کرده‌اند، از ابن محبوب، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «چون روح مطهر امیر المؤمنین علیه السلام قبض شد، حضرت حسن بن علی علیه السلام در مسجد کوفه بر پا شد و خدا را حمد کرد و بر او ثنا گفت و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله صلوات فرستاد. بعد از آن فرمود که: ای گروه مردمان، در این شب مردی وفات فرموده که پیشینان در عمل خیری بر او پیشی نگرفته‌اند، و پسینان بر او نمی‌توانند رسید. به درستی که صاحب رایت و علمدار رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و جبرئیل از جانب راست او و میکائیل از جانب چپ او بودند. بر نمی‌گشت تا آن که خدا از برایش فتح می‌کرد. به خدا سوگند، که هیچ سفید و سرخ (یعنی: نقره و طلا) را وا نگذاشته، مگر هفتصد درم که از بخشش او زیاد آمده بود و می‌خواست که به آن خدمت کاری از برای زن خویش بخرد.

و به خدا سوگند که در شبی وفات فرمود که وصی موسی -/ یعنی: یوشع بن نون- در آن وفات فرمود، و شبی که عیسی بن مریم را به آسمان بالا بردند، و شبی که قرآن در آن فرود آمد».

۹/۱۲۴۱. علی بن محمد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته و گفته که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «چون امیر المؤمنین علیه السلام را غسل دادند، از کنار خانه ندایی به ایشان رسید که: اگر شما پیش جنازه را بگیری، عقب آن از شما کفایت می‌شود (یعنی: حاجتی نیست که شما آن را بردارید؛ زیرا که آن خود بر خواهد خاست و خود به خود می‌رود). و اگر شما عقب آن را بگیری، پیش آن از شما کفایت می‌شود».

۱۰/۱۲۴۲. سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از عبدالله بن بکیر، از بعضی از اصحاب ما، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که شنید از آن حضرت که می‌فرمود: «چون قبض روح مطهر امیر المؤمنین علیه السلام شد، امام حسن و امام

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۷۷

حسین و دو مرد دیگر، آن حضرت را بیرون آوردند تا آن که چون از شهر کوفه بیرون آمدند، کوفه را در طرف راست خویش قرار دادند و راه بیابان را گرفتند تا آن که با جنازه آن حضرت به غری گذشتند، پس آن حضرت را دفن کردند و قبر شریفش راست و درست کردند و برگشتند». باب در بیان مولد حضرت فاطمه زهرا

#### ۱۱۴. باب در بیان مولد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

حضرت فاطمه علیها السلام پنج سال بعد از مبعث رسول خدا صلی الله علیه و آله متولد شد، و آن حضرت علیها السلام وفات فرمود و او را هجده سال و هفتاد و پنج روز بود، و بعد از وفات پدرش صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز در دنیا ماند.

۱/۱۲۴۳. عبدالله بن جعفر و سعد بن عبدالله هر دو روایت کرده‌اند، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از حبیب سجستانی که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «فاطمه، دختر محمد صلی الله علیه و آله، پنج سال بعد از مبعث رسول خدا صلی الله علیه و آله متولد شد و وفات فرمود و آن حضرت را هجده سال و

هفتاد و پنج روز بود».

(وجه مناسبت ذکر این حدیث را در باب مولد امیرالمؤمنین با وجود ذکر مولد فاطمه در باب علیحده نفهمیدم. و حق آن است که ذکر این حدیث در این باب، بر سبیل اشتباه است و موضع ذکر آن بعد از این باب است). «۱»

۲/۱۲۴۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از ابو عبیده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «فاطمه علیه السلام، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز در دنیا مکث فرمود، و اندوه سختی بر آن حضرت در مفارقت پدرش داخل شده بود، و جبرئیل به نزد آن حضرت می آمد و او را بر وفات پدرش تسلی نیکو می داد و دلش را خوش می گردانید، و او را از پدرش و مکان او خبر می داد، و خبر می داد او را به آنچه در فرزندان او اتفاق می افتد و علی علیه السلام آن را می نوشت».

۳/۱۲۴۵. محمد بن یحیی، از عمر کی بن علی، از علی بن جعفر، از برادرش حضرت

(۱). این حدیث، در باب قبلی ذکر شده بود و مترجم -/ رحمه الله -/ هم همان گونه که در یادداشت وی آمده یادآوری کرده که جایش همین جاست، و یادآوری کرده که ندانسته به چه وجهی در باب امیرالمؤمنین آورده شده است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۷۹

امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «فاطمه علیها السلام، صدیقه و معصومه بود که شهید شد، و به درستی که دختران پیغمبران حائض نمی شوند».

۴/۱۲۴۶. احمد بن مهران - رحمه الله - روایت کرده و آن را مرفوع ساخته و احمد بن ادریس نیز روایت کرده است از محمد بن عبد الجبار شیبانی که گفت: حدیث کرد مرا قاسم بن محمد رازی و گفت که: حدیث کرد مرا علی بن محمد هرمزانی از حضرت ابی عبدالله حسین بن علی علیه السلام که فرمود: «چون قبض روح مطهر حضرت فاطمه علیها السلام شد، امیر المؤمنین علیه السلام او را پنهان دفن کرد، و موضع قبر او را خاک پاشید و با زمین برابر و هموار ساخت (که علامت آن معلوم نباشد). پس برخاست و روی خود را به جانب قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله گردانید و گفت: سلام خدا (یا سلام من یا همه سلامها) بر تو باد، یا رسول الله از جانب خودم. سلام بر تو باد از جانب دختر تو و زیارت کننده‌ای که به زیارت و دیدن تو آمده، و آن که در این خاک در عرصه تو شب را به روز می آورد و آن که خدا از برای او اختیار فرموده که زود به تو ملحق گردد.

یا رسول الله از فراق دختر برگزیده‌ات صبر من کم (یا تمام) شد و از وفات مهتر و بهترین زنان عالمیان قوتم زائل شد، مگر آن که در اقتدا کردن من به سنت تو که صبر است در مطلق مصیبت در باب جدایی تو، که از هر مصیبتی عظیم تر است و تاب آوردن اندوه مفارقت تو، جای آن است که خود را تسلی دهم و گنجایش دارد که در این مصیبت صبر کنم.

پس هر آینه به تحقیق که تو را به دست خود در لحد قبرت گذاشتم و بر بالش خاک تکیه دادم، و جان مقدس تو در میان کوه گردن و سینه من روان شد و بیرون آمد. و در کتاب خدا است بهترین قبول کردنها و آن این است که: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۱). امانت خود را به خود برگردانیدی و گروهگان خود را از من گرفتی و زهرا را ربودی. «۲» پس چه بسیار زشت است آسمان کبود و زمین غبارآلود.

یا رسول الله، اندوه من همیشه خواهد بود، و شب من به بیداری به سر خواهد رفت و این اندوه، اندوهی است که از دل من به در نخواهد رفت، تا آن که خدای تعالی از برای من

(۲). مترجم - / رحمه الله - / این سه فعل را به صورت معلوم ترجمه کرده و حال آن که افعال یاد شده مجهول هستند و بنا بر این باید معنا چنین باشد: «امانت باز پس داده شد، و گرو گرفته و زهرا ربوده شد.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۸۱

اختیار کند آن خانه‌ای را که تو اکنون در آن مانده‌ای. این درد دل و اندوه که در دل من است، درد و اندوهی است که دلم را مجروح کرده، و خونابه‌ای از آن روان ساخته، و این غمی که من دارم، غمی است که مرا از جا به در آورده. چه زود جدایی افتاد در میان ما، و به سوی خدا شکایت می‌کنم، و دخترت به زودی تو را خبر خواهد داد به یاری کردن امت تو یکدیگر را بر ستم کردن در حق او و رعایت نکردن حرمت او.

پس او را احوال بپرس و درست پایی شو و از او در خواه که حال خود را به تو خبر دهد؛ که بسیار غم‌ها که موجب تشنگی و حرارت است، در سینه‌اش جولان می‌زد (و بر روی یکدیگر می‌نشست) که راهی به سوی پراکنده کردن آنها نیافت (و نتوانست که آنها را بروز دهد) و به زودی همه را خواهد گفت. و خدا حکم می‌فرماید و او بهترین حکم‌کنندگان است. سلام می‌کنم بر تو یا رسول الله، مانند سلام وداع کننده‌ای که به خشم نیامده باشد، و دلتنگی و اندوه به هم نرسانیده باشد (که از روی دشمنی مفارقت کند و مواصلت را نخواهد).

پس اگر بر گردم و از نزد قبر تو بروم از ملال گرفتن نیست، و اگر بمانم و نزد قبر تو باشم از بدگمانی نیست، به آنچه خدا صبر کنندگان را وعده فرموده. و می‌دانم که به سبب صبری که در مفارقت تو و قبر تو می‌کنم، مأجور و مثاب خواهم بود. آه، آه، و صبر کردن مبارک‌تر و نیکوتر است، و اگر غالب شدن آنها که بر ما مستولی شدند نمی‌بود، هر آینه ماندن و درنگ در نزد قبر تو را بر خود لازم می‌گردانیدم (که بر آن ثابت می‌بودم) و هر آینه گریه و فریاد و فغان می‌کردم، مانند گریه و فریاد کردن زن فرزندی مرده بر این مصیبت عظمی که در برابر چشم خدا (یعنی: در حضور آن جناب) دختر تو پنهان دفن شود، و حقیقت از روی قهر غصب شود، و از میراثش ممنوع گردد (که به او ندهند)؛ با آن که از زمان دولت وصال تو مدتی نگذشته و یاد تو و نامت کهنه نشده. و به سوی خداست شکایت من یا رسول الله و در باب مفارقت تو تسلی نیکو است. خدا بر تو صلوات فرستد و بر او باد سلام و خشنودی خدا».

۵/۱۲۴۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از عبدالرحمان بن سالم، از مفضل، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: کی حضرت فاطمه علیها السلام را غسل داد؟ فرمود که: «آن که او را غسل داد، امیر المؤمنین علیه السلام بود». پس گویا که من این را از قول آن حضرت بزرگ شمردم

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۸۳

و در نظرم غریب آمد.

حضرت فرمود که: «گویا تو دلتنگ شدی به آنچه تو را به آن خبر دادم». مفضل می‌گوید که: عرض کردم چنین است فدای تو کردم، فرمود که: «البته دلتنگ مشو؛ زیرا که فاطمه معصومه بود و کسی او را غسل نمی‌توانست داد، مگر معصوم. آیا ندانسته‌ای که مریم را کسی غیر از عیسی غسل نداد».

۶/۱۲۴۸. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عقبه، از عبدالله بن محمد جعفی، از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمودند: «چون از امر غاصبین حقوق اهل بیت، شد آنچه شد، فاطمه علیها السلام گریبان عمر را گرفت و او را به جانب خود کشید، پس فرمود که: ای پسر خطّاب، بدان به خدا سوگند که اگر نه این بود که ناخوش دارم که بلا به کسی برسد که او را گناهی نیست، هر آینه می‌دانستی که من خدا را سوگند می‌دادم به طریقه تحکم و خواهش، آن که البته چنانچه می‌خواهم به عمل آورد و او را چنان می‌یافتم که مرا به زودی اجابت فرماید».



۷/۱۲۴۹. و به همین اسناد، از صالح بن عقیبه، از یزید بن عبدالملک، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «چون فاطمه متولّد شد، خدای تعالی به سوی فرشته‌ای وحی فرمود که: زبان محمد صلی الله علیه و آله را به این گویا گردانید که او را فاطمه نامید. پس به فاطمه فرمود که: تو را به علم بریدم از جهل و تو را بریدم از حائض شدن». بعد از آن، حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند که خدا فاطمه را در وقت پیمان گرفتن به علم برید و از حیض و حائض شدن پاک گردانید».

۸/۱۲۵۰. و به همین اسناد، از صالح بن عقیبه، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که: «پیغمبر صلی الله علیه و آله به فاطمه فرمود که: ای فاطمه، برخیز و آن کاسه را بیرون آور. فاطمه برخاست و کاسه را بیرون آورد که نان خورد کرده و گوشت استخوان بیرون کرده در آن بود که می‌جوشید (یعنی: در غایت گرمی بود). پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام سیزده روز از آن خوردند. بعد از آن، امّ ایمن حضرت امام حسین را دید که چیزی با اوست، به آن حضرت عرض کرد که: این را از کجا آورده‌ای؟

فرمود که: چند روز می‌شود که ما از این می‌خوریم. امّ ایمن به خدمت حضرت فاطمه تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۸۵

آمد و عرض کرد که: ای فاطمه چون در نزد امّ ایمن چیزی باشد، جز این نیست که آن از فاطمه و فرزندان اوست، و چون در نزد فاطمه چیزی باشد، امّ ایمن را از آن بهره‌ای نیست؟ پس حضرت فاطمه، از برای امّ ایمن قدری از آن بیرون آورد و امّ ایمن از آن خورد و آن کاسه برطرف شد. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله به فاطمه فرمود که: آگاه باش که اگر آن را به امّ ایمن نمی‌خورانیدی، هر آینه تو و فرزندان از آن می‌خوردید تا قیامت بر پا شود».

بعد از آن، امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «آن کاسه در نزد ما است و قائم ما علیه السلام در زمان خویش آن را بیرون خواهد آورد».

۹/۱۲۵۱. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد بن علی، از علی بن جعفر روایت کرده است که گفت: شنیدم از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که می‌فرمود: «در بین آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود، ناگاه فرشته‌ای بر آن حضرت داخل شد که او را بیست و چهار رو بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن فرشته فرمود که: ای حبیب من، ای جبرئیل، من هرگز تو را در مثل این صورت ندیده‌ام؟ آن فرشته عرض کرد که: من جبرئیل نیستم یا محمد، خدای عزّوجلّ مرا فرستاده که نور را با نور جفت گردانم (یعنی: کسی را به کسی تزویج کنم).

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: کی را با کی؟ گفت: فاطمه را به علی. چون آن فرشته پشت گردانید، پیغمبر دید که در میان شانه‌های او نوشته که: محمد، رسول خداست و علی، وصی اوست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: مدّت چند وقت است که این، در میان شانه‌های تو نوشته شده است؟ عرض کرد که: بیست و دو هزار سال پیش از آن که خدا آدم را بیافریند».

۱۰/۱۲۵۲. علی بن محمد و غیر او، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده‌اند که گفت: امام رضا علیه السلام را از قبر حضرت فاطمه علیها السلام سؤال کردم؟ فرمود که: «در خانه خود مدفون شد، و چون بنی‌امیه در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله افزودند، در مسجد واقع شد».

۱۱/۱۲۵۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از وشاء، از خیبری، از یونس بن ظبیان، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «اگر نه این بود که خدای تبارک و تعالی امیر المؤمنین علیه السلام را از برای فاطمه خلق فرمود، هر آینه بر روی زمین، او را همتایی نبود از آدم و آنها که بعد از او یا غیر از او بودند».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۸۶



باب در بیان مولد حسن بن علی

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۸۷

### ۱۱۵. باب در بیان مولد حسن بن علی - صلوات الله علیهما -

حضرت حسن بن علی متولد شد در ماه مبارک رمضان، در سالی که جنگ بدر واقع شد، در سال دویم بعد از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله. و روایت شده است که در سال سیم متولد شد. و آن حضرت علیه السلام در ماه صفر در روز آخر آن، از سال چهل و نهم از دنیا درگذشت و وفات فرمود. و آن حضرت چهل و هفت ساله بود با زیادتی چند ماه، و مادرش فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

۱/۱۲۵۴. محمد بن یحیی، از حسین بن اسحاق، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از نصر بن سُوید، از عبدالله بن سنان روایت کرده است از آن کس که شنید از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود: «چون حضرت امام حسن علیه السلام را هنگام وفات رسید، گریست. به آن حضرت عرض شد که: یا ابن رسول الله، آیا گریه می کنی با آن که مکان و منزلت و خویشی و قرابت تو نسبت به رسول خدا آن است که تو خود به آن دانا یا داناتری، و رسول خدا در شأن تو فرمود، و بیست حج پیاده به جا آورده‌ای، و مال خود را سه مرتبه با فقرا بخش کرده‌ای، تا آن که کفش را به کفش برابر نموده‌ای (که یکی را خود برداشته و دیگری را به دیگری داده‌ای)؟»

فرمود: جز این نیست که برای دو خصلت می گریم: یکی برای ترس و هول موضع اطلاع و مشرف شدن بر امور آخرت، و یکی به جهت جدایی دوستان».

۲/۱۲۵۵. سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابن مُسکان، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «قبض روح حضرت حسن بن علی علیهما السلام شد و آن حضرت چهل و هفت ساله بود، در سال پنجاهم هجرت و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله چهل سال زیست کرد».

۳/۱۲۵۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن نعمان، از سیف بن عمیره، از ابوبکر حضرمی که گفت: جَعده - دختر اشعث بن قیس - حضرت حسن بن علی علیه السلام را زهر داد، و کنیزی از آن حضرت را نیز زهر داد، و کنیز آن حضرت، زهر را قی کرد، و اما امام حسن، آن زهر در شکم مبارکش ماند و به سبب آن، شکمش ورم کرد (و بنا بر بعضی از نسخ کافی، شکم مبارکش به جوش آمد) و جگرش را شکافت و پاره پاره نمود و به آن سبب وفات فرمود.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۸۹

۴/۱۲۵۷. محمد بن یحیی و احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از قاسم نهدی، از اسماعیل بن مهران، از کُناسی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که گفت: «حضرت حسن بن علی به جهت بعضی از عمره‌های خویش که به جا آورد، از مدینه به سوی مکه بیرون رفت، و مردی از فرزندان زبیر با آن حضرت همراه بود که به امامت آن حضرت اعتقاد داشت، پس در آب گاهی از این آب گاه‌ها که در بین راه است، فرود آمدند در زیر درخت خرما خشکی که از تشنگی خشک شده بود، و از برای امام حسن در زیر درخت خرمایی فرش شد، و در زیر درخت خرمای دیگر، در برابر آن حضرت از برای زبیری فرش شد».

راوی می گوید که: «زبیری سر خود را بلند کرد و گفت که: اگر در این درخت، خرمای تازه‌ای می بود، از آن می خوردیم. حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که: شاید تو خواهش خرمای تازه داشته باشی؟ زبیری عرض کرد: آری». راوی می گوید که: «حضرت دست خویش را به سوی آسمان بلند کرد و دعا نمود به سخنی که من آن را نفهمیدم، پس آن درخت خرما سبز شد و به حال خود برگشت و برگ آورد و خرمای تری به بار آورد. شترداری که شتر را از او کرایه کرده بودند، گفت: به خدا سوگند که این

سحر است».

راوى مى گويد كه: «حضرت امام حسن عليه السلام فرمود: واى بر تو، اين سحر نيست، وليكن دعائى پسر پيغمبر مستجاب است».  
راوى مى گويد كه: «پس بر آن درخت بالا رفتند و آنچه در آن بود همه را چيدند و ايشان را كفايت كرد».

۵/۱۲۵۸. احمد بن محمد و محمد بن يحيى، از محمد بن حسن، از يعقوب بن يزيد، از ابن ابى عمير، از مردان خويش كه راوى حديث است، از امام جعفر صادق عليه السلام روايت كرده اند كه فرمود: «حضرت امام حسن عليه السلام فرمود كه: خدا را دو شهر هست: يكي از آنها در مشرق، و ديگرى در مغرب كه بر دور آنها حصارى است از آهن، و بر هر يك از آن دو حصار، هزار هزار دروازه است و در آن شهر، هفتاد هزار لغت است كه هر صاحب لغتى، به خلاف لغت صاحب آن سخن مى گويد و من همه آن لغت ها را مى دانم، و در آن دو شهر و آنچه در ميانه آنها و آنچه بر بالاي آنهاست، امام و حجّتى غير از من و غير از برادرم حضرت امام حسين نيست».

۶/۱۲۵۹. حسين بن محمد، از معلّى بن محمد، از احمد بن محمد، از محمد بن محمد بن على بن نعمان، از صندل، از ابو اسامه از امام جعفر صادق عليه السلام روايت كرده است كه فرمود: «حسن بن

تحفة الاولياء (ترجمه اصول كافى)، ج ۲، ص: ۵۹۱

على عليه السلام در سالى پياده از مدينه به سوى مكّه بيرون رفت، و در عرض راه، پاهائى آن حضرت ورم كرد. بعضى از غلامان آن حضرت به عرض آن حضرت رسانيد كه اگر سوار شوى، اين ورم و آماس از تو ساكن گردد. حضرت فرمود كه: چنين نيست و سوار نخواهم شد، و چون به اين منزلى كه در پيش داريم برسيم، سياهى رو به تو خواهد آمد و با او روغنى هست، آن را از او بخر و با او در باب قيمت آن مبصرى «۱» مكن، و آنچه مى گويد به او بده.

غلام آن حضرت عرض كرد كه: پدر و مادرم فدائى تو باد، هرگز در اينجا به منزلى نيامده ايم كه در آن كسى باشد كه اين دوا را بفروشد. حضرت فرمود: بلى، آن سياه در پيش روى تو خواهد بود، به منزل نرسيده. پس يك ميل راه رفتند، غلام ديد كه آن سياه پيدا شد. حضرت امام حسن عليه السلام به غلام خود فرمود كه: به اين مرد نزديك شو و روغن را از او بگير و قيمت را به او بده. چون غلام رفت و روغن را طلب كرد، آن سياه گفت كه: اى غلام، اين روغن را از براى كه مى خواهى؟ گفت: از براى حسن بن على. سياه گفت: مرا به خدمت آن حضرت ببر.

پس غلام رفت و او را بر حضرت داخل كرد. سياه به حضرت عرض كرد كه: پدر و مادرم فدائى تو باد، ندانستم كه تو به اين روغن احتياج دارى (يا تو را چنان نمى دانم كه به اين روغن احتياج داشته باشى و اوّل به حسب لفظ اقرب است و دويم به حسب معنى). بعد از آن گفت:

آيا چنان مى دانى كه به تو نفعى دهد و من البته قيمت آن را نمى گيرم. جز اين نيست كه من غلام توأم، وليكن دعا كن كه خدا مرا پسرى درست اندام، بى عيب روزى كند؛ كه شما اهل بيت را دوست دارد؛ چرا كه من زن خود را در منزل وا گذاشتم در حالتى كه درد زاييدن به او رسيده بود.

حضرت فرمود كه: برو به منزل خويش كه خدا تو را پسرى درست اندام بى عيب بخشيده و آن پسر از شيعيان ماست». باب در بيان مولد حضرت حسين بن على

### ۱۱۶. باب در بيان مولد حضرت حسين بن على عليهم السلام

آن حضرت عليه السلام متولد شد در سال سيم از هجرت، و روح مطهر آن حضرت عليه السلام قبض شد در ماه محرم از سال شصت و يكم از هجرت، و آن حضرت را پنجاه و

(۱). چانه زنی.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۹۳

هفت سال و چند ماه بود. و عبیدالله پسر زیاد- که خدا او را لعنت کند- آن حضرت را کشت در زمان پادشاهی یزید پسر معاویه- که خدا او را لعنت کند- در حالی که ابن زیاد حاکم کوفه بود و عمر پسر سعد- که خدا او را لعنت کند- سردار لشکری بود که با آن حضرت جنگ کردند و او را شهید کردند در کربلای معلی در روز دوشنبه در وقتی که ده شب از ماه محرم گذشته بود و مادرش فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

۱/۱۲۶۰. سعد و احمد بن محمد هر دو روایت کرده‌اند، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «روح مطهر حضرت حسین بن علی علیهما السلام قبض شد، در روز دهم ماه محرم و آن حضرت پنجاه و هفت ساله بود».

۲/۱۲۶۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبدالرحمان عزمی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «میان امام حسن و امام حسین علیهما السلام به قدر زمان یک طهر (که عبارت از ده روز است) فاصله بود (و مراد آن است که بعد از آن که ده روز از تولد حضرت امام حسن علیه السلام گذشت، نطفه حضرت امام حسین منعقد شد) و میان ایشان در تولد شش ماه و ده روز بود».

۳/۱۲۶۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از وشاء، و حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از احمد بن عائذ، از ابو خدیجه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «چون فاطمه علیها السلام به امام حسین حامله شد، جبرئیل به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: فاطمه در این زودی پسری خواهد زایید که امت تو بعد از تو او را بکشند. و چون فاطمه به امام حسین حامله شد، حمل آن حضرت را ناخوش داشت و در هنگامی که او را زایید، زاییدن او را ناخوش داشت».

بعد از آن حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «در دنیا مادری دیده نشده که پسری بزاید که او را ناخوش داشته باشد، ولیکن فاطمه آن حضرت را ناخوش داشت؛ زیرا که می‌دانست که آن حضرت به زودی کشته خواهد شد». و فرمود که: «این آیه در شأن حضرت امام حسین علیه السلام یا در این باب نازل شد که: «وَصَيَّنَّا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۹۴ (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۹۵

وَ حَمَلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا» (۱) (و آنچه در این آیه واقع شده، از لفظ حسنا قرائت ابن کثیر و نافع و ابو عمر و ابن عامر است و اما عاصم و حمزه و کسائی احسانا خوانده‌اند)، یعنی: «و وصیت کردیم آدمی را به پدر و مادرش خوبی یا نیکی کردن. برداشت او را مادرش از روی کراهت، و زایید او را از روی کراهت، و مدت حمل او و زمان شیر باز گرفتنش سی ماه است».

۴/۱۲۶۳. محمد بن یحیی، از علی بن اسماعیل، از محمد بن عمرو زیات، از مردی از اصحاب ما، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «جبرئیل علیه السلام بر محمد صلی الله علیه و آله فرود آمد و به آن حضرت عرض کرد که: یا محمد، خدا تو را بشارت می‌دهد به فرزندی که متولد می‌شود از حضرت فاطمه که امت تو بعد از تو، او را بکشند. فرمود که: ای جبرئیل، و سلام بر پروردگار من، مرا حاجتی نیست در فرزندی که متولد شود از فاطمه، که امت من بعد از من او را بکشند. پس جبرئیل علیه السلام به آسمان بالا رفت، بعد از آن فرود آمد و مثل آنچه به آن حضرت عرض کرده بود، عرض نمود.

پیغمبر به جبرئیل فرمود که: ای جبرئیل، و سلام بر پروردگار من، مرا حاجتی نیست در فرزندی که متولد شود از فاطمه، که امت من بعد از من او را بکشند. پس جبرئیل علیه السلام به سوی آسمان بالا رفت، بعد از آن فرود آمد و عرض کرد که: یا محمد،

پروردگارت تو را سلام می‌رساند و تو را بشارت می‌دهد به این که امامت و ولایت و وصایت را در فرزندان او قرار خواهد داد. پیغمبر فرمود که: من راضی شدم. بعد از آن، حضرت به نزد فاطمه فرستاد و به او پیغام داد که خدا مرا بشارت می‌دهد به فرزندی که از برای تو متولد شود که امت من بعد از من او را بکشند. حضرت فاطمه به نزد پیغمبر فرستاد که: مرا حاجتی نیست در مولودی که امت تو بعد از تو او را بکشند. پس به نزد فاطمه فرستاد که: خدا امامت و ولایت و وصایت در فرزندان او قرار داده است. حضرت فاطمه به نزد پیغمبر فرستاد که: من راضی شدم. بعد از آن، به آن حضرت حامله شد از روی کراهت، و او را زاید از روی کراهت، و مدت حمل آن حضرت و زمان شیر باز گرفتنش سی ماه بود. «حَمَلْتُهُ أُمَّهُ كُرْهًا وَ وَضَعْتُهُ كُرْهًا وَ حَمَلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ

(۱). احقاف، ۱۵.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۹۷

شَهْرًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَى وَالِدِيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ أَصْلِحَ لِي فِي ذُرِّيَّتِي» (۱)، یعنی: تا وقتی که رسید آن آدمی به نهایت قوت و استحکام عقل خود و رسید به چهل سالگی، گفت که: پروردگارا، الهام کن مرا که شکر گویم نعمت تو را که انعام کرده‌ای بر من و بر پدر و مادر من، و دیگر آن که عمل کنم عملی که شایسته باشد که پسندی تو آن را و از آن خشنود شوی، و به صلاح آور برای من و آن را جاری گردان در فرزندان من» و حضرت فرمود: «اگر نه این بود که آن حضرت گفت که:

به صلاح آور برای من در فرزندان من، هر آینه همه فرزندان آن حضرت، امام بودند.

و حضرت امام حسین علیه السلام، از پستان فاطمه علیها السلام و زنی دیگر شیر نخورد، و امر چنان بود که او را به نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌آوردند، پس انگشت بزرگ خود را در دهانش می‌گذاشت و از آن انگشت می‌مکید، آنچه را که دو روز و سه روز او را کفایت می‌کرد، و در آن مدت، احتیاج به شیر نداشت، پس گوشت امام حسین علیه السلام از گوشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و خون آن حضرت روییده، و هیچ فرزندی شش ماهه متولد نشد، مگر عیسی بن مریم و حسین بن علی علیهما السلام».

و در روایت دیگر از حضرت امام رضا علیه السلام چنین است که: «پیغمبر صلی الله علیه و آله عادتش این بود که امام حسین علیه السلام را به نزد او می‌آوردند، پس زبان خویش را چون لقمه در دهانش می‌گذاشت و امام حسین آن را می‌مکید و به همان اکتفا می‌کرد و از هیچ زنی شیر نخورد».

۵/۱۲۶۴. علی بن محمد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عزوجل: «فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ» فَقَالَ إِنِّي سَيِّئِيمٌ» (۲)، یعنی: «پس ابراهیم نگاه کرد نگاه کردنی در ستارگان، پس گفت: به درستی که من بیمارم» و حضرت فرمود که: «ابراهیم حساب نمود، پس دید آنچه را که به امام حسین علیه السلام فرود می‌آمد، پس گفت که: من بیمارم از برای آنچه به امام حسین علیه السلام فرود خواهد آمد».

۶/۱۲۶۵. احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از محمد بن عیسی بن عبید، از علی بن اسباط، از سیف بن عمیره، از محمد بن حمران روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «چون از امر حضرت امام حسین علیه السلام شد آنچه شد، فرشتگان به سوی

(۱). احقاف، ۱۵.

(۲). صافات، ۸۸-۸۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۵۹۹

خدا فریاد بر آوردند به گریه، و عرض کردند: این چنین رفتار با حسین بر گزیده تو و پسر پیغمبر تو می‌شود، و تو انتقام نمی‌کشی؟ پس خدای تعالی سایه حضرت قائم را (که عبارت است از روح مقدس آن حضرت) از برای ایشان بر پای داشت و فرمود: به این، از برای این انتقام خواهم کشید».

۷/۱۲۶۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی ... تا آخر آنچه گذشت در آخر باب آن که ائمه علیهم السلام می‌دانند که در چه زمان می‌میرند. «۱»

۸/۱۲۶۷. حسین بن احمد روایت کرده و گفت که: حدیث کرد مرا ابو کرب و ابو سعید اشج گفت که: حدیث کرد ما را عبدالله بن ادریس، از پدرش ادریس بن عبدالله اودی (یا ازدی) که گفت: چون حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد، آن گروه اراده کردند که اسب بر بدن آن حضرت بتازند، و آن را پامال سُم اسبان کنند. بعد از آن که این خبر وحشت اثر به اهل بیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید، فضّه به حضرت زینب عرض کرد که: ای بی بی من، به درستی که سفینه (یعنی: مهران آزاد کرده پیغمبر صلی الله علیه و آله که او را ابوریحانه و ابو عبدالله می‌گفتند)، در کشتی بود که کشتی در دریا شکست. پس، از آن بیرون رفت و آمد به جزیره‌ای که در آن دریا بود، ناگاه شیری را دید، گفت: ای ابا الحارث، من آزاد کرده رسول خدایم صلی الله علیه و آله، پس آن شیر همه‌های کرد و در پیش روی او رفت تا او را بر راه مطلع گردانید، و شیری در این ناحیه مسکن دارد، پس مرا واگذار تا به نزد آن شیر روم و او را اعلام کنم که ایشان فردا چه خواهند کرد؟

راوی می‌گوید که: فضّه بعد از اذن، به نزد آن شیر رفت و گفت: ای ابوالحارث، شیر سر خود را برداشت. فضّه گفت: آیا می‌دانی که این قوم چه اراده کرده‌اند که فردا با حضرت ابی عبدالله الحسین بکنند؟ می‌خواهند که اسب بر پشت آن حضرت بتازند و او را پامال اسبان کنند.

راوی می‌گوید که: بعد از آن که شیر این را شنید، آمد تا به قتلگاه رسید و دست‌های خود را بر روی جسد حضرت امام حسین علیه السلام گذاشت، بعد از آن لشکر عمر رو به قتل‌گاه آوردند و

(۱). «خدای عزوجل اسباب یاری را بر امام حسین علیه السلام فرو فرستاد، به مرتبه‌ای که ما بین آسمان و زمین از فرشتگان پر شد. بعد از آن حضرت مخیر شد در میان این که هر یک از نصرت، یا لقای خدا را که می‌خواهد، اختیار کند. پس آن حضرت، لقای خدای عزوجل را اختیار کرد».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۰۱

چون نظر به آن شیر کردند و دیدند که دست‌های خود را بر روی جسد مطهر آن حضرت گذاشته، عمر بن سعد - لعنه الله - به ایشان گفت که: اینک فتنه بزرگی است، این را فاش مکنید که مردم در ضلالت می‌افتند و گفت که: بر گردید، پس ایشان برگشتند.

۹/۱۲۶۸. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن احمد، از حسن بن علی، از یونس، از مصفله طحان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «چون حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد، زن آن حضرت که از قبیله بنی کلب بود، ماتم‌داری آن حضرت را بر پا کرد، و به مراسم تعزیت‌داری قیام نمود، و خود و زنان و خدمت‌کاران آن قدر گریستند که آب چشم ایشان خشک و تمام شد (و دیگر آب از چشم ایشان بیرون نمی‌آمد) و در بین آن که همچین آب چشمش خشکیده بود، ناگاه کنیزی از کنیزان خود را دید که گریه می‌کند و قطرات اشک چشم آن کنیز بر رخساره‌اش روان است.

پس آن کنیز را طلبید و فرمود که: تو را چه می‌شود که همین تو در میانه ما آب دیده‌ات روان است؟ (و مراد این است که: سبب چیست که آب دیده‌های ما خشکیده و آب دیده تو جاری است).

کنیز عرض کرد که: چون سختی و مشقت گریه کردن بر من غالب گردید و طاقتم در گریستن به غایت رسید و آب چشمم خشکید، شربت سویق نوشیدم» (و شربت سویق آبی است که آرد بریان کرده در آن ریخته باشند).

راوی می‌گوید: «پس آن زن کلبیه امر فرمود که: طعام‌ها و شربت‌های سویق ساختند و خود خورد و نوشید و به ایشان خورانید و نوشانید، و گفت که: مراد ما با این فعل، آن است که قوت بر گریستن بر حضرت امام حسین علیه السلام به هم رسانیم».

راوی می‌گوید که: «کسی چند شیشه عطر را به رسم هدیه از برای آن زن کلبیه فرستاد که به آنها یاری جوید بر ماتم حضرت امام حسین علیه السلام، و چون آن شیشه‌های عطر را دید، فرمود که: اینها چیست؟ گفتند: هدیه‌ای است که فلان کس آن را برای تو فرستاده که به واسطه آن بر ماتم حضرت امام حسین یاری جویی. فرمود که: ما در کار عروسی نیستیم، و اینها را چه می‌کنیم؟ پس فرمود که: جماعتی که آنها را آورده بودند، از خانه بیرون کردند، و چون ایشان را از خانه بیرون کردند، کسی آوازی از آنها نشنید و گویا در میان آسمان و زمین پریدند، و بعد از آن که از آن خانه بیرون رفتند، کسی اثری از ایشان ندید».

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۰۲

باب در بیان مولد حضرت علی بن الحسین

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۰۳

### ۱۱۷. باب در بیان مولد حضرت علی بن الحسین علیهما السلام

حضرت علی بن الحسین علیه السلام، متولد شد در سال سی و هشتم از هجرت، و قبض روح مطهرش در سال نود و پنجم بود. و آن حضرت را در آن وقت پنجاه و هفت سال بود و مادرش، دختر یزدجرد پسر شهریار پسر شیرویه پسر خسرو ابرویز است. «۱» (تتمه عبارت کلینی رضی الله عنه) و یزدجرد، آخر پادشاهان فرس بود.

۱/۱۲۶۹. حسین بن حسن حسنی رحمه الله و علی بن محمد بن عبدالله هر دو روایت کرده‌اند، از ابراهیم بن اسحاق احمَر، از عبدالرحمان بن عبدالله خزاعی، از نصر بن مُراحم، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «چون دختر یزدجرد به نزد عمر آمد، همه دختران باکره‌ای که در مدینه بودند، به جهت تماشای او بر در و بام دویدند، و چون داخل مسجد مدینه گردید، مسجد از نور روی او روشن شد. چون عمر به جانب او نظر کرد، روی خود را پوشید و گفت: اوف بی روز بادا هُرمز (یعنی: زندگی بر هرمز حرام باشد که فرزندش اسیر تو گردد، و تو خواسته باشی که او را ببینی).

عمر گفت که: آیا این دختر مرا دشنام می‌دهد؟ و خواست که او را اذیت کند، امیر المؤمنین علیه السلام به عمر فرمود که: تو را نمی‌رسد که با او این نوع سلوک کنی، و او را اذیت رسانی. او را مخیر گردان که مردی از مسلمانان را اختیار کند، و او را در عوض حصه‌ای که از غنیمت دارد، حساب کن. پس عمر او را مخیر گردانید و چون مخیر شد، آمد تا دست خود را بر سر حضرت امام حسین علیه السلام گذاشت، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: نام تو چیست؟ عرض کرد که: جهان شاه (یعنی: پادشاه جهان) فرمود: بلکه تو شهر بانویه‌ای (یعنی: بانوی شهر خودی). بعد از آن، به امام حسین علیه السلام فرمود که: یا ابا عبدالله، البته از برای تو از این دختر فرزندی متولد خواهد شد که بهترین اهل زمین باشد.

بعد از آن حضرت علی بن الحسین علیه السلام را زایید و علی بن الحسین را ابن الخیرتین می‌گفتند (یعنی: پسر دو برگزیده) پس برگزیده خدا از سلسله عرب هاشم است و از



(۱). و ابرویز به فتح اول و سیم و سکون دویم و پنجم و کسر واو، بر وزن زنجبیل، به معنی فیروز است؛ چنانچه بعضی گفته‌اند. و ظاهر این است که معرب پرویز است، و در فرهنگ مؤید الفضلاء مذکور است که خسرو، نام پرویز شاه بن هرمز شاه بن نوشیروان است. و در قاموس گفته است که: ابرویز به فتح واو و کسر آن و ابرواز، پادشاهی است از پادشاهان فرس. (مترجم) تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۰۵ عجم فارس».

و روایت شده است که ابوالأسود دثلی این شعر را در شأن آن حضرت گفت که:

و انّ غلاماً بین کسری و هاشم لأکرم من نیطت علیه التّمائم

یعنی: و به درستی که پسری متولد شده در میانه خسرو و هاشم، هر آینه خوب‌تر و گرامی‌ترین پسر آن است که تمیمه‌ها بر ایشان بسته و آویخته شده (و تمیمه، مهره‌ای است سفید که نقطه‌های سیاه دارد، یا به عکس که آن را در رشته می‌کشند و در گردن کودکان می‌بندند به جهت دفع چشم زخم. و تمائم چون تمیم جمع آن است).

۲/۱۲۷۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن بکیر، از زراره که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «حضرت علی بن الحسین علیه السلام را ناچه‌ای بود که بر آن بیست و دو حجّ به جا آورده بود و هرگز آن را یک تازیانه نزده بود».

و حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «بعد از آن که آن حضرت دفن شد، آن ناچه آمد و ما به آن خبردار نشدیم، مگر در حالی که بعضی از خدمت‌کاران ما، یا بعضی از موالیان به نزد من آمد و گفت که: ناچه بیرون آمد و آمد بر سر قبر علی بن الحسین علیه السلام و بر روی آن خوابید و سینه و پیش گردن خود را به قبر مالید و ناله و فریاد می‌کرد. من دو مرتبه گفتم که: آن ناچه را در یابید و آن را به نزد من آورید پیش از آن که مخالفان به آن ناچه و آنچه کرده، عالم شوند» (یا آن که خلیفه آن را برگرداند). و فرمود که: «ناچه، پیش از آن، قبر آن حضرت را ندیده بود».

۳/۱۲۷۱. علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن عیسی، از حفص بن بختری، از آن که او را ذکر کرده، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون پدرم حضرت علی بن الحسین وفات فرمود، ناچه آن حضرت از چرا برگشت و آمد تا سینه و پیش گردن خود را بر قبر آن حضرت زد، و بر روی قبر در خاک غلطید، پس امر شد که آن ناچه را به چراگاه خودش برگردانیدند. و پدرم علیه السلام بر آن ناچه حجّ می‌کرد و عمره به جا می‌آورد و هرگز آن را یک تازیانه نزده بود».

ابن بابویه (یعنی: علی بن حسین بن موسی بابویه قمی)

۴/۱۲۷۲. حسین بن محمد بن عامر، از احمد بن اسحاق بن سعد، از سعدان مسلم، از ابوعماره، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «چون شبی شد که حضرت علی بن تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۰۷

الحسین علیه السلام را وعده وفات داده بودند، به امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: ای فرزند دلبند من، از برای من آبی طلب کن که وضو بسازم».

حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «پس من برخاستم و آب وضویی به نزد آن حضرت آوردم، فرمود که: این را نمی‌خواهم؛ زیرا که در آن چیزی است که مرده است». حضرت فرمود که:

«پس من بیرون آمدم و چراغ آوردم، دیدم که موش مرده در آن است. پس آب وضویی غیر از آن به خدمتش آوردم، فرمود که: ای فرزند دلبند من، امشب شبی است که مرا وعده داده‌اند.

بعد از آن، در باب ناچه خویش وصیت فرمود که طویله‌ای از برای آن ساخته و علفی از برایش برپا و مهتا شود. پس آن ناچه را در



طویله‌ای که از برایش ساخته شد، کردند». حضرت فرمود که: «ناقه درنگ نکرد که از آن طویله بیرون آمد و آمد تا به نزد قبر مطهر رسید و سینه و پیش گردن خود را به آن قبر زد و ناله و فریاد کرد و از چشمهایش آب می‌ریخت.

کسی به خدمت حضرت محمد بن علی علیهما السلام آمد و به آن حضرت عرض کرد که: ناقه از منزل خود بیرون آمده، پس حضرت به نزد آن ناقه آمد و فرمود که: اکنون ساکت شو، برخیز که خدا در تو برکت دهد. و آن ناقه برنخاست و حضرت فرمود: به درستی که علی بن الحسین علیه السلام بیرون می‌رفت به سوی مکه و بر آن سوار بود و تازیانه را بر پالان آن می‌آویخت و یک تازیانه به آن نمی‌زد تا داخل مدینه می‌شد».

و فرمود که: «علی بن الحسین علیه السلام در شب تار بیرون می‌آمد و انبانی را بر می‌داشت که کیسه‌های دینار و درم (یعنی: طلا و نقره مسکوک) در آن بود تا آن که بر در هر خانه‌ای می‌آمد و در می‌کوبید و هر که به سوی آن حضرت بیرون می‌آمد، به او عطا می‌کرد و چون حضرت علی بن الحسین علیه السلام وفات فرمود، دیگر آن عطا کننده را نیافتند، دانستند که علی علیه السلام بوده که آن عمل می‌کرده».

۵/۱۲۷۳. محمد بن احمد، از عمویش عبدالله بن صلت، از حسن بن علی - پسر دختر الیاس - از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود:

«چون هنگام وفات حضرت علی بن الحسین علیه السلام رسید، بی‌هوش گردید، پس چشم‌های خویش را گشود و سوره «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ» (۱) و سوره «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» (۲) را خواند،

(۱). واقعه، ۱.

(۲). فتح، ۱.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۰۸

باب در بیان مولد حضرت ابو جعفر محمد بن علی

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۰۹

و فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَ أَوْزَنَّا الْأَرْضَ نَتَّبِؤُا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ» (۱)، یعنی: «همه ستایش از برای خدایی است که راست کرد با ما وعده خود را و زمین بهشت (یا زمین) را به ما میراث داد، در حالی که جای می‌گیریم از بهشت هر جا که خواهیم».

پس نیکو است مزد کارکنندگان» و در همان ساعت قبض روح مطهرش شد، و هیچ نفرمود».

۶/۱۲۷۴. سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر حمیری، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابن مسکان، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «قبض روح مطهر حضرت علی بن الحسین علیه السلام شد و آن حضرت پنجاه و هفت ساله بود و در سال نود و پنجم از هجرت (و در بعضی از نسخ هفتاد و پنجم است و آن درست نیست) و آن حضرت بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام، سی و پنج سال در دنیا زیست فرمود».

### ۱۱۸. باب در بیان مولد حضرت ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام

امام محمد باقر علیه السلام متولد شد در سال پنجاه و هفتم از هجرت، و روح مطهر آن حضرت علیه السلام قبض شد در سال صد و چهاردهم. و او را در هنگام وفات، پنجاه و هفت سال بود، و در مدینه در بقیع دفن شد در قبری که پدرش حضرت علی بن الحسین علیه السلام در آن دفن شد (به مقتضای کلام کلینی رضی الله عنه) و مادرش ام عبدالله دختر حضرت حسن بن علی بن ابی طالب

بود- علیهما السلام و علی ذریتهما الهادیة-.

۱/ ۱۲۷۵. محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از عبدالله بن احمد، از صالح بن مزید، از عبدالله بن مغیره، از ابوالصباح، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مادرم در نزد دیواری نشسته بود که دیوار شکافت برداشت و آواز سختی شنیدم که در وقت فرود آمدن آن، برخاست. پس مادرم به دست خویش اشاره به آن دیوار نمود و فرمود: نه، به حق محمد مصطفی سوگند، که خدا تو را در فرود آمدن بر من رخصت نداده، پس آن دیوار در هوای میان زمین و آسمان آویزان ماند تا مادرم از زیر آن گذشت. بعد از آن پدرم، صد اشرفی به جهت مادرم تصدق فرمود».

(۱). زمر، ۷۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۱۱

ابوالصباح می گوید که: امام جعفر صادق علیه السلام روزی جدّه اش - یعنی: مادر پدرش - را ذکر فرمود و فرمود که: «صدیقه بود و در میان اولاد امام حسن علیه السلام، زنی مثل او یافت نشد».

محمد بن حسن، از عبدالله بن احمد مثل این را روایت کرده است.

۲/ ۱۲۷۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابان بن تغلب، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «جابر بن عبدالله انصاری آخر کسی بود که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی ماند و مردی بود که از همه کس بریده شده رو به ما اهل بیت آورده بود، و در مسجد رسول خدا می نشست و عمامه سیاهی بر سر داشت که کنار آن را در زیر زنخدان خود گردانیده بود، به وضعی که قدری از روی او را پوشیده بود، و آواز می کرد و مکرر می گفت که: ای شکافنده علم.

اهل مدینه می گفتند که: جابر هذیان می گوید و جابر می گفت: به خدا سوگند، که هذیان نمی گویم، ولیکن شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود: به درستی که تو به زودی در خواهی یافت مردی را از من و از اهل بیت من، که نامش نام من و شمائلش شمائل من باشد، می شکافد علم را؛ شکافتنی به غایت. پس همین است که مرا خوانده به سوی آنچه می گویم».

و حضرت فرمود که: «در بین این که جابر روزی در بعضی از کوچه های مدینه می گذشت، ناگاه در کوچه ای گذشت که در آن کوچه، مکتب خانه ای بود که حضرت محمد بن علی در آن بود، و چون جابر به سوی آن حضرت نگریست، گفت که: ای پسر، رو به من آور. حضرت رو به او آورد، پس گفت که: ای پسر، پشت به من کن. حضرت پشت به سمت او کرد. جابر گفت که: این شمائل، شمائل رسول خدا صلی الله علیه و آله است، سوگند به آن کسی که جانم به دست قدرت اوست. پس گفت: ای پسر، نام تو چیست؟ فرمود: نامم محمد بن علی بن الحسین است.

جابر چون این را شنید، رو به آن حضرت آورد و سر او را می بوسید و می گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، پدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را سلام می رساند و مکرر همین را می گفت».

حضرت فرمود: «پس محمد بن علی بن الحسین به خانه برگشت و به خدمت پدرش آمد و آن حضرت ترسان و هراسان بود و آن خبر را به پدرش عرض نمود، حضرت علی بن الحسین فرمود که: ای فرزند دلبنده من، جابر این افعال را به جا آورد؟ عرض کرد: آری، فرمود که: ملازم خانه خود شو و از آن بیرون مرو. و جابر همه روزه در دو طرف روز یعنی: صبح و شام به خدمت آن حضرت می آمد و اهل مدینه می گفتند که: بسیار عجب است از جابر که

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۱۳

هر روزه در صبح و شام در نزد این پسر کودک می رود، با آن که او آخر کسی است که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله

باقى مانده. و زمان بسيارى نگذشت كه حضرت على بن الحسين از دنيا در گذشت. و حضرت محمد بن على، مكرّر به نزد جابر مى آمد، بر وجه كرامت و تعظيم، به جهت مصاحبت جابر با رسول خدا صلى الله عليه و آله». حضرت فرمود كه: «پس امام محمد باقر عليه السلام نشست و ايشان را از جانب خداى تبارك و تعالى حديث مى فرمود و مى فرمود كه: خدا چنين فرمود. پس مردم مدينه گفتند كه: ما هرگز كسى را نديديم كه از اين جرأتش بيشتر باشد و چون ديد كه چه مى گويند، ايشان را از جانب رسول خدا صلى الله عليه و آله حديث كرد و فرمود كه: پيغمبر، چنين فرمود. اهل مدينه گفتند كه: ما هرگز كسى را نديديم كه از اين دروغ گوتر باشد؛ ما را حديث مى كند و خبر مى دهد از كسى كه او را نديده، و چون ديد كه چه مى گويند، ايشان را از جابر بن عبدالله حديث كرد، و فرمود كه: حديث كرد مرا جابر».

حضرت فرمود كه: «چون چنين كرد، او را تصديق كردند؛ با آن كه جابر بن عبدالله به خدمت آن حضرت مى آمد و از او تعليم مى گرفت».

۳/۱۲۷۷. چند نفر از اصحاب ما روايت کرده اند، از احمد بن محمد، از على بن حَكَم، از مثنى حَاط، از ابوبصير كه گفت: بر امام محمد باقر عليه السلام داخل شدم و عرض كردم كه: شما وارث هاى رسول خداييد صلى الله عليه و آله؟ فرمود: «آرى». عرض كردم كه: رسول خدا صلى الله عليه و آله وارث جميع پيغمبران بود؛ كه دانست هر چه ايشان دانستند؟ فرمود: «آرى». عرض كردم: پس شما مى توانيد كه مردگان را زنده گردانيد و كور مادرزاد و پيس را چاق كنيد و شفا دهيد؟ فرمود: «آرى، به اذن خدا». بعد از آن فرمود كه: «اى ابا محمد، نزديك من بيا» من نزديك آن حضرت شدم، پس دست بر رو و بر چشم من ماليد، و من آفتاب و آسمان و زمين و خانه ها و آنچه در شهر بود، همه را ديدم (و در بعضى از نسخ كافى، به جاى شهر، خانه مذكور است و بنا بر اين، مراد آن بيوت كه به خانه ها ترجمه شد، حجرهاى آن خانه است).

ابوبصير مى گويد كه: پس حضرت فرمود كه: «آيا دوست مى داري كه همچنين روشن باشي، و از براى تو باشد آنچه از براى مردمان، و بر تو باشد آنچه بر ايشان است، در روز قيامت (يعنى: در محشر، ثواب و عقاب تو مثل ديگران باشد) يا بر گردى به حال كورى؛ چنانچه پيش از اين بودى، و بهشت از براى تو خالص باشد كه بى حساب داخل آن شوى؟»  
تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۲، ص: ۶۱۵

عرض كردم كه: بر مى گردم به حال كورى؛ چنانچه بودم. پس دست بر چشم من ماليد و كور شدم؛ چنانچه بودم. بعد از آن ابن ابى عمير را به اين امر حديث كردم، گفت: گواهي مى دهم كه اينك حقّ است؛ چنانچه روز حقّ است.  
۴/۱۲۷۸. محمد بن يحيى، از محمد بن احمد، از محمد بن حسين، از محمد بن على، از عاصم بن حُميد، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر عليه السلام روايت کرده است كه گفت: روزى در خدمت آن حضرت بودم كه ناگاه، يك جفت كبوتر بر سر ديوار فرود آمدند و به آواز و زبان خود آواز كردند و چيزى گفتند. پس حضرت امام محمد باقر عليه السلام، ساعتى سخن آنها را جواب فرمود، پس آنها برخاستند و چون پرواز كردند و بر سر ديوار نشستند، نر با ماده به زبان خود ساعتى سخن گفت و آواز كرد، بعد از آن برخاستند. من به حضرت عليه السلام عرض كردم كه: فدای تو گردم، اين مرغ چه بود؟ فرمود كه: «اى پسر مسلم، هر چيزى كه خدا آن را آفريده؛ از مرغان، يا چهارپايان، يا چيزى كه روح در آن باشد و جان داشته باشد، سخن ما را از فرزند آدم بيشتر مى شنوند، و اطاعت ما را زيادتر از ايشان مى كنند. به درستي كه اين كبوتر نر گمان بدى به زن خود برده بود، و آن كبوتر ماده از برايش سوگند ياد نموده بود كه آنچه شوهر در حقّ او گمان کرده، نكرده. و بعد از آن كه از او قبول نكرده بود، ماده به نر گفته بود كه به محاكمه محمد بن على راضى مى شوى؟. پس هر دو به محاكمه من راضى شدند، و من كبوتر نر را خبر دادم كه بر كبوتر ماده ستم كار است (و آنچه در حقّ او گمان کرده، محض تهمت است)، و چون سخن مرا شنيد ماده را تصديق نمود».

۵/۱۲۷۹. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از علی بن اسباط، از صالح بن حمزه، از پدرش، از ابوبکر حضرمی روایت کرده است که گفت: چون امام محمد باقر علیه السلام را به جبر به سوی شام به نزد هشام بن عبدالملک بردند، و حضرت بر در خانه او رسید، و هشام به این امر خبر دار شد، به یاران خود و کسانی که در مجلس او حاضر بودند از بنی امیه، گفت که: [هنگامی که] مرا دیدید که محمد بن علی را سرزنش و ملامت کردم، بعد از آن دیدید مرا که سکوت کردم و آرام گرفتم، هر یک از شما رو به او آورد و او را سرزنش و ملامت کند. پس امر کرد که آن حضرت را رخصت دهند که داخل شود. چون حضرت امام محمد باقر علیه السلام بر او داخل شد، فرمود که: السَّلامَ عَلَیْکُمْ، و به دست خویش اشاره به همه نمود و همه ایشان را تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۱۷ به سلام تعمیم داد و بعد از سلام، نشست.

پس خشم هشام بر آن حضرت زیاد شد، به واسطه آن که آن حضرت سلام بر او به خلافت، ترک فرمود (و نفرمود که: السَّلامَ عَلَیْکَ ایها الخلیفه)، و بی رخصت او نشست، و شروع کرد که آن حضرت را سرزنش می نمود و از جمله آنچه به آن حضرت می گفت این بود که می گفت: ای محمد بن علی، همیشه مردی از شما عصای مسلمانان را شکافته (یعنی: با همه ایشان مخالفت نموده و به راهی رفته که کسی در آن سلوک نموده، و در میان ایشان فتنه انداخته) و مردم را به سوی خود دعوت کرده، و گمان داشته که او امام است؛ از روی سفاهت و کم عقلی و کم علمی. و آن حضرت را به آنچه اراده داشت که سرزنش کند، سرزنش کرد و سکوت نمود.

آن قوم رو به حضرت آوردند و هر یک بعد از دیگری او را سرزنش می نمود تا یکی آخر ایشان، که همه او را سرزنش کردند، تا به آخر رسید. و چون آن قوم سکوت کردند، حضرت برخاست و درست ایستاد و فرمود که: «ای گروه مردمان، کجا می روید و کجا اراده می شود به شما؟ (یعنی: شما را خدا برد و شما چه کاره اید، که را به جایی می توانید رسانید؟) به ما خدا اول از شما را هدایت نمود، و به ما آخر از شما را ختم خواهد فرمود. پس اگر شما را پادشاه عاجلی هست، ما را پادشاه آجلی خواهد بود، و بعد از پادشاهی ما، پادشاهی نیست؛ زیرا که ماییم اهل عاقبت. و خدای عزوجل می فرماید که: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (۱)».

پس هشام امر کرد که آن حضرت را به زندان بردند، و چون به زندان در آمد، سخنی فرمود و به محض آن، کسی در زندان باقی نماند، مگر آن که دست و پای آن حضرت را بوسید، و به سوی او میل به هم رسانید. پس زندان بان به نزد هشام آمد و گفت: یا امیر المؤمنین، من بر تو از اهل شام ترسانم از آن که میان تو و خلافتی که داری، مانع شوند و آن را از دستت بگیرند، و خبر آن حضرت را به او داد. پس امر کرد که آن حضرت را از زندان بیرون آوردند، و او و اصحابش را بر استر دم بریده سوار کردند تا به مدینه باز گردانیده شوند، و امر کرد که چیزی برای ایشان بیرون نبرند، و بازارها نچینند (حاصل آن که کسی چیزی به ایشان نفروشد)، و میان ایشان و طعام و شراب مانع شد و نگذاشت که نان و آب بردارند.

(۱). قصص، ۸۳.

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۱۹

پس سه روز راه رفتند که طعام و شراب نیافتند، تا به مدین رسیدند و در نزد ورود ایشان در شهر را بستند، اصحاب آن حضرت از گرسنگی و تشنگی به ناله در آمدند. راوی می گوید که: حضرت بر کوهی که مُشْرِف بر اهل مدین بود، بالا رفت و به بلندترین آواز خویش فرمود که: «ای شهری که همه مردم آن ستم کارند، منم باقی مانده حجت خدا در زمین، و خدا می فرماید: «بَقَّيْتُ اللَّهُ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ مَا أَنَا عَلَیْكُمْ بِحَفِیْظٍ» (۱)». (و ترجمه بعضی از آیه مذکور شد و ترجمه تتمه آن، این است که: «و نیستم من بر شما حافظ و نگهبان»).

راوی می‌گوید که: در میان اهل مدین، پیری کهن سال بود به نزد ایشان آمد و گفت که: ای قوم، این دعوت، دعوت شعیب پیغمبر است. به خدا سوگند، که اگر متاع را به سوی این مرد بیرون نبرید و بازارها بر پا نکنید، گرفته می‌شوید از بالای سر و از زیر پای خویش (یعنی):

عذاب بر شما فرود می‌آید از آسمان و زمین). پس، در این مرتبه مرا تصدیق نمایید و سخن مرا باور کنید و مرا فرمان برید و اگر خواهید بعد از این در امور آینده مرا تکذیب کنید و سخن مرا مشنویید؛ زیرا که من شما را خیر خواهم. باب در بیان مولد حضرت ابو عبدالله جعفر بن محمد

راوی می‌گوید که: پس، مردم شهر مبادرت نمودند و مایحتاج را به سوی حضرت محمد بن علی و اصحابش بیرون آوردند، و بازارها چیدند. بعد از آن خبر آن پیر به هشام بن عبدالملک رسید، به سوی او فرستاد و او را برد و معلوم نشد که با او چه کرد.

۶/۱۲۸۰. سعد بن عبدالله و حمیری هر دو روایت کرده‌اند، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابن مسکان، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «روح مطهر حضرت محمد بن علی باقر علیه السلام قبض شد و آن حضرت پنجاه و هفت ساله بود، در سال صد و چهاردهم از هجرت، و بعد از حضرت علی بن الحسین علیه السلام نوزده سال و دو ماه در دنیا زیست».

### ۱۱۹. باب در بیان مولد حضرت ابو عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام متولد شد در سال هشتاد و سیم از هجرت، و آن حضرت علیه السلام از دنیا در گذشت در ماه شوال از سال صد و چهل و هشتم. و آن حضرت را در آن وقت، شصت و پنج سال بود و در بقیع در قبری که پدر و جدش

(۱). هود، ۸۶.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۲۱

و حضرت حسن به علی علیهم السلام دفن شدند، مدفون گردید. و مادرش ام فروه، دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است، و مادر ام فروه، أسماء دختر عبدالرحمان پسر ابوبکر است.

۱/۱۲۸۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عبدالله بن احمد، از ابراهیم بن حسن روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا وهیب بن حفص، از اسحاق بن جریر و گفت که:

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «سعید بن مسیب و قاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو خالد کابلی، از معتمدین حضرت علی بن الحسین علیه السلام بودند بعد از آن فرمود که: مادرم از آنها بود که ایمان آورده و پرهیزگار گردیده و نیکوکار بودند. «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (۱)، یعنی: و خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد».

و فرمود که: «مادرم گفت که: پدرم فرمود که: ای ام فروه، به درستی که من خدا را می‌خوانم و دعا می‌کنم از برای گناه کاران شیعیان خود در شبانه‌روزی هزار مرتبه؛ زیرا که ما در آنچه به ما می‌رسد از مصیبت‌ها، صبر می‌کنیم بر آنچه می‌دانیم از ثواب خدا، و می‌دانیم که در آخر چه خواهد شد، و ایشان صبر می‌کنند بر آنچه نمی‌دانند».

۲/۱۲۸۲. بعضی از اصحاب ما، از ابن جمهور، از پدرش، از سلیمان بن سماعه، از عبدالله بن قاسم، از مفضل بن عمر روایت کرده است که گفت: ابو جعفر منصور دوانیقی به سوی حسن بن زید- که از جانب او حاکم بود بر مکه و مدینه-، فرستاد که خانه جعفر بن محمد را به آتش زن؛ در حالی که جعفر در خانه باشد. پس حسن بن زید آتش در خانه امام جعفر صادق علیه السلام افکند، و آتش در در خانه و دهلیز گرفت. امام جعفر صادق علیه السلام بیرون آمد و پا در آن آتش گذاشت، و در آن راه می‌رفت

و می فرمود: «منم پسر اصل‌ها و ریشه‌های خاک، و منم پسر ابراهیم خلیل الله».

۳/۱۲۸۳. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از برقی، از پدرش، از آن که او را ذکر کرده‌اند، از زُفید- غلام پسر یزید بن عمر بن هُبیره- روایت کرده است که گفت: ابن هُبیره بر من غضب کرد و در باب من سوگند یاد نمود که مرا بکشد، پس من از پیش او گریختم و پناه بردم به امام جعفر صادق علیه السلام و خبر خود را به آن حضرت اعلام کردم. به من فرمود که:

(۱). آل عمران، ۱۳۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۲۳

«به سوی او برگرد و او را از من سلام برسان، و به او بگو که: من غلام تو زُفید را پناه دادم، و در پناه تو فرستادم، و چون چنین است، او را به بدی که نسبت به او کنی، بر میانگیزان و از جا به در میاور».

رفید می گوید که: من به حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، ابن هُبیره، مردی است شامی و رأی خبیثی دارد. فرمود: «برو به سوی او، چنانچه به تو می گویم». بعد از آن رو به راه آوردم و چون در بین راه در بعضی از بیابان‌ها بودم، اعرابی رو به من آورد و گفت: به کجا می روی؟ به درستی که من می بینم روی کسی را که کشته خواهد شد (و مراد این است که نظر به علم قیافه، آثار کشته شدن از روی تو پیداست). بعد از آن، به من گفت که: دست خود را بیرون آور، من چنان کردم. گفت که: این دست، کشته است. پس گفت: پای خود را ظاهر کن، من پای خود را ظاهر کردم. گفت که: این پا، پای کشته است. پس گفت که: تن خود را ظاهر گردان، من چنان کردم. گفت که: این تن، تن کشته است. پس گفت که: زبان خود را بیرون آور، من چنان کردم. گفت که: من: برو که بر تو باکی نیست؛ زیرا که در زبانت پیغامی هست که اگر آن پیغام را به کوه‌های استوار آوری، تو را فرمان برداری می کنند.

زُفید می گوید که: آمدم تا بر در ابن هُبیره ایستادم و رخصت طلبیدم که داخل شوم، و چون رخصت یافتم و بر او داخل شدم، گفت که: تو را آورده است آن که پای‌هایش با او خیانت کننده است (و بنا بر بعضی از نسخ کافی، تو را آورده است آن که پای‌هایش او را هلاک خواهد کرد؛ چنانچه در فارسی می گویند که: خود پا به سلاخ‌خانه آمده‌ای). و ابن هُبیره گفت که: ای غلام نَطع، و شمشیر را حاضر کن. (۱)

زُفید می گوید که: پس امر کرد که شانه مرا بستند و سر مرا محکم کردند و جَلاد بر سر من ایستاد که، گردن مرا بزند. گفتم که: ای امیر، تو از روی قهر و غلبه بر من دست نیافتی، و جز این نیست که من از پیش خود و به اختیار به نزد تو آمده‌ام، و در اینجا قصه به هست که آن را از برای تو ذکر می کنم. بعد از آن، تو به کار خود مشغول شو و هر کار که می خواهی بکن. گفت: بگو. گفتم: با من خلوت کن. پس فرمود که: کسانی که در آنجا حاضر بودند، بیرون رفتند.

(۱). و نَطع، به فتح و کسر نون و سکون و فتح طاء، بساطی است از پوست. و طریقه ایشان این بود که هرگاه می خواستند که کسی را بکشند، نَطعی در پیش روی ایشان پهن می کردند و قدری خاک بر روی آن می ریختند و آن که را که اراده کشتن او داشتند در بالای نَطع، گردن می زدند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۲۵

به او گفتم که: جعفر بن محمد تو را سلام می رساند و به تو می فرماید که: «من غلام تو زُفید را پناه دادم، و در پناه تو فرستادم، پس او را به بدی بر میانگیزان».

ابن هُبیره از روی تعجب گفت: الله، جعفر بن محمد این گفتار را به تو گفت و مرا سلام رسانید؟ من سوگند یاد کردم. پس سه



مرتبۀ این گفتار را بر من تکرار نمود و احوال پرسید، بعد از آن شانه‌های مرا باز کرد و گفت: چیزی مرا از تو قانع نمی‌کند تا آن که آنچه من با تو کرده‌ام، تو با من بکنی. گفتم که: دستم به این امر روان نمی‌شود و یارای آن ندارد و دلم به آن خوش نمی‌شود. گفت: به خدا سوگند که چیزی مرا قانع نمی‌کند، مگر این که می‌گویم به عمل آید. پس من با او چنانچه با من کرده بود، کردم و او را رها کردم. بعد از آن مهر خود را به من داد و گفت که: همه امور من در دست تو است. پس در آنها آنچه خواستی باشی، تدبیر کن.

۴/۱۲۸۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز، از خیبری، از یونس بن ظبیان و مفضل بن عمرو ابوسلمه سراج و حسین بن ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است که گفتند: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودیم که فرمود: «خزینۀهای زمین و کلیدهای آنها در نزد ما است، و اگر خواسته باشم که به یکی از پای‌های خود به سوی زمین اشاره کنم و بگویم که: آنچه در تو است از طلا- بیرون آور، هر آینه بیرون خواهد آورد». پس به یکی از پای‌های خود اشاره فرمود و آن را در زمین کشید (یا به آن خطی را در زمین احداث فرمود) چنان خطی که زمین به جهت آن شکافته شد. پس دست خود در آن برد و شمش طلایی را بیرون آورد، به قدر یک شبر، پس فرمود که: «خوب نگاه کنید»، ما نگاه کردیم و دیدیم که شمش‌های طلای بسیار بر روی یکدیگر ریخته می‌درخشید.

بعضی از ما به آن حضرت عرض کردیم که: فدای تو گردم، شما عطا شده‌اید آنچه را که عطا شده‌اید (یعنی: چیز بسیاری به شما عطا شده) و شیعیان شما محتاج‌اند. راوی می‌گوید که: حضرت فرمود: «زود باشد که خدا از برای ما و از برای شیعیان ما دنیا و آخرت را جمع گرداند، و ایشان را در آورد در بهشت‌هایی که همه آن ناز و نعمت است و دشمنان ما را داخل کند در جهنم».

۵/۱۲۸۵. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از بعضی از اصحاب خویش، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: مرا همسایه‌ای بود که پیروی پادشاه می‌نمود و عامل دیوان بود، پس به مال بسیار رسید و زنان و کنیزان خواننده را آماده نمود و همه را به نزد خود جمع

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۲۷

می‌کرد و شراب می‌خورد و مرا آزار می‌رسانید. پس من چندین مرتبۀ شکایت او را به پیش خودش کردم و فایده‌ای نداد و از آن کردار ناپسند باز نایستاد، چون بر او الحاح کردم و اصرار نمودم، به من گفت که: ای مرد، من مردی هستم که مبتلی شده‌ام به بعضی از امور و تو مردی هستی که از این بلیه خلاصی یافته‌ای. پس اگر احوال مرا به صاحب خود (یعنی: جعفر بن محمد) عرضه داری، امید دارم که خدا مرا به واسطه تو خلاصی دهد. پس این حرف در دل من تأثیری کرد و در دلم افتاد که این خدمت را از برای او بکنم. چون به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدم، حال او را برای آن حضرت ذکر کردم.

حضرت فرمود: «چون به کوفه برگردی، البتۀ به دیدن تو می‌آید، به او بگو که: جعفر بن محمد می‌گوید که: واگذار آنچه را که تو بر آن هستی، و من از برای تو بر خدا بهشت را ضامن می‌شوم». چون به کوفه برگشتم، از جمله کسانی که به دیدن من آمدند او بود که به نزد من آمد و من او را نگاه داشتم تا منزل من خلوت شد. بعد از آن به او گفتم که: ای مرد، من احوال تو را از برای ابو عبدالله، حضرت جعفر بن محمد علیه السلام، ذکر کردم، به من فرمود که: «چون به کوفه برگردی، البتۀ به دیدن تو می‌آید، به او بگو که: جعفر بن محمد می‌گوید که: واگذار آنچه را که تو بر آن هستی و من از برای تو بر خدا بهشت را ضامن می‌شوم».

ابو بصیر می‌گوید که: چون این را شنید، گریست. پس از روی تعجب گفت: اللّٰه، حضرت صادق این سخن را به تو فرمود؟ ابو بصیر می‌گوید که: من از برای او سوگند یاد نمودم که آنچه گفتم به من فرمود. آن همسایه گفت که: همین ثواب، تو را بس است و بیرون رفت. چون بعد از چند روزی شد، به نزد من فرستاد و مرا طلبید، چون رفتم، دیدم که برهنه در پشت خانه خود ایستاده به من گفت که: ای ابو بصیر، نه، به خدا سوگند که در منزل من چیزی باقی نمانده، مگر آن که آن را بیرون کردم و در راه خدا دادم و



من چنانم که تو می‌بینی.

ابو بصیر می‌گوید که: پس من به سوی برادران خویش رفتم و از برای او جمع کردم آنچه او را به آن پوشانیدم. بعد از آن بیش از چند روز، کمی بر او نگذشت تا آن که به سوی من فرستاد و پیغام داد که من ناخوشم و به دیدن من بیا. من شروع کردم که در نزد او تردد می‌نمودم و او را معاجله می‌کردم تا آن که آثار مرگ در او ظاهر شد و من در نزد او نشسته بودم و او در کار جان دادن بود که او را بی‌هوشی دست داد، بعد از آن به هوش باز آمد و گفت که: ای ابوبصیر، صاحب و امام تو از برای ما به آنچه وعده کرده بود وفا فرمود. بعد از آن قبض

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۲۹

روح او شد- خدا او را رحمت کند-

و چون به حج می‌رفتم، به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام آمدم و رخصت طلبیدم که بر او داخل شوم، مرا رخصت دادند و چون بر آن حضرت داخل شدم، در اول مرتبه به من فرمود- و حال آن که آن حضرت در اندران خانه تشریف داشت، و یک پای من در صحن خانه و پای دیگر در دهلیز خانه آن حضرت بود- که: «ای ابو بصیر، از برای صاحب تو به آنچه ضامن شده بودیم، وفا نمودیم».

۶/۱۲۸۶. ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از جعفر بن محمد بن اشعث روایت کرده است که گفت: جعفر به من گفت که: آیا می‌دانی که سبب دخول ما در این امر (که عبارت است از تشیع و معرفت ما به آن) چه بود؟ با آن که ذکری از آن و معرفت چیزی از آنچه در نزد مردمان است در نزد ما نبود. صفوان می‌گوید که: به جعفر گفتم که: بیان کن که آن چه بود؟ گفت که: ابو جعفر (یعنی: منصور صاحب دوانیق) به پدرم محمد بن اشعث گفت که: ای محمد، مردی را برای من طلب کن که او را عقلکی باشد که آنچه من می‌خواهم از جانب من به جا آورد. پدرم در جواب گفت که: من چنین مردی را برای تو یافته‌ام و اینک فلان پسر مهاجر خالوی من است. ابوجعفر گفت: پس او را به نزد من آور.

جعفر می‌گوید که: من خالوی خود را به نزد ابوجعفر منصور آوردم، ابوجعفر با وی گفت که: ای پسر مهاجر، این مال را بگیر و به مدینه در آی و برو به نزد عبدالله بن حسن بن حسن و چند نفر از اهل بیت او که جعفر بن محمد در میانه ایشان باشد، و به ایشان بگو که: من مردی غریب از اهل خراسان، و در آنجا شیعیانی چند از شیعیان شما هستند که این مال را به سوی شما فرستاده‌اند، و مال را به هر یک از ایشان تسلیم کن با شرط چنین و چنین، و چون مال را گرفتند، بگو که: من فرستاده‌ام و دوست می‌دارم که خط‌های شما با من باشد در باب گرفتن شما آنچه را که گرفته‌اید.

پس ابن مهاجر مال را گرفت و به مدینه آمد بعد از آن به سوی منصور صاحب دوانیق برگشت و محمد بن اشعث در نزد او بود، صاحب دوانیق به ابن مهاجر گفت: چه خبر داری و بعد از آن که از پیش ما رفتی چه اتفاق افتاد؟ گفت: به نزد آن قوم آمدم و اینک خط‌های ایشان است در باب این که ایشان مال را گرفته‌اند، غیر از جعفر بن محمد که من به نزد وی آمدم و او در مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماز می‌کرد. پس من در پشت سرش نشستم و با خود گفتم که

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۳۰

باب در بیان مولد ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۳۱

از نماز فارغ می‌شود و آنچه برای اصحابش ذکر کرده‌ام برای او نیز ذکر می‌کنم. پس شتاب کرد و از نماز فارغ شد و به جانب من التفات نمود و گفت که: «ای مرد، از خدا بترس و اهل بیت محمد را گول مزن؛ زیرا که ایشان تازه عهداند از دولت بنی‌مروان و در این نزدیکی از دست بنی‌مروان خلاص شده‌اند، و همه ایشان فقیر و محتاج‌اند». من گفتم: خدا تو را به اصلاح آورد، مراد تو از این

سخن چیست؟ ابن مهاجر می‌گوید که: جعفر سر خود را نزدیک من آورد و مرا به همه آنچه در میان من و تو گذشته بود، خبر داد تا آن که گویا که او سیم ما بوده.

محمد می‌گوید که: ابو جعفر گفت که: ای پسر مهاجر، بدان که هیچ اهل بیت نبوت و پیغمبری نیستند، مگر آن که در میان ایشان محدثی هست که فرشته او را خبر می‌دهد، و جعفر بن محمد امروز محدث ما است. محمد می‌گوید که: همین دلالت، سبب اعتقاد ما به این اعتقاد گردید و ما به این گفتار قائل شدیم.

۷/۱۲۸۷. سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر هر دو روایت کرده‌اند، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابن مسکان، از ابوبصیر که گفت: روح مطهر ابو عبدالله، حضرت جعفر بن محمد علیه السلام، قبض شد و آن حضرت شصت و پنج ساله بود و در سال صد و چهل و هشتم از هجرت، و بعد از امام محمد باقر علیه السلام سی و چهار سال زنده بود.

۸/۱۲۸۸. سعد بن عبدالله، از ابو جعفر، از محمد بن عمرو بن سعید، از یونس بن یعقوب، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «من پدرم را کفن کردم در دو جامه شطوی (۱)» (یعنی: در دو جامه مصری) که در آنها احرام می‌بست و در پیراهنی از پیراهن‌های آن حضرت و در عمامه‌ای که از حضرت علی بن الحسین علیه السلام بود و در بُرد یمانی که آن را به چهل دینار شرعی خریده بود».

#### ۱۲۰. باب در بیان مولد ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

امام موسی کاظم علیه السلام متولد شد در منزل ابواء در سال صد و بیست و هشتم از هجرت. و بعضی گفته‌اند در سال صد و بیست و نهم، و قبض روح مطهر آن حضرت علیه السلام شد در وقتی که شش شب از ماه رجب گذشته بود از سال صد و

(۱). و شطا، دهی است در ناحیه مصر که جامه را به آن نسبت می‌دهند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۳۳

هشتاد و سیم. و آن حضرت در آن هنگام، پنجاه و چهار، یا پنجاه و پنج ساله بود، و روح مقدس آن حضرت علیه السلام در بغداد قبض شد در حبس سندی بن شاهک، و در وقتی که دو روز از ماه شوال باقی مانده بود. هارون او را از مدینه به مکه برد، و هارون از مکه به مدینه آمد در زمانی که از عمره ماه رمضان برگشت، بعد از آن هارون به سوی حج بیرون رفت و آن حضرت را با خود برد، پس به راه بصره برگشت و آن حضرت را در بصره در نزد عیسی بن جعفر محبوس گردانید، پس آن حضرت را به سوی بغداد بیرون برد و او را در نزد سندی بن شاهک حبس کرد، و آن حضرت علیه السلام در حبس سندی وفات فرمود و در بغداد در مقبره قریش مدفون گردید. و مادر آن حضرت کنیزی بود که او را حمیده می‌گفتند.

۱/۱۲۸۹. حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد، از علی بن سندی قمی روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را عیسی بن عبدالرحمان، از پدرش که گفت: ابن عکاشة بن محسن اسدی بر امام محمد باقر علیه السلام داخل شد و امام جعفر صادق علیه السلام در نزد آن حضرت ایستاده بود، پس انگوری به خدمت آن حضرت آورد و حضرت فرمود که: «پیر کهن، یا کودک خردسال آن را دانه دانه می‌خورد و آنکه گمان می‌کند که سیر نمی‌شود و سه دانه و چهار دانه می‌خورد و تو آن را دو دانه دو دانه بخور که آن مستحب است».

پس ابن عکاشة به امام محمد باقر علیه السلام عرض کرد که: برای چه حضرت صادق را زن نمی‌دهی که او به حد تزویج و زمان زن گرفتن رسیده است؟ راوی می‌گوید که: در پیش روی آن حضرت کیسه سر به مهری بود، پس فرمود که: «آگاه باشید که زود

باشد که بنده فروشی از اهل بَرَبَر بیاید و در سرای میمون فرود آید و به همین کیسه، کنیزی از برای جعفر خریداری خواهد شد». راوی می‌گوید که: برای این امر، آن قدر زمانی که بایست بگذرد گذشت، پس روزی بر امام محمد باقر علیه السلام داخل شدیم، فرمود: «آیا نمی‌خواهید که شما را خبر دهم از آن بنده فروشی که او را برای شما ذکر کردم، اکنون آن بنده فروش آمده است، پس بروید و به همین کیسه کنیزی را از او بخرید».

راوی می‌گوید که: ما به نزد آن بنده فروش آمدیم، بعد از آن که از او خواهش کنیز نمودیم، گفت که: آنچه در نزد من بود از کنیزان، همه را فروختم، مگر دو کنیز بیمار که یکی از آنها تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۳۵

از دیگری بهتر است. گفتیم: هر دو را بیرون آور تا به سوی ایشان نظر کنیم و هر دو را ببینیم.

پس هر دو را بیرون آورد، ما گفتیم که: این کنیز بهتر را به ما چند می‌فروشی؟ گفت: به هفتاد دینار. گفتیم: به ما احسان کن و چیزی از آن را کم نما. گفت: دیناری از هفتاد دینار کم نمی‌کنم.

ما با وی گفتیم که: این کنیز را از تو می‌خریم به این کیسه؛ هر چه باشد، و ما نمی‌دانیم که در این کیسه چقدر است و مرد سر و ریش سفیدی در نزد او بود، گفت: سر کیسه را باز کنید و بسنجید. بنده فروش گفت که: سر کیسه را باز مکنید که اگر این کیسه یک جبه از هفتاد دینار کم باشد، به شما نمی‌فروشم. «۱» پس آن پیر گفت: پیش بیاید، ما پیش رفتیم و مهر آن کیسه را باز کردیم، و دینارها را که در آن بود، شمردیم، دیدیم که هفتاد دینار بود؛ نه زیاد و نه کم. پس آن کنیز را گرفتیم و او را به خدمت امام محمد باقر علیه السلام آوردیم و در آن حال حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در نزد آن حضرت ایستاده بود.

پس ما حضرت باقر علیه السلام را به آنچه اتفاق افتاده بود، خبر دادیم. خدا را حمد کرد و بر او ثنا گفت. پس به آن کنیز فرمود که: «نام تو چیست؟» عرض کرد: حمیده. حضرت فرمود که:

«حمیده در دنیا، و محموده در آخرت» (و حمیده به معنی ستایش کننده و ستوده هر دو می‌باشد و محموده به معنی ستوده است). و حضرت به حمیده فرمود که: «مرا از خویش خبر ده که آیا تو باکره‌ای یا ثیبه» (که بکارت رفته؟) عرض کرد که: باکره‌ام. حضرت فرمود:

«چگونه شده که تو باکره‌ای با آن که چیزی در دست بنده فروشان نمی‌افتد مگر آن که آن را فاسد و ضایع می‌کنند؟» حمیده عرض کرد که: آن بنده فروشی که مالک من بود، به نزد من می‌آمد و نسبت به من در جایی می‌نشست که مرد نسبت به زن در آنجا می‌نشست (یعنی: در میان دو پا) و خدا مرد سر و ریش سفیدی را بر او مسلط می‌گردانید، و متصل او را به سیلی می‌زد تا بر می‌خاست و از من دور می‌شد، و آن بنده فروش چندین مرتبه با من چنین کرد، و آن پیر نیز چندین مرتبه با او چنین کرد.

پس حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «ای جعفر، این کنیز را با خود بگیر». بعد از آن بهترین اهل زمین حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از او متولد شد.

۲/۱۲۹۰. محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از عبدالله بن احمد، از علی بن حسین، از

(۱). و حَبَّه، جزئی از چهل و هشت جزء یک درم است؛ زیرا که درم، شش دانق است و هر دانقی دو قیراط است، و هر قیراطی، دو طسوج است، و هر طسوجی دو حَبَّه است. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۳۷

ابن سنان، از سابق بن ولید، از معلی بن خنیس روایت کرده است که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «حمیده از همه آلودگی‌ها، پاک و پاکیزه و صافی است مانند شمش طلا و فرشتگان همیشه او را پاسبانی می‌کردند تا به من رسید به جهت کرامتی

از جانب خدا برای من و حجت بعد از من».

۱۲۹۱/۳. چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم، از پدرش همه روایت کرده‌اند، از ابوقتاده قُمی، از ابو خالد زُبالی که گفت: چون ابوالحسن حضرت امام موسی علیه السلام را به نزد مهدی عتّاسی می‌بردند، در مرتبه اول در منزل زُباله فرود آمد، و من با آن حضرت سخن می‌گفتم، مرا اندوهناک دید، فرمود که: «ای ابو خالد، مرا چه می‌شود که تو را غمناک می‌بینم؟» عرض کردم که: چگونه غمناک نباشم با آن که تو را می‌برند به نزد این طاغی (که در طغیان از اندازه بیرون رفته) و نمی‌دانم که در حق تو چه خواهد کرد؟ حضرت فرمود که: «بر من باکی نیست و از او ضرری به من نمی‌رسد. چون فلان ماه و فلان روز بیاید، در میل اول بیا به نزد من».

ابو خالد می‌گوید که: مرا همت و مقصودی نبود، مگر شمردن ماه‌ها و روزها تا آن که آن روز که وعده فرموده بود آمد، پس من در نزد آن میل آمدم و متصل در نزد آن بودم تا آن که نزدیک شد که آفتاب غروب کند، و شیطان در سینه من وسوسه کرد و ترسیدم که در آنچه حضرت فرموده شک کنم. ابو خالد می‌گوید که: در بین آن که من همچنین پریشان بودم، ناگاه نظرم افتاد به سیاهی که از جانب عراق می‌آمد، پس ایشان را استقبال کردم و رو به ایشان رفتم، دیدم که امام موسی کاظم علیه السلام در جلو قافله بر استری سوار است، فرمود که: «دیگر بگو ای ابو خالد».

عرض کرد: لیتیک، یا ابن رسول الله به خدمت تو ایستاده‌ام. فرمود: «شک نکنی و شیطان دوست داشت که تو شک آوری». پس عرض کردم که: حمد از برای خدایی که تو را از دست ایشان رهانید. فرمود که: «مرا به سوی ایشان یک برگشتن دیگر است که از دست ایشان خلاصی نخواهم یافت».

۱۲۹۲/۴. احمد بن مهران و علی بن ابراهیم هر دو روایت کرده است از محمد بن علی، از حسن بن راشد، از یعقوب بن جعفر بن ابراهیم که گفت: در خدمت ابوالحسن حضرت تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۳۹

امام موسی کاظم علیه السلام بودم که ناگاه مرد ترسایی به خدمت آن حضرت آمد و ما با آن حضرت در غریض بودیم. «۱» آن ترسا به حضرت عرض کرد که: من از شهر دور و سفر پر زحمتی به نزد تو آمده‌ام، و مدت سی سال است که از پروردگار خویش خواستم که مرا به بهترین دین‌ها و بهترین بندگان و داناترین ایشان رهنمایی کند، و در عالم خواب کسی به نزد من آمد و مردی را که در بالای دمشق می‌باشد، برای من وصف کرد. پس رفتم تا به نزد او آمدم و با او سخن گفتم. بعد از آن گفت که: من از اهل دین خود داناترم، و غیر من از من داناتر است. گفتم: مرا به سوی کسی که از تو داناتر باشد، رهنمایی کن؛ زیرا که من سفر را بزرگ نمی‌شمارم و مسافتی که به مشقت و زحمت قطع آن باید کرد، بر من دور و دراز نیست و من همه انجیل و جمیع سور و فصول و ابواب زبور داود را خوانده‌ام، و چهار جزء از اجزاء تورات را خوانده‌ام، و ظاهر قرآن را نیز خوانده‌ام تا آن که همه آن را فرا گرفته‌ام.

آن عالم به من گفت که: اگر علم نصرانیت و ترسایی را می‌خواهی، من از همه عرب و عجم به آن داناترم، و اگر علم یهودیت را می‌خواهی، باطی بن شُرَحِبیل سامری امروز از همه مردمان به آن داناتر است، و اگر علم اسلام را می‌خواهی و همچنین علم تورات و علم انجیل و زبور و کتاب هود و هر چه بر پیغمبری از پیغمبران فرو فرستاده شده در این روزگار و روزگار پیش و هر خوبی که از آسمان فرود آمده باشد و کسی آن را دانسته باشد، یا کسی به آن عالم نباشد و در آن بیان هر چیزی و شفای از برای همه عالمیان در آن باشد، و همچنین راحت از برای کسی که به آن آسودگی طلبد، و بینایی از برای آن که خدا به او اراده خیری فرموده باشد، و به سوی حقّ انسی گرفته باشد، تو را به سوی او رهنمایی می‌کنم. پس برو به نزد او، اگر چه به رفتن بر پای‌های خویش و پیاده‌روی باشد. و اگر نتوانی بر زانوهای خویش برو و اگر از آن عاجز شوی، بر نشستگاه خود، خود را بر زمین کش، و اگر از آن

نیز عاجز شوی، بر روی خویش برو (که صورت را بر زمین گذار).

من گفتم: نه چنین است، بلکه من قدرت بر رفتن دارم؛ هم در بدن و هم در مال (یعنی):

بدنم طاقت زحمت سفر دارد و خرجی نیز دارم). آن عالم گفت: پس همین زمان برو تا بررسی به یثرب. گفتم که: یثرب را نمی‌شناسم. گفت: برو تا بررسی به مدینه پیغمبری صلی الله علیه و آله که در میان

(۱). و عُریض بر وزن زبیر، وادی یا دهی است نزدیک مدینه. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۴۱

عرب مبعوث شده، و او همان پیغمبر عربی هاشمی است، و چون داخل مدینه شدی، سؤال کن از منزل پسران غنم بن مالک بن نجّار و آن در نزد در مسجد مدینه است، و جامه ترسایی و هیئت آن را از خود دور کن؛ زیرا که حاکم مدینه بر ترسایان سخت گیری می‌کند، و خلیفه شدتش بر ایشان از او بیشتر است. بعد از آن سؤال می‌کنی از منزل پسران عمرو بن مبدول و آن در نقیع زبیر است «۱» (تثمه روایت: پس، از ایشان سؤال می‌کنی از موسی بن جعفر و این که منزل او در کجاست و آن حضرت در کجا می‌باشد آیا مسافر است یا حاضر؟ پس اگر مسافر باشد، دنبال او برو و به او ملحق شو؛ زیرا که سفر آن حضرت نزدیک تر است از آن مسافتی که تو طی کرده‌ای و به جانب او سفر نموده‌ای. پس او را اعلام کن که مطران که در بالای غوطه (یعنی: غوطه دمشق) مسکن دارد، او مرا به سوی تو رهنمایی نمود و مطران تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: بیشتر مناجات من با پروردگار خویش آن است که اسلام مرا بر دست تو قرار دهد.

و آن ترسا این قصه را خواند، در حالی که ایستاده و تکیه زده بود بر عصای خویش. بعد از آن به حضرت عرض کرد که: ای آقای من، اگر مرا رخصت می‌دهی از برای تو تکفیر به عمل می‌آورم و می‌نشینم. «۲» حضرت فرمود که: «تو را رخصت می‌دهم که بنشینی، ولیکن تو را رخصت نمی‌دهم که تکفیر را به عمل آوری».

پس نشست و بُرنس خود را از سر انداخت. «۳» پس آن ترسا عرض کرد که: فدای تو گردم، مرا رخصت می‌دهی در سخن گفتن؟ حضرت فرمود: «آری، تو نیامده‌ای، مگر برای آن که سخن گویی». پس آن ترسا عرض کرد که: جواب سلام صاحب خویش (یعنی: عالم غوطه) را بگویم از جانب تو، یا آن که جواب سلام او را نمی‌فرمایی؟ حضرت امام موسی علیه السلام فرمود که: «سلام بر صاحب تو باد! اگر خدا او را هدایت کند، و اما تسلیم و سلام کردن به طریقه جزم که در آن شرطی نباشد، چنانچه بعضی گمان کرده‌اند، یا آشتی کردن، پس آن در وقتی است که

(۱). و نقیع، بانون کَلَمَن چاهی است پر آب، و در بعضی از نسخ کافی، بقیع با بای ابجد است، و آن تصحیف است؛ زیرا که بقیع قبرستان مدینه است و آن در بیرون شهر است و آن را بقیع فرقد می‌نامند. (مترجم)

(۲). و تکفیر به معنی خم شدن و سر به زیر آوردن است؛ به طوری که نزدیک به رکوع باشد و در این زمان آن را کُرُنش می‌گویند و بعضی گفته‌اند که: به معنی دست در بر گرفتن است. (مترجم)

(۳). و بُرنس، به ضمّ با و نون و سکون را، کلاه فرنگی را گویند، و بر داشتن آن در وقت سخن گفتن، نشانه تعظیم و تواضع مخاطب است، و در صراح است که آن کلاهی است که در اوّل اسلام آن را می‌پوشیده‌اند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۴۳

در دین ما در آید و مسلمان گردد».

آن ترسا عرض کرد که: خدا تو را به اصلاح آورد، من می‌خواهم که از تو سؤال کنم.

حضرت فرمود که: «سؤال کن». عرض کرد که: مرا خبر ده از کتاب خدا که بر محمد صلی الله علیه و آله فرو فرستاده شده، و به آن گویا گردیده، پس او را وصف فرموده به آنچه او را به آن وصف فرموده و فرموده که: «حَمَّ\* وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ\* إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ\* فِيهَا»، و بفرما که تفسیر آن، در باطن چیست؟ حضرت فرمود: «أما حم، مراد از آن، محمد صلی الله علیه و آله است، و اوست که مذکور است در کتاب هود که بر او فرو فرستاده شده و آن حرف‌هایش کم شده (چه میم در اول و دال در آخر آن افتاده)، و اما کتاب مبین، مراد از آن امیر المؤمنین علی علیه السلام است و اما لیلۃ، فاطمه علیها السلام است و اما قول آن جناب: «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» (۱)، می‌فرماید که: از این لیلۃ، نیکان بسیار بیرون می‌آیند و امام علیه السلام تفصیل آن نیکان را داده، می‌فرماید که پس، مردی است صاحب حکمت، و مردی دیگر است صاحب حکمت، و نیز مردی دیگر است صاحب حکمت» (ولیکن بر سه مرد اقتضای فرموده بر سهیل مثال، نه بیان تمام و کمال. می‌تواند که این کلام، از کلام پیش جدا باشد و بنا بر وجه دویم، مراد از اول، علی بن ابی‌طالب و از دویم، امام حسن و از سیم، امام حسین علیهم السلام است).

آن مرد ترسا عرض کرد که: اول و آخر از این گروه مردان (یعنی: امیر المؤمنین و صاحب الزمان از این جماعت امامان علیهم السلام) را برای من وصف کن (و می‌تواند که معنی این باشد که: اول تا آخر همه را برای من بیان کن). حضرت فرمود که: «صفت‌ها مشتبه می‌شود و موجب تعیین و تشخیص نمی‌شود، ولیکن وصف می‌کنم از برای تو آنچه را که بیرون می‌آید از نسل سیم از این گروه (که عبارت است از: حضرت امام حسین علیه السلام. و می‌تواند که مراد از سیم، امام زین العابدین علیه السلام باشد؛ زیرا که آن حضرت، از سیم امامانی است که از لیلۃ بیرون آمده‌اند، ولیکن اول، اظهر است) و به درستی که که او در نزد شما مذکور است؛ در آن کتاب‌ها که بر شما فرود آمده است، اگر آنها را تغییر نداده باشید، و تحریف نکرده باشید، و کافر نشده باشید، و در زمان پیش چه کردید، یا در قدیم کردید آنچه کردید».

آن ترسا عرض کرد که: آنچه دانسته‌ام، از تو نمی‌پوشم و تو را نسبت به دروغ نمی‌دهم،

(۱). دخان، ۱-۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۴۵

با آن که تو می‌دانی آنچه را که من می‌گویم که راست آن کدام است و دروغ آن کدام. و به خدا سوگند، که خدا تو را از فضل خود عطا فرموده، و از نعمت‌های خویش بر تو تقسیم نموده، آنچه صاحبان خاطر به خاطر خود نمی‌گذرانند و پوشندگان آن را نمی‌پوشند، و آن که تکذیب می‌کند در باب آن تکذیب نمی‌تواند کرد. پس گفتار من برای تو در این باب راست و درست است. هر چه ذکر فرمودی چنان است که ذکر فرمودی.

پس، حضرت امام موسی علیه السلام به آن ترسا فرمود که: «عجالتاً نیز به تو خبری می‌دهم که آن را نمی‌دانند، مگر کمی از آنان که کتاب‌های الهی را خوانده‌اند. خبر ده مرا که نام مادر مریم چیست و چه روز بود که در آن به او (به مریم) دمیده شد و آن دمیدن در چند ساعتی از روز اتفاق افتاد و در کدام روز مریم عیسی علیه السلام را در آن زایید و وضع حمل در چند ساعتی از روز بود؟»

راوی می‌گوید که آن ترسا عرض کرد که: نمی‌دانم.

حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که: «أما مادر مریم، نامش مرثا بود. «۱» و امیا روزی که مریم در آن حامله شد، روز جمعه بود در وقت زوال آفتاب و آن روز، روزی است که خدا روح الامین (یعنی: جبرئیل) را در آن فرو فرستاد و مسلمانان را عیدی نیست که از آن بهتر باشد، و خدای تبارک و تعالی آن روز را به بزرگی یاد فرموده، و محمد صلی الله علیه و آله آن را تعظیم نموده، و خدای تعالی آن حضرت را امر فرمود که: آن را عید گرداند و آن روز، روز جمعه است.



و اما روزی که مریم در آن زایید، روز سه شنبه بود در وقتی که چهار ساعت و نیم از روز رفته بود. و آیا می‌شناسی آن نه‌ری را که مریم عیسی را بر کنار آن زایید؟»

آن ترسا عرض کرد: نه. حضرت فرمود که: «آن نه‌ری، نه‌ری فرات است و بر لب آن نه‌ری، درختان خرما و درختان انگور بود، و چیزی با فرات برابری نمی‌کرد، به جهت درختان انگور و درختان خرما (یا هیچ نه‌ری آن قدر درخت خرما و انگور بر لب آن نبود) که بر لب نه‌ری فرات بود و اما روزی که مریم زبان خود را در آن از سخن گفتن منع نمود و قیدوس (یعنی: شیطان) فرزندان و شیعیان خود را آواز داد، او را اعانت نمودند، و فرزندان عمران را بیرون بردند که به مریم نظر کنند و به مریم گفتند: آنچه را که خدا در کتاب خود بر تو خوانده

(۱). و مرثا به لغت عربی، وهیبه است، و آن به معنی چیزی است بخشیده شده. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۴۷

و بر ما در کتاب خویش قصیه نموده، پس آیا آن را فهمیده‌ای؟» عرض کرد: آری و امروز که از هر روز تازه‌تر است، آن را خوانده‌ام. حضرت فرمود که: «در این هنگام، از این مجلس برنخیزی تا خدا تو را هدایت فرماید.»

آن ترسا عرض کرد که: نام مادر من به زبان شیرینی و به لغت عربی چه بود؟ حضرت فرمود که: «نام مادرت به زبان شیرینی، عنقالیه بود، و عنقوره نام جدّه پدری تو بود، و امّیا نام مادرت به لغت عربی، مّیه است.» (۱) و حضرت فرمود که: «اما نام پدرت، عبدال‌مسیح است (یعنی: بنده مسیح) و عبدال‌مسیح به لغت عربی، عبدالله است، یعنی: بنده خدا و مسیح (یعنی: عیسی علیه السلام) را بنده‌ای نیست.»

ترسا عرض کرد که: راست گفتی و خوب فرمودی، پس بفرما که نام جدّ من چه بود؟

فرمود که: «نام جدّت، جبرئیل علیه السلام بود و آن، به زبان عربی، به معنی عبدالرحمان است (یعنی:

بنده خداوند مهربان) و او را در همین مجلس خویش نام بردم.»

عرض کرد که: جدّم مسلمان بود؟ حضرت امام موسی علیه السلام فرمود: «آری و کشته شد در حالی که شهید راه خدا بود، و لشکری چند بر او داخل شدند و او را در منزل خودش از روی مکر و حيله کشتند، و آن لشکرها از اهل شام بودند.»

عرض کرد که: نام من، پیش از گیتیم چه بود؟ فرمود که: «نام تو عبدالصّلیب بود» (یعنی:

بنده صلیب «۲»). عرض کرد که: تو مرا به چه نام می‌نامی؟ فرمود که: «من تو را عبدالله نام می‌گذارم.»

ترسا گفت که: من ایمان آوردم به خدای بزرگ و گواهی دادم که خدایی نیست، مگر خدا در حالتی که یگانه است و او را شریکی نیست و تنها و پناه نیازمندان است، و چنان نیست که ترسایان او را وصف می‌کنند، و نه چنانچه جهودان او را شرح می‌نمایند، و نه نوعی از نوع‌های شرک مانند مجسمه و مشبهه و امثال ایشان. و شهادت می‌دهم که محمد، بنده و رسول اوست که او را به راستی و درستی فرستاد، پس آن حضرت حقّ را از برای اهل آن ظاهر و آشکار نمود و کج‌روان تبه‌روزگار از آن کور شدند و آن را ندیدند. و شهادت می‌دهم که آن حضرت رسول خدا بوده است به سوی همه مردمان که خدا او را فرستاده به سوی

(۱). و مّیه، به تشدید یای حطّی، از نام‌های زنان است و اهل لغت معنی آن را بیان نکرده‌اند. (مترجم)

(۲). و صلیب، چلیپا است که ترسایان در گردن کنند و بر خود بیاویزند. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۴۹

سرخ و سیاه (یعنی: عرب و عجم) و همه در آن شرکت دارند، پس بینا شد هر که بینا شد، و راه راست یافت، هر که راه راست



یافت. و کج‌روان تبه‌روزگار کور شدند و ضایع شد از ایشان آنچه آن را می‌خواندند. و شهادت می‌دهم که ولّی او به حکمتش گویا گردید و آن که کسانی که پیش از او بوده‌اند از پیغمبران، به حکمت بالغه گویا شدند، و بر طاعت خدا یکدیگر را یاری نمودند، و از باطل و اهل آن و از پلیدی و صاحب آن مفارقت و از راه ضلالت، مهاجرت کردند، و خدا ایشان را به طاعت خویش یاری کرد، و ایشان را از معصیت نگاه داشت. پس ایشان خدا را دوستان و دین را یاورانند، که مردم را بر خیر و خوبی ترغیب می‌کنند، و به آن امر می‌فرمایند.

ایمان آوردم به کوچک و بزرگ ایشان و یا آن که ذکر کردم از ایشان و به آن که ذکر نکردم. و ایمان آوردم به خدای تبارک و تعالی که پروردگار عالمیان است. پس زنّار خویش را برید، و صلیب از طلا را که گردن خود اندخته بود، پاره نمود و به حضرت عرض کرد که: مرا امر کن تا آن که زکات خویش را بگذارم در آنجا که مرا امر می‌فرمایی و بدهم به کسی که تو صلاح می‌دانی. حضرت فرمود که: «در اینجا تو را برادری هست که بر دین مثل دین تو بوده، و آن مردی است از خویشان تو، از قبیله قیس بن ثعلبه، و او در نعمت اسلام داخل گردیده؛ چنانچه تو در نعمت آن داخل شدی، پس با یکدیگر مواسات و مجاورت کنید، و با هم برابر و همسایه باشید، و من فرود آوردن حقّ شما را در اسلام بر شما و نخواهم گذاشت و به شما آنچه باید برسانم می‌رسانم». عرض کرد که: خدا تو را به اصلاح آورد، به خدا سوگند که من مال دار و بی‌نیازم و هر آینه وا گذاشته‌ام در منزل خویش سیصد اسب نر و ماده را که قابلیت بالای یکدیگر رفتن، به هم رسانیده‌اند، که همه آنها کم‌سال و جوانانند و هزار شتر را نیز وا گذاشته‌ام و حقّ تو از خمس و زکات در آن حیوانات (و بنا بر بعضی از نسخ کافیه، در آن اسبان و شتران) تمام تر از حقّ من است (و ظاهر این است که این سخن را از روی تعارف و تواضع به حضرت عرض نموده باشد).

حضرت فرمود که: «تو آزاد کرده خدا و رسول اوئی و تو در حدّ نسب خویش بر همان حال که بوده‌ای هستی؛ (چه آن شخص از بزرگان ترسا بود. حضرت فرمود که چنین نیست

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافیه)، ج ۲، ص: ۶۵۱

که نسب تو به واسطه اسلام برطرف شده باشد، بلکه به حال خود باقی است.

و اسلام او نیکو گردید و مسلمان خوبی شد و زنی از قبیله بنی‌فهر را تزویج کرد، و امام موسی کاظم علیه السلام پنجاه دینار شرعی کابین آن زن کرد، از منافع موقوفات علی بن ابی‌طالب علیه السلام و خدمت کاری به عبدالله عطا فرمود و منزلی از برایش آماده نمود و عبدالله در مدینه ماند تا امام موسی علیه السلام را از مدینه به سوی بغداد بیرون بردند و بیست و هشت شب بعد از بیرون بردن آن حضرت، وفات کرد.

۵/۱۲۹۳. علی بن ابراهیم و احمد بن مهران هر دو روایت کرده‌اند، از محمد بن علی، از حسن بن راشد، از یعقوب بن جعفر که گفت: در نزد امام موسی کاظم علیه السلام بودم و مردی از اهل نجران یمن از راهبان و خداپرستان نصارا به خدمت آن حضرت آمد و با او زن عابده‌ای از ایشان بود، و فضل بن سّوار از برای ایشان رخصت طلبید. حضرت به فضل فرمود که: «چون فردا شود ایشان را بیاور در نزد چاه امّ خیر».

راوی می‌گوید: فردا که شد، به خدمت امام علیه السلام رسیدیم و آن قوم را یافتیم که به خدمتش آمده‌اند. پس آن حضرت امر فرمود که بوریاپی را که از برگ خرما بافته بودند، انداختند و آن حضرت نشست، و ایشان نشستند. پس آن زن راهبه به مسائلی که داشت، ابتدا نمود و آن حضرت را از مسایل بسیار سؤال کرد و هر مسأله‌ای که می‌پرسید، حضرت او را جواب می‌فرمود. و حضرت امام موسی علیه السلام آن را از چیزی چند سؤال کرد در باب سؤال آن حضرت جوابی در نزد آن زن نبود (و نتوانست که از هیچ یک از آنها جواب گوید)، پس آن زن مسلمان شد.

و آن مرد راهب رو به حضرت آورد و از او سؤال می‌کرد و آن حضرت او را جواب می‌فرمود در آنچه او را سؤال می‌نمود. پس

راهب گفت که: من در دین خویش قوی بودم و کسی را از نصارا در زمین باقی نگذاشتم که در علم به آنجا که من رسیده‌ام، رسیده باشد. و هر آینه شنیدم که مردی هست در هند که چون خواهد قصد بیت المقدس می‌کند و در یک شبانه روز به سوی آن می‌آید، و به منزل خویش در زمین هند بر می‌گردد. و پس، از احوال آن مرد سؤال کردم و پرسیدم که: آن مرد در چه موضع از هند است؟ به من گفته شد که: در سبذان می‌باشد و از آن کسی که این خبر به من داد، سؤال کردم از سبب این امر، در جواب گفت که:

سببش دانستن اسم اعظم است که آصف، وزیر سلیمان، بر آن ظفر یافت، چون تخت پادشاه تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۵۳

شهر سبا را آورد و آن اسم، همان است که خدا آن را برای شما در کتاب شما و برای ما گروه‌های صاحبان دین‌ها در کتاب‌ها که داریم، ذکر فرموده.

پس حضرت امام موسی علیه السلام به راهب فرمود که: «خدا را چند نام است که ردّ نمی‌شود و حاجتی که به واسطه آن از خدا طلب شود، برآورده می‌شود». راهب عرض کرد که: آن نام‌ها بسیار است، و امّا محتوم از آنها که سائل آن، ردّ نمی‌شود، هفت نام است. حضرت امام موسی علیه السلام به راهب فرمود که: «مرا خبر ده از آنچه از آنها در خاطر داری». راهب عرض کرد:

نه، سوگند به آن خدایی که تورات را بر موسی فرو فرستاده و عیسی را پند از برای عالمیان و آزمایش از برای شکر صاحبان عقول گردانیده، و محمد صلی الله علیه و آله را برکت و رحمت ساخته، و علی علیه السلام را پند و بینایی قرار داده، و اوصیا را از فرزندان او و فرزندان محمد صلی الله علیه و آله مقرر فرموده، که من، هیچ یک از آن نام‌ها را نمی‌دانم، و اگر می‌دانستم، در باب آن به سخن تو احتیاج نداشتم و به نزد تو نمی‌آمدم و تو را سؤال نمی‌کردم.

حضرت امام موسی علیه السلام به راهب فرمود که: «برگرد به نقل حدیث آن مرد هندی».

راهب عرض کرد که: من این نام‌ها را شنیده بودم و باطن و سرّ آنها و شرح و بیان آنها را نمی‌دانستم و نمی‌دانستم که حقیقت و کیفیت آنها چیست و چگونه است و به طریقه خواندن آنها عالم نبودم. پس رفتم تا به سبذان هند رسیدم و از آن مرد و احوال او سؤال کردم، به من گفتند که: دیر را در کوهی ساخته و چنان شده که از آن دیر بیرون نمی‌آید، و کسی او را نمی‌بیند مگر در هر سالی دو مرتبه، و اهل هند چنان پنداشته‌اند که خدا از برای او در آن دیر چشمه‌ای روان ساخته، و نیز اهل هند چنان دانسته‌اند که خدا از برای او کشت را می‌رویاند و نشو و نمای آن می‌دهد، و آن را به غایت خود می‌رساند؛ بی‌تخمی که خود آن را در زمین افکند و از برای او کشت می‌کند و تخم می‌افشانند؛ افشاندنی که خود آن را به عمل آورد. پس رفتم تا به دیر او رسیدم و سه روز در آنجا ماندم که در را نمی‌کوبیدم و چاره‌ای نمی‌توانستم کرد که آن در را باز کنم، و چون روز چهارم شد، خدا آن در را گشود و گاوی آمد که هیزمی بر آن بار بود و پستان خود را بر زمین می‌کشید و نزدیک بود که آنچه در پستان آن بود از شیر، خود به خود بیرون آید. پس خود را به آن در زد و گشوده شد و گاو در دیر آمد و در پی آن رفتم و داخل شدم، پس آن مرد را دیدم که ایستاده به سوی آسمان می‌نگرد و گریه می‌کند و به سوی زمین نظر می‌کند و گریه می‌کند و به سوی کوه‌ها نگاه می‌کند و گریه

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۵۵

می‌کند. من گفتم: سبحان الله! چه بسیار کم است مانند تو در این روزگار که ما در آنیم. در جواب گفت: به خدا سوگند که من نیستم، مگر یک خوبی از خوبی‌های مردی که تو او را در پس پشت خویش وا گذاشته. پس گفتم که: به من خبر داده شده که در نزد تو نامی از نام‌های خدای تعالی هست که به واسطه آن در هر شبانه روزی به بیت المقدس می‌رسی و به خانه خود بر می‌گردی. آن مرد به من گفت که: آیا تو بیت المقدس را می‌شناسی؟ گفتم که: من نمی‌شناسم، مگر بیت المقدس را که در شام است. گفت

که: بیت المقدس نیست (یعنی: به طریق اضافه) ولیکن آن البیت المقدس است (یعنی: به طریق توصیف). و معنی این می‌شود که خانه موصوف به تقدیس و آن، به معنی تطهیر است، یعنی: خانه پاکیزه شده که خدا آن را پاک و پاکیزه گرداند و آن خانه آل محمد صلی الله علیه و آله است. و در قاموس گفته که: تقدیس، تطهیر است و از آن است بیت المقدس، مانند مجلس و معظم و مرادش این است که: در مقدس فتح میم و سکون قاف و کسر دال و ضم میم و فتح قاف و دال مشدد هر دو جائز است).

راهب می‌گوید که: من به آن صاحب دیر گفتم که: بدان و آگاه باش که آنچه آن را شنیده‌ام تا امروز که در آن هستم، آن است که آنچه در شام است، بیت المقدس است و غیر از آن را شنیده‌ام. گفت که: آنچه در شام است محراب‌های پیغمبران و مسجدی است که محراب‌های ایشان در آن است، و جز این نیست که آن را حظیره المحاریب می‌گفتند (یعنی: محوطه محراب‌ها) تا آن که فترت و زمانی که در میانه محمد و عیسی - صلی الله علیهما - آمد و بلا و زحمت به اهل شرک نزدیک شد، و سختی‌ها در خانه‌های شیاطین فرود آمد، پس این نام‌ها را گردانیدند و بدل نمودند و نقل کردند، و این معنی قول خدای عزوجل است که فرموده: «إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» (۱) (و بطن این قول از برای آل محمد است و ظهر آن مثل است. حاصل مراد آن که: این آیه را باطن و ظاهری هست، و ظاهر آن، ظاهر، و مراد از باطن آن، این است که مشرکان، این نام بیت المقدس که نام خانه آل محمد صلی الله علیه و آله بود، نام مسجدی کردند که در شام می‌باشد). و ترجمه ظاهر آیه این است که:

«نیستند این بتان که شما آنها را خدایان خود اعتبار کرده‌اید، مگر اسمی چند، بی‌مسمی که نام نهاده‌اید آنها را شما و پدران شما. خدا، فرو فرستاده است به آن و نام نهادن هیچ حجت

(۱). نجم، ۲۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۵۷

و دلیلی را».

راهب می‌گوید که: به او گفتم که: من به سوی تو سفر کرده‌ام و از شهر دوری آمده‌ام و به سوی تو که می‌آمدم، متعرض دریاها و غم‌ها و اندوه‌ها و ترس شده‌ام. و صبح و شام کرده‌ام که نومید بوده‌ام و می‌ترسیدم که به حاجت خویش ظفر نیابم. به من گفت که: نمی‌بینم مادر تو را که به تو حامله شده باشد، مگر آن که فرشته‌ای گرامی در نزد او حاضر بوده (و این کنایه از آن است که سعادت‌مند بودی) و نمی‌دانم که پدرت در هنگامی که خواسته باشد که با مادرت مجامعت کند، مگر آن که غسل کرده و با طهارت با او مجامعت نموده و گمان نمی‌کنم، مگر آن که پدرت جزء چهارم از انجیل را (که مشتمل بر دعا و انابه است، چنانچه گفته‌اند)، خوانده در آن ماهی که مجامعت اتفاق افتاده (و بنا بر بعضی از نسخ کافی، در آن شب بیداری که این امر اتفاق افتاده، یعنی: انعقاد نطفه تو بعد از شب بیداری پدرت و خواندن سفر رابع از انجیل بوده) و به این جهت از برای او (یا از برای تو بنا بر اختلاف نسخ) به خیر و خوبی ختم شده.

برگرد از همان راه که آمده‌ای و برو تا به مدینه محمد صلی الله علیه و آله که آن را طئیه می‌گویند، فرود آیی و نام آن شهر در زمان جاهلیت یثرب بوده، بعد از آن قصد کن و برو تا به جایی از آن، که آن را بقیع می‌گویند. پس سؤال کن از خانه‌ای که آن را خانه مروان می‌گویند، و در آن خانه فرود آی و سه روز در آنجا بمان. بعد از آن سؤال کن از پیرمرد سیاهی که بر در آن خانه بوریا می‌بافد و این بوریا در بلاد ایشان، نامش خصف است. «۱» پس با آن پیر ملاطفت و مهربانی کن و به او بگو که: هم‌منزل تو که همیشه در سه کنج خانه در اطاقی که چهارچوب‌های کوچک در آن است، فرود می‌آید، مرا به سوی تو فرستاده. بعد از آن، او را سؤال کن از فلان پسر فلان همان فلانی (که در میانه ما معهود است. یعنی: حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام) و او را سؤال

کن که مجلس او کجاست؟ و نیز از او سؤال کن که در چه ساعت در آن می‌گذرد؟ پس البتّه او را به تو می‌نماید (یا او را برای تو وصف می‌کند) که تو او را به آن صفت بشناسی. و زود باشد که او را برای تو وصف کنم. من گفتم که: چون او را ملاقات کنم، چه کنم؟ گفت که: او را سؤال کن از آنچه بوده و از آنچه خواهد بود، و او را سؤال کن از مسائل و نشانه‌های دین، هر که گذشته و هر که باقی مانده.

(۱). و خصف به فتح خا و صاد چیزی است که از برگ خرما می‌بافند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۵۹

پس حضرت امام موسی کاظم علیه السلام به راهب فرمود که: «صاحب که او را ملاقات کرده‌ای، تو را خیرخواهی کرده».

راهب به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، نامش چیست؟

فرمود که: «آن مرد متمّم، پسر فیروز است و او از پسران فرس است، و از کسانی که ایمان آورده‌اند به خدایی که تنها است و او را شریکی نیست و از روی اخلاص و یقین او را بندگی کرده‌اند. و از خویشان خود گریخت، چون از ایشان ترسید. پس پروردگارش حکمت را به او بخشید و او را به راه راست هدایت فرمود و او را از پرهیزگاران گردانید و در میانه او و بندگان خالص خویش شناسایی به هم رسانید. و هیچ سالی نیست، مگر آن که او به زیارت مکه می‌آید و حجّ می‌کند، و در سر هر ماه یک مرتبه عمره را به جا می‌آورد، و از موضع خود از هند به سوی مکه می‌آید از روی فضل و افزونی از جانب خدا و یاری آن جناب و خدا شکر کنندگان را همچنین جزا می‌دهد».

بعد از آن، راهب آن حضرت را از مسائل بسیار سؤال نمود و هر یک از آنها را که می‌پرسید، حضرت او را جواب می‌فرمود.

حضرت، راهب را از چیزی چند سؤال فرمود و در نزد او در آنها جوابی نبود، پس حضرت او را به آنها خبر داد.

بعد از آن، راهب عرض کرد که: مرا خبر ده از هشت حرفی که از آسمان فرود آمد، پس چهار حرف از آن در زمین ظاهر شد، و تفسیر آنها آشکار گردید، و چهار حرف از آن در هوا باقی ماند که آن چهار حرفی که در هوا باقی مانده است، بر که فرود می‌آید که آن را تفسیر و بیان می‌کند؟

فرمود که: «اینک قائم ما است که خدا آن را بر او فرو می‌فرستد، و قائم آن را تفسیر می‌کند، و بر او فرو می‌فرستد آنچه بر صدیقان و رسولان و هدایت یافتگان، فرو نرستاده».

راهب عرض کرد که: مرا خبر ده از دو حرف از آن چهار حرفی که در زمین است که آنها چه چیزاند؟ حضرت فرمود که: «تو را به همه آن چهار حرف خبر می‌دهم: اما حرف اول از آنها، این است که نیست خدایی مگر خدا در حالتی که تنهاست، و او را شریکی نیست، و همیشه باقی خواهد بود، و حرف دوم، این است که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست، در حالتی که خویش را از غیر خدا خالص نموده (یا خدا او را از غیر خویش خالص فرموده) و حرف سیم، این است که ما اهل بیت پیغمبریم، و حرف چهارم، این است که شیعیان ما از ما هستند

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۶۱

و ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و رسول خدا صلی الله علیه و آله از خداست، به طور سبب» (و ربط خاصی نه به طریقه نسب و خویشی).

پس راهب به آن حضرت عرض کرد که: شهادت می‌دهم که نیست خدایی، مگر خدا و آن که محمد رسول خداست، و شهادت می‌دهم که آنچه محمد آن را از نزد خدا آورده، راست و درست است، و آن که شما برگزیده خداید از خلق او، و شیعیان شما پاک و پاکیزه شدگانند که بدل شده‌اند از بدی به خوبی، و از برای ایشان است عاقبت خدا (که عاقبت نیکو است) و حمد از برای

خدا که پروردگار عالمیان است.

پس حضرت امام موسی علیه السلام جُبه خَز و پیراهن سفید و طَیلسان و موزه و کلاهی طلیید و آنها را به راهب عطا فرمود، و نماز ظهر را به جا آورد، و فرمود که: «ختنه کن». راهب عرض کرد که: ختنه کرده‌ام در روز هفتم از ملاقات خویش (یا مرا ختنه کرده‌اند در روز هفتم از ولادتم. و این به حسب لفظ اقرب است، ولیکن به حسب خارج و طریقه نصاری دوری و غرابتی دارد).

۶/۱۲۹۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبدالله بن مغیره که گفت: حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در منا به زنی گذشت، و آن زن می‌گریست و کودکش در حوالی او بودند و گریه می‌کردند، و گاوی از مال آن زن مرده بود.

پس آن حضرت نزدیک به آن زن شد و فرمود که: «ای کنیز خدا، چه چیز تو را می‌گریاند؟» آن زن گفت که: ای بنده خدا، مرا کودکانش یتیمی چند هست، و مرا گاوی بود که زندگانی من و زندگانی کودکان من از آن بود، و آن گاو مرده، و باقی مانده‌ام درمانده و بریده شده از زندگانی خود و اولاد خود و در کار خود و ایشان سرگردانم و ما را چاره‌ای نیست.

پس حضرت فرمود که: «ای کنیز خدا، آیا تو را رغبت آن است که این گاو را برای تو زنده گردانم؟» آن زن مُلْهَم شد به این که گفت: آری ای بنده خدا. پس حضرت در گوشه‌ای رفت و دو رکعت نماز کرد و دست خود را ساعتی بلند نمود و لب‌های خویش را جنبانید، پس برخاست و آن گاو را آواز کرد و سر چوپ یا سر انگشتی به آن گاو زد، یا پای خود را به آن گاو زد، پس آن گاو برخاست و درست بر روی زمین ایستاد. چون آن زن به سوی گاو نظر کرد، آواز برآورد و گفت: سوگند به پروردگار خانه کعبه که اینک عیسی بن مریم است، پس حضرت علیه السلام با مردم مخلوط شد و در میان ایشان رفت و گذشت.

تحفه الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۶۳

۷/۱۲۹۵. احمد بن مهران رحمه الله، از محمد بن علی، از سیف بن عمیره، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که خبر مرگ مردی را به خودش می‌داد و می‌فرمود که در چه زمان فوت خواهد شد. من با خود گفتم که: آن حضرت این هم می‌داند که مردی از شیعیان او در چه زمان می‌میرد؟ پس آن حضرت به جانب من التفات نمود، مانند کسی که به خشم آمده باشد و فرمود که: «ای اسحاق، رُشید هجری، علم مرگ‌ها و بلاها را می‌دانست، و امام، به دانستن این امر سزاوارتر است»، بعد از آن فرمود: «ای اسحاق، آنچه می‌کنی، بکن که عمرت تمام شده، و تو تا دو سال دیگر می‌میری و برادران و اهل بیت بعد از تو درنگ نمی‌کنند، مگر اندک زمانی تا آن که سخن ایشان پراکنده می‌شود، و با یکدیگر نزاع می‌کنند و بعضی از ایشان با بعضی خیانت می‌کنند، و به مرتبه‌ای می‌رسد که دشمنان ایشان به ایشان شماتت و شادی می‌کنند، پس اینک در دل تو بود و می‌دانستی که عاقبت امر ایشان به کجا خواهد کشید».

عرض کردم که: من از خدا طلب آموزش می‌کنم از آنچه در سینه‌ام به هم رسید. و اسحاق، بعد از این مجلس درنگی نکرد تا فوت شد، و بر برادران و اهل بیت او زمانی نگذشت، مگر اندکی که بنی‌عمّار بر پا شدند و بر مال‌های مردم مسلط شدند و ایشان مفلس و فقیر شدند.

۸/۱۲۹۶. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از موسی بن قاسم بَجَلی، از علی بن جعفر روایت کرده است که گفت: محمد بن اسماعیل برادرزاده‌ام به نزد من آمد در حالی که عمره ماه رجب را به جا آورده بودیم و ما در آن روز در مکه بودیم. محمد گفت که: ای عمو، من اراده سفر بغداد دارم و دوست می‌دارم که عمویم، حضرت ابوالحسن، -/ یعنی: موسی بن جعفر علیه السلام- را وداع کنم، و می‌خواهم که تو با من بیایی که به اتفاق به خدمت آن حضرت رویم.

پس من با او بیرون آمدم به جانب برادرم حضرت موسی و آن حضرت در خانه‌ای که در حوبه داشت تشریف داشت، و آن هنگام اندکی بعد از مغرب بود، و چون به در خانه رسیدیم، در زدم، برادرم مرا جواب داد و فرمود: «کیست در می‌زند؟» عرض کردم:

علی، برادرم. فرمود که: «همین دم بیرون می‌آیم»، و وضوی آن حضرت طولی داشت.

عرض کردم که: زود بیا. فرمود که: «زود می‌آیم». پس بیرون آمد و لنگی را که با گل سرخه رنگ کرده بودند، پوشیده و آن را در گردن خویش بسته و گره داده بود، و آمد تا آن که در زیر آستانه در نشست.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۶۵

علی بن جعفر می‌گوید که: من سرنگون شدم بر او و سرش را بوسیدم، و عرض کردم که:

در پی کاری به نزد تو آمده‌ام، اگر آن را صواب و درست می‌بینی، خدا مرا از برای آن توفیق داده و اگر غیر آن باشد، چه بسیار است خطای ما!

حضرت فرمود که: «آن امر چیست؟» عرض کردم که: اینک پسر برادر تو است که می‌خواهد تو را وداع کند و به سوی بغداد بیرون رود. فرمود که: «او را نزدیک گردان». پس من او را خواندم- / و او در گوشه‌ای ایستاده و از حضرت دور بود- / پس به نزدیک آن حضرت آمد و سرش را بوسید، و عرض کرد که: فدای تو گردم، مرا وصیت کن و خدمتی که باشد، بفرما.

فرمود که: «تو را وصیت و امر می‌کنم که در باب خون من از خدا بترسی، و باعث کشتن من نشوی».

محمد در جواب آن حضرت عرض کرد که: هر که بدی نسبت به تو اراده کند، خدا همان با او بکند، و شروع کرد که نفرین می‌کرد بر آن که بدی نسبت به آن حضرت اراده داشته باشد.

پس دو مرتبه سر آن حضرت را بوسید و عرض کرد که: ای عمو، مرا وصیت کن. فرمود که:

«تو را وصیت می‌کنم که از خدا بترسی در باب خون من». عرض کرد که: هر که بدی نسبت به تو اراده کند، خدا همان با او بکند، و خدا چنان کرده است و ضرور به نفرین نیست. پس نوبت دیگر سر آن حضرت را بوسید، و عرض کرد که: ای عمو، مرا وصیت کن. فرمود که: «تو را وصیت می‌کنم از خدا بترسی در باب خون من»، و محمد نفرین کرد بر آن که بدی نسبت به آن حضرت اراده نموده باشد.

پس، از آن حضرت دور شد و من همراه او رفتم. بعد از آن برادرم به من فرمود که: «ای علی، در جای خود باش». من در جای خود ایستادم، و آن حضرت داخل منزل خود گردید و مرا طلبید، من به خدمتش رفتم و داخل خانه شدم، کیسه‌ای را برداشت که در آن صد دینار بود، و آن را به من داد و فرمود که: «به پسر برادرت بگو که به این استعانت جوید بر سفر خویش» (و این را خرجی راه کند).

علی می‌گوید که: من آن کیسه را گرفتم و در کنار ردای خود پیچیدم، پس صد دینار دیگر به من داد و فرمود که: «این را نیز به او بده»، بعد از آن کیسه دیگر به من بداد و فرمود که: «این را نیز به او عطا کن». من عرض کردم که: فدای تو گردم، هرگاه تو از او می‌ترسی که مانند آنچه ذکر فرمودی به عمل او، چرا او را بر خود و کشتن خود یاری می‌کنی؟

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۶۶

باب در بیان مولد ابوالحسن حضرت امام رضا

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۶۷

فرمود که: «چون من با او احسان کنم، و رعایت صله رحم در باب او به جا آورم، و او در باب من قطع صله نماید، خدا عمر او را قطع می‌کند و او را می‌کشد». بعد از آن، بالشی از پوست را برداشت که سه هزار درم درست بی‌عیب در آن بود، و فرمود که: «این را نیز به او بده».

علی می‌گوید که: پس من به سوی محمد بیرون آمدم، و صد دینار اول را به او دادم به همان شاد شد؛ شادی سختی، و عموی خود را دعا کرد، بعد از آن صد دینار دویم و سیم را به او دادم، چنان شاد شد که من گمان کردم که البته از اراده سفر بر می‌گردد و به



سوی بغداد بیرون نخواهد رفت. پس سه هزار درم را به او دادم و او به همان راه به خطّ مستقیم رفت تا بر هارون داخل شد و بر او به خلافت سلام کرد (که گفت: السّلام علیک ایّها الخلیفة). و گفت که: گمان نداشتم که در زمین دو خلیفه باشد تا آن که عمویم موسی بن جعفر را دیدم که بر او سلام می‌شود به خلافت. پس هارون صد هزار درم به سوی او فرستاد و خدا او را به آزار دُبحه مبتلی گردانید. «۱» (تّمه حدیث: پس محمد به درمی از آن صد هزار درم نظر نکرد و دست بر آن نگذاشت).

۹/۱۲۹۷. سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر هر دو روایت کرده‌اند، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابن مُسکان، از ابوبصیر که گفت: روح مطهر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام قبض شد و آن حضرت پنجاه و چهار ساله بود، در سال صد و هشتاد و سیم از هجرت، و بعد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سی و پنج سال زنده بود.

### ۱۲۱. باب در بیان مولد ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام

حضرت امام رضا علیه السلام متولّد شد در سال صد و چهل و هشتم از هجرت، و قبض روح مطهر آن حضرت علیه السلام شد در ماه صفر از سال دویست و سیم، و آن حضرت در آن هنگام پنجاه و پنج ساله بود. و در تاریخ آن حضرت اختلاف شده است، مگر آن که این تاریخ از همه آنچه در تاریخ آن حضرت گفته‌اند، راست تر و

(۱). و دُبحه، به ضمّ ذال و فتح با، بر وزن هَمْزه، خَنَاق است و آن، دردی است که در گلو پیدا می‌شود و گلو را می‌گیرد و لا محاله کشنده است، و لهذا آن را دُبحه می‌گویند، یعنی: سر برنده. (مترجم)  
تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۶۹

درست تر است. ان شاء الله. و آن حضرت علیه السلام وفات فرمود در طوس در دهی که آن را سَناباد می‌گویند و دوری آن از نوقان به قدر یک خواندن است (که یکی دیگری را بخواند و آواز کند. و در بعضی از نسخ کافی، موقان به میم است و شاید که آن معرّب نوقان باشد). و آن حضرت علیه السلام در سَناباد مدفون شد و مأمون او را از مدینه طیبه بیرون آورده بود به سوی مرو از راه بصره و فارس، و چون مأمون از مرو بیرون آمد و به جانب بغداد سفر کرد، آن حضرت را با خود بیرون برد و در عرض راه در این ده وفات فرمود. و مادر آن حضرت کنیزی است که او را امّ البنین می‌گفتند.

۱/۱۲۹۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از هشام بن احمر روایت کرده است که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام به من فرمود که: «آیا دانستی که کسی از اهل مغرب آمده باشد؟» عرض کردم: نه، فرمود: «بلی، مردی آمده است. پس با ما روانه شو تا برویم»، و سوار شد و من با آن حضرت سوار شدم و رفتیم تا به آن مرد رسیدیم، دیدیم که مردی است از مردم مدینه و کنیزانی چند با اوست. من به آن مرد گفتم که: کنیزان خود را به من بنما، پس هفت کنیز را به ما نمود و هر یک را که می‌آورد حضرت امام موسی علیه السلام می‌فرمود که: «مرا در این حاجتی نیست و این را نمی‌خواهم». پس فرمود که: «کنیز دیگر به ما بنما». بنده فروش عرض کرد که: دیگر کنیزی در نزد من نیست، مگر یک کنیز بیمار. حضرت فرمود که: «تو را چه زیان می‌رسد اگر آن را به ما بنمایی؟» بنده فروش بر آن امر ابا و امتناع کرد و کنیز را ننمود.

پس حضرت باز گشت، بعد از آن در فردای آن روز مرا فرستاد و فرمود که: «به آن بنده فروش بگو که: آخر قیمتی که در باب این کنیز در نظر داری چند است و به چند کم تر نمی‌فروشی؟ و چون بگوید که چنین و چنین (یعنی: قیمت آن کنیز را معین کند)، بگو که: من او را به این قیمت گرفتم».

راوی می‌گوید که: پس من به نزد آن مرد آمدم و آنچه را که حضرت به من فرموده بود، گفتم. گفت که: من اراده نکرده‌ام که او



از فلان مبلغ کم تر بفروشم. من گفتم که: او را به این مبلغ گرفتم. گفت که: این کنیز از برای تو، ولیکن مرا خبر ده که آن مردی که دیروز همراه تو بود که بود؟ گفتم که: مردی است از بنی‌هاشم. گفت: از کدام بنی‌هاشم؟ گفتم که: بیشتر از این در نزد من نیست (و زیاده بر این قدر، معرفت ندارم). گفت: تو را از این کنیز خبر دهم. به درستی که

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۷۱

من او را در اقصای بلاد مغرب خریدم، پس زنی از اهل کتاب مرا ملاقات کرد و گفت که: این کنیز چیست که با تو همراه است؟ گفتم که: او را از برای خود خریده‌ام. گفت: سزاوار نیست که این کنیز در نزد چون تویی باشد. به درستی که سزاوار است که این کنیز در نزد بهترین اهل زمین باشد. پس درنگ نکند، مگر اندک زمانی که از آن بهترین اهل زمین پسری بیاورد که در مشرق و مغرب مانند او متولد نشود.

راوی می‌گوید: پس آن کنیز را به خدمت حضرت آوردم و در نزد آن حضرت درنگ نکرد، مگر اندک زمانی که حضرت امام رضا علیه السلام را زاید.

۲/۱۲۹۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از آن که او را ذکر کرده، از صفوان بن یحیی روایت کرده است که گفت: چون امام موسی کاظم علیه السلام از دنیا در گذشت، و حضرت امام رضا علیه السلام تکلم فرمود (یعنی: در باب خلافت، یا به همه لغت)، ما بر آن حضرت از این امر ترسیدیم. پس به آن حضرت عرض شد که: امر عظیمی را آشکار نمودی و ما بر تو می‌ترسیم از این طاعی (که در مرتبه طغیان از حد گذشته، یعنی: هارون ملعون).

راوی می‌گوید که: حضرت فرمود که: «هر سعی که دارد به عمل آورد، که او را بر من راهی و تسلطی نیست» (و اذیتی به من نمی‌تواند رسانید).

۳/۱۳۰۰. احمد بن مهران رحمه الله، از محمد بن علی، از حسن بن منصور، از برادرش روایت کرده است که گفت: در شبی بر حضرت امام رضا علیه السلام داخل شدم در اطافی که در اندران اطافی دیگر بود. پس آن حضرت دست خود را بلند فرمود و چنان شد که گویا ده چراغ در آن اطاق بود، و مردی رخصت طلبید که بر آن حضرت داخل شود، پس آن حضرت دست خویش را از آن نور تهی گردانید، بعد از آن او را رخصت داد که داخل شود.

۴/۱۳۰۱. علی بن محمد، از ابن جمهور، از ابراهیم بن عبدالله، از احمد بن عبدالله، از غفاری روایت کرده است که گفت: از برای مردی از اولاد ابورافع -/ غلام آزاد کرده پیغمبر صلی الله علیه و آله که او را طیس می‌گفتند -/ بر من حقی بود، و از من طلبی داشت، پس آن را از من مطالبه نمود و بر من الحاح و اصرار زیادی کرد، و مردم او را یاری کردند و چون امر را بدین منوال دیدم، نماز صبح را در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله گزاردم، بعد از آن به جانب حضرت امام رضا علیه السلام رو آوردم و آن حضرت در آن اوقات، در غریض تشریف داشت، و چون نزدیک در خانه آن حضرت رسیدم، دیدم که آن حضرت بیرون آمده و بر الاغی سوار است و پیراهن و ردایی را

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۷۳

پوشیده، چون به سوی او نظر کردم، از او شرم نمودم و در هنگامی که به من رسید، ایستاد و به جانب من نظر فرمود، پس بر آن حضرت سلام کردم، و آن زمان ماه مبارک رمضان بود، عرض کردم که: خدا مرا فدای تو گرداند، به درستی که طیس، غلام تو را بر من حقی هست و به خدا سوگند که مرا رسوا و بی‌آبرو کرد.

غفاری می‌گوید: و من در دل خود گمان می‌کردم که آن حضرت طیس را امر خواهد فرمود که دست از من بردارد. و به خدا سوگند، که به آن حضرت عرض نکردم که حق او بر من چند است و چیزی برای آن حضرت نام نبردم (یعنی: از متعلقات آن طلب). پس آن حضرت مرا امر فرمود که بنشینم تا برگردد، و من از آنجا نرفتم تا نماز مغرب را به جا آوردم، و حال آن که من

روزه دار بودم، پس سینه‌ام تنگ شد و خواستم که باز گردم، دیدم که آن حضرت پیدا شد و رو به من می‌آید و مردم گرداگرد او را گرفته‌اند، و گدایان بر سر راه آن حضرت نشسته بودند، و آن حضرت بر ایشان تصدق می‌فرمود. پس رفت و داخل خانه خود گردید، بعد از آن بیرون آمد و مرا طلبید. من برخاستم و به خدمتش رفتم و با آن حضرت داخل شدم. پس آن حضرت نشست و من نشستم و شروع کردم که او را از هارون پسر مسیب خبر می‌دادم، و چون فارغ شدم، فرمود که: «گمان ندارم تو را که هنوز افطار کرده باشی». عرض کردم: نه، پس طعامی برای من طلبید، چون طعام آوردند، در پیش روی من گذاشتند، و حضرت غلام خود را فرمود که با من چیزی بخورد. پس من و غلام از آن طعام خوردیم، و چون فارغ شدیم، حضرت به من فرمود که: «این بالش را بالا گیر و آنچه را که در زیر آن است بگیر». من آن را بالا گرفتم و دیدم که دیناری چند در آنجا است، آنها را برگرفتم و در آستین خود گذاشتم. پس چهار نفر از غلامان خود را امر فرمود که با من باشند تا مرا به منزل خود برسانند. عرض کردم که: فدای تو گردم، شبگرد پسر مسیب می‌گردد و من ناخوش دارم که شبگرد مرا ملاقات کند و غلامان تو همراه من باشند. حضرت فرمود: «درست یافتی، خدا تو را به راه راست برساند»، و غلامان خود را امر فرمود که همراه من بیایند و در هر جا که ایشان را برگردانم باز گردند، و چون به منزل خود نزدیک شدم و آن را دیدم، ایشان را برگردانیدم، پس به منزل خویش رسیدم و چراغ طلبیدم، و نظر به دینارها کردم، دیدم که آنها چهل و هشت دینار است، و حق آن مرد بر من بیست و هشت دینار بود، و در میانه آن دینارها دیناری

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۷۵

بود که می‌درخشید و خوبی آن دینار مرا به شگفت آورد، پس آن را فرا گرفتم و به نزد یک چراغ بردم دیدم که نقش و نوشته روشنی بر آن است که: «حق آن مرد بیست و هشت دینار است و آنچه باقی بماند برای تو است». راوی می‌گوید: نه به خدا سوگند، که نمی‌دانستم که حق طیس بر من چقدر است، و ستایش از برای خدا که پروردگار عالمیان است؛ آن خدایی که ولی خود را عزیز و غالب گردانید.

۵/۱۳۰۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از بعضی از اصحاب خویش، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت از مدینه بیرون آمد در سالی که هارون در آن سال حج کرد، و آن حضرت اراده حج داشت، پس به کوهی رسید که در جانب چپ راه واقع است، در حالی که تو به سوی مکه می‌روی و آن کوه را فارغ می‌گویند. پس حضرت امام رضا علیه السلام به سوی آن کوه نظر کرد و فرمود که: «آن که در فارغ عمارت می‌سازد و آن را خراب می‌کند، عضو عضوش از هم جدا می‌شود و او را پاره پاره می‌کنند». و ما معنی این سخن را ندانستیم و نفهمیدیم که مقصود حضرت چه چیز است؟ و چون حضرت پشت کرد، هارون الزشید رسید و در آن موضع فرود آمد و جعفر، پسر یحیی برمکی، بر آن کوه بالا رفت و امر کرد که در آنجا مجلسی از برایش بسازند، و چون از مکه برگشت، به سوی آن بالا رفت و امر کرد که آن مجلس را خراب کنند، و در آن هنگام که به سوی عراق برگشت، او را پاره پاره کردند.

۶/۱۳۰۳. احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از محمد بن عیسی، از محمد بن حمزه بن قاسم، از ابراهیم بن موسی روایت کرده است که گفت: بر ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام اصرار زیادی کردم در باب چیزی که آن را از آن حضرت طلب می‌کردم و مرا وعده می‌داد. پس روزی بیرون رفت که حاکم مدینه را استقبال کند و من همراه آن حضرت بودم، بعد از آن، به نزدیک بالا-خانه فلان آمد و در زیر درختها فرود آمد، و من با او فرود آمدم، و سیمی با ما نبود (که همین من بودم و آن حضرت). عرض کردم که: فدای تو گردم، این عید بر ما سایه افکنده (یعنی: به ما رو آورده) و نزدیک شده، و به خدا سوگند، که یک درم و غیر آن را مالک نیستم.

پس آن حضرت به تازیانه خویش زمین را خاراند؛ خاراندنی سخت، پس دست خویش

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۷۷

را زد و شمش طلائی را از آنجا برداشت و به من داد و فرمود که: «به این منتفع شو و آنچه دیدی کتمان کن و این را به کسی مگو».

۷/۱۳۰۴. علی بن ابراهیم، از یاسر خادم و زَیَان بن صلت هر دو روایت کرده و گفته است که: چون امر محمد امین، (برادر مأمون که به جهت خلع خویش از خلافت به مخلوع ملقب شده)، به آخر رسید، و امر خلافت باطله از برای مأمون قرار و استقرار یافت، عریضه‌ای به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام نوشت و آمدن آن حضرت را به خراسان خواهش نمود. پس حضرت امام رضا علیه السلام به بهانه و عذری چند بر او بهانه جست و مأمون در این باب، مکرر با آن حضرت نامه‌ای به یکدیگر می‌نوشتند تا آن که آن حضرت علیه السلام دانست که او را مفرّ و چاره‌ای نیست و از او دست بر نخواهد داشت. پس از مدینه بیرون آمد و امام محمد تقی علیه السلام را هفت سال بود، و مأمون به آن حضرت نوشته بود که راه کوه (یعنی: همدان و نهاوند) و قم را پیش مگیر و راه بصره و اهواز و فارس را پیش گیر و از آن راه بیا (چه می‌ترسید که شیعیان قم و غیر آن مانع شوند و حضرت در همان راه که آن گمراه معین نموده بود، سلوک فرمود) تا به مرو رسید.

بعد از آن مأمون بر آن حضرت عرضه کرد که این امر و خلافت را به گردن گیرد و خلافت به آن حضرت مفوض شد. و حضرت امام رضا علیه السلام ابا و امتناع فرمود. مأمون عرض کرد که:

اگر این امر را قبول نمی‌کنی، ولایت عهد را قبول کن و ولّی عهد من باش. حضرت فرمود که:

«ولایت عهد را قبول می‌کنم، بنابر شروطی چند که آنها را از تو خواهش می‌کنم». مأمون عرض کرد که: هر چه خواسته باشی، بخواه و بگو تا به عمل آورم، پس حضرت امام رضا علیه السلام نوشت که: «من داخل می‌شوم در ولایت عهد به شرط آن که امر نکنم و نهی ننمایم و فتوا ندهم و حکم نکنم و کسی را والی و حاکم نگردانم و معزول نسازم و چیزی را تغییر و تبدیل ندهم از آنچه بر پا است و مرا از همه اینها معاف داری». مأمون آن حضرت را به همه اینها اجابت نمود و قبول کرد.

علی بن ابراهیم می‌گوید که: یاسر مرا حدیث کرد که چون عید اضحی آمد، مأمون به سوی امام رضا علیه السلام فرستاد و از آن حضرت خواهش کرد که سوار شود و در عیدگاه حضور به هم رساند و نماز عید را به جا آورد و خطبه بخواند. حضرت امام رضا علیه السلام به سوی او فرستاد که: «تو می‌دانی آنچه را که در میان من و تو اتفاق افتاد از شرطها که در باب دخول من در این

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۷۹

امر واقع شد». مأمون دو مرتبه به سوی آن حضرت فرستاد که به این امر اراده‌ای ندارم، مگر آن که می‌خواهم که دل‌های مردم آرام گیرد و فضل تو را بشناسند. پس آن حضرت علیه السلام و مأمون مکرر با یکدیگر ردّ و بدل کردند و در این باب به هم پیغام دادند. چون مأمون اصرار زیادی کرد، حضرت فرمود که: «یا امیر المؤمنین، اگر مرا از این امر معاف داری، مرا خوش تر می‌آید و اگر مرا معاف نمی‌داری، بیرون می‌روم به نماز عید چنانچه رسول خدا و امیر المؤمنین علیهما السلام بیرون رفتند». مأمون در جواب گفت که: به هر وضعی که خواسته باشی بیرون رو، و مأمون امرا و سرداران سپاه خویش و سایر مردم را امر کرد که سوار شوند و بر در خانه حضرت امام رضا علیه السلام روند (و بنابر بعضی از نسخ کافی، صبح زود به در خانه آن حضرت روند).

علی بن ابراهیم می‌گوید که: یاسر خادم به من خبر داد که مردمان از مردان و زنان و کودکان در همه راه‌ها و بام‌ها نشستند و انتظار می‌کشیدند که حضرت امام رضا علیه السلام بیرون آید و سرداران و همه لشکر بر در خانه امام رضا علیه السلام جمع شدند و چون آفتاب بر آمد، آن حضرت علیه السلام برخاست و غسل کرد و عمامه سفیدی که از پنبه ساخته بودند، بر سر بست، و یک سر آن را بر سینه خویش و یک سر دیگر را در میانه شانه‌های خود انداخت و جامه را بالا زد، بعد از آن به همه موالیان خویش فرود که: «بکنید مانند آنچه من کردم». و نیز عصایی در دست گرفت و بیرون آمد و ما در پیش روی آن حضرت بودیم و آن حضرت پا

برهنه بود و زیر جامه خود را تا نصف ساق پا بر زده و جامه‌های چند پوشیده بود که دامن آنها را بر زده بود، و چون به راه افتاد و ما در پیش روی او رفتیم، سر خویش را به سوی آسمان بلند کرد و چهار مرتبه گفت: الله اکبر. پس چنان به ما نموده شد و گویا شنیدیم که آسمان و همه دیوارها آن حضرت را جواب می‌گفتند و همه سواران و مردمان بر در خانه آماده گشته و اسلحه حرب پوشیده بودند و به بهترین آرایش خود را آراسته بودند و چون ما به این صورت و هیئت به سوی ایشان بیرون آمدیم و حضرت امام رضا علیه السلام بیرون آمد، اندکی بر در خانه ایستاد و فرمود: «الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر علی ما هدانا، الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الأنعام و الحمد لله علی ما أبلانا، یعنی: مکرر الله اکبر می‌گوییم و خدا را به بزرگی یاد می‌کنم بر آن که ما را راه راست نموده، و خدا را به بزرگی یاد می‌کنم بر آنچه ما را روزی داده از بسته زبان از چهارپایان، و حمد از برای خدا بر آن که ما را انعام فرموده». و ما آوازهای خود را به این

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۸۱

کلمات بر می‌داشتیم.

یاسر گفت پس مرو به سبب گریه و خروش و ناله و فریاد و فغان به لرزه در آمد، در آن هنگام که مردم به سوی امام رضا علیه السلام نظر کردند، و آن حضرت را بر این حالت دیدند، و همه سرداران از اسب‌های خویش افتادند، و موزه‌های خود را انداختند؛ چون حضرت امام رضا علیه السلام را پا برهنه دیدند، و آن حضرت می‌رفت و در هر ده قدم که بر می‌داشت، می‌ایستاد و سه مرتبه الله اکبر می‌گفت.

یاسر گفت: چنان به ما نموده شد و گویا شنیدیم که آسمان و زمین و کوه‌ها آن حضرت علیه السلام را جواب می‌گفتند و مرو از صدای گریه یک خروش و غوغا شد. و این خبر به مأمون رسید، فضل بن سهل ذوالریاستین (که وزیر مأمون بود و به جهت مدخلیتش در امارت و وزارت او را ذوالریاستین می‌گفتند) به آن ملعون گفت که: یا امیر المؤمنین، اگر رضا بر این روش به مصلیٰ برسد، مردم عاشق او می‌شوند و به او میل تمام به هم می‌رسانند و به خلافت او اعتقاد می‌کنند، و صلاح این است که از او سؤال کنی که برگردد. پس مأمون به سوی حضرت فرستاد و از او سؤال کرد که برگردد. حضرت امام رضا علیه السلام موزه خویش را طلبید، پس آن را پوشید و سوار شد و برگردید.

۸ / ۱۳۰۵. علی بن ابراهیم، از یاسر روایت کرده است که گفت: چون مأمون از خراسان بیرون آمد و اراده بغداد داشت و فضل ذوالریاستین نیز بیرون آمد، و ما با حضرت امام رضا علیه السلام بیرون آمدیم، بر فضل بن سهل ذوالریاستین نامه‌ای وارد شد از جانب برادرش حسن بن سهل و ما در بعضی از منزل‌ها بودیم. مضمون نامه آن‌که: من در باب تحویل سال در حساب نجوم نظر کردم و در آن یافتم که تو در فلان ماه، در روز چهارشنبه، گرمی آهن و گرمی آتش را می‌چشی، و از آنها متضرر می‌شوی، و چنین صلاح می‌دانم که تو و امیر المؤمنین (یعنی: مأمون) و رضا داخل حمام شوید در آن روز و در آن روز حجامت کنی، و به دست خود خون خود را بریزی تا آن‌که نحوست آن روز از تو برطرف شود. پس ذوالریاستین این مطلب را به مأمون نوشت و از او خواهش کرد که از امام رضا علیه السلام این امر را در خواهد. پس مأمون به خدمت امام رضا علیه السلام نوشت، و این امر را از آن حضرت خواهش کرد. و امام رضا علیه السلام به سوی مأمون نوشت که: «من فردا داخل حمام نمی‌شوم، و از برای تو و از برای فضل، هیچ‌یک صلاح نمی‌دانم که فردا داخل حمام شوید».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۸۳

پس مأمون دو مرتبه رُقعہ را بر آن حضرت برگردانید، حضرت امام رضا علیه السلام به او نوشت که: «یا امیر المؤمنین، من فردا داخل حمام نمی‌شوم؛ زیرا که من در این شب رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و به من فرمود که: یا علی، فردا داخل حمام مشو، و من صلاح تو و فضل را نمی‌دانم که فردا داخل حمام شوید». مأمون به آن حضرت نوشت که: ای سید من، تو

راست گفتمی و رسول خدا راست گفت، من فردا داخل حمام نمی‌شوم. و فضل بهتر می‌داند (یعنی):  
اگر می‌خواهد به حمام برود، برود).

علی بن ابراهیم می‌گوید که: یاسر گفت: چون شام کردیم و آفتاب غروب کرد، امام رضا علیه السلام به ما فرمود که: «بگویید: نعوذ بالله من شر ما ينزل فی هذه اللیلة، یعنی: پناه می‌بریم به خدا از بدی آنچه فرود می‌آید در این شب». پس ما مکرر این را می‌گفتیم، و چون امام رضا علیه السلام نماز صبح را به جا آورد، به من فرمود که: «بر بام بالا- رو و گوش بدار و ببین که آیا آوازی را می‌شنوی». پس من بر بالای بام رفتم، غوغا و آواز گریه‌ای شنیدم و آن غوغا و آواز سخت و بسیار شد. بعد از آن دیدم که مأمون داخل شد از آن دری که از خانه امام رضا علیه السلام به سوی خانه او گشوده بود و می‌گوید که: ای سید من، ای ابوالحسن، خدا تو را در مصیبت فضل مزد دهد که او کشته شد. و قصه او چنان است که در حمام داخل شده و گروهی با شمشیرها بر او داخل شده‌اند و او را کشته‌اند و از کسانی که بر او داخل شده‌اند، سه نفر به گیر آمده‌اند و یکی از ایشان، پسر خاله فضل پسر ذوالقلمین است.

یاسر گفت: لشکر و سرداران و هر که از مردان و کسان فضل بودند، همه بر در خانه مأمون جمع شدند و گفتند که: اینک با فضل مکر و حيله کرده، و او را کشته- / و مقصود ایشان مأمون بود- / و می‌گفتند: هر آینه خون او را طلب می‌کنیم و آتش‌ها آوردند که در خانه مأمون را بسوزانند. پس مأمون به امام رضا علیه السلام عرض کرد که: ای سید من، صلاح می‌دانی که به سوی ایشان بیرون روی و ایشان را پراکنده سازی؟

علی بن ابراهیم می‌گوید که: یاسر گفت که: امام رضا علیه السلام سوار شد و به من فرمود که:

«سوار شو» و من سوار شدم و چون از در خانه بیرون رفتیم، حضرت به مردم نگاه کرد و مردم انبوه شده، پشت در پشت ایستاده بودند. پس به دست خویش اشاره نمود و دو مرتبه به ایشان فرمود که: «پراکنده شوید».

یاسر گفت: به خدا سوگند، که مردم شروع کردند که بر روی یکدیگر می‌افتادند و

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۸۵

به کسی اشاره نفرمود، مگر آن که دوید و از آنجا گذشت.

۹/۱۳۰۶. حسین بن محمد روایت کرده است از معلی بن محمد، از مسافر؛

و از وشاء، از مسافر که گفت: چون هارون پسر مسیب اراده کرد که با محمد، پسر امام جعفر صادق علیه السلام جنگ کند، حضرت امام رضا علیه السلام به من فرمود که: «برو به نزد محمد، و به او بگو که: فردا بیرون مرو زیرا که تو اگر فردا بیرون روی، شکست می‌خوری و اصحاب تو کشته می‌شوند. پس اگر از تو پرسد که این را از کجا دانسته‌ای؟ بگو: در خواب دیدم». مسافر می‌گوید که: به نزد او آمدم و گفتم که: فدای تو گردم، فردا بیرون مرو؛ زیرا که تو فردا بیرون روی، شکست می‌خوری و اصحاب کشته می‌شوند. به من گفت که: این را از کجا دانسته‌ای؟

گفتم: در خواب دیدم. گفت که: این بنده خوابیده و مقعد خود را نشسته. پس بیرون رفت و شکست خورد و اصحابش کشته شدند.

راوی می‌گوید: و نیز مسافر مرا حدیث کرد و گفت که: با حضرت امام رضا علیه السلام در منا بودم که یحیی پسر خالد برمکی گذشت و سر خود را از غباری که در آنجا بود، پوشانید.

حضرت فرمود که: «بیچاره‌ها نمی‌دانند که در این سال، چه بر ایشان فرود می‌آید». بعد از آن فرمود که: «از این عجیب‌تر آن که هارون و من، مانند این دو خواهیم بود- و دو انگشت خویش را به هم ضم فرمود».

مسافر می‌گوید: به خدا سوگند که معنی حدیث آن حضرت را نفهمیدم تا او را با هارون دفن کردیم (چه آن حضرت در جنب

هارون در سمت پیش روی آن ملعون مدفون است).

۱۰/۱۳۰۷. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از علی بن محمد قاسانی روایت کرده است که گفت: خبر داد مرا بعضی از اصحاب ما که مالی را به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام برد و گفت که: آن مال را قدری بود. پس آن حضرت را ندیدم که به آن مال شاد و خوشحال شده باشد.

راوی می گوید که: من به جهت این غمناک شدم و با خود گفتم که: این مال عظیم را به خدمتش آوردم و به آن شاد و خوشحال نشد. پس فرمود که: «ای غلام، طشت و آب را بیاور».

راوی می گوید که: آن حضرت بر بالای کرسی نشست و دست خود را پیش داشت، و به غلام فرمود که: «آب را بر دست من بریز». راوی می گوید که: پس شروع کرد که طلا از میانه انگشتان آن حضرت روان می شد و در طشت می ریخت، بعد از آن رو به سوی من کرد و

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۸۶

باب در بیان مولد ابوجعفر ثانی حضرت محمد بن علی التقی

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۸۷

فرمود: «کسی که همچنین باشد، به آنچه تو آن را به سوی او آورده‌ای، پروا نمی کند».

۱۱/۱۳۰۸. سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر هر دو روایت کرده‌اند، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان که گفت: روح مطهر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام قبض شد و آن حضرت در آن هنگام، چهل و نه ساله بود با زیادتی چند ماه، در سال دویست و دوم از هجرت. و بعد از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، بیست سال مگر دو ماه یا سه ماه زندگانی فرمود.

## ۱۲۲. باب در بیان مولد ابوجعفر ثانی حضرت محمد بن علی التقی علیه السلام

آن حضرت علیه السلام متولد شد در ماه مبارک رمضان از سال صد و نود و پنجم از هجرت، و قبض روح مطهر آن حضرت علیه السلام شد در سال دویست و بیستم در آخر ماه ذی القعدة، و آن حضرت در آن هنگام بیست و پنج ساله بود با زیادتی دو ماه و هجده روز، و در بغداد در مقابر قریش مدفون گردید، در نزد قبر جدش حضرت امام موسی کاظم علیه السلام. و معتصم عباسی آن حضرت را از مدینه بیرون آورد به سوی بغداد در اول همین سالی که آن حضرت علیه السلام در آن وفات فرمود. و مادرش کنیزی است که او را سبیکه نوبیه می گفتند. و نیز بعضی گفته‌اند که: نام مادرش خیزران بود. و روایت شده است که سبیکه، از خاندان و سلسله ماریه، مادر ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

۱/۱۳۰۹. احمد بن ادریس، از محمد بن حسیان، از علی بن خالد روایت کرده است- و محمد گفت که: علی بن خالد، زیدی مذهب بود- و روایت این است که: علی بن خالد گفت که: من در سرّ من رأی بودم و خبر به من رسید که در اینجا مردی محبوس است که او را از طرف شام آورده‌اند با غل و زنجیر و گفتند که: او ادعای پیغمبری کرده است. علی بن خالد می گوید که: بر در آن مکان آمدم و با دربانان و حاجبان مدارایی نمودم و خوش آمد گفتم، تا آن که به آن مرد رسیدم، دیدم مردی است که او را فهم بسیاری هست. گفتم که: ای مرد، قصّه تو چیست، و امر تو چون است و چه کار کرده‌ای؟ گفت: من مردی بودم که در شام خدا را عبادت می نمودم، در موضعی که آن را موضع سر امام حسین علیه السلام می گویند. در بین این که من مشغول عبادت خود بودم، ناگاه شخصی به نزد من آمد و گفت: «برخیز و با ما همراه شو».

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۸۹



من برخاستم و همراه او شدم و در آن بین که با او بودم، ناگاه دیدم که در مسجد کوفه‌ام. به من گفت که: «این مسجد را می‌شناسی؟» گفتم: آری، این مسجد کوفه است. آن مرد محبوس می‌گوید که: او نماز به جا آورد و من با او نماز کردم، و در بینی که با او بودم، دیدم که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه‌ام، پس بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کرد و من سلام کردم و نماز کرد و من با او نماز کردم، و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله صلوات فرستاد و در آن بین که همراه او بودم، دیدم که در مکه‌ام. و متصل با او بودم تا آن که افعال حج خود را به جا آورد و من افعال حج خویش را همراه او به جا آوردم، و در بین این که همراه او بودم، ناگاه دیدم که در موضعی هستم که خدا را در آن موضع عبادت می‌کنم در شام و آن مرد رفت و از من در گذشت. پس چون سال آینده شد، ناگاه دیدم که آن مرد پیدا شد و مثل کار غریب اول که در سال پیش کرده بود، کرد و مرا با خود به آن موضع که برده بود آورد و چون از افعال حج خویش فارغ شدیم و مرا به شام برگردانید، و خواست که از من جدا شود، گفتم که: تو را سؤال می‌کنم به حق آن خدایی که تو را بر آنچه دیدم قدرت داده و دست بر نمی‌دارم، مگر آن که مرا خبر دهی که تو کیستی؟ فرمود که: «من محمد بن علی بن موسی‌ام».

آن مرد محبوس گفت که: پس این خبر بلند شد و شهرت کرد تا به محمد بن عبدالملک زیات که در شام والی بود رسید، و به سوی من فرستاد و مرا گرفت و در غل و زنجیر مقید گردانید، و مرا به جانب عراق فرستاد. علی بن خالد می‌گوید که: من به آن مرد شامی گفتم که:

این قصه را به محمد بن عبد الملک بنویس. پس آن مرد چنان کرد و در قصه خویش آنچه را که واقع شده بود، ذکر نمود. محمد بن عبدالملک در باب جواب قصه او فرمانی نوشت که بگو به آن کسی که در یک شب تو را از شام بیرون برد به سوی کوفه و از کوفه به سوی مدینه و از مدینه به سوی مکه و تو را از مکه به شام برگردانید، تا تو را از این حبس بیرون آورد. علی بن خالد می‌گوید که: چون جواب را خواندم، مرا از حال و کار او غمناک کرد و برای او رقت کردم و گریستم و او را امر کردم که خود را تسلی دهد و صبر کند.

علی می‌گوید که: روز دیگر صبح زود به نزد او رفتم، دیدم که لشکر و پاسبان و زندانبان و خلق خدا در آنجا جمع شده‌اند، گفتم: چه خبر است و باعث این اجتماع چیست؟ گفتند: آن مردی که او را از شام آورده بودند که ادعای پیغمبری کرده بود، دیشب ناپدید شده و هیچ کس نمی‌داند که آیا خدا او را به زمین فرو برده یا مرغ او را ربوده است؟

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۹۱

۱۳۱۰/۲. حسین بن محمد اشعری روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا شیخی از اصحاب ما- که او را عبدالله بن رزین می‌گفتند- و گفت که: من در مدینه مجاور بودم (یعنی:

مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله) و امام محمد تقی علیه السلام هر روز در وقت زوال آفتاب به مسجد می‌آمد و در صحن در مسجد از الاغ فرود می‌آمد و به زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رفت و بر آن حضرت سلام می‌کرد و بر می‌گشت به سوی خانه فاطمه علیها السلام و نعلین خود را می‌کند و می‌ایستاد و نماز می‌کرد، پس شیطان به من وسوسه کرد و گفت که: چون حضرت از الاغ فرود آید، برو تا آن که قدری از آن خاکی که پا بر آن می‌گذارد فراگیری، و من در آن روز نشستم و انتظار آن حضرت می‌کشیدم از برای آن که این کار را به جا آورم، و چون وقت زوال آفتاب شد، آن حضرت علیه السلام رو کرد و تشریف آورد و بر الاغ سوار بود. پس در آنجایی که همیشه در آن فرود می‌آمد، فرود نیامد و آمد تا فرود آمد بر روی سنگی که بر در مسجد بود، بعد از آن داخل شد و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کرد.

آن شیخ می‌گوید که: پس، برگشت به آن مکانی که همیشه در آنجا نماز می‌کرد و چند روزی چنین کرد. من گفتم که: چون نعلین خود را می‌کنند، می‌آیم و آن سنگریزه‌ای را که پاهای خویش را بر آن می‌گذارد، فرا می‌گیرم، و چون فردا شد در نزد زوال



آفتاب آمد و بر روی آن سنگ فرود آمد، بعد از آن داخل شد و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کرد. و آمد به آن موضعی که در آن نماز می‌کرد، پس در نعلین خویش نماز کرد و آنها را نکند، تا آن که چند روزی چنین کرد. من با خود گفتم که: آنچه اراده داشتیم در اینجا از برایم میسر نشد، ولیکن می‌روم تا در حمام و چون داخل حمام می‌شود قدری از آن خاک را که پا بر آن می‌گذارد، فرا می‌گیرم. پس سؤال کردم از حمامی که حضرت در آن داخل می‌شود به من گفتند که: داخل می‌شود در حمامی که در بقیع است، و آن حمام مال مردی از فرزندان طلحه است، و احوال گرفتم که آن روزی که حضرت در آن داخل حمام می‌شود، کدام روز است، تا آن روز را دانستم و رفتم تا در حمام و در نزد طلحی صاحب حمام نشستم، و با او سخن می‌گفتم، و من انتظار می‌کشیدم که آن حضرت علیه السلام بیاید. طلحی گفت که: اگر می‌خواهی داخل حمام شوی برخیز و داخل شو؛ زیرا که بعد از ساعتی دیگر تو را میسر نمی‌شود که داخل شوی. گفتم:

چرا؟ گفت: زیرا که ابن الرضا اراده دخول حمام دارد. گفتم که: ابن الرضا کیست؟ گفت: مردی است از آل محمد صلی الله علیه و آله که او را صلاح و پارسایی عظیمی هست. به آن طلحی گفتم که: روا تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۹۳

نیست که غیر او با او داخل حمام شود؟ گفت که: چون بیاید، ما حمام را از برایش خلوت می‌کنیم.

آن شیخ می‌گوید که: در بین این که من همچنین در این گفت و گو بودم ناگاه دیدم که آن حضرت علیه السلام رو آورده می‌آید و غلامی چند از آن حضرت همراه اویند، و در پیش روی آن حضرت غلامی بود که حصیری با خود داشت و آمد تا آن حصیر را داخل جامه‌کن حمام کرد و آن را گسترانید، و حضرت تشریف آورد و سلام کرد و بر الاغ خود سوار بود که داخل حجره شد و داخل جامه‌کن گردید و بر بالای حصیر فرود آمد. من به آن طلحی گفتم که: اینک آن کسی است که تو او را وصف کردی، به آنچه وصف کردی، از صلاح و پارسایی. گفت که:

ای مرد، نه به خدا سوگند، که این مرد هرگز این کار را نکرده بود، مگر در امروز. من با خود گفتم که: این، از عمل من ناشی شد و من او را بر این فعل غیر متعارف داشتم، و با خود گفتم که:

او را انتظار می‌کشتم تا بیرون آید، شاید که چون بیرون آید، آنچه را که اراده کرده‌ام بیابم. پس چون بیرون آمد و رخت پوش الاغ را طلبید و الاغ را داخل رخت‌کن کردند و از بالای حصیر بر آن سوار شد و بیرون رفت، من با خود گفتم: به خدا سوگند، که او را آزار کردم و هرگز بر نخواهم گشت که قصد کنم و طلب نمی‌نمایم آنچه را که از او طلب کردم، و عزم من بر این درست شد و چون همان روز وقت زوال شد، آمد و بر الاغ خود سوار بود تا آن که فرود آمد در آن موضعی که در آن فرود می‌آمد، در صحن و داخل شد و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کرد و آمد به موضعی که در آن نماز می‌کرد در خانه فاطمه علیها السلام و نعلین خود را بیرون کرد و ایستاد و نماز می‌کرد.

۳/۱۳۱۱. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از علی بن اسباط روایت کرده است که گفت: امام محمد تقی علیه السلام بر من بیرون آمد، پس به سر و پای‌های او نظر کردم تا قامت او را برای اصحاب خویش در مصر وصف کنم «۱» (تا آخر آنچه در باب حالات ائمه علیهم السلام در سنّ

(۱). و در بین آن که من هم چنین نگران بودم، نشست و فرمود که: «ای علی، به درستی که خدا در باب امامت، حجت آورده، به مثل آنچه در باب نبوت به آن حجت آورده، و فرموده که: «حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» (احقاف، ۱۵). و ترجمه آیه چنین است: «چون حضرت موسی به غایت قوت و کمال خویش که چهل سالگی است رسید (چنانچه از ابن عباس و مجاهد و قتاده نیز مروی است)، و راست شد قد او (یا عقلش به نهایت نشو و نما رسید)، دادیم او را پیغمبری و دانش در دین». آن که گاهی جائز است که

به پیغمبر، پیغمبری عطا شود و او کودک باشد، و جائز است که به او عطا شود و او در سن چهل سالگی باشد».

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۹۵

مذکور شد با زیادتی بعضی از عبارات در صدر حدیث و بحثی که در نظم آیه به طوری که در روایت مذکور است).

۴/۱۳۱۲. علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از محمد بن ریّان روایت کرده است که گفت: مأمون هر حيله و چاره که داشت، در کار امام محمد تقی علیه السلام کرد، و او را در باب آن حضرت چیزی ممکن و میسر نشد، و چون بهانه‌ای جست و خواست که دختر خود ام الفضل را به خانه آن حضرت فرستد، دوپست کنیز از نیکوترین آنچه در نزد او بودند از کنیزان به هر یک از ایشان جامی را تسلیم نمود که در آن گوهری بود، پس آن کنیزان رو به حضرت امام محمد تقی علیه السلام آوردند، در وقتی که در جای صاحب لشکرها (یعنی: پادشاه، که عبارت است از تخت) نشسته بود (حاصل مراد، آن که آن کنیزان رو به حضرت آوردند در هنگامی که بر تخت دامادی نشسته بود) و حضرت نگاه به سمت ایشان نفرمود.

و مردی بود که او را مُخارق می گفتند، و او مردی بود خوش آواز و صاحب بربط و ساززن و ریش درازی داشت، مأمون او را طلبید، و بعد از آن که ما فی الضمیر خود را در نزد او بروز داد، گفت: یا امیر المؤمنین، اگر ابو جعفر راغب باشد در چیزی از امر دنیا، امر او را از تو کفایت می کنیم و او را از سرت کوتاه می گردانم. پس در پیش روی امام محمد تقی علیه السلام نشست و مُخارق فریادی بر آورد مانند فریاد خَر؛ چنان فریادی که تمام اهل آن خانه بر سر او جمع شدند، و شروع کرد که بربط می زد و غنا می کرد و چون ساعتی این فعل حرام را به عمل آورد، حضرت امام محمد تقی علیه السلام به هیچ وجه نگاه به سمت او نمی فرمود؛ نه در طرف راست و نه در طرف چپ و سر خود را به زیر افکنده بود. بعد از آن، سر را به سوی او بلند کرد و فرمود:

«از خدا بترس ای صاحب این ریش دراز».

راوی می گوید که: چون مُخارق این را شنید، مضراب و زخمه بربط از دستش افتاد، و به دست‌های خویش منتفع نشد تا مرد. راوی می گوید که: مأمون او را از حالش پرسید، گفت که:

چون ابو جعفر علیه السلام به من صیحه زد، ترسیدم؛ چنان ترسیدنی که هرگز از آن به هوش نخواهم آمد.

۵/۱۳۱۳. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از داود بن قاسم جعفری روایت کرده است که گفت: بر امام محمد تقی علیه السلام داخل شدم و با من سه کاغذ بی‌عنوانی بود (که در عنوان و سر آنها

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۹۷

چیزی نوشته نشده بود) که موجب امتیاز هر یک از آنها از دیگری باشد، و آنها بر من مشتبه شد، و به این سبب، بسیار غمناک شدم. پس حضرت یکی از آن نامه‌ها را برگرفت و فرمود که:

«این نامه زیاد بن شیب است». بعد از آن، نامه دوم را برداشت و فرمود که: «این نامه فلان است» و اسم صاحب آن را برد. پس من مبهوت و حیران شدم، و حضرت به سوی من نگرست و تبسم فرمود.

راوی می گوید که: حضرت سیصد دینار به من داد و مرا امر فرمود که آن را به نزد بعضی از پسران عموی آن حضرت برم و فرمود که: «آگاه باش که زود باشد که به تو بگویند که مرا رهنمایی کن به هم پیشه و هم معامل که به این وجه متاعی را بخرد، پس او را بر آن دلالت کن».

راوی می گوید که: آن دینارها را به نزد او آوردم، به من گفت که: ای ابو هاشم، مرا دلالت کن بر هم معامل که برای من به این مبلغ متاعی را بخرد. گفتم: آری بر چشم، تو را دلالت می کنم. و نیز راوی می گوید که: شترداری با من سخن گفت در باب این که از برایش با آن حضرت سخنی چند بگویم که حضرت او را در بعضی از امور خویش داخل گرداند، و از جمله کارکنان و خادمان خود قرار دهد. پس بر آن حضرت داخل شدم تا با آن حضرت در باب آن شتردار سخن گویم، آن حضرت را یافتم که چیزی

می‌خورد، و با او جماعتی بودند و مرا میسر نشد که با او سخن گویم. فرمود که: «ای ابو هاشم، طعام بخور» و آن را در پیش روی من گذاشت. بعد از آن ابتدا به سخن فرمود، بی آن که من خواهش کنم و فرمود که: «ای غلام، متوجه شو و نظر کن به شترداری که ابوهاشم او را آورده است و او را با خود ضم کن».

و نیز راوی می‌گوید که: روزی با آن حضرت در باغی داخل شدم و عرض کردم که: فدای تو گردم، من بر گل خوردن حریصم، پس دعا کن که خدا این امر را از من برطرف کند. پس آن حضرت ساکت شد، و بعد از چند روز ابتدا به سخن فرمود بی آن که من چیزی عرض کنم و فرمود که: «ای ابوهاشم، خدا گل خوردن را از تو برد». ابوهاشم گفت که: امروز چیزی در نزد من از گل و گل خوردن، دشمن تر نیست.

۱۳۱۴/۶. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن علی، از محمد بن حمزه هاشمی، از علی بن محمد، یا محمد بن علی هاشمی روایت کرده است که گفت: بر امام محمد تقی علیه السلام داخل شدم در صبح دامادی آن حضرت، در وقتی که دختر مأمون را به خانه

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۶۹۹

آورده بود، و من در شب دوایی معطش «۱» خورده بودم، پس اول کسی که در صبح بر او داخل شد من بودم، و تشنگی به من رسید و ناخوش داشتم که آب طلب کنم. امام محمد تقی علیه السلام در روی من نظر کرد و فرمود: «گمان دارم که تو تشنه باشی». عرض کردم: بلی، فرمود که: «ای غلام»، یا فرمود که: «ای کنیز، ما را آب ده». من با خود گفتم که: در این ساعت به نزد او آبی می‌آورند که زهر در آن کرده‌اند و او را به آن مسموم می‌گردانند و زهر را به او می‌خورانند و به این سبب، غمناک شدم، پس غلام آمد و آب با او بود. حضرت در روی من تبسم فرمود و فرمود که: «ای غلام، آب را به من ده»، پس آب را گرفت و نوشید و به من داد و نوشیدم. بعد از آن نیز تشنه شدم و ناخوش داشتم که آب طلب کنم، و آن حضرت آنچه در مرتبه اول کرده بود، به جا آورد، و چون غلام آمد و قدح آب با او بود، با خود گفتم: مثل آنچه در مرتبه اول گفته بودم. پس حضرت قدح را گرفت و نوشید و به من داد و تبسم فرمود.

محمد بن حمزه می‌گوید که: این مرد هاشمی به من گفت که: من آن حضرت را گمان می‌کنم چنانچه شیعیان می‌گویند (و مراد این است که گمانم آن که آنچه ایشان می‌گویند که ابوجعفر عالم است به آنچه در دل‌ها است، حق باشد، بعد از آن که خود این امر را از او مشاهده نمودم).

و در ارشاد شیخ مفید چنین است که: محمد بن حمزه می‌گوید که: محمد بن علی هاشمی به من گفت: به خدا سوگند که گمان دارم که ابوجعفر علیه السلام آنچه را که در نفوس است می‌داند، چنانچه رافضه می‌گویند).

۱۳۱۵/۷. علی بن ابراهیم، از پدرش روایت کرده است که گفت: گروهی از اهل نواحی از شیعیان، رخصت طلبیدند که بر امام محمد تقی علیه السلام داخل شوند، پس ایشان را رخصت داد و داخل شدند و او را در یک مجلس از سی هزار مسأله سؤال کردند، و آن حضرت علیه السلام همه را جواب داد، و در آن هنگام او را ده سال بود.

۱۳۱۶/۸. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از علی بن حکم، از دعبل بن علی روایت کرده است که دعبل بر حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام داخل شد و حضرت امر فرمود که او را چیزی بدهند. دعبل آن را گرفت و خدا را حمد نکرد. دعبل می‌گوید که: حضرت فرمود: «چرا

(۱). عطش آور.

خدا را حمد نکردی؟» و نیز می‌گوید که: بعد از آن، بر امام محمد تقی علیه السلام داخل شدم و امر فرمود که مرا چیزی دادند، گفتم: الحمد لله. حضرت به من فرمود که: «ادب یاد گرفتی».

۹/۱۳۱۷. حسین بن محمد، از معالی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از محمد بن سنان روایت کرده است که گفت: بر امام علی نقی علیه السلام داخل شدم، پس فرمود که:

«ای محمد، آیا مصیبتی به آل فرج رسید؟» عرض کردم که: عمر مُرد. فرمود که: «الحمد لله»، تا آن که بیست و چهار مرتبه شمردم که این را فرمود.

من عرض کردم که: ای آقای من، اگر می‌دانستم که این خبر تو را شاد می‌گرداند، هر آینه به خدمت تو می‌آمدم با پای برهنه و همه جا می‌دویدم. فرمود که: «ای محمد، آیا نمی‌دانی که عمر خدا او را لعنت کند، به پدرم محمد بن علی علیه السلام چه گفت؟» محمد می‌گوید که: عرض کردم: نه، حضرت فرمود که: «با پدرم در باب چیزی گفت که تو را چنان گمان می‌کنم که مست باشی. پدرم گفت: بار خدایا اگر می‌دانی که من شام کرده‌ام و از برای رضای تو روزه‌دار بوده‌ام، او را مزه تاراج رفتن مال و خواری اسیری بچشان. پس به خدا سوگند که روزی چند نرفت که مال او و آنچه داشت، به تاراج رفت. بعد از آن او را به اسیری گرفتند و او همین است که مرده. خدا او را رحمت نکند و خدای عزوجل پدرم را بر او یاری کرد و غالب گردانید و خدا همیشه دوستان خویش را بر دشمنانش یاری می‌دهد».

۱۰/۱۳۱۸. احمد بن ادریس، از محمد بن حسان، از ابوهاشم جعفری روایت کرده است که گفت: با امام محمد تقی علیه السلام نماز کردم در مسجد مسیب، و با ما نماز کرد در سمت قبله، در موضع همواری. و جعفری ذکر کرد که این درخت سدری که در مسجد است، خشک بود و یک برگ بر آن نبود. پس حضرت آبی طلبید و وضو ساخت در زیر آن درخت سدر، و آن سدر زنده شد و برگ بیرون آورد و در همان سال بار برداشت.

۱۱/۱۳۱۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حجاج و عمرو بن عثمان، از مردی از مردم مدینه، از مُطَرِّفی که گفت: ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام از دنیا درگذشت و مرا بر آن حضرت چهار هزار درم بود (که این مبلغ از آن حضرت طلب کار بودم) با خود گفتم که: مال من رفت و عائد من نخواهد شد.

پس امام محمد تقی علیه السلام به سوی من فرستاد که: «چون فردا شود به نزد من بیا، و باید که ترازو و سنگ‌ها با تو باشد». بعد از آن بر حضرت امام محمد تقی علیه السلام داخل شدم، به من

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۰۲

باب در بیان مولد ابوالحسن حضرت علی بن محمد النقی

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۰۳

فرمود که: «ابوالحسن علیه السلام، وفات فرموده و تو را بر آن حضرت چهار هزار درم است؟» عرض کردم: آری، پس آن حضرت جانمازی را که در زیرش افتاده بود، بالا گرفت، دیدم که دینارهای بسیار در زیر آن بود و آنها را به من تسلیم فرمود.

۱۲/۱۳۲۰. سعد بن عبدالله و حمیری هر دو روایت کرده‌اند، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان که گفت: روح مطهر حضرت محمد بن علی علیه السلام قبض شد و آن حضرت در آن هنگام بیست و پنج ساله بود با زیادتی سه ماه و دوازده روز، و وفات فرمود در روز سه شنبه در وقتی که شش روز از ماه ذی الحجه گذشته بود در سال دویست و بیستم از هجرت، و بعد از پدرش نوزده سال مگر بیست و پنج روزی زیست فرمود.

آن حضرت - صلوات الله علیه - متولد شد در وقتی که نیمه ماه ذی الحجه گذشته بود در سال دویست و دوازدهم از هجرت، و روایت شده است که آن حضرت متولد شد در ماه رجب در سال دویست و چهاردهم. و روایت شده است که روح مطهر آن حضرت علیه السلام، قبض شد در ماه رجب در سال دویست و پنجاه و چهارم، و آن حضرت علیه السلام را در آن هنگام چهل و یک سال و شش ماه بود یا چهل سال بنا بر مولد دیگر که روایت شده است. و متوکل - یعنی: جعفر پسر معتصم برادر واثق - آن حضرت را به همراهی یحیی بن هرثمه که به طلب آن حضرت فرستاده بود، از مدینه بیرون برد به سوی شیر من رأی، پس آن حضرت علیه السلام در آنجا وفات فرمود، و در خانه خود مدفون گردید. و مادرش کنیزی است که او را سمانه می گفتند.

۱/ ۱۳۲۱. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از خیران اسباطی روایت کرده است که در مدینه بر امام علی نقی علیه السلام وارد شدم، پس به من فرمود که: «از واثق چه خبر داری؟» عرض کردم که: فدای تو گردم، او را وا گذاشتم در صحت و دوری از بدی‌ها (که هیچ ناخوشی نداشت) و عهد من به او از همه مردمان نزدیک‌تر است؛ زیرا که مدت ده روز است که من او را دیدم، یا از او جدا گردیدم.

راوی می گوید که: حضرت به من فرمود که: «مردم مدینه می گویند که: واثق مرده است».

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۰۵

چون فرمود که: «مردم می گویند»، دانستم که گوینده خود آن حضرت است. بعد از آن فرمود که: «جعفر متوکل چه کرد؟» عرض کردم که او را چنان وا گذاشتم که حالش از همه کس بدتر و در زندان بود. فرمود: «بدان و آگاه باش که او صاحب امر خلافت است»، و فرمود که:

«محمد بن عبدالملک زیات چه کرد؟» عرض کردم که: فدای تو گردم، مردم با اویند و امر، امر اوست و هر چه بفرماید مُمضی و مُجری است.

راوی می گوید که: حضرت فرمود: «آگاه باش که این امر بر او نامبارک است». و راوی گفت که: حضرت ساکت شد بعد از آن فرمود که: «چاره‌ای نیست از آن که مقدرات خدا و احکام او جاری گردد. ای خیران، واثق مرد و جعفر متوکل به خلافت نشست و ابن زیات کشته شد». عرض کردم: فدای تو گردم، در چه زمان اینها اتفاق افتاد؟ فرمود: «شش روز بعد از آن که تو بیرون آمدی».

۲/ ۱۳۲۲. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از محمد بن یحیی، از صالح بن سعید روایت کرده است که گفت: بر امام علی نقی علیه السلام داخل شدم و به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، در همه امور خواستند که نور تو را فرو نشانند، و در حق تو کوتاهی کردند تا آن که تو را فرود آوردند در این کاروان‌سرای که از هر جایی بدتر است، و کاروان‌سرای است که درویشان و گدایان، یا دزدان و بی‌سر و پایان در آن مسکن دارند. فرمود که: «ای پسر سعید، تو در اینجایی، نه من» و به دست خویش اشاره فرمود و فرمود که: «بنگر»، چون نگریستم باغ‌ها دیدم به غایت خوب و خوشایند، و بوستان‌ها دیدم تر و تازه که نهرها در آن جاری است و در آنها حوران خوب خوش‌بو و غلمان بودند، و گویا آن حوران مروارید ناسفته یا پوشیده شده بودند که غبار بر آن ننشسته باشد و در نهایت حسن و صفا و نور و ضیا باشد، و مرغان و آهویان و نهرها دیدم که می‌جوشید، پس عقل من حیران و چشم خیره شد. و حضرت فرمود که: «ما در هر جا که باشیم این چیزها که دیدی، از برای ما مهیا و آماده است و ما در کاروان‌سرای گدایان و دزدان نیستیم».

۳/ ۱۳۲۳. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از علی بن محمد، از اسحاق جلاب روایت کرده است که گفت: گوسفند بسیاری از برای امام علی نقی علیه السلام خریدم، پس مرا طلبید و از راه شترخان خانه خویش مرا داخل گردانید و برد به جای

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۰۷

گشاده‌ای که آن را نمی‌شناختم و هرگز ندیده بودم. پس شروع کردم که آن گوسفندان را جدا می‌کردم از برای کسانی که حضرت مرا امر فرموده بود که از برای ایشان جدا کنم و بفرستم، و آنها را فرستادم به نزد ابوجعفر (یعنی: محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی علیه السلام) و به نزد مادر آن حضرت و غیر ایشان از کسانی که مرا امر فرموده بود. پس در باب برگشتن به بغداد به سوی پدرم از آن حضرت رخصت طلبیدم، و آن روز، روز ترویبه بود (یعنی: روز هشتم ماه ذی الحجّه). پس آن حضرت به من نوشت که: «فردا در نزد ما می‌مانی بعد از آن بر می‌گردی».

اسحاق می‌گوید که: ماندم چون روز عرفه شد، در نزد آن حضرت ماندم و در شب عید قربان در ایوان آن حضرت شب را به روز آوردم، و چون سحر شد، به نزد من آمد و فرمود که:

«ای اسحاق، برخیز». اسحاق می‌گوید که: من برخاستم و چشم خود را گشودم، دیدم که بر در خانه خویشم در بغداد، پس بر پدرم داخل شدم و یاران خود را دیدم که به دور من در آمدند، به ایشان گفتم که: در روز عرفه در سیر من رأی بودم و در بغداد به نماز عید بیرون آمدم.

۴/۱۳۲۴. علی بن محمد، از ابراهیم بن محمد طاهری روایت کرده است که گفت: متوکل بیمار شد، به جهت دملی که در بدنش بیرون آمد، و از شدت آن نزدیک به هلاکت رسید، و کسی جرأت نکرد که بیشتر به آن برساند. مادر متوکل نذر کرد که مال بسیاری از مال خود به سوی ابوالحسن حضرت علی بن محمد بفرستد؛ اگر متوکل عافیت یابد. و فتح بن خاقان به متوکل گفت: کاش می‌فرستادی به نزد این مرد (یعنی: حضرت علی بن محمد) و از او می‌پرسیدی؛ زیرا که او خالی نیست از آن که در نزد او شرحی باشد که به آن تو را از این درد و اندوه برهاند. پس متوکل به خدمت آن حضرت فرستاد و ناخوشی خود را برای حضرت شرح کرد. حضرت فرستاده را به سوی او برگردانید با دوی آن و آن این است که: پشگل گوسفند را فرا می‌گیرند و به گلاب می‌خیسانند و بر بالای آن دمل می‌گذارند. و چون فرستاده برگشت و ایشان را خبر داد، شروع کردند که ریشخند می‌کردند از گفتار حضرت. فتح با متوکل گفت: به خدا سوگند، که او داناتر است به آنچه گفته، و پشگل را حاضر کردند و آنچه فرموده بود به جا آوردند، و آن را بر بالای دمل گذاشتند، پس خواب بر او غالب شد و درد آن ساکن گردید. بعد از آن سر باز کرد و آنچه در آن بود از آن بیرون آمد، و مادر متوکل را به عافیت یافتن او مژده دادند، پس ده هزار اشرفی در کیسه‌ای که به مهرش ممهور بود، به خدمت آن حضرت فرستاد. و چون متوکل از آن ناخوشی چاق شد، بطحای علوی در نزد

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۰۹

وی غمیازی کرد که مالها و اسباب کارزار به نزد آن حضرت می‌آورند، متوکل به سعید دربان گفت که: در شب بی‌خبر بر سر علی بن محمد برو و آنچه را که در نزد او می‌یابی از اموال و حربه، فرا گیر و آن را به نزد من بیاور.

ابراهیم بن محمد می‌گوید که: سعد حاجب با من گفت که: در شب به سوی خانه حضرت رفتم و نردبانی همراه داشتم و آن را بر دیوار خانه حضرت گذاشتم و بر بالای بام رفتم، و چون در تاریکی فرود آمدم و پا بر بعضی از پله‌ها گذاشتم، ندانستم که چگونه به اصل خانه برسم، پس آن حضرت مرا آواز داد که: «ای سعید، در جای خود باش تا شمع پیش راه تو آورند»، و من درنگی نکردم که شمعی به نزد من آوردند و از بام به زیر آمدم و آن حضرت را دیدم که جبه‌ای از پشم پوشیده، و کلاه‌ی از پشم بر سر گذاشته، و دیدم که جانمازی بر بالای حصیر در پیش رویش گسترده، و من شک نداشتم که آن حضرت مشغول نماز بوده.

پس فرمود که: «حجره‌ها نزد تو حاضر است، پیش رو و ملاحظه کن». من داخل آن حجره‌ها شدم و همه را تفتیش و تفحص کردم، و در آنها چیزی نیافتم، و در حجره‌ای که آن حضرت تشریف داشت، بدره‌ای یافتم که مهر شده بود به مهر مادر متوکل. «۱»

حاصل آن که سعید می‌گوید که: در آنجا بدره‌ای یافتم (یا کسبه سر به مهری) و حضرت فرمود که: «جانماز در نزد تو است، آن را نیز ملاحظه کن». پس من آن را برداشتم، شمشیری را یافتم که در غلافی بود که آن را پوشیده بودند و بر روی آن چیزی نگرفته



بودند. آنها را فرا گرفتم و نزد متوکل رفتم، و چون متوکل به مهر مادر خود نظر کرد که بر آن بدره بود، به نزد مادر فرستاد که حقیقت حال را معلوم کند. پس مادرش به سوی او بیرون آمد، سعید می گوید که: بعضی از خدمت کاران خاصه مرا خبر داد که: مادرش به او گفت که: من در هنگام ناخوشی تو چون از تو مأیوس و نومید شدم، نذر کردم که اگر عافیت یابی، ده هزار اشرفی از مال خود به سوی او بفرستم و چون عافیت یافتی، آن را برایش فرستادم، و این مهر من است که بر این کیسه زده شده، و کیسه‌ای دیگر را گشود، دید که چهارصد اشرفی در آن بود، پس بدره‌ای دیگر به آن بدره ضم نمود و مرا امر کرد که آن را به خدمت حضرت ببرم. پس من آن را بردم و

(۱). و در قاموس گفته که: بدره، پوست بره است، و کیسه‌ای که در آن هزار یا ده هزار درم یا هفت هزار دینار است. و در بعضی از لغات مسطور است که: بدره، به فتح، ده هزار درم و پوست بره و بزغاله باشد، و در کلام هر دو، بحثی هست. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۱۱

شمشیر و هر دو کیسه را رد نمودم و به آن حضرت عرض کردم که: ای آقای من، آنچه متوکل مرا به آن امر کرده بود که به جا آورم، و من آن را کردم، سخت بر من دشوار و گران بود.

حضرت فرمود: «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (۱)، یعنی: و زود باشد که بدانند آن کسانی که ستم کردند که به کدام مکان باز خواهند گشت».

۵/۱۳۲۵. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از علی بن محمد نوفلی روایت کرده است که گفت: محمد بن فرج به من گفت که: امام علی نقی علیه السلام به او نوشت که: «ای محمد، امور خود را جمع آوری کن و حذر خویش را فراگیر». (۲)

محمد می گوید که: من در کار جمع امر خویش بودم و سر آنچه حضرت به من نوشته بود، نمی دانستم، تا آن که رسولی از جانب خلیفه بر من وارد شد و مرا در بند نموده از مصر به سوی بغداد برد و هر چه داشتم قلم گیر شد، و همه را تصرف کردند، و من هشت سال در زندان بودم. بعد از آن نامه‌ای از آن حضرت بر من وارد شد در زندان و در آن نوشته بود که: «ای محمد، در ناحیه سمت و جهتی که در طرف غربی شهر است، فرود میا». پس من نامه را خواندم و با خود گفتم که: به من این را می نویسد و حال آن که من در زندانم. به درستی که این امر بسیار عجیب است. پس درنگی نکردم که مرا رها کردند. و الحمد لله.

علی بن محمد می گوید که: محمد بن فرج به آن حضرت نوشت و از او سؤال کرد که اموالش به او رد شود. حضرت به او نوشت که: «آنها در این زودی بر تو رد خواهد شد، و تو را زبانی نمی رسد که بر تو رد نشود». و چون محمد بن فرج به سوی سیر من رأی بیرون رفت، خلیفه به او نوشت که اموال او را رد نموده، خود متصرف شود و پیش از آن که به حیطة تصرف او در آید، وفات کرد. و نیز علی می گوید که: احمد بن حنبل به محمد بن فرج نوشت و از او خواهش کرد که از بغداد بیرون آید به سوی سیر من رأی، پس محمد به خدمت امام علی نقی علیه السلام نوشت و با آن حضرت در این باب مشورت کرد. حضرت به او نوشت که: «بیرون آی، زیرا که زوال اندوه تو در این است». ان شاء الله. پس بیرون آمد و درنگ نکرد، مگر اندک زمانی تا وفات کرد.

۶/۱۳۲۶. حسین بن محمد، از مردی، از احمد بن محمد روایت کرده است که گفت:

(۱). شعرا، ۲۲۷.

(۲). و حذر، به کسر حا و سکون ذال، هر چه به آن از آفات احتراز شود. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۱۳



ابو یعقوب مرا خبر داد و گفت: او را دیدم - یعنی: محمد بن فرج - پیش از آن که بمیرد در شیر من رأی در آخر روزی، به امام علی نقی علیه السلام برخورد و آن حضرت به سوی او نظر کرد، و محمد در فردای آن بیمار شد. بعد از آن که چند روزی از بیماری او گذشت، بر او داخل شدم که او را عیادت کنم، و در آن وقت سنگین شده بود. پس مرا خبر داد که آن حضرت جامه‌ای به سوی او فرستاده، و او آن جامه را گرفته، و پیچیده و در زیر سر خود گذاشته. ابویعقوب می‌گوید که: محمد بن فرج در آن جامه کفن شد. احمد می‌گوید که: ابو یعقوب گفت: امام علی نقی علیه السلام را با ابن خضیب دیدم، پس ابن خضیب به آن حضرت عرض کرد که: برو، فدای تو گردم (یعنی: بمیر) حضرت فرمود که: «تو پیش خواهی بود». پس بیش از چهار روز درنگ نکرد تا آن که شکنجه و کُند بر پای ابن خضیب گذاشتند، بعد از آن خبر مرگش رسید.

احمد می‌گوید: و نیز از ابویعقوب روایت شده است که: در هنگامی که ابن خضیب بر آن حضرت اصرار زیادی کرد در باب خانه‌ای که از آن حضرت طلب می‌نمود، حضرت به سوی او فرستاد که: «هر آینه تو را می‌نشانم از خدای عزوجلّ به جایی که تو را هیچ چیز باقی نماند»، پس خدای عزوجلّ او را در آن چند روز هلاک کرد.

۷/۱۳۲۷. محمد بن یحیی، از بعضی از اصحاب ما روایت کرده است که گفت: نسخه نامه متوکل را که به سوی امام علی نقی علیه السلام نوشته بود، از یحیی بن هرثمه گرفتم در سال دویست و چهل و سیم از هجرت، و نسخه آن این است که:

بسم الله الرحمن الرحيم؛ امّا بعد، به درستی که امیر المؤمنین (یعنی: متوکل لعین) عارف است به قدر و منزلت تو و خویشی تو را رعایت می‌کند، و حقّ تو را ثابت می‌گرداند، و معین خواهد کرد؛ به جهت اموری که به تو و اهل بیت تعلّق دارد (در باب اخراجات) آنچه را که خدا به آن، حال تو و حال ایشان را به اصلاح آورد و به آن، عزّت تو و عزّت ایشان ثابت باشد، و برکت و ایمنی را بر تو و بر ایشان داخل گردانید، و به این فعل خشنودی پروردگار خویش را می‌طلبد، به جا آوردن آنچه خدا بر او واجب گردانیده در حقّ تو و در حقّ ایشان.

و امیر المؤمنین چنین صلاح دید که عبدالله بن محمد، والی مدینه را منع و عزل کند از آنچه متوجّه آن می‌گردید از جنگ با تو و نماز در مسجد مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله. هر گاه بر آن وضع باشد که تو ذکر کرده‌ای؛ از جهالت او به حقّ تو و سبک شمردن او منزلت تو را و در

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۱۵

نزد آنچه تو را به آن متهم ساخته، و تو را به آن نسبت داده، از آن امری که امیر المؤمنین برائت ذمه و بی‌تقصیری و صدق نیت تو را در ترک معارضه با او دانست، و دانست که تو خود را سزاوار آن نمی‌دانی که با او معارضه کنی؛ چه او قابل معارضه کردن با تو نیست، و امیر المؤمنین، محمد بن فضل را والی گردانید که متوجّه شود آنچه را که عبدالله بن محمد از آن امور متوجّه می‌شد، و او را امر فرمود به این که تو را گرامی دارد و تعظیم و توقیر نماید، و به سوی فرمان و رأی تو منتهی شود (که آنچه به فرمایی و صلاح بدانی از آن قرار و عمل کند) و پا از فرموده و صلاح تو بیرون نگذارد، و به سوی خدا و به سوی امیر المؤمنین به این سبب تقرب جوید، و امیر المؤمنین به تو مشتاق و آروزمند است، و تازه کردن دیدار تو را دوست می‌دارد، و می‌خواهد که تو را ببیند.

پس اگر به زیارت و دیدن او شاد و خرم می‌شوی، و می‌خواهی که در نزد او بمانی در هر زمانی که صلاح دانستی، بیرون می‌آیی با هر که دوست داری؛ از خویشان و موالیان و خدمت کاران خویش، با وسعت در زمان و همواری و اطمینان و آرام، بی آن که در وقت کوچ کردن تعجیل و شتابی باشد، و در عرض راه هر وقت که خواهی کوچ می‌کنی، و هر وقت که خواهی فرود می‌آیی، و به هر وضع که خواهی راه می‌روی، و اگر دوست می‌داری که یحیی بن هرثمه، غلام امیر المؤمنین و هر که با او باشد از سپاه تو را همراهی کنند، که در هر وقت کوچ می‌کنی، ایشان کوچ کنند و به هر وضع که راه می‌روی، راه روند، که در هر باب مطیع تو باشند، امر در این باب به تو مفوض است، تا آن که به نزد امیر المؤمنین بیایی.

پس چنان نیست که هیچ‌یک از برادران و فرزندان و خویشان و خاصه گانش مرتبه‌اش در نزد او لطیف‌تر و مکرم‌تر از برای او، ستوده‌تر باشد و نه آن‌که امیر المؤمنین نظر شفقت به ایشان بیشتر و بر ایشان مهربان‌تر و با ایشان نیکوکارتر و به سوی ایشان آرام و سکونش زیادتر باشد از او نسبت به تو. ان شاء الله تعالی (یعنی: اراده امیر المؤمنین این است که تو را برگزیند و بر تو تفضل کند، به آنچه برگزیند و تفضل نکند بر غیر تو از برادران و فرزندان و سایر خویشان و غیر ایشان از مقربان خویش) و سلام خدا (یا سلام من، یا همه سلام‌ها) و رحمت خدا و برکت‌های او بر تو باد.

و ابراهیم، پسر عباس این نامه را نوشت و خدا صلوات فرستد بر محمد و آل او و سلام گوید بر ایشان.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۱۷

۸/۱۳۲۸ حسین بن حسن حسنی روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا ابوطیب مثنی - یعنی: یعقوب بن یاسر - و گفت که: متوکل می‌گفت که: وای بر شما، امر ابن الرضا (یعنی: امام علی نقی) علیه السلام مرا خسته و مانده کرد. ابا و امتناع دارد که با من شراب بخورد، یا با من هم‌نشینی کند که ندیم و هم‌صحبت من باشد، یا آن‌که از او در این باب فرصتی بیابم و بینم که با دیگری چنین کند. با او گفتند: اگر از او این امر را نمی‌توانی یافت، اینک برادرش موسی بسیار لهو و لعب می‌کند و به غایت خبث و بد کار است؛ مانند طنبور و بریط و دف و نی زدن و غنا کردن، می‌خورد و می‌آشامد و عشق می‌ورزد.

متوکل گفت: به سوی او بفرستید و او را بیاورید تا آن‌که به واسطه او امر را بر مردم مشتبه کنیم و بگوییم که ابن الرضا علیه السلام چنین و چنین کرد (چه، به سبب اشتراک در اسم و شهرت علی بن محمد، مردم آن حضرت را می‌فهمند).

پس، نامه‌ای به موسی نوشت و او را از مدینه معزز و مکرم بیرون آوردند، و در هنگام ورود، همه بنی‌هاشم و سرکردگان و مردمان او را استقبال کردند. و متوکل در نامه‌ای که به او نوشت، شرط کرده بود که چون بیاید، قطعه‌ای زمینی را به رسم اقطاع به او بدهد، و در آن از برایش عمارت‌ها بسازد و شراب فروشان و زنان خواننده را به سوی او بفرستد، و او را صله و جایزه عطا کند، و با او نیکویی نماید، و منزل بزرگ خوبی را از برایش قرار دهد تا او را دیدن کند، و او در آن منزل باشد. و چون موسی آمد، حضرت امام علی نقی علیه السلام او را پیش‌باز کرد در پل وصیف - / و آن موضعی است که در آن کسانی را که از سفر می‌آیند، استقبال می‌نمایند - / پس بر او سلام کرد و حقّ او را تمام داد (که آنچه لازمه برادری بود به جا آورد) بعد از آن، به او فرمود که: «این مرد، تو را حاضر کرده و آورده است از برای آن‌که پرده حرمتت را بدرد، و قدر تو را پست کند. پس مبادا که از برای او اقرار کنی که تو هرگز شراب نیبذ را نوشیده‌ای».

موسی به آن حضرت عرض کرد که: هرگاه مرا از برای این امر طلبیده باشد، چه چاره کنم؟

فرمود که: «قدر خویش را پست مکن و آنچه می‌گویدی، مکن؛ زیرا که او اراده‌ای ندارد، مگر آن‌که می‌خواهد که پرده حرمت تو را بدرد». پس موسی بر او ابا و امتناع نمود و حضرت این مطلب را بر او تکرار فرمود و چون دید که موسی اجابت نمی‌کند، فرمود که: «بدان و آگاه باش، که اینک مجلسی است که تو با او هرگز بر آن جمع نخواهید شد». پس موسی سه سال ماند که هر روز صبح زود بر در خانه متوکل می‌آمد و به او می‌گفتند که امروز به کاری

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۱۸

باب در بیان مولد ابو محمد حضرت حسن بن علی

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۱۹

مشغول است، برو و شام بیا. می‌رفت و شام می‌آمد، به او می‌گفتند که: الحال مست است، صبح زود بیا، و صبح زود که می‌آمد، می‌گفتند که: دوایی نوشیده. پس همیشه در عرض سه سال بر این حال بود تا آن‌که متوکل کشته شد و با او بر آن امر جمع نشدند. ۹/۱۳۲۹ بعضی از اصحاب ما، از محمد بن علی روایت کرده است که گفت: خبر داد مرا زید بن علی بن حسین بن زید و گفت

که: بیمار شدم و طیب در شبی بر من داخل شد، و از برای من دوایی که به جهت آزار فالج نافع بود، وصف کرد و بایست که آن را در چند روز فراگیرم و به عمل آورم، و مرا میسر نبود و هنوز آن طیب از در خانه بیرون نرفته بود که نصر، خادم امام علی نقی علیه السلام بر من وارد شد، با شیشه‌ای که همان دوا به عینه در آن بود و به من گفت که: امام علی نقی علیه السلام تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید که: «بگیر این دوایی را که باید در چند روز ساخته شود». پس من آن را فرا گرفتم و نوشیدم و بلافاصله به شدم و شفا یافتم.

محمد بن علی می‌گوید که: زید بن علی به من گفت که: آن که طعن می‌زند این حدیث را، ابا می‌کند. کجایند غالیان تا این حدیث را بشنوند؟

## ۱۲۴. باب در بیان مولد ابو محمد حضرت حسن بن علی علیه السلام

حضرت حسن بن علی علیه السلام متولد شد در ماه ربیع الآخر در سال دویست و سی و دویم از هجرت، و روح مطهر آن حضرت علیه السلام قبض شد در روز جمعه در وقتی که هشت شب از ماه ربیع الاول گذشته بود در سال دویست و شصتم، و آن حضرت در آن هنگام بیست و هشت ساله بود، و در خانه خود مدفون شد در آن حجره‌ای که پدرش در آن مدفون گردید در سرّ من رأی. و مادرش کنیزی است که او را حدیث می‌گفتند.

۱/۱۳۳۰. حسین بن محمد اشعری و محمد بن یحیی و غیر ایشان روایت کرده و گفته‌اند که: احمد بن عبیدالله بن خاقان در قم ضابط و بر تحصیل دیوانی دهکده‌ها و اموال و خراج سلطانی گماشته و متوجه بود. روزی در مجلس او، ذکر فرقه سادات علوی و مذاهب ایشان جاری شد، و احمد با آن که عداوت سختی با اهل بیت داشت، گفت که: ندیدم و نشناختم در سرّ من رأی مردی را از فرقه علویّه که مانند حسن بن علی بن محمد بن رضا باشد در طریقه و سیرت، و آرام و عفت و فضل و نجابت و بزرگواری و کرامتی که داشت در نزد اهل بیت

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۲۱

خویش و سایر بنی هاشم و پیش داشتن ایشان او را بر صاحبان سنّ و قدر از ایشان (که او را با کمی سال بر سالداران و صاحبان قدر از خویش ترجیح می‌دادند و بر همه مقدم می‌داشتند) و همچنین سرداران سپاه و وزیران و عاقله مردمان.

به درستی که من روزی بر بالای سر پدرم ایستاده بودم و آن روز روزی بود که پدرم در مجلس نشسته بود از برای گذرانیدن امور مردم، که ناگاه دربانان پدرم بر او داخل شدند، و گفتند که: ابو محمد بن رضا بر در خانه است. پدرم به آواز بلند گفت که: او را رخصت دهید که داخل شود. پس من تعجب کردم از آنچه از ایشان شنیدم که ایشان جرأت کردند که مردی را به کُنیت نام برند بر پدرم در حضور او، و در نزد او کسی را به کُنیت یاد نمی‌کردند مگر خلیفه یا ولی عهد، یا کسی که سلطان فرموده بود که او را به کُنیت یاد کنند.

بعد از آن، مرد گندم‌گون خوش قد خوب روی نیکو بدن تازه سنّی داخل شد که او را جلالت و هیبت عظیمی بود. و چون پدرم او را دید برخاست، و چند قدم به سوی او رفت، و پدرم را چنان نمی‌دانم که با هیچ‌یک از بنی هاشم و سرکردگان سپاه، این کار کرده باشد (که در مجلس به استقبال ایشان برود). و در آن هنگام که به او نزدیک شد، دست در گردنش در آورد، و او را در بغل گرفت، و رو و سینه او را بوسه داد، و دستش را گرفت و او را بر بالای جانمازی که بر روی آن نشسته بود نشانید، و خود در پهلوی او به پهلو نشست، که روی خویش را به او آورد، و شروع کرد که با او سخن می‌گفت و مکرر می‌گفت که: فدای تو گردم، و من تعجب می‌نمودم از آنچه از پدرم می‌دیدم، که ناگاه دربان داخل شد و گفت که: مؤفق آمد- و عادت مؤفق این بود که چون بر پدرم داخل می‌شد، دربانان و سرکردگان خاصّه او پیش می‌آمدند و در میانه مجلس پدرم، تا در خانه دو صف می‌ایستادند و

کوچه می دادند تا آن که داخل می شد و بیرون می رفت - و پدرم متصل رو به ابو محمد آورده بود و با او سخن می گفت تا غلامان خاصه، موفق را دید، پس به آن حضرت گفت که: در این هنگام هرگاه خواسته باشی، یعنی: بخواهی که تشریف ببری، اختیار داری. خدا مرا فدای تو گرداند، و به دربانان خود گفت که: او را در پشت صفها بگیرید که اینک (یعنی: مؤفق) او را نبیند.

پس آن حضرت برخاست و پدرم برخاست و او را در بر گرفت، و ابو محمد در گذشت. من به دربانان و غلامان پدرم گفتم که: وای بر شما، این، که بود که شما او را به گنیت یاد کردید در حضور پدرم و پدرم با او این نوع رفتار کرد؟ گفتند که: اینک مردی است از اولاد علی بن تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۲۳

ابی طالب علیه السلام که او را حسن بن علی می گویند، و معروف است به ابن الرضا.

پس تعجب من زیاد شد و در تمام آن روز مضطرب بودم و در کار او و کار پدرم و آنچه در او دیدم، فکر می نمودم، تا آن که شب شد، و عادت پدرم این بود که نماز عشا را به جا می آورد، بعد از آن می نشست و نظر می کرد در آنچه به آن احتیاج داشت از مشورتها و آنچه بایست که به سلطان برساند. پس چون نماز کرد و نشست، آمدم و در پیش رویش نشستم و هیچ کس در نزد او نبود، گفت: ای احمد، تو را حاجتی هست؟ گفتم: آری، ای پدر مهربان، پس اگر مرا رخصت می دهی تو را از آن سؤال می کنم؟ گفت که: ای فرزند دلبد من، تو را رخصت دادم، هر چه می خواهی بگو. گفتم: ای پدر، که بود آن مردی که تو را در بامداد دیدم که با او کردی، آنچه کردی از بزرگ داشتن و نواختن و تعظیم نمودن او و خود و پدر و مادر خود را فدای او کردی؟ گفت: ای فرزند عزیز من، اینک امام و پیشوای رافضیان است، و اینک حسن بن علی است که به ابن الرضا معروف است. پس ساعتی ساکت شد، بعد از آن گفت که: ای فرزند دلبد من، اگر امامت و خلافت از خلفای بنی عباس برطرف شود، هیچ یک از بنی هاشم سزاوار آن نیست، مگر این مرد. و به درستی که اینک استحقاق خلافت را دارد، به سبب فضل و عفت و طریقه و سیرت و صیانت و زهد و عبادت و اخلاق نیک و صلاحی که دارد. و اگر پدرش را می دیدی، مرد بزرگ نیکوی صاحب فضل و کمال را می دیدی. و به این سبب، اضطراب و تفکر زیاد شد و خشمم بر پدرم و آنچه از او شنیدم، افزود و پدرم را مقصیر دانستم در آنچه کرده بود، و در آنچه در شأن او گفته بود، و از او درخواستم که در کردار و گفتار، در تعظیم و مدح او زیاد کند و بعد از این، مرا مقصودی نبود، مگر سؤال کردن از خبر آن حضرت و کاوش از امر او. پس، از هیچ یک از بنی هاشم و سرکردگان و نویسندگان و قاضیان و فقها و باقی مردمان سؤال نکردم، مگر آن که آن حضرت را در نزد او در غایت اجلال و بزرگ داشتن و محل بلند و گفتار نیکو یافتم، و یافتم که او را بر همه خویشان و پیران قبیله اش مقدم می داشت، پس قدر و منزلت آن حضرت در نزد من عظیم شد؛ زیرا که هیچ دوست و دشمن او را ندیدم، مگر آن که در مادّه اش سخن نیک می گفت و بر او ثنا می کرد.

پس بعضی از کسانی که در مجلس احمد حاضر بودند از اشعری ها، به احمد گفت که: ای ابوبکر، خبر برادرش جعفر کذاب چیست؟ احمد گفت که: جعفر کیست که از خبرش سؤال شود آیا کسی جعفر را قرین حسن می گرداند؟ و جعفر مردی است ظاهر الفسق که به علانیه

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۲۵

مرتکب انواع معاصی می شود، و فاجر و نابکاری است که از هیچ گفتار و کردار پروا ندارد، و بسیار شراب می خورد و او از همه مردان که من ایشان را دیده ام، کم تر و از همه ایشان هتک حرمت خود را بیشتر می کند، و سبک است، و فی نفسه چیزی نیست. و هر آینه در وقت وفات حسن بن علی بر سلطان و اصحابش وارد شد، آنچه از آن تعجب کردم و گمان نداشتم که آن واقع خواهد شد، و آن این است که: چون حضرت رنجور شد، به نزد پدرم فرستادند که ابن الرضا رنجور شده، پدرم در همان ساعت سوار شد

و به جانب دارالخلافة مبادرت نمود و شتابان برگشت و پنج کس از خادمان امیر المؤمنین با او بودند که همه از معتمدان و مخصوصان او بودند، و تحریر خادم در میان ایشان بود. پس ایشان را امر کرد که پیوسته ملازم خانه امام حسن باشند و خبر آن حضرت را معلوم کنند، و به سوی چند نفر از طبیبان فرستاد و ایشان را آورد و امر کرد که در هر صبح و شام به سوی او آمد و شد کنند و درست متوجه او باشند و از او غافل نگردند، و چون دو روز یا سه روز بعد از آن شد، خبر آوردند که آن حضرت را وضعی عارض شده، طبیبان را امر کرد که پیوسته در خانه آن حضرت باشند و از آن بیرون نیایند، و به سوی قاضی القضاة فرستاد و او را طلبید، پس او را در مجلس خود حاضر گردانید و او را امر کرد که ده کس از اصحاب خویش را اختیار کند از آن کسانی که در دین و امانت و پارسایی بر ایشان اعتمادی باشد، و بعد از اختیار قاضی القضاة، خلیفه ایشان را حاضر گردانید و ایشان را به خانه امام حسن فرستاد و امر کرد ایشان را که در شب و روز پیوسته در خانه آن حضرت باشند و بیرون نیایند، و ایشان متصل در آنجا بودند تا آن حضرت علیه السلام وفات فرمود.

پس همه سرّ من رأی یک خروش و غوغا شد (که همه مردم شهر هم آواز شده، می خروشدند و فریاد و فغان می کردند). و خلیفه کسی را به جانب خانه آن حضرت فرستاد که آن خانه و همه اطاق‌های آن را جستجو نمود و در آنها را مهر کرد با همه آنچه در آنها بود، و نشانه فرزند او را طلب کردند، و یا دنبال او شدند و زنان چند را آوردند که حمل را می شناختند، و آن زنان، بر کنیزان حضرت داخل شدند، و به سوی ایشان نظر می کردند، پس بعضی از ایشان ذکر کرد که در اینجا کنیزی هست که بچه‌ای در شکم دارد، بعد از آن کنیز را در اطاقی کردند و تحریر خادم و اصحابش را بر او گماشتند و زنانی چند نیز با ایشان بودند، بعد از آن شروع در تدارک اسباب و تجهیز آن حضرت کردند، و همه بازارها معطل شد (که مردم

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۲۷

در دکان‌ها را بستند) و بنی هاشم و سر کردگان و پدرم سوار شدند و با سایر مردمان با جنازه آن حضرت رفتند، و سرّ من رأی در آن روز مانند روز قیامت شده بود. و چون از تغسیل و تکفین آن حضرت فارغ شدند، سلطان به طلب ابوعیسی، پسر متوکل، فرستاد و او را امر فرمود که بر آن حضرت نماز کند. و چون جنازه را از برای نماز بر حضرت، بر زمین گذاشتند، ابو عیسی به نزدیک وی آمد و روی او را گشود و کفن را از آن دور نمود و او را به بنی هاشم از فرزندان علی علیه السلام و بنی عباس و سر کردگان و نویسندگان و قاضیان و کسانی که مردم ایشان را تعدیل می کردند (و عادل می دانستند)، نمود و گفت که: اینک حسن بن علی بن محمد بن رضا است که به مرگ خود بر فراش خود مرده، بی آن که کسی او را کشته باشد، یا آسیبی به او رسانیده باشد. و در نزد او حاضر بوده آن که در نزد او حاضر بود از خادمان امیر المؤمنین و معتمدان او.

فلان و فلان و از قاضیان: فلان و فلان و از طبیبان: فلان و فلان.

پس روی او را پوشانید و امر شد که او را بردارند، پس او را از میان خانه خویش برداشتند و در آن حجره‌ای که پدرش در آن دفن شده بود، دفن کردند. و چون او را دفن کردند، سلطان و مردمان شروع کردند در جستجوی فرزندش، و جستجو بسیار شد در منزل‌ها و خانه‌ها و از قسمت کردن میراثش باز ایستادند، و آنان که موکل بودند بر محافظت کنیزی که توهم حمل در او شده بود، همیشه ملازم او بودند و از او دور نمی شدند، تا وقتی که بطلان حمل ظاهر شد، و چون بطلان حمل از کنیزان ظاهر شد، میراث او را در میانه مادر و برادرش جعفر تقسیم کردند و مادرش وصیت او را ادعا نمود، و این ادعا در نزد قاضی ثابت شد و سلطان با این حال نشانه فرزندش را طلب می کرد.

بعد از آن، جعفر به نزد پدرم آمد و گفت که: مرتبه برادرم را برای من قرار ده و من در هر سال بیست هزار دینار به تو می رسانم. پدرم او را منع بلیغی کرد و به او دشنام داد و گفت: ای احمق، سلطان شمشیر را کشید و آن را گذاشت در آن کسانی که گمان کرده‌اند که پدر و برادرت امانند، از برای آن که ایشان را از این اعتقاد برگرداند و آن از برایش میسر نشد. پس اگر تو در نزد

شیعیان پدر و برادرت، امامی، به سلطان و غیر سلطان احتیاج نداری که تو را در مرتبه ایشان ترتیب دهند، و اگر در نزد ایشان به این منزلت نباشی، به واسطه ما به آن، نخواهی رسید.

و پدرم در نزد این خواهش، او را کم شمرد و ضعیف به جا آورد، و بی عقلی و سفاهت

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۲۹

او را دانست و امر کرد که او را مانع شوند، و او را به مجلس راه ندهند، و دیگر او را رخصت ندادند که بر او داخل شود تا آن که پدرم مرد و ما از سُرّ من رأی بیرون آمدیم و جعفر بر این حال بود و سلطان نشانه فرزند حسن بن علی علیه السلام طلب می نمود.

۱۳۳۱/۲. علی بن محمد، از محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن موسی بن جعفر روایت کرده است که گفت: امام حسن عسکری علیه السلام قریب به بیست روز پیش از مُردن و کشته شدن مُعْتَزّ (یعنی: محمد پسر متوکل)، به ابوالقاسم اسحاق بن جعفر زبیری نوشت که: «پیوسته در خانه خود باش و بیرون میا تا حادثه‌ای رخ نماید». و چون بُریحه - که یکی از امرای آن معلون بود - کشته شد، اسحاق به حضرت نوشت که: حادثه روی داد، پس مرا به چه امر می فرمایی؟

حضرت نوشت که: «این حادثه نیست و حادثه امری دیگر است». بعد از آن، از امر معترّ شد آنچه شد (و مجمل قصه او این است که: چون بعضی از امرا و برادر خود را کشت، سایر امرا با او مخالفت کردند و او را کشتند).

و از او روایت است که گفت: آن حضرت به کسی دیگر نوشت: «پیش از آن که عبدالله بن محمد بن داود کشته شود، او کشته خواهد شد» و چون روز دهم شد، کشته شد.

۱۳۳۲/۳. علی بن محمد، از محمد بن ابراهیم که معروف است به ابن کُردی، از محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر روایت کرده است که گفت: امر معاش بر ما تنگ شد، پدرم به من گفت: با ما بیا تا به نزد این مرد - یعنی: امام حسن عسکری علیه السلام - رویم؛ زیرا که مردم جوانمردی و جود از او نقل کردند. من گفتم که: او را می شناسی؟ گفت: او را نمی شناسم و هرگز او را ندیده‌ام.

محمد بن علی می گوید که: ما قصد آن حضرت کردیم، پدرم در عرض راه به من گفت:

چه بسیار احتیاج داریم که بفرمایید پانصد درم به ما دهند: دویست درم از برای جامه، و دویست درم از برای قرض، و صد درم از برای اخراجات یومیّه. و من در دل خود گفتم که:

کاش آن حضرت می فرمود که سیصد درم به من دهند: صد درم که به آن الاغی بخرم، و صد درم از برای اخراجات، و صدر درم از برای جامه. و به سوی جبل (یعنی: جبل شمر) بیرون روم. (و بعضی گفته اند که: مراد، بلاد جبل است و آن از آذربایجان و عراق عرب و فارس و دیلم است).

محمد می گوید که: چون به در خانه آن حضرت رسیدیم، غلامش به سوی ما بیرون

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۳۱

آمد و گفت: علی بن ابراهیم و محمد، پسرش، داخل شوند. و چون بر او داخل شدیم و سلام کردیم، به پدرم فرمود که: «ای علی، چه چیز تو را از ما به عقب انداخت تا این وقت؟ و چرا دیر به نزد ما آمدی؟» پدرم عرض کرد که: ای سید من، شرم کردم که تو را با این حالت پریشان ملاقات کنم. و چون از نزد او بیرون آمدیم، غلامش به نزد ما آمد و کیسه‌ای به پدرم داد و گفت: این پانصد درم: دویست درم از برای جامه، و دویست درم از برای فلان، یعنی: قرض، و صد درم از برای اخراجات، و کیسه‌ای دیگر به من داد و گفت: این سیصد درم: صد درم را قرار ده در بهای الاغ، و صد درم از برای جامه، و صد درم از برای اخراجات. و به سوی جبل بیرون مرو و بر و به سوی سورا. «۱»

محمد بن ابراهیم راوی می گوید که: محمد بن علی به سورا رفت و در آنجا زنی گرفت و در همان روز، هزار دینار به دستش



آمد، و با این حال اعتقاد به وقف دارد و واقفی مذهب است. و محمد بن ابراهیم می‌گوید که: به او گفتیم: وای بر تو، آیا امری را از این ظاهرتر اراده داری که بر امامت آن حضرت دلالت کند؟ در جواب گفت که: این مذهب وقف امری است که بر آن جاری شده‌ایم و عادت کرده‌ایم.

۴/۱۳۳۳. علی بن محمد، از ابوعلی -/ یعنی: محمد بن علی بن ابراهیم - روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا احمد بن حارث قزوینی و گفت: با پدرم در سرّ من رأی بودم و پدرم در طویله امام حسن عسکری علیه السلام مشغول بیطاری بود. راوی می‌گوید که: در نزد مستعین (یعنی: احمد بن معصم بن هارون) استری بود که مانند آن در خوبی و بزرگی دیده نشده بود، اما نمی‌گذاشت که کسی بر پشتش سوار شود، یا او را لجام کند، یا زین بر او بگذارد، و مستعین همه پشته سواران را بر آن جمع کرد و ایشان را میسر نشد که در باب سوار شدن بر آن چاره‌ای بکنند.

راوی می‌گوید که: بعضی از هم صحبت‌های مستعین گفت که: یا امیر المؤمنین، چرا به طلب حسن بن رضا نمی‌فرستی تا بیاید؟ پس، یا آن است که بر آن سوار می‌شود و یا استر او را می‌کشد و از دست او راحت و خوشی می‌افتی. پس کسی به سوی امام حسن علیه السلام فرستاد و آن حضرت را طلبید و آن حضرت تشریف برد و پدر من همراه وی بود. بعد از آن، پدرم گفت

(۱). و سورا دهی است از دهات بغداد که در کنار فرات است. و بعضی گفته‌اند که: آن، حله است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۳۳

که: چون امام حسن علیه السلام داخل خانه مستعین شد، من همراه او بودم و آن حضرت به سوی استر نظر کرد که در صحن خانه ایستاده بود، پس به جانب آن میل فرمود و دست خویش را بر کفل آن گذاشت، پدرم گفت که: من نظر به آن استر کردم و دیدم که عرق کرد به مرتبه‌ای که عرق از آن روان شد. بعد از آن، به سوی مستعین رفت و بر او سلام کرد. مستعین به آن حضرت گفت: مرحبا خوش آمدی، و او را نزدیک خود نشانید، پس گفت: یا ابا محمد، لجام بر سر این استر کن. ابو محمد به پدرم فرمود که: «ای غلام، این استر را لجام کن».

مستعین گفت که: تو خود آن را لجام کن. حضرت طیلسان خویش را بر زمین گذاشت و برخاست و آن را لجام کرد و به جای خود برگشت و نشست. بعد از آن مستعین به آن حضرت گفت که: یا ابا محمد، زین بر پشت آن گذار. حضرت به پدرم فرمود که: «ای غلام، این استر را زین کن». مستعین گفت که: تو خود آن را زین کن. حضرت دو باره برخاست و آن را زین کرد و بازگشت. مستعین به آن حضرت گفت: صلاح می‌دانی که بر آن سوار شوی؟ فرمود: «آری».

پس بر آن استر سوار شد، بی آن که بر حضرت ابا و امتناعی کند و نگذارد که بر آن سوار شود. و حضرت در آن خانه آن استر را دوانید، بعد از آن، آن را بر این داشت که هموار برود، پس راه رفت؛ بهترین رفتاری که می‌تواند بود، بعد از آن برگشت و فرود آمد.

مستعین به آن حضرت گفت: یا ابا محمد، این استر را چگونه دیدی؟ فرمود: یا امیر المؤمنین، مانند این استر در خوبی و خوش رفتاری ندیدم و درست نمی‌آید که مانند این استر از برای کسی باشد، مگر از برای امیر المؤمنین.

راوی می‌گوید که: مستعین گفت که: امیر المؤمنین تو را بر آن سوار کرد (یعنی: استر را به تو بخشید که بر آن سوار شوی). ابو محمد به پدرم فرمود که: «ای غلام، این استر را بگیر»، پس پدرم افسار آن را گرفت و آن را کشید.

۵/۱۳۳۴. علی، از ابو احمد بن راشد، از ابوهاشم جعفری روایت کرده است که گفت: به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فقر و پریشانی خود را شکایت کردم، پس به تازیانه خویش زمین را خوارید. ابو هاشم می‌گوید که: چنان می‌پندارم که آن را به دستمالی پوشانید و پانصد دینار بیرون آورد و فرمود که: «ای ابو هاشم، این را بگیر و ما را معذور دار» (و عذر ما را بپذیر).



۱۳۳۵/۶. علی بن محمد، از ابو عبدالله بن صالح، از پدرش، از ابو علی مطهر روایت کرده

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۳۵

است که در قادسیه (و بنابر بعضی از نسخ کافی، در سال قادسیه) به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نوشت و او را اعلام کرد که مردم اراده برگشتن دارند؛ چه ایشان به سوی حج بیرون رفتند و در قادسیه شنیدند که در منازل بعد آب یافت نمی‌شود، لهذا اراده برگشتن داشتند، و نوشت که: از تشنگی می‌ترسد. حضرت علیه السلام در جواب نوشت: «بروید که بر شما هیچ ترسی نیست. ان شاء الله». پس همگی صحیح و سالم رفتند؛ والحمد لله رب العالمین.

۱۳۳۶/۷. علی بن محمد، از علی بن حسن بن فضل یمانی روایت کرده است که بر جعفری از فرزندان جعفر (که پدر قبیله‌ای است از بنی عامر) خلاق بسیار و لشکر بی‌شمار فرود آمدند که او را تاب مقاومت ایشان نبود، پس به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نوشت و از این امر شکایت داشت. حضرت در جواب او نوشت که: «شما از این امر کفایت می‌شوید. ان شاء الله».

پس جعفری با چند نفر کمی به سوی ایشان بیرون آمد، و آن گروه از بیست هزار زیاد بودند، و او در میانه لشکری بود که از هزار کم تر بودند و مع ذلك ریشه ایشان را بر آورد، و اموال ایشان را غارت کرد.

۱۳۳۷/۸. علی بن محمد، از محمد بن اسماعیل علوی روایت کرده است که گفت: امام حسن عسکری علیه السلام در نزد علی بن نارمّس حبس شد- و علی از همه مردمان عداوتش با اهل بیت زیادت و شدت بر آل ابی‌طالب از ایشان بیشتر بود- و به او گفته شد که: آنچه می‌خواهی با آن حضرت بکنی، بکن. و حضرت یک روز بیشتر در نزد او نماند که رخ‌های خود را به جهت تعظیم آن حضرت بر زمین گذاشت (و بنابر بعضی از نسخ، تیزی و تندی خود را بر زمین گذاشت)، و ملایم گردید، و چنان شد که به جهت اجلال و تعظیم، چشم خود را به سوی آن حضرت بر نمی‌داشت (یعنی: سر به زیر می‌انداخت و به زمین و غیر آن نگاه می‌کرد).

پس آن حضرت از نزد او بیرون آمد، در حالی که بینایی علی از همه مردم نیکوتر و گفتارش در شأن آن حضرت از هر کسی بهتر بود.

۱۳۳۸/۹. علی بن محمد و محمد بن ابی عبدالله روایت کرده‌اند، از اسحاق بن محمد نخعی که گفت: حدیث کرد مرا سفیان بن محمد ضبعی و گفت: به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم و او را سؤال کردم از ولیجه، و آن قول خدای تعالی است که فرموده: «وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۳۶ تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۳۷

دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَهٍّ» (۱)، و در دل خود گفتم نه آن که در نامه نوشتم که: مؤمنان را در اینجا که می‌بینی؟ و مراد از آن، کیانند؟ پس جواب برگشت که: «ولیجه، آن کسی است که مردم او را بر پا می‌کنند از برای امر امامت، غیر از ولی امر، و آن که در حقیقت و نفس الامر، این منصب را داشته باشد. و نفس تو در باب مؤمنان با تو سخن گفت که: ایشان در این موضع کیانند؟ ایشان امامانی هستند که پناه و زنهار می‌دهند بر خدا و خدا زنهار و امان ایشان را اجازه می‌کند و قبول می‌فرماید».

۱۳۳۹/۱۰. اسحاق روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا ابو هاشم جعفری و گفت که: تنگی زندان و سختی و آزار بند و زنجیر را به امام حسن عسکری علیه السلام شکایت کردم. پس حضرت به من نوشت که: «تو امروز نماز ظهر را در منزل خود خواهی کرد»، و در وقت ظهر مرا بیرون آوردند و در منزل خود نماز کردم؛ چنانچه آن حضرت فرموده بود.

و در تنگی و پریشانی بدم و خواستم که به آن حضرت نامه‌ای بنویسم و در آن نامه، دیناری چند از او طلب کنم، ولیکن شرم کردم و ننوشتم. و چون به منزل خویش رفتم، صد دینار به سوی من فرستاد و به من نوشته بود که: «هر وقت تو را حاجتی باشد،

شرم مکن و حشمت مرا مانع قرار مده و آن حاجت را طلب کن که تو خواهی دید آنچه را که دوست می‌داری و آنچه می‌خواهی می‌دهم. ان شاء الله تعالی».

۱۱/۱۳۴۰. اسحاق، از احمد بن محمد بن اقرع روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا ابو حمزه - یعنی: نصر یا نصیر خادم - و گفت که: چندین مرتبه شنیدیم که امام حسن عسکری با غلامان خود از ترک و رومی و صقالبه به زبان ایشان سخن می‌گفت. «۲» ابو حمزه می‌گوید: من از این امر تعجب کردم و با خود گفتم که: اینک در مدینه متولد شد، و از برای کسی ظاهر نشد تا آن که امام علی نقی علیه السلام از دنیا درگذشت و هیچ کس او را ندید، پس این چگونه خواهد بود؟ و نفس خویش را به این قصه حدیث می‌کردم که حضرت رو به من آورد و فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی حجت خود را از سایر خلائق ممتاز و آشکار ساخته، به هر چیزی، و همه زبان‌ها و شناختن نسب‌ها و اجل‌ها و امور اتفاقیه را به او عطا می‌فرماید. و اگر این نبود، در میان حجت و حجت آورده شده (یعنی: رعیت که مغلوب

(۱). توبه، ۱۶.

(۲). و صقالبه، طایفه‌ای هستند که بلاد ایشان با بلاد خرز به هم پیوسته در میان بلغار و قسطنطنیه. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۳۹

حجت حجت است)، فرقی نبود».

۱۲/۱۳۴۱. اسحاق از اقرع روایت کرده است که گفت: به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم و او را سؤال کردم از امام که آیا محتمل می‌شود؟ و بعد از آن که نامه از دست من بیرون رفته بود، با خود گفتم که: احتلام فعل شیطان و خیال شیطانی است و خدای تبارک و تعالی دوستان خود را از این عیب پناه داده. پس جواب آن حضرت رسید که: «حال ائمه در عالم خواب همان حال ایشان است در عالم بیداری، و خواب، چیزی را از ایشان تغییر نمی‌دهد و خدا دوستان خویش را از خطرات شیطان و وسوسه او که در دل می‌افتد، پناه داده؛ چنانچه نفس تو، تو را به آن خبر داد».

۱۳/۱۳۴۲. اسحاق روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا حسن بن ظریف و گفت که: دو مسأله در سینه‌ام خلید و خواستم که در باب آنها نامه‌ای به امام حسن عسکری علیه السلام بنویسم، پس نامه‌ای نوشتم و او را سؤال کردم از قائم علیه السلام که چون قیام کند به چه وضع حکم خواهد کرد؟ و مجلس آن حضرت که در آن در میان مردمان حکم می‌کند، کجا خواهد بود؟ و خواستم که او را سؤال کنم از چیزی که از برای تب ربيع نافع باشد. «۱»

راوی می‌گوید که: پس مرا غفلتی روی داد و حدیث تب را نوشتم. بعد از آن جواب آمد که: «سؤال کردی از قائم و چون آن حضرت قیام کند در میان مردمان، به علم خود حکم خواهد کرد، و از کسی شاهد نمی‌طلبد. و می‌خواستی که از دوا و افسون تب ربيع سؤال کنی و فراموش کردی، در پاره‌ای کاغذ یا برگ درختی این را بنویس که: «یا نازُ کونی بَرْدًا وَ سَلامًا عَلی اِبْرَاهیم» «۲»، یعنی: «ای آتش، سرد و سلامت باش بر ابراهیم» (یعنی: سردی که به حد اعتدال باشد و به او ضرر نرساند). و این را بر شخص تبارک بیاویز که به اذن خدا چاق می‌شود و شفا می‌یابد. ان شاء الله».

پس ما آنچه را که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ذکر فرموده بود، بر شخص تبارک آویختیم، به هوش آمد و چاق شد.

۱۴/۱۳۴۳. اسحاق روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا اسماعیل بن محمد بن

(۱). و ربيع به کسر را و سکون با، تبی است که یک روز می‌گیرد و سر می‌دهد، و روز چهارم بر می‌گردد؛ که از اول تب اول تا آخر

تب دویم چهار روز است، و هر چهار روز دو تب می‌کند و دو روز در میان تب ندارد. (مترجم)

(۲). انبیا، ۶۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۴۱

علی بن اسماعیل بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب و گفت که: برای ملاقات امام حسن عسکری علیه السلام بر کنار راه نشستم و چون به من گذشت، احتیاج و پریشانی خود را به آن حضرت شکایت کردم و برای او سوگند یاد نمودم که در نزد من یک درم و بالاتر از آن نیست و چاشت و شامی ندارم.

اسماعیل می گوید که: حضرت فرمود: «به خدا سوگند می خوری به دروغ، و حال آن که تو دویست دینار را دفن کرده‌ای. و این که من می گویم به جهت آن نیست که تو را از بخشش دفع کنم و چیزی به تو ندهم. ای غلام، آنچه همراه تو است به او بده». غلام آن حضرت، صد دینار به من داد، پس حضرت رو به من آورد و فرمود: «تو از آن محروم خواهی شد، در حال شدت احتیاجت به سوی آن» (یعنی: در زمانی که احتیاج تو در آن بیشتر از احتیاجت در سایر اوقات باشد، از آن ممنوع شوی و چیزی از آن به تو عاید نشود). و مقصود آن حضرت، آن دینارها بود که من دفن کرده بودم. و امر چنان بود که آن حضرت فرمود و من دویست دینار دفن کرده بودم و با خود گفتم که: این پشت و پناه ما باشد. بعد از آن ناچار شدم؛ ناچاری سختی و محتاج گردیدم به چیزی که آن را خرج کنم و درهای روزی بر روی من بسته شد، از آن دینارها که دفن کرده بودم، جستجو نمودم، دیدم که یکی از پسرانم جای آن را دانسته و آن را برداشته و گریخته و بر چیزی از آن دینارها قدرت به هم نرسانیدم، و به دست من نیامد.

۱۳۴۴/۱۵. اسحاق روایت کرده و گفته است که حدیث کرد مرا علی بن زید علی بن حسین بن علی و گفت که: مرا اسبی بود و از آن خوشم می آمد و مردم در مجالس ذکر آن را بسیار می کردند (یا آن که خود ذکر آن را در مجالس بسیار می کردم) پس روزی بر امام حسن عسکری علیه السلام داخل شدم و به من فرمود که: «اسبت چه کرد؟» عرض کردم که: آن در نزد من است، و آن همین است که الحال بر در خانه تو است، و از آن فرود آمده‌ام. به من فرمود که:

«پیش از شام، آن را سودا کن، اگر بر خریداری قادر شوی، و این امر را به تأخیر مینداز». و کسی بر ما داخل شد و این سخن بریده شد، پس من متفکرانه برخاستم و به سوی منزل خویش رفتم، و این خبر را به برادرم دادم، برادرم گفت که: نمی دانم در این باب چه بگویم؟ و من به آن بخل کردم و بر مردم در باب مالک شدن آن اسب حسد بردم، و ایشان را سزاوار این ندیدم که آن را به ایشان بفروشم، و چون شام کردیم، مهتر به نزد من آمد و ما نماز عشا را به جا آورده بودیم و گفت که: ای آقای من، اسبت مُرد. من بسیار غمناک شدم و دانستم که

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۴۳

آن حضرت این را قصد فرموده بود، به آن سخنی که فرمود (و شاید که امر کردن آن حضرت راوی را به سودا کردن آن اسب، به جهت این باشد که می دانست که او سودا نخواهد کرد، پس اظهار این به جهت مجرّد اظهار معجزه است، یا به جهت این بود که حضرت می دانست که آن اسب در نزد مشتری هلاک نمی شد؛ زیرا که مقدر تلف مال راوی بود، با آن که حکم هر واقعه‌ای پیش از وقوع با بعد از وقوع آن مخالفت دارد؛ اگر چه وقوع بر سبیل یقین باشد. و بالجمله مجرّد چنین امری، موجب هیچ ناخوشی حتی خلاف اولی نخواهد بود. تتمه حدیث آن که:).

راوی می گوید که: بعد از چند روز بر امام حسن علیه السلام داخل شدم و من با خود می گفتم که:

کاش آن حضرت اسبی به من می داد که به جای آن اسب باشد؛ زیرا که من به فرموده او غمناک شدم و چون نشستم، فرمود: «آری، به جای آن اسب حیوانی به تو می دهم. ای غلام، یابوی کُمیت مرا به او بده» و فرمود که: «این یابو، از اسب تو بهتر است و دویدنش بیشتر و عمرش درازتر».

۱۳۴۵/۱۶. اسحاق روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا محمد بن حسن بن شَمون و گفت که: حدیث کرد مرا احمد بن

محمد و گفت که: به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم در هنگامی که مهتدی (یعنی: محمد بن واثق عباسی) شروع کرد در کشتن غلامان و لشکر خود که: ای آقای من، حمد از برای خدایی که او را از اذیت ما مشغول گردانید؛ زیرا که خبر به من رسید که او تو را تهدید می کرده و شاخ شانه می کشیده است و می گفته: به خدا سوگند، که ایشان را از روی زمین بیرون می کنم و جلای وطن می دهم.

حضرت امام حسن علیه السلام به خط مبارک خویش فرمان همایون نوشت که: «همین عمر او را بیشتر کوتاه کرد. پنج روز را به شمار، و به امروز ابتدا کن که امروز و چهار روز دیگر که بگذرد، در روز بعد که روز ششم است، کشته می شود؛ بعد از خواری و استخفاف تمام که به او برسد». و چنانچه آن حضرت علیه السلام فرموده بود، واقع شد.

۱۷/۱۳۴۶. اسحاق روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا محمد بن حسن بن شَمون و گفت که: به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم و از آن حضرت سؤال کردم که خدا را بخواند و برای من دعا کند، به جهت درد چشمی که داشتم و یکی از چشم های من از کار رفته و ضایع شده بود، و چشم دیگر در شرف رفتن و نزدیک به ضایع شدن بود. حضرت به من نوشت تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۴۵

که: «خدا چشم تو را بر تو حبس کند و نگذارد که برود». پس آن چشم درست به حال آمد. و در آخر آن نامه نوشته بود که: «خدا تو را مزد دهد و ثواب تو را نیکو گرداند» و من به جهت این عبارت، بسیار غمناک شدم؛ چه این عبارت دلالت بر تعزیه و پُرسه دادن دارد.

راوی می گوید که: در کسان خویش کسی را نداشتم که مرده باشد و چون بعد از چند روزی شد، خبر وفات پسر م طیب به من رسید، پس دانستم که آن تعزیه از برای او بوده است.

۱۸/۱۳۴۷. اسحاق روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا عمر بن ابی مسلم و گفت که: در سر من رأی مردی از هل مصر بر ما وارد شد که او را سیف بن لیث می گفتند و می خواست که به مهتدی تظلم کند. «۱» حاصل آن که: شکایت داشت در باب مزرعه ای که داشت و شفیع خادم، آن مزرعه را از او غصب کرده بود و او را از آن بیرون کرده بود. پس ما بر او اشاره نمودیم که عریضه ای به حضرت امام حسن علیه السلام بنویسد و از آن حضرت آسانی امر آن مزرعه را در خواهد. بعد از آن که نوشت، حضرت به او نوشت که: «بر تو باکی نیست و مزرعات به تو رد خواهد شد. پس به نزد سلطان مرو و وکیل شفیع خادم را که این مزرعه در دست اوست، ملاقات کن و او را بترسان از پادشاهی که از همه پادشاهان بزرگ تر است؛ یعنی: خدا که پروردگار عالمیان است».

بعد از آن، او را ملاقات کرد، پس وکیلی که مزرعه در دستش بود، به آن مرد مصری گفت که: شفیع به من نوشت در هنگامی که تو از مصر بیرون رفتی که تو را بطلبم و مزرعه را به تو رد کنم. بعد از آن، به حکم قاضی - یعنی: پسر ابی الشوارب - و شهادت شهودان، مزرعه را بر او رد نمود و محتاج نشد که به نزد مهتدی رود و آن مزرعه به او منتقل شد و در دستش آمد و آن را بعد از این، خبری نشد.

راوی می گوید که: همین سیف بن لیث مرا خبر داد و گفت که: در هنگامی که از مصر بیرون آمدم، پسر داشتم که بیمار بود، او را وا گذاشتم و پسر دیگرم را نیز وا گذاشتم که سالش از آن پسر بیمار بیشتر بود، و آن پسر بزرگ وصی و قیم من بود در باب عیال من و در خصوص اموال و مزارع من، پس به خدمت امام حسن علیه السلام نوشتم و از آن حضرت سؤال کردم که: برای پسر بیمارم دعا کند. حضرت در جواب من نوشت که: «پسر بیمارم عافیت یافت

(۱). و تظلم، از بیداد کسی نالیدن و شکایت کردن از آن است. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۴۷

و پسر بزرگ که وصی و قیم تو بود، مرد، پس خدا را حمد کن و جزع مکن که مزدت فرو می‌ریزد». بعد از آن، خبر به من رسید که پسر من از بیماری که داشت، عافیت یافته و پسر بزرگم مرده در همان روزی که جواب امام حسن علیه السلام بر من وارد شد.

۱۹ / ۱۳۴۸. اسحاق روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا یحیی بن قشیری (یا قنبری) که از اهل ده سماقیر «۱» (یا سماقین است بنا بر اختلاف نسخ کافی در هر دو لفظ). و گفت که: حضرت امام حسن را و کیلی بود که با آن حضرت در خانه اش اطاقی را فرا گرفته بود، و در آن حجره با آن وکیل، غلامی گرجی بود، پس وکیل اراده کرد که غلام را بر خویش داخل کند و غلام ابا و امتناع کرد، مگر آن که شراب نیبزی از برایش بیاورد. وکیل از برایش چاره کرد و نیبذ را آورد، بعد از آن او را بر خویش داخل نمود و میان او و امام حسن علیه السلام سه در فاصله بود که هر سه قفل آنها بسته بود.

راوی می‌گوید که: وکیل مرا خبر داد و گفت که: من بیدار بودم، ناگاه دیدم که درها گشوده می‌شود تا آن که حضرت به نفس نفیس خویش آمد و بر در حجره ایستاد و فرمود که: «ای جماعت، از خدا پرهیزید و از خدا بترسید» و چون صبح کردیم، امر فرمود که آن غلام را بفروشد و مرا از خانه بیرون کنند.

۲۰ / ۱۳۴۹. اسحاق روایت کرده و گفته است که: خبر داد مرا محمد بن ربیع سائی (یا نسایی، یا نشایی، یا شیبانی، بنا بر اختلاف نسخ کافی، ولیکن اول اصح است) و گفت که: در اهواز با مردی از جماعت ثنویة (که به دو خدا قائل اند) مباحثه کردم، بعد از آن به سر من رأی آمدم و چیزی از گفتار آن مرد ثنوی به دلم چسبیده بود و من بر در خانه احمد بن خضیب نشسته بودم، ناگاه حضرت امام حسن علیه السلام رو آورد که از دار عاّمه بر می‌گشت، «۲» و به سوی من نظر فرمود و به انگشت شهادت خویش اشاره نمود که: «یکی و یگانه و تنهاست». پس من افتادم و بی‌هوش شدم.

۲۱ / ۱۳۵۰. اسحاق، از ابو هاشم جعفری روایت کرده است که گفت: روزی بر امام حسن

(۱). در نسخه موجود، این ده، به نام قیر آمده است: تسمی قیر.

(۲). و دار عاّمه، خانه‌ای است که همه کس در آن داخل می‌شوند. و ظاهر این است که خانه خلیفه مراد باشد، یعنی: حضرت از خانه خلیفه بر می‌گشت در روز اجتماع مردم؛ چون روز عید. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۴۹

عسکری علیه السلام داخل شدم و من اراده داشتم که از آن حضرت سؤال کنم، آن قدر از نقره را که به آن انگشتری بسازم و به آن تبرک جویم. پس نشستم و فراموش کردم آنچه را که برای آن آمده بودم، و چون آن حضرت را وداع نمودم و برخاستم، انگشتر خود را به نزد من انداخت و فرمود: «نقره می‌خواستی و ما انگشتر به تو دادیم. نگین و اجرت ساختن آن را نفع کردی. ای ابو هاشم، خدا بر تو گوارا و مبارک گرداند».

من عرض کردم که: ای آقای، من شهادت می‌دهم که تو ولیّ خدایی و امام من، که خدا را به طاعت تو می‌پرستم، و دینداری می‌کنم. فرمود که: «ابو هاشم، خدا تو را بیامرزد».

۲۲ / ۱۳۵۱. اسحاق روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد مرا محمد بن قاسم - یعنی: ابو العیناء هاشمی مولای عبدالصمد بن علی از روی عتاق و آزادی «۱» -، و گفت که: مکرّر بر امام حسن عسکری علیه السلام داخل می‌شدم و تشنه می‌شدم و من در نزد آن حضرت بودم و او را جلیل و بزرگ می‌شمردم از آن که در حضور او آب طلب کنم. پس می‌فرمود که: «ای غلام، او را آب ده» و بسا بود که با خود می‌گفتم که برخیزم و در این باب فکر می‌کردم، که می‌فرمود: «ای غلام، اسب او را حاضر کن».

۲۳/۱۳۵۲. علی بن محمد، از محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن موسی بن جعفر بن محمد، از علی بن عبدالغفار روایت کرده است که گفت: جماعتی از بنی عباس و همچنین صالح بن علی و غیر او، از کسانی که از خانه آباء امامت، میل به باطل کرده بودند، بر صالح بن وصیف داخل شدند در هنگامی که امام حسن عسکری علیه السلام را به حکم خلیفه حبس کرده بود، صالح به ایشان گفت: چه کنم دو مرد را بر او گماشتم که از همه کسانی که من بر ایشان قدرت به هم رسانیدم، بدتر بودند و نتوانستم که از این دو نفر بد نفس تری را پیدا کنم و اکنون در امر عبادت و نماز و روزه به کار بزرگی رسیده‌اند و بسیار عبادت می‌کنند؟ به ایشان گفتم که: چه چیز در اوست که شما چنین شده‌اید؟ گفتند: چه گوئیم در شأن کسی که دو روز، روزه می‌گیرد و در تمام شب، می‌ایستد و عبادت می‌کند و سخن نمی‌گوید و خود را به چیزی مشغول نمی‌کند و چون به سوی او نظر کنیم، رگ‌های گردن ما می‌لرزد و می‌طپد، و در ما حالتی به هم می‌رسد که ضبط خود نمی‌توانیم کرد و آن را چاره‌ای نمی‌توانیم نمود. چون

(۱). یعنی: ولایت او از جهت آزاد شدن از بردگی بود.

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۵۱

بنی عباس و صالح بن علی و غیر ایشان که برای تحریص صالح طالح بر اذیت و آزار امام علیه السلام رفته بودند، این را شنیدند، نوید برگشتند.

۲۴/۱۳۵۳. علی بن محمد، از حسن بن حسین روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا محمد بن حسن مکفوف و گفت که: حدیث کرد مرا بعضی از اصحاب ما، از بعضی از رگ زنان سرّ من رأی که از جمله ترسایان بود که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روزی در وقت نماز ظهر به طلب او فرستاد و فرمود که: «این رگ را فصد «۱» کن»، و آن فصاد گفت که:

رگی به من نمود که من آن را از جمله رگ‌هایی که فصد می‌شود، نفهمیده بودم و هرگز ندیده بودم که کسی آن را فصد کرده باشد، پس من در دل خود گفتم که: امری از این عجیب‌تر ندیدم، مرا امر می‌کند که در وقت ظهر فصد کنم و این وقت، وقت فصد نیست؛ چه هوا در نهایت گرمی است و دویم آن که این رگ، رگی است که آن را نمی‌فهمم.

بعد از آن به من فرمود که: «منتظر باش که دیگر باره تو را خواهم طلبید و در این خانه باش» و چون شام کردم مرا طلبید و فرمود که: «خون را رها کن»، من رها کردم. بعد از آن گفت:

«ببند»، من بستم. و فرمود که: «در خانه باش» و چون نصف شب شد، به سوی من فرستاد و فرمود که: «خون را رها کن».

فصّیاد گفت که: من تعجب کردم بیشتر از تعجّبی که اول کرده بودم و خوشم نیامد که از او پرسم که چرا چنین می‌کند؟ و گفت که: به گشودن رگ، خون را رها ساختم، پس خون سفیدی بیرون آمد که گویا نمک بود. بعد از آن فرمود که: «خون را حبس کن». فصاد گفت که:

خون را حبس کردم و گفت که: بعد از آن فرمود که: «در خانه باش» و چون صبح کردم قهرمان و کارفرمای خویش را امر فرمود که سه اشرفی به من دهند. من آن را گرفتم و بیرون آمدم تا آن که آمدم به نزد پسر بختیشوع طیب نصرانی و این قصّه را بر او خواندم.

فصّیاد گفت که: پسر بختیشوع گفت: به خدا سوگند، که من نمی‌فهمم که چه می‌گویی و آنچه می‌گویی، نمی‌دانم و آن را در چیزی در طب نشناختم و در کتابی نخوانده‌ام، و چنان نمی‌دانم که کسی در این روزگار داناتر باشد به کتاب‌های نصرانیت از فلان کس فارسی.

(۱). فصد کردن، به معنای رگ زدن است.



تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۵۳

پس به سوی او بیرون رو و از او بپرس.

فصاد گفت که: کشتی کوچکی را کرایه کردم تا بصره و آمدم به اهواز، پس به فارس رفتم، به نزد صاحب خود و این خبر را به او دادم، به من گفت که: چند روزی مرا مهلت ده. من او را مهلت دادم، بعد از آن به نزد وی آمدم که جواب بگیرم، گفت که: این را که از این مرد حکایت می کنی، حضرت مسیح علیه السلام در عمر خویش یک مرتبه آن را کرده است.

۲۵ / ۱۳۵۴. علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما روایت کرده است که گفت: محمد بن حُجر به امام حسن عسکری علیه السلام نوشت و از عبدالعزیز بن دُلف و یزید بن عبدالله شکایت داشت. حضرت به او نوشت: «اما عبدالعزیز، خدا تو را از او کفایت کرده و از او خلاص شدی، و اما یزید، تو را با او ایستادنی است در نزد خدای تعالی و خدا در میان شما حکم خواهد کرد». پس عبدالعزیز مرد، و یزید محمد بن حُجر را کشت.

۲۶ / ۱۳۵۵. علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما روایت کرده است که گفت: امام حسن علیه السلام را به نحیر خادم سپردند، پس نحیر بر آن حضرت تنگ می گرفت و او را آزار می کرد. راوی می گوید که: زن نحیر، به نحیر گفت: وای بر تو، از خدا بپرهیز، نمی دانی که کی در منزل تو است (و آن زن خوبی و صلاح آن حضرت را به نحیر شناسانید) و گفت که:

من بر تو از او می ترسم که به جهت او، به بلایی گرفتار شوی. نحیر گفت که: البته او را در میان درندگان (یعنی: شیران) خواهم انداخت و با آن حضرت چنین کرد. پس دیدند که آن حضرت علیه السلام ایستاده، نماز می کرد و آن شیران در حوالی و گرداگرد او بودند.

۲۷ / ۱۳۵۶. محمد بن یحیی، از احمد بن اسحاق روایت کرده است که گفت: بر امام حسن عسکری علیه السلام داخل شدم و از او خواستم که بنویسد تا به خطش نظر کنم و آن را بشناسم. چون نامه آن حضرت بر من وارد شد، فرمود: «می نویسم». بعد از آن فرمود که: «ای احمد، به درستی که خط بر تو مختلف می شود از میان دو قلم از قلم درشت تا قلم ریزه (و مراد، این است که خطی که من بنویسم، نمی توانی که همان را سر مشق خود کنی و نامه‌ای که بر تو وارد شود و به من منسوب باشد، به همین شناسی)؛ زیرا که خط به اعتبار درشتی و ریزگی قلم، تفاوت می کند. پس به سبب تفاوت آن، شک مکن».

بعد از آن دوات را طلبید و نوشت و شروع کرد که مد بر می داشت از قعر دوات تا دهن

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۵۴

باب در بیان مولد حضرت صاحب الزمان

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۵۵

آن، من با خود گفتم - در حالی که آن حضرت در کار نوشتن بود - که از او خواهش می کنم که این قلم را که به آن نوشته به من ببخشد، و چون از نوشتن فارغ شد، شروع فرمود که با من سخن می گفت، و در آن حال قلم را به دستمالی که از برای دوات قرار داده بود می مالید، تا پاک شود. بعد از آن، فرمود که: «ای احمد، بگیر» و آن قلم را به من داد. عرض کردم که: فدای تو گردم، من بسیار غمناکم برای چیزی که به من می رسد در حق خودم، و خواستم که از پدرت بپرسم و آن از برایم مقدر نشد.

فرمود که: «ای احمد، آن چه چیز است؟» عرض کردم که: ای سید من، برای ما روایت شده از پدران که خواب پیغمبران بر قفاهای ایشان است، و خواب مؤمنان بر دست‌های راست ایشان، و خواب منافقان بر دست‌های چپ ایشان، و خواب شیاطین بر روی‌های ایشان (که پیغمبران بر پشت می خوابند، و مؤمنان بر دست راست، و منافقان بر دست چپ، و شیاطین بر رو).

آن حضرت علیه السلام فرمود که: «امر، همچنین است». عرض کردم که: ای آقای من، من منتهای سعی را به عمل می آورم که بر دست راست خود بخوابم و مرا ممکن نمی شود و بر دست راست که می خوابم، مرا خواب نمی گیرد. حضرت ساعتی ساکت شد،



بعد از آن فرمود که:

«ای احمد، نزدیک من بیا». من به آن حضرت نزدیک شدم، پس فرمود که: «دستت را در زیر جامه‌های خویش داخل کن». من آن را داخل کردم. پس آن حضرت دستش را از زیر جامه‌های خود بیرون آورد و آن را در زیر جامه‌های من در آورد و سه مرتبه دست راست خود را بر پهلوی چپ من مالید و دست چپ خود را بر طرف راست من مالید. احمد می‌گوید که: از آن زمان که آن حضرت علیه السلام با من چنین کرد تا حال، نمی‌توانم که بر دست چپ بخوابم و بر دست چپ اصلاً مرا خواب نمی‌گیرد.

## ۱۲۵. باب در بیان مولد حضرت صاحب الزمان علیه السلام

آن حضرت علیه السلام متولد شد در وقتی که نیمه‌ای از ماه شعبان گذشته بود در سال دویست و پنجاه و پنجم از هجرت.

۱/۱۳۵۷. حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد روایت کرده

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۵۷

است که گفت: ... تا آخر آنچه در باب اشاره به سوی حضرت صاحب الزمان علیه السلام گذشت. (۱)

۲/۱۳۵۸. علی بن محمد روایت کرده و گفته است که: حدیث کردند مرا محمد و حسن - پسران علی بن ابراهیم - در سال دویست و هفتاد و نه و گفتند که: حدیث کرد ما را محمد بن علی بن عبدالرحمان عبدی که از قبیله عبدالقیس است، از ضوء بن علی عجللی، از مردی از اهل فارس که او را نام برد که گفت: به سر من رأی آمدم و بر در خانه حسن عسکری علیه السلام ماندم، پس مرا طلبید بی آن که رخصت طلب کنم، و چون داخل شدم و سلام کردم، فرمود که:

«ای ابوفلان، حالت چون است؟» پس به من فرمود که: «بنشین ای فلان»، بعد از آن مرا سؤال کرد از جماعتی از مردان و زنان از کسان من و فرمود که: «چه باعث شد که تو را به اینجا آورد؟» (تا آخر آنچه در باب مذکور گذشت. (۲) ولیکن در آخر حدیث چون اول آن زیادتی و تتمه هست که در آنجا بود و آن تتمه این است که: پس ضوء بن علی گفت که: به آن فارسی گفتم که: از برایش چند سال را مظنه می‌کردی؟ گفت: دو سال. عبدی گفت که: من به ضوء گفتم که: تو چند سال را از برایش مظنه می‌کنی؟ گفت: چهارده سال و ابو علی و ابو عبدالله گفتند که: ما از برایش بیست و یک سال را مظنه می‌کنیم؟ چه ایشان آن حضرت را در اوقات مختلف دیده بودند.

(۱). فرمانی از امام حسن عسکری علیه السلام بیرون آمد در هنگامی که زبیری - لعنه الله - کشته شد که: «این است جزای هر که بر خدا جرأت کند در حق دوستان آن جناب. زبیری گمان می‌کرد که او مرا خواهد کشت، و مرا فرزندی نباشد. پس قدرت خدا را در باب خود چگونه دید؟». و برای آن حضرت فرزندی متولد شد که او را «م ح م د» نام کرد در سال دویست و پنجاه و شش.

(۲). عرض کردم که: رغبت در خدمت و شوق ملازمت تو. فرمود: «پس بر در خانه باش».

راوی می‌گوید که: من با خدمت‌کاران در خانه بودم، بعد از آن، چنان شدم که آنچه را می‌خواستند برای ایشان از بازار می‌خریدم، و بر ایشان داخل می‌شدم بی آن که رخصت طلب کنم، هر گاه مردان در خانه بودند.

راوی می‌گوید که: بعد از آن، روزی به آن حضرت داخل شدم، و آن حضرت در دیوان خانه تشریف داشت در آن خانه آواز حرکتی را شنیدم. پس مرا آواز داد که به جای خویش باش و به جایی مرو. پس من جرأت نکردم که داخل شوم، یا بیرون روم و در همان جا ایستاده بودم که کنیزی بیرون آمد و رو به من می‌آمد، و با آن کنیز چیزی بود که آن را پوشانیده بودند. پس حضرت مرا را آواز داد که داخل شو، چون داخل شدم، کنیز را آواز داد که برگرد، و پس آن کنیز برگشت و به خدمت آن حضرت آمد.

حضرت فرمود که: «آنچه با تو است، ظاهر کن و پرده را از روی آن بردار». آن کنیز، پسری را ظاهر ساخت سفید و خوش‌رو و جامه را از شکمش دور کرد. پس دیدم که مویی رویده از ابتدای سینه مبارک آن کودک تا نافش، و آن موی، سبز بود نه سیاه. بعد از آن، حضرت فرمود که: «این، صاحب شما است». پس آن کنیز را امر فرمود که او را برداشت، و من بعد از آن او را ندیدم تا آن که امام حسن علیه السلام وفات فرمود.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۵۹

۳/۱۳۵۹. علی بن محمد، و از چندین نفر از اصحاب قمیان ما، از محمد بن محمد عامری، از ابو سعید غانم هندی روایت کرده است که گفت: من در شهری از شهرهای هند بودم - که مشهور است به کشمیر داخل - (یعنی: کشمیری که داخل است در زمین هند؛ نه آن کشمیری که خارج از زمین هند است) و آشنایانی چند داشتم که همه از طرف دست راست پادشاه بر کرسی‌ها می‌نشستند، و ایشان چهل نفر بودند، و همه ایشان کتاب‌های چهارگانه را که عبارت است از: تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم، می‌خواندند و ما در میان مردمان حکم می‌کردیم و ایشان را در دینی که داشتند، دانشمند می‌گردانیدیم، و در حلال و حرامی که داشتند، ایشان را فتوا می‌دادیم و همه مردمان از پادشاه و غیر او و آنان که در مرتبه از او پست‌تر بودند، به سوی ما پناه می‌آوردند، و در مسائل به ما رجوع می‌نمودند، پس ذکر رسول خدا صلی الله علیه و آله را جاری کردیم و نامش را مذکور نمودیم و گفتیم که: این پیغمبر که در کتاب‌های آسمانی مذکور است، امرش بر ما پوشیده شده است، و بر ما واجب است که او را تفحص کنیم و نشانه او را طلب نماییم، و رأی ما متفق شد (و با یکدیگر اتفاق نمودیم) بر این که من بیرون آیم و پیغمبر و احوال او را از برای ایشان طلب کنم، پس بیرون آمدم و مال بسیاری با من بود و دوازده ماه گشتم تا به کابل نزدیک شدم و گروهی از ترکان به من برخوردند و مرا مانع شدند و بر من غالب آمدند و مال مرا گرفتند و زخم‌های سختی به من رسید و کسی مرا به شهر کابل رسانید و پادشاه کابل چون بر خبر من مطلع شد، مرا به شهر بلخ فرستاد و در آن وقت، داود بن عباس بن ابی اسود، حاکم بلخ بود. پس خبر من به او رسید و به او گفتند که: من به عنوان طلب دین از هند بیرون آمده‌ام و لغت فارسی را آموخته‌ام و با فقها و متکلمان مباحثه کرده‌ام.

داود بن عباس به سوی من فرستاد و مرا در مجلس خود حاضر گردانید، و فقها را بر سر من جمع کرد و با من گفت‌وگو کردند. پس من ایشان را اعلام نمودم که من از شهر خویش بیرون آمده‌ام از برای طلب کردن این پیغمبری که ذکر او را در کتاب‌ها یافته‌ام. داود به من گفت که: آن پیغمبر کیست و نامش چیست؟ گفتم: محمد. داود گفت که: آن پیغمبر ما است که تو او را می‌طلبی. من از فقهای شرایع دین، آن حضرت را سؤال کردم و ایشان مرا اعلام کردند، پس به ایشان گفتم که: من می‌دانم محمد، پیغمبر است و نمی‌دانم که آن همین است که شما او را وصف می‌کنید، یا نه؟ پس موضع او را به من اعلام کنید و بگویید که در کجا

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۶۱

می‌باشد تا من او را قصد کنم و به نزد او روم و از او سؤال کنم، از علامت‌ها و دلالت‌ها که در نزد من است و آنها را می‌دانم. پس اگر صاحب من باشد که او را طلب کرده‌ام، به او ایمان می‌آورم. گفتند که: آن حضرت علیه السلام از دنیا رفته است. گفتم که: وصی و جانشین او کیست؟

گفتند: ابوبکر. گفتم که: نامش را برای من بیان کنید؛ زیرا که این کُنیت او است. گفتند: عبدالله پسر عثمان و او را به قریش نسبت دادند. گفتم که: نسب پیغمبر خویش محمد را برای من بیان کنید. پس نسب او را برای من بیان کردند. گفتم که: اینک آن پیغمبری که من او را طلب می‌کنم، نیست پیغمبری که من او را طلب می‌کنم، جانشینش برادر اوست در دین و پسر عموی او در نسب و شوهر دختر او و پدر فرزندان او و این پیغمبر را بر روی زمین فرزندی نیست غیر از فرزندان این مردی که جانشین اوست.

غانم می‌گوید که: چون این را شنیدند، به سوی من جستند و گفتند: ایها الامیر، این مرد از شرک بیرون آمده و داخل کفر شده است، و اینک خونش حلال است. من به ایشان گفتم: ای گروه، من مردی‌ام که دین دارم، و به آن چنگ در زده‌ام و آن را محکم گرفته‌ام و از آن مفارقت نمی‌کنم، تا چیزی را بینم که از آن قوی‌تر باشد. به درستی که من صفت این مرد را یافتم در کتاب‌هایی که خدا آنها را بر پیغمبرانش فرو فرستاده و جز این نیست که از بلاد هند بیرون آمدم و از عزتی که در آن بودم، دست برداشتم، به جهت آن که او را طلب کنم. و چون از امر پیغمبر شما که شما او را ذکر کردید، تفحص کردم، آن پیغمبری که در کتاب‌ها وصف شده بود، نبود، پس دست از من بردارید.

و حاکم به سوی مردی فرستاد که او را حسین بن اشکیب می‌گویند و او را طلبید و چون آمد، به او گفت که: با این مرد هندی مباحثه کن. حسین در جواب حاکم گفت که: خدا تو را به اصلاح آورد، در نزد تو فقها و علما هستند و ایشان به مباحثه کردن با او داناتر و بیناترند. حاکم گفت: با او مباحثه کن؛ چنانچه من به تو می‌گویم و با او خلوت کن و از برای او باریک شو و خوب دل بدار تا درست خاطر نشان او کنی و با او مدارایی و ملاطفت و مهربانی کن و چون به خلوت رفتیم، حسین بن اشکیب به من گفت بعد از آن که با یکدیگر گفت‌وگو کرده بودیم و آنچه را بایست که من به او بگویم گفته بودم، و آنچه را که بایست او به من بگوید گفته بود، که آن پیغمبری که تو او را طلب می‌کنی، همین پیغمبری است که این گروه او را وصف کردند

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۶۳

و امر در جانشین او چنانچه ایشان گفتند، نیست. این پیغمبر، محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است و وصی او، علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب است و آن حضرت، شوهر فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله است و پدر حسن و حسین که دو نبیره محمندان. ابو سعید غانم می‌گوید که: من گفتم: الله اکبر! اینک همان است که من طلب می‌کردم، پس به سوی داود بن عباس برگشتم و به او گفتم که: ایها الامیر، آنچه را که طلب می‌کردم یافتم، و من شهادت می‌دهم که نیست خدایی مگر خدا و این که محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است.

غانم می‌گوید: پس داود با من نیکی و احسان نمود، و عطا و جائزه داد و به حسین گفت که:

او را تفقد کن و بارجویی نما و از احوالش غافل مشو. غانم می‌گوید: بعد از آن، به سوی حسین رفتم و با او انس گرفتم و مرا دانشمند گردانید در آنچه به آن محتاج بودم؛ از نماز و روزه و سایر واجبات.

غانم می‌گوید که: به او گفتم که: ما در کتاب‌های خود می‌خوانیم که محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیغمبران است، که پیغمبری بعد از او نیست، و نیز می‌خوانیم که امر امامت بعد از او، با وصی و وارث و خلیفه بعد از او است. بعد از آن با وصی بعد از وصی و پیوسته امر خدا که خلافت است، در فرزندان ایشان جاری است تا دنیا تمام شود. پس وصی وصی محمد کیست؟ گفت که: امام حسن، بعد از آن امام حسین، پسران محمد. پس امر را راند در باب وصیت و همه را شمرد تا به حضرت صاحب الزمان علیه السلام رسید. پس آنچه حادث شده بود از امر غایب شدن، به من اعلام نمود. بعد از آن مرا همّتی نبود مگر طلب کردن ناحیه مقدسه و منزل آن حضرت و همه همّت من بر آن مقصود شد.

راوی می‌گوید: پس غانم به قم آمد و با اصحاب ما نشست در سال شصت و چهارم (و ظاهر این است که دو بیست، از حدیث افتاده باشد، یا آن که به جهت ظهور ذکر، نکرده، چنان که متعارف است که کسور را ذکر می‌کنند و عدد تام معلوم معهود را می‌اندازند و این، اظهر است). حاصل مراد آن که: غانم در سال دو بیست و بیست و چهارم در شهر قم بود و با اصحاب ما بیرون رفت تا به بغداد رسید و او را رفیقی بود از اهل سِند که با او بود و به جهت هم مذهبی همراه او شده بود.

راوی می‌گوید که: غانم مرا خبر داد و گفت که: بعضی از اخلاق رفیق خود را انکار کردم

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۶۵

و از آن خوشم نیامد، پس از او جدا شدم و بیرون رفتم تا به عباسیه رسیدم، «۱» و در کار مهیا شدن برای نماز و نماز کردن بودم، و من ایستاده و متفکر بودم در آنچه از برای طلب کردن آن قصد کرده بودم، ناگاه دیدم که کسی به نزد من آمد و گفت: تویی که نامت در هند فلان است؟

گفتم: آری. گفت: آقای خود را اجابت کن که تو را می‌طلبد. من با او روانه شدم و پیوسته مرا در راه‌ها و کوچه‌ها داخل می‌نمود تا آن که در خانه و بستانی آمد. ناگاه دیدم که آن حضرت علیه السلام نشسته و به سخن اهل هند فرمود که: «ای فلان، خوش آمدی، حالت چون است؟ و چگونه گذاشتی فلان و فلان و فلان را؟» تا آن که همه آن چهل نفر را شمرد و نام برد و مرا از حال ایشان یک به یک سؤال کرد.

بعد از آن مرا خبر داد به آنچه آن را جاری ساخته بودیم و همه اینها را به سخن اهل هند می‌فرمود و فرمود که: «اراده کرده‌ای که با اهل قم به حج روی؟» عرض کردم: آری، ای سید من. فرمود که: «با ایشان به حج مرو و در این سال برگرد و در سال آینده به حج رو». پس کیسه زری که در پیش رویش بود، به سوی من انداخت و فرمود که: «این را خرجی خویش گردان و در بغداد، در خانه فلان داخل شو» و آن شخص را نام برد و فرمود که: «او را بر هیچ چیز مطلع مگردان».

راوی می‌گوید که: غانم برگشت به سوی ما و به آن شهری که بودیم، و بعد از آن بیک‌ها به نزد ما آمدند و ما را اعلام کردند که اصحاب ما که به حج رفته بودند، از عقبه برگشتند و به حج نرفتند و غانم به جانب خراسان رفت و چون سال آینده شد، به حج رفت و از طرف خراسان هدیه و سوغاتی به سوی ما فرستاد، و مدتی در خراسان ماند و در آنجا وفات کرد، خدا او را رحمت کند. ۴/۱۳۶۰. علی بن محمد، از سعد بن عبدالله روایت کرده است که گفت: حسن بن نصر و ابو صدام و گروهی بعد از آن که امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت، در باب آنچه در دست و کلای آن حضرت بود، سخن گفتند و اراده کردند که تفحص کنند و جستجو نمایند. پس حسن بن نصر به نزد ابو صدام آمد و گفت که: من اراده دارم که به حج روم. ابو صدام گفت که: امسال آن را به تأخیر انداز. حسن گفت که: من در خواب می‌ترسم و خواب پریشان می‌بینم

(۱). و آن عمارت و مسجد بنی‌عباس است در سامره، و ترجمه آن به قریه عباسیه صورتی ندارد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۶۷

و چاره ندارم که بیرون روم، و احمد بن یعلی بن حماد را وصی خود گردانید و از برای ناحیه مقدسه به مالی وصیت کرد و احمد را امر کرد که چیزی از آن مال را بیرون نکند، مگر از دست خویش و به دست آن حضرت دهد، بعد از آن که ظاهر شود.

راوی می‌گوید که: حسن گفت: چون به بغداد رسیدم، خانه‌ای را اجاره کردم و در آن خانه فرود آمدم، پس بعضی از وکلا جامه‌ها و دینارها را به نزد من آورد و آنها را به نزد من گذاشت.

به او گفتم که: این چیست؟ گفت: آن چیزی است که می‌بینی. بعد از آن دیگری مثل آنها را به نزد من آورد و دیگری چنین کرد تا آن که آن خانه را پر کردند. پس احمد بن اسحاق همه آنچه را که با او بود، به نزد من آورد من تعجب کردم و متفکر ماندم، پس نامه آن مرد - یعنی: صاحب الزمان - بر من وارد شد. مضمون نامه آن که: «چون فلان قدر از روز بگذرد، آنچه را که با تو است، بار کن و بیار».

بعد از آن که آن وقت رسید، کوچ کردم و آنچه را که با من بود، بار کردم و در راه دزدی بود که راهزنی می‌نمود با شصت نفر که دور او را گرفته بودند و او را اعانت می‌کردند و من بر آن دزد گذشتم و خدا مرا از اذیت او سالم گردانید، پس به سامره آمدم و فرود آمدم و بر من نامه‌ای وارد شد که: «آنچه با تو است، بار کن و بر پشت کسی ده که بیاورد» و من آن را در ظرف‌های حمالان تعبیه کردم و ترتیب دادم و چون در دهلیز خانه رسیدم، دیدم که سیاهی در آن دهلیز ایستاده، گفت: تویی حسن بن نصر؟ گفتم:

آری، گفت: داخل شو. من داخل خانه شدم و در حجره او در آمدم و ظرف‌های حمالان را خالی کردم و دیدم که در سه کنج حجره، نان بسیاری هست و آن سیاه هر یک از حمالان را دو گرده نان داد و ایشان را بیرون کرد، و حجره‌ای دیدم که پرده‌ای بر در آن آویخته بود. پس از اندران حجره ندایی به من رسید که:

«ای حسن بن نصر، خدا را حمد کن بر آنچه به آن بر تو منت گذاشت و در وجود و حیات من شک مکن که شیطان دوست داشت که تو شک کنی». و دو جامه را به سوی من بیرون فرستاد و به من گفته شد که: این دو جامه را بگیر که زود باشد که به اینها محتاج شوی، پس آنها را گرفتم و بیرون آمدم.

سعد می‌گوید که: پس حسن بن نصر بر گردید و در ماه مبارک رمضان وفات کرد و او را در آن دو جامه کفن کردند.

۵/۱۳۶۱. علی بن محمد، از محمد بن حمویه شویداوی، از محمد بن ابراهیم بن مهزیار

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۶۹

روایت کرده است که گفت: در هنگامی که امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت، من شک کردم و در نزد پدرم مال بسیاری جمع شده بود، پس آن مال را برداشتم و بر کشتی سوار شد و من همراه او به عنوان مشایعت بیرون رفتم. پدرم را تب سختی عارض شد و ناخوش گردید، گفت: ای فرزند عزیز من، مرا برگردان که این نشانه مرگ است و به من گفت که: از خدا بپرهیز در باب این مال، و به من وصیت نمود که آن را به عراق برسانم و وفات کرد.

بعد از آن من با خود گفتم که: پدرم چنان نبود که وصیت کند به چیزی که درست نباشد.

این مال را بر می‌دارم و به سوی عراق می‌روم و خانه‌ای بر کنار شط بغداد کرایه می‌کنم، و کسی را به چیزی خبر نمی‌دهم، پس اگر چیزی از برای من ظاهر و روشن شود، چون روشن شدن آن در روزگار امام حسن عسکری علیه السلام، آن را می‌فرستم و اگر چنان نشود، خود آن را می‌خورم و به مصرف خویش می‌رسانم.

پس به عراق آمدم و خانه‌ای را کرایه کردم بر کنار شط و چند روزی در آنجا ماندم، ناگاه دیدم که نامه‌ای با فرستاده‌ای آمد و در آن نامه نوشته بود که: «ای محمد، چنین و چنین همراه تو است در اندران چنین و چنین» تا آن که همه آنچه را که با من بود، بر من خواند، از آنچه علم من به آن احاطه ننموده بود، پس، آن را بفرستاده تسلیم کردم و چند روزی ماندم که سری از برای من بلند نمی‌شد (یعنی: کسی به من التفات نمی‌کرد و با من تکلم نمی‌نمود) و به این سبب بسیار غمناک شدم، بعد از آن تویعی از آن حضرت به سوی من بیرون آمد که: «ما تو را به جای پدرت باز داشتیم، پس خدا را حمد کن».

۶/۱۳۶۲. محمد بن ابی عبدالله، از ابو عبدالله نسائی روایت کرده است که گفت: چیزی چند از مرزبانی حارثی را به ناحیه مقدسه رسانیدم و دست برنجن طلایی در میان آنها بود، پس همه آنها قبول شد و دست برنجن به من رد شد، و مأمور شدم به این که آن را بشکنم. پس آن را شکستم، دیدم که در میان آن چند مثقالی آهن و مس یا روی بود. من آن را بیرون کردم و طلای آن را فرستادم و آن را قبول فرمود.

۷/۱۳۶۳. علی بن محمد، از فضل خزّاز مدائنی - غلام آزاد شده خدیجه دختر محمد، یعنی: ابوجعفر علیه السلام - روایت کرده است که گفت: گروهی از اهل مدینه از فرزندان ابوطالب به حقّ قائل بودند، و به امامت ائمه اعتقاد داشتند، و در زمان معینی وظیفه‌ها بر ایشان وارد می‌شد و چون امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت، گروهی از ایشان از اعتقاد به فرزند آن

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۷۱

حضرت برگشتند، پس وظیفه‌ها وارد شد بر کسانی از ایشان که بر اعتقاد به فرزند آن حضرت ثابت مانده بودند، و از باقی ماندگان قطع شد، پس آنها چنان شدند که در میانه یاد کنندگان یاد نمی‌شوند، و کسی نام ایشان را نمی‌برد. و الحمد لله رب العالمین.

۸/۱۳۶۴. علی بن محمد روایت کرده و گفته است که: مردی از اهل دهات عراق مالی را به ناحیه مقدسه رسانید، پس آن مال بر او

رد شد، و به او گفته شد که: حق پسران عمومی خویش را از آن بیرون کن- / و آن چهارصد درم است- / و مزرعه‌ای در دست آن مرد بود که پسران عمومی در آن شرکتی داشتند، و آن مزرعه را بر ایشان حبس کرده بود. بعد از آن نظر کرد دید که آنچه مال پسران عمومی اوست از آن مال، چهارصد درم است. پس آن را بیرون کرد و باقی مانده را فرستاد و قبول شد.

۱۳۶۵ / ۹. قاسم بن علاء روایت کرده و گفته است که: مرا چندین پسر متولد شد و عریضه می‌نوشتم و خواهش می‌نمودم که آن حضرت دعا بفرماید، و برای ایشان به من چیزی نمی‌نوشت. پس همه ایشان مردند و چون حسن پسر من از برای من متولد شد، نوشتم و سؤال کردم که دعا بفرماید. پس جواب به من رسید که: «این فرزند، باقی می‌ماند و الحمد لله».

۱۳۶۶ / ۱۰. علی بن محمد، از ابو عبدالله بن صالح روایت کرده است که گفت: سالی از سال‌ها در بغداد بودم و در باب بیرون رفتن، از آن حضرت رخصت طلبیدم و مرا مرخص نفرمود، پس بیست و دو روز ماندم و قافله به سوی نهروان بیرون رفته بودند و در روز چهارشنبه، در باب بیرون رفتن رخصت یافتم و به من گفته شد که: در همین روز بیرون رو، پس بیرون رفتم- و حال آن که من از قافله و رسیدن به ایشان نومید بودم- و چون به نهروان آمدم، دیدم که قافله در آنجا مانده‌اند. پس فایده تخلف من چیزی نبود، مگر آن که به جمّال خویش چیزی از بابت علوفه ندادم؛ زیرا که متعارف بود که قافله، در هر منزلی که لنگ کنند، علوفه و خراجات شتران را به جمّال دهند.

و چون راوی به فرموده حضرت، همراه قافله نرفت، این مبلغ او نفع شد (بعضی، معنی عبارت را چنین فهمیده‌اند و ظاهر در نزد فقیر آن است که معنی عبارت این باشد که: بعد از آن که به نهروان رسیدم، درنگی نشد، مگر آن قدر که من شتران خویش را قدری علوفه دادم تا قافله کوچ کردند). و من نیز با ایشان کوچ کردم و از برای من، به سلامت دعا شده بود و هیچ ناخوشی و بدی ندیدم، والحمد لله.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۷۳

۱۳۶۷ / ۱۱. علی، از نصر بن صباح بجلي، از محمد بن یوسف شاشی روایت کرده است که گفت: بر نشست گاه من ناصوری پدید آمد. «۱» به هر تقدیر، راوی می‌گوید: پس، آن را به طیبیان نمودم و مال بسیاری بر آن خرج کردم، پس ایشان گفتند: دوایی را از برای این جراحت نمی‌دانیم. بعد از آن عریضه‌ای به حضرت صاحب علیه السلام نوشتم و از او سؤال کردم که دعا بفرماید، آن حضرت علیه السلام فرمان همایونی به من نوشت: «خدا تو را لباس عافیت ببوشاند و در دنیا و آخرت تو را با ما قرار دهد».

راوی می‌گوید که: یک جمعه بر من نگذشت که عافیت یافتم و نشست گاه من در همواری، چون کف دستم گردید. پس طیبی را از اصحاب خویش طلبیدم و آن را به وی نمودم، گفت که: ما از برای این ناخوشی، دوایی را ندانستیم.

۱۳۶۸ / ۱۲. علی، از علی بن حسین یمانی روایت کرده است که گفت: در بغداد بودم که اهل یمن را قافله‌ای آماده شد و من خواستم که با آن قافله بیرون روم، پس عریضه‌ای نوشتم و خواهش رخصت در این باب نمودم، توقع آن حضرت بیرون آمد که: «با ایشان بیرون مرو؛ که از برای تو در بیرون رفتن با ایشان هیچ خوبی نیست و در کوفه بمان».

راوی می‌گوید که: من ماندم و قافله بیرون رفتند، و قبيله حنظله بر ایشان بیرون آمدند و ایشان را از بن برکنند. و نوشتم که در باب سوار شدن در کشتی رخصت حاصل کنم، مرا مرخص نفرمود، بعد از آن سؤال کردم از حال کشتی‌ها که در آن سال بیرون رفت در دریا، معلوم شد که از آن کشتی‌ها یک کشتی سالم بیرون نرفته بود، و گروهی از اهل هند که ایشان را بوارج می‌گویند، بر ایشان بیرون آمده بودند و آنها را به یک بار تاخته بودند. «۲»

راوی می‌گوید که: به زیارت سامره رفتم (و بنا بر بعضی از نسخ کافی، وارد سامره شدم) و آمدم بر در دروازه سامره در وقتی که آفتاب غروب کرد به طوری که ورود من و غروب آن مقارن بودند، و با کسی سخن نگفتم و خود را به هیچ کسان شناسانیدم، و من در مسجد



(۱). و ناصور و ناسور به صاد و سین، ریش و جراحت کهنه را گویند. و ناسور، به سین، رگی را هم گویند که پیوسته از آن خون رود. و شاید که راوی، آن جراحت را به اعتبار طولی که کشیده بود، ناصور نامیده باشد. و اگر نه، جراحت در اول عروض و پدید آمدن، ناصور نیست. (مترجم)

(۲). و بوارج جمع بارجه است، و احتمال دارد که جمع بارج باشد. و در قاموس مذکور است که بارج، کشتی‌بانی که به غایت استاد باشد و بارجه، کشتی بزرگی است که از برای جنگ باشد، و مرد شیر و بد نفس. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۷۵

نماز می‌کردم بعد از آن که از زیارت فارغ شده بودم، ناگاه دیدم که غلامی به نزد من آمد و با من گفت: برخیز. من به آن غلام گفتم در آن هنگام که بر خواستم: به کجا می‌رویم؟ گفت: به منزل.

گفتم که: من کیستم و شاید که تو را به سوی من غیر من فرستاده‌اند؟ گفت: نه، و من فرستاده نشدم مگر به سوی تو، و تویی علی بن حسین، فرستاده جعفر بن ابراهیم. پس مرا برد تا آن که در خانه حسین بن احمد مرا فرود آورد و با حسین بن احمد سرگوشی گفت، و من ندانستم که با او چه گفت، تا آن که مرا خبر داد که همه آنچه من به آن محتاج باشم آماده است (و بنا بر بعضی از نسخ، تا آن که جمیع مایحتاج را به نزد من آورد) و سه روز در نزد او نشستم. و در باب زیارت کردن از داخل حجره از او رخصت طلبیدم، و ما را رخصت داد پس در شب به زیارت رفتم.

۱۳/۱۳۶۹. حسن بن فضیل بن زیاد یمانی روایت کرده و گفته است که: پدرم نامه‌ای به خط خود نوشت و جواب آن آمد، بعد از آن، من به خط خود نوشتم، و جواب آن رسید، و مردی از فقهای اصحاب ما نامه‌ای به خط خود نوشت، و جواب آن نرسید. پس ما نظر کردیم، سببش این بود که آن مرد، قرمطی شده بود. «۱»

حسن بن فضل می‌گوید که: پس به زیارت ائمه بغداد آمدم، و حال آن که وارد طوس شده بودم و عزم کردم که از بغداد بیرون بروم، مگر بعد از ظهور امر خویش و بر آمدن حاجت‌هایی که دارم و آن، عبارت است از: علم به وجود حضرت صاحب الامر- صلوات الله و سلامه علیه- و هر چند که احتیاج به هم رسانم، به این که در بغداد بمانم تا آن که صدقه بگیرم.

حسن گفت: و در میان این امر، سینه‌ام به سبب ماندن در بغداد تنگ می‌شد، و می‌ترسیدم که حج از من فوت شود. پس روزی به نزد محمد بن احمد آمدم که از او جواب بگیرم، به من گفت: برو به فلان مسجد و البته مردی تو را ملاقات خواهد کرد. حسن گفت که: من به سوی آن مسجد رفتم، پس مردی بر من داخل شد و چون به من نظر کرد، خندید و گفت: غمگین باش؛ زیرا که زود باشد که تو به حج روی در این سال، و به سوی زن و فرزندان خویش

(۱). و قرمطی، مفرد قرامطه است و ایشان، طائفه‌ای از شیعه‌اند که به امامت محمد، پسر اسماعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلام قائل‌اند. و سبب نامیدن ایشان به این نام، آن است که اول رؤسای ایشان به طریق قرمطه نوشت. و قرمطه، بر وزن غرغره، حروف و سطور را نزدیک به هم نوشتن است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۷۷

صحیح و سالم برگردی. حسن گفت که: من مطمئن شدم و دلم آرام گرفت و می‌گفتم که: اینک مصداق این است، یعنی: من کسی هستم که وقوع حج و رسیدن به زن و فرزند تندرست بر من راست و درست آید، و الحمد لله.

و گفت که: بعد از آن وارد سامره شدم، پس کیسه‌ای به سوی من بیرون آمد که دینارها و جامه‌ای در آن بود. من بسیار غمناک شدم و در دل خود گفتم که: مزد من در نزد این گروه، این است؟ و جهل به کار داشتم و آن کسیه را رد کردم، و نامه‌ای در این



باب نوشتم و آن که آن را از من گرفت، هیچ به من اشاره نکرد و در باب آن به حرفی تکلم نکرد (یعنی: به من نگفت که: این کیسه از حضرت صاحب الامر علیه السلام است و رد آن غلط است). بعد از آن پشیمان شدم؛ پشیمانی سختی، و با خود گفتم که: به رد کردن بر آقای خود کافر شدم. و نامه‌ای نوشتم به این مضمون که: از کردار خود عذر می‌خواهم و به گناه خود اقرار دارم و از این امر ناپسند، استغفار می‌کنم و از خدا می‌خواهم که مرا بیامرزد، و آن نامه را فرستادم و برخاستم و وضو ساختم (یا راه می‌رفتم) و من در این باب با خود فکر می‌کردم و می‌گفتم که: اگر آن دینارها به من رد شود، بند آن کیسه را نمی‌گشایم و سر آن را باز نمی‌کنم و در آن کاری نمی‌کنم، تا آن را به سوی پدرم ببرم؛ زیرا که او از من داناتر است تا آن که در باب آن به آنچه خواسته باشد عمل کند.

پس فرمانی بیرون آمد به سوی آن فرستاده که کیسه را به نزد من آورده بود که: «بد کردی که آن مرد را اعلام نکردی، که ما بسا بوده که این را با موالیان و دوستان خویش کرده‌ایم، و بسا بوده که ایشان این را از ما خواسته‌اند که به آن تبرک جویند». و توقعی به سوی من بیرون آمد که: «در رد کردن احسان ما خطا کردی، پس در آن هنگام که از خدا طلب آمرزش نمودی، خدا تو را می‌آمرزد. و امّا هرگاه عزیمت و عقیده تو این باشد که در آن امری را احداث نکنی در راهی که می‌روی، ما آن را از تو گردانیدیم و امّا جامه، از آن چاره‌ای نیست از برای آن که در آن احرام ببندی».

حسن گفت که: در باب دو مسأله عریضه‌ای نوشتم و خواستم که در باب مسأله سیم بنویسم و از آن باز ایستادم به جهت ترس آن که آن را ناخوش داشته باشد. پس جواب دو مسأله و مسئله سیم که آن را پیچیده بودم و از آن سؤال نشده بود، وارد شد، با بیانی روشن، و الحمد لله.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۷۹

و نیز گفت که: با جعفر بن ابراهیم نیشابوری در نیشابور موافقت کردم بر این که با او سوار شوم و هم کجاوه باشیم، و چون در بغداد آمدم، پشیمان شدم و رأیم گشت و از او خواهش کردم و قرارداد خویش را بر هم زدیم و رفتم که همتایی را طلب کنم. پس این و جناء مرا ملاقات کرد و گفت که: من در جستجوی توام. بعد از آن که به نزد او رفته بودم و از او خواهش کرده بودم که مرا به کرایه بگیرد، او را چنان یافتم که ناخوش داشت. حسن می‌گوید که: این و جناء گفت که: به من گفته شد (یعنی: صاحب الامر به من فرمود که): حسن بن فضل با تو رفیق می‌شود، پس با او نیکو معاشرت کن و همتایی را از برایش بجو و او را به کرایه بگیر.

۱۴/۱۳۷۰. علی بن محمد، از حسن بن عبدالحمید روایت کرده است که گفت: در امر حاجز شک کردم (یعنی: در این که آیا وکیل آن حضرت است تا اموال را به دست او دهیم یا نه؟) پس چیزی چند جمع کردم و رفتم به سامره، توقعی به سوی من بیرون آمد که: «در ما شکی نیست، و نه در حق آن که قائم مقام ما باشد. به فرموده ما آنچه را که با تو است، به حاجز بن یزید رد کن».

۱۵/۱۳۷۱. علی بن محمد، از محمد بن صالح روایت کرده است که گفت: چون پدرم وفات کرد و امر وکالت به من رسید، پدرم را بر مردمان، دفترها و نوشته‌ای چند بود که از ایشان طلب داشت از مال حضرت صاحب الامر - صلوات الله علیه - پس، من به آن حضرت نوشتم و او را اعلام کردم. نوشت که: «از ایشان مطالبه کن و ادا کردن دین را از ایشان بخواه و نهایت تشدد به عمل آور». پس، همه مردم طلب را به من دادند، مگر یک مرد که سندی در خصوص دین او بود که چهارصد دینار در آن نوشته بود، به نزد او آمدم و از او مطالبه نمودم با من دفع الوقت نمود و پسرش استخفاف به من رسانید، و با من سبکی و بی‌عقلی نمود، و شکایت او را به پدرش کردم.

گفت: چه شده که پسر من با تو درشتی نموده؟ من بر ریش او چسبیدم و ریشش را گرفتم و پای او را گرفتم و او را به میان خانه کشیدم و لگد بسیاری به او زدم. پس پسرش بیرون رفت و به اهل بغداد استغاثه و طلب غور رسی می‌نمود و می‌گفت که: مرد قمی رافضی، پدر مرا کشت. پس خلق بسیاری از ایشان بر سر من جمع شدند و من بر اسب خویش سوار شدم و گفتم: ای اهل بغداد،

احسان کردید، با ستم کار میل می‌کنید و او را بر غریب مظلوم یاری می‌نمایید؟ من مردی از اهل همدان و از اهل سنتم، و اینک مرا به سوی مردم قم و رفض

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۸۱

نسبت می‌دهد، تا حقّ مرا ببرد و مال مرا بخورد. پس ایشان بر او میل کردند و معین من شدند و خواستند که در دکانش داخل شوند که متاع او را بردارند و به من دهند تا آن که من ایشان را ساکن کردم، و صاحب سِتند به نزد من آمد و این را خواهش نمود و به طلاق سوگند یاد نمود که مال مرا تمام و کمال به من بدهد تا آن که من ایشان را از خانه او بیرون کردم.

۱۶/۱۳۷۲. علی روایت کرده است از چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن حسن و علاء بن رزق الله، از بدر- غلام احمد بن حسن- که گفت: وارد جبیل شمر شدم و در آن حال من به امامت کسی قائل نبودم و همه ایشان را دوست می‌داشتم تا آن که یزید بن عبدالله وفات کرد.

در هنگام رنجوری خویش، وصیت کرد که یابوی سمند و شمشیر و کمر بند او به آقایش حضرت صاحب الزمان تسلیم شود. پس من ترسیدم که اگر یابوی سمند را با ذکور تکین- که حاکم آن ناحیه بود- تسلی نکنم، از او استخفافی به من رسد (و مرا سبک گرداند) پس، آن حیوان و شمشیر و کمر بند را در دل خویش هفت صد اشرفی قیمت کردم و کسی را بر آن مطلع نگردانیدم، ناگاه نامه‌ای از سمت بغداد بر من وارد شد که: «هفت صد اشرفی مال ما که پیش تو است، از بهای یابو و شمشیر و کمر بند، بفرست».

۱۷/۱۳۷۳. علی روایت کرده است از آن که او را حدیث کرده که گفت: فرزندی از برای من متولد شد، پس عریضه‌ای نوشتم که رخصت حاصل کنم در باب ختنه کردن آن فرزند در روز هفتم. جواب وارد شد که: «مکن» و آن فرزند در روز هفتم یا هشتم مرد. بعد از آن، عریضه‌ای در باب مردن آن فرزند نوشتم، جواب رسید که: «زود باشد که از پس این فرزند، دو فرزند غیر از این، به تو روزی شود که یکی از آنها را احمد نام کنی و بعد از احمد، دیگری را جعفر بنامی». پس هر دو آمدند؛ چنانچه فرموده بود.

راوی می‌گوید که: مهینا شدم که به حج روم و مردم را وداع کردم و بر جناح بیرون رفتن بودم که فرمان همایون وارد شد که: «ما این را ناخوش داریم و امر با تو است». راوی می‌گوید که: سینه‌ام تنگ شد و بسیار غمناک شدم و نوشتم که من می‌مانم و سفر نمی‌کنم و بر شنیدن امر تو و فرمان برداری آن اقامه دارم، مگر آن که من به سبب باز ایستادن از سفر حج، بسیار غمناکم. توقع آن حضرت بیرون آمد که: «باید سینه‌ات تنگ نشود، زیرا که تو در سال آینده به حج می‌روی. ان شاء الله».

راوی می‌گوید که: چون سال آینده آمد، عریضه‌ای نوشتم و رخصت طلبیدم، جواب

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۸۳

وارد شد که مرا رخصت داده بود. بعد از آن نوشتم که: من همتای محمد بن عباس شدم و بنا چنان است که با او هم کجاوه باشیم و من به دیانت و نگاهداری او وثوق و اعتمادی دارم.

توقع وارد شد که: «اسدی خوب همتایی است، پس اگر او بیاید، دیگری را بر او اختیار مکن». بعد از آن، اسدی آمد و با او همتا و هم کجاوه شدم.

۱۸/۱۳۷۴. حسین بن علی علوی روایت کرده و گفته است که: مجروح شیرازی، مالی را از برای ناحیه مقدسه به مرداس بن علی سپرد و در نزد مرداس، مالی از تیمم بن حنظله بود که از برای آن حضرت فرستاده بود. پس توقعی بر مرداس وارد شد که: «مال یتیم را بفرست به آنچه شخص شیرازی به رسم امانت به تو سپرد».

۱۹/۱۳۷۵. علی بن محمد، از حسن بن عیسی عریضی که مکنی است به ابو محمد، روایت کرده است که چون امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت، مردی از اهل مصر با مال بسیاری که از برای ناحیه مقدسه بود، به مکه وارد شد، پس مردم بر او اختلاف کردند. بعضی از ایشان گفتند که: ابو محمد علیه السلام از دنیا رفت بی آن که فرزندی داشته باشد که جانشین او باشد و جعفر

برادرش جانشین او است. و بعضی از ایشان گفتند: ابو محمد از دنیا رفت. بعد از آن که فرزندی از برایش به هم رسید که جانشین اوست. پس آن مصری مردی را به جانب سامره فرستاد که مکئی بود به ابوطالب و ابوطالب وارد سامره شد و نامه‌ای با او بود که آن مرد مصری نوشته بود. پس به نزد جعفر کذاب رفت و او را از دلیلی که روشن باشد، سؤال کرد.

جعفر گفت: در این وقت میسر نمی‌شود. ابوطالب به در خانه صاحب الامر علیه السلام رفت و نامه را به اصحاب ما (یعنی: دربانان آن حضرت) رسانید، پس تویح بیرون آمد که: «خدا تو را در مصیبت صاحبت که تو را فرستاده، مزد دهد که او وفات کرد و وصیت نمود در باب مالی که همراه او بود به مرد معتمد امینی که در آن عمل کند به آنچه دوست دارد» (یا واجب باشد بنابر اختلاف نسخ کافی) و جواب نامه‌ای که آورده بود به او رسید.

۲۰ / ۱۳۷۶. علی بن محمد روایت کرده و گفته است که: مردی از اهل آبه (که شهری است افریقیه، یا دهی است نزدیک به ساوه) چیزی را بر داشت که به ناحیه مقدسه برساند و در آبه شمشیری را فراموش کرده بود و آنچه همراه او بود، فرستاد. حضرت به او نوشت که:

«چيست خبر شمشیری که آن را فراموش کردی؟»

۲۱ / ۱۳۷۷. حسن بن خفیف، از پدرش روایت کرده است که گفت: کسی غلامی چند به

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۸۵

مدینه رسول صلی الله علیه و آله فرستاد و همراه آن غلامان، دو غلام بودند که رأس و رئیس ایشان بودند و حضرت به خفیف نوشت که همراه ایشان از مدینه بیرون آید و خفیف با ایشان بیرون آمد و چون به کوفه رسیدند، یکی از آن دو غلام شراب خورد و از کوفه بیرون نرفته بودند که نامه‌ای از سمت سامره وارد شد که آن غلامی را که شراب خورده بود، برگردانند و از خدمت آن حضرت معزول شد.

۲۲ / ۱۳۷۸. علی بن محمد، از احمد که مکئی است به ابو علی بن غیاث، از احمد بن حسن روایت کرده است که گفت: یزید بن عبدالله وصیت کرد که اسب و شمشیر و مالی به ناحیه مقدسه ببرند و قیمت آن اسب و غیر آن را فرستادند و شمشیر را نفرستادند. پس نامه‌ای وارد شد که: «با آنچه فرستادید، شمشیری بود و نرسید» یا مانند این عبارت سخنی فرمود.

۲۳ / ۱۳۷۹. علی بن محمد، از محمد بن علی بن شاذان نیشابوری روایت کرده است که گفت: پانصد درهم، که بیست درهم از آن کم بود، در نزد من جمع شد و سرم فرو نیامد که پانصد درهم بفرستم که بیست درهم کم باشد، پس بیست درهم را از پیش خود شمردم و از مال خود بر آن افزودم و پانصد درهم تمام را به سوی اسدی فرستادم و نوشتم که چه قدر از مال من در آن است، بعد از آن تویح وارد شد که: «پانصد درهم واصل شد و بیست درهم از آن مال تو بود».

۲۴ / ۱۳۸۰. حسین بن محمد اشعری روایت کرده و گفته است که: نامه امام حسن عسکری علیه السلام وارد می‌شد در باب جیره دادن جُنید، که فارس بن حاتم قزوینی را که از جمله ملاعین بود، به امر امام حسن علیه السلام کشت و در باب جیره دادن ابوالحسن و دیگری، و چون امام حسن علیه السلام از دنیا رفت، نامه از حضرت صاحب علیه السلام وارد شد که در آن نامه از سر نو حکم به جیره دادن ابوالحسن و رفیق او فرموده بود، و در امر جنید چیزی وارد نشد. پس من به جهت این امر، بسیار غمناک شدم، بعد از آن خبر مرگ جنید آمد.

۲۵ / ۱۳۸۱. علی بن محمد، از محمد بن صالح روایت کرده است که گفت: مرا کنیزی بود که به آن خوش وقت بودم و از آن خوشم می‌آمد. پس عریضه‌ای نوشتم و با آن حضرت مشورت نمودم در باب مباشرت کردن با آن کنیز برای فرزنددار شدن. تویح وارد شد که: «با آن کنیز برای طلب فرزند، مباشرت کن و خداوند آنچه خواهد می‌کند». پس من به آن کنیز مجامعت کردم و حامله شد و بچه انداخت، بعد از آن وفات کرد.

۱۳۸۲/۲۶. علی بن محمد روایت کرده و گفته است که: ابن عجمی ثلث مال خویش را از

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۸۷

برای ناحیه مقدّسه قرار داده بود و در این باب کاغذی نوشت و پیش از آن که ثلث را بیرون کند، مالی به پسرش ابوالمقدّم تسلیم کرد و کسی را بر آن مطلع نساخت. حضرت به او نوشت که: «کجاست مالی که آن را برای ابی المقدّم جدا کردی؟»

۱۳۸۳/۲۷. علی بن محمد، از ابو عقیل - یعنی: عیسی بن نصر - روایت کرده است که گفت:

علی بن زیاد صیمری عریضه‌ای نوشت و از آن حضرت کفنی خواهش کرد، پس به سوی او نوشت که: «تو در سال هشتاد (یعنی: دو بیست و هشتاد هجرت) به آن محتاج می‌شوی» و علی بن زیاد در سال هشتاد وفات کرد و حضرت چند روزی پیش از مردنش کفن به سوی او فرستاد.

۱۳۸۴/۲۸. علی بن محمد، از محمد بن هارون بن عمران همدانی روایت کرده است که گفت: از برای ناحیه مقدّسه بر من پانصد اشرفی بود که حضرت آن مبلغ را از من طلب داشت و من از دادن آن عاجز بودم و دستم به آن نمی‌رسید. بعد از آن، در دل خود گفتم که مرا دگانی چند است که آنها را به پانصد و سی اشرفی خریده‌ام، آنها را از برای ناحیه مقدّسه قرار دادم به پانصد اشرفی که باید بدهم و به این اراده گویا نشدم و به زبان نیاوردم. پس آن حضرت به محمد بن جعفر نوشت که: «دگان‌ها را از محمد بن هارون بگیر، در عوض پانصد اشرفی که ما را بر او هست و از او طلب داریم».

۱۳۸۵/۲۹. علی بن محمد روایت کرده و گفته است که: جعفر کذاب در میان کسانی که ایشان را فروخت، دختری از اولاد جعفر را فروخت که در خانه حضرت بود و او را تربیت می‌کردند. پس بعضی از سادات علوی فرستاد و خبر آن دختر را به خریدار اعلام کرد. آن خریدار گفت که: به رد کردن آن دختر، و به آن که از بهایش چیزی را کم نکنم و نقصان به من نرسد، خوشحالم و نفس من به این طریق راضی می‌شود. پس این دختر را فراگیر آن سید علوی رفت و اهل ناحیه مقدّسه را به این خبر اعلام کرد. پس ایشان، چهل و یک اشرفی به نزد مشتری فرستادند و او را امر کردند که دختر را به صاحبش برساند.

۱۳۸۶/۳۰. حسین بن حسن علوی روایت کرده و گفته است که: مردی بود از هم صحبت‌های «روزحسنی» و دیگری با او بود و به او گفت که: این همان است که مال‌ها را جمع می‌کند و او را و کیلانی چند هستند و همه و کیل‌ها را که در نواحی و اطراف بودند، نام بردند. و این خبر به عبیدالله بن سلیمان، وزیر خلیفه رسید، وزیر قصد کرد که ایشان را

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۸۸

باب در بیان آنچه وارد شده است در دوازده امام و نصّ بر ایشان

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۸۹

بگیرد و مؤاخذه کند. خلیفه گفت که: جستجو کنید و ببینید که این مرد (یعنی: صاحب الأمر) در کجاست؟ زیرا که این امر، امر عظیمی است. عبیدالله بن سلیمان گفت که: وکلای او را می‌گیریم و ایشان را مؤاخذه می‌کنیم. خلیفه گفت: چنین نمی‌کنیم، ولیکن گروهی را پنهان به نزد وکلا بفرستید با مالی چند که وکلا ایشان را شناسند. پس هر یک از ایشان که مال را گرفت او را بگیرند. راوی می‌گوید که: پس توقعی از حضرت بیرون آمد و در آن امر فرموده بود به این که همه وکلا را اعلام کنند که از کسی چیزی نگیرند و از آن ابا و امتناع کنند و در این امر جهل را بر خود ببندند و اظهار کنند که نمی‌دانند. بعد از آن در پنهان مردی را به نزد محمد بن احمد فرستادند که او را نمی‌شناخت و با او خلوت کرد و گفت که: مالی با من است و می‌خواهم که آن را برسانم. محمد به آن مرد گفت که: غلط کرده‌ای، من از این امر که می‌گویی، چیزی را نمی‌شناسم و خبری ندارم. و آن جاسوس پیوسته با محمد نرمی و باریک‌بینی و مهربانی می‌نمود و محمد بر او تجاهل می‌کرد و جاسوسان بسیار را در اطراف متفرّق ساختند که جستجو نمایند و همه وکلای آن حضرت از گرفتن مال و اظهار وکالت ابا و امتناع کردند؛ به جهت آن که حضرت پیش‌تر ایشان

را اعلام فرموده بود.

۱۳۸۷ / ۳۱. علی بن محمد روایت کرده و گفته است که: توقیعی بیرون آمد که در آن نهی شده بود از زیارت مقابر قریش و کربلای معلی و چون چند ماه گذشت، بعد از آن وزیر خلیفه باقطنی را طلبید و به او گفت که: بنی فرات و اهل بَرس را ملاقات کن و به ایشان بگو که: به زیارت مقابر قریش مروید که خلیفه امر کرده است که جستجو نمایند و پایی شوند هر که را که به زیارت می‌رود و او را بگیرند و بنی فرات، خویش وزیر بودند (و در قاموس مذکور است که بَرس، دهی است در میان کوفه و حلّه).

## ۱۲۶. باب در بیان آنچه وارد شده است در دوازده امام و نصّ بر ایشان علیهم السلام

۱ / ۱۳۸۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد برقی، از ابوهاشم داود بن قاسم جعفری، از امام محمد تقی علیه السلام که فرمود: «امیر المؤمنین علیه السلام رو آورد و حضرت حسن بن علی علیه السلام همراه آن حضرت بود و آن حضرت بر دست سلمان تکیه داده بود، پس در مسجد الحرام داخل شد و نشست که ناگاه مرد خوش شکل خوش لباسی آمد و سلام کرد و نشست. بعد از آن گفت: یا امیر المؤمنین، تو را از سه مسأله سؤال می‌کنم اگر مرا

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۹۱

به آنها خبر دادی، می‌دانم که آن قوم سوار شده‌اند از امر تو آنچه را که بر ایشان حکم شده بود (و مراد این است که ایشان بر چیزی که حقّ تو است، مسلط شده‌اند و منصب تو را غصب کرده‌اند با آن که رعیت تو بودند و اطاعت تو بر ایشان لازم بود). و نیز می‌دانم که ایشان در دنیا و آخرت خویش ایمن نیستند و اگر طریقه‌ای دیگر باشد که به آن مسائل مرا خبر ندهی و ندانی، می‌دانم که تو و ایشان برابرید. امیر المؤمنین علیه السلام به سائل فرمود که: سؤال کن از هر چه برای تو ظاهر گشته و رأیت به آن تعلق گرفته است. سائل عرض کرد که: مرا خبر ده از حال مرد که چون به خواب رود، روح او در کجا می‌رود و از حال مرد که چگونه می‌شود که به خاطرش می‌آید و فراموش می‌کند و از حال مرد که چگونه فرزندش به عموها و خالوهای خود شباهت به هم می‌رساند؟ پس امیر المؤمنین علیه السلام به جانب امام حسن علیه السلام التفات فرمود و فرمود که: یا ابا محمد او را جواب بگو». حضرت فرمود که: «امام حسن علیه السلام او را جواب داد، پس آن مرد سائل گفت: شهادت می‌دهم که خدایی نیست، مگر خدا و همیشه به وحدانیت او شهادت داده‌ام و هرگز به او شرک نیآورده‌ام و شهادت می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست و همیشه به آن شهادت داده‌ام و شهادت می‌دهم که تویی وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و برپا ایستاده‌ای به حجّت او، و به سوی امیر المؤمنین اشاره کرد و همیشه به آن شهادت داده‌ام و شهادت می‌دهم که تویی وصی امیر المؤمنین و ایستاده‌ای به حجّت او و به سوی امام حسن علیه السلام اشاره کرد و شهادت می‌دهم، که حسین بن علی وصی برادر خویش است و ایستاده است به حجّت او بعد از او و شهادت می‌دهم بر علی بن الحسین که بر پا است به امر حسین بعد از آن حضرت، و شهادت می‌دهم بر محمد بن علی که بر پا است به امر علی بن الحسین، و شهادت می‌دهم بر جعفر بن محمد که بر پا است به امر محمد بن علی، و شهادت می‌دهم بر موسی که بر پا است به امر جعفر بن محمد، و شهادت می‌دهم بر علی بن موسی که بر پا است به امر موسی بن جعفر، و شهادت می‌دهم بر محمد بن علی که بر پا است به امر علی بن موسی، و شهادت می‌دهم بر علی بن محمد که برپا است به امر محمد بن علی، و شهادت می‌دهم بر حسن بن علی که برپا است به امر علی بن محمد، و شهادت می‌دهم بر مردی از فرزندان حسن که به کُنت یاد نشود و نام برده نشود تا امرش ظاهر و هویدا گردد، پس زمین را از عدل و داد پر کند؛ چنانچه پر شده باشد از جور و بی‌داد. و سلام خدا یا سلام من، یا همه سلام‌ها و رحمت خدا و برکت‌های او بر تو باد یا امیر المؤمنین. بعد از آن برخاست و رفت.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۹۳

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: یا ابا محمد، در پی او برو و بنگر که کجا می‌رود. پس حسن بن علی بیرون رفت و فرمود که: هیچ نشد، مگر آن که آن مرد پای خویش را در بیرون مسجد گذاشت، پس ندیدم که کجای از زمین خدا را پیش گرفت، به سوی امیر المؤمنین علیه السلام برگشتم و او را به این امر اعلام کردم. فرمود که: یا ابا محمد، آیا او را می‌شناسی؟ عرض کردم که: خدا و رسول او و امیر المؤمنین بهتر می‌دانند. فرمود که: او خضر علیه السلام بود.

۱۳۸۹/۲. و کلینی رضی الله عنه فرموده که و حدیث کرد مرا به مثل این حدیث و مساوی این (یعنی:

بی‌زیاده و نقصان). محمد بن یحیی، از محمد بن حسن صفار، از احمد بن ابی عبدالله، از ابو هاشم.

و نیز فرموده که: محمد بن یحیی گفت که: به محمد بن حسن گفتم که: ای ابو جعفر دوست می‌داشتم که این حدیث از غیر جهت و طریقه احمد بن ابی عبدالله وارد شده باشد.

محمد بن یحیی گفت که: محمد بن حسن گفت که: احمد ده سال پیش از آن که حیرت به هم رساند (یعنی: در وجود حضرت صاحب علیه السلام) چنان که گفته‌اند مرا حدیث کرد و به این خبر، خبر داد.

۱۳۹۰/۳. محمد بن یحیی و محمد بن عبدالله، از عبدالله بن جعفر، از حسن بن ظریف و علی بن محمد، از صالح بن ابی حماد، از بکر بن صالح، از عبدالرحمان بن سالم، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «پدرم به جابر بن عبدالله انصاری فرمود که:

مرا به تو حاجتی است، پس در چه زمان بر تو آسان است که با تو خلوت کنم و تو را از آن سؤال کنم؟ جابر به پدرم عرض کرد که: در هر وقتی از اوقات که خواسته باشی. پس پدرم در بعضی از روزها با جابر خلوت کرد و به او فرمود که: ای جابر، مرا خبر ده از آن لوحی که در دست مادرم حضرت فاطمه علیها السلام، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، دیدی و آنچه مادرم تو را خبر داد که در آن لوح نوشته شده. جابر عرض کرد که: گواهی می‌دهم به خدا که من داخل شدم بر مادرت فاطمه علیها السلام در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و او را به ولادت حضرت امام حسین علیه السلام تهنیت و مبارک باد گفتم، و در دست‌های آن حضرت لوح سبزی را دیدم و گمان کردم که آن لوح از زمرد است و در آن نوشته سفیدی را دیدم مانند رنگ آفتاب. به آن حضرت عرض کردم که:

پدر و مادرم فدای تو باد ای دختر رسول خدا، این لوح چیست؟ فرمود که: این لوحی است که خدا آن را به رسم هدیه به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاده و در این لوح است نام پدر من و نام

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۹۵

شوهر من و نام دو پسر من و نام اوصیای از فرزندان من، و پدرم این را به من عطا فرموده که مرا به این امر مژده دهد و شاد و خوشحال گرداند.

جابر عرض کرد که: پس مادرت فاطمه علیها السلام آن لوح را به من عطا فرمود و من آن را خواندم و در نوشتم و از روی آن، نسخه‌ای برداشتم. پدرم فرمود که: آیا تو را میل و رغبتی هست که آن را به من بنمایی؟ جابر عرض کرد: آری، پس پدرم با جابر همراه شد و تا منزل جابر رفت و جابر نامه‌ای از پوست آهو بیرون آورد. پدرم فرمود که: ای جابر، در نامه و نوشته خویش نظر کن تا من بر تو بخوانم. پس جابر در نسخه خود نظر کرد و پدرم آن را خواند و یک حرف از آنچه پدرم خواند با یک حرف از آنچه در نسخه جابر بود، مخالف نبود. پس جابر عرض کرد که: شهادت می‌دهم به خدا که من این را همچنین در لوح دیدم که نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحیم، این نامه و نوشته‌ای است از جانب خدای ارحم و غالب در جمیع احوال که هیچ کس بر او غالب نشود و گرد مذلت بر دامن کبریایی او ننشیند و صواب کار و درست کردار است در جمیع افعال، که هر چه کند بر وفق حکمت و مصلحت



باشد، به سوی محمد، یا از برای محمد که پیغمبر اوست و از جانب او خبر می‌دهد و نور او که خلائق را هدایت می‌کند و ایلچی او که کار مردم را به اصلاح می‌آورد و پرده او که در میانه او بندگان او واسطه است و دلیل او که خلائق را رهنمایی می‌کند. و جبرئیل این نامه را فرود آورد از نزد پروردگار عالمیان. ای محمد، نام‌های مرا تعظیم کن و نعمت‌های آشکار مرا شکرگزاری کن و نعمت‌های نهانی مرا دانسته انکار مکن، منم خدای جامع جمیع صفات کمال که هیچ خدایی نیست، مگر من که پشت گردن کشان و ستم کاران را می‌شکنم و ستم‌رسیدگان را یاری می‌کنم و اهل دین را جزا می‌دهم. به درستی که منم آن خدایی که خدایی نیست، مگر من پس هر که غیر فضل مرا امید داشته باشد، یا از غیر عدل و دادخواهی من ترسد، او را عذاب کنم؛ چنان عذابی که یکی از همه عالمیان را آن نوع عذاب نکنم. پس مرا پرستش کن و بس و بر من توکل نما و امور خویش را به غیر من وا مگذار. به درستی که من هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ام که روزگارش کامل و تمام شود و مدّت عمرش به سر آید، مگر آن که وصی را از برایش قرار داده‌ام. و به درستی که من تو را افزونی دادم بر همه پیغمبران و وصی تو را زیادتی دادم بر جمیع اوصیای ایشان و تو را نواختم به دو شیر بچه و دو فرزند زاده‌ات - حسن حسین - پس حسن را معدن علم خود گردانیدم بعد از آن که عمر پدرش

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۹۷

به سر آید، و حسین را خزینه‌دار وحی خویش قرار دادم و او را نوازش کردم به شهادت و ختم کردم از برایش به سعادت، پس او بهترین کسانی است که در راه من کشته شده‌اند و درجه او از جمیع شهیدان بلندتر و پله و پایه‌اش از ایشان برتر است، سخن تمام خویش را با او و حجّت بالغه خود را که به همه کس می‌رسد، در نزد او قرار دادم، به فرزندان او ثواب می‌دهم، و عقاب می‌کنم. اوّل ایشان علی است سردار عبادت کنندگان و زینت دوستان من که گذشته‌اند و از این دنیا رفته‌اند و پسرش که شباهت به جدّ ستوده خویش دارد، یعنی: محمد که علم مرا می‌شکافد و اظهار می‌کند و معدن است از برای حکمت من، زود باشد که آنان که در باب جعفر شک می‌آورند، هلاک گردند و آن که بر او رد کند و از او قبول نکند، چون کسی است که بر من ردّ کند و ثابت شد گفتار از جانب من و سوگند یاد نموده‌ام که آرامگاه جعفر را گرامی گردانم و هر آینه او را شاد گردانم در باب شیعیان و یاوران و دوستانش و مقدّر شده است بعد از او به واسطه موسی فتنه امتحان کوری؟؟؟ ضلالت که به غایت تاریک باشد؛ زیرا که ریسمان و جوب من پاره نمی‌شود؛ و بعد از هر حجّت حجّتی قرار می‌دهم، و حجّت من پنهان نمی‌گردد. و به درستی که دوستان من و آنان که به حجّت من ایمان آورده‌اند، آب داده می‌شوند به جامی تمام‌تر و پرتر از همه جام‌ها و هر که یکی از ایشان را انکار کند، نعمت مرا انکار کرده و هر که یک آیه از کتاب مرا تغییر دهد، بر من افترا بسته. وای بر آنان که افترا بندند و انکار کنند در نزد سر آمدن مدّت موسی بنده و دوست و برگزیده مرا در حقّ علی که دوست و یاور من است، و کسی است که بارهای سنگین پیغمبری را بر دوش او می‌گذارم و او را بر برداشتن آنها که محتاج است به قوّت و شدّت امتحان می‌کنم و می‌آزمایم. می‌کشد او را دیو و شی زشت و سهمناک و سرکشی که تکبر می‌کند. و علی مدفون می‌شود در شهری که بنده شایسته (یعنی: ذوالقرنین) آن را بنا گذاشته و ساخته در پهلوی بدترین خلق من (یعنی: هارون) و گفتار از جانب من ثابت شده، و سوگند یاد نموده‌ام که او را شاد گردانم به محمد پسرش و آن که جانشین اوست بعد از او، و وارث علم اوست که علم او را به میراث می‌برد.

پس اوست معدن علم من و محلّ سرّ من و حجّت من بر خلق من. هیچ بنده‌ای به او ایمان نمی‌آورد، مگر آن که بهشت را آرامگاه او گردانم و شفاعت او را در حقّ هفتاد نفر از خاندان و خویشانش قبول کنم که همه ایشان مستحقّ آتش جهنّم شده باشند. و به سعادت تمام

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۷۹۹

می‌کنم از برای پسرش علی که دوست و یاور من و شاهد من در میان خلق من و امین من بر وحی من. بیرون می‌آورم از او حسن را



که مردم را به راه من بخواند و خزینه دار علم من باشد و این امر خلافت و امامت را کامل و تمام می گردانم به پسرش م ح م د که رحمت و بخشایشی است از برای عالمیان. بر اوست کمال موسی و حسن عیسی و صبر ایوب؛ چه این صفات در او کمال ظهور دارد و دوستان من در زمان او خوار و بی مقدار باشند و دشمنان من سرهای ایشان را به هدیه از برای یکدیگر بفرستند؛ چنانچه سرهای ترک و دیلم را به هدیه از برای یکدیگر می فرستند. پس ایشان را بکشند و بسوزانند و ایشان در نهایت ترس و بیم باشند و دشمنان من ایشان را مضطرب ساخته باشند. زمین به خون‌های ایشان رنگ شود و واویلا و فریاد و فغان در میان زنان ایشان ظاهر گردد. این گروه، دوستان من اند از روی راستی و درستی که بخصوص ایشان هر فتنه کوری تاری را دفع می کنم. و به ایشان زلزله‌ها و عذاب‌ها را برطرف می سازم و سنگینی‌ها و بندها را بر می دارم. «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» (۱)؛ یعنی: آن گروه که در مصیبت اذیت دشمنان و غیبت امام زمان صبر و شکیبایی می ورزند بر ایشان است رحمت‌های بسیار از جانب پروردگار ایشان و نعمت عظیمه و آن گروه ایشانند که راه یافتگانند به مذهب حق و راه راست).

عبدالرحمان بن سالم می گوید که: ابوبصیر گفت: اگر در مدت عمر خویش چیزی غیر از این حدیث را نمی شنیدی تو را بس بود. پس این را از آن که قابلیت آن را نداشته باشد، نگاه دار و به او مگو.

۴/۱۳۹۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از ابان بن ابی عیاش، از سلیم بن قیس و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه و علی بن محمد، از احمد بن هلال، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از ابا ابی عیاش، از سلیم بن قیس روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم از عبدالله بن جعفر طیار که می گفت: من و امام حسن و امام حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامه بن زید در نزد معاویه بودیم که در میان من و معاویه سخنی رفت، پس من به معاویه گفتم که: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود: «من سزاوارترم به مؤمنان از خود ایشان و بعد از من، برادرم

(۱). بقره، ۱۵۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۰۱

علی بن ابی طالب سزاوارتر است به مؤمنان از خود ایشان، و چون آن حضرت علیه السلام شهید شود، حسن بن علی سزاوارتر است به مؤمنان از خود ایشان و بعد از حسن پسر محمد بن حسین سزاوارتر است به مؤمنان از خود ایشان، و چون آن حضرت علیه السلام شهید شود پسرش علی بن الحسین سزاوارتر است به مؤمنان از خود ایشان، و زود باشد که تو او را دریابی ای علی، پس پسرش محمد بن علی سزاوارتر است به مؤمنان از خود ایشان، و زود باشد که تو او را دریابی ای حسین، بعد از آن پیغمبر دوازده امام را تمام گردانید که هفت امام دیگر را ذکر فرمود و نه امام از ایشان از فرزندان حسین اند. عبدالله بن جعفر می گوید که: از امام حسن و امام حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامه بن زید شهادت خواستم و همه در نزد معاویه برای من شهادت دادند و سلیم بن قیس گفت که: این حدیث را از سلمان و ابوذر و مقداد شنیدم و ذکر کردند که ایشان این را از رسول خدا شنیده‌اند.

۵/۱۳۹۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از عبدالله بن قاسم، از حنان بن سدیر سراج (۱)، از داود بن سلیمان کناسی (۲)، از ابوظفیل که گفت: جنازه ابوبکر را دیدم در آن روزی که مرد و حاضر بودم و عمر را مشاهده کردم در هنگامی که با او بیعت می شد و علی علیه السلام در گوشه‌ای نشسته بود که پسر یهودی نیکوی زیبایی آمد و جامه‌های نیکو پوشیده بود و آن یهودی از فرزندان هارون بود و آمد تا بر بالای سر عمر ایستاد و گفت: یا امیر المؤمنین، تویی داناترین امت به کتاب ایشان و سنت پیغمبر ایشان؟ ابوظفیل می گوید که: عمر سر خویش را به زیر انداخت. یهودی گفت: تو را قصد می کنم و با تو دارم و این سخن را بر او اعاده نمود. عمر گفت: برای چه این سؤال می کنی؟

گفت: برای این که من به نزد تو آمده‌ام، در حالتی که طالب دینم از برای خویش و در دینی که دارم، شک به هم رسانیده‌ام. عمر گفت که: این جوان در نزد تو است، گریبان او را بگیر.

یهودی گفت که: این جوان کیست؟ گفت که: اینک علی بن ابی طالب است، پسر عموی رسول خدا و اینک پدر حسن و حسین پسران رسول خداست و اینک شوهر فاطمه علیها السلام دختر رسول خداست. پس یهودی رو به علی بن ابی طالب آورد و گفت: آیا تو چینی که او می گوید؟ فرمود: آری، یهودی گفت که: من اراده دارم که تو را سؤال کنم از سه مسأله و سه

(۱). در نسخه موجود، حیثان سراج است.

(۲). در نسخه موجود، کسائی است.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۰۳

مسأله و یک مسأله. راوی می گوید که: امیر المؤمنین علیه السلام تبسم فرمود بی آن که بخندد، فرمود که: «ای فرزند هارون، چه چیز تو را مانع شد از آن که بگویی از هفت مسأله؟» عرض کرد که:

تو را از سه مسأله سؤال می کنم. پس اگر مرا جواب دادی، تو را از آنچه بعد از آنهاست سؤال می کنم، و اگر آنها را ندانستی، می دانم که در میان شما دانایی نیست. علی علیه السلام فرمود که: «تو را سؤال می کنم به حقّ خدایی که او را می پرستی که اگر من تو را جواب دادم در هر چه اراده داری، دین خویش را او می گذاری و در دین من داخل می شوی». یهودی عرض کرد که: من نیامده‌ام، مگر از برای همین. فرمود: «چون چنین است، آنچه می خواهی پرس». عرض کرد:

مرا خبر ده از اوّل قطره‌ای از خون که بر روی زمین چکید، کدام قطره است؟ و اوّل چشمه‌ای که بر روی زمین روان گردید، کدام چشمه است؟ و اوّل چیزی که بخواری رسید. بر روی زمین، چه چیز است؟ امیر المؤمنین علیه السلام او را جواب فرمود. بعد از آن، به حضرت عرض کرد که: مرا از سه مسأله دیگر خبر ده. خبر ده مرا از محمد صلی الله علیه و آله که او را چند امام عادل و وصی به حقّ خواهند بود و در کدام بهشت می باشد و کی با آن حضرت در بهشتی که او ساکن است، مسکن می کند؟ فرمود که: «ای پسر هارون، به درستی که محمد را دوازده امام عادل و وصی است که هر که ایشان را وا گذارد، به ایشان ضرر نمی رساند و به مخالفت آن که با ایشان مخالفت ورزد، وحشت به هم نمی رسانند. و به درستی که ایشان در باب دین از کوه‌های استوار در زمین، ثابت‌ترند، و مسکن محمد در بهشت مخصوص اوست و این گروه دوازده امام عادل با او خواهند بود». گفت: راست گفتی؛ سوگند یاد می کنم به آن خدایی که خدایی غیر از او نیست که من اینها را می یابم در کتاب پدرم هارون که آن را به دست خود نوشته و عمویم موسی علیه السلام آن را به قلم او داده که موسی فرموده و هارون نوشته. یهودی عرض کرد که: مرا خبر ده از آن یک مسأله. مرا خبر ده از وصی محمد که بعد از او چند سال زندگانی می کند.

و بفرما که آیا می میرد یا کشته می شود؟ فرمود که: «ای پسر هارون، وصی محمد بعد از او سی سال زیست می کند؛ یک روز زیاد نمی شود و یک روز کم نمی شود (و مخفی نماند که بودن وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله در ماه صفر و شهیدن شدن امیرمؤمنان در ماه مبارک رمضان و زیست آن حضرت بعد از پیغمبر، سی سال، بی زیاده و نقصان یک روز درست نمی آید و اگر چه به طریقه حساب شمسی و قمری باشد. و در بعضی از حواشی دیدم که این عبارت در اکثر اوقات نسخ کافی نیست و آنچه از نسخ به نظر رسید، این عبارت در آن بود و در عیون نظیر،

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۰۵

این حدیث را ذکر کرده و این عبارت در آن نیست و در اکمال، همین حدیث را به همین سند با زیادتی بعضی از راویان در صدر حدیث ذکر نموده و این عبارت، در آن موجود است و چند حدیث دیگر که نظیر و شبیه این حدیث است ایراد کرده که در بعضی

این عبارت هست و در بعضی نیست. پس اگر این کلام از امام علیه السلام نباشد، امر آسان می‌شود و اگر از آن حضرت باشد، وجه آن این است که نفی زیاده و نقصان یک روز، بسته به سی سال که در پیش مذکور است، نباشد، بلکه متعلق به ما بعد آن باشد که عبارت است از اخبار به ضربت خوردن آن حضرت. و مراد این باشد که زمان مقدر از برای ضربت خوردن، زیاد و کم نگردد و اگرچه ظاهر این بود که بنابراین، معنی به جای لفظ ثم که بعد از این مذکور است، لفظ حتی باشد، تا معنی این باشد که یک روز زیاد و کم نشود تا آن حضرت ضربت خورد، ولیکن ذکر ثم به جهت غرابت و استعجاب این امر است) تتمه حدیث: پس ضربتی می‌خورد در اینجا (یعنی: فرق سر مبارکش) بعد از آن، این، از این، رنگ می‌شود» (یعنی: ریش مبارکش از خون سرش) راوی می‌گوید که: آن هارونی فریاد بر آورد و کُستیج خویش را پاره کرد (و در قاموس مذکور است که کُستیج به ضم کاف، ریسمانی است سستبر که ذمی آن را در بالای جامه‌های خویش می‌بندد غیر از زنار و آن معرب کستی است و در فرهنگ مؤید الفضلاء مذکور است که کُستی بالضم، زنار، و تعریب این، کستیج است؛ چنانچه در شرفنامه است و گفته که در ادات است که کستی، زنار و آن ریسمانی است که گشتی‌گیران خراسان در کمر بندند، آن را در عرف ایشان زنار گویند. و نیز آن که ترسایان می‌دارند که به تازیش کستیج می‌گویند و نیز در بعضی از لغات معتبره مذکور است که کستیج، زنار است و در تاج است که آنچه مغان بر میان بندند. حاصل آن که: آنچه بر کمرش بسته بود که نشانه‌ای ذمی بودنش بود، پاره نمود) و می‌گفت: شهادت می‌دهم که نیست خدایی، مگر خدا در حالتی که تنها است و او را شریکی نیست. و شهادت می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله، بنده و رسول اوست و آن که تویی وصی او. سزاوار است که از هر کسی در گذری به فضل و مرتبه و کسی به آن، از تو در نگذرد و بلندی نجوید، و آن که تو را بزرگ دارند و ضعیف نشمارند.

راوی می‌گوید: پس آن حضرت علیه السلام او را به منزل خویش برد و مسائل و نشانه‌های دین را به او تعلیم فرمود.

۱۳۹۳/۶. محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن حسین، از ابو سعید

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۰۷

عصفوری، از عمرو بن ثابت، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: شنیدم از علی بن الحسین علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که خدا، محمد و علی و یازده کس از فرزندان او را از نور عظمت خویش آفرید، پس ایشان را به پای داشت در حالتی که روحی چند بودند بی‌بدن، در روشنی نور خویش، و او را عبادت می‌کردند، پیش از آن که خلایق را بیافریند و خدا را تسبیح و تنزیه می‌نمودند و او را به پاکی یاد می‌کردند و ایشان امامان از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله اند».

۱۳۹۴/۷. محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد، از خشاب، از ابن سماعه، از علی بن حسین بن رباط، از ابن اذینه، از زراره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «دوازده امام از آل محمد علیهم السلام، همه ایشان محدث‌اند که فرشته ایشان را حدیث می‌کند و خبر می‌دهد و همه ایشان از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و از فرزندان علی علیه السلام اند و رسول خدا و علی علیهما السلام هر دو پدران ایشانند». پس علی بن عبدالله بن راشد که برادر مادری حضرت علی بن الحسین بود گفت که: من این را قبول ندارم. امام محمد باقر علیه السلام بر او فریاد زد و فرمود: «بدان و آگاه باش که پسر مادرت، یکی از ایشان بود» (و این مضمون، در باب این که ائمه علیهم السلام محدث‌اند گذشت، ولیکن با یکدیگر مخالفتی دارند).

۱۳۹۵/۸. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از مسعدة بن زیاد، از ابو عبدالله و محمد بن حسین، از ابراهیم ابن ابی یحیی مدینی، از ابو هارون عبدی، از ابوسعید خدری روایت کرده‌اند که گفت: حاضر بودم در هنگامی که ابوبکر هلاک گردید و عمر را جانشین خود گردانید، یکی از یهودیان آمد که از بزرگان یهود مدینه بود- و یهود مدینه گمان می‌کردند که از همه اهل زمان خویش داناتر است- تا آن که او را به نزد عمر بردند، پس با عمر گفت که:

ای عمر، من به نزد تو آمده‌ام و می‌خواهم مسلمان شوم، پس اگر مرا خبر دادی از آنچه تو را از آن سؤال می‌کنم، تو از همه اصحاب محمد داناتری به کتاب خدا و سنت پیغمبر و همه آنچه من اراده دارم که تو را از آن سؤال کنم. ابوسعید می‌گوید که: عمر گفت: من در اینجا و به این پر پا نیستم، لیکن تو را رهنمایی می‌کنم به آن که از همه امت ما داناتر است به کتاب و سنت و همه آنچه می‌خواهی که از آن سؤال کنی، و آن را که وصف کردم آن است و به سوی علی اشاره نمود. یهودی گفت که: ای عمر، اگر این که چنانچه تو می‌گویی، باشد تو را با بیعت مردم چه کار است و حال آن که آن مرد از همه شما داناتر باشد؟ عمر او را زجر و منع کرد، بعد از آن یهودی برخاست و به خدمت علی علیه السلام آمد و به آن حضرت عرض کرد که: تو چنانی که عمر تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۰۹

ذکر کرد؟ فرمود که: «عمر، چه گفت؟» یهودی، آن حضرت را خبر داد و عرض کرد که: اگر تو چنانچه گفت، باشی تو را سؤال می‌کنم از چیزی چند و می‌خواهم بدانم که آیا یکی از شما آن را می‌داند تا بدانم که شما در باب ادّعی خویشتن که می‌گویید، بهترین امت‌ها و داناترین ایشانید، راست گوید و با این امر داخل شوم در دین شما، که اسلام است. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «آری، من چنانم که عمر از برای تو ذکر کرد، از هر چه خواهی سؤال کن تا تو را به آن خبر دهم. ان شاء الله». عرض کرد: مرا خبر ده از سه مسأله و سه مسأله و یک مسأله. آن حضرت علیه السلام فرمود که: «ای یهودی، چرا نگفتی که مرا خبر ده از هفت مسأله؟» یهودی عرض کرد که: اگر تو مرا از سه مسأله جواب دادی، از باقی مانده سؤال می‌کنم، و اگر نه، باز می‌ایستم و از آن نمی‌پرسم. و اگر تو مرا در این هفت مسأله جواب دادی، از همه اهل زمین داناتری و از ایشان فاضل‌تر و سزاوارترین مردم به ایشان. حضرت فرمود که: «ای یهودی، از هر چه می‌خواهی سؤال کن». عرض کرد: مرا خبر ده از اول سنگی که بر روی زمین گذاشته شد، و از اول درختی که بر روی زمین کشته شد، و اول چشمه‌ای که بر روی زمین جوشید.

امیر المؤمنین علیه السلام او را خبر داد، بعد از آن یهودی به حضرت عرض کرد که: خبر ده مرا از این امت که ایشان را چند امامند که ایشان را راه راست می‌نمایند؟ و خبر ده مرا از پیغمبر شما محمد صلی الله علیه و آله که منزلش در بهشت در کجاست؟ و خبر ده مرا که کی با او خواهد بود در آن بهشت؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: «این امت را دوازده امامند که ایشان را راه راست می‌نمایند و از ذریه پیغمبر ایشانند و ایشان، یعنی: یازده امام از ایشان، از نسل من‌اند. و اما منزل پیغمبر ما در بهشت، در بهشتی است که از همه بهشت‌ها بهتر و بلندتر است و آن جنت عدن است. و اما کسانی که با آن حضرت در منزلش می‌باشند در آن بهشت، این دوازده امامند از ذریه او با مادر ایشان و جدّه ایشان که مادر مادر ایشان است (یعنی: فاطمه زهرا و خدیجه کبری علیها السلام) و فرزندان ایشان و کسی با ایشان در آن بهشت شرکت نمی‌کند».

۹ / ۱۳۹۶. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابن محبوب، از ابوالجارود، از امام محمد باقر علیه السلام، از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است که گفت: بر فاطمه علیها السلام داخل شدم و در پیش روی آن حضرت لوحی بود که نام‌های اوصیای از فرزندان آن حضرت در آن بود، پس دوازده نام را شمردم که آخر ایشان قائم علیه السلام بود. سه نام از ایشان محمد و سه نام از ایشان علی بود.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۱۱

۱۰ / ۱۳۹۷. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: «خدا محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد به سوی جنّ و انس و بعد از او، دوازده وصیّ قرار داد و بعضی از ایشان، کسانی هستند که سبقت گرفتند. و بعضی از ایشان، کسانی هستند که باقی مانده‌اند و هر وصیّ طریقه‌ای به او جاری شد و صفتی در او بروز کرد (چون مجاهده و شهادت و عبادت و نشر علوم) و اوصیایی که بعد از محمد [اند] علیهم السلام بر طریقه اوصیای عیسی علیه السلام اند، و ایشان دوازده وصیّ بوده‌اند و امیر المؤمنین علیه السلام بر طریقه و روش مسیح بود».

۱۱/۱۳۹۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن ابی عبدالله و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد همه روایت کرده‌اند از حسن بن عباس بن حریش، از امام محمد تقی علیه السلام که: امیر المؤمنین علیه السلام به ابن عباس فرمود که: شب قدر در هر سال هست و به درستی که امر همه سال در این شب فرود می‌آید و این امر را والیانی چنداند بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله. ابن عباس عرض کرد که: ایشان کیانند؟ فرمود که: من و دوازده نفر «۱» از صلب من که امامان محدثیم».

۱۲/۱۳۹۹. و به همین اسناد روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خویش فرمود که: ایمان بیاورید به شب قدر که از برای علی بن ابی‌طالب و از برای یازده فرزند او بعد از من خواهد بود».

۱۳/۱۴۰۰. و به همین اسناد روایت کرده است که امیر المؤمنین علیه السلام روزی به ابوبکر فرمود که: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» «۲»؛ یعنی: البته مپندار آنان را که کشته شده‌اند در راه خدا، مردگان؛ بلکه ایشان زندگانند که در نزد پروردگار خویش روزی داده می‌شوند» و فرمود: «شهادت می‌دهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید از دنیا رفت. و به خدا سوگند که آن حضرت به نزد تو می‌آید پس چون به نزد تو آید، یقین داشته باش که خود آن حضرت است؛ زیرا که شیطان به صورت آن حضرت متمثل نمی‌شود». پس علی علیه السلام دست ابوبکر را گرفت و پیغمبر صلی الله علیه و آله را به او نمود و پیغمبر به او فرمود که: «ای ابوبکر، ایمان بیاور به علی و به یازده نفر از فرزندانش که ایشان مثل من‌اند، مگر در پیغمبری و به سوی خدا توبه

(۱). در نسخه موجود، یازده نفر آمده است.

(۲). آل عمران، ۱۶۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۱۳

کن از آنچه در دست تو است؛ زیرا که تو را در آن حقی نیست». حضرت فرمود که: «پس آن حضرت رفت و دیگر کسی او را ندید».

۱۴/۱۴۰۱. ابوعلی اشعری، از حسن بن عبیدالله، از حسن بن موسی خشاب، از علی بن سماعه، از علی بن حسن بن رباط، از ابن اذینه، از زراره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «دوازده امام از فرزندان محمد، همه ایشان محدث‌اند (که فرشته‌ای ایشان را خبر می‌دهد). و همه از فرزندان محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزندان علی بن ابی‌طالب علیه السلام‌اند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هر دو پدران ایشانند».

۱۵/۱۴۰۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از سعید بن غزوان، از ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «نه کس امام می‌باشند بعد از حضرت حسین بن علی علیه السلام و نه‌م ایشان قائم ایشان است».

۱۶/۱۴۰۳. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از ابان، از زراره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «ماییم دوازده امامی که حسن و حسین از ایشانند. بعد از آن امامان از فرزندان امام حسین‌اند علیهم السلام».

۱۷/۱۴۰۴. محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن حسین، از ابوسعید عصفری، از عمرو بن ثابت، از ابوالجارود، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: من و دوازده کس از فرزندان من و تو یا علی، زرّ می‌بینم (و زرّ به فتح راء و تشدید زای، جمع رزّه است و آن حلقه‌ای است که قفل در آن می‌کنند و حضرت آن را تفسیر فرموده و می‌فرماید: یعنی: میخ‌های زمین و کوه‌های آنیم و خدا به ما زمین را می‌خ‌دوز کرده و محکم نموده تا آن که با اهل خود در آب فرو نرود (یا خود ایشان را فرود نبرد) پس چون دوازده نفر از فرزندان من بروند، زمین با اهلش فرو روند (یا آن که

زمین اهل خود را فرو برد) و خدا ایشان را مهلت ندهد».

۱۸ / ۱۴۰۵. و به همین اسناد، از ابو سعید روایت است و آن را مرفوع ساخته از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: از فرزندان من دوازده گواه و رئیس‌اند که همه نجیب و محدث و مفهم‌اند که فرشته به ایشان خبر می‌دهد و خدا به ایشان می‌فهماند و آخر ایشان کسی است که به حق قیام می‌نماید و زمین را پر می‌کند از عدل و داد؛ چنانچه پر شده

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۱۵

باشد از جور و بیداد».

۱۹ / ۱۴۰۶. علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شَمون، از عبدالله بن عبدالرحمان اصم، از کزّام روایت کرده‌اند که گفت: در دل و میان خویش و نفس خویش سوگند یاد نمودم که در هیچ روزی طعام نخورم و همیشه روزه باشم تا قائم آل محمد قیام کند. بعد از آن بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم، کزّام می‌گوید که: به آن حضرت عرض کردم که: مردی از شیعیان شما نذر کرده و از برای خدا بر خود قرار داده که هرگز در روزی طعام نخورد و روزه باشد تا قائم آل محمد ظاهر شود. فرمود که: «پس در این هنگام روزه شو ای کزّام، و عید فطر و عید اضحی و سه روز تشریق را (که یازدهم و دوازده و سیزدهم ماه ذی الحجّه است) روزه بگیر و نه چون مسافر یا بیمار باشی. پس به درستی که چون امام حسین علیه السلام شهید شد، آسمان‌ها و زمین و هر که بر روی آن بود و فرشتگان فریاد بر آوردند و عرض کردند که: ای پروردگار ما، ما را رخصت ده در هلاک کردن این خلق تا ایشان را از روی زمین بر اندازیم و همه را هلاک گردانیم، به سبب آن که هتک حرمت تو را حلال شمردند و برگزیده تو را کشتند. پس خدا به سوی ایشان وحی فرمود که: ای فرشتگان من، و ای آسمان‌ها و زمین من، آرام گیرید، بعد از آن حاجابی از حجاب‌ها را برداشت، دیدند که محمد و دوازده وصیّی آن حضرت در پشت آن حجابند و از میان ایشان دست فلان را که قائم آل محمد است گرفت (یعنی: او را به عنایات ازلی نواخت و او را به این کرامت ممتاز و به این شرافت سرفراز ساخت). بعد از آن فرمود که: ای فرشتگان من، و ای آسمان‌ها و زمین من، این که انتقام خواهد کشید از برای این- و سه مرتبه این سخن را فرمود-».

۲۰ / ۱۴۰۷. محمد بن یحیی و احمد بن محمد، از محمد بن حسین، از ابوطالب، از عثمان بن عیسی، از سماعة بن مهران روایت کرده‌اند که گفت: من و ابوبصیر و محمد بن عمران مولای امام محمد باقر علیه السلام در مکه در منزل محمد بن عمران بودیم که محمد گفت:

شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «ماییم دوازده امام که فرشته ما را خیر می‌دهد».

پس ابوبصیر به او گفت که: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدی؟ و او را یک مرتبه یا دو مرتبه سوگند داد بر این که آن را شنیده است، بعد از آن ابوبصیر گفت: لیکن من این را از امام محمد باقر علیه السلام شنیده‌ام.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۱۶

باب در بیان این که هرگاه چیزی در شأن مردی گفته شود و ...

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۱۷

**۱۲۷. باب در بیان این که هرگاه چیزی در شأن مردی گفته شود و آن چیز در او نباشد و در فرزند یا فرزند فرزند او باشد، همان است که آن چیز در شأن او گفته شده است**

۱ / ۱۴۰۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم، از پدرش هر دو روایت کرده‌اند، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از



ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که خدا به سوی عمران وحی فرمود که: من تو را پسری درست‌اندام بی‌عیب خواهم بخشید که پر منفعت باشد و کور مادرزاد و پیسی را شفا دهد و مردگان را به اذن خدا زنده گرداند و او را رسول می‌گردانم و به سوی بنی‌اسرائیل می‌فرستم. بعد از آن عمران حنّه زن خود را به این قصه خبر داد (و حنّه مادر مریم است). پس چون حنّه حامله شد، حملش به مریم، در نزد خودش پسر بود «فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ» (۱)؛ یعنی: پس آن هنگام که حنّه، زن عمران بار خود را بر زمین گذاشت و مریم را زایید، گفت از روی حسرت و ناامیدی که: پروردگارا، به درستی که من آن بار را بر زمین گذاشتم و این فرزند را زادم در حالتی که ماده است و نیست فرزند نر چون فرزند ماده و پسر چون دختر نمی‌باشد» و حضرت فرمود که: «یعنی: دختر پیغمبر نمی‌باشد. خدای عزوجل می‌فرماید: «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ»؛ یعنی: و خدا داناتر است به آنچه حنّه زاد» (و در قرآن این جمله در میان انثی و لیس واقع است و ذکر آن به این طریق اشاره به آن است که این جمله معترضه است در میان قول حنّه و از اینجا فهمیده می‌شود که قرائت وَضَعْتَ به فتح عین و سکون تا بهتر است از قرائت وَضَعْتَ به سکون عین و ضمّ تا که این قول از حنّه باشد و معنی این باشد که: خدا داناتر است به آنچه زادم) و حضرت فرمود: «پس آن هنگام که خدا عیسی را به مریم بخشید، عیسی همان بود که خدا عمران را به آن مژده داده و آن را به وی وعده فرموده بود. پس هرگاه ما در باب مردی از خویش چیزی بگوییم و در فرزند او یا فرزند فرزند او باشد، آن را انکار مکنید».

۲/۱۴۰۹. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون در باب مردی سخن

(۱). آل عمران، ۳۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۱۸

باب در بیان این که ائمه همه ایشان به امر خدا قیام می‌نمایند و ...

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۱۹

بگوییم و در او نباشد و در فرزند او یا فرزند فرزند او باشد، آن را انکار مکنید؛ زیرا که خدا آنچه خواهد می‌کند».

۳/۱۴۱۰. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از احمد بن عائذ، از ابو خدیجه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «گاه است که مردی به عدل، یا به جور قیام می‌کند و گاهی هر یک از آن را نسبت به او می‌دهند و حال آن که آن مرد چنان نیست که به آن قیام نموده باشد. پس آن که آن را به جا آورده، پسرش یا پسر پسرش خواهد بود، بعد از او و آن پسر یا پسر پسر، همان پدر است که فعل به او منسوب است» (حاصل مراد، آن که کاری که به کسی منسوب است، بر دو قسم است: یک قسم آن است که خود مباشر آن است و قسم دیگر آن است که فرزند و نبیره او مباشر آنند).

**۱۲۸. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام همه ایشان به امر خدا قیام می‌نمایند و مردم را به سوی آن جناب راهنمایی می‌کنند**

۱/۱۴۱۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از زید- یعنی: ابوالحسن- از حکم بن ابی نعیم که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام آمدم و آن حضرت در مدینه تشریف داشت، پس به آن حضرت عرض کردم که: بر من نذری است که در میان رکن و مقام کرده‌ام، اگر من تو را ملاقات کنم. و آن نذر این است که از مدینه بیرون نروم تا آن که بدانم که تو قائم آل محمدی یا نه؟ پس مرا به چیزی جواب نفرمود و من سی روز در مدینه ماندم، بعد از آن در راهی رو به من آورد و فرمود که: «ای حکم، تو هنوز در اینجایی؟» عرض کردم که: من تو را خبر دادم به آنچه از برای خدا بر



خود قرار داده‌ام و نذر کرده‌ام و تو مرا امری نفرمودی و از چیزی نهی نمودی و به چیزی مرا جواب ندادی. فرمود که: «فردا صبح زود به نزد من آی در منزل من». پس من صبح زود بر آن حضرت علیه السلام داخل شدم، فرمود که: «از حاجتی که داری سؤال کن». عرض کردم که: من از برای خدا نذری بر خود قرار داده‌ام و روزه و صدقه را بر خود لازم نموده‌ام در میانه رکن و مقام، اگر من تو را ملاقات کنم و آن این است که از مدینه بیرون نروم تا بدانم که تویی قائم آل محمد یا نه؟ پس اگر تو قائم باشی، با تو ساخته و آماده باشم برای مقاتله با اعدای دین و اسب و سلاح را مهیا کنم و اگر تو نباشی، در زمین بگردم و اسباب زندگانی را طلب کنم. فرمود که: «ای حکم،

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۲۰

باب در بیان صله امام

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۲۱

ما همه به امر خدا قیام می‌کنیم». عرض کردم که: تویی مهدی؟ فرمود که: «ما همه به سوی خدا هدایت می‌کنیم». عرض کردم که: تویی صاحب شمشیر؟ فرمود که: «ما همه صاحب شمشیر و وارث شمشیریم». عرض کردم که: تویی آن کسی که دشمنان خدا را می‌کشی و دوستان خدا به واسطه تو عزیز و غالب می‌شوند و دین خدا به تو ظاهر می‌شود؟ فرمود که: «ای حکم، چگونه من آن باشم و حال آن که به چهل و پنج سال رسیده‌ام، و به درستی که صاحب این امر عهدش به شیر مادر از عهد من به آن نزدیک‌تر و بر پشت اسب از من سبک‌تر است» (و مراد این است که آن حضرت سالش از من کم‌تر و جثه‌اش از من کوچک‌تر است).

۱۴۱۲/۲. حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد، از وشاء، از احمد بن عائذ، از ابو خدیجه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که از آن حضرت سؤال شد از قائم، فرمود که: «ما همه به امر خدا قائمیم؛ هر یک بعد از دیگری تا آن که صاحب شمشیر بیاید پس هر گاه صاحب شمشیر بیاید، می‌آید یا امری غیر از آنچه پیش از او بوده است».

۱۴۱۳/۳. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شَمون، از عبدالله بن عبدالرحمان، از عبدالله بن قاسم بطل، از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ» (۱) فرمود که: «مراد، امام ایشان است که در میان ایشان باشد و آن، امام قائم اهل زمان خود است».

## ۱۲۹. باب در بیان صله امام «۲»

۱۴۱۴/۱. حسین بن محمد بن عامر به اسناد خویش روایت کرده و آن را مرفوع ساخته و گفته است که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هر که گمان کند که امام به آنچه در دست مردم است، احتیاج دارد، کافر است. جز این نیست که مردم احتیاج دارند به این که امام از ایشان قبول فرماید. خدای عزوجل فرموده است که: «خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا» (۳)؛ یعنی: فراگیر از جمله مال‌های ایشان زکات واجبی را که پاک گرداند آن صدقه (یا تو پاک گردانی) ایشان را از گناهان و زیاد گردانی حسنات ایشان را و درجه ایشان را رفیع گردانی به آن صدقه».

۱۴۱۵/۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از وشاء، از

(۱). اسراء، ۷۱.

(۲). و صله به کسر صاد مزد و پیوستن است. (مترجم)

(۳). توبه، ۱۰۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۲۳

عیسی بن سلیمان، از مفضل بن عمر، از خیبری و یونس بن ظبیان که گفتند: شنیدیم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هیچ چیز به سوی خدا دوست‌تر نیست از بیرون کردن درم‌ها و رسانیدن آنها به امام. و به درستی که خدا درم را از برای آن که آن را به امام علیه السلام داده، در بهشت مانند کوه احد می‌گرداند». بعد از آن فرمود که: «خدا در کتاب خویش می‌فرماید که: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً» (۱)؛ یعنی: کیست آن کسی که قرض دهد خدا را قرض نیکو که در آن قرض دادن منت نگذارد، پس خدا آن را مضاعف گرداند از برای او اضعاف و زیادت‌های بسیار» و حضرت فرمود: «به خدا سوگند که این در باب صله امام و مخصوص آن است».

۳/۱۴۱۶. و به همین اسناد، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از حماد بن ابی طلحه، از معاذ- صاحب عباها- روایت است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که خدا از خلق خویش به قرض نخواستہ آنچه را که در دست ایشان است از روی حاجتی که به آن داشته باشد و آنچه از برای خداست از هر حقّ که باشد. جز این نیست که همان از برای ولی اوست».

۴/۱۴۱۷. از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابوالمغراء، از اسحاق بن عمار، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عزوجل:

«مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً»؛ یعنی: «کیست آن کسی که قرض دهد خدا را قرض نیکو؟ پس خدا آن را زیاد گرداند از برای او و او راست مزدی نیکو و خوب» حضرت فرمود که: «این آیه، در باب صله امام فرود آمده است».

۵/۱۴۱۸. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از حسن بن میّاح، از پدرش روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ای میّاح، یک درم که امام به آن پیوند شود وزن آن در ترازوی اعمال، از کوه احد سنگین‌تر و بزرگ‌تر است».

۶/۱۴۱۹. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از بعضی از مردان خویش که راوی حدیث‌اند، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «یک درم که امام به آن پیوند شود، بهتر است از دو هزار هزار درم که در آنچه غیر آن باشد از راه‌های خیر،

(۱). بقره، ۲۴۵.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۲۴

باب در بیان فیء و انفال و تفسیر خمس و ...

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۲۵

صرف شود».

۷/۱۴۲۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن بکیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «من یک درم از شما می‌گیرم. و به درستی که مال من از همه اهل مدینه بیشتر است و به این امر چیزی را اراده ندارم، مگر آن که می‌خواهم که شما پاک و پاکیزه شوید».

### ۱۳۰. باب در بیان فیء و انفال و تفسیر خمس و حدود آن و آنچه خمس در آن واجب است

فیء به فتح فاء و سکون یا، مالی است که از کافر به مسلمان رسیده باشد، یعنی: غنیمت. و انفال جمع نفل است و نفل به فتح نون و فا نیز غنیمتی است که از کفار گیرند. و به سکون فاء، بخشش غیر واجب است. و مراد از انفال در اینجا، چیزی است که در دار الحرب به دست آید، بدون جنگ و غیر آن از آنچه مذکور خواهد شد.

و کلینی رضی الله عنه خود می‌فرماید: به درستی که خدای تبارک و تعالی همه دنیا را سر تا سر آن از برای خلیفه و جانشین خود قرار داده در آنجا که به فرشتگان می‌فرماید که: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (۱). پس دنیا به تمام بها از برای آدم بود و بعد از آدم، به نیکان از فرزندان و جانشینان او منتقل شد. پس آنچه دشمنان ایشان بر آن غالب شده‌اند و به تصرف خود گرفته‌اند، بعد از آن که به جنگ یا غلبه به سوی ایشان بر گردد، آن را فیء نامیده‌اند و فیء، آن است که به جنگ و غالب شدن به سوی ایشان بر گردد و حکم خدا در باب فیء آن چیزی است که خدا فرموده است: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» (۲) پس آن از برای خداست و از برای رسول او و از برای خویش رسول. پس اینک همان فیء است که برگشته است و جز این نیست که برگردند.

چیزی است که در دست خلفای خدا باشد و به شمشیر از ایشان گرفته شده باشد و اما آنچه به سوی ایشان بازگشته، بی آن که بر تحصیل آن اسبی یا شتری تاخته شود، آن انفال است. و انفال، مال خدا و مال رسول است بخصوص که هیچ کس را در آن شرکتی نیستی و جز این نیست که شرکت در چیزی قرار داد شد که بر سر آن، جنگ و کارزاری شده بود. پس از برای آنان که جنگ و کارزار کرده بودند از غنیمت‌ها، چهار حصه قرار داده شد و از برای

(۱). بقره، ۳۱.

(۲). انفال، ۴۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۲۷

رسول خدا یک حصه و آن یک حصه که از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، آن را بر شش حصه قسمت می‌فرمود: سه حصه از برای خود و سه حصه از برای یتیمان و بیچارگان و صاحب راه (یعنی: رهگذری) و اما انفال، این طریقه، طریقه آن نیست و انفال مال رسول بخصوص بود. و فدک- که بنا بر قولی دهی از دهات خیر بوده است- مال رسول بخصوص بود؛ زیرا که آن حضرت و امیر المؤمنین علیه السلام آن را گشودند و فتح آن نمودند و یک کس دیگر با ایشان نبود.

پس نام فیء از آن برطرف شد و نام انفال لازم آن گردید و همچنین نیستان‌ها و معدن‌ها و دریاها و بیابان‌ها همه مال امام و مخصوص اوست. پس اگر گروهی در اینها کار کنند به اذن امام، چهار خمس از برای ایشان است و یک خمس مال امام است. و آنچه مال امام است، جاری مجرای خمس است و حکم آن دارد و هر که در اینها کار کند، بی آن که امام او را رخصت داده باشد، امام همه آن را از او می‌گیرد، و کسی را در آن چیزی و حقی نیست و همچنین کسی که چیزی را آبادان کند یا قناتی را جاری نماید، یا در زمین ویرانی بی رخصت صاحب زمین کار کند، آن چیز از برای او نخواهد بود. پس اگر امام خواهد آنها را از او می‌گیرد و اگر خواهد آنها را در دستش باقی می‌گذارد.

۱/۱۴۲۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از ابان بن ابی عیاش، از سلیم بن قیس روایت کرده است که گفت: شنیدیم از امیر المؤمنین علیه السلام که می‌فرمود: «به خدا سوگند که ما میم آن که خدا از ذی القربی قصد فرموده و آنان که خدا ایشان را به خود و پیغمبر خود علیه السلام پیوسته و قرین نموده و فرموده که: «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ» (۱)؛ یعنی: آنچه باز گردانید خدا بر پیغمبر خود از اموال و املاک مردم دهات، پس از برای خداست و از برای رسول و از برای خداوند خویشی نسبت به حضرت رسول و از برای یتیمان و بیچارگان که بر قوت سال قادر نباشند». و حضرت فرمود که: «یعنی: یتیمان و بیچارگان از ما بخصوص و خدا از برای ما در صدقه- که زکات است- حصه‌ای قرار نداده؛ از برای آن که خدا پیغمبر خود را گرامی داشته و ما را اکرام فرموده از آن که چرک‌های آنچه را که در دست مردمان است، به ما بخوراند».

۱۴۲۲/۲. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از ابان، از محمد بن مسلم، از

(۱). حشر، ۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۲۹

امام محمد باقر علیه السلام در قول خدای عزوجل: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ» (۱) روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «ایشان خویشان رسول خدا صلی الله علیه و آله اند و خمس از برای خدا و رسول صلی الله علیه و آله و از برای ما است».

۱۴۲۳/۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حفص بن بختری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «انفال، آن چیزی است که اسب و شتری بر آن تاخته نشود، یا گروهی که مصالحه کرده باشند، یا قومی که به دست خویش داده باشند و هر زمین ویران که آباد نباشد و اندران وادی‌ها (و ظاهر این است که مراد از آن، دشت‌ها باشد. و مرجع در آن چنانچه گفته‌اند به سوی عرف است مانند سرهای کوه) حاصل آن که آنچه به تفصیل مذکور گردید، مال رسول خدا صلی الله علیه و آله است و همه اینها بعد از پیغمبر، از برای امام است که آن را در هر جا که خواهد می‌گذارد و صرف می‌نماید».

۱۴۲۴/۴. علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از بعضی از اصحاب ما، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خمس، از پنج چیز داده می‌شود: از غنیمت‌ها و غواصی کردن که به آب فرو روند و مروارید و غیر آن بیرون آورند و از گنج‌ها و مال‌ها که دفن کرده باشند و از معدن‌ها و نمکزار، که خمس از هر یک از این اقسام، گرفته می‌شود و از برای این که خدا خمس را از برایش قرار داده، قرار می‌دهند. و چهار خمس آن خمس، تقسیم می‌شود در میان آن که بر تحصیل آن جنگ کرده و صاحب آن و خمس تقسیم می‌شود در میان آنان که خدا آن را از برای ایشان قرار داده بر شش حصه: یک حصه از برای خداست، و یک حصه از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله، و یک حصه از برای خداوندان خویشی نسبت به رسول، و یک حصه از برای یتیمان، و یک حصه از برای بیچارگان، و یک حصه از برای رهگذریان. پس حصه خدا و حصه رسول خدا از برای صاحبان امر امامت و خلافت است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از روی ارث، و سه حصه از برای اوست: دو حصه از روی وراثت و یک حصه که قسمت شده از برای او از جانب خدا. و همه نصف اصل خمس، از برای اوست و نصف باقی مانده خمس در میان اهل بیت آن حضرت تقسیم می‌شود. پس یک حصه از برای یتیمان ایشان است، و یک حصه از برای بیچارگان ایشان، و یک حصه از برای

(۱). انفال، ۴۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۳۱

رهگذریان ایشان که در میان ایشان به طریقی که در کتاب خدا و سنت پیغمبر است، تقسیم می‌شود؛ آنچه در عرض سال، به آن بی‌نیاز باشند و احتیاج نداشته باشند، و اگر از ایشان چیزی زیاد باشد، آن زیادتى مال والی امام است و اگر ناتوان باشد (یا از قدر بی‌نیازی ایشان کم آید، بر والی واجب است که از پیش خود، بر ایشان انفاق کند؛ به قدر آنچه به آن بی‌نیاز شوند. و جز این نیست که بر او واجب گردیده که متحمل اخراجات ایشان شود و به کارگزاری ایشان قیام نماید؛ زیرا که آنچه از ایشان زیاد می‌آید، مال اوست. و جز این نیست که خدا همین خمس را بخصوص از برای ایشان قرار داده نه از برای بیچارگان از سایر مردمان، و رهگذری ایشان، تا آن که عوض باشد از برای ایشان از زکات‌های مردمان، به جهت دور کردن از صفت زشت، که خدا ایشان را از آن دور فرموده به جهت خویشی ایشان با رسول خدا صلی الله علیه و آله و نوازشی از جانب خدا که ایشان را از چرک‌های دست مردم دور

گردانیده.

پس از برای ایشان بخصوص از نزد خود چیزی قرار داده که ایشان را به سبب آن بی‌نیاز گرداند، از آن که ایشان را در موضع خواری و درویشی قرار دهد. و باکی نیست به صدقات بعضی از ایشان بر بعضی. و این گروه که خدا خمس را از برای ایشان قرار داده، خویشان پیغمبراند که خدا ایشان را ذکر فرموده و فرموده است که: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (۱) (یعنی:

و بترسان خویشان نزدیک خویش را) و ایشان خود پسران عبدالمطلب‌اند خواه پسران ایشان باشد و خواه دختر و کسی از اهل خانه‌های قریش و از عرب در ایشان داخل نیست، و هیچ‌یک از موالیان و آزاد شدگان ایشان، در باب این خمس در ایشان داخل نیست، و از ایشان محسوب نمی‌شود و صدقات و زکات مردم از برای موالیان بنی‌هاشم حلال است، و ایشان و سایر مردمان برابرند. و هر که مادرش از بنی‌هاشم و پدرش از سایر قریش غیر از بنی‌هاشم باشد، صدقات مردم از برایش حلال است و از خمس چیزی از برای او نیست؛ زیرا که خدا می‌فرماید: «ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ» (۲) (یعنی: بخوانید و نسبت دهید فرزندان را به سوی پدران ایشان) و مال برگزیده از برای امام است و از برای اوست که برگزیده این مال‌ها را فرا گیرد، چون کنیز خوشگل و اسب خوش‌رفتار و جامه و مایحتاج خانه، به آنچه دوست دارد، یا خواهش آن به هم رساند، و همه اینها برای اوست، پیش از قسمت و پیش از بیرون کردن

(۱). شعرا، ۲۱۴.

(۲). احزاب، ۵.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۳۲

خمس. و او را

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۳۳

می‌رسد که به این مال همه رخنه‌های آنچه را که بر او فرود می‌آید، ببندد، مانند عطا کردن فرقه‌ای که دل‌های ایشان را الفت می‌دهد بر دین اسلام و غیر آن، از آنچه بر او وارد می‌شود.

پس اگر بعد از آن چیزی باقی بماند، خمس را از آن بیرون می‌کند و در میانه اهل آن قسمت می‌نماید و باقی را بر آن که متوجه آن بوده، قسمت می‌فرماید. و اگر بعد از بستن رخنه‌های وارداتی که بر او وارد شده، چیزی باقی نماند، از برای ایشان هیچ نیست. و چیزی از زمین‌ها از برای آن که جنگ کرده، نیست. و نه آنچه بر آن غالب شده باشند، مگر آنچه لشکر بر آن دست یافته و گرداگرد آن را فرو گرفته باشند. و بادیه‌نشینان را از قسمت چیزی نیست.

و هر چند که همراه والی جنگ کنند؛ زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله با بادیه‌نشینان مصالحه کرد که ایشان را در خانه‌های خویش و از آن مهاجرت نکنند بر این شرط که اگر لشکری انبوه ناگاه بر سر پیغمبر صلی الله علیه و آله آیند و از ایشان طلب یاری کند، اجابت کنند و بیایند تا به استعانت ایشان با دشمنان جنگ کند و ایشان را در غنیمت بهره‌ای نباشد. و سنت و طریقه آن حضرت در ایشان و در غیر ایشان، جاری است (و مراد از ایشان، چنانچه بعضی گفته‌اند، بادیه‌نشینانی هستند که اظهار اسلام می‌کردند به محض شهادتین و مقاصد اسلام را نمی‌شناختند و به احکام آن عمل نمی‌کردند).

تّمه حدیث: و زمین‌هایی که از روی قهر و غلبه به اسبان و مردان گرفته شده، همه آنها موقوف است و وا گذاشته می‌شود در دست آن که آن را آبادان می‌کند و احیا می‌نماید و بر سر آن می‌ایستد و آنچه باید در آن به عمل آورد، می‌آورد، بر آنچه والی با ایشان مصالحه می‌کند، بر اندازه طاقت ایشان از حقّ: از نصف و ثلث و دو ثلث. و بر اندازه آنچه از برای ایشان صلاح باشد و ایشان را زیان نرساند و چون بیرون کند از آن آنچه باید بیرون کند، ابتدا می‌کند پس ده یک از همه را بیرون می‌کند از هر چه آسمان آن را آب داده باشد (که آب باران خورده باشد) یا به آب جاری آب خورده باشد و نصف ده یک (که بیست یک باشد) از آنچه به

چرخ آب و شتران آب کش آب خورده باشد، بعد از آن والی آن را می‌گیرد و در جهتی که خدا آن را قرار داده، صرف می‌نماید: بر هشت حصّه از برای فقیران و مسکینان و عاملان بر آن و «الْمُؤَلَّفَةُ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ» (۱) (که تفسیر آن مذکور شد) هشت حصّه که در میانه ایشان در موضعی که دارند تقسیمی می‌شود به قدر آنچه به آن، در عرض

(۱). توبه، ۶۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۳۵

سال بی‌نیاز باشند؛ بی‌تنگی و تنگ‌گیری. پس اگر چیزی از آن زیاد آید، رد می‌شود به سوی والی، و اگر از آن چیزی کم آید و به آن اکتفا نکنند، بر والی واجب است که متحمل اخراجات ایشان شود، از پیش خود به اندازه وسعت ایشان تا آن که بی‌نیاز شوند و بعد از آن، آنچه از ده یک، باقی مانده و از مؤونت اهل استحقاق، زیاد آمده، گرفته می‌شود و در میان والی و شریک‌های او که کارکنان در زمین و برزیگران آنند، قسمت می‌شود و بهره‌های ایشان بنابر آنچه والی با ایشان بر آن مصالحه نموده، به سوی ایشان دفع می‌شود و باقی مانده فرا گرفته می‌شود، و بعد از آن روزی یاوران او بر دین خدا خواهد بود و صرف می‌شود در مصلحت آنچه بر او فرود می‌آید از تقویت اسلام و تقویت دین در وجوه جهاد و غیر آن، از آنچه مصلحت عامه مردمان در آن باشد. و از برای خود والی، کم و بسیار، از آن نیست.

و از برای او، بعد از خمس، انفال است. و انفال، هر زمین ویرانی است که اهل آن هلاک شده‌اند و هر زمینی که هیچ اسب و شتری بر آن تاخته نشده باشد، ولیکن مصالحه کرده باشند به نوعی از انواع صلح، و به دست خود داده باشند به طور غیر جنگ. و از برای اوست سرهای همه کوه‌ها و درون وادی‌ها و نیستان‌ها و هر زمین مرده‌ای که آن را مالکی نباشد. و از برای اوست برگزیده‌های پادشاهان حربی و آنها چیزی چند است که ایشان از برای خویش برگزیده‌اند، اما آنچه در دست ایشان باشد، نه از روی غضب؛ زیرا که همه آنچه غضب باشد، باید که به صاحبش ردّ شود. و امام، وارث کسی است که او را هیچ وارثی نباشد و هر که او را هیچ چاره‌ای نباشد، امام او را عیال خود می‌گرداند. و فرمود که: «خدا چیزی را از انواع مال‌ها و نگذاشته مگر آن که آن را تقسیم نموده، پس هر صاحب حقّی را حقّ خودش عطا فرموده از خاص و عام و فقیران و مسکینان و هر نوعی از انواع مردمان» بعد از آن فرمود که: «اگر در میان مردم به عدالت رفتار می‌شد، هر آینه همه بی‌نیاز بودند».

و فرمود که: «عدالت، از عسل شیرین‌تر است و عدالت نمی‌کند، مگر کسی که عدالت را نیکو بداند». و فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله صدقات بادیه‌نشینان را در بادیه‌نشینان و صدقات اهل شهر را در اهل شهر تقسیم می‌فرمود، و در میان ایشان برابر تقسیم نمی‌فرمود که بر هشت قسم مستحقان تقسیم نماید، تا آن که اهل هر حصّه‌ای را هشت یک عطا کند، ولیکن آن را تقسیم می‌فرمود بر اندازه کسانی که در نزد او حاضر بودند از انواع هشت‌گانه و بر اندازه

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۳۷

آنچه هر نوعی از ایشان اقامه می‌نمودند و از برای قوت سال هر نوع مظنه می‌فرمود و در این باب، قدر معین و چیز نام برده شده‌ای مانند جو و یا گندم و مرگب از قدر و جنس نبود. جز این نیست که آن را بر اندازه آنچه صلاح می‌دید و آنچه در نزد او حاضر بود، می‌کرد، تا آن که رخنه احتیاج هر قومی از ایشان را می‌بست. و اگر چیزی از آن زیاد می‌آمد، همه آن مال را به سوی غیر فقرای بلد نقل می‌کردند».

و انفال - که اختیار آن با والی است - هر زمینی است که در ایام حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله گشوده شده باشد تا آخر روزگار که دنیا تمام شود، و آنچه به دعوت اهل جور و اهل عدل مفتوح شده باشد؛ زیرا که زنده‌ای رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنها که در اول بوده‌اند و آنان که در آخر خواهند بود، یک زنده‌ای است؛ زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که:



مؤمنان برادرانند و خون‌های ایشان، برابری می‌کند، و آخر ایشان به زنده‌ای ایشان سعی می‌نماید (و در بعضی از نسخ، به جای آخر ایشان، پست‌ترین ایشان است و اول، ظاهرتر است در اینجا) و در مال خمس، زکاتی نیست؛ زیرا که فقر مردم روزی ایشان را در اموال مردمان قرار داده بر هشت حصّه. پس کسی از ایشان فقیر باقی نماند و از برای فقیران خویش، رسول علیه السلام نصف خمس قرار داد و به آن نصف ایشان را از صدقات مردم و صدقات پیغمبر صلی الله علیه و آله و ولی امر امامت، بی‌نیاز گردانید. پس فقیری از فقیران مردم و فقیری از فقیران خویشان رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی نماندند، مگر آن که بی‌نیاز گردیدند. پس هیچ فقیری باقی نماند، و از برای همین بر مال پیغمبر صلی الله علیه و آله و ولی زکاتی نبود؛ زیرا که فقیر محتاجی نماند، ولیکن بر ایشان چیزی چند از چندین راه به ایشان می‌رسد و از برای ایشان است از آن راه‌ها مانند آنچه بر ایشان است».

۵/۱۴۲۵. علی بن محمد بن عبدالله، از بعضی از اصحاب ما که آن را سیاری گمان می‌کنم، از علی بن اسباط روایت کرده است که گفت: چون ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بر مهدی عباسی وارد شد، او را دید که ردّ مظالم می‌کند (و مظالم، جمع مظلومه است و آن، حقّی است که باید به صاحبش برسد). حضرت فرمود: «یا امیر المؤمنین، باک و حال مظلومه ما چیست که ردّ نمی‌شود؟» مهدی به حضرت عرض کرد که: یا ابوالحسن، مقصود از این سخن چیست؟ فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی، چون فدک و آنچه را که به آن نزدیک بود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله خود گشود اسب و شتری بر آن تاخته نشد، بعد از آن خدا بر پیغمبر

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۳۹

خویش صلی الله علیه و آله فرو فرستاد که: «وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» (۱) و رسول خدا صلی الله علیه و آله ندانست که ایشان کیانند و در این باب با جبرئیل به سؤال برگشتی نمود و جبرئیل با پروردگار خویش بازگشت نمود و از آن جناب پرسید. پس خدای تعالی به سوی آن حضرت وحی فرمود که: فدک را به فاطمه علیها السلام تسلیم کن. بعد از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را طلبید و به آن حضرت فرمود که: ای فاطمه، به درستی که خدا مرا امر فرموده که فدک را به تو تسلیم کنم. حضرت فاطمه علیها السلام عرض کرد که: یا رسول الله، آن را از خدا و از تو قبول کردم، و بعد از آن در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله همیشه و کلای حضرت فاطمه در آن بودند. و چون ابوبکر را والی کردند، و کلای آن حضرت را از آن بیرون کرد، پس فاطمه به نزد ابوبکر آمد و از او درخواست که فدک را به او رد کند، ابوبکر به آن حضرت گفت که: یک سیاه، یا سرخ (یعنی: یک نفر از عرب یا عجم) را بیاورد که از برای تو به این امر گواهی دهد، و فاطمه امیر المؤمنین علیه السلام و امّ ایمن را آورد و از برایش گواهی دادند. پس ابوبکر از برایش نوشت که: متعرض آن نشوند، و حضرت فاطمه بیرون آمد و آن نوشته با او بود، عمر آن حضرت را در عرض راه ملاقات نمود و گفت: ای دختر محمد، چیست این نوشته که با تو است؟ فرمود که: نوشته‌ای است که پسر ابوقحافه آن را از برای من نوشته است. عمر گفت: آن را به من بنما و بده تا ببینم. حضرت فاطمه ابا و امتناع فرمود. پس عمر آن نوشته را به زور از دست آن حضرت گرفت و در آن نگاه کرد و آب دهان را در آن انداخت و نوشته را محو نمود و پاره کرد و به حضرت فاطمه گفت که: اینک پدرت بر آن اسب و شتری نتاخته، پس ریسمان‌ها را در گردن‌های ما گذار» (و ظاهر این است که عمر این کلام را از روی انکار و ریشخند گفته باشد؛ اگر چه ممکن است که خدا بر خلاف عادت حق را بر زبانش جاری کرده باشد).

مهدی به آن حضرت عرض کرد که: یا ابوالحسن، حدّ و اندازه فدک را از برای من بیان کن چه قدر است؟ حضرت فرمود که: «حدّی از آن کوه احد است و حدّی از آن سایه‌بان «۲» شهر مصر (و مراد از آن، خانه‌های مصر است) و حدّی از آن، کنار دریا و حدّی از آن دومه الجندل (و در مغرب که یکی از لغات معتبره است و غیر آن مذکور است که دومه الجندل به ضمّ دال است و محدّثان گفته‌اند که به فتح آن است و آن حصاری است در پانزده منزلی مدینه و ده



(۱). اسراء، ۲۶.

(۲). ظاهراً عریش نام شهری در مصر است و معنای لغوی آن منظور نیست.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۴۱

منزلی کوفه). تنمه حدیث آن که: مهدی به حضرت عرض کرد که: همه اینها فدک است؟

فرمود: «آری، یا امیر المؤمنین، اینها همه فدک است. به درستی که همه آنچه مذکور شد، از آن چیزی است که اهل آن بر رسول خدا اسب و شتری نتاخته‌اند و جنگ نکرده‌اند». مهدی گفت:

این بسیار است و در این باب فکری بکنم.

۶/۱۴۲۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابی حمزه، از محمد بن مسلم که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود:

«انفال، زیادتی است که خدا از برای پیغمبر قرار داد فرموده و در سوره انفال بریدن بینی است» (یعنی: مخالفان را ذلیل می‌گرداند و خوار و بی‌مقدار می‌سازد).

۷/۱۴۲۷. احمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال شد از قول خدا «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ» (۱) و به آن حضرت عرض شد که: آنچه از برای خداست، از برای کیست؟ فرمود: «از برای رسول صلی الله علیه و آله و آنچه از برای رسول بود، همان از برای امام علیه السلام است».

پس به آن حضرت عرض شد که: مرا خبر ده که اگر نوعی از انواع بیشتر و قسمی از اقسام کم‌تر باشد، با آن چه باید کرد؟ فرمود که: «این امر، مفوض است به امام» و فرمود: «مرا خبر ده که رسول خدا صلی الله علیه و آله چه می‌کرد؟ آیا نه چنین بود که به طوری که صلاح می‌دید عطا می‌فرمود» و فرمود که: «امام نیز همچین است».

۸/۱۴۲۸. علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن دراج، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که از آن حضرت سؤال شد از معدن‌های طلا- و نقره و آهن و قلع و روی، فرمود: «که بر آنها خمس واجب است».

۹/۱۴۲۹. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از زراره روایت کرده است که گفت:

امام، جاری می‌گرداند آنچه را که شرط فرموده از قراردادی که با کسی نموده و زیاده می‌دهد و عطا می‌فرماید آنچه را که خواسته باشد، پیش از آن که حصه‌ها واقع نشود و تقسیم اتفاق افتد و رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگ کرد با دشمنان، به مدد گروهی از بادیه‌نشینان که از برای ایشان در غنیمت کافران بهره‌ای قرار نداده بود و اگر می‌خواست، آن را در میان ایشان تقسیم می‌فرمود».

(۱). انفال، ۴۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۴۳

۱۰/۱۴۳۰. محمد بن یحیی روایت کرده است از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از عبدالصمد بن بشیر، از حکیم- مؤذن ابن عیسی- (و در رجال، مؤذن بنی عیسی است) که گفت: سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از قول خدای تعالی «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ» (۱) حضرت صادق علیه السلام اشاره کرد به آرنج‌های خویش که بر زانوهای مبارکش گذاشته بود و به دست خود اشاره نمود و فرمود: «به خدا سوگند که آن، بهره و مالی است که روز به روز عاید

می‌شود، مگر آن‌که پدرم شیعیان خود را در حلّ قرار داد و ایشان را حلال کرد تا پاک و پاکیزه باشند».

۱۱/۱۴۳۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حسین بن عثمان، از سِماعه روایت کرده است که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام سؤال کردم از خمس که در چه چیز می‌باشد؟ فرمود: «در هر چه به مردم رسد و عاید ایشان شود؛ خواه کم باشد و خواه بسیار».

۱۲/۱۴۳۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی بن یزید که گفت: نوشتم که: فدای تو گردم، مرا تعلیم می‌دهی که فایده‌ای که خمس در آن واجب است، چه چیز است و اندازه آن چیست؟ خدا تو را باقی بدارد، آیا صلاح تو هست که بر من به بیان آن منت گذاری؟ تا آن‌که بر حرام نمانده باشم در حالی که نماز و روزه من درست نباشد. در جواب نوشت که: «فایده از هر چیزی است که به تو رسد و عاید گردد در باب تجارت و خرید و فروش از سود و انتفاع آن و در کشت کردن و کسب کردن بعد از وضع آنچه ادا کردن آن واجب باشد، یا جایزه» (یعنی: صله و بخشش که به این کس رسد).

۱۳/۱۴۳۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر که گفت: به امام محمد تقی علیه السلام نوشتم که: خمس را پیش از مؤونت و اخراجات بیرون کنم، یا بعد از مؤونت؟ در جواب نوشت که: «بعد از مؤونت».

۱۴/۱۴۳۴. احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر چیزی که بر آن جنگ و کارزار واقع شده باشد، با گواهی دادن به این که خدایی نیست، مگر خدا که جامع جمیع صفات کمال است و به این که محمد رسول و فرستاده خداست، البتّه خمس آن از برای ما است و از برای کسی

(۱). انفال، ۴۱.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۴۵

حلال نیست که از خمس دار چیزی را بخرد تا حقّ ما به ما برسد».

۱۵/۱۴۳۵. احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از یونس بن یعقوب، از عبدالعزیز بن نافع روایت کرده است که گفت: دستوری طلب نمودیم که بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام داخل شویم و کسی را به خدمت آن حضرت فرستادیم، پس به سوی ما فرستاد که: «دو تا دوتا داخل شوید». بعد از آن من و مردی که همراه من بود، داخل شدیم و به آن مرد گفتم که: دوست می‌دارم که تو سر سخن را باز کنی و ابتدا نمایی به سؤال کردن از آن حضرت. گفت: چنان خواهم کرد و بعد از آن که به خدمت آن حضرت رسیدیم، به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، پدرم از کسانی بود که بنی‌امیه ایشان را اسیر کرده بودند و من این را دانسته‌ام که بنی‌امیه را جایز نبود که چیزی را حرام کنند و نه آن‌که حلال گردانند و از برای ایشان نبود از آنچه در دست ایشان بود؛ نه کم و نه بسیار. و جز این نیست که آن از برای شما است، پس هرگاه به خاطر آورم آنچه را که در آن بوده‌ام، یعنی: آنچه را که در آنم (و بنابر بعضی از نسخ کافی، هرگاه به خاطر آورم آن خلاف سنتی را که در آنم) به جهت آن چیزی در دل من داخل می‌شود که نزدیک است، عقل مرا بر من تباه کند و دیوانه شوم.

حضرت به آن مرد فرمود که: «تو در حلّی از آنچه از این امر اتفاق افتاده و هر کسی که در مثل حال تو باشد بعد از من، از این امر در حلّ است و همه را حلال کردم».

عبدالعزیز می‌گوید: پس ما برخاستیم و بیرون آمدیم و معتّب غلام آن حضرت ما را پیشی گرفته بود به سوی جماعتی که بر در خانه نشسته بودند و انتظار رخصت امام جعفر صادق علیه السلام می‌کشیدند و به ایشان گفته بود که: عبدالعزیز بن نافع، فیروزی یافت به چیزی که هرگز هیچ کس به مثل آن فیروزی نیافته به او. گفته بودند که: آن چیست؟ معتّب آن را از برای ایشان تفسیر و بیان نموده بود. پس دو کس برخاستند و بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدند: یکی از آن دو نفر عرض کرد که: فدای تو

گردم، پدرم از جمله اسیران بنی‌امیه بود و من می‌دانم که بنی‌امیه را از این امر اندک و بسیاری نبود و من دوست می‌دارم که مرا از آن در حلّ قرار دهی و حلال کنی. فرمود که: «آیا این امر به ما مفوض است؟ چنان نیست، اختیار آن، با ما نمی‌باشد و ما را نمی‌رسد که حلال گردانیم و نه آن که حرام سازیم». پس آن دو مرد بیرون رفتند و حضرت صادق علیه السلام خشم فرمود و در آن شب کسی بر آن حضرت داخل نشد، مگر این که آن حضرت در سخن گفتن با او ابتدا می‌فرمود و می‌فرمود که: «از فلانی تعجب نمی‌کنید که به

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۴۷

نزد من می‌آید و از من خواهش می‌کند که او را حلال کنم از آنچه بنی‌امیه کرده‌اند. گویا او چنین اعتقاد دارد که این امر از برای ما است و در آن شب، کسی به کم و بسیاری منتفع نشد، مگر همان دو مرد اول که آنها به حاجتی که داشتند، رسیدند. ۱۶/۱۴۳۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از ضمریس کُناسی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «از کدام راه زنا بر مردمان داخل شد؟» عرض کرد که: نمی‌دانم فدای تو گردم، فرمود: «از جانب خمس اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله، مگر شیعیان ما که از هر کسی پاک و پاکیزه‌ترند؛ چرا که آن از برای ایشان حلال شده به جهت میلاد ایشان».

۱۷/۱۴۳۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از شعیب، از ابوالصباح روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق به من فرمود که: «ماییم گروهی که خدا طاعت ما را واجب گردانیده. از برای ما است انفال. و از برای ما است برگزیده‌ای از مال». ۱۸/۱۴۳۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از رفاعه، از ابان بن تغلب، از امام جعفر صادق علیه السلام در باب مردی که می‌میرد و او را وارثی نیست و آزاد کننده‌ای ندارد، فرمود که: «آن کس، از اهل این آیه است:

«يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ» (۱)؛ یعنی: سؤال می‌کنند تو را از انفال» (که مراد از آن معلوم شد).

۱۹/۱۴۳۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که از آن حضرت سؤال کردم از گنج که چه قدر در آن واجب است؟ فرمود که: «خمس» (یعنی: پنج یک) و سؤال کردم از معدن‌ها که چه قدر در آنها واجب است؟ فرمود که: «خمس و همچنین است قلعی و روی و آهن و هر چیز که از معدن‌ها باشد، گرفته می‌شود از آنها آنچه گرفته می‌شود از طلا و نقره».

۲۰/۱۴۴۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از صباح ازرق، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر، یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که سخت‌ترین حالاتی که مردمان در آنند در روز قیامت، آن است که صاحب خمس برخیزد و بگوید که ای پروردگار، خمس خود را می‌خواهم. پس ما آن را از برای شیعیان خویش خوش کردیم تا آن که ولادت ایشان خوش باشد و حرام‌زاده نباشد و تا ولادت

(۱). انفال، ۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۴۹

ایشان پاک و پاکیزه باشد و فرزند شبهه نباشند».

۲۱/۱۴۴۱. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از محمد بن علی، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از آنچه بیرون می‌آورند از دریا؛ از مروارید و یاقوت و زبرجد و از معدن‌های طلا و نقره که در هر یک از آنها چه چیز واجب است؟ فرمود: «هرگاه بهای آن به یک دینار شرعی برسد، در آن خمس

است».

۲۲/۱۴۴۲. محمد بن حسن و علی بن محمد روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن مهزیار که گفت: به آن حضرت نوشتم که: ای آقای من، مردی مالی به او تسلیم شده که به آن حجّ به جا آورد، آیا بر این مرد خمس واجب است در این مال در هنگامی که به او منتقل می‌گردد، یا بر آنچه زیاد آید در دست او بعد از جا آوردن حجّ؟ پس آن حضرت علیه السلام در جواب نوشت که: «خمس بر او واجب نیست».

۲۳/۱۴۴۳. سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از علی بن حسین بن عبد ربّه روایت کرده است که گفت: حضرت امام رضا علیه السلام بخششی به نزد پدرم فرستاد، پس پدرم به آن حضرت نوشت که: آیا در آنچه به سوی من فرستاده‌ای، خمسی هست؟ حضرت به پدرم نوشت که: «خمسی بر تو نیست در آنچه صاحب خمس آن را فرستاده است».

۲۴/۱۴۴۴. سهل، از ابراهیم بن محمد همدانی روایت کرده است که گفت: به امام علی نقی علیه السلام نوشتم که: علی بن مهزیار نامه پدرت را بر من خواند در باب آنچه آن را واجب ساخته بود بر صاحبان مزارع: از نصف سیدس (که دوازده یک باشد) بعد از مؤونت و اخراجات که متحمل می‌شود و آن که بر کسی که مزرعه‌اش با مؤونت او برابر نباشد و کفایت نکند نصف سدس و غیر آن نیست، پس کسانی که در نزد ما هستند، در این باب اختلاف کردند و گفتند:

خمس واجب است بر صاحب مزرعه، بعد از مؤونت (یعنی: مؤونت مزرعه و خراج آن نه مؤنت مرد و عیال او) پس آن حضرت علیه السلام نوشت که: «بر او خمس واجب است، بعد از مؤونت خود و عیالش و بعد از خراج سلطان».

۲۵/۱۴۴۵. سهل، از احمد بن مثنی روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا محمد بن زید طبری و گفت که: مردی از تاجران اهل فارس، از بعضی از موالیان ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام نوشت و از آن حضرت خواهش داشت که او را رخصت دهد در ندادن خمس،

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۵۱

پس حضرت به او نوشت که: «بسم الله الرحمن الرحيم، به درستی که خدا صاحب وسعت و کرم است و ثواب او را بر عمل ضامن شده و اندوه را بر تنگی (یعنی: عقاب را بر ترک طاعت) هیچ مالی حلال نیست، مگر از راهی که خدا آن را حلال گردانیده. و به درستی که خمس، یاری ماست بر قرض ما و بر عیال‌های ما و بر موالیان ما و آنچه آن را بذل و بخشش می‌کنیم و بعضی از ناموس و حسب یا تن و بدن خویش را می‌خریم از آن که از حمله بردن و قهر کردن او می‌ترسیم. پس آن را از ما دور مگردانید و خود را از دعای ما محروم مکنید، هر وقت که بر آن قادر باشید؛ زیرا که بیرون کردن آن کلید روزی شما و بردن گناهان شما است و چیزی است که نفس‌های خویش را به واسطه آن به صلاح می‌آورد، یا همان صلاح آوردن شما است نفس‌های خویش را و راست کردن و درست نمودن آن از برای روز درویشی و حاجتمندی شما که روز قیامت است. و مسلمان کسی است که وفا کند از برای خدا به آنچه به سوی او عهد فرموده، و مسلمان آن نیست که به زبان اجابت کند و به دل مخالفت ورزد. و السلام».

۲۶/۱۴۴۶. و به همین اسناد از محمد بن زید روایت است که گفت: گروهی از خراسان به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام آمدند و از آن حضرت درخواستند که ایشان را از خمس در حلّ قرار دهد و از ایشان نگیرد و حلال کند. فرمود: «چه قدر مکر و حيله است این که شما می‌گویید و بسیار بد است، دوستی را با ما خالص می‌گردانید به زبان‌های خویش و دور می‌کنید از ما حقی را که خدا آن را از برای ما قرار داده و ما از برای آن اهل گردانیده و آن خمس است. ما یکی از شما را در حلّ قرار نمی‌دهیم، قرار نمی‌دهیم، قرار نمی‌دهیم».

۲۷/۱۴۴۷. علی بن ابراهیم، از پدرش روایت کرده است که گفت: در خدمت امام محمد تقی علیه السلام بودم در هنگامی که

صالح بن محمد بن سهل بر او داخل شد و صالح در قم به جهت آن حضرت متوجه وقف بود، پس عرض کرد که: ای آقای من، مرا از ده هزار درم یا دینار در حلّ قرار ده و مرا حلال کن؛ زیرا که من آن را خرج کرده‌ام. حضرت به او فرمود که: «تو در حلّی». پس آن هنگام که صالح بیرون رفت، حضرت جواد علیه السلام فرمود که: «یکی از ایشان بر می‌جهد و مسلط می‌شود بر مالی چند که حقّ آل محمد و یتیمان ایشان و بیچارگان و درویشان و رهگذریان ایشان است و آن را فرا می‌گیرد، بعد از آن می‌آید و می‌گوید که مرا در حل قرار ده و حلال کن. آیا او را چنان می‌بینی که گمان کرده باشد که من می‌گویم حلال

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۵۳

نمی‌کنم. به خدا سوگند که خدا در روز قیامت ایشان را از این سؤال خواهد کرد؛ سؤالی با شتاب».

۲۸/۱۴۴۸. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی روایت کرده است که گفت:

امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از عنبر و بیرون آورده مروارید از دریا، آن حضرت علیه السلام فرمود: «بر آن خمس هست».

تمام شد جزء دویم از کتاب حجّت از کتاب مستطاب کافی که این کتاب، ترجمه آن است و در عقب این کتاب، در می‌آید کتاب ایمان و کفر ان شاء الله تعالی.

وكان الفراغ من کتابت ترجمه هذه النسخة علی يد الأفلّ الخاطی الجانی ابن محمد علی الأردکانی، زین العابدین فی یوم السّبت الثّانی من شهر رجب المرجّب سنة ثمان وثلثین ومأتین بعد الألف من هجرة من اوتی القرآن العظیم و سبعا من المثانی صلّی الله علیه وآله الطّاهرين المبرّین من الکسل والتوانی ولعنة الله علی أعدائهم المستغرقین فی بحار الآمال والامانی».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۵۴

## فهرست

۶۴. باب در بیان نصّ و تصریح خدا و رسول او بر ائمه علیهم السلام یک به یک به ترتیب ۷
۶۵. باب در بیان اشاره و نصّ بر امیر المؤمنین علیه السلام ۲۵
۶۶. باب در بیان اشاره و نصّ بر حضرت حسن بن علی علیهما السلام ۴۹
۶۷. باب در بیان اشاره به سوی حضرت حسین بن علی علیهما السلام ۵۹
۶۸. باب در بیان اشاره و نصّ بر حضرت علی بن الحسین -/ صلوات الله علیهما- ۷۱
۶۹. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابوجعفر حضرت امام محمد باقر علیه السلام ۷۳
۷۰. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابی عبدالله حضرت جعفر بن محمد صادق -/ صلوات الله علیهما- ۷۷
۷۱. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام ۸۱
۷۲. باب در بیان اشاره و نصّ بر حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام ۹۳
۷۳. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابوجعفر ثانی حضرت امام محمد تقی علیه السلام ۱۲۱
۷۴. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابوالحسن ثالث حضرت امام علی نقی علیه السلام ۱۳۱
۷۵. باب در بیان اشاره و نصّ بر ابو محمد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ۱۳۷
۷۶. باب در بیان اشاره به سوی صاحب خانه که مراد از آن، صاحب الزّمان است - صلوات الله علیه- ۱۴۵
۷۷. باب در بیان نام کسانی که آن حضرت علیه السلام را دیده‌اند ۱۴۹
۷۸. باب در بیان نهی از اسم و نام بردن آن حضرت علیه السلام ۱۵۹

۷۹. باب نادری در بیان حال غیبت قائم - صلوات الله علیه - ۱۵۹

۸۰. باب در بیان غیبت قائم - صلوات الله علیه - ۱۶۷

۸۱. باب در بیان آنچه به واسطه آن در میان دعوی آن که بر حق و آن که بر باطل است در امر امامت، جدایی به هم می‌رساند ۱۸۹ تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۵۵

۸۲. باب در بیان حرمت وقت قرار دادن و معین کردن ظهور قائم - صلوات الله و سلامه علیه - ۲۷۵

۸۳. باب در بیان تحمیص و امتحان ۲۷۹

۸۴. باب در بیان این که هر کس امام خود را بشناسد، تقدم این امر (یعنی: ظهور صاحب الامر) و تأخر آن، او را زیانی نرساند ۲۸۳

۸۵. باب در بیان کسی که ادعای امامت می‌کند، و اهلیت آن را ندارد، و کسی که همه امامان، یا بعضی از ایشان را انکار کند، و کسی که امامت را اثبات کند از برای آن که اهلیت آن را ندارد ۲۸۷

۸۶. باب در بیان حال کسی که خدای عزوجل را عبادت کند بی‌امامی که از جانب خدای جل جلاله باشد ۲۹۵

۸۷. باب در بیان حال کسی که بمیرد، و او را امامی از ائمه هدی علیهم السلام نباشد. و این باب تتمه باب اول است ۲۹۹

۸۸. باب در بیان حال کسی که حق را شناخته باشد از اهل بیت و فرزندان پیغمبر و کسی که انکار کند از ایشان ۳۰۱

۸۹. باب در بیان آنچه بر مردم واجب است در نزد وفات امام علیه السلام ۳۰۳

۹۰. باب در بیان آن که امام در چه زمان می‌داند که امر امامت به سوی او منتقل گردیده ۳۱۱

۹۱. باب در بیان حالت‌های ائمه علیهم السلام در سال ۳۱۷

۹۲. باب در بیان این که امام را غسل نمی‌دهد مگر امامی از ائمه هدی علیهم السلام ۳۲۵

۹۳. باب در بیان موالید ائمه علیهم السلام ۳۲۷

۹۴. باب در بیان کیفیت آفریدن بدن‌های ائمه علیهم السلام و ارواح و دل‌های ایشان ۳۳۹

۹۵. باب در بیان تسلیم و گردن گذاشتن و فضیلت آنها که در مقام تسلیم‌اند ۳۴۵

۹۶. باب در بیان این که آنچه واجب است بر مردم، بعد از آن که افعال و اعمال حج خود را به جا آورند، آن است که به خدمت

امام آیند و او را از مسائل دین خویش سؤال کنند، و ولایت و دوستی خویش را به ایشان یا به هر یک از ائمه اعلام کنند ۳۵۱

۹۷. باب در بیان این که فرشتگان داخل خانه‌های ائمه می‌شوند و پا بر روی فرش‌های ایشان می‌گذارند و خبرها برای ایشان

می‌آورند علیهم السلام ۳۵۳

۹۸. باب در بیان این که جنیان به خدمت ائمه علیهم السلام می‌آیند و ایشان را از معالم دین خویش، سؤال می‌کنند و متوجه کارهای

ایشان می‌شوند ۳۵۷

۹۹. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام چون امر ایشان ظاهر شود، به حکم آل داود حکم می‌کنند و شاهد طلب نمی‌کنند علیهم

الرحمة و الرضوان ۳۶۵

۱۰۰. باب در بیان این که منبع و آبشخوار علم، از خانه آل محمد علیهم السلام است ۳۶۹

۱۰۱. باب در بیان این که چیزی از حق در دست مردمان نیست، مگر آنچه از نزد ائمه علیهم السلام بیرون آمده و بروز کرده باشد و

بیان این که چیزی که از نزد ایشان بیرون نیامده باطل است ۳۶۹

۱۰۲. باب در بیان آنچه وارد شده که حدیث ایشان دشوار و در غایت دشواری است (یا مردم آن را دشوار می‌شمارند) ۳۷۵

۱۰۳. باب در بیان امر فرمودن پیغمبر صلی الله علیه و آله به نصیحت و خیرخواهی از برای امامان و مسلمانان، و لزوم جماعت ایشان

و بیان آن که ایشان کیانند ۳۸۱

۱۰۴. باب در بیان آنچه واجب است از حق امام بر رعیت و حق رعیت بر امام علیه السلام ۳۸۷
۱۰۵. باب در بیان این که همه زمین مال امام علیه السلام است ۳۹۵
۱۰۶. باب در بیان طریقه و روش امام در نفس خویش در خوردنی و پوشیدنی، چون متوجه امر امامت شود ۴۰۳
۱۰۷. باب نوادر ۴۰۷
- تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۲، ص: ۸۵۶
۱۰۸. بابی که در آن نکته‌ها و نتفه‌ها است از قرآن که از نزد خدا فرود آمده در باب ولایت ۴۱۱
۱۰۹. باب که در آن چیزی چند از روایت جامعه در باب ولایت مذکور است ۵۰۳
۱۱۰. باب در بیان شناختن ائمه علیهم السلام دوستان خویش را و بیان تفویض امور دین به سوی ایشان ۵۰۷
- باب در بیان تاریخ ۵۱۳
۱۱۱. باب در بیان مولد پیغمبر صلی الله علیه و آله و وفات آن حضرت ۵۱۵
۱۱۲. باب در بیان نهی از مشرف شدن بر قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله ۵۵۹
۱۱۳. باب در بیان مولد امیرالمؤمنین علیه السلام ۵۶۱
۱۱۴. باب در بیان مولد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ۵۷۷
۱۱۵. باب در بیان مولد حسن بن علی - صلوات الله علیهما - ۵۸۷
۱۱۶. باب در بیان مولد حضرت حسین بن علی علیهما السلام ۵۹۱
۱۱۷. باب در بیان مولد حضرت علی بن الحسین علیهما السلام ۶۰۳
۱۱۸. باب در بیان مولد حضرت ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام ۶۰۹
۱۱۹. باب در بیان مولد حضرت ابو عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام ۶۱۹
۱۲۰. باب در بیان مولد ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام ۶۳۱
۱۲۱. باب در بیان مولد ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام ۶۶۷
۱۲۲. باب در بیان مولد ابو جعفر ثانی حضرت محمد بن علی التقی علیه السلام ۶۸۷
۱۲۳. باب در بیان مولد ابوالحسن حضرت علی بن محمد النقی علیه السلام ۷۰۳
۱۲۴. باب در بیان مولد ابو محمد حضرت حسن بن علی علیه السلام ۷۱۹
۱۲۵. باب در بیان مولد حضرت صاحب الزمان علیه السلام ۷۵۵
۱۲۶. باب در بیان آنچه وارد شده است در دوازده امام و نص بر ایشان علیهم السلام ۷۸۹
۱۲۷. باب در بیان این که هرگاه چیزی در شأن مردی گفته شود و آن چیز در او نباشد و در فرزند یا فرزند فرزند او باشد، همان است که آن چیز در شأن او گفته شده است ۸۱۷
۱۲۸. باب در بیان این که ائمه علیهم السلام همه ایشان به امر خدا قیام می‌نمایند و مردم را به سوی آن جناب راهنمایی می‌کنند ۸۱۹
۱۲۹. باب در بیان صلّه امام ۸۲۱
۱۳۰. باب در بیان فیء و انفال و تفسیر خمس و حدود آن و آنچه خمس در آن واجب است ۸۲۵
- تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲



## اشاره

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۵  
 کتاب ایمان و کفر  
 تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶  
 جای متن عربی  
 تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷  
 ؟؟؟؟ کتاب ایمان و کفر  
 بسم الله الرحمن الرحيم

## [۵] کتاب ایمان و کفر

## اشاره

(۱)

باب: در بیان طینت مؤمن و کافر

## ۱. باب در بیان طینت مؤمن و کافر «۲»

۱/۱۴۴۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ربیع بن عبدالله، از مردی، از علی بن الحسین علیهما السلام که فرمود:  
 «خدای عز و جل پیغمبران را از طینت علّین (۳) آفرید».  
 حاصل آنکه خدا دل‌های پیغمبران و بدن‌های ایشان را از آن طینت آفرید، و دل‌های مؤمنان را از آن طینت خلق فرمود، و خلق  
 بدن‌های مؤمنان را از پست‌تر از آن قرار داد، و کفار را از طینت سجّین (۴) آفرید، و خدا دل‌ها و بدن‌های ایشان را از آن آفرید؛  
 پس در میان

(۱). و ایمان- به کسر همزه- در لغت به معنی گرویدن و تصدیق کردن و باور داشتن است، و در حقیقت معنای شرعی آن خلاف بسیار است، و آنچه از احادیث بسیار ظاهر می‌شود این است که ایمان، تصدیق کردن است به دل، با اقرار به زبان و عمل کردن به اعضا و جوارح و ارکان.

و کفر- به ضمّ اول و سکون دویم- در لغت به معنی ناگرویدن و ناسپاسی کردن است، و در شریعت، بنابر آنچه اکثر متکلمان گفته‌اند: عدم ایمان است از کسی که شأنش آن باشد که مؤمن باشد. (مترجم)

(۲). و طینت- به کسر اول-، سرشت و آفرینش است. (مترجم)

(۳). و علّین- به کسر عین و لام و یاء مشدّدین، بقعه‌ای است در آسمان که ارواح مؤمنان به سوی آن بالا می‌رود. و ضحاک در تفسیر علّین در سوره تطفیف [مطففین]، آیات ۱۸ و ۱۹ گفته است که: علّین، سدره المنتهی است. و به روایت ابن عباس، لوحی است از زبرجد سبز، معلق در زیر عرش، که اعمال ابرار در آن مکتوب است. و بعضی گفته‌اند که: آن، علم دیوان خیر است که فرشتگان، اعمال نیکوکاران را در آن نویسند و درجات پادشاهان بهشت. و هیچ‌یک از این معانی در این جا مناسبتی ندارد، و ظاهر این است که مراد از آن، بهشت پنج‌گانه و زمین پنج‌گانه باشد، که در باب خلق ابدان ائمه و ارواح و دل‌های ایشان گذشت. و آن

طینتی است، از هر طینتی بلندتر و گلی است، از هر گلی خوش تر. (مترجم)

(۴). و سجین - به کسر سین و جیم مشدد، زیرترین جایی از دوزخ است. و آن طینتی است، از هر طینتی پست تر و گلی است، از هر گلی بدتر. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۹

دو طینت آمیزش داد، و از این راه است که مؤمن، کافر را می‌زاید و کافر، مؤمن را می‌زاید. و از این راه است که مؤمن به گناه می‌رسد و مرتکب آن می‌شود، و از این جا است که کافر به ثواب می‌رسد و متوجه آن می‌گردد؛ پس دل‌های مؤمنان میل دارد با نهایت شوق، به سوی آنچه از آن خلق شده‌اند، و دل‌های کافران میل دارد با غایت شوق، به سوی آنچه از آن آفریده شده‌اند.

۲/۱۴۵۰. محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از نصر بن شعیب، از عبدالغفار جازی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدای عز و جل مؤمن را از گل بهشت آفرید و کافر را از گل دوزخ آفرید». و فرمود که: «چون خدای عز و جل خیر و خوبی را نسبت به بنده‌ای اراده فرماید، روح و تن او را خوش و پاکیزه گرداند؛ پس هیچ چیز را نشنود از آنچه خوب باشد، مگر آنکه آن را بشناسد و پسندد، و چیزی را نشنود از آنچه ناخوش باشد، مگر آنکه آن را نشناسد و نپسندد».

راوی می‌گوید: و شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «سرشت‌ها سه قسم است. سرشت پیغمبران، و مؤمن از این سرشت خلق شده است، مگر آنکه پیغمبران از خالص و برگزیده آن سرشت خلق شده‌اند، و ایشان در این باب اصل‌اند، و از برای ایشان افزونی و زیادتی است که بر غیر خود دارند، و مؤمنان فرع‌اند، و خلق شده‌اند از گل چسبنده سخت. و چنان که در اصل خلقت با هم بوده‌اند و در میانه ایشان جدایی نبوده است، همچنین خدای عز و جل در میان ایشان و شیعیان ایشان جدایی نمی‌اندازد».

و فرمود: «طینت ناصبی از [گل و] لای سیاه گندیده است. و اما مستضعفان که عقل پابرجایی ندارند و عداوت با اهل حق در ایشان نیست، خدا ایشان را از خاک آفریده، نه گل که مخلوط بوده باشد از خاک و آب شیرین خوش گوار یا تلخ متعفن. و هیچ مؤمنی از ایمان خود بر نمی‌گردد و بیرون نمی‌رود، و هیچ ناصبی از نصب و عداوت خویش دست بر نمی‌دارد. و خدا را در باب ایشان خواست و مشیت است، که آنچه خواهد، با ایشان می‌کند».

۳/۱۴۵۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از صالح بن سهل روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: فدای تو کردم! خدای عز و جل طینت مؤمن را از چه چیز آفرید؟ فرمود: «از طینت پیغمبران، و به این سبب هرگز به نجاست کفر نجس نمی‌شود».

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۱

۴/۱۴۵۲. محمد بن یحیی و غیر او، از احمد بن محمد و غیر او، از محمد بن خالد، از ابونھشل روایت کرده‌اند که گفت: حدیث کرد مرا محمد بن اسماعیل، از ابوحمزه ثمالی که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که خدای عز و جل ما را از اعلائی علّیین آفرید، و دل‌های شیعیان ما را آفرید، از آنچه ما را از آن آفرید، و بدن‌های ایشان را از پست‌تر از آن آفرید. و دل‌های ایشان به سوی ما میل می‌کند و می‌شتابد از غایت شوق؛ آن دل‌ها آفریده شده است از آنچه ما آفریده شدیم؛ پس این آیه را تلاوت فرمود: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِّيْنَ \* وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلِّيُونَ \* كِتَابٌ مَّرْقُومٌ \* يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» (۱)؛ یعنی: «نه چنان است، به درستی که نوشته نیکوکاران هر آینه در علّیین است، و چه چیز دانا ساخت تو را که چیست علّیون؟ نوشته‌ای است مسطور، که حروف آن مبین و روشن است، یا به علامتی موسوم است که هر که آن را مشاهده کند، بداند که در او همه چیز است. حاضر شوند و ببینند آن نوشته را مقربان درگاه خدا، یا گواهی دهند بر آنچه در آن است».

و حضرت فرمود که: «دشمنان ما را از سجین آفرید، و دل‌های شیعیان ایشان را آفرید، از آنچه ایشان را از آن آفرید، و بدن‌های ایشان را از پست‌تر از آن آفرید؛ پس دل‌های ایشان میل به سوی ایشان می‌کند و می‌شتابد از غایت شوق؛ زیرا که آن دل‌ها آفریده

شده است از آنچه آنها آفریده شده‌اند». از آن پس، این آیه را تلاوت فرمود: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ \* وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ \* كِتَابٌ مَّرْقُومٌ \* وَإِلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» (۲)؛ یعنی: «نه چنان است، به درستی که نوشته نابکاران هر آینه در سجین است، و چه چیز دانا گردانید تو را که چیست سجین؟»

نوشته‌ای است مسطور که حروف آن مبین و روشن است، یا به علامتی موسوم است که هر که آن را مشاهده کند، بداند که هیچ خیر در آن نیست. وای! و شدت عقوبت در آن روز از برای تکذیب کنندگان است. (۳)

۵/۱۴۵۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و چند نفر، از حسین بن حسن، همه از محمد بن اورمه، از محمد بن علی، از اسماعیل بن یسار، از عثمان بن یوسف که گفت: خبر داد مرا عبدالله بن کیسان، از امام جعفر صادق علیه السلام و گفت: به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم! منم، غلام تو، عبدالله بن کیسان.

(۱). مطفین، ۱۸-۲۱.

(۲). مطفین، ۷-۱۰.

(۳). و همین حدیث، در باب کیفیت آفریدن بدن‌های ائمه و ارواح و دل‌های ایشان گذشت، با اختلافی در سند آن، و ویل تا آخر آیه در آنجا نبود. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۳

فرمود: «اما نسب را می‌شناسم و اما تو را نمی‌شناسم». عبدالله می‌گوید که: به حضرت عرض کردم که: من در جبل متولد شده‌ام و در زمین فارس نشو و نما نموده‌ام، و من با مردمان در امر تجارات و غیر آن آمیزش می‌کنم؛ پس با مردی آمیزش می‌نمایم، و خوش‌طوری و خوش‌خلقی و امانت از برای او می‌بینم، و چون او را تفتیش و تفحص می‌کنم و احوال او را جستجو می‌نمایم، از برایم ظاهر می‌شود که با شما دشمنی دارد، و او را دشمن شما به جا می‌آورم. و با مردی آمیزش می‌کنم، و کج‌خلقی و بی‌امانتی و بدخویی از او می‌بینم، پس امر او را جستجو می‌کنم، و بعد از تفحص مشخص می‌شود که با شما دوستی دارد و او را دوست شما به جا می‌آورم. بفرما که این امر چگونه می‌شود؟

راوی می‌گوید که: فرمود: «ای پسر کیسان! آیا ندانسته‌ای که خدای عز و جل سرشتی را از بهشت و سرشتی را از دوزخ فرا گرفت و هر دو را به هم آمیخت. بعد از آن، این سرشت را از آن سرشت، و آن سرشت را از این سرشت بیرون آورد؛ پس آنچه را که از آن گروه دیده‌ای، از امانت و خوش‌خلقی و خوش‌طوری، از آن چیزی است که به ایشان رسیده از سرشت بهشت، و ایشان برمی‌گردند به آنچه از آن آفریده شده‌اند؛ یعنی دوزخ. و آنچه را که از این گروه شیعیان دیده‌ای، از بی‌امانتی و کج‌خلقی و بدخویی، از آن چیزی است که به ایشان رسیده از سرشت دوزخ، و ایشان برمی‌گردند به آنچه از آن آفریده شده‌اند؛ یعنی بهشت».

۶/۱۴۵۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از صالح بن سهل روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: مؤمنان از سرشت پیغمبران آفریده شده‌اند؟ فرمود: «آری».

۷/۱۴۵۵. علی بن محمد، از صالح بن ابی حماد، از حسین بن یزید، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از ابراهیم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در هنگامی که خدای عز و جل خواست که آدم علیه السلام را بیافریند، در ساعت اول از روز جمعه، جبرئیل علیه السلام را فرستاد، و به دست راست خویش یک قبضه [یک کف دست] سرشتی را گرفت، و قبضه او از آسمان هفتم تا آسمان دنیا رسید، و از هر آسمانی خاکی را فراگرفت. و یک قبضه دیگر را از زمین هفتم که از همه طبقات بالاتر است گرفت، تا زمین هفتم که از همه دورتر است. بعد از آن، خدای عز و جل کلمه خود را امر فرمود، و قبضه اول را به دست راست خویش و قبضه دویم را به دست چپ خویش نگاه داشت؛ پس آن سرشت را شکافت و دو حصه نمود، و آنچه را

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۵

که از زمین بود افشان نمود، افشاندنی سخت، و آنچه را که از آسمان‌ها بود پراکنده فرمود، پراکنده کردنی به غایت. بعد از آن، به آنچه در درست راست او بود فرمود که: از تو رسولان و پیغمبران و اوصیای ایشان، و مردمان به غایت راست گویان و مؤمنان و نیک‌بختان، و هر که نوازش [و تکریم] او را می‌خواهم، آفریده می‌شود؛ پس واجب شد از برای ایشان، آنچه فرمود، چنانچه فرمود. و به آنچه در دست چپ او بود فرمود: از تو ستمکاران و مشرکان و کافران و از حد در گذرندگان، و هر که خواری و بی‌مقداری و بدبختی او را می‌خواهم، خلق می‌شود؛ پس واجب شد از برای ایشان، آنچه فرمود، چنانچه فرمود. بعد از آن، این هر دو سرشت را به هم آمیخت، و این است معنی قول خدای عز و جل: «إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى»؛ پس «حَبِّ»، سرشت مؤمن است که خدا محبت و دوستی خود را بر آن انداخت، و «نوی»، سرشت کافران است که از هر خوبی دور شدند. و جز این نیست که سرشت کافران «نوی» نامیده شده. از برای آنکه سرشت کافران از هر خیری «نای» به هم رسانیده و از آن دور شده «۱»، و خدای عز و جل فرموده است: «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ» «۲»؛ یعنی:

«بیرون می‌آورد زنده را از مرده، و بیرون می‌آورد مرده را از زنده». و حضرت فرمود:

«پس زنده، مؤمنی است که سرشتش از سرشت کافر بیرون می‌آید، و مرده‌ای که از زنده بیرون می‌آید، کافری است که از سرشت مؤمن بیرون می‌آید؛ پس زنده، مؤمن است و مرده، کافر. و این است معنی قول خدای عز و جل: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ» «۳»؛ پس مردنش، آمیزش سرشت او بود با سرشت کافر، و زندگیش در هنگامی بود که خدای عز و جل در میان این دو جدایی انداخت به سخن خویش. و همچنین خدای عز و جل مؤمن را در وقت زادن از تاریکی بیرون می‌برد به سوی روشنی، و در آن داخل می‌گرداند، بعد از آنکه در تاریکی داخل بوده، و کافر را از روشنی بیرون می‌برد به سوی تاریکی، و در آن داخل می‌گرداند، بعد از آنکه در روشنی داخل بوده و با آن همراهی نموده. و این است معنی قول خدای عز و جل: «لِيُنذِرَ

(۱). و نای- به فتح نون و سکون همزه بر وزن سعی- به معنی دور شدن است. و این تغییر بنا بر ظاهر، ظاهراست، چنانچه در حَبِّ نیز چنین است؛ زیرا که حَبِّ- به فتح حاء و تشدید باء- که به معنی دانه است، با حَبِّ- به ضمّ حاء- که به معنی دوستی است، در صورت و ظاهر خط یکی هستند. و ترجمه ظاهر آیه این است: «به درستی که خدا شکافنده دانه است به گیاه، و استخوان خرما به درخت». (مترجم)

(۲). انعام، ۹۵.

(۳). انعام، ۱۲۲.

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۷

مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقُّ الْقَوْلَ عَلَى الْكَافِرِينَ» «۱» «۲»

باب دیگر از قبیل باب اول ...

## ۲. باب دیگر از قبیل باب اول و در این باب زیادتى وقوع تکلیف اول «۳»

۱/۱۴۵۶. ابوعلی اشعری و محمد بن یحیی، از محمد بن اسماعیل، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «مردم اگر می‌دانستند که آغاز آفرینش یا اول امر خلایق چگونه بود، دو نفر با هم اختلاف نمی‌کردند. به درستی که خدای عز و جل پیش از آنکه خلایق را بیافریند، فرمود: باش آبِ خوش تا بهشت و اهل طاعت خود را از تو بیافرینم، و باش آبِ تلخ تا دوزخ و اهل معصیت خویش را از تو خلق کنم. بعد از آنکه به امر خدا موجود گردیدند، آن دو آب

را فرمود تا به هم ممزوج شدند، و از این جهت است که مؤمن، کافر را می‌زاید و کافر، مؤمن را می‌زاید؛ پس گلی را از روی زمین فرا گرفت و آن را مالش سختی داد، ناگاه ایشان چون مورچگان می‌جنبیدند. بعد از آن، به اصحاب دست راست فرمود: می‌روید به سوی بهشت، در حالتی که سالم و ایمن‌اید از هر چه بد باشد. و به اصحاب دست چپ فرمود: می‌روید به سوی آتش دوزخ، و هیچ پروا ندارم.

پس آتشی را امر فرمود تا برافروخته شد. و به اصحاب دست چپ فرمود: در آن داخل شوید. ایشان، از آن ترسیدند و داخل نشدند. و به اصحاب دست راست فرمود: داخل شوید در این آتش؛ پس ایشان در آن داخل شدند. و به آتش فرمود: سرد و سلامت باش؛ یعنی سردی معتدل که ایشان را به جهت سردی ضرر نرسد؛ پس آن آتش سرد و سلامت گردید.

(۱). یس، ۷۰.

(۲). یعنی: «قرآن را از عالم بالا فرو فرستاد، تا بیم کند و بترساند هر کس را که زنده باشد؛ یعنی مؤمن باشد؛ زیرا که حیات ابدی به ایمان است، و کافر حکم مرده دارد؛ بلکه بدتر از آن است؛ زیرا که مرده اگر منتفع نمی‌شود، متضرر هم نمی‌شود، به خلاف کافر که بر دین خود نفع نمی‌گیرد و متضرر می‌شود، و تا واقع شود و ثابت گردد «این» گفتار که وجوب عذاب است بر کافران و ناگرویدگان که قبول آن نکنند. و ظاهر این است که استشهد به آیه بر این مطلب بنا بر ظاهر، ظاهر باشد؛ چه «لِئِنَّدَر» با ذال «ثَخَد» و «لیندر» با دال «ابجد»، هر دو در کتابت به یک صورت می‌باشند، و «اندار»- به کسر همزه و سکون نون بر وزن «انذار»- به معنی انداختن و کم کردن ظرف است که متاعی در آن باشد. (مترجم)

(۳). و مراد از تکلیف اول، آن است که پیش از تکلیف در دار دنیا واقع شده، به واسطه ارسال رسل و انزال کتب، و آن سه قسم است: اول، آنچه در عالم ارواح صرف اتفاق افتاد؛ و دویم، آنچه در وقت سرشتن طینت واقع شد، پیش از آنکه آدم را از آن بیافریند؛ سیم آنچه متحقق گردید بعد از آنکه آدم را از آن آفرید، در هنگامی که ایشان را از صلب آدم بیرون آورد، و ایشان چون مورچگان ریزه یا ذرات هوا در طرف راست و چپ حرکت می‌کردند. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۹

بعد از آن، اصحاب دست چپ گفتند که: ای پروردگارا! از لغزش ما بگذر، و چنان انگار که ما را امر نفرموده‌ای و ما مخالفت نکرده‌ایم. فرمود: از لغزش شما در گذشته و چنان انگاشتم که شما مخالفت من نکرده‌اید؛ پس در این هنگام در آن داخل شوید. و ایشان رفتند که داخل شوند، و از آن ترسیدند و داخل نشدند، و طاعت و معصیت در آنجا ثابت گردید؛ پس این جماعت مطیعان نمی‌توانند که از عاصیان باشند، و نه آنکه گروه عاصیان از مطیعان باشند یا به عکس».

۲/۱۴۵۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از زراره روایت کرده است که مردی سؤال کرد، از امام محمد باقر علیه السلام، از قول خدای -جل و عز-: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» (۱) تا آخر آیه. آن حضرت در جواب فرمود- و پدرش علیهما السلام می‌شنید: «حدیث کرد مرا پدرم که خدای عز و جل کفی را از خاک؛ یعنی آن خاکی که آدم علیه السلام را از آن آفرید، گرفت، و آب شیرین خوش گوار را بر آن ریخت. بعد از آن، چهل صباح آن را وا گذاشت؛ پس آب شور تلخ را بر آن ریخت و چهل صباح آن را وا گذاشت، و در هنگامی که آن سرشت برآمد، آن را فرا گرفت و مالش سختی داد، و خلائق مانند مورچگان، از آن، از طرف راست و چپ آن جناب بیرون آمدند. و همه ایشان را امر فرمود: در آتش فرو روند؛ پس اصحاب دست راست داخل شدند، و آتش بر ایشان سرد و سلامت گردید، و اصحاب دست چپ سرباز زدند که در آن داخل شوند».

۳/۱۴۵۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از محمد بن علی حلبی، از امام جعفر صادق

علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون خدای عز و جل اراده نمود که آدم علیه السلام را بیافریند، آب را بر گل رها فرمود. بعد از آن، قبضه‌ای از آن گل را گرفت و آن را مالید؛ پس آن را از هم جدا کرد و به دست خود آن را دو فرقه نمود، و ایشان را افشاند و پراکنده فرمود. ناگاه ایشان به جنبش درآمدند. بعد از آن، آتشی را از برای ایشان برافراشت، و اهل دست چپ را امر فرمود در آن داخل شوند، و ایشان به سوی آتش رفتند و از آن ترسیدند و داخل نشدند؛ پس اصحاب دست راست را امر فرمود در آن داخل شوند، و

(۱). اعراف، ۱۷۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۱

ایشان رفتند و داخل شدند. و خدای عز و جل آتش را امر فرمود تا بر ایشان سرد و سلامت گردید. و در آن هنگام که اهل دست چپ این را دیدند، عرض کردند که: ای پروردگار ما! از لغزش ما بگذر. و خدا قبول فرمود و از لغزش ایشان گذشت. بعد از آن، به ایشان فرمود: در این آتش داخل شوید، رفتند و بر کنار آن ایستادند و در آن داخل نشدند. بعد از آن، خدا ایشان را به حالت اول برگردانید و دو مرتبه ایشان را گل کرد، و از آن، آدم علیه السلام را آفرید.

و امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «این جماعت هرگز نمی‌توانند که از این گروه باشند، و این گروه نمی‌توانند که از این جماعت باشند». و فرمود: «می‌دیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله اول کسی بود که داخل آن آتش شد، و از برای همین است قول خدای عز و جل: «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ» (۱)؛ یعنی: «بگو که اگر خداوند مهربان را فرزندی باشد، پس من اول پرستندگانم».

باب دیگر از این قبیل

### ۳. باب دیگر از این قبیل

۱/۱۴۵۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از داود عجلی، از زراره، از حرمان، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در هنگامی که خدای - تبارک و تعالی - خواست که خلایق را بیافریند، آب شیرین و آب شور تلخی را آفرید، و آن دو آب به یکدیگر آمیختند؛ پس گلی را از روی زمین فرا گرفت و آن را مالش سختی داد. و بعد از آنکه خلایق از آن بیرون آمدند، به اصحاب دست راست فرمود - در حالی که ایشان چون مورچگان می‌جنبیدند: به سوی بهشت می‌روید با سلامت و ایمنی. و به اصحاب دست

چپ فرمود: به سوی دوزخ می‌روید و باک ندارم. بعد از آن، فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى سَهْدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» (۲)؛ یعنی: «آیا نیستم پروردگار شما؟ گفتند:

بلی، تو پروردگار مایی. گواه شدیم بر اقرار خویش، و این اخذ میثاق و پیمان گرفتن، به جهت کراهت آن است که بگویید در روز قیامت، به درستی که بودیم ما، از این اقرار، بی‌خبران».

و حضرت فرمود: «بعد از آن، پیمان را از پیغمبران گرفت و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟! یعنی البته من پروردگار شمایم. و به درستی که اینک؛ یعنی محمد، رسول من است.

(۱). زخرف، ۸۱.

(۲). اعراف، ۱۷۲.



تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۳

و به درستی که اینک؛ یعنی علی، امیر مؤمنان است. گفتند: آری. «۱»

تمه حدیث آنکه، حضرت می فرماید: «پس پیغمبری از برای ایشان ثابت شد، و خدا پیمان را از پیغمبران اولوا العزم گرفت و فرمود: منم پروردگار شما، و محمد رسول من است، و علی امیر مؤمنان است، و اوصیای آن حضرت علیهم السلام بعد از او والیان امر من اند، و خزینه داران علم من. و فرمود: مهدی چنان است که به واسطه او دین خویش را یاری می کنم، و دولت خود را به او ظاهر می گردانم، و به او از دشمنان خویش انتقام می کشم، و به او از روی طوع و رغبت و ناخوشی و کراهت معبود می شوم، که مردم خواهی نخواهی مرا عبادت می کنند. پیغمبران اولوا العزم عرض کردند که: ای پروردگار! اقرار کردیم و گواه شدیم، و آدم انکار نکرد و اقرار نمود؛ پس عزیمت از برای این پنج تن؛ یعنی محمد و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام در باب حضرت مهدی ثابت شد، و آدم را عزمی بر اقرار به آن نبود و به آن دلی نیست. و این است معنی قول خدای عز و جل که می فرماید: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَسَّيِّئٍ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» (۲). حضرت فرمود: «جز این نیست که مراد از نسیان و فراموشی، ترک و وا گذاشتن است.»

بعد از آن آتشی را امر فرمود تا زبانه کشید، و به اصحاب دست چپ فرمود: در آن داخل شوید، و ایشان، از آن ترسیدند و داخل نشدند. و به اصحاب دست راست فرمود: داخل آن شوید؛ پس ایشان در آن آتش داخل شدند، و بر ایشان سرد و سلامت گردید. بعد از آن، اصحاب دست چپ عرض کردند که: ای پروردگار! از لغزش ما بگذر. فرمود: از لغزش شما گذشتم، بروید و داخل آتش شوید. باز ایشان از آن ترسیدند و داخل نشدند؛ پس طاعت و ولایت و معصیت در آنجا ثابت شد.»

۱۴۶۰ / ۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از حبيب سجستانی روایت کرده اند که گفت: شنیدم از امام

(۱). و در باب نادری که پیش از باب آیات ولایت است، از حدیث آخر آن چنان مفهوم می شد که این قول از قرآن باشد، و نظم آیه شریفه به طریقه ای باشد که ترجمه آن مذکور شد. و از اینجا چنین استنباط می شود که در قرآن چنان نباشد، چنانچه پوشیده نیست، با آنکه در اینجا در هر یک از دو فقره رسالت و امارت، لفظ «هذا» که به اینک ترجمه شد، موجود است، و در آنجا مفقود بود، و معصوم مراد خود را بهتر می داند، با آن که هرگاه کسی مرتکب خلاف ظاهری گردد، به جهت ظهور قرینه و امثال، [اگر] این را حمل کند بر تأویل، اصلاً سخنی [و اشکالی] وارد نمی آید. (مترجم)

(۲). طه، ۱۱۵.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۵

محمد باقر علیه السلام که می فرمود: «چون خدای عز و جل فرزندان آدم علیه السلام را از پشت او بیرون آورد، تا از ایشان پیمان گیرد از برای خود به پروردگاری، و از برای هر پیغمبری به پیغمبری، اول کسی که از برایش، بر ایشان پیمان گرفت به اقرار کردن به پیغمبری او، محمد صلی الله علیه و آله بود. بعد از آن، خدای عز و جل به آدم فرمود: بنگر که چه می بینی؟ آدم علیه السلام به سوی ذریه خویش نظر نمود، در حالی که ایشان چون مورچگان بودند و آسمان را پر کرده بودند. آدم علیه السلام عرض کرد: ای پروردگار! چه بسیارند ذریه من، و از برای [چه] کاری ایشان را آفریده ای؟ پس به فرا گرفتن خویش پیمان را بر ایشان همه، از ایشان چه اراده داری؟

خدای تعالی فرمود: مرا پرستش کنند و با من چیزی را شریک نگردانند، و به پیغمبران من ایمان آورند و ایشان را پیروی نمایند. آدم عرض کرد: ای پروردگار! پس مرا چه می شود که بعضی از این مورچگان را از بعضی بزرگ تر می بینم، و بعضی از ایشان را

نور بسیاری هست، و بعضی از ایشان را نوری است اندک، و بعضی از ایشان را هیچ نور نیست! خدای عز و جل فرمود: همچنین ایشان را آفریدم، تا ایشان را در همه حالت‌ها که دارند، بیازمایم. آدم علیه السلام عرض کرد: ای پروردگار! مرا رخصت می‌دهی در سخن گفتن، تا سخن بگویم. خدای عز و جل فرمود: سخن بگو که روح تو از روح من است یعنی چیز لطیف شریفی است که من آن را به خود نسبت داده‌ام، و سرشت و مزاج تو خلاف همیشه بودن من است.

آدم علیه السلام عرض کرد: ای پروردگار! اگر ایشان را آفریده بودی بر یک کالبد و یک اندازه و یک مزاج و یک آفرینش و یک رنگ و یک عمر و روزی‌های برابر، پاره‌ای از ایشان بر پاره‌ای ستم نمی‌کرد، و در میان ایشان تحاسد و تباغض و اختلاف در چیزی از چیزها نبود، و چنان نبود که با هم حسد برند و بدخواه یکدیگر باشند، و با هم دشمنی کنند و در امور با هم موافقت نداشته باشند.

خدای عز و جل فرمود: ای آدم! به روح من گویا شدی و سخن گفتی، و به ضعف مزاج و سرشت خویش، مشقت و زحمت دانستن آنچه تو را به آن هیچ دانشی نیست، بر خود گذاشتی. و منم آفریننده بسیار دانا که به علم خویش، در میان آفریدن ایشان مخالفت قرار دادم، و به خواست من، فرمان من در ایشان جاری می‌شود، و به سوی تدبیر و تقدیر من

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۷

باز می‌گردند. هیچ تبدیل و تغییری از برای آفریدن من نیست. جز این نیست که من جن و انس را آفریدم از برای آنکه مرا پرستش کنند، و بهشت را آفریدم از برای هر که پرستش کند مرا، و مرا اطاعت کند از ایشان، و فرستادگان مرا پیروی نماید، و باک ندارم. و آتش دوزخ را آفریدم از برای آنکه به من کافر شود، و مرا نافرمانی کند، و رسولان مرا پیروی ننماید، و باک ندارم. و تو را و فرزندان تو را آفریدم، بی آنکه مرا حاجتی باشد به تو و به ایشان. و جز این نیست که هر یک از تو و ایشان را آفریدم، تا آنکه تو و ایشان را آزمایش کنم، که عمل کدام یک از شما نیکوتر است در دار دنیا، در زمان حیات شما، و پیش از آنکه بمیرند. و از برای همین، دنیا و آخرت و زندگی و مرگ و طاعت و معصیت و بهشت و دوزخ را آفریدم، و در تقدیر و تدبیر خویش همچنین اراده نمودم، و به علم خویش که در ایشان نفوذ کرده، در میان صورت‌ها و تن‌ها و رنگ‌ها و عمرها و روزی‌های ایشان، و طاعت و معصیت ایشان، مخالفت قرار دادم.

پس در میانه ایشان، بدبخت و نیک‌بخت و بینا و کور و کوتاه و دراز و صاحب جمال و زشت و دانا و جاهل و مال‌دار و درویش و فرمان‌برنده و نافرمان و تندرست و بیمار، و آنکه او را آفت و افگاری [ / رنجوری ] باشد، و آنکه با او هیچ آفتی نباشد، قرار دادم؛ پس تندرست، به آن که آفتی به او رسیده نظر می‌کند، و مرا حمد می‌کند و ستایش می‌نماید، بر آن عافیتی که او را داده‌ام. و آنکه با او آفتی است به سوی تندرست نظر می‌کند، پس مرا می‌خواند و دعا می‌کند و از من سؤال می‌نماید که او را عافیت دهم، و بر بلا و زحمتی که به او داده‌ام صبر می‌کند، و به این سبب او را به عطای جزیل خویش ثواب می‌دهم. و مال‌دار به درویش نظر می‌کند، و مرا حمد و شکر می‌کند، و درویش به مال‌دار می‌نگرد، و مرا می‌خواند و سؤال می‌کند. و مؤمن به کافر نگاه می‌کند، و مرا ستایش می‌نماید بر اینکه او را راه راست نموده‌ام؛ پس از برای اینکه دانستی ایشان را آفریده‌ام، تا آنکه ایشان را آزمایش کنم به سختی و تنگی و آفت‌ها و بیماری‌ها، و در آنچه ایشان را عافیت می‌دهم، و در آنچه ایشان را مبتلا می‌گردانم، و در آنچه ایشان را عطا می‌کنم، و در آنچه ایشان را منع می‌نمایم. و منم خدای صاحب ملک و پادشاهی و قدرت و توانایی. و مرا می‌رسد که همه آنچه را که تقدیر کرده‌ام جاری نمایم، بر آنچه تدبیر نموده‌ام. و مرا می‌رسد که تغییر دهم از این امور، آنچه

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۹

را که خواسته‌ام، به سوی آنچه خواهم. و مرا می‌رسد که مقدم دارم از این مقدرات، آنچه را که مؤخر داشته‌ام، و مؤخر دارم، آنچه

را که مقدم داشته‌ام از این تدبیرات. و منم خدایی که هر چه خواهم می‌کنم، و از آنچه می‌کنم کسی نتواند که مرا سؤال کند. و من خلق خود را از آنچه می‌کنند، سؤال خواهم کرد».

۱۴۶۱/۳. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عقبه، از عبدالله بن محمد جعفری و عقبه، هر دو از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود:

«خدای عز و جل خلائق را آفرید» (تا آخر آنچه در باب روایاتی که در باب ولایت، که قریب است به باب تاریخ، گذشت). «۱»  
باب در بیان اینکه رسول خدا اول کسی است که ...

#### ۴. باب در بیان اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله اول کسی است که اجابت نمود، و از برای خدای عز و جل به پروردگاری اقرار فرمود

۱۴۶۲/۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از صالح بن سهل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که «بعضی از قریش به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد» (تا آخر آنچه در باب مولد پیغمبر صلی الله علیه و آله مذکور شد). «۲»

۱۴۶۳/۲. احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از بعضی از اصحاب ما، از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: فدای تو گردم! من بعضی از اصحاب خویش را می‌بینم که او را سبکی و تندى و بی‌عقلی عارض می‌شود، و از برای همین اندوه سختی به من می‌رسد و بسیار غمناک می‌شوم. و کسی را که با ما مخالفت کرده؛ یعنی سنی را می‌بینم، و او را خوش سمت می‌بینم.

(۱). مترجم ترجمه روایت را به دلیل مشابهت با روایت دوم باب (فیه نتف و جوامع من الروایه فی الولایه) در جلد یک کافی نیاورده و به آن جا ارجاع داده است.

(۲). مترجم ترجمه روایت را به دلیل مشابهت با روایت ششم باب (مولد النبى صلی الله علیه و آله، در جلد یک کافی نیاورده و به آن جا ارجاع داده است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۱

حضرت فرمود: «مگو خوش سمت؛ زیرا که سمت به معنی راه است، ولیکن بگو خوش سیما (و سیما نشانی است که در رو باشد)؛ زیرا که خدای عز و جل می‌فرماید: «سِیْمَاهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ ...» (۱)».

عبدالله می‌گوید: عرض کردم: بلی، او را خوش سیما می‌بینم، و او را عقلی است استوار، و آرام دارد، و برای این امر بسیار غمناک می‌شوم.

فرمود: «غمناک مباش به جهت آنچه دیده‌ای از سبکی و شتاب اصحاب خویش، و برای آنچه دیده‌ای از خوشی و نیکی سیمای آنکه با تو مخالفت کرده است. به درستی که خدای - تبارک و تعالی - چون اراده فرمود آدم علیه السلام را بیافریند، آن دو سرشت را آفرید. بعد از آن، آنها را جدا نمود و دو فرقه فرمود، و به اصحاب دست راست فرمود: خلقی باشید به اذن من؛ پس ایشان آفریدگانی شدند به منزله مورچگان که می‌شتافتند. و به اهل دست چپ فرمود:

خلقى باشید به اذن من؛ پس ایشان خلقی شدند به منزله مورچگان که می‌جنبیدند. بعد از آن، از برای ایشان آتشی را بلند ساخت و فرمود: در این آتش داخل شوید به اذن من. و اول کسی که داخل آن شد، محمد صلی الله علیه و آله بود. بعد از آن، پیغمبران اولوالعزم و اوصیای ایشان و پیروان ایشان، آن حضرت را پیروی نمودند.

پس به اصحاب دست چپ فرمود: در آن داخل شوید به اذن من. گفتند که: ای پروردگار ما! ما را آفریدی از برای آنکه بسوزانی

ما را، و نافرمانی کردند و داخل نشدند. بعد از آن، به اصحاب دست راست فرمود: بیرون آید از آتش به اذن من؛ پس ایشان بیرون آمدند، در حالی که آتش هیچ عضوی از اعضای ایشان را مجروح نساخته و در ایشان اثری نکرده بود. و چون اصحاب دست چپ ایشان را چنین دیدند، عرض کردند که: ای پروردگار ما! ما اصحاب خود را می‌بینیم که صحیح و سالم از آتش بیرون آمده‌اند، پس از لغزش ما در گذر، و ما را امر کن به آنکه در آتش داخل شویم. خدای - تعالی - فرمود: از لغزش شما در گذشتم، اکنون در آتش داخل شوید. و چون به آتش نزدیک شدند و فروختگی و زبانه آن به ایشان رسید، برگشتند و گفتند: ای پروردگار ما! ما را صبری بر سوختن نیست، و نافرمانی کردند؛ پس سه مرتبه ایشان را به دخول در آن امر فرمود، و در هر مرتبه نافرمانی می‌کردند و برمی‌گشتند، و سه مرتبه اصحاب دست راست را امر فرمود، و در هر مرتبه اطاعت می‌کردند و در آتش داخل می‌شدند و بیرون می‌آمدند. بعد از آن، به ایشان فرمود: گل شوید به اذن من.

و آدم علیه السلام را از ایشان آفرید. و حضرت فرمود: پس هر کس که از گروه مطیعان بود، از گروه عاصیان نمی‌شود، و هر کسی که از گروه عاصیان بود، از گروه مطیعان نمی‌گردد و یا

(۱). فتح، ۲۹.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۳

به عکس. و آنچه از سبکی و شتاب اصحاب خویش و اخلاق ناپسندیده ایشان دیده‌ای، ناشی [شده است] از آنچه به ایشان رسیده، از آلودگی و مالش به اصحاب دست چپ، و آنچه دیده‌ای از سیمای نیک آنان که با شما مخالفت کرده‌اند، و استواری عقل و آرام ایشان، ناشی شده است از آنچه به ایشان رسیده، از آلودگی و مالش به اصحاب دست راست».

۳/۱۴۶۴. محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از علی بن اسماعیل، از محمد بن اسماعیل، از سعدان بن مسلم، از صالح بن سهل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد که به چه چیز بر فرزندان آدم پیشی گرفتی؟

فرمود: زیرا که من اوّل کسی هستم که به پروردگار خود اقرار نمودم. به درستی که خدا پیمان از پیغمبران گرفت و ایشان را بر خود ایشان شاهد گردانید، که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی، تویی پروردگار ما. پس اوّل کسی که جواب داد، من بودم». باب در بیان اینکه خلائق چگونه اجابت نمودند و ...

#### ۵. باب در بیان اینکه خلائق چگونه اجابت نمودند و جواب دادند، و ایشان چون مورچگان بودند

۱/۱۴۶۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از بعضی از اصحاب ما، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: فرزندان آدم چگونه جواب دادند و حال آنکه ایشان چون مورچگان بودند؟ فرمود: «در ایشان قرار داد آنچه را که چون از ایشان سؤال کرد، او را جواب دادند؛ یعنی در وقت پیمان». «۱» باب در بیان فطرت خلائق بر توحید

#### ۶. باب در بیان فطرت خلائق بر توحید «۲»

۱/۱۴۶۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم: «فَطُرَتِ اللّٰهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»؛ یعنی: «ملازم شوید آفرینش خدا را، که خدا مردم را بر آن آفریده

در اول امر، و دست از آن بردارید». حضرت فرمود: «آن فطرت، توحید است».

۱۴۶۷/۲. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از عبدالله سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم از قول خدای عز و جل:

(۱). و مراد از آن، چنانچه گفته‌اند: قوه استعدادیه است از برای نفس ناطقه، که قابل کمالات و اعمال خیر و نطق است، به حیثیتی که چون سؤال واقع شود، به زبان گفتار جواب دهند. (مترجم)

(۲). و فطرت- به کس فاء سعفص و سکون طاء حطی-، آفرینش و ابتدای کار است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۵

«فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» «۱» که این فطرت چیست؟ فرمود: «آن فطرت، اسلام است، که خدا ایشان را بر آن آفرید، در هنگامی که پیمان از ایشان گرفت بر توحید و یگانگی آن جناب. و فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» «۲». و در آن پیمان، مؤمن و کافر داخل بودند».

۱۴۶۸/۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علی بن رئاب، از زراره روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا». فرمود: «همه ایشان را بر توحید آفرید».

۱۴۶۹/۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل:

«حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ» «۳»؛ یعنی: «در حالتی که میل کننده باشید از همه ادیان باطله به دین اسلام، از برای خدا، نه شرک آورندگان به او».

حضرت فرمود: «حنفیت و مسلمانی (که ملتتی است قویم، و طریقه‌ای است مستقیم، و میل است به دین راست و طرف حق و درست)، از جمله آفرینشی است که خدا مردم را بر آن آفریده. «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» «۴»؛ یعنی: «هیچ تبدیل و تغییری نیست از برای خلق خدا». «۵»

و حضرت در شرح فطرت فرمود: «خدا ایشان را بر معرفت به او آفرید».

زراره می‌گوید: و نیز آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» «۶» تا آخر آیه. یعنی: «و یاد کن چون فرا گرفت پروردگار تو از فرزندان آدم از پشت‌های ایشان؛ یعنی بیرون آورد از صلب‌های ایشان نسل ایشان را، و گواه گردانید ایشان را بر نفس‌های ایشان»، (و ترجمه تتمه آیه مذکور شد).

و حضرت فرمود: «بیرون آورد از پشت آدم نسل او را تا روز قیامت؛ پس ایشان بیرون آمدند چون مورچگان، و خدا خود را به ایشان شناسانید، و خود را به ایشان نمود، که او را دیدند (یعنی به چشم دل، نه به چشم سر) و اگر این نبود، کسی پروردگار خود را نمی‌شناخت».

(۱). روم، ۳۰.

(۲). اعراف، ۱۱۲.

(۳). حج، ۳۱.

(۴). روم، ۳۰.

(۵). یعنی دینی که حق تعالی از برای بندگان خلق فرموده، و این نهی است در صورت نفی؛ یعنی تبدیل ندهند دین خود را که از برای ایشان خلق شده، و یا معنا آن است که سزاوار نیست که آن را تغییر دهند، و یا هیچ کس نیست که آن را تغییر دهد و محو و نابود گرداند. (مترجم)

(۶). اعراف، ۱۷۲.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۷

و فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که متولّد می‌شود، متولّد می‌شود بر فطرت؛ یعنی معرفت به اینکه خدای عز و جل آفریننده او است. و همچنین است قول آن جناب: «وَلَيْسَ سِأَلَتُهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ» (۱) که در کتاب توحید گذشت.

۱۴۷۰/۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن فضال، از ابو جمیله، از محمد حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» که فرمود: «ایشان را بر توحید آفرید». باب در بیان بودن مؤمن در صلب کافر

#### ۷. باب در بیان بودن مؤمن در صلب کافر «۲»

۱۴۷۱/۱. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شفاء، از علی بن میسر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «نطفه مؤمن در صلب مشرک می‌باشد، و از بدی و کفر پدر چیزی به او نمی‌رسد، تا آنکه چون در زهدان زن مشرکه منتقل شود، از بدی و کفر مادر چیزی به او نرسد، تا آنکه او را بر زمین گذارد و بزاید، و چون او را بر زمین گذارد، چیزی از بدی به او نرسد، تا آنکه قلم بر او جاری گردد و مکلف شود».

۱۴۷۲/۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از علی بن یقطين، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم: من ترسیده‌ام از نفرین امام جعفر صادق علیه السلام بر یقطين و آنچه زاد؛ چه علی از فرزندان یقطين بود، و حضرت بر یقطين و اولادش نفرین و لعنت فرموده بود؛ پس حضرت به علی فرمود: «ای ابوالحسن! امر چنان نیست که تو اعتقاد کرده و به سوی آن رفته‌ای. جز این نیست که مؤمن در صلب کافر، به منزله سنگریزه است در خشت خام؛ باران می‌آید و خشت خام را می‌شوید و هیچ زیان به سنگریزه نمی‌رساند».

باب در بیان اینکه چون خدا اراده فرماید که مؤمن را بیافریند

#### ۸. باب در بیان اینکه چون خدا اراده فرماید که مؤمن را بیافریند

۱۴۷۳/۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابراهیم بن مسلم حلوانی، از ابواسماعیل صیقل رازی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در

(۱). لقمان، ۲۵؛ زمر، ۳۸.

(۲). و صلب- به ضمّ صاد و سکون لام-، استخوان پشت است که فرزند از آن به وجود می‌آید. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۹

بهشت درختی است که آن را مؤمن می‌نامند «(۱)».

و حضرت فرمود: چون خدا اراده فرماید که مؤمنی را بیافریند، چکیده‌ای از آن درخت بچکاند؛ پس آن چکیده به تره و میوه‌ای

نرسد، مگر آنکه خدای عز و جل از صلب آنکه آن را می‌خورد، مؤمنی را بیرون می‌آورد؛ خواه مؤمن آن را بخورد، و خواه کافر». باب در بیان اینکه صبغۀ الله، اسلام است

### ۹. باب در بیان اینکه صبغۀ الله، اسلام است «۲»

۱/ ۱۴۷۴. علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد هر دو روایت کرده‌اند، از ابن محبوب، از عبد الله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عز و جل:

«صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً» «۳» که آن حضرت فرمود: «صبغه، اسلام است».

و گفت حضرت در قول خدای عز و جل: «فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى» فرمود: «عروه و ثقی، ایمان است به خدا در حالتی که تنها است و او را شریکی نیست».

۲/ ۱۴۷۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از داود بن سرحان، از عبد الله بن فرقد، از حمران، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عز و جل: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً» که آن حضرت فرمود: «صبغه، اسلام است».

۳/ ۱۴۷۶. حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از چندین نفر، از ابان، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً» که آن حضرت فرمود: «صبغه، اسلام است».

و گفت آن حضرت در قول خدای عز و جل: «فَمَنْ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى» «۴» فرمود: «عروه و ثقی، ایمان است» «۵».

(۱). و مزن- بر وزن قفل- ابر و ابرهای سفید است، و شاید که آن درخت را مزن نامیده باشند، از برای آنکه مانند ابر، آب بسیاری را برداشته. (مترجم)

(۲). و صبغه- به کسر صاد و سکون باء ابجد-، در اصل لغت، به معنی رنگ و نوعی رنگ کردن است، و به معنای دین و آفریدن نیز استعمال می‌شود، به علامت آرایش و غیر آن. (مترجم)

(۳). بقره، ۱۳۰. ایمان ما رنگ آمیزی خدا است و کیست که رنگ آمیزیش بهتر از خدا باشد.

(۴). بقره، ۲۵۶.

(۵). و مخفی نماند که اگر کلینی رضی الله عنه در عنوان چنین می‌فرمود: صبغه، اسلام است و عروه و ثقی، ایمان، انسب و اولی بود. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۱

باب در بیان اینکه سکینه، ایمان است

### ۱۰. باب در بیان اینکه سکینه، ایمان است «۱»

۱/ ۱۴۷۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل:

«أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ» «۲» فرمود: «سکینه، ایمان است». ابو حمزه می‌گوید: و نیز از آن حضرت سؤال کردم از قول خدای



عز و جل: «وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» (۳). فرمود: «روح، ایمان است».

و ترجمه آیه این است که: «و تقویت کرد ایشان را به چیزی که دل به آن زنده شود، از جانب خود».

۱۴۷۸/۲. از او، از احمد، از صفوان، از ابان، از فضیل روایت است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: «أَوْلِيكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ» (۴)؛ یعنی: «آن گروه که با دشمنان خدا دوستی نکنند، خدا ایمان را در دل‌های ایشان نوشته و ثبت فرموده [است]».

راوی می‌گوید: عرض کردم: آیا ایشان را در آنچه خدا در دل‌های ایشان نوشته، کاری‌گری و صنعتی هست؟ فرمود: «نه».

۱۴۷۹/۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن محبوب، از علاء، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «سکینه، ایمان است».

۱۴۸۰/۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حفص بن بختری و هشام بن سالم و غیر ایشان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ» فرمود: «سکینه، ایمان است». و ترجمه آیه این است که او است آنکه فرو فرستاد چیزی را که موجب آرام و آسایش است در دل‌های مومنان.

۱۴۸۱/۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس، از جمیل روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ»، فرمود: «سکینه، ایمان است».

راوی می‌گوید: عرض کردم: «وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ»؟ فرمود: «روح، ایمان است». و نیز

(۱). و سکینه- به فتح سین و کسر کاف-، در لغت به معنی آرامش و آسایش است. (مترجم)

(۲). فتح، ۴: آرامش را بر دل‌های مؤمنان فرو فرستاد.

(۳). مجادله، ۲۲.

(۴). مجادله، ۲۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۳

سؤال کردم از قول آن جناب: «وَأَلَزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى» (۱). فرمود: «آن، ایمان است». (و ترجمه آیه این است که: و لازم گردانید- یعنی ثابت ساخت- خدای تعالی، کلمه‌ای را که سبب پرهیزگاری باشد از طغیان و عدوان).

باب در بیان اخلاص

## ۱۱. باب در بیان اخلاص «۲»

۱۴۸۲/۱. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از عبدالله بن مسکان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای- تعالی-: «حَنِيفًا مَّسِيئًا» (۳)؛ یعنی: «ولیکن ابراهیم میل‌کننده و گردنده بود از عقاید باطله به دین حق، و گردن‌گذارنده و اقامت‌کننده به دین اسلام، و منقاد [و مطیع] اوامر و نواهی». راوی می‌گوید: حضرت فرمود: «یعنی خالص و مخلص بود، که چیزی از پرستش بتان در او نبود».

۱۴۸۳/۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از پدرش که آن را مرفوع ساخته به سوی امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای گروه مردمان! جز این نیست که خداست و شیطان، و حق و باطل، و هدایت و ضلالت، و راه راست و گمراهی، و دنیا و شتابان، و آخرت و آخر کار، و نیکی‌ها و بدی‌ها، (یا ثواب‌ها و گناهان)؛ پس آنچه از خوبی‌ها باشد، از برای خداست و آنچه از بدی‌ها باشد، از برای شیطان است».

۱۴۸۴/۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام، که: «امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - مکرر می فرمود: خوشا حال کسی که عبادت و دعا را از برای خدا خالص گرداند، و دل خویش را مشغول نسازد به آنچه چشم‌هایش ببیند، و یاد خدا را فراموش نکند به آنچه گوش‌هایش بشنود، و اندوه در سینه‌اش جا نگیرد به آنچه به غیر او عطا شده است».

۱۴۸۵/۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از منقری، از سفیان بن عیینه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل «لِيُبَلِّغُكُمْ أَيْكُمُ أَحْسَنُ عَمَلًا» (۴)؛ یعنی:

(۱). فتح، ۲۶.

(۲). و اخلاص - به کسر همزه - خالص و پاک کردن است، و با کسی دوستی بی‌ریا داشتن، و عبادت بی‌ریا کردن، و دین بی‌ریا داشتن. حاصل آنکه اخلاص، آن است که از غیر خدا مبرا باشد، و روی دل با جناب حق تعالی داشته باشد، و هر کار که کند، و هر گفتار که گوید، قطع نظر از خلق کند، و به مدح و ذم ایشان التفات ننماید. (مترجم)

(۳). آل عمران، ۶۷.

(۴). هود، ۷؛ ملک، ۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۵

«حق تعالی مرگ و زندگانی را آفرید تا بیازماید شما را؛ یعنی با شما معامله آزمایش‌کنان کند، تا ظاهر شود که در اهل تکلیف، کدام یک از شما نیکوترید از روی عمل و کردار».

راوی می گوید: حضرت فرمود: «چنان نیست که مقصود خدا این باشد که عمل کدام یک بیشتر است، ولیکن مراد این است که کردار کدام یک از شما صواب‌تر و درست‌تر است، و جز این نیست که صواب گفتن و صواب یافتن، ترس خداست، و نیت درست با ترس».

بعد از آن فرمود: «باقی گذاشتن عمل و بر هم زدن آن، تا آنکه خالص باشد (و چهره زیبایش به غبار ناملامی تیره نشود)، از خود عمل سخت‌تر است. و عمل خالص آن است که نخواستہ باشی که کسی غیر از خدای عز و جل تو را بر آن ستایش کند. و نیت، از خود عمل بهتر است. و بدان و آگاه باش! که نیت، عمل است»؛ پس قول خدای عز و جل را تلاوت فرمود: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ» (۱)؛ یعنی: «بگو که هر یک از مؤمن و کافر کار می کند بر طریقه‌ای که مشاکل [و شبیه] حال و اعتقاد او باشد». و حضرت فرمود: «یعنی کار می کند بر نیت خویش».

۱۴۸۶/۵. و به همین اسناد روایت است که گفت: سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (۲)؛ یعنی: «روزی که مال و پسران سود ندهند، مگر کسی را که بیاید خدا را با دلی سالم؛ یعنی درست و رهیده».

و حضرت فرمود: «دل سلیم آن است که پروردگار خویش را ملاقات می کند، و در آن دوستی کسی غیر از خدا نیست. و هر دلی که در آن شرک یا شکی باشد، فرومایه و افتاده است. و جز این نیست که مراد خدا این است که بیاید در نزد خدا با زهد و بی‌رغبتی در دنیا، که در دنیا از حب آن سالم باشد، تا دل‌های ایشان از برای آخرت و تحصیل آن فارغ باشد».

۱۴۸۷/۶. و به همین اسناد، از سفیان بن عیینه، از سدی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «هیچ بنده‌ای چهل روز ایمان به خدا را خالص نگردانید، یا فرمود: هیچ بنده‌ای چهل روز یاد خدا را نیکو نکرد، مگر آنکه خدا او را زاهد و بی‌رغبت در دنیا گردانید، و او را به درد دنیا و دوی آن بینا کرد، و حکمت را در دلش ثابت نمود، و زبانش را با آن گویا فرمود». بعد از آن، این آیه را تلاوت کرد که: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ»

«۳»؛ یعنی: «به درستی که آنان که فرا گرفتند گوساله

(۱). اسراء، ۸۴.

(۲). شعراء، ۸۹.

(۳). اعراف، ۱۵۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۷

را و آن را خدای خویش گردانیدند، زود باشد که برسد ایشان را خشم سختی از جانب پروردگار ایشان، و خواری بزرگی در زندگانی دنیا، و همچنان که جزا دادیم گوساله پرستان را، جزا خواهیم داد دروغ بافندگان را».

و حضرت فرمود: «پس هیچ صاحب بدعتی را نمی بینی، مگر خوار، و هیچ دروغگویی را نمی بینی که بر خدای عز و جل و بر رسول او و بر اهل بیت آن حضرت - صلی الله علیهم - افترا بندد، مگر حقیر و بی مقدار».

باب در بیان شریعت‌ها

## ۱۲. باب در بیان شریعت‌ها «۱»

۱/۱۴۸۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر و چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از محمد بن مروان و همه، از ابان بن عثمان، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود:

«خدای - تبارک و تعالی - محمد صلی الله علیه و آله را شریعت‌های نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام عطا فرمود، و آنها توحید است و اخلاص در عمل و انداختن همتیان و شریکان در عبادت، از برای خدا. و خلقت حنیفیه و ملت مستقیمه، درست و آسان، و رهبانیت و سیاحت «۲» در آن نیست.

و چیزهای پاکیزه را در این شریعت، مجموعه حلال کرد، و چیزهای پلید را در آن حرام گردانید، و بار گرانی را که بر ایشان بار بود، بر زمین گذاشت، و غل‌ها و بندها را که بر ایشان بود، برداشت.

(و مراد آن است که تکالیف شاقه و امور مشکله را ساقط نمود.)

بعد از آن، در میان آنها نماز و زکات و روزه و حج و امر به معروف و نهی از منکر و حلال و حرام و میراث‌ها و حدود و واجبات و جهاد در راه خدا را بر او واجب گردانید، و پیغمبر را وضو زیاد فرمود [که] به هیچ یک از ایشان نداده بود، و او را زیادتى داد به فاتحه‌الکتاب که

(۱). و شریعت، آب خوردن گناه است. و از اینجا است که راه و روش، که خدای - تعالی - قرار داده، آن را شریعت می گویند. و گاهی شریعت را نسبت به رسولانی که مبین آن‌اند می دهند، و می گویند، شریعت محمد صلی الله علیه و آله و شریعت نوح و امثال آن. (مترجم)

(۲). و رهبانیت، امری است مرگب از ترک زنان و عزلت از مردمان و ترک مطعومات و مشروبات لذیذه و ملبوسات فاخره. و سیاحت به معنی دنیاگردی است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۹

سوره حمد است، و به خواتیم سوره بقره (که از «أَمَّنَ الرَّسُولُ» «۱» است تا آخر)، و مفضّل از قرآن (که از سوره جائیه یا قتال [

سوره محمد [یا حجرات است تا آخر آن]، و غنیمت و فیه را از برای او حلال گردانید، و او را به ترس یاری نمود (چه رو به هر سمتی که می فرمود، تا شصت منزل می ترسیدند و ترس آن حضرت در دل ایشان می افتاد)، و زمین را از برایش مسجد و پاک کننده قرار داد (که در هر موضع از آن نماز تواند کرد، و بر هر جزوی از آن تیمیم می نمود، مگر آنچه به دلیل بیرون باشد)، و او را فرستاد، فرستادنی عام و شامل، که هر کسی را فرا گرفت، و مبعوث بود به سوی سفید و سیاه و جن و انس. و جزیه و اسیر کردن مشرکان و فداء گرفتن «۲» از ایشان را به او عطا فرمود.

بعد از آن، تکلیف شد به چیزی که هیچ یک از پیغمبران به آن مکلف نشده بودند، و آن، این است که خدا شمشیر برهنه‌ای را که در غلاف نبود، از آسمان بر او فرو فرستاد و به آن حضرت فرمود: «فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ» «۳». و در قرآن «فَقَاتِلْ»، با فاء است؛ یعنی: «پس کارزار کن با کافران، که تکلیف نشدی در باب جهاد، مگر به فعل نفس خویش».

(یعنی نه فعل غیر خود؛ زیرا که از تخلف دیگران از جهاد، ضرری به تو نمی رسد؛ بلکه ضرر تو، به ترک امر جهاد نفس است؛ پس سبقت نما به جهاد، اگرچه هیچ کس تو را یاری و همراهی نکند، در آنچه نصرت دهنده و یاور و معین تو خدای - تعالی - است، نه لشکر).

۲. ۱۴۸۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از سماعة بن مهران که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم و سؤال نمودم در باب قول خدای عز و جل «فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» «۴»؛ یعنی: «پس صبر کن، چنان که صبر کردند صاحبان عزم و آهنگ از پیغمبران مرسل».

فرمود: «ایشان، نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمداند - صلی الله علیه و آله و علیهم -». عرض کردم: چگونه ایشان اولوا العزم شده‌اند؟ فرمود: «زیرا که نوح مبعوث شد با کتاب و شریعتی، و هر که بعد از نوح علیه السلام آمد، به کتاب و شریعت و طریقه نوح عمل کرد،

(۱). بقره، آیه ۲۸۵.

(۲). و فداء - به مد و کسر فاء و به قصر و فتح آن -، مالی است که از برای خریدن خود داده شود.

(۳). نساء، ۸۴.

(۴). احقاف، ۳۵.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۱

تا آنکه حضرت ابراهیم علیه السلام با صحیف‌ها [کتاب‌ها] و عزیمت آمد. «۱» و بعد از آنکه آمد، کتاب نوح را وا گذاشت، نه از روی نگرویدن به آن؛ بلکه به جهت مصلحت مردمان و زمان؛ پس هر پیغمبری که بعد از ابراهیم آمد، شریعت و طریقه ابراهیم، و به صحیف‌های آن حضرت عمل کرد، تا آنکه حضرت موسی آمد، با تورات و شریعت و طریقه و عزیمتی که داشت، و صحیف‌های ابراهیم را ترک کرد؛ پس هر پیغمبری که بعد از موسی آمد، به تورات و به شریعت و طریقه موسی عمل کرد، تا آنکه حضرت مسیح عیسی بن مریم با انجیل و عزیمت آمد، و شریعت و طریقه موسی را ترک نمود؛ پس هر پیغمبری که بعد از مسیح آمد، به شریعت و طریقه آن حضرت عمل کرد، تا آنکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله آمد؛ پس قرآن و شریعت و طریقه خویش را آورد، و حلال آن حضرت حلال است تا روز قیامت، و حرام او حرام است تا روز قیامت» (که آنچه را که آن حضرت حلال یا حرام گردانیده، بعد از این تغییر و تبدیلی در آن راه نیابد؛ زیرا که پیغمبری بعد از او نمی آید تا روز قیامت).

و حضرت علیه السلام فرمود: «پس این گروه اولوا العزم، از رسولان اند علیهم السلام».

باب در بیان ستون‌های دین اسلام

## ۱۳. باب در بیان ستون‌های دین اسلام

۱۴۹۰/۱. حدیث کرد مرا حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد زیادی، از حسن بن علی و شاء که گفت: حدیث کرد ما را ابان بن عثمان، از فضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «دین اسلام بر پنج چیز بنا شده: بر نماز و زکات و روزه و حج و ولایت اهل بیت. و به چیزی از اینها ندا در داده نشد، مانند آنچه به ولایت ندا در داده شد.» (۲)

۱۴۹۱/۲. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از عجلان بن ابی صالح روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: مرا بر حدود ایمان مطلع گردان.

فرمود: «شهادت دادن است به اینکه خدایی نیست، مگر خدا، و اینکه محمد رسول خدا است، و اقرار کردن به آنچه محمد آن را از نزد خدا آورده، و نماز پنج‌گانه و ادای زکات

(۱). و عزیمت، دل بر کاری بستن است و آنچه ترک آن نشاید، به خلاف رخصت. (مترجم)

(۲). (چه، در غدیر خم در حضور جمیع کثیری، به وضعی اظهار آن شد که همه فهمیدند، با آنچه پیش از آن و بعد از آن اتفاق افتاده).

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۳

و روزه ماه مبارک رمضان و حج خانه خدا، و دوستی با دوست ما، و دشمنی با دشمن ما، و داخل شدن (در امر دین) با راست‌گویان».

۱۴۹۲/۳. ابوعلی اشعری، از حسن بن علی کوفی، از عباس بن عامر، از ابان بن عثمان، از فضیل بن یسار، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «دین اسلام بر پنج چیز بنا شده: بر نماز و زکات و روزه و حج و ولایت اهل بیت. و ندا در داده نشد به چیزی از اینها، چنانچه ندا در داده شد به ولایت؛ پس مردم چهار چیز را گرفتند و به آنها عمل نمودند، و اینک «۱» (یعنی ولایت) متروک شد و آن را وا گذاشتند».

۱۴۹۳/۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از ابن عزمی، از پدرش، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «دیگ‌پایه‌های دین اسلام سه چیز است: نماز و زکات و ولایت اهل بیت، که یکی از اینها صلاحیت به هم نمی‌رساند، مگر به دو چیز دیگر که با آن همراه و یار و مصاحب‌اند».

۱۴۹۴/۵. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش و عبدالله بن صلت هر دو، از حماد بن عیسی، از حریر بن عبدالله، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «دین اسلام بر پنج چیز بنا شده: بر نماز و زکات و حج و روزه و ولایت اهل بیت».

زراره می‌گوید: عرض کردم: چه چیز از اینها بهتر است؟ فرمود: «ولایت از همه بهتر و فاضل‌تر است؛ زیرا که ولایت، کلید آنها است، و والی که صاحب ولایت است، دلیل است بر آنها».

عرض کردم: بعد از آن، آنچه در پی آن درمی‌آید و تالی آن است در فضیلت، چیست؟

فرمود: «نماز. به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نماز، ستون دین شما است».

و زراره می‌گوید: عرض کردم: بعد از آن، آنچه تالی ولایت و نماز است در فضیلت، چه چیز است؟

فرمود: «زکات؛ زیرا که خدا آن را به نماز پیوسته و قرین آن ساخته، و پیش از زکات به نماز آغاز فرموده، و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زکات، گناهان را می‌برد».

عرض کردم: چیست آنچه تالی اینها می‌شود در فضیلت؟

(۱). در این ترجمه، واژه «اینک»، ترجمه «هذا» به معنای این است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۵

فرمود: «حجّ خانه کعبه خدای [عز و جل که] فرموده است: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» (۱)؛ یعنی: «و از برای خدا ثابت و لازم است بر مردمان، حجّ خانه او، یا قصد کردن آن به جهت ادا کردن اعمال حجّ و عمره. امّا هر که توانایی داشته باشد از ایشان به سوی آن راهی را (که به واسطه توشه و حیوان و غیر آن از آنچه در استطاعت معتبر است بر رفتن قدرت داشته باشد). و هر که کافر شود؛ یعنی به حجّ نرود، پس به درستی که خدا بی نیاز است از همه عالمیان». و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یک حجّ مقبول، از بیست نماز سنتی [مستحب] بهتر است. و هر که در این خانه یک طواف به جا آورد، و هفت شوط را درست در آن ضبط نماید، و دو رکعت نماز طواف را نیکو به جا آورد، خدا گناهان او را بیامزد. و در روز عرفه و روز مزدلفه فرمود، آنچه فرمود». عرض کردم: چه چیز تابع [ / پس از] حجّ است در فضیلت؟ فرمود: «روزه».

عرض کردم: باک «۲» روزه چیست؟ و او را چه می شود که آخر همه اینها گردیده؟

فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روزه سپری است از آتش جهنم».

زراره می گوید: بعد از آن فرمود: «بهترین چیزها چیزی است که چون از تو فوت شود، از آن توبه‌ای نباشد، غیر از آنکه به سوی آن برگردی و همان را به عینه به جا آوری. به درستی که نماز و زکات و حجّ و ولایت، چیزی نیست که به جای اینها [چیز دیگری] نفع بخشد، غیر از آنکه [خود] اینها را به جا آوری. و به درستی که روزه چون از تو فوت شود، یا تقصیر کنی، یا به سفر روی در هنگام آن، به جای آن چند روزی غیر از آن را به جا می آوری، و این گناه را به صدقه جزا می دهی و تدارک می کنی، و بر تو قضایی نیست. و چنان نیست که چیزی از این چهار چیز، غیر آن تو را به جای آن نفع برساند».

زراره می گوید: بعد از آن فرمود: «بلندترین موضع امر و کوهان و کلید آن، و در همه چیز و خوشنودی خداوند مهربان، طاعت و فرمان برداری است از برای امام علیه السلام، بعد از شناختن او. به درستی که خدای عز و جل می فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ

(۱). آل عمران، ۹۷.

(۲). واژه «باک» به معنای بیم و پروا و اندیشناکی است و در اینجا به معنای مشکل و وضعیت خاص است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۷

عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» (۱)، بدان و آگاه باش! که اگر مردی در تمام شب به عبادت قیام نماید، و در روز روزه باشد، و همه مال خود را تصدّق کند، و در تمام عمر خویش به حجّ رود، و ولایت ولیّ خدا را نشناسد، تا آنکه آن ولیّ را دوست دارد، و همه اعمالش به دلالت و رهنمایی ولیّ به سوی آن باشد، او را بر خدا هیچ حقی در باب ثواب آن نخواهد بود، و از اهل ایمان نباشد». بعد از آن فرمود: «این گروه نیکوکار از ایشان، خدا به فضل و رحمت خود او را داخل بهشت می گرداند».

۶ / ۱۴۹۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از صفوان بن یحیی، از عیسی بن سرّی - یعنی ابو الیسع - روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم:

مرا خبر ده به ستون‌های دین اسلام که کسی را نمی رسد که از شناختن چیزی از آنها کوتاهی کند، و آنچه هر کس از شناختن

چیزی از آن کوتاهی کند، دینش بر او تباه شود، و عملش از او مقبول نگردد. و هر که آنها را بشناسد و به آنها عمل کند، دینش از برایش درست شود، و عملش از او مقبول گردد، و تنگی و گناهی به او نرسد از آنچه در آن است، به جهت جهالت به چیزی از امور دین که آن را ندانسته.

فرمود: «شهادت دادن است به آنکه خدایی نیست، مگر خدا، و ایمان آوردن به اینکه محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و اقرار کردن به آنچه محمد آن را از نزد خدا آورده، و در اموال حقّی هست که عبارت است از زکات، و ولایت و دوستی که خدای عز و جل به آن امر فرموده؛ یعنی ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله، که طاعت و معرفت ایشان است.»

راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم: آیا در باب ولایت چیزی هست از کتاب و سنّت یا غیر آن، از چیزی دیگر که عبارت است از فضل و کمال مخصوصی که شناخته شود از برای آن، که به او متمسک می‌شود؟ فرمود: «آری، خدای عز و جل فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۲). و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که بمیرد در حالی که امام خود را نشناسد، می‌میرد به روش مردن جاهلیت (که بر کفر می‌مردند). و آن کس رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و علی علیه السلام بود، و دیگران گفتند که: معاویه بود. بعد از آن، امام حسن بود.

بعد از آن، امام حسین بود. و دیگران گفتند که: یزید، پسر معاویه، بود. و در میان این دو

(۱). نساء، ۸۰.

(۲). نساء، ۵۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۹

[گونه] امام، به هیچ نوع تسویه و برابری نیست».

راوی می‌گوید: پس حضرت ساکت شد. بعد از آن فرمود: «زیادتر به تو بگویم؟» حکم اعور به حضرت عرض کرد: آری، فدای تو کردم!

فرمود: «بعد از آن، علی بن الحسین بود. بعد از آن، ابوجعفر محمد بن علی بود. و پیش از آنکه ابوجعفر موجود شود، شیعیان بودند، و ایشان مناسک حج و حلال و حرام خویش را نمی‌شناختند، تا آنکه ابوجعفر علیه السلام به وجود آمد و در علم را از برای ایشان گشود، و مناسک حج و حلال و حرام ایشان را از برای ایشان بیان فرمود، به مرتبه‌ای که مردم به ایشان محتاج گردیدند، بعد از آنکه ایشان به مردم محتاج بودند. و امر همچین خواهد بود، و زمین نمی‌باشد، مگر به امام، که بدون وجود ذی‌جودش برپا نخواهد بود. و هر که بمیرد و امام خود را نشناسد، به روش مردن جاهلیت خواهد مرد. و وقتی که از همه اوقات احتیاجت بیشتر است به سوی آنچه تو بر آن هستی از اعتقاد حق، آن وقتی است که جانت برسد به اینجا- و به دست خود اشاره به گلوی مبارک خویش فرمود-، و دنیا از تو بریده شود، و در آن هنگام خواهی گفت: هر آینه بر امر خوبی بوده‌ام و اعتقاد درستی داشته‌ام.»

ابوعلی اشعری، از جعفر صادق علیه السلام مثل این را روایت کرده است.

۷/۱۴۹۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی‌نصر، از منّی حنّاط، از عبدالله بن عجلان، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «اسلام بر پنج چیز بنا شده، و آنها ولایت و نماز و زکات و روزه ماه مبارک رمضان و حجّ است.»

۸/۱۴۹۷. علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از ابان، از فضیل، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «اسلام بر پنج چیز بنا شده، و آنها نماز و زکات و روزه و حجّ و ولایت اهل بیت است. و به چیزی از اینها ندا در داده نشد، مانند آنچه ندا در داده شد به امر ولایت در روز غدیر خم»، که روز هجدهم ماه ذی‌الحجه بود.



۱۴۹۸/۹. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حماد بن عثمان، از عیسی بن سری روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: مرا خبر ده از آنچه ستون‌های دین اسلام بر آن بنا شده، که چون آنها را بگیرم و به آنها عمل کنم، عمل من پاکیزه باشد، و ندانستن آنچه را که نمی‌دانم، بعد از آن به من زیان نرساند. فرمود: «گواهی دادن است به اینکه نیست خدایی، مگر خدا، و آنکه محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و اقرار کردن به

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۱

آنچه محمد آن را از نزد خدا آورده، و در اموال حقّی هست، و آن عبارت است از زکات، و ولایتی که خدا به آن امر فرموده؛ یعنی ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله؛ زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هر که بمیرد و امام خود را نشناسد، به روش مردن جاهلیت می‌میرد. خدای عز و جل فرموده است:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» «۱»؛ پس علی علیه السلام امام بود، و بعد از او امام حسن شد، و بعد از او امام حسین، و بعد از او امام حضرت علی بن الحسین، و بعد از او حضرت محمد بن علی. بعد از آن، امر همچنان خواهد بود که بعد از هر امام، امامی باشد؛ زیرا که زمین صلاحیت ندارد که وجود داشته باشد، مگر به امام. و هر که بمیرد و امام خود را نشناسد، به روش مردن جاهلیت می‌میرد. و وقتی که از همه اوقات احتیاج یکی از شما بیشتر است به سوی شناختن امام، وقتی است که جانش به اینجا رسد».

راوی می‌گوید: و حضرت به دست خویش اشاره به سینه خود فرمود، و فرمود: «در آن هنگام می‌گوید: هر آینه بر امر خوبی بوده‌ام و اعتقاد درستی داشته‌ام».

۱۴۹۹/۱۰. از او، از ابوالجارود روایت است که گفت: به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: یا بن رسول الله! آیا دوستی مرا با شما اهل بیت می‌شناسی؟ و می‌دانی که من خویش را از هر کسی بریده و به سوی شما منتهی شده‌ام، و با شما موالات دارم؟ ابوالجارود می‌گوید: حضرت فرمود: «آری». و می‌گوید: عرض کردم: من تو را مسئله‌ای می‌پرسم و توقع دارم که مرا در آن مسئله جواب بفرمایی؛ زیرا که من چشم نابینا است و کم راه می‌روم، و در هر وقت نمی‌توانم که به زیارت و دیدن شما بیایم. فرمود: «حاجت خود را بیار و آنچه می‌خواهی بپرسی، بپرس».

عرض کردم: مرا خبر ده به دین خویش که خدای عز و جل را به آن می‌پرستی، و تو و اهل بیت به آن دینداری می‌کنند، تا آنکه من خدای عز و جل را به آن پرستم و دینداری کنم.

فرمود: «اگرچه خطبه را کوتاه کردی و سخن را مختصر ادا نمودی، ولیکن مسئله را بزرگ ساختی و از امر عظیمی پرسیدی. به خدا سوگند که دین خویش و دین پدران خویش را به تو تعلیم می‌دهم. آنچه ما خدای عز و جل را به آن می‌پرستیم و دینداری می‌کنیم، گواهی دادن است به اینکه خدایی نیست، مگر خدا، و آنکه محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و اقرار کردن به

(۱). نساء، ۵۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۳

آنچه محمد آن را از نزد خدا آورده، و دوستی از برای دوست ما، و بیزاری از دشمن ما، و تسلیم شدن برای امر و فرمان ما، و انتظار بردن قائم ما، و سعی کردن در بندگی خدا و پارسایی کردن».

۱۵۰۰/۱۱. علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از ابوبصیر که امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال می‌کرد و به آن حضرت عرض کرد: فدای تو گردم! مرا خبر ده از دینی که خدای عز و جل آن را بر بندگان خویش واجب گردانیده، آنچه ایشان را نمی‌رسد که به آن جاهل باشند، و غیر آن از ایشان

قبول نمی‌شود، و بیان فرما که آن چیست؟

فرمود: «دو مرتبه بر من تکرار کن». ابوبصیر بر آن حضرت تکرار نمود. فرمود:

«گواهی دادن است به آنکه خدایی نیست، مگر خدا، و آنکه محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و برپا داشتن نماز و دادن زکات و حجّ کردن خانه کعبه معظم، اما هر که استطاعت داشته باشد راهی را به سوی آن، و تواند که به جانب آن برود، و روزه ماه مبارک رمضان». بعد از آن، اندکی ساکت شد؛ پس دو مرتبه فرمود: «و ولایت اهل بیت». بعد از آن فرمود: «این است آنچه خدای عز و جل بر بندگان خویش واجب گردانیده. و پروردگار عالم در روز قیامت بندگان را سؤال نمی‌فرماید، و نمی‌فرماید: چرا از برای من زیاد نکردی بر آنچه من بر تو واجب گردانیده‌ام، ولیکن هر که زیاد کند، خدا زیادتر به او عطا فرماید. به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله سنّت‌های بسیار نیکو را قرار داد. فرموده که: سزاوار است از برای مردمان که آن را بگیرند و به آنها عمل نمایند».

۱۲/۱۵۰۱. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از فضالّه بن ایوب، از ابوزید حلال، از عبدالحمید بن ابوالعلاء ازدی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «خدای عز و جل پنج چیز را بر خلق خود واجب ساخت، و در چهار چیز از آن رخصت داد؛ و در یکی از آنها رخصت نداد، چه هر یک از نماز و زکات و روزه و حجّ، گاهی ساقط می‌شوند، و ولایت، در هیچ وقتی از اوقات و در هیچ حالی از حالات، ساقط نمی‌شود».

۱۳/۱۵۰۲. از او، از معلی بن محمد، از وشاء، از ابان، از اسماعیل جعفی روایت است که مردی بر امام محمد باقر علیه السلام داخل شد و با او نامه‌ای بود. حضرت باقر علیه السلام به آن مرد فرمود:

تحفه الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۵

«این نامه مخاصم است و در آن سؤال کرده از دینی که عمل در آن قبول می‌شود».

آن مرد عرض کرد: خدا تو را رحمت کند! اینک [این] همان است که من می‌خواهم؛ پس حضرت باقر علیه السلام فرمود: «آن است که گواهی دهی که خدایی نیست، مگر خدا، در حالتی که تنها است و او را شریکی نیست، و آنکه محمد بنده و رسول او است، و اقرار کنی به آنچه محمد آن را از نزد خدا آورده، و ولایت از برای ما اهل بیت، و بیزاری از دشمنان ما، و تسلیم کردن امر و فرمان ما و پارسایی و فروتنی، و انتظار کشیدن قائم ما، و آنکه ما را دولتی است که چون خدا خواهد آن را می‌آورد».

۱۴/۱۵۰۳. علی بن ابراهیم، از پدرش و ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار هر دو روایت کرده‌اند، از صفوان، از عمرو بن حریث که گفت: بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم و آن حضرت در منزل برادرش عبدالله بن محمد بود. به آن حضرت عرض کردم: فدای تو گردم! چه چیز تو را به این منزل آورده؟ و چه باعث شده که به اینجا تشریف آورده‌ای؟ فرمود: «طلب کردن نزهت» (۱).

راوی می‌گوید: عرض کردم: فدای تو گردم! آیا نمی‌خواهی که دین خود را بر تو حکایت کنم؟ حضرت فرمود: «بلی، حکایت کن». عرض کردم: چنین دینداری می‌کنم؛ خدا را می‌پرستم به گواهی دادن به اینکه خدایی نیست، مگر خدا، در حالتی که تنها است و او را شریکی نیست، و آنکه محمد بنده و رسول او است، و آنکه قیامت آمدنی است و در آن شکی نیست، و آنکه خدا کسانی را که در قبرها قرار دارند زنده خواهد کرد، و بر پای داشتن نماز و دادن زکات و روزه ماه مبارک رمضان و حجّ خانه کعبه، و ولایت از برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، و ولایت از برای امام حسن و امام حسین، و ولایت از برای حضرت علی بن الحسین، و ولایت از برای محمد بن علی، و از برای تو بعد از آن حضرت - صلوات الله علیهم اجمعین - و آنکه شما امامان منید. بر این اعتقاد زندگانی می‌کنم و بر آن می‌میرم، و خدا را به آن پرستش می‌نمایم».

فرمود: «ای عمرو! به خدا سوگند که این دین، دین خدا و دین پدران من است، و دینی است که من خدا را به آن پرستش می‌کنم»

در نهران و آشکار؛ پس از خدا پیرهیزید و زبان

(۱). و نزهت- به ضمّ نون و سکون زای هُوَ-، در شدن از بدی است، و نیکو و خرّم شدن و نیکو شدن. حاصل آنکه فرمود: به جهت تفریح دماغ بیرون آمده و به اینجا آمده‌ام. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۷

خود را نگاه دار، مگر از آنچه خوب باشد، و مگو که من خود را هدایت کرده‌ام؛ بلکه خدا تو را هدایت کرده است؛ پس شکر آنچه خدای عز و جل به آن بر تو انعام فرموده به جا آور، و از آنها مباش که چون رو آوردند، در برابر چشم‌های ایشان بر ایشان طعنه زنند، و چون پشت کنند، در پشت سر ایشان طعنه زنند (و مراد این است که با مردم نیکو معاشرت کن، و از آنچه باعث طعن باشد دوری نما). و مردم را بر دوش خویش سوار مکن؛ زیرا که اگر تو مردم را بر دوش خویش سوار کنی، زود باشد که سرهای شانه تو را بشکافند».

۱۵/۱۵۰۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن نعمان، از ابن مسکان، از سلیمان بن خالد، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «آیا نمی‌خواهی که تو را خبر دهم به ریشه اسلام، و شاخه و بلندتر موضع کوهان آن؟» عرض کردم: بلی، می‌خواهم، فدای تو گردم!

فرمود: «اما ریشه آن نماز است، و شاخه آن زکات است، و بلندتر موضع کوهان آن جهاد است». بعد از آن فرمود: «اگر خواهی، تو را خبر دهیم به جمیع درهای خوبی؟» عرض کردم: آری، فدای تو گردم!

فرمود: «روزه سپر است، و صدقه گناه را می‌برد، و ایستادن مرد در دل شب، خدا را به یاد می‌آورد» پس این را خواند که: «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ» (۱) که ترجمه آن با مابعد آن، این است که: «دور می‌شود پهلوهای ایشان از خوابگاه‌های خویش». (۲)

#### ۱۴. باب در بیان اینکه به اسلام، خون از ریختن باز داشته می‌شود، و بیان اینکه ثواب بر ایمان است

۱۵۰۵ / ۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حکم بن ایمن، از قاسم صیرفی، شریک مفضل روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:

«اسلام، به واسطه آن، خون از ریختن باز داشته می‌شود، و امانت، به آن، به صاحبش بر گردانیده می‌شود، و فرج‌ها، به آن، حلال می‌گردد، و ثواب بر ایمان است، که بدون آن،

(۱). سجده، ۱۷.

(۲). و این کنایه است از شب‌خیزی، که چون جهانیان گرم خواب غفلت باشند، ایشان پهلو از بستر گرم برداشته، پروردگار خویش را می‌خوانند از روی ترس و امید، یا در حالی که صاحبان ترس و امید باشند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۹

کسی مأجور و مثاب نباشد بر عملی که از او صادر شده باشد».

۲ / ۱۵۰۶. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از علا، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: «ایمان، اقرار کردن و عمل است، و اسلام، اقراری است بی‌عمل».

۳ / ۱۵۰۷. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از جمیل بن درّاج روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه

السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (۱)؛ یعنی: «گفتند بادیه‌نشینان که ایمان آوردیم. بگو که شما ایمان نیاورده‌اید، ولیکن بگویید که اسلام آورده‌ایم. و هنوز ایمان در دل‌های شما درنیامده است، و بعد از این در خواهد آمد».

راوی می‌گوید: حضرت به من فرمود: «آیا نمی‌بینی که ایمان غیر اسلام است؟!».

۴/۱۵۰۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سفیان بن سمط روایت کرده است که گفت: مردی امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کرد از اسلام و ایمان، که فرق میان این دو چیست؟ حضرت او را جواب نداد. بعد از آن، از حضرت سؤال نمود و باز او را جواب نفرمود؛ پس در کوچه‌ای به هم رسیدند، و نزدیک شده بود که آن مرد کوچ کند و از مدینه بیرون رود. حضرت صادق علیه السلام به آن مرد فرمود: «گویا رفتنت نزدیک شد». عرض کرد: آری. فرمود: «پس مرا در خانه ببین».

بعد از آن، حضرت را ملاقات کرد، و او را از اسلام و ایمان سؤال کرد که فرق میان آنها چیست؟ فرمود: «اسلام همان چیز ظاهری است که مردم برآیند، و آن گواهی دادن است به اینکه خدایی نیست، مگر خدا، در حالی که تنها است و او را شریکی نیست، و آنکه محمد بنده و رسول او است، و به پا داشتن نماز و دادن زکات و حج خانه کعبه و روزه ماه مبارک رمضان، و اسلام همین است».

و فرمود: «ایمان، شناختن این امر است (که یعنی ولایت اهل بیت با آنچه مذکور شد)، پس اگر به اینها اقرار کند و این امر را نشناسد، مسلمان باشد و گمراه خواهد بود».

۵/۱۵۰۹. حسین بن محمد، از معلی بن محمد و چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن

(۱). حجرات، ۱۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۱

محمد همه روایت کرده‌اند، از وشاء، از ابان، از ابوبصیر، از امام محمد باقر علیه السلام که گفت:

شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود، یا این آیه را می‌خواند که: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا» (۱).

و فرمود: «پس هر که گمان کند که ایشان ایمان آورده‌اند، دروغ گفته، و هر که گمان کند که ایشان اسلام نیاورده‌اند، دروغ گفته است».

۶/۱۵۱۰. احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حکم بن ایمن، از قاسم شریک مفضل روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «اسلام، به واسطه آن، خون از ریختن باز داشته می‌شود، و امانت، به آن، به صاحبش برگردانیده می‌شود، و فرج‌ها، به آن، حلال می‌گردد، و ثواب بر ایمان است، که بدون آن، کسی مأجور و مثاب نباشد بر عملی که از او صادر شده باشد».

باب در بیان اینکه ایمان با اسلام شرکت دارد ...

## ۱۵. باب در بیان اینکه ایمان با اسلام شرکت دارد، و اسلام با ایمان شرکت ندارد «۲»

۱/۱۵۱۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از جمیل بن صالح، از سماعه روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: مرا خبر ده از اسلام و ایمان، که آیا این دو مختلف‌اند؛ یعنی در حقیقت دو چیزاند، یا دو لفظاند که یک معنی دارند؟ فرمود: «ایمان با اسلام مشارکت می‌کند، و اسلام با ایمان مشارکت نمی‌کند»؛ یعنی مشارکت کلی. عرض کردم: پس هر دو را از برای من بیان فرما.

فرمود: «اسلام، گواهی دادن است به اینکه خدایی نیست، مگر خدا، و تصدیق کردن به رسول خدا صلی الله علیه و آله، و به همین (یعنی اسلام) خون‌ها از ریختن باز داشته می‌شود، و نکاح‌ها و میراث‌ها بر آن جاری می‌گردد (چه به محض اسلام، نکاح و ارثی که به جهت کفر بر او حرام بود و حق نداشت، حلال می‌شود و حق به هم می‌رسانند). و جماعت مردمان بر ظاهر اسلامند. و ایمان، هدایت است، و آنچه در دل‌ها ثابت می‌شود از صفت اسلام، و آنچه

(۱). حجرات، ۱۴.

(۲). یعنی در میان این دو، عموم و خصوص مطلق است. چه در هر جا که ایمان هست، البته اسلام هست، و در بعضی از مواد اسلام هست، و ایمان نیست؛ پس مؤمن و مسلمان، مانند انسان و حیوان [عام و خاص] اند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۳

ظاهر می‌شود از عمل. و ایمان، یک درجه از اسلام بلندتر است؛ زیرا که ایمان با اسلام در ظاهر شرکت دارد، و اسلام با ایمان در باطن شرکت ندارد، و هر چند که در گفتار و صفت با هم جمع باشند. «۱»

۲/۱۵۱۲. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از موسی بن بکیر «۲»، از فضیل بن یسار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «ایمان با اسلام مشارکت دارد و اسلام با ایمان مشارکت ندارد».

۳/۱۵۱۳. علی، از پدرش، از ابن‌ابی عمیر، از جمیل بن درّاج، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «ایمان با اسلام مشارکت می‌کند و اسلام با آن مشارکت نمی‌کند؛ زیرا که ایمان چیزی است که در دل‌ها ثابت شده، و اسلام آن چیزی است که نکاح‌ها و میراث‌ها و حفظ خون‌ها بر آن جاری است. و ایمان با اسلام شرکت می‌کند و اسلام با ایمان شرکت نمی‌کند».

۴/۱۵۱۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن محبوب، از ابوالصباح کنانی که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: کدام یک از این دو افضل است؛ ایمان یا اسلام؟ پس به درستی که آنان که در نزد ما هستند، می‌گویند که: اسلام از ایمان افضل است.

فرمود: «ایمان از اسلام بالاتر است». عرض کردم: بیان آن را به من عطا کن و مرا به آن فیروزی ده، تا توانگر شوم و در جواب دادن خصم قوی باشم. فرمود: «چه می‌گویی در باب کسی که در مسجدالحرام از روی عمد حدث کند؟» عرض کردم: او را می‌زنند؛ زدنی سخت.

فرمود: درست یافتی.

و فرمود: «چه می‌گویی در باب کسی که در خانه کعبه از روی عمد حدث کند؟» عرض کردم: او را می‌کشند. فرمود: «درست یافتی. آیا نمی‌بینی که خانه کعبه از مسجدالحرام

(۱). و مراد این است که ایمان با اسلام، در جمیع احوال ظاهر که در اسلام معتبر است؛ مانند نماز و زکات و غیر آن، شرکت دارد، و اسلام با ایمان در همه امور باطنه که در ایمان معتبر است، شرکت ندارد؛ زیرا که در تصدیق به ولایت با آن مشارکت ندارد، و هر چند که در شهادتین با هم اجتماع بسته باشند. (مترجم)

(۲). در هر دو نسخه، «بکیر» آمده، اما نسخه متن عربی یعنی «بکر» درست است؛ ر. ک: معجم رجال‌الحديث، ج ۱۹، ص ۲۸ تا ص ۳۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۵

افضل است؟ و نمی‌بینی که خانه کعبه با مسجدالحرام شرکت می‌کند، و مسجدالحرام با خانه کعبه شرکت نمی‌کند؟ و همچنین ایمان با اسلام شرکت می‌کند و اسلام با ایمان شرکت نمی‌کند».

۱۵/۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، هر دو از ابن محبوب، از علی بن رثاب، از حمران بن اعین، از امام محمد باقر علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود:

«ایمان، چیزی است که در دل استقرار دارد و آن را به سوی خدای عز و جل می‌کشاند و به او می‌رساند، و عمل کردن به طاعت خدا و تسلیم کردن امر ما «۱» آن را تصدیق می‌کند. و اسلام، چیزی است که ظاهر باشد از گفتار یا کردار، و آن همان است که جماعت مردمان برآیند از همه فرقه‌های اسلام، و به آن خون‌ها از ریختن باز داشته شده، و میراث‌ها بر آن جاری گردید، و نکاح جواز به هم رسانیده، و همه فرق اسلام اجتماع کردند بر نماز و زکات و روزه و حج، و به همین، از کفر بیرون رفتند، و به ایمان تصدیقی منسوب شدند. ولیکن اسلام با ایمان شرکت ندارد، و ایمان با اسلام شرکت دارد، و هر دو در گفتار و کردار جمع می‌شوند، چنانچه خانه کعبه در مسجد الحرام واقع شده، و مسجدالحرام در خانه کعبه نیست، و همچنین ایمان شریک اسلام است، و اسلام شریک ایمان نیست. و خدای عز و جل فرموده است:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» «۲»؛ پس قول خدای عز و جل از همه قول‌ها راست‌تر است».

عرض کردم: پس آیا مؤمن را بر مسلمان هیچ زیادتی هست در باب چیزی از فضیلت‌های نفسانی و احکام شرعی و حدود آن و غیر اینها؟ فرمود: «نه، بلکه مؤمن و مسلم در این باب، جاری مجرای یک نفرند و حکم یک کس دارند، ولیکن مؤمن را بر مسلمان زیادتی هست در باب اعمالی که به جا می‌آورد، و آنچه به واسطه آن به سوی خدای عز و جل تقرب می‌جویند».

عرض کردم: آیا خدای عز و جل نمی‌فرماید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَثْمَالِهَا» «۳»؛ یعنی: «هر که بیاورد خصلت نیکی را، پس از برای او است ده برابر آن». و تو فرمودی و ادعا نمودی که

(۱). در هر دو نسخه «امر ما» آمده، اما متن حدیث «أمره» به معنای «امر او» است.

(۲). حجرات، ۱۴.

(۳). انعام، ۱۶۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۷

ایشان با مؤمن بر نماز و زکات و روزه و حج اجتماع دارند.

فرمود: «آیا خدای عز و جل نفرموده است که: «فِيضَاعِفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً» «۱». و مؤمنان، به خصوص آنان‌اند که خدای عز و جل حسنات و خوبی‌های ایشان را مضاعف می‌گرداند، و هر حسنه‌ای از ایشان را هفتاد چندان می‌سازد؛ پس این زیادتی مؤمن است بر مسلمان، و فضیلتی است که مؤمن دارد. و خدای - تعالی - از برایش زیاد می‌کند در حسناتی که دارد، به اندازه صحت ایمانش، اضعاف بسیار، و خدا با مؤمنان آنچه خواهد از خوبی می‌کند».

عرض کردم: مرا خبر ده که آیا کسی که در اسلام داخل شده، داخل در ایمان نیست؟

فرمود: «نه، ولیکن چنین کسی منسوب به ایمان شده و از کفر بیرون رفته است، و زود باشد که از برایت مثلی بزیم که به واسطه آن زیادتی ایمان را بر اسلام تعقل کنی و بفهمی. مرا خبر ده که اگر مردی را در مسجدالحرام دیدی، آیا چنان است که شهادت دهی که تو او را در خانه کعبه دیده‌ای؟» عرض کردم: این شهادت از برای من جائز نیست.

فرمود: «پس اگر مردی را در خانه کعبه دیدی، آیا شاهد می‌باشی که او در مسجدالحرام داخل شده؟» عرض کردم: آری.

فرمود: «این امر چگونه می‌شود؟» عرض کردم: آنکه در خانه کعبه است، به دخول کعبه معظّمه نمی‌رسد، تا آنکه داخل مسجد الحرام شود. فرمود: «درست یافتی و خوب گفتی».

بعد از آن فرمود: «همچنین است ایمان و اسلام».

باب دیگر از این باب، و در این باب است که اسلام پیش از ایمان است

### ۱۶. باب دیگر از این باب، و در این باب است که اسلام پیش از ایمان است

۱/۱۵۱۶. علی بن ابراهیم، از عباس بن معروف، از عبدالرحمان بن ابی‌نجران، از حماد بن عثمان، از عبدالرحیم قصیر روایت کرده است که گفت: با عبدالملک بن اعین به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام [نامه] نوشتیم، و از آن حضرت سؤال کردیم از حقیقت ایمان که آن چیست؟ در جواب من با عبدالملک بن اعین نوشت که «سؤال کردی از ایمان - خدا تو را رحمت کند. و ایمان، اقرار کردن است به زبان و اعتقاد کردن در دل و عمل کردن به اعضا و جوارح. و ایمان، بعضی از آن، از بعضی ناشی می‌شود، و اجزای آن به هم پیوسته است. و ایمان چون خانه است که اجزا دارد، و همچنین اسلام چون خانه است، و کفر نیز چون

(۱). بقره، ۲۴۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۹

خانه است؛ پس گاه است که بنده‌ای مسلمان می‌باشد، پیش از آنکه مؤمن باشد، و مؤمن نمی‌باشد، تا آنکه مسلمان باشد؛ پس اسلام پیش از ایمان است، و اسلام با ایمان فی‌الجمله مشارکت می‌کند؛ پس هرگاه بنده‌ای گناه کبیره‌ای از گناهان کبیره، یا گناه صغیره‌ای از گناهان صغیره را که خدای عز و جل از آنها نهی فرموده، به عمل آورد، از ایمان بیرون است و نام ایمان از او ساقط باشد، ولیکن نام اسلام بر او ثابت است؛ پس اگر توبه کند و استغفار نماید، به سوی خانه ایمان برگردد، و چیزی او را به سوی کفر بیرون نمی‌برد، مگر انکار و حلال شمردن آنچه حلال نباشد؛ به اینکه از برای حلال بگویند که این حرام است، و از برای حرام بگویند که این حلال است، و به آن اعتقاد داشته باشد و دینداری کند؛ پس در نزد این عقیده، از دین اسلام و ایمان بیرون و در کفر داخل باشد، و به منزله کسی است که داخل حرم شده باشد، بعد از آن، داخل خانه کعبه شود، و در خانه کعبه حدیثی را واقع ساخته باشد؛ پس او را از خانه کعبه و از حرم بیرون می‌کنند، و گردنش را می‌زنند، و به سوی آتش جهنم باز خواهد گشت».

۲/۱۵۱۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از سماعة بن مهران که گفت: سؤال کردم او را از ایمان و اسلام، و به او عرض کردم: آیا در میانه اسلام و ایمان فرقی هست؟ فرمود: «آیا از برای مثل آن را بیان کنم؟» راوی می‌گوید:

عرض کردم: آن مثل را ایراد فرما. فرمود: «مثل ایمان و اسلام، مثل خانه کعبه محرمه است نسبت به حرم. گاه است که کسی در حرم می‌باشد و در خانه کعبه نمی‌باشد؛ و در کعبه نمی‌باشد تا آنکه در حرم باشد. و گاه است که کسی مسلمان می‌باشد و مؤمن نمی‌باشد، تا آنکه مسلمان باشد. سماعة می‌گوید: عرض کردم: چیزی این کس را از ایمان بیرون می‌برد؟

فرمود: «آری». عرض کردم: پس او را به سوی چه چیزی می‌کشاند؟ فرمود: «به سوی اسلام یا کفر». و فرمود: «اگر مردی داخل خانه کعبه شود و بولش از او رها شود، او را از خانه کعبه بیرون می‌کنند، و از حرم بیرون نمی‌کنند؛ پس جامه خود را می‌شوید و خود را پاک می‌کند.

بعد از آن، کسی او را از داخل شدن در خانه کعبه منع نمی‌کند. و اگر مردی داخل خانه کعبه شود و از روی عناد در آن بول کند، او را از خانه کعبه و از حرم بیرون می‌کنند و گردنش را می‌زنند».



تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۸۱

باب

## ۱۷. باب «۱»

۱/۱۵۱۸. علی بن محمد، از بعضی از اصحاب خویش، از آدم بن اسحاق، از عبدالرزاق بن مهران، از حسین بن میمون، از محمد بن سالم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «گروهی در این قرآن سخن گفتند بی آنکه علم داشته باشند. و بیان آن، این است که خدای - تبارک و تعالی - می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» (۲) تا آخر آیه که با ترجمه گذشت «۳»؛ پس منسوخات و آنها که حکم آن برطرف شده، از جمله متشابهاست که تأویل آنها را غیر از خدا و راسخان در علم کسی نمی‌داند، و محکمات آنها از جمله ناسخات‌اند. به درستی که خدای عز و جل نوح را به سوی قوم خویش فرستاد، به آنکه پرستید خدا را به یگانگی، و از نافرمانی او بپرهیزید، و از عقوبتش بترسید، و مرا اطاعت کنید در هر چه امر و نهی کنم؛ چه، طاعت من مقرون به طاعت خدا است. بعد از آن، ایشان را دعوت نمود به سوی خدا به تنهایی، و اینکه او را عبادت کنند و چیزی را با او شریک نگردانند. بعد از آن، پیغمبران علیهم السلام را مبعوث گردانید بر این امر، تا به محمد صلی الله علیه و آله رسیدند؛ پس ایشان را دعوت نمود به سوی اینکه خدا را بپرستند و چیزی را با او شریک ن سازند، و فرمود: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ

(۱). و کلینی - رضی الله عنه - عنوانی از برای این باب ذکر ن فرموده. و غرض و مقصود از این باب، چنانچه از حدیث آن ظاهر می‌شود، این است که ایمان پیش از هجرت پیغمبر، به جهت ضعف دین و کمی یاور آن، مجرّد تصدیق به توحید خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله بوده، و بعد از هجرت، به جهت قوت دین و بسیاری یاوران و شایع شدن احکام در آن، و صدور وعید بر آن، تصدیق به ولایت و عمل بر آن علاوه شده، و فکر به انتفا و نیستی هر یک از اینها متحقق می‌شود. آنکه ایمان به شریعت‌های پیش نیز همچنین بوده، و آنکه بسیاری از این امت به سبب میل دل‌های ایشان و رجوع نکردن به سوی رهبران، متشابهاست و منسوخات را پیروی کردند، و محکمات و ناسخات را ترک نمودند، و گمان کردند که ایمان به معنی اول است و بس، و دیگر معنی‌ای ندارد، و ندانستند که آن معنا منسوخ شده و به آن چیز دیگر ضمیمه شده است. (مترجم)

(۲). آل عمران، ۷.

(۳). اوست که این کتاب را بر تو فرو فرستاد که برخی از آنها آیه‌های محکم و روشن است، و اینها اساس کتابند، و برخی دیگر متشابه و چند پهلوند. اما کسانی که به دل، کژی دارند برای تاویل و فتنه جویی از متشابهاست آن پیروی می‌کنند، در حالی که تاویل حقیقی آن را جز خدا نمی‌داند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۸۳

ابرهیم و موسی و عیسی أن أقيموا الدين ولا تتفرقوا فيه كبر على المشركين ما تدعوههم إليه الله يجتبي إليه من يشاء ويهدي إليه من يئيب» (۱)؛ پس پیغمبران را به سوی قوم ایشان مبعوث گردانید، با تکلیف به شهادت دادن به اینکه خدایی نیست، مگر خدا، و اقرار کردن به آنچه آن پیغمبر از نزد خدا آورده بود؛ پس هر که ایمان آورد و اعتقاد کرد از روی اخلاص، و بر این اعتقاد مرد، خدا به همین او را داخل بهشت گردانید. و علت این، آن است که خدا بر بندگان خویش ستم نمی‌کند. و بیانش آن است که خدا چنان تَبُود که بنده را عذاب کند، تا آنکه بر آن جناب غلظت و شدت می‌کرد در کشتن و سایر معصیت‌ها، که خدا بر خود واجب

گردانیده به سبب آنها آتش دوزخ را، برای کسی که به آنها عمل کند، و بر خود لازم ساخته که فاعل آنها را به جهنم برد؛ پس در هنگامی که هر پیغمبری را اجابت و اطاعت نمود، هر که او را اجابت کرد از قومش از مؤمنان، از برای هر پیغمبری از پیغمبران، سرعت و منہاجی قرار داد- و سرعت و منہاج، راه و رویه است «۲»- و خدای- تعالی- به محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ» «۳»؛ یعنی: «به درستی که ما وحی کردیم به سوی تو، چنانچه وحی کردیم به سوی نوح و پیغمبران بعد از او». و هر پیغمبری را به عمل کردن به راه و رویه‌ای امر فرمود، و از جمله راه و رویه‌ای که خدای عز و جل موسی علیه السلام را به آنها امر فرموده بود، آن بود که شنبه‌داری را که تعظیم روز شنبه است- بر بنی اسرائیل قرار داد. و تعظیم شنبه آن بود که در آن عبادت کنند و مشغول کاری نشوند و شکار ماهی نکنند؛ پس امر چنان بود که هر کس تعظیم شنبه می‌نمود، و حلال نمی‌دانست که آنچه را که از آن ممنوع بود به جا آورد از ترس خدا، خدا او را در بهشت داخل می‌فرمود، و هر که استخفاف به حق شنبه می‌کرد، و حلال می‌شمرد آنچه را که خدا بر او حرام گردانیده بود- از عملی که خدا او را در آن روز، از

(۱). شورا، ۱۳. برای شما از دین، همان را تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود. و آنچه را که بر تو وحی کردیم و آنچه را که به ابراهیم و موسی و عیسی توصیه کردیم، این بود که دین را بر پا دارید و در آن متفرق نشوید. بر مشرکان گران است آنچه که ایشان را به سوی می‌خوانی. خداوند هر کس را بخواهد به سوی خود می‌کشد، و هر کس را که به او باز گردد به سوی خود ره می‌نماید. (مترجم)

(۲). و مراد از راه، شریعت است که به کتاب معلوم شود. و رویه، چیزی است که از حدیث و طریق مفهوم گردد. (مترجم)

(۳). نساء، ۱۶۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۸۵

آن نهی فرموده بود- خدای عز و جل او را داخل آتش جهنم می‌گردانید. و این در وقتی بود که ماهیان را حلال شمردند و آنها را حبس نمودند در روز شنبه و آنها را خوردند. خدا بر ایشان غضب فرمود، بی آنکه چنان باشند که به خداوند مهربان شرک آورده باشند، و نه آنکه در چیزی از آنچه موسی آن را آورده بود، شک داشته باشند. خدای عز و جل فرموده: «وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ الذِّينَ اغْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» «۱»؛ یعنی: «و هر آینه به حقیقت دانستید احوال آن را که از حد فرمان در گذشتند از قوم شما، در قیام نمودن به کار شنبه. «۲» پس گفتیم به ایشان که باشید به صورت بوزینگان رانده‌شدگان».

بعد از آن، خدا عیسی علیه السلام را مبعوث گردانید، با تکلیف به گواهی دادن به اینکه خدایی نیست، مگر خدا، و اقرار کردن به آنچه آن را از نزد خدا آورده بود، و از برای ایشان شریعت و راه راست و روشنی قرار داد؛ پس آن شریعت شنبه را که به تعظیم آن مأمور بودند، پس از آن بر هم زد، و همچنین عامه آنچه بر آن بودند، از راه و رویه‌ای که موسی علیه السلام آنها را آورده بود؛ پس هر که راه عیسی را پیروی نمود، خدا او را داخل آتش جهنم گردانید، و هر چند که آنچه همه پیغمبران آن را آورده بودند، آن بود که چیزی را با خدا شریک ن سازند.

بعد از آن، محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث گردانید، و آن حضرت ده سال در مکه تشریف داشت؛ پس در عرض مدت آن ده سال «۳»، در مکه کسی نمرد، که گواهی دهد به آن که خدایی نیست، مگر خدا، و به آنکه محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است، مگر آنکه خدا او را داخل بهشت گردانید به همان اقراری که کرد. و آن ایمان تصدیق است، که غیر از تصدیق کردن چیزی در آن معتبر نبود. و خدا هیچ کس را از آنان که مردند، در حالی که پیرو محمد صلی الله علیه و آله بودند، بر این اعتقاد عذاب نفرمود، مگر کسی که به خداوند مهربان شرک آورده بود. و مصدق این مطلب آن است که خدای عز و جل در مکه، در سوره بنی اسرائیل بر آن حضرت فرو فرستاد که: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ

(۱). بقره، ۶۵.

(۲). چه منع فرموده بودیم که در آن روز شکار ماهی نکنند و از صبح تا شام مشغول عبادت باشند. و ایشان در آن روز به حيله و جهودبازی، ماهی می گرفتند، چنان چه در تفاسیر شرح آن شده. (مترجم)

(۳). پیامبر اکرم پس از بعثت، سیزده سال در مکه بودند، اما تا سه سال مکلف به دعوت آشکار نبودند.

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۸۷

أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا «۱»، تا قول آن جناب تعالی: «إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا» «۲»

(و حضرت بعد از ذکر آیه می فرماید): اینها ادب است - یعنی طریقه پسندیده - و به اصلاح و پند دادن و آموزاندن و نهی سُبُک که شدت و غلظتی در آن نیست، و بر آن

(۱). اسراء، ۲۳.

(۲). و آنچه از وسط آیه ذکر نشده این است: «إِمَّا يَلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ وَلَا تَنْهَهِمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا\* وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا\* رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا\* وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْبَنِي السَّبِيلِ وَ لَا تَبْذُرْ تَبْذِيرًا\* إِنْ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا\* وَ إِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا\* وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا\* إِنْ رَبِّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ\*»؛ و ترجمه آیات این است:

و حکم فرمود پروردگار تو به آنکه نپرستید؛ یعنی واجب کرد بر تو و امتانت که پرستش ننمایید، مگر او را، به آنکه نیکویی کنید با پدر و مادر خویش، نیکویی کردنی به غایت، اگر البته برسد نزد تو بزرگسالی و کبر سن یکی از ایشان یا هر دو (یعنی چندان زیست کنند که پیر شوند و محتاج به خدمت تو گردند). پس مگو به ایشان کلمه اف را؛ چه آن را کسی می گوید که از چیزی به تنگ آمده باشد و یا بر او گران گردد؛ یعنی چیزی مگو که دلالت بر دلتنگی کند و از ایشان به تنگ میاید و صحبت ایشان را گران مشمر. (و تخصیص حال پیری، به جهت آن است که آن حال، مظنه دلتنگی است؛ نه آنکه حکم پدر و مادر جوان چنین نباشد.) و بانگ بر ایشان مزین و سخن ایشان را جواب درشت مده، و بگو به ایشان سخن نیکو از روی ادب و حرمت (و ایشان را به نام مخوان، بلکه بگو: ای پدر و ای مادر)، و فرو گذار برای ایشان بال خواری و تواضع و فروتنی را، و با ایشان نهایت عجز و انکسار به عمل آور از فرط مهربانی یا به جهت آن، و بگو که پروردگارا! رحم فرما و ببخشا بر ایشان، چنان چه پروریدند مرا در حالی که خُرد بودم (و مراد این است که بر ایشان رحمت کن، مانند رحمت ایشان بر من، به تربیت و شفقت و ارشاد). پروردگار شما دانانتر است به آنچه در دل‌های شما است اگر شایستگان باشید؛ پس به درستی که او - سبحانه - از برای باز گردندگان به حضرت او، آمرزنده بوده و خواهد بود.

و بده خداوند خویشی را حقّ او و آنچه باید به او داده شود، و بده درویش و رهگذری را حق ایشان، و اسراف مکن و مال خود را پراکنده مساز و آن را میفشان، مانند افشاندن تخم در غیر وجه شرعی؛ پراکنده ساختنی به غایت. به درستی که اسراف کنندگان و صرف نمایندگان مال خود در معاصی برادران، شیاطین و دیوان سرکش‌اند؛ و شیطان، بسیار منکر نعمت و ناسپاس بوده و خواهد بود از برای پروردگار خویش و نعمت او.

و اگر البته اعراض کنی از ایشان و روی گردانی از محتاجان، به جهت انتظار و طلب روزی و رحمتی که از پروردگار خود آن را امید داری که چون به تو رساند به ایشان دهی، پس بگو به ایشان گفتاری نرم و نیکو، و ایشان را دعا کن به فراخی روزی، و قرار

مده دست خود را بر بسته به گردن خویش؛ یعنی بخل و امساک مکن، و مگشا آن را همه گشادن؛ یعنی اسراف مکن؛ پس بنشین در حالتی که سرزنش کرده شده باشی و درمانده و محتاج باشی، یا ملامت شده و درمانده گردی. به درستی که پروردگار تو گشاده می‌گرداند روزی را از برای هر که می‌خواهد، و تنگ می‌سازد بر هر که می‌خواهد. به درستی که او - سبحانه به بندگان خود و مصالح ایشان آگاه و بینا بوده و می‌باشد (و مصالح ایشان را او می‌داند و آنچه مصلحت ایشان است به عمل می‌آورد، و کسی را زهره [جرأت] اعتراض بر او نیست). (اسرا: ۲۳-۳۰). (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۸۹

وعده‌ای نفرموده که ایشان را ثوابی کرامت کند، و بر کسب کردن چیزی از آنچه از آن نهی کرده، وعیدی ننموده که ایشان را عقابی فرماید؛ بلکه مجرّد امر و نهی و بکن مکن است. و در همین سوره بعد از آیات مذکوره، نهی از چیزی چند فرو فرستاد که بر آنها تحذیر فرمود و ایشان را ترسانید، ولیکن در باب آنها درشتی نکرد و بر گردن آنها وعید عقاب نفرمود، و فرمود: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَسْبِيَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْأً كَبِيراً\*» وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا\* وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا\* وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا\* وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كَلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا\* وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ وَالْأَفْوَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا\* وَلَا تَمْسُ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا. كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا\* ذَلِكُمْ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَ لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْفَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا\*» (۱)؛ یعنی: «و مکشید فرزندان خود را از ترس درویشی، و توهم اینکه مبادا به جهت انفاق بر ایشان فقیر و درویش شوید. ما روزی می‌دهیم ایشان و شما را؛ پس برای روزی ایشان مضطرب مباشید. به درستی که کشتن ایشان خطایی است بزرگ؛ چه آن موجب قطع نسل است. و نزدیک مشوید به زنا و گرد آن مگردید. به درستی که زنا خصلتی است بد و زشت و بسیار قبیح، و بد راهی است زنا (چه آن موجب قطع نسل است، و سبب فتنه و نزاع و قطع حقوق پدران بر فرزندان). و مکشید آن تنی را که خدای - تعالی - کشتن آن را حرام گردانیده؛ مانند مسلمانان و اهل ذمه و معاهدان، مگر به حکم راستی (که قصاص است یا ارتداد یا زنا، با اجتماع شرایط کشتن). و هر که کشته شود در حالتی که ستم رسیده باشد؛ یعنی مستوجب کشتن نباشد، پس به حقیقت که قرار دادیم از برای ولی او و متولی امر او، بعد از کشتن او، تسلط و قوتی بر مؤاخذه، به مقتضای قتل، از قصاص و دیه؛ پس باید که ولی خون اسراف نکند، و از اندازه بیرون نرود (در باب کشتن کشنده، به آنکه غیر کشنده را نکشد، و کشنده را مثله نکند، مجملاً آنکه قصاص را به طریق قرارداد شارع به عمل آورد و آنچه خود می‌خواهد نکند). به درستی که ولی خون یاری داده شده است؛ چه خدا او را بر

(۱). اسرا، ۲۹-۳۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۹۱

کشتن کشنده یا دیه گرفتن مسلط فرموده، و همین تسلط او را بس است. و نزدیک مشوید به مال یتیم و طفل بی‌پدر، و در آن تصرف نکنید، مگر به طریقه‌ای که آن طریقه نیکوتر است شرعاً و عرفاً (۱)، تا برسد به غایت قوت خویش (یعنی به حد بلوغ رسد و آثار رشد در او ظاهر شود). و وفا کنید به عهد و پیمانی که خدای - تعالی - با شما بسته (۲). به درستی که عهد مسئول است و از آن سؤال خواهید شد، تا به مقتضای نقض و وفا با شما رفتار شود. و تمام پیمایید پیمان را چون پیمایید، و بسنجید به ترازوی راست یا به قپان که ترازوی بزرگ است. این تمام سنجیدن و راست سنجیدن بهتر است (از خیانت)، و نیکوتر از روی بازگشت و عاقبت (۳). و از پی مرو آن چیزی را که نیست تو را به آن دانشی، و به گمان تبعیت آن مکن.

به درستی که گوش و چشم و دل و همه این اعضا از آن پرسیده خواهد شد (که از گوش پرسیده شود: چه شنیدی؟ و از چشم، چه دیدی؟ و از دل، چه دانستی و اعتقاد کردی؟). و مَرُو در زمین از روی مَرَح و سخت شادی کردن، یا در حالی که صاحب شادی سخت باشی؛ یعنی در راه رفتن مَخْرَام و متکبرانه مرو. به درستی که تو هرگز زمین را به پای در آن کشیدن و سخت رفتن نمی‌توانی شکافت، و هرگز به کوه‌ها نتوانی رسید، از روی درازی. همه اینها که مذکور شد، بدان (یعنی آنچه نهی از آن شده، در نزد پروردگار تو کراهت داشته شده است). که پروردگارت آنها را ناخوش دارد، و او را از آنها بد آید. این احکام مذکوره، از آن چیزی است که پروردگارت به سوی تو وحی فرمود، از حکمت و علمی که شناخت حق است با زیادتی عمل. و فرا مگیر با خدا، خدای دیگر را؛ پس انداخته شوی در دوزخ، در حالی که ملامت کرده شده باشی، و دور گردانیده شده از رحمت خدای - تعالی - . و در سوره «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى» «۴» فرو فرستاد که: «فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى\* لَا يَصِيْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى\* الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى» «۵»؛ یعنی: «پس می‌ترسانم شما را ای اهل مکه! از آتشی که زبانه می‌کشد. در نیاید در آن

- (۱). مانند آنکه به آن معامله کنید تا اصل مایه برای او بماند، و ربیع آن صرف معاش او شود، حال آنکه مال یتیم راضبیط کنید، و غبطه او را از دست مدهید، و در آن بی‌وجه شرعی تصرف مکنید. (مترجم)
- (۲). از تکالیف شرعی، یا به عهدی که با یکدیگر بسته‌اید، و یا به عهدی که با خدا می‌بندید از عهد و نذر و یمین. (مترجم)
- (۳). یعنی خوش فرجام‌تر است.
- (۴). لیل، ۱.
- (۵). لیل، ۱۴ - ۱۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۹۳

(یعنی به طریق دوام و لزوم)، مگر بدبخت‌تری که (حق را) تکذیب کرد و روی بگردانید (از اطاعت مفروضه) و پشت به آن نمود». و حضرت فرمود: «این اشقی که خدا وعده دخول جهنم به او داده، مشرک است. و در سوره «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ» «۱»، فرو فرستاد که: «وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَأَى ظَهْرَهُ. فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا\* وَيَصْلِي سَعِيرًا\* إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا\* إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ\* يَحُورَ بَلَى» «۲»؛ یعنی: «و اما آنکه داده شود نامه کردار خویش را از پس پشتش به دست چپ، پس زود باشد که بخواند؛ یعنی آواز دهد هلاکت را و گوید: واثبوره! «۳» و در آید در آتش افروخته. به درستی که او در میان کسان خود شادمان (و به مال فانی و جاه ناپایدار، به جهت فرط غرور شادان) بود، و یا فارغ بود از روز شمار. به درستی که او گمان برده که هرگز بازنگردد، و او را بعث و نشوری نباشد. آری!» (او را بازگشت خواهد بود). حضرت فرمود:

«این کس که مذکور شد، مراد از آن مشرک است.

و در سوره تبارک فرو فرستاد که: «كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلْتَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ\* قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ» «۴»؛ یعنی: «در هر زمان که گروهی انداخته شوند در دوزخ، خازنان آن؛ یعنی مالک و اعوان سؤال کنند از ایشان که: آیا بیم‌کننده‌ای به نزد شما نیامد؟ و پیغمبری بر شما مبعوث نشد که شما را از خدا و عذاب او بترساند؟ گویند:

آری، به تحقیق آمدند ما را پیغمبران ترساننده؛ پس ایشان را به دروغ نسبت دادیم و گفتیم:

خدا فرو نفرستاده هیچ چیز از آنچه شما می‌گوئید». و حضرت فرمود: «این گروه مشرکانند.

و در سوره واقعه فرو فرستاد: «وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكذِّبِينَ الضَّالِّينَ\* فَنَزَّلْنَا مِنْ حَمِيمٍ\* وَتَصْلِيئُهُ جَحِيمٍ» «۵»؛ یعنی: «و اما اگر مرده، از جمله تکذیب‌کنندگان گمراهان باشد، پس او را است پیشکشی در قبر، از آب گرم کرده در دوزخ، و در آوردن در آتش سوزان در روز قیامت». و حضرت فرمود: «این گروه مشرکانند. و در سوره حاقه فرو فرستاد: «وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ

أَوْتِ كِتَابِيَّةٍ\* وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَّةٍ\* يَا لَيْتَهَا كَانَتْ الْقَاضِيَّةَ\* مَا أَغْنَى

(۱). انشقاق، ۱.

(۲). انشقاق، ۸-۱۵.

(۳). و این کلام، طلب هلاکت است؛ یعنی ای هلاکت! کجایی که رخ نمی‌نمایی؟ بیا که بسیار به تو مشتاقم و از نیستی تو غمناک.  
(مترجم)

(۴). ملک، ۹ و ۱۰.

(۵). واقعه، ۹۲-۹۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۹۵

عَنِّْي مَالِيَّةٍ» (۱) تا قول آن جناب: «إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ» (۲) و ترجمه آن، این است: «و اَمَّا آنکه داده شود نوشته خویش و نامه اعمالش را به دست چپش، بعد از آنکه بر بدی‌های خود واقف شود، بگوید- از روی ندامت-: ای کاشکی که داده نمی‌شدم نامه خود را، و نمی‌دانستم که حساب من چیست! ای کاش آن مردنی که در دنیا به آن مُردم، حکم‌کننده بود به فنای ابدی، یا قطع‌کننده امر من، تا زنده نمی‌شدم، (یا حکم‌کننده به مردن من، که الحال می‌مردم)! دفع نکرد از من عذاب را، مال من و آنچه مرا بود، ... به درستی که او در دنیا چنان بود که ایمان نمی‌آورد به خدای بزرگوار، که مستحقّ عظمت و بزرگواری است.»  
و حضرت فرمود: «این مشرک است.»

و در سوره طسم [شعرا] فرو فرستاد که: «وَبَرَزَتِ الْجَحِيمِ لِلْغَاوِينَ\* وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ\* مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ\* فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ\* وَجُنُودٌ إِيْلَيْسَ أَجْمَعُونَ» (۳)؛ یعنی: «و ظاهر ساخته شود دوزخ از برای گمراهان، تا در آن نظر کنند و مکان‌های خود را ببینند. و گفته شود به ایشان بر وجه عتاب و سرزنش، که کجایند آنچه پیوسته آن را می‌پرستیدید از غیر خدا. یعنی کجایند خدایان شما که به آنها امیدوار بودید؟! آیا هیچ یاری می‌دهند شما را به دفع عذاب از شما؟! یا انتقام می‌کشند از برای شما، از کسی که شما را عذاب می‌کند؟! یا ممتنع می‌شوند از عذاب خود و آن را از خود دفع می‌توانند کرد؟! پس نگون‌سار گردانیده شوند در دوزخ، ایشان و گمراهان و لشکرهای شیطان، همه ایشان.»

و حضرت فرمود: «لشکرهای شیطان، ذرّیه اویند از شیاطین. و قول خدا که حکایت است از قول ایشان: «وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ» (۴)؛ یعنی: «و گمراه نگردانیدند ما را و بر ضلالت نداشتند، مگر گناهکاران.» مقصود از آن مشرکان‌اند، که این گروه به ایشان اقتدا کردند و ایشان را بر شرکی که داشتند پیروی نمودند. و ایشان قوم محمدند صلی الله علیه و آله، و یکی از یهود و

(۱). حاقّه، ۲۵-۲۸. و آنچه از آیه ذکر نشده این است: «هَلَكَ عَنِّي سَيْطَانِيَّةٌ\* خُدُوهُ فَعَلُوهُ\* ثُمَّ الْجَحِيمِ صِيلُوهُ\* ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ»؛ و کم و نابود گشت از من تسلط و فرمانروایی من. بعد از آن، خطاب به زبانه رسد: بگیری او را؛ پس او را غل کنید؛ یعنی دست و پای او را بر گردن او بندید؛ پس آن گاه در آورید او را در آتش بزرگ. بعد از آن، در زنجیری که گز (/ درازی) آن هفتاد گز (/ ذرع) است، او را داخل کنید و در آن در آورید؛ یعنی آن را بر بدن او بیچید تا هیچ حرکت نتواند کرد، و در شرح آن غیر از این نیز گفته‌اند. (مترجم)

(۲). حاقّه، ۳۳.

(۳). شعرا، ۹۱-۹۵.

(۴). شعرا، ۹۹.



تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۹۷

نصاری در ایشان داخل نیستند. و مصدق این، قول خدای عز و جل است: «كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ» (۱)؛ یعنی: «تکذیب کردند پیش از ایشان قوم نوح». «كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ» (۲)؛ یعنی: «تکذیب کردند یاران ایکه» (۳). «كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ» (۴)؛ یعنی: «تکذیب کردند قوم لوط». (۵) و حضرت بعد از ذکر سه فرقه‌ای مزبوره می فرماید: «در ایشان، یهودان- که گفتند: عزیز پسر خدا است- داخل نیستند و نه نصارا- که گفتند: مسیح پسر خدا است- و زود باشد که خدا یهود و نصاری را داخل جهنم گرداند، و هر گروهی را به کردارهای ایشان داخل آتش گرداند.

و قول ایشان: و گمراه نکردند ما را، مگر گناهکاران؛ زیرا که ایشان ما را به سوی راه خویش دعوت کردند. در معنی همان قول خدای عز و جل است در باب ایشان، در هنگامی که ایشان را جمع فرموده به سوی آتش، یا در آن جمع فرموده: «قَالَتْ أَخْرَاهُمْ لِأَوْلَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَأَتَيْهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ» (۶) تا قول آن جناب که: «كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا آذَرُكُوا فِيهَا جَمِيعًا» (۷). (۸) و حضرت می فرماید: تا آنکه چون به یکدیگر رسند در دوزخ همه ایشان، بعضی از ایشان از بعضی بیزاری جوید، که از یکدیگر بیزار شوند و یکدیگر را لعنت کنند. و بعضی از ایشان خواهد که بر بعضی حجت آورد و غالب گردد، به جهت امیدواری گشایش و خلاص، تا آنکه رها شوند از بزرگی آنچه بر ایشان فرود آمده، و حال آنکه آن وقت، وقت ابتلاء و امتحان و پذیرفتن بهانه و هنگام نجات نیست. و این آیات و امثال

(۱). حج، ۴۲؛ ص، ۱۲؛ غافر، ۵؛ ق، ۱۲؛ قمر، ۹.

(۲). شعرا، ۱۷۶.

(۳). و «ایکه»، بیشه‌ای بود نزدیک مدائن و در آن اشجار و اثمار بسیار بود.

(۴). شعرا، ۱۶۰.

(۵). و ظاهر این است که مراد حضرت علیه السلام این باشد که خدا در همین سوره، بعد از آنچه مذکور شد، قصه امت‌های سالفه را جدا ذکر فرموده؛ مانند قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط و اصحاب ایکه، و حضرت عاد و ثمود را ذکر نفرموده؛ زیرا که مقصود، تخصیص مجرمان است. و ذکر آنچه ذکر فرموده کفایت می کند. لیکن در قصه نوح، لفظ قَبْلَهُمْ موجود نیست و در جای دیگر از قرآن چنین کلامی هست. (مترجم)

(۶). اعراف، ۳۹.

(۷). اعراف، ۳۸.

(۸). و در قرآن در سوره اعراف، «كُلَّمَا» تا «جَمِيعًا»، پیش از لفظ «قَالَتْ» است. و ترجمه آن به ترتیب قرآن این است: «در هر زمان که در آیند گروهی در دوزخ، لعنت کنند مانند خویش را (که هم‌دینان ایشان باشند)، تا آنکه چون به یکدیگر رسند در دوزخ همه ایشان، گویند آن گروهی که پسر روان ایشان بوده‌اند در دنیا، یا از پی در آیندگان ایشان در دوزخ، برای آنان که پیشوایان ایشان‌اند که: ای پروردگار ما! این گروه گمراه کردند ما را، پس بده به ایشان عذابی دو چندان که ما را هست از آتش دوزخ؛ یکی برای گمراهی و یکی برای گمراه کردن دیگران. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۹۹

اینها، از آن چیزی است که خدا آن را در مکه فرو فرستاد، که خدا داخل آتش جهنم نمی گرداند، مگر کسی را که مشرک باشد. پس چون خدای - تعالی - محمد صلی الله علیه و آله را رخصت داد در باب بیرون آمدن از مکه به سوی مدینه، اسلام بر پنج چیز بنا شد: گواهی دادن به آنکه خدایی نیست، مگر خدا، و آنکه محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول او است، و به پا داشتن نماز و



دادن زکات و حج خانه کعبه و روزه ماه مبارک رمضان. و حدود و قسمت کردن میراث‌ها را بر او فرو فرستاد، و خبر داد آن حضرت را به همه گناهانی که خدا بر آنها و به سبب آنها آتش جهنم را واجب گردانیده، از برای کسی که به آنها عمل کند و یکی از آنها را مرتکب گردد.

و در بیان کشنده مؤمن فرو فرستاد: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا» (۱)؛ یعنی: «و هر که بکشد مؤمنی را به عمد و قصد، پس جزای او دوزخ است، در حالتی که جاوید است در آن، و خدا بر او خشم گرفته و او را لعنت کرده؛ یعنی رانده و از رحمت خود دور گردانیده، و آماده ساخته از برای او عذاب بزرگی را». و حضرت فرمود: «خدا مؤمن را لعنت نمی‌کند. خدای عز و جل فرموده: «إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَاْفِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلَا نَصِيرًا» (۲)؛ یعنی: «به درستی که خدا کافران را لعنت کرده، و آماده گردانید از برای ایشان آتش افروخته را، در حالتی که جاوید باشندگان‌اند در آن همیشه. نیابند دوستی و نه یآوری را که ایشان را بیرون آورد، یا عذاب را از ایشان باز دارد». و حضرت می‌فرماید: «و چگونه این حکم بسته به مشیت و خواست خدا باشد (و تقدیر آیه قتل این شود که، اگر خدا خواهد چنین می‌کند و اگر نخواهد نمی‌کند)، و حال آنکه در هنگامی که جهنم را به او جزا داده، غضب و لعنت را به او ملحق ساخته، و این کلام ظاهر گردانیده که آنها که ملعون‌اند در کتاب خدا، کیان‌اند. و فرو فرستاده در باب مال یتیم و هر که آن را از روی ستم بخورد که: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا» (۳)؛ یعنی: «به درستی که آنان که می‌خورند مال‌های یتیمان را از روی ستمکاری و ناحق، جز این نیست که می‌خورند در شکم‌های خویش آتشی را؛ یعنی آنها را پر می‌سازند از آتش. زود باشد که در آیند یا در انداخته شوند در آتشی افروخته». و حضرت فرمود: «بیان این مطلب آن است که خورنده مال یتیم می‌آید در روز

(۱). نساء، ۹۳.

(۲). احزاب، ۶۴ و ۶۵.

(۳). نساء، ۱۰.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۰۱

قیامت، و حال آنکه آتش در شکمش زبانه می‌کشد، تا آنکه زبانه آتش از دهانش بیرون آید، و اهل موقف که در صحرای قیامت جمع‌اند، همه او را بشناسند که خورنده مال یتیم است. و در باب کیل فرو فرستاده که: «وَيَلِّ لِلْمُطَفِّفِينَ» (۱)؛ یعنی: «وای بر کاهندگان در کیل و وزن». (۲)

و حضرت می‌فرماید: «خدا ویل را از برای کسی قرار نداد، تا آنکه او را کافر نامید.

خدای عز و جل فرموده است: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ» (۳)؛ یعنی: «پس وای بر آنها که کافر شدند از وقت حاضر شدن در روز بزرگ که روز قیامت است، و یا از مشاهده احوال آن روز، یا شهادت در آن روز».

و در باب عهد و پیمان فرو فرستاد که: «إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۴)؛ یعنی:

«به درستی که آنها که می‌فروشند و بدل می‌کنند عهدی را که با خدا بسته‌اند، و سوگندهای خویش را که یاد می‌کنند به بهایی اندک که متاع حقیر دنیا است، این گروه، هیچ بهره‌ای نیست از برای ایشان، در آخرت و ثواب آن. و خدا با ایشان سخن نکند، و به سوی ایشان ننگرد در روز قیامت؛ یعنی به ایشان خواری رساند، و بر ایشان غضبناک باشد، و ایشان را پاک نسازد از پلیدی گناه، یا بر ایشان ثنا نکند، و ایشان را مدح نفرماید، و از برای ایشان است عذابی دردناک یا دردآورنده». و حضرت می‌فرماید: «خلاق به

معنی نصیب و بهره است؛ پس آنکه او را در آخرت هیچ بهره‌ای نباشد، به چه چیز داخل بهشت می‌شود. و در مدینه فرو فرستاد که: «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (۵)؛ یعنی: «مرد زناکار نکاح نمی‌کند، مگر زن زناکار یا شرک آورنده‌ای را، و زن زناکار به نکاح درنیآورد او را، مگر مرد زناکار یا شرک آورنده‌ای، و حرام گردانیده شده است این نکاح بر مؤمنان (۶)». و حضرت می‌فرماید: «پس خدا مرد زناکار را مؤمن، و زن زناکار را مؤمنه ننماید. و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود- و اهل علم در آن شک ندارند که آن حضرت

(۱). مطففین، ۱.

(۲). و ویل، کلمه‌ای است جامع جمیع بدی‌ها؛ یعنی انواع عذاب و عتاب و شدت محنت.

(۳). مریم، ۳۷.

(۴). آل عمران، ۷۷.

(۵). نور، ۳.

(۶). و آیا حکم این آیه منسوخ است یا حرمت، حرمت تنزیهی است، یا اعتیاد به این امر حرام است، خلاف است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۰۳

فرموده است-: زناکننده زنا نمی‌کند در هنگامی که زنا می‌کند، و حال آنکه او مؤمن باشد. و دزد دزدی نمی‌کند در هنگامی که دزدی می‌کند، و حال آنکه او مؤمن باشد (یعنی هیچ‌یک از دزد و زناکار، در هنگام زنا و دزدی، مؤمن نیستند)؛ زیرا که چون این عمل را به فعل آورد، خدا ایمان را از او دور می‌کند، چنانچه پیراهن را از تن می‌کند.

و در مدینه فرود آمد: «وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۱) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱)؛ یعنی: «و آن کسانی که رمی می‌کنند زنان محصنه را؛ یعنی بالغه عاقله‌ای که آزاد و مسلمان و عقیفه باشد، و ایشان را به زنا نسبت می‌دهند، بعد از آن چهار گواه عادل نمی‌آورند، پس بزنید ایشان را هشتاد تازیانه، و قبول مکنید از برای ایشان، شهادتی را هرگز در هیچ باب. و آن گروه، ایشان‌اند که فاسقان‌اند، مگر آنان که توبه کردند بعد از این فسق و صالح شدند و خویش را به صلاح آوردند، تا رسم فسق از ایشان برخاست؛ پس به درستی که خدا آمرزنده‌ای است مهربان». و حضرت می‌فرماید: «خدا او را دور گردانیده است- در مدتی که بر سر افترا و دروغ خویش مانده باشد- از آنکه به ایمان نامیده شود، و کسی او را مؤمن بنامد. خدای عز و جل فرموده است: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ» (۲)؛ یعنی: «آیا کسی که مؤمن باشد، چون کسی است که فاسق باشد؟ مؤمنان و فاسقان برابر نیستند؛ یعنی در شرف و رتبه، یا جزا و مشوبه». و حضرت می‌فرماید: «و خدا او را منافق قرار داده. خدای عز و جل فرموده است: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۳)؛ یعنی: «به درستی که منافقان، ایشان فاسقان‌اند».

و می‌فرماید: «نیز خدا او را از دوستان شیطان قرار داده. خدای عز و جل فرموده است: «إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» (۴)؛ یعنی: «و یاد کن آن وقتی را که گفتیم به فرشتگان که سجده کنید به جهت آدم؛ پس سجده کردند، مگر شیطان که از جن بود؛ یعنی بنی‌جان؛ پس بیرون رفت از فرمان پروردگار خویش و عاصی شد». و حضرت می‌فرماید: «و نیز خدا او را ملعون قرار داده؛ پس فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» \* یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۵)؛

(۱). نور، ۴ و ۵.

(۲). سجده، ۱۸.

(۳). توبه، ۶۷.

(۴). کهف، ۵۰.

(۵). نور، ۲۳ و ۲۴.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۰۵

یعنی: «به درستی که آنان که رمی می‌کنند و دشنام به زنا می‌دهند زنان محصنه را، که بی‌خبران‌اند از آنچه در باره ایشان می‌گویند، و مؤمنه‌اند که به خدا و رسول گرویده‌اند، لعنت کرده شدند در دنیا و آخرت، و از برای ایشان است عذابی بزرگ، در روزی که گواهی دهد بر ایشان، زبان‌ها و دست‌ها و پای‌های ایشان، به آنچه عمل می‌کردند». و حضرت می‌فرماید:

«و چنان نیست که اعضا و جوارح بر مؤمنی گواهی دهند، جز این نیست که گواهی می‌دهند بر کسی که واجب شده باشد بر او سخن و عید که مشعر است به عذاب. و اما مؤمن نوشته عملش به دست راستش عطا می‌شود. خدای عز و جل فرموده است: «فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ يَمِينَهُ فَأُولَئِكَ يَتْرَوْنَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا» (۱)». و در قرآن «فَمَنْ أُوتِيَ» بدون اَمَّا است؛ یعنی: «پس آنان که داده شوند نوشته عمل خویش را به دست راست ایشان، پس آن گروه می‌خواند نوشته خویش را از روی بهجت و مسرت، و بر ایشان ستم نشود در مزد ایشان، به مقدار پوستی که در شکم استخوان خرما باشد- و مراد از آن چیزی است که کم باشد؛ چه کمتر از آن نیز بر ایشان ستم نشود».

و حضرت می‌فرماید: «سوره نور بعد از سوره نساء فرستاده شد، و مصدق این مطلب آن است که خدای عز و جل بر حضرت پیغمبر در سوره نساء فرو فرستاده که: «و اللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَهُ مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا» (۲)؛ یعنی: «و آن زنانی که بیایند به خصلت زشت- که زنا است- از زنان شما، پس گواه طلب کنید بر ایشان در فعل بد ایشان- که زنا است-، چهار شاهد مقبول الشَّهاده را از شما؛ پس اگر شهادت دادند، پس آن زنان زناکننده را نگاه دارید در خانه‌ها و ایشان را حبس کنید، تا وقتی که مرگ ایشان را فرا گیرد، و مدت عمر ایشان را به سر آورد و بمیراند، یا آنکه خدا از برای ایشان راهی قرار دهد». و حضرت می‌فرماید: «راهی که خدای عز و جل فرموده این است: «سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ\* الرَّائِيَةُ وَالرَّانِيَةُ فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (۳)؛ یعنی: «این سوره‌ای است از قرآن که فرو فرستادیم آن را از عالم بالا به وساطت جبرئیل، و واجب کردیم آن را؛ یعنی آنچه را که

(۱). اسراء، ۷۱.

(۲). نساء، ۱۵.

(۳). نور، ۱ و ۲.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۰۷

در آن ذکر شده از احکام، و فرو فرستادیم در آن آیت‌های روشن را که واضحه الدلالة است بر مقصود. شاید که شما پند پذیر شوید و از محرمات الهی بپرهیزید. و از جمله آنچه در آن است، این است که مرد زناکننده که محصن نباشد (و زن زناکننده)، بزنید هر یک از این دو را صد تازیانه. و باید که فرا نگیرد شما را نسبت به ایشان، مهربانی و شفقت در دین خدا و طاعت او، اگر چنان هستید که ایمان دارید به خدا و روز آخر که روز قیامت است. و باید که حاضر شوند عذاب ایشان را- که عبارت است از اجرای حد خدا بر ایشان-، گروهی از مؤمنان که بر وقت اقامه آن طائفه‌ای از ایشان حضور داشته باشند (اگرچه یک مؤمن باشد).

۱۵۱۹ / ۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از محمد بن فضیل، از ابوالصّباح کنانی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض شد: آیا کسی که گواهی دهد به آنکه خدایی نیست، مگر خدا، و آنکه محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است، مؤمن باشد؟ فرمود: پس واجباتی که خدا قرارداد فرموده در کجا است؟!»

و ابوالصّباح می‌گوید: و نیز از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: «علی علیه السلام مکرّر می‌فرمود:

اگر ایمان، سخن - یعنی شهادتین - می‌بود، روزه و نماز و حلال و حرام در آن فرود نمی‌آید».

و نیز می‌گوید: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: در نزد ما گروهی هستند که می‌گویند: چون کسی شهادت دهد که خدایی نیست، مگر خدا، و آنکه محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است، مؤمن است. فرمود: «پس چرا حدود بر ایشان جاری می‌شود و ایشان را حدّ می‌زنند؟»

و چرا دست‌های ایشان بریده می‌شود؟ و خدای عز و جل خلقی را نیافریده که بر او از مؤمن گرامی‌تر باشد؛ زیرا که فرشتگان خدمتکاران مؤمنان‌اند. و به درستی که همسایگی خدا از برای مؤمنان، و بهشت از برای مؤمنان، و حورالعین از برای مؤمنان است». بعد از آن فرمود:

«چيست باک آنکه واجبات را انکار می‌کند، و حالش چون است که کافر می‌باشد؟ یعنی اگر ایمان محض شهادتین باشد، نباید که منکر واجبات کافر باشد، و حال آنکه او را کافر می‌دانند.

۱۵۲۰ / ۳. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از سلام جعفری روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از ایمان. فرمود: «ایمان آن است که خدا اطاعت شود و هیچ نافرمانی نشود».

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۰۹

باب در بیان اینکه ایمان پراکنده و متفرق شده است از برای ...

### ۱۸. باب در بیان اینکه ایمان پراکنده و متفرق شده است از برای همه اندام بدن

۱۵۲۱ / ۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن برید روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را ابو عمرو زبیری، از امام جعفر صادق علیه السلام و گفت: به آن حضرت عرض کردم: ای عالم! مرا خبر ده که کدام یک از عمل‌ها در نزد خدا بهتر است.

فرمود: «آنچه خدا چیزی را قبول نمی‌فرماید، مگر به آن».

عرض کردم: آن چه چیز است؟ فرمود: «ایمان به خدایی که هیچ خدایی غیر از او نیست، درجه‌اش از همه عمل‌ها بالاتر، و منزلتش از همه آنها بزرگوارتر، و بهره‌اش از آنها بلندتر است».

راوی می‌گوید: عرض کردم: آیا مرا خبر نمی‌دهی از ایمان، که آیا گفتار و کردار است یا گفتاری است بی‌کردار؟ فرمود: «ایمان، همه آن کردار است، و گفتار، پاره‌ای از آن کردار است به چیزی که از جانب خدا واجب است و در کتاب خدا ظاهر، و نور آن روشن و حجّت آن ثابت است، و کتاب خدا از برایش به آن گواهی می‌دهد و او را به سوی آن می‌خواند».

راوی می‌گوید: عرض کردم: فدای تو گردم! آن را از برای من وصف کن تا من آن را بفهمم. فرمود: «ایمان، حالت‌ها و درجه‌ها و طبقه‌ها و منزل‌ها است؛ پس بعضی از آن، ایمانی است تمام که تمامیت آن به انتها رسیده، و پاره‌ای از آن، ایمان ناتمامی است که ناتمامی آن ظاهر و هویدا است، و برخی از آن، ایمان راجح و افزونی است که افزونی آن زیادتی دارد». عرض کردم: ایمان، ناتمام می‌باشد و کم و زیاد می‌شود؟! فرمود: «آری».

عرض کردم: این چگونه می‌شود؟ فرمود: «زیرا که خدای- تبارک و تعالی- ایمان را بر همه اندام فرزند آدم واجب گردانیده و آن را بر آنها قسمت فرموده و در آنها پراکنده نموده؛ پس هیچ عضوی از اعضا او نیست، مگر آنکه از جانب ایمان گماشته شده بر چیزی که غیر از آن چیزی است که عضو دیگر که مانند آن است بر آن گماشته شده؛ پس از جمله آن اعضا، دل او است که به آن درمی‌یابد و دانش به هم می‌رساند و می‌فهمد، و آن پادشاه بدن او است که همه این اعضا در چیزی وارد نمی‌شوند و از چیزی باز نمی‌گردند، مگر از رأی و فرمانی که از او ناشی شده باشد. و از جمله آنها، چشم‌های او است که به آنها می‌بیند، و گوش‌های او است که به آنها می‌شنود، و دست‌های او است که به آنها سخت می‌گیرد، و پاهای او است که به آنها

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۱۱

می‌رود، و فرج او است که جماع کردن از جانب آن است، و زبان او است که به آن می‌گوید، و سر او است که روی او در آن است؛ پس هیچ عضوی از این اعضا نیست، مگر آن که از جانب ایمان به چیزی موکل شده است که غیر از آن چیزی است که عضو دیگر که مانند آن است به آن موکل شده است، به آنچه از جانب خدای- تبارک اسمہ- واجب است، که کتاب خدا به آن از برای اینها سخن می‌گوید، و به آن بر اینها گواهی می‌دهد. پس بر دل واجب ساخته، غیر از آنچه بر گوش واجب ساخته، و بر گوش واجب ساخته، غیر از آنچه بر چشم‌ها واجب ساخته، و بر چشم‌ها واجب ساخته، غیر از آنچه بر زبان واجب ساخته، و بر زبان واجب ساخته، غیر از آنچه بر دست‌ها واجب ساخته، و بر دست‌ها واجب ساخته، غیر از آنچه بر پای‌ها واجب ساخته، و بر پای‌ها واجب ساخته، غیر از آنچه بر فرج واجب ساخته، و بر فرج واجب ساخته، غیر از آنچه بر رو (/ چهره) واجب ساخته؛ پس آنچه بر دل واجب شده است از ایمان، اقرار و معرفت و اعتقاد و رضا و تسلیم است به اینکه خدایی نیست، مگر خدا، در حالتی که تنها است و او را شریکی نیست، و در حالی که خدایی است یگانه که عدیل و نظیر ندارد، و زن و فرزندی را فرا نگرفته، و اینکه محمد بنده و رسول او است- صلوات الله علیه و آله-، و اقرار به آنچه از نزد خدا آمده؛ خواه پیغمبر باشد و خواه کتاب.

و این مجمل آن چیزی است که خدا بر دل واجب گردانیده از اقرار و معرفت، و این کار دل است. و این است معنی قول خدای عز و جل: «إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَيْدْرًا» (۱)؛ و ترجمه تمام آیه این است که: «کی (/ چه کسی) کافر می‌شود به خدا از پس ایمان خویش، مگر کسی که به جور بر آن داشته شود، و دلش آرمیده باشد به ایمان، و عقیده‌اش متغیر نگردد. ولیکن هر که بگشاید به کفر سینه خود را و به آن اعتقاد کند، پس بر ایشان است خشم سختی از خدا، و از برای ایشان است عذابی بزرگ». و خدای- تعالی- فرموده: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (۲)؛ یعنی: «بدانید و آگاه باشید! که دل‌های مؤمن به یاد خدا آرام می‌گیرد». و فرموده است: «الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ» (۳)؛ یعنی: «آن کسانی که ایمان آوردند به دهان‌های خویش، و ایمان نیاورد دل‌های ایشان». و فرموده: «إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ» (۴)؛ یعنی: «اگر آشکار کنید

(۱). نحل، ۱۰۶.

(۲). رعد، ۲۸.

(۳). مائده، ۴۱.

(۴). بقره، ۲۸۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۱۳

آنچه را که در دل‌های شما است یا نهان سازید آن را، خدا شما را به آن محاسبه می‌کند؛ پس می‌آمزد هر که را که خواهد، و عذاب می‌کند هر که را که خواهد». و حضرت فرمود: «این، آن چیزی است که خدای عز و جل بر دل واجب ساخته از اقرار و

معرفت، و همین عمل آن است، و آن سیر ایمان است. و خدا گفتار را بر زبان واجب گردانیده، و آنکه تعبیر و بیان کند از دل، به آنچه بر آن بسته شده و اعتقاد نموده و به آن اقرار کرده. خدای - تبارک اسمہ - فرموده است:

«وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» (۱)؛ یعنی: «و بگویید از برای مردمان گفتار نیکو و ایشان را به راه راست دلالت نمایید». و فرموده: «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (۲)؛ یعنی: «بگویید که ایمان آوردیم به خدا، و آنچه فرو فرستاده شده است به سوی ما، و آنچه فرو فرستاده شده است به سوی شما. و خدای ما و خدای شما یکی است. و ما از برای او گردن نهند گانیم». و چنین آیه‌ای در قرآن نیست. و در سوره عنکبوت است که: «وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ» تا آخر آیه. یعنی: «و بگویید که ایمان آوردیم به آن چیزی که فرو فرستاده شده است به سوی ما، و فرو فرستاده شده است به سوی شما». تا آخر آنچه مذکور شد. و حضرت فرمود: «این، آن چیزی است که خدا بر زبان واجب گردانیده، و همین عمل او است.

و بر گوش واجب گردانیده که دوری گزیند از داشتن خویش، به آنچه خدا آن را حرام گردانیده، و آنکه اعراض کند از آنچه او را حلال نیست، از آنچه خدای عز و جل از آن نهی فرموده است، و از میل دادن خویش به سوی آنچه خدای عز و جل را به خشم می آورد. و در این باب فرموده: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ» (۳)؛ یعنی: «و به تحقیق که خدا فرو فرستاده بر شما در کتاب خویش که قرآن است - یعنی در سوره انعام از آن، آنکه چون بشنوید آیت‌های خدا را، در حالتی که گرویده نشود به آنها و ریشخند شود به آنها، پس منشینید با ایشان، تا آنکه فرو روند در سخنی غیر از آن». بعد از آن، خدای عز و جل موضع فراموشی را استثنا فرموده و از این حکم بیرون نموده و فرموده: «وَإِنَّمَا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (۴)؛ یعنی: «و اگر فراموش گرداند شیطان بر تو اعراض کردن از ایشان را، پس منشین بعد از یاد کردن سخن خدا را، با گروه ستمکاران». و فرموده: «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ

(۱). بقره، ۸۳.

(۲). عنکبوت، ۴۶.

(۳). نساء، ۱۴۰.

(۴). انعام، ۶۸.

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۱۵

فَيَسْمَعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (۱) - که ترجمه آن گذشت «۲» -، و خدای عز و جل فرموده است: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ\* الَّذِينَ هُمْ فِي صِلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ\* وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ\* وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ» (۳)؛ یعنی: «به حقیقت که رستگار شدند مؤمنان؛ آنان که ایشان در نماز خویش خاشع و ترسانند، و آنان که ایشان از آنچه بیهوده و بی‌فایده است در گفتار و کردار رو گردانند، و آنان که ایشان از برای زکات کنندگانند» (۴)؛ و فرموده:

وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلكُمْ أَعْمَالُكُمْ» (۵)؛ یعنی: «و چون شنوند سخن بیهوده و باطل را، روی بگردانند از آن و گویند: از برای ما است کردارهای ما و از برای شما است کردارهای شما». و فرموده: «وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» (۶)؛ یعنی: «و چون این بندگان پسندیده به چیز بیهوده و ناپسندیده‌ای بگذرند، بگذرند در حالتی که کریمان و بزرگواران باشند؛ یعنی نفس خود را گرامی دارند و در آنجا نایستند». و حضرت فرمود: «این، آن چیزی است که خدا بر گوش واجب گردانیده از ایمان، و آن، این است که گوش ندهد به آنچه از برای آن حلال نیست. و همین، عمل آن است. و آن از جمله ایمان و پاره‌ای از آن است.

و بر چشم واجب گردانیده که نظر نکند به آنچه خدا بر آن حرام گردانیده، و آنکه رو بگرداند از آنچه خدا از آن نهی فرموده، از آنچه برایش حلال نیست. و همین، عمل آن است. و آن از جمله ایمان و پاره‌ای از آن است. و خدای - تبارک و تعالی - فرموده:



«قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ» (۷)؛ یعنی: «بگو به مؤمنان تا چشم فرو خوابانند، و بدن‌های خویش را بپوشند از دیدن نامحرم، و نگاه دارند فرج‌های خود را، و آن را از نامحرم بپوشند». و حضرت فرمود: «پس خدا ایشان را نهی فرموده از آنکه به عورت‌های ایشان نظر کنند، و از آنکه مردی به فرج برادرش نظر کند، و فرج خود را

(۱). زمر، ۱۷ و ۱۸.

(۲). و بشارت ده بندگان مرا، آنان که سخن را می‌شنوند و نیکوترین آن را دنبال می‌کنند اینان کسانی‌اند که خدا هدایتشان نموده و اینان‌اند خردمندان. (مترجم)

(۳). مؤمنون، ۱-۴.

(۴). یعنی در این فعل که عبارت است از زکات دادن، اهتمام و شدتی دارند. و مراد از زکات، قدری از مال که آن را بیرون می‌کنند، نیست. (مترجم)

(۵). قصص، ۵۵.

(۶). فرقان، ۷۲.

(۷). نور، ۳۰.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۱۷

محافظت کند از آنکه به سوی آن نظر شود. و فرموده: «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» (۱)؛ یعنی: «و بگو به زنان مؤمنه تا چشم‌های خود را فرو خوابانند، و دیده‌های خویش را از دیدن نامحرم بپوشانند، و نگاه دارند فرج‌های خود را». و حضرت فرمود: «یعنی از آنکه یکی از زنان به فرج خواهر خود نظر کند، و فرج خود را محافظت نماید از آنکه به سوی آن نظر شود». و فرمود: «هر چیز [که] در قرآن مذکور است از نگاه داشتن فرج، مراد از آن نگاه داشتن آن است از زنا، مگر این آیه، که مراد از آن نگاه داشتن فرج است از نظر و پوشیدن آن.

بعد از آن، در آیه‌ای دیگر آنچه را که بر دل و زبان و گوش و دیده واجب گردانیده، جمع نموده و در رشته سخن کشیده و فرموده: «وَمَا كُنْتُمْ تَشْتَرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ» (۲)؛ یعنی: «و نبودید شما که در دل داشته باشید و نهان کرده و پوشیده باشید، در آن که گواهی دهد بر شما گوش‌های شما، و نه دیده‌های شما، و نه پوست‌های شما». و حضرت فرمود: «مقصود از پوست‌ها، فرج‌ها و ران‌ها است. و فرموده: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (۳) که ترجمه آن گذشت. و حضرت فرمود: «این است آنچه خدا بر چشم‌ها واجب گردانیده، از فرو خوابانیدن دیده از آنچه خدا حرام گردانیده. و این، عمل آنها است. و آن از جمله ایمان و پاره‌ای از آن است. و بر دست‌ها واجب گردانیده که به آنها به عنف گرفته نشوند، و حرکت داده نشوند به سوی آنچه خدا حرام گردانیده. و آنکه به آنها بطش و گرفتن سخت به عمل آید و حرکت داده شوند به سوی آنچه خدای عز و جل به آن امر فرموده. و بر دست‌ها چیزی چند واجب گردانیده: از صدقه دادن، و صلح رحم به جا آوردن، و به ایشان عطا کردن، و جهاد در راه خدا، و طهارت از برای نمازها. و فرموده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ» (۴) یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چون خواهید که برخیزید به نماز، و محدث [بی وضو] باشید، پس بشوید روی‌های خود را و

(۱). نور، ۳۱.

(۲). فصلت، ۲۲.



(۳). اسراء، ۲۶.

(۴). مائده، ۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۱۹

دست‌های خود را تا آرنج‌ها؛ یعنی در حالتی که دست‌ها تا آرنج‌ها باشد. «۱» و مسح کنید بعضی از سرها و پای‌های خود را تا به استخوان‌ها [ی] برآمده از میان قدم (چنانچه اکثر علما گفته‌اند، یا تا اصل ساق، چنانچه بعضی گفته‌اند). و خدا فرموده: «فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَخْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَمَا مَنَّا بَعْدُ وَإِنَّا فِتْدَاءٌ حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا»؛ «۲» یعنی: «پس هرگاه ببینید در کارزار آنان را که کافر شده‌اند، پس بزنید گردن‌های ایشان را، و ایشان را بکشید تا آنکه چون ایشان را بسیار کشتید، پس محکم کنید بند را؛ یعنی بعد از اسیر کردن ایشان، تا نگرینند؛ پس یا منت می‌گذارید بر ایشان، منت گذاشتنی بعد از آن، و یا فداء می‌گیرید از ایشان، فداء گرفتن؛ یعنی شما مخیرید میان منت گذاشتن و فداء گرفتن، تا جنگ سنگینی‌های خود را بر زمین گذارد؛ یعنی اهل جنگ اسلحه خود را بگذارند». و حضرت فرمود: «این است آنچه خدا بر دست‌ها واجب گردانیده؛ زیرا که زدن از کار آنهاست.

و بر پای‌ها واجب گردانیده که به آنها رفتن به سوی چیزی از نافرمانی‌های خدای عز و جل به عمل نیاید، و بر آنها رفتن به سوی آنچه خدای عز و جل را خوشنود سازد، واجب ساخته و فرموده: «وَلَا تَمْسِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طَوْلًا» «۳». و فرموده که:

«وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» «۴»؛ یعنی: «و میانه‌رو باش در رفتن خویش، که تند و آهسته مرو، و فرو خوابان و کم گردان راز آواز خویش، و فریاد مکن و نعره مزن. به درستی که ناخوش‌ترین آوازه‌ها، هر آینه آواز خران است».

و فرمود: «خدا در باب آنچه دست‌ها و پای‌ها بر نفس خویش و بر صاحبان خویش شهادت می‌دهند، از آنکه آنها آنچه را که خدای عز و جل به آن امر فرموده و آن را بر ایشان واجب نموده ضایع کرده‌اند، فرموده که: «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» «۵»؛ یعنی: «آن روز مهر می‌گذاریم بر دهان‌های ایشان، و سخن می‌گویند با ما

(۱). نه تا دوش، و نه تا بند دست، و نه تا اصل انگشتان؛ چه دست در همه اینها استعمال می‌شود؛ پس آرنج‌ها، غایت‌مراد از دست است، نه [غایت] شستن، چنانچه سنیان فهمیده‌اند. و مراد این است که این قدر از دست را در وضو بشوید. و شستن متعارف از بالا به پایین آمدن است، نه به‌عکس؛ پس وضوسازنده به طریقه‌ای که در غیر وضو دست خود را می‌شوید، در وضو نیز می‌شوید. و اگر غیر آن واجب می‌بود، خدای - تعالی - اشعاری می‌فرمود. و آنچه توهم می‌شود که آیه ظاهر در مذهب سنیان است، محض خطا است. (مترجم)

(۲). محمد، ۴.

(۳). اسراء، ۳۷.

(۴). لقمان، ۱۹.

(۵). یس، ۶۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۲۱

دست‌های ایشان، و گواهی می‌دهند پای‌های ایشان، به آنچه بودند در دنیا که کسب می‌کردند». و حضرت فرمود: «این نیز از جمله آن چیزی است که خدا بر دست‌ها و پای‌ها واجب ساخته، و همین، عمل آنهاست. و آن از جمله ایمان و پاره‌ای از آن است.

و بر رو واجب گردانیده سجده کردن را از برای او در شب و روز در اوقات نمازها. و فرموده که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۱). و حضرت فرمود: «این فریضه، فریضه‌ای است جامع و مشتمل بر فعل رو و دست‌ها و پای‌ها.

و در جای دیگر (یعنی سوره جن) فرموده که: «وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» (۲). (۳) و ترجمه هر دو آیه مذکور شد. و حضرت فرمود: «یعنی در آنچه خدای- تعالی- بر اعضا واجب گردانیده، از طهارت و نماز در آنها. و بیان این، آن است که: چون خدای عز و جل پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را از بیت المقدس که قبله او بود، به سوی کعبه گردانیده و آن را قبله او قرار داد، بر او فرو فرستاد که: «وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ» (۴)؛ یعنی: «و خدای- تعالی- چنان نیست که ضایع گرداند ایمان شما را. به درستی که خدا نسبت به مردمان، به غایت مهربان و بخشاینده است». و حضرت فرمود: «پس خدا نماز را ایمان نامید»، چنانچه در تفاسیر بیان آن مذکور است. و فرمود: «هر که خدای عز و جل را ملاقات کند و اعضا و جوارح خود را محافظت کرده باشد، و هر عضوی از اعضای او به آنچه خدای عز و جل بر آن واجب گردانیده وفا نموده باشد، ملاقات می‌کند خدای عز و جل را، در حالتی که ایمانش به سر حد کمال است، و چنین کسی از اهل بهشت است. و هر که در چیزی از آنها خیانت کرده باشد، یا تجاوز نموده باشد از آنچه خدای عز و جل در آنها امر فرموده، خدا را ملاقات کند و ایمانش کم و ناتمام باشد». راوی می‌گوید: عرض کردم: ناتمامی و تمامی ایمان را فهمیدم، اما زیاد شدن آن از کجا آمد و از چه معلوم شد؟ فرمود: «قول خدای عز و جل: «وَ إِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ\* وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ» (۵)؛ یعنی: «و چون فرو فرستاده شود سوره‌ای

(۱). حج، ۷۷. ای مؤمنان رکوع کنید و سجده بگذارید و خدایتان را عبادت کنید، شاید رستگار شوید. (مترجم)

(۲). جن، ۱۸.

(۳). سجده‌ها ویژه خدا است پس کس دیگری را با خدا بخوانید. (مترجم)

(۴). بقره، ۱۴۳.

(۵). توبه، ۱۲۴ و ۱۲۵.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۲۳

با پاره‌ای از قرآن، پس از جمله منافقان کسی هست که می‌گوید با منافقی دیگر از روی انکار و ریشخند، یا با ضعفای مؤمنان که: کدام یک از شما، این سوره، ایمان او را افزود و زیاد نمود؟

خدای- تعالی- در جواب او فرمود: پس امّا آنان که ایمان آورده‌اند، پس این سوره ایمان ایشان را زیاد کرد، و حال آنکه ایشان شاد می‌شوند به نزول آن. و امّا آنان که در دل‌های ایشان بیماری شک و نفاق است، پس این سوره پلیدی ایشان را افزود، در حالی که آن پلیدی منضم است به پلیدی ایشان که پیش از آن داشتند. و فرموده: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ بَأْسَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى» (۱)؛ یعنی: «ما قصه می‌کنیم و می‌خوانیم بر تو خبر ایشان را- یعنی اصحاب کهف- به راستی و دوستی. به درستی که ایشان جوانان و مؤمنانی چند بودند که ایمان آوردند به پروردگار خویش، و زیاد کردیم راه‌نمونی ایشان را». و حضرت فرمود: «و اگر ایمان، همه آن یکی بود که هیچ زیادتى و نقصانى در آن نبود، یکی از مؤمنان را بر دیگری فضیلت و زیادتى نبود، و هر آینه نعمت‌ها در آن برابر بود، و مردمان همه مساوى بودند، و تفضیل و افزونى دادن بعضى از ایشان بر بعضى باطل بود، ولیکن به تمامی ایمان، مؤمنان داخل بهشت می‌شوند، و به زیادتى در ایمان، مؤمنانى که داخل بهشت می‌شوند، از یکدیگر به درجات در نزد خدا افزون می‌آیند، که هر که ایمانش بیشتر، درجه‌اش در نزد خدا رفیع‌تر باشد. و آنان که در محافظت اجزای ایمان کوتاهی کردند، و

حق آن را ضایع نمودند، به نقصان ایمان داخل آتش جهنم خواهند شد».

۲/۱۵۲۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و هر دو از برقی، از نصر بن سويد، از یحیی بن عمران حلبی، از عبیدالله بن حسن، از حسن بن هارون که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام برای من این آیه را خواند که: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئَلًا» (۲). و فرمود: «گوش سؤال می‌شود از آنچه شنیده، و دیده، از آنچه دیده و به سوی آن نظر کرده، و دل، از آنچه بر آن بسته و اعتقاد نموده».

۳/۱۵۲۳. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان یا غیر او، از علا، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال

(۱). کهف، ۱۳.

(۲). اسراء، ۳۶.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۲۵

کردم از ایمان که چه چیز است؟ فرمود: «گواهی دادن به اینکه خدایی نیست، مگر خدا، و اقرار به آنچه از نزد خدا آمده، و آنچه در دل‌ها در استقرار و قرار داشته باشد از تصدیق کردن به آن». راوی می‌گوید: عرض کردم: آیا گواهی دادن، عمل نیست؟ فرمود: «بلی، عمل است». عرض کردم که: عمل از جمله ایمان و جزء آن است؟ فرمود: «آری، ایمان نمی‌باشد، مگر به عمل، و عمل بعضی از آن است. و ایمان ثابت نمی‌شود، مگر به عمل».

۴/۱۵۲۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از عبدالله بن مسکان، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت:

به آن حضرت عرض کردم: اسلام چیست؟ فرمود: «دین خدا نامش اسلام است. و آن دین خدا بود، پیش از آنکه شما باشید، چنان چه هستید، و بعد از آنکه باشید؛ پس هر که به دین خدا اقرار کند، مسلمان است، و هر که عمل کند به آنچه خدای عز و جل به آن امر فرموده، مؤمن است».

۵/۱۵۲۵. از او، از پدرش، از نصر بن سويد، از یحیی بن عمران حلبی، از ایوب بن حر از ابوبصیر روایت است که گفت: در خدمت امام محمد باقر علیه السلام بودم که سلاً «۱» به آن حضرت عرض کرد که: خیشمه بن ابی‌خیشمه ما را از تو حدیث می‌کند که تو را از اسلام سؤال کرده و تو فرموده‌ای که: اسلام را می‌خواهی بدانی؟ هر که رو به قبله ما آورد، و به آنچه ما گواهی می‌دهیم گواهی دهد، و عبادتی که ما می‌کنیم بکند، و دوست ما را دوست دارد، و با دشمن ما دشمنی نماید، مسلمان است. فرمود: «خیشمه راست گفته است». عرض کردم: و نیز می‌گوید: تو را از ایمان سؤال کرده و تو فرموده‌ای که: آن ایمان به خداست، و تصدیق کردن به کتاب خدا، و آنکه خدا را نافرمانی نکند یا آن جناب نافرمانی نشود. فرمود: «خیشمه راست گفته است».

۶/۱۵۲۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی‌عمیر، از جمیل بن دراج روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از ایمان. فرمود: «ایمان، گواهی دادن است به اینکه خدایی نیست، مگر خدا، و به آنکه محمد رسول خدا است».

جمیل می‌گوید: عرض کردم: آیا این گواهی، عمل نیست؟ فرمود: «بلی، عمل است».

(۱). سلام بن ابی عمره از یاران موثق امام باقر و امام صادق علیهما السلام بوده است، ر. ک: فهرست نجاشی، شماره ۵۰۲.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۲۷

عرض کردم: پس عمل از جمله ایمان و جزء آن است؟ فرمود: «ایمان از برای گواهی دهنده ثابت نمی‌شود، مگر به عمل. و عمل، بعضی از ایمان است».

۷/۱۵۲۷. بعضی از اصحاب ما، از علی بن عباس، از علی بن یسّر، از حماد بن عثمان یا حماد بن عمرو نصیبی روایت کرده است که گفت: مردی از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال نمود و عرض کرد: ای عالم! مرا خبر ده که کدام یک از عمل‌ها در نزد خدا بهتر است؟ فرمود:

«آنچه خدا هیچ عملی را قبول نمی‌فرماید، مگر به آن». سائل عرض کرد: آن چه چیز است؟

فرمود: «ایمان به خدا، که آن درجه‌اش از همه عمل‌ها بالاتر، و بهره‌اش از آنها بلندتر، و منزلت‌اش از آنها بزرگوارتر است». من عرض کردم: مرا خبر ده از ایمان، که آیا گفتار و کردار است، یا گفتاری است بی‌کردار؟ و فرمود: «ایمان، همه آن کردار است، و گفتار، پاره‌ای از آن کردار است به وجوبی که از جانب خدا است، و آن را در کتاب خویش بیان فرموده، و نور آن روشن و حجّت آن ثابت است، و کتاب خدا به آن گواهی می‌دهد و به سوی آن می‌خواند». به آن حضرت عرض کردم که: این را از برای من وصف کن تا من آن را بفهمم. فرمود: «ایمان، حالت‌ها و درجه‌ها و طبقه‌ها و منزل‌ها است؛ پس بعضی از آن، ایمانی است تمام که تمامیت آن به انتها رسیده، و پاره‌ای از آن، ایمانی است ناتمام که ناتمامی آن به انتها رسیده، و برخی از آن، ایمانی است زائد که زیادتی آن افزونی دارد».

عرض کردم: ایمان، تمام می‌باشد و زیاد و کم می‌شود؟ فرمود: «آری». عرض کردم: این چگونه است؟ فرمود: «به درستی که خدای - تبارک و تعالی - ایمان را بر همه اعضای فرزندان آدم واجب گردانیده، و آن را بر آنها قسمت فرموده، و بر آنها تفریق نموده؛ پس هیچ عضوی از اعضای ایشان نیست، مگر آنکه از جانب ایمان گماشته است بر چیزی، که غیر از آن چیزی است که عضو دیگر که مانند آن است بر آن گماشته شده؛ پس از جمله آن اعضا، دل او است که به آن درمی‌آید و دانش به هم می‌رساند و می‌فهمد، و آن پادشاه بدن او است که همه این اعضا در چیزی وارد نمی‌شوند و از چیزی به آن نمی‌گردند، مگر از رأی و فرمانی که از او ناشی شده باشد. و از جمله آنها دست‌های او است که به آنها سخت می‌گیرد، و پای‌های او است که به آنها می‌رود، و فرج او است که جماع کردن از جانب آن است، و زبان او است که نوشته را به آن می‌گوید و به آن بر اینها گواهی می‌دهد، و چشم‌های او است که به آنها می‌بیند، و گوش‌های او است که به آنها می‌شنود. و بر دل واجب ساخته، غیر از آنچه بر زبان واجب

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۲۹

ساخته، و بر زبان واجب ساخته، غیر از آنچه بر چشم‌ها واجب ساخته، و بر چشم‌ها واجب ساخته، غیر از آنچه بر گوش واجب ساخته، و بر گوش واجب ساخته، غیر از آنچه بر دست‌ها واجب ساخته، و بر دست‌ها واجب ساخته، غیر از آنچه بر پای‌ها واجب ساخته، و بر پای‌ها واجب ساخته، غیر از آنچه بر فرج واجب ساخته، و بر فرج واجب ساخته، غیر از آنچه بر رو واجب ساخته. و اما آنچه بر دل واجب ساخته از ایمان، اقرار و معرفت و تسلیم و تصدیق و اعتقاد و رضا است به اینکه خدایی نیست، مگر خدا، در حالتی که تنها است و او را شریکی نیست، و یگانه و پناه نیازمندان است، و هیچ زن و فرزندی را فرا نگرفته، و آنکه محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول او است». (۱)

۸/۱۵۲۸. محمد بن حسن، از بعضی از اصحاب ما، از اشعث بن محمد، از محمد بن حفص بن خارجه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود، در حالی که مردی آن حضرت را از قول طائفه مرجئه در کفر و ایمان سؤال نموده و عرض کرده بود که: ایشان بر ما حجّت می‌آورند و استدلال می‌کنند و می‌گویند که: چنانچه کافر در نزد ما کافر است، در نزد خدا همچین می‌یابیم مؤمن را که چون به ایمان خویش اقرار کند، در نزد خدا مؤمن است. فرمود: «سبحان الله. چگونه این دو

چیز برابر می‌توانند بود، و حال آنکه کفر اقراری است از بنده؛ پس او را بعد از اقرارش تکلیف به شاهد نمی‌کنند و این رنج را بر او نمی‌گذارند. و ایمان ادعا است، و جائز و ممضی نیست، مگر به شاهد، و شاهد این ادعا، عمل و نیت مدعی است؛ پس هرگاه این دو شاهد متفق باشند و اختلافی در میان آنها نباشد، بنده در نزد خدا مؤمن است. و کفر به هر جهتی از این جهات سه‌گانه موجود است؛

خواه نیت و اعتقاد باشد، و خواه گفتار، و خواه کردار. و جمیع احکام بر گفتار و کردار جاری می‌شود، نه بر اعتقاد؛ پس چه بسیار است که کسی مؤمنان از برایش به ایمان گواهی می‌دهند، و احکام مؤمنان بر او جاری می‌شود، و حال آنکه او در نزد خدا کافر است. و آنکه احکام مؤمنان را بر او جاری ساخته، نظر به ظاهر گفتار و گفتار او درست کرده و به حق و صواب رسیده [است].

(۱). و مخفی نماند که این حدیث صدر حدیثی است که پیش از این مذکور شد، و چون فی‌الجمله اختلافی در میانه آنها بود، لهذا حواله نمود. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۳۱

باب در بیان پیشی گرفتن به سوی ایمان

## ۱۹. باب در بیان پیشی گرفتن به سوی ایمان

۱/ ۱۵۲۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن برید روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را ابو عمرو زبیری، از امام جعفر صادق علیه السلام و گفت: به آن حضرت عرض کردم: ایمان، درجه‌ها و منزل‌ها است که مؤمنان در آنها در نزد خدا از یکدیگر افزون می‌آیند؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: از برای من وصف کن - خدا تو را رحمت کند! - تا من آن را بفهمم. فرمود: «خدا در میان مؤمنان مسابقه قرار داد که در درجات و عرض میدان ایمان بر یکدیگر پیشی گیرند، و چیزی چند در میان آورد که هر کدام از ایشان که پیشی گیرد به آنها رسد، چنانچه در میان اسبان در روز گرو بندی، سبق (۱) قرار می‌دهند. بعد از آن، ایشان را افزونی داد، به اندازه درجات ایشان در پیشی گرفتن به سوی او؛ پس هر مردی را از ایشان بر درجه پیشی او و اندازه آن قرار داد، و در آن درجه او را از حقی که دارد هیچ کم نمی‌کند، و هیچ پیشی گرفته‌ای بر پیشی گیرنده پیشی نگیرد، و هیچ مفضولی بر فاضل تقدّم نجوید. و به این، پیشینیان این امت و پسینیان ایشان از یکدیگر افزون آمدند. و اگر پیشی گیرنده‌ای به سوی ایمان را زیادتیی بر پیشی گرفته شده نبود، در آن هنگام، آخر این امت به اول ایشان می‌رسید. آری، و بر ایشان پیشی نیز می‌گرفتند، هرگاه از برای آنکه به سوی ایمان پیشی گرفته زیادتیی نبوده باشد، بر آنکه از آن کاهلی نموده و در آخر بوده. ولیکن خدا به درجات ایمان، پیشی گیرندگان را مقدم داشته، و به کاهلی و تأخیر از ایمان، صاحبان تقصیر و کوتاهی را به تأخیر انداخته؛ زیرا که ما می‌یابیم از جمله مؤمنان که از پسینیان‌اند، کسی را که عملش از پیشینیان بیشتر و نماز و روزه و حج و زکات و جهاد و خرج کردن مالش در راه خدا از ایشان بیشتر است. و اگر سابقه‌ای چند که مؤمنان به آنها بر یکدیگر در نزد خدا غالب می‌شوند نمی‌بود، هر آینه پسینیان به سبب بسیاری عمل، بر پیشینیان مقدم بودند، ولیکن خدای عز و جل ابا و امتناع فرموده که درجه آخر ایمان به اول آن برسد، و آنکه خدا او را مؤخر داشته در آنها مقدم شود، یا آنکه او را مقدم داشته در آنها مؤخر شود». عرض کردم:

مرا خبر ده از آنچه خدای عز و جل مؤمنان را به سوی آن خوانده، از پیشی گرفتن بر یکدیگر به سوی ایمان. فرمود: «قول خدای عز و جل است که: «سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا

(۱). و سبق - به فتح سین و یاء - چیزی است که به سابق و پیشی گیرنده دهند، و آن را خطیر نیز گویند.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۳۳

كَعَظِصِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَعَدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ «۱»؛ یعنی: «پیشی گیرید بر یکدیگر به سوی موجب آموزش که از جانب پروردگار شما باشد، و به سوی استحقاق بهشتی که پهنای آن چون پهنای آسمان و زمین است (و مراد از آن نهایت وسعت است [که]) آماده شده است از برای آنان که ایمان آوردند به خدا و رسولان او». و فرموده: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» «۲» و ترجمه آن مذکور شد. و فرموده: «وَالسَّابِقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» «۳»؛ یعنی: «و پیشی گیرندگان پیشینیان؛ یعنی آنان که پیشی گرفتند بر مؤمنان در ایمان، از مهاجران و انصار، و آنان که پیروی کردند ایشان را به طاعت و ایمان. خدا خشنود شد از ایشان، و ایشان خشنود شدند از او». و حضرت فرمود: «پس خدا آغاز فرموده به مهاجران پیشینیان بر اندازه درجه سبقت ایشان، بعد از آن انصار را در مرتبه دوم ذکر فرموده، و پیروان ایشان را در احسان در مرتبه سیم یاد نموده، و هر گروهی را از ایشان بر اندازه‌ای در جهاد و منزل‌های ایشان در نزد او وضع کرده، و در جای خویش قرار داده. بعد از آن، خدای عز و جل ذکر فرموده آنچه را که به آن دوستان خود را به یکدیگر تفضیل و زیادتى داده و فرموده: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ» «۴» تا آخر آیه که ترجمه‌اش این است: «آن جماعت پیغمبران که قصه‌های ایشان گذشت، افزونی دادیم بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر. بعضی از ایشان کسی است که خدا با وی سخن گفت، و برداشت برخی از ایشان را پایه‌های بلند و مرتبه‌های ارجمند. و دادیم عیسی، پسر مریم، را معجزات روشن و هویدا، و قوت دادیم او را به روح پاکیزه». و فرموده: «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» «۵»؛ یعنی: «و هر آینه به حقیقت که افزونی دادیم بعضی از پیغمبران را بر بعضی دیگر». و فرموده: «انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفَضُّلاً» «۶»؛ یعنی: «بنگرید به دیده بصیرت، که از روی مصلحت چگونه افزونی دادیم بعضی از آدمیان را بر بعضی دیگر، و هر آینه سرای آخرت بزرگ‌تر است از روی درجه‌ها و پایه‌ها، و بزرگ‌تر از روی افزون دادن؛ زیرا که تفاوت در

(۱). حدید، ۲۱.

(۲). واقعه، ۱۰ و ۱۱. و پیشی گیرندگان پیشی گیرنده‌اند که مقربان اند.

(۳). توبه، ۱۱۰.

(۴). بقره، ۲۵۳.

(۵). اسراء، ۵۵.

(۶). اسراء، ۲۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۳۵

آخرت بیشتر است». و فرموده: «هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ» «۱» که پیش از این گذشت. و فرموده که:

«وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ» «۲»؛ یعنی: «و خدا را بپرستید و آموزش طلبید و توبه کنید، تا بدهد هر صاحب افزونی را افزونی او». و فرموده: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ» «۳»؛ یعنی: «آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند و جهاد نمودند در راه خدا، به بذل کردن مال‌ها و جان‌های خویش، بزرگ‌تراند از روی مرتبه و پله و پایه در نزد خدا». و فرموده که: «وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً» «۴»؛ یعنی: «و افزونی دادند جهادکنندگان را بر نشستگان بی‌عذر و مسموع، مزدی بزرگ؛ یعنی پایه‌های بلند و آموزش و بخشایشی بزرگ». و فرمود: «لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتَلَ أُولَئِكَ أَكْبَرُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَ قَاتَلُوا» «۵»؛ یعنی: «برابر نیست از شما ای



مؤمنان! هر که نفقه کرد پیش از فتح مکه که پیش از عزت اسلام بود و قبل از قوت مسلمانان، و کارزار کرد با دشمنان خدا، با کسی که نفقه کرد و کارزار نمود بعد از فتح آن. آن گروه که در پیش انفاق و کارزار کردند، بزرگ‌تراند از روی پله و پایه، از آنان که انفاق نمودند بعد از فتح و کارزار کردند». و فرموده: «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» «۶»؛ یعنی: «و چون گفته شود که: برخیزید یا برتر روید، پس برخیزید و برتر روید، تا بردارد خدا آنان را که ایمان آورده‌اند از شما و آنان که علم به ایشان عطا شده، پایه‌های بلند». و فرموده:

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يَصِيحُّونَ ظَمًا وَلَا نَصَبًا وَلَا مَخْمَصِيَّةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطُؤْنَ مَوْطِنًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ» «۷»؛ یعنی: «آن وجوب متابعت و تخلف نکردن از رسول خدا صلی الله علیه و آله، به سبب آن است که ایشان چون همراه آن حضرت باشند، نرسد ایشان را هیچ تشنگی و نه رنج و تعب از سفر، و نه گرسنگی در راه خدا، و پا نگذارند در جایی که به خشم آورد کافران را، و نپایند از دشمن، یافتنی، مگر آنکه نوشته شود از برای ایشان کردار شایسته‌ای که موجب ثواب است؛ یعنی به هر یک از اینها که مذکور شد، مستحق ثواب شوند». و فرموده: «وَمَا تَقَدَّمُوا لَأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ» «۸»؛ یعنی: «و آنچه از پیش

(۱). آل عمران، ۱۶۳.

(۲). هود، ۳.

(۳). توبه، ۲۰.

(۴). نساء، ۹۵.

(۵). حدید، ۱۰.

(۶). مجادله، ۱۱.

(۷). توبه، ۱۲۰.

(۸). مزمل، ۲۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۳۷

فرستید از برای خویش از نیکی، بیابید آن را در نزد خدا؛ یعنی ثواب آن». و فرمود: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» «۱»؛ یعنی: «پس هر که بکند هم‌سنگ ذره‌ای آفتاب که در هوا می‌باشد، یا مورچه سرخ نیکی را، ببیند جزای آن را. و هر که بکند هم‌سنگ ذره‌ای بدی را، ببیند سزای آن را». و حضرت فرمود: «اینکه مذکور شد، ذکر درجه‌های ایمان و منزل‌های آن است در نزد خدای عز و جل».

باب در بیان درجه‌ها و پایه‌های ایمان

## ۲۰. باب در بیان درجه‌ها و پایه‌های ایمان

۱/۱۵۳۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن ابی‌عبدالله، از حسن بن محبوب، از عماد بن ابی‌الاحرص، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «خدای عز و جل ایمان را بر هفت بهره وضع فرموده؛ یعنی بر نیکی و راستگویی و یقین و رضا و وفا و علم و حلم. بعد از آن، اینها را در میان مردم قسمت نمود؛ پس هر که این هفت بهره را در او قرار داد، کامل و تمام است که متحمل بارهای گران می‌شود. و از برای بعضی از مردمان یک بهره را تقسیم نمود، و از برای بعضی دو بهره، و از برای بعضی سه بهره، تا آنکه به هفت بهره برسند». بعد از آن فرمود: «دو بهره را بر صاحب یک بهره بار مکنید، و نه سه



بهره را بر صاحب دو بهره، که بار ایشان را سنگین کنید و تاب برداشتن آن را نداشته باشند». و فرمود: همچنین تا به هفت بهره منتهی شود؛ یعنی صاحب سه بهره را چهار، و صاحب چهار را پنج، و صاحب پنج را شش، و صاحب شش را هفت بهره بار مکنید. ۱۵۳۱ / ۲. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی هر دو روایت کرده‌اند، از ابن فضال، از حسن بن جهم، از ابویقظان، از یعقوب بن ضحاک، از مرد سراجی «۲»، از اصحاب ما که خدمتکار امام جعفر صادق علیه السلام بود که گفت: حضرت صادق علیه السلام مرا با گروهی از موالیان خویش در پی شغلی فرستاد، و آن حضرت در حیره کوفه تشریف داشت. راوی می‌گوید: ما در پی آن کار رفتیم. بعد از آن غمناک برگشتیم. و گفت: فرشی که داشتم در حائری «۳» بود که ما در آن فرود آمده بودیم؛ پس من آمدم با حال پریشان و مانده و خسته و خویش را انداختم، و در بین آنکه من همچنین بودم، ناگاه

(۱). زلزله، ۷ و ۸.

(۲). سراج، زین فروش و یا سازنده زین را گویند.

(۳). و حائر، بوستان و جمع شدنگاه آب را گویند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۳۹

دیدم که حضرت صادق علیه السلام تشریف آورد. راوی می‌گوید: حضرت یکی از دو عبارت [را] فرمود. معنی هر یک این است که: «ما به نزد تو آمدیم؛ پس من درست نشستم، و حضرت بر صدر فرش من نشست. بعد از آن، مرا سؤال کرد از آنچه مرا به جهت آن فرستاده بود. و من آن حضرت را به آنچه بود خبر دادم. خدا را حمد کرد؛ پس ذکر گروهی در میان آمد. عرض کردم: فدای تو گردم! ما از ایشان بیزاری می‌جوییم؛ زیرا که ایشان نمی‌گویند آنچه ما می‌گوییم. راوی می‌گوید: حضرت فرمود: «آیا ما را دوست می‌دارند، و آنچه شما می‌گویید، نمی‌گویند، که شما از ایشان بیزاری می‌جوئید؟» عرض کردم: آری. فرمود: «اینک در نزد ما است آنچه در نزد شما نیست؛ پس سزاوار است از برای ما، از شما بیزاری جوئیم؟!».

راوی می‌گوید: عرض کردم: نه، فدای تو گردم! فرمود: «و اینک در نزد خدا است آنچه در نزد ما نیست. آیا خدا را چنان می‌بینی که ما را طرح کرده و انداخته باشد؟!» راوی می‌گوید:

عرض کردم: نه، فدای تو گردم! به خدا سوگند که خدا چنین نخواهد کرد. فرمود: «پس ایشان را دوست دارید و از ایشان بیزاری مجویید. به درستی که از جمله مسلمانان کسی است که او را یک بهره است، و بعضی از ایشان کسی است که او را دو بهره است، و بعضی از ایشان کسی است که او را سه بهره است، و بعضی از ایشان کسی است که او را چهار بهره است، و بعضی از ایشان کسی است که او را پنج بهره است، و بعضی از ایشان کسی است که او را شش بهره است، و بعضی از ایشان کسی است که او را هفت بهره است؛ پس سزاوار نیست که صاحب یک بهره را بدارند بر آنچه صاحب دو بهره بر آن است، و او را تکلیف کنند به برداشتن آنچه او برمی‌دارد، و نه صاحب دو بهره بر آنچه صاحب سه بهره بر آن است، و نه صاحب سه بهره بر آنچه صاحب چهار بهره بر آن است، و نه صاحب چهار بهره بر آنچه صاحب پنج بهره بر آن است، و نه صاحب پنج بهره بر آنچه صاحب شش بهره بر آن است، و نه صاحب شش بهره بر آنچه صاحب هفت بهره بر آن است.

و زود باشد که از برایت مثلی بزنم و داستانی بیان کنم، و آن، این است که مردی همسایه‌ای داشت و آن همسایه، ترسا (/ مسیحی) بود؛ پس او را به سوی اسلام دعوت نمود و آن را در نظرش جلوه داد، و ترسا او را اجابت کرد و مسلمان شد؛ پس در سحر کوچکی نزدیک به صبح، بر در خانه او آمد و در را بر او کوبید. گفت: کیست که در می‌زند؟ گفت:

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۴۱

من فلائنی ام. گفت: چه کار داری؟ گفت: وضو بساز و جامه خویش را بپوش و بیا با هم برویم به مسجد تا نماز کنیم». حضرت فرمود: «آن نومسلمان وضو ساخت و جامه‌اش را پوشید و بیرون آمد و با همسایه همراه شد». و فرمود: «به مسجد آمدند و آنچه خدا می‌خواست نماز کردند. بعد از آن نماز صبح را به جا آوردند و ماندند تا صبح روشن شد و داخل روز شدند. آنکه پیش از آن ترسا بود، برخاست و می‌خواست که به منزل خود رود. مرد همسایه گفت: به کجا می‌روی؟ روز کوتاه است و زمانی که میان تو و ظهر است کم است». حضرت فرمود: «پس با او نشست تا نماز ظهر را به جا آورد. بعد از آن گفت: زمانی که در میانه ظهر و عصر است کم است، و او را نگاه داشت تا نماز عصر را به جا آورد». فرمود: «پس برخاست و خواست که به منزل خویش برگردد. همسایه به او گفت: اینک آخر روز است و کمتر از اول آن است، و او را نگاه داشت تا نماز مغرب را به جا آورد. بعد از آن خواست که به منزل خویش برگردد. گفت: جز این نیست که یک نماز دیگر باقی مانده». فرمود: «ماند تا نماز خفتن را که آخر نمازها است به جا آورد. بعد از آن از هم جدا شدند. و چون سحر کوچکی شد نزدیک به صبح، بر در خانه آن نومسلمان آمد و در زد و گفت: منم فلائنی. گفت: چه کار داری؟ گفت: وضو بساز و جامه‌ات را بپوش و بیرون آی و نماز کن. در جواب گفت: از برای این دین، کسی را طلب کن که از من فارغ‌تر باشد و به قدر من شغل نداشته باشد؛ چرا که، من انسانی گدا و بیچاره‌ام و عیال بسیاری دارم که باید بار ایشان را بکشم» پس حضرت صادق علیه السلام فرمود: «او را در چیزی داخل کرد که او را از آن بیرون برد»، یا فرمود: «او را در مثل این عبادت داخل کرد و او را از مثل این دین بیرون برد».

باب دیگر از قبیل باب سابق

## ۲۱. باب دیگر از قبیل باب سابق

۱/۱۵۳۲. احمد بن محمد، از حسن بن موسی، از احمد بن عمر، از یحیی بن ابان، از شهاب روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «اگر مردم می‌دانستند که خدای - تبارک و تعالی - این خلق را چگونه آفرید، هیچ کس کسی را ملامت و سرزنش نمی‌نمود». عرض کردم: خدا تو را با صلاح آورده، این امر چگونه بوده است؟ فرمود: «خدای - تبارک و تعالی - ایمان را چند جزء آفرید و آن جزءها را به چهل و نه

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۴۳

جزء رسانید. بعد از آن، آن جزءها را چندین عشر «۱» قرار داد؛ پس هر جزئی را ده عشر گردانید. بعد از آن، آن را در میان خلائق تقسیم فرمود. و در مردی عشری از یک جزء قرار داد، و در دیگری دو عشر یک جزء، تا آنکه آن را یک جزء تمام رسانید، و در دیگری یک جزء و عشری از جزء، و در دیگری یک جزء و دو عشر جزء، و در دیگری یک جزء و سه عشر جزء قرار داد، تا آنکه آن را به دو جزء تمام رسانید. بعد از آن به همین حساب، تا آنکه بلندترین ایشان را به چهل و نه جزء رسانید؛ پس آنکه غیر از عشر یک جزء در او قرار داده نشده، قدرت ندارد بر اینکه مانند صاحب دو عشر باشد، و همچنین صاحب دو عشر مانند صاحب سه عشر نمی‌باشد، و همچنین کسی که یک جزء از برایش تمام شده، قدرت ندارد بر آنکه چون صاحب دو جزء باشد. و اگر مردم می‌دانستند که خدای عز و جل این خلائق را بر این روش خلق کرده، کسی، کسی را سرزنش نمی‌کرد».

۲/۱۵۳۳. محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از بعضی از اصحاب خویش، از حسن بن علی بن ابی‌عثمان، از محمد بن عثمان، از محمد بن حماد خزّاز، از عبدالعزیز قراطیسی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: «ای عبدالعزیز! به درستی که ایمان ده پایه است به منزله نردبان ده پایه، که از آن بالا می‌روند پایه به پایه؛ پس باید که صاحب دو پایه به صاحب یک پایه نگوید که تو بر چیزی نیستی که درست باشد، تا آنکه به پایه دهم منتهی شود؛ پس تو کسی را مینداز که از تو پست‌تر

باشد، که آنکه از تو بالاتر است تو را می‌اندازد. و هرگاه کسی را دیدی که از تو پایین‌تر است به یک درجه، او را به سوی خویش به نرمی و مدارایی بالا آور، و البته آنچه را که طاقت آن ندارد بر او بار مکن، که او را می‌شکنی. و هر که مؤمنی را بشکند، بر او لازم است که شکسته او را ببندد و حالش را نیکو کند و خاطرش را مرمت نماید».

۳/۱۵۳۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از ابن مسکان، از سدیر روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود: «مؤمنان بر منزل‌های مختلفه و مراتب متعدده قرار دارند. بعضی از ایشان بر یک منزله است، و بعضی از ایشان بر دو منزله، و بعضی از ایشان بر سه منزله، و بعضی از ایشان بر چهار منزله، و بعضی

(۱). و عُشْر - بر وزن قفل -، ده یک است.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۴۵

از ایشان بر پنج منزله، و بعضی از ایشان بر شش منزله، و بعضی از ایشان بر هفت منزله؛ پس اگر بروی که دو منزله را بر صاحب یک منزله بار کنی، نمی‌تواند که آن را بردارد، و اگر بروی که سه منزله را بر صاحب دو منزله بار کنی، نمی‌تواند بردارد، و اگر بروی که چهار منزله را بر صاحب سه منزله بار کنی، نمی‌تواند بردارد، و اگر بروی که پنج منزله را بر صاحب چهار منزله بار کنی، نمی‌تواند بردارد، و اگر بروی که شش منزله را بر صاحب پنج منزله بار کنی، نمی‌تواند بردارد، و اگر بروی که هفت منزله را بر صاحب شش منزله بار کنی، نمی‌تواند بردارد، و درجه‌ها بر این طریقه است».

۴/۱۵۳۵. از او، از علی بن حکم، از محمد بن بن سنان، از صباح بن سبابة، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «شما را با بیزاری چه کار که از یکدیگر بیزاری می‌جوید؟! به درستی که مؤمنان، بعضی از ایشان، از بعضی دیگر بهتر و فاضل‌تر است. و بعضی از ایشان، نمازش از بعضی دیگر بیشتر. و بعضی از ایشان، چشمش از بعضی دیگر تیزتر است. و اینها درجه‌های مختلفه است».

باب در بیان نسبت اسلام

## ۲۲. باب در بیان نسبت اسلام

۱/۱۵۳۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از بعضی از اصحاب ما که آن را مرفوع ساخته و گفته است که: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «هر آینه نسبتی از برای اسلام بیان کنم که کسی پیش از من نسبت آن را چنان بیان نکرده باشد، و کسی بعد از من نسبت آن را بیان نکند، مگر به آنچه مثل آن باشد. به درستی که اسلام تسلیم است و تسلیم، یقین و یقین، تصدیق و تصدیق، اقرار و اقرار، عمل و عمل، ادا و به جا آوردن است آنچه را که باید به جا آورد. به درستی که مؤمن دین خود را از رأی خویش فرا نگرفته است، ولیکن از جانب پروردگارش به نزد او آمده؛ پس آن را فرا گرفته. به درستی که مؤمن، یقینش در کردارش می‌توان دید، و کافر، انکارش در عملش می‌توان دید. و سوگند یاد می‌کنم به آن خدایی که جانم به دست قدرت او است که امر ایشان را نشناختند؛ پس انکار کافران و منافقان را به کردارهای خبیث و پلید ایشان اعتبار کنید، و از آنها به ایشان پی برید».

۲/۱۵۳۷. از او، از پدرش، از عبدالله بن قاسم، از مدرک بن عبدالرحمان، از امام

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۴۷

جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اسلام برهنه است و لباس آن حیا است، و زینت آن وفا، و مروّت آن عمل صالح، و ستون آن ورع و پارسایی. و هر چیزی را اصل و بنیانی است، و بنیان اسلام، دوستی ما اهل

بیت است».

علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از عبدالله بن قاسم، از مدرک بن عبدالرحمان، از امام جعفر صادق علیه السلام مثل این را روایت کرده است.

۳/۱۵۳۸. چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از امام محمد تقی علیه السلام، از پدرش، از جدش (صلوات الله علیهم) روایت کرده‌اند که فرمود:

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا اسلام را آفرید و از برای آن عرصه‌ای «۱» قرار داد، و از برای آن نوری قرار داد، و او را حصارى مقرر فرمود، و یاوری از برای آن قرارداد نمود. امّا عرصه آن قرآن است، و امّا نور آن، حکمت و راست گفتاری و درست کرداری است، و امّا حصار آن، معروف و نیکی است، و امّا یاوران آن، من و اهل بیت من ایم با شیعیان ما؛ پس اهل بیت من و شیعیان ایشان و یاوران ایشان را دوست دارید؛ چرا که، چون در آن شبی که مرا به آسمان بردند و جبرئیل علیه السلام نسب مرا از برای اهل آسمان ذکر و بیان نمود، خدا دوستی من و دوستی اهل بیت من و شیعیان ایشان را در دل‌های فرشتگان به ودیعت سپرد؛ پس آن دوستی در نزد ایشان به ودیعت و امانت است تا روز قیامت. بعد از آن، مرا به زمین فرود آورد و نسب مرا از برای اهل زمین بیان فرمود؛ پس خدا دوستی من و دوستی اهل بیت من و شیعیان ایشان را در دل‌های مؤمنان امت من به امانت سپرد؛ پس مؤمنان امت من امانت مرا نگاهداری می‌کنند تا روز قیامت. و بدانید و آگاه باشید که اگر مردی از امت من در مدت عمر خویش که جمیع عمر دنیا باشد، خدای عز و جل را عبادت کند، بعد از آن خدای عز و جل را ملاقات کند، و دشمن اهل بیت و شیعیان من باشد، خدا سینه او را ننگشاید، مگر از نفاق، و نفاق او را زیاد گرداند».

باب

## ۲۳. باب

۱/۱۵۳۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد عیسی، از حسن بن محبوب، از جمیل بن صالح، از عبدالملک بن غالب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

(۱). و عرصه، میان سراسر است، و مکانی که در آن بنا می‌گذارند و عمارت می‌سازند. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۴۹

«سزاوار است مؤمن را که هشت خصلت در او باشد: یکی آنکه در نزد اموری که موجب اضطراب و بی‌آرامی است، آرمیده باشد. دویم آنکه در نزد بلا بسیار صابر باشد. سیم آنکه در نزد وسعت و خوشحالی به غایت شکر باشد. چهارم آنکه قناعت کند به آنچه خدا او را روزی کرده. پنجم آنکه بر دشمنان ستم نکند. ششم آنکه بار خویش را بر دوش دوستان خویش و آشنایان بار نکند. هفتم آنکه بدنش از او در رنج و تعب باشد. هشتم آنکه مردم از او در راحت و خوشی و آسایش باشند. به درستی که علم، دوست مؤمن است و حلم، وزیر او و عقل، پادشاه لشکرهای او و نرمی و مدارایی، برادر او و نیکی، پدر او است».

۲/۱۵۴۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق، از پدرش علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ایمان را چهار رکن است:

یکی توکل کردن بر خدا؛ دویم تفویض کردن هر کاری به خدا؛ سیم خوشنود بودن به قضای خدا؛ چهارم تسلیم کردن از برای امر خدای عز و جل و منقاد بودن که از آن سر باز نزنند».

۳/۱۵۴۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از آنکه او را ذکر کرده، از محمد بن

عبدالرحمان بن ابی لیلی، از پدرش، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «شما شایستگان نمی‌باشید تا بشناسید...» تا آخر آنچه در باب «معرفت امام و ردّ به سوی او» مذکور شد.

۴/۱۵۴۲. از او، از پدرش، از سلیمان جعفری، از ابوالحسن حضرت امام رضا، از پدرش علیهما السلام روایت است که فرمود: «در بعضی از جنگ‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله گروهی به نزد آن حضرت آمدند. فرمود: شما کیستید؟ عرض کردند که: ما مؤمنانیم، یا رسول الله! فرمود:

ایمان شما به کجا رسیده و اندازه آن چه قدر است؟ عرض کردند که: صبر کردن در نزد بلاء و زحمت، و شکر کردن در نزد رخا و وسعت، و رضا به قضای خدای. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ایشان بردبارانی چندند، دانایان که نزدیک است که به جهت دانشمندی، پیغمبران باشند. اگر شما چنان چه وصف می‌کنید باشید، پس آنچه را که در آن ساکن نمی‌شوید، مسازید، و آنچه را که نمی‌خورید، جمع مکنید. «وَأَتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» (۱)؛ یعنی: «و پرهیزید از خدایی که به سوی او برگردانیده می‌شوید».

(۱). مائده، ۹۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۵۱

باب

## ۲۴. باب

۱/۱۵۴۳. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد همه، از حسن بن محبوب، از یعقوب سراج، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام به اسانید مختلفه، از اصیغ بن نباته روایت است که گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام ما را خطبه کرد در خانه خویش، یا گفت: در قصر خطبه خواند و ما جمع بودیم. بعد از آن، آن حضرت فرمود که: آن در جایی نوشته شد و بر مردمان خوانده شد.

و غیر او روایت کرده است که: ابن کوا صفت اسلام و ایمان و کفر و نفاق را از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد. فرمود: «اما بعد، به درستی که خدای - تبارک و تعالی - اسلام را آشکار نمود و قرارداد فرمود، و آبشخورهای آن را آسان گردانید از برای هر که به نزد آن آید، چنان چه تشنگان به نزد آب می‌آیند. و رکن‌های آن را قوی و عزیز گردانید از برای هر که با آن جنگ کند، و چنان قرار داد که کسی چاره آن را نتواند کرد، چنان چه کسی در زمین سخت واقع شود. و آن را قرار داد عزت و ارجمندی از برای کسی که آن را دوست دارد، و اساس آشتی و سلامت از برای آنکه داخل آن شود، و راه راست و راستی از برای هر که به آن اقتدا کند، و زینت و آرایش از برای هر که آن را بزرگ دارد، و بهانه از برای هر که آن را بر خود ببندد، و دسته و دستگیر از برای هر که به آن جنگ درزند، و ریسمان از برای هر که آن را نگاه دارد، و حجت روشن از برای هر که به آن سخن گوید، و نور از برای هر که به آن روشنی طلب کند، و گواه از برای هر که به آن خصومت و جدال کند، و فیروزی از برای هر که به آن بر خصم حجت آورد، و علم از برای هر که آن را نگاه دارد و یاد گیرد، و حدیث و خبر تازه‌ای که مشتمل بر تازگی باشد از برای هر که آن را روایت کند، و حکم از برای هر که حکم کند، و عقل از برای هر که امور را تجربه و آزمایش کند، و پوشش از برای هر که جامه بر خود گیرد، و فهم از برای هر که زیرک باشد، و یقین از برای هر که عاقل باشد، و بینایی از برای هر که آهنگ کند و دل بر آن گذارد، و نشانه از برای هر که به فراست دریابد، و پند از برای هر که پند گیرد، و نجات و رهایی از برای هر که راست گوید، و تأنی و آرام از برای هر که خویش را به صلاح آورد و آشتی کند یا آشتی دهد، و نزدیکی و مرتبه و منزلت از برای هر که نزدیک

شود، و استواری از برای هر که توکل کند، و فراخی و وسعت از برای هر که

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۵۳

کار را به او واگذارد، و پیش‌دستی از برای هر که نیکی کند، و خوبی از برای هر که بشتابد، و سپر از برای هر که صبر و شکیبایی ورزد، و لباس از برای هر که پرهیزگار شود، و پشت و پشتیبان از برای هر که راه راست یابد، و پناه از برای هر که ایمان آورد، و ایمنی از برای هر که اسلام آورد، و امیدواری از برای هر که راست گوید، و بی‌نیازی از برای هر که قناعت کند.

پس این حقی است که راه آن راست است، و کار آنکه از آن نقل شود بزرگواری، و صفت آن نیکوتر است؛ پس آن از هر راه راستی روشن‌تر است؛ که چراغ خانه آن تابان و چراغ آن فروزان است، غایتش بلند و بزرگوار، و میدانش کم‌و‌اندک نه بسیار، و اسباب جمع شده‌اش از برای دوانیدن به هم جمع شده، و پیشی گرفتنش شتابان، و سختی آن دردناک و دردآورنده، و اسباب آنکه از برای حوادث ساخته شده کامل و تمام، و سوارانش خوب و گرانمایه؛ پس ایمان، راه راست آن است، و کارهای شایسته، چراغ خانه آن، و دانشمندی در دین، چراغ‌های آن، و دنیا، میدان آن، و مرگ، آخر و عاقبت آن، و قیامت، اسباب جمع شده آن برای دوانیدن، و بهشت، پیشی گرفتن آن، و آتش جهنم، سختی آن، و پرهیزگاری، اسباب و عده آن، و نیکوکاران، سواران آن؛ پس به ایمان، استدلال می‌شود بر کارهای شایسته، دانشمندی آبادان می‌شود، و به دانشمندی، از مرگ ترسیده می‌شود، و به مرگ، دنیا تمام می‌شود، و به دنیا، به سوی قیامت عبور می‌شود، و به قیامت، بهشت نزدیک گردانیده می‌شود، و بهشت، حسرت اهل جهنم است که اندوه می‌برند بر آنکه از ایشان فوت شده. و آتش جهنم پند است از برای پرهیزگاران. و پرهیزگاری اصل و ریشه ایمان است.

باب در بیان صفت ایمان

## ۲۵. باب در بیان صفت ایمان

۱۵۴۴ / ۱. به اسناد اول، از ابن محبوب، از یعقوب سراج، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام از ایمان سؤال شد. فرمود: خدای عز و جل ایمان را بر چهار ستون قرار داد؛ یعنی بر صبر و یقین و عدل و جهاد؛ پس از این، چهار ستون را بر چهار شعبه قرار داد؛ یعنی بر شوق و آرزومندی و ترسیدن و بی‌رغبتی و چشم‌داشت و انتظار؛ پس هر که به سوی بهشت مشتاق باشد، از خواهش‌های نفس بگذرد و عشقش به آنها تمام شود.

و هر که از آتش جهنم بترسد، از محرمات الهی باز گردد. و هر که در دنیا رغبت نداشته باشد، مصیبت‌های دنیا بر او سهل و آسان باشد. و هر که مرگ را انتظار کشد، به سوی خوبی‌ها

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۵۵

بشتابد.

و یقین نیز بر چهار شعبه است و آنها، بنیایی زیرکی، و رسیدن به کنه حکمت و شناختن پند، و طریقه و روش پیشینیان است؛ پس هر که زیرکی را ببیند و به آن بینا شود، حکمت را می‌شناسد. و هر که به کنه حکمت رسد، پند را بشناسد. و هر که پند را شناخت، راه و روش پیشینیان را بشناسد. و هر که راه و روش را شناخت، گویا که با پیشینیان بوده و راه یافته به سوی آن راهی که از همه راه‌ها راست‌تر و درست‌تر است، و نظر کرده به سوی آنکه نجات یافته به آنچه نجات یافته، و آنکه هلاک شده به آنچه هلاک شده. «۱» جز این نیست که خدا هر که را هلاک گردانید، به نافرمانی خویش هلاک گردانیده. و هر که را رهانید، به فرمانبرداری خویش رهانید.

و عدل نیز بر چهار شعبه است و آنها، فهم پوشیده و علم پوشنده و شکوفه حکمت‌ها و باغ و مرغزار عقل و بردباری است؛ پس هر



که فهم داشته باشد، همه علم را تفسیر و بیان می‌کند. و هر که علم داشته باشد، شریعه‌های حکم را بشناسد. و هر که بردبار و عاقل باشد، در کار خویش پیشی نگیرد و از حد تجاوز نکند و در میان مردمان ستوده زندگانی کند، که همه کس او را ستایش کنند. و جهاد نیز بر چهار شعبه است؛ یعنی بر امر به معروف و نهی از منکر، و راستی در جمیع مواضع، و دشمنی با فاسقان؛ پس هر که امر کند به معروف، پشت مؤمن را سخت و قوی گرداند. و هر که نهی کند از منکر، بینی منافق را بر خاک مالند و از مکر او ایمن باشد. و هر که در همه مواظبت را گوید، آنچه را که بر او واجب است به جا آورد. و هر که فاسقان را دشمن دارد، به جهت خدا خشم گیرد و خلاف رضای او را که دید به غضب آید. و هر که از برای خدا غضب کند، خدا از برای او غضب کند. و ایمان و ستون‌ها و شعب‌های آن، این است که مذکور شد».

باب در بیان فضیلت و افزونی ایمان بر اسلام و افزونی یقین بر ایمان

## ۲۶. باب در بیان فضیلت و افزونی ایمان بر اسلام و افزونی یقین بر ایمان

۱۵۴۵ / ۱. ابوعلی اشعری، از محمد بن سالم، از احمد بن نصر، از عمرو بن شمر، از

(۱). و می‌تواند که معنا این باشد که: آنکه نجات یافته و هلاک شده به چه چیز هلاک شده و به چه چیز نجات یافته؟ و دور نیست که این معنا به حسب معنا نزدیک تر باشد، به قرینه آنچه بعد از این می‌فرماید. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۵۷

جابر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: «ای جعفری! به درستی که ایمان از اسلام فاضل تر و افزون تر است، و یقین از ایمان بهتر است، و چیزی از یقین کمتر و عزیز الوجودتر نیست».

۱۵۴۶ / ۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و حسین بن محمد، از معلی بن محمد و هر دو از وشاء، از امام موسی کاظم علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «ایمان یک درجه بالاتر است از اسلام، و تقوی و پرهیزکاری یک درجه از ایمان بالاتر است، و یقین یک درجه از تقوی بالاتر است، و چیزی کمتر از یقین در میان مردمان تقسیم نشده».

۱۵۴۷ / ۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رثاب، از حمران بن اعین روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که خدا ایمان را بر اسلام افزونی داده به درجه بلندی، چنانچه خانه کعبه را بر مسجد الحرام افزونی داده است».

۱۵۴۸ / ۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از هارون بن جهیم یا غیر او، از عمر بن ابان کلبی، از عبدالحمید واسطی، از ابوبصیر که گفت:

امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: «ای ابامحمد! اسلام پایه بالایی [است] و از هر مرتبه‌ای پایه‌ای بالاتر است؟» عرض کردم: آری! ابوبصیر می‌گوید: فرمود: «ایمان بالاتر است از اسلام و پایه‌ای است بالاتر؟» ابوبصیر می‌گوید: عرض کردم: آری! فرمود: «تقوی و پرهیزگاری بالاتر است از ایمان و پایه‌ای است بالاتر؟» ابوبصیر می‌گوید: عرض کردم: آری! فرمود: «یقین بالاتر از تقوی است و پایه‌ای است بالاتر؟» می‌گوید: عرض کردم: آری! فرمود: «پس آنچه به مردمان عطا شده از یقین کمتر است «۱»، و جز این نیست که شما به پست‌ترین اسلام چنگ در زده‌اید؛ پس پرهیزید از آنکه ناگاه از دست شما رها شود».

۱۵۴۹ / ۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس روایت کرده است که سؤال کردم از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام از ایمان و اسلام. فرمود: «امام محمد باقر علیه السلام فرمود: جز این نیست که دین و آنچه مقبول می‌شود اسلام است. و



ایمان یک درجه بالاتر از آن است،

(۱). شاید ترجمه بهتر این باشد: هیچ چیز به کمی یقین به مردم عطا نشده است.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۵۹

و تقوی یک درجه بالاتر از ایمان است، و یقین یک درجه بالاتر از تقوی است. و هیچ چیز در میان مردمان کمتر از یقین قسمت نشده است». یونس می گوید: عرض کردم: پس یقین به چه چیز است؟ فرمود: «توکل کردن بر خدا، و تسلیم کردن و گردن نهادن از برای خدا، و راضی شدن به قضای خدا، و وا گذاشتن امور به خدا». عرض کردم که: تفسیر و بیان این چیست؟ فرمود: «امام محمد باقر علیه السلام همچنین فرمود».

۱۵۵۰/۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «ایمان یک درجه از اسلام بالاتر است...» تا آخر آنچه در حدیث دوم این باب گذشت. باب در بیان حقیقت ایمان و یقین

## ۲۷. باب در بیان حقیقت ایمان و یقین

۱/۱۵۵۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن اسماعیل بن بزیر، از محمد بن عذافر، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «در بین اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در بعضی از سفرهای خویش تشریف داشت، ناگاه جمعی از سواران آن حضرت را ملاقات کردند و گفتند که: السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؛ یعنی «سلام خدا یا سلام ما یا همه سلام‌ها بر تو باد، ای فرستاده خدا! که خدا تو را پیغمبری به سوی خلائق فرستاده».

حضرت فرمود: شما کیستید؟ و چه صفت دارید؟ عرض کردند: ما مؤمنانیم، یا رسول الله! فرمود: حقیقت و دلیل ایمان شما چیست؟ عرض کردند: راضی بودن به قضای خدا، و تفویض کردن امور خویش به خدا، و تسلیم کردن و گردن نهادن از برای امر خدا. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ایشان دانایانی چندند، حکیمان که نزدیک است که به جهت حکمت، پیغمبران باشند و به درجه ایشان رسند؛ پس اگر راست گویانید، آنچه را که در آن ساکن نمی شوید مسازید، و آنچه را که نمی خورید جمع مکنید. «وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» (۱). و ترجمه آن در نظیر این حدیث گذشت.

۲/۱۵۵۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن ابراهیم، از پدرش هر دو روایت کرده‌اند، از ابن محبوب، از ابومحمد وابشی و ابراهیم بن مهزم، از اسحاق بن عماد که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح را با

(۱). مائده، ۹۶. «و بپرهیزید از خدایی که به سوی او باز گردانیده می شوید».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۶۱

مردم به جا آورد. بعد از آن به جوانی که در مسجد بود نظر فرمود. آن جوان در عالم پینکی «۱» سر خویش را می جنباند و مکرر آن را فرود می آورد و به زیر می افکند، و رنگش زرد شده و تنش لاغر و نزار گشته و چشمهایش در سرش فرو رفته؛ پس رسول خدا به آن جوان فرمود:

بر چه حال صبح کرده‌ای ای فلان؟! عرض کرد: صبح کرده‌ام با یقین که هیچ شک ندارم.

رسول خدا از گفتار آن جوان تعجب فرمود، و فرمود: هر چیز را حقیقتی و دلیلی هست، پس حقیقت یقین تو چیست؟ عرض کرد:

یا رسول الله! یقین من همان است که مرا اندوهناک ساخته، و شب، مرا بیدار گردانید، و ساعت‌های بسیار گرم، مرا تشنه نموده است «۲»، و دل خویش را از دنیا و آنچه در آن است بریده و برکنده‌ام و به آن هیچ رغبت ندارم، تا آنکه گویا به عرش پروردگار خویش نظر می‌کنم که از برای حساب خلاق برپا شده، و خلاق از برای حساب محشور شده‌اند. و گویا که من نظر می‌کنم به اهل بهشت که در بهشت تنعم می‌کنند و یکدیگر را می‌شناسند و با هم تعارف می‌نمایند و بر تخت‌های خویش تکیه زده‌اند. و گویا که من به اهل جهنم می‌نگرم که ایشان در آن معذبند و فریاد می‌کنند و می‌خروشدند. و گویا که من الحال بانگ خروش آتش جهنم را می‌شنوم که در گوش‌های من می‌گردد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خویش فرمود: اینک بنده‌ای است که خدا دلش را به ایمان منور ساخته. بعد از آن به آن جوان فرمود: دست از آنچه بر آنی برمدار و همیشه بر این حال و بدین منوال باش. آن جوان عرض کرد: یا رسول الله! دعا کن که مرا شهادت روزی شود و همراه تو در راه خدا شهید شوم. رسول خدا از برایش دعا فرمود. بعد از آن پر مکث نکرد تا آنکه در بعضی از جنگ‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون رفت، و بعد از آنکه نه نفر شهید شدند، شهید شد، و او دهم شهیدان آن جنگ بود.»

۳/۱۵۵۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از عبدالله بن مسکان، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به حارثه بن مالک بن نعمان انصاری آورد و به او فرمود: ای حارثه بن مالک! حالت چون

(۱). یعنی چرت و خواب سبک.

(۲). و نظیر این عبارت در دعای سجده الیاس مذکور شد، در باب اینکه همه کتاب‌ها که از نزد خدای عز و جل فرود آمده در نزد ائمه علیهم السلام است. حاصل مراد آن که، یقین من باعث بیدار خوابی من شده در شب‌ها به عبادت، و موجب تشنگی من گردیده در روزها به روزه داشتن. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۶۳

است؟ عرض کرد: یا رسول الله! مؤمنم از روی حق و راستی. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر چیزی را حقیقت [است]، پس حقیقت گفتار تو چیست؟ عرض کرد: یا رسول الله! دل خویش را از دنیا بریده‌ام و به آن رغبتی ندارم؛ پس در شب‌ها بیدار خوابی کشیده‌ام به عبادت کردن، و در روزهای گرم تشنگی خوردم به روزه داشتن. و گویا که به عرش پروردگار خویش نظر می‌کنم که از برای حساب وضع شده، و گویا که من نظر می‌کنم به اهل بهشت که در بهشت به دیدن یکدیگر می‌روند، و گویا که من آواز اهل جهنم را می‌شنوم که در آتش مانند سگان و شغالان و گرگان فریاد می‌کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این بنده‌ای است که خدا دلش را به ایمان منور ساخته. و به او فرمود: بصیرت و بینایی به هم رسانیده‌ای، پس بر این حال ثابت باش. حارثه عرض کرد: یا رسول الله! دعا کن که تا خدا شهادت را با تو به من روزی کند. حضرت عرض کرد: بار خدایا! حارثه را شهادت روزی کن. بعد از آن درنگ کرد، مگر چند روزی، تا آنکه رسول خدا گروهی از اصحاب را به جنگ فرستاد و حارثه را نیز با ایشان روانه کرد؛ پس جنگ کرد و نه کس یا هشت کس را کشت. بعد از آن کشته شد.»

و در روایت قاسم بن برید، از ابوبصیر واقع شده که گفت: «حارثه با جعفر بن ابی طالب شهید شد، بعد از نه نفر و او دهم ایشان بود.»

۴/ ۱۵۵۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - فرمود: به درستی که بر هر حقیقی، حقیقتی و بر هر صوابی، نوری است.» (۱)

باب در بیان تفکر و اندیشه کردن

## ۲۸. باب در بیان تفکر و اندیشه کردن

۱ / ۱۵۵۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - می فرمود: دل خویش را به اندیشه کردن بیدار کن، و او را دلالت نما بر آنچه از آن غافل باشد. و پهلوی خویش را از خوابگاه شب دور کن، و بپرهیز از خدا که پروردگار تو است».

۲ / ۱۵۵۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از بعضی از اصحاب خویش، از ابان، از حسن صیقل روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از آنچه مردم روایت

(۱). و همین حدیث با زیادتی در باب اخذ به سنت و شواهد کتاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت و شرح شد. (مترجم)

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۶۵

می کنند که: اندیشه کردن در یک ساعت بهتر است از ایستادن شبی به عبادت. و عرض کردم:

چگونه اندیشه می کند؟ فرمود: «به ویرانه یا به خانه‌ای می گذرد و به زبان حال می گوید: در کجایند آنها که در تو ساکن بودند؟! و در کجایند کسانی که تو را ساختند؟! و تو را چه می شود که هیچ نمی گویی؟!».

۳ / ۱۵۵۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از بعضی از مردان خویش که راوی حدیث‌اند، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «بهترین عبادت آن است که همیشه در امر خدا و در قدرت آن جناب اندیشه نماید».

۴ / ۱۵۵۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از معمر بن خلّاد روایت کرده است که گفت: شنیدم از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام که می فرمود: «عبادت، بسیاری نماز و روزه نیست. جز این نیست که عبادت، اندیشه کردن است در کار خدای عز و جل».

۵ / ۱۵۵۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از اسماعیل بن سهل، از حمّاد، از ربیع روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - فرمود: اندیشه کردن، می خواند به سوی نیکی و عمل کردن به آن».

باب در بیان مکارم اخلاق

## ۲۹. باب در بیان مکارم اخلاق «۱»

۱ / ۱۵۶۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از هشتم بن ابی مسروق، از یزید بن اسحاق شعر، از حسین بن عطیّه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مکارم اخلاق ده چیز است؛ پس اگر بتوانی که آنها در تو باشد، باید که باشی؛ زیرا که آنها در مردی می باشد و در فرزندش نمی باشد، و در فرزند می باشد و در پدرش نمی باشد، و در بنده می باشد و در آزاد نمی باشد». به آن حضرت عرض شد که: آنها چیست؟ فرمود:

«راستی، فروتنی، و ترس، و درویشی، و راستی زبان که دروغ نگوید، و ادای امانت که به صاحبش برساند، و صلّه رحم به جا آوردن، و میهمان‌نوازی به تحفه و تکلف از برایش آوردن، و سائل را طعام دادن، و بر کارها جزا دادن به وضعی که با آنها برابری کند، و ننگ و عار داشتن از برای همسایه از آنچه از برای خود ننگ و عار می دارد، و ننگ و عار داشتن از برای یار و صاحب خویش، و سر همه اینها شرم داشتن است».

(۱). و مكارم، جمع مكرمه- به ضم راء است- و آن كار نيك است. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۳، ص: ۱۶۷

۱۵۶۱/۲. چند نفر از اصحاب ما روايت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عيسى، از عبدالله بن مسكان، از امام جعفر صادق عليه السلام كه فرمود: «خدای عز و جل رسولان خویش را به مكارم اخلاق تخصيص داده، پس خویش را آزمایش كنید. اگر آنها در شما باشد، خدا را ستایش نماید و بدانید كه آن به جهت خوبی است كه در شما بوده یا به شما رسیده، و اگر آنها در شما نباشد، از خدا بخواهید كه به شما عطا كند و در آنها به سوی او رغبت كنید». راوی می‌گوید: حضرت بعد از آن ده چیز را ذكر فرمود و آنها: «یقین است و قناعت و صبر و شكر و حلم و خوش خلقی و سخاوت و غیرت (كه عبارت است از: درد تن و ناموس آوری به چیزی كه بد باشد) و شجاعت و مروّت»؛ یعنی مردانگی و جوانمردی.

و می‌گوید: بعضی از ایشان پاره‌ای از این خصلت‌های ده گانه را روايت کرده و راستگویی و ادای امانت را در آنها زیاد نموده [اند]. ۱۵۶۲/۳. از او، از بكر بن صالح، از جعفر بن محمد هاشمی، از اسماعیل بن عباد روايت است و بكر می‌گوید: خود را چنان گمان می‌كنم كه آن را شنیدم، از اسماعیل، از عبدالله بن بكر، از امام جعفر صادق عليه السلام كه فرمود: «ما دوست می‌داریم هر كس را كه عاقل و صاحب فهم و دانشمند و درست و بردبار و صاحب نرمی و مدارایی و به غایت صابر و راستگو و- تمام [جو] یا وفاجو باشد. به درستی كه خدای عز و جل پیغمبران را به مكارم اخلاق تخصيص داده؛ پس هر كه آنها در او باشد، خدا را بر آن حمد كند، و هر كه آنها در او نباشد، باید كه به سوی خدای عز و جل زاری نماید و آنها را از او بخواهد». راوی می‌گوید: عرض كردم: فدای تو كردم! آنها چیست؟ فرمود: «آنها پارسایی است و قناعت و صبر و شكر و حلم و حیا و سخاوت و شجاعت و غیرت و نيك و راستی خبر و ادای امانت».

۱۵۶۳/۴. محمد بن يحيى، از احمد بن محمد بن عيسى، از حسن بن حسن بن محبوب، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق عليه السلام روايت کرده است كه فرمود: «خدای عز و جل دين اسلام را از برای شما پسندیده؛ پس مصاحبت با آن را نيكو كنید به سخاوت و خوش خلقی» (۱).

۱۵۶۴/۵. علی بن ابراهيم، از پدرش، از نوفلی، از سكونی، از امام جعفر صادق عليه السلام

(۱). شاید ترجمه بهتر این باشد: و آن را با سخاوت و خوش خلقی نيك در آمیزد.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۳، ص: ۱۶۹

روایت کرده است كه فرمود: «امیرالمؤمنین- صلوات الله عليه- فرمود: ...» تا آخر آنچه در باب بعد از باب نسبت اسلام مذکور شد، با اختلافی در سند.

۱۵۶۵/۶. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از حسن بن علی، از عبدالله بن سنان، از مردی، از بنی‌هاشم كه ظاهر آن است كه مراد معصوم؛ بلکه به خصوص حضرت صادق عليه السلام باشد، روايت کرده است كه فرمود: «چهار چیز است كه هر كه آنها در او باشد، اسلامش كامل و تمام است، و اگر از فرق سر تا قدمش گناهان باشد، او را نقصان نرساند یا اسلام او را ناتمام نگرداند. و آنها: راستگویی و حیا و خوش خلقی و شكر است».

۱۵۶۶/۷. چند نفر از اصحاب ما روايت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهيم، از پدرش و هر دو، از ابن محبوب، از ابن رثاب، از ابو حمزه، از جابر بن عبدالله كه گفت: رسول خدا صلی الله عليه و آله فرمود: «آیا نمی‌خواهید كه شما را خبر دهم به بهترین مردمان شما؟» عرض كردیم:

یا رسول الله! بلی، می‌خواهیم. فرمود: «به درستی که از جمله بهترین مردان شما پرهیزگاری است پاک که کف‌هایش بخشاینده و هر دو طرفش پاک باشد (۱)»، و با پدر و مادر خویش نیکوکار باشد، و عیال خود را و نگهدارد و ایشان را ناچار نسازد که به غیر او پناه برند».

باب در بیان فضل یقین

### ۳۰. باب در بیان فضل یقین

۱/ ۱۵۶۷. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شَاء، از مشی بن ولید، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چیزی نیست، مگر آنکه آن را حدی و اندازه‌ای هست». راوی می‌گوید: عرض کردم: فدای تو گردم! پس حد توکل چیست؟ فرمود: «یقین». عرض کردم: حد یقین چیست؟ فرمود: «حدش آن است که با [وجود] خدا از چیزی نترسی». ۲/ ۱۵۶۸. از او، از معلی، از حسن بن علی و شَاء، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن‌محبوب، از ابوولاد حنّاط و عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق روایت است که فرمود: «از درستی یقین مرد مسلمان آن است که مردمان را خوشنود نکند به خشم خدا؛ یعنی در رضاجویی ایشان کاری نکند که خدا را به غضب آورد، و ایشان را ملامت نکند بر آنچه خدا به او نداده؛ چرا که، حرص حریص

(۱). و مراد از طرفان، دو فرج است یا فرج و زبان یا دهان. و پاکی آنها آن است که به حرامی آلوده نشوند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۷۱

روزی را نمی‌راند که به او برساند، و ناخوش داشتن آنکه ناخوش دارد، آن را باز نمی‌گرداند.

و اگر یکی از شما از روزی خویش بگریزد، چنان چه از مرگ می‌گریزد، هر آینه روزیش او را دریابد و به او رسد، چنان چه مرگ او را دریابد». بعد از آن فرمود: «به درستی که خدا به نهایت عدل خویش، روز خوش و خوشی را در یقین و رضا قرار داده، و غم و اندوه را در ناخشنودی و شک مقرر فرموده است».

۳/ ۱۵۶۹. ابن‌محبوب، از هشام بن سالم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که عمل همیشه‌ای که پیوسته آن را به جا آورد و کم باشد و با یقین باشد، بهتر است در نزد خدا از عمل بسیاری که از روی یقین نباشد».

۴/ ۱۵۷۰. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از شَاء، از ابان، از زراره، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام بر بالای منبر فرمود: کسی مزه ایمان را نمی‌یابد، تا آنکه بداند که آنچه به او رسیده، چنان نبود که از او در گذرد، و آنچه از او در گذشته، چنان نبود که به او برسد».

۵/ ۱۵۷۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از زید شحّام، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: «امیرالمؤمنین علیه السلام در نزد دیواری نشست که میل کرده بود، و در میان مردم حکم می‌فرمود. بعضی از ایشان عرض کرد: در زیر این دیوار منشین؛ چرا که، آن رخنه برداشته و شاید که خراب شود. امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - فرمود که: اجل مرد و مدتی که از برای حیاتش مقدر و مقرر شده، او را پاسبانی می‌کند و نگاه می‌دارد. و چون برخاست، آن دیوار فرود آمد». و حضرت [صادق] فرمود که: «امیرالمؤمنین چنان بود که مکرر این و امثال این را می‌کرد و یقین، این است».

۶/ ۱۵۷۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابی‌نصر، از صفوان جمال که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ

تَحْتَهُ كَثْرُ لَهْمَا؛ یعنی: «و اما دیوار، پس بود از برای دو پسر بی پدر که در شهر انطاکیه می‌باشند، و بود در زیر آن دیوار، گنجی از برای آنها». حضرت فرمود که: «بدان و آگاه باش که آن گنج، طلا و نقره نبود. جز این نیست که آن گنج، چهار سخن بود و آنها این است که: خدایی نیست مگر من. هر که یقین به مرگ

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۷۳

داشته باشد، دندانش نمی‌خندد «۱»، و هر که یقین به حساب روز قیامت داشته باشد، دلش شاد نمی‌گردد، و هر که یقین به قدر و قضای خدا داشته باشد، از غیر خدا نمی‌ترسد».

۱۵۷۳/۷. از او، از علی بن حکم، از صفوان جمال، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود که: هیچ بنده‌ای مزه ایمان را نمی‌یابد، تا آنکه بداند که آن چه به او رسیده، چنان نبود که از او درگذرد، و آن چه از او در گذشته، چنان نبود که به او برسد، و تا آن که بداند که ضرر رساننده و نفع بخشنده، خدای عز و جل است و غیر از او قدرت بر نفع و ضرر ندارد».

۱۵۷۴/۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از وشاء، از عبدالله بن سنان، از ابو حمزه، از سعید بن قیس همدانی روایت کرده است که گفت: روزی در هنگام جنگ، نظر کردم به سوی مردی که دو جامه - یعنی پیراهن و زیرجامه - پوشیده بود و غیر از آن در برش چیزی نبود. اسب خویش را پیش راندم. ناگاه دیدم که امیرالمؤمنین علیه السلام است. عرض کردم که: یا امیرالمؤمنین! در مثل این موضع (چنین جایی که این قدر دشمن جمع شده‌اند و همه قصد تو دارند)، با چنین لباسی می‌ایستی؟ فرمود: «آری، ای سعید بن قیس! به درستی که هیچ بنده‌ای نیست، مگر آنکه او را از جانب خدای عز و جل حافظ و نگهبانی هست، و کسی هست که او را نگاه می‌دارد، و با او دو فرشته‌اند که او را محافظت می‌کنند، از آنکه از سر کوهی بیفتد یا در چاهی واقع شود، و البته در هنگامی که قضای خدا فرود آید و اجلس برسد، در میان او چیزی مانع نشوند؛ بلکه او را به هر بلایی واگذارند».

۱۵۷۵/۹. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از علی بن اسباط روایت کرده است که گفت: شنیدم از ابوالحسن، حضرت امام رضا علیه السلام، که می‌فرمود: «در آن گنجی که خدای عز و جل فرموده است که: «وَ كَانَ تَحْتَهُ كَثْرُ لَهْمَا» «۲» این فقرات بود: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. تعجب است از برای کسی که یقین به مرگ دارد، چگونه شاد می‌شود؟! و تعجب است از برای کسی که یقین به قضا و قدر دارد، چگونه اندوه می‌خورد؟! و تعجب است از برای کسی که دنیا و اختلاف آن را با اهل خویش می‌بیند، و می‌بیند که هر دم ایشان را به روزی می‌نشانند،

(۱). یعنی آن قدر شدید نمی‌خندد که دندانهایش پیدا شود، بلکه به لبخند بسنده می‌کند.

(۲). کهف، ۸۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۷۵

چگونه به آن میل می‌کند؟! و سزاوار است کسی را که از جانب خدا دانسته و فهمیده باشد «۱» که خدا را در آن چه مقدر نموده و حکم به امضای آن فرمود، متهم نسازد و آن جناب را در روزی دادن خویش کاهل نشمارد، (و چنان گمان نکند که دیر کرده [است]).

به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم! می‌خواهم که این را بنویسم. راوی می‌گوید: به خدا سوگند که حضرت، دست خویش را به دوات زد تا آن را در پیش روی من گذارد، و من دست مبارکش را گرفتم و آن را بوسه دادم و دوات را فرا گرفتم و این را نوشتم.

۱۵۷۶/۱۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبدالرحمان عرزمی، از پدرش، از امام جعفر صادق علیه السلام



روایت کرده است که فرمود: «قنبر، غلام علی، علی علیه السلام را دوست می‌داشت؛ دوستی سختی. و هرگاه علی علیه السلام بیرون می‌رفت، شمشیر برمی‌داشت و از پی آن حضرت بیرون می‌آمد؛ پس در شبی از شب‌ها، حضرت، او را دید. فرمود که: «ای قنبر! تو را چه می‌شود؟ و چه کار داری که بیرون آمده‌ای؟ عرض کرد: آمده‌ام که در پشت سرت راه روم - یا امیرالمؤمنین - که مبادا به تو آسیبی برسد. فرمود: رحمت بر تو! آیا مرا از اهل آسمان حراست می‌کنی یا از اهل زمین؟ عرض کرد: نه. بلکه می‌خواهم تو را حراست کنم از اهل زمین. فرمود که: اهل زمین نمی‌توانند به من ضرری برسانند، مگر به رخصت خدا، که از آسمان آمده باشد. برگرد. پس قنبر برگشت».

۱۱ / ۱۵۷۷. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از آنکه او را ذکر کرده، روایت کرده است که گفت: به حضرت امام رضا علیه السلام عرض شد که: تو به این سخن - یعنی امر امامت - تکلم می‌کنی، با آنکه از شمشیر بنی‌عباس خون می‌چکد؟ فرمود که: «خدا را رودخانه‌ای است از طلا که آن را به ضعیف‌ترین خلق خویش که مورچه است، حمایت فرموده و نگاهداری نموده، که اگر شتران نر قوی آن را قصد کنند، به آن نمی‌رسند».

باب در بیان رضا و خشنودی به قضای خدا

### ۳۱. باب در بیان رضا و خشنودی به قضای خدا

۱ / ۱۵۷۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از جمیل بن صالح، از بعضی از پیران پسران نجاشی «۲»، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «سر طاعت

(۱). یعنی معرفت خویش را از خدا گرفته و به بصیرت رسیده است.

(۲). یعنی یکی از آموزگاران فرزندان نجاشی.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۷۷

خدا، صبر است، و راضی بودن از خدا، در آنچه بنده آن را دوست دارد، یا ناخوش داشته باشد. و هیچ بنده‌ای از خدا راضی نشود، در آنچه دوست یا ناخوش داشته باشد، مگر آنکه از برایش بهتر باشد، در آنچه دوست یا دشمن دارد».

۲ / ۱۵۷۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از پدرش، از حماد بن عیسی، از عبدالله بن مسکان، از لیث مرادی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که داناترین مردمان به خدا (و آنکه خدا را بیشتر می‌شناسد)، راضی‌تر ایشان است به قضای خدای عزّ و جلّ».

۳ / ۱۵۸۰. از او، از یحیی بن ابراهیم بن ابی‌البلاذ، از عاصم بن حمید، از ابوحمزه ثمالی، از حضرت علی بن الحسین - علیهما السلام - روایت است که فرمود: «صبر و خشنود بودن از خدا، سر طاعت خدا است. و هر که صبر کند و از خدا راضی باشد، در آنچه بر او حکم فرموده، در آنچه دوست دارد یا ناخوش دارد، خدای عز و جل از برایش مقدر نفرماید، در آنچه دوست دارد یا ناخوش، مگر آنچه را که از برای او بهتر است».

۴ / ۱۵۸۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن‌محبوب، از داود رقی، از ابوعمیده حداء، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

خدای عز و جل فرمود: به درستی که از جمله بندگان مؤمن من، بندگان چندندی که امر دین ایشان، از برای ایشان، به صلاح نمی‌آید و درست نمی‌شود، مگر به بی‌نیازی و وسعت و توانگری و صحت در بدن؛ پس ایشان را به بی‌نیازی و توانگری و تندرستی آزمایش می‌کنم، و امر دین ایشان با آن درست می‌شود. و به درستی که از جمله بندگان مؤمن، بندگان چند هستند که امر دین

ایشان، از برای ایشان، به صلاح نمی‌آید، مگر به حاجتمندی و درویشی و بیماری در بدن‌های ایشان؛ پس ایشان را به حاجتمندی و درویشی و بیماری امتحان می‌کنم، و امر دین ایشان با آن درست می‌شود. و من داناتریم به آنچه امر دین بندگان مؤمن با آن درست می‌شود.

و به درستی که از جمله بندگان مؤمن من، کسی هست که در عبادت من بسیار سعی و کوشش می‌کند، و از خواب خوش و بالش لذیذ خویش برمی‌خیزد، و از برای من در همه شب‌ها کوشش می‌نماید- و بنابر بعضی از نسخ کافی شب خیزی می‌نماید- و نفس خود را

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۷۹

در عبادت من به رنج می‌افکند، پس در یک شب و دو شب پینکی «۱» را بر او مسلط می‌گردانم، به جهت التفاتی از من برای او، و رعایت و مرحمت بر او، و می‌خواهد تا صبح کند؛ پس برمی‌خیزد، و حال آن که او نفس خویش را دشمن می‌دارد و بر آن عتاب می‌کند و آن را به شمار نمی‌آورد. و اگر او را وا گذارم در میان او و آنچه می‌خواهد از عبادت من، هر آینه عجب در او داخل شود، به جهت آن؛ پس همان عجب، او را بکشاند به سوی اینکه به اعمال خود فریفته شود، و از این راه بیاید او را آنچه هلاکش در آن باشد؛ به جهت عجیبی که به اعمال خویش به هم می‌رساند. و از خود راضی می‌شود، به مرتبه‌ای که گمان می‌کند که بر همه عبادت‌کنندگان من فائق آمده، و در عبادت من، از حد تقصیر گذشته و در آن کوتاهی نکرده؛ پس در نزد این گمان، بسیار از من دور می‌شود، با آنکه او گمان دارد که به سوی من تقرب می‌جوید و به من نزدیک می‌شود؛ پس باید که عمل‌کنندگان، بر عمل‌های خود که آنها را برای ثواب من به جا می‌آورند، اعتماد نداشته باشند؛ چرا که ایشان اگر منتهای سعی را به عمل آورند، و خویشتن را در مدت عمر خویش در عبادت من به رنج و تعب اندازند، مقصّر باشند. و در عبادتی که کرده‌اند، به کنه و پایان عبادت من نرسند، در [برابر] آنچه در نزد من طلب می‌کنند، از نوازش من و ناز و نعمتی که در بهشت‌های من است، و بلندترین درجات بلند در همسایگی من؛ ولیکن به رحمت و مهربانی من و ثوق و اعتماد داشته باشند، و به فضل من شاد شوند، و به حسن ظن و گمان نیک به من داشتن، آرام گیرند؛ زیرا که رحمت من در نزد این اعتقاد، ایشان را دریابد، و رضای من، ایشان را به من رساند، و آمرزش من، ایشان را لباس عفو من بپوشاند؛ پس به درستی که منم خدای بسیار بخشاینده مهربان، و به این نام، خود را نامیده‌ام».

۱۵۸۲/۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی‌نصر، از صفوان جمال، از امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود: «سزاوار است کسی را، که از جانب خدا دانسته و فهمیده باشد، که خدا را در باب روزی دادن خویش کاهل نشمارد، و او را در آنچه قضا فرموده، متهم نسازد».

۱۵۸۳/۶. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از محمد بن اسماعیل، از علی بن

(۱). یعنی چرت و خواب سبک.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۸۱

نعمان از عمرو بن نهیک هروی فروش «۱» روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «خدای عز و جل فرموده که: بنده مؤمن خود را در چیزی از حادثات و گردش روزگار نگردانم، مگر اینکه آن را از برایش خیر و خوبی گردانم؛ پس باید که به قضای من راضی باشد، و بر بالای من صبر کند، و نعمت‌های مرا شکر گوید، تا او را با محمد، در نزد خود از جمله صدیقان بنویسم».

۱۵۸۴/۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از داود بن فرقد، از امام جعفر

صادق علیه السلام روایت کرده است که: «در میان آنچه خدای عز و جل به سوی موسی بن عمران وحی فرمود، این بود که: ای موسی! پسر عمران! هیچ آفریده‌ای را نیافریدم، که دوست‌تر باشد به سوی من، از بنده مؤمن من. و به درستی که من او را مبتلی می‌گردانم، به جهت آنچه از برایش بهتر است، و از او دور می‌گردانم، به جهت آنچه از برایش بهتر است. و من داناتر به آنچه بنده من با آن به صلاح می‌آید؛ پس باید که بر بلای من صبر کند، و نعمت‌های مرا شکر نماید، و به قضای من راضی باشد، تا او را در زمره صدیقان بنویسم در نزد خویش، هر گاه به رضای من عمل کند و امر مرا فرمان برد.»

۸ / ۱۵۸۵. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از فضیل بن عثمان، از ابن ابی‌یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «تعجب دارم از برای مرد مسلمان، که خدای عز و جل چیزی را از برایش مقدر نمی‌فرماید، مگر آنچه خیر باشد از برای او. اگر به مقراض‌ها چیده شود (/ گوشت بدنش را به مقراض بچینند)، از برایش خیر باشد، و اگر مشرق‌ها و مغرب‌های زمین را (که مراد تمام دنیا است) مالک شود، از برایش خیر خواهد بود.»

۹ / ۱۵۸۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن‌سنان، از صالح بن عقبه، از عبدالله بن محمد جعفری، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «سزاوارترین خلق خدا، به آن که تسلیم شود از برای آنچه خدای عز و جل مقدر فرموده و حکم به امضای آن نموده، کسی است که خدای عز و جل را شناخته باشد. و هر که به قضای خدا راضی باشد، قضا بر او جاری شود و خدا مزد او را بزرگ گرداند. و هر که از قضا ناخشنود باشد، قضا بر او جاری

(۱). یعنی فروشنده لباس‌هایی که در هرات تولید می‌شد.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۸۳

می‌شود و خدا مزد او را فرو می‌برد.»

۱۰ / ۱۵۸۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از منقری، از علی بن هاشم بن برید، از پدرش روایت کرده است که گفت: حضرت علی بن الحسین - علیهما السلام - فرمود که: «زهد و بی‌رغبتی در دنیا ده جزء است. و درجه بلندتر زهد، پست‌ترین درجه پارسایی است، و درجه بلندتر پارسایی، پست‌ترین درجه یقین است، و درجه بلندتر یقین، پست‌ترین درجه رضا و خوشنودی به قضای خدای تعالی است.»

۱۱ / ۱۵۸۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن علی، از علی بن اسباط، از آنکه او را ذکر کرده‌اند، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:

«حضرت حسن بن علی - علیهما السلام - عبدالله بن جعفر را ملاقات نمود، و فرمود که:

ای عبدالله! چگونه آن که اظهار ایمان می‌کند مؤمن باشد، و حال آنکه از قسمت خویش خشنود نباشد، و مرتبه خویش را حقیر شمارد، و حاکم بر او خدا است، (و غیر را مدخلیتی نیست)؟! و من ضامنم از برای کسی که غیر از رضا در دلش درنیاید، آنکه خدا را بخواند و دعا کند، و برای او مستجاب شود» (که آنچه از آن جناب طلب کند، اجابت فرماید).

۱۲ / ۱۵۸۹. از او، از پدرش، از ابن‌سنان، از آن که او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: به چه چیز ایمان کسی که اظهار ایمان می‌کند دانسته می‌شود، و معلوم می‌گردد که مؤمن ظاهری، در حقیقت و نفس‌الامر، مؤمن است؟ فرمود: «به تسلیم کردن و گردن نهادن از برای خدا، و راضی بودن در آنچه بر او وارد شود از شادی و خشم؛ یعنی آنچه باعث آن باشد.»

۱۳ / ۱۵۹۰. از او، از پدرش، از ابن‌سنان، از حسین بن مختار، از عبدالله بن ابی‌یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز برای چیزی که گذشته بود، نمی‌فرمود که: کاش غیر آن می‌بود.»

باب در بیان تفویض و وا گذاشتن امر به سوی خدا و توکل بر او

### ۳۲. باب در بیان تفویض و وا گذاشتن امر به سوی خدا و توکل بر او «۱»

۱/ ۱۵۹۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از مفضل، از امام

(۱). و توکل بر خدا، اعتماد کردن بر او است و امر خود را به او وا گذاشتن، با اعتراف به عجز خویش و سایر خلائق در تمام امور، از جلب منافع و دفع مضار. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۸۵

جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدای عز و جل به سوی داود وحی فرمود که: هرگز هیچ بنده‌ای از بندگان من به من چنگ در نزده، بی آنکه به یکی از آفریدگان من اعتماد داشته باشد، و این امر را از تیت او شناخته باشم، بعد از آن، آسمان‌ها و زمین و هر که در آنها می‌باشد، با او مکر و حیل کنند، مگر آن که جای بیرون شدن از میان آنها و خلاصی از مکر ایشان، از برایش قرار می‌دهم. و هرگز هیچ بنده‌ای از بندگان من، به یکی از آفریدگان من چنگ در نزده، که این امر را از تیت او شناخته باشم، مگر آنکه راه‌هایی که باعث حصول مطلوب او باشد، خواه در آسمان‌ها باشد و خواه در زمین، از دست‌های او قطع می‌کنم، و آن اسباب را می‌برم، و زمین را از زیر پایش فرو می‌برم، و به هر وادی و رودخانه‌ای که درافتد، باک ندارم».

۲/ ۱۵۹۲. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از ابن محبوب، از ابوحفص اعشی، از عمرو بن خالد، از ابوحمزه ثمالی، از حضرت علی بن الحسین - علیهما السلام - روایت کرده است که فرمود: «بیرون آمدم، و آمدم تا به این دیوار رسیدم و بر آن تکیه دادم. ناگاه مردی را دیدم که دو جامه سفید پوشیده بود، و در برابر روی من نگاه می‌کرد. بعد از آن گفت:

یا علی بن الحسین! مرا چه می‌شود که تو را افسرده و غمگین و اندوهناک می‌بینم؟ آیا اندوه تو بر دنیا و به جهت آن است؟ اگر چنین باشد، اندوه مخور؛ زیرا که روزی خدا حاضر و آماده است از برای نیکوکار و نابکار. گفتم که: بر این اندوه ندارم، و امر چنان است که تو می‌گویی.

گفت: پس اندوه تو بر آخرت و به جهت آن است؟ اگر به جهت آن باشد، ضرور نیست؛ زیرا که وعده‌ای است راست، که پادشاه قاهر و صاحب غلبه، در آن حکم می‌کند». راوی می‌گوید که یا حضرت به جای قاهر، قادر فرمود. حضرت می‌فرماید که گفتم: «بر این اندوه ندارم، و امر چنان است که تو می‌گویی. گفت که: اندوه تو از چیست؟ گفتم: از آن چه می‌ترسم، از فتنه پسر زبیر، و آن چه مردم در آنند». حضرت فرمود که: «آن مرد خندید و گفت: یا علی بن الحسین! آیا کسی را دیده‌ای که خدا را بخواند و خدا او را اجابت نکند؟ گفتم: نه. گفت: آیا کسی را دیده‌ای که بر خدا توکل کند، و خدا امر او را کفایت نماید؟ گفتم: نه. گفت: آیا کسی را دیده‌ای که از خدا سؤال کند و خدا او را عطا نفرماید؟ گفتم: نه. بعد از آن، از من پنهان شد».

علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب مثل این را روایت کرده است.

۳/ ۱۵۹۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن حسان،

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۸۷

از عمویش عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «بی‌نیازی و عزت می‌گردند، پس هر گاه به موضع توکل ظفر یابند، وطن می‌گیرند و در آنجا می‌مانند».

چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن ابی‌عبدالله، از محمد بن علی، از علی بن حسان مثل این را روایت کرده‌اند.

۴/ ۱۵۹۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت

کرده است که فرمود: «هر بنده‌ای که قصد کند جانب آن‌چه را که خدای عز و جل می‌دارد، و رو به سمت آن برود، خدا جانب آن‌چه را که آن بنده دوست دارد، قصد کند، و توجه به سمت آن فرماید. و هر که به خدا چنگ در زند، خدا او را نگاه دارد. و هر که خدا رو به او آورد و او را نگاه دارد، باک ندارد، اگر آسمان بر زمین افتد یا آنکه سختی و بلائی بر اهل زمین فرود آید، مصیبت و بلیه‌ای همه ایشان را فرا گیرد، به سبب تقوی و پرهیزگاری، از هر بلیه‌ای در لشکر خدا باشد. (و مراد این است که به او زیانی نرسد؛ زیرا که لشکر خدا غالب‌اند و مغلوب نمی‌شوند). آیا خدای عز و جل نمی‌فرماید که: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ» (۱)؛ یعنی: «به درستی که پرهیزگاران در جایگاه ایمن باشند، که هیچ ترسی در آن نباشد».

۱۵۹۵/۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از چندین نفر، از علی بن اسباط، از احمد بن عمر حلّال، از علی بن سويد، از امام موسی کاظم علیه السلام که گفت: آن حضرت را سؤال کردم، از قول خدای عز و جل: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (۲)؛ یعنی:

«و هر که بر خدا توکل کند و امور خود را به او وا گذارد، پس آن جناب، او را بس است». و حضرت فرمود که: «توکل بر خدا چندین پایه دارد. از جمله آنها این است که در همه امور خویش بر خدا توکل کنی؛ پس آن که، آن‌چه با تو بکند، از او راضی باشی و بدانی که آن جناب، در خوبی و افزونی یا روزی تو کوتاهی نمی‌کند، و بدانی که حکم در آن، از برای اوست به خصوص؛ پس بر خدا توکل کن، به وا گذاشتن آن به سوی او، و در آنها و در غیر آنها، بر او اعتماد داشته باش».

۱۵۹۶/۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از

(۱). دخان، ۵۱.

(۲). طلاق، ۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۸۹

پدرش، و هر دو، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جبلة، از معاویه بن وهب، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هر که سه چیز به او عطا شود، از سه چیز ممنوع و محروم نشود.

هر که دعا به او عطا شود و توفیق دعا کردن بیابد، اجابت به او عطا شود، و خدا دعایش را مستجاب گرداند. و هر که شکر به او عطا شود و توفیق شکرگذاری یابد، زیاده به او عطا شود. و هر که توکل به او عطا شود، کفایت به او عطا شود و خدا مهمات او را کفایت فرماید».

بعد از آن فرمود که: «آیا کتاب خدای عز و جل را تلاوت کرده‌ای که می‌فرماید: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (۱) و فرموده: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» (۲)؛ یعنی: «هر آینه اگر شکر کنید، البته نعمت شما را می‌افزایم». و فرموده که: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (۳)؛ یعنی: مرا بخوانید، تا اجابت کنم شما را».

۱۵۹۷/۷. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از ابوعلی، از محمد بن حسن، از حسین بن راشد، از حسین بن علوان روایت کرده است که گفت: در مجلسی بودیم که در آن علم را طلب می‌نمودیم، و در بعضی از سفرها، خرجی من تمام شد. بعضی از رفقای ما به من گفت که: به کی امیدواری داری، از برای چاره آن‌چه بر تو فرود آمده است؟ گفتم که: به فلانی امیدواری دارم. گفت: به خدا سوگند که در این هنگام حاجتت را بر نمی‌آورد و تو را به امید نمی‌رساند و مطلوب تو را روا نمی‌گرداند. گفتم: خدا تو را رحمت کند، تو چه می‌دانی؟ و این را از کجا می‌گویی؟ گفت که: امام جعفر صادق علیه السلام مرا حدیث فرمود که: «در بعضی از کتاب‌های آسمانی خوانده است که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید که: سوگند یاد می‌کنم به عزّت و جلال و بزرگواری و بلندی که بر عرش خویش دارم، که امید هر صاحب امید را که به غیر من از مردمان دارد، قطع کنم به نومی‌دی. و هر آینه او را

جامه خواری ببوشانم در نزد مردمان، و او را از قرب خویش دور کنم و در ناحیه‌ای اندازم، و او را از فضل (یا وصل) خویش دور گردانم. آیا در سختی‌ها به غیر من امیدواری دارد؟ با آنکه سختی‌ها در دست قدرت من است، غیر مرا امید دارد؟ و به فکر، در غیر مرا می‌کوبد؟ و حال آنکه کلید همه درها به دست من است، و همه آن درها بسته و در من گشوده است از برای هر که مرا بخواند؛ پس کیست آنکه به من امیدواری داشته از برای دفع مصیبت‌ها که به او رسیده، و من او را

(۱). طلاق، ۳.

(۲). إبراهیم، ۷.

(۳). غافر، ۶۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۹۱

در نزد آنها قطع کرده‌ام و امیدش را ناامید نموده‌ام؟ و کیست آنکه مرا امید داشته به جهت امر عظیمی، و من امید او را از خویش بریده‌ام؟ آرزوهای بندگان خویش را در نزد خویش نگاه داشته‌ام، پس به حفظ من راضی نشدند. و آسمان‌های خویش را پر کرده‌ام از فرشتگانی که به تسیح و تنزیه من، ملال به هم نمی‌رسانند. و ایشان را امر کرده‌ام که درهای میان من و بندگان مرا نبندند؛ پس ایشان بر قول من اعتماد نکردند. آیا آنکه مصیبتی از مصیبت‌های من به او رسیده و در او را کوییده، نمی‌داند که کسی غیر از من نمی‌تواند که آن را برطرف کند؟ و آن را مالک نمی‌شود، مگر بعد از رخصت من؟ پس مرا چه می‌شود، که او را چنان می‌بینم که از من غفلت دارد؟ به جود و بخشش خود به او عطا کردم، آن‌چه را که از من نخواست، بعد از آن، آن را از دستش گرفتم، و باز گردانیدن آن را از من نخواست و از غیر من خواست. آیا مرا چنان می‌بینید که به عطا ابتدا می‌کنم پیش از خواهش، بعد از آن، از من خواهش می‌شود و سائل خود را اجابت نمی‌کنم؟ آیا بخیلیم من، که بنده‌ای من را بخیل یابد یا نسبت به بخل دهد؟ یا جود و کرم از برای من ثابت نیست؟ یا عفو و رحمت به دست من نیست؟ یا من محل آرزوها نیستم، که همه امیدها در ساحت عزت و قدرت من فرود آید؟ پس کی غیر از من آنها را قطع می‌کند؟ آیا امیدواران نمی‌ترسند که به غیر من امیدواری دارند؟! پس اگر همه اهل آسمان‌ها و اهل زمین من، امیدواری داشته باشند، و هر یک از ایشان را، مثل آن‌چه همه ایشان امیدواری دارند عطا کنم، از ملک و پادشاهی من، مانند عضوی از اعضای مورچه‌ای کم نشود. و چگونه ملک و مملکتی که من قیم آنم کم شود؛ پس زهی سختی از برای آنها که از رحمت من نومیدند، و زهی شدت از برای کسی که مرا نافرمانی کند و از من و عذاب من غافل باشد و ترسد».

۸ / ۱۵۹۸. محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از بعضی از اصحاب ما، از عیاد بن یعقوب رواجی، از سعید بن عبدالرحمان روایت کرده است که گفت: با موسی بن عبدالله در ینبع بودیم. و در بعضی از سفرها خرجی من تمام شد. بعضی از فرزندان امام حسین علیه السلام به من گفت: که را امیدواری داری، از برای آن‌چه بر تو فرود آمده است؟ گفتم: موسی بن عبدالله. گفت: در این هنگام، حاجت روا نمی‌شود، و مطلوبت بر آورده نمی‌شود. گفتم که: اینکه می‌گویی، چرا؟ گفت: زیرا که در بعضی از کتاب‌های پدرانم یافتم که خدای عز و جل می‌فرماید: و مثل حدیث گذشته را ذکر کرد. گفتم: ای فرزند رسول خدا! این را بگو تا بنویسم؛ پس او

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۹۳

گفت و من نوشتم. و گفتم: نه، به خدا سوگند که بعد از این، هرگز حاجتی را از او نمی‌خواهم.

باب در بیان خوف و رجا



۱/۱۵۹۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از منصور بن یونس، از حارث بن مغیره، یا پدرش، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: در وصیت لقمان چه بود؟ فرمود که: «در آن چیزها بود که مردم را به تعجب می‌آورد. و عجیب‌ترین آن‌چه در آن وصیت بود، این است که به پسرش گفت که: از خدای عز و جل چنان بترس که اگر با نیکی و ثواب جنّ و انس به نزد آن جناب آیی، تو را عذاب خواهد کرد. و خدا را چنین امید بدار که اگر با گناهان جنّ و انس به نزد او آیی، تو را رحمت خواهد کرد». بعد از آن، حضرت صادق علیه السلام فرمود: «پدرم علیه السلام می‌فرمود که: هیچ بنده‌ای مؤمنی نیست، مگر آنکه در دلش دو نور هست، یکی نور خوف، و دیگری نور رجا. که اگر این را بسنجند، بر آن زیادتی نکند، و اگر آن را بسنجند، بر این زیادتی نکند».

۲/۱۶۰۰. محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جبله، از اسحاق بن عمار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ای اسحاق! چنان از خدا بترس که گویا تو او را می‌بینی، و اگر تو او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند. و اگر چنین دانی که او تو را نمی‌بیند، کافر شده‌ای. و اگر می‌دانی که او تو را می‌بیند و معصیت را از برای او ظاهر می‌کنی و در حضور آن جناب مرتکب گناه می‌شوی، او را از همه نظر کنندگان بر خویش، سهل‌تر و خوارتر قرار داده‌ای».

۳/۱۶۰۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از هیثم بن واقد روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر که از خدا بترسد، خدا هر چیزی را از او بترساند. و هر که از خدا نترسد، خدا او را از هر چیزی بترساند».

۴/۱۶۰۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از پدرش، از حمزه بن عبدالله جعفری، از جمیل بن درّاج، از ابوحمزه که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام

(۱). و خوف، ترسیدن و رجا، امید داشتن است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۹۵

فرمود که: «هر که خدا را بشناسد، از خدا می‌ترسد، و هر که از خدا می‌ترسد، نفس او به دنیا رغبت نمی‌کند و آن را ترک می‌نماید».

۵/۱۶۰۳. از او، از ابن‌ابی‌نجران، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: گروهی گناهان را مرتکب می‌شوند و می‌گویند: امید داریم. و پیوسته همچین می‌باشند، تا مرگ بر ایشان وارد شود. فرمود که:

«این گروه، گروهی هستند که در آرزوها خود را حرکت می‌دهند و به آن میلی می‌نمایند، دروغ گفتند، ایشان امیدوار نیستند؛ چرا که، هر که چیزی را امید داشته باشد، آن را جستجو می‌کند، و هر که از چیزی بترسد، از آن می‌گریزد».

۶/۱۶۰۴. و علی بن محمد این را روایت کرده و مرفوع ساخته و گفته است که: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: گروهی از دوستان و موالیان شما در گناهان واقع می‌شوند و می‌گویند: امیدواریم. فرمود: «دروغ می‌گویند. ایشان دوستان ما نیستند، بلکه این جماعت گروهی هستند که آرزوها ایشان را میل داده و به حرکت درآورده است. هر که چیزی را امید داشته باشد، از برای تحصیل آن کار می‌کند، و هر که از چیزی می‌ترسد، از آن می‌گریزد».

۷/۱۶۰۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از بعضی از اصحاب خویش، از صالح بن حمزه آن را مرفوع ساخته، و گفته که، امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «از جمله عبادت خدا آن است که، کسی سخت از خدای عز و



جل بترسد. خدای عز و جل می‌فرماید که: «إِنَّمَا يُخَشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (۱)، و ترجمه آن مذکور شد، «۲» و آن جناب جلّ ثناؤه فرموده است که: «فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اَخْشَوْنَ» (۳)؛ یعنی: «پس مترسید از مردمان، و بترسید از من». و آن جناب- تبارک و تعالی فرموده است که: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» (۴)؛ یعنی: «و هر که بترسد از خدا، خدا از برایش قرار می‌دهد جای بیرون شدن را؛ یعنی: خلاصی از اندوه دنیا و آخرت». راوی می‌گوید که: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «به درستی که دوستی شرف و بزرگواری و آوازه، در دل کسی که ترسان و لرزان باشد، نمی‌باشد».

(۱). فاطر، ۲۸.

(۲). و از میان بندگان خدا تنها دانایان از او می‌هراسند.

(۳). مائده، ۴۴.

(۴). طلاق، ۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۱۹۷

۸ / ۱۶۰۶. علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن حسین، از محمد بن سنان، از ابوسعید مکاری، از ابوحمزه ثمالی، از حضرت علی بن الحسین - صلوات الله علیهما- روایت کرده است که فرمود: «مردی با کسان خود به کشتی سوار شدند و کشتی ایشان شکست. و از کسانی که در کشتی بودند کسی از غرق نجات نیافت، مگر زن آن مرد که بر تخته‌ای از تخته‌های کشتی بند شد و نجات یافت و رفت تا به جزیره‌ای از جزیره‌های دریا پناه برد. و در آن جزیره مردی بود که راهزنی می‌نمود و از برای خدا حرمتی را وا نگذاشته بود، مگر آنکه هتک آن کرده، جمیع فسوق و معاصی را به جا آورده بود. و آن فاسق به آمدن آن زن دانا نشد، و مگر در حالی که آن زن بر بالای سرش ایستاده بود؛ پس سر خود را به سوی آن زن بلند کرد و گفت که: انسانی یا جن؟ آن زن گفت: انسانم؛ پس آن مرد فاسق یک سخن با او نگفت، تا آنکه نسبت به او نشست، در حالی که مرد نسبت به زن خویش می‌نشیند (یعنی در میان دو پایش نشست و به صورت مُجامع درآمد). و در هنگامی که قصد کرد که با آن زن درآمیزد، (زن) به لرزه درآمد و مضطرب گردید. فاسق گفت: تو را چه می‌شود که می‌لرزی؟

گفت که: از این می‌ترسم. و به دست خویش به جانب آسمان اشاره کرد (یعنی از خدا می‌ترسم). گفت که: هیچ مرتبه از این کار کرده‌ای؟ گفت: نه سوگند به عزت خدا. گفت که:

تو چنین می‌ترسی و هرگز از این کار نکرده‌ای، و خود به اختیار خود این کار نمی‌کنی؛ بلکه من تو را به جبر بر این داشته‌ام، پس به خدا سوگند که من به این ترس و بیم، از تو اولی و احقّم».

حضرت فرمود: «پس برخاست، و هیچ چیز به جا نیاورد و ترک آن عمل کرد و به سوی اهل خود برگشت. و او را قصد و همتی نبود، مگر توبه و بازگشت به سوی خدا؛ پس در بین آنکه می‌رفت، ناگاه راهبی به او برخورد که در آن راه می‌رفت. و چون پاره‌ای راه رفتند، آفتاب که بر ایشان تابیده بود، بسیار گرم شد. راهب به آن جوان گفت که: خدا را بخوان و دعا کن که ابری بفرستد، تا بر سر ما سایه افکند، که آفتاب بر ما تابیده و بسیار گرم شده. جوان گفت که: هیچ خوبی را از برای خویش در نزد پروردگارم نمی‌دانم، که به سبب آن جرأت کنم بر آنکه از او چیزی بخواهم. راهب گفت: پس من دعا می‌کنم و تو آمین می‌گویی. گفت:

آری؛ پس راهب شروع کرد که دعا می‌کرد و جوان آمین می‌گفت؛ پس چیزی نبود که سریع‌تر باشد از آن که پارچه ابری بر سر ایشان سایه افکند- یعنی بلافاصله ابر ایشان را سایه کرد-.

پس ایشان زمانی دور و دراز، از آن روز، در زیر سایه آن ابر رفتند. بعد از آن، راه

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۳، ص: ۱۹۹

بعد از آن، راه ایشان جدا شد، که بر سر دو راه رسیدند. بعد از آن، جوان راهی را پیش گرفت و در آن روان شد. و راهب راه دیگر را پیش گرفت و در آن رفت. دیدند که آن ابر با جوان می‌رود. راهب گفت که: تو از من بهتری و دعا از برای تو مستجاب شد، و از برای من مستجاب نشد؛ پس مرا خبر ده که قصه تو چیست؟ و بگو چه کار کرده‌ای؟ جوان خبر آن را به راهب گفت. راهب گفت که: خدا گناهان گذشته تو را آمرزیده، به جهت آنکه ترس او در دلت داخل شد؛ پس بنگر که در زمان آینده چگونه خواهی بود».

۹ / ۱۶۰۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن نعمان، از حمزه بن حرمان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که از جمله آن چه حفظ شد از خطبه‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله آن است که فرمود: ای گروه مردمان! شما را نشانه‌ها است، پس به نشانه‌های خویش منتهی شوید. و شما را عاقبتی است؛ پس به نهایت و آخر خویش برسید، مگر اینکه مؤمن عمل می‌کند در میان دو ترس؛ یعنی میان مدتی که گذشت، نمی‌داند که خدا در آن چه کرده، و مدتی که باقی مانده، نمی‌داند که خدا در آن چه مقدر خواهد فرمود. پس باید که بنده مؤمن، از خود برای خود فرا گیرد، آن چه را که باید فرا گرفت. و از دنیا برای آخرت خویش ذخیره کند، و اینها را در زمان جوانی، پیش از پیری، و در هنگام زندگی، پیش از مردن، به جا آورد؛ پس سوگند یاد می‌کنم به آن کسی که جان محمد به دست قدرت او است، که بعد از دنیا چیزی نیست که رضامندی خدا به آن حاصل شود، و بعد از آن خانه‌ای نیست، مگر بهشت یا دوزخ».

۱۰ / ۱۶۰۸. از او، از احمد، از ابن محبوب، از داود رقی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است در قول خدای عز و جل: «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» (۱) که فرمود: «هر که بداند که خدا او را می‌بیند، و آن چه می‌گوید، می‌شنود، و آن چه را که می‌کند، از خوبی یا بدی، می‌داند، و همین او را از اعمال زشت منع کند، چنین کسی همان است که از مقام؛ یعنی قیام و ایستادن حضرت پروردگار خویش ترسیده، و نفس خود را از هوا و هوس باز داشته است». و بنابراین ترجمه آیه این می‌شود که: «هر که بترسد از محافظت و نگهبانی پروردگار

(۱). الرحمن، ۴۶.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۳، ص: ۲۰۱

خویش، (و به این جهت جرأت بر معصیت نکند)، در بهشت است.

۱۱ / ۱۶۰۹. از او، از احمد بن محمد، از ابن سنان، از ابن مسکان، از حسن بن ابی ساره روایت است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «مؤمن، در حقیقت مؤمن نمی‌باشد، تا ترسان و امیدوار باشد. و ترسان و امیدوار نمی‌باشد، تا عمل کند به آن چه می‌ترسد و امید دارد».

۱۲ / ۱۶۱۰. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از فضیل بن عثمان، از ابو عبیده حداء، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مؤمن در میان دو ترس است:

یکی ترس گناهی که گذشته است، نمی‌داند که خدا در آن چه کرده است؛ و دیگری ترس عمری که باقی مانده است، نمی‌داند که در آن چه کسب می‌کند از اموری که موجب هلاکت او است؛ پس او هیچ روز صبح نمی‌کند، مگر آنکه ترسان است، و چیزی او را به اصلاح نمی‌آورد، مگر ترس خدا».

۱۳ / ۱۶۱۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پدرم علیه السلام می‌فرمود: ...» تا آخر آن چه در آخر حدیث اول این باب گذشت.

باب در بیان حسن خلق و گمان نیک به خدای داشتن

### ۳۴. باب در بیان حسن خلق و گمان نیک به خدای عز و جل داشتن

۱/۱۶۱۲. چند نفر، از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از داود بن کثیر از ابو عبیده حدّاء، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

خدای تبارک و تعالی فرموده است که: باید عمل کنندگان، بر عمل‌های خود که آنها را برای من به جا می‌آورند، اعتماد نداشته باشند؛ چرا که ایشان اگر منتهای سعی را به عمل آورند، و خویشان را در مدّت عمر خویش در عبادت من به رنج و تعب اندازند، مقصّر باشند، و در عبادتی که کرده‌اند، به کثرت و پایان عبادت من نرسند، در [برابر] آن‌چه در نزد من طلب می‌کنند، از نوازش من و ناز و نعمتی که در بهشت‌های من است، و بلندترین درجات بلند در همسایگی من، ولیکن به رحمت و مهربانی من وثوق و اعتماد داشته باشند، و به فضل من شاد شوند، و به حسن ظنّ و گمان نیک به من داشتن، آرام گیرند؛ زیرا که رحمت من در

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۰۳

نزد این اعتقاد، ایشان را دریابد، و رضای من، ایشان را به من رساند، و آمرزش من، ایشان را لباس عفو من بپوشاند؛ پس به درستی که منم خدای بسیار بخشاینده مهربان، و به این نام، خود را نامیده‌ام».

۲/۱۶۱۳. ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از برید بن معاویه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در کتاب علی علیه السلام یافتیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود- در حالی که آن حضرت، بر بالای منبر خویش بود- که: سوگند یاد می‌کنم به آن کسی که به غیر از او خدایی نیست، که هرگز به هیچ مؤمنی خیر دنیا و آخرت عطا نشده، مگر به گمان نیکی که به خدا داشته باشد، و به امیدش از آن جناب، و خوش خلقی که داشته، و به باز ایستادن از غیبت مؤمنان. و سوگند یاد می‌کنم به آن کسی که به غیر از او خدایی نیست، که خدا هیچ مؤمنی را بعد از توبه و طلب آمرزش گناهان عذاب نمی‌کند، مگر به بدگمانی او به خدا، و تقصیر کردنش در امید داشتن به خدا، و به بد خلقی که داشته باشد، و به غیبت کردن مؤمنان. و سوگند یاد می‌کنم به آن کسی که به غیر از او خدایی نیست، که گمان هیچ بنده مؤمنی به خدا نیکو نباشد، مگر آنکه خدا در نزد گمان بنده‌ای مؤمن خود باشد، و بر وفق گمانش با او عمل نماید؛ زیرا که خدا کریم است و همه خوبی‌ها به دست قدرت او است، و شرم می‌کند که بنده مؤمن او چنان باشد که گمان نیک به او برده باشد؛ پس گمان و امید او را خلاف کند، و به خلاف آنها با او عمل نماید؛ پس گمان خود را به خدا نیکو کنید، و به سوی او رغبت نمایید».

۳/۱۶۱۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل بن بزیر، از ابوالحسن، حضرت امام رضا علیه السلام، روایت کرده است که فرمود: «گمان خویش را به خدا نیکو کنید؛ زیرا که خدای عز و جل می‌فرماید که: من در نزد گمان بنده مؤمن خودم، و بر وفق گمانش به من با او رفتار می‌کنم. اگر گمانش خوب است، جزای او خوب باشد، و اگر بد است، بد باشد».

۴/۱۶۱۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از منقری، از سفیان بن عیینه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «گمان نیک به خدا داشتن، آن است که غیر خدا را امید نداشته باشی، و ترسی، مگر از گناهان خویش».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۰۵

باب در بیان اعتراف به تقصیر و کوتاهی کردن خویش، در عبادت خدا

### ۳۵. باب در بیان اعتراف به تقصیر و کوتاهی کردن خویش، در عبادت خدا

۱/۱۶۱۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از سعد بن ابی‌خلف، از ابوالحسن - حضرت امام موسی کاظم علیه السلام - روایت کرده است که گفت:

حضرت به بعضی از فرزندان خویش فرمود که: «ای فرزند عزیز من! بر تو باد که سعی و کوشش نمایی و خود را از حد تقصیر بیرون نبری در عبادت و طاعت خدای عز و جل، چنان ندانی که در این باب کوتاهی نکرده‌ای؛ زیرا که کسی نمی‌تواند که او را عبادت کند، چنانچه حق عبادت او است، و آن جناب سزاوار آن است».

۲/۱۶۱۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از بعضی از مردم عراق، از محمد بن مثنیٰ حضرمی، از پدرش، از عثمان بن زید، از جابر که گفت: امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود که: «ای جابر! خدا تو را از ناتمامی و کوتاهی کردن بیرون نبرد» (یعنی تو را توفیق دهد که عبادت خویش را ناقص، و خود را مقصر دانی).

۳/۱۶۱۸. از او، از ابن فضال، از حسن بن جهم روایت است که گفت: شنیدم از حضرت امام رضا علیه السلام که می‌فرمود: «مردی در میانه بنی‌اسرائیل، چهل سال خدا را عبادت کرد. بعد از آن، تقرب جست به خدا و قربانی کرد. از او قبول نشد. پس با نفس خود گفت که: این امر به تو نرسید، مگر از خودت. و گناه نیست، مگر از برای تو». حضرت فرمود: «پس خدای تبارک و تعالی به سوی او وحی فرمود که: مذمت کردن تو نفس خود را، از عبادت چهل سالهات بهتر است».

۴/۱۶۱۹. ابوعلی اشعری، از عیسی بن ایوب، از علی بن مهزیار، از فضل بن یونس، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود: «این را بسیار بگو: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنِي مِنَ الْمُعَارِينَ وَلَا تُخْرِجْنِي مِنَ التَّقْصِيرِ؛ یعنی: «بار خدایا! مرا از جمله عاریت‌داده‌شدگان مگردان، و مرا از حد تقصیر بیرون مبر». عرض کردم: اما عاریت‌داده‌شدگان را شناخته و دانسته‌ام که ایشان کیستند. مردی، دین را به عاریت به او می‌دهند، پس از آن بیرون می‌رود. بفرما که معنی اینکه مرا از حد تقصیر بیرون مبر، چیست؟ فرمود: «هر عملی که به آن رضای خدای عز و جل را خواسته باشی، در باب آن، در پیش خود مقصر باش. و چنان بدان که در آن کوتاهی کرده‌ای؛ زیرا که همه مردمان، در اعماق خویش،

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۰۷

میان خود و خدا مقصرند، مگر کسی که خدای عز و جل او را نگاه داشته باشد».

باب در بیان طاعت و فرمانبرداری و تقوی و پرهیزگاری

### ۳۶. باب در بیان طاعت و فرمانبرداری و تقوی و پرهیزگاری

۱/۱۶۲۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی‌نصر، از محمد برادر عزام، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مذهب‌های باطله، شما را به جایی نبرد و اعتقاد باطل به هم مرسانید؛ پس به خدا سوگند که شیعه ما نیست، مگر کسی که خدای عز و جل را اطاعت کند».

۲/۱۶۲۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از عاصم بن حمید، از ابوحمزه ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «رسول خدا در حجة‌الوداع خطبه خواند و فرمود که: ای گروه مردمان! به خدا سوگند که چیزی نیست که شما را به بهشت نزدیک گرداند، و از آتش جهنم شما را دور سازد، مگر آنکه شما را به آن امر کردم. و چیزی نیست که شما را به آتش جهنم نزدیک گرداند، و شما را از بهشت دور سازد، مگر آنکه شما را از آن نهی کردم. بدانید و آگاه باشید! که جبرئیل امین در دل من دمید که هیچ تنی نمی‌میرد، تا آنکه روزی خود را کامل گرداند، و تمام و کمال به او برسد؛ پس از خدا پرهیزید و در جستن روزی نیکویی کنید. و دیرشمردن چیزی از روزی، یکی از شما را بر این ندارد که آن را طلب کند به آن چه حلال نباشد؛ زیرا که نمی‌توان رسید به آن چه در نزد خدا است، مگر به طاعت او».

۳/۱۶۲۲. ابوعلی اشعری، از محمد اشعری، از محمد بن سالم و احمد بن ابی‌عبدالله، از پدرش هر دو روایت کرده‌اند، از احمد بن نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که گفت: حضرت به من فرمود که: «ای جابر! آیا کسی که تشیع را بر خود می‌بندد، اکتفا می‌کند به اینکه بگوید ما اهل بیت را دوست می‌دارد؟ پس به خدا سوگند که شیعه ما نیست، مگر کسی که از خدا پرهیزد و او را اطاعت کند. و شیعیان ما شناخته نمی‌شدند ای جابر، مگر به تواضع و فروتنی و اظهار خشوع و امانت، و بسیاری یاد خدا، و روزه و نماز، و نیکی با پدر و مادر، و بازجویی و رعایت همسایگان، از فقیران و اهل درویشی و بیچارگان، و قرض داران و یتیمان، و به راستگویی، و تلاوت قرآن، و بازداشتن زبان‌ها بر مردمان، مگر از خوبی؛ و امینان خویشان خویش بودند، در همه چیز». جابر می‌گوید

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۰۹

که: عرض کردم: یا بن رسول الله! ما امروز کسی را به این صفت نمی‌شناسیم. فرمود که:

«ای جابر! البته مذهب‌های باطله تو را به جایی نبرد، و به آنچه هر کس می‌گوید، اعتقاد نکنی. مردی پنداشته که می‌گوید: علی را دوست می‌دارم و به آن حضرت موالات می‌ورزد، و با این حال چنان نمی‌باشد، که بسیار عمل را به جا آورد، و او را همین گفتار کفایت می‌کند؛ پس اگر بگوید که من رسول خدا صلی الله علیه و آله را دوست می‌دارم، بهتر باشد؛ زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام بهتر است. بعد از آن، سیرت و طریقه آن حضرت را پیروی نکند، و به سنت آن حضرت عمل ننماید. دوستی او با آن حضرت هیچ نفعی به او نمی‌رساند؛ پس از خدا پرهیزد و عمل کنید از برای تحصیل آنچه در نزد خدا است، که در میان خدا و کسی، خویشی نیست. و دوست‌ترین بندگان به سوی خدای عز و جل، پرهیزگارتین ایشان، و عمل‌کننده‌ترین ایشان است به طاعت آن جناب. ای جابر! به خدا سوگند که تقرب جسته نمی‌شود به سوی خدای تبارک و تعالی، مگر به طاعت. و با ما برات بیزاری از آتش جهنم نیست، و کسی را بر خدا حجتی نه. هر که خدا را فرمانبردار باشد، دوست ما است، و هر که خدا را نافرمان باشد، دشمن ما است. و به دوستی ما نمی‌توان رسید، مگر به عمل و پارسایی».

۴/۱۶۲۳. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و هر دو، از ابن‌ابی‌عمیر، از هشام بن حکم، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «چون روز قیامت شود، جماعتی از مردمان برخیزند و بر در بهشت آیند، و در بهشت را بزنند؛ پس به ایشان گفته شود که: شما کیستید؟ در جواب گویند که: ما ایم، اهل صبر. به ایشان گفته شود که: بر چه چیز صبر کردید؟ می‌گویند که: بر طاعت خدا صبر می‌کردیم و آن را به عمل می‌آوردیم، و از نافرمانی خدا صبر می‌نمودیم و مرتکب آن نمی‌شدیم؛ پس خدای عز و جل می‌فرماید که: راست گفتند، ایشان را داخل بهشت گردانید. و این است معنای قول خدای عز و جل: «إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»<sup>۱</sup>؛ یعنی: «جز این نیست که تمام داده می‌شوند صبرکنندگان مزد خویش را، بی‌آنکه حسابی از برای ایشان باشد».

(و بعضی گمان کرده‌اند که معنای آن، این است که: مزد بی‌شمار و اندازه به ایشان دهند،

(۱). زمر، ۱۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۱۱

یا آن‌چه گمان نکنند و نپندارند.)

۵/۱۶۲۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از فضیل بن عثمان، از ابوعبیده، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود:

هیچ عملی با پرهیزگاری کم نمی‌باشد، و چگونه کم باشد، آنچه قبول در گاه خدا می‌شود؟!».

۶/۱۶۲۵. حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از بعضی از اصحاب خویش، از ابان، از عمرو بن خالد، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «ای گروه شیعیان، که شیعه آل محمدید! چون بالش و فرش میانہ باشید، که غالی به سوی شما باز گردد، و تالی به شما برسد و ملحق شود»/ پس مردی از جمله انصار که او را سعد می‌گفتند، به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم! غالی چیست و چه صفت دارد؟ فرمود که: «گروهی هستند که در شأن ما می‌گویند، آن‌چه را که ما در حق خویش نمی‌گوییم؛ پس این گروه از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم». عرض کرد که: تالی چیست؟ فرمود: «آن کس که جویای خیر است و اراده آن دارد، کسی او را به خیر می‌رساند و بر آن مزد داده می‌شود». بعد از آن، رو به ما آورد و فرمود:

«به خدا سوگند که با ما از جانب خدا برات بیزاری از آتش جهنم نیست، و در میانہ ما و خدا خویشی نمی‌باشد، و نه ما را بر خدا حجتی است، و به سوی خدا تقرب نمی‌جوییم، مگر به طاعت؛ پس هر که از شما خدا را فرمانبردار باشد، دوستی ما او را نفع می‌بخشد، و هر که از شما خدا را نافرمان باشد، دوستی ما او را نفع نمی‌ماند». و دو مرتبه فرمود: «وای بر شما، فریفته مشوید!».

۷/۱۶۲۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از مفضل بن عمر که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم؛ پس عمل‌های نیک را ذکر کردیم. گفتم که: من عمل بسیار ضعیف و کم است. حضرت فرمود که: «این را مگو و از خدا آمرزش طلب کن». بعد از آن به من فرمود که: «کمی از عمل که با پرهیزگاری باشد، بهتر است از بسیاری که بی‌پرهیزگاری باشد».

عرض کردم که: چگونه بسیار می‌باشد بی‌پرهیزگاری. فرمود: «آری، مانند آنکه مردی طعام خویش را به مردم می‌خوراند، و با همسایگان خود نرمی و مدارایی می‌نماید، و منزلش پایمال و لگدکوب مردم می‌شود- که کنایه است از بسیاری میهمان و میهمانی کردن-؛ پس هر گاه دری از حرام از برایش بلند و گشوده شود، در آن داخل شود، و این عملی است بی‌تقوی. و دیگری هست که هیچ‌یک از اینها در نزد او نیست؛ پس چون دری از حرام

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۱۳

از برایش گشوده شود، در آن داخل نمی‌شود».

۸/۱۶۲۷. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از ابوداود مسترق، از محسن میثمی، از یعقوب بن شعیب روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:

«خدا هیچ بنده‌ای را از خواری گناهان به سوی عزت تقوی نقل نفرموده، مگر آنکه بی‌مال او را غنی گردانیده، و بی‌عشیره و قبیله او را عزیز و غالب ساخته، و بی‌انسانی او را انیس و مونس داده است».

باب در بیان ورع و پارسایی

### ۳۷. باب در بیان ورع و پارسایی

۱/۱۶۲۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از ابوالمعز، از زید شحام، از عمرو بن سعید بن هلال ثقفی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: من تو را ملاقات نمی‌کنم، مگر در چند سال یکبار؛ پس مرا به چیزی خبر ده، که آن را بگیرم و به آن عمل کنم. فرمود: «وصیت می‌کنم تو را به پرهیز کردن از عذاب خدا، و پارسایی و سعی و کوشش در طاعت. و بدان که سعی‌ای که هیچ پارسایی در آن نباشد، نفع نمی‌بخشد».

۲/۱۶۲۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از حدید بن حکیم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «از خدا بپرهیزید، و دین خویش را به پارسایی محافظت کنید».

۳/۱۶۳۰. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از یزید بن خلیفه روایت کرده است که گفت: حضرت



صادق علیه السلام ما را موعظه فرمود و پند داد، و به چیزی چند امر نمود، و ما را در دنیا بی‌رغبت گردانید. بعد از آن فرمود: «بر شما باد به پارسایی؛ زیرا که به آن‌چه در نزد خدا است نمی‌توان رسید، مگر به پارسایی».

۴/۱۶۳۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضال، از ابوجمیله از ابن ابی‌یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «سعی‌ای که هیچ پارسایی در آن نباشد، نفع نمی‌بخشد».

۵/۱۶۳۲. از او، از پدرش، از فضال بن ایوب، از حسن بن زیاد صیقل، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «به درستی که سخت‌ترین عبادت‌ها، تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۱۵ پارسایی کردن است».

۶/۱۶۳۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن اسماعیل بن بزیع، از حنان بن سدیر روایت کرده است که گفت: ابوالصباح کنانی به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که: در باب تو از مردم چه می‌کشیم. حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «چیست آن‌چه در خصوص من از مردم می‌کشی؟» عرض کرد که: پیوسته در میان ما و مردی از ایشان سخنی واقع می‌شود؛ پس می‌گوید که: جعفری خبیث است - یعنی مردی است پلید، از اصحاب جعفر بن محمد - حضرت فرمود که: «مردم شما را به من سرزنش می‌کنند؟» ابوالصباح به آن حضرت عرض کرد: آری. فرمود: «به خدا سوگند که آنکه جعفر را پیروی می‌کند از شما، بسیار کم است. جز این نیست که اصحاب من کسانی هستند که پارسایی ایشان سخت باشد، و از برای آفریدگار خویش عمل کنند و ثواب او را امید داشته باشند، این گروهند که اصحاب من‌اند».

۷/۱۶۳۴. حنان بن سدیر، از ابوساره غزال، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدای عز و جل فرموده است که: ای فرزند آدم! آن‌چه را که من بر تو حرام گردانیده‌ام اجتناب کن، تا از جمله پارساترین مردمان باشی».

۸/۱۶۳۵. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش و علی بن محمد، از قاسم بن محمد، از سلیمان منقری، از جعفر بن غیاث که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کرد از پارسای از مردم که آن کیست؟ فرمود که: «آنکه از محرمات خدای عز و جل پارسایی ورزد».

۹/۱۶۳۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از ابواسامه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «بر تو باد به پرهیز کردن از خدا و پارسایی و کوشش و راستی خبر، که در آن دروغ‌نگویی، و ادای امانت و خوش‌خلقی و خوش‌همسایگی کردن. و خوانندگان مردم باشید به سوی خویش به غیر زبان‌های خود (و مراد این است که اعمال نیک را به جا آورید تا مردم پیرو شما گردند، نه آنکه به زبان آنها را مدح کنید، و خود نکنید)، و باعث زینت و آرایش باشید، و موجب شین و عیب کردن مردمان باشید. و بر شما باد که رکوع و سجود را طول دهید؛ زیرا که چون یکی از شما رکوع و سجود را طول دهد، شیطان از پشت سرش آواز دهد و بگوید که: ای وای بر او! که او فرمان برد و من نافرمانی کردم، و سجده کرد و من سرباز زدم».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۱۷

۱۰/۱۶۳۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن ابی‌زید، از پدرش روایت کرده است که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم که عیسی بن عبدالله قمی داخل شد؛ پس حضرت به او فرمود: «مرحبا، خوش آمدی!» و او را نزدیک به خود نشانید. بعد از آن فرمود که: «ای عیسی بن عبدالله! از ما نیست و کرامتی ندارد، هر که در شهری باشد که صد هزار کس یا زیادتر در آن باشند، و در آن شهر یک کس از او پارسا تر باشد».

۱۱/۱۶۳۸. از او، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از علی بن عقبه، از ابوکهمس، از عمرو بن سعید بن هلال روایت است

که گفت: به خدمت امام جعفر صادق عليه السلام عرض کردم که: مرا وصیت کن و بفرما که مرا چه کار باید کرد؟ فرمود: «تورا وصیت می کنم به پرهیز کردن از خدا و ترسیدن از عذاب او، و به پارسایی کردن و کوشش کردن در طاعت. و بدان که کوششی که هیچ پارسایی در آن نباشد، نفع نمی بخشد».

۱۲/۱۶۳۹. از او، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از ابوالصباح کنانی، از امام محمد باقر عليه السلام روایت کرده است که فرمود: «ما را یاری کنید به پارسایی؛ زیرا که هر که خدای عز و جل را ملاقات کند از شما با پارسایی، او را فرجی خواهد بود در نزد خدای عز و جل. به درستی که خدای عز و جل می فرماید: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّالِحِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (۱). «۲» و سخن در آیه، در باب مولد پیغمبر صلی الله علیه و آله گذشت. و حضرت فرمود: «پس از ما است پیغمبر، و از ما است صدیق و شهیدان و صالحان».

۱۳/۱۶۴۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از ابن رثاب، از امام جعفر صادق عليه السلام روایت کرده است که فرمود: «ما مردی را مؤمن نمی شماریم، تا آنکه همه آنچه را که به آن امر کرده ایم، پیرو و خواهان باشد. بدانید و آگاه باشید! که از جمله پیروی کردن فرمان ما و اراده داشتن آن، پارسایی است. پس به آن آراسته شوید، تا خدا شما را رحمت کند، و به آن بر جگر دشمنان ما زنید، که جگر ایشان بسوزد، (و بنا بر بعضی از نسخ کافی (۳)، به آن با ایشان مکر کنید) تا خدا شما را از خاک بردارد و بلند گرداند».

(۱). نساء، ۶۹.

(۲). و مطیعان خدا و پیامبرش، با کسانی اند که خدا به آنان نعمت داده است، یعنی پیغمبران، صدیقان، شهیدان و صالحان و چه همراهان نیکویی!

(۳). در برخی نسخ به جای «کبدوا» «کیدوا» است.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۱۹

۱۴/۱۶۴۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حجاج، از علاء، از ابن ابی یعفور روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق عليه السلام فرمود: «خوانندگان مردم باشید به غیر زبان های خویش، تا پارسایی و کوشش و نماز و خوبی را از شما ببینند؛ زیرا که آن باعث خواندن ایشان است به سوی حق».

۱۵/۱۶۴۲. حسین بن محمد، از علی بن محمد بن سعد، از محمد بن مسلم، از محمد بن حمزه علوی روایت کرده است که گفت: خبر داد مرا عبیدالله بن علی از امام موسی کاظم عليه السلام که فرمود: «بسیاری از اوقات از پدرم علیه السلام می شنیدم که می فرمود: از شیعه ما نیست هر که زنان مخدره که در پس پرده نشسته اند، در پرده های خویش، به پارسایی او، با یکدیگر سخن نگویند». (و این کنایه است از انتشار پارسایی؛ زیرا که زنان پرده نشین تا چیزی مشهور نشود به آن اطلاع به هم نمی رسانند، به خلاف زنان برزه (۱) و مردان)، تتمه حدیث: «و از دوستان ما نیست هر که در ده یا شهری باشد، که ده هزار مرد در آن باشند، و در میان ایشان خلقی از برای خدا باشد که از او پارسا تر باشد».

باب در بیان عفت

### ۳۸. باب در بیان عفت «۲»

۱/۱۶۴۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حیداد بن عیسی، از حریز، از زراره، از امام محمد باقر عليه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدا پرستیده نشد به چیزی که از عفت شکم و فرج بهتر باشد» (که در باب خورد و مجامعت مرتکب حرامی نشود).

۱۶۴۴/۲. محمد بن يحيى، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعيل، از حنان بن سدير، از پدرش روايت کرده است که گفت: امام محمد باقر عليه السلام فرمود: «به درستی که بهترين عبادت‌ها، عفت شکم و فرج است».

۱۶۴۵/۳. چند نفر از اصحاب ما روايت کرده‌اند، از سهل بن زياد، از جعفر بن محمد اشعري، از عبدالله بن ميمون قداح، از امام جعفر صادق عليه السلام که فرمود: «اميرالمؤمنين صلوات الله عليه می فرمود که: بهترين عبادت‌ها پرهيز کردن از حرام است».

(۱). يعنى زنانى که به کوى و برزن مى آيند.

(۲). و عفت - به کسر عين و فتح فاء مشدده - به معنى پرهيزگارى است، چون تقوى، وليکن مخصوص است به پرهيز کردن در باب فرج و شکم، و تقوى شامل آنها و غير آنها است. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۲۱

۱۶۴۶/۴. چند نفر از اصحاب ما روايت کرده‌اند، از احمد بن ابى عبدالله، از پدرش، از نصر بن سويد، از يحيى بن عمران حلبى، از معلی - يعنى ابوعثمان - از ابوبصير که گفت:

مردى به امام محمد باقر عليه السلام عرض کرد که: من عملم ضعيف است و روزه گرفتم کم، وليکن اميد دارم که غير از حلال نخورم - يعنى آنچه مى خورم حلال باشد - ابوبصير می گوید که:

حضرت به آن مرد فرمود که: «کدام کوشش در طاعت از عفت شکم و فرج بهتر است».

۱۶۴۷/۵. على بن ابراهيم، از پدرش، از نوفلى، از سکونى، از امام جعفر صادق عليه السلام روايت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: بيشتر چيزى که امت من به سبب آن داخل آتش جهنم می شوند، دو چيز ميان تهى است، يکى شکم و ديگرى فرج».

۱۶۴۸/۶. و به اسناد خویش روايت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: سه چيز است که از آنها بعد از خود بر اتمم می ترسم: گمراهى بعد از معرفت، و فتنه‌هاى گمراه کننده، و خواهش شکم و فرج». (۱)

۱۶۴۹/۷. ابوعلی اشعري، از محمد بن عبدالجبار، از بعضی از اصحاب خویش، از ميمون قداح روايت کرده است که گفت: شنيدم از امام محمد باقر عليه السلام که می فرمود: «هيچ عبادتى نيست که از عفت شکم و فرج بهتر باشد».

۱۶۵۰/۸. محمد بن يحيى، از احمد بن محمد، از على بن حکم، از سيف بن عميره، از منصور بن حازم، از امام محمد باقر عليه السلام روايت کرده است که فرمود: «هيچ عبادتى نيست که در نزد خدا از عفت شکم و فرج بهتر باشد».

باب در بيان اجتناب و دورى کردن از محرّمات الهى

### ۳۹. باب در بيان اجتناب و دورى کردن از محرّمات الهى

۱۶۵۱/۱. محمد بن يحيى، از احمد بن محمد بن عيسى، از حسن بن محبوب، از داود بن كثير رقى، از امام جعفر صادق عليه السلام روايت کرده است در قول خداى عز و جل: «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» (۲) که فرمود: «هر که بداند که خدا او را می بيند، و آنچه می گوید، می شنود، و آنچه را که می کند، از خوبى يا بدى، می داند، و همين او را از اعمال زشت منع کند، چنين کسى همان است که از مقام، (يعنى قيام و ايستادن) حضرت پروردگار خویش ترسيده، و نفس خود را

(۱). و اين حديث در نسخه شهيد ثانى شيخ زين الدين - عليه الرحمه - موجود نبود. (مترجم)

(۲). الرحمن، ۴۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۲۳

از هوا و هوس باز داشته است».

۲/۱۶۵۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر چشمی در روز قیامت گریان است، مگر سه چشم؛ چشمی که در راه خدا بیدار خوابی کشیده باشد، و چشمی که از ترس خدا اشک باریده باشد، و چشمی که از محرمات خدا پوشیده باشد».

۳/۱۶۵۳. علی، از محمد بن عیسی، از یونس، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در آنچه خدای عز و جل به آن با موسی راز گفت، این بود که فرمود: ای موسی! تقرب جویندگان به سوی من به چیزی تقرب نجسته‌اند که مانند پارسایی از محرمات من باشد، و به درستی که من بهشت‌های عدن را از برای ایشان مباح گردانم، و کسی را با ایشان شریک نگردانم».

۴/۱۶۵۴. علی، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از هشام بن سالم، از ابو عبیده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «از جمله سخت‌ترین آنچه خدا بر خلق خود واجب گردانیده است، که خدا را بسیار یاد کنند». بعد از آن فرمود که: «مقصود من از یاد خدا «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» نیست، و هر چند که این قول از جمله یاد خدا باشد، ولیکن مراد از آن، یاد کردن خدا است در نزد آنچه حلال و حرام گردانیده، پس اگر طاعت باشد، به آن عمل کند، و اگر معصیت باشد، آن را وا گذارد».

۵/۱۶۵۵. ابن‌ابی‌عمیر، از هشام بن سالم، از سلیمان بن خالد روایت کرده است که گفت:

امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا» (۱)؛ یعنی: «و قصد کردیم به سوی آنچه کردند، از کرداری که در صورت، نیکو نماید (چون صله رحم و میهمان‌داری و اطعام گرسنگان و اکرام یتیمان و فریادرسی مظلومان و مانند آن). پس گردانیدیم آن را ذره یا غبار پراکنده یا خاکستر بر باد داده، که ثوابی بر آن مترتب نشود». حضرت فرمود: «به خدا سوگند که عمل‌های ایشان از جامه‌های مصری سفیدتر بود، ولیکن چنان بودند که هرگاه حرامی از برای ایشان رو می‌داد، آن را ترک نمی‌کردند».

(۱). فرقان، ۲۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۲۵

۶/۱۶۵۶. علی، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که معصیت خدا را ترک کند به جهت ترس خدای - تبارک و تعالی -، خدا او را در روز قیامت خشنود گرداند».

باب در بیان ادای واجبات خدا

#### ۴۰. باب در بیان ادای واجبات خدا

۱/۱۶۵۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش، و هر دو، از ابو حمزه ثمالی که گفت: حضرت علی بن الحسین - علیهما السلام - فرمود که: «هر که عمل کند به آنچه خدا بر او واجب گردانیده، از جمله بهترین مردمان است».

۲/۱۶۵۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از عبدالله بن ابی‌یعفور، از امام جعفر صادق علیه

السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا» (۱) که آن حضرت فرمود: «یعنی: صبر کنید بر واجبات خدا».

۳/۱۶۵۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از عبدالرحمان بن ابی نجران، از حماد بن عیسی، از ابوالسفاتج، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عز و جل:

«اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا». که آن حضرت فرمود: «صبر کنید بر واجبات و یکدیگر را بدارید بر صبر کردن بر مصیبت‌ها، و رابطه کنید بر ائمه - علیهم السلام -، و در کوی ایشان مقیم باشید به جان و مال و غیر آن».

و در روایت ابن محبوب از ابوالسفاتج این زیادتى نیز هست که: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ» (۲)؛ یعنی: و «بپرهیزید خدا را که پروردگار شما است». و حضرت فرمود: «در آنچه بر شما واجب گردانیده است».

۴/۱۶۶۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: عمل کن به واجبات خدا، تا از پرهیزگارترین مردمان باشی».

۵/۱۶۶۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از

(۱). آل عمران، ۲۰۰.

(۲). طلاق، ۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۲۷

ابوجمیل، از محمد حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «خدای - تبارک و تعالی - فرموده است که: بنده من اظهار دوستی ننموده به سوی من، به چیزی که دوست [داشتنی] تر باشد از آنچه بر او واجب گردانیده‌ام».

باب در بیان یکسان شدن عمل و مداومت بر آن

#### ۴۱. باب در بیان یکسان شدن عمل و مداومت بر آن

۱/۱۶۶۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «چون مردی بر کاری از کارهای خیر باشد، باید که یک سال پیوسته بر آن باشد، بعد از آن اگر خواسته باشد، به سوی غیر آن منتقل شود، و این امر برای آن است که در شب قدر، در سالی که مشغول آن عمل است، آنچه خدا خواهد که باشد، خواهد بود».

۲/۱۶۶۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریر، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود: «دوست [داشتنی] ترین اعمال به سوی خدای عز و جل، عملی است که بنده بر آن مداومت کند، و اگرچه کم باشد».

۳/۱۶۶۴. ابوعلی اشعری، از عیسی بن ایوب، از علی بن مهزیار، از فضاله بن ایوب، از معاویه بن عماد، از نجیه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ چیز به سوی خدای عز و جل دوست [داشتنی] تر نیست از عملی که بر آن مداومت شود، و اگرچه کم باشد».

۴/۱۶۶۵. از او، از فضاله بن ایوب، از معاویه بن عماد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «حضرت علی بن الحسین - علیهما السلام - می فرمود که: من دوست می دارم که مداومت کنم بر عمل، و اگرچه اندکی باشد».

۵/۱۶۶۶. از او، از فضاله، از علاء از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «حضرت علی بن

الحسین - صلوات الله علیهما - می فرمود که: من دوست می دارم که بر پروردگار خویش وارد شوم، و عملم برابر و یکسان باشد، که پیوسته آن را به جا آورده باشم و بر آن مداومت کرده باشم».

۱۶۶۷/۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از محمد اسماعیل، از جعفر بن بشیر، از عبدالکریم بن عمرو، از سلیمان بن خالد که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۲۹

فرمود: «پرهیز از آنکه واجبی را بر خویش واجب گردانی، و دوازده ماه از آن مفارقت نمایی».

باب در بیان عبادت و بندگی و پرستش خدا

#### ۴۲. باب در بیان عبادت و بندگی و پرستش خدا

۱۶۶۸/۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عمر بن یزید، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «در تورات نوشته است که، ای فرزندان آدم! خود را از برای بندگی کردن من فارغ ساز، تا من دل تو را پر کنم از بی نیازی و تو را به جستجوی خودت وا نگذارم. و بر من است که رخنه حاجتمندی تو را ببندم، و دل تو را از ترس خویش پر گردانم، و اگر خود را از برای عبادت من فارغ نسازی، دل تو را پر کنم از شغل دنیا که به آن پردازی، بعد از آن، رخنه احتیاج تو را نمی بندم و تو را به طلب خودت وا می گذارم».

۱۶۶۹/۲. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از ابوجمیله روایت کرده است که گفت:

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «خدای - تبارک و تعالی - فرموده که: ای بندگان به غایت راستگوی من! در دنیا به عبادت من شاد و خوشحال باشید (یا به ناز و نعمت زیست کنید)، که شما در آخرت به سبب آن به ناز و نعمت زیست خواهید کرد».

۱۶۷۰/۳. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از عمرو بن جمیع، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: بهترین مردمان کسی است که به عبادت خدا عشق به هم رسانیده باشد؛ پس دست در گردن آن در آورد، و به دل خویش آن را دوست دارد، و به جسد خویش با آن مباشرت کند، که در میانه او و آن حائلی نباشد، و خود را از برای آن فارغ سازد؛ پس چنین کسی پروا ندارد که بر هر حالی صبح کند از دنیا؛ خواه بر وجه دشواری باشد و خواه بر وجه آسانی».

۱۶۷۱/۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن محمد بن عیسی، از شاذان بن خلیل روایت کرده است که احمد گفت: از کتاب شاذان نوشتیم به اسنادی از برای او که آن را مرفوع می ساخت به سوی عیسی بن عبدالله و گفت که: عیسی بن عبدالله به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که:

فدای تو گردم! عبادت چیست؟ فرمود: «تبت خوب به طاعت، از آن راهها که خدا از آنها اطاعت می شود. ای عیسی! بدان و آگاه باش! که تو مؤمن نمی باشی، تا ناسخ را از منسوخ

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۳۱

بشناسی». عیسی می گوید: عرض کردم که: فدای تو گردم! معرفت ناسخ از منسوخ چه چیز است؟ می گوید که: حضرت فرمود: «آیا چنان نیستی که با امام، نفس خویش را توطین نموده، دل بر حسن تبت در طاعت او گذاشته باشی، پس آن امام از دنیا در می گذرد و امامی دیگر می آید؛ پس تو نفس خویش را توطین می کنی، و دل می گذاری بر حسن تبت در طاعت امام بعد». عیسی می گوید: عرض کردم: آری. فرمود که: «مراد از معرفت ناسخ از منسوخ این است».

۱۶۷۲/۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از جمیل، از هارون بن خارجه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده



است که فرمود: «عبادت سه قسم است: گروهی هستند که خدای عز و جل را به جهت ترس، عبادت می‌کنند و این عبادت، عبادتِ بندگان (یعنی غلامان و کنیزان است که به جهت ترس از آقا و بی‌بی «۱») بعضی از اعمال را می‌کنند، که اگر نترسند، نمی‌کنند، و گروهی هستند که خدای - تبارک و تعالی - را عبادت می‌کنند به جهت طلب ثواب و این عبادت، عبادت مزدوران است؛ و گروهی خدای عز و جل را عبادت می‌کنند به جهت آنکه او را دوست می‌دارند و این عبادت، عبادت آزادگان است، و این عبادت از همه عبادت‌ها بهتر است».

۱۶۷۳/۶. علی، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: چه زشت است درویشی بعد از توانگری، و چه زشت است گناه بعد از بیچارگی (چون ضعف آلت و کمی اسباب آن). و زشت‌تر از این، کسی است که خدا را عبادت کند، بعد از آن عبادتش را ترک کند».

۱۶۷۴/۷. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از عاصم بن حمید، از ابو حمزه، از حضرت علی بن الحسین - علیهما السلام - روایت کرده است که فرمود: «هر که عمل کند به آنچه خدا بر او واجب گردانیده، از جمله عبادت‌کننده‌ترین مردمان است».

باب در بیان نیت

#### ۴۳. باب در بیان نیت

۱۶۷۵/۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از مالک بن عطیه، از ابو حمزه، از حضرت علی بن الحسین - صلوات الله علیهما - روایت کرده است که فرمود: «هیچ عمل

(۱). بی بی یعنی زن مالک و ارباب.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۳۳

درستی دست به هم نمی‌دهد، مگر نیت».

۱۶۷۶/۲. علی، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: نیت مؤمن از عملش بهتر است، و نیت کافر از عملش بدتر، و هر عمل‌کننده بر نیت خویش عمل می‌کند».

۱۶۷۷/۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که بنده مؤمن فقیر می‌گوید: ای پروردگار من! مرا روزی کن تا آنکه چنین و چنین از نیکی و راه‌های خیر را به جا آورم؛ پس هر گاه خدای عز و جل این را از او بداند، با صدق نیت که در دلش چنین بوده و غیر از رضای خدا چیزی از امور دنیا در نظر نداشته، خدا از برایش از مزد می‌نویسد، مانند آنچه از برایش می‌نوشت، اگر آن را به عمل می‌آورد. به درستی که خدا صاحب وسعت و کرم است».

۱۶۷۸/۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن اسباط، از محمد بن اسحاق بن حسین بن عمرو، از حسن بن ابان، از ابوبصیر که گفت:

سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از حد و اندازه عبادتی که هر گاه فاعل آن، آن را به فعل آورد، آنچه باید به جا آورده است. فرمود که: «حسن نیت در طاعت».

۱۶۷۹/۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از منقری، از احمد بن یونس، از ابوهاشم روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «جز این نیست که اهل جهنم در جهنم مخلص می‌باشند؛ زیرا که نیت‌های ایشان در دار دنیا این بود که اگر در دنیا مخلص باشند، همیشه خدا را نافرمانی کنند. و جز این نیست که اهل بهشت در بهشت مخلص می‌باشند؛ زیرا که

نیت‌های ایشان در دنیا این بود که اگر در آن باقی باشند، همیشه خدا را اطاعت کنند؛ پس به سبب نیت‌ها، این جماعت و آن جماعت در ثواب و عقاب بهشت و دوزخ مخلد شده‌اند». بعد از آن قول خدای- تعالی را تلاوت فرمود که: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» (۱) و فرمود: «یعنی هر کسی عمل می‌کند بر نیت خویش».

(۱). اسراء، ۸۴.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۳۵

باب

#### ۴۴. باب

۱/۱۶۸۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از احوول، از سلام بن مستنیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: بدانید و آگاه باشید! که از برای هر عبادتی حرص و تیزی و نشاطی است، بعد از آن به کندی و شکستگی و سستی باز می‌گردد؛ پس هر که تیزی و حرص عبادتش به سوی سنت من باشد، راه راست یافته، و هر که با سنت من مخالفت کند، گمراه شده است و عملش در زیانکاری و تباهی باشد.» (۱)

بدانید که من نماز می‌کنم و می‌خوابم و روزه می‌گیرم و افطار می‌نمایم و می‌خندم و گریه می‌کنم؛ پس هر که از راه‌ها و سنتی که من قرار داده‌ام روگردان باشد، از من نیست. و فرمود که: مرگ از برای پند بس است، و یقین از برای بی‌نیازی کافی است، و عبادت کفایت می‌کند که شغل و کار کسی باشد».

۲/۱۶۸۱. چند نفر از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از حجاج، از ثعلبه روایت کرده‌اند که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «از برای هر کسی تیزی و نشاطی هست، و از برای هر تیزی، کندی و سستی است؛ پس خوشا حال کسی که سستی او به سوی خیر و خوبی باشد».

باب در بیان میانه‌روی در عبادت

#### ۴۵. باب در بیان میانه‌روی در عبادت

۱/۱۶۸۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از ابوالجارود، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: این دین محکم و استوار است؛ پس به مدارایی در آن داخل شوید و سیر کنید، و عبادت خدا را به سوی بندگان خدا مکروه مگردانید و دشمن مسازید، تا آنکه چون سواری باشید از رفتن بریده شده، که نه مسافتی را که قصد آن دارد قطع کرده، و نه مرکوب را باقی گذاشته است» (چه به واسطه افراط در بیراهه، قوت مرکوب تمام می‌شود و به منزل نمی‌رسید).

محمد بن سنان، از مقرن، از محمد بن سوقه، از امام محمد باقر علیه السلام مثل این را

(۱). و نظیر این کلام در باب فرا گرفتن سنت پیغمبر و گواهان کتاب خدا، به سندی دیگر با اختلاف در متن حدیث مذکور شد. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۳۷

روایت کرده است.

۱۶۸۳/۲. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، و هر دو، از ابن ابی عمیر، از حفص بن بختری، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:

«عبادت را به سوی خویش مکروه و دشمن مسازید.» (۱)

۱۶۸۴/۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل، از حنان بن سدیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که خدای عز و جل چون بنده‌ای را دوست دارد، و آن بنده عمل اندکی را به جا آورد، در مقابل عمل کم، جزای بسیار به او دهد، و بر او بزرگ نماید، که در مقابل کم، بسیار او را جزا دهد.»

۱۶۸۵/۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن فضال، از حسن بن جهم، از منصور، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «پدرم علیه السلام به من گذشت و من مشغول طواف بودم، و من در آن اوقات نوجوان بودم، و در عبادت سعی و کوشش کرده بودم؛ پس مرا دید که عرق از من می‌چکید، به من فرمود که: ای جعفر! ای فرزند دلبند من! به درستی که خدا چون بنده‌ای را دوست دارد، او را در بهشت داخل گرداند، و از او به عملی اندک خشنود شود.»

۱۶۸۶/۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حفص بن بختری و غیر او، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در عبادت سعی بلیغی کردم و من نوجوان بودم؛ پس پدرم به من فرمود که: ای فرزند دلبند من! کمتر از آنچه تو را می‌بینم که می‌کنی، بکن؛ زیرا که خدای عز و جل چون بنده‌ای را دوست دارد، به عمل کم از او راضی می‌شود.»

۱۶۸۷/۶. حمید بن زیاد، از خشاب، از ابن بقاح، از معاذ بن ثابت، از عمرو بن جمیع، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: یا علی! به درستی که این دین محکم و استوار است؛ پس به مدارایی در آن داخل شو و کم کم سیر کن، و عبادت پروردگار خویش را به سوی خویش دشمن مساز؛ زیرا که مثبت - یعنی آنکه افراط می‌کند و از حد درمی‌گذرد و می‌شتابد - نه مرکوبی را باقی گذاشته و نه زمینی را قطع کرده؛ پس عمل کن مانند عمل کسی که امید دارد که در حال پیری بمیرد، و بترس مثل ترس کسی

(۱). یعنی خود را به زور و از سر بی میلی به عبادت وادار مکنید.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۳۹

که می‌ترسد که در فردا بمیرد.»

باب در بیان کسی که ثوابی از جانب خدای بر عملی به او می‌رسد

#### ۴۶. باب در بیان کسی که ثوابی از جانب خدای عز و جل، بر عملی به او می‌رسد

۱۶۸۸/۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که چیزی را از ثواب بر کردن چیزی بشنود؛ پس آن را بکند، همان ثواب از برایش باشد، و هر چند که آن امر به وضعی که به او رسیده نباشد.»

۱۶۸۹/۲. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین از محمد بن سنان، از عمران زعفرانی، از محمد بن مروان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود:

«هر که او را ثوابی از جانب خدا بر عملی برسد، پس آن عمل را به جهت طلب آن ثواب به جا آورد، همان ثواب به او داده شود، و هر چند که حدیث چنانچه به او رسیده نباشد.»

باب در بیان صبر و شکیبایی

## ۴۷. باب در بیان صبر و شکیبایی

۱/۱۶۹۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ابن ابی‌جعفر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «صبر، سر ایمان است».

۲/۱۶۹۱. ابوعلی اشعری، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از علا بن فضیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «صبر، نسبت به ایمان، به منزله سر است، نسبت به تن؛ پس هرگاه سر برود، تن می‌رود، و همچنین هرگاه صبر برود، ایمان می‌رود».

۳/۱۶۹۲. علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمد قاسانی هر دو، از قاسم بن محمد اصبهانی، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ای حفص! به درستی که هر که صبر کند، صبر کمی باید کرد، و هر که جزع و بی‌تابی کند، جزع کمی باید کرد». بعد از آن فرمود: «بر تو باد که صبر کنی در همه امور خویش؛ زیرا که خدای عز و جل محمد صلی الله علیه و آله را به پیغمبری مبعوث گردانید؛ پس او را به صبر و مدارایی امر فرمود، و فرمود: «وَ اصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِیْلًا وَ ذَرْنِی

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۴۱

وَ الْمُكْذِبِينَ أُولَى النُّعْمَةِ» (۱) (و ترجمه آن در باب آیات ولایت گذشت). و آن جناب- تبارک و تعالی- فرمود که: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ\* وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ» (۲)».

(و در قرآن لفظ السَّيِّئَةُ [که در برخی نسخ کافی هست] بعد از أَحْسَنُ موجود نیست؛ بلکه پیش از لفظ ادْفَعْ واقع است. و نظم آیه چنین است که: «وَ لَا تَسِيئَتِي الْحَسِيئَةَ وَ لَا السَّيِّئَةَ ادْفَعْ» (۳) تا آخر آن‌چه مذکور شد. و ترجمه آن این است که: برابر نیستند نیک و بد. دفع کن به آن نیکی که، در نفس الامر آن، نیکوتر است بدی را؛ پس ناگاه آن کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویا که او دوستی است کارساز، مانند خویشِ مهربان. و داده نشوند این خصلت نیک را که مقابله بدی است به نیکی، مگر آنان که صبر کردند و شکیبایی نمودند. و عطا کرده نمی‌شود این خلیقه پسندیده را، مگر صاحب بهره بزرگ) و حضرت فرمود: «پس آن حضرت صلی الله علیه و آله صبر نمود، تا به مرتبه‌ای که مصیبت‌های بزرگ را به او رسانیدند، و او را در آن ورطه‌ها انداختند؛ پس سینه آن حضرت تنگ شد. بعد از آن، خدای عز و جل این آیه را فرو فرستاد که: «وَ لَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ\*» (۴) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ» (۵) (و ترجمه آیه اول در باب اشاره و نص بر امیرالمؤمنین علیه السلام گذشت)، و ترجمه آیه دویم این است که: «پس تسبیح کن در حالی که مقتدرن باشد به حمد پروردگار تو، و باش از جمله نماز گزارندگان یا سجده کنندگان». و حضرت فرمود: «پس آن حضرت را تکذیب کردند و او را مَتَّهَم ساختند؛ پس از برای آن اندوهناک شد، و خدای عز و جل این آیه را فرستاد که: «فَدَّ نَعَلِمُ إِنَّهُ لِيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَ لَكِنَّ الظَّالِمِينَ بآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ\*» (۶) وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُنَا» (۷) و ترجمه آیه اول در باب مذکور گذشت، و ترجمه آیه دویم این است که: «و هر آینه به حقیقت که تکذیب شدند پیغمبرانی چند که پیش از تو بودند؛ پس شکیبایی کردند بر آن‌چه ایشان را تکذیب نمودند، و آزار و

(۱). مزمل، ۱۰ و ۱۱. و مرا با تکذیب کنندگان توانگر و مرفه و ابگذار.

(۲). فضلت، ۳۴ و ۳۵.

(۳). فضلت، ۳۴.

(۴). و بی گمان ما می‌دانیم که سینه‌ات از گفته‌های آنان تنگ می‌شود.

(۵). حجر، ۹۷ و ۹۸.

(۶). بی گمان می‌دانیم که آنچه آنان می‌گویند تو را اندوهگین می‌کند، البته آنان تو را تکذیب نمی‌کنند بلکه آن‌ستمکاران آیات الهی را انکار می‌کنند.

(۷). انعام، ۳۳ و ۳۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۴۳

رنج به ایشان رسانیدند، تا وقتی که آمد ایشان را یاری کردن ما، که ایشان را بر تکذیب کنندگان یاری دادیم».

و حضرت فرمود که: «پیغمبر صلی الله علیه و آله نفس خویش را الزام کرد که صبر کند؛ پس ایشان از حد در گذشتند، و خدای-تبارک و تعالی- را به بدی ذکر کردند و آن جناب را تکذیب نمودند.

پیغمبر فرمود که: در باب خود و کسان خود و عرض خود صبر کردم، و مرا صبوری بر ذکر خدای خویش نیست که او را به بدی یاد

کنند؛ پس خدای عز و جل این آیه را فرو فرستاد که: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ\*»

فَاصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ» (۱)؛ یعنی: «و هر آینه به حقیقت که آفریدیم آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان آنها و این است، در

مقدار شش روز که از یکشنبه است تا جمعه، و نرسید ما را هیچ ماندگی و رنجی تا به سبب آن آسایش کنیم؛ پس شکیبایی کن بر

آن چه می‌گویند». حضرت فرمود: «پس رسول خدا صلی الله علیه و آله صبر کرد در همه حالات خویش. بعد از آن، خدا او را مژده

داد در باب خویشان خویش به [قراردادن] ائمه-علیهم السّلام- [از میان آنها] و ایشان را به صبر وصف کرد؛ پس آن جناب-

جلّ و عزّ- فرمود: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ اٰثِمَةً يَّهْدُونَ بِاَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بَايَاتِنَا يُوْقِنُونَ» (۲)؛ یعنی: «و گردانیدیم و قرار دادیم از ایشان

امامان و پیشوایانی چند، که راه نمودند مردم را به فرمان ما، چون صبر کردند و به آیت‌های ما چنان بودند که یقین داشتند».

حضرت فرمود: «پس در نزد این بشارت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: صبر نسبت به ایمان، به منزله سر است نسبت به

تن تو. خدای عز و جل این قول را از برای آن حضرت شکر کرد. بعد از آن، خدای عز و جل این آیه را فرو فرستاد: «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ

رَبِّكَ الْحُسَيْنِ عَلٰی بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَ دَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ» (۳)؛ یعنی: «و تمام گشت سخن و

وعده پروردگار تو بر پسران یعقوب، به سبب آنکه صبر کردند. و خراب کردیم آنچه را که ساخته و راست کرده فرعون و گروه او

بود، و آنچه را که ایشان برافراشته بودند از تاک‌ها یا بناها». و حضرت فرمود: «پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: این

بشارت و انتقام است. بعد از آن، خدای عز و جل کارزار با مشرکان را از برای آن حضرت مباح کرد، و این آیه را فرو فرستاد که:

«فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خَذُوهُمْ وَ اَحْضُرُوهُمْ وَ اَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ» (۴).- و در صدر آیه،

(۱). ق، ۳۸ و ۳۹.

(۲). سجده، ۲۴.

(۳). اعراف، ۱۳۷.

(۴). توبه، ۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۴۵

فاء موجود است که جواب شرط سابق است- یعنی: «فَإِذَا أَنْسَلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرْمَ» (۱) و ترجمه آیه:

«پس چون بگذرد ماه‌های حرام- که مراد از آن معلوم شد- پس بکشید مشرکان را در هر جا که ایشان را بیابید، و بگیریید ایشان را

به اسیری، و ایشان را باز دارید از طواف مسجدالحرام، و از تصرف کردن در بلاد اسلام، و بنشینید از برای ایشان در هر

کمین گاهی - یعنی ممرها را بر ایشان ببندید تا متفرق نشوند». «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ» «۲»؛ یعنی: «و بکشید ایشان را در هر جا که ایشان را بیابید». و حضرت فرمود که: «خدا ایشان را کشت به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و دوستان آن حضرت، و از برایش ثواب صبری که کرده بود قرار داد، با آنچه از برایش ذخیره کرده است در آخرت؛ پس هر که صبر کند و مزد آن را از خدا طلبد، از دنیا بیرون نرود تا آنکه خدا چشم او را روشن گرداند در باب دشمنانش، با آنچه از برایش ذخیره می فرماید در آخرت».

۴/۱۶۹۳. محمد بن یحیی روایت کرده است، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابو محمد - یعنی عبدالله سراج - که آن را مرفوع ساخته به سوی حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که فرمود: «صبر نسبت به ایمان، به منزله سر است نسبت به تن، و هیچ ایمان نیست از برای کسی که او را صبر نباشد».

۵/۱۶۹۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ربیع بن عبدالله، از فضیل بن یسار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «صبر، نسبت به ایمان، به منزله سیر است، نسبت به تن؛ پس هر گاه سر برود، تن می رود، و همچنین هر گاه صبر برود، ایمان می رود».

۶/۱۶۹۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از علی بن نعمان، از عبدالله بن مسکان، از ابوبصیر که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «مرد آزاده در همه حالات خویش و بر هر حالی که باشد آزاده است. اگر مصیبتی به او برسد، برای آن صبر کند. و اگر مصیبت ها بر او درهم کوفته شد و بر بالای یکدیگر نشیند، او را نشکند، که نتواند آن بار را بردارد، و هر چند که اسیر شود و مقهور و مغلوب گردد، و آسانی او به دشواری مبدل شود؛ چنانچه یوسف صدیق امین علیه السلام بود که آزادگی

(۱). توبه، ۵.

(۲). بقره، ۱۹۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۴۷

او را زیان نرسانید؛ آنکه او را بنده قرار دادند و مغلوب و اسیر گردید، و تاریکی چاه و وحشت آن به او ضرر نرسانید، و آنچه به او رسید که خدا بر او منت گذاشت؛ پس پادشاه جبار سرکش را از برایش بنده گردانید، بعد از آنکه مالک بود. بعد از آن، او را رسول گردانید، و به واسطه او گروهی را رحم کرد. و همچنین صبر، خوبی را در پی دارد؛ پس صبر کنید و نفس های خویش را بر صبر توطن دهید و دل بر آن بگذارید، تا خدا شما را مزد دهد».

۷/۱۶۹۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از عبدالله بن بکیر، از حمزه بن حرمان، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «بهشت پیچیده شده است به ناخوشی ها و صبر؛ پس هر که در دنیا بر ناخوشی ها صبر کند، داخل بهشت شود. و دوزخ پیچیده شده است به خوشی ها و خواهش های نفس؛ پس هر که به نفس خویش عطا کند خوشی و خواهش آن را، در آتش جهنم داخل شود».

۸/۱۶۹۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از عبدالله بن مرحوم، از ابوسیار از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون مؤمن در قبر خویش داخل شود، نماز در جانب راست او باشد، و زکات در جانب چپش، و نیکی بر او سایه افکنده باشد، و صبر دور شود و در گوشه ای قرار گیرد؛ پس چون آن دو فرشته ای که متوجه سؤال او می شوند بر او داخل شوند، صبر، به نماز و زکات و نیکی گوید که: پیش روید و صاحب خود را دریابید و او را نگاهداری کنید؛ پس اگر شما از آن درمانید، من در نزد او خواهم بود و او را نگاهداری می کنم».



۱۶۹۸/۹. علی، از پدرش، از جعفر بن محمد اشعری، از عبدالله بن میمون، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام داخل مسجد می‌شد، ناگاه دید که مردی افسرده‌خاطر و غمناک بر در مسجد است. امیرالمؤمنین علیه السلام به آن مرد فرمود که:

تو را چه می‌شود؟ عرض کرد که: یا امیرالمؤمنین! به مصیبت پدر و برادرم مبتلی شده‌ام، و می‌ترسم که دل باخته باشم. امیرالمؤمنین فرمود: بر تو باد که پرهیزی از خدا، و صبر کنی که فردا بر او وارد می‌شوی؛ پس صبر در کارها، به منزله سراسر است نسبت به بدن، و هر گاه سر از بدن مفارقت کند، بدن فاسد و تباه می‌شود؛ پس هرگاه صبر از امور مفارقت کند، امور فاسد می‌شد.

۱۶۹۹/۱۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از سماعة بن

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۴۹

مهران، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: حضرت به من فرمود که: «چه چیز تو را از حج منع کرده؟ و چرا به حج نمی‌روی؟».

راوی می‌گوید که عرض کردم: فدای تو گردم! قرض بسیاری بر گردن من افتاده و مالم تلف شده، و قرضی که دارم و در گردن من است، بیشتر و بزرگ‌تر است از تلف مال من و بر من مشکل‌تر است؛ پس اگر نه این بود که مردی از اصحاب و یاوران ما، مرا بیرون آورد، نمی‌توانستم که بیرون آیم و به خدمت تو برسم.

حضرت فرمود که: «اگر صبر می‌کنی، شاد و خوشحال می‌شوی، و اگر صبر نمی‌کنی، خدا تقدیرات خود را جاری می‌گرداند؛ خواه تو خوشنود باشی، و خواه ناخوش داشته باشی».

۱۷۰۰/۱۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن سنان، از ابوالجارود، از اصبع روایت کرده است که گفت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: «صبر دو قسم است: یکی صبر در نزد مصیبت، و آن خوب و نیکو است؛ و بهتر از آن صبر است در نزد آنچه خدا بر تو حرام گردانیده، که مرتکب آن نشوی. و ذکر دو قسم است: یکی ذکر خدای عز و جل در نزد مصیبت؛ و بهتر از آن ذکر خدای تعالی است در نزد آنچه خدای عز و جل بر تو حرام گردانیده، او را به یادآوری، و همان مانع تو باشد از آنکه مرتکب آن شوی».

۱۷۰۱/۱۲. ابوعلی اشعری، از حسن بن علی کوفی، از عباس بن عامر، از عزمی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زود باشد که بر مردم روزگاری بیاید که در آن به پادشاهی نتوان رسید، مگر به کشتن و گردنکشی کردن، و بی‌نیازی نتوان یافت، مگر به غضب و بخل ورزیدن، و نه دوستی می‌توان یافت، مگر به بیرون شدن از دین یا صرف کردن آن و پیروی کردن هوا و هوس؛ پس هر که آن زمان را دریابد و بر فقر و درویشی صبر کند، با آنکه بر بی‌نیازی قادر باشد، و بر دشمنی مردم صبر کند، با آنکه بر دوستی ایشان قادر باشد، و بر خواری صبر کند، با آنکه قادر بر عزت باشد، خدا او را ثواب پنجاه صدیق عطا کند؛ از آن صدیقانی که به خدا تصدیق کرده‌اند و آنچه فرموده باور داشته‌اند».

۱۷۰۲/۱۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از اسماعیل بن مهران، از درست بن ابی‌منصور، از عیسی بن بشیر، از ابوحمزه که گفت: امام محمد باقر

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۵۱

فرمود که: «چون پدرم حضرت علی بن الحسین علیهما السلام را هنگام وفات رسید، مرا به سینه خود چسبانید و فرمود: ای فرزند دلبند من! تو را وصیت می‌کنم به آنچه پدرم علیه السلام مرا به آن وصیت فرمود، در هنگامی که وفاتش رسیده بود- یعنی در وقت شهادت-، و تو را وصیت می‌کنم به آنچه پدرم ذکر فرمود، که پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام او را وصیت فرموده بود. ای فرزند دلبند من! صبر کن بر حق، هر چند که تلخ باشد».

۱۴/۱۷۰۳. از او، از پدرش روایت است که آن را مرفوع ساخته به سوی امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «صبر دو قسم است: یکی صبر در نزد بلاء، و آن خوب و نیکو است؛ و بهتر این دو صبر، پارسایی کردن است از محرمات الهی».

۱۵/۱۷۰۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی روایت کرده است که گفت: خبر داد مرا یحیی بن سلیمان طائفی و گفت که: خبر داد مرا عمرو بن شمر یمانی و حدیث را مرفوع می‌ساخت به سوی علی علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: صبر بر سه قسم است:

یکی صبر در نزد مصیبت که جزع نکند؛ و دیگری صبر بر طاعت که آن را به عمل آورد؛ و سیم صبر از معصیت که مرتکب آن نشود؛ پس هر که بر مصیبت صبر کند، تا آنکه آن را به نیکی تسلی از آن رد کند، خدا از برایش سیصد درجه بنویسد، که مسافت میان درجه‌ای تا درجه‌ای دیگر، چون مسافت میان آسمان است تا زمین. و هر که بر طاعت صبر کند، خدا از برایش ششصد درجه بنویسد، که مسافت میان درجه‌ای تا درجه‌ای دیگر، چون مسافت میان اصل زمین (و آخر آن) است تا ابتدای عرش. و هر که از معصیت صبر کند، خدا از برایش نهصد درجه بنویسد، که مسافت میان درجه‌ای تا درجه‌ای دیگر، چون مسافت میان اصل زمین است تا منتهای عرش».

۱۶/۱۷۰۵. از او، از علی بن حکم، از یونس بن یعقوب روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام مرا امر فرمود که: به نزد مفضل آیم و او را در باب اسماعیل تعزیت بگویم. و فرمود که: «مفضل را سلام برسان، و به او بگو که ما به مصیبت اسماعیل مبتلی شدیم و صبر کردیم؛ پس تو نیز صبر کن، چنانچه ما صبر کردیم. ما امری را خواستیم و خدای عز و جل امری دیگر خواست؛ پس از برای امر خدای عز و جل تسلیم شدیم و گردن نهادیم».

۱۷/۱۷۰۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از سیف بن عمیره، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هر که از مؤمنان به بلایی تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۵۳ مبتلا شود و بر آن صبر کند، او را مانند اجر هزار شهید باشد».

۱۸/۱۷۰۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از سماعة، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدای عز و جل بر گروهی انعام می‌فرماید و شکر نمی‌کنند، و آن نعمت بر ایشان وبال می‌شود، و قومی را به مصیبت‌ها مبتلی می‌گرداند و صبر می‌کند، و آن مصیبت بر ایشان نعمت می‌شود».

۱۹/۱۷۰۸. علی بن ابراهیم، از پدرش روایت کرده است، و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، و هر دو، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبدالحمید، از ابان بن ابی مسافر، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عز و جل «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا» (۱) که فرمود: «یعنی: صبر کنید بر مصیبت‌ها».

و در روایت ابن ابی یعفور از امام جعفر صادق علیه السلام است که فرمود: «یکدیگر را بدارید به صبر کردن بر مصیبت‌ها».

۲۰/۱۷۰۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن عیسی، از علی بن محمد بن ابی جمیله، از جدش ابوجمیله، از بعضی از اصحاب خویش که گفت: «اگر نه این بود که صبر پیش از بلاء خلق شده بود، هر آینه مؤمن می‌شکافت، چنانچه تخم مرغ بر روی سنگ سخت می‌شکافت».

۲۱/۱۷۱۰. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از اسحاق بن عمار و عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

خدای عز و جل فرمود که: من دنیا را در میان بندگان خویش به قرض قرار دادم؛ پس هر که از آن چیزی به من قرض دهد، او را به

هر یکی ده عطا کنم تا هفتصد چندان و آنچه از آن خواسته باشم، و هر که از آن چیزی به من قرض ندهد و به جبر چیزی از او بگیرم، سه خصلت به او عطا کنم که اگر یکی از آنها را به فرشتگان خویش عطا کنم، هر آینه به آن از من راضی شوند». راوی می‌گوید: پس حضرت صادق علیه السلام قول خدای عز و جل را تلاوت فرمود که: «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ» \* أَوْلِيكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ

(۱). آل عمران، ۲۰۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۵۵

حضرت فرمود که: «این یک خصلت است از سه خصلت». و «رُحْمَةً» حضرت فرمود: «این دو خصلت». «وَأَوْلِيكَ هُمُ الْمُؤْتَدُونَ» (۱) حضرت فرمود: «این سه خصلت».

بعد از آن فرمود که: «این از برای کسی است که خدا به جبر از او چیزی را فرا گرفته باشد». و ترجمه آیه این است که: مؤذنه ده صبر کنندگان را؛ یعنی: آنان که چون مصیبتی به ایشان رسد می‌گویند: ...، تا آخر آنچه پیش از این مذکور شد.

۲۲ / ۱۷۱۱. علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمد قاسانی، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود، از یحیی بن آدم، از شریک، از جابر بن یزید، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مروّت و جوانمردی، صبر در حال حاجت و حاجتمندی [! ست]، و عفت و رزیدن و بی‌نیازی از مردمان، از مروّت عطا کردن بیشتر است».

۲۳ / ۱۷۱۲. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از احمد بن نصر، از عمرو بن شمر، از جابر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: خدا تو را رحمت کند! صبر نیکو چیست؟ فرمود که: «آن صبری است که در آن هیچ شکایت به سوی مردم نیست».

۲۴ / ۱۷۱۳. حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از بعضی از اصحاب خویش، از ابان، از عبدالرحمان بن سیّابه، از ابونعمان، از امام جعفر صادق علیه السلام یا امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که صبر را از برای سختی‌ها و مصیبت‌های روزگار آماده نسازد، در می‌ماند».

۲۵ / ۱۷۱۴. ابوعلی اشعری، از معلی بن محمد، از وشاء، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «ما صبر کنندگانیم و شیعیان ما از ما صبر کننده‌ترند». عرض کردم که: فدای تو گردم! چگونه شیعیان از شما صبر کننده‌تر شده‌اند؟

فرمود: «زیرا که ما صبر می‌کنیم بر آنچه می‌دانیم، و شیعیان ما صبر می‌کنند بر آنچه نمی‌دانند».

(۱). بقره، ۱۵۶ و ۱۵۷.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۵۷

باب در بیان شکر

#### ۴۸. باب در بیان شکر «۱»

۱ / ۱۷۱۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از برای صاحب طعام شاکر است از اجر، مانند اجر روزه‌داری که مزد خویش را از خدا طلبد. و از برای صاحب عافیت شاکر است از اجر، مانند اجر مبتلی و صاحب مصیبتی که صابر باشد. و از برای عطاکننده‌ی شاکر است از اجر،

مانند اجر محروم و بی بهره‌ای که قانع باشد».

۱۷۱۶ / ۲. و به همین اسناد روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدا بر هیچ بنده‌ای در شکر را نگشود، که در زیادتى را از او پوشیده داشته باشد».

۱۷۱۷ / ۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از جعفر بن محمد بغدادی، از عبدالله بن اسحاق جعفری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در تورات نوشته است که شکر کن، هر که را که بر تو انعام کرده، و انعام کن، بر هر که تو را شکر کرده؛ زیرا که نعمت‌ها را زوالی نیست، چون شکر آن گفته شود، و آنها را بقایی نیست، چون کفران شود. و شکر باعث زیادتى است در نعمت‌ها، و موجب ایمنی است از تغیر حال و انتقال آن از صلاح به سوی تباهی».

۱۷۱۸ / ۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از محمد بن علی، از علی بن اسباط، از یعقوب بن سالم، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «از برای صاحب عافیت شاکر است از اجر، مانند آنچه از برای مبتلای صابر است. و از برای عطاکننده‌ی شاکر است از اجر، مانند اجر بی بهره‌ای که قانع باشد».

۱۷۱۹ / ۵. از او، از احمد بن محمد بن ابی‌نصر، از داود بن حصین، از فضل بقباق روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» «۲» فرمود که: «حدیث کن به نعمت آنکه بر تو انعام فرموده، به آنچه تو را زیادتى داده و به تو عطا فرموده و با تو احسان نموده». بعد از آن فرمود که: «پس پیغمبر به دین خود و به آنچه خدا او را عطا فرموده، و به آنچه به آن بر او انعام نموده بود، حدیث کرده [است]».

(۱). و شکر- به ضمّ شین و سکون کاف- اظهار نعمت و اعتراف به آن است، به خلاف کفر و کفران که پوشیدن آن است. (مترجم)

(۲). ضحی، ۱۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۵۹

۱۷۲۰ / ۶. حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از وهیب بن حفص، از ابوبصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد عایشه بود در شب نوبتش؛ پس عایشه عرض کرد که: یا رسول الله! چرا نفس خود را به تعب می‌اندازی و حال آنکه از برایت آمرزیده شده، آنچه پیش گذشت از گناهان تو و آنچه بعد از این باشد. فرمود که: ای عایشه! آیا بنده‌ای شاکر نباشم». و حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اطراف انگشتان پاهای خویش می‌ایستاد و به عبادت قیام می‌فرمود؛ پس خدای- سبحانه و تعالی- این آیه را فرو فرستاد که: «طه\* ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» «۱»؛ یعنی: «ای طه!- یا ای ماه شب چهارده! یا سوگند به چهارده معصوم! یا به طهارت ایشان! یا ای محمد!- کف پاهای خود را بر زمین گذار، که ما فرو فرستادیم بر تو قرآن را، از برای آنکه تو در رنج افتی».

۱۷۲۱ / ۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از حسن بن جهم، از ابوالیقظان، از عبیدالله بن ولید که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «سه چیز است که به او، وجود آنها چیزی زیان نمی‌رساند: یکی دعا در نزد اندوه؛ و دیگری طلب آموزش در نزد گناه؛ و سیم شکر در نزد نعمت».

۱۷۲۲ / ۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جبله، از معاویه بن وهب، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هر که شکر به او عطا شود، زیادتى به او عطا می‌شود. خدای عز و جل می‌فرماید که: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» «۲»؛ یعنی: «هر آینه اگر شکر کنید، البته نعمت شما را می‌افزایم».

۱۷۲۳ / ۹. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از اسحاق بن عمار، از دو مردی که این حدیث را از امام جعفر صادق

علیه السلام شنیدند روایت کرده است که فرمود: «خدا بر هیچ بنده‌ای نعمتی را انعام نفرموده، که آن بنده آن نعمت را به دل خویش بشناسد، و در ظاهر خدا را به زبان خویش حمد و ستایش کند، و سخنش تمام شود، مگر آنکه از برای او به زیادتى امر شود».

۱۰/۱۷۲۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از بعضی از اصحاب ما، از محمد بن هشام، از میسر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «شکر نعمت

(۱). طه، ۱ و ۲.

(۲). ابراهیم، ۷.

(۳). و همین حدیث در باب تفویض و توکل گذشت و در آنجا جزو حدیث بود. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۶۱

دوری کردن است از محرمات الهی، و تمام شکر گفتن مرد است که: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۱).

۱۱/۱۷۲۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از علی بن عیینه، از عمر بن یزید روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «شکر هر نعمتی و هر چند که آن نعمت بزرگ باشد، آن است که خدای عز و جل را حمد کنی».

۱۲/۱۷۲۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از سیف بن عمیره، از ابوبصیر که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: آیا شکر را اندازه‌ای هست که هر گاه بنده آن را به فعل آورد، شاکر باشد؟

فرمود: «آری». عرض کردم که: آن چیست؟ فرمود که: «خدا را حمد می‌کند بر هر نعمتی در باب اهل و مال. و اگر در آن چه خدا بر او انعام فرموده در باب مالش حقی باشد، آن را ادا کند.

و از این است قول خدای عز و جل «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ» (۲)؛ یعنی: «پاک و منزّه می‌شمارم آن خدایی را که مسخر و رام گردانیده از برای ما این مرکوب را، که کشتی است یا حیوان، تا به مدد سواری آن قطع دریا و بیابان کنیم، و نیستیم ما این مرکوب را به قوت خود طاقت‌داستان بر فرمانبردار گردانیدن و ضبط نمودن آن». و حضرت فرمود: «و از این باب است قول آن جناب - تعالی - «رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ» (۳)؛ یعنی:

«پروردگارا! فرود آور ما را فرود آوردنی با برکت یا در منزلی با برکت، و تو بهترین فرود آورندگانی». و از این باب است قول آن جناب «رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا» (۴)؛ یعنی: «پروردگارا! درآور مرا در قبر، در آوردنی پسندیده و باکرامت، و بیرون آور مرا از آن، در وقت بعث در قیامت، بیرون آوردنی ستوده و باکرامت، و قرار ده از برای من از نزد خود حاجتی یاری‌دهنده».

۱۳/۱۷۲۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از معمر بن خلاد روایت کرده است که گفت: شنیدم از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که می‌فرمود: «هر که خدا را به جهت نعمتی حمد کند، شکر او را به جا آورد، و حمد خدا از آن نعمت فاضل تر و بهتر است».

۱۴/۱۷۲۸. محمد بن احمد، از علی بن حکم، از صفوان جمال، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت به من فرمود که: «خدا نعمتی را بر هیچ بنده‌ای انعام

(۱). فاتحه، ۲.

(۲). زخرف، ۱۳.

(۳). مؤمنون، ۲۹.

(۴). اسراء، ۸۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۶۳

نفرموده؛ خواه آن نعمت کوچک باشد و خواه بزرگ، که آن بنده گفته باشد که: الْحَمْدُ لِلَّهِ، مگر آنکه شکر آن نعمت را به جا آورده است».

۱۷۲۹ / ۱۵. ابوعلی اشعری، از عیسی بن ایوب، از علی بن مهزیار، از قاسم بن محمد، از اسماعیل بن ابوالحسن، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«هر که خدا نعمتی را بر او انعام کند، پس آن نعمت را به دل خویش بشناسد، به حقیقت که شکر آن را به جا آورده است».

۱۷۳۰ / ۱۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «به درستی که مردی از شما شربت آبی می‌نوشد، بعد از آن خدا را حمد می‌کند؛ پس خدا از برایش به همان شربت آب، بهشت را واجب می‌گرداند».

بعد از آن فرمود که: «کسی ظرف آب را می‌گیرد و آن را بر دهان خویش می‌گذارد و بسم الله می‌گوید و آب می‌نوشد؛ پس آن ظرف را از دهان دور می‌سازد با آنکه هنوز سیراب نشده و خواهش آن دارد؛ پس خدا را حمد می‌کند و برمی‌گردد و می‌نوشد، و باز آن از دهان دور می‌سازد و خدا را حمد می‌کند و باز می‌گردد و می‌نوشد، و باز آن را دور می‌سازد و خدا را حمد می‌کند؛ پس خدای عز و جل به آن شربت آب، بهشت را از برایش واجب می‌گرداند».

۱۷۳۱ / ۱۷. ابن ابی عمیر، از حسن بن عطیه، از عمر بن یزید روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: من از خدای عز و جل سؤال کردم که مرا مالی روزی کند؛ پس مرا روزی کرد. و خدا را سؤال کردم که مرا فرزندی روزی کند؛ پس مرا فرزندی روزی کرد. و از او سؤال کردم که مرا خانه‌ای روزی کند؛ پس مرا روزی کرد. و می‌ترسم که این اعطا بر سبیل استدراج باشد که اندک اندک به ازدیاد نعمت مرا به عقوبت خود نزدیک گرداند. فرمود که: «به خدا سوگند که با حمد خدا استدراج نخواهد بود».

۱۷۳۲ / ۱۸. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از حماد بن عثمان روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام از مسجد بیرون آمد و اسب آن حضرت گم شده بود.

فرمود که: «اگر خدا آن را به من برگرداند، خدا را شکر می‌کنم چنان که حق شکر او باشد».

راوی می‌گوید که: درنگی نفرمود که آن اسب را به خدمتش آوردند. فرمود: «الحمد لله».

کسی به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم! آیا نفرمودی که خدا را شکر می‌کنم

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۶۵

چنان که حق شکر او باشد. حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «آیا از من نشنیدی که گفتم:

الحمد لله؟!».

۱۷۳۳ / ۱۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از قاسم یحیی، از جدش حسن بن راشد، از مثنی حنّاط، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «عادت رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که چون امری بر او وارد می‌شد که او را شاد و خوشحال می‌ساخت، می‌فرمود که: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى هَذِهِ النُّعْمَةِ؛ یعنی: «حمد و ستایش از برای خدا است، به ازای این ناز

و نعمت». و چون امری بر او وارد می‌شد که او را غمگین می‌گردانید، می‌فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ؛ یعنی: «حمد از برای خدا است بر هر حال».

۱۷۳۴ / ۲۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از ابویوب خزّاز، از ابوبصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون نظر کنی به کسی که به ناخوشی مبتلا شده باشد، سه مرتبه می‌گویی، بی‌آنکه به او بشنوانی: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَافَانِي مِمَّا ابْتَلَاكَ بِهِ و لَوْ شَاءَ فَعَلَ؛ یعنی: «حمد از برای خدایی که مرا عافیت داده، از آنچه تو را به آن مبتلی ساخته، و اگر می‌خواست با من چنین می‌کرد». و حضرت فرمود که: «هر که این را بگوید هرگز آن بلاء به او نرسد».

۱۷۳۵ / ۲۱. حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از چندین نفر، از ابان بن عثمان، از حفص کناسی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ بنده‌ای نیست که مبتلایی را ببیند، پس بگوید که: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَدَلَ عَنِّي مَا ابْتَلَاكَ بِهِ وَفَضَّلَنِي عَلَيْكَ بِالْعَافِيَةِ اللَّهُمَّ عَافِنِي مِمَّا ابْتَلَيْتَهُ بِهِ، مگر اینکه هرگز به آن بلاء مبتلی نشود». و ترجمه دعا این است که: «حمد از برای خدایی که گردانیده از من، آنچه را که تو را به آن مبتلی ساخته و آزموده، و مرا بر تو زیادتی داده به عافیت و سلامتی. بار خدایا! همیشه مرا عافیت بخش، از آنچه او را به آن مبتلی گردانیده‌ای».

۱۷۳۶ / ۲۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از عثمان بن عیسی، از خالد بن نجیح، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «چون مردی را ببینی که به بلائی مبتلی شده و بر تو به صحت انعام شده باشد بگو که: اللَّهُمَّ انِي لَا أَسْتَيْخِرُ وَلَا أَفْخِرُ وَلَكِنْ أَحْمَدُكَ عَلَى عَظِيمِ نِعْمَاتِكَ عَلَيَّ؛ یعنی: «بار خدایا! به درستی که من ریشخند نمی‌کنم و نمی‌نازم، ولیکن حمد می‌کنم تو را بر نعمت‌های بزرگ تو بر من».

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۶۷

۱۷۳۷ / ۲۳. علی، از پدرش، از هارون بن جهم، از حفص بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا علیه السلام فرمود که: چون اهل بلاء و صاحبان زحمت را ببینید، خدا را ستایش کنید و به ایشان مشنوانید؛ زیرا که آن، ایشان را اندوهناک می‌گرداند».

۱۷۳۸ / ۲۴. او، از عثمان بن عیسی، از عبدالله بن مسکان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفری بر ناقه خویش سوار بود و می‌رفت، که ناگاه فرود آمد و پنج سجده به جا آورد. و چون سوار شد، صحابه عرض کردند که: یا رسول الله! ما تو را دیدم که کاری کردی که هرگز آن را نکرده بودی؟ فرمود: آری، جبرئیل علیه السلام رو به من آورد و مرا از جانب خدای عز و جل به بشارتی چند بشارت داد؛ پس من از برای خدا سجده کردم از روی شکر، برای هر بشارتی یک سجده».

۱۷۳۹ / ۲۵. از او، از عثمان بن عیسی، از یونس بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «چون یکی از شما نعمت خدای عز و جل را به یاد آورد، رخسار خویش را بر خاک گذارد، به جهت شکر خدا. او اگر سواره باشد، فرود آید و رخسار خود را بر خاک گذارد، و اگر به جهت خوف شهرت بر فرود آمدن قادر نباشد، رخسار خود را بر قربوس و زین کوبه گذارد؛ پس اگر نتواند، رخسار خود را بر کف دست خویش گذارد. بعد از آن، خدای - تعالی - را حمد کند، بر آنچه بر او انعام فرموده است».

۱۷۴۰ / ۲۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از علی بن عطیه، از هشام بن احمر، روایت کرده است که گفت: با امام موسی کاظم علیه السلام در بعضی از نواحی مدینه می‌گشتم. ناگاه پای خود را جمع کرد و از اسبش فرود آمد و بر رو درافتاد سجده کنان، و سجده را طول داد.

بعد از آن، سر از سجده برداشت و بر اسب خویش سوار شد. عرض کردم که: فدای تو گردم! سجده را طول دادی؟ فرمود: «نعمتی



را که خدا به آن بر من انعام فرموده بود به خاطر آوردم؛ پس دوست داشتم که پروردگار خویش را شکر کنم».

۲۷ / ۱۷۴۱. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو عبد الله صاحب سابری در آنچه می‌دانم یا غیر او، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدای عز و جل به سوی موسی علیه السلام وحی فرمود که: ای موسی! آیا شکر کردی چنان که حق شکر من است، و سزاوار است که به آن نحو به جا آورده شود؟ عرض کرد که: ای پروردگار من! چگونه تو را شکر کنم، حق شکر تو، و هیچ شکری نیست که من تو را به آن شکر کنم، مگر آنکه تو به آن بر من انعام کرده‌ای؟!»

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۶۹

فرمود که: ای موسی! اکنون مرا شکر کردی، در هنگامی که دانستی که آن شکر، از من است».

۲۸ / ۱۷۴۲. ابن ابی عمیر، از ابن رئاب، از اسماعیل بن فضل روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «چون صبح و شام کنی ده مرتبه بگو که: اللَّهُمَّ مَا أَصْبَحْتُ لِي مِنْ نِعْمَةٍ أَوْ عَافِيَةٍ فِي دِينٍ أَوْ دُنْيَا فَمِنْكَ وَخَدَّكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ، لَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الشُّكْرُ بِهَا عَلَيَّ يَا رَبَّ حَتَّى تَرْضَى وَبَعْدَ الرِّضَا؛ یعنی: «بار خدایا! آنچه صبح کرده‌ام که با من است، هر ناز و نعمت یا سلامت و عافیت در امر دین یا دنیا، پس همه آنها از تو است، در حالتی که تنهایی و تو را شریکی نیست. و تو را است ستایش و تو را است سپاس، به سبب آنها بر من. ای پروردگار من! تا آنکه تو خوشنود شوی و بعد از خوشنودی». و حضرت فرمود: «به درستی که تو هرگاه این را بگویی، به جا آورده‌ای شکر آنچه را که خدا به آن بر تو انعام فرموده در آن روز و در آن شب».

۲۹ / ۱۷۴۳. ابن ابی عمیر، از حفص بن بختری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون نوح علیه السلام صبح می‌کرد، این دعا را که (در حدیث سابق) مذکور شد می‌خواند، و به این سبب بنده شاکر نامیده شد». و فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که خدا را تصدیق کند، نجات یابد».

۳۰ / ۱۷۴۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از منقری، از سفیان بن عیینه، از عمّار دُهَنی روایت کرده است که گفت: شنیدم از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که می‌فرمود:

«به درستی که خدا دوست می‌دارد هر دلی را که اندوهناک باشد، و هر بنده شاکری را دوست می‌دارد. خدای - تبارک و تعالی - در روز قیامت به بنده‌ای از بندگان خود می‌فرماید که: آیا فلانی را شکر کردی؟ عرض می‌کند که: ای پروردگار من! بلکه تو را شکر کردم. حق تعالی می‌فرماید که: مرا شکر نکردی، به جهت آنکه او را شکر نکردی». بعد از آن حضرت فرمود که: «شکرکننده‌ترین شما از برای خدا، شکرکننده‌ترین شما است از برای مردمان».

باب در بیان خوش خلقی

#### ۴۹. باب در بیان خوش خلقی

۱ / ۱۷۴۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از جمیل بن درّاج یا صالح، (بنابر اختلاف نسخ کافی) از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که کامل‌ترین مؤمنان از روی ایمان، آن است که

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۷۱

خُلُقش از همه ایشان خوش تر باشد».

۲ / ۱۷۴۶. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از عبدالله بن سنان، از مردی از اهل مدینه، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روز قیامت در ترازوی اعمال مردی چیزی گذاشته نمی‌شود که بهتر باشد از خوش خلقی».

۳/ ۱۷۴۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابوولاد حنّاط، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چهار چیز است که هر که آنها در او باشد، ایمانش کامل و تمام است، و اگر از فرق سر تا قدمش گناهان باشد، کثرت گناه آن را ناقص و تمام نکند». و فرمود که: «آنها راستی و ادای امانت و حیا و خوش خلقی است».

۴/ ۱۷۴۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن محبوب، از عنبسه عابد که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «مؤمن بر خدای عز و جل وارد نمی‌شود و پیش نمی‌آید با عمل بعد از واجبات، که دوست‌تر باشد به سوی خدای - تعالی -، از اینکه مردم را به خلق نیک خود فراگیرد» (که خلقتش به هر کسی برسد و با هیچ کس کج خلقی نکند).

۵/ ۱۷۴۹. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از ذریح، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که از برای صاحب خلق خوش است، مانند اجر روزه‌داری که به عبادت ایستاده باشد».

۶/ ۱۷۵۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بیشتر چیزی که امت من به سبب آن داخل بهشت می‌شوند، پرهیز کردن است از نافرمانی خدا و خوش خلقی».

۷/ ۱۷۵۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حسین احمسی و عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خلق خوش گناه را می‌گذازد و نابود می‌گرداند؛ چنان چه آفتاب شب‌نم را می‌گذازد و نابود می‌سازد».

۸/ ۱۷۵۲. از او، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۷۳

روایت است که فرمود: «نیکی و خوش خلقی، خان‌ها «۱» و ولایت‌ها را آبادان می‌کنند، و در عمرها می‌افزایند».

۹/ ۱۷۵۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن عبدالحمید که گفت: حدیث کرد مرا یحیی بن عمرو، از عبدالله بن سنان که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «خدای - تبارک و تعالی - وحی فرمود به سوی بعضی از پیغمبران خویش که: خلق خوش گناه را می‌گذازد؛ چنان که آفتاب شب‌نم را می‌گذازد».

۱۰/ ۱۷۵۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی و شاء، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مردی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله هلاک شد. و حضرت به نزد قبرکن‌ها تشریف آورد و دید که ایشان هیچ نکرده‌اند، و این مطلب را به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت کردند و عرض کردند که: یا رسول الله! آهنی که با ما است از کلنگ و امثال آن، در این زمین کار نمی‌کند، و گویا که آن را در سنگ سخت می‌زنیم».

فرمود که: چرا چنین است؟ به درستی که صاحب شما - یعنی آن میت - خوش خلق بود. و فرمود که: قدحی از آب به نزد من آورید؛ پس آن را به نزد حضرت آوردند، و دست خویش را در آن داخل کرد و آن را بر روی زمین پاشید و زمین را اندکی آب زد. بعد از آن فرمود که:

بکنید». حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «قبرکن‌ها قبر را کنند؛ پس گویا که آن ریگ بود که بر ایشان می‌ریخت».

۱۱/ ۱۷۵۵. از او، از محمد بن سنان، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «خلق خوش، عطیه و بخششی است که خدای عز و جل آن را به خلق خویش عطا می‌فرماید؛ پس پاره‌ای از آن خلق، خو و طبیعت است، و برخی از آن، نیت، که به قصد کردن آن به عمل می‌آید». عرض کردم که: کدام یک از این دو بهتر است؟ فرمود که: «صاحب خو و

طبیعت، مخلوق است بر آن و غیر آن را نمی‌تواند، و صاحب نیت، بر طاعت، منتهای صبر به عمل می‌آورد و سعی می‌نماید؛ پس آن افضل فردین است که از دیگری بهتر است».

۱۲/۱۷۵۶. و از او، از بکر بن صالح، از حسن بن علی، از عبدالله بن ابراهیم، از علی بن ابوعلی لهبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «به درستی که خدای - تبارک و

(۱). خان، همان خانه و نیز کاروان‌سرا است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۷۵

تعالی - بنده‌ای را از ثواب عطا می‌کند بر حسن خلق، چنان که عطا می‌کند به آنکه در راه خدا جهاد می‌کند و صبح و شام بر سر آن می‌رود» (که همیشه مشغول آن است).

۱۳/۱۷۵۷. از او، از عبدالله حجاج، از ابوعثمان قابوسی، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «به درستی که خدای - تبارک و تعالی - اخلاقی چند از اخلاق دوستان خویش را به رسم عاریه به دشمنان خود داده، تا دوستانش با دشمنانش در دولت‌های ایشان زندگانی کنند».

و در روایت دیگر است که: «اگر این نبود، دوستی را از برای خدا و نمی‌گذاشتند، مگر آنکه او را می‌کشند».

۱۴/۱۷۵۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از علا بن کامل روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «چون با مردم به هم آمیزی، پس اگر بتوانی که آمیزش نکنی با یکی از مردمان، مگر آنکه دست بلندتر تو که دست بخشنده است، بر او باشد، چنان کن؛ زیرا که در بنده‌ی خدا بعضی از تقصیر و کوتاهی در امر عبادت می‌باشد و او را خلق خوشی می‌باشد که خدا او را به آن خلقی که دارد، به درجه روزه‌داری که به عبادت ایستاده باشد، می‌رساند».

۱۵/۱۷۵۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریر بن عبدالله، از بحر سقاء که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «ای بحر! خوش خلقی باعث سرور و شادی است». پس فرمود: «آیا نمی‌خواهی که تو را خبر دهم، به حدیثی که در دست هیچ‌یک از اهل مدینه نیست؟ که هیچ‌کدام آن را نمی‌دانند؟».

عرض کردم: بلی، می‌خواهم. فرمود: «در بین اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی در مسجد نشسته بود، ناگاه کنیز بعضی از انصار آمد، و آن انصاری ایستاده بود؛ پس آن کنیز گوشه جامه حضرت را گرفت، و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آن کنیز برخاست و آن کنیز هیچ نگفت. و پیغمبر صلی الله علیه و آله به او هیچ نفرمود، تا آنکه سه مرتبه چنین کرد. و پیغمبر در مرتبه چهارم به جهت او برخاست، و آن کنیز در پشت سر حضرت بود؛ پس قطعه‌ای را از جامه حضرت گرفت و برگشت. مردم به آن کنیز گفتند که: خدا با تو بکند، آنچه باید کرد. سه مرتبه رسول خدا صلی الله علیه و آله را حبس کردی که به او هیچ نمی‌گفتی، و آن حضرت هیچ با تو نمی‌فرمود. چه حاجت به آن حضرت داشتی؟ گفت: بیماری داشتیم، و کسان من مرا فرستادند که پاره‌ای از جامه آن

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۷۷

حضرت را فرا گیرم که به آن شفا جوییم، و چون خواستم که آن را فرا گیرم، مرا دید و برخاست. من شرم کردم که آن را فرا گیرم، و آن حضرت مرا ببیند. و ناخوش داشتم که در باب فرا گرفتن آن، با حضرت مشورت کنم؛ پس آن پاره را فرا گرفتم».

۱۶/۱۷۶۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از حبیب خثعمی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: بهترهای شما، آناند که اخلاق ایشان خوش‌تر باشد، و در اطراف و نواحی ایشان پا توان گذاشت (یعنی کسانی که با ایشان مصاحبت می‌کنند، متأذی نمی‌شوند) و ایشان، آناند که الفت می‌کردند و الفت

می‌دهند، و منزل‌های ایشان لگدکوب می‌شود» که مردم به جهت زیارت و ضیافت پا بر آن می‌گذارند).

۱۷/۱۷۶۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از عبدالله بن میمون قداح، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: مؤمن، مردم به او الفت دارند. و هیچ خوبی نیست در کسی که به کسی الفت نمی‌گیرد، و کسی با او الفت نمی‌گیرد».

۱۸/۱۷۶۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خوش خلقی، صاحب خویش را می‌رساند به درجه روزه‌داری که به عبادت ایستاده باشد».

باب در بیان حسن ظاهر و گشاده‌رویی

#### ۵۰. باب در بیان حسن ظاهر و گشاده‌رویی

۱/۱۷۶۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از حسن بن حسین که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: ای پسران عبدالمطلب! به درستی که شما به مال‌های خویش همه مردم را فرا نمی‌توانید گرفت، و هرگز مال‌های شما به تمام ایشان نمی‌رسد؛ پس ایشان را ملاقات کنید به گشاده‌رویی و ظاهر نیکو».

و همین حدیث را، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است، مگر آنکه در این حدیث است که فرمود: «ای پسران هاشم!».

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۷۹

۲/۱۷۶۴. از او، از عثمان بن عیسی، از سماعه بن مهران، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «سه خصلت است که هر که با یکی از اینها به نزد خدا آید، خدا بهشت را از برای او واجب گرداند: یکی نفقه کردن با درویشی و تنگدستی؛ و دیگری گشاده‌رویی از برای همه عالم؛ و سیم انصاف دادن از خویش». (و انصاف، داد دادن است و مسلم داشتن چیزی را که حق باشد).

۳/۱۷۶۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌محبوب، از هشام بن سالم، از ابوبصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مردی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: یا رسول الله! مرا وصیت کن و بفرما چه کنم. و در آن چه پیغمبر او را وصیت کرد، این بود که فرمود: برادر خود را ملاقات کن با روی گشاده».

۴/۱۷۶۶. از او، از ابن‌محبوب، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: اندازه خوش خلقی چیست؟ فرمود که:

«بال خویش را نرم می‌سازی که متکبر و جفاکار نباشی، و سخن خود را خوش می‌گردانی، و برادرت را ملاقات می‌کنی با روی گشاده».

۵/۱۷۶۷. از او، از پدرش، از حماد، از ربیع، از فضیل روایت است که گفت: کردارهای نیک و گشاده‌رویی، کسب دوستی می‌کنند و باعث دخول بهشت می‌شوند. و بخل و ترش‌رویی، صاحب خویش را از خدا روی می‌گردانند و موجب دخول آتش جهنم می‌شوند.

۶/۱۷۶۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

گشاده‌رویی، کینه دیرینه را می‌برد».

باب در بیان راستگویی و ادای امانت

## ۵۱. باب در بیان راستگویی و ادای امانت

۱/ ۱۷۶۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از حسین بن ابی‌العلاء، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل هیچ

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۸۱

پیغمبری را مبعوث نگردانیده، مگر با راستگویی در خبر، و ادای امانت به سوی نیکوکار و بدکار نابکار».

۲/ ۱۷۷۰. از او، از عثمان بن عیسی، از اسحاق بن عماد و غیر او، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «به نماز و روزه ایشان فریفته مشوید؛ زیرا که مرد بسا است که به نماز و روزه حریص شده، به مرتبه‌ای که اگر آن را ترک کند، غمگین می‌شود و می‌رمد، ولیکن ایشان را آزمایش کنید، در نزد راستی در خبر و ادای امانت».

۳/ ۱۷۷۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از ابن‌ابی‌نجران، از مثنیٰ حنّاط، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هر که زبانش راست گوید، عملش پاکیزه باشد».

۴/ ۱۷۷۲. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم، از عمرو بن ابی‌المقدام روایت کرده است که گفت: در اوّل مرتبه‌ای که بر امام محمد باقر علیه السلام داخل شدم به من فرمود که: «راستگویی را پیش از حدیث بیاموزید».

۵/ ۱۷۷۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از ابو‌کهمس روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که:

عبدالله بن ابی‌یعفور تو را سلام می‌رساند. فرمود: «و سلام بر او و بر تو باد. هرگاه به نزد عبدالله بیایی، سلام مرا به او برسان و به او بگو که: جعفر بن محمد به تو می‌گوید که: نظر کن به آنچه علی علیه السلام به آن رسید در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله، و از آن دست برمدار؛ زیرا که علی علیه السلام نرسید به آنچه رسید در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله، مگر به راستی خبر و ادای امانت».

۶/ ۱۷۷۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از ابواسماعیل بصری، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ای فضیل! به درستی که راستگو، اوّل کسی که او را تصدیق می‌کند، خدای عز و جل است که می‌داند که او راستگو است، و نفس او را تصدیق می‌کند و می‌داند که او راستگو است».

۷/ ۱۷۷۵. ابن‌ابی‌عمیر، از منصور بن حازم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «اسماعیل نامیده نشد به صادق‌الوعد- یعنی راست‌و‌عهده- مگر از برای آنکه با کسی وعده کرد در جایی، و یک سال او را انتظار کشید؛ پس خدای عز و جل او را صادق‌الوعد نامید. بعد از آن، آن مرد به نزد اسماعیل آمد. اسماعیل به او گفت که: در عرض این مدت پیوسته

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۸۳

منتظر تو بودم» (و مراد از این اسماعیل، اسماعیل بن حزقیل است. و قصه او در سوره مریم مذکور است).

۸/ ۱۷۷۶. ابوعلی اشعری، از محمد بن سالم، از احمد بن نصر خزاز، از جدّش ربیع بن سعد روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود که: «ای ربیع! به درستی که مرد پیوسته راست می‌گوید، تا به مرتبه‌ای که خدا او را صدّیق می‌نویسد».

۹/ ۱۷۷۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از وشاء از علی بن ابی‌حمزه، از ابوبصیر که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که بنده پیوسته راست می‌گوید، تا آنکه در نزد خدا از جمله راست‌گویان نوشته می‌شود، و پیوسته دروغ می‌گوید، تا آنکه در نزد خدا از جمله دروغ‌گویان نوشته می‌شود؛ پس هرگاه راست گوید، خدای

عز و جل می‌فرماید که: راست گفت و نیکو کار شد، و چون دروغ گوید، خدای عز و جل می‌فرماید که: دروغ گفت و نابکار شد». ۱۰ / ۱۷۷۸. از او، از ابن محبوب، از علاء بن زرین، از عبدالله بن ابی‌یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «خوانندگانِ مردم باشید به خیر و خوبی، به غیر زبان‌های خویش، تا سعی و کوشش و راستگویی و پارسایی را از شما ببینند». (و همین حدیث در باب ورع مذکور شد، با اختلافی در سند).

۱۱ / ۱۷۷۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم روایت کرده است که گفت: ابوالولید حسن بن زیاد صیقل گفت که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:

«هر که زبانش راست گوید، عملش پاکیزه شود. و هر که قصدش خوب باشد، در روزش افزونی به هم رسد. و هر که نیکیش با اهل بیت و عیالش خوب باشد، در عمرش امتدادی حاصل شود و دراز گردد».

۱۲ / ۱۷۸۰. از او، از ابوطالب روایت است که آن را مرفوع ساخت و گفت که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «نظر مکنید به طول رکوع و سجود مرد؛ زیرا که این چیزی است که آن را عادت کرده است؛ پس اگر آن را ترک کند، به جهت آن وحشت به هم می‌رساند، ولیکن نظر کنید به راستی حدیث و ادای امانت او».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۸۵

باب در بیان حیا

## ۵۲. باب در بیان حیا «۱»

۱ / ۱۷۸۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از علی بن رثاب، از ابو عبیده حدّاء، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «حیا از ایمان است، و ایمان در بهشت است».

۲ / ۱۷۸۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابن مسکان، از حسن صیقل روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «حیا و عفت و درماندن، از ایمان است». و فرمود که: «مقصودم از درماندگی، درماندگی زبان است از سخن گفتن؛ نه درماندن دل از ایمان».

۳ / ۱۷۸۳. حسین بن محمد، از محمد بن احمد نهدی، از مصعب بن یزید، از عوّام بن زبیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که رویش تنگ؛ یعنی حیایش کم باشد، علمش تنگ و کم باشد». «۲»

۴ / ۱۷۸۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از یحیی برادر دارم، از معاذ بن کثیر از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: «حیا و ایمان در یک ریسمان بسته و به یکدیگر پیوسته‌اند؛ پس هر گاه یکی از این دو برود، دیگری در پی آن می‌رود».

۵ / ۱۷۸۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن یقظین، از فضیل بن کثیر، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «ایمان نیست از برای کسی که او را حیا نباشد».

۶ / ۱۷۸۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از بعضی از اصحاب ما که آن را مرفوع ساخته و گفته است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «حیا دو قسم است: یکی حیایی است که از عقل ناشی می‌شود؛ و دیگری حیایی که از حلق و بی‌عقلی برمی‌خیزد؛ پس حیای عقل، علم است، و حیای حلق، جهل و نادانی».

(۱). و حیاء، شرم و شرم داشتن است. و آن گرفتگی نفس است از آنچه زشت باشد. و مرگب است از جبن و بیدلی و عفت و پرهیزگاری، و لهذا با شجاعت و فسق کم جمع می‌شود. (مترجم)



(۲). مقصود آن است که در طلب علم، کمرویی، نادرست و نابجا است.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۸۷

۷/۱۷۸۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از بکر بن صالح، از حسن بن علی، از عبدالله بن ابراهیم، از علی بن ابوعلی لهبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار چیز است که هر که آنها در او باشد، و از فرق سر تا پاهایش گناهان باشد، خدا آن گناهان را به نیکی‌ها بدل کند، و آنها: راستگویی و حیا و خوش خلقی و شکر است».

باب در بیان عفو

### ۵۳. باب در بیان عفو «۱»

۱/۱۷۸۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه خویش فرمود: آیا نمی‌خواهید که شما را خبر دهم به بهترین طبیعت‌ها و اخلاق در دنیا و آخرت؟! و آن عفو است از کسی که بر تو ستم کرده باشد؛ و پیوند کنی با کسی که از تو بریده باشد؛ و نیکی کردن با کسی که با تو بد کرده باشد؛ و عطا کردن به کسی که تو را محروم و بی‌بهره کرده باشد».

۲/۱۷۸۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن عبدالحمید، از یونس بن یعقوب، از غزّه بن دینار رقی، از ابواسحاق سبعی که آن را مرفوع ساخته و گفته است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا نمی‌خواهید که شما را دلالت کنم بر بهترین اخلاق در دنیا و آخرت؟! و آن این است که: پیوند کنی با کسی که از تو بریده باشد؛ و عطا کنی به کسی که تو را محروم و بی‌نصیب کرده باشد؛ و عفو کنی از کسی که بر تو ستم کرده باشد».

۳/۱۷۹۰. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبدالرحمان، از ابو عبدالله نشیب لفائفی، از حرمان بن اعین روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «سه چیز است که از مکارم اخلاق است در دنیا و آخرت، و آن این است که: عفو کنی از آنکه بر تو ستم کرده؛ و پیوند کنی با آنکه از تو بریده؛ و بردباری نمایی هرگاه بر تو جهالت شود».

۴/۱۷۹۱. علی، از پدرش روایت کرده است و محمد بن اسماعیل، از فضیل بن شاذان، و هر دو، از ابن‌ابی‌عمیر، از ابراهیم بن عبدالحمید، از ابو حمزه ثمالی، از حضرت علی بن

(۱). و عفو، از گناه و بدی کسی در گذشتن است. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۸۹

الحسین علیهما السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «چون روز قیامت شود، خدای - تبارک و تعالی - اولین و آخرین را در روی زمینی جمع کند. بعد از آن، منادی‌ای ندا کند که: کجايند اهل فضل و صاحبان افزونی؟» حضرت فرمود: «پس طائفه‌ای از مردم برخیزند، و فرشتگان ایشان را پیش‌باز کنند و بگویند که: فضل شما چه بود؟ در جواب می‌گویند که:

پیوند می‌کردیم با کسی که از ما بریده بود؛ و عطا می‌کردیم به هر که ما را محروم ساخته بود؛ و عفو می‌کردیم از کسی که بر ما ستم کرده بود». فرمود: «پس به ایشان می‌گویند که: راست گفتید، داخل شوید در بهشت».

۵/۱۷۹۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از جهم بن حکم مدائنی، از اسماعیل بن ابی‌زیاد سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر شما باد که عفو کنید؛ زیرا که عفو، غیر از عزت چیزی را از برای بنده نمی‌افزاید؛ پس یکدیگر را عفو کنید، تا خدا شما را عزیز گرداند».



۶ / ۱۷۹۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از ابوخلد قَمَاط، از حمران، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرموده: «پشیمانی بر عفو، بهتر و آسان‌تر است از پشیمانی بر عقوبت؛ چه آن‌چه نکرده‌ای، می‌توان کرد، و آن‌چه شد، چاره‌ای ندارد».

۷ / ۱۷۹۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از سعدان، از معتب که گفت: ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در یکی از باغ‌های خویش بود و خرما می‌برید؛ پس نظر کردم به غلامی از غلامان آن حضرت، و دیدم که یک پشته از خرما که به کول (/ دوش) توان برداشت فرا گرفت، و آن را در پس دیوار باغ انداخت. من به نزد او آمدم و او را گرفتم و بردم به خدمت حضرت، و عرض کردم که: فدای تو کردم! من این غلام و این قدر خرما را یافتم. حضرت به آن غلام فرمود که: «ای فلان!» عرض کرد: لَبَّيْكَ.

فرمود: «آیا گرسنه‌ای؟» عرض کرد: نه، ای آقای من! فرمود که: «برهنه‌ای؟» عرض کرد: نه، ای سید من! فرمود: «پس از برای چه چیز این را فرا گرفته‌ای؟» عرض کرد که: این را خواهش داشتم. فرمود: «برو و این خرمایی را که برداشته‌ای از برای تو». و فرمود که: «او را وا گذارید، و به او کار مدارید».

۸ / ۱۷۹۵. از او، از ابن فضال روایت است که گفت: شنیدم از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۹۱

که می‌فرمود: «هرگز دو گروه در جنگ به هم نرسیدند، مگر آنکه هر یک از ایشان که عفو ایشان بزرگ‌تر و بیشتر بود، منصور و مظفر شدند. و خدا ایشان را بر گروه دیگر یاری کرد».

۹ / ۱۷۹۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از ابن بکیر، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «زن یهودیه‌ای که گوسفند بریان را از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله زهر آلود ساخته بود، به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند. به آن زن فرمود:

چه تو را داشت، بر آن‌چه کردی؟ عرض کرد: با خود گفتم که اگر پیغمبر باشد، او را زبانی نرساند، و اگر پادشاه باشد، مردم را از او در راحت و آسایش اندازم». حضرت باقر علیه السلام فرمود: «پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از او عفو فرمود».

۱۰ / ۱۷۹۷. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «سه چیز است که خدا به آنها چیزی را غیر از عَزَّت، از برای مرد مسلمان نمی‌افزاید: یکی اعراض کردن و گذشتن از انتقام کسی که بر او ستم کرده، و دیگری عطا کردن به کسی که او را محروم ساخته، و سیم پیوند کردن با کسی که از او بریده باشد».

باب در بیان فرو خوردن خشم

## ۵۴. باب در بیان فرو خوردن خشم

۱ / ۱۷۹۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی‌عمیر، از هشام بن حکم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: حضرت علی بن الحسین علیهما السلام می‌فرمود:

«دوست نمی‌دارم که شتران سرخ‌مو از برای من باشد، در مقابل خواری نفس من. و هیچ جرعه‌ای را نوشیدم که دوست‌تر باشد به سوی من، از جرعه‌ای خشمی که صاحب آن را به سبب آن سزا ندهم». (و جرعه - به ضمّ جیم و سکون راء - مقدار یکبار آشامیدن از آب است و امثال آن).

۲ / ۱۷۹۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان و علی بن نعمان، از عَمَّار بن مروان، از زید شَحَّام، از

امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«خوب جرعه‌ای است خشم از برای کسی که بر آن صبر کند؛ زیرا که مزد بزرگ از بلائی بزرگ حاصل می‌شود. و خدا هیچ گروهی را دوست نداشته، مگر آنکه ایشان را آزمایش نموده، و به بلائی مبتلی فرموده است».

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۹۳

۱۸۰۰/۳. از او، از علی بن نعمان و محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت است که فرمود: «صبر کن بر اذیت دشمنان نعمت‌ها؛ زیرا که تو هرگز نمی‌توانی که سزا دهی کسی را که در حق تو خدا را نافرمانی کرده است، به چیزی که بهتر باشد، از آنکه خدا را در حق او فرمانبرداری کنی».

۱۸۰۱/۴. از او، از محمد بن سنان، از ثابت مولای آل‌حریز، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «فرو خوردن خشم از دشمن در زمان دولت‌های ایشان، تقیه و هوشیاری است، از برای کسی که آن را فرا گیرد و به آن عمل کند. و کناره‌جویی است، از متعرض شدن بلاء و زحمت در دنیا، و عناد دشمنان در زمان دولت‌های ایشان. و منازعه و مخاصمه با ایشان در غیر تقیه، ترک کردن امر خدا است؛ پس با مردمان نیکو معامله کنید، که همان از برای شما در نزد ایشان پرورش می‌یابد و نشو و نما می‌نماید، و با ایشان دشمنی مکنید، که ایشان را بر گردن‌های خویش بار و سوار می‌کنید، و به این سبب ذلیل و خوار می‌شوید».

۱۸۰۲/۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از بعضی از اصحاب خویش، از مالک بن حصین سکونی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هیچ بنده‌ای نیست که خشمی را فرو خورد، مگر آنکه خدای عز و جل عزت او را در دنیا و آخرت زیاد کند. و خدای عز و جل فرمود که: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (۱)؛ یعنی: «و دیگر پرهیزگاران آنانند که فرو می‌خورند خشم را، و آنان که عفو می‌کنند از مردمان، و ترک می‌کنند عقوبت کسی را که مستحق عقوبت باشد. و خدا دوست می‌دارد نیکوکاران را». و حضرت فرمود که: «خدا او را به جای این خشمی که داشته ثواب می‌دهد».

۱۸۰۳/۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از سیف بن عمیره که گفت: حدیث کردم آنکه از امام جعفر صادق علیه السلام شنیده بود که می‌فرمود: «هر که خشمی را فرو خورد، و چنان باشد که اگر خواهد آن را روان گرداند، و به مقتضای آن عمل نماید، تواند که آن را جاری سازد، خدا در روز قیامت دل او را پر کند از خوشنودی خویش».

(۱). آل عمران، ۱۳۴.

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۹۵

۱۸۰۴/۷. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از ابن فضال، از غالب بن عثمان، از عبدالله بن منذر، از وصافی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که خشمی را فرو خورد، و حال آنکه او قادر باشد بر امضای آن، خدا در روز قیامت دل او را پر گرداند از ایمنی و ایمان».

۱۸۰۵/۸. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از عبدالکریم بن عمرو، از ابواسامه - یعنی زید شحام - از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت:

حضرت به من فرمود که: «ای زید! صبر کن بر اذیت دشمنان نعمت‌ها؛ زیرا که تو هرگز نمی‌توانی که سزا دهی کسی را که در باب تو خدا را نافرمانی کرده است، به چیزی که بهتر باشد از آنکه خدا را در باب او فرمانبرداری کنی. ای زید! به درستی که خدا دین اسلام را برگزیده و آن را اختیار کرده؛ پس صحبت آن را نیکو گردانید به سخاوت و خوش خلقی».

۱۸۰۶/۹. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حفص جامه سابری فروش، از ابو حمزه، از حضرت علی بن الحسین -

علیهما السلام - روایت کرده است که فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: از جمله دوست‌ترین راه‌ها به سوی خدای عز و جل دو جرعه است: یکی جرعه خشمی که آن را به بردباری رد کنی؛ و یکی جرعه مصیبتی که آن را به صبر برگردانی».

۱۰ / ۱۸۰۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد، از ربیع، از آنکه او را حدیث کرده از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «پدرم به من فرمود که: ای فرزند عزیز من! چیزی نیست که چشم پدرت را بیشتر روشن کند، از جرعه خشمی که عاقبت آن صبر باشد. و مرا شاد نمی‌کند که شتران سرخ مو از برای من باشد، در مقابل خواری نفس من».

۱۱ / ۱۸۰۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از معاویه بن وهب، از معاذ بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «صبر کنید بر اذیت دشمنان نعمت‌ها؛ زیرا که تو هرگز نمی‌توانی که سزا دهی کسی را که در باب تو خدا را نافرمانی کرده است، به چیزی که بهتر باشد از آنکه خدا را در باب او اطاعت کنی».

۱۲ / ۱۸۰۹. از او، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از خلّاد، از ثمالی، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت است که گفت: آن حضرت فرمود: «دوست نمی‌دارم که شتران سرخ مو

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۹۷

از برای من باشد، در مقابل خواری نفس من. و هیچ جرعه‌ای را ننوشیدم که دوست‌تر باشد به سوی من، از جرعه‌ای خشمی که صاحب آن را به آن سزا ندهم».

۱۳ / ۱۸۱۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از وشاء، از مثنیٰ حنّاط، از ابو حمزه که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «هیچ جرعه‌ای که بنده آن را فرو خورد، دوست‌تر نیست به سوی خدا، از جرعه خشمی که آن را فرو خورد، در نزد گردیدن آن در دلش (۱)»، یا به صبر و شکیبایی، یا به حلم و بردباری».

باب در بیان حلم و بردباری

## ۵۵. باب در بیان حلم و بردباری

۱ / ۱۸۱۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی‌نصر، از محمد بن عبیدالله روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السلام که می‌فرمود: «مرد، عابد نمی‌باشد تا حلیم باشد. و به درستی که در میانه بنی‌اسرائیل بنا چنین بود که چون مردی عبادت می‌نمود، او را عابد نمی‌شمردند، تا آنکه ده سال پیش از آن سکوت می‌کرد».

۲ / ۱۸۱۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن نعمان، از ابن‌مسکان، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: مؤمن کسی است که عمل خود را به حلم بیامیزد.

می‌نشیند از برای آنکه بداند، و سخن می‌گوید از برای آنکه بفهمد، و امانت خویش را به آشنایان خود خبر نمی‌دهد، و شهادتی که دارد از دشمنان خویش نمی‌پوشد، و چیزی از حق را از ریا و دیدن مردم به جا نمی‌آورد، و آن را به جهت حیا ترک نمی‌کند. اگر مردم او را به پاکی یاد کنند و مدح و ثنا گویند، از آن‌چه می‌گوید، بترسد، و از خدا آمرزش طلبد از آن‌چه ایشان نمی‌دانند، و گفتار آنکه احوال او را نمی‌دانند او را گول نزنند، و از احصا و ضبط آن‌چه عمل نموده، به غایت بترسد.

۳ / ۱۸۱۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن‌فضّال، از ابن‌بکیر، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «حضرت علی بن الحسین صلی الله علیه و آله می‌فرمود: مرا به شگفت می‌آورد و خوشم می‌آید که حلم مرد او را دریابد، در هنگامی که خشم می‌گیرد».

۴ / ۱۸۱۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن

(۱). یعنی بالا و پایین رفتن خشم و پایداری در برابر امضا و بیرون دادن آن. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۲۹۹

حکم، از ابو جمیل، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل بنده صاحب شرم بردبار را دوست می‌دارد».

۵ / ۱۸۱۵. از او، از علی بن حفص عوسی کوفی روایت است که آن را مرفوع ساخته به سوی امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا هرگز کسی را به جهل و نادانی عزیز نگرداند، و هرگز به بردباری کسی را ذلیل نساخته است».

۶ / ۱۸۱۶. از او، از بعضی از اصحابش روایت است که آن را مرفوع ساخته و گفته است که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «کافی است حلم که یاور باشد». و فرمود که: «هر گاه حلم نداشته باشی، به زحمت و مشقت، خود را بر آن بدار».

۷ / ۱۸۱۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از عبدالله حجاج، از حفص بن ابی عایشه روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام یکی از غلامان خود را در پی کاری فرستاد. و آن غلام دیر کرد؛ پس حضرت صادق علیه السلام به دنبال او بیرون رفت، به جهت آنکه دیر کرده بود. و او را یافت که خوابیده و در خواب است. حضرت در نزد سر آن غلام نشست و او را باد می‌زد، تا آنکه بیدار شد. و در هنگامی که بیدار شد، حضرت صادق علیه السلام به او فرمود که: «ای فلان! به خدا سوگند که تو را نمی‌رسد که چنین کنی و در شب و روز هر دو بخوابی. شب از برای تو است و روز از برای ما است که از تو منتفع شویم و مشغول خدمت ما باشی».

۸ / ۱۸۱۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن نعمان، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که خدا دوست می‌دارد صاحب شرم بردباری را که عقیف و پارسا باشد، و به زحمت و مشقت، خود را بر عفت بدارد».

۹ / ۱۸۱۹. ابوعلی اشعری، از محمد بن علی بن محبوب، از ایوب بن نوح، از عباس بن عامر، از ربیع بن محمد مسلی، از ابو محمد، از عمران، از سعید بن یسار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون در میان دو مرد منازعه و گفتگو واقع شود، دو فرشته فرود آیند، و با سفیه و بی عقل از ایشان که سبکی کند، می‌گویند که: گفتی و درست نگفتی، و تو سزاواری از برای آن چه گفتی، و زود باشد که جزا داده شوی به آن چه گفتی. و به صاحب حلم از ایشان می‌گویند که: صبر کردی و متحمل آزار و اذیت شدی،

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۰۱

خدا تو را می‌آمزد، اگر این صبر و تحمل را به اتمام برسانی». و فرمود: «پس اگر صاحب حلم بر او رد کند و جواب گوید، آن دو فرشته به سوی آسمان بالا روند».

باب در بیان خاموشی و نگاه داشتن زبان

## ۵۶. باب در بیان خاموشی و نگاه داشتن زبان

۱ / ۱۸۲۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده است که گفت: ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: «از نشانه‌های دانشمندی، بردباری و علم و خاموشی است. خاموشی دری است از درهای حکمت، و خاموشی کسب دوستی می‌کند، و آن دلیل است بر هر خوبی».

۱۸۲۱ / ۲. از او، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان، از ابو حمزه روایت است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «جز این نیست که شیعیان ما گنگان‌اند» (یعنی آن‌چه نباید بگویند، نمی‌گویند).

۱۸۲۲ / ۳. از او، از ابن محبوب، از ابوعلی جوانی روایت است که گفت: در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام حاضر بودم و آن حضرت به یکی از غلامان خود که او را سالم می‌گفتند می‌فرمود- دست مبارک را بر لب‌های خویش گذاشت- و فرمود که: «ای سالم! زبان خود را نگاه دار تا سالم بمانی، و مردم را بر گردن‌های ما بار و سوار مکن».

۱۸۲۳ / ۴. از او، از عثمان بن عیسی روایت است که گفت: در خدمت امام موسی کاظم علیه السلام حضور داشتم، و مردی به آن حضرت عرض کرد که: مرا وصیت فرما. فرمود: «زبان خود را نگاه دار تا عزیز شوی، و مردم را بر افسار خویش دست مده، که گردنت رام می‌شود و به هر سمتی که آن را می‌کشند می‌رود، مانند حیوانی که رام باشد».

۱۸۲۴ / ۵. از او، از هیثم بن ابی مسروق، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی که به خدمت آن حضرت آمده بود فرمود که: آیا نمی‌خواهی تو را دلالت کنم بر امری که خدا تو را به سبب آن داخل بهشت گرداند؟ عرض کرد: بلی، یا رسول الله! می‌خواهم. فرمود: عطا کن از آن‌چه خدا به تو عطا فرموده. عرض کرد: پس اگر پیرشان‌تر باشم از کسی که خواسته باشم که به او عطا کنم؟ فرمود: پس ستم‌رسیده را یاری کن. عرض کرد که: اگر ضعیف‌تر باشم از کسی که خواهم او را یاری کنم؟

فرمود که: از برای احمق نادان صنعتی به عمل آور- یعنی بر او اشاره نما و او را دلالت کن

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۰۳

بر آن‌چه نمی‌داند- عرض کرد که: اگر نادان‌تر باشم از آنکه خواهم او را اعانت کنم و تعلیم دهم. فرمود: پس زبان خویش را خاموش کن، مگر از خوبی. آیا تو را شاد نمی‌گرداند، آن یک خصلت از این خصلت‌ها در تو باشد و تو را بکشد به سوی بهشت؟».

۱۸۲۵ / ۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن قداح، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «لقمان به پسرش فرمود که: ای فرزند دل‌بند من! اگر گمان می‌کنی که سخن از نقره است، خاموشی از طلا است».

۱۸۲۶ / ۷. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حلبی روایت کرده که آن را مرفوع ساخته و گفته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «زبان خود را نگاه دار، که آن صدقه‌ای است که آن را بر نفس خویش تصدق می‌کنی». بعد از آن فرمود که: «هیچ بنده‌ای حقیقت را نمی‌شناسد، تا زبان خویش را نگاه دارد».

۱۸۲۷ / ۸. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و هر دو، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبدالحمید، از عبدالله بن علی حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عز و جل: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ» (۱) که آن حضرت فرمود: «یعنی: زبان‌های خویش را باز دارید از سخن گفتن». و ترجمه ظاهر آیه این است که: «آیا نظر نکردی به سوی آنان که گفته شد به ایشان، که باز دارید دست‌های خویش را؟!».

(و بنابر تفسیر حضرت علیه السلام از قبیل ذکر مسبب است و اراده سبب، چه جنبانیدن زبان موجب جنبانیدن دست است.)

۱۸۲۸ / ۹. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حلبی روایت کرده که آن را مرفوع ساخته و گفته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نجات و رهایی مؤمن در نگاه داشتن زبان او است».

۱۸۲۹ / ۱۰. یونس، از مثنی، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «ابوذر- علیه‌الرحمة- می‌گفت: ای جوینده علم! به درستی که این زبان کلید هر خوبی و کلید هر بدی است؛ پس مهر گذار بر زبان خویش، چنان که بر طلا و نقره خویش مهر می‌گذاری».

(۱). نساء، ۷۷.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۰۵

۱۱/۱۸۳۰. حمید بن زیاد، از خشّاب، از ابن بقیّاح، از معاذ بن ثابت، از عمرو بن جمیع، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «حضرت مسیح عیسی بن مریم علیه السلام فرمود: سخن را در غیر یاد خدا بسیار مکنید؛ زیرا آنان که سخن را در غیر ذکر خدا بسیار می‌کنند، دل‌های ایشان سخت و سنگین است، ولیکن نمی‌دانند».

۱۲/۱۸۳۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از اسماعیل بن زیاد، از ابن ابی نجران، از ابوجمیل، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هیچ روزی نمی‌آید، مگر آنکه هر عضوی از اعضای تن از برای زبان سر فرود می‌آورد و کرنش می‌کند؛ یعنی آن را تعظیم می‌نماید و خواری و فروتنی به ظهور می‌رساند، و می‌گوید: تو را به خدا سوگند می‌دهم که مبادا ما به سبب تو معذب شویم - یعنی چیزی نگویی که موجب عذاب ما باشد».

۱۳/۱۸۳۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابراهیم بن مهزم اسدی، از ابوحمزه، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که زبان فرزند آدم در صبح هر روز بر همه اعضای او مشرف می‌شود و می‌گوید:

چگونه صبح کرده‌اید؟ و چه حال دارید؟ در جواب می‌گویند که: صبح کرده‌ایم به خیر و خوبی، اگر تو ما را به حال خود وا گذاری. و می‌گویند: از خدا بترس در حقّ ما، و خدا خدا می‌کنند و او را سوگند می‌دهند و می‌گویند که: ما مثاب و معاقب نمی‌شویم، مگر به سبب تو که آلت و اسباب ثواب و عقاب مایی».

۱۴/۱۸۳۳. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و هر دو، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبدالحمید، از قیس پدر اسماعیل - و ابراهیم ذکر کرده که: قیس ناخوشی و باکی ندارد، و از جمله اصحاب ما است - و قیس این روایت را مرفوع ساخته و گفته است که: مردی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: یا رسول الله! مرا وصیت فرما. فرمود: «زبان خود را نگاه دار». عرض کرد: یا رسول الله! مرا وصیت فرما.

فرمود: «زبان را نگاه دار. وای بر تو! آیا چیزی مردم را سرنگون می‌سازد بر سوراخ‌های بینی ایشان - یعنی برو در آتش جهنم - غیر از حاصل سخنان ایشان که به داس زبان‌های خویش آنها را درو کرده‌اند».

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۰۷

۱۵/۱۸۳۴. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از ابن فضال، از آنکه او را روایت کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که سخن خویش را از کار خویش نشمارد یا نپندارد، گناهان او بسیار و عذابش حاضر است».

۱۶/۱۸۳۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدا زبان را به عذابی معذب گرداند که هیچ عضوی از اعضا را به آن عذاب، معذب نکند؛ پس زبان عرض می‌کند که:

ای پروردگار من! مرا به عذابی معذب ساختی که هیچ عضوی را به آن عذاب، معذب نساختی؛ پس به زبان گفته می‌شود که: از تو سخنی بیرون آمد و به همه شرق و غرب زمین رسید، و به سبب آن سخن، خونی که ریختنش حرام بود و احترامی داشت، ریخته

شد، و به واسطه آن، مال صاحب حرمت به غارت رفت، و فرج حرام پرده حرمتش به جهت آن درید. سوگند یاد می‌کنم به عزت خویش، که هر آینه تو را به عذابی معذب سازم که هیچ‌یک از اعضای صاحب تو را به آن عذاب، معذب نسازم».

۱۷/۱۸۳۶. و به همین اسناد روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر در چیزی شومی و نامبارکی باشد، در زبان خواهد بود».

۱۸/۱۸۳۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و حسین بن محمد، از معلی بن محمد هر دو، از وشاء که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السلام که می‌فرمود: «چون مردی از بنی اسرائیل می‌خواست که عابد شود، بنا چنین بود که ده سال پیش از آن خاموش می‌شد».

۱۹/۱۸۳۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از بکر بن صالح، از غفاری، از جعفر بن ابراهیم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که جای سخن خویش را از عملش ببیند و آن را از جمله عمل داند، سخنش کم باشد، مگر در آن چه خواهد و به کار او آید».

۲۰/۱۸۳۹. ابوعلی اشعری، از حسن بن علی کوفی، از عثمان بن عیسی، از سعید بن یسار، از منصور بن یونس، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در حکمت آل داود است که بر عاقل لازم است که عارف و شناسا باشد بروزگار خویش، و به کار خود رو آورده، زبان خویش را نگاه دارد».

۲۱/۱۸۴۰. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن حسین رباط، از بعضی از

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۰۹

مردان خویش که راوی حدیث، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«پیوسته، بنده مؤمن نیکوکار نوشته می‌شود، در مدتی که ساکت و خاموش باشد؛ پس هرگاه سخن گوید، نیکوکار یا بدکار نوشته شود».

باب در بیان مدارات

## ۵۷. باب در بیان مدارات «۱»

۱/۱۸۴۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه چیز است که هر که آنها در او نباشد، عملش تمام و کامل نخواهد بود: یکی پارسایی که او را از نافرمانی‌های خدا باز دارد؛ و دیگر خلقی که به آن با مردم به مدارایی رفتار کند؛ و سیم بردباری که جهل و نادانی جاهل را به آن رد نماید».

۲/۱۸۴۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از حسین بن حسن روایت کرده است که گفت: شنیدم از حضرت امام جعفر علیه السلام که می‌فرمود: «جبرئیل علیه السلام به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: یا محمد! پروردگارت تو را سلام می‌رساند و به تو می‌فرماید که: با خلق من مدارا کن».

۳/۱۸۴۳. از او، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از حبيب سجستانی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «در تورات نوشته است، در آنچه خدای عز و جل با موسی بن عمران علیه السلام، به آن راز گفت که: ای موسی! راز پوشیده مرا در نهان خویش بپوش، و در آشکار خویش، مدارایی را ظاهر کن، از من برای دشمن من، و دشمن خود از خلق من. و به اظهار کردن راز پوشیده من، باعث دشنام من مشو در نزد ایشان، که با دشمن من و دشمن خویش در دشنام دادن به



من شریک خواهی بود».

۱۸۴۴ / ۴. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از محمد بن اسماعیل بن بزیر، از حمزه بن، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: پروردگرم مرا امر فرموده که با مردمان مدارایی کنم، چنان که مرا به جا آوردن واجبات امر فرموده است».

۱۸۴۵ / ۵. علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از امام

(۱). و مدارات- به ضمّ میم- با کسی نرمی کردن و همدیگر را دفع کردن است. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۱۱

جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: مدارایی با مردمان نصف ایمان است، و همراهی و نرمی با ایشان نصف عیش و زندگانی». بعد از آن حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «با نیکوکاران در نهان آمیزش کنید، و با نابکاران در آشکار مخالفت نمایید، و بر ایشان میل مکنید، که بر شما ستم می کنند؛ پس به درستی که زود باشد که روزگاری بیاید که در آن روزگار، کسی از صاحبان دین نجات نیابد، مگر کسی که مردم گمان کنند که ابله و بی عقل است، و نفس خویش را صبر فرماید، بر آنکه مردم بگویند که او ابله است و عقل ندارد».

۱۸۴۶ / ۶. علی بن ابراهیم، از بعضی از اصحاب خویش که او را ذکر کرده، از محمد بن سنان، از حذیفه بن منصور روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «به درستی که گروهی از مردمان مدارایی ایشان با مردم کم بود، و به این سبب از قریش انداخته شدند. و به خدا سوگند که حساب های ایشان هیچ ناخوشی نداشت و چنان نبود که حرام زاده باشند. و به درستی که گروهی از غیر قریش مدارایی ایشان نیکو بود، و به این سبب به خانه بلندپایه ملحق شدند و از اهل بیت محسوب گردیدند». راوی می گوید: بعد از آن حضرت فرمود که: «هر که دست خود را از مردم باز دارد و به ایشان اذیت نرساند، جز این نیست که یک دست از ایشان باز می دارد، و ایشان دست های بسیار را از او باز دارند».

باب در بیان رفق

## ۵۸. باب در بیان رفق «۱»

۱۸۴۷ / ۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از آنکه او را ذکر کرده، از محمد بن عبدالرحمان بن ابی لیلی، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «به درستی که هر چیزی را قفلی هست، و قفل ایمان رفق و نرمی است».

۱۸۴۸ / ۲. و به اسناد خویش روایت کرده و گفته است که امام محمد باقر علیه السلام فرمود که:

«هر که رفق و نرمی از برایش تقسیم شده و از آن بهره ای به او رسیده، ایمان نیز از برایش تقسیم شده و از آن بهره ای دارد».

۱۸۴۹ / ۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از یحیی ارزق، از حماد بن

(۱). و رفق- به فتح و کسر راء و سکون فاء- نرمی و خوشی نمودن و یاری و همراهی کردن است. یا به کسر راء، آن چیزی است که حاصل می شود از اینها. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۱۳

بشیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدای- تبارک و تعالی- صاحب رفق است، و

رفق را دوست می‌دارد. پس از جمله رفق آن جناب با بندگان خویش، بیرون کشیدن او است - به رفق و مدارایی - کینه‌ها و ضدیت ایشان را با هوا و هوس و دل‌های ایشان، چنان که تیغ را از نیام بیرون می‌کشند. و از جمله رفق او با ایشان، آن است که ایشان را و می‌گذارد بر امری که اراده دارد که ایشان را از آن دور گرداند، از روی نرمی کردن با ایشان، تا آنکه دسته‌های ایمان و سنگینی آن را یکبار بر ایشان نیندازد «۱» تا ضعیف و ناتوان شوند؛ پس هر گاه این را اراده فرماید، آن امر را به امری دیگر نسخ و برطرف سازد؛ پس این امر منسوخ شود و تکلیف در باب آن باقی نماند.

۴/۱۸۵۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از معاویه بن وهب، از معاذ بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نرمی نمودن با مردم مبارک است، و درشتی نمودن شوم و نامبارک».

۵/۱۸۵۱. از او، از ابن محبوب، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل صاحب رفق است. رفق را دوست می‌دارد و بر رفق عطا می‌کند، آنچه را که بر عنف و درشتی کردن عطا نمی‌کند».

۶/۱۸۵۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: رفق بر چیزی گذاشته نشد، مگر آنکه آن را آرایش داد، و از چیزی برداشته نشد، مگر آنکه آن را زشت گردانید».

۷/۱۸۵۳. علی، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از عمرو بن ابی المقدم روایت کرده که آن را مرفوع ساخته به سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «به درستی که زیادتی و برکت در رفق است. و هر که از رفق محروم شود، از هر خوبی محروم گردد».

۸/۱۸۵۴. از او، عبدالله بن مغیره، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «رفق از خاندانی دور نشد، مگر آنکه هر خوبی از ایشان دور شد».

۹/۱۸۵۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از علی بن معلی، از اسماعیل بن یسار، از احمد بن زیاد بن ارقم (و بنا بر بعضی

(۱). مقصود آن است که همه واجبات را یکباره نازل و واجب نمی‌کند.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۱۵

از نسخ کافی، از ارقم کوفی)، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هر خاندانی که بهره خویش را از رفق عطا شدند، خدا در باب روزی بر ایشان وسعت داد. و رفق در اندازه کردن معیشت و اسباب زندگانی، بی‌زیاده و نقصان، از وسعت در مال و کثرت آن بهتر است. و رفق چیزی از آن درنماند، و اسراف کردن چیزی با آن باقی نماند. به درستی که خدای عز و جل صاحب رفق است، و رفق را دوست می‌دارد».

۱۰/۱۸۵۶. علی بن ابراهیم روایت کرده است و آن را مرفوع ساخته، از صالح بن عقبه، از هشام بن احمر، از امام موسی کاظم علیه السلام که گفت: حضرت به من فرمود - در حالی که میان من و مردی از اهل سنت سخنی جاری شده بود - که: «با ایشان نرمی کن؛ زیرا که کفر یکی از ایشان در خشم او است. و هیچ خوبی نیست در کسی که کفرش در خشمش باشد، که به محض خشم، شروع کند در کفر گفتن».

۱۱/۱۸۵۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن حسان، از موسی بن بکر، از ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود: «رفق نصف زندگانی است».

۱۲/۱۸۵۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که خدا رفیق را دوست می‌دارد و بر آن یاری می‌دهد؛ پس چون بر حیوان‌های لاغر سوار شوید، آنها را در منزل‌های خودشان فرود آورید؛ پس اگر زمین خشک و بی گیاه باشد، از آن دور شوید و منزل مکنید، و اگر زمین پر گیاه باشد، آنها را در منزل‌های ایشان فرود آورید».

۱۳/۱۸۵۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از عثمان بن عیسی، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: اگر رفیق آفریده‌ای بود که دیده می‌شد، چیزی از آنچه خدا آفریده از آن نیکوتر نبود».

۱۴/۱۸۶۰. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از ابن فضال، از ثعلبه، از آنکه او را حدیث کرده، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمود:

«به درستی که خدا صاحب رفیق است و رفیق را دوست می‌دارد. و از جمله رفیق آن جناب نسبت به شما، بیرون کشیدن کینه‌ها و مضاده و مخالفت دل‌های شما است از آنها به رفیق و نرمی؛ چنان که شمشیر از غلاف می‌کشند؛ زیرا که آن جناب اراده می‌فرماید که بنده را از

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۱۷

امری بگرداند؛ پس او را بر آن امر و می‌گذارد، تا هنگامی که او را به واسطه ناسخ از آن امر می‌گرداند، به جهت ناخوش داشتن سنگینی حق بر او».

۱۵/۱۸۶۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هرگز دو کس با یکدیگر صحبت نداشته‌اند، مگر آنکه بزرگ‌ترین ایشان از روی اجر، و دوست‌ترین ایشان به سوی خدای عز و جل، نرم‌ترین ایشان به یار خویش بوده است».

۱۶/۱۸۶۲. ابوعلی اشعری، از محمد بن حسان، از حسن بن حسین، از فضیل بن عثمان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر که در امر خود صاحب رفیق باشد، آنچه از مردم اراده کند می‌یابد».

باب در بیان تواضع و فروتنی کردن

## ۵۹. باب در بیان تواضع و فروتنی کردن

۱/۱۸۶۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «نجاشی (یعنی پادشاه حبشه که اصحمة نام داشت) به سوی جعفر بن ابی‌طالب و رفقای او که در حبشه بودند فرستاد و ایشان را طلبید؛ پس بر او داخل شدند و دیدند که در حجره‌ای از حجره‌های خویش بر روی خاک نشسته و جامه‌های کهنه پوشیده است». حضرت فرمود که: «جعفر علیه السلام گفت که: ما از نجاشی ترسیدیم، در هنگامی که او را بر این حالت دیدیم؛ پس چون دید که به ما چه رسید و روی‌های ما متغیر گردید و رنگ‌های ما زرد شد، گفت: ستایش از برای خدایی که محمد را یاری کرد و چشم او را روشن گردانید. آیا نمی‌خواهید که شما را مژده دهم؟ من گفتم: بلی، ای پادشاه! ما را مژده ده. نجاشی گفت که: در این ساعت جاسوسی از جاسوس‌های من، از جانب زمین شما که در آنجا می‌بود به نزد من آمد و مرا خبر داد که خدای عز و جل پیغمبر خود، محمد صلی الله علیه و آله، را یاری نمود، و دشمنان او را هلاک گردانید، و فلان و فلان اسیر و دستگیر شدند، و در وادی‌ای به هم رسیدند که آن را بدر می‌گویند و اراک «۱» بسیاری در آن جاست.

نجاشی گفت: به خدا سوگند که گویا من به آن موضع نظر می‌کنم و الحال آن را می‌بینم؛ زیرا که من در آنجا از برای سید خود

شبانی می‌کردم و گوسفند می‌چرانیدم. و سید من مردی از

(۱). و اراک- به فتح همزه درختی است که از چوب آن سواک گیرند. و بعضی گفته‌اند: درخت شور و تلخ است.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۱۹

بنی ضمیره بود.

جعفر با نجاشی گفت که: ای پادشاه! پس مرا چه می‌شود که تو را می‌بینم که بر روی خاک نشسته‌ای و این جامه‌های کهنه را پوشیده‌ای؟ گفت: ای جعفر! به درستی که ما در آنچه خدا بر حضرت عیسی علیه السلام فرو فرستاده می‌یابیم که: از جمله حق خدا بر بندگان خویش آن است که در نزد نعمتی که از برای ایشان تازه پدید می‌آورد، از برای آن جناب فروتنی را اظهار کنند.

و چون خدای عز و جل از برای من این نعمت را به محمد صلی الله علیه و آله احداث فرمود، این تواضع را از برای خدا احداث نمودم؛ پس در هنگامی که این خبر به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید، به اصحاب خویش فرمود: به درستی که صدقه مال صاحب خود را می‌افزاید و بیش از پیش می‌کند؛ پس تصدق کنید تا خدا شما را رحم کند. و به درستی که تواضع، رفعت صاحبش را زیاد می‌گرداند؛ پس تواضع کنید تا خدا شما را بلند گرداند. و عفو، عزت صاحب خود را زیاد می‌سازد؛ پس عفو کنید تا خدا شما را عزیز سازد».

۱۸۶۴ / ۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی عمیر، از معاویه بن عمیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «به درستی که در آسمان دو فرشته‌اند که بر بندگان گماشته‌اند؛ پس هر که از برای خدا تواضع کند، او را بلند گردانند و هر که تکبر کند، او را پست کنند».

۱۸۶۵ / ۳. ابن‌ابی عمیر، از عبدالرحمان بن حجاج، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در شبانگاه روز پنجشنبه در مسجد قبا روزه گشود و فرمود:

آیا هیچ آشامیدنی هست که بیاشامم؟ اوس بن خولی انصاری قدح بزرگی از دوغ که با عسل به هم آمیخته بود به نزد آن حضرت آورد. و چون قدح را بر دهان مبارک گذاشت، آن را دور ساخت. بعد از آن فرمود: و آشامیدنی که به یکی از آنها از دیگری که با آن است، اکتفا توان نمود، من آن را نمی‌آشامم، و آن را بر کسی حرام نمی‌گردانم، ولیکن از برای خدا تواضع می‌کنم؛ زیرا که هر که از برای خدا تواضع کند، خدا او را بلند گرداند، و هر که تکبر نماید، خدا او را پست سازد، و هر که در معیشت خویش میانه‌روی پیش گیرد بی‌اسراف و تنگ‌گیری، خدا او را روزی دهد، و هر که اسراف کند، خدا او را محروم گرداند، و هر که مرگ را بسیار یاد کند، خدا او را دوست دارد».

۱۸۶۶ / ۴. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از داود حمّار، از

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۲۱

امام جعفر صادق علیه السلام مثل این را روایت کرده و گفته است که: «هر که خدا را بسیار یاد کند، خدا او را در بهشت خویش در سایه رحمتش جا دهد».

۱۸۶۷ / ۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضال، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که ذکر می‌فرمود که: «فرشته‌ای به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: خدای- تعالی- تو را مخیر ساخته که بنده و رسول متواضع باشی یا پادشاه و رسول». حضرت فرمود که: «پیغمبر به جبرئیل علیه السلام نظر فرمود، و جبرئیل به دست خویش اشاره کرد که تواضع و فروتنی کن؛ پس پیغمبر فرمود که: بنده متواضع و رسول می‌باشم؛ پس آن فرشته‌ای که خدا او را فرستاده بود به پیغمبر عرض نمود که: با آنکه پادشاهی چیزی را از آنچه در نزد پروردگار

تو است، از تو کم نمی‌کند». و حضرت فرمود که: «با آن فرشته، کلیدهای تمام خزینه‌های زمین بود».

۶ / ۱۸۶۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «از جمله تواضع آن است که راضی باشی به مجلس و نشستگاهی که پست‌تر باشد از جای تو؛ و آنکه سلام کنی بر هر که او را ملاقات نمایی؛ و آنکه ستیزه را ترک کنی، و هر چند که محق باشی و حق با تو باشد؛ و دوست نداری که کسی تو را بر تقوی و پرهیزگاری مدح و ثنا گوید».

۷ / ۱۸۶۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از علی بن یقظین، از آنکه او را روایت کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدای عز و جل به سوی موسی علیه السلام وحی فرمود که: ای موسی! آیا می‌دانی که چرا تو را به سخن گفتن با خویش بی‌واسطه برگزیدم، و با سایر خلق خود چنین نکردم؟ موسی عرض کرد که: ای پروردگار! چرا چنین کردی؟» حضرت فرمود: «می‌فرماید که: خدای - تبارک و تعالی - به سوی او وحی فرمود که: ای موسی! من همه بندگان خویش را گردانیدم و ایشان را پشت و رو کردم، پس در میانه ایشان یکی را نیافتم که از تو، خویش را خوارکننده‌تر باشد از برای من. ای موسی! به درستی که تو چون نماز را به جا می‌آوری، رخ خود را بر خاک می‌گذاری - یا آنکه فرمود که - بر زمین می‌گذاری».

(و این تردید از راوی حدیث است نه از حضرت علیه السلام).

۸ / ۱۸۷۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از هشام بن سالم، از امام

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۲۳

جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «حضرت علی بن الحسین علیهما السلام به جماعتی گذشت که خوره داشتند. و آن حضرت بر الاغ خویش سوار بود و آن جماعت چاشت می‌خوردند؛ پس آن حضرت را به چاشت خوردن دعوت نمودند و تکلیف کردند که با ایشان طعام تناول فرماید. فرمود: اگر نه این بود که من روزه دارم، هر آینه [تناول] می‌کردم و با شما چاشت می‌خوردم؛ پس در هنگامی که به منزل خویش رسید، امر فرمود که طعامی بسازند، و شروع شد به ساختن طعام. و امر فرمود که در باب آن سعی بلیغی به عمل آورند و نیکو بسازند. بعد از آن ایشان را طلبید، و در نزد آن حضرت چاشت خوردند و حضرت با ایشان چاشت میل فرمود».

۹ / ۱۸۷۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از عثمان بن عیسی، از هارون بن خارجه، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «از جمله تواضع آن است که مردی در جایی بنشیند که پست‌تر از شرف و بزرگواری او باشد».

۱۰ / ۱۸۷۲. از او، از ابن‌فضال و محسن بن احمد، از یونس بن یعقوب روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به سوی مردی از مردم مدینه نظر فرمود که از برای عیال خود چیزی خریده و آن را برداشته بود؛ پس چون آن مرد حضرت را دید از او شرم نمود. حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «این را از برای عیال خود خریده‌ای و برداشته‌ای که به سوی ایشان بری. بدان و آگاه باش! به خدا سوگند که اگر ترس مردم مدینه نبود، دوست می‌داشتم که از برای عیال خود چیزی را بخرم و آن را برداشته به سوی ایشان ببرم».

۱۱ / ۱۸۷۳. از او، از پدرش، از عبدالله بن قاسم، از عمرو بن ابی‌المقدام، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «در آنچه خدای عز و جل به سوی داود علیه السلام وحی فرمود این بود که: ای داود! چنان که نزدیک‌ترین مردمان به خدا متواضعانند، همچنین دورترین مردمان از خدا متکبرانند».

۱۲ / ۱۸۷۴. از او، از پدرش، از علی بن حکم روایت است که آن را مرفوع ساخته به سوی ابوبصیر که گفت: بر ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام داخل شدم در سالی که روح مطهر امام جعفر صادق علیه السلام در آن قبض شد. و عرض کردم که: فدای تو گردم! تو را چه می‌شود که گوسفندی را سر بریدی و فلان کس شتری را به جهت قربانی نحر کرد. فرمود:

«ای ابامحمد! نوح علیه السلام در کشتی بود، و در آن بود، آنچه خدا می‌خواست. و آن کشتی پر بود

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۲۵

یا مأمور بود به طواف؛ پس در خانه کعبه طواف نمود، و آن طواف نساء است؛ پس نوح علیه السلام آن را وا گذاشت و افسار آن را رها کرد. بعد از آن، خدای عز و جل به کوه‌ها وحی فرمود که: من کشتی بنده خود، نوح را بر کوهی از شما می‌گذارم؛ پس آنها گردن‌کشی کردند و بلند شدند. و جودی فروتنی نمود، و جودی کوهی است در نزد شما؛ پس کشتی سینه خود را به آن کوه زد». حضرت فرمود که: «نوح علیه السلام در آن هنگام گفت: یا ماری اتقن! و آن به لغت سریانی به این معنی است که: ای پروردگار من! امور مرا به اصلاح آور.»

ابوبصیر می‌گوید که: گمان کردم که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام به خویش کنایه فرمود. (و مراد این است که اشاره کرد به تواضع جودی، و به آن تواضع، نفس مقدس خویش را اراده نمود).

۱۳/۱۸۷۵. از او، از چند نفر، از اصحاب خویش، از علی بن اسباط، از حسن بن جهم، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت است که گفت: آن حضرت فرمود: «تواضع، آن است که به مردم عطا کنی، آنچه را که دوست می‌داری که آن را به تو عطا کنند».

۱۴/۱۸۷۶. و در حدیث دیگر است که گفت: عرض کردم که: چیست اندازه تواضعی که چون بنده‌ای آن را به فعل آورد، متواضع باشد. فرمود که: «تواضع چندین درجه است: از جمله آنها این است که مرد قدر خویش را بشناسد و آن را در مرتبه خویش فرود آورد با دل سالم، و دوست ندارد که با کسی کاری بکند، مگر مثل آنچه با او می‌شود. اگر بدی را ببیند، به نیکی دفع کند، و خشم فرو خورنده و از مردم عفوکننده باشد، و خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد».

باب در بیان حب فی الله و بغض فی الله

### ۶۰. باب در بیان حب فی الله و بغض فی الله «۱»

۱/۱۸۷۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی و احمد بن محمد بن خالد و علی بن ابراهیم، از پدرش و سهل بن زیاد و همه، از ابن محبوب، از علی بن رئاب، از ابو عبیده حذاء، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هر که در راه خدا یا از برای او با کسی دوستی کند، و در راه خدا یا از برای او با کسی دشمنی ورزد، و از برای خدا عطا کند، از

(۱). یعنی: دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خدا، که در دوستی و دشمنی، منظور و مطمع نظر، خدا باشد و چیزی غیر خدا ملاحظه نشود. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۲۷

جمله کسانی است که ایمان ایشان کامل و تمام است».

۲/۱۸۷۸. ابن محبوب، از مالک بن عطیه، از سعید اعرج، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «از جمله محکم‌ترین دسته‌های ایمان آن است که کسی دوستی کند در راه خدا، و دشمنی کند در راه خدا، و عطا کند در راه خدا، و منع کند در راه خدا، که دوستی و دشمنی و دادن و ندادنش همه از برای خدا باشد».

۳/۱۸۷۹. ابن محبوب، از ابوجعفر محمد بن نعمان احول صاحب طاق، از سلام بن مستنیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

دوستی با مؤمن در راه خدا از بزرگ‌ترین شعبه‌های ایمان است. آگاه باشید که هر که در راه خدا دوستی کند، و در راه خدا دشمنی کند، و در راه خدا عطا کند، و در راه خدا منع کند، از جمله برگزیدگان خدا است».



۴/۱۸۸۰. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «کسانی که با یکدیگر دوستی می‌کنند در راه خدا، در روز قیامت بر منبرهای از نور باشند، و نور روی‌های ایشان، و نور بدن‌های ایشان، و نور منبرهای ایشان، هر چیزی را روشن ساخته، به مرتبه‌ای که به آن نور، مشهور و معروف شوند و همه کس ایشان را بشناسند و بگویند که: این گروهند که در راه خدا با یکدیگر دوستی کرده‌اند».

۵/۱۸۸۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّار، از حرّیز، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از دوستی و دشمنی، که آیا هر یک از اینها از جمله ایمان و جزء آن است؟ فرمود که: «مگر ایمان چیزی غیر از دوستی و دشمنی هست». بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود که: «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ» (۱) و ترجمه آیه در باب آیات ولایت گذشت (۲)، مگر آخر آن که ترجمه‌اش این است که: «آن گروه، ایشانند که راه راست یافتگانند».

۶/۱۸۸۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از محمد بن عیسی، از ابوالحسن علی بن یحیی در آنچه من می‌دانم، از عمرو بن مدرک طائی، از امام

(۱). حجرات، ۷.

(۲). و ایمان را محبوب شما کرد و آن را در نظر تان آراست و کفر و فسق و نافرمانی را برایتان ناپسند ساخت.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۲۹

جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خویش فرمود که: کدام دسته از دسته‌های ایمان استوارتر است؟ صحابه عرض کردند که: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. و بعضی از ایشان گفت که: نماز، دسته استوارتر است. و بعضی از ایشان گفت که: زکات استوارتر است. و بعضی از ایشان گفت: روزه. و بعضی از ایشان گفت: حج و عمره. و بعضی از ایشان گفت: جهاد؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: از برای هر یک از آن چه گفتید فضل و افزونی هست، اما هیچ‌یک، آن دسته محکم‌تر نیستند، ولیکن محکم‌ترین دسته‌های ایمان، دوستی در راه خدا است، و دشمنی در راه خدا، و دوست داشتن دوستان خدا، و بیزاری جستن از دشمنان خدا».

۷/۱۸۸۳. از او، از محمد بن علی، از عمر بن جبلة احمسی، از ابوالجارود، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسانی که در راه خدا با یکدیگر دوستی می‌کنند، در روز قیامت بر روی زمینی از زیر جرد سبز باشند، در سایه عرش خدا، در جانب راست آن، و هر دو دست آن راست است. و روی‌های ایشان از آفتاب تابان سفیدتر و نورانی‌تر باشد، و هر فرشته مقرب و هر پیغمبر مرسلی بر ایشان غبطه برد، به آن منزله و مرتبه‌ای که دارند، و آن را آرزو کند. و مردم گویند که: این گروه کیستند؟ به ایشان گفته شود که: این گروهند که در راه خدا با یکدیگر دوستی کرده‌اند».

۸/۱۸۸۴. از او، از پدرش، از نصر بن سوید، از هشام بن سالم، از ابوحمزه ثمالی، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت است که فرمود: «چون خدای - تعالی - خلق اولین و آخرین را جمع کند، منادی برخیزد و ندا کند که همه مردمان بشنوند، و بگویند که: کجایند آنان که در راه خدا با یکدیگر دوستی کرده‌اند؟» حضرت فرمود: «پس طائفه‌ای از مردمان برخیزند. و به ایشان گفته شود که بروید به جانب بهشت، بی حساب». فرمود که: «پس فرشتگان ایشان را پیش‌باز کنند و بگویند: به کجا می‌روید؟ می‌گویند: به سوی بهشت می‌رویم، بی حساب». فرمود که: «فرشتگان می‌گویند که: شما کدام قسم و چه گروه از مردمانید؟ می‌گویند: ما ایم آنان که در راه خدا با یکدیگر دوستی کرده‌ایم». فرمود که:



«فرشتگان می‌گویند که: اعمال شما چه بود؟ می‌گویند که: عادت ما این بود که در راه خدا دوستی می‌کردیم و در راه خدا دشمنی می‌نمودیم». فرمود که: «فرشتگان می‌گویند که: نیکو است مزد کارکنان خدا».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۳۱

۱۸۸۵ / ۹. از او، از علی بن حسان، از آنکه او را ذکر کرده، از داود بن فرقد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «سه چیز است که از نشانه‌های مؤمن است: یکی علمش به خدا، که خدا را بشناسند (یا علمش به جهت خدا باشد)؛ و کسی که با کسی به سبب خدا دوستی کند، و کسی که به سبب خدا با کسی دشمنی کند».

۱۸۸۶ / ۱۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از هشام بن سالم و حفص بن بختری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که مردی شما را دوست می‌دارد و آنچه را که شما بر آن هستید از امر تشییع نمی‌داند و نمی‌شناسند، و خدا او را به سبب دوستی با شما داخل بهشت می‌گرداند. و مردی شما را دشمن می‌دارد و آنچه را که شما بر آن هستید نمی‌شناسد، و خدا او را به سبب دشمنی با شما در آتش جهنم داخل می‌گرداند».

۱۸۸۷ / ۱۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن‌عزرمی، از پدرش، از جابر جعفی، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «چون خواهی که بدانی که در تو خوبی هست، به دل خویش نظر کن؛ پس اگر امر چنان باشد که اهل طاعت خدا را دوست داری و اهل معصیت او را دشمن داری، در تو خیری هست، و خدا تو را دوست می‌دارد. هر گاه چنان باشد که اهل طاعت خدا را دشمن، و اهل معصیت او را دوست می‌داری، در تو خیری نیست، و خدا تو را دشمن می‌دارد. و هر مردی محشور می‌شود با کسی که او را دوست دارد».

۱۸۸۸ / ۱۲. از او، از ابوعلی واسطی، از حسین بن ابان، از آنکه او را ذکر کرده، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «اگر مردی، مردی را از برای خدا دوست دارد، خدا او را بر دوستی که به آن مرد دارد ثواب دهد، و هر چند که آن محبوب، در علم خدا از اهل جهنم باشد. و اگر مردی، مردی را از برای خدا دشمن دارد، خدا او را بر دشمنی که با آن مرد دارد ثواب دهد، و هر چند که آن مبعوض، در علم خدا از اهل بهشت باشد».

۱۸۸۹ / ۱۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نصر بن سوید، از یحیی حلبی، از بشیر کناسی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«گاهی دوستی در راه خدا و رسول او باشد، و گاهی دوستی در امر دنیا باشد؛ پس آنچه در راه خدا و رسول او باشد، ثواب آن بر خدا است، و آنچه در امر دنیا باشد، هیچ نیست».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۳۳

۱۸۹۰ / ۱۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از سماعه بن مهران، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «دو مسلمان به یکدیگر می‌رسند؛ پس بهتر ایشان، سخت‌تر ایشان است از روی دوستی با یار خویش».

۱۸۹۱ / ۱۵. از او، از احمد بن محمد بن ابی‌نصر و ابن‌فضال، از صفوان جمّال، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هرگز دو مؤمن به هم نرسیدند، مگر آنکه بهتر ایشان آن بوده که دوستی او با برادرش سخت‌تر بوده است».

۱۸۹۲ / ۱۶. حسین بن محمد، از محمد بن عمران سیعی، از عبدالله بن جبلة، از اسحاق بن عمّار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که بر دین دوستی نکند، و بر دین دشمنی نکند، دین ندارد».

باب در بیان مذمت دنیا و بی‌رغبتی در آن

## ۶۱. باب در بیان مذمت دنیا و بی‌رغبتی در آن

۱/ ۱۸۹۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از هیشم بن واقد حریری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که در دنیا رغبت نداشته باشد، خدا حکمت را در دل او ثابت گرداند، و زبانش را به آن گویا نماید، و او را به عیب‌های دنیا و درد و دوی آن بینا سازد، و او را سالم از دنیا بیرون برد به سوی دارالسلام». (۱)

۲/ ۱۸۹۴. علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمد قاسانی هر دو، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «خدا همه خیر و خوبی را در خانه‌ای قرار داد و کلید آن خانه را به بی‌رغبتی در دنیا ساخت». بعد از آن فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: مرد شیرینی ایمان را در دل خویش نمی‌یابد، تا آنکه پروا نداشته باشد، هر که دنیا را بخورد و از آن منتفع گردد». بعد از آن حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «حرام است بر دل‌های شما که شیرینی ایمان را بشناسد، تا آنکه در دنیا بی‌رغبت شود».

(۱). یعنی خانه‌ای که هیچ آفت در آن نیست، یا خانه‌ای که تحیت آن سلام است، چه تحیت خدا و تحیت فرشتگان بر اهل آن، یا تحیت بهشتیان به یکدیگر سلام است، یا مراد خانه خدا است، و مقصود از همه بهشت است، و اضافه آن به سوی خدا به جهت تعظیم آن است، چنان که در دنیا خانه کعبه معظم و سایر مساجد را بیت الله می‌گویند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۳۵

۳/ ۱۸۹۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابویوب خزازی، از ابوحمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به درستی که از جمله اخلاقی که بر دین بیشتر اعانت می‌کند، بی‌رغبتی در دنیا است».

۴/ ۱۸۹۶. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش و علی بن محمد، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از علی بن هاشم بن یزید، از پدرش که مردی از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام سؤال کرد از زهد و بی‌رغبتی در دنیا. فرمود که: «زهد ده چیز است؛ پس درجه بلندتر زهد پارسایی است، و درجه بلندتر پارسایی، پست‌تر درجه یقین است. و درجه بلندتر یقین، پست‌تر درجات رضا است. بدان و آگاه باش! که زهد در یک آیه از کتاب خدای عز و جل مذکور است و آن این است که: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» (۱) و ترجمه آیه مذکور شد. (۲)

۵/ ۱۸۹۷. و به همین اسناد، از منقری، از سفیان بن عیینه روایت است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام و آن حضرت می‌فرمود که: «هر دلی که شک یا شرک در آن باشد، ساقط و افتاده است. و جز این نیست که به زهد این را اراده کردند، که دل‌های ایشان فارغ باشد از برای امور آخرت».

۶/ ۱۸۹۸. علی، از پدرش، از ابن محبوب، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: نشانه آنکه در ثواب آخرت رغبت دارد، بی‌رغبتی او است در آرایش و به جهت دنیای شتابان که مال و منال است. و بدانید که بی‌رغبتی آنکه در این دنیا رغبت ندارد، او را کم نمی‌کند از آن‌چه خدای عز و جل از برایش در آن تقسیم فرموده، و اگرچه بی‌رغبت باشد. و به درستی که حرص صاحب حرص بر آرایش و به جهت دنیای شتابان، او را زیاد نمی‌کند در آن، و هر چند که حرص داشته باشد؛ پس مغبون و گول‌خورده کسی است که از بهره آخرت خویش محروم و بی‌بهره باشد».

۷/ ۱۸۹۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن یحیی خثعمی، از طلحة بن زید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چیزی از دنیا رسول خدا صلی الله علیه و آله را به

(۱). حدید، ۲۳. تا بر آنچه از دستتان رفته غم مخورید و به آنچه به شما رسیده شادی مکنید.

(۲). و در باب «رضا به قضای خدا» نظیر این حدیث مذکور شد، با اختلاف در متن و سند. (مترجم)

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۳۷

شگفت نیورد و از آن خوشش نیامد، مگر آنکه در آن، گرسنه و ترسان باشد».

۱۹۰۰ / ۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد، از

عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:

«پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون آمد و اندوهناک بود؛ پس فرشته‌ای به خدمت آن حضرت آمد و با او کلیدهای همه خزینه‌های زمین بود. و عرض کرد که: یا محمد! اینها کلیدهای خزینه‌های دنیا است. پروردگارت با تو می‌فرماید که: خزینه‌ها را بگشا و آنچه خواسته باشی از آنها فراگیر، بی آنکه چیزی را در نزد من کم کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: دنیا خانه کسی است که خانه ندارد، و آن را جمع می‌کند، کسی که عقل ندارد. فرشته عرض کرد که: سوگند به آن خدایی که تو را به راستی و درستی به پیغمبری مبعوث گردانیده، که من شنیدم از فرشته‌ای که این سخن را می‌گفت در آسمان چهارم، در هنگامی که این کلیدها به من عطا شد».

۱۹۰۱ / ۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از جمیل بن درّاج، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که

فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت به بزغاله گوش بریده‌ای که در کنار مزبله‌ای افتاده و مرده بود؛ پس به اصحاب خود فرمود که: این بزغاله به چند می‌ارزد؟ عرض کردند: شاید که این اگر زنده می‌بود به یک درم نمی‌ارزید. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به آن خدایی که جانم به دست قدرت او است، که هر آینه دنیا در نزد خدا خوارتر و بی‌مقدارتر است از این بزغاله در نزد صاحبش».

۱۹۰۲ / ۱۰. علی بن ابراهیم، از علی بن محمد قاسانی، از آنکه او را ذکر کرده، از عبدالله بن قاسم، از امام جعفر صادق علیه السلام

روایت کرده است که فرمود: «چون خدا خیر و خوبی را به بنده‌ای اراده فرماید، او را در دنیا بی‌رغبت گرداند، و در امر دین او را دانشمند سازد، و او را به عیب‌های دنیا بی‌نا کند. و هر که اینها به او عطا شود، خیر دنیا و آخرت به او عطا شده است». و فرمود که: «کسی حق را طلب نکرده به دری که از بی‌رغبتی در دنیا بهتر باشد، و آن ضدّ آن چیزی است که دشمنان حق طلب کرده‌اند».

عرض کردم که: فدای تو گردم! این از چیست؟ فرمود که: «از رغبت در دنیا». و فرمود:

«مگر از کسی که بسیار صابر و صاحب کرم باشد». و احتمال دارد که معنی این باشد که آیا هیچ صبرکننده‌ای نیست که به واسطه بی‌رغبتی در دنیا کریم باشد؟ و ظاهر این است که این معنی ظاهرتر باشد؛ زیرا که بعد از این می‌فرماید: «پس جز این نیست که دنیا چند روزی است بسیار کم. و بدانید که حرام است بر شما که مزه ایمان را بیابید، تا وقتی که در دنیا

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۳۹

رغبت نداشته باشید».

عبدالله می‌گوید: و نیز شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «چون مؤمن خود را از دوستی دنیا خالی سازد، بلند

شود و شیرینی دوستی خدا را بیابد، و در نزد اهل دنیا چنان باشد که گمان برند که دیوانه شده، و جز این نیست که شیرینی دوستی خدا به آن گروه آمیخته، و به این سبب به غیر خدا مشغول نشده‌اند».

راوی می‌گوید: و نیز از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: «به درستی که دل چون صاف شود و خباثت نفسانی و رذائل شیطانی در آن نباشد، زمین بر او تنگ گردد و قرار نگیرد، تا از این عالم به سوی عالم بالا بلند شود».

۱۱/۱۹۰۳. علی، از علی بن محمد قاسانی، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از عبدالرزاق بن همام، از معمر بن راشد، از زهری - یعنی محمد بن مسلم بن شهاب - روایت کرده است که گفت: از حضرت علی بن الحسین - صلوات الله علیهما - سؤال شد که:

کدام یک از عمل‌ها در نزد خدای عز و جل بهتر است؟ فرمود که: «بعد از معرفت خدای عز و جل و معرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله، هیچ عملی از بغض دنیا بهتر نیست. و به درستی که آن را شعبه‌های بسیار باشد، و معصیت‌ها را شعبه‌ای چند است؛ پس اول چیزی که خدا به آن نافرمانی شده، تکبر است، و آن معصیتی است که از شیطان سرزد، در هنگامی که از سجده آدم اباء و امتناع نمود و گردنکشی کرد و از جمله کافران محسوب شد. و دیگر حرص است، و آن معصیت آدم و حوا است، در هنگامی که خدای عز و جل به ایشان فرمود که: «فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» (۱) (و در قرآن «فَكُلَا» با فاء است) یعنی: «پس بخورید از هر جا که خواهید، و به این درخت نزدیک مشوید و از آن مخورید، که از جمله ستمکاران بر خویش می‌شوید». حضرت فرمود: «پس ایشان چیزی را فرا گرفتند که به آن احتیاج نداشتند، و به این سبب حرص بر ذریه ایشان داخل شد تا روز قیامت. و بیان این آن است که، بیشتر آن‌چه فرزند آدم طلب می‌کند، چیزی است که به آن احتیاج ندارد. بعد از آن، حسد و بدخواهی مردم است، و آن معصیت قابیل پسر آدم است؛ زیرا که، بر هابیل برادر خویش حسد برد و او را کشت. بعد از آن، دوستی زنان و دوستی دنیا و دوستی ریاست و مهتری و دوستی

(۱). اعراف، ۱۹.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۴۱

راحت [ی] و دوستی سخن گفتن و دوستی علو و برتری و دوستی ثروت و بسیاری مال، از آن متشعب گردید؛ پس اینها هفت خصلت شدند که همه آنها در دوستی دنیا جمع گردیدند، و لهذا پیغمبران و دانایان بعد از شناخت این امر گفتند که: دوستی دنیا، سر همه گناهان است.

و دنیا دو قسم است: یکی دنیای بلاغ، که به قدر کفایت و رسانیدن است؛ و دیگری دنیای ملعون، و آن دنیایی است که به قدر کفاف افزون باشد.

۱۲/۱۹۰۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن بکیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که در طلب کردن دنیا، گزند رسانیدن است به آخرت. و در طلب کردن آخرت، ضرر رسانیدن است به دنیا؛ پس به دنیا ضرر برسانید؛ زیرا که آن سزاوارتر است به ضرر رسانیدن به آن».

۱۳/۱۹۰۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابویوب خزازی، از ابو عبیده حذاء روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: مرا حدیث فرما به چیزی که به آن منتفع شوم. فرمود که: «ای ابو عبیده! بسیار مرگ را یاد کن؛ زیرا که هیچ آدمی مرگ را بسیار یاد نکند، مگر آنکه در دنیا بی‌رغبت شود».

۱۴/۱۹۰۶. از او، از علی بن حکم، از حکم بن ایمن، از داود ابزاری روایت است که گفت:

امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «فرشته‌ای هست که پیوسته ندا می‌کند در هر روز، که ای فرزند آدم! بزای از برای مردن، و جمع کن از برای نیست شدن، و بساز از برای ویران گشتن» (چه عاقبت آنکه زاد، می‌میرد، و آن‌چه جمع شده، فانی می‌شود، و آن‌چه ساخته شده، ویران می‌گردد).

۱۵/۱۹۰۷. از او، از علی بن حکم، از عمر بن ابان، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «حضرت علی بن الحسین - صلوات الله علیهما - فرمود که: دنیا، بار بسته، پشت به شما نموده، و آخرت، بار بسته، رو به شما می‌آید. و هر یک از

دنیا و آخرت را پسرانی چند هستند؛ یعنی کسانی که به هر یک از اینها منسوبند؛ پس از جمله پسران آخرت و اهل آن باشید، و از پسران دنیا و اهل آن مباشید. و از جمله زاهدان در دنیا باشید که در آخرت رغبت دارند. و به درستی که زاهدان در دنیا، زمین را فرش و خاک را فراش - یعنی رختخواب - خویش گردانیدند، و آب را داروی خوشبو فرا گرفتند، و به مقرر امن جدایی از دنیا به غایت بریده شدند. و بدانید که هر که به سوی بهشت مشتاق باشد، از خواهش‌های

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۴۳

نفس بگذرد و عشقش به آنها تمام شود. و هر که از آتش جهنم بترسد، از محرمات الهی باز گردد و رو به آن نرود. و هر که در دنیا رغبت نداشته باشد، مصیبت‌های دنیا بر او سهل و آسان باشد. به درستی که خدا را بندگانی چند هستند که در یقین به امور آخرت، چون کسی هستند که اهل بهشت را در بهشت مخلد و جاوید دیده باشد، و مانند کسی هستند که اهل دوزخ را در دوزخ معذب دیده باشد. بدی‌های ایشان مأمون است که مردم از آنها ایمن و در امانند، و دل‌های ایشان اندوهناک و نفس‌های ایشان با عفت، و حاجت‌های ایشان در غایت آسانی و خفت. چند روز کمی صبر کردند، پس به عاقبت نیکو که خوشی و آسایش طولانی است منتقل شدند. اما در شب می‌ایستند و پای‌های خود را به صف می‌کشند - یعنی جفت می‌کنند - و قطرات آب دیده‌های ایشان بر رخسارهای ایشان روان می‌گردد، و ایشان به سوی پروردگار خویش تضرع و زاری می‌نمایند و فریاد و استغاثه می‌کنند، و در آزادی تن و رهایی کردن خویش از آتش و قید عذاب سعی و کوشش به جا می‌آورند. و اما در روز بردبارانی چندند، دانایان و نیکان و پرهیزگاران که در باریکی و لاغری شباهت به تیرها دارند، و خوف از عبادت، ایشان را تراشیده، و ناخن ترس، صفحه بدن ایشان را خراشیده است. آنکه به سوی ایشان نظر می‌کند می‌گوید که: ایشان بیمارند، و حال آنکه با ایشان هیچ دردی نیست و بیماری ندارند، یا می‌گوید که: دیوانه شده‌اند، و این گروه را امر عظیمی آمیخته، از یاد آتش جهنم و آنچه در آن است.

۱۶/۱۹۰۸. از او، از علی بن حکم، از ابو عبدالله مؤمن، از جابر روایت است که گفت: بر امام محمد باقر علیه السلام داخل شدم: فرمود که: «ای جابر! به خدا سوگند که من محزون و اندوهناکم و دلم مشغول است». عرض کردم: فدای تو کردم! چه چیز تو را مشغول ساخته؟ و چه دلت را اندوهناک گردانیده است؟ فرمود که: «ای جابر! به درستی که کسی که خالص دین خدا، که صاف و بی‌غش باشد، در دلت داخل شود، دل او را روگردان کند، از آنچه غیر خدا باشد. ای جابر! دنیا چیست؟ و چه امیدواری به دنیا می‌باشد؟ آیا دنیا چیزی هست غیر از طعامی که آن را خورده‌ای، یا جامه‌ای که آن را پوشیده، یا زنی که به آن رسیده‌ای و با او جماع کرده‌ای؟ ای جابر! به درستی که مؤمنان به سوی دنیا مطمئن نشدند به بقای خویش در آن، و از ورود و آمدن خویش در آخرت ایمنی ندارند. ای جابر! آخرت، خانه‌ای است که آماده گردیده از برای آرام گرفتن، و دنیا، خانه فنا و نیستی است، ولیکن اهل دنیا، اهل غفلت‌اند،

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۴۵

و گویا مؤمنانند که دانشمندانند و اهل اندیشه و پندند، که آنچه به گوش‌های خویش شنیدند، ایشان را از ذکر خدا - جل اسمه - کرساخت، و آنچه را که دیدند به چشم‌های خویش از آرایش دنیا، ایشان را از یاد خدا کور نگردانید؛ پس به ثواب آخرت رستگاری یافتند، چنان که به این علم و دانش رستگار شدند. و بدان ای جابر! که صاحبان تقوی، اخراجات (وهزینه‌های) ایشان از همه اهل دنیا آسان‌تر است، و یاری ایشان، تو را از اهل دنیا بیشتر. حاجت خویش را ذکر می‌کنی، پس تو را یاری می‌کنند، و اگر فراموش نمایی، به خاطر می‌آورند، و به امر خدا بسیار سخن گویند، و بر سر امر خدا به غایت ایستادگی داشته باشند و آن را محافظت نمایند. دوستی خود را به دوستی پروردگار خویش برینند، و به جهت طاعت پادشاه و مالک خویش از دنیا وحشت به هم رسانیدند، و به سوی خدای عز و جل و به دوستی آن جناب به دل‌های خویش نظر نمودند، و دانستند که آن جناب کسی است که باید هر کسی به سوی او نظر کند، به جهت شأن بزرگی که دارد؛ پس دنیا را فرود آور، مانند منزلی که در آن فرود آمدی، بعد از

آن بار برستی و از آن کوچ کردی، یا مانند مالی که آن را در خواب خویش یافتی، بعد از آن بیدار شدی و از آن مال چیزی با تو نیست. و من این را از برایت مثل نزدم، مگر از برای آنکه دنیا در نزد اهل لب و صاحبان مغز که قشری نیستند، و خداوند علم و معرفت به خدا، چون برگشته از سایه‌ها است «۱». ای جابر، پس محافظت کن آنچه را که خدای عز و جل رعایت آن را از تو خواسته از دین و حکمت خویش. و البته سؤال مکن از آنچه از برای تو در نزد او است از روزی، ولیکن سؤال کن آنچه را که از برای او است در نزد تو از طاعت، تا تو را بر ادای آن توفیق دهد». (و عبادت احتمال غیر از این معنی نیز دارد، ولیکن آنچه مذکور شد ظاهرتر است).

تتمه حدیث آنکه حضرت به جابر می‌فرماید: «پس اگر دنیا به وضعی دیگر باشد، غیر از آنچه من از برایت وصف کردم، منتقل شو از آن و برو به خانه آنکه رضاجویی می‌کند و آشتی می‌طلبد - یعنی آخرت-». چه هر یک از اهل دنیا و آنکه به آن میل دارد، در روز قیامت رضاجویی می‌کند و آشتی می‌طلبد، و هر چند که مقصود ایشان به عمل نیاید. و حضرت می‌فرماید: «پس به جان خودم سوگند که بسا کسی هست که حریص است در کاری، که در

(۱). یعنی دنیا نزد خردمند مانند سایه‌ای در حال زوال است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۴۷

هنگامی که بر او وارد شده، به واسطه آن بدبخت شده. و بسا کسی هست که امری را ناخوش دارد، و در هنگامی که بر او وارد شده، به سبب آن نیک‌بخت گردیده، و این است معنی قول خدای عز و جل «وَلَيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ» «۱»؛ یعنی: «و نیز گردانیدن دولت و عشرت و نکبت و عسرت در میان مردمان، از برای آن است که پاک و پاکیزه گرداند خدا آنان را که ایمان آورده‌اند، و کافران را نیست سازد و هلاک گرداند».

۱۷/۱۹۰۹. از او، از علی بن حکم، از موسی بن بکر، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت است که فرمود: «ابوذر گفت که: خدا دنیا را از جانب من مذمت جزا دهد، بعد از دو گرده از نان جو که به یکی از آنها چاشت کنم و به دیگری شام کنم، و بعد از دو جامه پشمینه که یکی را لنگ و دیگری را ردا گردانم».

۱۸/۱۹۱۰. و از او، از علی بن حکم، از مثنی، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «ابوذر در خطبه خویش می‌گفت که: ای جوینده علم! گویا چیزی از دنیا هیچ نبوده، مگر آنچه خوب آن نفع بخشد، و بد آن ضرر رساند، مگر کسی که خدا او را رحم کند. ای جوینده علم! هیچ یک از اهل و مال، تو را از نفس تو مشغول نسازند که به کار خویش پردازد. تو در روزی که از ایشان جدا می‌شوی، مانند میهمانی هستی که در میان ایشان شب را به روز آورده باشی، و بعد از آن صبح کردی، و از ایشان درگذشتی و به سوی غیر ایشان رفتی. و دنیا و آخرت چون منزلی است که از آن به غیر آن منتقل کردی، مابین مردن و زنده شدن و برانگیخته شدن از قبرها. نیست مرگ مانند خوابکی که آن را به عمل آوری و در آن خوابی؛ پس از آن خواب، بیدار شوی. ای جوینده علم! از برای ایستادن خویش در نزد خدای عز و جل عمل خیر را پیش دار؛ زیرا که تو به عمل خویش مثاب و مأجور خواهی بود.

ای جوینده علم! چنان که می‌کنی جزا داده می‌شوی».

۱۹/۱۹۱۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مرا با دنیا چه کار؟! و من و دنیا با هم چه مناسبت داریم؟! جز این نیست که داستان من چون داستان سواره‌ای است که در روز بسیار گرمی درختی از برایش نمودار شود؛ پس در زیر آن



(۱). آل عمران، ۱۴۱.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۴۹

درخت قیلوله کند، بعد از آن برود و آن درخت را وا گذارد.

۱۹۱۲ / ۲۰. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یحیی بن عقبه ازدی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمود که: داستان حریص بر دنیا، چون داستان کرم ابریشم است که هر چه بیشتر بر خود می‌پیچد، دوریش از بیرون آمدن بیشتر باشد، تا آنکه از روی غم و اندوه بمیرد». یحیی می‌گوید: و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «در آن چه لقمان پسر خویش را به آن پسند داد این بود که: ای فرزند عزیز من! به درستی که مردمان پیش از تو، از برای فرزندان خود جمع کردند؛ پس آن چه جمع کردند، و آنکه آن را برایش جمع کردند، هیچ یک نماندند. و نیستی تو، مگر بنده اجیر شده، که خدا تو را اجیر و مزدور خود گردانیده، تا از برای او کار کنی. و به کاری مأمور شده‌ای، و بر آن به مزدی وعده داده شده‌ای؛ پس کار خود را تمام کن و مزد خویش را تمام بگیر. و در این دنیا به منزله گوسفندی مباش که در کشت سبزی افتد، پس بخورد تا فربه شود، بعد از آن مرگش، در نزد فربه شدنش باشد؛ چه گوسفند چون فربه شد، او را سر می‌برند. و لکن دنیا را به منزله پلی قرار داده که بر روی نهی بسته باشد که تو بر بالای آن بگذری، و آن را بگذاری، و تا آخر دهر و عمر خویش به سوی آن باز نگردی. دنیا را خراب بگذار و تعمیر مکن آن را؛ زیرا که تو مأمور به عبادت آن نشده‌ای. و بدان که زود باشد که تو در فردا سؤال شوی، چون در نزد خدای عز و جل بایستی، از چهار چیز: یکی جوانی خویش، که آن را در چه چیز کهنه گردانیدی و به پیری رسانیدی؛ دویم عمر خویش را، که آن را در چه چیز فانی و تمام کردی؛ سیم و چهارم از مال خویش، که آن را از چه راه کسب کردی و پیدا نمودی؟ و در چه مصرف آن را صرف کردی؟ پس از برای این امر آماده شو و از برایش جوابی را آماده کن. و اندوه مخور بر آن چه از دنیا تو را فوت شود؛ زیرا که، کمی از دنیا، پیوسته باقی نباشد و دوامی ندارد، و بسیار آن از بلایش ایمن نمی‌توان بود؛ پس آن چه را که باعث حفظ و نگاهداری تو است فرا گیر، و در کار خویش جد و جهد به عمل آور، و پرده را از روی خویش زائل کن، و متعزض نیکی پروردگار خود شو، و توبه را در دل خود تازه کن، و در هنگام فراغ خویش، دامن همت را بر زن و شتاب کن و کوشش به جا آور، پیش از آنکه به جانب تو قصد شود، و فضای تو گذارده شود، و حیلولة و منع واقع شود در میان تو و آن چه می‌خواهی» (یعنی پیش از مردن).

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۵۱

۱۹۱۳ / ۲۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از بعضی از اصحاب خویش، از ابن ابی‌یعفور روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «در آن چه خدای عز و جل با موسی علیه السلام به آن راز فرمود این بود که: ای موسی! میل مکن به سوی دنیا، مانند میل کردن ستمکاران، و مثل میل کردن کسی که آن را پدر و مادر خویش گردانیده باشد. ای موسی! اگر تو را به خودت وا گذارم که خود متوجه باشی، در آن هنگام، دوستی دنیا و آرایش و به جهت آن از مال و منال، بر تو غالب شود. ای موسی! با اهل خیر و خوبی در خوبی رغبت کن به طور مغالبه، که نگذاری که بر تو پیشی گیرد، و تو ایشان را به سوی آن پیشی گیر؛ زیرا که خیر و خوبی مانند نام آن است. و ترک کن از دنیا آن چه را که با تو از آن بی‌نیازی حاصل است. و باید که چشمت نگاه نکند به سوی هر فریفته به دنیا، و آنکه به خود وا گذاشته شده. و بدان که هر فتنه‌ای آغاز آن دوستی دنیا است. و بر کسی به بسیاری مال غبطه مبر و حسرت او مخور؛ زیرا که با بسیاری مال، گناهان بسیار می‌شود، به جهت حقوق واجبی که در مال می‌باشد. و البته بر کسی غبطه مبر به خوشنودی مردم از وی، تا بدانی که خدا از او خوشنود است. و البته بر آفریده‌ای غبطه مبر به آنکه مردم او را اطاعت می‌کنند؛ زیرا که اطاعت کردن مردمان برای او، و پیروی کردن ایشان او را، بر امری که حق



نباشد، سبب هلاکت است از برای او، و از برای آنکه او را پیروی نموده است».

۲۲/۱۹۱۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از غیاث بن ابراهیم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در کتاب علی علیه السلام مذکور است که: جز این نیست که داستان دنیا، چون داستان مار است که بدن آن و آن چه دست به آن می‌رسد بسیار نرم است، و در اندران آن زهری است به غایت کشنده، و مرد عاقل از آن می‌ترسد و پرهیز می‌کند، و کودک جاهل با نهایت شوق به سوی آن میل می‌نماید».

۲۳/۱۹۱۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابو جمیله روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «امیر المؤمنین صلوات الله علیه به سوی بعضی از اصحاب خویش نوشت و او را پند می‌داد که: تو را و خویش را وصیت می‌کنم به پرهیز کردن و ترسیدن از خدا، آن که نافرمانی او روا نباشد، و از غیر او امیدواری نیست، و بی‌نیازی به هم نرسد، مگر به واسطه او؛ زیرا که هر که از خدا پرهیزد، عزت یابد و قوت به هم رساند، و سیر و سیراب گردد، و عقلش از اهل دنیا بلند شود؛ پس تنش با اهل دنیا باشد، و دل و عقلش

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۵۳

آخرت را ببیند، و به روشنی دل خویش، فرو نشاند آن چه را که چشمهایش دیده از دوستی دنیا. و حرام آن را پلید داند و به آن میل نکند، و از آن چه شبهه‌ناک باشد دوری نماید. و به خدا سوگند که به حلال صاف که غبار کدورت شبهه بر آن ننشسته باشد، بدن خود را ضرر رساند، و از آن نیز نخورد، مگر آن چه او را چاره‌ای از آن نباشد؛ از نان پاره‌ای که پشت خود را به آن سخت کند، و جامه‌ای که عورت خویش را به آن بپوشاند. و پنهان کند از سست‌تر و درشت‌ترین آن چه بیابد و از برایش میسر شود. و در آن چه او را از آن چاره‌ای نباشد، او را عمید و امید نباشد؛ پس اعتماد و امیدش بر خدا که آفریننده چیزها است واقع شود، و جد و جهد کند و سعی و کوشش بلیغی به جا آورد، و بدن خود را در تعب و رنج اندازد، تا آنکه استخوان‌های دنده‌اش ظاهر و نمایان شود، و چشمهایش در سرش فرود رود. بعد از آن خدا او را بدل این، یک نوع قوتی در بدن، و یک قسم شدتی در عقلش عطا کند، و آن چه از برای او ذخیره فرمود در آخرت، از این بیشتر است؛ پس دنیا را ترک کن؛ زیرا که دوستی دنیا کور و کر و گنگ می‌گرداند، و گردن‌ها را ذلیل و رام می‌سازد؛ پس آن چه را که از عمرت باقی مانده دریاب، و مگو که فردا یا پس فردا چنین خواهم کرد؛ زیرا که کسانی که پیش از تو بوده‌اند هلاک نشدند، مگر به سبب ایستادگی ایشان بر سر آرزوها، و پس انداختن کارها، تا آنکه عذاب خدا بر ایشان وارد شد ناگاه، و ایشان بی‌خبران بودند؛ پس ایشان را بر بالای چوب‌های جنازه گذاشتند، و به سوی قبرهای تاریک و تنگ خویش نقل کردند، و فرزندان و کسانی که داشتند ایشان را وا گذاشتند؛ پس از همه جهانیان بریده شو، و به سوی در خدا بگریز، و پناه بر با دل باز گردانیده به سوی آن جناب، از وا گذاشتن دنیا، و عزم و دلبستگی که در آن شکستگی و بریدگی نباشد. (و احتمال دارد که معنی این باشد که هر که دنیا را ترک کند و دل بر ترک آن ببندد، شکستگی و بریدگی در او نباشد). خدا ما و تو را بر طاعت خویش یاری نماید، و خدا ما و تو را از برای رضای خویش توفیق دهد».

۲۴/۱۹۱۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن مغیره و غیر او، از طلحة بن زید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «داستان دنیا چون داستان آب دریا است، که تشنه هر چه از آن بنوشد، تشنگی‌اش بیفزاید، تا آنکه او را بکشد».

۲۵/۱۹۱۷. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء روایت کرده است که گفت:

شنیدم از امام رضا علیه السلام که می‌فرمود: «عیسی بن مریم به حواریان فرمود که: ای فرزندان

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۵۵

یعقوب! اندوه مخورید بر آن چه از شما فوت شده از دنیا، چنانچه اهل دنیا اندوه نمی‌خورند بر آن چه از ایشان فوت شود از دین ایشان، هر گاه به دنیای خویش برسند و آن را بیابند».

باب

## ۶۲. باب

۱/۱۹۱۸. حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از عاصم بن حمید، از ابو عبیده، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل می‌فرماید که: سوگند یاد می‌کنم به عزت و جلال و بزرگی و برتری و رفعت مکان خویش، که هیچ بنده‌ای خواهش و امر مرا بر خواهش خود برنگزیند، مگر آنکه پیشه‌ای او را بر او به قدر کفاف قرار دهم، و چنان کنم که از برای قوت او بس باشد. و روزی او را در ضمن آسمان‌ها و زمین قرار دهم، یا آنها را ضامن روزی او گردانم، و از برایش از پس تجارت هر تاجری باشم». و ظاهر این است که مراد این باشد که، آنچه به هر تاجری می‌رسد از نفع، به او می‌رسانم.

۲/۱۹۱۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علاء بن رزین، از ابن سنان، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدای عز و جل فرموده است که: سوگند یاد می‌کنم به عزت و جلال و بزرگی و نیکویی و زیبایی و برتری رفعت خویش، که هیچ بنده مؤمنی خواهش مرا بر خواهش خویش برنگزیند در باب چیزی از امر دنیا، مگر آنکه بی‌نیازی او را در خودش قرار دهم، که به هیچ کس احتیاج نداشته باشد، و همت او را در امر آخرتش مقصود گردانم، که مشغول و مبتلی به امور دنیا نباشد، و روزی او را در ضمن آسمان‌ها و زمین قرارداد کنم، که از هر جا به او برسد، و از برایش از پس تجارت هر تاجری باشم» به آن معنی که در حدیث پیش گذشت.

باب در بیان قناعت

## ۶۳. باب در بیان قناعت «۱»

۱/۱۹۲۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از زید شحام، از عمرو بن هلال روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «پرهیز از آنکه دیده‌ات بنگرد به کسی که از تو بالاتر است. و کافی است آنچه

(۱). و آن راضی شدن است به اندک و زیاد نخواستن، و راضی شدن به هر چه باشد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۵۷

خدای عز و جل به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله فرموده که: و «فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ» (۱) (و در قرآن (فَلا) با فاء است، و در موضعی که با واو است، (وَأَوْلَادُهُمْ)، بدون لا- است) یعنی: «پس باید که متعجب نسازد تو را و به شگفت نیارد مال‌های ایشان- یعنی منافقان-، و نه فرزندان ایشان». و فرمود که: «وَلَا تَمِدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (۲)؛ یعنی:

«و باز مگشا نظر هر دو چشم خود را به سوی آنچه بهره‌مند گردانیدیم به آن صنف‌ها را از ایشان، در حالی که به جهت و آرایش زندگی دنیا است». و حضرت فرمود: «پس اگر به جهت این، چیزی در دلت داخل شود، زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به یاد آور، که قوت آن حضرت غیر از نان جو چیزی نبود، و حلوا و شیرینی آن حضرت منحصر بود در خرما، و هیزمش نبود، مگر شاخ درخت خرما خشکیده، چون آن را می‌یافت و از برایش دست به هم می‌داد، و اگر نمی‌یافت، آن هم نبود».

۲/۱۹۲۱. حسین بن محمد بن عامر روایت کرده است، از معلی بن محمد و علی بن محمد، از صالح بن ابی حماد و هر دو، از و شاء،

از احمد بن عائذ، از ابو خدیجه سالم بن مکرم، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که از ما سؤال کند، به او عطا می‌کنیم، و هر که بی‌نیازی جوید، خدا او را بی‌نیاز گرداند».

۱۹۲۲/۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از هیشم بن واقد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که به اندک از اسباب زندگانی از خدا خشنود باشد، خدا به اندک از عمل خیر از او راضی شود».

۱۹۲۳/۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از پدرش، از عبدالله بن قاسم، از عمرو بن ابی‌المقدام، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «در تورات نوشته است که: ای فرزند آدم! به هر وضع و کیفیتی که خواهی باش، چنان که می‌کنی، جزا داده می‌شوی. هر که به کمی از روزی راضی باشد از خدا، خدا اندکی از عمل را از او بپذیرد، و هر که به کمی از حلال راضی باشد، مؤنتش [هزینه‌اش] سبک گردد، و طلب کردن روزیش پاک و پاکیزه باشد، یا کسبش برکت به هم رساند، و از حد نافرمانی خدا بیرون رود».

۱۹۲۴/۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از محمد بن عرفه، از ابوالحسن حضرت

(۱). توبه، ۵۵.

(۲). طه، ۱۳۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۵۹

امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که از روزی او را قانع نکند، مگر آنچه بسیار باشد، کفایت نکند او را از عمل، مگر آنکه بسیار باشد، و هر که اندکی او را از روزی‌ای کفایت کند، اندکی از عمل خیر او را کفایت کند».

۱۹۲۵/۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود که: ای فرزند آدم! اگر چنانی که از دنیا می‌خواهی آنچه تو را کفایت کند، کمتر چیزی که در آن است، تو را کفایت می‌کند. و اگر چنانی که نمی‌خواهی، مگر آنچه تو را کفایت نکند، آنچه در آن است، تو را کفایت نخواهد کرد».

۱۹۲۶/۷. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از عبدالرحمان بن محمد اسدی، از سالم بن مکرم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «حال مردی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار سخت و پریشان شد. زن آن مرد به وی گفت که: کاش به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رفتی و از آن حضرت چیزی طلب می‌کردی! پس آن مرد به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله او را دید، فرمود که: هر که از ما چیزی خواهد، به او می‌دهیم، و هر که بی‌نیازی جوید، خدا او را بی‌نیاز گرداند. آن مرد گفت که: از این سخن غیر مرا قصد ندارد و مقصود آن حضرت منم. بعد از آن، به سوی زنش برگشت و او را اعلام کرد. زنش گفت که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله انسان است؛ یعنی معلوم نیست که این امر را بدانند؛ زیرا که این غیب است، و چون چنین است او را اعلام کن؛ پس آن مرد دوباره به خدمت حضرت آمد، و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دید، فرمود که: هر که از ما سؤال کند، به او عطا می‌کنیم، و هر که بی‌نیازی جوید، خدا او را بی‌نیاز گرداند. تا آنکه آن مرد سه مرتبه چنین کرد. بعد از آن رفت و تبرتیشه‌ای را از کسی به عاریت گرفت و به کوه آمد، و بر آن بالا رفت و قدری هیزم کند؛ پس آن را آورد و فروخت به نیم مد «۱» [حدود ۳۷۵ گرم] از آرد، به خانه برگشت و آن را خورد. و در فردا رفت و بیش از آنچه در روز اول آورده بود هیزم آورد، و پیوسته کار می‌کرد و جمع

(۱). و مدّ، - به ضمّ میم و تشدید دال - صد و پنجاه و سه مثقال و نیم مثقال صیرفی است. و بنابراین بهای هیزمش هفتاد و شش مثقال و سه چهار یک مثقال آرد بود. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۶۱

می نمود تا آنکه تبر تیشه‌ای را خرید. بعد از آن، جمع کرد تا آنکه دو کنیز و یک غلام خرید.

بعد از آن، مالش بسیار شد، تا آنکه توانگر گردید؛ پس به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، و آن حضرت را اعلام کرد که چگونه آمده بود که از آن حضرت چیزی طلب کند، و چگونه از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده بود. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: با تو گفتم که هر که از ما سؤال کند، به او عطا می کنیم، و هر که بی نیازی جوید، خدا او را بی نیاز گرداند.

۸/۱۹۲۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن حکم، از حسین بن فرات، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که خواهد که بی نیازترین مردم باشد، باید که اعتمادش بر آنچه در دست قدرت خدا است، بیشتر باشد از اعتمادش به آنچه در دست غیر آن جناب است» (یعنی به غیر خدا اصلاً اعتماد نداشته باشد).

۹/۱۹۲۸. از او، از ابن فضال، از عاصم بن حمید، از ابو حمزه، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت است که فرمود: «هر که قناعت کند به آنچه خدا او را روزی کرده، از جمله بی نیازترین مردمان است».

۱۰/۱۹۲۹. از او، از ابن فضال، از ابن بکیر، از حمزه بن حرمان روایت است که گفت:

مردی به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام شکایت کرد که طلب می کند و به مطلوب خویش می رسد، و قناعت نمی کند، و نفسش با او منازعه می نماید و او را می دارد بر اینکه برود به سوی آنچه از آن بیشتر است. و عرض کرد که: چیزی به من تعلیم کن که به آن منتفع شوم.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «اگر آنچه تو را بس باشد، تو را بی نیاز می گرداند، پست ترین آنچه در آن است، تو را بی نیاز می گرداند، و اگر چنان باشد که آنچه تو را بس باشد، تو را بی نیاز نگرداند، همه آنچه در آن است، تو را بی نیاز نمی گرداند».

۱۱/۱۹۳۰. از او، از چند نفر از اصحاب ما، از حنان بن سدیر روایت است که آن را مرفوع ساخته و گفته است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: هر که راضی باشد از دنیا به آنچه او را مجزی و کافی باشد، کمترین آنچه در آن است او را بس باشد، و هر که از دنیا به آنچه او را کافی باشد، راضی نباشد، در آن چیزی نباشد که او را بس باشد.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۶۳

باب در بیان کفاف

## ۶۴. باب در بیان کفاف «۱»

۱/۱۹۳۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از چندین نفر، از عاصم بن حمید، از ابو عبیده حذاء روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدای عز و جل فرموده که: از جمله خوشحال ترین دوستان من در نزد من، و آنکه مردم بیشتر باید بر او غبطه برند، مردی است که میان پشتش سبک باشد (و این کنایه است از آنکه مال و عیالش بسیار نباشد که پشت او را سنگین کرده باشند. و بنابر بعضی از نسخ کافی، مردی است که حالش به دشواری و درویشی گذرد در زندگانی دنیا)، و صاحب بهره و بخت باشد از نماز، و عبادت پروردگار خویش را در پنهانی نیکو کند، و در

میان مردم گمنام باشد، و روزی خود را به قدر کفاف قرار داده و بر آن صبر کند، و مرگ به سوی او بشتابد، و میراثش کم و گریه کنندگان بر او اندک باشند».

۱۹۳۲/۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خوشا حال کسی که مسلمان باشد و اسباب زندگانی اش به قدر کفاف باشد».

۱۹۳۳/۳. نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: بار خدایا! محمد و آل محمد و آنکه محمد و آل محمد را دوست دارد، عفت، و به قدر کفاف روزی کن، و آنکه محمد و آل محمد را دشمن دارد، مال و فرزندان روزی کن».

۱۹۳۴/۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از یعقوب بن یزید، از ابراهیم بن محمد نوفلی که آن را مرفوع ساخته به سوی حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به شترچرانی گذشت؛ پس کسی را فرستاد که از او شیر طلب کند. شترچران گفت که: اما آن‌چه در پستان‌های شتر است، شربت بامدادی این قبیله است که در بامداد می‌نوشند، و اما آن‌چه در ظرف‌های ما است، شراب شبانگاهی

(۱). و کفاف- به فتح کاف-، آن قدر قوت است که بس باشد و مانند [این چنین] چیزی، و اما کفاف- به کسر کاف-: گرداگرد چیزی و دامن‌های ریگ پشت‌ها و دامن‌های پیراهن‌ها است و آن، در این مقام، درست نیست و مناسبتی با آن‌چه عقد باب از برای آن شده، ندارد. ولیکن آن‌چه در فارسی مشهور شده، کفاف به کسر کاف است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۶۵

ایشان است. بعد از آنکه فرستاده خبر آورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بار خدایا! مال و فرزند او را بسیار گردان. بعد از آن به گوسفندچرانی گذشت، و کسی را به سوی آن شبان فرستاد که از او شیر طلب کند؛ پس شبان آن‌چه را که در پستان‌های گوسفندان بود، از برای او دوشید، و آن‌چه شیر در ظرفش بود، در ظرف رسول خدا صلی الله علیه و آله سرنگون کرد و در آن ریخت، و آن را با یک گوسفند به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد و گفت که: اینک، آن چیزی است که در نزد ما بود، و اگر خواسته باشی زیادتر به تو دهیم، تو را زیادتر می‌دهیم». حضرت فرمود که: «پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بار خدایا! او را به قدر کفاف روزی ده. بعضی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت عرض کرد که: یا رسول الله! از برای آنکه تو را رد کرد، دعا کردی به دعایی که ما همه آن را دوست می‌داریم و می‌خواهیم، و دعا کردی از برای آنکه حاجتت را روا کرد، به دعایی که ما همه آن را ناخوش داریم و نمی‌خواهیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که آن‌چه کم باشد و کفایت کند، بهتر است از آن‌چه بسیار باشد و این کس را مشغول گرداند.

بار خدایا! محمد و آل محمد را به قدر کفاف روزی ده».

۱۹۳۵/۵. از او، از پدرش، از ابوالبختری، از امام جعفر صادق صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود:

«به درستی که خدای عز و جل می‌فرماید که: بنده مؤمن من اندوهناک می‌شود اگر نفقه را بر او تنگ کنم، و حال آنکه آن تنگ گیری او را به من نزدیک‌تر می‌گرداند، و بنده مؤمن من شاد می‌شود اگر بر او توسعه و گشادی دهم و روزی او را فراخ گردانم، با آنکه آن توسعه او را از من دورتر می‌گرداند».

۱۹۳۶/۶. حسین بن محمد از احمد بن اسحاق، از بکر بن محمد ازدی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدای عز و جل فرموده است که: از جمله خوشحال‌ترین دوستان من در نزد من، و آنکه مردم بیشتر باید بر او غبطه برند، بنده مؤمنی است که صاحب بهره و بخت باشد، از صلاح و شایستگی و عبادت پروردگار. خویش را نیکو کند، و خدا را در نهانی

عبادت کند، و در میان مردم گمنام باشد که به انگشتان به سوی اشاره نشود و انگشت نما نباشد، و روزیش به قدر کفاف باشد و بر آن صبر کند، و مرگ او را بشتاباند و میراثش کم و گریه کنندگان بر او اندک باشند».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۶۷

باب در بیان تعجیل و شتافتن در فعل خیر و کردار نیک ...

### ۶۵. باب در بیان تعجیل و شتافتن در فعل خیر و کردار نیک، یا کردن آن چه نیکو باشد

۱/ ۱۹۳۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا حمزه بن حرمان و گفت که: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «چون یکی از شما کار خوبی را قصد کند که به جا آورد، باید که آن را به تأخیر نیندازد؛ زیرا که بنده بسا است که نماز را به جا می آورد، یا روزی را روزه می گیرد، پس به او گفته می شود که: بعد از این، آن چه خواهی بکن، که تو آمرزیده شدی».

۲/ ۱۹۳۸. از او، از علی بن حکم، از ابوجمیله روایت است که گفت، امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «روز خویش را به خوبی بگشایید و آغاز کنید، و در اول آن عمل خیری را بر حافظان اعمال خویش املاء کنید (و به زبان قلم ایشان دهید)، و در آخر آن نیز عمل خیری را بر ایشان املاء کنید، تا آن چه در میانه اینها است از برای شما آمرزیده شود. انشاء الله»؛ یعنی اگر خدا بخواهد. ۳/ ۱۹۳۹. از او، از ابن ابی عمیر، از مرازم بن حکیم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «پدرم می فرمود که: چون قصد کار خوبی کردی، مبادرت کن و زود به عمل آور؛ زیرا که تو نمی دانی که چه روی خواهد داد».

۴/ ۱۹۴۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که خدا دوست می دارد از کار خوب، آن چه را که در آن تعجیل شود».

۵/ ۱۹۴۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از بشیر بن یسار، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «چون چیزی را از خوبی اراده کنی، آن را به تأخیر مینداز؛ زیرا که بنده روز گرمی را روزه می گیرد، و به آن روزه آن چه را که در نزد خدا است اراده دارد، نه امر دنیوی، و به سبب آن خدا او را از آتش جهنم آزاد می گرداند. و کم مشمار آن چه را که به واسطه آن به سوی خدای عز و جل تقرّب جسته می شود، و هر چند که نصف یک دانه خرما باشد».

۶/ ۱۹۴۲. از او، از ابن فضال، از ابن بکیر، از بعضی از اصحاب ما، از امام جعفر صادق علیه السلام

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۶۹

روایت است که فرمود: «هر که کار خوبی را قصد کند که به جا آورد، باید که در آن تعجیل کند و آن را به تأخیر نیفکند؛ زیرا که بنده بسا است که عمل خیری را به جا می آورد؛ پس خدای - تبارک و تعالی - می فرماید که: تو را آمرزیدم، و هرگز چیزی از گناه را بر تو نمی نویسم. و هر که گناهی را قصد کند، باید که آن را به عمل نیاورد؛ زیرا که بسا است که بنده‌ای گناهی می کند و پروردگار - سبحانه و تعالی - او را می بیند؛ پس می فرماید که: به عزّت و جلال خویش سوگند یاد می کنم که بعد از این گناه، هرگز تو را نمی آمرزم».

۷/ ۱۹۴۳. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون چیزی از خوبی را قصد کنی که به عمل آوری، آن را به تأخیر مینداز؛ زیرا که خدای عز و جل بسا است که بر بنده‌ای مطلع می شود و می بیند که آن بنده مشغول چیزی از طاعت است، پس می فرماید که: به عزّت و جلال خویش سوگند یاد می کنم که بعد از این طاعت، هرگز تو را عذاب نمی کنم. و چون گناهی را قصد کردی آن را به عمل میاورد؛ زیرا که بسا است که خدا بر بنده‌ای مطلع



می شود و می بیند که آن بنده مشغول چیزی از معصیت است؛ پس می فرماید که: به عزت و جلال خویش سوگند یاد می کنم که بعد از این معصیت، تو را هرگز نمی آمرزم».

۸/۱۹۴۴. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از ابن فضال از ابوجمیل، از محمد بن حرمان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون یکی از شما عمل خیر یا بخششی را قصد کند، پس به درستی که در جانب راست و چپ او دو شیطان باشند که او را وسوسه کنند، پس باید که مبادرت کند و آن را به عمل آورد، تا شیطانها او را از آن امر باز ندارند».

۹/۱۹۴۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابوالجارود روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود: «هر که چیزی را از خوبی قصد کند، باید که در آن تعجیل نماید؛ زیرا که هر چیزی که تأخیر در آن باشد، شیطان را در آن مهلتی هست».

۱۰/۱۹۴۶. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن اسباط، از علاء، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود: «به درستی که خدا خوبی را بر اهل دنیا گران گردانیده، مانند گرانی آن در ترازوهای اعمال ایشان در روز

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۷۱

قیامت. و به درستی که خدای عز و جل بدی را بر اهل دنیا سبک گردانیده، مانند سبکی آن در ترازوهای اعمال ایشان در روز قیامت».

باب در بیان انصاف و عدل

## ۶۶. باب در بیان انصاف و عدل «۱»

۱/۱۹۴۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از حسن بن حمزه، از جدش از ابوحمزه ثمالی، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخر خطبه خویش می فرمود که: خوشحال کسی که خلقش خوش و پاکیزه، و طبیعتش پاک، و نهانی اش شایسته، و آشکارش نیکو باشد، و زیادتی مال خود را انفاق کند، و زیادتی گفتار خویش را نگاه دارد و سخن لغو و بی مصرف نگوید، و مردم را از نفس خویش انصاف دهد».

۲/۱۹۴۸. از او، از محمد بن سنان، از معاویه بن وهب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «کی چهار خصلت را از برای من ضامن می شود که در مقابل آنها چهار خانه در بهشت به او داده شود؟» و فرمود که: «انفاق کن در راه خدا، و از فقر و درویشی مترس، و سلام را در جهان آشکار کن که بر هر کسی که رسی سلام کن، و ستیزه را وا گذار و هر چند که محق باشی، و مردم را از نفس خویش انصاف بده».

۳/۱۹۴۹. از او، از حسن بن علی بن فضال، از علی بن عقبه، از جارود پدر منذر روایت است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «سید و بهترین عملها سه چیز است: انصاف دادن به مردم از نفس خویش، تا آنکه از برای خویش به چیزی راضی نشوی، مگر آنکه از برای ایشان راضی شوی به چیزی که مثل آن باشد؛ و برابری کردن است با برادر خویش در مال، که او را به مال خویش یاری کنی؛ و ذکر خدا بر هر حالی و آن «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» به تنهایی نیست، ولیکن یاد خدا آن است که چون چیزی که خدای عز و جل به آن امر فرموده بر تو وارد شود، آن را بگیری و به آن عمل کنی، و هرگاه چیزی بر تو وارد گردد که خدای عز و جل از آن نهی فرمود، وا گذاری».

۴/۱۹۵۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن خالد، از

(۱). وانصاف، مسلم داشتن است چیزی را که حق باشد. و به معنی داد دادن نیز می‌باشد. و عدل- به فتح عین- داد و داد دادن و راستی و برابری و حق است. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۷۳

ابراهیم بن محمد ثقفی، از علی بن معلی، از یحیی بن احمد، از ابومحمد میثمی، از رومی بن زراره، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام در بعضی از سخنان خویش فرمود که: بدانید و آگاه باشید! که هر که مردم را از خویش انصاف دهد، خدا او را چیزی غیر از عزت نیفزاید».

۵/۱۹۵۱. از او، از عثمان بن عیسی، از عبدالله بن مسکان، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «سه کس اند که در روز قیامت از همه خلائق به خدای عز و جل نزدیک‌ترند، تا آن جناب از حساب خلائق فارغ شود: یکی مردی که در حالت خشمش، قدرت و توانایی، او را نخوانده باشد به سوی اینکه بر کسی که زبردست او است جور و ستم کند؛ و دیگر مردی که در میان دو کس سخن گفته باشد، و به قدر دانه جوی با یکی از ایشان بر دیگری میل نکرده باشد به طرف گیری (که یکی را بر دیگری ترجیح دهد) و بر او ستم کند؛ و سیم مردی که به حق گویا شده باشد، در آنچه به او نفع رساند یا به او ضرر داشته باشد».

۶/۱۹۵۲. از او، از پدرش، از نصر بن سوید، از هشام بن سالم، از زراره، از حسن بزّاز، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که در حدیث خویش فرمود: «آیا نمی‌خواهید که شما را خبر دهم به چیزی که از همه آنچه خدا بر خلق خویش واجب گردانیده سخت‌تر است؟! پس سه چیز را ذکر فرمود، و اول آنها این بود که: «با مردم از نفس خود انصاف دهی».

۷/۱۹۵۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: سید و بهترین عمل‌ها، انصاف دادن با مردم است از نفس خویش، و برابری کردن با برادر خویش در راه خدا که به جهت رضای خدا او را به مال خود یاری کنی، و مانند خود قرار دهی، و ذکر خدای عز و جل بر هر حالی که باشی».

۸/۱۹۵۴. علی، از پدرش، از ابن‌محبوب، از هشام بن سالم، از زراره، از حسن بزّاز روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «آیا نمی‌خواهید که شما را خبر دهم به سه چیزی که از همه آنچه خدا بر خلق خویش واجب گردانیده، سخت‌تر است؟! عرض کردم: بلی، می‌خواهم. فرمود: «انصاف دادن با مردم از نفس خود، و آنکه با برادر خویش مواسات و برابری کنی، و یاد خدا در هر جا. و بدان که من این را نمی‌گویم که

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۷۵

«سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ»، و هر چند که این از جمله ذکر خدا باشد. ولیکن مقصود یاد خدا است در هر جا، در وقتی که بر سر طاعت یا معصیتی در آیی».

۹/۱۹۵۵. ابن‌محبوب، از ابواسامه روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «مؤمن به چیزی آزموده نشد که بر او سخت‌تر باشد از سه خصلت که از آنها محروم می‌شود». عرض شد که: آن خصلت‌ها چیست؟ فرمود: «مواسات کردن در آنچه در دست او است، و انصاف دادن از نفس خویش، و بسیار خدا را یاد کردن. و بدان که من این را نمی‌گویم که: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ»، ولیکن یاد خدا در نزد آنچه از برایش حلال کرده، و ذکر خدا در نزد آنچه بر او حرام گردانیده». (و مراد از یاد خدا در آن هنگام، آن است که آن جناب، داعی و مانع او در فعل و ترک شود).

۱۰/۱۹۵۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از یحیی بن ابراهیم بن ابی‌البلاد، از پدرش، از جدش ابوالبلاد، که آن را مرفوع ساخته و گفته است که:

یکی از بادیه‌نشینان به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، و آن حضرت اراده داشت که به جنگی از جنگ‌های خویش بیرون رود؛ پس آن اعرابی رکاب پالان شتر سواری آن حضرت را که از پوست یا چوب ساخته بودند گرفت، و عرض کرد که: یا رسول الله! کاری را به من بیاموز که به واسطه آن داخل بهشت شوم. فرمود که: «آنچه دوست می‌داری که مردم با تو بکنند، همان را با مردم بکن. و آنچه ناخوش داری که مردم با تو بکنند، آن را با ایشان مکن». و فرمود که: «راه شتر را وا گذار و بگذار که برود».

۱۱/۱۹۵۷. ابوعلی اشعری، از حسن بن علی کوفی، از عیسی بن هشام، از عبدالکریم، از حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «عدل، شیرین‌تر است از آبی که تشنه‌ای که از غایت تشنگی لبهایش خشکیده باشد، به آن رسد. و عدل، بسیار وسیع و گشاده است، هرگاه در آن عدالت شود و اگرچه کم باشد».

۱۲/۱۹۵۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌محبوب، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که با مردم از نفس خود انصاف دهد، به او رضامندی به عمل می‌آید که حاکم باشد از برای غیر خویش».

۱۳/۱۹۵۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از یوسف بن عمران بن میثم، از یعقوب بن شعیب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۷۷

«خدای عز و جل به سوی آدم علیه السلام وحی فرمود که زود باشد که من همه سخن‌ها را از برایت جمع کنم در چهار سخن. عرض کرد که: ای پروردگار من! آنها چیست؟ فرمود: یک سخن از برای من و یک سخن از برای تو، و یکی در میانه من و تو، و یکی در میانه تو و مردمان است. عرض کرد که: ای پروردگار من! آنها را بیان فرما تا من آنها را بدانم. فرمود: اما یک سخن که از برای من است، آن است که مرا عبادت کنی و چیزی را با من شریک نگردانی، و اما آن یکی که از برای تو است، آن است که من تو را به عملت جزا دهم در وقتی که از همه اوقات به سوی آن محتاج‌تر باشی، و اما آنکه در میان من و تو است، آن است که تو دعا کنی و من اجابت نمایم؛ پس دعا کردن بر تو است، و اجابت نمودن بر من. و اما آنچه در میان تو و مردمان است، آن است که از برای مردم راضی شوی، به آنچه از برای خویش راضی می‌شوی، و ناخوش داری از برای ایشان، آنچه را که از برای خود ناخوش داری». (از کس مپسند، آنچه تو را نیست پسند).

۱۴/۱۹۶۰. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از ابن‌فضال، از غالب بن عثمان، از روح پسر خواهر معلی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «از خدا پرهیزید و به عدل کوشید؛ زیرا که شما عیب می‌کنید بر گروهی که به عدل رفتار نمی‌کنند».

۱۵/۱۹۶۱. از او، از ابن‌محبوب، از معاویه بن وهب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «عدل از غسل شیرین‌تر است و از مسک [کره] نرم‌تر و از مشک خوشبوتر».

۱۶/۱۹۶۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از عثمان بن جبلة، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: سه خصلت است که هر که آن خصلت‌ها یا یکی از آنها در او باشد، در سایه عرش خدا خواهد بود، در روزی که هیچ سایه‌ای نباشد، مگر سایه آن: یکی مردی که به مردم عطا کند از خویش، آنچه را که او از ایشان می‌خواهد؛ دویم مردی که یک پا را پیش نگذارد و یک پا را به عقب نگذارد، تا آنکه بداند که آن کار باعث خشنودی خدا است؛ و سیم مردی که برادر مسلمان خود را به چیز ناپسندیده‌ای عیب نکند، تا آنکه آن عیب را از خود برطرف کند؛ زیرا که از نفس خویش عیب را برطرف نکند، مگر آنکه عیبی دیگر از برایش ظاهر شود، و مرد را همین شغل بس است که متوجه خود باشد، تا به مردم کار نداشته باشد».

۱۷/۱۹۶۳. از او، از عبدالرحمان بن حماد کوفی، از عبدالله بن ابراهیم غفاری، از جعفر بن

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۷۹

ابراهیم جعفری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که با فقیر و درویش از مال خود مواسات کند، و او را با خود برابر سازد، و مردم را از نفس خویش انصاف دهد، چنین کسی مؤمن است از روی حق و راستی».

۱۸ / ۱۹۶۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از خالد بن نافع، جامه سابری فروش، از یوسف بزّاز روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هرگز دو کس در امری با یکدیگر خلاف نکردند که یکی از ایشان صاحب خود را انصاف دهد و او قبول نکند، مگر آنکه خدا او را یاری دهد، و بر صاحبش غالب گرداند».

۱۹ / ۱۹۶۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابویوب، از محمد بن قیس، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدا را بهشتی است که در آن داخل نمی‌شوند، مگر سه کس، که یکی از ایشان کسی است که در باب خود، و بنابر بعضی از نسخ، بر نفس خود - به حق حکم کند».

۲۰ / ۱۹۶۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «عدل، شیرین تر است از آبی که تشنه‌ای که از غایت تشنگی لبهایش خشکیده باشد، به آن رسد. و عدل، بسیار وسیع و گشاده است، هرگاه در آن عدالت شود، اگرچه کم باشد».

باب در بیان بی‌نیازی جستن از مردمان

#### ۶۷. باب در بیان بی‌نیازی جستن از مردمان

۱ / ۱۹۶۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «شرف و بزرگواری مؤمن، ایستادنش به عبادت است در شب، و عزّتش، بی‌نیازی جستن او است از مردمان».

۲ / ۱۹۶۸. علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمد قاسانی هر دو، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «چون یکی از شما خواهد که از پروردگار خویش چیزی را سؤال نکند، مگر آنکه به او عطا فرماید، باید که از همه مردمان نومید باشد و او را امیدی نباشد، مگر در نزد خدا؛ پس هرگاه خدای عز و جل این را از دل او بداند، چیزی را از خدا نخواهد، مگر آنکه به او عطا فرماید».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۸۱

۳ / ۱۹۶۹. و به همین اسناد، از منقری، از عبدالرزاق، از معمر، از زهری، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت است که فرمود: «همه خوبی را دیدم که جمع شده است در بریدن امید از آنچه در دست مردمان است. و هر که مردم را در هیچ چیز امید نداشته باشد، و امر خود را به سوی خدای عز و جل رد کند در همه کارهای خود، خدای - تعالی - در هر چیزی او را اجابت کند».

۴ / ۱۹۷۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از حسین بن ابی‌العلاء، از عبدالاعلی بن اعین روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:

«طلب کردن حاجت‌ها از مردمان و پناه بردن به ایشان، باعث ربودن عزّت و آلتِ بردن حیا است. و نومیدی از آنچه در دست مردم است، موجب عزّت است از برای مؤمن در دینش، و طمع، درویشی است حاضر و موجود».

۵ / ۱۹۷۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابی‌نصر که گفت: به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم! فرمانی برای من به اسماعیل بن داود نویسنده بنویس، شاید

که از او چیزی بیابم.

فرمود که: «من در باب تو بخل می‌کنم از آنکه مثل این را از مانند او طلب کنی، ولیکن بر مال من یا بر آنچه من دارم اعتماد کن» (یعنی آنچه می‌خواهی من از مال خود به تو می‌دهم).

۱۹۷۲/۶. از او، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از معاویه بن عمّار، از نجم بن حطیم غنوی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «نومیدی از آنچه در دست مردم است، عزّت مؤمن است در دین او. آیا گفته حاتم را نشنیدی که می‌گوید: اِذَا مَا عَزَمْتَ الْيَأْسَ الْفَيْتَهُ الْغِنَى إِذَا عَرَفْتَهُ النَّفْسُ وَالطَّمَعُ الْفَقْرُ  
یعنی: «هر گاه نومیدی از خلق را عزم کنی و دل بر آن گذاری، آن را بی‌نیازی یابی؛ بلکه بی‌نیازی را منحصر در آن بینی، هر گاه نفس تو آن را بشناسد. و طمع و امید داشتن از مردم، عین فقر و درویشی است».

۱۹۷۳/۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از عمّار ساباطی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود که: باید در دلت احتیاج به سوی مردمان و بی‌نیازی جستن از ایشان جمع شود؛ پس احتیاجت به سوی ایشان، در نرمی سخن و گشادگی روی تو باشد، و بی‌نیازی جستن از ایشان، در

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۸۳

دوری عرضت از بدی و بقای عزّت باشد» (۱).

علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا علی بن عمر، از یحیی بن عمران، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود» بعد از آن، مثل حدیث سابق را ذکر کرده است.  
باب در بیان صله رحم

## ۶۸. باب در بیان صله رحم «۲»

۱۹۷۴/۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از جمیل بن درّاج روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای - و جلّ ذکره - : «وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسْأَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا» (۳)؛ یعنی: «و پرهیزید از خدایی که شما به واسطه او با خویشان از یکدیگر سؤال می‌کنید. - چه دأب عرب این بود که در وقت طلب حاجت از یکدیگر، متمسک می‌شدند به نام خدا و ذکر خویشان، و می‌گفتند که: به حق خدا و حق خویشان، چنین و چنان کن - به درستی که خدا بر شما مطلع و نگهبان بوده و خواهد بود». و بعضی گفته‌اند که معنی آیه این است که: «بترسید از نافرمانی خدا، و پرهیزید از بریدن خویشان؛ بلکه خدا را اطاعت کنید و صله رحم را رعایت نمایید». و مؤید این معنی است آنچه جمیل روایت کرده و گفته است که: حضرت فرمود که: «مراد از این ارحام، ارحام مردمان است. به درستی که خدای عز و جل به صله و پیوند آنها امر فرموده، و آنها را تعظیم نموده و به بزرگی یاد کرده. آیا نمی‌بینی که آن جناب آنها را از خود قرار داده؟» (۴)

۱۹۷۵/۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که علی گفت: اسحاق گفت که: از امام جعفر صادق علیه السلام حدیث به من رسیده که مردی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: یا رسول الله! خاندان من از هر چیزی سر باز زده‌اند، مگر از غالب شدن بر من از روی ستم، و آنکه از من جدایی کنند و مرا دشنام دهند؛ پس آیا ایشان را وا گذارم؟ حضرت فرمود که: «در آن هنگام، خدا همه شما

(۱). یعنی آبروداری با درخواست نکردن از ایشان و خوار ننمودن خود.

(۲). و آن پیوند خویشی است به نحوی که مذکور می‌شود. (مترجم)

(۳). نساء، ۱.

(۴). و ظاهر این است که مراد از این عبارت، آن باشد که در حدیث قدسی وارد شده است که خدای - تعالی - می‌فرماید که: من رحمانم و رحم را آفریدم، و اسم آن را از اسم خود گرفتم، تا آخر آن چه فرموده است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۸۵

را وا گذارد». عرض کرد: پس چه کنم؟ فرمود که: «پیوند می‌کنی با آنکه از تو بریده، و عطا می‌کنی به هر که تو را محروم و بی‌بهره گردانیده، و عفو می‌کنی از هر که بر تو ستم نموده؛ زیرا که تو چون چنین کنی، تو را از جانب خدا بر ایشان پستی باشد که تو را یاری دهد بر ایشان».

۱۹۷۶ / ۳. و از او، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی‌نصر، از محمد بن عبیدالله روایت است که گفت: ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: «مردی چنان باشد که رحم خویش را پیوند کند و از عمرش سه سال باقی مانده باشد؛ پس خدا آن سه سال را سی سال می‌گرداند، و خدا آن چه می‌خواهد، می‌کند».

۱۹۷۷ / ۴. و از او، از علی بن حکم، از خطاب اعور، از ابو حمزه روایت است که گفت:

امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «پیوند رحم‌ها عمل‌ها را پاکیزه می‌گرداند، و مال‌ها را زیاد می‌کند، و بلا را دفع می‌نماید، و حساب را آسان می‌سازد، و در اجل زمان می‌دهد، و مرگ را به عقب می‌اندازد».

۱۹۷۸ / ۵. از او، از حسن بن محبوب، از عمرو بن ابی‌المقدام، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: وصیت می‌کنم آن که را که حاضر است از امت من، و آن که غائب است از ایشان، و هر که در صلب‌های مردان و رحم‌های زنان است تا روز قیامت، به اینکه رحم را پیوند کند، و هر چند که نسبت به او یک ساله راه باشد؛ زیرا که، این از جمله دین است، و دین بی این تمام نباشد».

۱۹۷۹ / ۶. و از او، از علی بن حکم، از حفص بن ابی‌حمزه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «صله ارحام و پیوند به خویشان، خلق و خوی را نیکو کند، و کف را بخشنده دارد، و نفس را پاکیزه سازد، و در روزی بیفزاید، و در مدت عمر زمان دهد که مرگ را به تأخیر اندازد».

۱۹۸۰ / ۷. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شَاء، از علی بن ابی‌حمزه، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: «به درستی که رحم به عرش آویخته می‌گردد: بار خدایا! پیوند کن هر که مرا پیوند کند، و ببر از هر که از من ببرد، و آن رحم آل محمد است. و این است معنی قول

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۸۷

خدای عز و جل: «الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» (۱)، و نیز رحم هر صاحب رحمی که باشد».

۱۹۸۱ / ۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از مالک بن عطیه، از یونس بن عمار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «اول گوینده از اعضا و جوارح در روز قیامت، رحم است. عرض می‌کند که: ای پروردگار من! هر که در دنیا مرا وصل کرده، امروز در میان خود و او پیوند ده، و هر که در دنیا مرا قطع کرده، امروز در میان خود و او قطع کن».

۱۹۸۲ / ۹. از او، از احمد بن محمد بن ابی‌نصر، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت است که فرمود: «امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: رحم خویش را وصل کن، و هر چند که به یک شربت آب باشد، و بهتر چیزی که رحم را به آن وصل می‌کنی، باز داشتن اذیت است از آن. و صله رحم موجب تأخیر در اجل، و باعث دوستی است در اهل و خویشان».

۱۹۸۳ / ۱۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریر بن عبدالله، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: امام



محمد باقر علیه السلام فرمود: «به درستی که رحم در روز قیامت به عرش خدا آویخته، عرض می‌کند: بار خدایا! پیوند کن هر که مرا پیوند کرده، و ببر از هر که از من بریده است».

۱۱/۱۹۸۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از حنان بن سدیر، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «ابوذر رضی الله عنه گفت:

شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرمود: دو کناره صراط در روز قیامت رحم و امانت است؛ پس هر گاه کسی که رحم را وصل نموده و امانت را به صاحبش رد کرده بر آن بگذرد، به سوی بهشت روان شود. و هر گاه آن که امانت را خیانت کرده و رحم را قطع نموده بر آن بگذرد، هیچ کرداری او را نفع نبخشد با وجود این دو صفت، و صراط او را در آتش جهنم نگویند».

۱۲/۱۹۸۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از حفص بن قرط، از ابوحمزه، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «صله ارحام، خلق را نیکو کند، و کف را بخشنده دارد، و نفس را پاکیزه سازد، و در روزی بیفزاید، و در

(۱). رعد، ۲۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۸۹

اجل تأخیر کند». (۱)

۱۳/۱۹۸۶. از او، از عثمان بن عیسی، از خطاب اعور، از ابوحمزه روایت است که گفت:

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «صله ارحام، عمل‌ها را پاکیزه می‌گرداند، و بلاء و زحمت را دفع می‌کند، و مال‌ها را می‌افزاید، و از برای وصل‌کننده در عمرش تأخیر به هم می‌رساند، و در روزی او توسعه و گشادگی می‌دهد، و او را در میانه خاندانش محبوب می‌گرداند، که همه او را دوست دارند؛ پس باید که از خدا بپرهیزد و رحم خود را پیوند کند».

۱۴/۱۹۸۷. علی بن ابراهیم روایت کرده است که پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و هر دو، از ابن‌ابی‌عمیر، از ابراهیم بن عبدالحمید، از حکم خَیْط که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «صله رحم و خوب همسایگی کردن، خانه‌ها را آبادان می‌کند و در عمرها می‌افزاید».

۱۵/۱۹۸۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از عبدالله بن میمون قداح، از ابوعبیده حدّاء، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که عمل خیری که ثوابش از همه اعمال خیر شتابان‌تر است، صله رحم است».

۱۶/۱۹۸۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که تأخیر در اجل و زیادتى در روزی او را شاد می‌گرداند، باید که رحم خود را وصل کند».

۱۷/۱۹۹۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «نمی‌دانم چیزی را که در عمر بیفزاید، مگر صله رحم. تا آن که گاه است که مردی عمرش سه سال می‌باشد، و رحم را وصل‌کننده می‌باشد، و به این سبب خدا سی سال در عمرش می‌افزاید و آن را سی و سه سال می‌گرداند، و گاه است که عمرش سی و سه سال است، و قاطع رحم می‌باشد، و به این جهت خدا سی سال از عمرش را کم می‌کند و اجالش را تا سه قرار می‌دهد».

حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از ابوالحسن حضرت

(۱). و همین متن به سند دیگر مذکور شد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۹۱

امام رضا علیه السلام مثل این را روایت کرده است.

۱۸/۱۹۹۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از بعضی از اصحاب خویش، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون امیرالمؤمنین علیه السلام از مدینه بیرون آمد و اراده داشت که به جانب بصره رود، و در ربنده فرود آمد؛ پس مردی از قبیله محارب به خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد که: یا امیرالمؤمنین! در میان قوم خود متحمل دینی شده‌ام که بر دیگری لازم بود، و قبول کرده‌ام که آن را ادا کنم. و در طایفه‌ای چند از ایشان سؤال کردم که با من مواسات و برابری نمایند و مرا یاری کنند؛ پس زبان‌های ایشان به سوی من پیشی گرفت، به منع آن چه از ایشان خواستم. یا امیرالمؤمنین! پس تو ایشان را امر کن به یاری کردن من، و برانگیختن ایشان بر مواسات با من. حضرت فرمود که: ایشان در کجایند؟ عرض کرد که: این جماعت گروهی از ایشانند، در آنجا که می‌بینی». حضرت باقر علیه السلام فرمود: «پس امیرالمؤمنین ناقه خویش را حرکت دادند، به وضعی که آن ناقه را در رفتار بیش از آن ممکن نبود؛ پس آن ناقه گام‌های خرد برمی‌داشت، و در رفتار به شتر مرغ شباهت داشت. بعد از آن، بعضی از اصحاب آن حضرت در طلب ناقه به این طریق می‌رفت، و بعد از مشقت‌ها و شدت‌های پی در پی، آخر به آن ناقه نرسید. و امیرالمؤمنین علیه السلام به آن قوم رسید، و بر ایشان سلام کرد و از ایشان پرسید که: چه چیز ایشان را از مواسات و یاری کردن صاحب و یار خویش منع می‌کند؟ پس آن قوم از آن مرد شکایت کردند و او از ایشان شکایت نمود. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: هر مردی با عشیره و قبیله خود پیوند می‌کند (یعنی باید که صله ایشان را به جا آورد) زیرا که ایشان از دیگران به نیکی او، و به آن چه در دست دارد سزاوارترند. و باید که هر قبیله‌ای با برادر و کسان خویش پیوند کنند، اگر روزگار او را به سر درآورد، و دنیا از او روی بگرداند؛ زیرا که کسانی که به هم می‌پیوندند و به یکدیگر بذل و بخشش می‌کنند، مأجور و مثاب خواهند بود، و آنان که از یکدیگر می‌بُرنند و پشت به هم می‌کنند، مؤزور باشند که گناه و وبال بر ایشان بار شود. بعد از آن، ناقه خود را برانگیخت و به جهت ترغیب آن در رفتن، فرمود: حل» (۱).

۱۹/۱۹۹۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از عثمان بن عیسی، از یحیی،

(۱). و حل - به فتح حا و سکون لام یا به کسر و تنوین - آن صوتی است که از برای راندن و از جا به در آوردن ناقه می‌گویند.

(مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۹۳

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: مرد هرگز نباید که رو گردان شود از قبیله خود، و اگر چه صاحب مال و فرزندان باشد، و نه از دوستی و گرمی داشتن و دفع کردن ایشان، به دست‌ها و زبان‌های ایشان؛ زیرا که ایشان سخت‌ترین مردمانند از روی رعایت و نگهبانی از پشت او، و بر او از همه ایشان مهربان‌ترند، و امور پراکنده او را از همه ایشان بیشتر جمع می‌کنند، اگر مصیبتی به او برسد یا پاره‌ای از امرهای ناخوش بر او فرود آید. و هر که دستش را از پیوند خویشانش در هم گیرد و به ایشان عطا نکند، جز این نیست که یک دست از ایشان در هم گیرد، و از ایشان دست‌های بسیار از او در هم گرفته می‌شود. «۱» و هر که طرف و کنارش نرم و ملایم باشد، دوست و آشنایی که دارد، دوستی را از او می‌شناسد و می‌داند. و هر که دست خویش را به معروف و نیکی بگشاید، چون او را یابد، خدا او را در آن چه انفاق کرده عوض و جانشین خواهد داد در دنیا، و در آخرت از برایش مضاعف می‌گرداند. و زبان راست که دروغ نگوید، منفعتش از برای مرد آن

است که خدا آن را در میان مردمان بهتر از مالی قرار می‌دهد که یا آن را می‌خورد، یا به دیگران میراث می‌دهد. و البته باید که یکی از شما تکبر و بزرگی را در نفس خویش، و دوری را از خویشان خویش، نیفزاید، اگر در باب مال، توانگر باشد «۲». و البته باید که یکی از شما بی‌رغبتی را در حق برادر خویش، و دوری را از او نیفزاید، هرگاه جوانمردی از او نبیند، و در امر مال درویش و محتاج باشد. و باید که یکی از شما غافل نباشد از صاحبان خویشی که با ایشان فقر و احتیاج باشد، و از بستن رخنه آن احتیاج، به چیزی که او را نفع نبخشد، اگر آن را نگاه دارد، و او را زیان نرساند، اگر آن را نیست و نابود گرداند» (یعنی به مال بی‌خاصیت او را اعانت کند).

۲۰ / ۱۹۹۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از عثمان بن عیسی، از سلیمان بن هلال که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: فرزندان فلان کس با یکدیگر نیکویی می‌کنند و به هم می‌پیوندند. فرمود: «چون امر چنین است، مال‌های ایشان زیاد می‌شود و برکت می‌کند، و خود نیز زیاد می‌شوند، و پیوسته در

(۱). و احتمال دارد که گرفتن دست، کنایه باشد از باز ایستادن از اذیت. (مترجم)

(۲). و می‌تواند که معنی این باشد که، توانگری یکی از شما، این صفات ناپسندیده را در او زیاد نکند، ولیکن اول، به‌حسب لفظ، ظاهرتر است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۹۵

این نعمت زیادتی باشند، تا آنکه از یکدیگر بترسند؛ پس هرگاه چنین کنند، پراکنده شوند و نیست و نابود گردند».

۲۱ / ۱۹۹۴. از او، از چندین نفر، از زیاد قندی، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: گروهی نابکار می‌باشند و نیکوکار نمی‌باشند؛ پس رحم‌های خویش را پیوند می‌کنند، و به این سبب مال‌های ایشان زیاد می‌شود، و عمرهای ایشان دراز می‌گردد؛ پس چگونه خواهد بود هرگاه نیک و نیکو کردار و پرهیزگار باشند».

۲۲ / ۱۹۹۵. و از او، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: رحم‌های خویش را پیوند کنید، و هر چند که به سلام کردن باشد. خدای - تبارک و تعالی - می‌فرماید که:

«وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسْأَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا» «۱».

۲۳ / ۱۹۹۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از صفوان جمال روایت کرده است که گفت: در میان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و عبدالله بن حسن گفتگویی واقع شد، تا آنکه کار به جایی رسید که آواز و غوغا در میان ایشان بلند گردید و مردم جمع شدند. و در شبانگاه حضرت و عبدالله با این حال از یکدیگر جدا شدند. راوی می‌گوید که: من صبح زود در پی کاری رفتم. ناگاه دیدم که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بر در خانه عبدالله بن حسن ایستاده و می‌فرماید که: «ای کنیز! به ابو محمد - یعنی عبدالله بن حسن - بگو که بیرون آید». صفوان می‌گوید که: عبدالله بیرون آمد و عرض کرد که:

یا ابا عبدالله! چه چیز تو را در این صبح زود به اینجا آورده است؟ حضرت فرمود که: «من دوش آیه‌ای را از کتاب خدای عز و جل تلاوت کردم که آرام مرا ربود؟» عرض کرد که: آن کدام آیه است؟ فرمود که: «قول خدای عز و جل: «الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ» «۲». (و در صدر آیه واو نیز هست. و ترجمه آن این است: «و نیز خداوندان عقول صافیه از معارضه وهم و شبهه، آنانند که پیوند می‌کنند آن‌چه را که خدا امر فرموده به آن: و به آنکه پیوند شود چون رحم، و به غایت می‌ترسند از پروردگار خویش،

(۱). نساء، ۱. واز خدایی که به نام او از یکدیگر درخواست می‌کنید و از بریدن و قطع رابطه با خویشان پروا کنید که خدا همواره مراقب شما است.

(۲). رعد، ۲۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۹۷

و می‌ترسند از بدی و سختی حساب».

صفوان می‌گوید که: عبدالله عرض کرد که: راست گفتم، و گویا که من هرگز این آیه را از کتاب خدا نخوانده‌ام؛ پس دست در گردن یکدیگر کردند و گریستند.

۱۹۹۷/۲۴. و از او، از علی بن حکم، از عبدالله سنان روایت است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: مرا پسرعمویی است که مکرر به او می‌پیوندم و او از من می‌بُرد، تا آنکه به جهت جدایی و بریدنش از من، قصد کرده‌ام که از او بترسم. فرمود که: «چون تو به او پیوندی و او از تو ببرد، خدا به هر دو پیوندد، و اگر تو از او ببری و او از تو ببرد، خدا از هر دو خواهد برید».

۱۹۹۸/۲۵. از او، از علی بن حکم، از داود بن فرقد روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «من دوست می‌دارم که خدا بداند که من در باب رحم و خویش خود گردنم را خوار کرده‌ام و ذلت را بر خود قرار داده‌ام. به درستی که من پیشی می‌گیرم خاندان خود را و به ایشان می‌پیوندم، پیش از آنکه از من بی‌نیازی جویند».

۱۹۹۹/۲۶. از او، از وشاء، از محمد بن فضیل صیرفی، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت است که فرمود: «به درستی که رحم آل محمد- یعنی ائمه- به عرش آویخته عرض می‌کند:

بار خدایا! هر که به من پیوندد، به او پیوندد، و هر که از من ببرد، از او ببرد. و بعد از رحم ایشان، رحم و احکام آن، در رحم‌های مؤمنان جاری است؛ پس این آیه را تلاوت فرمود که:

«وَأَتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ» (۱).

۲۰۰۰/۲۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از ابن فضال، از ابن بکیر، از عمر بن یزید که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل:

«الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» (۲). فرمود که: «آن خویش تو است».

۲۰۰۱/۲۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی‌عمیر، از حماد بن عثمان و هشام بن حکم و درست بن ابی‌منصور، از عمر بن یزید روایت کرده است که گفت: به خدمت امام

(۱). نساء، ۱. واز خدایی که به نام او از یکدیگر درخواست می‌کنید و از بریدن و قطع رابطه با خویشان پروا کنید که خدا همواره مراقب شما است.

(۲). رعد، ۲۱. کسانی که با آنچه خدا دستور داده پیوندند، می‌پیوندند.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۳۹۹

جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: «الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ». فرمود که: «این آیه در باب رحم آل محمد علیهم السلام نازل شده، و گاه است که در باب خویش تو می‌باشد». بعد از آن فرمود که: «البته از [دسته] آن مباش که در شأن چیزی می‌گویند که در یک چیز است». (۱)

۲۹ / ۲۰۰۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از محمد بن علی، از ابوجمیل، از وصافی، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که او را شاد می‌کند، که خدا در عمرش بکشد و آن را دراز گرداند، و از برایش در روزی گشایش دهد، رحم خود را پیوند کند؛ زیرا که در روز قیامت رحم را زبانی است در نهایت فصاحت و بلاغت، و عرض می‌کند که: ای پروردگار من! هر که به من پیوسته، به او پیوند، و هر که از من بریده، از او ببر؛ پس مردی که در راه خیر دیده می‌شود و به ظاهر خوب می‌نماید، ناگاه رحمی که آن را قطع کرده به نزد او می‌آید، و او را به اسفل قعر جهنم می‌افکند، که در جهنم جایی از آن پایین‌تر و ته‌تر نباشد».

۳۰ / ۲۰۰۳. علی بن محمد، از صالح بن ابی‌حمّاد، از حسن بن علی، از صفوان، از جهم بن حمید روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: مرا خویشانی باشند بر غیر امر من، و با من هم‌مذهب نیستند. آیا ایشان را بر من حقی است؟

فرمود: «آری، حقّ رحم چنان است که هیچ چیز آن را قطع نمی‌تواند کرد، و چون بر امر و اعتقاد تو باشند، ایشان را دو حق باشد: یکی حقّ رحم، و دیگری حقّ اسلام».

۳۱ / ۲۰۰۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن‌محبوب، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که صله رحم و نیکی، حساب را سهل و آسان می‌گرداند، و از گناهان نگاه می‌دارند؛ پس رحم‌های خود را پیوند کنید، و با برادران خود نیکی به جا آورید، و هر چند که به خوش سلامی و ردّ جواب آن باشد».

۳۲ / ۲۰۰۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از عبدالصمد بن بشیر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «صله رحم، حساب را سهل و آسان

(۱). و مراد این است که آیه شامل ارحام همه مؤمنان است، پس به اختصاص آن قائل مشو. و از اینجا معلوم می‌شود که آنها که خصوص مورد را مخصّص آیه نمی‌دانند، و آن را حمل بر عموم می‌کنند، درست فهمیده‌اند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۰۱

می‌کند در روز قیامت، و آن باعث تأخیر اجل و زیادتى در عمر است، و از مکان‌های لغزش بد نگاه می‌دارد. و صدقه دادن در شب، خشم پروردگار را فرو می‌نشانند».

۳۳ / ۲۰۰۶. علی، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از حسین بن عثمان، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که صله رحم، عمل‌ها را پاکیزه می‌گرداند، و مال‌ها را زیاد می‌کند، و حساب را آسان می‌سازد، و بلا و زحمت را دفع می‌نمایند، و در روزی می‌افزاید».

باب در بیان نیکی کردن با پدر و مادر

## ۶۹. باب در بیان نیکی کردن با پدر و مادر

۱ / ۲۰۰۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن ابراهیم، از پدرش هر دو روایت کرده‌اند، از حسن بن محبوب، از ابوولّاد حنّاط که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (۱) و عرض کردم که: مراد از این احسان چیست؟ فرمود که: «احسان، آن است که صحبت پدر و مادر را نیکو کنی، و آنکه ایشان را تکلیف نکنی که از تو سؤال کنند چیزی را، از آن‌چه به آن احتیاج دارند، و کلفت خواهش را بر ایشان نگذاری؛ بلکه بی‌خواهش کردن ایشان به ایشان دهی، و اگر چه بی‌نیاز باشند. آیا خدای عز و جل نمی‌فرماید که: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» (۲)؛ یعنی: «هرگز

نرسید به حقیقت نیکی، تا آنکه انفاق کنید از آن چه دوست می‌دارید». ابولاد می‌گوید که: بعد از آن، حضرت صادق علیه السلام فرمود: «وَأَمَّا قَوْلُ خِدَائِ عَزْ وَ جَل: «إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ وَلَا تَنْهَهُمَا» (۳) «۴» می‌فرماید که: اگر تو را گزند رسانند، به ایشان اف مگو، و ایشان را زجر مکن، و بانگ بر ایشان مزن، و هر چه که تو را بزنند».  
 راوی عرض کرد که: «وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» (۵) حضرت فرمود: «اگر تو را بزنند، به ایشان بگو که خدا شما را بیامزد. و قول کریم و سخن خوب از تو این است». عرض کرد که:

«وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ» (۶) فرمود که: «میل مده چشم‌های خویش را از نظر کردن

(۱). اسراء، ۲۳.

(۲). آل عمران، ۹۲.

(۳). اسراء، ۲۳.

(۴). اگر یکی از آن دو یا هر دوی ایشان نزد تو به کهنسالی رسیدند، به آنان اف (/وای بر شما) مگو و آنها را مران و بر سرشان فریاد مکش.

(۵). اسراء، ۲۳.

(۶). اسراء، ۲۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۰۳

به سوی ایشان، یا نگاه طولانی به ایشان مکن، مگر نگاهی که با رحمت و رأفت و نهایت مهربانی باشد. و آواز خود را بلند مکن در بالای آواز ایشان (یعنی در وقت سخن گفتن، آواز خود را بلندتر از آواز پدر و مادر مگردان). و دست خویش را بالای دست‌های ایشان بلند مکن، و در پیش روی ایشان مرو» (یعنی در وقت رفتن بر ایشان پیشی مگیر. و ترجمه آیه با ماقبل و مابعد آن مذکور شد).

۲۰۰۸ / ۲. ابن محبوب، از خالد بن نافع بجلی، از محمد بن مروان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «مردی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: یا رسول الله! مرا وصیت کن و بفرما چه کنم؟ فرمود: چیزی را با خدا شریک مگردان، و هر چند که به آتش سوزانیده شوی (که تو را در قبول نکردن شرک بسوزانند و تو را عذاب کنند) مگر در حالی که در ظاهر آن را اظهار کنی، و دلت به ایمان آرمیده باشد. و پدر و مادر خود را فرمانبرداری کن، و با ایشان نیکی کن؛ خواه زنده باشند و خواه مرده. و اگر تو را امر کنند که از زن و مال خویش بیرون روی که آنها را وا گذاری و از خود دور کنی، چنان کن؛ زیرا که این از جمله ایمان است».

۲۰۰۹ / ۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از یوسف، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در روز قیامت چیزی مانند کلمه «۱» ریسمان می‌آید، پس در پشت مؤمن دفع می‌شود و او را داخل بهشت می‌گردانند، و به او گفته می‌شود که: این، نیکی با پدر و مادر یا جزای آن است».

۲۰۱۰ / ۴. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از منصور بن حازم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: عرض کردم که: کدام یک از عمل‌ها بهتر است؟

فرمود: «نماز که در وقت خود به جا آورده شود، و نیکی با پدر و مادر، و جهاد کردن در راه خدا».

۲۰۱۱ / ۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبدالرحمان، از درست بن ابی منصور، از ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که: حق پدر و مادر بر



فرزندش چیست؟ فرمود

(۱). یعنی کلاف و گلوله نخ و ریسمان و کنایه از هر چیز سنگین است.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۰۵

که: او را به نامش نخواند و نامش را نبرد (بلکه بگوید: ای پدر و پدرم)، و پیشاپیش او راه نرود، و پیش از او ننشیند، و کاری نکند که باعث دشنام او باشد».

۶/۲۰۱۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از عبدالله بن بحر، از عبدالله بن مسکان، از آنکه او را روایت کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: من در نزد آن حضرت بودم که به عبدالواحد انصاری در باب نیکی با پدر و مادر فرمود که: در قول خدای عز و جل است که: «و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (۱)؛ پس ما گمان کردیم که این آیه همان آیه‌ای است که در سوره بنی اسرائیل است، و آن، این است که: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (۲). و چون بعد شد، از آن حضرت سؤال کردم. فرمود که: «آن آیه‌ای است که در سوره لقمان است و آن، این است که: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا» (۳)، پس راوی عرض کرد: به درستی که این یعنی شرک پدر و مادر، بزرگ‌تر است از آنکه قول خدای - تعالی - : «وَأِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» امر کند به صله و پیوند با ایشان و حق ایشان. بر هر حال حضرت فرمود:

«نه، چنین است؛ بلکه به صله ایشان امر می‌کند، و اگر بر سر شرک با او مجاهده و گفتگو کنند، غیر از بزرگی، چیزی بر حق ایشان نیفزاید» (۴).

۷/۲۰۱۳. از او، از محمد بن علی، از حکم بن مسکین، از محمد بن مروان روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «چه چیز، مردی از شما را منع می‌کند که با پدر و مادر خویش نیکی کند، در حالی که زنده و مرده باشند؛ که به نیابت ایشان نماز کند، و به نیابت

(۱). بقره، ۸۳؛ نساء، ۳۶؛ انعام، ۱۵۶؛ اسراء، ۲۳.

(۲). اسراء، ۲۳.

(۳). لقمان، ۱۴. (و آیه با ترجمه پیش از این مذکور شد. و لفظ «حُسْنًا» در آن نبود. و در میانه «بِوَالِدَيْهِ» و «إِنْ جَاهِدَاكَ»، بسیار کلمات فاصله بود، چنان که معلوم شد، مگر آنکه «حُسْنًا» از قول امام علیه السلام باشد، بر وجه تفسیر و بیان مراد از مقدری که مقصود است. و شاید که امام در ذکر آیه اکتفا به ذکر مقصود فرموده باشد، و عدم اشاره به سوی آن چه اجمال فرموده و ذکر نفرموده، به جهت اعتماد و اطلاع بر علم و اطلاع راوی باشد). آیا نظر نمی‌کنی به تتمه روایت و آن، این است که [در داخل متن آمده است].

(۴). تفسیر این روایت مشکل است و شاید معنای آن این باشد که از میان آیات متعدد قرآن در سفارش به حق پدر و مادر، آیه ۱۳ و ۱۴ سوره لقمان که در این حدیث نقل تفسیر گونه شده بیشترین تاکید را بر حق پدر و مادر دارند زیرا حتی در صورت مشرک بودن و حتی کوشش آنان برای مشرک کردن فرزند چیزی از حق آنان کاسته نمی‌شود و معاشرت نیکو با آنان به وجوب خود باقی می‌ماند.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۰۷

ایشان تصدق کند، و به نیابت ایشان حج را به جا آورد، و به نیابت ایشان روزه بگیرد؛ پس آن چه کرده، ثوابش از برای ایشان باشد،

و از برای او نیز مانند آن از ثواب خواهد بود. و خدای عز و جل به سبب نیکی و پیوند که کرده، او را خیر بسیار بیفزاید».

۸/۲۰۱۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از معمر بن خلّاد روایت کرده است که گفت: به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: آیا دعا کنم از برای پدر و مادرم، هر گاه حق را نشناسند و شیعه نباشند؟ فرمود که: «از برای ایشان دعا کن، و به نیابت ایشان تصدّق نما، و اگر زنده باشند و حق را نشناسند، با ایشان [در] مدارا باش، و به نرمی با ایشان سلوک کن؛ زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که: خدا مرا با رحمت مبعوث گردانیده، نه با عقوق و نافرمانی کردن کسی که حق گزاردن او واجب باشد» (مانند پدر و مادر).

۹/۲۰۱۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مردی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: یا رسول الله! با که نیکی کنم؟ فرمود: با مادرت. عرض کرد که: بعد از آن با که؟ فرمود: با مادرت. عرض کرد که: بعد از آن با که؟ فرمود: با پدرت».

۱۰/۲۰۱۶. ابوعلی اشعری، از محمد بن سالم، از احمد بن نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مردی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: یا رسول الله! من در جهاد رغبت دارم و به آن شاد و خرم می‌شوم».

حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن مرد فرمود: پس در راه خدا جهاد کن؛ زیرا که تو اگر شهید شوی، زنده خواهی بود در نزد خدا و روزی داده می‌شوی - یعنی از میوه‌های بهشت - و اگر بمیری، مزدت بر خدا واقع شده که آن را به تو عطا فرماید؛ مانند چیزی که واجب باشد. و اگر برگردی، برگردی از گناهان و از آنها پاک شوی، چنانچه از مادر متولد شده‌ای. عرض کرد که: یا رسول الله! پدر و مادر پیری دارم که گمان می‌کنند و چنان می‌دانند که ایشان به من انس دارند، و بیرون رفتن مرا ناخوش دارند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: چون چنین است، با پدر و مادر قرار و آرام گیر. پس سوگند یاد می‌کنم به آن خدایی که جانم به دست قدرت او است، که هر آینه انس ایشان با تو، روزی و شبی، از

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۰۹

جهاد یک‌ساله بهتر است».

۱۱/۲۰۱۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن حکم، از معاویه بن وهب، از زکریّا بن ابراهیم که گفت: من نصاری بودم؛ پس مسلمان شدم و به حج رفتم، و بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم و عرض کردم که: من بر دین نصرانیت و ترسایی بودم و اسلام آوردم. فرمود که: «در اسلام چه چیز دیدی که آن را اختیار کردی؟» عرض کردم که: قول خدای عز و جل: «مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ» (۱) (و ترجمه بعضی از این آیه با صدر آن در باب روح گذشت، و ترجمه باقی مانده این است که: «ولیکن گردانیدیم آن را؛ یعنی کتاب یا ایمان را - چنان که ظاهر این حدیث است - نور و روشنی، که راه می‌نماییم به آن، هر که را خواهیم». حضرت فرمود که: «هر آینه خدا تو را هدایت فرموده و راه راست نموده است». بعد از آن سه مرتبه فرمود: «بار خدایا! او را هدایت کن»؛ یعنی او را بر آن ثابت و باقی بدار. و فرمود که: «ای فرزند من! از آن چه خواهی سؤال کن». عرض کردم: به درستی که پدر و مادر و خاندانم همه بر دین نصرانیت‌اند، و مادرم چشمش نابینا است؛ پس با ایشان باشم و در ظرف‌های ایشان چیز بخورم؟ فرمود که: «گوشت خوک می‌خورند؟» (۲) عرض کردم: نه، و دست به آن نمی‌گذارند.

فرمود: «باکی نیست و ناخوشی ندارد؛ پس متوجه مادرت باش و با او نیکی کن، و چون بمیرد امر او را به غیر خود وا مگذار؛ بلکه خود کسی باش که به حال و کارش قیام نمایی. و در هنگامی که در منی به نزد من می‌آیی ان شاء الله، البته کسی را خبر مده به

اینکه تو در نزد من آمده‌ای». زکریا می‌گوید که: پس من در منی به خدمتش آمدم، در حالی که مردم گرداگرد او بودند، و گویا آن حضرت معلّم کودکان و مکتب‌دار بود؛ چه از هر طرف کسی سؤال می‌کرد، این یکی از آن حضرت سؤال می‌نمود، و آن یکی سؤال می‌نمود، و پیوسته حال بدان منوال بود؛ پس در هنگامی که به کوفه آمدم، با مادرم نیکویی کردم، و چنان بودم که چیزی به خوردش می‌دادم، و جامه و سرش را بجوریدم، و او را خدمت می‌کردم؛ پس مادرم با من گفت که: ای فرزند دل‌بند من! تو با من این چنین نمی‌کردی، در حالی که تو بر دین من بودی،

(۱). شورا، ۵۲. تو نمی‌دانستی کتاب و ایمان (معارف دین) چیست.

(۲). و بنابر بعضی از نسخ کافی، گوشت خوک را که نمی‌خورند، و مآل [و مقصود] هر دو یکی است به حسب معنی. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۱۱

پس چیست آن چه از تو می‌بینم، از آن زمان که مهاجرت کردی و از دین من بیرون رفتی، و در ملت حنیفیه که دین اسلام است داخل شدی؟ گفتم که: مردی از فرزندان پیغمبر ما مرا به این امر فرمود. مادرم گفت که: این مرد پیغمبر است؟ گفتم: نه، ولیکن پسر پیغمبر است. گفت که: ای فرزند عزیز من! اینک پیغمبر است؛ زیرا که اینها وصیت‌های پیغمبران است. گفتم که:

ای مادر من! بعد از پیغمبر ما پیغمبری نخواهد بود، ولیکن آن حضرت پسر پیغمبر است.

مادرم گفت که: ای فرزند عزیز من! دین تو از هر دینی بهتر است، آن را بر من عرضه کن؛ پس من آن را بر مادرم عرضه کردم و مادرم در دین اسلام داخل شد، و او را تعلیم دادم که نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا که آخر نمازها است به جا آورد. و در همان شب او را عارضه‌ای روی داد و ناخوش شد؛ پس گفت که: ای فرزند عزیز من! آنچه را که به من تعلیم دادی بر من اعاده کن و دو مرتبه بگو؛ پس من آن را بر مادرم اعاده کردم، و به آن اقرار نمود و وفات کرد، و در هنگامی که صبح کرد، مسلمانان کسانی بودند که او را غسل دادند، و من کسی بودم که بر او نماز کردم و در قبرش فرود آمدم.

۱۲/۲۰۱۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم و چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از اسماعیل بن مهران و هر دو، از سیف بن عمیره، از عبدالله بن مسکان، از عمّار بن حیّان که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را خبر دادم به نیکی پسر اسماعیل. به من فرمود که: «هر آینه او را دوست می‌داشتم و دوستیم به او زیاد شد. به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهر رضاعی داشت، و به خدمت آن حضرت آمد.

چون پیغمبر به خواهر خود نظر کرد، به دیدنش شاد و خوشحال شد، و لحاف خود را از برایش گسترد و او را بر بالای آن لحاف نشانید. بعد از آن شروع فرمود که با او حدیث می‌کرد و سخن می‌گفت و در رویش می‌خندید. بعد از مدّتی آن زن برخاست و رفت و برادرش آمد؛ پس پیغمبر آن تعارف و نوازشی که با خواهر کرده بود، با برادر نکرد. به آن حضرت عرض شد که: یا رسول الله! با خواهرش نوازشی کردی که با او نکردی، با آنکه او مرد است.

فرمود: زیرا که خواهرش به پدر و مادرش از او نیکوکارتر بود».

۱۳/۲۰۱۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از عبدالله بن مسکان، از ابراهیم بن شعیب روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: پدرم بسیار پیر و ناتوان شده است، و چون کاری را اراده

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۱۳

داشته باشد، ما او را برمی‌داریم؛ چه خود قادر بر راه رفتن نیست. فرمود که: «اگر توانی که این را نسبت به او متوجّه شوی، چنان کن، و به دست خود لقمه را در دهانش بگذار؛ زیرا که همین دو، فردا از برای تو بهشت، و باعث دخول آن است».

۱۴/۲۰۲۰. از او، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از ابوالصّباح، از جابر روایت است که گفت: شنیدم از مردی که به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض می‌کرد که: پدر و مادری دارم که مخالف‌اند. فرمود که: «با ایشان نیکی کن، چنان که نیکی می‌کنی با پدر و مادر مسلمان، از آنان که ما را دوست می‌دارند».

۱۵/۲۰۲۱. علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد هر دو روایت کرده‌اند، از ابن محبوب، از مالک بن عطیة، از عبسۀ بن مصعب، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «سه چیز است که خدای عز و جل کسی را در ترک آنها رخصت نداده است: یکی ادای امانت به نیکوکار و بدکار؛ و دیگری وفا کردن به عهد از برای نیکوکار و نابکار؛ و سیم نیکی با پدر و مادر؛ خواه نیکوکار باشند و خواه نابکار و بدکردار».

۱۶/۲۰۲۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «از جمله سنت و طریقه پیغمبر و نیکی آن است که، مرد کنایه گوید به نام پدرش و تصریح به نام او نکند».

۱۷/۲۰۲۳. حسین بن محمد، از معلی بن محمد و علی بن محمد، از صالح بن ابی حمّاد هر دو روایت کرده‌اند، از وشاء، از احمد بن عائذ، از ابوخلدیجه سالم بن مکرم، از معلی بن خنیس، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «مردی آمد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را از نیکی با پدر و مادر سؤال کرد. پیغمبر سه مرتبه فرمود: با مادرت نیکی کن. و سه مرتبه فرمود: با پدرت نیکی کن. و به مادر و امر به نیکی با او، ابتدا فرمود، پیش از پدر و امر به نیکی با او».

۱۸/۲۰۲۴. وشاء، از احمد بن عائذ، از ابوخلدیجه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مردی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: دختری از من متولد شد و او را تربیت کردم و پرورش دادم، تا وقتی که به حد بلوغ رسید؛ پس او را لباس پاکیزه پوشانیدم و زیورش دادم. بعد از آن او را آوردم تا بر سر چاهی، و او را در اندرون چاه انداختم، تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۱۵

و آخر سخنی که از او شنیدم این بود که می‌گفت: ای پدر! به دادم رس؛ پس کفّاره آن چه کرده‌ام چه چیز است؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: آیا مادری داری که زنده باشد؟ عرض کرد: نه.

فرمود: پس خاله‌ای داری که زنده باشد؟ عرض کرد: آری. فرمود: پس با خاله خود نیکی کن؛ زیرا که خاله به منزله مادر است، تا بپوشاند از تو آنچه را که کرده‌ای، و کفّاره آن باشد».

ابوخلدیجه می‌گوید که: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که: این در چه زمان بود؟ فرمود که: «در زمان جاهلیت بود، و عادت ایشان این بود که دختران خود را می‌کشتند، به جهت ترس آنکه اسیر شوند و در گروه دیگر بزنند» (یعنی شوهری غیر از قبیله خود داشته باشند).

۱۹/۲۰۲۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از حنان بن سدیر، از پدرش روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که:

آیا می‌شود که فرزند، پدر خود را جزا دهد و حق او را ادا کند؟ فرمود که: «او را جزایی نیست، مگر در دو خصلت: یکی آنکه پدر، بنده مملوک باشد و پسرش او را بخرد و آزاد کند؛ و دیگر آنکه بر او قرضی باشد، و پسر آن را از جانب او ادا کند».

۲۰/۲۰۲۶. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از عمرو بن شمر، از جابر روایت کرده است که گفت: مردی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: من مردی نوجوان و خرم و شادانم و جهاد را دوست می‌دارم، و مادری دارم که آن را خوش ندارد. پیغمبر صلی الله علیه و آله به آن جوان فرمود که: «برگرد و با مادرت باش؛ پس سوگند یاد می‌کنم به آن خدایی که مرا به حق به پیغمبری مبعوث گردانیده، که هر آینه انس مادرت به تو در یک شب، که انیس او باشی، بهتر است از آنکه یک سال در راه خدا جهاد کنی».

۲۱/۲۰۲۷. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی، از عبدالله بن سنان، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که بنده‌ای هست که با پدر و مادر خود نیکوکار می‌باشد در زمان حیات ایشان. بعد از آن می‌میرند، پس قرض‌های ایشان را ادا نمی‌کند و از برای ایشان طلب مغفرت نمی‌نماید؛ پس خدای عز و جل او را عاق و نافرمان می‌نویسد. و به درستی که بنده‌ای هست که در زمان حیات پدر و مادر، عاق و نافرمان ایشان می‌باشد، و با ایشان نیکی نمی‌کند، و چون می‌میرند، قرض ایشان را ادا می‌کند، و از برای ایشان طلب مغفرت می‌نماید؛ پس خدای عز و جل او را نیکوکار می‌نویسد».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۱۷

باب در بیان اهتمام کردن به امور مسلمانان و خیرخواهی نمودن ...

#### ۷۰. باب در بیان اهتمام کردن به امور مسلمانان و خیرخواهی نمودن از برای ایشان و نفع ایشان «۱»

۱/۲۰۲۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که صبح کند و اهتمام به امور مسلمانان نداشته باشد، مسلمان نیست».

۲/۲۰۲۹. به همین اسناد روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: عابدترین مردمان از روی خداپرستی، آن است که گریانش از همه ایشان بی‌غش و صافی‌تر باشد».

۳/۲۰۳۰. علی بن ابراهیم، از علی بن محمد قاسانی، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از سفیان بن عیینه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «بر تو باد که خیرخواهی کنی به جهت رضای خدا در حق آفریدگانش؛ زیرا که تو هرگز آن جناب را ملاقات نخواهی کرد، به عملی که از آن بهتر باشد».

۴/۲۰۳۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از محمد بن قاسم هاشمی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که به امور مسلمانان اهتمام نکند، مسلمان نیست».

۵/۲۰۳۲. از او، از سلمه بن خطاب، از سلیمان بن سماعه، از عمویش عاصم کوزی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که صبح کند و به امور مسلمانان اهتمام نداشته باشد، از جمله ایشان نیست. و هر که بشنود که مردی مسلمانان را آواز می‌کند؛ پس او را اجابت نکند، مسلمان نیست».

۶/۲۰۳۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خلائق به منزله عیال خدایند (و عیال، زن و فرزند و توابع را گویند). پس دوست‌ترین خلائق به سوی خدا، کسی است که عیال خدا را نفع بخشد و شادی را بر خاندانی داخل کند».

(۱). و اهتمام، به معنی همّت داشتن و اندوه خوردن و خواستن و تیمار کردن و تیمار داشتن است. (مترجم)

(۲). و این کنایه است از آنکه دل و سینه‌اش خالص باشد و در آن غشی نباشد، و دلش نسبت به همه مسلمانان از همه کس سالم‌تر باشد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۱۹

۷/۲۰۳۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره که گفت: حدیث کرد مرا کسی که شنیده بود از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد که: دوست‌ترین مردم در نزد خدا کیست؟ فرمود که: نافع‌ترین مردم به مردم».

۲۰۳۵ / ۸. از او، از علی بن حکم، از مثنی بن ولید حنّاط، از فطر بن خلیفه، از عمر بن علی بن الحسین، از پدرش صلوات الله علیه روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که ضرر آب یا آتش را از گروهی از مسلمانان برگرداند، و نگذارد که به ایشان برسد، بهشت از برایش واجب شود».

۲۰۳۶ / ۹. از او، از ابن فضال، از ثعلبه بن میمون، از معاویه بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است در قول خدای عز و جل: «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» (۱)، که فرمود: «غیر از خوبی چیزی مگویید، تا بدانید که [آن شخص] خوب [آدمی] نیست».

۲۰۳۷ / ۱۰. از او، از ابن ابی نجران، از ابو جمیله - یعنی مفضل بن صالح - از جابر بن یزید، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که گفت در قول خدای عز و جل: «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا»، فرمود که: «از برای مردمان بگویید، نیکوتر از آن چه دوست می‌دارید که در حق شما گفته شود».

۲۰۳۸ / ۱۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جبله، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت در قول خدای عز و جل: «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ» (۲)؛ یعنی: «به غایت نفع بخشنده گردانیده است».

باب در بیان برتر داشتن و بزرگ قدر گردانیدن پیر

### ۷۱. باب در بیان برتر داشتن و بزرگ قدر گردانیدن پیر

۲۰۳۹ / ۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: از جمله اجلال و تعظیم خدا، آن است که کسی صاحب موی سفید مسلمان را بزرگ دارد».

۲۰۴۰ / ۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد که آن را مرفوع ساخته و گفته است که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «از ما نیست هر که بزرگ و پیران ما

(۱). بقره، ۸۳.

(۲). مریم، ۳۱. و مرا در هر جا مبارک قرار داد.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۲۱

را توقیر و تعظیم نکنند، و خردان ما را رحم نمایند».

۲۰۴۱ / ۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبدالله بن ابان، از وصیافی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «پیران و بزرگان خویش را تعظیم کنید و بزرگ دارید، و با خویشان بیوندید. و چنان نیست که شما به ایشان بیوندید به چیزی که بهتر باشد از باز داشتن آزار از ایشان، که ایشان را اذیت نکنید».

باب در بیان برادری مؤمنان با یکدیگر

### ۷۲. باب در بیان برادری مؤمنان با یکدیگر

۲۰۴۲ / ۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از مفضل بن عمر که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (۱)، جز این نیست که مؤمنان برادران یک پدری و یک مادری‌اند، و چون بر مردی از ایشان رگی زده شود، یا آن رگ به شدت حرکت کند، دیگران از برایش بیدار خوابی می‌کشند».



۲/۲۰۴۳. از او، از پدرش، از فضالۀ بن ایوب، از عمر بن ابان، از جابر جعفی روایت است که گفت: در پیش روی امام محمد باقر علیه السلام درهم کشیده شدم و گرفتگی به هم رسانیدم؛ پس عرض کردم که: فدای تو گردم! بسا است که اندوهناک می‌شوم، بی‌آنکه مصیبتی به من رسد یا امری بر من فرود آید، تا آنکه کسان و آشنایان من، اندوه را در روی من می‌شناسند و می‌فهمند. فرمود: «آری، ای جابر! به درستی که خدای عز و جل مؤمنان را از طینت و سرشت بهشت‌ها آفرید، و در ایشان از نسیم و باد روح خود جاری گردانید، و از برای همین، مؤمن برادر پدری و مادری مؤمن است؛ پس هرگاه در شهری از شهرها اندوهی به روحی از آن روح‌ها برسد، این روح اندوهناک شود؛ زیرا که این روح از جمله آن روح‌ها است و به هم پیوسته‌اند».

۳/۲۰۴۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از علی بن عقبه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مؤمن برادر مؤمن است، و دیده‌بان و جاسوس او در خیرات، و رهنمای او که با او خیانت نمی‌کند، و بر او ستم نمی‌کند، و او را عیب نمی‌کند، و او را وعده‌ای نمی‌دهد که آن را خلف کند».

۴/۲۰۴۵. محمد بن یحیی روایت کرده است، از احمد بن محمد بن عیسی و چند نفر از

(۱). حجرات، ۱۰.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۲۳

اصحاب ما، از سهل بن زیاد و هر دو، از ابن محبوب، از علی بن رئاب، از ابوبصیر که گفت:

شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «مؤمن برادر مؤمن است و مانند یک تن‌اند، اگر از عضوی از آن بنالد، به واسطه علتی که دارد، درد آن را در باقی تن خویش بیابد. و روح‌های دو مؤمن، از یک روح است. و به درستی که اتصال و پیوستگی روح مؤمن به روح خدا، سخت‌تر است از اتصال تیغ و روشنی آفتاب به جرم آن». (۱)

۵/۲۰۴۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از عبدالرحمان بن ابی‌نجران، از مثنی حنّاط، از حارث بن مغیره که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:

«مسلمان برادر مسلمان است. و او دیده‌بان و آینه و رهنمای او است که با او خیانت نمی‌کند، و او را فریب نمی‌دهد، و بر او ستم نمی‌کند، و او را به دروغ نسبت نمی‌دهد، و در غیاب او سخن بد نمی‌گوید».

۶/۲۰۴۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از حفص بن بختری روایت کرده است که گفت: در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که مردی بر آن حضرت داخل شد؛ پس حضرت به من فرمود که: «او را دوست می‌داری؟» عرض کردم: آری. بعد از آن به من فرمود که: «چرا او را دوست نداری، و حال آنکه او برادر تو است، و شریک در دینت، و یاور تو بر دشمنت، و روزیش [بر عهده] غیر تو است».

۷/۲۰۴۸. ابوعلی اشعری، از حسین بن حسن، از محمد بن اورمه، از بعضی از اصحاب خویش، از محمد بن حسین، از محمد بن فضل، از ابوحمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود که: «مؤمن برادر پدری و مادری مؤمن است؛ زیرا که خدای عز و جل مؤمنان را از سرشت بهشتی‌ها آفرید، و در روح‌های ایشان از بادها و نسیم بهشت جاری گردانید، و از برای همین ایشان برادران پدری و مادری‌اند».

۸/۲۰۴۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حجاج، از علی بن عقبه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که مؤمن برادر مؤمن است، و

(۱). و مراد از روح خدا، چیزی است که دل‌ها به آن زنده می‌شود، و به جهت شرافت، به خدا منسوب شده است، چنان که پیش از

این مذکور شد. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۲۵

دیده بان و رهنمای او که با او خیانت نمی کند، و بر او ستم نمی کند، و او را عیب نمی کند، و او را وعده‌ای نمی دهد که آن را خلف کند».

۹ / ۲۰۵۰. احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن عبدالله (و بنابر بعضی از نسخ کافی از احمد بن محمد بن عبدالله)، از مردی، از جمیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود: «مؤمنان خدمتکاران یکدیگرند که یکدیگر را خدمت می کنند». عرض کردم که: چگونه خادم یکدیگر می باشند؟ فرمود که: «حدیث را به یکدیگر می رسانند و از همدیگر فرا می گیرند» (۱).

۱۰ / ۲۰۵۱. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و هر دو، از ابن ابی عمیر، از اسماعیل بصری، از فضیل بن یسار که گفت:

شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود: «جماعتی از مسلمانان به سوی سفری که در نظر داشتند، بیرون رفتند. بعد از آن راه را گم کردند و از آن بیرون افتادند؛ پس تشنگی سختی به ایشان رسید. بعد از آن کفن پوشیدند و در نزد ریشه‌های درخت که در آنجا بود ماندند، که ناگاه پیری که جامه‌های سفید در بر داشت به نزد ایشان آمد و گفت: برخیزید که بر شما باکی نیست و این آب است؛ پس ایشان برخاستند و آب نوشیدند و سیراب شدند، و به آن شخص گفتند که: تو کیستی؟ خدا تو را رحمت کند! گفت که: من از آن جیانم که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند. به درستی که من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود: مؤمن برادر مؤمن است، و دیده بان و رهنمای او؛ پس چنان نیست که شما در حضور من ضایع و هلاک شوید».

۱۱ / ۲۰۵۲. علی بن ابراهیم روایت کرده است که، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و هر دو، از حماد بن عیسی، از ربیع، از فضیل بن یسار که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «مسلمان برادر مسلمان است که بر او ستم نمی کند، و او را عیب نمی کند، و یاری او را ترک نمی کند، و او را و او نمی گذارد، و در غیاب او سخن بد نمی گوید، و با او خیانت نمی نماید، و او را محروم نمی گرداند».

(۱). مترجم در اینجا گرفتار درج کلمه «الحدیث» در متن حدیث شده و روایت را نادرست ترجمه کرده و ترجمه درست چنین است: چگونه خادم یکدیگر می باشند؟ فرمود: به یکدیگر فایده می رسانند. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۲۷

باب در بیان آن چه حق را ثابت می گرداند از برای آنکه ...

### ۷۳. باب در بیان آن چه حق را ثابت می گرداند از برای آنکه ایمان را بر خود می بندد، و آن چه آن حق را نقض می کند (۱)

۱ / ۲۰۵۳. علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود- در حالی که از آن حضرت سؤال شده بود: از ایمان آنکه حق او و برادری با او بر ما لازم و واجب باشد، چگونه است؟ و به چه چیز ثابت می شود؟ و به چه چیز باطل می گردد؟- فرمود: «به درستی که ایمان به دو طریق فرا گرفته می شود و ثابت می گردد: ایا یکی از آن دو طریق آن است که از صاحبیت برای تو ظاهر می شود؛ پس هر گاه مثل آن چه تو به آن قائلی و اعتقاد داری، از او برایت ظاهر شود، دوستی و برادری کردن با وی ثابت و واجب می شود، مگر آنکه از او چیزی بیاید که موجب نقض و بطلان باشد، از برای آن چه از خود وصف کرده و آن را از برای تو اظهار نموده؛ پس اگر از او چیزی بیاید؛ یعنی قول یا

فعلی از او سرزند که به واسطه آن استدلال توانی کرد بر نقض آنچه از برای تو اظهار کرده در نزد تو، بیرون می‌رود از آنچه برای تو وصف کرده و اظهار نموده، و چنین کسی ناقض خواهد بود آنچه را که از برای تو اظهار نموده، مگر آنکه ادعا کند که آن را به عمل نیاورده، مگر به جهت تقیّه و ترس از مخالفان، و با این ادعا، در آنچه گفته یا کرده، نظر می‌شود، پس اگر چنان باشد که آن قول یا عمل، از آن چیزها باشد که تقیّه در مثل آن ممکن نباشد، این ادعا از او قبول نمی‌شود؛ زیرا که تقیّه را موضعی چند است، که هر که آن را از موضعی که دارد دور گرداند، از برایش استقامت به هم نرساند و راست نایستد. و تفسیر و بیان آنچه پرهیز می‌شود، داستان گروه بدی است، که حکم و فعل ایشان ظاهر «۲» و هویدا است، و آنها بر غیر حکم حق و فعل حق است، و هر چیزی که مؤمن در میانه ایشان به عمل آورد، به جهت بودن تقیّه، از آنچه به فساد و تباهی در دین نرساند، روا باشد.»

(۳)

(۱). و نقض، - به فتح نون و سکون قاف با ضاد ضَظَغ - در اصل به معنی واشکافتن عمارت است و شکستن عهد و بیعت، و تابّ باز دادن ریسمان. و مراد از آن در اینجا، گفتار و کرداری است که با ایمان و اظهار آن ن سازد. (مترجم)

(۲). ظاهر در اینجا یعنی مسلط و چیره.

(۳). و حضرت در این حدیث، طریق دیگر را از برای ثبوت ایمان، که به شهادت شهود است، ذکر فرمود، به جهت اتّحاد حکم آن، با طریقی که مذکور شد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۲۹

باب در بیان اینکه با یکدیگر برادری کردن بر دین واقع نشده ...

#### ۷۴. باب در بیان اینکه با یکدیگر برادری کردن بر دین واقع نشده، و آن نیست، مگر به طور تعارف و آشنایی با یکدیگر دادن و یکدیگر را شناختن

۲۰۵۴ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از حمزه بن محمد طیار، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «شما بر این امر - یعنی تشیع - برادری نکردید، و جز این نیست که بر آن با یکدیگر [فقط] آشنایی دارید و همدیگر را شناختید.»

۲۰۵۵ / ۲. از او، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از ابن مسکان و سماعه هر دو، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: ... تا آخر آنچه گذشت.

باب در بیان حقّ مؤمن بر برادرش، و بیان ادا و رسانیدن حقّ او

#### ۷۵. باب در بیان حقّ مؤمن بر برادرش، و بیان ادا و رسانیدن حقّ او

۲۰۵۶ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «از جمله حقّ مؤمن بر برادر مؤمنش، آن است که گرسنگی او را سیر گرداند، و عورتش را بپوشاند، و اندوه او را از او برطرف کند، و قرضش را ادا نماید، و چون بمیرد، در اهل و فرزندش خلیفه و جانشین او باشد.»

۲۰۵۷ / ۲. از او، از علی بن حکم، از عبدالله بن بکیر هَجْری، از معلی بن خنیس، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت: به خدمت آن حضرت عرض کردم که: حقّ مسلمان بر مسلمان چیست؟ فرمود که: «او را هفت حقّ واجب است، و از آن

حقوق حقّی نیست، مگر آنکه بر او واجب است که اگر چیزی از آنها را ضائع کند، از ولایت و دوستی خدا و طاعت آن جناب بیرون می‌رود، و خدا را در او هیچ بهره‌ای نباشد». به آن حضرت عرض کردم که:

فدای تو گردم! آن حقوق چیست؟ فرمود که: «ای معلّی! به درستی که من بر تو مهربانم، می‌ترسم که آنها را ضائع گردانی و نگاه نداری، و بدانی و عمل نکنی». معلّی می‌گوید که: به حضرت عرض کردم که: هیچ قوّت و توانایی بر طاعت نیست، مگر به یاری خدا. فرمود که:

«آسان‌تر حقّی از آنها، آن است که از برایش دوست داری، آنچه را که از برای خویش دوست می‌داری، و ناخوش داری از برای او، آنچه را که از برای خود ناخوش

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۳۱

می‌داری و حقّ دویم، آن است که از خشم او اجتناب کنی و آنچه را که موجب آن است به عمل نیاوری، و خشنودی او را پیروی نمایی و آنچه را که باعث آن است به عمل آوری، و امر او را فرمانبری، و حقّ سیم، آن است که او را به جان و مال و زبان و دست و پای خویش یاری کنی، و در هیچ‌یک از اینها با او مضائقه نکنی، و حقّ چهارم، آن است که دیده یا دیده‌بان، یا حافظ و رهنما و آینه او باشی، که آنچه چشم فکرش از دیدن آن عاجز باشد، در تو ببیند، و حقّ پنجم، آن است که تو سیر نباشی و او گرسنه باشد، و سیراب نباشی و او تشنه باشد، و جامه درنپوشی و او برهنه باشد، و حقّ ششم، آن است که اگر تو را خدمتکاری باشد و برادرت را خادمی نباشد، واجب است که خادم خویش را بفرستی، تا جامه‌های او را بشوید و طعامش را بسازد و رختخوابش را بگستراند، و حقّ هفتم آن است که، سوگند او را باور کنی، و دعوت او را اجابت نمایی، و بیمارش را عیادت کنی، و در جنازه‌اش حاضر شوی، و چون دانستی که او را حاجتی است، به سوی روا کردن آن بر او پیشی گیری، و او را ناچار و مضطر نگردانی که آن را از تو خواهش کند، ولیکن او را پیشی گیر، پیشی گرفتنی به غایت؛ پس چون چنین کردی، دوستی خود را به دوستی او، و دوستی او را به دوستی خود پیوسته‌ای».

۳/۲۰۵۸. از او، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن سیف، از پدرش سیف بن عمیره، از عبدالاعلی بن اعین روایت است که گفت: اصحاب و یاوران ما عریضه‌ای نوشتند که امام جعفر صادق علیه السلام را از چیزی چند سؤال کنند، و مرا امر کردند که آن حضرت را سؤال کنم، از حقّ مسلمان بر برادرش. بعد از آنکه از آن حضرت سؤال کردم، مرا جواب نفرمود، و در هنگامی که آمدم تا آن حضرت را وداع کنم، عرض کردم که: از تو سؤالی کردم و مرا جواب نفرمودی؟ فرمود که: «من می‌ترسم که کافر شوی؛ زیرا که از جمله سخت‌ترین آنچه خدا بر بندگان خویش واجب گردانیده، سه چیز است: یکی انصاف دادن مرد از نفس خود، تا آنکه راضی نشود از برای برادرش از نفس خود، مگر به آنچه از برای خود از او راضی می‌شود؛ و دیگر مواسات با برادر در باب مال، که او را با خود در آن برابر سازد؛ و سیم ذکر خدا، و ذکر خدا این قول نیست که سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، ولیکن مراد یاد او است، در نزد آنچه بر او حرام گردانیده، به وضعی که سبب باشد از برای آنکه آن حرام را وا گذارد».

۴/۲۰۵۹. از او، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از جمیل، از مرازم، از امام

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۳۳

جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «خدا پرستیده نشد به چیزی که از ادا کردن و رسانیدن حقّ مؤمن بهتر باشد».

۵/۲۰۶۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «حقّ بر مسلمان آن است که سیر نباشد و حال آنکه برادرش گرسنه باشد، و سیراب نباشد و برادرش تشنه باشد، و جامه درنپوشد و برادرش برهنه باشد؛ پس چه بزرگ است حقّ مسلمان بر برادر مسلمانش». و فرمود که: «از برای برادر مسلمانان دوست دار، آنچه را که از برای خود دوست می‌داری. و چون محتاج شدی، از او بخواه، و اگر از تو خواهد، به او بده. و او را در

خیر و خوبی انتظار مده، و مدت او را دراز مکن، و باید که او نیز آن را از برای تو طول ندهد، و مدت آن را دراز نگرداند (و احتمال دارد که معنی این باشد که خوبی را از او میل مده و از او مگردان، و او نیز آن را از تو میل ندهد). و از برای او پشت و یاور باش، که او تو را پشت و یاور است. و چون غائب باشد، او را در حال غیبتش محافظت کن، و حفظ الغیب او را منظور دار. و چون حاضر باشد، او را دیدن کن، و او را اجلال و تعظیم نما و اکرام کن؛ زیرا که او از تو است، و تو از اوست؛ پس اگر بر تو عتاب کننده باشد، از او مفارقت مکن، تا از او درخواهی که مسامحه کند- و بنابر بعضی از نسخ تا آنکه کینه او را از دلش بیرون کنی- و اگر خوبی به او برسد، خدا را حمد کن، و اگر به بلایی مبتلی شود، او را اعانت و نصرت ده، و اگر با او حيله و مکرری شود، او را یاری کن. و چون مردی اف به برادر خود بگوید، آنچه در میان ایشان است از دوستی بریده شود. و چون بگوید که تو دشمن منی، یکی از این دو کافر شود (یعنی اگر راست گوید مخاطب کافر است، و اگر دروغ گوید خود کافر است). و چون او را متهم سازد و بهتانی بر او بزند، ایمان در دلش بگدازد، چنان که نمک در آب می‌گدازد. و ابراهیم می‌گوید که: خبر به من رسید که آن حضرت فرمود: «به درستی که نور مؤمن از برای اهل آسمان می‌درخشد، چنانچه ستارگان آسمان از برای اهل زمین می‌درخشند». و فرمود: «به درستی که مؤمن ولی و دوست خدا است، که خدا او را اعانت می‌کند، و از برای او کار می‌کند، و بر خدا دروغ نمی‌بندد، و چیزی که غیر حق باشد بر او نمی‌گوید، و از غیر او نمی‌ترسد».

۶/۲۰۶۱. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از ابن فضال، از علی بن عقبه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «از برای مسلمان بر برادر مسلمانش، از تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۳۵

جمله حقوقی که هست، آن است که بر او سلام کند، چون او را ملاقات نماید، و او را عیادت کند، چون بیمار شود، و از برایش خیرخواهی کند، چون پنهان باشد، و او را دعا کند، چون عطسه کند (مانند آنکه بگوید: *يَرْحَمُكُمُ اللَّهُ*)، و او را اجابت نماید، چون به میهمانش طلبد و او را به سوی طعام خواند، و چون بمیرد، در پی جنازه او رود».

چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضال، از علی بن عقبه مثل این را روایت کرده‌اند.

۷/۲۰۶۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از ابوالمأمون حارثی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: حق مؤمن بر مؤمن چه چیز است؟ فرمود: «به درستی که از جمله حق مؤمن بر مؤمن، آن است که در دل خویش او را دوست دارد، و در مال خود با او مواسات و برابری کند، و در اهل او جانشین او باشد، و او را بر آنکه بر او ستم کرده یاری دهد، و اگر غنیمتی در میان مسلمانان باشد و او غائب باشد، بهره او را از برایش بگیرد، و چون بمیرد، بر سر قبرش رود و او را زیارت کند، و آنکه بر او ستم نکند، و او را عیب نکند، و با او خیانت ننماید و او را وا گذارد، و او را تکذیب نکند و به دروغ نسبت ندهد، و اف به او نگوید، و چون اف به او گوید، در میانه ایشان دوستی نباشد. و چون به او بگوید که تو دشمن منی، یکی از ایشان کافر شود. و چون بر او بهتان بزند، ایمان در دلش بگدازد، چنان که نمک در آب می‌گدازد».

۸/۲۰۶۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از ابوعلی صاحب پرده‌های باریک (۱)، از ابان بن تغلب روایت کرده است که گفت: با امام جعفر صادق علیه السلام طواف می‌کردم؛ پس مردی از اصحاب ما از برای من پیدا شد، و پیش از آن از من خواهش کرده بود که با او در پی کاری رویم؛ پس به سوی من اشاره کرد، و من ناخوش داشتم که حضرت صادق علیه السلام را وا گذارم و به سوی او روم؛ پس در بین اینکه طواف می‌کردم، ناگاه دو مرتبه به سوی من اشاره نمود، و حضرت صادق علیه السلام او را دید؛ پس فرمود که:

«ای ابان! این مرد تو را می‌خواهد؟» عرض کردم: آری. فرمود که: «این کیست؟» عرض کردم که: مردی است از اصحاب ما. فرمود

که: «این مرد بر مثل آن چیزی است که تو بر آنی»

(۱). یعنی فروشنده پارچه‌های نازک و توری مانند.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۳۷

- یعنی شیعه است؟» عرض کردم: آری. فرمود: «پس به سوی او برو». عرض کردم که:

طواف را قطع کنم و تمام نکنم؟ فرمود: «آری». عرض کردم: و اگر چه طواف واجب باشد؟

فرمود: «آری». ابان می‌گوید که: با آن مرد رفتیم. بعد از آن بر حضرت داخل شدم و او را سؤال نمودم و عرض کردم که: مرا خبر

ده از حق مؤمن بر مؤمن. فرمود که: «ای ابان! این را وا گذار و اراده مکن که این را بدانی». عرض کردم: بلی، اراده دارم، فدای تو

گردم! پس پیوسته بر آن حضرت تکرار می‌کردم تا آنکه فرمود: «ای ابان! با او مقاسمه می‌کنی و نصف مال خویش را به او

می‌دهی». بعد از آن به من نظر فرمود و دید که در من چه داخل شد و چه حال به من رخ داد. فرمود که: «ای ابان! آیا نمی‌دانی که

خدای عز و جل ذکر فرموده است آنان را که غیر را بر خود برمی‌گزینند؟» عرض کردم: بلی، می‌دانم، فدای تو گردم! فرمود: «اما

چون تو با او مقاسمه نمایی و با او چیزی را بخش کنی، او را هنوز بر خود اختیار نکرده‌ای، و جز این نیست که تو با او برابری و او

را بر خود اختیار نمی‌کنی، مگر در وقتی که تو آن نصف دیگر را به او عطا کنی».

۹ / ۲۰۶۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از فضال بن ایوب، از عمر بن ابان، از

عیسی بن ابی‌منصور که گفت: من و ابن‌ابی‌یعفور و عبدالله بن طلحه در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودیم؛ پس حضرت،

خود آغاز به سخن فرمود، بی‌آنکه ما سؤال کنیم و فرمود که: «ای پسر ابی‌یعفور! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: شش

خصلت است که هر که آن خصلت‌ها در او باشد، در پیش روی خدای عز و جل و در جانب راست خدا باشد» (و هر دو کنایه است

از نهایت قرب معنوی و سرافرازی به جمیع انواع خوبی‌ها).

ابن‌ابی‌یعفور عرض کرد که: فدای تو گردم! آن خصلت‌ها چیست؟ فرمود: «آن است که مرد مسلمان از برای برادر خویش، دوست

دارد آن‌چه را که از برای عزیزترین خویشان و کسان خود دوست می‌دارد، و ناخوش دارد از برای او، آن‌چه را که از برای

عزیزترین اهل خویش ناخوش می‌دارد، و دوستی را با او اندازه کند». ابن‌ابی‌یعفور گریست و عرض کرد که:

چگونه دوستی را با او اندازه می‌کند؟ فرمود که: «ای پسر ابی‌یعفور! چون نسبت به او به این منزله و مرتبه باشد، مقصود خود را به

او اظهار می‌کند و آن‌چه در دل دارد به او می‌گوید؛ پس اگر او شاد باشد، او نیز به جهت شادی او شاد شود، و اگر اندوهناک

باشد، به جهت اندوهش اندوهناک شود، و اگر در نزد او چیزی باشد که موجب بردن غم و اندوه باشد، غم و اندوه را

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۳۹

از او ببرد، و اگر نباشد، برایش دعا کند که خدا اندوه را از او زائل گرداند». عیسی می‌گوید که:

بعد از آن، حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «سه چیز از برای شما است، و سه چیز از برای ما، و آن این است که: فضل و

افزونی ما را بشناسید؛ و در عقب ما راه روید؛ و عاقبت ما را انتظار کشید؛ پس آنها که چنین باشند، در پیش روی خدای عز و جل

باشند، و کسانی که از ایشان پایین‌ترند، به نور ایشان روشنی طلبند، و اما آنان که در طرف راست خدا باشند، اگر آنها که پست‌تر

از ایشانند، ایشان را ببینند، زندگانی بر ایشان گوارا نباشد، به جهت آن‌چه از فضل و افزونی ایشان می‌بینند». ابن‌ابی‌یعفور عرض

کرد که: ایشان را چه می‌شود که دیده نمی‌شوند با آنکه ایشان در طرف راست خدا می‌باشند؟ فرمود که: «ای پسر ابی‌یعفور! به

درستی که ایشان به نور خدا در پرده شده‌اند، و حجاب نور، ایشان را فرو گرفته، که کسی ایشان را نمی‌تواند دید. آیا این حدیث به

تو نرسیده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود که: خدا را خلقی هست در جانب راست عرش، در پیش روی خدا و



در جانب راست خدا، و روی‌های ایشان از برف سفیدتر و از آفتاب آشکار تابان روشن‌تر است. و سائل سؤال می‌کند که این جماعت کیستند؟ در جواب گفته می‌شود که: این گروه، آنانند که در جلال و عظمت خدا با یکدیگر دوستی کرده‌اند».

۱۰ / ۲۰۶۵. از او، از عثمان بن عیسی، از محمد بن عجلان روایت است که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم که مردی داخل شد و سلام کرد؛ پس حضرت از او سؤال کرد که:

«چگونه‌اند آنان که ایشان را وا گذاشتی از برادران خویش؟» راوی می‌گوید که: آن مرد ثنای نیکو به ایشان گفت و ستایش نمود و مدح زیادی کرد. حضرت فرمود که: «عیادت مال‌داران ایشان بر درویشان ایشان چگونه است؟» عرض کرد که: کم است. فرمود که: «دیدن مال‌داران ایشان و حضور آنها در جایی با درویشان ایشان به چه وضع است؟» عرض کرد که: آن نیز کم است. فرمود که: «پیوند و بخشش مال‌داران ایشان به درویشان ایشان، در آنچه در دست ایشان است به چه کیفیت است؟» عرض کرد که: تو اخلاقی چند را ذکر می‌فرمایی که آنها در کسانی که در نزد ما هستند بسیار کم است. راوی می‌گوید که: حضرت فرمود: «این گروه، چگونه گمان می‌کنند که شیعه‌اند».

۱۱ / ۲۰۶۶. ابوعلی اشعری، از محمد بن سالم، از احمد بن نصر، از ابواسماعیل روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم! شیعیان در

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۴۱

نزد ما بسیارند. فرمود: «آیا مال‌دار بر درویش مهربانی می‌کند، و نیکوکار از بدکار در می‌گذرد، و با یکدیگر مواسات و برابری می‌کنند؟» عرض کردم: نه. فرمود که: «این گروه شیعه نیستند، و شیعه کسی است که اینها را به جا آورد».

۱۲ / ۲۰۶۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از علی بن فضیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پدرم ابوجعفر - صلوات الله علیه - می‌فرمود که: اصحاب خویش را تعظیم و توقیر کنید و ایشان را بزرگ دارید، و با روی‌های ناخوش یکدیگر را ملاقات نکنید، و همدیگر را ضرر مرسانید، و بر یکدیگر حسد مبرید، و پرهیزید از بخل کردن، و بندگان خالص خدا باشید».

۱۳ / ۲۰۶۸. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از ابن فضال، از عمر بن ابان، از سعید بن حسن روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «آیا یکی از شما به نزد برادرش می‌آید که دست خویش را در کیسه او داخل کند و آنچه را که احتیاج دارد برگیرد و صاحب کیسه او را باز ندارد؟» عرض کردم که: چنین کسی را در میانه خود نمی‌شناسم.

حضرت باقر علیه السلام فرمود: «پس در این هنگام چیزی نیستند». عرض کردم: چون چنین است، هلاک خواهند شد. فرمود که: «این قوم هنوز عقلی که باید داشته باشند، به ایشان عطا نشده است».

۱۴ / ۲۰۶۹. علی بن ابراهیم، از حسین بن حسن، از محمد بن اورمه روایت کرده است که آن را مرفوع ساخته، از معلی بن خنیس که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از حق مؤمن. فرمود که: «هفتاد حق است و من تو را خبر نمی‌دهم، مگر به هفت حق از آنها؛ زیرا که من بر تو مهربانم، می‌ترسم که تاب تحمل آنها را نداشته باشی». عرض کردم: بلی، متحمل آنها می‌شوم اگر خدا خواهد. فرمود که: «سیر نباشی و او گرسنه باشد، و جامه درنپوشی و او برهنه باشد، و راهنما و پیراهن او باشی که آن را در می‌پوشد (یعنی با او در نهایت خلطت و آمیزش و محرمیت باشی)، و زبان او باشی که به آن سخن می‌کند، و از برایش دوست داری آنچه را که از برای خود دوست می‌داری، و اگر کنیزی داشته باشی او را بفرستی که رختخوابش را بگستراند و در حوائج او در شب و روز سعی کنی؛ پس چون چنین کردی، دوستی خود را به دوستی ما، و دوستی ما را به دوستی خدای عز و جل پیوسته‌ای».

۱۵ / ۲۰۷۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم،

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۴۳

از ابوالمغرا، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «مسلمان برادر مسلمان است که بر او ستم نمی‌کند، و او را و نمی‌گذارد، و با او خیانت نمی‌کند. و واجب است بر مسلمانان که در پیوستن به یکدیگر کوشش کنند، و همدیگر را بر مهربانی یاری دهند، و با اهل حاجت مواسات نمایند، و بر یکدیگر عطوفت و مهربانی کنند، تا آن که چنان باشند که خدای عز و جل ایشان را امر فرموده است که: نرم‌دلان و مشفقانند میان یکدیگر و بر همدیگر مهربان، و اندوهناکند از برای آن‌چه از شما پنهان بوده از امر ایشان، بر آن‌چه گروه انصار بر آن درگذشتند در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله».

۱۶/۲۰۷۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: لازم است بر مسلمان، چون خواهد به سفر رود، که برادران خود را اعلام کند، و لازم است بر برادران او، چون از سفر بیاید، که به نزدش آیند و او را دیدن کنند».

باب در بیان رحم کردن بر یکدیگر و مهربانی کردن با همدیگر

#### ۷۶. باب در بیان رحم کردن بر یکدیگر و مهربانی کردن با همدیگر

۱/۲۰۷۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن محبوب، از شعیب عرقوفی که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که به اصحاب خود می‌فرمود که: «از خدا بپرهیزید، و برادران نیکوکار باشید که در راه خدا با یکدیگر دوستی و پیوند کنید، و بر یکدیگر رحم کنید، و به زیارت همدیگر روید، و یکدیگر را ملاقات کنید، و امر ما را با همدیگر یاد کنید، و آن را زنده گردانید».

۲/۲۰۷۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از کلیب صیداوی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به هم پیوندید، و با هم نیکی کنید، و بر یکدیگر رحم نمایید، و برادران نیکوکار باشید، چنان که خدای عز و جل شما را امر فرموده است».

۳/۲۰۷۴. از او، از محمد بن سنان، از عبدالله بن یحیی کاهلی روایت است که گفت:

شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به هم پیوندید، و با هم نیکی کنید، و بر یکدیگر رحم نمایید، و با همدیگر مهربانی کنید».

۴/۲۰۷۵. از او، از علی بن حکم، از ابوالمغرا، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۴۵

فرمود: «واجب است بر مسلمانان که در پیوستن به یکدیگر کوشش کنند، و همدیگر را بر مهربانی یاری دهند، و با اهل حاجت مواسات نمایند، و بر یکدیگر عطوفت و مهربانی کنند، تا آن که چنان باشند که خدای عز و جل ایشان را امر فرموده است که: نرم‌دلان و مشفقانند میان یکدیگر و بر همدیگر مهربان، و اندوهناکند از برای آن‌چه از شما پنهان بوده از امر ایشان، بر آن‌چه گروه انصار بر آن درگذشتند در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله».

باب در بیان زیارت برادران دینی

#### ۷۷. باب در بیان زیارت برادران دینی «۱»

۱/۲۰۷۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از علی بن عقبه، از ابو حمزه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که برادر خویش را زیارت کند به جهت رضای خدا، نه برای غیر او، به جهت طلب کردن وعده

خدا و خواهشِ راست شدن وعده و آنچه در نزد خدا است، خدا هفتاد هزار فرشته را بر او بگمارد که او را ندا کنند که: بدان و آگاه باش! که پاک و پاکیزه شدی، و بهشت از برای تو خوش باشد».

۲/۲۰۷۷. از او، از علی بن نعمان، از ابن مسکان، از خیمه روایت است که گفت: بر امام محمد باقر علیه السلام داخل شدم که آن حضرت را وداع کنم. فرمود که: «ای خیمه! هر که از دوستان ما را که دیدی، سلام ما را به او برسان، و ایشان را وصیت کن به پرهیز و ترسیدن از خدای بزرگ، و به اینکه مالدار ایشان به فقیر ایشان، و توانای ایشان بر ضعیف ایشان باز گردد به نفع، و بر ایشان ترحم کند. و آنکه زنده ایشان در جنازه مرده ایشان حاضر شود، و در خانه‌های خود یکدیگر را ملاقات کنند؛ پس اگر یکدیگر را ملاقات کنند به جهت زنده کردن امر ما، خدا بنده‌ای را که امر ما را زنده گرداند، رحمت کند. ای خیمه! به دوستان ما برسان، که ما چیزی را از عذاب خدا از ایشان دفع نمی‌توانیم کرد، و آنکه ایشان هرگز به دوستی ما نمی‌رسند، مگر به پارسایی. و به دوستی که سخت‌ترین مردم از روی حسرت و ندامت در روز قیامت، کسی است که عمل خیری را وصف و بیان نموده باشد، بعد از آن، آن را ترک کرده باشد، و به غیر آن عمل نموده باشد».

۳/۲۰۷۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حیداد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

(۱). و زیارت- به کسر زای هوز- دیدن است و دریافتن مقام تبرک یا شخصی عزیز. (مترجم)

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۴۷

جبرئیل علیه السلام مرا خبر داد که خدای عز و جل فرشته‌ای را به سوی زمین فرو فرستاده؛ پس آن فرشته شروع کرد که راه می‌رفت، تا به در خانه‌ای رسید که مردی بر در آن خانه ایستاده بود و بر صاحبخانه رخصت می‌طلبید. فرشته به آن مرد گفت که: حاجت به صاحب این خانه چیست؟ و چه باعث شده که تو را به اینجا آورده است؟ گفت: مرا برادری است مسلمان که در راه خدای- تبارک و تعالی- به زیارتش آمده‌ام. فرشته به او گفت که: حاجتی غیر از این نداری؟ و غیر از این مطلب چیزی دیگر باعث آمدنت نشده؟ گفت که: غیر از این مطلب چیزی مرا به اینجا نیاورده است. فرشته گفت که: من فرستاده خدایم به سوی تو، و آن جناب تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید که: بهشت از برای تو واجب شد. و فرشته گفت که:

خدای عز و جل می‌فرماید که: هر مسلمانی که مسلمانی را زیارت کند، در حقیقت او را زیارت نکرده؛ بلکه مرا زیارت کرده است، و ثوابش بر من بهشت است».

۴/۲۰۷۹. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از علی نهدی، از حصین، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که برادر خویش را زیارت کند در راه خدا، خدای عز و جل می‌فرماید که: مرا زیارت کردی و ثواب تو بر من است، و من از برای تو به ثوابی غیر از بهشت راضی نمی‌شوم».

۵/۲۰۸۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از یعقوب بن شعیب که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:

«هر که برادر خویش را در گوشه شهر زیارت کند، به جهت طلب کردن رضای خدا، چنین کسی زائر خدا است که به زیارت او رفته، و بر خدا لازم است که زیارت‌کننده خود را نوازش فرماید و گرامی دارد».

۶/۲۰۸۱. از او، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که برادر خود را در خانه‌اش زیارت کند، خدای عز و جل به او می‌فرماید که: تو میهمان من و زیارت‌کننده منی، و میزبانی و نوازش تو بر من است، و من بهشت را از برای تو واجب گردانیدم، به سبب دوستی که با او داری».

۲۰۸۲/۷. از او، از علی بن حکم، از اسحاق بن عمار، از ابوغزّه روایت است که گفت:

شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر که برادر خود را زیارت کند در راه خدا؛ خواه در حال بیماری و خواه در تندرستی، و از روی فریب و طمع بازدید به نزد او نیامده

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۴۹

باشد، خدای- تعالی- هفتاد هزار فرشته را بر او بگمارد که در پشت سرش ندا کنند که: پاک و پاکیزه شدی، و بهشت از برای تو خوش باشد، و شما زیارت کنندگان خدایید، و شما میاید وارد شوندگان بر خداوند بسیار بخشاینده (چنان که وافدان را به درگاه ملوک می‌برند بر وجه اکرام و تعظیم، در حالتی که سوار باشید؛ چه وافد، کسی است که به نزدیک پادشاه رود، و آنکه بر مرکب نجیب خوب سوار باشد) و فرشتگان پیوسته ندا می‌کنند، تا آن زیارت کننده به منزل خود بیاید؛ پس یسیر به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم! اگر مکانش دور باشد نیز چنین خواهد بود؟ فرمود: «آری، ای یسیر! و اگرچه مکانش به قدر یک ساله راه باشد؛ زیرا که خدا صاحب جود و بخشش است و فرشتگان بسیارند، او را مشایعت می‌کنند تا به منزل خود باز گردد».

۲۰۸۳/۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از علی بن نهدی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که برادر خود را در راه خدا و برای خدا زیارت کند، در روز قیامت می‌آید، در حالی [که] می‌خرامد در میانه نوری سفید چون جامه‌های مصری، و به چیزی نمی‌گذرد، مگر آنکه به جهت آن روشن می‌شود، تا در نزد خدای عز و جل بایستد؛ پس خدای عز و جل به او می‌فرماید: مرحبا! خوش آمدی. و در گشادگی خواهی بود، و چون خدا مرحبا بفرماید، عطای او را جزیل می‌کند و بخشش او را عظیم می‌گرداند».

۲۰۸۴/۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد، و حسین بن سعید، از نصر بن سويد، از یحیی بن عمران حلبی، از بشیر، از ابوحمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «به درستی که بنده مسلمان چون از خانه خود بیرون آید، در حالتی که اراده داشته باشد که برادر خود را زیارت کند از برای خدای- تعالی-، نه به جهت غیر آن جناب، به جهت طلب کردن رضای خدا از روی رغبت در آنچه در نزد او است، خدای عز و جل هفتاد هزار فرشته را بر او بگمارد که از پشت سرش او را ندا کنند، تا آنکه به منزل خود برگردد، که بدان و آگاه باش! که پاک و پاکیزه شدی، و بهشت از برای تو خوش باشد».

۲۰۸۵/۱۰. حسین بن محمد، از احمد بن اسحاق، از بکر بن محمد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ مسلمانی برادر مسلمان خود را زیارت نکرده است در

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۵۱

راه خدا و از برای خدا، مگر آنکه خدای عز و جل او را ندا فرمود که: ای زیارت کننده! پاک و پاکیزه شدی، و بهشت از برای تو خوش باشد».

۲۰۸۶/۱۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، و چند نفر از اصحاب ما، از سهل بن زیاد همه روایت کرده‌اند، از ابن محبوب، از ابویوب، از محمد بن قیس، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل را بهشتی است که در آن داخل نمی‌شوند، مگر سه کس: یکی مردی که بر نفس خود به حق حکم کند؛ و دویم مردی که برادر مؤمن خود را در راه خدا زیارت کند؛ و سیم مردی که برادر مؤمن خود را بر خود اختیار کند در راه خدا».

۲۰۸۷/۱۲. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل بن بزیر، از صالح بن عقبه، از عبدالله بن محمد جعفری، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که مؤمن بیرون می‌رود به سوی برادر خویش که او را زیارت کند؛ پس خدای عز و جل فرشته‌ای را بر او می‌گمارد که یک بال را در زمین می‌گذارد، و یک بال را در سمت آسمان بر او سایه

می‌کند؛ پس چون در منزل برادرش داخل شود، خداوند جبار - تبارک و تعالی - ندا فرماید که: ای بنده‌ای که حق مرا بزرگ شمردی، و آثار پیغمبر مرا پیروی کردی، بر من لازم است که تو را بزرگ گردانم، از من سؤال کن تا تو را عطا کنم، و مرا بخوان تا تو را اجابت کنم، و ساکت شو تا به تو ابتدا کنم. و چون برگردد همان فرشته او را مشایعت کند، به بال خویش بر او سایه اندازد، تا او را به منزل خود داخل کند. بعد از آن، خدای - تبارک و تعالی - او را ندا فرماید که: ای بنده‌ای که حق مرا بزرگ شمردی، بر من لازم است که تو را اکرام کنم و نوازش نمایم، بهشت خود را از برای تو واجب گردانیدم، تو را در بندگان خود شفیع ساختم».

۱۳/۲۰۸۸. صالح بن عقبه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«هر آینه زیارت مؤمن در راه خدا، بهتر است از آزاد کردن ده بنده مؤمن، و هر که یک بنده مؤمن را آزاد کند، هر عضوی از او، عضوی از آزادکننده را از آتش جهنم نگاه دارد، تا آنکه فرج باعث نگاهداری فرج می‌شود».

۱۴/۲۰۸۹. صالح بن عقبه، از صفوان جبال، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر سه نفر مؤمن که جمع شدند در نزد برادر خویش که از بدی‌ها و ستم‌های او ایمن باشند، و از سختی‌ها و گزندهای او نترسند، و آنچه را که در نزد او است امید داشته باشند،

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۵۳

اگر خدا را بخوانند، ایشان را اجابت فرماید، و اگر سؤال کنند، ایشان را عطا فرماید، و اگر طالب زیادتى باشند، ایشان را بیفزاید، و اگر خاموش شوند، ایشان را ابتدا نماید».

۱۵/۲۰۹۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از ابویوب روایت کرده است که گفت: شنیدم از ابوحمزه که می‌گفت: شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که می‌فرمود: «هر که برادر مؤمن خود را زیارت کند از برای خدا، نه به جهت غیر او، در حالی که طلب کند به آن ثواب خدا و راست شدن آنچه را که خدای عز و جل او را وعده فرموده، خدای عز و جل هفتاد هزار فرشته را بر او بگمارد، از وقتی که از منزل خود بیرون می‌رود، تا هنگامی که به سوی آن برمی‌گردد، که او را ندا کنند که: آگاه باش! که پاک و پاکیزه شدی، و بهشت از برای تو خوش باشد، و از بهشت منزلی را فرا گرفتی و آن را مکان خود ساختی».

۱۶/۲۰۹۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - فرمود که: ملاقات برادران دینی، غنیمت بزرگی است و اگر چه کم باشند».

باب در بیان مصافحه و دست یکدیگر گرفتن

## ۷۸. باب در بیان مصافحه و دست یکدیگر گرفتن

۱/۲۰۹۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن‌فضال، از ثعلبه بن میمون، از یحیی بن زکریا، از ابوعبیده که گفت: هم کجاوه امام محمد باقر علیه السلام بودم و من به سواری آغاز می‌کردم. بعد از آن، آن حضرت سوار می‌شد، و چون درست می‌نشستیم و قرار می‌گرفتیم، سلام می‌کرد و احوال می‌پرسید؛ مانند احوال پرسیدن مردی که هیچ خبر از حال صاحب و یار خود نداشته باشد و او را ندیده باشد، و مصافحه می‌فرمود. ابوعبیده می‌گوید: و چون فرود می‌آمد، پیش از من فرود می‌آمد، و چون من و آن حضرت بر بالای زمین قرار می‌گرفتیم، سلام می‌کرد و احوال می‌پرسید، چون احوال پرسیدن کسی که هیچ خبر از صاحب خود نداشته باشد و او را ندیده باشد. به آن حضرت عرض کردم که:

یا بن‌رسول الله! تو کاری می‌کنی که کسی که در نزد ما است، آن را نمی‌کند، و اگر یک مرتبه به فعل آورد، بسیار است. فرمود که: «آیا نمی‌دانی که در مصافحه چه ثواب است؟ به درستی که دو مؤمن به هم می‌رسند، پس یکی از آنها با صاحب خود مصافحه

می‌کند، و به سبب آن پیوسته گناهان از ایشان فرو ریزد، چنان‌که برگ از درخت فرو می‌ریزد، و خدا نظر رحمت

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۵۵

به ایشان می‌کند، تا از یکدیگر جدا شوند».

۲/۲۰۹۳. از او، از ابن فضال، از علی بن عقبه، از ابو خالد قنطاط، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «به درستی که دو مؤمن چون به هم رسند و مصافحه کنند، خدا دست قدرت خویش را در میان دست‌های ایشان در آورد، و با آنکه دوستیش با صاحب خود سخت تر باشد از این دو نفر، مصافحه کند».

۳/۲۰۹۴. ابن فضال، از علی بن عقبه، از ایوب، از سمیدع، از مالک بن اعین جهنی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون دو مؤمن به هم رسند و مصافحه کنند، خدای عز و جل دست قدرت خود را در میانه دست‌های ایشان داخل کند، و روی خویش را به جانب آن آورد که دوستی‌اش با صاحب خود سخت تر است از این دو، و چون خدای - تعالی - روی خویش را به جانب ایشان آورد، گناهان از ایشان فرو ریزد، چنان که برگ از درخت فرو می‌ریزد».

۴/۲۰۹۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از ابو عبیده حداء، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که چون دو مؤمن به هم رسند و مصافحه کنند، خدای عز و جل روی خویش را به ایشان آورد، و گناهان از ایشان فرو ریزد، چنان که برگ از درخت فرو می‌ریزد».

۵/۲۰۹۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از صفوان جمال، از ابو عبیده حداء که گفت: با امام محمد باقر علیه السلام هم کجاوه بودیم در یک تالی محمل از مدینه تا مکه؛ پس در عرض راه در جایی فرود آمد، و چون قضای حاجت کرد و برگشت، فرمود که: «ای ابو عبیده! دستت را بیار». من دست خود را به آن حضرت دادم؛ پس آن را فشاری سخت داد، به مرتبه‌ای که در انگشتان خویش آزار آن فشار را یافتم و انگشتانم به درد آمد. بعد از آن فرمود که: «ای ابو عبیده! هیچ مسلمانی نیست که برادر مسلمان خود را ملاقات کند و با او مصافحه نماید و انگشتان خویش را در انگشتانش در برد، مگر آنکه گناهان از ایشان فرو ریزد و به هم پاشیده شود، چنان که برگ از درخت فرو می‌ریزد و به هم پاشیده می‌شود در فصل زمستان».

(۱). و رو آوردن خدا به کسی، عبارتی است مشهور در میان عرب و عجم، و مراد از آن زیادتی التفات و لطف است که اثرش زیادتی ثواب است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۵۷

۶/۲۰۹۷. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از یحیی حلی، از مالک جهنی روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «ای مالک! شما شیعیان مایید، و چنان اعتقاد نداشته باشی که تو در امر ما افراط می‌کنی و از حد در می‌گذری؛ زیرا که کسی قدرت بر صفت خدا ندارد و نمی‌تواند که صفات او را وصف و شرح نماید؛ پس چنان که قدرت بر صفت خدا نمی‌توان داشت، همچنین کسی قدرت بر صفت ما ندارد، و چنان که قدرت بر صفت ما نمی‌توان داشت، همچنین کسی قدرت بر صفت مؤمن ندارد. به درستی که مؤمن مؤمنی را ملاقات می‌کند و با او مصافحه می‌نماید؛ پس خدا پیوسته به سوی ایشان نظر می‌کند، و گناهان از روی‌های ایشان فرو می‌ریزد، چنان که برگ از درخت فرو می‌ریزد، تا وقتی که از هم جدا شوند؛ پس تو چگونه قدرت داری بر صفت کسی که همچنین باشد».

۷/۲۰۹۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از عمر بن عبدالعزیز، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: با امام محمد باقر علیه السلام هم کجاوه شدیم؛ پس بار فرود آوردیم و حضرت اندکی راه رفت. بعد از آن، آمد و دست مرا گرفت و آن را فشاری سخت داد. عرض کردم: فدای تو گردم! آیا من با تو در محمل نبودم؟ فرمود:



«آیا ندانسته‌ای که مؤمن چون قدری بگردد، بعد از آن دست برادر خود را بگیرد، خدا به ایشان رو آورد و به سوی ایشان نظر کند، و پیوسته رو به ایشان داشته باشد و به گناهان ایشان بفرماید که: از ایشان فرو ریزد. ای ابو حمزه! پس گناهان از ایشان فرو ریزد، چنان که برگ از درخت فرو می‌ریزد. بعد از آن از هم جدا می‌شوند و برایشان گناهی نیست».

۸/۲۰۹۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از حدّ مصافحه.

فرمود: «به قدر آنکه دور یک درخت خرما بگردد».

۹/۲۱۰۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از عمرو بن افرق، از ابو عبیده، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «سزاوار است دو مؤمن را، چون یکی از ایشان از صاحبش پنهان و ناپدید شود به واسطه درختی، بعد از آن به هم رسند، که با یکدیگر مصافحه کنند».

۱۰/۲۱۰۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از بعضی از اصحاب خویش، از محمد بن مثنی، از پدرش، از عثمان بن یزید- یا زید بنابر اختلاف نسخ

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۵۹

کافی-، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: چون یکی از شما برادر خویش را ملاقات کند، باید که بر او سلام کند و با او مصافحه نماید؛ زیرا که، خدای عز و جل فرشتگان را به این امر گرامی داشته و نواخته؛ پس کردار فرشتگان را بکنید».

۱۱/۲۱۰۲. از او، از محمد بن علی، از ابن‌بِقَاح، از سیف بن عمیره، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: چون ملاقات از برای شما دست به هم دهد، با یکدیگر ملاقات کنید با سلام کردن و مصافحه نمودن، و چون جدا شوید از یکدیگر، جدا شوید با استغفار، که هر یک طلب مغفرت کنید از برای دیگری».

۱۲/۲۱۰۳. از او، از موسی بن قاسم، از جدّش معاویة بن وهب یا غیر او، از رزین از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «عادت مسلمانان این بود که چون با رسول خدا صلی الله علیه و آله به جنگ می‌رفتند و در جای پر درختی می‌گذشتند، بعد از آن بیرون می‌رفتند و به فضای بی‌درختی می‌رسیدند، به یکدیگر نظر می‌نمودند و با هم مصافحه می‌کردند».

۱۳/۲۱۰۴. از او، از پدرش، از آنکه او را حدیث کرده، از زید بن جهم هلالی، از مالک بن اعین، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «چون مردی با صاحب خود مصافحه کند، آنکه ملازم مصافحه باشد و پیوسته آن را به جا آورد، مزدش بزرگ تر و پیشتر است از آنکه آن را وا می‌گذارد. آنگاه باشید که گناهان در میانه ایشان فرو می‌ریزد، تا آنکه گناهان از برای ایشان باقی نماند».

۱۴/۲۱۰۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جبلة، از اسحاق بن عمار که گفت: بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم؛ پس به سوی من نگرست با روی در هم کشیده. عرض کردم که: چیست آنچه تو را با من متغیر گردانیده؟ فرمود: «همان که تو را به برادرانت متغیر ساخته؟ ای اسحاق! خبر به من رسیده که تو در بانی را بر در خانه خویش نشانیده‌ای که فقیرای شیعیان را از تو باز گرداند و نگذارد که بر تو داخل شوند». عرض کردم که: فدای تو گردم! من از شهرت ترسیدم. فرمود که: «آیا از بلیه و رنج و سختی نترسیدی؟ آیا ندانسته‌ای که چون دو مؤمن به هم رسند و با یکدیگر مصافحه کنند، خدای عز و جل رحمت خود را بر ایشان فرو فرستد، و نود و نه جزو آن از برای کسی باشد که دوستیش با صاحب خود سخت تر است از این دو، و هر گاه در دوستی با هم برابر باشند،

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۶۱

رحمت خدا ایشان را بپوشاند، و از سر ایشان به در رود و در گرداب دریای مغفرت غرق شوند؛ پس چون بنشینند و با یکدیگر حدیث گویند، فرشتگانی که نگاهبانان اعمال اند به یکدیگر می‌گویند که: بیاید تا از ایشان دور شویم و در گوشه‌ای رویم، شاید که ایشان را رازی باشد که خواهند با هم بگویند، و حال آنکه خدا برایشان پوشیده و از برای ایشان پرده‌ای قرار داده است. راوی می‌گوید که: عرض کردم: آیا خدای عز و جل نمی‌فرماید که: «مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَمْ دَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» (۱)؛ یعنی: «آدمی بیرون نمی‌افکند از دهان خود هیچ سخنی را، و به چیزی متکلم نمی‌شود، مگر آنکه در نزد او با آن سخن نگهبانی است مهیا و آماده». حضرت فرمود که: «ای اسحاق! اگر حافظان اعمال نمی‌شنوند، خدای دانای راز می‌شنود و می‌بیند». (حاصل آنکه راوی گمان کرد که رقیب، فرشتگان حافظان اعمال اند، چنان که اکثر مفسرین چنین فهمیده‌اند، و لهذا بر حضرت این آیه را ایراد نمود، و حضرت در جواب فرمود که: رقیب، شامل جناب اقدس الهی است؛ بلکه فی الحقیقه، رقیب حقیقی او است، که چیزی بر او پوشیده نمی‌تواند شد).

۱۵ / ۲۱۰۶. از او، از اسماعیل بن مهران، از ایمن بن محرز، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز با مردی مصافحه نفرمود که دست خود را بکشد، تا آنکه آن کس دست خود را از دست آن حضرت می‌کشید».

۱۶ / ۲۱۰۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد، از ربیع، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «به درستی که خدای عز و جل به وصف درنیاید، و چگونه به وصف درآید، و حال آنکه در کتاب خویش فرموده که:

«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» (۲)؛ پس خدا به اندازه‌ای وصف نشود، مگر آنکه از آن بزرگ‌تر باشد. (۳) و به درستی که پیغمبر صلی الله علیه و آله به وصف درنیاید، و چگونه به وصف درآید بنده‌ای که خدا او را به هفت حجاب محجب ساخته، و فرمانبرداری او را در زمین چون فرمانبرداری خویش در آسمان قرار داده است (۴) و فرموده که: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ

(۱). ق، ۱۸.

(۲). انعام، ۹۱.

(۳). چنان که در کتاب توحید تا اینجا، به سندی دیگر مذکور شد. (مترجم)

(۴). و در بعضی از نسخ کافی «در آسمان» ندارد؛ و معنی این می‌شود که، او را در زمین چون خود مطاع گردانیده، یا اطاعت او را چون اطاعت خود ساخته است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۶۳

فَأَنْتَهُوا» (۱). و حضرت فرمود که: هر که این را اطاعت کند، مرا اطاعت کرده، و هر که او را نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است، و امر دین را به او مفوض فرمود. و به درستی که ما به وصف درنیاییم، و چگونه به وصف درآیند گروهی که خدا رجس را از ایشان برداشته - و مراد از آن رجس شک است - و مؤمن به وصف در نمی‌آید. و به درستی که مؤمن برادر خویش را ملاقات می‌کند و با یکدیگر مصافحه می‌کنند؛ پس خدا پیوسته به سوی ایشان نظر می‌کند، و گناهان از روی‌های ایشان فرو می‌ریزد، چنان که برگ از درخت فرو ریزد».

۱۷ / ۲۱۰۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از فضیل بن عثمان، از ابو عبیده روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود:

«چون دو مؤمن به هم رسند و با یکدیگر مصافحه کنند، خدا روی خود را به ایشان آورد، و گناهان از روی‌های ایشان فرو ریزد تا

از هم جدا شوند».

۱۸/۲۱۰۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «با یکدیگر مصافحه کنید؛ زیرا که مصافحه کینه دیرینه را می‌برد».

۱۹/۲۱۱۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن قداح، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله حدیفه را ملاقات کرد؛ پس پیغمبر صلی الله علیه و آله دست خویش را کشید و پیش آورد، و حدیفه دست خود را نگاه داشت و پیش نیاورد؛ پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای حدیفه! من دست خویش را به سوی تو گشودم و دراز نمودم، و تو دست خود را از من باز داشتی. حدیفه عرض کرد که: یا رسول الله! هر کسی به دست تو رغبت دارد و خواهان مصافحه با تو می‌باشد، ولیکن من جنب بودم، و لهذا دوست نداشتم که دستم به دست مبارکت برسد و حال آنکه من جنب باشم. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا نمی‌دانی که چون دو مسلمان به هم رسند و با یکدیگر مصافحه کنند، گناهان ایشان فرو می‌ریزد، چنان که برگ درخت فرو ریزد».

۲۰/۲۱۱۱. حسین بن محمد بن، از احمد بن اسحاق، از بکر بن محمد، از اسحاق بن عمار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «به درستی که هیچ کس قدر و اندازه

(۱). حشر، ۷. آنچه را پیامبر برایتان آورد بپذیرید و از آنچه نهی کرد دست کشید.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۶۵

خدای عز و جل را نمی‌شناسد، و همچنین کسی قدر پیغمبر او را نمی‌شناسد و مرتبه آن حضرت را نمی‌داند، و همچنین کسی قدر مؤمن را نمی‌شناسد؛ زیرا که مؤمن برادرش را ملاقات می‌کند و با یکدیگر مصافحه می‌کنند، پس خدای - تعالی - به سوی ایشان نظر می‌کند، و گناهان از روی‌های ایشان فرو می‌ریزد تا از هم جدا شوند، چنان که باد سخت برگ را از درخت فرو می‌ریزد».

۲۱/۲۱۱۲. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از رفاعه روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «مصافحه مؤمن از مصافحه فرشتگان بهتر است».

باب در بیان معانقت و دست در گردن همدیگر کردن

## ۷۹. باب در بیان معانقت و دست در گردن همدیگر کردن

۱/۲۱۱۳. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از صالح بن عقبه، از عبدالله بن محمد جعفی، از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمودند: «هر مؤمنی که بیرون رود به سوی برادرش که او را زیارت کند، در حالی که حق او را بشناسد، خدا به هر گامی یک حسنه از برایش بنویسد، و یک گناه از او محو شود، و یک درجه از برایش بلند شود. و چون در خانه او را بکوبد، درهای آسمان از برایش گشوده شود. و چون به هم رسند و مصافحه کنند و دست در گردن یکدیگر درآورند، خدای روی خویش را به ایشان آورد. بعد از آن به سبب ایشان با فرشتگان تفاخر کند و بنازد و بفرماید که: بنگرید به دو بنده من، که به زیارت یکدیگر رفتند و با هم دوستی کردند در راه من، و بر من لازم است که بعد از این موقف، ایشان را عذاب نکنم. و چون برگردد، به شماره نفسی که کشیده و گامی که برداشته و سخنی که گفته، فرشتگان او را مشایعت و همراهی کنند، و او را از بلای دنیا و بدی‌ها و سختی‌های آخرت محافظت نمایند، تا مثل این شب از سال آینده؛ پس اگر در ما بین این دو بمیرد، از حساب روز قیامت معاف باشد. و اگر آن کسی که زائر به زیارتش رفته، از حق زائر بشناسد آنچه را که زائر از حق او می‌شناسد، از برایش مثل اجر زائر خواهد بود».

۲/۲۱۱۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که چون دو مؤمن من دست در گردن یکدیگر کنند، رحمت ایشان را فرو گیرد. و چون یکدیگر را در بر گیرند و به آن،

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۶۷

چیزی را غیر از رضای خدا اراده نداشته باشند و غرضی از اغراض دنیا را نخواهند، به ایشان گفته شود که: آمرزیده باد شما را، و خدا شما را آمرزید، پس عمل را از سر گیرید و بنای نو بگذارید. و چون رو آورند که از یکدیگر احوال پرسند، فرشتگان به یکدیگر گویند که: از ایشان دور شوید و در جانبی روید که ایشان را رازی است و خدا برایشان پوشیده». اسحاق می گوید که: عرض کردم: فدای تو گردم! پس گفته ایشان برایشان نوشته نمی شود و حال آنکه خدای عز و جل فرموده است که: «ما یَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» (۱). اسحاق می گوید که:

حضرت صادق علیه السلام آهی سرد از دل پر درد برکشید و گریست تا آنکه آب دیده اش ریش مبارکش را تر کرد و فرمود: «ای اسحاق! به درستی که خدای - تبارک و تعالی - فرشتگان را امر فرموده که از مؤمنان دور شوند چون به هم رسند، به جهت اجلال و تعظیم ایشان، و هر چند که فرشتگان لفظ ایشان را نویسند و سخن ایشان را شناسند، لیکن خدای دانای راز و پنهان تر از آن، آن را می شناسد و برایشان حفظ و نگاهداری می نماید».

باب در بیان بوسه دادن

#### ۸۰. باب در بیان بوسه دادن

۱/۲۱۱۵. ابوعلی اشعری، از حسن بن علی کوفی، از عیسی بن هشام، از حسین بن احمد منقری، از یونس بن ظبیان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که شما را نوری است که به آن در دنیا شناخته می شوید، تا آنکه یکی از شما چون برادر خود را ملاقات کند، در موضع نور از پیشانی او را بوسه می دهد».

۲/۲۱۱۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از رفاعه بن موسی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «باید که سر و دست کسی بوسه داده نشود، مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله یا کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او اراده شود».

۳/۲۱۱۷. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از زید نرسی، از علی بن مؤید صاحب جامه سابری روایت کرده است که گفت: بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم و دست آن حضرت را گرفتم و آن را بوسه دادم. فرمود: «به درستی که این بوسه دادن صلاحیت ندارد، مگر از برای پیغمبر یا وصی پیغمبر».

۴/۲۱۱۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حجاج، از یونس بن یعقوب

(۱). ق، ۱۸. لب به سخنی نمی گشاید جز آن که مراقب حاضر و آماده ای نزد او هست.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۶۹

روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: دست خود را به من ده تا آن را بوسه دهم؛ پس آن را به من عطا فرمود. عرض کردم که: فدای تو گردم! سر خویش را نزدیک آور؛ پس حضرت چنان کرد و من بوسه بر سر مبارکش دادم. و عرض کردم که: فدای تو گردم! پاهای مبارکت را بده تا بیوسم. سه مرتبه فرمود که: «قسم یاد کرده ای؟» و سه مرتبه فرمود که: «چیزی باقی مانده است». (۱)

۵/۲۱۱۹. محمد بن یحیی، از عمر کی بن علی، از علی بن جعفر، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که به جهت خویشی و رحم، زنی «۲» را که خداوند خویشی باشد، بوسه دهد، بر او چیزی نیست و گناهی ندارد. و بوسه برادر در رخ او است، و بوسه امام در میان دو چشم مبارکش».

۶/۲۱۲۰. و از او، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن سنان، از ابو صَبَّاحِ مَولای آل‌سام، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «بوسه بر دهان، از برای کسی نیست، مگر از برای زن و فرزند خُرد».

باب در بیان تذاکر برادران

۸۱. باب در بیان تذاکر برادران «۳» ۱/۲۱۲۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از فضالهُ بن ایوب، از علی بن ابی حمزه که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «شیعیان ما رحم کنندگانند در میان خویش، که بر یکدیگر رحم می‌کنند. و آنانند که چون

(۱). و مراد حضرت، چنان که بعضی گفته‌اند، آن است که سوگند یاد کرده‌ای که این سه چیز را بوسه دهی، و دو چیز از آنها را بوسه دادی و یک چیز مانده و آن پاها است؛ پس آنها را بوسه ده تا قَسَمَتِ راست شود. و بعضی گفته‌اند که: شاید اقسام از قسم- به کسر قاف- باشد، و آن به معنی حَظُّ و نصیب است. و معنی این است که: حَظُّ و نصیب خود را فرا گرفتی، و باید که یک چیز باقی باشد که بوسه دادن بر آن روا نیست. و من می‌گویم که: اظهر به حسب لفظ و معنی آن است که کلام بر وجه اخبار نباشد؛ بلکه به طریق استفهام و انکار باشد. و معنی این باشد که: آیا سوگند یاد کرده‌ای که این اعضا را بوسه دهی؟ که در بوسه دادن یک عضو باقی مانده که عبارت است از پا، نیز دست بر نمی‌داری؟!.

و این معنی، به حسب معنی، قریب است به معنی دوم، ولیکن به حسب لفظ، تفاوت دارند و خلاف ظاهری که در معنی دویم است به حسب لفظ بنابر وجهی، در این نیست و بنابر وجهی دیگر، تفاوتی ندارند. و اما معنی اول بسیار سست است. (مترجم)

(۲). در متن حدیث «ذاقِرابه» است که به معنای خویشاوند مذکر است.

(۳). و تذاکر، با همدیگر یاد کردن است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۷۱

خلوت کنند، خدا را یاد می‌کنند. و به درستی که یاد ما از جمله یاد خدا است، و یاد دشمنان ما یاد شیطان است». و بنابر بعضی از نسخ کافی: «به درستی که ما چون یاد شویم خدا یاد می‌شود، و هرگاه دشمنان ما یاد شوند شیطان یاد می‌شود».

۲/۲۱۲۲. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از صالح بن عقبه، از یزید بن عبدالملک، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«یکدیگر را زیارت کنید؛ زیرا که در زیارت شما زنده گردانیدن دل‌های شما، و یاد کردن احادیث ما است، و احادیث ما باعث مهربانی شما است با یکدیگر؛ پس اگر آنها را فرا گیرید و عمل کنید، راه راست و نجات یابید، و اگر آنها را وا گذارید، گمراه شوید و هلاک گردید؛ پس آنها را فرا گیرید، و من به نجات یافتن شما کفیل و ضامنم».

۳/۲۱۲۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از وُشَاء، از منصور بن یونس، از عبَّاد بن کثیر که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: من به یکی از قاضیان گذشتم که حکم می‌کرد و می‌گفت: این مجلسی است که هیچ همنشینی به واسطه آن بدبخت نمی‌شود. راوی می‌گوید که: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «بسیار دور است آنچه گفته، و مقعدهای ایشان گودال را غلط کرده است» (یعنی سخن ایشان از موضع خود تجاوز کرده و سوراخ دعا را گم کرده‌اند).

تتمه حدیث آنکه حضرت فرمود: «به درستی که خدا را فرشتگانی چندند که در زمین می‌گردند، غیر از کرام‌الکاتبین که حافظان اعمال‌اند؛ پس چون به گروهی بگذرند که محمد و آل محمد را یاد می‌کند، می‌گویند که: بدانید و آگاه باشید! (یا بایستید) که به حاجت خود رسیدید؛ پس می‌نشینند و دانشمند می‌شوند، و چون برخاستند، بیماران ایشان را عیادت می‌کنند، و در جنازه‌های مردگان ایشان حاضر می‌شوند، و غائب ایشان را جستجو و یادآوری می‌نمایند؛ پس این مجلس، مجلسی است که هیچ همنشینی به واسطه آن

(۱). در این کلام، تعبیر شده از دهان ایشان به مقعد، و از آن چه از آن بیرون می‌آید، به آن چه از این بیرون می‌آید، به علاقه مشابهت در قباحت و پلیدی و قذارت. و در مستقصی الأمثال زمخشری مذکور است که: أَخْطَأْتُ أَسْتِكَ الْخُفْرَةَ؛ یعنی: مقعدت گودال را غلط کرده است. و گفته است که این مثلی است که زده می‌شود از برای کسی که به موضع حاجت نرسیده و آن را درست نیافته است؛ پس آن چه حضرت فرموده است که: أَخْطَأْتُ أَسْتَاهُمْ الْخُفْرَةَ، به آن معنی که مذکور شد، مضمون این مثل است که در آن به جهت غرضی که معلوم است تغییری واقع شده است، ولیکن مقصود از آن، همان مقصود از مثل است. (مترجم) تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۷۳ بدبخت نمی‌شود».

۴/۲۱۲۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از مستورد نخعی، از آنکه او را روایت کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«به درستی که جماعتی از فرشتگان که در آسمانند مطلع می‌شوند و نظر می‌کنند به سوی یک کس و دو کس و سه کس، در حالی که ایشان فضل و افزونی آل محمد را یاد می‌کنند».

حضرت فرمود: «پس فرشتگان می‌گویند که: آیا به سوی این گروه نظر نمی‌کنید که با وجود [دوستان] کمی که دارند و بسیاری دشمنان ایشان، فضل آل محمد را شرح و بیان می‌کنند؟» فرمود: «پس طائفه‌ای دیگر از فرشتگان می‌گویند که: «ذَلِكْ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (۱)؛ یعنی: «این فضل و افزونی از جانب خدا است که آن را عطا می‌کند به هر که خواسته باشد، و خدا صاحب افزونی و فضل بزرگ است».

۵/۲۱۲۵. از او، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن مسکان، از میسر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که گفت: حضرت به من فرمود که: «آیا خلوت می‌کنید و حدیث ما را ذکر می‌کنید و آن چه خواهید، می‌گویید؟» عرض کردم: آری، به خدا سوگند که ما خلوت می‌کنیم و حدیث شما را یاد می‌نماییم و آن چه خواهیم، می‌گوییم؛ پس فرمود: «بدان! به خدا سوگند که بسیار دوست می‌دارم که من در بعضی از این مواضع با شما باشم. آگاه باش! به خدا سوگند که من بوی شما و روح‌های شما را دوست می‌دارم، و به درستی که شما بر دین خدا و دین فرشتگان اویید؛ پس به سبب پارسایی و کوشش در عبادت، (مرا یا خود را) یاری کنید».

۶/۲۱۲۶. حسین بن محمد، و محمد بن یحیی هر دو روایت کرده‌اند، از علی بن سعید، از محمد بن مسلم، از احمد بن زکریا، از محمد بن خالد بن میمون، از عبدالله بن سنان، از غیاث بن ابراهیم، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هرگز سه نفر از مؤمنان و بیشتر در جایی جمع نشده‌اند، مگر آنکه از فرشتگان، مانند ایشان در آنجا حاضر شده‌اند؛ پس اگر دعای خیری کنند و چیز خوبی را از خدا طلبند، فرشتگان آمین گویند، و اگر از بدی و ناخوشی به خدا پناه خواهند، ایشان خدا را می‌خوانند و دعا می‌کنند که آن بلای را از ایشان بگرداند، و اگر حاجتی را سؤال کنند، به سوی خدا شفاعت می‌کنند و از آن جناب



(۱). جمعه، ۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۷۵

می‌خواهند که آن حاجت را روا کند. و هرگز سه کس از منکران در جایی جمع نشده‌اند، مگر آنکه ده برابر ایشان از شیاطین در آنجا حاضر می‌شوند؛ پس اگر سخن گویند، شیاطین به سخنی که مانند سخن ایشان باشد تکلم می‌نمایند، و چون بخندند، با ایشان می‌خندند، و چون در دوستان خدا افتند و در باب ایشان سخنان بد گویند، با ایشان موافقت کنند و در ایشان افتند؛ پس هر که از مؤمنان به مصاحبت ایشان مبتلی شود، هر گاه در این امر فرو روند، برخیزد، و شریک شیطان و همنشین او نباشد؛ زیرا که چیزی تاب مقاومت با خشم خدای عز و جل [را] ندارد، و در برابر آن نمی‌تواند ایستاد، و هیچ چیز لعنت او را رد نمی‌توان نمود» پس آن حضرت - صلوات الله علیه - فرمود که: «اگر نتواند برخیزد، باید در دل خویش انکار کند و برخیزد، و اگر چه به قدر دوشیدن گوسفند یا زمان میان دو دوشیدن شتر باشد» (چه در وقت دوشیدن شتر اندک زمانی صبر می‌کنند، و بچه آن را سر می‌دهند که شیر خورد تا شتر به شیر آید).

۷/۲۱۲۷. و به همین اسناد، از محمد بن سلیمان، از محمد بن محفوظ، از ابوالمغرا روایت است که گفت: شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که می‌فرمود: «چیزی بیشتر از زیارت برادران دینی در راه خدا که به زیارت یکدیگر می‌روند، شیطان و لشکریان او را مغلوب و منکوب نمی‌گرداند». و فرمود که: «دو مؤمن به هم می‌رسند و خدا را یاد می‌نمایند و فضل ما اهل بیت را ذکر می‌کنند؛ پس به قدر پاره‌ای گوشت خاییده [جویده]، گوشت بر روی شیطان باقی نمی‌ماند، مگر آنکه می‌ریزد و لاغر می‌شود، تا به مرتبه‌ای که روح آن لعین به جهت سختی آن چه از درد می‌یابد، استغاثه و فریاد می‌کند که شاید کسی به فریادش برسد. بعد از آن فرشتگان آسمان و خازنان بهشت‌ها، آواز آن ملعون را می‌شنوند و او را لعنت می‌کنند، تا آنکه هیچ فرشته مقرب بی باقی نمی‌ماند، مگر آنکه او را لعنت می‌کند؛ پس آن ملعون می‌افتد در حالتی که دور است از آن چه مطلوب او است، و مانده و رانده شده».

باب در بیان داخل کردن شادی بر مؤمن

**۸۲. باب در بیان داخل کردن شادی بر مؤمن**

۱/۲۱۲۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و هر دو، از حسن بن محبوب، از ابو حمزه ثمالی که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که مؤمنی را شاد کند، به

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۷۷

حقیقت که مرا شاد کرده، و هر که مرا شاد کند، خدا را شاد کرده است».

۲/۲۱۲۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از مردی از اهل کوفه که مکنتی است به ابومحمد، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «تبسم و لب‌خنده مرد در روی برادرش حسنه است، و صرف کردن خار و خاشاک که در چشم می‌افتد و گردانیدن امثال آن از برادر دینی حسنه است، و خدا پرستیده نشد به چیزی که در نزد او دوست تر باشد از ادخال سرور بر مؤمن».

۳/۲۱۳۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از عبدالله بن مسکان، از عبید الله بن ولید و صفی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که در آن چه خدای عز و جل با بنده خود موسی علیه السلام راز گفت این بود که فرمود: به درستی که مرا بندگانی چندند که بهشت خویش را از برای ایشان مباح

می‌گردانم و ایشان را در آن حاکم می‌سازم. عرض کرد که: ای پروردگار من! آن گروهی که تو بهشت خود را از برای ایشان مباح می‌کنی و ایشان را در آن حاکم می‌گردانی، کیانند؟ فرمود که: هر که سرور را بر مؤمنی داخل کند». بعد از آن، حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «مؤمنی در مملکت پادشاه جباری ستمکار بود؛ پس آن جبار در گرفتن و اذیت رسانیدن به او حریص شد. مؤمن از آن جبار گریخت و به جانب بلاد مشرکان رفت و بر مردی از اهل شرک فرود آمد. آن مشرک او را جای داد و با او مدارایی و مهربانی نمود و او را میهمانی کرده، میزبان او بود؛ پس در هنگامی که آن مشرک را مرگ در رسید، خدای عز و جل به سوی او وحی فرمود که: به عزت و جلال خود سوگند یاد می‌کنم که اگر تو را در بهشت جا و مسکنی می‌بود، هر آینه تو را در آن ساکن می‌گردانیدم، ولیکن بهشت حرام است بر کسی که بمیرد و مشرک باشد به من و از برای من شریکی را اعتقاد داشته باشد. ای آتش! او را برترسان، ولیکن او را آزار مرسان، و روزیش در دو طرف روز- یعنی صبح و شام- به او عطا می‌شود». عرض کردم که: آن روزی از بهشت می‌آید؟ فرمود که: «از آنجا که خدا می‌خواهد می‌آید».

۴/۲۱۳۱. از او، از بکر بن صالح، از حسن بن علی، از عبدالله بن ابراهیم، از علی بن ابی‌علی، از امام جعفر صادق، از پدرش، از حضرت علی بن الحسین علیهم السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی دوست‌ترین اعمال به سوی خدای- تعالی- ادخال سرور و شادی است بر مؤمن».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۷۹

۵/۲۱۳۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدای عز و جل به سوی داود علیه السلام وحی فرمود که:

بنده‌ای از بندگان من با ثوابی به نزد من می‌آید و به سبب آن بهشت خویش را از برایش مباح می‌گردانم. داود علیه السلام عرض کرد که: ای پروردگار من! آن ثواب چیست؟ فرمود که: شادی را بر بنده مؤمن من داخل می‌کند، و اگرچه به یک دانه خرما باشد. داود عرض کرد که:

ای پروردگار من! سزاوار است از برای کسی که تو را شناسد، که امید خویش را از تو نبرد و به تو امیدوار باشد».

۶/۲۱۳۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از خلف بن حماد، از مفضل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «یکی از شما چنین نپندارد، چون شادی را بر مؤمنی داخل می‌کند، آنکه شادی را بر آن مؤمن تنها داخل گردانیده؛ بلکه به خدا سوگند که شادی را بر ما اهل بیت داخل گردانیده؛ بلکه به خدا سوگند که آن سرور را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل گردانیده است».

۷/۲۱۳۴. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و هر دو، از ابن ابی‌عمیر، از ابراهیم بن عبدالحمید، از ابوالجارود، از امام محمد باقر علیه السلام که گفت: از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: «به درستی که دوست‌ترین اعمال به سوی خدای عز و جل، ادخال سرور است بر مؤمن؛ خواه آن سرور سیر کردن مسلمانی باشد، و خواه دادن قرضی که او دارد».

۸/۲۱۳۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از سدید صیرفی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام در حدیث طویلی فرمود که: «چون خدا مؤمن را از قبرش برانگیزد، مثال و صورتی با او بیرون آید که در پیش روی او برود. و در هر زمان که آن مؤمن هولی از هول‌های روز قیامت را ببیند، آن مثال به او می‌گوید که: مترس و اندوهناک مباش، و مژده باد تو را به شادی و کرامت از جانب خدای عز و جل، تا در نزد خدای عز و جل بایستد و به موقف حساب درآید؛ پس خدا با او حساب کند، حسابی آسان، و امر فرماید که او را به سوی بهشت برند؛ پس برود و آن مثال در پیش روی او باشد؛ پس مؤمن به آن مثال می‌گوید که: خدا تو را رحمت کند! خوب کسی هستی که با من از قبرم بیرون آمدی، و پیوسته مرا به

سرور و کرامت از جانب خدا بشارت می‌دادی، تا آنکه آن را دیدم. بعد از آن

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۸۱

می‌گویند که: تو کیستی؟ می‌گویند که: منم آن سروری که تو آن را بر برادر مؤمن خود داخل کردی در دار دنیا، خدای عز و جل مرا از آن آفریده که تو را بشارت دهم».

۹ / ۲۱۳۶. محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از سیّاری، از محمد بن جمهور روایت کرده است که گفت: نجاشی که مردی است از دهقانان و کدخدایان، عامل دیوان بود که بر اهواز و فارس گماشته بود. بعضی از کارکنانش به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که: در دیوان نجاشی بر من خراجی هست - و خراج، به فتح خاء، حاصل ملکی است که به پادشاهان دهند - و نجاشی مؤمن است که به طاعت تو دینداری می‌کند و به امامت تو اعتقاد دارد؛ پس اگر صلاح دانی که در باب من نامه‌ای به او بنویسی، بسیار لطف فرموده‌ای. راوی می‌گوید که: حضرت صادق به نجاشی نوشت که: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ برادرت را شاد گردان تا خدا تو را شاد گرداند». راوی می‌گوید که: پس در هنگامی که نامه حضرت بر نجاشی وارد شد، صاحب نامه بر او داخل شد و او در مجلس خود نشسته بود. و چون مجلس خلوت شد نامه مبارک را به نجاشی داد و گفت که: اینک نامه امام جعفر صادق علیه السلام است؛ پس نجاشی نامه را بوسید و آن را بر چشم‌های خود گذاشت و به صاحب نامه گفت که: چه حاجت داری؟

گفت که: بر من خراجی است در دیوان تو. نجاشی با او گفت که: دادنی تو چه قدر می‌شود؟

گفت که: ده هزار درم؛ پس نجاشی نویسنده خود را طلبید و او را امر فرمود که ده هزار درم به نیابت او بدهد. بعد از آن، او را از آن مبلغ خلاص کرد و اسمش را از دفتر بیرون کرد و نویسنده را امر فرمود که همین ده هزار درم را در سال آینده از برایش ثابت دارد. بعد از آن به صاحب نامه گفت که: آیا تو را شاد گردانیدم؟ گفت: آری، فدای تو گردم! پس امر کرد که یک اسب و یک کنیز و غلامی به او دهند، و امر کرد که یک صندوق از جامه نیز به او دهند. و در هر یک از آنها که به او می‌داد می‌گفت که: آیا تو را شاد گردانیدم؟ و او می‌گفت: آری، فدای تو گردم! و در هر مرتبه که می‌گفت: آری، از برایش زیاد می‌کرد تا آن که فارغ گردید. بعد از آن با وی گفت که: بردار فرش این حجره را که من در آن نشسته بودم در هنگامی که به من تسلیم کردی نامه آقای مرا - که آن نامه را در آن به من دادی - و حوائج خود را به من خبر ده و هر مطلبی که داری به من برسان.

راوی می‌گویند که: آن مرد چنین کرد و هر مطلبی که به نجاشی داشت برمی‌آورد. و آن مرد بعد از آن بیرون آمد و به خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و آن حضرت را به این قصه خبر

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۸۳

داد؛ به طوری که اتفاق افتاده بود؛ پس حضرت شروع کرد که اظهار شادی می‌فرمود به آنچه نجاشی کرده بود. آن مرد عرض کرد که: یا بن رسول الله! گویا که آنچه با من کرده است تو را شاد گردانید؟ فرمود: «آری، به خدا سوگند که خدا و رسول او را شاد گردانید».

۱۰ / ۲۱۳۷. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از حسن بن علی بن فضال، از منصور، از عمار؛ یعنی ابوالیقظان، از ابان بن تغلب روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از حق مؤمن بر مؤمن. فرمود که: «حق مؤمن بر مؤمن از آن عظیم‌تر است که کسی از آن سؤال کند. و اگر شما را خبر دهم کافر می‌شوید. به درستی که مؤمن چون از قبرش بیرون آید، مثالی با او بیرون آید از قبرش و به او می‌گوید که: بشارت باد تو را به نوازش از جانب خدا و سرور و خوشحالی؛ پس مؤمن به آن مثال می‌گوید که: خدا تو را به خیر و خوبی بشارت دهد». حضرت فرمود: «پس آن مثال با مؤمن می‌رود و او را بشارت می‌دهد به مثل آن چه در اول گفته بود. و چون به چیزی بگذرد که موجب هول و ترس باشد می‌گوید که: این از برای تو نیست و به تو

رجوعی ندارد. و چون به چیز خوبی بگذرد می‌گوید که: این از برای تو است؛ پس پیوسته با او باشد و او را از آن چه می‌ترسد ایمنی دهد و به آن چه دوست می‌دارد او را بشارت دهد تا آنکه با او در نزد خدای عز و جل بایستد. و چون امر می‌شود که او را به بهشت برند، مثال با وی می‌گوید: بشارت باد تو را که خدای عز و جل امر فرمود که تو را به سوی بهشت برند. حضرت فرمود که: «مؤمن می‌گوید: خدا تو را رحمت کند! تو کیستی که پیوسته مرا بشارت می‌دهی از آن وقتی که از قبرم بیرون آمده‌ام، و در راه که آمدم با من خو کردی و انیس و مونس من بودی و مرا از جانب پروردگرم خبر دادی؟» فرمود: «پس آن مثال می‌گوید که: منم آن سرور و شادی که تو آن را بر برادرانت در دار دنیا داخل می‌کردی. از آن آفریده شده‌ام که تو را بشارت دهم و در وحشت و تنهایی به تو خو کنم و انیس و مونس تو باشم».

محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال مثل این را روایت کرده است.

۱۱/۲۱۳۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از مالک بن عطیه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: دوست‌ترین اعمال در نزد خدا، سروری است که آن را بر مؤمنی داخل کنی؛ مانند آنکه گرسنگی او را از او برانی و به سیری مبدل گردانی، و اندوهی که دارد از او زائل کنی».

۱۲/۲۱۳۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از حکم بن مسکین، از امام

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۸۵

جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که سروری را بر مؤمنی داخل کند، خدای عز و جل از آن سرور خلقی را بیافریند که در هنگام مردنش او را ملاقات کند و به او بگوید که: ای ولی! خدا بشارت باد تو را به نوازش و خشنودی از خدا؛ پس پیوسته با او باشد تا آنکه او را در قبرش داخل کند و مانند این را با او بگوید. و چون مبعوث شود و از قبر بیرون آید، او را استقبال کند و مثل آن را با وی بگوید. بعد از آن پیوسته با او باشد در نزد هر هولی و او را بشارت دهد و مثل آن را با او بگوید؛ پس به آن بشارت‌دهنده گوید که: تو کیستی خدا تو را رحمت کند؟! می‌گوید که: منم آن سروری که تو آن را بر فلان کس داخل گردانیدی».

۱۳/۲۱۴۰. حسین بن محمد، از احمد بن اسحاق، از سعدان بن مسلم، از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت: مردی در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بود؛ پس این آیه را خواند که: «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا» (۱)؛ یعنی:

«و آنان که می‌رنجانند مردان مؤمن و زنان مؤمنه را به غیر آن چه کرده‌اند؛ یعنی بی گناهی که مستوجب رنجاندن باشند؛ پس به حقیقت که برداشته‌اند دروغ بزرگی را و گناهی آشکار را». راوی می‌گوید که: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «پس ثواب کسی که شادی را بر او داخل کند چه باشد؟» من عرض کردم که: فدای تو گردم! ده حسنه. فرمود: «بلی، به خدا سوگند و هزار هزار حسنه».

۱۴/۲۱۴۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن اورمه، از علی بن یحیی، از ولید بن علاء، از ابن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هر که شادی را بر مؤمنی داخل کند، آن شادی را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل گردانیده. و هر که شادی را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل گرداند، آن شادی را به خدا رسانیده. و همچنین هر که اندوهی را بر او داخل کند».

۱۵/۲۱۴۲. از او، از اسماعیل بن منصور، از فضیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر مسلمانی که مسلمانی را ملاقات کند، پس او را شاد گرداند، خدای عز و جل او را شاد گرداند».

۱۶/۲۱۴۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از هشام بن حکم، از امام

(۱). احزاب، ۵۸.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۸۷

جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «از جمله دوست‌ترین اعمال در نزد خدای عز و جل ادخال سرور است بر مؤمن؛ خواه سیر کردن گرسنگی او باشد، و خواه او بردن اندوه او، و خواه ادا نمودن قرضی که دارد».

باب در بیان قضای حاجت مؤمن

### ۸۳. باب در بیان قضای حاجت مؤمن «۱»

۲۱۴۴ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی، از بکار بن کردم، از مفضل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: حضرت به من فرمود که: «ای مفضل! بشنو آنچه را که با تو می‌گویم و بدان که آن حق است. و آن را به فعل آور و علیه برادران خویش را به آن خبر ده». عرض کردم که: فدای تو گردم! علیه برادران من چیست؟ و مراد از آن چیست؟ فرمود که: «آنکه در قضای حوائج برادران خویش بسیار رغبت دارد» «۲».

مفضل می‌گوید که: بعد از آن فرمود که: «هر که از برای برادر مؤمن خود یک حاجت را روا کند، خدای عز و جل در روز قیامت صد هزار حاجت را از برایش به جهت آن روا کند که اول آنها بهشت باشد. و از جمله آنها این است که خویشان و آشنایان و برادران او را در بهشت داخل گرداند، بعد از آنکه ناصبی و دشمن اهل بیت نباشد». و عادت مفضل چنین بود که چون حاجتی را از برادری از برادرانش سؤال می‌نمود می‌گفت که: آیا خواهش نداری که از جمله علیه برادران باشی.

۲۱۴۵ / ۲. از او، از محمد بن زیاد روایت است که گفت: حدیث کرد مرا خالد بن زیاد «۳» کثیر، از مفضل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل خلقی از خلایق خود را آفریده که ایشان را از برای قضای حوائج فقرای شیعیان ما برگزیده، تا آنکه در مقابل آن بهشت را به ایشان پاداش دهد؛ پس اگر بتوانی که از ایشان باشی، باش». بعد از آن فرمود: «به خدا سوگند که ما را پروردگاری است که او را عبادت می‌کنیم و چیزی را با

(۱). و قضا به معنی گذاردن چیزی است؛ خواه واجب باشد و خواه غیر آن. و به معنی تمام کردن و رسانیدن نیز می‌باشد. و همه

محمول است، اگرچه اول ظاهر تر است. و لهذا مترجمین قضای حاجت را بر او کردن و بر آوردن آن ترجمه می‌نمایند. (مترجم)

(۲). و در قاموس مذکور است که علیه مردمان و علی ایشان - به کسر هر دو - مُعْظَم ایشان است.

(۳). خالد بن یزید - بنابر اختلاف نسخه کافی -

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۸۹

او شریک نمی‌گردانیم».

۲۱۴۶ / ۳. از او، از محمد بن زیاد، از حکم بن ایمن، از صدقه احذب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

«قضای حاجت مؤمن از آزاد کردن هزار بنده بهتر است، و بهتر است از سواران هزار اسب که در راه خدا جهاد کنند» «۱».

علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن زیاد مثل این دو حدیث را روایت کرده است.

۲۱۴۷ / ۴. علی، از پدرش، از محمد بن زیاد، از صندل، از ابوالصّیّاح کنانی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه

السلام فرمود که: «هر آینه قضای حاجت مرد مؤمنی دوست‌تر است در نزد خدا از بیست حجّ، که هر حجی صاحبش صد هزار

(دینار یا درم) در آن خرج کند».

۵/ ۲۱۴۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از هارون بن جهم، از اسماعیل بن عمّار صیرفی که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم! آیا مؤمن رحمت است بر مؤمن؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: این امر چگونه و به چه کیفیت است؟ فرمود که: «هر مؤمنی که در باب حاجتی به نزد برادرش آید، جز این نیست که آن رحمتی است از جانب خدا که آن را به جانب او رانده و از برایش آن حاجت را سبب ساخته؛ پس اگر حاجتش را روا کند و کارش را فیصل دهد، آن رحمت را به واسطه قبول کردن آن قبول کرده. و اگر او را رد کند از حاجتی که دارد با آنکه توانایی داشته باشد، جز این نیست که از خود رد کرده رحمتی را که از جانب خدای - تعالی - است، که آن جناب آن رحمت را به سوی او رانده و آن را از برایش سبب ساخته. و خدای عز و جل آن رحمت را ذخیره فرماید تا روز قیامت، تا آنکه کسی که از حاجت خویش رد شده و از برایش روا نشده، در آن رحمت حاکم باشد. اگر خواهد، آن را به سوی خود برگرداند و اگر خواهد، به سوی غیر خود صرف نماید. ای اسماعیل! پس هرگاه روز قیامت شود و او حاکم باشد در رحمت خدای عز و جل که از برایش ظاهر و هویدا شده است، به سوی که پنداری که آن را صرف خواهد کرد؟» عرض کردم که: گمان ندارم که آن را از خود صرف کند. فرمود که:

«گمان نداری، ولیکن یقین بدان؛ زیرا که آن رحمت را از خود صرف نمی‌کند و به

(۱). یعنی پرداختن هزینه هزار سوار.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۹۱

غیر خود نمی‌دهد. ای اسماعیل! هر که برادرش به نزد او آید در پی حاجتی که او بر روا کردن آن حاجت قدرت داشته باشد، و مع ذلک آن را از برایش روا نکند، خدا ماری را بر او مسلط گرداند که انگشت مهین «۱» او را بگزد در قبرش تا روز قیامت؛ خواه آمرزیده شود و خواه معذب باشد».

۶/ ۲۱۴۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حکم بن ایمن، از ابان بن تغلب روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر که در دور خانه کعبه هفت شوط طواف کند، خدای عز و جل شش هزار حسنه از برای او بنویسد و شش هزار گناه را از او محو کند و شش هزار درجه از برایش بلند کند».

راوی می‌گوید که: اسحاق بن عمّار در این حدیث این فقره را زیاد کرد که: «و شش هزار حاجت را از برایش روا کند» و نیز می‌گوید که: پس حضرت فرمود که: «روا کردن حاجت مؤمن بهتر است از طوافی و طوافی» و لفظ طواف را مکرر فرمود تا آنکه ده طواف را شمرد.

۷/ ۲۱۵۰. حسین بن محمد، از احمد بن اسحاق، از بکر بن محمد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ مسلمانی حاجت مسلمانی را روا نکند، مگر آنکه خدای - تبارک و تعالی - او را ندا فرموده که: ثواب تو بر من است و من از برای تو به غیر بهشت راضی نمی‌شوم».

۸/ ۲۱۵۱. از او، از سعدان بن مسلم، از اسحاق بن عمّار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت: حضرت فرمود که: «هر که در دور خانه کعبه یک طواف را به جا آورد، خدای عز و جل شش هزار حسنه از برای او بنویسد و شش هزار گناه را از او محو کند و شش هزار درجه از برایش بلند گرداند، تا وقتی که در نزد ملتزم شود «۲»، خدا هفت در از درهای بهشت از برایش بگشاید». عرض کردم که: فدای تو گردم! این همه فضیلت در طواف است؟ فرمود:

«آری. و تو را خبر دهم به چیزی که فضیلتش از این بیشتر باشد. قضای حاجت مسلمان بهتر است از طوافی و طوافی». و لفظ طواف را مکرر فرمود تا به ده طواف رسید.



۹/۲۱۵۲. محمد بن يحيى، از احمد بن محمد بن عيسى، از ابن محبوب، از ابراهيم خارقى روايت کرده است که گفت: شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام که می فرمود: «هر که در

(۱). يعنى انگشت بزرگ، (شصت).

(۲). يعنى به پشت كعبه و روبروى در آن برود که محل توبه و استجابت دعا است.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۳، ص: ۴۹۳

حاجت برادر مؤمن خود راه رود در حالى که به آن، آنچه را که در نزد خدا است طالب باشد، تا آنکه از برايش روا کند يا روا شود، خدای عز و جل از برای او به واسطه آن بنويسد مانند اجر یک حج و یک عمره ای که مقبول باشند و مانند اجر روزه دو ماه از ماه های حرام و اعتكاف آن دو ماه در مسجد الحرام. و هر که در حاجت برادر مؤمن خود راه رود با نيت و روا نکند يا نشود، خدا از برايش به همان رفتن و نيت، مثل ثواب یک حج مقبول بنويسد؛ پس در خير و خوبی رغبت کنید و خواهان آن باشيد».

۱۰/۲۱۵۳. چند نفر از اصحاب ما روايت کرده اند، از سهل بن زياد، از محمد بن اورمه، از حسن بن على بن ابى حمزه، از پدرش، از ابوبصير که گفت: امام جعفر صادق عليه السلام فرمود که:

«در معروف و نيکی با برادران خویش رغبت کنید و از اهل آن باشيد؛ زیرا که بهشت را درى است که آن را معروف می گویند، و در آن در داخل نمی شويد، مگر کسی که معروف را برگزيده باشد و به عمل آورده باشد در وقت زندگانی در دنيا؛ زیرا که بنده ای در حاجت برادر مؤمن خویش راه می رود، پس خدای عز و جل دو فرشته را بر او می گمارد، یکی در جانب راستش و دیگری در جانب چپش، که از برای او از پروردگارش طلب آمرزش می نمايند و قضای حاجت او را از خدا می طلبند». بعد از آن فرمود: «به خدا سوگند که رسول خدا صلی الله عليه و آله به قضای حاجت مؤمن از صاحب حاجت شادتر باشد؛ چون آن حاجت و قضای آن به حضرت يا صاحب حاجت برسد».

۱۱/۲۱۵۴. چند نفر از اصحاب ما روايت کرده اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از خلف بن حماد، از بعضی اصحاب خویش، از امام محمد باقر عليه السلام که فرمود: «به خدا سوگند که اگر یک حج را به جا آورم، در نزد من دوست تر است از آنکه بنده ای و بنده ای را آزاد کنم. و فرمود: «و مانند آن و مانند آن» و مکرر فرمود تا آنکه به ده رسيد. و فرمود: «و مانند آن و مانند آن» و مکرر کرد تا آنکه به هفتاد رسيد. و فرمود که: «هر آينه اگر خاندانی از مسلمانان را عيال خود گردانم و رخنه گرسنگی ايشان را ببندم و عورت ايشان را بپوشانم و روی های ايشان را از مردمان باز دارم که نبايد رو به کسی زنند و از ايشان چیزی خواهش کنند، دوست تر است در نزد من از آنکه حجی و حجی را به جا آورم». و فرمود: «و مانند آن و مانند آن» و مکرر فرمود تا آنکه به ده رسيد. و فرمود: «و مانند آن و مانند آن» و مکرر کرد تا آنکه به هفتاد رسيد.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۳، ص: ۴۹۵

۱۲/۲۱۵۵. على بن ابراهيم، از پدرش، از ابن ابى عمير، از ابوعلی صاحب شعير، از محمد بن قيس، از امام محمد باقر عليه السلام روايت کرده است که فرمود: «خدای عز و جل به سوی موسى وحی فرمود که: به درستی که از جمله بندگان من کسی است که به ثوابی به سوی من تقرب می جويد و به سبب آن او را در بهشت حاکم می گردانم. موسى عليه السلام عرض کرد که: ای پروردگار من! آن ثواب چیست؟ فرمود که: با برادر مؤمن خود در قضای حاجت او راه می رود؛ خواه آن حاجت روا شود، و خواه روا نشود».

۱۳/۲۱۵۶. حسين بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از على بن جعفر روايت کرده است که گفت: شنيدم از امام موسى كاظم عليه السلام که می فرمود: «هر که برادر مؤمنش به نزد او آيد در پی حاجتی، جز اين نيست که آن حاجت

رحمتی است از جانب خدای - تبارک و تعالی - که آن را به جانب او رانده؛ پس اگر آن را قبول کند، البتّه آن را به دوستی ما پیوند نموده و آن به دوستی خدا پیوند شده. و اگر او را ردّ کند از حاجتی که دارد با آنکه بر روا کردن آن قدرت داشته باشد، خدا ماری را از آتش بر او مسلط گرداند که او را بگزد در قبرش تا روز قیامت؛ خواه آمرزیده شود، و خواه معذب باشد؛ پس اگر طالب حاجت او را معذور دارد و عذر او را بپذیرد، حالش بدتر خواهد بود».

۱۴/۲۱۵۷. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از صالح بن عقبه، از عبدالله بن محمد جعفی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که بر مؤمن حاجتی از برای برادر مؤمنش وارد می‌شود و در نزد او چاره‌ای نیست و نمی‌تواند که آن را روا کند، لیکن دلش قصد آن می‌کند و می‌خواهد که اگر بتواند آن را روا کند؛ پس خدای - تبارک و تعالی - او را داخل بهشت می‌گرداند به سبب آن قصدی که کرده است».

باب در بیان سعی در حاجت مؤمن

#### ۸۴. باب در بیان سعی در حاجت مؤمن «۱»

۱/۲۱۵۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از محمد بن مروان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: حضرت فرمود: «رفتن مردی در حاجت برادر مؤمنش باعث این می‌شود که ده حسنه از برایش نوشته شود و ده گناه از او

(۱). و سعی - به فتح سین و سکون عین -، کوشیدن است و دویدن و شتافتن و کاری کردن. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۹۷

محو شود و ده درجه از برایش بلند شود». راوی می‌گوید که: آن حضرت را نمی‌دانم که چیزی فرموده باشد، مگر آنکه فرمود: «و برابری می‌کند با آزاد کردن ده بنده و بهتر است از آنکه یک ماه در مسجد الحرام معتکف باشد».

۲/۲۱۵۹. از او، از احمد بن محمد، از معمر بن خلّاد روایت است که گفت: شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که خدا را بندگانی چندند در زمین که در حوائج مردم سعی می‌کنند و ایشانند که در روز قیامت ایمنند. و هر که شادی را بر مؤمنی داخل کند، خدا در روز قیامت دل او را شاد گرداند».

۳/۲۱۶۰. از او، از احمد، از عثمان بن عیسی، از عبیده حذاء روایت است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «هر که در حاجت برادر مسلمان خویش راه رود، خدا او را در سایه هفتاد و پنج هزار فرشته قرار دهد. و گامی بر ندارد، مگر آنکه خدا ثوابی از برایش بنویسد، و به واسطه آن گناهی از او فرو ریزد، و به جهت آن درجه از برایش بلند شود. و چون از حاجتش فارغ شود، خدای عز و جل بنویسد از برای او به واسطه آن حاجت، مزد کسی که حج کرده و آنکه عمره‌ای به جا آورده».

۴/۲۱۶۱. از او، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از هارون بن خارجه، از صدقه، از مردی از اهل حلوان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر آینه اگر در حاجت یکی از برادران مسلمانم راه روم، دوست‌تر است در نزد من از آنکه هزار بنده را آزاد کنم و هزار کس را بر اسب زین و لجام‌شده سوار گردانم که در راه خدا جهاد کنند» (و من متحمّل اخراجات ایشان باشم).

۵/۲۱۶۲. علی بن ابراهیم، از پدرش از حمّاد، از ابراهیم بن عمر یمانی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ مؤمنی از برای برادر مسلمان مؤمن خویش در حاجتی نرود، مگر آنکه خدای عز و جل به هر گامی از برایش حسنه‌ای بنویسد، و به واسطه آن گناهی از او فرو ریزد، و به آن درجه‌ای از برایش بلند گرداند، و بعد از آن او را ده حسنه بیفزاید و در ده

حاجت شفیع گرداند».

۶/۲۱۶۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از ابویوب خزّاز، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هر که در حاجت برادر مسلمان خود سعی کند به جهت طلب کردن رضای خدا، خدای عز و جل از برایش به سبب آن هزار هزار

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۴۹۹

حسنه بنویسد که در آن یا به سبب آن، خویشان و همسایگان و برادران و آشنایان او را بیمارزد. و هر که با مؤمنی در دنیا نیکی کرده باشد، چون روز قیامت شود به او گفته شود که:

در آتش دوزخ داخل شو و هر که را در آن بیابی که در دنیا با تو نیکی کرده باشد، او را به اذن خدای عز و جل بیرون آور، مگر آنکه ناصبی و دشمن اهل بیت پیغمبر باشد».

۷/۲۱۶۴. از او، از پدرش، از خلف بن حمّاد، از اسحاق بن عمّار، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر که در حاجت برادر مسلمان خود سعی کند و نهایت جدّ و جهد در آن به عمل آورد و خدا روا شدن آن را بر دست او جاری گرداند، خدای عز و جل ثواب یک حجّ و یک عمره و اعتکاف دو ماه که در مسجد الحرام باشد و روزه آن دو ماه [را] از برایش بنویسد. و اگر سعی خود را به عمل آورد و خدا قضای آن را بر دستش جاری نسازد، ثواب حجّی و عمره‌ای از برای او بنویسد».

۸/۲۱۶۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن علی، از جمیل بن درّاج، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مرد را در اعتماد کردن بر برادرش، همین بس است که حاجت خویش را بر او فرود آورد».

۹/۲۱۶۶. از او، از احمد بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از صفوان جمّال روایت است که گفت: با امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم که ناگاه مردی از اهل مکه که او را میمون می‌گفتند بر آن حضرت داخل شد، و به سوی آن حضرت شکایت نمود که کرایه دادن خویش بر او دشوار شده، کسی را نمی‌یابد که خویش را کرایه دهد؛ پس حضرت به من فرمود که:

«برخیز و برادر خود را یاری کن». پس من برخاستم و با آن مرد همراه شدم و رفتم و خدا کرایه دادن او را میسر و آسان گردانید. بعد از آن به جای خود برگشتم. حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «در باب حاجت برادرت چه کردی؟» عرض کردم که: پدر و مادرم فدای تو باد! خدا آن را روا کرد. فرمود که: «بدان و آگاه باش! که یاری کردن تو برادر مسلمان خود را، دوست‌تر است در نزد من از هفت شوط طواف خانه کعبه، در حالتی که ابتداکننده باشی». بعد از آن فرمود که: «مردی به خدمت حضرت حسن بن علی علیهما السلام آمد و عرض کرد که: پدر و مادرم فدای تو باد! مرا بر قضای حاجتی اعانت کن. حضرت نعلین خویش را پوشید و

(۱). چه، اگر نهایت اعتماد بر او نداشته باشد و احتمال قوی ندهد که حاجتش را روا می‌کند، از او خواهش نمی‌کند، مگر کسی که از روی اضطرار به احتمالات نیش غولی عمل کند این خیال او را بر در هر دری دواند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۰۱

برخواست و با آن مرد همراه شد؛ پس در عرض راه به حضرت امام حسین علیه السلام گذشت و آن حضرت ایستاده بود و نماز می‌کرد. حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: چرا به نزد حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام نرفتی که بر حاجت خویش از او استعانت و یاری جویی؟ عرض کرد:

پدر و مادرم فدای تو باد! چنین کردم و به خدمتش رفتم و ذکر فرمود که معتکف است.

حضرت به آن مرد فرمود: بدان که اگر آن حضرت تو را اعانت می‌کرد، از برایش بهتر بود از آنکه یک ماه معتکف باشد. «۱»  
 ۱۰ / ۲۱۶۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن علی، از ابوجمیل، از ابن سنان روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «خدای عز و جل فرموده است که: خلائق عیال من‌اند؛ پس دوست‌ترین ایشان به سوی من، آن است که از همه ایشان نسبت به ایشان مهربان‌تر، و سعی‌اش در حوائج ایشان از همه بیشتر باشد».

۱۱ / ۲۱۶۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از بعضی، از اصحاب خویش، از ابوعمار که گفت: عادت حماد بن ابی‌حنیفه این بود که چون به من می‌رسید می‌گفت که: حدیث خود را بر من مکرر کن؛ پس من او را حدیث می‌کردم. گفتم که: روایت به ما رسیده که عابد بنی‌اسرائیل چون در عبادت به منتهی می‌رسید، شغل او این می‌شد که در حوائج مردم سعی می‌کرد و راه می‌رفت و اهتمام داشت به آن‌چه ایشان را به اصلاح می‌آورد.

باب در بیان بردن اندوه مؤمن

### ۸۵. باب در بیان بردن اندوه مؤمن

۱ / ۲۱۶۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از زید شحام روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «کسی که فریادرسی کند برادر مؤمن خود را که اندوهناک و حسرت خورنده باشد در نزد مشقت و رحمتی که

(۱). و ظاهر این است که ترک اعانت از حضرت امام حسین - صلوات الله علیه - مبنی بر مصلحت بیان خاصیت سعی در حاجت مؤمن باشد؛ چه به علم لدنی می‌دانست که آن‌چه اتفاق افتاد، اتفاق خواهد افتاد. یا عذری داشت که نمی‌توانست در حاجت سائل سعی کند و همان عذر با سعی معارضه نمود و بر آن راجح آمد؛ زیرا که هرگز خلاف اولی از آن حضرت و غیر او از ائمه - صلوات الله علیهم - سر نزد، و کلام حضرت امام حسن علیه السلام با این منافاتی ندارد؛ چه بنای آن بر معارضه سعی و اعتکاف است، بلکه بنا بر وجه اول مبین مطلب است؛ چه مجالس و افعال و اقوال ایشان در حکم یک مجلس و یک فعل و یک قول است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۰۳

به او رسیده، و اندوه او را ببرد و او را بر آوردن حاجتش یاری کند، خدای عز و جل به سبب آن از برایش هفتاد و دو رحمت واجب گرداند، و از جمله هفتاد و دو رحمت، یک رحمت را از برایش تعجیل ذخیره فرماید و در دنیا قرار دهد که امر زندگانی او را به آن اصلاح کند، و هفتاد و یک رحمت را از برایش ذخیره فرماید از برای فزع و هولی چند که در روز قیامت باشد».

۲ / ۲۱۷۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که مؤمنی را اعانت کند، خدای عز و جل هفتاد و سه اندوه را از او ببرد، یکی را در دنیا و هفتاد و دو اندوه را در نزد اندوه بزرگ. و فرمود: در وقتی که همه مردمان به خود مشغول باشند» (یعنی در روز قیامت که هیچ کس به دیگری نتواند پرداخت).

۳ / ۲۱۷۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حسین بن نعیم، از مسمع - یعنی ابوسیّار - روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر که اندوهی را از مؤمنی ببرد، خدا اندوه‌های آخرت را از او ببرد، و از قبر خویش بیرون آید در حالی که دلش آرمیده و ساکن باشد و از جا به در نیاید. و هر که مؤمنی را از گرسنگی طعام دهد، خدا او را از میوه‌های بهشت بخوراند. و هر که مؤمنی را شربت آبی دهد، خدا او را از شراب سر به مهر بهشت آب دهد».

۲۱۷۲ / ۴. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شَاء، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که اندوه مؤمنی را برطرف کند، خدای عز و جل اندوه را از دل او ببرد و آن را گشاده گرداند در روز قیامت».

۲۱۷۳ / ۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از جمیل بن صالح، از ذریح روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «مؤمنی که اندوه مؤمنی را ببرد و او پریشان باشد، خدا حوائج او را در دنیا و آخرت از برایش آسان گرداند».

و فرمود که: «هر که بر مؤمن عورتی را بپوشاند که از آن می‌ترسد، خدا هفتاد عورت از عورت‌های دنیا و آخرت را بر او بپوشاند».

«۱».

(۱). و عورت هر چیزی است که موضع ستر باشد و هر چه از آن شرم شود. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۰۵

و فرمود که: «خدا در کار یاری کردن مؤمن است، مادامی که مؤمن مشغول یاری برادرش باشد؛ پس به موعظه و پند منتفع شوید و در خوبی‌ها رغبت کنید».

باب در بیان اطعام مؤمن

## ۸۶. باب در بیان اطعام مؤمن «۱»

۲۱۷۴ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابویحیی واسطی، از بعضی از اصحاب ما، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که مؤمنی را سیر گرداند، بهشت از برای او واجب شود. و هر که کافری را سیر گرداند، بر خدا واجب باشد که اندران او را از زقوم «۲» پر کند؛ خواه مؤمن باشد و خواه کافر».

۲۱۷۵ / ۲. از او، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از بعضی از اصحاب ما، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر آینه اگر مردی از مسلمانان را طعام دهم، دوست‌تر است در نزد من از آنکه افقی از مردمان را طعام دهم».

عرض کردم که:

افق چیست؟ فرمود: «صد هزار کس یا زیاده‌تر باشد». «۳»

۲۱۷۶ / ۳. از او، از احمد، از صفوان بن یحیی، از ابوحمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که سه کس یا سه گروه از مسلمانان را طعام دهد، خدا او را از سه بهشت طعام دهد که در ملکوت آسمان‌ها است، یکی: فردوس و دیگری: بهشت عدن و سیم: طوبی، و [نیز] از درختی که بیرون آید از بهشت عدن که

(۱). و اطعام به معنی طعام دادن است و طعام خوردنی باشد. و دور نیست که در اینجا به معنی چشانیدن باشد که شامل شراب دادن نیز باشد. (مترجم)

(۲). و زقوم- به فتح زای هوز و ضم قاف مشدد- نام درختی است در دوزخ که میوه‌اش همچو سرهای شیاطین باشد و بار آن تلخ است. و در مؤیدالفضلاء مسطور است که درختی است در بادیه که سقمونیا صمغ و جدوی آن است. (مترجم)

(۳). و أفق- به ضم همزه و سکون فاء و به ضم آن-، به معنی کنار جهان است یا آنچه هویدا باشد از کنارهای آسمان یا محلّ وزیدن باد صبا و شمال و دیور و جنوب. و آنچه حضرت علیه السلام در تفسیر آن فرموده است، در هیچ کتابی از کتب لغت مذکور نیست؛ پس آنچه در این حدیث است یا بنابر حذف مضاف است؛ یعنی اهل افق، یا آنکه این معنی از جمله آنها است که

اهل لغت اطلاع بر آن به هم نرسانیده‌اند. و زمخسری در فائق خویش گفته است که: حکایت می‌شود که یزیدی به کسائی گفت که: از جانب تو چیزی چند از لغت بر ما وارد می‌شود که ما آنها را نمی‌شناسیم؛ پس کسائی گفت که: تو با این چه نسبت داری. با مردم از این علم نیست، مگر زیادتی آب دهان من؛ پس یزیدی از روی خواری خاموش شد. و مؤید وجه اول است آن چه در حدیث بعد از این می‌آید که حضرت آن را به ده هزار کس تفسیر فرموده؛ چه اهل آفاق مختلف‌اند در کمی و بسیاری. (مترجم)

تحفة الاولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۰۷

پروردگار ما آن را به دست قدرت خود نشانیده». (۱)

۴/۲۱۷۷. علی بن ابراهیم، از پدرش از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ مردی نیست که دو مؤمن را در خانه خویش داخل گرداند و ایشان را طعام دهد به قدری که سیر شوند، مگر آنکه بهتر باشد از آزاد کردن یک بنده».

۵/۲۱۷۸. از او، از پدرش، از حماد، از ابراهیم، از ابو حمزه، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت است که فرمود: «هر که مؤمنی را طعام دهد از گرسنگی، خدا او را از میوه‌های بهشت طعام دهد. و هر که مؤمنی را آب دهد از تشنگی، خدا او را از شراب سر به مهر بهشت آب دهد».

۶/۲۱۷۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از عبدالله بن میمون قدام، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هر که مؤمنی را طعام دهد تا آنکه او را سیر گرداند، کسی از خلق خدا نداند که در آخرت چه مزد از برای او است؛ نه فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل، مگر خدای پروردگار عالمیان که او می‌داند». بعد از آن فرمود که: «از جمله موجبات مغفرت، طعام دادن مسلمان گرسنه است». پس قول خدای عز و جل را تلاوت فرمود: «أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْجَبَةٍ \* يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ \* أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ» (۲)؛ یعنی: «یا عقبه! طعام دادن است در روز صاحب گرسنگی - یعنی در وقتی که طعام به دشواری دچار شود - بی‌پدری را که خداوند خویشی است؛ یعنی آن یتیم، خویش مُطعم باشد، یا درویش و بی‌چاره‌ای را که خاک‌نشین باشد» (و این کنایه است از احتیاج و تنگدستی و درماندگی).

۷/۲۱۸۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که مؤمنی را شربت آبی دهد در جایی که قادر بر آب باشد، خدا او را به هر شربتی هفتاد هزار حسنه عطا کند، و اگر او را

(۱). و مخفی نماند که این حدیث مصحح قول کسی است که می‌گوید: طوبی بهشت است، ولیکن قول آنکه آن را درختی در بهشت می‌داند رد نمی‌کند؛ چه احادیث در خصوص درخت طوبی بسیار است. بلی، اگر مثال این احادیث را در مباحث الفاظ حجت دانیم، چنان که اظهر و اقوی است، بر اهل لغت وارد می‌آید که تردید ایشان درست نباشد؛ چه ایشان می‌گویند: طوبی نام بهشت است یا درختی است در آن. یا می‌گوید که: طوبی نام بهشت است. و بعضی گفته‌اند که: نام درختی است که در آن است. و امثال این عبارت که در نفی اشتراک آن شرکت دارند. (مترجم)

(۲). بلد ۱۴-۱۶.

تحفة الاولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۰۹

آب دهد در جایی که قادر بر آب نباشد، گویا ده کس از فرزندان اسماعیل را از قید بندگی خلاص کرده و آزاد نموده است».

۸/۲۱۸۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از حسین بن نعیم صحاف که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ای حسین! آیا برادران دینی خود را دوست می‌داری؟» عرض کردم: آری. فرمود



که: «به فقرای ایشان نفع می‌بخشی؟» عرض کردم: آری. فرمود: «بدان و آگاه باش! که بر تو واجب است که دوست داری هر که خدا را دوست می‌دارد. و به خدا سوگند که به یکی از ایشان نفع نمی‌بخشی تا آنکه او را دوست داری. آیا ایشان را به منزل خویش می‌طلبی که ضیافت کنی؟» عرض کردم:

آری، چیز نمی‌خورم، مگر آنکه دو کس و سه کس و کمتر و بیشتر از ایشان با من است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «بدان که فضل ایشان بر تو از فضل تو بر ایشان بزرگ‌تر است».

عرض کردم که: فدای تو کردم! طعام خویش را به ایشان می‌خورانم و منزل و فرش خویش را پایمال ایشان می‌گردانم و با وجود اینها فضل ایشان بر من بزرگ‌تر است؟ فرمود: «آری؛ زیرا که ایشان چون در منزلت داخل شوند، با آمرزش گناهان تو و آمرزش گناهان زن و فرزندان و تابعان تو داخل می‌شوند، و چون از منزلت بیرون روند، با گناهان تو و گناهان عیال تو بیرون می‌روند».

۹/۲۱۸۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از ابومحمد و ابی‌روایت کرده است که: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام ذکر اصحاب ما شد. من گفتم که: هرگز چاشت و شام نمی‌خورم، مگر آنکه دو کس و سه کس و کمتر و بیشتر از ایشان با من است. حضرت علیه السلام فرمود که: «فضل ایشان بر تو عظیم‌تر است از فضل تو بر ایشان». عرض کردم که: فدای تو کردم! این امر چگونه است با آنکه من طعام خود را به ایشان می‌خورانم و از مال خود برایشان انفاق می‌کنم و عیال را خادم ایشان می‌گردانم؟ فرمود: «زیرا که ایشان چون داخل می‌شوند و به سوی تو می‌آیند، داخل می‌شوند با روزی بسیاری از جانب خدای عز و جل، و چون بیرون روند، با مغفرت تو بیرون می‌روند».

۱۰/۲۱۸۳. از او، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از محمد بن مقرن، از عبیدالله و صّافی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر آینه اگر مرد مسلمانی را طعام دهم، دوست‌تر است در نزد من از آنکه افقی از مردمان را آزاد کنم». عرض کردم که: افق چه قدر است؟

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۱۱

فرمود: «ده هزار کس».

۱۱/۲۱۸۴. علی، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ربیع روایت کرده است که گفت:

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «هر که برادر خود را در راه خدا طعام دهد، آن قدر از اجر از برای او باشد؛ مانند آنکه فثامی از مردم را طعام دهد». عرض کردم که: فثام چیست و چه قدر است؟ فرمود: «صد هزار نفر از مردمان». «۱»

۱۲/۲۱۸۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از هشام بن حکیم، از سدیر صیرفی روایت کرده است که گفت: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود که: «چه چیز تو را منع کرده است از آنکه در هر روز بنده‌ای را آزاد کنی؟» عرض کردم که: مال من تاب این را ندارد. فرمود که:

«هر روز مسلمانی را طعام می‌دهی، چنان است که بنده‌ای را آزاد کرده‌ای». عرض کردم که:

آن مسلمان توانگر باشد یا پریشان؟ راوی می‌گوید که: حضرت فرمود: «به درستی که توانگر نیز گاهی خواهش طعام دارد».

۱۳/۲۱۸۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابی‌نصر، از صفوان جمّال، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «یک لقمه‌ای که برادر مسلمانی آن را بخورد در نزد من، دوست‌تر است به سوی من از آنکه بنده‌ای را آزاد کنم».

۱۴/۲۱۸۷. از او، از اسماعیل بن مهران، از صفوان جمّال، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر آینه اگر مردی از برادران خود را سیر گردانم، دوست‌تر است در نزد من از آنکه در این بازار شما داخل شوم و از آن بازار یک سر بنده را بخرم و او را آزاد کنم».

۱۵/۲۱۸۸. از او، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از عبدالرحمان بن ابی‌عبدالله، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر آینه اگر پنج درم را فرا گیرم و به سوی این بازار شما روم و در آن داخل شوم و به آن درم‌ها طعامی را بخرم و گروهی از مسلمانان را جمع کنم که آن را بخورند، دوست‌تر است در نزد من از آنکه بنده‌ای را آزاد کنم».

۱۶/۲۱۸۹. از او، از وشداء، از علی بن ابی‌حمزه، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «از حضرت محمد بن علی - صلوات الله علیهما - سؤال شد که: چه چیزی

(۱). و در کتب لغت، فثام را به گروه از مردمان تفسیر کرده‌اند و از این قبیل مسامحات بسیار دارند. و در فثام دو وجه جائز است: یکی فثام به همزه بعد از آن یاء، و دیگری با یاء حطّی و هر دو به کسرفاء و فتح، دویم آن است بر وزن کتاب و اصل ماده آن به معنی کثرت و بسیاری و پری است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۱۳

برابری می‌کند با آزاد کردن بنده؟ فرمود که: طعام دادن مردی که مسلمان باشد».

۱۷/۲۱۹۰. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین بن ابی‌الخطّاب، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عقبه، از ابوشیل روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «چیزی را نمی‌بینم که با زیارت مؤمن برابری کند، مگر طعام دادن او. و بر خدا لازم است که از طعام بهشت طعام دهد، هر که مؤمنی را طعام داده است».

۱۸/۲۱۹۱. محمد، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عقبه، از رفاعه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر آینه اگر مؤمن محتاجی را طعام دهد، دوست‌تر است در نزد من از آنکه او را زیارت کنم. و هر آینه اگر او را زیارت کنم، دوست‌تر است در نزد من از آنکه ده بنده را آزاد کنم».

۱۹/۲۱۹۲. صالح بن عقبه، از عبدالله بن محمد، از امام جعفر صادق و یزید بن عبدالملک، از آن حضرت روایت کرده‌اند که فرمود: «هر که مؤمن توانگری را طعام دهد، از برایش در برابر و همتای آن باشد که یکی از فرزندان اسماعیل را از سر بریدن رهایی دهد. و هر که مؤمن محتاجی را طعام دهد، از برایش در برابر آن باشد که صد کس از فرزندان اسماعیل را از سر بریدن خلاصی دهد».

۲۰/۲۱۹۳. صالح بن عقبه، از نصر بن قابوس، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر آینه طعام دادن یک مؤمن، دوست‌تر است در نزد من از آزاد کردن ده بنده و ده حج». راوی می‌گوید که: عرض کردم: ده بنده و ده حج؟! فرمود که: «ای نصر! اگر او را طعام ندهید می‌میرد، یا او را فرو می‌گذارید و آن باعث این می‌شود که بیاید به نزد کسی که دشمن اهل بیت باشد و از او سؤال کند. و مردن از برایش بهتر است از سؤال کردن از ناصبی».

ای نصر! هر که مؤمنی را زنده گرداند؛ یعنی باعث زنده بودن مؤمنی شود، گویا که همه مردمان را زنده گردانیده؛ پس اگر او را طعام ندهید، او را میرانیده‌اید، و اگر او را طعام دهید، او را زنده گردانیده‌اید».

باب در بیان ثواب کسی که مؤمنی را ببوشاند

## ۸۷. باب در بیان ثواب کسی که مؤمنی را ببوشاند

۱/۲۱۹۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از عمر بن عبدالعزیز، از جمیل بن درّاج، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که برادر خویش

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۱۵

را بپوشاند به جامه‌ای که در زمستان یا تابستان می‌پوشند، بر خدا سزاوار و لازم است که او را از جامه‌های بهشت بپوشاند، و سختی‌های مرگ را بر او آسان گرداند، و بر او در قبرش وسعت دهد و گشاده گرداند، و فرشتگان را به استقبال او فرستد، یا به استقبال آیند با بشارت، چون از قبرش بیرون آید. و این است معنی قول خدای عز و جل که در کتاب خویش می‌فرماید: «وَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (۱)؛ یعنی: «و پیش‌باز آیند و پیش‌استقبال نمایند آن بهشتیان را فرشتگان در وقت بیرون آمدن از قبور، و ایشان را تهنیت می‌گویند و می‌گویند که این روز، روز شما است که در دنیا پیوسته وعده داده می‌شدید» (یعنی روز ثواب و کرامت شما است و رسیدن به مطالب خویش).

۲/۲۱۹۵. از او، از احمد بن محمد، از بکر بن صالح، از حسن بن علی، از عبدالله بن جعفر بن ابراهیم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر که یکی از فقراى مسلمانان را جامه‌ای بپوشاند از برهنگی - یعنی بعد از آنکه به سبب شدت فقر و فاقه برهنه باشد- یا او را اعانت کند به چیزی از آنچه او را تقویت دهد، یا قوت خود سازد از اسباب زندگانی که به آن محتاج است، خدای عز و جل هفت هزار فرشته از فرشتگان خود را بر او بگمارد که طلب آموزش کنند از برای هر گناهی که آن را به عمل آورده تا آنکه در صور دمیده شود».

۳/۲۱۹۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از صفوان، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که یکی از فقراى مسلمان را جامه‌ای بپوشاند بعد از برهنگی، یا او را اعانت کند به چیزی از آنچه او را تقویت دهد بر زندگانی یا اسباب آن، خدای عز و جل هفتاد هزار فرشته از فرشتگان خود را بر او بگمارد که استغفار کنند از برای هر گناهی که آن را کرده است، تا روزی که در صور دمیده شود».

۴/۲۱۹۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر، از ابو حمزه ثمالی، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که مؤمنی را جامه‌ای بپوشاند بعد از برهنگی، خدا او را از جامه‌های سندس یا استبرق سبز بپوشاند».

و در حدیث دیگر فرمود که: «پیوسته در ضمان خدا باشد در مدّتی که بر آن فقیر تاری از آن جامه باشد».

(۱). انبیا، ۱۰۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۱۷

۵/۲۱۹۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت مکرر می‌فرمود که: «هر که مؤمنی را جامه‌ای بپوشاند بعد از برهنگی، خدا او را جامه‌ای از استبرق بهشت بپوشاند (و استبرق، دیبای سبز است یا دیبای محکم بافته با درخشندگی) و هر که مؤمنی را جامه‌ای بپوشاند از بی‌نیازی (یعنی با وجود آنکه به سبب غنا و بی‌نیازی احتیاج به آن نداشته باشد) پیوسته در سزای از جانب خدا باشد مادامی که از آن جامه پاره‌ای باقی مانده باشد».

باب در بیان الطاف و اکرام مؤمن

## ۸۸. باب در بیان الطاف و اکرام مؤمن «۱»

۱/۲۱۹۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از حسین بن هاشم، از سعدان بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که از روی برادر مؤمن خویش پاره‌ای کاه یا خاک یا گل یا چرک و امثال آن را فرا گیرد، خدای عز و جل ده حسنه از برایش بنویسد. و هر که در روی برادرش تبسم کند، او را یک حسنه باشد».

۲/۲۲۰۰. از او، از احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز، از جمیل بن دزاج، از سعدان بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر که با برادر خویش بگوید که:

مرحبا!- یعنی خوش آمدی- خدا از برایش مرحبا بنویسد تا روز قیامت». (۲)

۳/۲۲۰۱. از او، از احمد بن محمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر که برادر مسلمانش به نزد وی آید، پس او را اکرام کند، جز این نیست که خدای عز و جل را اکرام کرده است».

۴/۲۲۰۲. از او، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از نصر بن اسحاق، از حارث بن نعمان، از هیشم بن حماد، از ابوداود، از زید بن ارقم روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «در امت من بنده‌ای نیست که برادر خویش را نوازش کند در راه خدا به چیزی از نوازش، هر چه باشد، مگر آنکه خدمتکاران بهشت را به او عطا فرماید که او را خدمت کند».

(۱). و الطاف- به کسر همزه-، نیکویی کردن و نواختن است. و اکرام، مانند الطاف، نواختن و بخشش کردن و بزرگ داشتن باشد. (مترجم)

(۲). یعنی گویا که با برادر خویش گفته است که: مرحبا! تا روز قیامت؛ پس آن از برایش نوشته می‌شود و مزد آن به او عطا می‌شود، یا به او گفته می‌شود که: مرحبا! تا روز قیامت، در مقابل آن چه گفته است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۱۹

۵/۲۲۰۳. و از او، از احمد بن محمد، از بکر بن صالح، از حسن بن علی، از عبدالله بن جعفر بن ابراهیم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

هر که برادر خویش را اکرام کند به سخنی که به واسطه آن با وی نرمی و مهربانی کند و اندوه را از او ببرد، پیوسته در سایه کشیده و گسترده خدا باشد که هرگز کم نشود و زائل نگردد. و مادامی که در آن باشد، رحمت خدا بر او فرود آید».

۶/۲۲۰۴. از او، از احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز، از جمیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «به درستی که از جمله آن‌چه خدای عز و جل مؤمن را به آن مخصوص ساخته، آن است که نیکی [به] برادرانش را به او شناسانیده و اگرچه آن نیکی کم باشد، و نیکی به کثرت و بسیاری نیست. و بیان این، آن است که خدای عز و جل در کتاب خویش می‌فرماید که: «وَيُؤْتِيهِمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» (۱)؛ یعنی: «و برمی‌گزینند بر نفس‌های خود که از خود باز می‌گیرند و به دیگران می‌دهند و هر چند که با ایشان فقر و پریشانی باشد». بعد از آن فرموده است که: «وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۲)؛ یعنی: «و هر که نگاه داشته شود از بخل خویش، پس آن گروه، ایشان ستمکارانند. و هر که خدای عز و جل او را به این طریق بشناسد، او را دوست دارد. و هر که خدای- تبارک و تعالی- او را دوست دارد، مزد او را در روز قیامت تمام و کمال به او عطا فرماید به چیزی که به شماره درنیاید یا نیندازد». بعد از آن فرمود که: «ای جمیل! این حدیث را از برای برادران خویش روایت کن؛ زیرا که آن باعث ترغیب برادران تو است در نیکی».

۷/۲۲۰۵. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عقبه، از مفضل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مؤمن تحفه‌ای به برادرش می‌دهد». عرض کردم که: تحفه چیست؟ فرمود که: «آن مانند مجلس و متکا و خوردنی و پوشیدنی و سلام است؛ پس بهشت از برای مکافات او گردن می‌شکند و بلند می‌شود و خدای عز و جل به سوی آن وحی می‌فرماید که: من طعام تو را بر کسانی که در دنیا سکنی دارند حرام گردانیده‌ام، مگر بر پیغمبر یا وصی پیغمبر. و چون روز قیامت شود، خدای عز و جل

(۱). حشر، ۹.

(۲). حشر، ۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۲۱

به سوی آن وحی فرماید که: دوستان مرا به سبب تحفه‌های ایشان سزا ده؛ پس خدمتکاران، از غلمان و حوران از بهشت بیرون می‌آیند و با ایشان طبقه‌های چند از مروارید باشد که سر آنها را به دستمال‌ها پوشیده باشند. «۱» و چون دوستان خدا به سوی جهنم و هول آن و به سوی بهشت و آنچه در آن است نظر کنند، عقل‌های ایشان پرواز کند و از خوردن سر باز زنند؛ پس منادی از زیر عرش ندا کند که: خدای عز و جل جهنم را حرام گردانیده بر هر که از طعام بهشت او بخورد؛ پس آن قوم دست‌های خویش را می‌کشند و به سوی آن طبقه‌ها دراز می‌کنند و از آنچه در آنها است می‌خورند».

۸ / ۲۲۰۶. محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن عیسی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «از برای مؤمن بر مؤمن واجب است که هفتاد گناه کبیره را بر او ببوشاند».

۹ / ۲۲۰۷. حسین بن محمد و محمد بن یحیی هر دو روایت کرده‌اند، از علی بن محمد بن سعد، از محمد بن اسلم، از محمد بن علی بن عدی که گفت: محمد بن سلیمان به زبان قلم من داد «۲»، از اسحاق بن عمار که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ای اسحاق! با دوستان من نیکی کن، آنچه توانی یا در هر زمان که توانی؛ زیرا که هیچ مؤمن با مؤمنی نیکی نکرده و او را اعانت ننموده، مگر آنکه روی شیطان خراشیده شود و دلش مجروح گردد».

باب در بیان خدمت مؤمن

**۸۹. باب در بیان خدمت مؤمن «۳»**

۱ / ۲۲۰۸. محمد بن یحیی، از سلمه بن خطاب، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از اسماعیل بن ابان، از صالح بن ابی‌الاسود روایت فرموده که آن را مرفوع ساخته، از ابوالمعتزم که گفت:

شنیدم از امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هیچ مسلمانی نیست که گروهی از مسلمانان را خدمت کند، مگر آنکه خدا به او عطا فرماید مانند شماره ایشان، خدمتکاران در بهشت که او را خدمت کنند».

(۱). شاید معنا این باشد که سرپوش‌های آنها از مروارید باشد؛ بلکه این ظاهرتر است. (مترجم)

(۲). یعنی او گفت و من نوشتم، مانند املاء.

(۳). و خدمت - به کسره خاء - کاری برای رضا کردن با فروتنی است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۲۳

باب در بیان نصیحت مؤمن

**۹۰. باب در بیان نصیحت مؤمن «۱»**

۱ / ۲۲۰۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عمر بن ابان، از عیسی بن ابی‌منصور، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «واجب است از برای مؤمن بر مؤمن که با او مناصحه کند» (به آن معنا که مذکور شد).

۲ / ۲۲۱۰. از او، از ابن‌محبوب، از معاویه بن وهب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «نصیحت از برای مؤمن بر مؤمن واجب است در زمان حضور و غیبت».

۲۲۱۱/۳. ابن محبوب، از ابن رثاب، از ابو عبیده حذاء از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «نصیحت واجب است از برای مؤمن بر مؤمن».

۲۲۱۲/۴. ابن محبوب، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: باید مردی که از شما مسلمانان باشد، برادر خویش را نصیحت کند؛ مانند آنکه خود را نصیحت می‌کند».

۲۲۱۳/۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که بزرگ‌ترین مردمان از روی جاه و منزلت در نزد خدا در روز قیامت کسی است که به نصیحت از برای خلق خدا در زمین از همه ایشان رونده‌تر باشد».

۲۲۱۴/۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از منقری، از سفیان بن عیینه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «بر شما باد به نصیحت از برای خدا در خلق آن جناب؛ زیرا که هرگز تو او را ملاقات نخواهی کرد به عملی که از آن بهتر باشد».

(۱). و نصیحت - چون نُصَح - در لغت خلوص و خیرخواهی است. و نصیحت خدا، صحت اعتقاد است در وحدانیت و توابع آن و خلوص نیت در عبادت. و نصیحت کتاب خدا، تصدیق کردن به آن و عمل کردن به آنچه در آن است. و نصیحت رسول خدا صلی الله علیه و آله، تصدیق به نبوت و رسالت او است و انقیاد و اطاعت او در آنچه به آن امر نموده یا از آن نهی فرموده. و نصیحت ائمه علیه السلام، اطاعت ایشان است و خروج نکردن بر ایشان. و نصیحت عامه مسلمانان، راهنمایی ایشان است به سوی آنچه صلاح و مصلحت ایشان در آن باشد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۲۵

باب در بیان اصلاح میان مردمان

### ۹۱. باب در بیان اصلاح میان مردمان «۱»

۲۲۱۵/۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از حماد بن ابی طلحه، از حسیب احول روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:

«صدقه‌ای که خدا آن را دوست می‌دارد، اصلاح میان مردمان است، چون یکدیگر را تباه کنند، و نزدیک ساختن میان ایشان، چون از یکدیگر دور شوند».

از او، از محمد بن سنان، از حذیفه بن منصور، از امام جعفر صادق علیه السلام مثل این روایت است.

۲۲۱۶/۲. از او، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر آینه اگر در میان دو کس اصلاح کنم، دوست‌تر است در نزد من، از آنکه دو اشرفی [سکه طلا] تصدق کنم».

۲۲۱۷/۳. از او، از احمد بن محمد، از ابن سنان، از مفضل روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «چون بینی که در میان دو کس از شیعیان ما منازعه است که در باب چیزی باهم گفتگو می‌کنند، پس آن منازعه را از مال من نداد» (یعنی ما به التزاع را از مال من به مدعی ده در عوض منازعه‌ای که دارد، تا دعوی کوتاه شود و خصومت از میان برخیزد).

۲۲۱۸/۴. ابن سنان، از ابوحنیفه سابق الحاج روایت کرده است که گفت: مفضل به ما گذشت، و من و داماد یا پدرزن یا برادرزنم با یکدیگر در باب میراثی منازعه و خلاف می‌کردیم؛ پس ساعتی بر بالای سر ما ایستاد، بعد از آن گفت که: تا منزل من بیایید؛ پس ما به منزل او آمدیم، و در میان ما اصلاح کرد به چهارصد درم، و آن را از پیش خود به ما تسلیم کرد، تا آنکه چون هر یک از ما



از صاحب خویش طلب وثیقه و صلح نامه نمود. مفضل گفت:

بدانید و آگاه باشید! که این چهارصد درم از مال من نیست، ولیکن حضرت صادق علیه السلام مرا امر فرموده که: چون دو مرد از اصحاب ما با یکدیگر نزاع و دشمنی کنند در باب چیزی و گفتگو داشته باشند، من در میان ایشان اصلاح کنم و آن منازعه را از مال آن حضرت فدا دهم؛ پس اینک از مال حضرت صادق علیه السلام است.

۵/۲۲۱۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از معاویه بن عمار، از امام

(۱). و اصلاح- به کسر اول-، به صلاح آوردن و آشتی کردن و آشتی دادن است. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۲۷

جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مصلح، دروغگو نیست». (۱)

۶/۲۲۲۰. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از علی بن اسماعیل، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ» (۲). که آن حضرت فرمود: «چون خوانده شوی که در میان دو کس اصلاح کنی، مگو که سوگند یاد نموده ام که این فعل را نکنم». و ترجمه آیه بنا بر آنچه در این حدیث است این است که: «و مگردانید خدا را مانع از برای سوگندهای خویش از برای آنکه نیکی کنید، و بپرهیزید و اصلاح نمایید در میان مردمان» (۳).

۷/۲۲۲۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن محبوب، از معاویه بن وهب یا معاویه بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: آن حضرت فرمود که: «از جانب من چنین و چنین برسان» در باب چیزی چند که به آنها امر فرموده بود.

عرض کردم که: از جانب تو به ایشان برسانم و از جانب خود بگویم آنچه را که به من فرمودی و غیر آن چیزی که فرمودی؟ (۴) فرمود: «آری. به درستی که مصلح به دروغ منسوب نمی شود» (۵).

باب در بیان زنده گردانیدن مؤمن

## ۹۲. باب در بیان زنده گردانیدن مؤمن «۶»

۱/۲۲۲۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: چیست

(۱). یعنی کسی که در باب اصلاح و به جهت آن سخنان خلاف واقع می گوید، سخنانش حمل بر دروغ نمی شود، یا احکام دروغ بر آنها جاری نیست. و این ظاهرتر است. (مترجم)

(۲). بقره، ۲۲۴.

(۳). یعنی آن جناب و سوگند خوردن به او را اسباب منع مگردانید از اموری که بر آنها سوگند یاد کرده اید که عبارت است از: نیکی و پرهیزگاری و اصلاح میان مردمان. و آیه احتمال وجوه و معانی دیگر دارد، ولیکن آنچه مذکور شد ظاهرتر است. (مترجم)

(۴). یعنی از پیش خود نیز بر آن بیفزایم؟

(۵). و در بعضی از نسخها این زیادتی نیز هست که، جز این نیست که آن صلح است و دروغ نیست. و دور نیست که این نسخه بدل باشد که با مُبَدَل، هر دو، نوشته شده باشد. (مترجم)

(۶). یعنی سبب و باعث حیات و زندگانی او شدن. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۲۹

معنی قول خدای عز و جل: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ ... (۱) فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (۲).

و ترجمه آن، چنان که در قرآن است، این است که: «هر که بکشد تنی را بی آنکه تنی را کشته باشد (که قصاص بر او لازم آمده باشد، یا بی آنکه فسادی کرده باشد در زمین، از شرک و راهزنی و زنا در بعضی از صور و لواطه و غیر آن از اسباب کشتن)، پس گویا که همه مردمان را کشته است. و هر که تنی را زنده گرداند (یعنی سبب بقای حیات آن شود، به عفو از قصاص یا رهانیدن از مهلکان)، پس گویا که همه مردمان را زنده گردانیده و سبب زندگانی ایشان شده».

و حضرت فرمود که: «هر که نفسی را از ضلالت بیرون آورد به سوی هدایت، گویا که آن را زنده ساخته، و هر که آن را بیرون برد از هدایت به سوی ضلالت، گویا که آن را کشته است».

۲/۲۲۲۳. از او، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از فضیل بن یسار روایت است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: چیست معنی قول خدای عز و جل که در کتاب خویش می‌فرماید: «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»؟ حضرت فرمود: «یعنی از سوختن و غرق شدن او را نگاه دارد». عرض کردم که: هر که او را از ضلالت بیرون برد به سوی هدایت؟ حضرت فرمود که: «این تأویل اعظم آیه است که از هر تأویلی بزرگ‌تر است».

محمد بن یحیی، از احمد و عبدالله پسران محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابان مثل این را روایت کرده است.

۳/۲۲۲۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از نصر بن سويد، از یحیی بن عمران حلبی، از ابو خالد قماط، از حمران روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد! آیا از تو سؤال کنم؟ فرمود:

«آری». عرض کردم که: پیش از این بر حالی بودم و من امروز بر حالی دیگرم. پیش از این

(۱). و در قرآن بعد از لفظ «نَفْسٍ»، «أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ» مذکور است. و در بعضی از نسخ کافی نیز موجود است، ولیکن در اکثر نسخ مفقود است. (مترجم)

(۲). مائده، ۳۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۳۱

داخل زمینی می‌شدم، پس یک مرد و دو مرد و زن را به سوی تشیع می‌خواندم، و خدا هر که را می‌خواست، می‌رهانید و از هلاکت نجات می‌بخشید، و من امروز کسی را دعوت نمی‌کنم. فرمود که: «بر تو حرجی و باکی نیست که میان مردم و پروردگار ایشان واگذاری و به ایشان کار نداشته باشی؛ زیرا که هر که خدا اراده فرماید که او را بیرون برد از ظلمت و تاریکی ضلالت، به سوی نور و روشنی هدایت، او را بیرون می‌برد». بعد از آن فرمود که:

«باکی بر تو نیست اگر خوبی را از کسی مشاهده کنی و اثر خیری در او بینی که چیز اندکی به سوی او اندازی» (یعنی گوشه‌ای از ادله حقّه را به او بنمایی و در این باب استقصا نکنی).

عرض کردم که: مرا خیر ده از قول خدای عز و جل: «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (۱) فرمود:

«یعنی او را از سوختن یا غرق شدن نجات دهد». بعد از آن خاموش شد. پس فرمود که:

«تأویل اعظم آن، این است که آن را بخواند و آن نفس او را اجابت کند».

باب در بیان خواندن خاندان خویش به سوی ایمان

### ۹۳. باب در بیان خواندن خاندان خویش به سوی ایمان

۱/ ۲۲۲۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از عبدالله بن مسکان، از سلیمان بن خالد روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: مرا خاندانی هست و ایشان از من می‌شنوند و سخن مرا قبول می‌کنند، آیا ایشان را به سوی این امر - یعنی تشیع - بخوانم؟ فرمود: «آری؛ زیرا که خدای عز و جل در کتاب خویش می‌فرماید که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» (۲)؛ یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نگاه دارید نفس‌های خود را به فعل طاعات و ترک معاصی، و نگاه دارید خاندان خویش را از زنان و فرزندان و خادمان به واسطه تعلیم واجبات، از آتشی که آتش گیرای آن مردمان و سنگ گوگرد است».

باب در بیان وا گذاشتن خواندن مردمان

### ۹۴. باب در بیان وا گذاشتن خواندن مردمان

۱/ ۲۲۲۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از کلیب بن معاویه صیداوی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «پرهیزید از مردمان و از ایشان و دعوت ایشان دوری کنید؛ زیرا، چون خدای عز و جل چیزی را نسبت به بنده‌ای اراده فرماید،

(۱). مائده، ۳۲.

(۲). تحریم، ۶.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۳۳

در دلش نشانه‌ای را پدید آورد. پس او را چنان گرداند که به جهت آن جولان زند و بگردد و آن را طلب کند». بعد از آن فرمود: «کاش چون شما با مردم تکلم می‌کردید، می‌گفتید: رفتیم در آنجا که خدا رفته؛ یعنی مذهبی داریم که خدای - تعالی - آن را قرار داده، و برگزیدیم کسی را که خدا او را برگزیده. خدا محمد را برگزیده و ما آل محمد را برگزیدیم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ اجمعين -».

۲/ ۲۲۲۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل، از ابواسماعیل سراج، از ابن مسکان، از ثابت - یعنی ابوسعید - روایت است کرده است که: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «ای ثابت! شما را با مردمان چه کار است؟» (۱)

۳/ ۲۲۲۸. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از محمد بن مروان، از فضیل روایت کرده است ... تا آخر روایت که در آخر باب مذکور، مذکور شد.

۴/ ۲۲۲۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از علی بن عقبه، از پدرش روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «کار خویش را از برای خدا و رضای او قرار دهید» تا آخر آن چه در آن باب گذشت، مگر آنکه در اینجا زیادتی است که در آنجا نبود؛ زیرا که در آنجا مذکور است که: «مردم را وا گذارید؛ زیرا که مردم از مردم گرفتند و شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفتید». و در اینجا است که: «شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و از علی علیه السلام گرفتید و این دو، برابر نیستند».

۵/ ۲۲۳۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عثمان بن عیسی، از ابن‌اذینه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«به درستی که خدای عز و جل گروهی را از برای حق آفریده؛ پس هرگاه دری از حق به ایشان بگذرد که به چیزی از آن برخوردارند، دل‌های ایشان آن را قبول کند و هر چند که آن را نشناسند. و چون چیز باطلی به ایشان بگذرد، دل‌های ایشان آن را انکار کند و هر چند که آن را نشناسند. و گروهی را از برای غیر حق - یعنی باطل - آفریده؛ پس هرگاه بابتی از حق به ایشان بگذرد، دل‌های ایشان آن را انکار کند و هر چند که آن را نشناسند. و چون بابتی از باطل به ایشان بگذرد، دل‌های ایشان آن را قبول کند و هر چند که آن را نشناسند.»

(۱). تا آخر آنچه در باب بیان آنکه هدایت از جانب خدای - تعالی - است، مذکور شد، با اختلافی در سند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۳۵

۶/۲۲۳۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبدالحمید بن ابی العلاء، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون خدای عز و جل خیر و خوبی را نسبت به بنده‌ای اراده فرماید، در دلش نقطه و نشانه‌ای را از نور پدید آورد که گوش و دلش به جهت آن روشن شود، تا آنکه به حدی رسد که حریص تر گردد از شما بر آنچه در دست‌های شما است. و چون بدی را نسبت به بنده‌ای اراده نماید، در دلش نقطه و نشانه سیاهی را پدید آورد که به جهت آن گوش و دلش تاریک گردد.» و بعد از آن آیه را تلاوت فرمود که: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ» (۱) و ترجمه آن در باب مذکور در نظیر این حدیث بیان شد.

۷/۲۲۳۲. از او، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن حرمان، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «به درستی که خدای - تعالی - هرگاه خوبی را به بنده‌ای اراده کند...» تا آخر آنچه در آن باب ذکر شد، با اختلافی در سند. (۲)

باب در بیان اینکه خدا دین خویش را عطا نمی‌فرماید مگر ...

### ۹۵. باب در بیان اینکه خدا دین خویش را عطا نمی‌فرماید، مگر به کسی که او را دوست دارد

۱/۲۲۳۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از ابن بکیر، از حمزه بن حرمان، از عمر بن حنظله روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «ای ابوالصخر! به درستی که خدای - تعالی - دنیا را عطا می‌فرماید به کسی که دوست می‌دارد و به کسی که دشمن می‌دارد، و این امر را که عبارت است از تشیع، به کسی عطا نمی‌فرماید، مگر آنکه برگزیده آن جناب باشد از خلقش. به خدا سوگند که شما بر دین من و دین پدران من ابراهیم و اسماعیل اید. و مقصود من از پدران خویش، حضرت علی بن الحسین و حضرت محمد بن علی نیست، و هر چند که این گروه بر دین این جماعت باشند.»

۲/۲۲۳۴. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از عاصم بن

(۱). أنعام، ۱۲۵.

(۲). و در آنجا مذکور است که در دلش نشانه‌ای را از نور پدید آورد و در اینجا مذکور است که در دلش نشانه سفیدی را پدید آورد. و در اینجا آیه‌ای که در حدیث سابق است مذکور نیست و در آنجا مذکور است و تفاوتی غیر از این ندارند. و اگر کلینی رضی الله عنه این دو باب را یک باب می‌نمود و این همه احادیث را مکرر نمی‌فرمود بهتر بود. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۳۷

حمید، از مالک بن اعین جهنی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «ای مالک! به

درستی که خدا دنیا را عطا می‌کند به آنکه دوست می‌دارد و به آنکه دشمن می‌دارد، و دین خویش را عطا نمی‌فرماید، مگر به کسی که دوست می‌دارد».

۳/۲۲۳۵. از او، از معلی، از وشاء، از عبدالکریم بن عمرو خثعمی، از عمر بن حنظله، از حمزه بن حران، از حران، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «به درستی که خدا این دنیا را به نیکوکار و نابکار می‌دهد، و ایمان را عطا نمی‌فرماید، مگر به برگزیده خود از خلق خود».

۴/۲۲۳۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن نعمان، از ابوسلیمان، از میسر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «به درستی که خدای عز و جل دنیا را می‌دهد به آن که دوست دارد و آنکه دشمن دارد. و به درستی که ایمان را عطا نمی‌فرماید، مگر آنکه دوست دارد».

باب در بیان سلامت و رستگاری دین

### ۹۶. باب در بیان سلامت و رستگاری دین

۱/۲۲۳۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن نعمان، از ایوب بن حر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَّرُوا» (۱) که آن حضرت فرمود: «آگاه باشید که بر او ستم کردند و او را کشتند، ولیکن آیا می‌دانید که خدا او را از چه نگاه داشت؟ او را از آنکه فرعون و قومش او را در دینی که داشت گمراه کنند و امر دینش را فاسد گردانند». و ترجمه آیه این است که: «پس خدا حزقیل، مؤمن آل فرعون، را نگاه داشت از بدی‌های آن‌چه مکر کرده بودند و اندیشه‌های ناخوش که درباره او برده بودند».

۲/۲۲۳۸. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از ابوجمیله روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «در وصیت امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - به اصحاب خویش این بود که: بدانید که قرآن باعث هدایت است در شب و روز. نور است از برای شب تار (که عبارت است از دل نادان یا دل تیره تباری [با] مشقت و حاجتمندی) که می‌تابد بر آن‌چه واقع باشد از سختی و احتیاج. پس هرگاه بلیه و مصیبتی وارد شود که دفع

(۱). غافر، ۴۵.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۳۹

آن به مال ممکن باشد، مال‌های خویش را پیش دارید و آن را بلاگردان جان‌های خویش گردانید. و چون نازله‌ای فرود آید که دفع آن به مال ممکن نباشد، جان‌های خویش را پیش دارید و آنها را بلاگردان دین و کیش خویش سازید. و بدانید که هالک کسی است که دینش هلاک و نابود شده باشد، و غارت زده آن است که دینش به غارت رفته باشد. و بدانید و آگاه باشید! که هیچ درویشی نیست بعد از بهشت و استحقاق آن، و هیچ بی‌نیازی نیست بعد از دوزخ و مستوجب شدن آن؛ چرا که، بندی و اسیر آن رها نگردد، و بیمار نزار آن به نشود».

۳/۲۲۳۹. علی، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ربیع بن عبدالله، از فضیل بن یسار، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «سلامتی دین و صحت بدن از مال بهتر است، و مال، زینت و آرایشی است از آرایش‌های نیکوی دنیا».

محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد، از ربیع، از فضیل، از امام محمد باقر علیه السلام مثل این را روایت کرده است. ۴/۲۲۴۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضال، از یونس بن یعقوب، از بعضی از اصحاب خویش که گفت: مردی بود از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام که پیوسته بر آن حضرت داخل می‌شد و شرف

ملازمت و سعادت خدمت آن حضرت را در می‌یافت. پس مدتی مکث کرد که به حج نمی‌رفت. بعضی از آشنایان او بر حضرت داخل شد، فرمود که: «فلانی چه کرد و امرش چه وضع شد؟» راوی می‌گوید که: آن مرد شروع کرد که سخن را ناتمام ادا می‌کرد و تجمیع می‌نمود (و آهسته آهسته جواب مجمل می‌داد) چرا که، گمان می‌نمود که مقصود آن حضرت احوال گرفتن از توانگری و دنیای آن مرد است با آنکه او فقیر و بی‌چیز شده بود. حضرت چون چنین دید، فرمود که: «دینش چگونه است؟» عرض کرد: چنان است که تو می‌خواهی و دوست می‌داری. فرمود: «به خدا سوگند که بی‌نیازی همین است».

باب در بیان تقیه

## ۹۷. باب در بیان تقیه «۱»

۱/ ۲۲۴۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از هشام بن سالم و غیر او، از امام

(۱). و تقیه، فعلیه است از وقایت، به معنی نگاه داشتن، و تاء آن بدل است از واو. و تقیه رفتار کردن است در ظاهر به چیزی که مخالف از آن راضی باشد و ثمره آن نگاه داشتن نفس و حفظ خون است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۴۱

جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که در قول خدای عز و جل: «أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا» (۱) که آن حضرت فرمود: «یعنی آن چه صبر کردند بر تقیه». «وَايْدُرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ» (۲) فرمود که: «حسنه، تقیه است و سیئه، آشکار و فاش کردن». و ترجمه آن این است که: «و دفع می‌کنند به سخن یا خصلت نیکو، سخن یا خصلت بد را». و ترجمه باقی گذشت.

۲/ ۲۲۴۲. ابن‌ابی‌عمیر، از هشام بن سالم، از ابوعمرو اعجمی روایت کرده است که گفت:

امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «ای ابوعمرو! به درستی که نه عشر [نه دهم] دین در تقیه است. و هر که تقیه نمی‌کند، دین ندارد. و تقیه در هر چیزی می‌باشد، مگر در نیبذ که شراب خرما است و در مسح کردن بر موزه‌ها» (۳).

۳/ ۲۲۴۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از ابوبصیر که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «تقیه از دین خدا است».

عرض کردم که: از دین خدا است؟ فرمود: «آری، واللّه از دین خدا است. و هر آینه یوسف گفت که: «أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» (۴)؛ یعنی: پس ندا کرد نداکننده‌ای از ملازمان یوسف به امر او و گفت که: ای کاروانیان! به درستی که شما هر آینه دزدانید». و حضرت فرمود: «به خدا سوگند که ایشان چیزی ندزدیده بودند. و ابراهیم گفت که: «إِنِّي سَقِيمٌ» (۵)؛ یعنی من بیمارم و به خدا سوگند که بیمار نبود».

۴/ ۲۲۴۴. محمد بن یحیی روایت کرده است، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد و حسین بن سعید و هر دو، از نصر بن سويد، از یحیی بن عمران حلبی، از حسین بن ابی‌العلاء، از حبيب بن بشر که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «از پدرم شنیدم که می‌فرمود: نه، به خدا سوگند که بر روی زمین چیزی نیست که دوست‌تر باشد از تقیه».

ای حبيب! به درستی که هر که را تقیه بود، خدای - تعالی - او را بلند گردانید. ای حبيب! هر که را تقیه نبود، خدا او را پست گردانید. ای حبيب! به درستی که مردمان در صلح‌اند (یعنی مادامی که در صلح‌اند، تقیه برطرف نمی‌شود، و چون به خروج حضرت قائم علیه السلام

(۱). قصص، ۵۴. آنان به خاطر صبرشان دو بار پاداش می‌گیرند.



(۲). قصص، ۵۴.

(۳). موزه، یعنی چکمه و در اینجا مقصود مسح بر کفشی است که روی پا را گرفته باشد.

(۴). یوسف، ۷۰.

(۵). صافات، ۸۹.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۴۳

صلح برطرف شود، تقیه برطرف خواهد شد. و به سوی این مطلب اشاره فرمود که می‌فرماید که: پس اگر آن باشد، این خواهد بود».

۵/۲۲۴۵. ابوعلی اشعری، از حسن بن علی کوفی، از عباس بن عامر، از جابر مکفوف، از عبدالله بن ابی‌یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «بر دین خویش پرهیزد و آن را به پرده تقیه پوشید؛ زیرا که هر که تقیه نمی‌کند، ایمان ندارد. جز این نیست که شما در میان مردمان چون مگس عسلید در میان پرندگان. اگر پرندگان بدانند که چه چیز در اندران‌های مگس‌های عسل است، چیزی از آنها نمی‌ماند، مگر آنکه آن را می‌خورند. و اگر مردم می‌دانستند که در اندران‌های شما چیست و می‌دانستند که شما ما اهل بیت را دوست می‌دارید، هر آینه شما را به زبان‌های خویش می‌خورند و در نهان و آشکار شما را دشنام می‌دادند و منع می‌کردند. خدا رحمت کند بنده‌ای را از شما که بر ولایت و دوستی ما باشد!».

۶/۲۲۴۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد، از حریر، از آنکه او را خبر داده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل «وَلَا تَشْتَوِي الْحَسَنَةَ وَلَا السَّيِّئَةَ» (۱) که فرمود: «حسنه، تقیه است و سیئه، فاش و آشکارا کردن». و در قول آن جناب عز و جل: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (۲) السَّيِّئَةَ فرمود که: «بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» تقیه است. «فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (۳).

۷/۲۲۴۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از ابوعمرو کنانی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «ای ابوعمرو! مرا خبر ده که اگر تو را به چیزی خبر دهم یا به فتوایی تو را فتوی دهم، بعد از آن به نزد من آیی و مرا از آن سؤال کنی، پس تو را خبر دهم به خلاف آنچه در پیش، تو را خبر داده بودم، یا تو را فتوی دهم به خلاف آن، به کدام یک از آنها عمل می‌کنی؟» عرض کردم که: به تازه‌تر از آنها عمل می‌کنم و دیگری را و می‌گذارم. فرمود که:

«ای ابوعمرو! درست یافته‌ای. خدا ابا فرموده، مگر از آنکه پرستیده شود در نهانی (یعنی در زمان دولت باطل). بدان! به خدا سوگند که اگر شما این چنین کنید، از برای من و شما هر دو

(۱). فضلت، ۳۴.

(۲). فضلت، ۳۴.

(۳). فضلت، ۳۴. ترجمه آیه در باب صبر گذشت و در آنجا مذکور شد که در قرآن، بعد از «احسن» لفظ «سیئه» نیست. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۴۵

بهرتر است، و خدای عز و جل از برای ما و شما در دین خویش از غیر تقیه ابا فرموده است».

۸/۲۲۴۸. از او، از احمد بن محمد، از حسن بن علی، از درست واسطی روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «تقیه کسی به تقیه اصحاب کهف نرسید. به درستی که ایشان در اعیاد حاضر می‌شدند و زنارها را بر کمر می‌بستند، و به این سبب خدا ایشان را دو مرتبه مزد عطا فرمود».

۹/۲۲۴۹. از او، از احمد بن محمد، از حسن بن علی بن فضال، از حماد بن واقد لَحَام روایت است که گفت: در راهی رو به امام جعفر صادق علیه السلام رفتم. پس روی خود را از آن حضرت گردانیدم و در گذشتم. بعد از آن، در هنگامی که بر آن حضرت داخل شدم عرض کردم که: فدای تو گردم! من تو را ملاقات می‌کنم و روی خود را می‌گردانم، به جهت ناخوش داشتن از آنکه رنجی بر تو وارد آورم. پس به من فرمود که: «خدا تو را رحمت کند! لیکن دیروز در فلان موضع مردی [مرا] ملاقات کرد و گفت: عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ؛ یعنی: ای پدر عبدالله! همه سلام‌ها بر تو باد. و آن مرد درست نگفت و خوب نکرد».

۱۰/۲۲۵۰. علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض شد که: مردم روایت می‌کنند که علی علیه السلام بر بالای منبر مسجد کوفه فرمود که: ای گروه مردمان! به درستی که زود باشد که شما خوانده شوید به سوی دشنام دادن به من، پس مرا دشنام دهید. بعد از آن خوانده شوید به سوی بیزاری از من، پس از من بیزار شوید. حضرت صادق علیه السلام فرمود: «چه بسیار است دروغ گفتن مردم بر علی علیه السلام». بعد از آن فرمود: «جز این نیست که علی علیه السلام فرمود: به درستی که زود باشد که شما خوانده شوید به سوی دشنام دادن به من، پس مرا دشنام دهید. بعد از آن خوانده شوید به سوی بیزاری از من، و به درستی که من بر دین محمدم. و نفرمود که: از من بیزار شوید».

پس سائل به حضرت عرض کرد که: مرا خبر ده که اگر کشتن را اختیار کند و بیزاری نجوید چه صورت دارد؟ «فرمود: به خدا سوگند که این کشته شدن بر او واجب نیست و او را روا نیست، مگر آن‌چه عمّار بن یاسر بر آن گذشت و به آن رفتار کرد، در وقتی که اهل مکه او را جبر کردند بر کفر و دلش آرمیده بود به ایمان. پس خدای عز و جل این آیه را فرو فرستاد که:

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۴۷

«إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (۱) و پیغمبر صلی الله علیه و آله در نزد نزول این آیه به عمّار فرمود که:

ای عمّار! اگر ایشان برگردند، تو نیز برگرد؛ زیرا که خدای عز و جل عذر (۲) تو را فرو فرستاد و تو را امر فرموده که: برگردی اگر ایشان برگردند» (یعنی کفر را اظهار کنی اگر تو را جبر کنند).

۱۱/۲۲۵۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از هشام کنندی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «پرهیزید از آنکه کاری بکنید که ما به آن سرزنش شویم؛ زیرا که فرزند بد، پدرش به کردار او سرزنش می‌شود. و از برای کسی که به سوی او منقطع شده‌اید و از همه کس بریده و به او پیوسته‌اید زینت باشید و بر او عیب مباحشید. و در قبیله‌های ایشان یا خودتان- بنا بر اختلاف نسخ کافی- صله و پیوند نمایید و بیماران ایشان را عیادت کنید و در جنازه‌های ایشان حاضر شوید. و باید که شما را پیشی نگیرند به سوی چیزی از خوبی؛ زیرا که شما به خوبی از ایشان سزاوارترید. و به خدا سوگند که خدا پرستیده نشد به چیزی که در نزد او از خبَاء دوست‌تر باشد». عرض کردم که:

خبَاء چیست؟ فرمود: «تقیه». (۳)

۱۲/۲۲۵۲. از او، از احمد بن محمد، از معمر بن خلّاد روایت است که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام را سؤال کردم از برای خاستن به جهت تعظیم و ایمان؟ فرمود که: «جدم حضرت ابوجعفر صلی الله علیه و آله فرمود که: تقیه از دین من و دین پدران من است. و هر که را تقیه نیست، ایمان نیست».

۱۳/۲۲۵۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد، از ربیع، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «تقیه در هر ضرورتی هست، و صاحب ضرورت به آن داناتر است در هنگامی که بر او فرود می‌آید».

۱۴/۲۲۵۴. علی، از پدرش، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از محمد بن مروان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پدرم می‌فرمود که: هیچ چیز بیش از تقیه چشم را روشن نمی‌گرداند. به درستی که تقیه سپر مؤمن است».

۱۵/۲۲۵۵. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از محمد بن مروان روایت کرده

(۱). نحل، ۱۰۶. مگر کسی که اجبار شود، در حالی که دلش آرمیده به ایمان است.

(۲). و عذر- به ضمّ عین و سکون ذال-، سبب گناه گفتن است، و به معنی محو کردن بدی نیز آمده است. (مترجم)

(۳). و خَبَاءٍ- به فتح خاء و سکون باء- به معنی پنهان و پنهان کردن است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۴۹

است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «چه چیز می‌شم را از تقیّه منع کرد؟ پس به خدا سوگند که می‌دانست

که این آیه در قصّه عمّار و یارانش فرود آمد. «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ». «۱»

۱۶ / ۲۲۵۶. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از شعیب حدّاد، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام

روایت کرده است که فرمود: «تقیّه قرار داده نشد، مگر از برای آنکه خون محفوظ باشد و از ریختن باز داشته شود. پس چون کار

به خون رسد، تقیّه نیست».

۱۷ / ۲۲۵۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن بکیر، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت

کرده است که فرمود: «هر چه این امر- یعنی ظهور حضرت قائم علیه السلام- نزدیک شود، تقیّه سخت تر باشد».

۱۸ / ۲۲۵۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از اسماعیل جعفی و معمر بن یحیی بن سام و محمد بن مسلم و

زراره روایت کرده است که گفتند: شنیدیم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «تقیّه در هر چیزی است که فرزند آدم به

سوی آن ناچار شود. به حقیقت که خدا آن را از برایش حلال گردانید».

۱۹ / ۲۲۵۹. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مسکان، از حریر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده

است که گفت: آن حضرت فرمود که: تقیّه سپر خدا است در میان او و خلش.

۲۰ / ۲۲۶۰. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از احمد بن حمزه، از حسین بن مختار، از ابوبصیر روایت

کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «با مردمان در ظاهر آمیزش کنید و در باطن با ایشان مخالفت نمایید؛

چون امارت و حکومت به روش کارهای کودکان و بچه‌بازی باشد» (که صاحب آن چون کودکان شاغل به لهو و لعب و فتنه و

باطل باشد).

۲۱ / ۲۲۶۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن عیسی از زکریّا مؤمن، از عبدالله بن اسد، از عبدالله بن عطا روایت

کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام

(۱). نحل، ۱۰۶. مگر کسی که اجبار شود، در حالی که دلش آرمیده به ایمان است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۵۱

عرض کردم که: دو کس از اهل کوفه را گرفتند و به ایشان گفتند که: از امیرالمؤمنین بیزار شوید. پس یکی از آنها بیزار شد و

دیگری ابا کرد. و آنکه بیزار شده بود دست از او برداشتند و دیگری را کشتند. فرمود که: «اما آنکه بیزار شده مردی است در دین

خویش دانشمند، و اما آنکه بیزار نشده مردی است که به سوی بهشت شتافته».

۲۲ / ۲۲۶۲. علی بن ابراهیم، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن صالح روایت کرده است که گفت:

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «از عاقبت لغزش‌ها حذر کنید».

۲۳ / ۲۲۶۳. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از محمد بن اسماعیل، از علی بن نعمان، از ابن مسکان، از عبدالله بن ابی‌یعفور

روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «تقیّه سپر مؤمن است. و تقیّه حرز گاه و جای

استوار مؤمن است. و کسی که تقیه ندارد، ایمان ندارد. و به درستی که بنده‌ای حدیثی از احادیث ما به سوی او واقع می‌شود و آن را می‌شنود، پس به آن حدیث دینداری می‌کند و خدای عز و جل را می‌پرستد در میان خود و خدا، و همان باعث عزت‌ش در دنیا و نور در آخرت می‌گردد. و به درستی که بنده‌ای هست که حدیثی از احادیث ما به سوی او واقع می‌شود، پس آن را آشکار می‌کند، و همان باعث خواری او می‌شود در دنیا و خدای عز و جل آن نور را از او بر می‌کند.

باب در بیان کتمان و پوشیدن راز

### ۹۸. باب در بیان کتمان و پوشیدن راز

۱/ ۲۲۶۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از مالک بن عطیه، از ابو حمزه، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: «به خدا سوگند که دوست می‌دارم که دو خصلت را که در میان شیعیان ما است فدا دهم به بعضی از گوشت بازوهای خویش: یکی سبکی، و دیگری کمی کتمان».

۲/ ۲۲۶۵. از او، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از ابواسامه زید شحام روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «مردم به دو خصلت مأمور شدند و آنها را ضائع کردند، و چنان شدند که چیزی از آنها را ندارند: یکی صبر است، و دیگری کتمان».

۳/ ۲۲۶۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از یونس بن عمار، از سلیمان بن خالد روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ای سلیمان! به درستی که

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۵۳

شما بر دینی هستید که هر که آن را کتمان کند، خدا او را عزیز گرداند. و هر که آن را آشکار کند، خدا او را خوار و بی‌مقدار سازد».

۴/ ۲۲۶۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبدالله بن بکیر، از مردی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: ما جماعتی بودیم که بر آن حضرت داخل شدیم و عرض کردیم که: یا بن رسول الله! ما اراده عراق داریم، پس ما را وصیت کن.

حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «باید قوی شما ضعیف شما را تقویت دهد، و مال دار شما فقیر شما را یاری و اعانت کند. و سر ما را فاش مکنید و امر ما را آشکار ننمایید. و چون از جانب ما حدیثی برسد و بر آن یک گواه یا دو گواه از کتاب خدا بیابید، آن را بگیرید و به آن عمل کنید، و اگر نه، در نزد آن بایستید. بعد از آن، آن را به سوی ما برگردانید تا از برای شما ظاهر شود. و بدانید که آنکه این امر را انتظار می‌کشد، از برایش مثل اجر کسی است که روزه‌دار باشد و به عبادت قیام نماید. و هر که قائم ما را دریابد و با آن حضرت به جنگ بیرون رود و دشمن ما را بکشد، از برایش مثل ثواب بیست شهید باشد. و هر که با قائم ما کشته شود، او را مثل ثواب بیست و پنج شهید خواهد بود».

۵/ ۲۲۶۸. از او، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از عبدالاعلی روایت است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که برداشتن امر ما تصدیق کردن و قبول نمودن آن به تنهایی نیست؛ بلکه از جمله برداشتن امر ما، پوشیدن و نگاه داشتن آن است از کسی که اهل آن نباشد. و چون چنین کسی را دیدی، سلام مرا به ایشان برسان و به ایشان بگو که: خدا رحمت کند بنده‌ای را که دوستی مردم را به سوی خویش بکشاند. و ایشان را حدیث کنید به چیزی که می‌شناسند، و آنچه را که انکار دارند، از ایشان بپوشید».

بعد از آن فرمود: «به خدا سوگند که آنکه جنگ را از برای ما برپا می‌کند، مؤنت [ / رنج ] و شدت‌ش بر ما سخت‌تر نیست از کسی

که بر ما سخن می‌گوید به چیزی که ما ناخوش داریم، پس هر گاه آشکار کردن را از بنده‌ای بشناسید، به سوی او دوید و او را از آن برگردانید؛ پس اگر از شما قبول کند، نعم‌الاتفاق، و اگر نه، این را بر او بار کنید و به گردنش بگذارید، به واسطه کسی که بر او گران است و در نزد او عظمتی دارد و از او می‌شنود و سخنش را قبول می‌کند؛ پس به درستی که مردی از شما حاجتی می‌طلبد و خواهان آن می‌شود و در آن دقت می‌کند، تا آنکه از برایش دوا می‌شود؛ پس در حاجت من دقت کنید، چنان که در

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۵۵

حاجت‌های خویش دقت می‌کنید؛ پس اگر آن کس از شما بپذیرد، نعم‌المطلوب، و اگر نه، سخن او را در زیر پای‌های خویش در زیر خاک کنید و پیوسته مگویید که می‌گوید، و سخن او را نقل نکنید؛ چه آن باعث شهرتش می‌شود؛ پس به درستی که نقل و شهرت آن بر من و شما بار می‌شود و باعث این می‌شود که بر ما حمله کنند. و بدانید به خدا سوگند که اگر شما می‌گفتید آن چه من می‌گویم، هر آینه اقرار و اعتراف می‌نمودم که شما اصحاب منید. اینک ابوحنیفه است که او را اصحابی چندند. و اینک حسن بصری است که او را اصحابی چندند.

و من مردی از قریشم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله متولد شده‌ام و از آن حضرت به وجود آمده‌ام و کتاب خدا را دانسته‌ام. و در آن بیان هر چیزی هست از ابتدای آفرینش و امر آسمان و امر زمین و امر پیشینیان و امر پسینیان و امر آن چه بوده و آن چه خواهد بود، که گویا به سوی آنها می‌نگرم و همه در برابر چشم من است. «۱»

۶/۲۲۶۹. از او، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ربیع بن محمد مسلی، از عبدالله بن سلیمان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت: حضرت به من فرمود که:

«پیوسته راز ما پوشیده بود، تا آنکه در دست فرزندان کیسان افتاد، پس در کوچه و راه و دهات و شهر به آن حدیث کردند.»  
 ۷/۲۲۷۰. از او، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از ابوعمیه حدّاء روایت است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «به خدا سوگند که دوست‌ترین اصحاب من در نزد من، پارسا‌ترین ایشان و دانشمندترین ایشان است، و آن است که حدیث ما را از همه ایشان بیشتر کتمان کند. و بدحال‌ترین ایشان در نزد من و کسی که او را از همه ایشان زشت‌تر می‌دارم، کسی است که چون حدیث را بشنود که به ما نسبت داده می‌شود و از ما روایت می‌شود، آن را قبول نکند و از آن درهم گرفته شود و آن را انکار نماید، و کسی را که به آن اعتقاد کرده تکفیر کند و به کفر نسبت دهد، با آنکه او نمی‌داند، شاید که آن حدیث از نزد ما باشد و به سوی ما سند باشد، و به این سبب از دوستی ما بیرون نباشد.»

(۱). حاصل مراد آنکه حضرت می‌فرماید که: اگر شما تقیه کنید و آن چه نباید بگویید، نگوید و آن چه نباید بکنید، نکنید، نباید که من، شما را از خود سلب کنم و اقرار نکنم که شما اصحاب منید؛ زیرا که ابوحنیفه و حسن بصری اصحاب دارند و نجابت و زادگی [نژاد و نسب] و علمی که من دارم ایشان ندارند، ولیکن چون به خلاف تقیه رفتار می‌کنید، ناچار باید که شما را اصحاب خود بشمارم و انکار کنم. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۵۷

۸/۲۲۷۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از عبدالله بن یحیی، از حریر، از معلی بن خنیس که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:

«ای معلی! امر ما را کتمان کن و آن را آشکار مکن؛ زیرا که هر که امر ما را کتمان کند و آن را آشکار نکند، خدا او را در دنیا به آن عزیز گرداند، و در آخرت آن را نوری گرداند در میان دو چشمش که او را بکشاند به سوی بهشت. ای معلی! هر که امر ما را آشکار کند و آن را پوشیده ندارد، خدا در دنیا او را به آن خوار و بی‌مقدار گرداند، و در آخرت نور را از میان دو چشمش بر کند

و آن را ظلمتی گرداند که او را بکشاند به سوی آتش دوزخ. ای معلی! به درستی که تقیه از دین من و دین پدران من است. و هر که تقیه ندارد دین ندارد. ای معلی! به درستی که خدای عز و جل دوست می‌دارد که در نهانی پرستیده شود، چنان که دوست می‌دارد که در آشکار پرستیده شود. ای معلی! به درستی که آن که امر ما را آشکار کند، چون کسی است که آن را انکار کند».

۹/۲۲۷۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن علی، از مروان بن مسلم، از عمار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «آیا کسی را خبر دادی به آنچه من تو را به آن خبر دادم؟» عرض کردم که: کسی را خبر ندادم، مگر سلیمان بن خالد که او را به آن خبر دادم. حضرت فرمود که: «خوب کردی. آیا گفته شاعر را نشنیده‌ای که می‌گوید:

فَلَا يَغْدُونَ سِرِّي وَ سِرِّيكَ ثَالِثًا أَلَّا كُلُّ سِرٍّ جَاوَزَ اثْنَيْنِ شَائِعٌ

یعنی: پس باید که راز من و راز تو درنگذرد به کسی که سیم [سوم] من و تو باشد. آگاه باش! که هر رازی که از دو کس درگذرد شایع و فاش خواهد شد».

۱۰/۲۲۷۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده است که گفت: ابوالحسن، حضرت امام رضا علیه السلام، را از مسئله‌ای سؤال کردم و حضرت از جواب آن ابا و امتناع فرمود. بعد از آن فرمود که: «اگر هر چه خواسته باشید به شما عطا کنیم، از برای شما بد باشد و گردن صاحب این امر را بیشتر خواهد گرفت. حضرت باقر علیه السلام فرمود که: خدا ولایت خود را پنهان به جبرئیل رسانید و جبرئیل علیه السلام آن را پنهان به محمد صلی الله علیه و آله رسانید و محمد صلی الله علیه و آله آن را پنهان به علی علیه السلام رسانید و علی علیه السلام آن را پنهان به کسی که خدا خواست رسانید. بعد از آن شما آن را فاش و آشکار می‌کنید. کیست آن که یک حرف را که شنیده نگاه

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۵۹

داشته باشد؟ حضرت باقر علیه السلام فرمود که: در حکمت آل داود است که سزاوار است مسلمان را که مالک نفس خویش باشد و اختیار از دستش نرود، و روآورده باشد به حال و کار خویش، و به مردم روزگار خود عارف باشد. پس از خدا بپرهیزید و حدیث ما را آشکار مکنید، که اگر نه این بود که خدا باز می‌دارد فتنه مخالفان را از دوستان خویش، و انتقام می‌کشد از ایشان از دشمنان خویش، هر آینه معلوم می‌شد که چه اتفاق می‌افتاد. آیا ندیدی که خدا با آل برمک چه کرد؟ و ندیدی که از برای پدرم حضرت موسی علیه السلام چه انتقام کشید؟ و به تحقیق که فرزندان اشعث بر خطر و بلای عظیمی بودند که به هلاکت نزدیک گردیده بودند؛ پس خدا آن خطر را از ایشان دفع کرد، به واسطه دوستی ایشان با حضرت ابوالحسن علیه السلام. و شما در عراق عمل‌های این گروه متکبران را می‌بینید، و می‌بینید که خدا ایشان را مهلت داده است؛ پس بر شما باد که از خدا بپرهیزید و دنیا شما را گول نزنند، و به آن کس که خدا او را مهلت داده فریفته مشوید؛ پس گویا که امر ما (که ظهور حضرت قائم علیه السلام است، یا امر هلاکت ایشان)، به شما رسیده و عن‌قریب واقع خواهد شد».

۱۱/۲۲۷۴. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از عمر بن ابان، از ابوبصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خوشا حال بنده مؤمن بی‌نام و نشانی که خدا او را شناخته و مردم او را نشناخته‌اند. این گروه، چراغ‌های راه هدایت و چشم‌های علم‌اند که هر فتنه تاری از ایشان منکشف می‌شود، و اسرار را آشکارا نمی‌سازند و آنها را در میان مردم پراکنده و فاش نمی‌کنند، و جفاکار و ریاکننده نیستند».

۱۲/۲۲۷۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابوالحسن اصبهانی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - فرمود که:

خوشا حال هر بنده بی‌نام و نشانی که به او هیچ اعتنا نشود. و فرومایه و بی‌قدر باشد که مردم را بشناسد و مردم او را نشناسند، و خدا



او را به خشنودی از او شناسد. این گروه، چراغ‌های راه هدایت‌اند که هر فتنه تاری از ایشان منکشف می‌گردد و در هر رحمتی از برای ایشان گشوده می‌شود، و اسرار را در میان مردم پراکنده و فاش نمی‌کنند و آنها را آشکار نمی‌سازند، و جفاکار و ریاکننده نیستند. و فرمود که: «سخن خوب بگویند تا به آن معروف و مشهور شوید. و نیکی کنید تا از اهل آن باشید. و شتابندگان در کار و فاش کنندگان اسرار مباحثید؛

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۶۱

زیرا که نیکان و برگزیدگان شما آنانند که چون به سوی ایشان نظر شود، خدا به یاد آید. و بدان شما آنانند که بسیار می‌روند به سخن چینی در میان مردم، و در میانه دوستان جدایی می‌افکنند، و از برای بی‌گناهان عیب‌ها می‌جویند».

۱۳/۲۲۷۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از آنکه او را خبر داده که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «زبان‌های خود را نگاه دارید و پیوسته در خانه‌های خود باشید و از آن بیرون نیایید؛ چرا که، هرگز امری به شما نمی‌رسد که شما به آن مخصوص باشید، و پیوسته طائفه زبیدی‌ه سپر و نگهدار شما و همیشه بلاگردان شما خواهند بود».

۱۴/۲۲۷۷. از او، از عثمان بن عیسی، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت است که فرمود: «اگر در این دستت چیزی باشد، اگر توانی که آن دست دیگر را باخبر نکنی، چنان کن». راوی می‌گوید که: در نزد آن حضرت جماعتی از آدمیان بودند، پس ذکر فاش کردن اسرار را در میان آوردند. حضرت فرمود که: «زبان خود را حفظ کن تا عزیز شوی، و مردم را از افساری که در گردن داری دست مده، که خوار می‌شوی و رام می‌گرددی، که به هر سو که می‌کشندت باید رفت».

۱۵/۲۲۷۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از خالد بن نجیح، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که امر ما پوشیده‌ای است که به معجز (۱) پیمان پوشانیده شده، یا خود (۲) آهنی بر سر گذاشته. (و اول ظاهرتر است به قرینه‌ی بعد که می‌فرماید: پس هر که بر ما پرده را بدرد، خدا او را خوار و بی‌مقدار گرداند».

۱۶/۲۲۷۹. حسین بن محمد و محمد بن یحیی هر دو روایت کرده‌اند، از علی بن محمد بن سعد، از محمد بن مسلم، از محمد بن سعید بن غزوان، از علی بن حکم، از عمر بن ابان، از عیسی بن ابی‌منصور که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «نفس و دم زدن اندوه‌رسیده، به جهت ستمی که به ما اهل بیت رسیده، تسبیح است، و اهتمامش برای امر ما، عبادت، و پوشیدنش راز ما را، جهاد در راه خدا است». راوی می‌گوید که: محمد بن سعید به من گفت که: این حدیث را با طلا بنویس که من چیزی را نوشتم که از این بهتر باشد.

(۱). معجز یعنی چارقد و روسری، و «معجز پیمان» ترکیب مجازی و شاعرانه است.

(۲). خود، همان کلاهخود است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۶۳

باب در بیان مؤمن و علامات و صفات او

## ۹۹. باب در بیان مؤمن و علامات و صفات او

۱/۲۲۸۰. محمد بن جعفر، از محمد بن اسماعیل، از عبدالله بن زاهر، از حسن بن یحیی، از قثم بن ابوقتاده حرّانی، از عبدالله بن یونس از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مردی که او را همام می‌گفتند و بسیار عبادت می‌نمود و به غایت پاکیزه بود و در عبادت نهایت سعی و کوشش داشت، به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و آن حضرت خطبه

می‌فرمود. پس عرض کرد که: یا امیرالمؤمنین! صفت مؤمن را از برای ما شرح و بیان کن، به طریقی که گویا ما به سوی او نظر می‌کنیم و به چشم خویش او را می‌بینیم.

حضرت علیه السلام فرمود که: ای همام! آنکه مؤمن است در حقیقت، صاحب زیرکی و عقل و نظافت است. شادیش در رویش نمایان، و اندوهش در دلش پنهان. سینه‌اش از هر چیزی وسیع‌تر، و نفسش از هر چیزی ضعیف‌تر. منع می‌کند از هر چه نیست و نابود باشد، و ترغیب می‌نماید بر هر چه نیکو و محمود باشد. کینه ندارد و بدخواهی نمی‌کند و بر نمی‌جهد و دشنام نمی‌دهد، و عیب و زشتی مردمان نجوید، و سخن بدی در حق ایشان نگویند. رفعت و بزرگی را ناخوش دارد، و سُمعه و آوازه را خوش ندارد. اندوه گذشته و آینده‌اش دراز و دور، و خاموشی و سکوتش در غایت کثرت و وفور. صاحب وقاری است ذاکر، و شکیبایی ورزنده و شاکر. به فکر خویش اندوهناک، و به فقر خویش فرحناک است. در طبع و منشش آسانی و سهولت است، و در طبیعت و آفرینشش نرمی، نه خشونت. وفایش استوار و محکم، و اذیت و آزارش به مردم کم. بر کسی دروغ نمی‌بندد، و پرده حرمت کسی را پاره نمی‌کند.

اگر بخندد، دهان از هم ندرد، و اگر خشم گیرد، سبکی و بی‌عقلی نکند. خندیدنش تبسم و پرسیدنش تعلم، و بازگشتش در پرسیدن، مقصود از آن تفهیم و فهمیدن است. علم و حلمش فراوان و بزرگوار، و رحمت و رقت قلبش بسیار و بی‌شمار. بخل نمی‌ورزد و در کارها نمی‌شتابد. دلتنگ نمی‌شود و به افراط شادی نمی‌کند. میل [به ناحق] نمی‌کند در حکم خویش، و ستم نمی‌نماید در علم خویش. نفس ناطقه‌اش از سنگ هموار سخت، سخت‌تر، و کوشش و سعی‌اش در عبادت از غسل شیرین‌تر. نه حریصی است که پیوسته در تب و تاب باشد، و نه بی‌صبری است که همیشه اوقات بی‌تاب باشد. درشتی نمی‌کند و لاف نمی‌زند و از خود چیزی نمی‌نماید که چنان نباشد، و فرو نرود به دقت در آنچه محتاج به آن نباشد.

تحفة الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۶۵

منازعه و خصومتش زیبا. مراجعه و بازگشتش خوب و رعنا. از عدل و راستی نگذرد اگر غضب کند، و از رفق و نرمی دست برندارد اگر طلب کند. بی‌باکانه خود را در چیزی نیفکند، و رسوایی و تجبر و گردنکشی نکند. محبتش خالی از گرد و غبار، و عهد و پیمان‌ش محکم و استوار. به عقدی که بست وفا می‌نماید، و به ناخن بی‌وفایی گره آن را نمی‌گشاید.

مهربانی است بخشنده، و بردباری است فرومایه بی‌نام و نشان. سخن بی‌مصرف و زیاد از او ناید؛ چه هرگز چیزی نگوید، مگر آنچه به کار او آید. از خدای عز و جل خشنود و در مقام رضامندی، و با هوا و هوس خویش در محلّ خلاف و نارضامندی است. بر آنکه از او پست‌تر باشد درشتی نکند. در آنچه به کارش نیاید فرو نرود. دین اسلام را یاری کننده، و بدی را از مؤمنان نگاه دارنده، مسلمانان را کهنی است که به او پناه برند، و در جمیع حوادث و بلیات در پناه او روند. ستایش مردمان گوش او را ندرد، و طمع از ایشان به دلش گزندی نرساند و مجروح نکند. بازی و بازی کردن، حکمش را نگرداند، و جاهل نادان بر علمش اطلاع به هم نرساند. بسیار گوید در آنچه باید، و بسیار کند در آنچه شاید. دانا است و آگاه.

هوشیار در گاه و بی‌گاه. سخنش ناسزا نباشد، و عقلش سبک نباشد. پیوسته پیوند می‌دهد بی‌آنکه درشتی کند. و همیشه بخشش می‌کند بی‌آنکه از حد درگذرد. فریفته نمی‌شود و بی‌وفایی نمی‌کند. و از پی اثری نمی‌رود و بر بشری ستم نمی‌کند. به آفریدگان خدا مهربان، و در زمین کار کن و شتابان است. ضعیف ناتوان را یاری می‌دهد، و ستم‌دیده بیچاره را فریادرسی می‌کند. پرده کسی را نمی‌برد، و رازی را بروز نمی‌دهد. بسیار زحمت می‌کشد.

هیچ شکایت نمی‌کند.

اگر خیر و خوبی بیند، آن را یاد نماید، و اگر به چشم خویش بدی را ببیند، آن را بپوشاند.

زشتی و عیب را بسی می‌پوشد، و در حفظ الغیب هر کسی می‌کوشد. و از سُرُسُر درآمدن [لغزش و سُرخوردن] مردمان می‌گذرد، و

لغزش و خطا را می‌آموزد و درمی‌گذرد. بر هیچ خیرخواهی اطلاع به هم نرساند که آن را وا گذارد، و پاره‌ای از جور و ستم را ترک نکند تا آن را به اصلاح آورد. امینی است معتمد و محلّ اعتبار، و مهربانی است محکم و استوار.

پرهیزگار پاکیزه، و پاکی است پسندیده. عذر و بهانه را از هر بنده پذیرد، و به نیکی یاد کند و بر کسی خُرده نگیرد. و به مردمان گمان نیک برد، و نفس خویش را بر عیب متهم کند. در راه خدا دوستی می‌کند با دانشمندی و علم، و در راه خدا آشتی می‌برد با هوشیاری و عزم. شادی یا اندوه، او را از جا به در نبرد، و خرمی و نشاط، او را سبک و بی‌وقار نکند. دانا

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۶۷

را به یاد آورد و پند دهد، و نادان را بیاموزد و تعلیم دهد. هیچ سختی به جهت او انتظار نکشند «۱»، و هیچ بدی و گزند برای او نترسند. هر سعی‌ای در نزد [او دیده] او از سعی‌اش خالص‌تر، و هر نفسی در نزد او از نفسش صالح‌تر است. دانا است به عیب خویش، و مشغول است به اندوه خویش. به غیر حضرت پروردگار خویش غیر واثق، و تنهایی است یگانه و غمگین [یا مجرد از علایق] «۲». دوستی می‌کند در راه خدا، و جهاد می‌کند در راه خدا، تا آنکه خشنودی آن جناب را پیروی کند، و از برای خود به [دست] خود از کسی انتقام نکشد.

و در خشم پروردگار خویش مؤدّت ندارد، (چه در جایی که رضای او نباشد اصلاً محبت ندارد). با اهل فقر و درویشی همنشین، و با صاحبان صدق و راستی دوستی‌گزین است. با خداوندان حقّ، مُوازر [پشتیبان] و یکدیگر را یاور و ناصرند. غریب دور از وطن را یاور، و یتیم بی‌پدر را پدر است. شوهری است از برای بیوه‌زنان، و به صاحبان درویشی به غایت مهربان. و مردم از برای دفع هر ناخوشی به او امید دارند، و از برای دفع هر سختی و شدّتی به او امید دارند. گشاده‌روئی است خوش طبع و شادمان، نه ترش‌رو است و نه جوئی‌ای خبر مردمان. سختی «۳» است که خشم خورنده است، و مع‌ذلک نرم نرم خنده‌زننده.

فکرش در غایت دقّت، و پرهیزش در نهایت عظمت. هرگز خست و بخل نکند، و اگر بر او بخل شود صبر کند. عاقل بود و به این سبب حیا ورزید، و قناعت نمود و صاحب نوا گردید. شرمش بر خواهشش بلند شود، و دوستیش بر حسدش غالب گردد، و عفوی که دارد بر کینه‌اش برتری جوید، نه آنکه با کسی طریق انتقام و تلافی پوید. گویا نمی‌شود به غیر صواب، و نمی‌پوشد، مگر میانه باب «۴». رفتنش فروتنی (و خداوند خشوع) است، و برای پروردگارش به طاعتش در خضوع، خشنود است از او در همه حالاتی که دارد؛ یعنی خواه او را مقضی‌المراد «۵» و خواه ناکام بدارد. نیتش خالص و محض طاعت و تقرّب به حضرت حبیب، و اعمالی که از او سر می‌زند در آن نه غشّ است و نه فریب. نظرش در هر چیزی پند و عبرت، و خاموشی‌اش اندیشه و سخنش حکمت. با هر کسی در مقام خیرخواهی و نصیحت است، و صاحب بذل و بخشش با برادری و اخوت. در نهان و آشکار خیرخواهی کند، و از برادر دینی خویش دوری نکند. در حقّ او گفتاری نگوید که غیبت

(۱). یعنی: آزاری از او نبینند.

(۲). بنا به اختلاف نسخه‌های کافی.

(۳). یعنی: انسان محکم و استواری است.

(۴). یعنی: میانه‌روی و لباس معمولی.

(۵). یعنی: حاجت روا.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۶۹

باشد، و با او کرداری نکند که مکر و حیل باشد. خشم نگیرد بر آنچه از او فوت گردیده، و اندوهناک نشود بر آنچه به او رسیده. و آنچه را که امید داشتن آن روا نباشد، امید ندارد، و در سختی سستی نکند و در سستی به سر درنرود و شکر گذارد. علم

را به بردباری آمیزد، و عقل را به شکیبایی درآویزد.

او را بینی که کاهلی از او دور است، و همیشه خرم و شادان و مسرور. آرزویش نزدیک و لغزشش قلیل، و مرگ خویش را متوقع و منتظر رحیل است. دلش فروافتاده و ترسنده، و پروردگار خویش را یادکننده. نفسش قناعت نموده و جهل را از خود ربوده. امرش سهل و آسان، و اندوهناک است به جهت گناهان. شهوت و خواهشش مرده، و خشم خویش را فرو خورده. خلقش پاک و بی‌غش و روشن و لطیف، و همسایه‌اش از او ایمن و تکبرش ضعیف. قانع است به آنچه خدا از برایش مقدر فرموده، و صبرش محکم یا آن را مبین و آشکار نموده «۱». امر و کارش استوار، و ذکر و یادش بسیار. با مردم آمیزد تا عالم شود، و خاموش نشیند که سالم شود. و سؤال می‌نماید از برای فهمیدن، و تجارت می‌کند از برای سود دیدن. سکوت نمی‌کند [و گوش نمی‌سپارد] برای خیر که به آن فخر و ناز کند، و سخن نمی‌گوید که به آن بر غیر خویش گردن دراز کند. نفسش از او در رنج و مشقت، و مردم از او در خوشی و استراحت‌اند. به جهت آخرتش بر نفس خویش زحمت نهاده، و همه مردمان را از خود آسایش و راحت داده. اگر بر او ستم شود شکیبایی ورزد و صبر کند، تا آنکه خدا کسی باشد که از برایش انتقام کشد. دوریش از آنکه از او دوری گزیده دشمنی و نزاهت، و نزدیکیش با آنکه به او نزدیک شده نرمی و رحمت است. و چنان نیست که دوری‌اش تکبر و بزرگی کردن باشد، و نزدیکیش خدعه و مکر و به زبان فریب دادن باشد؛ بلکه اقتدا می‌کند به کسانی که پیش از او بوده‌اند از خوبان، و او پیشوای آنانی است که بعد از او خواهند بود از نیکان».

راوی می‌گوید که: چون همام این کلام معجز نظام را از امام علیه السلام شنید، فریاد برکشید و آواز سختی داد و بعد از صیحه زدن بی‌هوش افتاد. پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند می‌خورم که هر آینه بر همام از این حالت می‌ترسیدم». و فرمود که: «موعظه‌های بلیغه و پندهای به دل رسیده، به اهل خود که قابلیت دارد همچین می‌کند که او را

(۱). مترجم احتمال داده که در متن عربی به جای «متینا»، «مینا» باشد. و از این رو هر دو احتمال را ترجم کرده است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۷۱

بی‌هوش می‌سازد و بر زمین می‌زند» پس گوینده‌ای به آن حضرت عرض نمود که:

یا امیرالمؤمنین! حال تو چیست و چه بود؟ (یعنی تو را چه می‌شود که در تو عمل نمی‌کند؟) حضرت فرمود: «به درستی که هر کس را وقتی است که از او درنگ‌زد، و هر یک را سببی است که از او تجاوز نکند. و چون امر بر این منوال است، پس آهسته باش و باز مگرد به سوی این نوع سخنان دلخراش، و غیر از این نیست که شیطان پلید این سخن را بر زبانت دمید».

۲/۲۲۸۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از عبدالله بن غالب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «سزاوار است مؤمن را که در او هشت خصلت باشد...» تا آخر آن چه در باب بعد از باب نسبت اسلام گذشت.

۳/۲۲۸۲. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از ابن فضال، از منصور بن یونس، از ابوحمزه، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: «مؤمن خاموش می‌شود که سلامت یابد، و سخن می‌گوید که غنیمت بیند. امانت خود را به دوستان حقیقی خویش خبر ندهد، و شهادت خود را از دشمنان خویش کتمان نکند و نپوشد. و به جهت ریا چیزی را از خوبی به جا نیاورد، و از روی حیا آن را ترک نکند و وا نگذارد. اگر او را به پاکی یاد کنند و ثنا گویند بترسد از آن چه می‌گویند، و از خدا طلب آموزش کند برای آن چه نمی‌دانند. و گفتار آنکه او را نشناخته او را گول نزنند. و از احصا و ضبط آن چه آن را به عمل آورده می‌ترسد».

۴/۲۲۸۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از بعضی از آنان که او را روایت کرده‌اند و آن را

مرفوع ساخته به سوی امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:

«مؤمن را قوت و توانایی است در دین. و هوشیاری و آگاهی است با نرمی. و ایمان است با یقین. و حرص است در دانشمندی و خرمی. و نشاط است در هدایت. و نیکی است در استقامت. و علم است در بردباری. و زیرکی است در مدارایی. و سخاوت است در حق. و راستی و میانه‌روی است در بی‌نیازی. و نیک‌حالی است در حاجتمندی. و عفو و گذشت است در حال قدرت. و طاعت خدا است در نصیحت. و باز ایستادن است در شهوت. و پارسایی است در رغبت. و حرص است در جهاد. و نماز است در حال شغل. و صبر و

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۷۳

شکیبایی است در شدت. و در اموری که موجب اضطراب و بی‌آرامی است آرمیده است. و در ناخوشی‌ها صابر. و در وسعت و فراخی شاکر است. و غیبت نمی‌کند و تکبر ندارد و رحم را قطع نمی‌نماید، و چنان نیست که سست یا بدخو یا درشت باشد. و چشمش بر او پیشی نگیرد، و شکمش او را رسوا نکند، و فرجش بر او غالب نشود، و بر مردمان حسد نبرد. او را سرزنش می‌کنند و او سرزنش نمی‌کند. و اسراف نمی‌کند. و مظلوم را یاری می‌دهد. و بر گدا و بیچاره رحم می‌کند. نفسش از او در رنج و زحمت و مردم از او در راحتند. در عزت دنیا رغبت نمی‌کند و از ذلت آن بی‌تابی نمی‌کند. مردمان را قصدی است که رو به آن آورده‌اند و او را قصدی است که او را مشغول ساخته. در حکمش شکستی و در رأیش وهن و سستی و در دینش تلفی دیده نمی‌شود. راه راست می‌نماید هر که را با او مشورت کند. و یاری می‌کند هر که او را یاری کند. و از فحش و سخن زشت و جهالت ترسد».

۵/۲۲۸۴. از او، از بعضی از اصحاب ما روایت است که آن را مرفوع ساخته، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام که فرمود: «امیرالمؤمنین به مجلسی گذشت که جماعتی از قریش در آن حاضر بودند. و گروهی را دید که جامه‌های سفید پوشیده، رنگ‌های صاف و روشن دارند و بسیار می‌خندند، و به سوی هر که به ایشان می‌گذرد، به انگشتان خویش اشاره می‌کنند. بعد از آن به مجلسی گذشت که گروهی از اوس و خزرج در آن بودند؛ پس دید که گروهی چندند که بدن‌های ایشان کهنه و گردن‌های ایشان باریک و رنگ‌های ایشان زرد شده و در سخن گفتن فروتنی می‌کنند؛ پس علی علیه السلام از این امر تعجب کرد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شد و عرض کرد که: پدر و مادرم فدای تو باد! من به مجلسی از آن فلان گذشتم و قصه ایشان را شرح کرد. و به مجلسی از اوس و خزرج گذشتم و حال ایشان را وصف نمود. بعد از آن عرض کرد که: همه مؤمن‌اند؛ پس مرا خبر ده یا رسول الله به صفت مؤمن».

رسول خدا صلی الله علیه و آله زمانی سر به زیر انداخت، بعد از آن سر خود را بلند کرد و فرمود که:

بیست خصلت در مؤمن است که اگر آن خصلت‌ها در او نباشد، ایمانش کامل نیست. یا علی! به درستی که از جمله اخلاق و صفات مؤمنان آن است که به نماز جماعت حاضر می‌شوند، و به سوی دادن زکات می‌شتابند، و گدا را طعام می‌دهند، و دست بر سر یتیمان می‌کشند، و جامه‌های کهنه خویش را پاک و پاکیزه می‌گردانند، و لنگ‌ها بر میان می‌بندند؛ یعنی در عبادت دامن بر میان می‌زنند و مردانه عبادت می‌کنند. آنان که اگر خبر دهند دروغ نگویند، و اگر

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۷۵

وعده دهند خلف آن نکنند، و اگر کسی ایشان را امین دارد خیانت ننمایند، و اگر سخن کنند راست گویند. در شب راهب و مشغول عبادت‌اند و در روز شیران بیشه شجاعت. در روز روزه‌اند و در شب به عبادت ایستاده‌اند. هیچ همسایه‌ای را نرنجانند و همسایه‌ای به سبب ایشان بر رنجش نیاید. آنان که رفتن ایشان بر روی زمین به همواری یا عین خواری است، و گام‌های ایشان به سوی خانه‌های بیوه‌زنان جاری، و می‌روند در پس جنازه مردگان. خدا قرار دهد ما و شما را از پرهیزگاران».

۶/۲۲۸۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی عمیر، از قاسم بن عروه، از ابوالعباس روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق

علیه السلام فرمود که: «هر که نیکی او را شاد کند و بدی او را برنجاند و ناخوش دارد، مؤمن است».

۷/۲۲۸۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن حسن بن علّمان، از ابواسحاق خراسانی، از عمرو بن جمیع عبدی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «شیعیان ما آنانند که رنگ‌های ایشان شکسته و گونه‌های روی ایشان گشته، و کسانی که پژمرده و کاهیده و لاغر و نزار گردیده‌اند. آنان که چون ظلمت شب ایشان را فرو گیرد و بپوشاند، با حزن و اندوه رو به او آورند».

۸/۲۲۸۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «شیعیان ما اهل هدایت‌اند و اهل تقوی و اهل خیر و اهل ایمان و اهل فتح و فیروزی».

۹/۲۲۸۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل، از منصور بزرج، از مفضل روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:

«بپرهیزید از مردمان دون و زبون؛ زیرا که شیعه علی کسی است که شکم و فرج خویش را نگاه دارد و در باب اینها عفت ورزد، و جهادش سخت باشد، و برای آفریدگار خویش عمل کند، و ثواب او را امید دارد، و از عقابش بترسد؛ پس هرگاه این گروه موصوف به این صفات را دیدی، بدان که ایشان شیعیان جعفرند».

۱۰/۲۲۸۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از علی بن رثاب، از ابن ابی‌یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که شیعیان تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۷۷

علی علیه السلام باریک‌میانان بودند که شکم‌های ایشان از گرسنگی به پشت چسبیده، و لب‌های ایشان از تشنگی خشکیده بود، و اهل رأفت و مهربانی و علم و بردباری بودند، و معروف و مشهور بودند به رهبانیت؛ پس اعانت کنید بر آنچه برآید به پارسایی و کوشش در عبادت».

۱۱/۲۲۹۰. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از صفوان جمّال روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «جز این نیست که مؤمن کسی است که چون خشم گیرد، خشمش او را از حق بیرون نبرد. و چون خشنود گردد، خشنودیش او را در امر باطل درنیآورد. و چون قادر شود، بیشتر از آنچه او را می‌رسد فرا نگیرد».

۱۲/۲۲۹۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از ابن مسکان، از سلیمان بن خالد، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت باقر علیه السلام فرمود که:

«ای سلیمان! آیا می‌دانی که مسلمان کیست؟» عرض کردم که: فدای تو گردم! تو بهتر می‌دانی.

فرمود که: «مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دست او سالم باشند». بعد از آن فرمود که: «آیا می‌دانی مؤمن کیست؟» سلیمان می‌گوید که: عرض کردم: تو بهتر می‌دانی. فرمود که: «مؤمن کسی است که مسلمانان او را بر مال‌ها و جان‌های خویش امین دارند. و بر مسلمان حرام است که بر مسلمانی ستم کند، یا او را واگذارد، یا او را دفع کند به دفعی که او را برنجاند».

۱۳/۲۲۹۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از ابویوب، از ابو عبیده، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «جز این نیست که مؤمن کسی است که چون خشنود گردد، خشنودیش او را در گناه و امر باطلی درنیآورد. و چون به خشم آید، خشمش او را از گفتار حق بیرون نبرد. و کسی است که چون قدرت به هم رساند، قدرتش او را بیرون نبرد به سوی اینکه از حد درگذرد و برود به سوی آنچه او را سزاوار نباشد».

۱۴/۲۲۹۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از ابوالبحتری که آن را مرفوع ساخته و گفته است که: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود:



«مؤمنان آسان و نرم؛ یعنی ملایم‌طبعان نرم‌خویانند. مانند شترِ الفْتِ گیرنده و رام که اگر سر آن

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۷۹

را بکشند، کشیده شود و سر باز نزند، و اگر او را بر بالای سنگی بخوابانند، فرو خوابد». (۱)

۱۵/۲۲۹۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «سه چیز

است که از علامات مؤمن است. علم به خدا، و آنکه خدا او را دوست می‌دارد، و کسی که خدا او را ناخوش و دشمن می‌دارد».

۱۶/۲۲۹۵. و به همین اسناد روایت کرده و گفته است که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: مؤمن چون درختی است، یا

داستانش چون داستان درختی است که برگ آن فرو نریزد نه در زمستان و نه در تابستان. صحابه عرض کردند که: یا رسول الله!

آن چه درخت است؟ فرمود:

درخت خرما».

۱۷/۲۲۹۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن اورمه، از ابوابراهیم اعجمی، از بعضی از اصحاب

ما، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «مؤمن، بردباری است که نادانی نمی‌کند، و اگر بر او نادانی شود، حلم می‌ورزد و

ستم نمی‌کند، و اگر بر او ستم شود، می‌آمزد و بخل نمی‌کند، و اگر بر او بخل شود، صبر می‌کند».

۱۸/۲۲۹۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از منذر بن جیفر، از آدم-

یعنی ابوالحسن لؤلؤی-، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «مؤمن کسی است که کسبش خوش و طبیعتش نیکو و نهایتش

درست باشد، و زیادتی مال خود را انفاق کند، و زیادتی سخن خویش را نگاه دارد و حرف بی‌مصرف نگوید، و شرّ خود را از

مردم کفایت کند، و مردمان را از نفس خویش انصاف دهد».

(۱). و این ترجمه بنا بر آن است که در نسخ کافی که به نظر رسید موجود است، و آن، این است که «كَالْجَمَلِ الْأَلْفِ»- به فتح همزه

و لام مکسور- و اهل لغت که متوجه شرح این حدیث شده‌اند، به جای الْفِ، اِنْفِ با نون ذکر کرده‌اند و آن شتری است که

تهی‌گاه حلقه چوبین که در بینی آن کنند بینی او را بریده باشد و از درد آن بنالد. و بعضی گفته‌اند که: به معنی رام است. و اوّل

مشتقّ است از اَنْفِ- به فتح همزه و سکون نون-، و آن به معنی نالیدن است از درد بینی. و دویم مشتقّ است از اَنْفِ- به فتح اوّل- و

دویم که به معنی ننگ و عار داشتن است و وجه آن این است که گویا شتر رام از زجر و منع ننگ و عار دارد، پس آن چه می‌تواند

می‌رود و کشنده و جلودار خود را انقیاد و فرمانبرداری می‌کند تا او را زجر و منع نکند. و حاصل این معنی و روایت کافی یکی

است، و هر چند که در لفظ مختلف‌اند. و زمخشری در فائق خویش گفته که: ابوسعید حزیر این لفظ را آنف- بر وزن فاعل-

روایت کرده است، و آن شتری است که تهی‌گاه حلقه چوبین که در بینی آن کنند بینی‌اش را بریده باشد. و گفته که: صحیح اِنْف-

به فتح همزه و کسر نون- است بی‌مد همزه، بر وزن فَعِلَ نه فاعل. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۸۱

۱۹/۲۲۹۸. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از حسن بن علی، از ابوکهمس، از سلیمان بن خالد، از امام محمد باقر علیه

السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

آیا نمی‌خواهید که شما را خیر دهم که مؤمن کیست؟ مؤمن کسی است که مؤمنان او را بر جان‌ها و مال‌های خویش امین دارند.

آیا نمی‌خواهید که شما را خیر دهم که مسلمان کیست؟

مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دستش سالم باشند. و مهاجر کسی است که از گناهان هجرت و دوری کرده و آنچه را

که خدا حرام گردانیده ترک نموده باشد. و بر مؤمن حرام است که بر مؤمنی ستم کند، یا او را و اگذار و یاری نکند، یا او را

غیبت کند، یا او را به شدت دفع کند».

۲۰ / ۲۲۹۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر، از ابویوب عطار، از جابر روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «جز این نیست که شیعیان علی علیه السلام بردبارانی هستند دانایان، که لب‌های ایشان از تشنگی خشکیده، و رهبانیت و آثار عبادت در روی‌های ایشان شناخته می‌شود».

۲۱ / ۲۳۰۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان، از معروف بن خربوذ، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود:

«امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - در عراق نماز صبح را با مردم به جا آورد، و چون از نماز فارغ شد، ایشان را موعظه و نصیحت کرد و از ترس خدا خود گریست و ایشان را گریانید.

بعد از آن فرمود: بدانید به خدا سوگند که در زمان خلیل خود، رسول خدا صلی الله علیه و آله، گروهی چند را دیدم، و حال آنکه ایشان صبح و شام می‌کردند ژولیده و غبار آلوده و شکم‌های ایشان به پشت چسبیده بود و در میان چشم‌های ایشان پینه‌ها بود چون زانوهای بز، و شب را به روز می‌آوردند از برای رضای پروردگار خویش، سجده‌کنندگان و ایستادگان. به این طور در میان پای‌ها و پیشانی‌های خود مراوحه می‌کردند که گاهی بر پا ایستاده بودند به عبادت و خواندن آنچه در نماز شب در حال قیام در کار است و پیشانی را راحت می‌دارند، و گاهی سجده می‌کردند و پای‌ها را به آسایش می‌انداختند (۱). و با پروردگار خویش مناجات می‌کردند و از آن جناب مالک رقاب سؤال می‌کردند که گردن‌های ایشان را از بند بندگی آتش آزاد کند

(۱). و اصل مراوحه گاهی این کار کردن است و گاهی آن کار، و به معنای گاهی بدین پای ایستادن و گاهی بدان پای ایستادن نیز می‌باشد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۸۳

و ایشان را از آن نجات دهد. و به خدا سوگند که با این حال، ایشان را دیدم که ترسان بودند و نهایت ترس داشتند».

۲۲ / ۲۳۰۱. از او، از سندی بن محمد، از محمد بن صلت، از ابوحمزه، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت است که فرمود: «امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - نماز صبح را به جا آورد و پیوسته در جای خویش نشسته بود تا آنکه آفتاب به قدر یک نیزه بلند شد. بعد از آن روی خود را به مردم آورد و فرمود: به خدا سوگند که گروهی چند را دریافتم که شب را به روز می‌آوردند از برای رضای پروردگار خویش؛ سجده‌کنندگان و ایستادگان که در میان پیشانی‌ها و زانوهای خویش، مخالفت و جان‌شینی قرار می‌دادند، و گویا که بانگ و خروش آتش دوزخ، در گوش‌های ایشان بود. و چون خدا در نزد ایشان یاد می‌شد، می‌لرزیدند و به جنبش می‌آمدند، چنان که درخت، از باد به جنبش آید. و گویا که این گروه، شب را به روز آورده‌اند که غافل و بی‌خبرند». و حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود که: «پس آن حضرت برخاست و بعد از آن کسی آن حضرت را خندان ندید، تا روح مطهرش مقبوض گردید - صلوات الله علیه -».

۲۳ / ۲۳۰۲. علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از مفضل بن عمر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «چون خواهی که اصحاب مرا بشناسی، بنگر به کسی که پارسایی او سخت باشد، و از آفریدگار خویش بترسد، و ثواب او را امید داشته باشد؛ پس چون این گروه را دیدی، بدان که ایشان اصحاب منند».

۲۴ / ۲۳۰۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن حسن بن شَمون، از عبدالله بن عمرو بن اشعث، از عبدالله بن حماد انصاری، از عمرو بن ابی‌المقدام، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - فرمود که: شیعیان ما آناند که با یکدیگر بذل و بخشش می‌کنند در دوستی ما، و یکدیگر را دوست می‌دارند در

راه محبت ما، و به زیارت یکدیگر می‌روند در باب زنده گردانیدن امر ما.

آنان که اگر غضب کنند، ستم نکنند، و اگر راضی شوند، از حد در نگذرند. عین برکت‌اند بر کسی که با او همسایگی کنند، و در مقام آشتی با هر که آمیزش کنند».

۲۳۰۴ / ۲۵. از او، از محمد بن علی، از محمد بن سنان، از عیسی نهریری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که خدا را شناسد و او

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۸۵

را تعظیم نماید، دهان خویش را از کلام، و شکم خویش را از طعام منع کند، و نفس خود را به روزه داشتن و به عبادت ایستادن، صاف و خالص گرداند. صحابه عرض کردند که:

یا رسول الله! پدران و مادران ما فدای تو باد! این گروه، دوستان خدایند؟ فرمود: به درستی که دوستان خدا خاموش شدند و خاموشی ایشان، ذکر بود، و نظر کردند و نظر ایشان، پند و عبرت بود، و سخن گفتند و سخن ایشان، حکمت بود، و راه رفتند و راه رفتن ایشان در میان مردمان، برکت بود. اگر اجل‌ها که برایشان نوشته شده، نمی‌بود، روح‌های ایشان در تن‌های ایشان قرار و آرام نمی‌گرفت، به جهت ترسیدن از عذاب و شوق داشتن به سوی ثواب».

۲۳۰۵ / ۲۶. از او، از بعضی از اصحاب خویش که از اهل عراق‌اند روایت است که آن را مرفوع ساخته و گفته است که: حضرت حسن بن علی علیهما السلام مردم را خطبه کرد و فرمود که:

«ای گروه مردمان! من شما را خبر می‌دهم از حال برادری که داشتم و در چشم من از همه مردمان بزرگ‌تر بود، و سر آن‌چه او را در چشم من بزرگ گردانیده بود این بود که، دنیا در چشمش کوچک بود، و از سلطنت شکم خویش بیرون بود و شکم بر او تسلطی نداشت؛ پس آن‌چه را که نمی‌یافت، خواهش نمی‌نمود، و چون می‌یافت، پُر نمی‌خورد، و از سلطنت فرج خویش نیز خارج بود که عقل و رأیش به جهت آن سبک نمی‌شد، و از سلطنت جهالت نیز بیرون بود و دست خویش را نمی‌کشید، مگر بر کسی که بر او اعتماد داشت به جهت منفعتی، و چنان بود که آرزوی چیزی نمی‌نمود و خشم نمی‌گرفت و ملول و غمگین نمی‌شد، و در بیشتر روزگار خویش به غایت خاموش بود، و چون سخن می‌گفت، بر همه سخن‌گویندگان پیشی می‌گرفت و غالب می‌شد، و در ستیزه داخل نمی‌شد و در دعوی مشارکت نمی‌کرد، و حجتی را نمی‌آورد تا [آنگاه که] حاکمی را ببیند، و از برادران خود غافل نمی‌شد و خود را به چیزی تخصیص نمی‌داد که ایشان با او شریک نباشند، و ضعیف و ناتوان بود که مردم او را ضعیف می‌شمردند، و چون پای جدّ و حقیقت در میان می‌آمد، شیری بود درنده، و کسی را ملامت نمی‌کرد در آن‌چه عذر و بهانه در مثل آن وقوع به هم می‌رسانید، تا آنکه عذر خواستن را ببیند، و آن‌چه می‌گفت، می‌کرد، و چیزی چند می‌کرد که نمی‌گفت، و چون دو امر بر او وارد می‌شد که لا- محاله [ناگزیر] بایست که یکی را به عمل آورد، و دیگری را وا گذارد، و نمی‌دانست که کدام یک از آنها بهتر است، نظر می‌کرد به آن‌چه هوا و هوس نفس نزدیک‌تر بود از آنها، پس آن را مخالفت می‌کرد، و عادتش این بود که از دردی نمی‌نالید

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۸۷

و شکایت نمی‌نمود، مگر در نزد آن کس که امید به شدن در نزد او داشت، و با کسی مشورت نمی‌کرد، مگر کسی که امید خیرخواهی در نزد او داشت، و چنان بود که ملول و غمگین نمی‌شد، و خشم نمی‌گرفت، و شکایت و گله نمی‌کرد، و آرزوی چیزی نمی‌نمود، و انتقام نمی‌کشید، و از دشمن غافل نبود؛ پس بر شما باد که مثل این اخلاق نیک را داشته باشید، اگر همه اینها را طاق‌ت داشته باشید، و اگر همه اینها را طاق‌ت نداشته باشید، قرار گرفتن اندک، بهتر است از آنکه بسیاری را وا گذارید وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ».

۲۷ / ۲۳۰۶. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از مهزم و بعضی از اصحاب ما، از محمد بن علی، از محمد بن اسحاق کاهلی و ابوعلی اشعری، از حسن بن علی کوفی، از عبّاس بن عامر، از ربیع بن محمد هر دو روایت کرده‌اند، از مهزم اسدی که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ای مهزم! شیعه ما کسی است که آوازش از گوشش در نگذرد، (که صدا را پر بلند نکند)، و دشمنی‌اش از دست‌هایش «۱» تجاوز نکند، و مدح کسی نگوید که دشمنی ما را آشکار می‌کند، و همنشینی نکند با آنکه ما را عیب می‌کند، و مخاصمه و گفتگو نکند با کسی که ما را دشمن داشته باشد، اگر مؤمنی را ملاقات نماید، او را گرمی دارد، و اگر با جاهلی به هم رسد، از او دوری کند». عرض کردم که: فدای تو کردم! پس با این گروه که شیعه‌گی را اظهار می‌کنند، چه کنم؟ فرمود که: «در ایشان تمیز است که از یکدیگر جدا می‌گردند، و در ایشان تبدیل است که متغیر می‌شوند، و در ایشان تمحیص است که آزموده می‌شوند، و بر ایشان قحطی می‌آید که ایشان را نیست و نبود می‌کند «۲» و طاعون و وبا که ایشان را می‌کشد، و اختلافی که ایشان را پراکنده می‌گرداند. و شیعه ما کسی است که موده [ / زوزه ] نمی‌کشد؛ مانند موده کشیدن سگ از سرما و غیر آن، و طمع ندارد؛ مانند طمع داشتن کلاغ، و از دشمن ما سؤال نمی‌کند و اگرچه از گرسنگی بمیرد». عرض کردم که: فدای تو کردم! این گروه را در کجا جویم؟ فرمود که: «در اطراف و کنارهای زمین. و این گروهند که عیش و زندگانی ایشان آسوده، و دیار ایشان منتقل گردیده (یعنی در عیش خویش آسوده و از خانه‌های خود بیرون رفته‌اند و به جای دیگر سکنی گرفته‌اند). اگر حاضر باشند، شناخته نشوند، و اگر پنهان و غائب باشند، جستجو نشوند، و از مرگ جزع و بی‌تابی نمی‌کنند، و در

(۱). در نسخه مؤلف به جای «بدنه» به معنای پیکرش، واژه «یدیه» به معنای دست‌هایش بوده است.

(۲). و بنابر بعضی از نسخ کافی، «تفتنهم» یعنی ایشان را امتحان می‌نماید.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۸۹

قبرها به زیارت یکدیگر می‌روند، و اگر صاحب حاجتی از ایشان به ایشان پناه برد، بر او رحم کنند، و هرگز دل‌های ایشان مختلف نشود و هر چند که خانه‌ها، ایشان را مختلف و پراکنده نموده باشد. بعد از آن فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: منم شهر؛ یعنی شهر علم و علی علیه السلام در آن شهر است. و دروغ می‌گوید آنکه گمان می‌کند که داخل شهر می‌شود، نه از راه در، و دروغ می‌گوید آنکه گمان می‌کند که مرا دوست می‌دارد، و علی علیه السلام را دشمن می‌دارد».

۲۸ / ۲۳۰۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از سماعة بن مهران، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: آن حضرت فرمود که: «هر که با مردم معامله کند و بر ایشان ستم نکند، و ایشان را خبر دهد و به ایشان دروغ نگوید، و به ایشان وعده کند و با ایشان خلف وعده ننماید، از آنها خواهد بود که غیبت ایشان حرام است، و مروّت و جوانمردی ایشان تمام، و عدالت ایشان ظاهر، و برادری با ایشان واجب و لازم است».

۲۹ / ۲۳۰۸. از او، از ابن فضال، از عاصم بن حمید، از ابوحمزه ثمالی، از عبدالله بن حسن، از مادرش فاطمه، دختر حضرت حسین بن علی علیهما السلام، روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «سه خصلت است که هر که آن خصلت‌ها در او باشد، همه خصلت‌های ایمان را کامل و تمام گردانیده: یکی آنکه چون خشنود شود، خشنودیش او را در چیزی که باطل باشد داخل نکند، و دیگر آنکه چون خشم کند، خشمش او را از حق بیرون نبرد، و سیم، چون قدرت به هم رساند، آنچه را که از برایش روا نیست فرا نگیرد».

۳۰ / ۲۳۰۹. از او، از پدرش، از عبدالله بن قاسم، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: اهل دین را علامتی چند است که به آنها شناخته می‌شوند، و آن علامات، راستی در خیر است، و ادای امانت، و وفای به عهد، و پیمان و صلّه خویشان، و رحمت بر ضعیفان، و قلت مراقبه زنان که پُر پایی [ / مواظب ] ایشان نشود، [ یا

فرمود که: قَلت موافقت با زنان که پر برای ایشان عمل نکنند، و بخشیدن آنچه نیکو باشد، و خوش خلقی و وسعت خلق (یعنی حوصله)، و پیروی کردن علم و آنچه موجب تقرب و نزدیکی گردانیدن باشد به سوی خدای عز و جل، نزدیک گردانیدن به غایت، و طوبی برای ایشان است، و نیکویی بازگشت. و طوبی، درختی است در بهشت که اصل آن در خانه محمد صلی الله علیه و آله است، و هیچ مؤمنی نیست، مگر آنکه در خانه اش شاخی از آن درخت خواهد بود، و

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۹۱

بر دلش خواهش چیزی خطور نکند، مگر آنکه آن درخت، آن را به نزدش آورد، و اگر سوار صاحب کوششی صد سال در سایه آن برود، از سایه آن بیرون نرود، و اگر کلاغی از زیر آن پرواز کند، به اعلائی آن نرسد، تا آنکه از شدت پیری فرو افتد؛ پس البته در این رغبت کنید، به درستی که مؤمن در کار نفس خود مشغول، (یا مؤمن کسی است که نفسش به کاری مشغول است)، و مردم از او در راحت و آسایش، و چون شب درآید و تاریکی آن او را فرو گیرد، روی خود را چون فرش بگستراند و از برای خدای عز و جل به مکارم [اعضای گرمی] بدن خویش سجده کند، و با کسی که او را آفریده، مناجات نماید، در باب رهانیدن گردنش از بند عذاب. آگاه باشید! که این چنین باید بود، پس همچنین باشید».

۳۱ / ۲۳۱۰. از او، از اسماعیل بن مهران، از سیف بن عمیره، از سلیمان بن عمرو نخعی روایت است که گفت: و نیز حدیث کرد مرا حسین بن سیف، از برادرش علی، از سلیمان، از آنکه او را ذکر کرده، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال شد از خوبان از بندگان. فرمود که: آنانند که چون نیکی به جا آورند، شاد شوند، و چون بدی کنند، آمرزش طلبند، و چون عطا شوند، شکر گذارند، و چون مبتلا گردند، شکیبایی ورزند، و چون خشم گیرند، بیامرزند».

۳۲ / ۲۳۱۱. و به اسناد خویش روایت کرده است، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود:

«پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که برگزیدگان شما اولوا النهی و صاحبان عقل هاینند. به آن حضرت عرض شد که: یا رسول الله! اولوا النهی کیانند؟ فرمود که: ایشان صاحبان خلق‌های نیک، و عقل‌های گرانمایه، و پیوند به خویشان، و نیکوکاران با پدران و مادرانند، و آنانند که فقیران و همسایگان و یتیمان را بازجویی و رعایت می‌نمایند، و طعام را به مردم می‌خورانند، و سلام را در عالم فاش می‌گردانند، و نماز می‌گذارند و مردمان در خواب و بی‌خبرانند».

۳۳ / ۲۳۱۲. از او، از هیثم نهدی، از عبدالعزیز بن عمر، از بعضی از اصحاب خویش، از یحیی بن عمران حلبی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: کدام یک از خصلت‌ها نیکوتر است که با مرد باشد؟ فرمود: «وقار و آرامی که بدون هیبت و ترس باشد، و جودی که طلب مکافات و سزاجویی با آن نباشد، و مشغول بودن به

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۹۳

غیر متاع و برخورداری دنیا».

۳۴ / ۲۳۱۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از ابولّاد حنّاط، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «حضرت علی بن الحسین علیهما السلام می‌فرمود: به درستی که دلیل بر معرفت به کمال دین مسلمان آن است که، ترک کند سخن گفتن را در آنچه به کارش نمی‌آید، و کم ستیزه کند، و حلم و صبر و خوش خلقی داشته باشد».

۳۵ / ۲۳۱۴. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از محمد بن عرفه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا نمی‌خواهید که شما را خبر دهم به شباهت‌دارنده‌ترین شما به من، و آنکه شباهتش به من از همه شما بیشتر است؟

عرض کردند: بلی، یا رسول الله! می‌خواهیم که ما را خبر دهی. فرمود: آن کسی است که خلقتش از همه شما خوش‌تر، و جانبش از شما نرم‌تر، و به خویشان خویش از شما نیکوکارتر، و دوستیش با برادران دینی خود از شما سخت‌تر، و بر حق از شما صابرتر، و از

شما خشم را فروخورنده‌تر، و عفوش از شما بهتر، و انصافش از نفس خویش، از شما سخت‌تر باشد در حال خوشنودی و خشم». ۳۶ / ۲۳۱۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از مالک بن عطیه، از ابو حمزه، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: «از جمله اخلاق مؤمن آن است که، انفاق کند و تنگ گیرد بر اندازه تنگی و درویشی خویش، و وسعت دهد و به فراخی زندگانی کند بر اندازه وسعت و فراخی خویش، و با مردم از خود انصاف دهد، و ایشان را ابتدا کند به سلام کردن بر ایشان».

۳۷ / ۲۳۱۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از ابن بکیر، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مؤمن از کوه سخت‌تر است؛ چرا که، کوه، چیزی از آن کم می‌شود، و مؤمن، از دینش چیزی کم نمی‌شود». ۳۸ / ۲۳۱۷. علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مؤمن، چنان است که یاری کردنش خوش، و مؤنت [ / هزینه] و اخراجاتش سبک است، و اسباب زندگانی خویش را نیکو تدبیر

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۹۵

می‌نماید، و از سوراخ جانوری دو بار گزیده نمی‌شود». (۱)

۳۹ / ۲۳۱۸. علی بن محمد بن بندار، از ابراهیم بن اسحاق، از سهل بن حارث، از دلهاث، غلام امام رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السلام که می‌فرمود: «مؤمن، مؤمن نباشد، تا آنکه سه خصلت در او باشد: یک سنت و روش از پروردگارش، و یک طریقه از پیغمبر او، و یک طریقه از ولی او. امّا آن سنت و طریقه‌ای که از پروردگار او است، آن است که راز خود را بپوشاند و به کسی نگوید. خدای عز و جل فرموده است که: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا\* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» (۲) - که ترجمه آن گذشت - و امّا سنتی که از پیغمبر آن جناب است، مدارا کردن است با مردمان؛ زیرا که خدای عز و جل پیغمبر صلی الله علیه و آله خویش را به مدارا و نرمی کردن با مردم امر فرموده و فرموده که: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ» (۳)؛ یعنی: «فراگیر صفت عفو را، و امر کن مردم را به نیکویی گفتار و کردار، که در نظر شرع و عقل مستحسن باشد». و امّا سنتی که از ولی او است، صبر کردن و شکیبایی ورزیدن است در سختی‌ها و آفت‌ها» (از تنگی و درویشی و بیماری و غیر آن). باب در بیان کمی شماره مؤمنان

## ۱۰۰. باب در بیان کمی شماره مؤمنان

۱ / ۲۳۱۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از قتیبه اعشی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «زن مؤمنه از مرد مؤمن، عزیز الوجودتر و کمتر است، و مرد مؤمن از کبریت احمر کمتر است؛ پس کدام یک از شما کبریت احمر را دیده؟!». (۴)

(۱). و مراد این است که اگر گناهی به نادانی از او سرزند، دوباره به سراغ آن گناه نمی‌رود.

(۲). جن، ۲۶ و ۲۷. دانای نهران که کسی را بر نهران خود آگاه نمی‌کند، مگر فرستادگان پسندیده را.

(۳). اعراف، ۱۹۹.

(۴). و کبریت - به کسر کاف و راء و سکون با و یاء - گوگرد و زر خالص و نقره خالص باشد، و در قاموس مذکور است که کبریت، از سنگ آن چیزی است که آتش به آن افروخته می‌شود، و یاقوت سرخ و طلا یا جوهری است که معدن آن در پشت تپه، در وادی مورچگان است، و مراد از آن در حدیث مذکور، همین معنی اخیر است که صاحب قاموس ذکر کرده است. امّا گوگرد



آتش گیرا، که مراد [از] نبودن آن معلوم است، و اما نقره، به جهت وصف سرخی بیرون است، و طلا و یاقوت سرخ، اگرچه هر یک می‌تواند که مراد باشد در ظاهر حال، لیکن به این حد کم نیست که در مقام قلت مؤمنان بیان شود، به خصوص آنکه در آخر حدیث، دیدن آن را از اصحاب خویش نفی فرموده، و فرموده که: هیچ‌یک از شما آن را ندیده؛ چه استفهام، بر سبیل انکار است، نه استعلام و استخبار، و کبریت احمر از جمله اکسیرات است. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۹۷

۲/۲۳۲۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از ابن‌ابی‌نجران، از مثنیٰ حنّاط، از کامل تمار که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «همه مردمان چهارپایانند». و سه مرتبه این را فرمود و فرمود: «مگر اندکی که مؤمنانند». و سه مرتبه فرمود که: «مؤمن، عزیز الوجود (۱) و کم است».

۳/۲۳۲۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌محبوب، از ابن‌رئاب روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که با ابوبصیر می‌فرمود: «بدان و آگاه باش! به خدا سوگند که اگر من سه کس را از شما می‌یافتم که مؤمن باشند و حدیث مرا کتمان کنند و فاش نگردانند، حلال نمی‌شمردم که یک حدیث را از ایشان کتمان کنم».

۴/۲۳۲۲. محمد بن حسن و علی بن محمد بن بندار، از ابراهیم بن اسحاق، از عبدالله بن حماد انصاری، از سدید صیرفی روایت کرده‌اند که گفت: بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم و به آن حضرت عرض کردم: به خدا سوگند که تو را نمی‌رسد که بنشیننی و جهاد نکنی.

فرمود که: «ای سدید! چرا؟» عرض کردم: به جهت بسیاری موالیان و شیعیان و یاوران تو. به خدا سوگند که اگر از برای امیرالمؤمنین علیه السلام می‌بود، آن‌چه از برای تو است از شیعیان و یاوران و موالیان تیم و عدی - یعنی ابوبکر و عمر - در او طمع نمی‌کردند و خلافتش را غصب نمی‌نمودند. فرمود: «ای سدید! شاید که ایشان چه قدر باشند؟» عرض کردم: صد هزار نفر.

فرمود: «صد هزار نفر؟» عرض کردم: آری، بلکه دویست هزار نفر. فرمود: «دویست هزار نفر؟» عرض کردم: آری، بلکه نصف دنیا. سدید می‌گوید که: حضرت از جواب من ساکت شد و هیچ نفرمود. بعد از آن فرمود که: «بر تو سبک و آسان است که با ما بیایی تا یُتَّبِعَ؟» (۲) سدید می‌گوید که: عرض کردم: آری؛ پس فرمود که الاغ و استری را زین کردند و من پیشی گرفتم و بر الاغ سوار شدم. حضرت فرمود که: «ای سدید! صلاح می‌دانی که مرا بر خود برگزینی و الاغ را به من دهی؟» عرض کردم که: استر آرایشش بیشتر و از الاغ بهتر است (یا بیشتر راه می‌رود). فرمود که: «الاغ، نرم‌تر است و مناسبتش به حال من بیشتر؛» پس من فرود آمدم و حضرت بر الاغ سوار شد و من بر استر سوار شدم و رفتیم. بعد از آن،

(۱). و در بعضی از نسخ کافی به جای عزیز، غریب است.

(۲). و ینبع - به فتح حاء حطّی و سکون نون کلّمن و ضمّ باء ابجد با عین سعفص - دهی است بزرگ که حصاری دارد، بر هفت منزلی مدینه از طرف دریا. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۵۹۹

وقت نماز داخل شد. فرمود که: «ای سدید! بیا فرود آیم و نماز کنیم». بعد از آن فرمود که:

«این زمینی است شوره‌زار و نماز در آن جایز نیست»؛ پس رفتیم تا به زمین سرخی رسیدیم، و حضرت نظر افکند به سوی پسری که بزغاله‌ای چند می‌چرانید. فرمود: «ای سدید! به خدا سوگند که اگر مرا شیعیان به شماره این بزغاله‌ها بودند، مرا نمی‌رسید که بنشینم و جهاد نکنم». و فرود آمدم و نماز کردیم، و چون از نماز فارغ شدیم، به جانب بزغاله‌ها میل کردم و آنها را شمردم. دیدم که آنها هفده بزغاله بودند.

۵/ ۲۳۲۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از عمّار بن مروان، از سماعه بن مهران روایت کرده است که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام - صلوات الله علیه - به من فرمود که: «ای سماعه! بر فرش‌های خویش ایمن نشسته‌اند و مرا ترسانیده‌اند.

بدان که به خدا سوگند، زمانی بود که دنیا بود و در آن مؤمنی نبود، مگر یک نفر که خدا را می‌پرستید. و اگر با او غیر او می‌بود، هر آینه خدای عز و جل غیر را به سوی او اضافه می‌فرمود (/ و نسبت می‌داد)، در آنجا که می‌فرماید: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (۱)؛ یعنی: به درستی که ابراهیم خلیل، امتی بود فرمانبردار از برای خدا، و مایل از دین‌های باطل به دین حقّ اسلام، و نبود از شرک آورندگان». (۲) و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «پس ابراهیم علیه السلام با این حال مکث فرمود، آن قدری که خدا می‌خواست. بعد از آن، خدا او را شاد کرد و آرام داد به اسماعیل و اسحاق، و ایشان، همه سه نفر شدند. بدان! به خدا سوگند که مؤمن کم است و اهل کفر بسیارند، آیا می‌دانی که چرا چنین است؟» عرض کردم که: نمی‌دانم، فدای تو گردم! فرمود که: «ایشان را انیس از برای مؤمنان قرار داد. فرموده که:

به ایشان خو می‌کنند و آنچه در سینه‌های ایشان است به سوی ایشان پراکنده می‌کنند و بروز می‌دهند، و به استراحت می‌افتند و به سوی آن ساکن می‌شوند و آرام می‌گیرند».

۶/ ۲۳۲۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن اورمه،

(۱). نحل، ۱۲۰.

(۲). چنان که گمان قریش است؛ چه اعتقاد ایشان این بود که بر ملت آن حضرت‌اند، با آنکه مشرک بودند.

و معنی امت بودن آن حضرت، این است که جامع فضایل و کمالاتی چند بود که مجموع آن یافت نمی‌شد، مگر در اشخاص متفرقه بسیار، و مراد آن است که هر خصلتی نیک که در امتی باشد به طریق تفرّق و انتشار، در او جمع بود. آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۰۱

از نصر بن یحیی، از ابو خالد قَمَاط، از حرمان بن اعین که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم! ما چه بسیار کمیم، اگر بر یک گوسفندی جمع شویم، نمی‌توانیم که آن را نیست و نابود گردانیم. فرمود: «آیا نمی‌خواهی که تو را خبر دهم به چیزی که تعجبش از این بیشتر باشد؟ همه مهاجران و انصار رفتند، مگر - و به دست خویش اشاره فرمود که - سه نفر» (یعنی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله همه مرتد شدند، مگر سه نفر و آنها سلمان و مقدار و ابوذرند رضی الله عنهم). حرمان می‌گوید که: عرض کردم: حال عمّار چه بود؟

فرمود که: «خدا ابوالیقظان - یعنی عمّار - را رحمت کند! بیعت نمود و کشته شد، در حالی که شهید بود». من با خود گفتم که: چیزی از شهادت بهتر نیست. حضرت به سوی من نگریست و فرمود: «شاید که تو چنان پنداری که عمّار مانند آن سه نفر است، بسیار دور است آنچه تو پنداشته‌ای».

۷/ ۲۳۲۵. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از علی بن جعفر روایت کرده است که گفت: شنیدم از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که می‌فرمود: «چنان نیست که هر کس که به ولایت ما اعتقاد دارد، مؤمن باشد، ولیکن ایشان انیس مؤمنان قرار داده شده‌اند».

باب در بیان راضی بودن به موهبت و بخشش ایمان ...

**۱۰۱. باب در بیان راضی بودن به موهبت و بخشش ایمان، و صبر کردن بر هر چیزی که بعد از آن باشد**

۱. ۲۳۲۶ / چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن بکیر، از فضیل بن یسار، از عبدالواحد بن مختار انصاری که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «ای عبدالواحد! هیچ ضرر نرساند مردی را، چون بر این رأی و اعتقاد تشیع باشد، آنچه مردم از برای او گویند، و اگرچه بگویند که دیوانه است. و او را هیچ زیان نرساند و هر چند که بر سر کوهی باشد و خدا را عبادت کند، تا او را مرگ در رسد».

۲. ۲۳۲۷ / علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس از ابن مسکان از معلی بن خنیس، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدای- تبارک و تعالی- فرمود: اگر در زمین کسی نباشد، مگر یک مؤمن، هر آینه به او از همه خلق خویش بی‌نیازی جویم، و هر آینه او را از ایمانش انیسی قرار دهم که به آن خو کند، و به هیچ کس

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۰۳

محتاج نباشد».

۳. ۲۳۲۸ / محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حسین بن موسی، از فضیل بن یسار، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«هر که خدا این امر را به او شناسانید، پروا نمی‌کند که بر سر کوهی باشد و از گیاه زمین بخورد، تا مرگ به نزد او آید».

۴. ۲۳۲۹ / علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از کلیب بن معاویه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «سزاوار نیست مؤمن را که وحشت کند و برمد، و پناه برد به سوی برادر خویش و کسی که غیر او باشد، و مؤمن در دین خود عزیز است».

۵. ۲۳۳۰ / از او، از احمد بن محمد بن خالد، از فضال بن ایوب، از عمر بن ابان و سیف بن عمیره، از فضیل بن یسار روایت است که گفت: بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم در وقت بیماری که حضرت به آن مبتلی شده بود، و از او چیزی باقی نمانده بود، مگر سر مبارکش.

پس فرمود که: «ای فضیل! به درستی که من بسیاری از اوقات می‌گویم که: باکی نیست بر مردی که خدا این امر را به او شناسانیده باشد، اگر در سر کوهی باشد، تا او را مرگ در رسد».

ای فضیل، پسر یسار! به درستی که مردم راست و چپ را گرفتند و هر یک به راهی رفتند، و ما و شیعیان ما هدایت شدیم به راه راست. ای فضیل، پسر یسار! اگر مؤمن صبح کند و آنچه در میان مشرق و مغرب است مال او باشد، از برایش خیر باشد، و اگر صبح کند و اعضایش پاره‌پاره شده باشد، از برایش خیر باشد. ای فضیل، پسر یسار! به درستی که خدا با مؤمن کاری نمی‌کند، مگر آنچه از برایش خیر است. ای فضیل، پسر یسار! اگر دنیا در نزد خدا با بال پشه‌ای برابری می‌نمود، از آن، شربت آبی به دشمن خویش نمی‌داد. ای فضیل، پسر یسار! به درستی که هر که قصد و همتش یکی باشد، خدا آن قصد را از او کفایت می‌کند، و هر که همتش در هر وادی جولان زند، خدا پروایی ندارد از آنکه او در هر وادی که باشد، هلاک گردد».

۶. ۲۳۳۱ / محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابن مسکان، از منصور صیقل و معلی بن خنیس روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدای عز و جل فرمود: در هیچ چیز که من فاعل و کننده

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۰۵

آنم، آن قدر تردّد ندارم، مانند تردّدی که در قبض روح و مردن بنده مؤمن خود دارم؛ زیرا که من لقای او را دوست می‌دارم و او

مرگ را ناخوش دارد؛ پس مرگ را از او می‌گردانم، و به درستی که او مرا می‌خواند و من او را اجابت می‌کنم، و از من خواهش می‌کند و به او عطا می‌کنم، و اگر در دنیا نباشد، مگر یکی از بندگان من که مؤمن باشد، هر آینه به او از همه خلق خویش بی‌نیازی جویم، و هر آینه او را از ایمانش انیسی قرار دهم که به آن خو کند، و وحشت نکند تا به کسی پناه برد. «۱»

باب در بیان آرام گرفتن مؤمن به سوی مؤمن

### ۱۰۲. باب در بیان آرام گرفتن مؤمن به سوی مؤمن

۱/ ۲۳۳۲. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که مؤمن آرام می‌گیرد به سوی مؤمن، چنان که تشنه‌ای که بسیار تشنه باشد (و از غایت تشنگی لبش خشکیده باشد)، به سوی آب سرد آرام می‌گیرد.»

باب در بیان آنچه خدا دفع می‌کند به واسطه مؤمن

### ۱۰۳. باب در بیان آنچه خدا دفع می‌کند به واسطه مؤمن

۱/ ۲۳۳۳. محمد بن یحیی، از علی بن حسن تیمی، از محمد بن عبدالله بن زراره، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدا به واسطه یک مؤمن، فنا و نیستی را از اهل ده یا شهری دفع می‌کند.»

۲/ ۲۳۳۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «عذاب به اهل دهی نمی‌رسد که در آن هفت مؤمن باشد.»

۳/ ۲۳۳۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از چندین نفر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: به آن حضرت عرض شد: در باب عذاب، چون بر گروهی فرود آید، آیا به مؤمنان می‌رسد؟ فرمود: «آری، ولیکن بعد از آن خلاص می‌شوند.»

(۱). و مخفی نماند که تردّد نسبت به خدا روا نیست، و آنچه خدای - تعالی - آن را به خود نسبت داده، محمول است بر یکی از چند وجه که در نجات السالکین آن را بیان کرده‌ام. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۰۷

باب در بیان اینکه مؤمنان بر دو قسم اند

### ۱۰۴. باب در بیان اینکه مؤمنان بر دو قسم اند

۱/ ۲۳۳۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از نصیر - یعنی ابوحاکم خثعمی -، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مؤمن دو قسم است: یکی مؤمنی است که تصدیق کرده به عهد و پیمان خدا و آن را راست نموده و به شرطش وفا کرده، و این است قول خدای عز و جل: «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» «۱»؛ یعنی: از جمله مؤمنان مردانی چندند که راست گفتند آن چیزی را که با خدا عهد و پیمان بستند بر آن چیز». حضرت فرمود که: «این مؤمن، آن است که هول‌های دنیا و هول‌های آخرت به او نمی‌رسد، و این مؤمن، از آنها است که شفاعت می‌کنند و کسی ایشان را شفاعت نکند، و دیگر، مؤمنی است که مانند گیاه و کشت‌تر و تازه، که در بعضی از اوقات کج می‌شود و در بعضی از اوقات راست می‌ایستد. پس این مؤمن، از آنها است که احوال دنیا و احوال آخرت به او می‌رسد، و این مؤمن، از جمله آنها است که از برای ایشان شفاعت می‌شود و خود شفاعت

نمی‌کنند».

۲/۲۳۳۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن عبدالله، از خالد قمی، از خضر بن عمرو، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «مؤمن دو قسم است: یکی مؤمنی است که از برای خدا وفا نموده به شروط خویش که خدا آنها را بر او شرط فرموده؛ پس این مؤمن، با پیغمبران و راستگویان و شهیدان و شایستگان باشد، و این گروه، خوش‌رفیقانی هستند، و اینک از آنها است که شفاعت می‌کنند و کسی ایشان را شفاعت نمی‌کند، و این مؤمن از کسانی است که هول‌های دنیا و هول‌های آخرت به ایشان نمی‌رسد، و دیگر، مؤمنی است که پایش او را می‌لغزاند؛ پس این مؤمن مانند دسته‌ای از کشت و گیاه تر و تازه است که به هر وضع که باد آن را میل دهد و بگرداند، میل کند و بگردد، و اینک از آنها است که هول‌های دنیا و هول‌های آخرت به ایشان می‌رسد، و از برای ایشان شفاعت می‌شود و عاقبت کارش به خیر خواهد بود».

۳/۲۳۳۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از یونس بن یعقوب، از ابومریم انصاری، از امام محمد باقر علیه السلام که

(۱). احزاب، ۲۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۰۹

فرمود: «مردی در بصره به سوی امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - برخاست و عرض کرد که: یا امیرالمؤمنین! ما را خبر ده از برادران. حضرت فرمود که: برادران دو قسم‌اند: یک قسم برادرانی که منسوب‌اند به سوی ثقه و اعتماد، و قسم دیگر، برادرانی که منسوب‌اند به سوی مکاشرت؛ یعنی در روی یکدیگر خندیدن و گشاده‌رویی. اما برادران ثقه، دست و بال و اهل و مالند؛ پس هر گاه نسبت به برادرت بر حد ثقه و اعتماد باشی، مال و تن خود را به او ببخش، و صاف باش با هر که با او در مقام صافی باشد، و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند، و راز و عیب او را بیوش، و از او ظاهر کن آنچه را که خوب باشد. و بدان ای سائل! که ایشان از کبریت احمر کم‌ترند. و اما برادران مکاشرت، پس به درستی که تو به لذت و خوشی خویش از ایشان می‌رسی؛ پس این امر را از ایشان قطع مکن، و آنچه در پس این و غیر از این باشد از ایشان مجو، و به ایشان ببخش، آنچه را که به تو بخشیده‌اند از گشاده‌رویی و شیرین‌زبانی».

باب در بیان آنچه خدا فرا گرفته بر مؤمن از صبر کردن یا ...

### ۱۰۵. باب در بیان آنچه خدا فرا گرفته بر مؤمن از صبر کردن یا یاری نمودن بر آنچه به او می‌رسد، در آنچه به آن مبتلی شده است

۱/۲۳۳۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از داود بن فرقد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدا از مؤمن پیمان گرفته بر اینکه گفتارش باور نشود، و از دشمن خود داد خود نستاند. و هیچ مؤمنی نیست که نفس خود را شفا دهد و تشفی قلب حاصل کند، و دلش خوش گردد و از حرارت خشم خنک شود، مگر به رسوایی نفس خویش؛ زیرا که هر مؤمنی لجام شده است و از انتقام ممنوع است».

۲/۲۳۴۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و هر دو، از ابن‌محبوب، از ابوحمزه ثمالی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که خدای عز و جل از مؤمن پیمان گرفته بر چهار بلیه، که آسان‌تر آنها بر او، مؤمنی است که به قول او قائل و هم‌مذهب او است، بر او حسد می‌برد، یا منافقی که به دنبال او می‌افتد و اثر او را پیروی می‌کند، یا شیطانی که می‌خواهد او را گمراه گرداند، یا کافری که جهاد کردن با او را حلال می‌بیند. پس بعد از اینها، بقای مؤمن چیست و چگونه بماند؟!».

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۱۱

۳/۲۳۴۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از ابن مسکان، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «مؤمن از یکی از سه چیز رهایی ندارد، و بسا است که هر سه بر او جمع می‌شود: یا بعضی (۱) از کسانی که با او در خانه باشند و در آن بر او بسته شود- به این معنی که از اهل آن خانه باشد- او را می‌رنجانند، یا همسایه‌ای که او را می‌رنجانند، یا کسی که در راه او باشد، به سوی حوائج خویش او را می‌رنجانند. و اگر مؤمنی بر سر کوهی باشد، هر آینه خدای عز و جل شیطانی را بر او برانگیزد که او را برنجانند، و خدا از برایش از ایمانی که دارد، انیسی قرار دهد که به آن خو کند، و با وجود آن وحشت ندارد و به سوی کسی میل نکند».

۴/۲۳۴۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی‌نصر، از داود بن سرحان که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «چهار چیز است که مؤمن از آنها یا یکی از آنها خالی نباشد: مؤمنی که بر او حسد برد، و این سخت‌ترین یا آسان‌ترین آنها است بر او- بنا بر اختلاف نسخ کافی-، و منافقی که به دنبال او افتد و اثر او را پیروی کند، یا دشمنی که با او مجاهده و محاربه نماید، یا شیطانی که خواهد او را گمراه گرداند».

۵/۲۳۴۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن سنان، از عمار بن مروان، از سماعه بن مهران، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدا در دنیا دوست خود را نشانه و هدف تیر بلای دشمن خویش گردانیده است».

۶/۲۳۴۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از محمد بن عجلان که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم که مردی به آن حضرت از احتیاج و پریشانی شکایت کرد. فرمود: «صبر کن که خدا به زودی از برایت فرجی قرار خواهد داد». راوی می‌گوید: پس حضرت ساعتی ساکت شد، بعد از آن رو به آن مرد آورد و فرمود: «مرا خیر ده از زندان کوفه که حالش چگونه و چون است؟» عرض کرد:

خدا تو را به اصلاح آورد! جایی است تنگ و گنبدیده، و اهل آن به بدتر حالی می‌گذرانند.  
فرمود: «جز این نیست که تو در زندانی و با وجود آن می‌خواهی که در آن در وسعت و

(۱). در نسخه مولف و نیز بحار الانوار و الفصول المهمة «بعض» آمده که ترجمه‌اش همان بعضی می‌شود و در یکی دونسخه کافی «بغض» آمده که صحیح به نظر نمی‌رسد.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۱۳

فراخی باشی، آیا ندانسته‌ای که دنیا زندان مؤمن است!؟».

۷/۲۳۴۵. از او، از محمد بن علی، از ابراهیم حدّاء، از محمد بن صغیر، از جدّش شعیب روایت است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «دنیا زندان مؤمن است؛ پس کدام زندان است که از آن خیر و خوبی آمده باشد؟!».

۸/۲۳۴۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حجاج، از داود بن ابی‌یزید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مؤمن را کفران نعمت می‌کنند، و شکر نیکی و احسان او نمی‌کنند».

و در روایت دیگر، این زیادتیی است که بیان این، آن است که، «معروف و نیکی او به آسمان بالا- می‌رود، و به این سبب در میان مردم پهن نمی‌شود. و کافر مشکور است، که مردم نیکی و احسان او را شکر می‌کنند».

۹/۲۳۴۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی‌عمیر، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ مؤمنی نیست، مگر آنکه خدا چهار چیز را بر او گماشته: شیطانی که او را اغوا کند و خواهد که او را گمراه گرداند، و



کافری که او را هلاک سازد- و بنا بر بعضی از نسخ کافی، با او کارزار کند- و مؤمنی که بر او حسد برد؛ و او از همه ایشان بر او سخت‌تر است، و منافقی که لغزش‌ها و سر در آمدن‌های او را پیروی کند».

۱۰ / ۲۳۴۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از ابن‌محبوب، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود:

«چون مؤمن بمیرد، رها شود بر همسایگانش از شیاطین، به شماره ربیعه و مضر، که به آن مؤمن مشغول بودند» (و ربیعه و مضر دو قبیله سنگین‌اند از عرب).

۱۱ / ۲۳۴۹. سهل بن زیاد، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جبلة، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ مؤمنی نبوده و نخواهد بود و الحال هم وجود ندارد، مگر آنکه از برایش همسایه‌ای بوده و باشد که او را برنجاند. و اگر مؤمنی در جزیره‌ای از جزیره‌های دریا باشد، هر آینه خدا از برایش کسی را برانگیزاند که او را برنجاند».

۱۲ / ۲۳۵۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابویوب، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ مؤمنی نبوده در

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۱۵

آن‌چه گذشت، و نمی‌باشد در آن‌چه مانده، و نیست در آن‌چه شما در آنید، مگر آنکه او را همسایه‌ای بوده و باشد و هست که او را رنجانیده و می‌رنجانند».

۱۳ / ۲۳۵۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از معاویه بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «هیچ مؤمنی نبوده و نخواهد بود تا قیامت برپا شود، مگر آنکه او را همسایه‌ای بوده و باشد که او را رنجانیده و می‌رنجانند».

باب در بیان سختی و شدت بلا و زحمت مؤمن

### ۱۰۶. باب در بیان سختی و شدت بلا و زحمت مؤمن

۱ / ۲۳۵۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که سخت‌ترین مردمان از روی بلا پیغمبرانند؛ پس آنان که تالی ایشانند. بعد از آن، آنکه شباهتش به ایشان بیشتر؛ پس از او، آنکه شباهتش به او بیشتر است» (۱).

۲ / ۲۳۵۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از عبدالرحمان بن حجاج روایت کرده است که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام ذکر بلا و آنچه خدای عز و جل مؤمن را به آن مخصوص می‌سازد در میان آمد. فرمود که: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد که: سخت‌ترین مردمان از روی بلا در دنیا کیست؟ فرمود: پیغمبران، پس امثل، و بعد از آن امثل، و بعد از ایشان، مؤمن مبتلی می‌شود، بر اندازه ایمان و نیکی اعمالش؛ پس هر که ایمانش درست و عملش خوب باشد، بلا و زحمتش سخت باشد، و هر که ایمانش سست و عملش ضعیف باشد، بلایش کم خواهد بود».

۳ / ۲۳۵۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از زید شحام، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که مُزد بزرگ با بلای بزرگ است، و خدا هیچ گروهی را دوست نداشته، مگر آنکه ایشان را مبتلی ساخته است».

۴ / ۲۳۵۵. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از

(۱). و می‌تواند که معنی امثل در این حدیث، افضل و اشرف و اعلا‌ی در مرتبه و منزلت باشد؛ یعنی بهتر باشد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۱۷

فضل بن شاذان و هر دو، از حماد بن عیسی، از ربیع بن عبدالله، از فضیل بن یسار، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «سخت‌ترین مردمان از روی بلاء، پیغمبرانند، بعد از آن، اوصیای ایشان، بعد از آن، آنانی که شباهت ایشان به ایشان از دیگران بیشتر باشد (یا بهترین ایشان).

پس شباهت دارنده‌ترین (یا بهترین) ایشان به ترتیب».

۵/۲۳۵۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که خدا را در زمین بندگان چندانند که از بندگان خالص اویند. از آسمان تحفه‌ای را فرو نمی‌فرستد به سوی زمین، مگر آنکه آن تحفه را از ایشان می‌گرداند به سوی غیر ایشان، و بلیه‌ای را فرو نمی‌فرستد، مگر آنکه آن را می‌گرداند به سوی ایشان».

۶/۲۳۵۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن عبید، از حسین بن علوان، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود- و حال آنکه سدید در خدمت آن حضرت بود- که: «به درستی که چون خدا بنده‌ای را دوست دارد، پیوسته او را در بلاء فرو برد و غوطه دهد؛ غوطه دادنی سخت. و به درستی که ما و شما شیعیان، ای سدید! به آن صبح و شام می‌کنیم و پیوسته در آنیم».

۷/۲۳۵۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از ولید بن علا، از حماد، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که چون خدای- تبارک و تعالی- بنده‌ای را دوست دارد، او را در بلاء پیوسته غوطه دهد؛ غوطه دادنی سخت، و خون دلش را به واسطه آن بلاء روان سازد؛ روان ساختنی به غایت. (و بعضی گفته‌اند که: بلا را بر او فرو ریزد، ریختنی به غایت)؛ پس چون او را بخواند، بفرماید که: لئیک، ای بنده من! هر آینه اگر تعجیل کنم از برایت آنچه را که خواستی، البته من بر آن قدرت دارم، ولیکن اگر ذخیره نمایم از برایت، پس آنچه از برایت ذخیره نموده‌ام، از برای تو بهتر است».

۸/۲۳۵۹. از او، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از زید زرّاد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که بلا‌ی بزرگ، جزای بزرگ به آن سزا داده می‌شود. پس چون خدا بنده‌ای را دوست دارد، او را به بلا‌ی بزرگ مبتلی گرداند؛ پس هر که خشنود باشد، از برایش در نزد خدا خشنودی است، و هر که از بلاء ناخشنود

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۱۹

باشد، از برایش در نزد خدا ناخشنودی است».

۹/۲۳۶۰. از او، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از زکریّا بن حرّ، از جابر بن یزید، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «جز این نیست که مؤمن در دنیا مبتلی می‌شود بر اندازه دینش. یا فرمود: بر حسب دینش».

۱۰/۲۳۶۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی عبدالله، از بعضی از اصحاب خویش، از محمد بن مثنیٰ حصرمی، از محمد بن بهلول بن مسلم عبدی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «جز این نیست که مؤمن به منزله پله ترازو است، هر چه در ایمانش فزوده شود، در بلاء و زحمتش فزوده می‌شود».

۱۱/۲۳۶۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابویوب، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «مؤمن چهل شب بر او نگذرد، مگر آنکه او را امری عارض شود که او را اندوهناک سازد، و به آن پند داده شود و آگاه گردد».

۱۲/۲۳۶۳. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان، از معاویه بن عمار، از ناجیه روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: مغیره می گوید که:

مؤمن مبتلی نمی شود به خوره و پیسی و نه به فلان و فلان. فرمود: «به درستی که مغیره غافل است و خبر ندارد از حال صاحب سوره یاسین - یعنی حبیب نجار که قصه اش در آن مذکور است - به درستی که حبیب، دستش چلاق و خشکیده و به هم بسته و درهم کشیده بود». بعد از آن، حضرت انگشتان خویش را به سوی کف خویش برگردانید و فرمود که: «گویا من به چلاقی او می نگرم، و آن را می بینم [که] به نزد قوم خود آمد و ایشان را از عذاب خدا ترسانید.

بعد از آن، در فردا به سوی ایشان برگشت و او را کشتند». بعد از آن حضرت فرمود که:

«مؤمن به هر بلیه ای مبتلی می شود و به هر نوع مردنی می میرد، مگر آنکه خود، خود را نمی کشد».

۱۳/۲۳۶۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش، از ابراهیم بن محمد اشعری، از عبید بن زراره که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «به درستی که مؤمن در نزد خدای عز و جل در بهترین مکان و منزله عظیمی است». - و سه مرتبه این را فرمود - و فرمود: «زیرا که او را به بلاء مبتلا می گرداند، بعد از آن جانش را

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۲۱

می گیرد، و عضو به عضو از تنش برمی کند، و او خدا را بر آن حمد و ستایش می کند».

۱۴/۲۳۶۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از فضیل بن عثمان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که در بهشت منزله و مرتبه ای است که هیچ بنده ای به آن نمی رسد، مگر به آنکه در بدن خویش به بلایی مبتلی شود».

۱۵/۲۳۶۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از ابراهیم بن محمد اشعری، از ابویحیی حنّاط، از عبدالله بن ابی یعفر که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام شکایت کردم از آن چه به من می رسید از دردها - و ابن ابی یعفر بسیار بیمار می شد - عبدالله می گوید که: پس حضرت به من فرمود: «ای عبدالله! اگر مؤمن می دانست که او را چه اجر است در مصیبت ها، هر آینه آرزو می کرد که به مقراض ها چیده شود» (که گوشت بدنش را به گازه های «۱» جامه بچینند).

۱۶/۲۳۶۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از یونس بن رباط روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «به درستی که اهل حق پیوسته در سختی بوده اند، از آن زمان که موجود شده اند تا امروز، ولیکن آگاه باش! که این تا مدت کمی خواهد بود با عافیت طولانی».

۱۷/۲۳۶۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از بعضی از اصحاب خویش، از حسین بن مختار، از ابواسامه، از حرمان، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل مؤمن را به بلاء بازجویی و رعایت می کند، چنان که مرد مسافر، اهل خود را به هدیه و سوغات که از غیبت - یعنی سفر - می آورد رعایت می نماید، و او را پرهیز می فرماید از دنیا، چنان که طبیب، بیمار را پرهیز می فرماید» (یعنی از چیزی که مناسب مزاجش نباشد).

۱۸/۲۳۶۹. علی، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از محمد بن یحیی خثعمی، از محمد بن بهلول عبدی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «خدا مؤمن را از بلیه های دنیا ایمن نساخته، ولیکن او را ایمن گردانیده از کوری در دنیا (یعنی در

(۱). گاز همان گازانبر است و گاز جامه یعنی قیچی برش پارچه.

دین)، و از شقاوت و بدبختی در آخرت».

۱۹ / ۲۳۷۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از حسین بن نعیم صحاف، از ذریح محاربی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «حضرت علی بن الحسین علیهما السلام می‌فرمود: به درستی که من ناخوش دارم که مرد در دنیا عافیت داده شود، و هیچ مصیبتی از مصیبت‌ها به او نرسد».

۲۰ / ۲۳۷۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از نوح بن شعیب، از ابوداود مسترق که آن را مرفوع ساخته و گفته است که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «پیغمبر صلی الله علیه و آله به سوی طعامی خوانده شد (یعنی کسی آن حضرت را تکلیف ضیافت کرد).

و چون داخل منزل آن مرد شد، نظر فرمود به مرغ خانگی که در بالای دیواری نشسته بود، و دید که آن مرغ تخم کرد. پس آن تخم در عرض راه بر بالای میخی که در آن دیوار کوبیده بود فرود آمد، و بر روی آن میخ قرار گرفت و نیفتاد و نشکست. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله از حال آن تخم تعجب کرد. آن مرد به خدمت حضرت عرض کرد که: آیا از این تخم تعجب فرمودی؟ پس سوگند به آن خدایی که تو را به حق به پیغمبری فرستاده، که هرگز به چیزی مصیبت زده نشده‌ام و نقصانی به من نرسیده؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و از طعامش هیچ نخورد و فرمود: کسی که مصیبتی به او نرسیده، خدا را در او حاجتی نیست» (یعنی از نظر عنایت خدا افتاده و هیچ مصرف ندارد).

۲۱ / ۲۳۷۲. از او، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از عبدالرحمان و از ابوبصیر، نیز از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا را هیچ حاجتی نیست، در کسی که در مال و بدنش از برای آن جناب بهره‌ای نباشد».

۲۲ / ۲۳۷۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از عثمان نوا، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل مؤمن را به هر بلیه‌ای مبتلی می‌گرداند، و او را به هر نوع مردنی می‌میراند، و او را مبتلی نمی‌کند به آنکه عقلش برود و دیوانه‌ای شود. آیا ایوب را نمی‌بینی که چگونه شیطان بر مال و بر فرزندان و بر اهل او و بر هر چیزی که از او بود مسلط شد، و بر عقلش مسلط نشد؛ بلکه عقل از برایش وا گذاشته شد، تا به آن خدا را به یگانگی پرستش کند؟!».

۲۳ / ۲۳۷۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از علی بن عقبه،

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۲۵

از سلیمان بن خالد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که بنده را در نزد خدا منزله و مرتبه‌ای می‌باشد که به آن نمی‌رسد، مگر به یکی از دو خصلت: یا به رفتن مالش، یا به بلیه‌ای در بدنش».

۲۴ / ۲۳۷۵. از او، از ابن فضال، از مثنی حنّاط، از ابواسامه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «خدای عز و جل فرموده که: اگر نه این بود که بنده مؤمن من در دل خود چیزی می‌یافت و ملول می‌گردید، هر آینه سر کافر را به عصابه و سربندی از آهن باز می‌بستم، که هرگز سرش به درد نیاید».

۲۵ / ۲۳۷۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از حسین بن عثمان، از عبدالله بن مسکان، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: داستان مؤمن، چون داستان دسته‌ای از کشت و گیاه تر و تازه است، که بادها آن را همچین و همچین میل می‌دهد و می‌گرداند، و همچین مؤمن، دردها و بیماری‌ها او را میل می‌دهد و می‌گرداند. و داستان منافق، چون داستان گریزی است راست ایستاده، که چیزی به آن نرسد، تا آنکه او را مرگ در رسد؛ پس او را بشکند، شکستنی سخت».

۲۶/۲۳۷۷. علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله روزی به اصحاب خویش فرمود که: هر مالی که زکات داده نمی‌شود، ملعون است، و ملعون است، هر بدنی که زکات داده نمی‌شود، و اگرچه در هر چهل روز یکبار باشد. به آن حضرت عرض شد که: یا رسول الله! اما زکات مال را شناخته و معنی آن را فهمیده‌ایم، پس بفرما که زکات بدن‌ها چیست؟ در جواب ایشان فرمود که: مراد آن است که آفتی به آن برسد». حضرت صادق علیه السلام فرمود که:

«پس روی‌های آنان که این سخن را از آن حضرت شنیدند، متغیر شد و رنگ‌های ایشان گشت. چون پیغمبر ایشان را دید که رنگ‌های ایشان گردید، به ایشان فرمود: آیا می‌دانید که به گفتار خویش چه چیز را قصد کردم؟ عرض کردند: نه، یا رسول الله! فرمود: بلی، مردی خراشی به او می‌رسد، و نکبت و خواری به او روی می‌دهد، و پا بر می‌زند، و به سر در می‌آید، و به بیماری جزئی مبتلی می‌شود، و خار در عضوی از اعضایش می‌رود، و آنچه به این شباهت داشته باشد، تا آنکه حضرت در حدیث خویش، جنیدن و پریدن چشم را ذکر فرمود».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۲۷

۲۷/۲۳۷۸. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از ابن فضال، از ابن بکیر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم که آیا مؤمن به خوره و پیسی و امثال این مبتلی می‌شود؟ راوی می‌گوید که: حضرت فرمود که: «مگر بلاء نوشته شده است، مگر بر مؤمن؟».

۲۸/۲۳۷۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از آنکه او را روایت کرده، از حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که مؤمن بر خدا گرامی و عزیز است، به مرتبه [ای] که اگر بهشت را با آنچه در آن است از او بخواهد، خدا آن را به او عطا فرماید، بی آنکه این عطا، از ملکش چیزی را کم کند. و به درستی که کافر بر خدا آن قدر خوار و بی‌مقدار است، که اگر دنیا را به آنچه در آن است از او بخواهد، خدا آن را به او بدهد، بی آنکه آن بخشش، از ملکش چیزی را کم کند. و به درستی که خدا بنده مؤمن خود را به بلا بازجویی و رعایت می‌کند، چنان که غائب و مسافر، اهل خود را به تحفه‌ها و چیزهایی که قطعاً باشد تعهد و رعایت می‌کند، و به درستی که خدا او را از دنیا پرهیز می‌فرماید، چنان که طیب، بیمار را پرهیز می‌فرماید» (یعنی از آنچه مناسب مزاجش نباشد).

۲۹/۲۳۸۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از سماعه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در کتاب علی علیه السلام نوشته است که: به درستی که سخت‌ترین مردمان از روی بلاء، پیغمبرانند، پس اوصیای ایشان، بعد از آن امثل، پس امثل؛ یعنی بهتر به ترتیب (یا آنکه شباهت به ایشان از دیگران بیشتر باشد). و جز این نیست که مؤمن مبتلی می‌شود بر اندازه اعمال نیکی که دارد؛ پس هر که دینش درست و عملش نیکو باشد، بلاء و زحمتش سخت باشد، و این به سبب آن است که خدای عز و جل دنیا را ثواب مؤمن، و عقاب کافر قرار نداده است. و هر که دینش سست و عملش ضعیف باشد، بلایش کم باشد. و به درستی که بلاء به سوی مؤمن پرهیزکار، شتابنده‌تر است از آب باران به سوی گودی زمین و زمینی که پست باشد».

۳۰/۲۳۸۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از مالک بن عطیه، از یونس بن عمار روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق عرض کردم که: این ناخوشی که در روی من پیدا شده است - یعنی لکه پیسی - مردم چنان می‌پندارند که خدا بنده‌ای را که از برایش در او حاجتی باشد، به آن مبتلی نگردانیده است. راوی می‌گوید

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۲۹

که: حضرت فرمود که: «مؤمن آل فرعون انگشتانش خشکیده و درهم کشیده بود، «۱» پس همچنین می‌گفت و دست‌های خویش را می‌کشید و می‌گفت: «یا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ» «۲»؛ یعنی: ای گروه من! پیروی کنید فرستادگان حضرت عیسی علیه السلام را». «۳»

یونس می‌گوید که: بعد از آن، حضرت علیه السلام به من فرمود که: «چون ثلث آخر از شب شود، در اول آن وضو بساز و بایست به سوی نمازی که آن را به جا می‌آوری (یعنی نماز شب) و چون در سجده آخر از دو رکعت اول باشی، بگو در حالتی که در سجده هستی که: یا عَلِيُّ یا عَظِيمُ یا رَحْمَنُ یا رَحِيمُ یا سَامِعَ الدَّعَوَاتِ یا مُعْطِيَ الْخَيْرَاتِ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَعْظِنِي مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَأَذْهَبْ عَنِّي هَذَا الْوَجْعَ، و آن درد را نام می‌بری: فَإِنَّهُ قَدْ غَاظَنِي وَأَخْرَجَنِي. و در دعا الحاح و اصرار کن.»

راوی می‌گوید که: به کوفه نرسیده بودم که خدا همه آن ناخوشی را از من برد و شفا یافتم. و ترجمه دعا این است که: «ای بلندمرتبه! و ای بزرگوار! ای بسیار بخشاینده! ای مهربان! ای شنونده دعاها و اجابت‌کننده آنها! ای عطاکننده خوبی‌ها! رحمت فرست بر محمد و آل محمد، و عطا کن مرا از خوبی دنیا و آخرت، آن‌چه را که تو سزاوار گردانیدن آنی، و ببر از من این درد را؛ زیرا که آن مرا به خشم آورده و مرا اندوهناک گردانیده است.» (۴)

باب در بیان فضل و افزونی نفرات مسلمانان

### ۱۰۷. باب در بیان فضل و افزونی نفرات مسلمانان

۱. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از محمد بن سنان، از علاء، از ابن ابی‌یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که فقرای مؤمنان در باغ‌ها و مرغزارهای بهشت می‌گردند و تنعم می‌کنند، چهل خریف

(۱). و ظاهر، صاحب یاسین است، چنان که در حدیث سابق گذشت، و آن‌چه بعد از این مذکور می‌شود، از قول صاحب یاسین است نه مؤمن آل فرعون. (مترجم)

(۲). یس، ۲۰.

(۳). یعنی حضرت شمعون و دو کس دیگر از حواریان، که ایشان را صادقان و مصدقان می‌گفتند، و یا پولس و یوحنا، و غیر از این در نام ایشان گفته‌اند. (مترجم)

(۴). و در بعضی از نسخ کافی، به جای هذا الوجع، بهذا الوجع مکتوب است، و در معنی تفاوتی به هم نمی‌رسد، ولیکن در خواندن فرق می‌کند؛ زیرا که بنا بر اول، باید و اذْهَبْ - به فتح همزه و سکون ذال و کسر هاء و فتح عین وجع - خوانده شود، و بنا بر نسخه بدل، به فتح واو و سقوط همزه و سکون ذال و فتح هاء و کسر عین وجع است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۳۱

پیش از اغنیای ایشان». (۱)

پس حضرت فرمود که: «زود باشد که از برایت مثلی بزوم و داستانی بیان کنم. جز این نیست که داستان فقیر و غنی در قیامت، چون داستان دو کشتی است که آنها را بر عاشر (وده، یک ستانی) بگذرانیدند، پس در یکی از آنها نظر کرد و در آن چیزی ندید، گفت که: این را روانه سازید. و در دیگری نظر کرد، دید که آن کشتی پر بار است. پس گفت که: این را نگاه دارید و مگذارید که روانه شود.»

۲. ۲۳۸۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از سعدان که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «مصیبت‌ها، بخشش‌ها است از جانب خدای عز و جل، و فقر و درویشی، در نزد خدا مخزون است که آن را در خزائن خود ضبط فرموده.»



۲۳۸۴/۳. و از او روایت است که آن را مرفوع ساخته از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: یا علی! به درستی که خدا فقر و پریشانی را در نزد خلق خویش امانت قرار داده. پس هر که آن را بپوشد و پنهان دارد، خدا او را مانند ثواب روزه‌داری که به عبادت ایستاده باشد عطا کند، و هر که آن را فاش کند و اظهار نماید در نزد کسی که بر روا کردن حاجتش قادر باشد و نکند، پس به حقیقت که او را کشته است. بدان و آگاه باش! که او را به شمشیر و نیزه نکشته، ولیکن کشته است او را به آنچه از دلش خراشیده و مجروح گردانیده» (یعنی اندوهی که به آن رسانیده).

۲۳۸۵/۴. از او، از محمد بن علی، از داود حدّاء، از محمد بن صغیر، از جدّش شعیب، از مفضّل روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «هر چه ایمان بنده زیاد می‌شود، تنگی در اسباب زندگانش زیاد می‌گردد».

۲۳۸۶/۵. و به اسناد خویش روایت کرده و گفته است که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:

(۱). و خریف، فصل خزان است. و مراد به چهل خریف، چهل سال است؛ زیرا که در هر سال، یک خریف بیش نیست، در معظم معموره که شمالی خطّ استوا است و بنای تخاطب در فصول بر آن است، و در خطّ استوا که هر سال دو پاییز دارد، و همچنین سائر فصول، در امثال این مقامات اعتبار نمی‌شود؛ چه بنای تخاطب بر آن نیست؛ پس چون چهل خریف بگذرد، چهل سال گذشته باشد. و در بعضی از روایات ما واقع شده است که خریف، هزار عام است و هر عامی هزار سال؛ پس مراد، چهل هزار هزار سال می‌شود. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۳۳

«اگر اصرار مؤمنان بر خدا نبود در باب طلب کردن روزی، هر آینه ایشان را نقل می‌فرمود از این حالی که ایشان در آنند، به سوی حالی که از آن تنگ‌تر و دشوارتر بود».

۲۳۸۷/۶. از او، از بعضی از اصحاب خویش روایت است که آن را مرفوع ساخته و گفته است که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هیچ بنده‌ای از دنیا عطا نشده، مگر به جهت عبرت و پند گرفتن، و از هیچ بنده‌ای دور نشده، مگر به جهت آزمودن».

۲۳۸۸/۷. از او، از نوح بن شعیب و ابواسحاق خفاف، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «از برای شیعیان خالص ما در دولت باطل نیست، مگر قوت. اگر خواهید به جانب مشرق روید و اگر خواهید به جانب مغرب روید، که هرگز غیر از قوت، چیزی به شما روزی نمی‌شود».

۲۳۸۹/۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن حسن اشعری، از بعضی از استادان خویش، از ادریس بن عبدالله، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! احتیاج، امانت خدا است در نزد خلقش؛ پس هر که آن را بر خویش کتمان کند و بپوشد، خدا او را ثواب کسی که نماز به جا آورده عطا کند، و هر که آن را ظاهر سازد در نزد کسی که بر بردن اندوه او قادر باشد و نکند، پس به حقیقت که او را کشته است. بدان و آگاه باش! که او را به شمشیر و نیزه و تیر نکشته، ولیکن او را کشته، به آنچه از دلش خراشیده و مجروح گردانیده».

۲۳۹۰/۹. و از او، از احمد، از علی بن حکم، از سعدان روایت است که گفت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «به درستی که خدای عز و جل در روز قیامت به جانب فقرای مؤمنان التفات می‌فرماید؛ مانند کسی که ایشان را عذرخواهی کند. پس می‌فرماید که: سوگند یاد می‌کنم به عزّت و جلال خودم که شما را در دار دنیا فقیر نگردانیدم، به جهت آنکه شما را در نزد من ذلّت و خواری و حقارت و بی‌مقداری باشد، و هر آینه خواهید دید که امروز با شما چه می‌کنم. پس هر که به جهت شما در دار دنیا نیکی

را توشه برگرفته، که با شما محبت و احسانی نموده، دستش را بگیرد و او را داخل بهشت گردانید». حضرت فرمود: «پس مردی از آن فقرا عرض می‌کند که: ای پروردگار من! به درستی که اهل دنیا در دنیای خویش رغبت کردند. پس زنان صاحب جمال را به عقد خویش درآوردند، و جامه‌های نرم پوشیدند، و طعام‌های لذیذ خوردند، و در خانه‌های خوب ساکن شدند، و بر حیوانی که مشهور بود به

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۳۵

خوبی از حیوانات سوار گردیدند. پس به من عطا کن، مانند آنچه به ایشان عطا کرده بودی در دار دنیا. پس آن جناب - تبارک و تعالی - می‌فرماید که: از برای تو و از برای هر بنده‌ای از شما فقیران است، مانند آنچه به اهل دنیا عطا کرده‌ام، از آن زمان که دنیا موجود شده، تا وقتی که تمام شد، هفتاد برابر».

۱۰ / ۲۳۹۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از ابراهیم بن عقبه، از اسماعیل بن سهل و اسماعیل بن عبّاد هر دو، که آن را مرفوع ساخته‌اند به سوی امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «از فرزندان آدم مؤمنی نبود، مگر آنکه فقیر بود و کافری نبود، مگر آنکه غنی بود، تا وقتی که حضرت ابراهیم علیه السلام آمد و به خدا عرض کرد که: «رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا» (۱)؛ یعنی: ای پروردگار ما! مگردان ما را بلیه و آزمایشی از برای آنان که کافر شدند، تا در حق ما نگویند که: اگر ایشان بر حق بودند، محتاج نمی‌بودند، و در حق خود نگویند که: اگر ما بر حق نبودیم، بی‌نیاز نمی‌بودیم». حضرت فرمود: «پس خدا در این گروه مؤمنان، مال‌ها و احتیاج، و در آن گروه کافران، مال‌ها و احتیاج قرار داد».

۱۱ / ۲۳۹۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «مرد توانگری به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد که جامه پاک و پاکیزه در بر داشت و در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست.

بعد از آن، مرد پریشان‌جامه چرکینی آمد و در پهلوی آن توانگر نشست. پس آن توانگر، جامه‌های خویش را از زیر ران‌های او گرفت. (۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: آیا ترسیدی که چیزی از فقر و پریشانی او به تو رسد و بچسبد؟ عرض کرد: نه. فرمود: پس ترسیدی که چیزی از غنا و بی‌نیازی تو به او رسد؟ عرض کرد: نه. فرمود: پس ترسیدی که جامه‌های تو را چرکین سازد؟ عرض کرد: نه. فرمود: پس چه تو را داشت بر آنچه کردی؟ عرض کرد:

یا رسول الله! به درستی که مرا همنشین و مصاحب بدی هست که هر چیز زشتی را از برای من می‌آراید و در نظرم جلوه می‌دهد، و هر چیز خوبی را از برای من زشت می‌گرداند، و من نصف مال خود را از برای او قرار دادم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن فقیر پریشان فرمود: آیا قبول

(۱). ممتحنه، ۵.

(۲). یعنی آنچه از جامه‌اش که در زیر پای آن فقیر بود، کشید. احتمال دارد که معنی این باشد که دامن‌های جامه خود را جمع کرد و در زیر ران‌های خویش گرفت. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۳۷

می‌کنی؟ عرض کرد: نه. آن مرد توانگر گفت: چرا؟ گفت: می‌ترسم که بر من داخل شود، آنچه بر تو داخل شد».

۱۲ / ۲۳۹۳. علی بن ابراهیم، از علی بن محمد قاسانی، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در مناجات موسی - یعنی از جمله آنچه خدا با موسی علیه السلام راز گفت - این بود که: ای موسی! چون فقرا را ببینی که رو به تو آورده است، بگو: مرحبا! به نشانه شایستگیان و نیکان، و چون غنا و

بی‌نیازی را بینی که رو به تو آورده، بگو: گناهی است که عقوبت آن زود به من رسیده است».

۱۳/۲۳۹۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خوشا حال بیچارگان و فقیران، به سبب صبری که می‌کنند. و ایشان، آنانند که ملکوت آسمان‌ها و زمین را می‌بینند»- یعنی به چشم دل-.

۱۴/۲۳۹۵. و به اسناد خویش روایت کرده و گفته است که: «پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای گروه بیچارگان! خوشدل باشید و خشنودی را به خدا دهید از دل‌های خویش (یعنی چنان باشید که خدا آن را در دل شما بیابد) تا خدای عز و جل شما را ثواب دهد بر فقری که دارید، که اگر چنین نکنید، شما را ثوابی نیست».

۱۵/۲۳۹۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از عیسی فرأ، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «چون روز قیامت شود، خدای - تبارک و تعالی - منادی را امر فرماید که در حضور آن جناب ندا کند که: کجایند فقرا؟ پس جماعت بسیاری از مردمان برخیزند. بعد از آن می‌فرماید که: ای بندگان من! عرض می‌کنند: لئیک، ای پروردگار ما! به خدمت تو ایستاده‌ایم. می‌فرماید:

به درستی که من شما را فقیر نگردانیدم، به جهت خواری و بی‌مقداری شما بر من، ولیکن جز این نیست که من شما را برگزیدم «۱» از برای امروز. نظر کنید در روی‌های مردمان، پس هر که با شما نیکی کرده و آن نیکی را نکرده، مگر در راه من، او را از جانب من به بهشت

(۱). یا فقیر گردانیدم، یا به تأخیر افکندم، بنا بر اختلاف نسخه‌های کافی.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۳۹

سزا دهید و تلافی کنید».

۱۶/۲۳۹۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابراهیم حذاء، از محمد بن صغیر، از جدش شعیب، از مفضل روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «اگر اصرار این جماعت شیعه بر خدا نبود در باب طلب کردن روزی، هر آینه ایشان را نقل می‌کرد از این حالی که ایشان در آنند، به سوی آنچه از این حال تنگ‌تر است».

۱۷/۲۳۹۸. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از ابن فضال، از محمد بن حسین بن کثیر خزّاز، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: حضرت به من فرمود که: «آیا میوه را نمی‌بینی که فروخته شود؟ آیا چیز دیگر از آنچه آن را خواهش داری نمی‌بینی؟» عرض کردم: بلی، داخل می‌شوم و می‌بینم. فرمود: «آگاه باش! که تو را به ازای هر چه آن را می‌بینی و قدرت بر خریدن آن نداری، یک حسنه است».

۱۸/۲۳۹۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از علی بن عثمان، از مفضل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدای - جلّ ثناؤه - به سوی بنده مؤمن خویش که در دار دنیا محتاج و پریشان بوده عذرخواهی می‌کند، چنان که برادر به سوی برادر خویش عذر می‌خواهد، و می‌فرماید: به عزّت خودم سوگند یاد می‌کنم که تو را در دار دنیا محتاج نکردم، به جهت خواری و بی‌مقداری تو بر من؛ پس این پرده را بالا گیر و نظر کن به آنچه تو را از دنیا عوض داده‌ام».

حضرت فرمود: «پس پرده را بالا می‌گیرد و چون می‌بیند که در پس پرده چه چیز است، عرض می‌کند که: مرا زیان نرسانید آنچه مرا منع کردی، با آنچه مرا عوض دادی».

۱۹/۲۴۰۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن حکم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که

فرمود: «چون روز قیامت می‌شود، گروهی از مردمان برمی‌خیزند و می‌آیند تا به در بهشت می‌رسند و در بهشت را می‌زنند؛ پس به ایشان گفته می‌شود که: شما کیستید؟ می‌گویند که: ما فقرایم. به ایشان گفته می‌شود که: آیا پیش از حساب می‌خواهید که داخل بهشت شوید؟ می‌گویند که: چیزی به ما عطا نکرده بودید تا ما را بر آن حساب کنید. پس خدای عز و جل به فرشتگان می‌فرماید که: راست گفتند. و به فقرا می‌فرماید که: در بهشت داخل شوید».

۲۴۰۱ / ۲۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی،

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۴۱

از مبارک، غلام شعیب، که گفت: شنیدم از ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که می‌فرمود: «خدای عز و جل می‌فرماید که: من غنی را غنی نکرده‌ام، به جهت آنکه کرامت و عزتی داشته در نزد من، و فقیر را فقیر نگردانیده‌ام، به جهت آنکه خوار و بی‌مقدار بود در نزد من. و این از جمله آنهاست که به واسطه آن، اغنیا را به فقرا آزموده‌ام، و اگر فقرا نمی‌بودند، اغنیا مستحق بهشت نمی‌شدند».

۲۴۰۲ / ۲۱. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از اسحاق بن عیسی، از اسحاق بن عمار و مفضل بن عمر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:

«توانگران شیعه ما، امینان مایند بر محتاجان ایشان. پس ما را حفظ کنید در باب ایشان، و رعایت حال فقرا کنید، تا خدا شما را حفظ کند».

۲۴۰۳ / ۲۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - فرمود که:

فقر و بی‌چیزی، مؤمن را بیشتر زینت و آرایش می‌دهد از دوال [تسمه] لجام و افسار، بر رخسار اسب».

۲۴۰۴ / ۲۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از عبدالله بن غالب، از پدرش، از سعید بن مسیب که گفت: حضرت علی بن الحسین علیهما السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»

«۱»؛ یعنی: «و اگر نه این بود که همه مردمان، یک گروه می‌گردیدند». و حضرت فرمود که: «مقصود خدا از این، ائت محمد صلی الله علیه و آله است؛ یعنی اگر نه این بود که ایشان بر یک دین می‌بودند، در حالتی که همه ایشان کافر بودند: «لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُؤْتِيَهُمْ سِقْفًا مِنْ فِضَّةٍ» «۲»؛ هر آینه قرار می‌دادیم از برای کسی که نمی‌گردد به خداوند بخشاینده، از برای خانه‌های ایشان؛ یعنی قرار می‌دادیم از برای خانه‌های ایشان سقف‌ها از نقره». و حضرت فرمود که: «اگر خدا با ائت محمد چنین کرده بود، مؤمنان اندوهناک می‌شدند، و همین ایشان را غمناک می‌ساخت، و با ایشان نکاح نمی‌کردند و ایشان را ارث نمی‌دادند».

(۱). زخرف، ۳۳.

(۲). زخرف، ۳۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۴۳

باب

## ۱۰۸. باب

۲۴۰۵ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابان بن عبدالمملک روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا بکر ارقط، از امام جعفر صادق علیه السلام یا از شعیب «۱»، از امام جعفر صادق علیه السلام که: یکی بر آن حضرت داخل شد و

به آن حضرت عرض کرد که: خدا تو را به اصلاح آورد! به درستی که منم مردی که به سوی شما منقطع شده‌ام به دوستی خویش (/ و غیر از شما کسی را دوست نمی‌دارم)، و پریشانی سختی به من رسیده، و به این دوستی، به سوی خاندان و خویشاوندان خود تقرب جستم؛ پس نیفزود مرا تقرب به این امر، نسبت به ایشان، مگر دوری، که از من بیشتر دوری کردند. فرمود که: «آنچه خدا به تو عطا فرموده، بهتر است از آنچه از تو فرا گرفته شده». عرض کرد که: فدای تو گردم! دعا کن که خدا مرا از خلق خود بی‌نیاز گرداند. فرمود: «به درستی که خدا روزی هر که را خواسته، بر دست هر که خواسته تقسیم فرموده، ولیکن از خدا بخواه که تو را بی‌نیاز گرداند، از حاجتی که تو را ناچار کند به سوی ناکسان از خلقش».

۲/۲۴۰۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «فقر، موت احمر است؛ یعنی مرگ سرخ» (که کنایه است از قتل و خون ریختن و آن، از همه مرگ‌ها سخت‌تر است).

راوی می‌گوید که: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که: مراد، فقر از دینار و درم است؛ یعنی اینها را نداشته باشد. فرمود: «نه، ولیکن مراد، فقر از دین است».

باب در بیان اینکه دل را دو گوش است که فرشته و شیطان در آنها

### ۱۰۹. باب در بیان اینکه دل را دو گوش است که فرشته و شیطان در آنها می‌دمند

۱/۲۴۰۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی عمیر، از حمّاد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ دلی نیست، مگر آنکه آن را دو گوش است، که بر یکی از آن دو گوش فرشته‌ای قرار دارد که آن را ارشاد می‌کند و راه راست می‌نماید، و بر گوشی دیگر، شیطانی قرار دارد که آن را به فتنه می‌اندازد و گمراه می‌کند. پیوسته اینک، آن را امر می‌کند و اینک، آن را زجر و منع می‌کند. شیطان او را امر می‌کند به معاصی، و فرشته او را

(۱). یا شیب.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۴۵

از آنها زجر و منع می‌کند. و این است معنی قول خدای عز و جل «عَنِ الیمینِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ\* مَا یَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَائِهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ» (۱)؛ یعنی: از طرف راست ایشان نشسته، و از جانب چپ او نشسته‌ای است که ملازم اویند، و از او اصلاً جدا نمی‌شوند»، تا آخر آنچه گذشت (۲).

۲/۲۴۰۸. حسین بن محمد، از احمد بن اسحاق، از سعدان، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «دل را دو گوش است. پس چون بنده قصد گناهی می‌کند - یعنی زنا - روح ایمان به او می‌گوید که: مکن، و شیطان به او می‌گوید که:

بکن. و هر گاه بر بالای شکم زن قرار گیرد، روح ایمان از او بر کنده و ربوده شود».

۳/۲۴۰۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از ابان بن تغلب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ مؤمنی نیست، مگر آنکه دل او را دو گوش باشد در اندران او. یک گوش، وسواس خناس (۳) در آن می‌دمد و گوش دیگر، فرشته‌ای در آن می‌دمد. پس خدا مؤمن را به آن فرشته تقویت می‌دهد، و این است معنی قول آن جناب - تعالی - که می‌فرماید: «وَأَیَّدُهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» (۴).

باب در بیان روحی که خدا مؤمن را به آن تقویت داده

**۱۱۰. باب در بیان روحی که خدا مؤمن را به آن تقویت داده**

۱/۲۴۱۰. حسین بن محمد و محمد بن یحیی، هر دو روایت کرده‌اند، از علی بن محمد بن سعد، از محمد بن مسلم، از ابوسلمه، از محمد بن سعید بن غزوان، از ابن ابی نجران، از محمد بن سنان، از ابوخیثمه که گفت: بر امام موسی کاظم علیه السلام داخل شدم؛ پس به من فرمود که: «خدای - تبارک و تعالی - مؤمن را به روحی تقویت کرده که در هر وقت که نیکی می‌کند و پرهیز می‌نماید، در نزد او حاضر است، و در هر وقت که گناه می‌کند و از حد درمی‌گذرد، از او پنهان است. و آن روح، با مؤمن است در زمانی که مؤمن نیکی می‌کند و از روی شادی می‌لرزد، و در زمانی که بدی از او سر می‌زند، در خاک فرو می‌رود. پس ای بندگان خدا! با اصلاح آوردن نفس‌های خویش، نعمت‌های آن جناب را رعایت کنید، تا

(۱). ق، ۱۷ و ۱۸.

(۲). هیچ سخنی نمی‌گوید، جز آن که نزد او مراقبی حاضر و آماده است.

(۳). و وسواس، شیطانی است که مردم را وسوسه می‌کند و در وسواس می‌اندازد، و خناس، باز پس‌رونده و پنهان‌شونده است.

(۴). مجادله، ۲۲. و ایشان را با روحی از خویش تایید کرد.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۴۷

یقین شما زیاد شود، و چیز نفیس گرانمایی را نفع کنید. خدا رحمت کند مردی را که قصد کند که فعل خیر را به عمل آورد، پس آن را به عمل آورد، یا قصد کند که بدی را به عمل آورد، و از آن باز ایستد». بعد از آن فرمود که: «ما روح را تقویت می‌دهیم به طاعت کردن از برای خدا، و عمل نمودن از برای رضای او». (۱)

باب در بیان گناهان

**۱۱۱. باب در بیان گناهان**

۱/۲۴۱۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از طلحة بن زید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پدرم می‌فرمود که: هیچ چیز بیش از گناه، دل را فاسد و تباه نمی‌کند. به درستی که دل مرتکب گناه می‌شود و پیوسته آن گناه در آن می‌باشد و در آن تأثیر می‌کند، تا آنکه بر آن غالب می‌شود؛ پس اعلای آن را اسفل آن می‌گرداند و سرنگون می‌سازد» (و این کنایه است از آنکه حق در آن قرار نگیرد، و روی آن از خدا بر گردد، و متوجه دنیای دنی [پست] گردد).

۲/۲۴۱۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از عبدالله بن مسکان، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «فَمَا أَضْيَبْرَهُمْ عَلَى النَّارِ» (۲)، که آن حضرت فرمود: «چه چیز ایشان را شکبیا گردانیده، بر کردن آن چه می‌دانند که ایشان را به سوی آتش جهنم می‌کشاند». (۳)

۳/۲۴۱۳. از او، از پدرش، از نصر بن سويد، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «البته هیچ رگی نمی‌زند؛ یعنی نمی‌جهد و به جنبش در نمی‌آید، و هیچ نکبت و سختی و دردسر و بیماری رخ نمی‌دهد، مگر به سبب گناهی. و این است معنی قول خدای عز و جل که در کتاب خویش می‌فرماید: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ

(۱). و بنابر بعضی از نسخه‌های کافی، ما روح را زیاد یاد می‌کنیم؛ یعنی روح ایمان و نور آن.



(۲). بقره، ۱۷۵.

(۳). و ترجمه ظاهر آیه این است که: «پس چه چیز شکبیا گردانید ایشان را، بر آتش دوزخ». و این استفهام، از برای تعجب است؛ چه تعجب است از حال ایشان، در اشتغال به موجبات آتش و بی‌باکی ایشان از آن، چنان که حضرت اشاره به آن فرموده. و احتمال این که «فَمَا أَصْبَرَهُمْ»، صیغه تعجب باشد و معنی این شود که: «چه صابر و شکیبایند»، چنان که بعضی گمان کرده‌اند، صورتی ندارد، چنان که در موضع آن بیان نموده‌ام. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۴۹

وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ «۱»؛ یعنی: و آن‌چه به شما می‌رسد، ای بندگان! از بلیت و آفت مالی و بدنی، پس به سبب آن چیزی است که دست‌های شما آن را کسب کرده؛ یعنی به سبب معصیتی است که کرده‌اید، و خدا عفو می‌کند و درمی‌گذرد از بسیاری از گناهان». راوی می‌گوید که: بعد از آن، حضرت فرمود که: «آن‌چه خدا از آن عفو می‌فرماید، بیشتر است از آن‌چه به آن مؤاخذه و بازخواست می‌کند». «۲»

۴/۲۴۱۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد، از حریر، از فضیل بن یسار، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ سختی به بنده‌ای نمی‌رسد، مگر به واسطه گناهی، و آن‌چه خدا از آن عفو می‌فرماید، بیشتر است».

۵/۲۴۱۵. علی، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: البتّه دندان‌های خنده خود را ظاهر مکن، و حال آنکه عمل‌های رسواکننده را به جا آورده باشی، و باید که از شبیخون ایمن نباشد، هر که کارهای بد کرده است».

۶/۲۴۱۶. از او، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از ابراهیم بن عبدالحمید، از ابواسامه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «به خدا پناه برید از سطوت‌های خدا در شب و روز». راوی می‌گوید: عرض کردم که: سطوت‌های خدا چیست؟ فرمود که: «گرفتن بر معصیت‌ها». «۳»

۷/۲۴۱۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از پدرش، از سلیمان جعفری، از عبدالله بن بکیر، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «گناهان، همه آن، سخت است و سخت‌ترین آنها، گناهی است که گوشت و خون بر آن بروید؛ زیرا که صاحب آن، یا خدا او را رحم می‌کند، و یا عذاب». می‌فرماید: «و در بهشت داخل

(۱). شورا، ۳۰.

(۲). و مخفی نماند که آیه و حدیث، مخصوص‌اند به گناهکاران، و اما هر گاه بی‌گناهی را مصیبتی رسد، سببش چیزی دیگر است، مانند زیادتى اجر. (مترجم)

(۳). و سطوت - به فتح سین سعفص و سکون طاء حطّی -، در اصل لغت به معنی حمله بردن و قهر کردن است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۵۱

نمی‌شود، مگر آنکه پاک و پاکیزه باشد. «۱»

۸/۲۴۱۸. حسین بن محمد، از معلى بن محمد، از وشاء، از ابان، از فضیل بن یسار، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که بنده گناه می‌کند، و [رزق و] روزی از او دور می‌شود و از آن محروم می‌گردد».

۹/۲۴۱۹. علی بن محمد، از صالح بن ابی‌حمّاد، از محمد بن ابراهیم نوفلی، از حسین بن مختار، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: ملعون است، ملعون است، هر که دینار و درم را پرستد. ملعون است، ملعون است، هر که کوری را سرگشته سازد، به اینکه او را از راه بیرون برد، یا راه را به او نشان ندهد». «۲»

ملعون است، ملعون است، هر که با چهارپایی جماع کند».

۱۰ / ۲۴۲۰. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود: «پرهیزید از گناهانی که کوچک شمرده می شوند؛ زیرا که آنها را طلب کننده‌ای هست که از آنها غافل نمی شود. یکی از شما می گوید که: گناه می کنم و طلب آمرزش می نمایم. به درستی که خدای عز و جل می فرماید که: «وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (۳)، و خدای عز و جل فرموده است که: «إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ» (۴)؛ یعنی: به درستی که خصلت و کرداری که آدمی را باشد از خوب و بد، اگر در خردی، هم سنگ دانه‌ای از خردل باشد که از همه دانه‌ها خردتر است، پس آن دانه در اندران سنگ سخت و بزرگ باشد که بیرون آوردن آن دشوار است، یا در زیر صخره سبز باشد (که آن را صمء گویند و در زیر زمین هفتم است)، یا در آسمان‌ها باشد (با وجود رفعت و وسعت آنها)، یا در زمین باشد، که خدا آن را بیاورد (و حاضر گرداند در موقف حساب، و بر آن حساب فرماید).

(۱). و دور نیست که مراد حضرت این باشد که، غیر پاک و پاکیزه، بدون شفاعت و عفو داخل بهشت نمی شود، و مرحوم بودنش موجب دخول بهشت نیست. (مترجم)

(۲). و بعضی گفته اند که: شاید مراد از کوری، کوری دل باشد؛ یعنی جاهل را هدایت نکند.

(۳). یس، ۱۲. و در قرآن «وَنَكْتُبُ»، به جای «سَنَكْتُبُ» واقع است. و ترجمه آیه مذکور شد.

(۴). لقمان، ۱۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۵۳

به درستی که خدا باریک دانی است که علمش به هر چیز خرد و ریزه‌ای احاطه فرموده، و دانا و آگاه است به کنه هر چیزی».

۱۱ / ۲۴۲۱. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از ابن فضال، از ثعلبه، از سلیمان بن طریف، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود: «به درستی که گناه، بنده را از روزی محروم و بی بهره می گرداند».

۱۲ / ۲۴۲۲. محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از فضیل، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که مرد مرتکب گناه می شود، و به این سبب روزی از او بازداشته می شود»، و این آیه را تلاوت فرمود که: «إِذِ اقْسَمُوا لِيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ \* وَلَا يَسْتَنُونَ \* فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ» (۱)؛ یعنی:

«یاد کن چون سوگند خوردند اهل باغی که در دو فرسنگی صنعای یمن بود، که هر آینه میوه آن را ببرند، در حالی که در صباح در آیندگان باشند؛ یعنی در بامداد میوه را بچینند؛ پس به این قصد سوگند یاد نمودند و استثنا نکردند؛ یعنی نگفتند که: انشاء الله، اگر خدا خواهد» (۲)؛ پس فرا گرفت بر آن باغ، بلائی طواف کننده و گرداگرد آن فروگیرنده، از جانب پروردگار تو، و ایشان خفتگان بودند». (۳)

۱۳ / ۲۴۲۳. از او، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن بکیر، از ابوبصیر روایت است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «چون مرد مرتکب گناه گردد، نکته و نشانه سیاهی در دلش بیرون آید. پس اگر توبه کند، آن نشانه برطرف شود، و اگر بر گناه بیفزاید، آن نشانه نیز بیفزاید، تا بر دلش غالب گردد و همه را سیاه کند، و چون چنین شود، بعد از آن هرگز رستگاری نیابد».

۱۴ / ۲۴۲۴. از او، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابویوب، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که

فرمود: «به درستی که بنده حاجتی را از خدا سؤال می‌کند،

(۱). قلم، ۱۷-۱۹.

(۲). و بعضی گفته‌اند که: معنی این است که، جدا نکردند از آن میوه، حصّه مساکین را، چنان که پدر ایشان جدّامی کرد. (مترجم)  
(۳). و آن بلاء، آتشی بود که از آسمان فرود آمد، و در آن باغ پیچیده و میوه آن را سوزانید و درختان آن را خشک گردانید. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۵۵

و از حالش روا شدن آن باشد تا زمانی نزدیک یا تا وقتی که دیر باشد. پس آن بنده گناهی می‌کند، و به این سبب خدای - تبارک و تعالی - به فرشته می‌فرماید که: حاجتش را روا مکن و او را از آن محروم گردان؛ زیرا که او خود را در معرض خشم من در آورده، و نومی‌دی را از من سزاوار شده».

۱۵ / ۲۴۲۵. ابن محبوب، از مالک بن عطیه، از ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «هیچ سالی بارانش از سال دیگر کمتر نیست، ولیکن خدا آن را می‌گذارد و می‌باراند، در هر جا که خواهد. به درستی که چون گروهی به معاصی عمل کنند، خدای عز و جل آن‌چه را که مقدّر فرموده بود از برای ایشان در آن سال از باران، از ایشان بگرداند به سوی غیر ایشان، و به سوی بیابان‌ها و دریاها و کوه‌ها. و به درستی که خدا عذاب می‌کند جُعَل؛ (یعنی سرگین غلطانک) را در سوراخ خود، به حبس کردن باران از آن زمینی که این جعل در محل آن است، به گناهان آنها که در نزد آن حاضر و در آن محل منزل دارند، و حال آنکه خدا از برایش راهی را قرار داده در مسلکی که غیر محلّ و منزل اهل معاصی است». راوی می‌گوید که: بعد از آن، حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ». (۱)

۱۶ / ۲۴۲۶. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از ابن فضال، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که مردی مرتکب گناه می‌شود، و به سبب آن از نماز شب محروم می‌گردد و توفیق نمی‌یابد که آن را به جا آورد. و به درستی که کار بد تأثیرش در صاحبش، از تأثیر کارد در گوشت، شتابان‌تر است».

۱۷ / ۲۴۲۷. از او از ابن فضال از ابن بکیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

«هر که گناهی را قصد کند، باید که آن را به عمل نیورد؛ زیرا که بسا است که بنده گناه را به عمل می‌آورد، پس خدای - تبارک و تعالی - او را می‌بیند و می‌فرماید که: به عزّت خودم سوگند که بعد از این هرگز تو را نمی‌آمرزم». (۲)

۱۸ / ۲۴۲۸. حسین بن محمد، از محمد بن احمد نه‌دی، از عمرو بن عثمان، از مردی، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «بر خدا لازم است که در خانه‌ای معصیت

(۱). حشر، ۲. و احتمال دارد که معنی این باشد که حضرت این آیه را خواند، و ترجمه آن گذشت. (مترجم)

(۲). و همین حدیث، جزو حدیثی است که در باب تعجیل فعل خیر گذشت، با اندک تفاوتی. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۵۷

نشود، مگر آنکه آن خانه را از برای آفتاب ظاهر گرداند، که آفتاب بر آن بتابد، تا آن را پاک گرداند». (۱)

۱۹ / ۲۴۲۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شَمون، از عبدالله بن عبدالرحمان بن اصم، از مسمع بن عبدالملک، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که بنده در قیامت، صد سال بر گناهی از گناهان خویش محبوس و معطل می‌شود، و به سوی زنان خویش که در بهشت‌اند نظر می‌کند که

در ناز و نعمت می گذارند».

۲۴۳۰ / ۲۰. ابوعلی اشعری، از عیسی بن ایوب، از علی بن مهزیار، از قاسم بن عروه، از ابن بکیر، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ بنده‌ای نیست، مگر آنکه در دلش نکته و نشانه سفیدی هست؛ پس چون گناهی را مرتکب شود، در آن نشانه سفید، سیاهی بیرون آید و به هم رسد، و چون توبه کند، آن سیاهی برود، و اگر در گناهان مدتی مدید بماند، آن سیاهی بیفزاید تا به مرتبه‌ای که آن سفیدی را بپوشاند، و چون سفیدی را بپوشد، صاحب آن دل هرگز به سوی خیر و خوبی برنگردد، و این است معنی قول خدای عز و جل: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۲)؛ یعنی: چنان نیست که مکذبان می گویند؛ بلکه غلبه کرده و زنگ داده بر دل‌های ایشان، آنچه پیوسته می کردند» (یعنی دل‌های ایشان به سبب خبث اعتقاد و معاصی، زنگ گرفته و تاریک شده، و به این سبب معرفت حق و باطل از ایشان پوشیده گردیده است).

۲۴۳۱ / ۲۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: البتّه دندان‌های خنده خود را به خنده ظاهر مکن، و حال آنکه عمل‌های رسواکننده را به جا آورده باشی، و از شیخون ایمن مباش، در حالی که کارهای بد کرده باشی». (۳)

۲۴۳۲ / ۲۲. محمد بن یحیی و ابوعلی اشعری، از حسین بن اسحاق، از علی بن مهزیار، از حماد بن عیسی، از ابوعمرو مدائنی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که گفت:

(۱). و این کنایه است از آنکه گناهان، خانه‌ها را خراب می کند.

(۲). مظفین، ۱۴.

(۳). و در همین باب، این حدیث را از حضرت صادق علیه السلام روایت کرد با اندک تفاوتی. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۵۹

شنیدم از آن حضرت که می فرمود: «پدرم علیه السلام می فرمود که: خدای عز و جل حکم فرموده، حکمی واجب، که بر بنده خود به نعمتی انعام نفرماید. پس آن نعمت را از او برباید، تا آنکه آن بنده گناهی را پدید آورد که به سبب آن سزاوار سختی و عقوبت باشد».

۲۴۳۳ / ۲۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از سدید روایت کرده است که گفت: مردی از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کرد از قول خدای عز و جل: «فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» (۱).

راوی می گوید که: پس امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «این جماعت، گروهی بودند که ایشان را دهی چند بود به هم پیوسته، که اهل آنها به یکدیگر نظر می کردند و همدیگر را می دیدند، و نه‌های روان و مال‌های نمایان داشتند. پس نعمت‌های خدای عز و جل را کفران کردند و ناسپاسی نمودند، و آنچه را که با ایشان و در نفس‌های ایشان بود از عافیت خدا، تغییر دادند؛ پس خدا تغییر داد، آنچه را که با ایشان بود از نعمت و عافیت. «إِنَّ اللَّهَ لَا يُعْزِرُ مَا يَقَوْمٌ حَتَّىٰ يُعْزِرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (۲)؛ یعنی: «به درستی که خدا تغییر نمی دهد آنچه را که با گروهی باشد از عافیت و نعمت، تا آنکه آن گروه تغییر دهند آنچه را که در نفس‌های ایشان است؛ یعنی بدل کنند احوال جمیله را به اخلاق رذیله، و زبان را از ذکر او و دل را از یاد او بگردانند»؛ پس خدا سیل عَرم را به سوی ایشان فرستاد (۳)؛ پس ده‌های ایشان را غرق کرد و خانه‌های ایشان را خراب نمود و مال‌های ایشان را برد، و بدل داد ایشان را به جای باغ‌های ایشان، دو

(۱). سبأ، ۱۹. تا آخر آیه که ترجمه آن این است که: «گفتند قوم سبأ، ای پروردگار ما! دوری افکن میان منازل سفرهای ما؛ یعنی

بیابان‌ها را پدید آور از منزلی تا منزل دیگر، که مردم بی زاد و راحله سفر نتوانند کرد، و ستم کردند بر نفس‌های خویش به این دعا، به جهت کفران نعمت؛ پس گردانیدیم ایشان را سخنان، که مردمان بعد از ایشان به تعجب باز گویند و از حال ایشان تعجب کنند، که از آبادانی به خرابی میل نمودند، و یا از روی ضرب‌المثل باز گویند که: تفرقوا ایادی سبأ، و پراکنده ساختیم ایشان را هر پراکنده ساختنی؛ یعنی به غایت پراکندگی، تا آنکه یکی از ایشان در مارب نماندند و هر یک به جایی رفتند. به درستی که در آنچه ذکر کردیم از قصه قوم سبأ، هر آینه نشانه‌ها و پندها است از برای هر صبرکننده سپاس‌گوینده، که بر محنت‌ها صابر و بر نعمت‌ها شاکر باشد». (مترجم)

(۲). رعد، ۱۱.

(۳). و عرم- به فتح عین و کسر راء اسطخ [استخر]، آبگیر است که اهل سبأ به سنگ و قیر بندان کرده بودند و بندآب، و بعضی گفته‌اند که: بندی محکم و سخت و استوار که بلفیس ساخته بود، و بعضی گفته‌اند که: عرم، کور موشی است که آن بند را سوراخ کرد، و بعضی گفته‌اند که: نام وادی است، و بعضی گفته‌اند که: باران سخت است. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۶۱

باغ که خداوندان خوردنی و میوه‌ای بودند بدمزه که اراک است، (و گویند: درخت خار دار که میوه تلخ داشت، و خداوندان درخت شوره گز)، و چیزی از درخت کنار اندک بودند (یعنی در آن شوره گزها، اندک میوه‌ای کنار قرار دادیم، تا یاد کنند از آن میوه‌های فوت شده). بعد از آن فرموده است که: «ذَلِكَ جَزَائِهِمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكُفُورَ» (۱)؛ یعنی: این عذاب عاجل، پاداش دادیم ایشان را، به سبب آنکه کفران نعمت ورزیده، بر رسولان ما کافر شدند، و آیا جزا نمی‌دهم، مگر کفور را؟» (۲).

۲۴/۲۴۳۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از سماعه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «خدا نعمتی را بر بنده‌ای انعام نفرموده که آن را از او ربوده باشد، مگر آنکه گناهی را مرتکب گردیده باشد، که به سبب آن سزاوار ربودن باشد».

۲۵/۲۴۳۵. محمد بن یحیی روایت کرده است، از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم، از پدرش و هر دو، از ابن محبوب، از هیشم بن واقد جزری که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که خدای عز و جل پیغمبری از پیغمبران خویش را به سوی قومش مبعوث گردانید و به سوی او وحی فرمود که: به قوم خود بگو که: هیچ اهل ده و گروهی نبودند که بر طاعت و فرمانبرداری من بودند و در آن طاعت، زحمت و مشقتی به ایشان رسید. پس از آنچه دوست می‌داشتم، منتقل شدند به سوی آنچه دشمن می‌داشتم».

(۱). سبأ، ۱۷.

(۲). و حضرت، این کلام را بر سیل اقتباس از آیه سوره سبأ ذکر فرموده، و نظم آیه این است که: «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلِ خَمْطٍ وَ أَنْثِلٍ وَ شَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ». و از حدیث ظاهر می‌شود که این آیه بعد از آیه پیش باشد، و در قرآن، پیش از آن است؛ زیرا که بعد از تتمه آیه‌ای که در آخر حدیث مذکور می‌شود، مذکور است که: «وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَيْرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّامًا آمِنِينَ فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ» تا آخر آیه. و آنچه کلینی علیه السلام ذکر فرموده بود، فاء نداشت، و در قرآن، «فقالوا» است. و حضرت بعد از ذکر مقتبس می‌فرماید که: بعد از آن فرموده است که: «ذَلِكَ جَزَائِهِمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكُفُورَ»؛ یعنی: «این عذاب عاجل، پاداش دادیم ایشان را، به سبب آنکه کفران نعمت ورزیده، بر رسولان ما کافر شدند، و آیا عتاب کرده می‌شود؛ یعنی عتاب نمی‌شود به مثل آنچه مذکور شد، مگر ناسپاس که در ناسپاسی به نهایت رسیده باشد؟» و این ترجمه، بنابر قرائت یجازی- با یاء و فتح زای آن و رفع راء کفور- است. و بنا بر قرائت

دیگر که نجازی- با نون و کسر زای آن و نصب راء کفور- است، معنی این می‌شود که: جزا نمی‌دهم، مگر کفور را. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۶۳

مگر آنکه ایشان را منتقل ساختم از آنچه دوست می‌داشتند، به سوی آنچه ناخوش می‌داشتند. و هیچ اهل ده و خاندانی نبودند که بر معصیت و نافرمانی من بوده باشند و در آن معصیت، ضرر و زحمتی به ایشان رسیده باشد، و از آنچه ناخوش می‌داشتم، منتقل شده باشند به سوی آنچه دوست می‌داشتم، مگر آنکه ایشان را منتقل ساختم از آنچه ناخوش می‌داشتند، به سوی آنچه دوست می‌داشتند، و به ایشان بگو که: رحمت من بر خشم من پیشی گرفته. پس باید که از رحمت من نومید نباشند؛ زیرا که گناهی که آن را می‌آموزم، در نزد من بزرگ نمی‌نماید. و به ایشان بگو که: متعرض خشم من نشوند و با من ستیزه نکنند، و به دوستان من استخفاف نکنند و ایشان را سبک و خوار ندارند؛ زیرا که مرا در هنگامی که غضب می‌کنم سطوت‌های چند است که چیزی از آفریدگان من تاب آن ندارد، و با آن مقاومت و برابری نمی‌تواند کرد.

۲۶ / ۲۴۳۶. علی بن ابراهیم هاشمی، از جدش محمد بن حسن بن محمد بن عبید الله، از سلیمان جعفری، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدای عز و جل به سوی پیغمبری از پیغمبران وحی فرمود که: چون فرمانبرداری شوم، خشنود می‌شوم، و چون خشنود شوم، برکت می‌دهم، و برکت مرا نهایت و آخرش می‌دهد. و چون نافرمانی شوم، خشم می‌گیرم، و چون خشم گرفتم، لعنت می‌کنم، و لعنت من به هفتم از فرزندان ملعون می‌رسد.» (۱)

۲۷ / ۲۴۳۷. محمد بن یحیی، از علی بن حسن بن علی، از محمد بن ولید، از یونس بن یعقوب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که یکی از شما ترس بسیاری از پادشاه با او می‌باشد، و این ترس نیست، مگر به سبب گناهان؛ پس خود را از گناهان نگاه دارید، آنچه توانید و استطاعت داشته باشید، و در آنها تمادی «۲» مکنید» / و بر آنها مداومت ننمایید.

۲۸ / ۲۴۳۸. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از محمد بن عیسی، از یونس که آن را مرفوع ساخته و گفته است که: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: «هیچ دردی نیست که بیش از

(۱). یعنی با رضامندی به کردار پدر ملعون خویش، یا قصد مبالغه است، اگر این نوع مبالغات، بر آن جناب جایز باشد. (مترجم)

(۲). و تمادی، در نهایت به راهی دور شدن و طول دادن است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۶۵

گناهان، دل‌ها را به درد آورد، و هیچ ترسی نیست که از مردن سخت‌تر باشد. و آنچه پیش گذشته، از برای فکر و اندیشه بس است، و کافی است که مرگ، واعظ و پنددهنده باشد.

۲۹ / ۲۴۳۹. احمد بن محمد کوفی، از علی بن حسن میثمی، از عبّاس بن هلال شامی، مولای ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام، روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السلام که می‌فرمود: «در هر زمان که بندگان از گناهان، گناهی را پدید آورند که پیش از آن نمی‌کردند، خدا برای ایشان از بلاها، بلایی را پدید آورد که پیش از آن نمی‌شناختند.»

۳۰ / ۲۴۴۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از عبّاد بن صهیب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدای عز و جل می‌فرماید که: چون مرا نافرمانی کند کسی که مرا می‌شناسد، بر او مسلط گردانم کسی را که مرا نمی‌شناسد.»

۳۱ / ۲۴۴۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از ابن عرفه، از امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل را در هر روز و هر شب نداکننده‌ای هست که ندا می‌کند و می‌گوید که: ای بندگان



خدا! آهسته باشید، آهسته باشید، و رفق و نرمی کنید از نافرمانی‌های خدا و پیرامون آنها مگردید. پس اگر چهارپایان چرنده و کودکان شیرخورنده و پیران رکوع‌کننده نمی‌بودند، عذاب بر شما ریخته می‌شد، ریختنی سخت، که شما به غایت درهم شکسته و به آن خرد و مُرد شوید».

باب در بیان گناهان کبیره

## ۱۱۲. باب در بیان گناهان کبیره

۱/ ۲۴۴۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابوجمیل، از حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عز و جل: «إِنَّ تَجْتَبُوا كَبَائِرَ مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ نُكْفَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلُكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا» (۱) که آن حضرت فرمود: «گناهان کبیره آنها است که خدای عز و جل آتش جهنم را بر گردن آنها واجب گردانیده». و ترجمه آیه این است که: «اگر اجتناب کنید و دوری نمایید از گناهان بزرگ، از آنچه نهی کرده می‌شوید از آن (یعنی ما و خلیفه ما شما را از آن نهی کرده‌ایم)، در گذرانیم و عفو کنیم از شما گناهان شما را؛ یعنی گناهان کوچک شما را، و در آوریم شما را در موضع خوب گران‌مایه» (که بهشت است).

۲/ ۲۴۴۳. از او، از ابن محبوب روایت است که گفت: بعضی از اصحاب ما عریضه‌ای به

(۱). نساء، ۳۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۶۷

خدمت امام موسی کاظم علیه السلام نوشت و به من داد که به آن حضرت برسانم، و در آن نامه حضرت را از گناهان کبیره سؤال کرده بود که شماره آنها چند است و آنها چیست؟ حضرت در جواب نوشت که: «از گناهان کبیره سؤال کرده بودی. هر که اجتناب کند از آنچه خدا بر کردن آن وعده آتش فرموده، گناهان دیگر او را بیامزد و از آن عفو فرماید، هرگاه آن گناه کار، مؤمن باشد. و هفت گناهی که البتّه باعث و موجب دخول جهنم‌اند، کشتن نفس محرم است که کسی به ناحق کسی را بکشد، و عقوق پدر و مادر، و خوردن ربا، و اعرابی شدن بعد از هجرت (۱)»، و فحش گفتن به زن عقیفه (یعنی نسبت زنا به او دادن)، و خوردن مال یتیم (یعنی تصرف در مال طفل بی‌پدر به غیر وجه شرعی)، و گریختن از جنگ واجب (بیرون رفتن از لشکری که به جهاد دشمنان دین رفته باشند).

۳/ ۲۴۴۴. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از عبدالله بن مسکان، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «گناهان کبیره هفت است: کشتن مؤمن از روی عمد و قصد، و فحش گفتن به زن عقیفه، و گریختن از میان مجاهدین، و اعرابی و بادیه‌نشین شدن بعد از هجرت، و خوردن مال یتیم از روی ستم، و خوردن ربا بعد از حجّت روشن بر حرمت آن، و هر چه خدا آتش دوزخ را بر کردن آن واجب گردانیده باشد».

۴/ ۲۴۴۵. یونس، از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که از جمله گناهان کبیره، عقوق پدر و مادر است، و نومیدی از رحمت خدا، و ایمن بودن از مکر خدا» (یعنی جزای مکر و آنچه در ظاهر به مکر می‌ماند).

۵/ ۲۴۴۶. و روایت شده است که: «بزرگ‌ترین گناهان کبیره، شرک به خدا است». (۲)

۶/ ۲۴۴۷. یونس، از حماد، از نعمان رازی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر که زنا کند، از ایمان بیرون می‌رود. و هر که شراب

(۱). و در نهایت [از ابن اثیر] مذکور است که تعزب بعد از هجرت، آن است که باز گردد به سوی بادیه و با اعراب و بادیه‌نشینان بماند، بعد از آنکه هجرت نموده و مهاجر گردیده. و بیشتر بنا چنین بود که هر که بعد از هجرت به جای خود برمی‌گشت، او را چون مرتد حساب می‌کردند. (مترجم)

(۲). و من می‌گویم که: همه اعتقادات فاسده که مغلّ به ایمان باشد، در آن داخل است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۶۹

بیاشامد، از ایمان بیرون می‌رود. و هر که یک روز را از ماه مبارک رمضان افطار کند از روی عمد، بدون عذر شرعی، از ایمان بیرون می‌رود.

۲۴۴۸ / ۷. از او، از محمد بن عبده روایت است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: زناکننده زنا می‌کند، در حالی که مؤمن باشد (یعنی آیا زانی در حال زنا ایمان دارد؟ و از جمله مؤمنان محسوب می‌شود؟) فرمود: «نه، چون بر بالای شکم زن باشد، ایمان از او ربوده شود؛ پس چون برخیزد، به سوی او رد شود، و اگر دوباره برگردد، ربوده شود».

عرض کردم که: او اراده دارد که دوباره برگردد. فرمود: «چه بسیار است کسی که اراده می‌کند که دوباره برگردد، و هرگز به سوی آن بر نمی‌گردد».

۲۴۴۹ / ۸. یونس، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «الَّذِينَ يَجْتَبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ» «۱» که آن حضرت فرمود: «فواحش، زنا و دزدی است، و لمم، آن است که مردی گناهی را به فعل می‌آورد؛ یعنی گناه صغیره‌ای از او سر می‌زند، بعد از آن بلافاصله از خدا طلب آمرزش می‌کند که از آن درگذرد و او را بیامرزد». عرض کردم که: در میان ضلالت و گمراهی و کفر، منزله‌ای هست؟ فرمود: «چه بسیار است دست [گیره] های ایمان».

۲۴۵۰ / ۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی عمیر، از عبدالرحمان بن حجاج، از عبید بن زراره روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از گناهان کبیره. فرمود که: «گناهان کبیره در کتاب علی علیه السلام هفت است: کافر شدن به خدا، و کشتن آدمی، و عقوق پدر و مادر، و خوردن ربا بعد از بینه، و خوردن مال یتیم از روی ستم، و گریختن از میان مجاهدین، و اعرابی شدن بعد از هجرت». راوی می‌گوید که: عرض کردم:

اینها از همه گناهان، بزرگ‌تر است؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: خوردن یک درم از مال یتیم از روی ستم، بزرگ‌تر و گناهش بیشتر است یا نماز نکردن؟ فرمود: «نماز نکردن».

عرض کردم که: ترک نماز را از جمله گناهان کبیره نشمردی؟ فرمود که: «نخستین چیزی که به تو گفتم، چه چیز بود؟» راوی می‌گوید که: عرض کردم: کافر شدن به خدا. فرمود:

«تَارِكُ الصَّلَاةِ، كَافِرٌ اسْت.» یعنی بدون عذر و علت «۲».

(۱). نجم، ۳۲. آنان که از گناهان بزرگ و زشت کاری‌ها دوری می‌کنند، جز گناهان کوچک.

(۲). و ظاهر این است که این تفسیر از کلینی علیهم السلام باشد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۷۱

۲۴۵۱ / ۱۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن حبیب، از عبدالله بن عبدالرحمان اصم، از عبدالله بن مسکان، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: هیچ بنده‌ای نیست، مگر آنکه چهل سپر یا پرده بر بالای او کشیده، تا آنکه چهل گناه کبیره را به عمل آورد، و چون چهل گناه کبیره را به عمل آورد، آن سپرها

یا پرده‌ها از او زائل شود و بی‌حجاب بماند. بعد از آن، خدای - تعالی - به سوی فرشتگان وحی فرماید که: بنده‌ی مرا به بال‌های خویش بپوشید. پس فرشتگان او را به بال‌های خویش بپوشند». حضرت فرمود: «پس وا نمی‌گذارد چیزی را از آن‌چه زشت باشد، مگر آنکه آن را بی‌باکانه به عمل می‌آورد، تا آنکه در نزد مردم، خود را به کردار زشت خود مدح می‌کند و ثنا می‌گوید. بعد از آن، فرشتگان عرض می‌کنند که: ای پروردگار ما، اینک بنده تو است که هیچ چیز بدی را وا نمی‌گذارد، مگر آنکه مرتکب آن می‌گردد. و به درستی که ما از آن‌چه او می‌کند، شرم می‌کنیم؛ پس خدای عز و جل به سوی ایشان وحی می‌فرماید که: بال‌های خویش را از او بردارید؛ پس هرگاه چنین کند، شروع کند در دشمنی ما اهل بیت، و در آن هنگام پرده‌اش در آسمان و زمین دریده شود. پس فرشتگان عرض می‌کنند که: ای پروردگار ما! اینک بنده تو است که پرده دریده و رسوا باقی مانده. خدای عز و جل به سوی ایشان وحی فرماید که: اگر خدا را در آن حاجتی می‌بود، شما را امر نمی‌فرمود که بال‌های خود را از او بردارید.» و ابن فضال، از ابن مسکان همین را روایت کرده است.

۱۱ / ۲۴۵۲. علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «گناهان کبیره، نومی‌دی از رحمت خدا است، و مایوس شدن از فضل خدا که موجب روح و راحت بنده است، و ایمن بودن از مکر و عذاب خدا، و کشتن تنی که خدا آن را حرام گردانیده، و عقوق پدر و مادر، و خوردن مال یتیم از روی ستم، و خوردن ربا بعد از حجت روشن بر حرمت آن، اعرابی شدن بعد از هجرت، و فحش گفتن به زن عقیقه، و گریختن از میان مجاهدین در جنگ و جهاد». بعد از آن، به آن حضرت عرض شد که: مرا خبر ده که آنکه مرتکب کبیره می‌شود و بر آن می‌میرد، آیا آن کبیره او را از ایمان بیرون می‌برد؟ و اگر به آن معذب شود، عذابش مانند عذاب مشرکان خواهد بود، یا آن را انقطاع و تمام شدن باشد؟ فرمود که: «از اسلام بیرون می‌رود، هرگاه گمان کند تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۷۳

که آن کبیره حلال است، و برای همین به سخت‌ترین عذاب‌ها معذب می‌گردد، و اگر اعتراف داشته باشد به اینکه آن گناه کبیره، کبیره است و کردن آن بر او حرام، و اقرار دارد که بر آن معذب می‌شود و حلال نیست که مرتکب آن شود، بر آن معذب خواهد بود، ولیکن عذابش از عذاب اول آسان‌تر و سبک‌تر است، و آن کبیره، او را از ایمان بیرون می‌برد، امّا او را از اسلام بیرون نمی‌برد».

۱۲ / ۲۴۵۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن بکیر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: در قول رسول خدا صلی الله علیه و آله است که: «مرد چون زنا کند، روح ایمان از او مفارقت می‌کند». فرمود که: «آن قول خدا است که: «وَ أَيْدُهُمْ بِرُوحٍ مِّنْهُ» (۱). و اینک، همان است که از او مفارقت می‌کند».

۱۳ / ۲۴۵۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد، از ربیع، از فضیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «روح ایمان از زناکننده ربوده می‌شود، مادامی که بر بالای شکم زن باشد، و چون فرود آید، ایمان برمی‌گردد». راوی می‌گوید که: عرض کردم: مرا خبر ده که اگر قصد زنا کند، چنین خواهد بود؟ فرمود: «نه، مرا خبر ده که اگر قصد کند که دزدی کند، آیا جایز است که دستش بریده شود» (یا دستش را می‌بری)؟.

۱۴ / ۲۴۵۵. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمّار، از صباح بن سیاه روایت کرده است که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم که محمد بن عبده به آن حضرت عرض کرد که: زناکننده زنا می‌کند، تا آخر آن‌چه در همین باب گذشت.

۱۵ / ۲۴۵۶. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از ابان، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «گناهان کبیره هفت است، از جمله آنها: قتل نفس است عمداً، و شرک به خدای

بزرگوار، و فحش گفتن به زن عقیقه، و خوردن ربا بعد از بینه، و گریختن از جنگ واجب، و بادیه نشین شدن بعد از هجرت، و عقوق پدر و مادر، و خوردن مال یتیم از روی ستم». و فرمود:

«اعرابی شدن بعد از هجرت و شرک، یکی است».

۱۶/۲۴۵۷. ابان، از زیاد کناسی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

(۱). مجادله، ۲۲.

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۷۵

«و آنکه چون پدرش او را بخواند، پدرش را لعنت کند، و آنکه چون پسرش او را اجابت کند، او را بزند یا به او ضرر رساند». (و مراد این است که لعنت کردن پسر بر پدر، در هنگامی که او را می خواند، و زدن پدر، پسر را، بی آنکه نافرمانی و گناهی کرده باشد، از جمله گناهان کبیره است، و اول، داخل است در عقوق و دویم، به آن نزدیک است).

۱۷/۲۴۵۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش که آن را مرفوع ساخته، از محمد بن داود غنوی، از اصبع بن نباته که گفت: مردی به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد که: یا امیرالمؤمنین! به درستی که گروهی گمان کرده اند که بنده زنا نمی کند و حال آنکه او مؤمن باشد، و دزدی نمی کند در حالی که مؤمن باشد، و شراب نمی آشامد در حالی که مؤمن باشد، و ربا نمی خورد در حالی که مؤمن باشد، و خون حرام نمی ریزد در حالی که مؤمن باشد، و این امر بر من گران است و سینه ام از آن تنگ شده، در هنگامی که گمان دارم و می دانم که این بنده مانند نماز من نماز می کند، و چون دعای من دعا می نماید، و با من عقد نکاح می کند و من با او عقد نکاح می کنم (که از یکدیگر زن و دختر می گیریم)، و او از من میراث می برد و من از او میراث می برم، و حال آنکه او به جهت گناه کمی که به او رسیده، از ایمان بیرون رفته باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «راست گفتمی. شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود و دلیل بر آن کتاب خدا است: خدای عز و جل مردمان را بر سه طبقه آفرید و ایشان را در سه منزله فرود آورد. و این است قول خدای عز و جل در کتاب خویش: «یاران دست راست و یاران دست چپ و پیشی گیرندگان». اما آن چه ذکر فرموده از امر پیشی گیرندگان، ایشان، پیغمبران مرسل و غیر مرسل اند که خدا پنج روح را در ایشان قرار داد: روح قدس و روح ایمان و روح قوت و روح شهوت و روح بدن. پس به روح قدس، مبعوث شدند به پیغمبری، در حالتی که پیغمبران مرسل و غیر مرسل بودند و به آن روح چیزها را داشتند، و به روح ایمان، خدا را پرستیدند و چیزی را با او شریک نگردانیدند، و به روح قوت، با دشمنان خود جهاد کردند و امور معاش و معاشرت خویش را چاره نمودند، و به روح شهوت، طعام لذیذ و خوشمزه را یافتند و به لذت آن رسیدند، و زنان برنای حلال را نکاح کردند و با ایشان مجامعت کردند، و به روح بدن، حرکت کردند و راه درنوردیدند؛ پس این گروه، آمرزیده اند و از گناهان ایشان (یعنی خلاف اولایی که از ایشان سر زده) در گذشته شده».

بعد از آن فرمود که: «خدای عز و جل فرموده است که: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۷۷

مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» (۱). بعد از آن، در باب همه ایشان فرموده که: «وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» (۲). می فرماید که: به آن روح، ایشان را گرامی داشت و ایشان را بر غیر ایشان افزونی داد. پس این گروه، آمرزیده اند و از گناهان ایشان در گذشته شده. بعد از آن، یاران دست راست را ذکر فرموده، و ایشان، مؤمنانند از روی راستی، و ایشان، اشخاص معینی چندند که خدا چهار روح را در ایشان قرار داده: روح ایمان و روح قوت و روح شهوت و روح بدن؛ پس بنده پیوسته این ارواح چهارگانه را کامل می گرداند، تا حالتی چند بر او وارد شود».

آن مرد عرض کرد که: یا امیرالمؤمنین! این حالت‌ها چیست؟ فرمود: «آیا اول آنها چنان است که خدای عز و جل فرموده که: (وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِدُ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمَرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا)» (۳)؛ یعنی: و بعضی دیگر از شما کسی است که بازگردانیده می‌شود به سوی فروترین و زبون‌ترین زندگانی، که به سن خرافت و نهایت پیری است، تا نداند پس از دانستن امور، چیزی را؛ یعنی به حالت کودکی بازگردد». و حضرت فرمود: «پس اینک، همه ارواح از او کم می‌گردد، و او کسی نیست که از دین خدا بیرون رود؛ زیرا که آن که فاعل است و با او فعل می‌کند، او را به سوی پست‌ترین عمرش بازگردانیده. پس او چنان شده که از برای نماز وقتی را نمی‌شناسد، و نمی‌تواند که در شب و روز نماز و شب نافله را به جا آورد، و نمی‌تواند که با مردمان در صف نماز جماعت بایستد. پس اینک، نقصان و ناتمامی است از روح ایمان، ولیکن او را هیچ ضرر نمی‌رساند. و در میان ایشان کسی است که روح قوت از او کم می‌شود، که نمی‌تواند با دشمن خویش جهاد و کارزار کند، و استطاعت ندارد که اسباب زندگانی را طلب کند. و در میان ایشان کسی است که روح شهوت از او کم می‌شود، که اگر خوش‌روترین دختران آدم به او بگذرد، به سوی آن میل نکند و برنخیزد. و روح بدن در او باقی می‌ماند، که حرکت می‌کند و درمی‌نوردد، تا ملک‌الموت به نزد او بیاید، و این حالت از برایش بهتر است؛ زیرا که، خدای عز و جل با او چنین کرده است. و گاه است که در زمان قوت و ایام جوانیش، بر او

- (۱). بقره، ۲۵۳. میان این فرستادگان برخی را بر برخی برتری بخشیدیم. در میانشان کسی است که خدا با او سخن گفت و برخی را چندین درجه بالا برد و به عیسی بن مریم دلیل‌های روشن دادیم و وی را با روح القدس تأیید کردیم. (مترجم)
- (۲). مجادله، ۲۲.
- (۳). نحل، ۷۰.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۷۹

حالت‌ها وارد می‌شود که به واسطه آنها قصد گناه می‌کند، و روح قوت، او را دلیر می‌گرداند، و روح شهوت، از برایش زینت می‌دهد، و روح بدن، او را می‌کشد، تا آنکه او را در گناه می‌اندازد، و چون دست به آن گناه برساند و مرتکب آن شود، از ایمانش کم گردد و از آن دور شود؛ پس چنان شود که در آن باز نگردد، تا آنکه توبه کند، و چون توبه کرد، خدا توبه او را قبول فرماید، و اگر دوباره برگردد، خدا او را در آتش دوزخ داخل گرداند.

و آری اصحاب دست چپ، یهود و نصاری‌اند. خدای عز و جل می‌فرماید که: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ» (۱)؛ یعنی: آنان که داده‌ایم ایشان را کتاب تورات و انجیل، می‌شناسند او را، چنان که می‌شناسند پسران خود را». و حضرت فرمود: «یعنی محمد و امر ولایت را می‌شناسد که در تورات و انجیل است، چنان که پسران خویش را که در منزل‌های ایشانند می‌شناسد. (وَ إِنِّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ\* الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ الْحَقَّ مِنْ رَبِّكَ)» (۲)؛ یعنی: و به درستی که گروهی از ایشان، هر آینه می‌پوشند حق را، و حال آنکه ایشان می‌دانند که می‌پوشند آن‌چه درست و راست است از جانب پروردگار تو است». و حضرت فرمود:

«یعنی آنکه تو فرستاده‌ای به سوی ایشان. (فَلَا تُكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)» (۳)؛ یعنی: پس البته مباش از جمله شک‌کنندگان». (و خطاب با حضرت رسالت است و مراد از آن امت). و حضرت فرمود که: «چون انکار کردند آنچه را که شناختند، خدا ایشان را به آن مبتلی نمود که روح ایمان را از ایشان ربود، و در بدن‌های ایشان سه روح را ساکن گردانید: روح قوت و روح شهوت و روح بدن. بعد از آن، ایشان را به سوی چهارپایان نسبت داد و فرمود: (إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ)» (۴)؛ یعنی: نیستند ایشان، مگر چون چهارپایان» (زیرا که حیوان جنبنده، جز این نیست که به روح قوت، بار برمی‌دارد و به روح شهوت، علف می‌خورد و به روح بدن، راه می‌رود).

سائل عرض کرد که: یا امیرالمؤمنین! دل مرا زنده گردانیدی به اذن خدا.

۱۸ / ۲۴۵۹. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از داود روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را

سؤال کردم از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «چون مردی زنا کند، روح ایمان از او مفارقت نماید». راوی می گوید که: فرمود: «آن چه رسول فرموده، مانند

(۱). بقره، ۱۴۶.

(۲). بقره، ۱۴۶ و ۱۴۷.

(۳). بقره، ۱۴۷.

(۴). فرقان، ۴۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۸۱

قول خدای عز و جل است که فرموده: «وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ» (۱)؛ یعنی: و قصد مکنید آنچه را که فاسد و ناخوش و بد باشد، که از آن نفقه کنید» (۲).

راوی می گوید که: بعد از آن فرمود که: «غیر این از این ظاهرتر است (یعنی چیزی دیگر هست که دلالتش بر این مطلب، از آنچه مذکور شد، بیشتر باشد)، و آن قول خدای - تعالی - است که فرمود: «وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» (۳)، همان روح است که از او مفارقت می کند».

۱۹ / ۲۴۶۰. یونس، از ابن بکیر، از سلیمان بن خالد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» (۴)؛ یعنی: به درستی که خدا نمی آمرزد شرک آوردن به او را، و می آمرزد آنچه را که غیر از آن است، از برای هر که خواهد». حضرت فرمود که: «یعنی گناهان کبیره را و آنچه غیر از آن باشد». راوی می گوید که: عرض کردم: گناهان کبیره، در استثنا؛ (یعنی: «مَا دُونَ ذَلِكَ» که قابلیت مغفرت دارد)، داخل است؟ فرمود: «آری».

۲۰ / ۲۴۶۱. یونس، از اسحاق بن عمیر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: گناهان کبیره، در آنها استثنا هست که خدا آنها را بیامرزد از برای هر که خواهد؟ فرمود: «آری».

۲۱ / ۲۴۶۲. یونس، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود: «وَمَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» (۵) و فرمود که: «حکمت، معرفت امام است و اجتناب کردن از گناهان کبیره، که خدا آتش دوزخ را بر گردن آنها واجب گردانیده».

۲۲ / ۲۴۶۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابان ابی عمیر، از محمد بن حکیم روایت کرده است که به امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که: گناهان کبیره، صاحب خود را از ایمان بیرون می برند؟ فرمود: «آری، و پست تر از گناهان کبیره نیز بیرون می برد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود

(۱). بقره، ۲۶۷.

(۲). و وجه مشابهت آیه و حدیث رسول به یکدیگر، چنان که بعضی گفته اند، آن است که: ایمان زناکننده ناتمام است، نه آنکه بالمرة معدوم است و هیچ نیست، چنان که نفقه کردن از آنچه ناخوش و بد باشد ناتمام است، نه آنکه اصلاً انفاق نیست. (مترجم)

(۳). مجادله، ۲۲.

(۴). نساء، ۴۸.

(۵). نساء، ۱۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۸۳



که: زناکننده زنا نمی‌کند، و حال آنکه او مؤمن باشد، و دزد دزدی نمی‌کند، در حالی که مؤمن باشد».

۲۳/۲۴۶۴. ابن ابی عمیر، از علی زین‌العابدین، از عیید بن زراره روایت کرده است که گفت: پسر قیس بن ماصر و عمر بن ذر بر امام محمد باقر علیه السلام داخل شدند، و گمان می‌کنم که ابوحنیفه نیز با ایشان بود. پس پسر قیس بن ماصر به سخن درآمد و گفت: به درستی که ما اهل دعوت و صاحبان ملت خود را از ایمان بیرون نمی‌کنیم به سبب معاصی و گناهان. (و مرادش این بود که: گناهان به ایمان زیان نمی‌رساند).

راوی می‌گوید که: حضرت به او فرمود که: «ای پسر قیس! اما رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

زناکننده زنا نمی‌کند، با آنکه مؤمن باشد، و دزد دزدی نمی‌کند، با آنکه مؤمن باشد؛ پس تو با اصحابت در هر جا که خواهی برو و هر مذهبی که می‌خواهی اختیار کن».

۲۴/۲۴۶۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از حال مردی که گناه کبیره‌ای از جمله گناه کبیره را مرتکب می‌شود، بعد از آن می‌میرد، آیا این گناه، او را از اسلام بیرون می‌برد؟ و اگر معذب شود، عذابش مانند عذاب مشرکان باشد، یا آن را مدت و انقطاعی هست که در زمانی به سر خواهد آمد و به پایان می‌رسد؟ فرمود که: «هر که کبیره‌ای از کبائر را مرتکب شود، و گمان کند که آن کبیره حلال است، همان او را از اسلام بیرون می‌برد، و به سخت‌ترین عذاب‌ها معذب می‌گردد، و اگر اعتراف داشته باشد که گناه کرده است و اقرار دارد به اینکه آن گناه است، و بر آن بمیرد، او را از ایمان بیرون می‌برد، ولیکن او را از اسلام بیرون نمی‌برد، و عذابش از عذاب اول آسان‌تر و سبک‌تر باشد».

۲۵/۲۴۶۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عبد العظیم بن عبدالله حسنی که گفت: حدیث کرد مرا امام محمد تقی علیه السلام و فرمود که: «شنیدم از پدرم امام رضا علیه السلام که می‌فرمود: شنیدم از پدرم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که می‌فرمود:

عمرو بن عیید بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام داخل شد و چون سلام کرد و نشست، این آیه را تلاوت کرد که: «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ» (۱). بعد از آن باز ایستاد و سکوت

(۱). شورا، ۳۷.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۸۵

کرد. حضرت صادق علیه السلام به او فرمود که: چه چیز تو را ساکت کرد و باعث خاموشی تو شد؟

عرض کرد: دوست می‌دارم که گناهان کبیره را از کتاب خدای عز و جل بشناسم. فرمود: آری، ای عمرو! بزرگ‌ترین گناهان کبیره، شرک آوردن به خدا است. خدای عز و جل می‌فرماید که:

«مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ» (۱)؛ یعنی: «و هر که به خدا شرک آورد، پس به حقیقت که خدا بهشت را بر او حرام گردانیده».

و بعد از آن، نومید شدن است از رحمت خدا؛ زیرا که خدای عز و جل می‌فرماید که: «إِنَّهُ لَا يَأْتِسُّ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ» (۲)؛ یعنی: «به درستی که نومید نمی‌شوند از رحمت و فضل خدا که موجب راحت بنده است، مگر گروه کافران و ناگرویدگان به خدا».

بعد از آن، ایمن بودن از مکر خدا؛ زیرا که خدای عز و جل می‌فرماید: «فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» (۳)؛ یعنی: «پس ایمن نمی‌شوند از مکر خدا (یعنی جزائی که در خصوص مکر می‌دهد)، مگر گروه زیان‌کاران».

و از جمله آنها، عقوق پدر و مادر است: زیرا که خدای- سبحانه و تعالی- عاق را (که فرمان پدر یا مادر نمی‌برد) گردنکش و بدبخت قرار داده «۴».

و قتل نفسی است که خدا کشتن آن را حرام گردانیده است، مگر به حق (که تفسیر آن مذکور شد)؛ زیرا که خدای عز و جل می‌فرماید: «فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا» «۵»، (تا آخر آیه که با ترجمه مذکور شد).

و فحش گفتن به زن عقیفه؛ زیرا که خدای عز و جل می‌فرماید: «لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» «۶» (و تمام آیه با ترجمه گذشت).

و خوردن مال یتیم؛ زیرا که خدای عز و جل می‌فرماید که: «إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا» «۷».

(۱). مانده، ۷۲.

(۲). یوسف، ۸۷.

(۳). اعراف، ۹۹.

(۴). چنان که در سوره مریم [آیه ۳۲]: «وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَ لَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» از حضرت عیسی علیه السلام حکایت نموده، و قرار داد آن جناب [عقوق والدین را از کبائر]، به واسطه آن [چه از آیه] است که تقریر [واشاره] فرموده [زیرا در آیه، برّ به والدین را با شقاوت در مقابل هم قرار داده است]. (مترجم)

(۵). نساء، ۹۳.

(۶). نور، ۲۳.

(۷). نساء، ۱۰. آنان تنها آتش می‌خورند و به دل فرو می‌برند و بزودی به دوزخ می‌رسند.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۸۷

و گریختن از میان لشکر در جنگ جهاد؛ زیرا که خدای عز و جل می‌فرماید که: «وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبرُهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِعَصَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بئسَ الْمَصِيرُ» «۱»؛ یعنی: «و هر که بگرداند از ایشان در آن روز پشت خود را، مگر در حالی که میل کننده و برگردنده باشد از هر طرفی به طرفی دیگر، به جهت اصلاح صلاح برای کارزار، یا پناه‌جوینده باشد به سوی گروهی که از مسلمانان باشند، مانند آنکه از میمنه به میسره رود یا به عکس، به حقیقت که به آن، گردیده به خشمی بزرگ از خدا، و بازگشت او دوزخ است، و بد جای بازگشتی است دوزخ».

و خوردن ربا و سود؛ زیرا که خدای عز و جل می‌فرماید که: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ» «۲»؛ یعنی: «آنان که می‌خورند ربا را، برنمی‌خیزند از قبرهای خود در وقت بعث و نشور، مگر چنان که برمی‌خیزند آنکه تباه کند او را دیو فریبنده سرکش، از جهت سودن» «۳».

و سحر و جادو کردن؛ زیرا که خدای عز و جل می‌فرماید که: «وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ» «۴»؛ یعنی: «و هر آینه نیک دانسته‌اند- یعنی یهود- که هر که بخرد سحر را و بدل کند آن را به دین حق، بدین وجه که آن را بیاموزد و به آن عمل کند، نباشد او را در آخرت هیچ بهره‌ای» «۵».

و زنا کردن؛ زیرا که خدای عز و جل می‌فرماید که: «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا \* يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا» «۶»؛ یعنی: «و هر که بکند آنچه را که مذکور شد؛ یعنی زنا، (و بیشتر مفسران به همه آن چه پیش گذشته، از شرک و قتل نفس و زنا تفسیر کرده‌اند)؛ یعنی هر که

(۱). انفال، ۱۶.

(۲). بقره، ۲۷۵.

(۳). و مراد دیوانگی و صرع است، و زعم عرب این بود که چون جنی مس آدمی نماید، عقل او را زایل گرداند و دماغش را پریشان کند و او را صرع و دیوانگی پیدا شود، و حق - سبحانه و تعالی - بر وجهی که متعارف ایشان باشد، اجرای کلام می فرماید. و ملخص سخن آن است که خورندگان و گیرندگان ربا، در روز قیامت به شکل دیوانگان از قبور برخیزند، و اهل عرصات، ایشان را به آن نشان بشناسند. (مترجم)

(۴). بقره، ۱۰۲.

(۵). و گویند که: مراد به خلاق، خلاص است؛ یعنی او را در آخرت خلاصی نباشد. (مترجم)

(۶). بقره، ۶۸ و ۶۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۸۹

این کبائر را به عمل آورد، برسد و ببیند جزای بدکاری را «۱» و دو چندان کرده شود از برای او عذاب در روز قیامت و جاوید باشد در آن عذاب، در حالتی که خوار و بی مقدار و ذلیل و بی اعتبار باشد.

و سوگند دروغ نابکار، که صاحب خود را در گناه فرو برد و در آن آثم و عاصی باشد؛ زیرا که خدای عز و جل می فرماید که: «الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ» «۲» - که ترجمه آن گذشت -.

و خیانت کردن در غنیمت و دزدی از آن؛ زیرا که خدای عز و جل می فرماید که: «وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» «۳»؛ یعنی: «و هر که خیانت کند در غنائم، بیاید با آنچه خیانت کرده، و آن را که دزدیده بیاورد» «۴».

و ندادن زکات واجب؛ زیرا که خدای عز و جل می فرماید که: «فَتَكُونُ بِهَا جَبَاهُهُمْ وَجُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ» «۵»؛ یعنی: «پس داغ کرده می شود به آن گنج‌ها که گذاشته‌اند و زکات آنها را نداده‌اند، پیشانی‌های ایشان و پهلوهای ایشان و پشت‌های ایشان» (بعد از آنکه آتش دوزخ را بر آنها افروخته و به غایت گرم کرده باشند).

و شهادت دادن دروغ و ناحق، و پوشیدن شهادت حق؛ زیرا که خدای عز و جل می فرماید که:

«وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ» «۶»؛ یعنی: «و هر که بپوشد شهادت خود را، پس به درستی که گناهکار است دل او» «۷».

و خوردن شراب؛ زیرا که خدای عز و جل از آن نهی فرموده، چنان که از پرستش بتان نهی نموده.

و نماز نکردن از روی عمد، یا ترک چیزی از آنچه خدا واجب گردانیده، زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که نماز را ترک کند از روی عمد، از ذمه و زنهاری خدا و زنهاری

(۱). و بعضی گفته‌اند که: ااثام، چاهی است در دوزخ، که اگر سنگی در آن اندازند، بعد از هفتاد سال به قعر آن رسد. (مترجم)

(۲). آل عمران، ۷۷.

(۳). آل عمران، ۱۶۱.

(۴). یعنی همراه او باشد، که قادر نباشد بر آنکه حاشا کند، یا بیاید با گناه آن چه خیانت کرده است در آن. (مترجم)

(۵). توبه، ۳۵.

(۶). بقره، ۲۸۳.

(۷). چه، محل اراده پوشیدن آن، دل است، لهذا گناه را نسبت به آن داده. و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری - صلوات الله

علیه - مذکور است که: یعنی دلش کافر است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۹۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله بیزار گردیده است.

و شکستن عهد و پیمان (یعنی عهد با خدا و خلفای او یا مطلقاً).

و قطع کردن رحم؛ زیرا که خدای عز و جل می فرماید که: «لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» (۱)؛ یعنی: از برای ایشان است لعنت و

دوری از رحمت، و از برای ایشان است بدی خانه» (که عبارت است از دوزخ، یا بدی عاقبت در دنیا و آخرت).

راوی می گوید که: پس عمرو بن عبید بیرون رفت و او را فریاد عظیمی بود از گریه‌ای که می کرد و می گفت: هلاک شد، هر که

برای خویش سخن گفت و با شما در فضل و علم، منازعه و گفتگو کرد.

باب در بیان کوچک شمردن گناهان

### ۱۱۳. باب در بیان کوچک شمردن گناهان

۲۴۶۷ / ۱. علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و هر دو، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید، از

ابو اسامه - یعنی زید شحام - روایت کرده‌اند که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «پرهیزید از محقرات از گناهان

(یعنی گناهانی که آنها را کوچک می‌شمارند)؛ زیرا که آنها آرمزیده نمی‌شود. عرض کردم که: محقرات چیست؟

فرمود: «آن است که مردی گناهی می‌کند، بعد از آن می‌گوید: خوشا به حال من، اگر مرا گناهی غیر از این نباشد».

۲۴۶۸ / ۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از سماعه که گفت: شنیدم از امام

موسی کاظم علیه السلام که می‌فرمود: «بسیار از خوبی را بسیار م شمارید، و کمی از گناهان را کم بدانید؛ زیرا که کمی از گناهان

جمع می‌شود تا آنکه بسیار می‌گردد. و در نهان از خدا بترسید، تا آنکه از خود انصاف دهید» (یعنی با خدا و خلق، به عدل رفتار

کنید).

۲۴۶۹ / ۳. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از ابن فضال و حجاج و هر دو، از ثعلبه، از زیاد روایت کرده است که گفت: امام

جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد در زمین چول (۲) همواری که هیچ چیز در آن نبود،

(مانند سری که کل و بی‌مو باشد).

بعد از آن به اصحاب خویش فرمود که: هیزم بیاورید. عرض کردند که: یا رسول الله! ما در

(۱). رعد، ۲۵.

(۲). چول به معنای بیابان و ریگزار تهی از آدم است.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۹۳

زمین چول همواریم که هیچ هیزم در آن نیست. فرمود: پس هر انسانی آن‌چه را که می‌تواند بیاورد. ایشان رفتند و هیزم بسیاری

آوردند تا آنکه آن را در پیش روی آن حضرت بر روی هم ریختند؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: همچنین

گناهان جمع می‌شود. بعد از آن فرمود که: بترسید از گناهانی که کوچک شمرد می‌شود؛ زیرا که هر چیزی را طلب‌کننده‌ای

هست، و بدانید که طلب‌کننده گناهان، می‌نویسد آن‌چه را که پیش داشته‌اند و نشانه‌های پای یا روایت‌های ایشان را، و هر چیزی را

در کتاب هویدا نوشته‌ایم» (و این اقتباسی است که حضرت از آیه [دوازده] سوره یس فرمود). (۱)

باب در بیان اصرار بر گناه

### ۱۱۴. باب در بیان اصرار بر گناه «۲»

۲۴۷۰ / ۱. چند نفر از اصحاب ما روايت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عبد الله بن محمد نهيكي، از عمار بن مروان قندي، از عبد الله بن سنان، از امام جعفر صادق عليه السلام که فرمود: «با اصرار، صغیره‌ای نباشد و با استغفار، کبیره‌ای نباشد» (چه بنا بر اول، کبیره می‌شود و بنا بر دویم، کبیره باقی نمی‌ماند).

۲۴۷۱ / ۲. ابو علی اشعری، از محمد بن سالم، از احمد بن نصر، از عمرو بن شمر، از جابر از امام محمد باقر عليه السلام روايت کرده است در قول خدای عز و جل: «وَلَمْ يُصَيِّرُوا عَلِيَّ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (۳) که آن حضرت فرمود: «اصرار بر گناه، آن است که کسی مرتکب گناهی شود، و بلافاصله از خدا طلب آمرزش نکند، و توبه را در دل خویش نگذراند، و با خود در این باب گفتگو ننماید، و همین، اصرار بر گناه است». و ترجمه آیه این است که: «و بعد از توبه اصرار نکردند بر آن‌چه کردند، در حالتی که می‌دانند قباح و عقوبت عظیم آن را؛ یعنی به آن اعتقاد دارند». (و آخر آیه احتمال غیر از این دارد).

۲۴۷۲ / ۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از ابو بصیر روايت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق عليه السلام که می‌فرمود: «به خدا سوگند که خدا چیزی از طاعت خود را قبول نمی‌فرماید، با وجود اصرار بر چیزی

(۱). «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» و همه چیز را در لوحی هویدا برشمرده‌ایم.

(۲). و اصرار- به کسر همزه و سکون صاد-، ایستادن است بر معصیت و پیوسته بر گناه بودن. (مترجم)

(۳). آل عمران، ۱۳۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۹۵

از گناهان که آن جناب مقرر فرموده است.

باب در بیان اصول کفر و ارکان آنها

### ۱۱۵. باب در بیان اصول کفر و ارکان آنها

۲۴۷۳ / ۱. حسین بن محمد، از احمد بن اسحاق، از بکر بن محمد، از ابو بصیر روايت کرده است که گفت: امام جعفر صادق عليه السلام فرمود که: «اصول کفر سه چیز است: حرص و گردنکشی کردن و حسد. اما حرص، آدم عليه السلام را بر این داشت در هنگامی که از آن درخت معهود نهی شد، که از میوه آن خورد، و اما گردنکشی، ثمره‌اش این بود که شیطان در وقتی که به سجده کردن به جهت آدم عليه السلام مأمور شد، سر باز زد، و اما حسد، چنان شد که به واسطه آن، پسران آدم، یکی از آنها دیگری را کشت».

۲۴۷۴ / ۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق عليه السلام روايت کرده است که فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: رکن‌های کفر چهار است: رغبت و ترس و نارضا مندی و خشم». (۱)

۲۴۷۵ / ۳. چند نفر از اصحاب ما روايت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از نوح بن شعیب، از عبید الله دهقان، از عبد الله بن سنان، از امام جعفر صادق عليه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که نخستین چیزی که خدای عز و جل به واسطه آن نافرمانی شد، شش چیز است: دوستی دنیا، و دوستی ریاست و مهتری، و دوستی خودش، و دوستی خواب، و دوستی آسایش، و دوستی زنان».

۲۴۷۶ / ۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از طلحه بن زید، از امام جعفر صادق عليه السلام روايت کرده است که: «مردی از قبیله خثعم به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: کدام یک عمل‌ها در نزد خدای عز و

جل دشمن تر است؟ فرمود: شرک به خدا.

عرض کرد که: بعد از آن چیست؟ فرمود: قطع رحم. عرض کرد که: بعد از آن چیست؟

فرمود: امر کردن به بدی و نهی کردن از خوبی».

(۱). و ظاهر این است که مراد از رغبت، رغبت در دنیا و حرص بر آن است، و از ترس، ترسیدن از فوات آن و از نارضامندی، نارضامندی به قضا و قدر خدای- تعالی- و گرفتگی در حکم آن جناب و از خشم، شوریدن و جوشیدن نفس است در باب انتقام کشیدن، در هنگام مشاهده آن چه با نفس ملایمت نداشته باشد از ناخوشی‌ها و دردها. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۹۷

۲۴۷۷/۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حسن بن عطیه، از یزید صائغ روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: مردی بر این امر و اعتقاد تشیع است، ولیکن اگر خبر می‌دهد و سخن می‌گوید، دروغ می‌گوید، و اگر وعده می‌دهد، خلف وعده می‌کند، و اگر او را بر چیزی امین دارند، خیانت می‌کند، مرتبه چنین کسی چیست؟ فرمود که: «این مرتبه، پست‌ترین مرتبه‌های از کفر است، ولیکن چنین کسی کافر نیست».

۲۴۷۸/۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: از جمله نشانه بدبختی، خشکی چشم و سختی دل است، و شدت حرص در طلب دنیا، و اصرار کردن بر گناه».

۲۴۷۹/۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن اسباط، از داود بن نعمان، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را خطبه فرمود و فرمود: آیا نمی‌خواهید که شما را خبر دهم به بدترین شما؟ عرض کردند: بلی، یا رسول الله! ما را خبر ده. فرمود: آنکه برادرش را یاری و بخشش نمی‌کند، و بنده مملوک خویش را می‌زند، و توشه را برمی‌گیرد و تنها می‌خورد؛ پس صحابه گمان کردند و چنان داشتند که خدا خلقی را نیافریده که از این بدتر باشد. بعد از آن فرمود که: آیا شما را خبر ندهم به بدتر از این؟ عرض کردند: یا رسول الله! ما را خبر ده. فرمود که: کسی است که خلق، خوبی‌اش را امید نداشته باشند، و از بدی‌اش ایمن نباشند. پس گمان کردند که خدا خلقی را نیافریده که از این بدتر باشد. بعد از آن فرمود: آیا شما را خبر ندهم به کسی که از این بدتر است؟ عرض کردند: بلی، یا رسول الله! ما را خبر ده. فرمود: آنکه سخن زشت و ناسزا می‌گوید، و بسیار لعنت‌کننده‌ای است که چون مؤمنان در نزد او مذکور می‌شوند، ایشان را لعنت می‌کند، و چون مؤمنان او را ذکر می‌کنند، او را لعنت می‌کنند».

۲۴۸۰/۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از بعضی از اصحاب ما، از عبد الله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه چیز است که هر که آنها در او باشد، منافق باشد، و هر چند که روزه گیرد و نماز کند و گمان داشته باشد که مسلمان است: کسی که چون او را امین دارند، خیانت کند، و چون حدیث کند، دروغ گوید، و چون وعده دهد، خلف کند. به درستی که خدای عز و جل در کتاب خویش فرموده

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۶۹۹

که: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ» (۱)؛ یعنی: «به درستی که خدا خیانت‌کنندگان را دوست نمی‌دارد».

و فرموده که: «أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِذَا كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ» (۲)؛ یعنی: «و گواهی پنجم آن است که: لعنت خدا بر او، اگر باشد از جمله دروغگویان». و در قول خدای- تعالی- است که: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» (۳)؛ یعنی: و یاد کن در این کتاب- یعنی قرآن-، صفت و قصه اسماعیل را. به درستی که او راست وعده بود و بود فرستاده خدا به سوی خلق،



که از حق خیر می‌داد».

۹/۲۴۸۱. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: آیا نمی‌خواهید شما را خبر دهم به کسی که نسبت به من از همه کس دورتر است از روی شباهت؟ عرض کردند: بلی، یا رسول الله! ما را خبر ده. فرمود: زشت‌گویی که زشت‌گویی را عادت کرده باشد و در آن سعی نماید، و موصوف باشد به بی‌شرمی، و بخیل و متکبر و کینه‌ور و حسود و سنگین دل باشد، و دور باشد از هر خوبی که امید داشته می‌شود، و از هر بدی که از آن پرهیز می‌شود، کسی از او ایمن نباشد».

۱۰/۲۴۸۲. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از منصور بن عباس، از علی بن اسباط روایت کرده که آن را مرفوع ساخته به سوی سلمان علیهم السلام که گفت: چون خدای عز و جل هلاکت بنده‌ای را خواسته باشد، حیا را از او برمی‌کند، و چون حیا را از او برکند، او را ملاقات نمی‌کند، مگر خیانتکاری که مردم را خیانتکار می‌داند، و چون خیانتکار باشد و مردم را به خیانت نسبت دهد، امانت از او برکنده می‌شود، و چون امانت از او برکنده شود، او را ملاقات نمی‌کند، مگر بدخوی و درشت، و چون بدخو و درشت باشد، رشته ایمان از او برکنده شود، و چون رشته ایمان از او برکنده شود، او را ملاقات نمی‌کند، مگر شیطان ملعون.

۱۱/۲۴۸۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن زیاد کرخی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: سه چیز است که ملعون است و ملعون، هر که آنها را به فعل آورد: یکی آنکه در سایه فرودآیندگان و جایی که قافله فرود می‌آید، تعوُّط کند، و دیگر آنکه آبی را که مردم از آن برمی‌دارند، منع کند، و سیم

(۱). أنفال، ۵۸.

(۲). نور، ۷.

(۳). مریم، ۵۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۰۱

آنکه سد کند راه باریکی را که سر به شاهراه می‌گذارد» (و آن را کوره جاده می‌گویند).

۱۲/۲۴۸۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابراهیم کرخی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: سه چیز است که هر که آنها را به فعل آورد، ملعون است: آن که در سایه فرودآیندگان تعوُّط می‌کند، و آنکه منع می‌کند مردم را از آبی که مکرر مردم از آن برمی‌دارند، و آنکه راهی را که مردم در آن تردد می‌کنند، سد می‌کند» (۱).

۱۳/۲۴۸۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش و هر دو، از ابن محبوب، از ابن رثاب، از ابو حمزه، از جابر بن عبدالله که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «آیا نمی‌خواهید که شما را خبر دهم به بدترین مردان شما؟ عرض کردیم: بلی، یا رسول الله! ما را خبر ده. فرمود: به درستی که از جمله بدترین مردان شما کسی است که بسیار بهتان گو و جری است، (که بی‌تأمل رو به امر زشت می‌رود) و بسیار سخن زشت و ناسزا می‌گوید، و تنها می‌خورد، و یاری و عطای خویش را منع می‌کند، و بنده خود را می‌زند، و عیال خویش را ناچار می‌کند که به غیر پناه برند».

۱۴/۲۴۸۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از میسر، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: پنج کس اند که من و هر پیغمبر مستجاب الدعوة او را لعنت کرده‌ایم: کسی که

در کتاب خدا چیزی را زیاد می‌کند، و آنکه سنت و روش مرا ترک می‌کند، و آنکه قضا و قدر خدا را تکذیب می‌نماید، و آنکه نسبت به عترت و اهل بیت من حلال می‌شمارد، آنچه را که خدا حرام گردانیده، و آنکه خود را به غنیمت برمی‌گزیند و آن را حلال می‌شمارد [و دیگران را محروم می‌کند].»

باب در بیان ریا

## ۱۱۶. باب در بیان ریا «۲»

۲۴۸۷/۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن قَدَّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام که در مسجد به عبَّاد بن کثیر بصری فرمود

(۱). و بعضی آن را به شاهراه ترجمه کرده‌اند و ظاهر این است که اعم باشد، مگر آنکه شاهراه را تعمیم دهد. (مترجم)  
(۲). و ریا- به کسر اوّل- نمایش است؛ یعنی کاری که برای روی مردم کنند، و عبادتی ظاهر که در باطن، نظر در غیر حق باشد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۰۳

که: «ای عبَّاد! از ریا بپرهیز؛ زیرا که هر که از برای غیر خدا عمل کند، خدا او را وا گذارد به آنکه از برایش عمل کرده است.»  
۲۴۸۸/۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضَّال، از علی بن عقبه، از پدرش روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «این امر خویش را- یعنی عبادت که می‌کنید- از برای خدا قرار دهید، و آن را از برای مردم قرار مدهید؛ زیرا که آنچه از برای خدا باشد، از برای خدا است (یعنی بر آن ثواب می‌دهد و قبول درگاه آن جناب می‌شود)، و آنچه از برای مردم باشد، به سوی خدا بالا نمی‌رود و مقبول نمی‌گردد.»

۲۴۸۹/۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو المغراء، از یزید بن خلیفه روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هر ریائی شرک است. به درستی که هر که از برای مردم عمل می‌کند، ثوابش بر مردم خواهد بود، و هر که از برای خدا عمل کند، ثوابش بر خدا باشد.»

۲۴۹۰/۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نصر بن سوید، از قاسم بن سلیمان، از جراح مدائنی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (۱). که آن حضرت فرمود که: «مردی چیزی از ثواب را به عمل می‌آورد و به آن رضای خدا را نمی‌طلبد، جز این نیست که تزکیه مردم را طلب می‌کند و طالب آن است که مردم او را به پاکی یاد کنند و مدح و ثنا گویند، و خواهش دارد که آن را به مردمان بشنوند. پس چنین کسی به پرستش پروردگار خویش شرک آورده.»

بعد از آن فرمود که: «هیچ بنده‌ای نیست که عمل خیری را از برای خدا پنهان کند و همیشه روزها بگذرد، تا آنکه خدا آن خوبی را از برایش ظاهر گرداند، و هیچ بنده‌ای نیست که عمل بدی را پوشیده و پنهان دارد و روزها بگذرد، مگر آنکه خدا آن بدی را از برایش ظاهر سازد.» (۲)

(۱). کهف، ۱۱۰.

(۲). حاصل آن که، هر بنده‌ای آنچه را پوشیده دارد، خدا از برای مردم ظاهر و هویدا می‌گرداند؛ خواه خوبی باشد، و خواه بدی. و چنان می‌کند که مردم به مقتضای آن، او را یاد کنند. و ترجمه آیه این است که: «پس هر که چنان باشد که امید داشته باشد رسیدن

را به پاداش و جزای پروردگار خویش، پس باید که کاری بکند که شایسته و نیکو باشد، و باید که کسی را در عبادت و پرستش پروردگار خویش شریک نسازد. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۰۵

۲۴۹۱/۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از محمد بن عرفه روایت کرده است که گفت: حضرت امام رضا علیه السلام به من فرمود که: «وای بر تو! یا رحمت! ای پسر عرفه! عمل کنی، نه به جهت ریا و سمعه و آوازه؛ زیرا که هر که از برای غیر خدا عمل کند، خدا او را به آنچه کرده و گذارد. وای بر تو! هیچ کس کاری نکند، مگر آنکه خدا او را به آن، صاحب رداء گرداند و ردای آن را بر وی اندازد، اگر خوب باشد، خوب، و اگر بد باشد، بد».

۲۴۹۲/۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عمر بن یزید روایت کرده است که گفت: من با امام جعفر صادق علیه السلام شام می‌خوردم که ناگاه این آیه را تلاوت فرمود: «بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ\* وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ» (۱)؛ یعنی: «بلکه آدمی بر نفس خود عین بینایی است، و هر چند که بیندازد عذرهای خویش را؛ یعنی و اگرچه بسیار تعلل کند و عذر را نگیرد، و مجادله و مدافعه کند از خود». (۲) و فرمود: «ای ابو حفص! آدمی نمی‌تواند که تقرب جوید به سوی خدای عز و جل، به خلاف آنچه خدا می‌داند. به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود که: هر که امر نهانی را پنهان دارد که آنچه در دل دارد بروز ندهد، خدا ردای آن را بر او اندازد (یعنی به غایت ظاهر گرداند)، اگر آن امر نهانی خوب باشد، ردای خوب، و اگر بد باشد، ردای بد».

۲۴۹۳/۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که فرشته، عمل بنده را بالا-می‌برد، در حالتی که کمال شادی به آن عمل دارد. پس چون حسنات او را بالا برد، خدای عز و جل می‌فرماید که: آنها را در سجین که نامه بدکاران است قرار دهید؛ زیرا که او مرا به این عمل اراده نکرده است».

۲۴۹۴/۸. و به اسناد خویش روایت کرده و گفته است که: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ریاکار را سه نشانه است: نشاط و خرمی دارد، چون مردم را ببیند یا مردمان عمل او را ببینند، و کاهلی و تنبلی می‌کند، چون تنها باشد، و دوست می‌دارد که در همه امورش ستایش شود».

۲۴۹۵/۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از

(۱). قیامت، ۱۵.

(۲). و احتمال دارد که معنی این باشد که: بر آدمی گواهی هست که بر او گواهی خواهد داد، و هر چند که پرده‌ها رابیاویزد. و دور نیست که این ظاهرتر باشد، به قرینه بعد از این. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۰۷

عثمان بن عیسی، از علی بن سالم که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:

«خدای عز و جل فرموده که: من از همه شریکان بهترم. هر که غیر مرا با من شریک گرداند در عملی که آن را می‌کند، از او قبول نکنم و نپذیرم، مگر آنچه خالص باشد از برای من».

۲۴۹۶/۱۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از داود، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که از برای مردم ظاهر گرداند آنچه را که خدا دوست می‌دارد، و با خدا مبارزه و جنگجویی کند به آنچه آن را ناخوش دارد، خدا را ملاقات کند و آن جناب بر او خشمناک باشد، و به غایت او را زشت دارد».

۱۱/۲۴۹۷. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان، از فضیل - یعنی ابو العباس - از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «یکی از شما نمی‌تواند که چیز خوبی را ظاهر سازد و چیز بدی را پنهان گرداند. آیا چنان نیست که به خود رجوع کند تا بداند که آن همچنان نیست؟ و خدای عز و جل می‌فرماید: «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» (۱)». به درستی که چون نهان، صحیح و درست باشد، آشکار، قوی باشد.

حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از فضاله، از معاویه، از فضل، از امام جعفر صادق علیه السلام مثل این را روایت کرده است.

۱۲/۲۴۹۸. علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر روایت کرده است که فرمود: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هیچ بنده‌ای نیست که امر خیری را پنهان دارد، مگر آنکه چند روزی نگذرد، تا آنکه خدا آن خیر را از برایش ظاهر گرداند. و هیچ بنده‌ای نیست که امر بدی را پنهان سازد، مگر آنکه چند روزی نگذرد، که خدا آن بدی را از برایش ظاهر سازد».

۱۳/۲۴۹۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از یحیی بن بشیر، از پدرش، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هر که خدای عز و جل را اراده کند به عمل اندکی که از او سر می‌زند، خدا از برایش ظاهر گرداند بیشتر از آن‌چه اراده کرده، و هر که مردم را اراده کند به بسیاری از عمل خویش، با آنکه بدن خود را در تعب اندازد و شبش را به بیدار خوابی بگذراند، خدای عز و جل ابا دارد، مگر از آنکه آن را اندک نماید در چشم

(۱). قیامت، ۱۴. انسان بر جان خود بینا است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۰۹  
کسی که آن را بشنود».

۱۴/۲۵۰۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: زود باشد که بر مردمان زمانی بیاید که نهانی ایشان در آن خبیث و بد، و آشکار ایشان در آن نیکو باشد، به جهت طمع در دنیا، و به آن، آن‌چه را که در نزد پروردگار ایشان است اراده ندارند. دین ایشان ریا باشد، و هیچ ترس به ایشان نیامیزد، و خدا ایشان را به عقاب سختی تعمیم دهد که همه را فرا گیرد. پس او را بخوانند، مانند دعای کسی که غرق شده باشد، و دعای ایشان را مستجاب نگرداند».

۱۵/۲۵۰۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عمر بن یزید روایت کرده است که گفت: من با امام جعفر صادق علیه السلام شام می‌خوردم که ناگاه این آیه را تلاوت فرمود: «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ\* وَ لَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ» (۱)، و فرمود که: «ای ابو حفص! آدمی نمی‌تواند که اعتذار جوید به سوی مردم، به چیزی که خلاف آن باشد که خدا از او می‌داند. به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود که: هر که امر نهانی را پنهان دارد (و ما فی الضمیر خویش را بروز ندهد)، خدا ردای آن را بر او بپوشاند، اگر آن نهانی خوب باشد، ردای خوب و اگر بد باشد، بد».

۱۶/۲۵۰۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از بعضی از اصحاب خویش، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «باقی ماندن بر عمل، از خود عمل سخت‌تر است». راوی عرض کرد که: باقی ماندن بر عمل چیست؟ فرمود که: «مردی به بخششی با کسی پیوند می‌کند، و به جهت رضای خدای تنها که او را شریکی نیست، نفقه‌ای را صرف می‌کند، پس از برایش ثواب نهان نوشته می‌شود. بعد از آن، آن را ذکر می‌کند، پس محو می‌شود و از برایش ثواب آشکار نوشته می‌شود. بعد از آن، آن را ذکر می‌کند، پس محو می‌شود و از برایش ریا نوشته می‌شود».

۱۷/۲۵۰۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن فلاح، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: از خدا بترسید، چنان ترسیدنی که کوتاهی در آن نباشد. و عمل کنید از برای خدا در غیر ریا»

(۱). قیامت، ۱۴ و ۱۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۱۱

و سمعه؛ زیرا که هر کس از برای غیر خدا عمل کند، خدا او را به عملش وا گذارد».

۱۸/۲۵۰۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از مردی که چیزی از عمل خیر را می‌کند و انسانی او را می‌بیند، و همان او را شاد می‌گرداند. فرمود که: «باکی نیست؛ زیرا که کسی نیست، مگر آنکه دوست می‌دارد که در میان مردم خوبی از برایش ظاهر شود، ولیکن هرگاه چنان نباشد که آن عمل را از برای همین کرده باشد».

باب در بیان طلب ریاست و مهتری

### ۱۱۷. باب در بیان طلب ریاست و مهتری

۱/۲۵۰۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از معمر بن خلّاد، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که: مردی را ذکر کرده و گفت که: ریاست و مهتری را دوست می‌دارد. فرمود که: «دو گرگ درنده خونخواری که در گله گوسفندی افتاده باشند که شبان‌های آن متفرّق باشند، بیشتر از ریاست، در دین مسلم ضرر نمی‌رسانند».

۲/۲۵۰۶. از او، از احمد، از سعید بن جناح، از برادرش ابو عامر، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر که طالب ریاست است، هلاک می‌شود».

۳/۲۵۰۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از عبد الله بن مغیره، از عبد الله بن مسکان که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «بپرهیزد از این گروه سران که سروری می‌جویند. پس به خدا سوگند که کفش‌ها در پشت سر مردی صدا نکرده، مگر آنکه خود هلاک گردید و دیگران را هلاک گردانیده است».

۴/۲۵۰۸. و از او، از محمد بن اسماعیل بن بزیع و غیر او روایت است که آن را مرفوع ساخته‌اند و گفته که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ملعون است، هر که سروری جوید و طالب ریاست باشد. ملعون است، هر که قصد آن کند. ملعون است، هر که با خود در باب آن حدیث گوید» (و با نفس خویش سخن کند).

۵/۲۵۰۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن ایوب، از ابو عقیله صیرفی روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را کزّام، از ابو حمزه ثمالی که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «بپرهیز از ریاست، و بپرهیز از آنکه در عقب مردمان

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۱۳

پاگذاری و در پشت سر ایشان راه روی و پیروی کنی». ابو حمزه می‌گوید که: عرض کردم: اما ریاست را شناخته‌ام، و اما آنکه پا در عقب مردمان گذارم، دو ثلث آن‌چه در نزد من است، حاصل نشده، مگر از آن‌چه در عقب مردمان پا گذاشته‌ام. حضرت به من فرمود که: «امر چنان نیست که تو به سوی آن رفته‌ای، (و به حیثیتی نیست که تو اعتقاد کرده‌ای). بپرهیز از آنکه مردی را غیر از حجت خدا بر پا کنی، و در آن‌چه گوید، او را تصدیق کنی و باور داری».

۶/۲۵۱۰. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابو الرّبیع شامی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: حضرت به من فرمود: «وای بر تو! ای ابو الرّبیع! ریاست را طلب مکن و دم مباح (یعنی پیرو کسی مباح)، و به واسطه ما مال مردم را مخور (یعنی علوم شرعیّه را که از ما فرا گرفته‌ای، آلت خوردن مال مردم قرار مده) که خدا تو را فقیر می گرداند. و در حقّ ما مگو، آنچه را که ما در حقّ خویش نمی گوئیم. پس به درستی که تو لا- محاله بازداشته می شوی و از تو سؤال می شود، و هیچ چاره‌ای از برای این نیست. پس اگر راستگو باشی، تو را تصدیق کنیم، و اگر دروغگو باشی، تو را تکذیب نماییم».

۷/۲۵۱۱. چند نفر از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از منصور بن عبّاس، از ابن میّاح، از پدرش روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «هر که ریاست را خواهد، هلاک گردد».

۸/۲۵۱۲. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از علا، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «آیا چنان می بینی که من خوبان شما را از بدان شما نمی شناسم؟! بلی، به خدا سوگند می شناسم. و به درستی که بدترین شما کسی است که دوست دارد که مردم در عقب سرش راه روند، و به درستی که چاره‌ای نیست از آنکه چنین کسی به غایت دروغگو یا عاجز رأی باشد» (که اندیشه‌اش را مانده باشد، و آن نادانی است که به تکلف و زحمت، حکومت را بر خود بسته باشد).

باب در بیان طلب دنیا به عمل آخرت

### ۱۱۸. باب در بیان طلب دنیا به عمل آخرت (به طور فریب و روباه‌بازی)

۱/۲۵۱۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر، از یونس بن ظبیان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که خدای عز و جل می فرماید که: وای بر کسانی که دنیا را به

تحفة الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۱۵

دین طلب می کنند (یعنی به عمل آخرت، به طریق حیله و روباه‌بازی!)، و وای بر آنها که می گشند آنان را که به عدل و داد امر می کنند، از مردمان! و وای بر آنان که مؤمن در میانه ایشان به تقیه رفتار می کند! آیا به من فریفته می شوند یا بر من جرأت می کنند؟! پس به حق خود سوگند یاد نموده‌ام که از برای ایشان فتنه‌ای را مقدر کنم، و عذابی را بر ایشان فرود آورم، که بردبار از ایشان را سرگردان گرداند».

باب در بیان آنکه عدل، یعنی کار حق و درستی را وصف می کند و ...

### ۱۱۹. باب در بیان آنکه عدل، یعنی کار حق و درستی را وصف می کند و خود به غیر آن عمل می نماید

۱/۲۵۱۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از یوسف بزّاز، از معلی بن خنیس، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که سخت‌ترین مردمان از روی حسرت در روز قیامت، کسی است که امر حق و درستی را وصف کرده باشد، بعد از آن، خود به غیر آن عمل نموده باشد».

۲/۲۵۱۵. محمد بن یحیی، از احمد بن بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از قتیبه اعشی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «از جمله سخت‌ترین مردمان از روی عذاب در روز قیامت، کسی است که عدل و حقّی را وصف کند، و خود به غیر آن عمل کند».

۳/۲۵۱۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از ابن ابی یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت



کرده است که فرمود: «به درستی که از جمله بزرگ‌ترین مردم از روی حسرت در روز قیامت، کسی است که حق را وصف کند، بعد از آن، آن را مخالفت نماید به سوی غیر آن» (که آن را وا گذارد و به غیر آن عمل نماید).

۴/۲۵۱۷. محمد بن یحیی، از حسین بن اسحاق، از علی بن مهزیار، از عبد الله بن یحیی، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: حضرت در قول خدای عز و جل: «فَكُتِبَ عَلَيْكُمُ الْمُنَافِقَةُ» «۱»، فرمود: «ای ابو بصیر! ایشان گروهی‌اند که حق را به زبان‌های خویش وصف کردند، بعد از آن، آن را مخالفت کردند و به سوی غیر آن رفتند».

(۱). شعرا، ۹۴. و آن بت‌ها و پرستشگران گمراه آنان به روی هم در آن (دوزخ) انداخته شوند.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۱۷

۵/۲۵۱۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از علی بن عطیه، از خثیمه روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود که: «به شیعیان ما برسان که به آنچه در نزد خداست نمی‌توان رسید، مگر به عمل. و به شیعیان ما برسان که بزرگ‌ترین مردم از روی حسرت در روز قیامت، کسی است که حقی را وصف کند، بعد از آن، آن را وا گذارد و به غیر آن عمل کند».

باب در بیان ستیزه و گفتگو و جدال و دشمنی کردن با مردم

#### ۱۲۰. باب در بیان ستیزه و گفتگو و جدال و دشمنی کردن با مردم

۱/۲۵۱۹. علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: پرهیزید از ستیزه و خصومت؛ زیرا که آنها دل‌ها را بیمار می‌کنند بر برادران، که از ایشان آزرده و بدگمان باشید، و بر آنها نفاق می‌روید».

۲/۲۵۲۰. و به اسناد خویش روایت کرده و گفته است که: فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

سه چیز است که هر که خدای عز و جل را ملاقات کند با آنها، داخل بهشت شود از هر دری که خواهد: کسی که خلقش خوش و نیکو باشد، و در نهان و آشکار از خدا بترسد، و ستیزه را ترک کند و هر چند که محق باشد».

۳/۲۵۲۱. و به اسناد خویش روایت کرده است که فرمود: «هر که خدا را هدف و نشانه خصومات قرار دهد، (که در آنها به آن جناب سوگند یاد کند)، نزدیک است که گردیدنش (از خوبی به سوی بدی)، بسیار باشد».

۴/۲۵۲۲. علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از عمار بن مروان روایت کرده است که فرمود: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «با هیچ‌یک از بردبار و سبک، ستیزه مکن؛ زیرا که بردبار، تو را به غایت دشمن می‌دارد، و سبک، تو را می‌رنجاند».

۵/۲۵۲۳. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حسن بن عطیه، از عمر بن یزید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: جبرئیل علیه السلام هرگز به نزد من نیامد، مگر آنکه گفت: یا محمد! از دشمن داشتن مردان و دشمنی با ایشان پرهیز کن».

۶/۲۵۲۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از حسن بن حسین کندی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «جبرئیل علیه السلام به پیغمبر عرض کرد

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۱۹

که: پرهیز از منازعه با مردان و دشنام دادن به یکدیگر».

۲۵۲۵/۷. از او، از عثمان بن عیسی، از عبدالرحمان بن سیابه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «پرهیزید از بدی و مخالفت کردن با یکدیگر؛ زیرا که آن موجب ناخوشی و اذیت می‌گردد، و زشتی و عیب را ظاهر می‌سازد».

۲۵۲۶/۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از عنبسه بن عابد «۱»، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «از خصومت پرهیزید؛ زیرا که آن، دل را مشغول می‌سازد، و موجب نفاق می‌شود، و کینه‌ها را کسب می‌کند».

۲۵۲۷/۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، تا آخر حدیث پنجم این باب «۲».

۲۵۲۸/۱۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن مهران، از عبد الله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

هرگز جبرئیل علیه السلام به نزد من نیامد، مگر آنکه مرا پند داد و آخر گفتارش با من این بود که:

پرهیز از بدی و مخالفت کردن با مردمان؛ زیرا که، آن، زشتی و عیب را ظاهر می‌کند، و عزت را می‌برد».

۲۵۲۹/۱۱. علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و هر دو، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید، از ولید بن صبیح روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: جبرئیل در هیچ چیز با من عهد نکرد؛ مانند آن‌چه با من عهد کرد در باب دشمنی کردن با مردان» (یعنی وصیتش در این باب و نهی از آن، از همه چیز بیشتر بود).

۲۵۳۰/۱۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از بعضی از اصحاب خویش که آن را مرفوع ساخته و گفته است که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:

«هر که دشمنی را بکارد، آن‌چه را که افشاند می‌درود».

باب در بیان خشم گرفتن

## ۱۲۱. باب در بیان خشم گرفتن

۲۵۳۱/۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام

(۱). همان گونه که در متن عربی آمده «عنْبَسَةُ الْعَابِدِ» صحیح، و «بن» اضافی است.

(۲). و ظاهر این است که این تکرار از ناسخین باشد، و سبب آن اختلاف موضع حدیث است در نسخ کافی. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۲۱

روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خشم، ایمان را تباه می‌سازد، چنان که سرکه، عسل را تباه می‌گرداند».

۲۵۳۲/۲. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از ابن فضال، از علی بن عقبه، از پدرش، از میسر روایت کرده است که گفت: در نزد امام محمد باقر علیه السلام ذکر خشم شد، فرمود:

«به درستی که مردی خشم می‌گیرد، پس هرگز خشنود نمی‌شود، تا آنکه داخل شود در آتش دوزخ. پس هر مردی که بر گروهی خشم گیرد و ایستاده باشد، باید که نشیند از همان خشمناکی خود در همان وقت، و یا فی الفور بنشیند و درنگ نکند؛ زیرا که زود باشد که پلیدی و مکر شیطان از او برود و زائل گردد. و هر مردی که بر صاحب خویشی خشم گیرد، به او نزدیک شود و دست به او برساند؛ زیرا که رحم و خویشی چون دست به آن برسد، آرام گیرد».

۲۵۳۳/۳. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از داود بن فرقد روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «خشم، کلید همه بدی‌ها است».

۲۵۳۴/۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از نضر بن سوید، از قاسم بن سلیمان، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «شنیدم از پدرم علیه السلام که می‌فرمود: مردی بیابانی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: من در بیابان ساکن می‌باشم؛ پس سخنی را به من بیاموزان که جامع باشد و همه چیز در آن باشد. فرمود که: تو را امر می‌کنم به آنکه خشم نگیری. آن اعرابی سه مرتبه سؤال را بر حضرت اعاده کرد و همان جواب شنید، تا آنکه آن مرد به خود رجوع کرد و گفت: بعد از این از چیزی سؤال نمی‌کنم، و رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر نفرمود، مگر به آنچه خوب است». و حضرت صادق علیه السلام فرمود که:

«پدرم می‌فرمود که: چه چیز از خشم سخت‌تر است (یعنی از آن سخت‌تر چیزی نیست)؛ زیرا که مردی خشم می‌گیرد و به این سبب نفسی را که خدا حرام گردانیده، می‌کشد، و به زن عقیفه فحش می‌گوید و نسبت به زنا می‌دهد».

۲۵۳۵/۵. از او، از ابن فضال، از ابراهیم بن محمد اشعری، از عبد الاعلی روایت است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: مرا پندی بیاموز که به آن پند گیرم.

فرمود که: «مردی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و به آن حضرت عرض کرد که: یا رسول الله! مرا پندی بیاموز که به آن پند گیرم. به او فرمود که: برو و خشم مگیر. دوباره بر آن حضرت تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۲۳ اعاده کرد، سه مرتبه. فرمود: برو و خشم مگیر».

۲۵۳۶/۶. از او، از اسماعیل بن مهران، از سیف بن عمیره روایت است از آنکه شنید از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر که خشم خود را بازدارد، خدا زشتی‌های او را بپوشاند».

۲۵۳۷/۷. از او، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از حییب سجستانی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «در تورات نوشته است، در آن چه خدای عز و جل با موسی علیه السلام به آن راز گفت که: ای موسی! خشم خود را نگاهدار، از آنکه من تو را بر او تسلط داده و مالک گردانیده‌ام، تا من خشم خود را از تو باز دارم».

۲۵۳۸/۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن عبد الحمید، از یحیی بن عمرو، از عبد الله بن سنان که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

«خدای عز و جل به سوی بعضی از پیغمبران خود وحی فرمود که: ای فرزند آدم! مرا یاد کن در وقت خشم خود، تا من تو را در هنگام خشم خویش یاد کنم، و تو را در میان آنها که هلاک می‌کنم، هلاک نکنم، و راضی باش که من انتقام کشم؛ زیرا که انتقام کشیدن من از برای تو، بهتر است از آنکه تو خود از برای خود انتقام بکشی».

۲۵۳۹/۹. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از ابن فضال، از علی بن عقبه، از عبد الله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام مثل این را روایت کرده است، و در آن، این را زیاد کرده است که: «چون به مظلومه‌ای بر تو ستم شود، به انتقام کشیدن من از برایت راضی باش؛ زیرا که انتقام کشیدن من از برای تو، بهتر است از آنکه تو خود از برای خود انتقام بکشی».

۲۵۴۰/۱۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که در تورات نوشته است که: ای فرزند آدم! مرا یاد کن در هنگامی که خشم می‌گیری، تا تو را در نزد خشم گرفتن خویش یاد کنم، پس تو را در میان آنها که هلاک می‌کنم، هلاک نکنم. و چون به مظلومه‌ای بر تو ستم شود، به انتقام کشیدن من از برایت راضی باش؛ زیرا که انتقام کشیدن من از برای تو، بهتر است از آنکه تو خود

از برای خود انتقام بکشی».

۱۱ / ۲۵۴۱. حسین بن محمد روایت کرده است، از معلی بن محمد و علی بن محمد، از صالح بن ابی حمّاد و هر دو، از وشاء، از احمد بن عائذ، از ابو خدیجه، از معلی بن خنیس، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «مردی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد که: یا رسول الله!

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۲۵

مرا تعلیم کن و آنچه باید به من بیاموز. فرمود: برو و خشم مگیر. آن مرد گفت که: به این اکتفا نمودم. و به جانب اهل خویش برگشت، ناگاه دید که در میان قومش جنگ واقع است و با قومی دیگر دعوی دارند، و صف‌ها ایستاده‌اند و سلاح و آلت کارزار پوشیده‌اند. چون چنان دید، او نیز سلاح خود را پوشید و با ایشان ایستاد. بعد از آن، گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خاطر آورد که به او فرموده بود که: خشم مگیر. پس سلاح را انداخت و به سوی آن گروهی که دشمن قومش بودند روانه شد، و آمد تا به نزد ایشان رسید و گفت که: ای جماعت! آنچه از برای شماست از زخم و کشتن و زدن که در آن نشانه‌ای نمانده، و از قوم من طلب دارید، همه آنها بر من است در مال من، که آنها را ضامنم، و من آن را تمام و کمال به شما می‌دهم. آن گروه گفتند که: آنچه اتفاق افتاده از برای شما و ما، از سر آن گذشتیم؛ زیرا که ما به این از شما سزاوارتریم». حضرت فرمود: «پس آن گروه با یکدیگر آتشی کردند و خشمی که داشتند برطرف شد».

۱۲ / ۲۵۴۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش و هر دو، از ابن محبوب، از ابن رثاب، از ابو حمزه ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «این خشم که می‌بینید، اخگری است از شیطان که در دل فرزند آدم افروخته می‌شود.

و به درستی که یکی از شما چون خشم گیرد، چشمهایش سرخ می‌شود، و رگ‌های گردنش ورم می‌کند، و شیطان در او داخل می‌شود. پس هرگاه یکی از شما از نفس خود از این ترسد، بر زمین چسبد؛ زیرا که پلیدی و مکر شیطان در نزد این فعل از او می‌رود».

۱۳ / ۲۵۴۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی عبدالله، از بعضی از اصحاب خویش که آن را مرفوع ساخته و گفته است که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:

«خشم، آلت «۱» نابود کردن است از برای دل شخص صاحب حکمت» (یعنی آلت بردن نور است از آن). و فرمود که: «هر که خشم خویش را مالک نشود، عقل خود را مالک نباشد».

۱۴ / ۲۵۴۴. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی، از عاصم بن حمید، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

(۱). می‌توان محققه را مصدر دانست و آن را اسم آلت و ابزار ترجمه نکرد.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۲۷

هر که خود را از عرض‌های مردمان بازدارد «۱»؛ خدای - تعالی - در روز قیامت از سر لغزش‌های نفس او بگذرد و گناهان او را ببوشاند (که هیچ بروز نکند). و هر که خشم خود را از مردمان باز دارد، خدای - تبارک و تعالی - عذاب روز قیامت را از او باز دارد».

۱۵ / ۲۵۴۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «هر که خشم خویش را از مردم باز دارد، خدا عذاب روز قیامت را از او باز دارد».

باب در بیان حسد و بدخواهی مردمان

## ۱۲۲. باب در بیان حسد و بدخواهی مردمان

۱. ۲۵۴۶ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علا بن رزین، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «به درستی که مرد، گاه است که در هنگام غضب، گفتار یا کرداری از او سر می‌زند که به سبب آن کافر می‌شود. و به درستی که حسد ایمان را می‌خورد، چنان که آتش هیزم را می‌خورد».

۲. ۲۵۴۷ / ۲. از او، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد و حسین بن سعید، از نصر بن سوید، از قاسم بن سلیمان، از جراح مدائنی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

«به درستی که حسد ایمان را می‌خورد، چنان که آتش هیزم را می‌خورد».

۳. ۲۵۴۸ / ۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن محبوب، از داود رقی که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «از خدا بپرهیزید و بر یکدیگر حسد مبرید. به درستی که از جمله شریعت‌های عیسی بن مریم علیهما السلام، گشتن در شهرها بود. پس در بعضی از گشت خویش بیرون رفت و مرد کوتاهی از اصحاب آن حضرت با وی همراه بود، و در بیشتر اوقات ملازم حضرت عیسی علیه السلام بود؛ پس چون حضرت عیسی علیه السلام به کنار دریا رسید، با صحت یقینی که داشت، بسم الله گفت و بر روی آب رفت. آن مرد کوتاه در هنگامی که به سوی عیسی علیه السلام نظر کرد و دید که از دریا گذشت، با صحت یقینی از خود، بسم الله گفت و بر روی آب رفت و به عیسی علیه السلام رسید؛ پس عجب در دلش داخل شد و بر خود نازید و گفت که: اینک، عیسی روح الله است که بر روی آب

(۱). یعنی ایشان را غیبت نکنند، و بر ایشان بهتان نیندد، و عیب‌های ایشان را فاش نگردانند، و با ایشان کاری نکنند که ایشان را بد آید، و موجب نقص و تزییع ایشان باشد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۲۹

می‌رود، و من نیز بر روی آب می‌روم، پس افزونی او بر من چیست؟» حضرت صادق علیه السلام فرمود: «پس آن مرد در آب فرو رفت، و به عیسی استغاثه کرد و عیسی او را گرفت و از آب بیرون آورد. بعد از آن، به او فرمود که: ای کوتاه! با خود چه گفتی؟ عرض کرد که: گفتم:

اینک، عیسی روح الله است که بر روی آب می‌رود، و من نیز می‌روم، و از این، عجبی در دل من داخل شد. حضرت عیسی به او فرمود که: هر آینه خود را گذاشتی در غیر موضعی که خدا تو را در آن گذاشته، و بلندپروازی کردی؛ پس خدا تو را غضب کرد بر آن چه با خود گفتی، و الحال به سوی خدای عز و جل توبه کن از آن چه گفتی». حضرت فرمود: «پس آن مرد توبه کرد و برگشت به آن مرتبه‌ای که خدا او را در آن قرار داد فرموده بود؛ پس از خدا بپرهیزید و البته بر یکدیگر حسد مبرید».

۴. ۲۵۴۹ / ۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا علیه السلام فرمود: نزدیک است که فقر و درویشی (یعنی فقر از دین) کفر باشد و نزدیک است که حسد، بر قضا و قدر خدا غالب گردد».

۵. ۲۵۵۰ / ۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از معاویه بن وهب روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «آفت دین، حسد و عجب و فخر است».

۶. ۲۵۵۱ / ۶. یونس، از داود رقی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدای عز و جل به موسی بن عمران فرمود که: ای پسر عمران! بر مردمان حسد مبر بر آن چه به ایشان داده‌ام از فضل خویش، و چشم‌های خود را به سوی آن مکش، و باید که نفست از پی آن نرود: زیرا که حسدبرنده، نعمت‌های مرا خوش ندارد و از آن ناخشنود است، و بازدارنده قسمت‌های من است که در میان بندگان خود قسمت نموده‌ام. و هر که همچین باشد، من از او نیستم و او از من نیست» (یعنی در نزد من تقریبی ندارد و من نظر التفاتی به او ندارم).

۷/۲۵۵۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از منقری، از فضیل بن عیاض، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مؤمن غبطه می‌برد و حسد ندارد، و منافق حسد می‌برد و غبطه ندارد» (۱).

(۱). و غبطه- به کسر عین ضَهْطٌ و سکون باء ابجد با طاء حَطٌّ-، حال دیگری خواستن باشد در نیک‌حالی، بی‌طلب زوال حال مغبوط، به خلاف حسد که آن طلب زوال حال محسود است. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۳۱

باب در بیان عصبیت

### ۱۲۳. باب در بیان عصبیت «۱»

۱/۲۵۵۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از داود بن نعمان، از منصور بن حازم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که تعصب ورزد یا از برایش تعصب ورزیده شود، به حقیقت که رشته ایمان را از گردن خویش بیرون کرده است».

۲/۲۵۵۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم و درست بن ابی منصور، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که: هر که تعصب کشی کند یا از برایش تعصب کشی شود، به حقیقت که رشته ایمان را از گردن خویش بیرون کرده است».

۳/۲۵۵۵. علی، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که: هر که در دلش به قدر دانه‌ای از خردل، از عصبیت باشد، خدا او را در روز قیامت، با اعراب و بادیه‌نشینان زمان جاهلیت محشور گرداند».

۴/۲۵۵۶. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان بن یحیی، از خضر، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که تعصب ورزد، خدا سرش را به عصابه و سربندی از آتش ببندد».

۵/۲۵۵۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از صفوان بن مهران، از عامر بن سمط، از حیب بن ابی ثابت، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که فرمود: «هیچ حمیتی داخل بهشت نشد، غیر از حمیت حمزه بن عبد المطلب» (و مراد از حمیت، صاحب حمیت است؛ چه حمیت، آن چیزی است که دل را گرم و افروخته دارد از خشم و غضب، که از تعصب و امثال آن ناشی شده باشد). و حضرت فرمود که: «این در هنگامی بود که حمزه اسلام آورد از روی خشم کردن از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله، در [ماجرا و] حدیث بچه‌دان شتر که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله افکندند».

۶/۲۵۵۸. از او، از پدرش، از فضاله، از داود بن فرقد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت

(۱). و عصبیت و تعصب، کسی را پستی کردن است و خویشاوندی کردن، به طوری که در آخر باب بیاید. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۳۳



است که فرمود: «به درستی که فرشتگان چنان می‌پنداشتند که شیطان از جمله ایشان است، و در علم خدا بود که آن ملعون، از ایشان نیست. پس شیطان آنچه را که در ذاتش بود، به واسطه حمیت و غضب، بیرون آورد و بروز داد، و گفت که: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (۱)، به آن معنی که گذشت.

۷/۲۵۵۹. علی بن ابراهیم روایت کرده است که: از پدرش و علی بن محمد قاسانی، از قاسم بن محمد، از منقری، از عبد الرزاق، از معمر، از زهری که گفت: از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام سؤال شد از عصیّت. فرمود: «عصیّتی که صاحبش بر آن گنهکار می‌شود، آن است که مرد، بدان خویشان خود را از خوبان قومی دیگر بهتر ببیند. و از عصیّت نیست که مرد، خویشان خود را دوست دارد، ولیکن از جمله عصیّت آن است که، خویشان خود را بر ستمکاری یاری کند».

باب در بیان بزرگی و تکبر کردن

#### ۱۲۴. باب در بیان بزرگی و تکبر کردن

۱/۲۵۶۰. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابان، از حکیم روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از پست‌ترین الحاد (۲). فرمود: «به درستی که تکبر، پست‌ترین آن است».

۲/۲۵۶۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از حسین بن ابی العلاء، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «گاه است که تکبر، در بدترین مردمان از هر قسمی از اقسام می‌باشد، و بزرگی، به منزله ردای خدا است. پس هر که با خدای عز و جل در باب ردای او منازعه کند و خواهد که آن ردا را از آن جناب بگیرد، خدا غیر از پستی، چیزی بر او نیفزاید (یعنی در چشم عرفا یا در روز جزا). به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بعضی از کوه‌های مدینه گذشت، و زن سیاهی سرگین برمی‌چید، به آن زن گفتند که: از راه رسول خدا صلی الله علیه و آله دور شو. گفت که: راه پر پهنا است. پس بعضی از آن قوم قصد کرد که او را بگیرد و دور گردانند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

او را وا گذارید؛ زیرا که او گردنکش و صاحب تکبر است».

(۱). اعراف، ۱۲. مرا از آتش آفریدی و آدم را از گل.

(۲). و الحاد- به کسر همزه و سکون لام- ستم کردن و از دین برگشتن است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۳۵

۳/۲۵۶۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی عبد الله، از عثمان بن عیسی، از علا بن فضیل، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمود که:

عزت، به منزله ردای خدا، و بزرگی، به منزله زیرجامه آن جناب است. پس هر که چیزی از آن را فرا گیرد، خدا او را بر رو در دوزخ افکند».

۴/۲۵۶۳. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از ابن فضال، از ثعلبه، از معمر بن عمر عطا، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «بزرگی، به منزله ردای خدا است، و کسی که تکبر دارد با خدا، در باب ردای او منازعه دارد».

۵/۲۵۶۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن علی، از ابو جمیله، از لیث مرادی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «بزرگی، به منزله ردای خدا است. پس هر که با خدا چیزی از آن را منازعه کند، خدا او را بر رو در آتش دوزخ افکند».

۲۵۶۵/۶. از او، از پدرش، از قاسم بن عروه، از عبد الله بن بکیر، از زراره، از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت است که فرمودند: «کسی که در دلش همسنگ مورچه‌ای سرخ (یا ذره‌ای از ذرات هوا) از تکبر باشد، داخل بهشت نمی‌شود».

۲۵۶۶/۷. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که در دلش همسنگ دانه خردل، از تکبر باشد، داخل بهشت نخواهد شد». راوی می‌گوید که: پس من استرجاع کردم (یعنی گفتم: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۱)). فرمود: «تو را چه می‌شود که استرجاع می‌کنی؟» عرض کردم: به جهت آن‌چه از تو شنیدم. فرمود: «چنان نیست که تو اعتقاد کرده‌ای و به سوی آن می‌روی. جز این نیست که مقصود من از کبر که گفتم، انکار است، و نیست کبر، مگر انکار حق».

۲۵۶۷/۸. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از ابن فضال، از علی بن عقبه، از ایوب بن حر، از عبد الاعلی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:  
«تکبر، آن است که مردم را حقیر و کوچک شماری (و ایشان را هیچ‌پنداری)، و حق را

(۱). بقره، ۱۵۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۳۷  
سبک و خوار داری».

۲۵۶۸/۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از عبد الاعلی بن اعین روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:  
«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که بزرگ‌ترین تکبر، خوار شمردن خلق و سبک داشتن حق است». راوی می‌گوید که: عرض کردم: خوار شمردن خلق و سبک داشتن حق چیست؟  
فرمود: «آن است که حق را ندانی و بر اهل آن طعنه زنی؛ پس هر که چنین کند، با خدای عز و جل در باب ردای آن جناب منازعه کرده است».

۲۵۶۹/۱۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن بکیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:  
«در دوزخ رودخانه‌ای است مخصوص متکبران، که آن را سقر می‌گویند. و آن رودخانه، از سختی حرارت و گرمی خود به خدا شکایت نمود، و از آن جناب سؤال کرد که او را رخصت دهد که نفس کشد، و چون رخصت یافت، نفس کشید؛ پس دوزخ را سوزانید».

۲۵۷۰/۱۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از داود بن فرقد، از برادرش روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:  
«به درستی که متکبران در روز قیامت، در صورت مورچگان قرار داده می‌شوند، و مردمان پا بر روی ایشان می‌گذارند، تا خدا از حساب خلاق فارغ شود».

۲۵۷۱/۱۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از چندین نفر، از علی بن اسباط، از عمویش یعقوب بن سالم، از عبد الاعلی، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: تکبر چیست؟ فرمود که:  
«بزرگ‌ترین تکبر آن است که حق را سبک داری و مردم را خوار شماری». عرض کردم که: سبک داشتن حق چیست؟  
فرمود که: «حق را ندانی و بر اهل آن طعنه زنی».

۱۳/۲۵۷۲. از او، از یعقوب بن یزید، از محمد بن عمر بن یزید، از پدرش روایت است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: من طعام پاکیزه می‌خورم، و بوی خوش می‌بویم، و بر حیوان خوش رفتار سوار می‌شوم، و غلام در پشت سرم راه می‌رود، پس آیا در این رفتار چیزی از تکبر می‌بینی؟ بفرما تا من آن را نکنم. حضرت صادق علیه السلام سر به زیر افکند. بعد از آن فرمود: «جز این نیست که جبار و متکبر ملعون، کسی است که مردم را

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۳۹

غمص کند و حق را نداند». عمر می‌گوید که: عرض کردم که: اما حق را جاهل نیستم، ولیکن غمص مردم را نمی‌دانم که آن، چه چیز است؟ فرمود که: «هر که مردم را حقیر شمارد و بر ایشان گردنکشی کند، چنین کسی متکبر است» (۱).

۱۴/۲۵۷۳. محمد بن جعفر، از محمد بن عبد الحمید، از عاصم بن حمید، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: سه نفرند که خدا با ایشان سخن نمی‌گوید، و به سوی ایشان نظر نمی‌کند، در روز قیامت (یعنی نظر التفات به ایشان ندارد)، و ایشان را از لوث گناه پاکیزه نمی‌گرداند به آب مغفرت (یا ایشان را ثنا نمی‌گوید، چنان که گذشت). و از برای ایشان است عذابی دردناک یا دردآورنده: پیر زناکار و پادشاه جبار و فقیر تکبردار».

۱۵/۲۵۷۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از مروک بن عبید، از آنکه او را حدیث کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که چون یعقوب پیر علیه السلام بر یوسف علیه السلام وارد شد و به مصر رسید، عزت پادشاهی بر او داخل شد، و به سوی پدر فرود نیامد (یعنی به جهت آن حضرت، از مرکب پیاده نشد). پس جبرئیل علیه السلام بر او فرود آمد و گفت که: ای یوسف! کف دست خویش را بگشا. چون گشود، نوری تابان از آن بیرون آمد و در هوای آسمان انتقال یافت. یوسف گفت که: ای جبرئیل! این نوری که از کف دست من بیرون آمد، چه بود؟ جبرئیل گفت که: پیغمبری از نسل تو برکنده و برداشته شد، به جهت عقوبت از برای آنچه به سوی یعقوب پیر فرود نیامدی، و به این سبب از نسل تو پیغمبری نخواهد بود».

۱۶/۲۵۷۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هیچ بنده‌ای نیست، مگر آنکه حکمه‌ای (۲) در سر او است و فرشته‌ای آن را نگاه می‌دارد. پس چون تکبر کند، فرشته به او می‌گوید که:

فرومایه و پست شو. خدا تو را پست و فرومایه گرداند. بعد از آن، پیوسته در دل خویش از همه مردمان بزرگ‌تر، و در چشم مردم از همه مردمان کوچک‌تر است. و هرگاه فروتنی

(۱). و غمص - به فتح غین ضَظْغ و سکون میم با صاد سَعْفَص - ناسپاسی نمودن و عیب کردن و خوار شمردن است. (مترجم)

(۲). و حکمه - به ففتحین - حلقه‌ای است آهنین که در دهنه لجام کنند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۴۱

کند، خدای عز و جل او را بلند گرداند. بعد از آن، فرشته به او می‌گوید که: بلند شو. خدا تو را بلند گرداند و دستت را بگیرد. پس پیوسته در دل خویش از همه مردمان کوچک‌تر، و در چشم مردمان از همه مردمان بزرگ‌تر باشد».

۱۷/۲۵۷۶. محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از بعضی اصحاب خویش، از نهدی، از یزید بن اسحاق شعر، از عبد الله بن منذر، از عبد الله بن بکیر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هیچ کس تکبر نمی‌کند، مگر به جهت خواری که آن را در خویش می‌یابد».

۱۸/۲۵۷۷. و در حدیث دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام چنین روایت است که فرمود: «هیچ مردی یا گردنکشی

نمی‌کند، مگر به جهت خواری که آن را در خویش یافته است».

باب در بیان عجب و از خود خوش آمدن

### ۱۲۵. باب در بیان عجب و از خود خوش آمدن

۱ / ۲۵۷۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن اسباط، از مردی از اصحاب ما از اهل خراسان، از فرزندان ابراهیم بن سیار روایت کرده که آن را مرفوع ساخته از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که خدا دانست که گناه از برای مؤمن، از عجب بهتر است. و اگر این نبود، هیچ مؤمنی هرگز به گناهی مبتلی نمی‌شد».

۲ / ۲۵۷۹. از او، از سعید بن جناح، از برادرش ابو عامر، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر که عجب در او داخل شود، هلاک می‌شود».

۳ / ۲۵۸۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن اسباط، از احمد بن عمر حلال، از علی بن سدید، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از عجیبی که عمل را تباه می‌گرداند. فرمود که: «عجب، چندین درجه است. از جمله آنها این است که بدی کردار بنده از برایش آراسته شود. پس آن را خوب و نیکو بیند و او را به شگفت آورد، و چنان پندارد که کار نیکو می‌کند. و از جمله آنها این است که بنده به پروردگار خویش ایمان می‌آورد. پس بر خدای عز و جل منت می‌گذارد، و خدا را بر او منت است» (در باب ایمان).

۴ / ۲۵۸۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبد الرحمان بن حجاج، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که مردی مرتکب گناهی می‌شود، و بعد بر آن نادم و پشیمان می‌گردد و عمل خیری را به جا می‌آورد. پس آن عمل، او را شاد و

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۴۳

خوشحال می‌گرداند، و به این سبب حالش پست تر می‌شود از حالت وقت پشیمانی که بعد از گناه از برایش به هم می‌رسد. پس هر آینه اگر بر حالت وقت ندامت باشد، از برایش بهتر است، از آن عجیبی که در او داخل شده است».

۵ / ۲۵۸۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از نصر بن قرواش از اسحاق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «عالمی به نزد عابدی آمد و به او گفت که: نماز چگونه است؟ عابد گفت که: مثل من، از نمازش پرسیده می‌شود، و من مدت چندین سال است که خدای - تعالی - را عبادت می‌کنم؟! عالم گفت که:

گریهات چون است؟ گفت: می‌گیرم، تا آنکه قطرات اشک چشمم روان می‌شود. عالم به عابد گفت: به درستی که خنده تو با آنکه ترسان باشی، از گریهات بهتر است، در حالی که به عمل خویش بنازی و هیچ ترس نداشته باشی. به درستی که آنکه می‌نازد (به عمل خویش)، چیزی از عملش بالا نمی‌رود».

۶ / ۲۵۸۳. از او، از احمد بن محمد، از احمد بن ابی داود، از بعضی از اصحاب ما، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت است که فرمود: «دو مرد داخل مسجد می‌شوند، یکی از آنها عابد و دیگری فاسق؛ پس از مسجد بیرون می‌آیند و فاسق، صدیق و عابد، فاسق باشد. و علت این، آن است که عابد در مسجد داخل می‌شود، در حالتی که به عبادت خویش صاحب ناز و کرشمه است و به آن می‌نازد؛ پس همه اندیشه‌اش در آن است. و اندیشه فاسق، در اظهار پشیمانی است بر نافرمانی خویش، و از خدای عز و جل طلب آمرزش می‌کند، از آنچه کرده از گناهان» (۱).

۷ / ۲۵۸۴. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از عبد الرحمان بن حجاج روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: مردی عملی می‌کند و او بسیار ترسان است. بعد از آن، چیزی از کار نیک را به عمل

می‌آورد، و گویا عجب به آن، در او داخل می‌شود. و فرمود که: «آن کس، در حالت اولش که ترسان است، حالش بهتر است از حالی که در حال عجب خویش دارد».

(۱). و احتمال دارد که این حدیث خبر باشد از آنچه در سابق اتفاق افتاده که، آن دو کس با حالت خویش داخل مسجد شدند و شد، آنچه شد. و اول حدیث، ظاهر در این معنی است، چنان که آخر آن، ظاهر است در آنچه گذشت. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۴۵

۸ / ۲۵۸۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در بین اینکه موسی علیه السلام نشسته بود، ناگاه شیطان رو آورد و کلاهی که صاحب رنگ‌های مختلف بود، پوشیده بود. و چون به حضرت موسی علیه السلام نزدیک شد، آن کلاه را از سر برداشت و به نزد موسی ایستاد و بر او سلام کرد. موسی به آن ملعون فرمود که: تو کیستی؟ گفت که: من شیطانم. فرمود: تویی، خدا خانه تو را نزدیک نگرداند (یعنی همسایه کسی نباشد شیطان).

گفت که: من نیامده‌ام، مگر از برای آنکه بر تو سلام کنم، به جهت قرب و منزلتی که نسبت به خدای عز و جل داری». حضرت فرمود که: «موسی به شیطان فرمود که: این کلاه چیست؟ عرض کرد که: به این کلاه، دل‌های فرزندان آدم را می‌ربایم. موسی فرمود که: مرا خبر ده به آن گناهی که چون فرزند آدم آن را به عمل آورد، بر او غالب می‌شوی و دست می‌یابی. عرض کرد که: آن در وقتی است که نفسش او را به شگفت آورد، و عجب به هم رساند، و عمل خود را بسیار شمارد، و گنااهش در چشمش کوچک باشد». و فرمود که: «خدای عز و جل به حضرت داود علیه السلام وحی فرمود که: ای داود! بشارت ده گناهکاران را، و صدایقان را بترسان. داود عرض کرد که: چگونه گناهکاران را بشارت ده‌م و صدایقان را بترسانم؟ فرمود که: ای داود! گناهکاران را بشارت ده که من توبه را قبول می‌کنم و از گناه عفو می‌نمایم، و صدایقان را بترسان که به عمل‌های خویش عجب نکنند؛ چرا که، هیچ بنده‌ای نیست که او را از برای حساب برپا کنم، مگر آنکه هلاک می‌شود».

باب در بیان دوستی دنیا و حرص داشتن بر آن

## ۱۲۶. باب در بیان دوستی دنیا و حرص داشتن بر آن

۱ / ۲۵۸۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از درست بن ابی منصور، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که، و هشام نیز از آن حضرت روایت کرده است که فرمود: «سِرّ همه گناهان، دوستی دنیا است».

۲ / ۲۵۸۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن فضال، از ابن بکیر، از حماد بن بشیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «دو گرگ درنده خونخواری که در گله گوسفندی افتاده باشند، و شبان‌های آن گوسفندان از آنها مفارقت کرده باشند و بر سر آنها نباشند، و یکی از آن دو گرگ، در اول گله و دیگری، در آخر آن باشد، فساد

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۴۷

و تباهی آنها در آن گله، بیشتر از فساد دوستی دنیا و بزرگواری در دین مسلمان نیست».

۳ / ۲۵۸۸. از او، از پدرش، از عثمان بن عیسی، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «دو گرگ درنده خونخواری که در گله گوسفندی افتاده باشند، و آن گله را شبانی نباشد، و این یکی در اول آن، و آن یکی در آخر آن باشد، شتاب آن گرگ‌ها در آن گله، بیشتر از شتاب دوستی مال و شرف در دین مؤمن نیست».

۴ / ۲۵۸۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن یحیی خزّاز، از غیاث بن ابراهیم، از امام جعفر صادق علیه

السلام روايت کرده است که فرمود: «به درستی که شیطان، فرزند آدم را در هر چیزی می گرداند؛ پس چون شیطان را مانده و خسته گرداند و نتواند که او را گمراه کند، از برایش در نزد مال بنشیند، و چون بر سرش رود، گردنش را بگیرد».

۲۵۹۰/۵. از او، از احمد بن محمد، از علی بن نعمان، از ابو اسامه - یعنی زید - از امام جعفر صادق علیه السلام روايت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که به تسلی دادن خدا تسلی نیابد، دلش پاره پاره شود، به جهت حسرت های بر دنیا. «۱» و هر که چشمش برود در پی آنچه در دست مردمان است، غم و اندوهش بسیار باشد و خشم خویش را شفا ندهد. و هر که نعمتی را از برای خدای عز و جل بر خویش نبیند، مگر در خوردنی یا آشامیدنی یا پوشیدنی، به حقیقت که عملش کوتاه و عذابش نزدیک شده است».

۲۵۹۱/۶. چند نفر از اصحاب ما روايت کرده اند، از احمد بن ابی عبدالله و یعقوب بن یزید، از زیاد قندی، از ابو وکیع، از اسحاق سیبسی، از حارث اعور، از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که دینار و درم، آنان را که پیش از شما بوده اند هلاک گردانیده اند. و همین دو چیز، شما را هلاک خواهند کرد».

۲۵۹۲/۷. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یحیی بن عقبه ازدی، از امام جعفر صادق علیه السلام روايت کرده است که فرمود: «حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمود که: داستان آنکه بر دنیا حرص دارد، چون داستان کرم ابریشم است، که هر چه از ابریشم، بیشتر بر خود می پیچید، بیشتر باعث دوری آن از بیرون آن است، تا آنکه از روی اندوه بمیرد». و امام

(۱). و مراد این است که، هر که دنیا را دوست دارد و بر آنچه به او می رسد از حوادث دنیا صبر نکند، همیشه در حسرت و اندوه باشد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۴۹

جعفر صادق علیه السلام فرمود: «بی نیازتر از همه بی نیازان، کسی است که اسیر حرص نباشد». و فرمود که: «دل های خویش را مشغول مسازید به آنچه فوت شده، و ترس آن را در آنها راه مدهید، که ذهن های خود را روگردان می کنید، از آماده شدن برای آنچه نیامده است».

۲۵۹۳/۸. علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمد هر دو روايت کرده اند، از قاسم بن محمد، از سلیمان منقری، از عبد الززاق بن همام، از معمر بن راشد، از زهری، از محمد بن مسلم بن عبیدالله که گفت: از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام سؤال شد ... تا آخر آنچه در باب مذمت دنیا و بی رغبتی در آن گذشت، با اختلافی در سند.

۲۵۹۴/۹. و به همین اسناد، از منقری، از حفص بن غیاث، از امام جعفر صادق علیه السلام روايت است که فرمود: «در مناجات و راز خدا با موسی علیه السلام مذکور است که: ای موسی! به درستی که دنیا خانه عقوبت است. آدم علیه السلام را در آن عقاب کردم در نزد گناه (یعنی خلاف اولی که از او سر زد). و دنیا را ملعون گردانیدم، و آنچه در آن است ملعون است، مگر آنچه در آن، از برای من باشد. ای موسی! به درستی که بندگان نیک و شایسته من، در دنیا رغبت نکردند به اندازه علم خویش، و سایر خلق، به اندازه جهل خویش در آن رغبت کردند. و کسی نیست که دنیا را بزرگ شمرده باشد، و حال آنکه چشم هایش در آن روشن شده باشد. و هیچ کس آن را حقیر و کوچک نشمرده، مگر آنکه به آن منتفع شده است».

۲۵۹۵/۱۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابو جمیله، از محمد حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روايت کرده است که فرمود: ... تا آخر حدیث دوم این باب.

۲۵۹۶/۱۱. چند نفر از اصحاب ما روايت کرده اند، از احمد بن محمد بن خالد، از منصور بن عباس، از سعید بن جناح، از عثمان بن سعید، از عبد الحمید بن علی کوفی، از مهاجر اسدی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:



«عیسی بن مریم علیهما السلام به دهی گذشت که اهل آن و مرغان و حیوانات آن، همه مرده بودند.

حضرت عیسی علیه السلام فرمود که: ایشان نمرده‌اند، مگر به غضبی که ایشان را به یکبار هلاک کرده است، و اگر جدا جدا می‌مردند، یکدیگر را در خاک پنهان می‌کردند.

حواریان عرض کردند که: یا روح الله! [و کلمه خدا، یعنی کسی که به یک سخن آن جناب موجود شده]، خدا را بخوان و دعا کن که ایشان را برای ما زنده گرداند، تا ما را خبر دهند که اعمال ایشان چه بوده است، تا از آن اجتناب کنیم.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۵۱

پس عیسی علیه السلام پروردگار خویش را خواند. حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «از هوا ندایی به او رسید که ایشان را آواز ده؛ پس عیسی علیه السلام در شب برخاست و بر بلندی و تلی از آن زمین ایستاد، و فرمود که: ای اهل این ده! پس جواب‌دهنده‌ای از ایشان آن حضرت را جواب داد که: لئیک، یا روح الله و کلمه‌ی آن جناب! حضرت فرمود: وای بر شما! اعمال شما چه بود؟

عرض کرد که: پرستش طاغوت، و دوستی دنیا با ترس کم، و آرزوی دور و دراز، و غفلت و بی‌خبری در لهو و لعب. عیسی فرمود که: دوستی شما با دنیا چگونه بود؟ عرض کرد که: مانند دوستی کودک با مادرش. چون به ما رو می‌آورد، شاد و خوشحال می‌شدیم و چون رو از ما می‌گردانید و پشت می‌کرد، می‌گریستیم و اندوهناک می‌گشتیم. فرمود که: پرستش شما از برای طاغوت چگونه بود؟ عرض کرد که: فرمانبرداری از برای صاحبان معاصی.

فرمود که: عاقبت کار شما چگونه بود؟ عرض کرد که: شب، با عافیت غنودیم و صبح کردیم و در هاویه بودیم. فرمود که: هاویه چیست؟ عرض کرد که: سَجین. فرمود که: سَجین چیست؟ عرض کرد که: کوه‌ها است از آتش که بر ما فروخته می‌شود، تا روز قیامت. فرمود که: شما چه گفتید و به شما چه گفته شد؟ عرض کرد که: گفتیم: ما را به سوی دنیا برگردان تا در آن زهد ورزیم. به ما گفته شد که: دروغ گفتید. فرمود: وای بر تو! چگونه است که غیر از تو از میان ایشان کسی با من سخن نمی‌گوید؟ عرض کرد که: یا روح الله! به درستی که ایشان را لجام کرده‌اند به لجام‌هایی از آتش، که در دست فرشتگان غلاظ و شداد است، که در نهایت درشتی و سختی‌اند. و به درستی که من در میانه ایشان بودم و از ایشان نبودم؛ پس چون عذاب خدا فرود آمد، مرا با ایشان فرا گرفت، و من بر کنار دوزخ به مویی آویخته‌ام. نمی‌دانم که آیا در آن نگویند می‌شوم، یا از آن نجات می‌یابم.

پس حضرت عیسی به سوی حواریان التفات نمود و فرمود که: ای دوستان خدا! خوردن نان خشک با نمک بلغور «۱»، و خوابیدن بر روی خاک یا مزبله‌ها- بنا بر اختلاف نسخ کافی-، خیری است فراوان، با عافیت دنیا و آخرت».

۱۲/۲۵۹۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدا دری را از امور دنیا بر بنده‌ای نگشود، مگر آنکه بر او از حرص، دری مثل آن را گشوده است».

۱۳/۲۵۹۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از منقری، از حفص بن غیاث،

(۱). به هر چیز درهم شکسته و کم ارزش بلغور می‌گویند.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۵۳

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «عیسی بن مریم علیه السلام فرمود که: از برای دنیا عمل می‌کنید، و حال آنکه در آن روزی داده می‌شوید، بی‌آنکه عمل کنید. و از برای آخرت عمل نمی‌کنید، و حال آنکه در آن روزی داده نمی‌شود، مگر به عمل. وای بر شما! بد دانایانی هستید. «۱» مزد را می‌گیرید و عمل را ضایع می‌کنید. بسیار نزدیک است که عمل صاحب عمل مقبول گردد، و نزدیک است که از تنگی دنیا بیرون روید، به سوی تاریکی قبر.

چگونه از اهل علم باشد، کسی که در کار رفتن به سوی آخرت خویش باشد، و حال آنکه رو به دنیای خود داشته باشد، و چیزی که به او زیان می‌رساند، به سوی او دوست‌تر باشد، از آنچه به او نفع می‌بخشد».

۱۴/۲۵۹۹. از او، از پدرش، از محمد بن عمرو در آنچه می‌دانم، از ابو علی حذاء، از حریر، از زراره و محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «وقتی که بنده نسبت به خدای عز و جل از هر وقت دورتر باشد، وقتی است که او را همتی غیر از شکم و فرجش نباشد».

۱۵/۲۶۰۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان، و عبد العزیز عبدی، از عبد الله بن ابی یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«هر که صبح و شام کند و دنیا مقصود بزرگترش باشد، خدای عز و جل فقر را در میان دو چشمش قرار دهد، و امرش را پراکنده گرداند، و از دنیا نیابد، مگر آنچه را که از برایش قسمت شده. و هر که صبح و شام کند و آخرت مقصود بزرگترش باشد، خدای عز و جل بی‌نیازی را در دلش قرار دهد، و امرش را از برایش جمع کند».

۱۶/۲۶۰۱. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن سنان، از حفص بن قرط، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که با دنیا بسیار به هم بافته و در هم در رفته باشند، حسرتش در نزد جدایی از آن سخت‌تر باشد».

۱۷/۲۶۰۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از عبد العزیز عبدی، از ابن ابی یعفور روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر که دلش

(۱). و شاید که در اینجا تصحیفی شده باشد، و عبارت به وضعی بوده که ترجمه آن این باشد که: بد کارکنانی هستید؛ چرا که، بعد از این می‌فرماید که: مزد را می‌گیرید و عمل را ضایع می‌کنید. ولیکن در همه نسخ کافی که به نظر رسید، به آن وضع است که در اول ذکر شد، و دور نیست که تتمه حدیث، مؤید صحّت آن باشد؛ چرا که می‌فرماید: مزدرا. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۵۵

به دنیا آویخته و بسته باشد، دلش به سه خصلت تعلّق می‌گیرد: اندوهی که زوال ندارد، و آرزویی که به آن نمی‌توان رسید، و امیدی که نمی‌توان یافت».

باب در بیان طمع

## ۱۲۷. باب در بیان طمع «۱»

۱/۲۶۰۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن حسان، از آنکه او را حدیث کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «چه زشت است نسبت به مؤمن که برایش رغبتی باشد که او را خوار گرداند».

۲/۲۶۰۴. از او، از پدرش، از آنکه او را ذکر کرده روایت است که آن را به امام محمد باقر علیه السلام رسانیده که فرمود: «بد بنده‌ای است، بنده‌ای که برایش طمعی باشد که او را بکشاند (یعنی هر سو دواند). و بد بنده‌ای است، بنده‌ای که از برایش رغبتی باشد که او را خوار گرداند».

۳/۲۶۰۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد منقری، از عبد الرزاق، از معمر، از زهری روایت کرده است که گفت: حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود که: «همه خوبی‌ها را دیدم که جمع شده است در بریدن امید از آنچه در دست مردمان است».

۴/۲۶۰۶. محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از بعضی از اصحاب خویش، از علی بن سلیمان بن رشید، از موسی بن سلام، از

سعدان، از امام جعفر صادق عليه السلام روايت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: چیست آنچه ايمان را در بنده ثابت می‌دارد؟ و فرمود که: «پارسایی». عرض کردم که: آنچه ايمان را از او بیرون می‌برد، چه چیز است؟ فرمود که: «طمع».

باب در بیان درشتی نمودن

### ۱۲۸. باب در بیان درشتی نمودن

۱/ ۲۶۰۷. چند نفر از اصحاب ما روايت کرده‌اند، از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش، از آنکه او را حدیث کرده، از محمد بن عبدالرحمان بن ابی لیلی، از امام محمد باقر عليه السلام که فرمود: «هر که درشتی از برایش قسمت شده باشد، ايمان از او محجوب و پوشیده است».

۲/ ۲۶۰۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از عمرو بن

(۱). و طمع - به فتحین -، به معنی امید بستن به چیزی است. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۵۷

شمر، از جابر، از امام محمد باقر عليه السلام روايت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: اگر درشتی آفریده‌ای بود که دیده می‌شد، چیزی از آنچه خدا آفریده، از آن زشت‌تر نبود».

باب در بیان بدخویی

### ۱۲۹. باب در بیان بدخویی

۱/ ۲۶۰۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبد الله بن سنان، از امام جعفر صادق عليه السلام روايت کرده است که فرمود: «به درستی که بدخویی عمل را فاسد می‌کند، چنان که سرکه عسل را فاسد می‌گرداند و شیرینی آن را می‌برد».

۲/ ۲۶۱۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق عليه السلام روايت کرده است که فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عز و جل ابا فرموده از برای صاحب خوی بد، که توفیق توبه یابد، یا اگر توبه کند، توبه‌اش را قبول فرماید». به آن حضرت عرض شد که: یا رسول الله! این امر چگونه می‌شود؟ فرمود که: «چون از گناهی توبه کند، در گناهی از آن بزرگتر افتد».

۳/ ۲۶۱۱. چند نفر از اصحاب ما روايت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از سیف بن عمیره، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق عليه السلام که فرمود: «به درستی که بدخویی ايمان را فاسد می‌کند، چنان که سرکه عسل را فاسد می‌کند».

۴/ ۲۶۱۲. از او، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از عبد الله بن عثمان، از حسین بن مهران، از اسحاق بن غالب، از امام جعفر صادق عليه السلام روايت است که فرمود: «هر که خُویش بد باشد، خُویش را عذاب می‌دهد».

۵/ ۲۶۱۳. چند نفر از اصحاب ما روايت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن عبد الحمید، از یحیی بن عمرو، از عبد الله بن سنان که گفت: امام جعفر صادق عليه السلام فرمود که:

«خدای عز و جل به سوی بعضی از پیغمبران خُویش وحی فرمود که: خوی بد عمل را فاسد می‌کند، چنان که سرکه عسل را فاسد می‌کند».

## باب در بیان سبکی و تنگی

## ۱۳۰. باب در بیان سبکی و تنگی

- ۱/ ۲۶۱۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از شریف بن سابق، از فضل بن ابی قره، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «سبکی، خوی تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۵۹ ناکسی است که گردنکشی می‌کند بر کسی که از او پست‌تر است، و فروتنی می‌کند از برای کسی که از او بالاتر است».
- ۲/ ۲۶۱۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از بعضی از اصحاب خویش، از ابو المغراء، از حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «سبکی مکنید؛ زیرا که امامان شما سبک نیستند».
- و امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هر که سبک را به سبکی سزا دهد، به حقیقت که به آنچه بر او وارد می‌شود، راضی شده، از آنجا که مانند او رفتار کرده است».
- ۳/ ۲۶۱۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از عبد الرحمان بن حجاج، از ابو الحسن، حضرت امام موسی کاظم علیه السلام، روایت کرده است در باب دو مرد که به یکدیگر دشنام می‌دهند، که آن حضرت فرمود: «آنکه آغاز می‌کند، از این دو ستمکارتر است، و گناه او و گناه صاحبش بر او است، مادامی که آن ستمدیده در جواب از حد تجاوز نکند».
- ۴/ ۲۶۱۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از صفوان، از عیص بن قاسم، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که دشمن‌ترین خلق خدای عز و جل، بنده‌ای است که مردم از زبانش پرهیز کنند».

(۱). و مخفی نماند که ذکر این حدیث در این باب، پرمناسب نیست، مگر آنکه به اعتبار این باشد که بدزبانی مبدأ سبکی است. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۶۰

## فهرست

[۵] کتاب ایمان و کفر ۷

۱. باب در بیان طینت مؤمن و کافر ۷
۲. باب دیگر از قبیل باب اول و در این باب زیادتی وقوع تکلیف اول ۱۷
۳. باب دیگر از این قبیل ۲۱
۴. باب در بیان اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله اول کسی است که اجابت نمود، و از برای خدای عز و جل به پروردگاری اقرار فرمود ۲۹
۵. باب در بیان اینکه خلاق چگونه اجابت نمودند و جواب دادند، و ایشان چون مورچگان بودند ۳۳
۶. باب در بیان فطرت خلاق بر توحید ۳۳
۷. باب در بیان بودن مؤمن در صلب کافر ۳۷
۸. باب در بیان اینکه چون خدا اراده فرماید که مؤمن را بیافریند ۳۷
۹. باب در بیان اینکه صبغة الله، اسلام است ۳۹

۱۰. باب در بیان اینکه سکینه، ایمان است ۴۱
۱۱. باب در بیان اخلاص ۴۳
۱۲. باب در بیان شریعت‌ها ۴۷
۱۳. باب در بیان ستون‌های دین اسلام ۵۱
۱۴. باب در بیان اینکه به اسلام، خون از ریختن باز داشته می‌شود، و بیان اینکه ثواب بر ایمان است ۶۷
۱۵. باب در بیان اینکه ایمان با اسلام شرکت دارد، و اسلام با ایمان شرکت ندارد ۷۱
۱۶. باب دیگر از این باب، و در این باب است که اسلام پیش از ایمان است ۷۷
۱۷. باب ۸۱
۱۸. باب در بیان اینکه ایمان پراکنده و متفرق شده است از برای همه اندام بدن ۱۰۹
۱۹. باب در بیان پیشی گرفتن به سوی ایمان ۱۳۱
۲۰. باب در بیان درجه‌ها و پایه‌های ایمان ۱۳۷
۲۱. باب دیگر از قبیل باب سابق ۱۴۱
- تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۶۱
۲۲. باب در بیان نسبت اسلام ۱۴۵
۲۳. باب ۱۴۷
۲۴. باب ۱۵۱
۲۵. باب در بیان صفت ایمان ۱۵۳
۲۶. باب در بیان فضیلت و افزونی ایمان بر اسلام و افزونی یقین بر ایمان ۱۵۵
۲۷. باب در بیان حقیقت ایمان و یقین ۱۵۹
۲۸. باب در بیان تفکر و اندیشه کردن ۱۶۳
۲۹. باب در بیان مکارم اخلاق ۱۶۵
۳۰. باب در بیان فضل یقین ۱۶۹
۳۱. باب در بیان رضا و خشنودی به قضای خدا ۱۷۵
۳۲. باب در بیان تفویض و وا گذاشتن امر به سوی خدا و توکل بر او ۱۸۳
۳۳. باب در بیان خوف و رجا ۱۹۳
۳۴. باب در بیان حسن خلق و گمان نیک به خدای عز و جل داشتن ۲۰۱
۳۵. باب در بیان اعتراف به تقصیر و کوتاهی کردن خویش، در عبادت خدا ۲۰۵
۳۶. باب در بیان طاعت و فرمانبرداری و تقوی و پرهیزگاری ۲۰۷
۳۷. باب در بیان ورع و پارسایی ۲۱۳
۳۸. باب در بیان عفت ۲۱۹
۳۹. باب در بیان اجتناب و دوری کردن از محرّمات الهی ۲۲۱
۴۰. باب در بیان ادای واجبات خدا ۲۲۵
۴۱. باب در بیان یکسان شدن عمل و مداومت بر آن ۲۲۷

۴۲. باب در بیان عبادت و بندگی و پرستش خدا ۲۲۹
۴۳. باب در بیان نیت ۲۳۱
۴۴. باب ۲۳۵
۴۵. باب در بیان میانه‌روی در عبادت ۲۳۵
۴۶. باب در بیان کسی که ثوابی از جانب خدای عز و جل، بر عملی به او می‌رسد ۲۳۹
۴۷. باب در بیان صبر و شکیبایی ۲۳۹
۴۸. باب در بیان شکر ۲۵۷
۴۹. باب در بیان خوش‌خلقی ۲۶۹
- تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۶۲
۵۰. باب در بیان حسن ظاهر و گشاده‌رویی ۲۷۷
۵۱. باب در بیان راستگویی و ادای امانت ۲۷۹
۵۲. باب در بیان حیا ۲۸۵
۵۳. باب در بیان عفو ۲۸۷
۵۴. باب در بیان فرو خوردن خشم ۲۹۱
۵۵. باب در بیان حلم و بردباری ۲۹۷
۵۶. باب در بیان خاموشی و نگاه داشتن زبان ۳۰۱
۵۷. باب در بیان مدارات ۳۰۹
۵۸. باب در بیان رفق ۳۱۱
۵۹. باب در بیان تواضع و فروتنی کردن ۳۱۷
۶۰. باب در بیان حب فی الله و بغض فی الله ۳۲۵
۶۱. باب در بیان مذمت دنیا و بی‌رغبتی در آن ۳۳۳
۶۲. باب ۳۵۵
۶۳. باب در بیان قناعت ۳۵۵
۶۴. باب در بیان کفاف ۳۶۳
۶۵. باب در بیان تعجیل و شتافتن در فعل خیر و کردار نیک، یا کردن آنچه نیکو باشد ۳۶۷
۶۶. باب در بیان انصاف و عدل ۳۷۱
۶۷. باب در بیان بی‌نیازی جستن از مردمان ۳۷۹
۶۸. باب در بیان صله رحم ۳۸۳
۶۹. باب در بیان نیکی کردن با پدر و مادر ۴۰۱
۷۰. باب در بیان اهتمام کردن به امور مسلمانان و خیرخواهی نمودن از برای ایشان و نفع ایشان ۴۱۷
۷۱. باب در بیان برتر داشتن و بزرگ‌قدر گردانیدن پیر ۴۱۹
۷۲. باب در بیان برادری مؤمنان با یکدیگر ۴۲۱
۷۳. باب در بیان آنچه حق را ثابت می‌گرداند از برای آنکه ایمان را بر خود می‌بندد، و آنچه آن حق را نقض می‌کند ۴۲۷



۷۴. باب در بیان اینکه با یکدیگر برادری کردن بر دین واقع نشده، و آن نیست، مگر به طور تعارف و آشنایی با یکدیگر دادن و یکدیگر را شناختن ۴۲۹
۷۵. باب در بیان حقّ مؤمن بر برادرش، و بیان ادا و رسانیدن حقّ او ۴۲۹
۷۶. باب در بیان رحم کردن بر یکدیگر و مهربانی کردن با همدیگر ۴۴۳  
تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۶۳
۷۷. باب در بیان زیارت برادران دینی ۴۴۵
۷۸. باب در بیان مصافحه و دست یکدیگر گرفتن ۴۵۳
۷۹. باب در بیان معانقت و دست در گردن همدیگر کردن ۴۶۵
۸۰. باب در بیان بوسه دادن ۴۶۷
۸۱. باب در بیان تذاکر برادران ۴۶۹
۸۲. باب در بیان داخل کردن شادی بر مؤمن ۴۷۵
۸۳. باب در بیان قضای حاجت مؤمن ۴۸۷
۸۴. باب در بیان سعی در حاجت مؤمن ۴۹۵
۸۵. باب در بیان بردن اندوه مؤمن ۵۰۱
۸۶. باب در بیان اطعام مؤمن ۵۰۵
۸۷. باب در بیان ثواب کسی که مؤمنی را ببوشاند ۵۱۳
۸۸. باب در بیان الطاف و اکرام مؤمن ۵۱۷
۸۹. باب در بیان خدمت مؤمن ۵۲۱
۹۰. باب در بیان نصیحت مؤمن ۵۲۳
۹۱. باب در بیان اصلاح میان مردمان ۵۲۵
۹۲. باب در بیان زنده گردانیدن مؤمن ۵۲۷
۹۳. باب در بیان خواندن خاندان خویش به سوی ایمان ۵۳۱
۹۴. باب در بیان وا گذاشتن خواندن مردمان ۵۳۱
۹۵. باب در بیان اینکه خدا دین خویش را عطا نمی‌فرماید، مگر به کسی که او را دوست دارد ۵۳۵
۹۶. باب در بیان سلامت و رستگاری دین ۵۳۷
۹۷. باب در بیان تقیه ۵۳۹
۹۸. باب در بیان کتمان و پوشیدن راز ۵۵۱
۹۹. باب در بیان مؤمن و علامات و صفات او ۵۶۳
۱۰۰. باب در بیان کمی شماره مؤمنان ۵۹۵
۱۰۱. باب در بیان راضی بودن به موهبت و بخشش ایمان، و صبر کردن بر هر چیزی که بعد از آن باشد ۶۰۱
۱۰۲. باب در بیان آرام گرفتن مؤمن به سوی مؤمن ۶۰۵
۱۰۳. باب در بیان آنچه خدا دفع می‌کند به واسطه مؤمن ۶۰۵
۱۰۴. باب در بیان اینکه مؤمنان بر دو قسم‌اند ۶۰۷

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۳، ص: ۷۶۴

۱۰۵. باب در بیان آنچه خدا فرا گرفته بر مؤمن از صبر کردن یا یاری نمودن بر آنچه به او می‌رسد، در آنچه به آن مبتلی شده است ۶۰۹

۱۰۶. باب در بیان سختی و شدت بلا و زحمت مؤمن ۶۱۵

۱۰۷. باب در بیان فضل و افزونی نفرات مسلمانان ۶۲۹

۱۰۸. باب ۶۴۳

۱۰۹. باب در بیان اینکه دل را دو گوش است که فرشته و شیطان در آنها می‌دمند ۶۴۳

۱۱۰. باب در بیان روحی که خدا مؤمن را به آن تقویت داده ۶۴۵

۱۱۱. باب در بیان گناهان ۶۴۷

۱۱۲. باب در بیان گناهان کبیره ۶۶۵

۱۱۳. باب در بیان کوچک شمردن گناهان ۶۹۱

۱۱۴. باب در بیان اصرار بر گناه ۶۹۳

۱۱۵. باب در بیان اصول کفر و ارکان آنها ۶۹۵

۱۱۶. باب در بیان ریا ۷۰۱

۱۱۷. باب در بیان طلب ریاست و مهتری ۷۱۱

۱۱۸. باب در بیان طلب دنیا به عمل آخرت (به طور فریب و روباه‌بازی) ۷۱۳

۱۱۹. باب در بیان آنکه عدل، یعنی کار حق و درستی را وصف می‌کند و خود به غیر آن عمل می‌نماید ۷۱۵

۱۲۰. باب در بیان ستیزه و گفتگو و جدال و دشمنی کردن با مردم ۷۱۷

۱۲۱. باب در بیان خشم گرفتن ۷۱۹

۱۲۲. باب در بیان حسد و بدخواهی مردمان ۷۲۷

۱۲۳. باب در بیان عصیبت ۷۳۱

۱۲۴. باب در بیان بزرگی و تکبر کردن ۷۳۳

۱۲۵. باب در بیان عجب و از خود خوش آمدن ۷۴۱

۱۲۶. باب در بیان دوستی دنیا و حرص داشتن بر آن ۷۴۵

۱۲۷. باب در بیان طمع ۷۵۵

۱۲۸. باب در بیان درشتی نمودن ۷۵۵

۱۲۹. باب در بیان بدخویی ۷۵۷

۱۳۰. باب در بیان سبکی و تنگی ۷۵۷

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۲

جلد چهارم

اشاره

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۵

## تمه کتاب ایمان و کفر

### اشاره

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۶

شروع متن عربی

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۷

باب در بیان زشتگویی و بی شرمی

### ۱۳۱. باب در بیان زشتگویی و بی شرمی

۱/۲۶۱۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از ابو المغراء، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «از نشانه‌های شرک شیطان که در آن شک نمی‌شود، آن است که کسی بسیار زشتگو باشد، و پروا نداشته باشد از آنچه گوید، و از آنچه در حق او گفته شود».

۲/۲۶۱۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا علیه السلام فرمود که: چون مردی را ببینید که باک نداشته باشد از آنچه گوید، و از آنچه در حق او گفته شود، بدانید که فرزند زنا (یعنی حرام‌زاده) یا شرک شیطان است».

۳/۲۶۲۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از عمر بن اذینه، از ابان بن ابی عیاش، از سلیم بن قیس، از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که خدا بهشت را حرام گردانیده است بر هر کسی که به غایت ناسزا و زشتگو و بی شرم باشد، و پروا نکند از آنچه گوید، و نه از آنچه در شأن او گفته شود؛ زیرا که تو اگر او را تفتیش و تفحص کنی، نخواهی یافت او را، مگر فرزند زنا یا شرک شیطان. به آن حضرت عرض شد که: یا رسول الله! آیا در میان مردمان کسی هست که شرک شیطان باشد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا قول خدای عز و جل را نمی‌خوانی که می‌فرماید:

«وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» (۱)؛ یعنی: ای شیطان! شرکت نما با ایشان در باب مال‌ها و فرزندان ایشان». فرمود که: «مردی از دانشمندی پرسید که آیا در میان مردمان کسی هست

(۱). اسراء، ۶۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۹

که پروا نکند از آنچه به او گفته شود؟ در جواب گفت که: هر که متعرض مردمان شود و ایشان را دشنام دهد، با آنکه می‌داند که او را و نمی‌گذارند و دشنام او را رد می‌کنند، این همان است که پروا ندارد از آنچه بگوید، و از آنچه در باب او گفته شود».

۴/۲۶۲۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابو جمیله روایت کرده است که آن را مرفوع ساخته، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل زشتگویی را که تن به زشتگویی داده، دشمن می‌دارد».

۵/۲۶۲۲. ابو علی اشعری، از محمد بن سالم، از احمد بن نصر، از عمرو بن نعمان جعفی روایت کرده است که گفت: امام جعفر

صادق علیه السلام را صدیق و دوستی بود که نزدیک نبود که به جهت شدت صداقت از آن حضرت مفارقت کند و جدا شود، چون حضرت به جایی تشریف می‌برد. پس در بین اینکه آن صدیق، در بازار کفشگران با آن حضرت می‌رفت، و غلامی داشت از اهل سبند [در هند] که همراه او بود و در پشت سر ایشان می‌رفت، ناگاه آن مرد، نگاه به عقب کرد و غلام خود را اراده داشت، و سه مرتبه چنین کرد و او را ندید؛ پس چون در مرتبه چهارم نظر کرد، او را دید. گفت که: ای پسر زن زناکننده (یعنی ای حرام‌زاده!)، در کجا بودی؟ عمرو می‌گوید که: پس حضرت صادق علیه السلام دست خود را بلند کرد و آن را بر پیشانی مبارک خویش زد و فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ» مادرش را دشنام و نسبت به زنا می‌دهی، و من چنان می‌دیدم و اعتقاد داشتم که تو را ورع و پارسایی است، و الحال دیدم و دانستم که تو را هیچ پارسایی نیست». عرض کرد که: فدای تو گردم! به درستی که مادرش زنی است از اهل سبند، و به خدا شرک آورنده. فرمود: «آیا ندانسته‌ای که هر گروهی را عقد نکاحی هست؟! از من دور شو». راوی می‌گوید که: بعد از آن او را ندیدم که با آن حضرت برود، تا آنکه مرگ در میان ایشان جدایی انداخت.

۶/۲۶۲۳. و در روایت دیگر چنین است که: «هر گروهی را عقد نکاحی است که به واسطه آن از زنا باز می‌ایستند».

۷/۲۶۲۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: اگر دشنام و زشتگویی صورتی می‌بود، هر آینه صورت بدی بود».

۸/۲۶۲۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از عمر بن یزید،

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۱

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در میان بنی اسرائیل مردی بود که در مدت سه سال دعا می‌کرد و خدای عز و جل را می‌خواند که او را پسری روزی کند؛ پس چون دید که خدای عز و جل دعای او را مستجاب نمی‌گرداند، گفت: ای پروردگار من! آیا من از تو دورم که از من نمی‌شنوی، یا تو به من نزدیکی و مرا اجابت نمی‌فرمایی». حضرت فرمود: «پس کسی در خواب به نزد او آمد و گفت که: تو در مدت سه سال خدای عز و جل را خواندی، با زبان هرزه، و دل از حد درگذرنده که پاکیزه نیست، و نیتی که راست و درست نه؛ پس از هرزگی خود باز ایست، و باید که دلت از خدای عز و جل بپرهیزد، و نیت نیکو شود». فرمود: «پس آن مرد، همچنین کرد. بعد از آن، خدای عز و جل را خواند و پسری از برایش متولد شد».

۹/۲۶۲۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که از جمله بدترین بندگان خدای عز و جل، کسی است که مردم همنشینی با او را ناخوش دارند، به جهت زشتگویی که دارد».

۱۰/۲۶۲۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از ابن رثاب، از ابو عبیده، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هرزگی و بی‌شرمی، از جمله جفا و ستم است، و ستم، در آتش جهنم».

۱۱/۲۶۲۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابن مسکان، از حسن صیقل روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «زشتگویی و بی‌شرمی و زبان‌درازی، از نفاق ناشی می‌شود».

۱۲/۲۶۲۹. از او، از احمد بن محمد، از علی بن نعمان، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدای عز و جل دشمن می‌دارد کسی را که زشتگو و بی‌شرم باشد، و سؤال کند و پُر اصرار نماید».

۱۳/۲۶۳۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به عایشه فرمود که: ای عایشه! به درستی که اگر زشتگویی مصور می‌بود و به صورتی در می‌آمد، هر آینه صورت بدی بود».

۱۴/۲۶۳۱. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد، از بعضی از مردان خویش که راوی حدیث‌اند، روایت کرده است که گفت: «هر که با برادر مسلمان خویش تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۳ زشتگویی کند، خدا برکت روزیش را از او برکند و بردارد، و او را به خودش وا گذارد، و اسباب زندگانی او را بر او تباه گرداند».

۱۵/۲۶۳۲. از او، از معلی، از احمد بن غسان، از سماعه روایت است که گفت: بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم. در ابتدا به من فرمود: «ای سماعه! چه بود آنچه در میان تو و شتردارت اتفاق افتاد؟ پرهیز از آنکه بسیار زشتگو یا فریادزننده یا لعنت‌کننده باشی». عرض کردم: به خدا سوگند که آن شتردار بر من ستم کرده بود. فرمود که: «اگر او بر تو ستم کرده بود، تو بر او افزودی. به درستی که این روش از کردار من نیست، و شیعیان خود را به این امر نمی‌کنم. از پروردگار خویش آموزش طلب کن و دیگر به سوی امثال این برمگرد». عرض کردم که: از خدا آموزش می‌طلبم و دیگر به سوی امثال این بر نمی‌گردم.

باب در بیان حال کسی که از بدی او پرهیز می‌شود

### ۱۳۲. باب در بیان حال کسی که از بدی او پرهیز می‌شود

۱/۲۶۳۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله روزی در نزد عایشه بود، و در آن بین که در منزل او تشریف داشت، ناگاه مردی رخصت طلبید که بر آن حضرت داخل شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: بد صاحب قوم و قبیله‌ای است. عایشه برخاست و داخل حجره شد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن مرد را رخصت داد که داخل شود؛ پس چون داخل شد، رسول خدا روی مبارک را به او آورد و با نهایت گشاده‌رویی با او سخن می‌گفت، تا آنکه چون فارغ شد و از پیش آن حضرت بیرون رفت. عایشه به آن حضرت عرض کرد که: یا رسول الله! در بین اینکه این مرد را ذکر می‌فرمودی به آنچه او را با آن یاد نمودی، ناگاه به او رو آوردی به روی مبارک و گشاده‌رویی؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن هنگام فرمود: به درستی که از جمله بدترین بندگان خدای عز و جل، کسی است که مردم همنشینی با او را ناخوش دارند، به جهت زشتگویی که دارد».

۲/۲۶۳۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: بدترین مردمان در نزد خدا در روز قیامت، آنانند که مردم ایشان را گرامی می‌دارند، به جهت پرهیز کردن از بدی ایشان».

۳/۲۶۳۵. از او، از محمد بن عیسی بن عیید، از یونس، از عبدالله بن سنان روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هر که مردم از زبانش ترسند، البته تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۵ در آتش دوزخ باشد».

۴/۲۶۳۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از ابن رثاب، از ابو حمزه، از جابر بن عبدالله که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «بدترین مردمان در روز قیامت، آنانند که مردم ایشان را گرامی می‌دارند، به جهت پرهیز کردن از بدی ایشان».

باب در بیان بغی

### ۱۳۳. باب در بیان بغی «۱»

۱. ۲۶۳۷ / ۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن قَدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که آن بدی که سزایش از همه بدی‌ها شتابان‌تر است، ستم و از حد درگذشتن است».

۲. ۲۶۳۸ / ۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «شیطان به لشکریان خود می‌گوید که: حسد و گردنکشی را در میان فرزندان آدم اندازید؛ زیرا که این دو چیز، در نزد خدا با شرک برابری می‌کنند».

۳. ۲۶۳۹ / ۳. علی، از پدرش، از حمّاد، از حرّیز، از مسمع - یعنی ابوسّیّار - روایت کرده است که: امام جعفر صادق علیه السلام به سوی او نوشت در نامه‌ای که: «بنگر که البتّه به سخنی که ستم و گردنکشی باشد، هرگز تکلم نکنی، و هر چند که نفس تو و خویشانت، تو را به شگفت آورند».

۴. ۲۶۴۰ / ۴. علی، از پدرش، از ابن محبوب، از ابن رثاب و یعقوب سراج، هر دو از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: ای گروه مردمان! به درستی که بغی، اصحاب خود را می‌کشد به سوی آتش دوزخ. و به درستی که اوّل کسی که بر خدای عز و جل بغی نمود، عناق، دختر آدم علیه السلام، بود. و به این سبب، نخستین کسی که خدا او را کشت، عناق بود. و نشستگاهش یک جریب در یک جریب بود (۲)»، و او را بیست انگشت

(۱). و بغی، ستم و از حد درگذشتن و گردنکشی است بر مردمان. (مترجم)

(۲). و جریب - به فتح جیم - مقداری است از زمین که معلوم و معروف است، و آن به حساب مساحت، چهار هزار و هشتصد ذراع است به ذراع دست، که عبارت است از ششصد نی، و از قرار نود نی، یک قفیز، شش قفیز و دو ثلث قفیز می‌شود. و چون در مثل خود ضرب شود، چهل و پنج قفیز و ثلث قفیز، حاصل آن می‌شود. و بعضی گفته‌اند که: مقدار جریب از زمین، ده ذراع است، و این در اینجا ظاهرتر است؛ بلکه، قول اول، علی‌الظاهر درست نمی‌باشد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۷

بود، در هر انگشتی دو ناخن، مانند دو داس درو کنی. پس خدا شیری را چون فیل، و گرگی را مانند شتر، و کرکسی را مثل استر، بر او مسلط گردانیده، تا او را کشتند. و به حقیقت که خدای عز و جل جباران و ستمکاران را کشت، بر بهترین احوال ایشان، و ایمن‌ترین اوقات وجود ایشان».

باب در بیان افتخار و بزرگی

### ۱۳۴. باب در بیان افتخار و بزرگی

۱. ۲۶۴۱ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که گفت: حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود که: «تعجب می‌کنم از متکبری که فخر می‌کند و می‌نازد، آنکه دیروز آب منی بود، بعد از این، در فردا، مردار و جثّه‌ای است مرده».

۲. ۲۶۴۲ / ۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: آفت و بلای حسب و نسب، نازیدن و عجب است».

۳. ۲۶۴۳ / ۳. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از محمد بن اسماعیل، از حنان، از ابن عقبه بن بشیر اسدی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: منم، عقبه بن بشیر اسدی، و من در حسب عظیمی هستم از قوم خود.



عقبه می گوید که:

حضرت فرمود: «به حسب خود بر ما چه منت می گذاری؟ به درستی که خدای - تعالی - به سبب ایمان، بلند گردانیده است کسی را که مردم او را وضع و پست می نامیدند، هر گاه فی الحقیقه مؤمن باشد، و پست ساخته به واسطه کفر، کسی را که مردم او را شریف و بزرگوار می نامیدند، هر گاه فی الحقیقه کافر باشد. پس کسی را بر کسی زیادتی و افزونی نیست، مگر به پرهیز کاری».

۴/۲۶۴۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از عیسی بن ضحاک که گفت: امام محمد باقر صلی الله علیه و آله فرمود که: «تعجب می کنم از آنکه می خرامد مانند متکبران، و بسیار فخر و ناز دارد. و جز این نیست که از آب منی خلق شده، بعد از آن، مردار می گردد، و حال آنکه در میان اینها، نمی داند که با او چه می شود».

۵/۲۶۴۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۹

روایت کرده است که فرمود: «مردی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: یا رسول الله! منم، فلان، پسر فلان، تا آنکه نه پشته را شمرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن مرد فرمود که: بدان و آگاه باش! که تو دهم ایشانی در آتش دوزخ».

۶/۲۶۴۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: آفت و بلای حسب، افتخار و نازیدن است».

باب در بیان قساوت و دل سختی

### ۱۳۵. باب در بیان قساوت و دل سختی

۱/۲۶۴۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از عمرو بن عثمان، از علی بن عیسی که آن را مرفوع ساخته و گفته است که: «در آنچه خدای عز و جل به آن با موسی علیه السلام راز گفت، این بود که فرمود: ای موسی! آرزویت در دنیا دراز نباشد، که دلت سخت و سنگین می شود، و آنکه دلش سخت و سنگین است، از من دور است».

۲/۲۶۴۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن حفص، از اسماعیل بن دبیس، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون خدا بنده ای را در اصل آفرینش کافر بیافریند، نمی میرد، تا خدای عز و جل بدی را در نزد او دوست گرداند. پس به آن نزدیک می شود، و به این جهت خدا او را به تکبر و جبروت مبتلی می گرداند، و دلش سخت و سنگین می شود، و خویش بد، و رویش درشت و سخت، و زشتگویی اش هویدا، و شرمش برطرف می شود، و خدای عز و جل پرده او را می برد، و امر پوشیده او را بروز می دهد، و مرتکب محرمات الهی می گردد، و از آنها باز نمی ایستد. بعد از آن، مرتکب معاصی و نافرمانی های خدای عز و جل می شود، و طاعت او را دشمن می دارد، و بر مردمان بر می جهد (یعنی بر سر ایشان می دود و رو به ایشان می رود)، و از خصومت ها سیری نداشته باشد. پس از خدای عز و جل عافیت را سؤال کنید، و آن را از او طلب نمایید».

۳/۲۶۴۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آنچه در دل خطور می کند و از آن سر می زند، دو قسم است: یک گام از شیطان است، و یک گام از فرشته؛ پس گام فرشته، دل نرمی و فهمیدن است، و گام شیطان، فراموشی و دل سختی است».

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۱

باب در بیان ظلم و ستمکاری

### ۱۳۶. باب در بیان ظلم و ستمکاری

۲۶۵۰ / ۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از هارون بن جهم، از مفضل بن صالح، از سعد بن طریف، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود:

«ظلم سه قسم است: ظلمی است که خدا آن را می‌آمزد، و ظلمی است که خدا آن را نمی‌آمزد، و ظلمی است که خدا آن را و نمی‌گذارد و از سر آن نمی‌گذرد. اما ظلمی که خدا آن را نمی‌آمزد، شرک به خدا است. و اما ظلمی که خدا آن را می‌آمزد، ظلمی است که مرد بر نفس خود می‌کند، در آنچه میان او و خدای عز و جل است. و اما ظلمی که خدا آن را و نمی‌گذارد، حق الناس است که از یکدیگر می‌طلبند.» (۱)

۲۶۵۱ / ۲. از او، از حجاج، از غالب بن محمد، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است در قول خدای عز و جل: «إِنَّ رَبَّكَ لَبَلِغٌ صَادِقٌ» (۲) که فرمود: «مرصاد، پلی است بر روی صراط، که هیچ بنده‌ای با مظلومه‌ای از آن نگذرد» (یعنی آنکه بر بنده‌ای از بندگان خدا ستمی کرده باشد، از آنجا عبور نتواند کرد، و در آنجا معطل باشد، تا سزای خود را ببیند).

۲۶۵۲ / ۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از وهب بن عبد ربّه و عبدالله طویل، از شیخی از قبیله نخع روایت کرده است که گفت: به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: من از ابتدای زمان حجاج تا امروز، پیوسته والی و حاکم بوده‌ام، آیا مرا توبه‌ای هست؟

راوی می‌گوید که: حضرت ساکت شد. بعد از آن، همین را بر او اعاده نمودم. فرمود: «نه، تا آنکه حق هر صاحب حقی را به او برسانی، که آنچه را که از کسی گرفتی، به صاحبش برگردانی».

۲۶۵۳ / ۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از ابراهیم بن عبد الحمید، از ولید بن صبیح، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ

(۱). و حضرت از آن، به مداینه میان بندگان تعبیر فرموده. و مداینه، قرض به یکدیگر دادن است؛ چه ظاهر است که همه حقوق خلایق همچنین است، با احتمال آنکه ذکر مداینه، بر سبیل مثال باشد. (مترجم)

(۲). [فجر، ۱۴]. و ترجمه آیه این است: «به درستی که پروردگار تو، هر آینه در گذرگاه و کمین‌گاه است و در موضع ترقب، مانند کسی که در کمین‌گاه نشسته، منتظر گذرندگان است، که هیچ کس و هیچ چیز از گفتار و کردار بندگان از او فوت نشود، و همه را بر وفق آن جزا خواهد داد.» (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۳

مظلومه‌ای نیست که سخت‌تر باشد، از مظلومه‌ای که صاحب آن بر آن یاوری را نیابد غیر از خدای عز و جل؛ چه ظلم و ستم بر ضعیف ناتوان، قباحتش بیشتر است.»

۲۶۵۴ / ۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی عبدالله، از اسماعیل بن مهران، از درست بن ابی منصور، از عیسی بن بشیر، از ابو حمزه ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «چون حضرت علی بن الحسین علیهما السلام محضر شد، مرا به سینه خود چسبانید و فرمود که: ای فرزند دل‌بند من! تو را وصیت می‌کنم به آنچه پدرم علیه السلام مرا به آن وصیت فرمود، در هنگامی که شهادتش رسیده بود، و به آنچه ذکر فرمود که پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام او را به آن وصیت فرموده بود. فرمود که: ای فرزند دل‌بند من! پرهیز از ستم کردن بر کسی که بر تو یاوری را نیابد غیر از خدا.»

۲۶۵۵ / ۶. از او، از پدرش، از هارون بن جهم، از حفص بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر که از قصاص و تلافی می‌ترسد، از ستم کردن بر مردمان باز می‌ایستد.»

۲۶۵۶/۷. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «هر که صبح کند و ستم بر کسی را نیت نداشته باشد، خدا از برایش آنچه را که در آن روز گناه کند، بیامرزد، مادام که خونی را نریزد، یا مال یتیم را به حرام نخورد».

۲۶۵۷/۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که صبح کند، در حالی که قصد ستم بر هیچ کس نداشته باشد، خدا از برایش می‌آمرزد، آنچه را که کسب کرده، یا هر گناهی را که مرتکب گردیده».

۲۶۵۸/۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که ستمی کند و مظلّم‌های او سرزند، به آن مؤاخذه می‌شود، یا در جان، یا در مال، یا در فرزندش».

۲۶۵۹/۱۰. ابن ابی عمیر، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: پرهیزید از ظلم؛ زیرا که آن، ظلمت‌ها و تاریکی‌ها است در روز قیامت».

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۵

۲۶۶۰/۱۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن عیسی، از منصور، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: پرهیزید از ظلم؛ زیرا که آن، ظلمت‌ها است در روز قیامت».

۲۶۶۱/۱۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «کسی نیست که ستمی کند و مظلّم‌های او سرزند، مگر آنکه خدای عز و جل او را به آن مظلّمه می‌گیرد، در جان و مالش. و اما آن ستم که در میان او و خدا است، چون توبه کند، آمرزیده می‌شود».

۲۶۶۲/۱۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن ابی نجران، از عمار بن حکیم، از عبد الاعلی مولای آل‌سام که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام ابتدا به سخن فرمود که: «هر که ستم کند، خدای عز و جل کسی را بر او مسلط گرداند که بر او ستم کند، یا بر فرزندش، یا بر فرزند فرزندش». راوی می‌گوید که: عرض کردم: او ستم می‌کند و خدا بر فرزندش، یا بر فرزند فرزندش، ظالم را مسلط می‌گرداند؟ فرمود: «زیرا که خدای عز و جل می‌فرماید: «وَلْيُخْشِ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا» (۱)؛ یعنی: و باید که بترسند آنان که اگر بگذارند از پس مرگ خویش فرزندان ناتوان را، بترسند بر ایشان از بی‌نوابی و ضایع شدن. پس باید که پرهیزند از خدا و عذاب او، و باید که بگویند گفتاری راست و درست».

۲۶۶۳/۱۴. از او، از ابن محبوب، از اسحاق بن عمّار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل وحی فرمود به سوی پیغمبری از پیغمبران، که در مملکت پادشاه جباری از جباران بود، که: بیا به این جبار (یعنی توجه کن به جانب او)، و به او بگو که:

من تو را به کار نداشته‌ام بر آنکه خون‌ها بریزی و مال‌های مردم را بگیری. و جز این نیست که من تو را به کار داشته‌ام، که ستمیدگان را از من باز داری (و ایشان را غوررسی [تفقد و رسیدگی] کنی تا به درگاه من نیایند)؛ زیرا که من ستمی را که بر ایشان شده، و نمی‌گذارم، و هر چند که ایشان کافر باشند».

۲۶۶۴/۱۵. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از علی بن

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۷

ابی حمزه، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:

«هر که از روی ستم مال برادر خود را بخورد و آن را به سویش رد نکند، در روز قیامت پاره‌ای از آتش دوزخ را خواهد خورد».

۱۶/۲۶۶۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از طلحة بن زید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «آنکه به ظلم عمل می‌کند، و آنکه او را یاری می‌کند، و آنکه به آن راضی است، هر سه شریکند».

۱۷/۲۶۶۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از هشام بن سالم که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که بنده، گناه است که مظلوم می‌باشد؛ پس پیوسته دعا می‌کند، تا آنکه ظالم می‌شود». (۱)

۱۸/۲۶۶۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از پدرش، از ابو نهشل، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: آن حضرت فرمود: «هر که ستمکاری را معذور دارد به ستمی که کرده و بهانه را از او بپذیرد، خدا کسی را بر او مسلط گرداند که بر او ستم کند، و اگر دُعا کند، دعایش مستجاب نشود، و خدای عز و جل او را مزد ندهد بر ستمی که به او رسیده است».

۱۹/۲۶۶۸. از او، از محمد بن عیسی، از ابراهیم بن عبد الحمید، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «خدای عز و جل از هیچ ظالم انتقام نکشیده، مگر به ظالمی دیگر. و این است معنی قول خدای عز و جل که فرموده: «وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا» (۲)؛ یعنی: و چنان که فرو می‌گذاریم کافران جن و انس را به سبب عناد ایشان، تا بر یکدیگر مسلط شوند، مسلط می‌گردانیم بعضی از ظالمان را بر بعضی، و او می‌گذاریم

(۱). و مراد این است که بر ظالم نفرین می‌کند، و در نفرین زیاده‌روی می‌کند، مثل آنکه به اذیت جزیی، دعاهایی می‌خواند که او را بکشد. و بعضی گمان کرده‌اند که مراد این است که، ظالم را دعا می‌کند. و هر که ظالم را دعا می‌کند، ظالم باشد؛ زیرا که به ظلم او راضی شده، و دوست داشته که خدا در زمین نافرمانی شود. و به گمان فقیر، این معنی درست نیست؛ زیرا که اگر مراد این باشد که ظالم بر خود را دعا می‌کند، به جهت ظلمی که کرده، به محض دعا، ظالم است. پس نباید که پیوسته دعا کند، تا ظالم شود؛ بلکه به محض رضامندی به ظلم ظالم، ظالم باشد، بی آنکه دعا کند. و اگر او را دعا کند، نه به جهت ظلم، چرا ظالم باشد؟ و اگر مراد این باشد که ظالمی را دعا می‌کند که بر ظالم «به» او مسلط است، و مانع است از ظلم او، اگر به همه اقسام، بد باشد، چه احتیاج به پیوستگی دعا. و اگر تفصیل داشته باشد، حکم به ظالمیت داعی، بر سبیل اطلاق یا عموم، صورت ندارد. (مترجم)

(۲). أنعام، ۱۲۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۹

برخی از ایشان را بر برخی، تا به اختیار خود، آنچه خواهند، کنند، و به اجبار، ایشان را منع نمی‌کنیم».

۲۰/۲۶۶۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که بر کسی ستم کند و از او فوت شود (یعنی آن ظالم، دسترس به مظلوم به هم نرساند)، از برایش استغفار کند و از خدا بخواهد که او را بیامرزد، که همان کفاره‌ای است از برای او».

۲۱/۲۶۷۰. احمد بن محمد کوفی، از ابراهیم بن حسین، از محمد بن خلف، از موسی بن ابراهیم مروزی، از ابو الحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که صبح کند...» تا آخر آن‌چه در حدیث هشتم گذشت.

۲۲/۲۶۷۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر روایت کرده است که فرمود: دو مرد بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدند، در باب مدافعه و معامله‌ای که در میان ایشان بود. پس چون سخن ایشان را شنید، فرمود: «آگاه باشید! که کسی به چیزی فیروزی نیافته، که بهتر باشد از فیروزی یافتن به ستم (که بر او واقع شود). و به درستی که مظلوم، از دین ظالم می‌گیرد، بیشتر از آنچه ظالم از مال مظلوم می‌گیرد». بعد از آن فرمود که: (هر که با مردم بدی می‌کند، از بدی بدش نیاید چون بدی با او شود. بدانید و آگاه باشید! که غیر از این نیست که فرزند آدم، آنچه می‌کارد، می‌درود، و چنان نیست که کسی از تلخ، شیرین و نه از شیرین، تلخ را درو کند». پس آن دو مرد با هم آشتی کردند، پیش از آنکه برخیزند.

۲۳/۲۶۷۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که از قصاص می‌ترسد، از ستم کردن بر مردمان باز می‌ایستد».

باب در بیان پیروی کردن هوا و خواهش نفس

### ۱۳۷. باب در بیان پیروی کردن هوا و خواهش نفس

۱/۲۶۷۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از ابو محمد وابشی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «از تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۱

خواهش‌های نفس خود بترسید، چنان که از دشمنان خویش می‌ترسید؛ چرا که، چیزی مردمان را دشمن تر نیست، از پیروی کردن خواهش‌های نفس ایشان، و آنچه داس زبان‌های ایشان، آن را درویده است».

۲/۲۶۷۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از عبدالله بن قاسم، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

خدای - تبارک و تعالی - می‌فرماید که: سوگند یاد می‌کنم به عزت و جلال و بزرگواری و نور و برتری و بلندی مرتبه خویش، که هیچ بنده‌ای خواهش خود را بر خواهش و فرمان من اختیار نکند، مگر آنکه امرش را بر او پراکنده و پریشان می‌گردانم، و دنیای او را بر او مشکل و مشتبه می‌سازم، و دلش را به آن مشغول می‌کنم، و او را از دنیا نمی‌دهم، مگر آنچه را که از برایش مقدر کرده‌ام. و به عزت و جلال و عظمت و نور و علو و ارتفاع مرتبه خودم سوگند، که هیچ بنده‌ای خواهش و امر مرا بر خواهش خود اختیار نمی‌کند، مگر آنکه فرشتگان خود را حافظ او می‌گردانم که او را نگاهداری کنند، و آسمان‌ها و زمین را ضامن روزی او می‌گردانم، (یا آنکه آن را در ضمن آنها قرار می‌دهم که از هر جا به او برسد)، و از برای او از پس تجارت هر تاجری باشم (یعنی تجارت هر تجارت‌کننده‌ای را به سوی او می‌رسانم، یا من از برای او هستم، به عوض آنکه تجارت تاجران باطل را ترک کرده، و رضای مرا اختیار نموده، چنان که بعضی گفته‌اند). و دنیا به نزدش آید، و حال آن که او دنیا را نخواهد».

۳/۲۶۷۵. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از عاصم بن حمید، از ابو حمزه، از یحیی بن عقیل روایت کرده است که گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «جز این نیست که بر شما از دو خصلت می‌ترسم: یکی پیروی کردن خواهش نفس، و دیگری امید دور و دراز. اما پیروی خواهش نفس، این کس را از حق باز می‌دارد. و اما امید دور و دراز، آخرت را از یاد این کس می‌برد».

۴/۲۶۷۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شمون، از عبدالله بن عبد الرحمان اصم، از عبد الرحمان بن حجاج که گفت: حضرت امام موسی کاظم علیه السلام به من فرمود که: «از سراشیبی‌ای که بالا رفتنش آسان و پایین آمدنش سخت

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۳

است، پرهیز». «۱» تتمه حدیث: و فرمود که: «حضرت ابو عبدالله علیه السلام می فرمود که: نفس را با خواهش آن وا مگذار؛ زیرا که خواهش آن در چیزی است که موجب هلاکت آن است، و وا گذاشتن نفس با آنچه آرزو دارد، باعث آزار و رنج آن است، و باز داشتن نفس از آنچه شوق آن دارد، دوی آن است».

باب در بیان مکر و بی وفایی و فریب

### ۱۳۸. باب در بیان مکر و بی وفایی و فریب

۱/ ۲۶۷۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم روایت کرده که آن را مرفوع ساخته و گفته است که: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: «اگر نه این بود که مکر و فریب در آتش دوزخ است، هر آینه من از همه مردمان پرمکرتر بودم».

۲/ ۲۶۷۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر فریب دهنده پیشوایی در قیامت می آید در حالی که دهانش کج شده، تا این که وارد آتش می شود. و هر شکننده بیعتی با پیشوایی در قیامت می آید، در حالی که دست بریده است تا این که وارد آتش می شود. «۲»

۳/ ۲۶۷۹. علی، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از ما نیست کسی که با مسلمانی مکر کند».

(۱). به دلیل تفصیل ترجمه اصلی و به صورت استثنایی متن ترجمه در اینجا تغییر یافت و مطابق با متن و اعراب فعلی کافی در صفحه روبرو است، اما ترجمه مترجم که آن را به پانویس منتقل کرده ایم، مناسب با «أتقی المرتقی» به صیغه افعال تفصیل است. متن ترجمه‌ی اصلی چنین است: «پرهیز شده تر موضعی از بالا- رفتن گاه نرم و آسان؛ یعنی موضعی که از جمیع مواضع نرم و هموار که آسان بر آنها بالا می روند، چون تل و کدار، از آن بیشتر پرهیز می شود، در زمانی که این امر بروز می کند، وقتی است که موضع انحدار و سرایشی آن، سخت و ناهموار باشد. و مراد این است که، آنکه بر موضعی که مانند تل و کدار باشد، بالا می رود، هر گاه موضعی از آن، نرم و آسان و هموار باشد، بر او دشوار نباشد، ولیکن چون مکان، سرایشی شود و سرایشی زمین سخت و درشت باشد، در آن وقت، دشواری آن بر او معلوم می شود، و می فهمد که بایست در آن موضع نرم عبور نکند که در این سنگلاخ افتد. و ظاهر این است که مقصود حضرت علیه السلام این باشد که، در پیروی کردن هوی و هوس در این دنیا، که مانند طرف هموار تل و کدار است، دشواری در سلوک آن نیست، و صاحبش، اشکال و زحمت آن را نمی فهمد، و بر آن پشیمانی ندارد. اما در آخرت که شبیه است به طرف ناهموار تل و کدار، معلوم خواهد شد که چه دشواری‌ها در آن بوده، که موجب پرهیز بوده از آن، و از آنچه سلوکش باعث وقوع در آن بوده، و تا آن وقت نشود، کسی که پیرو هوا و هوس است، بر کمیت و کیفیت آنها اطلاع به هم نرساند». (مترجم)

(۲). احتمال دارد که مراد از امام، امام حق باشد. و احتمال دارد که پیشوای باطل باشد، و احتمال هم دارد مراد از «کل غادر یامام» حيله زننده به بیعت با امام باشد.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۵

۴/ ۲۶۸۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن یحیی، از طلحة بن زید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از دو شهر از کافران حربی، که هر یک از آنها را پادشاهی است علی حدة



و جداگانه، با هم جنگ کردند، بعد از آن آشتی کردند. پس یکی از آن دو پادشاه با دیگری بی‌وفایی کرد، و به نزد مسلمانان آمد و با ایشان مصالحه نمود، بر این شرط که ایشان با او به جنگ آن شهر روند «۱». حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «سزاوار نیست مسلمانان را که بی‌وفایی کنند، و نه آنکه به بی‌وفایی امر کنند، و نه آنکه با آن کسانی که بی‌وفایی کرده‌اند، جنگ کنند، ولیکن خود مسلمانان با مشرکان جنگ می‌کنند، در هر جا که ایشان را ببینند. و آنچه کافران بر آن با یکدیگر عهد کرده‌اند، بر مسلمانان جایز نیست».

۵/۲۶۸۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن حسن بن شَمون، از عبدالله بن عمرو بن اشعث، از عبدالله بن حماد انصاری، از یحیی بن عبدالله بن حسن، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که با امامی بی‌وفایی نماید، در روز قیامت می‌آید، در حالتی که کناره دهانش میل کرده [و کج شده]، تا آنکه در آتش دوزخ داخل می‌شود».

۶/۲۶۸۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن اسباط، از عمویش یعقوب بن سالم، از ابو الحسن عبدی، از سعد بن طریف، از اصیغ بن نباته روایت کرده است که گفت:

امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - روزی فرمود - در حالی که بر سر منبر در کوفه خطبه می‌فرمود - که: «ای گروه مردمان! اگر کراهت بی‌وفایی نبود، من زیرک‌ترین مردمان بودم.

آگاه باشید! که هر بی‌وفایی را نابکاری است، و هر نابکاری را کفری هست. و به درستی که بی‌وفایی و نابکاری و خیانت، در آتش دوزخ است» (و این کنایه است از آنکه بی‌وفا و نابکار و خیانتکار، در دوزخ خواهند بود).

باب در بیان دروغ

### ۱۳۹. باب در بیان دروغ

۱/۲۶۸۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از اسحاق بن عمّار، از ابو نعمان روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «ای ابو نعمان!

(۱). و بنابر بعضی از نسخ کافی، با ایشان به جنگ آن شهر روند؛ یعنی او و لشکرش.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۷

یک دروغ بر ما مگو، که دین اسلام از تو ربوده می‌شود. و البته طالب این مباش که سیر باشی، که دَم می‌شوی (یعنی طالب این مباش که سردار و رئیس باشی، که مرؤوس و دنبال خواهی شد). و مال مردم را به واسطه ما مخور، که درویش می‌شوی؛ زیرا که تو لامحاله باز داشته می‌شوی و از تو سؤال خواهد شد؛ پس اگر راست گفته‌ای، تو را تصدیق می‌کنیم، و اگر دروغ گفته‌ای، تو را تکذیب می‌نماییم».

۲/۲۶۸۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از سیف بن عمیره، از آنکه او را حدیث کرده، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «حضرت علی بن الحسین علیهما السلام به فرزندان خود می‌فرمود که: پرهیزد از دروغ؛ خواه کوچک از آن باشد، و خواه بزرگ، در هر جدّ و بازی؛ زیرا که مرد، چون در چیز کوچک دروغ گوید، بر چیزی بزرگ دلیر می‌شود. آیا ندانسته‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: بنده پیوسته راست می‌گوید، تا آنکه خدا او را صدیق می‌نویسد. (یعنی به غایت راستگو)، و پیوسته دروغ می‌گوید، تا آنکه خدا او را کذاب می‌نویسد» (یعنی به غایت دروغگو).

۲۶۸۵/۳. از او، از عثمان بن عیسی، از ابن مسکان، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل از برای بدی قفلی چند قرار داده، و کلیدهای آن قفل‌ها را، شراب قرار داده، و دروغ، از شراب بدتر است».

۲۶۸۶/۴. از او، از پدرش، از آنکه او را ذکر کرده، از محمد بن عبدالرحمان بن ابی لیلی، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «به درستی که دروغ، باعث ویرانی ایمان است».

۲۶۸۷/۵. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، و علی بن محمد، از صالح بن ابی حماد و هر دو، از وشاء، از احمد بن عائذ، از ابو خدیجه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «دروغ گفتن بر خدا و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله، از جمله گناهان کبیره است».

۲۶۸۸/۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابان احمر، از فضیل بن یسار، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که اول کسی که کذاب را تکذیب می‌کند و به دروغ نسبت می‌دهد، خدای عز و جل است. بعد از آن، دو فرشته‌ای که با او می‌باشند. بعد از اینها، خود می‌داند که او دروغگو است».

۲۶۸۹/۷. علی بن حکم، از عمر بن یزید روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۹

جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که کذاب هلاک می‌شود به حجّت‌های روشن، و پیروان او به شبهه‌ها هلاک می‌شوند».

۲۶۹۰/۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی نجران، از معاویه بن وهب روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که نشانه آنکه به غایت دروغگو است، آن است که تو را خبر می‌دهد، به خیر آسمان و زمین و مشرق و مغرب. پس چون او را از حرام و حلال خدای عز و جل سؤال کنی، در نزدش چیزی نباشد و آن را نداند».

۲۶۹۱/۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که یک دروغ، روزه را می‌گشاید و باعث بطلان روزه روزه‌دار می‌گردد». عرض کردم که: کدام یک از ما است که این امر از او ناشی نشود، که یک دروغ نگوید؟ فرمود: «چنان نیست که تو اعتقاد کردی و به سوی آن رفتی. جز این نیست که مراد از آن، دروغ گفتن است بر خدای عز و جل و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر ائمه - صلوات الله علیه و علیهم -».

۲۶۹۲/۱۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از بعضی از اصحاب خویش روایت کرده که آن را مرفوع ساخته است به سوی امام جعفر صادق علیه السلام و گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام ذکر جولاه «۱» شد که ملعون است. فرمود که: «مراد از آن، کسی است که دروغ را بر خدا و بر رسولش صلی الله علیه و آله می‌بافد».

۲۶۹۳/۱۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی عبدالله، از قاسم بن عروه، از عبد الحمید طائی، از اصبع بن نباته که گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: «هیچ بنده‌ای مزه ایمان را نیابد، تا آنکه دروغ را ترک کند؛ خواه بازی از آن باشد، و خواه جدّ» (که از روی حقیقت دروغ گوید).

۲۶۹۴/۱۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبدالرحمان بن حجاج روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: آیا کذاب کسی است که در چیزی دروغ می‌گوید؟ فرمود: «نه، کسی نیست، مگر آنکه این امر از او ناشی

(۱). جولاه، همان جولاه به معنای بافنده است.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۱

می‌شود، ولیکن کذاب کسی است که مطبوع و سرشته شده بر دروغ باشد» (که دروغ، طبیعی و عادی او باشد).

۱۳/۲۶۹۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی عبدالله، از حسن بن طریف، از پدرش، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «حضرت عیسی بن مریم علیه السلام فرمود که: هر که دروغش بسیار باشد، نورش می‌رود».

۱۴/۲۶۹۶. از او، از عمرو بن عثمان، از محمد بن سالم روایت است که آن را مرفوع ساخته و گفته است که: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «سزاوار است مرد مسلمان را که از برادری کردن با کذاب اجتناب کند؛ زیرا که او دروغ می‌گوید، تا آنکه خبر راستی را می‌آورد و کسی از او باور نمی‌کند».

۱۵/۲۶۹۷. از او، از ابن فضال، از ابراهیم بن محمد اشعری، از عیید بن زراره روایت است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که از جمله آنچه خدا به واسطه آن بر دروغگویان اعانت و یاری فرموده، فراموشی است».

۱۶/۲۶۹۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابو یحیی واسطی، از بعضی از اصحاب ما، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «سخن بر سه قسم است:

راست و دروغ و اصلاح میان مردمان». راوی می‌گوید که: به آن حضرت عرض شد که:

اصلاح میان مردمان چیست؟ فرمود که: «از مردی سخنی می‌شنوی که آن را می‌رساند و به کسی پیغام می‌دهد، و نفسش پلید می‌شود و سخنان بد می‌گوید «۱». بعد از آن، می‌گویی که:

شنیدم از فلانی که در حق تو از خوبی، چنین و چنین می‌گفت، خلاف آنچه از او شنیده‌ای».

۱۷/۲۶۹۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حماد بن عثمان، از حسن صیقل روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که:

روایت به ما رسیده از امام محمد باقر علیه السلام، در قول یوسف علیه السلام که خدا از او حکایت فرموده:

«أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» «۲». که آن حضرت فرموده: «به خدا سوگند که ایشان دزدی نکردند، و او دروغ نگفت». و ابراهیم علیه السلام فرمود: آنچه را که خدا از او حکایت فرموده و فرموده که:

(۱). یعنی او سخنی می‌گوید که اگر به شخص دیگر برسانی و او بشنود ناراحت می‌شود.

(۲). یوسف، ۷۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۳

«بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَيَلُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» «۱»؛ و حضرت فرموده: «به خدا سوگند که ایشان نکردند، و حضرت ابراهیم دروغ نگفت».

راوی می‌گوید که: پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «ای صیقل! چیست در نزد شما در این آیه، و در شرح آنچه می‌گویید؟» عرض کردم که: در این آیه، در نزد ما چیزی غیر از تسلیم و گردن نهادن نیست.

راوی می‌گوید که: حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «خدای عز و جل دو چیز را دوست داشته و دو چیز را دشمن داشته: راه رفتن را به ناز و کرشمه در میان دو صف [کارزار] دوست داشته، و دروغ گفتن در اصلاح را دوست داشته، و متکبران را در

کوچه‌ها و راه‌ها دشمن داشته، و دروغ گفتن را در غیر اصلاح، دشمن داشته. به درستی که ابراهیم علیه السلام، جز این نیست که گفت: «بَلْ فَعَلَهُ كَيْبِرُهُمْ هَذَا»، به جهت اراده اصلاح و دلالت کردن بر اینکه آن بت‌ها این را نمی‌کنند، و یوسف علیه السلام، به جهت اراده اصلاح، گفت، آنچه گفت».

۱۸ / ۲۷۰۰. از او، از پدرش، از صفوان، از ابو مخلد سراج، از عیسی بن حسان روایت است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر دروغی، روزی صاحبش از آن سؤال خواهد شد، مگر دروغ گفتن در سه چیز: یکی مردی که در جنگ خود رنج و زحمت می‌کشد (۲)». پس آن دروغ از او موضوع [وبرداشته شده] است. یا مردی که در میان دو نفر اصلاح می‌کند، و این یکی را ملاقات می‌کند، به غیر آنچه آن دیگری را ملاقات می‌کند، و اراده دارد که به این طریقه، در میان ایشان اصلاح کند. یا مردی که به اهل خویش چیزی را وعده می‌دهد، و اراده ندارد که آن وعده را از برای ایشان تمام کند».

۱۹ / ۲۷۰۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش،

(۱). انبیاء، ۶۳. یعنی: «حضرت ابراهیم گفت که: بلکه کرده است این کار را بزرگ ایشان، که این بت است. پس پرسید از ایشان، که کی ایشان را شکسته است، اگر چنان باشند که سخن گویند؛ یعنی: این عمل، از فعل بت بزرگ است، اگر گویا شوند. پس از ایشان پرسید. و این مثل آن است، اگر شخصی می‌گوید که: فلان کس راست می‌گوید، در آنچه می‌گوید، اگر آسمان در بالای سر ما نباشد. پس خلاصه معنی آن است که، بت بزرگ، ایشان را شکسته، اگر چنان باشد که اینها به سخن در آیند و جواب شما بدهند، ولیکن جواب گفتن ایشان، امری است محال. پس اینکه بزرگ ایشان، ایشان را شکسته باشد، محال باشد. (مترجم)

(۲). ترجمه بر اساس وجود «کادح» در نسخه‌ی مترجم است، ولی در متن کنونی کافی، «کائد» آمده که به معنای حیل در جنگ است و درست‌تر می‌نماید.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۵

از عبدالله بن مغیره، از معاویه بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «اصلاح کننده، دروغگو نیست».

۲۰ / ۲۷۰۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبدالله بن یحیی کاهلی، از محمد بن مالک، از عبد الاعلی مولای آل سام روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام مرا به حدیثی حدیث کرد. بعد به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم! آیا نه چنین است که در این ساعت چنین و چنین برای من زعم کردی؟ فرمود: «نه». پس این سخن بر من بزرگ آمد و عرض کردم: بلی، به خدا سوگند که زعم تو این بود. فرمود: «نه، به خدا سوگند که زعم من این نبود». راوی گفت که: این سخن بر من بزرگ آمد و عرض کردم:

بلی، به خدا سوگند که این را گفتم. فرمود: «آری، این را گفتم. آیا ندانسته‌ای که هر زعم که در قرآن واقع است، به معنی دروغ است» (۱).

۲۱ / ۲۷۰۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از ابو اسحاق خراسانی که گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: «پرهیز از دروغ گفتن؛ زیرا که هر امیدواری جويا است، و هر ترسانی گریزان است».

۲۲ / ۲۷۰۴. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از حجاج، از ثعلبه، از معمر بن عمرو، از عطاء، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

دروغ نیست بر کسی که اصلاح می‌کند». بعد از آن، این آیه را تلاوت فرمود که: «أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» (۲). بعد از آن فرمود: «به خدا سوگند که ایشان دزدی نکردند، و او دروغ نگفت». بعد از آن، این آیه را تلاوت فرمود که: «بَلْ فَعَلَهُ كَيْبِرُهُمْ هَذَا فَسَيَلُّوهُمْ إِنَّ كَانُوا يَنْطِقُونَ» (۳). بعد از آن فرمود: «به خدا سوگند که آن را نکردند، و دروغ نگفت».

باب در بيان شخص دو زبان

### ۱۴۰. باب در بيان شخص دو زبان

۲۷۰۵ / ۱. محمد بن يحيى، از احمد بن محمد بن عيسى، از محمد بن سنان، از عون

(۱). و زعم - به فتح زای هوز و ضمّ و كسر آن، با سکون عين -، در هر يك، به معنی پنداشتن و گمان کردن است، و آن از افعال شكّ است. و گفته‌اند که: در هر يك از شكّ و يقين استعمال می‌شود. و این حدیث دلالت بر بطلان آن نمی‌کند، نظر به فقره آخر آن، و اما مابقی، ظاهر در بطلان است. (مترجم)

(۲). يوسف، ۷۰.

(۳). انبياء، ۶۳.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۷

قلانسی، از ابن ابی يعفور، از امام جعفر صادق عليه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که مسلمانان را ملاقات کند به دور و دو زبان، در روز قیامت بیاید و او را دو زبان باشد از آتش».

۲۷۰۶ / ۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عيسى، از ابو شيبه، از زهري، از امام محمد باقر عليه السلام که فرمود: «بد بنده‌ای است بنده‌ای که دور و دو زبان باشد، که برادر خود را مدح کند، در حالی که حاضر باشد، و در حالی که غایب باشد، او را بخورد و غیبت کند. اگر عطا شود، بر او حسد برد، و اگر به بلایی مبتلی شود، او را وا گذارد و یاری نکنند».

۲۷۰۷ / ۳. علی بن ابراهيم، از پدرش، از علی بن اسباط، از عبد الرحمان بن حماد روایت کرده که آن را مرفوع ساخته و گفته است که: «خدای عز و جل به عيسى عليه السلام فرمود که: ای عيسى! باید که زبانت در نهران و آشکار، یک زبان باشد، و همچنین دلت به درستی که من تو را از نفست می‌ترسانم، و کافی است که من خبیر و آگاه باشم. و دو زبان، در یک دهان صلاحیت ندارد و درست نمی‌آید، و نه دو شمشیر، در یک غلاف، و نه دو دل، در یک سینه، و همچنین است ذهن‌ها» (یعنی دو خیال، در یک نفس).

باب در بیان هجرت

### ۱۴۱. باب در بیان هجرت «۱»

۲۷۰۸ / ۱. حسين بن محمد روایت کرده است، از جعفر بن محمد، از قاسم بن ربیع و چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد که آن را مرفوع ساخته و گفته است که: در وصیت مفضل است که شنیدم از امام جعفر صادق عليه السلام که می‌فرمود: «دو مرد بر هجران از یکدیگر جدا نمی‌شوند، مگر آنکه یکی از ایشان مستوجب و سزاوار بیزاری و لعنت می‌شود، و بسا است که هر دو این را مستوجب می‌شوند». پس معتب به حضرت عرض کرد که: خدا مرا فدای تو گرداند! اینک ظالم است که مستوجب این است. پس حال مظلوم چیست؟ و او را چه باک است که باید مستوجب بیزاری و لعنت باشد؟ فرمود: «زیرا که برادرش را به سوی پیوند با خود نمی‌خواند، و برای او (از سخنش تن به غفلت نمی‌دهد)، و از سر آن نمی‌گذرد. و شنیدم از پدرم عليه السلام که می‌فرمود: چون دو کس باهم نزاع کنند و یکی از

(۱). و هجرت، چون هجران- به کسر هاء و سکون جیم-، جدایی کردن و دور شدن است از کسی. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۹

ایشان بر دیگری غالب شود، باید که مظلوم به سوی صاحب خود برگردد، تا آنکه به صاحب خویش بگوید که: ای برادر من! من ظالم و ستمکارم، تا جدایی و دوری میان او و صاحبش بریده شود؛ زیرا که خدای عز و جل حاکمی است عادل، که داد مظلوم را از ظالم می‌ستاند».

۲. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از ابن ابی عمیر، از هشام بن حکم، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: باید هجرتی در بالای سه روز نباشد» (یعنی سه روز و بیشتر).

۳. حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از وهیب بن حفص، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از مردی که از صاحبان خویشی خود قطع می‌کند، و می‌برد از آنها که حق را نمی‌شناسند. فرمود: «سزاوار نباشد او را که از ایشان بُرد و قطع رحم کند».

۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از عمویش مرازم بن حکیم که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام مردی از اصحاب ما بود که ملقب بود به شلقان- و مراد از آن، عیسی بن ابی منصور است- و حضرت او را در نفقه خویش قرار داده بود که متوجه اخراجات او می‌شد، و مرد بدخویی بود و به این سبب مرازم از او دوری نمود. مرازم می‌گوید که: حضرت روزی به من فرمود که: «ای مرازم! با عیسی سخن می‌گویی؟» عرض کردم: آری. فرمود: «درست کردی، هیچ خوبی در دوری و جدایی کردن از یکدیگر نیست».

۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابو سعید قَمَاط، از داود بن کثیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «پدرم علیه السلام فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ دو مسلمانی نیستند که از یکدیگر هجرت کنند، و سه روز درنگ کنند که با یکدیگر آشتی نکنند، مگر آنکه از دین اسلام بیرون باشند، و در میان ایشان دوستی و ولایت نباشد؛ پس هر یک از این دو که پیشی گیرد به سوی سخن گفتن با برادرش، در روز حساب به سوی بهشت پیشی گیرنده خواهد بود».

۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که شیطان در میان مؤمنان افساد می‌کند و ایشان را به هم می‌اندازد، مادامی که یکی از ایشان از دین خود برنگردد. پس چون این را

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۱

به فعل آورند، بر پشت می‌خوابد و خود را می‌کشد که از کوفتگی بیرون آید. بعد از آن می‌گوید که: رستگار شدم و به مطلوب خود رسیدم. پس خدا رحمت کند مردی را که در میان دو دوست ما الفت و آمیزش دهد. ای گروه مؤمنان! آمیزش کنید، و باهم الفت ورزید، و به یکدیگر مهربان باشید».

۷. حسین بن محمد، از علی بن محمد بن سعید، از محمد بن مسلم، از محمد بن محفوظ، از علی بن نعمان، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پیوسته شیطان شادان است، مادامی که دو مسلمان از یکدیگر جدایی ورزند و دوری کنند، پس چون به هم رسند، زانوهای او می‌لرزد و به هم می‌خورد، و بندهایش از هم جدا می‌شود، و آواز می‌دهد که: ای وای بر او! چه به او رسید از هلاکت».

باب در بیان قطع رحم



## ۱۴۲. باب در بیان قطع رحم

۲۷۱۵ / ۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از مسمع بن عبد الملک، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود: آگاه باشید! که در دشمنی کردن با یکدیگر، تیغ است. و مقصود من از آن، نه آن تیغی است که مو را می تراشد، ولیکن تیغی است که دین را می تراشد».

۲۷۱۶ / ۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از حذیفه بن منصور که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «از حالقه بپرهیزید؛ زیرا که آن، دل‌های مردان را می‌میراند، یا ایشان را می‌کشد». عرض کردم:

حالقه «۱» چیست؟ فرمود: «قطع رحم».

۲۷۱۷ / ۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از عثمان بن عیسی، از بعضی از اصحاب ما، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت عرض کردم که: برادران و پسران عموی من خانه را بر من تنگ کرده‌اند، و مرا ناچار و مضطر گردانیده‌اند که از آن خانه به سوی یک حجره پناه گرفته‌ام، و اگر سخن گویم، آنچه را که

(۱). و حالقه - اسم فاعل است از حلق، به فتح حاء و سکون لام -، به معنی موی تراشیدن و بر گلو زدن. و مراد از آن، خصلتی است که از صفت آن، این باشد که دین را از بیخ ببرد، چنان که تیغ مو که آن را حلق می‌گویند، مو را از بیخ می‌برد. (مترجم) تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۳

در دست همه ایشان است می‌گیرم. راوی می‌گوید که: حضرت به من فرمود که: «صبر کن؛ زیرا که خدای عز و جل به زودی از برایت فرجی قرار خواهد داد». راوی می‌گوید که: پس برگشتم.

و در سال صد و سی و یکم هجرت وبایی واقع شد، و به خدا سوگند که همه ایشان مردند و یکی از ایشان نماند. راوی می‌گوید که: پس من بیرون آمدم و چون بر آن حضرت داخل شدم، فرمود که: «حال اهل خانه‌ات چیست؟» می‌گوید که: عرض کردم: به خدا سوگند که همه ایشان مردند و یکی از ایشان نماند. فرمود که: «آن، به سبب آن چیزی است که با تو کردند، و به واسطه عقوبت ایشان است با تو، و به آنکه رحم خویش را قطع کردند، همه هلاک و مستأصل شدند. آیا دوست می‌داری که ایشان مانده بودند و منزل را بر تو تنگ داشتند؟» راوی می‌گوید که: عرض کردم: آری، به خدا سوگند.

۲۷۱۸ / ۴. از او، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از ابو عبیده، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «در کتاب علی علیه السلام مذکور است که سه خصلت است که صاحب آنها هرگز نمی‌میرد، تا وبال و سختی آنها را ببیند و آنها: ظلم است و قطع رحم و سوگند دروغ، که به واسطه آن با خدا جنگجویی می‌کند، و به میدان مصاف آمده، آن جناب را مبارز می‌طلبد. و به درستی که طاعتی که ثوابش از همه طاعات شتابان‌تر است، صلح رحم و پیوند خویشان است. و به درستی که گاه است گروهی همه فاجر و نابکار می‌باشند؛ پس به یکدیگر می‌پیوندند، و به این سبب مال‌های ایشان نشو و نما می‌کند و بزرگ می‌شود، و صاحب مال بسیار می‌شوند. و به درستی که سوگند دروغ و قطع رحم، خانه‌ها را ویران می‌کند و از اهلش خالی می‌گرداند، و رحم نقل می‌شود. و به درستی که نقل رحم، انقطاع و بریده شدن نسل است».

۲۷۱۹ / ۵. علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از عبسۀ (بن) «۱» عابد روایت کرده است که گفت: مردی آمد و از خویشان خود به امام جعفر صادق علیه السلام شکایت کرد. حضرت به آن مرد فرمود که: «خشم خود را فرو خور، و با ایشان نیکی و احسان کن».

عرض کرد که: ایشان بسیار بد، و آنچه نباید، می‌کنند. فرمود: «آیا می‌خواهی که مثل ایشان باشی؟ پس خدای عز و جل به سوی شما نظر رحمت نکند».

(۱). «بن» اضافی است و «عابد» صفت عنبسه است و نه نم پدر او.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۵

۶/۲۷۲۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: رحم خود را قطع مکن، اگرچه تو را قطع کند».

۷/۲۷۲۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش که آن را مرفوع ساخته، از ابو حمزه ثمالی که گفت: امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - در خطبه خویش فرمود که: «پناه می‌برم به خدا از گناهانی که نیستی را شتاب می‌دهند» پس عبدالله بن کوا ییشکری به سوی آن حضرت برخاست و عرض کرد که: یا امیرالمؤمنین! آیا گناهانی می‌باشند که نیستی را شتاب دهند؟ فرمود: «آری، وای بر تو! از جمله آنها، قطع رحم است».

به درستی که خاندانی جمع می‌شوند و با هم مواسات و برابری می‌کنند، و حال آنکه ایشان همه فاجر و نابکارند، و به سبب آن خدای عز و جل ایشان را روزی می‌دهد. و به درستی که خاندانی متفرق می‌شوند و از یکدیگر می‌برند. پس خدای عز و جل ایشان را محروم و بی‌بهره می‌گرداند، و حال آنکه ایشان پرهیزکارانند».

۸/۲۷۲۲. از او، از ابن محبوب، از مالک بن عطیه، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «امیرالمؤمنین فرمود که: چون رحم‌ها را قطع کنند، مال‌ها در دست بدان یا بدترین خلق خدا قرار داده شود».

باب در بیان عقوق

### ۱۴۳. باب در بیان عقوق «۱»

۱/۲۷۲۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از حدید بن حکیم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «کمترین عقوق، «اف» به پدر و مادر گفتن است. و اگر خدای عز و جل چیزی را می‌دانست که از آن سهل‌تر باشد، هر آینه از آن نهی می‌فرمود».

۲/۲۷۲۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: به پدر و مادر نیکوکار باش، و بر بهشت اقتضار کن. و اگر عاق و نافرمان باشی، بر آتش دوزخ اقتضار کن» (و اقتضار بر چیزی، به

(۱). و عقوق - به ضمّ عین و قاف - نافرمانی کردن است کسی را که حق گذاردن او واجب باشد، چون پدر و مادر. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۷

معنی و ایستادن است).

۳/۲۷۲۵. ابو علی اشعری، از حسن بن علی کوفی، از عیسی بن هشام، از صالح حداء، از یعقوب بن شعیب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون روز قیامت شود، پرده‌ای از پرده‌های بهشت را بردارند. پس هر که را روح باشد، بوی آن را از مسافتی که پانصدساله راه باشد بیابد، مگر یک قسم از مردمان». عرض کردم که: ایشان کیانند؟ فرمود: «کسی که عاق پدر و مادر خود باشد».

۴/۲۷۲۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: بالاتر از هر صاحب نیکی، نیکوکاری هست، تا آنکه مرد در راه خدا کشته شود. پس چون در راه خدا کشته شود، بالاتر از او نیکوکاری نیست. و به درستی که بالاتر از هر عقوقی، عقوقی هست، تا آنکه مرد، یکی از پدر و مادر خود را بکشد. پس چون این را به فعل آورد، بالاتر از آن عقوقی نیست».

۵/۲۷۲۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از سیف بن عمیره، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هر که نظر کند به سوی پدر و مادر خویش، مانند نظر کسی که چیزی را دشمن داشته باشد، در حالی که پدر و مادر بر او متمکار باشند، خدای عز و جل هیچ نماز او را قبول نکند».

۶/۲۷۲۸. از او، از محمد بن علی، از محمد بن فرات، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در بعضی از سخنان خویش فرمود که: پرهیزید از نافرمانی پدر و مادر؛ زیرا که، بوی بهشت از مسافتی که به قدر هزارساله راه باشد، یافت می‌شود، و عاق و قطع کننده رحم و پیر زناکار و آنکه جامه خویش را از روی تکبر بر زمین می‌کشد، هیچ‌یک، بوی آن را نمی‌یابند. و بزرگواری نیست، مگر از برای خدا که پروردگار عالمیان است».

۷/۲۷۲۹. از او، از یحیی بن ابراهیم بن ابی البلاد، از پدرش، از جدش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «اگر خدای عز و جل چیزی را از «اف» پست تر و کمتر می‌داند، هر آینه از آن نهی می‌فرمود. و آن، از پست‌ترین عقوق است. و از جمله عقوق آن است که، مرد به سوی پدر و مادرش نظر کند، و نظر را به سوی ایشان تیز و تند گرداند».

۸/۲۷۳۰. از او، از پدرش، از هارون بن جهم، از عبدالله بن سلیمان، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «پدرم علیه السلام به سوی مردی نظر فرمود، و پسرش همراه او می‌رفت،

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۹

و آن پسر بر ساق دست پدر تکیه داده بود». حضرت فرمود: «پس پدرم علیه السلام با آن پسر سخن نفرمود، از روی دشمنی و خشمی که با او داشت، و او را زشت می‌داشت، تا وقتی که از دنیا مفارقت نمود».

۹/۲۷۳۱. ابوعلی اشعری، از احمد بن محمد، از محسن بن احمد، از ابان بن عثمان، از حدید بن حکیم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «کمترین عقوق، «اف» است. و اگر خدای عز و جل آسان‌تر از آن را می‌داند، هر آینه از آن نهی می‌فرمود».

باب در بیان انتفا

#### ۱۴۴. باب در بیان انتفا «۱»

۱/۲۷۳۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «کافر شده است به خدا، هر که از نسبی بیزاری جوید، و هر چند که آن نسب، دقیق و باریک و پوشیده باشد» (و ثبوتش اشکالی داشته باشد).

۲/۲۷۳۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابو المغرا، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: ... تا آخر آنچه در حدیث اول است.

۳/۲۷۳۴. علی بن محمد، از صالح بن ابی حماد، از ابن ابی عمیر و ابن فضال، از مردان پراکنده - یعنی راویان بسیار - از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمودند: «انتفا و تبری از حسب؛ یعنی نفی نسب، کافر شدن است به خدای بزرگوار. و هر چند که آن نسبت، دقیق و باریک باشد».

باب در بیان آنکه مسلمانان را می‌رنجانند ...

#### ۱۴۵. باب در بیان آنکه مسلمانان را می‌رنجانند، و ایشان را خوار و بی‌مقدار نماید

۱. ۲۷۳۵ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از هشام بن سالم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «خدای عز و جل فرموده است که: هر که بنده مؤمن را برنجانند، باید که عالم شود به جنگی که از جانب من صادر شود» (۲)، و

(۱). و انتفاء - به کسر اول - سه معنی دارد: نیست شدن و بیرون رفتن و بی‌گناهی نمودن. و مراد از آن در اینجا، تبری و بیزاری جستن پدر است از نسب فرزند خویش، یا بعضی از خویشان از بعضی دیگر. (مترجم)  
(۲). یعنی بداند که با او جنگ خواهم کرد. و مراد از جنگ آن جناب، عذاب دنیا و آتش دوزخ است.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۱

باید که هر که بنده مؤمن مرا گرامی دارد، از خشم من ایمن باشد. و اگر از خلق من که در زمین‌اند، در میانه مشرق و مغرب کسی نباشد، مگر یک مؤمن که با امام عادل باشد، هر آینه به عبادت این دو کس، از همه آنچه آن را در زمین آفریده‌ام، بی‌نیازی جویم. و هر آینه هفت آسمان و هفت زمین به این دو کس برپا باشند، و از برای ایشان، از ایمانی که دارند، انیس و مونس قرار دهم، که به انیسی که غیر از ایشان باشد، محتاج نباشند».

۲. ۲۷۳۶ / ۲. از او، از احمد بن محمد، از ابن سنان، از منذر بن یزید، از مفصل بن عمر روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «چون روز قیامت شود، منادی ندا کند که: کجایند آنان که دوستان مرا ریشخند کرده‌اند، یا ایشان را از حق ایشان منع کرده‌اند، یا از ایشان رو گردان بوده‌اند؟ پس گروهی برمی‌خیزند که گوشت بر روی‌های ایشان نباشند، و گفته می‌شود که: این گروه، آنانند که مؤمنان را آزار کرده‌اند، و نصب عداوت از برای ایشان نموده‌اند، و با ایشان عناد ورزیده‌اند، و ایشان را در دینی که داشته‌اند، سرزنش کرده‌اند پس امر می‌شود که: ایشان را به سوی دوزخ برند».

۳. ۲۷۳۷ / ۳. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از ابن فضال، از ثعلبة بن میمون، از حماد بن بشیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدای - تبارک و تعالی - فرموده است که: هر که دوستی از دوستان مرا خواری رساند، به حقیقت که خود را از برای جنگ من آماده ساخته است».

۴. ۲۷۳۸ / ۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حسین بن عثمان، از محمد بن ابی حمزه، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«هر که مؤمنی را خوار گرداند؛ خواه آن مؤمن گدا باشد، و خواه غیر گدا، پیوسته خدای عز و جل او را خوار دارد، و بر او خشمناک باشد، تا وقتی که از خوار داشتن آن مؤمن بازگردد».

۵. ۲۷۳۹ / ۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن نعمان، از ابن مسکان، از معلی بن خنیس روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:

«به درستی که خدای عز و جل می‌فرماید که: هر که دوستی از دوستان مرا خواری رساند، به حقیقت که خود را از برای جنگ من آماده ساخته است. و من از هر چیزی شتابان‌ترم به سوی یاری دوستان خود».

۶. ۲۷۴۰ / ۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب،

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۳

از هشام بن سالم، از معلی بن خنیس، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدای عز و جل فرموده است که: هر که بنده مؤمن مرا خوار کند، به حقیقت که با من جنگ کرده و دشمنی را آشکار نموده، و گویا که تیر به جانب من انداخته است».

۷/۲۷۴۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار و هر دو، از ابن فضال، از علی بن عقبه، از حماد بن بشیر روایت کرده‌اند که گفت:

شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدای عز و جل فرموده است که: هر که دوستی از دوستان مرا خوار گرداند، به حقیقت که خود را از برای جنگ من آماده ساخته. و هیچ بنده‌ای به سوی من تقرّب نجسته است، به چیزی که در نزد من دوست تر باشد، از چیزی که بر او واجب گردانیده‌ام. و به درستی که بنده تقرّب می‌جوید به سوی من، به عمل سنتی که بر او واجب نیست، تا آنکه او را دوست دارم؛ پس هرگاه او را دوست دارم، گوش او باشم که به آن می‌شنود، و چشم او باشم که به آن می‌بیند، و زبان او باشم که به آن سخن می‌گوید، و دست او باشم که به آن از روی شدت می‌گیرد. اگر مرا بخواند، او را اجابت کنم، و اگر از من درخواست، به او عطا فرمایم. و از چیزی یا در چیزی که من فاعل و کننده آنم، آن قدر تردّد ندارم، مانند تردّدی که در نزد مردن بنده مؤمن خود دارم. او مرگ را ناخوش دارد، و من از آنچه او ناخوش دارد، خوش ندارم».

۸/۲۷۴۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از ابو سعید قمّاط، از ابان بن تغلب، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود:

«چون پیغمبر صلی الله علیه و آله را به آسمان بردند، عرض کرد که: ای پروردگار من! حال مؤمن در نزد تو چون و چگونه است؟ فرمود که: یا محمد! هر که دوستی از دوستان مرا خوار گرداند، به حقیقت که با من مبارزه نموده است به جنگ «۱»، و من از هر چیزی شتابان‌ترم به سوی یاری دوستانم. و از چیزی که من فاعل آنم، آن قدر تردّد ندارم، مانند تردّدی که از وفات مؤمن دارم. او مرگ را ناخوش دارد، و من اندوهگینی او را ناخوش ندارم. و به درستی که از جمله بندگان مؤمن من، کسی است که چیزی از برایش صلاحیت ندارد، مگر بی‌نیازی. و اگر او را به سوی غیر آن صرف کنم [بگردانم]، هر آینه هلاک شود. و به درستی که از جمله بندگان

(۱). و مبارزه، از میان صف بیرون شدن است از برای جنگ.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۵

مؤمن من، کسی است که چیزی غیر از فقر و درویشی از برایش صلاحیت ندارد، و اگر آن را به سوی غیر آن صرف کنم، هر آینه هلاک شود. و بنده من تقرّب نمی‌جوید به سوی من، به چیزی که در نزد من دوست تر باشد، از آنچه بر او واجب گردانیده‌ام. و به درستی که بنده من تقرّب می‌جوید به سوی من، به عمل سنتی که بر او واجب نیست، تا آنکه او را دوست دارم.

پس هرگاه او را دوست دارم، گوش او باشم که به آن می‌شنود، و چشم او باشم که به آن سخن می‌گوید، و دست او باشم که به آن از روی شدت می‌گیرد. اگر مرا بخواند، او را اجابت کنم، و اگر از من درخواست، به او عطا فرمایم. «۱».

۹/۲۷۴۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که مؤمنی را خوار گرداند و او را حقیر شمارد، از برای آنکه چیزی در دست ندارد و فقیر و درویش است، خدا او را در روز قیامت، علی رؤس الخلائق (یعنی در جایی که همه آفریدگان خدا حضور داشته باشند) رسوا گرداند».

۱۰ / ۲۷۴۴. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از معاویه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر آینه به حقیقت که خدای عز و جل در شبی مرا به معراج برد و از پس پرده به سوی من وحی فرمود، آنچه وحی فرمود. و آن جناب - تعالی و تقدس - بدون واسطه (که مراد از مشافهه و رو به رو است)، به من فرمود که: یا محمد! هر که دوستی از دوستان مرا خوار گرداند، به حقیقت که خود را از برای من به جنگ آماده ساخته است. و هر که با من جنگ کند، با او جنگ کنم. عرض کردم که: ای پروردگار من! این دوست تو که می‌فرمایی، مراد از آن کیست؟ زیرا که من دانسته‌ام که هر که با تو جنگ کند، تو با او جنگ می‌کنی. فرمود که: مراد از آن، کسی است که پیمان او را گرفته‌ام از برای تو و از برای وصی تو و از برای ذریه شما به ولایت، که به ولایت شما قائل باشد و شما را دوست دارد».

۱۱ / ۲۷۴۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مسکان، از معلی بن

(۱). و مخفی نماند که این حدیث و امثال آن، از احادیث مشکله است. و بعضی از ناتمامان، به ظاهر آن متمسک شده، پُر پوچی چند به قالب زده‌اند، و در شرح و بیان آن، کفرها گفته‌اند. و حقیر، تحقیق آن را در رساله نجات السالکین نموده‌ام، به وضعی که اهل حق را خوش آید. هر که خواهد، به آن کتاب رجوع نماید. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۷

خنیس، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدای عز و جل فرموده است که: هر که بنده مؤمن مرا خوار گرداند، به حقیقت که با من در مقام جنگ درآمده، و مرا مبارز طلبیده به جنگ کردن با یکدیگر. و در چیزی که من فاعل آنم، آن قدر تردّد ندارم، مانند تردّدی که در خصوص بنده مؤمن خود دارم؛ زیرا که من دیدار او را دوست می‌دارم، و او مرگ را ناخوش دارد؛ پس مرگ را از او می‌گردانم و او را نمی‌میرانم. و به درستی که او مرا در امری می‌خواند و به جهت آن دعا می‌کند؛ پس من او را اجابت می‌کنم به چیزی که از برایش بهتر است».

باب در بیان جستجوی لغزش‌های مؤمنان و عورت‌های ایشان

#### ۱۴۶. باب در بیان جستجوی لغزش‌های مؤمنان و عورت‌های ایشان «۱»

۱ / ۲۷۴۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از ابراهیم و فضل، پسران یزید اشعری، از عبدالله بن بکیر، از زراره، از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که هر یک فرمودند که: «وقتی که بنده از هر وقتی به سوی کفر نزدیک‌تر است، آن وقتی است که مردی با مردی مواخات و برادری می‌کند بر دین اسلام؛ پس سردر آمدن‌ها و لغزش‌های او را بر او می‌شمارد و ضبط می‌کند، از برای آنکه در وقتی از اوقات، او را به آنها ملامت و سرزنش کند».

۲ / ۲۷۴۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن نعمان، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: ای گروه کسانی که به زبان خویش اسلام آورده‌اید، و ایمان به سوی دل‌های شما خالص نشده! مسلمانان را مذمت مکنید، و عورت‌های ایشان را پیروی ننمایید «۲»؛ زیرا که هر که عورت‌های ایشان را پیروی کند، خدای عز و جل عورت او را پیروی می‌کند. و هر که خدا عورت‌های او را پیروی کند، او را رسوا می‌سازد، و اگرچه در خانه یا اطاق خویش باشد».

از او، از علی بن نعمان، از ابو الجارود، از امام محمد باقر علیه السلام مثل این روایت است.

۳ / ۲۷۴۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن



(۱). و عورت- به فتح عين و سکون واو-، شکاف و فرجه و خصوص قبل و دبر است. و مراد از آن در اینجا، هر چیزی است که موضوع ستر و پوشش باشد، و هر چه از آن شرم می‌شود. (مترجم)

(۲). یعنی عیبجویی و تجسس از زشتی‌ها.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۹

حکم، از عبدالله بن بکیر، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: ... تا آخر آنچه در حدیث اول گذشت.

۴/ ۲۷۴۹. از او، از حجاج، از عاصم بن حمید، از ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: ای گروه کسانی که به زبان خویش اسلام آورده‌اید، و به دل‌های خویش اسلام نیاورده‌اید! لغزش‌های مسلمانان را پیروی مکنید؛ زیرا که هر که لغزش‌های مسلمانان را پیروی کند، خدا لغزش‌های او را پیروی می‌کند. و هر که خدای عز و جل لغزش او را پیروی کند، او را رسوا می‌کند».

۵/ ۲۷۵۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از علی بن اسماعیل، از ابن مسکان، از محمد بن مسلم یا حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: لغزش‌های مؤمنان را پیروی مکنید؛ زیرا که هر که لغزش‌های مؤمنان را پیروی می‌کند، خدای عز و جل لغزش او را پیروی کند. و هر که خدای عز و جل لغزش او را پیروی کند، او را رسوا می‌کند، و هر چند که در اندران خانه یا حجره خود باشد».

۶/ ۲۷۵۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضال، از ابن بکیر، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: ... تا آخر آنچه در حدیث اول است، مگر آنکه این حدیث «سردرآمدن‌ها» را ندارد.

۷/ ۲۷۵۲. از او، از ابن فضال، از ابن بکیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

«وقتی که بنده از هر وقتی از خدای عز و جل دورتر است، آن وقتی است که مردی با مردی برادری می‌کند، و حال آنکه لغزش‌های او را محافظت می‌نماید، از برای آنکه در وقتی از اوقات، او را به آنها ملامت و سرزنش نماید».

باب در بیان سرزنش کردن

## ۱۴۷. باب در بیان سرزنش کردن

۱/ ۲۷۵۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حسین بن عثمان، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که مؤمنی را ملامت و سرزنش کند، خدا او را در دنیا و آخرت سرزنش کند».

۲/ ۲۷۵۴. از او، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از اسماعیل بن عمار، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که امر زشتی را

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۱

فاش کند، چون کسی باشد که به آن آغاز کرده و آن را به جا آورده. و هر که مؤمنی را به چیزی سرزنش کند، نمیرد، تا خود مرتکب آن چیز شود».

۳/ ۲۷۵۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که مؤمنی را به گناهی سرزنش کند، نمیرد، تا آن گناه را مرتکب گردد».

۴/ ۲۷۵۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضال، از حسین بن عمر بن سلیمان، از معاویه بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:

«هر که برادر خود را ملاقات کند به چیزی که او را سرزنش کند، خدای- تعالی- او را در دنیا و آخرت سرزنش کند».

باب در بیان غیبت و بهتان

#### ۱۴۸. باب در بیان غیبت و بهتان «۱»

۲۷۵۷ / ۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: غیبت، در تباهی دین مسلمان، شتابان‌تر است از خوره، در اندران او». و فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: نشستن در مسجد برای انتظار کشیدن نماز، عبادت است، مادام که حدث از او سر نزنند. عرض شد که:

یا رسول الله! چه حدث می‌کند که موجب این باشد که نشستنش عبادت نباشد؟ فرمود که: غیبت کردن».

۲۷۵۸ / ۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که در حق مؤمنی بگوید، آنچه را که هر دو چشمش آن را دیده و هر دو گوشش آن را شنیده، چنین کسی از جمله آنان است که خدای عز و جل در حق ایشان فرموده است که: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا

(۱). و غیبت- به کسر غین-، بدگویی کردن است در پس سر مؤمنی، به آنچه در او باشد، که اگر بشنود، او رای بد آید، و باید که آن سخن، قابلیت بد آمدن داشته باشد. پس اگر کسی از آنچه مدح و تعریف باشد، او رای بد آید، داخل در این باب نیست، چنان که اگر کسی از سخن بد که در باره او گویند، بدش نیاید، از این باب بیرون نیست. و آنچه بعضی از صلحا می‌کنند که مردم رای در غیبت خویش اذن می‌دهند، عین خطا است؛ چه ترغیب است در فعل حرام. بلی، اگر بعد از وقوع آن، کسی غیبت‌کننده رای حلال کند، فعلی است حمیده و شغلی است پسندیده. و آنچه در میان فارسیان مشهور است، غیبت، به فتح غین است، و بهتان، بدگویی دروغ است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۳

لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۱)؛ یعنی: به درستی که آنان که دوست می‌دارند که فاش گردد خصلت ناشایست که آن زنا است و انواع قبائح و زشتی‌ها، در باره آنان که ایمان آورده‌اند، از برای ایشان است عذابی دردناک یا دردآورنده».

۲۷۵۹ / ۳. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شَاء، از داود بن سرحان روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از غیبت. فرمود که: «غیبت، آن است که از برای آنکه برادر تو است، در دینش چیزی را بگویی که نکرده باشد، و بر او امری را ثابت گردانی که خدای عز و جل آن را بر او پوشیده باشد، و در آن بر او حدی از حدودی که در شرع مقرر است، اقامه نشده باشد».

۲۷۶۰ / ۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی‌عبدالله، از پدرش، از هارون بن حجم، از حفص بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال شد که کفار غیبت کردن چیست؟ فرمود که: از خدا آمرزش می‌طلبی برای کسی که او را غیبت کرده‌ای، در هر زمان که او را یاد کنی».

۲۷۶۱ / ۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از ابن ابی‌یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«هر که بر مرد مؤمن یا زن مؤمنه‌ای بهتان بندد به آنچه در او نیست، خدا او را در طینت خبال محشور گرداند و در آن بدارد، تا از

عهده آنچه گفته بيرون آيد». عرض كردم كه: طينت خبال چيست؟ فرمود كه: «چرك و خونابه‌اي است كه از فرج‌هاي زنان زناكار بيرون مي‌آيد».

۶/ ۲۷۶۲. محمد بن يحيى، از احمد بن محمد، از عتباس بن عامر، از ابان، از مردى كه ما او را نمى‌دانيم، مگر يحيى ازرق روايت کرده است كه گفت: امام موسى كاظم عليه السلام به من فرمود كه: «هر كه مردى را از پشت سرش ذكر كند به آنچه در او موجود است، از آنچه مردم آن را شناخته‌اند و شهرت يافته، او را غيبت نكرده. و هر كه او را ياد كند از پشت سرش به آنچه در او موجود است، از آنچه مردم آن را شناخته‌اند و به آن خبر ندارند، او را غيبت کرده است. و هر كه او را مذكور سازد به آنچه در او نيست، به حقيقت كه بر او بهتان بسته است».

۷/ ۲۷۶۳. على بن ابراهيم، از محمد بن عيسى، از يونس بن عبد الرحمان، از

(۱). نور، ۱۹.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافى)، ج ۴، ص: ۷۵

عبد الرحمان بن سيابه روايت کرده است كه گفت: شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام كه مى‌فرمود: «غيبت، آن است كه در حق برادرت بگويى، آنچه را كه خداى عز و جل آن را بر او پوشيده. اما امرى كه ظاهر است در او، مانند تيزى و تندى غيبت نيست. و بهتان، آن است كه در حق او بگويى، آنچه را كه در او نيست».

باب در بيان روايت كردن سخنى به جهت ضرر بر مؤمن

#### ۱۴۹. باب در بيان روايت كردن سخنى به جهت ضرر بر مؤمن

۱/ ۲۷۶۴. محمد بن يحيى، از احمد بن محمد بن عيسى، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر روايت کرده است كه گفت: امام جعفر صادق عليه السلام به من فرمود كه: «هر كه بر مؤمنى روايت و كلامى را روايت كند، و سخنى از او بگويد، و خواسته باشد كه به آن، عيب او را بروز دهد، و مرؤت و جوانمردى او را درهم شكند، تا از چشم مردمان بيفتد، خداى - تعالى - او را از دوستى خود بيرون برد، به سوى دوستى شيطان؛ پس شيطان، او را قبول نكند».

۲/ ۲۷۶۵. از او، از احمد، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان روايت است كه گفت:

به آن حضرت عرض كردم كه: عورت مؤمن بر مؤمن حرام است؟ فرمود: «آرى». عرض كردم كه: مقصودت از اين، پايين تنه او است. فرمود: «چنان نيست كه تو به سوى آن رفته‌اى.

جز اين نيست كه مقصود از آن، فاش كردن سر او است».

۳/ ۲۷۶۶. على بن ابراهيم، از محمد بن عيسى، از يونس، از حسين بن مختار، از زيد، از امام جعفر صادق عليه السلام روايت کرده است كه، در آنچه در حديث آمده است كه عورت مؤمن بر مؤمن حرام است، كه آن حضرت فرمود: «مراد اين نيست كه عورتش كشف شود، پس تو چيزى از آن را ببينى. جز اين نيست كه مقصود آن است كه بر او روايت كنى و سخنى بگويى كه باعث ضرر او باشد، يا آنكه او را عيب كنى».

باب در بيان شماتت

#### ۱۵۰. باب در بيان شماتت «۱»

۱/ ۲۷۶۷. چند نفر از اصحاب ما روايت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن على بن فضال، از ابراهيم بن محمد

اشعری، از ابان بن عبد الملک، از امام جعفر صادق علیه السلام که

(۱). و شماتت- به فتح شین- شادی کردن است بر مکروهی که به دشمن رسد. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۷

فرمود: «شماتت را از برای برادرت ظاهر مکن، که خدای عز و جل او را رحم می‌کند، و آن شماتت را بر تو قرار می‌دهد». و فرمود که: «هر که شماتت کند به مصیبتی که بر برادرش فرود آمده، از دنیا بیرون نرود، تا در فتنه افتد و محنت و زحمت آن را بکشد». باب در بیان دشنام به یکدیگر دادن

### ۱۵۱. باب در بیان دشنام به یکدیگر دادن

۲۷۶۸ / ۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: دشنام‌دهنده به مؤمن، چون کسی است که بر هلاکت مشرف شده باشد».

۲۷۶۹ / ۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از فضالہ بن ایوب، از عبدالله بن بکیر، از ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: دشنام دادن به مؤمن، بیرون رفتن است از فرمان خدای- تعالی-، و جنگ کردن با او، کفر، و خوردن گوشتش به غیبت، معصیت است، و حرمت مالش، چون حرمت خون او است».

۲۷۷۰ / ۳. از او، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «مردی از قبیله بنی تمیم به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: مرا وصیت کن و بفرما چه کنم؟ پس در آنچه حضرت او را وصیت فرمود، این بود که فرمود: مردم را دشنام مدهید، که دشمنی را در میان ایشان کسب می‌کنید».

۲۷۷۱ / ۴. ابن محبوب، از عبد الرحمان بن حجاج، از ابو الحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است در باب دو مرد که به یکدیگر دشنام می‌دهند، که آن حضرت فرمود: «آنکه آغاز می‌کند از این دو، ستمکارتر است، و گناه او و گناه دیگری بر او است، مادامی که مظلوم را عذرخواهی نکند» (۱).

۲۷۷۲ / ۵. ابو علی اشعری، از محمد بن سالم، از احمد بن نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هرگز مردی بر مردی به کفر گواهی نداده، مگر آنکه یکی از این دو کس با کفر برگشته، و کفر بر او ثابت و محقق گردیده است»؛

(۱). و همین حدیث در باب «سبکی» [السَّه] مذکور شد، با اختلافی در آخر آن، و زیادتى علی بن ابراهیم و پدرش در اول سند. و احتمال می‌رود که آنچه در اینجا و در آنجا است، دو حدیث باشد. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۹

چرا که، اگر بر کافری گواهی داده، راست گفته است، و اگر آن کس مؤمن باشد، کفر بر گواهی‌دهنده برمی‌گردد. پس پرهیزید از طعن زدن بر مؤمنان».

۲۷۷۳ / ۶. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از علی بن ابی حمزه، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «به درستی که لعنت چون از دهان صاحبش بیرون

آمد، تردّد می‌کند و می‌گردد؛ پس اگر محلّ روانی و موضع جواز آن را یافت (به اینکه آن کس که لعنت‌کننده او را لعنت کرده، فی الحقیقه ملعون باشد)، در آنجا قرار گیرد. و اگر نه، بر صاحبش رجوع کند».

۷/۲۷۷۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی، از علی بن عقبه، از عبدالله بن سنان، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود ... تا آخر حدیث پیش، مگر آنکه در این حدیث است که: «در میانه این دو کس تردّد می‌کند».

۸/۲۷۷۵. ابو علی اشعری، از محمد بن سنان، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «چون مردی اف به برادر مؤمن خود بگوید، از دوستی او بیرون می‌رود. و چون بگوید که تو دشمنی منی، یکی از این دو کافر می‌شود. و خدای عز و جل عملی را از مؤمنی قبول نمی‌فرماید، با آنکه بدی را نسبت به برادر مؤمنش در دل گرفته باشد».

۹/۲۷۷۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن سنان، از حمّاد بن عثمان، از ربیع، از فضیل، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ انسانی نیست که در برابر چشم مؤمنی طعنه زند، مگر آنکه به بدترین انواع مردن‌ها می‌میرد، و سزاوار آن باشد که به سوی هیچ خوبی باز نگردد».

باب در بیان تهمت و بدگمانی

## ۱۵۲. باب در بیان تهمت و بدگمانی «۱»

۱/۲۷۷۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمیر یمانی، از

(۱). و تهمت، دروغ و دروغ بر بستن است. و ظاهر این است که تهمت، برزخ میان غیبت و بهتان باشد؛ زیرا که در تهمت، وهم و خیالی هست که در بهتان نیست؛ چه اصل آن وُهْمَت بوده است، و این تاء که در آن است، بدل است از واو. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۸۱

امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون مؤمن برادرش را متهم کند، ایمان در دلش بگدازد، چنان که نمک در آب می‌گدازد».

۲/۲۷۷۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از بعضی از اصحاب خویش، از حسین بن حازم، از حسین بن عمر بن یزید، از پدرش که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر که برادر دینی خویش را متهم سازد، حرمتی در میان ایشان نیست. و هر که با برادر خویش معامله و رفتار کند، به مثل آنچه با سایر مردمان رفتار می‌کند، بیزار است از آنچه بر خود می‌بندد» (یعنی ایمان).

۳/۲۷۷۹. از او، از پدرش، از آنکه او را روایت کرد از حسین بن مختار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام در بعضی از سخنان خویش فرمود که: کار برادر خویش را بر نیکوترین وجهی که در آن متصور است حمل کن، تا وقتی که بیاید تو را، آنچه (تو را از آن بگرداند، یا) بر تو غالب شود. «۱»

و البته گمان بد مبر به سخنی که از دهان برادر بیرون آمده و از او سر زده باشد، و حال آنکه تو از برایش در خیر و خوبی محملی را بیایی».

باب در بیان حال کسی که برادر مؤمن خویش را خیرخواهی نکند

## ۱۵۳. باب در بیان حال کسی که برادر مؤمن خویش را خیرخواهی نکند

۲۷۸۰ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن علی بن نعمان، از ابو حفص اعشی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که در حاجتی از حاجت‌های برادر مؤمن خود سعی کند، و او را خیرخواهی نکند که آنچه لازمه سعی است به عمل نیاورد، با خدا و رسولش خیانت کرده است».

۲۷۸۱ / ۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از سماعه که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر مؤمنی که در حاجت برادر خود راه رود و او را خیرخواهی نکند، با خدا و رسولش خیانت کرده است».

۲۷۸۲ / ۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد و ابو علی

(۱). بنا بر اختلاف نسخ کافی و مراد این است که، فعل او را بر محمل نیک حمل کن، تا وقتی که علم به خلاف آن به هم رسانی.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۸۳

اشعری، از محمد بن حسان و هر دو، از ادريس بن حسن، از مصباح بن هلقام که گفت: خبر داد ما را ابوبصیر و گفت که: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر مردی از اصحاب ما که مردی از برادرانش به او یاری جوید در حاجتی، و او در آن حاجت به هر جدّ و سعی‌ای که دارد مبالغه نکند، به حقیقت که با خدا و رسول و مؤمنان خیانت کرده است».

ابوبصیر می‌گوید که: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که: به گفتار خویش که فرمودی، «مؤمنان» چه قصد داری؟ و مراد تو از ایشان کیست؟ فرمود که: «از نزد امیرالمؤمنین علیه السلام تا آخر ایشان».

۲۷۸۳ / ۴. از ایشان، هر دو از محمد بن علی، از ابو جمیله روایت است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر که در حاجت برادرش راه رود و او را در آن حاجت خیرخواهی نکند، چون کسی باشد که با خدای عز و جل و رسولش صلی الله علیه و آله خیانت کرده، و خدا دشمن او باشد».

۲۷۸۴ / ۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از بعضی از اصحاب خویش، از حسین بن حازم، از حسین بن عمر بن یزید، از پدرش، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هر که با برادر خویش مشورت کند، و آن برادر محض رأی و صلاح را از برایش پاک و خالص نگرداند (که آنچه می‌داند درست به او نگوید)، خدای عز و جل رأی او را از او بر باید».

۲۷۸۵ / ۶. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس، از سماعه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر مؤمنی که با برادر مؤمن خود در حاجتی راه رود و او را خیرخواهی نکند، به حقیقت که با خدای عز و جل و رسولش صلی الله علیه و آله خیانت کرده است».

باب در بیان خلف وعده

#### ۱۵۴. باب در بیان خلف وعده «۱»

۲۷۸۶ / ۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «وعده کردن مؤمن با برادرش، نذری



(۱). و وعده، خبر دادن است کسی را به رسانیدن نیکی به او. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۸۵

است که آن را کفاره‌ای نیست. «۱»

تّمه حدیث: «پس هر که وعده را خلف کند، به خلف کردن آن، او به خدای عز و جل آغاز کرده، و خود را در معرض دشمنی و خشم آن جناب در آورده. و این است معنی قول خدای - تعالی -: «یا أَيُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ \* کَثَرٌ مَّقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (۲)؛ یعنی: ای کسانی که گرویده‌اید! چرا می‌گویید، آنچه را که نمی‌کنید. بزرگ است از روی دشمنی و خشم در نزد خدا، آنکه بگویید، آنچه را که نمی‌کنید.»

۲/۲۷۸۷. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از شعیب عرقوفی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، باید که وفا کند، چون وعده دهد». باب در بیان حال کسی که برادر مؤمن خود را باز دارد از ...

### ۱۵۵. باب در بیان حال کسی که برادر مؤمن خود را باز دارد از داخل شدن بر او

۱/۲۷۸۸. ابو علی اشعری روایت کرده است، از محمد بن حسن و چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد و هر دو، از محمد بن علی، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هر مؤمنی که میان او و مؤمنی دیگر، حجاب و مانعی باشد از پرده و غیر آن، به وضعی که او را نتواند دید، خدای عز و جل در میان او و بهشت، هفتاد هزار حصار بزند، که مسافت میان هر حصاری تا حصاری، به قدر هزار ساله راه باشد.»

۲/۲۷۸۹. علی بن محمد، از ابن جمهور، از احمد بن حسین، از پدرش، از اسماعیل بن محمد، از محمد بن سنان روایت کرده است که گفت: در نزد امام رضا علیه السلام بودم؛ پس به من فرمود که: «ای محمد! به درستی که در زمان بنی اسرائیل چهار نفر بودند از مؤمنان؛ پس یکی از ایشان به نزد سه نفر دیگر آمد، و ایشان در منزل یکی از آن سه نفر جمع بودند، به جهت مناظره و گفتگویی که در میان ایشان بود؛ پس در را کوبید، و غلام صاحبخانه به سوی او بیرون آمد. گفت که: آقایت در کجا است؟ گفت که: در خانه نیست. آن مرد برگشت، و غلام

(۱). یعنی وعده چون نذر، وفای به آن لازم است. و فرق این است که، اگر مخالفت نذر شود، کفاره باید داد، و در مخالفت وعده، کفاره نیست. و این حکم بر سبیل ترغیب و تحریم است بر وفای به وعده‌ای که کرده، بنا بر مشهور. (مترجم)

(۲). صف، ۲ و ۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۸۷

داخل شد و به نزد آقایش آمد. به او گفت که: کی بود آنکه در را کوبید؟ گفت: فلان کس بود، و به او گفتم که تو در خانه نیستی. آقا ساکت شد و پروایی نکرد، و غلام خود را ملامت و سرزنش نمود، و هیچ‌یک از ایشان غمناک نشد، به جهت بازگشتن آن مرد از خانه، و شروع کردند در حدیث و قصه خویش. و چون فردا شد، آن مرد، صبح زود به جانب ایشان آمد؛ پس به ایشان برخورد، در حالی که ایشان بیرون آمده بودند و می‌خواستند که به جانب مزرعه‌ای روند که مال بعضی از ایشان بود؛ پس آن مرد به ایشان سلام کرد و گفت که: من با شما می‌آیم. گفتند:

بیا. و او را عذرخواهی نکردند در باب آنچه دیروز اتفاق افتاده بود. و آن مرد، محتاج و پریشان حال بود. و چون در عرض راه بودند، ناگاه دیدند که پاره ابری ایشان را سایه کرده.

گمان کردند که باران می‌آید؛ پس مبادرت کردند و به سرعت رفتند. و چون آن ابر بر بالای سر ایشان قرار گرفت و با ایشان برابر شد، شنیدند که نداکننده‌ای از اندران آن ابر ندا می‌کرد که:

ای آتش! ایشان را فرا گیر، و منم جبرئیل فرستاده خدا؛ پس ناگاه آتشی از اندران آن ابر هر سه نفر را ربود، و آن مرد باقی ماند با نهایت ترس، و تعجب می‌کرد از آنچه بر آن گروه فرود آمد، و نمی‌دانست که سبب آن چیست. بعد از آن، به جانب شهر برگشت و حضرت یوشع بن نون را ملاقات کرد، و این خبر را به آن حضرت داد، با آنچه دیده و شنیده بود. یوشع بن نون علیه السلام فرمود: آیا ندانستی که خدا بر ایشان خشم گرفت، بعد از آنکه از ایشان خشنود بود؟ و آن به سبب کرداری است که ایشان با تو کردند. عرض کرد که: کردار ایشان با من چه بود؟ پس یوشع علیه السلام او را به آنچه کرده بودند حدیث فرمود. آن مرد عرض کرد: پس من ایشان را در جلّ قرار می‌دهم، و ایشان را حلال می‌کنم و از ایشان درمی‌گذرم. فرمود که: اگر این عفو، پیش از آنچه شد، می‌بود، ایشان را نفع می‌بخشید. اما در این ساعت، نفعی ندارد، و شاید که ایشان را بعد از این نفع بخشد».

۳/۲۷۹۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از بکر بن صالح، از محمد بن سنان، از مفضل، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هر مؤمنی که میان او و مؤمنی دیگر، حاجبی باشد، خدای عز و جل در میان او و بهشت، هفتاد هزار حصار بزند، که گندگی هر حصاری، به قدر هزار ساله راه باشد، و میان هر حصار تا حصاری، به قدر هزار ساله راه باشد».

۴/۲۷۹۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جبلة، از عاصم بن

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۸۹

حمید، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم! چه می‌فرمایی در باب مسلمانی که به نزد مسلمانی دیگر آید که او را زیارت کند، و آن مسلمان در منزل خود باشد. پس رخصت طلبد که بر او داخل شود، و او را رخصت ندهد و به سوی او بیرون نیاید. فرمود که: «ای ابو حمزه! هر مسلمانی که به نزد مسلمانی دیگر آید، در حالتی که زیارت کننده یا جویای حاجتی باشد، و آن مسلمان در منزل خود باشد، و رخصت طلبد که بر او داخل شود، و او را رخصت ندهد و به سوی او بیرون نیاید، پیوسته در لعنت خدای عز و جل باشد، تا یکدیگر را ملاقات کنند و به هم رسند». عرض کردم که: در لعنت خدا باشد تا به هم رسند؟ فرمود: «بلی، ای ابو حمزه!».

باب در بیان حال کسی که برادرش از او یاری جوید و ...

### ۱۵۶. باب در بیان حال کسی که برادرش از او یاری جوید، و او را یاری نکند

۱/۲۷۹۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد و ابو علی اشعری، از محمد بن حسان، از محمد بن علی، از سعدان، از حسین بن امین، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «هر که بخل کند به یاری کردن برادر مسلمانش، و بخل کند به قیام نمودن از برای او در حاجتی که دارد، مبتلا شود به یاری کردن کسی که بر یاری او گناهکار شود، و خدا او را مزد ندهد».

۲/۲۷۹۳. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «کدام مردی از شیعیان ما است که مردی از برادرانش به نزد او آید، و به او یاری جوید در حاجتی که دارد، و او را یاری نکند، با آنکه می‌تواند که او را یاری کند (یعنی هیچ‌یک از شیعیان ما چنین نکنند)، مگر آنکه خدای عز و جل او را مبتلی گرداند، بر روا کردن حاجت‌های غیر او از دشمنان ما، که خدا او را در روز قیامت، بر آن حاجت‌ها که روا کرده عذاب کند».

۳/۲۷۹۴. ابو علی اشعری، از محمد بن حسان، از محمد بن اسلم، از خطّاب بن مصعب، از سدیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ مردی یاری برادر مسلمان خود را وا نگذاشته، تا آنکه در آن سعی کند و با او مواسات و برابری

نمايد، مگر آنکه مبتلا شده است به يارى کردن كسى كه گنهكار شود، و مزد داده نشود».

۴/۲۷۹۵. حسين بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از على بن

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۴، ص: ۹۱

جعفر، از امام موسى كاظم عليه السلام روايت کرده است كه گفت: شنيدم از آن حضرت كه مى فرمود:

«هر كه مردى از برادرانش به سوى او قصد كند، در حالتى كه به او پناه برنده باشد در بعضى از حالات خويش، پس او را پناه ندهد

بعد از آنكه بر آن قادر باشد، به حقيقت كه دوستى خداى عز و جل را بريده است».

باب در بيان حال كسى كه مؤمنى را منع كند از خيرى ...

### ۱۵۷. باب در بيان حال كسى كه مؤمنى را منع كند، از خيرى از نزد خود، يا از نزد غير خود

۱/۲۷۹۶. چند نفر از اصحاب روايت کرده اند، از احمد بن محمد و ابو على اشعري، از محمد بن حسان و هر دو، از محمد بن على،

از محمد بن سنان، از فرات بن احنف، از امام جعفر صادق عليه السلام كه فرمود: «هر مؤمنى كه مؤمنى را از چيزى منع كند، از

آنچه آن مؤمن به سوى آن محتاج است، و حال آنكه او بر آن چيز قادر باشد، از نزد خود يا از نزد غير خود، خداى عز و جل او را

در روز قيامت، بر پاى دارد، در حالتى كه رويش سياه و چشمهايش كبود و دستهايش به سوى گردنش غل کرده باشد. پس گفته

مى شود كه: اين خيانت كارى است كه با خدا و رسول او خيانت کرده است. بعد از آن امر مى شود كه: او را به سوى آتش دوزخ

برند».

۲/۲۷۹۷. ابن سنان، از يونس بن ظبيان روايت کرده است كه گفت: امام جعفر صادق عليه السلام فرمود كه: «اى يونس! هر كه حق

مؤمن را حبس كند و به او ندهد، خداى عز و جل در روز قيامت، پانصد سال او را بر روى پاى هاشمى بدارد، تا آنكه عرق يا خون

او روان شود «۱»، و نداكننده اى از جانب خدا ندا كند كه: اين ستمكارى است كه حق خدا را از او حبس نموده». حضرت فرمود:

«پس در چهل روز سرزنش مى شود. بعد از آن امر مى شود كه: او را به سوى آتش دوزخ برند».

۳/۲۷۹۸. محمد بن سنان، از مفضل بن عمر روايت کرده است كه گفت: امام جعفر صادق عليه السلام فرمود: «هر كه را خانه اى

باشد، و مؤمنى به آرام گرفتن و نشستن در آن

(۱). و ظاهر اين است كه اين ترديد از راوى باشد، اگرچه احتمال دارد كه اين كلام از امام عليه السلام باشد بر سبيل تنويع، چنان

كه در قول خداى - تعالى - است: «أَنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا». و مراد اين است كه، گاهى عرق از او روان شود و گاهى خون، يا از

بعضى عرق و از بعضى خون روان شود. و در بعضى از نسخ كافي به جاى «أَوْ دَمُهُ» كه ترجمه آن، «يا خون او است»، «أَوْ دَمِيَّةً» واقع

شده. و بنا بر آن، ترجمه اين مى شود كه: تا آنكه رودخانه ها از عرقش روان شود. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول كافي)، ج ۴، ص: ۹۳

محتاج شود، پس او را از آن منع كند، خداى عز و جل مى فرمايد كه: اى فرشتگان من! آيا بنده من بر بنده من بخل كرد به سكوناى

خانه دنيا، به عزت و جلال خودم سوگند كه هر گز در بهشت هاى من ساكن نخواهد شد».

۴/۲۷۹۹. حسين بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از على بن جعفر روايت کرده است كه گفت: شنيدم

از امام موسى كاظم عليه السلام كه فرمود ... تا آخر آنچه در باب قضای حاجت مؤمن گذشت. و در اينجا چيز ديگر ذكر کرده و

آن اين است كه: على بن جعفر گفت: و نيز شنيدم از آن حضرت كه مى فرمود ... تا آخر آنچه در آخر باب پيش از اين باب

مذكور شد.

باب در بیان حال کسی که مؤمنی را بترساند

### ۱۵۸. باب در بیان حال کسی که مؤمنی را بترساند

۱/ ۲۸۰۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن عیسی، از انصاری، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که به سوی مؤمنی بنگرد به نگاهی تند، از برای آنکه او را به آن نگاه بترساند، خدای عز و جل او را بترساند، در روزی که هیچ سایه و پناهی غیر از سایه او نباشد».

۲/ ۲۸۰۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابو اسحاق خفاف، از بعضی از اهل کوفه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که مؤمنی را بترساند به سلطانی، به اینکه به صاحب تسلطی عرض کند، از برای آنکه از سلطان، ناخوشی به آن مؤمن برسد، پس چنان شود که ناخوشی به او نرسد، آن ترساننده در آتش دوزخ باشد. و هر که مؤمنی را به سلطان بترساند، از برای آنکه مکروهی از آن به مؤمن برسد، و به این سبب ناخوشی به آن مؤمن برسد، آن ترساننده، با فرعون و کسان فرعون در آتش دوزخ است که با ایشان هم در که «۱» باشد».

۳/ ۲۸۰۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که کسی را بر مؤمنی یاری دهد، و بر ضرر او به نصف کلمه‌ای اعانت کند، در روز قیامت خدای عز و جل را ملاقات کند، در حالی که

(۱). در که همان درجه است که به اقتباس از قرآن بر مراتب جهنم اطلاق می‌شود. (مصحح)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۹۵

میان دو چشمش نوشته باشد که، نومید است از رحمت خدا یا از رحمت من». «۱»

باب در بیان سخن چینی کردن

### ۱۵۹. باب در بیان سخن چینی کردن

۱/ ۲۸۰۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا نمی‌خواهید که شما را خبر دهم به بدان یا بدترین شما؟ صحابه عرض کردند: یا رسول الله! بلی، می‌خواهیم. فرمود: آنان که به سخن چینی، بسیار روندگانند در میان مردمان (یعنی سخن آن را به نزد این، و سخن این را به نزد آن می‌برند، تا فتنه و نزاع در میان ایشان اندازند)، و آنان که در میان دوستان جدایی می‌اندازند، و از برای بی‌گناهان، عیب یا عیب‌ها می‌جویند» «۲».

۲/ ۲۸۰۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن عیسی، از یوسف بن عقیل، از محمد بن قیس، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «بهشت حرام گردانیده شده است بر آنان که گوش دهندگانند، تا سخن مردم را بشنوند، و به سخن چینی کردن در میان مردمان، بسیار روندگانند».

۳/ ۲۸۰۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابو الحسین اصبهانی روایت کرده که آن را ذکر کرده است از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - فرمود که: بدان یا بدترین شما، آنانند که به سخن چینی، بسیار روندگانند، و آنان که در میان دوستان جدایی می‌اندازند، و از برای بی‌گناهان، عیب‌ها می‌جویند».

باب در بیان فاش کردن اسرار

## ۱۶۰. باب در بیان فاش کردن اسرار

۲۸۰۶ / ۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از محمد بن عجلان که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که خدای عز و جل گروهی چند را به واسطه فاش کردن، سرزنش فرموده، در فرموده خود: «وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَاعُوا بِهِ» (۳)؛ یعنی: و چون بیاید ایشان را امری از ایمنی

(۱). بنا بر اختلاف نسخ کافی. (مترجم)

(۲). بنا بر اختلاف نسخ کافی. (مترجم)

(۳). نساء، ۸۳.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۹۷

یا ترس، آن را فاش می‌گردانند». و حضرت فرمود: «پس پرهیزید از فاش کردن».

۲۸۰۷ / ۲. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از محمد خزار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که حدیث ما را بر ما فاش کند، به منزله کسی است که دانسته، حق ما را انکار کرده». راوی می‌گوید که: حضرت به معلی بن خنیس فرمود که: «فاش کننده حدیث ما، مانند کسی است که دانسته، منکر آن است».

۲۸۰۸ / ۳. یونس، از ابن مسکان، از ابن ابی یعفور روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هر که حدیث ما را بر ما فاش کند، خدای عز و جل ایمان را از او برباید».

۲۸۰۹ / ۴. یونس، از یونس بن یعقوب، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که حدیث ما را فاش کند، ما را به قتل خطا نکشته است، ولیکن ما را به قتل عمد کشته» (یعنی از روی قصد مرتکب کشتن ما شده است).

۲۸۱۰ / ۵. یونس، از علا، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «بنده در روز قیامت محشور می‌شود، و حال آنکه نمی‌از خون به او نرسیده؛ پس مانند شیشه حجامت یا بالاتر از آن به سوی او دفع می‌شود، و به او گفته می‌شود که: این بهره تو است از خون فلان کس. عرض می‌کند که: ای پروردگار من! می‌دانی که تو روح مرا قبض کردی و من خونی را نریخته بودم. می‌فرماید: بلی، از فلان کس روایت را شنیدی چنین و چنین، و آن را بر او روایت کردی. پس آن روایت نقل شد، تا به فلان پادشاه جبار رسید، و او را به جهت آن کشت، و اینک بهره تو است از خون او».

۲۸۱۱ / ۶. یونس، از ابن سنان، از اسحاق بن عمّار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: حضرت، این آیه را تلاوت فرمود: «ذَلِكْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكْ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ» (۱)؛ یعنی: «آن خواری و بیچارگی و خشم خدا بر ایشان، به سبب آن است که ایشان بودند که کافر می‌شدند به آیت‌های خدا، و می‌کشتند پیغمبران را به ناحق. آنکه مذکور شد، به سبب این بود که گنهکار شدند، و بودند که از حد

(۱). بقره، ۶۱.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۹۹

در می‌گذشتند، و از احکام خدای - تعالی - تعدی می‌کردند». و حضرت فرمود: «به خدا سوگند که ایشان را به دست‌های خود نکشتند، و شمشیرهای خویش را به ایشان نزدند، ولیکن حدیث‌های ایشان را شنیدند و آنها را فاش کردند، و به این سبب، پیغمبران

بر آنها گرفته شدند و کشته گشتند. پس این فاش کردن، کشتن و ستم و گناه گردید».

۷/۲۸۱۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی عبدالله، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عز و جل: «وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ» (۱). که فرمود: «بدانید و آگاه باشید! به خدا سوگند که ایشان را به شمشیرهای خویش نکشتند، ولیکن راز ایشان را آشکار نمودند و برایشان فاش کردند، و به این سبب کشته شدند».

۸/۲۸۱۳. از او، از عثمان بن عیسی، از محمد بن عجلان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل گروهی را به واسطه فاش کردن، سرزنش فرموده و فرموده: «وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّعَوْا بِهِ» (۲). پس بپرهیزید از فاش کردن».

۹/۲۸۱۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حسین بن عثمان، از آنکه او را خبر داده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که چیزی از امر ما را بر ما فاش کند، چون کسی است که از روی عمد ما را کشته، و ما را از روی خطا نکشته است».

۱۰/۲۸۱۵. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد، از نصر بن صاعد، غلام امام جعفر صادق علیه السلام، از پدرش روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «فاش کننده راز، صاحب شک است و گوینده آن در نزد غیر اهلش، کافر. و هر که به عروه‌الوثقی چنگ در زند، ناجی و رستگار است». عرض کردم که: مراد از آن چیست؟ فرمود: «تسلیم کردن و گردن نهادن».

۱۱/۲۸۱۶. علی بن محمد، از صالح بن ابی حماد، از مردی از اهل کوفه، از ابو خالد کابلی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل دین را در دولت قرار داده، یکی دولت آدم و آن دولت خدا است، و دیگری دولت شیطان. پس هر گاه

(۱). آل عمران، ۱۱۲. و ترجمه این آیه از آیه پیش مفهوم می‌شود؛ چه تفاوتی ندارند، مگر در لفظ انبیا و نبیین، که هر دوه معنای پیغمبران است. (مترجم)

(۲). نساء، ۸۳. «و چون بیاید ایشان را امری از ایمنی یا ترس، آن را فاش می‌گردانند».

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۰۱

خدای عز و جل خواسته باشد که در آشکار پرستیده شود، دولت آدم آشکار باشد، و چون اراده فرماید که در نماند پرستیده شود، دولت شیطان برپا باشد. و آنکه فاش می‌کند چیزی را که خدای عز و جل پوشیدن آن را خواسته، از دین اسلام بیرون است».

۱۲/۲۸۱۷. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان، از عبد الرحمان بن حجاج، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که روز خود را به فاش کردن راز ما بگشاید و به آن آغاز کند، خدای عز و جل گرمی آهن و تنگی زندان‌ها را بر او مسلط گرداند».

باب در بیان حال کسی که مخلوق را اطاعت می‌کند در معصیت خالق

### ۱۶۱. باب در بیان حال کسی که مخلوق را اطاعت می‌کند در معصیت خالق

۱/۲۸۱۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که خشنودی مردم را به خشم و ناخشنودی خدا طلب کند، و کاری بکند که موجب خشم خدا باشد، تا خلق از او راضی باشند، خدا ستایش کننده و مدح نماینده او را، از مردمان مذمت کننده و بدگو می‌گرداند».

۲/۲۸۱۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از سیف بن عمیره، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که خشنودی مردم را طلب کند به چیزی که خدا را به خشم آورد، خدا ستایش گوی او را، از مردمانِ بدگو گرداند. و هر که فرمانبرداری خدا را به غضب مردم اختیار کند، و در طاعت خدا کاری بکند که خلق از او راضی نباشند، خدای عز و جل دشمنی هر دشمن، و حسد هر حسد برنده، و ستم هر ستمکاری را از او کفایت کند، و یاور و پشت و پناه او باشد».

۳/۲۸۲۰. از او، از شریف بن سابق، از فضل بن ابی قزه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «مردی به خدمت حضرت امام حسین علیه السلام نوشت که: مرا موعظه کن و پند ده به دو حرف؛ پس حضرت به سوی او نوشت که: هر که کاری را قصد کند به نافرمانی خدای عز و جل، بیشتر موجب ضایع شدن و نیستی آن چیزی است که امید دارد، و شتابان‌تر است از برای آمدن آنچه از آن می‌ترسد».

۴/۲۸۲۱. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان، از علاء، از محمد بن

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۰۳

مسلم روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «دین ندارد، هر که دینداری می‌کند به طاعت کسی که خدای عز و جل را معصیت کرده. و دین ندارد، هر که دینداری می‌کند به دروغ و افترای باطلی که بر خدا بسته. و دین ندارد، هر که دینداری می‌کند به انکار کردن چیزی از آیت‌های خدا».

۵/۲۸۲۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام، از پدرش علیهما السلام، از جابر بن عبدالله روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «هر که سلطانی را خشنود گرداند به چیزی که موجب خشم خدای عز و جل باشد، بیرون می‌رود از دین خدا».

باب در بیان عقوبت‌های عاجله گناهان

## ۱۶۲. باب در بیان عقوبت‌های عاجله گناهان

۱/۲۸۲۳. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش و چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد و هر دو، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان، از مردی، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پنج چیز است که اگر آنها را دریابید، به خدای عز و جل پناه برید از آنها. هرگز کردار زشت در میان گروهی ظاهر نشده به مرتبه‌ای که آن را آشکار کنند، مگر آنکه طاعون و دردهایی که در میانه پیشینیان و پشت‌های ایشان که از دنیا در گذشته‌اند، نبوده، در میان ایشان ظاهر گردیده. و هیچ قومی پیمان و ترازو را کم نکردند، مگر آنکه گرفته شدند به قحطی و سختی اخراجات «۱» و ستم پادشاه، و زکات را منع نکردند، مگر آنکه منع شدند از باران که از جانب آسمان می‌آید، و اگر چهارپایان نبودند، باران بر ایشان باریده نمی‌شود، و عهد و پیمان خدا و عهد رسول او را نشکستند، مگر آنکه خدای عز و جل دشمن ایشان را بر ایشان مسلط گردانید، و بعضی از آنچه را که در دست‌های ایشان بود، گرفت، و حکم نکردند به غیر آنچه خدای عز و جل فرو فرستاده، مگر آنکه کارزار ایشان را در میان ایشان قرار داد» (که شدت و سختی خود را در کار یکدیگر کردند).

۲/۲۸۲۴. علی بن ابراهیم روایت کرده است که، از پدرش و چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد و هر دو، از ابن محبوب، از مالک بن عطیه، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «در کتاب رسول خدا صلی الله علیه و آله یافتیم که نوشته بود: چون زنا بعد از من آشکار و



(۱). یعنی تامین هزینه زندگی.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۰۵

هویدا شود، مرگ ناگهانی بسیار شود. و چون پیمانۀ و ترازو کم سنجیده شود، خدای عز و جل ایشان را به قحط و نقصان بگیرد. و چون زکات را منع کنند، زمین برکت خود را از کشت و میوه‌ها و همه معدن‌ها منع کند. و چون در حکم‌ها ستم کنند، یکدیگر را بر ظلم و عدوان یاری کنند. و چون عهد و پیمان را بشکنند، خدا دشمن ایشان را بر ایشان مسلط گرداند. و چون رحم‌ها را قطع کنند، مال‌ها در دست بیدان (یا بدترین) ایشان قرار داده شود. و چون امر به معروف و نهی از منکر نکنند، و نیکان از اهل بیت مرا پیروی نمایند، خدا بدان ایشان را بر ایشان مسلط گرداند؛ پس نیکان ایشان دعا کنند، و از برای ایشان مستجاب نشود».

باب در بیان همنشینی کردن با گناهکاران

### ۱۶۳. باب در بیان همنشینی کردن با گناهکاران

۲۸۲۵ / ۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو زیاد نهدی، از عبید الله بن صالح، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «سزاوار نیست مؤمن را که در جایی بنشیند که خدای عز و جل را در آنجا معصیت می‌کنند، و او قدرت بر تغییر دادن آن نداشته باشد».

۲۸۲۶ / ۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از بکر بن محمد، از جعفری که گفت: شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود: «مرا چه می‌شود که تو را در نزد عبد الرحمان بن یعقوب دیدم؟» راوی عرض کرد که: او خالوی [دایی] من است. حضرت فرمود که: «او در باب خدای عز و جل گفتار بزرگی می‌گوید، و آن، این است که خدا را وصف می‌نماید، و حال آنکه آن جناب به وصف در نمی‌آید، و کسی نمی‌تواند که او را به کنه حقیقت وصف نماید؛ پس یا با او می‌نشینی و ما را او می‌گذاری»، و یا با ما می‌نشینی و او را او می‌گذاری.

عرض کردم که: او آنچه خواهد، بگوید، چه چیز از آن بر من است، چون به آنچه می‌گوید، قائل نباشم و به آن اعتقاد نکنم؛ پس امام موسی علیه السلام فرمود که: «آیا نمی‌ترسی که عذاب و عقوبتی بر او فرود آید، پس به شما همه برسد؟ آیا ندانسته‌ای قصه آن کسی را که از اصحاب موسی علیه السلام بود، و پدرش از اصحاب فرعون بود؟ پس در هنگامی که لشکر فرعون به موسی رسیدند، از ایشان تخلف ورزید و در دنبال ماند که پدرش را موعظه کند، تا آنکه او را به موسی ملحق گرداند. بعد از آن، پدرش در گذشت، و او با پدرش پیوسته با یکدیگر جنگ می‌کردند و بر همدیگر خشم می‌گرفتند، تا آنکه به موضعی از کنار دریای نیل

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۰۷

رسیدند. پس هر دو باهم غرق شدند. و چون آن خبر به موسی علیه السلام رسید، فرمود که: آن پسر در رحمت خدای عز و جل است، ولیکن عذاب و عقوبت چون فرود آید، چیزی که آن را دفع کند از کسی که با گنهکار نزدیکی نموده، نباشد، و لامحاله به او نیز برسد».

۲۸۲۷ / ۳. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از عبد الرحمان بن ابی نجران، از عمر بن یزید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «با اهل بدعت‌ها مصاحبت منماید، و با ایشان همنشینی مکنید، که در نزد خدا یا مردمان، چون یکی از ایشان می‌شوید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: مرد، بر دین دوست و قرین خویش است».

۲۸۲۸ / ۴. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از داود بن سرحان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

چون اهل بدعت‌ها و شک را بعد از من می‌بینید، بیزاری را از ایشان اظهار کنید، و ایشان را بسیار دشنام دهید، و در مادۀ ایشان

سخن بسیار بگویند، و ایشان را غیبت کنید، و بر ایشان تهمت و بهتان ببندید «۱»، تا آنکه در فساد و تباهی در دین اسلام امید به هم نرسانند، و مردمان از ایشان بترسند و از بدعت‌های ایشان چیزی نیاموزند، تا خدای عز و جل به همین، همه خوبی‌ها را از برای شما بنویسد، و به این، در آخرت درجاتی را از برای شما بلند گرداند».

۵/ ۲۸۲۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از محمد بن یوسف، از میسر از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «سزاوار نیست مسلمان را [که] با فاجر نابکار و احمق و دروغگو برادری کند».

۶/ ۲۸۳۰. از او، از عمرو بن عثمان، از محمد بن سالم کندی، از آنکه او را حدیث کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - چون بر منبر بالا- می‌رفت، می‌فرمود که: سزاوار است مسلمان را که از برادری کردن با سه کس دوری کند:

یکی بدکار بی‌باک بی‌پروا، و دیگری احمق، و سیم دروغگو. اما بدکار بی‌باک؛ پس پیوسته کارهای بد خویش را از برای تو زینت می‌دهد، و دوست می‌دارد که مانند او باشی، و تو را یاری نمی‌کند بر امر دین تو و بر معاد تو (یعنی کاری که در قیامت به کارت آید) و پیوستگی با او موجب جفا و قساوت است، و آمد و شد او نزد تو (که بر تو داخل شود و از نزد تو بیرون

(۱). شاید به معنای مبهوت کردن با دلیل و برهان باشد مانند «فیهت الذی کفر».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۰۹

رود)، بر تو عار و ننگ است. و امیر احمق؛ پس او تو را به چیزی که خوب باشد دلالت نمی‌کند، و از برای دفع بدی از تو، به او امیدوار نمی‌توان بود، و هر چند که سعی کند و خویش را در زحمت افکند. و بسا است که منفعت تو را می‌خواهد و به تو ضرر می‌رساند؛ پس مردن او از زندگی‌اش بهتر، و خاموشی‌اش از سخن گفتنش خوش‌تر، و دوریش از نزدیکیش خوب‌تر است. و اما دروغگو؛ پس با مصاحبت او هیچ عیشی بر تو گوارا نیست. پیوسته سخن تو را به دروغ به مردم نقل می‌کند، و از مردم به دروغ، سخن را به تو نقل می‌کند، و خبرهای دروغ از برایت می‌آورد، و در هر زمان که دروغ غریب عجیبی را تمام کرد، آن را به دروغ غریبی دیگر پیوند می‌کند، و آن را طول و کشیدگی می‌دهد، تا به حدی که به چیز راستی خبر می‌دهد و کسی از او باور نمی‌کند، و به نقل دروغ، در میان مردمان دشمنی می‌افکند، و کینه‌ها را در سینه‌ها می‌رویاند؛ پس از خدا بپرهیزید و از برای خویش نظر کنید» (یعنی ملاحظه نمایید تا با کسی که نباید مصاحبت کنید، مصاحبت نکنید).

۷/ ۲۸۳۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از عمرو بن عثمان، از محمد بن عذافر، از بعضی از اصحاب خویش، از محمد بن مسلم و ابو حمزه، از امام جعفر صادق، از پدرش علیهما السلام که فرمود: «حضرت علی بن الحسین علیه السلام به من فرمود که:

ای فرزند دل‌بند من! بنگر و با پنج کس مصاحبت و هم‌بانی مکن، و در راهی با ایشان رفاقت مکن. عرض کردم که: ای پدر بزرگوار! ایشان کیانند؟ فرمود که: از مصاحبت با دروغگو بپرهیز؛ زیرا که او به منزله سراب است در فریب دادن، دور را از برایت نزدیک می‌گرداند، و نزدیک را از برایت دور می‌گرداند. و بپرهیز از مصاحبت با فاسق؛ زیرا که او تو را به یک لقمه یا کمتر از آن می‌فروشد. و بپرهیز از مصاحبت با بخیل؛ زیرا که او تو را در مال خود فرو می‌گذارد، و یاری نمی‌کند در هنگامی که نهایت احتیاج داری (و در زمانی که از هر وقتی به سوی آن محتاج‌تر باشی). و بپرهیز از مصاحبت با احمق؛ زیرا که او می‌خواهد که به تو نفع رساند، و تو را ضرر می‌رساند. و بپرهیز از مصاحبت با آنکه رجم خویش را قطع می‌کند؛ زیرا که من او را در کتاب خدای عز و جل ملعون یافتم در سه جا. خدای عز و جل فرموده است که:

«فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطُّعُوا أَرْحَامَكُمْ \* أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ» «۱»؛ یعنی:

«پس آیا متوقع است از شما ای اهل نفاق! و مراد این است که،

(۱). محمد، ۲۲ و ۲۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۱۱

البته چنین است که اگر متولّی و متوجه امور مردمان شوید، و حاکم ایشان گردید، آنکه فساد کنید و تباهی جوید در زمین، و بترید از خویشان خویش. آن گروه مفسد و قاطع، آناند که خدا ایشان را لعنت کرده؛ یعنی رانده و از رحمت خود دور کرده؛ پس ایشان را کر گردانیده و دیده‌های ایشان را کور ساخته، که حق را نبینند و نشوند». و فرموده است که: «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» (۱) - که ترجمه آن گذشت. و در سوره بقره فرموده است که: «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (۲) (و صدر آیه با صدر آیه پیش یکی است، و ترجمه تتمه آن، این است که): و فساد می‌کنند در زمین (به این معنی که منع مردمان می‌کنند از ایمان، و به حق استهزا و ریشخند می‌نمایند، و راهزنی می‌کنند، و مردمان را می‌ترسانند، و به مؤمنان ضرر می‌رسانند، و مانند آن). آن گروه که این صفت دارند، ایشانند زیانکاران در هر دو جهان» (و در آیه اخیر، صریح لفظ لعنت مذکور نیست).

۸ / ۲۸۳۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از شعیب عرقوفی که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا» (۳) - تا آخر آیه که با ترجمه مذکور شد - و حضرت فرمود: «جز این نیست که مقصود از این، مردی است که حق را انکار می‌کند و به آن تکذیب می‌نماید، و در ائمه علیهم السلام می‌افتد و در حق ایشان سخنان می‌گوید. پس از پیش او برخیز و با او همنشینی مکن. هر که باشد، باشد.»

۹ / ۲۸۳۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن اسباط، از سیف بن عمیره، از عبد الاعلی بن اعین، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، باید که نشیند در جایی که امامی در آنجا مذکور می‌شود به چیزی که موجب نقص او است، یا مؤمنی در آنجا عیب می‌شود.»

۱۰ / ۲۸۳۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن فداح، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: هر که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، باید که در جایی که موجب تهمت و بدگمانی

(۱). رعد، ۲۵.

(۲). بقره، ۲۷.

(۳). نساء، ۱۴۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۱۳

است، نایستد.»

۱۱ / ۲۸۳۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از عبد الاعلی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر که ایمان به خدای عز و جل و روز قیامت دارد، باید که نشیند در جایی که امامی در آن عیب می‌شود، یا مؤمنی در آن مذکور می‌شود به چیزی که باعث نقص او است.»

۱۲ / ۲۸۳۶. حسین بن محمد، از علی بن محمد بن سعد، از محمد بن مسلم، از اسحاق بن موسی روایت کرده است که گفت: حدیث کردند مرا برادر و عموی من، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «سه مجلس است که خدای عز و جل آنها را به غایت دشمن می‌دارد، و عذاب و عقوبت خود را بر اهل آنها می‌فرستد؛ پس با ایشان مباشید و با ایشان همنشینی مکنید. یکی مجلسی که در آن کسی است که زبانش دروغ را وصف می‌کند در فتوای خویش، و دیگر مجلسی که یاد دشمنان ما در آن تازه و یاد ما در آن کهنه است، و سیم مجلسی که در آن کسی است که مردم را از ما باز می‌دارد و تو می‌دانی».

راوی می‌گوید که: بعد از آن، حضرت صادق علیه السلام سه آیه را از کتاب خدای عز و جل تلاوت فرمود، که گویا آن آیات در دهانش بود، یا آنکه راوی گفت که: در کف دست آن حضرت نوشته بود. و آن آیات، این است که: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ» (۱)؛ یعنی: «و دشنام مدهید بت پرستانی را که می‌خوانند و می‌پرستند از غیر خدا، که ایشان خدا را ناسزا می‌گویند از روی ظلم و در گذشتن از حق بی‌دانشی» (یعنی از روی جهل و نادانی، خدا را ناسزا گویند). «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ» (۲)؛ یعنی: «و چون ببینی کسانی را که به تکذیب و ریشخند فرو می‌روند در آیت‌های ما که قرآن است، و در آن طعن می‌زنند، پس رو بگردان از ایشان و با ایشان منشین، تا وقتی که فرو روند در سخنی دیگر، غیر از آن». «وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لَتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ» (۳)؛ یعنی: «و مگویید مر آن چیزی را که وصف می‌کنند زبان‌های شما دروغ را (یعنی به مجرد وصف زبان، بدون آنکه دلیلی داشته باشید، از روی دروغ)، مگویید که اینک حلال است و اینک حرام است، تا افترا بندید بر خدا دروغ را».

(۱). أنعام، ۱۰۸.

(۲). أنعام، ۶۸.

(۳). نحل، ۱۱۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۱۵

۱۳ / ۲۸۳۷. و به همین اسناد، از محمد بن مسلم، از داود بن فرقد روایت است که گفت:

حدیث کرد مرا محمد بن سعید جهمی و گفت که: حدیث کرد مرا هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «چون مبتلا شوی به اهل نصب (یعنی سنیان و همنشینی کردن با ایشان)، چنان باش که گویا بر بالای سنگ گرم بریان شده‌ای هستی، تا آنکه برخیزی؛ زیرا که خدای عز و جل ایشان را به غایت دشمن می‌دارد، و ایشان را لعنت می‌کند. پس چون ایشان را ببینی که در ذکر امامی از ائمه علیهم السلام فرو می‌برند، برخیز؛ زیرا که خشم خدای عز و جل در آن وقت یا در آن مکان بر ایشان فرو می‌آید».

۱۴ / ۲۸۳۸. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان، از عبد الرحمان بن حجاج، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که در نزد کسی بنشیند که دوستان خدای عز و جل را دشنام می‌دهد و به ایشان ناسزا می‌گوید، به حقیقت که خدای عز و جل را معصیت و نافرمانی کرده است».

۱۵ / ۲۸۳۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از قاسم بن عروه، از عبید بن زراره، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «هر که بنشیند در مجلسی که امامی از ائمه علیهما السلام در آنجا دشنام داده می‌شود و ناسزایی نسبت به او مذکور می‌گردد، و او قادر بر داد ستاندن باشد و نکند، خدای عز و جل در دنیا لباس خواری را بر او بپوشاند، و در آخرت او را عذاب فرماید، و آنچه را که به واسطه آن بر او منت گذاشته از شناختن ما که چیزی است نیکو و شایسته، از او برباید».

۱۶ / ۲۸۴۰. حسین بن محمد و محمد بن یحیی، از علی بن محمد بن سعد، از محمد بن مسلم، از حسن بن علی بن نعمان روایت کرده‌اند که گفت: حدیث کرد مرا پدرم علی بن نعمان، از ابن مسکان، از یمان بن عبیدالله که گفت: یحیی بن ام‌طویل را دیدم که در کناسه کوفه «۱» ایستاده بود. پس به بلندترین آواز خویش ندا در داد که: ای گروه دوستان خدای عز و جل! به درستی که ما بیزاریم از آنچه می‌شنوید. هر که علی علیه السلام را ناسزا گوید، لعنت خدا بر او باد.

و ما بیزاریم از آل مروان و آنچه می‌پرستند از غیر خدای - تعالی - . بعد از آن، آواز خویش را پست می‌کرد و می‌گفت: هر که دوستان خدا را ناسزا گوید، با او همنشینی مکنید. و

(۱). میدان و محله‌ای از شهر کوفه قدیم.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۱۷

هر که شک کند در آنچه ما در آنیم، با ایشان ابتدا به جدال و گفتگو نمایید. و هر که از برادران شما به سؤال کردن [و درخواست] از شما محتاج شود، به حقیقت که با او خیانت کرده‌اید.

بعد از آن، این آیه را می‌خواند که: «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سِرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا» «۱»؛ یعنی: «به درستی که ما آماده کرده‌ایم از برای ستمکاران؛ یعنی ناگرویدگان - چنان که در آیات باب ولایت گذشت -، آتشی را که احاطه نموده است به ایشان سراپرده آن، و گرداگرد ایشان را فرو گرفته، و اگر از تشنگی فریادخواهی کنند، فریادرسیده شوند به آبی که مانند روی یا مس گداخته است، (یا چرک و ریم «۲» دوزخیان که در جوش باشد)، و چون پیش ایشان برند، بریان کند روی‌های ایشان را از شدت حرارت. بد آشامیدنی است (آن آبی که چون مهل است)، و بد تکیه گاهی است آتش دوزخ». «۳»

باب در بیان اقسام مردمان

## ۱۶۴. باب در بیان اقسام مردمان

۱ / ۲۸۴۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از سلیم، مولای طربال، که گفت: حدیث کرد مرا هشام، از حمزه بن طیار که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «مردمان بر شش قسم اند». حمزه می‌گوید که: عرض کردم که: آیا مرا دستوری می‌دهی که آن اقسام را بنویسم؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: چه بنویسم؟ فرمود: «بنویس که اهل وعید، از اهل بهشت و اهل دوزخ‌اند، و بنویس که:

«وَآخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا» «۴» - که ترجمه آن مذکور خواهد شد. حمزه می‌گوید که: عرض کردم که: این گروه کیستند؟ فرمود که: «وحشی (یعنی کشنده حمزه سیدالشهدا)، از جمله ایشان است». و فرمود که: «بنویس (وَآخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ» «۵» - که ترجمه آن می‌آید - «۶». و فرمود که: «بنویس

(۱). کهف، ۲۹.

(۲). ریم، کثافت و چرک زخم است.

(۳). و ذکر تکیه گاه، به جهت مقارنه آن با قصه اهل بهشت و تکیه گاه ایشان است، و اگر نه آتش، تکیه گاه نیست. (مترجم)

(۴). توبه، ۱۰۲.

(۵). توبه، ۱۰۶.

(۶). در بابی که به همین منظور و با نام «بیان طائفه مرجون لامر الله» در باب ۱۷۲ می‌آید.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۱۹

«إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا» (۱)؛ یعنی: لیکن کسانی که به حسب واقع ناتوان و عاجزند، از مردان و زنان و کودکان که توانایی ندارند چاره‌ای را به سوی مهاجرت، و نمی‌شناسند راه مدینه را، و طریق بیرون آمدن را نمی‌دانند. و حضرت فرمود که: «توانایی ندارند چاره‌ای را به سوی کفر، و نمی‌شناسند راهی را به سوی ایمان. «فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُمْ» (۲)؛ یعنی: پس آن گروه بیچارگان، شاید آنکه خدا عفو کند از ایشان». و فرمود که: «بنویس و اصحاب اعراف». راوی می‌گوید که: عرض کردم که: اصحاب اعراف چیستند و چه صفت دارند؟ فرمود که: «ایشان، گروهی هستند که ثواب‌ها و گناهان ایشان برابر است؛ پس اگر خدا ایشان را داخل جهنم گرداند، به سبب گناهان ایشان است، و اگر ایشان را داخل بهشت گرداند، به واسطه رحمت او است».

۲/۲۸۴۲. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس، از حماد، از حمزه بن طیار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «مردم شش گروهند که همه ایشان به سه گروه باز می‌گردند، و آن، ایمان و کفر و گمراهی است. و ایشان، اهل وعد و وعیدند که خدا بهشت و دوزخ را به ایشان وعده داده است. و آن شش گروه، مؤمنانند و کافران و ناتوانان، و جماعتی که باز داشته شدگان و به تأخیر افتادگانند، که حکم ایشان موقوف است برای نزول فرمان خدا درباره ایشان، یا عذاب می‌کند ایشان را یا توبه ایشان را قبول می‌فرماید. و گروهی که معترف‌اند به گناهان خویش و به آنها اقرار دارند، و کردار نیک و کردار دیگر را که بد است به هم آمیختند، و اهل اعراف».

۳/۲۸۴۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از زراره روایت کرده است که گفت: من و حرمان یا من و بکیر، بر امام محمد باقر علیه السلام داخل شدم. زراره می‌گوید که: به آن حضرت عرض کردم: جز این نیست که ما مطمار می‌کشیم. فرمود که:

«مطمار چیست؟» عرض کردم که: «تُرُّ (۳)»، پس هر که با ما موافقت می‌کند از سید علوی یا غیر او، او را دوست می‌داریم. و هر که با ما مخالفت می‌ورزد از سید علوی و غیر او، از او

(۱). نساء، ۹۸.

(۲). نساء، ۹۹.

(۳). و «تُرُّ» - به ضم تاء و تشدید راء - رشته بنیانی است که برای طرح عمارت و اندازه‌ی آن دارند، و همچنین مطمار - به کسر میم اول و فتح دویم، با زیادتی الف بعد از آن و بدون آن - حاصل آن که، ما ریسمان اندازه را می‌آویزیم و نهایت دقت می‌کنیم، چنان که بنیان در حال بنایی و اراده استقامت بنایی که در نظر دارند، می‌کنند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۲۱

بیزاری می‌جویم.

حضرت به من فرمود که: «ای زراره! گفته خدای عز و جل از گفتار تو راست‌تر است، اگر چنان باشد که تو می‌گویی؛ پس کجایند آنان که خدای عز و جل در باب ایشان فرموده است که: «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا» (۱)؟ و کجایند آنان که باز داشته شده‌اند برای نزول فرمان خدا درباره ایشان؟ و کجایند آنان که کردار نیک و کردار دیگر بد را به هم آمیخته‌اند؟ و کجایند اصحاب اعراف؟ و کجایند آنان که دل‌های ایشان الفت داده شده است؟».

و حماد در این حدیث، این را زیاد کرده است که زراره گفت که: پس آواز امام محمد باقر علیه السلام و آواز من بلند شد، تا به

حدی که هر که بر در خانه بود، آن را می‌شنید.

و جمیل، از زراره در آن، این را زیاد کرده است که: پس در هنگامی که سخن در میان من و آن حضرت بسیار شد، به من فرمود که: «ای زراره! بر خدای عز و جل واجب و سزاوار است که گمراهان را داخل بهشت گرداند» (و مراد از ایشان، ناتوانانند).  
باب در بیان کفر

### ۱۶۵. باب در بیان کفر

۲۸۴۴ / ۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از داود بن کثیر رقی که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: سنت‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله (یعنی آنچه از طریقه آن حضرت ظاهر می‌شود)، مانند واجبات خدای - تعالی - است؟ فرمود: «به درستی که خدای عز و جل فریضه‌ای چند را قرارداد فرموده، که آنها را بر بندگان خویش واجب نموده؛ پس هر که فریضه‌ای از آنها که بر ایشان واجب شده، ترک کند و به آن عمل نکند و آن را انکار کند، کافر باشد. و خدای عز و جل به اموری چند امر فرموده (یعنی به طریقه استحباب)، که همه آنها نیکو است؛ پس هر که ترک کند بعضی از آنچه را که خدای عز و جل بر بندگان خود را به آن امر فرمود از طاعت، کافر نیست، ولیکن چنین کسی تارک فضل و افزونی است، و بهره‌اش از خیر و خوبی، کم و ناتمام شده است».

۲۸۴۵ / ۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حیداد بن عیسی، از حریر، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به خدا سوگند که کفر، از شرک دیرینه‌تر و خبیث‌تر

(۱). نساء، ۹۸.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۲۳

و بزرگ‌تر است». راوی می‌گوید که: بعد از آن، کفر شیطان را ذکر فرمود، در هنگامی که خدای عز و جل به او فرمود که: سجده کن از برای آدم؛ پس سر باز زد از آنکه سجده کند؛ «پس کفر، از شرک بزرگ‌تر است؛ پس هر که غیر را بر خدای عز و جل اختیار کند، و از اطاعت خدا سر باز زند، و بر گناهان کبیره ایستادگی کند، کافر است. و هر که دینی را غیر از دین مؤمنان برپا کند، مشرک است».

۲۸۴۶ / ۳. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از عبد الله بن بکیر، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: سالم بن ابی حفصه و اصحابش در نزد آن حضرت مذکور شدند، و زراره گفت که: ایشان انکار می‌کنند که آنان که با علی علیه السلام جنگ کرده‌اند مشرک باشند. بعد از آن، حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «پس ایشان گمان می‌کنند که ایشان کافرند». بعد از آن، به من فرمود که: «کفر، از شرک دیرینه‌تر است». و کفر شیطان را ذکر فرمود، در هنگامی که خدا به او فرمود که: سجده کن؛ پس سر باز زد از آنکه سجده کند.

و فرمود که: «کفر، از شرک دیرینه‌تر است؛ پس هر که بر خدا جرأت کند، و به آن سبب از اطاعت سر باز زند، و بر گناهان ایستادگی کند، کافر است»؛ یعنی استخفاف‌کننده‌ای است که کافر است.

۲۸۴۷ / ۴. از او، از عبد الله بن بکیر، از زراره، از حرمان بن اعین روایت است که گفت:

امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (۱) - که ترجمه آن گذشت - (۲). و حضرت فرمود که: «یا آن را می‌گیرد و به آن عمل می‌کند، پس او شاکر است، و یا ترک می‌کند، پس او کافر



است».

۵. ۲۸۴۸/۵. حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از حسین بن علی، از حماد بن عثمان، از عبید، از زراره روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ» (۳). فرمود که: «یعنی کاری را که به آن اقرار کرده، ترک کند. و از جمله آن، این است که نماز را ترک کند، بی آنکه بیماری یا شغلی داشته باشد». و ترجمه آیه این است که: «و هر که کافر شد، و با آنچه ایمان به آن واجب باشد، از اصول و

(۱). انسان، ۳.

(۲). ما راه را به او نشان دادیم، خواه سپاس بگزارد و خواه ناسپاسی کند.

(۳). مانده، ۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۲۵

فروع ایمان، و انکار شرائع اسلام کند از حلال و حرام، پس به حقیقت که باطل شده است کردارهای او» (به جهت عدم ترتب ثواب، بر آنچه صحت اعمال، فرع ایمان است).

۶. ۲۸۴۹/۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از موسی بن بکر که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام را سؤال کردم از کفر و شرک، که کدام یک از این دو دیرینه‌تر است؟ موسی می‌گوید که: حضرت به من فرمود که: «من هرگز تو را ندیدم که با مردم گفتگو و جدال کنی». عرض کردم که: هشام بن سالم مرا امر کرد که تو را از این سؤال کنم؛ پس حضرت به من فرمود که: «کفر، دیرینه‌تر است و آن جحود و انکار است. خدای عز و جل فرموده است که: «إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (۱)؛ یعنی: پس همه فرشتگان سجده کردند و هیچ‌یک از ایشان از این معنی سر باز نزد، مگر شیطان که سر باز زد از آن سجده، و تکبر و گردنکشی کرد، و خود را بزرگ شمرد در امر سجود، و اطاعت نمود، و در اصل از ناگرویدگان بود» (یعنی در علم خدا از منافقان بود؛ چه در نزد فرشتگان، اظهار انقیاد می‌نمود و در باطن، کافر بود. و چون حق - سبحانه و تعالی - او را به سجده امر فرمود، غش و ناپاکی‌اش، بر محک امتحان ظاهر شد).

۷. ۲۸۵۰/۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبد الرحمان بن حجاج، از زراره روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: آیا هیچ مؤمنی داخل آتش دوزخ می‌شود؟ فرمود: «نه، به خدا سوگند». عرض کردم که: آیا کسی غیر از کافر در آن داخل می‌شود؟ فرمود: «نه، مگر کسی که خدای عز و جل خواهد».

زراره می‌گوید که: چون چندین مرتبه این را بر آن حضرت برگردانیدم، به من فرمود که:

«ای زراره! به درستی که من می‌گویم نه و می‌گویم مگر کسی که خدا خواهد، و تو می‌گویی نه و نمی‌گویی مگر کسی که خدا خواهد».

عبد الرحمان می‌گوید که: بعد از آن، حدیث کردند مرا هشام بن حکم و حماد، از زراره که گفت: پس من در دل خویش گفتم که: حضرت شیخی است که او را دانشی به طریقه خصومت و جدال نیست. زراره گفت که: پس حضرت به من فرمود که: «ای زراره! چه می‌گویی در حق کسی که از برای تو به احتلام (۲) اقرار کند؟ آیا او را می‌کشی؟ (۳) چه می‌گویی

(۱). بقره، ۳۴.

(۲). در متن عربی «حکم» است.

(۳). در برخی نسخه‌ها، «آیا او را می‌پذیری» است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۲۷

در باب خدمتکاران شما و زنان و فرزندان شما؟ آیا ایشان را می‌کشی؟» پس گفتم: به خدا سوگند که منم آن کسی که مرا دانشی به طریقه خصومت و جدال نیست.

۸ / ۲۸۵۱. علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام، در حالی که سؤال شده بود از کفر و شرک، که کدام یک از این دو دیرینه‌تر است؟ پس فرمود که: «کفر دیرینه‌تر است. و بیان این، آن است که شیطان نخستین کسی است که کافر شد، و کفر او غیر شرک بود؛ زیرا که او کسی را به سوی عبادت غیر خدا نخواند. و جز این نیست که بعد از آن، به سوی آن دعوت کرد و شریک آورد».

۹ / ۲۸۵۲. هارون، از مسعدة بن صدقه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال شده بود که: چیست حال و باک زناکننده که او را کافر نمی‌نامی، و ترک‌کننده نماز را کافر نامیده‌ای؟ و حجت و دلیل در این فرق چیست؟ پس فرمود که: «زیرا زناکننده و آنکه به او شباهت دارد، جز این نیست که آن را می‌کند، به جهت بودن شهوت و خواهش نفس؛ زیرا که شهوت بر او غالب می‌شود. و ترک‌کننده نماز، آن را ترک نمی‌کند، مگر از روی استخفاف به آن و سبک شمردن حق آن. و این، به جهت آن است که تو زناکننده را نمی‌یابی که با زنی مجامعت کند، مگر در حالی که او به جهت مجامعتش با آن زن، لذت می‌برد و خوشش می‌آید و او را می‌خواهد. و هر که نماز را ترک کند متعمداً، که از روی قصد آن را نکند، قصدش در ترک آن، به جهت لذت و خوشی نخواهد بود، و چون لذت را برطرف کنی، استخفاف و سبک شماری واقع شود، و چون استخفاف واقع شود، کفر لازم آید».

و از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد و به آن حضرت عرض شد که: چه فرق است در میان کسی که به سوی زنی نظر کند، پس با او زنا کند، یا به سوی شرابی نگرند، پس آن را بیاشامد، و میان کسی که نماز را ترک کند، تا آنکه زناکننده و شراب‌نوشنده صاحب استخفاف نباشد، چنان که ترک‌کننده نماز استخفاف می‌کند؟ و حجت در این باب چیست؟ و چیست علتی که در میان این دو جدایی و فرق می‌کند؟

فرمود که: «حجت آن، این است که هر چیزی که تو خویش را در آن داخل می‌کنی، هیچ داعی تو را به سوی آن دعوت نکرده، و شهوت غالبه بر تو غالب نشده است، مانند داعی و شهوت زنا و آشامیدن شراب، و تو نفس خود را به سوی ترک نماز می‌خوانی و در آنجا

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۲۹

شهوتی نیست؛ پس همان، به عینه استخفاف است. و اینک، فرق میان این دو چیز است».

۱۰ / ۲۸۵۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از عبد الله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که در باب خدا و در حق رسول او شک کند، کافر است».

۱۱ / ۲۸۵۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان، از منصور بن حازم روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: هر که در باب رسول خدا صلی الله علیه و آله شک کند، چه حال دارد؟ فرمود که: «کافر است». عرض کردم که: آیا هر که در کفر شک‌کننده شک کند، کافر است؟ پس از جواب من باز ایستاد و هیچ نفرمود. و سه مرتبه این سؤال را بر آن حضرت برگردانیدم. پس غضب را در روی آن حضرت دانستم (یعنی آثار غضب در روی آن حضرت نمودار و آشکار گردید).

۱۲ / ۲۸۵۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن بکیر، از عبید بن زراره روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ» «۱». فرمود که: «یعنی کسی که ترک

کند عملی را که به آن اقرار کرده است». عرض کردم که: پس چیست موضع ترک عمل، تا آنکه همه آن را وا گذارد؟ فرمود که: «از جمله آنها، کسی است که نماز را ترک می‌کند متعمدانه، از روی مستی، و نه از علتی که داشته باشد».

۱۳/۲۸۵۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن حکیم و حماد از ابی مسروق روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام مرا از اهل بصره سؤال فرمود که:

«ایشان چیستند؟ و چه مذهب دارند؟» عرض کردم که: ایشان مرجئه و قدریه و حروریه‌اند.

فرمود که: «خدا لعنت کند این ملت‌های کافر مشرک را، که خدا را بر چیزی پرستش نمی‌کنند».

۱۴/۲۸۵۷. از او، از خطاب بن مسلم و ابان، از فضیل روایت است که گفت: بر امام محمد باقر علیه السلام داخل شدم و مردی در نزد آن حضرت بود. پس چون نشستیم، آن مرد برخاست و بیرون رفت. حضرت به من فرمود که: «اینک، در نزد تو چیست و چه حکم

(۱). مائده، ۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۳۱

دارد؟» عرض کردم که: او چیست و چه صفت دارد؟ فرمود که: «مردی است حروری». عرض کردم که: کافر است. فرمود: «آری، به خدا سوگند که مشرک است» (۱).

۱۵/۲۸۵۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «هر چیزی که اقرار و تسلیم، آن را می‌کشد و می‌آورد، ایمان است. و هر چیزی که انکار و جحود، آن را می‌کشد، کفر است».

۱۶/۲۸۵۹. حسین بن محمد، از علی، از وشاء، از عبد الله بن سنان، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که علی علیه السلام دری است که خدا آن را گشوده. هر که در آن داخل شود، مؤمن باشد، و هر که از آن بیرون رود، کافر باشد».

۱۷/۲۸۶۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از یحیی بن مبارک، از عبد الله بن جبهه، از اسحاق بن عمار و ابن سنان و سماعه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: فرمانبرداری علی علیه السلام خواری است، و نافرمانی او کافر شدن است به خدا. به آن حضرت عرض شد که: یا رسول الله! چگونه طاعت علی علیه السلام، خواری، و معصیتش، کفر به خدا باشد؟ فرمود: به درستی که علی شما را بر حق می‌دارد؛ پس اگر او را اطاعت کنید، ذلیل می‌شوید، و اگر او را معصیت کنید، به خدای عز و جل کافر می‌شوید».

۱۸/۲۸۶۱. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء روایت کرده است که گفت:

حدیث کرد مرا ابراهیم بن ابی بکر و گفت که: شنیدم از ابو الحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که علی علیه السلام دری است از درهای هدایت؛ پس هر که از در علی علیه السلام داخل شود، مؤمن باشد، و هر که از آن بیرون رود، کافر باشد، و هر که در آن داخل نشود و از آن بیرون نرود، در طبقه‌ای باشد که خدای عز و جل را در باب ایشان مشیت و خواست است، که آنچه خواهد، با ایشان می‌کند».

۱۹/۲۸۶۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابن بکیر، از زراره،

(۱). و حروری منسوب است به سوی حروراء، و آن دهی بوده در بغداد، که اهل آن ملاعین و خوارج بودند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۳۳

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «اگر آنکه بندگان، در وقتی که جهالت داشته باشند و چیزی را ندانند، بایستند و انکار نکنند، کافر نشوند».

۲۸۶۳ / ۲۰. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از فضیل بن یسار، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل علی را بر پا کرد که نشانه‌ای باشد در میان آن جناب و آفریدگانش؛ پس هر که او را بشناسند، مؤمن باشد، و هر که او را انکار کند، کافر باشد، و هر که به او جاهل باشد، گمراه باشد، و هر که چیزی را با او بر پا کند، مشرک باشد، و هر که بیاید در قیامت با دوستی او، در بهشت داخل شود، و هر که بیاید با دشمنی او، در آتش دوزخ درآید».

۲۸۶۴ / ۲۱. یونس، از موسی بن بکر، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که علی علیه السلام دری است از درهای بهشت؛ پس هر که در او داخل شود، مؤمن باشد، و هر که از در او بیرون رود، کافر باشد، و هر که در آن داخل نشود و از آن بیرون نرود، در طبقه‌ای باشد که خدا را در باب ایشان مشیت و خواست است، که آنچه خواهد، با ایشان می‌کند» (۱).

باب در بیان وجوه و طورهای کفر

### ۱۶۶. باب در بیان وجوه و طورهای کفر

۲۸۶۵ / ۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن برید، از ابو عمرو زبیری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: مرا خبر ده از وجوه و اقسام کفر که در کتاب خدای عز و جل مذکور است.

فرمود که: «کفر، در کتاب خدای عز و جل بر پنج وجه است؛ پس از جمله آنها، کفر جحود و انکار است، و آن بر دو وجه است. بعد از آن، کفری است که به واسطه ترک کردن آن چیزی است که خدا به آن امر فرموده است، و کفر برائت و بیزاری، و کفر نعمت‌ها. امّا کفر جحود و انکار، انکار ربوبیت و پروردگاری است، که بالمره خدا را انکار کند، و این گفتار کسی است که می‌گوید: پروردگاری نیست و بهشتی نیست و دوزخی نیست. و این گفتار، گفتار

(۱). و چند حدیث این باب، در باب روایاتی که در ولایت است، مذکور شد، با تفاوت و اختلاف در متن و سند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۳۵

دو قسم از زندقیان است که ایشان را دهریه می‌گویند «۱» و ایشان، آنانند که می‌گویند: «وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» «۲»؛ یعنی: «وهلاک نمی‌کند ما را، مگر مرور روزگار» «۳». و این دینی است که ایشان به استحسانی از جانب خود، آن را از برای خویشتن وضع کردند و قرار دادند، بی آنکه بر دلیل و حجتی باشند، و آن را ثابت کرده باشند، و نه آنکه چیزی را از آنچه می‌گویند، محقق نموده باشند. خدای عز و جل فرموده است که: «إِنَّ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» «۴»؛ یعنی: نیستند ایشان، مگر آنکه گمان می‌کنند، که باعث ایشان بر آن، محض پندار است». و حضرت فرمود: «گمان می‌کنند که این امر چنان است که ایشان می‌گویند، و خدا فرموده است که: «إِنَّ الدِّينَ كَفَرُوا سِوَاءَ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» «۵»؛ یعنی: به درستی که آنان که کافر شده‌اند، یکسان است بر ایشان، که آیا بترسانی ایشان را، یا بترسانی ایشان را (یعنی خواه بترسانی و خواه بترسانی)، که ایشان ایمان نمی‌آورند». و حضرت فرمود: «یعنی به توحید و یگانگی خدای عز و جل؛ پس این، یکی از وجوه کفر است.

و اما وجه دیگر از کفر جحود و انکار، با [وجود] معرفت و شناسایی آن است که انکارکننده انکار کند، با آنکه او می‌داند که آن

را که انکار کرده، حق است، که در نزد او قرار و استقرار دارد. و به حقیقت که خدای عز و جل فرموده است که: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» (۶)؛ یعنی: «و انکار کردند فرعون و قوم او به آنها (یعنی تکذیب کردند دلائل قدرت ما و براهین رسالت موسی علیه السلام را)، و نفس‌های ایشان، آنها را یقین داشت (یعنی مبین می‌دانستند که آنها از نزد خدا است و سحر نیست)، و به زبان، تکذیب آنها می‌کردند از روی ستمکاری، و ترفع و بلندی و سرکشی از ایمان». و خدا فرموده است که: «وَكَانُوا مِنْ قَبْلِ يَسِيدٍ تَتَّبِعُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ» (۷)؛ یعنی: ربودند یهودان، پیش از فرود آمدن قرآن، که در وقت درماندگی، طلب فتح و نصرت می‌کردند به

(۱). یعنی کسانی که منسوب‌اند به سوی دهر و روزگار؛ چه ایشان، همه حوادث و وقایع را به روزگار نسبت می‌دهند. و در قاموس مذکور است که: دهری- به فتح دال و به ضم آن-، آن است که قائل باشد به بقای دهر. (مترجم)

(۲). جائیه، ۲۴.

(۳). یعنی گردش شب و روز و گذشتن روزگار، در هلاک نفس ما تأثیر می‌کند، نه آنکه ملک الموت، قبض روح ما می‌کند به فرمان خدا. (مترجم)

(۴). جائیه، ۲۴.

(۵). بقره، ۶.

(۶). نمل، ۱۴.

(۷). بقره، ۸۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۳۷

آن، و به کسی که این قرآن بر او فرود آید، بر آنان که کافر شده‌اند. پس آن هنگام که آمد ایشان را آنچه شناخته بودند، کافر شدند به آن. پس لعنت خدا و دوری از رحمت او بر کافران، که به علم خود کار نکردند، و عناد و جحود ورزیدند». و حضرت فرمود: «پس این، تفسیر و بیان دو وجه جحود و انکار است.

و وجه سیم از کفر، کفر نعمت است. و آن قول خدای عز و جل است که گفتار سلیمان را حکایت می‌فرماید که: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ» (۱)؛ یعنی: «این استقرار و قرار گرفتن تخت بلقیس در نزد من، در مدت چشم زدن من، از محض فضل پروردگار من است، تا ببازماید مرا، که آیا شکرگزاری می‌کنم و آن را از محض فضل او می‌دانم، یا ناسپاسی می‌کنم بر آن (به اینکه خود را در آن مدخلیت می‌دهم، یا در ادای شکر آن کوتاهی می‌کنم). و هر که سپاس‌داری کند نعمت خدا را، پس جز این نیست که سپاس‌داری می‌نماید از برای خود (چه شکر، باعث دوام نعمت و موجب زیادتی آن است). و هر که کفران ورزد، پس به درستی که پروردگار من بی‌نیازی است صاحب کرم (که به شکرگزاری بندگان احتیاج ندارد، و بر مستخفان، با وجود کفران، بنای لطف و کرم دارد). و فرموده است که: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (۲) - که ترجمه آن گذشت، مگر آخر آن، که ترجمه آن، این است که: «و هر آینه اگر کافر شوید، به درستی که عذاب و نکال من بسیار سخت است». و فرموده است که:

«فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ» (۳)؛ یعنی: «پس یاد کنید مرا به طاعت و عبادت، تا یاد کنم شما را به ثواب و مغفرت. و شکرگزاری کنید مرا به آن نعمت‌ها که بر شما انعام کرده‌ام در دنیا و آخرت، و ناسپاسی مکنید مرا به انکار نعمت و معصیت».

و وجه چهارم از کفر، ترک کردن آن چیزی است که خدای عز و جل به آن امر فرموده، و آن قول خدای عز و جل است که: «وَإِذْ

أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ\* ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجَهُمْ أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ «(۴)؛ یعنی: و نیز یاد کنید، ای بنی اسرائیل!

(۱). نمل، ۴۰.

(۲). ابراهیم، ۷.

(۳). بقره، ۱۵۲.

(۴). بقره، ۸۴ و ۸۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۳۹

وقتی را که فرا گرفتیم پیمان را از شما (یعنی از آباء و اجداد شما)، و بر ایشان این عهد بستیم که مریزید خون‌های خود را (یعنی خویشان و هم‌دینان خود را)، و پیروی نکنید نفس‌های خود را (یعنی آنها را که به منزله جان‌های شمایند)، از خانه‌ها و منزل‌های خویش؛ پس اقرار کردید و این عهد را قبول نمودید، و حال آنکه شما گواهی می‌دهید بر این معنی. بعد از آن، شما آن گروهید که می‌کشید نفس‌های خود را، و بیرون می‌کنید گروهی را از خویش، از خانه‌ها و منزل‌های ایشان، در حالی که پشت به پشت هم می‌دهید، و یکدیگر را یاری و هواداری می‌کنید بر ایشان، و در بیرون کردن ایشان به گناه و ستمکاری و افزون‌طلبی. و اگر ببینید شما را در حالتی که اسیران باشند، فدیة می‌دهید ایشان را، و ایشان را باز می‌خرید، و حال آنکه آن؛ یعنی بیرون کردن ایشان، حرام گردانیده شده است بر شما. آیا، پس می‌گویید به پاره‌ای از کتاب تورات، و کافر می‌شوید به پاره‌ای دیگر؟». و حضرت فرمود که: «پس کفر ایشان، به واسطه ترک کردن آن چیزی است که خدای عز و جل ایشان را به آن امر فرموده. (و احتمال دارد که معنی این باشد که: پس خدا به این واسطه، ایشان را نسبت به کفر داده)، و ایشان را به سوی ایمان نسبت داده، و آن را از ایشان قبول نفرموده، و ایشان را در نزد آن جناب نفع نبخشیده، پس فرموده است که: «فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» «۱». «پس نیست مکافات و سزای کسانی که این را می‌کنند از شما، مگر رسوایی و خواری در زندگانی دنیا، و در روز قیامت بر گردانیده می‌شوند به سوی سخت‌ترین عذاب، و خدا غافل و بی‌خبر نیست از آنچه می‌کنند».

و وجه پنجم از کفر، کفر برائت و بیزاری است، و آن قول خدای عز و جل است که گفتار ابراهیم علیه السلام را حکایت می‌فرماید که: «كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعِدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَخِرَدَهُ» «۲»؛ یعنی: کافر شدیم به شما، (حضرت فرمود: یعنی بیزاری جستیم از شما)، و ظاهر و آشکار شد در میانه ما و میانه شما، دشمنی در دل و دشمنی به دست (از زدن و کشتن) همیشه، تا آنکه ایمان آورید به خدا، در حالی که تنها است و شریکی ندارد». «۳»

(۱). بقره، ۸۵.

(۲). ممتحنه، ۴.

(۳). و حاصل مراد آن که، سبب عداوت و بغض میان ما نیست، مگر نگرودن شما؛ پس مادامی که آن باقی باشد، این نیز باقی است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۴۱

و حضرت فرمود که: «خدا فرموده است، در حالتی که شیطان و بیزاری جستن او را از دوستان خویش از آدمیان، در روز قیامت ذکر

می‌فرماید، که: «إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونَ مِنْ قَبْلُ» (۱)؛ یعنی: «به درستی که من کافر شدم به آنچه مرا شریک گردانیدید پیش از این در دنیا». و فرموده است که: «إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا» (۲)؛ یعنی: جز این نیست که فرا گرفتید از غیر خدا بتانی چند را به خدایی، برای دوستی میان شما در زندگانی دنیا. پس در روز قیامت، کافر شود بعضی از شما به بعضی دیگر». و حضرت فرمود که: «یعنی بعضی از شما از بعضی بیزاری جوید» (و لعنت کند بعضی از شما بعضی دیگر را).

باب در بیان ستون‌های کفر و شعبه‌های آن

## ۱۶۷. باب در بیان ستون‌های کفر و شعبه‌های آن

۲۸۶۶ / ۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از عمر بن اذینه، از ابان بن ابی عیاش، از سلیم بن قیس هلالی، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «کفر، بر چهار ستون بنا شده است و آنها: فسق، و بیرون رفتن است از دایره فرمان خدا، و غلو، و شک و شبهه.

و فسق، بر چهار شعبه است: بر جفا و کوری و غفلت و سرکشی؛ پس هر که جفا کند، خلق را کوچک شمارد، و فقها را دشمن دارد، و بر گناه بزرگ اصرار کند. و هر که کور باشد از دین حق، یاد خدا را فراموش کند، و گمان را پیروی نماید، و با آفریدگار خود به علانیه جنگ کند، و شیطان بر او و گمراهی او اصرار کند، و آمرزش گناهان را طلبد، بی آنکه توبه کند، یا تضرع و زاری نماید، یا غفلتی داشته باشد (بلکه دانسته گناه کرده، و از روی عمد و قصد آن را به جا آورده)، و هر که غفلت داشته باشد، بر نفس خود جنایت کند و آسیب گناه به آن رساند، و بر پشت خویش برگردد و پس پس رود، و گمراهی خود را، راه راست پندارد، و آرزوها، او را گول زند، و حسرت و پشیمانی، او را فرا گیرد، چون امر گذارده شود و پرده غفلت از پیش رویش برطرف شود، و از برایش ظاهر گردد آنچه نبود که پندارد (۳). و هر که از امر خدای عز و جل سرکشی کند، شک کند، و هر که شک کند، خدا بر او بلندی و برتری جوید؛ پس او را به سلطنت و تسلطی که دارد، خوار کند، و به بزرگواری خود، او را حقیر و

(۱). ابراهیم، ۲۲.

(۲). عنکبوت، ۲۵.

(۳). یعنی حتی به آن گمان نمی‌برد.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۴۳

بی‌مقدار کند، چنان که به پروردگار خویش که صاحب کرم است فریفته شده، و به این سبب در امر او سهل‌انگاری و کوتاهی کرده است.

و غلو، بر چهار شعبه است: بر فرو رفتن در چیزی به رأی خود، و تنازع و دشمنی کردن در آن، و میل کردن از حق، و مخالفت؛ پس هر که در چیزی فرو رود، به سوی حق بازگشت نکند، و غیر از غرق شدن در گرداب‌های باطل، چیزی را نیفزاید، و فتنه‌ای از او برطرف نشود، مگر آنکه فتنه دیگر او را فرو گیرد و دینش دریده شود؛ پس او فرو می‌رود در کاری شوریده و مضطرب و به هم برآمده. و هر که در رأی خود منازعه نماید و دشمنی کند، به حماقت و بی‌عقلی مشهور شود، به جهت طول لجاجت و ستیزه. و هر که از حق میل کند، خوبی در نزد او زشت شود، و بدی در نزد او نیکو شود. و هر که مخالفت ورزد، راه‌های او بر او کور و پوشیده گردد (۱)، (که هیچ نشانی در آن نباشد)، و کارش بر او معروض شود (که حائل و مانع به هم رساند)، و بیرون رفتن‌گاهش بر او تنگ شود، چون راه مؤمنان را پیروی نکند.



و شك، بر چهار شعبه است: بر مریه؛ یعنی شك بر امور، (یا مجادله و خصومت)، و خواهش نفس، و تردّد و انقیاد. و آن قول خدای عز و جل است که: «فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى» «۲»؛ یعنی: پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگار خود شك می‌کنی» «۳».

و در روایت دیگر چنین است که: «بر مریه، و ترسیدن از حق، و تردّد و انقیاد، و تسلیم شدن از برای جهل و اهل آن». «پس هر که او را در هول و ترس افکند، آنچه در پیش روی او است، بر پاشنه‌های خویش بر گردد و پس پس رود. هر که در دین به شك افتد، در شك تردّد کند و سرگردان شود، و پیشینیان از مؤمنان بر او پیشی گیرند، و پسینیان او را دریابند و به او رسند، و شم‌های شیطان او را پامال کند (که لگدکوب آن ملعون شود). و هر که از برای هلاکت دنیا و آخرت گردن نهد، در میان این دو، هلاک گردد. و هر که از آن رهایی یابد، از فضل یقین خواهد بود، و خدای عز و جل خلقی را نیافریده که از یقین کمتر باشد» «۴».

(۱). و بنابر بعضی از نسخه‌های کافی، راه‌های او بر او دشوار شود.

(۲). نجم، ۵۵.

(۳). و خطاب با حضرت رسالت است، و مراد از آن، ائمت. (مترجم)

(۴). یعنی افراد یقین‌دار اندک‌اند.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۴۵

و شبهه، بر چهار شعبه است: خوش آمدن به آرایش دنیا و آراستن نفس، و چیزی را جلوه دادن در نظر این کس، و تأویل و بیان کجی، و آمیختن حق به باطل. و این، به سبب آن است که زینت و آرایش دنیا، از حجت و گواه می‌کیانند «۱»، و آراستن نفس این کس را به زور بر سر شهوت و خواهش نفس می‌برد و در آن داخل می‌کند، و کجی، صاحب خود را میل می‌دهد، میلی بزرگ، و آمیزش و آشفتگی، تاریکی چند است که بعضی از آنها در بالای بعضی است «۲» پس آنچه مذکور شد، کفر و ستون‌ها و شعبه‌های آن است».

باب در بیان صفت نفاق و منافق

### ۱۶۸. باب در بیان صفت نفاق و منافق «۳»

۲۸۶۷/۱. و کلینی رضی الله عنه فرموده است که: آن حضرت فرمود: «و نفاق، بر چهار ستون بنا شده: بر هوا، و هوینا؛ یعنی خواهش نفس و آنچه آسان ترک باشد «۴»، و حفیظه؛ یعنی خشم گرفتن و ننگ و عار داشتن، و طمع. پس هوا، بر چهار شعبه است: بر بغی و عدوان و شهوت و طغیان. پس هر که بغی و ستم کند، سختی‌ها و بدی‌های او بسیار شود، و (دنیا) از لوث و جودش خالی گردد، و ستم‌دیده بر او یاری داده شود. و هر که تعدی کند و از حدّ درگذرد، از بدی‌های او ایمن نتوان بود، (یا از بدی‌های خویش ایمن نباشد و حوادث زمانه به او رسد) و دلش سالم نباشد، و مالک نفس خود نشود از خواهش‌های آن. و هر که نفس خود را در شهوت‌ها میل ندهد «۵»، در پلیدی‌ها فرو رود. و هر که طغیان کند از روی عمد، گمراه شود، بی‌آنکه حجتی داشته باشد.

(۱). کیانندن، حالت متعدی فعل کیبیدن به معنای برگرداندن و از راه به در بردن و منحرف کردن است. ر. ک: فرهنگ‌عمید و دهخدا.

(۲). اشاره به آیه قرآن است و معنای آن تاریکی بسیار زیاد و روی هم است.

(۳). و نفاق - به کسر نون - کردار منافق است، و آن دورویی کردن است؛ چه منافق، در دین، کفر را پنهان می‌کند، و در آشکارا، اظهار ایمان می‌نماید. و زمخشری گفته است که: اما نامیدن آنکه چیزی را مرتکب شود که به واسطه آن به فسق منسوب شود و فاسق باشد، به منافق، به جهت تغلیظ و سخت‌گیری است. و از جمله آن است قول پیغمبر که فرموده: سه چیز است که هر که آنها در او باشد، منافق است، و اگرچه روزه گیرد و نماز را به جا آورد، و گمان کند که او مسلمان است: کسی که چون خبر دهد، دروغ گوید، و چون وعده دهد، خلف کند، و چون امین داشته شود که او را امین گردانی، خیانت کند. (مترجم)

(۴). هُوَيْنًا - به ضم هاء -، تصغیر «هُوْنِي» است که مؤنث «أهُون» به معنی آسان‌تر است.

(۵). در متن عربی «یعدل» به معنای سرزنش است ولی گویی نسخه مترجم «یعدل» بوده که یکی از معانی آن میل و انحراف است.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۴۷

و هُوَيْنًا و آنچه آسان ترک باشد، بر چهار شعبه است: بر فریفتگی و غفلت و امیدواری و ترسیدن و دفع الوقت. و اینک، به جهت آن است که ترس، این کس را از حق برمی‌گرداند، و دفع الوقت، موجب تفریط و کوتاهی کردن در عمل می‌شود، تا وقتی که مرگ بر او وارد شود. و اگر امیدواری نبود، آدمی حسب آنچه را که او در آن است، می‌دانست، و اگر حسب آنچه را که او در آن است، می‌دانست، به مرگ ناگهانی می‌مرد، به جهت هول و ترس. و غفلت و فریفتگی، مرد را از عمل منع می‌کند (و چنان می‌کند که دستش به آن نرسد).

و حفیظه، بر چهار شعبه است: بر تکبر و فخر و حمیت و عصیبت پس هر که تکبر ورزد، از حق رو بگرداند و به آن پشت کند. و هر که فخر کند و بنازد، نابکار گردد. و هر که حمیت داشته باشد، بر گناه اصرار کند. و هر که عصیبت او را فرا گیرد، از راه راست میل کند. پس بد امری است، امری که در میان پشت کردن از حق و نابکاری و اصرار بر گناه و میل کردن از راه راست باشد، که خالی نباشد از یکی از اینها.

و طمع، بر چهار شعبه است: فرح و مرح (یعنی شادی و شدت شادی و نشاط و خرمی)، و لجاجت و تکاثر؛ (یعنی ستیزه و مفاخرت بر یکدیگر، بر بسیاری قبیله و عشیره). و فرح، در نزد خدای عز و جل مکروه و ناخوش است، و مرح، تکبر است، و لجاجت و ستیزه، بلاء و زحمت است از برای کسی که ناچار کند او را به سوی برداشتن گناهان، و تکاثر و مفاخرت، بازی و بازیچه و باعث مشغول شدن دل، و بدل کردن آن چیزی است که آن فروتر و زبون‌تر است به چیزی که آن بهتر و نیکوتر است.

پس آنچه مذکور شد، نفاق و ستون‌ها و شعبه‌های آن است. و خدای عز و جل قاهر و غالب است بر بالای بندگان خویش (یعنی بر همه کس غالب است، و هیچ کس بر او غلبه نتواند کرد)، ذکر آن جناب برتر، و ذات مقدسش بزرگوارتر از آن است که کسی درک آن تواند کرد.

و نیکو گردانید هر چیزی را که آفرید، و دست‌هایش گشاده (که کنایه است از جود و بخشش). و رحمتش هر چیزی را فرا گرفته، و امرش ظاهر و هویدا، و نورش تابان و درخشان، و برکتش سرریز، و حکمتش روشن گردیده، و کتابش شاهد و رقیب بر سایر کتاب‌ها، و حجتش راست و برپا، و دینش خالص، و سلطانش قوی، و سخنش ثابت شده، و ترازوهای عدلش راست ایستاده (که حیف و میلی در آن نیست)، و رسولان او تبلیغ رسالتش کردند؛ پس بدی را گناه قرار داده، و گناه را فتنه، و فتنه را چرکی

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۴۹

و کثافت، و خوبی را رضاجویی گردانیده، و رضاجویی را توبه، و توبه را طهور و آلت پاکی قرار داده؛ پس هر که توبه کند، راه راست یابد. و هر که فریفته شود، گمراه شود، مادامی که به سوی خدای عز و جل بازگشت و توبه نکند، و به گناه خود اعتراف و اقرار ننماید. و بر خدای عز و جل هلاک نمی‌شود، مگر کسی که فی الحقیقه هالک باشد.

از خدا بترسید و فضل او را امید دارید؛ پس چه بسیار گشاده است آنچه در نزد او است، از توبه و رحمت و بشارت و بردباری

بزرگ. و چه بند سختی است آنچه در نزد او است، از بندها و دوزخ و گرفتن سخت، که در نهایت سختی است؛ پس هر که به طاعت آن جناب فیروزی یابد، کرامت او را در نزد خود کشد. و هر که در معصیتش داخل شود، وبال سختی و عقوبتش را بچشد، و از پس اندک زمانی، هر آینه پشیمان خواهند گردید».

۲/۲۸۶۸. محمد بن یحیی، از حسین بن اسحاق، از علی بن مهزیار، از محمد بن عبد الحمید و حسین بن سعید، هر دو از محمد بن فضیل روایت کرده است که گفت: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام نوشتم و آن حضرت را از مسئله‌ای سؤال کردم. پس آن حضرت علیه السلام به سوی من نوشت که: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالِي يُرَأُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا \* مُذَبِّذِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَاءٍ وَلَا إِلَى هُوَاءٍ وَمَنْ يَضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا» (۱)؛ یعنی: «به درستی که منافقان، به اعتقاد خود فریب می‌دهند خدا را (در اظهار اسلام، و پنهان کردن کفر)، و آن جناب، در فریب دادن، بر ایشان غالب است» (۲). و چون برخیزند به سوی نماز، برخیزند، در حالتی که کاهلان و تنبل باشند (مانند کسی که او را به زور بر کاری داشته باشند). خود را به مردمان می‌نمایند (و به ریا نماز می‌گذارند، تا اهل ایمان پندارند که ایشان مؤمنانند. و اگر کسی از اصحاب ایشان نبیند، ترک نماز می‌کنند) و یاد نمی‌کنند خدا را، مگر یاد کردنی اندک (که آن در زمانی است که مردم ایشان را ببینند)، در حالتی که متحیر و مترددند در میان ایمان و کفر. نه با گروه مؤمنانند (به جهت کفر باطن)

(۱). نساء، ۱۴۲ و ۱۴۳.

(۲). چه، در ظاهر، حکم به اسلام و طهارت ایشان نموده، و سایر احکام مسلمانان را بر ایشان جاری فرموده، و در باطن، ایشان را کافر می‌داند، و احکام کافران را بر ایشان جاری می‌فرماید در قیامت؛ بلکه ایشان را بدتر از کافران، و عذاب ایشان را، سخت‌تر از عذاب ایشان قرار خواهد داد، و با ایشان، کاری چند خواهد کرد که با کافران نخواهد کرد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۵۱

و نه با جماعت کافرانند (به جهت اسلام ظاهر). و هر که را خدای - تعالی - فرو گذارد و خذلان نماید (به جهت عناد و جحود او)، پس نیابی از برای او راهی را به سوی حق و ثواب».

و حضرت فرمود که: «ایشان، از جمله کافران نیستند، و از جمله مؤمنان نیستند، و از جمله مسلمانان نیستند، ایمان را اظهار می‌کنند و به سوی کفر و تکذیب باز می‌گردند، خدا ایشان را لعنت کند».

۳/۲۸۶۹. حسین بن محمد، از محمد بن جمهور، از عبد الله بن عبد الرحمان اصم، از هیشم بن واقد، از محمد بن سلیمان، از ابن مسکان، از ابو حمزه، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که منافق نهی می‌کند و خود باز نمی‌ایستد، و امر می‌کند به آنچه خود آن را نمی‌آورد، و چون به سوی نماز برخیزد، اعتراض می‌کند». عرض کردم: یا بن رسول الله! اعتراض چیست؟ فرمود: «التفات» (۱). پس چون رکوع کند، مانند گوسفند فرو خوابد. شام می‌کند و مقصودش، خوردنی شام است (که چه چیز بخورد)، و حال آنکه او روزه‌دار نبوده، و صبح می‌کند و همتش خوابیدن است، با آنکه بیدار خوابی نکشیده. اگر تو را خبری دهد، دروغ گوید، و اگر او را امین داری، با تو خیانت ورزد، و اگر غائب شوی، تو را غیبت نماید، و اگر تو را وعده دهد، با تو خلف وعده کند».

۴/۲۸۷۰. از او، از ابن جمهور، از سلیمان بن سماعه، از عبد الملک بن بحر، مثل این روایت کرده است و آن را مرفوع ساخته، و در آن، این را زیاد کرده است که: «چون رکوع کند، مانند گوسفند فرو خوابد، و چون به سجده رود، به سرعت سر بر زمین زند، چنان که مرغ منقار بر زمین بزند، و چون بنشیند، مانند سگ پای خود را بالا گیرد».

۵/۲۸۷۱. ابو علی اشعری، از حسن بن علی کوفی، از عثمان بن عیسی، از سعید بن یسار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت

کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: داستان و قصه منافق، چون داستان تنه درختی است که صاحب آن خواسته باشد که در بعضی از عمارات خویش به آن منتفع شود. پس از برایش استقامت به هم نرساند، در آنجا که اراده کرده است؛ پس آن را در جایی دیگر نقل کند، و در آنجا نیز استقامت نداشته باشد و راست

(۱). یعنی به این طرف و آن طرف نگرستن، یا التفات، خصوص پشت سر نگرستن است.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۵۳

نیاید؛ پس آخر و عاقبتش این باشد که آن را به آتش بسوزاند.

۶ / ۲۸۷۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شَمون، از عبد الله بن عبد الرحمان، از مسمع بن عبد الملک، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: آنچه خشوع و فروتنی تن زیاد باشد، بر آنچه در دل است، در نزد ما نفاق است».

باب در بیان شرک

### ۱۶۹. باب در بیان شرک «۱»

۱ / ۲۸۷۳. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از برید عجللی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از کمتر چیزی که بنده به آن مشرک می‌باشد. برید می‌گوید که: حضرت فرمود: «هر که از برای استخوان [هسته] خرما بگوید که آن سنگریزه است، و از برای سنگریزه بگوید که آن استخوان خرما است، بعد از آن، به آن اعتقاد و دینداری کند».

۲ / ۲۸۷۴. از او، از عبد الله بن مسکان، از ابو العیاس روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از کمتر چیزی که آدمی به آن مشرک می‌باشد. راوی می‌گوید که: حضرت فرمود که: «هر که رأیی را اختراع کند و از پیش خود مذهبی را بیرون آورد، پس بر آن، با فرمانبرداران خود دوستی کند، و بر آن، با نافرمانان خویش دشمنی کند».

۳ / ۲۸۷۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از یحیی بن مبارک، از عبد الله بن جبلة، از سماعه، از ابو بصیر و اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عز و جل: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» «۲»، که آن حضرت فرمود: «شیطان را اطاعت می‌کند، از آنجا که نمی‌داند؛ پس شرک می‌آورد». و ترجمه آیه این است که: «وایمان نمی‌آورند بیشتر مردمان به خدای - تعالی -، و صفات کمال و نُعوت جلال او، و اقرار نمی‌کنند به خالقیت او، مگر در حالی که ایشان شرک آورندگانند، و غیر او را با او پرستش می‌کنند».

۴ / ۲۸۷۶. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن بکیر، از ضریس، از امام

(۱). و شرک - به کسر اول و سکون دویم -، کافر شدن است و انباز گرفتن در خدای بی‌شریک. (مترجم)

(۲). یوسف، ۱۰۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۵۵

جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» «۱»، که آن حضرت فرمود: «مراد شرک طاعت است، نه شرک عبادت» (یعنی غیر خدا را فرمانبرداری کردند، نه پرستش).

و ضریس می‌گوید که: نیز از آن حضرت سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ» «۲» (تا آخر

آیه، که بعد از این با ترجمه مذکور خواهد شد). فرمود:

«به درستی که آیه فرود می‌آید در باب مردی [که] بعد از آن در پیروان او می‌باشند». پس عرض کردم که: هر که غیر از شما چیزی را برپا کند، و امامی را نصب نماید، پس او از جمله کسانی است که خدا را به یگانگی پرستش می‌کند بر طرف و کناره‌ای (یعنی نه در وسط حقیقی؟). فرمود: «آری، و گاه است که کافر محض می‌باشد».

۲۸۷۷/۵. یونس، از داود بن فرقد، از حسان جَمال، از عمیره، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «مردم مأمور شدند به شناختن ما، و برگردانیدن امر به سوی ما، و گردن نهادن از برای ما». بعد از آن فرمود: «و اگر روزه گیرند و نماز کنند و گواهی دهند که خدایی نیست، مگر خدا، و در نفس‌های خویش، چنان قرار دهند که به سوی ما رد نکنند، به همین، مشرک باشند».

۲۸۷۸/۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از عبد الله بن یحیی کاهلی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود ... تا آخر آنچه در باب تسلیم و فضل تسلیم کنندگان مذکور شد، با سندی دیگر.

۲۸۷۹/۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از عبد الله بن یحیی، از عبد لله بن مسکان، از ابو بصیر که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم ... تا آخر آنچه در باب تقلید گذشت.

۲۸۸۰/۸. علی بن محمد، از صالح بن ابی حماد، و علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «هر که مردی را در معصیتی از معصیت‌ها اطاعت کند، به حقیقت که او را پرستش نموده است».

(۱). یوسف، ۱۰۶.

(۲). حج، ۱۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۵۷

باب در بیان شک

### ۱۷۰. باب در بیان شک «۱»

۲۸۸۱/۱. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حسین بن حکم روایت کرده است که گفت: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام نوشتم، در حالی که آن حضرت را خبر می‌دادم که: من شک دارم، و به حقیقت که ابراهیم علیه السلام گفت که: «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُخِي الْمَوْتِي» «۲»؛ یعنی: «پروردگارا! به من بنما که چگونه مردگان را زنده می‌گردانی».

تتمه روایت: و به درستی که من دوست می‌دارم که چیزی را به من بنمایی. پس آن حضرت علیه السلام به من نوشت: «به درستی که ابراهیم مؤمن بود (یعنی تصدیق کرده بود به این که خدا مرده را زنده می‌گرداند، و قادر است بر اعاده مردگان). و دوست داشت که ایمانش بیفزاید. (یعنی عین الیقین را با علم الیقین جمع کند، و معاینه آن موجب انکشاف آن گردد). و تو شک داری و صاحب شک، هیچ خوبی در او نیست». و نوشت: «جز این نیست که شک، مادامی است که یقین نیامده باشد؛ پس چون یقین بیاید، شک جایز نیست». و نوشت که:

«خدای عز و جل می‌فرماید: «وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ» «۳»؛ یعنی: و نیافتیم از برای بیشتر ایشان، هیچ عهدی را (یعنی وفای به عهد و پیمان، که در زمان خوف و شدت می‌کردند، که اگر از این بلیه و مصیبت نجات یابیم، ایمان آوریم). و به درستی که یافتیم بیشتر ایشان را، شکنندگان عهد و پیمان». و حضرت فرمود که: «این آیه، در باب شک و گمان فرود

آمد».

۲/۲۸۸۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از ابو اسحاق خراسانی که گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه خویش می‌فرمود که: «اضطراب مکنید، که شک می‌کنید، و شک مکنید، که کافر می‌شوید».

۳/۲۸۸۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از خلف بن حماد، از ابو ایوب خزّاز، از محمد بن مسلم که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم، در جانب چپ آن حضرت، و زراره در طرف راست آن

(۱). و شک، به گمان افتادن است. و در دستور اللّغه مسطور است که: اندک لنگیدن شتر؛ چه، آنکه شک دارد گویا اعتقادش می‌لنگد. (مترجم)

(۲). بقره، ۲۶۰.

(۳). اعراف، ۱۰۲.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۵۹

حضرت بود. پس ابو بصیر داخل شد و عرض کرد که: یا ابا عبدالله! چه می‌فرمایی در باب کسی که در خدا شک کند؟ فرمود که: «یا ابا محمد! آن کس کافر است». عرض کرد که: در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله شک می‌کند؟ فرمود که: «کافر است». بعد از آن، به جانب زراره التفات فرمود و فرمود: «جز این نیست که کافر می‌شود، هرگاه دانسته انکار کند».

۴/۲۸۸۴. از او، از پدرش، از نصر بن سوید، از یحیی بن عمران حلبی، از هارون بن خارجه، از ابو بصیر روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ» (۱). فرمود: «یعنی آن را به شک نیامیختند».

۵/۲۸۸۵. حسین بن محمد، از احمد بن اسحاق، از بکر بن محمد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که شک و معصیت، در آتش دوزخ‌اند، و این دو از ما نیستند و به سوی ما باز نمی‌گردند».

۶/۲۸۸۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی عبدالله، از عثمان بن عیسی، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هر که در خدای عز و جل شک کند، بعد از آنکه بر فطرت اسلام متولد شده باشد، هرگز به سوی خیر و خوبی رجوع نخواهد کرد».

۷/۲۸۸۷. از او، از پدرش روایت است که آن را مرفوع ساخته به سوی امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «هیچ عملی با شک و انکار نفع نمی‌بخشد».

۸/۲۸۸۸. و در وصیت مفصل مذکور است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر که شک کند یا مظنه داشته باشد، پس بر سر یکی از این دو ایستادگی نماید، خدای عز و جل عمل او را فرو ریزد و باطل گرداند. به درستی که حجت خدای عز و جل، حجتی است روشن».

۹/۲۸۸۹. از او، از علی بن اسباط، از علا بن زرین، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت است که گفت: به آن حضرت عرض کردم: به درستی که ما مردی را می‌بینیم که او را عبادت و نهایت جدّ و جهد و خشوع و فروتنی است، و به حق قائل نیست؛ پس آیا اینها، هیچ نفع به او می‌رساند؟ فرمود که: «ای محمد! جز این نیست که داستان اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله، چون داستان اهل بیته است که در بنی اسرائیل بودند. و چنان بود که

(۱). انعام، ۸۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۶۱

هیچ‌یک از ایشان، چهل شب در عبادت جدّ و جهد نمی‌کرد، مگر آنکه هر دعا که می‌کرد، مستجاب می‌گردید. و به درستی که مردی از ایشان، چهل شب جد و جهد نمود. بعد از آن، دعا کرد و از برایش مستجاب نشد؛ پس به خدمت حضرت عیسی بن مریم علیه السلام آمد، در حالتی که به سوی آن حضرت شکایت می‌نمود، آنچه را که او در آن بود. و از آن حضرت درخواست می‌کرد که دعا کند. حضرت فرمود که: «پس حضرت عیسی علیه السلام طهارت به جا آورد، که وضو ساخت یا غسل کرد. بعد از آن، نماز کرد و خدای عز و جل را خواند؛ پس خدای - تعالی - به سوی او وحی فرمود که: ای عیسی! به درستی که این بنده من، به درگاه من آمده است، از غیر آن دری که از آن آمده می‌شوم؛ زیرا که او مرا خواند، و حال آنکه در دلش از امر پیغمبری تو شکی بود، و اگر مرا بخواند، تا آنکه گردش پاره پاره شود، و بندهای انگشتانش از هم پاشد، دعای او را مستجاب نکنم». حضرت فرمود که: «پس عیسی بن مریم علیه السلام به سوی آن مرد التفات فرمود و فرمود که: پروردگار خود را می‌خوانی، و حال آنکه تو در باب پیغمبرش در شکی؟ عرض کرد که: یا روح الله! و ای آنکه به یک سخن او موجود شده‌ای! به خدا سوگند که آنچه فرمودی، چنان بود؛ پس خدا را بخوان و دعا کن که خدا آن را از من ببرد». حضرت فرمود: «پس عیسی علیه السلام از برایش دعا کرد، و خدای عز و جل توبه او را قبول فرمود و از او پذیرفت. و آن مرد، در حدّ اهل بیت آن حضرت گردید».

باب در بیان گمراهان

### ۱۷۱. باب در بیان گمراهان

۲۸۹۰ / ۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبد الرحمان بن حجاج، از هاشم صاحب برید روایت کرده است که گفت: من و محمد بن مسلم و ابو الخطاب، با هم مجتمع بودیم. پس ابو الخطاب به محمد بن مسلم گفت که: چه می‌گویید در باب کسی که این امر - یعنی امامت - را نشانسد. من گفتم که: هر که این امر را نمی‌شناسد، کافر است. ابوالخطاب گفت که: کافر نیست، تا آنکه حجّت بر او اقامه شود؛ پس چون حجّت بر او اقامه شود و بعد از آن نشانسد، کافر است. پس محمد بن مسلم به ابوالخطاب گفت: سبحان الله! او را چه می‌شود که چون شناسند و انکار نکنند، کافر باشد؟ و کافر نیست، چون انکار نکنند؟

هاشم می‌گوید که: پس چون به حج رفتم، بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم و آن حضرت را به این امر خبر دادم. فرمود که: «تو حاضر شده‌ای و ایشان غائب‌اند، ولیکن تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۶۳

زمان وعده شما، امشب است، در نزد جمره وسطی در منی» پس چون شب شد، من و ابوالخطاب و محمد بن مسلم، در نزد آن حضرت جمع شدیم؛ پس بالشی را فرا گرفت و آن را در سینه خود گذاشت. بعد از آن، به ما فرمود که: «در باب خدمتکاران و زنان و فرزندان و کسان خود چه می‌گویید؟ آیا گواهی نمی‌دهند که خدایی نیست، مگر خدا؟» عرض کردم: بلی، گواهی می‌دهند. فرمود که: «آیا گواهی نمی‌دهند که محمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله است؟» عرض کردم: بلی، گواهی می‌دهند. فرمود که: «آیا نماز نمی‌کنند و روزه نمی‌گیرند و حج را به جا نمی‌آورند؟» عرض کردم: بلی، همه اینها را می‌کنند. فرمود: «پس آنچه را که شما برآیند، می‌شناسند؟» عرض کردم: نه. فرمود: «پس ایشان، در نزد شما چه حکم دارند؟» عرض کردم که: هر که این امر را نشانسد، کافر است.

فرمود: «سبحان الله! آیا آنها که در این راه‌ها و آنها که بر سر آنها می‌باشند، ندیده‌ای؟» عرض کردم: بلی، دیده‌ام. فرمود: «آیا نماز



نمی‌کنند و روزه نمی‌گیرند و حج را به جا نمی‌آورند؟ آیا گواهی نمی‌دهند به اینکه غیر از خدا، خدایی نیست؟ و به اینکه محمد، رسول و فرستاده خدا است؟» عرض کردم: بلی. فرمود: «پس می‌شناسند، آنچه را که شما بر آنید؟» عرض کردم: نه. فرمود: «پس ایشان، در نزد شما چه حکم دارند؟» عرض کردم که:

هر که این امر را نشناسد، کافر است.

فرمود: «سبحان الله! آیا خانه کعبه و طواف در دور آن، و اهل یمن و چسبیدن ایشان را به پرده‌های کعبه، ندیده‌ای؟» عرض کردم: بلی، دیده‌ام. فرمود: «آیا گواهی نمی‌دهند به اینکه خدایی غیر از خدا نیست، و به اینکه محمد، رسول خدا است؟ و آیا نماز نمی‌کنند و روزه نمی‌گیرند و حج نمی‌گذارند؟» عرض کردم: بلی، همه اینها، از ایشان صادر می‌شود. فرمود:

«پس می‌شناسند، آنچه را که شما بر آنید؟» عرض کردم: نه. فرمود: «پس در حق ایشان چه می‌گویید؟» عرض کردم که: هر که این امر را نشناسد، کافر است.

فرمود: «سبحان الله! این قول، قول خارجی‌ها (۱) است». بعد از آن فرمود: «اگر خواهید، شما را خبر دهم؟» عرض کردم که: من نمی‌خواهم. فرمود: «بدانید و آگاه باشید! که بد است از برای شما و شما را زیان می‌رساند، آنکه به چیزی قائل شوید، مادامی که آن را از ما نشنیده باشید». هاشم می‌گوید که: پس من گمان کردم که آن حضرت ما را می‌گرداند- و بنا بر بعضی

(۱). یعنی خوارج که نگاهی سختگیرانه به دین داشتند و ارتکاب گناه را موجب کفر می‌دانستند.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۶۵

از نسخ کافی: می‌خواهد که ما را بر سر گفتار محمد بن مسلم فرود آورد-.

۲/۲۸۹۱. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از مردی، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: چه می‌فرمایی در باب نکاح کردن با مردمان؛ زیرا که من به این سن رسیده‌ام که می‌بینی، و هرگز زن نگرفته‌ام.

فرمود که: «چه چیز تو را از این منع می‌کند». عرض کردم که: چیزی مرا منع نمی‌کند، غیر از آنکه می‌ترسم که نکاح ایشان از برای من حلال نباشد. پس به چه چیز مرا امر می‌فرمایی؟

فرمود که: «چه کار می‌کنی و تو جوان و برنایی؟ آیا صبر می‌کنی؟» عرض کردم که: کنیزان را فرا می‌گیرم. فرمود که: «اکنون بیاور آنچه داری. پس کنیزان را به چه حلال می‌داری؟» عرض کردم: زیرا که کنیز، به منزله زن آزاد نیست. اگر مرا به چیزی در شک افکند، و کاری بکند که موجب قلق و اضطراب من باشد، او را می‌فروشم و از او دوری می‌گزینم. فرمود:

«پس مرا خبر ده که به چه چیز او را حلال داشته‌ای؟» زراره می‌گوید که: پس در نزد من جوابی نبود.

بعد از آن، به آن حضرت عرض کردم که: چه صلاح می‌دانی؟ آیا زن بگیرم؟ فرمود که:

«پروا ندارم از آنکه تو این را به فعل آوری». عرض کردم که: مرا خبر ده از معنی گفتار خویش، که پروا ندارم از آنکه تو این را به فعل آوری؛ زیرا که این قول، دو وجه دارد. آیا می‌فرمایی که: پروا ندارم از آنکه گنهکار شوی، بی‌آنکه من تو را به آن امر کنم؟ و لهذا، مرا امر نمی‌فرمایی که این را به امر تو به فعل آورم (۱).

تمه حدیث، پس حضرت به من فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله زن گرفت. و به حقیقت که از امر زن نوح و زن لوط بود، آنچه بود، و شد، آنچه شد. به درستی که این دو زن، در تحت فرمان دو بنده شایسته از بندگان ما بودند» (۲). زراره می‌گوید که: پس من عرض کردم که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باب، به منزله من نیست. جز این نیست که آن زن (یعنی عایشه یا غیر او)، در زیر دست آن

حضرت بود، و او به حکم آن حضرت اقرار داشت، و به دین آن

(۱). و احتمال دارد که معنی این باشد که، پس مرا به چه چیز امر می‌فرماید؟ آیا این را به امر تو به فعل آورم؟ و زراره، وجه دیگر را به جهت ظهور آن عرض نکرد، و آن، این است که: این فعل ضروری ندارد. (مترجم)

(۲). و حضرت، این را از آیه سوره تحریم اقتباس فرموده، و نظم آیه چنین است که: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَةً لُّوطٍ كَانَتَا تَحْتَ وَعِيدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا»، تا آخر آیه. یعنی: «بیان کرد خدا داستانی را از برای آنان که کافر شدند؛ یعنی داستان واعله، زن نوح، و داستان واهله، زن لوط. بودند این هر دو زن، در زیر فرمان دو بنده از بندگان ما، که شایستگان بودند در جمیع امور، پس خیانت کردند به آن دو بنده». (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۶۷

حضرت اعتراف می‌نمود. زراره می‌گوید که: حضرت به من فرمود که: «چه می‌بینی از خیانت، در قول خدای عز و جل: «فَخَانَتَاهُمَا» (۱). و خدا از این خیانت، غیر از فاحشه و زنا، چیزی را قصد نمی‌فرماید» (۲). تتمه روایت: «و رسول خدا صلی الله علیه و آله، دختر را به زن فلان داد».

زراره می‌گوید که: عرض کردم: خدا تو را به اصلاح آورد! مرا به چه چیز امر می‌فرماید؟

آیا بروم و به فرمان تو زن بگیرم؟ به من فرمود که: «اگر می‌کنی، بر تو باد که بُلْهَای از زنان را بگیری». عرض کردم که: بله! چیستند؟ و چه صفت دارند؟ فرمود که: «صاحبان پرده‌ها؛ یعنی زنان مخدّره عقیفه» (۳). زراره می‌گوید که: پس من عرض کردم که: آیا مصداق آن کسی است که بر دین سالم بن ابی حفصه (۴) باشد؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: کسی است که بر دین ربیعۀ الزّاری (۵) باشد؟ فرمود: «نه»، و حضرت فرمود: «ولیکن مصداق آن، زنان نوجوانند که تازه به حدّ بلوغ رسیده باشند، و کفر را برپا نکنند، و آنچه را که شما می‌شناسید، شناسند».

عرض کردم: پس آیا زن، از این دو قسم درمی‌گذرد، که یا مؤمنه باشد یا کافره؟ فرمود که:

«روزه می‌گیرد و نماز می‌کند و از خدای عز و جل پرهیز می‌کند، و نمی‌داند که امر شما چیست؟» عرض کردم که: خدای عز و جل فرموده است که: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ» (۶). نه، به خدا سوگند که هیچ‌یک از مردمان نیست که نه مؤمن باشد و نه کافر. زراره می‌گوید که:

حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «فرموده خدای عز و جل، از گفتار تو راست‌تر است. ای زراره! آیا قول خدای عز و جل را دیده‌ای که می‌فرماید: «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ» (۷)؛ یعنی: (و گروهی دیگر از متخلّفان که غیر منافقاند، اعتراف کردند به گناهان خود و به آنها مقرر شدند، و به معاذیر دروغ از تخلف اعتذار نکردند، چنان که اهل نفاق کردند) آمیختند کردار نیک را با کاری دیگر که بد بود. شاید آنکه خدا توبه ایشان را بپذیرد، و بر ایشان رجوع

(۱). تحریم، ۱۰.

(۲). و اکثر مفسّرین، از این معنی اباء و امتناع دارند. و از ابن عباس نقل کرده‌اند که گفت: این خیانت از ایشان، به زنا نبود؛ بلکه به نفاق و کفر بود، چنان که تفصیل آن در تفاسیر مذکور است. (مترجم)

(۳). و اهل لغت، بله! را به زن بی‌عقل تفسیر کرده‌اند. (مترجم)

(۴). و سالم بن ابی حفصه، زیدی مذهب، و از جمله رؤسای ایشان بوده، و حضرت صادق علیه السلام او را لعنت فرموده. (مترجم)

(۵). و ربیعۀ، پسر عبد الرحمان مدنی است. (مترجم)

(۶). تغابن، ۲.

(۷). توبه، ۱۰۲.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۶۹

کند به مغفرت و آمرزش». زراره می گوید که: [حضرت فرمود]: «چون فرمود: عسی؛ یعنی شاید»، گفتم که: ایشان نیستند، مگر مؤمنان یا کافران. زراره می گوید که: فرمود: «پس چه می گویی در قول خدای عز و جل: «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا» (۱)؛ یعنی: به سوی ایمان» (چنان که گذشت).

پس من عرض کردم که: ایشان نیستند، مگر مؤمنان یا کافران. فرمود: «به خدا سوگند که ایشان، نه مؤمن اند و نه کافر». بعد از آن، رو به من فرمود که: «چه می گویی در اصحاب اعراف...» تا آخر آنچه در باب اول اصحاب اعراف می آید «۲».

باب در بیان مستضعف

**۱۷۲. باب در بیان مستضعف «۳»**

۱ / ۲۸۹۲. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از بعضی از اصحاب خویش، از زراره روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام را سؤال کردم از مستضعف. فرمود که:

«مستضعف کسی است که استطاعت نداشته باشد چاره‌ای را به سوی کفر که کافر شود، و راهی را به سوی ایمان نمی یابد، نمی تواند که ایمان بیاورد، و نمی تواند که کافر شود؛ پس ایشان کودکانند، و کسانی که از مردان و زنان بر مثل عقل‌های کودکان باشند، قلم تکلیف از ایشان برداشته شده است».

۲ / ۲۸۹۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مستضعفان آنانند که چاره‌ای را نمی توانند و راهی را نمی یابند». و فرمود که: «چاره‌ای را به سوی ایمان نمی توانند، و کافر نمی شوند. و ایشان کودکانند، و امثال عقل‌های کودکان از مردان و زنان».

۳ / ۲۸۹۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از ابن رثاب، از زراره که گفت: امام محمد باقر علیه السلام را سؤال کردم از مستضعف. فرمود که:

«مستضعف کسی است که چاره‌ای را نمی تواند که به واسطه آن کفر را از خود دفع کند، و نه

(۱). نساء، ۹۸.

(۲). و چون از اینجا تا آخر حدیث، محض تکرار بود، لهذا حواله نمود به آنکه ذکرش در آنجا، به جهت عقد باب از برای آن، اولی و انسب می نمود. (مترجم)

(۳). و مستضعف، در لغت به معنی ضعیف و ناتوان شمرده شده است، و مراد از آن، کسی است که در تضاعیف این باب، مذکور خواهد شد. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۷۱

آنکه به سبب آن به سوی ایمان راه یابد، نمی تواند که مؤمن شود، و نه آنکه کافر شود». و فرمود که: «ایشان کودکانند، و کسانی که از مردان و زنان بر مثل عقل‌های کودکان باشند».

۴ / ۲۸۹۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از عبد الله بن جندب، از سفیان بن سمط بجلی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: چه می فرمایی در باب مستضعفان؟ پس به من

فرمود- در حالی که شباهت داشت به کسی که ترسان باشد- که: «شما یک کس را وا گذاشتید که مستضعف باشد؟ و کجایند مستضعفان؟ پس به خدا سوگند که زنان نوجوان رفتند در پرده‌های خویش با این امر، و صاحبان مشک‌ها در راه مدینه و (کوچه آن)، یکدیگر را به آن، حدیث کردند».

۲۸۹۶/۵. از او، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضالہ بن ایوب، از عمر بن ابان روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از مستضعفان. فرمود که: «ایشان اهل ولایت‌اند». عرض کردم: چه ولایت؟ فرمود که: «آگاه باش! که آن ولایت، ولایت در دین نیست، ولیکن آن ولایت، ولایتی است که در مناکحه و موارثه و مخالطه می‌باشد، که دختر و زن از یکدیگر می‌گیرند، و از همدیگر ارث می‌برند، و با هم آشنایی و آمیزش می‌کنند. و ایشان نه مؤمن‌اند و نه کافر. و ایشانند که به تأخیر انداخته شده‌اند از برای فرمان خدای- تعالی-».

۲۸۹۷/۶. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از مثنی، از اسماعیل جعفری روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام را سؤال کردم از دینی که بندگان را نمی‌رسد که آن را ندانند. فرمود که: «دین، وسعت و گشادگی دارد، ولیکن خارجی‌ها (۱) از نادانی که دارند، بر خویش تنگ کرده‌اند». عرض کردم که: فدای تو گردم! آیا تو را خبر دهم به دین خود که من بر آنم؟ فرمود: «بلی». عرض کردم که: شهادت می‌دهم به اینکه غیر از خدا، خدایی نیست، و به اینکه محمد، بنده و رسول صلی الله علیه و آله او است، و اقرار دارم به آنچه از جانب خدای- تعالی- آورده، و شما را دوست می‌دارم، و بیزارم از دشمنان شما و از آنکه بر گردن‌های شما سوار شده و بر شما امیر گردیده، و از روی غضب، حق شما را گرفته و بر شما ستم کرده است. فرمود که: «چیزی را جاهل نیستی؛ بلکه همه چیز را می‌دانی. به خدا

(۱). یعنی خوارج که نگاهی سختگیرانه به دین داشتند و ارتکاب گناه را موجب کفر می‌دانستند.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۷۳

سوگند، این همان اعتقادی است که ما بر آنیم». عرض کردم: پس آیا کسی هست که این امر را نشناسد و سالم باشد؟ فرمود: «نه، مگر مستضعفان». عرض کردم که: ایشان کیانند؟ فرمود:

«زنان و فرزندان شما». و فرمود که: «آیا ام‌ایمن را دیده‌ای و قصه او را شنیده‌ای؟ پس به درستی که من شهادت می‌دهم که او از اهل بهشت است، و ام‌ایمن نمی‌شناخت، آنچه را که شما بر آنید».

۲۸۹۸/۷. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مسکان، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هر که اختلاف مردم را بشناسد، و بداند که مردم در دین با هم اختلاف دارند، مستضعف نیست».

۲۸۹۹/۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از جمیل بن درّاج روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: من بسا است که این گروه مستضعفان را به خاطر می‌آورم؛ پس با خود می‌گویم که: ما و ایشان، در منزل‌های بهشت، با هم خواهیم بود؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «خدای عز و جل هرگز با شما چنین نخواهد کرد».

۲۹۰۰/۹. از او، از علی بن حسن تیمی، از برادرانش محمد و احمد، پسران حسن، از علی بن یعقوب، از مروان بن مسلم، از ایوب بن حر روایت است که گفت: مردی به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد- و ما در نزد آن حضرت بودیم- که: فدای تو گردم! به درستی که ما می‌ترسیم که به سبب گناهان خویش، در منزل‌های مستضعفان فرود آییم.

راوی می‌گوید که: حضرت فرمود: «نه، به خدا سوگند که خدا هرگز با شما چنین نمی‌کند».

علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام، مثل این را روایت کرده است.

۱۰ / ۲۹۰۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو المغرا، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که اختلاف مردم را بشناسد، مستضعف نیست».

۱۱ / ۲۹۰۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از اسماعیل بن مهران، از محمد بن منصور خزاعی، از علی بن سوید، از ابو الحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از ضعف و ناتوانان. پس در جواب من نوشت که: «ضعیف

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۷۵

کسی است که حجت به سوی او بلند نشده باشد، و خیرش به او نرسیده باشد، و اختلاف را نشناخته باشد؛ پس هر گاه اختلاف را شناخت، ضعیف نیست» (و بنا بر بعضی از نسخ کافی، مستضعف نیست).

۱۲ / ۲۹۰۳. بعضی از اصحاب ما، از علی بن حسن، از علی بن حبیب خثعمی، از ابو ساره - پیش نماز مسجد بنی هلال -، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امروز هیچ مستضعفی نیست. مردان به مردان و زنان به زنان رسانیدند، آنچه بایست برسد».

باب در بیان طائفة مرجون لامر الله

### ۱۷۳. باب در بیان طائفة مرجون لامر الله، که ترجمه آن بیاید

۱ / ۲۹۰۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از موسی بن بکر، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ» (۱)؛ یعنی: «و گروهی دیگر از متخلفان، باز داشته شدگان و به تأخیر افتادگانند، که حکم ایشان، موقوف است برای نزول فرمان خدا درباره ایشان». و گفت که: آن حضرت فرمود که: «ایشان، گروهی هستند که مشرک بودند. پس مثل حمزه سیدالشهدا و جعفر طیار و امثال ایشان را از مؤمنان - رحمه الله علیهم -، کشتند. بعد از آن، ایشان در دین اسلام داخل شدند، و خدای عز و جل را به یگانگی پرستیدند، و شرک را ترک کردند، و به دل‌های خود، ایمان را شناختند که از جمله مؤمنان باشند، و به این سبب، بهشت از برای ایشان واجب شود، و بر انکار خویش نبودند که کافر باشند، و به این علت، آتش دوزخ از برای ایشان واجب باشد».

پس ایشان بر این حالت خواهند بود: «إِمَّا يَعَذَّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ» (۲)؛ یعنی: یا خدا ایشان را عذاب نماید، و یا توبه ایشان را قبول فرماید، و بر ایشان رجوع کند به مغفرت و آمرزش».

۲ / ۲۹۰۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن حسان، از موسی بن بکر واسطی، از مردی که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «طائفة مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ، گروهی هستند که مشرک بودند. پس مثل حمزه و جعفر و امثال ایشان را - رحمه الله علیهم - از مؤمنان، کشتند. و بعد از آن، در دین اسلام داخل شدند، و خدای عز و جل را به یگانگی پرستیدند، و شرک را ترک کردند. و مؤمن نبودند و ایمان نیاوردند، که بهشت از برای ایشان واجب باشد، و کافر نبودند، که آتش دوزخ از برای ایشان واجب باشد. پس ایشان، بر این

(۱). توبه، ۱۰۶.

(۲). توبه، ۱۰۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۷۷

حال، به تأخیر افکنده شدگانند از برای فرمان خدای عز و جل، تا درباره ایشان، به چه امر فرماید».

باب در بیان اصحاب اعراف، و در باب معرفت امام

### ۱۷۴. باب در بیان اصحاب اعراف «۱»، و در باب معرفت امام

۱/ ۲۹۰۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن بکیر؛ و علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از مردی، هر دو [طریق] روایت کرده‌اند از زراره که گفت: امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود که: «چه می‌گویی در اصحاب اعراف؟» عرض کردم که: ایشان نیستند، مگر مؤمنان یا کافران. اگر داخل بهشت می‌شوند، پس ایشان مؤمن‌اند، و اگر داخل آتش دوزخ می‌شوند، پس ایشان کافرند. فرمود: «به خدا سوگند که ایشان، نه مؤمن‌اند و نه کافر. و اگر مؤمن می‌بودند، هر آینه داخل بهشت می‌شدند، چنان که مؤمنان در آن داخل شدند، و اگر کافر می‌بودند، هر آینه داخل آتش دوزخ می‌شدند، چنان که کافران در آن داخل شدند، ولیکن ایشان، گروهی‌اند که ثواب‌ها و گناهان و خوبی‌ها و بدی‌های ایشان، برابر است؛ پس عمل‌ها، ایشان را قاصر گردانیده. و به درستی که ایشان، چنان که خدای عز و جل فرموده، خواهند بود.» عرض کردم که: آیا ایشان از اهل بهشت‌اند، یا از اهل دوزخ؟ فرمود که: «ایشان را وا گذار، چنان که خدای عز و جل ایشان را وا گذاشته.» عرض کردم که: آیا ایشان را به تأخیر می‌افکنی و حکم ایشان را موقوف می‌داری؟ فرمود: «آری، ایشان را به تأخیر می‌افکنم، چنان که خدا ایشان را به تأخیر افکنده. اگر خواهد، ایشان را به رحمت خویش داخل بهشت گرداند، و اگر خواهد، ایشان را به گناهان ایشان به سوی دوزخ می‌راند، و بر ایشان ستم نکرده است.» عرض کردم که: آیا هیچ کفاری داخل بهشت می‌شود؟ فرمود: «نه».

عرض کردم: آیا غیر از کافر، کسی داخل آتش دوزخ می‌شود؟ زراره می‌گوید که: حضرت فرمود: «نه، مگر آنکه خدای عز و جل خواسته باشد. ای زراره! به درستی که من می‌گویم، آنچه خدا خواهد، می‌باشد، و تو نمی‌گویی، آنچه خدا خواهد، می‌باشد. بدان و آگاه باش! که تو

(۱). معنی اعراف مذکور شد، و اصحاب اعراف، به واسطه مقصود از اضافه و نسبتی که در آن مأخوذ است، مختلف می‌شوند. و مراد از ایشان در این عنوان، چنان که حدیث باب بر آن دلالت می‌کند، گروهی‌اند که حسنات و سیئات ایشان برابر است، و حسنات ایشان مانع است از آنکه به جهنم روند، و سیئات ایشان مانع است در میان ایشان و بهشت؛ پس ایشان، در آنجا باشند، تا خدا در حق ایشان حکم فرماید، به آنچه خواسته باشد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۷۹

اگر بزرگ شوی، برمی‌گردی از این گفته، و این قلاده را باز می‌کنی» (۱).

۲/ ۲۹۰۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن حسان، از موسی بن بکر، از مردی که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «آن کسانی که کار شایسته و کار دیگر را که بد است به هم آمیخته‌اند، آن گروه، گروهی‌اند که در ایمان خویش گناهی چند را احداث می‌کنند، که مؤمنان، آنها را زشت می‌شمارند و آنها را ناخوش می‌دارند؛ پس آن گروه، شاید که خدا توبه ایشان را قبول فرماید».

باب در بیان اقسام اهل خلاف

### ۱۷۵. باب در بیان اقسام اهل خلاف «۲»

۱/ ۲۹۰۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از مروک بن عبید، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدا قدری را لعنت کند. خدا خوارج را لعنت کند.» و دو مرتبه فرمود: «خدا مرجئه را لعنت کند». راوی می‌گوید که: به آن

حضرت عرض كردم كه: آن گروه را يك مرتبه، يك مرتبه لعنت فرمودی، و اين گروه مرجه را دو مرتبه لعنت فرمودی؟ فرمود: «زيرا كه اين گروه می گوید كه: كشنندگان ما مؤمن اند، و به اين سبب، خون‌های ما به جامه‌های ایشان آلوده است، تا روز قیامت. به درستی كه خدای عز و جل در كتاب خویش، از گروهی حكایت فرموده كه: «أَلَا تُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالذِّكْرِ فَلَمَّا قَتَلْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ صَادِقِينَ» (۳).

یعنی: خدای- تعالی- شنید گفتار آنان را كه گفتند: به درستی كه خدا عهد کرده به سوی

(۱). و در حدیث سابق كه مذکور شد، چنین است كه: اين قلاده را از خود باز می كنی. یا معنا اين است كه: اين اعتقاد و رأی را كه دل بر آن بسته‌ای، از هم خواهی گشود. و احتمالی كه بعضی داده‌اند كه معنی اين باشد كه: اگر بزرگ شوی، برگردی از دين حق، و عهد و بیعت را از خود باز كنی، بسیار بعيد است. (مترجم)

(۲). و در بعضی از نسخ كافی، اين زیادتی نیز هست كه، و «ذكر قدریه و خوارج و مرجه و اهل شهرها». و قدریه، طائفه‌ای از سنیانند كه منكر قضا و قدرند. و خوارج، طائفه‌ای از ایشانند كه خروج بر امام زمان را روا می‌دارند، و ایشان را سخنانی چند است كه از روی هوا و هوس می‌گویند، و از گفتار جمیع امت بیرون است. و مرجه، طائفه‌ای از ایشانند كه می‌گویند: هیچ كس مستحق ثواب و عقاب نیست، و هر چه خدا خواهد، با هر كس می‌كند، و امر خلاق به تعویق افتاده، تا فرود آید در باب ایشان، آنچه خدا اراده كند. و می‌گویند كه: هر كه نماز نكند، و روزه نگیرد، و غسل جنابت نكند، و كعبه را خراب كند، و با مادر خود جماع كند، ایمانش مانند ایمان جبرئیل و میکائیل است. و مراد از شهرها، مکه معظمه و مدینه مشرفه و شام و روم و بصره است. (مترجم)

(۳). آل عمران، ۱۸۳. و در قرآن «أَلَا تُؤْمِنَ» است، و نظم آیه چنین است كه: «الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلاَّ نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ»، تا آخر آیه. (مترجم)

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول كافی)، ج ۴، ص: ۱۸۱

ما، و در تورات، ما را امر فرموده، به آنكه ایمان نیاوریم و تصدیق نكنیم هیچ فرستاده‌ای را، تا وقتی كه بیاورد به ما قربانی‌ای را، كه آتش، آن را بخورد (یعنی بسوزاند. و چون اين سخن، محض افترا بود، خدا ایشان را الزام فرموده، می‌فرماید كه: بگو، ای محمد! به حقیقت كه آمدند شما را فرستادگانی چند، پیش از من، با معجزات روشن، و به آنچه شما گفتید (از قربانی، بر وجهی كه مدعی شما است) پس چرا كشتید ایشان را، اگر هستيد راست گویان؟)».

و حضرت فرمود كه: «در میان اين كشنندگان و گویندگان، پانصد سال فاصله بود؛ پس خدای عز و جل همان كشتن را بر ایشان الزام فرمود، به سبب رضای ایشان، به آنچه كشنندگان كردند.»

۲/۲۹۰۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن حكیم و حماد بن عثمان، از ابو مسروق روایت کرده است كه گفت ... تا آخر آنچه در باب كفر مذکور شد.

۳/۲۹۱۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حكیم، از منصور بن یونس، از سلیمان بن خالد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است كه فرمود: «اهل شام از اهل روم بدترند، و اهل مدینه از اهل مکه بدترند، و اهل مکه كافر می‌شوند به خدای عز و جل، آشكارا.»

۴/۲۹۱۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از سماعة، از ابو بصیر، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام كه فرمود:

«به درستی كه اهل مکه كافر می‌شوند به خدای عز و جل، آشكارا. و به درستی كه اهل مدینه از اهل مکه خبیث‌ترند، از ایشان خبیث‌ترند هفتاد برابر.»



۲۹۱۲/۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از فضالۀ بن ایوب، از سیف بن عمیره، از ابو بکر حصرمی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: اهل شام بدترند یا رومیان؟ فرمود: «به درستی که رومیان کافر شدند و با ما دشمنی ندارند. و به درستی که اهل شام کافر شدند و با ما دشمنی ورزیدند».

۲۹۱۳/۶. از او، از محمد بن حسن، از نصر بن شعیب، از ابان بن عثمان، از فضیل بن یسار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «همنشینی مکنید با ایشان؛ یعنی مرجئه. خدا ایشان را لعنت کند، و لعنت کند ملت‌های مشرکه ایشان را، آنان که خدای عز و جل را بر چیزی از چیزی‌ها نمی‌پرستند».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۸۳

باب در بیان مؤلفه قلوبهم

### ۱۷۶. باب در بیان مؤلفه قلوبهم «۱»

۲۹۱۴/۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از موسی بن بکر؛ و علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از مردی، هر دو [طریق] روایت کرده‌اند، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «مؤلفه قلوبهم»، گروهی‌اند که به یگانگی خدای عز و جل اقرار کردند، و از عبادت کسی که غیر خدای - تعالی - است دوری کردند، و در دل‌های ایشان، این معرفت داخل نشد که محمد صلی الله علیه و آله، رسول خدا است، و رسول خدا صلی الله علیه و آله، با ایشان مدارا می‌فرمود و بخشش می‌کرد، تا ایشان را الفت دهد، و ایشان را می‌شناسانید، تا بشناسند، و ایشان را تعلیم می‌داد».

۲۹۱۵/۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل:

«وَالْمُؤَلَّفَةُ قُلُوبُهُمْ» (۲). فرمود که: «ایشان، گروهی‌اند که به یگانگی خدای عز و جل اقرار کردند، و از عبادت کسی که پرستیده می‌شود از غیر خدا، دوری کردند، و گواهی دادند به اینکه غیر از خدا، خدایی نیست، و به اینکه محمد صلی الله علیه و آله، رسول خدا است، و حال آنکه ایشان در آن، صاحبان شک بودند، که یقین نداشتند در پاره‌ای از آنچه محمد صلی الله علیه و آله آورده بود. پس خدای عز و جل پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را امر فرمود که: ایشان را به مال و بخشش الفت دهد، تا آنکه اسلام ایشان

(۱). یعنی طائفه‌ای که الفت داده شده است دل‌های ایشان. و بعضی از مفسرین، در شرح این کلام، در آیه زکات گفته است که: قول معتمد آن است که: مؤلفه، اعم از کفار و ضعفا اهل اسلام‌اند. اگرچه اختصاص ایشان به اهل کفر، اشهر است میان اصحاب. و در قاموس مذکور است که: مؤلفه قلوبهم، از سادات و بزرگان عرب‌اند، که پیغمبر صلی الله علیه و آله مأمور شد به تألیف ایشان، و عطا کردن به ایشان؛ یعنی به مدارایی کردن و دل ایشان را به دست آوردن، و به ایشان پیوستن و آمیخته شدن، تا آنکه راغب گردانند کسانی را که در پس ایشان بودند، در دین اسلام، و ایشان، این جماعت مذکوره‌اند: اقرع بن حابس، و جبیر بن مطعم، و حدّ بن قیس، و حرث بن هشام، و حکیم بن حزام، و حکیم بن طلیق، و حویطب بن عبد العزی، و خالد بن اسید، و خالد بن قیس، و زید الخیل، و سعد بن یربوع، و سهیل بن عمرو بن عبد شمس عامری، و سهیل بن عمرو جمحی، و صخر بن امیه، و صفوان بن امیه جمحی، و عباس بن مرداس، و عبد الرحمان بن یربوع، و علاء بن حارثه، و علقمه بن علاته، و ابو السّینابلی عمرو بن بعکک، و عمرو بن مرداس، و عمیر بن وهیب، و عینیة بن حصن، و قیس بن عدی، و قیس بن مخرمه، و مالک بن عوف، و مخرمه بن نوفل، و معاویة بن ابی سفیان، و مغیره بن حارث، و نصیر بن حرث بن علقمه، و هشام بن عمرو. و مراد کلینی رضی الله عنه، از باب از عنوان باب،

معلوم است. (مترجم)

(۲). توبه، ۶۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۸۵

نیکو شود، و ثابت باشند بر دین خویش که در آن داخل شدند و به آن اقرار کردند. و به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز حنین، که موضعی است در میان مکه و طائف، بزرگانی چند را از بزرگان عرب تالف فرمود، و وضعی کرد که الفت به هم رسانند و به آن حضرت میل کنند، از قریش و سایر قبیله مضر، که از جمله ایشان، ابوسفیان، پسر حرب بود، و عینیة بن حصن فزاری، و امثال ایشان از مردمان. پس قبیله انصار غضب کردند، و در نزد سعد بن عبادة جمع شدند، و سعد، ایشان را به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برد، در جعرانه» (۱).

تتمه حدیث «پس سعد عرض کرد که: یا رسول الله! آیا مرا دستوری می‌دهی در سخن گفتن؟ فرمود: آری. عرض کرد که: اگر این امر، در باب این مال‌ها که در میان قوم خود تقسیم فرمودی، چیزی باشد که خدای عز و جل آن را فرو فرستاده است، ما به آن راضی و خشنودیم. و اگر غیر از این باشد، راضی نیستیم». زراره می‌گوید که: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: ای گروه انصار! آیا همه شما بر گفتار سید و بزرگ خویش، سعیدید؟ عرض کردند که: سید ما خدا و رسول اویند؛ پس در مرتبه سیم عرض کردند که: ما بر مثل قول و رأی اویم». زراره می‌گوید که: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «پس خدا جوش» (۲) ایشان را فرو نشانید، یا در همان ساعت، آیه را فرو فرستاد، و بهره‌ای را از برای «مؤلفه قلوبهم» در قرآن واجب گردانید».

۳/۲۹۱۶. علی، از محمد بن عیسی، از یونس، از مردی، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هرگز "مؤلفه قلوبهم" از ایشان، در امروز بیشتر نبوده‌اند».

۴/۲۹۱۷. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید، از اسحاق بن غالب روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ای اسحاق! اهل این آیه را چه قدر می‌بینی؟ «فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ» (۳)؛ یعنی: پس اگر داده شوند از صدقات، راضی و خشنود شوند، و اگر داده نشوند از آن، ناگاه ایشان خشم گیرند

(۱). و جعرانه- به فتح جیم و سکون عین، و در قاموس گفته است که: و گاه است که عین آن کسر داده می‌شود، و راء آن مشدد می‌گردد. و شافعی گفته است که: تشدید راء آن، خطا است-، موضعی است در میان مکه و طائف، که به این نام نامیده می‌شود، به واسطه ریطه، دختر سعد، و ریطه، ملقب بود به جعرانه. (مترجم)

(۲). در متن عربی «نورهم»، ولی گویی نسخه مترجم «فورهم» بوده است.

(۳). توبه، ۵۸. و در قرآن، «فَإِنْ أُعْطُوا»، با ذکر فاء است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۸۷

و ناخشنود باشند». اسحاق می‌گوید که: پس حضرت فرمود که: «ایشان، از دو ثلث از مردمان، بیشترند».

۵/۲۹۱۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن حسان، از موسی بن بکر، از مردی که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «هرگز "مؤلفه قلوبهم" از ایشان، در امروز بیشتر نبوده‌اند. و ایشان، گروهی‌اند که به یگانگی خدای عز و جل اقرار کردند، و از شرک بیرون رفتند، و معرفت محمد و آنچه آن حضرت آن را آورده بود، در دل‌های ایشان داخل نشده بود؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را بر الفت داشت، و مؤمنان، ایشان را بر الفت داشتند، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، تا آنکه معرفت به هم رسانند».

باب در ذکر منافقان و گمراهان و شیطان، و دخول ایشان در دعوت

### ۱۷۷. باب در ذکر منافقان و گمراهان و شیطان، و دخول ایشان در دعوت

۱. ۲۹۱۹ / علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل روایت کرده است که گفت: طیار به من گفت که: شیطان از جمله فرشتگان نیست. و جز این نیست که فرشتگان، به سجده کردن از برای آدم علیه السلام مأمور شدند، بعد از آن، شیطان گفت که: من سجده نمی‌کنم.

پس شیطان را چه می‌شود که عاصی و نافرمان باشد، در هنگامی که سجده نکرد، و حال آنکه او از جمله فرشتگان نبود؟ جمیل می‌گوید که: پس من و او بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدیم. جمیل می‌گوید: به خدا سوگند که طیار در باب این مسئله، نیکویی به جا آورد، و به وضع خوشی سؤال کرد. عرض کرد که: فدای تو گردم! مرا خبر ده از آنچه خدای عز و جل مؤمنان را به سوی آن خوانده، از قول آن جناب: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» «۱»؛ یعنی: «ای آن کسانی که گرویده‌اید، و به آنچه باید، ایمان آورده‌اید!» آیا منافقان، با ایشان در آن داخل‌اند؟ فرمود:

«آری، و گمراهان، و هر که به دعوت ظاهره اقرار کرده نیز، در آن داخل‌اند. و شیطان، از کسانی بود که به دعوت ظاهره، با ایشان اقرار کرده بود.»

باب در شرح قول خدای تعالی: وَمِنَ النَّاسِ مَنْ ...

### ۱۷۸. باب در شرح قول خدای تعالی: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ» «۲»

۱. ۲۹۲۰ / علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از فضیل و زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ»

(۱). بقره، ۱۰۴.

(۲). حج، ۱۱.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۸۹

فَإِنَّ أَصَابَهُ خَيْرٌ أَطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» «۱» یعنی: «و از جمله مردمان، کسی است که می‌پرستد خدا را بر طرف و کناره‌ای «۲»، پس اگر برسد او را نیکویی (چون صحت و توانگری)، آرام گیرد به آن، یا به سبب آن، و اگر برسد او را ابتلا و آزمایشی، چون فقر و بیماری، برگردد بر روی خود (یعنی از آن وجه که متوجه شده باشد به اسلام، که عبارت است از کفر، باز بر آن عود کند؛ یعنی مرتد گردد، و دین اسلام را از دست دهد). زیان کرد در دنیا که به مراد نرسید، و زیان کرد در آخرت که معذب گردید، و این زیان هر دو جهان، همان زیانی است پیدا، و نقصانی است هویدا».

زراره می‌گوید که: حضرت باقر علیه السلام را از این آیه سؤال کردم. فرمود که: «این گروه، گروهی‌اند که خدای عز و جل را عبادت کردند، و از عبادت کسی که پرستیده می‌شود از غیر خدا، دوری کردند، و در حق محمد صلی الله علیه و آله و آنچه آن حضرت آن را آورده بود، شک کردند؛ پس به ظاهر اسلام تکلم نمودند، و شهادت دادند به اینکه غیر از خدا، خدایی نیست، و به اینکه محمد، رسول خدا است، و به قرآن اقرار کردند، و حال آنکه ایشان در آن یا با وجود آن، صاحبان شک بودند در باب محمد صلی الله علیه و آله، و در آنچه آن حضرت آن را آورده بود، و در باب خدای تعالی - شک نداشتند. خدای عز و جل فرمود که: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ»؛ یعنی: بر شک و با عدم یقین در باب محمد صلی الله علیه و آله، و آنچه آن را آورده.» (فَإِنَّ

أَصَابَهُ خَيْرٌ؛ یعنی:

عافیتی به او برسد در جان و مال و فرزندانش، «اطْمَأَنَّ بِهِ»؛ یعنی: مطمئن گردد، و به آن راضی شود، و «إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ»؛ یعنی: بلاء و زحمتی در تن یا مالش به او برسد، فال بد زند، و ایستادگی بر اقرار به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را ناخوش دارد؛ پس به سوی وقوف و شک بر گردد، و دشمنی خدا و رسول او صلی الله علیه و آله را بر پا کند، و پیغمبر صلی الله علیه و آله و آنچه را که آن حضرت آورده، انکار کند.

۲/۲۹۲۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از موسی بن بکر، از

(۱). حج، ۱۱.

(۲). و این کنایه است از عدم ثبات در دین، و بی آرامی و سکون در آن، همچنان که کسی بر کناره‌ی لشکری ایستاده، می‌نگرد. اگر فتح و ظفر، ایشان را دریابد، آرام گرفته، در میان ایشان در آید، و با ایشان در غنیمت شرکت کند، و اگر شکست خورند، قرار بر فرار دهد، و از ایشان بگریزد. (مترجم)

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۹۱

زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّبِعُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ». فرمود که: «ایشان، گروهی‌اند که به یگانگی خدای عز و جل اقرار کردند، و از عبادت هر که پرستیده می‌شود از غیر خدا، دوری نمودند؛ پس از شرک بیرون رفتند، ولیکن نشناختند که محمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ پس ایشان، خدا را می‌پرستیدند، با شک در باب محمد و آنچه آن حضرت، آن را آورده بود. بعد از آن، به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: نظر می‌کنیم؛ پس اگر مال‌های ما بسیار شود، و در نفس‌های خویش عافیت یابیم، و فرزندان ما نیز سالم باشند، بدانیم که آن حضرت راستگو است، و یقین کنیم که او رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و اگر غیر از این باشد، فکر کنیم. خدای عز و جل فرمود که: «فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ»؛ یعنی: عافیتی در دنیا به او برسد، «وَأِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ»؛ یعنی: بلاء و زحمتی در جان و مالش به او برسد، «انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ»؛ یعنی: برگردد بر شک خود، به سوی شرک، «حَسِبَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكُمْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ\* يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا نَنْفَعُهُ» (۱)؛ یعنی: می‌خواند و می‌پرستد از غیر خدا، آن چیزی را که زیان نرساند او را، و آنچه را که سود ندهد او را» (یعنی چیزی را عبادت می‌کند که قادر بر نفع و ضرر او، هیچ‌یک، نیست). و حضرت فرمود که: «مشرک می‌گردد، که غیر خدا را می‌خواند، و غیر او را می‌پرستد. پس از جمله ایشان، کسی است که عارف می‌شود؛ پس ایمان در دلش داخل می‌شود، و ایمان می‌آورد و تصدیق می‌کند، و منزله‌اش از او برطرف می‌شود (۲)» (و از شک به سوی ایمان می‌رود)، و از جمله ایشان، کسی است که بر شک خود ثابت می‌باشد، و از ایشان، کسی است که به سوی شرک برمی‌گردد».

علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از مردی، از زراره، مثل این را روایت کرده است.

باب نادر

### ۱۷۹. باب نادر «۳»

۱/۲۹۲۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از ابن اذینه، از ابان بن ابی عیاش، از سلیم بن قیس روایت کرده است که گفت:

(۱). حج، ۱۱ و ۱۲.

(۲). یعنی از پله شک به درجه ایمان می‌رود.

(۳). در متن عربی عنوان باب آمده است: کمترین چیزی که بنده با آن مومن، کافر و یا گمراه شود. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۹۳

شنیدم از علی علیه السلام که می‌فرمود، و حال آنکه مردی به خدمتش آمده و به آن حضرت عرض کرده بود که: چیست کمتر چیزی که بنده به واسطه آن مؤمن می‌باشد؟ و کمتر چیزی که بنده به آن کافر می‌باشد؟ و کمتر چیزی که بنده به آن گمراه می‌باشد؟ حضرت به آن مرد فرمود که:

«سؤال کردی؟ پس جواب را بفهم. اما کمتر چیزی که بنده به آن مؤمن می‌باشد، آن است که خدای - تبارک و تعالی - خود را به او بشناساند. پس او از برای آن جناب، به طاعت اقرار کند، و پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را به او بشناساند. پس او از برای آن حضرت، به طاعت اقرار کند، و به او بشناساند امام او را، و حجت خود در زمین خود، و گواه خود بر خلق خود. پس از برای امام، به طاعت اقرار کند.»

عرض کردم که: یا امیرالمؤمنین! و هر چند که همه چیزها را نداند، مگر آنچه تو وصف و شرح فرمودی؟ فرمود: «آری، اما به این شرط که چون مأمور شود، اطاعت کند، و چون نهی و ممنوع شود، باز ایستد. و کمتر چیزی که بنده به آن کافر می‌باشد، گمان کسی است که گمان می‌کند در باب چیزی که خدای عز و جل از آن نهی فرموده، که خدا به آن امر فرموده است، و آن را دینی برپا کند که بر آن دوستی ورزد، و گمان کند که می‌پرستد کسی را که به آن امر کرده، و جز این نیست که شیطان را پرستش می‌کند. و کمتر چیزی که بنده به آن گمراه می‌باشد، آن است که نشناسد حجت خدای - تبارک و تعالی -، و گواه او را بر بندگانش، که خدای عز و جل به طاعتش امر فرموده، و دوستی او را واجب گردانیده است.»

عرض کردم که: یا امیرالمؤمنین! ایشان را از برای من وصف کن. و فرمود که: «ایشان، آنانند که خدای عز و جل ایشان را به خود و پیغمبر خود پیوسته، پس فرموده که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۱)». عرض کردم که: یا امیرالمؤمنین! خدا مرا فدای تو گرداند! این مطلب را از برای من روشن ساز. فرمود که: «ایشان، آنانند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین خطبه خویش، در روزی که خدای عز و جل روح مطهرش را قبض فرمود، و او را به سوی خویش برد، فرمود که: به درستی که من دو امر را در میان شما وا گذاشتم، که هرگز بعد از من گمراه نشوید، مادامی که به آن دو امر چنگ در زنید، (یا اگر به آنها چنگ درزنید). و آنها، کتاب خدای عز و جل است، و عترت من، که اهل بیت منند؛ زیرا که خدای مهربان آگاه،

(۱). نساء، ۵۹؛ ای مؤمنان، از خدا، پیامبرش و اختیاردارانتان پیروی کنید.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۹۵

به سوی من عهد فرمود و مرا خبردار نمود که، این دو، هرگز از هم جدا نمی‌شوند، تا آنکه بر لب حوض کوثر، بر من وارد شوند. (و به جهت اشعار به مقارنه ایشان، در میان دو انگشت سبابه خویش جمع فرمود) و فرمود که: نمی‌گویم که مانند این دو - و در میان انگشت سبابه و انگشت میان خود جمع فرمود -، که یکی از اینها بر دیگری پیشی گیرد. پس به این دو چنگ در زنید، تا نلغزید و گمراه نگردید، و بر ایشان پیشی مگیرید، که گمراه می‌شوید.»

باب

۲۹۲۳/۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از منقری، از سفیان بن عیینه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که بنی‌امیه، تعلیم ایمان را از برای مردمان رها کردند، و تعلیم شرک را از برای ایشان رها نکردند، از برای آنکه چون ایشان را بر آن دارند، آن را نشناسند».

باب در بیان ثبوت ایمان، و آنکه آیا جائز است که خدا آن را نقل کند؟

### ۱۸۱. باب در بیان ثبوت ایمان، و آنکه آیا جائز است که خدا آن را نقل کند؟

۲۹۲۴/۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از حسین بن نعیم صحاف روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: چرا مردی در نزد خدای عز و جل مؤمن می‌باشد، که ایمان از برایش در نزد آن جناب ثابت شده، بعد از آن، خدا او را از ایمان نقل می‌کند به سوی کفر؟ حسین می‌گوید که: حضرت فرمود: «به درستی که خدای - تبارک و تعالی - به غایت عادل است. جز این نیست که بندگان خود را به سوی ایمان به خود خوانده، نه به سوی کفر، و هیچ کس را به سوی کافر شدن به خویش نمی‌خواند. پس هر که به خدا ایمان آورد، بعد از آن، ایمان از برایش در نزد خدای عز و جل ثابت گردید، خدای عز و جل او را نقل نمی‌کند از ایمان به سوی کفر».

به آن حضرت عرض کردم که: می‌شود که مردی کافر باشد، که کفر از برایش در نزد خدای عز و جل ثابت باشد، بعد از آن، خدای عز و جل او را از کفر به سوی ایمان نقل کند؟ راوی می‌گوید که: حضرت فرمود: «به درستی که خدای عز و جل همه مردمان را آفرید، بر فطرت و

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۹۷

آفرینشی که ایشان را بر آن آفرید، در حالی که ایمان را نمی‌شناختند به واسطه شریعتی، و نه کفر را به سبب انکاری (یعنی ایشان را بر حالتی آفرید که با آن حالت، قابلیت ایمان و کفر، هر دو [را] داشتند، و هر چند که قابلیت و استعدادات ایشان تفاوت داشت، ولیکن در آن وقت، شریعتی نبود که کسی به واسطه تصدیق یا انکار آن، مؤمن یا کافر باشد). بعد از آن، خدای عز و جل رسولان خود را برانگیخت، که بندگان را به سوی ایمان به آن جناب بخوانند پس از جمله ایشان، کسی است که خدا او را هدایت فرمود، و از ایشان، کسی است که خدا او را هدایت ننمود» (۱).

باب در بیان معارین

### ۱۸۲. باب در بیان معارین «۲»

۲۹۲۵/۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که گفت:

شندم از آن حضرت که می‌فرمود: «به درستی که خدای عز و جل خلقی را از برای ایمان آفریده، که آن را زوال و برطرف شدن نیست، و خلقی را از برای کفر آفریده، که آن را زوالی نیست، و خلقی را در میان این و آن آفریده، و ایمان را به بعضی از ایشان سپرده؛ پس اگر خواسته باشد که آن را از برای ایشان تمام کند، آن را تمام می‌کند، و اگر خواسته باشد که آن را از ایشان برباید، از ایشان می‌رباید. و فلانی «۳»، از ایشان بود که ایمان به عاریه به او داده شده بود».

۲۹۲۶/۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضال بن ایوب و قاسم بن محمد جوهری، از کلیب بن معاویه اسدی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده

(۱). و مراد از هدایت در اینجا، هدایت خاصه است، که محض لطف است. و اما هدایت عامه، که اصل دلالت و رهنمایی است، اختصاص به کسی ندارد؛ بلکه به همه خلق رسیده؛ زیرا که آن، بر خدا لازم و واجب است، چنان که بعثت رسولان بر آن دلالت می‌کند. و بعضی گفته‌اند که: محتمل است که مراد از این فقره، آن باشد که، پس بعضی به آن هدایت عامه هدایت یافتند، و بعضی هدایت نیافتند. (مترجم)

(۲). یعنی کسانی که ایمان به رسم عاریه به ایشان سپرده شده؛ زیرا که آن، در دل‌های ایشان قرار و استقرار نمی‌کرد؛ پس گویا که آن، در نزد ایشان عاریه است، که در روزی از ایشان گرفته می‌شود. (مترجم)

(۳). و گفته‌اند که: مراد از آن، ابو الخطاب است؛ یعنی حسین بن مقلاص. و حدیث آینده، بر آن دلالت می‌کند؛ چه احادیث ایشان علیه السلام، مبین یکدیگرند. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۱۹۹

است که فرمود: «به درستی که بنده‌ای هست که صبح می‌کند و مؤمن است، و شام می‌کند و کافر است، و صبح می‌کند و کافر است، و شام می‌کند و مؤمن است، و گروهی هستند که ایمان به عاریه به ایشان داده می‌شود؛ پس آن ایمان از ایشان ربوده می‌شود، و ایشان، معارین نامیده می‌شوند» (یعنی عاریه داده‌شدگان). بعد از آن، فرمود که: «فلان، از ایشان است».

۳/۲۹۲۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حفص بن بختری و غیر او، از عیسی شلقان روایت کرده است که گفت: نشسته بودم که ابو الحسن، حضرت امام موسی کاظم علیه السلام گذشت، و بره گوسفندی همراه او بود. عیسی می‌گوید که: گفتم: ای پسر! نمی‌بینی که پدرت چه می‌کند؟ ما را به چیزی امر می‌کند، بعد از آن، ما را از آن نهی می‌کند. ما را امر کرد که ابو الخطاب را دوست داریم، بعد از آن، ما را امر کرد که او را لعنت کنیم و از او بیزاری جویم.

پس حضرت کاظم علیه السلام فرمود- و آن حضرت، در آن حال، کودک بود- که: «خدا خلقی را از برای ایمان آفریده، که آن را زوالی نیست، و خلقی را از برای کفر آفریده، که آن را زوالی نیست، و خلقی را در میان این و آن آفریده، که ایمان را به عاریه به ایشان داده، و ایشان، معارین نامیده می‌شوند. چون خواهد، آن را از ایشان می‌رباید. و ابو الخطاب، از آنها بود که ایمان به عاریه به او داده شده بود».

عیسی می‌گوید که: پس بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم، و آن حضرت را خبر دادم به آنچه به حضرت کاظم علیه السلام گفته بودم، و آنچه به من گفته بود. حضرت صادق علیه السلام فرمود: «به درستی که او نَبَعَه‌ی «۱» پیغمبری است».

۴/۲۹۲۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مزار، از یونس، از بعضی از اصحاب ما، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدای- تبارک و تعالی-، پیغمبران را بر صفت پیغمبری آفرید؛ پس نمی‌باشند، مگر پیغمبران. و مؤمنان را بر صفت ایمان آفرید؛ پس نمی‌باشند، مگر مؤمنان. و ایمان را به رسم عاریه به گروهی داد؛

(۱). و نبعه- به فتح نون کلمن و سکون باء ابجد-، درختی است که از آن چوب کمان گیرند، و از شاخه‌های آن تیر سازند. و مراد حضرت صادق علیه السلام این است که: آن حضرت، درختی است روینده در کوهسار نبوت، و از آن، تیرهای حجّت، و کمان‌های محجّت، که سواران اباحت و شبهات خصم را که بر مرکب خیالات و وهم سوارند، از پا به در می‌آورد، می‌توان گرفت. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۰۱

پس اگر خواهد، آن را از برای ایشان تمام می‌کند، و اگر خواهد، آن را از ایشان می‌رباید. و فرمود که: «در ایشان، این آیه جاری شد که: «فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ» «۱»؛ یعنی: پس ایمانی است مستقر و ثابت، و ایمانی است به ودیعه و عاریه سپرده شده» «۲».



تتمه حديث، و فرمود: «به درستی که فلائی، ایمانش مستودع بود (که به ودیعت به او سپرده شده بود). پس در هنگامی که بر ما دروغ گفت، همان ایمانش ربوده شد» (یا آن دروغ، ایمانش را ربود و باعث زوال آن گردید).

۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از قاسم بن حیب، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدا پیغمبران را بر صفت پیغمبری که دارند، آفرید؛ پس هرگز مرتد نمی شوند، و از آن باز نمی گردند. و اوصیا ایشان را بر صفت وصیت های ایشان آفرید؛ پس هرگز از آن باز نمی گردند. و بعضی از مؤمنان را بر صفت ایمان آفرید؛ پس هرگز مرتد نمی شوند. و از جمله ایشان، کسی است که ایمان به رسم عاریت به او داده شده؛ پس هرگاه چنین کسی دعا کند و در دعا بسیار اصرار کند، بر ایمان بمیرد».

باب در بیان نشانه آنکه ایمان به عاریه به او داده شده است

### ۱۸۳. باب در بیان نشانه آنکه ایمان به عاریه به او داده شده است

۱. از او، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از مفضل جعفی روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «به درستی که حسرت و پشیمانی، و همه ویل و عذاب، از برای کسی است که منتفع نشود به آنچه او را بینا گردانیده، و نداند که چیست آن امری که او بر آن اقامه و ایستادگی دارد، آیا نفع است از برای او، یا ضرر و زیان؟» عرض کردم که:

(۱). انعام، ۹۸.

(۲). یا مستودع، کسی است که صاحب این نوع ایمان است. و در تفسیر علی بن ابراهیم، از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فرمود: مستقر، ایمانی است که در دل آدمی ثابت می باشد، تا آنکه بمیرد. و مستودع، کسی است که ایمان از او ربوده شده است. و ظاهر این حدیث و حدیث کتاب، این است که مستقر، به کسر قاف باشد، چنان که ابن کثیر و ابو عمرو و یعقوب، به روایت روح و زید، چنین قراءت کرده اند. و قراءت غیر ایشان، به فتح قاف است، و معنی ظاهر آیه این است که: او است آنکه شما را ایجاد کرده و آفریده از یک تن، که حضرت آدم علیه السلام است؛ پس شما را است قرارگاهی و جای ودیعتی در رحم یا بالای زمین، و در صلب یا زیر زمین. و بنابر کسر قاف مستقر، یعنی: پس بعضی از شما مستقر و ثابت، و بعضی از شما به ودیعه سپرده شده است. در آنچه مذکور شد. و کلینی رضی الله عنه، همین حدیث را در دیباچه کتاب ذکر کرده، با اختلافی در متن. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۰۳

پس نجات یابنده ای از این گروه، به چه چیز شناخته می شود؟ فدای تو کردم! فرمود که: «هر که کردارش با گفتارش موافق و برابر باشد، از برایش گواهی دادن به نجات میسر می شود. و هر که کردارش با گفتارش موافق نباشد، جز این نیست که آن کس، مستودع است، که خدا ایمان را به ودیعت به او سپرده».

باب در بیان غفلت و فراموشی دل

### ۱۸۴. باب در بیان غفلت و فراموشی دل

۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جعفر بن عثمان، از سماعه، از ابو بصیر و غیر او روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «به درستی که دل، در ساعتی از شب و روز چنان می باشد، که هیچ کفر و ایمان در آن نباشد، مانند جامه کهنه».

راوی می گوید که: پس به من فرمود که: «آیا این حالت را از نفس خود نمی یابی؟» و فرمود که: «بعد از آن، نقطه و نشانی از جانب

خدای عز و جل در دل موجود می‌شود، و هستی به هم می‌رساند، به آنچه خدا خواهد، از کفر و ایمان».

چند نفر از اصحاب ما مثل این را روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسین، از ابن ابی عمیر.

۲/۲۹۳۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از عباس بن معروف، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «دل، چنان می‌باشد که هیچ‌یک از ایمان و کفر در آن نمی‌باشد، مانند پارچه‌ای گوشت خوابیده «۱». آیا یکی از شما این را نمی‌یابد؟».

۳/۲۹۳۳. محمد بن یحیی، از عمر کی بن علی، از علی بن جعفر، از ابو الحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل دل‌های مؤمنان را آفریده، در حالتی که پیچیده و در بسته‌اند بر ایمان؛ پس چون اراده فرماید که آوازه آنچه را که در آنها است، بلند گرداند به باران حکمت، آنها را نم فرماید و آب دهد، و به تخم علم، آنها را کشت و زراعت کند، و زراعت‌کننده آنها، و قیم و دهقانی که بر سر آنها ایستاده و سرپرستی

(۱). یعنی جویده شده.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۰۵

آنها می‌کند، پروردگار عالمیان است» «۱».

۴/۲۹۳۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از حسین بن مختار، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که دل می‌جنبد و می‌لرزد در میان سینه و حنجره - یعنی نای گلو-، تا بر ایمان بسته شود، و چون بر ایمان بسته شد، قرار و آرام گیرد. و این است معنی قول خدای عز و جل که فرموده: «وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ» «۲»؛ یعنی: و هر که ایمان آورد به خدا، خدا دل او را راه نماید» «۳».

۵/۲۹۳۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضال، از ابو جمیله، از محمد حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که دل در اندران می‌جنبد و حق را طلب می‌کند. پس چون به حق رسد، مطمئن می‌شود و قرار می‌گیرد». پس حضرت صادق علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود که: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»، تا فرموده آن جناب: «كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ» «۴». و تمام آیه با ترجمه آن گذشت.

۶/۲۹۳۶. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابو المغراء، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «به درستی که دل در ساعتی از شب و روز چنان می‌باشد، که هیچ‌یک از ایمان و کفر در آن نیست. آیا این را نمی‌یابی؟ بعد از آن، نقطه و نشانی از جانب خدای عز و جل در دل بنده‌اش به هم می‌رسد، به آنچه خواهد. اگر خواهد، به ایمان، و اگر خواهد، به کفر، آن نقطه و نشان موجود می‌شود».

۷/۲۹۳۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شمون، از عبد الله بن عبد الرحمان، از عبد الله بن قاسم، از یونس بن ظبیان، از امام

(۱). و بنابر بعضی از نسخ کافی، معنی این است که: چون اراده فرماید که آنچه در آنها است، استشاره فرماید - و استشاره، چون اشتیاق، فراچیدن عسل است از مشار. و مشار - به ضم میم - خانه مگس عسل است که در آن عسل می‌کند. و بنابر بعضی از نسخ کافی، معنی این می‌شود که: اراده فرماید که آنچه را که در آنها است، برانگیزد و بشوراند، و نور آن را ساطع و لامع گرداند. (مترجم)

(۲). تغابن، ۱۱.

(۳). یعنی آن را بر ایمان ثابت گردانند. و ظاهر این است که استشهاد به این آیه، بنا بر قرائت «يَهْدِي قَلْبَهُ»، به زیادتى همزه ساکنه و رفع باء قلبه باشد، و آن از هدوء، به معنی سکون است. یعنی دلش ساکن گردد و از تزلزل و اضطراب بیرون آید. و این قراءت، قراءت اهل بیت علیهم السلام است، و در شواذ عکرمه نیز، چنین قراءت کرده است. (مترجم)

(۴). انعام، ۱۲۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۰۷

جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل دل‌های مؤمنان را آفرید، در بسته بر ایمان ...» تا آخر آنچه در حدیث چهارم گذشت، مگر آنکه در این حدیث است که: «آنها را به حکمت بگشاید». باب در بیان تیرگی دل منافق، اگرچه زبان به او داده شده باشد و ...

### ۱۸۵. باب در بیان تیرگی دل منافق، اگرچه زبان به او داده شده باشد و بیان روشنی دل مؤمن، و هر چند که زبانش از بیان طلب نارسا باشد

۱ / ۲۹۳۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از علی بن عقبه، از عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: روزی به ما فرمود که: «مردی را می‌یابی خطیب، بلیغ، زبان‌آور، که هیچ خطا نمی‌کند، و یک لام و واوی را غلط نمی‌گویند، و هر آینه دلش سخت‌تر است از روی تازی، از شب تیره و تار. و مردی را می‌یابی که نمی‌تواند به زبان خویش تعبیر کند از آنچه در دل او است، و دلش می‌درخشد، چنان که چراغ می‌درخشد».

۲ / ۲۹۳۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از هارون بن جهم، از مفضل، از ابن سعد، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «دل‌ها بر چهار قسم است: یکی دلی است که در آن نفاق و ایمان است، و دویم دلی است که سرنگون [است]، و سیم دلی است مَهر بر آن زده شده، و چهارم دلی است اَزْهَر و اَجْرَد». عرض کردم که: از هر چیست؟ فرمود که: «در آن، مانند شکل چراغ است». «۱»

تتمه حدیث، «امّا آن دلی که بر آن مَهر زده شده، دل منافق است. و امّا دل روشن، دل مؤمن است که اگر خدا به او عطا فرماید، شکر کند، و اگر او را مبتلی گرداند، صبر کند. و امّا دل سرنگون، دل مشرک است» پس این آیه را خواند که: «أَفَمَنْ يَمُشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمُشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» «۲»؛ «و امّا دلی که در آن ایمان و نفاق است، ایشان، گروهی‌اند که در طائف بودند. پس اگر دریابد یکی از ایشان را اجلس؛ یعنی مرگ به او برسد بر حالت نفاقش، هلاک گردد، و اگر او را بر ایمانش دریابد، نجات یابد».

(۱). و ازهر، به معنی روشن است و روشن‌کننده، و ماه و سفیدی روی، از کرم و جوانمردی. و اجرد، به معنی بی‌موی و بی‌گیاه است. در اینجا کنایه است از سادگی و صافی دل. (مترجم)

(۲). ملک، ۲۲. آیا کسی که افتان و خیزان بر صورتش راه می‌رود، رهیافته‌تر است، یا آن که راست قامت و بر راه راست می‌رود؟ (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۰۹

۳ / ۲۹۴۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از ابو حمزه ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «دل‌ها بر سه قسم است: یکی دل سرنگون، که چیزی از خیر و خوبی در آن جا نگیرد، و آن دل کافر است. و دیگری دلی است که در آن نقطه و نشانه‌ای است سیاه. پس خوبی و بدی در آن بر همدیگر می‌زنند، چنان که موج‌های دریا بر همدیگر می‌زنند. پس هر یک از این دو که از آن باشد، بر آن غالب شود. و سیم دلی است گشوده، که چراغ‌ها در آن می‌درخشد و روشنی

می‌دهد، و نور آن فرو نشانیده نمی‌شود تا روز قیامت، و آن دل مؤمن است».

باب در بیان تنقل احوال دل

### ۱۸۶. باب در بیان تنقل احوال دل «۱»

۲۹۴۱ / ۱. علی بن ابراهیم، از پدرش روایت کرده است و چند نفر از اصحاب ما، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، و همه از ابن محبوب، از محمد بن نعمان احوال، از سلام بن مستنیر که گفت: در نزد امام محمد باقر علیه السلام بودم که حرمان بن اعین بر آن حضرت داخل شد و او را از چیزی چند سؤال کرد؛ پس چون حرمان خواست که برخیزد، به حضرت باقر علیه السلام عرض کرد که: تو را خبر می‌دهم، خدا بقای تو را از برای ما طولانی کند! و ما را به وجود ذی‌جود تو بهره‌مند گرداند! که ما به خدمت تو می‌آییم، بعد از آن، از نزد تو بیرون نمی‌رویم، مگر آنکه دل‌های ما نرم باشد، و نفس‌های ما از دنیا راضی و قانع، و دوستی آن به دنیا تمام و زائل، و آنچه در دست‌های مردمان است از این مال‌ها، بر ما سهل و آسان باشد. بعد از آن، از پیش تو بیرون می‌رویم، و چون با مردم و تاجران محشور می‌شویم، دنیا را دوست می‌داریم. سلام می‌گوید که: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «جز این نیست که این دل‌ها، دلی چند است، که یک مرتبه سخت و دشوار می‌شود، و یک مرتبه نرم و هموار می‌گردد».

بعد از آن، حضرت باقر علیه السلام فرمود: «بدان و آگاه باش! که اصحاب محمد صلی الله علیه و آله عرض کردند که: یا رسول الله! ما بر خود از نفاق می‌ترسیم». حضرت فرمود که: «پیغمبر فرمود: چرا از این می‌ترسید؟ عرض کردند که: چون در نزد تو باشیم، و تو ما را پند دهی و ما را خواهان خوبی و راغب در آن سازی، بترسیم، و دنیا را فراموش کنیم، و زاهد شویم که هیچ رغبت

(۱). و تنقل، از جایی به جایی رفتن است، و چیزی را به جایی نقل کردن. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۱۱

هیچ رغبت در آن نداشته باشیم، تا به حدی که گویا ما معاینه<sup>۱</sup> «۱» آخرت و بهشت و دوزخ را می‌بینیم. امّا در حالی که نزد تو باشیم، و چون از نزد تو بیرون رویم، و در این خانه‌ها داخل شویم، و فرزندان خود را ببوییم و عیال و اهل خود را ببینیم، نزدیک می‌شود که بگردیم از آن حالتی که در نزد تو بر آن بودیم، و به مرتبه‌ای می‌رسد که گویا ما بر چیزی از آن حالت نبوده‌ایم. آیا پس می‌ترسی بر ما از آنکه این حال، نفاق باشد؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایشان فرمود: نه، چنین است. به درستی که اینها گام‌های شیطان است که شما را در دنیا راغب می‌گرداند. به خدا سوگند که اگر همیشه بر آن حالتی باشید که خویشان را به آن وصف کرده [اید]، فرشتگان با شما مصافحه کنند، و بر روی آب راه روید، و اگر نه این بود که شما گناه می‌کردید، پس از خدا طلب آمرزش می‌نمودید، هر آینه خدا خلقی را می‌آفرید تا گناه کنند، بعد از آن، از خدا آمرزش طلبند تا ایشان را بیامرزد. به درستی که مؤمن در گناه واقع می‌شود، و توبه می‌کند. آیا قول خدای عز و جل را نشنیده‌ای که می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» «۲»؛ یعنی: «به درستی که خدا دوست می‌دارد توبه‌کنندگان را، و دوست می‌دارد پاکیزگان را از کارهای بد». و فرموده است که: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ» «۳»؛ یعنی: استغفار کنید و آمرزش خواهید از پروردگار خود. پس باز گردید به سوی او و توبه کنید».

باب در بیان وسوسه و حدیث نفس

### ۱۸۷. باب در بیان وسوسه و حدیث نفس

۲۹۴۲ / ۱. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از محمد بن حرمان روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از وسوسه، و هر چند که بسیار شود. فرمود که: «چیزی در آن نیست. می‌گویی: لا اله الا الله».

۲۹۴۳ / ۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: در دلم امر عظیمی واقع می‌شود. فرمود که: «بگو: لا اله الا الله». جمیل می‌گوید که: در هر زمان که چیزی در دلم افتاد، لا اله الا الله گفتم؛ پس آن امر از من می‌رفت و برطرف می‌شد.

۲۹۴۴ / ۳. ابن ابی عمیر، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که

(۱). یعنی به عیان.

(۲). بقره، ۲۲۲.

(۳). هود، ۳.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۱۳

فرمود: «مردی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: یا رسول الله! من هلاک شده‌ام. حضرت علیه السلام به آن مرد فرمود که: شیطان خبیث به نزد تو آمد و به تو گفت که: کی تو را آفریده است؟ تو گفتی که: خدای عز و جل؛ پس به تو گفت که: کی خدا را خلق کرده است؟ آن مرد به حضرت عرض کرد: آری، به حق آن کسی که تو را به حق فرستاده است، که امر چنین بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به خدا سوگند که این محض ایمان است».

ابن ابی عمیر می‌گوید که: پس عبد الرحمان حجاج را به این حدیث خبر دادم، گفت که:

حدیث کرد مرا پدرم، از حضرت صادق علیه السلام، که رسول خدا صلی الله علیه و آله از این گفتار خویش که فرموده: «به خدا سوگند که این محض ایمان است»، چیزی را قصد نفرمود، غیر از ترس او، از آنکه چنان باشد که هلاک شده باشد، در هنگامی که این امر در دلش از برایش عارض شده است.

۲۹۴۵ / ۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و هر دو، از علی بن مهزیار که گفت: به خدمت امام محمد تقی علیه السلام نوشت، و به آن حضرت شکایت داشت از چیزی چند که در خاطرش خطور می‌کرد؛ پس حضرت او را در بعضی از سخنان خویش جواب فرمود که: «خدا اگر خواهد، تو را ثابت می‌دارد؛ پس از برای شیطان، بر تو راهی قرار نمی‌دهد که بر تو مستولی شود. گروهی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله شکایت کردند از خطراتی چند که ایشان را عارض می‌شود، و در خاطر ایشان درمی‌آید، که هر آینه اگر باد، ایشان را به زیر می‌افکند یا پاره پاره می‌شدند، به سوی ایشان دوست تر بود از آنکه به آن تکلم کنند؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: آیا این حالت را در خود می‌یابند؟ عرض کردند: آری. فرمود: به حق آن کسی که جانم به دست قدرت او است، که این صریح و خالص ایمان است؛ پس چون چنین امری را در خود بباید، بگوئید که: آمَنَّا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ یعنی: ایمان آوردیم به خدا و رسول او، و هیچ گشتنی (از گناهان)، و هیچ توانایی بر طاعت نیست، مگر به یاری خدا».

۲۹۴۶ / ۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن محمد، از محمد بن بکر بن جناح، از زکریا بن محمد، از ابوالیسع داود ابزاری، از حرمان، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «مردی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: یا رسول الله! به درستی که من منافق شده‌ام. فرمود: به خدا سوگند که منافق نشده‌ای، و اگر منافق

شده بودی، به نزد من نمی‌آمدی که مرا اعلام کنی، که چه چیز تو را در شک و

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۱۵

گمان افکنده و مضطرب ساخته. گمان دارم که دشمن حاضر؛ یعنی شیطان، به نزد تو آمده و به تو گفته است که: کی تو را خلق کرده؟ و تو گفته‌ای که: خدای عز و جل مرا خلق کرده؛ پس به تو گفته است که: کی خدای - تبارک و تعالی - را خلق کرده؟ آن مرد عرض کرد: آری، به حق آن کسی که تو را به حق فرستاده است، که امر چنین بود. حضرت فرمود: به درستی که شیطان به نزد شما آمده، از راه اعمال و گناهان؛ پس بر شما غالب نشد و توانایی به هم نرسانید؛ پس از این راه به نزد شما آمده است، تا شما را گمراه گرداند، و قدم شما را از راه دین بلغزاند. و چون چنین امری حادث شود، باید که یکی از شما، خدای یگانه را که نظیر ندارد، یاد کند».

باب در بیان اعتراف و اقرار به گناهان و پشیمان شدن بر آنها

### ۱۸۸. باب در بیان اعتراف و اقرار به گناهان و پشیمان شدن بر آنها

۱/ ۲۹۴۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از علی احمدی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به خدا سوگند که از گناه نجات و رهایی نیابد، مگر کسی که به آن اقرار کند». و گفت که: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «کافی است پشیمانی از برای توبه، و همان ندامت، در آن کفایت می‌کند».

۲/ ۲۹۴۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از آنکه او را ذکر کرده، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «نه، به خدا سوگند که خدای عز و جل از مردمان، غیر از دو خصلت، چیزی را اراده نفرموده: یکی آنکه از برای آن جناب به نعمت‌ها اقرار و اعتراف کنند، تا از برای ایشان بیفزاید، و دیگر آنکه به گناهان اقرار کنند، تا آنها را از برای ایشان بیامزد».

۳/ ۲۹۴۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عمرو بن عثمان، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود:

«به درستی که مرد مرتکب گناه می‌شود، و خدای عز و جل به آن گناه، او را داخل بهشت می‌کند».

عرض کردم که: خدا او را به واسطه گناه داخل بهشت می‌گرداند؟ فرمود: «آری، زیرا که او گناه می‌کند، پس پیوسته خود را دشمن می‌دارد، و به این سبب، خدا او را رحم می‌فرماید؛ پس او را در بهشت داخل می‌گرداند».

۴/ ۲۹۵۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از معاویه بن عمّار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به خدا سوگند که

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۱۷

هیچ بنده‌ای از گناهی با اصرار بیرون نرفته، و هیچ بنده‌ای از گناهی بیرون نرفته، مگر به اقرار و اعتراف».

۵/ ۲۹۵۱. حسین بن محمد، از محمد بن عمران بن حجاج سیعی، از یونس بن یعقوب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود:

«هر که گناهی را مرتکب شود، و بداند که خدای عز و جل بر آن اطلاع دارد، اگر خواهد، او را عذاب کند، و اگر خواهد، او را بیامزد، او را می‌آمزد، و هر چند که طلب آمرزش نکند».

۶/ ۲۹۵۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن علی، از عبد الرحمان بن محمد بن ابی هاشم، از عنبسه عابد، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل دوست می‌دارد که بنده در باب

گناه بزرگ از او آموزش طلبد، و به سوی او رغبت کند، و دشمن می‌دارد که بنده به گناه اندک، استخفاف کند که آن را سبک شمارد، و به آن اعتنا نکند».

۷/۲۹۵۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از اسماعیل بن سهل، از حمّاد، از ربیع، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - فرمود: به درستی که پشیمانی بر بدی، (این کس را) به سوی ترک آن می‌خواند».

۸/۲۹۵۴. محمد بن یحیی، از علی بن حسین دقاق، از عبد الله بن محمد، از احمد بن عمر، از زید قنات، از ابان بن تغلب روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هیچ بنده‌ای نیست که گناهی را مرتکب شده باشد، پس بر آن پشیمان شده باشد، مگر آنکه خدای عز و جل او را آمرزیده، پیش از آنکه آموزش طلب کند. و هیچ بنده‌ای نیست که خدای عز و جل نعمتی را بر او انعام فرموده باشد، پس شناخته باشد که آن نعمت از نزد خدا است، مگر آنکه خدا او را آمرزیده، پیش از آنکه او را ستایش کند».

باب در بیان پوشیدن گناهان

### ۱۸۹. باب در بیان پوشیدن گناهان

۱/۲۹۵۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن علی، از عباس، غلام آزاد شده امام رضا علیه السلام، که گفت: شنیدم از آن حضرت علیه السلام که می‌فرمود:

«آنکه حسنه را می‌پوشد، برابری می‌کند با هفتاد حسنه، و آنکه گناه و خصلت بد را فاش می‌کند، مخدول و منکوب است، که خدا او را یاری نمی‌دهد، و آنکه سیئه را می‌پوشد، تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۱۹ آمرزیده خواهد بود».

۲/۲۹۵۶. محمد بن یحیی، از محمد بن صندل، از یاسر، از یسع بن حمزه، از امام رضا علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن که حسنه را می‌پوشد، برابر با هفتاد حسنه است و آن که گناه و بدی را فاش می‌سازد، مخدول و منکوب است. و آن که بدی را می‌پوشد، آمرزیده است».

باب در بیان کسی که قصد ثواب یا گناه می‌کند

### ۱۹۰. باب در بیان کسی که قصد ثواب یا گناه می‌کند

۱/۲۹۵۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از جمیل بن درّاج، از زراره، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل از برای آدم در فرزندانش این را قرار داد که، هر که قصد کند که ثوابی را به عمل آورد، و آن را به عمل نیاورد، یک ثواب از برای او نوشته شود. و هر که حسنه‌ای را قصد کند و آن را به عمل آورد، ده حسنه از برایش نوشته شود. و هر که گناهی را قصد کند، بر او نوشته نشود. و هر که قصد گناه کند و آن را به عمل آورد، یک گناه بر او نوشته شود».

۲/۲۹۵۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی عبدالله، از عثمان بن عیسی، از سماعة بن مهران، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که مؤمن قصد حسنه می‌کند، و به آن عمل نمی‌کند؛ پس یک حسنه از برایش نوشته می‌شود. و اگر آن مؤمن، آن را به عمل آورد، ده حسنه از برایش نوشته می‌شود. و به درستی که مؤمن قصد می‌کند که



گناهی را به عمل آورد، پس آن را به عمل نمی آورد، و بر او نوشته نمی شود».

۳/۲۹۵۹. از او، از علی بن حفص عوسی، از علی بن سایح، از (امام زاده) عبد الله بن موسی جعفر علیهما السلام، از پدرش روایت است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از دو فرشته نویسنده گان اعمال، که آیا علم به هم می رسانند به گناه یا ثواب، چون بنده اراده کند که آن را به فعل آورد؟ حضرت فرمود که: «بوی مزبله و آبریز و بوی خوش، برابر است؟» عرض کردم:

نه. فرمود: «به درستی که بنده چون قصد حسنه می کند، نفسش خوشبو بیرون آید؛ پس فرشته دست راست به فرشته دست چپ می گوید: بایست؛ زیرا که او قصد حسنه کرد. پس چون آن را به فعل آورد، زبانش قلم آن فرشته، و آب دهانش مرکب او باشد، و آن را از برایش ثابت گرداند و بنویسد. و چون قصد گناهی کند، نفسش گندیده و بدبو بیرون آید؛ پس تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۲۱

فرشته دست چپ به فرشته دست راست می گوید که: بایست و دست نگاه دار؛ زیرا که او قصد گناه کرد؛ پس اگر آن بنده، آن گناه را کرد، زبانش قلم آن فرشته، و آب دهانش مرکب او باشد، و آن را ثابت گرداند و بنویسد».

۴/۲۹۶۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از فضیل بن عثمان مرادی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: چهار خصلت است که هر که آنها در او باشد، بعد از آنها، بر خدا هلاک نشود، و مستحق عذاب آن جناب نگردد، و مگر کسی که هالک و بسی شقی و بدبخت باشد. و آنها، این است که:

بنده قصد می کند که حسنه را به عمل آورد، پس اگر آن بنده آن را به عمل نیاورد، خدا به قصد نیکش، یک حسنه از برایش بنویسد، و اگر آن بنده آن را به عمل آورد، خدای عز و جل ده حسنه از برایش بنویسد، و قصد می کند که سیئه را به عمل آورد، پس اگر آن را به عمل نیاورد، چیزی بر او نوشته نشود، و اگر آن بنده آن را به عمل آورد، هفت ساعت مهلت داده شود، و فرشته‌ای که نویسنده حسنات است، می گوید- به فرشته‌ای که نویسنده گناهان است، و آن فرشته‌ای است که در جانب چپ او است- که: شتاب مکن، شاید که حسنه‌ای را در پی این گناه در آورد، که این را محو و نابود کند؛ زیرا که خدای عز و جل می فرماید که: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» «۱»؛ یعنی: «به درستی که نیکویی‌ها می برد بدی‌ها را، و آنها را نیست و نابود می گرداند». یا شاید که طلب آموزش کند. پس اگر بگوید که: «أَسْتَعْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ» بر او چیزی نوشته نشود. و اگر هفت ساعت بگذرد و حسنه و استغفاری را در پی آن در نیاورد، صاحب حسنات به صاحب سیئات گوید که: بنویس بر این بدبختی که از هر خوبی بی بهره و بی نصیب شده است».

و ترجمه دعا این است که: «طلب آموزش می کنم از خدایی که هیچ خدایی نیست، مگر او، که دانای نهان و آشکار است، و صاحب غلبه و عزت و راست کرداری، و حکمت و آموزش و مغفرت و مهربانی و رحمت، و خداوند بزرگواری و ملاطفت است، و باز می گردم به سوی او و توبه می کنم».

(۱). هود، ۱۱۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۲۳

باب در بیان توبه

### ۱۹۱. باب در بیان توبه «۱»

۱/۲۹۶۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از معاویه بن وهب روایت کرده است که گفت:

شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:

«چون بنده توبه کند، توبه نصوح، خدای- تعالی- او را دوست دارد، و گناه او را در دنیا و آخرت بر او پوشاند». عرض کردم که: چگونه بر او می‌پوشاند؟ فرمود که: «آنچه را که دو فرشته‌ای که بر او گماشته‌اند، بر او نوشته‌اند از گناهان، از یاد ایشان می‌برد، و چنان می‌کند که آنها را فراموش می‌کنند. و به سوی اعضا و جوارح او وحی می‌فرماید که: گناهان او را بر او کتمان کنید و گواهی مدهید. و وحی می‌فرماید به سوی بقعه‌های زمین که: کتمان کنید آنچه را که بر روی هر یک از شما می‌کرد از گناهان؛ پس خدای عز و جل را ملاقات می‌کند، در هنگامی که او را ملاقات می‌کند (یعنی در موقف حساب)، در حالی که چیزی نیست که بر او گواهی دهد به چیزی از گناهان».

۲/۲۹۶۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو ایوب خزّاز، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ» «۲»، که فرمود: «موعظه، توبه است». و ترجمه ظاهر آیه این است که: «پس هر که بیاید او را (یعنی برسد به او) پندی از پروردگارش، پس باز ایستد، پس از برای او است آنچه گذشته، که بر آن عقاب و بازخواستی نیست».

۳/۲۹۶۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابو الصّباح کنانی که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا» «۳»؛ یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! باز گردید به سوی خدا و از گناهان توبه کنید، توبه و بازگشتی نصوح؛ یعنی خالص از برای خدا، یا محکم و استوار، یا ناصح مردمان». و حضرت فرمود

(۱). و توبه، به معنی بازگشتن است، و توبه بنده، بازگشت است از گناهان، و توبه خدا، بازگشت است از اراده عذاب و عقاب، به سوی آمرزش و غفران. و بعضی گمان کرده‌اند که توبه خدا، آن است که بنده را توفیق توبه می‌دهد. (مترجم)

(۲). بقره، ۲۷۵.

(۳). تحریم، ۸.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۲۵

که: «بنده از گناه توبه می‌کند. بعد از آن، در آن عود نمی‌کند و بر نمی‌گردد». و محمد بن فضیل گفت که: امام موسی کاظم علیه السلام را از این آیه سؤال کردم، فرمود که: «از گناه توبه می‌کند. بعد از آن، در آن عود نمی‌کند. و دوست‌ترین بندگان به سوی خدا، آنانند که در گناه افتاده می‌شوند و توبه می‌کنند».

۴/۲۹۶۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو ایوب، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا». فرمود که: «آن، گناهی است که هرگز در آن عود نکنند». عرض کردم که:

کدام یک از ما است که عود نکرده و برنگشته؟ فرمود که: «ای ابامحمد! به درستی که خدای عز و جل دوست می‌دارد از بندگان خویش، کسی را که فریب خورده و در گناه افتاده باشد، و توبه کرده باشد».

۵/۲۹۶۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از بعضی از اصحاب ما روایت کرده و آن را مرفوع ساخته و گفته است که: «به درستی که خدای- تبارک و تعالی- توبه کاران را سه خصلت عطا فرموده، که اگر یک خصلت از آنها را به همه اهل آسمان‌ها و زمین عطا می‌فرمود، هر آینه به همان یک خصلت نجات می‌یافتند. و آنها، قول خدای عز و جل است که:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» «۱»؛ پس هر که خدای- تعالی- او را دوست دارد، او را عذاب نکند. و قول آن جناب که

می‌فرماید: «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ \* رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ \* وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكُمْ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (۲)؛ یعنی: «آنان که برمی‌دارند عرش خدا را، و کسانی که در گرداگرد آنند از کروبیان، که همیشه به طواف آن مشغول‌اند، تسبیح می‌کنند به ستایش پروردگار خویش، و تصدیق می‌کنند به ربوبیت و وحدانیت آن جناب، و طلب آمرزش می‌کنند از برای کسانی که ایمان آورده‌اند، (و استغفار ایشان به این طریق است که از روی نیاز می‌گویند): پروردگارا! فرا گرفته هر چیزی را از روی بخشش و دانش (یعنی رحمت و علمت به همه چیز رسیده)

(۱). توبه، ۲۲۲.

(۲). غافر، ۷-۹.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۲۷

پس پیامرزی کسانی را که توبه کردند و پیروی نمودند راه توبه را، که طریق ایمان است، و نگاه دار ایشان را از عذاب آتش سوزان. پروردگارا! و درآور ایشان را در بوستان‌هایی با اقامتگاه بهشت دائمی، آن بوستان‌ها که وعده داده‌ای ایشان را. و نیز درآور در آن با ایشان، کسانی را که شایسته باشند از پدران ایشان و زنان ایشان و فرزندان ایشان. به درستی که تویی غالب دانا، که از هیچ مقدوری عاجز نشوی، و هر چه کنی، بر وفق حکمت و مصلحت باشد. و نگاه دار ایشان را از بدی‌ها و از عقوبت آنها. و هر که را که نگاه داری از عقوبت بدی‌ها در روز جزا، پس به حقیقت که رحم کرده‌ای او را (و به روضه رضوان رسانیده‌ای، یا هر که را نگاه داری از گناهان در دار دنیا، رحم کرده‌ای او را)، و آن نگاهداری تو، فیروزی بزرگ و ظفری بزرگوار است».

و قول آن جناب عز و جل: «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا \* يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا \* إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» (۱)؛ یعنی: «و بندگان خداوند بسیار مهربان، آنانند که نمی‌خوانند و نمی‌پرستند با خدا، خدای دیگر را، و نمی‌کشند تنی را که خدا کشتن آن را حرام گردانیده، مگر به حق و موجبات کشتن، و زنا نمی‌کنند». و ترجمه بعضی از باقی مانده گذشت، و ترجمه تتمه این است که: «مگر آن کس که توبه کند و ایمان آورد، و بکند کاری را که شایسته باشد؛ پس آن گروه، بدل می‌کند خدا بدی‌های ایشان را که گناهان است، به خوبی‌ها (یعنی ثواب‌ها). و خدا آمرزنده و بخشنده بود و خواهد بود».

۶/۲۹۶۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علاء، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «ای محمد، پسر مسلم! گناهان، مؤمن چون از آنها توبه کند، از برایش آمرزیده می‌شود؛ پس باید که مؤمن عمل کند، آنچه را که از سر می‌گیرد، بعد از توبه و آمرزش. بدان و آگاه باش! به خدا سوگند که این مغفرت نیست، مگر از برای اهل ایمان». عرض کردم: پس اگر برگردد، بعد از توبه و استغفار از گناهان، و دوباره گناه کند، و باز در توبه عود نماید، چه حال دارد؟ فرمود که: «ای محمد،

(۱). فرقان، ۶۸-۷۰.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۲۹

پسر مسلم! آیا چنان می‌پنداری که بنده مؤمن، بر گناه خود پشیمان می‌شود، و از خدای عز و جل طلب آمرزش از آن می‌کند و

توبه می‌کند، و خدای عز و جل با وجود اینها، توبه او را قبول نمی‌فرماید؟» عرض کردم: پس اگر چندین مرتبه چنین کند که مرتکب گناه شود، بعد از آن، توبه کند و آمرزش طلبد؟ فرمود: «در هر زمان که مؤمن به استغفار و توبه باز گردد، خدای عز و جل از او بپذیرد، و به آمرزش بر او باز گردد و تفضل فرماید. و به درستی که خدای عز و جل آمرزنده‌ای است مهربان، که توبه را قبول می‌کند، و از گناهان در می‌گذرد؛ پس پرهیز از آنکه مؤمنان را از رحمت خدای عز و جل نومید گردانی» (۱).

۷/۲۹۶۷. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از ابن فضال، از ثعلبة بن میمون، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» (۲)؛ یعنی: «به درستی که آنان که پرهیز کردند، چون برسد ایشان را وسوسه و مکاری از جانب شیطان، که در خاطرها فرود آید و به گرد آن در آید، پند گیرند و خدا را یاد کنند؛ پس ناگاه ایشان بینایان باشند، که راه حق و صواب را ببینند». و حضرت فرمود که: «مراد از آن، بنده‌ای است که قصد گناه می‌کند، بعد از آن، متذکر می‌شود و به این سبب باز می‌ایستد. و این، معنی قول آن جناب است که فرموده: «تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»».

۸/۲۹۶۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از ابو عبیده روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که خدای عز و جل سخت‌تر است از روی شادی به توبه بنده خویش، از مردی که شتر سواری و توشه‌دان (یعنی سفره) خود را در شب تاری گم کرده باشد، بعد از آن، آن را بیابد؛ پس به درستی که خدا سخت‌تر است از روی شادی به توبه بنده خود، از این مرد، به راحله خودش، در هنگامی که آن را بیابد».

۹/۲۹۶۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل، از عبد الله بن عثمان، از ابو جمیله روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

(۱). و شاعر چه خوش گفته که:

این در گه ما در گه نومیدی نیست صدبار اگر توبه شکستی باز آ (مترجم)

(۲). اعراف، ۲۰۱.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۳۱

«به درستی که خدا دوست می‌دارد بنده‌ای را که در گناه افتاده و توبه کار باشد. و هر کس که این از او سر نزده باشد، بهتر باشد».

۱۰/۲۹۷۰. از او، از احمد بن محمد، از علی بن نعمان، از محمد بن سنان، از یوسف - یعنی ابو یعقوب برنج‌فروش -، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «آنکه از گناه توبه می‌کند، چون کسی است که او را گناهی نباشد.

و آنکه بر سر گناه ایستاده و از آن آمرزش می‌طلبد، چون کسی است که ریشخند می‌کند».

۱۱/۲۹۷۱. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش و چند نفر از اصحاب ما، از سهل بن زیاد و هر دو، از ابن محبوب، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود:

«به درستی که خدای عز و جل به سوی داود علیه السلام وحی فرمود که: بیا بنده من دانیال را (یعنی به سوی او توجه کن) و به او بگو که: مرا نافرمانی کردی و تو را آمرزیدم، و باز مرا نافرمانی کردی و تو را آمرزیدم، و دیگر مرا نافرمانی کردی و تو را آمرزیدم؛ پس اگر در مرتبه چهارم مرا نافرمانی کنی، تو را نمی‌آمرزم؛ پس داود علیه السلام به نزد دانیال آمد و به او گفت که: ای دانیال! به درستی که من فرستاده خدایم به سوی تو، و آن جناب به تو می‌فرماید که: مرا نافرمانی کردی و تو را آمرزیدم، و باز مرا

نافرمانی کردی و تو را آمرزیدم، و دیگر مرا نافرمانی کردی و تو را آمرزیدم؛ پس اگر در مرتبه چهارم مرا نافرمانی کنی، تو را نمی‌آمرزم. دانیال به آن حضرت عرض کرد که: ای پیغمبر خدا! آنچه بر تو بود، رسانیدی و تبلیغ رسالت خدا کردی؛ پس چون وقت سحر شد، دانیال برخاست و با پروردگار خویش مناجات کرد و عرض کرد که: ای پروردگار من! به درستی که پیغمبرت داود، مرا خبر داد از جانب تو، که من تو را نافرمانی کرده‌ام و تو مرا آمرزیده‌ای، و باز تو را نافرمانی کرده‌ام و مرا آمرزیده‌ای، و باز تو را نافرمانی کرده‌ام و مرا آمرزیده‌ای. و مرا از جانب تو خبر داد که: اگر تو را در مرتبه چهارم نافرمانی کنم، مرا نمی‌آمرزی؛ پس سوگند یاد می‌کنم به عزت تو، که اگر مرا نگاه نداری، هر آینه تو را نافرمانی می‌کنم، بعد از آن، تو را نافرمانی می‌کنم، بعد از آن، تو را نافرمانی می‌کنم».

۱۲/۲۹۷۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از موسی بن قاسم، از جدش حسن بن راشد، از معاویه بن وهب که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «چون بنده توبه کند، توبه نصوح، خدای عز و جل او را دوست دارد، و گناهان او را بر

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۳۳

او ببوشاند». عرض کردم که: چگونه بر او ببوشاند؟ فرمود که: «آنچه را که دو فرشته نویسندگان اعمالش بر او می‌نوشتند، از یاد ایشان می‌برد، و چنان می‌کند که آن را فراموش کنند. و به سوی اعضای او و بقعه‌های زمین، وحی می‌فرماید که: گناهان او را بر او ببوشید؛ پس خدای عز و جل او را ملاقات می‌کند، در هنگامی که او را ملاقات می‌کند، و چیزی نیست که بر او گواهی دهد به چیزی از گناهان».

۱۳/۲۹۷۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن قَدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل شاد می‌شود به توبه بنده مؤمن خود، چون توبه کند، چنان که یکی از شما به گم شده خود شاد می‌شود، چون آن را بیابد».

باب در بیان آمرزش طلبیدن از گناهان

## ۱۹۲. باب در بیان آمرزش طلبیدن از گناهان

۱/۲۹۷۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن حمران، از زراره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که بنده چون گناهی را مرتکب شود، از اول روز تا شب مهلت داده شود، پس اگر از خدا آمرزش طلبد، بر او نوشته نشود».

۲/۲۹۷۵. از او، از پدرش، از ابن ابی عمیر روایت است و ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان، از ابو ایوب، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که گناهی را بکند، در باب آن، هفت ساعت از روز مهلت داده شود؛ پس اگر سه مرتبه آمرزش طلبد از خدایی که نیست خدایی، مگر او، که زنده و پاینده است بر وجه دوام، به این که بگوید: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ، آن گناه، بر او نوشته نشود».

۳/۲۹۷۶. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش و ابو علی اشعری و محمد بن یحیی، هر دو از حسین بن اسحاق، از علی بن مهزیار، از فضالة بن ایوب، از عبد الصمد بشیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «بنده مؤمن چون گناهی را به عمل آورد، خدای عز و جل هفت ساعت او را مهلت دهد. پس اگر از خدا آمرزش طلب کند، چیزی بر او نوشته نشود، و اگر آن ساعت‌ها بگذرد و استغفار نکند، یک گناه بر او نوشته شود. و به درستی که مؤمن، بعد از بیست سال، گناه خود را به خاطر می‌آورد، تا آنکه از پروردگار خود آمرزش طلب کند، و

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۳۵

خدا او را بیامرزد. و به درستی که کافر، گناه را فراموش می‌کند، در همان ساعت که آن را به جا آورده [است].»

۴/۲۹۷۷. حمید بن زیاد، از حسن بن محمد، از چندین نفر، از ابان، از زید شحام، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی خدای عز و جل توبه می‌فرمود، در روزی هفتاد مرتبه». عرض کردم که: می‌فرمود: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ»؟

فرمود: «نه، ولیکن می‌فرمود: أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ». عرض کردم: به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله توبه می‌کرد و بر نمی‌گشت، و ما توبه می‌کنیم و برمی‌گردیم. فرمود که: «خدا یاری خواسته شده است» (یعنی از او یاری بخواه، تا به سوی گناه برنگردی و توبه را نشکنی).

۵/۲۹۷۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابو ایوب، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که گناهی را به عمل آورد، در باب آن، هفت ساعت از روز مهلت داده شود؛ پس اگر سه مرتبه بگوید که:

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ، آن گناه، بر او نوشته نشود».

۶/۲۹۷۹. از او، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از علی بن عقبه عابروش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «به درستی که مؤمن گناه می‌کند؛ پس بعد از بیست سال به خاطر می‌آورد، و از خدای عز و جل آمرزش می‌طلبد، و خدا او را می‌آمرزد. و جز این نیست که خدا آن را به خاطرش می‌آورد، که او را بیامرزد. و به درستی که کافر گناه می‌کند، و در همان ساعت، آن را فراموش می‌کند».

۷/۲۹۸۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هیچ مؤمنی نیست که در روز و شبی که بر او می‌گذرد، چهل گناه کبیره را کسب کند، پس بگوید- در حالی که پشیمان باشد- که:

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ يَدْعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْأَكْرَامِ وَأَسْتَيْلُهُ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَأَلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ يُتُوبَ عَلَيَّ، مگر آنکه خدای عز و جل، آن گناهان را از برایش بیامرزد. و هیچ خوبی نیست در کسی که در روزی بیشتر از چهل گناه کبیره را کسب می‌کند».

۸/۲۹۸۱. از او، از چند نفر از اصحاب ما روایت است که آن را مرفوع ساختند و گفتند که:

فرمود: «هر چیزی را دوایی هست، و دوی گناهان، استغفار و طلب آمرزش است».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۳۷

۹/۲۹۸۲. ابو علی اشعری و محمد بن یحیی هر دو روایت کرده‌اند، از حسین بن اسحاق و علی بن ابراهیم، از پدرش و همه، از علی بن مهزیار، از نصر بن سويد، از عبد الله بن سنان، از حفص که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هیچ مؤمنی نیست که گناهی را مرتکب شود، مگر آنکه خدای عز و جل هفت ساعت از روز، او را مهلت دهد؛ پس اگر آن گناه کننده توبه کند، چیزی بر او نوشته نشود، و اگر توبه نکند، یک گناه بر او نوشته شود». پس عباد بصری به خدمتش آمد و به آن حضرت عرض کرد که: به ما رسیده که تو گفته‌ای که:

«هیچ بنده‌ای نیست که گناهی را مرتکب شود، مگر آنکه خدای عز و جل هفت ساعت از روز، او را مهلت دهد». حضرت فرمود: «همچنین نگفتم، ولیکن گفتم که: هیچ مؤمنی نیست، و گفتار من همچنین بود».

۱۰/۲۹۸۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد عیسی، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان روایت کرده است که گفت: امام جعفر



صادق علیه السلام فرمود که: «هر که در روزی، صد مرتبه بگوید: اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، خدای عز و جل هفتصد گناه را از برایش بیامرزد. و هیچ خوبی نیست در بنده‌ای که در روزی، هفتصد گناه را به عمل آورد».

باب در بیان عطا کردن خدای وقت توبه را به آدم

### ۱۹۳. باب در بیان عطا کردن خدای عز و جل وقت توبه را به آدم علیه السلام

۲۹۸۴ / ۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج، از بکیر، از امام جعفر صادق یا از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که حضرت آدم علیه السلام گفت که: ای پروردگار من! شیطان را بر من مسلط گردانیدی، و او را مانند خون در بدن من روان ساختی؛ پس از برای من چیزی قرار ده (یعنی چیزی که به آن، از شرّ او محفوظ باشم). فرمود که: ای آدم! از برای تو این را قرار دادم که، هر که از فرزندان قصد معصیتی بکند، بر او نوشته نشود. پس اگر آن را به عمل آورد، یک گناه بر او نوشته شود. و هر که از ایشان قصد ثوابی بکند، پس اگر آن را به عمل نیاورد، یک ثواب از برایش نوشته شود، و اگر آن را به عمل آورد، ده ثواب از برایش نوشته شود. عرض کرد که: ای پروردگار من! از برای من زیاد کن. فرمود که: از برای تو قرار دادم که، هر که از ایشان گناهی بکند، بعد از آن، طلب آمرزش کند، او را بیامرزد. عرض کرد که: ای پروردگار من! از برای من زیاد کن. فرمود که:

توبه را از برای ایشان قرار دادم، و توبه را از برای ایشان پهن کردم، و در آن وسعتی دادم تا

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۳۹

جان به اینجا؛ یعنی به حنجره برسد. عرض کرد که: ای پروردگار من! مرا بس است».

۲۹۸۵ / ۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که یک سال پیش از مردنش توبه کند، خدا توبه او را قبول فرماید؛ پس فرمود: به درستی که یک سال، بسیار است. هر که یک ماه پیش از مردنش توبه کند، خدا توبه او را قبول فرماید. پس فرمود:

به درستی که یک ماه، بسیار است. هر که یک جمعه (یعنی یک هفته) پیش از مردنش توبه کند، خدا توبه او را قبول فرماید. پس فرمود: به درستی که یک جمعه، بسیار است. هر که یک روز پیش از مردنش توبه کند، خدا توبه او را قبول فرماید؛ پس فرمود: به درستی که یک روز، بسیار است. هر که توبه کند پیش از آنکه امور آخرت را معاینه ببیند، خدا توبه او را قبول فرماید».

۲۹۸۶ / ۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون جان به اینجا رسد- و به دست خویش به سوی گلوی مبارکش اشاره فرمود-، عالم را توبه‌ای نباشد، و جاهل را توبه باشد».

۲۹۸۷ / ۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از معاویه بن وهب روایت کرده است که گفت: به سوی مکه بیرون رفتیم، و همراه ما پیری بود به غایت حق پرست، و بسیار عبادت می نمود، و در عرض راه، نماز را تمام می کرد. و پسر برادری داشت مسلمان، که با او بود؛ پس من به پسر برادرش گفتم که: کاش این امر- یعنی امر امامت- را بر عمویت عرضه می دادی، شاید که خدای عز و جل او را خالص گرداند و شیعه شود؛ پس همه ایشان گفتند که: این پیر را وا گذارید که بر حالی که دارد، بمیرد؛ زیرا که او خوش شکل است؛ پس پسر برادرش هیچ صبر نکرد، تا آنکه به او گفت که: ای عمو! به درستی که مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتد شدند و از دین برگشتند، مگر جماعتی اندک. و از برای علی بن ابی طالب علیه السلام از طاعت بود، آنچه از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، حق و طاعت، از



برای آن حضرت بود. راوی می‌گوید: پس آن پیر آه سردی کشید، و بانگ زد و گفت که: من بر این اعتقاد و این مذهبم، و جانم بیرون آمد. بعد از آن، بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدیم، و علی بن سزّی این کلام را بر حضرت صادق علیه السلام عرضه داد.

فرمود که: «آن پیرمردی است از اهل بهشت». علی بن سزّی به آن حضرت عرض کرد که: او

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۴۱

چیزی از این امر را نشناخت، غیر از یک ساعت که در آن بود. فرمود: «پس چه چیز از او می‌خواهید؟ به خدا سوگند که داخل بهشت شد».

باب لمم

### ۱۹۴. باب لمم «۱»

۱/۲۹۸۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: مرا خبر دهد از قول خدای عز و جل: «الَّذِينَ يَجْتَبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ» (۲)؛ یعنی: «نیکوکاران، آنانند که اجتناب می‌کنند از بزرگ‌گناه‌های از گناه (یعنی از گناهان بزرگ به یک سو می‌شوند) و از فاحشه‌ها، و آنچه زشت باشد، مگر آنچه صغیر و خرد باشد» (چه گناه صغیره، تا به حد اصرار نرسیده، آمرزیده است). و حضرت فرمود که: «آن گناهی است که مردی آن را به عمل می‌آورد؛ پس آن مقدار که خدا خواهد، درنگ می‌کند، بعد از آن، آن را به عمل می‌آورد».

۲/۲۹۸۹. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الله الجبار، از صفوان، از علا، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: «الَّذِينَ يَجْتَبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ» فرمود که: «لمم، هَنَه است بعد از هَنَه؛ یعنی گناه بعد از گناه، که بنده در آن فرود آید، و آن را به فعل آورد». (۳)

۳/۲۹۹۰. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هیچ مؤمنی نیست، مگر آنکه او را گناهی است که در زمانی از آن دوری می‌کند. بعد از آن، آن را به فعل می‌آورد. و این است معنی فرموده خدای عز و جل که می‌فرماید: «إِلَّا اللَّمَمَ»». راوی می‌گوید: و نیز از آن حضرت سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «الَّذِينَ يَجْتَبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ». فرمود که: «فواحش، زنا و دزدی است. و لمم، آن است که مردی گناهی را به فعل آورد، پس از خدا طلب آمرزش می‌کند، به جهت آن گناه».

۴/۲۹۹۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حارث بن بهرام، از عمرو بن

(۱). و لَمَم - به فتح لام و میم -، گناه خرد است و به گناه، نزدیک شدن. (مترجم)

(۲). نجم، ۳۲.

(۳). و هنه - به فتح هاء -، خصلت بد است، و چیزی که ذکرش زشت باشد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۴۳

جمیع روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هر که به نزد ما آید و طالب فقه و قرآن و تفسیر و بیان آن باشد، او را وا گذارید. و هر که به نزد ما آید که ظاهر گرداند امر زشتی را که خدا آن را پوشیده، او را دور گردانید».

پس مردی از آن گروه، به حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم! به خدا سوگند که مدتی است مدید که من بر گناهی اقامه دارم،

و می‌خواهم که از آن گناه به سوی غیر آن منتقل شوم، و قدرت بر آن ندارم. حضرت به آن مرد فرمود که: «اگر راستگویی، پس به درستی که خدای عز و جل تو را دوست می‌دارد، و چیزی آن جناب را منع نمی‌کند از آنکه تو را از آن به سوی غیر آن نقل کند، مگر از برای آنکه از او بترسی».

۵/ ۲۹۹۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریز، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ گناهی نیست، مگر آنکه بنده مؤمنی بر آن سرشته شده، که زمانی از آن دوری می‌کند. بعد از آن، آن را به فعل می‌آورد. و این است معنی قول خدای عز و جل: «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ»». فرمود که: «لمم - به فتح لام و تشدید میم - بنده‌ای است که گناهی را بعد از گناهی به فعل می‌آورد، و از سلیقه او؛ یعنی از طبع او نیست، و چنان نیست که طبیعی و جبلی او باشد».

۶/ ۲۹۹۳. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش و چند نفر از اصحاب ما، از سهل بن زیاد و هر دو، از ابن محبوب، از ابن رئاب که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که خوی مؤمن، دروغ و بخل و فجور و نابکاری نمی‌باشد. و بسا است که از اینها چیزی را به فعل می‌آورد، ولیکن پیوسته بر آن نمی‌باشد». به آن حضرت عرض شد که: مؤمن زنا می‌کند؟ فرمود: «آری، ولیکن از آن نطفه، فرزندی از برایش متولد نمی‌شود».

باب در بیان اینکه گناهان بر سه قسم است

### ۱۹۵. باب در بیان اینکه گناهان بر سه قسم است

۱/ ۲۹۹۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبد الرحمان بن حماد، از بعضی از اصحاب خویش روایت کرده که آن را مرفوع ساخته و گفته است که:

امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه بر منبر بالا رفت، و خدا را حمد کرد و بر او ثنا گفت. بعد از آن،

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۴۵

فرمود که: «ای گروه مردمان! به درستی که گناهان بر سه قسم است. بعد از آن، باز ایستاد و هیچ نفرمود». حبه عرنی به آن حضرت عرض نمود که: یا امیرالمؤمنین! فرمودی که:

گناهان بر سه قسم است و باز ایستادی. فرمود که: «من آن را ذکر نکردم، مگر آنکه می‌خواستم که آنها را تفسیر و بیان کنم، ولیکن مرا ماندگی (و نفس سوختگی) عارض شد، که در میان من و سخن گفتن، حائل و مانع گردید. آری، گناهان بر سه قسم است: پس گناهی است که آمرزیده است، و گناهی است که آمرزیده نیست، و گناهی است که از برای صاحبش امید داریم، و بر او می‌ترسیم».

عرض کرد که: یا امیرالمؤمنین! پس آنها را از برای ما بیان فرما. فرمود: «آری. اما گناه آمرزیده، گناه بنده‌ای است که خدا او را در دنیا بر گناهش عقاب فرموده و سزا داده است؛ چرا که، خدای عز و جل از آن حلیم‌تر و کریم‌تر است که دو مرتبه بنده خود را عقاب کند.

و اما گناهی که آمرزیده نمی‌شود، ظلم و ستم بندگان است بر یکدیگر. به درستی که خدای - تبارک و تعالی - چون از برای خلق خویش ظاهر شود (یعنی اسباب سلطنت و قهاری و اساس قدرت و پروردگاری او، که بر بیشتر مردمان پوشیده و پنهان بوده، ظاهر و هویدا گردد)، سوگند یاد کند به سوگندی که بر خود لازم گرداند، و بفرماید که: به عزت و جلال خودم سوگند که ظلم هیچ ظالمی از من درنگذرد، و هر چند که کف دستی باشد به کف دستی دیگر، و هر چند که مالیدن به کف دستی باشد، و هر چند که سر زدن و شاخ جنگی باشد، که در میان حیوانات شاخدار با بی‌شاخ اتفاق افتاده. پس از برای بندگان، از برای بعضی از ایشان از

بعضی، قصاص می‌ستانند، تا آنکه یکی را بر یکی مظلومه‌ای نباشد. بعد از آن، ایشان را از برای حساب مبعوث می‌گرداند. و اما گناه سیم، گناهی است که خدا آن را بر خلق خود پوشیده، و توبه‌ای از آن گناه را روزی او فرموده است. پس آن بنده صبح کرده از گناه خویش، ترسان، و پروردگار خود را امیدوار. و ما از برای او، چنانیم که او از برای خود است. رحمت را از برایش امید داریم، و بر او از عذاب می‌ترسیم».

۲/۲۹۹۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن بکیر، از زراره، از حمران روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام را سؤال کردم از مردی که در موجب سنگساری، حد بر او اقامه می‌شود (یعنی او را سنگسار می‌کنند)، آیا در آخرت بر آن معاقب خواهد بود؟ فرمود: «به درستی که خدای - تبارک و تعالی - از این کریم‌تر است» (یعنی کرمش بیش از این است که بنده خود را در دنیا و آخرت، هر دو عقاب فرماید).

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۴۷

باب در بیان تعجیل عقوبت گناه

### ۱۹۶. باب در بیان تعجیل عقوبت گناه

۱/۲۹۹۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان، از حمزه بن حمران، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل چون از امر و فرمانش این باشد که بنده‌ای را گرامی دارد، و او را گناهی باشد، او را به بیماری مبتلا گرداند، و اگر این ابتلاء و امتحان را با او نکند، او را به حاجت و پریشانی مبتلا کند، و اگر این را با او نکند، مردن را بر او سخت گرداند که جانش را به دشواری بگیرد، تا آنکه او را به آن گناه سزا دهد». حضرت فرمود: «و اگر از امر آن جناب این باشد که او را خوار گرداند، و او را در نزد آن جناب ثوابی باشد، بدنش را صحیح گرداند و پیوسته تندرست باشد، و اگر این را با او نکند، بر او در روزیش وسعت دهد، و اگر آن جناب این را با او نکند، مردن را بر او سهل و آسان گرداند که جانش را به آسانی بگیرد، تا آنکه او را به آن حسنه سزا دهد».

۲/۲۹۹۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از اسماعیل بن ابراهیم، از حکم بن عیینه روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «به درستی که بنده چون گناهانش بسیار شود، و از کردار خوب، چیزی در نزد او نباشد که آنها را بپوشاند و کفاره آنها باشد، خدا او را به اندوه مبتلا گرداند، که کفاره آنها باشد».

۳/۲۹۹۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن قدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدای عز و جل فرمود: به عزّت و جلال خودم سوگند که هیچ بنده‌ای را از دنیا بیرون نمی‌برم، و حال آنکه من می‌خواهم که او را رحمت کنم، تا آنکه تمام، فراگیرم از او هر گناهی را که به عمل آورده، یا به بیماری در بدن او، و یا به تنگی در روزی او، و یا به ترس در دنیای او؛ پس اگر باقیمانده‌ای از آن بر او باقی بماند، در نزد مردن، بر او سخت گیرم. و به عزّت و جلال خودم سوگند که هیچ بنده‌ای را از دنیا بیرون نبرم، و حال آنکه من خواسته باشم که او را عذاب کنم، تا آنکه جزای هر حسنه‌ای که آن را به عمل آورده باشد، به او دهم، یا به گشادگی در روزی او، و یا به صحت در بدن او، و یا به ایمنی در دنیای او؛ پس اگر باقیمانده‌ای بر او باقی بماند، به واسطه آن بقیه، مردن را بر او سهل و آسان گردانم».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۴۹

۴/۲۹۹۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از ابان بن تغلب که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

«به درستی که مؤمن در خواب چیزی بر او ظاهر می‌شود که بترسد (یعنی خواب هولناک و پریشان می‌بیند)، و به جهت آن،

گناهانش از برایش آرمزیده می‌شود. و به درستی که مؤمن در بدنش ضعف به هم می‌رسد و نزار و خوار و بی‌مقدار می‌شود، و گناهانش به جهت آن، از برایش آرمزیده می‌شود».

۵/۳۰۰۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از سرّی بن خالد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون خدا خیر و خوبی را نسبت به بنده‌ای اراده فرماید، در عقوبتش در دنیا تعجیل فرماید، و آن را زود به او برساند، و چون بدی را به بنده‌ای اراده داشته باشد، گناهانش را بر او نگاه دارد، که او را در باب آنها در دنیا عقوبتی نکند، تا آنکه در روز قیامت بیاید با آن گناهان».

۶/۳۰۰۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شَمون، از عبدالله بن عبد الرحمان، از مسمع بن عبد الملک، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام در قول خدای - تعالی - : «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» (۱)، فرمود که: هیچ رگی نمی‌جهد، و پا به سنگی نمی‌آید، و قدمی نمی‌لغزد، و چوبی عضوی را نمی‌خراشد، مگر آنکه به سبب گناهی است. و هر آینه آنچه خدا عفو می‌کند، بیشتر است؛ پس هر که خدا عقوبت گناهش را در دنیا بشتاباند، در قیامت عقابی بر او نیست؛ زیرا که، خدا از آن بزرگوارتر و کریم‌تر و عظیم‌تر است که در آخرت در عقوبت او عود کند».

۷/۳۰۰۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از عباس بن موسی وراق، از علی احمسی، از مردی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: پیوسته هم و غم (یعنی انواع اندوه) با مؤمن می‌باشد، تا آنکه گناهی را از برای او وا نگذارد».

۸/۳۰۰۳. از او، از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم، از پدرش، هر دو از ابن ابی عمیر،

(۱). شورا، ۳۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۵۱

از حارث بن بهرام، از عمرو بن جمیع روایت است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که بنده مؤمن در دنیا اندوهناک می‌شود، تا آنکه از دنیا بیرون رود و گناهی بر او نباشد».

۹/۳۰۰۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از علی احمسی، از مردی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پیوسته هم و غم با مؤمن می‌باشد، تا آنکه هیچ گناهی را از برایش وا نگذارد».

۱۰/۳۰۰۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از معاویه بن وهب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدای عز و جل فرموده است که: هیچ بنده‌ای نیست که خواسته باشم که او را داخل بهشت گردانم، مگر آنکه او را در بدنش مبتلا گردانم که علیل و رنجور باشد. پس اگر آن ابتلاء، کفاره گناهان او گردد، فنعیم المطلوب [چه بهتر]، و اگر نه، در نزد مردنش بر او سخت گیرم، تا آنکه بیاید و او را گناهی نباشد، و او را داخل بهشت گردانم. و هیچ بنده‌ای نیست که خواسته باشم که او را داخل آتش دوزخ گردانم، مگر آنکه بدنش را از برای او صحیح گردانم که تندرست باشد».

پس اگر آن تندرستی تمام باشد در تلاقی از برای طلبی که در نزد من دارد، فیها، و اگر نه، ترس او را از سلطان او ایمن گردانم. پس اگر آن ایمنی تمام باشد از برای طلبی که در نزد من دارد، و اگر نه، در روزیش بر او توسعه دهم. پس اگر آن توسعه تمام باشد از برای طلبی که در نزد من دارد، و اگر نه، مردنش را بر او سهل و آسان گردانم، تا آنکه به نزد من آید، و او را حسنه و ثوابی نباشد، پس او را داخل آتش دوزخ گردانم».

۱۱/۳۰۰۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن اورمه، از نصر بن سويد، از درست بن ابی منصور، از ابن مسکان، از بعضی از اصحاب ما، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل به مرد مرده‌ای گذشت که پاره‌ای از او در زیر دیواری و پاره‌ای از او از آن بیرون بود، و مرغان، قدری از او را خورده، یا چشم او را کنده بودند، و سگان، او را دریده بودند. پس آن پیغمبر از آنجا در گذشت و شهری از برایش نمودار شد و به نظر درآمد، و رفت تا در آن شهر داخل گردید. ناگاه دید که بزرگی از بزرگان آن شهر مرده، و بر بالای تختی گذاشته و او را به دیبا پوشیده‌اند، و در گرداگرد او تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۵۳

مجمرها گذاشته، می‌سوزد» (۱).

تتمه حدیث «پس آن پیغمبر عرض کرد که: ای پروردگار من! شهادت می‌دهم که تو حاکم عادل‌ی که هیچ جور و ستم نمی‌کنی. آن مرده، بنده تو است که در یک چشم زدن به تو شرک نیآورده بود. او را به آن نوع مردن میرانیدی؟ و اینک، بنده تو است که در یک چشم زدن به تو ایمان نیآورده بود. او را به این نوع مردن مرانیده‌ای؟ حق - تعالی - فرمود که: ای بنده من! من، چنان که تو گفتی، حاکم عادل‌م که هیچ جور و ستم نمی‌کنم. آن مرده‌ای که تو دیدی، بنده من است که او را در نزد من گناهی بود، او را به آن نوع مردن میرانیدم، از برای آنکه مرا ملاقات کند و چیزی بر او باقی نباشد، و اینک بنده من است که او را در نزد من حسنه‌ای بود؛ پس او را به این نوع مردن می‌رانیدم، از برای آنکه مرا ملاقات کند و او را در نزد من حسنه‌ای نباشد».

۱۲/۳۰۰۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابو الصّباح کنانی که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم که پیری بر آن حضرت داخل شد و عرض کرد که: یا ابا عبد الله! به سوی تو شکایت می‌کنم از فرزندان خویش و عقوق ایشان، و از برادران خویش و جفای ایشان، در نزد کبر سنّ من، و در هنگامی که پیر شده‌ام و سالم بسیار شده؛ پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «ای مرد! به درستی که حق را دولتی است و باطل را دولتی، و هر که از این دولت‌ها، در دولت صاحبش خوار و بی‌مقدار است. و به درستی که کمتر چیزی که به مؤمن می‌رسد در دولت باطل، عقوق است از فرزندان، و جفا است از برادرانش، و هیچ مؤمنی نیست که در دولت باطل به چیزی از رفاهیت؛ یعنی خوش‌عیشی و آسودگی برسد، مگر آنکه پیش از مردنش مبتلا شود، یا در بدن، و یا در فرزندان، و یا در باب مالش، تا آنکه خدای عز و جل او را خالص و پاکیزه گرداند، از آنچه در دولت باطل کسب کرده، و بهره او را در دولت حق از برایش فراوان و بسیار گرداند. پس صبر کن و شاد باش».

باب در بیان اقسام عقوبت گناهان

## ۱۹۷. باب در بیان اقسام عقوبت گناهان

۱/۳۰۰۸. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد، از عباس بن علاء، از

(۱). و مجمر، آن چیزی است که جمره آتش در آن کنند، و داروی خوشبو بر آن ریزند تا بوی خوش دهد، و خود عود را نیز مجمر گویند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۵۵

مجاهد، از پدرش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «گناهانی که نعمت‌ها را تغییر می‌دهد، بغی و ستمکاری است، و گناهانی که موجب پشیمانی می‌شود، کشتن آدمی است، و آنها که عذاب‌ها و سختی‌ها را فرود می‌آورد، ظلم و ستم است، و آنها که پرده‌ها را می‌درد، شرب خمر است، و آنها که روزی را حبس می‌کند، زنا است، و آنها که نیستی را شتاب

می‌دهد، قطع رحم است، و آنها که دعا را رد می‌کند و قبول نمی‌شود، و هوا را تیره و تاری می‌گرداند، عقوق پدر و مادر است». ۲/۳۰۰۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از اسحاق بن عمار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «پدرم علیه السلام می‌فرمود: پناه می‌برم به خدا از گناهایی که نیستی را شتاب می‌دهد، و مرگ‌ها را نزدیک می‌گرداند، و خانه‌ها را خالی می‌کند، و آنها، قطع رحم و عقوق پدر و مادر و ترک نیکی و احسان است».

۳/۳۰۱۰. علی بن ابراهیم، از ایوب بن نوح یا بعضی از اصحاب خویش، از ایوب «۱»، از صفوان بن یحیی روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا بعضی از اصحاب ما و گفت که:

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «چون چهار چیز فاش و شائع گردد، چهار چیز ظاهر شود.

چون زنا فاش گردد، زلزله و زمین جنبش ظاهر شود، و چون جور و ستم در حکم فاش گردد، باران حبس شود، و چون زنهاری و عهد شکسته شود، از برای مشرکان نسبت به مسلمان غلبه به هم رسد، و چون زکات را منع کنند، فقر و پریشانی ظاهر شود».

باب نادر

### ۱۹۸. باب نادر

۱/۳۰۱۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از عبد العزیز عبدی، از ابن ابی یعفور روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «خدای عز و جل فرموده است که: به درستی که بنده‌ای از بندگان مؤمن من گناه بزرگی را مرتکب می‌شود، از آنچه به سبب آن در دنیا و آخرت مستوجب عقوبت من می‌گردد؛ پس از برای او نظر می‌کنم در آنچه صلاح او در امر آخرتش در آن است، و از برایش عقوبت را بر آن گناه تعجیل می‌کنم در دنیا، تا او را به آن گناه جزا دهم، و عقوبت آن گناه را مقدر می‌کنم و به آن حکم می‌فرمایم، ولیکن آن را بر او موقوف می‌دارم، و امضا و اجرای آن نمی‌دهم، و مرا

(۱). یعنی علی بن ابراهیم مردّد است که بدون واسطه از ایوب نقل روایت کرده است یا به واسطه برخی از یاراناش.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۵۷

در امضای آن مشیت و خواست است، که اگر خواهیم، امضای آن می‌دهم، و بنده من آن را نمی‌داند و به آن علم ندارد؛ پس چندین مرتبه در این باب، بر امضای آن تردّد می‌کنم و از آن باز می‌ایستم، و آن را ممضی نمی‌کنم و جاری نمی‌گردانم، به جهت آنکه بد آمد او را ناخوش دارم، و به جهت میل کردن از اینکه بر او داخل گردانم چیزی را که مکروه طبع او باشد؛ پس تفضّل می‌کنم بر او به عفو کردن از او، و به اعراض کردن از روی محبت و دوستی، به جهت سزا دادن و مکافات او برای بسیاری از نوافل و مستحبات او، که به واسطه آنها در شب و روز خویش به سوی من تقرّب می‌جوید؛ پس آن بلا- و زحمت را از او می‌گردانم، و حال آنکه آن را مقدر کرده‌ام و به آن حکم فرموده‌ام، و آن را موقوف و گذاشته‌ام، و مرا در امضا و اجرای آن، مشیت و خواست هست. بعد از آن، مُرد بزرگی را که در فرود آمدن آن بلاء و زحمت است از برایش می‌نویسم، و آن را ذخیره می‌گردانم، و اجر او را از برایش فراوان و بسیار می‌گردانم، و او به آن دانا نشده، و رنج و آزار آن بلا- به او نرسیده، و منم خدای کریم، که رؤف و مهربان و رحیم».

باب نادر

### ۱۹۹. باب نادر



۱۲/۳۰۱. ایضاً، محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن بکیر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم در باب شرح قول خدای عز و جل: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ»؛ پس آن حضرت فرمود: «وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» (۱)».

ابن بکیر می‌گوید که: عرض کردم: این را نخواستم، مرا خبر ده که آنچه به علی علیه السلام و امثال آن حضرت از اهل بیتش رسید، از این قبیل است؟ فرمود: «به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر روز، هفتاد مرتبه به سوی خدای عز و جل توبه می‌کرد، بی آنکه گناهی داشته باشد».

۱۳/۳۰۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش و هر دو، از ابن محبوب، از علی بن رثاب که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ»، و عرض کردم که: مرا خبر ده که آنچه به علی و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام رسید بعد از آن حضرت، آیا آن، به سبب آن چیزی است که دست‌های ایشان کسب کرده بود، و حال آنکه ایشان اهل بیت طهارت و معصومان‌اند.

(۱). شورا، ۳۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۵۹

فرمود: «به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر روز و هر شب، صد مرتبه به سوی خدای عز و جل توبه می‌فرمود، و از آن جناب طلب آموزش می‌نمود، بی آنکه گناهی داشته باشد. به درستی که خدا دوستان خود را به مصیبت‌ها مخصوص می‌گرداند، از برای آنکه ایشان را بر آنها مزد دهد، بی آنکه گناهی داشته باشند».

۱۴/۳۰۳. علی بن ابراهیم روایت کرده و آن را مرفوع ساخته و گفته است که: چون حضرت علی بن الحسین علیهما السلام را به نزد یزید، پسر معاویه، بردند، آن حضرت را در برابر او بازداشتند. پس یزید - لعنه الله - گفت که: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ».

حضرت علی بن الحسین علیه السلام به آن ملعون فرمود که: «این آیه در شأن ما نیست. به درستی که در شأن ما است قول خدای عز و جل که می‌فرماید: «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» (۱)؛ یعنی: نرسیده و نخواهد رسید هیچ بلیه‌ای در زمین و نه در نفس‌های شما (چون قحطی و گرانی و نقصان اموال و زراعات و بیماری‌ها و دردها و اندوه‌ها و مردن خویشان و دوستان و غیر آن از انواع آفات)، مگر آنکه ثبت شده است در لوح محفوظ، پیش از آنکه بیافرینیم نفس‌های شما را (یا آن مصیبت را، تا فرشتگان به آن استدلال کنند، بر آنکه آن جناب - سبحانه و تعالی - عالم به ذات است، و حقیقت هر چیزی را پیش از وقوع آن می‌داند). به درستی که آن - یعنی ثبت مصائب در لوح محفوظ، و ایجاد آنها با وجود بسیاری آنها در آن -، بر خدا آسان است».

باب در بیان اینکه خدا به واسطه عامل، عذاب را از غیر عامل دفع

## ۲۰۰. باب در بیان اینکه خدا به واسطه عامل، عذاب را از غیر عامل دفع می‌کند «۲»

۱۵/۳۰۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از عبد الله بن قاسم، از یونس بن ظبیان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل دفع می‌کند به کسی که نماز می‌کند از شیعیان ما، عذاب را، از کسی که نماز نمی‌کند از شیعیان ما، و اگر بر ترک نماز اجتماع می‌کردند، هلاک می‌شدند. و به درستی که خدای عز و جل دفع می‌کند به کسی که زکات می‌دهد از شیعیان ما، عذاب را، از کسی که زکات نمی‌دهد، و اگر بر ترک



(۱). حدید، ۲۲.

(۲). و در بعضی از نسخ کافی به جای این عنوان، این است که، باب: در بیان دفع کردن از شیعیان، و در بعضی از نسخ، باب، بدون عنوان است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۶۱

زکات اجتماع می کردند، هلاک می شدند. و به درستی که خدای عز و جل دفع می کند به کسی که حج می کند از شیعیان ما، عذاب را، از کسی که حج نمی کند، و اگر بر ترک حج اجتماع می کردند، هلاک می شدند. و این است معنی قول خدای عز و جل: «وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ» (۱)؛ پس به خدا سوگند که این آیه نازل نشد، مگر در شأن شما، و خدا از این آیه غیر شما را قصد نفرموده است. و ترجمه آیه این است که: «و اگر نه بازداشتن خدا بودی مردمان را، بعضی از ایشان به بعضی دیگر، هر آینه زمین تباه شدی، ولیکن خدا، خداوند فضل و رحمت است بر همه عالمیان» (یعنی بر فرقه مؤمنان، در دنیا و آخرت).

باب در بیان اینکه ترک گناه، از طلب کردن توبه آسان تر است

### ۲۰۱. باب در بیان اینکه ترک گناه، از طلب کردن توبه آسان تر است «۲»

۱/ ۳۰۱۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از بعضی از اصحاب خویش، از ابو العباس بقباق روایت کرده که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ترک گناه، از طلب کردن توبه آسان تر است، و بسیار شهوت و خواهش نفس است که در یک ساعت تمام می شود، و موجب اندوه دور و دراز است، و مرگ، دنیا را رسوا کرده، پس از برای صاحب عقل خالص، هیچ شادی را و نگذاشته است.»

باب در بیان استدراج

### ۲۰۲. باب در بیان استدراج «۳»

۱/ ۳۰۱۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبد الله بن جندب، از سفیان بن سمط که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «به درستی که خدای عز و جل چون نسبت به بنده ای خیر و خوبی را اراده کند، پس آن بنده مرتکب گناهی شود، عقوبتی را در پی آن گناه در آورد، و استغفار را به یادش آورد، و چون بدی را به بنده ای اراده فرماید، و آن بنده گناهی را مرتکب شود، نعمتی را در پی آن در آورد، تا آنکه استغفار را از خاطرش ببرد، و به آن نعمت تمادی کند (و از راه بیرون رود و طول دهد). و این است معنی

(۱). بقره، ۲۵۱.

(۲). و در بعضی از نسخ کافی، باب، بی عنوان است. (مترجم)

(۳). و آن، به معنی اندک اندک نزدیک گردانیدن خدای - تعالی - است کسی را به عقوبت خود. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۶۳

قول خدای عز و جل: «سَسَّ تَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» (۱)؛ یعنی: زود باشد که بگیریم ایشان را درجه درجه و اندک اندک (به

مهلت دادن در معصیت و امتیّت صحت و ازدیاد نعمت)، از آنجا که ندانند» (که این استدراج است). و حضرت فرمود که: «یعنی علم نداشته باشند به نعمت‌ها در نزد معصیت‌ها».

۱۸/۳۰۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش و هر دو، از ابن محبوب، از ابن رثاب، از بعضی از اصحاب خویش که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام، از استدراج سؤال شد. فرمود که: «مصدق آن، بنده‌ای است که گناه می‌کند و مهلت داده می‌شود، و از برایش در نزد آن معصیت، نعمت‌های تازه به هم می‌رسد، و او را از استغفار از گناهان مشغول می‌گرداند. پس چنین کسی، مستدرج است که خدا او را استدراج فرموده، از آنجا که نمی‌داند».

۱۹/۳۰۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از عمّار بن مروان، از سماعة بن مهران روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ». فرمود که: «مصدق آن، بنده‌ای است که گناه می‌کند. پس با آن گناه، نعمت از برایش تازه می‌شود، و آن نعمت، او را از استغفار از آن گناه مشغول می‌سازد».

۲۰/۳۰۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان منقری، از حفص بن غیاث، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «بسیار کسی است که گول خورده به آنچه خدای عز و جل بر او انعام فرموده، و بسیار مستدرج است که خدا او را به پرده و پوشیدن خویش بر او استدراج نموده، و بسیار کسی است که به ثنای مردمان بر او فریفته شده».

باب محاسبه و حساب عمل

### ۲۰۳. باب محاسبه و حساب عمل

۲۱/۳۰۱. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش و چند نفر از اصحاب ما، از سهل بن زیاد و هر دو، از حسین بن محبوب، از علی بن رثاب، از ابو حمزه، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: جز این نیست که دنیا و روزگار،

(۱). اعراف، ۱۸۲.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۶۵

سه روز است که تو در میانه آنهایی. دیروز که گذشت با آنچه در آن بود، و هرگز برنخواهد گشت؛ پس اگر خوبی را در آن عمل کرده‌ای، برای رفتن آن اندوه نداری، و شاد باشی به آنچه آن را استقبال کرده‌ای از آن، و اگر چنانی که در آن کوتاهی و تقصیر کرده‌ای، حسرت سخت است از برای رفتن آن، و کوتاهی که در آن کرده‌ای. و تو در روز خود که در آن صبح می‌کنی در فردا، در غفلت و بی‌خبری، و نمی‌دانی شاید که به آن نرسی، و اگر به آن برسی، شاید که بهره‌ات در آن در کوتاهی، مانند بهره‌ات در دیروز گذشته از تو باشد؛ پس یک روز، از سه روز، گذشته، که تو در آن مقصری و کوتاهی کرده‌ای، و یک روز را انتظار می‌بری و تو از آن بر یقین نیستی از ترک تقصیر و کوتاهی. و جز این نیست که همه روزگار، همان روز تو است که صبح کرده‌ای در آن، و سزاوار است تو را که عاقل شوی و فکر کنی در آنچه تقصیر کرده‌ای در دیروز گذشته، از آنچه تو را فوت شده در آن از ثواب‌های چند، که چرا چنان نبودی که آنها را کسب کرده باشی، و از گناهانی چند، که چرا چنان نبودی که از آنها باز ایستاده باشی، و تو با این حال، با رو آوردن فردا، اعتمادی نداری که به آن برسی، و بر یقین نیستی از کسب کردن حسنه، یا باز ایستادن از گناهی که عمل را فرو می‌ریزد؛ پس تو نسبت به آن روزی که رو به آن می‌روی بر طریقه و روش، مثل آن روزی که پشت به آن کرده یا پس، عمل کن، مانند عمل کردن مردی که امیدواری ندارد از روزها، مگر آن روز را که صبح کرده در آن، و شب همان

روز؛ پس عمل خیر را به جا آور یا وا گذار، و خدای عز و جل یاری کننده است بر آن».

۲/۳۰۲۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «از ما نیست کسی که در هر روز با خود حساب نکند؛ پس اگر نیکی را عمل کرده، از خدای عز و جل زیادتی را طلب کند، و اگر بدی را به فعل آورد، از خدای - تعالی - به جهت آن آمرزش طلبد، و به سوی او باز گردد و توبه کند».

۳/۳۰۲۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از اسحاق بن عمار، از ابو نعمان عجلی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «ای ابانعمان! مردمان تو را گول نزنند از نفس تو؛ زیرا که امر به تو می‌رسد، نه ایشان، و روز خود را این چنین و چنین قطع مکن؛ زیرا که با تو کسی هست که عملت را بر تو حفظ می‌کند، و احسان و نیکویی کن، که من چیزی را ندیدم که نیکوتر باشد از روی دریافتن، و نه شتابان‌تر

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۶۷

از روی جستن از ثواب نو و تازه، از برای گناه دیرینه» (۱).

چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از بعضی از اصحاب ما، از ابو نعمان، مثل این را روایت کرده‌اند.

۴/۳۰۲۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از بعضی از اصحاب ما، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «صبر کنید بر زحمت دنیا؛ زیرا که، آن نیست، مگر یک ساعت. پس آنچه از آن گذشته، از برایش درد و شادی را نمی‌یابی، و آنچه نیامده، نمی‌دانی که آن چیست و چه حال دارد. و جز این نیست که دنیا ساعتی است که تو در آنی. پس صبر کن در آن بر طاعت خدا، و صبر کن در آن از معصیت خدا».

۵/۳۰۲۵. از او، از بعضی از اصحابش روایت است که آن را مرفوع ساخت و گفت که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «خود را از برای خود بردار، که اگر چنین نکنی، غیر تو، تو را بر ندارد».

۶/۳۰۲۶. از او روایت است که آن را مرفوع ساخته و گفته است که: امام جعفر صادق علیه السلام به مردی فرمود که: «تو طیب نفس خود گردانیده شده‌ای، که خدا تو را طیب آن ساخته، و درد از برایت بیان شده، و نشانه صحت به تو شناسانیده شده، و بر دوا دلالت شده‌ای. پس بنگر که قیام تو بر نفست چگونه است، و به چه وضع متوجه آن می‌شوی».

۷/۳۰۲۷. از او روایت است که آن را مرفوع ساخته و گفته است که: امام جعفر صادق علیه السلام به مردی فرمود که: «دل خود را قرار ده، قرین و مصاحب نیکو، و فرزندی وصل کننده و نیکوکار، و عمل خود را قرار ده پدری که او را پیروی کنی، و نفس خود را قرار داده، دشمنی که با آن کارزار کنی، و مال خود را قرار ده، عاریه‌ای که آن را رد کنی».

۸/۳۰۲۸. از او روایت است که آن را مرفوع ساخته و گفته است که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «نفس خود را منع کن از آنچه به آن زیان می‌رساند، پیش از آنکه از تو جدا شود، و در رهایی آن کوشش کن، چنان که در طلب اسباب زندگانی خود کوشش می‌کنی؛ زیرا که نفست به واسطه عملت در گرو است».

(۱). اشاره‌ای به «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» هود، ۱۱۴ است. یعنی نیکی خیلی زود گناه را می‌برد.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۶۹

۹/۳۰۲۹. از او، از بعضی از اصحاب خویش روایت است که آن را مرفوع ساخته و گفته است که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «بسیار جوینده دنیا است که آن را دریافته، و بسیار دریابنده آن است که از آن مفارقت نموده؛ پس جستن آن، تو را از علمت روگردان نکند، و آن را از عطاکننده آن و کسی که مالک آن است طلب کن؛ پس بسیار حریص بر دنیا هست که دنیا او را

بر زمین افکنده، و به آنچه دریافته از آن، از طلب آخرتش روگردان شده، تا آنکه عمرش تمام شده و مرگش او را دریافته است». و امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «محبوس و در زندان شده، کسی است که دنیای او، او را از آخرتش حبس کرده باشد». ۱۰/۳۰۳۰. از او روایت است که آن را مرفوع ساخته، از امام محمد باقر علیه السلام و گفته است که:

فرمود: «چون چهل سال بر مرد بگذرد، به او گفته شود که: حَٰذِرٌ و آفات نگاهداری خود را فرا گیر؛ زیرا که تو معذور نیستی و عذر و بهانه از تو پذیرفته نمی‌شود. و مرد چهل ساله از پسر بیست ساله، به حذر سزاوارتر نیست؛ زیرا که آن کسی که این دو را می‌طلبد، یکی است، و نخواهید و در خواب نیست؛ پس عمل کن از برای آنچه در پیش روی تو است از هول و ترس، و زیادتیی گفتار را از خود وا گذار».

۱۱/۳۰۳۱. از او، از علی بن حکم، از حسان، از زید شحّام روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «از برای خود از نفس خود بگیر، بگیر از آن در تندرستی پیش از بیماری، و در توانایی پیش از ناتوانی، و در زندگی پیش از مردن». ۱۲/۳۰۳۲. از او، از علی بن حکم، از هشام بن سالم، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «به درستی که چون روز تازه بیاید، می‌گوید که:

ای فرزند آدم! در همین روز خود عمل خیری بکن، تا از برایت به آن در نزد پروردگارت شهادت دهم در روز قیامت؛ زیرا که من در زمان گذشته به نزد تو نیامده‌ام، و در آنچه باقی مانده به نزد تو نخواهم آمد، و چون شب بیاید، مثل این را می‌گوید».

۱۳/۳۰۳۳. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد، از شعیب بن عبد الله، از بعضی از اصحاب خویش روایت کرده که آن را مرفوع ساخته و گفته است که: مردی به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد که: یا امیرالمؤمنین! مرا به وجهی از وجوه خیر و خوبی که به آن نجات یابم، وصیت کن. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: «ای سائل! گوش بدار و تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۷۱

سعی کن که بفهمی و یقین بهم رسان. بعد از آن، عمل کن و بدان که مردمان بر سه قسم‌اند: زاهد و صابر و راغب. اما زاهد، به حقیقت که اندوه‌ها و شادی‌ها از دلش بیرون رفته؛ پس به چیزی از دنیا شاد نمی‌شود، و بر چیزی از آنکه از او فوت شده، اندوهناک نمی‌گردد، و چنین کسی صاحب استراحت است. و اما صابر، دنیا را آرزو می‌کند در دل خود؛ پس چون از آن بیاید و به آن برسد، نفس خود را لجام کند و از آن منع کند، به جهت بدی عاقبت و دشمن داشتن آن، و اگر بر دلش اطلاع به هم رسانی، از عفت و فروتنی و آگاهی آن تعجب کنی. و اما راغب، پروایی ندارد، از هر جا که دنیا به او برسد؛ خواه از حلال آن باشد، و خواه از حرام آن، و باک ندارد از هر چه عرض او را در آن چرکین کند و به چیز زشت آلوده گرداند، و نفسش را هلاک کند، و مرورت و جوانمردی او را ببرد؛ پس ایشان، در غفلت و بی‌خبری، اضطراب دارند».

۱۴/۳۰۳۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از محمد بن حکیم، از آنکه او را حدیث کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: کوچک نمی‌باشد آنچه در روز قیامت نفع می‌رساند، و کوچک نمی‌باشد آنچه در روز قیامت ضرر می‌رساند؛ پس در آنچه خدای عز و جل شما را خبر داده، چون کسی باشید که آن را به چشم خود دیده است».

۱۵/۳۰۳۵. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش و علی بن محمد قاسانی، هر دو از قاسم بن محمد، از سلیمان منقری، از حفص بن غیاث که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «اگر توانی که شناخته نشوی و مشهور و معروف نباشی، چنان کن. و بر تو باکی نیست از آنکه مردم بر تو ثنا نکنند و تو را مدح نگویند، و باکی بر تو نیست از آنکه در نزد مردم مذموم باشی که تو را مذمت و بدگویی کنند، چون در نزد خدای عز و جل محمود و ستوده باشی». بعد از آن، فرمود که: «پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود که: هیچ خوبی نیست در زندگانی و زیستن در دنیا، مگر از برای دو مرد: یکی مردی که هر

روز، خویش زیاد شود، و دیگر مردی که گناه را به توبه تدارک نماید (و بنابر بعضی از نسخ کافی، مرگ خود را به توبه تدارک کند). و از کجا او را توبه میسر شود؟ و به خدا سوگند که اگر آن قدر سجده کند که گردنش پاره شود، و یا بدنش از هم جدا گردد، خدای - تبارک و تعالی - از او قبول نفرماید، مگر به ولایت ما اهل بیت. بدان و آگاه باش! که آنان که حق ما را بشناسند تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۷۳

و ثواب را در باب ما امید داشته باشند، و به قوت خویش که نصف مدّ (۱) است در هر روز، راضی و خشنود باشند، و راضی باشند به آنچه عورتشان را بپوشد، و آنچه سر ایشان را بپوشاند، و با همه اینها، به خدا سوگند که ایشان خائف و ترسان باشند، دوست دارند که همان بهره ایشان باشد از دنیا، و خدای عز و جل همچنین ایشان را وصف نموده؛ پس فرموده که:

«وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ» (۲). بعد از آن، فرمود که: «می‌دانی که چیست آنچه ایشان آورده‌اند؟ به خدا سوگند که ایشان، طاعت را با محبت و ولایت آورده‌اند، و ایشان، در باب آن با وجود آن ترسانند، و ترس ایشان ترسی نیست که به جهت شک باشد، ولیکن ایشان ترسیدند از آنکه در محبت و ولایت یا طاعت ما مقصیر باشند، و در باب آن کوتاهی کرده باشند». و بنابراین ترجمه آیه این می‌شود که: «و آنان که می‌آورند آنچه را که آورده‌اند از اعمال خیر، در حالتی که دل‌های ایشان ترسان است به آنکه ایشان به سوی پروردگار خویش باز گردند گانند» (یعنی در عاقبت امر آخرت ترسانند، که مبادا آنچه می‌کنند، مقبول درگاه حضرت اله نشود، و بر وجه لائق نباشد، و در باب آن معاقب گردند).

۱۶/۳۰۳۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از ابراهیم بن مهزم، از حکم بن سالم روایت کرده است که گفت: گروهی داخل شدند. پس ایشان را موعظه کرد. بعد از آن، گفت که: «هیچ یک از شما نیست، مگر آنکه بهشت و آنچه را که در آن است به چشم خویش دیده‌اید، و دوزخ و آنچه را که در آن است معاینه نموده‌اید، اگر چنان باشید که به کتاب خدا تصدیق کنید، و آن را باور دارید».

۱۷/۳۰۳۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از سماعه که گفت: شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که می‌فرمود: «بسیاری از خیر و خوبی را بسیار بشمارید، و کمی از گناهان را کم حساب مکنید؛ زیرا که کمی از گناهان جمع می‌شود، تا آنکه بسیار می‌گردد. و در نهان از خدای عز و جل بترسید، و از نفس‌های خود انصاف دهید، و به سوی طاعت خدا بشتابید، و در حدیث و سخن که می‌گویید، راست گوئید، و امانت را به صاحبش برسانید؛ زیرا که آن نیست، مگر از برای شما، و نفع آن به غیر شما عائد نمی‌شود. و داخل مشوید در آنچه از برای شما حلال نیست؛ زیرا که آن نیست، مگر بر

(۱). هر مدّ برابر ۷۵۰ گرم و یا چند قرص نان است.

(۲). مؤمنون، ۶۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۷۵

شما، و ضرر آن به غیر شما راجع نمی‌گردد».

۱۸/۳۰۳۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «چه نیکو است نیکی‌ها بعد از بدی‌ها، و ثواب‌ها بعد از گناهان، و چه زشت است بدی‌ها بعد از نیکی‌ها، و گناهان بعد از ثواب‌ها».

۱۹/۳۰۳۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی عبدالله، از ابن فضال، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که شما در مدّت‌های گرفته شده و روزهای شمرده شده‌اید (یعنی زمانی کم که زود تمام شده یا می‌شود). مرگ، ناگاه و بی‌خبر می‌آید. هر که خوبی را کشت و زراعت کند، خوشحالی و شادی را درو کند، و هر که بدی

را زراعت کند، پشیمانی را درو کند. و از برای هر زراعت کننده‌ای است، آنچه زراعت نموده. بهره و نصیب آنکه کاهل است از شما، بر او پیشی نگیرد، و حریص، آنچه را که از برایش مقدّر نشده، در نیابد. هر که خیر و خوبی به او عطا شده، خدا به او عطا فرموده، و هر که از بدی نگاه داشته شده، خدا او را نگاهداری نموده است».

۲۰ / ۳۰۴۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از بعضی از اصحاب خویش، از حسن بن علی بن ابی عثمان، از واصل، از عبد الله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مردی به نزد ابوذر - رحمه الله علیه - آمد و گفت که: ای ابوذر! ما را چه می‌شود که مرگ را ناخوش داریم؟ ابوذر گفت: از برای آنکه شما دنیا را آبادان کرده‌اید، و آخرت را ویران ساخته‌اید پس ناخوش دارید که از آبادی به سوی ویرانه منتقل شوید؛ پس به ابوذر گفت که: آمدن و ورود ما را بر خدای عز و جل چگونه می‌بینی؟ ابوذر گفت: امّا نیکوکار، چون غائب و مسافری است که از سفر باز آید، و بر کسان خود وارد شود. و امّا بدکار، چون غلام گریخته است که بر آقای خود وارد گردد. آن مرد گفت که: حال ما را در نزد خدای - تعالی - چگونه می‌بینی؟ ابوذر گفت که: عمل‌های خود را بر کتاب خدا عرضه دارید. به درستی که خدای - تعالی - می‌فرماید که: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ\* وَ إِنَّ الْفَاجِرَ لَفِي جَحِيمٍ» (۱) حضرت فرمود که: «آن مرد گفت: پس رحمت خدا در کجا است؟ ابوذر گفت که: رحمت خدا نزدیک است

(۱). انفتار، ۱۳ و ۱۴. بی تردید نیکوکاران در نعمت جاودان و بدکاران در دوزخ هستند.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۷۷

بر نیکوکاران».

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «مردی به سوی ابوذر رضی الله عنه نوشت که: ای ابوذر! چیزی از علم را به من عطا کن که طرفه و تازه باشد. ابوذر به سوی او نوشت که: علم بسیار است، ولیکن اگر توانی که بدی نکنی با کسی که او را دوست می‌داری، چنان کن؛ پس آن مرد به ابوذر گفت که: آیا کسی را دیده‌ای که با کسی که او را دوست می‌دارد، بد کند؟ ابوذر به او گفت: آری، نفس تو در نزد تو از همه نفس‌ها دوست‌تر است. پس چون تو خدای - تعالی - را معصیت کنی، به حقیقت که با آن بد کرده‌ای».

۲۱ / ۳۰۴۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «صبر کنید بر طاعت خدا، و شکیبایی ورزید از معصیت خدا؛ پس جز این نیست که دنیا ساعتی است؛ زیرا که آنچه گذشته، چنان نیست که از برای آن شادی و اندوهی را بیابی، و آنچه نیامده، که تو چنان نیستی که آن را بشناسی و بدانی که چه خواهد شد؛ پس صبر کن بر این ساعتی که تو در آنی؛ پس گویا که تو شاد شده‌ای و آرزو برده‌ای به نیکویی حال کسی، تا تو را مثل آن حال باشد».

۲۲ / ۳۰۴۲. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: «خضر به موسی علیهما السلام گفت که: ای موسی! به درستی که شایسته‌ترین روز تو، آن روزی است که در پیش روی تو است؛ پس بنگر که آن روز چه روز است، و جواب را از برای آن آماده ساز؛ زیرا که تو باز داشته می‌شوی و پرسیده خواهی شد.

و پند خویش را از روزگار فرا گیر؛ زیرا که روزگار، درازی است کوتاه؛ پس چنان عمل کن که گویا تو ثواب عمل خود را می‌بینی، تا آنکه تو را در مزدت امیدوارتر گرداند؛ پس به درستی که آنچه آینده است از دنیا، مانند آن چیزی است که پشت گردانیده و رفته است از آن».

۲۳ / ۳۰۴۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از یعقوب بن یزید، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر



صادق علیه السلام که فرمود: «به امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - عرض شد که: ما را موعظه کن و پنده ده و مختصر کن. فرمود که: دنیا، در حلال آن حساب است، و در حرام آن عقاب. و از کجا شما را راحت و آسایش میسر باشد، و هنوز به سنت پیغمبر خویش اقتدا نکرده‌اید؟ طلب می‌کنید آنچه را که شما را طایفی گرداند، و نمی‌پسندید

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۷۹

و راضی نمی‌شوید به آنچه شما را بس باشد».

باب در بیان حال کسی که مردم را عیب می‌کند

#### ۲۰۴. باب در بیان حال کسی که مردم را عیب می‌کند «۱»

۳۰۴۴ / ۱. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش و چند نفر از اصحاب ما، از سهل بن زیاد و هر دو، از ابن ابی نجران، از عاصم بن حمید، از ابو حمزه ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «به درستی که شتابان‌ترین خوبی‌ها از روی ثواب، نیکی است. و به درستی که شتابان‌ترین بدی‌ها از روی عذاب، ظلم و ستمکاری است. و مرد را همین عیب بس است که از مردم ببیند، آنچه را که نسبت به خود از آن کور باشد و بر او پوشیده باشد، یا مردم را سرزنش کند، به آنچه خود نتواند که آن را ترک کند، یا آنکه همنشین خود را برنجاند، به آنچه به کارش نیاید».

۳۰۴۵ / ۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از ابن مسکان، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: شنیدم از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که می‌فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: مرد را همین عیب بس است، که از مردم ببیند، آنچه را که بر او پوشیده باشد، و نسبت به خود از آن کور باشد، و آنکه همنشین خود را برنجاند، به آنچه به کارش نیاید».

۳۰۴۶ / ۳. محمد بن یحیی، از حسین بن اسحاق، از علی بن مهزیار، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از بعضی اصحاب خویش، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مرد را همین عیب بس است، که بشناسد از عیب‌های مردمان، آنچه را که از امر خودش بر او پوشیده باشد، یا کاری را بر مردم عیب کند، که خود در آن باشد و نتواند که از آن به سوی غیر آن منتقل شود، یا همنشین خود را برنجاند، به آنچه به کارش نیاید».

۳۰۴۷ / ۴. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابو عبد الرحمان اعرج و

(۱). و عیب - به فتح عین و سکون یاء - ناپسندی و بی‌هنری است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۸۱

عمر بن ابان، از ابو حمزه، از امام محمد باقر و حضرت علی بن الحسین علیهم السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که شتابان‌ترین خوبی‌ها از روی ثواب، نیکی و نیکوکاری است، و شتابان‌ترین بدی‌ها از روی عذاب، ظلم و ستمکاری است. و مرد را همین عیب بس است، که در عیب‌های غیر خود نظر کند، و ببیند آنچه را که بر او پوشیده باشد از عیب‌های خودش، یا همنشین خود را برنجاند، به آنچه به کارش نیاید، یا مردم را نهی کند، از آنچه خود نتواند که آن را وا گذارد».

باب در بیان اینکه مسلمان مؤاخذه نمی‌شود به آنچه ...

#### ۲۰۵. باب در بیان اینکه مسلمان مؤاخذه نمی‌شود به آنچه در جاهلیت کرده است

۳۰۴۸ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از ابو عیبه، از امام محمد باقر علیه



السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که گروهی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند، بعد از آنکه اسلام آورده بودند، و عرض کردند که: یا رسول الله! آیا مردی از ما مؤاخذه می‌شود بعد از اسلامش، به آنچه در زمان جاهلیت عمل کرده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایشان فرمود که: هر که اسلامش نیکو شود، و یقین ایمانش درست باشد، خدای- تبارک و تعالی- او را مؤاخذه نفرماید به آنچه در هنگام جاهلیت عمل کرده است، و هر که اسلامش سخیف؛ یعنی تُنْک و سبک باشد، و یقین ایمانش درست نباشد، خدای- تبارک و تعالی- او را به اول و آخر بگیرد و مؤاخذه فرماید».

۲/۳۰۴۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد جوهری، از منقری، از فضیل بن عیاض روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از مردی که در اسلام نیکی می‌کند و مسلمان خوبی می‌باشد، آیا به آنچه در زمان جاهلیت کرده، مؤاخذه می‌شود؟ حضرت فرمود که: «پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر که در اسلام نیکی می‌کند، به آنچه در جاهلیت کرده، مؤاخذه نمی‌شود، و هر که در اسلام بدی می‌کند، به اول و آخر گرفته می‌شود».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۸۳

باب در بیان اینکه کفر، با توبه، عمل را باطل نمی‌گرداند

### ۲۰۶. باب در بیان اینکه کفر، با توبه، عمل را باطل نمی‌گرداند «۱»

۱/۳۰۵۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب و غیر او، از علا- بن زرین، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که مؤمن باشد، و در زمان ایمانش عمل خیری را به جا آورد، بعد از آن، فتنه و آزمایش یا ضلالت و گمراهی به او برسد، و به این سبب کافر شود، و بعد از کفر خویش توبه کند، از برایش نوشته شود، و حساب شود به هر خیری که آن را در زمان ایمانش عمل کرده، و کفر، آن را باطل نمی‌گرداند، هر گاه بعد از کفر خویش توبه کند».

باب در بیان کسانی که از بلاء معافی و سالم‌اند

### ۲۰۷. باب در بیان کسانی که از بلاء معافی و سالم‌اند «۲»

۱/۳۰۵۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش و هر دو، از ابن محبوب، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل را مخصوصانی چندند که نسبت به ایشان، از بلاء و زحمت، بخل و ضنّت می‌کند (یعنی ایشان را از جمیع آفات و بلیات محفوظ می‌دارد، و نمی‌گذارد که بدی به ایشان برسد.

پس ایشان را زنده می‌دارد در عافیت، و روزی می‌دهد ایشان را در عافیت، و می‌میراند ایشان را در عافیت، و محشور می‌گرداند ایشان را در عافیت، و ساکن می‌گرداند ایشان را در بهشت، در عافیت».

۲/۳۰۵۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «به درستی که خدای عز و جل خلقی را آفرید که نسبت به ایشان، از بلاء، بخل فرمود (به آن معنی که مذکور شد). ایشان را آفرید در عافیت، و زنده‌داشت ایشان را در عافیت، و

(۱). و در بعضی از نسخ کافی، عبارت عنوان به وضع دیگر است، و در بعضی، باب، بی‌عنوان است، مانند چند باب پیش و بعد این باب، و ظاهر این است که آن درست‌تر باشد. (مترجم)

(۲). و در بعضی از نسخ کافی چنین است که، باب: در بیان اینکه خدا را مخصوصانی چندند که از بلاء و زحمت محفوظند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۸۵

میرانید ایشان را در عافیت، و ایشان را داخل بهشت گردانید، در عافیت».

۳/۳۰۵۳. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش و چند نفر از اصحاب ما، از سهل بن زیاد و هر دو، از جعفر بن محمد، از ابن قدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:

«به درستی که خدای عز و جل را مخصوصانی چندند از آفریدگانش، که ایشان را به نعمت خویش می‌پروراند، و عافیت خود را به ایشان عطا می‌فرماید، و به رحمت خویش ایشان را داخل بهشت می‌گرداند. بلاها و فتنه‌ها به ایشان می‌گذرد، و هیچ ضرر به ایشان نمی‌رساند».

باب در بیان آنچه از این ائمه برداشته شده است

### ۲۰۸. باب در بیان آنچه از این ائمه برداشته شده است «۱»

۱/۳۰۵۴. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از ابو داود مسترق روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا عمرو بن مروان و گفت که: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: چهار خصلت از ائمه من برداشته شده: یکی خطای ایشان (یعنی امری که به غفلت از ایشان صادر شود بدون اراده یا با اراده غیر آن)، و دیگر، فراموشی ایشان (که از روی فراموشی حرامی را به فعل آورند، یا واجبی را ترک کنند، بی آنکه متذکر حرمت یا وجوب آن باشند)، و سیم، آنچه بر آن اکراه شده باشند (که کسی ایشان را بر آن جبر کرده باشد)، و چهارم، آنچه طاقت آن نداشته باشند. و این است معنی قول خدای عز و جل: «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ» (۲)؛ یعنی: «ای پروردگار ما! مگیر ما را به عقوبت، اگر فراموش کنیم یا خطا نماییم. ای پروردگار ما! و بار مکن بر ما بار گران را، چنان که بار کرده‌ای آن را بر کسانی که پیش از ما بوده‌اند. ای پروردگار ما! و بار مکن ما را آنچه هیچ طاقت و

(۱). و در بعضی از نسخ کافی چنین است که، باب: در برداشته شدن خطا و مانند آن از این ائمه، و مراد از برداشتن آن، برداشتن مؤاخذه و عقاب است از آن؛ یعنی اگر کسی یکی از آنچه در این باب مذکور است، از او سرزند، حق - تعالی - او را مؤاخذه و عقاب نفرماید، و بعضی از فقرات، احتمال غیر این را دارد، ولیکن اجرای باب بر یک نسق، منسق تر است. (مترجم)

(۲). بقره، ۲۸۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۸۷

توانایی نیست از برای ما به آن چیز» (۱). (و حضرت صادق علیه السلام بعد از ذکر آیه اول که دلالت می‌کند بر سه چیز از آن چهار چیز، که عبارت است از غیر اکراه، فرموده است که:) و قول آن جناب: «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (۲) و ترجمه آن گذشت.

۲/۳۰۵۵. حسین بن محمد، از محمد بن احمد نهدی روایت کرده است که آن را مرفوع ساخته، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا فرمود که: نه خصلت از ائمه من برداشته شده است، و آنها: خطا است و فراموشی، و آنچه ندانند، و آنچه نتوانند، و آنچه به سوی آن ناچار شده باشند، و آنچه بر آن اکراه شده باشند، و طیره (و آن - به کسر طاء و فتح یاء حطی - عبارت است از تأثر نفس به فال‌های بد)، و وسوسه در تفکر در خلق (۳)، و نهم، حسد است، مادام که ظاهر نشود به زبان یا به دست».

باب در بیان اینکه هیچ گناهی با وجود ایمان زیان نرساند و ...

### ۲۰۹. باب در بیان اینکه هیچ گناهی با وجود ایمان زیان نرساند، و هیچ ثوابی با وجود کفر نفع ندهد

۳۰۵۶/۱. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از یعقوب بن شعیب روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: آیا هیچ کس را بر آنچه عمل کرده، ثوابی بر خدا هست که واجب شده باشد، غیر از مؤمنان؟ فرمود:

«نه».

۳۰۵۷/۲. از او، از یونس، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «موسی به خضر علیهما السلام فرمود که: از صحبت و رفاقت تو محروم و بی نصیب

(۱). و بعضی از مفسران گفته‌اند که: در شب معراج، بعد از مکالماتی چند که در میان خدا و رسول صلی الله علیه و آله او اتفاق افتاد، پیغمبر به الهام حضرت رب العزة، به زبان امت، این کلام میمنت فرجام را به عرض ملک علما رسانید. و گفته‌اند که: هر یک از این کلام، بر وجه خضوع و خشوع است و مجرد دعا کردن، که محض عبادت است، که اگرچه ما این دعا نکنیم، حق - تعالی - ما را مؤاخذه بر نسیان و خطا و تکلیف ما لا یطاق نفرماید؛ زیرا که آن قبیح است، و حق تعالی از این میرا است. و در آیه، سخن بسیار است که بعضی از آنها را در غیر این کتاب ذکر کرده‌ام، و این مقام، گنجایش ذکر بیش از این ندارد. (مترجم)

(۲). نحل، ۱۰۶. جز کسی که مجبور شود، در حالی دلش به ایمان آرام و قرار دارد.

(۳). یعنی در احوال خلق، و گمان بد بردن به ایشان، یا در مبدء خلق چیزها، یا خلق اعمال بندگان، و حکمت در خلق بعضی از شرور در عالم. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۸۹

گشتم؛ پس مرا وصیت کن و بگو چه کار کنم؟ خضر گفت: دست بر مدار از آنچه با وجود آن، چیزی تو را ضرر نرساند، چنان که با غیر آن، چیزی تو را نفع نرساند».

۳۰۵۸/۳. از او، از یونس، از ابن بکیر، از ابو امیه - یعنی یوسف بن ثابت - روایت است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «هیچ کاری با ایمان ضرر نمی رساند، و هیچ عملی با کفر نفع نمی بخشد. آیا نمی بینی که خدای - تعالی - فرموده است که: «وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ» (۱) «وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ» (۲)؛ یعنی: «و باز نداشت ایشان را از آنکه پذیرفته شود نفقه‌های ایشان، مگر آنکه ایشان کافر شدند به خدا» و فرستاده او، و مردند، در حالتی که ایشان کافر بودند».

۳۰۵۹/۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از ثعلبه، از ابو امیه یوسف بن ثابت بن ابی سعده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود: «با ایمان، عملی ضرر نمی رساند، و همچنین با کفر، عملی نفع ندارد».

۳۰۶۰/۵. احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از آنکه او را ذکر کرده، از عبید بن زراره، از محمد بن مارد روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که:

حدیثی از برای ما روایت شده، و آن، این است که تو فرموده‌ای که: چون شناختی؛ یعنی حق را، (که عبارت است از مذهب حق اثنا عشری)، پس آنچه خواهی، بکن. فرمود که: «من این را گفته‌ام». راوی می گوید که: عرض کردم: و اگرچه زنا کنند یا دزدی کنند یا شراب بیاشامند؟ فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۳). به خدا سوگند که با ما انصاف نداده‌اند، که ما به کردار بد مأخوذ و معاقب باشیم، و مؤاخذه و عقاب از ایشان برداشته شده باشد. جز این نیست که من گفتم که: چون عارف شدی و حق را شناختی،

آنچه خواهی، بکن، از عمل خیر؛ خواه اندک باشد، و خواه بسیار، که از تو قبول می‌شود».

۶/۳۰۶۱. علی بن ابراهیم، از محمد بن ریان بن صلت روایت کرده که آن را مرفوع

(۱). توبه، ۵۴.

(۲). و در قرآن، در [آیه ۵۴] سوره توبه، «وَبِرَسُولِهِ» با زیادتی بآ است، و «وَمَا تَوْأ...» تا آخر، در این آیه نیست [بلکه در آیات دیگر است]. و ظاهر این است که این اشتباهی باشد از راوی، و کاتب چنین اشتباهی نمی‌کند، و اقتباس در اینجا ممکن نیست.  
(مترجم)

(۳). بقره، ۱۵۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۹۱

ساخته است، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام بسیاری از اوقات در خطبه خویش می‌فرمود که: ای گروه مردمان! دست از دین خود برمدارید، و ملازم آن باشید؛ زیرا که گناه در آن بهتر است از حسنه در غیر آن، و گناه در آن آرمزیده می‌شود، و حسنه در غیر آن قبول نمی‌شود».

و اینک، آخر کتاب ایمان و کفر و طاعات و معاصی است از کتاب مستطاب کافی، که این کتاب، ترجمه آن است.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَوَحْدَهُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالْمِنَّةُ لِلَّهِ الَّذِي وَفَّقَنِي لِلْإِتِّمَامِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى الْمَبْعُوثِ إِلَى الْإِنَامِ وَعَلَى النُّجُومِ الْمُشْرِقَاتِ مِنْ عَثْرَتِهِ وَالْحُجَجِ الْوَاضِحَاتِ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ مَا طَلَعَتْ شَمْسُ النَّهَارِ وَأُورَقَتِ الْأَشْجَارُ.

استدعا از برادران ایمانی و دوستان روحانی، که از این ترجمه، در نهایت آسانی مستفیض و بهره‌مند گردند، در حال حیات یا بعد از ممات، این سالک بادیه سرگردانی، آنکه او را به دعای خیر از روی مرحمت، یاد، و به طلب مغفرت از حضرت ربّ العزّة، شاد فرمایند.

وكان الفراغ من ترجمة هذه النسخة «۱» على يد مترجمها الاذلي الاحقر ابن محمد حسن الاردكاني، محمدعلي، يوم الجمعة الثاني عشر من رجب المرجب سنة سبع و ثلاثين ومأتين بعد الالف (۱۲۳۷) من هجرة محمد صلى الله عليه و آله سيد البشر صلى الله عليه و آله الطيبين الطاهرين الميامين الغرر ما طلعت الشمس و اشرفت الدنيا بنورها و ما اضاء القمر و لعنة الله على اعدائهم الغامرين في ليجج الكفر الى يوم المحشر.

(۱). در نسخه دیگر چنین آمده است: علی يد الاقل الخاطی الجانی ابن محمد علی الاردكاني، زين العابدين، يوم السبت، الثالث والعشرين من شهر جمادى الثاني، سنة ثمان و ثلاثين ومأتين بعد الالف من هجرة محمد صلى الله عليه و آله (۱۲۳۸).

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۹۲

صفحه سفید

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۹۳

(۶)

کتاب دعا

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۹۴

بسم الله الرحمن الرحيم

مفتاح فلاحي که ابواب جنان بلد الامين دين مبین را به واسطه آن توان گشود، و مصباح نجاحی که بیابان طور سینین قرب ربّ

العالمین را به نور آن توان پیمود، حمد معطی المسئلات «۱» و ثنای مجیب الدعواتی است که دعا را عده داعی ساخت، و آدمیان را به جنبه راقیه «۲» خطاب «قُلْ مَا يَعْجُبُوا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ» «۳» نواخت. و صلوات زاکیات و تحیات نامیات «۴»، نثار مرقد سید عالم که خاصه و خلاصه موجودات را شرف کائنات و مفخر سلسله بنی آدم است، همایون و مضجع میمون «۵»، پیغمبری که با معجزات باهرات که اقوی و اکمل آنها قرآن مجید است، مبعوث گردید، و به آن، رقم عجز و اعجاز را بر کلّ اوراق عراق و جمیع صفحات حجاز کشید. و نثار ضرائح «۶» اولاد امجادش که قرآن را قرین، و عروه الوثقی دین، و جبل المتین ایمان، و جزو پیغمبر و حزب خداوند آسمان و زمینند. عترت اطهاری که در باب آداب و حسن معاشرت، هر یک یگانه دوران و مرآت العقول «۷» خصال حمیده، و آینه حقایق نمای افعال پسندیده، و دستورالعمل عالمیان‌اند.

اما بعد، چنین گوید ذره بی مقدار، و خادم اخبار ائمه اخیار، تشنه لب باده فیض یزدانی، محمدعلی بن محمد حسن الاردکانی، «سَيَّرَتْ جَرَأَتُهُمْ يَوْمَ تُبْلَى سِرِّ أَثْرُهُمَا» «۸» که چون در مجلس بهشت آیین و محفل فلک تزیین شرکا، و عظمت مدار بندگان جلالت توامان، نواب کامیاب، فلک جناب، سپهر رکاب، انجم سپاه، گردون بارگاه، مساعد دولت و

(۱). یعنی عطا کننده خواسته ها.

(۲). جنبه، ردا و بالا پوش است و راقیه یعنی گرانقدر.

(۳). فرقان، ۷۷. یعنی: بگو اگر دعای شما نبود، خدای من به شما توجهی نمی کرد.

(۴). یعنی دروهای پاک و سلام های فزاینده.

(۵). یعنی آرامگاه خجسته.

(۶). جمع ضریح.

(۷). مرآت یعنی آئینه.

(۸). یعنی: خداوند گناهان آن دو را در روزی که باطن آن دو آشکار می شود، بیامرزد.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۹۵

معاضد ملت، جهان هنر و فرزانه خردپرور، جم نژاد جم نشان، و تاج بخش گیتی ستان، داور عادل و دادگر شیردل، صافی رأی خجسته روی و آدمی نهاد فرشته خوی، میمون طالع بلند اختر و مبارک عنصر همایون گوهر، قطب دایره مکرمت و اقبال، و مرکز محیط جلالت و استقلال، نهال برومند خیابان شوکت و بسالت «۱» و سرو جویبار مروّت و عدالت، نور حدیقه سلطان سلاطین آفاق و نور حدقه ملاذ خواقین «۲» به استحقاق، سالک مسالک اصحاب ایقان و مالک ممالک قلوب ارباب عرفان، مشید «۳» قواعد ملت و دین و مروج قوانین ائمه طاهرین، آنکه زارع آمال همگنان از جداول «۴» انامل «۵» عطیه اش خرّم و سیراب و از صفیر عندلیب خوش الحان خامه عدالت نگارش، اندوه در خاطرها نایب، به آب تیغ آتش بار هیبتش، غبار هوای فتنه فرو نشسته و به ضرب حسام صاعقه کردار معدلتش هر کسی از گفتار ناشایست لب فرو بسته، سلیمان نشانی که طیور ارواح و وحوش، قلوب ذوی ارتیاح «۶» در دام تسخیر و اطاعتش در بند، و هبوب ریاح صبا و جنوب، به امر علّام غیوب به تطیب و تطهیر ساحت رفعت و جلالتش خرسند، به ذکر عطایش لب دریا، تر زبان و به وصف سخایش دهان صدف در فشان، مصداق:

«شَجُو حُسَادَةٌ وَغَيْظٌ عِدَاهُ أَنْ يَرَى مُبْصِرٌ وَيَسْمَعُ وَاعٍ»، «۷»

اعنی: مالک رقاب امم و شاهزاده افخم معظّم، ملاذ نسل الاکاسره «۸» و ملجاء نجل القیاصره «۹»، فرمان فرمای با رفعت و اعتلاء، شاهزاده محمد ولی میرزا، «صَمَّنَ اللَّهُ حِيَامَ دَوْلَتِهِ بِأَطْنَابِ الْخُلُودِ وَزَيَّنَ سَرِيرَ وِلَايَتِهِ بِدُرَرِ الْعِزِّ وَالسُّعُودِ» «۱۰»، داعی را به نوشتن کتابی دیگر امر فرمودند. و به امر

- (۱). بسالت، یعنی شجاعت و دلاوری.
- (۲). خواقین، جمع خاقان، به معنای پادشاه ترکان و چین است.
- (۳). مشید، یعنی استوار کننده.
- (۴). جداول، جمع جدول، به معنای جوی‌های هدایت کننده آب است.
- (۵). انامل، جمع انمله، به معنای انگشتان است.
- (۶). ارتیاح به معنای شادمانی است، و ذوی ارتیاح، یعنی افراد شادمان.
- (۷). این بیتی از شعر بختری در مدح خلیفه، المعتر بالله، بوده و معنایش این است: حاسدانش اندوهگین و دشمنانش خشمگین از جلوه گری و آوازه او.
- (۸). جمع کسری، لقب پادشاهان فارس.
- (۹). جمع قیصر، لقب پادشاهان روم.
- (۱۰). یعنی: خداوند خیمه سلطنتش را با طناب های جاویدان ببندد، و تخت ولایتش را به مرواریدهای عزت و سعادت بیاراید.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۹۶

اشرف والا زمام، اختیار در این باب، در کف این داعی قرار و استقرار یافت، که آن چه صلاح داند و به نظر قاصر رسد از احادیث، جمع نموده، کتاب سازد، و به ترتیب دادن مجلّدی دیگر پردازد. و پیش از این، به امر اشرف والا، از اول کتاب مستطاب اصول کافی تا آخر کتاب ایمان و کفر را ترجمه کرده، سه کتاب دیگر از آن که عبارت است از: کتاب دعا و کتاب قرآن و کتاب عشرت باقی مانده بود. به نظر فاتر چنین رسید که تتمه را تمام کند؛ چرا که، ناتمام بودن آن، موافق همت بلند و مناسب عزیمت ارجمند نواب اشرف والا نبود. و چون تمام خلق در امور معاش و معاد به دعا و قرآن و عترت احتیاج دارند، و باید که در همه احوال که به آنها پناه برند، آن را به کهف الوری مسمی ساختم، و به ترجمه نمودن آن به سیاق سابق پرداختم، مگر آنکه ترجمه دعاها را در این کتاب در سطر زیر آن نوشتم و به آخر نینداختم، مگر نادری؛ به جهت آنکه داعی در حین دعا و هنگام خواندن آن متذکر معانی آنها باشد، تا نفعش اعم و فائده اش اتم بوده باشد. اگر بعد از اتمام، به عزت و زینت قبول، معزز و مزین شود، از فضل نمایان و لطف بی پایان عجب نباشد.

و اکنون شروع در مقصود نموده، به موقف عرض اقدس می‌رساند که: مؤلف - رضوان الله علیه - بعد از تسمیه فرمود که: کتاب دعا، و دعا - به ضم دال -، در اصل لغت به معنی مطلق خواندن است و در اصطلاح، طلب کردن شخص فرومایه است فعلی را از کسی که بلندمرتبه و از او بالاتر باشد، بر وجه فروتنی و زاری، و آن چه در حاجت، خدا را به آن می‌خوانند، و آن به طریق عقل و نقل، مرغوب و مندوب و حسن و مستحسن است. اما نقلاً، به جهت آن چه در کتاب و سنت واقع شده از آیات و اخبار که بعضی از آنها در این کتاب مذکور خواهد شد، و اما عقلاً، به جهت آن چه عالم عابد و عارف زاهد، شیخ احمد بن فهد حلی رحمه الله، در کتاب مستطاب عدّه الدّاعی ذکر فرموده، از اینکه دفع ضرر از خود با قدرت بر آن و تمکن از آن واجب است، و حصول ضرر، ضروری الوقوع است از برای هر انسانی که در دار دنیا باشد؛ زیرا که هر انسانی جدا نباشد از آن چه او را پریشان و عقلش را مشغول سازد و به او زیان رساند، یا از داخل، چون حصول عارضی که مزاج او را فرو گیرد، یا از خارج، چون اذیت ظالمی، یا مکروه و ناخوشی که از شریک یا همسایه به او رسد. و اگر بالفعل از همه خالی باشد، هر آینه وقوعش را در آن تجویز می‌کند و همچنین عاشق شدن و در آویختنش را به آن. و چگونه چنین نباشد، و حال آنکه در خانه حوادثی است که در هیچ زمانی قرار و

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۹۷

استقرار ندارد. پس هیچ آدمی از دردهای سخت و مصیبت‌های آن جدا نباشد، یا بالفعل یا بالقوه. پس ضرر آن یا حاصل است که وقوع دارد یا متوقع‌الحصول است، و ازاله هر یک از این دو امر با قدرت بر آن واجب است. و دعا است که این را تحصیل می‌کند و آن مقدور است. پس رفتن به سوی آن واجب باشد. و امیرالمؤمنین و سید الوصیین - صلوات الله علیه - بر این معنی تنبیه نموده در آنجا که فرموده: هیچ مبتلایی و هر چند که بلاء و زحمتش بسیار باشد، سزاوارتر نیست به دعا کردن از آن بی‌آفتی که از بلاء ایمن نباشد. و از این حدیث احتیاج هر کسی به دعا ظاهر شد؛ خواه عافیت داشته باشد و خواه مبتلا باشد. و فائده‌اش رفع بلای حاصل و دفع شری است که نازل باشد، یا جلب نفعی مقصود، یا ثابت داشتن خیر موجود و دوام آن است، یا منعش از زوال؛ زیرا که، حضرات معصومین علیهم السلام آن را وصف فرموده‌اند به سلاح بودن. و سلاح از جمله آنها است که به واسطه آن استجلاب نفع می‌شود و به آن استدفاع ضرر می‌شود، و از برای همین آن را سپر نیز نامیده‌اند. و سپر، آلت پوششی است که به واسطه آن خود را از ناخوشی‌ها نگاه می‌دارند. و بعد از ذکر بعضی از اخبار در باب سلاح و سپر بودن آن و اینکه بلای نازل و غیر نازل را دفع می‌کند، می‌گوید که: پس به این احادیث و آنچه در معنی اینها باشد. و آن بسیار است که ما به جهت حذر کردن از طول دادن، ایراد ننمودیم. ظنّ دفع ضرر؛ بلکه علم، صحیح و درست شد به جهت صحت خبر کسی که راستگو است و دروغ نمی‌گوید».

تا اینجا ترجمه کلام ابن‌فهد است که نقل شد، و ظاهر آن خالی از ناخوشی و بحثی نیست که این موضع مقام بیان آن نیست. و دعا بر چهار قسم است: اول آن‌چه متعلق است به تحمید و تمجید و تسیح و تعلیل. دوم آن‌چه متعلق است به طلب خیر دنیا و رفع مکاره آن. سیم آن‌چه متعلق است به طلب خیر آخرت و توفیق خوبی‌های آن. چهارم آن‌چه متعلق است به دو چیز یا سه چیز یا همه اینها.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۹۸

ج الحمد لله ی م الله اکبر ن عر تمهید ی

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۲۹۹

کتاب دعا

## [۶] کتاب دعا

### اشاره

باب فضیلت دعا و ترغیب و برانگیختن مردم بر آن

#### ۱. باب فضیلت دعا و ترغیب و برانگیختن مردم بر آن

۱/ ۳۰۶۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریر، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل می‌فرماید که: «إِنَّ الدِّينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (۱)؛ یعنی: به درستی که آن کسانی که تکبر و سرکشی می‌کنند از پرستش من، زود باشد که در آیند یا در آورده شوند در دوزخ، در حالتی که خوار و بی‌مقدار باشند». و حضرت فرمود که: «مراد از پرستش، دعا است. و بهترین عبادت دعا است». عرض کردم: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ» (۲). حضرت فرمود که: «اوّاه آن است که بسیار دعا می‌کند». (و در ترجمه آیه گفته‌اند که: «به درستی که ابراهیم بسیار آه‌کننده بود و بردبار»). و این کنایه است از رقت قلب و کثرت ترحم و فرط شفقت او بر آذر که پدر مادر آن حضرت بود بنا بر (اظهر).



۲/۳۰۶۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل و ابن محبوب هر دو، از حنّان بن سدید، از پدرش روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: کدام عبادت بهتر و فضیلتش بیشتر است؟ فرمود که: «هیچ چیز در نزد خدای - تعالی - بهتر نیست از آنکه از او سؤال شود و طلب شود از آنچه در نزد او است، و هیچ کس به سوی خدا دشمن تر نیست از کسی که تکبر و سرکشی کند از عبادت آن جناب (یعنی دعا)، و سؤال نکند آنچه را که در نزد او است. ۳/۳۰۶۴. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از میسر بن عبدالعزیز، از

(۱). غافر، ۶۰.

(۲). توبه، ۱۱۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۰۱

امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: حضرت به من فرمود که: «ای میسر! دعا بکن و مگو که امر مفروغ منه است (یعنی فراغ از آن حاصل شده و هر چه مقدر شده، می شود). به درستی که در نزد خدا منزله و مرتبه بزرگی است که به آن نمی توان رسید، مگر به مسئلت و دعا. و اگر بنده ای دهان خود را ببندد و از خدا سؤال نکند، چیزی به او عطا نشود، پس سؤال کن تا عطا شود. ای میسر! به درستی که هیچ دری نیست که کوبیده شود، مگر آنکه نزدیک است که از برای صاحب آن گشوده شود». ۴/۳۰۶۵. حمید بن زیاد، از خشّاب، از ابن بقیّاح، از معاذ، از عمرو بن جمیع، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که خدای - تعالی - را از فضلش سؤال نکند، فقیر و محتاج شود».

۵/۳۰۶۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود: «دعا بکن و مگو که از امر فراغ حاصل شده و هر چه مقدر شده خواهد شد؛ زیرا که دعا عبادت است. و به درستی که خدای - تعالی - می فرماید که: «إِنَّ الدِّينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (۱) و فرموده است که: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (۲)؛ یعنی: بخوانید مرا تا شما را اجابت نمایم» (و دعای شما را استجاب گردانم، و آنچه سؤال کرده اید به شما عطا فرمایم).

۶/۳۰۶۷. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از ابن ابی نجران، از سیف تمار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «بر شما باد که دعا کنید؛ زیرا که شما تقرب نمی جوید به چیزی مثل دعا. و ترک مکیند حاجت کوچکی را به جهت کوچکی آن، که به سبب آن دعا کنید (یعنی دعا کردن را برای چیزی که خرد باشد و مگذارید برای خردی آن)؛ زیرا که صاحب حاجت های خرد، همان صاحب حاجت های بزرگ است» (یعنی بزرگ و کوچک همه حاجت ها به دست قدرت خدا است. پس چنان که کسی غیر از آن جناب بر آوردن حاجت های بزرگ قدرت ندارد، همچنین غیر از او کسی بر روا کردن

(۱). غافر، ۶۰.

(۲). غافر، ۶۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۰۳

حاجت های کوچک مُکنت ندارد).

۷/۳۰۶۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نصر بن سويد، از قاسم بن سلیمان، از عبید بن زراره، از پدرش، از مردی که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «دعا همان عبادتی است که

خدای - تعالی - فرموده است که: «إِنَّ الدِّينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيِّدُخُلُونَ» تا آخر آیه. خدای - تعالی - را بخوان و مگو که از امر فراغ حاصل شده و آنچه مقدر شده خواهد شد.

زراره می‌گوید: جز این نیست که مقصود حضرت این است که، ایمانت به قضا و قدر خدا تو را منع نکند از آنکه در دعا مبالغه کنی و در آن بسیار سعی و کوشش نمایی و جدّ و جهد را به عمل آوری. یا زراره مانند این کلام، کلامی گفت (یعنی آنچه از زراره نقل شد، یا عبارت او است، یا مثل عبارت او است در اصل معنی).

۸/۳۰۶۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن قَدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که:

دوست‌ترین اعمال به سوی خدای - تعالی - در زمین دعا است، و بهترین عبادت‌ها عفت است» (یعنی نگاه داشتن فرج و شکم از آنچه حرام باشد). و فرمود که: «حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مردی بود که بسیار دعا می‌کرد».

باب در بیان اینکه دعا سلاح مؤمن است

## ۲. باب در بیان اینکه دعا سلاح مؤمن است «۱»

۱/۳۰۷۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از فضالّه بن ایوب، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

دعا حربه مؤمن است و عمود «۲» دین و نور آسمان‌ها و زمین».

۲/۳۰۷۱. و به همین اسناد روایت است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: دعا کلیدهای فیروزی است به مطالب دنیویّه و کلیدهای خزائن رستگاری به سعادت اخرویّه.

(۱). و سلاح - به کسر سین -، آلت جنگ و کارزار است، چون نیزه و تیر و سپر و شمشیر. (مترجم)

(۲). و عمود - به فتح عین و ضمّ میم -، ستون است و چوب خیمه که آن را دیرک گویند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۰۵

و بهترین دعاها دعایی است که از سینه پاکیزه و دل پرهیزگار صادر شده باشد، و در مناجات با قاضی الحاجات سبب نجات است، و با اخلاص که عبادت بی‌ریا است خلاصی از عذاب دست به هم می‌دهد پس چون ترس و فزع سخت شود، به سوی خدا پناه باید برد».

۳/۳۰۷۲. و به اسناد خویش روایت کرده است که فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: آیا نمی‌خواهید شما را دلالت کنم به حربه‌ای که شما را از دشمنان خویش نجات دهد، و روزی‌های شما را فراوان و پیوسته آن را بر شما روان گرداند؟ صحابه عرض کردند: بلی، می‌خواهیم. فرمود که: پروردگار خود را در شب و روز می‌خوانید و دعا می‌کنید. پس به درستی که حربه مؤمن دعا است».

۴/۳۰۷۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن قَدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: دعا سپر مؤمن است. و در هر زمان که دری را بسیار بکوبی، از برایت گشوده می‌شود».

۵/۳۰۷۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از بعضی اصحاب ما، از حضرت امام رضا علیه السلام که به اصحاب خویش می‌فرمود: «بر شما باد به حربه پیغمبران». پس به آن حضرت عرض شد که: حربه پیغمبران چیست؟

فرمود که: «دعا».

۶/۳۰۷۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از ابوسعید بجلی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «به درستی که دعا از سنان نیزه و سر آن فرو رونده تر و کارگرتراست».

۷/۳۰۷۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «دعا از سنان نیزه تیز فرو رونده تر است».

باب در بیان اینکه دعا، بلا و قضا را رد می کند

### ۳. باب در بیان اینکه دعا، بلا و قضا را رد می کند

۱/۳۰۷۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می فرمود: «به درستی که دعا قضا را رد می کند و تاب آن را باز می دهد، چنان که رشته تاب باز داده می شود، و حال آنکه آن قضا تافته شده باشد، تافتنی به غایت».

۲/۳۰۷۸. از او، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از عمر بن یزید روایت است

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۰۷

که گفت: شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که می فرمود: «به درستی که دعا رد می کند آنچه را که مقدر شده و آنچه را که مقدر نشده». عرض کردم که: آنچه مقدر شده، آن را شناخته و معنی آن را دانسته‌ام، پس بیان فرما که آنچه مقدر نشده چیست؟ فرمود که: «چنان می شود که بعد از این نباشد و مقدر نشود».

۳/۳۰۷۹. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از بسطام زیات، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که دعا قضا را رد می کند، و حال آنکه آن قضا از آسمان فرود آمده و محکم گردیده، محکم گشتنی به غایت».

۴/۳۰۸۰. محمد بن یحیی، از محمد بن عیسی، از ابوهمام اسماعیل بن همام، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: به درستی که دعا و بلا با هم یار می باشند و همراهی می کنند تا روز قیامت؛ زیرا که دعا بلا را رد می کند، و حال آنکه بلا محکم گشته باشد، محکم گردیدنی به غایت».

۵/۳۰۸۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از حسن بن علی و شاء، از امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود: «حضرت علی بن الحسین علیهما السلام می فرمود که: دعا بلای نازل و آنچه را که نازل نشده، همه را دفع می کند».

۶/۳۰۸۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریر، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: حضرت به من فرمود که: «آیا نمی خواهی که تو را دلالت کنم بر چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن استثنا نفرمود» (یعنی در باب آن انشاء الله نگفت؟ و احتمال دارد که معنی این باشد که در آن چیز، کسی یا حالی را بیرون نکرد؟) زراره می گوید که: عرض کردم: بلی، می خواهم. فرمود که: «دعا قضا را رد می کند، و حال آنکه محکم شده باشد، محکم شدنی سخت».

و حضرت انگشتان خود را فراهم آورد و به هم ضم کرد.

۷/۳۰۸۳. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از و شاء، از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «دعا قضا را رد می کند، بعد از آنکه به غایت محکم شده باشد. پس بسیار دعا کنید؛ زیرا که دعا کلید هر رحمتی و موجب فیروزی به هر حاجتی است. و به آنچه در نزد خدای - تعالی - است نمی توان رسید، مگر به دعا. و به درستی که هیچ دری نیست که کوبیدن آن بسیار شود، مگر آنکه نزدیک است که از برای صاحبش گشوده شود».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۰۹

۸/۳۰۸۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از ابوولاد روایت کرده است که گفت: ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: «بر شما باد به دعا؛ زیرا که خدا را خواندن و به سوی خدا طلب کردن، بلا را رد می‌کند، و حال آنکه مقدر و قضا شده باشد، و چیزی غیر از امضا و اجرای آن باقی نمانده باشد. پس چون خدای - تعالی - خوانده شود و از او سؤال شود که آن بلا را بگرداند، آن را می‌گرداند».

۹/۳۰۸۵. حسین بن محمد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته، از اسحاق بن عمار که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «به درستی که خدای - تعالی - به دعا دفع می‌کند امری را که آن را چنان دانسته که از برای آن دعا می‌شود، پس مستجاب می‌کند. و اگر آنچه بنده به آن توفیق داده شد از این دعا نمی‌بود، هر آینه از آن امر به او می‌رسید آنچه او را از روی زمین برکند و ریشه او را برآورد».

باب در بیان اینکه دعا شفا است از هر دردی

#### ۴. باب در بیان اینکه دعا شفا است از هر دردی

۱/۳۰۸۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از اسباط ابن سالم، از علاء بن کامل روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: «بر تو باد به دعا؛ زیرا که آن شفا است از هر دردی».

باب در بیان اینکه هر که دعا کند، از برایش مستجاب شود

#### ۵. باب در بیان اینکه هر که دعا کند، از برایش مستجاب شود

۱/۳۰۸۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی، از عبدالله بن میمون قدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «دعا پناه اجابت است، چنان که ابر پناه باران است».

۲/۳۰۸۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن قدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هیچ بنده‌ای دست خود را ظاهر نساخته و به سوی خدای عزیز جبار برنداشته، مگر آنکه خدای - تعالی - شرم فرموده که آن را خالی بر گرداند، تا آنکه از فضل و رحمت خویش در آن قرار دهد آنچه را که خواسته باشد. پس چون یکی از شما دعا کند، باید که دست خود را برنگرداند، تا آنکه آن را بر رو و سر خود بمالد».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۱۱

باب الهام دعا

#### ۶. باب الهام دعا «۱»

۱/۳۰۸۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «آیا درازی بلا را از کوتاهی آن می‌شناسید و می‌دانید که نشانه کوتاه و دراز آن چه چیز است؟» عرض کردیم: نه. فرمود که: «چون یکی از شما در نزد بلا به دعا ملهم شود، پس بدانید که آن بلا کوتاه است و زود تمام می‌شود».

۲/۳۰۹۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از ابوولاد روایت کرده است که گفت: ابوالحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که: «هیچ بلایی نیست که بر بنده مؤمنی فرود آید، پس خدای - تعالی - دعا را به او الهام فرماید، مگر آنکه زایل شدن آن بلا نزدیک باشد و به زودی برطرف شود. و هیچ بلایی نیست که بر بنده مؤمنی فرود آید، پس آن بنده از دعا باز ایستد، مگر آنکه آن بلا طولانی و زمانش دراز باشد. پس چون بلا فرو آید، بر شما باد به دعا و تضرع و زاری به سوی

خدای - تعالی -».

باب تقدّم و پیشی گرفتن در دعا

## ۷. باب تقدّم و پیشی گرفتن در دعا

۱/۳۰۹۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که در دعا پیشی گیرد (یعنی پیش از نزول بلا- پیوسته دعا کند)، چون بلا- بر او نازل شود، دعایش مستجاب گردد و گفته شود که: این آوازی است شناخته شده و آشنا، و آن آواز و دعا از آسمان ممنوع و محجوب نشود؛ بلکه در آن بالا رود. و هر که در دعا پیشی نگیرد، چون بلا بر او فرود آید، دعایش مستجاب نگردد و فرشتگان گویند: به درستی که ما این آواز را نمی‌شناسیم».

۲/۳۰۹۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابن سنان، از عیینه یا عنبسه- بنا بر اختلاف نسخ کافی-، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که ترسد که بلایی به او برسد، پس در باب آن به دعا پیشی گیرد، خدای- تعالی- هرگز آن بلا را به او ننماید».

(۱). و الهام- به کسر همزه و سکون لام-، در دل انداختن و فهمانیدن باشد عموماً، و آنچه در دل افکندن خدای- تعالی- باشد خصوصاً. و مراد از آن در این مقام، معنی دویم است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۱۳

۳/۳۰۹۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از منصور بن یونس، از هارون بن خارجه، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که دعا در هنگام وسعت و رخا، باعث بیرون آوردن حاجت‌ها است در وقت بلا».

۴/۳۰۹۴. از او، از عثمان بن عیسی، از سماعه روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «هر که او را شاد می‌گرداند که در حالت سختی و شدت دعایش مستجاب شود، باید که در هنگام سستی [آرامش] و وسعت، بسیار دعا کند».

۵/۳۰۹۵. از او، از پدرش، از عبدالله بن یحیی، از مردی، از عبدالحمید عوّاض طایی، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «جدم می‌فرمود که: در دعا پیشی گیرید؛ زیرا که بنده چون بسیار دعاکننده باشد، پس بلا بر او فرود آید و دعا کند، گفته می‌شود که: آوازی است معروف و آشنا. و چون بسیار دعاکننده نباشد و بلا بر او فرود آید، پس دعا کند، گفته می‌شود که: پیش از امروز در کجا بودی؟».

۶/۳۰۹۶. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از آنکه او را حدیث کرده، از امام موسی کاظم علیه السلام، از پدرش روایت کرده است که فرمود: «حضرت علی بن الحسین علیهما السلام می‌فرمود که: دعا بعد از آنکه بلا- فرود آید، به آن انتفاع نمی‌توان جست».

باب یقین در دعا

## ۸. باب یقین در دعا

۱/۳۰۹۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از سلیم فراء، از آنکه او را حدیث کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون دعا کنی، گمان کن و چنان بدان که حاجتت به در خانه و منزل تو است».

باب رو آوردن به دعا

## ۹. باب رو آوردن به دعا

۱/۳۰۹۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از سیف بن عمیره، از سلیمان بن عمرو روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «به درستی که خدای - تعالی - مستجاب نمی فرماید دعایی را که با دل غافل و فراموش کار باشد. پس چون دعا کنی، به دل خویش رو به خدا آور، پس یقین کن به اجابت دعا».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۱۵

۲/۳۰۹۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن قدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود که:

خدای - تعالی - قبول نمی فرماید دعایی را که از دل غافل صادر شود. و علی علیه السلام می فرمود که:

چون یکی از شما از برای مرده دعا کند، باید که از برایش دعا نکند و حال آنکه دلش از آن غافل باشد و خبر نداشته باشد، ولیکن باید که از برایش در دعا نهایت سعی و کوشش به عمل آورد».

۳/۳۱۰۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از بعضی از اصحاب خویش، از سیف بن عمیره، از سلیم فراء، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون دعا کنی، به دل خویش رو به خدا آور و گمان کن که حاجتت به در خانه رسیده».

۴/۳۱۰۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از سیف بن عمیره، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که خدای - تعالی - مستجاب نمی فرماید دعایی را که با دل سخت و صاحب قساوت باشد».

۵/۳۱۰۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن حکم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب باران نمود، از خدا خواست که مردم را از ابر رحمت خود آب دهد، و مردم آب داده شدند و چنان بارانی بر ایشان بارید که گفتند: غرق خواهیم شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به دست خویش اشاره فرمود و آن را برگردانید و عرض کرد: بار خدایا! بر اطراف و جوانب ما ببار و بر ما مبارک» (۱).

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «پس ابر متفرّق شد. بعد از آن صحابه عرض کردند که:

یا رسول الله! از برای ما آب باران طلب کردی و ما آب داده نشدیم، بعد از آن از برای ما آب طلبیدی و آب داده شدیم؟ پیغمبر فرمود: به درستی که من در اول دعا کردم و مرا در آن قصدی نبود، بعد از آن دعا کردم و مرا قصد و نیت بود».

(۱). و ابن اثیر در نهاییه گفته است که: مراد آن حضرت این است که: بار خدایا! باران را فرود آور در موضعی که گیاه است، نه در مواضع خانه های مردم و عمارت ها. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۱۷

باب مبالغه کردن در دعا و ایستادگی و درنگ کردن

## ۱۰. باب مبالغه کردن در دعا و ایستادگی و درنگ کردن

۱/۳۱۰۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حسین بن عطیه، از عبدالعزیز طویل روایت کرده است که گفت: امام جعفر

صادق علیه السلام فرمود: «به درستی که بنده چون دعا کند، خدای- تبارک و تعالی- پیوسته در کار حاجت او و در مقام برآوردن آن باشد، مادام که شتاب نکند».

محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از حسین بن عطیه، از عبدالعزیز طویل، از امام جعفر صادق علیه السلام مثل این را روایت کرده است.

۲/۳۱۰۴. محمد بن یحیی روایت کرده است، از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن ابراهیم، از پدرش و هر دو، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم و حفص بن بختری و غیر ایشان، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که بنده چون شتاب کند و به جهت حاجت خود (و فیصل دادن) برپا شود «۱»، خدای- تعالی- می‌فرماید که: آیا بنده من نمی‌داند که منم آن خدایی که حاجت‌ها را روا می‌کنم؟!».

۳/۳۱۰۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی عمیر، از سیف بن عمیره، از محمد بن مروان، از ولید بن عقبه هجری روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «به خدا سوگند که هیچ بنده مؤمنی در باب حاجت خود بر خدای- تعالی- الحاح و مبالغه نمی‌نماید، مگر اینکه خدا آن حاجت را از برایش روا می‌کند».

۴/۳۱۰۶. از او، از احمد بن محمد بن عیسی، از حجاج، از حسان، از ابوالصّباح، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «به درستی که خدای- تعالی- الحاح کردن مردم را بر یکدیگر ناخوش می‌دارد در سؤال کردن، و این را از برای خود دوست داشته. به درستی که خدا دوست می‌دارد که از او سؤال شود و طلب کنند، آنچه را که در نزد او است».

۵/۳۱۰۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حسین احمسی، از مردی، از

(۱). یعنی دعا را زود تمام کند و برپا خیزد تا برود.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۱۹

امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «نه، به خدا سوگند که هیچ بنده‌ای بر خدا الحاح نمی‌کند، مگر اینکه دعایش را مستجاب می‌فرماید».

۶/۳۱۰۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن قدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا رحمت کند بنده‌ای را که از خدای- تعالی- حاجتی را طلب کند، پس الحاح نماید در دعا؛ خواه دعایش مستجاب شود و خواه مستجاب نشود. و این آیه را تلاوت فرمود که: «وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا» «۱»؛ یعنی: و می‌خوانم پروردگار خود را، شاید و امیدوارم آنکه نباشم به خواندن پروردگار خویش بدبخت و ناامید و بی‌بهره» (بلکه بهره تمام از آن جناب بگیرم و از جمله مقربان و مخصوصان او باشم).

باب در بیان پناه بردن به دعا در حاجت

## ۱۱. باب در بیان پناه بردن به دعا در حاجت

۱/۳۱۰۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو عبدالله فراء، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدای- تعالی- مراد بنده خود را می‌داند، و می‌داند که چه می‌خواهد چون او را می‌خواند، ولیکن دوست می‌دارد که حاجت‌های خود را در نزد او متفرّق سازد (به آنکه همه را بیان کند و ظاهر سازد). پس چون دعا کنی حاجت خود را نام ببر».

۲/۳۱۱۰. و در حدیث دیگر است که راوی گفت که: حضرت فرمود: «به درستی که خدا حاجت را می‌داند، و می‌داند که چه می‌خواهی، ولیکن دوست می‌دارد که حوائج خود را در نزد او اظهار کنی و بیان نمایی».



باب در بیان پنهان کردن دعا

## ۱۲. باب در بیان پنهان کردن دعا

۱/۳۱۱۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابوهمام اسماعیل بن همام، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «دعا کردن بنده در نهان، به یک دعا برابری می‌کند با هفتاد دعا در آشکار او».

(۱). مریم، ۴۸.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۲۱

۲/۳۱۱۲. در روایت دیگر است که: «یک دعا که آن را پوشیده داری و مخفی به جا آوری، بهتر است در نزد خدا از هفتاد دعا که آن را اظهار کنی و در آشکار به جا آوری».

باب در بیان اوقات و حالاتی که اجابت دعا در آنها امید داشته می‌شود

## ۱۳. باب در بیان اوقات و حالاتی که اجابت دعا در آنها امید داشته می‌شود

۱/۳۱۱۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از یحیی بن ابراهیم بن ابی‌البلاد، از پدرش، از زید شخّام که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «دعا را طلب کنید در چهار ساعت: در نزد وزیدن بادها و برطرف شدن سایه‌ها (یعنی اول پیشین)، و در نزد فرود آمدن باران، و در نزد ریختن اول چکیده‌ای از خون کشته مؤمن؛ زیرا که درهای آسمان در نزد این چیزها گشوده می‌شود».

۲/۳۱۱۴. از او، از پدرش و غیر او، از قاسم بن عروه، از ابوالعبّاس - یعنی فضل بقباق - روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «دعا در چهار موضع مستجاب است: در نماز وتر و بعد از نماز صبح و بعد از نماز ظهر و بعد از نماز مغرب».

۳/۳۱۱۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: غنیمت شمارید دعا را در نزد چهار چیز: در نزد خواندن قرآن، و در نزد اذان، و در نزد فرود آمدن باران، و در نزد هم‌رسیدن دو صف از برای شهادت».

۴/۳۱۱۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از جمیل بن درّاج، از عبدالله بن عطاء، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «عادت پدرم این بود که چون آن حضرت را به سوی خدا حاجتی بود، آن را در این ساعت؛ یعنی در وقت زوال آفتاب طلب می‌نمود».

۵/۳۱۱۷. از او، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «چون یکی از شما دلش نرم شود، باید که دعا کند؛ زیرا که دل نرم نمی‌شود تا آنکه خالص و پاکیزه شود».

۶/۳۱۱۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از شریف بن سابق، از فضل بن ابی‌قره، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: بهتر وقتی که خدای - تعالی - را در آن بخوانید، سحرها است. و این آیه را که در

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۲۳

حکایت قول یعقوب علیه السلام است تلاوت فرمود: «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي» «۱»؛ یعنی: زود باشد که آمرزش خواهم از برای شما

از پروردگار خود». و حضرت فرمود که: «ایشان را به تأخیر انداخت تا وقت سحر».

۷/۳۱۱۹. حسین بن محمد، از احمد بن اسحاق، از سعدان بن مسلم، از معاویه بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «عادت آن حضرت چنین بود که چون حاجتی را طلب می کرد، آن را در نزد زوال آفتاب طلب می نمود. پس چون این را اراده می فرمود، چیزی را پیش می داشت و به آن تصدق می کرد «۲»، و چیزی از بوی خوش را می بویید (که خود را به بوی خوش، خوشبو می کرد) و به جانب مسجد می رفت و در باب حاجت خود دعا می کرد به آن چه خدا می خواست».

۸/۳۱۲۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن حدید که آن را مرفوع ساخته به سوی امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «چون پوست بدنت (به قشعریره آید) بلرزد و موی از تنت برخیزد و چشمهایت اشک بریزد، متوجه خود شو که هنگام اجابت است؛ زیرا که رحمت الهی متوجه تو گردیده و مطلوبت رو به تو آورده است».

و گفته است که: محمد بن اسماعیل، از ابواسماعیل سراج، از محمد بن ابی حمزه، از سعید، مثل این را روایت کرده است.

۹/۳۱۲۱. از او، از جامورانی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از صندل، از ابوالصیباح کنانی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «به درستی که خدای - تعالی - دوست می دارد از بندگان مؤمن خود، هر بنده‌ای را که بسیار دعاکننده باشد. پس بر شما باد به دعا کردن در وقت سحر تا طلوع آفتاب؛ زیرا که آن ساعتی است که درهای آسمان در آن گشوده می شود، و روزی‌ها در آن قسمت می شود، و حاجت‌های بزرگ در آن برآورده و روا می شود».

۱۰/۳۱۲۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «به درستی که در شب ساعتی هست که هیچ بنده مسلمانی نیست که آن را دریابد، پس در آن نماز کند و خدای - تعالی - را بخواند،

(۱). یوسف، ۹۸.

(۲). یعنی ابتدا صدقه می داد.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۲۵

مگر اینکه دعایش را مستجاب گرداند، در هر شبی که باشد». عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد! آن ساعت کدام ساعت از شب است؟ فرمود که: «چون نیمه شب بگذرد، و آن سدس اول است از اول نیمه آخر». «۱»  
باب در بیان رغبت و رهبت و تضرع و تبتل و ابتهال و استعاذه و ...

#### ۱۴. باب در بیان رغبت و رهبت و تضرع و تبتل و ابتهال و استعاذه و مسئلت «۲»

۱/۳۱۲۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از سیف بن عمیره، از ابواسحاق، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:

«رغبت آن است که باطن کف‌های دست خویش را رو به سوی آسمان کنی. و رهبت که عبارت است از ترس و بیم، آن است که پشت کف‌های خود را به سوی آسمان گردانی «۳». و قول آن جناب که می فرماید: «وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا» «۴»، حضرت علیه السلام فرمود که: «تبتل، دعا کردن است به یک انگشت که به آن اشاره نمایی «۵». و تضرع آن است که به دو انگشت اشاره کنی و آنها را حرکت دهی. و ابتهال، برداشتن دست‌ها و کشیدن و بلند کردن آنها است، و آن در نزد قطره‌ای است از اشک که از چشم بریزد، بعد از آن دعا بکن».

۲/۳۱۲۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابویوب، از محمد بن مسلم

(۱). یعنی بعد از نصف شب تا به قدر سدس شب بگذرد. و سدس - به ضم سین و دال و سکون آن - شش یک باشد. (مترجم)

(۲). و رغبت، اراده داشتن و خواستن است. و رهبت، ترسیدن. و تضرع، زاری کردن. و تبّتل، انقطاع و خویشتن را از همه جهانیان بریدن و به در خدا گریختن و با آن جناب گرویدن، و کاری خاصه برای او کردن، که عمل را از برای او خالص گردانند. و ابتهال، سعی و کوشش کردن در دعا. و استعاذه، پناه جستن. و مسئلت، درخواستن. و این معانی به اعتبار وضع لغوی است، و مراد از اینها در اینجا آن است که مذکور خواهد شد. (مترجم)

(۳). چه اول چنان است که دست پیش کسی می‌داری که چیزی به دست دهد. و دویم اشاره است به سوی اینکه من از اعمال خود ناامید شده‌ام و پشت دست گذاشته‌ام و از بسیاری بدکرداری، روی طلب از تو ندارم. (مترجم)

(۴). مزمل، ۸ یعنی: «و بریده شو از همه خلاق و توجه کن به سوی او به عبادت و طاعت، و به در او گریز بردن و گریختنی کامل؛ یعنی نفس خود را از اندیشه غیر او مجرّد سازد، و روی دل خود را بالکلیه به او آورد. و عبدالله عبّاس گفته که: مراد آن است که عمل را از برای خدا خالص کن. و حسن بصری گفته که: سعی و کوشش کن. و ابن‌زید گفته که: خویشتن را با عبادت او بردار. و شفیق گفته که: بر او توکل کن. و زید بن اسلم گفته که: تبّتل آن باشد که دنیا را رها کند و طلب رضای خدا کند. (مترجم)

(۵). و در شرح آن گفته‌اند که: تبّتل آن است که انگشت سبّابه دست چپ را بلند می‌کنی و پست می‌کنی، مانند کسی که به ابرام، چیزی از کسی طلبد، یا اشاره به آن است که نمی‌دانم که مرا بلند خواهی کرد یا پست خواهی گذاشت. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۲۷

روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای - تعالی -: «فَمَا اسْتَيْكَاثُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ» «۱»؛ یعنی: «پس فروتنی نکردند از برای پروردگار خویش و تضرع و زاری نمی‌نمودند». و حضرت فرمود که: «استکانت، خضوع است، و تضرع، برداشتن دست‌ها است، و تضرع و زاری به آنها متحقّق می‌شود».

۳/۳۱۲۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد و حسین بن سعید هر دو، از نصر بن سويد، از یحیی حلبی، از ابو‌خالد، از مروک مرواریدفروش، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: حضرت رغبت را ذکر فرمود و در بیان آن، باطن گودی‌های کف دست خویش را به سوی آسمان ظاهر نمود. و همچنین رهبت، و پشت کف‌های خویش را به سوی آسمان قرار داد. و همچنین تضرع، و انگشتان خویش را به جانب راست و چپ حرکت داد «۲».

تتمه حدیث، و همچنین تبّتل، و یک مرتبه انگشتان خویش را برمی‌داشت و بلند می‌نمود، و یک نوبت آنها را پست می‌کرد و فرو می‌گذاشت. و همچنین ابتهال، و دست خویش را در برابر روی خود به سوی قبله کشید. و ابتهال به عمل نمی‌آید تا آنکه یک قطره از آب دیده‌ات روان شود.

۴/۳۱۲۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از فضاله، از علا، از محمد بن مسلم که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:

«مردی به من گذشت و من در نمازی که می‌کردم، به دست چپم دعا می‌کردم». گفت که:

ای بنده خدا! به دست راست دعا کن. گفتم که: «ای بنده خدا! به درستی که خدای - تعالی - را بر این دست چپ حقی هست، مانند حق آن جناب بر این دست راست». و فرمود که: «رغبت آن است که دست‌های خویش را بگشایی و باطن آنها را ظاهر کنی. و رهبت آن است که دست‌های خود را بگشایی و پشت آنها را ظاهر سازی. و تضرع، جنیدن انگشت سبّابه دست راست است به جانب راست و چپ. و تبّتل، حرکت کردن انگشت سبّابه دست چپ است که پیوسته به طور تأنی و مدارایی آن را به سوی آسمان برداری و فرو گذاری، که

(۱). مؤمنون، ۷۶.

(۲). و مراد این است که نمی‌دانم از اصحاب یمینم یا از اصحاب شمال، و در نزد تو از نیکوکارانم یا از بدکاران. و حرکت یک انگشت به طرف راست و چپ، چنان که در دعای ماه رجب است، اشارت به همین است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۲۹

گاهی آن را بلند کنی و گاهی پست کنی. و ابتهاال آن است که دست‌ها و ذراع خود را به سوی آسمان بگشایی. و ابتهاال، در هنگامی است که اسباب گریه را ببینی».

۵/۳۱۲۷. از او، از پدرش، از هارون بن خارجه، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از دعا و برداشتن دست‌ها. فرمود که: «آن بر چهار وجه است: اما در حال پناه بردن، باطن کف‌های خویش را رو به قبله می‌آوری، و اما در حال دعا در باب روزی، کف‌های خود را می‌گشایی و باطن آنها را به سوی آسمان ظاهر می‌کنی، و اما بتبّل، اشاره کردن تو است به انگشت سبّابه خود، و اما ابتهاال، برداشتن تو است دست‌های خود را در حالی که آنها را از سر خود بگذرانی و آنها را از جانب سر بلند کنی. و دعای تضرّع آن است که انگشت سبّابه خود را بجنبانی از آنجا که به روی تو نزدیک باشد، و آن دعای ترس است».

۶/۳۱۲۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابویوب، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام را سؤال کردم، تا آخر حدیث دوم این باب.

۷/۳۱۲۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد، از حرّیز، از محمد بن مسلم و زراره روایت کرده است که گفتند: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردیم که: مسئلت و درخواست به سوی خدای - تعالی - چگونه است؟ فرمود که: «کف‌های خود را می‌گشایی».

عرض کردیم که: استعاذه و پناه‌جویی به او به چه کیفیت است؟ فرمود که: «کف‌های خود را ظاهر می‌گردانی. و تبّل، اشاره است به انگشت، و تضرّع، جنبانیدن انگشت است، و ابتهاال، آن است که هر دو دست‌های خود را بکشی».

باب در بیان ثمره گریستن

## ۱۵. باب در بیان ثمره گریستن

۱/۳۱۳۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از محمد بن مروان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ چیز نیست، مگر اینکه آن را کیل و وزنی هست، مگر اشک‌های چشم. پس به درستی که یک چکیده‌ای از آن، دریا‌هایی از آتش را فرو می‌نشانند و خاموش می‌گرداند. پس چون چشم پر شود از آب خویش و آن را بریزد، غبار سیاه و نشانه اندوه و خواری و رسوایی روی صاحب آن را

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۳۱

فرو نپوشد (یعنی آثار اندوه و ذلت بر او هویدا نگردد) پس چون چشم سرریز شود و آب از اطراف آن بریزد، خدا آن روی را بر آتش دوزخ حرام گرداند. و اگر آنکه یک گریه‌کننده‌ای در میانه گروهی بگرید، همه آن گروه رحمت شوند» (که خدا بر همه ایشان رحم فرماید).

۲/۳۱۳۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از ابن فضال، از ابوجمیل و منصور بن یونس، از محمد بن مروان، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هیچ چشمی نیست، مگر اینکه در روز قیامت گریان است، مگر چشمی که از ترس خدا

گریسته باشد. و هیچ چشمی از آب خود پر نشده (که در دور آن بگردد از ترس خدای- تعالی-)، مگر آنکه خدای- تعالی- تمام بدن او را بر آتش دوزخ حرام گردانیده. و هیچ چشمی سرریز نشده (که آب آن بر رخساره صاحبش روان گردد)، که بعد از آن، آن روی را غبار سیاه و نشانه اندوه و خواری و رسوایی فرو پوشیده باشد. و هیچ چیز نیست، مگر اینکه آن را کیل و وزنی هست، مگر اشک چشم. پس به درستی که خدای- تعالی- به اندکی از آن، دریاهایی از آتش را فرو می‌نشانند. پس اگر آنکه بنده‌ای در میانه گروهی بگرید، هر آینه خدای- تعالی- به سبب گریه آن بنده، بر همه آن گروه رحمت فرماید».

۳/۳۱۳۲. از او، از عبدالرحمان بن ابی‌نجران، از مثنی حنّاط، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «هیچ قطره‌ای نیست که در نزد خدای- تعالی- دوست‌تر باشد از قطره اشکی که در سیاهی شب، به جهت ترسیدن از خدای- تعالی- ریخته شود، و به آن، غیر خدا اراده نشود».

۴/۳۱۳۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از منصور بن یونس، از صالح بن رزین و محمد بن مروان و غیر ایشان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«هر چشمی گریان است در روز قیامت، مگر سه چشم: چشمی که از محرّمات خدا پوشیده شده باشد، و چشمی که در طاعت خدا بیدار خوابی کشیده باشد، و چشمی که در دل شب از ترس خدا گریسته باشد».

۵/۳۱۳۴. ابن‌ابی‌عمیر، از جمیل بن درّاج و درست، از محمد بن مروان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: ... تا آخر آن‌چه در حدیث اول گذشت.

۶/۳۱۳۵. ابن‌ابی‌عمیر، از بعضی از اصحاب خویش روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «خدای- تعالی- به سوی موسی علیه السلام وحی فرمود که: بندگان من

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۳۳

تقرّب نجسته‌اند به سوی من، به چیزی که در نزد من دوست‌تر باشد از سه خصلت. موسی عرض کرد که: ای پروردگار من! آن خصلت‌ها چیست؟ فرمود که: ای موسی! آنها زهد و بی‌رغبتی است در دنیا، و پارسایی از معاصی و نافرمانی‌های من، و گریستن از ترس من.

موسی عرض کرد که: ای پروردگار من! چه ثواب است از برای کسی که این را بکند؟ پس خدای- تعالی- به سوی او وحی فرمود که: ای موسی! اما آنکه در دنیا زاهد و بی‌رغبت است، در بهشت خواهد بود. و اما آن کسانی که از ترس من بسیار گریه‌کننده‌اند، در رفیع‌اعلا- باشند که هیچ کس با ایشان مشارکت نکند. (و رفیع‌اعلا- مسکن پیغمبران و اولیای خدا است و آن را رفیع‌اعلا می‌گویند). و امّا پارسایان که از معصیت‌های من دوری می‌کنند، پس به درستی که من مردمان را تفتیش می‌کنم و پایی ایشان می‌شوم، و ایشان را تفتیش نمی‌کنم».

۷/۳۱۳۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از اسحاق بن عمار که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: پیوسته دعا می‌کنم و می‌خواهم که بگریم و مرا گریه نمی‌آید، و بسا است که بعضی از کسانی را که مرده‌اند از اهل من، به خاطر می‌آورم و به این سبب دلم نرم می‌شود و گریه می‌کنم. آیا آن‌چه من می‌کنم جائز است؟ فرمود: «آری، چون چنین است، ایشان را به خاطر می‌آوری. پس چون دلت نرم شد، گریه کن و پروردگار خود را بخوان و دعا کن».

۸/۳۱۳۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از عنبسه عابد روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «اگر با تو گریه‌ای نباشد و تو را گریه نیاید، تن به گریه بده و خود را بر آن بدار».

۹/۳۱۳۸. از او، از ابن‌فضال، از یونس بن یعقوب، از سعید بن یسار جامه‌سابری فروش روایت است که گفت: به خدمت امام جعفر

صادق علیه السلام عرض کردم که: من در دعا تن به گریه می‌دهم و خود را بر آن می‌دارم و مرا هیچ گریه نیست. فرمود: «آری، و اگرچه مانند سر مگس باشد».

۱۰ / ۳۱۳۹. از او، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علی بن ابی حمزه روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به ابوبصیر فرمود که: «اگر از امری بترسی یا حاجتی را اراده داشته باشی، به خدا آغاز کن و آن جناب را به بزرگی و عظمت یاد کن و بر او ثنا کن، چنان که او سزاوار آن است. و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله صلوات بفرست و حاجت خود را بخواه و خود را به گریه

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۳۵

بدار و سعی کن که گریه کنی، و اگرچه مانند سر مگس باشد. به درستی که پدرم می‌فرمود که: نزدیک‌ترین حالات بنده نسبت به حضرت پروردگار - تعالی -، و وقتی که از همه اوقات به او نزدیک‌تر می‌باشد، وقتی است که او سجده کننده و گریان باشد».

۱۱ / ۳۱۴۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از اسماعیل بجلی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «اگر تو را گریه نیاید، خود را به گریه بدار، و اگر آن قدر اشک که مانند سر مگس باشد، از چشم تو بیرون آید، به په «۱».

باب ثنا پیش از دعا

## ۱۶. باب ثنا پیش از دعا

۱ / ۳۱۴۱. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از حارث بن مغیره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «پرهیزید، چون یکی از شما خواسته باشد که چیزی از حاجت‌های دنیا و آخرت را از پروردگار خویش سؤال کند، تا آنکه آغاز کند به ثنای بر خدای - تعالی - و مدح آن جناب، و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله. بعد از آن، حاجت‌های خود را سؤال می‌کند».

۲ / ۳۱۴۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از ابن بکیر، از محمد بن مسلم روایت کرده است که فرمود: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «به درستی که در کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام مذکور است که: مدح و ثنا، پیش از سؤال است. پس چون خدای - تعالی - را بخوانی، او را تعظیم نما و به بزرگی یاد کن». عرض کردم که: چگونه او را تعظیم کنم؟ فرمود که: «می‌گویی: یا مَنْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ یا فَعَالًا لِمَا يُرِيدُ یا مَنْ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ یا مَنْ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى یا مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ. ای کسی که او نزدیک‌تر است به سوی من از رگ گردن. ای آنکه بسیارکننده است آنچه را بخواهد! ای آنکه مانع گردد میان مرد و دل او! ای آنکه او در نظرگاه بالاتر است! ای آنکه نیست چون او چیزی!».

۳ / ۳۱۴۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از ابن سنان، از معاویه بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «جز این نیست که قصه عرض حاجت، اول، مدحت است. بعد از آن، ثنا است. بعد از آن، اقرار به گناه. بعد از آن، سؤال و درخواستن. به خدا سوگند که هیچ بنده‌ای از گناهی بیرون نرفته، مگر به واسطه اقرار

(۱). و په، کلمه‌ای است که نزد مدح و رضا به چیزی می‌گویند، و تکرار آن به جهت مبالغه است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۳۷

به گناهان خویش».

۴ / ۳۱۴۴. و از او، از ابن فضال، از ثعلبه، از معاویه بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام مثل این را روایت است، مگر اینکه



فرمود: «بعد از آن، ثنا است. بعد از آن، اعتراف به گناه».

۵/۳۱۴۵. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسین بن علی، از حماد بن عثمان، از حارث بن مغیره روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «چون خواهی که دعا کنی، خدای- تعالی- را به بزرگی یاد کن و او را حمد کن و تسبیح و تهلیل او بگو و بر او ثنا کن، و بر پیغمبر خدا محمد صلی الله علیه و آله صلوات بفرست، بعد از آن سؤال کن تا عطا شوی».

۶/۳۱۴۶. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از عیص بن قاسم روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «چون یکی از شما خواهد که حاجت را طلب کند، باید که بر پروردگار خویش ثنا کند و او را مدح گوید. پس به درستی که مرد چون حاجتی را از پادشاهی طلب کند، از برای او مهیا و آماده می‌کند از سخن، بهترین آنچه را که بر آن قدرت دارد، که او را به آن ستایش کند. پس چون حاجتی را طلب کنید، اول خدای عزیز جبار را به بزرگی یاد نمایید و او را مدح کنید و بر او ثنا گوید. می‌گویی که: یا أَجْوَدَ مَنْ أَعْطَى ... یا سَمِيعٌ یا بَصِيرٌ: «ای بخشنده‌تر کسی که عطا کرده! و ای بهتر کسی که از او سؤال شده! ای رحمت‌کننده‌تر کسی که از او رحمت شده! ای کسی که پناه نیازمندان است! کسی که نژاد و زاده نشد و نبود او را به تا هیچ کس. ای آنکه فرانگرفته است زنی را و نه فرزندی! ای آنکه می‌کند آنچه را که می‌خواهد، و حکم می‌کند آنچه را که اراده می‌فرماید، و مقدر می‌کند آنچه را که دوست دارد! ای کسی که حائل و مانع می‌شود در میان مرد و دل او! ای آنکه او در نظرگاه بالاتر است! ای آنکه نیست چون او بر صفات او چیزی! ای شنوا! ای بینا!».

و بسیار از نام‌های خدای- تعالی- را مذکور ساز. پس به درستی که نام‌های خدا بسیار است. و صلوات بر محمد و آل محمد بفرست و بگو که: اللَّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَيَّ ... عَلَيَّ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ:

«خداوندا! فراخ گردان بر من از روزی خود که حلال است، آنچه را که باز دارم به آن روی خود را، و برسانم به آن از خود امانت را، و پیوند کنم به آن رحم را، و باشد یاور از برایم بر گزاردن حج و عمره».

مردی داخل مسجد شد. پس دو رکعت نماز به جا آورد و از خدای- تعالی- حاجتی را سؤال کرد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: این بنده بر پروردگار خویش تعجیل کرد.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۳۹

و دیگری آمد و دو رکعت نماز کرد. بعد از آن بر خدای- تعالی- ثنا گفت و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: حاجت خود را طلب کن، تا خدا آن را به تو عطا فرماید».

۷/۳۱۴۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابوکهمس روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «مردی داخل مسجد شد و پیش از ثنای بر خدای عز و جل و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله، ابتدا کرد به حاجت خواستن. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: این بنده بر پروردگار خویش تعجیل کرد. پس دیگری آمد و نماز کرد و بر خدای عز و جل ثنا گفت و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله صلوات فرستاد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: سؤال کن تا عطا شوی». بعد از آن حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «در کتاب علی علیه السلام است که: ثنای بر خدا و صلوات بر رسولش، پیش از سؤال و طلب حاجت است. به درستی که یکی از شما به نزد مردی می‌آید که از او حاجتی را طلب نماید، پس دوست می‌دارد که سخن خوبی را به او بگوید، پیش از آنکه حاجت خود را از او سؤال کند».

۸/۳۱۴۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عثمان بن عیسی، از آنکه او را حدیث کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: در کتاب خدا دو آیه هست که آنها را طلب می‌کنم و آنها را نمی‌یابم (یعنی اثر و مصداق آنها را نمی‌بینم).

حضرت فرمود که: «آن دو آیه چیست؟» عرض کردم: یکی قول خدای عز و جل: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (۱)؛ پس ما مکرر او را



می‌خوانیم و دعا می‌کنیم، و اجابتی نمی‌بینیم و اثر اجابت به ظهور نمی‌رسد. حضرت فرمود که: «پس آیا خدا را چنان می‌بینی که وعده خود را خلف فرموده باشد؟» عرض کردم: نه. فرمود که: «پس این از چه ناشی شده است؟» عرض کردم که: نمی‌دانم. فرمود: «لیکن من تو را خبر می‌دهم. هر که خدای عز و جل را اطاعت کند در آنچه او را امر فرموده، بعد از آن او را بخواند از جهت و راه دعا، خدا او را اجابت فرماید.» عرض کردم که: جهت دعا چیست؟ فرمود که: «ابتدا می‌کنی و خدا را حمد می‌نمایی، و نعمت‌های او را به خاطر می‌آوری (و نازهای او را که در نزد تو هست یاد می‌کنی)، پس او را شکر می‌کنی. بعد از آن، بر پیغمبر صلی الله علیه و آله صلوات می‌فرستی، و گناهان خود را به خاطر می‌آوری و

(۱). غافر، ۶۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۴۱

به آنها اقرار و اعتراف می‌کنی، و از آنها استغفار و طلب آمرزش می‌نمایی. پس این جهت دعا است که دعا با آن رد نمی‌شود و مستجاب می‌گردد.» و بعد از آن فرمود که: «آیه دیگر کدام است؟» عرض کردم که: قول خدای - تعالی - : «وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» (۱)؛ یعنی: «و آنچه نفقه و خرج می‌کنید از چیزی، پس او عوض می‌دهد آن را. و او بهترین روزی‌دهندگان است.» و به درستی که من انفاق می‌کنم و خلف و عوضی را نمی‌بینم.

فرمود که: «پس آیا خدا را چنان می‌بینی که وعده خود را خلف فرموده باشد؟» عرض کردم:

نه. فرمود که: «پس این از چه ناشی شده است؟» عرض کردم که: نمی‌دانم. فرمود که: «اگر آنکه یکی از شما مال را از راه حلال آن کسب کند، و آن را در وجه حلالش صرف کند، درهمی را انفاق نکند، مگر آنکه عوض به او داده شود.»

۹ / ۳۱۴۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هر که او را شاد می‌گرداند که دعایی که می‌کند، از برایش مستجاب شود، باید که کسبش خوش (و ممر مداخلش حلال) باشد.»

باب در بیان ثمره اجتماع در دعا

## ۱۷. باب در بیان ثمره اجتماع در دعا

۱ / ۳۱۵۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از عبیدالله بن عبدالله واسطی، از درست بن ابی منصور، از ابو خالد روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:

«هیچ گروهی نیستند که چهل نفر باشند و جمع شوند و خدای عز و جل را در امری بخوانند، مگر آنکه دعای ایشان مستجاب گردد. پس اگر چهل نفر نباشند، چهار کس نباشند که ده مرتبه خدای عز و جل را بخوانند، مگر آنکه خدای - تعالی - دعای ایشان را مستجاب گرداند. پس اگر چهار کس نباشند، یک کس که چهل مرتبه خدا را بخواند، البته خداوند عزیز جبار دعایش را مستجاب گرداند.»

۲ / ۳۱۵۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن علی، از یونس بن یعقوب، از عبدالاعلی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هرگز چهار گروه مجتمع نشده‌اند بر یک امر که دعا کرده باشند، مگر آنکه از اجابت متفرق شده‌اند.» (۲)

(۱). سبأ، ۳۹.

(۲). یعنی تفرّق ایشان بعد از استجاب بوده است، و در وقتی که متفرّق شده‌اند، دعای ایشان مستجاب بوده است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۴۳

۳/۳۱۵۲. از او، از حجاج، از ثعلبه، از علی بن عقبه، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «عادت پدرم این بود که چون امری او را غمناک می کرد یا او را حاجتی رخ می داد، زنان و کودکان را جمع می فرمود، بعد از آن دعا می کرد و ایشان آمین می گفتند».

۴/۳۱۵۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «آنکه دعا می کند و آنکه آمین می گوید، در مزد شریکند».

باب عموم در دعا

### ۱۸. باب عموم در دعا «۱»

۱/۳۱۵۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن قَدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون یکی از شما دعا کند، باید که دعا را عام گرداند؛ زیرا که آن بیشتر دعا را مستجاب می گرداند».

باب کسی که اجابت بر او دیر شده و به طول انجامیده

### ۱۹. باب کسی که اجابت بر او دیر شده و به طول انجامیده

۱/۳۱۵۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده است که گفت: به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم! به درستی که چندین سال است که من حاجتی را از خدا خواسته‌ام و روا نشده، و از دیر شدن آن در دلم چیزی داخل شده. حضرت فرمود که: «ای احمد! پرهیز از شیطان و از آنکه او را بر تو راهی و تسلطی باشد، که تو را از رحمت خدا نومید سازد. به درستی که حضرت امام محمد باقر علیه السلام می فرمود که: مؤمن از خدای - تعالی - حاجتی را می خواهد، و خدا تعجیل اجابت را از او به تأخیر می اندازد و زود دعایش را مستجاب نمی گرداند، به جهت آنکه آواز دعا و شنیدن گریه و زاری و ناله و بی قراری او را دوست می دارد». و بعد از آن فرمود: «به خدا سوگند که آنچه خدای - تعالی - از مؤمنان تأخیر می کند و ایشان را از آن منع می فرماید، از آن چه می طلبند از این دنیا، بهتر است از برای ایشان، از آن چه از برای ایشان تعجیل کرده در آن. و دنیا چه چیز است؟ و به درستی که حضرت امام محمد باقر علیه السلام می فرمود که: سزاوار

(۱). و عموم - به اول و ثانی مضموم - همه را فرا گرفتن و همه را فرا رسیدن باشد. و مراد این است که دعا را مخصوص خود نگرداند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۴۵

است مؤمن را که دعایش در هنگام رخا و نعمت، مانند دعای او باشد در وقت شدت و رحمت. و چنین نباشد که همین که به او عطا شود، سست شود و دعا را کم کند. پس باید که از دعا ملال به هم نرساند؛ زیرا که آن نسبت به خدای - تعالی - در مکان بلندی است، و در نزد آن جناب، رتبه و منزله عظیمی دارد. و بر تو باد به صبر کردن و طلب حلال نمودن و صلّه رحم به جا آوردن، و پرهیز از عداوت کردن با مردم و معارضه نمودن. پس به درستی که ما اهل بیت و خاندانی هستیم که می پیوندیم به کسی که از ما بریده، و نیکی می کنیم با کسی که با ما بدی کرد. پس به خدا سوگند که در این امر، عاقبت نیکو می بینیم. به درستی که صاحب

نعمت در دنیا، چون سؤال کند و به او عطا شود، غیر از آن‌چه را که سؤال کرده طلب خواهد کرد، و نعمت در چشمش کوچک می‌شود و از چیزی سیر نمی‌شود. و چون نعمت‌ها بسیار شود، مسلمان به واسطه آن بر خطر عظیمی باشد، به جهت حقوقی که بر او واجب می‌شود، و آن‌چه در آنها ترسیده می‌شود از فریفتگی. مرا از خود خبر ده و به من بگو که: اگر من به تو سخنی بگویم، آیا چنان هستی که به آن از من وثوق داشته باشی و بر سخن من اعتماد خواهی کرد؟» به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم! هر گاه به فرموده تو وثوق نداشته باشم، به کی وثوق داشته باشم، و حال آنکه تو حجت خدایی بر خلقش؟

فرمود: «پس به خدا وثوق دارنده‌تر باش؛ زیرا که تو بر موعده‌ی هستی از خدای - تعالی - و آن جناب با تو وعده فرموده. آیا خدای عز و جل نمی‌فرماید که: «وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» (۱)؛ یعنی: «و چون پرسند تو را بندگان من از من (یعنی از صفت من یا از معامله من با ایشان در وقت دعا کردن - چنان که ظاهر این حدیث است -)، پس به درستی که من نزدیکم (یعنی علم من احاطه کرده است به احوال ایشان و به اجابت دعای ایشان)، اجابت می‌کنم خواندن خواننده را چون بخواند مرا». و فرموده است که: «لَا تَقْطُؤْا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ» (۲)؛ یعنی: «نومید مشوید از رحمت و بخشش خدا». و فرموده که: «وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا» (۳)؛ یعنی: «و خدا وعده می‌دهد شما را آمرزشی از جانب خود، و افزونی در دنیا، و یا مزیت در عقبی». پس به خدا وثوق دارنده‌تر باش از خود، به غیر آن جناب. و در دل‌های خویش غیر از خوبی قرار مدهید، و به جز گمان نیک به خداوند خود چیزی را در خاطر

(۱). بقره، ۱۸۶.

(۲). زمر، ۵۳.

(۳). بقره، ۲۶۸.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۴۷

مگذرانید. پس به درستی که آن از برای شما آمرزیده شده است.»

۲/۳۱۵۶. از او، از احمد، از علی بن حکم، از منصور صیقل روایت است که گفت: به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: بسا است که شخصی دعایی می‌کند و از برایش مستجاب می‌شود، و آن تا زمانی به تأخیر می‌افتد. منصور گفت که: حضرت فرمود: «آری». عرض کردم که: این از برای چیست؟ از برای آنکه دعا را بیفزاید؟ فرمود: «آری».

۳/۳۱۵۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی عمیر، از اسحاق بن ابی‌هلال مدائنی، از حدید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «بنده‌ای هست که دعا می‌کند، پس خدای - تعالی - به دو فرشته می‌فرماید که: از برایش مستجاب شد، ولیکن او را به حاجتش حبس کنید و الحال به او مدهید، که من دوست می‌دارم که آواز او را بشنوم. و به درستی که بنده‌ای هست که دعا می‌کند، پس خدای - تبارک و تعالی - می‌فرماید که:

بشتابید و به زودی حاجتش را به او دهید و از برایش روا کنید، که من آواز او را دشمن می‌دارم».

۴/۳۱۵۸. ابن‌ابی عمیر، از سلیمان صاحب سابری، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: آیا دعا از برای مرد مستجاب می‌شود، و بعد از آن به تأخیر می‌افتد؟ فرمود: «آری، در بیست سال».

۵/۳۱۵۹. ابن‌ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در میان قول خدای - تعالی - : «قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمْ» (۱)، [دعایان مستجاب شد] و میان گرفتن و هلاک فرعون، چهل سال فاصله بود».

۳۱۶۰/۶. ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبدالحمید، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت:

«شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «به درستی که مؤمن دعا می کند و اجابتش به تأخیر می افتد تا روز جمعه».

۳۱۶۱/۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از چند نفر از اصحاب ما روایت کرده و گفته است که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «بنده ای که دوست خدای - تعالی -

(۱). یونس، ۸۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۴۹

است، خدای - تعالی - را می خواند در امری که بر او وارد می شود، پس به فرشته ای که بر او موکل است گفته می شود که: از برای بنده من حاجتش را بگیر و به او مده، و آن را تعجیل مکن، که من خواهش دارم که ندا و آواز او را بشنوم. و به درستی که بنده ای که دشمن خدا است، خدای - تعالی - را می خواند در امری که به او می رسد، پس به فرشته ای که به او موکل است گفته می شود که: حاجتش را روا کن و آن را شتاب ده، که من ناخوش دارم که ندا و آواز او را بشنوم».

حضرت فرمود: «پس مردم می گویند که: به اینک عطا نشد، مگر به جهت گرامی بودنش، و این منع نشد، مگر به جهت خواریش». ۳۱۶۲/۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پیوسته مؤمن با خیر و امید رحمت از خدای - تعالی - است، مادام که شتاب نکند و به این جهت نومید شود و دعا را ترک کند». به آن حضرت عرض کردم که: چگونه شتاب می کند؟ فرمود که: «می گوید: چند مدّت دعا کردم و اجابت را نمی بینم».

۳۱۶۳/۹. حسین بن محمد، از احمد بن اسحاق، از سعدان بن مسلم، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پیوسته مؤمن خدای - تعالی - را می خواند و در حاجت خویش دعا می کند، و خدای عز و جل می فرماید که: اجابتش را به تأخیر اندازید، به جهت شوق به سوی آواز و دعای او. پس چون روز قیامت شود، خدای - تعالی - بفرماید که: ای بنده من! مرا خواندی و اجابت تو را به تأخیر انداختم، و ثواب چنین و چنین است. و مرا در چنین و چنین خواندی و اجابتت را به تأخیر انداختم، و ثواب تو چنین و چنین است». و حضرت فرمود که: «پس مؤمن آرزو می کند که کاش در دنیا یک دعا از برایش مستجاب نشده بود، از آن چه می بیند از حسن ثواب».

باب در بیان ثمره صلوات بر پیغمبر خدا، محمد و خاندانش

## ۲۰. باب در بیان ثمره صلوات بر پیغمبر خدا، محمد و خاندانش علیهم السلام

۳۱۶۴/۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پیوسته دعا محبوب است و به آسمان بالا نمی رود و مستجاب نمی شود، تا بر محمد و آل محمد صلوات فرستد».

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۵۱

۳۱۶۵/۲. از او، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فرمود: «هر که دعا کند و پیغمبر صلی الله علیه و آله را یاد نکند، دعا بر بالای سرش ایستاده بال زند، چنان که مرغ بال خود را می جنباند در دور چیزی، در حالی که می خواهد که بر آن فرود آید. و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله را یاد کند و صلوات فرستد، دعا بالا رود».

۳۱۶۶/۳. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از ابواسامه زید شحام، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مردی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: یا رسول الله! ثلث؛ یعنی سه

یک صلوات خود را از برای تو قرار می‌دهم. نه؛ بلکه نصف صلوات خود را از برای تو قرار می‌دهم. نه؛ بلکه آن را همه از برای تو قرار می‌دهم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: در این هنگام مؤنت [هزینه و نیازهای] دنیا و آخرت را کفایت کرده می‌شوی» (۱).

۴/۳۱۶۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف، از ابواسامه، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم که: معنی صلوات خود را همه از برای تو قرار می‌دهم، چیست؟ فرمود که: «در پیش روی هر حاجتی، آن حضرت را یا صلوات بر او را که مراد از آن دعا است، مقدّم می‌دارد. پس چیزی را از خدا سؤال نمی‌کند، تا آنکه به پیغمبر صلی الله علیه و آله آغاز کند و بر آن حضرت صلوات فرستد. پس حاجت‌های خود را از خدا سؤال کند».

۵/۳۱۶۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن‌قدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: مرا چون قدح و ظرف آب سواره قرار مدهید. پس به درستی که سواره قدحش را پر می‌کند و در وقتی

(۱). یعنی در هنگامی که امر چنان باشد که ذکر کردی، خدای- تعالی- مؤنت [هزینه] دنیا و آخرت را از تو کفایت می‌کند، و آن چه به آن احتیاج داری و دشواری را از تو دفع می‌فرماید، و شاید که مراد و به همه صلوات، صلوات کامله و تمام باشد در فضل و اجر، و آن صلواتی است که پیش از سؤال واقع باشد. و مراد به نصف آن، پست‌تر از آن باشد به این اندازه در فضل و اجر، و آن صلواتی است که در میان سؤال واقع باشد. و مراد به ثلث آن، چیزی است که به این نسبت از آن پست‌تر باشد، و آن صلواتی است که بعد از فراغ از سؤال واقع باشد. و بالجمله در آن اشاره است به سوی تفاوت مراتب صلوات در لفظ و کمال و اجر. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۵۳

که می‌خواهد، آن را می‌آشامد؛ بلکه مرا در اوّل دعا و در آخر و در وسط آن قرار دهید» (۱).

۶/۳۱۶۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش و حسین بن ابی‌العلاء، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «چون پیغمبر صلی الله علیه و آله مذکور شود، بسیار بر او صلوات فرستید؛ زیرا که هر که یک صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستد، خدا بر او هزار صلوات فرستد در هزار صف از فرشتگان، و چیزی از آن چه خدا آن را آفریده نماند، مگر آنکه بر آن بنده صلوات فرستد به جهت صلوات خدا و صلوات فرشتگانش بر او، پس هر که در این رغبت نکند، نادانی است فریفته‌شده و گول خورده، که خدا و رسولش و اهل بیت آن حضرت از او بیزار شده‌اند».

۷/۳۱۷۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن‌قدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که بر من صلوات فرستد، خدا و فرشتگانش بر او صلوات فرستند. پس هر که خواهد، آن را کم کند و هر که خواهد، بسیار کند».

۸/۳۱۷۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: صلوات بر من و بر اهل بیت من، نفاق را می‌برد و برطرف می‌کند».

۹/۳۱۷۲. ابوعلی اشعری، از محمد بن حسان، از ابوعمران ازدی، از عبدالله بن حکم، از معاویه بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که صد مرتبه بگوید: یا رَبِّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ؛ یعنی: «ای پروردگار من! صلوات فرست بر محمد و آل محمد». صد حاجت از برایش روا شود، که سی حاجتش از برای دنیا باشد».

۱۰/۳۱۷۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم و عبدالرحمان بن ابی‌نجران هر دو، از صفوان جمّال، از امام جعفر

صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر دعایی که خداوند- تعالی- به آن خوانده شود، محجوب است از آسمان و به سوی آن بالا

(۱). و مراد آن حضرت این است که در ذکر، مرا به تأخیر میندازید؛ زیرا که سواره قدح را به تأخیر می‌اندازد تا آنکه هر چیزی را بردارد، به سبب آن‌چه در آن است از آب، و بسا باشد که به آن محتاج شود. پس آن را استعمال می‌کند و آب می‌آشامد، و در نزد فراغش آن را در آخر بار خویش می‌آویزد و در پشت سرش قرار می‌دهد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۵۵

نمی‌رود، تا صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده شود».

۱۱/۳۱۷۴. از او، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از ابوبکر حضرمی روایت است که گفت: حدیث کرد مرا کسی که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیده بود که می‌فرمود: «مردی به خدمت رسول خدا آمد و عرض کرد که: نصف صلوات خود را از برای تو قرار می‌دهم. حضرت فرمود: آری. بعد از آن عرض کرد که: همه صلوات خود را از برای تو قرار می‌دهم. فرمود: آری. و چون آن مرد رفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: مقصود دنیا و آخرت از او کفایت شده».

۱۲/۳۱۷۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی عمیر، از مرزم روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «مردی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که:

یا رسول الله! به درستی که من ثلث صلوات خود را از برای تو قرار می‌دهم. حضرت به او فرمود که: خوب می‌کنی (یا سخن خوبی به او فرمود). عرض کرد که: یا رسول الله! به درستی که من نصف صلوات خود را از برای تو قرار می‌دهم. حضرت فرمود که: این افضل است.

باز عرض کرد: به درستی که من همه صلوات خود را از برای تو قرار می‌دهم. فرمود: چون چنین است، خدای عز و جل از تو کفایت می‌کند آن‌چه را که مقصود تو باشد از امر دنیا و آخرت».

پس مردی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که: خدا تو را به اصلاح آورد! چگونه صلوات خود را از برای آن حضرت قرار می‌دهد؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «چیزی را از خدای- تعالی- سؤال نمی‌کند، مگر آنکه آغاز می‌کند به صلوات بر محمد و آل محمد».

۱۳/۳۱۷۶. ابن‌ابی عمیر، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: آوازهای خود را به صلوات بر من بلند کنید؛ زیرا که آن نفاق را می‌برد و نابود می‌کند».

۱۴/۳۱۷۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از یعقوب بن عبدالله، از اسحاق بن فروخ- مولای آل طلحه- روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ای اسحاق بن فروخ! هر که ده صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد، خدا و فرشتگانش صد مرتبه بر او صلوات فرستند. و هر که صد مرتبه بر محمد و آل محمد صلوات فرستد، خدا و فرشتگانش هزار مرتبه بر او صلوات فرستند. آیا قول خدای- تعالی- را نمی‌شنوی که می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۵۷

رَحِيمًا» (۱)؛ یعنی: او است آن خداوندی که درود می‌دهد و رحمت می‌فرستد بر شما، و درود می‌دهند فرشتگانش (یعنی آمرزش می‌طلبند گناهان شما را) از برای آنکه بیرون آورد شما را از تاریکی‌های کفر و نفاق و جهالت و معصیت، به سوی روشنی ایمان و

اخلاص و معرفت و طاعت، به وسیله الطاف و هدایت. و نسبت به مؤمنان مهربان بوده و هست و خواهد بود».

۱۵/۳۱۷۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابویوب، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: «در ترازوی اعمال، چیزی از صلوات بر محمد و آل محمد سنگین تر نیست. و به درستی که کسی هست که کردارهایش را در ترازو می گذارند، پس آن کردارها ترازو را میل می دهند به اینکه پله گناهانش بر ثوابهایش راجح می شود. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله صلوات بر خود را بیرون می آورد و آن را در ترازویش می گذارد، و به واسطه آن، افزونی به هم می رساند و ثوابش بر گناهانش غالب می شود».

۱۶/۳۱۷۹. علی بن محمد، از ابن جمهور، از پدرش، از رجال خویش که راویان حدیث اند روایت کرده و گفته است که: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هر که را به سوی خدای - تعالی - حاجتی باشد، باید که به صلوات بر محمد و آل محمد آغاز کند، بعد از آن حاجت خود را سؤال نماید، پس به صلوات بر محمد و آل محمد ختم کند؛ زیرا که خدای - تعالی - از آن کریم تر است که دو طرف را که اول و آخر است قبول فرماید و میان را وا گذارد؛ زیرا که صلوات بر محمد و آل محمد از آن جناب محبوب نمی شود و به سوی او بالا می رود».

۱۷/۳۱۸۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از محسن بن احمد، از ابان احمر، از عبدالسّلام بن نعیم که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: من داخل خانه کعبه شدم و چیزی از دعا مرا حاضر نبود و خاطر نداشتم، مگر صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله. حضرت فرمود: «بدان و آگاه باش! که هیچ کس بیرون نیامده به چیزی که بهتر و افزون تر باشد، از آنچه تو به آن بیرون آمده ای».

۱۸/۳۱۸۱. علی بن محمد، از احمد بن حسین، از علی بن ریّان، از عبیدالله بن عبدالله

(۱). احزاب، ۴۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۵۹

دهقان روایت کرده است که گفت: بر حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام داخل شدم. پس به من فرمود که: «چیست معنی قول خدای - تعالی - «وَذَكَرْ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلِّ» (۱) که ترجمه ظاهرش این است که: «و یاد کرد نام پروردگار خود را، پس نماز کرد؟». عرض کردم که: در هر زمان که نام پروردگار خود را یاد کند، برخیزد و نماز کند.

حضرت به من فرمود: «[در این صورت] هر آینه خدای - تعالی - این را تکلیف کرده از روی جور و ستم و محض خطا». من عرض کردم که: فدای تو گردم! پس آن چگونه است و مراد چیست؟ فرمود: «مراد آن است که در هر زمان که نام پروردگار خود را یاد کند، بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد».

۱۹/۳۱۸۲. از او، از محمد بن علی، از مفضل بن صالح اسدی، از محمد بن هارون، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «چون یکی از شما نماز کند و در نمازش پیغمبر صلی الله علیه و آله را یاد نکند، نمازش را در غیر راه بهشت می برند (یا با نمازش در غیر راه بهشت می رود).

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که من در نزد او یاد شوم و بر من صلوات نفرستد، داخل دوزخ شود و خدا او را دور گرداند.

و آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که من در نزد او یاد شوم و صلوات بر من را ترک کند یا به آن اتمام نکند، خدا او را چنان قرار دهد که راه بهشت را خطا کند و به آن نرسد».

۲۰/۳۱۸۳. ابوعلی اشعری، از حسن بن علی، از عنبسه بن هشام، از ثابت، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده



است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که من در نزد او یاد شوم و فراموش کند که بر من صلوات فرستد، خدا او را چنان گرداند که راه بهشت را خطا کند و به آن نرسد».

۲۱/۳۱۸۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد، از ابن قَدَاح، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «پدرم شنید از مردی که به خانه کعبه چسبیده بود و می گفت: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ؛ یعنی: «بار خدایا! صلوات فرست بر محمد». پس پدرم به آن مرد فرمود که: ای بنده خدا! آن را مَبْرُ و ناتمام مکن و بر ما ستم مکن، و حَقِّ ما را کم مگردان و در باب آن بر ما ظلم منما. بگو: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ؛ یعنی: بار خدایا! صلوات

(۱). اعلی، ۱۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۶۱

فرست بر محمد و خاندانش».

باب در بیان آن چه واجب است از ذکر خدا در هر مجلسی

## ۲۱. باب در بیان آن چه واجب است از ذکر خدا در هر مجلسی «۱»

۱/۳۱۸۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از خلف بن حماد، از ربیع بن عبدالله بن جارود هذلی، از فضیل بن یسار که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هیچ مجلسی نیست که نیکوکاران و نابکاران در آن جمع شوند و بر غیر ذکر خدای - تعالی - برپا شوند (یعنی بی آنکه خدا را یاد کنند از جا برخیزند)، مگر آنکه آن مجلس در روز قیامت برایشان حسرت باشد».

۲/۳۱۸۶. حمید بن زیاد، از حسن بن محمد، از سماعه، از وهیب بن حفص، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ گروهی در مجلسی جمع نشده‌اند که خدای - تعالی - را ذکر نکنند و ما را ذکر نکنند، مگر آنکه آن مجلس در روز قیامت برایشان حسرت باشد». بعد از آن فرمود که: «حضرت ابوجعفر علیه السلام فرمود: به درستی که ذکر ما از جمله ذکر خدا است، و ذکر دشمن ما از جمله ذکر شیطان است».

۳/۳۱۸۷. و به اسناد خود گفته است که: «حضرت باقر علیه السلام فرمود که: هر که خواهد که به پیمان، پُرتر پیمان، ستاند، باید که چون خواهد از مجلس خود برخیزد بگوید که: سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَي الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ یعنی: منزه و پاکیزه می‌شمارم پروردگار تو را پروردگار ارجمندی و غلبه از آن چه وصف می‌کنند. و درود بر همه فرستادگان و ستایش از برای خدا، که پروردگار همه جهانیان است».

۴/۳۱۸۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محبوب، از عبدالله بن سنان، از ابوحمزه ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در توراتی که تغییر و تبدیلی در آن نشده، نوشته است که موسی علیه السلام از پروردگارش سؤال نمود و عرض کرد که: ای پروردگار من! آیا تو به من نزدیکی که با تو مناجات کنم و راز گویم، یا دوری که تو را آواز دهم؟ پس خدای - تعالی - به سوی او وحی فرمود که: ای موسی! من همنشین آنم که مرا یاد کند. موسی علیه السلام عرض کرد: پس در روزی که هیچ پرده‌ای نیست، مگر پرده تو، کی در پرده تو است؟ فرمود: کسانی که مرا یاد می‌کنند و من ایشان را یاد می‌کنم، و

(۱). و ذکر خدا یاد او است و مجلس، نشستگاه و جای نشستن است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۶۳

در راه من با یکدیگر دوستی می‌نمایند و من ایشان را دوست می‌دارم. پس این گروه، آنانند که چون خواهیم که بدی و ناخوشی را به اهل زمین برسانم، ایشان را یاد کنم و به واسطه ایشان، بدی را از اهل زمین دفع نمایم».

۵/۳۱۸۹. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از حسین بن یزید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هیچ گروهی نیستند که در مجلسی اجتماع کنند و نام خدای- تعالی- را یاد نکنند و بر پیغمبر خود صلوات نفرستند، مگر آنکه آن مجلس برایشان حسرت و وبال باشد».

۶/۳۱۹۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از ابن رثاب، از حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «باکی نیست به یاد کردن خدا و حال آنکه تو بول کنی؛ زیرا که یاد خدای- تعالی- بر هر حالی نیکو است. پس از یاد خدای- تعالی- دل‌تنگ مشو».

۷/۳۱۹۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدای- تعالی- به سوی موسی وحی فرمود که: به بسیاری مال شاد مشو، و بر هر حالی یاد مرا و مگذار؛ زیرا که بسیاری مال، گناهان را از یاد می‌برد، و ترک یاد من، دل‌ها را سخت می‌کند».

۸/۳۱۹۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان، از ابوحمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در توراتی که متغیر نشده، نوشته است که موسی علیه السلام از پروردگارش سؤال نمود و عرض کرد که: ای خدای من! مجالسی چند بر من می‌آید که تو را از آن عزیزتر و جلیل‌تر می‌دارم که در آنها تو را یاد کنم. فرمود که: ای موسی! به درستی که یاد من بر هر حالی نیکو است».

۹/۳۱۹۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضال، از بعضی از اصحاب خویش، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «خدای- تعالی- به موسی فرمود که: در شب و روز، یاد مرا بسیار کن، و در نزد یاد من، فروتن، و در نزد بلائی من، صابر باش، و در نزد ذکر من، آرام داشته باش و مرا پرستش کن، و چیزی را با من شریک مساز، که بازگشت به سوی من است. ای موسی! مرا ذخیره و پس‌انداز خود گردان و گنج خود را از باقیات صالحات در نزد من بگذار».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۶۵

۱۰/۳۱۹۴. و به اسناد خود، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدای- تعالی- به موسی علیه السلام فرمود که: زیانت را از پس دلت قرار ده تا سالم شوی (یعنی اول فکر و تأمل کن و بعد از آن سخن بگو) «۱». در شب و روز، یاد مرا بسیار کن و گناه را در معدنش پیروی مکن که پشیمان می‌شوی؛ زیرا که گناه، موعده اهل دوزخ است» «۲».

۱۱/۳۱۹۵. و به اسناد خود روایت کرده است که فرمود: «در آنچه خدای- تعالی- با موسی مناجات فرمود این بود که فرمود: ای موسی! بر هر حالی مرا فراموش مکن؛ زیرا که فراموش کردن، دل‌ها را می‌میراند».

۱۲/۳۱۹۶. از او، از ابن فضال، از غالب بن عثمان، از بشیر دهان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «خدای- تعالی- فرموده که: ای فرزند آدم! مرا یاد کن در گروهی، تا تو را یاد کنم در گروهی که از گروه تو بهتراند».

۱۳/۳۱۹۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «خدای- تعالی- فرموده است که:

هر که مرا یاد کند در گروهی از مردمان، او را یاد کنم در گروهی از فرشتگان».

باب ذکر خدای بسیار

## ۲۲. باب ذکر خدای عز و جل بسیار

۱/ ۳۱۹۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن قَدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «چیزی نیست، مگر آنکه از برایش اندازه‌ای است که به سوی آن منتهی می‌شود، مگر ذکر، که آن را اندازه‌ای نیست که به سوی آن منتهی شود. و خدای - تعالی - واجبات را واجب ساخت، پس هر که آنها را به جا آورد، همان اندازه آنها است. و روزه ماه رمضان را واجب ساخت، پس هر که آن را روزه بگیرد، همان اندازه آن است. و حج را واجب ساخت، پس هر که حج کند، همان اندازه آن است، مگر ذکر، که خدای - تعالی - به کم از آن راضی نشده و از برای آن اندازه‌ای قرار نداده که به سوی آن منتهی شود». بعد از آن، این آیه را خواند که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا

(۱)

اول اندیشه وانگهی گفتار پای بست آمده است، پس دیوار (مترجم)

(۲). مراد از معدن گناه، ظالمان و فاجران، یا سفاهت و جهالت است، یا آن‌چه گناهان و بدی از آن متولد می‌شود. و بالجمله نهی است از پیروی کردن گناه، به تحرّز از اصولی که گناهان از آن متولد می‌شود. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۶۷

کَثِيرًا\* وَ سَبْحُوهُ بُكْرَةً وَ اَصِيْلًا «۱»؛ یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یاد کنید خدا را، یاد کردن بسیار، و تسبیح و تنزیه کنید او را در بامداد». و حضرت فرمود که: «خدای - تعالی - از برای آن اندازه‌ای قرار نداده که به سوی آن منتهی شود». و فرمود که: «پدرم ذکرش بسیار بود. هر آینه با او راه می‌رفتم و او ذکر خدا می‌کرد، و با او طعام می‌خوردم و او ذکر خدا می‌کرد، و قوم را حدیث می‌کرد و با ایشان سخن می‌گفت و آن، او را از ذکر خدا مشغول نمی‌ساخت، و زبانش را می‌دیدم که به کام بالایش چسبیده بود و می‌فرمود: لا-اله الا الله، و ما را جمع می‌نمود و به ذکر خدا امر می‌فرمود تا آفتاب برآید. و هر که را از ما که می‌توانست قرآن بخواند، به خواندن امر می‌فرمود، و هر که از ما نمی‌توانست قرآن بخواند، او را به ذکر امر می‌فرمود.

و خانه‌ای که قرآن در آن خوانده می‌شود و خدای - تعالی - در آن یاد می‌شود، برکتش بسیار می‌شود، و فرشتگان در آن خانه حاضر می‌شوند، و شیاطین از آنجا دور می‌گردند، و آن خانه از برای اهل آسمان روشنی دهد، چنان‌که ستاره‌ای درخشان از برای اهل زمین روشنی می‌دهد. و خانه‌ای که قرآن در آن خوانده نمی‌شود و ذکر خدا در آن نمی‌شود، برکتش کم می‌شود، و فرشتگان از آن دور می‌شوند، و شیاطین در آن حاضر می‌شوند.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: آیا نمی‌خواهید شما را خبر دهم به بهترین اعمال شما که در درجات شما از همه آنها بلندکننده‌تر، و در نزد پادشاه شما از همه آنها پاک‌تر، و از برای شما بهتر است از دینار و درهم، و بهتر است از برای شما از آنکه دشمنان خویش را ملاقات کنید و در جنگ به هم رسید، پس شما ایشان را بکشید و ایشان شما را بکشند؟ صحابه عرض کردند: بلی، می‌خواهم. فرمود: بسیار یاد کردن خدای - تعالی -.

بعد از آن حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «مردی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که:

بهترین مردم مسجد کیست؟ فرمود: آنکه از همه ایشان بیشتر خدا را ذکر کند. و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که زبان ذاکری به او عطا شود، به حقیقت که خوبی دنیا و آخرت به او عطا شده». و در قول خدای - تعالی -: «وَلَا تَمُنُّنَّ تَسِيَتَكُنُّ» (۲) که ترجمه ظاهر آن این است که:

«منت مگذار و عطا مده در حالتی که آن را بسیار شماری». فرمود که: «بسیار مشمار آن‌چه را که کرده‌ای از برای خدا از خوبی».

۳۱۹۹/۲. حمید بن زیاد، از ابن سماعه، از وهیب بن حفص، از ابوبصیر، از امام

(۱). احزاب، ۴۱ و ۴۲.

(۲). مدثر، ۶.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۶۹

جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «شیعیان ما آنانند که چون خلوت کنند، بسیار خدا را ذکر کنند».

۳/۳۲۰۰. حسین بن محمد، از معلی بن محمد و چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد هر دو، از حسن بن علی و شأ، از داود بن سرحان، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که خدا را بسیار یاد کند، خدا او را دوست دارد. و هر که بسیار خدا را یاد کند، دو برات بیزاری از برایش نوشته شود: یکی برات بیزاری از آتش دوزخ، و دیگری برات بیزاری از نفاق».

۴/۳۲۰۱. احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از بکر بن ابی بکر، از زرارة بن اعین، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «تسبیح حضرت فاطمه زهرا- علیها السلام- از جمله ذکر بسیاری است که خدای- تعالی- فرموده که: «اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْرًا کَثِیرًا» (۱)».

از او، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از ابواسامه زید شحام و منصور بن حازم و سعید اعرج، از امام جعفر صادق علیه السلام مثل این روایت است.

۵/۳۲۰۲. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از و شأ، از داود حمّار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که ذکر خدای- تعالی- را بسیار کند، خدا او را در بهشت خود سایه دهد و در سایه آن درآورد».

باب در بیان آنکه صاعقه به ذاکر نمی‌رسد

### ۲۳. باب در بیان آنکه صاعقه «۲» به ذاکر نمی‌رسد

۱/۳۲۰۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل، از محمد بن فضیل، از ابوالصّباح کنانی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«مؤمن به هر نوعی از مردن می‌میرد، مگر صاعقه که او را فرا نمی‌گیرد، و حال آنکه او خدای- تعالی- را ذکر کند».

۲/۳۲۰۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از برید بن معاویه عجلی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «صاعقه‌ها به ذاکر نمی‌رسد». برید گفت که: عرض کردم که: ذاکر کیست و چه صفت دارد؟ فرمود: «هر که

(۱). احزاب، ۴۱.

(۲). و صاعقه، آتشی است که از آسمان افتد.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۷۱

صد آیه بخواند».

۳/۳۲۰۵. حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از وهیب بن حفص، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را از روش مردن مؤمن سؤال کردم. فرمود که: «مؤمن به هر نوعی از مردن می‌میرد؛ به غرق می‌میرد، و به خراب

شدن بنا می‌میرد، و به درنده مبتلی می‌شود، و به صاعقه می‌میرد. و صاعقه به کسی نمی‌رسد که خدای- تعالی- را ذکر کند».

باب در بیان خاصیت اشتغال به ذکر خدای تعالی

## ۲۴. باب در بیان خاصیت اشتغال به ذکر خدای تعالی

۱/۳۲۰۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدای- تعالی- می‌فرماید که: هر که به ذکر من مشغول شود، از آن که مرا سؤال کند «۱» او را عطا کنم، بهتر چیزی که عطا می‌کنم به کسی که از من سؤال کرده».

۲/۳۲۰۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از منصور بن یونس، از هارون بن خارجه، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:

«به درستی که بنده از برایش به سوی خدا حاجتی می‌باشد، پس آغاز می‌کند به ثنا بر خدا و صلوات بر محمد و آل محمد، تا آنکه حاجت خود را فراموش می‌کند، و خدا آن حاجت را از برایش روا می‌کند، بی‌آنکه آن را از او سؤال کند».

باب در بیان ثواب ذکر خدای تعالی در نهانی

## ۲۵. باب در بیان ثواب ذکر خدای تعالی در نهانی

۱/۳۲۰۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن‌محبوب، از ابراهیم بن ابی‌البلا، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خدای- تعالی- فرموده است که: هر که مرا در نهانی یاد کند، او را در آشکار یاد کنم».

۲/۳۲۰۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از سیف بن عمیره، از سلیمان بن عمرو، از ابوالمغراء خضیف که آن را مرفوع ساخته گفت که: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: «هر که خدای- تعالی- را در نهانی یاد

(۱). یعنی اشتغال به ذکر خدا، درخواستش را از یادش ببرد.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۷۳

کند، به حقیقت که بسیار خدای- تعالی- را یاد کرده. به درستی که منافقان در آشکار خدا را یاد می‌کردند و در نهانی او را یاد نمی‌کردند؛ پس خدای عز و جل فرمود که: «يُرَاؤُنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا» «۱»؛ یعنی: می‌نمایند خود را به مردمان و به ریا کار می‌کنند و یاد نمی‌کنند خدا را، مگر یاد کردن اندک» (و آن در زمانی است که مردم ایشان را ببینند).

۳/۳۲۱۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضال که آن را مرفوع ساخته، گفت که: «خدای به عیسی فرمود که: ای عیسی! مرا در دل خود یاد کن تا تو را در ذات خود یاد کنم، و مرا یاد کن در گروه خود تا تو را یاد کنم در گروهی که از گروه آدمیان بهترند. ای عیسی! دل خود را از برای من نرم گردان و در خلوت‌ها ذکر مرا بسیار بکن. و بدان که شادی من آن است که در نزد من تملق و چاپلوسی کنی و در آن زنده باش و مرده مباش».

۴/۳۲۱۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد، از حریر، از زراره، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «فرشتگان نمی‌نویسند، مگر آنچه را که می‌شنوند. و خدای- تعالی- فرموده است که: «وَأَذْكُرُ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً» «۲»؛ یعنی: «و یاد کن پروردگار خود را در دل خود از روی زاری و ترس». پس کسی غیر از خدا ثواب این ذکر را

که در نفس این مرد است نمی‌داند، به جهت عظمتی که دارد».

باب در بیان ذکر خدا در غافلان

## ۲۶. باب در بیان ذکر خدا در غافلان

۳۲۱۲ / ۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از حسین بن مختار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «آنکه در میان غافلان، خدا را یاد کند، چون جنگ‌کننده است در میان گریختگان».

۳۲۱۳ / ۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: ذاکر خدا در غافلان، چون کسی است که بعد از گریزندگان جنگ‌کننده باشد، بهشت از برای او است».

(۱). نساء، ۱۴۲.

(۲). اعراف، ۲۰۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۷۵

باب در بیان ثواب تحمید و تمجید

## ۲۷. باب در بیان ثواب تحمید و تمجید «۱»

۳۲۱۴ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابوسعید قنطاط، از مفضل روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: فدای تو کردم! دعای جامعی را به من تعلیم کن. به من فرمود که: «خدا را حمد کن؛ زیرا که کسی نمی‌ماند که نماز کند، مگر آنکه از برای دعا می‌کند، می‌گوید که: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ؛ یعنی: «شنید خدا و مستجاب فرمود دعای کسی را که او را ستود».

۳۲۱۵ / ۲. از او، از علی بن حسین، از سیف بن عمیره، از محمد بن مروان روایت است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: کدام یک از عمل‌ها در نزد خدای - تعالی - دوست‌تر است؟ فرمود: «آن است که او را حمد کنی» «۲».

۳۲۱۶ / ۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از ابوالحسن انباری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر روزی سیصد و شصت مرتبه به شماره رگ‌های بدن، خدا را حمد می‌کرد، می‌فرمود که: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ كَثِيراً عَلَى كُلِّ حَالٍ؛ یعنی: ستایش از برای خدا است که پروردگار جهانیان است، ستایشی بسیار، بر هر حالی».

۳۲۱۷ / ۴. علی بن ابراهیم، از پدرش و حمید بن زیاد، از حسین بن محمد هر دو روایت کرده‌اند، از احمد بن حسن میثمی، از یعقوب بن شعیب که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که در فرزند آدم سیصد و شصت رگ است. از جمله آنها صد و هشتاد رگ متحرک است که جنبش دارد، و از جمله آنها صد و هشتاد رگ است که ساکن است و نمی‌جنبند؛ پس اگر متحرک، ساکن شود، به خواب نمی‌رود، و اگر ساکن، متحرک شود، به خواب نمی‌رود. و رسول خدا صلی الله علیه و آله چون صبح می‌کرد، سیصد و شصت مرتبه می‌فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ كَثِيراً عَلَى كُلِّ حَالٍ». و چون شام می‌کرد، مثل این می‌فرمود.

۳۲۱۸ / ۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از

(۱). و تحمید به معنی ستودن و تمجید به معنی به بزرگی یاد کردن و بزرگ داشتن است. (مترجم)

(۲). و بنابر بعضی از نسخ کافی، او را تمجید نمایی. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۷۷

منصور بن عیاس، از سعید بن جناح که گفت: حدیث کرد مرا ابومسعود از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: هر که چون صبح کند، چهار مرتبه بگوید که: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، به حقیقت که شکر آن روز را به جا آورده. و هر که چون شام کند، چهار مرتبه این را بگوید، به حقیقت که شکر آن شب را به جا آورده.

۶/۳۲۱۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن حسان، از بعضی از اصحابش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر دعایی که پیش از آن یا در آن تمجید یا تحمیدی نباشد، آن دعا دم‌بریده و ناتمام است. و جز این نیست که تمجید یا تحمید است، و بعد از آن ثنا». عرض کردم که: نمی‌دانم که از تحمید و تمجید، چه چیز مجزی [کافی] است؟

فرمود که: «می‌گویی: اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ ... وَأَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: خداوندا! تویی اول، پس نیست پیش از تو چیزی و تویی آخر، پس نیست بعد از تو چیزی و تویی هویدا، پس نیست زبر تو چیزی و تویی دانای نهان، پس نیست نزدیک‌تر از تو چیزی و تویی ارجمند درست کردار».

۷/۳۲۲۰. و به همین اسناد، مروی است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از کمتر چیزی که از تسبیح، مجزی است؟ فرمود: «می‌گویی: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَا... وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: ستایش مر خدایی راست که برتری جست، پس غالب شد. و ستایش مر خدایی راست که مالک شد، پس توانا شد. و ستایش مر خدایی راست که نهان را سرشت، پس مطلع شد. و ستایش مر خدایی راست که زنده می‌گرداند مرده‌ها را و می‌میراند زنده‌ها را، و او بر هر چیزی توانا است».

باب در بیان ثواب استغفار

## ۲۸. باب در بیان ثواب استغفار «۱»

۱/۳۲۲۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا فرمود که: بهترین دعا استغفار است».

۲/۳۲۲۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سیف، از ابوجمیل، از عبید بن زراره که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «چون بنده استغفار

(۱). و استغفار، آمرزش خواستن است از خدای - تعالی - به هر وضعی که باشد. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۷۹

را بسیار کند، نامه عملش بلند می‌شود و حال آنکه می‌درخشد».

۳/۳۲۲۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از یاسر، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «داستان استغفار، چون داستان برگ است بر درخت که آن را می‌جنباند و فرو می‌ریزد. و آنکه از گناهی استغفار می‌کند و آن را به فعل می‌آورد، چون کسی است که به پروردگار خود ریشخند می‌کند».

۴/۳۲۲۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن سنان، از طلحة بن زید، از امام جعفر صادق علیه السلام که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله از مجلسی برنمی‌خواست و هر چند که سبک بود، تا آنکه بیست و پنج



مرتبه استغفار می فرمود و از خدای عز و جل آمرزش می طلبید».

۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمار، از حارث بن مغیره، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز هفتاد مرتبه از خدای - تعالی - آمرزش می طلبید و هفتاد مرتبه به سوی خدا توبه می فرمود».

راوی گفت که: عرض کردم که: آیا می فرمود که: **أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ؟** حضرت فرمود که:

«هفتاد مرتبه می فرمود: **أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ و هفتاد مرتبه می فرمود: أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ، أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ**» (۱).

۶. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از حسین بن زید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: استغفار و گفتن لا اله الا الله، بهترین همه عبادت‌ها است. خدای عزیز جبار فرموده است که: **«فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ»** (۲)؛ یعنی: پس بدان که نیست هیچ خدایی به حق، مگر او - یعنی معبود مطلق - و طلب آمرزش کن از برای گناه خود».

(۱). مترجم گوید که: مراد حضرت این است که: هفتاد مرتبه **«أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»** را پی در پی می فرمود، بدون فاصله اتوب الی الله، و همچنین هفتاد مرتبه اتوب الی الله را می فرمود، بدون ذکر **«أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»**؛ نه آنکه هفتاد مرتبه دو استغفر الله و دو اتوب الی الله می فرمود، که تمام هر یک از استغفار و توبه، صد و چهل استغفر الله و صد و چهل اتوب الی الله باشد. و تکرار در نظیر این کلام شایع است، چنان که در احادیث مذکور است که ده مرتبه «یا الله یا الله یا الله» بگو، و همچنین هفت مرتبه «یا رحمن یا رحمن» و امثال آن، به خلاف «یا حنان یا منان» و «یا حی یا قیوم» و امثال آن، از آنچه دویم غیر از اول باشد که به همان شماره هر دو را باید گفت، و فهمیدن غیر آن چه مذکور شد از امثال این عبارات، ناشی از بی فهمی است. (مترجم)

(۲). محمد، ۱۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۸۱

باب در بیان ثواب تسیح و تکبیر و تهلیل

## ۲۹. باب در بیان ثواب تسیح و تکبیر و تهلیل «۱»

۱. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم و ابو ایوب خزّاز هر دو، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «فقرأ به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و عرض کردند: یا رسول الله! به درستی که اغنیا را چیزی هست که بنده آزاد می کنند و ما را نیست، و ایشان را چیزی هست که حج می گذارند و ما را نیست، و ایشان را چیزی هست که صدقه می دهند و ما را نیست، و ایشان را چیزی هست که جهاد می نمایند و ما را نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که صد مرتبه خدای - تعالی - را به بزرگی یاد کند؛ یعنی به این شماره «الله اکبر» بگوید، بهتر باشد از آزاد کردن صد بنده. و هر که صد مرتبه **«سُبْحَانَ اللَّهِ»** بگوید، بهتر باشد از راندن صد شتر فربه که با خود به حج برد که آنها را از برای خدا بکشد. و هر که صد مرتبه **«الْحَمْدُ لِلَّهِ»** بگوید، بهتر باشد از بار کردن صد اسب در راه خدا با زین و لجام و سواران آنها، که همه از او باشد و به جهاد فرستد. و هر که صد مرتبه **«لا اله الا الله»** بگوید، بهترین مردم باشد در آن روز، از روی عمل، مگر کسی که زیاد کند و بر صد بیفزاید». حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «این خبر به اغنیا رسید. پس ایشان نیز این را به جا آوردند». و فرمود که: «فقرأ به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله باز گشتند و عرض کردند که:

یا رسول الله! آنچه فرمودی، به اغنیا رسیده و ایشان نیز آن را به جا آورده‌اند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **«ذَلِكَ فَضْلُ**

اللَّهُ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» (۲)؛ یعنی: این فضل خدا است که می‌دهد آن را به هر که می‌خواهد.

۲/۳۲۲۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از حماد، از ربیع، از فضیل، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «لا اله الا الله و الله اكبر را بسیار بگویند، که چیزی در نزد خدای عز و جل از تهلیل و تکبیر دوست‌تر نیست».

۳/۳۲۲۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام

(۱). و تسبیح، به معنی خدای عز و جل را به پاکی یاد کردن و تکبیر، او را به بزرگی یاد کردن است. و مراد، «سبحان الله و الله اكبر» گفتن است، چنان که مراد از تهلیل، «لا اله الا الله» گفتن است. (مترجم)

(۲). جمعه، ۴.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۸۳

روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: تسبیح- یعنی سبحان الله- نصف میزان اعمال است و الحمد لله، میزان را پر می‌کند و الله اكبر، ما بین آسمان و زمین را پر می‌کند».

۴/۳۲۳۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از مالک بن عطیه، از ضریس کناسی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی گذشت که در باغ خود درختی می‌کشت. پس حضرت بر سرش ایستاد و فرمود: آیا نمی‌خواهی که تو را دلالت کنم بر درختی که ریشه‌اش ثابت‌تر، و رسیدن میوه‌اش زودتر، و میوه‌اش خوش‌تر و باقی‌تر است؟ عرض کرد: بلی، یا رسول الله! مرا دلالت کن. فرمود که:

چون صبح و شام کنی بگو: سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ؛ یعنی: «پاک و منزّه می‌شمارم خدا را از آنچه لایق آن جناب نباشد، و همه ستایش از برای خدا است، و هیچ خدایی نیست غیر از خدا که مستجمع جمیع صفات کمال است، و خدا از آن بزرگ‌تر است که به وصف در آید». پس به درستی که اگر این را بگویی، از برایت در بهشت به هر تسبیحی ده درخت باشد از انواع میوه‌ها، و آنها از جمله باقیات صالحات‌اند». حضرت باقر علیه السلام فرمود:

«پس آن مرد عرض کرد که: یا رسول الله! من تو را گواه می‌گیرم که این باغ من صدقه مقبوضه است بر فقرا مسلمانان که اهل صدقه‌اند. پس خدای- تعالی- چند آیه‌ای از قرآن فرو فرستاد: «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى \* وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى \* فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى» (۱)؛ یعنی: پس اما آنکه داد حقوق مال خود را و در راه خدا عطا کرد، و پرهیز نمود از معاصی و تصدیق کرد به کلمه نیکوتر و وعده عوض، پس زود باشد که آسانی دهیم و اسباب لطف به او کرامت فرماییم، تا آماده شود از برای حالتی که مؤدی شود به یسر و راحت» (و آن دخول بهشت است. بنابر ظاهر این حدیث).

۵/۳۲۳۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: بهترین عبادت‌ها گفتن لا اله الا الله است».

(۱). لیل، ۵-۷.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۸۵

باب در مدح دعا از برای برادران دینی، غائبانه

۳۰. باب در مدح دعا از برای برادران دینی، غائبانه

۱. ۳۲۳۲ / علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از ابوالمغراء، از فضیل بن یسار، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «نزدیک‌ترین دعوت‌ها و شتابان‌ترین آنها از روی اجابت، دعای مرد است از برای برادرش در غیاب او».

۲. ۳۲۳۳ / محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «دعای مرد از برای برادرش در غیاب او، روزی را بسیار می‌کند و ناخوشی را دفع می‌نماید».

۳. ۳۲۳۴ / از او، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از عمرو بن شمر، از جابر، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است در قول خدای - تعالی -:

«وَيَسِّرُ تَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» (۱) که ترجمه آن این است که: «و اجابت می‌فرماید دعا را از برای آنان که گرویده باشند و کردارهای شایسته کرده باشند، و بیفزاید ایشان را از فضل خود». فرمود که: «مراد از آن، مؤمن است که غائبانه از برای برادرش دعا می‌کند. پس فرشته به او می‌گوید که: آمین (یعنی: بار خدایا! مستجاب گردان) و خدای عزیز جبار می‌فرماید که: از برای تو است دو برابر آنچه سؤال کرد، و به تو عطا شد (یا عطا کردم) آنچه را خواستی، به واسطه دوستی تو با او».

۴. ۳۲۳۵ / علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از عیبدالله بن عبدالله واسطی، از درست بن ابی‌منصور، از ابوخالد قمیاط روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «شتابان‌ترین دعاها از روی فیروزی یافتن و آسانی اجابت، دعای برادر است از برای برادرش در غیاب او. از برای برادرش به دعا آغاز می‌کند، پس فرشته‌ای که موکل است بر او می‌گوید که: آمین، و از برای تو است دو برابر آن».

۵. ۳۲۳۶ / علی بن محمد، از محمد بن سلیمان، از اسماعیل بن ابراهیم، از جعفر بن محمد تمیمی، از حسین بن علوان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هیچ مؤمنی نیست که از برای مردان مؤمن و زنان مؤمنه دعا کند، مگر آنکه خدای - تعالی - بر او برگرداند، مثل آنچه را که به آن از برای ایشان دعا کرده، از هر

(۱). شورا، ۲۶.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۸۷

مرد مؤمن و زن مؤمنه‌ای که در گذشته از اوّل دنیا، یا کسی که آینده است تا روز قیامت. به درستی که در روز قیامت بنده‌ای هست که امر می‌شود که او را به سوی آتش جهنم برند، و او را بر رو می‌کشند که به جهنم برند؛ پس مردان مؤمن و زنان مؤمنه عرض می‌کنند که:

پروردگارا! این همان است که ما را دعا می‌کرد، پس ما را در حقّ او شفیع گردان. و خدای - تعالی - ایشان را در حقّ او شفیع می‌گرداند، و به این سبب نجات می‌یابد».

۶. ۳۲۳۷ / علی، از پدرش روایت کرده است که گفت: عبدالله بن جنذب را در عرفات دیدم و وقوف و ایستادن کسی را ندیدم که از وقوف او نیکوتر باشد. پیوسته دست‌های خود را به سوی آسمان کشیده و قطرات آب دیده‌اش بر رخسارهایش روان بود، تا آنکه به زمین می‌رسید. و چون مردم باز گشتند، به او گفتم که: یا ابامحمد! وقوف کسی را ندیدم که از وقوف تو بهتر باشد. گفت: به خدا سوگند که دعا نکردم، مگر از برای برادران خود. و علتش آن است که حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام مرا خبر داد که: «هر که از برای برادر خود دعا کند در غیبت او، از عرش او را ندا کنند که: از برای تو است صد هزار برابر آن، پس من ناخوش داشتم و نخواستم که صد هزار چندان مضمون را وا گذارم از برای یکی، که نمی‌دانم مستجاب می‌شود یا نه».

۷/۳۲۳۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش هر دو، از ابن محبوب، از ابن رثاب، از ابو عبیده، از ثور بن ابی‌فاخته که گفت: شنیدم از حضرت علی بن الحسین علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که فرشتگان چون بشنوند که مؤمن از برای برادر مؤمن خود دعا می‌کند در غایبانه، یا او را به نیکی یاد می‌نماید، می‌گویند که: خوب برادری هستی تو از برای برادرت؛ از برایش به نیکی دعا می‌کنی و او از تو غائب است، و او را به خوبی یاد می‌نمایی. به حقیقت که خدا در برابر آنچه از برای او سؤال کردی به تو عطا فرمود، و بر تو ثنا گفت دو برابر آنچه تو بر او ثنا گفتی، و تو را است فضل و افزونی بر او. و چون از او بشنوند که برادرش را به بدی یاد می‌کند و بر او نفرین می‌کند، به او می‌گوید که: بد برادری هستی تو از برای برادرت. باز ایست از بدگویی و نفرین او، ای آن کسی که خدا گناهان و عیب‌های تو را پوشیده! و متوجه احوال و کار خود باش و کار به مردم مدار، و خدا را حمد کن که بر تو پوشیده. و بدان که خدا از تو به بنده خود داناتر است و او را به از تو می‌شناسد».

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۸۹  
باب در ذکر کسانی که مستجاب الدعوه‌اند

### ۳۱. باب در ذکر کسانی که مستجاب الدعوه‌اند

۱/۳۲۳۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن خالد، از عیسی بن عبدالله قمی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «سه کس اند که دعای ایشان مستجاب است: کسی که به حج می‌رود. پس بنگرید که چگونه او را جانشینی می‌کنید، و متوجه باشید که به احوال بازماندگانش برسید، و کسی که به جنگ و جهاد می‌رود در راه خدا. پس بنگرید که چگونه او را جانشینی می‌کنید، و بیمار. پس متعرض او مشوید و او را به خشم میاورید و دل‌تنگ مسازید او را».

۲/۳۲۴۰. حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پنج دعا است که از پروردگار عالم - تعالی - محبوب نمی‌شوند: دعای امام عادل و دعای مظلوم. خدای - تعالی - می‌فرماید: البته از برای تو انتقام خواهم کشید و هر چند که بعد از مدتی باشد. و دعای فرزند صالح از برای پدر و مادرش، و دعای پدر صالح از برای فرزندش، و دعا مؤمن از برای برادرش غائبانه. پس خدا می‌فرماید: و دو برابر آن از برای تو است».

۳/۳۲۴۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: بپرهیزید از نفرین مظلوم؛ زیرا که آن در بالای ابر برداشته می‌شود، تا آنکه خدای - تعالی - به سوی آن می‌نگرد؛ پس می‌فرماید که:

آن را بلند گردانید تا مستجاب کنم. و بپرهیزید از نفرین پدر؛ زیرا که آن از شمشیر، تیزتر است».

۴/۳۲۴۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از برادرش حسن، از زرعه، از سماعه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «بپرهیزید از ظلم؛ زیرا که دعای مظلوم به سوی آسمان بالا می‌رود».

۵/۳۲۴۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی‌عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که چهل نفر از مؤمنان را پیش دارد، بعد از آن دعا کند، از برایش مستجاب می‌شود».

۶/۳۲۴۴. محمد بن یحیی، از حسین، از علی بن نعمان، از عبدالله بن طلحه نهدی، از

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۹۱

امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: چهار کس اند که هیچ دعایی

از برای ایشان برگردانیده نمی‌شود، تا آنکه درهای آسمان از برای ایشان گشوده می‌شود و دعای ایشان به عرش می‌رسد: پدر که از برای فرزندش دعا کند، و مظلوم که بر کسی که بر او ظلم کرده نفرین کند، و کسی که به عمره می‌رود تا برگردد، و روزه‌دار تا افطار نماید و روزه بگشاید».

۷/۳۲۴۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هیچ چیز اجابتش شتابان‌تر نیست از دعا کردن غائبی از برای غائبی».

۸/۳۲۴۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: موسی دعا کرد و هارون آمین گفت و فرشتگان نیز آمین گفتند. پس خدای - تعالی - فرمود: «قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا» (۱)؛ یعنی:

«به حقیقت که اجابت شد دعای شما. پس استقامت داشته باشید». و هر که در راه خدا جنگ کند، از برایش مستجاب شود، چنان که از برای شما مستجاب شد تا روز قیامت».

باب در ذکر کسانی که دعای ایشان مستجاب نیست

### ۳۲. باب در ذکر کسانی که دعای ایشان مستجاب نیست

۱/۳۲۴۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ولید بن صبیح، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: در میان مکه و مدینه با آن حضرت مصاحبت کردم. پس سائلی آمد و امر فرمود که چیزی به او بدهند. بعد از آن، دیگری آمد و امر فرمود که به او چیزی بدهند. بعد از آن، دیگری آمد و امر فرمود که به او چیزی بدهند. بعد از آن، چهارم آمد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «خدا تو را سیر کند. پس به سوی ما ملتفت شد، فرمود: بدانید و آگاه باشید! که در نزد ما چیزی هست که به او بدهیم، ولیکن می‌ترسم که مانند یکی از آن سه کس باشیم که هیچ دعایی از برای ایشان مستجاب نمی‌شود:

یکی مردی که خدا مالی را به او عطا فرموده، و او آن را در غیر حَقّش خرج نموده، بعد از آن می‌گوید: بار خدایا! مرا روزی ده. پس از برایش مستجاب نمی‌شود. و دیگر، مردی که بر زنش نفرین می‌کند که خدا او را از آن زن راحت بخشد، و حال آنکه خدای - تعالی -

(۱). یونس، ۸۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۹۳

امرش را به سوی او قرار داده و طلاقش را به دست او داده. و سیم، مردی که بر همسایه‌اش نفرین می‌کند، و حال آنکه از برایش راه قرار داده به سوی آنکه از همسایگی او بیرون رود و خانه خود را بفروشد».

۲/۳۲۴۸. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از ابن فضال، از عبدالله بن ابراهیم، از جعفر بن ابراهیم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چهار کس اند که هیچ دعایی از برای ایشان مستجاب نمی‌شود: یکی مردی که در خانه‌اش نشسته، می‌گوید:

بار خدایا! مرا روزی ده، پس به او گفته می‌شود که: آیا تو را امر نکردم به طلب کردن؟ و دیگر، مردی که او را زنی باشد و بر آن زن نفرین کند. پس به او گفته می‌شود که: آیا امر او را به سوی تو قرار نداده‌ام؟ و سیم، مردی که او را مالی بوده و آن را تباه نموده، بعد از آن می‌گوید که: بار خدایا! مرا روزی ده؛ پس به او گفته می‌شود که: آیا تو را امر نکردم به میانه‌روی؟ آیا تو را امر

نکردم به اصلاح؟». بعد از آن آیه را خواند که: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا» (۱)؛ یعنی: «دیگر بندگان خداوند رحمن آنانند که چون مال را صرف کنند، اسراف نکنند و تنگ‌گیری ننمایند. و انفاق ایشان میان این و آن، راست ایستادن باشد» (یعنی طریقه اعتدال که بنای احکام شرع است). و چهارم، مردی که او را مالی باشد و آن را به قرض دهد، بدون شاهد. پس به او گفته می‌شود که: آیا تو را امر نکردم به گواه گرفتن».

محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عمران بن ابی‌عاصم، از امام جعفر صادق علیه السلام مثل این را روایت کرده است.

۳/۳۲۴۹. حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد، از وشاء، از عبدالله بن سنان، از ولید بن صبیح روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «سه کس اند که دعای ایشان برایشان رد می‌شود: یکی مردی که خدا مالی را به او روزی کرده، و او آن را در غیر وجهش صرف نموده، بعد از آن می‌گوید که: پروردگارا! مرا روزی ده. پس به او گفته می‌شود که: آیا تو را روزی ندادم؟ و دیگر، مردی که بر زنش نفرین کند، و حال آنکه بر آن زن ستمکار باشد. پس به او گفته می‌شود که: آیا امرش را به دست تو قرار ندادم؟ و دیگر،

(۱). فرقان، ۶۸.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۹۵

مردی که در خانه‌اش نشست، می‌گوید که: پروردگارا! مرا روزی ده. پس به او گفته می‌شود که: آیا راه به سوی طلب روزی از برایت قرار ندادم؟».

باب در بیان نفرین کردن بر دشمن

### ۳۳. باب در بیان نفرین کردن بر دشمن

۱/۳۲۵۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جبلة، از اسحاق عمار که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام شکایت کردم از همسایه‌ای که داشتم و از آن چه از او می‌دیدم. اسحاق گفت که: حضرت به من فرمود که: «بر او نفرین کن». گفت که: پس چنان کردم و هیچ ندیدم. به خدمتش برگشتم و در نزد او شکایت کردم. به من فرمود که: «بر او نفرین کن». عرض کردم که: فدای تو گردم! کردم و هیچ ندیدم. فرمود: «چگونه بر او نفرین کردی؟» عرض کردم که: چون او را ملاقات کردم، بر او نفرین کردم. اسحاق گفت که: حضرت فرمود: «بر او نفرین کن، چون رو آورد و در وقتی که پشت کند». پس من چنان کردم و درنگ نکردم تا آنکه خدا از او راحت بخشید.

۲/۳۲۵۱. و از امام موسی علیه السلام روایت شده که فرمود: «چون یکی از شما بر یکی نفرین کند، بگوید: اللَّهُمَّ اطْرُقْهُ بَيْنَيْهِ لَا أُخْتَلَاها وَأَبْصَحْ حَرِيمَةً» (۱). و ترجمه دعا این است که: «بار خدایا! بکوب او را به سختی و رنجی که نظیر و جفتی از برایش نیست، و حلال گردان عرصه او را که بلا و دشمن در آن درآید» (یا حرمتش را از برای نظارگان ظاهر گردان، و حرمت، آن چیزی است که هتک و دریدنش روا نباشد. حاصل آنکه پرده حرمت او را بدر و او را رسوا کن).

۳/۳۲۵۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن عیسی، از علی بن حکم، از مالک بن عطیه، از یونس بن عمار روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: مرا همسایه‌ای است از قریش، از آل محرز، که نام مرا بلند کرده و مرا مشهور ساخته. در هر زمان که به او می‌گذرم، می‌گوید که: این رافضی، مال‌ها را برمی‌دارد و به نزد جعفر بن محمد می‌برد. یونس می‌گوید که: حضرت به من فرمود که: «خدا را بخوان و بر او نفرین کن، چون در نماز شب باشی، و



حال آنکه تو سجده‌کننده باشی در سجده آخر از دو رکعت اول، خدای- تعالی- را حمد کن و آن جناب را تعظیم نما و بگو:

(۱). و در بعضی از نسخ کافی به جای بلیئه، بلیله واقع است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۹۷

اللَّهُمَّ اِنَّ فُلَانًا بَنَ فُلَانًا ... يَا رَبَّ السَّاعَةَ السَّاعَةَ؛ خداوندا! به درستی که فلان پسر فلان، به حقیقت که مشهور ساخته مرا و آوازه مرا بلند نموده، و به خشم آورده مرا و عرضه گردانیده مرا از برای ناخوشی‌ها. خداوندا! بزن او را به تیر شتابانی که مشغول کنی او را به آن از من.

خداوندا! و نزدیک گردان مرگ او را و شتاب ده این را. ای پروردگار من! در این زمان، در این زمان.

راوی می‌گوید که: چون به کوفه آمدم، شب بود که وارد کوفه شدیم. پس از اهل خویش از حال آن همسایه پرسیدم و گفتم که: فلانی چه کرد؟ گفتند که: او بیمار است. پس آخر سخنم تمام نشده بود که فریاد و فغان از خانه او شنیدم و گفتند که: مرد.

۴/۳۲۵۳. احمد بن محمد کوفی، از علی بن حسن تیمی، از علی بن اسباط، از یعقوب بن سالم روایت کرده است که گفت: در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که علاء بن کامل به آن حضرت عرض کرد که: فلان کس با من چنین و چنین می‌کند و بد رفتاری او را نقل کرد. پس اگر صلاح بدانی که خدای- تعالی- را بخوانی و دعا کنی، بد نخواهد بود. حضرت فرمود که: «اینک ضعیفی است که با تو است، بگو که: اللَّهُمَّ اِنَّكَ تَكْفِي ... وَ اَنْتَ شِئْتَ؛ خداوندا! به درستی که تو کفایت می‌کنی از هر چیزی و کفایت نمی‌کند از تو چیزی. پس کفایت کن از من کار فلانی را، به آن‌چه خواسته و چنان که خواسته‌ای و از جایی که خواسته‌ای و هر شکل که خواسته‌ای.

۵/۳۲۵۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی‌نجران، از حماد بن عثمان، از مسمعی روایت کرده است که گفت: چون داود بن علی، معلی بن خنیس را کشت، حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «هر آینه خدا را می‌خوانم و نفرین می‌کنم بر کسی که غلام مرا کشته و مال مرا فرا گرفته». داود بن علی به آن حضرت گفت که: تو مرا به نفرین خود می‌ترسانی؟

حماد می‌گوید که: مسمعی گفت که: معتب مرا حدیث کرد که: حضرت صادق علیه السلام در آن شب پیوسته در رکوع و سجود بود و چون سحر شد، شنیدم از او که می‌فرمود، و حال آنکه در سجده بود که: «اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ بِقُوَّتِكَ ... اَنْ تَأْخُذَهُ السَّاعَةَ السَّاعَةَ؛ خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را به توانایی تو که توانا است، و به بزرگواری تو که سخت است، آن‌چنان که همه آفریدگانت از برایش خوارند، آنکه رحمت فرستی بر محمد و کسان و خاندانش، و آنکه بگیری او را در این زمان»، در این زمان؛ پس آن حضرت سر خود را برداشت، تا آنکه

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۳۹۹

فریاد را در خانه داود بن علی شنیدیم. بعد از آن حضرت صادق سر خود را برداشت و فرمود: «به درستی که خدا را خواندم و بر او نفرین کردم، به نفرینی که خدا فرشته‌ای را بر او برانگیخت و گریزی را از آهن بر سرش زد، که تیزدانش (۱) از آن شکافت و مرد». باب در بیان مباحله

### ۳۴. باب در بیان مباحله «۲»

۱/۳۲۵۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی‌عمیر، از محمد بن حکیم، از ابومسروق (۳)، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: گفتم: به درستی که ما با مردم سخن می‌گوییم و برایشان حجت می‌آوریم به قول خدای- تعالی-: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولَى الْاَمْرِ مِنْكُمْ» (۴)؛ یعنی: «فرمان برید خدا را و فرمان برید فرستاده او را که محمد صلی الله علیه و آله است، و



خداوندان فرمان از خود را». پس می‌گویند که: این آیه در سپهسالار لشکرها نازل شده، و برایشان حجّت می‌آوریم به قول خدای- تعالی: «إِنَّمَا وَثِقْتُكُمْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» (۵) تا آخر آیه، که ترجمه‌اش این است که: «جز این نیست که صاحب اختیار و اولی به تصرف و حاکم بر امور دینی و دنیوی شما خدا است، و رسول او و کسانی که ایمان آورده‌اند.

آنان که به پای می‌دارند نماز را و می‌دهند زکات را و حال آنکه ایشان رکوع کنند گانند». و ایشان می‌گویند که: این آیه در شأن مؤمنان نازل شده، و برایشان حجّت می‌آوریم به قول خدای- تعالی: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (۶)؛ یعنی: «بگو یا محمد! که نمی‌خواهیم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی را، و از برای امر به معروف و نهی از منکر توقع اجری ندارم، ولیکن طلب می‌کنم از شما دوستی ثابت و متمکن را در خویشی من، که خویشان مرا دوست دارید». در جواب می‌گویند که: این آیه در باب خویشی مسلمانان نازل شده.

راوی می‌گوید که: چیزی را وا نگذاشتم از آنچه ذکرش در نزد من حاضر بود و به خاطر داشتم از این و مانند این، مگر آنکه آن را ذکر کردم.

حضرت به من فرمود که: «هرگاه این امر واقع شود، ایشان را به سوی مباحله بخوان».

(۱). تیزدان، به معنای نشیمنگاه است که مترجم آن را در برابر مئانه نهاده است.

(۲). و مباحله، یکدیگر را نفرین کردن است. (مترجم)

(۳). در نسخه مترجم، «ابومسترق» است.

(۴). نساء، ۵۹.

(۵). مائده، ۵۵.

(۶). شورا، ۲۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۰۱

عرض کردم که: چه کنم و به چه وضع باید کرد؟ فرمود: «سه روز خود را اصلاح کن»، و گمان دارم او را که فرمود: «و روزه بگیر و غسل کن، و تو با او به سوی دشت بیرون رو و انگشتان خود را از دست راست در انگشتان او در آور. بعد از آن او را انصاف بده و به خود آغاز کن:

اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ ... أَوْ عَذَاباً أَلِيماً؛ خداوند! ای پروردگار آسمان‌های هفت گانه و پروردگار زمین‌های هفت گانه! دانای نهانی و آشکار! ای مهربان بخشاینده! اگر هست ابومسروق (۱) که انکار کرده باشد حقّی را و ادعا نموده باشد باطلی را، پس فرو فرست بر او بلایی را از آسمان یا عذابی دردناک (یا دردآورنده)». بعد از آن نفرین را بر او برگردان و بگو:

وَأَنْ كَانَ فُلَانٌ جَبَدَ حَقًّا وَادَّعَى بَاطِلًا فَأَنْزِلْ عَلَيْهِ حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ أَوْ عَذَاباً أَلِيماً؛ و اگر باشد فلانی که انکار کرده باشد حقّی را و ادعا نموده باشد باطلی را، پس فرو فرست بلایی از آسمان یا عذابی دردناک (یا دردآورنده)».

بعد از آن حضرت به من فرمود: «به درستی که تو درنگ نخواهی کرد که این را در او می‌بینی. پس به خدا سوگند که هیچ آفریده‌ای را نیافتم که مرا به سوی آن اجابت کند».

۲/۳۲۵۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از اسماعیل بن مهران، از ابوالشکر مخلد، از ابوحمزه ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «ساعتی که در آن مباحله می‌شود، مابین طلوع صبح است تا طلوع آفتاب».

چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن محمد بن محمد بن خالد، از محمد بن اسماعیل، از ابوالشکر مخلد، از ابوحمزه، از امام محمد باقر علیه السلام مثل این را روایت کرده‌اند.

۳/۳۲۵۷. احمد، از بعضی از اصحاب ما در باب مباحله روایت کرده است که گفت:

«انگشتان خود را در انگشتان او درمی آوری و بعد از آن می گویی: اللَّهُمَّ اِنْ كَانَ فُلَانٌ جَحِيْدًا حَقًّا وَاَقْرَبُ بِيَاطِلٍ فَاَصِيْبُهُ بِحُسْبَانٍ مِّنَ السَّمَاءِ اَوْ بِعِذَابٍ مِّنْ عِنْدِكَ: «خداوندا! اگر هست فلانی که انکار کرده باشد حقی را و اقرار کرده باشد به باطلی، پس برسان به او بلایی از آسمان یا عذابی که از نزد تو رسد. و هفتاد مرتبه با او ملاعنه می کنی و یکدیگر را نفرین می نمایید.»

۴/۳۲۵۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از ابوالعباس، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که در باب مباحله فرمود که: «انگشتان خود را در

(۱). در نسخه مترجم، «ابومسترق» است.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۰۳

انگشتان او درمی آوری ...» تا آخر آن چه گذشت.

۵/۳۲۵۹. محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن عبدالجبار، از ابوجمیل، از بعضی از اصحابش روایت کرده است که گفت: «چون کسی حق را انکار کند و دیگری خواهد که با او مباحله و ملاعنه کند، می گوید که: اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ ... اَوْ عَذَابًا اَلِيْمًا؛ خداوندا! ای پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار زمین‌های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ! اگر هست فلانی که انکار کرده باشد حقی را و کافر شده به آن، پس برسان به او بلایی از آسمان یا عذابی دردناک (یا دردآورنده)».

باب در بیان تعظیم کردن پروردگار خود را

### ۳۵. باب در بیان تعظیم کردن پروردگار - تبارک و تعالی - خود را

۱/۳۲۶۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از اسحاق بن عمار، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدای - تعالی - را سه ساعت است در شب و سه ساعت است در روز، که در آن ساعت‌ها خود را به بزرگی یاد می فرماید. پس اول ساعت‌های روز، وقتی است که آفتاب در این جانب؛ یعنی از جانب مشرق به اندازه آن باشد از عصر؛ یعنی از جانب مغرب، تا نماز اول» (که عبارت است از نماز ظهر) «۱». تتمه حدیث: «و اول ساعت‌های شب، دو ثلث از باقی مانده از شب است، تا آنکه صبح چون نهر بر افق روان شود «۲». می فرماید: انی انا الله رب العالمین ... انی انا الله الكبير المتعال؛ به درستی که منم خدا که پروردگار جهانیانم. به درستی که منم خدا که بلندمرتبه و بزرگم. به درستی که منم خدا که ارجمند و درست کردارم. به درستی که منم خدا که آمرزگار و بخشاینده‌ام. به درستی که منم خدای مهربان رحیم. به درستی که منم خدا که مالک روز جزایم. به درستی که منم خدا که نیست نشده و نیست نخواهد شد. به درستی که منم خدا که آفریننده خوب و بدی‌ام. به درستی که منم خدا که آفریننده بهشت و دوزخم. به درستی که منم خدا که آشکارکننده هر چیزی و به سوی من برمی گردد. به درستی که منم خدای یکتای پناه نیازمندان. به درستی که منم خدا، دانای نهانی و آشکار. به درستی که منم خدای

(۱). حاصل آن که، سه ساعت روز، پیش از ظهر است، از آن زمان که آفتاب به جایی می رسد که تا وقت نماز ظهر، برابر است با آنچه آفتاب در عصر به آنجا می رسد تا نماز مغرب، که عبارت از دانگ و نیم باشد. (مترجم)

(۲). و بنابر بعضی از نسخ کافی، از ثلث باقی مانده و بنابر بعضی دیگر از نسخ، در ثلث باقی مانده است.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۰۵

پادشاه، به غایت پاکیزه، بی عیب، بی آفت، ایمن کننده، نگهبان، ارجمند، (یا غالب)، بزرگوار، بلندمرتبه. به درستی که منم خدای

تقدیرکننده آفریننده نگارنده. مرا است نام‌های نیکوتر. به درستی که منم خدا، بزرگ و برتر از همه».

راوی می‌گوید: بعد از آن حضرت صادق علیه السلام از پیش خود فرمود: «و کبریا و بزرگواری به منزله ردای آن جناب است. پس هر که چیزی از آن را با او منازعه کند، خدا او را در آتش دوزخ نگویند سازد و به زودی دراندازد». بعد از آن فرمود که: «هیچ بنده مؤمنی نیست که اینها را بخواند، در حالی که روی دلش به خدای - تعالی - باشد، مگر آنکه خدا حاجت او را برآورد. و اگر بدبخت باشد، امید دارم که نیک‌بخت گردد».

۲/۳۲۶۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از عبدالله بن بکیر، از عبدالله بن عین، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که خدای - تعالی - در هر روز و هر شب، سه مرتبه خود را به بزرگی یاد می‌کند. پس هر که خدا را به بزرگی یاد کند، به آنچه خدا خود را به آن تمجید و تعظیم نموده، بعد از آن در حال شقاوت و بدبختی باشد، خدای - تعالی - او را به سوی سعادت و نیک‌بختی بگرداند. می‌فرماید که:

أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ ... الْكَبِيرُ وَالْكَرِيمُ رِدَاؤُكَ؛ تویی خدا که نیست خدایی، مگر تو که پروردگار جهانیانی. تویی خدا که نیست خدایی، مگر تو که مهربان و بخشاینده‌ای. تویی خدا که نیست خدایی، مگر تو که ارجمند یا غالب و بزرگی. تویی خدا که نیست خدایی، مگر تو که پادشاه روز جزایی. تویی خدا که نیست خدایی، مگر تو که آمرزگار بخشاینده‌ای.

تویی خدا و نیست خدایی، مگر تو که غالب و درست‌کرداری. تویی خدا که نیست خدایی، مگر تو. از تو است آغاز آفریده‌ها و به سوی تو برمی‌گردد. تویی خدا که نیست خدایی، مگر تو، نیست نشده‌ای و نیست نخواهی شد. تویی خدا که نیست خدایی، مگر تو که آفریننده‌ای خوبی و بدی را. تویی خدا که نیست خدایی، مگر تو که آفریننده بهشت و دوزخی. تویی خدا که نیست خدایی، مگر تو یگانه‌پناه نیازمندان، که زاده نشد و نبود او را همتا هیچ کس. تویی خدا که نیست خدایی، مگر تو که پادشاهی به غایت پاکیزه بی‌عیب بی‌آفت ایمن‌کننده، نگهبان، ارجمند (یا غالب)، بزرگوار، بلندمرتبه. پاک می‌شمارم خدا را از آنچه شریک می‌سازند. او است خدای اندازه‌ها نماینده، آفریننده نگارنده. او را است نام‌های نیکوتر. به پاکی یاد می‌کند او را آنچه که در آسمان‌ها و زمین است، و او

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۰۷

است ارجمند درست‌کردار. تویی خدا که نیست خدایی، مگر تو که بزرگی و بزرگواری ردای تو است».

باب در ثواب کسی که لا اله الا الله بگوید

### ۳۶. باب در ثواب کسی که لا اله الا الله بگوید

۱/۳۲۶۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «چیزی نیست که ثوابش از شهادت دادن به اینکه لا اله الا الله، بزرگ‌تر باشد. به درستی که خدای عز و جل، چیزی با او برابری نمی‌کند و کسی در کارها با او شریک نمی‌باشد».

۲/۳۲۶۳. از او، از فضل یا فضیل بن عبدالوهاب، از اسحاق بن عبدالله یا عبیدالله، از عبیدالله بن ولید و صفی مروی است که آن را مرفوع ساخته، گفت که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «هر که لا اله الا الله بگوید، از برای او در بهشت درختی بکارند از یاقوت سرخ، که ریشه‌اش در مشک سفیدی باشد، شیرین‌تر از عسل و سفیدتر از برف و خوشبوتر از مشک» (۱).

تمه حدیث: «و در آن درخت، میوه‌ها است مانند پستان دختران باکره، که شکافته می‌شود از هفتاد حله» (یعنی چون شکافته شود، هفتاد حله از میان آن بیرون آید). و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «بهترین عبادت‌ها، گفتن لا اله الا الله است» و فرمود که: «بهترین عبادت‌ها استغفار است. و این است قول خدای - تعالی - در کتابش که: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ» (۲)»

چنان که گذشت.

باب در ثواب کسی که لا اله الا الله و الله اکبر بگوید

### ۳۷. باب در ثواب کسی که لا اله الا الله و الله اکبر بگوید

۱/۳۲۶۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی روایت کرده است و آن را مرفوع ساخته، از حریز، از یعقوب قمی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «بهای بهشت، لا اله الا الله و الله اکبر است».

(۱). و بعضی میوه را تقدیر کرده‌اند و گفته‌اند که: میوه‌اش از عسل شیرین تر باشد، تا آخر این فقره. و ظاهر آن است که چنین باشد؛ زیرا که این فقره، علی‌الظاهر نه صفت درخت می‌تواند بود، نه منبت آن، که عبارت است از زمین بهشت که در خوشی و بوی چون مشک است، یا مشک است بر سیبل حقیقت. (مترجم)

(۲). محمد، ۱۹.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۰۹  
باب در ثواب کسی که «لا اله الا الله وحده وحده» بگوید

### ۳۸. باب در ثواب کسی که «لا اله الا الله وحده وحده» بگوید

۱/۳۲۶۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن نعمان، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد که: خوشا حال کسی، (یا درخت طوبی از برای کسی است) که بگوید از امت تو، که: لا اله الا الله و خده و خده».

باب در ثواب کسی که دعای مذکور در این باب بخواند

### ۳۹. باب در ثواب کسی که دعای مذکور در این باب بخواند

۱/۳۲۶۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از عمرو بن عثمان و علی بن ابراهیم، از پدرش، هر دو، از عبدالله بن مغیره، از ابن مسکان، از ابوبصیر لیث مرادی، از عبدالکریم بن عتبه، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «هر که پیش از آنکه آفتاب طالع شود و پیش از غروب آن، ده مرتبه بگوید که: لا اله الا الله و خده ... وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ «نیست خدایی، مگر خدا، در حالی که تنها است؛ نیست انبازی برایش. او را است پادشاهی و او را است ستایش. زنده می‌کند و می‌میراند و می‌میراند و زنده می‌کند و او است زنده که نمی‌میرد. به دست او است خوبی و او بر هر چیزی توانا است»، کفاره‌ای باشد از برای گناهانش در آن روز».

۲/۳۲۶۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از آنکه او را ذکر کرده، از عمرو بن محمد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که نماز صبح را به جا آورد، پیش از آنکه زانوهای خود را بیفشاند یا بشکند (۱)، ده مرتبه بگوید که: لا اله الا الله و خده ... وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ «نیست خدایی، مگر خدای تنها؛ نیست شریکی از برایش. او را است پادشاهی و او را است ستایش. زنده می‌گرداند و می‌میراند و زنده می‌گرداند و او است زنده‌ای که نمی‌میرد. به دست او است خوبی و او بر هر چیز توانا است»، و در مغرب مثل این را بگوید، هیچ

بنده‌ای نباشد که خدا را ملاقات کند به عملی که از عمل او بهتر باشد، مگر کسی که مثل عمل او را به جا آورده باشد».

(۱). یعنی از جایش برخیزد و یا به کار دیگر پردازد.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۱۱

باب در ذکر ثواب کسی که دعای مذکور در این باب را بخواند

#### ۴۰. باب در ذکر ثواب کسی که دعای مذکور در این باب را بخواند

۱/ ۳۲۶۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از سعید، از ابو عبیده حداء، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که بگوید: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ؛ «گواهی می‌دهم به اینکه نیست خدایی، مگر خدای تنها؛ نیست شریکی از برایش، و گواهی می‌دهم به اینکه محمد بنده او و فرستاده او است»، خدا از برایش هزار حسنه بنویسد».

باب در ثواب کسی که دعای مذکور در این باب را بخواند

#### ۴۱. باب در ثواب کسی که دعای مذکور در این باب را بخواند

۱/ ۳۲۶۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالرحمان بن ابی نجران، از عبدالعزیز عبدی، از عمر بن یزید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «هر که در هر روز ده مرتبه بگوید که: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ الْهَاءُ وَاحِدًا أَحَدًا صَيِّمًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا؛ «شهادت می‌دهم به این که نیست خدا، مگر خدای تنها؛ نیست شریکی از برایش. خدای یکتای یگانه، پناه نیازمندان، که فرانگرفته است زنی را و نه فرزندی»، خدا از برایش چهل و پنج هزار حسنه بنویسد و چهل و پنج هزار گناه از او محو کند و چهل و پنج هزار درجه از برایش بلند گرداند».

و در روایت دیگر وارد شده است که: «این کلمات در آن روز، از برایش حرزی باشند از سلطان و شیطان، و هیچ گناه کبیره‌ای از گناهان، به او احاطه نکند».

باب در ثواب کسی که ده مرتبه یا الله یا الله بگوید

#### ۴۲. باب در ثواب کسی که ده مرتبه یا الله یا الله بگوید

۱/ ۳۲۷۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از پدرش، از ایوب بن حر، برادر ادیم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که ده مرتبه بگوید: يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ، به او گفته می‌شود که: لَتِيك، حاجت تو چیست».

باب در ثواب کسی که لا اله الا الله تا آخر بگوید

#### ۴۳. باب در ثواب کسی که لا اله الا الله تا آخر بگوید

۱/ ۳۲۷۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از محمد بن عیسی ارمنی، از ابو عمران خراط، از اوزاعی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هر که در هر روز

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۱۳

بگوید که: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عُبُودِيَّةً وَرَقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَصِدْقًا؛ «می‌گویم نیست خدایی، مگر خدا، از روی حق و



۲/۳۲۷۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از بعضی از اصحاب خویش، از جمیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «هر که هفتاد مرتبه بگوید: مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ «آنچه خواست خدا بود، نیست گردیدنی و نه توانایی‌ای، مگر به خدا»، خدا هفتاد نوع از انواع بلا را از او بگرداند، که آسان‌ترین آنها حَقِيق است». عرض کردم که: فدای تو کردم! خنق چیست؟ فرمود: «(پیچیده یا ناخوش و) بیمار نمی‌شود به واسطه دمل‌ها و مانند آنکه بر عضو برآید» (تا به سبب آن گلو گرفته شود و خفه شود؛ چه خنق - به فتح خاء و کسر نون - گلو گرفتن و خفه کردن باشد).  
باب در ذکر ثواب کسی که دعای مذکور در این باب را بخواند

#### ۴۷. باب در ذکر ثواب کسی که دعای مذکور در این باب را بخواند

۱/۳۲۷۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از عبدالصّمد، از حسین بن محمد، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که بعد از نماز فریضه، پیش از آنکه پای‌هایش را بگرداند و تغییر دهد از حالتی که در حال تشهّد بر آن بوده، سه مرتبه بگوید که: اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَآتُوبُ إِلَيْهِ؛ «طلب آمرزش می‌کنم خدایی را که نیست خدایی، مگر او که زنده است، پاینده. خداوند بزرگواری و نوازش، و باز می‌گردم به سوی او»، خدای - تعالی - گناهان او را بیامرزد، و هر

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۱۷

چند که مانند کف دریاها باشد».

باب در بیان گفتار، در نزد بامداد و شام

#### ۴۸. باب در بیان گفتار، در نزد بامداد و شام

۱/۳۲۷۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی اسباط، از غالب بن عبدالله، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای - تعالی - : «وَضَلَّالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» «۱»، که فرمود: «مراد از آن دعا است، پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن، و آن حاجت، اجابت است» «۲».

۲/۳۲۸۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضال، از ابو جمیله، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «به درستی که شیطان لشکرهای خود را پراکنده می‌کند، از اول وقتی که آفتاب غروب می‌کند و وقتی که طلوع می‌نماید. پس در این دو ساعت، بسیار ذکر خدای - تعالی - بکنید، و از شر شیطان و لشکرانش به خدا پناه برید، و کودکان خود را در این دو ساعت تعویذ نمایند، که این ساعت‌ها، ساعت‌های غفلت‌اند».

۳/۳۲۸۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن ابراهیم، از پدرش، هر دو، از ابن ابی عمیر، از حسن بن عطیه، از رزین صاحب انماط، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «هر که بگوید که: اللَّهُمَّ اِنِّي اَشْهَدُكَ ... وَأَبْرَأُ مِنْ فُلَانٍ وَفُلَانٍ وَفُلَانٍ؛ «خداوند! به درستی که من گواه می‌گردانم تو را و گواه می‌گردانم فرشتگان تو را، که نزدیک گردانیده شدگانند، و بردارندگان عرش تو را، که برگزیده‌اند، که تو، تویی خدا. نیست خدایی، مگر تو و مهربان و بخشاینده، و اینکه محمد بنده تو و فرستاده تو است، و اینکه محمد، پسر حسن، پیشوای من و اختیاردار من است، و اینکه پدرش فرستاده خدا».

رحمت فرستد خدا بر او و آل او و علی و حسن و حسین و علی، پسر حسین و محمد، پسر علی و جعفر، پسر محمد و موسی، پسر

جعفر و علی، پسر موسی و محمد، پسر علی



(۱). رعد، ۱۵.

(۲). و ترجمه ظاهر آیه این است که: «و نیز سجده می‌کنند از برای خدا از روی فرمانبرداری و بی‌رغبتی، سایه‌های اهل آسمان‌ها و زمین، به تبعیت اشخاص. در بامداد، به سوی مغرب، و مابین عصر و مغرب، به سوی مشرق». (مترجم)

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۱۹

و علی، پسر محمد و حسن، پسر علی و محمد، پسر حسن، پیشوایان من و اختیارداران من‌اند. بر این زنده‌ام و بر آن می‌میرم و بر آن برانگیخته می‌شوم در روز رستاخیز، و بیزارم از فلانی و فلانی»، پس اگر در آن شب بمیرد، داخل بهشت شود» (۱).

۴/۳۲۸۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حنیّال و بکر بن محمد، از ابواسحاق شعیری، از برید بن کثمه، از امام جعفر صادق علیه السلام یا امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «چون صبح کنی، می‌گویی: أَصْبَحْتُ بِاللَّهِ مُؤْمِنًا ... وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ صبح کرده‌ام به خدا، گرونده بر کیش محمد و روش او و کیش علی و روش او و کیش وصی‌ها و روش ایشان. گرویده‌ام به نهران ایشان و آشکار ایشان و حاضر ایشان و پنهان ایشان، و پناه می‌برم به خدا از آن‌چه پناه بسته‌اند از آن فرستاده خدا. صلوات فرست خدا بر او و فرزندان او و وصی‌ها، و رغبت دارم به سوی خدا در آن‌چه رغبت کرده‌اند به سوی او، و نیست نیرومندی و نه توانایی، مگر به خدا».

۵/۳۲۸۳. از او، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابویوب ابراهیم بن عثمان خزّاز، از محمد بن مسلم مروی است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «حضرت علی بن الحسین علیه السلام چون صبح می‌کرد، می‌فرمود: أَبْتَدِئُ يَوْمِي هَذَا بَيْنَ يَدَيْ نَسِيَانِي وَعَجَلْتِي بِسْمِ اللَّهِ وَمَا شَاءَ اللَّهُ؛ «آغاز می‌کنم در همین میان دو دست و پیش روی فراموشی من، و شتاب من به نام خدا و به آن‌چه خواست خدا بود».

و چون بنده این را به جا آورد، او را کفایت کند از آن‌چه در آن روز فراموش نماید».

۶/۳۲۸۴. از او، از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم، از پدرش، هر دو مروی است از ابن‌ابی عمیر، از عمر بن شهاب و سلیم فزّاء، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:

«هر که در هنگامی که شام می‌کند، سه مرتبه این دعا را بخواند، به بالی از بال‌های جبرئیل علیه السلام

(۱). آن‌چه مذکور شد، بعضی صریح حدیث است و بعضی به کنایه ادا شده؛ زیرا که، در حدیث، بعد از «و رسولک»، چنین است که و «انّ فلان بن فلان امامی»، و بعد از «والحسین و فلاناً و فلاناً حتّی ینتهی الیه ائمتی»، و ضمیر در الیه راجح است به سوی حضرت صاحب الزّمان - صلوات الله و سلامه علیه -؛ و شاید که ذکر آن حضرت در اوّل، به اعتبار آن است که آن حضرت بزرگتر فایده‌بخشی است از برای مؤمنان؛ زیرا که او شفا است از برای خشم سینه‌های ایشان، به واسطه غلبه بر دشمنان کافر ایشان، و ذکرش در آخر، به اعتبار مرتبه وجود او است و به جهت مبالغه در توسّیل به آن حضرت علیه السلام. و آنکه تصریح به نام نامی و اسم گرامی آن حضرت را تجویز نمی‌کند، به جای محمد، در هر دو جا الحجه می‌گوید، ولیکن اظهر جواز آن است، چنان‌که در رساله علیحده بیان آن کرده‌ام. (مترجم)

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۲۱

پیچیده شود، تا داخل صبح گردد: أَسْتَوْدِعُ اللَّهَ الْعَلِيِّ ... الْمُتَضَعُ مَضَعُ لِعَظْمَتِهِ كُلُّ شَيْءٍ؛ به امانت می‌سپارم به خدای برتر بزرگوار بزرگ خودم را، و هر که را که خواهد مرا کار او. به امانت می‌سپارم به خدا خودم را، آنکه از او لرزیده و ترسیده شده، که خوار شونده است به جهت بزرگی او هر چیزی».

۷/۳۲۸۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از حجاج، از علی بن عقبه و غالب بن عثمان، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «چون شام کنی، می‌گویی: اللَّهُمَّ انی اَسئَلُكَ عِنْدَ اِقْبَالِ لَیْلِكَ وَاذْبَارِ نَهَارِكَ وَحُضُورِ صَیْلَمَاتِكَ وَاَصْوَاتِ دُعَائِكَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَاَلِ مُحَمَّدٍ؛ خداوندا! به درستی که من درمی‌خواهم از تو، در نزد رو آوردن شب تو، و پشت کردن روز تو، و حاضر شدن نمازهای تو، و آوازهای خواندن تو، که صلوات فرستی بر محمد و آل محمد»، و دعا کن به آنچه دوست داری و خواسته باشی».

۸/۳۲۸۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن قداح، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هیچ روزی نیست که بر فرزند آدم بیاید، مگر آنکه همان روز به او می‌گوید که: ای فرزند آدم! من روزی تازه‌ام و من بر تو گواهم، پس در من خوب بگو و در من خوبی بکن، تا در روز قیامت به آن از برایت گواهی دهم، پس به درستی که تو بعد از این هرگز مرا نخواهی دید». و فرمود که: «علی علیه السلام چون شام می‌کرد، می‌فرمود: مَرْحَبًا بِاللَّیْلِ الْجَدِیدِ وَ الْکَاتِبِ الشَّهِیدِ اَکْتُبَا عَلَی اسْمِ اللَّهِ تَعَالَى؛ «مرحبا به شب تازه! و خوش آمد و مرحبا به نویسنده گواه! بنویسید بر نام خدا که والاست»، بعد از آن، خدای- تعالی- را ذکر می‌نمود و مشغول یاد آن جناب- تعالی- بود».

۹/۳۲۸۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از عبدالله بن بکیر، از شهاب بن عبد ربّه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «چون آفتاب متغیّر شود و رنگش بگردد، خدای عز و جل را ذکر کنید، و اگر با گروهی باشی که تو را مشغول کنند، برخیز و دعا کن».

۱۰/۳۲۸۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از شریف بن سابق، از فضل بن ابی‌قره، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «سه چیز است که پیغمبران از یکدیگر فرا گرفته و از همدیگر میراث برده‌اند از آدم، تا آنکه آنها به تحفه‌الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۲۳

رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده. چون صبح می‌کرد، می‌فرمود: اللَّهُمَّ انی اَسئَلُكَ اِیْمَانًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِی وَ یَقِیْنًا حَتّٰی اَعْلَمَ اَنَّهُ لَا یُصِیْبُنِی الْاَلَمُ مَا کَتَبْتَ لِی وَ رِضًی بِمَا قَسَمْتَ لِی؛ خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم از تو ایمانی را که برسانی آن را به دل من، و یقینی، تا آنکه بدانم در نمی‌رسد به من، مگر آنچه نوشته‌ای از برایم، و خشنودی به آنچه بخشش کرده‌ای از برایم» (۱). و بعضی از اصحاب ما این را روایت کرده و در آن افزوده که: «حَتّٰی لِاَحِبُّ ... وَ صَیَلَمَی اللَّهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَاِلَهِ؛ تا آنکه دوست ندارم شتابانیدن آنچه را که پس‌افکنده‌ای، و نه پس‌انداختن آنچه را که شتابانیده‌ای. ای زنده! ای پاینده! به مهربانی تو فریاد می‌خواهم. به صلاح آوربرایم کار و حال مرا، همه آن را، و مگذار مرا به سوی خودم یک چشم به هم زدن، هرگز، و صلوات فرست ای خدا! بر محمد و آل او».

۱۱/۳۲۸۹. و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی اَصْبَحْنَا ... اَتَقَلَّبُ فِی قَبْضَتِکَ؛ ستایش مر خدایی راست که صبح کرده‌ایم و مملکت پادشاهی او راست، و صبح کرده‌ام بنده تو و پسر بنده تو و پسر کنیز تو، که در مشیت توام. خداوندا! روزی کن مرا از فضل خود روزی‌ای را، از جایی که می‌پندارم و از جایی که نمی‌پندارم، و نگهداری کن مرا، از جایی که نگهداری می‌کنم و از جایی که نگهداری نمی‌کنم. خداوندا! روزی کن مرا از فضل خود، و مگردان از برایم حاجتی را به سوی یکی از آفریده‌ات. خداوندا! در پوشان به من عافیت را، و روزی کن به من بر آن سپاسگزاری را. ای یکتا! ای یگانه! ای پناه نیازمندان! که نژاد و زاده نشد و نبود او را همتا هیچ کس. ای خدا! ای مهربان! ای بخشاینده! ای مالک پادشاهی و پروردگار پروردگان و آقای آقایان و ای خدا! نیست خدایی، مگر تو. شفا ده مرا به شفای خود از هر درد و بیماری. به درستی که من بنده تو و پسر بنده توام، که می‌گردم در قبضه تو».

۱۲/۳۲۹۰. از او، از محمد بن علی مروی است که آن را مرفوع ساخته به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرمود: «اللَّهُمَّ انی

وَهَذَا النَّهَارَ خَلَقَانِ ... وَمَنْظَرُ السُّوءِ فِي نَفْسِي وَمَالِي؛ خداوند! به درستی که من و این روز، دو آفریده‌ایم از آفریده تو. خداوند! میازما مرا به آن و میازما آن را به من. خداوند! و منما به آن از من دلیری را بر گناهان تو، و نه سوار شدن و

(۱). و در بعضی از نسخ، به جای رضی، رَضْنی واقع است؛ یعنی خشنود گردان مرا. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۲۵

مرتکب شدن بر محرمات تو. خداوند! بگردان از من تنگی و سختی و زحمت و بلا، و بدی قضا و قدر، و شماتت و شادی دشمنان، و نگرستن بد را در خودم و مالم». و فرمود که:

«هیچ بنده‌ای نیست که در هنگامی که صبح و شام می‌کند، سه مرتبه بگوید که: رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَبِيًّا وَبِالْقُرْآنِ بِلَاغًا وَبِعَلِيٍّ أَمَامًا؛ «خشنود شدم به خدا، از روی پروردگاری و به اسلام، از روی کیش و به محمد، صلوات فرستد خدا بر او و آلش، از روی پیغمبری و به قرآن، از روی رسانیدن و به علی، در حالتی که امام من باشد»، مگر آنکه بر خدای عزیز جبار واجب و سزاوار است که در روز قیامت او را خشنود گرداند». و فرمود که: آن حضرت علیه السلام چون شام می‌کرد، می‌فرمود که: «أَصْبَحْنَا لِلَّهِ شَاكِرِينَ وَأَمْسَيْنَا لِلَّهِ حَامِدِينَ فَلَكَ الْحَمْدُ كَمَا أَمْسَيْنَا لَكَ مُسْلِمِينَ سَالِمِينَ: صبح کرده‌ایم خدا را ستایش‌گران، و شام کرده‌ایم خدا را ستاینندگان. پس تو را است ستایش، چنان که شام کرده‌ایم از برایت مسلمانان سالمان». و چون صبح می‌کرد، می‌فرمود که: «أَمْسَيْنَا لِلَّهِ شَاكِرِينَ وَأَصْبَحْنَا لِلَّهِ حَامِدِينَ فَلَكَ الْحَمْدُ كَمَا أَصْبَحْنَا لَكَ مُسْلِمِينَ سَالِمِينَ: شام کرده‌ایم خدا را شکرکنندگان، و صبح کرده‌ایم خدا را ستاینندگان. پس تو را است حمد، چنان که صبح کرده‌ایم از برایت مسلمانان سالمان».

۱۳/۳۲۹۱. از او، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از ابوبصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فرمود: «پدرم علیه السلام چون صبح می‌کرد، می‌فرمود: بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ ... مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ؛ به نام خدا و بخدا و بسوی خدا و در راه خدا و بر ملت رسول خدا صلوات بفرست بر او و آل او. خداوند! بسوی تو تسلیم کردم خودم را و بسوی تا باز گذاشتم کارم را و بر تو توکل کردم. ای پروردگار جهانیان خداوند! نگاه‌دار مرا بنگاه داشتن ایمان از پیش روی من و از پشت سر من و از جانب راست من و از جانب چپ من و از زبر من و از طرف زیر من و از جانب من، نیست خدایی مگر تو. نیست هیچ تردیدی و نه توانایی مگر بخدا، سؤال می‌کنم از تو عفو و عافیت از هر ناخوشی و بلای در دنیا و آخرت. خداوند! بدرستی که پناه می‌برم به تو از عذاب قبر و پناه می‌برم به تو از سطوت‌های تو در شب و روز.

خداوند! ای پروردگار مشعر الحرام و پروردگار شهر حرام و پروردگار حلّ و احرام! برسان به پیغمبرت، محمد و آل محمد، از جانب من سلام را. خداوند! به درستی که من پناه ببرم به زره تو که استوار است، و پناه می‌برم به جمع تو، از آنکه بمیرانی مرا از روی غرق، یا سوختن، یا گلو گرفتن، یا قصاص، یا حبس، یا زهر داده شدن، یا هلاک شدن در چاه،

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۲۷

یا خورده شده درنده، یا مردن ناگهانی، یا به چیزی از انواع مردن‌های بد، ولیکن بمیران مرا بر فراش خودم، در فرمانبرداری تو و فرمانبرداری رسول تو، صلوات فرستد خدا بر او و آل او، در حالتی که یابنده حق باشم و خطاکننده نباشم، یا در آن صفتی که وصف کردی ایشان را در کتاب خود، که گویی ایشان بنیادی هستند مرصوص [واستوار]. پناه می‌دهم خودم را و فرزندانم و آنچه روزی کرده مرا پروردگارم، به این گفتار که بگو: پناه می‌برم به پروردگار از بدی آنچه آفریده، و از بدی هر شب در آینده، چون درآید، و از بدی درندگان در کوه‌ها، و از بدی حسدبرنده، چون حسد برد، و پناه می‌دهم خودم را و فرزندانم و آنچه روزی کرده مرا پروردگارم، به این گفتار که بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردم، پادشاه مردم، خدای مردم، از بدی وسواس کننده باز پس

رونده، که وسواس می‌کند در سینه‌های مردم از جن و انس». و می‌فرمود که: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَدَدَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ... فِي الْأَهْلِ وَالْمَالِ وَالْوَالِدِ: «ستایش از برای خدا به شماره آن چه آفرید خدا، و ستایش از برای خدا، و ستایش از برای خدا به پُری آن چه آفرید خدا، و ستایش از برای خدا به عدد و کثرت کلماتش، و ستایش از برای خدا به وزن عرش او، و ستایش از برای خدا به اندازه خشنودی او. نیست خدایی، مگر خدا که بردبار و صابر است، و نیست خدا، مگر خدا که بلندمرتبه و بزرگ است. منزّه می‌شمارم خداوند که پروردگار آسمان‌ها و زمین‌ها است، و آن چه میان این دو است، و پروردگار عرش بزرگ. خداوند! به درستی که من پناه می‌برم به تو، از دریافتن بدبختی و از شماتت دشمنان، و پناه می‌برم به تو، از درویشی و سنگینی، و پناه می‌برم به تو، از بدی نگریستن در اهل و مال و فرزند»، و ده مرتبه بر محمد و آل محمد صلوات می‌فرستاد».

۱۴/۳۲۹۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و احمد بن محمد و علی بن ابراهیم، از پدرش، هر دو از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از ابو حمزه ثمالی، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «هیچ بنده‌ای نیست که چون صبح کند، پیش از طلوع آفتاب، بگوید: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ كَبِيرًا سُبْحَانَ اللَّهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ كَثِيرًا لِأَشْرِيكَ لَهُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ؛ «خدا بزرگ‌تر است. خدا بزرگ‌تر است، در حالتی که پاک و منزّه می‌شمارم خدا را در بامداد و شبانگاه، و ستایش از برای خدا است [که] پروردگار عالمیان است، ستایش بسیار. نیست شریکی از برایش. صلوات فرستد خدا بر محمد و آل او»، مگر آنکه فرشته‌ای به سوی این کلمات مبادرت کند، و اینها را در اندران

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۲۹

بال خود قرار دهد، و با اینها به سوی آسمان دنیا بالا رود، پس فرشتگان به او بگویند که: با تو چیست؟ در جواب گوید که: با من سخنانی چند است که مردی از مؤمنان آنها را گفته و آنها چنین و چنین است. فرشتگان می‌گویند که: خدا رحمت کند کسی را که این سخنان را گفته و او را بیامرزد!». حضرت فرمود: «و در هر زمان که به آسمانی بگذرد، مثل این را به اهلش بگوید و ایشان می‌گویند که: خدا رحمت کند کسی را که این سخنان را گفته و او را بیامرزد! تا آنکه با این سخنان به سوی حاملان عرش منتهی شود و به ایشان بگوید که: با من سخنانی چند است که مردی از مؤمنان به آنها تکلم نموده و آنها چنین و چنین است. پس می‌گویند که:

خدا این بنده را رحمت کند و او را بیامرزد! اینها را ببر به سوی حافظان گنج‌های گفتار مؤمنان. پس به درستی که اینها سخنان گنج‌هایند، تا آنکه اینها را در دیوان گنج‌ها بنویسند».

۱۵/۳۲۹۳. حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از جماعتی از اصحاب خویش، از ابان بن عثمان، از عیسی بن عبدالله، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«چون صبح کنی، بگو که: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقْتَ وَذَرَأَتْ وَبَرَأَتْ فِي بِلَادِكَ وَعِبَادِكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِجَلَالِكَ وَجَمَالِكَ وَجَلْمِكَ وَكَرَمِكَ كَذَا وَكَذَا؛ خداوند! به درستی که من پناه می‌برم به تو از بدی آن چه اظهار نموده‌ای و آفریده‌ای و صورت داده‌ای در شهرهای خود و بندگان خود. خداوند! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را به بزرگواری تو و زینت تو و بردباری تو و کرم تو، چنین و چنین را».

۱۶/۳۲۹۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از عبدالله بن میمون، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: «علی علیه السلام چون صبح می‌کرد، سه مرتبه می‌فرمود که:

سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ؛ «پاک و منزّه است پادشاه به غایت پاکیزه. پاک و منزّه است پادشاه به غایت پاکیزه. پاک و منزّه است پادشاه به غایت پاکیزه». و می‌فرمود که: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ ... وَبِقُدْرَتِكَ عَلَى خَلْقِكَ؛ «خداوند! به درستی که من پناه می‌برم به تو از برطرف شدن نعمت تو، و از گردانیدن عافیت تو، و از ناگهانی سزا و

عقوبت تو، و از دریافتن بدبختی، و از بدی آنچه پیشی گرفته در شب. خداوند! به درستی که سؤال می‌کنم تو را به عزت پادشاهی تو، و سختی توانایی تو، و به بزرگ سلطنت تو، و به توانایی تو بر آفریدگان خود»، بعد از آن، حاجت خود را بخواه».

۱۷/۳۲۹۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد، از حسین بن مختار، از علا بن کامل

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۳۱

روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که در نزد شام می‌فرمود: «وَأَذْكُرُ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ؛ و یاد کن پروردگار خود را در دل خود از روی زاری و ترس، و بدون آشکار از گفتار». و نیز آن حضرت می‌فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ... وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ نیست خدایی، مگر خدا، در حالتی که تنها است. نیست شریکی از برای او، و او را است پادشاهی و او را است ستایش. زنده می‌گرداند و می‌میراند و می‌میراند و زنده می‌گرداند، و او زنده‌ای است که نمی‌میرد، و او بر هر چیزی توانا است».

راوی می‌گوید که: عرض کردم که: «بِيَدِهِ الْخَيْرُ» فرمود: «به درستی که خیر و خوبی در دست او است، ولیکن چنان که من می‌گویم، بگو. ده مرتبه بگو: أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ؛ «پناه می‌برم به خدای شنوای دانا»، در هنگامی که آفتاب طلوع می‌کند، و ده مرتبه در هنگامی که غروب می‌کند.

۱۸/۳۲۹۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد، از حریر، از زراره، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «بعد از صبح، سه مرتبه می‌گویی: الْحَمْدُ لِرَبِّ الصَّبَاحِ الْحَمْدُ لِفَالِقِ الْأَصْبَاحِ؛ «سپاس و ستایش از برای شکافنده عمود صبح است و تاریکی شب ز ظلمت» (یعنی آن جناب، برنده تاریکی شب و آورنده روشنایی روز است)، و می‌گویی: اللَّهُمَّ افْتِخْ لِي... وَمِنْ حَيْثُ شِئْتُمْ وَكَيْفَ شِئْتُمْ؛ خداوند! بگشا از برایم در کاری را که در آن آسانی است از عافیت. خداوند! خوار گردان از برایم راه آن را، و بینا گردان مرا بیرون رفتن گاه آن را. خداوند! اگر چنان باشد که حکم کرده‌ای از برای یکی از آفریدگانت بر من، توانایی را به بدی، پس فرا بگیر او را از پیش روی او و از پشت سر او و از طرف راست او و از جانب چپ او و از زیر پاهای او و از زیر سر او، و کفایت کن از من او را به آنچه خواهی و از آن چه خواهی و چنان که خواهی».

۱۹/۳۲۹۷. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از محمد بن اسماعیل، از ابواسماعیل سراج، از حسین بن مختار، از مردی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«هر که چون صبح کند، بگوید که: اللَّهُمَّ اِنِّي اَصْبَحْتُ... اِبْلِيسُ وَجُنُودُهُ؛ «خداوند! به درستی که من صبح کرده‌ام در تو و پناه تو. خداوند! به درستی که من به امانت می‌سپارم به تو، دین خود و جان خود و دنیای خود و آخرت خود و مال خود را، و پناه می‌برم به تو ای بزرگ! از بدی آفریدگان تو همه، و پناه می‌برم به تو از بدی آنچه خاموش و متحیر شوند به آن، شیطان و

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۳۳

لشکرهای او» (مانند خاموشی آن که منقطع باشد از حجت)، و چون شام کند و این را بگوید، در آن شب چیزی به او زیان نرساند، ان شاء الله».

۲۰/۳۲۹۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «چون نماز شام و صبح را به جا آوری، هفت مرتبه بگو: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، لِمَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛ «به نام خدای بخشاینده مهربان. نیست گردیدنی و نه توانایی، مگر به خدای بلندمرتبه و بزرگ». پس به درستی که هر که این را بگوید، نه خوره به او می‌رسد و نه پیسی و نه دیوانگی و نه هفتاد نوع از انواع بلا».

و فرمود که: «چون صبح و شام کنی، دو مرتبه می‌گویی: الْحَمْدُ لِرَبِّ الصَّبَاحِ الْحَمْدُ لِفَالِقِ الْأَصْبَاحِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ اللَّيْلَ

بِقُدْرَتِهِ وَجَاءَ بِالنَّهَارِ بِرَحْمَتِهِ وَنَحْنُ فِي عَافِيَةٍ؛ «ستایش از برای پروردگار صبح است. ستایش از برای شکافنده عمود صبح. ستایش مر خدایی است که بُرده است شب را به توانایی خویش و آورده است روز را به مهربانی خویش، و ما در عافیتیم»، و آیه‌الکرسی، و آخر سوره حشر (که از «لَوْ أَنْزَلْنَا» ۱) باشد تا آخر سوره)، و ده آیه از اول سوره الصافات (که از اول سوره است تا «وَاصِبٌ» ۲)، می‌خوانی و می‌گویی: سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ ... إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ؛ پاک و منزّه می‌شمارم پروردگار تو را. پروردگار عزّت از آنچه وصف می‌کنند، و درود بر همه فرستادگان، و ستایش مر خدایی است که پروردگار عالمیان است. پس تسبیح و تنزیه کنید خدا را در هنگامی که به شبانگاه درآید و در هنگامی که داخل بامداد شوید، و او را است ستایش در آسمان‌ها و زمین و در اطراف روز و در هنگامی که داخل پیشین می‌شود. بیرون می‌آورد زنده را از مرده و بیرون می‌آورد مرده را از زنده، و زنده می‌گرداند زمین را بعد از مردنش، و همچنین بیرون آورده می‌شوند. پاک است از هر بدی و به غایت پاکیزه است. پروردگار فرشتگان و روح. پیشی گرفت رحمت بر خشم. نیست خدایی، مگر تو. پاک و منزّه می‌شمارم تو را. به درستی که من ستم کردم بر نفس خود، پس بیامرز مرا و رحم کن بر من و باز گرد بر من به قبول توبه. به درستی که تو، تویی نیک بر گردنده به قبول توبه، که بخشاینده و مهربانی.»

(۱). حشر، ۲۱.

(۲). صافات، ۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۳۵

۲۱ / ۳۲۹۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از معاویه بن عمّار، از امام جعفر صادق علیه السلام این دعا را روایت کرده است که: «اللَّهُمَّ، لِمَكَ الْحَمْدُ ... وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ وَآيَاتِي مَعَهُمْ؛ خداوند! از برای تو است ستایش. می‌ستایم تو را و یاری می‌جویم ز تو، و تو پروردگار منی و من بنده توام. صبح کرده‌ام بر عهد و پیمان تو و وعده تو، و ایمان دارم به وعده تو. وفا می‌کنم به عهد تو، مادام که توانیم، و نیست گردیدنی و نه توانایی، مگر به خدا، در حالتی که تنها است. نیست شریکی از برایش. شهادت می‌دهم به اینکه محمد بنده و فرستاده او است. صبح کرده‌ام بر آفرینش اسلام و سخن اخلاص و کیش ابراهیم و دین محمد. صلوات فرستد خدا بر او و آل او. بر این زندگی می‌کنم و می‌میرم، اگر خواهد خدا.

خداوند! زنده دار مرا مادام که زنده داری مرا، و بمیران مرا چون بمیرانی مرا، بر این، و برانگیز مرا چون برانگیزی مرا، بر این، در حالی که بجویم به این خشنودی تو و پیروی کردن راه تو. به سوی تو پناه دادم پشت خود را و به سوی تو باز گذاشتم کار خود را. آل محمد پیشوایانند. نیست مرا پیشوایانی غیر از ایشان. به ایشان اقتدا می‌کنم و ایشان را دوست می‌دارم و به ایشان اقتدا می‌نمایم. خداوند! بگردان ایشان را دوستان من در دنیا و آخرت، و بگردان مرا که دوستی کنم با دوستان ایشان، و دشمنی کنم با دشمنان ایشان در دنیا و آخرت، و ملحق کن مرا به شایستگان، و پدران من با ایشان باشند.»

۲۲ / ۳۳۰۰. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: چیزی به من تعلیم فرما که چون صبح و شام کنم، آن را بگویم. فرمود: «بگو که: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُفْعِلُ مَا يَشَاءُ ... وَصَلَّى لِي اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ؛ ستایش مر خدایی را است که می‌کند آنچه را که می‌خواهد، و نمی‌کند آنچه را که بخواهد غیر او. ستایش مر خدایی را است، چنان که خدا دوست می‌دارد که ستوده شود، و ستایش مر خدایی را است، چنان که او سزاوار است.

خداوند! داخل کن مرا در هر خوبی که داخل گردانیده‌ای در آن، محمد و آل محمد را، و بیرون بر مرا از هر بدی که بیرون برده‌ای از آن، محمد و آل محمد را. صلوات فرستد خدا بر محمد و آل محمد.»



۲۳/۳۳۰۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عبدالرحمان بن حماد کوفی، از عمرو بن مصعب، از فرات بن احنف، از امام

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۳۷

جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هر چه را ترک کنی و وا گذاری، این را وا مگذار، که در هر صبح و شام بگویی که: اللَّهُمَّ إِنِّي أَصْبَحْتُ أَسْتَتَعْفُرُكَ فِي هَذَا الصَّبَاحِ ... وَكَمَا يَتَّبِعِي لَوْجِهِ رَبِّي ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ؛ خداوند! به درستی که صبح کرده‌ام که آمرزش می‌طلبم از تو در این صبح و در این روز از برای اهل رحمت تو، و بیزاری می‌جویم به سوی تو از اهل لعنت تو. خداوند! به درستی که من صبح کرده‌ام، بیزارم به سوی تو در این روز و در این صبح از کسی که ما در میان پشت‌های ایشانیم، از مشرکان و از آن‌چه بودند که می‌پرستیدند. به درستی که ایشان بودند گروه بدنافرمانان. خداوند! بگردان آن‌چه را که فرو فرستاده‌ای از آسمان به سوی زمین در این صبح و در این روز، برکت بر دوستان خود و عقاب بر دشمنان خود. خداوند! دوستی کن با هر که دوستی کرد با تو و دشمنی کن با هر که دشمنی کرد با تو. خداوند! ختم کن از برایم به ایمنی و ایمان. خداوند! بیامرز مرا و پدر و مادر مرا و رحم کن ایشان را، چنانچه پرورش دادند مرا در حال خردی. خداوند! بیامرز مردان مؤمن و زنان مؤمنه را و مردان مسلمان و زنان مسلمان و زنده‌های از ایشان و مردگان. به درستی که تو می‌دانی جای گردیدن ایشان و منزلگاه ایشان. خداوند! حفظ کن پیشوای مسلمانان را به حفظ ایمان، و یاری کن او را یاری کردنی ارجمند، و بگشا از برایش گشادی‌ای آسان، و قرار ده از برایش و از برای ما در نزد خود سلطنتی یاری دهنده. خداوند! لعنت کن فلان و فلان، و گروه‌هایی را که اختلاف کردند بر فرستاده تو و ایمان به امر امامت بعد از رسول تو، و پیشوایان بعد از او و شیعیان ایشان، و سؤال می‌کنم از تو زیادتی را از فضل تو، و اقرار کردن به آن‌چه آمده است به آن از نزد تو، و تسلیم کردن از برای فرمان تو، و محافظت کردن هر آن‌چه امر فرموده‌ای به آن. نه می‌طلبم به آن بدلی را و نه می‌خرم به آن بهای اندکی را. خداوند! هدایت کن مرا در کسانی که هدایت کرده‌ای، و نگاه دار مرا بدی آن‌چه حکم فرموده‌ای. به درستی که تو حکم می‌فرمایی و حکم کرده نمی‌شود بر تو، و خوار نمی‌شود کسی را که دوست داشته‌ای.

مبارکی و برتری داری. پاک و منزّه می‌شمارم تو را. ای پروردگار خانه کعبه! بپذیر از من دعای مرا و آن‌چه تقرّب جستم به آن به سوی تو از خوبی. پس دوچندان کن آن را از برایم، دوچندان‌های بسیار، و بده به ما از نزد خود مزد بزرگی را. ای پروردگار من! چه نیکو است آن‌چه انعام کرده‌ای مرا و بزرگست، آن‌چه عطا کرده‌ای به من و دراز است، آن‌چه عافیت داده‌ای مرا و بسیار است، آن‌چه پوشیده‌ای بر من. پس تو راست ستایش، ای خدای من! در

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۳۹

حالتی که بسیار پاکیزه باشد، که مبارک ساخته باشد بر آن، پری آسمان‌ها و پری زمین و پری آن‌چه خواست پروردگار من، چنان که دوست می‌دارد پروردگار من و می‌پسندد، و چنان که سزاوار است از برای وجه پروردگارم، که خداوند بزرگواری و نوازش «۱» است».

۲۴/۳۳۰۲. از او، از اسماعیل بن مهران، از حماد بن عثمان مروی است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر که در هنگامی که نماز صبح را به جا می‌آورد، صد مرتبه: مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ، لَأَحْوَلُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛ «آنچه خواست خدا بود، و نیست گردیدنی و نه توانایی، مگر به خدای بلندمرتبه بزرگ»، بگوید، در آن روز چیزی نبیند که او را ناخوش آید».

۲۵/۳۳۰۳. از او، از اسماعیل بن مهران، از علی بن ابی‌حمزه، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر که در عقب نماز صبح و در عقب نماز مغرب، هفت مرتبه: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، لَأَحْوَلُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛ «به نام خدای بخشاینده مهربان. نیست گردیدنی و نه توانایی، مگر به خدای بلندمرتبه بزرگ»، بگوید، خدای - تعالی - هفتاد نوع از انواع



بلا- را از او دفع کند، که آسان‌ترین آنها باد و قولنج است و پیسی و دیوانگی، و اگر بدبخت باشد، از بدبختی محو شود و با نیک‌بختان نوشته شود».

۲۶/۳۳۰۴. و در روایت سعدان، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام، مثل این واقع است، مگر آنکه او گفته که: «آسان‌ترین آن دیوانگی است و خوره و پیسی، و اگر بدبخت باشد، امید دارم که خدای- تعالی- او را به سوی نیک‌بختی بگرداند».

۲۷/۳۳۰۵. از او، از ابن فضال، از حسن بن جهم، از امام موسی کاظم علیه السلام مثل این مروی است، مگر آنکه او گفت که: «هر که آن را سه بار بگوید، در هنگامی که صبح می‌کند و سه مرتبه در هنگامی که شام می‌کند، از شرّ شیطان و پادشاه نترسد، و نه از پیسی و خوره»، و نگفت هفت مرتبه و حضرت کاظم علیه السلام فرمود: «و من آن را صد مرتبه می‌گویم».

۲۸/۳۳۰۶. از او، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «چون در بامداد و شام نماز را به جا آوری، هفت مرتبه بگو: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، لَمَّا حَوْلَ وَ لَمَّا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛ «به نام خدای بخشنده مهربان. نیست گردیدنی و نه

(۱). یعنی نواختن و گرامی داشتن.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۴۱

توانایی، مگر به خدای بلندمرتبه بزرگ». پس به درستی که هر که آن را بگوید، دیوانگی و خوره و پیسی به او نرسد، و نه هفتاد نوع از انواع بلا».

۲۹/۳۳۰۷. از او، از محمد بن عبدالحمید، از سعید یا سعد بن زید روایت است که گفت:

امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که: «چون نماز مغرب را به جا آوردی، پای خود را مگشا و با کسی سخن مگو، تا آنکه صد مرتبه بگویی: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، لَمَّا حَوْلَ وَ لَمَّا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛ «به نام خدای بخشنده مهربان. نیست گردیدنی و نه توانایی، مگر به خدای بلندمرتبه بزرگ»، و همچنین صد مرتبه در صبح بگویی؛ چه هر که آن را بگوید، خدا صد نوع از انواع بلا را از او دفع کند، که پست‌تر نوعی از آنها پیسی است و خوره و شیطان و پادشاه».

۳۰/۳۳۰۸. از او، از عبدالرحمان بن حماد، از عبدالله بن ابراهیم جعفری روایت است که گفت: شنیدم از حضرت امام موسی علیه السلام که می‌فرمود: «چون شام کنی و بنگری به آفتاب که در کار غروب و پشت کردن باشد، بگو که: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ... فَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ به نام خدای بخشنده مهربان. ستایش مر خدایی است که فرا نگرفته است فرزندی را و نبود او را شریکی در پادشاهی. ستایش مر خدایی را است که وصف می‌کند و وصف نمی‌شود، و می‌داند و دانسته نمی‌شود. می‌داند خیانت چشم‌ها را از آن‌چه پنهان می‌کند سینه‌ها. پناه می‌برم به ذات خدای صاحب کرم، و به نام خدای بزرگ، از بدی آن‌چه آفریده و آن‌چه تربیت داده، و از بدی آن‌چه در زیر خاک است، و از بدی آن‌چه آشکار و آن‌چه پنهان است، و از بدی آن‌چه باشد در شب و روز، و از بدی ابومرّه- یعنی شیطان- و آن‌چه زاد، و از بدی دروغ‌گویی تباه‌کار، و از بدی آن‌چه وصف کردم و از آن‌چه وصف نکردم. ستایش مر خدایی را است که پروردگار جهانیان است». و حضرت ذکر فرمود که: «آن، ایمنی است از درنده و از شیطان رانده‌شده و از فرزندان»، و فرمود که: «امیرالمؤمنین چون صبح می‌کرد، سه مرتبه می‌فرمود که: سُبْحَانَ اللَّهِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ، و می‌فرمود که: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ»، تا آخر دعا که پیش از این گذشت، مگر آنکه در اینجا به جای «سُبْحَانَ اللَّهِ الْمَلِكِ» واقع است.

۳۱/۳۳۰۹. از او، از محمد بن علی، از عبدالرحمان بن ابی‌هاشم، از ابوخدیجه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «دعا پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب، سنتی است واجب (یعنی به غایت مؤکد) در نزد طلوع صبح یا آفتاب- بنابر

اختلاف نسخ کافی،

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۴۳

می گوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ... وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ «نیست خدایی، مگر خدا، در حالتی که تنها است. نیست شریکی از برای او. او را است پادشاهی و او را است ستایش. زنده می گرداند و می میراند و می گرداند و زنده می گرداند، و او زنده‌ای است که نمی میرد. به دست او است خوبی و او بر هر چیزی توانا است»، ده مرتبه، و ده مرتبه می گوید که: أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ، وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ، إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛ «پناه می برم به خدای شنوای دانا از وسوسه‌های دیوهای سرکش، و پناه می برم به خدای - تعالی - از آنکه حاضر شوند. به درستی که خدا، او است شنوای دانا»، پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن؛ پس اگر فراموش کنی، قضا می کنی، چنان که نماز را قضا می کنی هرگاه آن را فراموش کرده باشی».

۳۳۱۰ / ۳۲. از او، از محمد بن علی، از ابوجمیل، از محمد بن مروان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «بگو که: أَسْتَعِيذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ... وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ «پناه می جویم به خدا از دیو سرکش رانده شده، و پناه می برم به خدا از آنکه حاضر شوند مرا. به درستی که خدا، او است شنونده دانا»، و بگو: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ نیست خدایی، مگر خدا، در حالتی که تنها است.

نیست شریکی از برای او. زنده می گرداند و می میراند، و او بر هر چیزی تواناست»، راوی می گوید که: پس کسی به آن حضرت عرض کرد که: این فرض و واجب است؟ فرمود:

«آری، مفروضی است که محدود است به وقت و زمانی معین، که پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن، ده مرتبه آن را می گویی. پس اگر چیزی از تو فوت شود، آن را در شب و روز قضا کن».

۳۳۱۱ / ۳۳. از او، از اسماعیل بن مهران، از مردی، از اسحاق بن عمار، از علاء بن کامل روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «به درستی که از جمله دعاها، دعایی است که صاحبش را سزاوار است که آن را قضا کند، هرگاه فراموش کند آن را. بعد از بامداد، ده مرتبه می گوید که: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ ... وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ «نیست خدایی، مگر خدا، در حالتی که تنها است. نیست شریکی از برای او. او را است پادشاهی و او را است ستایش».

زنده می گرداند و می میراند و می میراند و زنده می گرداند، و او است زنده‌ای که نمی میرد. به دست او است خوبی و او بر هر چیزی توانا است»، و ده مرتبه می گوید که: أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۴۵

الْعَلِيمِ؛ «پناه می برم به خدای شنوای دانا»، پس هرگاه چیزی از این را فراموش کند، قضای آن بر او باشد».

۳۳۱۲ / ۳۴. از او، از ابن محبوب، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم روایت است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام را سؤال کردم از تسبیح. فرمود که: «چیز موظفی را که قدرش معین باشد نمی دانم، غیر از تسبیح فاطمه - علیها السلام -، و ده مرتبه بعد از صبح می گوید:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ «نیست خدایی، مگر خدا، در حالتی که تنها است. نیست شریکی از برای او، و او را است پادشاهی و او را است ستایش، و او بر هر چیزی توانا است»، و تسبیح می کند آنچه خواهد بر سبیل استحباب».

۳۳۱۳ / ۳۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر، از ابو عبیده حدّاء روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: هر که در هنگامی که صبح طالع می شود، ده مرتبه بگوید که: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ ... وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ «نیست خدایی، مگر خدا، در حالتی که تنها است. نیست شریکی از برای او».

او را است پادشاهی و او راست ستایش. زنده می گرداند و می میراند و می گرداند، و او است زنده‌ای که نمی میرد. به دست او است خوبی و او بر هر چیزی توانا است»، و ده مرتبه: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ؛ «خداوند! صلوات فرست بر محمد و آل محمد»، و سی و پنج مرتبه: سبحان الله؛ «پاک و منزّه می شمارم خدا را»، و سی و پنج مرتبه: لا اله الا الله؛ «نیست خدایی، مگر خدا»، و سی و پنج مرتبه: الحمد لله؛ «ستایش مر خدا را است»، بگوید، در آن صباح از جمله غافلان و بی خبران نوشته نشود، و هر گاه در شام اینها را بگوید، در آن شب از غافلان نوشته نشود».

۳۶/۳۳۱۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از محمد بن فضیل روایت کرده است که گفت: به امام محمد تقی علیه السلام نوشتم و از آن حضرت سؤال می کردم که دعایی را به من تعلیم فرماید؛ پس به من نوشت که: «چون صبح و شام کنی، می گویی که: اللَّهُمَّ اللَّهُ رَبِّي الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا؛ «خدا، خدا، خدا، پروردگار من است که بخشنده است و مهربان. شریک نمی سازم با او چیزی»، و اگر بر این زیاد کنی، خوب یا خوب تر است. بعد از آن، دعا می کنی آن چه از برایت در حاجت ظاهر شده، که همین از برای هر چیزی هست به اذن خدای - تعالی -، و خدا آن چه خواهد، می کند».

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۴۷

۳۷/۳۳۱۵. حسین بن محمد، از احمد بن اسحاق، از سعدان، از داود رقی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خواندن این دعا را وا مگذار، سه مرتبه چون صبح کنی و سه مرتبه چون شام کنی: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِي دَرْعِكَ الْخَصِيصَةِ الَّتِي تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ تُرِيدُ؛ «خداوند! قرار ده مرا در زره خود که استوار است. آن زرهی که قرار می دهی در آن، کسی را که می خواهی»، پس به درستی که پدرم علیه السلام می فرمود که: این از دعای مخزون است».

۳۸/۳۳۱۶. علی بن محمد، از بعضی از اصحاب خویش، از محمد بن سنان، از ابوسعید مکاری، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: خدا به قول خود در شأن ابراهیم: «وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى» (۱)، چه قصد فرموده؟ فرمود:

«سخنانی چند که ابراهیم در آنها مبالغه فرمود». عرض کردم که: آنها چیست؟ فرمود که:

«چون صبح می کرد، سه مرتبه می گفت که: أَصْبَحْتُ وَرَبِّي مَحْمُودٌ، أَصْبَحْتُ لَا أُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا، وَلَا أَدْعُو مَعَهُ إِلَهًا، وَلَا أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ وِلِيًّا؛ «صبح کرده‌ام و پروردگارم ستوده است. صبح کرده‌ام که شریک نمی سازم به خدا چیزی را، و نمی خوانم با خدا خدایی را، و فرا نمی گیرم از غیر او دوستی را»، و چون شام می کرد، سه مرتبه این را می گفت». حضرت فرمود: «پس خدای - تعالی - در کتاب خویش فرو فرستاد که: «وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى»؛ یعنی: و آیا خبر داده نشد به آن چه در صحف ابراهیم است، که مبالغه نمود در وفا کردن به آن چه خدای سبحانه به او عهد فرموده بود از اوامر و حقوق». عرض کردم: پس به قول خود در شأن نوح: «إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا»؛ یعنی: «به درستی که او بود بنده‌ای سپاس کار». چه قصد فرموده؟ فرمود: «سخنانی چند که در آنها مبالغه فرمود». عرض کردم که: آنها چیست؟ فرمود که: «چون صبح می کرد، می گفت: أَصْبَحْتُ أَشْهَدُكَ ... وَلَكَ الشُّكْرُ كَثِيرًا؛ «صبح کرده‌ام که گواه می گیرم تو را، که آن چه صبح کرده است با من از نعمت عافیت در دین یا دنیا. پس به درستی که آن از تو است، در حالی که تنهایی، نیست شریکی از برای تو. پس تو را است ستایش بر این، و از برای تو است شکر بسیار»، چون صبح می کرد، سه مرتبه این را می گفت و چون شام می کرد، نیز سه مرتبه». عرض کردم: پس چه قصد فرموده به قول خود در شأن یحیی: «وَخَانَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَكُوَّةً» (۲)؛ یعنی: «و دادیم به یحیی رحمت و عطف را از نزد خود، و طهارت و عمل

(۱). نجم، ۳۷.

(۲). مریم، ۱۳.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۴۹

پاکیزه، و بود پرهیزگار». حضرت فرمود: «مهربانی خدا». راوی گفت: عرض کردم که:

مهربانی خدا بر او به چه مرتبه رسیده بود؟ فرمود که: «چون می‌گفت: ای پروردگار من! خدای - تعالی - در جوابش می‌فرمود که: لیبیک، ای یحیی».

باب دعا در نزد خوابیدن و بیدار شدن

#### ۴۹. باب دعا در نزد خوابیدن و بیدار شدن

۱/ ۳۳۱۷. علی بن ابراهیم، از پدرش و حسین بن محمد، از احمد بن اسحاق هر دو روایت کرده‌اند، از بکر بن محمد، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هر که در هنگامی که خوابگاه خود را فرا می‌گیرد و می‌خوابد، سه مرتبه بگوید که: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَا... وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ «ستایش مر خدایی است که برتری جست، پس غالب شد. و ستایش مر خدایی را است که نهان را دانست، پس خبر داشت. و ستایش مر خدایی را است که مالک است، پس توانا بود. و ستایش مر خدایی را است که زنده می‌گرداند مردگان را و می‌میراند زندگان را، و او بر هر چیزی توانا است»، از گناهان بیرون آید، چون هیأت روزی که مادرش او را زاید».

۲/ ۳۳۱۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته به سوی امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «چون یکی از شما به سوی فراش خود جا بگیرد، باید که بگوید: اللَّهُمَّ إِنِّي احْتَبَسْتُ نَفْسِي ... حَتَّى تَتَوَفَّاهَا عَلَي ذَلِكْ؛ خداوندا! به درستی که من حبس کردم جان خودم را در نزد تو، پس حبس کن آن را در جای خوشنودی خود و آمرزش خود، و اگر برگردانی آن را به سوی تن من، پس برگردان آن را گرونده و شناسا به حقّ دوستان تو، تا آنکه بمیرانی آن را بر این» (۱).

۳/ ۳۳۱۹. حمید بن زیاد، از حسین بن محمد، از چند نفر، از ابان، از یحیی بن ابی العلاء، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در نزد خوابیدن، می‌فرمود که:

«أَمَنْتُ بِاللَّهِ، وَكَفَرْتُ بِالطَّاغُوتِ، اللَّهُمَّ احْفَظْنِي فِي مَنَامِي وَفِي يَقَظَتِي؛ ایمان آوردم به خدا و کافر شدم به طاغوت. خداوندا! نگاه دار مرا در خواب من و در بیداری من».

۴/ ۳۳۲۰. ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از جمیل بن درّاج، از محمد بن مروان روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «آیا نمی‌خواهید که شما را خبر

(۱). و در بعضی از نسخ کافی به جای «حسب و فاحسبها»، «احتسب و فاحسبها» واقع است، و احتساب، به شمار آوردن است و فردا از کسی خواستن. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۵۱

دهم به آن‌چه رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود، چون به سوی فراش [بستر] خویش جا می‌گرفت؟» عرض کردم: بلی، می‌خواهم. فرمود که: «آیه‌الکرسی می‌خواند و می‌فرمود: بِسْمِ اللَّهِ أَمَنْتُ بِاللَّهِ، وَكَفَرْتُ بِالطَّاغُوتِ، اللَّهُمَّ احْفَظْنِي فِي مَنَامِي وَفِي يَقَظَتِي؛ به نام خدا. ایمان آوردم به خدا و کافر شدم به طاغوت. خداوندا! نگاه دار مرا در خواب من و در بیداری من».

۵/ ۳۳۲۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از پدرش، از عبدالله بن میمون، از امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود که: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْإِحْتِلَامِ، وَمِنْ سُوءِ الْأَحْلَامِ، وَأَنْ يَلْعَبَ بِي الشَّيْطَانُ فِي الْيَقَظَةِ وَالْمَنَامِ؛ خداوندا! به درستی که من پناه می‌برم به تو از محتلم شدن و بد از خواب‌ها (یعنی خواب‌های پریشان)، و از آنکه

بازی کند با او دیو سرکش در بیداری و خواب».

۳۳۲۲/۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد و حسین بن سعید هر دو، از قاسم بن عروه، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «تسبیح فاطمه زهرا- علیها السلام-، چنان است که چون خوابگاه خود را فرا گرفتی، سی و چهار «اللَّهُ اکبر» و سی و سه «الحمد لله» و سی و سه «سُبْحَانَ اللَّهِ» بگو، و آیه الکرسی می‌خوانی با سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس، و ده آیه از اول سوره صافات، و ده آیه از آخر آن» (که عبارت است از: «وَالصَّافَّاتِ» تا «واصِبُ» «۱»، و از «وَإِنَّ جُنَدَنَا» تا «رَبِّ الْعَالَمِينَ» «۲»).

۳۳۲۳/۷. از او، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضالهُ بن ایوب، از داود بن فرقد، از برادرش روایت است که شهاب بن عبد ربّه، از ما خواست که از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کنیم و گفت که: به آن حضرت عرض کن که: در شب، زنی در خواب، مرا می‌ترساند. چون به آن حضرت عرض کردم، فرمود: «به او بگو که تسبیحی را قرار ده، و سی و چهار «اللَّهُ اکبر» و سی و سه «سُبْحَانَ اللَّهِ» و سی و سه «الحمد لله» بگو، و ده مرتبه بگو که:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ... وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ نیست خدایی، مگر خدا، در حالتی که تنها است، نیست شریکی از برای او. او است پادشاه، و از برای او است ستایش. زنده می‌کند و می‌میراند و می‌میراند و زنده می‌کند. به دست او است خوبی و او را است اختلاف شب و روز، و او بر هر چیزی توانا است».

۳۳۲۴/۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از معاویه بن وهب، از

(۱). صافات، ۱-۹.

(۲). صافات، ۱۷۳ تا آخر.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۵۳

امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: در شبی، پسری از آن حضرت به خدمتش آمد و به آن حضرت عرض کرد که: ای پدر بزرگوار! می‌خواهم که بخوابم. فرمود که: «ای فرزند دل‌بند من! بگو که: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ؛ گواهی می‌دهم به اینکه نیست خدایی، مگر خدا، و اینکه محمد، صلوات فرستد خدا بر او و بر آل او، بنده او و فرستاده او است. پناه می‌برم به بزرگی خدا، و پناه می‌برم به ارجمندی خدا، و پناه می‌برم به توانایی خدا، و پناه می‌برم به بزرگواری خدا، و پناه می‌برم به سلطنت خدا. به درستی که خدا بر هر چیزی توانا است. و پناه می‌برم به گذشت خدا، و پناه می‌برم به آمرزش خدا، و پناه می‌برم به رحمت خدا از بدی هر حیوان زهردار و جنبنده زمین، و از بدی هر جنبنده خرد یا بزرگ در شب یا روز، و از بدی فاسقان عرب و عجم، و از بدی آتش‌ها که از آسمان افتد و یا تگرگ. خداوند! صلوات فرست بر محمد، بنده خود و فرستاده خود».

معاویه گفت که: پس آن کودک، در نزد ذکر پیغمبر صلی الله علیه و آله، الطیب المبارک می‌گفت. (و احتمال دارد که معنی این باشد که آن کودک پاکیزه، در نزد ذکر پیغمبر صلی الله علیه و آله، المبارک می‌گفت).

حضرت فرمود: «آری، ای فرزند دل‌بند من! الطیب المبارک» «۱».

۳۳۲۵/۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از بعضی از اصحاب خویش، از مفضل بن عمر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «اگر توانی که شبی را به روز نیآوری تا آنکه به یازده حرف تعویذ کنی، چنان کن». عرض کردم که: مرا به آنها خبر ده.

مفضل گفت که: حضرت فرمود: «بگو که: أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ... مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَبَرَأَ وَدَرَأَ؛ «پناه می‌برم به ارجمندی خدا، و پناه می‌برم به

توانایی خدا، و پناه می‌برم به بزرگواری خدا، و پناه می‌برم به سلطنت خدا، و پناه می‌برم به زینت خدا، و پناه می‌برم به دفع خدا، و پناه می‌برم به منع خدا، و پناه می‌برم به جمع خدا، و پناه می‌برم به پادشاهی خدا، و پناه می‌برم به ذات خدا، و پناه می‌برم به فرستاده خدا، صلوات فرستد خدا بر او و آل او، از بدی آن‌چه آفریده و ترتیب داده و درست نموده»، و به این تعویذ کن در هر زمان که خواسته باشی».

۱۰ / ۳۳۲۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از خالد بن نجیح که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرمود که: «چون به سوی فراش خود

(۱). و بعضی در شرح این کلام گفته‌اند که: یعنی در نزد ذکر پیغمبر، الطَّيِّبُ الْمُبَارَكُ بَگُو؛ پس بگو که: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّد الطَّيِّبُ الْمُبَارَكُ عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ؛ وَ طَيِّبْ بِي مَعْنَى پَاك وَ پَاكِيْزَه وَ مَبَارَكُ وَ پَرخِيْر وَ پَرْمَنْفَعْتِ اسْت. (مترجم) تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۵۵

جا بگیری، بگو که: بِسْمِ اللّٰهِ وَضَعْتُ جَنْبِي الْأَيْمَنَ لِلَّهِ عَلَيَّ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا لِلَّهِ مُسْلِمًا، وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ به نام خدا. گذاشتم پهلوئی خود را که راست است از برای خدا و بر ملت «۱» ابراهیم، در حالتی که مسلمانم و نیستم از جمله مشرکان».

۱۱ / ۳۳۲۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سدید، از قاسم بن سلیمان، از جراح مدائنی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون یکی از شما در شب برخیزد، باید که بگوید: سُبْحَانَ رَبِّ النَّبِيِّنَّ، وَإِلَهُ الْمُرْسَلِينَ، وَرَبِّ الْمُشْتَضِعِينَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُحْيِي الْمَوْتَى، وَهُوَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ «پاک و منزه می‌شمارم پروردگار پیغمبران، و خدای فرستاده شدگان، و پروردگار ناتوانان، و ستایش مر خدای را است، کسی که زنده می‌گرداند مردگان را، و او بر هر چیزی توانا است»، خدای - تعالی - می‌فرماید که: بنده من راست گفت و شکر کرد».

۱۲ / ۳۳۲۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریر، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون در شب از خواب برخیزی، بگو: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَدَّ عَلَيَّ رُوحِي لِأَحْمَدِهِ وَأَعْيَدَهُ؛ «ستایش مر خدایی را است که برگردانیده بر من روح مرا، از برای آنکه بستایم و بپرستم او را»، پس چون آواز خروس را بشنوی، بگو: سُبُوْحٌ قُدُّوسٌ ... فَإِنَّهُ لَمَّا يَعْفُرُ الدُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ؛ «پاک است از هر بدی و نقص، و به غایت پاکیزه است پروردگار فرشتگان و روح. پیشی گرفت رحمت بر غضبت. نیست خدایی، مگر تو، در حالتی که تنهایی، نیست شریکی از برایت. کردم بدی و ستم نمودم بر خودم، پس بیامرز مرا».

به درستی که نمی‌آمرزد گناهان را، مگر تو»، پس چون برخاستی، به سوی کران‌های آسمان نظر کن و بگو: اللَّهُمَّ لِمَا يُؤَارِي مِنْكَ لَيْلٌ دَاجٍ ... وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ خداوند! نمی‌پوشد از تو شب تار، و نه آسمان صاحب برج‌ها، و نه زمین صاحب قرارگاه، و نه تاریکی‌هایی که پاره‌ای از آنها زبر پاره‌ای است، و نه در دریای گود پر آب می‌روی در اول شب پیش روی اول شب رونده از آفریدگانت. می‌دانی خیانت چشم‌ها را و آن‌چه پنهان می‌کند سینه‌ها. فرو رفتند ستاره‌ها و به خواب رفتند چشم‌ها، و تویی زنده پاینده. فرا نمی‌گیرد تو را پینکی «۲» و نه خواب. پاک و منزّه است پروردگارم. پروردگار جهانیان و خدای پیغمبران. و ستایش

(۱). ملت به معنای دین و آیین است.

(۲). پینکی یعنی خواب سبک، چُرت.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۵۷

مر خدایی را است که پروردگار جهانیان است».



۱۳/۳۳۲۹. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان هر دو، از صفوان بن یحیی، از عبدالرحمان بن حجاج روایت کرده‌اند که گفت: چون امام جعفر صادق علیه السلام در آخر شب برمی‌خاست، آواز خود را بلند می‌کرد تا به مردم آن خانه بشنوند، یا آنکه ایشان بشنوند، و می‌فرمود که: «اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى هَوْلِ الْمَطَّلَعِ، وَوَسِّعْ عَلَيَّ ضَبِيقَ الْمَضْجَعِ، وَارْزُقْنِي خَيْرَ مَا قَبِلَ الْمَوْتِ، وَارْزُقْنِي خَيْرَ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ؛ خداوندا! یاری ده مرا از ترس موضع اطلاع، و فراخی ده بر من تنگی خوابگاه را، و روزی کن مرا خوبی آنچه پیش از مردن است، و روزی کن مرا آنچه بعد از مردن است».

۱۴/۳۳۳۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از بعضی از اصحاب خویش روایت کرده و آن را مرفوع ساخته، گفت که: «چون خواهی که بخوابی، می‌گویی: اللَّهُمَّ إِنْ أَمْسَيْتَ كَتَّ نَفْسِي فَارْحَمْهَا، وَإِنْ أَرَسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا؛ خداوندا! اگر نگاه داری جان مرا، پس بر آن رحم کن، و اگر رها می‌کنی، پس نگاه دار آن را».

۱۵/۳۳۳۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد و حسین بن سعید هر دو، از نصر بن سويد، از یحیی حلبی، از ابواسامه روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر که در هنگامی که خوابگاه خود را فرا می‌گیرد و می‌خوابد، صد مرتبه سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» (۱) را بخواند، آنچه پیش از آن عمل کرده در پنجاه سال، از برایش آمرزیده شود».

یحیی گفت: پس از سماعه این را پرسیدم، گفت که: حدیث کرد مرا ابوبصیر و گفت که: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که این را می‌فرمود، و فرمود که: «ای ابومحمد! به درستی که تو اگر این را تجربه کنی، درست خواهی یافت».

۱۶/۳۳۳۲. چند نفر از اصحاب ما، از سهل بن زیاد و احمد بن محمد هر دو روایت کرده‌اند، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن‌قَدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله چون به سوی فراش خویش جا می‌گرفت، می‌فرمود که: اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَحْيَا وَبِاسْمِكَ أَمُوتُ؛ خداوندا! به نام تو زنده می‌باشم و به نام تو می‌میرم»، و چون از خواب

(۱). اخلاص، ۱.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۵۹

برمی‌خاست، می‌فرمود: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانِي بَعْدَ مَا أَمَاتَنِي، وَإِلَيْهِ النُّشُورُ؛ ستایش مر خدایی را است که زنده گردانیده مرا، بعد از آنکه میرانده بوده مرا، و به سوی او است برخاستن»، و گفت که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هر که در نزد خواب، سه مرتبه آیه الكرسي، و آیه‌ای که در سوره آل عمران است؛ یعنی «شَهَدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ» (۱) تا آخر، و آیه سخره (یعنی: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ» تا «تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (۲) که در سوره اعراف است)، و آیه حم سجده را یعنی: «سَبِّحْهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ» تا «بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيْطٌ» (۳) بخواند، دو شیطان بر او موکل شوند که او را حفظ کنند از سرکشان شیاطین؛ خواه آن دو شیطان خواهند، و خواه ابا داشته باشند. و با آن دو شیطان، سی فرشته باشند از جانب خدا، که خدای عز و جل را حمد کنند، و او را تسبیح و تهلیل و تعظیم نمایند (و «الحمد لله و سبحان الله و لا اله الا الله و الله اكبر» گویند)، و از آن جناب آموزش طلبند، تا آن بنده بیدار شود از خواب، و ثواب این از برای او است».

۱۷/۳۳۳۳. احمد بن محمد کوفی، از حمدان قلانسی، از محمد بن ولید، از ابان، از عامر بن عبیدالله بن جذاعه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هیچ کس نیست که آخر سوره کهف (یعنی: «قُلْ إِنَّمَا» (۴)، تا آخر سوره را) در نزد خواب بخواند، مگر آنکه بیدار شود در آن ساعتی که می‌خواهد».

۱۸/۳۳۳۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پیغمبر



صلی الله علیه و آله فرمود: هر که خواهد که چیزی از شب را برخیزد و خوابگاه خود را فرا گیرد و بخوابد، باید که بگوید: اللَّهُمَّ لِمَا تُؤْمِنِي مَكْرَكَ، وَلِمَا تُنْسِيَنِي ذِكْرَكَ، وَلَا تَجْعَلْنِي مِنَ الْغَافِلِينَ؛ «خداوندا! ایمن مگردان مرا از مکر خود، و فراموشی مده مرا از یاد خود، و مگردان مرا از جمله بی‌خبران»، مگر آنکه خدای - تعالی - فرشته‌ای را بر او بگمارد، که او را در آن ساعت بیدار کند».

باب در ذکر دعا، چون آدمی از منزلش بیرون رود

### ۵۰. باب در ذکر دعا، چون آدمی از منزلش بیرون رود

۱/ ۳۳۳۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابوایوب خزّاز، از ابوحمزه

(۱). آل عمران، ۱۸.

(۲). اعراف، ۵۴.

(۳). فصلت، ۵۳ و ۵۴.

(۴). کهف، ۱۱۰.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۶۱

روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را دیدم که لب‌های خود را می‌جنبانید، در هنگامی که می‌خواست بیرون رود، و آن حضرت بر در ایستاده بود. پس عرض کردم که: من تو را دیدم که لب‌های خود را می‌جنبانیدی، در هنگامی که بیرون آمدی، پس آیا هیچ گفتی؟ فرمود: «آری، به درستی که آدمی چون از منزلش بیرون آید، و در هنگامی که می‌خواهد بیرون آید، سه مرتبه: الله اکبر، بگوید و بگوید: بِاللَّهِ أَخْرُجُ ... إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ «به یاری خدا پا بیرون بردم، و به یاری خدا داخل می‌شوم، و بر خدا توکل می‌کنم. خداوندا! بگشا از برایم در صبح «۱» را به خوبی، و به آخر رسان از برایم به خوبی، و نگاه دار مرا از بدی هر جنبنده‌ای، که تو فراگیرنده‌ای موی پیشانیش را. به درستی که پروردگرم بر راه راست است»، پیوسته در ضمان خدای - تعالی - باشد، تا آنکه او را برگرداند به سوی جایی که در آن بوده».

محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابوایوب، از ابوحمزه، مثل این را روایت کرده است.

۲/ ۳۳۳۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از مالک بن عطیه، از ابوحمزه ثمالی روایت کرده است که گفت: بر در خانه حضرت علی بن الحسین علیه السلام آمدم و به آن حضرت برخورددم، در هنگامی که از در درآمده بود. پس فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ، آمَنْتُ بِاللَّهِ، وَتَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ؛ به نام خدا. ایمان آوردم به خدا و توکل کردم بر خدا»، بعد از آن فرمود که: «ای ابوحمزه! به درستی که بنده چون از منزلش بیرون آید، شیطان او را پیش آید. پس چون بگوید که: بِسْمِ اللَّهِ، دو فرشته می‌گویند که: کفایت کرده شدی، و چون بگوید: آمَنْتُ بِاللَّهِ، به او می‌گویند که: ره‌نموده شدی، و چون بگوید که: تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، به او می‌گویند که:

نگاه داشته شدی؛ پس شیاطین دور می‌شوند و به یکدیگر می‌گویند که: چگونه ما را دستی باشد به کسی که کفایت و هدایت شد، و او را نگاه داشتند؟» ابوحمزه گفت که: بعد از آن فرمود که: «اللَّهُمَّ إِنَّ عِزِّي لَكَ الْيَوْمَ؛ خداوندا! به درستی که عرض [ / آبروی ] من از برای تو است»، پس فرمود که: «ای ابوحمزه! اگر مردم را ترک کنی، ایشان تو را ترک نکنند، و اگر ایشان را وا گذاری، ایشان تو را وا نگذارند». عرض کردم: پس چه کنم؟ فرمود: «به ایشان

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۶۳

عطا کن از عرض خویش، از برای روز فقر و احتیاجت».

۳/۳۳۳۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از ابوحمزه که گفت: رخصت طلبیدم که بر امام محمد باقر علیه السلام داخل شویم. پس به سوی من بیرون آمد و لبه‌ایش می‌جنبید. پس در این باب با آن حضرت سخن گفتم. فرمود که: «آیا به این عالم و دانا شدی و فهمیدی، ای ثمالی؟!» عرض کردم: آری، فدای تو گردم! فرمود: «به خدا سوگند که من به کلامی تکلم کردم، که هرگز هیچ کس به آن تکلم نکرده، مگر آنکه خدا از او کفایت نموده، آنچه را که مقصود او بوده از امر دنیا و آخرتش». ابوحمزه گفت که: به آن حضرت عرض کردم که: مرا به آن خبر ده. فرمود: «آری، هر که در هنگامی که از منزلش بیرون می‌آید، بگوید که: بِسْمِ اللَّهِ، حَسْبِيَ اللَّهُ، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ أُمُورِي كُلِّهَا، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الْآخِرَةِ؛ «به نام خدا، و توکل کردم بر خدا. خداوند! همانا من سؤال می‌کنم از تو خوبی کارهایم را همه، و پناه می‌برم به تو از رسوایی و خواری دنیا و عذاب آخرت»، خدا از او کفایت کند، آنچه را که مقصود او باشد از امر دنیا و آخرتش».

۴/۳۳۳۸. از او، از علی بن حکم، از عاصم بن حمید، از ابوبصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «هر که در وقتی که از در خانه خویش بیرون می‌رود، بگوید که: أَعُوذُ بِمَا عَادَتْ بِهِ مَلَائِكَةُ اللَّهِ ... أُجِيرُ نَفْسِي بِاللَّهِ مِنْ كُلِّ شَرٍّ؛ «پناه می‌برم به آنچه پناه برده‌اند به آن، فرشتگان خدا از برای این روز تازه، که چون پنهان شوی، آفتابش برنگردد از بدی نفس خود، و از بدی غیر خود، و از بدی شیاطین، و از بدی آنکه عداوت و رزد با دوستان خدا، و از بدی پری و مردم، و بدی درندگان و جنبندگان زمین، و بدی مرتکب شدن محرمات، همه آنها. پناه می‌دهم جان خودم را به خدا از هر بدی»، خدا او را بیامرزد، و توبه‌اش را قبول فرماید، و مقصودش را از او کفایت کند، و او را از بد کردن منع فرماید، و از بدی نگاه دارد».

۵/۳۳۳۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از معاویه بن عمّار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون از منزل خود بیرون آیی، بگو: بِسْمِ اللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ ... وَتَوَفَّنِي عَلَى مَلِيكَتِكَ وَمَلَأَهُ رَسُولِكَ؛ به نام خدا. توکل کردم بر خدا. نیست گردیدنی و نه توانایی، مگر به خدا. خداوند! به درستی که سؤال می‌کنم از تو، خوبی آنچه بیرون آمده‌ام از برای آن، و پناه می‌برم به تو، از بدی آنچه بیرون شده‌ام از برای آن. وسعت ده بر من نعمت خود را، و کار فرما مرا در فرمان‌برداری خود، و بگردان رغبت را در آنچه

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۶۵

در نزد تو است، و بمیران مرا بر کیش خود و کیش پیغمبر خود، صلوات فرستد خدا بر او و آل او».

۶/۳۳۴۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از محمد بن علی، از عبدالرحمان بن ابی‌هاشم، از ابوخیجه که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام چون از منزل خویش بیرون می‌رفت، می‌فرمود: «اللَّهُمَّ بِكَ خَرَجْتُ، وَلَكَ أَسَلَمْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ؛ اللَّهُمَّ بَارِكْ لِي فِي يَوْمِي هَذَا، وَارْزُقْنِي فَوْزَهُ وَفَتْحَهُ وَنَصِيرَهُ وَطَهْرَهُ وَهُدَاهُ وَبَرَكَتَهُ، وَأَصْرِفْ عَنِّي شَرَّهُ وَشَرَّ مَا فِيهِ؛ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ خَرَجْتُ، فَبَارِكْ لِي فِي خُرُوجِي، وَأَنْفَعْنِي بِهِ؛ خداوند! به تو بیرون رفتم، و از برای تو اسلام آوردم، و به تو گرویدم، و بر تو توکل کردم. خداوند! مبارک گردان بر من در همین روز، و روزی کن مرا رستگاری آن، و گشاد آن، و یاری آن، و پاکی آن، و راهنمایی آن، و برکت آن، و بگردان از من بدی آن را، و بدی آنچه در آن است. به نام خدا، و به خدا، و خدا بزرگ است، و ستایش مر خدایی را است که پروردگار جهانیان است. خداوند! به درستی که من به حقیقت بیرون آمده‌ام، پس مبارک گردان از برایم، و نفع ده مرا به آن»، و فرمود که: چون در منزلش داخل می‌شد، همین را می‌فرمود.

۷/۳۳۴۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از حضرت امام رضا روایت کرده است که فرمود: «چون پدرم

علیه السلام از منزلش بیرون می‌آمد، می‌فرمود که: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ... فَأَتَيْتَنِي بِهِ فِي عَافِيَةٍ؛ به نام خدای بخشاینده مهربان. بیرون آمدم به نیرومندی خدا و توانایی او، نه نیرومندی از من و نه توانایی من؛ بلکه، نیرومندی تو و توانایی تو. ای پروردگار من در حالتی که در پی روزی توام، پس بیاور آن را نزد من در عافیت».

۸ / ۳۳۴۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از حسن بن عطیه، از عمر بن یزید روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هر که در هنگامی که از منزلش بیرون می‌آید، ده مرتبه سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند، پیوسته در حفظ و نگاهداری خدای - تعالی - باشد، تا به سوی منزل خود برگردد».

۹ / ۳۳۴۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از موسی بن قاسم، از صباح حداء که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که: «چون خواهی که به سفر روی، بر در خانهات بایست، و سوره فاتحه‌الکتاب را بخوان در پیش رو، و از جانب راست، و از جانب

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۶۷

چپ، و سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را، در پیش رو، و از جانب راست، و از جانب چپ، و همچنین سوره «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» و «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» را، در پیش رو، و از جانب راست، و از جانب چپ بخوان، بعد از آن بگو که: اللَّهُمَّ احْفَظْنِي، وَاحْفَظْ مَا مَعِيَ، وَسَلِّمْ لِي وَسَلِّمْ مَا مَعِيَ، وَبَلِّغْنِي وَبَلِّغْ مَا مَعِيَ بِلَاغًا حَسَنًا؛ خداوندا! نگاه دار مرا و نگاه دار آنچه را که با من است، و سالم بدار مرا و سالم بدار آنچه را که با من است، و برسان مرا و برسان آنچه را که با من است، پس فرمود که: «آیا ندیده‌ای که مرد محفوظ می‌باشد و آنچه با او است محفوظ نمی‌باشد، و مسلم می‌شود [ / سلامت می‌ماند ] و آنچه با او است مسلم نمی‌شود، و رسانیده می‌شود و آنچه با او است رسانیده نمی‌شود».

۱۰ / ۳۳۴۴. حمید بن زیاد، از حسن بن محمد، از چند نفر، از ابان، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: چون از خانه بیرون می‌رفت، می‌فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ خَرَجْتُ، وَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ، لِأَحْوَالٍ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ به نام خدا. بیرون رفتم و بر خدا توکل کردم.

نیست گردیدنی و نه توانایی، مگر به خدا».

۱۱ / ۳۳۴۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از موسی بن قاسم، از صباح حداء، از امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود: «ای صباح! اگر مردی از شما چنان باشد که چون اراده سفری کند، بر در خانه‌اش بایستد، در جهت راهش که به سوی آن متوجه می‌شود و رو به سوی آن می‌رود، و سوره حمد را بخواند در پیش رو، از طرف راست، و از طرف چپش، و همچنین سوره «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» و «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ»، در پیش رو، از طرف راست، و از طرف چپش، و سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را، در پیش رو، و از طرف راست، و از طرف چپش، و آیه الکرسی را، در پیش رو، از طرف راست، و از طرف چپش بخواند، بعد از آن بگوید که: اللَّهُمَّ احْفَظْنِي وَاحْفَظْ مَا مَعِيَ، وَسَلِّمْ لِي وَسَلِّمْ مَا مَعِيَ، وَبَلِّغْنِي وَبَلِّغْ مَا مَعِيَ بِلَاغِكَ الْحَسَنِ الْجَمِيلِ؛ «خداوندا! نگاه دار مرا و نگاه دار آنچه را که با من است، و سالم بدار مرا و سالم بدار هر آنچه را که با من است، و امنیت، و سالم بدار مرا و برسان مرا و برسان آنچه را که با من است، به رسانیدنی نیکو»، هر آینه خدا او را حفظ کند، و حفظ کند آنچه را که با او است، و او را سالم بدارد، و سالم بدارد آنچه را که با او است، و او را برساند، و برساند آنچه را که با او است. آیا ندیده‌ای که مرد محفوظ می‌باشد و آنچه با او است محفوظ نمی‌باشد، و رسانیده می‌شود و آنچه با او است رسانیده نمی‌شود، و سالم می‌باشد و آنچه با او است سالم

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۶۹

نمی‌باشد».

۱۲/۳۳۴۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از حسن بن جهم، از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون از منزلت بیرون آیی، در سفر یا حضر بگو که: بِسْمِ اللَّهِ، آمَنْتُ بِاللَّهِ، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ، لَأَحْوَلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ «به نام خدا. ایمان آوردم به خدا، و توکل کردم بر خدا. آنچه خواست خدا، [همان] بود. نیست گردیدنی و نه توانایی، مگر به خدا؛ زیرا که شیاطین، قائل این کلام را که تلقی می‌کنند و پیش راه او می‌آیند، برمی‌گردند. پس فرشتگان بر روی‌های ایشان می‌زنند و می‌گویند که:

راه و تسلط شما بر او چیست، و حال آنکه او خدا را نام برده، و به او ایمان آورده، و بر او توکل کرده، و مَا شَاءَ اللَّهُ لَأَحْوَلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ گفته [است]؟».

باب در بیان دعا پیش از نماز

### ۵۱. باب در بیان دعا پیش از نماز

۱/۳۳۴۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: «امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود:

هر که این گفتار را بگوید در وقتی که به نماز برخیزد، پیش از آنکه به نماز ابتدا کند، با محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله باشد: اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوِّجُّهُ إِلَيْكَ ... فَبِإِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ «خداوندا! به درستی که من رو می‌آورم به سوی تو به محمد و آل محمد، و پیش بدار ایشان را در پیش روی نمازم، و تقرب می‌جویم به ایشان به سوی تو. پس بگردان مرا به واسطه ایشان، صاحب جاه در دنیا و آخرت، و از جمله مقربان تو. منت گذاشتی بر من به شناختی از ایشان. پس ختم کن از برایم به فرمان بردن ایشان، و شناخت ایشان، و دوستی ایشان. پس به درستی که آن نیک‌بختی است، و ختم کن از برایم به آن. پس به درستی که تو بر هر چیز توانایی»، پس نماز می‌کنی و چون از نماز فارغ شوی، می‌گویی که: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مَعَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ... إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ خداوندا! بگردان مرا با محمد و آل محمد در هر عافیت و زحمتی، و بگردان مرا با محمد و آل محمد در هر ماندن‌گاه و بازگشت‌گاه. خداوندا! بگردان زندگی مرا چون زندگی ایشان، و مردن مرا چون مردن ایشان، و بگردان مرا با ایشان در جای‌ها همه آن، و جدایی مینداز در میان من و ایشان. به درستی که تو بر هر چیزی توانایی».

۲/۳۳۴۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از بعضی

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۷۱

از اصحاب ما که آن را مرفوع ساخته گفت که: پیش از آنکه در نماز داخل شوی، می‌گویی که:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَقْدَمُ مُحَمَّدًا نَبِيَّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ... يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ؛ خداوندا! به درستی که من پیش می‌دارم محمد را که پیغمبر تو است - صلوات فرستد خدا بر او و آل او - در پیش روی خود، و رو می‌آورده به او به سوی تو در مطلوب خود. پس بگردان مرا به او، صاحب جاه در دنیا و آخرت، و از جمله مقربان. خداوندا! بگردان نمازهای مرا به ایشان پذیرفته، و گناه مرا به ایشان آمرزیده شده، و دعای مرا به ایشان اجابت شده، ای مهربان‌تر از همه مهربانان!».

۳/۳۳۴۹. از او، از پدرش، از عبدالله بن قاسم، از صفوان جمال روایت است که گفت:

امام جعفر صادق علیه السلام را مشاهده کردم که پیش از تکبیر، رو به قبله آورده، فرمود: «اللَّهُمَّ لَا تُؤَيِّسْنِي مِنْ رَوْحِكَ، وَلَا تُقْتِنِي مِنْ رَحْمَتِكَ، وَلَا تُؤَمِّنِي مَكْرَكَ؛ فَإِنَّهُ لَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ؛ خداوندا! نومید مکن مرا از راحت خود، و مأیوس مکن مرا از رحمت خود، و ایمن مگردان مرا از مکر خود. پس به درستی که ایمن نمی‌شوند از مکر خدا، مگر گروه زیانکاران»، عرض کردم که: فدای تو کردم! من این را از کسی پیش از تو نشنیده‌ام. فرمود:

«به درستی که از جمله بزرگ‌ترین گناهان کبیره در نزد خدا، مأیوسی است از روح خدا، و نومی‌دی از رحمت خدا، و ایمنی از مکر خدا».

باب در بیان دعا در عقبه‌های نماز

## ۵۲. باب در بیان دعا در عقبه‌های نماز

۱/ ۳۳۵۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابو عبدالله برقی، از عیسی بن عبدالله قمی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام چون از نماز ظهر فارغ می‌شد، می‌فرمود: اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ ... بِلْ عَفْوِكَ وَجُودِكَ يَبِيْعُنِي؛ خداوند! به درستی که من تقرب می‌جویم به سوی تو، و به بخشش تو و کرم تو، و تقرب می‌جویم به سوی تو، به محمد بنده تو و فرستاده تو، و تقرب می‌جویم به سوی تو، به فرشتگانت که مقرب‌اند و پیغمبرانت که مرسل‌اند و به تو. خداوند! تویی بی‌نیاز از من، و نیاز من، به سوی تو. تویی بی‌نیاز و منم محتاج به سوی تو. اقاله کردی لغزش مرا و از آن گذشتی، و پوشیدی بر من گناهان مرا. پس روا کن در این روز حاجت مرا، و عذاب مکن مرا به زشتی آنچه میدانی از من. پس به درستی که عفو تو و بخشش تو، فرا می‌گیرد مرا»، و فرمود که: «بعد از آن بر رو در می‌افتاد و سجده می‌کرد و

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۷۳

می‌فرمود: يَا أَهْلَ التَّقْوَى ... قَدْ كَشَفْتَ أَنْوَاعَ الْبَلَاءِ عَنِّي؛ ای اهل پرهیزگاری و ای اهل لغزش! ای نیکوکار و ای مهربان! تو مهربان‌تری به من از پدرم و مادرم و از همه آفریدگان، مرا برگردان با روا شدن حاجتم، در حالتی که دعایم اجابت شده باشد، رحم شده باشد بر آواز من، به حقیقت برطرف کرده نوع‌های زحمت را از من (۱)».

۲/ ۳۳۵۱. علی بن ابراهیم روایت کرده، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و هر دو، از ابن‌ابی عمیر، از ابراهیم بن عبدالحمید، از صباح بن سیابه، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: حضرت فرمود: «هر که چون نماز مغرب را به جا آورد، سه مرتبه بگوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ، وَلَا يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ غَيْرُهُ؛ «ستایش مر خدایی را است که می‌کند آنچه را که خواهد، و نمی‌کند آنچه را که می‌خواهد غیر او»، خیر و خوبی بسیار به او عطا شود».

۳/ ۳۳۵۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش که آن را مرفوع ساخته، گفت که: «بعد از نماز شام و خفتن می‌گوید: اللَّهُمَّ بِيَدِكَ مَقَادِيرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ... وَنَعِيمٌ لَأَيُّوْلُ؛ خداوند! به دست تو است اندازه‌های شب و روز، و اندازه‌های دنیا و آخرت، و اندازه‌های مرگ و زندگی، و اندازه‌های آفتاب و ماه، و اندازه‌های یاری و فرو گذاری، و اندازه‌های بی‌نیازی و درویشی. خداوند! برکت ده از برای من در دین من و دنیای من، و در تن من و کسان من و فرزندان من. خداوند! باز دار از من فاسقان عرب و عجم، و پری و آدمی را، و برگردان بازگشت مرا به سوی خوبی، همیشه، و نعمتی که برطرف نمی‌شود».

۴/ ۳۳۵۳. از او، از بعضی از اصحابش روایت است که آن را مرفوع ساخته، گفت که:

«هر که بعد از هر نماز، سه مرتبه بگوید که: يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، اِرْحَمْنِي مِنَ النَّارِ؛ «ای خداوند بزرگواری و نوازش! رحم کن مرا از آتش»، و حال آنکه ریش خود را به دست راستش گرفته باشد، و دست چپش را بلند کرده، باطن آن به سوی آسمان باشد، بعد از آن بگوید که: أَجْرَنِي مِنَ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ؛ «پناه ده مرا از عذاب دردناک در آورنده»، بعد از آن دستش را از ریشش مؤخر دارد، و دستش را بلند گرداند، و باطن آن را به سوی آسمان قرار دهد، و بگوید که:

(۱). نسخه خوشخوان نیست.

يَا عَزِيزُ يَا كَرِيمُ، يَا رَحْمَانَ يَا رَحِيمُ؛ «ای ارجمند! ای گرانمایه‌ای بخشاینده! ای مهربان!»، و هر دو دستش را بگرداند و باطن آنها را به سوی آسمان قرار دهد، بعد از آن سه مرتبه بگوید که:

أَجْرَنِي مِنَ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ؛ «پناه ده مرا از عذاب دردناک دردآورنده»، و بگوید که: صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَالْمَلَائِكَةَ وَالرُّوحَ؛ «صلوات فرست بر محمد و آل محمد و فرشتگان و روح»، خدا او را بیامزد و از او راضی شود، و مغفرتش را پیوند کند به طلب آمرزش همه آفریدگان از برای او، مگر ثقلین - یعنی جن و انس -، تا بمیرد. و چون از تشهد فارغ شوی، دستهایت را بردار و بگو: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَغْفِرَةً عَظْمًا جَزْمًا ... وَصَلِّ لِي اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ آمِينَ؛ خداوندا! بیامرز مرا آمرزشی، دل بدان نهاده و وانگذار گناهی را، و مرتکب نشوم بعد از آن حرامی را هرگز، و عافیت ده مرا، عافیتی که زحمتی نباشد بعد از آن هرگز، و راه نما مرا، راهنمایی که گمراه نشوم بعد از آن هرگز، و نفع ده مرا، ای پروردگار من! به آنچه تعلیم داده‌ای مرا، و بگردان آن را از برای من، و مگردان آن را بر من، و روزی کن مرا آن قدر که بس باشد، و خشنود گردان مرا به آن، ای پروردگار من! و باز گشت کن بر من، ای خدا! ای خدا! ای خدا! ای بخشاینده! ای بخشاینده! ای بخشاینده! ای مهربان! ای مهربان! ای مهربان! رحم کن مرا از آتش صاحب زبانه، و بگشا بر من از گشادی روزی خود، و راه نما مرا به سوی آنچه اختلاف شده است در آن از حق، به دستور خویش، و نگاه دار مرا از دیو سرکش رانده شده، و برسان به محمد، صلوات فرستد خدا بر او و آل او، از من درود فراوانی و سلام، و راه نما مرا به رهنمایی خود، و بی‌نیاز گردان مرا به بی‌نیازی خود، و بگردان مرا از دوستان خود که صاحب اخلاص‌اند، و صلوات فرست خداوندا! بر محمد و آل محمد. خداوندا اجابت کن»، و فرمود که: «هر که بعد از هر نماز این را بگوید، خدای - تعالی - در قبرش روحش را بر او برگرداند، و زنده باشد و روزی داده شده، و به ناز و نعمت پرورده و شادان، تا روز قیامت».

۳۳۵۴ / ۵. از او، از اصحابش روایت است که آن را مرفوع ساخته، گفت که: «بعد از صبح می‌گوید: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا خَالِدًا ... مَا يُحِبُّ رَبِّي وَيَرْضَى؛ «خداوندا! تو را است ستایش، ستایشی همیشه با همیشگی تو، و تو را است ستایش، ستایشی که پایانی نیست آن را غیر از خشنودی تو، و تو را است ستایش، ستایشی که زمانی نیست آن را غیر از خواست تو، و تو را است ستایش، ستایشی که پاداشی نیست گوینده آن را، مگر خشنودی تو. خداوندا! تو را است ستایش، و به سوی تو است شکایت، و تویی یاری جسته شده. خداوندا! تو را است

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۷۷

ستایش، چنان که تو سزاوار آنی. ستایش مر خدایی را است به همه ستایش‌های او، همه آنها، بر نعمت‌های او، همه آنها، تا آنکه منتهی شود ستایش، تا آن جا که دوست می‌دارد پروردگرم و خشنود شود»، و بعد از صبح، پیش از آنکه سخن گویی، می‌گویی: الْحَمْدُ لِلَّهِ مِثْلَ الْمِيزَانِ ... وَوُتِّئَتْهُ الرِّضَا، وَوَزِنَتْهُ الْعَرْشُ؛ «ستایش مر خدا را است، پری ترازو و پایان خشنودی و وزن عرش، و منزه است خدا، پری ترازو و پایان خشنودی و وزن عرش، و نیست خدایی، مگر خدا، پری ترازو و پایان خشنودی و وزن عرش، و خدا بزرگ‌تر است، پری ترازو و پایان خشنودی و وزن عرش»، و چهار مرتبه این را اعاده می‌کنی، بعد از آن می‌گویی که: أَشْيَأُ لَكَ مَسْأَلَةٌ الْعَبْدِ ... فِي يُشِيرُ مِنْكَ وَعَافِيَةٌ؛ سؤال می‌کنم تو را چون سؤال بنده خوار، که صلوات فرستی بر محمد و آل محمد، و آنکه بیامرزی برای من گناهان ما را، و برآوری از برای ما حاجت‌های ما را در دنیا و آخرت، در آسانی از تو و عافیت».

۳۳۵۵ / ۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از بعضی از اصحابش، از محمد بن فرج که گفت:

حضرت امام محمد تقی علیه السلام به سوی من این دعا [را] نوشت و این را به من تعلیم فرمود، و فرمود که: «هر که در عقب نماز صبح این دعا را بخواند، هیچ حاجتی را طلب نکند، مگر آنکه از برایش میسر شود، و خدا مهمات او را کفایت فرماید: بِسْمِ اللَّهِ، وَصَلِّ لِي اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ... وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ؛ به نام خدا و به خدا، و صلوات فرستد خدا بر محمد و آل او، و باز می‌گذارم کار خود را به سوی خدا، و به درستی که خدا بینا است به بندگان، پس نگاه داشته او را خدا، از بدی‌های آنچه مکر کردند. نیست



خدایی، مگر تو. منزّه می‌شمارم تو را.

به درستی که من بودم از ستمکاران. پس مستجاب کردیم از برایش و رهانیدیم او را از اندوه، و همچنین می‌رهانیم مؤمنان را. بس است ما را خدا و نیکو و کیلی است. پس برگشتند با نعمتی از خدا و زیادتى بدون بدی، و آنچه خواست خدا، بود. نیست گردیدنی و نه توانایی، مگر به خدا. آنچه خواست، خدا بود، نه آنچه خواستند مردمان. آنچه خواست خدا، بود، و اگرچه مردمان دوست نداشتند. و بس است مرا پروردگار از پروریدگان. بس است مرا آفریننده از آفریده‌شدگان. بس است مرا روزی دهنده از روزی داده‌شدگان. بس است مرا آنکه پیوسته بس بوده مرا از آن زمان، همیشه. بس است مرا خدایی که نیست خدایی،

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۷۹

مگر او. بر او توکل کردم و او است پروردگار عرش بزرگ»، و فرمود که: «چون از نماز واجبی فارغ شوی، بگو: رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا ... وَاشْفِ صِدُورَنَا وَصُدُورَ قَوْمِ الْمُؤْمِنِينَ؛ خشنود شدم به خدای پروردگار، و به محمد پیغمبر، و به اسلام کیش، و به قرآن که کتابم باشد، و به (علی و حسن و حسین، و علی پسر حسین، و محمد پسر علی، و جعفر پسر محمد، و موسی پسر جعفر، و علی پسر موسی، و محمد پسر علی، و علی پسر محمد، و حسن پسر علی، و محمد پسر حسن، که پیشوایان من باشند) «۱» خداوندا! دوست تو محمد، پس نگاه دار او را از پیش رویش و از پشت سرش و از طرف راست و از طرف چپش و از زبَرش و از زیرش، و بکش از برایش در عمرش [و آن را طولانی بفرما]، و بگردان او را ایستاده به فرمان خویش، و چشم داشته شده از برای دین خود، و بنما به او آنچه دوست می‌دارد، و آنچه روشن شود به آن چشمش، در خودش و فرزندانش، و در کسانش و مالش، و در شیعیانش، و در دشمنانش، و بنما به ایشان از او آنچه می‌ترسند، و بنما به او در ایشان، آنچه دوست می‌داری و روشن می‌شود با آن، روشن کن چشمش، و شفا ده سینه‌های ما و سینه‌های گروه مؤمنان را».

و فرمود که: «پیغمبر صلی الله علیه و آله چون از نماز فارغ می‌شد، می‌فرمود: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ ... فَإِنَّكَ تَعْلَمُ وَلَا نَعْلَمُ، وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ؛ خداوندا! بیامرز مرا به آنچه پیش داشتم، و آنچه متأخر داشتم، و آنچه نهان کردم، و آنچه آشکار کردم، و اسراف مرا بر خودم، و آنچه تو داناتری به آن از من. خداوندا! تویی پیش‌دارنده و تویی به تأخیراندازنده. نیست خدایی، مگر تو. بدانستی تو نهانی را، و به توانایی تو بر آفریدگان، همه، مادام دانی زندگی را بهتر از برایم، پس زنده دار مرا؛ و بمیران مرا چون دانستی مرگ مرا بهتر از برایم. به درستی که من سؤال می‌کنم تو را ترسیدن از تو در نهان و آشکار، و سخن حق در خشم و خشنودی، و میانه‌روی در درویشی و بی‌نیازی، و سؤال می‌کنم از تو نعمتی که نابود نشود، و روشنی چشمی که بریده نشود، و سؤال می‌کنم از تو خشنودی به قضا، و برکت مردن بعد از زندگی، و خنکی و خوشی زندگی بعد از مردن، و خوشی نگرستن به سوی روی تو، و اشتیاق به سوی دیدن تو، و دیدن تو از غیر ناخوشی زیان‌رساننده، و نه آزمایش گمراه‌کننده.

خداوندا! بیارا ما را به آرایش ایمان، و بگردان ما را راه نمایان راه‌یافته‌شدگان. خداوندا! راه نما ما را در کسانیه که راه نموده‌ای. خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم از تو دل

(۱). مترجم «فلان و فلان» را در متن تفسیر و به تفصیل بیان کرده است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۸۱

بستن بر راه راست، و ثابت بودن در کار و راه [درست]، و سؤال می‌کنم تو را شکر نعمت تو، و خوبی عافیت تو، و ادا کردن حق تو، و سؤال می‌کنم از تو، ای پروردگار من! دلی سالم، و زبانی راستگو، و طلب آمرزش از تو، از برای آنچه می‌دانی، و سؤال می‌کنم از تو، آنچه می‌دانی، و پناه می‌برم به تو از بدی آنچه می‌دانی. پس به درستی که تو می‌دانی و دانسته نمی‌شوی، و تویی به غایت، دانای نهانی‌ها».



۷. ۳۳۵۶ / ابی‌عمیر، از حماد بن عثمان، از سیف بن عمیره روایت کرده است که گفت:

شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «جبرئیل علیه السلام به نزد یوسف آمد و آن حضرت در زندان بود؛ پس به او گفت که: ای یوسف! در عقب هر نمازی بگو: اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي فَرْجًا وَمَخْرَجًا، وَأَرْزُقْنِي مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ، وَمِنْ حَيْثُ لَمَّا أَحْتَسِبُ؛ خداوندا! قرار ده از برایم فرجی و بیرون رفتن گاهی، و روزی کن مرا از آنجا که می‌پندارم و از آنجا که نمی‌پندارم».

۸. ۳۳۵۷ / محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن عبدالعزیز، از بکر بن محمد، از آنکه او را روایت کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که نزد هر نماز واجبی این کلمات را بگوید، در باب خود و خانه و مال و فرزندانش محفوظ باشد: أُجِزُ نَفْسِي وَمَالِي وَوُلْدِي ... وَأَيَّةُ الْكُرْسِيِّ، إِلَى آخِرِهَا؛ پناه می‌دهم خود را، و مالم و فرزندانم و کسانم و خانه‌ام، و هر چیزی در آن از من است، به خدای یکتای یگانه، پناه نیازمندان، که نژاد و زاده نشد، و نبود او را همتا هیچ کس،

و پناه می‌دهم خودم را، و مالم و فرزندانم، و هر چیزی که آن از من است، به پروردگار سفیده صبح، از بدی آنچه آفریده، و از بدی در شب درآینده، چون درآید، و از بدی دمنندگان در گره‌ها، و از بدی حسدبرنده، چون حسد برد، و به پروردگار مردم، پادشاه مردم، خدای مردم، از بدی و سوسه کننده باز پس‌رونده‌ای که وسوسه می‌کند در سینه‌های مردم، از پری و مردم،

و به خدایی که نیست خدایی، مگر او، که زنده‌ای است پاینده، فرا نمی‌گیرد او را پینکی [چرت] و نه خوابی، او را است آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است.

کیست آنکه درخواست کند در نزد او، مگر به اذن او. می‌داند آنچه را که در پیش روی‌های ایشان و آنچه که در پشت سرشان است، و احاطه نمی‌کند به چیزی از دانش او مگر به آن چه خواست. فرا گرفته کرسی او آسمان‌ها و زمین را، و گران نباشد

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۸۳

بر او حفظ آنها، و او است بلندمرتبه بزرگ». (۱)

۹. ۳۳۵۸ / علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از معاویه بن عمیر روایت کرده است که گفت: هر که در عقب نماز فریضه، سه مرتبه بگوید که: «يَا مَنْ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ، وَلَا يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ أَحَدٌ غَيْرُهُ؛ ای آنکه می‌کند آنچه می‌خواهد، و نمی‌کند آنچه بخواهد کسی غیر او»، بعد از آن سؤال کند، آنچه سؤال کند، به او عطا شود.

۱۰. ۳۳۵۹ / حسین بن محمد، از احمد بن اسحاق، از سعدان، از سعید بن یسار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «چون نماز مغرب را به جا آوری، دستت را بر پیشانی‌ت بمال و سه مرتبه بگو: بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَمَّا إِلَهُ إِلَّا هُوَ، عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ اللَّهُمَّ أَذْهَبْ عَنِّي الْهَمَّ وَالْغَمَّ وَالْحَزْنَ؛ به نام خدایی که نیست خدا، مگر او که دانای نهانی و آشکار است. بخشاینده مهربان. خداوندا! ببر از من غم گدازنده و اندوه من».

۱۱. ۳۳۶۰ / علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از محمد جعفری، از پدرش، از ابو‌عبدالله علیه السلام روایت کرده است که گفت: چنان بودم که بسیاری از اوقات از چشم می‌نالیدم و درد داشت؛ پس این را به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام شکایت کردم. فرمود: «آیا نمی‌خواهی که دعایی را به تو تعلیم کنم که از برای دنیا و آخرت نافع باشد، و کافی باشد از برای درد چشم‌هایت». عرض کردم: بلی، می‌خواهم. فرمود که: «در عقب نماز صبح و عقب نماز شام، می‌گویی که: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ ... وَالشُّكْرَ لَكَ أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي؛ خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم از تو به حق محمد و آل محمد بر تو. صلوات فرست بر محمد و آل محمد، و قرار ده روشنی را در چشم من، و بینایی در دین من، و یقین در دل من، و پاکی و پاکیزگی در کار من، و سلامتی در جان من، و گشادگی بر روزی من، و شکر از برای تو همیشه، مادام که باقی گذاری مرا».

۱۲/۳۳۶۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا ابو جعفر شامی، گفت که: حدیث کرد مرا مردی در شام که او را هلقام می گفتند، گفت که: به خدمت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام آمدم و به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم! دعایی به من تعلیم فرما که جامع مطالب دنیا و آخرت باشد، و مختصر کن. فرمود

(۱). مترجم سوره‌ها و آیه‌های اشاره شده در حدیث را به تفصیل بیان و ترجمه کرده است.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۸۵

که: «در عقب نماز صبح تا آفتاب طالع شود، بگو: سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ، أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَسْأَلُهُ مِنْ فَضْلِهِ؛ پاک و منزّه می شمارم خدای بزرگ را، و به ستایش او مشغولم. طلب آموزش می نمایم از خدا، و سؤال می کنم او را از فضلش»، هلقام گفت که: من از همه خاندانم بدحال تر و پریشان تر بودم. پس هیچ ندانستم، تا آنکه میراثی به من رسید از جانب مردی که گمان نداشتم که در میان من و او هیچ خویشی هست، و به درستی که من امروز از همه اهل بیتم توانگرترم، و این نیست، مگر به آنچه آقا امیرالمؤمنین علیه السلام به من تعلیم فرمود.

باب دعا از برای روزی

### ۵۳. باب دعا از برای روزی

۱/۳۳۶۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد و حسین بن سعید، هر دو، از قاسم بن عروه، از ابو جمیله، از معاویه بن عمّار روایت کرده‌اند که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم که دعایی به جهت روزی به من تعلیم فرماید. پس دعایی به من تعلیم فرمود، که چیزی ندیدم که بیش از آن روزی را جلب کند. فرمود: «بگو که: اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ... وَمِنْ عَطِيَّتِكَ أَسْأَلُ، وَمِنْ يَدِكَ الْمَلَأَ أَسْأَلُ؛ خداوندا! روزی کن مرا از فضل خود و احاطه کننده و حلال پاکیزه، روزی فراخ، حلال، پاکیزه‌ای را، که کافی و بس باشد از برای دنیا و آخرت. ریختنی بعد از ریختنی، سازگار، خوش گوار، از غیر رنج، و نه منتی از یکی از آفریدگانت، مگر گشادی از فضل تو که احاطه کننده است. پس به درستی که تو گفتی که: سؤال کنید خدا را از فضلش. پس از فضل تو سؤال می کنم، و از بخشش تو سؤال می کنم، و از دست تو که پُر است سؤال می کنم».

۲/۳۳۶۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از یونس، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: هر آینه روزی را کاهل شمرده‌ام و دیر به من می رسد؛ پس حضرت در خشم شد. بعد از آن به من فرمود که: «بگو:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَكْفَلْتُمْ بِرِزْقِي وَرِزْقِ كُلِّ دَابَّةٍ يَا خَيْرَ مِدْعُوٍّ، وَيَا خَيْرَ مَنْ أَعْطَى، وَيَا خَيْرَ مَنْ سَيَّلَ، وَيَا أَفْضَلَ مُرْتَجِيٍّ، أَفْعَلْ بِي كَذَا وَكَذَا؛ خداوندا! به درستی که تو [خود را] پابند کرده‌ای «۱» به روزی من و روزی هر جنبنده. ای بهتر خواننده شده! و ای بهتر کسی که عطا کرده! و ای بهتر کسی که

(۱). نسخه خوشخوان نیست و معنا، به عهده گرفتن روزی است.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۸۷

سؤال شده! و ای بهتر امید داشته شده! بکن با من چنین و چنین» (۱).

۳/۳۳۶۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از اسماعیل بن عبدالخالق روایت کرده است که گفت: مردی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله، دیر وقتی شد که به خدمت آن حضرت نیامد، بعد از آن به خدمتش آمد. رسول خدا صلی الله علیه و

آله به او فرمود که: «چه چیز باعث کاهلی تو از ما شد؟ و چرا دیر به نزد ما آمدی؟» عرض کرد: بیماری و پریشانی. حضرت به او فرمود: «آیا نمی‌خواهی که دعایی به تو تعلیم کنم که خدا بیماری و پریشانی را از تو ببرد؟» عرض کرد: بلی! یا رسول الله! می‌خواهم. فرمود: «بگو که: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ... وَكَبِيرُهُ تَكْبِيرًا؛ نیست گردیدنی و نه توانایی، مگر به خدای بلندمرتبه بزرگ. توکل کردم بر زنده‌ای که نمی‌میرد، و ستایش مر خدایی را است که فرا نگرفته فرزندی را، و نبود او را شریکی در پادشاهی، و نبود او را اختیارداری از روی خواری، و تعظیم کن او را، تعظیم کردنی». اسماعیل گفت: پس آن مرد درنگ نکرد که به سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله برگشت و عرض کرد که: یا رسول الله! به حقیقت که خدا بیماری و پریشانی را از من برد.

۴/۳۳۶۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از زید شحام، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در باب طلب روزی، در نماز واجبی دعا کن و حال آنکه تو در سجده باشی: يَا خَيْرَ الْمَسْئُولِينَ، وَيَا خَيْرَ الْمُعْطِينَ، اَرْزُقْنِي وَاَرْزُقْ عِيَالِي مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ؛ فَإِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ؛ ای بهترین سؤال‌شدگان! و ای بهترین بخشاینده‌گان! روزی ده مرا و روزی ده عیال مرا از فضل خود؛ پس به درستی که تو صاحب فضل بزرگی».

۵/۳۳۶۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از محمد بن خالد، از قاسم بن عروه، از ابوجمیل، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام از احتیاج شکایت کردم، و از او سؤال نمودم که دعایی در باب روزی به من تعلیم فرماید؛ پس دعایی به من تعلیم فرمود، که از آن زمان که به آن دعا کرده‌ام و آن را خوانده‌ام، محتاج نشده‌ام. فرمود که: «در نماز شب، در حالی که تو در سجده باشی، بگو که: يَا خَيْرَ مَدْعُوٍّ ... إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ ای بهتر خواننده‌شده! و ای بهتر سؤال‌شده!

(۱). به جای «افْعَلْ بِي كَذَا وَكَذَا»، حاجت خود را ذکر کند و نام آن را ببرد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۸۹

و ای واسع تر کسی که عطا کرده! و ای بهتر امید داشته شده! روزی ده مرا، و وسعت ده بر من از روزی خود، و سبب ساز از برایم روزی را از جانب خود. به درستی که تو بر هر چیزی توانایی».

۶/۳۳۶۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن احمد بن ابی‌داود، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مردی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: یا رسول الله! به درستی که من صاحب عیالم و قرضی دارم و حالم سخت شده. پس دعایی به من تعلیم فرما که به آن، خدای عز و جل را بخوانم تا به من روزی کند، آن چه را که قرضم را به آن ادا کنم، و به آن بر عیالم یاری جویم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: ای بنده خدا! وضو بساز و وضو را کامل گردان، بعد از آن دو رکعت نماز به جا آور که رکوع و سجود را اتمام گردانی، بعد از آن بگو: يَا مَاجِدُ، يَا وَاحِدُ ... وَأَشْتَعِينُ بِهِ عَلَى عِيَالِي؛ ای بزرگوار! ای یگانه! ای صاحب کرم! رو می‌آورم به سوی تو، به محمد، پیغمبر تو، که پیغمبر رحمت است، صلوات فرستد خدا بر او و آل او. ای محمد! ای فرستاده خدا! به درستی که من رو می‌آورم به سوی خدا، که پروردگار تو و پروردگار من و پروردگار هر چیزی است، که صلوات فرستد بر محمد و اهل بیت او، و سؤال می‌کنم تو را بخششی از بخشش‌های تو، و گشادنی آسان، و روزی فراخ، که فراهم آورم به آن پراکنده خود را، و ادا کنم به آن قرض خود را، و یاری جویم به آن بر عیال خود».

۷/۳۳۶۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن‌ابی‌عمیر، از ابوسعید مکاری و غیر او، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله این دعا را تعلیم فرمود: يَا رَازِقَ الْمُقْلِينَ، يَا رَاحِمَ الْمَسَاكِينِ، يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ، يَا ذَا الْقُوَّةِ الْمَتِينِ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ، وَاَرْزُقْنِي، وَعَافِنِي، وَاكْفِنِي مِمَّا أَهْمَنِي؛ ای روزی‌دهنده مال ضایع شدگان! و ای

رحم‌کننده گدایان! و ای دوست مؤمنان! و ای صاحب توانایی استوار! صلوات فرست بر محمد و اهل بیت او، و روزی و عافیت ده مرا، و کفایت کن از من، آنچه در اندوه افکنده مرا».

۸/۳۳۶۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از معمر بن خالد، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «امام محمد باقر علیه السلام به سوی مردی نظر فرمود که می‌گفت: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ؛ «خداوندا! به درستی که من

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۹۱

سؤال می‌کنم تو را از روزی تو که حلال است»، پس حضرت باقر علیه السلام فرمود که: قوت و روزی پیغمبران را خواستی، بگو: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ رِزْقًا وَاسِعًا طَيِّبًا مِنْ رِزْقِكَ؛ خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را روزی فراخ پاکیزه را، از روزی تو».

۹/۳۳۷۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابی نصر که گفت: به خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم! خدای عز و جل را بخوان و دعا کن، که حلال را روزی من گرداند. حضرت فرمود: «آیا می‌دانی که حلال چیست؟» عرض کردم: به درستی که آنچه در نزد ما است و به آن اعتقاد داریم، کسب طیب و پاکیزه است. فرمود که: «حضرت علی بن الحسین علیهما السلام می‌فرمود که: حلال، قوت برگزیدگان است. بعد از آن فرمود: بگو: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ رِزْقِكَ الْوَاسِعِ؛ سؤال می‌کنم تو را از روزی تو که وسعت داده شده».

۱۰/۳۳۷۱. از او، از بعضی از اصحابش، از مفضل بن مزید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «بگو: اللَّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِي، وَامْدُدْ لِي فِي عُمْرِي، وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِإِدِينِكَ، وَلِمَا تَشَاءُ تَبْدُلُ بِهِ غَيْرِي؛ خداوندا! وسعت ده بر من در روزی من، و بکش از برایم در عمر من، و بگردان مرا از کسانی که انتقام می‌کشی به او از برای دین خود، و بدل مکن به من غیر مرا».

۱۱/۳۳۷۲. از او، از امام موسی کاظم علیه السلام دعایی در باب روزی روایت است: «يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ ... وَأَنْ تَبْسُطَ عَلَيَّ مَا حَظَرْتَ مِنْ رِزْقِكَ؛ ای خدا! ای خدا! ای خدا! سؤال می‌کنم تو را به حق کسی که حَقِّش بر تو بزرگ است، که صلوات فرستی بر محمد و آل محمد، و آنکه روزی کنی مرا، عمل کردن به آنچه تعلیم داده‌ای به من از شناختن حق تو، و آنکه بگشایی بر من، آنچه را که منع کرده‌ای از روزی خود».

۱۲/۳۳۷۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن عبدالحمید عطار، از یونس بن یعقوب، از ابوبصیر که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: ما روزی را کاهل شمرده‌ایم و دیر به ما می‌رسد؛ پس حضرت در خشم شد.

بعد از آن فرمود که: «بگو: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَكْفَلْتَنِي بِرِزْقِي وَرِزْقِ كُلِّ دَابَّةٍ، فَيَا خَيْرَ مَنْ دُعِيَ، وَيَا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ، وَيَا خَيْرَ مَنْ أُعْطِيَ، وَيَا أَفْضَلَ مُرْتَجَى، أَفْعَلْ بِي كَذَا وَكَذَا؛ خداوندا! به درستی که تو [خود را] پابند کرده‌ای به روزی من و روزی هر جنبنده‌ای. پس ای بهتر کسی که خوانده شده!

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۹۳

و ای بهتر کسی که سؤال شده! و ای بهتر کسی که عطا کرده! و ای بهتر امید داشته شده! بکن به آن، چنین و چنین» (۱).

۱۳/۳۳۷۴. ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «علی بن الحسین علیه السلام خدا را به این دعا می‌خواند: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ حُسْنَ الْمَعِيشَةِ ... وَيَا رِزْقَ لِي فِي أَهْلِي وَمَالِي؛ خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم از تو خوبی زندگانی را، زندگانی که نیرومند شوم به آن بر همه حاجت‌های من، و بیوندم به آن در زندگی به سوی آخرت من، از غیر آنکه

نعمت دهی مرا در آن، پس از اندازه درگذرم، یا تنگ گیری به آن بر من، پس بدبخت شوم.

وسعت ده بر من از حلال روزی خود، و انعام کن بر من از سبب فضل خود، نعمتی از خود، که تمام و کامل باشد، و بخششی غیر بریده شده. پس مشغول مکن مرا از شکر نعمت خود، به بسیار کردن از آن، که مشغول سازد مرا نیکویی آن، و در بلا-افکند آرایش‌های منظر خوب و تازگی آن، و نه به اندک گردانیدن بر من از آن، که کوتاه کند کار مرا رنج آن، و پر کند سینه مرا اندوه آن. عطا کن به من از آن، ای خدای من! بی نیازی را از بدی آفریدگان تو، و کفایتی [که] در بیابم بر آن خشنودی تو را، و پناه می برم به تو، ای خدای من! از بدی دنیا و از بدی آن چه در آن است، و مگردان بر من دنیا را زندان، و نه جدایی آن را بر من اندوه. بیرون بر مرا از آزمایش آن، خشنود شده از من، پذیرفته شده در آن کار من، به سوی خانه زندگی و جای‌های آرام نیکان، و بدل بده به من به دنیای نیست و نابودشونده، نعمت خانه‌ای باقی.

خداوندا! به درستی که من پناه می برم به تو از تنگی آن و جنبش آن، و سطوت‌های دیوهای سرکش آن، و صاحبان سلطنت آن، و عقوبت آن، و از ستمگری که ستم کند بر من در آن.

خداوندا! هر که کیند کند با من، پس کید کن با او، و هر که اراده کند مرا، پس اراده کن او را، و گند کن از من، تیزی کسی که برپا کرده از برایم تیزی خود را، و فرو نشان از من، آتش کسی که برافروخته است از برایم آتش زنه خود را، و کفایت کن از من، مکر مکرکنندگان، و بران از من، چشم‌های کافران را، و کفایت کن از من، اندوه آنکه درآورده است بر من اندوه خود، و بازدار از من، بدی حسد برندگان، و نگاه دار مرا از آن به آرام و آسایش، و درپوشان به من

(۱). و همین حدیث، در همین باب [حدیث دوم]، با اندک تغییری گذشت. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۹۵

زره خود را که استوار است، و زنده بدار مرا در پرده خود که نگاه دارنده است، و به صلاح آور از برایم حال مرا در میان من و میان تو، و میان من و میان آفریدگان تو، و راست گردان گفتار مرا به کردار من، و برکت ده از برایم در اهل من و مال من» (۱).

باب در بیان دعا از برای قرض

## ۵۴. باب در بیان دعا از برای قرض

۱/ ۳۳۷۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد و سهل بن زیاد، هر دو از ابن محبوب، از جمیل بن درّاج، از ولید بن صبیح که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام شکایت کردم از قرضی که از برای من بر مردم بود. فرمود: «بگو که: اللَّهُمَّ لِحَظَّةٍ مِنْ لِحَظَاتِكَ تَيْسَّرُ عَلَيَّ غَرْمَائِي بِهَا الْقَضَاءُ، وَتَيْسَّرُ لِي بِهَا الْاِقْتِضَاءُ؛ إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ خداوندا! نگرستی از نگرستن‌های تو، آسان می گردانی بر قرض داران من به آن ادا را، و آسان می گردانی از برایم به آن خواستنی را. به درستی که تو بر هر چیز توانایی.»

۲/ ۳۳۷۶. حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از حماد بن عثمان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مردی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: ای پیغمبر خدا! قرض و وسوسه سینه بر من غالب شده.

پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرمود که: بگو: تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ ... وَكَبْرُهُ تَكْبِيرًا؛ توکل کردم بر زنده‌ای که نمی میرد، و ستایش مر خدایی را است که فرا نگرفت زنی را و نه فرزندی، و نبود از برایش شریکی در پادشاهی، و نبود او را صاحب اختیاری از روی خواری، و تعظیم کن او را، تعظیم کردنی». حضرت فرمود: «پس آن مرد، آن قدر که خدا می خواست، صبر کرد، بعد از آن بر

پیغمبر صلی الله علیه و آله گذشت. حضرت او را آواز داد و فرمود که: چه کردی؟ عرض کرد که: آن چه به من فرمودی یا رسول الله! پیوسته کردم، و خدا قرض مرا ادا کرد، و وسواس سینه‌ام را از من برد».

(۱). در بعضی از نسخ به جای «وَأَفْضَلُ عَلَيَّ»، «وَأَفْضَلُ عَلَيَّ» واقع است، و آن امر است از افاضه به معنی ریزانیدن آب، و در بعضی به جای «دَارَ الْحَيَوَانِ»، «دَارَ الْخُلُودِ» است؛ یعنی خانه جاوید، و در بعضی به جای «وَأَخِيْنِي فِي سِتْرِكَ»: «وَأَخِيْنِي» واقع است؛ و آن امر است از اخباء. و در بعضی «أَجْنِي» است؛ و آن امر است از اجنان. و هر دو به معنی پوشیدن و پنهان کردن است. (مترجم)  
تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۹۷

۳/۳۳۷۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابن مسکان، از ثمالی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مردی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: یا رسول الله! به حقیقت که از وسوسه سینه ملاقات کرده‌ام، آن چه ملاقات کرده‌ام، و من فردی قرض دار و عیال بار و پریشانم. حضرت به او فرمود که: این کلمات را مکرر کن: تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ ... وَكَبِيرُهُ تَكْبِيرًا؛ «توکل کردم بر زنده‌ای که نمی‌میرد، و ستایش مر خدایی را است که فرا نگرفته است زنی را و نه فرزندی، و نبود او را شریکی در پادشاهی، و نبود او را اختیارداری از روی خواری، و تعظیم کن او را، تعظیم کردنی». پس آن مرد درنگ نکرد که به خدمت حضرت آمد و عرض کرد که: خدا وسوسه سینه مرا از من برد، و قرضم را از من ادا کرد، و روزیم را بر من وسیع گردانید».

۴/۳۳۷۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از موسی بن بکر، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت این را از برایم در کاغذی نوشت که:

«اللَّهُمَّ ارْزُدْ إِلَى جَمِيعِ خَلْقِكَ مَظَالِمَهُمْ ... وَحَيًّا مُحَمَّدًا وَأَهْلَ بَيْتِهِ بِالسَّلَامِ؛ خداوندا! بازگردان به سوی همه آفریدگانت، مظلومه‌های ایشان را که در جانب من است، خرد آنها را و بزرگ آنها را، در آسانی از تو و عافیت، و آن چه نرسد به آن توانایی من، و فرا نگیرد آن را آن چه در دست من است، و توانایی ندارد بر آن، تن من و یقین من و جان من. پس برسان آن را و بده از جانب من، از بسیار آن چه نزد تو است از فضل تو؛ پس باز پس مگذار بر من از آن چیزی را که ادا کند آن را از ثواب‌های من. ای مهربان‌تر از مهربانان! گواهی می‌دهم که نیست خدایی، مگر خدای تنها، نیست شریکی از برایش، و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده او است، و آنکه دین، چنان است که مشروع و بیان شده، و آن که اسلام، چنان است که وصف شده، و آنکه قرآن، چنان است که فرو فرستاده شده، و آنکه گفتار، چنان است که حدیث شده، و آن که خدا، او است حقِ هویدا. یاد کند خدا محمد و خاندان او را به خوبی، و درود گوید محمد و خاندان او را به سلام».

(۱). یعنی آنچه از دارایی مردم به مال ما، خواسته یا ناخواسته راه یافته است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۴۹۹

باب دعا از برای کرب و هم و خوف

## ۵۵. باب دعا از برای کرب و هم و خوف «۱»

۱/۳۳۷۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل بن بزيع، از ابواسماعیل درّاج، از ابن مسکان، از ابوحمزه روایت کرده است که گفت: حضرت محمد بن علی علیه السلام فرمود که: «ای ابوحمزه! تو را چه می‌شود، که چون امری به تو وارد شود که از آن می‌ترسی، که در نمی‌آوری به سوی بعضی از زاویه‌های خانه‌ات - یعنی قبله-، تا دو رکعت نماز به جا آوری، بعد از آن،



هفتاد مرتبه بگویی که: يَا أَبْصِرَ النَّاطِرِينَ، وَيَا أَسْمَعَ السَّمِيعِينَ، وَيَا أَسْرِعَ الْحَاسِبِينَ، وَيَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ؛ «ای بیناتر نگرندگان! و ای شنواتر شنوندگان! و ای شتابان‌تر شمارندگان! و ای مهربان‌تر از همه مهربانان!»، و در هر مرتبه که این کلمات را بخوانی، حاجت را سؤال کنی».

۲/۳۳۸۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از عبدالرحمان بن ابی‌نجران، از عاصم بن حمید، از ثابت، از اسماء که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «هر که هم یا غم یا کرب یا بلا یا شدت و محتنی به او برسد، باید که بگوید: اللَّهُ رَبِّي، وَلَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ؛ خدا پروردگار من است، که شریک نمی‌گردانم با او چیزی را.

توکل کردم بر زنده‌ای که نمی‌میرد».

۳/۳۳۸۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون نازله‌ای بر مردی فرود آید، یا سختی که او را اندوهناک سازد، باید که زانوها و آرش‌های «۲» خود را برهنه کند (به اینکه جامه را از آنها دور گرداند) و آنها را به زمین بچسباند، و به سجده رود و سینه خود را به زمین بچسباند، بعد از آن، حاجت خود را بخواند و دعا کند، و حال آنکه او در سجده باشد».

۴/۳۳۸۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌محبوب، از حسن بن عمّار دهان، از مسمع، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون برادران یوسف، یوسف را در

(۱). و خوف، به معنی ترسیدن است و کرب- به فتح کاف و راء-، اندوهگین شدن و بی‌آرام شدن باشد، و به سکون راء، اندوهگین کردن و چیزی را از اندوه، بی‌آرام کردن، و نیز به معنی اندوه است که نفس را بگیرد، و هم- به فتح هاء و تشدید میم-، اندوهی است که تن را می‌گدازد و غم، اندوهی است که دل را می‌پوشد، و بعضی گفته‌اند که: هم، به جهت چیز گذشته و غم، به جهت چیز آینده است. (مترجم)

(۲). آرش، به معنای ساعد دست است.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۰۱

چاه انداختند، جبرئیل علیه السلام به نزد او آمد و گفت که: ای پسر نوجوان! در اینجا چه می‌کنی؟

گفت که: برادرانم مرا در چاه انداخته‌اند. جبرئیل گفت: آیا دوست می‌داری که از آن بیرون آیی؟ گفت که: این امر به دست خدای عز و جل است، اگر بخواهد، مرا بیرون آورد». حضرت صادق علیه السلام فرمود: «پس جبرئیل به یوسف گفت که: خدای-

تعالی- به تو می‌فرماید که: مرا به این دعا بخوان، تا تو را از این چاه بیرون آورم. یوسف به جبرئیل گفت که: آن دعا چیست؟

گفت: بگو که: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ ... فَرجاً وَمَخْرَجاً؛ خداوند! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را به اینکه تو را است ستایش. نیست خدایی، مگر تو که بخشاینده، پدیدآورنده آسمان‌ها و زمینی. خداوند بزرگواری و نوازش، که صلوات فرستی بر محمد و آل محمد، و آنکه بگردانی از برایم، از آن‌چه من در آن، فرج و بیرون رفتنی بود»، و حضرت علیه السلام فرمود: «بعد از آن، از قصه او بود، آن‌چه خدا در کتاب خود ذکر فرموده».

۵/۳۳۸۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از ابواسماعیل سراج، از معاویه بن عمّار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: آن‌چه حضرت صادق علیه السلام بر داود بن علی نفرین نمود، در هنگامی که معلی بن خنیس را کشته و مال حضرت صادق علیه السلام را فرا گرفته بود، این بود که: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِنُورِكَ ... كَفَفْتَ بِهِ فِرْعَوْنَ عَنْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ خداوند! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را به نور تو که فرو نشانیده نمی‌شود، و به عزیمت‌های تو که پنهان نمی‌باشد، و



به عزت تو که به سر نمی‌آید، و به نعمت تو که ضبط نمی‌شود، و به سلطنت تو که بازداشتی به آن، فرعون را از موسی علیه السلام).

۶/۳۳۸۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از بعضی از اصحاب خویش، از اسماعیل بن جابر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در باب هم و اندوه، که فرمود: «غسل می‌کنی و دو رکعت نماز می‌گذاری و می‌گویی که: يَا فَارِحَ الْهَمِّ ... وَادْهَبْ بِيَلَّتِي؛ «ای وابرندۀ اندوه گدازنده! و ای بردارنده اندوه! ای بخشاینده دنیا و آخرت و مهربان هر دو! و ابر هم مرا، و بردار غم مرا. ای خدای یکتای یگانه پناه نیازمندان! نژاد و زاده نشد و نبود او را همتا هیچ کس. نگاه دار مرا و پاک گردان مرا، و ببر رنج و سختی مرا»، و آیه الکرسی و سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را می‌خوانی».

۷/۳۳۸۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «چون از امری بترسی، بگو که: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۰۳

لَا يَكْفِي مِنْكَ أَحَدٌ، وَأَنْتَ تَكْفِي مِنْ كُلِّ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ، فَاكْفِنِي كَذَا وَكَذَا؛ خداوندا! به درستی که تو چنانی که کفایت نمی‌کند از تو کسی، و تو کفایت می‌کنی از هر کسی از آفریدگان خود. پس کفایت کن از من، چنین و چنین».

و در حدیث دیگر است که فرمود: «می‌گویی که: يَا كَافِيًا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، وَلَا يَكْفِي مِنْكَ شَيْءٌ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، اكْفِنِي مَا أَهَمَّنِي مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ؛ ای کفایت‌کننده از هر چیزی! و کفایت نمی‌کند از تو چیزی در آسمان‌ها و زمین، کفایت کن از من، آنچه در اندوه افکنده از کار دنیا، و صلوات فرست بر محمد و آل او»، و امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هر که داخل شود بر پادشاهی که از او می‌ترسد، باید که بگوید:

بِاللَّهِ أَسْتَفْتِحُ ... وَعِنْدَكَ أُمُّ الْكِتَابِ؛ «به خدا یاری می‌جویم، و به خدا روایی حاجت می‌طلبم، و به محمد صلوات فرستد خدا، بر او و آل او رو می‌آورم. خداوندا! رام گردان از برایم دشواری او را، و آسان گردان از برایم درشتی و ناهمواری او را. پس به درستی که تو محو می‌کنی آنچه که خواهی، و ثابت می‌گردانی، و در نزد تو است اصل کتاب»، و نیز بگوید که:

حَسْبِيَ اللَّهُ ... وَلَمَّا قُوَّةٌ إِلَّا بِاللَّهِ؛ بس است مرا خدا. نیست خدایی، مگر او. بر او توکل کردم و اوست پروردگار عرش بزرگ، و باز می‌ایستم به نیرومندی خدا و توانایی او، از نیرومندی ایشان و توانایی ایشان. باز می‌ایستم به پروردگار سفیده صبح، از بدی آنچه آفریده، و نیست گردیدنی و نه توانایی، مگر به خدا».

۸/۳۳۸۶. از او، از چند نفر روایت است که آن را مرفوع ساخته‌اند به سوی امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «از جمله دعای پدرم علیه السلام در باب امری که حادث می‌شد، این بود که: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ... وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ؛ خداوندا! صلوات فرست بر محمد و آل محمد، و پیامز مرا، و رحم کن بر من، و پاک گردان کار مرا، و آسان ساز بر گشتن من، و رهنمایی کن قلبم را، و ایمن گردان ترس مرا، و عافیت ده مرا در عمر من، همه آن، و ثابت گردان حجت و دلیل مرا، و پیامز گناهان مرا، و سفید گردان روی مرا، و نگاه دار مرا در دین من، و آسان نما مطلب را، و فراخی ده بر من در روزی من. پس به درستی که من ناتوانم، و در گذر از بد آنچه در نزد من است، به خوبی آنچه در نزد تو است، و به درد میاور به خودم، و به درد میاور به من خویشی را، و ببخش مرا ای خدای من! نگرستی از نگرستن‌های خود که برداری به آن از من، همه آنچه به آن آزموده‌ای مرا، و برگردانی به آن

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۰۵

بر من، آنچه را که آن نیکوترین خوی تو است در نزد من. پس به حقیقت که ناتوان شد توانایی من، و کم شد چاره من، و بریده شد از آفریدگان امید من، و نماند، مگر امید تو، و توکل من بر تو، و توانایی تو بر من. ای پروردگار! آنکه رحم کنی بر من و

عافیت دهی مرا، چون توانایی تو است بر من، و عذاب کنی مرا و بیازمایی مرا. خدای من! یاد نعمت‌های تو شاد می‌کند مرا، و امید از برای انعام تو تقویت می‌دهد مرا، و تهی نبوده‌ام از نعمت تو از آن زمان که آفریده‌ای مرا، و تویی پروردگار من و آقای من و پناهگاه من و پناه من، و نگاه دار از برای من، و بازدارنده از من، و مهربان به من، و پابنده‌ای به روزی من، و در قضای تو و قدر تو است همه آن‌چه من در آنم. پس باید می‌باشد، ای بزرگ من و آقای من! در آن‌چه حکم نموده‌ای و تقدیر فرموده‌ای و واجب ساخته‌ای، شتابانیدن خلاصی من، از آن‌چه من در آنم، همه آن، و عافیت از برای من. به درستی که من نمی‌یابم از برای دفع آن، یکی را غیر از تو، و اعتماد ندارم در آن، مگر بر تو. پس باش ای صاحب بزرگواری و نوازش! در نزد خوبی گمانم به تو، و امیدم از برای تو، و رحم کن زاری مرا، و فروتنی من، و ناتوانی ستون مرا، و منت گذار به آن بر من، و بر هر خواننده‌ای که خوانده است تو را ای مهربان‌تر از مهربانان! و صلوات فرستد خدا بر محمد و آل او».

۳۳۸۷/۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از اسماعیل بن یسار، از بعضی از کسانی که او را روایت کرده‌اند گفت که: گفت: «چون امری به تو رسد، در سجده خود بگو که: يَا جَبْرَائِيلُ يَا مُحَمَّدُ، يَا جَبْرَائِيلُ يَا مُحَمَّدُ؛ «ای جبرئیل! ای محمد! ای جبرئیل! ای محمد!»، و این را مکرر می‌کنی و می‌گویی: اَكْفِيَانِي مَا اَنَا فِيهِ؛ فَإِنَّكُمَا كَافِيَانِ، وَاحْفَظَانِي بِإِذْنِ اللَّهِ؛ فَإِنَّكُمَا حَافِظَانِ «۱»؛ کفایت کنید از من آن‌چه را که من در آنم، پس به درستی که شما کفایت‌کننده‌های منید. و نگاه دارید مرا به رخصت خدا، پس به درستی که شما نگاه‌داران منید». «۲»

۳۳۸۸/۱۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از محمد بن اعین، از بشر یا بشیر بن مسلمه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «حضرت علی بن الحسین علیه السلام می‌فرمود که: باک ندارم چون این کلمات را بگویم، اگر انس و جن بر من اجتماع

(۱). در نسخه مطابق برخی از نسخه‌های کافی آمده: «حافظای» و تغییر مطابق کافی مصحح می‌باشد.

(۲). و در بعضی از نسخ کافی، «کافیانی و حافظانی»، با نون است و آن مخالف قیاس عربیت است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۰۷

کنند و خواهند که به من ضرر برسانند، و آن کلمات، این است: بِسْمِ اللَّهِ، وَبِاللَّهِ ... فَإِنَّهُ لَأَحْوَلُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ؛ به نام خدا، و به خدا، و از خدا، و به سوی خدا، و در راه خدا، و بر کیش فرستاده خدا. خداوندا! به سوی تو تسلیم کردم و سپردم خودم را، و به سوی تو متوجه ساختم روی خود را، و به سوی تو پناه دادم پشت خود را، و به سوی تو باز گذاشتم. خداوندا! نگاه دار مرا به نگاهداری ایمان از پیش روی من، و از پشت سر من، و از طرف راست من، و از جانب چپ من، و از زیر من، و از زیر من، و آن‌چه در جانب من است، و باز دار از من به نیرومندی خود، و توانایی خود؛ پس به درستی که نیست نیرومندی و نه توانایی، مگر به تو».

محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن‌ابی‌عمیر، مثل این را روایت کرده است.

۳۳۸۹/۱۱. از او، از ابن‌ابی‌عمیر، از بعضی از اصحاب ما روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «مردی به من گفت که: در هنگامی که در ربنده بر ابوجعفر (یعنی منصور دوانیقی علیه‌اللعنه) داخل شدی، چه چیز گفتی؟» فرمود: «گفتم که: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَكْفِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، وَلَا يَكْفِي مِنْكَ شَيْءٌ، فَأَكْفِنِي بِمَا شِئْتُمْ، وَكَيْفَ شِئْتُمْ، وَمِنْ حَيْثُ شِئْتُمْ، وَأَتَى شِئْتُمْ؛ خداوندا! به درستی که تو کفایت می‌کنی از هر چیزی، و کفایت نمی‌کند از تو چیزی. پس کفایت کن از من به آن‌چه خواهی، و چنان که خواهی، و از آنجا که خواهی، و در هر زمان که خواهی».

۳۳۹۰/۱۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن علی، از علی بن میسر روایت کرده است که گفت: چون امام جعفر صادق علیه السلام بر ابوجعفر منصور وارد شد، ابوجعفر، غلامی از خود را بر سرش به پای داشت و به او گفت که: چون بر من

داخل شود، گردنش را بزن. و چون حضرت صادق علیه السلام داخل شد، به سوی ابوجعفر نگریست و میان خود و خود، چیزی را آهسته گفت که دانسته نمی‌شد که آن چیست. پس این را اظهار فرمود که: «يَا مَنْ يَكْفِي خَلْقَهُ كُلَّهُمْ وَلَا يَكْفِيهِ أَحَدٌ، اَكْفِنِي شَرَّ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ؛ ای کسی که کفایت می‌کند آفریدگان خود را، همه ایشان! و کفایت نمی‌کند او را هیچ کس. کفایت کن از من بدی عبداللّه، پسر علی»، علی گفت: پس ابوجعفر منصور به این سبب چنان شد که غلامش را نمی‌دید، و غلامش چنان شد که او را نمی‌دید. ابوجعفر گفت که: یا جعفر بن محمد! در این گرما تو را رنجانیدم، برگرد. پس حضرت صادق علیه السلام از نزد او بیرون آمد، و ابوجعفر به غلام خود گفت

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۰۹

که: چه منع کرد تو را از کردن آنچه تو را به آن امر کردم؟ گفت: نه، به خدا سوگند که او را ندیدم، و هر آینه چیزی آمد و در میان من و او حائل و مانع شد. ابوجعفر به غلامش گفت: به خدا سوگند که اگر احدی را به این حدیث، حدیث کنی، و کسی را به این خبر، خبر دهی، هر آینه تو را می‌کشم.

۱۳/۳۳۹۱. از او، از احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز، از احمد بن ابی داود، از عبداللّه بن عبدالرحمان، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که گفت: حضرت به من فرمود که: «آیا نمی‌خواهی که دعایی را به تو تعلیم کنم که آن را بخوانی؟ به درستی که ما اهل بیت، چون امری ما را اندوهگین کند، یا از یاد شاه به ترس افتیم از امری که ما را به آن هیچ طاقت و توانایی نیست، آن را می‌خوانیم». عرض کردم: بلی، می‌خواهم. پدر و مادرم فدای تو باد! یا بن رسول اللّه! فرمود: «بگو که: يَا كَائِنًا قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ، وَيَا مُكَوَّنَ كُلِّ شَيْءٍ، وَيَا بَاقِيَ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَافْعَلْ بِي كَذَا وَكَذَا؛ ای باشنده پیش از هر چیزی! و ای هستی‌دهنده هر چیزی! و ای باز پس مانده بعد از هر چیزی! صلوات فرست بر محمد و آل محمد، و بکن با من چنین و چنین».

۱۴/۳۳۹۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، هر دو از علی بن مهزیار که گفت: محمد بن حمزه غنوی به سوی من نوشت و از من سؤال می‌کرد که: عریضه‌ای به امام محمدتقی علیه السلام بنویسم در باب دعایی که به او تعلیم فرماید، و به آن امید فرج داشته باشد. پس آن حضرت به من نوشت که: «اما آنچه محمد بن حمزه سؤال کرد از تعلیم دادن به او دعایی را که به آن امید فرج داشته باشد، به او بگو که:

ملازم این دعا باشد و دست از این برندارد: يَا مَنْ يَكْفِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، وَلَا يَكْفِي مِنْهُ شَيْءٌ، اَكْفِنِي مَا أَهَمَّنِي؛ ای کسی که کفایت می‌کند از هر چیزی، و کفایت نمی‌کند از او چیزی! کفایت کن از من، آنچه در اندوه افکنده مرا». پس به درستی که من امید دارم که آنچه او در آن است از اندوه، کفایت شود، ان شاء اللّه». پس من این را به او اعلام کردم. بعد از آن بر او نیامد، مگر اندک زمانی، تا آنکه از زندان بیرون آمد.

۱۵/۳۳۹۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از بعضی از اصحاب خویش، از ابن‌ابی حمزه روایت کرده است که گفت: شنیدم از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که به پسرش می‌فرمود که: «ای فرزند دل‌بند من! هر که از شما مصیبتی به او برسد، یا نازله‌ای بر او فرود آید، باید که

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۱۱

وضو بسازد و وضو را کامل گرداند، بعد از آن، دو رکعت یا چهار رکعت نماز بگذارد، و در آخر آنها بگوید که: يَا مَوْضِعَ كُلِّ شَكْوَى ... يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ؛ ای جای نهادن هر گله! و ای شنونده هر راز! و ای حاضر هر کرده! و ای دانای هر پنهانی! و ای بازدارنده آنچه خواهد از رنج و سختی ما! ای دوست ابراهیم! و ای همراز موسی! و ای برگزیننده محمد! صلوات فرستد خدا بر او و آل او، می‌خوانم تو را چون خواندن کسی که سخت شده است درویشی او، و کم است چاره او، و ناتوان شده است توانایی او، چون خواندن غریب و دور در آب فرو رفته ناچاری که نیابد از برای برداشتن آنچه او در آن است، مگر تو. و ای مهربان‌تر از همه

مهربانان!»، پس به درستی که کسی این دعا را نمی‌خواند، مگر آنکه خدا اندوه او را زائل می‌گرداند، ان شاء الله.»

۱۶/۳۳۹۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از پسر برادر سعید بن یسار، از سعید بن یسار روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: غم و اندوه در من داخل می‌شود. فرمود که: «بسیار گردان این گفتار را که: اللَّهُ اللَّهُ رَبِّي لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا؛ «خدا، خدا، پروردگار من است، شریک نمی‌گردانم به او چیزی را»، و هرگاه از وسوسه یا حدیث نفس و حرف زدن دل ترسی، بگو که: اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ ... لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا؛ خداوند! به درستی که من بنده تو و پسر بنده تو و پسر کنیز توام. موی پیشانی من به دست تو است. عین عدلت است در من حکم تو. رواست در من قضای تو. خداوند! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را به هر نامی که آن از برای تو است، که فرو فرستاده‌ای آن را در کتاب خود، یا تعلیم داده‌ای مرا به یکی از آفریدگانت، یا متفرد و تنها شده‌ای به آن در دانستن نهانی که در نزد تو است، که صلوات فرستی بر محمد و آل محمد، و آنکه بگردانی قرآن را روشنی دیده من، و بهار دل من، و زدودن اندوه من، و رفتن هم من. خدا، خدا، پروردگار من، شریک نمی‌گردانم با تو چیزی را.»

۱۷/۳۳۹۵. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از علا بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله در شب جنگ احزاب این بود که: يَا صَبْرِيخَ الْمَكْرُوبِينَ ... وَ أَكْفِينِي هَوْلَ عَيْدِي؛ ای فریادرس اندوهناکان! و ای اجابت‌کننده بیچارگان! و ای برنده اندوه من! بردار از من غم من و هم من و اندوه مرا. پس به درستی که تو می‌دانی حال من و حال یاران مرا، و کفایت کن از من

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۱۳

ترس دشمن مرا.»

۱۸/۳۳۹۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از

ابراهیم بن ابی‌اسرائیل، از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود: «کنیزکی از ما خنازیر (۱) در گردنش بیرون آمد؛ پس کسی به نزد من آمد (- یعنی در خواب-) و گفت: یا علی! به او بگو که بگوید: يَا رَوْفُ يَا رَحِيمُ، يَا رَبِّ يَا سَيِّدِي؛ «ای مهربان! ای بخشاینده! ای پروردگار! ای آقای من!»، و این را تکرار کند. حضرت فرمود که: «پس کنیزک این را گفت، و خدای عز و جل خنازیر را از او برد». راوی گفت که: حضرت فرمود که: «این دعا همان است که جعفر بن سلیمان به آن دعا کرد». (۲)

۱۹/۳۳۹۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین روایت کرده است که گفت:

دعائی از حضرت امام موسی علیه السلام سؤال نمودم و من در پشت سر آن حضرت بودم؛ پس فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ ... أَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا؛ خداوند! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را به ذاتت که صاحب کرم است، و نامت که بزرگ است، و به ارجمندیت که آهنگ آن نمی‌شود، و به توانایت که باز نمی‌ایستد از آن چیزی، که بکنی با من چنین و چنین.»

و گفت که: حضرت به خط خود رقعهای به من نوشت که بگو: «يَا مَنْ عَلَا فَفَهَرَ ... وَأَفْعَلُ بِي كَذَا وَكَذَا؛ «ای کسی که برتری جست! پس غالب شد، و نهان را دانست، پس مطلع شد. ای کسی که مالک شد! پس توانا شد. و ای کسی که زنده می‌گرداند مرده‌ها را، و او بر هر چیزی توانا است، صلوات فرست بر محمد و آل محمد، و بکن با من چنین و چنین»، بعد از آن بگو:

يَا لِمَالَةٍ إِلَّا اللَّهُ اَرْحَمَنِي، بِحَقِّ لِمَالَةٍ إِلَّا اللَّهُ اَرْحَمَنِي؛ ای که نیست خدا، مگر خدا! رحم کن مرا به حق کلمه لا-اله الا الله، رحم کن مرا.»

و رقعهای دیگر به من نوشت که مرا امر می‌فرمود به اینکه این را بگویم که: «اللَّهُمَّ اذْفَعْ عَنِّي بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ ... وَأَخْصِي كُلَّ شَيْءٍ عَيْدًا؛ خداوند! بازدار از من به نیرومندی خود و توانایی خود. خداوند! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را در این روز و در این ماه و آنچه در این سال است برکت‌های تو را در اینها، و آنچه فرود می‌آید در اینها از سزا یا ناخوشی یا زحمت. پس بگردان آن

را از من و از پدر و مادر من، به نیرومندی خود و توانایی خود.

(۱). خنازیر، به زخم هایی در گردن می گویند که گاه به مرگ می انجامد.

(۲). ذکر این حدیث در این باب مناسب نیست، و مناسب آن بود که در باب بعد از این ذکر شود. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۱۵

به درستی که تو بر هر چیزی توانایی. خداوندا! به درستی که من پناه می برم به تو از نیست شدن نعمت تو، و گردانیدن عافیت تو، و از ناگهانی عقوبت تو، و از بدی نوشته‌ای که به حقیقت پیشی گرفته. خداوندا! به درستی که من پناه می برم به تو از بدی نفس خودم، از بدی هر جنبه‌ای که تو فراگیرنده‌ای موی پیشانی آن را. به درستی که تو بر هر چیزی توانایی. و به درستی که خدا به حقیقت که احاطه کرده است به هر چیزی از روی دانش، و ضبط فرموده است هر چیزی را از روی شماره.

۲۰ / ۳۳۹۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن خالد، از عمر بن یزید (این دعا را روایت کرده است): «يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ، يَا لَأِلهِ إِلاَّ أَنْتَ، بِرَحْمَتِكَ أَسْتَغِيْثُ، فَاكْفِنِيْ مَا أَهْمَنِيْ، وَلِمَا تَكْلِفُنِيْ إِلى نَفْسِيْ؛ «ای زنده! ای پاینده! نیست خدایی، مگر تو. به رحمت تو فریادخواهی می کنم؛ پس کفایت کن از من آنچه در اندوه افکند مرا، و وا مگذار مرا به سوی خود»، و صد مرتبه این را می گویی و حال اینکه تو در سجده باشی».

۲۱ / ۳۳۹۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از بعضی از اصحاب خویش، از ابراهیم بن حنان، از علی بن سوره، از سماعه که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام به من فرمود که: «هر گاه تو را به سوی خدای عز و جل حاجتی باشد، بگو که: اللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ ... وَأَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا؛ «خداوندا! به درستی که من سؤال می کنم تو را به حق محمد و علی؛ پس به درستی که ایشان را در نزد تو شأن و منزلت‌ای است از شأن و قدر عظیمی است از قدر. پس به حق آن شأن و به حق آن قدر، تو را قسم می دهم که صلوات فرستی بر محمد و آل محمد، و آنکه بکنی با من چنین و چنین»، پس به درستی که چون روز قیامت شود، فرشته مقرّبی نماند و نه پیغمبر مرسلی، و نه مؤمنی که خدا او را آزموده و دلش را گشوده و پر از ایمان نموده، مگر آنکه در آن روز به ایشان احتیاج دارد».

۲۲ / ۳۴۰۰. علی بن محمد، از ابراهیم بن اسحاق احمر، از ابوالقاسم کوفی، از محمد بن اسماعیل، از معاویه بن عمّار و علا بن سیابه و ظریف بن ناصح روایت کرده است که گفت:

چون ابوالدّوانیق (ابوجعفر منصور) به سوی امام جعفر صادق علیه السلام فرستاد که به سوی او رود، حضرت دستش را به سوی آسمان برداشت، بعد از آن فرمود که: «اللّهُمَّ إِنَّكَ حَفِظْتَ الْغُلَامِيْنَ ...

وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ؛ خداوندا! به درستی که تو نگاه داشتی آن دو پسر را به نیکی پدر و مادر ایشان. پس نگاه دار مرا به نیکی پدرانم محمد و علی و حسن و حسین و علی، پسر حسین و

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۱۷

محمد، پسر علی. خداوندا! به درستی که من میل می کنم به تو، (یا میل می دهم تو را در سینه او)، و پناه می برم به تو از بدی او»، بعد از آن به جمّال فرمود که: «روانه شو». و چون ربیع حاجب بود و [در] خانه ابوالدّوانیق آن حضرت را استقبال کرد، به وی عرض نمود که:

یا ابا عبد الله! باطنش بر تو چه سخت است، و بسیار عداوت تو را در دل دارد، هر آینه از او شنیدم که می گفت: به خدا سوگند که درخت خرمایی را از برای ایشان وا نگذارم، مگر آنکه آن را قطع کنم و ببرم، و نه مالی را، مگر آنکه آن را غارت کنم، و نه ذرّیه‌ای را، مگر آنکه ایشان را اسیر کنم و به بردگی بگیرم. ربیع گفت که: حضرت به طریق همس چیز پنهانی گفت و لب‌های

خود را جنبانید، و چون داخل شد، سلام کرد و نشست، و ابوجعفر جواب سلام آن حضرت را باز داد. بعد از آن گفت: بدان و آگاه باش! به خدا سوگند که قصد کرده‌ام که نخلی را از برای شما وا نگذارم، مگر آنکه آن را ببرم، و نه مالی را، مگر آنکه آن را فرا گیرم. پس حضرت صادق علیه السلام به او فرمود که: «یا امیرالمؤمنین! به درستی که خدای عز و جل ایوب را آزمود، پس صبر نمود، و به داود عطا کرد، پس شکر آن را به جا آورد، و یوسف را قدرت و توانایی داد، پس برادران را آمرزید، و تو از این نسلی و این نسل نمی‌آورد، مگر آنچه را که به آن شباهت داشته باشد». ابوالدوانیق گفت که: راست گفتی، از شما عفو کردم.

حضرت به او فرمود که: «یا امیرالمؤمنین! به درستی که کسی خونی را از ما اهل بیت نیافته، و یکی از ما را نکشته، مگر آن که خدا پادشاهیش را از او ربوده». ابوالدوانیق به این جهت در خشم شد و آتش خشمش برافروخت و از شدت آن سوخت. حضرت فرمود که:

«یا امیرالمؤمنین! با مدارا باش و آرام بگیر! به درستی که این پادشاهی در آل ابی‌سفیان بود، و چون یزید، امام حسین علیه السلام را شهید کرد، خدا پادشاهی‌اش را از او ربود و آن را به آل مروان میراث داد. و چون هشام، زید را شهید کرد، خدا پادشاهیش را از او ربود و آن را به مروان بن محمد میراث داد. و چون مروان، ابراهیم را کشت، خدا پادشاهی‌اش را از او ربود و آن را به شما عطا فرمود».

ابوالدوانیق گفت: راست گفتی، آنچه می‌خواهی بیاور و هر مطلبی که داری بگو تا حاجت‌های تو را رفع کنم.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۱۹

حضرت فرمود که: «حاجتم آن است که مرا رخصت دهی که برگردم». گفت که: آن در دست تو است در هر زمان که خواسته باشی. پس حضرت بیرون رفت و ربیع به آن حضرت عرض کرد که: از برایت به ده هزار درهم امر کرد و گفت که آن را به تو دهند. فرمود که: «مرا در آن حاجتی نیست». ربیع عرض کرد که: در آن هنگام که آن را نگیری، او را به خشم می‌آوری. آن را بگیر و به آن تصدق کن.

۲۳/۳۴۰۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از محمد بن اعین، از قیس بن سلمه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود ... (تا آخر آنچه در همین باب گذشت، مگر آنکه در اینجا در سند، به جای بشر بن مسلمه، قیس بن مسلمه و به جای «و لا قوّة الا بک» در آخر دعا، «الا بالله» است).

باب دعا از برای علّت‌ها و مرض‌ها

## ۵۶. باب دعا از برای علّت‌ها و مرض‌ها «۱»

۱/۳۴۰۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از عبدالرحمان بن ابی‌نجران و ابن فضال، از بعضی از اصحاب ما، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت در نزد علّت می‌فرمود که: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ عَزَّيْتَ أَقْوَاماً ... لِمَا إِلَهَ عَزَّيْرَكَ؛ خداوند! به درستی که تو سرزنش کرده‌ای گروهی چند را، پس گفته‌ای: بگو که: بخوانید آنان را، و گمان کرده‌اید ایشان را خدایان از غیر خدا. پس نمی‌توانند بر داشتن سختی از شما، و نه گردانیدنی. پس ای کسی که نمی‌تواند بر داشتن سختی من، و نه گردانیدن آن را از من کسی غیر از او! صلوات فرست بر محمد و آل محمد، و بردار سختی مرا، و بگردان آن را به سوی کسی که می‌خواند با تو خدای دیگری را. نیست خدایی غیر تو».

۲/۳۴۰۳. احمد بن محمد، از عبدالعزیز مهتدی، از یونس بن عبدالرحمان، از داود بن ذریب روایت کرده است که گفت: در مدینه بیمار شدم، بیماری سختی. پس این خبر به امام جعفر صادق علیه السلام رسید و به من نوشت که: «خبر ناخوشی تو به من رسید.



یک صاع از گندم بخر و بر پشت بخواب و آن را بر سینه خود پراکنده کن، به هر وضعی که پراکنده شود، و بگو که: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ ... وَأَنْ تُعَافِيَنِي مِنْ عِلَّتِي؛ «خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را به نام تو، که چون سؤال کند تو را به آن بیچاره، برداری آنچه را که با اوست از بدحالی، و تسلط دهی او را در زمین، و بگردانی او را جانشین خود بر آفریدگانت، آنکه صلوات فرستی بر

(۱). و علت به معنای آزار است، و مرض به معنای بیماری. و اول، آن چیزی است که در بعضی از اعضا است و دویم، در همه آن. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۲۱

محمد و آل محمد، و آنکه عافیت دهی مرا آزار من»، بعد از آن درست بنشین و گندم را از دور و کنار خود جمع کن و مثل این را بگو (یعنی این را دوباره بخوان)، و آن گندم را مُدُّ مُدُّ «۱» بخشش کن، هر مدی از برای مسکینی. و باز دعا را بخوان. داود گفت: من چنان کردم؛ پس گویا که مرا از بند بیرون کشیدند (و گره آن را گشودند، چنان که اکال از پای شتر می‌گشایند). و چند نفر این را به جا آوردند و به آن منتفع شدند «۲».

۳/۳۴۰۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از حسین بن نعیم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: بعضی از فرزندان آن حضرت ناخوش شد و از درد می‌نالید؛ پس فرمود که: «ای فرزند دل‌بند من! بگو که: اللَّهُمَّ اشْفِنِي بِشِفَائِكَ، وَدَاوِنِي بِدَوَائِكَ، وَعَافِنِي مِنْ بَلَائِكَ؛ فَإِنِّي عَبْدُكَ، وَابْنُ عَبْدِكَ؛ خدایا! شفا ده مرا به شفای خودت، و دوا کن مرا به دواي خودت، و عافیت بخش مرا از زحمت خود. به درستی که من بنده تو و پسر بنده توام».

۴/۳۴۰۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از مالک بن عطیه، از یونس بن عمار روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که:

فدای تو گردم! این ناخوشی که در روی من پیدا شده است - یعنی لکه پیسی - مردم چنان می‌پندارند که خدای عز و جل بنده‌ای را که از برایش در او حاجتی باشد، به آن مبتلی نکرده است.

حضرت به من فرمود که: «هر آینه مؤمن آل فرعون انگشتانش خشکیده و درهم کشیده بود؛ پس همچنین می‌گفت و دست خود را می‌کشید و می‌گفت: «يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ»؛ یعنی: ای گروه من! پیروی کنید فرستادگان حضرت عیسی علیه السلام را» (یعنی شمعون و دو کس دیگر از حواریان و ظاهر، صاحب یاسین است؛ چه این قول از او است نه از مؤمن آل فرعون).

یونس گفت که: بعد از آن حضرت فرمود که: «چون ثلث آخر از شب شود، در اول آن

(۱). هر مد ۷۵۰ گرم است. (مصحح)

(۲). مؤلف، همین حدیث را در روضه به همین وضع ایراد کرده. و مخفی نماند که اگر غیر بیمار دعا را بخواند، اگر بیمار مرد باشد، بگوید: «وَأَنْ تُعَافِيَهُ مِنْ عِلَّتِهِ»، و اگر زن باشد، بگوید: «وَأَنْ تُعَافِيَهَا مِنْ عِلَّتِهَا». و صاع، چهار مد است و مد، دو بیست و نود و دو درهم و نصف درهم است، که چهار مد، هزار و صد و هفتاد درهم باشد، و آن عبارت است از ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی. و بنا بر معمول در این زمان، از قرار من شاهی، شانزده عباسی، نیم من است، الا بیست و پنج مثقال و سه ربع مثقال. و آن چه عوام می‌گویند که: باید هر مدی را در پارچه‌ای کرباسی کنند و با آن به فقیر دهند، مستندی ندارد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۲۳

وضو بساز و بایست به سوی نمازی که آن را به جا می‌آوری - یعنی نماز شب - و چون در سجده آخر در دو رکعت اول باشی،

بگو و حال آنکه تو در سجده باشی که: **يَا عَلِيُّ يَا عَظِيمُ ... وَأَذْهَبَ عَنِّي هَذَا الْوَجَعُ**؛ «ای بلندمرتبه! ای بزرگ! ای بخشاینده! ای مهربان! ای شنونده دعاها! ای بخشنده خوبی‌ها! صلوات فرست بر محمد و آل محمد، و ببخش به من از خوبی دنیا و آخرت، آنچه را که تو سزاوار آنی، و بگردان از من از بدی دنیا و آخرت، آنچه را که تو سزاوار آنی، و ببر از من این درد را»، و آن درد را نام می‌بری: **فَإِنَّهُ قَدْ غَاظَنِي وَأَخْزَنِي**؛ «پس به درستی که آن به خشم آورده مرا و اندوهناک ساخته مرا»، و در دعا الحاح و اصرار کن». راوی می‌گوید که: به کوفه نرسیده بودم که خدا همه آن ناخوشی را از من برد و شفا یافتم (۱).

۵/۳۴۰۶. علی بن ابراهیم روایت کرده، از پدرش و چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل و هر دو، از حنان بن سدیر، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود:

«چون کسی را بینی که بلا به او مستمر شده، بگو که: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَافَانِي مِمَّا ابْتَلَاكَ بِهِ، وَفَضَّلَنِي عَلَيْكَ، وَعَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقَ؛** «ستایش مر خدا را است که عافیت داده مرا از آنچه آزموده تو را، و زیادتى داده مرا بر تو، و بر بسیاری از آنچه آفریده»، و این را به او مشنون».

۶/۳۴۰۷. محمد بن یحیی، از بعضی از اصحاب خویش، از محمد بن عیسی، از داود بن زُرَبِی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «دست خود را بر موضعی که درد در آن است می‌گذاری و سه مرتبه می‌گویی که: **اللَّهُ اللَّهُ رَبِّي حَقًّا لَأُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، اللَّهُمَّ أَنْتَ لَهَا وَلِكُلِّ عَظِيمَةٍ، فَفَرَّجَهَا عَنِّي**؛ خدا، خدا، پروردگار من است از روی راستی. شریک نمی‌گردانم به او چیزی را. خداوندا! تو از برای آن و از برای هر بزرگی هستی؛ پس ببر آن را از من».

۷/۳۴۰۸. از او، از محمد بن عیسی، از داود، از مفضل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که: «از برای همه دردها می‌گویی که: **بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ، كَمْ مِنْ نِعْمَةٍ لِلَّهِ فِي عِزِّ سَاكِنٍ وَغَيْرِ سَاكِنٍ، عَلَى عَبْدٍ شَاكِرٍ وَغَيْرِ شَاكِرٍ**؛ «به نام خدا و به خدا. بسیاری از نعمت خدا را است در رگه‌ای آرمیده و غیر آرمیده، بر بنده‌ای شکر کننده و غیر شکر کننده»، و ریش خود را به دست راست خود می‌گیری بعد از نماز فریضه و سه مرتبه می‌گویی که: **اللَّهُمَّ فَرِّجْ عَنِّي كُزْبِي، وَعَجِّلْ عَافِيَتِي، وَاكْشِفْ ضُرِّي**؛ «خداوندا! ببر از من اندوه مرا، و شتاب ده عافیت مرا، و بردار سختی

(۱). همین حدیث، در کتاب ایمان و کفر مذکور شد، با تفاوتی که در دعا است با شرح آن. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۲۵

مرا»، و حریص باش بر اینکه آن با قطرات آب دیده و گریه باشد».

۸/۳۴۰۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی عمیر، از ابراهیم بن عبدالحمید، از مردی روایت کرده است که گفت: بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم و در نزد او شکایت کردم از دردی که با من بود. فرمود: «بگو: **بِسْمِ اللَّهِ**؛ «به نام خدا»، بعد از آن دست خود را بر آن بکش و بگو: **أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ ... وَمِنْ شَرِّ مَا أَخَافُ عَلَى نَفْسِي**؛ «پناه می‌برم به عزت خدا، و پناه می‌برم به قدرت خدا، و پناه می‌برم به بزرگواری خدا، و پناه می‌برم به بزرگی خدا، و پناه می‌برم به رسول خدا، و پناه می‌برم به نام‌های خدا از بدی آنچه می‌ترسم، و از بدی آنچه می‌ترسم بر خودم»، و هفت مرتبه این را می‌گویی». راوی گفت که: من چنان کردم و خدای عز و جل به این واسطه درد را از من برد.

۹/۳۴۱۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از وشاء، از عبدالله بن سنان، از عون روایت کرده است که گفت: دست بر موضع درد بمال، بعد از آن بگو: «**بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ، وَمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛ اللَّهُمَّ امْسِخْ عَنِّي مَا أَجِدُ؛** به نام خدا، و به خدا، و محمد، فرستاده خدا است. صلوات فرستد خدا بر او و آل او، و نیست گردیدنی و نه توانایی، مگر به خدای بلندمرتبه بزرگ. خداوندا! مسح کن و پاک نما از من، آنچه را که می‌یابم»، بعد از آن دست خود را

میمالی و موضع درد را مسح می‌کنی، سه مرتبه.

۱۰ / ۳۴۱۱. از او، از احمد بن محمد بن ابی‌نصر، از محمد، برادر عرام، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «دست راست خود را بر موضع درد می‌گذاری، بعد از آن می‌گویی که: بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ، وَمُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ اللَّهُمَّ امْسَحْ عَنِّي مَا أَجِدُ؛» «به نام خدا و به خدا. محمد، فرستاده خدا است. صلوات فرستد خدا بر او و آل او، و نیست گردیدنی و نه توانایی، مگر به خدا. خداوند! مسح کن از من، آنچه را که می‌یابم»، و درد را مسح می‌کنی، سه مرتبه».

۱۱ / ۳۴۱۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عمرو بن عثمان، از علی بن عیسی، از عمویش روایت کرده است که گفت: به او گفتم که: دعایی به من تعلیم کن که آن را بخوانم، به جهت دردی که به من رسیده. گفت: «بگو و حال آنکه تو ساجد باشی که: يَا اللَّهُ، يَا رَحْمَانُ ... أَتَقَلَّبُ فِي قَبْضَةِ تَيْكٍ؛ ای خدا! ای بخشاینده! ای پروردگار پرورندگان و خدای خدایان! و ای پادشاه پادشاهان! و ای بزرگ بزرگان! شفا ده مرا به شفای خود، از هر درد و بیماری. پس به درستی

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۲۷

که من بنده توام که می‌گردم در مشت تو».

۱۲ / ۳۴۱۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن‌ابی‌نجران، از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: «چون بر بیمار داخل شوی، هفت مرتبه بگو: أُعِيدُكَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ، رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، مِنْ شَرِّ كُلِّ عِرْقٍ نَفَّارٍ، وَمِنْ شَرِّ حَرِّ النَّارِ؛ پناه می‌دهم تو را به خدای بزرگ، پروردگار عرش بزرگ، از بدی هر رگ ورم‌کننده «۱»، و از بدی گرمی آتش تب یا برزخ».

۱۳ / ۳۴۱۴. از او، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی‌نصر، از ابان بن عثمان، از ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «چون آدمی ناخوش شود، باید که بگوید: بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ، وَمُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ، وَأَعُوذُ بِقُدْرَةِ اللَّهِ عَلَى مَا يَشَاءُ، مِنْ شَرِّ مَا أَجِدُ؛ به نام خدا و به خدا و محمد رسول خدا است. صلوات فرستد خدا بر او و آل او. پناه می‌برم به عزت خدا، و پناه می‌برم به قدرت خدا، بر آنچه می‌خواهد از بدی آنچه می‌یابم».

۱۴ / ۳۴۱۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی، از هشام جوالیقی، از امام جعفر صادق علیه السلام این را روایت کرده است که: «يَا مُنْزِلَ الشِّفَاءِ وَمُنْزِلَ الدَّاءِ، أَنْزِلْ عَلَيَّ مَا يَبِي مِنْ دَاءٍ شِفَاءً؛ ای فرو فرستنده شفاء و برنده درد! فرو فرست بر آنچه با من است از درد، شفایی را».

۱۵ / ۳۴۱۶. محمد بن یحیی، از موسی بن حسن، از محمد بن عیسی، از ابواسحاق صاحب شعر، از حسین خراسانی و او خباز [نانوا] بود روایت کرده است که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام شکایت کردم از دردی که با من بود. فرمود که: «چون نماز کردی، دست خود را در موضع سجودت بگذار، بعد از آن بگو: بِسْمِ اللَّهِ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اشْفِنِي يَا شَافِي - لِأَشْفَاءِ إِلَّا شِفَاؤُكَ - شِفَاءً لِيَعَادِرُ شِفَاءً، شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَسَقَمٍ؛ به نام خدا. محمد رسول خدا است. صلوات فرستد خدا بر او و آل او. شفا ده مرا ای شفا دهنده! نیست شفایی، مگر شفای تو. شفایی که وا نگذارد بیماری را، شفایی از هر درد و بیماری».

۱۶ / ۳۴۱۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از بعضی از اصحاب خویش، از ابوحمزه، از امام

(۱). و در بعضی از نسخ، به جای نَفَّارٍ، نَعَّارٍ - به عین سَعْفَص - است؛ یعنی آوازکننده در هنگام بیرون آمدن خون از آن. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۲۹

محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «علی - صلوات الله علیه - بیمار شد؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزد

آن حضرت آمد و به او فرمود که: بگو: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ تَعَجِيلَ عَافِيَتِكَ، وَصَبْرًا عَلَى بِلَاتِكَ، وَخُرُوجًا إِلَى رَحْمَتِكَ؛ خداوند! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را شتابانیدن عافیت تو، و شکیبایی بر رنج و سختی تو، و بیرون رفتنی به سوی رحمت تو».

۱۷/۳۴۱۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: «پیغمبر صلی الله علیه و آله به این دعا افسون می‌فرمود: دست خود را بر موضع درد می‌گذاری و می‌گویی که: أَيُّهَا الْوَجَعُ اسْكُنْ ... يَوْمَ الرَّجْفَةِ وَالزَّلْزَلِ؛ «ای درد! بیاسا به آرام و آسایش خدا، و آرام گیر به آرامیدگی خدا، و باز داشته شو به بازدارنده خدا، و ساکن شو به سکون خدا. پناه می‌دهم تو را ای آدمی! به آنچه پناه داده است خدای عز و جل به آن، عرش خود و فرشتگان خود را در روز لرزش و زلزله‌ها»، و هفت مرتبه این را می‌گویی و از سه مرتبه کمتر نباشد».

۱۸/۳۴۱۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از عمار بن مبارک، از عون بن سعد مولای جعفری، از معاویه بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «دست خود را بر موضع درد می‌گذاری و سه مرتبه می‌گویی که: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ ...

وَتَعَايِنِي مِنْ بِلَاتِكَ؛ «خداوند! به درستی که من سؤال کنم تو را به حق قرآن بزرگ، که فرود آمده است با آن روح الامین، جبرئیل، و آن در نزد تو در اصل، کتاب بلندمرتبه است، صاحب حکمت، که شفا دهی مرا به شفای خود، و دوا کنی مرا به دوا خود، و عافیت بخشی مرا از بلای خود»، و بر محمد و آل محمد صلوات می‌فرستی».

۱۹/۳۴۲۰. احمد بن محمد، از عوفی، از علی بن حسین، از محمد بن عبدالله بن زراره، از محمد بن فضیل، از ابوحمزه روایت کرده است که گفت: مرا دردی عارض شد در زانویم؛ پس این را به نزد امام محمد باقر علیه السلام شکایت کردم. فرمود که: «چون نماز کنی، بگو که: يَا أَجْوَدَ مَنْ أَعْطَى، وَيَا خَيْرَ مَنْ سِئِلَ، وَيَا أَرْحَمَ مَنْ اسْتُرِحِمَ مِنْ أَرْحَمِ ضَعْفَى، وَقَلَّةَ حِيَاةِي، وَأَعْفَى مَنْ وَجَعِي؛ ای بخشنده‌تر کسی که عطا کرده! و ای بهتر کسی که سؤال شده! و ای مهربان‌تر کسی که از او مهربانی کسب شده! رحم کن بر ناتوانی من و کمی چاره من، و عافیت ده مرا از درد من»، ابوحمزه گفت که: من این را کردم و عافیت یافتم.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۳۱

باب حرز و عوده

## ۵۷. باب حرز و عوده «۱»

۱/۳۴۲۱. حمید بن زیاد، از حسن بن محمد، از چند نفر، از ابان، از ابن منذر روایت کرده است که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام وحشت را ذکر کردم. فرمود: «آیا نمی‌خواهید که شما را خبر دهم به چیزی که چون آن را گفتید، وحشت به هم نرسانید و نترسید، نه در شب و نه در روز.

و آن، این است: بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ ... وَاجْعَلْنِي فِي أَمَانِكَ وَفِي مَنَعِكَ؛ به نام خدا و به خدا. توکل کردم بر خدا؛ پس به درستی که هر که توکل کند بر خدا، پس او بس است او را. به درستی که خدا رسنده کار خود است. به حقیقت که قرار داده است هر چیزی را اندازه‌ای. خداوند! بگردان مرا در حفظ خود، و در همسایگی و پناه خود، و بگردان مرا در ایمنی خود، و در بازداشتن خود».

پس فرمود که: خبر به ما رسید که مردی در سی سال این را گفت، و یک شب این را ترک کرد، و عقربی او را گزید.

۲/۳۴۲۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از محسن بن احمد، از یونس بن یعقوب، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «بگو: أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ ... وَمِنْ شَرِّ فَسَيْقَةِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ؛ پناه می‌برم به عزت خدا، و پناه می‌برم به قدرت خدا، و پناه می‌برم به بزرگواری خدا، و پناه می‌برم به بزرگی خدا، و پناه می‌برم به عفو خدا، و پناه می‌برم به آمرزش خدا، و پناه می‌برم به رحمت خدا، و پناه می‌برم به سلطنت خدا، که آن یا او بر هر چیزی توانا است. و پناه می‌برم به کرم خدا، و پناه می‌برم به جمع خدا،

از بدی ستمکار ستیزکننده و هر دیو سرکش از حد درگذرنده، و بدی هر نزدیک و یا دور یا ناتوان یا سخت، و از بدی زهردار و جنبنده زمین و عامه خلق، و از بدی هر جنبنده خُرد یا بزرگ در شب یا روز، و از بدی فاسقان عرب و عجم، و از بدی فاسقان پری و آدمی».

۳/۳۴۲۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از بعضی از اصحاب خویش، از قَدّاح، از امام

(۱). و حرز- به کسر حاء و سکون راء- پناهگاه و جای استوار و تعویذات و عوذ- به ضمّ عین- افسون و تعویذ باشد. و بعضی از اهل لغت در شرح تعویذ می‌گویند که: آن معروف است؛ یعنی دعایی و آیتی که به کاغذ نوشته، که در فقره بگیرند و در بازو بندند برای دفع بلا. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۳۳

جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - فرمود که:

پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را افسون و تعویذ نمود و فرمود که: أُعِذُكُمْ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ ... وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ؛ «پناه می‌دهم شما را به سخنان خدا که کامل است، و نام‌هایش که نیکوتر است، همه آنها، پناه می‌دهم از بدی زهردار و جنبنده زمین، و از بدی چشم بد، و از بدی حسدبرنده، چون حسد برد». بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله به جانب ما ملتفت شد و فرمود که: ابراهیم، اسماعیل و اسحاق علیهم السلام را همچنین تعویذ می‌فرمود».

۴/۳۴۲۴. محمد بن یحیی، از احمد بن بکر، از سلیمان جعفری روایت کرده است که گفت: شنیدم از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که می‌فرمود: «چون شام کنی و بنگری به آفتاب که در کار غروب و پشت کردن باشد، بگو که: بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ ... وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ به نام خدا و به خدا و ستایش مر خدایی است که فرا نگرفته است زنی را و نه فرزندی، و نبود او را شریکی در پادشاهی، و نبود او را صاحب‌اختیار از روی خواری، و تعظیم کن او را، تعظیم کردنی. و ستایش مر خدایی را است که وصف می‌کند و وصف کرده نمی‌شود، و می‌داند و دانسته نمی‌شود. می‌داند خیانت چشم‌ها را و آنچه پنهان می‌کند سینه‌ها. و پناه می‌برم به ذات خدا که صاحب کرم است، و به نام خدای بزرگ، از بدی آنچه آفریده و خلق فرموده، و از بدی آنچه در زیر خاک است، و از بدی آنچه نهان شده و هویدا گردیده، و از بدی آنچه وصف کردم و آنچه وصف نکردم. و ستایش مر خدایی را است که پروردگار جهانیان است».

و ذکر فرمود که: «آن ایمنی است از هر درنده و از شیطان رانده‌شده و فرزندانش، و هر چه به دندان بگزد یا بزند و بگزد. و صاحب این عوذ چون به آن تکلم کند، از دزد و غولی «۱» نترسد».

سلیمان می‌گوید که: به آن حضرت عرض کردم که: من صاحب شکارم که درنده را شکار می‌کنم، و من در شب، در ویرانه‌ها به سر می‌برم و شب به روز می‌آورم و وحشت به هم می‌رسانم.

حضرت به من فرمود که: «چون خواهی که داخل شوی، بگو: بِسْمِ اللَّهِ أَذْخُلُ، و پای راست خود را داخل کن، و چون بیرون آیی، پای چپ را بیرون کن و خدا را نام ببر، که تو مکروهی را نبینی».

(۱). و غول- به ضمّ غین-، دیو بیابان است که مردم را در دشت و جنگ از راه بی‌راه برد و هلاک کند و ترساند. و در صحاح است که: هر چه ناگاه فرو گیرد و هلاک کند، و به فتح اوّل، هلاک کردن است. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۳۵

۵/۳۴۲۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از قتیبه اعشی روایت کرده است که گفت: امام جعفر

صادق علیه السلام این را به من تعلیم فرمود که بگو: «بِسْمِ اللَّهِ الْجَلِيلِ ... وَبِآيَةِ الْكُرْسِيِّ؛ «به نام خدای بزرگوار. پناه می‌دهم فلانی را به خدای بزرگ، از جنبنده زمین، از زهردار و چشم بد و عامه، و از پری و آدمی، و از عرب و عجم، و از دمیدن ایشان و ستم ایشان و باد کردن ایشان، به آیه‌الکرسی».

بعد از آن آیه‌الکرسی را می‌خوانی و در نوبت دویم می‌گویی: بِسْمِ اللَّهِ أُعِيدُ فَلَانًا بِاللَّهِ الْجَلِيلِ؛ «به نام خدا. پناه می‌دهم فلانی را به خدای بزرگوار»، تا همه را بخوانی».

۶/۳۴۲۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن‌ابی‌عمیر، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم! به درستی که من از عقرب‌ها می‌ترسم. فرمود که: «نظر کن به سوی بنات نعش (۱) که ستاره‌های سه‌گانه‌اند. ستاره میانه‌ای از آنها، در پهلوی ستاره‌ای است کوچک که به آن نزدیک است، و عرب آن را سها می‌نامد و ما آن را اسلم می‌نامیم. در هر شب، تیز به سوی آن نظر کن و سه مرتبه بگو که: اللَّهُمَّ رَبِّ أَشْلَمَ، صِلْ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ، وَسَلِّمْنَا؛ خداوند! ای پروردگار اسلم! صلوات فرست بر محمد و آل محمد، و شتاب ده فرج و بردن اندوه ایشان را، و سالم بدار ما را».

(۱). بنات نعش کبری، هفت ستاره است و همچنین بنات نعش صغری. چهار ستاره‌ای از آنها نعش است و سه ستاره، بنات. و سها، ستاره‌ای است خرد در پهلوی ستاره میان از بنات نعش کبری. و بعضی به جای کبری، صغری گفته‌اند، و در قاموس نیز چنین است؛ چه در ماده «س ه و» می‌گوید که: سها، ستاره‌ای است پنهان در بنات نعش صغری، و در «ق و د» می‌گوید که: ستاره اول از بنات نعش صغری که آخر بنات است، قائم است و دویم، عناق و در جانب آن، قائم کوچکی هست و دویم آن، عناق است و در پهلوی صیدق است و آن سها است، و در ماده «ع ن ق» می‌گوید که: عناق- بر وزن سحاب-، ستاره میان از بنات نعش است، و در «ق و د» ذکر شد و در «ص د ق» می‌گوید که: صیدق- بر وزن صیقل-، امین است و قطب، و در «ق و د» شرح شد و در «ح و ر» می‌گوید که: حور به تحریک ستاره سیم است از بنات نعش صغری، و در «ق و د» شرح شد و این غلط و اشتباه است. و در بعضی از لغات معتبره مذکور است که سها- به اول مضموم-، ستاره‌ای است خرد نزدیک بنات نعش کبری، که مردمان روشنایی چشم را بدان امتحان کنند. و در شرح عدّه‌ای لغت که از همه لغات اعتبارش بیشتر است و در نظر حقیر از همه بهتر، مذکور است که بنات نعش صغری را دب اصغر می‌نامند؛ یعنی خرس کوچک‌تر، و بنات نعش کبری را دب اکبر می‌نامند؛ یعنی خرس بزرگ‌تر، و ستاره‌ای را که در پهلوی نعش از کبری در آید، حور گویند، و میانه را عناق، و اول آنها را قائم، و ستاره خردی را که با اوسط است، سها و صیدق گویند، و علاوه بر این، آنجا که عیان است، چه حاجت به بیان است. و آنچه صاحب قاموس گفته در باب ستاره آخر، بنات نعش صغری، که آن را قائم می‌گویند، مشهور، و نامش حُجْدِي- به ضمّ جیم و فتح دال و تشدید یاء- است که مصغّر جدی- به فتح جیم و سکون دال و تخفیف یاء- است؛ یعنی بزغاله. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۳۷

اسحاق گفت که: در روزگار خود این را ترک نکردم، مگر یک مرتبه، و عقرب مرا زد.

۷/۳۴۲۷. احمد بن محمد، از علی بن حسن، از عباس بن عامر، از ابو جمیله، از سعد اسکاف روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «هر که این کلمات را بگوید، من از برایش ضامنم که هیچ عقرب و جنبنده‌ای به او نرسد، تا صبح کند: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ ... إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ پناه می‌برم به سخنان خدا که تمام و کامل‌اند، آنها که در نمی‌گذرد آنها را نیکوکار و نه نابکاری، از بدی آنچه آفریده، و از بدی آنچه خلق کرده، و از بدی هر جنبنده‌ای که او فراگیرنده است موی پیشانی آن را. به درستی که پروردگار من بر راه راست است».



۸/۳۴۲۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علی بن ابی حمزه، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در بعضی از جنگ‌های خویش بود، در وقتی که اصحاب به خدمتش از کیک‌ها شکایت کردند که به ایشان اذیت می‌رسانند. فرمود که: چون یکی از شما خوابگاه خود را فراگیرد و بخوابد، بگوید که: أَيُّهَا الْأَسْوَدُ الْوَثَّابُ ... أَنْ يُؤُوبَ الصُّبْحِ مَتَى مَا آتَبَ (۱)؛ ای سیاه بسیار برهنده! که باک ندارد از بسته شدن در، و نه دری، عزم کردم بر تو به ام‌الکتاب که نرنجانی مرا و اصحاب مرا، تا آنکه برود شب و بیاید صبح با آنچه آمد».

۹/۳۴۲۹. علی بن محمد، از ابن جمهور، از پدرش، از محمد بن سنان، از عبد الله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین - علیه الصلوة والسلام - فرمود که: چون درنده را ملاقات کنی، بگو: أَعُوذُ بِرَبِّ دَانِيَالٍ وَ الْجُبِّ، مِنْ شَرِّ كُلِّ أَسَدٍ مُشْتَأْسِدٍ؛ پناه می‌برم به پروردگار دانیال و چاه، از بدی هر شیر توانای دلیر».

۱۰/۳۴۳۰. ابو العباس محمد بن جعفر، از محمد بن عیسی، از صالح بن سعید، از ابراهیم بن محمد بن هارون روایت کرده است که او به امام محمد باقر علیه السلام نوشت و از آن حضرت عوذ و افسونی می‌خواست از برای بادها که عارض کودکانش می‌شود؛ پس آن حضرت به خط خویش این دو عوذ را نوشت و به سوی او فرستاد، و صالح چنان دانسته بود که هارون هر

(۱). عبارت میان دو خط تیره از راوی است. او به امام عرض کرده ذکر و عبارت معهود در اینجا به گونه دیگری نقل شده است، اما مترجم آن را جزو متن ترجمه کرده که ما آن را به پانوشته آورده‌ایم: و آنچه می‌شناسیم آن را، تا آنکه باز گردد، و صبح در هر زمان که باز گردد».

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۳۹

دو را به سوی ابراهیم فرستاده بود به خط آن حضرت: «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ ... وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ خدا بزرگ است. خدا بزرگ‌تر است. خدا بزرگ‌تر است. گواهی می‌دهم به اینکه نیست خدایی، مگر خدا. گواهی می‌دهم به اینکه محمد، فرستاده خدا است. خدا بزرگ‌تر است. نیست خدایی، مگر خدا، و نیست پروردگاری مرا، مگر خدا. او را است پادشاهی و او را است ستایش. نیست شریکی او را. پاک و منزّه می‌شمارم خدا را. آنچه خواست خدا، بود، و آنچه نخواست، نبود. خداوندا! ای خداوند بزرگواری و نوازش! پروردگار موسی و عیسی و ابراهیم که مبالغه فرمود در وفا کردن! خدای ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و سبط‌ها! نیست خدایی، مگر تو. پاک و منزّهی، با آنچه شمردی یا شمردم از نشانه‌های تو و به بزرگی تو، به آنچه سؤال کرده‌ای به آن پیغمبران، و به اینکه پروردگار مردمان بودی پیش از هر چیزی، و تویی بعد از هر چیزی. سؤال می‌کنم تو را به نام تو، که نگاه می‌داری به آن آسمان‌ها را که فرو افتد بر زمین، مگر به اذن تو، و به سخنان تو که تمام و کامل است، که پناه دهی بنده خود، فلانی را، از بدی آنچه فرود آید از آسمان، و آنچه بالا رود به سوی آن، و آنچه بیرون آید از زمین، و آنچه داخل شود در آن، و سلام بر پیغمبران مرسل، و ستایش مر خدایی را است که پروردگار جهانیان است».

و نیز به خط خویش به سوی او نوشت که: «بِسْمِ اللَّهِ، وَ بِاللَّهِ ... صِلَمَى اللَّهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ؛ به نام خدا و به خدا و به سوی خدا، و چنان که خواست خدا، و پناه می‌دهم او را به عزت خدا، و مرتبه و جلالت و عظمت خدا، و قدرت خدا، و پادشاهی خدا. این نوشته، شفایی است از برای فلان، پسر فلان، پسر بنده تو، و پسر کنیز تو که بنده خدا [است]. صلوات فرستد خدا بر محمد و آل او».

۱۱/۳۴۳۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد خالد، از محمد بن علی، از علی بن محمد، از عبد الله بن یحیی کاهلی که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:

«چون درنده را ملاقات کنی، آیه‌الکرسی را در روی آن بخوان و به آن بگو که: «عَزَمْتُ عَلَيْكَ بِعَزِيمَةِ اللَّهِ ... وَ الْأَنْمَةِ الطَّاهِرِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ بَعْدِهِ؛ «قسم می‌دهم تو را به افسون خدا و افسون محمد، صلوات فرستد خدا بر او و آل او، و افسون سلیمان، پسر

داود، بر او باد سلام، و افسون پادشاه مؤمنان، علی، پسر ابی طالب، بر او باد سلام، و پیشوایان پاکان، بر ایشان باد سلام، که بعد از اویند؛ پس به درستی که از تو برمی‌گردد و رو به تو نمی‌آید، انشاء الله». راوی گفت

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۴۱

که: بعد از آن، بیرون رفتم و شیری را دیدم که بر سر راه آمد، و عزیمت را بر آن خواندم، و آن را قسم دادم و به آن گفتم، مگر آنکه از راه ما دور شوی و ما را نرنجانی. گفت: پس به سوی آن نظر کردم، و دیدم که سرش [را] به زیر افکنده و دمش را در میان پای‌هایش درآورده و برگشت.

۱۲/۳۴۳۲. از او، از جعفر بن محمد بن یونس، از بعضی از اصحاب ما، از ابو الجارود، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر که در عقب نماز فریضه بگوید که: أَشِدُّ دُعَاءِ اللَّهِ ... وَ مَنْ يَغْنِينِي أُمَّرَةٌ؛ «به امانت می‌سپارم به خدای بزرگ بزرگوار، خودم را و کسانم و فرزندانم و کسی که می‌خواهد مرا کار او، و به امانت می‌سپارم به خدایی که از او لرزیده و ترسیده شده، آنکه خوار شونده است به جهت بزرگی او هر چیزی، خودم را و کسانم و مالم و فرزندانم و کسی که می‌خواهد مرا کار او»، به بالی از بال‌های جبرئیل پیچیده شود، و در باب خود و اهل و مالش محفوظ باشد».

۱۳/۳۴۳۳. از او روایت است و آن را مرفوع ساخته، گفت که: «هر که در خانه یا اطافی شب به روز آورد تنها، باید که آیه الکرسی بخواند و بگوید که: اللَّهُمَّ آتِنَا رِزْقًا وَحَشْتِي، وَ آمِنْ رَوْعَتِي، وَ اعْنِنِي عَلَى وَحْدَتِي؛ خداوند! خوگر ساز رمیدن مرا «۱»، و ایمن گردان ترس مرا، و یاری ده مرا بر تنهایی من».

۱۴/۳۴۳۴. ابو علی اشعری، از محمد بن سالم، از احمد بن نصر، از عمرو بن شمر، از یزید بن مژه، از بکیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود که: یا علی! آیا نمی‌خواهی که کلماتی چند را به تو تعلیم دهم؟

چون در ورطه یا بلیه‌ای افتی، بگو که: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَ لِمَا حَوْلَ وَ لِمَا قَوْلَهُ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛ «به نام خدای بخشاینده مهربان، و نیست نیرومندی و نه توانایی، مگر خدای بلندمرتبه بزرگ»؛ پس به درستی که خدای عز و جل به آنها می‌گرداند از تو، آنچه را که خواهد از انواع بلا».

باب دعا در نزد خواندن قرآن

## ۵۸. باب دعا در نزد خواندن قرآن

۱/۳۴۳۵. گفت که: امام جعفر صادق علیه السلام در نزد خواندن کتاب خدای عز و جل، این دعا را

(۱). یعنی مایه انسی برایم فراهم کن.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۴۳

می‌خواند: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ ... وَ مَرَافَقَةُ الْأَنْبِيَاءِ؛ إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ؛ خداوند! ای پروردگار ما! تو را است ستایش، تویی یگانه به توانایی و سلطنت و حجت استوار، و تو را است ستایش، تویی برتر به ارجمندی و بزرگواری و زبر آسمان‌ها و عرش بزرگ. پروردگار ما! تو را است ستایش، تویی اکتفاکننده به دانش خود، و محتاج است به سوی تو، هر خداوند دانش.

پروردگار ما! تو را است ستایش، ای فرودآورنده آیه‌ها و یاد بزرگ! پروردگار ما! پس تو را است ستایش به آنچه آموزانیده‌ای ما را از حکمت و قرآن بزرگ هویدا.

خداوند! تو تعلیم داده‌ای به ما آن را پیش از رغبت ما در تعلیم آن، و مخصوص ساخته‌ای ما را به آن، پیش از رغبت ما به نفع آن.

خداوندا! پس هر گاه باشد این، منت و عطایی از تو، و فضل و بخشش و نرمی با ما، و مهربانی از برای ما، و منت نهادن بر ما از غیر نیرومندی ما، و نه چاره ما و نه توانایی ما، خداوندا! پس دوست گردان به سوی ما خوبی خواندن آن را، و حفظ کردن آیه‌های آن، و گرویدن به متشابه آن، و عمل کردن به حکم آن، و سببی در تأویل آن، و هدایت در تدبیر آن، و بینایی به نور آن.

خداوندا! و چنان که فرو فرستاده‌ای آن را شفا از برای دوستان، و بدبختی بر دشمنان، و کوری بر اهل گناهت، و روشنی از برای اهل فرمان برداریت، خداوندا! پس بگردان آن را از برای ما حصاری از عذابت، و پناهی از خشم، و بازدارنده‌ای از نافرمانیت، و نگاه داشتن از غضبت، و رهنمایی بر طاعت خود، و نوری، در روزی که ملاقات کنیم تو را، روشنی طلبیم به آن در میان خلق تو، و بگذریم به آن بر صراط تو، و راه یابیم به آن به سوی بهشت تو.

خداوندا! به درستی که پناه می‌بریم به تو از بدبختی در برداشتن آن، و کوری از دانستن آن، و میل کردن از حکم آن، و در گذشتن از مقصود آن، و کوتاهی کردن در نزد حق آن.

خداوندا! بردار از ما سنگینی آن را، و واجب گردان از برای ما مزد آن را، و الهام کن به ما شکر آن را، و بگردان ما را که مراعات کنیم آن را، و حفظ نماییم آن را. خداوندا! بگردان ما را که پیروی کنیم حلال آن را، و دوری کنیم حرام آن را، و به پا داریم حدهای آن را، و به جا آوریم واجب‌های آن را. خداوندا! روزی کن ما را شیرینی در خواندن آن، و خرمی در قیام به آن، و ترسیدن در ترتیل آن، و توانایی در کار فرمودن آن، در وقت‌های شب و روز.

خداوندا! و شفا ده ما را از خواب به اندک، و بیدار کردن ما را در ساعت شب، از خفتن خفتگان، و آگاه [بیدار] ساز ما را از آن زمان‌ها که مستجاب می‌شود در آنها دعا از

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۴۵

پینکی پینکی زندگان «۱».

خداوندا! قرار ده از برای دل‌های ما زیرکی در نزد عجب‌های آن که بر نمی‌آید، و خوشی در نزد برگردانیدن آن، و پند در نزد گردانیدن آواز در خواندن آن، و سودی هویدا در نزد فهم خواستن آن. خداوندا! به درستی که ما پناه می‌بریم به تو از پس ماندن آن در دل‌های ما، و بالش کردن آن در نزد خفتن ما، و افکندن آن در پس پشت‌های ما، و پناه می‌برم به تو از سختی دل‌های ما، از برای آنچه به آن پند داده‌ای ما را.

خداوندا! سود ده ما را به آنچه گردانیده‌ای در آن از آیه‌ها و نشانه‌ها، و پند ده ما را به آنچه بیان کرده‌ای در آن از عقوبت‌ها، و در گذران از ما به تأویل آن گناهان و بدی‌ها را، و دوچندان کن از برای ما به آن پاداش در خوبی‌ها، و بردار ما را به آن ثوابی در درجه‌ها، و ببخش و پیش آور ما را به آن مژده بعد از مردن. خداوندا! بگردان آن را از برای ما توشه‌ای که توانایی دهی ما را به آن در محشر، و در ایستادن پیش روی تو، و راهی روشن که سلوک کنیم به سوی تو، و دانستنی سودمند که شکر کنیم به آن نعمت‌های تو را، و فروتنی نمودنی راست که به پاکی یاد کنیم با آن، نام‌های تو را. خداوندا! پس به درستی که تو فرا گرفته‌ای به آن بر ما حجت و گواهی که بریدی به آن بهانه ما را، و نیکو کرده‌ای به آن در نزد ما نعمت را، که کوتاه شد از آن شکر ما.

خداوندا! بگردان آن را از برای ما دوستی که بر جا دارد ما را از لغزشها، و رهنمایی که ره نماید ما را به سوی شایسته از عمل، و یاور رهنما که راست کند ما را از خمیده شدن، و یآوری که تقویت دهد ما را از دل‌تنگی، تا آنکه برساند به ما بهترین امید. خداوندا! بگردان آن را از برای ما درخواست کننده در روز ملاقات، و حرب‌های در روز بالا-رفتن، و حجت آورنده در روز حکم گذاری، و روشنی در روز تاریکی، در روزی که نه زمین است و نه آسمان، روزی که جزا داده می‌شود هر کوشنده‌ای، به آنچه کوشیده.

خداوندا! بگردان آن را از برای ما سیرابی در روز تشنگی، و رستگاری در روز جزا، از آتش به غایت گرم کم‌رحم نامهربان بر

کسی که به آن تائیده و گرم شده و به گرمی اش زبانه می‌زند. خداوندا! بگردان او را از برای ما حجت روشن، بر سرهای گروه در حضور ایشان، و در روزی که جمع می‌کنی در آن اهل زمین و اهل آسمان را. خداوندا! روزی کن ما را منزل‌های شهیدان و زندگی نیک‌بختان و رفاقت پیغمبران. به درستی که تو شنونده دعایی.»

(۱). یعنی ما در این ساعت‌های استجاب دعا دچار خواب و چرت نباشیم.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۴۷

باب در بیان دعا در حفظ قرآن

## ۵۹. باب در بیان دعا در حفظ قرآن

۱/ ۳۴۳۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از آنکه او را ذکر کرده، از عبد الله بن سنان، از ابان بن تغلب، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «می‌گویی:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَلَمْ يَسْأَلِ الْعِبَادُ مِثْلَكَ ... يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ؛ خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را، و سؤال نکرده از بندگان، مانند تو را. سؤال می‌کنم تو را به حق محمد، پیغمبر تو و فرستاده تو، و ابراهیم، دوست تو و برگزیده تو، و موسی، هم‌سخن تو و هم‌راز تو، و عیسی، سخن تو و روح تو، و سؤال می‌کنم تو را به نام‌های ابراهیم، و تورات موسی، و زبور داود، و انجیل عیسی، و قرآن محمد، صلوات فرست خدا بر او و آل او، و به هر پیغام نهانی که پیغام داده‌ای آن را، و قضایی که روان ساخته‌ای آن را، و حقی که حکم کرده‌ای آن را، و بی‌نیازی که بی‌نیاز گردانیده‌ای آن را، و گمراهی که راه نموده‌ای او را، و سائلی که بخشنده‌ای او را، و سؤال می‌کنم تو را به نام تو، که نهاده‌ای آن را بر شب، پس تار شده، و به نام تو، که نهاده‌ای آن را بر روز، پس روشن گردیده، و به نام تو، که نهاده‌ای آن را بر زمین، پس آرام گرفته، و ستون نهاده‌ای به آن آسمان‌ها را، پس به خود ایستاده، و نهاده‌ای آن را بر کوه‌ها، پس ثابت شده، و به نام تو، که پراکنده کرده‌ای به آن روزی‌ها را، و سؤال می‌کنم تو را به نام تو، که زنده می‌گردانی به آن مردگان را، و سؤال می‌کنم تو را به بندگاه‌های عزت از عرش تو، و پایان رحمت از کتاب تو. سؤال می‌کنم تو را که صلوات فرستی بر محمد و آل محمد، و آنکه روزی کنی مرا حفظ کردن قرآن و انواع علم و دانش، و آنکه ثابت گردانی آنها را در دل من و گوش من و چشم دیده من، و آنکه آمیزش دهی به آنها گوشت مرا و خون من و استخوان‌های من و مغز من، و کار فرمایی به آنها شب من و روز من به رحمت خود و قدرت خود.

به درستی که نیست نیرومندی و نه توانایی، مگر به تو، ای زنده! ای پاینده!».

و گفته است که در حدیث دیگر این زیادت است که: «وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي دَعَاكَ ... وَبِعَظَمَتِكَ وَأَرْكَانِكَ؛ و سؤال می‌کنم تو را به نام تو، که خوانده‌اند تو را به آن بندگان تو، که مستجاب کرده‌ای از برای ایشان و پیغمبران تو. پس آمرزیده‌ای ایشان را و رحم کرده‌ای بر ایشان. و سؤال می‌کنم تو را به هر نامی که فرو فرستاده‌ای آن را در کتاب خود، و به نامت که آرام گرفته به آن عرش تو، و به نام تو که یکتای یگانه، تنهای طاق برتر است، که پر می‌کند

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۴۹

رکن‌ها را، همه آنها. پاک پاکیزه پرمفعت، به غایت پاکیزه، زنده پاینده، روشنی آسمان‌ها و زمین، بخشاینده مهربان، بزرگ برتر، و کتاب تو که فرو فرستاده شده است به راستی و درستی، و کلمات تو که تمام‌اند، و نور تو که کامل است، و به بزرگی تو و ستون‌های تو.»

و در حدیث دیگر فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که خواسته باشد که خدای - عز و جل - قرآن و علم را

در دل او جا دهد، باید که این دعا را در ظرف پاکیزه‌ای بنویسد، با غسل سفید یا موم گرفته، بعد از آن، آن را بشوید به آب بارانی که گرفته شده باشد، پیش از آنکه به زمین رسد، و در سه روز، به ناشتا آن را بیاشامد، که آن را حفظ می‌کند، انشاء الله.

۲/۳۴۳۷. از او، از پدرش، از حمّاد بن عیسی روایت است که آن را مرفوع ساخته به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا دعایی را به تو تعلیم کنم که قرآن را فراموش نکنی؟ و آن، این است که: اللَّهُمَّ اِزْحَمْنِي بِتُرُكِ مَعْاصِيكَ ... لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ؛ خداوندا! رحم کن بر من به ترک کردن گناهانت، همیشه، مادام که باقی گذاری مرا، و رحم کن بر من از رنج کشیدن آنچه نمی‌خواهد مرا، و روزی کن مرا به خوبی نظر و نظرگاه در آنچه خشنود سازد تو را از من، و لازم گردان دل مرا حفظ کتابت، چنان که تعلیم داده‌ای به من، و روزی کن مرا که بخوانم آن را بر طریقه‌ای که خشنود سازد تو را از من. خداوندا! روشنی ده به کتاب خود دیده مرا، و بگشا به آن سینه مرا، و فرج بخش به آن دل مرا، و روان کن به آن زبان مرا و کارفرمایان تن مرا، و توانایی ده مرا بر آن، و یاری کن مرا بر آن. به درستی که یاری کننده‌ای نیست بر آن، مگر تو. نیست خدایی، مگر تو».

و گفته است که: بعضی از اصحاب ما، از ولید بن صبیح، از حفص اعور، از امام جعفر صادق علیه السلام همین را روایت کرده است.

باب دعاهای مختصی از برای همه حاجت‌های دنیا و آخرت

#### ۶۰. باب دعاهای مختصی از برای همه حاجت‌های دنیا و آخرت

۱/۳۴۳۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از اسماعیل بن سهل، از عبد الله بن جندب، از پدرش، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «بگو:

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَحْشَاكَ ... وَأَقْرَبَ بِذَلِكَ عَيْنِي؛ خداوندا! بگردان مرا که بترسم از تو، گویا که من می‌بینم تو را، و نیک‌بخت کن مرا به پرهیزگاری تو، و بدبخت مساز مرا به خرمی من، به جهت نافرمانی‌های تو، و بهترگزینی کن از برایم در قضای خود، و مبارک گردان از برایم

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۵۱

در قدر خود، تا دوست ندارم پس افکندن آنچه شتابانیده‌ای، و نه شتابانیدن آنچه پس افکنده‌ای، و بگردان بی‌نیازی مرا در خودم، و بهره‌مند گردان مرا به گوشم و چشمم، و بگردان اینها را باقی ماندگان از من، و یاری کن مرا بر کسی که ستم کرده به من، و بنما به من در او قدرت خود را. ای پروردگار من! و روشن ساز به آن چشم مرا».

۲/۳۴۳۹. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان بن یحیی، از ابو سلیمان جصاص، از ابراهیم بن میمون روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «اللَّهُمَّ اَعِنِّي عَلَى ... فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ؛ خداوندا! یاری ده مرا بر ترس روز قیامت، و بیرون بر مرا از دنیا سالم، و جفت گردان مرا به زنان سفیدروی نازک بدن گشاده‌چشم، و کفایت کن از من زحمت و خرجی مرا و خرجی عیال من و خرجی مردمان، و داخل گردان مرا به رحمت خود، در بندگانت که شایستگانند».

۳/۳۴۴۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از حریر، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «بگو که: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ ... وَعَذَابِ الْآخِرَةِ؛ خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را از هر خوبی که احاطه کرده است به آن علم تو، و پناه می‌برم به تو از هر بدی که احاطه کرده است به آن علم تو. خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم از تو عافیت تو را در کارهایم، همه آنها، و پناه می‌برم به تو از رسوایی دنیا و عذاب آخرت».

۴/۳۴۴۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و چند نفر از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، هر دو روایت کرده‌اند، از علی

بن زیاد که گفت: علی بن بصیر عریضه‌ای نوشت و از آن حضرت سؤال [درخواست] می‌کرد که در پایین نامه‌اش دعایی از برایش بنویسد که آن را به او تعلیم فرماید، تا آن را بخواند و به واسطه آن، از گناهان، نگاه داشته شود، و جامع مطالب دنیا و آخرت باشد. پس آن حضرت علیه السلام به خط مبارک خود نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ... وَ أَسْأَلُكَ أَنْ لَاتَجْعَلَنِي فِي النَّارِ؛ «به نام خدای بخشاینده مهربان.

ای کسی که آشکار کرده نیکو و زیبایی را، و پوشیده زشت را، و ندیده پرده راز من! عفو، ای گرانمایه! عفو، ای خوش تجاوز و گذشت! و ای فراخ آمرزش! و ای گشاده دست‌ها به رحمت! و ای صاحب هر راز! و ای پایان هر شکایت و گله! ای گرانمایه فروگذارنده!

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۵۳

ای بزرگ عطا! ای آغازکننده هر نعمتی پیش از سزاواری آن! ای پروردگار من! ای بزرگ من! ای آقای من! ای پایان من! ای فریادرس من! صلوات فرست بر محمد و آل محمد، و سؤال [درخواست] می‌کنم از تو که قرار ندهی مرا در آتش»، بعد از آن، سؤال می‌کنی آنچه از برایت ظاهر شد.

۵/۳۴۴۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابو عبدالله برقی و ابو طالب، از بکر بن محمد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «اللَّهُمَّ أَنْتَ تَقْتَبِي ... وَ لَكَ الْمَنْ فَاصِلًا؛ خداوندا! تو معتمد منی در هر اندوهی، و تو امید منی در هر سختی، و تو از برای من در هر کاری که فرود آمده بر من، معتمد و آماده شده، چه بسیار از گرفتاری‌ها که ناتوان است از آن دل و کم باشد در آن چاره، و جدا می‌شود از آن خویش، و شادی می‌کند به آن دشمن، و مانده می‌کند مرا در آن کارها، فرود آورده‌ام آن را بر تو، و گله کرده‌ام آن را به سوی تو، در حالتی که روی گردان بوده‌ام از هر که غیر تو. پس پرده آن را برداشته‌ای و کفایت کرده‌ای از من، آن را. پس تویی صاحب اختیار نعمت، و صاحب هر حاجت، و پایان هر رغبت. پس تو را است ستایش بسیار، و تو را است منت عطا افزون آمده».

۶/۳۴۴۳. از او، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابان بن عیسی، از عبد الله قمی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «بگو که: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِجَلَالِكَ وَ جَمَالِكَ وَ كَرَمِكَ أَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَ كَذَا؛ خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را به بزرگواری تو، و زیب و بخشش تو، که بکنی با من چنین و چنین».

۷/۳۴۴۴. از او، از ابن محبوب، از فضل بن یونس، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت است که گفت: حضرت به من فرمود که: «بسیار بگو که: لَاتَجْعَلْنِي مِنَ الْمُعَارِينَ، وَ لَاتُخْرِجْنِي مِنَ التَّقْصِيرِ». راوی می‌گوید که: عرض کردم: اما معارین را شناخته‌ام (و می‌دانم که ایشان آنانند که ایمان و دین در دل‌های ایشان قرار نگرفته. پس گویا که آن در نزد ایشان به عاریه سپرده شده، که چند روزی به جهت مصلحتی به ایشان می‌سپارند، و در روزی از ایشان می‌گیرند)، پس بفرما که معنی اینکه مرا از تقصیر و کوتاهی بیرون میر، چیست؟ فرمود: «هر عملی که آن را به جا می‌آوری، در حالتی که خدای عز و جل را به آن اراده داری و رضای او را می‌خواهی، در آن، در نزد خود مقصّر باش؛ زیرا که همه مردمان در اعمال خویش، در میان خود و

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۵۵

خدای عز و جل مقصّرند» (۱).

۸/۳۴۴۵. از او، از ابن محبوب، از ابان، از عبد الرحمان بن اعین روایت است که گفت:

امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «خدای عز و جل مردی از اهل بادیه را آموزد، به واسطه دو کلمه‌ای که به آنها دعا کرد. گفت که: اللَّهُمَّ إِنْ تُعَذِّبْنِي فَأَهْلٌ لِي لِذَلِكَ أَنَا وَإِنْ تَغْفِرْ لِي فَأَهْلٌ لِي لِذَلِكَ أَنْتَ؛ «خداوندا! اگر عذاب کنی مرا، پس سزاوار از برای آنم من، و اگر بیامری مرا، پس سزاوار از برای آنی تو»، و به این سبب خدا او را آموزد» (۲).



۹/۳۴۴۶. از او، از یحیی بن مبارک، از ابراهیم بن ابی البلاد، از عمویش، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت است که فرمود: «يَا مَنْ دَلَّنِي عَلَى نَفْسِي، وَ دَلَّلَ قَلْبِي بِتَضَدِّيقِهِ، أَسْأَلُكَ الْأَمْنَ وَالْإِيمَانَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ أَي كَسَى كَه رَه نَمُودَه مَرَا بَر خُودَش، وَ رَام كَرَدَه دَلَم رَا بَه يَاد رَاسْتِنِش! سَوَال مِي كَنَم تُو رَا اِيْمَنِي وَ اِيْمَانَ، دَر دُنْيَا وَ آخِرَتِ اسْت.»

۱۰/۳۴۴۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن ابی حمزه، از پدرش روایت کرده است که گفت: حضرت علی بن الحسین علیهما السلام را دیدم در حریم خانه کعبه، در شب، و آن حضرت نماز می کرد. پس قیام را طول داد، تا آنکه شروع فرمود که یکبار بر پای راستش تکیه می نمود، و بار دیگر بر پای چپش. بعد از آن، از او شنیدم که به آوازی می گفت- که گویا گریان بود- که: «يَا سَيِّدِي، تُعِدُّ بَيْنِي وَ حُجُّكَ فِي قَلْبِي؟! أَمِيَا وَ عَزَّتْكَ، لَيْسَ فَعَلْتُ لَتَجْمَعَنَّ بَيْنِي وَ بَيْنَ قَوْمٍ طَالَ مَا عَادَيْتُهُمْ فِيكَ؛ أَي آقَاي مَن! عَذَاب مِي كَنِي مَرَا، وَ دُوسْتِي تُو دَر دَل مَن [اسْت]. آگَاه باش! وَ بَه عَزَّتِ قَسَم كِه اِگَر چَنِين كَنِي، هَر آيْنَه جَمْع كَرْدَه اِي مَيَان مَن وَ مَيَان گُروهي، كِه زَمَان دَرَازي اسْت كِه دَشْمَنِي كَرْدَه اَم اِيْشَان دَر رَاه تُو.»

۱۱/۳۴۴۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عمر بن عبد العزیز، از بعضی از اصحاب ما، از داود رقی روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام می شنیدم که بیشتر چیزی که به آن بر خدا الحاح و اصرار می نمود، به حق پنج کس بود؛ یعنی رسول الله و

(۱). و همین حدیث، در کتاب ایمان و کفر، در باب اعتراف به تقصیر و کوتاهی کردن خویش در عبادت خدا مذکور شد، با زیادتی لفظ اللهم در اول دعا؛ یعنی: «خداوندا! مرا از جمله عاریت داده شدگان مگردان، و مرا از حد تقصیر بیرون مبر». (مترجم)

(۲). در بعضی از نسخ کافی موافق نسخ امالی، به جای «أَهْلٌ لِدَلِّكَ»، در هر دو موضع، «أَهْلٌ ذَلِكْ» بدون لام است. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۵۷

امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین - صلوات الله عليهم -

۱۲/۳۴۴۹. از او، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابو ایوب، از ابراهیم کرخی روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به ما دعایی تعلیم نمود و ما را امر فرمود که آن را در روز جمعه بخوانیم: «اللَّهُمَّ إِنِّي تَعَمَّدْتُ إِلَيْكَ ... وَأَفْضَى إِلَيْكَ يَا رَبَّ بِفَقْرِي؛ خداوندا! بَه دَرَسْتِي كِه مَن قَصْد كَرْدَه اَم بَه سُوِي تُو بَه حَاجْتَم، وَ فَرُود آوَرْدَه اَم بَر تُو اَمْرُوز، دَرُويْشِيْم وَ گَدَايِيْم رَا. پَس مَن آمَرُوز تُو رَا اَمِيْدوَارْتَرَم تَا اَز خُودَم كَارَم رَا، وَ هَر آيْنَه آمَرُوز تُو وَ رَحْمَت تُو، وَ سَيِّعْتَر اسْت اَز گَنَاهَان مَن. پَس مَتَوَجَّه شُو رُوَا كَرْدَن هَر حَاجْتِي رَا كِه اَن اَز بَرَاي مَن اسْت، بَه قَدْرَت تُو بَر اَن، وَ آسَان بُوْدَن اِيْن بَر تُو، وَ بَه جَهْت اَحْتِيَاج مَن بَه سُوِي تُو. پَس بَه دَرَسْتِي كِه مَن نِيَاْفْتَه اَم هِيْج خُوبِي رَا هَر گَز، مَگَر اَز تُو، وَ نَگَرْدَانِيْدَه اسْت اَز مَن هِيْج يَك بَدِي رَا هَر گَز، غَيْر اَز تُو، وَ چَنَان نِيْسْت كِه اَمِيْد دَاشْتَه باشَم اَز بَرَاي آخِرْتَم وَ دُنْيَايْم، غَيْر تُو رَا، وَ نَه اَز بَرَاي رُوز دَرُويْشِيْم وَ رُوزِي كِه تَنهَا مِي گَزَارَنَد مَرَا مَرْدَم دَر گُودَال قَبِرَم. پَس مِي مِيرَم بَه سُوِي تُو، اِي پُرُورْد گَار! بَا دَرُويْشِيْم.»

۱۳/۳۴۵۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حسین بن عطیه، از یزید صایغ روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: خدا را از برای ما بخوان و ما را دعا کن. فرمود: «اللَّهُمَّ ارْزُقْهُمْ صِدْقَ الْحَدِيثِ، وَ أَدَاءَ الْأَمَانَةِ، وَ الْمُحَافَظَةَ عَلَى الصَّلَوَاتِ؛ اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ أَحَقُّ خَلْقِكَ أَنْ تَفْعَلَهُ بِهِمْ، اللَّهُمَّ وَ أَفْعَلُهُ بِهِمْ؛ خداوندا! رُوزِي كَن اِيْشَان رَا رَاسْتِي خَبَر وَ سَخَن، وَ اِدَاي اَمَانَت، وَ مَحَافِظَت كَرْدَن بَر نَمَازَهَا. خداوندا! بَه دَرَسْتِي كِه اِيْشَان سَزَاوَارْتَرِيْن خَلْق تُو اَنْد كِه بَكْنِي اَن رَا بَا اِيْشَان. خداوندا! بَكْن اَن رَا بَا اِيْشَان.»

۱۴/۳۴۵۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از ابو حمزه، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که فرمود:

«امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - می فرمود: اللَّهُمَّ مَنْ عَلَيَّ ... يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ؛ خداوندا! منت گذار بر من به تو کمال کردن بر تو، و وا گذاشتن به سوی تو، و خشنودی به قدر تو، و تسلیم کردن از برای فرمان تو، تا آنکه دوست ندارم شتابانیدن آنچه پس افکنده، و نه پس افکندن آنچه شتابانیده‌ای. ای پروردگار جهانیان!».

۱۵/۳۴۵۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از سحیم، از ابن

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۵۹

ابی یعفر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود- در حالی که دستش را به سوی آسمان برداشته بود- که: «رَبِّ لَأَتَكَلِّبُنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا، لَأَقْلُّ مِنْ ذَلِكَ وَ لَأَأَكْثُرُ؛ پروردگار من! او مگذار مرا به خودم یک چشم به هم زدن، هرگز، نه کمتر از آن و نه بیشتر».

ابن ابی یعفر گفت: پس چیزی شتابان تر نبود از اینکه قطرات آب دیده از کنارهای ریش مبارکش سرازیر شد. بعد از آن، رو به سوی من آورد و فرمود که: «ای پسر ابو یعفر! به درستی که یونس بن مَتَّى، خدای عز و جل در کمتر از یک چشم بر هم زدن، او را به خود وا گذاشت، و یونس، آن گناه را پدید آورد». و عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد! آیا یونس به واسطه آن به کفر رسید و کافر شد؟ فرمود: «نه، ولیکن مردن بر آن حالت، هلاکت است».

۱۶/۳۴۵۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد که آن را مرفوع ساخته، گفت که: «جبرئیل علیه السلام به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: پروردگارت به تو می فرماید که: اگر خواسته باشی که در روز و شب مرا عبادت کنی به وضعی که سزاوار عبادت من است، دست‌هایت را به سوی من بردار و بگو: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا خَالِدًا ... وَ إِلَهًا وَ مَلِيكًا؛ خداوندا! تو را است ستایش، ستایشی همیشه، با همیشگی تو، و تو را است ستایش، ستایشی که نیست پایانی از برایش، غیر از علم تو، و تو را است ستایش، ستایشی که نیست انتهایی برای آن جز خواست تو، و تو را است ستایش، ستایشی که نیست پاداشی از برای گوینده آن، مگر خشنودی تو. خداوندا! تو را است ستایش، همه آن، و تو را است منت، همه آن، و تو را است نازیدن، همه آن، و تو را است زیبایی، همه آن، و تو را است روشنی، همه آن، و تو را است ارجمندی، همه آن، و تو را است بزرگی، همه آن، و تو را است دنیا، همه آن، و تو را است آخرت، همه آن، و تو را است شب و روز، همه آن، و تو را است آفرینش، همه آن، و به دست تو است خوبی، همه آن، و به سوی تو برمی گردد کار، همه آن، آشکار آن و نهان آن. خداوندا! تو را است ستایش، ستایشی همیشه، تویی خوش زحمت، بزرگ ستایش، تمام [کننده] نعمت‌ها، عدل [در] قضا، بزرگ عطا، خوب نعمت‌ها، خدایی در زمین و خدایی در آسمان. خداوندا! تو را است ستایش در هفت آسمان سخت

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۶۱

محکم، و تو را است ستایش در زمین بستر و قرارگاه، تو را است ستایش به اندازه توانایی بندگان، و تو را است ستایش به قدر وسعت شهرها، و تو را است ستایش در کوه‌ها که میخ‌های زمین‌اند، و تو را است ستایش در شب، چون فرو پوشد، و تو را است ستایش در روز، چون روشن شود، و تو را است ستایش در آخرت و نخستین، و تو را است ستایش در درودها و قرآن بزرگ، و پاک و منزّه است خدا، و به ستایش او مشغولم، و زمین، همه، یک مشت او را است در روز رستاخیز، و آسمان‌ها پیچیده شده است به دست راستش. پاک است او و برتر از آنچه شرک می آورند، منزّه است خدا و به ستایش او مشغولم. هر چیزی نابودشونده است، مگر ذات او. منزّهی تو، ای پروردگار ما! و برتری و پرخیری و به غایت پاکیزه‌ای. آفریده‌ای هر چیزی را به قدرت خود، و مغلوب کرده‌ای هر چیزی را به عزت خود، و برآمده‌ای زبر هر چیزی به بلند شدن خود، و غالب شده‌ای بر هر چیزی به قوت خود، و پدید آورده‌ای هر چیزی را به حکمت خود و علم خود، و برانگیخته‌ای پیغمبران را، و راه نموده‌ای شایستگان را به اذن خود، و تقویت داده‌ای مؤمنان را به یاری خود، و مقهور کرده‌ای خلائق را به سلطنت خود. نیست خدایی، مگر تو. تنهایی که نیست شریکی از

برای تو، نمی‌پرستیم غیر تو را، و سؤال نمی‌کنیم، مگر تو را، و رغبت نمی‌کنیم، مگر به سوی تو. تویی موضع گله ما و پایان رغبت ما، و خدای ما و پادشاهی ما».

۱۷/۳۴۵۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمّار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود در ابتدا که: «ای معاویه! آیا ندانسته‌ای که مردی به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و در نزد آن حضرت، دیر شدن را در جواب و اجابت در باب دعایش [را] شکایت کرد؟ پس حضرت به آن مرد فرمود که: چرا از دعای سریع‌الاجابه دور افتاده‌ای؟ آن مرد به حضرت عرض کرد که: آن دعا چیست؟ فرمود: بگو که: اللَّهُمَّ، إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْمَاعِظَمِ ... وَ أَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَ كَذَا؛ خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را، به نام تو که بزرگ، بزرگ‌تر، بزرگوارتر، گرانمایه‌تر، در خزانه نهاده‌ای، پنهان داشته شده‌ای، نور حق، حجت استوار هویدایی که آن روشنی است با روشنی، و روشنی است از روشنی، و روشنی است در روشنی، و روشنی است بر روشنی، و روشنی است بر هر روشنی، و روشنی است که روشن می‌شود به آن هر تاریکی، و می‌شکند هر

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۶۳

سختی را، و هر دیو سرکش از حد در گذرنده، و ستمکار ستیزنده. آرام نمی‌گیرد به آن زمینی، برپا نمی‌شود به آن آسمانی، و ایمن می‌شود به آن هر ترسنده‌ای، و بیهوده می‌شود به آن جادوی هر جادوگری، و ستم هر ستمکاری، و حسد هر حسد برنده‌ای، و شکافته می‌شود به جهت بزرگی آن، بیابان و دریا، و از آن برمی‌خیزد کشتی تا آنکه سخن کند به آن فرشته؛ پس نباشد آشوب آب را بر آن راهی، و آن نام تو است، و بزرگ‌تر، بزرگ‌تر، بزرگوارتر، روشن بزرگ‌تر است که نامیده‌ای به آن ذات خود را، و دست یافته‌ای به آن بر عرش خود، و رو می‌آورم به سوی تو، به محمد و اهل بیتش، و سؤال می‌کنم تو را به تو و به ایشان، که صلوات فرستی بر محمد و آل محمد، و آنکه بکنی با من چنین و چنین».

۱۸/۳۴۵۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از خلف بن حمّاد، از عمرو بن ابی المقدم که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام این دعا را بر من املا کرد که آن حضرت فرمود و من نوشتم، و این دعایی است جامع مطالب دنیا و آخرت. بعد از حمد خدا و ثنای بر او می‌گویی: «اللَّهُمَّ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ ... مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ أَعْلَمْ؛ خداوندا! تویی خدا که نیست خدایی، مگر تو که بردبار گرانمایه، و تویی خدا که نیست خدایی، مگر تو که صاحب عزت و حکمتی، و تویی خدا که نیست خدایی، مگر تو که یکتای شکننده گام‌هایی، و تویی خدا که نیست خدایی، مگر تو که پادشاه بزرگوار، و تویی خدا که نیست خدایی، مگر تو که مهربان آمرزگاری، و تویی خدا که نیست خدایی، مگر تو که سخت حیل و مگری، و تویی خدا که نیست خدایی، مگر تو که بزرگ برتری، و تویی خدا که نیست خدایی، مگر تو که شنوای بینایی، و تویی خدا که نیست خدایی، مگر تو که عزیز و توانایی، و تویی خدا که نیست خدایی، مگر تو که آمرزگار و مزد دهنده‌ای، و تویی خدا که نیست خدایی، مگر تو که ستوده‌ای بزرگوار، و تویی خدا که نیست خدایی، مگر تو که آمرزگار دوستی، و تویی خدا که نیست خدایی، مگر تو که بخشاینده و انعام‌کننده منت‌گذارنده‌ای، و تویی خدا که نیست خدا، مگر تو که بردبار جزادهنده‌ای، و تویی خدا که نیست خدایی، مگر تو که بزرگوار یگانه، و تویی خدا که نیست خدایی، مگر تو که یکتای یگانه‌ای، و تویی خدا که نیست خدایی، مگر تو که پنهان و حاضری، و تویی خدا که نیست خدایی، مگر تو که هویدا و نهانی، و تویی خدا که نیست خدایی، مگر تو که به هر چیزی

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۶۵

دانایی. تمام شد نور تو، پس راه نمودی و گشودی دست خود را، پس عطا فرمودی، پروردگار ما! روی تو کریم‌ترین روی‌ها است، و سویت بهترین سوی‌ها است، و بخشش تو زیاده‌ترین بخشش‌ها و سازگارترین آنها است. فرمانبردار می‌شوی، پروردگار ما! پس

مزد می‌دهی و نافرمانی می‌شوی، پروردگار ما! پس می‌آمیزی کسی را که می‌خواهی، اجابت می‌کنی بیچارگان را، برمی‌داری بدی را، و می‌پذیری توبه را، و عفو می‌کنی از گناهان. جزا داده نمی‌شود نعمت‌های تو، و شمرده نمی‌شود نعمت‌های تو، و نمی‌رسد به ستایش تو گوینده‌ای.

خداوندا! صلوات فرست بر محمد و آل محمد، و شتاب ده بردن اندوه ایشان را، و خوشی ایشان و راحت ایشان و شادی ایشان، و بچشان به من مزه بردن اندوه ایشان را، و نابود گردان دشمنان ایشان را، از پری و آدمیان، و بده به ما در دنیا خوبی را، و در آخرت خوبی را، و نگاه دار ما را از عذاب آتش، و بگردان ما را از کسانی که نیست ترسی بر ایشان، و نه ایشان اندوهناک می‌شوند، و بگردان ما را از کسانی که صبر کردند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند، و ثابت بدار ما به گفتار پا بر جا در زندگی دنیا و در آخرت، و برکت ده مرا در زندگی و مردگی و جای ایستادن و زنده شدن و شمار و ترازو و ترس‌های روز قیامت، و سالم بدار ما بر صراط و بگذران مرا بر آن، و روزی کن به من علم سودمند و یقین راست و پرهیزگاری و نیکوکاری و پارسایی و ترس از تو، و بیمی که برساند مرا نسبت به تو، در حالی که نزدیک باشیم و دور نگرداند مرا، و دوست دار مرا و دشمن مدار مرا، و متوجه شو مرا و فرو مگذار مرا، و بده به من از همه خوبی دنیا و آخرت، آنچه را که دانسته‌ام از آن، و آنچه ندانسته‌ام، و پناه ده مرا از بدی همه آن، به تمامه، و آنچه دانسته‌ام از آن، و آنچه ندانسته‌ام».

۱۹ / ۳۴۵۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از فضالة بن ایوب، از معاویه بن عمار که گفت: به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: چرا مرا به دعایی مخصوص نمی‌سازی؟ (یا آیا مرا به دعایی مخصوص نمی‌سازی؟) فرمود: «آری. بگو: یا وَاَحَدٌ، یا مَا جِدُّ ... وَ لَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ؛ ای یکتا! ای بزرگوار! ای یگانه! ای پناه نیازمندان! ای کسی که نژاد و زاده نشد و نبود او را هم‌تا هیچ کس! ای ارجمند! ای گرانمایه! ای بخشاینده! ای شنونده دعاها! ای بخشنده تر کسی که از او سؤال شده! ای بهتر کسی که عطا کرده! ای خدا! ای خدا! ای خدا! گفته‌ای، و هر آینه به

تحفه الاولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۶۷

حقیقت که خواند ما را نوح؛ پس هر آینه خوب جواب دهندگانی»، بعد از آن، امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: نَعَمْ، لِنِعْمَ الْمُجِيبُ أَنْتَ ... أَنْ تُصَلِّيَ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَ كَذَا؛ آری، هر آینه خوب جواب دهندای تو، و خوب خوانده شده و خوب سؤال شده. سؤال می‌کنم تو را به روشنی روی تو، و سؤال می‌کنم تو را به عزت تو و توانایی تو و بزرگواری تو، و سؤال می‌کنم تو را به پادشاهی تو و زره تو که استوار است، و به جمع تو و رکن‌ها و ستون‌های تو، همه آنها، و به حق محمد، و به حق اوصیای بعد از محمد، که صلوات فرستی بر محمد و آل محمد، و آنکه بکنی با من چنین و چنین».

۲۰ / ۳۴۵۷. از او، روایت است از بعضی از اصحابش، از حسین بن عماره، از حسین بن سعید مکاری و جهم بن ابی جهمه، از ابو جعفر که مردی بود از اهل کوفه و به کنیه معروف بود، گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: دعایی به من تعلیم فرما که آن را بخوانم.

فرمود: «آری. بگو که: يَا مَنْ أَرْجُوهُ لِكُلِّ خَيْرٍ ... زِدْنِي مِنْ سَعَةِ فَضْلِكَ يَا كَرِيمُ؛ ای کسی که امید دارم او را از برای هر خوبی! و ای کسی که ایمنم خشم او را در نزد هر لغزشی! و ای کسی که عطا می‌کند به عمل اندک، عطا می‌کند بسیار! ای کسی که عطا کرده به کسی که سؤال کرده او را، از روی مهربانی از او و رحمت! ای کسی که عطا کرده‌ای کسی که سؤال نکرده از او، و نشناخته او را! صلوات فرست بر محمد و آل محمد، و عطا کن به من به خواهش من، از همه خوبی دنیا و همه خوبی آخرت؛ پس به درستی که نه کم است آنچه عطا کرده‌ای به من، و زیاد کن مرا از وسعت فضل خود، ای صاحب کرم!».

۲۱ / ۳۴۵۸. و از او، روایت است که آن را مرفوع ساخته به سوی امام محمد باقر علیه السلام، که آن حضرت، این دعا را به برادرش،

عبد الله بن علی، تعلیم فرمود که: «اللَّهُمَّ اذْفَعْ ظَنِّي صَاعِدًا... وَاجْعَلْنِي مِنْ خَيْرِ خِيَارِ الْعَالَمِ؛ خداوند! بردار گمان مرا بالارونده، و امیدوار مکن در من دشمنی و نه حسد برنده‌ای را، و نگاه دار مرا ایستاده و نشسته و بیدار و خفته. خداوند! بیمارز مرا، و رحم کن بر من، و راه نما به من راه خود را که راست تر است، و نگاه دار مرا از گرمی دوزخ، و فرو ریز از من تاوان و آنچه ادای آن واجب باشد و گناه را، و بگردان مرا از خوبان جهان».

۲۲/۳۴۵۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی و

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۶۹

هارون بن خارجه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود:

«ارْحَمْنِي مِمَّا لَاطَاقَمَهُ لِي بِهِ، وَ لَاصْبِرَ لِي عَلَيْهِ؛ یعنی: رحم کن بر من از آنچه مرا هیچ توانایی بر آن نیست، و مرا هیچ شکیبایی بر آن نیست».

۲۳/۳۴۶۰. از او، از احمد بن بن محمد، از حسین بن سعید، از نصر بن سويد، از ابن سنان، از حفص، از محمد بن مسلم روایت است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: دعایی به من تعلیم کن. فرمود: «چرا از دعای الحاح دور افتاده‌ای؟» راوی گفت: عرض کردم که: دعای الحاح چیست؟ فرمود: «اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ... وَ وَزْنَ الْجِبَالِ، وَ كَيْلَ الْبُحُورِ؛ خداوند! ای پروردگار آسمان‌های هفت گانه و آنچه میانه آنها است! و پروردگار عرش بزرگ! و پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل! و پروردگار قرآن بزرگ! و پروردگار محمد، آخر پیغمبران! به درستی که من سؤال می کنم تو را به آنچه برپا می شود به آن آسمان، و به آن برپا می شود زمین، و به آن جدایی می اندازی میان جمع، و به آن جمع می کنی میان پراکنده، و به آن روزی می دهی زندگان را، و به آن ضبط کرده‌ای شماره ریگ‌ها و وزن کوه‌ها و پیمانه دریاها را»، بعد از آن، بر محمد و بر آل محمد صلوات می فرستی. پس حاجت خود را از او سؤال می نمایی، و در طلب، الحاح و اصرار بکن».

۲۴/۳۴۶۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن علی، از کرام، از ابن ابی یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که می فرمود: «اللَّهُمَّ اَمْلَأْ قَلْبِي حُبًّا لَكَ... اَنْ تَفُكَّ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ؛ خداوند! پر کن دل مرا از دوست داشتن تو، و ترسیدن از تو، و باور داشتن و گرویدن به تو، و بیمی از تو، و آرزومندی به سوی تو. ای صاحب بزرگواری و نوازش! خداوند! دوست گردان به سوی من دیدار خود را، و بگردان از برایم در دیدار خود، خوبی رحمت و برکت. دور رسان مرا به شایستگان، و رسوا مگردان مرا با بدان، و ملحق گردان مرا به شایسته آنان که در گذشته‌اند، و بگردان مرا با شایسته آنان که مانده‌اند، و فراگیر به من راه شایستگان را، و یاری ده مرا بر خودم، به آنچه یاری می دهی به آن شایستگان را بر نفس‌های ایشان، و بر مگردان مرا در بدی که رهاينده‌ای مرا از آن. ای پروردگار جهانیان! سؤال می کنم تو را ایمانی که زمانی از برای آن نیست، غیر از دیدار تو، که زنده بداری مرا، و بمیرانی مرا بر آن، و برانگیزی مرا بر آن، چون برانگیزی مرا، و بیزاری ده دل مرا از نمایش و آوازه، و شک و

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۷۱

گمان افتادن در دین تو. خداوند! ببخش به من یاری کردن در دین تو، و توانایی در پرستش تو، و فهمیدن در آفریده تو، و دو بهره‌ای از رحمت تو، و سفید گردان روی مرا به نور تو، و بگردان رغبت مرا در آنچه نزد تو است، و بمیران مرا در راه تو، بر ملت تو و ملت پیغمبر تو.

خداوند! به درستی که من پناه می برم به تو از کاهلی و تنبلی و پیری و بی دلی و بخل و ناآگاهی و بی خبری و سخت دلی و سستی و درویشی، و پناه می برم به تو، ای پروردگار من! از نفسی که سیر نمی شود، و از دلی که فروتنی نمی کند، و از دعایی که شنیده نمی شود، و از نمازی که سود نمی دهد، و پناه می دهم به تو، خودم را و کسانم و فرزندانم، از دیو سرکش رانده شده.

خداوند! به درستی که پناه نمی دهد مرا از تو کسی، و نه می یابم از غیر تو پناهگاهی را؛ پس درمگذار مرا، و بر مگردان مرا در

نابودی، و باز مگردان مرا به عذاب. سؤال [ / درخواست ] می‌کنم تو را ایستادن بر دین تو، و تصدیق کردن به کتاب تو، و پیروی کردن فرستاده تو. خداوندا! یاد کن مرا به رحمت خود، و یاد مکن مرا به گناه من، و پذیر از من، و زیاد کن مرا از فضل خود. به درستی که من به سوی تو رغبت دارم.

خداوندا! بگردان ثواب سخن من و ثواب نشستن مرا، خشنودی تو از من، و بگردان کار مرا و دعای مرا، پاکیزه از برای تو، و بگردان ثواب مرا بهشت، به رحمت خود، و جمع کن از برایم همه آنچه سؤال کردم تو را، و زیاد کن مرا از فضل خود. به درستی که من به سوی تو رغبت دارم. خداوندا! فرو رفتند ستارگان و به خواب رفتند چشم‌ها، و تویی زنده پاینده. پنهان نمی‌کند از تو شب تاری، و نه آسمان صاحب برج‌ها، و نه زمین صاحب قرارگاه، و نه دریای گود پر آب، و نه تاریکی‌ها که پاره‌ای از آنها بر پاره‌ای است. در می‌آوری رحمت را بر آنکه می‌خواهی از آفریده خود. می‌دانی خیانت چشم‌ها را و آنچه پنهان می‌کند سینه‌ها.

گواهی می‌دهم به آنچه گواهی داده‌ای به آن به خودت، و گواهی داده‌اند فرشتگان و خداوندان دانش. نیست خدایی، مگر تو که صاحب عزت و حکمتی، و هر که گواهی نداد بر آنچه گواهی داده‌ای بر خودت، و گواهی داده‌اند فرشتگان و خداوندان دانش، پس بنویس گواهی مرا به جای گواهی ایشان.

خداوندا! تویی بی‌آفت و از تو است بی‌آفتی. سؤال می‌کنم تو را، ای خداوند بزرگواری و نوازش! که رها و آزاد کنی گردن مرا از آتش».

۲۵ / ۳۴۶۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از محمد بن یحیی خثعمی، از امام

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۷۳

جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «ابوذر به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، و جبرئیل علیه السلام با آن حضرت بود، در صورت دحیه کلبی، و رسول خدا صلی الله علیه و آله با او خلوت کرده بود. چون ابوذر ایشان را دید، از رفتن به سوی ایشان باز گردید، و سخن ایشان را نبرد.

جبرئیل علیه السلام عرض کرد که: یا محمد! اینک، ابوذر بود که به ما گذشت و بر ما سلام نکرد. بدان و آگاه باش! که اگر بر ما سلام می‌کرد، جواب او را می‌دادیم. یا محمد! به درستی که او را دعایی است که آن را می‌خواند، و در نزد اهل آسمان مشهور است، و چون من به آسمان بالا روم، او را از آن دعا سؤال کن. پس چون جبرئیل علیه السلام به آسمان بالا رفت، ابوذر به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: ای ابوذر! چه تو را منع کرد از آنکه بر ما سلام کرده باشی، در هنگامی که به ما گذشتی؟ عرض کرد که: یا رسول الله! گمان کردم که آنکه با تو بود، دحیه کلبی است که به جهت پاره‌ای از کارهای خود با او خلوت کرده‌ای. حضرت فرمود که:

ای ابوذر! آنکه دیدی، جبرئیل بود و گفت که: اگر بر ما سلام می‌کرد، او را جواب می‌دادیم.

چون ابوذر دانست که او جبرئیل علیه السلام بوده، آن قدر که خدا می‌خواست از پشیمانی، بر او داخل شد، از آنجا که سلام نکرده بود. بعد از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود که: چیست آن دعایی که تو آن را می‌خوانی؟ پس به حقیقت که جبرئیل مرا خبر داد که تو را دعایی است که آن را می‌خوانی و در آسمان مشهور است. ابوذر عرض کرد: آری، یا رسول الله! می‌گویم که:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْأَمْنَ وَالْإِيمَانَ بِكَ، وَالتَّصَدِيقَ بِبَيْتِكَ، وَالْعَافِيَةَ مِنْ جَمِيعِ الْبَلَاءِ، وَالشُّكْرَ عَلَى الْعَافِيَةِ، وَالْغِنَى عَنْ شَرَارِ النَّاسِ؛ خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را ایمنی و ایمان، و تصدیق کردن به پیغمبر تو، و عافیت از همه زحمت‌ها، و شکر بر عافیت، و بی‌نیازی از بدهای، از مردمان».



۲۶/۳۴۶۳. علی، از پدرش، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: این دعا را از حضرت ابو جعفر، محمد بن علی باقر علیهما السلام، فرا گرفتیم. و ابو حمزه گفت که: حضرت باقر علیه السلام، این دعا را جامع می‌نامید، و دعا این است که: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ... فَأَعُوذُ لِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ؛ به نام خدای بخشاینده مهربان. گواهی می‌دهم که نیست خدایی، مگر خدای تنها که نیست شریکی از برایش، و گواهی می‌دهم که محمد، بنده او و فرستاده او است. ایمان آوردم به خدا و به همه

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۷۵

فرستادگانش، و به همه آنچه فرود آورده است آن را بر همه فرستادگان، و آنکه وعده خدا راست است، و دیدار او درست، و راست گفت خدا، و رسانیدند فرستادگان، و ستایش مر خدایی را است که پروردگار جهانیان است، و تنزیه می‌کنم خدا را، در هر زمان که تنزیه کند خدا را چیزی، و چنان که دوست می‌دارد خدا را که تنزیه شود، و ستایش مر خدایی را است، در هر زمان که بستاید خدا را چیزی، و چنان که دوست می‌دارد که ستوده شود، و نیست خدایی، مگر خدا، در هر زمان که تهلیل کند خدا را چیزی، و چنان که دوست می‌دارد خدا [که] تهلیل شود، و خدا بزرگ تر است، در هر زمان که تکبیر کند خدا را چیزی، و چنان که دوست می‌دارد خدا که تکبیر شود.

خداوندا! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را کلیدهای خوبی، و آخرهای آن و تمام‌های آن و فائده‌های آن و برکت‌های آن، و آنچه رسیده است به دانش آن دانش من، و آنچه نارسا است از ضبط آن نگاه داری من. خداوندا! آشکار کن از برای من اسباب شناخت آن، و بگشا از برایم درهای آن را، و پوشان مرا به برکت‌های رحمت خود، و منت گذار بر من به نگاه داشتن از دور کردن از دین خود، و پاک گردان دل مرا از شک، و مشغول مکن مرا به دنیای من و شتابان زندگی من، از آجل و آینده ثواب آخرت من، و مشغول ساز دل مرا به حفظ آنچه نمی‌پذیری از من نادانی آن را، و رام گردان از برای من خوبی زبان مرا، و پاک گردان دل مرا از نمایش، و روان مساز آن را در پیوندهای اندام من، و بگردان کار مرا خالص از برای خدا.

خداوندا! به درستی که من پناه می‌برم به تو از بدی و نوع‌های زشتی‌ها، همه آنها، آشکار آنها و نهان آنها، و غفلت‌های آنها، و همه آنچه اراده می‌کند مرا به آن دیو سرکش رانده‌شده، و آنچه اراده می‌کند مرا به آن پادشاه ستیزه‌کار، از آنچه احاطه کرده‌ای به دانش آن، و تویی توانا بر گردانیدن آن از من.

خداوندا! به درستی که من پناه می‌برم به تو از شب درآیندگان، پری و آدمیان، و بزرگان باد و گردبادهای ایشان، و سختی‌های ایشان و کیدهای ایشان، و حضورگاه‌های فاسقان، از پری و آدمیان، و از آنکه لغزاینده شوم از دین خود، پس تباہ شود بر من آخرتم، و از آنکه باشد آن از ایشان زیانی بر من در اسباب زندگانیم، یا پیش آید زحمتی که برسد به من از ایشان، که نیست توانایی از برایم به آن، و نه شکیبایی از برایم بر برداشتن آن. پس البته میازما

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۷۷

مرا، ای خدای من! به رنج کشیدن آن. پس باز دارد مرا آن از یاد تو، و رو گردان کند مرا از پرستش تو. تویی نگاه‌دارنده منع‌کننده، بازدارنده نگهدارنده از آن، همه آن.

سؤال می‌کنم تو را آسودگی در زندگانیم، مادام که باقی گذاری مرا زندگانی که توانا شوم به آن بر طاعت تو، و برسم به آن به خشنودی تو، و بگردم به آن به سوی خانه زندگی در فردا، و روزی بده مرا روزی‌ای که طاغی گرداند مرا، و البته میازما مرا به درویشی [که] بدبخت شوم به آن، تنگ گیرنده (یا تنگ گرفته شده) بر من. عطا کن به من بهره‌ای تمام در آخرتم، و زندگانی سازگار خوشگوار در دنیای من، و مگردان دنیا را بر من زندان، و مگردان جدایی آن را بر من اندوه. پناه ده مرا از آزمایش آن، و بگردان کار مرا در آن پذیرفته و کوشش مرا در آن مزد داده شده «۱».

خداوندا! و هر که اراده کند مرا به بدی، پس اراده کن او را به مانند آن، و هر که کید کند با من در آن، پس کید کن با او، و بگردان از من، اندوه کسی که داخل کرده بر من اندوه خود را، و مکر کن با کسی که مکر کرده با من. پس به درستی که تو بهترین مکرکنندگان، و برکن از من چشم‌های کافران ستمکاران، و طاغیان حسد برندگان.

خداوندا! و فرو فرست بر من از جانب خود، آرام را، و در پوشان به من، زره خود را که استوار است، و حفظ کن مرا به پرده خود که نگاه دارنده است، و بپوشان بر من عافیت خود را که سودمند است، و راست گردان گفتار من و کردار مرا، و برکت ده از برایم در فرزندانم و کسانم و مالم.

خداوندا! آنچه پیش افکندم، و آنچه پس انداختم، و آنچه ترک کردم، و آنچه به عمد به جا آوردم، و آنچه سستی ورزیدم، و آنچه آشکار ساختم، و آنچه پنهان نمودم، پس بیامرزم، ای مهربان‌تر از همه مهربانان!

۲۷ / ۳۴۶۴. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان بن یحیی، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «بگو که: اللَّهُمَّ أَوْسِعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِي، وَ أَمُدِّ لِي فِي عُمْرِي، وَ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي، وَ اجْعَلْنِي مِمَّنْ تَنْصِرُ بِهِ لِدِينِكَ، وَ لَا

(۱). در متن عربی «مشکورا» به معنای «سپاس نهاده شده» آمده است، و گویی مترجم شکر خدا را از بنده به معنای اجر و مزد دادن به او می‌داند.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۷۹

تَسْتَبْدِلُ بِي غَيْرِي؛ خداوندا! وسعت ده بر من در روزی من، و بکش از برای من در عمر من [و آن را دراز کن]، و بیامرزم از برای من گناه، و بگردان مرا از کسانی که انتقام می‌کشی به او از برای دین خود، و بدل نکن به من غیر من».

۲۸ / ۳۴۶۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از یعقوب بن شعیب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت می‌فرمود: «يَا مَنْ يَشْكُرُ الْيَسِيرَ، وَيَغْفُو عَنِ الْكَثِيرِ، وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ، اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي ذَهَبَتْ لَدَتْهَا، وَ بَقِيَتْ تَبَعْتَهَا؛ ای کسی که مزد می‌دهد کار اندک را با بسیار و او است آمرزگار مهربان، بیامرزم از برایم گناهان را که رفته است خوشی آنها، و مانده است عقوبت و دنباله آنها».

۲۹ / ۳۴۶۶. و به همین اسناد، از یعقوب بن شعیب، از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که گفت: از جمله دعای آن حضرت این بود که می‌فرمود: «يَا نُورُ يَا قُدُّوسُ ... وَ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَرُدُّ غَيْثَ السَّمَاءِ؛ ای نور! ای به غایت پاکیزه! ای پیش‌تر پیشینان! و ای پس‌تر پسینان! ای بخشاینده! ای مهربان! بیامرزم از برایم گناهانی را که تغییر می‌دهد نعمت‌ها را، و بیامرزم از برایم گناهانی را که فرود می‌آورد عقوبت‌ها را، و بیامرزم از برایم گناهانی را که می‌درد پرده‌های عصمت را، و بیامرزم از برایم گناهانی را که فرود می‌آورد زحمت را، و بیامرزم از برایم گناهانی را که یاری می‌دهد دشمنان را، و بیامرزم از برایم گناهانی را که می‌شتاباند نیستی را، و بیامرزم از برایم گناهانی را که می‌برد امید را، و بیامرزم از برایم گناهانی را که تاریک می‌کند هوا را، و بیامرزم از برایم گناهانی را که برمی‌دارد پوشش را، و بیامرزم از برایم گناهانی را که برمی‌گرداند دعا را، و بیامرزم از برایم گناهانی را که برمی‌گرداند باران آسمان را».

۳۰ / ۳۴۶۷. از او، از محمد بن سنان، از یعقوب بن شعیب، از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که: «يَا عُدَّتِي فِي كُرْبَتِي، وَ يَا صَاحِبِي فِي شِدَّتِي، وَ يَا وَائِي فِي نِعْمَتِي، وَ يَا غِيَاثِي فِي رَعْبَتِي؛ ای سبب آماده من در اندوه من! و ای یار من در سختی من! و ای اختیاردار من در نعمت من! و ای فریادرس من در رغبت من!»، و گفت که: از جمله دعای امیرالمؤمنین علیه السلام این بود: اللَّهُمَّ كَتَبْتَ الْأَثَرَ ... وَ رَعْبَتِي فِيهَا يَا رَحْمَانُ؛ خداوندا! نوشته‌ای اثرها را، و دانسته‌ای خبرها را، و مطلع شده‌ای بر رازها. پس مانع شده‌ای

در میان آدمیان و دل‌ها. پس راز در نزد تو آشکار است، و دل‌ها به سوی تو رسیده شده، و جز این نیست که فرمان تو به چیزی، چون خواسته

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۸۱

باشی آن را، آن است که بگویی به آن که: باش، پس می‌باشد. پس بگو به رحمت خود، به طاعتت، که داخل شود در هر اندامی از اندام‌های من، و جدا نشود از من، تا آنکه ملاقات کنم تو را، و بگو به رحمت خود، به معصیتت، که بیرون رود از هر عضوی از اعضای من، پس نزدیک نشود به من، تا ملاقات کنم تو را، و روزی ده مرا از دنیا، و بی‌رغبت کن مرا در آن، و مگردان آن را از من، در حالی که رغبت من در آن است، ای بخشاینده!».

۳۱ / ۳۴۶۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از علاء بن رزین، از عبد الرحمان بن سیاه روایت کرده است که: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام این دعا را به من عطاء فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ وَلِيُّ الْحَمْدِ ... وَالْهُدَى بِالضَّلَالَةِ، وَالْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ؛ ستایش مر خدایی را است که ولی ستایش است، و سزاوار آن و پایان آن و جای آن خالص گردیده، آنکه یکی گفته او را، و راه یافته کسی که پرستیده او را، و رستگار شده کسی که فرمان برده او را، و ایمن شده آنکه چنگ در زنده است به او. خداوندا! ای صاحب بخشش و بزرگواری و مدح نیکو و ستایش! سؤال می‌کنم تو را، چون سؤال کسی که فروتنی کرده از برای تو به گردنش، و خوار و خاک آلوده شده است از برای تو، و در خاک مالیده از برای تو روی خود را، و رام کرده از برای تو خودش را، و سرریز شده از ترس تو قطرات آب دیده‌اش و گردیده [و چرخیده] است اشک [در] چشمش، و اعتراف کرده است از برای تو به گناهانش، و رسوا نموده است او را در نزد تو خطایش، و زشت کرده او را در نزد تو گناهش؛ پس ناتوان شده در نزد آن توانایش، و کم شده چاره‌اش، و بریده شده از او اسباب فریب‌هایش، و نابود شده از او هر بیهوده‌ای، و ناچار گردانیده او را گناهانش به سوی خواری ایستادنش در پیش روی تو، و فروتنی‌اش در نزد تو، و زاری کردنش به سوی تو.

سؤال می‌کنم تو را، خداوندا! سؤال کسی که او به منزله‌اش باشد. رغبت می‌کنم به سوی تو، چون رغبت او، و تضرع می‌کنم به سوی تو، چون تضرع او، و زاری می‌کنم به سوی تو، چون سخت‌تر زاری او.

خداوندا! پس رحم کن فروتنی کردن سخن مرا، و خواری ایستادن من و نشستن من، و فروتنی کردن من به سوی تو به گردنم. سؤال می‌کنم تو را، خداوندا! هدایت از گمراهی، و بینایی از کوری، و راه راست از گمراه شدن، و سؤال می‌کنم تو را، خداوندا! بیشتر ستایش در

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۸۳

نزد نعمت، و نیکوترین صبر در نزد مصیبت، و زیاده‌ترین شکر در نزد جای شکر، و گردن نهادن در نزد شبهه‌ها. و سؤال می‌کنم تو را، توانایی در طاعت تو، و ناتوانی از معصیت تو، و گریختن به سوی تو از تو، و نزدیک شدن به سوی تو. پروردگارا! از برای آنچه خشنود شدی، و جستن هر چه را که خشنود سازد تو را از من، در خشم آوردن خلق تو، به جهت طلب کردن مر خشنودی تو. پروردگارا! کیست که امید دارم او را، اگر رحم نکنی مرا؟ یا کیست که برگردد بر من، اگر دور گردانی مرا؟ یا کیست که نفعی بخشد مرا عفو او، اگر بازخواست کنی مرا؟ یا کیست که امید دارد بخشش‌های او را، اگر تو نومید کنی مرا؟ یا کیست که تواند نوازش مرا، اگر خوار کنی مرا؟ یا کیست که زیان رساند مرا خواری او، اگر بنوازی مرا؟

پروردگارا! چه بد است کردار من، و زشت است کار من، و سخت است دل من، و دراز است امید من، و کوتاه است زمان عمر من و جرات من بر نافرمانیم کسی را که آفریده مرا.

پروردگارا! و چه خوب است بلای تو در نزد من، و هویدا است نعمت‌های تو بر من.

بسیار شد بر من از تو نعمت‌ها، پس ضبط نمی‌کنم آنها را، و کم شد از من شکر در آنچه بخشیده‌ای به من آن را، پس شاد شدم به نعمت‌ها، و متعزّض شدم به عقوبت‌ها، و غافل شدم از ذکر، و مرتکب نادانی گردیدم (و بر آن سوار شدم)، بعد از دانش، و درگذشتم از عدل به سوی ظلم، و تجاوز کردم از نیکی به سوی گناه، و گردیدم به سوی گریختن از ترس و اندوه؛ پس چه کوچک است خوبی‌های من، و کم است آنها در جنب بسیاری گناهان من، و چه بسیار است گناهانم، و بزرگ است آنها بر اندازه کوچکی خلق من و ضعف و ناتوانی ستون من [پروردگارا!] و چه دراز است امید من، در جنب کوتاهی مدّت عمر من، و کوتاه است مدّت عمر من، در جنب دوری امید من، و چه زشت است نهانی من، در جنب آشکاری من.

پروردگارا! نیست حجتی مرا، اگر حجت آورم، و نه بهانه‌ای از برایم، اگر بهانه جویم، و نه شکری از برایم، اگر آزموده شوم، اگر یاری نکنی مرا به شکر آنچه نعمت داده شدم.

پروردگارا! چه سبک است ترازویم در فردا، اگر فزونی ندهی آن را، و لغزنده است زبانم، اگر ثابت نداری آن را، و سیاه است رویم، اگر سفید نگردانی آن را. پروردگارا! چگونه است مرا، و چه کنم با گناهایی که پیشی گرفت از من، به حقیقت که شکسته شده است به جهت آنها رکن‌های من.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۸۵

پروردگارا! چگونه بجویم شهوت‌های دنیا را، و بگیریم بر بی‌بهرگی من در آن، و نگیریم و سخت باشد افسوس‌ها و اندوه‌های من بر نافرمانیم و تقصیر کردیم.

پروردگارا! خواند مرا خوانندگان دنیا، پس اجابت کردم آنها را شتابان، و میل نمودم به سوی آنها فرمانبردار، و خواند مرا خوانندگان آخرت، پس کاهلی کردم از آنها، و تبلی نمودم در اجابت و شتابیدن به سوی آنها، چنان که شتاب کردم به سوی خوانندگان دنیا و متاع ناپایدار آن، که خشک است، و گیاه خشک آن، که نابود است، و آشامیدنی آن، که رونده است.

پروردگارا! ترسانیدی مرا، و آرزومند کردی مرا، و حجت آوردی بر من به بندگی من، و کفیل شدی از برای من به روزی من، پس ایمن شدم ترس تو را، و کاهلی ورزیدم از آرزومند گردانیدن تو، و اعتماد نکردم بر ضمان تو، و خواری رسانیدم به حجت آوردن تو. خداوندا! پس بگردان ایمنی مرا از تو در این دنیا ترسیدن، و بگردان کاهلی مرا آرزومندی، و خواری رسانیدن من به حجت تو، ترس از تو؛ پس خشنود کن مرا به آنچه پخش کرده‌ای از برایم از روزی تو. ای صاحب کرم! سؤال می‌کنم تو را به نام تو که بزرگ است، خشنودی تو را در نزد ناخشنودی، و خلاصی از اندوه در نزد اندوه، و روشنی در نزد تاریکی، و بینایی در نزد از حال «۱» گردیدن فتنه.

پروردگارا! بگردان سپر مرا از گناهانم استوار، و پایه‌ها و پله‌هایم در بهشت‌ها بلند، و کارهایم، همه آنها، پذیرفته، و خوبی‌هایم، دوچندان کرده شده پاکیزه. پناه می‌برم به تو از فتنه‌ها، همه آنها، آنچه هویدا شده از آنها، و آنچه نهان شده، و از بلند بزرگوار خوردنی و آشامیدنی، و از بدی آنچه می‌دانم، و از بدی آنچه نمی‌دانم، و پناه می‌برم به تو از آنکه بخرم نادانی را به دانش، و جفا را به بردباری، و میل را به عدالت، و بریدن و جدایی را به نیکی، و بی‌تابی را به شکیبایی، یا راه راست را به گمراهی، یا کفر را به ایمان».

ابن محبوب، از جمیل بن صالح روایت کرده است که او نیز مثل این را ذکر کرده است، و ذکر کرده است که این از جمله دعای علی بن الحسین است - صلوات الله علیه - و در آخرش این را افزوده که: «آمِنَ رَبَّ الْعَالَمِينَ؛ یعنی: مستجاب گردان، ای پروردگار عالمیان».

۳۲ / ۳۴۶۹. ابن محبوب روایت کرده و گفته است که: حدیث کرد ما را ابو الیقظان نوح، از

(۱). نسخه خوشخوان نیست و متن عربی «تشبه الفتنه» به معنای فضای شبهه‌ناک حاصل از فتنه انگیزی است.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۸۷

امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «این دعا را بخوان: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي ... وَ لَكَ الْمَنْ فَاصِحًا! خداوند! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را به رحمتت، آنچه را که یافته نمی‌شود از تو، مگر به خشنودی تو، و بیرون رفتن از همه نافرمانی‌های تو، و داخل شدن در هر چه خشنود کند تو را، و رهایی از همه جای نابودی، و بیرون رفتن گاه از هر گناه بزرگی که آورده آن را از من عمدی، یا لغزیده است به آن از من خطایی، یا به یاد آورده، و جنبانیده آن را بر من و سوسه‌های دیو سرکش. سؤال می‌کنم تو را ترسی که مطلع کنی مرا به آن بر اندازه‌های خشنودی خود، و پراکنده کنی به آن هر خواهشی که جنبانیده و به یاد من آورده است آن را هوس من، و لغزانیده است به آن اندیشه مرا که در گذرد اندازه بزرگواری تو را. سؤال می‌کنم از تو، خداوند! فرا گرفتن به نیکوتر آنچه می‌دانی، و وا گذاشتن به هر چه می‌دانی، یا آنکه خطا کنم از آن جا که نمی‌دانم.

سؤال می‌کنم تو را وسعت در روزی، و بی‌رغبتی [به دنیا] در حال کفایت، و بیرون رفتن گاه به بیان از هر شبهه‌ای، و حق و راستی در هر حجت، و راستگویی در همه جای‌ها، و داد دادن مردمان از خود، در آنچه بر من و از برای من است، و فروتنی و رامی، در بخشیدن انصاف از همه جای‌های ناخشنودی و خشنودی، و وا گذاشتن کم ستم و بسیار آن، در گفتار از من و کردار، و تمام نعمت تو، در همه چیزها، و شکر از برای تو بر آنها، به جهت آنکه خشنود شوی، و بعد از خشنودی.

و سؤال می‌کنم تو را برگزیده در هر چه باشد در آن برگزیده، به آسانی کارها، همه آنها، نه به دشوار آنها، ای بخشنده! ای بخشنده! ای بخشنده! و بگشا از برایم در کارها، بایی که در آن عافیت است و فرج، و بگشا از برایم در آن راه، و آسان گردان از برایم بیرون رفتن گاه آن راه، و آنکه تقدیر کرده‌ای از برایش بر من توانایی را از خلق خود؛ پس فراگیر از من گوش او و دیده او و زبان او و دست او را، و بگیر او را از جانب راستش و از جانب چپش و از پشت سرش و از پیش رویش، و باز دار او را از آنکه برسد به سوی من با بدی. عزیز است همسایه تو، و بزرگوار است مدح ذات تو، و نیست خدایی غیر تو، تو پروردگار منی، و من بنده توام.

خداوند! تو امید منی در هر اندوه، و تو معتمد منی در هر سختی، و تو از برای من در هر کاری که فرود آمده بر من، معتمد و آماده شده‌ای. پس بسیار از اندوهی که ناتوان می‌شود از آن دل، و کم می‌شود در آن چاره، و شادی می‌کند در آن دشمن، و مانده می‌شود در آن

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۸۹

کارها، فرود آورده‌ام آن را بر تو، و شکایت کرده‌ام آن را به سوی تو، رغبت دارنده به سوی تو در آن، از کسی که غیر تو است، به حقیقت فرج داده‌ای آن راه، و کفایت کرده‌ای آن راه، پس تویی ولی همه نعمت، و صاحب هر حاجت، و پایان هر رغبت؛ پس تو را است ستایش بسیار، و تو را است منت افزون آمده».

۳۳ / ۳۴۷۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «بگو: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ قَوْلَ التَّوَّابِينَ ... وَأَنْ تُدْخِلَنِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ؛ خداوند! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را گفت توبه‌کاران و کار ایشان، و روشنی پیغمبران و راستی ایشان، و رهایی جهادکنندگان و ثواب ایشان، و سپاس‌گزاری برگزیدگان و خیر خواهی ایشان، و کار یادکنندگان و یقین ایشان، و ایمان دانایان و دانشمندی ایشان، و عبادت کردن فروتنان و فروتنی ایشان، و حکم دانشمندان و روش ایشان، و ترس پرهیزکاران و خواهش ایشان، و باور داشتن مؤمنان و توکل ایشان، و امید نیکوکاران و نیکی ایشان.

خداوند! به درستی که من سؤال می‌کنم تو را ثواب شکرکنندگان، و جاه و مرتبه مقربان، و رفاقت پیغمبران. خداوند! به درستی

که من سؤال می‌کنم تو را ترس کارکنان از برای تو، و کار ترسندگان از تو، و فروتنی عبادت‌کنندگان از برای تو، و یقین توکل‌کنندگان بر تو، و توکل ایمان‌آورنده‌ها به تو.

خداوندا! به درستی که تو به حاجت من دانای غیر آموزنده شده‌ای، و تو از برای آنان وسعت دارنده غیر تکلف‌کننده‌ای، و تویی آنکه خسته نمی‌کند او را سائلی، و کم نمی‌کند تو را عطا، و نمی‌رسد به مدح تو گفت‌گوینده‌ای، چنانی که می‌گویی، و زبر آنچه می‌گوییم.

خداوندا! قرار ده از برایم فرجی نزدیک، و مزدی بزرگ، و پوششی نیکو. خداوندا! به درستی که تو می‌دانی، و من با ستم بر نفسم و اسرافم بر آن، فرا نگرفته‌ام از برایت ضدی را، و نه همتایی و نه زنی و نه فرزندی.

ای کسی که در غلط نمی‌افکند او را سائل! ای کسی که مشغول نمی‌کند او را چیزی از چیزی، و نه شنیدنی از شنیدنی، و نه دیدنی از دیدنی، و دلتنگ نمی‌سازد او را مبالغه کردن مبالغه‌کنندگان! سؤال می‌کنم تو را که اندوه را ببری از من، در همین ساعت، از جایی که نمی‌پندارم. به درستی که تو زنده می‌گردانی استخوان‌ها را، و آنها پوسیده‌اند، و به درستی

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۹۱

که تو بر هر که تو بر هر چیز توانایی.

ای کسی که کم شد شکر من، پس نومید نکرد مرا! و بزرگ شد گناه من، پس رسوا نکرد مرا! و دید مرا بر نافرمانی‌ها، پس به ناخوشی و ناگهانی باز نداشت مرا! و آفرید مرا از برای آنچه آفرید مرا، پس کردم غیر آن چیزی را که آفرید مرا از برای آن، پس خوب آقایی هستی تو! ای بزرگ من! و بد بنده‌ای هستم من. یافتی مرا، و خوب جوینده‌ای هستی تو، پروردگار من! و بد جسته‌شده‌ای. یافتی مرا، بنده تو، پسر بنده تو، که پسر کنیز تو است، در پیش روی تو است، آنچه خواستی، کردی با من.

خداوندا! خاموش شدند آوازه‌ها، و آرام گرفتند جنبش‌ها، و خلوت کرد هر دوستی با دوست خود، و خلوت کردم با تو، تویی دوست داشته شده به سوی من.

خداوندا! پس بگردان خلوت مرا از خود در این شب، آزادی از آتش دوزخ. ای کسی که نیست دانایی را زبر او صفتی! ای کسی که نیست آفریده‌ای را غیر او قوتی! ای اول، پیش از هر چیزی! و ای آخر، بعد از هر چیزی! ای کسی که نیست او را اصل و بنیادی! و ای کسی که نیست آخر او را نابودی! و ای کامل‌تر نعت شده! «۱» و ای بخشنده‌تر بخشندگان! و ای کسی که دانشمندی دارد بر لغت و زبانی که خوانده شود به آن! و ای کسی که عفوش دیرینه است، و گرفتنش سخت، و پادشاهیش راست ایستاده! سؤال می‌کنم تو را به نام تو، که رو به رو سخن گفتمی به آن با موسی. ای خدا! ای بخشاینده! ای مهربان! ای که نیست خدایی، مگر تو! خداوندا! تویی پناه نیازمندان، سؤال می‌کنم تو را که صلوات فرستی بر محمد و آل محمد، و آنکه داخل گردانی مرا در بهشت، به رحمت خود».

۳۴/۳۴۷۱. محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن ولید، از یونس روایت کرده است که گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم که: دعایی به من تعلیم فرما و مختصر کن. فرمود:

«بگو که: يَا مَنْ دَلَّنِي عَلَى نَفْسِهِ، وَ دَلَّلَ قَلْبِي بِتَضِيْدِيْقِهِ، أَسْأَلُكَ الْإِيْمَانَ؛ ای کسی که رهنمایی کرد مرا بر خودش، و رام گردانید دل مرا به باور داشتنش! سؤال می‌کنم تو را ایمنی و ایمان».

۳۵/۳۴۷۲. علی بن ابی حمزه، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: «مردی به خدمت امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - آمد و عرض کرد که: یا

(۱). یعنی خدایی که بهترین صفات را دارد.



تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۹۳

امیرالمؤمنین! مرا مالی بود که آن را به میراث یافته بودم، و یک درهم از آن را در طاعت خدای - تعالی - خرج نکردم. بعد از آن، مالی را کسب کردم، و یک درهم از آن را در طاعت خدای - تعالی - صرف نکردم. پس دعایی به من تعلیم فرما که آنچه رفته، بر من جانشین شود، و آنچه کرده‌ام، از برایم آرمزیده شود، یا کاری که من آن را به جا آورم. حضرت فرمود: بگو.

عرض کرد که: یا امیرالمؤمنین! چه چیز بگویم؟ فرمود: بگو، چنان که من می‌گویم: يَا نُورِي فِي كُلِّ ظُلْمَةٍ ... وَلِمَا تَفْعَلُ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ؛ ای روشنیم در هر تاریکی! و ای انیس من در هر وحشت! و ای امید من در هر اندوه! و ای معتمد من در هر سختی! و ای رهنمای من در گمراهی! تو رهنمای منی، چون بریده شود رهنمایی راهنمایان، که به درستی که رهنمایی تو بریده نمی‌شود، و گمراه نمی‌شود کسی که هدایت کرده‌ای. انعام کردی بر من، پس تمام گردانیدی، و روزی دادی مرا، پس بسیار کردی، و پروریدی و طعام دادی مرا، پس نیکو کردی پرورش و خوردنی و آشامیدنی مرا، و بخشیدی به من و بخشش را تمام کردی، بدون سزاواری از برای آن می‌کنی با من، ولیکن آغاز کردن از تو [است] به جهت کرمت و بخشش، پس نیرومند شدم به کرم تو بر نافرمانی‌های تو، و نیرومند شدم به روزی تو بر خشم تو، و نابود گردانیدم عمر خود را در آنچه حرمت نمی‌داری؛ پس باز نداشت تو را دلیری من بر تو، و مرتکب شدنم آنچه را که باز داشته‌ای مرا از آن، و در آمدنم در آنچه حرام ساخته‌ای بر من، از آنکه برگردی بر من به فضل خود، و باز نداشت مرا بردباری تو از من، و برگشتنت بر من به فضل تو، از آنکه برگردم در نافرمانی‌های تو، پس تویی به غایت برگردنده به فضل، و منم به غایت برگردنده به نافرمانی‌ها؛ پس ای کریم‌تر کسی که اقرار شده از برایش به گناه! و ای عزیزتر کسی که فروتنی کرده از برایش به گناه! به جهت کرم تو اقرار کردم به گناه خود، و به جهت عزت تو فروتنی نمودم به خواری خود، پس تو چه خواهی کرد با من در کرمت، و اقرار من به گناه من، و عزت تو، و فروتنی من به خواری من. بکن با من، آنچه تو سزاوار آنی، و مکن با من، آنچه من سزاوار آنم».

(تمام شد کتاب فضل دعا، و الحمد لله رب العالمین)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۹۵

(۷)

کتاب فضل قرآن

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۹۷

(۷) کتاب فضل قرآن

بسم الله الرحمن الرحيم

**[۷] کتاب فضل قرآن «۱»**

**اشاره**

۳۴۷۳/۱. علی بن محمد، از علی بن عباس، از حسین بن عبد الرحمان، از صفوان یا سفیان حریری، از پدرش، از سعد خفاف، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «ای سعد! قرآن را بیاموزید؛ زیرا که قرآن در روز قیامت می‌آید، در بهترین صورتی که خلایق به سوی آن نظر کرده‌اند، و مردمان صد و بیست هزار صف باشند، هشتاد هزار صف از امت محمد، و چهل هزار صف از باقی امتان. پس قرآن بر سر صف مسلمانان می‌آید، در صورت مردی و سلام می‌کند. پس مسلمانان به سوی آن بنگرند و می‌گویند که:

لا اله الا الله الحليم الكريم؛ یعنی: «نیست خدایی، مگر خدای بردبار صاحب کرم». به درستی که این مرد از جمله مسلمانان است که ما او را به نعت و صفتش می‌شناسیم، مگر آنکه او اجتهاد و کوششش در باب قرآن از ما سخت‌تر بوده است، پس از اینجا و از این راه، به او عطا شده است از زیبایی و جمال و نور، آنچه به ما عطا نشده است.

بعد از آن، از ایشان درمی‌گذرد، تا می‌آید بر سر صف شهیدان. پس شهیدان به سوی آن می‌نگرند و می‌گویند که: لا اله الا الله الرب الرحيم؛ یعنی: «نیست خدایی، مگر خدای پرورنده مهربان». به درستی که این مرد از جمله شهیدان است که ما او را به نشانه و صفتش

(۱). و قرآن، اسم است از برای مجموع کتابی که خدای - تعالی - بر محمد صلی الله علیه و آله فرو فرستاده بر وجه اعجاز، که همان لفظ آن را به خلق برساند، و بعضی گمان کرده‌اند که آن مشترک است در میان همه آن و بعضی از آن، به اشتراک لفظی یا معنوی، و اول اقوی است. و ظاهر حدیث فرق قرآن و فرقان نیز آن است، چنان که در باب نوادر مذکور خواهد شد. و قول به اینکه قرآن علم است از برای کتاب خدا، مردود است، به اینکه اعلام به اختلاف لغات، مختلف نمی‌شوند، و آن به اختلاف لغات، مختلف است؛ چه فارسی آن [قرآن] نبی [به کسر و یا ضم حرف نون] است، و اعلام جنسیه که به اختلاف لغات، مختلف می‌شوند در احکام لفظیه، چون اعلام شخصیته‌اند، و انتفا آن احکام در قرآن، دلالت می‌کند بر انتفا علمیت، چنان که بر اهل خبرت پوشیده و پنهان نیست. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۵۹۹

می‌شناسیم، مگر آنکه او از شهیدان دریا است، پس از اینجا و از این راه، به او عطا شده است از زیبایی و افزونی، آنچه به ما عطا نشده است.

حضرت فرمود: «بعد از آن، درمی‌گذرد، تا می‌آید بر سر صف شهیدان دریا، در صورت شهیدی؛ پس شهیدان دریا به سوی آن نظر می‌کنند و تعجب ایشان بسیار می‌شود و می‌گویند:

به درستی که اینک از جمله شهیدان دریا است که ما او را به علامت و صفتش می‌شناسیم، مگر آنکه آن جزیره‌ای که او در آن به شهادت رسیده، هول و ترسش از جزیره‌ای که ما در آن شهید شده‌ایم بزرگ‌تر بوده، پس از اینجا و از این راه، به او عطا شده است از زیبایی و جمال و نور، آنچه به ما عطا نشده است.

بعد از آن، در می‌گذرد، تا به نزد صف پیغمبران و رسولان می‌آید، در صورت پیغمبری مرسل؛ پس پیغمبران و رسولان به سوی آن نظر می‌کنند و تعجب ایشان از برای آن سخت می‌شود و می‌گویند که: لا اله الا الله الحليم الكريم. به درستی که اینک، هر آینه پیغمبری است مرسل که ما او را به صفت و علامتش می‌شناسیم، مگر آنکه فضل بسیاری به او عطا شده است.»

حضرت فرمود: «پس جمع می‌شوند و به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آیند، و از آن حضرت سؤال می‌کنند و می‌گویند که: یا محمد! اینک، کیست؟ به ایشان می‌فرماید که: آیا او را نمی‌شناسید؟ عرض می‌کنند که: ما او را نمی‌شناسیم، اما اینک، از جمله کسانی است که خدای عز و جل بر ایشان خشم نفرموده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید که: اینک، حجت خدا است بر خلقش؛ پس سلام می‌کند.

بعد از آن، درمی‌گذرد، تا بر سر صف فرشتگان می‌آید، در صورت فرشته‌ای مقرب؛ پس فرشتگان به سوی آن نظر می‌کنند، و تعجب ایشان سخت می‌شود، و آن بر ایشان بزرگ می‌گردد، به جهت آنچه از فضلش دیده‌اند، و می‌گویند: پروردگار ما، بلند و برتر است، و پاک و پاکیزه از همه نقائص. به درستی که این بنده از جمله فرشتگان است که ما او را به صفت و علامتش می‌شناسیم، مگر آنکه او از همه فرشتگان به سوی خدای عز و جل نزدیک‌تر است از روی مقام و منزلت، پس از اینجا و از این راه،

به او در پوشانیده شده است از نور و جمال، آنچه به ما در پوشانیده نشده.

بعد از آن، درمی‌گذرد، تا به سوی حضرت ربّ العزّة - تبارک و تعالی - منتهی می‌شود.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۰۱

پس در زیر عرش، بر رو در می‌افتد و به سجده می‌رود. خدای - تبارک و تعالی - او را ندا می‌فرماید که: ای حجت من در زمین، و سخن راست، و راستگوی گویای من! سر خویش را بردار، و سؤال کن تا عطا شوی، و شفاعت کن تا شفاعتت قبول شود. پس سر خود را برمی‌دارد، و خدای - تبارک و تعالی - می‌فرماید که: بندگان مرا چگونه دیدی؟ پس قرآن عرض می‌کند که: ای پروردگار من! از جمله ایشان کسی است که مرا نگاهداری کرد و محافظت نمود بر من، و چیزی را ضایع نمود، و از جمله ایشان کسی است که مرا ضایع ساخت، و به حق من استخفاف کرد و آن را سبک شمرد، و مرا تکذیب نمود، و من حجت توام بر همه خلق تو.

بعد از آن، خدای - تبارک و تعالی - می‌فرماید که: به عزّت و جلال و بلندی مکان خویش سوگند یاد می‌کنم، که امروز در باب تو ثوابی دهم، که از همه ثواب‌ها نیکوتر باشد، و امروز در باب تو عقابی کنم، که از همه عقاب‌ها دردناک‌تر باشد.

حضرت فرمود که: «پس قرآن سر خویش را برمی‌دارد (یا برمی‌گرداند)، در صورت دیگری».

سعد می‌گوید که: به آن حضرت عرض کردم که: یا اباجعفر! در چه صورت برمی‌گردد؟

فرمود که: «برمی‌گردد، در صورت مردی جوان متغیّر، که همه اهل محشر از او بترسند و او را نشناسند. بعد از آن، می‌آید در نزد مردی از شیعیان ما که آن را می‌شناخته، و به آن با اهل خلاف مجادله و گفتگو می‌کرده، پس در پیش روی او می‌ایستد و می‌گوید که: مرا نمی‌شناسی؟ پس آن مرد به سوی آن نظر می‌کند و می‌گوید که: آری. پس قرآن می‌گوید که:

منم آنکه شب تو را بیدار ساختم (یعنی تو را در شب بیدار گردانیدم، که به جهت خواندن من یا عبادت، بیدار خوابی کشیدی)، و زندگانی تو را رنجانیدم (که در آن رنج و زحمت و تعب و مشقت بود)، و در باب من رنج را شنیدی (یعنی سخنانی که موجب رنجش خاطر تو بود)، و دشنام داده شدی به گفتار در من (یا انداخته شدی در باب من، که به پندار و اختراع خویش، در حق تو، به جهت من سخنان بد گفتند). بدان و آگاه باش! که هر تجارت‌کننده‌ای تجارت خویش را تمام فرا گرفته و نفع آن را دریافته، و من امروز در پس توام». (۱)

(۱). یعنی تو را محافظت می‌کنم از جمیع جوانب؛ چه آنکه در پس سر کسی باشد، همه اطراف آن که را که در پیش است رعایت می‌تواند نمود. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۰۳

حضرت فرمود که: «پس او را می‌برد به نزد حضرت ربّ العزّت - تبارک و تعالی - و عرض می‌کند که: ای پروردگار من! اینک بنده تو است، و تو داناتری به او. به حقیقت که در باب من تعب کشنده بود، و بر خواندن من مواظبت و مداومت می‌نمود، و به سبب من دشمنی می‌کرد، و در باب من دوستی و دشمنی را به جا می‌آورد. پس خدای عز و جل می‌فرماید که:

بنده مرا در بهشت من در آورید، و او را حله‌ای از حله‌های بهشت پوشانید، و تاجی بر سر او بگذارید؛ پس چون با او چنین کنند، او را به قرآن بنمایند، و به آن گفته شود که: آیا خشنود شدی به آنچه با دوست تو شد؟ عرض می‌کند که: ای پروردگار من! به درستی که من این را از برایش کم می‌شمارم، پس از برایش زیادتی همه خوبی‌ها را زیاد کن. پس خدای عز و جل می‌فرماید که: به عزّت و جلال و برتری و ارتفاع مکان خودم سوگند یاد می‌کنم، که امروز او را پنج چیز عطا کنم، با زیادتی از برای او، و از برای هر که به منزله او باشد. بدان و آگاه باش! که ایشان جوانانی چندند که پیر نمی‌شوند، و تندرستانی که بیمار نمی‌شوند، و بی‌نیازانی که فقیر و محتاج نمی‌شوند، و شادانی که غمناک نمی‌شوند، و زندگانی که نمی‌میرند». پس حضرت این آیه را تلاوت فرمود که:

«لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى» (۱)؛ یعنی:

«نمی‌چشند در بهشت مرگ را، مگر مرگ اول» (۲).

سعد می‌گوید که: عرض کردم: یا ابا جعفر! فدای تو کردم! آیا قرآن سخن می‌گوید؟

حضرت تبسم فرمود و فرمود که: «خدا ضعیفان از شیعیان ما را رحم کند، که ایشان اهل تسلیم‌اند که آنچه از ما می‌شنوند، تسلیم می‌کنند و اذعان می‌نمایند». بعد از آن، فرمود که: «آری، ای سعد! و نماز نیز سخن می‌گوید، و آن را صورت و خلقتی است، امر می‌کند و نهی می‌نماید».

سعد می‌گوید که: رنگ من به جهت این سخن متغیر شد، و عرض کردم که: اینک چیزی است که نمی‌توانم به آن در میان مردمان سخن کنم. پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود

(۱). دخان، ۵۶.

(۲). و مراد این است که در آخرت مرگ را درنیابند، لیکن مرگ اول را که در دنیا است، دریافته‌اند، یا نچشند در آخرت مرگ را، مگر مرگ اول، و چشیدن مرگ اول که در زمان گذشته اتفاق افتاده، در زمان آینده محال است؛ پس چشیدن مرگ متعلق بر آن محال نیز، محال باشد. و بعضی گفته‌اند که: الّا، به معنی بعد است؛ یعنی بعد از مرگ اول که در دنیا چشیده‌اند؛ و همه معانی، در معنی مراد که جاوید بودن ایشان است، اتفاق دارند. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۰۵

که: «آیا مردمانی هستند غیر از شیعیان ما. پس هر که نماز را نشناسد، حق ما را انکار کرده است». بعد از آن، فرمود که: «ای سعد! آیا می‌خواهی که سخن قرآن را به تو بشنوانم؟» سعد می‌گوید که: عرض کردم: بلی، خدا بر تو صلوات فرستد! فرمود که: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (۱)؛ یعنی: «به درستی که نماز باز می‌دارد از کاری که نزد عقلا قبیح است، و از عملی که شرعاً منتهی عنه است». و هر آینه یاد خدا بزرگ‌تر است». و حضرت فرمود که:

«پس نهی، سخن گفتن است، و فحشا و منکر، مردانی چندند، و ماییم ذکر خدا، و ما بزرگ‌تریم».

۲/۳۴۷۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام، از پدرانش علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: ای مردمان! به درستی که شما در دار هدنه (یعنی خانه صلح و آشتی) قرار دارید، و شما بر جناح [بال] سفیرید، و رفتن با شما شتاب می‌کند و شما را زود می‌برد، و شب و روز را که دیده‌اید و آفتاب و ماه که هر نویی را کهنه می‌کنند، و هر دوری را نزدیک می‌سازند، و هر وعده‌شده را می‌آورند. پس جهاز و کار و کارسازی را آماه سازید از برای دوری گذر و گذرگاه».

حضرت فرمود که: «پس مقداد بن اسود برخاست و عرض کرد که: یا رسول الله! دار هدنه چیست؟ فرمود: خانه بلاغ و انقطاع» (۲). و چون فتنه‌ها بر شما مشتبه شود مانند پاره‌های شب تار، پس بر شما باد به قرآن؛ زیرا که آن شفاعت‌کننده‌ای است که شفاعتش قبول می‌شود، و غمّازی است که تصدیق کرده می‌شود (۳)، هر که آن را در پیش روی خود قرار دهد که آن را پیروی کند، او را به سوی بهشت کشاند، و هر که آن را در پشت سر خود قرار دهد، او را به سوی آتش دوزخ براند، و آن راهنمایی است که بر بهترین راه‌ها دلالت می‌کند، و آن کتابی است که تفصیل و بیان هر چیز در آن است، و آن سخنی است جداکننده میان حق و باطل، و

(۱). عنکبوت، ۴۵.

(۲). یعنی جایی که این کس را به جایی می‌رساند و تمام می‌شود و از آن تعبیر می‌شود به «خواجه به‌ده‌رسان». (مترجم)

(۳). یعنی هر که آن را پیروی نماید و عمل کند به آنچه در آن است، شفاعت او خواهد کرد، و آن شافعی است مقبول الشفاعة، در باب عفو از لغزش‌ها که از او سر زده است، و هر که عمل به آن را ترک کند، در باب بدی‌های او سخن چینی کند و به خدا عرض نماید، و در آنچه از بدی‌های او که به خدا عرض نماید، خدا او را تصدیق فرماید. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۰۷

سخریه و افسانه نیست، و آن را ظاهری و باطنی هست. پس ظاهرش احکام الهی است، و باطنش علوم نامتناهی، ظاهرش انیق و خوش آینده، و باطنش عمیق و گودی‌دارنده است. آن را نجوم و ستارگانی چندند که بر احکام الهی دلیل‌اند، و بر آن نجوم، نجوم دیگرند که مردم را به آن احکام می‌رسانند «۱»؛ عجائب آن احصا نمی‌شود، و غرائب آن کهنه نمی‌گردد، در آن چراغ‌های هدایت است، و منار و چراغ خانه‌های حکمت، و دلیل است بر معرفت یا مغفرت «۲». هر که صفت را شناخت (یعنی صفت تعریف و کیفیت استنباط) باید که دیده خود را به جولان در آورد، و باید که نظرش به صفت برسد، تا از هلاکت نجات یابد و از ورطه‌های ضلالت خلاص گردد؛ زیرا که تفکر کردن موجب زندگی دل‌بینا است، چنان که طالب نور در تاریکی‌ها به روشنی می‌رود. پس بر شما باد به نیکی تخلص، که خود را نیکو خلاص کنید، و کمی تربص، که خود را در فتنه‌ها نگذارید و انتظار نکشید».

۳/۳۴۷۵. علی، از پدرش، از عبد الله بن مغیره، از سماعه بن مهران روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «به درستی که خداوند عزیز جبار کتاب خود را بر شما فرو فرستاده، و آن راستگویی است نیکوکار، و در آن است خبر شما، و خبر هر که پیش از شما بوده، و خبر هر که بعد از شما خواهد بود، و خبر آسمان و خبر زمین، و اگر بیاید در نزد شما آنکه شما را از آن خبر دهد، هر آینه تعجب خواهید کرد».

۴/۳۴۷۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از ابو الجارود روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

من و کتاب خدا و اهل بیت و عترت من، اول کسی هستیم که بر خداوند عزیز جبار وارد می‌شویم در روز قیامت. بعد از آن، امت من. پس از ایشان سؤال خواهم کرد که: با کتاب خدا و با اهل بیت من چه کردید؟».

۵/۳۴۷۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از طلحة بن زید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که این قرآن، در آن است چراغ

(۱). یعنی ائمه معصومین - صلوات الله و سلامه عليهم اجمعین - چنان که در احادیث متواتره وارد شده است که، معنی قرآن را کسی غیر از ایشان نمی‌داند، و علم آنچه بوده و خواهد بود تا روز قیامت، و همه شرایع و احکام در آن است، و علمش مخزون است در نزد ایشان، و آن را هفت بطن یا هفتاد بطن یا هفتصد بطن است، و علم همه آن بطون در نزد ایشان مخزون است. (مترجم)

(۲). بنابر اختلاف نسخ کافی. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۰۹

خانه هدایت، و چراغ‌ها که تاریکی را می‌برد. پس باید که جولان‌دهنده نظر خود را به جولان در آورد، و دیده‌اش را به جهت روشنی بگشاید؛ زیرا که تفکر کردن موجب زندگی دل‌بینا است، چنان که طالب نور در تاریکی‌ها به [وسیله] روشنی می‌رود».

۶/۳۴۷۸. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابو جمیله روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «در وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام به اصحاب خود این بود که: بدانید که در قرآن هدایت است در روز، و نور است در شب تار، با آنچه بوده از زحمت و پریشانی».

۷/۳۴۷۹. علی، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام، از پدرانش علیهما السلام روایت کرده است که

فرمود: «مردی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله شکایت نمود از دردی که در سینه او بود. آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که: طلب شفا کن به قرآن و خواندن آن؛ زیرا که خدای عز و جل می‌فرماید که: «وَشَفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ» (۱)».

۸/۳۴۸۰. ابو علی اشعری، از بعضی از اصحاب خویش، از خشاب روایت کرده که آن را مرفوع ساخته، گفت که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «نه، به خدا سوگند که امر امامت و خلافت هرگز به سوی اولاد ابوبکر و عمر بر نمی‌گردد، و نه به سوی بنی امیه، و نه در فرزندان طلحه و زبیر. و علت این، آن است که ایشان قرآن را انداختند، و سنت‌ها را باطل ساختند، و احکام الهی را معطل گذاشتند. و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: قرآن عین هدایت است از ضلالت، و بیان است از کوری جهالت، و اقاله خواستن (یا دست‌گیر) است از لغزش، و نور است از تاریکی، و روشنی است از تازها که بدعت‌ها را ظاهر می‌سازد، و نگاه‌دارنده است از هلاکت، و راهنما است از غوایت، و بیان است از فتنه‌ها، و رساننده است از دنیا به سوی آخرت، و کمال دین شما در آن است، و هیچ کس از قرآن عدول نکرد، مگر به سوی آتش دوزخ».

۹/۳۴۸۱. حمید بن زیاد، از حسن بن محمد، از وهیب بن حفص، از ابو بصیر روایت

(۱). یونس، ۵۷. ترجمه تمام آیه این است که: «ای گروه مردمان! به حقیقت که آمد شما را پندی از جانب پروردگار شما، و صحت و دوائی از برای آنچه در سینه‌های شما است، و راه‌نمونی به سوی حق، و رحمتی از برای گرویدگان». یعنی قرآن که نازل شده است از برای مردمان، جامع جمیع این صفات مذکوره است، و معلوم است که چنین کلامی عین هدایت و محض رحمت خواهد بود. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۱۱

کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که قرآن زجرکننده و امر فرماینده است؛ امر می‌فرماید به بهشت و چیزی که موجب دخول در آن باشد، و زجر و منع می‌کند از آتش و آنچه باعث رفتن در آن باشد».

۱۰/۳۴۸۲. علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از سعد اسکاف روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «سوره‌های طوال به جای تورات به من عطا شده، و مئین به جای انجیل به من عطا شده، و مثنی به جای زبور به من عطا شده، و تفضیل داده شده‌ام به مفضل، و آن شصت و هشت سوره است، و قرآن شاهد و دلیل است بر سایر کتاب‌های آسمانی. پس تورات از برای موسی، و انجیل از برای عیسی، و زبور از برای داود علیهما السلام است» (۱)».

۱۱/۳۴۸۳. ابو علی اشعری، از محمد بن سالم، از احمد بن نصر، از عمرو بن شمر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «قرآن در روز قیامت می‌آید، در نیکوترین صورتی که به سوی آن نظر شده باشد. پس به مسلمانان می‌گذرد، و ایشان می‌گویند که:

اینک، مردی است از ما. بعد از آن، از ایشان درمی‌گذرد و می‌رود به جانب پیغمبران. پس می‌گویند که: او از ما است. بعد از آن، از ایشان درمی‌گذرد و می‌رود به سوی فرشتگان مقرب، و ایشان می‌گویند که: او از ما است، تا آنکه منتهی می‌شود به سوی حضرت ربّ العزت، و عرض می‌کند که: ای پروردگار من! فلان، پسر فلان، ساعت‌های بسیار گرم، او را تشنه گردانیدم، و شبش را بیدار کردم (یعنی در روزهای گرم او را روزه‌دار گردانیدم، و در شب‌ها او را بیدار ساختم) در دار دنیا، و فلان، پسر فلان، ساعت‌های بسیار گرم، او را تشنه نساختم، و شبش را بیدار نکردم (یعنی به سبب من روزها را روزه نگرفت، و در

(۱). در این حدیث، قرآن را بر چهار قسمت نموده، چنان که می‌بینی، و در تعیین مراد از هر یک از آنها خلاف است، و اشهر آن است که طوال- به ضمّ طاء-، که آن را طول- بدون الف- نیز می‌گویند، هفت سوره است، از سوره بقره تا سوره اعراف، و هفتم



سوره یونس است، یا سوره انفال و توبه، هر دو، بنابر اینکه این دو سوره یکی باشند. و مثانی - بر وزن معانی -، سوره‌های پهلوی سوره‌های طوال‌اند، از سوره یونس تا سوره نحل، و مئین، هر سوره‌ای است که مقدار صد آیه یا قدری بیشتر یا کمتر از آن باشد، یا آنها نیز هفت سوره‌اند، از سوره بنی‌اسرائیل تا سوره مؤمنون، و مفصل، از سوره محمد است تا آخر قرآن. و مئین و مثانی، سی و نه سوره‌اند، و طوال، هفت سوره، و مفصل، شصت و هشت سوره، که مجموع، صد و چهارده سوره باشد، و تفصیل این مطلب در لوامع التنزیل مذکور است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۱۳

شب‌ها برنخواست). پس خدای - تبارک و تعالی - می‌فرماید که: ایشان را در بهشت داخل گردان، بر اندازه منزل‌های ایشان پس قرآن برمی‌خیزد و روان می‌شود، و [ایشان] در پی او می‌روند. بعد از آن، به مؤمن می‌گوید که: بخوان و بالا رو». و حضرت فرمود: «پس می‌خواند و بالا می‌رود، تا آنکه هر مردی از ایشان، به منزل خویش که به او اختصاص دارد، می‌رسد، و در آن فرود می‌آید».

۱۲/۳۴۸۴. علی بن ابراهیم روایت کرده، از پدرش و چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد و سهل بن زیاد، هر دو، از ابن محبوب، از مالک بن عطیه، از یونس بن عمار که گفت:

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «به درستی که دیوان‌ها و نامه‌های اعمال در روز قیامت سه دیوان است: یکی دیوانی که نعمت‌ها در آن است، و دویم دیوانی که حسنات در آن است، و سیم دیوانی که سیئات در آن است. پس در میان دیوان نعمت‌ها و دیوان حسنات، مقابله و برابری می‌شود، و نعمت‌ها همه حسنات را فرا می‌گیرد، و دیوان گناهان باقی می‌ماند. پس فرزند آدم را از برای حساب می‌طلبند، که قرآن می‌آید در نیکوترین صورت‌ها، و در پیش روی آن مؤمن روان می‌شود و می‌گوید که: ای پروردگار من! منم قرآن، و اینک، بنده مؤمن تو است که خود را به تلاوت من در رنج و تعب می‌انداخت، و در شب خویش به ترتیل من طول می‌داد، و چون تهجد می‌کرد، از چشم‌هایش آب می‌ریخت. پس او را راضی کن، چنان که او مرا راضی کرده است».

حضرت فرمود: «پس خداوند عزیز جبار می‌فرماید که: ای بنده من! دست راست خود را بگشا. پس آن را از رضا و خشنودی خداوند عزیز جبار پر می‌کند، و دست چپش را از رحمت خدا پر می‌کند. بعد از آن، به او گفته می‌شود که: اینک، بهشت است که مباح شده است از برای تو. پس قرآن بخوان و بالا رو، و چون یک آیه را بخواند، یک درجه بالا رود».

۱۳/۳۴۸۵. علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمد قاسانی، هر دو، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود، از سفیان بن عیینه، از زهری روایت کرده‌اند که گفت: حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود که: «اگر هر که در میان مشرق و مغرب است بمیرد، وحشت به هم نرسانم، بعد از آنکه قرآن با من باشد. و چون آن حضرت علیه السلام، ملک یوم الدین را می‌خواند، آن قدر آن را تکرار می‌فرمود، تا آنکه نزدیک بود که بمیرد».

۱۴/۳۴۸۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید، از

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۱۵

اسحاق بن غالب روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «چون خدای - تعالی - خلق اولین و آخرین را جمع کند، ناگاه ایشان شخصی را ببینند، رو آورده، می‌آید، که هرگز خوش صورت‌تری از او دیده نشده. پس چون مؤمنان به سوی آن نظر کنند، و آن قرآن است، می‌گویند که: اینک، از ما است، و این از هر چیزی که ما دیده‌ایم، نیکوتر است.

و چون به سوی ایشان منتهی شود، از ایشان درگذرد. بعد از آن، شهیدان به سوی آن نظر می‌کنند، تا آنکه چون به آخر ایشان رسد، از ایشان تجاوز کند. پس می‌گویند که: این قرآن است، و از ایشان تجاوز می‌کند، تا آنکه به سوی فرشتگان منتهی می‌شود.

پس می‌گویند که:

این قرآن است، و از ایشان تجاوز می‌کند. بعد از آن، منتهی می‌شود، تا آنکه در جانب راست عرش می‌ایستد. پس خداوند جبار می‌فرماید که: به عزت و جلال و بلندی مکان خودم سوگند، که امروز گرمی دارم، هر که تو را گرمی داشته، و خوار کنم، هر که تو را خوار داشته».

باب در بیان فضل حامل قرآن

### ۱. باب در بیان فضل حامل قرآن «۱»

۱/۳۴۸۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن ابی‌الحسین فارسی، از سلیمان بن جعفر جعفری، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌فرمود: به درستی که اهل قرآن در بلندترین درجه‌ای از آدمیانند، غیر از پیغمبران و رسولان؛ پس اهل قرآن را ضعیف و حقیر شمارید، و حقوق ایشان را سهل بدانید؛ زیرا که ایشان را نسبت به خداوند عزیز جبار منزله و مکان بسیار بلندی هست».

۲/۳۴۸۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد و سهل بن زیاد، هر دو، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از فضیل بن یسار، از امام جعفر صادق علیه‌السلام که فرمود:

«حافظ قرآن که به آن عمل می‌کند، با فرشتگان پیغام‌گذاران، بزرگان نیکوکاران است».

۳/۳۴۸۹. و به اسناد خویش، از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌فرمود که: قرآن را بیاموزید و یاد گیرید؛ زیرا که آن، در روز قیامت به نزد صاحب و

(۱). و حامل قرآن را بر چند معنی اطلاق می‌کنند، و چند قسم می‌باشد: اول آنکه لفظ قرآن را درست یاد گرفته باشد؛ دویم دانستن معانی آن است؛ سیم عمل نمودن به احکام آن، و متخلّق شدن به اخلاقی که قرآن بر مدح آنها دلالت دارد، و خالی شدن از صفاتی که قرآن بر ذمّ آنها اشارت دارد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۱۷

حامل خویش می‌آید، در صورت جوان خوش‌روی شکسته‌رنگ [ / پریده رنگ ]. پس به او می‌گویند که: منم آن قرآنی که شب تو را بیدار ساختم، و روزهای بسیار گرم، تو را تشنه داشتم، و آب دهان تو را خشک گردانیدم، و آب دیده‌ات را روان نمودم (یعنی به سبب من در شب‌ها بیدار بودی، و در روزها به سبب روزه، خود را تشنه می‌داشتی، و به جهت بسیاری تلاوت من، آب دهانت خشک می‌شد، و آب دیده‌ات جاری می‌گردید)، و من با توام در هر جا که می‌روی، و هر تجارت‌کننده‌ای از پی تجارت خود می‌رود، و من امروز از پس تجارت هر تاجر، و به عوض تجارت ایشانم از برای تو، و به زودی کرامت خدای عز و جل به تو خواهد رسید. پس بشارت باد تو را. بعد از آن، تاجی می‌آورند و بر سرش می‌گذارند، و نامه امان از عذاب را به دست راستش، و نامه مخلّد بودن در بهشت را به دست چپش می‌دهند، و دو حله بر او می‌پوشانند. پس به او می‌گویند که: قرآن بخوان و بالا رو. پس در هر زمان که آیه‌ای را می‌خواند، یک درجه بالا- می‌رود. و پدر و مادر او را دو حله می‌پوشانند، اگر مؤمن باشند، و به ایشان می‌گویند که: اینک، برای آن است که قرآن را به او تعلیم کردید».

۴/۳۴۹۰. ابن محبوب، از مالک بن عطیه، از منهال قصبی، از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که قرآن را بخواند و او جوانی باشد مؤمن، قرآن با گوشت و خونس مخلوط شود، و خدای عز و جل او را با فرشتگان پیغام‌گذاران، بزرگان نیکوکاران قرار دهد، و قرآن در روز قیامت هر بدی را از او دفع می‌نماید، و در میانه او و خدا وساطت می‌کند، و عرض

می‌کند که: ای پروردگار من! به درستی که هر عمل‌کننده‌ای به مزد عمل خویش رسید، غیر از عامل من؛ پس او را به گرامی‌ترین عطای خود برسان».

حضرت فرمود: «پس خداوند عزیز جبار دو حله از حله‌های بهشت را بر او می‌پوشاند، و تاج کرامت را بر سرش می‌گذارد، و بعد از آن، به قرآن گفته می‌شود که: آیا تو را در باب او خوشنود گردانیدم؟ قرآن عرض می‌کند که: ای پروردگار من! من چنان بودم که از برایش رغبت داشتم در آنچه از این افضل و افزون‌تر باشد. بعد از آن، نامه ایمنی به دست راستش، و نامه مخلد بودن در بهشت به دست چپش عطا می‌شود. پس او را داخل بهشت می‌کنند و به او می‌گویند که: قرآن بخوان و بالا رو. و بعد از آن، به قرآن گفته می‌شود که: آیا او را رسانیدیم به جایی که تو رغبت داشتی، و تو را خوشنود ساختیم؟ عرض می‌کند: آری».

و فرمود که: «هر که قرآن را بسیار بخواند، و آن را تعاهد و رعایت نماید، با مشقت و

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۱۹

زحمت از سختی حفظ آن، خدای عز و جل دوباره مزد آن خواننده نوجوان را که مذکور شد، به او عطا فرماید».

۵/۳۴۹۱. ابو علی اشعری، از حسن بن علی بن عبدالله و حمید بن زیاد، از خشاب، هر دو روایت کرده‌اند، از حسن بن علی بن یوسف، از معاذ بن ثابت، از عمرو بن جمیع، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که سزاوارترین مردم به فروتنی کردن و اظهار آن در نهان و آشکار، حامل قرآن است، و سزاوارترین مردم در نهان و آشکار به نماز و روزه، حامل قرآن است». پس به بلندترین آواز خویش ندا فرمود که:

«ای حامل قرآن! به سبب قرآن فروتنی کن، تا خدا تو را بلند گرداند، و به آن طالب عزت مباش (و عزت را بر خود مبنده)، که خدا تو را ذلیل و خوار می‌گرداند. ای حامل قرآن! به آن از برای خدا متزین و آراسته شو، تا خدا تو را به آن زینت دهد، و به آن از برای مردمان متزین مشو، که خدا تو را به آن زشت و بدنما می‌سازد. هر که قرآن را ختم کند، گویا که پیغمبری را در میان دو پهلوی خود درج کرده، ولیکن به سوی او وحی نمی‌شود، و هر که قرآن را جمع کرده باشد، سزاوار است او را که با کسی که بر او جهالت می‌کند، جهالت نکند، و به غضب نیاید در باب کسی که بر او غضب می‌کند، و تندی نکند در حق کسی که تندی می‌کند، و زود از جا به در نرود، ولیکن باید که عفو کند و درگذرد و بیامرزد و حلم ورزد، از برای تعظیم قرآن، و کسی که قرآن به او عطا شده باشد، پس چنان گمان کند که به یکی از مردمان عطا شده است، بهتر از آنچه به او عطا شده، به حقیقت که بزرگ داشته چیزی را که خدا آن را حقیر و کوچک گردانیده، و حقیر دانسته چیزی را که خدا آن را عظیم گردانیده است».

۶/۳۴۹۲. ابو علی اشعری، از حسن بن علی بن عبدالله، از عیسی بن هشام روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را صالح قماط، از ابان بن تغلب، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «مردمان چهار قسم‌اند». عرض کردم که: فدای تو گردم! ایشان کیانند؟ و چه صفت دارند؟ فرمود: «یکی مردی است که ایمان به او عطا شده، و قرآن به او عطا نشده، و دیگر مردی است که قرآن به او عطا شده، و ایمان به او عطا نشده، و سیم مردی است که قرآن به او عطا شده، و ایمان نیز به او عطا شده، و چهارم مردی است که نه قرآن به او عطا شده، و نه ایمان».

ابان گفت که: عرض کردم: فدای تو گردم! حال ایشان را از برای من تفسیر و بیان فرما؟

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۲۱

فرمود: «اما آنکه ایمان به او عطا شده و قرآن به او عطا نشده است، داستانش چون داستان خرما است که مزه آن شیرین است و هیچ بو ندارد، و اما آنکه قرآن به او عطا شده و ایمان به او عطا نشده، داستانش چون داستان ریحان و مؤرد است که بوی آن خوش و مزه‌اش تلخ است، و اما آنکه قرآن و ایمان، هر دو به او عطا شده، داستانش چون داستان ترنج است که بوی و مزه آن، هر دو خوش است، و اما کسی که نه ایمان به او عطا شده و نه قرآن، داستانش چون داستان حنظل است که مزه‌اش تلخ است و آن را هیچ بویی

نیست».

۷/۳۴۹۳. علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمد قاسانی، هر دو روایت کرده‌اند، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود، از سفیان بن عیینه، از زهری که گفت: به حضرت علی بن الحسین علیهما السلام عرض کردم که: کدام یک از عمل‌ها فاضل‌تر و بهتر است؟ فرمود که:

«حَالٌ مَرْتَحِلٌ؛ یعنی فرود آینده کوچ‌کننده». عرض کردم که: حَالٌ مَرْتَحِلٌ چیست؟ فرمود:

«ابتدا کردن قرآن و ختم نمودن آن؛ در هر زمان که به اول آن آید، در آخر آن کوچ کند».

و فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که خدا قرآن را به او عطا فرموده باشد، پس چنان بیند که به مردی عطا شده، بهتر از آنچه به او عطا شده، به تحقیق که بزرگی را کوچک دانسته، و کوچکی را بزرگ دانسته است» (۱).

۸/۳۴۹۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن عیسی، از سلیمان بن رشید، از پدرش، از معاویه بن عمّار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «هر که قرآن را بخواند، چنین کسی بی‌نیاز است، و هیچ فقری بعد از آن نیست، و اگر نه، هیچ بی‌نیازی با او نباشد».

۹/۳۴۹۵. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از ابن ابی نجران، از ابو جمیل، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

ای گروه‌های قاریان قرآن! از خدای عز و جل پرهیزید در آنچه بر شما بار کرده از کتاب خویش،

(۱). بعضی در شرح فقره این حدیث که در هر زمان که به اول آن آید، گفته‌اند که: گویا آن چنین بوده که در هر زمان که در اول آن حلول کند و فرود آید، و تصحیف شده، و این حدیث، حدیث نبوی است، مگر آنکه در بیان آن عکسی واقع است؛ چه از آن حضرت صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که او را سؤال کردند که: کدام یک از عمل‌ها فاضل‌تر است؟ فرمود که: حَالٌ مَرْتَحِلٌ. به آن حضرت عرض شد که: مراد از این چیست؟ فرمود که: خاتم مفتوح؛ یعنی ختم‌کننده ابتداکننده. و شرح این حدیث و آنچه از آن فهمیده‌اند، از استحباب خواندن سوره فاتحه، و از اول سوره بقره تا هم المفلحون در وقت ختم قرآن، و رد آن در لوامع التنزیل به تفصیل مذکور است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۲۳

که از من سؤال خواهد شد، و از شما نیز سؤال خواهد شد. به درستی که از من سؤال می‌شود از تبلیغ رسالت، و اما شما پرسیده خواهید شد، از آنچه بر شما بار شده از کتاب خدا، و در باب سنت من».

۱۰/۳۴۹۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث روایت کرده است که گفت: شنیدم از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که به مردی می‌فرمود که: «آیا مانند در دنیا را دوست می‌داری؟» آن مرد عرض کرد: آری. فرمود:

«چرا؟» عرض کرد که: از برای خواندن سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ». پس حضرت از تکلم با آن مرد سکوت نمود، و بعد از ساعتی به من فرمود که: «ای حفص! هر که از دوستان و شیعیان ما بمیرد، و قرآن را نیکو ندانسته باشد، در قبرش به او تعلیم می‌شود، تا آنکه خدا به آن درجه‌اش را بلند گرداند؛ زیرا که درجات بهشت بر اندازه آیات قرآن است. به قاری گفته می‌شود که: بخوان و بالا رو. پس می‌خواند و بالا می‌رود».

و حفص گفت: کسی را ندیدم که ترسش بر نفسش سخت‌تر باشد از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، و نه امیدوارتری از مردمان از آن حضرت، و خواندنش حزن و اندوه بود، و چون قرآن می‌خواند، به نحوی می‌خواند که گویا مشافهه با کسی سخن

مى گفت.

۱۱/۳۴۹۷. على، از پدرش، از نوفلى، از سکونى، از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام روايت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود که: حاملان قرآن، کدخدایان و سرشناسان اهل بهشتند، و مجتهدان، که در عبادت و طاعت خدا سعى و کوشش مى کنند و خود را تعب مى دهند، جلوداران و پيش روان اهل بهشتند، و رسولان، سادات و بزرگان اهل بهشتند».

باب ثواب کسى که قرآن را به زحمت آموخته باشد

## ۲. باب ثواب کسى که قرآن را به زحمت آموخته باشد

۱/۳۴۹۸. چند نفر از اصحاب ما روايت کرده اند، از احمد بن محمد و سهل بن زياد، هر دو، از ابن محبوب، از جميل بن صالح، از فضيل بن يسار، از امام جعفر صادق عليه السلام که گفت:

شنيدم از آن حضرت که مى فرمود: «به درستی که آنکه قرآن را معالجه مى کند (و در باب ياد گرفتن آن چاره و درمان مى نمايد)، و آن را حفظ مى کند با مشقت و زحمتى از او و کمى حافظه اش، او را دو اجر باشد».

۲/۳۴۹۹. على بن ابراهيم، از پدرش، از ابن ابى عمير، از منصور بن يونس، از صبا بن

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۲۵

سيابه روايت کرده است که گفت: شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام که مى فرمود: «هر که در باب قرآن بر او سخت گرفته شود (که ياد گرفتن آن بر او دشوار باشد)، او را دو اجر باشد، و هر که بر او آسان گردانیده شود (که ياد گرفتن آن بر او دشوار نباشد و بى زحمت ياد گيرد)، با اولين خواهد بود» (يعنى آنان که به سوي ايمان پيشى گرفته اند).

۳/۳۵۰۰. على بن ابراهيم، از پدرش، از احمد بن محمد، از سليم فراء، از مردى، از امام جعفر صادق عليه السلام روايت کرده است که فرمود: «سزاوار است مؤمن را که نميرد، تا آنکه قرآن را ياد گيرد، يا در کار ياد گرفتن آن باشد».

باب عذاب کسى که قرآن را حفظ کرده و بعد از آن فراموش نموده

## ۳. باب عذاب کسى که قرآن را حفظ کرده و بعد از آن فراموش نموده

۱/۳۵۰۱. چند نفر از اصحاب ما روايت کرده اند، از احمد بن محمد و ابو على اشعري، از محمد بن عبد الجبار، هر دو، از ابن فضال، از ابو اسحاق ثعلبه بن ميمون، از يعقوب احمر که گفت: به خدمت امام جعفر صادق عليه السلام عرض کردم که: فدای تو کردم! به درستی که من قرآن را خوانده بودم. بعد از آن، از من رها شد و آن را فراموش کردم. پس خدای عز و جل را بخوان و دعا کن که خدا آن را به من تعليم فرمايد.

يعقوب گفت که: گویا آن حضرت به جهت اين امر فزع نمود و ترسيد، و فرمود که: «خدا آن را به تو و ما، همه تعليم فرمايد»، و گفت که: ما مقدار ده نفر بوديم. بعد از آن، فرمود که:

«سوره قرآن با شخصى مى باشد (يعنى آن را مى داند)، و حال آنکه آن سوره را خوانده. بعد از آن، آن را فراموش نموده. پس آن سوره در روز قيامت به نزد او مى آيد، در بهترين صورتى، و بر او سلام مى کند. پس آن شخص مى گوید که: تو کیستی؟ مى گوید که: من فلان سوره ام؛ پس اگر به من چنگ در زده بودى و مرا از دست نمى دادى و فراموش نمى کردى و به من عمل مى نمودى، تو را در اين درجه فرود مى آوردم. پس بر شما باد به قرآن و مستمسک شدن به آن».

بعد از آن فرمود: «به درستی که از جمله مردمان کسى هست که قرآن را مى خواند، از برای آنکه گفته شود که فلانى قارى است، و از جمله ايشان کسى هست که قرآن را مى خواند، از برای آنکه به آن، دنيا را طلب کند، و در اين دو طایفه هيچ خوبي نيست، و از

جمله ایشان کسی هست که قرآن را می‌خواند، از برای آنکه به آن منتفع شود در نماز، در شب و روز خویش».

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۲۷

۲/۳۵۰۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو المغراء، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هر که سوره‌ای از قرآن را فراموش کند، همان سوره در بهشت، در صورت نیکو و درجه بلندی از برایش متمثل و مصور شود. پس چون آن را ببیند، بگوید که: تو چستی؟ و چه بسیار نیکو و مقبولی، کاش تو از برای من بودی! پس آن سوره می‌گوید که: آیا مرا نمی‌شناسی؟ من فلان سوره‌ام، و اگر مرا فراموش نکرده بودی، تو را به سوی این مکان، بلند می‌کردم».

۳/۳۵۰۳. ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید، از یعقوب احمر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: قرض بسیاری دارم، و به حقیقت که در من داخل شده است از اندوه، آنچه نزدیک است که قرآن از من رها شود و آن را فراموش کنم؛ پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «متمسک شو به قرآن، و بترس از آنکه آن را فراموشی کنی. به درستی که آیه‌ای از قرآن و سوره‌ای از آن در روز قیامت می‌آید، تا آنکه هزار درجه بالا می‌رود- یعنی در بهشت- بعد از آن، می‌گوید که: اگر مرا حفظ می‌کردی، تو را در اینجا می‌رسانیدم».

۴/۳۵۰۴. حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه و چند نفر از اصحاب روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، هر دو، از محسن بن احمد، از ابان بن عثمان، از ابن ابی یعفور که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که مرد چون سوره را بداند، پس آن را فراموش نماید، یا ترک کند آن را، و در بهشت داخل شود، آن سوره از جانب بالا بر او مشرف شود، در بهترین صورتی، و بگوید که: مرا می‌شناسی؟ در جواب گوید: نه. پس بگوید که: من فلان سوره‌ام که به من عمل نکردی و مرا ترک نمودی. بدان و آگاه باش! به خدا سوگند که اگر به من عمل کرده بودی، تو را به این درجه می‌رسانیدم، و آن سوره به سوی زبر خود اشاره کند به دستش».

۵/۳۵۰۵. ابو علی اشعری، از حسن بن علی بن عبدالله، از عیاس بن عامر، از حجاج خشاب، از ابو کهمس هبثم بن عبید روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از مردی که قرآن را خوانده، پس آن را فراموش کرده.

و سه مرتبه این سؤال را بر آن حضرت اعاده نمودم و عرض کردم که: آیا در این باب

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۲۹

بر او حرجی هست؟ فرمود: «نه» (۱).

۶/۳۵۰۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد و حسین بن سعید، هر دو، از نضر بن سدید، از یحیی حلبی، از عبدالله بن مسکان، از یعقوب احمر روایت کرده‌اند که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم! به درستی که اندوه‌ها و چیزی چند به من رسیده، که چیزی از خوبی نمانده، مگر آنکه قدری از آن از من رها شده و آن را فراموش کرده‌ام، حتی قرآن، که قدری از آن از من رها شده و فراموش نموده‌ام. یعقوب گفت که: پس حضرت در نزد این سخن، در هنگامی که قرآن را ذکر کردم، فزع نمود و ترسید. بعد از آن، فرمود: «به درستی که مردی سوره‌ای از قرآن را فراموش می‌کند. پس آن سوره از قرآن در روز قیامت به نزد او می‌آید، تا آنکه از درجه بلندی از بعضی از درجات بهشت بر او مشرف می‌شود و می‌گوید که: السّلام علیک. پس آن مرد در جواب می‌گوید که: و علیک السّلام، تو کیستی؟ می‌گوید که: من فلان سوره‌ام که مرا ضایع کردی و ترک نمودی مرا. بدان و آگاه باش! که اگر به من مستمسک می‌شدی، هر آینه تو را به این درجه می‌رسانیدم». پس به انگشت خود اشاره نمود. بعد از آن، فرمود: «بر شما باد به قرآن، که آن را بیاموزید. پس به درستی که از جمله مردمان کسی هست که قرآن را بیاموزد، از برای اینکه گفته شود که: فلانی قاری است، و از جمله ایشان کسی هست که آن را بیاموزد، از برای اینکه به آن آواز را طلب کند (و به آواز خوش بخواند)، تا آنکه گفته شود که: فلانی خوش آواز است، و در این



دو کس، هيچ خوبي نيست، و از جمله ايشان کسي هست که آن را مي آموزد، پس در شب و روزها به آن قيام مي نمايد و آن را مي خواند، پروا نمي کند که کسي آن را بداند، يا کسي آن را نداند». باب خواندن قرآن

#### ۴. باب خواندن قرآن

۱/ ۳۵۰۷. علي، از پدرش، از حماد، از حريز، از امام جعفر صادق عليه السلام روايت کرده است که فرمود: «قرآن عهد خدا است به سوي خلقش، و عهد و پيمان و وصيت و امان است. پس سزاوار است مرد مسلمان را که در عهد آن جناب نظر کند، و در هر روز، پنجاه

(۱). و مراد از نفی حرج، مترتب نشدن عقاب است بر آن؛ پس با محروميت از درجه رفيعه در بهشت به واسطه آن، منافات ندارد. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۳۱  
آيه از آن را بخواند».

۲/ ۳۵۰۸. علي بن ابراهيم روايت کرده است که، از پدرش و علي بن محمد، هر دو، از قاسم بن محمد، از سليمان بن داود، از حفص بن غياث، از زهري که گفت: شنيدم از حضرت علي بن الحسين عليهما السلام که مي فرمود: «آيات قرآني، خزينه‌هاي حکمت ربّاني است.

پس در هر زماني که در خزينه‌اي را بگشايي، تو را سزاوار است که نظر نمايي و ببيني که چه چيز در آن است». باب در باب خانه‌هايي که قرآن در آنها خوانده مي شود

#### ۵. باب در باب خانه‌هايي که قرآن در آنها خوانده مي شود

۱/ ۳۵۰۹. چند نفر از اصحاب ما روايت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علي بن حکم، از فضيل بن عثمان، از ليث بن ابي سليم که آن را مرفوع ساخته، گفت که: پيغمبر صلي الله عليه و آله فرمود که: «خانه‌هاي خود را به خواندن قرآن نوراني گردانيد، و آنها را قبرها مسازيد، چنان که يهود و نصاري کردند، که در کنيشتها «۱» و کليساها نماز کردند، و خانه‌هاي خود را بيکار گذاشتند.

پس به درستي که خانه، چون تلاوت قرآن بسيار در آن شود، خير و خوبي آن بسيار گردد، و اهلش در وسعت افتند، و آن خانه از براي اهل آسمان روشني دهد، چنان که ستارگان آسمان از براي اهل دنيا روشني مي دهند».

۲/ ۳۵۱۰. محمد بن يحيي، از احمد بن محمد بن عيسي، از محمد بن خالد و حسين بن سعيد، هر دو، از نصر بن سويد، از يحيي بن عمران حلبی، از عبد الأعلى مولاي آل سام، از امام جعفر صادق عليه السلام روايت کرده‌اند که فرمود: «به درستي که خانه، هرگاه مرد مسلمان در آن [قرآن] تلاوت کند، اهل آسمان آن خانه را به يکديگر مي نمايند، چنان که اهل دنيا ستاره‌اي درخشان را که در آسمان است به يکديگر مي نمايند».

۳/ ۳۵۱۱. محمد، از احمد و چند نفر از اصحاب ما روايت کرده‌اند، از سهل بن زياد، هر دو، از جعفر بن محمد بن عبید الله، از ابن قَدّاح، از امام جعفر صادق عليه السلام که فرمود:

«امير المؤمنين - صلوات الله عليه - فرمود که: خانه‌اي که قرآن در آن خوانده مي شود، و خدای عز و جل در آن ياد مي شود، برکتش

بسیار می‌شود، و فرشتگان در آن خانه حاضر می‌شوند، و شیاطین از آن دور می‌شوند، و آن خانه از برای اهل آسمان روشنی دهد، چنان که ستاره

(۱). عبادتگاه یهودیان.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۳۳

از برای اهل زمین روشنی می‌دهد. و به درستی که خانه‌ای که قرآن در آن خوانده نمی‌شود، و خدای عز و جل در آن یاد نمی‌شود، برکتش کم می‌شود، و فرشتگان از آن دور می‌شوند، و شیاطین در آن حاضر می‌شوند».

باب در بیان ثواب خواندن قرآن

### ۶. باب در بیان ثواب خواندن قرآن

۱/ ۳۵۱۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد و سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش، هر دو، از ابن محبوب، از عبد الله بن سنان، از معاذ بن مسلم، از عبد الله بن سلیمان، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «هر که قرآن را ایستاده در نماز خویش بخواند، خدا از برایش به هر حرفی صد حسنه بنویسد، و هر که آن را نشسته در نمازش بخواند، خدا از برایش به هر حرفی پنجاه حسنه بنویسد، و هر که آن را در غیر نماز بخواند، خدا از برایش به هر حرفی ده حسنه بنویسد».

و ابن محبوب گفت که: این را شنیدم از معاذ، قریب به آنچه ابن سنان آن را روایت کرده و مثل آن.

۲/ ۳۵۱۳. ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از فضیل بن یسار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چه چیز منع می‌کند تاجری از شما را که در بازار خویش مشغول است، چون به سوی منزل خویش برگردد، از آنکه نخوابد، تا آنکه سوره‌ای از قرآن را بخواند، تا به جای هر آیه که آن را می‌خواند، ده حسنه از برایش نوشته شود، و ده گناه از او محو شود».

۳/ ۳۵۱۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم یا غیر او، از سیف بن عمیره، از مردی، از جابر بن مسافر، از کثیر یا بشیر «۱» بن غالب اسدی، از حضرت حسین بن علی علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که یک آیه را از کتاب خدای عز و جل در نماز خویش ایستاده بخواند، به هر حرفی صد حسنه از برایش نوشته شود، و اگر در غیر نماز آن را بخواند، خدا از برایش به هر حرفی ده حسنه بنویسد، و اگر گوش دهد و قرآن را بشنود، خدا از برایش به هر حرفی حسنه‌ای بنویسد، و اگر در شب قرآن را ختم کند، فرشتگان بر او صلوات فرستند، تا آنکه صبح کند، و اگر در روز آن را ختم کند، فرشتگان نویسنده‌گان اعمال

(۱). هر دو نادرست و متن عربی «بشر» است.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۳۵

بر او صلوات فرستند و استغفار کنند، تا آنکه شام کند، و از برایش یک دعای مستجاب هست، و آن ختم از برایش بهتر است، از هر چه در میانه آسمان تا زمین باشد».

عرض کردم که: این ثواب از برای کسی است که قرآن خوانده باشد؛ پس آنکه نتواند که آن را بخواند، چه ثواب از برای او است؟ فرمود که: «ای برادر بنی‌اسد! به درستی که خدا صاحب بخشش و بزرگی و کرم است. چون آنچه را که با او است و آن را می‌داند، بخواند، خدا این ثواب را به او عطا فرماید».

۴/ ۳۵۱۵. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از نصر بن سوید، از خالد بن مادّ قلانسی، از ابو حمزه ثمالی، از امام محمد باقر علیه

السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که قرآن را ختم کند در مکه، از جمعه تا جمعه‌ای دیگر، یا کمتر از آن، یا بیشتر، و آن را در روز جمعه ختم کند، از برایش از اجر و حسنات نوشته شود، از اول جمعه‌ای که در دنیا بوده است، تا آخر جمعه‌ای که در آن خواهد بود، و همچنین اگر در سایر روزها آن را ختم کند».

۳۵۱۶/۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد و حسین بن سعید، هر دو، از نصر بن سويد، از یحیی حلبی، از محمد بن مروان، از سعد بن طریف، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که در شبی ده آیه را بخواند، از جمله غافلان و بی‌خبران نوشته نشود، و هر که پنجاه آیه را بخواند، از جمله ذاکران نوشته شود، و هر که صد آیه را بخواند، از قانتان - یعنی عابدان - نوشته شود، و هر که دویست آیه را بخواند، از جمله خاشعان نوشته شود، و هر که سیصد آیه را بخواند، از رستگاران نوشته شود، و هر که پانصد آیه را بخواند، از مجتهدان نوشته شود. و ایشان، آنانند که در عبادت و طاعت خدا سعی و کوشش می‌نمایند، و خود را تعب می‌دهند. و هر که هزار آیه را بخواند، قنطاری از نیکی از برایش نوشته شود، و قنطار، پانزده هزار مثقال است از طلا، و مثقال، بیست و چهار قیراط است، که خردتر آن، مانند کوه احد است، و بزرگ‌تر آن، مثل آنچه در میانه آسمان و زمین است».

۳۵۱۷/۶. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، هر دو، از علی بن حدید، از منصور، از محمد بن بشیر، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده‌اند، و همچنین حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «هر که به حرفی از کتاب خدا گوش دهد و آن را بشنود، بی‌آنکه آن را بخواند، خدا به هر حرفی تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۳۷

یک حسنه از برایش بنویسد، و یک گناه از او محو فرماید، و یک درجه از برایش بلند گرداند، و هر که یک حرف آن را در ظاهر بیاموزد و یاد گیرد، خدا ده حسنه از برایش بنویسد، و ده گناه از او محو سازد، و ده درجه از برایش بلند گرداند». و فرمود که: «نمی‌گویم به هر آیه‌ای این ثواب را به او عطا فرمایید، ولیکن به هر حرفی؛ خواه آن حرف باء باشد، یا تاء، یا مانند این دو تا». و فرمود که: «هر که یک حرف از قرآن را در نماز بخواند، و حال آنکه او نشسته باشد، خدا به آن حرف پنجاه حسنه از برایش بنویسد، و پنجاه گناه از او محو نماید، و پنجاه درجه از برایش بلند گرداند، و هر که یک حرف از آن را در نمازش بخواند، و حال آنکه او ایستاده باشد، خدا صد حسنه از برایش بنویسد، و صد گناه از او محو کند، و صد درجه از برایش بلند سازد، و هر که آن را ختم کند، از برایش یک دعای مستجاب هست؛ خواه مؤخر باشد، و خواه معجل» (یعنی از برای آخرت یا دنیا). راوی گفت که: عرض کردم: فدای تو کردم! همه آن را ختم کند؟ فرمود: «آری، همه آن را ختم کند».

۳۵۱۸/۷. منصور، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «شنیدم از پدرم که می‌فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: ختم قرآن تا آنجا که می‌داند».

باب ثواب خواندن قرآن در مصحف

## ۷. باب ثواب خواندن قرآن در مصحف «۱»

۳۵۱۹/۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از یعقوب بن یزید که آن را مرفوع ساخته به سوی امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هر که قرآن را در مصحف بخواند، به روشنی چشم خویش بر خوردار و بهره‌مند شود، و عذاب بر پدر و مادرش سبک گردد، و هر چند که کافر باشند».

۳۵۲۰/۲. از او، از علی بن حسین بن حسن ضریر، از حماد بن عیسی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «به درستی که مرا خوش می‌آید که در خانه مصحفی باشد که خدای عز و جل به برکت آن، شیاطین را براند و از آن خانه دفع کند و

دور سازد».

۳/۳۵۲۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از ابن فضال، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «سه چیزند که به سوی خداوند عزیز جبار شکایت می‌کنند: مسجد ویرانی که اهلش در آن نماز نکنند، و عالمی که در میانه جاهلی

(۱). یعنی در آن نظر کند، نه آنکه از بر بخواند. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۳۹

چند باشد (که از او سؤال نکنند یا حرمتش را نگاه ندارند)، و مصحفی در بسته که گرد و غبار بر آن نشسته و در آن خوانده نشود» (۱).

۴/۳۵۲۲. علی بن محمد، از ابن جمهور، از محمد بن عمرو بن مسعده، از حسن بن راشد، از جدش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خواندن قرآن در مصحف، عذاب را از پدر و مادر سبک می‌گرداند، و اگرچه کافر باشند».

۵/۳۵۲۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جبلة، از معاویه بن وهب، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم! من قرآن را در حفظ دارم، و بدون نوشته و نظر در آن، می‌توانم که آن را بخوانم؛ پس آیا آن را از بر و در حفظ بخوانم، بدون نوشته «۲»، بهتر است یا در مصحف نظر کنم؟ به من فرمود: «نه، بلکه آن را بخوان و در مصحف نظر کن، که آن بهتر است. آیا ندانسته‌ای که نظر کردن در قرآن عبادت است؟».

باب در ترتیل قرآن به آواز خوش

### ۸. باب در ترتیل قرآن به آواز خوش «۳»

۱/۳۵۲۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از واصل بن سلیمان، از عبد الله بن سلیمان روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از معنی قول خدای عز و جل: «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلًا» «۴»، که ترجمه ظاهرش این است که: «ترتیل کن قرآن را، ترتیل کردنی کامل». راوی می‌گوید که: حضرت فرمود که: «امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - فرموده که: آن را خوب بیان کن و حروف آن را ظاهر گردان، و آن را تند بخوان، مانند تند خواندن شعر (و به نحوی که عربان شعر را می‌خوانند، یا حروف آن را بسیار متصل به یکدیگر مگردان، مانند اتصال موی به یکدیگر)، و آن را از هم پاش و پراکنده مکن، مانند

(۱). و بعضی در ترجمه این حدیث گفته‌اند که: مصحف آویخته. و معنی مصحف در بسته این است که آن را نگشایند و از روی آن تلاوت نمایند؛ خواه از بر قرآن بخوانند، و خواه نخوانند. (مترجم)

(۲). بدون نوشته، کنایه از پشت دل است. (مترجم)

(۳). و ترتیل، در لغت به معنی آشکارا خواندن است، و مراد از آن، به تائی و شمرده خواندن، و حروف آن را در وقت تلاوت روشن کردن است، چنان که شنونده حروف آن را تواند شمرد. و تفصیل این مطلب در لوامع التنزیل مذکور است. (مترجم)

(۴). مزمل، ۴.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۴۱

پراکندگی ریگ، ولیکن بر دل‌های سخت‌خویس غالب شوید «۱»، و باید که همت و قصد یکی از شما، آخر سوره نباشد» (یعنی

هَمَّت را همین بر این نگمارد که سوره را تمام کند).

۲/۳۵۲۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که قرآن به حزن و اندوه نازل شده است. پس آن را به حزن بخوانید».

۳/۳۵۲۶. علی بن محمد، از ابراهیم احمر، از عبدالله بن حماد، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: قرآن را به لحن‌های عرب و آوازهای ایشان بخوانید، و از لحن‌های صاحبان فسق و اهل گناهان کبیره پرهیزید».

پس به درستی که زود باشد که بعد از من گروهی چند بیایند که قرآن را ترجیح کنند، و آواز را در قرائت بگردانند، مانند ترجیح غنا و سرود و نوحه و رهبانیت، و قرآن از کوه‌های گردن «۲» ایشان درنگذرد، و دل‌های ایشان سرنگون و واران «۳» است، و همچنین دل‌های کسانی که حال و کار ایشان، آنها را به عجب آورد، و از کردار ایشان، آنها را خوش آید».

۴/۳۵۲۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شَمُون که گفت: حدیث کرد مرا علی بن محمد نوفلی، از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که: آواز را در نزد آن حضرت ذکر کردم. فرمود: «به درستی که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام چنان بود که قرآن می‌خواند. پس بسا بود که گذرنده‌ای به آن حضرت می‌گذشت، و از خوشی آوازش غش می‌کرد و بیهوش می‌شد. و به درستی که امام اگر چیزی از آن را اظهار کند، مردمان تاب تحمیل آن را ندارند، به جهت خوشی آن».

عرض کردم که: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله با مردم نماز نمی‌کرد؟ و آواز خود را به قرآن بلند نمی‌گردانید؟ فرمود: «به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بار می‌کرد بر مردمانی که در پشت سرش بودند (یا از خلق و خوی خویش) «۴»، آنچه را که طاقت و توانایی آن [را] داشتند».

(۱). و لجام آنها را باز زنید، چنان که لجام اسب را باز می‌زنند تا باز ایستد؛ یعنی حروف آن را چنان ادا کنید که دردل‌های سخت نیز جای گیرد و بعضی گمان کرده‌اند که، معنی این است که: لیکن به فرع و خوف آورید، یا بکویید به خواندن قرآن، دل‌های سخت را. و این ترجمه بنا بر تصحیف فرع، به فاء «سعفص» و راء «قرشت» است، به زای «هَوَز» یا قاف «قرشت». (مترجم)

(۲). یعنی برآمدگی گلو. (مصحح)

(۳). به معنای وارونه.

(۴). دو احتمال مترجم نتیجه احتمال تصحیف «خلفه» و «خلقه» است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۴۳

۵/۳۵۲۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از سلیم فزّاء، از آنکه او را خبر داده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «قرآن را اعراب دهید (یا آن را درست ظاهر کنید و در آن غلط مکنید، یا شبیه به خواندن عرب بخوانید)؛ زیرا که آن عربی است».

۶/۳۵۲۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از عبدالله بن قاسم، از عبد الله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل به سوی موسی بن عمران علیه السلام وحی فرمود که: چون در پیش روی من بایستی، چنان بایست که بنده خوار فقیر می‌ایستد، و چون تورات را بخوانی، آن را به من بشنوان به آواز حزین».

۷/۳۵۳۰. از او، از پدرش، از علی بن معبد، از عبدالله بن قاسم، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: به امت من چیزی کمتر از سه چیز عطا نشده: جمال و آواز و حفظ».

۸ / ۳۵۳۱. از او، از پدرش، از علی بن معبد، از یونس، از عبدالله بن مسکان، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که از جمله نیکوترین جمال، موی خوب است و نغمه آواز خوش».

۹ / ۳۵۳۲. از او، از پدرش، از علی بن معبد، از عبدالله بن قاسم، از عبدالله سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که: «پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: هر چیزی را زیوری است، و زیور قرآن، آواز خوش است».

۱۰ / ۳۵۳۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از موسی صیقل، از محمد بن عیسی، از سکونی، از علی بن اسماعیل میثمی، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «خدای عز و جل هیچ پیغمبری را مبعوث نگردانیده، مگر آنکه خوش آواز بوده است».

۱۱ / ۳۵۳۴. سهل، از حجاج، از علی بن عقبه، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «حضرت علی بن الحسین از همه مردمان خوش آواز تر بود به قرآن، و سقاها بر در خانه آن حضرت می گذشتند، پس می ایستادند و قرائتش را می شنیدند».

۱۲ / ۳۵۳۵. حمید بن زیاد، از حسن بن محمد اسدی، از احمد بن حسن میثمی، از ابان بن

تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۴۵

عثمان، از محمد بن فضیل روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «مکروه است «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» به یک نفس خوانده شود».

۱۳ / ۳۵۳۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: چون قرآن را بخوانم و آوازم را به آن بلند سازم، شیطان به نزد من آید و گوید: جز این نیست که به این خواندن، با اهل خود و مردمان ریا می کنی.

فرمود که: «ای ابو محمد! بخوان، آن خواندنی که میان دو خواندن باشد (یعنی بلند و آهسته، که نه آهسته باشد و نه بلند) در حالی که آن را به اهل خود بشنوانی، و آواز خود را به قرآن ترجیح کن؛ زیرا که خدای عز و جل آواز خوش را دوست می دارد، که در آن ترجیح شود، ترجیح شدنی» (۱).

باب در مذمت کسی که در نزد قرآن خواندن، بیهوشی اظهار می کند

## ۹. باب در مذمت کسی که در نزد قرآن خواندن، بیهوشی اظهار می کند

۱ / ۳۵۳۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از یعقوب بن اسحاق ضبّی، از ابو عمران ارمنی، از عبدالله بن حکم، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که گفت: گفتم:

به درستی که گروهی هستند که چون چیزی از قرآن را یاد کنند، یا به آن حدیث شوند، یکی از ایشان غش می کند و بیهوش می شود، به حدی که می بینیم، یا چنان دیده می شود که یکی از ایشان، اگر دست‌ها یا پای‌هایش بریده شود، به آن شاعر نمی شود و نمی فهمد. فرمود:

«سبحان الله! این کردار از شیطان است. به این فعل وصف نشده‌اند، و خدا ایشان را مدح نفرمود. جز این نیست که آنچه به آن وصف شده‌اند، نرمی و رقت است، و قطره اشک (یا آنکه چشم ایشان پیوسته اشک ریزد، بنابر اختلاف نسخ کافی)، و ترس از خدا».

ابو علی اشعری، از محمد بن حسان، از ابی عمران ارمنی، از عبد الله بن حکم، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام مثل این را روایت کرده است.



باب در بیان اینکه قرآن در چند وقت خوانده می‌شود و ختم می‌شود

### ۱۰. باب در بیان اینکه قرآن در چند وقت خوانده می‌شود و ختم می‌شود

۱. ۳۵۳۸ / علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد، از حسین بن مختار، از محمد بن عبدالله روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: من در یک شب

(۱). مترجم گوید که: مراد از ترجیع، آن است که اصل جوهر، آواز خوشی داشته باشد، بی آنکه تکریر و حرکت آواز در گلو و تحریری در آن باشد، یا آنکه این حدیث محمول است بر تقیّه؛ چه هیچ‌یک از علمای علمام، غنا در باب قرآن را، از غنای حرام استثنا نکرده‌اند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۴۷

همه قرآن را می‌خوانم. فرمود که: «مرا خوش نمی‌آید که آن را در کمتر از یک ماه بخوانی».

۲. ۳۵۳۹ / چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از بعضی از اصحابش، از علی بن ابی حمزه که گفت: بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم. پس ابو بصیر به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم! آیا در ماه مبارک رمضان قرآن را در یک شب بخوانم؟ فرمود:

«نه». عرض کرد: پس در دو شب بخوانم؟ فرمود: «نه». عرض کرد: پس در سه شب؟ فرمود که: «ها» (یعنی خوب است، این را بگیر)، و به دست خود اشاره فرمود. بعد از آن، فرمود که:

«ای ابامحمد! به درستی که ماه مبارک رمضان را حقّی و حرمتی بزرگ است، و چیزی از ماه‌ها به آن شباهت ندارد، و اصحاب محمد صلی الله علیه و آله چنان بودند که یکی از ایشان، قرآن را در ماهی یا کمتر از آن می‌خواند. به درستی که قرآن نباید که به شتاب خوانده شود، ولیکن باید به ترتیل و تأنی خوانده شود، ترتیلی درست، و چون به آیه‌ای گذری که یاد بهشت در آن باشد، در نزد آن توقّف کن و بایست، و بهشت را از خدای عز و جل سؤال کن، و چون از آیه‌ای گذری که ذکر آتش دوزخ در آن باشد، در نزد آن توقّف کن، و از آتش به خدا پناه بر».

۳. ۳۵۴۰ / محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن نعمان، از یعقوب بن شعیب، از حسین بن خالد روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: قرآن را در چند وقت بخوانم؟ فرمود که: «آن را بخوان، در حالتی که پنج قسمت باشد، و آن را بخوان، در حالتی که هفت قسمت باشد، و بدان که مصحف مجزایی در نزد من هست، که آن را به چهارده جزء (یعنی چهارده قسمت) کرده‌اند».

۴. ۳۵۴۱ / چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از یحیی بن ابراهیم بن ابی البلاد، از پدرش، از علی بن مغیره، از حضرت امام موسی علیه السلام که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: پدرم از جدّت سؤال نموده بود از ختم کردن قرآن، در شبی یا در هر شب؛ پس جدّت به او فرموده بود که: «در هر شب آن را ختم می‌کنی؟» پدرم به جدّت عرض کرده بود که: در ماه مبارک رمضان. پس جدّت به پدرم فرموده بود که: «در ماه مبارک رمضان؟» پدرم به جدّت عرض کرده بود که: آری، مادامی که استطاعت داشته باشم. و دأب پدرم این بود که در ماه مبارک رمضان، آن را چهل مرتبه ختم می‌کرد، و من بعد از پدرم آن را ختم کرده‌ام. پس بسا بوده که از چهل ختم زیاد کرده‌ام، و بسا بوده که کمتر از چهل ختم کرده‌ام، بر اندازه‌ای فراغ و شغل و دماغ و کسالت خویش. پس چون روز عید فطر شده،

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۴۹

یک ختم را از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داده‌ام، و دیگری را از برای علی - صلوات الله علیه - و دیگری را از برای حضرت فاطمه - علیها السلام - بعد از آن، امامان علیهم السلام، که از برای هر یک از ایشان ختمی را قرار داده‌ام، تا آنکه به تو منتهی شده‌ام. پس یک ختم را از برای تو قرار داده‌ام، از آن زمان که در این حال گردیده‌ام؛ یعنی از اول تکلیف یا معرفت، تا حال، پیوسته چنین کرده‌ام؛ پس از برای من به واسطه آن عمل، چه ثواب است؟ حضرت فرمود که: «از برایت به این عمل، آن است که در روز قیامت، با ایشان باشی». گفتم: الله اکبر! پس از برای من به این عمل، چنین ثوابی خواهد بود؟ حضرت سه مرتبه فرمود: «آری».

۵/۳۵۴۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علی بن ابی حمزه روایت کرده است که گفت: ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال نمود و من حاضر بودم.

پس به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم! آیا قرآن را در یک شب بخوانم؟ فرمود:

«نه». عرض کرد: در دو شب؟ فرمود: «نه». تا آنکه به شش شب رسید. پس حضرت به دست خویش اشاره فرمود، و فرمود: «بلی». بعد از آن، حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «ای ابامحمد! به درستی که آنکه پیش از شما بوده از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله، چنان بوده که در یک ماه یا کمتر قرآن را می‌خواند. به درستی که قرآن نباید به شتاب خوانده شود، ولیکن باید به ترتیل خوانده شود، ترتیلی درست، و چون به آیه‌ای بگذری که ذکر آتش در آن باشد، در نزد آن می‌ایستی، و از آتش به خدا پناه می‌بری».

پس ابوبصیر عرض کرد که: در ماه مبارک رمضان قرآن را در یک شب بخوانم؟ فرمود:

«نه». عرض کرد: در دو شب؟ فرمود: «نه». عرض کرد: در سه شب؟ فرمود که: «ها» و به دست خویش اشاره فرمود، و فرمود: «آری، ماه مبارک رمضان، چیزی از ماه‌ها به آن شباهت ندارد. آن را حق و حرمتی عظیم است. در آن نماز بسیار بکن، آنچه توانی» (یا مادامی که استطاعت داشته باشی) «۱».

(۱). مترجم گوید که: حق، در این مقام این است که قاری را جایز است که هر قدر از قرآن را که خواهد، بخواند، و یک روز و دو روز بیشتر، کمتر، در ختم آن معتبر نیست، و به شرطی که آن قدر تند نخواند که حروفش در یکدیگر گم شود. و ماه مبارک رمضان و غیر آن، در باب جواز بسیاری و کمی خواندن آن فرقی ندارد، ولیکن چون تفکر و تدبّر در آن در وقت خواندن مستحب است، و انسان در اکثر اوقات، اوقاتش مستغرق مشاغل دنیوی است، و حواس ظاهر و باطنش مصروف آن است، لهذا او را میسر نمی‌شود که کلام الله را با آداب مقررّه بسیار تلاوت نماید، ولیکن در ماه مبارک رمضان، فی الجمله فراغ‌بالی دارد، و هر کسی درخور خویش، حالی دارد، و علت منع خواندن آن در یک شب در غیر ماه مبارک، و جواز این امر در آن، همین است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۵۱

باب در بیان اینکه قرآن بلند می‌شود، چنان که فرود آورده شده

### ۱۱. باب در بیان اینکه قرآن بلند می‌شود، چنان که فرود آورده شده

۱/۳۵۴۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که مرد عجمی زبان از امت من که عرب نباشد، قرآن را به عجمیت خویش می‌خواند. پس فرشتگان، آن را بر عربیتش بالا می‌برند».

۲/۳۵۴۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان، از بعضی از اصحابش، از امام موسی کاظم

علیه السلام که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم! به درستی که ما آیه‌ها را که در قرآن است می‌شنویم، و آنها در نزد ما، چنان که آنها را می‌شنویم، نیست، و درست و نیکو نمی‌دانیم که آنها را بخوانیم، چنان که از شما به ما رسیده، پس آیا گناهی داریم؟ فرمود: «نه، بخوانید، چنان که تعلیم گرفته‌اید، که به زودی بیاید شما را، آنکه قرآن را به شما تعلیم دهد».

باب در بیان فضیلت قرآن

## ۱۲. باب در بیان فضیلت قرآن

۱/ ۳۵۴۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از بدر، از محمد بن مروان، از امام محمد باقر علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند، بر او برکت شود، و به کثرت خیر و خوبی فائز گردد، و هر که دو مرتبه آن را بخواند، بر او و بر اهلش برکت شود، و هر که سه مرتبه آن را بخواند، بر او و بر اهل و بر همسایگانش برکت شود، و هر که دوازده مرتبه آن را بخواند، خدا در بهشت از برایش دوازده قصر بنا کند؛ پس کاتبان اعمال به یکدیگر گویند که: بیاید برویم به جانب قصرهای برادر خود، فلان، تا به سوی آنها نظر کنیم، و هر که صد مرتبه آن را بخواند، گناهان بیست و پنج ساله از برایش آمرزیده شود، غیر از خون‌های ناحق و مال‌های مردم، و هر که چهارصد مرتبه آن را بخواند، اجر چهارصد شهید از برایش باشد، که هر یک از آن شهیدان اسبش پی شده باشد و خونش ریخته شده باشد، و هر که در روزی یا شبی، هزار مرتبه آن را بخواند، نمیرد، تا آنکه جای خود را در بهشت ببیند یا از برایش دیده شود» (که کسی آن را در خواب ببیند).

۲/ ۳۵۴۶. حمید بن زیاد، از حسین بن محمد، از احمد بن حسن میثمی، از یعقوب بن

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۵۳

شعیب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون خدای عز و جل این آیات را امر فرمود که به سوی زمین فرود آیند، به عرش درآویختند و عرض کردند که: ای پروردگار ما! ما را به کجا می‌فرستی؟ به سوی اهل خطا و گناهان فرو می‌فرستی؟ پس خدای عز و جل به سوی اینها وحی فرمود که: فرو روید. پس به عزت و جلال خودم سوگند یاد می‌کنم که هیچ‌یک از آل محمد و شیعیان ایشان، شما را تلاوت نکنند در عقب آنچه بر او واجب گردانیده‌ام؛ یعنی بعد از نمازهای واجبی شبانه‌روزی، مگر آنکه به سوی او نظر کنم، در هر روزی، هفتاد نظر (۱)»، و با هر نظر کردنی، هفتاد حاجت را از برایش روا کنم، و او را قبول کنم با آنچه در آن است از گناهان، و آن آیات، ام‌الکتاب است؛ یعنی سوره حمد، و آیه «شَهَدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ» (۲)، و آیه الکرسی، و آیه ملک» (یعنی «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ» (۳)، تا آخر آیه).

۳/ ۳۵۴۷. ابو علی اشعری، از محمد بن حسان، از اسماعیل بن مهران، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از محمد بن مسکین، از عمرو بن شمر، از جابر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «هر که همه مسبحات (۴) را بخواند پیش از آنکه بخوابد، نمیرد، تا حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله را دریابد، و اگر بمیرد، در همسایگی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد».

۴/ ۳۵۴۸. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن نعمان، از عبدالله بن طلحه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که صد مرتبه سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند در هنگامی که به خوابگاه خود می‌رود، خدا گناهان پنجاه ساله او را بیامزد».

۵/ ۳۵۴۹. حمید بن زیاد، از خشاب، از ابن بقیح (۵)، از معاذ، از عمرو بن جمیع روایت کرده و آن را مرفوع ساخته به سوی حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله

(۱). و مراد حضرت علیه السلام از نظر خدا، الطاف خاصه او است که شامل حال این کس گرداند. (مترجم)

(۲). آل عمران، ۱۸.

(۳). آل عمران، ۲۶.

(۴). مترجم گوید که: مسَبَّحات، سوره‌ای چند است که در اول آنها «سَبَّح» یا «یَسْبَح» است، و آن شش سوره است، و دور نیست که

شامل سوره بنی اسرائیل نیز باشد، چنان که بعضی گمان کرده‌اند، ولیکن ظاهر، خلاف آن است. (مترجم)

(۵). در نسخه ترجمه، «نَفَّاح» است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۵۵

فرمود که: هر که چهار آیه از اول سوره بقره، و آیه الكرسي، و دو آیه بعد از آن (یعنی از «لَا إِكْرَاهَ» تا «خَالِدُونَ» (۱))، و سه «۲»

آیه از آخر آن (یعنی «آمَنَ الرَّسُولُ» (۳) تا آخر سوره را، چنان که گفته‌اند) بخواند، در خود و مالش چیزی نبیند (یا دیده نشود)،

که او را ناخوش آید، و شیطان به او نزدیک نشود، و قرآن را فراموش نکند.

۶/۳۵۵۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از سیف بن عمیره، از مردی، از امام محمد باقر روایت کرده است که

فرمود: «هر که سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» را بخواند، و آواز خود را به آن بلند کند، مانند کسی باشد که شمشیر خود را کشیده

باشد و در راه خدا جهاد کند، و هر که آن را آهسته بخواند، مانند کسی باشد که در راه خدا در خون خود غلطیده باشد و در آن

دست و پا زند، و هر که ده مرتبه آن را بخواند، من از برای او ضامنم که هزار گناه از گناهانش محو شود».

۷/۳۵۵۱. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان بن یحیی، از یعقوب بن شعیب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت

کرده است که فرمود: «پدرم- صلوات الله علیه- می فرمود که: سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» ثلث قرآن است، و سوره «قُلْ يَا أَيُّهَا

الْكَافِرُونَ» ربع قرآن» (یعنی ثوابش به قدر آن است که هر گاه کسی سه مرتبه سوره توحید را بخواند، گویا که همه قرآن را خوانده

است، و همچنین کسی که چهار مرتبه سوره جحد را بخواند).

۸/۳۵۵۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسن بن علی، از حسن بن جهم، از ابراهیم بن مهزم، از

مردی که شنید از امام موسی کاظم علیه السلام که می فرمود:

«هر که در نزد خوابیدنش آیه الكرسي را بخواند، از فالج (۴) نترسد، انشاء الله؛ یعنی: «اگر خدا خواهد» (۵). و هر که بعد از هر نماز

فريضة آن را بخواند، هیچ صاحب زهری او را ضرر

(۱). بقره، ۲۵۶-۲۵۷.

(۲). مترجم گوید که: صاحبان عدد، «آمَنَ» را تا آخر سوره دو آیه دانسته‌اند، و ممکن است که مراد، «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ» تا آخر

سوره باشد؛ بلکه ظاهر این است. (مترجم)

(۳). بقره، ۲۸۵.

(۴). و فالج، استرخا و سستی است از برای یکی از دو شق بدن، به جهت ریختن خلط بلغمی که سماکک و مجاری روح از آن مفسد

و بسته می شود. (مترجم)

(۵). این کلمه را در مثل این مقامات، به جهت تیمن و تبرک و حصول مطلب ذکر می کنند، نه محض تعلیق و اشتراط؛ چه ظاهر

است که اگر مراد محض تعلیق باشد، ثمره‌ای بر خواندن آیه الكرسي مترتب نشود، و ممکن است که مراد این باشد که این امر،

مشروط و معلق است به اینکه چیزی که مانع تعلق مشیت حق به آن باشد، نباشد، از علم به اصلح و اولی در اثبات خلاف آن.

(مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۵۷

نرساند». و فرمود که: «هر که سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را پیش دارد در میانه خود و جَبَّارِی، خدای عز و جل آن جَبَّار را از او منع کند، و باید که این سوره را از پیش روی و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ خویش بخواند. پس چون چنین کند، خدای عز و جل خوبی آن جَبَّار را به او روزی فرماید، و او را از بدیش منع نماید». و فرمود که: «چون از امری بترسی، صد آیه را از قرآن بخوان، از هر جا که خواهی، بعد از آن، سه مرتبه بگو که: اللَّهُمَّ اكْشِفْ عَنِّي الْبَلَاءَ؛ یعنی: خداوندا! باز بر من این زحمت را».

۹/۳۵۵۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن علی، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که صد آیه را بخواند که در شب به آن نماز کند، خدای عز و جل به آن از برایش عبادت یک شبه را بنویسد، و هر که دویست آیه را در غیر نماز بخواند، قرآن در روز قیامت با او محاجّه و خصومت نکند، و هر که در روز و شبی، در نماز روز و شب، پانصد آیه را بخواند، خدای - تعالی - از برایش در لوح محفوظ قنطاری از حسنات بنویسد» (۱).

۱۰/۳۵۵۴. ابو علی اشعری، از محمد بن حسیان، از اسماعیل بن مهران، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از منصور بن حازم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«هر که یک روز بر او بگذرد و نماز پنج‌گانه را در آن به جا آورد، و سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را در آنها نخواند، به او گفته شود که: ای بنده خدا! تو از جمله نمازگزارندگان نیستی».

۱۱/۳۵۵۵. و به همین اسناد، از حسین بن سیف بن عمیره، از ابو بکر حضرمی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «هر که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشد، باید که بعد از نماز واجب، خواندن سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را ترک نکند؛ زیرا که هر که آن را بخواند، خدا خوبی دنیا و آخرت را از برایش جمع فرماید، و پدر و مادر و فرزندان ایشان را بیامزد».

(۱). و قنطار، هزار و دویست وقیه است، و وقیه، از کوه احد بزرگ‌تر است. مترجم گوید که: در بعضی از نسخ به جای وقیه، اوقیه‌ای - به ضمّ همزه و سکون و او و کسر قاف و یاء مشدّد - است، و هر دو یکی است. و هیچ‌یک از اهل لغت، قنطار و وقیه و قیراط و مثقال که مذکور شده یا خواهد شد، به آنچه در حدیث تفسیر شده، تفسیر نکرده‌اند، و ممکن است که این معانی از جمله آنها باشد که اهل لغت بر آنها اطلاعی به هم نرسانیده باشند، اگرچه غیر این نیز ممکن است، و این مقام، موضع تحقیق آن نیست، و قنطار و مثقال و قیراط، همه به کسر اول است به وزن دینار. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۵۹

۱۲/۳۵۵۶. از او، از حسن بن علی بن ابی حمزه روایت است که آن را مرفوع ساخته گفت که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «به درستی که سوره انعام یک دفعه نازل شد، و هفتاد هزار فرشته آن را مشایعت کردند و همراه آن بودند، تا آنکه بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرود آورده شد.

پس این سوره را تعظیم کنید و آن را بزرگ دارید. پس به درستی که اسم خدای عز و جل در آن است، در هفتاد جا، و اگر مردم بدانند که در خواندن آن، چه فضیلت و ثواب است، آن را ترک نکنند».

۱۳/۳۵۵۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پیغمبر صلی الله علیه و آله بر سعد بن معاذ نماز کرد. پس فرمود: هر آینه به حقیقت که هفتاد هزار نفر از فرشتگان آمدند، و جبرئیل علیه السلام در میان ایشان بود که بر او نماز می‌کردند. پس من به جبرئیل گفتم که: ای جبرئیل! سعد به چه چیز سزاوار این شده بود که شما بر او نماز کنید؟ گفت: به سبب اینکه سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» می‌خواند، در حالی که ایستاده و نشسته و سواره و پیاده بود، و در

حالی که می‌رفت و می‌آمد».

۱۴/۳۵۵۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد بن بشیر، از عبیدالله دهقان، از درست، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که سوره (أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ) را در نزد خوابیدن بخواند، از عذاب قبر نگاه داشته شود».

۱۵/۳۵۵۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از عبدالله بن فضل نوفلی روایت کرده که آن را مرفوع ساخته و گفته است که: «سوره حمد را بر هیچ دردی هفتاد مرتبه نخواندم یا خوانده نشد، مگر آنکه ساکن شد و آرام گرفت».

۱۶/۳۵۶۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمّار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «اگر هفتاد مرتبه سوره حمد بر مرده‌ای خوانده شود، پس روح در آن مرده برگردانیده شود، چنین چیزی عجب نباشد».

۱۷/۳۵۶۱. از او، از احمد، از بکر بن صالح، از سلیمان جعفری، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «هیچ کس نیست که در حد صبا و طفولیت قصد کند در هر شبی خواندن سوره «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» و «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» را، هر یک سه مرتبه، و سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را صد مرتبه؛ پس اگر نتواند، پنجاه مرتبه (یعنی کسی این سوره را به شماره‌ای که ذکر شد، در هر شب از روی قصد نخوانده)، مگر

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۶۱

آنکه خدای عز و جل از او دور گردانیده هر دیوانگی یا مرض‌هایی را که عارض کودکان می‌شود، و استسقا و فساد معده و غلبه خون، همیشه، مادامی که این را عادت داشته باشد (یا او را به این عادت دهند و آشنا کنند)، تا آنکه پیری به او برسد. پس اگر خود را بر این تعهّد دهد و بر این مداومت کند، یا او را تعهّد و مداومت دهند، در حفظ خدا باشد، تا روزی که خدای عز و جل جانش را بگیرد».

۱۸/۳۵۶۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حسین بن احمد منقری روایت کرده است که گفت: شنیدم از حضرت امام موسی علیه السلام که می‌فرمود: «هر که به آیه‌ای از قرآن پناه برده از شرّ دشمنان، اگر از مشرق تا مغرب دشمنش باشند، از شرّ ایشان کفایت شود و ایمن گردد، هر گاه با یقین باشد».

۱۹/۳۵۶۳. حسین بن محمد، از احمد بن اسحاق و علی بن ابراهیم، از پدرش، هر دو روایت کرده‌اند، از بکر بن محمد ازدی، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام که در باب عُوذِه و افسون از بلاها فرمود که: «سبوی نویی را می‌گیری و آب در آن قرار می‌دهی. بعد از آن، سی مرتبه سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» را بر آن می‌خوانی. پس آن سبو را می‌آویزی و از آن می‌آشامی و از آن وضو می‌سازی، و (پیش از آنکه آبش تمام شود) آب بر روی آن می‌ریزی، انشاء الله تعالی».

۲۰/۳۵۶۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از ادريس حارثی، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ای مفضل! از همه مردمان خود را حفظ کن، به خواندن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و به خواندن سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، و آن را از طرف راست و از طرف چپ و از پیش رو و از پشت سر و از بالای سر و از زیر پای خویش بخوان (یعنی در هر مرتبه که این سوره را می‌خوانی، رو به یکی از این شش جهت کن)، و چون بر سلطان ستمکاری داخل شوی، در هنگامی که به سوی او نظر می‌کنی، سه مرتبه آن را بخوان، و در هر مرتبه به دست چپ خویش انگشتی را عقد کن و آنها را چنین نگاه دار، و از آنها مفارقت مکن، تا آنکه از نزد او بیرون آیی».

۲۱/۳۵۶۵. محمد بن یحیی، از عبد الرحمان بن جعفر، از سیاری، از محمد بن بکر، از ابو الجارود، از اصبع بن نباته، از امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - روایت کرده است که فرمود: «به حق آن کسی که محمد صلی الله علیه و آله را به راستی فرستاده و



خاندانش را گرامی داشته، که

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۶۳

چیزی از حرز نیست که شما آن را طلب کنید (یا مردم آن را طلب کنند)، از برای دفع سوختن یا غرق شدن یا دزدی یا گریختن چهارپا از صاحبش یا گم شده یا بنده‌ای گریخته، مگر آنکه آن در قرآن است. پس هر که این را خواهد، مرا از آن سؤال کند. پس مردی به سوی آن حضرت برخاست و عرض کرد که: یا امیرالمؤمنین! مرا خبر ده از آنچه از سوختن و غرق شدن ایمن می‌گرداند. فرمود که: «این آیه‌ها را بخوان: «اللَّهُ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» (۱) «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»، تا قول آن جناب که می‌فرماید: «سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (۲). که هر که اینها را بخواند، به حقیقت که از سوختن و غرق شدن ایمن گردیده».

اصبغ گفت که: پس مردی اینها را خوانده، آتش در خانه‌های همسایگانش در گرفت، و خانه او در میان آنها بود، و به او چیزی نرسیده و آتش در آن نیفتاد (۳).

پس دیگری به سوی آن حضرت برخاست و عرض کرد که: یا امیرالمؤمنین! به درستی که حیوان من بر من سرکشی می‌کند و من از آن ترسانم. فرمود که: «این را در گوش راستش بخوان که: «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ» (۴)؛ یعنی: و از برای خدا گردن نهاده، هر که در آسمان‌ها و زمین است، از روی رغبت و نفرت و کراهت، و به سوی او و جزایش باز گردانیده خواهید شد یا خواهند شد». پس آن مرد این را خواند و حیوانش از برایش رام شد.

و مردی دیگر به سوی آن حضرت برخاست و عرض کرد که: یا امیرالمؤمنین! به درستی که زمینی که من در آن می‌باشم، زمینی است درنده‌زار که درنده بسیار در آنجا می‌باشند، و به درستی که درندگان در منزل من درمی‌آیند، و تا طعمه خود را نگیرند، از آنجا نمی‌روند.

حضرت فرمود که: «این را بخوان که: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ\* فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ

(۱). اعراف، ۱۹۶.

(۲). زمر، ۶۷.

(۳). آیه اول، در سوره اعراف است و دویم، در سوره زمر، و از صدر اول، انّ ولیی ذکر نشده، و از وسط دویم، «وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ». و ترجمه آیه اول آن که: «به درستی که یار من یا متولی کار و صاحب اختیار من، خدایی است که فرو فرستاده قرآن رای، و او است که دوست دارد شایستگان رای، و کار ایشان رای می‌سازد و ایشان رای از ضرر دشمنان محافظت می‌نمایند». و ترجمه آیه دویم: «و تعظیم نکردند خدا رای، حق تعظیم او، و قدرش رای ندانستند، و زمین، همه، یک قبضه او است در روز قیامت، و آسمان‌ها پیچیده خواهند شد به دست راستش که عبارت است از قدرت. منزّه و پاک است ذات او، و برتری دارد از آنچه شرک می‌آورند و شریک وی می‌سازند». (مترجم)

(۴). آل عمران، ۸۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۶۵

الْعَظِيمِ» (۱)؛ یعنی: هر آینه به تحقیق که آمد شما را فرستاده‌ای از خود شما و از جنس شما در بشریت، دشوار است بر او رنج و زحمت شما، حریص است بر شما بر همه گروندگان، مهربان است و بخشاینده؛ پس اگر برگردند از یاری یا اعراض کنند از ایمان، پس بگو که:

بسند است مرا خدا که هیچ معبودی نیست به حق، مگر او. بر او توکل کرده‌ام و کار خود را به او وا گذاشته‌ام، و او است پروردگار عرش بزرگ». پس آن مرد، این دو آیه را خواند، و درندگان از او دوری می‌کردند و دیگر به خانه‌اش نیامدند. پس دیگری به سوی آن حضرت برخاست و عرض کرد که: یا امیرالمؤمنین! به درستی که زردآب در شکم من است. پس آیا هیچ شفایی هست؟ فرمود: «آری، بی‌درم و دینار.

آیه الكرسی را بر شکم خود می‌نویسی، و آن را می‌شویی و آب آن را می‌نوشی، و آن را در شکمت ذخیره و پس‌انداز قرار می‌دهی. پس به اذن خدای عز و جل به می‌شوی». پس آن مرد چنین کرد و به شد.

پس دیگری به سوی آن حضرت برخاست و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! مرا خبر ده از گم شده و چاره آن. فرمود که: «دو رکعت نماز بگذار، و در هر دو رکعت سوره یس را بخوان و بگو: یا هَادِيَ الصَّلَاةِ رُدَّ عَلَيَّ ضَالَّتِي؛ یعنی: ای رهنمای چیز گم شده! برگردان بر من گم شده مرا». پس آن مرد چنین کرد و خدا گم شده‌اش را بر او برگردانید.

پس دیگری به سوی آن حضرت برخاست و عرض کرد که: یا امیرالمؤمنین! مرا خبر ده از بنده گریخته و چیزی که چاره آن باشد. فرمود که: «این آیه را بخوان: «أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَعْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ»، تا فرموده آن جناب: «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» (۲)، (و آنچه ذکر آن شده از آیه این است که: «مَنْ فَوْقَهُ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا» (۳). و ترجمه‌اش آن که): یا کردار کُفَّار، چون تاریکی‌های متراکم است در دریای عمیق بسیار آب که آن کنارش دیده نشود، دم به دم می‌پوشد آن را موجی که از بالای آن موجی دیگر است. از زبر موج دوم، ابری است که روشنی ستاره‌ها را می‌پوشد. این تاریکی‌ها است که پاره‌ای از آن در بالای پاره‌ای دیگر متراکم شده. چون بیرون آورد کسی که در آن افتاده دست خود را، نزدیک نباشد که ببیند آن را، چه جای آنکه آن را ببیند، و هر که خدا از برایش نور و روشنی هدایت و ایمان و نظر لطف و توفیق قرار نداده، پس او را هیچ

(۱). توبه، ۱۲۸ و ۱۲۹.

(۲). نور، ۴۰.

(۳). نور، ۴۰.

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۶۷

نوری نیست». پس دیگری به سوی آن حضرت برخاست و عرض کرد که: یا امیرالمؤمنین! مرا خبر ده از دزدی و چیزی که از برایش حرز و مانع باشد؛ زیرا که، پیوسته در شب، چیزی چند از مال من دزدیده می‌شود. فرمود که: «چون در رختخوابت جا بگیری، این را بخوان که: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ»، تا قول آن جناب «وَ كَبِيرُهُ تَكْبِيرًا» (۱)».

پس امیرالمؤمنین فرمود که: «هر که در بیابانی شب به روز آورد و این آیه را بخواند که:

«إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ»، تا قول آن جناب:

«تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (۲)، فرشتگان او را حراست و محافظت نمایند، و شیاطین از او دور شوند».

اصبح گفت: پس آن مرد رفت، ناگاه به ده خرابی رسید و شب در آنجا ماند، و این آیه را نخواند. پس شیاطین او را فرو گرفتند، و دید که یکی از آنها دهانش را گرفته. پس رفیقش به او گفت که: او را مهلت ده، و آن مرد بیدار شد و این آیه را خواند. پس آن شیطان به رفیق خود گفت که: خدا بینی تو را بر خاک مالده و تو را خوار گرداند، اکنون او را پاسبانی و محافظت کن تا صبح کند، و چون صبح کرد، به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام برگشت و آن حضرت را خبر داد و عرض کرد که: در سخن تو شفا و راستی دیدم. و بعد از طلوع آفتاب به آن موضعی که

(۱). اسرا، ۱۱۰ و ۱۱۱. و آنچه طی ذکر آن شده از قرآن در اینجا، این است که: «أَيُّ مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَلَا تَجْهَرُوا بِصِيَائِكَ وَلَا تُخَافُتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الدُّلِّ». و ترجمه‌اش آن که: «بگو: بخوانید خدا را یا بخوانید رحمن را؛ یعنی ذات مقدس را به هر یک از این دو نام که خواهید بنامید، هر یک را که بخوانید، و او را به آن بنامید، خوب است؛ زیرا که او را نام‌های نیکوتر است. و آشکار مکن نماز خود را، و آهسته مخوان آن را، و طلب کن میان جهر و مخافته [با صدای آهسته]، راهی را که میانه و حد وسط باشد. و بگو که: ستایش از برای خدایی است که فرا نگرفت فرزندی را، و نبود و نیست او را انبازی در پادشاهی و الوهیت، و نیست او را دوست و یاور و کارگزاری از جهت مذلت و خواری، و تعظیم کن او را، تعظیم کردنی». (مترجم)

(۲). اعراف، ۵۴. و آنچه طی ذکر آن شده از آیه، در اینجا این است که: «يُعِيشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسِيَّحَرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ»؛ یعنی: «به درستی که پروردگار شما خدا است، که آفرید آسمان‌ها و زمین را در شش روز که عبارت است از شش دوره فلک اطلس، چنان که در مجلد اول از تحفه الاولیاء مذکور شد؛ پس متولی شد بر عرش، که کنایه است از غلبه و تسلط. در می کشد شب تاریک را در روز روشن؛ یعنی پوشیده می گرداند روشنایی روز را به تاریکی شب، و به عکس، می جوید شب و روز را؛ یعنی از پی آن در می آید شتابان، و آفرید آفتاب و ماه و ستارگان را، در حالتی که رام شدگانند به فرمان او؛ یعنی مطیع فرمان اویند در مجاری خود، و خلق اینها برای منافع بندگان است. بدانید و آگاه باشید! که او را است آفریدن و فرمان دادن، نه غیر او. بزرگوار و متعالی است از صفات مخلوقات در ذات و صفات، یا ثابت است بر دوام، و یا کثیر البرکات. خدایی که پروردگار و آفریدگار همه جهانیان است». (مترجم)

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۶۹

شب خوابیده بود رفت. ناگاه دید که اثر موی شیطان که در زمین کشیده بود، ظاهر بود.

۲۲ / ۳۵۶۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از سلمه بن مهران روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود: «هر که سوره حمد او را به نکند و عافیت ندهد، چیزی او را به نکند».

۲۳ / ۳۵۶۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از اسماعیل بن مهران، از صفوان بن یحیی، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هر که در وقتی که در رختخواب جا می گیرد، سوره «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» و «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند، خدای عز و جل از برایش برات بیزاری از شرک را بنویسد».

۲۴ / ۳۵۶۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «از خواندن سوره «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا» ملال به هم مرسانید؛ زیرا که هر که در نمازهای نافله که به جا می آورد، قرائتش به این سوره باشد، خدای عز و جل هرگز او را به زلزله مبتلی نگرداند و به آن نمیرد، و نه به صاعقه و آفتی از آفت‌های دنیا، تا بمیرد، و چون هنگام مردنش رسد، فرشته بزرگواری از نزد پروردگارش بر او فرود آید و در بالای سرش بنشیند، و از جانب خدا به ملک موت بگوید که: ای ملک موت! با دوست خدا نرمی و مدارا کن، که او بسیار مرا یاد می کرد، و این سوره را بسیار می خواند، و این سوره، مثل آن را به ملک موت می گوید. پس ملک موت می گوید که: پروردگار من، مرا امر فرمود که سخن او را بشنوم و او را اطاعت کنم، و روحش را از بدنش بیرون نبرم، تا مرا به آن امر کند. پس چون مرا امر کند، روحش را بیرون خواهم برد و قبض آن خواهم کرد، و پیوسته ملک موت در نزد او باشد، تا آنکه او را به قبض روحش امر کند، در وقتی که پرده از پیش دیده او برگرفته شود، و منزل‌های خود را در بهشت ببیند. پس روحش بیرون آید یا ملک موت آن را قبض نماید، در نرم‌ترین چیزی که می باشد از علاج و چاره و درمان (یعنی در نهایت سهولت و آسانی). بعد از آن، هفتاد هزار فرشته روح او را مشایعت

کنند و به همراهش روند، و به زودی آن را به بهشت رسانند».

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۷۱

باب نوادر

### ۱۳. باب نوادر

۱/ ۳۵۶۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از عبیس بن هشام، از آنکه او را ذکر کرده، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «قاریان قرآن سه قسم‌اند: یکی مردی است که قرآن را خوانده، پس آن را سرمایه فرا گرفته، و به آن از پادشاهان طلب خیر و منفعت نموده، که آن را وسیله جلب منافع و اموال از ایشان ساخته، و به آن بر مردمان فخر و گردنکشی نموده، و دیگر مردی است که قرآن را خوانده، پس حرف‌های آن را حفظ و ضبط نموده، و حدود و احکامش را ضایع ساخته، و آن را به جای قدح «۱» برپا داشته. پس خدا این جماعت از حاملان قرآن را بسیار نکند، و سیم مردی است که قرآن را خوانده، پس دوی قرآن را بر درد دل خود گذاشته، و شبش را به آن بیدار داشته، و روزش را به آن تشنه ساخته، و در مساجد خویش به آن برپا داشته، و به آن از رختخوابش دوری گزیده، و از آن پهلو تهی نموده. پس خداوند عزیز جبار به برکت این گروه، بلا را دفع می‌نماید، و به این جماعت، مسلمانان را بر دشمنان ظفر و غلبه می‌دهد، و به این جماعت، حق - تبارک و تعالی - باران را از آسمان فرو می‌فرستد. پس به خدا سوگند که این گروه، در میان قاریان قرآن از کبریت احمر کمترند» (یعنی گوگرد سرخ) «۲».

۲/ ۳۵۷۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش، هر دو، از ابن محبوب، از ابو حمزه، از ابو یحیی، از اصبع بن نباته که گفت: شنیدم از امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرمود: «قرآن سه ثلث نازل شده: یک ثلث در شأن ما و در شأن دشمنان ما است، و ثلث دیگر سنن و امثال است، و ثلث دیگر واجبات و احکام است».

(۱). و مراد از قرار دادن قرآن به جای قدح، بی‌اعتنایی است و عدم رجوع به سوی آن، مگر در وقت حاجت و ضرورت، چنان که در باب صلوات بر پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام مذکور شد. (مترجم)

(۲). مترجم گوید که: کبریت - به کسر کاف و راء و سکون باء و یاء -، گوگرد و زر خالص و نقره خالص باشد. و در قاموس مذکور است که: کبریت، از سنگ آن چیزی است که آتش به آن افروخته می‌شود، و یاقوت سُرخ و طلا یا جوهری است که معدن آن در پشت «تبت»، در وادی مورچگان است. و در قاموس نیز مذکور است که: تبت - بر وزن سگر -، بلادی است در مشرق، که مشک از فر به سوی آن منسوب است، و مراد از آن در این حدیث، همین معنی اخیر است که صاحب قاموس ذکر کرده، و آن از جمله اکسیرات است. امّا گوگرد آتش گیر، که مراد نبودنش معلوم است، و امّا نقره، به جهت وصف سرخی بیرون است، و طلا و یاقوت سرخ، اگرچه هر یک می‌تواند که مراد باشد در ظاهر حال، ولیکن به این حد کم نیست که در مقام قَلت این نوع از قاری ذکر شود. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۷۳

۳/ ۳۵۷۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حجاج، از علی بن عقبه از داود بن فرقد، از آنکه او ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «قرآن چهار ربع است: ربعی حلال، و ربعی حرام، و ربعی سنن و احکام، و ربعی خیر آن چیزی است که پیش از شما بوده، و خیر آنچه بعد از شما خواهد بود، و فصل آنچه در میان شما است».

۴/ ۳۵۷۲. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان، از اسحاق بن عمّار، از ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت

کرده است که فرمود: «قرآن چهار ربع نازل شده: ربعی در شأن ما، و ربعی در شأن دشمنان ما، و ربعی سنن و امثال، و ربعی واجبات و احکام است» (۱).

۳۵۷۳/۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد و سهل بن زیاد، از منصور بن عباس، از محمد بن حسن سَری، از عمّوش علی بن سَری، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که اوّل چیزی که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، اَقْرَأُ بِاسْمِ رَبِّكَ» است، و آخر آن، سوره «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ».

۳۵۷۴/۶. علی بن ابراهیم روایت کرده است، از پدرش و محمد بن قاسم، از محمد بن سلیمان، از داود، از حفص بن غیاث، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: آن حضرت علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» (۲)، که ترجمه‌اش این است که: «ماه مبارک رمضان که قرآن فرو فرستاده شد در آن». و عرض کردم: جز این نیست که فرو فرستاده شد در بیست سال، که این زمان فاصله شد در میانه اوّل و آخر آن. حضرت صادق علیه السلام در جواب فرمود که: «قرآن در ماه مبارک رمضان یکبار به سوی بیت المعمور فرود آمد. بعد از آن، در طول بیست سال به زمین فرود آمد».

بعد از آن، فرمود که: «پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که: صحف ابراهیم در شب اوّل از ماه مبارک رمضان فرود آمد، و تورات در وقتی که شش شب از ماه مبارک رمضان گذشته بود نازل شد، و انجیل در وقتی که سیزده شب از ماه مبارک رمضان رفته بود نازل شد، و زبور در وقتی که ده شب از ماه مبارک رمضان رفته بود نازل گردید، و قرآن در شب بیست و سیم از ماه مبارک رمضان شرف نزول بخشید».

(۱). بنای این تقسیم بر تسویه حقیقیه نیست، و نه بر تفریق از جمیع وجوه؛ پس با زیادتی بعضی از اقسام بر ثلث، یا نقصان آن از ثلث منافات ندارد، و نه با دخول بعضی از آنها در بعضی. (مترجم)

(۲). بقره، ۱۸۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۷۵

۳۵۷۵/۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از بعضی از مردان خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به قرآن تَفَأَلُّ مَزْنَ» (۱).

۳۵۷۶/۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان، از ابن مسکان، از محمد بن وراق روایت کرده است که گفت: نوشته‌ای را بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم، که در آن قرآنی بود که مَخْتَمٌ و معشّر بود به طلا (۲)، و در آخرش یک سوره به طلا نوشته شده بود.

پس آن را به آن حضرت نمودم، و چیزی را از آن یا در آن را عیب نفرمود، مگر نوشتن قرآن را به طلا و فرمود که: «مرا خوش نمی‌آید که قرآن نوشته شود، مگر به سیاهی [ / مرکب ]، چنان که در اوّل مرتبه نوشته شده [است]» (۳).

۳۵۷۷/۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از محمد بن عیسی، از یاسین ضریر، از حریر، از زراره که گفت: آن حضرت علیه السلام - یعنی امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام - فرمود که: «در ثلث دویم از ماه مبارک رمضان مصحف را می‌گیری، پس آن را می‌گشایی و آن را در پیش روی خویش می‌گذاری و می‌گویی که: اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِكِتَابِكَ الْمُنَزَّلِ وَمَا فِيهِ وَفِيهِ اَسْمُكَ الْاَكْبَرُ وَاَسْمَاءُكَ الْحُسْنٰی وَمَا يُخَافُ وَيُزَجِّیْ اَنْ تَجْعَلَنِيْ مِنْ عَتَقَاتِكَ مِنَ النَّارِ؛ خداوند! به درستی که سؤال می‌کنم تو را به کتاب تو که فرو فرستاده شده است و در آن است نام تو که بزرگ‌تر و بزرگوارتر است، و نام‌های تو که نیکوتر است، و آنچه ترسیده می‌شود و امید داشته می‌شود، و بگردانی مرا از جمله آزاد شدگان خود از آتش دوزخ». و دعا می‌کنی به آنچه از برایت ظاهر شده، از هر حاجتی که باشد».

۳۵۷۸ / ۱۰. ابو علی اشعری، از محمد بن سالم، از احمد بن نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر چیزی را بهاری است، و بهار قرآن، ماه مبارک رمضان است».

۳۵۷۹ / ۱۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن سنان یا از غیر او، از آنکه او را ذکر کرده،

(۱). و تَفَالُ فال نیک زدن باشد، و حَقّ، جواز آن است، چنان که در لوامع التّنزیل بیان کرده‌ام. (مترجم)

(۲). یعنی مهرهای طلا بر آن نقش کرده بودند، چنان که در حواشی قرآن می‌بینی، یا بر سر هر آیه‌ای از آن، آیه‌ای طلا گذاشته، و عشرهای آن را به طلا نوشته بودند. و بعضی در ترجمه این عبارت گفته‌اند که: خمسش و عشرش را به طلا نقش کرده بودند. (مترجم)

(۳). و بعضی گفته‌اند: یعنی نوشتن [قرآن به وسیله] امیرالمؤمنین علیه السلام، نه نوشتن عثمان. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۷۷

روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قرآن و فرقان، و عرض کردم که: آیا این دو لفظ، دو چیزند، یا یک چیز؛ یعنی مترادفند یا نه؟ حضرت فرمود که:

«قرآن، جمله و همه کتاب خدا است، و فرقان، آن چیزی است که محکم است، و عمل کردن به آن واجب» (۱).

۳۵۸۰ / ۱۲. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از جمیل بن درّاج، از محمد بن مسلم، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که قرآن یکی است که از نزد یکی فرود آمده، ولیکن اختلاف از جانب راویان می‌آید و از ایشان به هم می‌رسد».

۳۵۸۱ / ۱۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: به خدمت امام علیه السلام جعفر صادق عرض کردم که: مردم می‌گویند که: قرآن بر هفت حرف نازل شده [است]. فرمود: «دروغ گفتند دشمنان خدا، ولیکن قرآن بر یک حرف نازل شده، از نزد آنکه یکی و یگانه است».

۳۵۸۲ / ۱۴. محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد، از علی بن حکم، از عبدالله بن بکیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «قرآن به روش و طور «ایاک أعنی واسمعی یا جاره» نازل شد؛ یعنی: تو را قصد دارم، و بشنو ای همسایه!» (۲).

۳۵۸۳ / ۱۵. و در روایت دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فرمود: «معنی آن، این است که، آنچه خدای عز و جل به آن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله عتاب فرموده پس آن حضرت به آن قصد می‌فرمود، آنچه را که در قرآن گذشته، مثل قول آن جناب: «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كَذَّبْتَ تَزَكُّنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» (۳) -، غیر آن حضرت را به آن قصد فرمود» (چه آن حضرت منزّه است از رکون و

(۱). از این حدیث ظاهر می‌شود که قرآن حقیقت است در مجموع ما بین الدّفتین، نه آنکه مشترک لفظی یا معنوی باشد در میان آن و بعضی از آن، چنان که بعضی گمان کرده‌اند. (مترجم)

(۲). و این مثلی است که زده می‌شود از برای کسی که سخن خویش را از برای مخاطب تصریح می‌کند، و به غیر او کنایه می‌گوید به آنچه متفطن شود آن را، که آن را دریابد، و در فارسی از آن تعبیر می‌شود، و به قول ایشان که: «در بگو، دیوار! تو بشنو». و شرح این مثل در لوامع التّنزیل مذکور است. (مترجم)

(۳). اسراء، ۷۴.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۷۹



میل به سوی ایشان) «۱».

۱۶/۳۵۸۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن حکم، از عبدالله بن جندب، از سفیان بن سمط که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از تنزیل «۲» قرآن، فرمود که: «چنان که به شما تعلیم شده بخوانید».

۱۷/۳۵۸۵. علی بن محمد، از بعضی از اصحابش، از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده است که گفت: حضرت امام موسی کاظم علیه السلام مصحفی را به سوی من دفع کرد و فرمود که: «در آن نظر مکن». پس من آن را گشودم و سوره «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا» «۳» را در آن خواندم، و در آن نام هفتاد مرد از قبیله قریش را یافتم که به نام‌های خویش و نام‌های پدران خویش مذکور بودند. راوی گفت که: بعد از آن، حضرت کسی را به سوی من فرستاد که مصحف را به سوی من بفرست.

۱۸/۳۵۸۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نصر بن سويد، از قاسم بن سلیمان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پدرم علیه السلام فرمود که:

هیچ مردی پاره‌ای از قرآن را به پاره‌ای از آن نزده و آن را باهم موازنه نکرده و نسنجیده، مگر آنکه کافر شده» «۴».

۱۹/۳۵۸۷. از او، از حسین بن نصر، از قاسم بن سلیمان، از ابو مریم انصاری، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «قرآنی در دریا افتاد. پس آن را یافتند و دیدند که آنچه در آن بوده، رفته و ضایع شده، مگر این آیه:

(۱). و اصل کلام این است که، آنچه خدا به آن بر پیغمبرش عتاب فرموده، غیر آن حضرت را به آن قصد فرمود، و آنچه در میان [دو خط تیره] درآمده، از کلام راوی یا مؤلف است که بعد از مبتدا و پیش از خبر واقع شده، تا تفسیر و بیان از برای مبتدا و تمثیل از برای آن باشد. و ترجمه آیه آن که: «و اگر نه این بود که ثابت و پابرجای داشتیم تو را، به حقیقت که نزدیک شدی که میل کنی به سوی ایشان، چیزی کم و میلی اندک». (مترجم)

(۲). و در بعضی از نسخ کافی، به جای تنزیل، ترتیل است. (مترجم)

(۳). بینه، ۱.

(۴). همین حدیث در این باب، به سند دیگر مذکور است. و بعضی در بیان توجیهش گفته‌اند که: احتمال دارد که مراد از زدن پاره‌ای از قرآن را به پاره‌ای دیگر، زدن پاره‌ای از معنی آن باشد به پاره‌ای، بدون علم و دانش، چنان که همین معنی در کلام امام جعفر صادق علیه السلام مذکور است، در قول آن حضرت که: این به جهت آن است که ایشان پاره‌ای از قرآن را به پاره‌ای زدند، و استدلال کردند به منسوخ، و حال آنکه ایشان گمان داشتند که آن ناسخ است. و شرح این حدیث در لوامع التنزیل مذکور است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۸۱

«أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» «۱»؛ یعنی: بدان و آگاه باش! که به سوی خدا باز می‌گردد همه امرها و کارها».

۲۰/۳۵۸۸. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از ابان بن میمون قداح روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود که: «بخوان». عرض کردم که: چه چیز بخوانم؟ فرمود که: «از سوره نهم». راوی می‌گوید که: پس شروع کردم که این سوره را طلب کنم تا بدانم که کدام سوره است یا در کجا است. فرمود که: «از سوره یونس بخوان». پس من این را خواندم که: «لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ» «۲». فرمود که:

«تو را بس است»، و فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: من تعجب می‌کنم که چگونه پیر نمی‌شوم چون قرآن را می‌خوانم». و ترجمه آیه این است که: «از برای آنان که نیکی کردند (یعنی ایمان آوردند و عمل صالح کردند، و از نواهی دوری

نمودند و راه حق [را] از دست ندادند) مثبت [ / پاداش] نیکو یا نیکوتر است (که آن نِعَم دارالسلام «۳» است) و افزونی از پاداش که به طریق کرامت عطا فرماید، و پوشد روی‌های ایشان را گردی و غباری و نه خواری) (یعنی روی‌های ایشان با کمال طراوت و نهایتِ نضارت [ / خرمی] باشد، و اثر خواری و مذلت بر [چهره و] بشره ایشان نباشد).

۲۱ / ۳۵۸۹. علی بن محمد، از صالح بن ابی حمّاد، از حَجّال، از آنکه او را ذکر کرده، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «بِلِسَانِ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» «۴». فرمود که: «زبان‌ها را قطع می‌کند و زبان‌ها آن را قطع نمی‌کنند» «۵».

۲۲ / ۳۵۹۰. احمد بن محمد بن احمد، از محمد بن احمد نهدی، از محمد بن ولید، از ابان، از عامر بن عبدالله بن جذاعة، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود که: «هیچ بنده‌ای نیست که آخر سُوره کَهِف (یعنی «قُلْ إِنَّمَا» «۶» تا آخر سوره) را بخواند، مگر آنکه بیدار

(۱). شورا، ۵۳.

(۲). یونس، ۲۶.

(۳). یعنی نعمت‌های جاوید بهشت.

(۴). شعرا، ۱۹۵.

(۵). یا لغت‌ها را بیان می‌کنند و لغت‌ها آن را بیان نمی‌کنند، چنان که در لوامع التّنزیل بیان کرده‌ام. و ترجمه آیه آن که: «پروردگار عالمیان قرآن را فرو فرستاده بر دل تو، به واسطه جبرئیل علیه السلام، به زبان عربی هویدا و واضح المعنی. (مترجم)»  
(۶). کَهِف، ۱۱۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۸۳

شود در آن ساعتی که می‌خواهد».

۲۳ / ۳۵۹۱. ابو علی اشعری و غیر او، از حسن بن علی کوفی، از عثمان بن عیسی، از سعید بن یسار روایت کرده‌اند که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که:

سلیم، مولای تو، ذکر کرد که از قرآن چیزی با او نیست، مگر سوره یس. پس در شب برمی‌خیزد و آنچه را از قرآن که با او است، تمام می‌کند و آن را می‌خواند. آیا آنچه را که خوانده، دو مرتبه می‌خواند؟ فرمود: «آری، باکی نیست».

۲۴ / ۳۵۹۲. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از عبد الرحمان بن ابی هاشم، از سالم بن سلمه روایت کرده است که گفت: مردی حروفی چند از قرآن را بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام خواند، و من گوش می‌دادم و می‌شنیدم، و آن حروف و کلمات به طوری که مردم آنها را می‌خوانند، نبود. حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «بس کن و از این قرائت باز ایست، و چنان که مردمان می‌خوانند، بخوان، تا آنکه قائم آل محمد برپا شود. پس چون قائم ظاهر شود، کتاب خدای عز و جل را بخواند بر حدّ و اندازه آن (یعنی به وضعی که در اصل بوده)، و مصحفی را که علی علیه السلام نوشته بیرون خواهد آورد». و فرمود که: «علی علیه السلام آن مصحف را به سوی مردم بیرون آورد، در هنگامی که از جمع آن فارغ شده و آن را نوشته بود.

پس به ایشان فرمود که: اینک، کتاب خدای عز و جل است، چنان که آن را بر محمد صلی الله علیه و آله فرو فرستاده، و من آن را از دو لوح جمع کرده‌ام «۱».

پس گفتند که: آن، همین است که در نزد ما است، مصحفی جامع که قرآن در آن است، و ما را در این حاجتی نیست. حضرت فرمود: بدانید و آگاه باشید! به خدا سوگند که بعد از این روز که درآیند، هرگز این مصحف را نخواهید دید. جز این نیست که بر

من بود که شما را خبر دهم، در آن هنگام که آن را جمع کردم، تا آنکه آن را بخوانید». ۲۵ / ۳۵۹۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان، از سعید بن عبدالله اعرج روایت کرده

(۱). و احتمال دارد که معنی این باشد که: من آن را در دو لوح جمع کرده‌ام، و لوح، شانه گوسفند و تخته چوب و استخوان را گویند. و بنابر اول، مراد از آن، دو دل پاک است که دل آن حضرت و دل پیغمبر است که به منزله لوح محفوظند، یا سینه جبرئیل و سینه محمد صلی الله علیه و آله. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۸۵

است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از حال آن شخص که قرآن را می‌خواند، پس آن را فراموش می‌کند. بعد از آن، می‌خواند و آن را فراموش می‌کند. آیا در این باب بر او حرجی و گناهی هست؟ فرمود: «نه».

۲۶ / ۳۵۹۴. علی، از پدرش، از نضر بن سوید، از قاسم بن سلیمان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پدرم علیه السلام به من فرمود ...» تا آخر آنچه در روایت سابقه گذشت.

۲۷ / ۳۵۹۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، هر دو، از ابن محبوب، از جمیل، از سدیر، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «سوره ملک مانع است که منع می‌کند از عذاب قبر، و این سوره در تورات سوره ملک نوشته شده است. و هر که در شب آن را بخواند، به حقیقت که بسیار عبادت و تلاوت کرده، و نیکی و خوشی به جا آورده است، و از جمله غافلان نوشته نشود. و به درستی که من بعد از نماز خفتن با آن رکوع می‌کنم (یعنی آن را در نماز وتیره می‌خوانم)، و حال آنکه من نشسته‌ام. و به درستی که پدرم علیه السلام در هر روز و هر شب این سوره را می‌خواند. و هر که این سوره را بخواند، چون ناکر و نکیر در قبرش بر او داخل شوند از جانب پای‌هایش، هر یک از پای‌هایش به ایشان گوید که: شما را از جانب من راهی نیست، به حقیقت که این بنده در هر روز و هر شب بر روی من می‌ایستاد و سوره ملک را می‌خواند، و چون از جانب شکمش به نزد او آیند، به ایشان می‌گوید که: شما را از جانب من راهی نیست، به حقیقت که این بنده سوره ملک را در من جا داده بود، و چون از جانب زبانش به نزد او آیند، به ایشان گوید که:

شما را از جانب من راهی نیست، به حقیقت که این بنده در هر روز و هر شب سوره ملک را به واسطه من می‌خواند».

۲۸ / ۳۵۹۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبدالله بن فرقد و معلی بن خنیس روایت کرده است که گفتند: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودیم و ربیعہ رای که فقیه اهل مدینه بود با ما بود. پس فضل قرآن را ذکر کردیم. حضرت صادق علیه السلام فرمود که:

«اگر ابن مسعود به وضعی که ما می‌خوانیم، نخواند، گمراه است». ربیعہ عرض کرد که:

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۸۷

گمراه است؟ فرمود: «آری، گمراه است». بعد از آن، حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «اما ما به طور قرائت ابی - یعنی ابی بن کعب - می‌خوانیم» (۱).

۲۹ / ۳۵۹۷. علی بن حکم، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که قرآنی که جبرئیل علیه السلام آن را به نزد محمد صلی الله علیه و آله آورد، هفده هزار آیه است» (۲).

تمام شد کتاب فضل قرآن، بِمَنِّهِ وَجُودِهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَسَلَّم تَسْلِيمًا كَثِيرًا.

(۱). و بعضی گفته‌اند که: حضرت به جهت تقیّه‌ای از ربیع، این را فرمود. و بعضی گمان کرده‌اند که معنی این است که: ما به طور قرائت پدرم [ابی] می‌خوانیم، چنان که در لوامع التّنزیل بیان کرده‌ام، و آن بسیار دور است. (مترجم)

(۲). مترجم گوید که: این حدیث از جمله آنها است که [به ظاهر] دلالت می‌کند بر نقص قرآن. و تفصیل [وَحَلَّ] این مطلب، چون سایر مطالب این کتاب، در کتاب لوامع التّنزیل مذکور است. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۸۸  
صفحه سفید

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۸۹  
(۸)

کتاب عشرت

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۹۰  
جای متن عربی

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۹۱  
(۸) کتاب عشرت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## [۸] کتاب عشرت «۱»

### اشاره

باب در بیان آنچه واجب است از معاشرت

#### ۱. باب در بیان آنچه واجب است از معاشرت «۲»

۱/۳۵۹۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از مرازم که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «بر شما باد به نماز کردن در مسجدها، و نیکی همسایگی از برای مردمان، و به پا داشتن شهادت و ادای آن، و حضور جنازه‌ها. به درستی که شما را چاره‌ای نیست از مردمان و آمیزش با ایشان؛ زیرا که هیچ کس در زمان حیاتش از مردم بی‌نیازی نمی‌تواند جست، و مردمان، بعضی از ایشان را از بعضی دیگر چاره‌ای نیست و به یکدیگر احتیاج دارند».

۲/۳۵۹۹. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان روایت کرده و ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، و هر دو، از صفوان بن یحیی، از معاویه بن وهب که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: چگونه سزاوار است ما را که بکنیم در آنچه میان ما و میان قوم ما، و در آنچه میان ما و میان شریکان ما است از مردمان؟ و باید که با ایشان به چه وضع رفتار کنیم؟ راوی می‌گوید که: حضرت فرمود که: «امانت را به ایشان می‌رسانید، و شهادت را به پای می‌دارید از برای ایشان و بر ایشان (یعنی خواه به ایشان نفع داشته باشد، و خواه ضرر)، و بیماران ایشان را عیادت می‌کنید و به دیدن ایشان می‌روید، و در جنازه‌های ایشان حاضر می‌شوید».

(۱). و عشرت- به کسر عین و سکون شین-، به معنی آمیزش است و زندگانی کردن نیک. (مترجم)

(۲). و معاشرت - به ضمّ میم و فتح شین -، با کسی زندگانی کردن باشد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۹۳

۳/۳۶۰۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید و محمد بن خالد، هر دو روایت کرده‌اند، از قاسم بن محمد، از حبیب خثعمی که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «بر شما باد به پارسایی و سعی و کوشش در طاعت خدا، و در جنازه‌ها حاضر شوید، و بیماران را عیادت کنید، و با قوم خود در مسجدهای خود حضور به هم رسانید، و از برای مردمان دوست دارید، آنچه را که از برای خود دوست می‌دارید. آیا مردی از شما شرم نمی‌کند که همسایه‌اش حقّ او را بشناسد، و او حقّ همسایه‌اش را نشناسد؟».

۴/۳۶۰۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از معاویة بن وهب روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: چگونه ما را سزاوار است که بکنیم در آنچه میان ما است و میان قوم ما، و میان شرکای ما و کسانی که به هم آمیخته‌ایم از مردمان، از آنان که بر امر ما نیستند، و مذهب و طریقه ما را ندارند؟ و به چه وضع با ایشان رفتار باید بکنیم؟ فرمود که: «نظر می‌کنید به سوی پیشوایان خویش که به ایشان اقتدا می‌نمایید؛ پس آنچه ایشان می‌کنند، شما نیز می‌کنید. به خدا سوگند که ایشان، بیماران ایشان را عیادت می‌کنند، و به جنازه‌های ایشان حاضر می‌شوند، و شهادت را ادا می‌نمایند؛ خواه به ایشان نفع داشته باشد، و خواه ضرر، و امانت را به ایشان می‌رسانند».

۵/۳۶۰۲. ابو علی اشعری روایت کرده است، از محمد بن عبد الجبار و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، و هر دو، از صفوان بن یحیی، از ابو اسامه زید شحام که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «سلام مرا برسان به هر که بینی که مرا اطاعت می‌کند از ایشان، و گفتار مرا می‌گیرد و به آن عمل می‌کند. و شما را وصیت می‌کنم و امر می‌نمایم به تقوی و پرهیز از خدای عز و جل، و پارسایی در دین خود، و سعی و کوشش در طاعت از برای خدا، و راستی سخن و خبر که در آن دروغ نگویند، و ادای امانت، و طول سجود، و نیکی همسایگی، که محمد صلی الله علیه و آله با اینها آمده و این امور را آورده است. امانت را برسانید به کسی که شما را بر آن امین داشته؛ خواه نیکوکار باشد و خواه نابکار؛ زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ادای رشته و سوزن امر می‌فرمود. خویشان خویش را صله کنید، و به جنازه‌های ایشان حاضر شوید، و بیماران ایشان را عیادت کنید، و حقوق ایشان را ادا نمایید. پس به درستی که مردی از شما، چون در دینش پارسایی کند، و در حدیث راست گوید، و امانت را به صاحبش

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۹۵

برساند، و خویش با مردم خوش باشد، گفته می‌شود که: اینک، جعفری است (یعنی منسوب به سوی حضرت امام جعفر و شیعه او است)، و این امر، مرا شاد می‌کند، و از آن، خوشحالی و سرور بر من داخل می‌شود. و گفته می‌شود که: این ادب، ادب و هنر جعفر است. و چون بر غیر این باشد (که مذکور شد)، بلا و زحمت و ننگش بر من داخل می‌شود و می‌گویند که: این ادب جعفر است؛ پس به خدا سوگند که پدرم علیه السلام مرا حدیث کرد که: مردی از شیعیان علی علیه السلام بود که در قبیله‌ای بود، و زینت آن قبیله می‌بود. از همه ایشان امانت را به صاحبش ردکننده‌تر، و از ایشان حقوق را به جا آورنده‌تر، و راستگوترین ایشان بود در باب سخن و خبر. همه وصایا و امانت‌های ایشان به سوی او و در نزد او بود، و آن قبیله و خویشانش که از او سؤال می‌شدند، می‌گفتند که: کی مثل و مانند فلانی است؟ به درستی که او از همه ما امانت را به جا رساننده‌تر، و در باب سخن و خبر راستگوترین ما است».

باب در بیان حسن معاشرت

## ۲. باب در بیان حسن معاشرت

۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد، از حرّیز، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «با هر که آمیزش کنی، اگر توانی که دست بلندتر باشد بر ایشان، چنان کن» (۱).  
 ۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از محمد بن حفص، از ابو الزّبیع شامی که گفت: بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم، و خانه حضرت پر بود از کسانی که در آن بودند، و در آن خانه، خراسانی و شامی و از اهل هر ولایتی بودند. پس جایی را نیافتم که در آن بنشینم، و حضرت صادق علیه السلام تکیه داده بود. پس نشست و فرمود که: «ای شیعیان آل محمد! بدانید که از ما نیست، هر که در نزد خشمش مالک نفس خود نباشد، و عنان اختیار از دستش بیرون رود، و هر که صحبت و یاری داشتنش را نیکو نسازد با کسی که با او یار و رفیق شده، و همچنین خوشی خلق را با کسی که با او خوش خلقی نموده، و همراهی و یاری با کسی که با او همراهی و یاری کرده، و آمیزش با کسی که با او آمیخته، و طعام خوردن با کسی که با او طعام خورده، که هیچ‌یک را

(۱). و مراد از بلند بودن دست، چیز دادن است؛ چه آنکه عطا می‌کند، دستش در بالا و آنکه می‌گیرد، دستش در زیر است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۹۷

درست به جا نیاورده. ای شیعیان آل محمد! پرهیزید از خدا و عذاب او و موجبات آن، بترسید آنچه توانید، یا مادام که استطاعت داشته باشید، و هیچ گردیدن از معصیت و توانایی بر طاعتی نیست، مگر به یاری خدا».

۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عز و جل: «إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» (۱). که آن حضرت فرمود که: «مجلس را وسعت می‌داد، و از برای ایشان قرض می‌خواست، و ناتوان را یاری می‌کرد». و ترجمه آیه این است که: «به درستی که ما می‌بینیم تو را از نیکوکاران» (۲).

۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از علا بن فضیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «حضرت ابو جعفر علیه السلام می‌فرمود که: یاران خود را تعظیم کنید و بزرگ دارید ایشان را. باید که بعضی از شما ناگاه بر بعضی درنیایند، و بی‌خبر بر سرش هجوم نیاورد، و یکدیگر را زیان مرسانید، و به همدیگر حسد مبرید، و از بخل پرهیزید، و بندگان مخلص و خالص خدا باشید».

۵. محمد بن یحیی روایت کرده، از احمد بن محمد بن عیسی، از حجاج، از داود بن ابی یزید و ثعلبه و علی بن عقبه، از بعضی از کسی که او را روایت کرده، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام که فرمود: «درهم گرفته شدن و ترش رویی و عبوس از مردمان، آلت و اسباب کسب عداوت و دشمنی است».

باب در ذکر کسی که مصادقت و مصاحبت با او واجب است

### ۳. باب در ذکر کسی که مصادقت و مصاحبت با او واجب است «۳»

۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن حسن، از محمد بن سنان، از عمّار بن موسی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: بر تو باکی نیست که با صاحب عقل مصاحبت کنی، و اگرچه کرمش را نستایی، ولیکن به عقلش منتفع شو، و از خوی‌های بدش خود را نگاه دار، و زنهار که صحبت کریم



(۲). و این از جمله سخنان برادران یوسف علیه السلام است که به یوسف عرض کردند، در باب استخلاص بنیامین. (مترجم)  
 (۳). و مصادقه- بر وزن معاشره-، باهم دوستی داشتن، و مصاحبه- بر وزن مصادقه-، با کسی صحبت داشتن و رفاقت کردن است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۶۹۹

را و امگزار، و هر چند که به عقلش منتفع نشوی، ولیکن به کرمش به عقل خود منتفع شو، و بگریز، همه گریختن‌ها، از ناکس احمق، که نه کرم دارد و نه عقل».

۲/۳۶۰۹. از او، از عبد الرحمان بن ابی نجران، از محمد بن صلت، از ابان، از ابو العدیس روایت است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «ای صالح! پیروی کن کسی را که تو را می‌گریاند، و حال آنکه تو را خیرخواه است، و پیروی مکن کسی را که تو را می‌خندانند، و حال آنکه تو را عیب می‌کند و با تو در مقام خیانت است، و به زودی همه بر خدا وارد خواهید شد، و آنچه باید که بدانید، خواهید دانست».

۳/۳۶۱۰. از او، از محمد بن علی، از موسی بن یسار قطان، از مسعودی، از ابو داود، از ثابت بن ابی صخر، از ابو الزعلی روایت است که گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نظر کنید و ببینید که با کی [چه کسی] حدیث و سخن می‌کنید؛ زیرا که کسی نیست که مرگ بر او فرود آید، مگر آنکه یارانش از جانب خدا از برایش ممثّل و مصوّر می‌شوند. اگر آن یاران، نیکان باشند، مثال‌ها نیز نیکانند، و اگر بدان باشند، بدانند، و کسی نیست که بمیرد، مگر آنکه من در نزد مردنش از برایش ممثّل «۱» می‌شوم».

۴/۳۶۱۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از بعضی از مردمان حلب، از عبدالله بن مسکان، از مردی از اهل جبل که او را نام نبرد، روایت کرده است که گفت: امام جعفر امام صادق علیه السلام فرمود که: «بر تو باد به تلاد «۲»، و پرهیز از هر تازه‌ای که از نو پیدا شده باشد، که او را نه عهدی است و نه امان، و نه زنهاری و نه پیمان، و از معتمدترین مردمان در نزد خویش برحذر باش و از او بترس».

۵/۳۶۱۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد که آن را مرفوع ساخته به سوی امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «دوست‌ترین برادران من در نزد من، کسی است که عیب‌ها و زشتی‌های مرا به من برساند، و آگاهی بر آنها را به من دهد، چنان که هدیه از برای

(۱). ممثّل، کسی است که بر مثال چیزی و مانند کسی باشد.

(۲). تلاد- به کسر تاء-، مال کهن باشد و چیز پیشینه از حیوان و غیر آن، و مالی که نزد کسی بزرگ شده باشد. و مراد از آن در اینجا، کسی است که بارها صلاحش دانسته شده و خیرخواهیش معلوم شده از یار دیرینه، نه کسی که او را تجربه نکرده باشند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۰۱

یکدیگر می‌فرستند «۱».

۶/۳۶۱۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از عبیدالله دهقان، از احمد بن عائذ، از عبیدالله حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:

«صداقت و دوستی نمی‌باشد، مگر به حدودی که دارد. هر که این حدّها یا چیزی از اینها در او باشد، او را به سوی صداقت نسبت ده، و هر که چیزی از آنها در او نباشد، او را به سوی چیزی از صداقت نسبت مده، که بهره‌ای از آن در او نیست. پس اول آن

حدود، آن است که نهان و آشکارش از برایت یکی باشد، و دویم آنکه زینت تو را زینت خود، و عیب و زشتی تو را زشتی خود بیند، و سیم آنکه ولایت و مال، او را بر تو تغییر ندهد و حالش را نگرداند (یعنی اگر حکومت یا مالی به هم رساند، سلوکش با تو نگردد)، و چهارم آنکه منع نکند تو را از چیزی که قدرتش به آن می‌رسد، و پنجم، و آن خصلتی است که این خصلت‌ها را جمع می‌کند (که همه در آن جمع است)، آن است که در نزد نکبت‌ها و حوادث روزگار، تو را وا نگذارد».

باب در ذکر کسی که همنشینی و رفاقت با او مکروه است

#### ۴. باب در ذکر کسی که همنشینی و رفاقت با او مکروه است

۱/۳۶۱۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عمرو بن عثمان، از محمد بن سالم کندی، از آنکه او را حدیث کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود:

«امیرالمؤمنین علیه السلام چون بر منبر بالا- می‌رفت، می‌فرمود که: سزاوار است مسلمان را که از برادری کردن با سه کس دوری کند: یکی بدکار بی‌باک و بی‌پروا، و دیگری احمق، و سیم دروغگو. اما بدکار بی‌باک، پس پیوسته کارهای بد خود را از برای تو زینت می‌دهد، و دوست می‌دارد که مانند او باشی، و تو را یاری نمی‌کند بر امر دین تو و بر معاد تو (یعنی کاری که در قیامت به کارت آید)، و پیوستگی با او موجب جفا و قساوت است، و آمد و شد او نزد تو (که بر تو داخل شود و از نزد تو بیرون رود)، بر تو عار و ننگ است، و اما احمق، پس او تو را به چیزی که خوب باشد دلالت نمی‌کند، و از برای دفع بدی از تو به او امیدوار نمی‌توان بود، و هر چند که سعی کند و خود را در زحمت افکند، و بسا است که منفعت تو را

(۱). و در کلام حضرت علیه السلام شعار است به این که، هر که عیب مرا به من بگوید، از او ممنون می‌شوم و شاد می‌گردم، چنان که مردم به هدیه ممنون و شاد می‌شوند. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۰۳

می‌خواهد و به تو ضرر می‌رساند؛ پس مردنش از زندگیش بهتر، و خاموشیش از سخن گفتنش خوش تر، و دوریش از نزدیکیش خوب تر است، و اما دروغگو، پس با مصاحبت او هیچ عیشی بر تو گوارا نیست. پیوسته سخن تو را به دروغ به مردم نقل می‌کند، و از مردم سخن را به دروغ به تو نقل می‌کند، و خبرهای دروغ از برایت می‌آورد، و در هر زمان که دروغ غریب عجیبی را تمام کرد، آن را به دروغ غریبی دیگر پیوند می‌کند و آن را طول و کشیدگی می‌دهد، تا به حدی که به چیز راستی خبر می‌دهد، و کسی از او باور نمی‌کند، و به نقل دروغ، در میان مردمان دشمنی می‌افکند و کینه‌ها را در سینه‌ها می‌رویاند. پس از خدا بپرهیزید و از برای خویش نظر کنید» (یعنی ملاحظه نمایید تا با کسی که نباید مصاحبت کنید، مصاحبت نکنید).

۲/۳۶۱۵. و در روایت عبد الاعلی، از امام جعفر صادق علیه السلام مذکور است که فرمود:

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: سزاوار نباشد مرد مسلمان را که با نابکاری برادری کند؛ زیرا که او کردار خود را از برایش می‌آراید، و دوست می‌دارد که مانند او باشد، و او را بر امر دنیا و بر امر معادش یاری نمی‌کند، و دخولش بر او و بیرون رفتنش از نزد او (یعنی آمد و شدش در نزد او)، بر او عیب و زشت است که مردم آن را عیب می‌کنند».

۳/۳۶۱۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از محمد بن یوسف، از میسر، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «سزاوار نباشد مسلمان را که با نابکار برادری کند، و نه با احمق، و نه با کسی که به غایت دروغگو (۱) باشد».

۴/۳۶۱۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از بعضی از اصحاب خویش، از امام موسی

کاظم علیه السلام که فرمود: «حضرت عیسی علیه السلام فرمود که: صاحب شرّ، یعنی مصاحب و یار بد، بوی دارد و ناخوشیش سرایت می‌کند (که همنشین خود را به درد خود مبتلی می‌سازد)، و همنشین بد، این کس را هلاک می‌گرداند. پس بنگر و بین که با که همنشینی می‌کنی».

۵/۳۶۱۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و محمد بن حسین، از محمد بن سنان، از عمار بن موسی روایت کرده‌اند که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ای عمار! اگر

(۱). و ممکن است که مراد، صاحب دروغ باشد. یعنی دروغگو باشد هرچند زیاد دروغ نگوید. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۰۵

چنان هستی که دوست می‌داری که نعمت خدا از برایت مهتّب و آماده باشد، و مروّت و جوانمردی از برایت کامل و تمام شود، و زندگانی از برایت صالح و نیکو باشد، با بندگان و مردمان زبون و پست در کار خود مشارکت مکن؛ زیرا که اگر تو ایشان را امین داری، با تو خیانت کنند، و اگر تو را خبری دهند، به تو دروغ گویند، و اگر در نکبت افتی، تو را فرو گذارند، و اگر تو را وعده دهند، با تو خلف کنند».

۶/۳۶۱۹. و گفت که: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «دوستی نیکان با نیکان، ثواب است از برای نیکان، و دوستی نابکاران با نیکان، فضیلت است از برای نیکان، و دشمنی نابکاران با نیکان، زینت است از برای نیکان، و دشمنی نیکان با نابکاران، رسوایی و خواری است بر نابکاران».

۷/۳۶۲۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش، همه، از عمرو بن عثمان، از محمد بن عذافر، از بعضی از اصحاب خویش، از محمد بن مسلم و ابو حمزه، از امام جعفر صادق علیه السلام، از پدرش که فرمود: «پدرم حضرت علی بن الحسین - صلوات الله علیهم اجمعین - به من فرمود که: ای فرزند دل‌بند من! بنگر، و با پنج کس مصاحبت و همزبانی مکن، و در راهی با ایشان رفاقت مکن.

عرض کردم که: ای پدر بزرگوار! ایشان کیانند؟ فرمود که: از مصاحبت با دروغگو پرهیز؛ زیرا که او به منزله سراب است در فریب دادن، دور را از برایت نزدیک می‌گرداند، و نزدیک را از برایت دور می‌گرداند، و پرهیز از مصاحبت با فاسق؛ زیرا که او تو را به یک لقمه یا کمتر از آن می‌فروشد، و پرهیز از مصاحبت با بخیل؛ زیرا که او تو را در مال خود فرو می‌گذارد و یاری نمی‌کند، در هنگامی که نهایت احتیاج داری، و در زمانی که از هر وقتی به سوی آن محتاج تر باشی، و پرهیز از مصاحبت با احمق؛ زیرا که او می‌خواهد که به تو نفع رساند، و تو را ضرر می‌رساند، و پرهیز از مصاحبت با آنکه رجم خود را قطع می‌کند؛ زیرا که من او را در کتاب خدای عز و جل ملعون یافتم، در سه جا. خدای عز و جل فرموده است که: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا اَرْحَامَكُمْ\* اُولَئِكَ الَّذِيْنَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فَاصْبِرْ لَهُمْ وَاَعْمِ اَبْصَارَهُمْ» «۱»؛ یعنی: «پس آیا متوقع است از شما، ای اهل نفاق! (و مراد این است که: البتّه

(۱). محمد، ۲۲ و ۲۳.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۰۷

چنین است که اگر متولّی و متوجه امور مردمان شوید و حاکم ایشان گردید (آنکه فساد کنید و تباهی جوید در زمین) (به این معنی که: منع مردمان می‌کنند از ایمان، و به حق استهزا و ریشخند می‌نمایند، و راهزنی می‌کنند و مردم را می‌ترسانند، و به مؤمنان ضرر می‌رسانند، و امثال اینها)، و ببرید از خویشان خویش. آن گروه مفسد و قاطع، آنانند که خدا ایشان را لعنت کرده (یعنی رانده و از

رحمت خود دور کرده). پس ایشان را گردانیده، و دیده‌های ایشان را کور ساخته که حق را نشوند و نبینند». و آن جناب عز و جل فرموده است که: «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» (۱)؛ یعنی: «و آنان که می‌شکنند پیمان خدا را از پس محکم کردن آن به اعتراف و قبول، و می‌برند آنچه را که خدا امر فرموده به آن، و به آنکه پیوند شود و تباهی می‌کنند در زمین، آن گروه، از برای ایشان است لعنت و دوری از رحمت، و از برای ایشان است بدی خانه» (یعنی دوزخ یا بدی عاقبت در دنیا و آخرت). و در سوره بقره فرموده است که: «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (۲)». و صدر این آیه با آیه پیش یکی است، و ترجمه تتمه آن، این است که: «آن گروه که این صفت دارند، ایشانند زیانکاران در هر دو جهان» (۳).

۸/۳۶۲۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از موسی بن قاسم که گفت: شنیدم از محاربی که روایت می‌کرد، از امام جعفر صادق علیه السلام، از پدرانش علیهم السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: سه کس اند که همنشینی کردن با ایشان دل‌ها را می‌میراند: نشستن با مردم پست دنی، و سخن کردن با زنان، و نشستن با مالداران».

۹/۳۶۲۲. علی بن ابراهیم روایت کرده، از پدرش، از بعضی از اصحابش، از ابراهیم بن ابی البلاد، از آنکه او را ذکر کرده و آن را مرفوع ساخته، گفت که: لقمان علیه السلام به پسرش گفت که: «ای فرزند دل‌بند من! نزدیک مشو، که همین نزدیکی، بیشتر

(۱). رعد، ۲۵.

(۲). بقره، ۲۷.

(۳). و در این آیه، صریح لفظ لعنت مذکور نیست. و همین حدیث با حدیث اول این باب، در باب همنشینی با گناهکاران، از کتاب کفر و ایمان مذکور شد. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۰۹

باعث دوری تو باشد، و دوری مکن، که خواری یابی (۱)، هر جنبنده‌ای مانند خود را دوست می‌دارد (۲)، و به درستی که فرزند آدم مثل خود را دوست می‌دارد. و جامه خود را باز مگشا، مگر در نزد طالب و جوینده آن. چنان که در میانه گرگ و گوسفند دوستی نیست، همچنین در میان نیکوکار و نابکار دوستی نیست. هر که به زفت (۳) نزدیک شود، پاره‌ای از آن به او می‌آویزد [و آلوده شود]. همچنین هر که با نابکار مشارکت می‌کند، چیزی از طریق‌ها و روش‌های او را می‌آموزد، و هر که ستیزه و جدال را دوست دارد، دشنام داده خواهد شد، و هر که در مدخل‌های بد داخل شود، متهم می‌شود، و هر که با همنشین بد همنشینی کند، سالم و بی‌آفت نباشد، و هر که مالک زبانش نباشد و اختیار آن را نداشته باشد، پشیمان می‌شود».

۱۰/۳۶۲۳. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از ابن ابی نجران، از عمر بن یزید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «با اهل بدعت‌ها مصاحبت مکنید و با ایشان منشینید، که در نزد مردم چون یکی از ایشان خواهید شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: مرد بر کیش دوست و یار و همنشین خود است».

۱۱/۳۶۲۴. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از حجاج، از علی بن یعقوب هاشمی، از هارون بن مسلم، از عبید بن زراره روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «بپرهیز از دوستی کردن با مصاحب احمق؛ زیرا که تو در وقتی که از جانبش خوشحال تر باشی (۴)، نزدیک تر است (یا نزدیک تری به حسب اوقات)، به غمگین کردن تو».

(۱). و مراد این است که، در باب نزدیکی و اظهار خصوصیت و دوری با مردم، میانه‌رو باش. و بعضی گفته‌اند که: شاید معنی آن،

این باشد که، به نابکار نزدیک مشو، که همین نزدیکی، بیشتر تو را از خوبی دور می‌گرداند، و از خوبی دور مشو، که در دنیا و آخرت خوار و رسوا شوی. و اول، به حسب عبارت و ظاهر کلام، اظهر است، و اگرچه دویم، به حسب باب، مناسبت و وجهی دارد. (مترجم)

(۲). چنان که شاعر گفته که:

کبوتر با کبوتر، باز با باز کند همجنس با همجنس پرواز (مترجم)

(۳). و زفت - به کسر زای هوز - چیزی [چسبنده] است مانند قیر، که در زمین پیدا شود، و از درخت نیز پیدامی شود. (مترجم)

(۴). و در بعضی از نسخ، به جای از جانبش، از آن زمان که با او راز گویی، مذکور است. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۱۱

باب در بیان تحب و تودد در نزد مردمان

### ۵. باب در بیان تحب و تودد در نزد مردمان «۱»

۱ / ۳۶۲۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم، از پدرش، هر دو روایت کرده‌اند، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود:

«بادیه‌نشینی از قبیله تمیم به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و به آن حضرت عرض کرد که: مرا وصیت کن و بفرما که مرا چه باید کرد؟ پس از جمله آنچه او را وصیت فرمود، این بود که: در نزد مردم اظهار دوستی نما، تا تو را دوست دارند».

۲ / ۳۶۲۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «خوش رفتاری کردن با مردم، سه یک عقل است».

۳ / ۳۶۲۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه چیز است که دوستی مرد را با برادر مسلمانش صافی و پاک می‌کند: یکی آن که چون او را ملاقات کند، ملاقات کند او را به شادی و گشاده‌رویی، و دیگر آنکه چون در نزد او بنشیند در مجلس نشستن از برایش وسعت دهد، و سیم آنکه او را به دوست‌ترین نام‌ها در نزد خویش بخواند».

۴ / ۳۶۲۸. و به همین اسناد مروی است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: دوستی نمودن در نزد مردم، نصف عقل است».

۵ / ۳۶۲۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن حسان، از موسی بن بکر، از امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود: «دوستی نمودن در نزد مردم، نصف عقل است».

۶ / ۳۶۳۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از حذیفه بن منصور روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر که دست خود را از مردم باز دارد و به ایشان آزار نرساند، جز این نیست که یک دست از ایشان باز می‌دارد، و ایشان دست‌های بسیار از او باز می‌دارند».

(۱). و تحب و تودد، هر دو به معنی دوستی نمودن است، و شاید که ذکر هر دو، به جهت ورود آنها باشد در احادیث. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۱۳

۷ / ۳۶۳۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از بعضی از اصحاب خویش، از صالح بن عقبه، از سلیمان بن زیاد تمیمی، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «حضرت حسین بن علی علیهما السلام فرمود که: خویش و

نزدیک، کسی است که دوستی، او را نزدیک گردانیده باشد، و اگر چه نسب و نژادش دور باشد، و دور، کسی است که دوستی، ارواح را دور ساخته باشد، و هر چند که نسبش نزدیک باشد. هیچ چیز نسبت به چیزی از دست، به تن نزدیک تر نیست. و به درستی که دست خیانت می‌کند، پس آن را می‌برند، و بریده که شد، آن را داغ می‌کنند که خونش قطع شود». باب در خبر دادن مرد، برادرش را به دوستی او

### ۶. باب در خبر دادن مرد، برادرش را به دوستی او

۱/ ۳۶۳۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن عمر، از پدرش، از نصر بن قابوس که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «چون یکی از برادرانت را دوست داری، این را به او اعلام کن. پس به درستی که ابراهیم علیه السلام گفت: «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لَّيُطَمِّئَنَّ قَلْبِي» (۱)؛ یعنی: پروردگارا! بنمای مرا که چگونه زنده می‌گردانی مردگان را. خدای- تعالی- فرمود که: آیا ایمان نیاورده‌ای و باور نکرده‌ای که من مردگان را زنده می‌گردانم و بر اعاده ایشان قادر و توانایم؟ ابراهیم گفت: آری، ایمان آورده‌ام و به کمال قدرتت گرویده‌ام، ولیکن این سؤال که کردم، از برای آن است که دلم بیارامد و ساکن شود».

۲/ ۳۶۳۳. احمد بن محمد بن خالد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، هر دو روایت کرده‌اند، از علی بن حکم، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «چون مردی را دوست داری، او را به این خبر ده؛ زیرا که آن، بیشتر دوستی را ثابت می‌دارد». باب در بیان سلام کردن

### ۷. باب در بیان سلام کردن

۱/ ۳۶۳۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: سلام تطوع است (یعنی به طوع و

(۱). بقره، ۲۶۰.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۱۵

رغبت، بی آنکه واجب باشد)، و رد و جواب آن واجب است» (۱).

۲/ ۳۶۳۵. و به همین اسناد فرمود که: «هر که پیش از سلام به کلام آغاز کند، او را جواب مگویید». و فرمود که: «پیش از کلام، به سلام آغاز کنید. پس هر که پیش از سلام، به کلام آغاز کند، او را جواب مگویید».

۳/ ۳۶۳۶. و به همین اسناد فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: سزاوارترین مردم به خدا و به رسول خدا، کسی است که به سلام آغاز کند».

۴/ ۳۶۳۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از عبد الرحمان بن ابی نجران، از عاصم بن حمید، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «سلمان رحمه الله می‌گفت که: سلام را فاش و آشکار کنید؛ زیرا که سلام خدا به ستمکاران نمی‌رسد».

۵/ ۳۶۳۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ثعلبه بن میمون، از محمد بن قیس، از امام



محمد باقر علیه السلام که فرمود: «به درستی که خدای عز و جل افشای سلام را دوست می‌دارد».

۶/۳۶۳۹. از او، از ابن فضال، از معاویه بن وهب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «به درستی که خدا فرمود که: بخیل کسی است که به سلام بخل کند».

۷/۳۶۴۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن قَدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «چون یکی از شما سلام کند، باید که سلام خود را بلند و آشکار کند، و نگویید که: سلام کردم و جواب مرا نگفتند، و شاید که او چنان باشد که سلام کرده باشد، و به ایشان نشنوانیده باشد، و چون یکی از شما جواب گوید، باید که جوابش را بلند کند، و سلام کننده نگویید که: سلام کردم و جواب مرا نگفتند».

بعد از آن، فرمود که: «علی علیه السلام می‌فرمود که: غضب مکنید و کسی را به غضب میاورید، و سلام را فاش کنید و کلام را خوش سازید، و در شب نماز کنید و مردم در خواب باشند، تا به سلامت داخل بهشت شوید، بی‌آنکه آفتی به شما رسد». بعد از آن، قول خدای عز و جل را بر ایشان تلاوت فرمود که: «السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمُنُ» (۲)؛ یعنی: «او است آن خدایی که سالم است از عیوب و علل، و مبرا است از نقص و عجز و خلل، و ایمن کننده بندگان از ظلم و عقوبت

(۱). و قول آنکه گفته از اهل لغت که: تطوع، چیزی [را] که نه فرض باشد و نه سنت فرمان بردن، محل نظر است، مگر آنکه مرادش از سنت، سنت نباشد. (مترجم)

(۲). حشر، ۲۳.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۱۷

میزان، و یا مصدق ظنون مؤمنان، و نگهبان هر چیزی که آفرید، یا شاهد بندگان، یا ایمنی که چیزی نزد او ضایع و مهمل نشود» (۱).  
۸/۳۶۴۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از عبد الله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «آنکه ابتدا به سلام می‌کند، به خدا و رسولش سزاوارتر است».

۹/۳۶۴۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن حکم، از ابان، از حسن بن منذر که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر که بگوید: السَّلَامُ عَلَیْکُمْ، آن، ده حسنه است، و هر که بگوید: سلام علیکم و رحمه الله، آن، بیست حسنه است، و هر که بگوید: سلام علیکم و رحمه الله و برکاته، آن، سی حسنه است».

۱۰/۳۶۴۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از منصور بن حازم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «سه کس اند که مانند رد جماعت به ایشان رد می‌شود (یعنی جواب ایشان را به صیغه جمع باید داد، و اگرچه آن کس یکی باشد): اول در نزد عطسه می‌گوید که: یرحمکم الله، و هر چند که غیرش با او نباشد، و مردی بر مردی سلام می‌کند و می‌گوید که: السَّلَامُ عَلَیْکُمْ، و مردی، مردی را دعا می‌کند و می‌گوید که: عافاکم الله، و اگرچه یکی باشد؛ زیرا که غیر او با او است» (یعنی فرشتگان).

۱۱/۳۶۴۴. محمد بن یحیی روایت کرده است، از محمد بن حسین که آن را مرفوع ساخته، گفت که: امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرمود که: «سه کس اند که سلام نمی‌کنند: کسی که با جنازه‌ها راه می‌رود، و آنکه به سوی نماز جمعه می‌رود، و کسی که در خانه حمام باشد».

۱۲/۳۶۴۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از عثمان، از هارون بن خارجه، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «از جمله تواضع و فروتنی آن است که سلام کنی، بر هر که ملاقات کنی».

۱۳/۳۶۴۶. احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل، از ابو عبیده حدّاء، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«امیرالمؤمنین علیه السلام به گروهی گذشت و بر ایشان سلام کرد. در جواب گفتند که: علیک السّلام و رحمه الله و برکاته و مغفرتة و رضوانه؛ یعنی:

(۱). و در تفسیر مهیمن چند قول دیگر هست. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۱۹

«بر تو باد درود خدا، یا درود ما، یا همه درودها، و رحمت خدا و برکت‌های او، و آمرزش و خشنودی او؛ پس امیرالمؤمنین علیه السلام به ایشان فرمود که: به ما درمگذرید از مانند آنچه فرشتگان به پدر ما ابراهیم علیه السلام گفتند. جز این نیست که گفتند: «رَحِمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ» (۱)؛ یعنی: بخشش خدا و برکت‌های او که عبارت است از زیادتى خیرات، بر شما باد، ای خاندان ابراهیم!».

۱۴/۳۶۴۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابن رثاب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که از تمام تحیت و درود از برای مقیم (۲)، مصافحه است (۳)، و تمام تسلیم بر مسافر، دست در گردن همدیگر کردن است».

۱۵/۳۶۴۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: مرد را مکروه است که بگوید: حَيَّاكَ اللَّهُ؛ یعنی: «درود گوید خدا تو را، یا تو را زنده بدارد». و بعد از آن، خاموش شود، تا آنکه آن را به سلام تابع سازد» (که سلام را در پی آن در آورد).

باب در ذکر کسی که مستحب است او را که به سلام آغاز کند

#### ۸. باب در ذکر کسی که مستحب است او را که به سلام آغاز کند

۱/۳۶۴۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نصر بن سويد، از قاسم بن سلیمان، از جراح مدائنی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «خُرد بر بزرگ سلام می‌کند، و رَوَندة بر آنکه نشسته، و کم بر بسیار».

۲/۳۶۵۰. علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از عنبسه بن مصعب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «کم، بسیار را به سلام آغاز می‌کنند، و آنکه بر جای خود آرام دارد، رونده را آغاز می‌کند، و کسانی که بر استرها سوارند، کسانی را که بر الاغها سوارند آغاز می‌کنند، و اصحاب اسبها، صاحبان استرها را آغاز می‌کنند».

۳/۳۶۵۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از ابن بکیر، از بعضی از اصحابش، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که

(۱). هود، ۷۳.

(۲). یعنی: کسی که در منزل و وطن خود مانده است. (مترجم)

(۳). یعنی: دست یکدیگر را گرفتن. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۲۱

می‌فرمود: «سواره بر پیاده سلام می‌کند، و پیاده بر نشسته، و چون گروهی، گروهی را ملاقات کنند، کمتر بر بیشتر سلام کند، و چون یکی، گروهی را ملاقات کند، یکی بر جماعت سلام کند».

۴/۳۶۵۲. سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن قَدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «سواره بر پیاده سلام می‌کند، و ایستاده برنشسته».

۵/۳۶۵۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عمر بن عبد العزیز، از جمیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون گروهی در مجلسی باشند، بعد از آن، گروهی دیگر پیشی گیرند و داخل شوند، پس بر آنکه در آخر داخل می‌شود، چون داخل شود، آن است که بر ایشان سلام کند».

باب در بیان اینکه چون یکی از گروهی سلام کند ...

### ۹. باب در بیان اینکه چون یکی از گروهی سلام کند، او را مُجْزِی «ا» است، و چون یکی از جماعت جواب گوید، از ایشان مُجْزِی است

۱/۳۶۵۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از ابن بکیر، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «چون جماعت به گروهی بگذرند، ایشان را مجزی است که یکی از ایشان سلام کند، و چون کسی بر گروهی سلام کند و ایشان جماعتی باشند، ایشان را مجزی است که یکی از ایشان جواب گوید».

۲/۳۶۵۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عبد الرحمان بن حجاج روایت کرده است که گفت: چون مردی از جماعت سلام کرد، از ایشان مجزی است.

۳/۳۶۵۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن یحیی، از غیث بن ابراهیم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون از قوم یکی سلام کند، از ایشان مجزی است، و چون یکی جواب گوید، از ایشان مجزی است».

باب در بیان سلام کردن بر زنان

### ۱۰. باب در بیان سلام کردن بر زنان

۱/۳۶۵۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ربیع بن عبدالله، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله بر زنان سلام می‌کرد، و زنها

(۱). مجزی، یعنی کافی و بس است.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۲۳

سلام را بر آن حضرت برمی‌گردانیدند و جواب او را می‌دادند. و امیرالمؤمنین علیه السلام بر زنان سلام می‌کرد، و ناخوش می‌داشت که بر نوجوان از ایشان سلام کند، و می‌فرمود: می‌ترسم که آوازش مرا به شگفت آورد و از آن خوشم آید. پس بیشتر از آنچه می‌طلبم از اجر، بر من داخل شود» (یعنی از گناه) «۱».

باب سلام کردن بر اهل ملت‌ها

### ۱۱. باب سلام کردن بر اهل ملت‌ها «۲»

۱/۳۶۵۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «یهودی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شد و عایشه در نزد آن حضرت بود.

آن یهودی گفت که: السّام علیکم (یعنی: «سام بر شما باد»، و سام به معنی مرگ است). رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: علیکم؛ یعنی: بر شما باد آنچه می‌گویید. بعد از آن، دیگری داخل شد و مانند این را گفت، و حضرت بر او رد فرمود، چنان که بر

صاحبش رد فرموده بود، و به همان وضع او را جواب داد. بعد از آن، دیگری داخل شد و مثل این را گفت؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او رد فرمود، چنان که بر دو صاحبش رد فرموده بود. که عایشه به خشم آمد و گفت: بر شما باد سام و غضب و لعنت، ای گروه یهود! ای برادران میمون‌ها و خوگ‌ها! رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود که: ای عایشه! به درستی که فحش و دشنام اگر مصور می‌بود، هر آینه مثال بدی بود.

به درستی که رفق و نرمی و مدارایی هرگز بر چیزی گذاشته نشده، مگر آنکه آن را زینت و آرایش داده، و هرگز از آن برداشته نشده، مگر آنکه آن را قبیح و زشت ساخته. عایشه عرض کرد که: یا رسول الله! آیا گفتار ایشان را نشنیدی که السام علیکم؟ فرمود: بلی، شنیدم. آیا نشنیدی آنچه را که بر ایشان رد کردم و ایشان را به آن جواب دادم، گفتم: علیکم. پس هرگاه مسلمانی بر شما سلام کند، بگویید که: سلام علیکم، و چون کافری بر شما سلام کند، بگویید: علیکم».

۲/۳۶۵۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن یحیی، از غیاث بن ابراهیم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین فرمود که:

(۱). و مراد حضرت - سلام الله علیه -، تنبیه غیر است بر ترک سلام بر زنان جوان و بیان وجه آن، و آلا آواز زنان جوان چیست که آن لنگر آسمان و زمین را از جا به در آورد؟! (مترجم)

(۲). و ملت، به معنای دین و کیش است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۲۵

اهل کتاب را آغاز مکنید به سلام کردن، و چون بر شما سلام کنند، «و علیکم» بگویید».

۳/۳۶۶۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از سماعه که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از یهودی و نصرانی و مشرک، چون بر مردی سلام کنند و او نشسته باشد، چگونه سزاوار است که ایشان را جواب گوید؟

فرمود: «می‌گویید: و علیکم».

۴/۳۶۶۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن بکیر، از برید بن معاویه، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون یهودی و نصرانی و مشرک بر تو سلام کنند، بگو: علیکم».

۵/۳۶۶۲. ابو علی اشعری، از محمد بن سالم، از احمد بن نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «ابو جهل، پسر هشام، رو آورده و گروهی از قریش همراه او بودند، پس بر ابوطالب داخل شدند و گفتند که: پسر برادرت ما را رنجانید و خدایان ما را اذیت رسانید. پس او را بطلب و به او بفرما که: از خدایان ما باز ایستد و دست بردارد، و ما از خدای او باز ایستیم».

حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «ابوطالب کسی را به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد و او را طلبید، و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل شد، در آن حجره غیر از مشرک کسی را ندید. پس فرمود که:

«السَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی» «۱»؛ یعنی: «سلام و درود بر کسی که راه راست را پیروی نمود».

بعد از آن، نشست و ابوطالب او را خبر داد به آنچه مشرکان به جهت آن آمده بودند. حضرت فرمود که: آیا ایشان را رغبتی هست در سخنی که از برای ایشان از این بهتر است، که به واسطه آن، عرب را مهتر، و بزرگ ایشان شوند، و پا بر گردن‌های ایشان گذارند؟ ابو جهل گفت: آری، و این سخن چیست؟ فرمود: می‌گویید که: لا اله الا الله.

حضرت فرمود که: «پس انگشت‌های خود را در گوش‌های خود گذاشتند و بیرون رفتند و می‌گریختند، و حال آنکه می‌گفتند که:

ما این را نشنیده‌ایم، در ملت آخر و کیش پسین نیست این، مگر دروغ به هم بافته. پس خدا در باب گفتار ایشان این را فرو فرستاده که:

(۱). طه، ۴۷.

تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۲۷

«ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ»، تا فرموده آن جناب: «إِلَّا اخْتِلَافٌ» (۱)».

۶/۳۶۶۳. محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از زراره، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در جواب سلام یهودی و نصرانی می‌گویی: سلام».

۷/۳۶۶۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبد الرحمان بن حجاج روایت کرده است که گفت: به حضرت ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم: مرا خبر ده که اگر به طیبی محتاج شوم و او نصاری باشد، و محتاج شوم به سوی اینکه بر او سلام کنم و او را دعا کنم؟ فرمود: «آری، دعای تو او را سود نمی‌دهد».

۸/۳۶۶۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از عبد الرحمان بن حجاج روایت کرده است که گفت: به حضرت امام موسی عرض کردم: مرا

(۱). [ص، ۲-۷]. و آنچه طی ذکر آن شده از قرآن، این است که: «بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ \* كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوْا وَلَا تَجِئْ بِآيَاتِنَا إِلَّا نَحْمِلُهَا وَأَنْتَ بِنِعْمَتِنَا كَاثِرٌ \* وَقَالَ الْكَاْفِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ \* أَجَعَلَ اللَّهُ الْهَاءَ وَاجِدًا أَنْ هَذَا لَشَيْءٍ عُجَابٌ \* وَأَنْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى الْهَيْتِكُمْ أَنْ هَذَا لَشَيْءٍ يُرَادُ \* مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمَلَأِ الْآخِرَةِ أَنْ هَذَا ...». و ترجمه همه این است که: «سوگند یاد می‌کنم به صاد که نامی از نام‌های حق - تعالی - است، یا نام دریایی در آسمان، یا اشاره است به صدق و راستی محمد. و سوگند به قرآن، صاحب شرف و آوازه. جواب قسم آن که، این قرآنی است صاحب اعجاز، یا تو از جمله رسولانی، یا امر چنان نیست که ایشان می‌پندارند، و اینکه کفار به آن نمی‌نگرند، به واسطه آن نیست که خلل و قصوری در آن یافته‌اند؛ بلکه آنان که کافر شده‌اند و در نهایت تکبرند، و سرکشی از قبول حق، و در غایت مخالفت خدا و عداوت رسول، چه بسیار هلاک کرده‌ایم پیش از ایشان از اهل روزگار، پس آواز دادند، و نبود در آن هنگام یا نیست این هنگام گریختن، و عجب داشتند از آنکه آمد ایشان را ترساننده‌ای از ایشان، و گفتند ناگرویدگان که: این ترساننده، جادوگری است به غایت دروغگو. آیا گردانید خدایان را خدایی یگانه یا یک خدا؟ به درستی که این گردانیدن، هر آینه چیزی است که از آن شکفت گیرند. و روان شدند به شتاب از مجلس ابوطالب گروهی از ایشان، یا به یکدیگر می‌گفتند که: بروید و شکیبایی ورزید بر خدایان خود. به درستی که این امر - یعنی مخالفت محمد با ما و زیاد شدن اصحاب - هر آینه چیزی است که خواسته می‌شود؛ یعنی همه کس خواهان آنند. نشنیدیم اینکه او می‌گوید از یگانگی و نبودن شریکان او در ملت باز پسین که کیش عیسی علیه السلام است؛ چه نصاری به تثلیث قائل‌اند نه توحید، نیست اینکه محمد می‌گوید، مگر بر بافتنی؛ یعنی دروغی که خود بر بافته». مترجم گوید که: ظاهر این حدیث این است که، حضرت ابوطالب مسلمان نبوده، چنان که ستیان می‌گویند، و اجماع شیعه بر خلاف آن است؛ بلکه آن حضرت از جمله اوصیای حضرت عیسی علیه السلام است. پس وجه این حدیث، اعتبار ظاهر است؛ چه در ظاهر، خود را از ایشان می‌نمود و دینش را پنهان می‌کرد، به جهت رعایت مصلحت محافظت پیغمبر صلی الله علیه و آله، چنان که در احادیث اهل بیت علیهم السلام ورود یافته، که او چون اصحاب کهف ایمان خود را پنهان داشت، و خدا مزد او را دوباره عطا فرمود، یا آنکه معمول است بر تقیه. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۲۹

خبر ده که اگر به طیب محتاج شوم و او نصاری باشد، بر او سلام کنم و او را دعا گویم؟ فرمود: «آری، به درستی که دعای تو او را سود نمی‌دهد».

۹/۳۶۶۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن عیسی بن عبید، از محمد بن عرفه، از ابو الحسن حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود: «به حضرت صادق علیه السلام عرض شد که: از برای یهودی و نصاری چگونه دعا کنم؟ فرمود: به او می‌گویی که: بَارَكَ اللهُ لَكَ فِي دُنْيَاكَ؛ یعنی: خدا مبارک گرداند از برایت در دنیایت».

۱۰/۳۶۶۷. حمید بن زیاد، از حسن بن محمد، از وهیب بن حفص، از ابو بصیر، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است در باب مصافحه مسلمانان با یهود و نصاری که فرمود: «از پسِ جامه. پس اگر به دستش با تو مصافحه کند، دستت را بشو».

۱۱/۳۶۶۸. ابو علی اشعری، از حسن بن علی کوفی، از عیّاس بن عامر، از علی بن معمر، از خالد قلانسی روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: با یکی از اهل ذمه ملاقات می‌کنم؛ پس با من مصافحه می‌کند. فرمود: «دستت را به خاک و به دیوار بمال». عرض کردم که: ناصبی را ملاقات می‌کنم و با من مصافحه می‌کند. فرمود که: «دستت را بشو».

۱۲/۳۶۶۹. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: در باب مردی که با گبری [زرتشتی] مصافحه کرده باشد؟ فرمود: «دستش را می‌شوید و وضو نمی‌سازد».

باب در بیان نامه نوشتن به اهل ذمه

## ۱۲. باب در بیان نامه نوشتن به اهل ذمه

۱/۳۶۷۰. احمد بن محمد کوفی، از علی بن حسن بن علی، از علی بن اسباط، از عمویش یعقوب بن سالم، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد از مردی که او را حاجتی می‌باشد به سوی گبر، یا به سوی جهود، یا به سوی ترسا «۱»، یا آنکه آن شخص محتاج الیه، نامسلمان عامل و کارکن دیوان، یا کدخدایی از بزرگان زمینش می‌باشد، پس آن مرد در باب حاجت بزرگی، کاغذی به او می‌نویسد. آیا در نامه‌اش به کافر عجمی و گبر آغاز می‌کند، که نامش را در اول نامه بنویسد و بر او سلام می‌کند، و جز این نیست که

(۱). گبر، جهود و ترسا، یعنی زرتشتی، یهودی و مسیحی.

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۳۱

این کار می‌کند، از برای آنکه حاجتش را برآورد؟

فرمود: «اما آنکه به او آغاز کنی، نه، ولیکن در نامه‌ات بر او سلام می‌کنی؛ زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله گاهی به خسرو و قیصر نامه می‌نوشت».

۲/۳۶۷۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مزار، از یونس، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است: از مردی که به سوی مردی از بزرگان عاملان گبر نامه می‌نویسد، و پیش از نام خود به نامش آغاز می‌کند. فرمود: «باکی نیست، چون به جهت اختیار منفعت چنین کند».



## باب در بیان اغضا

## ۱۳. باب در بیان اغضا «۱»

۱. ۳۶۷۲ / ۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از عبدالله بن محمد حَبَّال، از ثعلبه بن میمون، از کسی که او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت:

گروهی در نزد آن حضرت بودند که ایشان را حدیث می‌فرمود و به ایشان سخن می‌گفت، در هنگامی که مردی از ایشان مردی را یاد نمود و در او افتاد و از او شکایت کرد. حضرت صادق علیه السلام به او فرمود که: «کجا از برایت میسر شود کسی که به جای برادرت باشد و همه اوصافش در او باشد، و کدام یک از مردمان، مهذب و پاکیزه گردانیده شده» (یعنی کسی نیست که پاکیزه و پاکیزه خوی باشد).

۲. ۳۶۷۳ / ۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم روایت کرده و محمد بن سنان، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:

«مردم را کاوش و تفحص مکن، که بی‌دوست و آشنا خواهی ماند».

باب

## ۱۴. باب «۲»

۱. ۳۶۷۴ / ۱. محمد بن یحیی روایت کرده، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از علا بن فضیل و حماد بن عثمان که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود:

(۱). و اغضاء- به کسر همزه و سکون غین، با ضاد ضطغ- به معنای چشم فرو خوابانیدن باشد، و مراد از آن، چشم پوشیدن و عدم تجسس و تفتیش است که کنایه است از پاپی مردمان نشدن و مسامحه و سهل انگاری نمودن. (مترجم)

(۲). در نسخه ما از ترجمه، عنوان باب وجود ندارد.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۳۳

«به دل خود بنگر. پس چون یار و رفیق را انکار کند و نپسندد، به درستی که یکی از شما حدیثی کرده و از نو چیزی را پدید آورده [است]».

۲. ۳۶۷۵ / ۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از حسن بن یوسف، از زکریا بن محمد، از صالح بن حکم که گفت: شنیدم از مردی که از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال می‌کرد. پس عرض کرد که: مردی می‌گوید که: من تو را دوست می‌دارم. پس چگونه بدانم که او مرا دوست می‌دارد؟ فرمود: «دل خود را امتحان کن و بیازما. پس اگر چنان باشی که او را دوست داری، او تو را دوست می‌دارد».

۳. ۳۶۷۶ / ۳. ابو بکر حَبَّال، از محمد بن عیسی قَطَّان مدائنی روایت کرده است که گفت: شنیدم از پدرم که می‌گفت: حدیث کرد ما را مسعدة بن یسع، گفت که: به خدمت ابو عبدالله حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام عرض کردم: به خدا سوگند که من تو را دوست می‌دارم. پس حضرت چشم در پیش افکند «۱». بعد از آن، سرش را بالا کرد و فرمود که: «راست گفتمی، ای ابوبشر! دل خود را سؤال کن از آنچه از برای تو است در دل من از دوستی تو. پس به حقیقت که دلم مرا اعلام کرد از آنچه از برایم در دل تو است».

۴/۳۶۷۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از حسن بن جهم که گفت: به امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که: مرا از دعا فراموش مفرما.

فرمود: «آیا چنان می‌دانی که من تو را فراموش می‌کنم؟» حسن گفت که: من در دل خویش اندیشه کردم و گفتم که: او شیعیانش را دعا می‌کند و من از جمله شیعیان اویم. عرض کردم:

نه، مرا فراموش نمی‌فرمایی. فرمود که: «این را چگونه دانستی؟» راوی گفت که: عرض کردم که: من از شیعیان توام و تو ایشان را دعا می‌فرمایی. فرمود که: «آیا به جهت چیزی غیر از این دانسته‌ای؟» گفت: عرض کردم: نه. فرمود: «چون خواهی بدانی که در نزد من از برایت چیست، بنگر که در نزد تو چیست از برای من.»

۵/۳۶۷۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نصر بن سوید، از قاسم بن سلیمان، از جراح مدائنی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به دل خود نظر کن. پس اگر یار و رفیقت را نپسندد، بدان که یکی از شما حدیثی کرده» (چنان که گذشت).

(۱). کنایه از سکوت و به اندیشه فرو رفتن است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۳۵

باب در عطاس و تسمیت

### ۱۵. باب در عطاس و تسمیت «۱»

۱/۳۶۷۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نصر بن سوید، از قاسم بن سلیمان، از جراح مدائنی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «از جمله حقی که مسلمان را بر برادرش هست، آن است که بر او سلام کند، چون به او برسد، و او را عیادت کند، چون بیمار شود، و از برایش خیرخواهی کند، چون پنهان باشد، و او را دعا خیر کند، چون عطسه زند، می‌گوید که: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لِأَشْرِيكَ لَهُ؛ یعنی: «همه ستایش از برای خدایی است که پروردگار همه جهانیان است، در حالی که هیچ شریکی نیست از برایش». و به او می‌گوید که: يَزْحَمُكَ اللَّهُ؛ یعنی: «خدا تو را رحمت کند». پس او را جواب می‌دهد و به او می‌گوید که: يَهْدِيكُمْ اللَّهُ وَيُصْلِحْ بِأَلْسِنَتِكُمْ؛ یعنی: «خدا شما را هدایت کند، و راه راست نماید در دنیا به کارهای خیر و صواب، و در آخرت به درجات فوز و ثواب، و حال شما را در هر دو جهان به اصلاح آورد». و دیگر آنکه او را اجابت کند، چون او را بخواند، و در پی او برود، چون بمیرد.»

۲/۳۶۸۰. علی بن ابراهیم، از پدرش، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: چون مرد عطسه کند، او را دعا کنید، و اگرچه در پس جزیره‌ای باشد». و در روایت دیگر است که: «و اگرچه در پس دریا باشد».

۳/۳۶۸۱. حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی، از مثنی، از اسحاق بن یزید و معمر بن ابی زیاد و ابن رثاب روایت کرده است که گفتند: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام

(۱). و عطاس - به ضمّ عین - عطسه است و عطسه زدن و عارضه‌ای که از آن عطسه آید، و تسمیت - با سین سعفص - دعا کردن است از برای عطسه‌کننده، و دعا به خیر کردن کسی را، و نام خدا بر چیزی بردن، و تسمیت - با شین قرشت - نیز این معنی دارد، و خلاقی در این نیست که در تسمیت عطسه‌زننده هر دو جائز است، ولیکن در این خلاف است که آیا مختار کدام است؛ پس تغلب، اول را مختار دانسته؛ زیرا که آن ماخوذ است از «سمت»، و آن راه راست و روشن است. و ابو عبید گفته که: شین در کلام ایشان،

اعلی و بیشتر است، و آن از «شوامت» است؛ یعنی پای‌ها. و معنی آن دعا است به ثبات و استقامت، یا از شماتت است، و آن شادی کردن است بر مکروهی که دشمن را رسد. و معنی تسمیت این می‌شود که: خدای- تعالی- تو را دور گرداند از شماتت، و دور سازد از تو آنچه را که به واسطه آن بر تو شماتت می‌شود، چنان که در فارسی به عاطس می‌گویند که: خیر باشد، ولیکن نظر به احادیث باب، قول تغلب اولی است. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۳۷

نشسته بودیم، در وقتی که مردی عطسه کرد، و هیچ‌یک از آن گروه چیزی بر او رد نکرد، تا آنکه آن حضرت آغاز نمود و فرمود: «سبحان الله! چرا تسمیت و دعا نکردید؟ به درستی که از جمله حقّ مسلمان بر مسلمان آن است که او را عیادت کند، چون از درد بنالد و ناخوش شود، و دویم آنکه او را اجابت کند، چون او را بخواند، و سیم آنکه به جنازه‌اش حاضر شود، چون بمیرد، و چهارم آنکه او را تسمیت و دعا گوید، چون عطسه کند».

۴/۳۶۸۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی روایت کرده است که گفت: در نزد امام رضا علیه السلام بودم که عطسه کرد. گفتم که: صلی الله علیک. بعد از آن، عطسه کرد. گفتم که: صلی الله علیک. بعد از آن، عطسه کرد. گفتم که: صلی الله علیک، و به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم! چون مثل تو عطسه کند، به او بگوییم که:

یرحمک الله، چنان که بعضی از ما به بعضی می‌گوید، یا چنان که ما می‌گوییم، بگوییم؟

حضرت علیه السلام فرمود: «آری». و فرمود: «آیا نمی‌گویی که: صلی الله علی محمد و آل محمد؛ یعنی: صلوات فرستد خدا بر محمد و آل محمد، و ایشان را رحمت کند؟» عرض کردم: بلی، می‌گویم. فرمود: «آیا خدا محمد و آل محمد را رحمت فرموده و خود مبادرت به جواب نموده؟». فرمود: «بلی، و به تحقیق که بر او صلوات فرستاده و او را رحمت کرده، و جز این نیست که صلوات ما بر او، رحمت از برای ما و قربت است» (یعنی و همچنین است صلوات شما بر ما).

۵/۳۶۸۳. از او، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت است که گفت: شنیدم از حضرت امام رضا علیه السلام که می‌فرمود: «دهان دره کردن- یعنی خمیازه- از جانب شیطان است، و عطسه از جانب خدای عز و جل».

۶/۳۶۸۴. علی بن محمد، از صالح بن ابی حماد روایت کرده است که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام را سؤال کردم از عطسه، و از آنکه علت در حمد خدا بر آن چیست؟ فرمود:

«به درستی که خدا را بر بنده‌اش نعمت‌ها است در باب صحت بدن و سلامت جوارح و اعضایش، و به درستی که بنده ذکر خدای عز و جل را بر آن فراموش می‌کند، و چون فراموش کند، خدا باد را امر فرماید که در بدنش جولان زند و بگردد. بعد از آن، آن باد را از بینش بیرون آورد؛ پس خدا را بر آن ستایش کند، و ستایشش در نزد آن، شکر و سپاس‌گزاری باشد از برای آنچه فراموش کرده».

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۳۹

۷/۳۶۸۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضال، از جعفر بن محمد، از یونس، از داود بن حصین که گفت: در نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم، و در آن حجره بیست و چهار مرد را احصا نمودم و شمردم، بیست و چهار کس بودند. پس حضرت صادق علیه السلام عطسه کرد و هیچ‌یک از آن گروه هیچ نگفت. حضرت صادق علیه السلام فرمود:

«چرا تسمیت و دعا نمی‌کنید. از جمله حقّ مؤمن بر مؤمن (و بنا بر بعضی از نسخ کافی، آنچه واجب است از برای مؤمن بر مؤمن)، چون بیمار شود، آن است که او را عیادت کند، و چون بمیرد، آن است که در جنازه‌اش حاضر شود، و چون عطسه کند، آن است که او را تسمیت کند- یا فرمود که: او را تسمیت کند- (و هر دو دعا است به خیر و برکت، چنان که معلوم شد)، و چون او را

بخواند، آن است که او را اجابت کند».

۸/۳۶۸۶. ابو علی اشعری، از محمد بن سالم، از احمد بن نصر، از عمرو بن شمر، از جابر روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «خوب چیزی است عطسه؛ تن را سود می‌دهد، و خدای عز و جل را به یاد می‌آورد». عرض کردم: به درستی که در نزد ما گروهی هستند که می‌گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله را در عطسه بهره‌ای نیست - یعنی عطسه نمی‌کرد-.

فرمود: «اگر دروغگو باشند، شفاعت محمد صلی الله علیه و آله به ایشان نرسد».

۹/۳۶۸۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از بعضی از اصحاب خویش روایت کرده است که گفت: مردی در نزد امام محمد باقر علیه السلام عطسه کرد؛ پس گفت: الحمد لله. و حضرت باقر علیه السلام او را دعا نفرمود و فرمود که: «حق ما را از ما کم نمود». بعد از آن، فرمود که:

«چون یکی از شما عطسه کند، باید که بگوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ». راوی گفت که: آن مرد این را گفت: پس حضرت باقر علیه السلام او را تسمیت و دعا فرمود.

۱۰/۳۶۸۸. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از اسماعیل بصری، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: مردم صلوات بر محمد و آل او را در سه جا ناخوش دارند: در نزد عطسه، و در نزد ذبیحه «۱»، و در نزد مجامعت.

حضرت باقر علیه السلام فرمود: «ایشان را چه می‌شود؟! وای بر ایشان! نفاق کرده‌اند. خدا

(۱). و ذبیحه - به فتح ذال - چاروای [چهارپا] گلوبریده باشد، و آنچه برای کشتن [و خوردن] باشد از چاروا (مترجم).

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۴۱

ایشان را لعنت کند!».

۱۱/۳۶۸۹. از او، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از سعد بن ابی خلف روایت است که گفت: چون امام محمد باقر علیه السلام عطسه می‌فرمود و به آن حضرت عرض می‌شد که: «يَرْحَمُكَ اللَّهُ»، می‌فرمود که: «يَعْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَيَرْحَمُكُمْ؛ یعنی: خدا شما را بیامرزد، و شما را رحمت کند». و چون انسانی در نزد آن حضرت عطسه می‌کرد، می‌فرمود: «يَرْحَمُكَ اللَّهُ عز و جل» «۱».

۱۲/۳۶۹۰. علی، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پسری که به حد بلوغ نرسیده بود، در نزد پیغمبر عطسه کرد. پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرمود که: بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ؛ یعنی: خدا در تو برکت دهد».

۱۳/۳۶۹۱. محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون مرد عطسه کند، باید که بگوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ لَا شَرِيكَ لَهُ، و چون کسی تسمیت و دعا کند، باید که بگوید:

يَرْحَمُكَ اللَّهُ، و چون جواب گویی یا جواب گوید، باید که بگویی یا بگوید: يَعْفِرُ اللَّهُ لَكَ وَ لَنَا؛ پس به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد از آیه‌ای یا چیزی که در آن یاد خدا باشد. فرمود:

هر چه خدا در آن یاد شود، آن خوب است».

۱۴/۳۶۹۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از حسین بن نعیم، از مسمع بن عبد الملک روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عطسه فرمود؛ پس فرمود که: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». بعد از آن، انگشت خود را

بر بینش قرار داد و فرمود: «رَغِمَ أَنْفِي لِلَّهِ رَغْمًا دَاخِرًا؛ یعنی: به خاک آلوده شد بینی من از برای خدا، به خاک آلوده شدنی خوار». ۱۵/۳۶۹۳. ابو علی اشعری، از محمد بن سالم، از احمد بن نصر، از محمد بن مروان روایت کرده و آن را مرفوع ساخته، گفت که: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: «هر که چون عطسه کند، بگوید که: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، درد گوش‌ها و دندان‌ها نیابد». ۱۶/۳۶۹۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد یا غیر او، از ابن فضال، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که در باب درد دندان‌ها و درد گوش‌ها،

(۱). خدای بزرگ بشکوه تو را رحمت کند.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۴۳

فرمود که: «چون بشنوید که کسی عطسه می‌کند، او را آغاز کنید به ستایش» (یعنی پیش از آنکه او حمد کند، شما حمد کنید). ۱۷/۳۶۹۵. علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از عثمان، از ابواسامه روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هر که عطسه را بشنود و خدای عز و جل را حمد کند و بر پیغمبر و اهل بیتش - صلوات الله علیهم - صلوات فرستد، به درد چشم و دندان‌ش مبتلی نشود و از آنها ننالند». بعد از آن، فرمود که: «اگر عطسه‌ای را بشنوی، این را بگو، و هر چند که میان تو و او دریا فاصله باشد».

۱۸/۳۶۹۶. ابو علی اشعری، از بعضی از اصحابش، از ابن ابی نجران، از بعضی از اصحاب ما، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: مرد ترسایی در نزد حضرت صادق علیه السلام عطسه کرد. پس قوم به او گفتند: «هَذَاكَ اللَّهُ»، و حضرت صادق علیه السلام فرمود: «يَزَحْمُكَ اللَّهُ». پس به آن حضرت عرض کردند که: او ترسا است. فرمود که: «خدا او را هدایت نمی‌کند، تا آنکه او را رحم کند».

۱۹/۳۶۹۷. علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از معسده بن صدقه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: چون مرد مسلمان عطسه کند، بعد از آن، به جهت عتتی که با او باشد، خاموش شود، فرشتگان به دل از او گویند که: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ پس اگر بگوید که: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، فرشتگان گویند: يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ». و فرمود که:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عطسه از برای بیمار دلیل عافیت، و راحت و آسایش است از برای تن».

۲۰/۳۶۹۸. محمد بن یحیی، از محمد بن موسی، از یعقوب بن یزید، از عثمان بن عیسی، از عبد الصمد بن بشیر، از حذیفه بن منصور روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود که:

«عطسه در همه بدن نفع می‌دهد، مادام که بر سه زیاد نباشد، و چون بر سه زیاد شد، آن درد و بیماری است».

۲۱/۳۶۹۹. احمد بن محمد کوفی، از علی بن حسن، از علی بن اسباط، از عمویش یعقوب بن سالم، از ابو بکر حضرمی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل: «إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» «۱». فرمود: «یعنی عطسه»

(۱). لقمان، ۱۹.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۴۵

زشت». و ترجمه آیه این است: «به درستی که ناخوش‌ترین آوازه‌ها، هر آینه آواز خرها است».

۲۲/۳۷۰۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت

کرده است که فرمود: «هر که عطسه کند، بعد از آن، دستش را بر نی بینش گذارد، پس بگوید که: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ کَثِيراً کَمَا هُوَ أَهْلُهُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، از سوراخ چپ بینش مرغی بیرون آید، کوچکتر از ملخ و بزرگتر از مگس، و پرواز کند تا به زیر عرش رسد، و طلب آموزش نماید از خدا از برای او تا روز قیامت». و ترجمه دعا این است که: «ستایش از برای خدایی که پروردگار جهانیان است، ستایشی بسیار، چنان که او سزاوار آن است. و صلوات فرستد خدا بر محمد که پیغمبر است و آل آن حضرت، و سلام گوید».

۲۳/۳۷۰۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از بعضی از اصحاب خویش که او را روایت کرده، از مردی از سنّیان روایت کرده است که گفت: با امام جعفر صادق علیه السلام مجالست و همنشینی می کردم. پس نه، به خدا سوگند که هیچ مجلسی را ندیدم که از مجلس آن حضرت افضل باشد.

راوی گفت که: روزی حضرت به من فرمود که: «عطسه از کجا بیرون می آید؟» گفتم: از بینی.

فرمود: «به خطا رسیدی و غلط گفتمی». گفتم: فدای تو گردم! از کجا بیرون می آید؟ فرمود: «از همه بدن، چنان که نطفه از همه بدن بیرون می آید، و مخرج آن از سوراخ ذکر است». بعد از آن، فرمود که: «آیا آدمی را ندیده‌ای که چون عطسه کند، اعضایش می لرزد و به جنبش در می آید، و صاحب عطسه در هفت روز از مرگ و مردن ایمن باشد».

۲۴/۳۷۰۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: تصدیق حدیث، در نزد عطسه است» (یعنی نشانه راستی خبر و سخنی که در میان باشد، آن است که کسی عطسه کند).

۲۵/۳۷۰۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: چون مرد به حدیثی حدیث کند و خبری دهد، و عطسه کننده‌ای عطسه کند، همان، شاهد حق، و گواه راستی و درستی است».

۲۶/۳۷۰۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۴۷

اشعری، از ابن قَدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: تصدیق حدیث، در نزد عطسه است».

۲۷/۳۷۰۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از محسن بن احمد، از ابان بن عثمان، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «چون مرد سه مرتبه عطسه کند، او را تسمیت و دعا بگو. بعد از آن، او را وا گذار».

باب وجوب تعظیم صاحب موی سفید مسلمانان

## ۱۶. باب وجوب تعظیم صاحب موی سفید مسلمانان

۱/۳۷۰۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم، از پدرش، هر دو، از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان روایت کرده‌اند که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که:

«از جمله اجلال و بزرگ داشتن خدای عز و جل، اجلال شیخ کبیر و تعظیم شخص پیر است».

۲/۳۷۰۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که فضل و حرمت پیری را به جهت سالتش بشناسد و او را توقیر و تعظیم نماید، خدا او را از ترس روز قیامت ایمن گرداند».



۳/۳۷۰۸. و به همین اسناد فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که صاحب موی سفید را که در اسلام سفید شده باشد تعظیم کند، خدا او را از فزع روز قیامت ایمن گرداند».

۴/۳۷۰۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از اسحاق بن عمار که گفت: شنیدم از ابو الخطاب که از امام جعفر صادق علیه السلام حدیث می‌کرد که فرمود: «سه کس اند که حق و حرمت ایشان را جاهل نباشد، مگر منافقی که نفاقش معروف و مشهور باشد: صاحب موی سفید در اسلام (یعنی کسی که مویش در اسلام سفید شده باشد)، و حامل قرآن، و امام عادل».

۵/۳۷۱۰. از او، از پدرش، از ابو نهشل، از عبدالله بن سنان روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «از جمله اجلال و تعظیم خدای عز و جل، اجلال مؤمن ریش سفید است، و هر که مؤمنی را گرمی دارد و بنوازد، به گرمی داشتن خدا آغاز کرده، و هر که به مؤمن ریش سفیدی استخفاف نماید و او را سبک شمارد، خدا کسی را به سوی او فرستد که پیش از مرگش به او استخفاف کند».

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۴۹

۶/۳۷۱۱. حسین بن محمد، از احمد بن اسحاق، از سعدان بن مسلم، از ابو بصیر و غیر او، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «از جمله اجلال خدای عز و جل، اجلال ریش سفید مسلمان است».

باب گرمی داشتن کریم

## ۱۷. باب گرمی داشتن کریم

۱/۳۷۱۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از عبدالله بن قَدَاح، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «دو مرد بر امیرالمؤمنین علیه السلام داخل شدند. پس از برای هر یک از ایشان بالشی انداخت، و یکی از ایشان بر بالای آن نشست و دیگری ابا کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: بر بالای آن بنشین؛ زیرا که نوازش را ابناء نمی‌کند، مگر خر». بعد از آن، فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: چون کریم قومی به نزد شما آید، او را گرمی دارید و بنوازید».

۲/۳۷۱۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: چون کریم قومی به نزد شما آید، او را گرمی دارید».

۳/۳۷۱۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی عبدالله، از محمد بن عیسی، از عبدالله علوی، از پدرش، از جدش که گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: «چون عدی بن حاتم به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، پیغمبر او را در خانه خود داخل کرد، و در آن خانه غیر از حصیر برگ درخت خرما و بالش پوست چیزی نبود. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را از برای عدی بن حاتم انداخت».

باب حق داخل شونده

## ۱۸. باب حق داخل شونده

۱/۳۷۱۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: از جمله حق آنکه داخل می‌شود بر اهل خانه، آن است که اندکی با او بروند، چون داخل شود و چون بیرون رود. و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: چون یکی از شما بر برادر مسلمانش داخل شود، بر او امیر و

فرمان‌دهنده است تا بیرون آید» (یعنی آنچه بگوید، باید که صاحب خانه بشنود و به آن عمل کند).

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۵۱

باب در بیان اینکه مجلس‌ها به امانت است

### ۱۹. باب در بیان اینکه مجلس‌ها به امانت است «۱»

۱/۳۷۱۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد و احمد بن محمد، هر دو، از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان، از ابو عوف، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «مجلس‌ها به امانت است».

۲/۳۷۱۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: مجلس‌ها به امانت است».

۳/۳۷۱۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «مجلس‌ها به امانت است، و هیچ کس را روا نیست که حدیث کند و خبر دهد به حدیثی که صاحبش آن را می‌پوشد، مگر به رخصت او، مگر آنکه کسی که به او خبر می‌دهد، ثقه «۲» و معتمد باشد، یا ذکر از برای صاحبش باشد به خوبی».

باب راز گفتن با یکدیگر

### ۲۰. باب راز گفتن با یکدیگر

۱/۳۷۱۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون گروهی سه کس باشند، دو کس از ایشان با یکدیگر راز نگویند، بی آنکه صاحب و رفیق ایشان باشد؛ زیرا که در این کار چیزی است که او را اندوهناک می‌گرداند و می‌رنجاند».

۲/۳۷۲۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن علی، از یونس بن یعقوب، از امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود: «چون سه کس در خانه یا حجره‌ای باشند، دو کس با یکدیگر راز نگویند بدون صاحب خویش؛ زیرا که این از جمله آنها است که او را غمناک می‌سازد».

۳/۳۷۲۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام

(۱). به آن معنی که بیاید. (مترجم)

(۲). متن نسخه کافی در دسترس مترجم «ثقه» بوده، اما در برخی نسخه‌ها «فقهاً» به معنای «بینا» است.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۵۳

روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که از برای برادر مسلمانش که سخن می‌گوید، عارض شود و در حدیثش - یعنی در میان سخنش - سخن گوید، گویا که رویش را خراشیده».

باب در بیان نشستن

### ۲۱. باب در بیان نشستن

۱/۳۷۲۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از نوفلی، از عبد العظیم بن عبدالله بن حسن علوی که

آن را مرفوع ساخته، گفت که: پیغمبر صلی الله علیه و آله سه قسم می‌نشست: یکی قُزْفَضاء، و آن، این است که ساق‌هایش را راست و برپا کند، و به دست‌هایش رو به آنها آورد، و دستش را در ارشش «۱» سخت و محکم کند «۲»، و دویم بر زانوهایش بر سر پا می‌نشست، چنان که مترافین در نزد قاضی و حاکم می‌نشینند، و آن را دوزانو می‌گویند، و سیم یک پا را دونه «۳» می‌کرد و پای دیگر را بر بالای آن می‌گسترده، و هرگز آن حضرت علیه السلام دیده نشد که چهارزانو نشسته باشد.

۲/۳۷۲۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از آنکه او را ذکر کرده، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که گفت: حضرت علی بن الحسین علیهما السلام را دیدم نشسته، یکی از دو پایش را بر رانش گذاشته. عرض کردم که: مردم این نشستن را ناخوش می‌دارند و می‌گویند که: این نشستن، نشستن پروردگار است. فرمود که: «من به این نوع نشستن، نشستم، مگر به جهت دلتنگی و ملولی، و حضرت پروردگار دلتنگ و ملول نمی‌شود، و پینکی «۴» و خواب او را فرا نمی‌گیرد».

۳/۳۷۲۴. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن مرزم، از ابو سلیمان زاهد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر که به مکانی که پست‌تر از بزرگواری او باشد از مجلس راضی شود، و در جایی بنشیند که جایش از آن بالاتر باشد، پیوسته خدای عز و جل و فرشتگانش بر او صلوات فرستند تا برخیزد».

(۱). ارش، به ساعد دست گویند.

(۲). و در بعضی از لغات چنین بیان کرده که قرفضاء- به ضمّ یکم و فتح سیم- زانو به خود کشیدن در نشستن، و دست‌ها به زیر زانو درهم افکندن [است]. (مترجم)

(۳). یعنی یک پا را خم کرده و زیر پای دیگر می‌نهاد.

(۴). پینکی، یعنی خواب سبک و چرت.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۵۵

۴/۳۷۲۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از بعضی از اصحاب خویش، از طلحة بن زید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان بود که در بیشتر اوقات که می‌نشست، برابر قبله بود».

۵/۳۷۲۶. ابو عبدالله اشعری، از معلی بن محمد، [از] و شاء، از حماد بن عثمان روایت کرده است که: امام جعفر صادق علیه السلام نشست، در حالی که پای راستش را بر ران چپش انداخته بود.

مردی به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم! اینک نشستن مکروه و ناخوش است.

فرمود: «نه، جز این نیست که آن چیزی است که یهود گفتند که: چون خدای عز و جل از آفریدن آسمان‌ها و زمین خلاص شد و بر عرش قرار گرفت، به این نشستن نشست، تا استراحت کند. پس خدا عز و جل این را فرو فرستاد که: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» (۱)». و حضرت صادق علیه السلام متورک و پا بر روی یکدیگر انداخته باقی ماند، چنان که آن حضرت همچنین نشسته بود.

۶/۳۷۲۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از آن که او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله چون در منزلی داخل می‌شد، در پست‌ترین و نزدیک‌ترین مجلس به سوی آن حضرت می‌نشست، در هنگامی که داخل می‌شد».

۷/۳۷۲۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن یحیی، از طلحة بن زید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: بازار مسلمانان چون مسجد ایشان است. پس هر که به سوی جایی پیشی گرفت، همان کس به آنجا سزاوارتر است تا شب».

و فرمود که: «بر اطاق‌های بازار کرایه و اجرت نمی‌گرفت».

۸ / ۳۷۲۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سزاوار است همنشینان را در تابستان که در میان هر دو کس، مقدار استخوان ارش [ / ساعد دست ] باشد، تا آنکه بعضی از ایشان بر بعضی شاق و دشوار نباشد در گرمی».

(۱). بقره، ۲۵۵.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۵۷

۹ / ۳۷۳۰. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را دیدم که در خانه‌اش، در نزد درِ خانه‌اش در برابر کعبه می‌نشست.  
باب اتکاء و احتباء

## ۲۲. باب اتکاء و احتباء «۱»

۱ / ۳۷۳۱. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: چیزی را تکیه‌گاه قرار دادن در مسجد، رهبانیت عرب است. به درستی که مؤمن مجلسش مسجد او است، و صومعه‌اش خانه او است» «۲».

۲ / ۳۷۳۲. از او، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق روایت است که فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: به هم بستن ساق‌ها در مسجد، دیوارهای عرب است».

۳ / ۳۷۳۳. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و علی بن ابراهیم، از پدرش، هر دو روایت کرده‌اند از ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید، از امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود: «پیغمبر فرمود که: به هم بستن ساق‌ها، دیوارهای عرب است».

۴ / ۳۷۳۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از سماعه که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام، از مردی که به یک جامه، ساق‌ها به هم می‌بندد. فرمود که: «اگر عورتش را می‌پوشد، باکی نیست».

۵ / ۳۷۳۵. از او، از محمد بن علی، از علی بن اسباط، از بعضی از اصحاب ما، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «مرد را روا نباشد که در برابر خانه کعبه ساق‌ها به هم بندد».

باب در جواز بازی و مزاح و خنده

## ۲۳. باب در جواز بازی و مزاح و خنده

۱ / ۳۷۳۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از معمر بن خلاد روایت کرده است که: امام موسی کاظم علیه السلام را سؤال نمودم و عرض کردم که: فدای تو گردم! مردی با گروهی می‌باشد. پس در میان ایشان سخنی جاری می‌شود، مزاح می‌کنند و می‌خندند.

(۱). و اتکاء- به کسر اوّل و تشدید دویم-، چیزی را تکیه‌گاه ساختن است و احتباء، فراهم بستن هر دو ساق خود به فوطه یا دستار.  
(مترجم)

(۲). و صومعه- به فتح صاد-، خلوت‌خانه نصاری است که سر آن بلند و باریک باشد. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۵۹

فرمود: «باکی نیست، مادام که نباشد».

من گمان کردم که آن حضرت فحش را قصد فرمود؛ یعنی مادام که سخن زشتی نباشد. بعد از آن فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان بود که اعرابی به نزد او می آمد و هدیه از برایش می آورد.

بعد از آن، در همان جا می گفت که: بهای هدیه ما را به ما بده (۱)»، و رسول خدا صلی الله علیه و آله می خندید.

چون اندوهناک می شد، می فرمود که: اعرابی چه کرد؟ کاش او در نزد ما می آمد!»

۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن خالد، از شریف بن سابق، از فضل بن ابی قره، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «هیچ مؤمنی نیست، مگر آنکه در او دعا به ای هست». عرض کردم که: دعا به چیست؟ فرمود: «مزاح».

۳. از او، از محمد بن علی، از یحیی بن سلّام، از یوسف بن یعقوب، از صالح بن عقبه، از یونس شیبانی روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «چگونه است مزاح کردن شما با یکدیگر؟» عرض کردم که: کم است. فرمود: «چنین مکنید؛ زیرا که با یکدیگر مزاح کردن از خوش خلقی است. و به درستی که تو به واسطه آن، سرور و شادی را بر برادرت داخل می کنی. و هر آینه رسول خدا صلی الله علیه و آله با مرد مزاح می کرد و می خواست که او را شاد کند».

۴. صالح بن عقبه، از عبدالله بن محمد جعفری روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می فرمود: «به درستی که خدای عز و جل مزاح کردن با یکدیگر را در جماعت، در حالی که بی فحش باشد، دوست می دارد».

۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از حسن بن کلب، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «خنده مؤمن، تبسم و لب خنده است».

۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور، از حریر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «بسیاری خنده، دل را می میراند». و فرمود که:

«بسیاری خنده، دین را می گدازد، چنان که آب، نمک را می گدازد».

۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام

(۱). و آنکه در بیان فقره «بهای هدیه ما را به ما بده»، گفته که: یعنی: «تبسم فرما، و حضرت می خندیدند»، خطا کرده. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۶۱

روایت کرده است که فرمود: «به درستی که از جهل است خنده بی تعجب».

و گفت که: می فرمود: «دندان را به خنده ظاهر مکن، و حال آنکه کارهای رسواکننده کرده باشی، و باید که از شیخون ایمن نباشد، کسی که کارهای بد کرده است».

۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حفص بن بختری روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «بپرهیزید از مزاح؛ زیرا که آن، آبرو را می برد».

۹. از او، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از آنکه او را حدیث کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «چون کسی را دوست داری، با او مزاح و ستیزه مکن».

۱۰. از او، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «فقهه از شیطان است» (۱).

۱۱. حمید بن زیاد، از حسن بن محمد کندی، از احمد بن حسن میثمی، از عنبسه عابد روایت کرده است که گفت: شنیدم از

امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «بسیاری خنده، آبرو را می برد».

۱۲/۳۷۴۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن قَدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پرهیزید از مزاح؛ زیرا که آن، کینه نهانی را [بیرون] می کشد و موجب کینه می شود، و آن، دشنام کوچک تر است».

۱۳/۳۷۴۸. محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از خالد بن طهمان از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون قهقهه کنی، در هنگامی که فارغ می شود، بگو: اللَّهُمَّ لَا تَمَقُّتْنِي؛ یعنی خداوندا! مرا دشمن مدار».

۱۴/۳۷۴۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حَجّال، از داود بن فرقد و علی بن عقبه و ثعلبه روایت کرده که آن را مرفوع ساختند به سوی امام جعفر صادق علیه السلام و امام محمد باقر علیه السلام، یا یکی از این دو امام، که فرمود: «بسیاری مزاح، نورِ رو را می برد، و بسیاری

(۱). و قهقهه - به فتح قاف و سکون - هاء، سخت خندیدن است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۶۳

خنده، ایمان را می شکافد (یا از دل بیرون می افکند)، شکافتن (یا بیرون افکندن) به غایت».

۱۵/۳۷۵۰. حمید بن زیاد، از حسن بن محمد، از احمد بن حسن میثمی، از عنبسه عابد روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: «مزاح، دشنام کوچک تر است».

۱۶/۳۷۵۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از ابن مسکان، از محمد بن مروان، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «پرهیزید از مزاح، که آن نورِ رو و مهابت مردان را می برد» (۱).

۱۷/۳۷۵۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از برقی، از ابو العیّاس، از عمّار بن مروان روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ستیزه مکن، که نیکویی و زیباییت می رود، و با کسی مزاح مکن، که بر تو جرأت به هم می رسد».

۱۸/۳۷۵۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از عمّار بن مروان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «با کسی مزاح مکن، که بر تو جرأت می شود».

۱۹/۳۷۵۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده اند، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از سعد بن ابی خلف، از امام موسی کاظم علیه السلام که آن حضرت در وصیّتی که کرد، به بعضی از فرزندانش فرمود یا فرمود که: «پدرم به بعضی از فرزندانش فرمود که: پرهیز از مزاح، که نور ایمانت را می برد، و مروّت و جوانمردیت را سبک می گرداند».

۲۰/۳۷۵۵. از او، از ابن فضّال، از حسن بن جهّم، از ابراهیم بن مهزم، از آنکه او را ذکر کرده، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت است که فرمود: «یحیی بن زکریّا می گریست و خنده نمی کرد، و عیسی بن مریم علیه السلام هم می خندید و هم گریه می کرد، و آنچه عیسی علیه السلام می کرد، از آنچه یحیی علیه السلام می کرد، بهتر بود».

باب حقّ جوار

## ۲۴. باب حقّ جوار «۲»

۱/۳۷۵۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر و محمد بن یحیی، از حسین بن



(۱). و مهابت - به فتح میم - بزرگ داشتن و ترسیدن است. (مترجم)

(۲). و جوار - به کسر جیم - چون مجاورت، به معنی همسایگی است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۶۵

اسحاق، از علی بن مهزیار، از علی بن فضال، از فضال بن ایوب، هر دو، از معاویه بن عمار، از عمرو بن عکرمه روایت کرده‌اند که گفت: بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم و به آن حضرت عرض کردم که: همسایه‌ای دارم که مرا می‌رنجاند. فرمود: «ببخش او را» گفتم: خدا او را نبخشد. پس حضرت روی خود را از من گردانید، و ناخوش داشتم که او را وا گذارم. عرض کردم که: با من چنین و چنین می‌کند و بدرفتاری می‌کند و مرا می‌رنجاند. فرمود: «مرا خبر ده که اگر با او جنگ و دشمنی را آشکار نمایی، داد خود را از او می‌ستانی؟» عرض کردم: بلکه بر او افزون آیم. فرمود: «به درستی که اینک، از جمله آنها است که حسد می‌برند بر مردمان، بر آنچه خدا به ایشان داده از فضل خود. پس چون نعمتی را بر کسی ببیند، و آن کس را کسانی باشد، زحمت و حسد خود را بر ایشان قرار دهد، و اگر او را اهلی نباشد، آن را بر خادمش قرار دهد؛ پس اگر او را خادمی نباشد، شبش را بیدار کند و روزش را به خشم آورد (یعنی در تمام شب بیدار خوابی کشد و در همه روز خشمناک باشد). به درستی که مردی از انصار به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: من خانه‌ای را خریده‌ام در محله بنی‌فلان. و به درستی که نزدیک‌ترین همسایگان من نسبت به من از روی همسایگی، کسی است که خویش را امید ندارم و بدیش را ایمن نیستم». حضرت فرمود: «پس رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و سلمان و ابوذر را فرمان داد، و دیگری را نیز که او را فراموش کرده‌ام و او را مقداد گمان دارم، که به بلندترین آوازهای خویش در مسجد ندا در دهند به این که، هیچ ایمان نیست از برای کسی که همسایه‌اش را از بدی‌هایش ایمن نسازد. پس ایشان، سه مرتبه به این، ندا در دادند. بعد از آن، به دست خویش اشاره فرمود به سوی هر چهل خانه در پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از جانب چپ».

۳۷۵۷/۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن یحیی، از طلحة بن زید، از امام جعفر صادق علیه السلام، از پدرش علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «در کتاب علی علیه السلام خواندم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان مهاجران و انصار و کسی که به ایشان پیوسته بود از مردم مدینه، چیزی نوشت که همسایه، چون خود این کس است، نه زیان به او باید رسید و نه گناهکار است، و حرمت و حق همسایه بر همسایه، چون حرمت مادر او است» (۱).

(۱). و این حدیث مختصر است، که در اصل بیش از این بوده. و به احتمال فراوان «جار» در بخش نخست به معنای پناهنده و نه همسایه است. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۶۷

۳۷۵۸/۳. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از ابراهیم بن ابی رجاء، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «خوش همسایگی کردن در روزی می‌افزاید».

۳۷۵۹/۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از عمویش یعقوب بن سالم، از اسحاق بن عمار، از کاهلی که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «چون بنیامین از دست یعقوب رفت، ندا در داد که: ای پروردگار! آیا مرا رحم نمی‌کنی، چشم‌هایم را نابود کردی و پسرانم را بردی. پس خدای - تبارک و تعالی - به سوی او وحی فرمود که: اگر ایشان را میرانیده بودم، هر آینه هر دو را از برای زنده می‌گردانیدم، تا آنکه میان تو و ایشان جمع کنم، ولیکن یاد داری آن گوسفندی را که سر بریدی و آن را بریان کردی و خوردی، و فلان کس که در کنار تو است، روزه‌دار بود و چیزی از آن را به او ندادی».

۵. و در روایت دیگر فرمود که: «پس یعقوب علیه السلام بعد از آن، چنان بود که منادیش در هر بامداد از منزلش بر سر فرسخ ندا در می‌داد که: بدانید و آگاه باشید! که هر که چاشت می‌خواهد، باید که به نزد یعقوب علیه السلام آید. و چون شام می‌کرد، ندا در می‌داد که: بدانید و آگاه باشید! که هر که شام می‌خواهد، باید که به نزد یعقوب علیه السلام آید».

۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از اسحاق بن عبد العزیز، از زراره، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «حضرت فاطمه علیهما السلام آمد و بعضی از امر خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت می‌کرد؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله پنج شاخه درخت خرمایی به او عطا نمود و فرمود: آنچه را که در این است، بیاموز و یاد گیر؛ پس دید که در آن نوشته که:

هر که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، همسایه‌اش را نرنجاند، و هر که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، باید که مهمانش را بنوازد، و هر که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، باید که خوب بگوید یا خاموش باشد».

۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از سعدان، از ابو مسعود که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که:

«خوش همسایگی کردن، باعث زیادتى در عمرها و آبادانى خانه‌ها است».

۸. از او، از نهیکی، از ابراهیم بن عبد الحمید، از حکم خنّاط روایت است که

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۶۹

گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «خوش همسایگی کردن، خانه‌ها را آباد می‌کند و در عمرها می‌افزاید».

۹. از او، از بعضی از اصحابش، از صالح بن حمزه، از حسن بن عبدالله، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت است که گفت: آن حضرت فرمود که: «خوش همسایگی کردن، باز داشتن اذیت نیست، ولیکن خوش همسایگی کردن، صبر تو است بر اذیت».

۱۰. ابو علی اشعری، از حسن بن علی کوفی، از عیسی بن هشام، از معاویه بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که:

خوش همسایگی کردن، خانه‌ها را آباد می‌کند و در عمرها تأخیر می‌دهد» (و زمان به هم می‌رساند).

۱۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی عبدالله، از اسماعیل بن مهران، از محمد بن حفص، از ابو الزبیر شامی، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: آن حضرت فرمود، و خانه یا حجره از اهلیش پر بود، که: «بدانید که از ما نیست کسی که همسایگی را نیکو نکند با کسی که با او همسایگی می‌کند».

۱۲. از او، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه روایت است که گفت:

شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «مؤمن، کسی است که همسایه خود را از بائق‌هایش ایمن گردانیده باشد». عرض کردم که: بائق‌های او چیست؟ فرمود: «ظلم و بیداد و شکستش».

۱۳. ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از محمد بن اسماعیل، از حنان بن سدیر، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مردی [نزد] پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و در نزد آن حضرت از همسایه‌اش شکایت و گله کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود که: صبر کن.

بعد از آن، دوباره به خدمت آن حضرت آمد و پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرمود که: صبر کن. بعد از آن، سه باره به سوی آن حضرت برگشت و از آن همسایه شکایت کرد. پیغمبر صلی الله علیه و آله به آن مرد که شکایت کرده بود، فرمود که: چون هنگام رفتن مردم به سوی نماز جمعه شود، رخت و مایحتاج خانهات را بیرون آور، به سوی راه و در راه بگذار، تا آنکه هر کس به سوی

نماز جمعه می‌رود، آن را ببیند، و چون از تو بپرسند، ایشان را خیر ده». حضرت باقر علیه السلام

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۷۱

فرمود که: «آن مرد چنین کرد؛ پس همسایه‌اش که او را اذیت می‌کرد، به نزد او آمد و به او گفت که: متاع خود را برگردان؛ پس از برای تو است خدا بر من، و نذر کردم که برنگردم به سوی آنچه می‌کردم».

۱۴/۳۷۶۹. از او، از محمد بن عبد الجبار، از محمد بن اسماعیل، از عبدالله بن عثمان، از ابو الحسن بجلي، از عبيدالله و صافی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: ایمان به من نیاورده کسی که شب به روز آورد، در حالی که سیر باشد، و همسایه‌اش گرسنه باشد». و فرمود که: «مردم هیچ دهی نیستند که گرسنه‌ای در میان ایشان شب به روز آورد، و خدا در روز قیامت به سوی ایشان نظر کند» (۱).

۱۵/۳۷۷۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابو جمیل، از سعد بن طریف، از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «از جمله شکننده‌های سخت که پشت را می‌شکند، چنان که از هم جدا شود، همسایه بد است. اگر چیز خوبی را ببیند، آن را پنهان کند، و اگر بدی را ببیند، آن را فاش و اظهار نماید».

۱۶/۳۷۷۱. از او، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پناه می‌برم به خدا از همسایه بد، در خانه‌ای که همیشه باید ماند. چشم‌هایش تو را رعایت می‌کند، و دلش تو را رعایت می‌کند. اگر تو را در خیر و خوبی ببیند، او را بد آید، و اگر تو را در بدی ببیند، او را شاد کند».

باب حدّ و اندازه همسایگی

## ۲۵. باب حدّ و اندازه همسایگی

۱/۳۷۷۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از معاویة بن عمّار، از عمرو بن عکرمه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هر چهل خانه همسایگانند، از طرف پیش رو و از پشت سر و از جانب راست و چپش».

۲/۳۷۷۳. از او، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج، از امام محمد باقر علیه السلام مروی است که فرمود: «حدّ همسایگی چهل خانه است از هر جانبی، از پیش رو و از پشت سر و از جانب راست و چپش».

(۱). و مراد از نظر خدا، الطاف خاصه او است که شامل حال این کس گرداند. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۷۳

باب در بیان خوش صحبتی و حق رفیق در سفر

## ۲۶. باب در بیان خوش صحبتی و حق رفیق در سفر

۱/۳۷۷۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام مرا وصیت کرد و فرمود که: «تو را وصیت می‌کنم به تقوی و پرهیز از خدا، و ادای امانت، و راستی سخن و خبر، و خوشی مصاحبت با هر که یار و رفیق شدی، لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ».

۲/۳۷۷۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد، از حرّیز، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «با هر که آمیزش کنی، اگر بتوانی که دست بلندتر تو بر او باشد، چنان کن» (یعنی دهنده باش نه گیرنده).

۳/۳۷۷۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: هیچ دو کس باهم صحبت نداشته‌اند، مگر آنکه بزرگ‌ترین ایشان از روی اجر و دوست‌ترین ایشان در نزد خدای عز و جل، مداراتر ایشان به صاحبش بوده».

۴/۳۷۷۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن ابی عبدالله، از یعقوب بن یزید، از چند نفر از اصحاب ما، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: حقّ مسافر این است که چون بیمار شود، رفقای سه روز بر سر او بمانند».

۵/۳۷۷۸. علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقه، از امام جعفر صادق علیه السلام، از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که: «امیرالمؤمنین علیه السلام با مردی از اهل ذمه در راه رفیق شدند؛ پس آن ذمی به حضرت عرض کرد که: کجا را اراده داری؟ ای بنده خدا! فرمود: کوفه را اراده دارم. و چون راه، ذمی را میل داد، امیرالمؤمنین علیه السلام با او میل کرد (یعنی چون بر سر دو راه رسیدند که یک راه به کوفه می‌رفت و راه دیگر به جای دیگر، و ذمی در غیر راه کوفه رفت، امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در آن راه با او همراهی فرمود). ذمی به آن حضرت عرض نمود که: آیا چنان نپنداشتی و نگفتی که اراده کوفه داری؟ حضرت به او فرمود: بلی. ذمی به آن حضرت عرض کرد که: راه کوفه را وا گذاشتی. حضرت به او فرمود که: دانستم. ذمی به آن حضرت عرض کرد: پس چرا با من میل کردی و در آن راه رفتی و به همراه من آمدی، و حال آنکه این را دانسته‌ای. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود که: این از تمام و کمال

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۷۵

صحبت و رفاقت است که مرد، رفیق خود را اندکی مشایعت کند، و قدری راه به همراه او برود، چون خواهد که از او جدا شود، و پیغمبر ما صلی الله علیه و آله، ما را همچنین امر فرموده. ذمی به آن حضرت عرض کرد: همچنین؟ حضرت فرمود: آری. ذمی گفت: لا-جرم و حقاً، که کسانی که او را پیروی کرده‌اند، پیروی نکرده‌اند او را، مگر به جهت کردارهای نیکویش. پس من تو را گواه می‌گیرم که من بر دین و کیش توام. و ذمی با امیرالمؤمنین علیه السلام برگشت، و چون آن حضرت را شناخت، مسلمان شد».

باب نامه به همدیگر نوشتن

## ۲۷. باب نامه به همدیگر نوشتن

۱/۳۷۷۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد و سهل بن زیاد، هر دو، از ابن محبوب، از آنکه او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «باهم پیوستن میان برادران، در حَضَر، یکدیگر را زیارت کردن است، و در سفر، نامه به همدیگر نوشتن».

۲/۳۷۸۰. ابن محبوب، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «ردّ جواب نامه واجب است، چون وجوب ردّ سلام، و آنکه به سلام آغاز می‌کند، به خدا و به رسولش اولی و سزاوارتر است».

باب نوادر

## ۲۸. باب نوادر

۱/۳۷۸۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از وشاء، از جمیل بن درّاج، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله لحظه‌های «۱» خود را در میان اصحابش قسمت می‌فرمود. پس به سوی این می‌نگریست و به سوی آن می‌نگریست، بالسویّه و برابر، که هیچ تفاوت نمی‌گذاشت». و فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان

اصحابش هرگز پای‌هایش را نگسترانید و دراز نکرد. و به درستی که هر که با آن حضرت مصافحه می‌کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله دست خود را از دستش نمی‌کشید، تا آنکه آن کس دست خود را از دست آن حضرت بکشد و او را وا گذارد، و چون این را دانستند، هر کسی که با آن حضرت مصافحه می‌نمود، چنان بود که به دستش اشاره می‌کرد و آن را از دستش بیرون می‌کشید».

۲/۳۷۸۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از معمر بن خلاد، از امام موسی کاظم علیه السلام

(۱). و لحظه- به فتح لام و سکون حاء-، یک بار نگه کردن باشد به گوشه چشم. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۷۷

روایت کرده است که فرمود: «چون کسی حاضر باشد، او را به کنیه یاد کن، و چون پنهان باشد، او را نام ببر» (۱).

۳/۳۷۸۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون یکی از شما برادر مسلمانش را دوست دارد، باید که او را سؤال کند از نامش و نام پدرش و نام قبیله و عشیره و خویشانش؛ زیرا که از جمله حق واجب و راستی برادریش آن است که او را از این سؤال کند، و اگر نه آن شناسایی، شناسایی احمقانه است».

۴/۳۷۸۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از یعقوب بن یزید، از علی بن جعفر، از عبد الملک بن قدامه، از پدرش، از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی به همنشینان خود فرمود: می‌دانید که عجز و ناتوانی چیست؟ عرض کردند که: خدا و رسولش داناترند. فرمود که: عجز سه چیز است: اول آنکه یکی از شما مبادرت کند به طعامی که آن را از برای صاحبش بسازد، پس با او خُلف کند و در نزدش نیاید، و دویم آنکه مردی از شما با مردی رفاقت کند یا با او همنشینی نماید، واجب است که بدانند که آن کیست و از کجا است. پس از او جدا می‌شود، پیش از آنکه این را بدانند، و سیم امر زنان است. یکی از شما به اهلش نزدیک می‌شود و حاجت خود را برمی‌آورد، و آن زن حاجت خود را هنوز برنیآورده [است].

پس عبدالله، پسر عمرو بن عاص، عرض کرد که: یا رسول الله! این امر چگونه است؟ فرمود که: سخت می‌آمیزد و درنگ می‌کند تا آنکه آن، از ایشان، هر دو بیاید» (یعنی آب منی).

و گفته است که: در حدیث دیگر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: «از عاجزترین عاجزها مردی است که مردی را ملاقات کند، و طورش [ / روش و اخلاقش] او را خوش آید، و او را از نام و نسب و جایش سؤال نکند».

۵/۳۷۸۵. از او، از عثمان بن عیسی، از سماعه روایت است که گفت: شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که می‌فرمود: «باید که حشمت و در هم گرفتگی در میان تو و برادرت نرود

(۱). و کنیه- به ضمّ اول و کسر آن-، نامی است که در اولش لفظ اب یا امّ باشد، چون ابو المعالی و امّ کلثوم و امثال آن. (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۷۹

و برطرف نشود، و قدری از آن را باقی بگذار؛ زیرا که رفتن آن، رفتن حیا است».

۶/۳۷۸۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن اسماعیل، از عبید الله بن واصل، از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «به برادرت وثوق و اعتماد مکن، همه وثوق و اعتماد؛ زیرا که افتادن انس و گستاخی و فرو گذاشتن، استقاله نمی‌شود و باز پس نمی‌توان کرد» (۱).

۷/۳۷۸۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عمر بن عبد العزیز، از معلی بن خنیس و عثمان بن سلیمان نخاس، از مفضل بن عمر و یونس بن ظبیان روایت کرده است که گفت:

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «برادران خود را به دو خصلت بیازمایید. پس اگر آن دو خصلت در ایشان باشد، فبها، و آلا، پس دوری کن، بعد از آن، دوری کن، بعد از آن، دوری کن. یکی محافظت بر نمازها در اوقات آنها، و دیگری نیکی با برادران در آسانی و دشواری».

باب

## ۲۹. باب

۸/۳۷۸۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عمر بن عبد العزیز، از جمیل بن درّاج روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را ترک مکن، و هر چند که بعد از آن شعری باشد».

۹/۳۷۸۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن علی، از حسن بن علی، از یوسف بن عبد السلام، از سیف بن هارون مولای آل جعد که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را بنویس از نیکوترین کتابت خویش؛ «۲» و باء را مکش، تا آنکه سین را بلند کنی».

۱۰/۳۷۹۰. از او، از علی بن حکم، از حسن بن سّری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «بنویس که: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». از برای فلانی (یعنی این نامه‌ای است از برای فلانی)، و باکی نیست که بر پشت نامه بنویسی که از برای فلانی».

(۱). و مراد این است که، کسی که بی تأمل و اندیشه در امری داخل شود، در بلیه‌ای افتد که راهی به سوی رفع آن نباشد. (مترجم)  
(۲). یعنی در جایی از نامه که از هر جایی بهتر باشد، چون صدر، یا از هر چه در نامه می‌نویسی، خوش تر بنویس و بیشتر در نوشت آن سعی کن. و این معنی ظاهرتر است؛ چه بعد از این می‌فرماید: و باء را .... (مترجم)

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۸۱

۱۱/۳۷۹۱. از او، از محمد بن علی، از نصر بن شعیب، از ابان بن عثمان، از حسن بن سّری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «در اندران و داخل نامه بنویس که: از برای ابو فلان، و بنویس که: به سوی ابو فلان، و بر عنوان بنویس که: از برای ابو فلان» (۱).

۱۲/۳۷۹۲. از او، از عثمان بن عیسی، از سماعه روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از مردی که در نامه به مردی آغاز می‌کند. فرمود: «به این باکی نیست. این از جمله فضل است که مردی به برادرش آغاز می‌کند، او را گرامی می‌دارد و می‌نوازد».

۱۳/۳۷۹۳. از او، از علی بن حکم، از ابان احمر، از حدید بن حکیم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «باکی نیست به اینکه مرد در نامه، پیش از نام خودش به نام صاحبش آغاز کند».

۱۴/۳۷۹۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از مرزم بن حکیم روایت کرده است که: امام جعفر صادق علیه السلام امر فرمود که در باب حاجتی نامه‌ای بنویسند، و آن نامه نوشته شد.

پس بر آن حضرت عرض شد و در آن استثنا نبود؛ یعنی انشاء الله در آن نوشته نشده بود.

فرمود: «چگونه امید دارید که این امر تمام شود، و حال آنکه استثنایی در آن نیست. نظر کنید در هر جا که استثنا در آن نیست، در آن استثنا کنید» (و انشاء الله را بنویسید).



۱۵/۳۷۹۵. از او، از احمد بن محمد بن ابی نصر از ابو الحسن، حضرت امام رضا علیه السلام روایت است که: او نامه را خاک آلوده می‌کند. «۲» فرمود: «باکی به آن نیست».

۱۶/۳۷۹۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از علی بن عطیه روایت کرده است که: او نامه‌ای چند را از امام موسی کاظم علیه السلام دید که خاک آلوده بودند. باب

### ۳۰. باب «۳»

۱/۳۷۹۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبد الملک بن عتبه، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از کاغذهای نوشته که جمع می‌شود. آیا جایز است که به آتش سوزانیده شود، و در آنها چیزی از ذکر

(۱). و عنوان - به ضم و کسر عین -، دیباچه و سرنامه کتابت باشد. (مترجم)

(۲). در گذشته، از خاک ازه چوب و مانند آن برای خشک کردن مرکب استفاده می‌کردند (مترجم).

(۳). در نسخه ترجمه تنها کلمه «باب» را آورده و عنوان باب: «نهی از سوزاندن کاغذ نوشته‌ها» را نیاورده است.

تحفة الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۸۳

خدا باشد؟ فرمود: «نه، در اول امر، پیش از سوزانیدن، به آب شسته می‌شود».

۲/۳۷۹۸. از او، از وشاء، از عبدالله بن سنان روایت است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «کاغذهای نوشته را مسوزانید، لیکن آنها را پاک کنید و بسوزانید».

۳/۳۷۹۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از زراره روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام سؤال شد از نامی از نام‌های خدا، که کسی آن را به آب دهان محو می‌کند. فرمود که: «آن را محو کنید به پاک‌ترین آنچه می‌یابد».

۴/۳۸۰۰. علی، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: کتاب خدای - جل ذکره - یا کتاب خدا و ذکر او را محو کنید، به پاک‌ترین آنچه می‌یابید، و نهی فرمود از آنکه [کتاب] خدا سوزانیده شود، و نهی فرمود از آنکه محو شود به اقدام» (۱).

۵/۳۸۰۱. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن اسحاق بن عمّار، از ابو الحسن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است در باب پوست‌ها، که ذکر خدای عز و جل در آنها است. فرمود که: «آنها را بشوی».

تمام شد کتاب عشرت، و به تمام شدن آن، جزء اول [یعنی بخش اصول] از اجزای کتاب کافی تمام شد.

ولله الحمد والمنّة والصلوة والسلام علی سیدنا محمد وآله وصحبه الأکرمین وسلّم تسلیما والحمد لله رب العالمین ولعنة الله علی أعدائهم الی یوم الدین.

استدعا [دارم] از برادران ایمانی که از این مائده نعمت روحانی بهره‌مند [می] شوند، در حال حیات یا بعد از وفات، این سالک بادیه سرگردانی، آنکه او را از دعای خیر و طلب مغفرت از حضرت رب العزة یاد و شاد فرمایند.

(۱). و بعضی این لفظ را تحریف دانسته و قلم در آن برده و به اقلام کرده؛ یعنی به قلم‌ها. و گمان حقیر این است که، این لفظ با فاء سعفص باشد؛ چه افدام بر وزن اکرام، جامه را رنگ سرخ کردن و سیر و پررنگ کردن باشد، و مراد از آن، سیاه کردن یا سرخ

کردن آن است، و آن مکروه است؛ زیرا که باعث زشتی می شود؛ بلکه هرگاه سهوی در آن باشد، آن را به قلم تراش بتراشد، یا نشانه‌ی «زیاد» بر سر آن بگذارد. (مترجم)

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۸۴

و كان الفراغ من ترجمة هذا الكتاب، على يد مترجمه المفخم، محمد علي بن محمد حسن الاردكاني، يوم السبت، السابع من شهر شوال المكرم، سنة تسع وثلثين و مئتين، بعد الالف من هجرة سيد العالم، المبعوث الى المشرق والمغرب، على اهلهم من العرب والعجم - صلى الله عليه وعلى عترته وسلم -.

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۸۵

## فهرست

۱۳۱. باب در بیان زشتگویی و بی شرمی ۷

۱۳۲. باب در بیان حال کسی که از بدی او پرهیز می شود ۱۳

۱۳۳. باب در بیان بغی ۱۵

۱۳۴. باب در بیان افتخار و بزرگی ۱۷

۱۳۵. باب در بیان قساوت و دل سختی ۱۹

۱۳۶. باب در بیان ظلم و ستمکاری ۲۱

۱۳۷. باب در بیان پیروی کردن هوا و خواهش نفس ۲۹

۱۳۸. باب در بیان مکر و بی وفایی و فریب ۳۳

۱۳۹. باب در بیان دروغ ۳۵

۱۴۰. باب در بیان شخص دو زبان ۴۵

۱۴۱. باب در بیان هجرت ۴۷

۱۴۲. باب در بیان قطع رحم ۵۱

۱۴۳. باب در بیان عقوق ۵۵

۱۴۴. باب در بیان انتفا ۵۹

۱۴۵. باب در بیان آنکه مسلمانان را می رنجاند، و ایشان را خوار و بی مقدار نماید ۵۹

۱۴۶. باب در بیان جستجوی لغزش های مؤمنان و عورت های ایشان ۶۷

۱۴۷. باب در بیان سرزنش کردن ۶۹

۱۴۸. باب در بیان غیبت و بهتان ۷۱

۱۴۹. باب در بیان روایت کردن سخنی به جهت ضرر بر مؤمن ۷۵

تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۸۶

۱۵۰. باب در بیان شماتت ۷۵

۱۵۱. باب در بیان دشنام به یکدیگر دادن ۷۷

۱۵۲. باب در بیان تهمت و بدگمانی ۷۹

۱۵۳. باب در بیان حال کسی که برادر مؤمن خویش را خیرخواهی نکند ۸۱

۱۵۴. باب در بیان خلف وعده ۸۳
۱۵۵. باب در بیان حال کسی که برادر مؤمن خود را باز دارد از داخل شدن بر او ۸۵
۱۵۶. باب در بیان حال کسی که برادرش از او یاری جوید، و او را یاری نکند ۸۹
۱۵۷. باب در بیان حال کسی که مؤمنی را منع کند، از خیری از نزد خود، یا از نزد غیر خود ۹۱
۱۵۸. باب در بیان حال کسی که مؤمنی را بترساند ۹۳
۱۵۹. باب در بیان سخن چینی کردن ۹۵
۱۶۰. باب در بیان فاش کردن اسرار ۹۵
۱۶۱. باب در بیان حال کسی که مخلوق را اطاعت می‌کند در معصیت خالق ۱۰۱
۱۶۲. باب در بیان عقوبت‌های عاجله گناهان ۱۰۳
۱۶۳. باب در بیان هم‌نشینی کردن با گناهکاران ۱۰۵
۱۶۴. باب در بیان اقسام مردمان ۱۱۷
۱۶۵. باب در بیان کفر ۱۲۱
۱۶۶. باب در بیان وجوه و طورهای کفر ۱۳۳
۱۶۷. باب در بیان ستون‌های کفر و شعبه‌های آن ۱۴۱
۱۶۸. باب در بیان صفت نفاق و منافق ۱۴۵
۱۶۹. باب در بیان شرک ۱۵۳
۱۷۰. باب در بیان شک ۱۵۷
۱۷۱. باب در بیان گمراهان ۱۶۱
۱۷۲. باب در بیان مستضعف ۱۶۹
۱۷۳. باب در بیان طائفة مرجون لامرالله، که ترجمه آن بیاید ۱۷۵
۱۷۴. باب در بیان اصحاب اعراف، و در باب معرفت امام ۱۷۷
۱۷۵. باب در بیان اقسام اهل خلاف ۱۷۹
- تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۸۷
۱۷۶. باب در بیان مؤلفه قلوبهم ۱۸۳
۱۷۷. باب در ذکر منافقان و گمراهان و شیطان، و دخول ایشان در دعوت ۱۸۷
۱۷۸. باب در شرح قول خدای تعالی: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ» ۱۸۷
۱۷۹. باب نادر ۱۹۱
۱۸۰. باب ۱۹۵
۱۸۱. باب در بیان ثبوت ایمان، و آنکه آیا جائز است که خدا آن را نقل کند؟ ۱۹۵
۱۸۲. باب در بیان معارین ۱۹۷
۱۸۳. باب در بیان نشانه آنکه ایمان به عاریه به او داده شده است ۲۰۱
۱۸۴. باب در بیان غفلت و فراموشی دل ۲۰۳
۱۸۵. باب در بیان تیرگی دل منافق، اگرچه زبان به او داده شده باشد و بیان روشنی دل مؤمن، و هر چند که زبانش از بیان طلب

نارسا باشد ۲۰۷

۱۸۶. باب در بیان تنقل احوال دل ۲۰۹

۱۸۷. باب در بیان وسوسه و حدیث نفس ۲۱۱

۱۸۸. باب در بیان اعتراف و اقرار به گناهان و پشیمان شدن بر آنها ۲۱۵

۱۸۹. باب در بیان پوشیدن گناهان ۲۱۷

۱۹۰. باب در بیان کسی که قصد ثواب یا گناه می‌کند ۲۱۹

۱۹۱. باب در بیان توبه ۲۲۳

۱۹۲. باب در بیان آموزش طلبیدن از گناهان ۲۳۳

۱۹۳. باب در بیان عطا کردن خدای عز و جل وقت توبه را به آدم علیه السلام ۲۳۷

۱۹۴. باب لمم ۲۴۱

۱۹۵. باب در بیان اینکه گناهان بر سه قسم است ۲۴۳

۱۹۶. باب در بیان تعجیل عقوبت گناه ۲۴۷

۱۹۷. باب در بیان اقسام عقوبت گناهان ۲۵۳

۱۹۸. باب نادر ۲۵۵

۱۹۹. باب نادر ۲۵۷

۲۰۰. باب در بیان اینکه خدا به واسطه عامل، عذاب را از غیر عامل دفع می‌کند ۲۵۹

۲۰۱. باب در بیان اینکه ترک گناه، از طلب کردن توبه آسان‌تر است ۲۶۱

تحفة الأولياء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۸۸

۲۰۲. باب در بیان استدراج ۲۶۱

۲۰۳. باب محاسبه و حساب عمل ۲۶۳

۲۰۴. باب در بیان حال کسی که مردم را عیب می‌کند ۲۷۹

۲۰۵. باب در بیان اینکه مسلمان مؤاخذه نمی‌شود به آنچه در جاهلیت کرده است ۲۸۱

۲۰۶. باب در بیان اینکه کفر، با توبه، عمل را باطل نمی‌گرداند ۲۸۳

۲۰۷. باب در بیان کسانی که از بلاء معافی و سالم‌اند ۲۸۳

۲۰۸. باب در بیان آنچه از این امت برداشته شده است ۲۸۵

۲۰۹. باب در بیان اینکه هیچ گناهی با وجود ایمان زیان نرساند، و هیچ ثوابی با وجود کفر نفع ندهد ۲۸۷

[۶] کتاب دعا ۲۹۹

۱. باب فضیلت دعا و ترغیب و برانگیختن مردم بر آن ۲۹۹

۲. باب در بیان اینکه دعا سلاح مؤمن است ۳۰۳

۳. باب در بیان اینکه دعا، بلا و قضا را ردّ می‌کند ۳۰۵

۴. باب در بیان اینکه دعا شفا است از هر دردی ۳۰۹

۵. باب در بیان اینکه هر که دعا کند، از برایش مستجاب شود ۳۰۹

۶. باب الهام دعا ۳۱۱

۷. باب تقدّم و پیشی گرفتن در دعا ۳۱۱
۸. باب یقین در دعا ۳۱۳
۹. باب رو آوردن به دعا ۳۱۳
۱۰. باب مبالغه کردن در دعا و ایستادگی و درنگ کردن ۳۱۷
۱۱. باب در بیان پناه بردن به دعا در حاجت ۳۱۹
۱۲. باب در بیان پنهان کردن دعا ۳۱۹
۱۳. باب در بیان اوقات و حالاتی که اجابت دعا در آنها امید داشته می‌شود ۳۲۱
۱۴. باب در بیان رغبت و رهبت و تضرّع و تبّتل و ابتهاال و استعاذه و مسئلت ۳۲۵
۱۵. باب در بیان ثمره گریستن ۳۲۹
۱۶. باب ثنا پیش از دعا ۳۳۵
۱۷. باب در بیان ثمره اجتماع در دعا ۳۴۱
- تحفة الأولياء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۸۹
۱۸. باب عموم در دعا ۳۴۳
۱۹. باب کسی که اجابت بر او دیر شده و به طول انجامیده ۳۴۳
۲۰. باب در بیان ثمره صلوات بر پیغمبر خدا، محمد و خاندانش علیهم السلام ۳۴۹
۲۱. باب در بیان آنچه واجب است از ذکر خدا در هر مجلسی ۳۶۱
۲۲. باب ذکر خدای عز و جل بسیار ۳۶۵
۲۳. باب در بیان آنکه صاعقه به ذاکر نمی‌رسد ۳۶۹
۲۴. باب در بیان خاصیت اشتغال به ذکر خدای تعالی ۳۷۱
۲۵. باب در بیان ثواب ذکر خدای تعالی در نهانی ۳۷۱
۲۶. باب در بیان ذکر خدا در غافلان ۳۷۳
۲۷. باب در بیان ثواب تحمید و تمجید ۳۷۵
۲۸. باب در بیان ثواب استغفار ۳۷۷
۲۹. باب در بیان ثواب تسییح و تکبیر و تهلیل ۳۸۱
۳۰. باب در مدح دعا از برای برادران دینی، غائبانه ۳۸۵
۳۱. باب در ذکر کسانی که مستجاب‌الدّعوه‌اند ۳۸۹
۳۲. باب در ذکر کسانی که دعای ایشان مستجاب نیست ۳۹۱
۳۳. باب در بیان نفرین کردن بر دشمن ۳۹۵
۳۴. باب در بیان مباحله ۳۹۹
۳۵. باب در بیان تعظیم کردن پروردگار- تبارک و تعالی- خود را ۴۰۳
۳۶. باب در ثواب کسی که لا اله الا الله بگوید ۴۰۷
۳۷. باب در ثواب کسی که لا اله الا الله و الله اکبر بگوید ۴۰۷
۳۸. باب در ثواب کسی که «لا اله الا الله وحده وحده» بگوید ۴۰۹

۳۹. باب در ثواب کسی که دعای مذکور در این باب بخواند ۴۰۹
۴۰. باب در ذکر ثواب کسی که دعای مذکور در این باب را بخواند ۴۱۱
۴۱. باب در ثواب کسی که دعای مذکور در این باب را بخواند ۴۱۱
۴۲. باب در ثواب کسی که ده مرتبه یا الله یا الله بگوید ۴۱۱
۴۳. باب در ثواب کسی که لا اله الا الله تا آخر بگوید ۴۱۱
- تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۹۰
۴۴. باب در ثواب کسی که ده مرتبه یا رب یا رب بگوید ۴۱۳
۴۵. باب در ثواب کسی که با اخلاص بگوید: لا إله إلا الله ۴۱۳
۴۶. باب در بیان ثواب کسی که بگوید: ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله ۴۱۵
۴۷. باب در ذکر ثواب کسی که دعای مذکور در این باب را بخواند ۴۱۵
۴۸. باب در بیان گفتار، در نزد بامداد و شام ۴۱۷
۴۹. باب دعا در نزد خوابیدن و بیدار شدن ۴۴۹
۵۰. باب در ذکر دعا، چون آدمی از منزلش بیرون رود ۴۵۹
۵۱. باب در بیان دعا پیش از نماز ۴۶۹
۵۲. باب در بیان دعا در عقبه‌های نماز ۴۷۱
۵۳. باب دعا از برای روزی ۴۸۵
۵۴. باب در بیان دعا از برای قرض ۴۹۵
۵۵. باب دعا از برای کرب و هم و خوف ۴۹۹
۵۶. باب دعا از برای علّت‌ها و مرض‌ها ۵۱۹
۵۷. باب حرز و عود ۵۳۱
۵۸. باب دعا در نزد خواندن قرآن ۵۴۱
۵۹. باب در بیان دعا در حفظ قرآن ۵۴۷
۶۰. باب دعا‌های مختصی از برای همه حاجت‌های دنیا و آخرت ۵۴۹
- [۷] کتاب فضل قرآن ۵۹۷
۱. باب در بیان فضل حامل قرآن ۶۱۵
۲. باب ثواب کسی که قرآن را به زحمت آموخته باشد ۶۲۳
۳. باب عذاب کسی که قرآن را حفظ کرده و بعد از آن فراموش نموده ۶۲۵
۴. باب خواندن قرآن ۶۲۹
۵. باب در باب خانه‌هایی که قرآن در آنها خوانده می‌شود ۶۳۱
۶. باب در بیان ثواب خواندن قرآن ۶۳۳
۷. باب ثواب خواندن قرآن در مصحف ۶۳۷
۸. باب در ترتیل قرآن به آواز خوش ۶۳۹
- تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۹۱



۹. باب در مذمت کسی که در نزد قرآن خواندن، بیهوشی اظهار می کند ۶۴۵
۱۰. باب در بیان اینکه قرآن در چند وقت خوانده می شود و ختم می شود ۶۴۵
۱۱. باب در بیان اینکه قرآن بلند می شود، چنان که فرود آورده شده ۶۵۱
۱۲. باب در بیان فضیلت قرآن ۶۵۱
۱۳. باب نوادر ۶۷۱
- [۸] کتاب عشرت ۶۹۱
۱. باب در بیان آنچه واجب است از معاشرت ۶۹۱
۲. باب در بیان حسن معاشرت ۶۹۵
۳. باب در ذکر کسی که مصادقت و مصاحبت با او واجب است ۶۹۷
۴. باب در ذکر کسی که همنشینی و رفاقت با او مکروه است ۷۰۱
۵. باب در بیان تحبب و تودد در نزد مردمان ۷۱۱
۶. باب در خبر دادن مرد، برادرش را به دوستی او ۷۱۳
۷. باب در بیان سلام کردن ۷۱۳
۸. باب در ذکر کسی که مستحب است او را که به سلام آغاز کند ۷۱۹
۹. باب در بیان اینکه چون یکی از گروهی سلام کند، او را مُجْزِی است، و چون یکی از جماعت جواب گوید، از ایشان مُجْزِی است ۷۲۱
۱۰. باب در بیان سلام کردن بر زنان ۷۲۱
۱۱. باب سلام کردن بر اهل ملت‌ها ۷۲۳
۱۲. باب در بیان نامه نوشتن به اهل ذمه ۷۲۹
۱۳. باب در بیان اغضا ۷۳۱
۱۴. باب ۷۳۱
۱۵. باب در عطاس و تسمیت ۷۳۵
۱۶. باب وجوب تعظیم صاحب موی سفید مسلمانان ۷۴۷
۱۷. باب گرمی داشتن کریم ۷۴۹
۱۸. باب حق داخل شونده ۷۴۹
۱۹. باب در بیان اینکه مجلس‌ها به امانت است ۷۵۱
۲۰. باب راز گفتن با یکدیگر ۷۵۱
- تحفة الأولیاء (ترجمه أصول کافی)، ج ۴، ص: ۷۹۲
۲۱. باب در بیان نشستن ۷۵۳
۲۲. باب اتکاء و احتباء ۷۵۷
۲۳. باب در جواز بازی و مزاح و خنده ۷۵۷
۲۴. باب حق جوار ۷۶۳
۲۵. باب حد و اندازه همسایگی ۷۷۱

۲۶. باب در بیان خوش صحبتی و حق رفیق در سفر ۷۷۳

۲۷. باب نامه به همدیگر نوشتن ۷۷۵

۲۸. باب نوادر ۷۷۵

۲۹. باب ۷۷۹

۳۰. باب ۷۸۱

کلینی، محمد بن یعقوب - اردکانی، محمدعلی، تحفه الأولیاء (ترجمه اصول کافی)، ۴ جلد، دار الحدیث - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۸ ش.

### درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه‌های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه‌ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...  
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزارهای تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه‌های ماهواره‌ای  
 و) راه‌اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ‌گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)  
 ز) طراحی سیستم‌های حسابداری، رسانه‌سازی، موبایل‌سازی، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...  
 ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز تحقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه‌های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش‌ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت‌کننده در جلسه  
 ی) برگزاری دوره‌های آموزشی ویژه عموم و دوره‌های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال  
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج‌رمان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان  
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶  
 وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:  
[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور  
 کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده‌ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی  
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح‌های توسعه‌ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل  
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه‌الله الاعظم عجل‌الله تعالی فرجه الشریف توفیق  
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید  
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده  
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار  
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،  
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی  
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از  
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال،  
 خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی  
 همه مردم را زنده کرده است!» یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش

از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

